۱-۳

فرهنگ قرآن

تبیین اصطلاحات قرآن
از منظر تفاسیر و روایات

«اخلاق حمیده»

عبدالنبی امامی


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

مشخصات کتاب

سرشناسه : امامی، عبدالنبی، ۱۳۱۷-
عنوان و نام پدیدآور : فرهنگ قرآن/ عبدالنبی امامی.
مشخصات نشر : قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۹-
مشخصات ظاهری : ج.
شابک : دوره 978-964-8818-64-2 : ؛ ۱۱۰۰۰۰ ریال: ج. ۱ : 978-964-8818-86-4 ؛ ۱۲۵۰۰۰ ریال: ج. ۲ 978-964-8818-62-8 : ؛ ۱۲۰۰۰۰ ریال : ج. ۳ : 978-964-8818-63-5
وضعیت فهرست نویسی : فاپا (ج. ۱، چاپ اول)
یادداشت : ج. ۲ و ۳ (چاپ اول: ۱۳۸۹).
یادداشت : عنوان روی جلد: فرهنگ قرآن: تبیین اصطلاحات قرآن از منظر تفسیر و روایات.
یادداشت : کتابنامه.
یادداشت : نمایه.
مندرجات : ج. ۱. اخلاق حمیده.
عنوان روی جلد : فرهنگ قرآن: تبیین اصطلاحات قرآن از منظر تفسیر و روایات.
موضوع : قرآن -- اخلاق
رده بندی کنگره : BP۱۰۳/۳/الف۷۷ف۴ ۱۳۸۹
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۳۴۱۷۴

جلد اول

فهرست مطالب

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 9

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 10

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 12

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 13

مقدمه ناشر

انتشارات مطبوعات دینی افتخار دارد که در طول 50 سال کار نشر و طبع بیش از 140 عنوان کتاب در موضوع فرهنگ اسلامی، عموما و حوزوی و قرآنی و ادبیات و تاریخ خصوصا، همچنان با اعتقاد راسخ و سعی جدی، امر مقدّس کتاب‌رسانی را ادامه می‌دهد.
بر این اساس و در راستای ارتقاء فرهنگ عمومی و روشنگری جامعه فرهنگ‌دوست و ادب‌پرور ایران، ناشر (علی‌رغم مشکلات عمومی که در سال‌های اخیر بر سر راه چاپ و نشر بوده) مسئولیت چاپ این اثر عظیم و وزین (فرهنگ قرآن) را به عهده گرفته است.
در کتاب حاضر مؤلف با پشتوانه و احاطه علمی و زیربنای تخصصی حوزوی و دانشگاهی به اضافه تجربیات تدریس در دانشگاه توانسته است حق مطلب را ادا کند.
مقدمات چاپ این محصول و مکتوب علمی از سال 1383 شروع شده و با پشتکار و پی‌گیری و جدیّت و دقّت کارگروه دست‌اندرکاران به زیور طبع آراسته گردیده است.
کتاب (فرهنگ قرآن)، مجموعه‌ای است غنی و پربار که در آن به معنی نمودن لغت برگزیده، اکتفا و انحصار نشده، بلکه معنای اصطلاحی و مفهوم کاربردی و مصادیق استعمال آن از بعد نظری با استفاده از کتب تفسیری و روایی معتبر متقدّمین و متأخّرین و همچنین از جنبه عملی با تطبیق سیره گفتاری و رفتاری مقام نبوّت و امامت علیه السّلام

منزلتی کاربردی به آن بخشیده و فرهنگی تبیینی بدست داده است.
مؤلف با غور و بررسی در دریای بیکران وحی منزل قرآن، هم تدبّر نموده و هم تدبیر، هم تفهّم کرده و هم تفهیم را پیموده، هم تعلّم نموده و هم تعلیم.
خلاصه در خلق این اثر به ندای وحیانی قرآن با تعابیر: أ فلا تعقلون، أ فلا تتفکّرون و أ فلا یتدبّرون، لبیک گفته است.
مهم‌ترین محصول مطالعه این کتاب، آموزش و ارائه یک روش و متد کاربردی و عملی است، که فراروی هر خواننده و مأنوس با قرآن قرار می‌گیرد.
انشاء اللّه مطالعه‌کنندگان این فرهنگ تبیینی قرآن، صاحب چراغ راه هدایت در مسیر زندگی مسلمانی شده و کاری یادگار و ماندگار و باقیات صالحات برای صاحب اثر و ناشر خواهد بود.
ضمنا در امر ویراستاری کوشش فراوان شده و آثار و طرح‌ها و الگوهای

زیادی برای انتخاب و اعمال ویرایش مطلوب آن مدّ نظر قرار گرفته است تا مطالعه و درک و فهم و استنتاج از آن به آسانی صورت گیرد.
تمهیدات ویراستاری متن کتاب بطور مثال به شرح زیر ارائه می‌شود:
عنوان اصلی کتاب: فرهنگ قرآن اخلاق حمیده
فهرست مطالب:
سرصفحه: فرهنگ قرآن/ ج 1- اخلاق حمیده- فصل اول/ ابرار
فصل‌ها: فصل اول
عنوان موضوع فصل: ابرار
متن اصلی: توسّع در اعتقاد و اعمال
متن عربی آیات قرآن: تؤدّ الامانات الی اهلها
اسامی کتب در متن: مجمع البحرین
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 21
اسامی اشخاص در متن: فخر الدین
اسامی سوره‌ها و کتب در پاورقی: نور- صافی- مجمع البیان، ج 2، ص 386
شماره آیات و صفحات کتب در پاورقی: صافی/ ص 400، نور 60
متن عربی احادیث داخل متن: کلّا انّ الکتاب الابرار لفی علیین
متن احادیث کلمات قصار پایان فصل‌ها: رأس الایمان، ألاحسان الی الناس
ترجمه احادیث پایان فصل‌ها: نقطه برتر ایمان، احسان به مردم است.
نام کتب، اشخاص، امکنه و اصطلاحات در اعلام و شماره صفحه آن:
حجاز، 166
ناشر 1388
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 23
بسم اللّه الرحمن الرحیم

برنامه مدوّنی که از جانب خدای عزّ و جلّ، خالق انسان، از طریق وحی به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله ابلاغ شد؛ برنامه‌ای که با فهم و درک صحیح آن از سوی انسان او می‌تواند به کمال برسد و با اعتقاد و عمل به آن، وصول به سعادت را که مطلوب هر انسانی است، محقق بسازد، قرآن است؛ قرآن که برای احدی بعد از آن، نیازی نیست، و احدی را پیش از آن، بی‌نیازی نیست؛ ظاهرش نیکو، باطنش ژرف؛ شگفتی‌هایش زایل‌نشدنی، و غرایبش تمام‌نشدنی است؛ تاریکی‌های نادانی و ضلالت جز با آن رفع نگردد، و شبهات جز به وسیله آن، واضح نشود؛ این قرآن حقش ادا نشود مگر با تمسّک به آن، پذیرفتن نصایحش، حلال دانستن حلالش، حرام دانستن حرامش و عمل به واجبات و احکامش.
برای تحقّق این معانی و مفاهیم باید قرآن را آموخت که آن، بهار دل‌ها و شفای سینه‌هاست، و به تلاوتش انس گرفت تا جدایی، برادران آدمی را در وحشت نیندازد، و در آیاتش تدبّر نمود و از آن عبرت گرفت که آن، رساترین عبرت‌هاست.
با چنین نگرشی به قرآن کریم، اندیشمندان، فرهیختگان، متفکّران، دل‌سوختگان، مفسران و همه کسانی که در سر سودای سعادت جامعه و افراد آن را داشته و جهل و ضلالت آنان روح و جسمشان را جریحه‌دار می‌کرد، همواره با به کار انداختن بضاعت
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 24
علمی خود به صورت مکتوب، چه به صورت جزئی و کم‌اهمیت، و چه برعکس، در سطح کلی و پراهمیت، خواسته‌اند که با قرار دادن جامعه و افراد آن در سمت و سوی اجرای عمل به قرآن، قدمی در جهت اعتلای آنان به سوی تکامل بردارند.
در این راستا این حقیر نیز که ضمن بیش از چهل سال تدریس در سطوح مختلف، به خصوص در سطح دانشگاه و تربیت معلم، و مفتخر بودن به مدارج علمی دانشگاهی، و داشتن بیش از بیست سال تحصیلات حوزوی در دروس سطح و خارج، با این‌که به بضاعت مزجات خویش در پرداختن به این مهم اعتراف دارم، به خاطر تجربیات ارزنده‌ای که در شناخت نیاز جامعه کلا، و قشر جوان و تحصیل‌کرده دانشگاهی عموما، و جامعه مسلمین از شیعه و اهل تسنّن خصوصا به تعالیم و فرامین قرآن پیدا کرده‌ام، با توفیق الهی و با توسّلی که به حضرات معصومین صلوات اللّه علیهم اجمعین داشتم، اهتمام به این مهم، (پرداختن به فرهنگ قرآن)، نصیبم شد.

هم‌اکنون با سپاس بی‌حد و حصر نسبت به خدای سبحان و الطاف او تعالی برای توفیقی که در گام نهادن در نخستین مراحل آن؛ یعنی این مجموعه سه جلدی، چیزی حدود یک چهلم کلّ فرهنگ قرآن، مصاحبم شده، باید متذکّر شوم که برای به اتمام رساندن این فرهنگ که سال‌ها به طول خواهد کشید، همان‌طور که مشارکت فضلای دانشگاهی و حوزوی طلبیده می‌شود، ایجاد محلّ مناسبی برای استقرار مرکز تحقیق ویژه این فرهنگ نیز خود حاجت مهم دیگری است. امید آنکه با آگاهی از این دو نیاز، توفیق الهی یار مخلصین از فضلای حوزه و دانشگاه و نیروهای خیّر توانگر طالب باقیات الصالحات شود تا در جهت تسریع در انجام این پروژه به رفع این دو نیاز اقدام نمایند.
آنچه فراروی شماست، نخستین دوره سه جلدی فرهنگ قرآن به نام اخلاق حمیده است که به لطف حق جلّ و علا از چاپ خارج شده و اینک در دسترس طالبان حقیقت قرار گرفته است. این بخش، همان گونه که اشاره شد، تنها یک بخش از این مجموعه
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 25
چهل و چند بخشی است که با یاری خدای منان و همکاری و مشارکت افراد مخلصی که اشاره اجمالی بدانان به عنوان رفع دو نیاز گذشت، ان شاء اللّه در بیش از یک صد جلد در آینده تألیف خواهد شد. هریک از این دوره‌ها که در مجموع یک بخش بوده و زیر عنوان خاصّ خودش نامگذاری شده است، در بیش از چهل فصل به ترتیب حروف الفبا تنظیم شده، به گونه‌ای که به‌طور غالب هر فصل تعداد صفحاتش از 50 صفحه تجاوز نمی‌کند. گفتنی آنکه بخش دوم از این دوره‌ها به نام اخلاق ذمیمه نیز فصول نهایی‌اش در دست تألیف بوده و ان شاء اللّه به زودی در جریان مقدمات چاپ قرار خواهد گرفت.
در اینجا لازم می‌بینم برای آشنایی خوانندگان نسبت به محتوای هریک از فصول، توضیحی اجمالی از محتوای کلی آنها ارائه دهم:
الف- موضوع فصل: موضوع فصل اغلب یک کلمه، و گاهی تا سه کلمه، از یک مصدر بر مبنای ظاهر کلمات قرآن، مانند: ابرار، احسان، برّ، تقوا، ... انتخاب شده است و از این رو هریک از فصول فرهنگ قرآن جنبه «تفسیر موضوعی» دارد.
ب- مقدمه: در مقدمه کوتاهی که در ابتدای هر فصل می‌آید، الفاظ آن کلمه (موضوع منتخب فصل) و اغلب، مجموع موارد آن الفاظ و تعداد آیات و سوره‌هایی که آن الفاظ در آنها آمده و نیز شرح مجملی از مراحل تحقیق در آن فصل بیان شده است. از این بابت هریک از فصول فرهنگ قرآن جنبه «تفسیر موضوعی، تحقیقی و علمی» دارد.
ج- مرحله اول: این مرحله، مرحله تنظیم آیات است. تنظیم آیات در

بخش‌های مختلف، هم به ترتیب مصحف کریم، و هم به ترتیب نزول صورت گرفته است؛ چنان‌که در تنظیم آیات در بخش اول (دوره سه جلدی حاضر، اخلاق حمیده)، آیات موضوع فصل، به ترتیب مصحف کریم تنظیم شده است؛ امّا در بخش دوم (دوره‌ای که در دست تألیف است، اخلاق ذمیمه)، آیات موضوع فصل به ترتیب نزولشان تنظیم گردیده؛ هم‌چنین در این مرحله انتخاب آیات در هر فصل به این‌گونه بوده که هم برای سهولت

تحقیق، و هم به لحاظ هدف تحقیق، که به دست دادن تعاریف جامع از موضوع فصل با استناد به سیاق آیه‌های منتخب و آیات دیگر مرتبط به آنها و با التفات به تفاسیر و فرهنگ لغات می‌باشد، غالبا تنها تعداد انگشت‌شماری از آیات را که مشتمل بر کلمه مورد نظر (موضوع فصل) بوده، آن هم از طریق نمونه آماری، به‌طور تصادفی، و به نسبت کم و زیاد بودن آیات متضمن موضوع فصل، انتخاب نموده و آن را تنظیم کرده‌ایم.

د- مرحله دوم: در مرحله دوم، معنای لغوی و تأویل کلمه‌ای که موضوع فصل است، با استفاده از کتب و فرهنگ‌های ویژه قرآن و فرهنگ‌های عام که عمدتا به زبان عربی است، بررسی شده و به زبان فارسی ترجمه گردیده است، و چون این مرحله، خود به تنهایی تحقیق لغوی برخی از کلمات قرآن کریم با بهره‌گیری از منابع معتبر است، علاوه بر استفاده همگان، می‌تواند به عنوان مرجعی برای محققان باشد.

ه- مرحله سوم: در مرحله سوم، با استفاده از تفاسیر علمای شیعه و اهل تسنن، از بیش از هزار سال پیش تا عصر حاضر، تفسیر آیاتی که در هر فصل تنظیم شده، تحقیق گردیده، و چون همه آن تفاسیر به جز یکی از آنها، عربی است، به تناسب موضوع فصول، مطالبی به‌طور تفصیل، و یا ملخص، و یا مختصر، از آنها نقل، و به زبان فارسی ترجمه شده است؛ ولی از آنجا که همواره رعایت امانت به خصوص نسبت به سیاق متن مؤلفین مفسر اعصار گذشته، مطمح نظر بوده، گاهی ترجمه فارسی آن مطالب ثقیل شده و این تنها برای ایجاد تطابق هرچه بیشتر ترجمه با متن است، نه نارسایی در ترجمه.

در بررسی تفاسیر نکات دیگری حایز اهمیت است:

اول آنکه: بررسی تفاسیر اعصار گذشته و حال، و ترجمه و نقل آنها خود نوعی تفسیر تطبیقی است.

دوم آنکه: این نوع از بررسی می‌تواند چگونگی کیفی هر تفسیر را بنمایاند؛ مثل این‌که چگونه برخی از تفاسیر عینا مطالب تفسیری دیگر را نقل نموده‌اند.

سوم آنکه: ترجمه روان یا ثقیل هر تفسیر خود زبان گویایی از شیوه کتابت

در آن زمان، و یا از نحوه نگارش مفسر است.
چهارم آنکه: این‌که دیده می‌شود در بررسی تفسیری آیات منتخب که در هر فصل تکرار می‌گردد، همه آیات مورد نظر، از تفسیر بصائر مانند سایر تفاسیر بررسی نشده، بدان جهت است که همه مجلدات تفسیر بصائر هنوز از چاپ خارج نگردیده و تنها از مجلدات چاپ شده‌ای که حاوی برخی از آیات منتخب است، استفاده شده.
مرحله چهارم: در مرحله چهارم خواسته‌ام با استفاده از روایاتی که در ذیل آیات آمده، در جهت وصول به تفسیر واقعی آیات، و استنباط معنایی عمیق از مفردات آیه، خلأ ناشی از نارسایی تفاسیر و فرهنگ لغات را پر کنم. برای همین روایاتی که در کتب تفسیر روایی شیعه و اهل تسنن بیان شده، به تناسب موضوع فصل، در ذیل هریک از آیات منتخب نقل گردیده است. در حسن انجام این مرحله حتی الامکان سعی شده، متن روایات که از لسان مبارک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله یا ائمه معصومین شیعه علیهم السّلام و راویان اهل تسنن نقل گردیده، به عربی نگاشته شود و سپس به زبان فارسی ترجمه گردد.
مرحله پنجم: مرحله پنجم مرحله تدبّر است که حاصل آن، تفسیری جدید از آیات مورد تحقیق است. در این مرحله معنا و مفهوم موضوع فصل دوباره تدبّر می‌شود، هر چند که در بررسی موضوع فصل با استفاده از منابع لغت، تفاسیر و تفاسیر روایی چنین تدبّری شده و معانی و مفاهیم قابل ملاحظه‌ای به دست می‌آید؛ چون در اینجا این بررسی بیشتر از آن جهت اهمیت دارد که موضوع فصل با استناد به سیاق آیه‌های منتخب و یا آیات دیگر قرآن و نیز بر اساس اضافه به مفردات آیه‌ها معانی متنوعی پیدا می‌کند، به‌گونه‌ای که در تدبّر با این روش معلوم خواهد گردید که هرچند برخی از الفاظ قرآن به ظاهر مشترکند، امّا به تناسب اضافه مضاف به آن در هر آیه، معنایی خاصّ می‌یابند و این خاص بودن معنا، آن‌چنان است که باید باور کنیم در معنای الفاظ مشترک در قرآن تکرار وجود ندارد یا این‌که تنها در موارد تأکید چنین امکانی وجود دارد و این هم نوعی خود اضافه است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 28
شایان ذکر است چنانچه اگر آیات مورد تحقیق، به ترتیب نزولشان تنظیم می‌شد و علاوه بر تدبّر در سیاق آیه‌های منتخب فصل و آیات دیگر، به لحاظ ترتیب نزول نیز در آیات تدبّر می‌گردید، معانی جامع متنوع و دقیق‌تری برای مفردات آیه به دست می‌آمد. براساس چنین نیتی بود که در بخش دوم که به نام اخلاق ذمیمه در دست تألیف است، آیات را به ترتیب نزول آنها تنظیم کرده‌ام.
پایان فصل: در پایان هر فصل (به‌جز چند فصل) به تناسب موضوع، احادیثی

از علی علیه السّلام تحت عنوان کلمات قصار نقل کرده‌ام؛ چرا که آن حضرت نزد شیعیان در مقام امامت، و نزد اهل تسنن در مقام خلافت است.
امید است اثری که از جانب خالق واقعی اثر، پروردگار متعال، بر این مجموعه مترتب می‌گردد چنان باشد که قلوب خوانندگان شیفته حقیقت را نورانی، اعتقاد آنان را مستقیم و راسخ و عملشان را صالح کند و گشاینده راه کمالشان به سوی سعادت دنیوی و اخروی‌شان باشد.
در پایان بر خود وظیفه می‌دانم که از مؤسسه انتشاراتی مطبوعات دینی به‌ویژه مدیریت محترم آن جناب آقای تهرانی که تلاش‌های فراوانی در آماده‌سازی و چاپ این اثر نموده‌اند و هم‌چنین دفتر خدمات پژوهشی مؤسسه فرهنگی هنری عصر سبز و مدیریت محترم آن جناب آقای حسن ایدرم که زحمات زیادی را در زمینه ویرایش و تصحیح و مقابله این اثر متحمّل شده‌اند، تشکّر و سپاس نمایم و توفیق هرچه بیشترشان را در راستای خدمت به قرآن کریم و ترویج فرهنگ آسمانی آن، از درگاه حق تعالی درخواست کنم.
آمین، یا رب العالمین!
و السّلام علی من اتبع الهدی
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 29

فصل اوّل ابرار

اشاره

کلمه ابرار در چهار سوره قرآن کریم در ضمن شش آیه ذکر شده است. در اینجا برای شناخت معانی این واژه، ابتدا شش آیه مزبور را به ترتیب مصحف کریم تنظیم نموده و سپس به بررسی معنای آن با استفاده از کتب لغت و تفاسیر می‌پردازیم. در مرحله سوم و چهارم، تفسیر آیات ذکر شده را از تفاسیر علمای شیعه و اهل تسنن پی گرفته و سپس به تفسیر روایی آنها خواهیم پرداخت. در مرحله آخر، با استعانت از امدادهای خدای عزّ و جلّ، در آیات مرتبط با ابرار تدبّر می‌نماییم.

1. تنظیم آیات ابرار به ترتیب مصحفی آن

1. رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يُنادِى لِلْإِيمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ. «1»
2. لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ. «2»

---

(1). آل عمران/ 193: مدنى.

(2). آل عمران/ 198: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 30

3. إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً. «1»
4. إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِى نَعِيمٍ. «2»
5. كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِى عِلِّيِّينَ. «3»
6. إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِى نَعِيمٍ. «4»

2. معنای ابرار

راغب در مفردات در تبیین معنای برّ فرموده: برّ، خلاف بحر بوده و از آن، توسّع متصور، است. برّ به معنای توسّع در کار خیر، از آن مشتق شده، و آن، گاه منسوب به خدای تعالی است، مانند: «إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ»، و آنجا که منسوب به خدای تعالی شود، به معنای ثواب خواهد بود، و گاه هم به بنده نسبت داده می‌شود؛ مانند: «برّ العبد ربّه.» هرجا که این واژه به بنده نسبت داده شود، به معنای توسّع در طاعت بوده و بر دو نوع است: توسّع در اعتقاد، و توسّع در اعمال.
درباره واژه ابرار هم فرموده: قال تعالی: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ»،* و قال: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ»، و قال فی صفة الملائکة: «كِرامٍ بَرَرَةٍ». بنابراین واژه برره در قرآن کریم اختصاص به ملایکه دارد؛ از آن جهت که رساتر از واژه ابرار است. برره جمع برّ و ابرار جمع بارّ است و برّ رساتر از بارّ می‌باشد؛ چنان‌که عدل رساتر از عادل است. «5»
فخر الدین در مجمع البحرین در این‌باره فرموده: قوله تعالی: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ»،* ابرار، اولیاء خدا هستند که در دنیا مطیع فرامین اویند، و قوله: «كِرامٍ بَرَرَةٍ»، برره، جمع برّ به کسر باء، به معنای توسّع در احسان و فزون‌بخشی است. «6»
شیخ عبد اللطیف کازرانی در مصباح در این‌باره گفته است: برّ به کسر؛ یعنی خیر، و برّ به فتح؛ یعنی فضل، و بارّ؛ یعنی کثیر البرّ، و جمع آن ابرار و برره است. اخبار، در اطلاق

---

(1). انسان/ 5: مدنی.
(2). انفطار/ 13: مکی.
(3). مطففین/ 18: مکی.
(4). همان/ 22: مکی.
(5). مفردات، ص 38.
(6). مجمع البحرین، ص 231.

ابرار بر ائمه علیهم السّلام فراوان بیان شده، از جمله در کنز الفوائد از امام باقر علیه السّلام آمده است که ایشان فی قوله تعالی: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ. وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ»، فرموده: «الابرار هم نحن و الفجّار هم اعداءنا»؛ یعنی ابرار خود ماییم و فجّار همان دشمنان ما هستند. از ابن حنفیه هم نقل است که گفته: «قال الحسن بن علی علیهما السّلام: کلّما فی کتاب اللّه إِنَّ الْأَبْرارَ"*، فو اللّه ما اراد به الّا علیّا و فاطمة و انا و

الحسين؛ لانّا نحن ابرار؛ آبائنا و امهاتنا، و قلوبنا علمت بالطاعات و البرّ.»:
حسن بن على عليهما السّلام فرمود: هرجا در كتاب خدا «إِنَّ الْأَبْرارَ»* باشد، به خدا سوگند! از آن به‌جز على، فاطمه، من و حسين اراده نشده است؛ زيرا ماييم ابرار؛ پدرانمان، مادرانمان، و دل‌هاى ما به طاعات و توسّع در اعمال خير آگاهند. «1»
علامه طباطبايى در الميزان فرموده: ابرار، جمع برّ به فتح باء، صفت مشبّهه از برّ به معناى احسان است. از معناى آن برمى‌آيد كه برّ، نيكويى در عمل است بدون اين‌كه انسان در ازاى آن، انتظار نفع يا بيان تشكّرى را داشته باشد؛ بدين معنا كه او عمل خير را به جهت خير بودن آن اراده مى‌كند، نه براى اين‌كه در آن نفعى است كه در ازاى آن به او بازمى‌گردد، و اگر نفسش از آن ناخشنود باشد، پس او بر تلخى مخالفت نفسش در آنچه اراده نموده، صبر مى‌كند و كارش را انجام مى‌دهد؛ زيرا آن فى‌نفسه خير است، مانند:
وفاى به نذر، و يا اين‌كه در آن عمل، خيرى براى غيرش است، مانند اطعام طعام نسبت به مستحقين از بندگان خدا؛ چون نه در عمل، و نه در صلاح، هيچ خيرى جز به واسطه ايمان به خدا و به رسول او و به روز قيامت محقّق نگردد؛ چنان‌كه فرموده: «أُولئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمالَهُمْ»، و آيات ديگرى كه در اين خصوص است. پس ابرار، مؤمنان به خدا و به پيامبر او و به روز قيامت هستند، و چون ايمان آنان، ايمان از روى رشد و بينش است، پس آنان خود را بندگان مملوكى در پيشگاه پروردگارشان ديده كه خلقتشان براى اوست؛ امر و كار آنان براى اوست؛ خودشان را مالک هيچ نفع و ضررى نمى‌دانند. بر آنان است كه به‌جز آنچه پروردگارشان اراده مى‌كند، نخواهند و به‌جز

(1). مصباح الانظار الأبرار، ص 65.

آنچه پروردگارشان بدان خشنود و راضى است، انجام ندهند. پس آنان خواست پروردگار را بر خواسته خويش مقدّم داشته و براى تحقّق آن، به عمل مى‌پردازند؛ پس بر مخالفت بر آنچه نفسشان مى‌طلبد، صابر و شكيبايند و سختى طاعت را به جان مى‌خرند، و آنچه آنان انجام مى‌دهند، صرفا براى رضاى خداست. (سخن آخر آنكه) بندگى را براى خداى سبحان، خالص گردانيده‌اند. اين صفاتى است كه خداى متعال ابرار را با آن صفات معرفى مى‌كند؛ چنان‌كه از قوله: «عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ»، و قوله:
«إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ»، و قوله: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً» استفاده مى‌شود، و اين صفات مستفاد از قول او در صفت ايشان: «لَيْسَ

الّبِرَّ أنْ تُوَلّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الّمَشْرِقِ وَ الّمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الّبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ» (نیز) است. «1»

شیخ طبرسی در مجمع البیان فرموده: اجماع اهل بیت علیهم السّلام و موافقان آنان و بسیاری از مخالفان آنها بر آن است که مراد از ابرار در آیه پنجم سوره انسان «إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً»، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام بوده و آیات بعد از آن هم: «عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً. یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً. وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً. إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً»، متعیّن در آنان است، و هم‌چنین اجماع بر آن است که آنان ابرار بوده و در ابرار بودن دیگران، اختلاف است، و این‌که ابرار، اولیای خدایند که در دنیا از او طاعت و فرمانبرداری نموده‌اند. «2»

سید عبد اللّه معروف به شبّر در تفسیرش گوید: ابرار جمع برّ یا بارّ است و مراد از «إِنَّ الْأَبْرارَ» در سوره انسان، بنابر اجماع، اهل بیت، علی، فاطمه و دو پسرشان علیهم السّلام، و پیروان آنان، هستند و بسیاری از روایات عامّه و خاصّه در این‌باره اتّفاق نظر دارند. «3»

---

(1). المیزان، ج 20، ص 213.

(2). مجمع البیان، ج 2، ص 100.

(3). تفسیر شبّر، ذیل سوره انسان.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 33

سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان آورده که: اصبغ بن نباته از علی علیه السّلام نقل کند که: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی قوله تعالی:" ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ"،" وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ": انت الثواب، و انصارک الابرار.»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره سخن خدای متعال: «ثَواباً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ»، به علی علیه السّلام فرمود: تو ثواب هستی و یارانت ابرار هستند. «1»

او در ادامه گفته: محمّد بن مسلم از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، نقل کند که: حضرت فرموده: «الموت خیر للمؤمن؛ لانّ اللّه یقول:" وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ". قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لعلی: انت الثواب، و انصارک الابرار.»؛ یعنی امام باقر علیه السّلام فرمود: مرگ برای مؤمن نیکوتر است؛ زیرا خدای متعال می‌فرماید: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ» (هم‌چنین) آن حضرت فرمود که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرموده: تو ثواب هستی و یارانت (هم) ابرارند. «2»

و نیز می‌فرماید: محمّد بن عباس با اسنادش از ابی حمزه و او از ابی

جعفر، امام باقر عليه السّلام، درباره فرموده خداى عزّ و جلّ: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِيمٍ» و «وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِيمٍ»، نقل كند كه: «قال: الأبرار هم نحن، و الفجّار هم اعداؤنا.»؛ يعنى امام باقر عليه السّلام فرمود: ابرار خود ما هستيم و فجّار همان دشمنان ما هستند. «3»
و نيز مى‌فرمايد: على بن ابراهيم گويد: پدرم از محمّد بن اسماعيل، و او از ابى حمزه، و او هم از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام، براى من روايت نمود كه: «قال: ان اللّه خلقنا من اعلى عليين و خلق قلوب شيعتنا مما خلقنا، و خلق ابدانهم من دون ذلک، فقلوبهم تهوى الينا؛ لانها خلقت مما خلقنا منه. ثم تلا قوله:" كلّا إنّ كتاب الأبرار لفى علّيّين (الى قوله:) يسقون من رحيق مختوم".»:
امام باقر عليه السّلام فرمود: خداى متعال ما را از اعلى عليين آفريد و دل‌هاى شيعيان ما را (نيز) از آنچه (دل‌هاى) ما از آن آفريده شده، آفريد و بدن‌هاى آنان را از چيز ديگرى آفريد.
پس دل‌هاى آنان به سوى ما ميل دارد؛ چرا كه دل‌هايشان از آنچه ما از آن آفريده

---

(1). برهان، ص 205- اين روايت را ابن جمعه عروسى در نور الثقلين، ج 1، ص 425، حديث 493، از تفسير عياشى نقل كرده است.
(2). برهان، ص 205- اين روايت را ابن جمعه عروسى در نور الثقلين، ج 1، ص 425، حديث 494، نقل كرده است.
(3). برهان، ص 1177.

شده‌ايم، آفريده شده است. بعد اين سخن خداى متعال را تلاوت نمود: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ (الى قوله:) يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ.» «1»
شيخ عبد على بن جمعه عروسى در نور الثقلين مى‌فرمايد: در كتاب مناقب از ابن شهر آشوب با اسنادش از محمّد بن حنفيه و او از حسن بن على بن ابى طالب عليهما السّلام نقل كند كه: «قال: كل ما فى كتاب اللّه عزّ و جلّ من قوله:" إِنَّ الْأَبْرارَ"،* فو اللّه ما اراد به الا على بن ابى طالب و فاطمه و انا و الحسين؛ لانا نحن ابرار؛ آبائنا و امهاتنا، و قلوبنا علمت بالطاعات و البر، و تبرأت من الدنيا وجيها و اطعنا اللّه فى جميع فرائضه و امنا بوحدانيته و صدقنا برسوله.»: امام حسن عليه السّلام فرمود: هرچه در كتاب خداى عزّ و جلّ از سخن: «إِنَّ الْأَبْرارَ»* هست، به خدا سوگند، به‌جز على بن ابى طالب، فاطمه، من و حسين از آن اراده نشده؛ زيرا ما خود، پدرانمان و مادرانمان، ابرار هستيم و دل‌هاى ما، آگاه به طاعات و اعمال نيكو و بيزار از جلوه‌هاى (سطحى و ظاهرى) دنياست و ما خداى متعال را

در همه واجباتش اطاعت کرده و به یکتایی و وحدانیتش ایمان آورده‌ایم و پیامبرش را (هم) تصدیق نموده‌ایم. «2»
و نیز به نقل از کتاب علل الشرایع با اسنادش تا زید شحام و او هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل کرده که: «قال: ان اللّه تبارک و تعالی خلقنا من نور مبتدع من نور سنخ ذلک النور فی طینته من اعلی علیین، و خلق قلوب شیعتنا مما خلق منه ابداننا، و خلق ابدانهم من طینة دون ذلک، فقلوبهم تهوی الینا؛ لانها خلقت مما خلقنا منه. ثم قرء:" کلّا إنّ کتاب الأبرار لفی علّیّین. و ما أدراک ما علّیون. کتاب مرقوم یشهده المقرّبون" الی اخر الحدیث.»: امام صادق علیه السّلام فرمود:
خدای متعال ما را از نوری که نور آن سنخ نور در سرشت اعلی علیین است، آفرید و دل‌های شیعیان ما را خلق نمود از آنچه بدن‌های ما را از آن آفرید و بدن‌های آنان را از سرشتی دیگر آفرید. پس دل‌های آنان رو به سوی ما دارد؛ زیرا آنها آفریده شده‌اند از آنچه ما از آن خلق شده‌ایم، بعد از آن، تلاوت نمود: «کلّا إنّ کتاب الأبرار لفی علّیّین. و ما

---

(1). برهان، ص 1179. این روایت را ابن جمعه عروسی در نور الثقلین، ج 5، ص 533، حدیث 31، نقل نموده است.
(2). نور الثقلین، ج 5، ص 526، حدیث 27.

أدراک ما علّیون. کتاب مرقوم. یشهده المقرّبون» تا آخر حدیث. «1»
علامه طباطبایی در المیزان می‌فرماید: مراد از: «الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ» در آیه 198 سوره آل عمران، ابرار هستند، به دلیل آنچه در آخر آیه آمده است: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ» و در احتجاج حدیثی است بدین مضمون که علی علیه السّلام پس از مرگ عمر بن خطاب برای گروهی از مردم فرموده که: شما را به خدا سوگند، آیا آیه: «إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً ...» تا آخر سوره، درباره کسی از شما و فرزندانتان به‌جز من نازل شده است؟ آنان در پاسخ گفتند: نه. «2»
علامه شیخ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی در تفسیر درّ المنثور فرموده:
1. ابن جریر درباره قوله: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ.» از ابن زید اخراج نموده که او گفته است: «لمن یطیع اللّه عزّ و جلّ.» «3»
2. ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن منذر درباره قوله: «لفی علّیّین» از ابن عباس اخراج نموده‌اند که او در قوله: «لفی علّیّین»، گفته است: «الجنة»، و در قوله: «يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ» هم گفته: «کل اهل سماء.» «4»

5. ابرار و تدبّر در آیات

اشاره

تدبّر در آیات، بر اساس قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ» «5»، بوده و در اینجا در دو قسمت ارائه می‌گردد؛ بدین گونه که ابتدا به ترتیب نزول آیات، به بررسی آیات مکّی پرداخته می‌شود و سپس به آیات مدنی؛ یعنی آیاتی که در مدینه نازل شده‌اند.

1. إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ. وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ. «6»

---

(1). همان، ص 533، حدیث 32.

(2). المیزان، ج 4، ص 20.

(3). درّ المنثور، ج 2، ص 113.

(4). همان، ج 6، ص 326.

(5). ص/ 29.

(6). انفطار/ 14- 13: مکّی 82.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 36

2. کَلَّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ. «1»

3. إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ. «2»

4. رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ. «3»

5. لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ. «4»

6. إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً. «5»

الف- موقعیت ابرار به خاطر ابرار بودن

در آیات مکّی ملاحظه می‌شود که جایگاه ابرار، نعمت بسیار است: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ»، و جایگاه فجّار، آنانی که از طاعات الهی سر باز زده و در معاصی گستاخی نموده‌اند، هم در جحیم است؛ در محلی که شعله‌های سهمگین آتش به شدّت زبانه می‌کشد: «وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ»، و کتاب ابرار که همه افعال، طاعت‌ها و عباداتشان، بر آن نگاشته شده، با جلالت و عظمت در مراتبی بلند قرار دارد: «کَلَّا إِنَّ کِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّیِّینَ.» تکرار آیه «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ» در سوره مطففین تأکیدی است بر جلالت ابرار و عظمت جایگاه آنان، و این خود عاملی در ترغیب و تشویق آدمیان است در تلاش در راستای تطبیق وضع خود با ابرار و گرویدن به سوی اسلام؛ به‌ویژه آنکه این آیات در مکّه و در سال‌های نخستین ظهور اسلام و در بین اقوام عصر جاهلی عرب نازل شده؛ مردمی که بت‌پرستی، آیین آنان بود و قتل و دزدی را از مفاخر خود برمی‌شمردند!

ب- موقعیت ابرار نزد مومنان

در آیات مدنی ملاحظه می‌شود که چگونه اجابت‌کنندگان دعوت به ایمان، تقاضایشان از پروردگار این بوده که: از گناهان آنان درگذرد و بر بدی‌های آنان سرپوش

---

(1). مطففین/ 18: مکّی 86.
(2). همان/ 22.
(3). آل عمران/ 193: مدنی 89.
(4). همان/ 198.
(5). انسان/ 5.

گذارد (چون آنان تنها با لطف پروردگار در آمرزش گناه و پوشش بدی‌هاست که می‌توانند پاک و منزه شوند)، وجود آنان را با ابرار دریافت کرده و هستی‌شان را (هم) در مجاورت آنان قرار دهد: «رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ كَفِّرْ عَنَّا سَيِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ.»
البتّه، مؤمنان در انتخاب این دعا، از آیات الهی به نیکی الهام گرفتند، از جمله آنجا که فرموده است: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ»، و در سلسله مراتب ایمان، اگرچه تقوا حایز مرتبه‌ای والاست و متقین هم دارای درجه‌ای برجسته و عالی‌اند؛ چنان‌که فرموده:
«لكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، امّا با این حال درجه و مرتبه ابرار، از همه متقین، برتر و بالاتر است؛ چرا که او می‌فرماید: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرارِ.»

ج- سه ویژگی الهی، اعتقادی و رفتاری ابرار

1. ویژگی الهی:

ابرار دارای یک رتبه عالی الهی‌اند که آن رتبه، بندگی خداست: «إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً»، و این رتبه بندگی خدا را که خدای متعال در وصف بندگانش بیان فرموده، حقیقتی است که مافوقی برای آن متصور نیست. این همان رتبه‌ای است که در تشهّد نماز، پیش از گواهی به پیامبری حضرت ختمی مرتبت، بر بندگی او شهادت داده و می‌گوییم: «اشهد انّ محمّدا عبده و رسوله.»

2. ویژگی اعتقادی:

این رتبه عالی الهی، به ازای آن خوی پسندیده و مهذب ابرار است که بر اثر آن، طاعات، اعمال و عبادات آنان صرفا در مقام بندگی خدا قرار گرفته است و تنها برای رضای حق انجام می‌شود و مبرّای از هر نوع شایبه نفع است؛ به گونه‌ای که در برابر آن، نه انتظار پاداشی در جزای عمل و طاعت خود دارند، و نه توقّع شکر و سپاس را در سر می‌پرورانند؛ آن‌چنان که او می‌فرماید: «إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً»، و لذا وجه اللّه و رضای خدای متعال مورد نظر آنان است.

3. ویژگی رفتاری و پاداش ابرار:

صبر و شکیبایی، ویژگی خاص رفتاری ابرار است.
پاداش آنان در ازای صبری است که در طاعات، اعمال و عبادات برای رضای حق
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 38
تعالی تحمّل می‌کنند. لذا او تعالی می‌فرماید: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً.»
آنان در بهشت، در کمال راحتی و آسایش، بر تخت‌های شادی‌آفرین و بر متّکاهای حریر تکیه می‌زنند: «مُتَّكِئِينَ فِيها عَلَى الْأَرائِكِ لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِيراً.»
سایه‌های بهشت، به آنان نزدیک، و میوه‌های بهشتی در اختیارشان است: «وَ دانِيَةً عَلَيْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِيلًا.»
جام‌های نقره‌ای و ظروفی بلورین؛ بلورهای از نقره که در اندازه‌بندی‌هایی به اندازه شده، بر آنان گردش داده می‌شود: «وَ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوابٍ كانَتْ قَوارِيرَا. قَوارِيرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِيراً.»
در بهشت، آنان از کاسه‌ای می‌نوشند که نوشیدنی آن، ممزوج با زنجبیل است؛ آن چشمه‌ای که سلسبیل (یعنی نوشیدنی گوارا) نامیده می‌شود: «وَ يُسْقَوْنَ فِيها كَأْساً كانَ مِزاجُها زَنْجَبِيلًا. عَيْناً فِيها تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا.»
و پسران نوجوان همیشه و جاودان بر گرد آنان در حال پذیرایی‌اند که چون آنان را ببینی، چنین پنداری: مرواریدهایند که به اطراف پراکنده شده‌اند: «وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً.»
و هنگامی که به آنجا می‌نگری، نعم فراوان و ملک عظیمی را خواهی دید: «وَ إِذا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيماً وَ مُلْكاً كَبِيراً.» (و در حالی که) بر اندام آنان، لباس‌های ابریشمی ظریف بافت سبزرنگ و ابریشمی ضخیم است و (دست) آنان، با دستبندهای نقره‌ای مزیّن شده، و پروردگارشان به آنان شراب طهور می‌نوشاند: «عالِيَهُمْ ثِيابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً.»
(از جانب حق تعالی به آنان گفته می‌شود:) این (نعمت‌های عظیم و فراوان) پاداشی برای شما است و سعی و تلاش شما (در طاعات، اعمال و عبادات) مقبول و مورد تقدیر است: «إِنَّ هذا كانَ لَكُمْ جَزاءً وَ كانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُوراً.»
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 39

خاتمه: اعجاز قرآن و بهره‌گیری‌های تربیتی

در سوره انفطار، در آیات: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ» و «وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ»، ملاحظه می‌کنیم ابرار در مقابل فجّار قرار دارند. پیش‌تر در بررسی آیات سوره انسان، دانستیم که مطلوب ابرار در اعمال و انجام طاعات و عبادات، وجه اللّه است، در حالی که فجّار نه تنها مطلوبشان وجه اللّه نبوده، بلکه در نقطه مقابل ابرار، فرار از سخن حق و نافرمانی از طاعت او و شرک و بت‌پرستی را آیین خود قرار داده‌اند. در وصف آنان در سوره نوح چنین می‌خوانیم: نوح گفت: پروردگارا! من قوم خود را شب و روز (به پرستش تو و به تقوا و طاعت) دعوت نمودم: «قالَ رَبِّ إِنِّی دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهاراً.» «1»
امّا دعوت من، چیزی بر آنان نیفزود جز آنکه (آنان از دعوت به سوی حق) فرار کردند: «فَلَمْ یَزِدْهُمْ دُعائِی إِلَّا فِراراً.» «2»
و هر موقع، آنان را (به پرستش تو و به تقوا و طاعت) دعوت نمودم تا برای آنها مغفرت و آمرزش قرار دهی، آنان (در پاسخ به این دعوت) انگشتانشان را در گوش‌هایشان قرار داده و جامه‌های خویش را بر (سر و صورت) خود پیچیدند (تا سخن حق را نشنوند). آنان (بر نشنیدن سخن حق) پافشاری داشته، و با نوعی کبر و خود بزرگ‌بینی (که همراه با مخالفت حق و نشنیدن سخن اوست)، تکبّر می‌ورزند: «وَ إِنِّی کُلَّما دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصابِعَهُمْ فِی آذانِهِمْ وَ اسْتَغْشَوْا ثِیابَهُمْ وَ أَصَرُّوا وَ اسْتَکْبَرُوا اسْتِکْباراً.» «3»
بعد هم آشکارا و سپس هم علنی و هم پنهانی، آنان را (به پرستش تو و به تقوا و طاعت) دعوت نمودم: «ثُمَّ إِنِّی دَعَوْتُهُمْ جِهاراً. ثُمَّ إِنِّی أَعْلَنْتُ لَهُمْ وَ أَسْرَرْتُ لَهُمْ إِسْراراً.» «4»
نوح (که برای هدایت قوم خود در طیّ مدت نهصد و پنجاه سال با روش‌های

---

(1). نوح/ 5.
(2). همان/ 6.
(3). همان/ 7.
(4). همان/ 9- 8. فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 59

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 40
مختلف آشکارا و نهان، آنان را به سوی حق دعوت نمود، در پاسخ، جز عده‌ای اندک‌شمار در این مدّت طولانی به او ایمان نیاورده و بقیه کسان قومش با او بنای عصیان، سرکشی و مخالفت نهادند و او اثری از ایمان را

در آنها نیافت. بعد از یأس از هدایت آنان) گفت: پروردگارا! آنان از من نافرمانی کرده و از کسانی پیروی نموده‌اند که مال و فرزندانشان جز زیان‌کاری و خسران، چیزی بر آنها نیفزوده: «قالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِی وَ اتَّبَعُوا مَنْ لَمْ یَزِدْهُ مالُهُ وَ وَلَدُهُ إِلَّا خَساراً.» «1»
و آنان حیله بزرگی را مکر نمودند: «وَ مَکَرُوا مَکْراً کُبَّاراً.» «2»
و گفتند: از خدایانتان دست برندارید و (پرستش بت‌های پنجگانه) ود، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نکنید: «وَ قالُوا لا تَذَرُنَّ آلِهَتَکُمْ وَ لا تَذَرُنَّ وَدًّا وَ لا سُواعاً وَ لا یَغُوثَ وَ یَعُوقَ وَ نَسْراً.» «3»
و (آنان) گروه بسیاری را به ضلالت و گمراهی کشانیده‌اند، و (ای پروردگار مهربان!) ستمکاران را جز ضلالت و گمراهی چیزی بدانها نیفزا: «وَ قَدْ أَضَلُّوا کَثِیراً وَ لا تَزِدِ الظَّالِمِینَ إِلَّا ضَلالًا.» «4»
(پروردگارا!) البتّه، اگر آنان (کافران) را زنده گذاری، بندگانت را گمراه کرده و تنها نسلی فاجر و کفّار (ناسپاس) از خود به وجود می‌آورند: «وَ قالَ نُوحٌ رَبِّ لا تَذَرْ عَلَی الْأَرْضِ مِنَ الْکافِرِینَ دَیَّاراً. إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلُّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلَّا فاجِراً کَفَّاراً.» «5»
نکته قابل توجّه آن است که آیاتی که کلمه فجّار و یا مشتقّاتی از آن را دربر دارند، سوره‌های مکّی‌اند. این خود بیانگر آن است که چهره کریه فجّار در پیش از اسلام مبتلا به عموم بوده و این‌که تا چه اندازه آلودگی گمراهی، آدمیان را از فطرت الهی‌شان منحرف نموده است. در اینجا آیاتی را که در آن، کلمه فجّار یا مشتقاتی از آن است، به ترتیب نزول آورده و یادآور می‌شویم که با دقّت در این آیات، دو اعجاز از قرآن مشاهده

---

(1). نوح/ 21.
(2). نوح/ 22.
(3). نوح/ 23.
(4). نوح/ 24.
(5). نوح/ 27.

می‌شود: یکی آنکه آیات مربوط به فجور آدمیان، منحصر به آیات مکّی است. دوّم این‌که تعداد آیات مزبور با تعداد آیات ابرار برابر بوده و هریک شامل شش آیه است:
1. أُولئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ. «1»
2. فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها. «2»
3. أَمْ نَجْعَلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کَالْمُفْسِدِینَ فِی الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِینَ کَالْفُجَّار. «3»

4. إِنَّکَ إِنْ تَذَرْهُمْ یُضِلّوا عِبادَکَ وَ لا یَلِدُوا إِلّا فاجِراً کَفَّاراً. «4»
5. وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ. «5»
6. کَلَّا إِنَّ کِتابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّینٍ. «6»

ب- بهره‌گیری‌های تربیتی

اشاره

با تدبّر در آیات ابرار به ترتیب نزول آن، نکات و اصولی اساسی در تربیت به دست می‌آید که حاصل آن رهایی از ضلالت دوران جاهلیت عرب و ورود به هدایت الهی و عروج به سوی ابراریت است. این اصول به‌طور فهرست‌وار عبارتند از:

1. ارائه غایت و عاقبت کار:

وقتی دو گروه ابرار و فجّار را نسبت به هم مقایسه می‌نماییم، ملاحظه می‌کنیم: عاقبت ابرار، نعیم، و عاقبت فجّار، جحیم است. قال تعالی: «إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ. وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِی جَحِیمٍ.» «7»

بنابراین، اصل ارائه غایت و عاقبت کار، عاملی اساسی در تربیت است تا همواره محرّکی غنیّ برای استمرار تلاش و کوشش در راستای دست‌یابی به هدف موجود باشد.

2. ثبت اعمال:

آنچه را که می‌شود در وصول به غایت و تحقّق کمال به عنوان مطلوب، عاملی اساسی در نظر گرفت، آن است که عمل و طاعات هم جنبه عینی و

---

(1). عبس/ 42: مکّی، ترتیب نزول: 24.
(2). شمس/ 5: مکّی، ترتیب نزول: 26.
(3). ص/ 28: مکّی، ترتیب نزول: 38.
(4). نوح/ 27: مکّی، ترتیب نزول: 71.
(5). انفطار/ 14: مکّی، ترتیب نزول: 82.
(6). مطففين/ 7: مکّی، ترتیب نزول: 86.
(7). انفطار/ 14- 13.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 42

حقیقی داشته باشد و هم مکتوب گردد. لذا خدای متعال با تأکید می‌فرماید: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الفُجَّارِ لَفِی سِجِّينٍ.» «1»، «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ.» «2»

3. تذكّر و يادآورى غايت:

براى آنكه غايت و عاقبت كار همواره در نظر باشد، بايد مجددا آن را تذكّر داده و يادآورى نمود. تا اين تجديد يادآورى، سعى و كوشش را در جهت وصول به غايت نيرو داده و آن را روحى تازه بخشد و براى ادامه و استمرار آن، محرّكى غنىّ باشد. از اين‌رو خداى متعال بعد از بيان اين غايت در سوره انفطار، آن را مجددا در سوره مطففين يادآورى فرمود:
«إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ.» «3»

4. راهنمایی نسبت به راستای حرکت به سوی غایت:

در جریان تربیت، باید نسبت به جهت و سمت حرکت به سوی غایت و عاقبت راهنمایی صورت گیرد. بنابراین، استماع دستور برای نیل به غایت و عمل به دستورات و اوامر ارائه شده و سرانجام تقاضا و درخواست متعادل داشتن، در یافتن جهت‌گیری مناسب حرکت برای نیل به غایت و عاقبت کار، لازم الاجراء است. لذا خداوند متعال به زبان مؤمنان می‌فرماید:

«رَبَّنا إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِیاً یُنادِی لِلْإِیمانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّکُمْ فَآمَنَّا رَبَّنا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا وَ کَفِّرْ عَنَّا سَیِّئاتِنا وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ.» «4»

5. تبیین غایت اصلی از غایت مشابه:

بعد از راهنمایی نسبت به راستای حرکت به سوی مطلوب، لازم است غایت مشابه از غایت اصلی، مشخص و متمایز گردد؛ زیرا محتمل است تشعشعاتی از کمال مطلوب پرتوافشانی کند و سالک طریق هم آن تشعشعات را غایت اصلی پندارد. لذا می‌فرماید: «لکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ لِلْأَبْرارِ.» «5»

6. وصول به غایت و حصول نتیجه:

سرانجام با رعایت اصول پنجگانه فوق، کمال مطلوب و وصول به غایت اصلی محقّق خواهد شد. از علایم تحقّق آن، برخورداری

---

(1). مطففین/ 7.
(2). همان/ 18.
(3). همان/ 22: مکّی، ترتیب نزول: 86.
(4). آل عمران/ 193: مدنی، ترتیب نزول: 89.
(5). همان/ 198.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 43
عینی و عملی از ثمرات و نتایج آن است. لذا می‌فرماید: «إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً.» «1»

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الابرار و البر» سخنانی به اقتصار از امام علی، امیر مؤمنان علیه السّلام، نقل شده که در اینجا فقط برخی از آنها نقل می‌شود:

1. «من شیم الأبرار، حمل النّفوس علی الإیثار.»: از خصلت‌های نیکوکاران است واداشتن نفس‌ها بر ایثار (و دیگران را بر خود مقدّم داشتن).
2. «البرّ، عمل مصلح.»: نیکویی، عملی اصلاحگر است.
3. «البرّ، عمل صالح.»: نیکویی و کار خیر، عملی پسندیده است.
4. «البرّ، غنیمة الحازم.»: نیکویی با صله و احسان، غنیمت دوراندیش است.
5. «البرّ، أعجل شیء مثوبة.»: احسان، زودرس‌ترین چیز نسبت به پاداش است.
6. «بالبرّ یملک الحرّ.» با احسان، حتی (با دادن نان)، آزاد بنده می‌گردد.
7. «تعجیل البرّ، زیادة فی البرّ.» شتاب کردن در نیکی، فزاینده نیکویی است.
8. «خیر البرّ، ما وصل إلی المحتاج.»: برترین احسان آن است که به نیازمند رسد.
9. «فی کلّ برّ، شکر.»: در هر چیز خیر و نیکی، شکری است.
10. «من منع برّا، منع شکرا.»: هرکه احسانی را منع کند (مثلا احسانی را که توانایی آن را دارد، ننماید) منع شکری کند، یا از شکری منع شده است (که دیگران و یا خدا از او تشکّر نماید).
11. «من بذل برّه، انتشر ذکره.»: هرکه نیکی خود را بذل کند، یاد او (در میان مردم) پراکنده شود و شهرت یابد.
12. «من قرب برّه، بعد صیته»: هرکه نیکی و احسان او نزدیک باشد، آوازه او دور شده و به جاهای دور رسد.

---

(1). انسان/ 5: مکّی، ترتیب نزول: 99.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 44

13. «من أتبع الإحسان بالإحسان و احتمل جنایات الإخوان و الجیران، فقد أکمل البرّ.»: هرکه احسانی را در پی احسانی دیگر به جا آورد، و جبران جنایات برادران و همسایگان کند، پس در حقیقت برّ و نیکی را کامل گردانیده است.
14. «من أفضل البرّ، برّ الأیتام.»: از برترین نیکویی‌ها، نیکی نمودن به یتیمان است.

15. «مع البرّ تدرّ الرّحمة.»: با نیکویی، رحمت فراوان و روان می‌شود.
16. «برّ الوالدین، أکبر فریضة.»: نیکی به پدر و مادر، بزرگ‌ترین فریضه است.
17. «برّوا آبائکم، یبرّکم أبناؤکم.»: به پدران خود نیکی کنید تا فرزندانتان نسبت به شما نیکی کنند.
18. «من برّ والدیه، برّه ولده.»: هرکه به پدر و مادر خود نیکی کند، فرزندش به او نیکی خواهد کرد.
19. «من بخل علیک ببشره، لم یسمح ببرّه.»: هرکه به تو از شکفته‌رویی خود بخل کند، به احسان خود جود نکند.
20. «لسان البرّ، یأبی سفه الجهّال.»: زبان نیکوکار از سفاهت و سبکی نادان‌ها باز ایستد؛ یعنی نیکی سبب می‌شود که نادان‌ها نیکوکار را آزار ندهند.
21. «من کثر برّه، حمد.»: هرکه نیکوکاریش بسیار باشد، ستایش می‌شود.
22. «خیر البرّ، ما وصل إلی الأحرار.»: بهترین احسان آن است که به آزادگان رسد؛ یعنی به کسانی که در بند علایق نباشند.
پروردگارا! امیدواریم با عنایات خاصّ خود ما را مشمول مغفرت قرار دهی و از سر فضل و رحمت بی‌منتهایت ما را با ابرار محشور فرمایی!
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 45

فصل دوّم احسان

اشاره

واژه احسان دوازده بار در قرآن کریم با الفاظ: «بِإِحْسانٍ»* و «إِحْساناً»* و در هشت سوره ذکر شده است: چهار سوره مکّی و چهار سوره مدنی. در اینجا ابتدا آیات را به ترتیب مصحفی آن آورده و سپس با استناد به کتب لغت به بررسی معنای احسان می‌پردازیم.
در مرحله سوّم و چهارم، آیات مذکور را از لحاظ تفسیری و تفسیری روایی و با استفاده از کتب تفسیر علمای شیعه و اهل تسنن از زمان شیخ الشیوخ طوسی قدّس سرّه تا زمان حاضر بررسی نموده و در مرحله پنجم هم با استعانت از الطاف بیکران خدای متعال در این آیات تدبّر می‌کنیم.

1. تنظیم آیات احسان به ترتیب مصحفی آن

1. وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ. «1»

2. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ

(1). بقره/ 83: مدنی.

وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ. «1»

3. الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلَّا أَنْ یَخافا أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ. «2»

4. وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالًا فَخُوراً. «3»

5. فَکَیْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً. «4»

6. قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. «5»

7. وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «6»

8. إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. «7»

9. وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً. «8»

(1). همان/ 178: مدنی.

(2). همان/ 229: مدنی.
(3). نساء/ 36: مدنی.
(4). همان/ 62: مدنی.
(5). انعام/ 151: مدنی (سوره انعام مکّی و آیه 151 آن، مدنی است).
(6). توبه/ 100: مدنی.
(7). نحل/ 90: مکّی.
(8). اسراء/ 23: مکّی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 47

10. وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ. «1»

11. هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ. «2»

2. معنای احسان

راغب در مفردات فرموده: گفته می‌شود احسان بر دو وجه است: یکی بخشش به غیر، و دیگری نیکویی در فعل، و آن وقتی است که علمی را نیکو بداند و یا عملی را نیکو به انجام رساند، و لذا امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، فرمود: «الناس، ابناء ما یحسنون.»: مردم به آنچه می‌دانند و به آنچه از کارهای نیک انجام می‌دهند، منسوبند. احسان، اعم از انعام و بخشش است. قال تعالی: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ»، و قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ»، پس احسان بالاتر از عدل است؛ چرا که عدل، عبارت از بخشیدن و یا گرفتن چیزی است که بر او لازم است و احسان، بخشیدن است به بیش از آنچه بر او لازم است و دریافت کردن است به کمتر از آنچه حقّ اوست، پس احسان، زاید بر عدل است؛ چنان‌که اقدام به عدل واجب بوده، در حالی که اقدام به احسان، مستحبّ و پسندیده است. «3»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: درباره قوله: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»،* از معصوم سؤال گردید که این چه نوع احسانی است؟ حضرت فرمود: «ان یحسن صحبتهما و ان لا یکلفهما ان یسألانه شیئا مما یحتاجان الیه.»: در مصاحبت با آن دو، خوش‌رو بودن و این‌که اگر از او درخواستی دارند که مورد حاجت آنان است، این درخواست بر آنها مشکل و طاقت‌فرسا ننماید. «4»

---

(1). احقاف/ 15: مدنی (سوره مکّی است).

(2). رحمن/ 60: مدنی.

(3). مفردات، ص 118.

(4). مجمع البحرین، ص 503.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 48

طبرسی در مجمع البیان فرموده: لفظ احسان جامع هر خیری است و استعمال آن بیشتر در بخشش مال و بذل سعی جمیل است. در معنای: «وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ» با استناد به گفته ابن عباس و مرویّ از امام صادق علیه السّلام، فرموده: یعنی در صورت امکان، آن را بدون معطلی بپردازند و به امروز و فردا موکول نکنند. «1»

نیز در معنای «إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً»، «2» فرموده: معنای آن، نیکویی نمودن برای رفع منازعه است. «3»

همچنین در معنای: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»،* «4» فرموده: معنای آن: «و اوصی بالوالدین احسانا» است، و دلیل آن را یکی «حَرَّمَ» در قوله: «ما

حَرَّمَ رَبُّكُمْ الی آخر آیه» و نهی در «لا تَقْتُلَوا ... لا تَقْرَبُوا ...» در ذیل آیه مزبور، دانسته است. «5»
نیز در معنای: «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»، «6» فرموده: معنای آن تبعیت از آنان در امور خیر و دخول در اسلام و پیمودن طریق و راه آنان است. «7»
در معنای: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»، «8» فرموده: به معنای: «و اوصی بالوالدین احسانا» است؛ (چرا که) معنای «قضی» و «اوصی» یکی بوده و هر دو امرند. «9»
همین‌طور در معنای احسان در آیه: «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ»، «10» فرموده: یعنی پاداش در برابر احسان کسی که در دنیا احسان نموده (هر خیری که انجام داده)، چیزی جز احسان در آخرت نیست. «11»
و نیز درباره نسبت معنای عدل به احسان فرموده: گفته‌اند که عدل توحید است و احسان ادای واجبات. گفته‌اند: که عدل در افعال است و احسان در اقوال؛ گفته‌اند که عدل در نصف کردن و نصف خواستن است و احسان در نصف کردن و نصف نخواستن (کمتر از نصف را خواستن). «12»

---

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 265.
(2). نساء/ 62.
(3). مجمع البیان، ج 3، ص 67.
(4). انعام/ 151.
(5). مجمع البیان، ج 4، ص 382.
(6). توبه/ 100.
(7). مجمع البیان، ج 5، ص 64.
(8). اسراء/ 23.
(9). مجمع البیان، ج 6، ص 409.
(10). رحمن/ 60.
(11). مجمع البیان، ج 9، ص 208.
(12). همان، ج 6، ص 380.

هم‌چنین علامه طباطبایی در معنای: «تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ»، «1» فرموده: تسریح، در اصل در معنای چراگاه به کار می‌رود و این اطلاق از: «سرحت الابل» اخذ شده است که به معنای آزاد گذاشتن شتر برای چریدن است. بعد برای طلاق دادن زن عاریه گرفته شده است و به معنای عدم رجوع به او در زمان عدّه و به سر بردن بدون اوست تا آنکه زمان عدّه آن زن منقضی گردد. «2»
در تِفسیرِ نمونه به نقلِ از تفسیر المنار فی قوله تعالی: «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ

شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، «3» آمده است: احسان گاهى با «الىَ» ذكَر شود و گاهى هم با «ب». در صورتى كه با «الى» ذكر شود، مفهوم آن نيكى كردن است، هرچند (كه) به‌طور غير مستقيم باشد، اما هنگامى كه با «ب» ذكر شود، معناى آن نيكى كردن به‌طور مستقيم و بدون واسطه است. «4»

و فى قوله تعالى: «وَ قَضى رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، «5» در معناى احسان آورده است: مطلق بودن احسان، هرگونه نيكى را در بر مى‌گيرد و نكره بودن آن براى بيان عظمت است، و اين‌كه با «باء» متعدّى شده، مباشرت را بيان مى‌كند؛ يعنى شخصا و بدون واسطه آنان را مورد محبّت قرار دهند، و كلمه «قضى»، مفهوم مؤكّدترى از امر دارد و آن امر و فرمان قطعى و محكم را مى‌رساند. «6»

3. احسان در تفاسیر

شیخ طوسی در تبیان فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ»، «7» فرموده: احتمال دارد مراد از احسان صله ارحام بوده، پس احسان، عام در جمیع خلق باشد، و ایتای ذی القربی، امر به صله قرابت نبی صلّی اللّه علیه و آله، و ایشان کسانی هستند که خدای متعال در آیه:

---

(1). بقره/ 229.

(2). المیزان، ج 2، ص 244.

(3). انعام/ 151.

(4). تفسیر نمونه، ج 6، ص 33.

(5). اسراء/ 23.

(6). همان، ج 12، ص 74.

(7). نحل/ 90.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 50

«فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی الخ»، «1» اراده آنان را نموده است. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، «3» فرموده: عامل در آن امر است؛ یعنی امر به احسان والدین می‌کند، و دلیل بر آن «حرّم ربّکم علیکم الخ الآیه» است که معنای: «اوصی بتحریمه و امر بتجنبه»، دارد. «4»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِی إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، «5» فرموده: و آن احسانی را که از آنان «6» میثاق گرفت، این بود که نسبت به والدین آنچه را که براساس فرمانبرداری از آنان واجب شده، برای ایشان به جا آورد، از قبیل: کار نیکو نمودن، سخن خوب گفتن، نهایت فروتنی بر مبنای مهر و محبّت داشتن نسبت به آنان، رحمت آوردن بر آنها، رأفت آوردن نسبت به آنان و دعای خیر نمودن در حقشان و انجام دادن آنچه از جانب خدای متعال نسبت به آنان مستحب است. «7»

طبرسی در مجمع البیان فی قوله تعالی: «تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ»، «8» دو قول را ذکر نموده: یکی این‌که آن طلاق (در نوبت) سوّم است و دوم آنکه ترک (همسر مطلقه) در زمان عدّه است تا معلوم گردد که عدّه به سر آمده. او این قول را روایت شده از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام و نیز از سدی و ضحاک دانسته. «9»

زمخشری در کشّاف فی قوله تعالی: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، «10» فرموده: یا با احسان کردنتان به والدین به قدر توانایی و قدرت، حقیقت

احسان را احسان کرده و یا باید احسان کنید. «11»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ»، «12» فرموده: و باید قاتل بدل خون را به

---

(1). انفال/ 41.
(2). تبیان، ج 6، ص 419.
(3). انعام/ 151.
(4). همان، ج 4، ص 31.
(5). بقره/ 83.
(6). طبرسی در مجمع البیان، ج 1، ص 150 فرموده: «و آن احسانی را که از امت ما میثاق گرفت.»
(7). تبیان، ج 1، ص 329.
(8). بقره/ 229.
(9). مجمع البیان، ج 2، ص 329.
(10). بقره/ 83.
(11). کشّاف، ج 1، ص 293.
(12). بقره/ 178.

خوبی ادا نماید؛ به این‌که پرداخت را به امروز و فردا نیانداخته و حقّ او را کم ندهد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ»، «2» فرموده: به آن زن مطلقه مراجعه نکند تا عدّه معلوم باشد، یا نوعی به او مراجعه نکند که با آن بخواهد زمان عدّه را بر او طولانی کرده و به او ضرر برساند، و گفته‌اند: در طهر سوّم، او را سه‌طلاقه کند. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، «4» فرموده: و به پدر و مادر، با احسان حقیقی احسان کنید. «5»
فی قوله تعالی: «إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِيقاً» «6» هم فرموده: به‌جز خوبی نه بدی را برای شما نخواسته‌ایم و به‌جز توفیق بین دو دشمن را، و مخالفت با تو و دشمنی با حکمت را اراده نکرده‌ایم؛ پس با دعایت کار ما را گشایش بده. «7»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ»، «8» فرموده: عدل، همان واجب است؛ زیرا خدای متعال در آن برای بندگانش معادل نمود. پس آنچه را در آن، بر آنان واجب قرار داد، پایین‌تر از طاقتشان است و احسان مستحبّ می‌باشد و البتّه، امر به هر دو متعلق است؛ زیرا در واجب به ناچار تفریط می‌شود، پس مستحبّ آن را جبران می‌کند. «9»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ بِالْوالِدَيْن إِحْساناً»، «10» فرموده: به پدر و

مادر با نوع حقیقی احسان، احَسان کنَیدَ و یا نوع احسان نمودن شما به والدین، حقیقی است. «11»
نیز فی قوله تعالی: «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ»، «12» فرموده: «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ» در عمل، «إِلَّا الْإِحْسانُ» در ثواب است. هرکس نیکویی کرد، به خویش نیکویی کرد، و هرکس بدی کرده، به خودش بدی کرده. «13»

---

(1). کشّاف، همان، ص 333.
(2). بقره/ 229.
(3). کشّاف، همان، ص 367- 366.
(4). نساء/ 36.
(5). کشّاف، همان، ص 526.
(6). نساء/ 62.
(7). کشّاف، همان، ص 536.
(8). نحل/ 90.
(9). کشّاف، ج 2، ص 424.
(10). اسراء/ 23.
(11). کشّاف، همان، ص 444.
(12). رحمن/ 60.
(13). کشّاف، ج 4، ص 49.

شبّر در تفسیرش فی قوله تعالی: «لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً الخ»، «1» فرموده: والدین را گرامی بدارید و به آنان نیکویی کنید و سزاوارتر به قدردانی و تشکّر شما، محمّد صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام است. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ»، «3» فرموده: یعنی بدون کاستی و معطل نمودن و امروز و فردا کردن، جانی (دیه را) به عافی بپردازد. «4»
نیز فی قوله تعالی: «تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ»، «5» قول دوم مجمع البیان را نقل نموده است. «6»
فی قوله تعالی: «إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً» «7» هم نظیر معنای مجمع البیان را در آیه مذکور بیان می‌کند. «8»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»، «9» فرموده: معنای آن، پیروی از مهاجرین و انصار سابقین است که در جنگ بدر شرکت داشتند و به طرف دو قبله نماز گزاردند، یا آنان که پیش از هجرت، اسلام را اختیار کردند. «10»

نیز فی قوله تعالی: «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ»، «11» فرموده: آیا جزای احسان در عمل (در زندگی دنیوی) جز پاداش احسان به ثواب (در آخرت) است؟ «12»
علامه طباطبایی در المیزان فی قوله تعالی: «أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ»، «13» فرموده: مطلوب در تقیید تسریح به احسان، نفی دریافت زوج از زوجه است بعض از آنچه را که بابت مهر به او عطا نموده. «14»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً» «15» هم فرموده: نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سوگند یاد می‌کنند که محاکمه را نزد طاغوت بردیم، نه به این جهت که به آنان تمایل و رغبتی داشته باشیم، بلکه به منظور قطع مشاجره بین طرفین درگیر منازعه. «16»

---

(1). بقره/ 83.
(2). تفسیر شبّر، ص 32.
(3). بقره/ 178.
(4). تفسیر شبّر، ص 69.
(5). بقره/ 229.
(6). تفسیر شبّر، ص 90.
(7). نساء/ 63.
(8). تفسیر شبّر، ص 240.
(9). توبه/ 100.
(10). تفسیر شبّر، ص 343.
(11). رحمن/ 60.
(12). تفسیر شبّر، ص 1083.
(13). بقره/ 229.
(14). المیزان، ج 2، ص 245.
(15). نساء/ 62.
(16). المیزان، ج 4، ص 430.

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ»، «1» فرموده: آن، احسان به غیر بوده و به معنای خیر رساندن یا نفع رساندن به غیر است، نه بر سبیل جزا و مقابله، بلکه خیر رساندن به غیری است که ابتدا به آن، برای خدا و تبرّعا باشد. «2»
فی قوله تعالی: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» «3» هم فرموده:
«إِحْساناً» عطف بر «وَ قَضی رَبُّکَ» است و این نشان می‌دهد که بعد از اعتقاد به توحید خدای متعال، احسان از واجب‌ترین واجبات است، و از

این‌رو بعد از ذکر حکم توحید و مقدّم بر سایر احکام ذکر شده معدوده، آن را ذکر نموده است. «4»

4. احسان و تفاسیر روایی

سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان فی قوله تعالی: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»، «5» آورده است: «قال: الامام العسکری علیه السّلام: و قد قال اللّه عزّ و جلّ:" وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً". قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:" افضل والدیکم و احقهما بشکرکم محمّد و علی"، و قال علی ابن ابی طالب علیه السّلام:" سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول: انا و علی ابوا هذه الامة و لحقّنا علیهم اعظم من حق والدیهم؛ فانا ننقذهم، ان اطاعونا، من النار الی دار القرار و لنلحقهم من العبودیة بخیار الاحرار" ... (و الحدیث طویل اخذنا منه موضع الحاجة).»: امام عسگری درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»، فرمود: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره آن گفته است: محمّد و علی از پدر و مادر شما برتر هستند و به سپاسگزاری و تشکّر شما سزاوارتر از آن دواند، و علی بن ابی طالب فرموده که شنیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: من و علی پدران این امّتیم و البتّه، حقّ ما بر آنان عظیم‌تر از حقّ والدینشان است؛ پس ما هستیم که آنان را از آتش سوزان به سوی خانه امن و قرار نجات می‌دهیم، و البته، ما آنان را از بند بردگی رهانیده و به مرتبه عالی حرّیت و آزادگی ملحق می‌نماییم، اگر ما را اطاعت کنند ... (و این حدیث طولانی است و ما به مقدار حاجت از آن آورده‌ایم). «6»

---

(1). نحل/ 90.
(2). المیزان، ج 12، ص 354.
(3). اسراء/ 23.
(4). المیزان، ج 15، ص 83.
(5). بقره/ 83.
(6). برهان، ص 78.

همچنین در تفسیر برهان فی قوله تعالی: «فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ»، «1» به روایت محمّد بن یعقوب با اسنادش تا حلبی آورده که او از امام صادق علیه السّلام آورده است که: «قال سألته عن قوله عزّ و جلّ:" فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ". قال: ینبغی للذی له الحق ان لا یعسر اخاه، اذا کان قد صالحه علی دیة، و ینبغی للذی علیه الحق ان لا یمطل ادائه، اذا قدر علی ما یعطیه و یودی الیه باحسان، و سألته عن قول اللّه عزّ و جلّ:" فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ".* فقال هو الرجل یقبل الدیة او یعفو

او يصالح، ثم يعتدى فيقتل، فله عذاب اليم كما قال اللّه عزّ و جلّ.»: درباره فرموده خداى عزّ و جلّ:
«فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ:» از امام صادق عليه السّلام سؤال نمودم. آن حضرت فرمود: براى آن‌كس كه حق مخصوص اوست، سزاوار است كه بر برادر دينى‌اش سخت نگيرد، وقتى كار به مصالحه بر ديه مى‌كشد، و بر آن كسى كه اداى حق بر عهده اوست، سزد كه پرداخت ديه را به وقت‌گذرانى و امروز و فردا نمودن نيندازد، هرگاه كه بر پرداخت اندازه مقرر توانا بود و ضمن پرداخت، آن را به نحو مطلوب و پسنديده بپردازد. بعد درباره فرموده خداى عزّ و جلّ: «فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ»،* سؤال نمودم. پس آن بزرگوار فرمود: آن، مردى است كه ديه را قبول مى‌كند يا عفو مى‌نمايد و يا (بر آن) مصالحه مى‌كند و پس از آن به تجاوزكارى پرداخته و طرف را به قتل مى‌رساند. پس بر او عذاب اليم است؛ همان‌طور كه خداى عزّ و جلّ فرموده. «2»
نيز بحرانى در تفسير برهان فى قوله تعالى: «أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ»، «3» به نقل از عياشى و او از ابى بصير به نقل از امام صادق عليه السّلام آورده است كه: «قال المراة التى لا تحل لزوجها حتى تنكح زوجه، غير الذى يطلق ثم يراجع ثم يطلق ثم يراجع ثم يطلق الثالثة، فلا تحل له حتى تنكح

---

(1). بقره/ 178.
(2). برهان، ص 111. ابن جمعه عروسى هم اين حديث را در جلد يكم تفسير نور الثقلين، ص 157 و 158، به روايت حلبى، ابى بصير و سماعه، در ضمن چهار روايت، نقل كرده است.
(3). بقره/ 229.

زوجا غيره انّ اللّه جلّ و عزّ يقول:" فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ"، و التسريح هو الطلقة الثالثة. قال: قال ابو عبد اللّه عليه السّلام فى قوله:" فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ"، «1» ههنا التطليقة الثالثة، فان طلقها الاخير فلا جناح ان يتراجعا بتزويج جديد. عن ابى بصير عن ابى جعفر عليه السّلام قال: ان اللّه يقول:" الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ"، التطليقة الثالثة.»: امام صادق عليه السّلام فرمود: آن زنى كه براى شوهرش حلال نيست تا اين‌كه به نكاح شوهر خودش دربيايد، غير از كسى است كه او را طلاق مى‌داده، سپس رجوع مى‌كرده، پس از آن (دوباره) طلاق مى‌داده و بعد مراجعه مى‌كرده، سپس براى مرتبه سوّم زنش را طلاق مى‌داده است. پس در اين صورت آن زن، براى آن شوهر حلال نيست تا اين‌كه آن زن به ازدواج همسرى ديگر درآيد.

این است که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ»، و «تَسْرِيحٌ» عبارت است از طلاق سوّم.
ابی بصیر گوید که امام صادق علیه السّلام درباره سخن خدای متعال: «فَإِنْ طَلَّقَها فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ»، «2» فرمود: همین طلاق سوّم است. پس اگر شوهر (جدید) زن او را طلاق داد، اشکالی نیست در این‌که شوهر (قبلی) اش با ازدواجی جدید به او مراجعه کند.
هم‌چنین بحرانی در تفسیر برهان خود از ابی بصیر و او از امام باقر علیه السّلام آورده است که آن بزرگوار فرمود: البتّه، خدای متعال می‌فرماید: «الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ»، و «تسریح به احسان»، طلاق دادن بار سوّم است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، «4» نقل کرده که عیاشی از ابی بصیر و او از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که آن بزرگوار فرمود:
«ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله احد الوالدین و علی علیه السّلام الاخر. فقلت این موضع ذلک فی کتاب اللّه؟ قال: قرأ:" وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً".»: همانا به درستی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یکی از

---

(1). همان/ 230.
(2). بقره/ 230.
(3). برهان، ص 37.
(4). نساء/ 36.

دو والد بوده و آن دیگری، علی علیه السّلام است؛ ابی بصیر می‌گوید به امام صادق علیه السّلام گفتم: این مطلب در کدامین جای کتاب خدای متعال نگاشته شده؟ آن حضرت در پاسخ، آیه شریفه: «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» را قرائت نمود. «1»
باز ابی بصیر از امام باقر علیه السّلام درباره سخن خدای متعال: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» روایت کند که آن حضرت فرمود: «ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله احد الوالدین و علی علیه السّلام الاخر، و ذکر انها الایة التی فی النساء ...»: همانا به درستی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله یکی از والدین و دیگر از آن دو، علی علیه السّلام است و آن آیه‌ای را که در سوره نساء است، یادآور شد.
هم‌چنین ابن شهر آشوب از ابان بن تغلب و او از امام صادق علیه السّلام درباره قوله تعالی:
«بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»،* روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «الوالدان، رسول

صلّی اللّه َعلَیه و آله و علی علیه السّلام.»:
آن دو پدر، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام است. «2»
نیز ابن شهر آشوب از سلام جعفی، و او از امام باقر علیه السّلام، و از ابان بن تغلب، و او از امام صادق علیه السّلام، روایت کند که: آیه شریفه، درباره پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام نازل شده است.
سپس ابن شهر آشوب افزوده: و مانند این روایت در حدیث ابن جبله آمده است. «3»
همین‌طور ابن شهر آشوب گفته است از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که: «انا و علی، ابوا هذه الامة.»: من و علی دو پدر این امتیم. (بحرانی گوید:) می‌گویم: آن را صاحب فایق هم نقل کرده است. «4»
هم‌چنین ابن شهر آشوب از معصوم علیه السّلام نقل کند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «انا و علی، ابوا هذه الامة، فعلی عاق والدیه، لعنة اللّه.»: من و علی، دو پدر این امتیم. پس لعنت خدای متعال بر کسی است که عاقّ دو پدرش گردد. «5»
همین‌طور علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در بحثی روایی، بعد از بیان احادیث مذکور، می‌فرماید: آنچه را که از آن خبر داده‌اند، مربوط به بطن قرآن است؛ زیرا

---

(1). برهان، ص 227.
(2). برهان، ص 227.
(3). همان.
(4). همان.
(5). همان.

همان‌طور که اب یا والد، مبدأ انسانی است برای وجود انسان و تربیت جسمانی او، به معلم و مربی انسان هم برای به کمال رساندنش پدر خطاب می‌شوند. پس برای مثل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ولی سزاوار است که برترین درود و دعا فرستاده شود؛ چون آنان برای مؤمن، پدری هستند که او توسّط آنها هدایت یافته، و آن هدایت، اقتباس از پرتو انوار علوم و معارفش است که در قیاس با آن، پدر جسمانی که شأنی جز مبدأ وجودی بودن و تربیت جسمانی ندارد، چیزی نیست. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ولی، دو پدری‌اند که آیات قرآنی که سفارش والدین را به اولاد کرده، بر حسب باطن قرآن، شامل آن دو است، هر چند بنا بر ظاهر آیات، آنان (یعنی پیامبر و ولی) ابوین جسمانی شمرده نمی‌شوند. «1»
نیز سید بحرانی فی قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»، چنین گوید:

بنا بر آنچه سدی از ابی مالک و او از ابن عباس درباره قوله تعالی: «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»، آورده، سابق این امّت، علی بن ابی طالب علیه السّلام است. «2»
مالک بن انس از ابی صالح و او از ابن عباس نقل کند که: «" وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ "، نزلت فی امیر المؤمنین، و هو اسبق الناس کلهم بالایمان، و صلّی علی القبلتین و بایع البیعتین: بیعة بدر و بیعة الرضوان، و هاجر الهجرتین مع جعفر: من مکة الی الحبشة و من الحبشة الی المدینة.»:
«وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ»، درباره امیر مؤمنان علیه السّلام نازل گردید و او پیشی گرفته بر همه مردم به ایمان است، و او بر دو قبله نماز گزارد و در دو بیعت: بیعت بدر، و بیعت رضوان، شرکت نمود و دو هجرت با جعفر انجام داد: مهاجرت از مکّه به حبشه، و از حبشه به مدینه. «3»
و فی نهج البیان عن الصادق علیه السّلام: «انها نزلت فی علی علیه السّلام و من تبعه من المهاجرین و الانصار،" وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ".» «4»

---

(1). المیزان، ج 4، ص 380.
(2). برهان، ص 440.
(3). همان، ص 440.
(4). همان.

همچنین ابن بابویه با اسنادش تا عمرو بن عثمان، در تفسیر قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ ...» «1» نقل می‌کند که درباره این سخن خدای متعال، علی، امیر مؤمنان علیه السّلام، فرمود: «فالعدل الانصاف، و الاحسان التفضل.» «2»
و نیز عیاشی از سعد اسکاف از امام باقر علیه السّلام در تفسیر قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ» نقل می‌کند که حضرت فرمود: «ان اللّه یامر بالعدل و هو محمّد صلّی اللّه علیه و آله، فمن اطاعه، فقد عدل، و الاحسان علی علیه السّلام، فمن تولاه، فقد احسن و المحسن فی الجنة.»: خدای متعال امر به عدل می‌کند و آن محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، پس هرکه او را اطاعت کند، به تحقیق عدالت ورزیده است، و احسان، علی علیه السّلام است. پس هرکه او را ولی خود بنماید، احسان نموده و محسن (هم)، اهل بهشت است. «3»
و همین‌طور در تفسیر قوله تعالی: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» در آیه: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»، «4» از محمّد بن یعقوب با اسنادش تا ابی ولاد حناط، روایت می‌کند که ابی ولاد گوید: از امام صادق

علیه السّلام درباره سخن خدای متعال «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً» سؤال نمودم که این چه نوع احسانی است؟ حضرت فرمود: «الاحسان، ان تحسن صحبتهما و لا تکلفهما ان یسألاک شیئا مما یحتاجان الیه و ان کانا مستغنیین. ا لیس اللّه عزّ و جلّ یقول:" لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ"؟» «5» : آن احسان، این است که با آن دو نیکو مصاحبت کنی و آنان را در دشواری درخواست چیزی که بدان نیاز دارند، قرار ندهی، هرچند که آنها در بی‌نیازی باشند.

مگر خدای متعال نمی‌فرماید: هرگز به خیر و نیکی نمی‌رسید تا آنکه از آنچه مورد علاقه و محبت شماست، انفاق نمایید؟ «6»

ابن جمعه عروسی در تفسیر قوله تعالی: «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ»، «7» در نور الثقلین

---

(1). نحل/ 90.

(2). برهان، ص 581. ابن جمعه عروسی، این حدیث را در صفحه 77 جلد سوم نور الثقلین نقل کرده است.

(3). برهان، ص 581- نور الثقلین، ج 3، ص 80، حدیث 206.

(4). اسراء/ 23.

(5). آل عمران/ 92.

(6). برهان، ص 601.

(7). رحمن/ 60.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 59

آورده که عیاشی با اسنادش تا علی بن سالم، و او می‌گوید:

شنیدم امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: «ایة فی کتاب اللّه مسجلة: قلت: و ما هی؟ قال: قول اللّه عز و جل:" هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ". جرت فی الکافر و المؤمن و البر و الفاجر، و من صنع الیه معروف، فعلیه ان یکافی به، و لیس المکافاة ان یصنع کما صنع حتی یربی. فان صنعت کما صنع، کان له الفضل بالابتداء.»: آیه‌ای در کتاب خدای متعال (قرآن مجید) هست که ثابت، محقّق و محکم است. گفتم: آن، کدام آیه است؟ آن بزرگوار فرمود: فرموده خدای عزّ و جلّ: «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ»، که آن درباره کافر و مؤمن، و نیکوکار و بدکار جاری گردد، و هرکس نسبت به او نیکی‌ای شود، بر اوست که آن را به کفایت جبران کند، و جبران نیکی به این نیست که همان گونه باشد که انجام شده، بلکه باید افزون بر آن باشد، پس اگر همان گونه باشد که انجام شده، فضل و برتری برای کسی است که نیکی را آغاز کرده است. «1»

ابن جمعه عروسی باز درباره حقّ پدر بر فرزند روایتی را از محمّد بن عیسی با اسنادش تا درست بن ابی منصور و او نیز از امام کاظم علیه

السّلام نقل می‌کند که: آن بزرگوار فرمود: «سأل رجل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: ما حق الوالد علی الولد؟ قال: لا یسمیه باسمه، و لا یمشی بین یدیه، و لا یجلس قبله، و لا یستسب له.»: مردی از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله سؤال نمود: حقّ پدر بر فرزند چیست؟
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پاسخ داد: او را به نام صدا نزند، در راه رفتن بر او پیشی نگیرد، قبل از او ننشیند و کاری نکند که به او بد بگویند. «2»
هم‌چنین در تفسیر نمونه به نقل از روح المعانی و فی ظلال، دو حدیث ذکر شده که هم فزونی حقّ مادر نسبت به حق پدر، و هم اهمیت فوق العاده حقّ مادر، در آن تأیید شده که عینا نقل می‌گردد. در یکی از آن دو حدیث آمده است که مردی نزد رسول خدا رفت و عرض کرد: «من ابرّ؟ قال: امّک. قال: ثم من؟ قال: امّک. قال: ثم من؟ قال: امّک. قال: ثم من؟
قال: اباک.»: ای رسول خدا! به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: به مادرت. عرض کرد که: بعد

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 185، حدیث 58.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 149، حدیث 133.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 60
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 99
از او به چه کسی؟ فرمود: به مادرت. برای سوّمین بار عرض کرد: بعد از او به چه کسی؟
باز فرمود: به مادرت، و در چهارمین بار وقتی این سؤال را تکرار کرد، گفت: به پدرت. «1» در حدیث دیگر نیز آمده است که مردی مادر پیر و ناتوان خود را بر دوش گرفته بود و به طواف مشغول بود، در همین هنگام خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید و عرض کرد: «هل ادیت حقها؟»: آیا حقّ مادرم را این‌سان ادا کرده‌ام؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در جواب فرمود: «لا، و لا بزفرة واحدة.»: نه، حتی یک نفس او را جبران نکرده‌ای. «2»
و نیز شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر درّ المنثور فی قوله تعالی: «الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ»، «3» فرموده: ابو داوود، نسائی و بیهقی از ابن عباس اخراج نمودند که او گفت: «" وَ الْمُطَلَّقاتُ یَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلاثَةَ قُرُوءٍ" (الی قوله:)" بُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ"، و ذلک ان الرجل کان اذا طلق امرأته، فهو احق برجعتها، و ان طلقها ثلاثا، فنسخ ذلک، فقال:" الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ".» «4»
نیز در همان تفسیر آمده که ابن ابی حاتم از عبد الرحمن بن ابی لیلی اخراج نمود که او گفت: «کان الناس علی ثلاث منازل: المهاجرون الاولون،

و الذين اتبعوهم باحسان، و الذين جاءوا من بعدهم يقولون: ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان. فاحسن ما يكون، ان يكون بهذه المنزلة.» «5»

همين‌طور درباره قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»، آورده كه از ابن زيد اخراج نمودند كه او گفت: «من بقى من اهل الاسلام الى ان تقوم الساعة.» «6»

نيز در همين تفسير آمده كه: ابن جرير و ابن ابى حاتم درباره قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ» از قتاده اخراج نمودند كه او گفت: «ليس من خلق حسن كان اهل الجاهلية يعملون به و يعظمونه و يخشونه، الا امر اللّه به، و ليس من خلق سيئى كانوا يتعايرونه بينهم الا نهى اللّه عنه و قدم فيه و انما نهى عن سفاسف الاخلاق و مذامها.» «7»

---

(1). روح المعانى، ج 26، ص 16.
(2). فى ظلال، ج 7، ص 415.
(3). بقره/ 229.
(4). درّ المنثور، ج 1، ص 277.
(5). همان، ج 3، ص 271.
(6). همان، ج 3، ص 271.
(7). درّ المنثور، ج 4، ص 129.

و نيز آورده كه: ابن ابى حاتم درباره قوله تعالى: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»،* از حسن اخراج نمود كه: «يقول برّا.» «1»

باز آورده كه: ابن مردويه از جابر بن عبد اللّه، اخراج نمود كه او گفت: «قال: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى هذه الاية:" هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ"، قال: هل جزاء من أنعمت عليه بالاسلام إلّا أن أدخله الجنة.» «2»

5. احسان و تدبّر در آیات

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

الف- تدبّر در هر آیه به ترتیب آیات مصحفی

1. الف- احسان عامل اصلى ظهور روحيه حق‌شناسى و تجلى‌گاه حق‌پرستى است

«وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِى إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً.» «4»
نيكى به والدين روحيه حق‌شناسى را از طريق توجّه به واسطه هستى خود؛ يعنى والدين، در فرد ظاهر، و آن را تقويت مى‌نمايد. آثار وضعى آن هم عبارتند از:
1. والدين با عنايت به روحيه حق‌شناسى فرزند، ترغيب و تشويق مى‌شوند تا به فعاليت و تحرّك بيشترى پرداخته و پرنشاط و با اميد به آينده به محيط زندگى صفايى خاص بخشند كه قهرا نيز فرزندان از ثمرات آن بهره‌مند خواهند شد؛
2. نيكى به والدين، سبب تقويت روابط عاطفى و محبّت بيشتر والدين به فرزندان خواهد شد. اين نتيجه، مهمّ‌تر و جالب‌تر از نتيجه اوّل است؛
3. تأثير متقابل روابط عاطفى خوب والدين و فرزندان نسبت به يكديگر، سبب توسعه و رشد روحيه حق‌شناسى آنان نسبت به مبدأ هستى به صورت حق‌پرستى و پرستش خداى متعال، مى‌گردد؛ بدين گونه كه انتقال عاطفى مداوم فرزند و والدين،

---

(1). همان، ص 171.
(2). همان، ج 6، ص 149.
(3). ص/ 83.
(4). بقره/ 83.

تحرّك، نشاط، صفا، و صميميت را در محيط خانه موجب شده و زندگى را شور و نشاطى بهشتى مى‌بخشد. خوش‌بينى اعضاى خانواده نسبت به يكديگر، اعتماد و اطمينان آنان را به هم افزايش داده و اميدوارى به آينده را در پى دارد. اين امر، نه تنها به زندگى خرّمى مى‌دهد؛ بلكه به‌طور وضعى، روحيه حق‌شناسى را رشد داده و اين رشد به نوبه خود سبب مى‌شود كه توجّه داشتن به مبدأ هستى به صورت پرستش خداى يگانه را نياز اساسى خويش احساس كند. اين اتفاق از آن جهت است كه از يك طرف زمينه آن به‌طور اساسى فراهم است: «فطرت اللّه الّتى فطر النّاس عليها» و از طرف ديگر، تذكّرات و يادآورى‌هاى والدين در جهت خداشناسى، توحيد و پرستش خداى يگانه و لبريز بودن فوق‌العاده عواطف كه در نتيجه روابط متقابل در محيط عاطفى نيك بين والدين و فرزند ايجاد شده، او را به‌طور اساسى و عميق به سوى پرستش خداى يگانه سوق

می‌دهد.
همزمان با رشد روحیه حق‌شناسی، احسان به خویشاوندان، یتیمان و واماندگان زمین‌گیر، در رفتار او نمایان خواهد شد، قوله تعالی: «وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ.»؛ زیرا روابط عاطفی والدین و فرزند که دارای ریشه‌ای بدنی و حیاتی است، اگر به‌طور صحیح رشد کند و به انجام برسد، چون چشمه زلال جوشانی خواهد بود که حاصل آن، نه تنها خرّمی و سرسبزی اطراف خود است؛ بلکه نقاط دورتر از منشأ حیاتی خویش را هم سبز و خرم خواهد نمود؛ هم‌چنین نشاطی که در فضای فرح‌بخش احسان نسبت به والدین، خویشاوندان، یتیمان و بیچارگان زمین‌گیر ایجاد می‌شود، خوش‌برخوردی، خوش‌رویی و خوش‌سخنی با مردم را آن‌چنان‌که حق تعالی فرموده:
«وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً»، به ارمغان می‌آورد؛ سروری آکنده از عشق که در پرتو حق‌پرستی و پرستش خدای یگانه، ایجاد شده و او را از روی شوق و میل، به عبادت و عمل صالح وامی‌دارد: «وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ.»*
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 63

2. الف- احسان زنگار ناشی از جنایت را می‌زداید

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ.» «1» در این آیه، دو معیار کلی عدل و احسان، عینیّت و تحقّق خارجی یافته است؛ چنان‌که در: «الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی ، معیار کلی عدل است، اما بعد از عدل، رحمت واسعه الهی احسان را که مرتبه عالی‌تری از عدل است نیز معیار قرار داده است. تجسّم احسان در اینجا به صورت عفو از قصاص و دریافت دیه از جانی عینیّت یافته است:

«فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ.» امّا از آنجا که در ولیّ دم، ملکه اخلاقی و فضیلت گذشت از قصاص ظهور می‌نماید و جانی را عفو کرده و از روی احسان به دریافت دیه از او رضایت می‌دهد؛ سزاوار است جانی هم به او تأسّی کرده و در ازای عفوی که ولیّ دم درباره قصاص نشان داده، او هم دیه را از روی احسان و با خوبی و نیکی بپردازد. اثرات این احسان در بین دو خانواده قاتل و مقتول، بسیار است، از جمله آنکه با اعمال احسان در عفو از قصاص و رضایت به دریافت دیه، کینه‌ها، خصومت‌ها و کشمکش‌هایی که در پی آن جنایت به وجود آمده، از بین رفته و تأثیرات سوء آن جنایت و تداوم خصمانه آن برای آینده، از ریشه خشکانیده شده و به جامعه کشانده نمی‌شود.

3. الف- احسان عامل اساسی سلامت روان در هنگام طلاق

احسان به عنوان یک عامل اساسی موجب سلامت روان زوج و زوجه‌ای است که متارکه را بر استمرار زوجیت ترجیح می‌دهند: «الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ.» «2»
تسریح به احسان، حدود الهی است و هرکه از این حدود تجاوز کند، ظالم و

---

(1). بقره/ 178.
(2). بقره/ 229.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 64

ستمکار است: «تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» «1» بنابراین تسریح به احسان، در نقطه مقابل و مخالف ظلم قرار دارد؛ بدین معنا که احسان در آیه شریفه جنبه عینی و حقیقی اعطا و بخشش است؛ یعنی زوج آنچه را به عنوان مهریه و یا هدیه به همسرش بخشیده: «مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً»، درصدد دریافت آن برنیاید؛ چرا که آن زن در زمانی که به زوجیت او درآمد، سرمایه‌اش را در اختیار وی گذاشت و حالا که آنها دارند از هم جدا می‌شوند، ظالمانه خواهد بود هنگامی که زن سرمایه‌اش را از دست داده، ما به ازایی مادی در اختیار نداشته باشد. این ما به ازای مادی، تعادل روانی زن را حفظ کرده و در نتیجه، او برای ادامه مطلوب زندگی‌اش در آینده، دارای سلامت روان خواهد بود. از طرف دیگر، زوج هم که همسری را انتخاب کرده و بعد از مدتی زندگی زناشویی، متارکه را به صلاح خود دانسته، برای آنکه مورد ملامت وجدانش قرار نگیرد و عامل ظلم و ستم به همسر مطلقه‌اش محسوب نشود، لازم است که مهریه او را بپردازد؛ زیرا با این پرداخت، دیگر وجدانش او را هیچ سرزنش نمی‌کند که: چرا اقدام به انتخاب همسری نمودی که حالا بعد از گذشت مدّتی زندگی زناشویی با او و پس از، از بین بردن سرمایه اولیه‌اش، داری رهایش می‌کنی؟ و این عدم مؤاخذه و ملامت وجدان در آینده، موجب سلامت روان او خواهد شد.

4. الف- احسان به عنوان احسان مبرای از هر نوع شائبه‌ای به خصوص تظاهر و ریاکاری است

اشاره

«وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً.» «2» این آیه هرچند با اشتمال بر:
«وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، از لحاظ عاطفی و زیربنایی، نظیر: «لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً» «3» است، امّا یک نکته بسیار ظریف و معجزه‌آسا در ذیل آن برای ماهیّت احسان وجود دارد: «إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالًا فَخُوراً.» مفاد این ذیل آن است که انسانی که «مختال فخور» است، احسان او یا اصلا احسان نیست و یا فاقد آن فضیلت است؛ زیرا

---

(1). بقره/ 229.
(2). نساء/ 36.
(3). بقره/ 83.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 65

احسان فضیلتی است که سبب کمال انسان می‌شود و احسان انسان مختال فخور، نه تنها سبب کمال او نمی‌شود، بلکه نقص او را فزونی می‌بخشد؛ چون احسانی سبب کمال می‌شود که در جهت رضای حضرت حق جلّ و علا باشد، اما احسانی که از انسان مختال فخور سرمی‌زند، در جهت رضای مختالیت و یا فخوریت اوست.

مختال فخور کیست؟

«مختال فخور» کسی است که خود را بزرگ پنداشته و بر خود فخر می‌کند و بر دیگران تکبّر و فخرفروشی می‌کند. پس او هم خود را بزرگ می‌بیند و هم این بزرگی خیالی را که در خود دیده، بر دیگران عرضه می‌کند، و این دو، مخالف و مقابل احسان‌اند. مختال فخور، با این رذیله اخلاقی که در خود دارد یا اهل احسان نیست؛ زیرا احسان فضیلتی است در مرتبه بالاتر از عدل و این در حالی است که «مختال فخور» از عدالت به دور است و یا اگر هم بخششی از او ملاحظه شود، احسان بر آن صادق نیست؛ چرا که او با این بخشش می‌خواهد یا مختال بودن را برای خود حدیث نفس نموده و با این خیال باطل دل خوش کند، و یا فخور بودن را به نمایش گذارد. ازاین‌رو با توجّه به ذیل آیه شریفه درمی‌یابیم که احسان باید بدون شایبه و به دور از هر نوع تظاهر و ریا و ناب و خالص باشد تا هم کیفیت فعل آن محبوب حضرت حق عزّ و جلّ شود و هم اثر وضعی آن، موجب تعالی اخلاقی و رشد فضایل در انسان گردد.

5. الف- احسانی که بخواهند با پشتوانه سوگند آن را اثبات کنند، احسان حقیقی نیست

«فَکَیْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً.» «1» در آیه شریفه، مفردات مقدم بر احسان، غیر احسانی بودن احسان آنان را معلوم می‌کند؛ زیرا فعلی که مبتنی بر احسان راستین و برای رضای حق تعالی بوده و از روی ملکات عالی اخلاقی انجام گیرد، فضیلتی است که خود، مرکز نور بوده و تشعشع

---

(1). نساء/ 62.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 66

نورانیت آن نمایان است و نیازی به بیان ندارد، آن هم بیانی که پیچیده در سوگند باشد:

«ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً.» در نتیجه، بعد دیگری از احسان معلوم می‌شود؛ این‌که احسان راستین نیازی به بیان نداشته و فعلیت آن در تمام شؤون، نمایانگر آن است.

6. الف- تعقل در امور به عمل رنگ احسان می‌دهد

قوله تعالی: «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.» «1» در آیه شریفه، احسان به والدین، بعد از نهی از شرک به پروردگار یکتا بیان گردیده است؛ همچنان که پیش از این گذشت، احسان به والدین، نشانه روحیه حق‌شناسی است و تقویت و تکامل و توسعه آن، موجب ظهور روحیه حق‌پرستی می‌شود که تجلّی آن، اعتقاد به توحید، پرستش خدای عزّ و جلّ و عمل به اوامر و نواهی اوست. رشد و توسعه روحیه حق‌پرستی، در پرتو اعتقاد به توحید، و عمل به اوامر و نواهی، در سایه تعقّل انجام می‌پذیرد. در این حالت است که فرد احسان خود را پرتوی از احسان و رحمت حق می‌داند، و بر آن است که رحمت واسعه حق به همه، از جمله به فرزندانش، روزی می‌رساند. ازاین‌رو، نه تنها از روی فقر و تنگدستی به فرزندان آسیبی نمی‌رساند، بلکه نسبت به آنان، عاطفه مهر و محبّت را که امری فطری و الهی است، اعمال می‌کند:

«وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.»

علاوه بر آن، تجلّی احسان در فرد در قالب فضیلت اخلاقی راستین، با اضدادش منافات دارد؛ چنان‌که هرچه این فضیلت اخلاقی بیشتر تکامل یابد، او از اضدادش:

کشتن فرزندان، ارتکاب اعمال بد و فحشا و ارتکاب قتل نفوس، دورتر می‌گردد:

---

(1). انعام/ 151.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 67

«وَ لا تَقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ إِنَّ اللَّهَ کانَ بِکُمْ رَحِیماً»، «1» «وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیَّاکُمْ»، «2» «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ.»؛ «3» زیرا احسان فضیلت اخلاقی است و کشتن فرزندان رذیلت؛ احسان فضیلت اخلاقی است و ارتکاب به اعمال ناشایست رذیلت: «وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ؛» احسان فضیلت اخلاقی است و کشتن افراد بی‌گناه رذیلت: «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا

بِالْحَقِّ.» «4»
به‌طور کلی فضایل و رذایل دو معیار متضادند و ظهور و وسعت یکی، سبب دور شدن و محو دیگری است. اما در مورد کشتن دیگران، آنچه حق و عدل اقتضای آن را دارد و در توسعه فضایل اخلاقی در جامعه هم بدان سفارش شده، عاقلانه آن است که قاتل کشته شود. این کشتن، نه در حریم احسان، و نه در حریم ضدّ آن قرار دارد، بلکه در دایره عدالت است: «فَإِنْ قاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذلِكَ جَزاءُ الْكافِرِينَ»، «5» «وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً»، «6» «وَ قاتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقاتِلُونَكُمْ وَ لا تَعْتَدُوا.» «7»

7. الف- نیت الهی و پسندیده به عمل رنگ احسان می‌دهد

«وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» «8» در این آیه شریفه تابعیت و پیروی با قید احسان بیان شده: «وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ.» این احسان، چگونه احسانی است؟ با اندکی تدبّر درمی‌یابیم که: پیشی‌گیرندگان در مهاجرت و پیشی‌گیرندگان از انصار، خود را از هر چیزی که حاکم بر محیط جاهلیت و عصبیت قبیله‌ای، اعتقادی و خرافی اعراب زمان جاهلیت بوده، رهایی داده، و با عزمی راسخ و با بصیرت و تعقّل از آن جدا شده و به نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و توحید خدای متعال و بعثت روز رستاخیز ایمان آورده‌اند. در نتیجه، در همه اعمال و نیات خود، تنها

---

(1). نساء/ 29.
(2). اسراء/ 131.
(3). اسراء/ 33.
(4). انعام/ 151.
(5). بقره/ 191.
(6). توبه/ 36.
(7). بقره/ 190.
(8). توبه/ 100.

یک چیز را در نظر می‌گرفتند و آن رضای حق تعالی بود، آن‌هم از روی خلوص بدون هرگونه شایبه دنیوی. لذا این احسان، بعد دیگری از احسان را روشن می‌کند، و آن پیروی از مهاجرین و انصار پیشی‌گیرنده است، به‌گونه‌ای که براساس رضای حق و از روی خلوص محض باشد.

8. الف- احسان محور اصلی فضیلت

«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «1» این آیه شریفه، مراتب فضیلت اخلاقی احسان و جلوه‌هایی از آن را برشمرده است. در اینجا در قالب اثبات یا نفی به تدبّر در آن می‌پردازیم:

خدای متعال به عدالت، احسان و بخشش به خویشاوندان، امر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی » عدالت، فضیلتی است لازم، و سبب دوام و بقای جریان امور اجتماعی و فردی می‌گردد و احسان، فضیلتی است برتر از عدالت که به آن رنگ عاطفی داده و آن را درخشان، باطراوت و زیبا می‌کند. ایتاء ذی القربی، احسان را با بخشش عینی محقّق می‌سازد. هم‌چنین احسان برای توسعه و کمال خود، باید با اضدادش مبارزه کند. از این‌روست که فحشا، منکر و بغی که از اضداد احسان است، مورد نهی خدای عزّ و جلّ قرار گرفته است: «وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ.»؛ چرا که برای تحقق آن فضایل و توسعه‌اش، باید از بروز فحشا، منکر و بغی جلوگیری نمود. سخن آخر این‌که خدای سبحان آدمی را در لسان امر به سه فضیلت:

عدل، احسان و بخشش به خویشاوندان، و در لسان نهی از سه رذیله: فحشا، منکر و بغی موعظه نموده است: «یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» که موعظه پروردگار متعال شفای سینه‌های (بیمار) همه مردم بوده و هدایت و رحمت است برای مؤمنان: «یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ.» «2»

---

(1). نحل/ 90.

(2). یونس/ 57.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 69

9. الف- در احسان شاخص مهم و پایدار قول قرآن کریم است

«وَ قَضى رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً.» «1» خدای متعال در این آیه شریفه بعد از دستور به پرستش پروردگار یکتا، امر به احسان به والدین می‌کند: «وَ قَضى رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً.» در این‌که این احسان، چه نوع احسانی است، پیش از این در روایت ابی ولاد از قول امام صادق علیه السّلام دانستیم که این احسان مصاحبت نیکو با آنان است، و این‌که اگر چیزی را خواستند، نیاز آنان برآورده شود، بی‌آنکه بر آنان سخت‌گیری گردد. لذا آنجا که برآوردن نیاز آنان مطرح می‌شود، خواه آن نیاز مربوط به برطرف نمودن حوایج مادی آنان باشد و خواه رفع نیاز مادی به همراه مراقبت و نگهداری؛ نیازی که به خاطر زمین‌گیر شدن بر اثر فرتوت شدن و پیری، بدان دچار شده‌اند، لازم است با آنان نیکو مصاحبت شود. به خصوص باید توجّه داشت که با توسّل به عنایت خدای متعال و استمداد از او و با صبر و شکیبایی باید سختی طاقت‌فرسای مراقبت از آنان را که در حال زمین‌گیر شدن‌اند را تحمّل نمود. همین‌طور باید مواظب بود که به هنگام مراقبت، سخنان تند و نیشداری از زبان خارج نشود: «فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ»؛ چرا که آنان در حال پیری، بسیار حساس و زود رنج‌اند: «وَ لا تَنْهَرْهُما.» این مراقبت و برآوردن حاجت باید با احتراز از منّت‌گذاری باشد: «لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى ، «2» بلکه مواظبت، نگهداری و رفع نیازهای آنان باید قرین با مصاحبت نیکو و سخنان خوش و دلنشین شود تا فرتوتی و زمین‌گیری را بر آنان تسلّی دهد: «وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً.»

10. الف- احسان به والدین از دیدگاه انگیزه حیات دنیوی و با توجّه به فلسفه آن، عدالت است

«وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَ

---

(1). اسراء/ 23.

(2). بقره/ 264.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 70

وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ.» «1» در این آیه شریفه، بعد از آنکه به انسان توصیه شد به والدین احسان کند، فلسفه این احسان هم بیان گردیده است. مادر مستقیما و بدون واسطه، سی ماه درد و رنج بارداری، زایمان و شیر دادن فرزند را تحمّل کرده: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً.» آیا می‌توان در شرایط عادی برای تحمّل یک ساعته این درد و رنج، اجری در نظر گرفت؟ اگر تحمّل این درد و رنج با طیب خاطر و از روی محبّت، سی ماه به طول انجامد، آیا می‌توان در برابر این‌همه ایثار، پاداشی درخور برای آن در نظر گرفت؟ در پاسخ باید گفت: خیر، و لذا نقل کرده‌اند مردی که با بر دوش‌گیری مادر ناتوان خود، به طواف خانه خدا مشغول بود، با همین وضعیت، خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید و گفت: «هل ادیت حقها.»: آیا این‌گونه، حقّ مادرم را ادا نموده‌ام؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «لا، و لا بزفرة واحدة.»: نه، حتی یک نفس او را هم جبران نکرده‌ای. «2»

به دنبال آن‌همه ایثار، والدین چقدر باید نسبت به فرزند خود بعد از سی ماهگی، رنج، غصه و مصیبت زندگی را در راه رشد و تربیت او بر خود هموار کنند تا او به چهل سالگی برسد: «حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً» و از لحاظ بلوغ عقلی و عقیدتی این کمال را حاصل کند که از پروردگارش بخواهد به او توفیق به جا آوردن شکر نعمت‌هایی را بدهد که به او و به والدینش عطا شده: «قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ»، و از پروردگارش بخواهد عمل صالحی را روزی او گرداند که مورد رضای اوست: «وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ»، و در زمینه روابط متقابل عاطفی والدین و فرزند از لحاظ مهر و محبت آن‌قدر غنیّ و لبریز از عاطفه محبّت شود که از پروردگارش برای جگرگوشه‌گانش دعای خیر کند: «وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی»، و در سایه روابط

---

(1). احقاف/ 15.

(2). تفسیر نمونه، ج 21، ص 333، به نقل از تفسیر فی الظلال.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 71

پسندیده عاطفی والدین و فرزند و رشد حق‌شناسی در جهت حق‌پرستی، به آن درجه از کمال برسد که توبه کرده و تسلیم مطلق حق گردد: «إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ.»

11. الف- پاداش احسان در دنيا احسان در جهان آخرت است

«هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ»، «1» آيه شريفه در صدد بيان مراتب احسان در احسان مقدم و احسان تالى است. از آنجا كه حقيقت احسان، بخشيدن به بيش از آنچه بر او لازم است، و يا دريافت كردن كمتر از آنچه حقّ اوست، بوده، پس در برابر احسان، لازم است بخششى انجام شود كه در مرتبه عالى‌ترى است، و اگر معادل باشد، دوّمى را احسان نگويند، بلكه آن را تجلّى‌گاه عدالت خوانند. لذا اگر بنا باشد كسى جزاى احسان كس ديگر را با احسان پاسخ گويد، بايد احسان او در مرتبه و فضلى بالاتر از احسان نخست باشد. آيه شريفه جزاى احسان كسى را عنوان مى‌كند كه در دنيا داراى فضيلت احسان است و بيان مى‌دارد كه جزادهنده او خداى متعال است كه در آخرت جزاى حقيقى او را خواهد داد؛ چنان‌كه در اين جهان نيز او را به پاداش وضعى‌اش مى‌رساند:

«إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»، «2» «وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»، «3» «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِى هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ»، «4» «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنى وَ زِيادَةٌ.» «5»

درباره اين آيه از امير مؤمنان، على عليه السّلام، روايت شده كه «الْحُسْنى بهشت بوده و «زِيادَةٌ» هم همان دنياست. هم‌چنين از امام باقر عليه السّلام روايت شده كه «الْحُسْنى بهشت بوده و «زِيادَةٌ» نيز دنياست؛ بدين معنا كه آنچه را خداى متعال در دنيا به آنان اعطا نموده، در آخرت به حساب نمى‌آورد و در جهان آخرت، پاداش دنيا و آخرت را براى آنان جمع مى‌نمايد. «6»

---

(1). رحمن/ 60.
(2). توبه/ 120.
(3). هود/ 115.
(4). زمر/ 10.
(5). يونس/ 26.
(6). برهان، ص 457- نور الثقلين، ج 2، ص 301.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 72

ب- تدبّر در آیات به ترتیب نزول آنها

اشاره

در این قسمت، در ابتدا آیات را به ترتیب نزول آنها تنظیم می‌کنیم؛ یعنی اوّل آیاتی را که در مکّه نازل شده و بعد آیاتی را که در مدینه نازل شده، ذکر می‌نماییم و سپس در معنای احسان و کیفیت بیان آن تدبّر می‌کنیم. بعد از آن، راه و رسم آموزش فضایل اخلاقی را از لحاظ تربیتی آن، از قرآن عبرت می‌گیریم. شایان توجّه است که آیاتی نظیر آیه 151 سوره انعام و آیه 15 سوره احقاف، هرچند در میان سوره‌های مکّی قرار گرفته‌اند، امّا نزولشان در مدینه بوده و لذا از نظر ترتیب نزولی، جزء آیات مدنی محسوب می‌شوند.

1. وَ قَضى رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً. «1»
2. إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبى وَ یَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. «2»
3. قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. «3»
4. وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبى وَ الْیَتامى وَ الْمَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ. «4»
5. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثى بِالْأُنْثى فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ. «5»

---

(1). اسراء/ 23: مکّى.
(2). نحل/ 90: مدنى.
(3). انعام/ 151: مدنى (سوره انعام مکّى و آیه 151 آن، مدنى است).
(4). بقره/ 83: مدنى.
(5). همان/ 178: مدنى.

6. الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً إِلَّا أَنْ یَخافا أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا یُقِیما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما فِیمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ. «1»
7. وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلى والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ. «2»
8. وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبى وَ الْیَتامى وَ الْمَساکِینِ وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ

ابْنِ السَّبِیلِ وَ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ إِنَّ اللّهَ لا یُحِبُّ مَنْ کانَ مُخْتالًا فَخُوراً. «3»
9. فَکَیْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً. «4»
10. هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ. «5»
11. وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «6»
در آیاتی که در بالا به ترتیب نزولشان تنظیم شده‌اند، نخست یک به یک معنای احسان را با توجه به همه آیات بررسی کرده و بعد از آن، کیفیت بیان احسان را در آنها تحقیق می‌کنیم و سرانجام هم آموزش فضایل را از کیفیت بیان احسان در قرآن فرا می‌گیریم.

---

(1). همان/ 229: مدنی.
(2). احقاف/ 15: مدنی (سوره مکّی است).
(3). نساء/ 36: مدنی.
(4). همان/ 62: مدنی.
(5). رحمن/ 60: مدنی.
(6). توبه/ 100: مدنی.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 74

2. ب- معنای احسان با توجّه به آیات

1. 2. ب- معنای اول احسان

معنای اوّل احسان، خوش‌برخوردی، گفتار پسندیده، احتراز از گفتار و رفتار ناپسند است نسبت به والدین به‌طور اختصاصی و درباره مردم به صورت عمومی: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ بَنِی إِسْرائِيلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ.» «1» در این معنا، احسان به پرهیز از گفتار ناپسند و رفتار نامطلوب بر احسان به گفتار پسندیده و مطلوب، ارجح است؛ زیرا در آیه کریمه: «فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا كَرِيماً»، نهی از گفتار ناپسند و رفتار نامطلوب، مقدم بر امر به گفتار بزرگوارانه و پسندیده ذکر شده است.

2. 2. ب- معنای دوّم احسان

معنای دوّم احسان، بخشش مال است بالابتداء و بدون مقدمه به والدین و خویشاوندان مستحق به‌ویژه، و به دیگران با رعایت مراتب به‌طور عام: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ يَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.»، «2» «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ»، «3» «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينِ وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ.» «4»
در آیه کریمه 36 نساء، مستحقان بخشش به ترتیب اولویت در نه مرتبه قرار دارند:
اولویت اول: والدین هستند: «وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»؛* ذکر شده در هر سه آیه بالا.
اولویت دوم: خویشاوندان نزدیک (مستحق): «وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی ، «وَ ذِی الْقُرْبی ، «وَ بِذِی الْقُرْبی ؛ ذکر شده در هر سه آیه فوق.

---

(1). بقره/ 83.
(2). نحل/ 90.
(3). بقره/ 83.
(4). نساء/ 36.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 75
اولویت سوم: یتیمان هستند که از داشتن نعمت پدر محرومند: «وَ الْيَتامی ،* که در دو آیه 83 بقره و 36 نساء ذکر شده است.
اولویت چهارم: بیچارگان و درماندگان زمین‌گیر هستند: «وَ الْمَساكِينِ»،* که در دو آیه 83 بقره و 36 نساء از آنها یاد شده است.
اولویت پنجم: همسایگان نزدیک‌اند: «وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبی ، ذکر شده در آیه 39 نساء.
اولویت ششم: همسایگان دور هستند: «وَ الْجارِ الْجُنُبِ»، ذکر شده در همان آیه قبل.
اولویت هفتم: مصاحبان و دوستان نزدیک‌اند: «وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ»، که در همان آیه قبلی ذکر شده است.
اولویت هشتم: مسافرانی هستند که در سفر از لحاظ هزینه آن درمانده شده‌اند: «وَ ابْنَ السَّبِيلِ»،* که باز هم در همان آیه 36 نساء از آن یاد شده است.

اولویت نهم: بردگان (و خدمتگزاران) هستند: «أوْ ما مَلَكَتْ أيْمانُكُمْ.»،* که باز هم در همان آیه 36 نساء از آن یاد شده است.

3. 2. ب- معنای سوّم احسان

احسان در این معنا، معنای وسیع نیکی نمودن به جامعه و به خویشتن را دارد و طریق آن عبارت است از:

1. نهی از ارتکاب گناهان پنهانی و پوشیده: «الْفَحْشاءِ»،

2. و نهی از ارتکاب گناهان آشکار و ظاهر: «الْمُنْكَرِ»،

3. و نهی از تجاوز و تعدّی کردن از حدّ خویش: «الْبَغْیِ»: «.. یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ...» «1»

4. نزدیک نشدن به اعمال زشت و قبیح، چه آن اعمال قبیح، آشکار و هویدا باشد و چه پنهان و ناپیدا: «وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ» «2»

---

(1). نحل/ 90.

(2). انعام/ 151.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 76

4. 2. ب- معنای چهارم احسان

در یک معنای دقیق، احسان به معنای تعقّل برای احتراز از مناهی و معاصی است:

«وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.» «1»

1. تعقّل در این‌که روزی‌دهنده، پروردگار قادر متعال است؛ اوست که روزی والدین و فرزندانش را می‌رساند و نباید والدین از روی ترس و فقر، مرتکب قتل فرزندشان شوند: «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.» «2»

2. تعقّل نمودن در این‌که همه انسان‌ها، بنده خالق متعال بوده و همه در بندگی او یکسانند و عاقلانه نیست که بنده‌ای سبب نابودی و هلاکت بنده‌ای دیگر شود: «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.» «3»

5. 2. ب- معنای پنجم احسان

احسان در معنایی ظریف، نفی نسبت احسان است به رفتاری که مصیبتی را تولید نموده و منشأ آن عدم توجّه به رضای الهی و پیروی از خواسته و میل انسان است:

«فَکَیْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ ثُمَّ جاؤُکَ یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِیقاً.» «4»

6. 2. ب- معنای ششم احسان

در معنایی ویژه، احسان، پرداخت دیه از طرف جانی است به ولیّ دم، در وقت تعیین شده آن و از روی طیب خاطر: «فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّبَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ.» «5»

7. 2. ب- معنای هفتم احسان

در این معنا، احسان، علاقه داشتن به شکرگزاری در برابر نعم و رحمت الهی است:

---

(1). انعام/ 151.

(2). انعام/ 151.

(3). انعام/ 151.

(4). نساء/ 62.

(5). بقره/ 178.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 77

«قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ»، «1»

«فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ.» «2»

8. 2. ب- معنای هشتم احسان

احسان در این معنا، بخشش آمیخته به عدالت است. این معنا، در روابط زوج و زوجه به هنگام طلاق سوّم رخ می‌دهد: «أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ.» «3»
این معنا بدان جهت است که:
1. اموالی را که زوج به عنوان مهریه و هدیه به زوجه‌اش پرداخته است، نباید به هنگام طلاق سوم از او بگیرد: «وَ لا یَحِلُّ لَکُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَیْتُمُوهُنَّ شَیْئاً.» «4»
2. این حکم از حدود الهی است و نباید از آن تخلّف شود: «تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها.» «5»
3. کسی که از حدود الهی تعدّی کند، ظالم است: «وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» «6»

9 .2. ب- معنای نهم احسان

احسان در این معنا، تبعیت نیکو از برخی پیشگامان مهاجر و انصار است:
«وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ.»

3. ب- بیان پاداش احسان

نکته آخر، بحث بیان پاداش احسان است. با توجّه به آیات ذکر شده می‌توان گفت:

1. پاداش احسان چیزی به‌جز احسان نیست: «هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ» «7»

2. اگر احسان به صورت تبعیّت نیکو از بعضی پیشگامان مهاجر و انصار باشد، پاداش آن هم خشنودی دوجانبه بین بنده و خالق است: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا

---

(1). احقاف/ 15.

(2). بقره/ 178.

(3). همان/ 239.

(4). همان/ 229.

(5). همان.

(6). همان.

(7). رحمن/ 60.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 78

عَنْهُ»، «1» و هم این‌که خدای تعالی بهشت را برای او آماده نموده است. قوله سبحانه: «وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «2»

4. ب- تدبّر در کیفیت بیان احسان در آیات به ترتیب نزول آنها

1. 4. ب- کیفیت بیان در آیات مکّی

اولا، در آیات مکّی حکم به‌طور قاطع، و امر به طرز مؤکّد است و این قاطعیت حکم و مؤکّد بودن امر، هر دو، مستقیما و بلاواسطه از جانب خدای متعال است. قوله تعالی: «وَ قَضی رَبُّکَ الخ» «3» و قوله عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ الخ» «4»

ثانیا، موضوع حکم قاطع و موضوع امر مؤکّد به‌طور صریح و به صورت دستور العمل کلی و مشخص، تعیین شده و چنان‌که در دو آیه 23 سوره اسراء و 90 سوره نحل، احسان در آیه اول به‌طور مقید به والدین، و در آیه دوم به‌طور مطلق بیان شده است. «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً»، «5» و قوله عزّ و جلّ:

«إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «6»

2. 4. ب- کیفیت بیان در آیات مدنی

در آیات مدنی مصادیق موضوع به صورت شخصی و جزئی، و متفرعات آن:
جهات منفی انحرافی، جهات مثبت و مستقیم آن و نتیجه و پاداش موضوع در صورت محقق شدن آن و یا خسران و کیفر آن در صورت مخالفت با موضوع، در مجموع آیات بیان شده است.

هم در آیات مکّی و هم در آیات مدنی، قبل از بیان: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»،* امر به توحید در لسان مؤکد؛ یعنی نهی از عبادت غیر پروردگار، قوله تعالی: «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ

---

(1). توبه/ 100.
(2). همان.
(3). اسراء/ 23.
(4). نحل/ 90.
(5). اسراء/ 23.
(6). نحل/ 90.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 79

وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»؛ «1» همین‌طور نهی از شرک به پروردگار، قوله عزّ و جلَّ: «أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»، «2» و نیز نهی از عبادت غیر اللّه، قوله سبحانه: «لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»، «3» وجود دارد، و در آیه‌ای که مخاطب آن مفعول است، ضمیر متکلّم که اشاره به اللّه (خدای یکتا) یا اشاره به رب (پروردگار یکتا) دارد، در آیه بیان شده.
قوله عزّ اسمه: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً.» «4»
و در آخرین آیه از سری آیات مقید به احسان به والدین قبل از بیان: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً»،* هم امر به عبادت اللّه و هم نهی از شرک به او شده است، قوله جلّ و علا:
«وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً.» «5»

4. 4. ب- یک وجه کلی در کیفیت بیان آیات غیر مقید مکّی و مدنی

در ذیل آیات غیر مقید، برای تحقّق احسان به‌طور کلی، به وعظ و تذکّر، و برای مخالفت کردن به منظور عدم تحقّق موضوع جزئی و یا شخصی احسان، به انذار، و برای موافقت نمودن به جهت محقق شدن موضوع احسان، به تبشیر ختم شده است.؛ چنان‌که برای تحقّق احسان به‌طور کلی، قوله تعالی: «... یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»، «6» و برای مخالفت کردن به منظور عدم تحقق موضوع جزئی احسان به قوله عزّ و جلّ: «فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ»، «7» و برای مخالفت نمودن به منظور عدم تحقق موضوع شخصی احسان به قوله سبحانه: «.. فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، «8» و برای موافقت نمودن به جهت محقق شدن موضوع احسان به قوله عزّ اسمه: «... وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.»، «9» ختم شده است.

---

(1). اسراء/ 23: مکّی.
(2). انعام/ 151: مدنی.
(3). بقره/ 83: مدنی.
(4). احقاف/ 15: مدنی؛ در این سوره تنها این آیه مدنی است.
(5). نساء/ 36: مدنی.
(6). نحل/ 90: مکّی.
(7). بقره/ 178: مدنی.
(8). همان/ 229: مدنی.
(9). توبه/ 100: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 80

5. 4. ب- تعلیل عبادی و تعلیل حیاتی برای اجرای حکم قاطع

در اولین آیه مکّی در احسان مقید به والدین، حکم قاطع از جانب پروردگار صادر شده است: «وَ قَضى رَبُّکَ»، و مقدم بر احسان به والدین، نهی از عبادت غیر پروردگار، اولین موضوع در آن حکم قاطع است: «أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ.» در آیات مدنی که در آن احسان، مقید به والدین است، بعد از ذکر احسان به والدین، با فصاحت و بلاغتی که خاصّ کلام اللّه مجید است، سایر مستحقان احسان که به تدریج ذکر شده‌اند، با بیانی الهی از شرک به پروردگار و از عبادت غیر او نهی شده، و در آخرین آیه از این سری آیات، امر به عبادت اللّه و نهی از شرک به او، هر دو با هم آمده است؛ قوله تعالی: «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»، «1» «لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ»، «2» «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِی الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ الْجارِ ذِی الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ.» «3»

در یک آیه که مقدّم بر احسان به والدین، با ضمیر «نا»: «وَصَّيْنَا»، به «اللَّهَ» اشاره شده، بعد از توصیه به احسان به والدین، آن احسان به نحو بلیغی تعلیل حیاتی گشته که چگونه مادر برای پرورش فرزند تحمّل مصایب و مشکلات می‌نماید. قوله تعالی:

«وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّيَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِينَ.» «4»

از این تعلیل عبادی و حیاتی برمی‌آید که لازمه احسان به والدین:

اولا و در اصل: اعتقاد کامل و خالص به توحید الهی و عبادت خدای تعالی جلّ جلاله و احتراز نمودن از شریک قرار دادن در پرستش اوست؛

---

(1). انعام/ 151: مدنی.

(2). بقره/ 83: مدنی.

(3). نساء/ 36: مدنی.

(4). احقاف/ 15: فقط همین آیه مدنی است.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 81

و ثانیا: توجّه داشتن به مسایل و مشکلاتی است که والدین، به خصوص مادر، برای پرورش جسم و بدن فرزند در دوران اوّلیه زندگی متحمّل شده‌اند؛

و ثالثا: لازمه احسان به والدین و سایر مستحقان احسان نیز اعتقاد کامل

به توحید الهی و عبادت و پرستش او جلّ جلاله و توجّه داشتن است به این‌که احدی را در عبادت و پرستش برای او شریک قرار ندهد.

4. ب- تنذير و تبشير تعليلى است براى اجراى امر در فحواى وعظ و تذكّر

در صدر اولين آيه مكّى، براى انجام احسان غير مقيد در قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ» امر مؤكد از جانب خداى تعالى به احسان و امورى ديگر شده و در ذيل، آيه به فحواى وعظ و تذكّر پايان گرفته است: «يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، «1» و در آيات مدنى هم آنجا كه احسان براى موضوع جزئى يا شخصى بيان شده، مخالفت و سرپيچى از آن به تنذير، و موافقت و انجام آن به تبشير، ختم شده است؛ قوله تعالى:
«وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ ذلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ.»، «2» «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.»، «3» «وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» «4»
از اين تعليل برمى‌آيد كه براى اجراى امر و دستورى كه در فحواى وعظ و ارشاد است، لازم است كيفر مخالفت در برابر عدم اجراى آن و نيز پاداش موافقت و عمل به دستور و اجراى آن، اعلام، و همراه دستور بيان شود.

5. ب- در تربیت، راه و رسم آموزش دادن فضایل اخلاقی را از قرآن عبرت می‌گیریم

در آموزش فضایل اخلاقی اصول نه‌گانه زیر برای به فعلیت در آمدن فضیلت اخلاقی مورد نظر ضروری است:

---

(1). نحل/ 90: مکّی.
(2). بقره/ 178: مدنی.
(3). همان/ 229: مدنی.
(4). توبه/ 100: مدنی.

اصل اوّل، قاطعیت در بیان فضیلت و بیان عامل اصلی به فعلیت در آمدن آن و ارائه الگویی کامل در تحققش است؛ قوله تعالی: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً.» «1»

اصل دوّم، بیان فضیلت مورد نظر در عرض فضایل دیگر و توصیه أکید است به مبارزه و جلوگیری از رذایل در لسان با تأکیدی توأم با ارشاد و تذکّر؛ قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «2»

اصل سوّم، تکرار در بیان فضیلت مورد نظر و عامل اصلی به فعلیت در آمدن آن در فحوای توصیه به تعقّل پیرامون توانایی‌ها و قدرتمندی‌های عامل اصلی است. قوله تعالی: «قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.» «3»

اصل چهارم، تکرار در بیان فضیلت مورد نظر و عامل اصلی به فعلیت در آمدن آن است به منظور بیان توسعه آن فضیلت در ابعاد متنوعش؛ قوله تعالی: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ.» «4»

اصل پنجم، توصیه به اجرای فضیلت مورد نظر است با تعلیل عاطفی و عقلانی از آن؛ قوله تعالی: «وَ وَصَّیْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَیْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ کُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ کُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی

مِنَ الْمُسْلِمِينَ.» «5»

(1). اسراء/ 23: مکّی.
(2). نحل/ 90: مکّی.
(3). انعام/ 151: این آیه مدنی است.
(4). بقره/ 83: مدنی.
(5). احقاف/ 15: این آیه مدنی است.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 83

اصل ششم، باز هم تکرار در بیان فضیلت مورد نظر است توأم با تأکید همه‌جانبه در بیان عامل اصلی به فعلیت در آمدن آن فضیلت و به منظور توسعه بیشتر آن فضیلت در ابعاد متنوع‌تر از قبل؛ قوله تعالی: «وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً وَ بِذِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينِ وَ الْجارِ ذِي الْقُرْبى وَ الْجارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ ما مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ مُخْتالًا فَخُوراً.» «1»

اصل هفتم، ارائه یک مورد فضیلت بدلی است به سبب بی‌توجّهی به عامل اصلی در به فعلیت آوردن فضیلت واقعی؛ قوله تعالی: «فَكَيْفَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جاؤُكَ يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ إِنْ أَرَدْنا إِلَّا إِحْساناً وَ تَوْفِيقاً.» «2»

اصل هشتم، بیان مصادیق جزئی و شخصی از فضیلت مورد نظر و تهدید به تنبیه در صورت مخالفت با عدم تحقق آن است. قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصاصُ فِي الْقَتْلى الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثى بِالْأُنْثى فَمَنْ عُفِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَيْهِ بِإِحْسانٍ ذلِكَ تَخْفِيفٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ»، «3» و قوله سبحانه: «الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ وَ لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئاً إِلَّا أَنْ يَخافا أَلَّا يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا يُقِيما حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوها وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.» «4»

اصل نهم، بیان مصداق کاملی است از فضیلت مورد نظر و تقدیر و تشویق عاطفی، عینی و واقعی عاملین آن فضیلت؛ قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» «5»

(1). نساء/ 36: مدنی.
(2). همان/ 62: مدنی.
(3). بقره/ 178: مدنی.

(4). همان/ 229: مدنى.
(5). توبه/ 100: مدنى.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 84

مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، در کتاب غرر الحکم و درر الکلم در «باب الاحسان» سخنانی به اقتصار بیان فرموده که در اینجا تنها به بعضی آنها اشاره می‌شود:
1. «إتباع الإحسان بالإحسان من کمال الجود.»: احسان نمودن بعد از احسان، از تمامی بخشش است.
2. «اغتنم صنائع الإحسان و ارع ذمم الإخوان.»: غنیمت شمار احسان‌های انجام شده را، و عهدهای برادران را مراعات کن.
3. «أحسن الإحسان مواساة الإخوان.»: بهترین احسان، برابر دانستن خود با برادران است.
4. «أحقّ النّاس بالإحسان، من أحسن اللّه إلیه و بسط بالقدرة یدیه.»: سزاوارترین مردم به احسان، کسی است که خداوند نسبت به او احسان نموده و دست‌هایش به توانایی گشوده است؛ یعنی بدو توسعه در مال داده، و یا بدو جاه و اعتبار ویژه بخشیده که به آسانی چاره‌سازی نماید.
5. «إنّ إحسانک إلی من کادک من الأضداد و الحسّاد، لأغیظ علیهم من مواقع إسائتک منهم و هو داع إلی صلاحهم.»: به راستی احسان تو نسبت به دشمنان و رشک‌برانت که با تو مکر کنند، بر آنها خشم‌آورنده‌تر است بر آنان، از مواقع بدی کردن تو به آنها، و چنین کاری، آنان را به صلاحشان فرامی‌خواند؛ یعنی چنین کاری سبب ترک دشمنی و حسد آنان خواهد گردید.
6. «الإحسان محبّة.»: احسان سبب دوستی خواهد بود.
7. «الإحسان غنم.»: نیکی کردن به مردم، غنیمت و نفع است.
8. «الإحسان رأس الفضل.»: احسان، در رأس برتری است.
9. «الإسائة یمحاها الإحسان.»: بدی را، احسان محو و نابود خواهد کرد.
10. «الفضل مع الإحسان.»: برتری و فزونی مرتبه، با احسان و نیکویی به مردم است.
11. «الإحسان زخر، و الکریم من حازه.»: احسان، ذخیره است و کریم و بزرگوار کسی است که آن را نگهداری کند.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 85
12. «الجزاء علی الإحسان بالإسائة کفران.»: پاداش دادن احسان را به بدی، کفران نعمت یا به منزله کفر به خدای بزرگ است.
13. «الإحسان إلی المسیىء، أحسن الفضل.»: احسان کردن به گناهکار و عفو او، نیکوترین فضیلت است.
14. «الإحسان إلی المسیىء، یستصلح العدوّ.»: احسان کردن به گناهکار و

کسی که به انسان بدی کرده، دشمن را به صلاح آورده و سبب می‌شود که دیگر دشمنی نکند.
15. «إذا أحسنت علی اللّئیم، و ترک بإحسانک إلیه.»: هرگاه بر لئیم (بخیل یا ناکس)، احسان نمایی، به خاطر احسانت نسبت به او، به تو مکروهی رساند.
16. «بالإحسان تملک القلوب.»: به سبب احسان، دل‌ها بنده شده و به تملّک درآیند.
17. «بالإحسان تملک الأحرار.»: با احسان، آزادگان بنده می‌شوند.
18. «بالإحسان و تغمّد الذّنوب بالغفران، یعظم المجد.»: با احسان و پوشیدگی گناهان با عفو و بخشش، مجد و بزرگی، عظمت پیدا می‌کند.
19. «بالإحسان تسترقّ الرّقاب.»: با احسان بندگان نهان به بندگی درآیند؛ یعنی با احسان بندگان از بندگی نخست رها شوند و به بندگی جدیدی؛ در فرمان احسان‌کننده خود درآیند.
20. «تمام الإحسان، ترک المنّ به.»: تمام احسان، ترک منّت به آن است.
21. «جمال الإحسان، ترک الإمتنان.»: زیبایی احسان، ترک منّت است.
22. «جحود الإحسان، یجدو علی قبح الإمتنان.»: انکار احسان به این‌که کسی بگوید به من احسانی نشده، آدمی را به زشتی منّت نهادن می‌خواند؛ بدین گونه که احسان‌کننده، احسانش را به زبان آورد و در نتیجه منّت نهاده شود.
23. «جحود الإحسان، یوجب الحرمان.»: انکار احسان، موجب محرومیت خواهد شد؛ یعنی باعث می‌شود که احسان‌کننده دیگر احسان ننماید.
24. «رأس الإحسان، الإحسان إلی المؤمنین.»: بالاترین احسان، احسان کردن به مؤمنان است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 86
25. «رأس الإیمان، الإحسان إلی النّاس.»: نقطه برتر ایمان (و عمده آثار آن) احسان کردن به مردم است.
26. «صنائع الإحسان، من فضائل الإنسان.»: انجام دادن احسان، از برتری‌های آدمی است.
27. «علیک بالإحسان؛ فإنّه أفضل زراعة و أربح بضاعة.»: بر تو باد به احسان؛ زیرا که آن، افزون‌ترین زراعت و سودبخش‌ترین سرمایه است.
28. «قدم إحسانک، تغنم»: احسانت را پیش انداز، (چه درباره آخرت و چه درباره مردم) تا نفع عمده و غنیمت ببری.
29. «کلّ معروف، احسان.»: هر معروفی احسان است؛ اگرچه خیلی کم باشد.
30. «من کتم الإحسان، عوقب بالحرمان.»: هرکه احسانی را بپوشاند (چه از طرف خدا باشد و چه از ناحیه خلق)، به محرومیت جزا داده می‌شود.

31. «من قابل الإحسان بأفضل منه، فقد جازاه.»: هرکه احسان را، به افزون‌تر از آن (یا با شکر و یا با احسانی بالاتر) پاسخ دهد. پس در حقیقت، آن را تلافی کرده و پاداش آن را داده است.
32. «من کثر إحسانه، کثر خدمه و أعوانه.»: هرکه احسانش بسیار شود، خدمتگزاران و یارانش بسیار گردد.
33. «من کافی الإحسان بالإسائة، فقد برئ من المرّوة.»: هرکه احسان و نیکی را، به بدی تلافی کند، پس در حقیقت از مروّت، عاری و بریّ شده است.
34. «من قضی ما أسلف من الإحسان، فهو کامل الحرّيّة.»: هرکه پاسخ دهد احسانی را که بدو در گذشته انجام گرفته (و درصدد تلافی آن باشد)، پس او آزادگی کامل دارد.
35. «من أفضل الإحسان، الإحسان إلی الأبرار.»: از برترین احسان‌ها، احسان کردن به نیکوکاران است.
خدایا! تو را به فضل بی‌منتهایت سوگند می‌دهیم که توفیق تقویت ملکه احسان را در شؤون مختلف به ما تفضّل فرمایی.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 87

فصل سوم اخاء

اشاره

کلمه اخاء و مشتقات آن 82 بار در قرآن کریم ذکر شده است که ما در اینجا تنها به شرح و تحقیق دو کلمه «إخوانهم» و «أخی» که هریک هفت بار در قرآن مجید ذکر شده می‌پردازیم.

در مرحله نخست، آیاتی را که در آن دو کلمه «إخوانهم» و «أخی» وجود دارد، به ترتیب مصحف تنظیم کرده و پس از آن، معنای لغوی و اصطلاحی اخ را بررسی خواهیم نمود، و سپس تحقیق درباره آن دو کلمه را، از تفاسیر علمای شیعی و اهل تسنن پی می‌گیریم. در مرحله چهارم هم آنها را از دیدگاه تفاسیر روایی شیعه و سنی بررسی می‌کنیم و سرانجام هم آیات مذکور را در دو قسمت: اول به ترتیب مصحفی آن، و سپس به ترتیب نزولی‌اش، تنظیم نموده و تدبّر می‌نماییم.

1. تنظیم آیات به ترتیب مصحفی آنها

1. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ كانُوا غُزًّى لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذلِکَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِی وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. «1»

---

(1). آل عمران/ 156: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 88

2. الَّذِينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ. «1»

3. قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ. «2»

4. فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِی سَوْأَةَ أَخِيهِ قالَ يا وَيْلَتى أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخِی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ. «3»

5. وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. «4»

6. قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی وَ أَدْخِلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ. «5»

7. وَ إِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِّ ثُمَّ لا يُقْصِرُونَ. «6»

8. قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. «7»

9. وَ اجْعَلْ لِی وَزِيراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی. «8»

10. وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً يُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ. «9»

11. قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا. «10»

12. إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِيها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ. «11»

13. لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِکَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ

---

(1). همان/ 168: مدنى.

(2). مائده/ 25: مدنى.

(3). مائده/ 31: مدنى.
(4). انعام/ 87: مكّى.
(5). اعراف/ 151: مكّى.
(6). همان/ 202: مكّى.
(7). يوسف/ 90: مكّى.
(8). طه/ 30: مكّى.
(9). قصص/ 34: مكّى.
(10). احزاب/ 18: مدنى.
(11). ص/ 23: مكّى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 89

بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «1»

14. أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. «2»

2. معنای اخاء

راغب در مفردات گوید: اخ در اصل، اخو باشد و آن، مشارکت دیگری است در ولادت از دو طرف، یا از یک طرف، و یا از طریق رضاع (شیر خوردن)، و از آنجا برای مشارکی به غیر آن در قبیله یا در دین یا در صنعت یا در معامله یا در دوستی و محبت زیاد و مانند آن در این‌گونه مناسبات، عاریه شده است: قوله تعالی: «لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ.»؛ برای مشارکتشان در کفر، و قال تعالی: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»، و قال: «أَ یُحِبُّ أَحَدُکُمْ أَنْ یَأْکُلَ لَحْمَ أَخِیهِ مَیْتاً»، و قوله تعالی: «إِخْواناً عَلی سُرُرٍ مُتَقابِلِینَ»، آگاهی است بر انتفای مخالفت میان آنان، و فی قوله: «أَخاً عادٍ» اخا نامیده شده، به لحاظ آگاهی بر این‌که شفقت و مهربانی او بر آنان از نوع شفقت و مهربانی برادر نسبت به برادرش بوده و بر این مناسبت قوله: «وَ إِلی ثَمُودَ أَخاهُمْ»، «وَ إِلی عادٍ أَخاهُمْ»، «وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ.» «3»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده که: شیخ ابو علی گفته است: «وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ کانُوا غُزًّی لَوْ کانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللَّهُ الی آخر الایه.»:

از برای برادرانشان گفتند، و لام «لِیَجْعَلَ» برای عاقبت است، و قوله: «إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ»، مراد از اخوان، شباهت داشتن و هم‌شکل شدن است؛ زیرا مراد از

---

(1). مجادله/ 22: مدنی.

(2). حشر/ 11: مدنی.

(3). مفردات راغب، ص 8.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 90

اخوت در جایی که در غیر ولادت باشد، هم‌شکل شدن، همانند شدن و در کاری هماهنگی داشتن است. در حدیث آمده: «المؤمن اخو المؤمن لابیه و امه»، و معنای آن همچنان که در حدیث سلیمان جعفری از ابو الحسن علیه السّلام آمده، چنین است: «قال یا سلیمان! ان اللّه خلق المؤمنین من نوره و صبغهم برحمة و اخذ میثاقهم لنا بالولایة، فالمومن اخو المؤمن لابیه و امه، و ابوه النور، و امه الرحمة.»: ای سلیمان! البتّه، خدای متعال مومنین را از نور خودش آفرید و آنان را با رحمتی رنگ‌آمیزی نمود و از آنان بر ولایت ما پیمان گرفت، پس مومن برادر مومن است به خاطر پدر و مادرش؛ پدر او نور است و مادرش نیز آن رحمت. «1»

شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان، فی قوله: «وَ قالُوا

لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ کانُوا غُزًّی لَوْ کانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللَّهُ ذلِکَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ»، «2» از قول ابی علی جبایی گفته‌اند: «فیکون لام العاقبة»، و مراد از آن، لام «لِیَجْعَلَ» است. «3»

علامه طباطبایی در المیزان فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ»، «4» فرموده: اخوان و اخوه، جمع اخ است، و اخوت، اشتراک در انتساب به پدر بوده و در آن توسعه می‌یابد. بنابراین در مشترکین در اعتقاد یا دوستی و مانند آن استعمال می‌شود. اخوت بیشتر در مشترکین در نسبت به پدر، به کار می‌رود و اخوان در مشترکین در اعتقاد و مانند آن کاربرد دارد. «5»

3. اخاء در تفاسیر

شیخ طوسی در تبیان، و طبرسی در مجمع البیان فی قوله تعالی: «وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا»، «6» و قوله: «الَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا»، «7» فرموده‌اند: «لِإِخْوانِهِمْ»، در آیات

---

(1). مجمع البحرین، ص 4.
(2). آل عمران/ 156.
(3). تبیان، ج 3، ص 27- مجمع البیان، ج 2، ص 525.
(4). حشر/ 11.
(5). المیزان، ج 19، ص 244.
(6). آل عمران/ 156.
(7). همان/ 168.

مذکور برادران نسبی هستند نه برادران دینی، و آنان عبد اللّه بن ابی و یاران او در جنگ احد بودند. «1»

و شبّر هم در تفسیرش ذیل آیات مذکور فرموده: برادری‌شان در نسب بوده یا در مذهب. «2»

تفاسیر بر این قول متفقند که: مراد از اخ فی قوله: «إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی»، «3» هارون، برادر والدینی موسی علیه السّلام است.

همچنین تفاسیر بر این قول اتفاق نظر دارند که: مراد از اخ فی قوله: «فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخِی»، «4» هابیل، برادر والدینی قابیل، است.

و نیز شبّر در تفسیرش فی قوله: «وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَیْناهُمْ ...»، «5» فرموده: لازم است «إِخْوانِهِمْ» والدینی باشند. «6»

همین‌طور تفاسیر جملگی بر آنند که مراد از اخ فی قوله: «قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی ...»، «7» هارون، برادر موسی علیه السّلام، است.

شیخ طوسی هم در تبیان فی قوله: «وَ إِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِّ»، «8» فرموده: مراد از اخوان، برادران شیاطین از کافران‌اند که آنان را در گمراهی و ارتکاب معاصی فزونی داده و آن‌گونه از اعمال را در نظر آنان زینت می‌دهند. «9»

طبرسی در مجمع البیان، مراد از اخوان را برادران مشرکان از شیاطین جن و انس دانسته «10»، و شبّر هم در تفسیر اخوان در آیه مذکور «11»، آن را به معنای برادران شیاطین از کفار یا برادران کفار از شیاطین دانسته است. «12»

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 534- تبیان، ج 3، ص 45.
(2). تفسیر شبّر، ص 164.
(3). مائده/ 25.
(4). مائده/ 31.
(5). انعام/ 87.
(6). تفسیر شبّر، ص 309.
(7). اعراف/ 151.
(8). همان/ 202.
(9). تبیان، ج 5، ص 65.
(10). مجمع البیان، ج 4، ص 154.
(11). اعراف/ 202.
(12). تفسیر شبّر، ص 383.

شیخ طوسی نیز در تبیان فرموده: مراد از اخ فی قوله: «قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی»، «1» ابن یامین، برادر پدری و مادری یوسف علیه السّلام، است. «2»

طبرسی در مجمع البیان فی قوله: «هارُونَ أَخِی.»، «3» هارون را برادر پدری و مادری موسی علیه السّلام دانسته که در مصر ساکن بودند. «4»

شیخ طوسی در تبیان فی قوله: «وَ الْقائِلِینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا»، «5» درباره اخوان، فرموده: مثل آنان که در بین منافقین بودند، برادرانشان را به دست کشیدن از جهاد، انصراف از آن و سرگرم شدن به کارهای خویش فرا می‌خوانند. «6»

طبرسی در مجمع البیان فرموده: یعنی یهود به برادران منافقشان گفتند: به طرف ما بیایید و محمّد صلّی اللّه علیه و آله را رها کنید، و نیز گفته است: قایلان، همان منافقان هستند که به برادرانشان درباره تضعیف مسلمین گفتند: جنگ نکنید و در کار محمّد صلّی اللّه علیه و آله خلل وارد کنید، که ما بر هلاک شما خایفیم. «7»

شیخ طوسی هم در تبیان، مراد از اخ را فی قوله: «إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً»، «8» چنین دانسته است: برادر من است در دین من و آیین من. «9»

شبّر در تفسیر خود نیز مراد از اخ در آیه مذکور را گفته: برادر است در دین من یا برادر است در شرکت. «10»

شیخ طوسی در تبیان فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ»، «11» فرموده: آیا نمی‌نگری آن کسانی که اظهار ایمان می‌کنند و در باطن کافرند، به برادرانشان در کفر از اهل کتاب (یهود بنی نضیر) می‌گویند ...؟ «12»

(1). يوسف/ 90.
(2). تبيان، ج 6، ص 189.
(3). طه/ 30.
(4). مجمع البيان، ج 7، ص 9.
(5). احزاب/ 18.
(6). تبيان، ج 8، ص 294.
(7). مجمع البيان، ج 8، ص 348.
(8). ص/ 23.
(9). تبيان، ج 8، ص 505.
(10). تفسير شبّر، ص 933.
(11). حشر/ 11.
(12). تبيان، ج 9، ص 566.

شبّر نيز در تفسيرش در اين‌باره فرموده: يعنى برادران در كفر. «1»

علامه طباطبايى در الميزان فى قوله تعالى: «لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ»، «2» فرموده: مراد از «كَالَّذِينَ كَفَرُوا» همچنان كه ظاهر لفظ است، همان كافران‌اند، نه منافقان؛ چرا كه منشأ اين قول كفر است، پس واجب است كه منسوب به كافران باشد. «3»

نيز فى قوله: «الَّذِينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ»، «4» گفته است: برادران آنان در نسب، همان‌هايند كه در جنگ شركت داشتند. «5»

فى قوله تعالى: «وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ» «6» هم فرموده: مراد بيان اتصال سلسله هدايت است؛ آنجا كه باقيمانده‌ها به وسيله پدر يا فرزند يا برادر، به مذكورين انتقال پيدا مى‌كنند. «7»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ إِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِى الغَىِّ ثُمَّ لا يُقْصِرُونَ»، «8» فرموده:

«إِخْوانُهُمْ»، اخوان مشركين اراده شده است و آنها شياطين‌اند؛ همچنان كه فرمود: «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ.» «9» «10»

نيز فى قوله تعالى: «أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِى»، «11» فرموده: و يوسف اخ را به خودش ملحق نمود و حال آنكه نه برادرانش نسبت به اين مسأله سؤال نموده بودند و نه نسبت به آن جهل داشتند، و آن الحاق، به اين جهت بود تا از منّتى كه خداى تعالى بر آن دو (يوسف و برادرش) نهاده و هر دو (به خاطر آن) مورد حسادت برادران قرار گرفته بودند، به آنان خبر بدهد، و آن، سبب منّت الهى بر حسب ظاهر اسباب بود كه: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» «12»

(1). تفسیر شبّر، ص 1108.
(2). آل عمران/ 156.
(3). المیزان، ج 4، ص 56.
(4). آل عمران/ 168.
(5). المیزان، ج 4، ص 62.
(6). انعام/ 87.
(7). همان، ج 7، ص 259.
(8). اعراف/ 202.
(9). اسراء/ 27.
(10). همان، ج 8، ص 398.
(11). یوسف/ 90.
(12). همان، ج 11، ص 260.

و نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً الخ» «1»، فرموده: «هذا أَخِی»، سخنی است برای آن فردی که از یکی از دو فرقه است و به فرقه دیگر با: «هذا أَخِی» اشاره می‌کند. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ الخ» «3»، فرموده: آیه کنایه است از این‌که ایمان راستین به خدای متعال و به روز قیامت با دوستی کفار و دشمنان دین جمع نمی‌شود و لو این‌که اسبابی از مودّت، نظیر: پدری، فرزندی، برادری و سایر اقسام قرابت در بین اهل ایمان و معاندین دین فراهم باشد. «4»

همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ»، «5» فرموده: مراد به «الَّذِینَ نافَقُوا»، عبد اللّه بن ابی و یاران او هستند و مراد از «لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ»، یهود بنی نضیراند. «6»

زمخشری در تفسیر کشّاف در معنای اخوان فی قوله: «وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ»، «7» فرموده: به خاطر برادرشان، و اخوت را به معنای اتفاق در جنس یا نسب گفته است. «8»

نیز فی قوله: «الَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ»، «9» فرموده: به خاطر برادرانشان که از جنس منافقین بوده و در جنگ احد کشته شدند یا به جهت برادرانشان در نسب. «10»

هم‌چنین فی قوله: «وَ إِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِّ»، «11» گفته: برادران شیاطین که متقین نیستند، آنان را در گمراهی امداد و کمک می‌کنند. «12»

نیز فی قوله: «قَدْ يَعْلَمُ اللّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَ الْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا»، «13» فرموده:

---

(1). ص/ 23.
(2). همان، ج 17، ص 202.
(3). مجادله/ 22.
(4). المیزان، ج 19، ص 226.
(5). حشر/ 11.
(6). المیزان، ج 19، ص 244.
(7). آل عمران/ 154.
(8). کشّاف، ج 1، ص 478.
(9). آل عمران/ 168.
(10). کشّاف، ج 1، ص 478.
(11). اعراف/ 202.
(12). کشّاف، ج 2، ص 139.
(13). احزاب/ 18.

می‌گفتند «لِإِخْوانِهِمْ» از ساکنان مدینه از انصار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله که: محمّد و یارانش را به‌جز خوره سر نبود، و اگر گوشتی بود، ابو سفیان و یارانش می‌خوردند و آنان را خالی می‌کردند. «1»

همین‌طور فی قوله: «أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ»، «2» فرموده: «لِإِخْوانِهِمُ» برای آنکه در بین آنان، برادری از روی کفر بود، برای این‌که با آنها که کافر بودند، دوستی و برادری می‌کردند، و در نهانی، با آنان، و علیه مومنان بودند. «3»

در معنای اخی فی قوله: «قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي»، «4» فرموده:

اگر بگویی با این‌که از یوسف درباره خودش سؤال کردند، چرا او از خودش و از برادرش به آنان پاسخ داد، با این‌که برادر او برای آنان معلوم بود؟ گویم: زیرا در ذکر برادرش، بیان است برای آنچه از آن سؤال نمودند. «5»

فی قوله: «إِنَّ هذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً» «6» هم گفته است: «أخی» بدل از «هذا» یا خبر برای «إنّ» است و مراد برادر دینی است یا برادر در دوستی، انس و الفت یا برادر شرکت و اختلاط است. «7»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ إِخْوانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الغَيِّ ثُمَّ لا يُقْصِرُونَ»، «8» فرموده:

اخوان کنایه از شیاطین است و ضمیر «هم» به مشرکان و گناهکاران

بازمی‌گردد؛ چنان‌که در آیه 27 اسراء می‌خوانیم: «إِنَّ الْمُبَذِّرِینَ کانُوا إِخْوانَ الشَّیاطِینِ.»:
تبذیرکنندگان برادران شیاطینند. «9»
نیز فی قوله تعالی: «هارُونَ أَخِی»، «10» فرموده: هارون طبق نقل بعضی از مفسران، برادر بزرگ‌تر موسی بود و سه سال با او فاصله سنی داشت؛ قامتی بلند و رسا و زبانی گویا و

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 255.
(2). حشر/ 11.
(3). کشّاف، ج 4، ص 85.
(4). یوسف/ 90.
(5). همان، ج 2، ص 342.
(6). ص/ 23.
(7). همان، ج 3، ص 369- 368.
(8). اعراف/ 202.
(9). تفسیر نمونه، ج 7، ص 67.
(10). طه/ 30.

درک عالی داشت؛ سه سال قبل از وفات موسی دنیا را ترک گفت (به نقل از مجمع البیان).
او از پیامبران مرسل بود؛ چنان‌که در آیه 45 سوره مومنون می‌خوانیم: «ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ»، و نیز دارای نور و روشنایی باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود؛ چنان‌که در آیه 48 سوره انبیاء می‌خوانیم: «وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً.» بالاخره او پیامبری بود که خداوند (او را) از باب رحمتش، به موسی بخشید: «وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیًّا»، «1» او دوش به دوش برادرش موسی علیه السّلام در انجام این رسالت سنگین تلاش می‌کرد. «2»
جویباری در تفسیر بصائر در تفسیر اخ فی قوله تعالی: «إِنَّ هذا أَخِی ...»، «3» فرموده:
مفسرین (دراین‌باره) شش قول مختلف را ذکر نموده‌اند. او بعد از نقل آن اقوال، نظریه عبد اللّه بن مسعود را که مراد از اخ در اینجا برادر در دین و طریقت است، ازآن‌رو که جمهور محققین از مفسران هم این رأی را برگزیده‌اند، تأیید کرده است. «4»
فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ»، «5» درباره برادری منافقین نسبت به کافرین، سه قول را

ذکرَ فرمودَه و سپس درباره قول مناسب‌تر چنین می‌فرماید: از برادری آنان، برادری‌شان در کفر و ضلالت اراده شده؛ زیرا یهود و منافقین در عمومیت کفر و ضلالت مشترکند و از جمله منافقین، عبد اللّه بن ابی، عبد اللّه بن نبتل و رفاعة بن زید از انصار بودند و غیر آنان از کسانی که منافق‌گونه پنهانی پشتیبانی یهود می‌کردند، برادر آنان در کفر بودند. «6»

4. اخاء در تفاسیر روایی

اشاره

سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان فی قوله تعالی: «قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی»، «7» حدیثی را ذکر نموده که ما در اینجا تنها ترجمه و ملخّص آن را بیان می‌کنیم:

---
(1). مریم/ 53.
(2). تفسیر نمونه، ج 13، ص 189.
(3). ص/ 23.
(4). بصائر، ج 34، ص 920.
(5). حشر/ 11.
(6). همان، ج 45، ص 101.
(7). مائده/ 25.

علی بن ابراهیم با اسنادش تا محمّد بن مسلم، و او گوید: به امام باقر علیه السّلام گفتم: آیا هارون برادر پدری و مادری موسی بود؟ آن بزرگوار فرمود: آری، «اما تسمع یقول:" یبنومّ لا تأخذ بلحیتی و لا برأسی".»: آیا نشنیدی که (هارون به موسی) می‌گوید: ای پسر مادرم! (موهای) ریش و (موهای) سرم را نگیر. گفتم: کدامیک از آن دو از لحاظ سن بزرگ‌تر بودند؟ آن بزرگوار فرمود: هارون. گفتم: آیا وحی بر هردوی آنان نازل می‌شد؟ فرمود: وحی بر موسی نازل می‌گردید و موسی به هارون وحی را می‌گفت. گفتم: درباره احکام، قضا، امر و نهی درباره آن دو نفر به من خبر بدهید. آن بزرگوار فرمود: موسی با پروردگارش مناجات می‌نمود و علم را می‌نوشت و در میان بنی اسرائیل به قضاوت می‌پرداخت، و هارون زمانی که موسی در غیبت از قومش، برای مناجات به سر می‌برد، جانشین او بود. گفتم کدامیک قبل از دیگری بدرود حیات گفت؟ فرمود: هارون پیش از موسی رحلت کرد و هر دو در تیه وفات یافتند. گفتم: آیا برای موسی فرزندی بود؟ فرمود: خیر. فرزند برای هارون و فرزندان او بود. «1»
ابن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین فی قوله تعالی: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی»، «2» از کتاب کمال الدین و تمام النعمه، حدیثی را ذکر می‌کند که ما در اینجا تنها ترجمه آن را بیان می‌کنیم:
سدیر گوید: شنیدم ابا عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، می‌فرمود: «فی القائم شبه من یوسف علیه السّلام.»: در حضرت قائم مشابهتی با یوسف علیه السّلام است.
گفتم: گویا می‌خواهید خبری را از او یا درباره غیبت او برایم بفرمایید؟ پس

آن حضرت برایم فرمود: آنچه را این امت از آن (مسأله غیبت) انکار می‌کنند، شباهتی به خنازیر؛ یعنی درد گلو، دارد؟ برادران یوسف علیه السّلام، نوادگان و فرزندان پیامبران بودند که یوسف علیه السّلام را اجیر کردند و او را فروختند، و آنان برادر او بودند و او برادر آنان بود، پس او را نشناختند تا خود او برای آنان گفت: «أَنَا یُوسُفُ ...»، بنابراین، آنچه را این امت انکار

---

(1). برهان، ص 279. ابن جمعه عروسی قسمت آخر این حدیث را در نور الثقلین، ج 1، ص 608، حدیث 118، آورده است.
(2). یوسف/ 90.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 98
می‌کند، چیزی است که خدای عزّ و جلّ زمانی از زمان‌ها آن را اراده می‌کند تا حجّتش را ظاهر و آشکار نماید. البتّه، یوسف علیه السّلام پادشاه مصر بود و فاصله مکانی بین او و پدرش، هجده روز طیّ طریق بود و اگر خدای عزّ و جلّ اراده می‌نمود به این‌که مکان او را بشناساند، بر این کار قدرت داشت، و خدای متعال به هنگام بشارت، یعقوب علیه السّلام و فرزندانش را از این مسیر که از بادیه (محلّ سکنای آنان) تا مصر بود، نه‌روزه سیر داد.
پس این امت با انکار چیزی را که خدای عزّ و جلّ با حجّتش انجام می‌دهد، آن چیزی را که او با یوسف علیه السّلام انجام داد، منکر می‌شود. آن بزرگوار، در بازارهای آنان سیر نموده و مشکلات و حاجات آنان را برآورده می‌کند، در حالی که او را نمی‌شناسند تا زمانی که خدای عزّ و جلّ اذن دهد که او خود را به آنان معرفی نماید؛ همچنان که به یوسف علیه السّلام اذن داد تا برای آنان بگوید: «هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِیُوسُفَ وَ أَخِیهِ إِذْ أَنْتُمْ جاهِلُونَ. قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی.» «1»
باز ابن جمعه عروسی در نور الثقلین فی قوله تعالی: «وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی»، «2» حدیثی را به نقل از مجمع البیان چنین بیان می‌کند: ابن عباس از ابی ذر غفاری نقل کند که ابی ذر گفت: روزی از روزها، نماز ظهر را با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به جا آوردم، پس سایلی در آن مسجد سؤال نمود و هیچ‌کس به او چیزی اعطا نکرد، پس آن سایل دستش را به طرف آسمان بلند نمود و گفت: خدایا! من در مسجد پیامبر خدا سؤال نمودم و کسی به من چیزی اعطا نکرد، و علی علیه السّلام که در حال رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست خود، به آن سایل اشاره کرد. در آن انگشت، انگشتری بود. پس آن سایل آمد و آن انگشتری را از انگشت کوچک او جدا کرد. این کار در برابر چشمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله انجام گردید. پس همین که پیامبر از نمازش فارغ شد،

سرش را به سوی آسمان بلند نمود و فرمود: «اللهم ان اخی، موسی، سألک فقال:" رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی. وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی. وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی. یَفْقَهُوا قَوْلِی. وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی. هارُونَ أَخِی. اشْدُدْ

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 460، حدیث 177.
(2). طه/ 30.

بِهِ أَزْرِی. وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی" فانزلت علیه قرانا ناطقا:" قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما"، اللهم و انا محمّد نبیک و صفیک، اللهم فاشرح صدری، و یسرلی امری، و اجعل لی وزیرا من اهلی، علیا، اشدد به ظهری.»: خدایا! برادرم، موسی، از تو سؤال نمود و گفت: «رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی. وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی. وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی. یَفْقَهُوا قَوْلِی. وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی. هارُونَ أَخِی. اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی. وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی.»: ای پروردگار من! سینه‌ام را گشاده گردان و امرم را برایم آسان نما و گره از زبانم بگشا تا گفته‌ام را بفهمند و برایم وزیری از اهلم را قرار بده، هارون برادرم را. به وسیله او پشتم را محکم کن و او را در امرم شریک گردان. پس بر او قرآنی ناطق را نازل فرمودی که: «قالَ سَنَشُدُّ عَضُدَکَ بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما.»: به زودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم کرده و برای شما دو نفر سلطه‌ای قرار می‌دهیم که بر شما مسلط نشوند. خدایا! من محمّد پیامبر و برگزیده تو هستم؛ خدایا! پس سینه‌ام را گشاده گردان و امرم را برایم آسان نما و برایم وزیری از اهلم را، علی را قرار بده، با او پشتم را محکم کن. ابو ذر گفت: به خدا سوگند! هنوز پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آن سخن را تمام نکرده بود که جبرئیل از جانب حق تعالی بر او نازل گردید و گفت: «یا محمّد! اقرأ.»: ای محمّد! بخوان.

حضرت گفت: «و ما اقرأ؟»: چه چیز را بخوانم؟ جبرئیل گفت: «إِنَّما وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ راکِعُونَ.»: البته، ولیّ شما تنها خدای متعال، پیامبر او و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، آن کسانی که نماز را بر پا داشته و در حال انجام رکوع، زکات می‌پردازند. «1»

نیز سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان فی قوله: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، «2» حدیثی بدین مضمون آورده: محمّد بن عباس با اسنادش تا ابان بن تغلب و او هم به نقل از علی بن محمّد بن بشیر روایت کند که محمّد بن بشیر گفت که محمّد بن علی بن حنفیه فرموده: «انما حبنا اهل البیت شیء یکتبه اللّه فی ایمن قلب العبد، و من کتبه اللّه فی قلبه،

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 376، حدیث 58.
(2). مجادله/ 22.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 100
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 129
لا یستطیع احد محوه؛ اما سمعت اللّه سبحانه یقول:" أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ الی اخر الایه"، فحبنا، اهل البیت، الایمان.»: البتّه، دوستی ما اهل بیت، چیزی است که حق تعالی آن را در سمت راست قلب بنده‌اش ثبت می‌کند و کسی را که خدای متعال چیزی در قلب او ثبت نموده، احدی قادر نخواهد بود آن را محو نماید؛ آیا نشنیده‌ای که خدای سبحان می‌فرماید: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ الخ»؟
بنابراین دوستی ما، اهل بیت، ایمان است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، «2» فرموده: محمّد بن یعقوب با اسنادش تا ابان بن تغلب، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که: «قال: ما مؤمن الا و لقلبه اذنان فی جوفه: اذن ینفثه فیها الوسواس الخناس، و اذن ینفث فیها الملک، فیوید اللّه الموید بالملک فذلک قوله:" وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ".»: آن بزرگوار فرمود: هیچ مؤمنی نیست مگر این‌که برای دل او دو گوش در درونش است که در یک گوش او شیطان پنهان وسوسه‌گر می‌دمد و در یک گوش دیگرش، فرشته (ی ایمان) می‌دمد. پس خدای متعال آن را که مورد تأیید فرشته (ی ایمان) است، تأیید می‌کند. این همان فرموده خدای متعال است: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.» «3»
نیز فی قوله تعالی: «أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، «4» از طریق مخالفین و به واسطه ابو نعیم چنین فرموده: (بنا بر آنچه ابو نعیم روایت کند) او گفت: محمّد بن حمید با اسنادش از عیسی بن عبد اللّه بن عمر بن علی بن ابی طالب نقل کرده که: «قال حدثنی ابی عن جده عن علی علیه السّلام انه قال: قال سلمان الفارسی: یا ابا الحسن! ما اطلعت علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله الا و ضرب بین کتفی و قال: یا سلمان! هذا و حزبه هم المفلحون.»: محمّد بن حمید با اسنادش گفت که پدرم از جدش، و او از علی علیه السّلام برایم حدیث نمود که علی علیه السّلام فرموده که: سلمان فارسی (بدو) گفته: ای ابا الحسن! هیچ‌گاه پیش پیامبر ظاهر نشدم مگر آنکه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با دست

(1). برهان، ص 1101.
(2). مجادله/ 22.

(3). برهان، ص 1101.
(4). مجادله/ 22.

مبارکش بین دو کتف من زد و فرمود: ای سلمان! آگاه باش و بدان که این شخص (اشاره به علی علیه السّلام) و پیروان او تنها رستگارانند. «1»

در تفسیر نمونه به نقل از تفاسیر روح البیان و تفسیر درّ المنثور، شأن نزولی را برای آیه یازده سوره حشر: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ الخ» و آیات بعد از آن آورده است که ما در اینجا عینا آن را بیان می‌کنیم:

جمعی از منافقان مدینه مانند: عبد اللّه بن ابی و یارانش، مخفیانه کسی را به سراغ یهود بنی نضیر فرستادند و گفتند: شما محکم در جای خود بایستید و از خانه‌هایتان بیرون نروید، و دژهای خویش را محکم سازید، ما دو هزار نفر یاور از قوم خود و دیگران داریم و تا آخرین نفس با شما هستیم. طایفه بنی قریظه و سایر هم‌پیمان‌های شما از قبیله غطفان نیز با شما همراهی می‌کنند. همین امر سبب شد که یهود بنی نضیر بر مخالفت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تشویق شوند، اما در این هنگام یکی از بزرگان بنی نضیر به نام سلام به حیی بن اخطب که سرپرست برنامه‌های بنی نضیر بود، گفت: اعتنایی به حرف عبد اللّه بن ابی نکنید. او می‌خواهد تو را به جنگ با محمّد صلّی اللّه علیه و آله تشویق کند و خودش در خانه بنشیند و شما را تسلیم حوادث نماید. حیی گفت: ما جز دشمنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله و پیکار با او چیزی را نمی‌شناسیم. سلام در پاسخ او گفت به خدا سوگند! می‌بینم سرانجام ما را از این سرزمین بیرون می‌کنند و اموال و شرف ما بر باد می‌رود؛ کودکان ما اسیر، و جنگجویان ما کشته می‌شوند. «2»

در تفاسیر مجمع البیان، قرطبی، علی بن ابراهیم، نور الثقلین و برهان ذیل آیات اول سوره حشر شرحی درباره پیمان‌شکنی یهود و اخراج یهودیان از مدینه آورده‌اند. این شرح را که با اقتباس و تلخیص در تفسیر نمونه ذکر شده است، ما در همین جا نقل می‌کنیم:

---

(1). برهان، ص 1101.
(2). تفسیر نمونه، ج 23، ص 526.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 102
در سرزمین مدینه سه گروه از یهود زندگی می‌کردند: بنی نضیر، بنی قریظه، بنی قینقاع، و گفته می‌شود که آنها اصلا اهل حجاز نبودند، ولی چون در کتب مذهبی خود خوانده بودند که پیامبری از سرزمین مدینه ظهور می‌کند، به این سرزمین کوچ کردند و در انتظار این ظهور بزرگ بودند. هنگامی که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله به مدینه هجرت فرمود، با آنها پیمان عدم تعرّض بست، ولی آنها هر زمان فرصتی یافتند، از نقض این پیمان فروگذاری نکردند. از جمله این‌که بعد از جنگ «احد»، (غزوه احد در سال سوم هجرت واقع شد)، کعب بن اشرف با چهل مرد سوار از یهود به مکّه آمدند و یکسره به سراغ قریش رفتند و با آنها عهد و پیمان بستند که همگی متحدا بر ضدّ محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیکار کنند. سپس ابو سفیان با چهل نفر از مکیان، و کعب بن اشرف یهودی با چهل نفر از یهود وارد مسجد الحرام شدند، و در کنار خانه کعبه پیمان‌ها را محکم ساختند. این خبر از طریق وحی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید.
دیگر این‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با چند نفر از بزرگان و یارانش به سوی قبیله بنی نضیر که در نزدیکی مدینه زندگی می‌کردند، آمد و می‌خواست از آنها کمک یا وامی بگیرد برای پرداختن دیه دو مقتول از طایفه بنی عامر که به دست عمرو بن امیه (یکی از مسلمانان) کشته شده بود، و شاید پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یارانش می‌خواستند در زیر این پوشش، وضع بنی نضیر را از نزدیک بررسی کنند، (تا) مبادا مسلمانان غافلگیر شوند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در بیرون قلعه یهود بود و با کعب بن اشرف در این زمینه صحبت کرد. در این هنگام، در میان یهودیان، بذر توطئه‌ای پاشیده شد و با یکدیگر گفتند: شما این مرد را در چنین شرایط مناسبی گیر نمی‌آورید. الان که در کنار دیوار شما نشسته است، یک نفر (به) پشت‌بام رود و سنگ عظیمی بر او بیافکند و ما را از دست او راحت کند. یکی از یهود به نام عمرو بن حجاش اعلام آمادگی کرد و به

پشت‌بام رفت. رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از طریق وحی آگاه شد؛ برخاست و به مدینه آمد، بی‌آنکه با یاران خود سخنی بگوید. آنها تصور می‌کردند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باز برمی‌گردد، اما بعدا آگاه شدند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مدینه است. آنها نیز به مدینه برگشتند، و اینجا بود که پیمان‌شکنی یهود بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله مسلم شد و دستور آماده‌باش برای جنگ به مسلمانان داد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 103
در بعضی از روایات نیز آمده که یکی از شعرای بنی نضیر به هجو و بدگویی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پرداخت و این خود دلیل دیگری بر پیمان‌شکنی آنها بود.
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای این‌که ضربه کاری را قبلا به آنها بزند، به محمّد بن مسلمه که با کعب بن اشرف، بزرگ یهود، آشنایی داشت دستور داد، او را به هر نحو (که) بتواند به قتل برساند و او (هم) با مقدماتی این کار را کرد.
کشته شدن کعب بن اشرف، تزلزلی در یهود ایجاد کرد. به دنبال آن، رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله دستور داد، مسلمانان برای جنگ با این قوم پیمان‌شکن حرکت کنند. هنگامی که آنها با خبر شدند، به قلعه‌های مستحکم و دژهای نیرومند خود پناه بردند و درها را محکم بستند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستور داد، بعضی درختان نخل را که نزدیک قعله‌ها بود، بکنند یا بسوزانند. این کار شاید به این منظور صورت گرفت که یهودان را که علاقه شدیدی به اموال خود داشتند، از قلعه بیرون کشد و پیکار رودررو انجام گیرد. این احتمال نیز داده شده که این نخل‌ها، مزاحم مانور سریع ارتش اسلام در اطراف قلعه‌ها بود و می‌بایست بریده شود.
به هر حال، این کار فریاد یهود را بلند کرد و گفتند: ای محمّد! تو پیوسته از این‌گونه کارها نهی می‌کردی، پس این چه برنامه‌ای است؟ (آیه پنجم سوره حشر نازل شد و) به آنها پاسخ گفت که این یک دستور خاص الهی بود.
محاصره چند روز طول کشید و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای پرهیز از خونریزی به آنها پیشنهاد کرد که سرزمین مدینه را ترک گویند و از آنجا خارج شوند. آنها نیز پذیرفتند؛ مقداری از اموال خود را برداشته و بقیه را رها کردند. جمعی به سوی اذرعات شام، و تعداد کمی به سوی خیبر، و گروهی به حیره رفتند و باقیمانده اموال و اراضی و باغات و خانه‌های آنها به دست مسلمانان افتاد. هرچند تا آنجا که می‌توانستند، خانه‌های خود را به هنگام کوچ کردن، تخریب کردند.
این ماجرا بعد از غزوه احد به فاصله شش ماه، و به عقیده بعضی، بعد از غزوه بدر به فاصله شش ماه، اتّفاق افتاد. «1»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 23، ص 484.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 104

شیخ جلال الدین، عبد الرحمن، سیوطی در تفسیر درّ المنثور آورده که:

1. ابن جریر از سدی اخراج نمود که او گفت: «غضب موسی علیه السّلام حین قال له القوم:" فاذهب أنت و ربّک فقاتلا إنّا هاهنا قاعدون"، فدعا علیهم فقال:" قال ربّ إنّی لا أملک إلّا نفسی و أخی فافرق بیننا و بین القوم الفاسقین"، و کان عجلّة من موسی عجلّها، فلما ضرب علیهم التیه، ندم موسی، فلما ندم، اوحی اللّه الیه:" فلا تأس علی القوم الفاسقین": لا تحزن علی القوم الذین سمیتهم فاسقین.» «1»

2. ابن ابی حاتم و ابو شیخ از ربیع بن انس اخراج نموده‌اند که او گفت: «مکتوب فی الکتاب الاول: ان الحاسد لا یضر بحسده الا نفسه لیس ضارا من حسد، و ان الحاسد ینقصه حسده، و ان المحسود اذا صبر، نجاه اللّه بصبره؛ لان اللّه یقول:" إنّه من یتّق و یصبر فإنّ اللّه لا یضیع أجر المحسنین".» «2»

3. ابن مردویه از عبد الرحمن بن ثابت بن قیس بن شماس اخراج نموده که: «انه استاذن النبی صلّی اللّه علیه و آله ان یزور خاله من المشرکین، فاذن له، فلما قدم قرأ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اناس حوله:" لا تجد قوما یومنون باللّه الایه".» «3»

4. ابن ابی حاتم از سدی اخراج نموده که او گفته: «قد اسلم ناس من اهل قریظة و النضیر و کانت فیهم منافقون و کانوا یقولون لاهل النضیر: لئن اخرجتم، لنخرجنکم معکم. فنزلت فیهم هذه الایة:" أ لم تر إلی الّذین نافقوا یقولون لإخوانهم الایة".» «4»

5. اخاء و تدبّر در آیات

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.»: «5» کتابی را که ما بر تو نازل کردیم، پربرکت است تا در آیات آن تدبّر نمایند و تا صاحبان عقل و اندیشه متذکّر و آگاه بر آن گردند.

---

(1). درّ المنثور، ج 2، ص 271.
(2). درّ المنثور، ج 4، ص 34- 33.
(3). همان، ج 6، ص 186.
(4). همان، ج 6، ص 199.
(5). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 105

در این قسمت، ابتدا هر آیه و یا هرچند آیه‌ای را که به هم مربوطند، به ترتیب مصحفی، و به لحاظ معنا و مفهوم اخاء، تدبّر می‌نماییم و پس از آن، آیات را به ترتیب نزول آن، مورد تدبّر قرار می‌دهیم.

الف- تدبّر در معنا و مفهوم اخاء به ترتیب آیات مصحفی

1. معنا و مفهوم اول اخاء

اخاء در این معنا و مفهوم، شامل برادری برادرانی است که اساسی‌ترین مسایل (یعنی ادامه حیات) را موضوع نصیحت قرار می‌دهند. اینان کافران و منافقانی هستند که به برادرانشان نصیحت می‌کنند، مسافرت ننموده و در جهاد هم شرکت ننمایند تا زنده مانده و کشته نشوند: «الَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا.» «1» این کافران و منافقان باید بدانند که نتیجه این نصیحت جز حسرتی برای آنان نخواهد بود؛ زیرا مرگ و زندگی در حیطه قدرت الهی است. از طرفی اینان قادر به انجام این نصیحت در مورد خودشان هم نیستند تا چه رسد به دیگران، و خدای متعال به کارهای آنان بصیر بوده و اینان دروغگو هستند: «لِیَجْعَلَ اللَّهُ ذلِکَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.» «2» همچنین: «قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.» «3»

2. معنا و مفهوم دوم اخاء

اخاء در این معنا و مفهوم، برادری برادر والدینی صالح است. او کسی است که خود را با برادر، یکی می‌داند. این یگانگی به اندازه‌ای است که او همان‌طور که خود را مالک نفس خویش در انجام وظایف الهی می‌داند، خود را مالک نفس برادر خویش هم بداند: «قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی.» «4» او به شایستگی‌ها و فضایل برادر خویش اعتراف داشته و به امداد او در تصدیق رسالت خویش اعتماد و اطمینان کامل دارد: «وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ.» «5» این

---

(1). آل عمران/ 168.
(2). آل عمران/ 156.
(3). همان/ 168.
(4). مائده/ 25.
(5). قصص/ 34.

یقین و یگانگی نسبت به اوست که موجب می‌شود صدور ابلاغ وزارت برادر در امر رسالت خویش را از خدای متعال مسألت نماید: «وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی.» «1» نیز این صلح، صلاح، یگانگی و یقین برادر نسبت به برادر است که به هنگام دعا و طلب مغفرت و رحمت از درگاه پروردگار متعال خود را در عرض او قرار داده و به طور یکسان دعا می‌کند که: «قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی وَ أَدْخِلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ»، «2» و او برای تداوم و استحکام این ارزش‌ها و در جهت انجام رسالت الهی دعا می‌کند و از پروردگار متعال می‌خواهد تا عوامل تضعیف‌کننده این ارزش‌ها را که قرب و حشر با فاسقان را در پی می‌آورد، از بین ببرد و بین آنان و بین ایشان، تفرقه و جدایی افکند: «... أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ.» «3»

3. معنا و مفهوم سوم اخاء

اخاء در این معنا و مفهوم، برادری برادر والدینی غیر صالح است که مصداق آن قابیل، فرزند آدم، برادر هابیل می‌باشد. او برادری است که در تشخیص علّت عدم قبولی قربانی خود، دچار خطایی مهلک می‌گردد و به جای آنکه هم‌چون برادرش هابیل، در جهت تقویت فضیلت خوف از خدا و رشد تقوا در خویش اقدام نماید؛ چنان‌که برادرش چنین بود: «ما أَنَا بِباسِطٍ یَدِیَ إِلَیْکَ لِأَقْتُلَکَ إِنِّی أَخافُ اللَّهَ رَبَّ الْعالَمِینَ»، «4» «إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ»، «5» به توسعه رذیله اخلاقی وسوسه‌های نفس که ناشی از حسادت است، پرداخته و برای تسکین آن مبادرت به کشتن برادر خود می‌کند: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ»، «6» و این میدان دادن به وسوسه‌های نفس که از رذایل اخلاقی نشأت یافته، قدرت حلّ مشکل را از او سلب می‌نماید و او را آن‌چنان ناتوان می‌گرداند که خود به عجز و ناتوانی خویش در قیاس به توانمندی کلاغی، اعتراف می‌کند:

---

(1). طه/ 30.
(2). اعراف/ 151.
(3). مائده/ 25.
(4). مائده/ 28.
(5). همان/ 27.
(6). همان/ 30.

«قالَ یا وَیْلَتی أَ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ»، «1» و البتّه، این‌که بدون تأمّل و تفکّر توأم با تقوا و براساس وسوسه‌های نفسانی نشأت یافته از رذایل اخلاقی، به بررسی مشکلی بپردازند؛ همچنان که قابیل این‌چنین کرد، عاقبتی به‌جز ندامت و پشیمانی نخواهد داشت: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ»، «2» «فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِینَ.» «3»

4. معنا و مفهوم چهارم اخاء

اخاء در این معنا و مفهوم، برادری برادران متّقی، صابر و نیکوکاری که حق تعالی آنان را برگزیده و به راه راست هدایت می‌کند: «قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ»، «4» «وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.» «5»

5. معنا و مفهوم پنجم اخاء

اخاء در این معنا و مفهوم، برادری برادران شیاطین با مشرکان است که آنان را در جهل نسبت به اعتقاد فاسد کمک می‌کنند. پس از آن، (در این نوع کمک) کوتاهی نمی‌کنند: «وَ إِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِّ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ.» «6»

6. معنا و مفهوم ششم اخاء

اخاء در این معنا و مفهوم، برادری منصرف کنندگان از جهاد در راه خدا است. آنان کسانی‌اند که به برادرانشان می‌گویند: به سوی ما بیایید (و از جنگ کناره‌گیری کنید) و خودشان هم به جنگ نمی‌پردازند مگر اندکی (به ضرورت یا از روی اکراه و یا از روی ریا) و البته، خدای متعال می‌داند: «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ وَ الْقائِلِینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلًا.» «7»

---

(1). همان/ 31.
(2). همان/ 30.
(3). همان/ 31.
(4). یوسف/ 90.
(5). انعام/ 87.
(6). اعراف/ 202.
(7). احزاب/ 18.

7. معنا و مفهوم هفتم اخاء

اخاء در این معنا و مفهوم، برادری در افزون‌طلبی است. برادری که با داشتن 99 برابر بیشتر، چشم طمع به یک برابر مال برادر دارد و می‌خواهد این افزون‌طلبی در مال را از راه سخن‌گویی و غلبه از راه نطق و بیان، بر برادر خود تحمیل کند: «إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَکْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ.» «1»

8. معنا و مفهوم هشتم اخاء

معنای اخاء در اینجا، معنای سلبی عدم دوستی با دشمن خدا و رسول صلّی اللّه علیه و آله است.
مؤمنان هرگز کسی را که دشمن خدا و رسولش باشد، دوست ندارند حتی اگر پدران یا فرزندان یا برادران و یا قبیله‌شان باشند: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ.» «2»
این‌گونه از مؤمنان‌اند که ایمان در دل‌های آنان ثابت و لا یتغیر است: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ.»، «3» و آنان با روحی (که نوری است برای حرکت در راه مستقیم، و آن، حیات طیبه‌ای است برای یک زندگی پاک و پاکیزه) از جانب خدای متعال تأیید می‌گردند: «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، «4» «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ.»، «5» «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاةً طَیِّبَةً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ.» «6» آنان در بهشت جاویدان داخل می‌گردند: «وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها.» «7» هم حق تعالی از آنان راضی است و هم آنان از او راضی هستند: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ.» «8» آنان حزب خدای متعال هستند و البتّه، این تنها حزب اللّه است که رستگار است: «أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «9»

---

(1). ص/ 23.
(2). مجادله/ 22.
(3). همان.
(4). همان.
(5). نحل/ 97.
(6). نحل/ 97.
(7). مجادله/ 22.
(8). همان/ 22.
(9). همان/ 22.

9. معنا و مفهوم نهم اخاء

اخاء در این معنا و مفهوم، برادری منافقان است که با گفتار دروغین خود است به برادران کافرشان: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ.» «1» به آنان می‌گویند: اگر از شهر و دیارتان خارج شدید، ما هم با شما هستیم:
«لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ»، «2» و درباره (مخالفت با) شما از احدی فرمان نمی‌بریم: «وَ لا نُطِیعُ فِیکُمْ أَحَداً أَبَداً»، «3» و اگر شما به جنگ (با مسلمانان) پرداختید، مطمئن باشید که ما شما را یاری می‌کنیم: «وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّکُمْ»، «4» و خداوند سبحان گواهی می‌دهد که آن منافقان به‌طور حتم دروغ می‌گویند: «وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ.» «5»

ب- تدبّر در اخاء به ترتیب نزول آیات

اشاره

در این قسمت، ابتدا آیات مکّی، و بعد از آن، آیات مدنی را به ترتیب نزول آن تنظیم نموده و پس از آن، درباره اخاء براساس ترتیب نزول آن آیات، تدبّر می‌نماییم.

1. ب- تنظيم آيات اخاء به ترتيب نزول آنها

1. إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَكْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ. «6»
2. قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی وَ أَدْخِلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ. «7»
3. وَ إِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِّ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ. «8»
4. وَ إِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِّ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ. «9»
5. وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُكَذِّبُونِ. «10»

---

(1). حشر/ 11.
(2). همان.
(3). همان.
(4). همان.
(5). همان.
(6). ص/ 23: مکّی.
(7). اعراف/ 151: مکّی.
(8). همان/ 202: مکّی.
(9). طه/ 30: مکّی.
(10). قصص/ 34: مکّی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 110

6. قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ. «1»
7. وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. «2»

8. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ کَفَرُوا وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِی الْأَرْضِ أَوْ کانُوا غُزًّی لَوْ کانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِیَجْعَلَ اللَّهُ ذلِکَ حَسْرَةً فِی قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ. «3»
9. الَّذِینَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا قُلْ فَادْرَؤُا عَنْ أَنْفُسِکُمُ الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. «4»
10. قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ وَ الْقائِلِینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلًا. «5»
11. أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ نافَقُوا یَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَکُمْ وَ لا نُطِیعُ فِیکُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّکُمْ وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ. «6»
12. لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «7»
13. قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِکُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ. «8»
14. فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً یَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِیُرِیَهُ کَیْفَ یُوارِی سَوْأَةَ أَخِیهِ قالَ یا وَیْلَتی أَ عَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخِی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِینَ. «چ»

---
(1). یوسف/ 90: مکّی.
(2). انعام/ 87: مکّی.
(3). آل عمران/ 156: مدنی.
(4). همان/ 168: مدنی.
(5). احزاب/ 18: مدنی.
(6). حشر/ 11: مدنی.
(7). مجادله/ 22: مدنی.
(8). مائده/ 25: مدنی.
(چ). همان/ 31: مدنی.

2. ب- تدبّر در آيات اخاء، به ترتيب نزول آن

1. 2. ب- تدبّر در آیات مکّی

در آیات مکّی کلمه اخ در پنج آیه با لفظ مفرد: «أَخِی»*، و در دو آیه با لفظ جمع:
«إِخْوانِهِمْ»*، آمده است، و به‌طور کلی در مجموعه آیات مکی اخاء می‌توان با تدبّر سه نوع ارتباط برادری بین برادران را دریافت:
1. ارتباط برادری که بین دو برادر هست و موضوع آن، افزایش مال یکی و بی‌چیز نمودن آن دیگری است. آنکه افزایش مال را در نظر دارد، سخنگویی و پشت هم اندازی در سخن را به کار می‌گیرد: «وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ»، و آن برادری که سهم ناچیزش هم با اکراه در شرف از دست رفتن است، زبان به شکایت می‌گشاید: «فَقالَ أَکْفِلْنِیها.» پیداست که این نوع از ارتباط برادری که به هدف افزودن مال از روی اکراه طرف دیگر است، بر اثر اختلاف مالی‌ای که از افزون‌طلبی یکی از آنان پدید می‌آید و همراه با دست‌اندازی‌اش به مال آن دیگری هم است، تضعیف‌کننده رابطه عاطفی و فطری برادری است: «إِنَّ هذا أَخِی لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ فَقالَ أَکْفِلْنِیها وَ عَزَّنِی فِی الْخِطابِ.» «1»
2. ارتباط برادری که بین دو برادر براساس خلوص، صداقت و به منظور اهداف عالیه و اجرای اوامر و تکالیف الهی شکل گرفته است. مصادیق این ارتباط برادری، بین موسی و هارون علیه السّلام و بین یوسف علیه السّلام و برادر تنی‌اش، ابن یامین، ملاحظه می‌شود: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا.»، «2» «وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی إِنِّی أَخافُ أَنْ یُکَذِّبُونِ.» «3» این ارتباط برادری، براساس اشتراک در رحمت الهی، و اشتراک در تحمّل زحمت انجام مأموریت الهی است: «قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی وَ أَدْخِلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ.» «4»

---

(1). ص/ 23.
(2). مریم/ 51.
(3). قصص/ 34.
(4). اعراف/ 151.

همچنین: «وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی.» «1» و در این نوع ارتباط برادری است که برادران، عارف به نعمت و امتنان الهی هستند و نیز مایه و اساس آن را تقوا و صبر می‌دانند: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.» «2»

البتّه، این نوع ارتباط برادری، ارتباط برادری محسنین است و به گفته قرآن یوسف، موسی و هارون علیهم السّلام از محسنان‌اند: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ.» «3»
لذا برترین و بهترین نوع ارتباط برادری، رابطه برادری محسنان است؛ زیرا خلوص، تقوا، صبر، عرفان به امتنان الهی، اشتراک در رحمت و اشتراک در تحمّل زحمت به منظور اجرای کامل اوامر و تکالیف الهی، در این از نوع ارتباط است و خدای متعال آنان را برگزیده و به راه مستقیم هدایت می‌کند. البتّه، خداوند با ایشان است: «وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.»، «4» «وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ.» «5»
در اینجا مناسب به نظر می‌رسد که پاداش محسنان ذکر شود:
الف- خدای تعالی محسنین را دوست دارد:
- وَ أَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. «6»
- الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. «7»

---

(1). طه/ 30.
(2). یوسف/ 90.
(3). انعام/ 84.
(4). انعام/ 87.
(5). عنکبوت/ 69.
(6). بقره/ 195.
(7). آل عمران/ 134.

- فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْيا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. «1»
- فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. «2»
- «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جُناحٌ فِيما طَعِمُوا إِذا مَا اتَّقَوْا وَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ آمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ. «3»
ب- خدای متعال پاداش محسنان را ضایع نمی‌کند:
- ... إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. «4»
- وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. «5»
- وَ كَذلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَبَوَّأُ مِنْها حَيْثُ يَشاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنا مَنْ نَشاءُ وَ لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. «6»

- ... إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللّهَ لا يُضِيعُ أجْرَ الْمُحْسِنِينَ. «7»
ج- خداوند حكمت و علم را بر سبيل جزا و پاداش به محسنان عطا مى‌فرمايد:
- وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ. «8»
- وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ. «9»
د- خداوند متعال سلام و تحيّت خود را پاداش محسنان قرار مى‌دهد:
- سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِى الْعالَمِينَ. إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ. «10»
- سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ. كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ. «11»
- سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ. إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ. «12»
- سَلامٌ عَلى إِلْياسِينَ. إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ. «13»

---

(1). همان/ 148.
(2). مائده/ 13.
(3). مائده/ 93.
(4). توبه/ 120.
(5). هود/ 115.
(6). يوسف/ 56.
(7). همان/ 90.
(8). همان/ 22.
(9). قصص/ 14.
(10). صافات/ 80.
(11). همان/ 110.
(12). همان/ 121.
(13). همان/ 131.

ه- خداوند متعال بهشت جاويدان را، جايگاه هميشگى محسنان قرار داده و آنان هرچه بخواهند، نزد پروردگارشان فراهم است:
- فَأَثابَهُمُ اللَّهُ بِما قالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ. «1»
- وَ الَّذِى جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. لَهُمْ ما يَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنِينَ. «2»
- وَ فَواكِهَ مِمَّا يَشْتَهُونَ. كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ. «3»
3. ارتباط برادرانى كه به جهل و غفلت از فساد عقيده برادرانشان كمك كرده و در اين راستا كوتاهى نمى‌كنند، با آنكه راه حق از راه باطل روشن

و آشکار شده است؛ به این جهت که آیات الهی را تکذیب نموده و از آن غافل‌اند، و اگر به طریق باطل برخورد کنند، همان راه باطل (و غفلت از فساد عقیده) را اختیار می‌کنند:
- وَ إِخْوانُهُمْ یَمُدُّونَهُمْ فِی الغَیِّ ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ. «4»
- قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ. «5»
- وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ کانُوا عَنْها غافِلِینَ. «6»

در آيات مدنى، كلمه اخ در پنج آيه با لفظ جمع «إِخْوانِهِمْ»*، و در دو آيه با لفظ مفرد «أَخِى»* آمده است، و به‌طور كلى در مجموع آيات مدنى اخاء، چهار نوع ارتباط برادرى بين برادران را مى‌توان مورد تدبّر قرار داد:

1. ارتباط برادرى ظالمان و فاسقان و يا ارتباط برادرى كافران و منافقان كه به فرموده

---

(1). مائده/ 85.

(2). زمر/ 34.

(3). مرسلات/ 44.

(4). اعراف/ 202.

(5). بقره/ 256.

(6). اعراف/ 146.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 115

قرآن، كافران همان ظالمان، و منافقان همان فاسقانند:

- وَ الْكافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ. «1»

- إِنَّ الْمُنافِقِينَ هُمُ الْفاسِقُونَ. «2»

و اين ارتباط برادرى ظالمانه كافران، بر پايه جذب جمعيت به منظور توجيه عدم شركت آنان در يارى و دفاع از دين حق است:

- وَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ إِذا ضَرَبُوا فِى الْأَرْضِ أَوْ كانُوا غُزًّى لَوْ كانُوا عِنْدَنا ما ماتُوا وَ ما قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذلِكَ حَسْرَةً فِى قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ يُحْيِى وَ يُمِيتُ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. «3»

- وَ الْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنا وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا. «4»

و اين ارتباط برادرى فاسقانه منافقان، بر پايه فرمانروايى بر آنان، و وعده‌هاى بى‌محتوا و دروغين به آنان است:

- الَّذِينَ قالُوا لِإِخْوانِهِمْ وَ قَعَدُوا لَوْ أَطاعُونا ما قُتِلُوا. «5»

- أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نافَقُوا يَقُولُونَ لِإِخْوانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَ لا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَداً أَبَداً وَ إِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ. «6»

و البتّه، اين نوع از ارتباط برادرى كه در آن از عدل، عدالت، صلاح و مصلحت خبرى نيست و براساس ظلم و فسق جريان دارد، سرانجامى جز آتش سوزان جهنم ندارد و خداوند متعال اقامتگاه همه منافقان و كافران را جهنم قرار داده است:

- إِنَّ اللَّهَ جامِعُ الْمُنافِقِينَ وَ الْكافِرِينَ فِى جَهَنَّمَ جَمِيعاً. «7»

2. ارتباط برادرى مؤمنان با برادران غير مؤمنشان كه براساس عدم

دوستی و مودّت است:
- لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ

---

(1). بقره/ 254.
(2). توبه/ 67.
(3). آل عمران/ 156.
(4). احزاب/ 18.
(5). آل عمران/ 168.
(6). حشر/ 11.
(7). نساء/ 140.

أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «1»
و مؤمنان در ارتباط عدم دوستی و مودّت با برادران غیر مؤمنشان، از فضایل و پاداش‌های زیر برخوردارند:
الف- بر دل‌های آنان ایمان ثبت و ضبط است: «كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ.» «2»
ب- آنان مورد تأیید روحی از جانب خدای متعال هستند: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.» «3»
ج- آنان در بهشت‌های جاویدانی داخل می‌شوند که نهرها در آن جاری است: «وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها.» «4»
د- خداوند از آنان راضی است: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ.» «5»
ه- آنان هم از خدای متعال راضی هستند: «وَ رَضُوا عَنْهُ.» «6»
و- آنان حزب خدا هستند. باید هشیار بود که تنها حزب خدا رستگارانند: «أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «7»
3. جاذبه ارتباط برادری محسنان و دافعه ارتباط محسنان با فاسقین.
این جاذبه که از زبان موسی علیه السّلام در ارتباط برادری‌اش با حضرت هارون علیه السّلام بیان می‌شود، بر هماهنگی کامل و یکی بودن آنان و بر وجود رابطه حسنه بین دو برادر دلالت دارد: «قالَ رَبِّ إِنِّی لا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِی وَ أَخِی فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ.» «8»
در این ارتباط، موسی علیه السّلام بین صاحب اختیار بودن نفس خود و برادرش یکسانی قایل است؛ یعنی همان گونه که خود را مالک نفسش می‌داند، مالک نفس برادر نیز می‌داند، و این امر بدان جهت است که برادری موسی و هارون علیهما السّلام براساس خلوص،

(1). مجادله/ 22.
(2). همان.
(3). همان.
(4). همان.
(5). همان.
(6). همان.
(7). همان.
(8). مائده/ 25.

صداقت، اشتراک در رحمت الهی و اشتراک در تحمّل زحمت برای انجام مسئولیت‌ها و اجرای فرامین و تکالیف الهی قرار داده شده: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً.»، «1» «وَ أَخِی هارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّی لِساناً فَأَرْسِلْهُ مَعِی رِدْءاً یُصَدِّقُنِی.»، «2» «قالَ رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِأَخِی وَ أَدْخِلْنا فِی رَحْمَتِکَ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِینَ.»، «3» «وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی.» «4»

لذا موسی علیه السّلام برای تحکیم این جاذبه و مبارزه با عوامل تضعیف‌کننده آن، قطع ارتباط با فاسقان را که در نقطه مقابل و مخالف محسنان قرار دارند، طلب نموده و می‌فرماید: «... فَافْرُقْ بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ.» «5»

4. ارتباط برادری که با بی‌تقوایی یا ضعف تقوا توأم باشد، موجب خسران و ندامت است.

مصداق این ارتباط که در رابطه بین دو برادر به نام قابیل و هابیل، فرزندان آدم علیه السّلام، ملاحظه می‌شود، چنان است که تقوای هابیل سبب قبولی قربانی او شد و ضعف یا عدم این فضیلت در قابیل هم سبب عدم قبولی قربانی او گردید و به دنبال همین ضعف، قابیل مرتکب اولین و شوم‌ترین عمل؛ یعنی قتل برادر خود، هابیل، گردید: «اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ.» «6»

ضعف تقوا و عدم مبارزه با نفس و بال و پر دادن به بیماری مهلک حسادت، کم‌کم قابیل را برای کشتن برادر آماده نمود و او را واداشت که دست به چنین اقدام مهلک و شومی؛ یعنی قتل هابیل، زند: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِیهِ فَقَتَلَهُ.» «7» او با چنین اقدام شوم و مهلکی از زیان‌کاران گردید: «فَأَصْبَحَ مِنَ الْخاسِرِینَ.» «8» قابیل در پایان ماجرا، بعد از

(1). مریم/ 51.

(2). قصص/ 34.
(3). اعراف/ 151.
(4). طه/ 30.
(5). مائده/ 25.
(6). همان/ 27.
(7). همان/ 30.
(8). همان.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 118

اظهار عجز اندیشه در رهایی از جسد برادر مقتولش، در برابر کلاغی که به حفر زمین می‌پرداخت، قرار گرفته و این‌گونه دفن جسد برادر را از کلاغ فرا می‌گیرد. او با این کار به ناتوانی‌اش نسبت به کلاغ اقرار نمود و سرانجام بر کرده و فعل خویش نادم و پشیمان گشت: «فَبَعَثَ اللَّهُ غُراباً يَبْحَثُ فِی الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِی سَوْأَةَ أَخِيهِ قالَ يا وَيْلَتی أَ عَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هذَا الْغُرابِ فَأُوارِیَ سَوْأَةَ أَخِی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ.» «1»

کلمات قصار پیرامون اخوت

در غرر الحکم و درر الکلم، در «باب الاخوة»، سخنانی از مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، ذکر شده است که در اینجا تنها به بعضی از آن کلمات قصار، اشاره می‌شود:

1. «الإخوان زینة فی الرّخاء، و عدّة فی البلاء.»: برادران در حال فراخی، زینت، و در بلا و سختی، توشه‌یار و مددکارند.

2. «إخوان الدّین أبقی مودّة.»: برادرانی که برادری‌شان در رابطه با دین باشد، از نظر دوستی پاینده‌ترند.

3. «خیر إخوانک، من واساک بخیره، و خیر من أغناک عن غیره»: بهترین برادران تو، کسی است که تو را با مال خود کمک نماید، و بهتر از او کسی است که تو را از غیر خویش بی‌نیاز سازد.

4. «إخوان الدّنیا تنقطع مودّتهم لسرعة انقطاع أسبابها»: برادران دنیا که دوستی آنان به جهت اهداف دنیوی است، دوستی‌شان با بریده شدن اسباب آن، به سرعت بریده خواهد شد، (چون که دوستی آنان برای خدا نبوده و عمیق نیست).

5. «خیر الإخوان، من لم تکن علی الدّنیا أخوّته.»: بهترین برادران، کسی است که برادریش بر سر دنیا نباشد.

6. «خیر الإخوان، من کانت فی اللّه مودّته.»: بهترین برادران، کسی است که دوستی او در راه خدا باشد.

---

(1). همان/ 31.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 119

7. «خیر الإخوان، من إذا فقدته، لم تحبّ البقاء بعده.»: بهترین برادران، کسی است که هرگاه او را از دست دهی، ماندن بعد از او را دوست نداشته باشی.

8. «خیر إخوانک، من سارع إلی الخیر و جذبک إلیه، و أمرک بالبرّ، و أعانک علیه.»: بهترین برادران تو، کسی است که به سوی خیر شتاب کرده، و تو را به سوی آن کشاند، و به نیکویی تو را فرمان دهد، و تو را بر آن، مدد کند.

9. «خیر إخوانک، من دعاک إلی صدق المقال بصدق مقاله، و ندبک إلی أفضل الأعمال بحسن أعماله.»: بهترین برادران تو، کسی است که تو را به سبب راست‌گفتاری‌اش، به راست‌گفتاری خوانده و به وسیله نیکویی کردارش، به برترین عمل‌ها متوجّه سازد.

10. «خیر إخوانک، من دلّک علی هدی و ألبسک (أکسبک) تقی، و صدّک عن

اتّباع هوی.»:
بهترین برادرهای تو، کسی است که تو را بر راه راست رهنمون شود و خویشتن‌داری را نصیبت گرداند (و یا لباس تقوا را بر تو بپوشاند)، و تو را از پیروی هوا و هوس جلوگیری نماید.
11. «خیر إخوانک، من واساک.»: بهترین برادرهایت، کسی است که تو را در مالش شریک گرداند.
12. «ربّ أخ لم یلده أمّک.»: ای بسا برادری که مادرت او را، نزاییده است؛ یعنی از راه دوستی، اخلاص و ایمان برادرت شده، پس باید او را نگه داشته، و احترام نمایی.
13. «علیک بإخوان الصّفا، فإنّهم زینة فی الرّخاء، و عون فی البلاء.»: بر تو باد به برادران پاک درون! زیرا آنان در فراخی زینت، و در بلا یاری‌کننده‌اند.
14. «علیک بمواخاة من حذّرک و نهاک! فانّه ینجدک و یرشدک.»: بر تو باد به برادری کسی که تو را بترساند و بازدارد! زیرا اوست که تو را بلند گرداند و به راه راست آورد.
15. «خیر کلّ شیء جدیده، و خیر الإخوان أقدمهم.»: بهترین هر چیز، تازه آن است، و بهترین برادرها، قدیمی‌ترین آنان است.
16. «خیر الإخوان أعونهم علی الخیر، و أعملهم بالبرّ، و أرفقهم بالمصاحب.»: بهترین برادران، یاری‌کننده‌ترین آنها بر کار خیر، و عامل‌ترین به نیکویی، و مداراخوترین آنان با همراه است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 120
17. «بالتّواخی فی اللّه، تثمر الأخوّة.»: با برادری کردن در راه خدا، برادری ثمربخش خواهد بود (یعنی رفاقتی ارزشمند است که فقط برای خدا باشد نه برای دنیا).
18. «تبتنی الأخوّة فی اللّه علی التّناصح فی اللّه، و التّباذل فی اللّه، و التّعاون علی طاعة اللّه، و التّناهی عن معاصی اللّه، و التّناصر فی اللّه، و إخلاص المحبّة.»: بنای برادری در راه خدا، بر نصیحت کردن یکدیگر در راه خدا، و بخشش به هم در راه خدا، و مدد کردن و تعاون بر طاعت خدا، و بازداشتن یکدیگر از نافرمانی‌های خدا، و یاری نمودن همدیگر در راه خدا، و خالص گردانیدن دوستی است.
19. «تناس مساوی الإخوان، تستدم ودّهم.»: بدی‌های برادران را فراموش نما تا پاینده داری دوستی آنها را (یعنی نتیجه فراموشی لغزش و بدسلوکی‌های آنان، دوستی دایمی است).
20. «من اخی فی اللّه، غنم»: هرکه در راه خدا برادری کند، نفع عظیم ببرد.
21. «من اخی فی الدّنیا، حرم.»: هرکه در راه دنیا، برادری نماید، محروم خواهد شد.

22. «من لا إخوان له، لا أهل له.»: هرکه برایش برادرانی نیست، اهل (و دوستانی) برای او نخواهد بود.
23. «من فقد أخا فی اللّه، فکأنّما فقد أشرف اعضائه.»: هرکه برادری را در راه خدا نیابد (و یا از دست دهد)، گویا در حقیقت شریف‌ترین اعضای خود را ندارد، (و یا از دست داده است).
24. «من أحسن مصاحبة الإخوان، استدام منهم الوصلة.»: هرکه مصاحبت و رفاقت برادران را نیکو نماید، پیوند با آنها را پاینده دارد.
25. «موت الأخ، قصّ الجناح و الید.»: مرگ برادر، کندن و یا بریدن بال و دست است (زیرا قدرت انسان تا اندازه‌ای با برادر است، به‌ویژه اگر واقعی باشد).
خدایا! به ما شناخت وظایفمان نسبت به برادران ایمانی، در اتّحاد و هماهنگی با یکدیگر و نیز آشنایی نسبت به مسئولیت‌های دینی، اجتماعی، تربیتی، اقتصادی، سیاسی و ... و عمل به آن مسئولیت‌های مهمّ را عنایت بفرما.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 121

فصل چهارم استعفاف

اشاره

آیات عفاف در سه سوره بقره، نساء و نور و در ضمن چهار آیه آمده است. بنا بر روش متداول خود در فصل‌های قبل، ابتدا آیات را به ترتیب مصحفی‌شان تنظیم کرده و بعد از آن، معنای لغوی و اصطلاحی استعفاف و تعفف را مورد بررسی قرار می‌دهیم.
سپس با استفاده از تفاسیر، به تحقیق درباره آن پرداخته و در مرحله بعد، این تحقیق را از دیدگاه تفاسیر روایی ادامه می‌دهیم. در آخر هم درباره آن به تدبّر می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات، استعفاف، تعفف، به ترتیب مصحفی‌شان

1. وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً. «1»
2. وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ

---

(1). نساء/ 6: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 122

الَّذِى آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «1»
3. وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِى لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. «2»
4. لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِى الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. «3»

2. معنای استعفاف و تعفّف

راغب در مفردات گفته: عفّة، عبارت از حصول حالتی برای نفس است که به واسطه آن از غلبه شهوت جلوگیری به عمل می‌آید. متعفّف، کسی است که به نیروی تمرین و چیرگی برای رسیدن به آن حالت اقدام می‌کند، و استعفاف، طلب و درخواست نمودن عفت است. قال: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ»، «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً.» «4»

فخر الدین در مجمع البحرین می‌فرماید: قوله تعالی: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً.»؛ یعنی اگر شخص فقیری بترسد که با نکاح نمودن، فقر او زیادتر شود، باید در چیره شدن بر شهوت خود بکوشد و عفت و پاکدامنی را با ریاضت و سختی کشیدن به هدف آرام نمودن شهوت جنسی به دست آورد؛ چنان‌که فرمود: «یا معشر الشباب! من استطاع منکم الباه، فلیتزوج، و من لم یستطع؛ فعلیه بالصوم؛ فانه و جاء.»: ای جوانان! از شما هر کس که قدرت بر جماع نمودن دارد، باید ازدواج کند، و هرکس که قادر بر ازدواج نباشد، بر اوست که روزه بگیرد که روزه گرفتن او را (با تسکین دادن نیروی شهوانی) متعادل می‌کند، و گفته‌اند: استعفاف، همان نکاح است. پس قوله: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ»، بدین

---

(1). نور/ 33: مدنی.

(2). همان/ 60: مدنی.

(3). بقره/ 273: مدنی.

(4). مفردات، ص 351.

معناست که فرد مورد نظر باید ازدواج کند، و این سخن حق تعالی هم که: «لا یَجِدُونَ نِکاحاً؛» یعنی آنچه را که نسبت به ازدواج سبب است، از قبیل: مهر و نفقه، نمی‌یابد.

پس وقتی ازدواج نمود، خدای متعال بر او باب روزی را گشوده و از فضل خود او را برای پرداخت حقوق نکاح بی‌نیاز می‌گرداند. جایز نیست از ترس پرداخت حقّ نکاح، ازدواج را ترک نماید؛ چرا که نشانه سوء ظنّ به خداست. در حدیث از اسحاق بن عمار آمده که به ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، گفتم: مردم این حدیث را روایت می‌کنند که مردی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و از نیازمندی خویش شکایت نمود، (در پاسخ) آن حضرت او را به ازدواج امر فرمود. مرتبه دیگر که آمد و از حاجتمندی خود باز شکایت کرد، آن حضرت (دوباره) او را به تزویج امر نمود. تا آنکه بالاخره در نوبت سوم هم (که مرد چون گذشته به نزد پیامبر

آمده بود)، پیامبر او را به ازدواج امر فرمود. بعد از آن امام صادق علیه السّلام فرمود: «نعم هو حق.»: آری آن حدیث، حق و راست است. پس از آن فرمود:
«الرزق مع النساء و العیال.»: روزی به همراه زن و فرزندان است. در حدیث معاویة بن وهب از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره فرموده خداوند: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.»، آمده است که آن بزرگوار فرمود: «تزوّجوا حتی یغنیهم اللّه من فضله.»: ازدواج نمایند تا خدای متعال، آنان را از فضل خویش بی‌نیاز گرداند. در حدیث است که: «افضل العبادة العفاف.»: عفاف (به فتح عین آن) برترین عبادت است. تعفّف، نگهداری نفس است از محرمات و از درخواست کمک از مردم. از امام صادق علیه السّلام نقل است که فرمود: «رحم اللّه عبدا عفّ و تعفّف و کفّ عن المسئلة.»: خدای تعالی رحمت کند بنده‌ای را که پارسایی کرده و از حرام خودداری نماید و از درخواست کمک از مردم بپرهیزد.
بعضی از شارحان گفته‌اند: استعفاف، طلب نمودن پارسایی و پاکدامنی است، و تعفّف، عبارت است از خودداری نمودن از حرام و از سؤال نمودن از مردم، و نیز گفته‌اند: استعفاف، خویشتن‌داری و دوری نمودن از زشتی‌ها و قبایح است. «1»

---

(1). مجمع البحرین، ص 385.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 124
در ملخّص المنجد و منتهی الأرب آمده که: عفّة، مصدر است به معنای پارسایی، خودداری از ناروا، پاکی تن، و عفاف: دارو، و عفاف و عفافة: پارسایی و پاکدامنی، و عفافة و عفّة؛ یعنی باقیمانده شیر در پستان و شیر جمع شده، و عفیف؛ یعنی پارسا و پاکدامن، و عفیفه، مونث آن است، و اعفاف: پارسا کردن و بازداشتن کسی از حرام، و تعفّف: خودداری از حرام و از سؤال و درخواست مساعدت، و استعفاف: پارسایی کردن و خودداری از محرمات و از طلب چیزی. «1»
شیخ در مصباح الانظار فرموده: اصل عفّة، خودداری نمودن است از آنچه جایز و یا سزاوار نباشد، مانند: حفظ زبان از سؤال نمودن، محافظت شکم از حرام و محافظت فرج از زنا. ظاهر این است که همه این مراتب سودی نبخشد مگر با تمسّک به ولایت. «2»
طبرسی در مجمع البیان فرموده: تعفّف، ترک سؤال نمودن است، و استعفاف و تعفّف یکسانند و آن، عبارت است از طلب نمودن عفت و به کار بردن آن. «3»
علامه طباطبایی در المیزان فرموده: استعفاف و تعفّف از نظر معنا به هم

نزدیکند، و «فلیستعفف»: باید و بر او لازم است که طریق عفت و پاکدامنی را طلب نماید. «4»

3. استعفاف و تعفف در تفاسیر

شیخ طوسی در تبیان و طبرسی در مجمع البیان فرموده‌اند: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ»: هر کس از اولیای اموال یتیمان غنی بود، باید آنچه را از مال یتیم سهم اوست، برای خودش نگیرد، خواه کم باشد یا زیاد، و از خوردن آن، خودداری نماید. «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّى یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، گفته‌اند: این امر از جانب خدای متعال برای کسی است که راهی را برای ازدواج نمودن نمی‌یابد؛ از این‌که توان پرداخت مهریه را ندارد و یا آنکه نمی‌تواند آنچه

---

(1). ملخّص المنجد و منتهى الأرب، ص 553.

(2). مصباح الانظار الابرار، ص 161.

(3). مجمع البیان، ج 2، ص 386 و ج 7، ص 139.

(4). المیزان، ج 4، ص 185 و ج 15، ص 122.

(5). تبیان، ج 3، ص 119- مجمع البیان، ج 3، ص 9.

را که از نفقه و لباس بر او لازم است، فراهم کند. چنین فردی باید پاکدامنی نماید و در کار زشت وارد نگردد و خویشتن‌داری کند تا خداوند از فضلش او را بی‌نیاز گرداند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ»، فرموده‌اند: زن‌های بازنشسته سالمندی که امید و تمایلی برای ازدواج نمودن ندارند، در دور انداختن چادر خود پرهیزگاری کرده و عفت ورزند که (این کار) برای آنان، در دینشان، بهتر است؛ «2» یعنی (اگر) با پوشیدن چادر، عفاف و پاکدامنی نمایند، برای آنان بهتر از آن است که آن را از سر خود بردارند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»، طبرسی گفته: از سؤال نمودن از مردم خودداری می‌کنند، در حالی که آراستگی لباس آنان، پوششی است بر بدی حال و فقر آنان، و این برای طلب رضای حق تعالی و چشم داشتن به رسیدن به پاداش بزرگ است. «4»

زمخشری در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ»، «5» فرموده: استعفّ رساتر از عفّ است، گویی او بسیار خواهان خودداری کردن از مال ناروا است. «6»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً»، «7» گفته: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ»: و او باید از پارسایی و دور نگهداشتن نفس از چیزهای ناپسند، تلاش نماید؛ چنان‌که مستعفّ به معنای خواهان پاکدامنی از خویشتن و

حامل پاکدامنی بر نفس خویش است. «8»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ»، «9» فرموده: «و الاستعفاف من الوضع خیر لهن.»: خویشتن‌داری برای او بهتر است از برداشتن چادر. «10»

---

(1). تبیان، ج 7، ص 383- مجمع البیان، ج 7، ص 140.
(2). تبیان، ج 7، ص 48.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 155.
(4). همان، ج 2، ص 387.
(5). نساء/ 6.
(6). کشّاف، ج 1، ص 502.
(7). نور/ 33.
(8). کشّاف، ج 3، ص 64.
(9). نور/ 60.
(10). کشّاف، ج 3، ص 76.

نیز فی قوله تعالی: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»، «1» فرموده: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ» به حال آنان، (که ایشان) «أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»، بی‌نیازند، به خاطر خودداری کردن از سؤال (از دیگران). «2»
شبّر هم در تفسیرش فرموده: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ»؛ یعنی در خوردن آن (مال یتیم) پاکدامنی نمایند. «3»
نیز فی قوله: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ»، گفته: و باید در عفت و پاکدامنی نمودن (درباره آن)، جدیّت و تلاش نماید. «4»
هم‌چنین فی قوله: «وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ»، فرموده: از برداشتن چادر خودداری کنند. «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»، گفته: از آن جهت که آنان از سؤال نمودن (از دیگران)، خودداری دارند. «6»
علامه طباطبایی در المیزان فرموده: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ»، به معنای آن است که کسی که ولیّ یتیم است و در معاش خود نیازی به استفاده نمودن از مال یتیم ندارد، باید راه عفت را بجوید و لازمه آن این است که از اموال آنان چیزی نگیرد. «7»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً»، فرموده: استعفاف و تعفّف، از نظر معنا به هم نزدیکند، و مراد از نیافتن نکاح، عدم قدرت بر مهر و نفقه است، و معنای آیه، امر به تعفّف و احتراز از وقوع زناست برای کسی که قدرت بر نکاح ندارد تا خدای تعالی از فضلش او را بی‌نیاز گرداند. «8»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ»، فرموده: کنایه از احتجاب (پوشاندن) است؛ یعنی با حجاب بودن برای آنان بهتر از این است که حجاب (و چادر) را بردارند. «9»

---

(1). بقره/ 273.
(2). کشّاف، ج 1، ص 398.
(3). تفسیر شبّر، ص 180.
(4). همان، ص 736.
(5). همان، ص 747.
(6). همان، ص 112.
(7). المیزان، ج 4، ص 185.
(8). همان، ج 15، ص 122.
(9). همان، ج 15، ص 178.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»، فرموده: این‌که جاهل به حال آنان، ایشان را به سبب خودداری نمودن از سؤال، اغنیا می‌پنداشت، دلالت دارد بر این‌که آنان به فقر و نداری تظاهر نمی‌کنند، مگر جایی که راه چاره‌ای برای آنان از پوشاندن علایم فقر و مسکنت که از ظاهر چهره و لباس آنان پیداست، نباشد «1».
تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، فرموده: یعنی سرپرستان ایتام اگر متمکن و ثروتمندند، نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتام استفاده کنند، و اگر فقیر و نادار باشند، تنها می‌توانند در برابر زحماتی که به خاطر حفظ اموال یتیم متحمّل می‌شوند، با رعایت عدالت و انصاف، حقّ الزحمه خود را از اموال آنها بردارند. در این زمینه، روایاتی نیز وارد شده و مضمون آیه را چنان‌که گفته شد، توضیح داده است؛ از جمله در روایتی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم: «فذلک رجل یحبس نفسه عن المعیشة، فلا بأس أن یأکل بالمعروف، اذا کان یصلح لهم. فان کان المال قلیلا، فلا یأکل منه شیئا.»: منظور کسی است که سرپرستی مال یتیم، او را از رسیدگی به زندگی خویش بازداشته، پس در این صورت او می‌تواند به اندازه مناسب و شایسته از مال یتیم استفاده کند، و این در صورتی است که این کار به صلاح یتیم باشد. امّا اگر ثروت یتیم کم باشد (و طبعا سرپرستی آن نیز وقت زیادی را اشغال نمی‌کند)، در این صورت چیزی از مال یتیم برندارد. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّى یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، فرموده: و آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفت پیشه کنند، تا

خداوند آنان را با فضلش بی‌نیاز کند. (بعد در شرح آن چنین می‌فرماید:) نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی، تن به آلودگی در دهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان، شخصیت و تقوا را در چنین مرحله‌ای آزمود. «3»

---

(1). المیزان، ج 2، ص 422.
(2). تفسیر نمونه، ج 3، ص 272.
(3). همان، ج 14، ص 459.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 128

در ترجمه قوله تعالی: «وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ»، فرموده: اگر آنها تعفّف کنند و خویشتن را بپوشانند، برای آنها بهتر است. (بعد در شرح آن آورده که:) چرا که از نظر اسلام هر قدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیک‌تر است. «1»
در معنای قوله تعالی: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» هم فرموده: یعنی کسانی که از حال آنها اطلاعی ندارند، به خاطر خویشتن‌داری و عفت نفس ایشان، گمان می‌کنند آنان بی‌نیازند. «2»

از ابو على طبرسى نقل شده كه در معناى رشد در: «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ»، مفسرين اختلاف نموده‌اند. سپس اقوالى را ذكر نموده و در آخر، خود چنين نظر مى‌دهد: اقوا اين است كه مراد از «رشد»، عقل و صلاحيت داشتن در حفظ مال است، و فرموده كه اين قول از امام باقر عليه السّلام نيز روايت شده است. «3»
و فى قوله: «أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ» از على بن ابراهيم با اسنادش از ابى حمزه و او از امام صادق عليه السّلام نقل كرده كه: «فى قوله تعالى:" وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِى لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ"، قال: تضع الجلباب وحده.»: امام صادق عليه السّلام درباره اين آيه:
زنان پير و بازنشسته (از امر ازدواج) كه گناهى نيست از اين‌كه ثيابشان را فروگذارند، فرمود: تنها آن چادرى كه بر روى مقنعه مى‌اندازند، بردارند. «4»
على بن ابراهيم مى‌فرمايد: آيه: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِى لا يَرْجُونَ نِكاحاً الخ»، درباره پيرزن‌هايى كه از حيض شدن افتاده و اميدى به ازدواج نمودن خود ندارند، نازل شده است، مبنى بر اين‌كه چادرهايشان را (از روى مقنعه‌شان) بردارند، و فرمود: «وَ أَنْ

(1). همان، ج 14، ص 543.
(2). همان، ج 2، ص 265.
(3). برهان، ص 212.
(4). برهان، ص 745.

يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ»؛ يعنى اگر عفت ورزند و خود را براى مردان ظاهر نسازند، براى آنان بهتر است. «1»
و فى قوله: «لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ الخ»، از ابو على طبرسى نقل كرده است كه: ابو جعفر، امام باقر عليه السّلام، فرمود: «نزلت الاية فى اصحاب الصفه.»: اين آيه درباره اصحاب صفه نازل شده است؛ هم‌چنين كلبى اين حديث را از ابن عباس روايت كند. «2»
ابو على اشعرى با اسنادش تا معاوية بن وهب و او هم از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام، فى قوله عزّ و جلّ: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، نقل كرده كه: «يتزوجوا حتى يغنيهم اللّه من فضله.»: ازدواج كنند تا آنكه خداى متعال آنان را از فضلش بى‌نياز گرداند. «3»

همین‌طور در تفسیر علی ابن ابراهیم فی قوله: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ»، آمده که: آیه درباره پیرزن‌هایی است که از حیض شدن و از ازدواج نمودن مأیوسند، مبنی بر این‌که (چنین زنانی) نقاب را از چهره بردارند، و سپس فرمود: معنای: «وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ»، آن است که خود را برای مردان ظاهر نکنند. «4»

باز در این تفسیر آمده که: «قال العالم علیه السّلام: الفقراء هم الذین لا یسئلون لقول اللّه تعالی فی سورة البقره:" لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الخ".»: دانای به علم قرآن فرمود: که فقرا کسانی هستند که سؤال نمی‌کنند برای آنچه خدای متعال در سوره بقره فرموده: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الخ.» این حدیث طولانی بوده و در اینجا تنها به مقدار نیاز

---

(1). برهان، ص 745.

(2). اصحاب صفه، چهارصد نفر مرد بودند که در مدینه سکنایی نداشتند تا در آنجا ساکن شوند و اقوام و نزدیکانی هم در مدینه نداشتند تا در منزل آنان مأوا اختیار کنند. لذا در مسجد (بر روی صفه؛ یعنی سکوی پهنی) ساکن شدند. آنان می‌گفتند: بر آنچه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ما را مأمور آن کند، آمادگی داریم. خدای تعالی برای مساعدت و معاونت به آنان، مردم را برانگیخت و مردمی که توانایی داشتند، آنان را مورد عطا و بخشش قرار دادند (برهان، ص 258).

(3). نور الثقلین، ج 3، ص 600، حدیث 154.

(4). همان، ج 3، ص 623، حدیث 235.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 130

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 149

آمده است. ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام، هم فرموده: آیه درباره اصحاب صفه نازل گردیده است. «1»

باز در ضمن حدیثی در مجمع البیان آمده است که: «ان اللّه یحب ان یری اثر نعمته علی عبده، و یکره البؤس و التبأوس، و یحب الحلیم المتعفف من عباده، و یبغض الفاحش البذی السؤال الملحف.»: البتّه، خدای متعال دوست دارد که اثر نعمتش را بر بنده‌اش ملاحظه کند، و اظهار نمودن بیچارگی و تنگدستی را اکراه دارد، و بندگانی را که حلیم و بردبارند و از سؤال نمودن خودداری می‌کنند، دوست دارد، و از آنان که با فحاشی کردن و گفتن سخن زشت اصرار بر سؤال کردن دارند، غضبناک و خشمگین است. «2»

شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی در تفسیر درّ المنثور فی قوله: «وَ

مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، فرموده: عبد بن حميد، ابن جرير، ابن ابى حاتم، نحاس، حاكم و صححه از طريق مقسم، از ابن عباس اخراج نمودند كه: «" وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ"، قال: بغناه من ماله حتى يستغنى عن مال اليتيم؛ لا يصيب منه شيئا، «" وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ"، قال: يأكل من ماله؛ يقوت على نفسه حتى لا يحتاج الى مال اليتيم.» «3»

و فى قوله تعالى: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً»، «4» آورده كه:

1. عبد بن حميد، ابن منذر و ابن ابى حاتم درباره: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً»، از عكرمه اخراج نمودند كه او گفت: «هو الرجل يرى المرأة فكأنّة يشتهى، فان كانت له امرأة، فليذهب اليها، فليقض حاجته منها، و ان لم تكن له امرأة، فلينظر فى ملكوت السموات و الارض حتى يغنيه اللّه من فضله.» «5»

2. ابن ابى حاتم از ابى روق اخراج نموده كه او درباره: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ»، مى‌گفت: «عما حرم اللّه عليهم حتى يرزقهم اللّه.» «6»

---

(1). همان، ج 1، ص 289، حديث 1149.

(2). همان، ص 290، حديث 1150.

(3). درّ المنثور، ج 2، ص 121.

(4). نور/ 33.

(5). درّ المنثور، ج 5، ص 45.

(6). همان.

نيز فى قوله تعالى: «وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ»، «1» فرموده: سعيد بن منصور، ابن منذر و بيهقى در سنن از عاصم احول اخراج نمودند كه او گفته: «دخلت على حفصة بنت سيرين و قد ألقت عليها ثيابها، فقلت: ا ليس يقول اللّه:" وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِي لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ"، قالت اقرأ ما بعده:" وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ"، هو ثياب الجلباب.» «2»

5. تدبّر در آیات استعفاف و تعفّف

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

الف- تدبّر در معنا و مفهوم استعفاف و تعفّف به ترتیب آیات مصحف

اشاره

در این قسمت، معانی و مفاهیم استعفاف و تعفّف در هر آیه به ترتیب آیات مصحف به صورت جداگانه و به شرح زیر مورد بررسی و تدبّر قرار می‌گیرد:

1. الف- معنا و مفهوم اوّل استعفاف

اشاره

در آیه ششم سوره نساء: «وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ الخ»، آزمایش یتیمان، شرایط قرار دادن مال یتیمان در اختیار آنان، حکم نگهداری از مال یتیم، استعفاف ولّی یتیم، وقتی که غنی باشد، اکل به معروف ولیّ یتیم، وقتی که فقیر باشد و گواه گرفتن بر تحویل مال به یتیم، موضوعات این آیه شریفه‌اند. بنابراین استعفاف بنا بر شرحی که خواهد آمد، در نگهداری از مال یتیم معنا و مفهوم پیدا می‌کند:

1. آزمایش یتیمان:

پیش از این‌که بلوغ یتیمان شروع شود، باید آنان را در جهت مشخص شدن صلاحیت استقلال مالی و اقتصادی‌شان آزمایش نمود و این آزمایش تا زمانی که هنگام ازدواجشان فرا می‌رسد، استمرار و تداوم خواهد داشت: «وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ.»

---

(1). نور/ 60.
(2). درّ المنثور، ج 5، ص 58.
(3). ص/ 29.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 132

2. شرط قرار دادن مال در اختیار یتیمان:

در آزمایشی که به لحاظ اقتصادی از یتیمان به عمل می‌آید، «رشد» شرط اساسی قرار دادن مال در اختیار آنان است. «رشد» عبارت از حصول دو جنبه عقل نظری و عقل عملی (اقتصادی) در یتیم است؛ بدین معنا که از لحاظ نظری، حصول عقل در او محقق باشد و از لحاظ عملی هم بتواند مال را در جهت مقاصد و مصالح زندگانی به کار برد. با حصول این دو جنبه از عقل در یتیم، باید مال او را در اختیارش قرار داد: «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ.»

3. حکم نگهداری مال یتیمان:

تا زمانی که مال یتیم در تصرّف و در اختیار ولیّ اوست، نخست، آن است که نباید مال یتیم مورد تجاوز و اسراف قرار گیرد، و دوم این است که ولیّ یتیم در حالی که به کبیر شدن او مبادرت می‌کند، نباید به خوردن از مال یتیم مبادرت نماید: «وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا.»

4. استعفاف ولیّ یتیم وقتی ولی غنی باشد:

کسی که سرپرستی و نگهداری مال یتیم را به عهده می‌گیرد و خودش هم بی‌نیاز است و برای تأمین معاش، احتیاجی به استفاده نمودن از مال یتیم ندارد، باید راه عفت پیش گیرد و از استفاده نمودن مال یتیم به نفع خود و یا خوردن آن، احتراز نماید. لذا در اینجا استعفاف به معنای طلب عفت نمودن از جانب ولیّ یتیم است؛ به این‌گونه که در نفس خود حالتی را ایجاد کند که در اثر آن مطلقا از استفاده نمودن از مال یتیم (مالی که منهی عنه است) به نفع خود، خودداری نماید: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ.»

5. أكل به معروف ولیّ یتیم وقتی که ولی فقیر باشد:

آن‌کس که ولیّ یتیم بوده و سرپرستی مال یتیم را عهده‌دار است، در صورتی که فقیر باشد، و به عبارتی برای تأمین معاشش نیازمند باشد، مجاز است از مال یتیم أکل به معروف کند و به اندازه احتیاجش (در تأمین معاش) و به عنوان قرض، از آن مال بردارد، به‌طوری که در اولین فرصت نسبت به پرداخت آن اقدام نماید: «وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ.»

6. گواه گرفتن بر تحویل مال به یتیم:

بعد از احراز شرایط «رشد» برای تحویل دادن مال به یتیم، هرگاه ولی بخواهد که مال یتیم را به او تحویل دهد، برای جلوگیری از هرگونه
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 133
پیشامد ناملایم در موقع تحویل مال به یتیم، لازم است، بر این تحویل گواه و شاهد بگیرد: «فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً.»

2. الف- معنا و مفهوم دوّم استعفاف

اشاره

در آیه 33 سوره نور: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ الخ»، استعفاف، استعتاق و استحصان، موضوعات این آیه شریفه‌اند.

1. استعفاف

کسانی که از لحاظ مالی و اقتصادی واجد شرایط ازدواج نیستند و توانایی پرداخت مهریه و نفقه را ندارند، باید استعفاف کنند و عفت بورزند؛ بدین معنا که از روی اراده باید حالتی را در خود ایجاد نمایند که بتوانند بر ظهور شهوت جنسی و طغیان آن فایق آیند و به عبارتی پاکدامنی را ملکه خود سازند تا زمانی که خدای متعال آنان را از فضلش بی‌نیاز کند و آنها با سرافرازی بتوانند به ازدواج اقدام نمایند: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.» بنابراین، استعفاف در این آیه شریفه، به معنای ایجاد حالتی در نفس است که بر اثر آن، شخص آماده ازدواج، از روی اراده، بر طغیان و سرکشی شهوت جنسی غلبه یافته و هرگز مرتکب فحشا نمی‌شود.

2. استعتاق

بندگان و غلامانی که از مولایشان درخواست می‌نمایند که با نوشتن قرارداد (برای بازپرداخت قیمت خود)، آنان را آزاد کنند، در صورتی که مولا بداند که آنها صلاحیت آزاد شدن دارند و می‌توانند خود را اداره کنند، باید تقاضای آنان را اجابت نماید و برای‌شان قرارداد (آزاد شدن) بنویسد و نیز از مالی که خدای متعال به آن مولا اعطا نموده، مقداری را برای سهم آزادی (و بازخرید) آن بندگان اختصاص دهد: «وَ الَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتابَ مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ فَکاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ.»

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 134

3. استحصان

کنیزانی که به پارسایی و پاکدامنی خود علاقه‌مندند، نباید مولایشان، از روی اکراه و ناخوشایندی، آنان را برای تحصیل پول و متاع دنیا، به فحشا (و زناکاری) وادار نماید:
«وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا.»

3. الف- معنا و مفهوم سوّم استعفاف

اشاره

در آیه 60 سوره نور: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَ الخ»، کیفیت حجاب زنان پیر و استعفاف رجحانی یا استعفاف استحبابی خاصّ آنان، موضوعات این آیه شریفه‌اند.

1. کیفیت حجاب زنان پیر

آن دسته از زنانی که دوران حیض شدن آنان به سر آمده است، و امید به ازدواج هم ندارند، گناهی بر آنان نیست که ثیابشان را (سراندازی را که بر روی مقنعه‌شان می‌اندازند) بردارند، مشروط به آنکه زینت و آرایشی نداشته باشند: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ.»

2. استعفاف رجحانی یا استعفاف استحبابی

آن دسته از زنان پیر که وصف آنان گذشت؛ آن زنانی که مجازند سرانداز خود را بردارند، اگر طلب عفت نمایند؛ بدین گونه که هرگاه زینت و پیرایشی ندارند، اگر از برداشتن سرانداز خودداری نمایند، برای آنان بهتر است: «وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ.» بنابراین یک معنا و مفهوم استعفاف، مخصوص زنان پیر است و آن عبارت می‌باشد از خودداری نمودن آنان از برداشتن سرانداز خود.

4. الف- معنای تعفّف

اشاره

در آیه 273 سوره بقره: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الخ»، فقیران غنیّ‌نما و تعفّف آنان و انفاق نیکو، موضوعات این آیه شریفه‌اند.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 135

1. فقیران غنی‌نما

فقیران غنیّ‌نما، نیازمندانی هستند که در راه دین و اطاعت خدای متعال محدود شده‌اند؛ آنان هم از لحاظ مالی، توانایی برای مسافرت نمودن به منظور تهیه متاع از راه تجارت را ندارند و هم کسی که از وضعیت نیازمندی آنان اطلاع ندارد، آن فقیران را غنی و بی‌نیاز می‌پندارد: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ.»

2. تعفّف فقیران غنی‌نما

جهل به وضعیت نیازمندی فقیران از یک طرف، و تعفّف آن فقیران از طرف دیگر، مانعی برای تشخیص نیازمندی و فقر در آنان است، امّا در مقابل، وضع ظاهری چهره و رخساره آنان، دلالت خوبی است بر فقر و بی‌چیزی آنها، و علاوه بر آن، این‌که آنان از روی اصرار و پافشاری سؤال نمی‌کنند، خود تفسیری دیگر بر تعفّف در آنان است.

تعفّف مصدر باب تفعّل، و به معنای عفت داشتن است؛ یعنی حالتی در نفس که برای شخص ملکه شده و او را همواره خوددار نموده است. در اینجا این خودداری نسبت به سؤال کردن است و این فقیران غنی‌نما، همواره از سؤال کردن خودداری می‌کنند. حصول آن ملکه نفسانی، تعفّف، آنان را از سؤال کردن از دیگران بازمی‌دارد:

«یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً.»

3. انفاق نیکو

انفاقی نیکو است که منّت و اذیت را با خود به همراه نداشته باشد: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»، «1» «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَیْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ یَتْبَعُها أَذیً وَ اللَّهُ غَنِیٌّ حَلِیمٌ»، «2» «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ.» «3»

---

(1). بقره/ 262.

(2). همان/ 263.

(3). همان/ 264.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 136

و به چنین فقیرانی که دارای فضیلت تعفّف‌اند، بجاست که به‌طور نیکو انفاق شود که البتّه، خدای متعال بر آن آگاه است: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ.» «1» و تمام و کامل، پاداش این انفاق داده می‌شود و ستمی در بین نخواهد بود: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ یُوَفَّ إِلَیْکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ.» «2»

ب- تدبّر در آیات تعفّف و استعفاف به ترتیب نزول آن

اشاره

آیات استعفاف و تعفّف، همه در سوره‌های مدنی واقع‌اند. ازاین‌رو ترتیب نزولی آن، همان ترتیب مصحفی‌شان است، جز این‌که آیه تعفّف چون از مصدر باب تفعّل است، در تنظیم مصحفی، در آخر، و در ترتیب نزولی، به ترتیب زیر در اول قرار می‌گیرد:

1. ب- تنظيم آيات تعفّف و استعفاف به ترتيب نزول آن

1. لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. «3»

2. وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً. «4»

3. وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «5»

4. وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. «6»

---

(1). همان/ 272.

(2). همان/ 273.

(3). همان/ 273.

(4). نساء/ 6.

(5). نور/ 33.

(6). نور/ 60.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 137

2. ب- تدبّر در آیات تعفّف و استعفاف به ترتیب نزول آن

در اولین آیه از آیات نزولی: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ الخ»، کلمه تعفّف ذکر شده است. کلمه تعفّف مصدر و از باب تفعّل است به معنای عفت داشتن؛ یعنی دارا بودن آن حالت نفسانی خاص که موجب خودداری نمودن از بیان حاجت و نیاز می‌شود و در عمل هم سبب به کار بستن و یا به فعلیت آوردن آن حالت می‌گردد. آیه شریفه چنین بیان می‌دارد: نیازمندانی که خود را محصور در طاعت الهی نمودند و (از لحاظ مالی) توانایی مسافرت و تجارت برای تحصیل معاش نداشتند، این حالت نفسانی خودداری کردن از سؤال را آن‌چنان به کار می‌بستند که جاهل به وضع آنان، ایشان را بی‌نیاز و غنی می‌پنداشت و در حالی که نیازمندی آنان در چهره‌هایشان آشکار بود، ایشان اصرار به سؤال نداشتند: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً.»

در آیات دوّم و سوّم به ترتیب نزولی کلمات: «فَلْیَسْتَعْفِفْ»، «وَ لْیَسْتَعْفِفِ» و «أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ» ذکر شده است. هر سه کلمه از باب استفعال و به معنای طلب کردن و خواستن آن حالت نفسانی خاص است که به واسطه آن، از شیء منهی عنه (خواه مالی باشد و خواه جنسی) خودداری نمایند.

پس در استعفاف، اراده حصول آن حالت نفسانی و به کار بستن آن لازم است. لذا کسانی که سرپرستی یتیمان را بر عهده داشته و از جهت مالی در امر معاش خود، نیازی به مال آنان ندارند، باید استعفاف کنند؛ بدین گونه که اراده نمایند که آن حالت خودداری از استفاده از مال یتیم را در خود ایجاد، و آن را به کار ببندند و در عمل، از مال یتیم به نفع خود استفاده نکنند: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ.»

هم‌چنین کسانی که آمادگی برای ازدواج دارند، اما وسایل و امکانات آن را ندارند، باید اراده کنند که آن حالت نفسانی خودداری از حرام را، در خود ایجاد، و آن را در

عمل به کار ببندند؛ یعنی از فحشا اجتناب کرده و مرتکب فعل حرام نشوند: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.»

نیز زنان پیر بازنشسته از دوران قاعدگی و ناامید از ازدواج، هرچند که مجازند که سرانداز خود را بردارند، (اما) بهتر است اراده کنند که این حالت نفسانی خودداری از بی‌سرانداز (یا بدون چادر) بودن را، در خود ایجاد، و در عمل آن را از سر خود برندارند: «وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ.»

کلمات قصار پیرامون عفاف

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب العفاف» سخنانی به اقتصار از مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السّلام بیان شده است که در اینجا فقط به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

1. «العفاف زهادة.»: پارسایی، بی‌رغبتی در دنیاست.
2. «بالعفاف تزکو الأعمال.»: به وسیله پاکدامنی، عمل‌ها پاکیزه شده یا افزایش می‌یابد.
3. «العفاف أشرف الأشراف.»: پاکدامنی، برترین صفات و افعال نیک است.
4. «العفاف أفضل شیمة.»: باز ایستادن از آنچه حلال نیست، برترین خصلت است.
5. «العفاف، یصون النّفس و ینزّهها عن الدّنایا.»: پرهیزگاری، نفس را نگه داشته و آن را از پستی‌ها پاک می‌دارد.
6. «حسن العفاف من شیم الأشراف.»: نیک پارسایی و پاکدامنی، از خصلت‌های مردم بلند مرتبه و شریف است.
7. «سبب القناعة العفاف.»: بازایستادن از حرام، سبب قناعت است.
8. «علیک بالعفاف و القنوع، فمن أخذ به، خفّت علیه المؤن.»: بر تو باد به پاکدامنی و قناعت؛ زیرا کسی که آن را فراگیرد مخارج زندگی بر او سبک گردد.
9. «علیک بالعفاف؛ فإنّه أفضل شیم الأشراف.»: بر تو باد به پاکدامنی؛ زیرا که آن برترین خصلت‌های افراد بلندمرتبه است.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 139

10. «لا فاقة مع عفاف.»: هیچ‌گونه بیچارگی با پارسایی و پاکدامنی نیست؛ یعنی آدمی به برکت پارسایی، توانگری حقیقی را داراست.

پروردگارا! توفیق عمل به تعفّف و حصول ملکه استعفاف را در مقام عمل به مردان و زنان ما، از خرد و کلان، جوانان و سالمندان، و همه آحاد جامعه، عنایت بفرما.

آمین، یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 141

فصل پنجم استقامت

اشاره

آیات استقامت در ضمن نه آیه در هشت سوره قرآن مجید آمده است. بنا بر روش معمول خود در این اثر، پس از تنظیم آیات به ترتیب مصحفی‌شان، به بررسی لغوی و اصطلاحی واژه استقامت می‌پردازیم. بعد از آن، طیّ تحقیقی که از تفاسیر درباره استقامت خواهیم داشت، آن را از دیدگاه روایات بررسی نموده و در پایان هم با لطف الهی درباره آن تدبّر می‌کنیم.

1. تنظیم آیات استقامت به ترتیب مصحفی‌شان

1. كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. «1»
2. قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما فَاسْتَقِيما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ. «2»
3. فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. «3»
4. قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ. «4»

---

(1). توبه/ 7: مدنى.

(2). يونس/ 89: مكى.

(3). هود/ 112: مكى.

(4). فصّلت/ 6: مكى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 142

5. إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. «1»
6. فَلِذلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنا وَ رَبُّكُمْ لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ لا حُجَّةَ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. «2»
7. إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. «3»
8. وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً. «4»
9. لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ. «5»

2. در معنای استقامت

اشاره

راغب در مفردات فرموده: به راهی که بر خط راست است، استقامت گفته می‌شود.
راه حق به این‌چنین راهی تشبیه شده است، مانند: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»، «وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِيماً»، «إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» لازمه آن، استقامت انسان بر راه و روش مستقیم است؛ مانند قوله: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا»،* و قوله: «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ»، و قوله: «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ.» «6»
فخر الدين هم در این‌باره در مجمع البحرين فرموده: و استقامت، اعتدال در امر است.
«فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ»: در توجّه نمودن بدون الهه، و قوله: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِيقَةِ»؛ یعنی بر طاعت، و گفته‌اند: چیزی را با او شریک قرار ندانند. «7»
مصطفوی در التحقيق فی كلمات القرآن فرموده: استقامت، باب استفعال است و دلالت می‌کند بر طلب قیام در امر، خواه ارادی باشد و خواه طبیعی و یا عملی، مانند: «فَاسْتَقِمْ

---

(1). همان/ 30: مکی.
(2). شوری/ 15: مکی.
(3). احقاف/ 13: مکی.
(4). جن/ 16: مکی.
(5). تکویر/ 28: مکی.
(6). مفردات، ص 418.
(7). مجمع البحرين، ص 145.

كَما أُمِرْتَ»، «1» «ثُمَّ اسْتَقامُوا»، «2» «فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ»، «3» که طلب قیام را اراده می‌کنند، و نیز اراده می‌کنند که آن امر و به فعلیت درآمدنش، دوام یابد و نفس خود را بر آن امر، در عمل، در قول توحید و در عهد، منصوب نمایند، و طلب طبیعی همچنان است که در:
«الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»،* آمده است. «4»
هم‌چنین شیخ طوسی در تبیان، و طبرسی در مجمع البیان، در معنای استقامت در آیه:
«فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ»، «5» فرموده‌اند: و استقامت استمرار داشتن در جهت واحد است و این‌که نه به سمت راست عدول کند، و نه به سمت

چپ. «6»
باز شیخ طوسی در تبیان فرموده: استقامت استمرار بر جهت صواب است و هروقت استمرار بر وجه خطا باشد، استقامت نامیده نمی‌شود. «7»
نیز او فی قوله: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ»، «8» فرموده: استقامت بر طریق حق که عقل به آن دعوت می‌کند، طاعت خدای متعال است. «9»
همین‌طور فی قوله: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، «10» فرموده: برای امر خدای متعال، وعظ استمرار و پایداری داشته باشند. «11»
علامه طباطبایی در المیزان فرموده: استقامت، طلب قیام شیء و درخواست ظهور و آشکار شدن همه آثار و منافع آن است. پس استقامت راه، متّصف نمودن آن است به آنچه از راه قصد می‌شود، مانند: مستقیم بودن، واضح و آشکار بودن. و عدم تمایل و انحراف و استقامت انسان در امر، به این است که از نفس خودش قیام آن و اصلاحش را طلب نماید، به‌گونه‌ای که با فساد و نقصی مواجه نشود و به‌طور کامل و تمام حاصل گردد؛ قال اللّه تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ»؛ «12» یعنی حقّ توحید او جلَّ و علا را به جا می‌آورند. «13»

---

(1). هود/ 112.
(2). فصّلت/ 30.
(3). توبه/ 7.
(4). التحقیق، ج 9، ص 343.
(5). هود/ 112.
(6). تبیان، ج 6، ص 77- مجمع البیان، ج 5، ص 303.
(7). تبیان، ج 5، ص 176.
(8). جن/ 16.
(9). تبیان، ج 10، ص 154.
(10). تکویر/ 28.
(11). تکویر/ 28.
(12). فصّلت/ 6.

- صراط المستقیم

در تحقیقی که در معنای استقامت انجام شد، ارتباط تطبیقی استقامت و «صراط مستقیم» حاصل می‌گردد. لذا با استناد به آیات 125، 126، 151، 152، 153 سوره مبارکه انعام به تحقیق درباره مفهوم صراط مستقیم می‌پردازیم تا معنای استقامت بیشتر مفهوم گردد:

قوله تعالی: «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»؛ «14» یعنی هرکه را خدای متعال اراده هدایت او کند، سینه او را برای قبول اسلام گشاده می‌نماید.

و قوله تعالی: «وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً.» «15»: و این راه مستقیم پروردگار تو است.

بنابراین مفهوم صراط مستقیم، شرح صدر پیدا نمودن برای قبول اسلام است.

- شرح صدر چیست؟ و علامت آن کدام است؟

هنگامی که آیه: «أَ لَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ» «16»: آیا سینه تو را (ای پیامبر!) وسیع و گشاده نساختیم، نازل شد، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردند، شرح صدر چیست؟ پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله فرمود:
«نور یقذفه اللّه فی قلب من یشاء، فینشرح له صدره و ینفسخ.»: نوری است که خدای متعال در دل هرکس که بخواهد افکنده و در پرتو آن، سینه او وسیع و گشاده می‌شود (دارای آن چنان روح بزرگی می‌گردد که برای پذیرش هر مسئله و واقعه‌ای، هرچند در کیفیت، عجیب، و در کمیت، بزرگ و عظیم باشد، آمادگی می‌یابد).
و نیز از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سؤال شد که داشتن شرح صدر، آیا علامت و نشانه‌ای هم دارد که با آن شناخته شود؟ آن حضرت فرمود:
«نعم، الانابة الی دار الخلود، و التجافی عن دار الغرور، و الاستعداد للموت قبل نزول الموت.»: آری، توجّه داشتن به سرای جاویدان (آخرت)، و مهیای رها شدن از سرای فریب (دنیا)، و با عمل صالح و ایمان آماده مرگ بودن، پیش از این‌که فرا رسد. «17»

. المیزان، ج 11، ص 47.
(14). انعام/ 125.
(15). انعام/ 126.
(16). انشراح/ 1.
(17). مجمع البیان، ج 4، ص 363.

- مصادیق صراط مستقیم

معلوم گردید که مفهوم «صراط مستقیم»، شرح صدر پیدا کردن برای پذیرش و قبول اسلام است. در آیات 151 و 152 سوره مبارکه انعام، به مصادیق آن اشاره شده و آیه 153 هم امر به تبعیت از آن می‌کند:

- قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. «1»
- وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. «2»
- أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ. «3»

بنا بر استناد به آیات فوق، مصادیق صراط مستقیم عبارتند از:

1. تمسک به توحید: «أَلَّا تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً.»
2. نیکی نمودن به والدین: «وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً.»
3. نکشتن فرزندان به خاطر فقر و تنگدستی: «وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ مِنْ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُکُمْ وَ إِیَّاهُمْ.»
4. دوری نمودن از فحشا و کارهای زشت: «وَ لا تَقْرَبُوا الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ.»
5. پرهیز از خون به ناحق ریختن: «وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ.»
6. پرهیز از مال یتیم برای جلب منافع شخصی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.»

---

(1). انعام/ 151.
(2). همان/ 152.
(3). همان/ 153.

7. پیمانه و وزن را تمام و کامل دادن و احتراز از کم‌فروشی: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ.»
8. از روی عدالت سخن گفتن (گواهی دادن) هرچند در مورد خویشاوندان باشد:
«وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی »

9. وفا نمودن به عهد و پیمان الهی (همه تکالیف الهی): «وَ بِعَهْدِ اللّهِ أَوْفُوا.»
10. و البتّه، این راه مستقیم من است (یعنی موارد ذکر شده در بالا)، پس از آن پیروی و تبعیت کنید: «أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ.»

3. استقامت در تفاسیر

شیخ طوسی در تبیان فی قوله: «فَمَا اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ»، «1» فرموده: تا آنجا که آنان نسبت به عهد و پیمان شما استمرار دارند، شما هم به عهد و پیمان خود نسبت به آنها استمرار داشته باشید. «2»

فی قوله: «فَاسْتَقِیما» «3» هم فرموده: امر است از جانب حق تعالی به آن دو نفر؛ یعنی موسی و هارون علیهما السّلام، به این‌که در دعوتشان براساس آنچه خدای متعال به آنان امر فرموده، در برابر فرعون و قوم فرعون پایداری و استقامت کنند. «4»

نیز فی قوله: «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ»، «5» فرموده: امر است از جانب حق تعالی به خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و به امّت او و به این‌که همان گونه که خدای متعال به آنان و هم‌چنین به کسانی که به سوی خدا و پیامبر او بازگشته‌اند، امر فرموده، ثابت قدم باشند و پایداری کنند، و در معنای قوله: «لا تَطْغَوْا»،* فرموده: در استقامت و پایداری، طغیان نکنید، پس از حدّ آن، از آنچه به شما امر شده، چه در وجه وجوب و چه در وجه استحباب، (فراتر نرفته و) زیاده‌روی نکنید. «6»

---

(1). توبه/ 7.

(2). تبیان، ج 5، ص 176.

(3). یونس/ 89.

(4). تبیان، ج 5، ص 424.

(5). هود/ 112.

(6). تبیان، ج 6، ص 77.

همین‌طور فی قوله: «فَاسْتَقِیمُوا إِلَیْهِ»، «1» فرموده: در طاعت و خلوص عبادت نسبت به او بر وجه واحدی که مقتضای حکمت است، استمرار داشته باشید. «2»

فی قوله: «ثُمَّ اسْتَقامُوا» «3» هم فرموده: بر آنچه بدان ربوبیت را توجیه می‌کنید، استمرار داشته باشید، و گفته‌اند: بر طاعت خدای متعال استمرار داشته و پایداری کنید. «4»

هم‌چنین فی قوله: «فَلِذلِکَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ»، «5» فرموده: یعنی «فالی ذلک فادع»؛ همچنان که فرموده: «بِأَنَّ رَبَّکَ أَوْحى لَها.» «6» «7»

نیز فی قوله: «ثُمَّ اسْتَقامُوا»، «8» فرموده: یعنی بر آن (اعتقاد قلبی به ربنا اللّه) استمرار داشته و از آن عدول نکنند. «9»

فی قوله: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِیقَةِ» «10» هم فرموده: آن بر دو

امر است:
1. یعنی اگر بر راه هدایت استقامت کنند، به دلالت آیه 69 سوره مائده: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقامُوا التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ»، و آیه 95 سوره اعراف: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا.»
2. یعنی اگر به طریقه کفر، استمرار و پایداری کنند، به دلالت آیه 33 زخرف: «وَ لَوْ لا أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً لَجَعَلْنا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ.»
و معنای آیه به گفته اکثر مفسران این است که اگر عقلا بر راه هدایت پایداری کرده و بر آن استمرار داشته باشند و به موجب آن عمل نمایند، جزای آنان را به سیرابی بسیار خواهیم داد. «11»

---

(1). فصّلت/ 6.
(2). تبیان، ج 9، ص 106.
(3). فصّلت/ 30.
(4). تبیان، ج 9، ص 123.
(5). شوری/ 15.
(6). زلزال/ 5.
(7). تبیان، ج 9، ص 151.
(8). احقاف/ 13.
(9). تبیان، همان، ص 274.
(10). جن/ 16.
(11). تبیان، ج 10، ص 154.

طبرسی در مجمع البیان فی قوله: «فَمَا اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا لَهُمْ»، «1» فرموده: «فما استقاموا لکم علی العهد»: مادامی که با شما بر طریق راست و مستقیمی باقی هستند، پس شما هم با آنان این‌چنین باشید. «2»
نیز فی قوله: «فَاسْتَقِیما»، «3» فرموده: یعنی بر آنچه به شما دو نفر، موسی و هارون علیهما السّلام، امر شده است (در مأموریت دعوت مردم به ایمان به خدای متعال و انذار آنان نسبت به عذاب الهی)، ثابت و پابرجا باشید. «4»
همین‌طور فی قوله: «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ»، «5» فرموده: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! بر وعظ، انذار، تمسّک به اطاعت، امر نمودن و دعوت بدان، پایدار و ثابت‌قدم باش (و استقامت، عبارت است از انجام مأمور به و نهی از منهی عنه) همچنان که در قرآن به آن مأمور شده‌ای. «6»

نیز فی قوله: «فَاسْتَقِیمُوا إِلَیْهِ»، «7» فرموده: از راه او منحرف نشوید؛ با طاعت به سوی او توجّه نمایید، همچنان که گفته می‌شود: «استقم الی منزلک»: راست و مستقیم به سوی خانه‌ات روانه شو؛ بدین معنا که از جهت آن، به سمت دیگر آن عدول ننما. «8»
فی قوله: «ثُمَّ اسْتَقامُوا» «9» هم فرموده: بر این‌که خدای متعال، پروردگار آنان، یکتا است، استمرار داشته و هیچ چیزی را برای او شریک قرار نداده‌اند، و گفته‌اند: «ثُمَّ اسْتَقامُوا» در افعالشان است؛ همچنان که «اسْتَقامُوا» در گفتارشان است، و گفته‌اند: «ثُمَّ اسْتَقامُوا» بر توجیه ربوبیتی که نسبت به عبادت او دارند. «10»
و از انس روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این آیه را بر ما قرائت فرمود، پس از آن گفت: «قد قالها ناس ثم کفر اکثرهم، فمن قالها حتی یموت، فهو ممن استقام علیها.»: مردم آن را گفتند و سپس اکثر آنان از آن روی گردانیدند، پس هرکس آن را بگوید تا هنگامی که بمیرد، پس او از کسانی خواهد بود که بر آن استقامت ورزیده است. «11»

---

(1). توبه/ 7.
(2). مجمع البیان، ج 5، ص 14.
(3). یونس/ 89.
(4). مجمع البیان، ج 5، ص 196.
(5). هود/ 112.
(6). مجمع البیان، همان، ص 304.
(7). فصّلت/ 6.
(8). مجمع البیان، ج 9، ص 5.
(9). فصّلت/ 30.
(10). مجمع البیان، همان، ص 17.
(11). مجمع البیان، ج 9، ص 17- المیزان، ج 17، ص 394.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 149

نیز فی قوله تعالی: «وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ» «1» هم فرموده: بر امر خدای تعالی ثابت باش و به آن تمسّک کن و به موجب آن عمل نما، و گفته‌اند: بر تبلیغ رسالت پایدار و با استقامت باش. «2»
هم‌چنین فی قوله: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَةِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً»، «3» فرموده: یعنی اگر انسان و جنّ بر راه ایمان استقامت و پایداری ورزند، و گفته‌اند: در آیه، مشرکین مکّه اراده شده‌اند؛ یعنی اگر ایمان آورند و بر هدایت استقامت و پایداری کنند، برای آنان آب فراوانی را از آسمان می‌بارانیم، و گفته‌اند: اگر ایمان آوردند و استقامت و پایداری ورزند، در دنیا بر آنان وسعت می‌دهیم. «ماء غدق» را مثل زده؛ زیرا آن

همه‌اش خیر کلّی بوده و روزی در مطر است. «4»
فی قوله: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» «5» هم فرموده: بر امر خدای متعال و بر طاعت او، راست و مستقیم باشد. خدای سبحان ابتدا آن را به‌طور عموم برای جمیع خلق ذکر فرمود و پس از آن، مستقیم را خاصّ نمود؛ زیرا منفعت به آنان برمی‌گردد، همچنان که فرمود: «إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِىَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ.» «6» «7»
زمخشری در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی: «فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»، «8» فرموده:
«فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ»: پس مادامی که بر عهد شما، بر راه راست و مستقیم‌اند، «فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ»: پس شما هم مثل آنان بر راه راست و مستقیم باشید. «9»
نیز فی قوله: «فَاسْتَقِيما»، «10» فرموده: پس بر آنچه که شما دو نفر (موسی و هارون) بر آن متفقید، دعوتتان، ثابت و استوار، و در الزام حجت، برتر باشید. «11»
فی قوله: «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ» «12» هم فرموده: پس بر طریق راست و مستقیم، ثابت و

---

(1). شوری/ 15.
(2). مجمع البیان، ج 9، ص 38.
(3). جن/ 16.
(4). مجمع البیان، ج 10، ص 559.
(5). تکویر/ 28.
(6). یس/ 10.
(7). مجمع البیان، ج 10، ص 678.
(8). توبه/ 7.
(9). کشّاف، ج 2، ص 176.
(10). یونس/ 89.
(11). کشّاف، ج 2، ص 251.
(12). هود/ 112.

استوار باش، مانند آن طریق راست و مستقیمی که بر جدّیت و تلاش به حق بدون عدول از آن مأموری، و از جعفر صادق رضی اللّه عنه است که فی قوله: «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ» را فرموده: «افتقر الى اللّه بصحة العزم.»: با صحّت عزم، استغنای به خداوند یاب. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ»، «2» فرموده: پابرجا و استوار

نسبت به توحید و خلوص عبادت او باشَید، بدون این‌که به راست یا به چپ بروید، و بدون توجّه به آنچه شیطان با اتّخاذ دوستان و شفیعان برای شما می‌آراید. «3»

نیز فی قوله تعالی: «ثُمَّ اسْتَقامُوا»، «4» فرموده: «ثم»، برای دوری استقامت از اقرار، در مرتبت، و فضیلتش نسبت به آن است؛ زیرا استقامت

برایش شأن و مرتبت، همه‌اش، است، مانند آن، قوله تعالی: «... إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا.»، است، و معنای آن چنین است: سپس بر اقرار و مقتضیات آن، ثابت و پابرجا ماندند. «5»

فی قوله تعالی: «وَ اسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ» «6» هم فرموده: بر آن و بر دعوت به آن؛ همان گونه که خدا تو را به آن امر فرموده، پابرجا و استوار باش. «7»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ»، «8» فرموده: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا»:

«أن»، مخففه از ثقیله است و معنای آیه چنین می‌شود که: و به من وحی شده در شأن و حدیث این‌که: اگر جنیان بر روش مثل من، ثابت و پابرجا بودند؛ یعنی اگر پدر آنان جانّ بر آنچه بر آن بود از عبادت خدا و طاعت او، ثابت بود و از سجود به آدم تکبّر نمی‌کرد و کافر نمی‌شد و فرزند او پیرو اسلام بود، بر آنان انعام می‌کردیم و روزی آنان را وسیع می‌نمودیم، و «ماء غدق» به فتح دال و به کسر آن ذکر شده و آن به معنای بسیار است، و به هر دو قرائت شده؛ زیرا آن (آب گوارا) اصل معاش و وسعت روزی است. «9»

---

(1). کشّاف، همان، ص 295.

(2). فصّلت/ 6.

(3). کشّاف، ج 2، ص 443.

(4). فصّلت/ 30.

(5). کشّاف، ج 4، ص 453.

(6). شوری/ 15.

(7). کشّاف، همان، ص 464.

(8). جن/ 16.

(9). کشّاف، ج 4، ص 170.

فی قوله تعالی: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، «1» فرموده: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ»، بدل است از «لِلْعالَمِينَ» (که ذیل آیه قبل آمده)، و البتّه، بدل از آنان است؛ زیرا آنان که در دخول به اسلام، پایداری و مقاومت کردند،

همان‌ها با ذکر منتفع می‌گردند. پس مثل این است که جز آنان، دیگران پند نگرفته‌اند، گرچه همگی موعظه می‌شده‌اند. «2»
ملا محسن فیض کاشانی فی قوله تعالی: «فَمَا اسْتَقامُوا لَکُمْ فَاسْتَقِیمُوا»، «3» در تفسیر صافی فرموده: امر آنان را منتظر باشید، اگر آن مشرکان بر عهد خود استمرار داشته و ثابت و استوار بودند، پس شما هم بر وفایتان ثابت و پابرجا باشید، و «کیف» که در آیه بعد تکرار گردیده، به سبب بعید بودن آن مشرکان است نسبت به استواری آنان در امر عهد و پیمانی که بسته‌اند. «4»
فی قوله: «قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما» «5» هم فرموده: دعای موسی و هارون، و گفته‌اند:
موسی دعا می‌نمود و هارون آمین می‌گفت، پس هردوی آنان را «دعاکننده» خطاب فرمود، و در کتاب کافی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمده است که موسی دعا می‌فرمود و هارون آمین و ملایکه آمین می‌گفتند. (پس) خدای متعال فرمود: «قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما، و من غزا فی سبیل اللّه، استجیب له، کما استجیب لکما یوم القیامة.»: دعوت شما دو نفر اجابت شد، و هرکس در راه خدای تعالی جهاد کند، دعای او به اجابت می‌رسد؛ همچنان که برای شما دو نفر در روز قیامت به اجابت می‌رسد، و در کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام نقل است که: بین قول خدای تعالی: «قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما»، و بین اخذ فرعون، چهل سال فاصله افتاد. «6»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَاسْتَقِیما»، «7» فرموده: بر آنچه شما دو نفر، موسی و هارون علیهما السّلام، بدان مأمور هستید، در دعوت نمودن به حق به همراه حجّت و دلیل،

---

(1). تکویر/ 28.
(2). کشّاف، همان، ص 236.
(3). توبه/ 7.
(4). صافی، ج 2، ص 323.
(5). یونس/ 89.
(6). صافی، ج 2، ص 415- برهان، ج 2، ص 195- نور الثقلین، ج 2، ص 316، حدیث 117 و 118.
(7). یونس/ 89.

باثبات و استوار باشید و نسبت به آن تعجیل نکنید که آنچه مطلوب شماست، انجام شدنی است، اما در وقت و زمان خودش. «1»
نیز فی قوله تعالی: «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ»، «2» فرموده: بر جاده حق

پابرجا باش بدون این‌که از آن عدول نمایی و آن، شامل عقاید و اعمال است، «وَ مَنْ تابَ مَعَکَ»: کسانی که از کفر توبه نموده و با تو ایمان آوردند. از ابن عباس نقل شده که چون این آیه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید، بر آن حضرت بسیار مشقت‌بار می‌نمود و لذا فرمود: «شیّبتنی هود و واقعة و اخواتها.» «3»
فی قوله تعالی: «فَاسْتَقِیمُوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ» «4» هم فرمود: در عمل و افعالتان پایدار و ثابت‌قدم باشید، در حالی که به سوی او توجّه دارید و از آنچه شما پیش از این بر آن بودید، طلب آمرزش کنید. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ثُمَّ اسْتَقامُوا»، «6» فرموده: بر مقتضای آن، ثابت و استوار بودند، و قمی هم فرموده: بر ولایت علی، امیر مؤمنان علیه السّلام، پابرجا و استوار بودند. «7»
همین‌طور فی قوله: «قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا»، «8» فرموده: بین آن توحیدی که خلاصه علم است و استقامت در اموری که منتهی به عمل می‌شود، «ثمّ» برای دلالت بر تأخّر رتبه عمل و متوقف بودن ارزش آن بر توحید است. قمی فرموده: «استقاموا»، بر ولایت علی، امیر مؤمنان علیه السّلام، دلالت می‌کند. «9»
علامه طباطبایی، در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «فَاسْتَقِیما»، «10» فرموده: استقامت، عبارت است از ثابت بودن در امر، و آن درباره آن دو برادر (موسی و هارون علیهما السّلام) است و (معنای این در آیه) عبارت است از ثابت بودن بر دعوت به سوی خدای متعال و بر احیای کلمه حق. «11»

---

(1). صافی، همان، ص 415.
(2). هود/ 112.
(3). صافی، همان، ص 475.
(4). فصّلت/ 6.
(5). صافی، ج 4، ص 353.
(6). فصّلت/ 30.
(7). صافی، ج 4، ص 358.
(8). احقاف/ 13.
(9). صافی، ج 5، ص 13.
(10). یونس/ 89.
(11). المیزان، ج 10، ص 117.

فی قوله تعالی: «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ» «1» هم فرموده: بر دین، ثابت و پابرجا باش، در حالی که حقّ آن را ادا می‌نمایی، مطابق آنچه تو نسبت به

آن، امر به استقامت شده‌ای، و مراد از «فَاسْتَقِمْ الخ»، امر به آشکار نمودن ثبات و پایداری در عبودیت و لزوم قیام به حق آن است. پس از آن، نهی از تعدّی در این استقامت و نهی از استکبار از خضوع برای خداوند متعال و خروج از آن به زندگی عبودیت است که فرمود: «وَ لا تَطْغَوْا.» «2»
نیز فی قوله تعالی: «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ»، «3» فرموده: چون به‌جز خدای یکتا که هیچ شریکی برای او نیست، خدایی نیست، (پس) به سوی توحیدش و نفی شرکا از او آراسته شوید و نسبت به آنچه از شرک و گناه از شما گذشته است، استغفار و طلب آمرزش کنید. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ثُمَّ اسْتَقامُوا،* «5» فرموده: پس مراد از آن، لزوم بودن در وسط و میان راه است بدون انحراف و تمایلی، و ثابت بودن بر قولی که آن را گفته‌اند:
«فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا» «6» و «وَ اسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ.» «7» «8»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَلِذلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ»، «9» فرموده: لام در «فلذلک»، برای تعلیل است، و گفته‌اند که لام به معنای «الی» است؛ یعنی به آنچه از دین برای شما تشریع گردید، پس به آن دعوت کن و نسبت به آن، در راه و روشی مستقیم، استوار و پابرجا باش. «10»
فی قوله تعالی: «ثُمَّ اسْتَقامُوا» «11» هم فرموده: مراد از استقامت آنان، ثبات و پایداری ایشان است بر آنچه بدان شهادت داده‌اند بدون انحراف و کجی و با التزام آنان به لوازم عملی آن. «12»

---

(1). هود/ 112.
(2). المیزان، ج 11، ص 49.
(3). فصّلت/ 6.
(4). المیزان، ج 17، ص 361.
(5). فصّلت/ 30.
(6). توبه/ 7.
(7). شوری/ 15.
(8). المیزان، ج 17، ص 389.
(9). شوری/ 15.
(10). المیزان، ج 18، ص 33.
(11). احقاف/ 13.
(12). المیزان، ج 18، ص 196.

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ»، «1» فرموده:

«أن» مخفّفه از ثقیله است و َمراد به «الطّریقة»، َطریقه اسلام (ایمان) می‌باشد، و استقامت و پایداری بر آنچه است که ایمان به خدا اقتضای آن را دارد و لازمه آن است، و معنای آیه چنین می‌شود: این‌که اگر جن و انس بر طریقه اسلام (ایمان) برای خدا پایداری و استقامت کنند، روزی بسیاری را روزی آنان می‌کنیم تا ایشان را در روزی‌شان بیازماییم. پس این آیه هم معنا با آیه: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ وَ لکِنْ کَذَّبُوا»، «2» است. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَسْتَقِیمَ»، «4» فرموده: مشروط به این است که استقامت بر حق را بخواهند، و آن، عبارت است از تلبّس به پایداری و ثبات بر عبودیت و طاعت. «5»

4. استقامت در تفاسير روايى

سيد هاشم بحرانى در تفسير برهان فى قوله تعالى: «قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما فَاسْتَقِيما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ»، «6» مى‌فرمايد: راه فرعون و ياران فرعون را متابعت نكنيد. «7»

و فى قوله تعالى: «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ»، «8» فرموده: على بن ابراهيم گفته:

«قال تعالى لنبيه صلّى اللّه عليه و آله:" فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَكَ".» «9»

فى قوله تعالى: «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ» «10» هم فرمود: «اى اجيبوه.»: اجابت كنيد او را «11»

همچنين فى قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا»، «12» فرموده: محمّد بن يعقوب با اسنادش تا محمّد بن مسلم، و او چنين گويد كه: از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام درباره

---

(1). جن/ 16.

(2). اعراف/ 96.

(3). الميزان، ج 20، ص 46.

(4). تكوير/ 28.

(5). الميزان، ج 20، ص 220.

(6). يونس/ 89.

(7). برهان، ص 463.

(8). هود/ 112.

(9). برهان، ص 489.

(10). فصّلت/ 6.

(11). برهان، ص 958.

(12). فصّلت/ 30.

قول اللّه عزّ و جلّ: «الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» سؤال نمودم. امام صادق عليه السّلام فرمود:

«استقاموا على الائمة واحدا بعد واحد؛" تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ".» «1»

نيز محمّد بن عباس با اسنادش تا ابى جارود، و او از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام، نقل مى‌كند كه ايشان فى قوله: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا»، گفته است: «استكملوا طاعة اللّه و طاعة رسوله و ولاية آل

محمّد صلّى اللّه عليه و آله:" تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ"، يوم القيامة،" أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ"، فاولئک الذین اذا فزعوا یوم القیامة حین یبعثون، تتلقیهم الملائكة و یقولون لهم: لا تخافوا و لا تحزنوا؛ نحن كنا معكم فی الحیاة الدنیا لا نفارقكم حتی تدخلوا الجنة:" وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ".»: آن بزرگوار می‌فرمود: در پی کامل کردن طاعت خدای متعال و طاعت پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله و ولایت آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله باشید: «ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ الخ». پس آنان کسانی هستند که چون روز قیامت به هنگام برانگیخته شدن، بی‌تابی کنند، ملایکه آنان را ملاقات نموده و به آنان گویند:
«نترسید و اندوهگین مباشید ما (که) در زندگانی دنیا با شما بودیم، از شما جدا نمی‌شویم تا آنکه شما در بهشت داخل گردید، «وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.»: و مژده باد شما را به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد. «2»
باز محمّد بن عباس با اسنادش تا ابا بصیر، و او می‌گوید: از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، درباره قول خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا»* سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: «و هو و اللّه ما انتم علیه،" وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِیقَةِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً".»: ابا بصیر می‌گوید: سؤال کردم چه زمانی ملایکه با این مژده بر آنان نازل می‌گردند که: «أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.»: نترسید و اندوهگین مباشید و بشارت باد بر شما بهشتی که به شما وعده داده می‌شد؛ ما دوستان شما در زندگی دنیا و در

---

(1). برهان، ص 962، به نقل از اصول کافی، ص 220- نور الثقلین، ج 4، ص 546، حدیث 37.
(2). برهان، ص 962.

آخرت هستیم! پس آن بزرگوار فرمود: «عند الموت و یوم القیامة.»: به هنگام مردن و در روز قیامت. «1»
طبرسی در قوله: «تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ»، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل کند که:
زمان نازل شدن ملایکه بر آنان، «عند الموت»؛ یعنی هنگام مردن، است، و او گوید که از محمّد بن فضیل روایت شده که او گفته است: از ابی الحسن، امام رضا علیه السّلام، درباره استقامت، سؤال نمودم، پس حضرت گفت: «هی و اللّه ما انتم علیه.» «2»
فی قوله: «إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا الی آخر الایة» «3»، فرموده: علی بن ابراهیم فرمود: «استقاموا علی ولایة علی امیر المؤمنین

علیه السّلام.» «4»
فی قوله: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً» «5» هم فرموده: محمّد بن یعقوب با اسنادش تا یونس بن یعقوب، و او هم از کسی که برایش بیان نموده، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، فی قوله: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»، روایت کند که آن حضرت فرمود: «لا شربنا قلوبهم الایمان، و الطریقة هی ولایة علی بن ابی طالب علیه السّلام و الاوصیاء علیهم السّلام.» «6»
نیز از محمّد بن عباس با اسنادش تا ابا بصیر نقل کرده است که او چنین گفته: از حضرت ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فی قوله: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»، سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: «ای لا مددناهم علما کی یتعلمونه من الائمة علیهم السّلام.»:
آنان را مدد می‌نماییم تا از ائمه علیهم السّلام علم و دانش بیاموزند. «7»
باز محمّد بن عباس با اسنادش تا برید عجلی نقل کند که او گفته: از ابا عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»، سؤال نمودم، آن بزرگوار چنین پاسخ داد: «لاذقناهم علما کثیرا یتعلمونه من

---

(1). برهان، ص 963.
(2). برهان، ص 963.
(3). احقاف/ 13.
(4). برهان، ص 1005.
(5). جن/ 16.
(6). برهان، ص 1153.
(7). برهان، همان.

الائمة علیهم السّلام»: به آنان علم بسیاری را می‌چشانیم، علمی که آن را از ائمه علیهم السّلام می‌آموزند. «1»
فی قوله: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» «2» هم فرموده: علی بن ابراهیم با اسنادش تا ابا بصیر، و او گوید که درباره سخن خدای عزّ و جلّ: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: «فی طاعة علی علیه السّلام و الائمّة من بعده.» «3»
ابن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین فی قوله: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ»، «4» فرموده:
در اصول کافی، احمد بن مهران از عبد العظیم بن عبد اللّه حسنی با اسنادش تا یونس بن یعقوب، و او هم از کسی که این روایت را از ابی

جعفر، امام باقر عليه السّلام، فی قوله تعالی: «وَ أنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً»، به او يادآور شد كه آن بزرگوار فرموده: «لو استقاموا على ولاية امير المؤمنين، على، و الاوصياء من ولده، و قبلوا طاعتهم فى امرهم و نهيهم، " لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً": لاشربنا قلوبهم الايمان، و الطريقه هى الايمان بولاية على و الاوصياء.» «5»

نيز فی قوله: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، «6» فرموده: در تفسير على ابن ابراهيم درباره:

«لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، فرموده: «فى طاعة على عليه السّلام و الائمة من بعده.» «7»

ابو الحسن عاملى، در مقدمه تفسير مرآة الانوار و مشكوة الاسرار، فرموده: در اخبار، استقامت و آنچه در معناى استقامت است، به استقرار بر ولايت و امامت ائمّه و ثابت بودن بر طاعت آنان، تأويل شده است.

نيز در تفسير قمى از امام صادق عليه السّلام فى قوله: «فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ»، «8» نقل كرده است كه حضرت فرمود: «الى ولاية على و على ولايته»، و درباره معناى قوله: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» «9» هم آورده كه حضرت گفت: «فى طاعة على عليه السّلام و الائمة من بعده»؛ همچنين درباره معناى قوله: «قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا* الخ» هم از آن حضرت نقل كرده است كه ايشان

---

(1). برهان، همان.

(2). تكوير/ 28.

(3). برهان، ص 1176.

(4). جن/ 16.

(5). نور الثقلين، ج 5، ص 438، حديث 32.

(6). تكوير/ 28.

(7). نور الثقلين، ج 5، ص 519، حديث 29.

(8). شورى/ 15.

(9). تكوير/ 28.

گفته: «استقاموا على ولاية على عليه السّلام»، و در تفسير عياشى و غيره، از آن بزرگوار درباره اين آيه آمده است كه فرمود: «استكملوا طاعة اللّه و رسوله و الولاية، ثم استقاموا عليها»، و در روايت ديگرى هم از ايشان آمده: «استقاموا على الائمة واحدا بعد واحد»، الخبر، و غير آنها از اخبار بسيارند. «1»

شيخ جلال الدين، عبد الرحمن سيوطى در تفسير درّ المنثور فى قوله تعالى: «قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما فَاسْتَقِيما»، آورده كه ابن جرير و ابن منذر

از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمودند که او گفت علیهم السّلام «فاستقیما فامضیا لامری، و هی الاستقامة.» «2»
نیز فی قوله تعالی: «فَاسْتَقِمْ كَما أُمِرْتَ»، آورده که ابو الشیخ درباره آن از سفیان اخراج نمود که او گفت: «استقم علی القرآن.» «3»
فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا» «4» هم آورده که احمد، عبد بن حمید، دارمی، بخاری در تاریخش، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و ابن حبان از سفیان ثقفی اخراج نمودند که مردی گفت: ای پیامبر خدا! مرا به دستوری در اسلام امر بکن که درباره آن از احدی بعد از شما سؤال نکنم. آن حضرت فرمود: «قل: امنت باللّه، ثم استقم.» گفتم: چگونه پرهیزگاری کنم؟ پس آن حضرت به زبانش اشاره نمود. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، «6» آورده که: عبد بن حمید، ابن جریر، ابن ابی حاتم از سلیمان بن موسی اخراج نمودند که او گفت: همین که قوله: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، نازل گردید، ابو جهل گفت: امر ما را به خودمان وانهاده است، اگر خواستیم پایداری و مقاومت می‌کنیم، و اگر خواستیم پایداری و مقاومت نمی‌کنیم، پس خدا نازل فرمود: «وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ.» «7»

---

(1). مقدمه برهان باب القاف، ص 187.
(2). درّ المنثور، ج 3، ص 315.
(3). همان، ص 351.
(4). فصّلت/ 30.
(5). درّ المنثور، ج 3، ص 363.
(6). تکویر/ 28.
(7). درّ المنثور، ج 6، ص 322.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 159

5. تدبر در آیات استقامت

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1»

الف- تنوع معنا و مفهوم استقامت به ترتیب آیات مصحف

اشاره

در اینجا آیات نه‌گانه استقامت را که غالب آنها در مکّه نازل شده است، به ترتیب مصحفی‌شان تنظیم نموده و سپس مفهوم استقامت را در هر آیه به‌طور جداگانه و با توجّه به مفردات آیه، بررسی و تدبّر می‌نماییم.

1. الف- معنا و مفهوم اوّل استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت، پایداری در استمرار عهد مسلمین است در مقابل دسته خاصی از مشرکین، مادامی که آن مشرکین به عهدشان وفادار باشند: «إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ.» «2»

و عهد همه مشرکین مورد وثوق نیست: «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ.» «3»

و البتّه خدای تعالی متقین را دوست دارد: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.» «4»

2. الف- معنا و مفهوم دوّم استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت، پایداری در استمرار اشاعه توحید در برابر شرک مشرکان و طغیان کافران و متابعت نکردن از راه ناآگاهان در این راه است: «قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما فَاسْتَقِیما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ.» «5»

شرح مختصر آن این است که موسی و برادرش، هارون علیهما السّلام، بعد از آنکه مأمور به هدایت فرعون شدند، نه سخن نرم و لیّن آنان، و نه معجزات و آیات الهی‌شان، هیچ‌یک کمترین تأثیری در فرعون نبخشید و فرعون به استکبار و استعلای خود ادامه داد: «اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی فَقُولا لَهُ قَوْلًا لَیِّناً لَعَلَّهُ یَتَذَکَّرُ أَوْ یَخْشی ، «6» «ثُمَّ أَرْسَلْنا مُوسی وَ أَخاهُ

---

(1). ص/ 29.

(2). توبه/ 7.

(3). همان.

(4). همان.

(5). یونس/ 89.

(6). طه/ 47- 46.

هارُونَ بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً عالِینَ.» «1»

فرعون در برابر هدایت موسی و برادرش، هارون علیهما السّلام، و معجزاتیشان، استعلا نشان داد و خود را پروردگار اعلی دانست: «فَقالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی » «2»

فرعون که در برابر هدایت موسی و برادرش، هارون علیهما السّلام، به گمراه کردن از راه حق می‌پرداخت، موسی علیه السّلام محو اموال و عذاب او را از پروردگار متعال خواستار شده و بنا بر روایات و تفاسیر، برادرش، هارون علیه السّلام، برای اجابت دعای او امین می‌گفت: «وَ قالَ مُوسی رَبَّنا إِنَّکَ آتَیْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِینَةً وَ أَمْوالًا فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا رَبَّنا لِیُضِلُّوا عَنْ سَبِیلِکَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلی أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلی قُلُوبِهِمْ فَلا یُؤْمِنُوا حَتَّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ.» «3»

حق تعالی در پاسخ به این دعا، مژده اجابت خواسته موسی و هارون علیهما السّلام را نوید داد و آنان را به استقامت در استمرار مأموریتشان که همان اشاعه توحید بود، امر کرد، و از آنان خواست که از نادانان و

ناآگاهان پیروی نکنند: «قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما فَاسْتَقِیما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ.» «4»

3. الف- معنا و مفهوم سوّم استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت، ثبات قدم و استواری در استمرار بر انجام مأموریت الهی مطابق با مأمور به، هماهنگی با همراهان، عدم تجاوز از راه مستقیم و بی‌توجّهی به تمایلات ستمکاران است: «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ. وَ لا تَرْکَنُوا إِلَی الَّذِینَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِیاءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ.» «5»

4. الف- معنا و مفهوم چهارم استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت، اراده مستقیم شدن مشرکان در اعتقاد به یکتایی خدای متعال است؛ چرا که او خدای آنان هم است و برای همین به انسانی هم‌چون

---

(1). مؤمنون/ 46- 45.
(2). نازعات/ 24.
(3). یونس/ 88.
(4). همان/ 89.
(5). هود/ 114- 113.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 161

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وحی می‌فرستد تا به آنان بگوید: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ.» «1»
البتّه، اراده مستقیم شدن مشرکان در اعتقاد به خدای یکتا، ملازم با استغفار از اعتقاد به شرک گذشته ایشان به پیشگاه خدای واحد تعالی خواهد بود: «فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ.» «2»

5. الف- معنا و مفهوم پنجم استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت، استواری و ثبات قدم برای استمرار داشتن در قول به ربوبیت اللّه است: «إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا.» «3»

البتّه، کسانی که در قول به ربوبیت اللّه استوارند و بر این استواری، استمرار دارند، ملایکه با این پیام بر آنان وارد می‌شوند: نترسید و غمگین نباشید و مژده باد بر شما بهشتی که به شما وعده داده شده است: «إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ.» «4»

6. الف- معنا و مفهوم ششم استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت، ثبات قدم و استواری ویژه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است در استمرار انجام مأموریت الهی مطابق با مأمور به: «وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ»، «5» و لازم است که این استواری و ثبات قدم با اموری هماهنگ باشد:

1. دعوت نمودن انسان‌ها به سوی آیین واحد الهی و رهانیدن آنان از اختلافات:
«فَلِذلِکَ فَادْعُ.» «6»

2. عدم متابعت از هواها و هوس‌های نفسانی ایشان: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ.» «7»

3. سخن به این‌که اوّلا، به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده است، ایمان دارم: «قُلْ

---

(1). فصّلت/ 6.
(2). همان.
(3). همان/ 30.
(4). همان.
(5). شوری/ 15.
(6). همان.
(7). همان.

آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ کِتابٍ»، «1» و ثانیا، به این‌که مأمور به اجرای عدالت در میان شما هستم: «وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُمُ»، «2» و ثالثا، به این‌که خدای واحد تعالی «اللّه»، پروردگار ما و شماست: «اللَّهُ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ»، «3» و رابعا، به این‌که اعمال ما برای ما، و اعمال شما برای شماست (هرکه مسئول رفتار خویش است): «لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ»، «4» و خامسا، به این‌که خصومتی و جدالی بین ما و شما نیست: «لا حُجَّةَ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ»، «5» و سادسا هم به این‌که خدای متعال ما را به اتفاق مؤمنان، با شما کافران در قیامت جمع می‌کند و بازگشت (همگی) به سوی اوست: «اللَّهُ یَجْمَعُ بَیْنَنا وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ.» «6»

7. الف- معنا و مفهوم هفتم استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت پایداری و ثبات در استمرار به قول به ربوبیت اللّه است، و البتّه، کسانی که قایل به ربوبیت اللّه باشند و بر این قول استقامت کنند، نه خوفی بر آنان هست و نه محزون خواهند بود: «إِنَّ الَّذِينَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.» «7»

8. الف- معنا و مفهوم هشتم استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت، پایداری و ثبات در استمرار دادن به طریق اسلام و ایمان است، و البتّه، آنان که در استمرار بر طریق اسلام و ایمان، ثابت و استوار باشند، از مایه‌های حیات حقیقی که همان علم ائمه معصومین علیهم السّلام است، به‌طور کثیر و فراوان، سیراب خواهند شد: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَةِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً.» «8» حضرت صادق علیه السّلام هم در این‌باره فرموده: «" لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً"؛ ای لا مددناهم علما کی یتعلمونه من الائمة.» «9»

---

(1). همان.
(2). همان.
(3). همان.
(4). همان.
(5). همان.
(6). همان.
(7). احقاف/ 13.
(8). جن/ 16.
(9). برهان، ص 1153.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 163

9. الف- معنا و مفهوم نهم استقامت

یکی از معانی و مفاهیم استقامت، ثبات در استمرار درخواست هدایت به صراط مستقیم از خدای متعال است: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»، «1» «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ»، «2» «فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»، «3» «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»، «4» «لَقَدْ أَنْزَلْنا آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ اللَّهُ يَهْدِى مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» «5»

ب- تدبّر در آيات استقامت به ترتيب نزول آن

اشاره

واژه استقامت در مجموع نه آیه در قرآن کریم آمده است که در هشت سوره با الفاظ پنجگانه: «یَسْتَقِیمَ»، یک بار، «اسْتَقامُوا»*، چهار بار، «فَاسْتَقِیما»، یک بار، «اسْتَقِمْ» دو بار، و «فَاسْتَقِیمُوا»*، دو بار، ذکر شده است. الفاظ مذکور در هفت سوره از سوره‌های مکّی، و در یک سوره از سوره‌های مدنی آمده است. در اینجا ابتدا آیات را به ترتیب نزول تنظیم، و پس از آن، آنها را مورد بررسی و تدبّر قرار می‌دهیم.

1. ب- تنظیم آیات استقامت به ترتیب نزول آن

1. 1. ب- آیاتی که نزول آنها در مکّه واقع شده است. «6»

1. لِمَنْ شاءَ مِنْکُمْ أَنْ یَسْتَقِیمَ. «7»
2. وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَةِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً. «8»
3. قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما فَاسْتَقِیما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ. «9»
4. فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ. «10»
5. قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِیمُوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَیْلٌ لِلْمُشْرِکِینَ. «11»

---

(1). تکویر/ 28.
(2). فاتحة الکتاب/ 6.
(3). بقره/ 213.
(4). یونس/ 25.
(5). نور/ 46.
(6). توبه/ 7.
(7). تکویر/ 28: مکّی.
(8). جن/ 16: مکّی.
(9). یونس/ 89: مکّی.
(10). هود/ 112: مکّی.
(11). فصّلت/ 6: مکّی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 164

6. إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ. «1»
7. فَلِذلِکَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ کِتابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُمُ اللَّهُ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ لا حُجَّةَ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ اللَّهُ یَجْمَعُ بَیْنَنا وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ. «2»
8. إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ. «3»

2. 1. ب- آیه‌ای که نزول آن در مدینه واقع شده است

9. كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. «4»

2. ب- تدبّر در آیات استقامت و بررسی آنها به ترتیب نزولشان آن

اشاره

حصول استقامت امری است از جانب خدای متعال، و فعلیت آن، در طاعت خداوند و در اعتقاد به ربوبیت اللّٰه و توحید اللّٰه می‌باشد. استقامت‌کنندگان در دنیا، از نعمت امنیت بدنی و روانی و از مایه‌های حیات حقیقی بهره‌مندند و در آخرت هم بهشت موعود به آنان بشارت داده شده است:

1. حصول استقامت بنا بر مشیت الهی و از جانب خدای تعالی است؛

زیرا اولین آیه استقامت که در مکّه نازل شده است، دلالت دارد بر این‌که حصول استقامت بنا بر مشیت الهی است، و لفظ «من» در «منکم»، دلالت دارد بر این‌که مشیت الهی در حصول استقامت در انسان‌ها، همه آنان را شامل نمی‌شود، بلکه این تنها بعضی از انسان‌ها هستند که مشمول این نعمت‌اند: «لِمَنْ شاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ.» «5»

و این‌که چه انسان‌هایی مشمول مشیت الهی‌اند یا این‌که کدامیک از این نعمت محرومند، با تدبّر در آخرین آیه؛ یعنی آیه هفتم سوره توبه که در مدینه نازل شده است،

---

(1). فصّلت/ 30: مکّی.

(2). شوری/ 15: مکّی.

(3). احقاف/ 13.

(4). توبه/ 7: مدنی.

(5). تکویر/ 28.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 165

به دست می‌آید که:

اوّلا: مادامی که مشرکان بر عقیده شرک خود باقی‌اند، نمی‌توانند بر عهد خویش پایبند باشند و به عبارتی استقامت ورزند: «كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ رَسُولِهِ.» «1»

و ثانیا: عهد مشرکان وقتی معتبر است که آنان بتوانند به عهدشان پایبند بوده و در آن استقامت ورزند و در این صورت است که می‌توان به آن اطمینان داشت؛ مثل این‌که عقد بر آن عهد در جایی باشد که دلالت و نشانه‌ای بر توحید اللّه وجود دارد: «إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ فَمَا اسْتَقامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.» «2»

2. استقامت، در طاعت خدای متعال بوده و در فعلیت آن باید از پیروی راه ناآگاهان، سرکشی از طاعت الهی و پیروی از امیال بر حذر بود.

در آیه 89 سوره یونس، بعد از امر به استقامت، خطاب به موسی و هارون علیهما السّلام، آنان را در برابر استعلا و استکبار فرعون و فرعونیان، از متابعت راه ناآگاهان و نادانان نهی می‌نماید: «قالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُما فَاسْتَقِیما وَ لا تَتَّبِعانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لا یَعْلَمُونَ.» «3»
در آیه 112 سوره هود، بعد از امر به استقامت مطابق با مأمور به، خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یاران او با لفظ «لا تطغوا» که خطاب عامی است، نهی از سرکشی در مأمور به، طاعت الهی، می‌نماید: «فَاسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ مَنْ تابَ مَعَکَ وَ لا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.» «4»
در آیه 15 سوره شوری هم بعد از امر به دعوت و استقامت بر طبق مأمور به، خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، آن حضرت را از پیروی امیال آنان بر حذر می‌دارد: «فَلِذلِکَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ کَما أُمِرْتَ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ.» «5»

3. استقامت در اعتقاد به ربوبیت اللّه، سلامت از خوف، رهایی از حزن و مژده بهشت موعود را در بر خواهد داشت.

---

(1). توبه/ 7: مکّی.
(2). توبه/ 7: مدنی.
(3). یونس/ 89: مکّی.
(4). هود/ 112: مکّی.
(5). شوری/ 15: مکّی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 166

قرآن کریم در دو آیه از آیات استقامت با تأکید «إِنَّ»*، به کسانی که بگویند: پروردگار ما، اللّه است و پس از آن، استقامت ورزند، خبر سلامت از خوف و رهایی از حزن را داده است. در یک آیه از این دو آیه، با نزول ملایکه بر استقامت‌کنندگان، آنان را از خوف و حزن بر حذر داشته و به بهشت موعود بشارت می‌دهد: «إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلائِکَةُ أَلَّا تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ.» «1»

و در آیه دیگر هم، از عدم خوف و بی‌حزنی آنان خبر می‌دهد: «إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.» «2»

4. استقامت در راه اسلام، کثرت بهره‌مندی از مایه‌های حیات را در بر خواهد داشت.

قرآن کریم خبر می‌دهد که اگر استقامت بر راه اسلام و ایمان باشد، استقامت‌کنندگان از مایه‌های حیات حقیقی که در روایات به علم ائمه معصومین علیهم السّلام تفسیر شده، به حدّ وفور سیراب خواهند شد: «وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً.» «3»

5. امر به مستقیم شدن مشرکان به جانب توحید اللّه،

مقارن با امر به استغفار از گذشته‌ای که توأم با مشرک بودن آنان بوده، گشته است: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ.» «4»

کلمات قصار پیرامون استقامت

در کتاب غرر الحکم و درر الکلم در «باب الاستقامة»، سخنانی به اقتصار از مولای موحدان، امیر مؤمنان، امام علی بن ابی طالب علیه السّلام، بیان شده است که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود:

1. «الإستقامة سلامة.»: پایداری و ایستادگی بر راه راست، سلامتی (از تمام مهالک) است.

2. «لا سبیل، أشرف من الإستقامة.»: هیچ راهی بلندمرتبه‌تر از استقامت و راستی (در گفتار و کردار) نیست.

---

(1). فصّلت/ 30: مکّی.
(2). احقاف/ 13: مکّی.
(3). جن/ 16.
(4). فصّلت/ 6: مکّی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 167

3. «لا مسلک أسلم من الإستقامة.»: هیچ طریقه‌ای، سالم‌تر از استقامت و راستی نیست.

4. «کیف یستقیم قلب من لم یستقم دینه.»: کسی که دین او مستقیم نشده است، چگونه دل او مستقیم می‌شود؟

5. «من لزم الإستقامة، لم یعدم السّلامة.»: هرکس ملازم با استقامت و راه راست باشد، سلامت را از دست ندهد.

6. «لا یقیم أمر اللّه سبحانه إلّا من لا یصانع و لا یخادع و لا تغرّه المطامع.»: فرمان خدای سبحان را بر پا ندارد جز آنکه (در امور به‌ویژه در امور دینی) سستی ننماید، و مکر نکند، و طمع‌ها او را نفریبد.

پروردگارا! تو خود فرموده‌ای که: «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ»، پس به فضل و کرمت تو را سوگند می‌دهیم که سرمایه اصلی استقامت را که همان هدایت به راه مستقیم است، و منشأ هدایت را که همان شرح صدر برای اسلام است، در حدّ اخلاص به سوی خودت، در ما قرار بدهی.

آمین، یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 169

فصل ششم اعتدال

اشاره

آیات عدل در قرآن با الفاظ: «لِأَعْدِلَ»، «تَعْدِلْ»، «تَعْدِلُوا»*، «يَعْدِلُونَ»*، «اعْدِلُوا»*، «عَدْلٌ»*، «عَدْلٌ»*، «عَدْلًا» و در مجموع، در 26 آیه آمده است که ما در اینجا تنها آیات «تَعْدِلُوا»* را که در سوره‌های نساء و مائده آمده و مجموعا چهار آیه می‌باشد و از آیاتی است که در مدینه نازل شده و ترتیب مصحفی و نزولی‌شان، ترتیب واحدی می‌باشد، برگزیده و ابتدا هم‌چون گذشته تحت عنوان: «آیات اعتدال» تنظیم می‌نماییم و سپس بعد از تحقیق در معنا و تفسیر آن، به تفسیر روایی آن از تفاسیر علمای شیعه و اهل تسنن خواهیم پرداخت و سرانجام هم با فضل الهی به تدبّر در آنها می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات اعتدال به ترتیب مصحفی‌شان

1. وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ ذلِکَ أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا. «1»

2. وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً. «2»

---

(1). نساء/ 3: مدنی.

(2). همان/ 129: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 170

3. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً. «1»

4. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ. «2»

2. معنای اعتدال

راغب در مفردات فرموده: عدل، عبارت است از تقسیم به‌طور مساوی، و در معنای اعتدال فی قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»، فرموده: اشاره است به تمایل طبیعی و فطری‌ای که مردم بر آن هستند و براساس آن، توانایی ابراز محبت در بین زنان (متعدّد) را به‌طور مساوی ندارند. فی قوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا» هم فرموده:
اشاره است به عدل در اعطا نمودن و نفقه دادن. «3»
فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله: «وَ إِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لا یُؤْخَذْ مِنْها»، فرموده: «ای تفد کل فداء»؛ یعنی: و اگر هر عوضی را به جای آن بدهد، و عدل، بر خلاف جور (ستم) است، و عدل از لحاظ نعمت، عبارت است از مساوی بودن بین دو شی‌ء، و عدل از اسمای خدای متعال بوده و آن، مصدر قایم مقام اسم است، و حقیقت آن، ذو عدل است و او کسی است که هوا و هوس او را متمایل نمی‌کند، پس مجاز در حکم کردن است. «4»
در فرهنگ لغات درباره اعتدال آمده که: اعتدال، مصدر است به معنای میانه حال شدن و راست و مستقیم گشتن. «5»
در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار (مقدمه تفسیر برهان)، فرموده: عدل، ضد

---

(1). نساء/ 135: مدنی.
(2). مائده/ 8: مدنی.
(3). مفردات، ص 337.
(4). مجمع البحرین، ص 444.
(5). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 520.

جور بوده و آن، چیزی است که در نفوس به امر راست و مستقیم قیام می‌کند، و اعتدال، حالت در وسط بودن بین دو حالت کمی و کیفی است، و در تناسب، به آن اعتدال، و در اقامه، به آن عدل گفته می‌شود. ابو عمر گفته است: عدل به فتح عین، به معنای فدیه، قیمت، حق و مرد صالح است و این معانی و غیر این معانی در قاموس آمده است و استعمال آن در قرآن به اکثر از این معانی آمده است و اگرچه در بعضی از آنها نیاز به تأویل است، اما در اخبار، تأویل عدل یک بار به معنای شهادتین آمده؛ چنان‌که در تفسیر عیاشی و غیر آن از امام باقر علیه السّلام فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ»، نقل شده که عدل، شهادت به «لا اله الا اللّه» است،

الخبر، و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بار دیگر؛ چنان‌که در تفسیر مذکور از آن بزرگوار علیه السّلام در آیه یاد شده آمده است که: عدل تنها محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، پس هرکه او را اطاعت کند عدالت نموده و احسان علی علیه السّلام است، پس هرکس ولایت او را کند، احسان نموده و محسن در بهشت است، و نیز تأویل آن یک مرتبه به امام آمده، به خصوص علی علیه السّلام، و بار دیگر تأویل آن به صدق آمده است، و از امام صادق علیه السّلام در قوله تعالی: «وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»، روایت شده که فرمود: یعنی علی علیه السّلام و ائمه معصومین علیهم السّلام، و در برخی از زیارات آمده که: «اشهد انک قد حکمت بالقسط و العدل.» «1»

شیخ طوسی در تبیان فی قوله: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ الخ»، «2» فرموده که: حسین بن علی مغربی گوید: معنای «ما طاب»؛ یعنی زنانی که بالغ شده‌اند، و مراد، منع از ازدواج با زن یتیم، پیش از بلوغ او است؛ زیرا (در این صورت) بر او ظلم وارد می‌شود؛ چون وقتی بالغ شد، خودش در قبول و انتخاب همسر مختار خواهد بود. گفته‌اند: معنای: «ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ»، چنین است: آن کسانی از زنان که

(1). مقدمه تفسیر برهان، ص 162.
(2). نساء/ 3.

برای شما حلال است بدون آن زنانی که بر شما حرام هستند، و تنها گفت: «ما طاب» و نگفت: «من طاب»، هرچند که «من» برای ذوی العقول، و «ما» برای غیر ذوی العقول است، برای این‌که معنا چنین است: «انکحوا الطیب»؛ یعنی حلال این عده را؛ چون همه زنان حلال نیستند، و تقدیر آن چنین است: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فتحرّجتم فیهم، فکذلک فتخرجوا فی النساء، فلا تنکحوا الا ما امنتم به الجور فیه منهن مما احللته لکم منهن من الواحدة الی الاربع»، و درباره: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، فرموده: «واحدة»، منصوب است بنا بر آنکه مفعول به باشد، و تقدیر آن چنین است:

«فان خفتم الا تعدلوا فیما زاد علی الواحدة فانکحوا واحدة.» «1»

همین‌طور فی قوله: «ذلِکَ أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا»، «2» فرموده: اشاره به عقد یک زن است در صورت خوف از جور در زنان ما زاد بر یکی، یا اکتفا نمودن به کنیزی می‌باشد که در تملّک است. «3»

فی قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ» «4» هم فرموده: یعنی هیچ‌یک از بندگان قادر نیست در بین زنان و همسران، محبّت و تمایل یکسان و مساوی را نسبت به آنان نشان دهد؛ به گونه‌ای که تمایل به یکی از آنان، مانند تمایل به دیگری باشد، و مراد از آن، نفی قدرت بر تساوی در نفقه، لباس و قسمت بین آنان نیست.

نیز فی قوله: «وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً»، «5» تفسیر فرموده که:

یعنی: و اگر اصلاح کنید در قسمت بین همسران و ایجاد یکسانی بین آنها در نفقه، لباس و معاشرت به معروف، و ترک نمایید میلی را که خداوند

شما را از آن نهی نموده است، از برتری دادن یکی بر دیگری در آن، «فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً.» «6»
و فی قوله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى ، «7» فرموده: سه وجه در معنای آن هست:

---

(1). تبیان، ج 3، ص 105 و 107.
(2). نساء/ 3.
(3). تبیان، ج 3، ص 105 و 107.
(4). نساء/ 129.
(5). نساء/ 135.
(6). تبیان، ج 3، ص 356.
(7). نساء/ 135.

وجه اوّل: از هوای نفس در عدول از حق پیروی نکنید که در این صورت با ترک اقامه شهادت، ستم می‌کنید.
وجه دوّم: به سبب گریز از اجرای عدالت در ادای شهادت، پیروی هوای نفستان را نکنید.
وجه سوم: پیروی هوای نفستان را نکنید، تا عدالت را جاری کنید. «1»
هم‌چنین فی قوله: «وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا»، «2» فرموده: بغض قومی، شما را بر آن ندارد که در حکمتان در بین آنان و روش و سیرتتان نسبت به ایشان عدالت نکرده و بر آنان ظلم و ستم روا دارید.
فی قوله: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى هم فرموده: با هرکس خواه دوست باشد یا دشمن، با عدالت رفتار کنید که اجرای عدالت برای شما مؤمنان به تقوا نزدیک‌تر است. «3»
زمخشری در تفسیر کشّاف، فی قوله: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ»، «4» فرموده: اگر از ستم کردن در حقّ یتیمان خوف دارید، آنچه از زنان را که برای شما پسندیده است، دو تا، سه تا و چهار تا را به نکاح خود درآورید.
همین‌طور فی قوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا»، گفته: چنان‌که از ترک عدل بین این تعداد زن می‌ترسید، «فواحدة»: پس ملزم هستید یا مختارید یکی را برگزینید و آن مجموع را رها کنید، پس امر کلّا بر مدار عدل است. بنابراین هرکجا عدل را یافتید، بر شماست که به آن عمل کنید. «5»
نیز فی قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ»، «6» فرموده: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا»: و غیر ممکن است که بر اجرای عدل توانا باشید، «بَيْنَ النِّساءِ»، تا تساوی میل بدون کم و

---

(1). تبیان، ج 3، ص 356.
(2). مائده/ 8.
(3). تبیان، ذیل آیه شریفه.
(4). نساء/ 3.
(5). کشّاف، ج 1، ص 497- 496.
(6). نساء/ 129.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 174
زیاد، در آنچه برای آنان واجب است، فراهم شود، پس به همین جهت تمام عدل و نهایت آن از شما رفع شده است. گفته‌اند: معنای آن، عدالت داشتن در محبت است، و گفته‌اند: البتّه، عدل بین آنان امری دشوار است؛ به آن اندازه از دشواری که در آن توهّم ناتوانی می‌رود. «1»
همین‌طور فی قوله: «قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ»، «2» فرموده: «قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ»: تلاشگران در اقامه عدل باشید، تا ظلم و ستم نکنید، «شُهَداءَ لِلَّهِ»: شهادت‌های خود را برای رضای خدا اقامه کنید، همان گونه که شما را به اقامه آن امر نمودم. در قوله: «أَنْ تَعْدِلُوا»* هم عدل و هم عدول در آن محتمل است؛ مثل این‌که گفته شود: «فلا تتبعوا الهوی کراهة ان تعدلوا بین الناس او ارادة ان تعدلوا عن الحق.»: پیروی از هوای نفس نکنید به جهت ناخشنودی که از عدل بین مردم دارید، یا داشتن اراده این‌که از حق عدول کنید. «3»
نیز فی قوله تعالی: «شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، «4» فرموده: دشمنی شما با مشرکان، شما را بر آن ندارد که عدل را رها کرده و بر آنان ظلم کنید؛ به این‌که بر بعضی از آنان پیروز بشوید و کینه‌هایی را که در قلوبتان است، تشفی بدهید. «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، اوّل، آنان را از تحریک کینه‌هایشان بر ترک عدل نهی نمود. پس از آن از لحاظ تأکید و تشدید، تصریح در امر به عدل را از سر گرفت. سپس وجه امر به عدل را که عبارت از: «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی است، برای آنان بیان کرد؛ یعنی عدل نزدیک‌تر به تقوا و داخل‌تر در مناسبت با آن است. «5»
شبّر در تفسیرش فی قوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، «6» فرموده: یعنی اگر می‌ترسید که در نفقه این تعداد از زنان، عدالت نکنید، پس یک زن را به نکاح درآورید. «7»

---
(1). کشّاف، ج 1، ص 568.
(2). نساء/ 135.
(3). کشّاف، ج 1، ص 570.
(4). مائده/ 8.

(5). کشّاف، ج 1، ص 598.
(6). نساء/ 3.
(7). تفسیر شبّر، ص 179.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 175
نیز فی قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ»، «1» فرمود: در مودّت قلبی، یا در همه امور از جمیع وجوه قدرت آن را ندارید که در بین این تعداد از زنان، عدالت را رعایت کنید. «2»
همین‌طور فی قوله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا»، «3» فرموده: در شهادتتان از هوای نفس پیروی نکنید، تا اراده عدول از حق در شما پیدا شود، یا از اجرای عدالت در بین مردم اکراه داشته باشید. «4»
فی قوله: «لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا» «5» هم فرموده: خشمتان از بغض کفار را با ترک عدل نسبت به آنها ظاهر نکنید. «6»
علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا»، «7» فرموده: یعنی ترس به سبب عدول از حق و قسط، به واسطه پیروی از هوای نفس و ترک شهادت برای خدای متعال است. پس «أَنْ تَعْدِلُوا»،* مفعول لاجله است، و ممکن است مجرور به تقدیر لام متعلق به اتبّاع باشد؛ یعنی: «لان تعدلوا.» «8»
هم‌چنین فی قوله: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا»، «9» فرموده: این آیه، نظیر آیه دیگر: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «10» است و تفاوت این دو آیه در این می‌باشد که آیه نساء، در مقام نهی از انحراف از عدل در شهادت دادن است به واسطه پیروی از هوای نفس به جهت تمایل نشان دادن به مشهود له به سبب قرابت و نظیر آن. پس به آنچه به نفع آن خویشاوند است اما بر خلاف حق است، شهادت می‌دهد، و آیه مائده، در مقام ردّ انحراف از عدل در شهادت

---

(1). نساء/ 129.
(2). تفسیر شبّر، ص 228.
(3). نساء/ 135.
(4). تفسیر شبّر، ص 230.
(5). مائده/ 8.
(6). تفسیر شبّر، ص 247.
(7). نساء/ 135.
(8). المیزان، ج 5، ص 114.

(9). مائده/ 8.
(10). نساء/ 135.

است به واسطه بغض و خشم شاهد نسبت به مشهود علیه، پس به نوعی علیه او اقامه شهادت می‌کند تا از وی انتقام گرفته و برای حقّ خود او را بازخواست نموده باشد. این اختلاف در بیان، سبب اختلاف در قیود دو آیه می‌گردد؛ چنان‌که در آیه نساء فرمود:
«کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ»، و در آیه مائده فرمود: «کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ.» «1»
در تفسیر نمونه فی قوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، «2» آمده: و اگر می‌ترسید عدالت را (درباره همسران متعدّد) رعایت نکنید، تنها به یک همسر قناعت نمایید. «3»
باز در این تفسیر سخنی تحت عنوان: «منظور از عدالت درباره همسران چیست؟» در ذیل تفسیر آیه: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، آمده که عینا به نقل آن می‌پردازیم:
اکنون پیش از آنکه فلسفه حکم تعدّد زوجات را در اسلام بدانیم، لازم است این موضوع بررسی شود که منظور از عدالت که جزو شرایط تعدّد همسر ذکر شده است، چیست؟ آیا این عدالت مربوط به امور زندگی، از قبیل: همخوابگی و وسایل زندگی، رفاه و آسایش است، یا منظور عدالت در حریم قلب و عواطف انسانی نیز هست؟ شک نیست که عدالت در محبّت‌های قلبی، خارج از قدرت انسان است. چه کسی می‌تواند محبّت خود را که عواملش در بیرون وجود اوست، از هر نظر تحت کنترل درآورد؟ به همین دلیل رعایت این نوع عدالت را خداوند واجب نشمرده و در آیه 129 همین سوره نساء می‌فرماید: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ.»: شما هر قدر کوشش کنید نمی‌توانید در میان همسران خود (از نظر تمایلات قلبی) عدالت و مساوات را برقرار سازید. بنابراین محبّت‌های درونی، مادامی که موجب ترجیح بعضی از همسران بر بعضی دیگر از جنبه‌های عملی نشود، ممنوع نیست. آنچه مرد موظّف به آن است، رعایت عدالت در جنبه‌های عملی و خارجی است.

---

(1). المیزان، ج 5، ص 255.
(2). نساء/ 3.
(3). تفسیر نمونه، ج 3، ص 251.

از این بیان روشن می‌شود کسانی که خواسته‌اند از ضمیمه کردن آیه فوق: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، به آیه 129: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ

تَعْدِلَوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ» چنين نتيجه بگيرند كه تعدّد زوجات در اسلام مطلقا ممنوع است؛ زيرا در آيه نخست آن را مشروط به عدالت كرده، و در آيه دوم عدالت را براى مردان در اين مورد امرى محال دانسته است، سخت در اشتباهند؛ زيرا همان‌طور كه اشاره شد، عدالتى كه مراعات آن از قدرت انسان بيرون است، عدالت در تمايلات قلبى است، و اين از شرايط تعدّد زوجات نيست و آنچه از شرايط است، عدالت در جنبه‌هاى عملى است.
گواه بر اين موضوع، ذيل آيه 129 همين سوره است، آنجا كه مى‌گويد: «فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ.»؛ يعنى اكنون كه نمى‌توانيد مساوات كامل در محبّت را ميان همسران خود رعايت كنيد، لااقلّ تمام تمايل قلبى خود را متوجه يک نفر از آنان نسازيد كه ديگرى را به صورت بلا تكليف درآوريد.
نتيجه اين‌كه: كسانى كه قسمتى از اين آيه را گرفته و قسمت ديگر را فراموش كرده‌اند، گرفتار چنان اشتباهى در مسأله تعدّد زوجات شده‌اند كه براى هر محققى جاى تعجّب است. از اين گذشته، از نظر فقه اسلامى و منابع مختلف آن در ميان شيعه و اهل تسنن، مسأله تعدّد زوجات با شرايط آن جاى گفتگو و چانه زدن نيست و از ضروريات فقه اسلام محسوب مى‌شود.» «1»
هم‌چنين فى قوله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا»، «2» بيان داشته كه: جمله «تعدلوا» ممكن است از ماده عدالت و يا از ماده عدول بوده باشد. اگر از ماده عدالت باشد، معناى جمله چنين خواهد بود: «فلا تتّبعوا الهوى لان تعدلوا.»: از هواپرستى پيروى نكنيد تا بتوانيد اجراى عدالت كنيد، و اگر از ماده عدول باشد، معناى جمله چنين است: «فلا تتّبعوا الهوى فى ان تعدلوا.»: از هواپرستى در مسير انحراف از حق پيروى نكنيد. «3»

---

(1). تفسير نمونه، ج 3، ص 255.
(2). نساء/ 135.
(3). تفسير نمونه، ج 4، ص 163.

4. اعتدال در تفاسیر روایی

سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان، فی قوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، فرموده:

محمّد بن يعقوب با اسنادش از نوح بن شعیب و محمّد بن حسن نقل کند که ابن ابی عوجاء از هشام بن حکم سؤال کرد: آیا خدای متعال احکم الحاکمین نیست؟ هشام گفت: بلی، او احکم الحاکمین است. پس از آن، از او درباره آیه: «فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، پرسید که آیا این فرض نیست؟ هشام گفت: بلی. ابن ابی عوجاء گفت: پس سخن خدای عزّ و جلّ: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ»، چیست؟؛ یعنی حکیم این‌گونه سخن می‌گوید؟! هشام پاسخی نداشت، و لذا راهی مدینه شد و قصّه را برای ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، بیان کرد و آن حضرت در جواب فرمود: «امّا قوله عزّ و جلّ:" فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً"؛ یعنی بالنفقه، و اما قوله:" وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ"؛ یعنی فی المودة.» هشام می‌گوید:

هنگامی که به پاسخ دادن با این جواب اقدام نمودم و آن را به ابن ابی عوجاء خبر دادم، او گفت: و اللّه، این پاسخ از خود تو نیست!» «1»

باز بحرانی در تفسیر برهان فرموده: علی بن ابراهیم در تفسیرش آورده که مردی از زنادقه از ابا جعفر احول، درباره فرق بین دو آیه پرسید: «" فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً"، ثم قال:" وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ"، و بین القولین فرق؟»

او گفت: پاسخی برای آن نداشتم تا این‌که در مدینه به خدمت ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، رسیدم و درباره آن سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: «اما قوله: «" فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا"، فانه عنی فی النفقه، و اما قوله:" وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا"، فانه عنی فی المودة، فانه لا یقدر احد ان یعدل بین المراتین فی المودة.» ابا جعفر احول گوید: (پس از شنیدن پاسخ) به سوی آن مرد (زندیق) مراجعت کرده و آن را به او خبر دادم. او گفت: مطلبی را که بیان کردی، از حجاز است. «2»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 439، حدیث 36 و ص 558، حدیث 601- برهان، ص 209.

(2). مجمع البیان، ذیل آیه 129 سوره نساء- برهان، ص 209.

ابن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین فی قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»، فرموده: در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم آورده که از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فی قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ»، روایت شده که آن حضرت فرمود: «فی المودة.» «1»
هم‌چنین فی قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ»، به نقل از مجمع البیان فرموده:
و در معنای آن گفته شده: هرگز قادر نیستید در همه امور از جمیع جهات از قبیل: نفقه، لباس، مسکن، مصاحبت، خوش‌رفتاری، معاشرت و غیر ذلک در بین زنانتان به‌طور مساوی و به عدالت رفتار کنید، و مراد این است که: امر را بر شما سبک نمی‌کند، بلکه آن را سنگین و دشوار می‌نماید، به واسطه تمایلی که شما نسبت به بعضی از آنان دارید:
«فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ»: پس با هوا و هوس‌هایتان نسبت به کسانی که محبتی ندارید، کمال عدول را روا ندارید تا در مورد مصاحبت با آنان، با ترک ادای واجب، از قبیل: حقّ قسمت، نفقه، لباس و معاشرت به معروف، بر خودتان ظلم و ستم کرده باشید.
«فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ»؛ یعنی در نتیجه، آن را که تمایل و علاقه‌ای به او ندارید مانند کسی که بی‌شوهر یا زن شوهر مرده است، رهایش می‌کنید. از ابن عباس و دیگران، و از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهم السّلام، نیز این‌چنین روایت شده است. «2»
در تفسیر درّ المنثور آمده که سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر اخراج نمودند که او گفت: «بعث اللّه محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و الناس علی امر جاهلیتهم، الا ان یومروا بشیء و ینهوا عنه، فکانوا یسألون عن الیتامی و لم یکن للنساء عدد و لا ذکر، فانزل اللّه:" وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى فَانْكِحُوا ما طابَ الایة"، و کان الرجل یتزوج ما شاء فقال کما تخافون ان لا تعدلوا فی الیتامی، فخافوا فی النساء ان لا تعدلوا فیهن، فقصرهم علی الاربع.»: خدا محمّد صلّی اللّه علیه و آله را مبعوث نمود و در حالی که مردم در زندگی جاهلی‌شان بودند جز این‌که آنان به چیزی امر، و از چیزی نهی می‌شدند، پس درباره یتیمان سؤال

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 559، حدیث 603.
(2). همان، حدیث 603.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 180
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 199
می‌کردند و برای زنان نه تعدادی مطرح بود و نه ذکری. پس خدا نازل

فرمود: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ الایه»، و مرد از زنان آنچه می‌خواست، به زوجیت خود درمی‌آورد، پس فرمود: همچنان که خوف دارید در مورد یتیمان که عدالت را رعایت نکنید، بترسید از این‌که در بین زنان هم رعایت عدالت نکنید. پس شمار آنان را به چهار تا محدود کرد. «1»

ابن منذر فی قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ»، از ابن مسعود اخراج نمود که او گفت: «فی الجماع.» «2»

ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و بیهقی در سننش از ابن عباس درباره آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ الایه»، اخراج نمودند که او گفت: «امر اللّه المؤمنین ان یقولوا بالحق و لو علی انفسهم او آبائهم او ابنائهم؛ لا یحابوا غنیا لغناه، و لا یرحموا مسکینا لمسکنته، و فی قوله:" فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی ، فتذروا الحق فتجوروا و" إِنْ تَلْوُوا"؛ یعنی السنتکم بالشهادة او تعرضوا عنها.» «3»

5. تدبّر در آیات اعتدال

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «4»

الف- تنوع معانی و مفاهیم اعتدال با توجّه به آیات

اشاره

چهار آیه‌ای که تحت عنوان: «آیات اعتدال» به معنا، تفسیر و بررسی روایی آن پرداخته‌ایم، در دو سوره نساء و مائده که هر دو در مدینه نازل شده‌اند، قرار دارند. سوره نساء به لحاظ نزول، نود و دومین سوره، و سوره مائده به لحاظ نزول، یک صد و دوازدهمین سوره است. در اینجا معنا و مفهوم اعتدال را در هر آیه با توجّه به مفردات همان آیه بررسی و تدبّر می‌نماییم و پس از آن، به بررسی قراین و وجوه اشتراک و افتراق در آن آیات می‌پردازیم.

---

(1). درّ المنثور، ج 2، ص 118.
(2). همان، ج 2، ص 233.
(3). همان، ص 234.
(4). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 181

1. الف- معنا و مفهوم اوّل اعتدال

اعتدال به معنای اجرای مساوات در امور معیشتی زنان است. خدای متعال در سومین آیه سوره نساء چنین می‌فرماید: و اگر می‌ترسید درباره یتیمان اقساط را رعایت نکنید: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی ، پس از بین زنانی که بر شما حلالند با دو تا، یا سه تا و یا چهار تا نکاح کنید: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ.» پس اگر می‌ترسید که (در بین آنان) اجرای مساوات در امور معیشتی نکنید، پس به یکی از آنان، یا به آن کنیزانی که مالکش هستید، بسنده کنید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ»، که آن به کم‌هزینه بودن و سبکی امور معیشتی‌تان نزدیک‌تر است: «ذلِکَ أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا» («تعولو» از ماده عول و به معنای قوت و مایه معیشت شخص یا عیال و به معنای سنگین و ثقیل است).

2. الف- معنا و مفهوم دوّم اعتدال

اعتدال، به معنای اجرای مساوات در امور معیشتی زنان و تساوی علقه عاطفی (محبت) در بین آنان است. در آیه 129 سوره نساء می‌فرماید: و شما هرگز نمی‌توانید مساوات را (هم در امور معیشتی و هم در رابطه عاطفی محبّت) در بین زنان اجرا کنید، هرچند بر آن حرص ورزید: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ.» پس (حال که چنین است) همه میل و رغبت خود را به یک سو (به یکی از زنان مورد محبّت) معطوف نکنید که در این صورت آنها (یعني زنان دیگر) را هم‌چون زنان معلق (و بی‌شوهر) رها می‌نمایید: «فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ»، و اگر امر مساوات بین زنان را (با روشی نیکو) به اصلاح آورید و در کار این اصلاح، تقوا داشته باشید، البتّه که خدای تعالی (بر لغزش‌های شما) بسیار آمرزنده و مهربان است: «وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً.»

3. الف- معنا و مفهوم سوّم اعتدال

اعتدال، به معنای عدالت در شهادت دادن است، چه آن شهادت برای خود شخص باشد و چه آن برای والدین و یا خویشاوندان باشد، و لازمه اجرای آن، عدم متابعت از
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 182
هوای نفس است. در آیه 135 سوره نساء خطاب به مؤمنین می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! برپاکننده عدل و داد باشید در حالی که شاهدان و گواهانی برای خدای تعالی هستید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ»، و اگرچه (این شهادت دادن) برای خودتان یا برای والدین و یا برای خویشاوندان باشد، خواه آنان ثروتمند و بی‌نیاز باشند و خواه فقیر و محتاج: «وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً»، پس (بدانید که) خدای متعال از آن دو سزاوارتر است: «فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما»، پس برای این‌که (در امر شهادت دادن) عدالت کنید، از هوای نفس پیروی نکنید:
«فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا»، و اگر شهادت را تبدیل نموده و از شهادت دادن اعراض نمودید، پس (بدانید که) البته، خدای متعال به آنچه شما انجام می‌دهید، همیشه بسیار آگاه است: «وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً.»

4. الف- معنا و مفهوم چهارم اعتدال

اعتدال، به معنای شهادت عادلانه برای رضای خداست، اگرچه این شهادت برای گروهی باشد که مورد بغض و کینه‌اند، و لازمه اجرای آن، تقواست؛ چنان‌که در آیه هشت سوره مائده خطاب به مؤمنین می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! قیام‌کنندگان برای خدای متعال باشید در حالی که شاهدانی از روی قسط و عدالت هستید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ»، و بغض و کینه گروهی، شما را به این جرم واندارد که شهادت عادلانه ندهید: «وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا.» از روی عدالت شهادت دهید که آن (شهادت عادلانه) به تقوا نزدیک‌تر است: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ، و خود را از ارتکاب به گناه حفظ کنید؛ چون که در محضر خدای متعال هستید. البته، او به آنچه شما عمل می‌کنید، بسیار آگاه است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.»

ب- بررسی قراین و وجوه اشتراک و افتراق در آیات اعتدال

1. ب- بررسی قراین در آیات 3 و 129 سوره نساء

آیه‌های: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 183

ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ ذلِکَ أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا»، «1» و «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ»، مفسر یکدیگرند؛ زیرا آیه «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا»، به قرینه «ذلِکَ أَدْنی أَلَّا تَعُولُوا»، بنا بر آنکه «تعولوا»، از ماده عول و به معنای مایه معیشت شخص یا عیال باشد، عدالت در معیشت را بیان می‌فرماید و آیه «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»، به قرینه «فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ»، و هم‌چنین به قرینه «فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ»، عدالت در مودّت را بیان می‌نماید؛ این‌گونه که برای اجرای حکم اوّل: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ»، می‌فرماید: «فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ»: برای اجرای عدالت، همه تمایل و رغبت خود را معطوف به جانب یکی که مورد مودّت شماست، نکنید، که در این صورت، زنان دیگر به لحاظ نیازشان به شوهر، به تعلیق درمی‌آیند: «فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ»، و نیز به قرینه شرط: «وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا»: اگر مودّت و علقه عاطفی بین زنانتان را اصلاح کنید و در این امر تقوا داشته باشید: «فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً»: البتّه، خدای متعال همیشه بسیار آمرزنده و مهربان است (به‌ویژه نسبت به آن لغزش‌های غیر ارادی‌تان در مودّت بیشتر نسبت به یکی از زن‌ها) و بسیار مهربان است نسبت به شما.

2. ب- وجوه اشتراک و افتراق در آیات 135 نساء و 8 مائده

اشاره

در آیات 135 سوره نساء و 8 سوره مائده، با بیانی فصیح و بلیغ به شهادت از روی عدالت امر نموده است. اگرچه هر دو آیه خطاب به مؤمنین است، امّا در مفردات آنها، در بعضی جهات اشتراک، و از بعضی جهات افتراق است که ما در اینجا به‌طور فهرست‌وار آنها را یادآور می‌شویم.

1. 2. ب- وجوه اشتراک

1. هر دو آيه خطاب به مؤمنين است:
«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، نساء: 135، «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»، مائده: 8.
2. در هر دو آيه امر به اقامه قسط و شهادت به عدل شده است:

---

(1). نساء/ 3.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 184
«كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ»، نساء: 135، «كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ»، مائده: 8.
3. هر دو آيه اعلام مى‌دارد: خداى متعال نسبت به آنچه شما انجام مى‌دهيد، بسيار آگاه است: «فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً»، نساء: 135، «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ»، مائده: 8.

2. 2. ب- وجوه افتراق

1. در آیه نساء، مشهود له خود شخص، یا والدین و یا خویشاوندان نزدیک اویند و در آیه مائده مشهود له گروه‌های دیگرند: «وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»، نساء: 135، «شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا»، مائده: 8.
2. در آیه نساء، عامل بی‌عدالتی در شهادت، (رذیله) هوا و هوس است، و در آیه مائده، سبب بی‌عدالتی در شهادت، (رذیله) بغض و کینه است: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا»، 135: نساء، «شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا»، آیه 8: مائده.
3. در آیه نساء برای عدم متابعت از هوا و هوس در امر شهادت باید توجه کرد که کسی را که می‌خواهیم در شهادت رجحان دهیم، خدا است، و در آیه مائده، برای عدم مداخله بغض و کینه در شهادت دادن، امر شده به این‌که عادل باشیم، که چنین کاری به تقوا نزدیک‌تر است: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا»، نساء: 135، «كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ، مائده: 8.

خدایا! عدل از صفاتی است که عین ذات توست، و وسعت نعم تو به خاطر فضل بیکرانت بر همه بندگان گسترده است؛ این است که تو را به فضل بیکرانت سوگند می‌دهیم که بهره‌ای از عدلت را نصیب ما گردانی و نیز ما را موفق به اعتدال و رعایت عدل و قسط در اعمالمان نمایی، و در محاسبه اعمال هم با فضلت با ما رفتار کنی.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 185

فصل هفتم امانت

اشاره

آیات امانت در شش سوره قرآن قرار دارند: با لفظ: «أَماَنَتَهُ» در آیه 283 سوره بقره، و با لفظ: «الْأَماناتِ» در آیه 58 سوره نساء، و با لفظ: «أَماناتِكُمْ» در آیه 27 سوره انفال، و با لفظ: «لِأَماناتِهِمْ»* در آیه 8 سوره مؤمنون و در آیه 32 سوره معارج، و با لفظ: «الْأَمانَةَ» در آیه 72 سوره احزاب آمده‌اند که ما در اینجا تنها به بررسی آیات مشتمل بر الفاظ: «الْأَمانَةَ» و «الْأَماناتِ» در سوره‌های احزاب و نساء که هر دو هم در مدینه نازل شده‌اند و ترتیب نزولی و مصحفی آنها ترتیب واحدی است، می‌پردازیم. لذا بعد از تنظیم آیات، به تحقیق در معنا، و سپس به بررسی تفسیری آنها از کتب تفسیر و تفاسیر روایی علمای شیعه و اهل تسنن پرداخته و سرانجام هم با فضل الهی و با استناد به آیات در آنها تدبّر می‌کنیم.

1. تنظیم آیات امانت به ترتیب مصحفی‌شان

1. إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا. «1»

---

(1). احزاب/ 72: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 186

2. إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً. «1»

2. در معنای امانت

راغب در مفردات فرموده: اصل امن، آرامش نفس و نابودی خوف است. امن، امانة و امان، در اصل مصدرند، و امان گاهی اسم است برای حالتی که انسان در آن در آرامش است، و گاهی اسم است برای آنچه انسان نسبت به آن، آرامش دارد: «وَ تَخُونُوا أَماناتِكُمْ»؛ یعنی آنچه را مورد آرامش شما است، و «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» را گفته‌اند که آن کلمه «توحید» است، و گفته‌اند: «عدالت» است، و گفته‌اند: «حروف تهجّی» است، و گفته‌اند: آن «عقل» است، و عقل، صحیح است؛ زیرا عقل همان چیزی است که با حصول آن معرفت به توحید حاصل گردد و عدالت جاری شده و حروف تهجی آموخته شود، بلکه با حصول عقل، آنچه را یادگیری آن بر عهده انسان است، او خواهد توانست بیاموزد، و عمل نمودن به آنچه را که حسن انجام آن در تعهّد انسان است، تحقق بخشد و به واسطه آن است که بر بسیاری از آفریده‌ها برتری پیدا کند. «2»

فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها الخ»، فرموده: گفته‌اند: مراد از «الامانة» طاعت است و گفته‌اند:

مراد از آن، عبادت است و روایت شده که: علی علیه السّلام، چون وقت نماز می‌رسید، «یتململ و یتزلزل»: بیتابی نموده و به خود می‌لرزید. (پس) به او گفتند: یا امیر المؤمنین! شما را چه می‌شود؟ آن بزرگوار فرمود: «جاء وقت الصلوة، وقت امانة عرضها اللّه علی السموات و الارض، فابین ان یحملنها و اشفقن منها، و عرضها علی الجمادات، و اباؤها و اشفاقها مجاز.» اما حمل امانت، مانند قول توست که می‌گویی فلانی حامل امانت و حمل‌کننده آن است؛

---

(1). نساء/ 58: مدنی.

(2). مفردات، ص 22.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 187

می‌خواهد آن را به صاحبش ادا نکند تا از عهدش خارج کند؛ زیرا امانت مانند: سوار است برای کسی که امانت دارد. پس چون آن را ادا نمود، سواری نیست تا او را محافظت کند و او دیگر حامل آن امانت نیست و معنای «فابین»؛ یعنی ادا نکردند آن را و انسان (هم) ادا نکرد، جز این‌که حمل‌کننده آن بود، پس آن را ادا ننمود. در معنای «عرض الامانة» در مجمع البیان بر اقوالی اختلاف نمودند: یکی از آن اقوال این است که مراد،

«العرض على اهلها» است که مضاف حذف شده و مضاف اليه جای آن قرار گرفته است، و با عرضه نمودن امانت بر آنها، آنان دانستند که در تضييع امانت، گناهی بزرگ است؛ همچنان که در ترک اوامر خدای متعال و احکام او، گناه عظيم است. پس خدای متعال جرأت انسان را بر معاصی، و ترس ملايکه را از آن بيان نمود. پس معنا چنين می‌شود: «انا عرضنا الامانة على اهل السموات و الارض و الجبال و الملائكة و الانس و الجن فابين ان يحملنها.»: پس ابا نمودند اهل آنها که حمل کنند ترک آن را و کيفر آن را و گناه در آن را، و «أَشْفَقْنَ مِنْها»: ترسيدند اهل آنها از حمل آن و انسان آن را حمل نمود، «إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً»، نسبت به ارتکاب گناهان، «جهولا» به جايگاه امانت و استحقاق کيفر بر خيانت در آن. «1»

در فرهنگ لغات آمده که: امن، يامن، امانة: مورد اعتماد و اطمينان قرار گرفت، و ضدّ خاين. «2»

در فرهنگ عميد هم آمده است: و امانت به فتح همزه و نون؛ يعنی امين بودن، راستی و درستکاری، ضدّ خيانت، و نيز به معنای وديعه و چيزی که به کسی بسپارند که از آن نگاهداری کند و جمع آن، امانات است. «3»

شيخ طوسی در تفسير تبيان فرموده: امانت عبارت از آن عقدی است که وفای به آن لازم می‌گردد، (هرگاه) از آن چيزهايی باشد که شأن آن سپردن به صاحبش باشد. «4»

---

(1). مجمع البحرين، ص 497- مجمع البيان، ج 8، ص 373.

(2). ملخّص المنجد و منتهى الأرب، ص 19.

(3). فرهنگ عميد، ص 182.

(4). تبيان، ج 8، ص 333.

علامه طباطبايی در تفسير الميزان در معنای امانت گفته است: هرگاه چيزی را به وديعه نزد کسی بسپارند تا از آن چيز محافظت کند، سپس آن را به صاحبش بازگرداند (به آن امانت گويند)، و اين امانتی که در آيه 72 احزاب: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ»، ذکر شده، چيزی است که خدای متعال به انسان سپرده تا آن را برای سلامت و در راه راست و مستقيم بودن خودش، محافظت کند و سپس آن را به خدای سبحان همان‌طور که به وديعه به او سپرده، بازگرداند. «1»

3. امانت در تفاسیر

شیخ طوسی در تبیان فی قوله: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ»، فرموده: بنا بر آنکه این اشیا جماد هستند و تکلیف بر آنها صحیح نیست، در باب آن اقوالی گفته شده: یکی آنکه مراد، «انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و اهل الجبال» است، و دیگر آنکه در معنا، عظمت شأن امانت و بزرگی حقّ آن را می‌رساند و این‌که در بزرگی منزلت اگر بر کوه‌ها، آسمان‌ها و زمین، با عظمتی که آنها دارند، عرضه می‌شد و امر آن، به آنها تعلیم می‌شد، البتّه از پذیرفتن آن خوف داشتند. و فی قوله: «إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً»، فرموده: یعنی انسان به واسطه ارتکاب گناهان نسبت به خود، بسیار ستمکار و بسیار جاهل است به جایگاه امانت و کیفری که با ارتکاب گناهان استحقاق آن را می‌یابد. ابن عباس گفته است: معنای امانت، طاعت برای خدای متعال است و آن را امانت گفته‌اند، چون طاعت قابل سپردن به بنده است در حالی که او در قبول یا در ردّ بر آن مختار است. «2»

و فی قوله: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها الخ»، فرموده: در معنای آن سه قول بیان شده: قول اوّل که از ابن عباس و دیگران نقل شده و بر آن از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما السّلام، نیز روایت آمده، این است که هر چیزی که سپرده می‌شود، رد

---

(1). المیزان، ج 16، ص 370.

(2). تبیان، ج 8، ص 333.

نمودن آن (به صاحبش) لازم است. قول دوّم که از زید بن مسلم و دیگران نقل شده، آن است که مراد از امانت، «ولاة الامر» هستند و این قول از ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السّلام نیز روایت شده و فرمودند: خدای متعال به هریک از ائمه علیهم السّلام امر فرمود که امر را به امام بعد از خود تسلیم کنند، و بدین ترتیب، این وجه داخل در قول اول می‌شود؛ زیرا آن (امر امامت) از جمله چیزهایی است که خدای تعالی آن را به امانت داده است، و به همین جهت ابو جعفر، امام صادق علیه السّلام، فرمود: «انّ اداء الصّلوة و الزکاة و الصّوم و الحج من الامانة، و یکون الامر للآمر باداء الامانة من الغنائم و الصدقات و غیر ذلک مما یتعلق به حق الرعیة.»، و قول سوّم سخنی است که ابن جریح در شأن نزول آیه گفته است: آیه درباره عثمان بن طلحه نازل شده و او کلیددار خانه کعبه بود که چون مکّه فتح گردید، خدای متعال به پیامبرش امر فرمود که کلیدهای خانه کعبه را

به او باز گرداند. «1»

طبرسى در مجمع البيان فى قوله: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ»، فرموده: در معناى امانت اختلاف نمودند، پس بعضى گفته‌اند كه امانت آن چيزهايى است كه خداى متعال به طاعت آن امر فرموده و از معصيت آن نهى نموده، و گفته‌اند: امانت، همان احكام و واجباتى است كه خداى متعال آن را بر بندگانش واجب نموده است، و اين قول هم از ابن عباس و ديگران نقل شده كه گفته‌اند: آن، امانت مردم و وفاى به عقود است. «2»

و زمخشرى در تفسير كشّاف فى قوله تعالى: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ»، «3» فرموده: مراد از امانت، طاعت است؛ زيرا آن (طاعت) لازمه وجود است؛ همان گونه كه امانت لازمه ادا است، پس امر آن را بزرگ و شأن آن را عظيم نمود، و در آن دو وجه است: يكى اين‌كه اين اجرام عظيم، آسمان‌ها، زمين و كوه‌ها، اطاعت امر خداى عزّ و علا كرده‌اند و همانند آنها، جمادات و اشكال مختلف، اطاعت او را كرده‌اند، امّا انسان آن‌چنان‌كه حال اوست كه صحت بر طاعات داشته و سزاوار طاعات اوامر و نواهى او باشد؛ زيرا

---

(1). تبيان، ج 3، ص 234- مجمع البيان، ج 3، ص 63.

(2). مجمع البيان، ج 8، ص 373.

(3). احزاب/ 72.

او حيوانى عاقل و صالح براى تكليف است، امّا او اين‌چنين نبوده است. دوم آنكه آنچه را به انسان تكليف نموده، عظمت آن و سنگينى‌اش، چون بر بزرگ‌ترين مخلوق از اجرام كه خدا آن را خلق كرده، رسيد، آنها با وجود قوّت و شدّتى كه داشتند، از حمل آن اعراض كردند و از آن سرباز زدند و ترسيدند، و انسان با وجود ضعف قدرت و سستى نيرو، آن را پذيرفت و بر خود حمل كرد. «1»

هم‌چنين فى قوله: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها»، خطاب آن عام است براى هركس و در هر امانتى، و گفته‌اند: آن در مورد عثمان بن طلحة بن عبد الدّار كه كليددار خانه كعبه بود، نازل شد، و گفته‌اند: خطاب آن براى حاكمان است به اداى امانات و حكم به عدل. «2»

شبّر در تفسيرش فى قوله: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ»، در معناى امانت فرموده: آن طاعتى است كه رستگار شدن بستگى به آن دارد، پس اداى آن واجب است؛ همچنان كه اداى امانت واجب است، و قوله: «عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها»، آن، به جهت عظمت امانت است، به گونه‌اى كه اگر به اين استخوان‌ها عرضه مى‌شد و براى آنها شعور و آگاهى بود، از پذيرفتن آن خوددارى مى‌كردند، و قوله: «إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً»؛ يعنى نسبتِ به خود بسيار ستمكار است؛ چون آن را ادا ننموده، و قوله:

«جَهُولًا»؛ یعنی نادان بود به عظمت شأن آن امانت، و یا این‌که مراد از امانت آنچه است که نسبت به طاعت طبیعی و اختیاری عمومیت دارد. «3»
همین‌طور فی قوله: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها الخ»، گفته: برای هر مکلف و هر نوع امانت عمومیت دارد و از ائمه معصومین علیهم السّلام روایت است که به هر یک از ائمه امر شد که «امر» را به امام بعد از خود تسلیم نماید، و قوله: «وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ»؛ یعنی: به انصاف و مساوات حکومت کنید، و قوله: «کانَ سَمِیعاً بَصِیراً»؛ یعنی سمیع به گفتارهای شما، بصیر به کارهایتان. «4»

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 277- 276.
(2). کشّاف، ج 1، ص 535.
(3). تفسیر شبّر، ص 881.
(4). همان، ص 203.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ الخ»، فرموده: مراد از امانت، ولایت الهی است، و مراد از عرضه آن به این اشیا (زمین، آسمان و کوه‌ها) اعتبار و اهمّیت امانت است در مقایسه با این اشیا، و مراد از حمل آن امانت و سرباز زدن از پذیرشش، وجود استعداد آن امانت و نیز صلاحیت تلبّس به آن امانت و عدم صلاحیت تلبّس به آن است، و این، معنای قابل قبولی است؛ زیرا منطبق بر آیه است که آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها بنابر آنچه از عظمت، شدّت و قوت که در آنهاست، معذلک فاقد آن استعدادی‌اند که امانت الهی در آن حاصل گردد، و مراد از سرباز زدن آنها از حمل آن امانت و خوف و بیم داشتن از آن، همین است و امانت مذکور در آیه که همان ولایت الهیه و کمال صفت عبودیت است، به واسطه علم به خدای متعال و عمل صالح که همان عدل است، حاصل گردد و توصیف به این دو صفت، علم و عدل، موضوعی در برابر جهل و ظلم هست: «إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولًا.» پس انسان در حدّ خودش و بر حسب طبیعتش، ظلوم و جهول بوده و این، مصحّح حمل امانت الهیه بر او گردیده است. «1»
هم‌چنین فی قوله: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ الخ»، فرموده: مراد از امانات، عمومیّت امانت است؛ اعم از امانت مالی و غیر آن از معنویات، مانند: علوم و معارف حقّه‌ای که حقّ آن این است که حاملان آن، آنها را به اهلش از مردم برسانند، و آنچه به معنای ادای امانات و عدالت در حکم است، بنابر آنچه سیاق آیه بدان قضاوت دارد، و از ظاهر لفظ امانت و حکم عدول نمی‌شود، و متبادر در مرحله تشریع از مضمون آیه، وجوب ردّ

امانت مالی به صاحب آن، عدل قاضی و عدالت آن کسی است که در مورد قضاوت شرعی حکم می‌کند. «2»
در تفسیر نمونه فی قوله: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ الخ»، ضمن بیان اقوال مفسرین در مقصود از امانت، و بعد از تحلیلی که از استعداد فوق العاده انسان، در

---
(1). المیزان، ج 16، ص 372- 371.
(2). همان، ج 4، ص 403- 402.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 192
پاسخی جامع آورده: امانت الهی، همان قابلیت تکامل به صورت نامحدود آمیخته با اراده و اختیار، رسیدن به مقام انسان کامل و بنده خاصّ خدا و پذیرش ولایت الهیه است.
بعد با تعبیر دیگر از این امانت یاد کرده و فرموده: امانت الهی همان تعهد و قبول مسئولیت است.
در خصوص روایات در این باب آورده: اما این‌که در روایات متعدّدی که از طرق اهل بیت علیهم السّلام رسیده، این امانت الهی به قبول ولایت امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، و فرزندش تفسیر شده، به خاطر آن است که ولایت پیامبران و امامان، شعاعی نیرومند از آن ولایت کلیه الهیه است و رسیدن به مقام عبودیت و طیّ طریق تکامل جز با قبول ولایت اولیاء اللّه امکان‌پذیر نیست. «1»
هم‌چنین در تفسیر قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»، فرموده: این دو قانون مهم اسلامی: حفظ امانت و عدالت در حکومت، زیربنای یک جامعه سالم انسانی است و هیچ جامعه‌ای، خواه مادی یا الهی، بدون اجرای این دو اصل سامان نمی‌یابد.
اصل اول می‌گوید: اموال، ثروت‌ها، پست‌ها، مسئولیت‌ها، سرمایه‌های انسانی، فرهنگ‌ها و میراث‌های تاریخی همه امانت‌های الهی است که به دست افراد مختلف در اجتماع سپرده می‌شود، و همه موظفند که در حفظ این امانات و تسلیم کردن آن به صاحبان اصلی آن بکوشند، و به هیچ وجه در این امانت‌ها خیانت نشود. از طرفی، همیشه در اجتماعات، برخوردها، تضادها و اصطکاک منافع وجود دارد که باید با حکومت عادلانه حل و فصل شود تا هرگونه تبعیض و امتیاز نابجا و ظلم و ستم از جامعه برچیده شود.
همان‌طور که در بالا گفته شد، امانت منحصر به اموالی که مردم به یکدیگر می‌سپارند، نیست، بلکه دانشمندان نیز در جامعه امانتدارانی هستند که

---
(1). تفسیر نمونه، ج 17، ص 455- 453.

موظفند حقایق را کتمان نکنند، حتی فرزندان انسان، امانت‌های الهی هستند که اگر در تعلیم و تربیت آنان کوتاهی شود، خیانت در امانت شده، و از آن بالاتر، وجود و هستی خود انسان و تمام نیروهایی که خدا به او داده است، امانت پروردگارند که انسان موظف است در حفظ آنها بکوشد؛ در حفظ سلامت جسم، سلامت روح، نیروی سرشار جوانی و فکر و اندیشه کوتاهی نکند، و لذا نمی‌تواند دست به انتحار و یا ضرر به خویشتن بزند، حتی از بعضی از احادیث اسلامی استفاده می‌شود که علوم، اسرار و ودایع امامت که هر امامی باید به امام بعد بسپارد، در آیه فوق داخل است. قابل توجّه این‌که در آیه فوق، «مسأله ادای امانت» بر «عدالت» مقدّم داشته شده. این موضوع شاید به خاطر آن است که مسأله عدالت در داوری، همیشه در برابر خیانت لازم می‌شود؛ زیرا اصل و اساس این است که همه مردم امین باشند، ولی اگر فرد یا افرادی از این اصل منحرف شدند، نوبت به عدالت می‌رسد که آنها را به وظیفه خود آشنا سازند. «1»
جویباری در تفسیر بصائر قوله تعالی: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ» را با استناد به آیه 57 سوره مؤمن: «لَخَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ»، و آیات 27، 28 سوره نازعات: «أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّماءُ بَناها. رَفَعَ سَمْكَها فَسَوَّاها»، تفسیر فرموده: ما امامت و خلافت کبری و ولایت الهیه را که دین حق به وسیله آن از لحاظ علم و عمل به کمال می‌رسد، بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها با آن بزرگی جرم، عظمت ثقل و شدتشان، عرضه نمودیم.
همین‌طور قوله: «فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها» را با استناد به آیات 2 تا 5 سوره شوری: «كَذلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ ... تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ»، و 21 سوره حشر: «لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»، و 31 سوره رعد: «وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ»، به زبان عربی تفسیر نموده که ترجمه آن چنین است: پس به واسطه فقدان استعداد حمل و عدم صلاحیت و لیاقت برای آن، از

---
(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 432- 431.

حمل آن امانت خودداری نمودند و از آن ترسیدند. پس خودداری آنها از حمل آن امانت، به سبب عدم مقتضی در آنها بود نه به جهت سرپیچی‌شان؛ پس خودداری آنها، از لحاظ تکوین و به سبب عدم استعداد برای حمل امانت بود؛ پس قضیه سالبه منتفی به انتفای موضوع خود است. (به عبارتی) اعلان این مطلب است که: انسان آمادگی و استعداد حمل امانت

را دارد که آن، کمال دین حق و به کمال رسیدن اجتماع بشری و سعادت در دو دنیاست، و هرچه ماسوای او باشد، در وسعت او نخواهد بود. از این مطلب چنین برمی‌آید که کرامت و شرف این انسان، او را لایق چنین امانتی نموده است، مانند شرافت وجود بر عدم؛ به این‌که ما سوای او نسبت به این امر، مانند اعدام‌اند، و انسان هم‌چون وجود، لایق آن است؛ همان‌طور که انسان کلی، نسبت به غیرش امین است. این امانت یکی از دو چیز ثقیل است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آنها را بر ما گذاشت که (اینک ما) ناگزیر به حفظ و ادای حقّ آن و رد نمودنش به اهلش هستیم، و فی قوله تعالی: «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ» هم فرموده: و حمل این امانت، با آن سنگینی و عظمت، توسّط انسان، با وجود کوچکی جثّه و ضعف جسمی‌اش، به واسطه استعداد و صلاحیت او برای حمل این امانت است و این‌که او حقّ امانت را به وجه آن ادا می‌نماید، و لکن او خیانت کرد، و آن را از صاحبش غصب نمود و آن را به کسی که استحقاق آن را داشت و لایقش بود، رد نکرد: «إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً»، «ظلوم»، بر صاحب امانت به غضب، و بر نفس خودش به عذاب، و بر جامعه بشری به سد شدن در به کمال رسیدن دینی آنان و به سعادت دو دنیا نایل شدن ایشان، «جهول» به مکان موقعیت امانت، پس حمل کرده آن را درحالی‌که لایقش نبود. بنابراین وصف به ظلم و جهل، لایق کسی است که به امانت خیانت کرد و در حقّ آن کوتاهی نمود، نه کسی که آن را بر خود حمل نمود و امانتداری کرد و حقّ آن را ادا نمود. «1»

---

(1). بصائر، ج 32، ص 322.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 195

4. امانت در تفاسیر روایی

سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان، ابن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین و رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»، روایاتی را از عیون الأخبار الرضا، معانی الاخبار، اصول کافی، احتجاج طبَرسی، عوالی اللئالی، تهذیب الاحکام، بصائر الدرجات و تفسیر علی ابن ابراهیم ذکر نموده‌اند که ما در اینجا تنها به نقل عین کلام معصوم علیه السّلام و ترجمه فارسی آن می‌پردازیم:

1. فی عیون الأخبار الرضا با اسنادش تا حسین بن خالد، و او این‌چنین گوید: از ابی الحسن، علی بن موسی الرضا علیه السّلام، فی قوله عزّ و جلّ: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها الخ»، سؤال نمودم. پس آن حضرت فرمود: «الامانة، الولایة؛ من ادعاها بغیر حقّ، کفر.» «1»

2. در کتاب معانی الاخبار با اسنادش تا مفضل بن عمر، و او گوید که ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فرمود: «ان اللّه تبارک و تعالی خلق الارواح قبل الاجساد بالفی عام، فجعل اعلاها و اشرفها محمّد و علی و الحسن و الحسین علیهم السّلام و الائمه صلوات اللّه علیهم، فعرضها علی السموات و الارض و الجبال فغشیها نورهم، فقال اللّه تبارک و تعالی للسموات و الارض و الجبال:

هولاء احبائی و اولیائی و حججی علی خلقی و ائمة بریّتی؛ ما خلقت خلقا هو احب الی منهم؛ لهم و لمن تولاهم، خلقت جنتی، و لمن خالفهم و عاداهم، خلقت ناری، فمن ادعی منزلتهم منّی و محلّهم من عظمتی، عذبته عذابا لا اعذّبه احدا من العالمین و جعلته مع المشرکین فی اسفل درک من ناری، و من اقرّ بولایتهم و لم یدّع منزلتهم منّی و مکانهم من عظمتی، جعلته معهم فی روضات جناتی، و کان لهم فیها ما یشاون عندی، و ابحتهم کرامتی، و احللتهم جواری، و شفّعتهم فی المذنبین من عبادی و امائی، فولایتهم امانة عند خلقی.»: خدای تبارک و تعالی ارواح را دو هزار سال پیش از اجساد، آفرید، پس عالی‌ترین و شریف‌ترین آنها را، محمّد، علی، حسن، حسین و ائمه علیهم السّلام قرار داد. بعد آنان را بر آسمان‌ها زمین و کوه‌ها عرضه نمود و بعد با

---

(1). برهان، ص 865- نور الثقلین، ج 4، ص 310- بصائر، ج 32، ص 382.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 196

نور ایشان، آنها را پوشاند. پس خدای تبارک و تعالی به آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها فرمود:

اینان دوستان من، اولیای من و حجّت‌های من بر خلق من و پیشوایان بدون عیب از جانب من هستند. خلقی را محبوب‌تر از آنان نزد خود نیافریدم. بهشت من برای آنان و برای کسی است که از آنان فرمانبرداری کند، و جهنم من برای کسی است که با آنان دشمنی و مخالفت نماید. پس هرکه ادعای منزلت آنان را در نزد من بکند و ادعای موقعیت آنان از جانب عظمت من را بنماید، آن‌چنان عذابی به او می‌چشانم که احدی از جهانیان را این‌چنین عذاب نکرده‌ام و او را همراه با مشرکان در پایین‌ترین درکه آتش جهنم قرار می‌دهم، و کسی که اقرار به ولایت آنان نماید و ادعای منزلت و موقعیت آنان را از عظمت من نداشته باشد، او را در روضات بهشت خود قرار می‌دهم. در آن جنات، برای آنان است، هرآنچه از نزد من بخواهند، و کرامت خود را بر آنان مباح کنم و آنان را نزد خود فرود آورم و ایشان را شفیع گنهکاران از بندگانم گردانم، پس ولایت آنان، امانت است نزد خلق من. «فایکم یحملها باثقالها و یدعیها لنفسه؟ فأبت السموات و الارض و الجبال ان یحملنها و اشفقن منها من ادعاء منزلتها و تمنی محلها من عظمة ربهم.»: پس کدامین از شما آن امانت را با آن سنگینی‌اش تحمّل کرده و آن را برای نفس خودش ادعا می‌کند؟ پس آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها از حمل آن سرباز زدند و ترسیدند از این‌که منزلت آن امانت را ادّعا کنند و موقعیت آن را از عظمت پروردگارشان تمنّا بنمایند.
«فلما اسکن اللّه عزّ و جلّ آدم و زوجته الجنة، قال لهما: " کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ"؛ یعنی شجرة الحنطة، " فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ"، فنظرا الی منزلة محمّد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة بعدهم، فوجداها اشرف منازل اهل الجنة، فقالا: ربنا لمن هذه المنزلة؟ فقال اللّه جلّ جلاله: ارفعا رؤسکما الی ساق العرش، فرفعا رؤوسهما فوجدا اسماء محمّد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السّلام مکتوبة علی ساق العرش بنور من نور اللّه الجبار جلّ جلاله، فقالا: یا ربّنا! ما اکرم اهل هذه المنزلة علیک و ما احبهم الیک و ما اشرفهم لدیک؟ فقال اللّه جلّ جلاله: لولاهم، ما خلقتکما، هؤلاء خزنة علمی و امنائی علی سرّی، آباکما ان

تنظر الیهم بعین الحسد و تمنیّا منزلتهم عندی و محلّهم من کرامتی فتدخلان بذلک من نهیی و عصیانی فتکونا من الظالمین.»: پس همین که خدای عزّ و جلّ آدم و همسرش را در بهشت ساکن گردانید، به آن دو گفت: «کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ.»؛ یعنی به گیاه گندم، «فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ.» بعد آن دو به منزلت محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه پس از آنان نظر افکندند، بعد آن را در مشرف‌ترین منازل اهل بهشت یافتند، پس آن دو گفتند: پروردگارا! این منزلت برای

کیست؟ پس خدای جلّ جلاله فرمود: سرتان را بالا گرفته و به ساق عرش بنگرید. آنان سرشان را بالا نمودند، در آنجا نام‌های مبارک محمّد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ائمه علیهم السّلام را که با نوری از نور خدای جبار جلّ جلاله نوشته شده بود، دیدند. پس آن دو گفتند: پروردگارا! چقدر اهل این منزلت بر تو گرامی‌اند و چقدر آنان در نزد تو محبوبند و چقدر آنان در پیشگاه تو با شرافت هستند؟ پس خدای جلّ جلاله فرمود: اگر آنان نبودند، شما را خلق نمی‌کردم ایشان گنجینه علم من و امینان بر سرّ منند. شما نخواهید که با دیده حسادت به آنان بنگرید و منزلت آنان را نزد من و موقعیت آنان از کرامتم را تمنّا کنید که در این صورت داخل در نهی و نافرمانی من خواهید بود و از شمار ستمکاران می‌شوید.
«قالا: ربنا و من الظالمون؟ قال: المدعون لمنزلتهم بغیر حق. قالا: ربنا فأرنا منزلة ظالمیهم من نارک حتی نراها؛ کما رأینا منزلتهم فی جنتک، فأمر اللّه تبارک و تعالی النار، فابرزت جمیع ما فیها من الوان النکال و العذاب، و قال عزّ و جلّ: مکان الظالمین لهم المدعین لمنزلتهم فی اسفل درک منها؛ کلما ارادوا ان یخرجوا منها، اعیدوا فیها، و کلما نضجت جلودهم، بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب. یا آدم! و یا حوا! لا تنظرا الی انواری و حججی بعین الحسد، فاهبطکما عن جواری، و احلّ بکما عن هوانی فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ لِيُبْدِيَ لَهُما ما وُورِيَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدِينَ. وَ قاسَمَهُما إِنِّي لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ. فَدَلَّاهُما بِغُرُورٍ" و حملهما علی تمنّی منزلتهم فنظر الیهم بعین الحسد، فخذلا حتی اکلا من شجرة الحنطة، فعاد مکان ما اکلا شعیرا؛ فاصل الحنطة کلها مما

لهم یأکلاه، و اصل الشعیر کله مما عاد مکان ما اکلاه، فلما اکلا من الشجرة طار الحلی و الحلل عن اجسادهما و بقیا عریانین، " وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ". قالا:" رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ." قال: اهبطا من جواری فلا یجاورنی فی جنبی من یعصینی، فهبطا موکولین الی انفسهما فی طلب المعاش.»: آن دو گفتند: پروردگارا! و ستمکاران چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان که بدون حق مدّعی منزلت آنان هستند. آن دو گفتند:
پروردگارا! پس منزلت ستمکارانی را که به آنان ستم روا داشتند را در آتش جهنمت به ما نشان بده تا ما آن را مشاهده کنیم؛ همان‌طور که منزلت آنان را در بهشت به ما نشان دادی. پس خدای تبارک و تعالی امر به آتش فرمود، پس همه آنچه از انواع عقوبت و عذاب در آن بود، ظاهر گردید، و خدای عزّ و جلّ فرمود: مکان ستمکارانی که مدّعی منزلت آنان

هستند، در پایین‌ترین درجه آن آتش است؛ هر زمانی که بخواهند از آن خارج گردند، به آن بازگردانده شوند، و هر زمان پوست آنان کباب شود، آن را به پوستی غیر آن تبدیل می‌کنیم تا عذاب را بچشند. ای آدم و ای حوا! با دیده حسد به نورها و حجّت‌های من نظر نیفکنید که در این صورت شما را از جوار خودم فرود آورم و شما را در ذلّت و خواری غوطه‌ور نمایم، «فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطانُ لِيُبْدِیَ لَهُما ما وُورِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما وَ قالَ ما نَهاكُما رَبُّكُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونا مِنَ الْخالِدِينَ. وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَكُما لَمِنَ النَّاصِحِينَ. فَدَلَّاهُما بِغُرُورٍ»، و حمل نمود آن دو را بر درخواست و تمنّای منزلت آنان. پس آن دو با دیده حسد به آنان نظر افکندند، پس ذلیل و خوار شدند تا آنکه از آن درخت گندم خوردند. پس مکان آنچه خوردند، جو رویید. پس ریشه گندم از چیزهایی بود که آنان می‌خوردند و ریشه جو، همه‌اش، چیزهایی بود که به جای آنچه آنان می‌خوردند، برمی‌گشت. پس چون از آن گیاه خوردند، زینت‌ها و زیورهایشان از جسم آنان پرید و لخت و عریان ماندند، «وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ.»
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 199
آن دو گفتند: «رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ.» خداوند گفت: پس از آنجا که نافرمانی من نمودید، مجاور من در بهشت نمانید، پس آن دو فرود آمدند در حالی که معاششان به خودشان موکول شده بود؛
«فلما اراد اللّه عزّ و جلّ ان يتوب عليهما، جاءهما جبرئيل عليه السّلام فقال لهما: انكما ان ظلمتما انفسكما بتمنّی منزلة من فضل عليكما، فجزاءكما ما قد عوقبتما به من الهبوط من جوار اللّه عزّ و جلّ الی ارضه، فسلا ربكما بحق الاسماء التی رأيتموها علی ساق العرش حتی يتوب عليكما. فقالا:
اللهم انا نسألك بحق الاكرمين عليك، محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين و الائمة، الا تبت علينا و رحمتنا، فتاب اللّه عليهما انه هو التواب الرحيم، فلم يزل انبياء اللّه بعد ذلك يحفظون هذه الامانة و يخبرون بها اوصياءهم و المخلصين من امتهم، فيأبون حملها و يشفقون من ادعائها، و حملها الانسان الذی قد عرف باصل كل ظلم منه الی يوم القيامة، و ذلك قول اللّه عزّ و جلّ:" إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا".»:
پس چون خدای عزّ و جلّ اراده فرمود که توبه آن دو را بپذیرد، جبرئیل علیه السّلام بر آنان فرو آمد و فرمود: شما دو نفر با تمنّای منزلت کسی که برتر از شماست، بر خودتان ستم نمودید، پس سزای شما در عقوبت همان نزولتان از جوار رحمت خدای عزّ و جلّ به زمین او بود، پس از

پروردگار خود به حقّ اسمایی که بر ساق عرش دیدید، بخواهید که توبه شما را بپذیرد، پس آن دو گفتند: «اللهم انا نسألک بحق الاکرمین علیک محمّد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمة الا تبت علینا و رحمتنا.» پس خدا توبه بر آنها را پذیرفت که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. از این‌رو بعد از آن، همواره پیامبران الهی این امانت را حفظ نموده و اوصیایشان و مخلصین از امتشان را بدان خبر دادند. پس آنان از حمل آن سرباز زده و از ادعای آن می‌ترسیدند و آن را انسانی حمل نمود که تا روز قیامت به این اصل شناخته شده که هر ظلمی از ناحیه او نشأت می‌گیرد و این است سخن خدای عزّ و جلّ: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 200
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 249
الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا.» «1»
3. در کتاب معانی الاخبار با اسنادش تا ابا بصیر و او چنین گوید: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ الی آخر آیه»، پرسیدم و آن بزرگوار فرمود: «الامانة، الولایة، و الانسان، ابو الشرور المنافق.» «2»
4. در اصول کافی با اسنادش از اسحاق بن عمار، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ ... الخ»، روایت کرده که آن بزرگوار فرمود: «هی ولایة امیر المؤمنین.» «3»
5. و با اسنادش تا برید عجلی، و او گوید که از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام، درباره این گفته خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ»، سؤال نمودم و آن بزرگوار فرمود: «ایّانا عنّی؛ ان یؤدیّ الامام الاوّل الی الامام الذی بعده الکتب و العلم و السّلاح، و اذا حکمتم بین الناس، ان تحکموا بالعدل الذی فی ایدیکم.»: ما قصد شده‌ایم؛ این‌گونه که هر امامی را به امام بعد از خود کتاب، علم و سلاح را بسپارد و چون میان مردم حکم کنید، به آن عدلی که از دست شما برمی‌آید، حکم کنید. «4»
6. و با اسنادش از احمد بن عمر، و او گوید درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها»، از امام رضا علیه السّلام سؤال نمودم و آن بزرگوار فرمود: «هم الائمة من آل محمّد؛ ان یؤدی الامام الامامة الی من بعده، و لا یخص بها غیره و لا یزویها عنه.»: آنان امامان از آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله هستند؛ این‌که امام «امامت» را به امام بعد از خودشان بسپارد و آن را به غیر او مختص نگرداند و از امام بعد از خود

آن را منع نکند. «5»
7. و با اسنادش تا معلی بن خنیس، و او گوید که از ابا عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره

____
(1). نور الثقلین، ج 4، ص 309- 311، حدیث 259- برهان، ص 865- بصائر، ج 32، ص 385- 382.
(2). نور الثقلین، ج 4، ص 312، حدیث 260- برهان، ص 865- بصائر، ج 32، ص 382.
(3). نور الثقلین، ج 4، ص 312، حدیث 261- برهان، ص 865.
(4). برهان، ص 334.
(5). برهان، ص 334- نور الثقلین، ج 1، ص 496، حدیث 320، به نقل از محمّد بن فضیل.

سخن خدای اللّه عز و جل: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها»، سؤال نمودم؟
آن بزرگوار فرمود: «امر اللّه الامام الاول ان یدفع الی الامام الذی بعده کل شیء عنده.»: خدای متعال به امام اول امر فرمود که هرچه را نزد اوست، به امامی که بعد از اوست، تحویل دهد. «1»
8. و زراره و محمّد بن مسلم از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما السّلام، روایت کنند که آن دو بزرگوار فرمودند: «الامام یعرف بثلاث خصال: انه اولی الناس بالذی کان قبله، و انه عنده سلاح النبی، و عنده الوصیه، و هی التی قال اللّه فی کتابه:" إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها"، و قال: ان السلاح فینا بمنزلة التابوت فی بنی اسرائیل؛ یدور الملک حیث دار السلاح؛ کما کان یدور حیث دار التابوت.» «2»
9. و ابن شهر آشوب گوید که امام صادق علیه السّلام درباره گفته اللّه تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها»، فرمود: «یؤدی الامام الی امام عند وفاته.» «3»
10. و شیخ در تهذیب با اسنادش تا معلی بن خنیس، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کرده که بر آن بزرگوار، فرموده خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ»، را تلاوت نمودم، آن بزرگوار فرمود:
«علی الامام، ان یدفع ما عنده الی الامام الذی بعده، و امرت الائمة بالعدل، و امروا الناس ان یتبعوهم.»: بر امام است که آنچه نزد اوست، به امام بعد از خودش تحویل دهد، و به امامان دستور داده شد که به عدالت عمل کنند، و به مردم فرمان دادند که از آنان متابعت و پیروی نمایند. «4»

11. ابن جمعه عروسی از کتاب معانی الاخبار با اسنادش تا یونس بن عبد الرحمن، و او گوید که: از موسی بن جعفر علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها»، سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: «هذه مخاطبة لنا خاصة؛ امر اللّه تبارک

(1). برهان، ص 234- نور الثقلين، ج 1، ص 496، حديث 321.
(2). برهان، ص 234.
(3). همان، ص 234.
(4). همان، ص 234.

و تعالى كل امام منا ان يؤدى الامام الذى بعده ما يوصى اليه. ثم هى جارية فى سائر الامانات، و لقد حدثنى ابى عن ابيه: ان على بن الحسين عليه السّلام قال: لاصحابه عليكم باداء الامانة؛ فلو ان قاتل الحسين بن على عليه السّلام ائتمننى على السيف الذى قتله به، لاديته اليه.»: این خطاب خاصّ ماست که خدای تبارک و تعالی به هر امامی از ما، امر فرموده که وصیتی را که به او شده است، به امامی که بعد از اوست، تحویل نماید. پس از آن، (خطاب) در امانات دیگر نیز جاری و ساری است و پدرم از پدرش این حدیث را برای من فرمود که علی بن حسین علیه السّلام به یارانش چنین فرمود: بر شما باد به رد نمودن امانت، که اگر قاتل حسین بن علی علیه السّلام آن شمشیری را که با آن او را به قتل رسانیده، نزد من به امانت می‌گذاشت، البتّه که من آن (امانت) را به او برمی‌گردانیدم. «1»

12. در مقدمه کتاب مرآة الانوار (مقدمه تفسیر برهان) در شرح لغوی امانت، خلاصه بعضی روایات را ذکر نموده است که ما در اینجا عینا آن را نقل کرده و بعد به ترجمه آن می‌پردازیم:

«و قد ورد فى الزيارات و غيرها من الروايات الكثيرة التى مضى بعضها فى المقدمات السابقة و يأتى بعضها ايضا: ان النبى صلّى اللّه عليه و آله و الأئمه امناء اللّه، و ان كلا منهم امين اللّه فى ارضه و على خلقه و على دينه و على كتابه و على وحيه و على علمه، على اختلاف الروايات، و لا شك انهم الامناء على جميع الامور؛ كما هو مقتضى منصب الامامة و الخلافة، و لهذا ورد غير مرة كما فى تفسير فرات بن ابراهيم و غيره: ان النبى صلّى اللّه عليه و آله مكررا قال، حتى فى مرضه:" ان عليا امينى على امتى"، و فى بعض:" انا و هذا؛ يعنى عليا، امينا هذه الامة و ابواها و راعياها"، و فى الكافى عن الرضا عليه السّلام: قال فى حديث له:" ان الامام عليه السّلام امين اللّه فى خلقه"، الخبر، و يؤيد هذا ما فى تفسير فرات بن ابراهيم عن الصادق عليه السّلام قال:" ان اللّه جعل الأئمة

مستودعا لسره"، و فى بعض الروايات:" استودعكم اللّه امر خلقه"، و سيأتى فى ترجمة البلد و فى سورة التين ما يدل على تأويل البلد الامين

(1). نور الثقلين، ج 1، ص 495، حديث 318.

بالنبى صلّى اللّه عليه و آله و كذا بالأئمة، و صحته على كلا معنيى الامين؛ اعنى ما ذكرها هنا و ما تقدم فى الامن، ظاهرة؛ لان كلامهم امن لمن التجأ اليه، و مأمون به فى جميع الامور، كما حققناه انفا، و كذا حال تأويل ما سيأتى ايضا فى قوله تعالى فى سورة الدخان:" مَقامٍ أَمِينٍ" و غيره مما ورد فى القران مأوّلا بالأئمة او ولايتهم و نحو ذلك مقيداً بقيد الامين، و ربما يخص بعض المواضع باحد المعنيين، فلا تغفل، و اما الامانة، فقد ورد تأويلها بهم عليهم السّلام و بولايتهم و امامتهم، فلكل موضع ما يناسبه، ففى بعض الاخبار:" ان الأئمة الامانة المستودعة، و ان اللّه استودعهم اوليائه المؤمنين فى ارضه"، و فى بعض الزيارات:" اشهد انكم الامانة المحفوظة"، و الظاهر ان المراد وجوب مراعاتهم و موالاتهم و اطاعتهم و ترک ما لا يرضيهم؛ كما ورد فى حديث الثقلين المشهور بين العامة و الخاصة، و فى بعض الزيارات:" انتم امانات النبوة"؛ اى امانة من النبى صلّى اللّه عليه و آله، و فى تفسير فرات عن الباقر عليه السّلام قال:" نحن الامانة التى عرضت على السموات و الارض و الجبال". اقول: لعل مراده عليه السّلام ولايتهم؛ كما مر فى الفصل الرابع من المقالة الثانية من المقدمة الاولى، ما يدل على ان الامانة التى عرضت على الخلق، امانة على عليه السّلام و ولايته، و قد مرّ فى الانسان ايضا ما يدل على ذلک صريحا، و سيأتى بعض الاخبار عن تفسير الاية، و فى تفسير فرات عن الشعبى قول اللّه تعالى:" إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها"، قال: اقولها و لا اخاف الا اللّه و هى ولاية على، و فى كتاب سعد السعود، رأيت فى تفسير عن الباقر عليه السّلام فى هذه الاية، انه قال:" هذه الاية فى امر الولاية؛ ان تسلم الى آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله"، و فى روايات عديدة:" ان هذه الامانة امر اللّه تعالى الامام الاول ان يوصلها الى الامام الذى بعده و ان لا يزويها عنه". اقول: سياتى فى الخيانة ما يدل على ان كل انسان مأمون على ما افترض اللّه عليه، و لا شک ان اصل الفرائض و اعظمها ولاية الائمة و امامتهم، فلذا أوّلت الاية بها، و هكذا حال تأويل كثير من الآيات، فلا تغفل، و ما بمعناه كمن امن و الذين امنوا و امثالها.» «1»

: و در زيارات و غير آن از روايات بسيارى كه بعضى آنها را در مقدمات قبلى بيان

(1). مقدمه كتاب مرآة الانوار، ص 59- 58.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 204
نمودیم و بعضی آنها نیز خواهد آمد، وارد شده که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امامان، امانتداران خدای متعال هستند، و همه آنان، امین خدای عزّ و جلّ در زمین او و بر خلق او، بر دین او، بر کتاب او، بر وحی او و بر علم او، بنا بر اختلاف روایات، هستند، و هیچ شکی نیست که آنان امانتداران بر همه امورند؛ همچنان که چنین چیزی اقتضای منصب امامت و خلافت است و به همین جهت بیش از یک بار وارد شده است؛ چنان‌که در تفسیر فرات بن ابراهیم و غیر آن آمده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مکررا حتی در حال بیماری‌اش فرمود:
همانا، علی، امین من بر امّتم است، و در برخی دیگر از روایات آمده: من و این شخص؛ یعنی علی، امنای این امت بوده و هردوی ما، پدران و اولیای نعمت آنیم.
در کتاب کافی از امام رضا علیه السّلام در حدیثی آمده که ایشان فرمود: همانا امام علیه السّلام امین خدای تعالی در خلق اوست، الخبر، و در تأیید این حدیث، در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که آن حضرت فرمود: همانا، خدای عزّ و جلّ ائمه را ودیعه‌دار سرّ خودش قرار داد، و در بعضی از روایات است که حق تعالی امر خلقش را به شما ودیعه داد، و در ترجمه سوره بلد و سوره تین به زودی خواهد آمد. تأویل بلد امین، چیزی است که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نیز بر ائمه علیهم السّلام دلالت دارد و نیز صحت آن به معنای امین بودن هر دو چیزی است که آن را در آنجا ذکر نمودند و آنچه ظاهرا در «امن» متقدم است. زیرا کلام آنان امن است برای کسی که به آن پناه ببرد و در جمیع امور مورد امنیت است همچنان که عن قریب محقق گشت، و هم‌چنین است حال تأویل آنچه به زودی در فرموده خدای متعال در سوره دخان: «فِی مَقامٍ أَمِینٍ»، خواهد آمد و غیر آن از آنچه در قرآن کریم وارد گردیده و به ائمه یا به ولایت آنان تأویل می‌گردد و نحو آنکه مقید به قید امین است، و چه بسا در برخی از جاها به یکی از دو معنا اختصاص دارد، بنابراین غفلت نکن.
و اما مسأله امانت، به آنان (ائمه علیهم السّلام) و به ولایت و به امامت آنان تأویل می‌گردد، و در هر موضعی بدانچه که مناسب با آن موضع است، تأویل می‌گردد، پس در بعضی
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 205
اخبار، ائمه ودیعه‌دار امانتند و خدای متعال ولایت بر مؤمنان در روی زمینش را به آنان ودیعه داده است، و در برخی از زیارات چنین آمده که: «اشهد انکم الامانة المحفوظة» که ظاهرا مراد از آن، وجوب مراعات ولایت، اطاعت آنان و ترک آنچه مورد ناخشنودی ایشان است، باشد.

هم‌چنین در حدیث ثقلین که مشهور بین عامه و خاصه است، و نیز در برخی از زیارات وارد شده است که: «انتم امانات النبوة.»: شما اماناتی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هستید، و در تفسیر فرات از امام باقر علیه السّلام منقول است که ایشان فرمود: «نحن الامانة التی عرضت علی السموات و الارض و الجبال.» من این‌طور می‌گویم که شاید مراد آن بزرگوار علیه السّلام، ولایت آنان است؛ چنان‌که در فصل چهارم از مقاله دوم از مقدمه اولی گذشت آنچه دلالت دارد بر این‌که امانتی که بر خلق عرضه شده، امانت علی علیه السّلام و ولایت اوست، و نیز در (سوره انسان) گذشت آنچه صریحا بر آن دلالت دارد، و به زودی در برخی از اخبار تفسیر آیه خواهد آمد، و در تفسیر فرات از شعبی درباره قول خدای تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها»، نقل نموده که: من آن را می‌گویم و از کسی به‌جز خدای تعالی ترس و باکی ندارم و آن «ولایت علی علیه السّلام» است، و در کتاب سعد السعود در تفسیری از امام باقر علیه السّلام درباره این آیه دیدم که آن بزرگوار فرمود: «هذه الاية فی امر الولاية؛ ان تسلم الی آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله.»: این آیه درباره مسأله ولایت است که به آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله تسلیم گردد، و در روایات بسیاری است که: «ان هذه الامانة امر اللّه تعالی الامام الاول ان یوصلها الی الامام الذی بعده و ان لا یزویها عنه.»: این امانت، فرمان خدای متعال به امام اول است که آن را به امام بعد از خود برساند و آن را از او فروگزاری نکند.

من می‌گویم، در بحث خیانت خواهد آمد آنچه دلالت دارد بر این‌که هر انسانی امانتدار است نسبت به آنچه که خدای تعالی بر او واجب گردانیده، و هیچ شکی نیست که اصل واجبات و اعظم آنها، ولایت ائمه و امامت آنهاست. بنابراین آیه به آنان تأویل شده است، و هم‌چنین است حال و کیفیت تأویل بسیاری از آیات، پس غافل مباش! و آنچه به معنای آن است، مانند: «من امن»، «الذین امنوا» و امثال آنها. «1»

---

(1). مقدمه کتاب مرآة الانوار، ص 59- 58.

13. ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن انباری در کتاب اضداد درباره قوله: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ الايه»، از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمودند که او گفت: «" الأمانة": الفرایض، عرضها اللّه علی السموات و الارض و الجبال، ان ادوها، أثابهم، و ان ضیعوها، عذبهم، فکرهوا ذلک و اشفقوا من غیر معصیة و لکن تعظیما لدین اللّه ان لا یقوموا، ثم عرضها علی آدم، فقبلها بما فیها، و هو قوله:" وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا"؛ یعنی غرا بامر اللّه.»: امانت، واجبات است

کهَ خدا آن را بر آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها عرضه نمود که اگر آنها را ادا کنند، به آنان پاداش می‌دهد، و اگر آنها را تضییع کنند، آنان را عذاب می‌کند، پس آن را ناخوش داشتند و بدون نافرمانی، از آن ترسیدند، و لکن به جهت تعظیم نسبت به دین خدا، آن را برپا نکردند. سپس آن را بر آدم عرضه نمود، پس به واسطه آنچه در آن بود، آن را پذیرفت، و آن است قوله: «وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولًا.»؛ یعنی نسبت به امر خدا فریفته و غفلت‌زده گردید. «1»

14. ابن جریر از طریق عوفی درباره قوله: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ الایة» از ابن عباس اخراج نمود که گفت: «انه لم یرخص لموسر و لا لمعسر.»؛ یعنی البتّه، نه توانگر و نه تنگدست، هیچ‌کدام آزاد و رها نیستند. «2»

5. تدبّر در آیات امانت

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3».

الف- تدبّر در آيه: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً.» «4»

1. الف- این کدامین امانت الهی است

که آسمان‌ها، زمین و کوه‌ها از حمل آن سرباز زدند و ترسیدند، اما انسان آن را حمل نمود؟

---

(1). درّ المنثور، ج 5، ص 225- 224.
(2). درّ المنثور، ج 2، ص 175.
(3). ص/ 29.
(4). احزاب/ 72.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 207

در پاسخ با استناد به آیات کریمه می‌گوییم: این امانت، قوای دراکه آدمی؛ یعنی ادراک، بینش و عقل است که به واسطه سمع و بصر و فؤاد حاصل می‌گردد و این واسطه‌ها مسئول حفظ این امانت الهی هستند:

- وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا. «1»

- وَ اللَّهُ أَخْرَجَکُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهاتِکُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. «2»

2. الف- حفظ این امانت در به کارگیری قوای دراکه

اشاره

و تحقق آن به صورت تفکر و تعقل بر روی آیات الهی است:

1. 2. الف- تفكّر:

- وَ هُوَ الَّذِی مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِیها رَواسِیَ وَ أَنْهاراً وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِیها زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «3»
- هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَکُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فِیهِ تُسِیمُونَ. یُنْبِتُ لَکُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخِیلَ وَ الْأَعْنابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «4»
- وَ أَوْحی رَبُّکَ إِلَی النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا یَعْرِشُونَ. ثُمَّ کُلِی مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ فَاسْلُکِی سُبُلَ رَبِّکِ ذُلُلًا یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فِیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «5»
- وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ إِذا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ. وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «6»
- اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها وَ الَّتِی لَمْ تَمُتْ فِی مَنامِها فَیُمْسِکُ الَّتِی قَضی عَلَیْهَا الْمَوْتَ وَ یُرْسِلُ الْأُخْری إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «7»

---

(1). اسراء/ 36: مکّی.
(2). نحل/ 78: مکّی.
(3). رعد/ 3.
(4). نحل/ 11- 10.
(5). نحل/ 69- 68.
(6). روم/ 21.
(7). زمر/ 42.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 208

- اللَّهُ الَّذِی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فِیهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ. وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً مِنْهُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ. «1»

2. 2. الف- تعقّل:

- وَ فِی الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ. «2»
- وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ. «3»
- وَ إِنَّ لَکُمْ فِی الْأَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقِیکُمْ مِمَّا فِی بُطُونِهِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَناً خالِصاً سائِغاً لِلشَّارِبِینَ. وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ. «4»
- لَیْسَ عَلَی الْأَعْمی حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَی الْمَرِیضِ حَرَجٌ وَ لا عَلی أَنْفُسِکُمْ أَنْ تَأْکُلُوا مِنْ بُیُوتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ آبائِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أُمَّهاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ إِخْوانِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخَواتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَعْمامِکُمْ أَوْ بُیُوتِ عَمَّاتِکُمْ أَوْ بُیُوتِ أَخْوالِکُمْ أَوْ بُیُوتِ خالاتِکُمْ أَوْ ما مَلَکْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدِیقِکُمْ لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. «5»
- وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ. «6»
- اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یُحْیِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَیَّنَّا لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. «7»

3. الف- كسانى كه با به كار گرفتن واسطه‌هاى قواى دراكه در جهت تفكّر و تعقّل روى آيات الهى، شكر اين امانت را به جا آورند،

كم هستند و بسيارى از آنان، «إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً

(1). جاثيه/ 13- 12.
(2). رعد/ 4.
(3). نحل/ 12.
(4). نحل/ 67- 66.
(5). نور/ 61.
(6). جاثيه/ 5.
(7). حديد/ 17.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 209

جَهُولًا» اند:

- وَ هُوَ الَّذِى أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ. «1»

2. «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ.» «2»

- قُلْ هُوَ الَّذِى أَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ وَ الْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا ما تَشْكُرُونَ. «3»

4. الف- و آنان که امکانات برای‌شان فراهم بوده و شنوایی، بینایی و فهم داشتند، امّا

به سبب انکار آیات الهی، شنوایی، بینایی و فهم آنان، آنها را بی‌نیازشان نکرده و به همان چیزی که مسخره می‌کردند، گرفتار شدند:

- وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيما إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَ جَعَلْنا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصاراً وَ أَفْئِدَةً فَما أَغْنى عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لا أَبْصارُهُمْ وَ لا أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِذْ كانُوا يَجْحَدُونَ بِآياتِ اللَّهِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ. «4»

5. الف- کسانی که قوای درّاکه را که همان چشم، گوش و دل است

، در آیات الهی به کار نمی‌گیرند، در غفلت به سر برده و اهل جهنم هستند. آنان کسانی هستند که قلب دارند، امّا با آن در آیات الهی تفقّه نمی‌کنند؛ چشم دارند، امّا آیات الهی را با آن نمی‌بینند؛ گوش دارند، امّا ندای آیات الهی را با آن نمی‌شنوند. غفلت آنان در به کارگیری دل، گوش و چشم خویش در فهم و درک آیات الهی، سبب شده که خدای متعال بر دل‌ها، و گوش‌ها و چشم‌های آنان، مهر نهد. آنها همچون چهارپایان بلکه بیشتر از آنان در ضلالتند. غافلان همان آنان هستند و جهنم را بسیاری از اینان پر کرده‌اند:

- وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ

---

(1). مؤمنون/ 78.

(2). سجده/ 9.

(3). ملک/ 23: مکّی، ترتیب مصحفی: 67، ترتیب نزولی: 77.

(4). احقاف/ 26: مکّی، ترتیب مصحفی: 46، ترتیب نزولی: 66.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 210

لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ. «1»

- أُولئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ سَمْعِهِمْ وَ أَبْصارِهِمْ وَ أُولئِكَ هُمُ الْغافِلُونَ. «2»

6. الف- آنان که ندای آیات الهی را نمی‌شنوند یا درباره آن آیات تعقّل نمی‌کنند،

هم‌چون چهارپایانند، بلکه بیشتر (از آنان) در راه ضلالتند. پنداری که بیشتر آنان ندای آیات الهی را می‌شنوند یا بر روی آن تعقّل می‌کنند، امّا این‌چنین نیست. آنان برای تعقل نمودن بر روی آیات الهی، دل دارند، یا برای شنیدن ندای آیات الهی، گوش دارند، امّا با این‌که چشم‌های آنان آیات الهی را مشاهده می‌کند، دل‌های آنان در سینه‌هایشان برای تعقّل نمودن نابیناست:

- أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا. «3»

- أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. «4»

7. الف- بت‌های جامد که ساخته و پرداخته دست انسان هستند

و نه پایی برای راه رفتن دارند، نه دستی برای گرفتن، و نه چشمی برای دیدن، و نه گوشی برای شنیدن، پس چگونه می‌توانند انسان را یاری کنند؟، بلکه این خدای متعال است که هرکه را بخواهد با یاری نمودن تأیید می‌کند، و این نصرت الهی آیه‌ای است که خردمندان و صاحبان بصیرت آن را برأی العین دیده و از آن عبرت می‌گیرند:
- أَ لَهُمْ أَرْجُلٌ یَمْشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَیْدٍ یَبْطِشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَعْیُنٌ یُبْصِرُونَ بِها أَمْ لَهُمْ آذانٌ یَسْمَعُونَ بِها قُلِ ادْعُوا شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ کِیدُونِ فَلا تُنْظِرُونِ. «5»
- قَدْ کانَ لَکُمْ آیَةٌ فِی فِئَتَیْنِ الْتَقَتا فِئَةٌ تُقاتِلُ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ أُخْری کافِرَةٌ یَرَوْنَهُمْ مِثْلَیْهِمْ رَأْیَ الْعَیْنِ وَ اللَّهُ یُؤَیِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ یَشاءُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَعِبْرَةً لِأُولِی الْأَبْصارِ. «6»

ب- تدبّر درباره آیه: إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ

اشاره

---

(1). اعراف/ 179: مكّى.
(2). نحل/ 108: مكّى.
(3). فرقان/ 44: مكّى.
(4). حج/ 46: مدنى.
(5). اعراف/ 195: مكّى.
(6). آل عمران/ 13: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 211

أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً.» «1»

1. ب- بین ردّ امانت و حکم به عدل رابطه وجود دارد؛

چون ردّ امانت، اجرای اصل عدالت است؛ زیرا در شیئی را که انسان قبول کرده که به او سپرده شود تا از آن محافظت نماید، موازنه وقتی جاری است که آن شیء را در زمان تعیین‌شده به صاحبش برگرداند. بنابراین اگر در عمل این موازنه انجام پذیرد، عدالت جاری شده، و اگر موازنه انجام نشود، خیانت است. در ردّ بعضی امانت‌ها باید شاهد گرفت، مثل: ردّ نمودن مال یتیم به او در زمانی که به حدّ رشد می‌رسد، البتّه، در ردّ امانت، دو طرف مباشر هستند و قضاوت بین دو طرف امانت‌دهنده و امانت‌گیرنده صورت می‌گیرد و هر دو حفظ امانت و رد کردن آن به صاحبش را عادلانه می‌دانند:

- إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كانَ سَمِيعاً بَصِيراً. «2»

- وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً. «3»

2. ب- حکم به عدل نیز اجرای اصل عدالت است؛

زیرا در قضاوت بین افعالی که از مردم یا دو طرف دعوا سر زده، از لحاظ عقلی موازنه به عمل می‌آید، و اگر موازنه بین فعل مردم و حکم قاضی به عمل آید، عدالت است، و اگر بین فعل مردم و حکم قاضی موازنه نباشد، قاضی هم در حکم، و هم در حفظ امانت، خیانت کرده است؛ زیرا وقتی حکم به عدل شود، هم عدالت جاری شده، و هم قاضی امانت را که همان استعداد عادلانه قضاوت کردن است، را در خود حفظ نموده است، و زمانی که حکم به عدل نشود، قاضی هم در حفظ امانت (استعداد عادلانه قضاوت کردن) و هم در حکم به

---

(1). نساء/ 58.

(2). نساء/ 58.

(3). همان/ 6.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 212

عدل، خیانت کرده است، و حکم به عدل، عموما در قالب الفاظ قاضی بیان می‌شود و موازنه در عدل هم عقلانی بوده و به صورت ذهنی در ذهن قاضی انجام می‌گردد:

- وَ إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ. «1»

3. ب- عامل اساسی عدول از حکم به عدل، پیروی از هوا و هوس است:

- وَ أَنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ وَ احْذَرْهُمْ أَنْ یَفْتِنُوکَ عَنْ بَعْضِ ما أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَیْکَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّما یُرِیدُ اللَّهُ أَنْ یُصِیبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ لَفاسِقُونَ. «2»
- یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ فَاحْکُمْ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لا تَتَّبِعِ الْهَوی فَیُضِلَّکَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِینَ یَضِلُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ بِما نَسُوا یَوْمَ الْحِسابِ. «3»

4. ب- در اهمیت حکم به عدل:

در بیان این اهمیت، همین بس که سبب نزول کتاب خدا، حکم از روی آن، یعنی حکم به حق یا حکم به عدل بین مردم است:

- کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَيِّناتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَ اللَّهُ يَهْدِی مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. «4»

- إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِما أَراكَ اللَّهُ وَ لا تَكُنْ لِلْخائِنِينَ خَصِيماً. «5»

5. ب- حکم به حق و یا حکم به عدل که عبارت است از حکم نمودن به آنچه خدای متعال نازل فرموده است:

- وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْکُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِيَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. «6»

---

(1). همان/ 58.
(2). مائده/ 49.
(3). ص/ 26.
(4). بقره/ 213.
(5). نساء/ 105.
(6). مائده/ 48.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 213

6. ب- و آنان که به آنچه خدای تعالی نازل فرموده، حکم نمی‌کنند، کافر، ظالم و فاسقند:

- وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ. «1»
- وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظَّالِمُونَ. «2»
- وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ. «3»

7. ب- و حکم به عدل، امر خدای متعال است و عدالت‌پیشگان محبوب اویند:

- وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ. «4»

کلمات قصار پیرامون امانت

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الامانة»، سخنانی به اقتصار از مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، بیان شده است که در اینجا تنها به برخی از آنها اشاره می‌شود:

1. «الأمانة تؤدی إلی الصّدق.»: امانتداری، به راستگویی منجر می‌شود.
2. «الأمانة صیانة.»: امانتداری، حفظ و نگهبانی است (یعنی امانت باید حفظ شود و فاش کردن آن خیانت خواهد بود).
3. «آفة الأمانة الخیانة.»: آفت امانتداری، خیانت کردن است.
4. «أفضل الأمانة الوفاء بالعهد.»: افزون‌ترین امانتداری، وفا کردن به عهد است.
5. «رأس الإسلام (الأیمان) الأمانة.»: در رأس اسلام (ایمان)، امانتداری است.
6. «الأمانة ایمان؛ البشاشة إحسان.»: امانتداری، ایمان است؛ خوش‌رویی احسان.
7. «الأمانة فوز لمن رعاها.»: امانتداری، رستگاری است برای کسی که آن را مراعات کند.
8. «اذا ائتمنت، فلا تخن.»: هنگامی که امانتی به تو سپرده شد، خیانت مکن.
9. «اذا ائتمنت، فلا تستخن.»: هنگامی که امانتی را سپردی، پس نسبت خیانت مده.

---

(1). مائده/ 44.
(2). همان/ 45.
(3). همان/ 47.
(4). همان/ 42.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 214

10. «علیک بالأمانة؛ فانّها أفضل دیانة.»: بر تو باد به امانتداری؛ زیرا این کار، برترین دیانت است.
11. «فساد الأمانة، طاعة الخیانة.»: فساد امانتداری، فرمانبرداری از خیانت است.
12. «فاز من تجلبب الوفاء و ادّرع الأمانة.»: به پیروزی رسیده، کسی که وفاداری را پیراهن، و امانت را زره نموده است.
13. «کلّ شیء لا یحسن نشره، أمانة و إن لم یستکتم.»: هر چیزی که نشرش نیکو نباشد، امانت خواهد بود، هرچند که پنهان داشتن آن طلب

نشده باشد.
14. «من لا أمانة له، لا ایمان له.»: هرکه هیچ امانتدار نباشد، ایمانی برای او نخواهد بود.
15. «من استهان بالامانة، وقع فی الخیانة.»: هرکه امانت را سهل شمارد (و نسبت به آن بی‌تفاوت باشد)، در خیانت قرار خواهد گرفت.
16. «من عمل بالأمانة، فقد أکمل الدّیانة.»: هرکه به امانت عمل کند، در حقیقت دیانت را کامل گردانیده است.
17. «من أحسن الامانة، رعی الذّمم.»: از بهترین امانتداری‌ها، رعایت کردن عهد و پیمان‌هاست.
18. «لا ایمان لمن لا أمانة له.»: ایمانی نیست برای کسی که امانتدار نیست.
19. «لا امانة لمن لا دین له.»: امانتی نیست برای کسی که دیندار نیست.
20. «ادّ الامانة إلی من ائتمنک، و لا تخن من خانک.»: امانت را به کسی که تو را امین دانسته باز گردان، و به کسی که به تو خیانت کرده، خیانت مکن.
پروردگارا! دین اسلام و هدایت از طریق قرآن و عترت، اسباب قوای دراکه: چشم، گوش و دل، دو امانت گرانقدری هستند که تو از فضل بیکرانت به ما انعام فرموده‌ای؛ برای همین تو را به فضل بی‌منتهایت سوگند می‌دهیم که در به کارگیری صحیح این امانت که ثمره‌اش تعقّل و تفکّر در آیات الهی است، و برای معرفت کامل و عمل به محتویات آن امانت، و در جهت ادای مطلوب وظایف بندگی و اخلاص به سوی خودت، ما را موفق بگردانی.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 215

فصل هشتم انفاق

اشاره

انفاق و مشتقات آن، مجموعا 72 بار در قرآن کریم ذکر شده است: دو بار با لفظ «أَنْفَقَ»*، یک بار با لفظ: «أَنْفَقْتَ»، چهار بار با لفظ: «أَنْفَقْتُمْ»*، یازده بار با لفظ: «أَنْفِقُوا»*، نه بار با لفظ: «تُنْفِقُوا»*، هفت بار با لفظ: «یُنْفِقُ»*، و یک بار با لفظ: «یُنْفِقُوا»، بیست بار با لفظ:
«یُنْفِقُونَ»*، دو بار با لفظ: «تُنْفِقُونَ»*، دو بار با لفظ: «فَسَیُنْفِقُونَها»*، نه بار با لفظ: «أَنْفِقُوا»*، دو بار با لفظ: «نَفَقَةٍ»*، یک بار با لفظ: «نَفَقاتُهُمْ» و یک بار با لفظ: «الْإِنْفاقِ». ما در اینجا آیات انفاق را در ضمن شش آیه‌ای که با لفظ: «یُنْفِقُ»* در پنج سوره آمده، بررسی خواهیم کرد.
از این پنج سوره، چهار سوره بقره، توبه، مائده و طلاق، مدنی، و سوره نحل، مکّی است. لذا در ابتدا، آیات مذکور را تنظیم، و بعد از آن، به تحقیق در معنای انفاق مبادرت می‌نماییم، و سپس با تحقیق در کتب تفسیر علمای شیعه و اهل تسنن، به بررسی تفسیری و تفسیر روایی این واژه پرداخته و سرانجام هم با فضل و عنایات خاص الهی به تدبّر در آیات مربوط به آن می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات انفاق به ترتیب مصحفی آنها

1. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى كَالَّذِى يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 216

فَتَرَكَهُ صَلْداً لا يَقْدِرُونَ عَلى شَيْ‏ءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْكافِرِينَ. «1»

2. وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْياناً وَ كُفْراً وَ أَلْقَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ كُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ يَسْعَوْنَ فِى الْأَرْضِ فَساداً وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ. «2»

3. وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. «3»

4. وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِى رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «4»

5. ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ‏ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ. «5»

6. لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً. «6»

2. در معنای انفاق

راغب، در مفردات فرموده: انفاق گاهی در خصوص مال و در غیر آن است و گاهی واجب است و مستحب. قال تعالی: «وَ أَنْفِقُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»، «أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْناکُمْ»، و قال تعالی: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ»، و «وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَهُوَ یُخْلِفُهُ»، «لا یَسْتَوِی مِنْکُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ» الی غیر ذلک از آیات، و قوله: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِکُونَ خَزائِنَ رَحْمَةِ رَبِّی إِذاً لَأَمْسَکْتُمْ خَشْیَةَ الْإِنْفاقِ»؛ یعنی برای ترس از نیازمند شدن. گفته می‌شود: «انفق فلان»، اذا نفق ماله فافتقر. پس انفاق در

---

(1). بقره/ 264: مدنی.

(2). مائده/ 64: مدنی.

(3). توبه/ 98: مدنی.

(4). توبه/ 99: مدنی.

(5). نحل/ 75: مکّی.

(6). طلاق/ 7: مدنی.

اینجا مانند املاق، به معنای فقیر شدن است در قوله: «وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ»، و نفقه، اسم است برای آنچه انفاق می‌گردد. قال تعالی: «وَ ما أَنْفَقْتُمْ»،* «وَ لا یُنْفِقُونَ نَفَقَةً» «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله تعالی: «إِذاً لَأَمْسَکْتُمْ خَشْیَةَ الْإِنْفاقِ»، فرموده:

گفته‌اند: یعنی خشیة الفقر و الفاقة (ترس از فقیر شدن و تنگدستی). انفق الرجل، در زمانی است که فقیر گردد و مالش از دست برود، و قوله: «وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ»؛* یعنی تزکیه می‌کنند و صدقه می‌دهند، و قوله: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً»، از ابن عباس روایت شده که این آیه درباره علی علیه السّلام نازل گردیده است؛ او را چهار درهم بود که درهمی را در شب، و درهمی را در روز، و درهمی را نهانی، و درهمی را آشکارا صدقه داد، و قوله: «إِذا جاءَکَ الْمُنافِقُونَ»، جمع منافق است و منافق کسی می‌باشد که کفر خود را مخفی کند، و در حدیث آمده است که منافق کسی است که تظاهر به ایمان و به اسلام نماید. «2»

در فرهنگ لغات آمده: انفاق، خرج کردن و دادن مال، درویش شدن، خرج کردن بر کسی و نفقه دادن به او، و رایج شدن بازار کالا. «3»

در فرهنگ عمید نیز چنین آمده: انفاق به کسر همزه؛ یعنی نفقه دادن، خرج

کردن، دادن یا بخشیدن مال به کسی. «4»
در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار هم گفته شده: انفق ماله؛ یعنی مالش را خرج نمود، و رجل منفاق، کثیر النفقه را گویند، و نفقه، آن چیزی از پول و نحو آن است که آن را خرج می‌کنند، و انفاق و نفقه، تأویل شده به علم مأخوذ از اهل آن و رسانیدن این علم به اهلش، و لذا جنبه معنوی و روحانی دارد، بنابر این‌که انسان هرچه از علوم مأخوذ از کتاب و سنت منسوب به ائمه معصومین علیهم السّلام را بر برادران مؤمن،

---

(1). مفردات، ص 524- 523.
(2). مجمع البحرین، ص 411.
(3). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 175.
(4). فرهنگ عمید، ص 199.

ذوی الارحام، اهل و غیر آن بذل و نشر نماید، مانند: انتشار معالم دینی، دفع شبهات مخالفان مضل، بیان فضایل و کمالات آنان و سایر آنچه بر شأن و جلالشان دلالت دارد، چنین کاری تأویل به انفاق است. «1»

3. انفاق در تفاسیر

در تبیان و مجمع البیان در تفسیر قوله: «کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ»، «2» فرموده‌اند: این آیه مثلی است برای عمل منافق و منّان جمیعا. پس هردوی آنان وقتی کاری را انجام می‌دهند، این کار برای غیر رضای خدا و یا غیر آنچه بدان مامورند، است و یا این‌که انفاق آنان مقارن با منّت‌گذاری و اذیّت کردن باشد، هیچ‌کدام از آن دو مستحق پاداش نیک نخواهند بود. فی قوله: «کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ»، هم مؤمن و هم کافر در آن داخل‌اند، وقتی انفاق را برای ریا و تظاهر خرج نمایند (چنان‌که) «وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ»، صفتی است خاصّ کافر. «3»

قوله تعالی: «یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ» «4» را چنین معنا کرده‌اند: به هرکس از بندگانش بخواهد عطا کند و از هرکه از آنان بخواهد، امتناع ورزد؛ زیرا که او صاحب فضل است و بر حسب آنچه مصلحت اقتضا می‌نماید، عمل کند. «5»

فی قوله: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ‌ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ یُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ یَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْلَمُونَ»، «6» هم شیخ طوسی فرموده:

آیا این دو در خلق برابرند، وقتی یکی از آن دو در حالی که مالک است، قادر بر انفاق باشد، و دیگری در حالی که عاجز است، توانایی و قدرت بر انفاق نداشته باشد؟ این دو مساوی نیستند. پس چگونه میان آن سنگی که نه تحرّکی دارد و نه تعقّلی، با خدای

---

(1). مقدمه برهان، ص 213.

(2). بقره/ 264.

(3). تبیان، ج 2، ص 36- مجمع البیان، ج 2، ص 376.

(4). مائده/ 64.

(5). تبیان، ج 3، ص 569- مجمع البیان، ج 3، ص 220.

(6). نحل/ 75.

تعالی که بر هر چیزی قادر و توانا و روزی‌دهنده جمیع خلق است، تساوی باشد؟ پس از آن فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ.»؛ یعنی شکر سزاوار خدای تعالی است بر نعمت‌هایش، و این آیه دلالت دارد بر این‌که مملوک مالک شی‌ء نیست؛ زیرا می‌فرماید: «مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ‌ءٍ»، و مراد از آن، نفی قدرت مملوک نیست؛ چون مملوک قادر بر تصرّف هست، امّا مالک بر تصرف اموال نیست. «1»

همین‌طور معنای قوله: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ»، فرموده: بر هر انسانی بر حسب حالش، انفاق کردن واجب است؛ بدین معنا که غنی در انفاق نمودن وسعت دارد، و فقیر نیز باید بر حسب حالش، انفاق نماید، و قوله: «فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ»، به معنای آن است که بنا بر حسب امکان و طاقتش، باید انفاق نماید که: «لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها»: به قدر آنچه به او طاقت و امکان اعطا شده، تکلیف دارد و این آیه دلالت دارد بر این‌که بر احدی در صورت عدم توانایی و عدم طاقتش، تکلیف نمی‌باشد. «2»

در مجمع البیان در معنای قوله: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً»، «3» فرموده:

یعنی از منافقان اعراب کسی هست که آنچه در جهاد و در راه خیر صرف می‌کند، غرامت به حساب آورده و امیدی به پاداش و ثواب بر آن ندارد، و قوله: «يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ»؛ یعنی برای شما «دوائر» انتظار دارد و «دوائر»، بیشتر در تبدیل نعمت به سختی، و سلامت به بلا و مصیبت، استعمال می‌شود، و قوله: «وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ»؛ یعنی از انفاق در جهاد و غیر آن در کارهای نیک، اراده قربات دارد. قربات جمع قربة بوده و معنای آن طاعت است؛ یعنی طاعات عند اللّه، تعظیم امر او و رعایت حقّش. «4»

هم‌چنین در معنای قوله: «فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً»، «5» فرمود: یعنی از احدی در انفاق نمودن نمی‌ترسد، و فرمود: «هَلْ يَسْتَوُونَ» و نفرمود: «هل يستويان»؛ زیرا در «من رزقناه» و «عبدا» و «ممّلوکا»، شیوع در جنس را اراده نمود، نه تخصیص را، و چنین

---

(1). تبیان، ج 6، ص 409.

(2). همان، ج 10، ص 38.

(3). توبه/ 98.

(4). مجمع البیان، ج 5، ص 63.

(5). نحل/ 75.

اراده نمود که هر دو در خلق مساویند و زمانی که یکی در حالی که مالک است، قدرت بر انفاق دارد و دیگری عاجز از انفاق است، مساوی نیستند، و چگونه بین سنگی که نه تحرّکی دارد و نه تعقّلی و بین خدای عزّ اسمه که قادر بر هر چیز و خالق و رازق جمیع خلقش است، تساوی برقرار باشد. «1»

نیز در معنای قوله: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ»، «2» فرموده: خدای سبحان به اهل توسعه، امر نمود که بر زنان شیرده خود که به فرزندشان شیر می‌دهند، به اندازه وسعتشان توسعه دهند، و فی قوله: «وَ مَنْ قُدِرَ

عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللّهُ» هم فرمود:
يعنى هركسى كه روزى او به مقدار قوت اوست، بايد به اندازه آن و بر حسب امكان و طاقتش انفاق نمايد. «3»
زمخشرى در تفسير كشّاف فى قوله تعالى: «كَالَّذِى يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ»، «4» فرموده:
«كَالَّذِى يُنْفِقُ مالَهُ»؛ يعنى صدقاتتان را با منّت‌گذارى و اذيّت كردن باطل نكنيد، مانند:
منافقى كه انفاق مالش را باطل مى‌كند، «رِئاءَ النَّاسِ» كه مراد او از انفاق، نه رضاى خداست، و نه ثواب آخرت. «5»
همين‌طور فى قوله تعالى: «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ»، «6» فرموده: «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ»، دلالت بر اثبات نهايت سخاوت و نفى بخل از او دارد، و آن به اين است كه نهايت آنچه را او بذل مى‌كند، سخاست به آنچه از نفس اوست كه با هر دو دست خود با هم آن را اعطا مى‌كند.
«يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ»، تأكيد است براى توصيف سخا، و دلالت است بر اين‌كه انفاق نمى‌كند مگر به مقتضاى حكمت و مصلحت. «7»
نيز فى قوله: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً»، «8» فرموده: «مَغْرَماً» به لحاظ غرامت و خسران، و غرامت، آن چيزى است كه انسان آن را انفاق مى‌كند، و انفاق آن

---

(1). مجمع البيان، ج 6، ص 375.
(2). طلاق/ 7.
(3). همان، ج 10، ص 309.
(4). بقره/ 264.
(5). كشّاف، ج 1، ص 394.
(6). مائده/ 64.
(7). كشّاف، ج 1، ص 628.
(8). توبه/ 98.

لازم نيست؛ زيرا او انفاق نمى‌كند، مگر به جهت پرواى از مسلمانان و خودنمايى كردن، نه به جهت رضاى خدا، و نه در طلب ثواب از نزد او. «1»
فى قوله تعالى: «وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ» «2» هم فرموده: «قُرُباتٍ»، مفعول دوم براى «يَتَّخِذُ» است، و معناى آن اين است كه آنچه انفاق مى‌كنند، موجب حصول تقرّب نزد خداست. «3»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ»، «4» فرموده: «لِيُنْفِقْ»، هريك از افراد توانگر و افراد تنگ‌دست اراده نمايند، هر اندازه كه در وسعشان است، آنچه به آن مأمورند، به زنان مطلّقه و به زنان شيرده انفاق كنند؛

همچنان که فرمود: «وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى الْمُوسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ.» «5»
شبّر فی قوله تعالی: «وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»، «6» فرموده: مقبوضة من الرزق، روایت شده بیشتر مردم یهود، از لحاظ مالی در وسعت بودند و چون تکذیب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نمودند، دچار سختی و تنگی شدند، پس این کلام را گفتند: «يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»، «و غلّ الید و بسطها»، کنایه از بخل وجود است، و فی قوله: «یداه» که تثنیه ید است، رساتر است برای افاده نهایت جود، و فی قوله: «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ» هم فرموده: «یداه» که تثنیه «ید» است، رساتر است برای افاده نهایت جود، و فی قوله: «يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ»، فرموده: یعنی لحاظ وسعت و تضییق، بر وفق حکمت و مصلحت است. «7»
نیز فی قوله: «يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً»، «8» فرموده: یعنی آنچه را در راه خدا انفاق می‌نمودند، غرامت و خسران می‌دانستند؛ زیرا امیدی به ثواب نداشتند، بلکه آن را از روی خوف و ریا هزینه می‌کردند، در حالی که آنان پرشهامت بوده و زندگی خوشی داشتند.

---

(1). کشّاف، ج 2، ص 209.
(2). توبه/ 99.
(3). کشّاف، همان، ص 210.
(4). طلاق/ 7.
(5). کشّاف، ج 4، ص 122.
(6). مائده/ 64.
(7). تفسیر شبّر، ص 267.
(8). توبه/ 98.

همچنین فی قوله تعالی: «وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ»، «1» فرموده: یعنی آنچه را انفاق می‌کردند، سبب تقرّب به خدا و سبب دعای پیامبر برای خود می‌دانستند؛ زیرا از سنت است که برای صدقه‌دهندگان و لو به لفظ: «الصلوة» دعا گردد و با آن، امنیت برای غیرش خواهد بود؛ زیرا آن، منصب اوست، پس برای اوست تفضّل بدان بر غیرش. «2»
فی قوله: «عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً» «3» هم فرموده: یعنی عاجز از تصرف می‌باشد و این مثل بت‌هاست، و «من» در «مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً»، نکره موصوفه است؛ یعنی شخص آزاد و حرّ مال فراوانی را، «فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً»، در آن تصرّف می‌کند به هر کیفیتی که بخواهد، و مثل او،

مثل خدای متعال است، و قوله: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ»؛ یعنی حمد مخصوص خدای متعال است و به‌جز او کسی را استحقاق ستایش نباشد. «4»
علامه طباطبایی در المیزان فی قوله: «کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ‌ءٍ»، در معنای مثل فرموده: حال ریاکار در انفاق ریاکارانه‌اش و در ترتّب پاداش، نظیر حال سنگ نرم است که مقداری خاک بر روی آن باشد، زمانی که باران درشتی بر آن نازل گردد. پس آن باران، به خصوص باران درشت، سبب بارزی است برای زنده شدن زمین، سبز شدن آن و آرایش‌اش به واسطه زینت و زیبایی ناشی از گیاه، جز این‌که این خاک چون بر سنگ صاف واقع گردد، به هنگام نزول باران، در مکانش مستقر نخواهد ماند، بلکه باران درشت آن را می‌شوید، و تنها آن سنگ صافی که آب را به خود جذب نمی‌کند، باقی می‌ماند، و در آن سنگ، بذر گیاه پرورش نمی‌یابد. پس باران درشت، اگرچه از آشکارترین اسباب خیانت و رشد و نمو است و هم‌چنین است خاک، امّا وقتی

---

(1). همان/ 99.
(2). تفسیر شبّر، ص 434.
(3). نحل/ 75.
(4). تفسیر شبّر، ص 572.

محلّ قرار گرفتن آن دو روی سنگ نرم باشد، عمل این دو سبب (آب و خاک) باطل شود، بدون این‌که نقص و قصوری از جانب آن دو باشد. پس این است حال سنگ صاف، و این همان حال ریاکارست. همانا، هنگامی که او در عمل خود قصد قربت الهی نکرده باشد، پاداشی بر عملش مترتب نشود، و اگرچه، آن عمل هم‌چون انفاق در راه خدا، از اسباب آشکار برای ترتّب ثواب باشد. بنابراین آن سلب استعداد است که قلب او رحمت و کرامت را نمی‌پذیرد، و از این آیه معلوم می‌شود که قبول عمل، نیاز به اخلاص در نیت و قصد قربت دارد، و هر دو فرقه (شیعه و سنی) از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت نموده‌اند که آن حضرت فرمود: «انما الاعمال، بالنیات.» «1»
نیز فی قوله: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوکاً لا یَقْدِرُ عَلی شَیْ‌ءٍ الی آخر الایه» «2»، فرموده:
عبد مفروض مملوک، نه مالک نفس خود است، و نه مالک چیزی از متاع دنیا، و این در حالی است که او قادر بر تصرف در چیزی از مال نیست، و در قبال او، کسی است که حرّ و آزاد فرض شده؛ مالک نفس خود است و خدای متعال رزق نیکویی به او اعطا فرموده که او بنا بر آنکه قدرت بر

تصرف به همه اقسام آن دارد، از آن آشکار و نهان انفاق می‌کند، و قوله: «هَلْ يَسْتَوُونَ»، از تساوی آن دو عبد (یعنی عبد مملوک و انسان آزاد) سؤال می‌کند، و بدیهی است که جواب آن، نفی تساوی است و ثابت می‌گردد که خدای سبحان مالک همه چیز و نعمت‌دهنده جمیع نعمت‌هاست و مساوی با چیزی از خلقش نخواهد بود، در حالی که مخلوقش، نه مالک نفس خود است، و نه مالک غیر آن، و این مثل درباره خدای سبحان و درباره کسی است که گمان می‌رود شریک او در ربوبیت است، و بعضی گفته‌اند: مثلی است درباره حال کافر درمانده و حال مؤمن موفق. پس کافر به سبب تباه بودن عمل و عدم اعتنا به اعمالش، هم‌چون عبد مملوک است که قادر بر چیزی نیست، پس احسان او به حساب نمی‌آید، اگرچه انفاق کند و او بالغ باشد، بر خلاف مؤمن که خدای سبحان به سبب خشنودی از او و شکر تلاش‌ها و

---

(1). المیزان، ج 2، ص 412.
(2). نحل/ 75.

کوشش‌هایش وی را موفق نموده است؛ پس او آنچه را که از خیر نزد اوست، آشکار و نهان انفاق می‌نماید. «1»

درباره: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ» «2» هم فرموده: انفاق در سعت، عبارت از توسعه دادن در انفاق نمودن است و آن، امر بر ارباب وسعت است که بر زنان مطلّقه‌ای که فرزندان آنان را شیر می‌دهند، وسعت در انفاق داشته باشند.

همین‌طور فی قوله: «وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ»، «3» فرموده: کسی که روزی او تنگ بوده و فقیر است؛ به‌طوری که در انفاق کردن، او را امکان وسعت بخشیدن نیست، پس باید به‌قدر آنچه که خدای سبحان از مال به او اعطا نموده است؛ به اندازه تمکّنش، انفاق نماید. «4»

در تفسیر نمونه فی قوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى كَالَّذِي يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ الخ» «5»، گفته است: ... و آن اعمال ریاکارانه و انفاق‌های آمیخته با منّت و آزار را که از دل‌های قساوتمند سرچشمه می‌گیرد، تشبیه به آن قشر خاک می‌کند که روی سنگ سختی را پوشانده است و هیچ‌گونه بهره‌ای از آن نمی‌تواند برد؛ بلکه زحمات باغبان و برزگر را بر باد می‌دهد.

و در ضمن چند نکته فرموده: تشبیه عمل ریاکارانه به قطعه سنگی که قشر نازکی از خاک روی آن را پوشیده است، بسیار گویا است؛ زیرا افراد ریاکار، باطن خشن و بی‌ثمر خود را با چهره‌ای از خیرخواهی و نیکوکاری

می‌پوشانند، و اعمالی که هیچ‌گونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد، انجام می‌دهند، اما حوادث زندگی به زودی این پرده را کنار می‌زند و باطن آنها را آشکار می‌سازد. «6»
فی قوله تعالی: «بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ» «7» هم گفته است: قابل توجّه

(1). المیزان، ج 12، ص 320.
(2). طلاق/ 75.
(3). همان.
(4). المیزان، ج 19، ص 368.
(5). بقره/ 264.
(6). تفسیر نمونه، ج 2، ص 242- 243.
(7). مائده/ 64.

این‌که یهود «ید» را به عنوان مفرد آورده‌اند: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»، امّا (خدا) در پاسخ آنها «ید» را به تثنیه می‌آورد و می‌گوید: «دو دست خدا گشاده است»، و این علاوه بر تأکید مطلب، کنایه لطیفی از نهایت جود و بخشش خداست؛ زیرا کسانی که زیاد سخاوتمند باشند، با هر دو دست می‌بخشند. به علاوه، ذکر «دو دست»، کنایه از قدرت کامل، و شاید اشاره‌ای به نعمت‌های «مادی» و «معنوی»، یا «دنیوی» و «اخروی» نیز بوده باشد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «لِیُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ»، «2» چنین گفته: آیا این دستور؛ یعنی انفاق به اندازه توانایی، مربوط به زنانی است که بعد از جدایی، شیر دادن کودکان را بر عهده می‌گیرند؟ و یا مربوط به ایام عدّه است که در آیات قبل، به‌طور اجمال (به آن) اشاره شده بود و یا مربوط به هر دو است؟ معنای اخیر، از همه مناسب‌تر است؛ هرچند جمعی از مفسران، آن را تنها مربوط به زنان شیرده دانسته‌اند، در حالی که در آیات گذشته، در این‌باره، تعبیر به «اجر» شده، نه نفقه و انفاق. به هر حال، آنها که توانایی کافی دارند، باید مضایقه و سخت‌گیری نکنند، و آنها که تمکّن مالی ندارند، بیش از توانایی خود مأمور نیستند و زنان نمی‌توانند ایرادی به آنها داشته باشند؛ به این ترتیب نه آنها که دارند، بخل کنند، (و) نه آنها که ندارند، مستحق ملامتند. «3»

4. انفاق در تفاسیر روایی

در مجمع البیان فرموده است که: آیه «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی الخ» «4» و آیه قبل از آن، در تحریک و برانگیختن بر صدقه و انفاق مال در راه خیر، مسیر ورود به نیکی نمودن به سبب حصول رضایت خدای متعال، نهی از منّت و اذیّت

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 451.

(2). طلاق/ 7.

(3). تفسیر نمونه، ج 24، ص 249.

(4). بقره/ 264.

و ریا و خوش‌نامی و نفاق، و خبر دادن از باطل شدن عمل به وسیله آنهاست، و از جمله چیزهایی که در معنای آن آمده، حدیثی است که ابن عباس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که آن حضرت فرمود: «اذا کان یوم القیامة، نادی مناد یسمع اهل الجمع: این الذین کانوا یعبدون الناس؛ قوموا، خذوا اجورکم ممن عملتم له؛ فانی لا أقبل عملا خالطه شیء من الدنیا و اهلها.»؛ چون روز قیامت بر پا شود، ندادهنده‌ای که می‌خواهد ندایش به گوش همه اهل و جمعیت محشر برسد، ندا سر می‌دهد: آنانی که مردم را می‌پرستیدند، کجا هستند؟

به پا خیزید، پاداشتان را از کسی که برای او عمل کردید، دریافت کنید که من عملی را که آمیخته با چیزی از دنیا و اهل دنیا باشد، نمی‌پذیرم.

از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: من أسدی الی مؤمن معروفا، ثم آذاه بالکلام، او منّ علیه، فقد ابطل اللّه صدقته، ثم ضرب فیه مثلا فقال:" کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ الی قوله الْکافِرِینَ".»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

هرکس به مؤمنی از روی نیکی احسان کند، سپس پس از آن، او را با سخن و کلام بیازارد، یا بر او منّت نهد، محققا خدای متعال صدقه او را باطل نماید. پس از آن، مثلی را در مورد آن زد و فرمود: «کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ.» «1»

سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان و ابن جمعه عروسی در نور الثقلین فی قوله: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ الخ» از ابن بابویه با اسنادش تا اسحاق بن عمار، و او با واسطه از امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «فی قول اللّه عزّ و جلّ:" وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ الخ"، لم یعنوا انه هکذا، و لکنهم قد قالوا: قد فرغ من الامر، فلا یزید و لا

ینقص، فقال اللّه جلّ جلاله تکذیبا لقولهم:" غُلّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لَعِنُوا بِما قالَوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ"، او لم تسمع اللّه عزّ و جلّ یقول:" یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ".»: درباره فرموده خدای عزّ و جلّ: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ»، یهود چنین معنایی را (به‌طور مستقیم) قصد نکردند، امّا آنان گفته بودند: خدا از امر (عالم) فارغ شده، پس نه بر آن می‌افزاید و

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 377.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 227

نه از آن کم می‌کند. برای همین خدای جلّ جلاله در تکذیب گفته آنان فرمود: «غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ.» آیا نشنیده‌ای که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «یَمْحُوا اللَّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ.»: هرچه را خدای تعالی بخواهد، محو و نابود می‌کند و ثابت می‌نماید و کتاب مادر نزد اوست. «1»

بحرانی در تفسیر برهان، در کلامی تحت عنوان: باب معنای «ید» در کلمات عرب، از ابن بابویه، و او با اسنادش تا محمّد بن مسلم روایت کند که: «درباره قوله عزّ و جلّ: «قالَ یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ»، از جعفراء سؤال کردم. فرمود: «ید» در کلام عرب به معنای قوّت و نعمت است. قال: «وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ» و «وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ»؛ یعنی بقوة، و «وَ إِنَّا لَمُوسِعُونَ»، و قال: «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.»؛ یعنی قوّاهم، و گفته می‌شود: «لفلان عندی ید بیضاء.»؛ یعنی نعمت. «2»

ابن جمعه عروسی هم فی قوله: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ...»، در معنای «اعرابی» «3» به نقل از کتاب اصول کافی با اسنادش تا علی بن حمزه، از امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود:

«تفقهوا فی الدین؛ فانه من لم یتفقه فی الدین، فهو اعرابی؛ انّ اللّه یقول فی کتابه:" لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لِیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَیْهِمْ لَعَلَّهُمْ یَحْذَرُونَ".» «4»

و حسین بن محمّد هم با اسنادش از مفضل بن عمر روایت کند که امام صادق علیه السّلام فرمود:

«علیکم بالتفقه فی دین اللّه، و لا تکونوا اعرابا؛ فانه من لم یتفقه فی دین اللّه، لم ینظر اللّه الیه یوم القیامة و لم یزک له عملا.»: بر شما لازم است که در دین خدای متعال آگاهی از روی علم، فهم و درک پیدا کنید و اعرابی نباشید. البتّه، کسی که از روی علم، فهم و درک در دین خدای متعال آگاهی پیدا نکند، خدای متعال روز قیامت به او نظر نخواهد کرد و عملی را برای او رشد و برکت نمی‌دهد. «5»

---

(1). برهان، ص 297- نور الثقلین، ج 1، ص 629، حدیث 278.
(2). برهان، ص 297.
(3). اعرابی منسوب به اعراب است، و جوهری می‌گوید: مفردی برای آن نیست و مراد از آن کسانی هستند که در صحرا و بیابان ساکنند و احکام شرعیه را فرا نمی‌گیرند (نور الثقلین، ج 2، ص 254).
(4). نور الثقلین، ج 2، ص 254، حدیث 277.
(5). همان، حدیث 278.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 228

اسحاق بن عمار و غیر او از امام صادق علیه السّلام، روایت کنند که ایشان فرمود: «نحن بنو هاشم، و شیعتنا العرب، و سایر الناس الاعراب.» «*» «1»

و در تفسیر عیاشی از داوود بن حصین، و او از امام صادق علیه السّلام روایت کند که از آن بزرگوار درباره قوله: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ» سؤال نمودم که: «أ یثیبهم علیه؟»؛ یعنی آیا بر آن (انفاق) به آنان پاداش نیک می‌دهند؟ آن بزرگوار فرمود: آری، و در روایت دیگر از او آمده است: «یثابون علیه.»: آنان بر آن (انفاق) پاداش نیکو دارند. فرمود: آری. «2»

بحرانی فی قوله: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ الخ» «3»، از محمّد بن یعقوب با اسنادش تا ابی صباح کنانی و او از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که ایشان فرمود: «اذا طلق الرجل المرأة و هی حبلی، انفق علیها حتی تضع حملها، فاذا وضعته، اعطاها اجرها و لا یضارها، الا ان یجد من هی ارخص اجرا منها. فان رضیت بذلک الأجر، فهی احق بابنها حتی تفطمه.»: هنگامی که مرد زنش را طلاق دهد در حالی که آن زن باردار است، بر آن زن انفاق نماید (نفقه او را بدهد)، تا این‌که آن زن وضع حمل کند. پس وقتی او وضع حمل نمود، اجرت او را داده و به او ضرری نرساند، مگر این‌که زنی بیابد که اجرتش کمتر از آن زن است. اگر خود آن زن به این اجرت راضی شود، پس تا زمان باز گرفتن از شیر، او به فرزندش سزاوارتر است. «4»

ابن جمعه عروسی به نقل از کافی، از نوح بن شعیب، و او از بعض اصحابش، از امام صادق علیه السّلام روایت کند که از حضرت درباره مرد توانگری که لباس‌های زیبای بسیار،

(*). در مجمع البحرین گوید: در حدیث آمده است آنکه از شما در دین تفقّه ننموده باشد، اعرابی است، و آن منسوب به اعراب است، و اعراب کسانی هستند که در بیابان سکنا دارند، و به آنان که در شهرها ساکن هستند، عرب گفته می‌شود. گفته‌اند: عرب، کسانی هستند که به زبان

یعرب بن قحطان تکلّم می‌کنند، و آن، زبان قدیم است و عربی که عرب بودن را طالب بوده، کسی است که به زبان اسماعیل پسر ابراهیم سخن می‌گوید، و در حدیث است که: آنکه در اسلام متولّد شود، عربی است و مردم سه گروهند: عربی، مولی، علج؛ ما (ائمه) عرب هستیم، و کسانی که بر ولایت ما باشند، مولی (یعنی دوست ما) هستند، و آنکه علیه ما و دشمن ما باشد، علج نامیده می‌شود (ص 122، ماده عرب).

(1). همان، حدیث 279.

(2). نور الثقلین، ج 2، ص 254.

(3). طلاق/ 7.

(4). برهان، ص 1125.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 229

چادرهای مشکی و پیراهن‌های قشنگ فراوانی که بعضی از آنها در تجمّل محافظ بعضی دیگر است، خریداری می‌کند، پرسیده شد که: آیا این اسرافکاری نیست؟ آن بزرگوار فرمود: نه؛ برای این‌که خداوند عزّ و جلّ می‌گوید: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ.» «1»

سیوطی در تفسیر درّ المنثور آورده که:

1. ابن منذر درباره آیه: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى ... الایه»، از ضحاک اخراج نمود که او گفت: «من انفق نفقة، ثم منّ بها او اذى الّذى اعطاه النفقة، حبط اجره، فضرب اللّه مثله: " كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ "، فلم يدع من التراب شيئا، فكذلک يمحق اللّه اجر الذى يعطى صدقته ثم يمن بها؛ كما يمحق المطر ذلک التراب.»: هرکس نفقه‌ای را انفاق کند، بعد، بر آن منّت گذارد، یا کسی را که به او این نفقه را اعطا نموده، بیازارد، پاداش عمل او از بین می‌رود. پس خدای مثل آن را چنین تمثیل نمود: «كَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَيْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ.»: مانند سنگ صافی که خاک نرمی بر روی آن باشد و بارانی تند و درشت قطره بر آن ببارد. پس چیزی از آن خاک را بر روی آن سنگ نگذارد.

پس این‌چنین خدا پاداش کسی را که صدقه‌ای را اعطا کند و سپس بر آن منّت گذارد، محو می‌کند؛ همچنان که باران آن خاک را محو نمود. «2»

2. احمد، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ترمذی، ابن ماجه و بیهقی در «اسماء و صفات» درباره قوله: «بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ.»، از ابو هریره اخراج نمودند که او گفت:

«قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: ان يمين اللّه ملاى؛ لا يغيضها نفقة سخاء الليل و النهار. أ رأيتم ما انفق منذ خلق السموات و الارض؟ فانه لم يغض ما فى يمينه. قال: و عرشه على الماء، و فى يده الاخرى، القبض؛ يرفع و يخفض.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: البتّه، دست خدا پر است؛ با سخاوت شب و روز، بذل و انفاقی را فرو نمی‌گذارد. آیا

نمی‌نگری به آنچه از زمان خلقت آسمان و زمین انفاق نموده است؟ پس البتّه، آنچه را در دست اوست، فرو نگرفته است. فرمود: «و عرش او بر آب بود»، و در دست دیگرش گرفتن است تا بالا ببرد و در معیشت فراخی ایجاد کند. «3»

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 362، حدیث 83.
(2). درّ المنثور، ج 1، ص 339.
(3). همان، ج 2، ص 297.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 230

3. ابن ابی حاتم درباره قوله: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ مَغْرَماً»، از ابن زید اخراج نمود که او گفت: «هولاء المنافقون من الاعراب الذین ینفقون ریاء اتقاء علی ان یغزوا و یحاربوا و یقاتلوا و یرون نفقاتهم مغرما.»: اینان منافقان اعرابند؛ آنان که برای ریا انفاق می‌کنند، به لحاظ پروا داشتن از این‌که به جنگ روند و به محاربه پردازند و قتال کنند، و بذل و انفاق در این راه را غیر لازم می‌پندارند. «1»

5. تدبّر در آیات انفاق

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْکَ مُبارَکٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2»

الف- تدبّر در آیات انفاق به ترتیب مصحفی آنها

انفاق نمودن بدون منّت و اذیّت، وقتی فی سبیل اللّه، و از روی ایمان به خدای متعال و ایمان به روز قیامت باشد، موجب قبولی آن و سبب مغفرت و دخول در رحمت واسعه الهی است: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.» «3»
و انفاقی که از روی ریا و تظاهر اعطا شود و یا همراه با منّت و اذیّت باشد و از روی ایمان به خدا و ایمان به روز قیامت نباشد، چنین انفاقی باطل است و مورد قبول خدای عزّ و جلّ نخواهد بود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ ءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ.» «4»
در آیه مذکور، مثل نزول باران بر خاک نرم واقع بر روی سنگ صاف، به مثابه اعطای انفاق است با نیّتی غیر الهی که اجری بر این اکتساب نخواهد بود؛ زیرا خدای متعال

---

(1). همان، ج 3، ص 269.
(2). ص/ 29.
(3). بقره/ 262.
(4). همان/ 264.

گروه کافران را هدایت نمی‌کند: «لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ ءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ.»
اما اگر نزول باران، بر خاک حاصلخیزی بود و روی سطح آن خاک، بذر اصلاح شده‌ای را افشانده باشند، آن، به مثابه انفاقی است که از روی ایمان به خدا و ایمان به قیامت و با نیّتی الهی اعطا شود و به همان گونه که بذر در آن خاک حاصلخیز نموّ می‌کند و از هر دانه آن، هفتاد و بیشتر از آن دانه می‌روید، این انفاق از روی ایمان که برای خشنودی خدای تعالی اعطا شده است، پاداش آن نزد خدای متعال آن چنان خواهد بود که در توصیف نگنجد که: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ»، «1» و در این دنیا از چنان امنیت روانی برخوردار خواهد بود که نه ترسی بر او خواهد بود و نه اندوهی: «لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.» «2»

2. الف- نقد گفتار نابخردانه یهود درباره حق تعالی

یهود با گفتاری نابخردانه و برخاسته از شرک و خودمحوری، می‌پندارند خدای تعالی از کار عالم و خلق فارغ است «3»: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ.» این افترای ظالمانه و به دور از حقیقت، به خودشان برگشت نمود: «غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ»، و علاوه بر آن، به واسطه این سخن، مورد لعن قرار گرفتند: «وَ لُعِنُوا بِما قالُوا»، به‌طوری که تا روز قیامت آتش کینه و دشمنی بین آنان شعله‌ور خواهد بود: «وَ أَلْقَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ»، و حال آنکه «دست خدا» گشوده و باز است، هم در انفاق، هرگونه که بخواهد و اراده کند: «بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ»، و هم در ابداع، خلق و ایجاد:
«بَدِیعُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ»، «4» و هم همیشه و مدام خدای متعال در شأن، کار و امری است: «کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ.» «5»

---

(1). سجده/ 17.
(2). بقره/ 262.
(3). اشاره به حدیثی که پیش‌تر از امام صادق علیه السّلام در تفسیر: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» بیان گردید.
(4). بقره/ 117.
(5). رحمن/ 29.

3. الف- انفاق به نیّت غرامت و به انتظار پیشامدهای بد بر دیگران

چنین انفاقی موجب برگشت آن پیشامدهای ناگوار بر خود شخص است، و انفاق به نیّت تقرّب به خدای تعالی و دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، سبب محقق شدن تقرّب به خدای متعال و دخول در رحمت واسعه الهی است.

آنچه به عمل انفاق ارزش داده و به آن روح جاودانگی می‌بخشد، این است که انفاق از روی ایمان به مبدأ و معاد و به نیّت رضای خدا و تقرّب به او انجام یابد، و برای همین برخی از اعراب که انفاق نمودن را غرامت می‌پنداشته و برای مسلمین انتظار پیشامدهای بد را داشتند، انفاق آنان ارزشی نداشته و برگشت پیشامد سوء هم بر خود آنان خواهد بود: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ مَغْرَماً وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.» «1»

و بعضی از اعراب که با ایمان به خدا و ایمان به روز قیامت، عمل انفاق را به نیّت قرب به خدا و به نیّت دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله انجام می‌دادند، قرآن آگاهی می‌دهد که: البتّه، تقرّب به خدای متعال برای آنان خواهد بود و به زودی ایشان در رحمت واسعه الهی داخل خواهند شد: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَیُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِی رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «2»

4. الف- حریّت و مملوکیت با هم مساوی نیستند

انفاق تنها از انسان حرّ و آزاده اعطا می‌شود، نه عبد مملوک؛ خدای متعال عبد مملوکی را مثال زد که از خود هیچ‌گونه اختیاری ندارد. او باید بنده مولایش باشد حال آیا آن کس که بنده، مملوک، اسیر و برده دیگران بوده و بر انجام هیچ کاری خارج از تابعیت از مولایش قادر نیست با آن‌کس که به او روزی حسن اعطا شده و از آن روزی فارغ از هرگونه مملوکیتی و صرفا برای رضای خدا، آشکار و نهان انفاق می‌کند، مساوی هستند؟ بدیهی است که این دو برابر نیستند و حمد و ستایش مخصوص

---

(1). توبه/ 98.

(2). همان/ 99.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 233

خدای متعال است که مملوکیت و حریّت با هم برابر نیستند، امّا بیشتر مردم به این معنا آگاه نیستند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ‌ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ.» «1»

5. الف- انفاق زوج بر زوجه بر حسب وسعت و طاقت زوج امری واجب است

زوجی که از لحاظ مالی در وسعت است، باید از وسعتش، و زوجی که از لحاظ معیشت در مضیقه و سختی است، باید از آنچه خدای متعال برای او از روزی مقدّر ساخته، بر زوجه‌اش اعطای نفقه کند، و خدای تعالی به غیر از آنچه به هرکس اعطا نموده، تکلیف نمی‌کند و به زودی برای آنان که در سختی معیشت هستند، بعد از این سختی، برای‌شان آسانی و رفاه را قرار می‌دهد: «لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ فَلْيُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلاَّ ما آتاها سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْراً.» «2»

ب- تدبّر در آيات انفاق به ترتيب نزول آنها

اشاره

ابتدا آیات انفاق را به ترتیب نزول تنظیم کرده و پس از آن، به ترتیب نزول به تدبّر در آن می‌پردازیم:

1. ب- تنظيم آيات انفاق به ترتيب نزول

آیه مکّی

مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ. «3»

2. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ ءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ. «4»
3. لِیُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَیَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً. «5»

---

(1). نحل/ 75.
(2). طلاق/ 7.
(3). نحل/ 75: مکّی.
(4). بقره/ 264: مدنی.
(5). طلاق/ 7: مدنی.

4. وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَیْدِیهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ یَداهُ مَبْسُوطَتانِ یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ وَ لَیَزِیدَنَّ کَثِیراً مِنْهُمْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ طُغْیاناً وَ کُفْراً وَ أَلْقَیْنا بَیْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلی یَوْمِ الْقِیامَةِ کُلَّما أَوْقَدُوا ناراً لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ. «1»
5. وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ مَغْرَماً وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ عَلَیْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. «2»
6. وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَیُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِی رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «3»

1. در آیه 55 سوره نحل که از آیات مکّی است، با بیان ضرب المثل، مساوی بودن دو انسان مورد سؤال واقع می‌شود؛ یکی انسانی که عبد مملوک است و قدرت بر تصرّف ندارد و انسانی که آزاد بوده و به او روزی نیکویی داده شده است و از آن به‌طور مخفیانه و آشکار انفاق می‌نماید: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْداً مَمْلُوكاً لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ‌ءٍ وَ مَنْ رَزَقْناهُ مِنَّا رِزْقاً حَسَناً فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْراً هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ.» «4»
آیات 98 و 99 توبه که می‌تواند تفسیری بر این آیه 55 سوره نحل باشد، عدم تساوی این دو انسان را که بی‌نهایت از هم فاصله دارند، بیان می‌کند؛ زیرا در آیه 98 سخن از بعضی اعراب است که اسیر تمایلات درونی خود هستند، تنگ‌نظری آنان از خواهش‌ها و تمنّیات امیالشان فراتر نرفته و همه چیز را در محدوده نفس خود ارزیابی می‌کنند. آنان انفاق را غرامت و باج و خراج می‌دانند و به همین جهت هم بدخواه مسلمان‌ها هستند: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ مَغْرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوائِرَ عَلَيْهِمْ

---

(1). مائده/ 64: مدنی.
(2). توبه/ 98: مدنی.
(3). همان/ 99: مدنی.
(4). نحل/ 75.

دائِرَةُ السَّوْءِ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، «1» و در آیه 99 از برخی دیگر از اعراب سخن می‌گوید که نفس و تمنّیات نفسانی را به خود رها نموده و از محدوده آن فارغ و آسوده گشته‌اند. آنها با وسعت نظر به جهانی فراتر از شعاع بینایی سر نگریسته و با بصیرت و بینایی دل از راه این جهان به افق ماورای این عالم نظر می‌افکنند؛ به خدای یکتا و روز بازپسین ایمان آورده و آن را باور دارند. براساس چنین باوری انفاق را وسیله تقرّب به حضرت حقّ جلّ و علا و مایه دعا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌دانند. مژده باد آنها را، که هم این انفاق موجب تقرّب آنان به خدای متعال خواهد بود و هم با لطف رحمانیت الهی، مورد مغفرت قرار گرفته و در رحمت واسعه خدای متعال داخل می‌گردند: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» «2»

2. در آیات بقره، طلاق و مائده، کیفیت اعطای انفاق و تکلیف بر آن و گستردگی‌اش را تدبّر می‌کنیم. در آیه 264 بقره، ظرافت انجام بذل انفاق را تدبّر می‌کنیم که اعطای آن باید به گونه‌ای باشد که شخصیت انفاق‌شونده از آزار و اذیّت برای خود و دیگری محفوظ باشد و به عبارتی بذل انفاق به گونه‌ای باشد که نزد منفق (انفاق‌کننده) احساس کهتری نکند؛ یعنی بدون منت‌گذاری باشد، و نیز انفاق‌کننده مسأله اعطای انفاق به شخص انفاق‌شونده را نزد مردم مطرح نکند تا موجب آزار روحی او گردد:
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ‌ءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ.» «3»
و در آیه 7 طلاق، وجوب تکلیف بر انفاق را در بین همه گروه‌ها از لحاظ تمکّن مالی و یا تضیّق مالی ملاحظه می‌کنیم. این تکلیف براساس آن چیزی است که به او اعطا

---

(1). توبه/ 98.
(2). همان/ 99.
(3). بقره/ 264.

کرده‌اند: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها»؛ یعنی تکلیف به ما لا یطاق نیست که در هر شرایطی از قدرت نسبی او به دور باشد: «لِیُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِنْ سَعَتِهِ وَ مَنْ قُدِرَ عَلَیْهِ رِزْقُهُ فَلْیُنْفِقْ مِمَّا آتاهُ اللَّهُ لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا ما آتاها سَیَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْراً.» «1»
و در آیه 64 مائده، گستردگی اعطای انفاق را تنها در خدای متعال ملاحظه می‌کنیم:
«یُنْفِقُ کَیْفَ یَشاءُ.» او هرگونه که بخواهد انفاق می‌کند. این گستردگی از به علاوه بی‌نهایت است تا منهای بی‌نهایت، تا آنکه ظرف پذیرش انفاق در مخلوق چه اندازه‌ای را اقتضا کند. ظرف پذیرش در یک سوی به علاوه بی‌نهایت خود، روح با عظمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده که محلّ نزول وحی است و لذا تا حدّ بی‌نهایت از عظمت، گستردگی دارد: «ثُمَّ دَنا فَتَدَلَّی. فَکانَ قابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنی، «2» و این بی‌نهایت، از لحاظ زمان، تا روز قیامت استمرار دارد، و یا ظرف پذیرش دل‌های غافل یهود است که پرده سیاه غفلت آن را پوشانیده است. بنابراین غفلت، تنها خودمحوری ملاک امور قرار دارد و در همه چیز حتی درباره صفات حق تعالی با قیاس به نفس، به قضاوت و به سخن گفتن پرداخته می‌شود تا جایی که آنها گفتند: دست خدا بسته است: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ یَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ» این غفلت

آنان و سخن ظالمانه‌شان سبب شد که خدای متعال به واسطه آنچه گفتند، آنان را لعنت کند: «لُعِنُوا بِما قالُوا»، و دست آنها را ببندد: «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ»، و تا روز قیامت در درون آتش کینه و دشمنی که بین آنان فراهم شده، بسوزند: «وَ أَلْقَيْنا بَيْنَهُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ إِلى يَوْمِ الْقِيامَةِ.» «3»

کلمات قصار پیرامون انفاق

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الانفاق» از مولای موحدان، امیر مؤمنان علیه السّلام، سخنانی به اقتصار بیان شده که در اینجا فقط به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:

1. «إذا رزقت، فأنفق.»: هرگاه روزی داده شوی، پس انفاق کن.

---

(1). طلاق/ 7.

(2). نجم/ 9- 8.

(3). مائده/ 64.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 237

2. «إذا رزقت، فأوسع.»: چون روزی داده شدی، پس (بر اهل و عیال و بر مردم) توسعه ده.

3. «من یعط بالید القصیرة، یعط بالید الطّویلة.»: هرکه با دست کوتاه بخشش کند، با دست بلند (دست قدرت الهی) بخشش می‌شود.

4. «لیس لأحد من دنیاه الّا ما انفقه علی اخراه.»: برای احدی چیزی از دنیایش او را سود ندهد، مگر آنچه او برای آخرت خود انفاق نموده باشد.

5. «إن تبذلوا اموالکم فی جنب اللّه؛ فانّ اللّه مسرع الخلف.»: اگر مال‌های خود را در راه خدا بدهید، به راستی، خدا به سرعت عوض‌دهنده است.

6. «درهم ینفع، خیر من دینار یصرع.»: درهمی که سود رساند (و از راه حلال به دست آمده و در مصرف خیر برسد)، بهتر از دیناری است که آدمی را در هلاکت بیندازد.

7. «ایّاک و الامساک؛ فانّ ما امسکته فوق قوت یومک، کنت فیه خازنا لغیرک.»: بپرهیز از نگهداشتن؛ زیرا آنچه تو زیاده از قوت روزت نگه می‌داری، درباره آن، خزینه‌دار دیگری خواهی شد (البته، چنین هشدارهایی بر سبیل افضلیت است نه آنکه بر طریق حرمت باشد؛ چرا که در حالات بزرگان و پیشوایان دینی، سیره متشرعه امساک را مشاهده می‌نماییم و اگر حرام بود هیچ‌یک آنان از اموال خود چیزی را برای روز بعد نگاه نمی‌داشتند).

8. «قلیل لک خیر، من کثیر لغیرک.»: اندکی برای خود، بهتر از بسیاری است که برای دیگری باشد (یعنی اندک مالی که در حیات خود برای خویش صرف می‌نمایی، بهتر از مال‌های بسیاری است که برای دیگران می‌گذاری).

9. «درهم الفقیر، أزکی عند اللّه من دینار الغنیّ.»: درهم شخص ندار، در

نزد خدا از دینار توانگر پاکیزه‌تر است.
10. «ربّ یسیر انمی من کثیر.»: بسا اندکی (که حلال باشد و برای خدا) از بسیاری (که از حرام باشد و برای غیر خدا) نموّکننده‌تر باشد.
11. «ثیابک علی غیرک، أبقی لک منها علیک.»: جامه‌های تو بر غیر تو (لباس‌هایی که به مردم عطا کنی) برایت از آنها که بر توست، پاینده‌تر است (زیرا اگر خود را با آن لباس‌ها بپوشانی، در اندک زمانی کهنه گردد، ولی وقتی آنها را ببخشی، ثوابشان دایمی خواهد بود).
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 238
12. «إنّکم إلی إنفاق ما اکتسبتم، أحوج منکم إلی اکتساب ما تجمعون.»: به راستی شما به بخشش آنچه فراهم می‌آورید، نیازمندترید از آنچه که در تلاش گردآوری آن هستید.
پروردگارا! تو را به رزاقیّتت که: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» سوگند می‌دهیم، به روزی ما که رزقی حسن است، برکت فراوانی اعطا کنی و ما را همواره در انجام انفاق‌هایی که به دور از ریا و از روی خلوص و برای تقرّب به تو باشد، موفق بداری.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 239

فصل نهم ایثار

اشاره

لفظ ایثار، مصدر باب افعال است و در قرآن آیه‌ای با این لفظ نیامده، امّا مشتقات آن در شش آیه از شش سوره قرآن به صورت فعل ماضی و فعل مضارع به شرح زیر آمده: با لفظ: «آثَرَکَ اللَّهُ» در آیه 91 سوره یوسف، با لفظ: «لَنْ نُؤْثِرَکَ»، در آیه 72 سوره طه، با لفظ: «یُؤْثِرُونَ» در آیه 9 سوره حشر، با لفظ: «یُؤْثَرُ» در آیه 24 سوره مدّثر، با لفظ: «آثَرَ» در آیه 38 سوره نازعات، و با لفظ: «تُؤْثِرُونَ» در آیه 16 سوره اعلی.
ما در اینجا آیات شش‌گانه مذکور را که در بینشان تنها آیه سوره حشر، مدنی بوده و دیگر آیات مکّی‌اند، ابتدا با ترتیب مصحفی‌شان تنظیم نموده و پس از آن، این لفظ را از لحاظ لغوی، تفسیری و تفسیر روایی از منابع شیعی و سنی مورد بررسی و تحقیق قرار می‌دهیم و سرانجام هم به فضل الهی با استناد به آن آیات، به تدبّر در آن می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات ایثار به ترتیب مصحفی آنها

1. قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ. «1»
2. قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الَّذِی فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا. «2»

---

(1). یوسف/ 91: مکّی.
(2). طه/ 72: مکّی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 240

3. وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «1»
4. فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ. «2»
5. فَأَمَّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا. فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوی «3»
6. بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا. «4»

2. در معنای ایثار

راغب در مفردات فرموده: اثر الشیء، حصول چیزی است که دلالت بر وجود آن شیء دارد و جمع آن آثار است، نحو قوله تعالی: «ثُمَّ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِرُسُلِنا»، «وَ آثاراً فِی الْأَرْضِ»،* و به همین جهت به راهی که بدان بر پیشینیان استدلال شده، آثار گفته می‌شود، نحو قوله تعالی: «فَهُمْ عَلی آثارِهِمْ یُهْرَعُونَ»، و مآثر، آن چیزهایی است که حکایت از مکارم انسان دارد، و اثر، برای فضل، و ایثار، برای تفضّل، عاریه می‌شود، و از آن قبیل است: آثرته، و قوله تعالی: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ.» «5»
فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله تعالی: «تَاَللّٰهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللّٰهُ عَلَیْنا»، فرموده:
«فضّلک اللّه علینا»: خدای متعال تو را بر ما فضیلت و برتری داده است. قوله: «یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ»: آنان را بر خودشان مقدم می‌دارند، و قوله: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا.»:
زندگی دنیا را بر آخرت مقدّم و برتر می‌دارند، و در حدیث آمده است: «اذا دخل شهر رمضان، فهو المأثور.»: وقتی ماه رمضان وارد گردد، پس بر ماه‌های دیگر فضیلت خواهد داشت (به آن فضیلت و برتری اعطا شده است)، و تأثیر، به معنای باقی ماندن اثر است. «6»

---

(1). حشر/ 9: مدنی.
(2). مدثر/ 24: مکّی.
(3). نازعات/ 39- 37: مکّی.
(4). اعلی/ 16: مکّی.
(5). مفردات، ص 5.
(6). مجمع البحرین، ص 227.

در فرهنگ لغات نیز گفته: اثر: آنچه از کسی یا چیزی باقی مانده و بر او دلالت کند، و به معنای حدیث، سنّت و اجل نیز آمده و جمع اثر، آثار است. اثرة: برگزیدن، اختیار کردن و بهترین چیزها را به خود اختصاص دادن. اثره، یؤثر، ایثارا: او را گرامی داشت، برگزید. «1»
در فرهنگ عمید فرموده: ایثار؛ یعنی بذل کردن، سود دیگری را بر سود خود مقدم داشتن، قوت لازم و ما یحتاج خود را به دیگری بخشیدن. «2»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «آثَرَکَ اللّٰهُ»، فرموده: «آثَرَکَ»، از ماده ایثار، در اصل به معنای جستجوی اثر چیزی است، و از آنجا که به فضل و

نیکی اثر گفته می‌شود، این کلمه به معنای برتری دادن و فضیلت بخشیدن (هم) آمده است. «3»

3. ایثار در تفاسیر

شیخ طوسی در تبیان فی قوله تعالی: «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا»، «4» فرموده: این حکایت گفته برادران یوسف علیه السّلام است، هنگامی که شنیدند او اعتراف به یوسف بودن خود کرده است. پس آنان در این موقع به صورت سوگند چنین گفتند: «تاللّه»: به خدا سوگند که: «لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا»، محققا خداوند تو را بر ما فضیلت داد، و ایثار، اراده تفضیل و برتری دادن یکی از دو شیء است بر دیگری، و آن، نظیر اختیار است. «5»

نیز فی قوله تعالی: «قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ الخ» «6»، فرموده: ساحران به فرعون گفتند: هرگز تو را بر دلایلی که صحّت نبوّت موسی را ثابت کرده و صدق گفتار او را تأیید می‌کند، برنمی‌گزینیم و اختیار نمی‌کنیم و نیز تو را بر آن‌کس که ما را آفریده، اختیار نمی‌کنیم، (حال) هر کاری نسبت به ما می‌خواهی انجام دهی، تمام و کامل انجام بده: «وَ الَّذِی فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ»، که تو تنها می‌توانی با سلطه‌ات در زندگی این

---

(1). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 3.

(2). فرهنگ عمید، ص 212.

(3). تفسیر نمونه، ج 10، ص 63.

(4). یوسف/ 91.

(5). تبیان، ج 6، ص 190.

(6). طه/ 72.

جهان هر کاری را انجام دهی، نه در سرای آخرت: «إِنَّما تَقْضِی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا.» «1»

فی قوله تعالی: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» «2» فرموده: انصار کسانی از مهاجرین را که نسبت به مال بر آنان سزاوارتر بودند، بر خودشان مقدّم داشتند، گرچه خود سخت به آن نیازمند بودند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، «4» فرموده: منافع زندگی دنیا را همراه با ارتکاب به گناهان و ترک واجبات اختیار نمود. پس ایثار، اراده شیء بر طریق تفضیل، و برتری آن بر غیرش است، و آن، مانند اختیار می‌باشد؛ زیرا آن را اختیار می‌کند، بنابر آن که نسبت به غیرش خیر است. «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، «6» فرموده: یعنی زندگانی دنیا را بر زندگی آخرت اختیار نموده و آن را برگزیدند؛ این‌گونه که برای دنیا کار کنند، نه برای آخرت، و آن بر دو وجه است: یکی آنکه آسان گرفتن امور دنیا را مجاز بدانند، و دیگر این‌که نافرمانی کردن از فرمان خدا را حرام بدانند. «7»
شیخ طبرسی در مجمع البیان فی قوله تعالی: «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا»، «8» فرموده:
(برادران یوسف) به خدای سبحان سوگند یاد کردند که محققا خدا تو را به حلم، علم، عقل، حسن و ملک بر ما برتری داد و اختیار نمود. «وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ»؛ یعنی: و ما در آنچه انجام دادیم، جز خطاکاران گناهکار، چیزی نبودیم، و این سخن دلالت دارد بر این‌که برادران یوسف از آنچه انجام داده بودند، پشیمان شده و بر تکرار آن گناه اصرار نداشتند. «9»
نیز فی قوله تعالی: «قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الَّذِی فَطَرَنا الخ» «10»، فرموده: (ساحران در پاسخ به فرعون) گفتند: هرگز ما تو را بر ادله‌ای که دلالت بر صدق

---

(1). تبیان، ج 7، ص 169.
(2). حشر/ 9.
(3). تبیان، ج 9، ص 564.
(4). نازعات/ 38.
(5). تبیان، ج 10، ص 264.
(6). اعلی/ 16.
(7). تبیان، ج 10، ص 332.
(8). یوسف/ 91.
(9). مجمع البیان، ج 5، ص 261.
(10). طه/ 72.

موسی و صحّت نبوّت او دارد و بر معجزاتی که نیروها و قواهای بشری در برابر آنها عاجز و ناتوان است و بر آن کسی که ما را آفریده، برتر ندانسته و برنمی‌گزینیم، و نیز گفتند: ما هرگز تو را اختیار نمی‌کنیم بر آنچه از دلایل روشن که بر ما ثابت شد و آنچه از حق که بر ما آشکار گردید: آنکه ما را آفریده، خداست. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ الخ» «2»، فرموده: و (انصار) مهاجرین را برگزیدند و آنان را در بذل اموال و استفاده از منازلشان، بر خود مقدم داشتند. «وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» هرچند خودشان نسبت به آن، فقیر و محتاج بودند، و خدای

سبحان چنین بیان فرمود تا معلوم شود که ایثار آنان به لحاظ غنا و بی‌نیازی آنان از مال نبوده؛ بلکه به لحاظ نیاز و حاجت (مهاجران) بود. پس آن کار آنان، در اجر و پاداش نزد خدای متعال، بزرگ و اعظم است، و از انس بن مالک روایت می‌شود که: او به خدای متعال سوگند یاد کرد که در انصار، بخیل یافت نمی‌شود و این آیه را قرائت می‌نمود: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»: کسی که بخل را از خودش دفع کند و آن را از نفسش منع نماید، «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»: این‌چنین کسانی، همان پیروزمندان رستگار به پاداش خدای متعال و نعمت‌های بهشت‌اند. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ»، «4» فرموده: پس (آن کافر) گفت:
این (قرآن) چیزی به‌جز نقل قول و روایت ساحران نیست، و گفته‌اند: یؤثر، از ایثار است؛ یعنی سحری است که بر نفوس تأثیر می‌گذارد و به جهت حلاوت و شیرینی که دارد، نفوس آن را برمی‌گزینند. «5»
فی قوله تعالی: «وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا» «6» هم فرموده: زندگانی دنیا را بر آخرت برتری و تفضیل می‌دهند، و ایثار، اراده شیء است از طریق برتری دادن آن بر غیرش (در پاورقی مجمع البیان در این‌باره افزوده که: این آیه دلالت دارد بر این‌که: «ایثار الحیاة الدنیا

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 21.
(2). حشر/ 9.
(3). مجمع البیان، ج 9، ص 262.
(4). مدثر/ 24.
(5). مجمع البیان، ج 10، ص 388.
(6). نازعات/ 38.

رأس کل خطیئة»، و آن بدان جهت است که مادیّین چنین پندارند که موجود، منحصر در این جسم محسوس است. آنان برگرد این پندارند و در غیر از آن، همّ خود را مصروف نمی‌دارند و از این‌رو منکر بعث، نشور، ملایکه، قبر، بهشت و جهنم هستند و به سعادت و شقاوت توجهی ندارند، جز آنچه موجب راحتی بشر در زندگی این دنیا است و برای لذات هم زشتی و قبحی قایل نیستند به‌جز وقتی که مانع از لذّت دنیوی قوی‌تر و عمومی‌تر بشوند. بنابراین: «حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة»). «1»
نیز فی قوله تعالی: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، «2» فرموده: خدای سبحان خطاب به کافران فرمود: بلکه آنان زندگانی دنیا را بر آخرت اختیار کردند؛ پس برای آن کار کرده و آن را آباد می‌سازند و در امر آخرت، تفکّر و اندیشه نمی‌کنند. گفته‌اند که این آیه عام است برای مؤمن و کافر، بنا بر

اعمّ اغلب در امر مردم. «3»
زمخشری در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی: «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ»، «4» فرموده: «لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا»؛ یعنی تو را به واسطه تقوا، صبر و سیره نیکوکاران بر ما برتری داد، و البتّه، کار ما و حال ما این بود که خطاکارانی باشیم که با بی‌صبری و بی‌پروایی عمدا مرتکب گناه بشویم. «5»
نیز فی قوله تعالی: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، «6» فرموده: پس به آنچه در آن رستگار نمی‌شوید، عمل نکنید. «7»
شبّر در تفسیرش، فی قوله تعالی: «لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا»، «8» فرموده: «فضلک بحسن الخلق و الخلق.»: خدای متعال تو (یوسف) را به واسطه حسن آفرینش و حسن اخلاقت بر ما (برادران) فضیلت و برتری داد. «9»

---

(1). مجمع البیان، همان، ص 435.
(2). اعلی/ 16.
(3). مجمع البیان، ج 10، ص 476.
(4). یوسف/ 91.
(5). کشّاف، ج 2، ص 342.
(6). اعلی/ 16.
(7). کشّاف، ج 2، ص 245.
(8). یوسف/ 91.
(9). تفسیر شبّر، ص 514.

فی قوله تعالی: «لَنْ نُؤْثِرَکَ» «1» هم فرموده: «لن نختارک.»: هرگز ما (ساحران) تو (فرعون) را اختیار نمی‌کنیم. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «سِحْرٌ یُؤْثَرُ»، «3» فرموده: یعنی سحری که از قول ساحران می‌گویند و آن را روایت می‌کنند. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، «5» فرموده: «فاشتغل بشهواتها عن عمل الاخرة.»: با اشتغال به بوالهوسی‌های دنیا، از کار آخرت بازماندند. «6»
علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ»، «7» فرموده: ایثار، همان اختیار و تفضیل بوده و معنای آیه معلوم است، و در آن، اعتراف آنان (برادران یوسف) به خطاکاری‌شان است و این‌که خدای تعالی یوسف را بر آنان برتری داده است. «8»
نیز فی قوله تعالی: «قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الَّذِی فَطَرَنا»، «9» فرموده:

هرگز تو را بر آنچه شاهد آن بودیم، از قبیل: اژدها شدن عصا و بلعیدن ریسمان‌های ساحران و برگشت دوباره آن به حالت اول که همان عصا بود، اختیار نمی‌کنیم و تو را بر آن‌کس که ما را آفرید، برنمی‌گزینیم، و مراد آنان از «نؤثرک»، ایثار شخص نسبت به جسد انسانی صاحب روح نیست؛ بلکه نسبت به آن جسد به اضافه چیزهایی است که او از این دنیای عریض و طویل ادعای تملّک آن را دارد از مال و منال. «10»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ»، «11» فرموده:
ایثار الشیء، اختیار نمودن و مقدّم داشتن آن بر غیرش است، و خصاصة، فقر و حاجت است؛ یعنی و مهاجرین را بر خودشان مقدم می‌دارند، گرچه خودشان (بدان) محتاج و

---

(1). طه/ 72.
(2). تفسیر شبّر، ص 659.
(3). مدثر/ 24.
(4). تفسیر شبّر، ص 1170.
(5). نازعات/ 38.
(6). تفسیر شبّر، ص 1190.
(7). یوسف/ 91.
(8). المیزان، ج 11، ص 260. فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 269
(9). طه/ 72.
(10). المیزان، ج 14، ص 196.
(11). حشر/ 9.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 246
نیازمندند، و فی قوله: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»، از راغب نقل کرده که: شحّ، بخل توأم با حرص است در چیزی که عادت به آن وجود دارد، و «یوق»، فعل مضارع مجهول از وقایه به معنای حفظ است؛ یعنی: و کسی که حفظ می‌کند؛ یعنی خدا او را حفظ می‌نماید از تنگ‌نظری‌اش درباره بذل آنچه از مال در دستش است یا از واقع شدن مال در دست غیرش: «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ»، «2» فرموده: این قرآن به‌جز روایت و آموزشی از ساحران نیست. «3»
فی قوله تعالی: «وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا» «4» هم فرموده: و ایثار حیات دنیوی، به معنای پیروی نمودن نفس است در آنچه اراده می‌کند و اطاعت کردن آن است در آنچه به آن تمایل دارد و مخالفت با خدای متعال است در آنچه او اراده می‌کند. «5»

نیز فی قوله تعالی: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، «6» فرموده: خطاب به عامه مردم است بنا بر آنچه طبع بشری اقتضای آن را دارد از تعلّق به دنیا و اشتغال به آبادان نمودن آن، و ایثار، به معنای اختیار است، و گفته‌اند: خطاب به کفار است، و به هر حال، کلام بر سیاق سرزنش و توجّه مؤکّد به آن است. «7»

در تفسیر نمونه فی قوله: «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا»، «8» آورده که: «آثَرَکَ» از ماده ایثار، در اصل به معنای جستجوی اثر چیزی است و از آنجا که به فضل و نیکی «اثر» گفته می‌شود، این کلمه به معنای برتری دادن و فضیلت بخشیدن آمده است. بنابراین، «آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا»، مفهومش این می‌شود که: خداوند تو را بر ما فضیلت بخشید (البتّه، به خاطر کارهای نیک تو و اعمال بد ما). «9»

فی قوله تعالی: «قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الَّذِی فَطَرَنا» «10» هم آورده که:

---

(1). المیزان، ج 19، ص 238.

(2). مدثر/ 24.

(3). المیزان، ج 20، ص 169.

(4). نازعات/ 38.

(5). المیزان، ج 20، ص 294.

(6). اعلی/ 16.

(7). المیزان، ج 20، ص 393.

(8). یوسف/ 91.

(9). تفسیر نمونه، ج 10، ص 63.

(10). طه/ 72.

گفتند: به خدایی که ما را آفریده است (سوگند) که ما هرگز تو را بر این دلایل روشنی که به سراغ ما آمده، مقدّم نخواهیم داشت.»

و درباره «وَ الَّذِی فَطَرَنا» در چند صفحه بعد چنین آورده: توجّه به این نکته نیز لازم است که جمعی از مفسران جمله «وَ الَّذِی فَطَرَنا» را سوگند نگرفته‌اند، بلکه آن را عطف بر «ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ» می‌دانند و بنابراین معنای مجموع جمله چنین می‌شود: ما هرگز تو را بر این دلایل روشن، و بر خدایی که ما را آفریده است، مقدم نخواهیم شمرد.

ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد؛ چون عطف این دو بر یکدیگر چندان مناسب نیست (دقت کنید). «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ» «2» هم آورده: آنها مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند، هرچند شدیدا فقیر

باشند.
و در پاورقی درباره «خَصاصَةٌ» آمده: «خَصاصَةٌ» از ماده خصاص بر وزن اساس، به معنای شکاف‌هایی است که در دیوار خانه به وجود می‌آید، و از آنجا که فقر در زندگی انسان ایجاد شکاف می‌کند، از آن تعبیر به «خَصاصَةٌ» شده است. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ»، «4» آورده که: و سرانجام (ولید بن مغیره مخزومی) گفت: این (قرآن) چیزی جز یک سحر جالب، همانند آنچه از پیشینیان نقل شده، نیست، و در ادامه آورده که: جمله «يُؤْثَرُ» از ماده اثر، به معنای روایتی است که از پیشینیان نقل شده و آثاری است که از آنها باقی مانده، و بعضی آن را از ماده ایثار به معنای برگزیدن و مقدم داشتن دانسته‌اند. مطابق معنای اول ولید می‌گوید: این سحری است همانند سحرهایی که از پیشینیان نقل شده، و مطابق معنای دوم می‌گوید:
سحری است که به خاطر حلاوت و جاذبه‌اش در دل‌ها اثر می‌کند و مردم آن را بر همه چیز مقدّم می‌دارند. «5»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 13، ص 254.
(2). حشر/ 9.
(3). تفسیر نمونه، ج 23، ص 518.
(4). مدثر/ 24.
(5). تفسیر نمونه، ج 25، ص 231- 230.

نیز فی قوله تعالی: «فَأَمَّا مَنْ طَغى وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا. فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوى »، «1» آورده که: امّا کسی که طغیان کند و زندگی دنیا را بر همه چیز مقدم دارد، مسلما دوزخ جایگاه و مأوای اوست. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا»، «3» آورده که: سپس به عامل اصلی انحراف، از این برنامه فلاح و رستگاری اشاره کرده، می‌افزاید: بلکه شما حیات دنیا را مقدم می‌دارید، و پس از تفسیر آیه بعد، به نقل از نور الثقلین (ج 5، ص 557- 556)، آورده که: و این در حقیقت همان مطلبی است که در احادیث نیز آمده است:
«حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة.»؛ یعنی محبت دنیا سرچشمه هر گناهی است. «4»

4. ایثار در تفاسیر روایی

اشاره

ابن جمعه عروسی در تفسیر روایی نور الثقلین، و سید هاشم بحرانی در تفسیر روایی برهان، فی قوله: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ الخ»، از جمیل بن درّاج آورده‌اند که او گفته: امام صادق علیه السّلام فرمود: «خیارکم سمحائکم، و شرارکم بخلائکم، و من صالح الاعمال، البرّ بالاخوان، و السعی فی حوائجهم، و فی ذلک مرغمة الشیطان، و تزحزح عن النیران، و دخول الجنان. یا جمیل! اخبر بهذا الحدیث غرر اصحابک. قال: قلت: جعلت فداک! من غرر اصحابی؟ قال: هم البارّون بالاخوان فی العسر و الیسر. ثم قال: یا جمیل! ان صاحب الکثیر یهون علیه، و قد مدح اللّه عزّ و جلّ صاحب القلیل، فقال:" وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ".»: بهترین شما، سخاوتمندانتان، و بدترین شما، بخیلانتانند، و از جمله اعمال صالح، نیکی نمودن به برادران مؤمن و تلاش در برآوردن حاجات آنهاست، و این امر، ناخشنودی و اکراه شیطان را دربر داشته، و دوری از آتش و دخول در بهشت را سبب می‌گردد. ای جمیل! این حدیث را به یاران بزرگوارت خبر بده. جمیل گوید که به آن

---

(1). نازعات/ 39- 37.

(2). تفسیر نمونه، ج 26، ص 106.

(3). اعلی/ 16.

(4). تفسیر نمونه، ج 26، ص 404.

بزرگوار گفتم: فدای شما گردم! یاران بزرگوار من چه کسانی هستند؟ آن حضرت فرمود:

آنان نیکی‌کنندگان به برادران مؤمن‌اند، در زمان سختی و تنگی، و در زمان راحتی و رفاه. پس از آن فرمود: ای جمیل! البتّه، آنکه دارای فراوانی نعمت است، این امر برایش سهل و آسان است و خدای عزّ و جلّ البتّه، صاحب نعمت قلیل را ستوده و فرموده است: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «1»

و از محمّد بن یحیی با اسنادش تا جمیل، و او از امام صادق علیه السّلام روایت کند که: شنیدم آن بزرگوار می‌فرمود: «ان مما خص اللّه عزّ و جلّ به المؤمن ان یعرفه برّ اخوانه و ان قل، و لیس البر بالکثرة، و ذلک ان اللّه عزّ و جلّ یقول فی کتابه:" وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ". ثم قال:" وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ"، و من عرفه اللّه عزّ و جلّ بذلک، احبه اللّه، و من احبه اللّه تبارک و تعالی، وفاه اجره یوم

القیامه بغیر حساب. ثم قال: یا جمیل! ارو هذا الحدیث لاخوانک؛ فانه ترغیب فی البر.»: البته، از جمله چیزهایی که خدای عزّ و جلّ ویژگی و اختصاصی مؤمن قرار داده، این است که او را نسبت به نیکی به برادرانش آشنا کند، هر چند که آن نیکی کم باشد، و نیکی نمودن به کثرت و زیادی نیست، و آن برای این است که خدای عزّ و جلّ در کتابش می‌فرماید: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ.» پس از آن فرمود: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، و هرکس خدای عزّ و جلّ بدو چنین شناختی را بدهد، خدای تعالی او را دوست داشته است، و هرکس خدای تعالی او را دوست بدارد، پاداش او را روز قیامت بدون حساب پرداخت می‌کند. پس از آن فرمود: ای جمیل! این حدیث را برای برادرانت روایت کن که آن ترغیب به نیکی نمودن است. «2»

و نیز از ابا بصیر روایت شده که او گفت: از یکی از آن دو بزرگوار امام باقر یا امام

---

(1). نور الثقلین، ج 50، ص 286، حدیث 54- برهان، ص 1105.

(2). نور الثقلین، ج 5، ص 286، حدیث 56.

صادق علیهما السّلام سؤال کردم که کدامین صدقه افضل است؟ آن بزرگوار فرمود: «جهد المقل، اما سمعت قول اللّه عزّ و جلّ:" وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ"، تری هیهنا فضلا؟»:

در حال فقر و کمی مال، به اندازه‌ای که در توان دارد اعطای صدقه را تحمّل کند. آیا فرموده خدای عزّ و جلّ را نشنیدی که: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ»، تا متوجّه بشوی که فضل در همین‌جاست؟ «1»

باز از ابا بصیر روایت شده که از امام باقر علیه السّلام سؤال نمودم: آیا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از بخل به خدای تعالی پناه می‌برده است؟ آن حضرت در پاسخ به سؤال من فرمود: «نعم یا ابا محمّد! فی کل صباح و مساء، و نحن نتعوذ باللّه من البخل لقول اللّه:" وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ".»: آری ای ابا محمّد! در هر صبح و شام (آن حضرت از بخل به خدای متعال پناه می‌برد)، و ما نیز از بخل به خدای تعالی پناه می‌بریم، به جهت این‌که خدای متعال فرمود: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «2»

و در مجمع البیان در حدیثی آمده است که: «لا یجتمع الشح و الایمان فی قلب رجل مسلم، و لا یجتمع غبار فی سبیل اللّه و دخان جهنم فی جوف رجل مسلم.»: بخل و ایمان در دل مرد مسلمان جمع نمی‌شود، همان گونه که گرد و غبار در راه خدای متعال و دود جهنم در درون مرد مسلمان جمع

نمی‌گردد. «3»

در تفسیر درّ المنثور آمده که:

1. عبد بن حمید، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره قوله: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، از عکرمه اخراج نمودند که او گفت: «یعنی هذه الامة، و انکم ستؤثرون الحیاة الدنیا.» «4»

2. بیهقی از حسن اخراج نمود که گفت: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: حبّ الدنیا رأس کل خطیئة.» «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 287، حدیث 60- برهان، ص 1105.

(2). نور الثقلین، ج 5، ص 290، حدیث 62.

(3). همان، ص 291، حدیث 63.

(4). درّ المنثور، ج 6، ص 340.

(5). همان، ج 6، ص 341.

1. یحیی بن عقیل گوید: امیر المؤمنین علیه السّلام فرموده: «انما أخاف علیکم الاثنین: اتباع الهوی، و طول الامل؛ امّا اتباع الهوی، فانه یصدّ عن الحق، و امّا طول الامل، فینسی الاخرة.»: البتّه، از دو امر بر شما خایفم: پیروی از هوای نفس، و آرزوی طولانی، اما پیروی از هوای نفس، شما را از حق باز می‌دارد، و امّا آرزوی طولانی، آخرت را در شما به نسیان و فراموشی می‌سپارد. «1»

2. محمّد بن یحیی با اسنادش تا حمزة بن حمران، و او هم از امام باقر علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «الجنة محفوفة بالمکاره و الصبر؛ فمن صبر علی المکاره فی الدنیا، دخل الجنة، و جهنم محفوفة باللذات و الشهوات؛ فمن اعطی نفسها لذتها و شهوتها، دخل النار.»: بهشت در لابلای ناخشنودی‌ها، صبر و شکیبایی حاصل شود؛ پس کسی که بر ناخشنودی‌ها و ناراحتی‌های دنیا، شکیبایی و خویشتن‌داری کند، داخل در بهشت گردد، و دوزخ در لابلای خوشی‌های نامشروع و بوالهوسی‌ها، فراهم گردد؛ پس کسی که خودش را به لذّات نامشروع و بوالهوسی‌ها بسپارد، وارد دوزخ گردد. «2»

3. در حدیث آمده است که امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: «لا تدع النفس و هواها؛ فان هواها، فی رداها، و ترک النفس و ما تهوی، داءها، و کفّ النفس عما تهوی، دواءها.»: نفس را با هوای نفس رها مکن! چرا که هوای نفس درصدد تباهی و فساد نفس است، و نفس را به دست هوای نفس سپردن، بیماری آن، و خودداری نفس از هوای نفس، داروی آن می‌باشد. «3»

4. در مجمع البیان ذیل قوله: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، «4» فرموده: در حدیث آمده: «من احب آخرته، اضر دنیاه، و من احب الدنیا، اضر بآخرته.»: هرکس آخرتش را دوست بدارد، دنیایش را مایه ضرر و زیان می‌داند، و هرکس دنیایش را دوست بدارد، آخرتش را مایه زیان می‌دارد. «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 507، ح 47.
(2). نور الثقلین، ج 5، ص 507، حدیث 46.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 507، حدیث 45.
(4). اعلی، 16.
(5). مجمع البیان، ج 10، ص 476.

5. مسلم بن عبد اللّه گوید: از امام علی بن حسین علیه السّلام سؤال شد:

کدامین اعمال نزد خدای متعال افضل است؟ آن بزرگوار فرمود: «ما من عمل بعد معرفة اللّه عزّ و جلّ و معرفة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، افضل من بغض الدنیا؛ فان لذلک شعبا کثیرة و للمعاصی شعب. فأول ما عصی اللّه به، الکبر، معصیة ابلیس حین ابی و استکبر و کان من الکافرین. ثم الحرص و هی معصیة آدم و حوا علیهما السّلام حین قال اللّه عزّ و جلّ لهما:" وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ"، فاخذا ما لا حاجة بهما الیه، فدخل ذلک علی ذریتهما الی یوم القیامة، و ذلک ان اکثر ما یطلب ابن آدم ما لا حاجة به الیه. ثم الحسد، و هی معصیة ابن آدم حیث حسد اخاه فقتله، فتشعب من ذلک، حب النساء و حب الدنیا و حب الریاسة و حب الراحة و حب الکلام و حب العلو و الثروة، فصرن سبع خصال، فاجتمعن کلهن فی حب الدنیا، فقالت الانبیاء و العلماء بعد معرفة ذلک: حب الدنیا رأس کل خطیئة.»
: عملی بعد از معرفت خدای عزّ و جلّ و معرفت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، برتر از دشمنی داشتن با دنیا نیست. البتّه، برای چنین امری شعبه‌های بسیار بوده و برای معاصی نیز شعبه‌هایی است. اوّل چیزی که خدا با آن نافرمانی شد، کبر بود؛ نافرمانی شیطان زمانی که از فرمان خدا سرپیچی و تکبّر نمود و از کافران گردید. پس از آن، حرص است و آن نافرمانی‌ای بود که آدم و حوا نمودند، هنگامی که خدای عزّ و جلّ به آن دو فرمود: از هرچه خواستید، تناول کنید، اما به این درخت ممنوعه نزدیک نشوید، پس آنان از ستمکاران گردیدند؛ چون چیزی را برگرفتند که مورد حاجتشان نبود. پس از آن، (این معصیت) بر فرزندان آن دو تا روز قیامت مستولی گشت. این‌چنین است که فرزند آدم بیشترین چیزی را که طلب می‌کند، چیزی است که بدان حاجتی ندارد. پس از آن، حسد است، و آن، گناهی بود که فرزند آدم مرتکب گردید؛ آنجا که نسبت به برادرش حسادت نمود و برادرش را به قتل رسانید. پس از این معصیت، حبّ زن، حب دنیا، حبّ ریاست، حبّ راحتی و آسایش، حبّ سخن گفتن، حبّ علوّ مقام و حبّ مال و ثروت منشعب می‌شود. پس اینها هفت خصلت شدند که همگی آنها در حبّ دنیا وجود دارد، و انبیا و
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 253
علما همه و همه بعد از معرفت و شناخت این خصال فرمودند: «حب الدنیا رأس کل خطیئة.» «1»

5. تدبّر در آیات ایثار

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2»

پیش از این، مشتقات ایثار در آیات شش‌گانه، به صورت فعل ماضی و مضارع ذکر شد و سپس شرح لغوی، تفسیری و روایی آن گذشت. اینجا نیز معنا و مفهوم متنوع و نسبی ایثار را به ترتیب آیات مصحف بررسی کرده و پس از آن هم معیارهای ایثار را به ترتیب آیات نزولی تدبّر می‌نماییم.

الف- تنوع معنا و مفهوم ایثار به ترتیب آیات مصحف

1. الف- معنا و مفهوم اوّل ایثار

یکی از معانی و مفاهیم ایثار، ایثار خدای تعالی نسبت به بنده‌اش، یوسف علیه السّلام، است: «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ.» «3»

حال این سؤال مطرح است که ایثار خدای متعال نسبت به بنده‌اش یوسف علیه السّلام بر برادرانش در چه بوده است؟ پاسخ این سؤال را در آیه 87 سوره انعام می‌یابیم که ایثار خدای متعال نسبت به بنده‌اش، یوسف علیه السّلام، برگزیدن او به پیامبری و هدایتش به راه مستقیم بوده است: «وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَیْناهُمْ وَ هَدَیْناهُمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، «4» و این‌که وجود چه صفاتی در یوسف علیه السّلام زمینه این گزینش را فراهم آورده است؟ از آیه 24 سوره سجده درمی‌یابیم که صبر و یقین به عنوان دو عامل اساسی، زمینه‌ساز ایثار خدای متعال نسبت به بندگان صالح‌اند: «وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَ کانُوا بِآیاتِنا یُوقِنُونَ.» «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 557، حدیث 25.
(2). ص/ 29.
(3). یوسف/ 91.
(4). انعام/ 87.
(5). سجده/ 24.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 254

2. الف- معنا و مفهوم دوّم ایثار

یکی از معانی و مفاهیم ایثار، ایثار اعتقاد به توحید و نشانه‌های خدای متعال است:
«قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الَّذِی فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا.» «1» آنجا که معیار حقیقی فضیلت به دست می‌آید، دنیا و ما فیها در برابر آن، ارزش و معنایی ندارد و همه چیز حتی حیات انسان تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد.
لذا وقتی ساحران در مبارزه با موسی علیه السّلام در آن روز موعود، سحر خود را عرضه کردند و سپس بیّنات که معجزه موسی علیه السّلام بود، همه مصنوعات و نتیجه کار همه آنان را بلعید و بعد به شکل اوّلیه خود؛ یعنی عصا، در دست موسی علیه السّلام قرار گرفت، ساحران که در تشخیص سحر و معجزه و تفاوت آن دو صداقت نشان دادند، حقیقت فضیلت بر ایشان معلوم گردید و فرعون را با همه جاه و جلالش و با همه وعده‌ها و نویدهایش رها کردند؛ آن‌چنان رها کردنی که در مقابل او قرار گرفتند و به مخالفت با او برخاستند:
«قالُوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الْبَیِّناتِ وَ الَّذِی فَطَرَنا»، همه چیز فرعون را به هیچ گرفتند. بعد قدم فراتر گذاشته، و سخنی گفتند که همه ادعای فرعون را زیر سؤال برد، و درعین‌حال، پوچی ادعای او را به ثبوت رسانیدند: «فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ»: هر کاری از دستت برمی‌آید، انجام بده! یعنی ای فرعون! کاری که تو می‌توانی بکنی، بسیار محدود و ناچیز و در حدّ یک بنده ظالم و ستمگر است؛ زیرا ستمگران در این دنیا دست خود را به ظلم و ستم آلوده می‌کنند و تو هم ای فرعون! فقط در این دنیاست که می‌توانی از بغض و کینه‌ای که داری، ظلمی بکنی: «إِنَّما تَقْضِی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا»، امّا در سرای آخرت، نتیجه اعمال زشت خود را خواهی دید. این همه قدرت، جرأت و شجاعت که در ساحران فعلیت پیدا کرد، نتیجه شناخت حقیقت فضیلتی بود که با چشم خود آن را در معجزه موسی علیه السّلام دیدند و با عقل خود خویش را در مسیر آن به تفکّر و اندیشه واداشتند و در پی آن، جهت راه خود را آن‌چنان اصلاح کردند که سالکان راه حق بدان

---

(1). طه/ 72.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 255

مبادرت دارند؛ یعنی نسبت به اعتقاد به توحید خدای متعال و نشانه‌های او ایثار نمودند.

3. الف- معنا و مفهوم سوّم ایثار

یکی از معانی و مفاهیم ایثار، ایثار مؤمنین نیازمند است. آنان با کمال وسعت نظر و خالی از هرگونه بخل و تنگ‌نظری، با آنکه خود نیازمندند، از روی محبّت، مؤمنان نیازمند دیگر را بر خود مقدّم می‌دارند. آیه نه سوره حشر، مصداق این معنا و مفهوم از ایثار را در اخلاق و روحیات انصار بیان می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»
آنان برای مهاجرت مسلمانان مکّه به مدینه زمینه‌سازی نمودند: «وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ»، و پیش از این‌که مهاجرین به سوی آنان هجرت کنند (دو بار در عقبه؛ یعنی در محل گردنه‌ای که نزدیک مکّه است و به دور از چشم مردم، به‌طور مخفیانه با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیعت نمودند و) ایمان آوردند: «وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ»، و مسلمانانی که از مکّه به سوی آنان مهاجرت کردند، مورد محبت آنان بودند: «یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ»، و نسبت به آنچه بر سبیل ضرورت به مهاجران اعطا می‌شد، قلباً در خود احساس نیاز نمی‌کردند: «وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا»، و در تقسیم غنایم، یا در اعطای مال، مهاجران را بر خود مقدّم می‌داشتند، گرچه خود بدان نیازمند و محتاج بودند: «وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ»، و این ویژگی‌ها ملازم آنان گردیده، تا این‌که خدای متعال آنان را از بخل ورزیدن، محافظت نماید: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ» و این مردمند که اهل فلاح و رستگاری‌اند: «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»

4. الف- معنا و مفهوم چهارم ایثار

معنا و مفهوم چهارم ایثار، ایثار کافران است. این معنا و مفهوم، خاصّ منکران حق است، آنان که اندیشه خود را در راه ناصواب به کار می‌گیرند و آن راه ناصواب را در
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 256
جهت پیشبرد نقشه‌های شیطانی ارزیابی کرده و سپس برای اجرای آن، طرّاحی و جبهه‌گیری می‌کنند، سرانجام هم با رفتار خاصی که ملازم و برخاسته از آن طرّاحی است، انکار حق را به گونه عوام‌فریبانه در مسیر اندیشه ناصواب خود بیان می‌دارند.
مصداق کامل این معنا و مفهوم، ولید بن مغیره مخزومی است که ایثار او براساس انکار مقدسات و حقایق و بر پایه ناحق جلوه دادن حقیقت وحی قرار دارد. او قرآن را سحر مؤثر، یا سحری که آن را ترجیح می‌دهند، معرفی می‌کند: «فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ»، امّا چون این معرفی کار ساده‌ای نبود، او با طرّاحی همه‌جانبه، این معرفی را انجام می‌دهد. این طراحی از زبان قرآن در سوره مدثر، آیات 18 الی 24، چنین بیان شده است: «إِنَّهُ فَکَّرَ وَ قَدَّرَ.»: البّته، او (درباره این طرّاحی شیطانی و کفرآمیز خود) اندیشه کرد و به دنبال آن، اندیشه خود را ارزیابی نمود. «فَقُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ.»: پس مرگ بر او باد! چگونه او این اندیشه شیطانی را ارزیابی نمود؛ ارزیابی که با حق به مبارزه و ستیز برخیزد. «ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ.»: سپس مرگ باد بر او در چگونگی این‌گونه ارزیابی! «ثُمَّ نَظَرَ»: پس از آن، ارزیابی‌های خود را مورد مداقّه (و دقت نظر) قرار داد. «ثُمَّ عَبَسَ وَ بَسَرَ»: سپس (برای اجرای طرح شیطانی‌اش کار را این‌چنین شروع کرد) با ترشرویی، چهره درهم کشید. «ثُمَّ أَدْبَرَ وَ اسْتَکْبَرَ»: پس از آن (در ادامه آن) با پشت نمودن (به حقایق امور) و با خودبزرگ‌بینی و تکبّر: «فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ»: پس گفت: این (قرآن) چیزی به‌جز یک سحر مؤثر نیست که به خاطر جاذبه‌اش در دل‌ها اثر می‌گذارد.

5. الف- معنا و مفهوم پنجم ایثار

این ایثار، ایثار طاغوتیان و سرکشان دنیا طلب است. اینان که دیده تنگشان به دنیا چشم دوخته است و حیاتی جز زندگی در دنیا را نشناخته و به لذات کاذب دنیا، دل خوش داشته‌اند، دنیا و لذات دنیا را برتری و ترجیح می‌دهند: «فَأَمَّا مَنْ طَغی وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا.» «1» اینان برای فرونشاندن هواهای نفسانی خویش، برای تن دادن به هر کار،

---

(1). نازعات/ 38- 37.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 257

هر خطا و هر گناه و خیانتی فروگذار نیستند، به‌خصوص اگر قدرتی هم به هم زنند و به تبع آن قدرت، عدّه و عدّه‌ای هم داشته باشند که اینان علاوه بر اقدام به هر کاری، طاغی‌گری را نیز هم نسبت به خدا، و هم نسبت به خلق خدا، و هم نسبت به قوم خود و حتی اهل خود، انجام می‌دهند. اینان بدانند که دوزخ پناهگاه و مأوای آنان است:

«فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوی ، «1» و مصداق کامل ایثار طاغیان، فرعون است که او را از زبان قرآن چنین می‌شناسیم: فرعون مصداق کامل طغیانگری است: «اذْهَبْ إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی ، «2» «اذْهَبا إِلی فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغی » «3»

فرعون آن‌قدر در طغیانگری نسبت به خدا، به خود استعلا داد که پروردگاری به‌جز خودش را نمی‌شناخت: «وَ قالَ فِرْعَوْنُ یا أَیُّهَا الْمَلَأُ ما عَلِمْتُ لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرِی»، «4» «قالَ فِرْعَوْنُ وَ ما رَبُّ الْعالَمِینَ.» «5»

او در طغیانگری علاوه بر آنکه در روی زمین استکبار نمود و به خود استعلا داد، اهل خود را همراه خویش ساخت: «وَ قارُونَ وَ فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مُوسی بِالْبَیِّناتِ فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ما کانُوا سابِقِینَ» «6» و «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِی الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَها شِیَعاً.» «7»

و نسبت به خلق خدا، آن‌چنان طاغی و سرکش بود که بندگان خدا را به عناوین مختلف به میخ می‌کشید و به حیات دنیوی آنان خاتمه می‌داد: «وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ.» «8»

6. الف- معنا و مفهوم ششم ایثار

مفهوم ششم ایثار، ایثار دنیادارانی است که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند:
«بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا.» «9»

---

(1). همان/ 29.
(2). طه/ 24.
(3). همان/ 43.
(4). قصص/ 38.
(5). شعراء/ 23.
(6). عنکبوت/ 39.
(7). قصص/ 4.
(8). فجر/ 10.
(9). اعلی/ 16.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 258

اینان باید بدانند که زندگی دنیا به‌جز کالایی که بیهوده بدان امیدوارند، نیست: «وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ.»* «1»
و اینان هم‌چنین باید بدانند که زندگی دنیا به‌جز بازی و مایه سرگرمی نیست: «وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ.» «2»
و نیز اینان باید بدانند که در گمراهی باورنکردنی قرار دارند؛ یعنی آن‌چنان گمراهند که از هدایت بسیار دورند: «الَّذِینَ یَسْتَحِبُّونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا عَلَی الْآخِرَةِ وَ یَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللَّهِ وَ یَبْغُونَها عِوَجاً أُولئِکَ فِی ضَلالٍ بَعِیدٍ.» «3»
و همین‌طور اینان باید بدانند که به خود واگذاشته می‌شوند: «وَ ذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا.» «4»
و اینان باید هم‌چنین بدانند که هم روزی بهشتیان، و هم آب گوارای بهشت، برای آنان حرام است: «وَ نادی أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ قالُوا إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُما عَلَی الْکافِرِینَ.» «5»
و اینان باید باز بدانند که پناهگاهشان دوزخ است و از آن خارج نمی‌شوند، در حالی که هیچ عذری از آنان پذیرفته نیست و هیچ یار و یاوری هم ندارند: «وَ قِیلَ الْیَوْمَ نَنْساکُمْ کَما نَسِیتُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا وَ مَأْواکُمُ النَّارُ وَ ما لَکُمْ مِنْ ناصِرِینَ. ذلِکُمْ بِأَنَّکُمُ اتَّخَذْتُمْ آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ غَرَّتْکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا فَالْیَوْمَ لا یُخْرَجُونَ مِنْها وَ لا هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ.» «6»
و بالاخره اینان باید باز بدانند که زندگی این دنیا، بازی و سرگرمی است و

به‌طور قطع و يقين، زندگانى آخرت، زندگى حقيقى بوده و آن زندگى براى متّقين بهتر است:

«وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِىَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ»، «7» «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ.» «8»

---

(1). آل عمران/ 185- حديد/ 20.

(2). انعام/ 32.

(3). ابراهيم/ 3.

(4). انعام/ 70.

(5). اعراف/ 50- 49.

(6). جاثيه/ 35- 34.

(7). عنكبوت/ 64.

(8). انعام/ 32.

ب- تدبّر در آیات ایثار به ترتیب آیات نزولی

اشاره

در اینجا آیات ششگانه مشتقات ایثار را که با الفاظ فعل مضارع و ماضی در قرآن کریم ذکر شده، به ترتیب نزولی آنها تنظیم نموده سپس با استعانت از این ترتیب معیارهای ایثار را از آن برداشت و درباره آن بررسی و تدبّر می‌نماییم

1. ب- تنظیم آیات ایثار به ترتیب نزولی آنها

آيات مكّى

1. فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ. «1»
2. بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا. «2»
3. قالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلى ما جاءَنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الَّذِى فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِى هذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا. «3»
4. قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنا وَ إِنْ كُنَّا لَخاطِئِينَ. «4»
5. فَأَمَّا مَنْ طَغى وَ آثَرَ الْحَياةَ الدُّنْيا. فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِىَ الْمَأْوى «5»

6. وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «6»

2. ب- معیارهای ایثار به ترتیب آیات نزولی آن

معیار ایثار، تشخیص خطا از صواب و برگزیدن راه صواب است:
1. در دو آیه اول به ترتیب نزول که هر دو در مکّه نازل شده، مصداق خطای ایثار را

---

(1). مدثر/ 24: ترتیب مصحفی: 74، ترتیب نزولی: 4.
(2). اعلی/ 16: ترتیب مصحفی: 87، ترتیب نزولی: 8.
(3). طه/ 72: ترتیب مصحفی: 20، ترتیب نزولی: 45.
(4). یوسف/ 91: ترتیب مصحفی: 12، ترتیب نزولی: 53.
(5). نازعات/ 39- 38: ترتیب مصحفی: 79، ترتیب نزولی: 81.
(6). حشر/ 9: ترتیب مصحفی: 59، ترتیب نزولی: 101.

در انسان ملاحظه می‌کنیم:
یکی مصداق خطای فردی است که نسبت به آیات الهی در ستیز است: «إِنَّهُ کانَ لِآیاتِنا عَنِیداً»، «1» و این بیماری نافرجام ستیزه‌خویی تا آنجاست که او همه امکانات استعدادی خود را در جهت فرو نشاندن این بیماری به کار می‌گیرد و نسبت به یقینی‌ترین امور مسلّم؛ یعنی نزول وحی، که قرآن کریم و فرموده خدای متعال است، به مخالفت برمی‌خیزد، و آن را سحر و گفته انسان می‌خواند: «فَقالَ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ یُؤْثَرُ»، «2» «إِنْ هذا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ.» «3»
و دوّمی هم مصداق خطای انسان‌هایی است که بیهوده به دنیا امیدوار بوده و به بازی و مایه سرگرمی بودن دنیا دل خوش کرده‌اند، و بر این خط، آن‌چنان استوارند که زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا.» «4»
2. در آیات سوّم و چهارم به ترتیب نزول که هر دو در مکّه نازل شده، معیار ایثار؛ یعنی تشخیص خطا از صواب و برگزیدن راه صواب، آن‌چنان حاصل شده که محقّق بودن راه صواب با تأکید و سوگند بیان شده است؛ چنان‌که در آیه ذکر شده در سوره طه، ساحران پس از درک معجزه حضرت موسی علیه السّلام و تشخیص بیهوده بودن سحر که کار برخی از انسان‌های مفسده‌جوست، از اعجازی که به مشیت خدای متعال و بر اساس حق به وقوع پیوسته، آن‌چنان راه صواب را تشخیص دادند که به عنوان معیار ایثار، آن را با تأکید برگزیده و حاضر شدند در راه این گزینش، جان خود را هم نثار کنند:

«قالَوا لَنْ نُؤْثِرَکَ عَلی ما جاءَنا مِنَ الّبَیِّناتِ وَ الّذِی فَطَرَنا فَاقْضِ ما أنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِی هذِهِ الْحَیاةَ الدُّنْیا.» «5»
در آیه چهارم به ترتیب نزول هم برادران یوسف علیه السّلام چون به خطای خود در مورد برادرشان، یوسف، و به راه صوابی که او طی کرده بود؛ یعنی همان راه تقوا و صبر پی

---

(1). مدثر/ 16.
(2). مدثر/ 24.
(3). همان/ 25.
(4). اعلی/ 16.
(5). طه/ 72.

بردند، فضل و برتری یوسف علیه السّلام را بر خود، از جانب خدا دانسته و با سوگند آن را مورد تأکید قرار می‌دهد و بدان اقرار می‌نماید: «إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ»، «1» «قالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ آثَرَکَ اللَّهُ عَلَیْنا وَ إِنْ کُنَّا لَخاطِئِینَ.» «2»
3. از آیات پنجم و ششم که اولی در مکّه، و دومی در مدینه نازل شده، فرجام دو نوع گزینش را می‌توان در آنها تدبر نمود، بدین معنا که آنانی که در تشخیص معیار ایثار، راه خطا رفتند و زندگی دنیا را برگزیدند و آن را بر حیات اخروی برتری دادند، مأوا و پناهگاهشان، دوزخ است: «وَ آثَرَ الْحَیاةَ الدُّنْیا. فَإِنَّ الْجَحِیمَ هِیَ الْمَأْوی » «3»
و آنان که در تشخیص معیار ایثار، راه صواب رفتند و اعمال و رفتارشان، نشانگر انتخاب راه صواب است؛ یعنی زندگی اخروی را بر حیات دنیوی برتری دادند، فرجام کارشان فلاح و رستگاری است: «وَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ وَ الْإِیمانَ مِنْ قَبْلِهِمْ یُحِبُّونَ مَنْ هاجَرَ إِلَیْهِمْ وَ لا یَجِدُونَ فِی صُدُورِهِمْ حاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ یُؤْثِرُونَ عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ کانَ بِهِمْ خَصاصَةٌ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «4»

کلمات قصار پیرامون ایثار

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الایثار»، سخنانی از مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، به اقتصار بیان شده که در اینجا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:

1. «الإيثار فضيلة، الإحتكار رذيلة.»: مردم را بر خود مقدم داشتن، فضیلت است، حبس مال، رذیلت و پستی است.
2. «الإيثار أشرف الإحسان.»: ایثار و دیگران را بر خود برگزیدن، برترین احسان است.
3. «الإيثار شيمة الأبرار.»: ایثار، خصلت نیکوکاران است.
4. «الإيثار غاية الإحسان.»: بخشش در صورت نیاز به آن، نهایت نیکویی است.

---

(1). یوسف/ 90.
(2). یوسف/ 91.
(3). نازعات/ 39- 38.
(4). حشر/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 262

5. «الإيثار اشرف الكرم.»: ایثار، شریف‌ترین جود و بخشش است.
6. «الإيثار أعلى الإحسان.»: ایثار، برترین احسان است.
7. «الإيثار اعلى المكارم.»: ایثار، برترین صفات نیک است.
8. «الإيثار أفضل عبادة و أجلّ (أحسن) سيادة.»: جود و بخشش با احتیاج، برترین عبادت و بزرگ‌ترین (نیکوترین) سیادت و بزرگی است.
9. «الإيثار اعلى مراتب الكرم، و افضل الشيم.»: ایثار، بالاترین مرتبه‌های شرافت، و افزون‌ترین خصلت‌ها است.
10. «الإيثار أحسن الإحسان و أعلى مراتب الإيمان.»: دیگران را بر خود مقدم داشتن، بهترین نیکویی، و بلندترین پایه‌های ایمان است.
11. «الإيثار سجيّة الأبرار، و شيمة الأخيار.»: ایثار، خوی نیکوکاران و شیوه افراد نیک است.
12. «أفضل السّخاء، الإيثار.»: افزون‌ترین بخشش، ایثار است.
13. «أحسن الكرم الإيثار.»: نیکوترین بزرگی، دیگران را بر خود مقدم داشتن است.
14. «بالإيثار يسترقّ الأحرار.»: به وسیله جود و بخشش آزادگان، به بندگی کشیده خواهند شد.
15. «بالإيثار يستحقّ اسم الكرم.»: به سبب ایثار، استحقاق نام کرم حاصل

می‌گردد (یعنی به کسی باید کریم گفت که ایثارگر باشد).
16. «بالإیثار علی نفسک، تملک الرّقاب.»: به واسطه ایثار و برگزیدن دیگران بر خود، گردن‌ها را مالک می‌شوی؛ یعنی فرمانفرما خواهی شد و دیگران مطیع تو خواهند گردید.
17. «خیر المکارم الإیثار.»: بهترین بزرگی و جوانمردی، دیگران را بر خود برگزیدن است.
18. «عند الإیثار علی النّفس، تتبیّن جواهر الکرماء.»: هنگام برگزیدن دیگران بر خود گوهرهای کریمان آشکار می‌گردد.
19. «غایة المکارم الإیثار.»: نهایت بزرگی، دیگران را بر خود ترجیح دادن است.
20. «کفی بالإیثار مکرمة.»: برای بزرگواری، ایثار کفایت می‌کند.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 263
21. «من شیم الأبرار، حمل النّفوس علی الإیثار.»: از خصلت‌های نیکوکاران، وادار نمودن نفس‌ها بر بخشش، و تقدّم دیگران بر خویشتن است.
22. «من أحسن الإحسان، الإیثار.»: از نیکویی‌ترین نیکویی‌ها، ترجیح دیگران بر خود است.
23. «من أفضل الاختیار التّحلیّ بالإیثار.»: از افزون‌ترین برگزیدن، زینت یافتن به ایثار است.
24. «لا تکمل المکارم إلّا بالعفاف و الإیثار.»: بزرگواری‌ها به کمال نخواهد رسید، مگر با پارسایی و ایثار.
خدایا! توفیق خلوص در ایمان را به ما تفضّل بفرما؛ به‌گونه‌ای که تأثیر آن در زمینه‌های اقتصادی، دینی، تربیتی، اجتماعی، فرهنگی و سایر شؤون به صورت ایثار از روی خلوص و برای تقرّب به تو تجلّی کند.
آمین، یا ربّ العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 265

فصل دهم باقیات صالحات

اشاره

در دو آیه از دو سوره قرآن کریم که هردوی‌شان در مکّه نازل شده، کلمه «اَلْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»* ذکر شده است: یکی آیه 46 سوره کهف، و دیگری آیه 76 سوره مریم. ما در اینجا به طریق معمول خود در این امر، ابتدا آیات را به ترتیب مصحفی آن، تنظیم نموده و پس از آن، به تحقیق در معنای باقیات صالحات، و سپس به تحقیق تفسیری آن از کتب تفسیر علمای شیعه و اهل تسنن پرداخته و بعد به تفسیر روایی آن از کتب تفسیر روایی شیعی و سنی می‌پردازیم و سرانجام هم به فضل الهی، با تدبّر در آیات مذکور آنها را مورد دقت و تأمّل قرار می‌دهیم.

1. تنظیم آیات باقیات صالحات به ترتیب مصحفی آن

1. الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا.» «1»
2. وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدیً وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا.» «2»

---

(1). کهف/ 46: مکّی.
(2). مریم/ 76: مکّی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 266

2. معنای باقیات صالحات

راغب در مفردات فرموده: بقاء، ثابت بودن شیء بر حالت اولیه بوده و ضدّ فناست، و باقی، بر دو قسم است: باقی بنفسه که مقید به زمان نیست (بلکه خود خالق زمان است) و او همان باری تعالی است و بر او فنا صحیح نیست، و باقی به غیر خود، و او به‌جز باری تعالی است و فنا بر آن صحیح باشد. باقی باللّه نیز بر دو قسم است: باقی بشخصه تا این‌که خدای تعالی بخواهد آن را فنا کند، مانند بقای اجرام آسمانی، و باقی بنوعه و جنسه بدون شخص و جزئش، مانند: انسان و حیوان؛ هم‌چنین در آخرت، باقی بشخصه است، مانند: اهل بهشت که آنان نه برای مدتی، بلکه تا ابد ماندنی هستند؛ چنان‌که خدای عزّ و جلّ فرمود: «خالِدِينَ فِيها»،* و قسم دیگر باقی بنوعه و جنسه است؛ چنان‌که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که: «إنّ اثمار اهل الجنّة يقطفها أهلها و يأكلونها ثمّ تخلف مكانها مثلها.»: البتّه، میوه‌های بهشت را اهل آن چیده و آن را می‌خورند و پس از آن، مانند آنها در جای آن میوه‌ها جایگزین می‌گردد. به همین جهت است که آنچه در آخرت می‌باشد، دایمی بوده و خدای عزّ و جلّ درباره آن فرمود: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى ،* و نیز قوله تعالی: «وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ»،* آنچه از اعمال است که پاداش آن برای انسان باقی می‌ماند و آن، تفسیر به نمازهای پنجگانه شده است و گفته‌اند که آن، «سبحان اللّه و الحمد للّه» است و صحیح آن است که آن، شامل هر عبادتی است که در آن قصد قربت به خدای متعال شده باشد، و بر این مبناست فرموده خدای متعال: «بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ»، و آن را به اللّه تعالی اضافه گردانیده. «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ»،* را گفته‌اند:

آن، اعمالی است که پاداش آن باقی می‌ماند، و گفته‌اند: آن، نمازهای پنجگانه است: و گفته‌اند: آن، «سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه، و اللّه اكبر» است، و از بعضی مفسرین خاصّه و عامّه درباره قوله: «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِينَةُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ

---

(1). مفردات، ص 55- 54.

عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلًا»، «1» آمده است که مراد از آن، اعمال خیر است. پس البتّه که ثمره آن تا ابد الابدین باقی می‌ماند. پس آن است باقیات، و معنای «خَيْرٌ أَمَلًا» این است که فاعل آن در آخرت به آن می‌رسد، آن چیزی را که در دنیا آرزوی رسیدن به آن را داشته، و آنچه در

«خیر» آمده است، همان «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»* است. «2»
در فرهنگ لغات نیز آمده که: بقی- بقاء ماند: استوار شد، و بقاء، به معنای زیست و زندگانی، و باقی، اسم فاعل است به معنای مانده و از نام‌های خداوند است. «3»
در معنای صالح آورده که: به معنای نیک، ضدّ فاسد، جمع آن صالحون، و مؤنث آن صالحه است. «4»
هم‌چنین در فرهنگ عمید آمده: باقی (به کسر قاف)؛ یعنی پایدار، پاینده، جاوید، بازمانده، به جا مانده. «5»
در معنای صالح هم آورده: نیک، نیکوکار، شایسته. صالحه، مؤنث صالح است به معنای زن نیکوکار، و نیز به معنای عمل نیک و حسنه است. «6»
و در مقدمه مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: بقاء، ضدّ فنا و زوال است، و بقیّة الشیء، آن چیزی است که بعد از آن می‌ماند، و در سوره هود، بقیة اللّه را به ائمه علیهم السّلام و به خصوص قائم علیه السّلام، تفسیر فرموده‌اند، و در سوره بقره مراد از: «وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ» را ذرّیه انبیا و برخی از آثاری دانسته‌اند که نزد ائمه علیهم السّلام موجود است، و در سوره زخرف کلمه «باقیة» تأویل به ائمه علیهم السّلام، و نیز تأویل به ولایت و امامت آنان شده است، و در سوره کهف و مریم، کلمه «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»،* تأویل به مودّت ائمه علیهم السّلام شده است. «7»
و در معنای صالحات فرموده: صالحات در قرآن صفت برای اعمال است و از آن

---

(1). کهف/ 46.
(2). مجمع البحرین، ص 12.
(3). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 48.
(4). همان، ص 442.
(5). فرهنگ عمید، ص 232.
(6). فرهنگ عمید، ص 795.
(7). مقدمه برهان، ص 72.

تأویل به ولایت و اطاعت از ائمه علیهم السّلام و نحو آن شده است، و در روایت عمل صالح، به معرفت ائمه علیهم السّلام تأویل شده است. «1»

3. باقیات صالحات در تفاسیر

شیخ طوسی رحمه اللّه در تبیان فی قوله تعالی: «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا»، «2» فرموده: «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»؛ یعنی طاعات برای خدای متعال؛ زیرا پاداش آن، برای همیشه و ابد باقی می‌ماند. پس آن بهتر است از نفع منقطعی که عاقبتی برای آن نیست، و باقیاتی که بدان شادمان می‌گردند و خیر آن دوام دارد، آن صالحاتی است که حکیم آن را خواسته و بدان امر فرموده باشد. ابن عباس (در این‌باره) فرموده: «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»، طاعت برای خدا ست. در اخبار ما روایت شده که از جمله «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»، امورات ثابت و پایدار و برخاستن برای نماز شب است. «خَیْرٌ أَمَلًا»؛ یعنی امیدواری به عمل صالح و آرزو داشتن به مناسبت آن، بهتر از آرزو داشتن به مناسبت انجام عمل غیر صالح است. «3»
هم‌چنین فی قوله: «وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا»، «4» فرموده:
«الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»، عبارت از انجام جمیع طاعات و اجتناب از جمیع معاصی است، و گفته‌اند که قول: «سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا اله الّا اللّه، و اللّه اکبر» است، و از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت شده که باقیات صالحات، برخاستن آخر شب برای خواندن نماز شب، و دعا در سحرگاهان است، و باقیات نامیده شد برای این‌که منافع آن باقی مانده و اهلش در دنیا و آخرت، از آن بهره‌مند می‌شوند، برخلاف آنچه نفع آن تنها منحصر در دنیاست، و قوله: «خَیْرٌ مَرَدًّا»؛ یعنی نعمت‌ها و بهره‌هایی که به فاعل آن می‌رسد، بیشتر است. «5»

---

(1). همان، ص 140.
(2). کهف/ 46.
(3). تبیان، ج 7، ص 46.
(4). مریم/ 76.
(5). تبیان، ج 7، ص 130.

شیخ طبرسی رحمه اللّه در مجمع البیان فی قوله: «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا»، «1» فرموده: «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»، عبارت از طاعات برای خدای متعال و جمیع حسنات است؛ زیرا پاداش آن برای همیشه و ابد باقی می‌ماند. این، قول ابن عباس و قتاده است، و قوله: «خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا»؛

یعنی از لحاظ پاداش، برتر، و از لحاظ آرزوی نسبت به آن، صادقانه‌تر از مال، فرزند و دیگر زیبایی‌های دنیاست که بعضی از آرزوها، دروغین است، و این آرزویی است که دروغ نیست؛ زیرا کسی که طاعتی را عمل کند، آن پاداشی را خواهد یافت که آرزوی آن را دارد. «2»

زمخشری در تفسیر کشّاف فی قوله: «وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا»، «3» فرموده: «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»، اعمال خیری است که نتیجه آن برای انسان ثابت و پایدار است و زدودن و نیز نیست کردن هرآنچه از لذت‌های دنیوی است که نفس انسان به سوی آن نظر دارد، و گفته‌اند: آن نمازهای پنجگانه است و گفته‌اند:

«سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه، و اللّه اکبر» است، و قتاده گفته: هرچه که رضای خدا در آن اراده شود. قوله: «خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً»؛ یعنی آنچه از ثواب که متعلق به آن است و آنچه از آرزو که متعلق به آن است؛ زیرا صاحب آن در دنیا، ثواب خدا را، و در آخرت، رسیدن به آن را آرزو می‌کند. «4»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا»، «5» فرموده: «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ» همه، اعمال آخرتی است، و گفته‌اند: نمازهاست، و گفته‌اند: «سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه، و اللّه اکبر» است؛ یعنی آن خیر ثوابا است از آنچه کافران بدان مباهات می‌کنند. «وَ خَیْرٌ مَرَدًّا»؛ یعنی محلّ بازگشت و فرجام و عاقبت یا منفعت، برگرفته از این قول آنان است که: «لیس لهذا الامر مردّ» و «هل یرد بکای و زندا». «6»

---

(1). کهف/ 46.

(2). مجمع البیان، ج 6، ص 473.

(3). کهف/ 46.

(4). کشّاف، ج 2، ص 486.

(5). مریم/ 76.

(6). کشّاف، ج 2، ص 522.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 270

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 299

شبّر در تفسیرش فی قوله تعالی: «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا»، «1» فرموده: «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»؛ یعنی طاعات برای خدا، پاداشش باقی ماند، و آن، به نمازهای پنجگانه، مودّت اهل بیت و تسبیحات اربعه تفسیر شده است، و قوله: «خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً»؛ یعنی نزد پروردگارش از لحاظ پاداش، بهتر از مال و فرزند است، و قوله: «خَیْرٌ أَمَلًا»؛ یعنی از لحاظ رسیدن به آرزو، آنچه را فاعل

باقیات صالحات آرزوی آن را دارد، بهتر به آن می‌رسد، تا فاعل مال و فرزند. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدیً وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا»، «3» فرموده: با توفیق، خدای متعال هدایت آنان را که هدایت یافته‌اند، افزون می‌کند. «الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»؛ یعنی پاداش طاعات، باقی و پایدار است، و آن به نمازهای پنجگانه، دوستی اهل بیت و تسبیحات اربعه تفسیر شده است، و قوله: «خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا»؛ یعنی از لحاظ عاقبت و منفعتی که به آنها برمی‌گردد، برتر است. «4»
علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا»، «5» گفته است: مراد از باقیات صالحات، اعمال صالحه است، و البتّه اعمال انسان نزد خدای تعالی برای او محفوظ می‌ماند. پس آن باقی است، و چون صالح بود، پس آن باقیات صالحات است، و آن نزد خدای متعال از لحاظ، پاداش بهتر است؛ زیرا خدای متعال به انسانی که آن را به جا آورد، جزا می‌دهد، آن هم بهترین جزا را، و از لحاظ آرزو (هم) بهترین است؛ زیرا آنچه از رحمت و کرامت خدای تعالی نسبت انسان میسور است، چیزی است که مورد آرزوست. پس آن از نظر آرزو، صادقانه‌تر است از زینت‌ها و آرایش‌های دنیوی که در بیشتر آنچه آماده او شده است، بهره‌ای

---

(1). کهف/ 46.
(2). تفسیر شبّر، ص 620.
(3). مریم/ 76.
(4). تفسیر شبّر، ص 645.
(5). کهف/ 46.

نمی‌برد، و متعلق آمال و آرزوها (هم) غالبا کاذب و دروغین بوده و آنچه صادق است، مکر و خدعه می‌باشد. از طرق شیعه و اهل سنت، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و از طریق شیعه هم از ائمه اهل بیت علیهم السّلام، تعدادی از روایات منقول است که: باقیات صالحات، تسبیحات اربعه: «سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه، و اللّه اکبر» است، و در تعدادی دیگر از آنها آمده که آن نماز است، و در تعدادی دیگر گفته شده که باقیات صالحات، مودّت اهل بیت بوده و آنها همگی از قبیل انطباق بر مصداق است. «1»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا» آمده که: گرچه جمعی از

مفسران خواسته‌اند مفهوم باقیات صالحات را در دایره خاصی، مانند: نمازهای پنجگانه، یا ذکر: «سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه، و اللّه اکبر»، و امثال آن، محدود کنند، ولی روشن است که مفهوم این تعبیر آن‌چنان وسیع و گسترده است که هر فکر، ایده، گفتار و کردار صالح و شایسته‌ای را که طبعا باقی می‌ماند و اثرات و برکاتش در اختیار افراد و جوامع قرار می‌گیرد، شامل می‌شود. اگر می‌بینیم در بعضی از روایات، به نماز شب و یا مودّت اهل بیت علیهم السّلام تفسیر شده، بدون شک منظور بیان مصداق‌های روشن است، نه منحصر ساختن مفهوم در این امور، به خصوص این‌که در پاره‌ای از این روایات «من» که دلالت بر تبعیض دارد، به کار رفته است؛ مثلا در روایتی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم که فرمود: «لا تستصغر مودتنا؛ فانها من الباقیات الصالحات.»: دوستی ما را کوچک مشمار که آن از باقیات صالحات است. در حدیث دیگری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌خوانیم که فرمود: از گفتن تسبیحات اربعه مضایقه نکنید که آنها از باقیات صالحات‌اند. حتی اگر همان اموال ناپایدار و فرزندانی که گاهی فتنه و مایه آزمایش هستند، در مسیر اللّه قرار بگیرند، آنها هم به رنگ باقیات صالحات درمی‌آیند؛ چرا که ذات پاک خداوند جاودانی است و هر چیزی برای او و در راه او قرار گیرد، جاودانه خواهد بود. «2»

(1). المیزان، ج 13، ص 343.
(2). تفسیر نمونه، ج 12، ص 446.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج‌1، ص: 272

فی قوله تعالی: «وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدیً وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا» «1» نیز چنین گفته: کسانی که در راه هدایت گام نهادند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید. بدیهی است هدایت درجاتی دارد. هنگامی که درجات نخستین آن به وسیله انسان پیموده شد، خداوند دست او را می‌گیرد و به درجات عالی‌تر می‌برد، و هم‌چون درخت باروری که هر روز مرحله تازه‌ای از رشد و تکامل را می‌پیماید، این هدایت‌یافتگان نیز در پرتو ایمان و اعمال صالحشان، هر روز به مراحل بالاتری گام می‌نهند.

در پایان آیه به آنها که بر زیورهای زودگذرشان، در دنیا تکیه کرده، و آن را وسیله تفاخر بر دیگران قرار داده‌اند، پاسخ می‌دهد که: آثار و اعمال صالحی که از انسان باقی می‌ماند، در پیشگاه پروردگار تو، ثوابش بیشتر، و عاقبتش ارزشمندتر است: «وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا» (در پاورقی هم آمده که: مردّ (بر وزن نمد با تشدید دال) یا مصدر است به معنای «رد و بازگشت»، و یا اسم مکان است به معنای

«محلّ بازگشت» كه در اينجا منظور بهشت است، ولى احتمال اول با معناى آيه مناسب‌تر است). «2»

4. باقیات صالحات در تفاسیر روایی

1. ابن جمعه عروسی در نور الثقلین فی قوله تعالی: «الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ أَمَلًا»، «3» آورده که: در کتاب معانی الاخبار با اسنادش از جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام، روایت شده که آن حضرت فرمود: «" الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا"، و ثمان رکعات اخر اللیل و الوتر، زینة الاخرة، و قد یجمعهما اللّه لاقوام.»: مال و فرزند زینت زندگی دنیا هستند و هشت رکعت نماز آخر شب و نماز وتر زینت آخرت‌اند و خدای عزّ و جلّ هر دو زینت را برای گروه‌هایی جمع فرموده است. «4»

---

(1). مریم/ 76.
(2). تفسیر نمونه، ج 13، ص 125.
(3). کهف/ 46.
(4). نور الثقلین، ج 3، ص 263، حدیث 94- سید هاشم بحرانی این حدیث را در تفسیر برهان، ص 635، به نقل از
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 273

2. در نهج البلاغه، علی علیه السّلام، فرموده: «ان المال و البنین، حرث الدنیا، و العمل الصالح، حرث الاخرة، و قد یجمعهما اللّه لاقوام.»: البته، مال و فرزند کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت برای آخرت است و خدای تعالی هر دو را برای گروه‌هایی جمع نموده است. «1»
3. در تهذیب الاحکام با اسنادش، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل کرده که آن بزرگوار فرمود: «ان کان اللّه عزّ و جلّ قال:" الْمالُ وَ الْبَنُونَ زِینَةُ الْحَیاةِ الدُّنْیا"، ان الثمانیة رکعات یصلیها العبد آخر اللیل، زینة الاخرة.»: اگر خدای عزّ و جلّ فرموده است: مال و فرزند، زینت زندگی دنیا هستند، البتّه، هشت رکعت نماز شب را که بنده خدا در آخر شب آن را به جا می‌آورد، زینت آخرت است. «2»
4. در مجمع البیان به روایت انس بن مالک، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که آن حضرت برای همنشینانش فرمود: «خذوا جنتکم! قالوا: حضر عدونا؟ قال: خذوا جنتکم من النار؛ قولوا:
سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا اله الا اللّه، و اللّه اکبر؛ فانهن المقدمات، و هن المنجیات، و هن المعقبات، و هن الباقیات الصالحات.»: سپرتان را برگیرید. آنان گفتند: آیا دشمن مهیا گردیده است؟ آن حضرت فرمود: سپرتان را در برابر آتش دوزخ برگیرید، بگویید:
«سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه، و اللّه اکبر.» پس آن، مقدمات

است و آن سبب نجات است و آن، تعقیبات است و آن، باقیات الصالحات است. «3»
5. از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «ان عجزتم عن اللیل ان تکابدوه، و عن العدو ان تجاهدوه، فلا تضجروا عن قول: سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا اله الا اللّه، و اللّه اکبر؛ فانهن من الباقیات الصالحات فقولوها.»: اگر از تحمّل رنج و مشقت در شب، و از این‌که علیه دشمن تلاش و جهاد کنید، ناتوان و عاجز هستید، پس از ذکر: «سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه، و اللّه اکبر»، در ناتوانی و مشکل نباشید که گفتن آن از باقیات صالحات است، پس آن را بگویید. «4»

شیخ در تهذیب نقل فرموده است.
(1). نور الثقلین، ج 3، ص 263، حدیث 95.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 263، حدیث 96.
(3). نور الثقلین، ج 3، ص 363، حدیث 97. این حدیث را سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان، ص 635، از شیخ با اسنادش از امام صادق علیه السّلام، و او از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل فرموده است.
(4). نور الثقلین، ج 3، ص 264، حدیث 98. این حدیث را مؤلف مجمع البیان در ج 6، ص 474 نقل فرموده است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 274
6. گفته‌اند که آن باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و این قول از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نیز روایت شده است؛ هم‌چنین از آن حضرت روایت شده که: «ان من الباقیات الصالحات، القیام باللیل لصلوة اللیل.»: از جمله باقیات صالحات، برخاستن در شب به عزم اقامه نماز شب است. «1»
7. در کتاب ابن عقده از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت شده که آن حضرت به حصین بن عبد الرحمن فرمود: «یا حصین! لا تستصغر مودتنا؛ فانها من الباقیات الصالحات. قال:
یا ابن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! ما استصغرها و لکن احمد اللّه علیها.»: ای حصین! مودّت ما را کوچک مشمار که از باقیات صالحات است. حصین گفت: ای فرزند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! (نه تنها) آن را صغیر و کوچک نمی‌شمارم، بلکه خدای متعال را بر آن حمد و سپاس می‌گویم. «2»
8. در اصول کافی با اسنادش از ضریس کناسی، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، روایت نموده که آن حضرت فرموده: «مرّ رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برجل یغرس غرسا فی حائط له، فوقف له و قال: الا ادلک علی غرس اثبت اصلا، و اسرع ایناعا، و اطیب ثمرا و ابقی؟ قال:

بلی، فدلنی یا رسول اللّه! فقال: اذا اصبحت و امسیت، فقل:" سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر"؛ فان لک، ان قلته، بکل تسبیحة، عشر شجرات فی الجنة من انواع الفاکهة، و هن من الباقیات الصالحات.»، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بر مردی عبور نمود که داشت در چهاردیواری خود درخت می‌کاشت، پس برای او توقف نمود و فرمود: آیا تو را بر درختی راهنمایی کنم که از لحاظ ریشه، ثابت‌تر و از لحاظ رسیدن میوه، سریع‌تر، پاکیزه‌تر و پایدارتر باشد؟ آن مرد گفت: آری، ای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله! مرا به آن راهنمایی فرما. پس آن حضرت فرمود: چون صبح و یا شام کنی، پس بگو: «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر.» پس اگر این تسبیح را گفتی، برای هر تسبیح تو، ده اصله درخت از انواع میوه‌ها برایت در بهشت کاشته خواهد شد و آنها از باقیات صالحات‌اند. «3»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 264، حدیث 100- 99.

(2). نور الثقلین، ج 3، ص 264، حدیث 101- برهان، ص 635- مجمع البیان، ج 6، ص 474- مقدمه برهان، ص 72.

(3). نور الثقلین، ج 3، ص 265، حدیث 104- برهان، ص 635.

9. در تفسیر علی ابن ابراهیم با اسنادش تا جمیل، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت نموده که آن حضرت فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: لما اسری بی الی السماء، دخلت الجنة، فرایت فیها قیعانا یقفا، و رایت فیها ملائکة یبنون لبنة من ذهب و لبنة من فضة، و ربما امسکوا، فقلت لهم: ما لکم ربّما بنیتم و ربّما امسکتم؟ فقالوا: حتی تجیئنا النفقة، فقلت لهم، و ما نفقتکم؟ قالوا: قول المؤمن فی الدنیا:" سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا اله الا اللّه، و اللّه اکبر". فاذا قال، بنینا، و اذا امسک، امسکنا.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: چون در شب معراج به آسمان رفتم، به بهشت وارد شدم. پس در آنجا زمین هموار، وسیع و مسطحی را که بایر بود، ملاحظه کردم و در آنجا دیدم که ملایکه با خشتی از طلا و خشتی از نقره مشغول بنّایی هستند و گاهی (هم) از کار دست می‌کشند. پس به آنها گفتم چه می‌شود که شما گاهی بنّایی می‌کنید و گاهی هم دست می‌کشید؟ آنان در پاسخ گفتند: برای این است که روزی ما برسد. به آنان گفتم: روزی شما چیست؟ آنان گفتند: قول شخص مؤمن در دنیا: «سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا إله إلّا اللّه، و اللّه اکبر.» پس چون او این قول را بگوید، ما بنّایی می‌کنیم و چون از گفتن بازایستد، ما هم از کار بنّایی دست می‌کشیم. «1»

10. ابن ابی شیبه و ابن منذر درباره قوله: «وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»،* از

ابن عباس اخراج نمودند که او گفته: «سبحان اللّه، و الحمد للّه، و لا اله الا اللّه، و اللّه اکبر.» «2»

11. سعید بن منصور، احمد، ابو یعلی، ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن حبان، حاکم و ابن مردویه از ابی سعید خدری اخراج نمودند که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «استکثروا من الباقیات الصالحات. قیل: و ما هن یا رسول اللّه؟ قال: التکبیر و التهلیل و التسبیح و التحمید و لا حول و لا قوة الا باللّه.» «3»

12. ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره قوله: «وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ»،* اخراج نمود که او گفت: «الکلام الطیب.» «4»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 356، حدیث 144- برهان، ص 664.

(2). درّ المنثور، ج 4، ص 224.

(3). همان.

(4). همان، ص 225.

5. تدبّر در آیات باقیات صالحات

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْکَ مُبارَکٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1»

آيات باقيات صالحات در قرآن کريم منحصر به دو آيه از سوره‌هاى مکّى است که يکى از آنها در سوره کهف، و ديگرى هم در سوره مريم. در ترتيب نزولى، سوره مريم چهل و چهارمين، و سوره کهف شصت و نهمين سوره است. ما در اينجا ابتدا در پاسخ به اين سؤال که باقيات صالحات در چيست؟ در اين آيات تدبّر مى‌کنيم و سپس در پاسخ به اين سؤال که پاداش باقيات صالحات چيست؟ نيز دوباره در اين آيات به تدبّر مى‌پردازيم.

الف- باقیات صالحات در چیست؟

1. الف- اطاعت از خدای متعال و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ریشه و منشأ باقیات صالحات

نخست برای آنکه: اطاعت از خدا و رسول خدا سبب می‌شود که از پاداش اعمال چیزی کم نشود: «لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «2»

دوّم برای این‌که اطاعت از خدا و رسول خدا سبب هدایت می‌گردد: «قُلْ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَیْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَیْکُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِیعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَی الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِینُ.» «3»

و بالاخره سوّم هم برای این‌که این هدایت، سبب فزونی هدایت می‌گردد و این فزونی هدایت است که توفیق در عمل صالح، مودّت اهل بیت علیهم السّلام، اقامه نمازهای پنجگانه و مواظبت بر آنها، قیام برای نماز شب و اقامه آن و استمرار و تداوم ذکر تسبیحات (و تسبیحات اربعه) را برای مؤمن فراهم می‌کند: «وَ یَزِیدُ اللَّهُ الَّذِینَ اهْتَدَوْا هُدیً وَ الْباقِیاتُ الصَّالِحاتُ خَیْرٌ عِنْدَ رَبِّکَ ثَواباً وَ خَیْرٌ مَرَدًّا.» «4»

---

(1). ص/ 29.

(2). حجرات/ 14.

(3). نور/ 54.

(4). مریم/ 76.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 277

2. الف- باقیات صالحات، در عمل صالح است

- مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ. «1»

- مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثي وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. «2»

3. الف- باقیات صالحات، در مودّت اهل بیت است

- ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ. «3»

4. الف- باقیات صالحات، در نمازهای پنجگانه و محافظت بر آن است

- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. إِلَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ ... وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ ... أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ. «4»
-. حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ. «5»

5. الف- باقيات صالحات، در برخاستن براى نماز شب و در اقامه آن است

- إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ. تَتَجافى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ ... أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوى نُزُلًا بِما كانُوا يَعْمَلُونَ. «6»

6. الف- باقیات صالحات، در ذکر و گفتن تسبیحات اربعه است

- إِنَّما یُؤْمِنُ بِآیاتِنَا الَّذِینَ إِذا ذُکِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ .۝ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ ... أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوی نُزُلًا بِما کانُوا یَعْمَلُونَ. «7»

---

(1). غافر/ 40.
(2). نحل/ 97.
(3). شوری/ 23.
(4). مؤمنون/ 1، 2، 9، 10.
(5). بقره/ 238.
(6). سجده/ 15- 16، 19.
(7). همان/ 15 و 19.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 278

ب- پاداش باقیات صالحات چیست؟

1. ب- پاداش باقیات صالحات، در اطاعت از خدا و اطاعت از رسول خدا صلّى اللّه عليه و آله، هدایت از جانب خدای متعال است.

پاداش باقیات صالحات در اطاعت از خدا و اطاعت از رسولش، هدایت از جانب خدای متعال است و آن زمانی است که بنده خود را به زیور اطاعت از خدا و رسولش بیاراید: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّما عَلَيْهِ ما حُمِّلَ وَ عَلَيْكُمْ ما حُمِّلْتُمْ وَ إِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَ ما عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلاغُ الْمُبِينُ.» «1»

و چه پاداشی از هدایت بالاتر که بنده خدا در هر نماز در ضمن قرائت سوره حمد آن را از خدای متعال درخواست می‌کند. خدای متعال خصوصیات آن هدایت را چنین توصیف نموده: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ. صِراطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ.» «2»

البتّه، شأن این هدایت که از جانب خدای متعال است، این می‌باشد که افزایش یابد و پیوسته بر آن افزوده گردد: «وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدىً وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ مَرَدًّا»، «3» و این هدایت نه تنها به‌طور مستمر بر آن افزوده گردد، بلکه به اهل آن تقوا هم داده می‌شود: «وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زادَهُمْ هُدىً وَ آتاهُمْ تَقْواهُمْ.» «4»

2. ب. پاداش باقیات صالحات، در عمل صالح

1. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح بهشت است.

عاملان این اعمال در آن جاویدان و ماندگار شده، از نعم آن برخودار می‌گردند:

- وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. «5»

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیها خالِدُونَ. «6»

---

(1). نور/ 54.

(2). فاتحة الکتاب/ 6 و 7.

(3). مریم/ 76.

(4). محمّد صلّی اللّه علیه و آله/ 17.

(5). بقره/ 25.

(6). بقره/ 82.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 279

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِیلًا. «1»

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا.«2»

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلی رَبِّهِمْ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیها خالِدُونَ. «3»

- وَ أُدْخِلَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ. «4»

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا خالِدِینَ فِیها لا یَبْغُونَ عَنْها حِوَلًا. «5»

- إِنَّ اللَّهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ یُحَلَّوْنَ فِیها مِنْ أَساوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِباسُهُمْ فِیها حَرِیرٌ

- الْمُلْکُ یَوْمَئِذٍ لِلَّهِ یَحْکُمُ بَیْنَهُمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ. «6»

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ. «7»

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِیمِ. «8»

- أَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوی نُزُلًا بِما کانُوا یَعْمَلُونَ. «9»

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ ذلِکَ

الْفَوْزُ الْکَبِیرُ. «10»

---

(1). نساء/ 57.
(2). همان/ 122.
(3). هود/ 23.
(4). ابراهیم/ 23.
(5). کهف/ 108- 107.
(6). حج/ 14، 23، 56.
(7). عنکبوت/ 58.
(8). لقمان/ 8.
(9). سجده/ 19.
(10). بروج/ 11.

2. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، تمام و کامل داده می‌شود:

- وَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ. «1»

3. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، مغفرت و اجر عظیم است:

- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ. «2»
- إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ. «3»
- الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ. «4»
- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. «5»
- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. «6»
- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. «7»

4. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، هدایت از جانب پروردگار است:

- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ. «8»

5. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، خوشی حال و نیکویی مراجعت است:

- الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ. «9»

6. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، این است که خدای رحمان دل‌ها را محبّ آنان می‌کند:

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا. «10»

---

(1). آل عمران/ 57.
(2). مائده/ 9.
(3). هود/ 11.
(4). فاطر/ 7.
(5). فصلت/ 8.
(6). انشقاق/ 25.
(7). تین/ 6.
(8). یونس/ 9.
(9). رعد/ 29.
(10). مریم/ 96.

7. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، این است که برای انجام‌دهندگان آن، مغفرت و رزق کریم است:

- فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ. «1»

8. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، این است که خدای متعال به آنان وعده داده است که آنان را خلیفه خود در زمین قرار دهد

و امکاناتی برای آنان فراهم نماید که دینشان مورد پسندشان واقع شود و بعد از خوفی که داشتند، آن را به امنیت تبدیل نماید.
- وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ. «2»

9. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، این است که زشتی‌ها و بدی‌های مؤمنانی که این‌گونه از اعمال را انجام داده‌اند، پوشانده می‌شود

و خدای متعال به آنان نیکوتر از آنچه عمل کرده‌اند، پاداش می‌دهد:

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ. «3»

10. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، این است که خدای متعال آنان را در گروه صالحان داخل می‌گرداند:

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ. «4»

بخواهند برای آنان خواهد بود، و این همان فضل کبیر است:

---

(1). حج/ 50.
(2). نور/ 55.
(3). عنکبوت/ 7.
(4). همان/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 282

- تَرَی الظَّالِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمَّا کَسَبُوا وَ هُوَ واقِعٌ بِهِمْ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ فِی رَوْضاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ ما یَشاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ. «1»

12. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، این است که مؤمنانی که عمل صالح انجام می‌دهند،

با آیات روشن الهی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر آنان تلاوت می‌فرماید، از تاریکی خارج، و به نور داخل می‌گردند، و چنین کسانی در بهشت وارد شده و در آن جاویدان و همیشه خواهند بود؛ هم‌چنین خدای متعال روزی را برای آنان نیکو نموده است:

- رَسُولاً يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً. «2»

13. 2. ب- پاداش باقیات صالحات در عمل صالح، این است که آنان بهترین آفریده‌ها هستند:

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. «3»

3. ب- پاداش باقیات صالحات، در مودّت اهل بیت علیهم السّلام

مودّت اهل بیت علیهم السّلام بنا بر آنچه در آیه «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی «4» آمده، حق‌شناسی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و پاسخ نسبتا مثبت مؤمنان با عمل صالح به آیات سوره‌های انعام، حج و زمر است و لذا مشمول همه پاداش‌های باقیات صالحات در عمل صالح، خواهند بود:

- وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قالُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ عَلی بَشَرٍ مِنْ شَیْ‌ءٍ. «5»

- ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزِیزٌ. «6»

- وَ ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَ الْأَرْضُ جَمِیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیَّاتٌ بِیَمِینِهِ. «7»

---

(1). شوری/ 22.

(2). طلاق/ 11.

(3). بینه/ 7.

(4). شوری/ 23.

(5). انعام/ 91.

(6). حج/ 74.

(7). زمر/ 67.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 283

4. ب- پاداش باقیات صالحات، در ادای نمازهای پنجگانه و محافظت برآن

اشاره

اوّلین و مهم‌ترین پاداش آن این است که قرآن کتاب هدایت، بشارت و رحمت، و سبب فلاح و رستگاری برای نمازگزار است، و با تمسّک به آن اجر برپاکنندگان نماز، ضایع نمی‌شود:

1. 4. ب- قرآن برای برپاکننده نماز، کتاب هدایت است:

- ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ. الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ. «1»

2. 4. ب- قرآن برای برپاکننده نماز، کتاب هدایت و بشارت است:

- طس تِلْکَ آیاتُ الْقُرْآنِ وَ کِتابٍ مُبِینٍ. هُدیً وَ بُشْری لِلْمُؤْمِنِینَ. الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ. «2»

3. 4. ب- قرآن کتاب هدایت و رحمت، و سبب فلاح و رستگاری برای برپاکننده نماز است:

- تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ. هُدیً وَ رَحْمَهً لِلْمُحْسِنِینَ. الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاهَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ یُوقِنُونَ. أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «3»

4. 4. ب- و با تمسّک به کتاب پاداش برپاکننده نماز ضایع نشود:

- وَ الَّذِینَ یُمَسِّکُونَ بِالْکِتابِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ إِنَّا لا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِینَ. «4»
دوّمین پاداش این است که مؤمنین حقیقی برپاکنندگان نمازند و برای آنان درجات، مغفرت و رزق کریم نزد پروردگار است:
- الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ. أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ. «5»

---

(1). بقره/ 2 و 3.
(2). نمل/ 3- 1.
(3). لقمان/ 5- 2.
(4). اعراف/ 170.
(5). انفال/ 4- 3.

سوّمین پاداش این است که برای برپاکنندگان نماز، عاقبتی خوش و فرجامی نیکوست:
- وَ الَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ. «1»
چهارمین پاداش آن این است که نماز سبب بسیار مهمی برای استعانت و طلب کمک بوده و نشانه خشوع و خضوع است:
- وَ اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَکَبِیرَةٌ إِلَّا عَلَی الْخاشِعِینَ. «2»
- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَعِینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ. «3»
پنجمین پاداش آن این است که برپایی نماز، ملازم با عمل صالح بوده و اجر نمازگزار، نزد پروردگار است و برای او، نه حزنی می‌باشد و نه خوفی:
- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّکاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ. «4»
ششمین پاداش آن این است که مؤمنانی که در نمازشان خاشع بوده و بر نمازهای خود محافظت می‌کنند، آنان رستگارند و وارث فردوس می‌شوند و در آن، همیشگی و جاودانند:
- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ ... وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ ... أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ. الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ. «5»
هفتمین پاداش آن این است که برپایی نماز، شخص نمازگزار را از کارهای ناشایست و ناپسند باز می‌دارد:
- وَ أَقِمِ الصَّلاةَ إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ. «6»

---

(1). رعد/ 22.
(2). بقره/ 45.
(3). بقره/ 153.
(4). بقره/ 277.
(5). مؤمنون/ 1، 2، 9، 10، 11.
(6). عنكبوت/ 45.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 285
هشتمین پاداش آن این است که برپایی نماز از اسباب دین استوار و پابرجاست:
- وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفاءَ وَ يُقِيمُوا الصَّلاةَ وَ يُؤْتُوا الزَّكاةَ وَ ذلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ. «1»

5. ب- پاداش باقیات صالحات، در اقامه نماز شب

1. 5. ب- قیام‌کنندگان برای نماز شب، از صالحین‌اند:

- لَیْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللَّهِ آناءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ. یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ. «2»

2. 5. ب- برای متهجّد و برپاکننده نماز شب مقامی است محمود و ستوده که

پروردگار متعال او را برای این مقام برمی‌انگیزد:

- وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نافِلَةً لَکَ عَسی أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً. «3»

ج- پاداش برپاکننده نماز شب، آن‌چنان مایه چشم روشنی و نشاطانگیز است که هیچ نفسی از آن آگاه نیست:

- إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُکِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَکْبِرُونَ. تَتَجافی جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ. فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزاءً بِما کانُوا يَعْمَلُونَ. أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا يَسْتَوُونَ. «4»

د- برای برپاکننده نماز شب، عظیم‌ترین اجر و پاداش نزد خدای متعال است:

- إِنَّ رَبَّکَ يَعْلَمُ أَنَّکَ تَقُومُ أَدْنی مِنْ ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَ نِصْفَهُ وَ ثُلُثَهُ وَ طائِفَةٌ مِنَ الَّذِينَ مَعَکَ ... وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِکُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «5»

---

(1). بینه/ 5.

(2). آل عمران/ 114- 113.

(3). اسراء/ 79.

(4). سجده/ 15 و 16 و 17.

(5). مزمّل/ صدر و ذیل آیه 20.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 286

6. ب- پاداش باقیات صالحات، در تسبیحات

1. تسبیح و حمد پروردگار، نشانه ایمان به آیات الهی است:

- إِنَّما يُؤْمِنُ بِآياتِنَا الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِها خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ. «1»

2. همه آنچه در آسمان و زمین است، تسبیح‌گوی خالق یکتا هستند:

- تُسَبِّحُ لَهُ السَّماواتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَیْ‏ءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لكِنْ لا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كانَ حَلِيماً غَفُوراً. «2»
- أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ. «3»
- هُوَ اللَّهُ الْخالِقُ الْبارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنی يُسَبِّحُ لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. «4»
- يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. «5»
- يُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلی كُلِّ شَیْ‏ءٍ قَدِيرٌ. «6»

3. تسبیح و یاد خدا در اوقات شبانه‌روز، امر خدای متعال به بنده‌اش است:

- قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قالَ آيَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْزاً وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثِيراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْکارِ. «7»
- فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ کُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ. «8»
- فَاصْبِرْ عَلي ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی «9»

---

(1). سجده/ 15.
(2). اسراء/ 44.
(3). نور/ 41.
(4). حشر/ 24.
(5). جمعه/ 1.
(6). تغابن/ 1.
(7). آل عمران/ 41.
(8). حجر/ 98.
(9). طه/ 130.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 287

- وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی لا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ کَفی بِهِ بِذُنُوبِ عِبادِهِ خَبِيراً. «1»
- فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ. «2»
- فَاصْبِرْ عَلی ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ. وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبارَ السُّجُودِ. «3»
- وَ اصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْيُنِنا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِينَ تَقُومُ. وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ. «4»
- فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِيمِ.* «5»
- فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِيمِ. «6»
- وَ مِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَ سَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا. «7»
- سَبِّحِ اسْمَ رَبِّکَ الْأَعْلَی. «8»
- فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَ اسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ کانَ تَوَّاباً. «9»

4. استمرار و تداوم ذکر تسبیح در اوقات شبانه‌روز، موجب خشنودی خاطر است:

- فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّیْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّکَ تَرْضی «10»

پروردگارا! آیات تو را در این‌که رکن اساسی باقیات صالحات، انجام طاعات توست، تصدیق کردیم. خدایا! توفیق انجام طاعاتت را آن‌چنان‌که مطلوب توست، به ما عنایت فرما.

آمین، یا رب العالمین!

---

(1). فرقان/ 58.
(2). غافر/ 55.
(3). ق/ 40- 39.
(4). طور/ 49- 48.
(5). واقعه/ 74 و 96.
(6). الحاقة/ 52.
(7). انسان/ 26.
(8). اعلی/ 1.
(9). نصر/ 3.
(10). طه/ 130.

فصل یازدهم برّ

اشاره

کلمه برّ در ضمن شش آیه قرآن، در چهار سوره: بقره، آل عمران، مائده، مجادله، هشت بار آمده است. این چهار سوره، مدنی بوده؛ یعنی در مدینه نازل شده‌اند. ترتیب مصحفی و نزولی دو سوره: بقره و آل عمران بر هم تطبیق دارد؛ امّا دو سوره: مائده و مجادله در ترتیب نزولی خود نسبت به ترتیب مصحفی‌شان تقدم و تاخّر دارند. ما در اینجا ابتدا آیات مربوط را به ترتیب مصحفی آن تنظیم نموده و بعد با استناد به کتب لغت، به تحقیق در معنای برّ می‌پردازیم و سپس با استفاده از تفاسیر، تفسیر آن را ارائه داده و در مرحله چهارم هم تفسیر روایی آن را تحقیق می‌کنیم و بالاخره با استعانت از فضل و توفیق الهی، به تدبّر در آن آیات می‌پردازیم.

1. تنظيم آيات برّ به ترتيب مصحفى آن

1. أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. «1»
2. لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ

---

(1). بقره/ 44: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 290

الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِى الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. «1»
3. يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِىَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. «2»
4. لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْ‏ءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. «3»
5. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْىَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ. «4»
6. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. «5»

2. در معنای برّ

راغب در مفردات فرموده: برّ بر خلاف «بحر» (دریا) است و از آن، وسعت و پهنای وسیع متصور می‌شود و لذا برّ از آن مشتق شده؛ یعنی توسعه در کار خیر، و گاهی آن را به فعل الهی نسبت می‌دهند، مانند: «إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ»، و گاهی (هم) به بنده نسبت می‌دهند، پس گفته می‌شود: «برّ العبد ربّه.»؛ یعنی در طاعت او توسعه داد. بنابراین از جانب خدای متعال، «ثواب»، و از جانب بنده، «طاعت» است، و آن بر دو نوع است:
یک نوع در اعتقاد، و یک نوع (هم) در اعمال، و مشتمل بر آن است قوله تعالی: «لَيْسَ

---

(1). همان/ 177: مدنی.
(2). همان/ 189: مدنی.
(3). آل عمران/ 92: مدنی.
(4). مائده/ 2: مدنی.
(5). مجادله/ 9: مدنی.

الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ الايه»، و بر این اساس است که چون از معصوم علیه السّلام درباره برّ سؤال شد، همین آیه را قرائت فرمود. پس آیه متضمن است بر اعتقاد، اعمال، فرایض، نوافل، و برّ الوالدین، (به معنای) وسعت در نیکی نسبت به آن دو بوده و ضدّ آن «عقوق» است، و «برّ»، در راستی استعمال می‌شود؛ زیرا آن برخی از خیر است که در توسعه هست. «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: فی قوله تعالی: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا الايه»، برّ بنا بر آنچه می‌گویند، اسمی جامع برای خیر کلی است، و مراد از برّ در اینجا، بهشت است و برّ، بخشش و احسان است و از آن جمله است: «بررت والدی»: با اطاعت از آنان، دوستی با ایشان، برتری دادن بدانان و وفا نمودن به کرامتشان به پدر و مادرم نیکویی کردم. قوله: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ الايه»، یعنی برّ، توجّه نمودن به مشرق که قبله نصاری است یا توجّه نمودن به مغرب که قبله یهود است، نیست، «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»، و قوله: «إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ.»؛ یعنی راستگو، و گفته‌اند: یعنی کسی که عادت او بر احسان و کار نیکو کردن است، و از آن نوع است «برّ فلان بیمینه»، هنگامی که راست گوید، و برّ به کسر (باء)، وسعت در احسان و زیاده بر آن است. «2»

در مقدمه مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: برّ به کسر (باء)، خیر و فضل است، و گاهی برّ به کسر، به ثواب (هم) تفسیر شده است و در ترجمه خیر، تفسیر آن به طاعاتی است که از جمله آن، اقرار به فضل اهل آن؛ یعنی ائمه علیهم السّلام است، و امکان دارد تأویل برّ به کسر به طاعت از ائمه علیهم السّلام و متابعت از آنان باشد. پس آن، اصل خیر و طاعات است؛ همچنان که در خبر از قول امام صادق علیه السّلام آمده است که: «نحن اصل کلّ خیر، و من فروعنا، کلّ برّ، و من البر، التوحید و الصلوة و الصیام.» تا این‌که فرمود: «و الاقرار بالفضل لاهله»؛ یعنی ما هستیم اصل هر خیر، و از فروع ما، هرگونه نیکی است، و از جمله برّ، توحید، نماز و روزه است ... و اقرار به فضل اهل فضل است. «3»

---

(1). مفردات، ص 38.
(2). مجمع البحرین، ص 231.
(3). مقدمه برهان، ص 65.

در فرهنگ لغات هم آمده: برّ، به معنای بخشش، طاعت، راستی، اصلاح، و به ضمّ اول (آن)، گندم است، و برّ، از اسمای حسنی است، و بریّة، برّ، بارّ، به معنای صحرا و بیابان خشک، و برّ برّا؛ یعنی راست گفت، از خالق خود اطاعت کرد، به سوگند وفا کرد و سوگندش راست بود، و برّ و بارّ و برّ؛ یعنی فرزندی که از روی محبّت، فرمان پدر برد و از او اطاعت کند. جمع آن ابرار و برره است. «1»
در فرهنگ عمید نیز آمده که: برّ (به کسر یاء و تشدید راء)؛ یعنی نیکویی، بخشش، طاعت، صدق، صلاح، عطیّه، و برّ (به ضم باء و تشدید راء)؛ یعنی صالح، نیکوکار، راستگو، و جمع آن ابرار، و برّ (به فتح باء و تشدید راء)؛ یعنی زمین خشک و بیابان، صحرا و در اصطلاح جغرافیا، هریک از قطعات پنج‌گانه عالم که آن را قاره گویند. «2»

3. برّ در تفاسیر

شیخ طوسی در تبیان فی قوله تعالی: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ الایه»، «3» فرموده: هر طاعتی برای خدای متعال را بدون خلاف، برّ می‌نامند، و در مراد آیه، اختلاف نموده‌اند.
ابن عباس گفته: مراد تمسّک به کتابشان است که آنان پیروانشان را به آن امر می‌کردند و خودشان تمسّک به آن را ترک می‌نمودند؛ زیرا همین که آنان پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله را انکار می‌نمودند، خود ترک تمسّک آنان به کتابشان است. قتاده گفته: مراد از آن امر کردن مردم به طاعت از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و مخالفت نمودن با خودشان است، و گروهی گفته‌اند: برّ بنابر قول آنان، صدق بوده و معنای آن این است که آنان امر به صدق می‌کردند در حالی که خودشان صادق نبودند، و برّ، در لغت، در اصل، بخشش، احسان، دوستی و نظایر آن است. «4»
همین‌طور در معنای قوله تعالی: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ

---

(1). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 34.
(2). فرهنگ عمید، ص 247.
(3). بقره/ 44.
(4). تبیان، ج 1، ص 197.

مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، «1» فرموده: و گفته‌اند: در معنای آیه، دو قول است: یکی آنکه قومی در جاهلیت بودند که چون محرم می‌شدند، در پشت خانه‌هایشان نقب (یا سوراخی) را به‌وجود می‌آوردند و از آن داخل و خارج می‌شدند. پس از این عادت آنان را نهی نمود و به آنها دستور داد که از راه ورودی خانه‌ها رفت و آمد کنند. این، قول ابن عباس بوده و قول دیگر این است که خدای متعال بر آنان مثلی زده که: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»؛ یعنی نیکی را از آن مسیر و جهتی که خدای متعال به آن امر فرموده و بدان توجّه دارد، انجام دهید. این قول، وجه نیکویی است. از جابر روایت شده که ابی جعفر، محمّد بن علی، امام باقر علیه السّلام، فی قوله تعالی: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ الایه»، فرمود: یعنی: «ان یاتی الامر من وجهه ای الامور.»؛ یعنی کار را از مسیر و راه خودش به‌جا آورید؛ ملاحظه کنید که از کدامین راه باید آن را به‌جا آورید. در روایتی از ابی جارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، نظیر قول ابن عباس منقول است، و گروهی هم گفته‌اند:

مراد از «بیوت»، زنان هستند؛ زیرا زن را «بیت» می‌نامند. پس مثل این‌که وطئ در دبر او منهّی باشد و در قبلش مباح، اما دو قول اوّل، قوی‌تر و نیکوتر است. «2»

در معنای قوله تعالی: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، «3» فرموده: گفته‌اند: در معنای برّ دو قول است: یکی این‌که برّ از جانب خدای تعالی است به وسیله پاداشی که او در بهشت می‌دهد، و قول دیگر آنکه برّ کار خیری است که به وسیله آن، نسبت به پاداش و اجر استحقاق پدید می‌آید. بعضی هم گفته‌اند: برّ؛ یعنی بهشت.

بعد در فرق بین برّ و خیر چنین گفته است: تفاوت بین برّ و خیر این است که برّ عبارت از نفعی است که با قصد نفع رساندن به دیگری به او برسد و خیر، خیر است، اگرچه سهوا (و بدون قصد) انجام شود. ضدّ برّ، عقوق بوده و ضدّ خیر، شرّ است. «4»

---

(1). بقره/ 189.

(2). تبیان، ج 2، ص 142.

(3). آل عمران/ 92.

(4). تبیان، ج 2، ص 531- 530.

نیز فی قوله تعالی: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»، «1» فرموده: خدای متعال برخی از خلق را نسبت به برخی دیگر امر به برّ فرموده و برّ، عملی است که خدای متعال بدان امر نموده است، و هم‌چنین او دستور داده که آنان از آنچه از آن نهی شده‌اند، پرهیز کنند. نیز آنان را نهی نموده که برخی از آنان برخی دیگر را بر «اثم» کمک و یاری کنند، و «اثم»، عبارت از آن چیزی است که به ترک آن امر فرموده است. نیز آنان را از عدوان نهی نموده است؛ به این معنا که ایشان را از تجاوز نمودن از حدود الهی در دینشان نهی نموده است. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی ، «3» فرموده: چون با هم مشاورت می‌کنید، به افعال خیر و به خوف از عذاب خدای متعال مشاورت کنید، نه در گناه، و یا در تجاوز از حدود الهی و مخالفت با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. «4»

شیخ طبرسی در مجمع البیان فی قوله تعالی: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»، «5» فرموده: این (آیه) خطاب به علمای یهود است. آنان نزدیکان مسلمان خود را نسبت به آنچه آنان بدان ایمان آورده بودند، تثبیت می‌نمودند، ولی خود ایمان نمی‌آوردند، و لذا همزه «أ تأمرون»، برای استفهام بوده و معنای توبیخ می‌دهد، و مراد از برّ، ایمان به محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. خدای متعال آنان را

نکوهش نمود بر آنچه انجام می‌دادند، از امر مردم به ایمان به محمّد صلّی اللّه علیه و آله و ترک دادن خودشان از آن ایمان. ابو مسلم گفته است: اعراب مردم را به ایمان آوردن به محمّد صلّی اللّه علیه و آله امر می‌نمودند، چون حضرت به پیامبری مبعوث شد، خودشان کفر ورزیدند. «6»

هم‌چنین در معنای قوله تعالی: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ الخ» «7»، فرموده: خدای سبحان بیان فرموده که همه برّ

---

(1). مائده/ 2.

(2). همان، ج 3، ص 427.

(3). مجادله/ 9.

(4). تبیان، ج 9، ص 547.

(5). بقره/ 44.

(6). مجمع البیان، ج 1، ص 98.

(7). بقره/ 177.

در صلات نیست، و اگر هم به اقامه صلات امر شده، برای آن بوده که آن، مصلحت در ایمان و در انصراف از فساد است، و هم‌چنین است عبادات شرعیه‌ای که به آنها امر شده؛ ازآن‌رو که در آنها، الطاف و مصالح دینیّه است و آن بر حسب زمان و اوقات مختلف می‌باشد. پس فرمود: برّ همه‌اش در توجّه داشتن به نماز نیست. تا این‌که علاوه بر آن، به طاعتی غیر از صلات که خدای متعال به آن، امر فرموده، توجّه شود، و این، قول ابن عباس و بعضی دیگر است، و در معنای آن گفته شده که برّ آن نیست که نصاری بدان نظر دارند، از توجّه نمودن به مشرق، و نیز آن نیست که یهود بدان نظر دارند، از توجّه داشتن به مغرب، و لکن برّ، کسی است که ایمان به خدای متعال بیاورد؛ یعنی خدا را باور (و نسبت به او تصدیق) داشته باشد، و داخل در آن قول می‌گردد، همه آنچه معرفت به او جز بدان حاصل نمی‌شود، مانند: معرفت به حدوث عالم، اثبات محدث، صفات واجبه، جایزه و آنچه بر او سبحانه و تعالی محال است و معرفت به عدل و حکمت او. «وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ»: و ایمان به روز قیامت، و داخل در آن می‌شود، تصدیق بعث، حساب، ثواب و عقاب. «وَ الْمَلائِکَةِ»؛ یعنی ایمان به این‌که آنان بندگان مکرم و گرامی خدای متعال هستند. «وَ الْکِتابِ»؛ یعنی: و ایمان به کتاب‌های منزّل از جانب خدای تعالی به پیامبرانش. «وَ النَّبِیِّینَ» و ایمان به همه پیامبران و این‌که آنان معصوم و مطهّر بودند و در آنچه به خلق ارائه می‌دادند، راست می‌گفتند و این‌که سیّد و خاتم آنان، محمّد

صلّى اللّه عليه و آله، و شريعت او ناسخ جميع شرايع بوده و تمسک بدان برای همه مکلّفان تا روز قيامت لازم است. «وَ آتَى الْمالَ»؛ يعنی و اعطای مال کند، «عَلى حُبِّهِ»، در ضمير «حبّه»، وجوهی است که احسن وجوه آن اين است که «هاء» به خدای متعال برگردد؛ يعنی اعطای مال از روی حبّ و دوستی خدای متعال به: «ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقابِ»، انجام گيرد. «وَ أَقامَ الصَّلاةَ»؛ يعنی نماز را در اوقات خودش و با رعايت حدودش به جا آورد. «وَ آتَى الزَّكاةَ»؛ يعنی زکات مالش را بدهد. «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا»؛ يعنی چون عهدی بست، نظير عهود و نذوری

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 296

که بين او و خداست و يا عقودی که بين او و بين مردم است، بدان وفا کند. «وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ» که مراد از «الْبَأْساءِ» تنگدستی و بيچارگی و مراد از «الضَّرَّاءِ»، درد و بيماری است؛ يعنی به هنگام سختی، تنگدستی و بيماری صابر و شکيبا باشند، و نيز «وَ حِينَ الْبَأْسِ»؛ يعنی به هنگام جنگ و جهاد با دشمن، صابر و خويشتن‌دار باشد، «أولئک»، اشاره است به کسانی که ذکرشان گذشت؛ يعنی اين‌چنين کسان، «الَّذِينَ صَدَقُوا»: کسانی هستند که خدا را تصديق کرده و بدو ايمان آوردند، «وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»: و اين‌چنين کسان هستند که به واسطه انجام چنين کارهايی و داشتن چنين صفاتی از آتش جهنم پروا دارند. اصحاب ما به اين آيه استدلال کرده‌اند که معنای آن در امير المؤمنين، علی عليه السّلام، است؛ زيرا در اين‌که آن بزرگوار جامع اين خصال بود، اختلافی بين امّت نيست. پس مراد از اين آيه قطعا آن بزرگوار است و بعضی هم گفته‌اند که آيه، مخصوص به انبيای معصومين است؛ زيرا کليّت آيه را کسی به‌جز انبيا نمی‌تواند ادا نمايد. «1»

فی قوله تعالى: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْ‌ءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» «2» هم فرموده: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ»؛ يعنی هرگز برّ خدای متعال نسبت به اهل طاعت را ادراک نمی‌کنيد، «حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»: تا اين‌که از مال انفاق کنيد، و تنها، با اين لفظ، از مال کنايه شده؛ چون همه مردم مال را دوست دارند، و گفته شده: معنای آن اين است که آنچه از نفايس اموالتان را که دوست داريد، نه از کم‌ارزش‌ترين آن (انفاق کنيد). «3»

همين‌طور در معنای قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» «4» فرموده:

يعنی مانند فعل منافقين و يهود نکنيد، «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى ؛ يعنی به افعال خير، به

(1). مجمع البيان، ج 1، ص 264- 263.
(2). آل عمران/ 92.
(3). مجمع البيان، ج 2، ص 473.
(4). مجادله/ 9.

طاعت از خداى متعال و به خوف از عذاب او و پرهيز از عصيان و گناه الهى، نجوا كنيد. «1»

زمخشرى در تفسير كشّاف فى قوله تعالى: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»، «2» فرموده: «أَ تَأْمُرُونَ»، همزه براى بيان توبيخ و تعجّب از حال آنان است و برّ وسعت خير و نيكى است، و «وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»: و مانند فراموش‌كاران خير و نيكى درباره نفوستان را ترک مى‌كنيد، «وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ»، حال آنكه تورات را مى‌خوانيد و در آن صفت محمّد صلّى اللّه عليه و آله يا وعده عذاب بر خيانت، ترک خير و نيكى و مخالفت قول با عمل است. «3»

نيز فى قوله تعالى: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»، «4» فرموده: برّ، اسم خير و هر فعلى است كه مورد رضايت باشد، «أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ»، خطاب است به اهل كتاب؛ زيرا يهود رو به سوى مغرب در مقابل بيت المقدس، و نصارى به سوى مشرق نماز مى‌خواندند و آن به اين جهت است كه آن هنگام كه پيامبر صلّى اللّه عليه و آله قبله را به سوى كعبه جابه‌جا مى‌كرد، آنان بسيار در امر قبله فرو رفته بودند و هريک از دو گروه گمان مى‌كرد كه توجّه به امر قبله، امرى خير و پسنديده است، «وَ لكِنَّ الْبِرَّ»: لكن برّ آن چيزى است كه ما آن را بيان مى‌كنيم و آن چيزى است كه اهتمام به آن واجب است و همّت به برّ را كسى صرف مى‌كند كه ايمان بياورد و اين اعمال را برپا دارد. «5»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»، «6» فرموده: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ»: برّ به تحمّل سختى براى ورود و دخول از پشت درب نيست، «وَ لكِنَّ الْبِرَّ»: و لكن نيكى و خير، «مَنِ اتَّقى : كسى است كه از آنچه خدا آن را حرام كرده، پروا كند. «7»

(1). مجمع البيان، ج 9، ص 250.
(2). بقره/ 44.
(3). كشّاف، ج 1، ص 277.
(4). بقره/ 177.

(5). كشّاف، ج 1، ص 330.
(6). بقره/ 189.
(7). كشّاف، ج 1، ص 341.

همين‌طور فى قوله تعالى: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، «1» فرموده: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ»: هرگز به حقيقت خير و نيكى نمى‌رسيد و هرگز هم ابرار نخواهيد شد، و گفته‌اند:
هرگز به برّ اللّه كه ثواب و پاداش نيک اوست، نمى‌رسيد، «حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»: تا آنكه انفاق شما از آن اموالى باشد كه مورد محبت و علاقه شماست و آنها را براى انفاق انتخاب كنيد. «2»
شبّر فى قوله تعالى: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»، «3» فرموده: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ»، توبيخ و شگفتى از حال آنان است و برّ نسبت به هر خيرى عموميت دارد. «وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»: خودتان را رها و فراموش مى‌كنيد، «وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ»: تورات را مى‌خوانيد و در آن، وعده عذاب بر ترک خير و مخالفت قول با عمل داده شده، «أَ فَلا تَعْقِلُونَ»: قبح آن را تعقّل نمى‌كنيد تا آنكه خودتان را از آن منع كنيد. آيه درباره علماى يهود و رؤساى آنان نازل شده و نسبت به هر كس كه عدل را توصيف كند و بعد با آن مخالفت ورزد هم عموميت دارد. «4»
در معناى قوله: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، «5» فرموده: مردانى كه چون محرم مى‌شدند، نقبى را در انتهاى خانه‌هاى خود حفر مى‌كردند تا از آن داخل و خارج شوند، و در معناى آن روايت شده كه امور را از غير مسير عادى آن انجام مى‌دادند. «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى ، فاعل برّ، كسى است كه از آنچه خداى متعال حرام كرده، پروا داشته باشد. «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»: امور را از مجرا و مسير آن انجام دهيد. از ائمه معصومين عليهم السّلام نقل است كه فرمودند: «هى بيوت العلم و نحن ابوابها»: آن خانه‌ها، خانه‌هاى علم بوده و ما درب‌هاى آن هستيم. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: از خداى تعالى در اوامر و نواهى‌اش پروا داشته باشيد، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»: تا اين‌كه به هدايت دست يابيد. «6»

---
(1). آل عمران/ 92.
(2). كشّاف، ج 1، ص 444.
(3). بقره/ 44.
(4). تفسير شبّر، ص 22.
(5). بقره/ 189.

(6). تفسیر شبّر، ص 75.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 299
هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ‌ءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ»، «1» فرموده: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ»: رحمت و رضوان خدای متعال را. درک نمی‌کنید یا هرگز به کمال برّ نمی‌رسید و هرگز از جمله ابرار نخواهید بود، «حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»: تا این‌که از مال، جاه و نفس انفاق کنید. از معصومین علیهم السّلام است که از آنچه دوست می‌دارید: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْ‌ءٍ»: آنچه از چیزهای طیّب و پاک یا خبیث و ناپاک انفاق می‌کنید، «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ.»: البتّه، خدای متعال به آن آگاه است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی ، «3» فرموده: به یکدیگر در انجام طاعت و ترک گناه کمک کنید، «وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»: و به یکدیگر در گناه و در تجاوز به حدود الهی کمک نکنید. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: و از خدا در اوامر و نواهی‌اش، پروا داشته باشید، «أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ»: که خدای متعال نسبت به کسی که نافرمانی او کند، سخت عقوبت‌کننده است. «4»
علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ الخ» «5»، فرموده: گفته شده که بعد از تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه، جدال و دشمنی در میان مردم زیاد گردید و نزاع به طول انجامید، پس این آیه نازل شد، و در معنای «قِبَلَ» به کسر و به فتح فرموده: آن به معنای جهت است و از آن جمله است: «الْقِبْلَةَ»* که آن نوعی از جهت است.
در ادامه فی قوله تعالی: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ الخ»، هم فرموده: آن، تعریفی از ابرار و بیان حقیقت حال آنان است. به تحقیق آن را در جمیع مراتب سه‌گانه اعتقادی، عملی و اخلاقی، نخست با «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»، و دوم با: «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا»، و سوم هم با: «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»، شناسانیده، امّا آنچه در آغاز با: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ الخ» شناسانده، جامع جمیع معارف

---

(1). آل عمران/ 92.
(2). تفسیر شبّر، ص 146.
(3). مائده/ 2.
(4). تفسیر شبّر، ص 243. فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 329
حقّه است که خدای سبحان اراده ایمان به آنها را از بندگانش نموده است. مراد از این ایمان، ایمان تامّی است که از اثر آن، تخلّفی حاصل نشود.

پس از آن، بعضى از اعمال مربوط به آن را ذكر فرمود: «وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِى الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ الخ»، و سپس برخى از اخلاق چنين كسانى را ذكر نمود: «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ». آن چيزهايى از اوصاف ابرار را كه خداى سبحان در اين آيه بيان فرموده، همان است كه در غير آيه ذكر نموده: «إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً. عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً. يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً. وَ يُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلى حُبِّهِ مِسْكِيناً وَ يَتِيماً وَ أَسِيراً. إِنَّما نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزاءً وَ لا شُكُوراً. إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا يَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِيراً. فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً. وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً.» «1» كه در آن ايمان به خدا و به روز قيامت، انفاق براى خدا، وفاى به عهد و صبر ذكر گرديده است. نيز خداى متعال گفته: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِى عِلِّيِّينَ. وَ ما أَدْراكَ ما عِلِّيُّونَ. كِتابٌ مَرْقُومٌ. يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ. إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِى نَعِيمٍ ... يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ ... عَيْناً يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ.» «2» كه چون تدبّر شود با تطبيق اين آيات و آيات پيش از آن، حقيقت وصف و نهايت امر آنان معلوم مى‌گردد. در توصيف آيات از آنها چنين برمى‌آيد كه آنان عباد اللّه‌اند و آنانند مقربان، و خداى سبحان بندگانش را به گفته خود اين‌گونه توصيف نموده كه: «إِنَّ عِبادِى لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ»، «3» و توصيف مقربين را هم‌چنين آورده است: «فِى جَنَّاتِ النَّعِيمِ.» «4» پس اينان همان سابقان در دنيا هستند تا در نعيم آخرت به پروردگارشان به پيوندند.

از آنچه گذشت روشن گرديد كه ابرار، اهل مرتبه عاليه‌اى از ايمان هستند، و آن در مرتبه چهارم است، در بحث روايى هم فرموده است: عن النبى صلّى اللّه عليه و آله: «من عمل بهذه الاية،

---

(1). دهر/ 12- 5.

(2). مطففين/ 25.

(3). حجر/ 42.

(4). واقعه/ 12.

فقد استكمل الايمان.»: هركس به اين آيه عمل نمايد، ايمان او به كمال رسيده است. «1»

همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها»، «2» فرموده: نقل كرده‌اند كه جماعتى از عرب به هنگامى كه براى حج محرم مى‌شدند، زمان حاجت، از درب خانه به آن وارد نمى‌شدند، بلكه

سوراخی را از پشت آن حفر نموده و از آن داخل می‌گردیدند. اسلام این کار آنها را نهی نمود و آنان را به دخول از درب خانه امر فرمود.
نزول آیه، قابل انطباق با این شأن نزول هست.
درباره امر فی قوله تعالی: «وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها الخ» هم فرموده است: امر آن، امر مولوی نیست، (بلکه) تنها ارشاد است بر نیک بودن وارد شدن از درب خانه، برای آنچه در آن است از مشی بر عادت متعارف نیک شمرده شده‌ای که با غرض عقلایی در بنای خانه‌ها و در قرار دادن درب ورودی و خروجی در آنها موافقت دارد. کلام در بازداشتن از عادت ناپسندی است که هیچ وجهی برای آن وجود ندارد. پس هر دلیلی زیادتر از هدایت به طریق مستقیم، بدون جواب نیست. آری، دخول از غیر درب با این قصد که آن، جزء دین باشد، بدعت حرام است. «3»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»، «4» بعد از تفسیر آن، آورده که: تأثیر عمیق «دعوت عملی» از اینجا سرچشمه می‌گیرد که هرگاه شنونده بداند (که) گوینده از دل سخن می‌گوید و به گفته خویش صددرصد ایمان دارد، گوش جان خود را به روی سخنانش می‌گشاید، و سخنی که از دل برخیزد، بر دل می‌نشیند، و در جان اثر می‌گذارد، و بهترین نشانه ایمان گوینده به سخنش، این است که خود قبل از دیگران (بدان) عمل کند؛ همان گونه که علی علیه السّلام می‌فرماید: «ایها الناس! انی و اللّه ما احثکم علی طاعة، الا و اسبقکم الیها، و لا انها کم عن معصیة، الا و اتناهی قبلکم عنها.»: «ای مردم! به خدا سوگند، شما را به هیچ طاعتی تشویق

(1). المیزان، ج 1، ص 438.
(2). بقره/ 189.
(3). المیزان، ج 2، ص 57.
(4). بقره/ 44.

نمی‌کنم، مگر قبلا خودم آن را انجام داده‌ام، و از هیچ کار خلافی بازنمی‌دارم، مگر این‌که پیش از شما از آن دوری جسته‌ام. «1»
فی قوله تعالی: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ» «2» هم آورده: قرآن سپس به بیان مهم‌ترین اصول نیکی‌ها در ناحیه ایمان، اخلاق و عمل ضمن بیان شش عنوان پرداخته، چنین می‌گوید: بلکه نیکی (نیکوکار) کسانی هستند که به خدا، روز آخر، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ.»
در حقیقت، این نخستین پایه همه نیکی‌ها و خوبی‌هاست: ایمان به مبدأ و

معاد و برنامه‌های الهی و پیامبرانی که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها بودند و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می‌شدند؛ ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می‌کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه‌های سازنده و اعمال صالح است.
جالب این‌که نمی‌گوید: نیکوکار، کسانی هستند که ... بلکه می‌گوید: «نیکی» کسانی هستند که ... این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و هم‌چنین بعضی زبان‌های دیگر، هنگامی که می‌خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند، آن را به صورت مصدری می‌آورند، نه به صورت وصف؛ مثلا گفته می‌شود: علی علیه السّلام عدل جهان انسانیت است؛ یعنی آن‌چنان عدالت‌پیشه است که گویی تمام وجودش در آن حل شده و سر تا پای او در عدالت غرق گشته است، به‌گونه‌ای که هرگاه به او نگاه کنی، چیزی جز عدالت نمی‌بینی، و هم‌چنین در نقطه مقابل آن می‌گوییم بنی امیه ذلّت اسلام بودند؛ گویی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود. «3»
هم‌چنین در تفسیر قوله: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 215.
(2). بقره/ 177.
(3). تفسیر نمونه، ج 1، ص 598.

لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»، «1» آورده: ولی قرآن صریحا می‌گوید: نیکی در تقواست، نه در عادات و رسوم خرافی، و بلافاصله دستور می‌دهد که حتما از همان طریق عادی به خانه‌ها وارد شوند؛ امّا آیه یک معنای وسیع‌تر و عمومی‌تر نیز دارد، و آن این‌که برای اقدام در هر کار خیری، اعم از اعمال مذهبی و غیر مذهبی، باید از طریق صحیح آن وارد شوید، نه از طریق انحرافی و وارونه و غیر عادی؛ چنان‌که جابر همین معنا را از قول امام باقر علیه السّلام نقل کرده است. در تفاسیر اهل بیت علیهم السّلام در مورد این آیه نیز می‌خوانیم که: «ما ابواب خداوند و طریق وصول به او و داعیان به سوی بهشت خدا می‌باشیم»؛ یعنی در تمام امور مذهبی خویش از طریق اصلی وارد شوید و برنامه‌های خود را از آنها بگیرید که وحی در خانه آنان نازل شده و پرورش‌یافتگان مکتب وحی الهی هستند.
جمله: «وَ لَیْسَ الْبِرُّ ...»، ممکن است اشاره به نکته لطیف دیگری نیز باشد که سؤال شما از «اهلّه ماه»، به جای سؤال از معارف دینی، همانند عمل کسی است که راه اصلی خانه را گذاشته و از نقبی که پشت خانه زده است، وارد شود، چه کار نازیبایی! «2»

در تفسیر قوله: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ»، «3» تحت عنوان «لزوم تعاون و همکاری در نیکی‌ها» شرحی را آورده که ما در اینجا تنها قسمتی از آن را عینا نقل می‌کنیم:

آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده، یک اصل کلی اسلامی است که سراسر مسایل اجتماعی، حقوقی، اخلاقی و سیاسی را در بر می‌گیرد. طبق این اصل، مسلمانان موظفند در کارهای نیک، تعاون و همکاری کنند، ولی همکاری در اهداف باطل، اعمال نادرست و ظلم و ستم، مطلقا ممنوع است، هرچند مرتکب آن، دوست نزدیک یا برادر انسان باشد .... «4»

---

(1). بقره/ 189.

(2). تفسیر نمونه، ج 2، ص 8- 7.

(3). مائده/ 2.

(4). تفسیر نمونه، ج 4، ص 253.

4. برّ در تفاسیر روایی

1. در مجمع البیان فی قوله تعالی: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ»، «1» روایت نموده که: انس بن مالک گوید: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «مررت لیلة اسری بی علی اناس تقرض شفاههم بمقاریض من نار، فقلت: من هولاء یا جبرائیل؟ فقال: هولاء خطباء من اهل الدنیا ممن کانوا یأمرون الناس بالبر و ینسون انفسهم.»: در شب معراج مرا بر مردمی عبور دادند که با قیچی‌هایی از آتش، لب‌هایشان قیچی می‌شد. پس گفتم: ای جبرئیل! اینها چه کسانی باشند؟ جبرئیل گفت: اینان، خطیبانی از اهل دنیایند؛ از آن کسانی که مردم را به نیکی امر می‌نمودند و خود را در انجام آن فراموش می‌کردند. «2»
2. در کتاب اصول کافی، با اسنادش تا ابن ابی یعفور و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که آن حضرت فرمود: «من اعظم الناس حسرة یوم القیامة، من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره.»: از بزرگ‌ترین حسرتمندان در روز قیامت، کسی است که عدل را توصیف نماید، سپس غیر آن را جانشین‌اش سازد. «3»
3. باز در اصول کافی با اسنادش تا خیثمه، و او چنین روایت کند که ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام، برای من فرمود: «ابلغ شیعتنا: ان اعظم الناس حسرة یوم القیامة، من وصف عدلا ثم خالفه الی غیره.»: به پیروان ما برسان که از عظیم‌ترین حسرتمندان در روز قیامت، کسی است که عدل را توصیف کند، سپس غیر آن را جانشین‌اش سازد. «4»
4. نیز در اصول کافی با اسنادش تا قتیبة الاعشی، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «من اشد الناس عذابا یوم القیامة، من وصف عدلا و عمل بغیره.»؛ یعنی از معذّب‌ترین مردمان در روز قیامت، کسی است که عدل را توصیف نماید و به غیر آن عمل نماید. «5»
5. در اصول کافی با اسنادش تا معلی بن خنیس، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که آن حضرت فرمود: «من اشد الناس عذابا یوم القیامة، من وصف عدلا و عمل

---

(1). بقره/ 44.
(2). مجمع البیان، ج 1، ص 98.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 75، حدیث 175.
(4). همان، حدیث 174.
(5). همان، حدیث 176.

بغیره.»: همانا شدیدترین مردم از نظر حسرت در روز قیامت، کسی است که عدل را توصیف نماید و سپس به غیر آن عمل کند.«1»
6. در تفسیر علی ابن ابراهیم فی قوله تعالی: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»، «2» آمده که: آیه درباره قصّاص و خطّاب «*» نازل شده و آن، فرموده امیر المؤمنین علیه السّلام است که: «و علی کل منبر منهم خطیب مصقع «**» یکذب علی اللّه و علی رسوله و علی کتابه.»؛ یعنی بر هر منبری از ایشان، سخنرانی بلیغی هست که بر خدا، بر رسول او و بر کتاب او دروغ می‌بندد. «3»
7. علی بن ابراهیم فی قوله تعالی: «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ الخ» «4» هم فرموده: شرط ایمان، تصدیق نمودن و باور داشتن خدا، قیامت، ملایکه، کتاب و پیامبران است. «5»
8. در کتاب احتجاج، شیخ طبرسی از اصبغ بن نباته نقل کند که او فرموده: نزد امیر المؤمنین علیه السّلام بودم که ابن الکوا خدمت آن حضرت رسید و گفت: «یا امیر المؤمنین! قول اللّه عزّ و جلّ:" وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها"؟» «6» پس آن بزرگوار فرمود: «نحن البیوت. امر اللّه ان تؤتی ابوابها. نحن باب اللّه و بیوته التی یؤتی منه، فمن بایعنا و اقرّ بولایتنا، فقد اتی البیوت من ابوابها، و من خالفنا و فضل علینا غیرنا، فقد اتی البیوت من ظهورها. ان اللّه عزّ و جلّ لو شاء، عرف الناس نفسه حتی یعرفونه و یاتونه من بابه، و لکن جعلنا ابوابه و صراطه و سبیله و بابه الذی یوتی منه. قال: فمن عدل عن ولایتنا و فضل علینا غیرنا، فقد اتی البیوت من ظهورها، و انهم عن الصراط لناکبون.»: ما هستیم آن خانه‌هایی که خدای تعالی وارد شدن از درب آنها را امر فرموده؛ ما هستیم باب خدای متعال و خانه‌های او که به آن درآیند. پس هرکس با ما بیعت کند و به ولایت ما اقرار

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 75، حدیث 177.
(2). بقره/ 44.
(*). قصّاص؛ یعنی داستان‌سرایانی که در مجامع سخن می‌گویند. خطّاب؛ یعنی کسانی که زیاد سخنرانی می‌کنند و یا خطبه می‌خوانند.
(**). خطیب مصقع؛ یعنی بلیغ.
(3). نور الثقلین، همان، حدیث 172- برهان، ص 60.
(4). بقره/ 177.
(5). برهان، ص 111.
(6). بقره/ 189.

نماید، از درب‌های آن خانه‌ها وارد شده، و هرکس با ما مخالفت کند و غیر ما را بر ما برتری و تفضّل دهد، محققا از پشت آن خانه‌ها وارد شده است. البتّه، خدای عزّ و جلّ اگر مشیّتش باشد، خود را به مردم می‌شناساند تا آنان او را بشناسند و از باب او وارد شوند، و لکن او ما را باب‌های خویش، راه مستقیم، راه (شناسایی) اش و بابی که از آن باب وارد می‌شوند، قرار داده است. آن حضرت فرمود: پس هرکه از ولایت ما عدول نماید و بر ما دیگری را تفضّل و برتری دهد، محققا از پشت آن خانه‌ها آمده، و البتّه، آنان از راه مستقیم منحرف‌اند. «1»

9. از امیر المؤمنین علیه السّلام در حدیثی طولانی آمده است که: «... قد جعل اللّه للعلم اهلا و فرض علی العباد طاعتهم بقوله:" وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها"، و" البیوت"، هی بیوت العلم الذی استودعته الانبیاء و" أبوابها" اوصیاؤهم.»: ... و خدای تعالی برای علم، اهلی را قرار داده است و بر بندگان اطاعت از آنان را با این سخن خود واجب فرموده: «وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»، و «الْبُيُوتَ»، همان خانه‌های علم است که آن را نزد پیامبران به ودیعه گذاشته و «أَبْوابِها»، اوصیای آن پیامبرانند. «2»

10. در تفسیر عیاشی، سعد، از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام، روایت کند که: از آن حضرت درباره این آیه: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها»، سؤال نمودم آن بزرگوار فرمود: «آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله ابواب اللّه و سبیله، و الدعاة الی الجنة، و القادة الیها، و الادلاء علیها الی یوم القیامة.»: آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله باب‌های خدای متعال، راه روشن به سوی او، دعوت‌کنندگان به بهشت، فرماندهان به سوی آن، و راهنمایان بر آن تا روز قیامت‌اند. «3»

11. علی بن ابراهیم فرموده: درباره امیر المؤمنین علیه السّلام این گفته پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل است که:

---

(1). برهان، ص 119- نور الثقلین، ج 1، ص 177، حدیث 620.

(2). نور الثقلین، همان، حدیث 621.

(3). برهان، ص 119- نور الثقلین، ج 1، ص 177، حدیث 622.

«انا مدینة العلم و علی بابها، و لا تأتوا المدینة الا من بابها.»: من شهر علمم و علیّ درب آن شهر، و به‌جز از درب شهر، به آن وارد نشوید. «1»

12. در مجمع البیان فی قوله تعالی: «وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها»، فرموده: در آن وجوهی است: یکی از آن وجوه این است که کسانی که محرم بودند، از درب خانه‌هایشان داخل نمی‌شدند، بلکه آنان در پشت خانه‌هایشان یعنی در دنباله خانه‌هایشان، نقبی کنده و از آن رفت و

آمد می‌کردند. پس آنان از این راه و روش منع شدند. ابو جارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، این وجه را روایت کند. وجه دوّم آن بدین معنا است که امور و کارها را از غیر مجرای آن انجام ندهید و سزاوار است که امور، از جهات و راه خودش باشد؛ آن راه هرگونه که می‌خواهد باشد. این وجه نیز به روایت جابر از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، نقل شده است. وجه سوّم این است که ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام، فرمود: «آل محمّد، ابواب اللّه و سبله، و الدعاة الی الجنة، و القادة الیها، و الادلاء علیها الی یوم القیامة.»: آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله باب‌های خدای عزّ و جلّ، راه روشن او، دعوت‌کننده به سوی بهشت، فرماندهان به سوی آن و راهنمایان بر آن تا روز قیامت هستند. «2»

13. در اصول کافی، محمّد بن یحیی با اسنادش تا علی بن ابراهیم، و او هم با اسنادش تا ابی ولاد حناط، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که درباره قول خدای عزّ و جلّ:

«وَ بِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً»،* از آن حضرت سؤال نمودم که این چه احسانی است؟ آن بزرگوار فرمود: «الاحسان ان تحسن صحبتهما و ان لا یکلفهما ان یسألاک شیئا مما یحتاجان الیه، و ان کانا مستغنیین؛ ا لیس اللّه عزّ و جلّ یقول:" لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ"؟»: احسان به این است که با آن دو حسن مصاحبت داشته باشی و آنان را به این مشقت و انداری که چیزی را که بدان نیازمندند، از تو بخواهند، گرچه آن دو افرادی بی‌نیاز باشند. آیا مگر

---

(1). برهان، همان، و در نور الثقلین، ج 1، ص 178، حدیث 624، با تغییر مختصری به دنبال حدیث مذکور چنین آورده: «و یروی:" انا مدینة الحکمة".»

(2). برهان، همان- نور الثقلین، ج 1، ص 178، حدیث 623.

خدای عزّ و جلّ نمی‌فرماید: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ؟» «1»

14. در کافی، محمّد بن یعقوب با اسنادش تا عاصم، و او از یونس، و او هم از گوینده روایت، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که آن بزرگوار شهد نیشکر را صدقه می‌داد، پس به آن حضرت گفته شد: آیا شهد نیشکر را صدقه می‌دهید؟ آن بزرگوار فرمود: «نعم، انه لیس شیء احبّ الیّ منه، فانا احبّ ان اتصدّق باحبّ الاشیاء الیّ.»: آری. البتّه، هیچ چیزی برای من دوست‌داشتنی‌تر از آن نیست، پس من دوست دارم که دوست داشتنی‌ترین چیزها نسبت به خودم را صدقه دهم. «2»

15. در عوالی اللئالی از امام حسین علیه السّلام نقل کند که آن حضرت شهد نیشکر را صدقه می‌داد. پس از آن حضرت در این‌باره سؤال شد. آن

بزرگوار فرمود: «انی أحبّه و قد قال اللّه تعالی:" لَنْ تَنالَوا الّبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ".»: البتّه، من آن را دوست دارم و همانا خدای تعالی فرموده است: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ.» «3»

16. در مجمع البیان از ابی طفیل روایت نموده که او گوید: علی علیه السّلام پیراهنی را خرید، پس از آن در شگفت شد. برای همین آن را صدقه داد و فرمود: «سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول: من آثر علی نفسه، آثره اللّه یوم القیامة بالجنة، و من احب شیئا، فجعله للّه، قال اللّه یوم القیامة: قد کان العباد یکافؤون فیما بینهم بالمعروف، و انا اکافیک الیوم بالجنة.»: شنیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: هرکس علیه خودش ایثار نماید، خدای تعالی در روز قیامت بهشت را بر او ایثار کند، و هرکس چیزی را دوست بدارد، پس آن را برای خدای متعال قرار دهد، خدای متعال در روز قیامت فرماید: بندگان همدیگر را با آنچه میانشان معروف بود، پاداش می‌دادند و من امروز با بهشت تو را پاداش می‌دهم. «4»

17. در تفسیر عیاشی از مفضل بن عمر روایت کند که او گوید: روزی بر ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، وارد شدم در حالی که چیزی با من بود. پس آن را پیش روی خود بر زمین

---

(1). برهان، ص 284- نور الثقلین، ج 1، ص 363، حدیث 234.
(2). برهان، ص 284- نور الثقلین، همان، حدیث 235.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 364، حدیث 236.
(4). نور الثقلین ج 1، ص 364، حدیث 237.

نهادم. آن حضرت فرمود: «ما هذا؟»: این چیست؟ گفتم: این هدیه‌ای است برای فرزندان و بردگان شما، پس آن بزرگوار فرمود: «یا مفضل! انی لا أقبل ذلک، و ما اقبله من حاجة بی الیه، و ما أقبله الا لیزکوا به. ثم قال سمعت ابی یقول: من مضت له سنة، لم یصلنا من ماله قلّ او کثر، لم ینظر اللّه الیه یوم القیامة الا ان یعفو اللّه عنه. ثم قال یا مفضل! انها فریضة فرضها اللّه علی شیعتنا فی کتابه، اذ یقول:" لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ"، فنحن البّر و التقوی و سبیل الهدی و باب التقوی؛ لا یحجب دعاؤنا عن اللّه، اقتصروا علی حلالکم و حرامکم، فاسئلوا عنه و ایاکم ان تسئلوا احدا من الفقهاء عما لا یعنیکم و عما ستر اللّه عنکم.»: ای مفضل! من این را نمی‌پذیرم، و آنچه را قبول می‌کنم، از روی نیاز من بدان است، و آن را قبول نمی‌کنم، مگر آنکه بدان آنها پاک و تزکیه شوند. سپس آن بزرگوار فرمود: شنیدم پدرم می‌فرمود: هرکس یک سال بر او بگذرد و از مالش کم یا زیاد، هدیه‌ای به ما نرساند، خدای متعال در روز قیامت به او نظر

نکند، مگر این‌که او را مورد عفو و بخشش قرار دهد. پس از آن فرمود: ای مفضل! آن فرضی است از واجبات الهی بر پیروان ما که در کتابش آنجا که می‌فرماید: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، آمده است. پس ماییم برّ و تقوا و راه روشن هدایت و باب تقوا؛ خواسته ما از خدای متعال پرده و حجابی ندارد. به حلال و به حرامتان اکتفا کرده، پس آن را از او بخواهید و مبادا که از یکی از فقها سؤال کنید آنچه را که مورد نیازتان نیست و آنچه را که خدای متعال بر شما پوشانده است. «1»

18. در تفسیر نمونه تحت عنوان: «انواع نجوا و سخنان درگوشی» از تفاسیر مجمع البیان، درّ المنثور و نور الثقلین، احادیثی را نقل کرده که ما عینا آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم: در حدیثی از پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله می‌خوانیم: «اذا کنتم ثلاثة، فلا یتناج اثنان دون صاحبهما؛ فان ذلک یحزنه.»؛ یعنی هنگامی که سه نفر باشید، دو نفر از شما جدای از شخص سوم، به نجوا نپردازد؛ چرا که این امر نفر سوم را غمگین می‌کند.

در حدیث دیگری از ابو سعید خدری می‌خوانیم که او می‌گوید: ما برای اجرای

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 364، حدیث 238- برهان، ص 184.

دستورات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در شب‌ها که گاهی مطلب لازمی پیش می‌آید، به تناوب در نزدیکی اقامتگاه آن حضرت مراقب بودیم. یک شب عده زیادی گرد هم آمده بودند و آهسته سخن می‌گفتیم. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیرون آمد و فرمود: «ما هذه النجوی؟ أ لم تنهوا عن النجوی؟»؛ یعنی این سخنان در گوشی چیست؟ آیا شما از نجوا نهی نشده‌اید؟!

از روایات متعدّدی نیز استفاده می‌شود که شیطان برای غمگین ساختن مؤمنان، از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند، نه فقط از نجوا، بلکه گاه در عالم خواب صحنه‌هایی در برابر چشم او مجسم می‌کند که موجب اندوه او شود، و دستور داده شده است که مؤمنان در این‌گونه موارد، با پناه بردن به ذات پاک خدا و توکّل بر او، این‌گونه القائات شیطانی را از خود دور کنند. «1»

5. تدبّر در آیات برّ

اشاره

«كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2»
آیات برّ در قرآن کریم منحصر به شش آیه در چهار سوره: بقره، آل عمران، مائده و مجادله است و همه آن سوره‌ها از سوره‌هایی‌اند که در مدینه نازل شده‌اند. ترتیب مصحفی و نزولی دو سوره بقره و آل عمران بر هم تطبیق دارد، امّا دو سوره مائده و مجادله در ترتیب نزولی نسبت به ترتیب مصحفی تقدّم و تأخّر دارند؛ بدین گونه که ترتیب نزول بقره 87، ترتیب نزول آل عمران 89، ترتیب نزول مجادله 105 و ترتیب نزول مائده 112 است. در اینجا ما با لطف الهی ابتدا معانی و مفاهیم برّ را در هر آیه نسبت به خود آن آیه بررسی می‌کنیم و سپس با توجّه به ترتیب نزول آیات، در ابعاد مختلف برّ تدبّر می‌نماییم.

الف- تدبّر در آیات برّ بر حسب تنوّع معانی و مفاهیم آن

1. الف- معنا و مفهوم اوّل برّ

یکی از معانی و مفاهیم برّ، عمل به گفتار حسنه و عدم مغایرت گفتار نیکو با کردار

---

(1). تفسیر نمونه، ج 23، ص 436.

(2). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 311

شخص گوینده است؛ چنان‌که در آیه 44 بقره آمده: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَکُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ.» در اینجا استفهامی را که نشانه نکوهش خدای متعال نسبت به علمای یهود است، تأمّل می‌کنیم؛ برای علمای یهود هم حجّت ظاهری تمام است و هم حجّت باطنی. تورات کتاب آسمانی یهود، حجتی است روشن و ظاهر که در آن از پیامبر خاتم، نشانه‌های او و آیین اسلام خبر داده شده است. از طرفی، علمای یهود هم با آن کتاب آشنایی کامل دارند: «وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْکِتابَ»، و عقل، حجت باطنی است که خدای متعال آن را در آنان به ودیعه قرار داده تا ایشان بدان وسیله بتوانند معیارهای خوب را؛ یعنی راه عبادت رحمان و مسیر اکتساب جنّت را بیابند «1»:

«أَ فَلا تَعْقِلُونَ»، امّا آنان سزاوار نکوهش خدای متعال هستند؛ زیرا نه به حجّت ظاهری عمل می‌کنند، و نه حجّت باطنی را در عمل مورد استفاده قرار می‌دهند. در نتیجه، گفتار نیکشان با کردارشان مغایر است و این‌چنین اینان بر خلاف برّ عمل می‌کنند.

2. الف- معنا و مفهوم دوم برّ

یکی از معانی و مفاهیم برّ، توجّه داشتن به همه ابعاد اعتقادی، اقتصادی، الهی، عاطفی، عبادی و اخلاقی است. در شأن نزول آیه: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»، «2» گفته‌اند: مسیحیان در نماز خود به قبله ویژه‌شان؛ یعنی جهت مشرق، توجه داشتند: «قِبَلَ الْمَشْرِقِ» و یهود هم به قبله ویژه خود؛ یعنی جهت مغرب: «الْمَغْرِبِ» و این‌گونه هریک عمل خود را برّ می‌دانستند.

---

(1). در اصول کافی احمد بن ادریس از بعضی از اصحاب ما روایت کند که به ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، گفتم:
«ما العقل؟»؛ یعنی عقل چیست؟ آن بزرگوار فرمود: «ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان.»: او می‌گوید به آن حضرت عرض کردم: پس آنچه در معاویه بود، چه بود؟ آن حضرت فرمود: «تلک النكرى، تلک الشيطنة و هى شبيه العقل و ليست بالعقل.» (نور الثقلین، ج 1، ص 76، حدیث 180).
(2). بقره/ 177.

قرآن کریم این معنا و مفهوم از برّ را مردود دانسته و می‌فرماید: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ»، و لذا یک معنای وسیع، تامّ و کامل را برای برّ ارائه می‌دهد که همان توجّه به همه ابعاد پنج‌گانه برّ به عنوان معنا و مفهوم تامّ و کامل برّ است، و می‌فرماید که برّ در کسی تجسّم و تحقق پیدا کرده که:

اوّل: از لحاظ اعتقادی، به خدای متعال، روز قیامت، ملایکه، کتاب‌های آسمانی و به پیامبران ایمان آورد: «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ.»

دوّم: از لحاظ اقتصادی، مال خود را به خویشان، یتیمان، زمین‌گیران، در راه ماندگان، بیچارگان و نیز برای آزادی بردگان ببخشد.

سوّم: از لحاظ بخشش مالی، بخشش مالی جنبه الهی و عاطفی داشته باشد؛ یعنی بذل مال براساس محبت و دوستی نسبت به ذات یگانه بی‌همتای خدای عزّ و جلّ انجام گیرد: «وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی

وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ.»
چهارم: از لحاظ عبادی، نماز را با توجّه به حدود و احکام آن برپا دارد و زکات مال و بدن را هم اعطا کند: «وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ.»
پنجم: از لحاظ اخلاقی، به عهدی که با خدای تعالی دارد و به عقدی که با بندگان خدا منعقد می‌کند، پابرجا و استوار باشد و به آن وفا کند و در مشکلات زندگی و رنج ناشی از بیماری و مصایب جنگ هم صابر و شکیبا باشد: «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ.»

3. الف- معنا و مفهوم سوم برّ

از معانی و مفاهیم برّ این است که امور را با معیار تقوا و از راه و روش خاص و صحیح خودش انجام دهند: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 313
لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «1» سؤال درباره هلال‌های ماه است و پاسخ این است که هلال‌های ماه برای مردم بر حسب رؤیتی که آنان از هلال ماه دارند، نخست برای تعیین اوقات و زمان هر روز از ماه است و دوم هم برای تعیین ماه‌های سال و از جمله، ماه حج است:
«یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِیَ مَواقِیتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ.» پس از آن، به بیان جهت منفی و مثبت برّ می‌پردازد؛ بدین معنا و مفهوم که برّ در امور و کارها، باید از دو خصوصیت متقارن: تقوا و مسیر عدل آن، برخوردار باشد؛ چنان‌که اگر در غیر مسیر عدل آن باشد، برّ نیست: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ.»؛ لکن برّ وقتی است که فاعل آن، شخص متقی باشد و کار را در مسیر خاص و عدل خودش انجام دهد: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.»

4. الف- معنا و مفهوم چهارم برّ

از معانی و مفاهیم برّ، انقطاع و دل بریدن از چیز محبوب و انفاق آن است: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ.» «2» ملاک و معیار برای سیر در طریق ابرار و وصول به برّ، قطع علاقه از چیز محبوب به منظور بذل و اعطای آن برای خشنودی خداست: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّی تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، و البتّه، هرچه برای خدای تعالی و به قصد خشنودی او انفاق شود، به‌طور قطع و یقین خدای متعال به آن بسیار آگاه است: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَیْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ.»

5. الف- معنا و مفهوم پنجم برّ

از معانی و مفاهیم برّ، اجرای فرمان الهی مبنی بر عدم تجاوز به دشمن مغلوب، و تعاون در برّ و تقوا و عدم تعاون در گناه و تجاوزکاری است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْىَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ

---

(1). بقره/ 189.

(2). آل عمران/ 92.

شَدِيدُ الْعِقابِ.» «1» در این آیه دستورات عبادی، اخلاقی و اجتماعی در انجام مراسم حج را خطاب به مومنان و به صورت نهی و یا امر بیان می‌فرماید که خلاصه آن به شرح زیر است:

1. مناسک و محرمات حج را حلال نکنید: «لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ»؛

2. ماه حرام خدا را که در آن جنگ و قتال جایز نیست، حلال نکنید: «وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ»؛

3. قربانی‌های بی‌نشان را که برای رسیدن به قربانگاه (و قربانی شدن در آنجا) اختصاص یافته‌اند، حلال نشمرید: «وَ لَا الْهَدْىَ»؛

4. قربانی‌های نشان‌دار را که برای وصول به قربانگاه (و قربانی شدن در آنجا) در نظر گرفته‌اند، حلال نشمرید: «وَ لَا الْقَلائِدَ»؛

5. همه کسانی را که قصد زیارت خانه خدا را دارند تا از تفّضل خدای رحمان نسبت به خود برخوردار شوند و خشنودی او را فراهم کنند، به زحمت نیندازید و مزاحم آنان نشوید: «وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً»؛

6. در حال احرام صید نکنید و چون محلّ شدید، به صید و شکار بپردازید: «وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا»؛

7. دشمنی و کینه با قومی سبب نشود که آنان را از آمدن به مسجد الحرام و انجام مناسک حج ممانعت کرده و آنان را مورد تجاوز قرار دهید: «وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا»؛

8. در امور خیر و تقوا با یکدیگر معاونت و همکاری کنید: «وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى ؛

9. در گناه و در تجاوزکاری با یکدیگر معاونت و همکاری نکنید: «وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»؛

---

(1). مائده/ 2.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 315

10. و در همه امور از ارتکاب به گناه و نافرمانی خدا خود را حفظ کنید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛

11. البتّه که خدای تعالی بسیار سخت عقوبت‌کننده است: «أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ.»*

در آیه فوق که دستورات و مناسک حج با تفصیل بیان شده است، در مسأله اخلاقی- اجتماعی می‌فرماید: اگر آنان قبلا مانع شما از انجام حج گردیدند، الان که شما بر آنان غالب آمدید، آن ممانعت را جبران نکنید و در کار انتقام گرفتن، در بازداشتن آنها از انجام حج، با هم تعاون و همکاری نداشته باشید، بلکه با معیار تقوا، از جبران کردن، انتقام گرفتن و تعدّی نمودن نسبت به آنان گذشت کنید (که این است برّ و اخلاق حسنه در اخلاق اجتماعی): «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ.»

در همه امور تقوا داشته باشید و از نافرمانی خدای تعالی پرهیز کنید که خدای متعال بسیار سخت عقوبت‌کننده است: «أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ.»*

6. الف- معنا و مفهوم ششم برّ

از معانی و مفاهیم برّ، نجوا کردن در امور خیر و خداپسندانه است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ.» «1» در آیه به مؤمنان با خطاب: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» گفته شده: از نجوایی که در آن گناه، دشمنی، کینه‌توزی و نافرمانی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد، بپرهیزند:
«فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَةِ الرَّسُولِ»، و در صورت ناگزیر بودن از نجوا هم:
«إِذا تَناجَیْتُمْ ...»، به نجوایی توصیه شده که برای امور خیر و خداپسندانه صورت گیرد و برای حفظ خویش از ارتکاب به گناه باشد: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی ، و به همگان امر شده که: خودتان را از ارتکاب به گناه و نافرمانی خدایی که به سوی او محشور می‌شوید، حفظ کنید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ.»

---

(1). مجادله/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 316

ب- تنظیم آیات برّ، براساس ترتیب نزول آنها و تدبّر در ابعاد مختلفشان براساس این ترتیب

اشاره

در این قسمت ابتدا آیات را به ترتیب نزول آن تنظیم، و پس از آن، برّ را با توجّه به ترتیب نزول آیات بّر در ابعاد مختلف بررسی و تدبّر می‌نماییم.

1. ب- تنظيم آيات برّ، به ترتيب نزول آنها

1. أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. «1»
2. لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِى الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. «2»
3. يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَواقِيتُ لِلنَّاسِ وَ الْحَجِّ وَ لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقى وَ أْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. «3»
4. لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْ‌ءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ. «4»
5. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَناجَيْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِيَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ. «5»
6. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْىَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ. «6»

---

(1). بقره/ 44: مدنى، ترتيب مصحفى: 2، ترتيب نزولى: 87.
(2). همان/ 177: همان.
(3). همان/ 189: همان.
(4). آل عمران/ 92: مدنى، ترتيب مصحفى: 3، ترتيب نزولى: 89.
(5). مجادله/ 9: مدنى، ترتيب مصحفى: 58، ترتيب نزولى: 105.
(6). مائده/ 2: مدنى، ترتيب مصحفى: 5، ترتيب نزولى: 112.

2. ب- تدبّر در آيات برّ به لحاظ تنوع ابعاد آن به ترتيب نزول آيات

1. 2. ب- بعد اول برّ

امركننده به برّ در امر به برّ، بايد قول و فعل او عموما، و در امر نمودن به برّ خصوصا، با هم تطبيق داشته باشد.

استفهامى را كه در آيه: «أَ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ»، «1» وجود دارد، خطاب توأم با سرزنش به علماى يهود است و دلالت مؤكد بر اين بعد دارد كه شخص امركننده به كار نيک و پسنديده، بايد خود فاعل آن باشد.

علاوه بر آيه مذكور، خداى متعال ناخشنودى خود از عدم تطابق قول و فعل آمر را باز با يک استفهام در سوره صف مطرح كرده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ ما لا تَفْعَلُونَ.» «2»: اى مؤمنين! اى آن كسانى كه ايمان آورده‌ايد! چرا سخنى مى‌گوييد كه خود به آن عمل نمى‌كنيد؟ و در سوره شعراء هم وضع و حال پريشانى احوال و سرگردانى اين گروه را بيان مى‌كند: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِى كُلِّ وادٍ يَهِيمُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ ما لا يَفْعَلُونَ.» «3» آيا ملاحظه نمى‌كنى كه آنان در هر وادى و دره‌اى سرگردانند. البتّه، آنان سخنى را مى‌گويند كه خود بدان عمل نمى‌كنند.

2. 2. ب- بعد دوم برّ

هیأت کلّی برّ، در کسی است که به همه اجزای شکل‌دهنده عقیدتی، مالی، عاطفی، عبادی و اخلاقی آن عمل نماید و به همه آنها فعلیت دهد: «... وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ ...»، «4» که وضع این بعد برّ را تأیید می‌کند.

---

(1). بقره/ 44.

(2). صف/ 2.

(3). شعراء/ 226- 225.

(4). بقره/ 177.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 318

مصداقی از این هیأت کلّی را در آیات 5 تا 12 سوره انسان که در ادامه مطلب، به نقل و ترجمه آن پرداخته‌ایم، می‌توان یافت: «إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً» (5): البتّه، ابرار از جامی که در آن، آمیخته‌ای از ماده‌ای خوشبوست، می‌نوشند.

«عَیْناً یَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ یُفَجِّرُونَها تَفْجِیراً» (6): بندگان خدای متعال از چشمه‌هایی می‌نوشند که آب‌های آن به نوعی جریان می‌یابند: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً» (7): این بندگان به نذرشان وفا کرده و از روزی که شرّ آن همه‌گیر و پراکنده است، هراسانند. «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً» (8): و آنان با حبّ و دوستی طعام (و نیازمندی که به آن دارند) مسکین، یتیم و اسیر را با آن اطعام می‌کنند.

«إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً» (9): البتّه، زبان حال آنان، چنین است که: ما اطعام را صرفا برای خشنودی و رضایت خدای متعال انجام داده و از شما (به جای آن)، نه پاداشی می‌خواهیم و نه انتظار تشکر و سپاسگزاری داریم. «إِنَّا نَخافُ مِنْ رَبِّنا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً» (10): ما از پروردگارمان خوف داریم آن روزی را که بسیار ترشرو، سخت و دشوار است. «فَوَقاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذلِکَ الْیَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُوراً» (11): پس خدای تعالی از بدی و شرّ آن روز، آنان را حفظ نمود و ایشان را با نعمت، خوشی، شادمانی ملاقات نمود. «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً» (12): و آنان را به واسطه صبر و شکیبایی‌شان بهشت و حریر را پاداش داد.

آیات 13 تا 23 این سوره هم وصف و حال خوشی، شادابی، آسایش، راحتی، پوشش، معاشرت و پذیرایی از آنان را در بهشت بیان می‌نماید:
«مُتَّکِئِینَ فِیها عَلَی الْأَرائِکِ لا یَرَوْنَ فِیها شَمْساً وَ لا زَمْهَرِیراً (13) وَ دانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلالُها وَ ذُلِّلَتْ قُطُوفُها تَذْلِیلًا (14) وَ یُطافُ عَلَیْهِمْ بِآنِیَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَکْوابٍ کانَتْ قَوارِیرَا (15) قَوارِیرَا مِنْ فِضَّةٍ قَدَّرُوها تَقْدِیراً (16) وَ یُسْقَوْنَ فِیها کَأْساً کانَ مِزاجُها زَنْجَبِیلًا (17) عَیْناً فِیها تُسَمَّی سَلْسَبِیلًا (18) وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ وِلْدانٌ مُخَلَّدُونَ إِذا رَأَیْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً (19) وَ إِذا رَأَیْتَ ثَمَّ رَأَیْتَ نَعِیماً وَ مُلْکاً کَبِیراً (20) عالِیَهُمْ ثِیابُ سُندُسٍ خُضْرٌ وَ إِسْتَبْرَقٌ وَ حُلُّوا أَساوِرَ
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 319
مِنْ فِضَّةٍ وَ سَقاهُمْ رَبُّهُمْ شَراباً طَهُوراً (21) إِنَّ هذا کانَ لَکُمْ جَزاءً وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً. (22)
در سوره مطففین نیز این خوشی و شادابی را در آرمیدن آنان بر روی تخت‌ها و نوشیدنشان از رحیق مختوم، به نوعی دیگر توصیف فرموده:
«إِنَّ الْأَبْرارَ لَفِی نَعِیمٍ (22) عَلَی الْأَرائِکِ یَنْظُرُونَ (23) تَعْرِفُ فِی وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِیمِ (24) یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ (25) خِتامُهُ مِسْکٌ وَ فِی ذلِکَ فَلْیَتَنافَسِ الْمُتَنافِسُونَ (26) وَ مِزاجُهُ مِنْ تَسْنِیمٍ (27) عَیْناً یَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ (28).»

3. 2. ب- بعد سوم برّ

این بعد در دستیابی به برّ است و آن، اتخاذ راه خاص و روش صحیح در وصول به آن می‌باشد: «وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها.» ورود به خانه از پشت آن، راهی ناصواب است و ورود به خانه یا خارج شدن از آن بدین شیوه، صحیح نبوده و به‌طور کلّی چنین روشی برّ نیست؛ بلکه کار صحیح روش برّ آن است که ورود و خروج از همان جایی انجام یابد که معمار خانه به هنگام ساخت آن را برای چنین کاری در نظر گرفته و آن را مخصوص این کار گردانیده است. هرچند این آیه تنها به صدد بیان اتخاذ راه صحیح برای ورود به خانه و خروج از آن است، اما می‌توان از آن معیاری کلی‌تر برای ورود و وصول به هر کاری برداشت نمود. مؤیّد این مطلب، آن است که فعلیت دادن به هر امری، راه و روش ویژه به خود را دارد، و برّ آن است که برای انجام آن کار، همان راه و روش مخصوص به آن اتخاذ گردد.
نکته مهم آنکه: قرآن کریم در سوره مائده، ورود به خانه از راه و طریق خاص خودش را عامل پیروزی معرفی می‌کند: «... ادْخُلُوا عَلَیْهِمُ الْبابَ فَإِذا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّکُمْ غالِبُونَ.» «1» در سوره «ص» هم از گشوده بودن درب‌های جنات عدن که راه‌های اختصاصی و ورود متقین به بهشت است، سخن گفته: «هذا ذِکْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ لَحُسْنَ مَآبٍ. جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ.» «2» و در سوره «زمر» نیز از ورود کافران به جهنم و جاودانگی‌شان در آن، و

---

(1). مائده/ 23.
(2). ص/ 50- 49.

همین‌طور از راه‌های ورود خاصّ ایشان به آن سخن به میان آورده: «وَ سِیقَ الَّذِینَ کَفَرُوا إِلی جَهَنَّمَ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها أَ لَمْ یَأْتِکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَتْلُونَ عَلَیْکُمْ آیاتِ رَبِّکُمْ وَ یُنْذِرُونَکُمْ لِقاءَ یَوْمِکُمْ هذا قالُوا بَلی وَ لکِنْ حَقَّتْ کَلِمَةُ الْعَذابِ عَلَی الْکافِرِینَ. قِیلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ.» «1» همچنین برای ورود متقین از راه‌های اختصاصی به جنت و جاودانگی در آن آمده که: «وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ» «2»

4. 2. ب- بعد چهارم برّ

بعد چهارم برّ، ایصال نسبت به آن است، و آن، حاصل نشود تا این‌که از بهترین اشیایی که مورد محبّت است، بذل و انفاق گردد: «لَنْ تَنالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ شَيْ‏ءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.» «3»
همین‌طور برای بذل انفاق، خدای متعال امر فرموده که این انفاق از دستاوردهای پاک و پاکیزه باشد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّباتِ ما كَسَبْتُمْ ...» «4»
نیز فرموده است: هرچه از خیر و نیکی انفاق کنید، برای خودتان خواهد بود: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلِأَنْفُسِكُمْ.» «5» و این‌که: و هرچه از خیر و نیکی در راه خدا انفاق کنید، به شما تمام و کامل پرداخت خواهد شد: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ»، «6» «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ.» «7» هم‌چنین فرموده است:
هرچه انفاق کنید، عوض آن را به شما خواهد داد و او بهترین روزی‌دهندگان است: «وَ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.» «8»

---

(1). زمر/ 72- 71.
(2). همان/ 73.
(3). آل عمران/ 92.
(4). بقره/ 267.
(5). بقره/ 272.
(6). همان.
(7). انفال/ 60.
(8). سبأ/ 39.

5. 2. ب- بعد پنجم برّ

این بعد آن است که هرچند از نجوا نمودن برای گناه، تجاوز و نافرمانی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، نهی شده، امّا به نجوا نمودن برای برّ و تقوا امر شده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی » «1»

از آیه‌ای از سوره مجادله برمی‌آید که اصولا نجوا نمودن کاری شیطانی بوده و برای محزون ساختن مؤمنین انجام می‌گیرد: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا ...» «2»

نیز در سوره نساء فرموده: خیری در بیشتر نجواها نیست، مگر نجوایی که در آن امر به صدقه یا کار نیک و یا اصلاح بین مردم باشد: «خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً.» «3»

6. 2. ب- بعد ششم برّ

بعد ششم آن این است که به تعاون و همکاری برای برّ و تقوا امر شده و از تعاون و همکاری برای گناه و تجاوزکاری نهی شده است: «وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ.» «4»

جالب آنکه در قرآن کریم الفاظ: «تَعاوَنُوا» و «لا تَعاوَنُوا»، منحصرا در همین دو مورد ذکر شده است، و این، اهمیت همکاری و تعاون در امر برّ و تقوا را می‌رساند و از طرفی نیز اهمیّت عدم همکاری و تعاون در گناه و تجاوزکاری را تأیید می‌نماید.

کلمات قصار پیرامون برّ

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب البرّ» سخنانی به اقتصار از مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام بیان شده، که در اینجا تنها به نقل بخشی از آنها می‌پردازیم:
1. «البرّ، عمل مصلح.»: نیکویی، عملی است اصلاح‌کننده.

---

(1). مجادله/ 9.
(2). مجادله/ 10.
(3). نساء/ 114.
(4). مائده/ 2.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 322
2. «البرّ، عمل صالح.»: نیکویی و کار خیر، عملی است پسندیده.
3. «البرّ، غنیمة الحازم.»: نیکویی، یا صله و احسان، غنیمت دوراندیش است.
4. «خیر البرّ، ما وصل إلی الأحرار.»: بهترین احسان، آن است که به آزادگان رسد (به کسانی که در بند علایق نیستند).
5. «خیر البرّ، ما وصل إلی المحتاج.»: بهترین احسان، آن است که به محتاج رسد.
6. «فی کلّ برّ، شکر.»: در هر خیر و نیکی، شکری است.
7. «تعجیل البرّ، زیادة فی البرّ.»: شتاب کردن در نیکی، زیادتی در نیکویی است.
8. «من منع برّا، منع شکرا،»: هرکه احسانی را منع کند (و احسانی را که توانایی آن را دارد، انجام ندهد)، منع شکری کرده، (یا از شکری منع شده است، که دیگران و یا خدا از او تشکّر نماید).
9. «من بذل برّه، انتشر ذکره.»: هرکه نیکی خود را بذل کند، یاد او (در میان مردم) پراکنده شود، (شهرت پیدا کند).
10. «من أتبع الإحسان بالإحسان، و احتمل جنایات الإخوان و الجیران، فقد أکمل البرّ.»: هر که احسانی را در پی احسانی کند، متحمل (هزینه) جنایات برادران و همسایگان گردد، پس در حقیقت برّ و نیکی را کامل گردانیده است.
11. «من بخل علیک ببشره، لم یسمح ببرّه.»: هرکه از شکفته‌رویی خود، بخیلی کند، با احسان خود جود نکند.
12. «من أفضل البرّ، برّ الأیتام.»: از افزون‌ترین نیکویی، نیکویی نمودن به یتیمان است.

پروردگارا! کلمه برّ با لفظ کوتاه و حروف متشکله اندکش وسعتی دارد که همه اعمال، اقوال، اعتقادات، عالی‌ترین انفاقات و همکاری‌ها، تعاون و دیگر شؤون را در بر می‌گیرد و حصول همه آنها وابسته به انجام طاعات تو به شیوه مطلوب و از رهگذر تقواست.
خدایا! توفیق انجام طاعات خودت را از رهگذر تقوا به ما عنایت فرما، به گونه‌ای که ظهور آن به صورت برّ در همه شؤون تحقق یابد.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 323

فصل دوازدهم تسلیم

اشاره

آیات تسلیم در قرآن کریم نه بار با صیغه‌های ماضی، مضارع، امر و مصدر از باب تفعیل، در پنج سوره: بقره، نساء، انفال، نور و احزاب که همگی سوره‌های مدنی‌اند، در ضمن هفت آیه به شرح زیر آمده است: بالفظ: «سَلَّمَ»، در سوره انفال، با لفظ: «سَلَّمْتُمْ»، در سوره بقره، با لفظ: «یُسَلِّمُوا»، در سوره نساء، با لفظ «تُسَلِّمُوا»، در سوره نور، در هر کدام یک بار، و دو بار با لفظ: «فَسَلِّمُوا»؛* یک بار در سوره نور، و یک بار دیگر نیز در سوره احزاب، و سه بار هم با لفظ: «تَسْلِیماً»* که یکی در سوره نساء و دو بار دیگر هم در سوره احزاب ذکر شده است. ما در اینجا ابتدا آیات را با رعایت ترتیب نزول آن تنظیم، و بعد با استناد به منابع لغت به تحقیق در معنای تسلیم پرداخته و سپس آن آیات را با استفاده از کتب علمای شیعه و اهل تسنن از زمان شیخ طایفه، شیخ ابو جعفر محمّد بن حسن بن علی بن حسن طوسی قدّس سرّه، مؤلف تفسیر شریف تبیان، تا زمان حال مورد بررسی قرار می‌دهیم.
در مرحله چهارم نیز از لحاظ تفسیر روایی به تحقیق در آن آیات پرداخته و سرانجام هم با استعانت از امداد و توفیق خدای عزّ و جلّ در آیات مذکور تدبّر می‌نماییم.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 324

1. تنظیم آیات تسلیم به ترتیب نزول آنها

1. وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَى الْوارِثِ مِثْلُ ذلِكَ فَإِنْ أَرادا فِصالًا عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. «1»
2. إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِی مَنامِکَ قَلِيلًا وَ لَوْ أَراكَهُمْ كَثِيراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَ لكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. «2»
3. وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً. «3»
4. إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِیِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً. «4»
5. فَلا وَ رَبِّکَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوکَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً. «5»
6. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. «6»
7. لَيْسَ عَلَى الْأَعْمى حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَ لا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَ لا عَلى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوانِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخَواتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوالِكُمْ

---

(1). بقره/ 233: مدنى، ترتيب مصحفى: 2، ترتيب نزولى: 87.
(2). انفال/ 43: مدنى، ترتيب مصحفى: 8، ترتيب نزولى: 88.
(3). احزاب/ 22: مدنى، ترتيب مصحفى: 33، ترتيب نزولى: 90.
(4). همان/ 56.
(5). نساء/ 65: مدنى، ترتيب مصحفى: 4، ترتيب نزولى: 92.
(6). نور/ 27: مدنى، ترتيب مصحفى: 24، ترتيب نزولى: 102.

أَوْ بُيُوتِ خالاتِكُمْ أَوْ ما مَلَكْتُمْ مَفاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً كَذلِکَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. «1»

2. در معنای تسلیم

راغب در مفردات فرموده: سلم و سلامة: خالص شدن و مجرّد شدن از آفت‌های باطنی و ظاهری است، قال تعالی: «بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»:* با دلی که خالص و مجرد از تباهی و حیله‌گری باشد. پس این در باطن است، و قال تعالی: «مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ فِیها» و آن ظاهر است، و قال تعالی: «وَ لکِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ» و قال: «ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِینَ»؛ یعنی سلامت، و سلامت حقیقی نیست مگر در بهشت؛ زیرا در آنجا بقا بدون فنا، بی‌نیازی بدون نیاز، عزّت بدون ذلّت و صحّت بدون درد است؛ همچنان که خدای متعال فرموده: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ یعنی خانه سلامتی، و گفته‌اند: سلام، اسمی از اسمای خدای متعال است؛ همچنین گفته‌اند: در سخن حق تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ»، و «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ» از این جهت بدان وصف شده‌اند که عیوب و آفات خلق به آنان ملحق نمی‌شود، و این گفته او: «سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ»، «سَلامٌ عَلَیْکُمْ»،* «سَلامٌ عَلی إِلْیاسِینَ»، همه اینها از جانب مردم با قول و گفتار بوده و از جانب خدای تعالی با فعل است و آن، چیزهایی است که در بهشت به آنان اعطا شده، و قوله تعالی: «لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا تَأْثِیماً. إِلَّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً»، در اینجا برای آنان تنها با قول نیست؛ بلکه آن با قول و فعل جمیعا هست، و قوله تعالی: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ» و «سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ» و «سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ»، همه اینها آگاهی است از جانب خدای تعالی بر این‌که برای آنان دعا و ثنا قرار داده، و خدای متعال فرموده: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ» :

---

(1). همان/ 61.

تا این‌که بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر به سلامت باشند. سلام و سلم و سلم؛ یعنی صلح، قال: «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً»، و گفته‌اند این آیه درباره کسی نازل شده که بعد از اقرار به اسلام و درخواست صلح، کشته شده است. اسلام داخل شدن در سلم است. اسلام در شرع دو نوع است:

یکی، اسلام بدون ایمان است و آن اقرار به زبان است که با آن، مانع از ریختن خونش شود؛ خواه با این اقرار، اعتقاد در او حاصل باشد و خواه حاصل نباشد، و در گفته حق تعالی: «قالَتِ الْأَعْرابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا»، همین معنا قصد شده است. دوّم، اسلام فوق ایمان است، و آن، همراه با اقرار به زبان، اعتقاد به قلب، وفای با فعل و تسلیم

شدن برای خدای متعال باشد در همه آنچه حتم نموده و تقدیر کرده است؛ همچنان که از ابراهیم علیه السّلام در این سخن حق تعالی: «إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ» ذکر شده و قوله تعالی: «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»، و قوله: «تَوَفَّنِی مُسْلِماً»، یعنی مرا از کسانی قرار بده که تسلیم شدن برای رضای تو را طلب نمودند، و این سخن حق تعالی: «إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ یُؤْمِنُ بِآیاتِنا فَهُمْ مُسْلِمُونَ»،* و قوله: «لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ. إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»،* یعنی مطیعان برای حق و اعتراف‌کنندگان به او، و قوله: «یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا»، یعنی کسانی از انبیا که از پیامبران اولو العزم نبودند، آنان مطیعان امر الهی بودند که به امر خدای متعال هدایت کرده و به شرایع عمل می‌نمودند. سلّم؛ یعنی چیزی که با امید به سلامت، شخص را به مکان بلندی می‌رساند، و پس از آن اسم قرار داده شده برای وسیله‌ای که فرد را به چیز رفیع برساند (به معنای نردبان). «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله تعالی: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»، فرموده: گفتاری که در آن سالم باشند؛ بدین معنا که نه تجاوزی در کار باشد، و نه گناهی، و قوله: «إِلَّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً»، یعنی بعضی به بعضی سلام می‌گویند، و قوله: «یا نُوحُ

(1). مفردات، ص 247- 245.

اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنَّا»، یعنی به سلامت باشی، به گونه‌ای که از جهت ما محفوظ بمانی، و قوله: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ»، یعنی بهشت، و بهشت را دار سلامت نامیدند، چون مکان آن از هر عیب و آفتی سالم است، و یا از جهت این‌که آن، دار خدای عزّ و جلّ است و سلام همان خدای متعال است، و آن به جهت قوله: «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ» است که بعضی از عارفان گفته‌اند: معنای «هو السّلام»، یعنی ذو السّلام؛ زیرا او کسی است که از هر عیب، نقص و فنایی سالم است، و ما در زبان عرب چنین یافتیم که مصادر را در موضع اسما قرار می‌دهند و آن را بدان وصف می‌کنند، به‌خصوص زمانی که اراده مبالغه هم در کار باشد و خدای متعال، «هو السّلام»، و توصیف مبالغه‌آمیز ازآن‌رو شده که او کاملا از نقایص سالم است. درباره تسلیم فی قوله تعالی: «وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً»، گفته‌اند که مراد از آن انقیاد و اطاعت از او صلّی اللّه علیه و آله است، و قوله: «سُبُلَ السَّلامِ»، یعنی راه سلامت از عذاب، یا طریق سلامت دین خدای متعال، و قوله: «سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ»، یعنی ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! فرشتگان من و روح من از اول زمانی که فرود می‌آیند تا طلوع فجر، با سلام من، بر تو سلام می‌فرستند، و قوله: «سَلامٌ عَلی إِلْ‌یاسِینَ»، یعنی سلام از جانب پروردگار

عالمیان بر محمّد صلّی اللّه علیهَ و آله و بر آل او بوده و سلامتی در قیامت، برای کسی باشد که بر ولایت آنان است، و از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، منقول است که: «یس محمّد صلّی اللّه علیه و آله و نحن آل یاسین.»؛ یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله یس است و ما هم آل یاسین هستیم، و قوله: «وَ السَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی ، یعنی سلامت باد از عذاب خدای متعال. مانند آن است قوله: «وَ قُلْ سَلامٌ فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ»، و نیز قوله: «لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ»، یعنی طلب تسلیم شدن و انقیاد و اطاعت نمودن. استسلم؛ یعنی گردن نهادن و خاضع شدن، و از آن است قوله تعالی: «فَلَمَّا أَسْلَما»، و گفته‌اند: استسلما؛ یعنی تسلیم هستیم برای اجرای امر خدای متعال، و قوله: «أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ»، یعنی عبادتم را برای خدای تعالی که نعمت او عظیم است، خالص گردانیدم، و قوله: «وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ»،* یعنی اعتراف داریم به حکم او، فرمانبردارانیم برای امر او، خالص هستم در عبارت او، و قوله: «مُسَلَّمَةٌ لا شِیَةَ

فِیها»، یعنی خدای متعال آن را از عیوب سالم گردانیده، و درباره این سخن او: «إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، گفته‌اند: یعنی سالم از حبّ دنیا. قوله: «إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، یعنی آن هنگام که خدای متعال را تصدیق نمود و به او قلبا ایمان آورد و خالص از شرک و منزه و بیزار از گناه، کینه و خیانت گردید، که او به این روش زندگی نمود و بر این نهج هم وفات یافت. گفته‌اند: «بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»، یعنی به غیر خدای متعال، از هرچه که سوای اوست، تعلّقی پیدا نکند؛ همچنان که این سخن از امام صادق علیه السّلام روایت شده است. این گفته حق تعالی: «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»، یعنی به‌جز اسلام، هیچ دینی مورد رضایت خدای تعالی نیست، و اسلام بر دو نوع است: یکی بدون ایمان است، و آن، عبارت از اعتراف و اقرار به زبان می‌باشد، و دومی، با اعتراف به زبان، اعتقاد کافی و وافی بالفعل دارد. در حدیث است که گفته شد: اسلام چیست؟ فرمودند: دین خدای متعال، نامش اسلام است. پس کسی که اقرار به دین خدای متعال کند، مسلمان است و کسی که عمل کند به آنچه خدای متعال بدان امر فرموده، او مؤمن است. فرق بین اسلام و ایمان، بنا بر آنچه در حدیث آمده، این است که اسلام شهادت به: «لا إله إلّا اللّه» و تصدیق به پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله است که با آن، خونش حفظ شود و نکاح و ارث اسلامی به او تعلّق گیرد، و بر ظاهر این مطلب، جماعت ناس هستند. ایمان، عبارت است از هدایت و آنچه از اسلام که در دل‌ها ثابت بوده و آنچه از عمل که ظاهر است و یک درجه از اسلام بالاتر می‌باشد؛ زیرا ایمان با اسلام بر حسب ظاهر، مشترک است و حال آنکه اسلام با ایمان بر حسب باطن، اشتراک ندارد. سلم در بیع بوده و آن در وزن و معنا مانند «سلف» است (به معنای

پیش‌خرید)، و در حدیث است که: «استلم الحجر»؛ یعنی لمس کرد آن را یا با بوسیدن آن و یا با دست، و آن؛ یعنی استلم، افتعل از سلم به معنای تحیّت است. «1»
در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: سلم، سلام، تّسلیم، أسلام،

---

(1). مجمع البحرین، ص 476- 475.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 329
مسلمون و آنچه این مفاد را فایده دهد، مانند: الذین اسلموا و مسلمات و من اسلم و امثال ذلک از چیزهایی که متعلّق به تسلیم، اسلام و سلامة است، اصل معنا در همه آنها، اطاعت، فرمانبرداری، پیروی نمودن، ترک مخالفت و اذیت کردن است. گفته می‌شود:
اسلم و استسلم، وقتی است که اطاعت و فرمانبرداری باشد، و گفته می‌شود که بهشت، دار السّلام است، و سلام است؛ چون آنکه داخل در آن شود، از عذاب خلاصی می‌یابد، و گفته می‌شود: «سلمت وجهی للّه»؛ یعنی عبادتم را برای او خالص گردانیدم و او را اطاعت نمودم در آنچه مرا بدان امر نمود و از آن نهی فرمود، و به همین جهت این دین، اسلام نامیده شد و به‌طور کلّی مرجع همه، تسلیم و سلامت است، و مخفی نیست که نه تسلیم به خدای متعال، و نه تسلیم به پیامبرش، محقق شود، و نه سلامت از عذاب، و نه سلامت از شرک و شک حاصل گردد، مگر به قبول ولایت، اطاعت از ائمه معصومین علیهم السّلام و تسلیم برای آنها. البتّه، تسلیم به آنها، تسلیم به خدای سبحان است و به وسیله آن، اسلام حاصل گردد و استحقاق بر سلامتی و سلام هست. البتّه، هرکس اقرار به ولایت آنان نکند، مسلمان نیست، اگرچه اقرار به نبوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بنماید، و برای همین در اخبار، تأویل مسلمین به آنان و به شیعیانشان وارد شده است؛ زیرا تسلیم آنان به سبب برتری و ولایت آنان است و در اخبار، تأویل سلام، سلم، و اسلام، تسلیم و امثال آن به داخل شدن در ولایت و تسلیم آن بودن وارد شده است، حتی وارد شده که تسلیم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به تسلیم شدن نسبت به ولایت وصیّ او، علی علیه السّلام، است. «1»
در فرهنگ لغات آمده که: سلّم علیه؛ یعنی بر او درود و سلام داد. سلّمه؛ یعنی به او سلام داد، واگذار کرد به او، واگذار و تسلیم کرد او را به دیگری، و سلّم بالامر؛ یعنی تسلیم به امر تسلیم شد. «2»
در فرهنگ عمید نیز آمده: تسلیم؛ یعنی گردن نهادن، رام شدن، واگذار کردن و سپردن. «3»

---

(1). مقدمه برهان، ص 125.
(2). ملخّص المنجد و منتهى الأرب، ص 352.
(3). فرهنگ عميد، ص 388.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 330

3. تسلیم در تفاسیر

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 359
مرحوم شیخ طایفه علی بن حسن طوسی در تفسیر تبیان فی قوله: «إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»، «1» از قول مجاهد و سدی گفته: معنای آن این است که اجرت شیر مادر را به مقدار اجرت المثل پرداخت کند و بنابر قول سفیان، به قدر اجرت دایه بپردازد، و بنابر قول ابن شهاب، بابت شیر دادن پرداخت کند، و بنا بر قول ابن جریح، اجرت مادر و نظیر آن را پرداخت نماید. مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان علاوه بر ذکر اقوال مذکور در تفسیر آیه، در معنای قوله: «آتَیْتُمْ»، فرموده: یعنی: «ضمنتم و الزمتم»؛ بدین معنا که شما ضامن بوده و ملزم به پرداخت آن هستید. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لکِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ»، «3» فرموده: سلامة، رهایی یافتن از آفت است. سلم، یسلم سلامة و أسلمه اسلاما، هنگامی است که او را به سلامتی رد کند، و اسلم الانسان، هنگامی است که از لحاظ دین در سلامت داخل گردد، و سلّمه تسلیما، هنگامی است که او را رهایی دهد. استسلم و استسلاما، هنگامی است که خودش را برای امری تسلیم و واگذار کند، و تسلم تسلما، هنگامی است که با لمس کردن آن (سنگ اسود)، سلامتی را طلب کند. «4»
نیز فی قوله تعالی: «إِلَّا إِیماناً وَ تَسْلِیماً»، «5» فرموده: جز این‌که خدای متعال را تصدیق نمودند و نسبت به پیامبر او مطیع و منقاد گردیدند. «6»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ»، «7» فرموده: صلوات خدای متعال، انواع اکرام او از کرامات و تفضیل، اعلای درجات و ترفیع منازل و ثنای او و غیر آن است که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اعطا نموده است و صلوات ملایکه، درخواست آنان از خدای تعالی است که مانند آن را به او اعطا نماید، و فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ

---

(1). بقره/ 233.
(2). تبیان ج 2، ص 26- مجمع البیان، ج 2، ص 236.
(3). انفال/ 43.
(4). تبیان، ج 5، ص 130.
(5). احزاب/ 22.
(6). تبیان ج 8، ص 297- مجمع البیان، ج 8، ص 349.
(7). احزاب/ 56.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 331

آمَنُوا صَلّوا عَلَيْهِ» هم فرموده: خدای متعال به مؤمنان امر نموده که بر پیامبر صلّى اللّه عليه و آله صلوات بفرستند؛ بدین گونه که بگویند: «اللهم صل على محمّد و آل محمّد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم»، و فى قوله: «وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً»، فرموده: خدای متعال به مؤمنان امر نموده که تسلیم امر او و تسلیم امر پیامبرش باشند، تسلیم در همه آنچه آنان را بدان امر می‌فرمایند. تسلیم، درخواست سلامت است، نظیر این گفته: «سلّمک اللّه و السّلام عليک و رحمة اللّه و بركاته»، و مانند قول تو که بگویی: «السّلام علیک یا رسول اللّه!» «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»، «2» فرموده: چون پیامبر صلّى اللّه عليه و آله بدان حکم کند، تسلیم باشند؛ به‌گونه‌ای که در مقام اعتراض، ایراد نگیرند. پس در این حال مؤمن هستند، و «تسلیما»، مصدر مؤکّد بوده و به منزله این است که فعل را برای بار دوّم ذکر نموده؛ بدین معنا که حقّ تسلیم را ادا کرده‌اند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها»، «4» فرموده: استیناس، طلب انس است به وسیله علم یا غیر آن و: «تُسَلِّمُوا عَلى أَهْلِها»؛ یعنی سزاوار است که بر اهل خانه‌ها سلام کنید و چون به شما اجازه ورود دادند، پس در آن خانه‌ها داخل شوید. «5»

نیز فی قوله تعالی: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ»، «6» فرموده: بنا بر گفته حسن، باید برخی از شما بر برخی دیگر سلام کنند، و بنا بر سخن ابراهیم؛ یعنی آنکه وقتی داخل در خانه‌ای شدید که کسی در آن نیست، بگویید: «السّلام علينا و على عباد اللّه الصّالحين» و گروهی هم گفته‌اند: مراد از بیوت، مساجد است، و شیخ چنین نظر داده که: اولی این است که آن را حمل بر عموم کنیم و امّا بر مسلمانان، ردّ سلام واجب است. «7»

---

(1). تبیان، ج 8، ص 327.

(2). نساء/ 65.

(3). تبیان، ج 3، ص 246.

(4). نور/ 27.

(5). تبیان، ج 7، ص 377.

(6). نور/ 61.

(7). تبیان، همان، ص 411.

مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان درباره قوله تعالی: «وَ لكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ»، «1» فرموده: یعنی مؤمنان به لطف خدای متعال و احسان او، از سست شدن نسبت به جنگ، نزاع با همدیگر و اختلاف کلمه و اضطراب

داشتن برای جنگ، رهایی و نجات یافتند تا به آنچه علیه دشمن اراده کرده بودند، دست یابند. «2»
فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» «3» هم فرموده: معنای آن این است که خدای متعال بر پیامبر صلوات می‌فرستد و بر او ثنا می‌گوید با ثنای جمیل، و او را گرامی می‌دارد با عظیم‌ترین گرامیداشت، و فرشتگانش بر او صلوات می‌فرستند و بر او ثنا می‌گویند به نیکوترین ثنا، و برایش دعا می‌کنند به پاکیزه‌ترین دعاها.
همین‌طور فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً»، بیان داشته که: ابو حمزه ثمالی فرمود: سدی، حمید بن سعد انصاری، برید بن ابی زیاد از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از کعب بن عجره، این‌چنین مرا حدیث کرده‌اند: چون این آیه نازل گردید، ما گفتیم: یا رسول اللّه! سلام بر شما را دانستیم که چیست؟ (امّا) «صلوات» بر شما چگونه باید باشد؟ آن بزرگوار فرمود: «قولوا: اللهم صل علی محمّد و آل محمّد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم؛ انک حمید مجید، و بارک علی علی محمّد و آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم؛ انک حمید مجید»، و با نقل روایت ابی بصیر در سؤال از امام صادق علیه السّلام فرموده: بر اساس این روایت معنای قوله: «وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً»، چنین خواهد بود: مطیع اوامر او باشید و در طاعت او بذل جهد و کوشش نمایید و همین‌طور در جمیع آنچه شما را بدان امر می‌فرماید، و گفته‌اند: معنای آن «سلموا علیه بالدعاء» است؛ یعنی بگویید:
«السّلام علیک یا رسول اللّه!» «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»، «5» فرموده: یعنی آنچه را تو (ای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله!) حکم نمودی، منقاد و فرمانبر باشند و در حالی که اقرار به حکم تو می‌کنند، در برابر امر تو خاضع و فرمانبردار گردند. «6»

---

(1). انفال/ 43.
(2). مجمع البیان، ج 4، ص 547.
(3). احزاب/ 56.
(4). مجمع البیان، ج 8، ص 370.
(5). نساء/ 65.
(6). مجمع البیان، ج 3، ص 69.

نیز فی قوله تعالی: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ»، «1» فرموده: یعنی باید برخی بر برخی دیگر سلام کنند، قول حسن، و گفته‌اند: یعنی سلام کنید بر اهل و عیالتان، از جابر و دیگران، و گفته‌اند: چون داخل

در بیوت شدید؛ یعنی وارد در مساجد شدید، پس سلام کنید بر کسانی که در آن هستند، از ابن عباس، و اولی، حمل آن بر عموم است، و ابراهیم گفته: چون داخل در خانه‌ای شدی و کسی در آن نبود، پس بگو: «السّلام علینا و علی عباد اللّه الصّالحین» و ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فرموده: آن، عبارت است از سلام نمودن مرد بر اهل خانه‌اش هنگامی که وارد منزل می‌شود. بعد آنها سلام را بر او رد می‌کنند و می‌گویند: «سلامکم علی انفسکم.» «2»
شبّر فی قوله تعالی: «إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ»، «3» فرموده: هنگامی که به شیردهنده تسلیم می‌کنید، هرچه می‌خواهید اعطا کنید. «4»
فی قوله تعالی: «وَ لكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ» «5» هم فرموده است: و لکن خدای متعال شما را از جنگ و نزاع نمودن به سلامت داشت. «6»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً»، «7» فرموده: یعنی: و آنچه ملاحظه گردید، چیزی بر آنان افزون نگردانید مگر ایمان آنان را به وعده خدای متعال و تسلیمشان را نسبت به امر او. «8»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»، «9» فرموده: یعنی آنان بر او ثنا گفته و او را تعظیم می‌کنند. «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً»، «10» مفاد آن به‌طور اجمال، وجوب صلوات و سلام بر اوست، و احتمال دارد که صلوات و سلام واجب در تشهّد باشد، و یا آنکه سلام در زمان حیاتش بر او واجب باشد، و یا این‌که مراد از آن انقیاد و تسلیم نسبت به امر او باشد. «11»

---
(1). نور/ 61.
(2). مجمع البیان، ج 7، ص 157.
(3). بقره/ 233.
(4). تفسیر شبّر، ص 94.
(5). انفال/ 43.
(6). تفسیر شبّر، ص 396.
(7). احزاب/ 22.
(8). تفسیر شبّر، ص 869.
(9). احزاب/ 56.
(10). همان.
(11). تفسیر شبّر، ص 879.

نیز فی قوله تعالی: «لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ»، «1» گفته: یعنی دلتنگی و شکی را از آنچه حکم کردی، در خودشان احساس نمی‌کنند، و قوله: «وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»؛ یعنی مطیع و فرمانبر تو هستند، مطیع و

فرمانبر در ظاهر و در باطن. «2»
فی قوله تعالی: «حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا» «3» هم فرموده: تا این‌که طلب اجازه کنید، «وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها»؛ یعنی: و بگویید: «السّلام علیکم»، آیا وارد بشویم؟ و این جمله را سه مرتبه تکرار کند و اگر به او اجازه دادند، داخل گردد، و الّا برگردد. «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ»؛ یعنی برای شما این درخواست اجازه، از داخل شدن (بدون اجازه) بهتر است یا از آمدن توأم با سلام و درود معمول در زمان جاهلیت. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً»، «5» فرموده: پس چون وارد در این خانه‌ها شدید (خانه‌هایی که ذکر آن در آیه آمده است) و یا در غیر آنها داخل شدید، «فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ»: بر اهل آن خانه‌ها که از خود شما هستند، سلام کنید. از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت است که آن، سلام مرد بر اهل خانه است به هنگام داخل شدن در خانه، پس آنها آن سلام را بر او برمی‌گردانند، و این، سلام شما است بر خود شما: «هو التسلیم الرجل علی اهل البیت حین یدخل، ثم یردون علیه، فهو سلامکم علی انفسکم.» «6»
علامه طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَکُمْ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»، «7» فرموده: جایز است که زوج و زوجه با مشورت یکدیگر به از شیر گرفتن فرزند رضایت دهند. در این صورت، گناهی بر آن دو نبوده، و اشکالی هم در کار نیست؛ هم‌چنین جایز است شوهر برای فرزندش زن شیردهی غیر از همسرش را که مادر فرزند است، اجیر کند، آن هنگام که فرزند به آن مادر سپرده شود و او از شیر دادن به او امتناع کند، یا علت دیگری، از قبیل: انقطاع شیر

---

(1). نساء/ 65.
(2). تفسیر شبّر، ص 205.
(3). نور/ 27.
(4). تفسیر شبّر، ص 733.
(5). نور/ 61.
(6). تفسیر شبّر، ص 748.
(7). بقره/ 233.

یا بیماری و غیر ذلک، پیش آمده باشد و این زمانی است که آنچه استحقاق آن زن است، به او تسلیم گردد، تسلیمی که مزاحمتی با همه آنچه باید در حقّ آن زن اعمال گردد، نداشته باشد، و این است قوله تعالی: «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَکُمْ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَیْتُمْ

بِالْمَعْرُوفِ.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «إِذْ یُرِیکَهُمُ اللَّهُ فِی مَنامِکَ قَلِیلًا وَ لَوْ أَراکَهُمْ کَثِیراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ وَ لکِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»، «2» فرموده: تسلیم عبارت از نجات دادن است، و معنای کلام بر تقدیر «اذکر» چنین است: به یاد آور زمانی را که خدای متعال در خوابت، آنان را اندک به تو نشان داد و البتّه، آنها را قلیل به تو نمایاند تا دل‌های شما به او ارتباط یافته و نفوستان مطمئن شود، و اگر آنان را بر تو بسیار نشان می‌داد (و) سپس تو آن را برای مؤمنان بیان می‌کردی، آنان از ضعف خود بیتابی می‌کردند و در امر خروج بر دشمن، بینشان اختلاف می‌افتاد؛ امّا خدای تعالی با قلیل نشان دادن آنان به تو، شما را از سستی و نزاع نجات داد. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِیماناً وَ تَسْلِیماً»، «4» فرموده: یعنی و چیزی بر آنان افزوده نشد جز ایمان به خدای متعال و به پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله و فرمانبری و اطاعت امر خدای متعال در یاری دین او و جهاد در راهش. «5»

فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً» «6» هم فرموده: پیش از این درباره اصل صلوات گفته‌ایم که آن، انعطاف (تمایل داشتن) است. پس صلوات خدای متعال، به معنای تمایل خدای متعال به سوی او با رحمت است، تمایلی مطلق که در آیه به هیچ‌چیزی مقید نشده، و هم‌چنین صلوات ملایکه، تمایلی است نسبت به او با تزکیه و طلب مغفرت نمودن درباره‌اش، و صلوات از جانب مؤمنان، دعا و درخواست رحمت است. در ذکر صلوات خدای

---

(1). المیزان، ج 2، ص 253.

(2). انفال/ 43.

(3). المیزان، ج 9، ص 64.

(4). احزاب/ 22.

(5). المیزان، ج 16، ص 306.

(6). احزاب/ 56.

متعال و صلوات ملایکه بر او، پیش از امر نمودن مؤمنین به صلوات بر او صلّی اللّه علیه و آله، دلالت است بر این‌که صلوات مؤمنان برای او، در جهت پیروی و متابعت از خدای سبحان و از فرشتگان اوست. در روایات از طرق شیعه و اهل سنت این برداشت وجود دارد که طریق صلوات مؤمنان، درخواست از خدای تعالی است مبنی بر این‌که بر او صلّی اللّه علیه و آله و بر آلش صلوات بفرستند. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»، «2» فرموده: ... بلکه ایمان، تسلیم تام است باطنا و ظاهرا. پس چگونه برای مؤمنی می‌تواند این حق باشد که نسبت به حکمی در ظاهر تسلیم رسول صلّی اللّه علیه و آله نباشد؛ این‌گونه که به آن اعتراض داشته و یا با آن مخالفت نماید، و یا این‌که وقتی آن حکم مخالف با خواسته‌اش بود، در نفس خود نسبت به آن حکم معترض باشد، و خدای متعال به پیامبرش گفته: «لِتَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِما أَراکَ اللَّهُ.» «3» پس چنانچه اعتراض‌کننده‌ای به آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدان حکم نموده، اعتراض نماید، او مسلما بر حکم خدای تعالی اعتراض نموده است؛ زیرا اوست که پیامبر را به واجب الاطاعه بودن و نفوذ حکم، تمجید و تکریم نموده است و چون تسلیم حکم پیامبر شوند و دل‌های آنان نسبت به آن حکم متعرض نباشد، قطعا تسلیم حکم خدای متعال (هم) خواهند بود؛ خواه آن حکم تشریعی باشد و خواه تکوینی.
این خود موقفی از مواقف ایمان است که در آن مؤمن به تعدادی از صفات فضیلت آراسته شده است که واضح‌ترین آن، تسلیم نسبت به امر خدای متعال است و در آن، مخالفت، اعتراض و رد، از لسان و قلب مؤمن ساقط می‌شود، و در آیه، تسلیم به‌طور مطلق ذکر شده که اطلاقی عام و کلّی است، و از همین‌جا معلوم می‌شود که این گفته او:
«فَلا وَ رَبِّکَ الی آخر الایه»، اگرچه اکتفا به تسلیم نسبت به حکم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، بر حسب

---

(1). المیزان، ج 16، ص 360.
(2). نساء/ 65.
(3). همان/ 105.

لفظ است؛ به جهت این‌که مورد آیات، محاکمه بردن آنان نزد غیر رسول اللّه است، یا این‌که واجب است که به او رجوع کنند، جز این‌که معنا، عام برای حکم خدا و رسولش نسبت به حکم تشریعی و تکوینی هر دو است، بلکه معنای حکم، قضاوت رسول اللّه است و نسبت به هر سیره‌ای که بدان سیره جاری باشد یا بدان عمل نماید، عمومیت پیدا می‌کند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها»، «2» فرموده: انس به چیزی و به سوی چیزی، عبارت از الفت و سکون قلبی نسبت به آن است، و «استیناس»، طلب کردن آن با کاری است که منجر به آن شود، مثل استیناس برای دخول در منزل، با ذکر اللّه، سینه صاف کردن، صدا از سینه برآوردن و نحو آن، تا این‌که صاحب منزل آگاه شود که او

می‌خواهد وارد شود و برای ورودش، آمادگی پیدا کند. پس چه بسا وی دوست ندارد که کسی بر او نگاه و نظری افکنده و یا احدی بر او اطلاعی پیدا کند. از همین‌جا معلوم می‌شود، مصلحت در این حکم، پوشیدگی عورات مردم و محفوظ ماندن آنان است که (بنای) آن براساس کرامت ایمان است. پس چون خواست داخل منزلی غیر از منزل خود شود، با الفت و سکون قلبی، اهل منزل را بر ورود خودش آگاهی دهد و پس از آن داخل شده و بر آنان سلام کند. بنابراین او با این مقدمات، در پوشانیدن عورت به آنان کمک نموده و به آنان از جانب خود امنیت بخشیده است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً»، «4» فرموده: مراد از «فَسَلِّمُوا»، سلام کردن بر کسی از اهل منزل است که در آن خانه است و آن، تبدیل به «عَلی أَنْفُسِكُمْ» شده، به دلالت این‌که بعضی آنان از بعضی دیگرند، پس همه انسانند و خدای متعال آنان را از یک مرد و زن آفریده است، و این‌که آنان مؤمنان هستند و ایمان آنان را جمع نموده و به ایشان وحدت می‌دهد که این جمع نمودن و

---

(1). المیزان، ج 4، ص 432- 431.
(2). نور/ 27.
(3). المیزان، ج 5، ص 118.
(4). نور/ 61.

وحدت دادن، قوی‌تر از رحم، و یا هر چیز دیگر است، و بعید نیست مراد از: «فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِكُمْ»، این باشد که سلام نماید بر داخل منزل که در آن، اهل خانه هستند و آنان (هم) سلام را بر او برگردانیده و رد کنند. «تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً»: در حالی که این سلام کردن، درود گفتن است از جانب خدای متعال، همو که آن را مشروعیت داد و حکمش را نازل فرمود تا بدان مسلمین بر همدیگر درود و خوش‌آمد گویند، و آن، مبارک و دارای خیر زیادی است که باقی، پاکیزه و ملایم نفس است. البتّه، حقیقت این تحیّت، گسترش امنیت و سلامت بر کسی است که به او سلام عرضه می‌شود، و آن، پاکیزه‌ترین امری است که دو دسته در آن با هم مشترک شده و با هم مجتمع می‌گردند. «1»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، «2» تحت عنوان: «هفت دستور درباره شیر دادن نوزاد»، مواردی را فرموده که به مناسبت تفسیر این قسمت از آیه، دستور هفتم را عینا نقل می‌کنیم: هرگز نمی‌توان از حقّ شیر دادن و حضانت مادر جلوگیری کرد، مگر این‌که مادر

خود امتناع ورزد و یا (به) راستی مانعی برای او پیش آید، در این صورت می‌فرماید: «فَلا جُناحَ عَلَيْهِما وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَكُمْ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.»: می‌توانید نگاهداری و شیر دادن کودک را به دایه مناسبی واگذار کنید و یا تنها قسمتی از شیر دادن را به عهده او بگذارید، تا کمک برای مادر باشد. معنای جمله «إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»، این است که: انتخاب زن دیگر به جای مادر برای شیر دادن کودک، پس از تراضی طرفین و مشورت، بی‌مانع است، مشروط به این‌که این امر سبب نشود که حقوق مادر نسبت به گذشته و آنچه شیر داده شده است، پایمال گردد، بلکه باید حقّ او نسبت به مدتی که او شیر داده است، طبق عرف و عادت پرداخته شود. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.» از آنجا که برخوردها و کشمکش‌ها میان زن و مرد، گاهی روح

---

(1). المیزان، ج 15، ص 179.

(2). بقره/ 233.

انتقامجویی را در آنها زنده می‌کند، و سرنوشت آنها یا کودکان بیچاره به خطر می‌افتد، ممکن است هریک به فکر کشیدن نقشه درباره دیگری باشد، در پایان این احکام می‌فرماید: از خدا بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید، و بدانید، خداوند به تمام اعمال شما بیناست. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ» «2» هم فرموده: ولی خداوند شما را از این سستی، اختلاف کلمه و تنازع و آشفتگی، با این خوابی که چهره باطنی را نشان می‌داد، نه ظاهری را، رهایی بخشید و سالم نگاه داشت: «وَ لكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ.» «3»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً»، «4» فرموده: هنگامی که مؤمنان، لشکریان احزاب را دیدند، نه تنها تزلزلی به دل راه ندادند، بلکه گفتند این همان است که خدا و رسولش به ما وعده فرموده و طلایه آن آشکار گشته و خدا و رسولش راست گفته‌اند، و این ماجرا جز به ایمان و تسلیم آنها چیزی نیفزود. این کدام وعده بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وعده داده بود؟ بعضی گفته‌اند: این گفته اشاره به سخنی است که قبلا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفته بود: که به زودی قبایل عرب و دشمنان مختلف شما دست به دست هم می‌دهند و به سراغ شما می‌آیند، امّا بدانید سرانجام پیروزی با شماست. مؤمنان هنگامی که هجوم «احزاب» را مشاهده کردند، یقین پیدا کردند که این، همان وعده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، گفتند: اکنون که قسمت اوّل وعده به

وقوع پيوسته، قسمت دوّم؛ يعنى پيروزى نيز مسلما به دنبال آن است، لذا بر ايمان و تسليمشان افزود. ديگر اين‌كه خداوند در سوره بقره آيه 214 به مسلمانان فرموده بود كه: آيا گمان مى‌كنيد به سادگى وارد بهشت خواهيد شد بى‌آنكه حوادثى هم‌چون حوادث گذشتگان براى شما رخ دهد؟ همان‌ها كه گرفتار ناراحتى‌هاى شديد شدند و آن‌چنان عرصه بر آنان تنگ شد كه

____

(1). تفسير نمونه، ج 2، ص 135- 134.

(2). انفال/ 43.

(3). تفسير نمونه، ج 7، ص 190.

(4). الاحزاب/ 22.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 340

گفتند: يارى خدا كجاست؟ خلاصه اين‌كه به آنها گفته شده بود كه شما در بوته‌هاى آزمايش ما، به سختى آزموده خواهيد شد، و آنها با مشاهده احزاب متوجّه صدق گفتار خدا و پيامبر صلّى اللّه عليه و آله شدند و بر ايمانشان افزود. البتّه، اين دو تفسير با هم منافاتى ندارد، مخصوصا با توجه به اين‌كه يكى در اصل وعده خدا، و ديگرى وعده پيامبر صلّى اللّه عليه و آله است، و اين دو در آيه مورد بحث، با هم آمده، جمع ميان اين دو كاملا مناسب به نظر مى‌رسد. «1»

نيز فى قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً» «2» هم فرموده: نخست مى‌فرمايد: خداوند و فرشتگانش بر پيامبر رحمت و درود مى‌فرستند: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ.» مقام پيامبر صلّى اللّه عليه و آله آن‌قدر والاست كه آفريدگار عالم هستى و تمام فرشتگانى كه تدبير اين جهان، به فرمان حق بر عهده آنها گذارده شده است، بر او درود مى‌فرستند، اكنون كه چنين است، شما نيز با اين پيام جهان هستى هماهنگ شويد. اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! بر او درود بفرستيد و سلام بگوييد و در برابر فرمان او تسليم باشيد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً.» او يک گوهر گرانقدر عالم آفرينش است، و اگر به لطف الهى در دسترس شما قرار گرفته، مبادا ارزانش بشمريد؛ مبادا ارج و مقام او را در پيشگاه پروردگار و در نزد فرشتگان همه آسمان فراموش كنيد؛ او يک انسان است و از ميان شما برخاسته، ولى نه يک انسان عادى؛ كسى است كه يک جهان در وجودش خلاصه شده است.

در اينجا بايد به نكاتى توجه كرد:

1. «صلات» و «صلوات» كه جمع آن است، هرگاه به خدا نسبت داده شود، به معناى فرستادن رحمت است، و هرگاه به فرشتگان و مؤمنان منسوب

گردد، به معنای طلب رحمت می‌باشد.
2. تعبیر به «یُصَلُّونَ» به صورت فعل مضارع، دلیل بر استمرار است؛ یعنی پیوسته خداوند و فرشتگان رحمت و درود بر او می‌فرستند، رحمت و درودی پیوسته و جاودانی.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 17، ص 244.
(2). احزاب/ 56.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 341

3. در این‌که میان «صَلُّوا» و «سَلِّمُوا» چه فرقی است؟ مفسران بحث‌های مختلفی دارند، آنچه مناسب‌تر با ریشه لغوی این دو کلمه، و ظاهر آیه قرآن به نظر می‌رسد، این است که: «صَلُّوا»، امر به طلب رحمت و درود فرستادن بر پیامبر است، امّا «سَلِّمُوا»، یا به معنای تسلیم در برابر فرمان‌های پیامبر گرامی اسلام است؛ چنان‌که در آیه 65 سوره نساء آمده: «لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً.» «1»: مؤمنان، کسانی هستند که به داوری تو تن دهند و حتّی در دل از قضاوتت کمترین ناراحتی نداشته باشند و تسلیم مطلق گردند؛ چنان‌که در روایتی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم، ابو بصیر از محضرش سؤال کرد: منظور از «صلات» بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را فهمیده‌ایم، اما معنای تسلیم بر او چیست؟ امام فرمود: «هو التسلیم له فی الامور.»: منظور، تسلیم بودن در برابر او در هر کار است، و یا به معنای سلام فرستادن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به عنوان: «السّلام علیک یا رسول اللّه!» و مانند آن می‌باشد، که محتوایش، تقاضای سلامت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از پیشگاه خداست. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»، «3» زیر عنوان: «تسلیم در برابر حق»، بعد از ترجمه و تفسیر آن، چنین فرموده: در آیه فوق نشانه‌های ایمان واقعی و راسخ در سه مرحله بیان شده است:
1. در تمامی موارد اختلاف، خواه بزرگ باشد یا کوچک، به قضاوت و داوری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که از حکم الهی سرچشمه می‌گیرد، مراجعه کنند، نه به طاغوت و داوران باطل.
2. هیچ‌گاه در برابر قضاوت‌ها و فرمان‌های پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که همان فرمان خداست، حتّی در دل خود، احساس ناراحتی نکنند و به داوری‌ها و احکام او بدبین نباشند.

---

(1). نساء/ 65.

(2). تفسیر نمونه، ج 17، ص 417- 416.
(3). نساء/ 65.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 342
3. در مقام عمل نیز آن را دقیقا اجرا کنند و به‌طور کامل تسلیم حق باشند.
بعد از ذکر ترجمه حدیثی از امام صادق علیه السّلام، چنین فرموده: از آیه فوق در ضمن، دو مطلب مهم استفاده می‌شود:
1. آیه یکی از دلایل معصوم بودن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است؛ زیرا دستور به تسلیم مطلق از نظر گفتار و کردار در برابر همه فرمان‌های پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و حتی تسلیم قلبی در برابر او، نشانه روشنی بر این است که او در احکام، فرمان‌ها و داوری‌هایش، نه اشتباه می‌کند و نه عمدا چیزی بر خلاف حق می‌گوید؛ (او هم) معصوم از خطاست هم معصوم از گناه.
2. آیه فوق هرگونه اجتهاد در مقام نصّ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اظهار عقیده را در مواردی که حکم صریح از طرف خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درباره آن رسیده باشد، نفی می‌کند. بنابراین اگر در تواریخ اسلامی می‌بینم که گاهی بعضی از افراد در برابر حکم خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اجتهاد و یا اظهار نظر می‌کردند و مثلا می‌گفتند: پیامبر چنین گفته و ما چنین می‌گوییم، باید قبول کنیم که عمل آنها بر خلاف صریح آیه فوق است. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»، «2» فرموده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی که غیر از خانه شماست، داخل نشوید تا این‌که اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید (به این ترتیب تصمیم ورود خود را قبلا به اطلاع آنها برسانید و موافقت آنها را جلب نمایید): «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها.» این برای شما بهتر است، شاید متذکّر شوید: «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» جالب این‌که در اینجا جمله «تَسْتَأْنِسُوا» به کار رفته است، نه «تستاذنوا»؛ زیرا جمله دوّم فقط اجازه گرفتن را بیان می‌کند، در حالی که جمله اوّل که از مادّه «انس» گرفته شده، اجازه‌ای توأم با محبّت، لطف، آشنایی و صداقت را می‌رساند و نشان می‌دهد که حتّی اجازه گرفتن باید کاملا مؤدّبانه و دوستانه و خالی از هرگونه

---

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 456- 455.
(2). نور/ 27.

خشونت باشد. بنابراین هرگاه این جمله را بشکافیم، بسیاری از آداب مربوط به این بحث در آن خلاصه شده است؛ مفهومش این است: فریاد نکشید، در را محکم نکوبید، با عبارات خشک و زننده اجازه نگیرید، و به هنگامی که اجازه داده شد، بدون سلام وارد نشوید، سلامی که نشانه صلح و صفا و پیام‌آور محبّت و دوستی است. قابل توجّه این‌که: این حکم را که جنبه انسانی و عاطفی آن روشن است با دو جمله «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ» و «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»، همراه می‌کند که خود دلیلی بر آن است که این‌گونه احکام، ریشه در اعماق عواطف و عقل و شعور انسانی دارد که اگر انسان کمی در آن بیندیشد، متذکّر خواهد شد که خیر و صلاح او در آن است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتاتاً فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً»، «2» می‌فرماید: بر شما گناهی نیست که به‌طور دسته‌جمعی یا جداگانه غذا بخورید: «لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَنْ تَأْکُلُوا جَمِیعاً أَوْ أَشْتاتاً.» گویا جمعی از مسلمانان در آغاز اسلام، از غذا خوردن تنهایی ابا داشتند، و اگر کسی را برای هم‌غذا شدن نمی‌یافتند، مدّتی گرسنه می‌ماندند. قرآن به آنها تعلیم می‌دهد که غذا خوردن به صورت جمعی و فردی هر دو مجاز است. بعضی نیز گفته‌اند که گروهی از عرب مقیّد بودند که غذای مهمان را به عنوان احترام، جداگانه ببرند و خود با او هم‌غذا نشوند (مبادا شرمنده یا مقیّد گردد). آیه این قیدها را از آنها برداشت و تعلیم داد که این، یک سنّت ستوده نیست. بعضی دیگر گفته‌اند که جمعی مقیّد بودند که اغنیا با فقیران غذا نخورند، و فاصله طبقاتی را حتّی بر سر سفره حفظ کنند، قرآن این سنت ظالمانه را با عبارت فوق نفی کرد. مانعی ندارد که آیه، ناظر به همه این امور باشد.
سپس به یک دستور اخلاقی دیگر اشاره کرده، می‌گوید: هنگامی که وارد خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید، سلام و تحیّتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پربرکت و

---
(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 428- 427.
(2). نور/ 61.

پاکیزه: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً.» «1»
ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی: «فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ»، «2» فرموده: «إذا سَلَّمْتُمْ» به شیردهندگان «ما آتَیْتُمْ»: آنچه را می‌خواهید به او

اعطا کنید، «بِالْمَعْرُوفِ»، متعلق به «سَلَّمْتُمْ» است؛ امر شدند به این‌که هنگام تسلیم اجرت، روی گشوده، گوینده سخن زیبا و پاکیزه‌کنندگان نفوس شیردهندگان به آنچه ممکن است باشند تا با قطع بهانه‌ها از تفریطشان مأمون شوند. «3»

فی قوله تعالی: «وَ لکِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ»، «4» فرموده: «وَ لکِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ»؛ یعنی محافظت نمود و انعام کرد به واسطه سالم ماندن از سستی، نزاع و اختلاف. «5»

همین‌طور درباره: «وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِیماناً وَ تَسْلِیماً»، «6» فرموده: «إِیماناً»، به خدا و به وعده‌های او، «وَ تَسْلِیماً»، به قضاها و به قدرهای او. «7»

فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً» «8» هم فرموده: «وَ مَلائِکَتَهُ»، با رفع قرائت شده، بنابر این‌که عطف بر محلّ «إنّ» و اسم آن است، و آن، بنا بر مذهب کوفیین آشکار است، و وجه آن نزد بصریین، به حذف خبر است، به واسطه دلالت «یُصَلُّونَ» بر آن. «صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا»؛ یعنی بگویید صلات و سلام بر رسول، و معنای آن دعاست به این‌که خدا او را مورد رحمت و سلام قرار دهد. «9»

نیز فی قوله تعالی: «وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»، «10» فرموده: «وَ یُسَلِّمُوا»: و مطیع باشند و به آنچه از قضای تو می‌رسد، اقرار کنند و به چیزی از آن اعتراض نکنند؛ تسلیم امر خدا بوده و نسبت به او اسلام آورند که حقیقت آن، تسلیم نفس به او، و اسلام آوردن است،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 13، ص 552- 551.

(2). بقره/ 233.

(3). کشّاف، ج 1، ص 371.

(4). انفال/ 43.

(5). کشّاف، ج 2، ص 261.

(6). احزاب/ 22.

(7). کشّاف، ج 3، ص 256.

(8). احزاب/ 56.

(9). کشّاف، ج 3، ص 272.

(10). نساء/ 65.

اسلامی سالم و خالص برای او، و «تسلیما» تأکید برای فعل و به منزله تکرار آن است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها»، «2»

فرموده:
«تَسْتَأْنِسُوا»، در آن دو وجه است: یکی از آن دو، این است که استیناس بر خلاف استیحاش است؛ یعنی به شما اجازه بدهد، و دوّم آنکه استیناس به معنای استعلام و استکشاف است؛ یعنی حال ورود معلوم شود، و تسلیم به این است که بگوید: «السّلام علیکم أ أدخل؟»: سلام بر شما اجازه ورود هست؟ «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ»، «4» فرموده: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً»، از خانه‌هایی که در آن خوراک می‌کنید، پس بر اهل آن خانه که از لحاظ دینی و خویشاوندی، از شما هستند، ابتدا به سلام کنید. «5»

4. تسلیم در تفاسیر روایی

الف- فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً»، «6» مرحوم شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان، مرحوم سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان و ابن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین روایاتی را آورده‌اند که ما در اینجا ترجمه فارسی آنها را به انضمام اصل حدیث، ذکر می‌کنیم:

1. ابو حمزه ثمالی با اسنادش تا کعب بن عجره، و او گوید که چون آیه نازل گردید، گفتیم: ای پیامبر خدا! ما بر سلام کردن بر شما آگاهی پیدا کردیم، صلوات بر شما چگونه است؟ آن حضرت فرمود: «قولوا (یعنی بگویید): اللهم صل علی محمّد و آل محمّد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم؛ انک حمید مجید.» «7»

2. عبد اللّه بن مسعود چنین فرمود: چون بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله صلوات می‌فرستید، پس

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 538.

(2). نور/ 27.

(3). کشّاف، ج 3، ص 58.

(4). نور/ 61.

(5). کشّاف، ج 3، ص 78.

(6). احزاب/ 56.

(7). مجمع البیان، ج 8، ص 369. در تفسیر برهان، ص 861- 862، این حدیث را محمّد بن عباس با اسنادش تا کعب بن عجره، و از مسعود با اسنادش تا کعب بن عجره نقل فرموده است.

نیکوترین صلوات را بر او بفرستید. شما چه می‌دانید، شاید آن صلوات بر آن حضرت عرضه شود. آنان گفتند: پس شما نیکوترین صلوات را به ما تعلیم بده؛ عبد اللّه گفت:

«اللهم اجعل صلاتک و رحمتک و برکاتک علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین، محمّد، عبدک و رسولک، امام الدین و قائد الخیر و رسول الرحمة. اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاولون و الاخرون. اللهم صل علی محمّد و آل محمّد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم؛ انک حمید مجید.» «1»

3. ابا بصیر گوید: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، از این آیه سؤال کردم، گفتم:

صلوات خدای تعالی بر رسولش چگونه است؟ آن بزرگوار فرمود: «یا ابا محمّد! تزکیته له فی السموات العلی.»: ای ابا محمّد! آن، تزکیه او، خدای تعالی، نسبت به اوست در آسمان‌های بالا. پس به آن حضرت گفتم: صلواتمان را بر او دانسته‌ام، تسلیم نسبت به او چگونه است؟ آن حضرت فرمود: «هو التسلیم له فی الامور، فعلی هذا یکون معنی قوله:" وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً": انقادوا لاوامره و ابذلوا الجهد فی طاعته و فی جمیع ما یامرکم به.»: آن، تسلیم بودن در برابر او در امور است. بعد طبرسی افزوده که: پس بنابراین معنای: «وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً»؛ یعنی مطیع اوامر او صلّی اللّه علیه و آله باشید، و بکوشید که تلاشتان در طاعت او و جمیع آنچه شما را به آن امر می‌کند، باشد، و گفته‌اند: معنای آن، «سلّموا علیه بالدعا» است؛ یعنی بگویید: «السّلام علیک یا رسول اللّه.» «2»
4. انس بن مالک از ابی طلحه نقل کند که او گفت: بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شدم در حالی که او را مسرورتر و خوشحال‌تر از آن‌روز ندیده بودم. گفتم: یا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! هرگز شما را این گونه خوشحال و مسرور هم‌چون امروز ندیده بودم، پس آن بزرگوار صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «و ما یمنعنی و قد خرج آنفا جبرائیل من عندی. قال: قال اللّه تعالی:" من صلی علیک صلاة، صلیت بها علیه عشر صلوات و محوت عنه عشر سیئات و کتبت له عشر حسنات".»: مرا از این مسرت و خوشحالی منع نکن که همین الان جبرئیل از نزد من خارج گردید. او گفت: خدای تعالی

---

(1). مجمع البیان، ج 8، ص 369.
(2). مجمع البیان، ج 8، ص 370.

فرمود: هرکس بر تو یک صلوات بفرستد، به واسطه آن صلوات، من بر او ده صلوات می‌فرستم و ده گناه از او محو می‌کنم و برایش ده حسنه می‌نویسم. «1»
5. در عیون الأخبار الرضا در باب ذکر مجلس الرضا علیه السّلام، ضمن حدیثی طولانی چنین آمده: دانشمندان گفته‌اند: به ما خبر بده که آیا خدای تعالی اصطفا را در قرآن تفسیر کرده؟ پس حضرت رضا علیه السّلام فرمود: «فسر الاصطفاء فی الظاهر سوی الباطن فی اثنی عشر موطنا و موضعا، (الی قوله علیه السّلام): امّا الایه السابعه فقوله تعالی:" إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً"، و قد علم المعاندون منهم انه لما نزلت هذه الایه قیل: یا رسول اللّه! قد عرفنا التسلیم علیک، فکیف الصلوه علیک؟ فقال تقولون:" اللهم صل علی محمّد و آل محمّد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم؛ انک

حمید مجید"، فهل بینکم معاشر الناس فی هذا خلاف؟ قالوا: لا، قال المأمون: هذا مما لا خلاف فیه اصلا و علیه اجماع الامة، فهل عندک فی الایة شیء اوضح من هذا فی القرآن؟ قال ابو الحسن علیه السّلام: نعم. اخبرونی عن قول اللّه تعالی:" یس. وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ. إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ. عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ"، فمن عنی بقوله:" یس"؟
قالت العلما: یس محمّد صلّی اللّه علیه و آله؛ لم یشکّ فیه احد. قال ابو الحسن علیه السّلام: فان اللّه عزّ و جلّ اعطی محمّدا و آل محمّد من ذلک فضلا لا یبلغ احد کنه وصفه الا من عقله و ذلک ان اللّه عزّ و جلّ لم یسّلم علی احد الا علی الانبیاء صلوات اللّه علیهم، فقال تبارک و تعالی:" سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ" و قال:" سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ"، و قال:" سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ"، و لم یقل:" سلام علی آل نوح"، و لم یقل:" سلام علی آل ابراهیم" و لم یقل:" سلام علی آل موسی و هارون"، و قال:" سَلامٌ عَلی إِلْ‌یاسِینَ"؛ یعنی آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله، فقال المأمون: قد علمت ان فی معدن النبوة شرح هذا و بیانه، فهذا السابعة.»: اصطفا را بر حسب ظاهر، نه باطن، در دوازده جا و موضع تفسیر کرده است (تا این‌که او علیه السّلام فرمود:) امّا آیه هفتم: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً»، و بعضی از دشمنان می‌دانند که چون این آیه نازل شد، گفته شد: ای پیامبر خدا! ما سلام بر تو را دانسته‌ایم، اکنون صلوات بر تو چگونه است؟ پس

---

(1). مجمع البیان، ج 8، ص 370.

آن بزرگوار فرمود: بگویید: «اللهم صل علی محمّد و آل محمّد و آل محمّد کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم؛ انک حمید مجید.» پس آیا میان شما، معاشر الناس، در این مورد اختلافی هست؟ آنان گفتند: نه. مأمون گفت: این مسأله از آن چیزهایی است که اصلا اختلافی در آن نیست و همگی امت بر آن اجماع دارند. پس آیا در آیه نزد شما چیزی واضح‌تر و روشن‌تر از این در قرآن هست؟ ابو الحسن، امام رضا علیه السّلام، فرمود: بلی. شما درباره قول خدای تعالی: «یس. وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ. إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ. عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، به من خبر دهید که خدای متعال در سخن خود: «یس»، چه کسی را قصد کرده است؟ آن دانشمندان گفتند: یس، محمّد علیه السّلام است. در این مطلب احدی شک ندارد. ابو الحسن، امام رضا علیه السّلام، فرمود: پس البتّه، خدای عزّ و جلّ به محمّد و آل محمّد از این بابت فضلی را عطا نموده است که احدی به کنه وصف او نمی‌رسد، مگر این‌که آن را تعقّل نماید و این است که خدای عزّ و جلّ بر احدی سلام نکرده است، مگر بر پیامبران. پس خدای

تبارک و تعالی فرمود: «سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ»، و فرمود: «سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ» و فرمود: «سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ»، و نفرمود: «سلام علی آل نوح»، و نیز نفرمود: «سلام علی آل ابراهیم»، و همچنین نفرمود: «سلام علی آل موسی و هارون»، و فرموده: «سَلامٌ عَلی إِلْ‌یاسِینَ»؛ یعنی آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله. پس مأمون گفت: به حقیقت دانستم که شرح این و بیانش در گنجینه نبوّت است، پس این است هفتمین. «1»

6. ابن بابویه با اسنادش از ابان بن تغلب و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، و آن بزرگوار هم از پدر گرامیش تا حضرت علی بن ابی طالب، سید اوصیا، صلوات اللّه علیهم و او فرمود:

«قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من صلی علی و لم یصل علی آلی، لم یجد ریح الجنه، و ان ریحها لیوجد من مسیره خمسمائة عام.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرکس که بر من صلوات بفرستد و بر آل من صلوات نفرستد، بوی خوش بهشت را نمی‌فهمد، و البتّه، بوی خوش آن، از فاصله 500 ساله استشمام می‌شود. «2»

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 300، حدیث 213.

(2). برهان، ص 861.

ابن بابویه گوید که احمد بن محمّد با اسنادش تا موسی بن جعفر علیه السّلام بر من حدیث کرد که آن بزرگوار فرمود: «قال الصادق جعفر بن محمّد علیه السّلام: من صلی علی النبی و اله؛ فمعناه: ای اذا صلی علی المیثاق و الوفاء الذی قیلت حین قوله:" أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی ."»؛ یعنی جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام، فرمود: هرکس بر پیامبر و آل او صلوات بفرستد، معنای آن این است که صلوات می‌فرستم تا به عهد و پیمانی که به هنگام این فرموده خدای تعالی:

«أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی ، بسته‌ام، وفا کرده باشم. «1»

8. در کتاب احتجاج طبرسی رحمة اللّه علیه از امیر مؤمنان حدیث طولانی نقل کرده است و در این حدیث آمده که: «فاما ما علمه الجاهل و العالم من فضل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من کتاب اللّه، فهو قول اللّه سبحانه:" إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً"، و لهذه الآیة ظاهر و باطن، فالظاهر، قوله:" صَلُّوا عَلَیْهِ"، و الباطن قوله:" وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً"؛ ای سلموا لمن وصاه و استخلفه و فضله علیکم و ما عهد به الیه تسلیما، و هذا مما اخبرتک انه لا یعلم تأویله الا من لطف حسه و صفا ذهنه و صح تمییزه.»: اما آنچه را که جاهل و عالم از فضل پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از کتاب خدای تعالی دانسته‌اند، این قول خدای سبحان است: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا

الّذِینَ آمَنُوا صَلّوا عَلَیْهِ وَ سَلَمُوا تَسْلِیماً»، و برای این آیه، ظاهری و باطنی است، پس ظاهر آن، قوله: «صَلُّوا عَلَیْهِ» است و باطنش: «وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً» است؛ یعنی تسلیم باشید نسبت به کسی که او را وصیّ کرد و جانشین قرار داد و او را بر شما فضیلت داد و نسبت به آنچه بر آن نسبت به او عهد شده است، به تسلیمی مطلق، و این از چیزهایی است که آن را به تو خبر می‌دهم. البتّه، تأویل آن را نمی‌داند مگر کسی که حسّ او لطیف، ذهنش مصفّا و قوه تمییز او سالم و صحیح باشد. «2»
9. در تفسیر نمونه در ضمن تفسیر آیه: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ ...»، نکاتی را مورد توجّه قرار داده و از جمله آن، نکته شماره چهار است که ما در اینجا آن را عینا

---
(1). برهان، ص 860.
(2). برهان، ص 862- نور الثقلین، ج 4، ص 305، حدیث 234.

نقل می‌کنیم:
قابل توجّه این‌که درباره کیفیت صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در روایات بی‌شماری که از طرق اهل سنت و اهل بیت رسیده، صریحا آمده است که: آل محمّد را به هنگام صلوات، به محمّد بیفزایید. در درّ المنثور از صحیح بخاری، مسلم، ابو داوود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، ابن مردویه و روات دیگری از کعب بن عجره نقل شده که: مردی به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: «امّا السّلام علیک، فقد علمنا، فکیف الصلاة علیک؟»: سلام بر تو را دانسته‌ایم، اما صلات بر شما، باید چگونه باشد؟ پیامبر فرمود بگو: «اللهم صل علی محمّد و آل محمّد کما صلیت علی ابراهیم؛ انک حمید مجید. اللّهم بارک علی محمّد و علی آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم؛ انک حمید مجید.»
نامبرده (نویسنده تفسیر درّ المنثور) علاوه بر حدیث فوق، هیجده حدیث دیگر را نقل کرده که در همگی تصریح شده که آل محمّد را باید به هنگام صلوات ذکر کرد. او این احادیث را از کتب معروف و مشهور اهل سنت، از گروهی از صحابه، از جمله:
ابن عباس، طلحه، ابو سعید خدری، ابو هریره، ابو مسعود انصاری، بریده، ابن مسعود، کعب بن عجره، و امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، نقل کرده است. در صحیح بخاری که از معروف‌ترین منابع حدیث برادران اهل سنّت است، روایات متعدّدی در این زمینه نقل شده که علاقه‌مندان توضیح بیشتر، می‌توانند به متن کتاب مراجعه کنند (صحیح بخاری، جلد 6، صفحه 151).
در صحیح مسلم (جلد 1، صفحه 305، باب الصلاة علی النبی صلّی اللّه

علیه و آله) نیز دو روایت در این زمینه آمده است. عجب این‌که در همین کتاب با این‌که در این دو حدیث، چند بار محمّد و آل محمّد با هم ذکر شده، باز عنوانی را که برای باب انتخاب کرده، «باب الصلاة علی النبی صلّی اللّه علیه و سلّم»، (بدون ذکر آل) است!
این نکته نیز قابل توجّه است که در بعضی از روایات اهل سنت و بسیاری از روایات شیعه حتّی کلمه «علی» میان محمّد و آل محمّد، جدایی نمی‌افکند؛ بلکه کیفیت صلات به این صورت است: «اللهم صل علی محمّد و آل محمّد.»
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 351
این بحث را با حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله پایان می‌دهیم: ابن حجر در صواعق چنین نقل می‌کند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «لا تصلوا علیّ الصلاه البتراء. فقالوا: و ما الصلوة البتراء؟ قال: تقولون: اللهم صل علی محمّد، و تمسکون، بل قولوا: اللهم صل علی محمّد و آل محمّد.»: هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟
فرمود: این‌که فقط بگویید: «اللهم صل علی محمّد» و ادامه ندهید، بلکه بگویید: «اللهم صلی علی محمّد و آل محمّد»، و به خاطر همین روایت است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه آل محمّد را بر نام آن حضرت در تشهّد، واجب می‌شمرند (علّامه حلّی در تذکره، در بحث تشهّد، این قول را علاوه بر همه علمای شیعه، از امام احمد و بعضی از شافعیه نقل می‌کند). «1»
ب- في قوله تعالی: «ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»، «2» مقدمه برهان و تفاسیر برهان و نور الثقلین روایاتی را ذکر کرده‌اند که در اینجا تنها به بیان بعضی از آنها می‌پردازیم:
10. در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام درباره قوله تعالی: «ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»، نقل است که: «ای لعلی بن ابی طالب علیه السّلام، و یعنی مِمَّا قَضَیْتَ": ولایة علی علیه السّلام.»: فرمود: تسلیم علی بن ابی طالب باشند و منظور از آنچه حکم می‌کنی، ولایت علی علیه السّلام است. «3»
11. احمد بن محمّد بن خالد برقی با اسنادش از ابی جارود، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، نقل کرده که ایشان درباره قوله تعالی: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»، فرمود: «التسلیم، الرضا و القنوع بقضائه.»: تسلیم، به معنای رضایت به تقدیر و قناعت به قضای الهی است. «4»
12. عبد اللّه بن یحیی کاهلی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل

می‌کند که ایشان آیه: «فَلا

(1). تفسیر نمونه، ج 17، ص 420- 418.
(2). نساء/ 65.
(3). مقدمه برهان، ص 126.
(4). برهان، ص 239.

وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» را قرائت نمود و سپس فرمود: «لو ان قوما عبدوا اللّه و وحّدوه، ثم قالوا لشیء صنعه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، لم صنع هکذا و کذا، و لو صنع کذا و کذا خلاف الذی صنع، لکانوا بذلک مشرکین. ثم قرء:" فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً".»: اگر گروهی خدا را عبادت کنند و یگانگی او را معتقد باشند، پس از آن، در مورد چیزی که پیامبر انجام داده، این‌چنین بگویند: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله چرا چنین و چنان کرده است، و چه بود که اگر چنین و چنان می‌کرد، بر خلاف آنچه انجام داده، با این کارشان مشرک خواهند بود. پس از آن قرائت نمود: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً.» «1»

13. سعد بن عبد اللّه قمی با اسنادش تا فضل بن عبد الملک از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»، نقل کرده است که فرمود: «هو التسلیم له فی الامور.»؛ یعنی آن، تسلیم بودن برای اوست در کلیّه امور. «2»

14. عبد اللّه بن یحیی کاهلی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل می‌کند که شنیدم آن حضرت می‌فرمود: «و اللّه! لو ان قوما عبدوا اللّه وحده لا شریک له و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و حجّوا البیت و صاموا شهر رمضان، ثم قالوا لشیء صنعه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، لم صنع کذا و کذا و وجدوا ذلک فی انفسهم، لکانوا بذلک مشرکین. ثم قرأ:" فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً"، مما قضی محمّد و آل محمّد الی قوله:" وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً".»: به خدا سوگند! اگر گروهی خدای یگانه را به وحدانیت او که هیچ شریکی برایش نیست، بپرستند و نماز را به پا دارند و زکات را بپردازند و حجّ خانه خدا را به جا آورند و ماه مبارک رمضان را روزه بدارند، پس از آن، برای چیزی که پیامبر آن را انجام

(1). برهان، ص 240.
(2). برهان، ص 240.

داده، چنین بگویند: چرا پیامبر چنین و چنان کرده است، و این پرسش اعتراض‌گونه را حقیقتا در نفس خود بیابند، بدین وسیله مشرک خواهند بود. سپس این آیه را قرائت نمود: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً (از آنچه محمّد صلّی اللّه علیه و آله به آن داوری کرده است، الی قوله:) وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً.» «1»
15. ابو ایوب بن حرّ گوید: شنیدم ابا عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فی قوله: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ (الی قوله:) وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً»، پس از این‌که سه مرتبه پشت سر هم سوگند یاد کرد، فرمود: این نباشد جز این‌که نقطه‌ای سیاه در قلب باشد، هرچند که روزه بدارد و نماز بگزارد. «2»
16. در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، با اسنادش تا علی بن حسین علیه السّلام، آمده است که آن بزرگوار فرمود: «ان دین اللّه عزّ و جلّ لا یصاب بالعقول الناقصه و الاراء الباطلة و المقاییس الفاسده و لا یصاب الا بالتسلیم؛ فمن سلم لنا، سلم، و من اقتدی بنا، هدی، و من دان بالقیاس و الرأی، هلک، و من وجد فی نفسه شیئا مما نقوله او نقضی به حرجا، کفر بالذی انزل السبع المثانی و القران العظیم و هو لا یعلم.»: البتّه، دسترسی به دین خدای عزّ و جلّ با عقل‌های ناقص، نظرات باطل و قیاس‌های فاسد امکان‌پذیر نیست. این دسترسی ممکن نخواهد بود مگر با تسلیم شدن؛ پس کسی که تسلیم ما شد، به سلامت ماند، و کسی که از ما پیروی نماید، هدایت گردد، و هرکس با قیاس و نظر به دین نزدیک شود، هلاک گردد، و هر کس در نفس خودش به چیزی که ما آن را می‌گوییم یا بدان قضاوت می‌کنیم، اعتراض کند، به کسی که سوره مبارکه فاتحة الکتاب و قرآن عظیم را نازل نموده، کفر ورزیده، حال آنکه خودش به این مطلب آگاه نیست. «3»
ج- درباره قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»، روایاتی را ذکر کرده‌اند که ما در اینجا

---
(1). برهان، ص 241.
(2). همان.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 512، حدیث 376.

به نقل اصل پاره‌ای از آنها و ترجمه‌اش می‌پردازیم:

17. در کتاب معانی الاخبار، با اسنادش تا عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه، و او گوید از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره قول خدای عزّ و جلّ: «لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها»، سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: «الاستیناس، وقع النعل و التسلیم.»: استیناس، کوبیدن درب و سلام کردن است. «1»

18. ابو ایوب انصاری گوید که به پیامبر گفتم: ای پیامبر خدا! استیناس چیست؟ آن حضرت فرمود: «یتکلم الرجل بالتسبیحة و التحمیدة و التکبیرة و یتنحنح علی اهل البیت.»: مرد با تسبیح و حمد و تکبیر گفتن و گلو صاف کردن بر اهل خانه، سخن بگوید و سلام کند. «2»

19. روایت شده که: مردی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: آیا وقتی بر مادرم وارد می‌شوم، از او اجازه بگیرم؟ آن حضرت فرمود: «نعم.»: آری. آن مرد گفت: او را به‌جز من خادمی نیست. آیا هروقت بر او وارد می‌شوم، از او کسب اجازه کنم؟ آن حضرت فرمود: «أ تحب ان تراها عریانة؟»: آیا دوست می‌داری که او را برهنه ببینی؟ آن مرد گفت: خیر. حضرت فرمود: «فاستاذن علیها.»: پس کسب اجازه کن و بر او وارد شو. «3»

د- و فی قوله تعالی: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً»، «4» روایاتی را ذکر نموده‌اند در اینجا برخی از این احادیث را با ترجمه آن نقل می‌کنیم:

20. در کتاب معانی الاخبار، ابن بابویه با اسنادش تا ابی الاصباح و او درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ الایة»، گوید: از ابا جعفر، امام باقر علیه السّلام، سؤال نمودم. آن حضرت فرمود: «هو تسلیم الرجل علی اهل البیت حین یدخل، ثم یردّون علیه، فهو سلامکم علی انفسکم.»: آن سلام کردن مرد است بر اهل خانه به هنگام ورودش

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 585، حدیث 78- برهان، ص 730.

(2). مجمع البیان، ج 7، ص 135- نور الثقلین، ج 3، ص 585، حدیث 79.

(3). مجمع البیان، ج 7، ص 135- نور الثقلین، ج 3، ص 586، حدیث 81.

(4). نور/ 61.

به داخل خانه. بعد از آن، آنها (اهل خانه) سلام را بر او برمی‌گردانند، پس این سلام شما بر خودتان است. «1»

21. در تفسیر علی ابن ابراهیم و در روایت ابی الجارود از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام، آمده است که حضرت علیه السّلام می‌فرمود: «اذا دخل الرجل منکم بیته، فان کان فیه احد، یسلم علیهم، و ان لم یکن فیه احد، فیقل: السّلام علینا من عند ربنا، یقول اللّه عزّ و جلّ:" تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

مُبارَکَةً طَیِّبَةً".»: چون مردی از شما به خانه‌اش وارد گردد، اگر کسی در آن هست، بر آنها سلام کند، و اگر کسی در آن نیست، بگوید: «السّلام علینا من عند ربنا»، که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً»، و نیز گفته شده: چون کسی را در داخل منزل رؤیت نکند، بگوید: «السّلام علیکم و رحمة اللّه»، او با گفتن این سلام، دو فرشته‌ای را که بر او شاهد و ناظرند، قصد می‌کند. «2»

22. در تفسیر نمونه، زیر عنوان: «سلام، تحیّت بزرگ اسلامی»، شرحی بیان فرموده که ما عینا آن را نقل می‌کنیم: تا آنجا که می‌دانیم تمام اقوام جهان هنگامی که به هم می‌رسند، برای اظهار محبت به یکدیگر، نوعی تحیّت دارند که گاهی جنبه لفظی دارد و گاهی به صورت عملی است که رمز تحیّت است. در اسلام نیز سلام یکی از روشن‌ترین تحیّت‌هاست و آیه فوق همان‌طور که اشاره شد، گرچه معنای وسیعی دارد، امّا یک مصداق روشن آن، سلام کردن است، بنابراین طبق این آیه همه مسلمانان موظفند که سلام را به‌طور عالی‌تر، و یا لااقل مساوی جواب گویند. از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که سلام یک نوع تحیّت است. در سوره نور آیه 61 می‌خوانیم: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُیُوتاً فَسَلِّمُوا عَلی أَنْفُسِکُمْ تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَکَةً طَیِّبَةً.»: هنگامی که وارد خانه‌ای شدید، بر یکدیگر تحیّت الهی بفرستید، تحیّتی پربرکت و پاکیزه. در این آیه، سلام به عنوان تحیّت الهی که هم مبارک است و هم پاکیزه معرفی شده است، و ضمنا می‌توان

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 627، حدیث 258. مرحوم طبرسی در مجمع البیان و مرحوم بحرانی در تفسیر برهان این حدیث را از امام صادق علیه السّلام نقل کرده‌اند. مجمع البیان، ج 7، ص 117- برهان، ص 746.

(2). نور الثقلین، ج 3، ص 627، حدیث 259- برهان، ص 746.

از آن استفاده کرد که معنای: «سلام علیکم» در اصل: «سلام اللّه علیکم» است؛ یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی. به همین جهت سلام کردن، یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک مخاصمه و جنگ محسوب می‌شود. از پاره‌ای از آیات قرآن نیز استفاده می‌شود که تحیّت اهل بهشت نیز سلام است: «أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً.»؛ «1» اهل بهشت در برابر استقامتشان، از غرفه‌های بهشتی بهره‌مند می‌شوند و تحیّت و سلام به آنها نثار می‌شود.

در آیه 23 سوره ابراهیم و آیه 10 سوره یونس هم درباره بهشتیان نیز می‌خوانیم:

«تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ.»:* تحیّت آنها در بهشت، سلام است. نیز از آیات قرآن

استفاده می‌شود که تحیّت به معنای سلام، یا چیزی معادل آن در اقوام پیشین بوده است؛ چنان‌که در سوره ذاریات آیه 25، در داستان ابراهیم می‌گوید: هنگامی که فرشتگان مأمور مجازات قوم لوط، به صورت ناشناس بر او وارد شدند، به او سلام کردند و او هم پاسخ آنها را به سلام داد: «إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ.» از اشعار عرب جاهلی نیز استفاده می‌شود که تحیّت به سلام، در آن ایّام بوده است. هرگاه بی‌طرفانه تحیّت اسلامی را که محتوای آن، توجّه به خدا و دعا برای سلامت طرف و اعلام صلح و امنیت است با تحیّت‌های دیگری که در میان اقوام مختلف معمول است، مقایسه کنیم، ارزش آن برای ما روشن‌تر می‌گردد. در روایات اسلامی تأکید زیادی‌روی سلام شده تا آنجا که از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که: «من بدأ بالکلام قبل السّلام، فلا تجیبوه.»: کسی که پیش از سلام، آغاز به سخن کند، پاسخ او را نگویید (از اصول کافی، ج 2، باب التسلیم)، و نیز از امام صادق علیه السّلام نقل شده که خداوند می‌فرماید:
«البخیل، من یبخل بالسلام.»: بخیل کسی است که حتی از سلام کردن بخل ورزد (اصول کافی، جلد 2، باب التسلیم)، و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السّلام می‌خوانیم: «ان اللّه عزّ و جلّ یحبّ افشاء السّلام.»: خداوند افشای سلام را دوست دارد (اصول کافی، جلد 2،

---

(1). فرقان/ 75.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 357

باب التسلیم). منظور از افشای سلام، سلام کردن به افراد مختلف است. در احادیث، آداب فراوانی درباره سلام وارد شده، از جمله این‌که: سلام تنها مخصوص کسانی نیست که انسان با آنها آشنایی خاصی دارد؛ چنان‌که در حدیثی داریم که از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله سؤال شد: «ای العمل الخیر؟»: کدام عمل بهتر است؟ فرمود: «تطعم الطعام و تقرأ السّلام علی من عرفت و من لم تعرف.»: اطعام طعام کن و سلام به کسانی که می‌شناسی و نمی‌شناسی بنما. (تفسیر فی الظلال ذیل آیه)، و نیز در احادیث وارد شده که سواره بر پیاده، و آنها که مرکب گران‌قیمت‌تری دارند، به کسانی که مرکب ارزان دارند، سلام کنند، و گویا این دستور، یک نوع مبارزه با تکبّر ناشی از ثروت و موقعیت‌های خاصّ مادی است، و این درست نقطه مقابل چیزی است که امروز دیده می‌شود که تحیّت و سلام را وظیفه افراد پایین‌تر می‌دانند و شکلی از استعمار، استعباد و بت‌پرستی به آنها می‌دهند، و لذا در حالات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌خوانیم که او به همه، حتّی به کودکان، سلام می‌کرد. البتّه، این سخن منافات با دستوری که در بعضی از روایات وارد شده که افراد

کوچک‌تر از نظر سن، بر بزرگ‌تر سلام کنند، ندارد؛ زیرا این، یک نوع ادب و تواضع انسانی است و ارتباطی با مسأله اختلاف طبقاتی و تفاوت در ثروت و موقعیت‌های مادی ندارد. در پاره‌ای از روایات دستور داده شده است که به افراد رباخوار، فاسق، منحرف و مانند آنها سلام نکنید، و این، خود یک نوع مبارزه با فساد است، مگر این‌که سلام کردن به آنها وسیله‌ای باشد برای آشنایی و دعوت به ترک منکر. ضمنا باید توجّه داشت که منظور از تحیّت به احسن، آن است که سلام را با عبارت دیگری مانند: «و رحمة اللّه» و مانند:

«و رحمة اللّه و برکاته»، تعقیب کنند. در تفسیر درّ المنثور می‌خوانیم، شخصی به پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: «السّلام علیک.» پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «السّلام علیک و رحمة اللّه.» دیگری عرض کرد: «السّلام علیک و رحمة اللّه و برکاته.» پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «و علیک»، و هنگامی که سؤال کرد که چرا جواب مرا کوتاه بیان کردید. فرمود: قرآن می‌گوید: تحیّت را به طرز نیکوتری پاسخ گویید، امّا تو چیزی باقی نگذاشتی! در حقیقت، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 358

مورد نظر اول و دوم، تحیّت به نحو احسن گفت، امّا در مورد شخص سوم به مساوی؛ زیرا جمله «علیک»، مفهومش این است که تمام آنچه گفتی بر تو نیز باد (درّ المنثور، ج 2، ص 8). «1»

5. تدبّر در آیات تسلیم

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2» بنا بر آنکه آیات هفت‌گانه تسلیم در سوره‌های مدنی بوده، و خود آیات نیز در مدینه نازل شده است، برای همین ترتیب مصحفی این آیات و ترتیب نزولشان یکی خواهد بود. بنابراین از ذکر مجدد این آیات بر حسب نزولشان اجتناب می‌گردد. در اینجا آیات تسلیم را در دو مرحله بررسی می‌کنیم؛ چنان‌که در مرحله اول، به تدبّر در معانی و مفاهیم تسلیم، و در مرحله دوّم، به تحقیق در ابعاد سلام، اسلام و تسلیم می‌پردازیم.

الف- تدبّر در معانی و مفاهیم تسلیم

اشاره

در این مرحله با توجّه به مفردات و جملات هر آیه، معنای خاصّ تسلیم را در آن آیه بررسی می‌کنیم، و لذا به تعداد آیات، تسلیم، معنا و مفهوم خاص خواهد داشت؛ به این معنا که هرچند الفاظ و مشتقات تسلیم در آیات، اشتراک لفظی دارند، ولی هریک از آنها دارای معنا و مفهوم خاصی به ترتیب زیراند:

1. الف- معنا و مفهوم اوّل تسلیم

یکی از معانی و مفاهیم تسلیم، پرداخت اجرت شیر از جانب پدر طفل، و در صورت فوت پدر، از جانب وارث اوست. در آیه 233 سوره بقره، احکام شیر دادن به طفل، وظایف والدین نسبت به یکدیگر در قبال شیر خوردن طفل، و نفی ضرر و زیان هریک از پدر و مادر به جهت داشتن فرزند، تراضی و تشاور آنان در مورد از شیر باز گرفتن طفل و استخدام دایه از ناحیه پدر برای شیر دادن به طفل، و در قبال تمام

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 46- 43.

(2). ص/ 29.

موارد، پرهیز از گناه در محضر خدای تعالی و آگاهی بر این‌که خدای تعالی بر همه اعمال و کارها بصیر و بیناست، بیان شده است. در آیه می‌فرماید: و مادران فرزندانشان را دو سال کامل شیر می‌دهند، (و این دو سال شیر دادن) برای کسی است که بخواهد شیرخوارگی طفل را به اتمام برساند: «وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَیْنِ کامِلَیْنِ لِمَنْ أَرادَ أَنْ یُتِمَّ الرَّضاعَةَ»، و روزی و نفقه مادر و لباس او به نحوی که شایسته و مطابق شؤونات شوهر باشد، بر عهده پدر طفل است، که هیچ نفسی جز به اندازه وسعت و قدرتش، به او تکلیف نشده است: «وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لا تُکَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعَها.» مادر نباید به فرزندش ضرری برساند، و پدر هم نباید به اولادش زیانی وارد بسازد، و بر وراث است که (وظایف پدر را در صورت فوت او و بعد از مرگش، نسبت به حقوق مادر، در دورانی که به کودک شیر می‌دهد) مانند او انجام بدهد: «لا تُضَارَّ والِدَةٌ بِوَلَدِها وَ لا مَوْلُودٌ لَهُ بِوَلَدِهِ وَ عَلَی الْوارِثِ مِثْلُ ذلِکَ.» پس اگر (پیش از انقضای دو سال) هر دو نفر (هم پدر و هم مادر) از روی تراضی و تشاور (یعنی با رضایت همدیگر و مشاورت با یکدیگر) تصمیم گرفتند که کودک را از شیر باز گیرند، گناهی بر آن دو نیست: «فَإِنْ أَرادا فِصالًا عَنْ تَراضٍ مِنْهُما وَ تَشاوُرٍ فَلا جُناحَ عَلَیْهِما»، و اگر خواستید برای طفل دایه شیر دادن بگیرید، پس به شرط رعایت دستورات فوق در آیه، گناهی برای شما نیست، هنگامی که اجرت شیر را به خوبی بپردازید: «وَ إِنْ أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلادَکُمْ فَلا جُناحَ عَلَیْکُمْ إِذا سَلَّمْتُمْ ما آتَیْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ.» و خودتان را از ارتکاب به گناه (به‌طور عام، و نسبت به احکام شیر دادن به‌طور خاص) در محضر خدای تعالی حفظ کنید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»، و بدانید که

خدای تعالی نسبت به آنچه شما عمل می‌کنید، دانای بیناست: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.»

2. الف- معنا و مفهوم دوّم تسلیم

یکی از معانی و مفاهیم تسلیم، سلامتی از آفات سستی در تلاش‌های فردی و سلامتی از آفات نزاع در کشمکش‌های اجتماعی برای تحقّق دادن به امر است. در آیه
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 360
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 399
34 سوره انفال، فلسفه قلیل نشان دادن نیروهای دشمن را در رؤیای پیامبر صلّى اللّه علیه و آله که حاکی از معنا و مفهوم فوق است، به پیامبر صلّى اللّه علیه و آله یادآوری می‌فرماید: به یاد بیاور زمانی را که خدای تعالی در رؤیایت آنان را (که نیروهای دشمن بودند) به تو قلیل نشان داد: «إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِی مَنامِكَ قَلِيلًا»، و اگر چنانچه خداوند متعال (در رؤیایت) آنها را جمعیتی بسیار به تو می‌نمایاند، البتّه، (بیان آن خواب برای شما، ایجاد دلهره می‌کرد و در کار جنگ با دشمن) شما ضعیف و سست می‌شدید و البتّه، (در تصمیم‌گیری برای جنگ با دشمن) با هم در آن به نزاع می‌پرداختید: «وَ لَوْ أَراكَهُمْ كَثِيراً لَفَشِلْتُمْ وَ لَتَنازَعْتُمْ فِی الْأَمْرِ»، و لکن خدای تعالی (با قلیل نشان دادن آنان به تو در حالت رؤیا، شما را از آفات سستی در کار و نزاع و اختلاف با یکدیگر نجات داد و در شما) سلامتی را ایجاد نمود: «وَ لكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ.» البتّه که خدای تعالی بسیار از درون سینه‌های شما (از حالتی که ضعف و سستی به شما دست می‌دهد و از حالتی که نزاع و اختلاف در شما ایجاد می‌گردد)، بسیار آگاه است: «إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.»

3. الف- معنا و مفهوم سوّم تسلیم

یکی از معانی و مفاهیم تسلیم، ازدیاد اطاعت و انقیاد از فرامین خدای تعالی و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله است. آیه 22 سوره احزاب، روحیه مؤمنین را در فزونی ایمان و تسلیم آنان در برابر فرامین خدای تعالی و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم با دیدن سپاهیان دشمن در جنگ احزاب بیان کرده، می‌فرماید: همین که مؤمنان سپاهیان احزاب را ملاحظه نمودند، گفتند این است آنچه خدای تعالی و پیامبر او به ما وعده داده است و خدا و رسولش راست گفتند: «وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ»، و چیزی به‌جز ایمان و اطاعت و انقیاد (از فرامین خدای تعالی و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر آنان نیافزود: «وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً.»

4. الف- معنا و مفهوم چهارم تسلیم

یکی از معانی و مفاهیم تسلیم، سلام بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تسلیم به آن حضرت است: آیه 56 سوره احزاب با اعلام صلوات خدای تعالی و صلوات فرشتگان الهی بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 361
خطاب به مؤمنین، امر به صلوات، سلام بر او و تسلیم بودن در برابر او داده، می‌فرماید:
البتّه، همواره خدای تعالی (با تزکیه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مراتب اعلا) و فرشتگانش (با درخواست مغفرت و رحمت) بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درود می‌گوید: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ.» ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر آن حضرت صلوات و سلام گفته و تسلیم فرامین او باشید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً.»

5. الف- معنا و مفهوم پنجم تسلیم

یکی از معانی و مفاهیم تسلیم، تسلیم بودن بدون قید و شرط نسبت به حکم پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است. در آیه 65 سوره نساء با سوگند، شرط ایمان را، پذیرش حکمیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در اختلافات، بیان می‌کند، به نحوی که نسبت به آن داوری هیچ‌گونه اعتراضی نداشته و تسلیم محض حکم او باشند و چنین می‌فرماید: به پروردگارت سوگند، تا حکمیت تو را در اختلاف فی‌مابینشان نپذیرند، مومن نیستند: «فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ»؛ (آن‌چنان‌که) پس از آن، در نفس خویش نسبت به آن داوری هیچ‌گونه اعتراضی نداشته و تسلیم باشند، تسلیمی محض و بدون اعتراض: «ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً.»

6. الف- معنا و مفهوم ششم تسلیم

یکی از معانی و مفاهیم تسلیم، سلام کردن بعد از استیناس است بر اهل خانه دیگری. در آیه 27 سوره نور، خطاب به مؤمنین، حکم ورود به داخل خانه غیر خودی را، با استیناس با اهل آن و سلام نمودن بر آنان متذکّر می‌گردد: ای کسانی که ایمان آوردید! به خانه‌هایی که غیر از خانه‌های خودتان است، داخل نشوید تا این‌که اهل آن خانه را استیناس کنید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا»، و (چون استیناس حاصل نمودید و خواستید داخل در خانه بشوید) بر اهل آن خانه سلام کنید: «وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها»، که این کار و رعایت این حکم، برای شما بهتر است، شاید که شما متذکّر این حکم شوید: «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.»
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 362

7. الف- معنا و مفهوم هفتم تسلیم

یکی از معانی و مفاهیم تسلیم، سلام کردن هنگام ورود به خانه است؛ زیرا سلام تحیّتی است مبارک و طیب از جانب خدای تعالی. در ذیل آیه 61 سوره نور، ورود به خانه را اظهار تحیّتی از جانب خدای تعالی؛ یعنی سلام کردن، دانسته است، و این خود، موجب روابط عاطفی مطلوب بین اعضای خانواده است: چون در خانه‌ها داخل شوید، پس بر خویشان سلام کنید: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ»، که (این سلام کردن شما) تحیّتی است مبارک و طیّب از جانب خدای تعالی: «تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً.»

ب- تحقیق و تدبّر در ابعاد سلام، اسلام و تسلیم

1. ب- در بعد سلام

سلام کردن به مؤمنین، نشانه ایمان است، و بهشت دار السّلام بوده و تحیّت اهل بهشت در بهشت و منادای بهشتیان در آن، سلام است، و فرشتگان به هنگام دریافت (روح) متقین، ورود به بهشت را با درود و سلام به آنان مژده می‌دهند، و سلام قولی است از جانب پروردگار، و تحیّتی است از جانب او بر پیامبران و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و بر همه بندگان برگزیده‌اش، و سلام وسیله نجات از آفت افراد جاهل است، و سلام نامی است از اسمای مبارک الهی:

1. القای سلام دلالت بر ایمان دارد و بر مؤمنین باید سلام نمود:

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً. «1»

- وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «2»

---

(1). نساء/ 94.

(2). انعام/ 54.

2. بهشت دار السّلام است و خدای تعالی دعوت به دار السّلام می‌کند:

- وَ هذا صِراطُ رَبِّکَ مُسْتَقِیماً قَدْ فَصَّلْنَا الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ. لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ. «1»

- وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. «2»

3. تحیّت اهل بهشت در بهشت، سلام است و منادای بهشتیان در بهشت نیز سلام است:

- دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. «3»

- وَ أُدْخِلَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ. «4»

- أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً. «5»

- وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ. «6»

4. فرشتگان طیّب و پاکیزه‌ای که مأمور دریافت (روح) متقین هستند، بر آنان سلام کرده و به آنان می‌گویند: به واسطه کارهایی که انجام داده‌اید، وارد بهشت گردید:
- الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. «7»
- ادْخُلُوها بِسَلامٍ ذلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ. «8»
5. سلام قولی است از جانب پروردگار رحیم، و تحیّتی است از جانب پروردگار عالمیان بر پیامبران و بر آل یاسین و بر بندگان برگزیده:
- سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ. «9»

---

(1). انعام/ 127- 126.
(2). یونس/ 25.
(3). یونس/ 10.
(4). ابراهیم/ 23.
(5). فرقان/ 75.
(6). اعراف/ 46.
(7). نحل/ 32.
(8). ق/ 34.
(9). یس/ 58.

- سَلامٌ عَلی نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ. «1»
- سَلامٌ عَلی إِبْراهِیمَ. «2»
- سَلامٌ عَلی مُوسی وَ هارُونَ. «3»
- سَلامٌ عَلی إِلْ‌یاسِینَ. «4»
- وَ سَلامٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ. «5»
- قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفی آللَّهُ خَیْرٌ أَمَّا یُشْرِکُونَ. «6»
6. سلام وسیله نجات و رهایی بندگان خدای مهربان از آفت جاهلان است:
- وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. «7»
7. سلام، نامی است از اسمای مبارک خدای تعالی:
- هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ. «8»

2. ب- در بعد اسلام

دین در نزد خدای تعالی، اسلام است، و گرایش به هر دینی به‌جز اسلام، مورد قبول نیست و خشنودی پروردگار در این است که اسلام دین باشد، و شرح صدر داشتن برای اسلام، نشانه هدایت است، و آن، نوری است از جانب پروردگار عالم.

1. دین نزد خدای تعالی اسلام است:

- إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ. «9»

2. هرکسی به‌جز اسلام دین دیگری داشته باشد، از او پذیرفته نیست:

- وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ الْإِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی الْآخِرَةِ مِنَ الْخاسِرِینَ. «10»

3. رضایت پروردگار عالم در این است که اسلام دین باشد:

---

(1). صافات/ 80.
(2). همان/ 110.
(3). همان/ 121.
(4). همان/ 131.
(5). همان/ 181.
(6). نمل/ 59.
(7). فرقان/ 63.
(8). حشر/ 23.
(9). آل عمران/ 19.
(10). آل عمران/ 85.

- حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمَوْقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّیَةُ وَ النَّطِیحَةُ وَ ما أَکَلَ السَّبُعُ إِلَّا ما ذَکَّیْتُمْ وَ ما ذُبِحَ عَلَی النُّصُبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلامِ ذلِکُمْ فِسْقٌ الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ دِینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِی مَخْمَصَةٍ غَیْرَ مُتَجانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «1»

4. نشانه هدایت یافتن، شرح صدر داشتن برای اسلام است:

- فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ وَ مَنْ یُرِدْ أَنْ یُضِلَّهُ یَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَیِّقاً حَرَجاً کَأَنَّما یَصَّعَّدُ فِی السَّماءِ کَذلِکَ یَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَی الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ. «2»

5. شرح صدر داشتن برای اسلام، نوری است از جانب پروردگار:
- أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ. «3»

3. ب- در بعد تسلیم

تسلیم اطاعت بی‌قید و شرط در برابر حکم و داوری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اطاعت و انقیاد مطلق داشتن نسبت به او و مطیع فرامین آن بزرگوار بودن است:

1. تسلیم، اطاعت بی‌قید و شرط در برابر حکم و داوری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است:

- فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً. «4»

2. تسلیم، اطاعت و انقیاد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است:

- وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِیماناً وَ تَسْلِیماً. «5»

3. تسلیم، مطیع فرامین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بودن است: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً. «6»

---

(1). مائده/ 3.

(2). انعام/ 125.

(3). زمر/ 22.

(4). نساء/ 65.

(5). احزاب/ 22.

(6). احزاب/ 56.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 366

کلمات قصار پیرامون تسلیم

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب التسلیم» سخنانی به اختصار از مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، بیان شده است که تنها در اینجا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم.
1. «التّسلیم، ان لا تتّهم.»: تسلیم و منقاد بودن آن است که خدا را به هیچ وجه ظلم و بی عدالتی متهم نسازی.
2. «فی التّسلیم، إیمان.»: تسلیم و راضی بودن به قضا و قدر الهی، ایمان است.
3. «سنّة الأبرار، حسن الاستسلام.»: شیوه نیکوکاران، نیکویی طاعت و فرمان‌پذیری است.
4. «غایة التّسلیم، الفوز بدار النّعیم.»: غرض و عاقبت تسلیم و منقاد بودن، دست‌یابی به نعمتگاه بهشت است.
5. «لا إیمان أفضل من الاستسلام. ایمانی برتر از طاعت و سرسپردگی نیست.
6. «من سالم اللّه، سلم.»: هرکه با خدا از در آشتی درآید، سالم خواهد ماند.
7. «أصل الإیمان، حسن التّسلیم لأمر اللّه.»: ریشه ایمان، نیکو تسلیم بودن برای امر خدا است.
8. «إن أسلمت نفسک اللّه، سلمت نفسک.»: اگر خویش را تسلیم فرمان خدا کنی، نفست سالم ماند.
9. «سالم اللّه، تسلم اخراک»: با خدا آشتی نما؛ یعنی فرمان‌بردار او باش، تا آخرت تو سالم ماند.
10. «سلّموا لامر اللّه، و لامر ولیّه؛ فإنّکم لن تضلّوا مع التّسلیم.»: تسلیم فرمان خدا و فرمان ولی از جانب او باشید؛ زیرا با چنین تسلیمی هرگز گمراه نخواهید شد.
11. «هدی من سلّم مقادته إلی اللّه و رسوله و ولیّ امره.»: کسی که مهار خود را به خدا، رسولش و ولّی امر او؛ (امامی که خداوند او را متولی امور خلق نموده است) وانهاده (تا هرجا که آنان بخواهند او را ببرند)، هدایت یافته است.
12. «إنّک إن سالمت اللّه، سلمت و فزت.»: به راستی، اگر تو با خدا از در آشتی درآیی، سالم مانده و رستگار می‌شوی.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 367
13. «و من سالم اللّه، سلّمه، و من حارب اللّه، حربه.»: هرکه با خدا آشتی نماید، خداوند او را به سلامت دارد، و آن‌کس که با خدا بجنگد، خدا با او در

ستیز خواهد شد.
خدایا! سلام یکی از اسامی مبارک تو، و تحیّتی است از جانب تو بر انبیا و همه بندگان برگزیده‌ات. تو را به این نام مبارک سوگند می‌دهم که در اجرای احکام اسلام و تسلیم بودن نسبت به اطاعت از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که همان طاعت خدا و فرامین قرآن است، ما را موفق بداری، و در گفتن سلام به دیگران و پیشی گرفتن در آن، ما را یاری بفرمایی، و دخول در دار السّلام؛ یعنی بهشت را؛ نصیب و روزی ما در آخرت بگردانی.
آمین، یا ربّ العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 369

فصل سیزدهم تفویض

اشاره

در قرآن کریم، آیات تفویض که در آن، کلمه تفویض به صورت مصدر و یا مشتقات آن ذکر شده باشد، منحصر به آیه 44 سوره مؤمن (غافر) است. ما در اینجا علاوه بر این آیه، از چهار آیه دیگری که در سوره‌های انفال و توبه است و در آن، الفاظ: «حَسْبَکَ اللّٰهُ»*، «حَسْبِیَ اللّٰهُ»*، «حَسْبُنَا اللّٰهُ»* آمده، استمداد نموده و معنای تفویض را با آنها تبیین می‌کنیم. بنابراین، ابتدا از منابع لغت، به بررسی لغوی تفویض می‌پردازیم، و پس از آن، با استفاده از کتب تفسیر، آیات مذکور را تحقیق کرده و سپس با استفاده از کتب تفسیر روایی، روایات مربوط به آیات را بررسی می‌نماییم، و سرانجام با استمداد از عنایات خاص و الطاف حضرت حق جلّ و علا، به تدبّر در آیات مذکور می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات تفویض به ترتیب مصحف

1. وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ. «1»
2. یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ. «2»

---

(1). انفال/ 62: مدنی.

(2). انفال/ 64: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 370

3. وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَیُؤْتِینَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَی اللَّهِ راغِبُونَ. «1»
4. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ. «2»
5. فَسَتَذْکُرُونَ ما أَقُولُ لَکُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ. «3»

2. در معنای تفویض

راغب در مفردات می‌گوید: قوله: «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ.»؛ یعنی آن را به سوی او باز گردانم، و اصل آن از قول: «ما لهم فوضی بینهم» است؛ یعنی آنچه برای آنان است، در بینشان به‌طور مساوی است و از آن مورد است: «شرکة المفاوضة»؛ یعنی شرکتی که در آن، تساوی در کار شرکت باشد. «4»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ.»؛ یعنی آن را به او رد نمودم (بازگرداندم)، و از آن است دعای: «فوضت امری الیک.»؛ یعنی آن را به تو واگذار کردم و تو را در آن حاکم قرار دادم، و از آن است قوله علیه السّلام: «قد فوض اللّه الی النبی صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امر دینه، و لم یفوض الیه تعدی حدوده.»؛ یعنی خدای تعالی امر دینش را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم واگذار نموده، و تجاوز کردن از حدودش را به او واگذار نکرده است، و قول معصوم علیه السّلام است که: «ان اللّه فوض الی المؤمن اموره کلها.»؛ یعنی خداوند همه امورش را به مؤمن واگذار نموده است. شاید مراد از آن، واگذار نمودن امور مباح است؛ به این معنا که در محاسبه، آن را از او مؤاخذه نمی‌کند، و آن از قبیل اذن است برای مؤمن در هر چیزی به‌جز اهانت نمودن به نفس خودش، لکن آن از چیزهایی است که ثواب تواضع برای خدا و ذلیل نمودن نفس را از بین می‌برد. مفاوضه به معنای مساوات و مشارکت داشتن در هر چیزی است، و آن، از باب مفاعله است و از آن جمله است، تفاوض دو

---

(1). توبه/ 59: مدنی.
(2). توبه/ 129: مدنی.
(3). مؤمن/ 44: مکی.
(4). مفردات، ص 401.

شریک در مال، هنگامی که در جمیع آن با هم شریک باشند. در حدیث است: «من قال بالتفویض، فقد اخرج اللّه عن سلطانه.»: کسی که قایل به تفویض شود، خداوند را از سلطه نسبت به آن، خارج نموده است، و در خبر است: «لا جبر لا تفویض، و لکن امر بین امرین.»: نه اجبار محض است و نه اختیار مطلق؛ لکن امری بین اجبار و اختیار است.

کسانی که قایل به تفویض هستند، معتزله می‌باشند؛ نظر آنان این است که خدا کار بندگان را به خودشان واگذار نموده است. «1»

در فرهنگ لغات فرموده: تفویض؛ یعنی واگذار کردن امر یا چیز، و تفاوض؛ یعنی شریک شدن در کار و کنکاش کردن در امری با هم. مفاوضه؛ یعنی شریک و برابر بودن در چیزی، برابری کردن در کار و شخص، مذاکره در امری یا علمی، بیان کردن هرکس رأی خود را در آن. «2»
در فرهنگ عمید گفته: تفویض؛ یعنی واگذار کردن کاری یا چیزی به کسی، واگذاشتن و سپردن، نام طریقه و مسلکی هم هست که طرفداران آن، مفوضه نامیده می‌شوند؛ به عقیده آنان، خداوند به ایشان آزادی و قدرت داده و اختیار را به او تفویض کرده، و هر کسی در اعمال و افعال خود قادر و مختار می‌باشد (ضدّ جبریه). «3»

3. تفویض در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی قدّس سرّه، در تفسیر تبیان در ذیل قوله تعالی: «وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ»، «4» فرموده: (خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) می‌فرماید: اگر کفار از روی خدعه (یعنی در ظاهر محبّت کنند، امّا در باطن به خصومت پردازند)، با تو قصد صلح نمودند- گفته‌اند: مراد، کفار بنی قریظه هستند- «فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ.»؛ یعنی خدا برای تو کافی است. گفته می‌شود: «اعطانی ما احسبنی»؛

---

(1). مجمع البحرین، ص 332.
(2). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 654.
(3). فرهنگ عمید، ص 96 و 403.
(4). انفال/ 62.

یعنی به مقداری که برای من کافی است، به من اعطا نمود، و اصل آن، «حساب» است، و (عبارت در واقع چنین است:) «انما اعطاه بحساب ما یکفیه.»: و البتّه، آنچه را که او را کفایت می‌کرد، به او اعطا نمود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»، «2» فرموده: آیه خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است و می‌فرماید: خداوند کافی است که تو را علیه دشمنانت یاری نماید و نیز از مؤمنین؛ یعنی از مهاجرین و انصار هرکس از تو پیروی و متابعت کند، خداوند کافی است که آنان را علیه دشمنانشان یاری و مدد نماید، و قوله: «حَسْبَکَ»* در این آیه و آیه قبل (آیه 62)، تکرار شده، و وجه آن، خاص و عام بودن آن است؛ به این معنا که در آیه قبل معنا چنین است: خدا کافی است تو را علیه آنانی که خواستند با تو خدعه کنند، و در اینجا معنایش عام است؛ یعنی در هرچه به آن محتاج هستی، خدا تو را نسبت به آن کفایت می‌کند. «3»
فی قوله تعالی: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَیُؤْتِینَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَی اللَّهِ راغِبُونَ» «4» هم فرموده: خدای تعالی در این آیه خبر داده که: این منافقین را که از تو صدقات طلب نمودند و بر تو عیب می‌گرفتند، اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان اعطا نمود، راضی بودند و می‌گفتند: خدا ما را کفایت می‌کند، زود باشد که خدای متعال و پیامبر گرامی‌اش از فضلش به ما اعطا نماید. البتّه، ما به سوی خدا میل و رغبت داریم. این شرطیه، جوابی محذوف دارد، و تقدیر

آن در جواب، «لکان خیر ألهم» می‌باشد؛ یعنی آن گفتار برای آنان بهتر بود. «5»

همچنین فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»، «6» فرموده: معنای آن این است که اگر این کافران از تو روی گردانند و

---

(1). تبیان، ج 5، ص 151.

(2). انفال/ 64.

(3). تبیان، ج 5، ص 151.

(4). توبه/ 59.

(5). تبیان، ج 5، ص 243- مجمع البیان، ج 5، ص 41.

(6). توبه/ 129.

اقرار به نبوّت تو نکنند، پس ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم! بگو: «حَسْبِیَ اللَّهُ»؛ یعنی خداوند مرا کافی است. قوله: «حسبی»، از حساب است؛ زیرا خدا بر حسب کفایت، آن اندازه که تو را از غیر بی‌نیاز کند، اعطا می‌نماید، و از نعمت‌هایش مقداری را که به حد و نهایتی برسد، زیاد می‌نماید؛ زیرا نعمت‌های او، دایمی، و قدرت و توانایی‌اش، آشکار است. «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، در موضع حال است و تقدیر آن چنین است: «حسبی اللّه مستحقا لاخلاص العبادة و الاقرار بان لا اله الا للّه»: در حالی که او مستحق برای خلوص در عبادت و اقرار به لا اله الا اللّه است. «توکّل»، واگذار نمودن امر است با خلوص نیت به خدای متعال در هر چیزی که بنده به جهت اعتماد به حسن تدبیر و کفایت خدا، از آن کار دور گردد و آن را به خدا واگذارد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «فَسَتَذْکُرُونَ ما أَقُولُ لَکُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»، «2» بر وجه خوف و وعظ به آنان فرموده: پس به زودی متذکّر خواهید شد، صحت آنچه را که برای شما می‌گوییم، هنگامی که عذاب روز قیامت بر شما حاصل گردید، و گفته‌اند: به هنگام نزول عذاب بر شما آنچه را از نصیحت به شما می‌گویم، متذکّر خواهید شد و من کارم را به خدای تعالی تسلیم کرده و بر او توکّل می‌نمایم و بر لطف او اعتماد و اطمینان دارم. در اینجا «امر» اسم جنس است. «إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»: یعنی خدای تعالی به احوال آنان داناست، و به آنچه از طاعت و معصیت که انجام می دهند، عالم است. «3»

شیخ طبرسی رحمه اللّه در مجمع البیان فی قوله تعالی: «وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ»، «4» فرموده: خدای سبحان پیامبرش را مخاطب قرار داده و می‌فرماید: اگر

کسانی که از تو طلب صلح می‌کنند و در این صلح با تو خدعه می‌نمایند؛ یعنی با درخواست صلح، قصدشان دفع یاران توست که آنان را از آماده

---

(1). تبیان، ج 5، ص 330.
(2). مؤمن/ 44.
(3). تبیان، ج 9، ص 80- مجمع البیان، ج 8، ص 525.
(4). انفال/ 62.

بودن و ادامه جنگیدن بازدارند و فرصتی را برای تجدید قوای خود فراهم سازند و علیه شما جنگ را آغاز کنند، بدون این‌که شما آمادگی برای جنگیدن داشته باشید، پس البتّه، خدای تعالی در پشتیبانی نمودن، تو را کفایت می‌کند. اوست که تو را از جانب خودش به وسیله مؤمنین قوی گردانید و علیه دشمنانت یاری نمود. «1»

فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ» «2» هم فرموده: با خطاب به پیامبر او را به جنگ با کفار و به برانگیخته شدنش علیه آنان امر نمود و فرمود:

«حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»؛ یعنی خدای تعالی تو را کافی است و از مؤمنین، آنان را که از تو پیروی و تبعیت می‌کنند (هم) کافی است. حسن گفته است: «اللّه حسبک و حسب من اتبعک من المؤمنین.»؛ یعنی خدای تعالی تو را و آنان را کفایت می‌کند. «3»

فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»، «4» فرموده: اگر از حق و از آنچه به آنان امر می‌شود، از پیروی پیامبر، روی گردانیدند، و گفته‌اند: معنای آن، روی‌گردانی از تو و روی‌گردانی از نبوّت توست، «فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ»: پس بگو خدای تعالی مرا کافی است که اوست توانا بر هر چیزی، «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ.»: نیست خدایی به‌جز او، خدای یکتای بی‌همتا، به او اطمینان کرده و بر او اعتماد می‌نمایم و کارهایم را به او واگذار می‌کنم. «5»

ابو القاسم زمخشری در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»، «6» فرموده: کسانی از مؤمنین که تو را پیروی می‌کنند، تو را کافی است که خدا ناصر، یار و یاور باشد. «7»

فی قوله تعالی: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَیُؤْتِینَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَی اللَّهِ راغِبُونَ» «8» هم فرموده: اگر آنان راضی بودند به آنچه از

---

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 556.

(2). انفال/ 64.
(3). مجمع البیان، ج 4، ص 557.
(4). توبه/ 129.
(5). مجمع البیان، ج 5، ص 86.
(6). انفال/ 64.
(7). کشّاف، ج 2، ص 167.
(8). توبه/ 59.

غنیمت که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به آنان اعطا نمود، و نفوسشان از آن نصیب خوشحال بود، هرچند بهره آنها اندک بود و می‌گفتند: فضل خدا و صنع او ما را کافی است، و آنچه قسمت ما شد، ما را بس است، و به زودی غنیمت دیگری را روزی ما می‌گرداند. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بیش از آنچه امروز بما اعطا نمود، عطا خواهد کرد. «إِنَّا إِلَی اللَّهِ» در غنیمت رسانیدن به ما و دریافت احسان از روی فضل، به فضل او «راغِبُونَ». «1»
نیز فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»، «2» نیز فرموده: «فَإِنْ تَوَلَّوْا»: پس اگر از ایمان به تو اعراض کردند، و با تو دشمنی نمودند، پس طلب یاری کن و امرت را به او واگذار که او در برابر آزار آنان نیز تو را کفایت می‌کند و آنان به تو ضرر نمی‌رسانند، و او یاری‌کننده تو علیه آنان است، و «الْعَظِیمِ»، به رفع قرائت شده، و از ابن عباس نقل است که «العرش، لا یقدر احد قدره.»؛ یعنی احدی قدرت ندارد که اندازه عرش را بداند. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَسَتَذْکُرُونَ ما أَقُولُ لَکُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»، «4» فرموده: «فَسَتَذْکُرُونَ»: به زودی یادآوری خواهند کرد بعضی از ایشان بعضی دیگر را. «أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ»: برای این‌که آنان او را تهدید کرده بودند. «5»
مولی الاجل سید عبد اللّه رحمه اللّه، معروف به شبّر، نیز در تفسیر قوله تعالی: «وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ»، «6» چنین فرموده است: و اگر خواستند، با صلح، با تو خدعه کنند، پس خدای تعالی تو را کافی است؛ اوست که تو و همه مؤمنین را جمیعا با یاری خودش تأیید نمود. «7»
همین‌طور فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»، «8» فرموده: یعنی خدای تعالی و مؤمنین تو را کافی است. «9»

---
(1). کشّاف، ج 2، ص 197.

(2). توبه/ 129.
(3). کشّاف، ج 2، ص 232.
(4). مؤمن/ 44.
(5). کشّاف، ج 3، ص 430.
(6). انفال/ 62.
(7). تفسیر شبّر، ص 401.
(8). انفال/ 64.
(9). تفسیر شبّر، ص 402.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 376

فی قوله تعالی: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ راغِبُونَ»، «1» فرموده: اگر آنان به آنچه از صدقه و غنیمت که خدای تعالی و پیامبرش به آنان اعطا نموده راضی شوند و بگویند خدای تعالی ما را کافی است، به زودی خدای تعالی از فضل خود و پیامبرش صدقه یا غنیمت دیگری به ما اعطا می‌کنند؛ پس بهره ما فراوان می‌گردد، و ما به سوی خدا راغب هستیم و بی‌نیاز گردیم. جواب «لو» مقدر است؛ یعنی هرآینه برای آنان بهتر است. «2»

فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ» «3» هم فرموده: پس اگر از ایمان آوردن به تو اعراض کنند، پس بگو، خدای تعالی مرا کافی است که نیست الهی به‌جز او، بر او توکّل می‌کنم و به او اعتماد و اطمینان دارم و او پروردگار ملک عظیم است. «4»

نیز فی قوله تعالی: «فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ»، «5» گفته است: «فَسَتَذْكُرُونَ»: به زودی متذکّر خواهید شد آن هنگام که عذاب را با دیدگان خود ملاحظه کردید، «ما أَقُولُ لَكُمْ»: آنچه برای شما می‌گویم، از نصیحت، «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ»: و من کارم را به خدای تعالی واگذار می‌کنم، برای این‌که از شرّ شما در ایمن باشم. «إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ.»: البتّه، خدای تعالی نسبت به امور بندگانش، بسیار بینا و داناست. «6»

استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی رحمه اللّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ»، «7» گفته: آیه، اتصال به آیه قبل دارد، و آن دفع دخل (مقدر) است، و آن چنین است که خدای سبحان آن‌گاه که پیامبرش را به متمایل شدن به صلح امر نمود که اگر آنان متمایل بدان شدند و راضی به

---

(1). توبه/ 59.
(2). تفسیر شبّر، ص 422.

(3). توبه/ 129.
(4). تفسیر شبّر، ص 443.
(5). مؤمن/ 44.
(6). تفسیر شبّر، ص 966.
(7). انفال/ 62.

خدعه و نیرنگ نبودند، زیرا که آن از خیانت در حقوق معاشرت و روابط عمومی است و خداوند خاینان را دوست ندارد، امرش به تمایل یاد شده، مظنه چنین پرسشی می‌شود که: ممکن است تمایل آنان به صلح، خدعه و نیرنگی از سوی آنان باشد که مؤمنان گمراه شوند تا بر ضرر خودشان، شرایط و احوال مناسبی را که دارند، تغییر دهند. پس خداوند سبحان این پرسش را پاسخ داد به این‌که ما تو را امر به توکّل می‌کنیم، پس اگر خواستند با این پیشنهادشان نسبت به تو خدعه کنند، البتّه، خدای تعالی تو را کافی است، و خدای تعالی فرموده است: «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ»، و این، از آن چیزهایی است که دالّ می‌باشد بر این‌که اینجا اسبابی ورای آن اسباب طبیعی‌ای که برای ما آشکار شده وجود دارد که براساس آنچه صلاح بنده متوکّل است، جاری می‌شود آن‌گاه که اسباب عادی طبیعی بدو خیانت کنند و بر خواسته حقش او را مساعدت ننمایند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»، «2» گفته: مراد از آن این است که خدای تعالی تو را کافی است با یاری نمودنش به وسیله کسانی از مؤمنین که از تو پیروی می‌کنند، و اللّه اعلم، و مراد این نیست که دو سبب باشد یا یک سببی باشد که از دو جزء با هم تألیف شده و از آن دو جزء، سببی کافی ترکیب گشته باشد. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَیُؤْتِینَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَی اللَّهِ راغِبُونَ»، «4» هم می‌گوید: «لو»، برای تمنّی است، و قوله: «رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ»، کأنّ «رضایت» دربردارنده معنای «اخذ» گردیده و برای همین متعدی بنفسه شده؛ یعنی آنها آن را گرفتند در حالی که بدان راضی بودند، و یا راضی بودند در حالی که آن را می‌گرفتند، و «ایتاء»؛ یعنی اعطا، و «حَسْبُنَا اللَّهُ»؛ یعنی

---

(1). المیزان، ج 9، ص 120.
(2). انفال/ 64.
(3). المیزان، ج 9، ص 124.
(4). توبه/ 59.

کفایت کند خدای سبحان ما را در آنچه به آن راغب و مایل هستیم، و قوله: «سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ»، بیان آن چیزی است که به آن رغبت داشته و نسبت به آن خواهش دارند، و قوله: «إِنَّا إِلَى اللَّهِ راغِبُونَ»، تعلیل برای قوله: «سَيُؤْتِينَا اللَّهُ الی آخر الایة» است. معنا چنین است: از چیزهای که برای خودشان آرزو داشتند، این بود که آنچه از مال صدقات و غیر آن را که خداوند و رسولش به امری از سوی او به آنان اعطا نموده‌اند، بگیرند و بگویند: خدای سبحان ما را از سایر اسباب کافی است و ما راغب فضل او می‌باشیم و انتظار داریم از فضلش به ما تفضّل کند و پیامبرش به ما اعطا نماید. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، «2» فرموده: و اگر از تو روی گردانیدند و از قبول دعوت تو اعراض نمودند، پس بگو: «حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»؛ یعنی او که «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» است، برای من کافی است. پس قوله: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، در مقام تعلیل برای انقطاع اسباب و تمسّک داشتن به پروردگار است که سوای او هیچ‌چیزی کافی نیست؛ زیرا او «اللّه» است و الهی غیر از او نیست. احتمال دارد کلمه توحید در آن برای تعظیم آمده باشد، همانند قوله:
«وَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ»، «3» و قوله: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» در آن، معنای حصر، تفسیری است که بدان قوله: «حَسْبِيَ اللَّهُ» که با دلالت التزامی بر معنای توکّل دلالت دارد، تفسیر می‌گردد، و در بحث‌های پیشین گذشت که معنای توکّل عبارت است از این‌که بنده، پروردگارش را وکیلی بگیرد که او به جای وی قرار گرفته و تدبیر امورش را سرپرستی می‌کند؛ بدین معنا که از سبب گرفتن به ذیل آنچه از اسباب می‌شناسد، منصرف شود، و تنها برای همین حق تعالی گفت: «فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ الخ»، و نفرمود: «فتوکل علی اللّه»، تا آن ارشادی باشد به توکّل به پروردگارش، و آن، متذکّر به این حقایق است که حقیقت معنای توکّل را خوب روشن می‌کند، و نظر صحیح در مورد آن این است که انسان به

---

(1). المیزان، ج 9، ص 324.
(2). توبه/ 129.
(3). بقره/ 116.

آنچه از اسباب ظاهری ادراک می‌کند، و به ناچار بعض اسباب است، اطمینان و اعتماد نکند؛ بلکه بعضی آنها را به عنوان این‌که خدای تعالی بر آنها مهر نهاده، بداند و به پروردگارش اعتماد کند و بر او در حصول خواهش

و غرضش توکّل نماید. در آیه، دلالتی است بر جدیّت شگفت‌انگیز پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در هدایت مردم به چیزی که نباید بر آنان مخفی بماند، پس همانا خدای تعالی او را در چیزی که نسبت به آن همّت می‌گمارد، امر به توکّل بر پروردگارش می‌کند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «فَسَتَذْکُرُونَ ما أَقُولُ لَکُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»، «2» فرموده: صدر آیه، نصیحت و ترساندن آنان است؛ به این معنا که شما فرعونیان از اسراف‌کاران هستید و امروز که پذیرای سخنان من نیستید، به زودی، آن هنگام که عذاب را پیش چشمان خود مشاهده خواهید کرد، متذکّر آنچه به شما می‌گویم، خواهید شد و معلوم می‌شود که نصیحت‌کننده شما بوده‌ام، و قوله: «أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ»، بنا بر آنچه راغب در مفردات تفسیر نموده: تفویض به معنای رد است.

پس «تفویض الامر الی اللّه»، ردّ امر است به سوی خدای تعالی، و این به معنای توکّل و تسلیم نزدیک بوده و بر حسب اعتبار مختلف است. بنابراین، تفویض از عبد، رد نمودن اوست آنچه را که منسوب به او است، به خدای سبحان، و حال عبد، حال کسی است که سلاحی در دست ندارد و کاری به او ارجاع نمی‌شود. توکّل از عبد چنان است که پروردگارش را وکیل قرار می‌دهد، آنچه را از امر، مربوط به اوست، در آن تصرّف نماید، و تسلیم از عبد، پذیرش خالصانه است آنچه را که خدای سبحان اراده می‌نماید، بدون این‌که نسبت به آن امر، نظری اعمال کند. پس آن، مقامات سه‌گانه است از مقامات عبودیت: اوّل، مقام توکّل است، و بعد از آن، مقام تفویض است، که آن، مقامی دقیق‌تر از توکّل است، و پس از آن، مقام تسلیم است که از دو مقام یاد شده دقیق‌تر است. «3»

---

(1). المیزان، ج 9، ص 438.

(2). مؤمن/ 44.

(3). المیزان، ج 17، ص 353.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 380

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ»، «1» فرموده: ولی با این حال به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و مسلمانان هشدار می‌دهد که ممکن است در پیشنهادهای صلح، خدعه و نیرنگی در کار باشد و صلح را مقدمه‌ای برای ضربه غافلگیرانه‌ای قرار دهند، و یا هدفشان تأخیر جنگ برای فراهم کردن نیروی بیشتر باشد، امّا از این موضوع نیز نگرانی به خود راه مده؛ زیرا خداوند کفایت کار تو را می‌کند و در همه حال پشتیبان توست: «وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ»، سابقه زندگی تو نیز گواه بر این حقیقت است؛ زیرا اوست که تو را با یاری خود به وسیله مؤمنان پاکدل،

تقویت کرد: «هُوَ الّذِی أیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ.» بارها خطرات بزرگی برای تو فراهم ساختند و نقشه‌های خطرناکی طرح کردند که از طریق عادی غلبه بر آن ممکن نبود، امّا او تو را در برابر همه اینها حفظ کرد. «2»
فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»، «3» نیز گفته: ای پیامبر! خداوند و این مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند، برای حمایت تو کافی هستند، و با کمک آنها می‌توانی به هدف خود نایل شوی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ.» بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که این آیه هنگامی نازل شد که طایفه یهود، بنی قریظه، و بنی نضیر، به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم گفتند: ما حاضریم تسلیم تو شویم و از تو پیروی کنیم (و تو را یاری خواهیم کرد). آیه بالا نازل شد و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هشدار داد که به آنها اعتماد و تکیه نکند، بلکه تکیه‌گاه خود را تنها خدا و مؤمنان قرار دهد: (به نقل از تفسیر تبیان، جلد 5، صفحه 152).
حافظ ابو نعیم که از علمای معروف اهل سنت است، در کتاب «فضائل الصحابه» با اسناد خود نقل کرده که این آیه، درباره علی بن ابی طالب نازل شده، و منظور از مؤمنین، علی علیه السّلام است (به نقل از الغدیر، ج 2، ص 51). کرارا گفته‌ایم که این‌گونه تفسیرها و شأن

---

(1). انفال/ 62.
(2). تفسیر نمونه، ج 7، ص 231- 230.
(3). انفال/ 64.

نزول‌ها آیه را منحصر و محدود نمی‌کند، بلکه منظور این است که شخصی مانند علی علیه السّلام که در صفّ اول مؤمنان قرار دارد، نخستین تکیه‌گاه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از خدا از میان مسلمین بوده است، هرچند که دیگر مؤمنان نیز در صفوف بعد یار و یاور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هستند. «1»
فی قوله تعالی: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا ما آتاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَیُؤْتِینَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولُهُ إِنَّا إِلَی اللَّهِ راغِبُونَ»، «2» فرموده: ولی اگر آنها به حقّ خود راضی باشند و به آنچه خدا و پیامبرش در اختیار آنها گذارده، رضایت دهند و بگویند: همین برای ما کافی است و اگر هم نیاز بیشتری داریم، به زودی خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از فضل خود به ما می‌بخشند، ما تنها رضای او را می‌طلبیم و از او می‌خواهیم که ما را از اموال مردم بی‌نیاز سازد، اگر آنها چنین کنند، به سود آنهاست. «3»
همچنین فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ»، «4» فرموده: و اگر آنها از حق روی

بگردانند، نگران نباش و بگو خداوند برای من کافی است؛ چرا که او بر هر چیزی تواناست: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ.» همان خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست و تنها پناهگاه اوست: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» آری، من تنها بر چنین معبودی، تکیه کرده و به او دلبسته‌ام، و کارهایم را به او واگذار نموده‌ام:
«عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، و او پروردگار عرش بزرگ است: «وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.» جایی که عرش و عالم بالا و جهان ماوراء الطبیعه با آن همه عظمتی که دارد، در قبضه قدرت او و تحت حمایت و کفالت اوست، چگونه مرا تنها می‌گذارد و در برابر دشمن یاری نمی‌کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصّور می‌شود؟ «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

---

(1). تفسیر نمونه، ج 7، ص 234- 233.
(2). توبه/ 59.
(3). تفسیر نمونه، ج 7، ص 455.
(4). توبه/ 129.
(5). تفسیر نمونه، ج 8، ص 208.

بَصِيرٌ بِالْعِبادِ»، «1» فرموده: و در آخرین سخنش (مؤمن آل فرعون)، با تهدیدی پر معنا گفت:
به زودی آنچه را که من امروز به شما می‌گویم، به خاطر خواهید آورد، و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی، دامانتان را در این جهان و آن جهان گرفت، به صدق گفتار من، پی می‌برید: «فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ.»، امّا افسوس که آن زمان، دیر است! اگر در آخرت باشد، راه بازگشت وجود ندارد، و اگر در دنیا باشد، به هنگام نزول عذاب، تمام درهای توبه بسته می‌شود. سپس افزود: من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه واگذار می‌کنم که او نسبت به بندگانش بیناست: «أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ.»، و به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می‌ترسم، و نه کثرت و قدرت شما و تنهایی من، مرا به وحشت می‌افکند؛ چرا که سرتاپای وجود خود را به کسی سپرده‌ام که قدرتش بی‌انتهاست و از حال بندگانش به خوبی آگاه است. این تعبیر ضمنا دعای مؤدّبانه‌ای بود از این مرد با ایمان که در چنگال قومی زورمند و بی‌رحم گرفتار بود؛ تقاضایی بود مؤدّبانه از پیشگاه پروردگار که در این شرایط، او را در کنف حمایت خویش قرار دهد. «2»

4. تفویض در تفاسیر روایی

1. فی قوله تعالی: «فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ» «3» در مصباح الشریعه آمده است: «قال الصادق علیه السّلام: المفوض امره الی اللّه فی راحة الابد و العیش الدائم الرغد، و المفوض حقا هو الفانی عن کل همة دون اللّه تعالی، کما قال امیر المؤمنین، علی علیه السّلام: رضیت بما قسم اللّه لی، و فوضت امری الی خالقی؛ کما احسن اللّه فیما مضی، کذلک یحسن فیما بقی. قال اللّه عزّ و جلّ فی المؤمن من ال فرعون:" وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ. فَوَقاهُ اللَّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ"، و التفویض خمسة احرف

---

(1). مؤمن/ 44.

(2). تفسیر نمونه، ج 20، ص 113.

(3). مؤمن/ 44.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 383

(ت ف و ی ض)، لکل حرف منها حکم، فمن أتی باحکامه، فقداتی به،" التاء"، من ترکه التدبیر فی الدنیا، و" الفاء"، من فناء کل همّة غیر اللّه تعالی، و" الواو" من وفاء العهد و تصدیق الوعد، و" الیاء" الیأس من نفسک و الیقین من ربک، و" الضاد"، من الضمیر الصافی للّه و الضرورة الیه، و المفوض لا یصبح الا سالما من جمیع الافات و لا یمسی الا معافا بدینه.»؛ یعنی امام صادق علیه السّلام فرموده:

کسی که امرش را به خدای تعالی واگذار کند، در آسایش دایمی به سر می‌برد، و زندگی او همیشه خوش و فراخ و وسیع است، و کسی که حقیقتا واگذارنده امر به خدا باشد، هر عزم و اراده‌ای را به‌جز خدای تعالی در حکم عدم می‌داند؛ همچنان که امیر المؤمنین، علی علیه السّلام، فرمود: به آنچه خدای تعالی قسمت من نموده است، راضی هستم؛ کارم را به آفریدگار واگذار کرده‌ام، همان‌طور که خدای تعالی در آنچه بر من گذشته، به نیکوترین وجه گذارنده، و در ما بقی نیز این‌چنین نیکو خواهد گذراند. خدای عزّ و جلّ درباره مؤمن آل فرعون فرمود: «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ. فَوَقاهُ اللَّهُ سَيِّئاتِ ما مَكَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذابِ»، و کلمه تفویض پنج حرف دارد: (ت ف و ی ض)، و برای هر حرفی از آن، حکمی است. پس کسی که احکام آن را به جا آورد، به آن دست یافته است. «تاء»، حکم ترک تدبیر، در کار دنیاست، و «فاء»، حکم فنا و عدم دانستن همه چیز است به‌جز خدای تعالی، و «واو»، حکم وفا به

عهد است، و صداقت و درستی در وعده، و «یاء»، حکم یأس و ناامیدی است از نفس خودت، و یقین داشتن است نسبت به پروردگار، و «ضاد»، حکم ضمیر و باطن مصفا برای خدای تعالی و ضرورت به سوی اوست، و کسی که امورش را به خدای تعالی واگذار می‌نماید، صبح نمی‌کند، جز این‌که از جمیع آفات به سلامت است، و شام نمی‌کند، جز این‌که دین او سالم (و مصون از آفات) است. «1»
2. فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ»، «2» شرف الدین نجفی در تأویل آن گوید: در کتاب حلیة الاولیاء، ابو نعیم به طریق خودش از ابو هریره، این

---

(1). نور الثقلین، ج 4، حدیث 50.
(2). انفال/ 64.

چنین ذکر نموده: آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل گشته و آن است معنای قوله تعالی:
«الْمُؤْمِنِینَ». «1»
3. در تفسیر نمونه به نقل از بحار، جلد 68، صفحه 341، درباره تفویض کار به خدا، چنین فرموده: در حدیثی از امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، آمده است: «الایمان له اربعة ارکان: التوکّل علی اللّٰه، و تفویض الامر الی اللّٰه عزّ و جلّ، و الرضا بقضاء اللّٰه، و التسلیم لامر اللّٰه.»: ایمان چهار رکن دارد: توکّل بر خدا، واگذاری کار خویش به او، راضی بودن به قضای الهی و تسلیم گشتن در برابر فرمان خداوند.» «2»
4. هم‌چنین به نقل از سفینة البحار، ج 2، صفحه 387، ماده فوض فرموده: امام صادق علیه السّلام فرمود: «المفوض امره الی اللّٰه فی راحة الابد، و العیش الدائم الرغد، و المفوض حقا هو العالی عن کل همة دون اللّٰه.»: کسی که کار خود را به خدا واگذارد، در راحت ابدی و زندگی جاودانه پربرکت است، و کسی که حقیقتا کار خود را به خدا واگذارد، برتر از آن است که به غیر او بیندیشد. «3»
5. ابن بابویه با اسنادش تا احمد بن ابی عبد اللّٰه و او از پدرش، از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم روایت کند که: جبرئیل بر پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم وارد گردید و گفت: «یا رسول اللّٰه! ان اللّٰه تبارک و تعالی ارسلنی الیک بهدیة؛ لم یعطها احدا قبلک. قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله و سلّم: قلت ما هی؟ قال: الصبر و احسن منه. قلت: و ما هو؟ قال: الرضا و احسن منه. قلت: و ما هو؟ قال: الزهد و احسن منه. قلت: و ما هو؟ قال: الاخلاص و احسن منه. قلت: و ما هو؟ قال: الیقین و احسن منه. قلت: و ما هو یا رسول اللّٰه؟ قال: ان مدرجة ذلک علی التوکّل علی اللّٰه.

فقلت: و ما التوكّل على اللّه؟ فقال: العلم ان المخلوق لا یضر و لا ینفع و لا یعطی و لا یمنع و استعمال الیأس من الخلق، فاذا کان العبد کذلک، لا یعمل لاحد سوی اللّه و لم یرج و لم یخف سوی اللّه و لم یطمع فی احد سوی اللّه، فهذا التوکّل. قلت یا جبرئیل! فما تفسیر الصبر؟
قال: تصبر فی الضراء کما تصبر فی السراء، و فی الفاقه کما تصبر فی الغناء، و فی البلاء کما تصبر فی العافیه، و لا یشکو خالقه عند المخلوق ما یصیبه من البلاء. قلت: و ما تفسیر القناعة؟ قال یقنع

---

(1). برهان، ص 402.
(2). تفسیر نمونه، ج 20، ص 117.
(3). تفسیر نمونه، ج 20، ص 117.

بما یصیبه من الدنیا؛ یقنع بالقلیل و یشکر بالیسیر. قلت: فما تفسیر الرضا؟ فقال: الرضا، علی ان لا یسخط علی سیده، اصاب من الدنیا او لم یصب، و لا یرضی لنفسه بالیسیر من العمل. قلت یا جبرئیل! فما تفسیر الزهد؟ قال: الزهد، یحب من یحب خالقه و یبغض من یبغض خالقه و یتخرج من حلال الدنیا و زینتها کما یجتنب النار ان یغشیها، و ان یقصر امله و کان بین عینیه اجله. قلت:
یا جبرئیل! فما تفسیر الاخلاص؟ قال: المخلص، الذی لا یسئل الناس شیئا حتی یجد، و اذا وجد رضی و اذا بقی عنده شیء، اعطاه فی اللّه؛ فان من لم یسأل المخلوق، فقد اقرّ للّه بالعبودیه، و اذا وجد، فرضی، فهو عن اللّه راض و اللّه تبارک و تعالی عنه راض، و اذا اعطی للّه عزّ و جلّ، فهو علی حد الثقّه بربه عزّ و جلّ. قلت: فما تفسیر الیقین؟ قال: المؤمن یعمل للّه کانّه یراه، فان لم یکن یر اللّه، فاللّه یراه، و ان یعلم یقینا: ان ما اصابه، لم یکن لیخطیه، و ما اخطاه، لم یکن لیصیبه، و هذا کلّه اغصان التوّکل و مدرجة الزهد.»: ای رسول خدا! خدای تبارک و تعالی مرا با هدیه‌ای به سوی تو فرستاده که پیش از تو آن را به احدی اعطا نفرموده. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: گفتم: آن چیست؟
جبرئیل گفت: آن صبر است و (هدیه‌ای) نیکوتر از آن. گفتم: و آن (هدیه نیکوتر از صبر) چیست؟ جبرئیل گفت: آن رضاست و (هدیه‌ای) نیکوتر از آن. گفتم: و آن (هدیه نیکوتر از رضا) چیست؟ جبرئیل گفت؟ آن، زهد است و (هدیه‌ای) نیکوتر از آن. گفتم: و آن (هدیه نیکوتر از زهد) چیست؟ جبرئیل گفت: آن، اخلاص است و (هدیه‌ای) نیکوتر از آن. گفتم: و آن (هدیه نیکوتر از اخلاص) چیست؟ جبرئیل گفت: آن، یقین است و (هدیه‌ای) نیکوتر از آن. گفتم: و آن (هدیه نیکوتر از یقین) چیست، ای فرستاده خدای تعالی؟ جبرئیل گفت: البتّه، این درجه‌بندی براساس توکّل بر خداست. پس گفتم: و

توکّل بر خدای تعالی چه باشد؟ آن‌گاه جبرئیل گفت: علم به این‌که مخلوق نه ضرری و نه نفعی، و نه بخششی و نه ممانعتی نمی‌تواند داشته باشد، و به کارگیری یأس از مردم.
پس چون بنده‌ای این‌چنین باشد، به‌جز برای خدای تعالی، برای احدی کار نمی‌کند، و به‌جز از خدای تعالی، از کسی امید و ترسی ندارد، و از احدی به‌جز خدا، توقّع بی حد و حرص در خواهش ندارد، پس این توکّل است.
گفتم: ای جبرئیل! تفسیر صبر چیست؟ جبرئیل گفت: در سختی شکیبایی کند، آن‌چنان‌که در خوشی بردباری می
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 386
کند، و در تنگدستی صابر باشد، آن‌گونه که در بی‌نیازی شکیباست، و در مصیبت شکیبا باشد، همان گونه که در تندرستی خویشتن‌داری می‌کند، و از بلایی که به او می‌رسد، شکایت خالقش را نزد مخلوق نبرد. گفتم: و تفسیر قناعت چیست؟ جبرئیل گفت: در آنچه از سختی، رنج و درد دنیا بر او وارد می‌گردد، به قسمت خود راضی باشد؛ در کم بودن، خشنود، و در زیاد بودن آن، شاکر باشد. گفتم: تفسیر رضا چیست؟
جبرئیل گفت: نسبت به مهتر و سرور خویش، برای مصیبت‌های دنیوی، ناخشنود نگردد، و نسبت به خویش، به عمل کم خشنود نشود. گفتم: ای جبرئیل! تفسیر زهد چیست؟ جبرئیل گفت: زهد به این است که دوست بدارد کسی را که خالقش را دوست دارد، و دشمن بدارد کسی را که با خالقش دشمن است، و نسبت به حلال دنیا و زینت آن، سخت‌گیر و نکته‌سنج باشد؛ همچنان که از آتشی که آن را می‌پوشاند، اجتناب می‌کند، و آرزویش را کوتاه سازد؛ مثل این‌که مرگ را در پیش چشمانش ملاحظه می‌کند. گفتم: ای جبرئیل! تفسیر اخلاص چیست؟ او گفت: مخلص کسی است که چیزی را از مردم درخواست نکند، تا آنکه خود آن را بیابد، و چون یافت، راضی گردد، و زمانی که چیزی در نزد او باقی ماند، در راه خدا آن را بذل و بخشش نماید. پس همانا، کسی که از مخلوق چیزی درخواست نمی‌کند، به عبودیت خدای تعالی اقرار و اعتراف دارد، و هرگاه یافت و راضی گردید، او از خدای تعالی راضی گشته، و خدای تبارک و تعالی هم از او راضی می‌شود، و چون برای خدای عزّ و جلّ اعطا نمود، پس او در نهایت و اعتماد و اطمینان به پروردگار عزّ و جلّ است. گفتم: تفسیر یقین چیست؟
جبرئیل گفت: آن مؤمنی که برای خدای تعالی کار کند، آن‌چنان‌که گویی خدای تعالی را می‌بیند. پس اگر او خدا را نمی‌بیند، خدا او را می‌بیند، و از روی یقین بداند آنچه بدو رسیده، از او درنمی‌گذشته، و آنچه از او درگذشته، بدو نمی‌رسیده است، و این‌همه، شاخه‌های توکّل، و سلسله مراتب زهد است. «1»

---

(1). برهان، ص 493.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 387

5. تدبّر در آیات تفویض

اشاره

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1»
همان‌طور که در ابتدای فصل بیان کردیم، تفویض در قرآن کریم منحصر به آیه 44 سوره مؤمن است که در آن با لفظ: «أُفَوِّضُ» آمده است. در این قسمت، ابتدا احکامی را که اجرای آن برای دست‌یابی به تفویض لازم است، با استناد به آیات قرآن تدبّر نموده و سپس با استعانت از امدادهای حضرت حق، مصداق تفویض را با استفاده از آیات «حَسْبِیَ اللَّهُ»* و «تفویض» تدبّر می‌کنیم.

الف- احکامی که اجرای آن برای دست‌یابی به تفویض ضرورت دارد

1. الف- حکم ترک تدبیر در کار دنیاست

زیرا دنیا جز کالای غرور، نیرنگ و فریب و سرای بازی و سرگرمی، چیز دیگری نیست، و در نیرنگ و فریب و در بازی و سرگرمی، تدبیر معنایی ندارد:

- كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَمَنْ زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَ أُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فازَ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ. «2»
- اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكاثُرٌ فِی الْأَمْوالِ وَ الْأَوْلادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَباتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطاماً وَ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٌ وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ. «3»
- وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَ فَلا تَعْقِلُونَ. «4»
- وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوانُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ. «5»
- إِنَّمَا الْحَياةُ الدُّنْيا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَ لا يَسْئَلْكُمْ أَمْوالَكُمْ. «6»

2. الف- حکم به فنا و در حکم عدم دانستن همه چیز به‌جز خدای تعالی

چرا که او خالق همه چیز بوده و بر هر چیزی وکیل است، و به‌جز خدای تعالی همه چیز در معرض نابودی است، و چیزی که در معرض نابودی و فناست، تدبّر در آن،

---

(1). ص/ 29.
(2). آل عمران/ 185.
(3). حدید/ 20.
(4). انعام/ 32.
(5). عنکبوت/ 64.
(6). محمّد/ 36.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 388

شایسته انسانی که در طریق کمال و جاودانگی سیر می‌کند، نیست:

- وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ کُلُّ شَیْ‌ءٍ هالِکٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُکْمُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ. «1»
- کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ. وَ یَبْقی وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلالِ وَ الْإِکْرامِ. «2»
- ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ خالِقُ کُلِّ شَیْ‌ءٍ فَاعْبُدُوهُ وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ وَکِیلٌ. «3»

3. الف- حکم وفای به عهد و صداقت و درستی در وعده است

- وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا. «4»
- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ. «5»
- وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. «6»
- أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ. الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ. «7»
- وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ. «8»

4. الف- حکم یأس و ناامیدی از نفس خویش و حکم یقین داشتن نسبت به پروردگار

چون که چگونه می‌شود به نفسی که بسیار امرکننده به سوء است و نه مالک نفع آن است و نه مالک ضرر آن، می‌توان امیدوار بود؟

---

(1). قصص/ 88.
(2). رحمن/ 27- 26.
(3). انعام/ 102.
(4). اسراء/ 34.
(5). مائده/ 1.
(6). انعام/ 152.
(7). رعد/ 19 و 20.
(8). نحل/ 91.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 389

- وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِی إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّی إِنَّ رَبِّی غَفُورٌ رَحِیمٌ. «1»
- قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی نَفْعاً وَ لا ضَرًّا إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ کُنْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ لَاسْتَکْثَرْتُ مِنَ الْخَیْرِ وَ ما مَسَّنِیَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِیرٌ وَ بَشِیرٌ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ. «2»
- قُلْ لا أَمْلِکُ لِنَفْسِی ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ. «3»
و باید به پروردگار یقین داشت؛ زیرا وعده پروردگار حق است:
- إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِیمِ. خالِدِینَ فِیها وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. «4»
- الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللَّهِ أَلا بِذِکْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ. «5»
- یا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ. «6»
- یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزِی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ. «7»
- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا. «8»
- وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی

الظّالِمِينَ. «9»
- فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ. «10»
- فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِبْكارِ. «11»

---

(1). يوسف/ 53.
(2). اعراف/ 188.
(3). يونس/ 49.
(4). لقمان/ 9.
(5). رعد/ 28.
(6). فاطر/ 5.
(7). لقمان/ 33.
(8). نساء/ 122.
(9). اعراف/ 44.
(10). روم/ 60.
(11). مؤمن/ 55.

5. الف- حکم ضمیر و باطن مصفّا داشتن برای خدای تعالی و ضروری بودن حکم به رجعت به سوی خدا تعالی است

کسی که ضمیر و باطن مصفّا را برای خدای تعالی اختصاص دهد و از سر اخلاص خدا را بخواند، خوف و حزنی برای او نیست، و هیچ‌کس دینی بهتر از او ندارد. چنین بنده‌ای رستگار بوده و به دستاویز محکم و استواری چنگ زده است که او زنده بوده و هیچ الهی به‌جز او نیست:

- بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. «1»
- فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ. «2»
- هُوَ الْحَيُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. «3»
- وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا. «4»
- فَآتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ وَ الْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ذلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «5»
- وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقى وَ إِلَى اللَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ. «6»

رجعت به سوی خدای تعالی حکمی ضروری است:

- الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. «7»
- وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. «8»
- وَ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. «9»

---

(1). بقره/ 112.
(2). مؤمن/ 14.
(3). مؤمن/ 65.
(4). نساء/ 125.
(5). روم/ 38.
(6). لقمان/ 22.
(7). بقره/ 156.
(8). بقره/ 210.
(9). آل عمران/ 109.

- فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.

«1»
- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. «2»
- وَ إِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِى أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَ يُقَلِّلُكُمْ فِى أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِىَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولًا وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. «3»
- إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ. «4»
- يَعْلَمُ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. «5»
- وَ لِلَّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ. «6»
- وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. «7»
- صِراطِ اللَّهِ الَّذِى لَهُ ما فِى السَّماواتِ وَ ما فِى الْأَرْضِ أَلا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ. «8»

ب- تدبّر در آیات حسب و تفویض و مصادیق عمل به آن به ترتیب نزول

اشاره

در اینجا آیات حسب و توکّل را که خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بوده، و آیه توکّل و حسب را که با لفظ «من»، مشترک عام بوده و سنت الهی برای عموم مردم است و آیه تفویض را که با لفظ: «أُفَوِّضُ»، خاصّ مؤمن آل فرعون است، به ترتیب نزول تنظیم، و پس از آن با توجّه به الفاظ و مفردات هر آیه، به تدبّر در آن می‌پردازیم.

1. ب- تنظيم آيات حسب و توكّل و تفويض به ترتيب نزول

1. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَ فَرَأَيْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِیَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنِی بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ. «9»

---

(1). مائده/ 48.
(2). مائده/ 105.
(3). انفال/ 44.
(4). هود/ 4.
(5). حج/ 76.
(6). نور/ 42.
(7). فاطر/ 4.
(8). شوری/ 53.
(9). زمر/ 38: مکّی، ترتیب نزول: 59، ترتیب مصحف: 39.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 392

2. فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ. «1»

آیات مدنی

1. وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی أَيَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ. «2»
2. يا أَيُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. «3»
3. مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَیْءٍ قَدْراً. «4»
4. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ. «5»

2. ب- تدبّر در الفاظ و مفردات آیات حسب، توکّل و تفویض

1. 2. ب- خدایی که خالق آسمان‌ها و زمین است، مرا کافی بوده و اهل توکّل، بر او توکّل می‌کنند:

خداوند متعال در آیه 38 سوره زمر، با استدلال مبتنی بر توحید الهی که برخاسته از ندای فطرت هر انسانی حتّی مشرکین است، سخن می‌گوید و در ذیل آیه، صراحت امری را که تمام هستی، بر آن گواهی می‌دهد، خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چنین بیان می‌دارد: به آنان بگو، آن چیز غیر خدایی را که شما آن را می‌خوانید، آیا درباره‌اش اندیشیده‌اید که اگر خدا ضرری را نسبت به من اراده کند، آیا او می‌تواند آن را دفع کند؟
و یا اگر رحمتی را برای من بخواهد، آیا او (غیر خدا) قادر است که آن رحمت را از من باز دارد؟: «قُلْ أَ فَرَأَیْتُمْ ما تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرادَنِیَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ کاشِفاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرادَنِی بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِکاتُ رَحْمَتِهِ»، (ای محمّد! به آنان) بگو، خدا مرا کافی بوده و اهل توکّل، بر او توکّل می‌کنند: «قُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ.»

2. 2. ب- به زودی آنچه بر شما (مشرکان درباره نجات از آتش) می‌گویم، به خاطر می‌آورید، و من امرم را به خدا تفویض می‌کنم.

البتّه، خدا نسبت به بندگان بسیار

---

(1). مؤمن/ 44: مکّی، ترتیب نزول: 60، ترتیب مصحف: 40.
(2). انفال/ 62: مدنی، ترتیب نزول: 88، ترتیب مصحف: 62.
(3). انفال/ 64: همان.
(4). طلاق/ 3: مدنی، ترتیب نزول: 99، ترتیب مصحف: 65.
(5). توبه/ 129: مدنی، ترتیب نزول: 113، ترتیب مصحف: 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 393

بیناست:

در آیه 44 سوره مؤمن، یکی از مصادیق بارز تفویض را که فعلیتش، در شخص مؤمن آل فرعون محقق است، بیان می‌کند؛ مؤمن آل فرعون به فرعونیان مشرک می‌گوید: پس حال که شما را به نجات از آتش دعوت می‌کنم و شما مرا به سوی آتش می‌خوانید، به زودی آنچه را به شما می‌گویم، به خاطر می‌آورید، امّا آن موقع، پشیمانی شما، سودی ندارد: «فَسَتَذْكُرُونَ ما أَقُولُ لَكُمْ»، و من امرم را به خدای تعالی تفویض می‌کنم، البتّه، خدای متعال نسبت به بندگان بسیار بیناست: «وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ.»

3. 2. ب- خدایی که تاکنون تو را تقویت نموده، برای تو کافی است:

در آیه 62 سوره انفال، خدای متعال به پیامبر برای رفع دغدغه خاطر آن حضرت مبنی بر احتمال نیرنگ و فریبکاری دشمن در پیشنهاد پیمان صلح، می‌فرماید:
خدا برای تو کافی است (و هیچ‌گونه تردید و دودلی به خود راه نده) و برای تقویت روحیه آن حضرت کافی بودن خدا را در گذشته بیان می‌کند که: او با یاری خود به وسیله مؤمنان صادق تو را تأیید نمود، و می‌فرماید: اگر (آن دشمنان) بخواهند با (پیشنهاد صلح) تو را فریب بدهند، پس (نگران مباش که) البتّه، خدا تو را کافی است:
«وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ.» او (خدای تعالی) کسی است که به یاری خود و به وسیله مؤمنین پاک‌باخته و صادق تو را تقویت نموده است: «هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ.»

4. 2. ب- ای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم! خدای تعالی و مؤمنان پاک‌دل و صادقی که از تو پیروی می‌کنند، تو را کافی است:

در آیه 64 سوره انفال خدای تعالی برای تأکید در تقویت روحیه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم خطاب به آن حضرت می‌فرماید: ای پیامبر عظیم‌الشان! خدای تعالی و آن مؤمنان پاک‌باخته و صادق تو را کفایت می‌کند: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ.»
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 394

5. 2. ب- و کسی که بر خدای تعالی توکّل کند،

پس البتّه که خدای تعالی رشددهنده امر او بوده و برای هر چیزی هم اندازه‌ای را قرار داده، که او را کافی است. در آیه 3 سوره طلاق سنّت الهی عام توکّل را بیان، و با تأکید می‌فرماید: خدای تعالی به مقصد رساننده امر بوده و برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است. می‌فرماید: و کسی که بر خدای تعالی توکّل نماید، پس همان خدای متعال او را بس است: «وَ مَنْ یَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ.» البته، خدای تعالی به مقصد رساننده امرش می‌باشد. محققا خدای تعالی برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است: «إِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِکُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدْراً.»
6. 2. ب- آن خدای یکتایی که هیچ الهی به‌جز او نیست و پروردگار عرش عظیم است، مرا بس است که بر او توکّل نمایم:
در آیه 129 سوره توبه که با توجّه به ترتیب نزول، آخرین آیه این سوره است و بعد از آن، تنها سوره مبارکه نصر در سه آیه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نازل گردیده، حسب و توکّل به خدای یکتا و بی‌همتایی را که پروردگار عرش عظیم است، برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم سنگری محکم و پشتوانه‌ای موثّق در برابر اعراض مخالفان از قبول دعوت حق عنوان کرده و می‌گوید: (و ای پیامبر گرامی!) اگر (از قبول دعوت تو نافرمانی و) اعراض می‌کنند: «فَإِنْ تَوَلَّوْا»، پس (در پاسخ به آنان) بگو: اللّه، آن خدایی که هیچ الهی به‌جز او نیست، مرا بس است، بر او توکّل می‌کنم و او پروردگار عرش عظیم است: «فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ.»
نکته: در بررسی آیات فوق به ترتیب نزول، حسب و توکّل بر خدای تعالی را در آیه‌ای از سوره زمر که از آیات مکّی بوده و در آخرین آیه سوره توبه که از آیات مدنی است، و در آن، خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، با لفظ: «قل» امر شده، ملاحظه می‌کنیم، و تفویض امر به خدا را هم در آیه‌ای از سوره مؤمن از جانب بنده مؤمن می‌نگریم.
(کلامی کوتاه درباره تفویض، از علی علیه السّلام
امیر المؤمنین، مولای موحدان، امام علی علیه السّلام، در غرر الحکم و درر الکلم در «باب تفویض
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 395
الامر الی اللّه» فرموده:
«من فوّض امره الی اللّه، سدّده.»: هرکه کارش را به خدا واگذار نماید، خدا او را به راه راست وادارد.
خدایا! به پیامبر گرامی‌ات حضرت ختمی مرتبت صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هم در اوایل بعثت در مکّه و هم در اواخر نزول وحی در مدینه، امر به

گفتن: «حسبی اللّه و اتوكّل علیه»، فرمودی، ما نیز امر خود را به تو تفویض می‌كنیم و از تو مسألت می‌نماییم كه: «الهی لا تكلنی علی نفسی طرفة عین ابدا.»
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 397

فصل چهاردهم تقوا

اشاره

در قرآن کریم، آیاتی که در آن، کلمه تقوا به صورت مصدر و مشتقات آن با الفاظ «وَقانا»، «فَوَقاهُ»، «وَقاهُمْ»*، «تَقِ»، «تَقِیکُمُ»*، «قِنا»*، «قِهِمْ»*، «قُوا»، «یُوقَ»*، «اتَّقی *، «اتَّقُوهُ»*، «اتَّقَیْتُنَّ»، «تَتَّقُوا»*، «تَتَّقُونَ»*، «یَتَّقِ»*، «یَتَّقْهِ»، «فَلْیَتَّقُوا»، «یَتَّقُونَ»*، «یَتَّقِی»، «اتَّقِ»*، «اتَّقُوا»*، «اتَّقُونِ»، «اتَّقُوهُ»*، «اتَّقِینَ»، «الْأَتْقَی»، «أَتْقاکُمْ»، «واقٍ»*، «تَقِیًّا»*، «تُقاةً»، «التَّقْوی *، «تَقْواها»، «تَقْواهُمْ»، «الْمُتَّقُونَ»*، «الْمُتَّقِینَ»*، و در مجموع 248 بار ذکر شده که ما در اینجا تنها به بررسی و تحقیق بر روی کلمه «التَّقْوی * می‌پردازیم. کلمه «التَّقْوی * پانزده بار در پانزده آیه در یازده سوره قرآن کریم که چهار سوره آن، مکّی، و هفت سوره دیگر آن، مدنی است، ذکر شده است. ما در بررسی و تحقیق آن، ابتدا آیات تقوا را به ترتیب مصحفی آن تنظیم کرده و سپس با استفاده از منابع لغت، به تحقیق در معنای لغوی آن می‌پردازیم. در مرحله سوم و چهارم، تفسیر و تفسیر روایی آن را از کتب تفسیر علمای شیعه و اهل تسنن مورد بررسی قرار می‌دهیم و سرانجام هم با استمداد از الطاف خاصّ الهی، در آن تدبّر می‌نماییم.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 398

1. تنظیم آیات تقوا به ترتیب مصحفی

1. الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلا رَفَثَ وَ لا فُسُوقَ وَ لا جِدالَ فِی الْحَجِّ وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمْهُ اللَّهُ وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوی وَ اتَّقُونِ يا أُولِی الْأَلْبابِ. «1»
2. وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. «2»
3. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ. «3»
4. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ. «4»
5. يا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمْ لِباساً يُوارِی سَوْآتِكُمْ وَ رِيشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِكَ خَيْرٌ ذلِكَ مِنْ آياتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ. «5»
6. لا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرِينَ. «6»
7. أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. «7»
8. وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها لا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی «8»

---

(1). بقره/ 197: مدنی.
(2). بقره/ 237: مدنی.
(3). مائده/ 2: مدنی.
(4). مائده/ 8: مدنی.
(5). اعراف/ 26: مکی.
(6). توبه/ 108: مدنی.
(7). توبه/ 109: مدنی.
(8). طه/ 132: مکی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 399

9. ذلِکَ وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعائِرَ اللّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ. «1»
10. لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوى مِنْکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلى ما هَداکُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ. «2»
11. إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوى وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها وَ کانَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیماً. «3»
12. إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ. «4»
13. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ. «5»
14. وَ ما یَذْکُرُونَ إِلَّا أَنْ یَشاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ. «6»
15. أَ رَأَیْتَ إِنْ کانَ عَلَى الْهُدى أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى «7»

2. در معنای تقوا

در تفسیر کلمه تقوا در مصباح الشریعه آمده است که امام صادق علیه السّلام فرموده: «و کل عبادة مؤسسة علی غیر التقوی، فهی هباء منثور؛ قال اللّهِ عز و جل:" أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ" الایه، و تفسیر التقوی، ترک ما لیس باخذه باس حذرا عما به باس.»؛ یعنی هر عبادتی که بر غیر تقوا پایه‌گذاری شود، آن گرد و غباری است که پراکنده شده باشد.
خدای عزّ و جلّ فرمود: «أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ

---

(1). حج/ 32: مدنی.
(2). حج/ 37: مدنی.
(3). فتح/ 26: مدنی.
(4). حجرات/ 3: مدنی.
(5). مجادله/ 9: مدنی.
(6). مدثر/ 56: مدنی.
(7). علق/ 12- 11: مدنی.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 400
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 439

بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»، و تفسیر تقوا، ترک نمودن آنچه است که برای تحصیلش عذابی نیست، به علت دوری نمودن از آنچه برایش عذاب هست. «1»
در معنای تقوا؛ راغب در مفردات گفته است: وقایه، حفظ چیز است از آنچه آن را اذیت کند و بدان ضرر رساند. تقوا، قرار دادن نفس است در وقایه از آنچه می‌ترسد. این، معنای حقیقی است. سپس گاهی خوف تقوا نامیده شده و تقوا به خوف؛ بر حسب نامگذاری مقتضای شیء به نام مقتضیش، و مقتضی شیء به نام مقتضایش، و در تعاریف شرع، تقوا محافظت نفس از گناه است، و آن، با ترک نمودن چیزی است که دستور به احتراز از آن داده شده و تمامیت آن، به ترک بعضی از مباحات است بنابر آنچه روایت است که: «الحلا بیّن، و الحرام بیّن، و من رتع حول الحمی، فحقیق ان یقع فیه.» «2»
فخر الدین در مجمع البحرین گفته است: تقوا در کتاب عزیز، برای دو معنای خشیت و هیبت آمده، و در آیه شریفه: «وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ»، به معنای

طاعت و عبادت است، و در آیه دیگر: «اتَّقُوا اللّهَ حَقَّ تُقاتِهِ»، به معنای تنزیه و پاکی دل‌ها از گناهان است و این معنا، به جز آن دوتای اوّلی، حقیقت معنا در تقواست. «3»

در مقدمه مرآة الانوار و مشکوة الاسرار آورده است: گفته‌اند که تقوا در قرآن عزیز بر سه معناست؛ یکی به معنای خشیت و هیبت که از آن قبیل است آیه: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ.» دوم به معنای طاعت و عبادت، و سوم به معنای تنزیه و پاکی دل از گناهان، و سپس گفته‌اند که این معنای حقیقی تقواست به‌جز دوتای اوّلی.

به‌طور کلی، گزیده معنای تقوا، اتقاء و مشتقات آن، به محافظت از بدی و نگهداشتن نفس از افتادن در آن برمی‌گردد، و بدین معنا، تقیّه نیز است؛ چرا که تقیّه به معنای پوشاندن حق و اظهار غیر آن است برای مصون ماندن از اذیّت و بدی، و متّقی،

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 268، حدیث 350.

(2). مفردات، ص 568.

(3). مجمع البحرین، ص 91.

کسی است که مقید به این امر است. برای همین در عرف و شرع، متّقی، به شخص عادل و زاهد باورعی که تارک گناهان باشد، گفته می‌شود. «1»

در فرهنگ لغات فرموده: وقاء و وقاء؛ یعنی آنچه با آن چیزی را نگاه دارند، و تقی؛ یعنی پرهیز، و تقاة؛ یعنی پرهیزگاری، و تقیّه؛ یعنی پرهیزگاری و عدم اظهار نیّت و عقیده، و تقوی؛ یعنی پرهیز و ترس از خدا و عمل به اوامر او، و تقی؛ یعنی پرهیزگار، و متّقی؛ یعنی شخص پرهیزگار، و اتّقاء؛ یعنی پرهیز کردن، بیم داشتن و کسی را پناه خود قرار دادن. «2»

در فرهنگ عمید آورده است: تقوا؛ یعنی ترس از و اطاعت امر او، پرهیزگاری، تقی (به فتح تاء، کسر قاف و تشدید یاء مشدّد)؛ یعنی پرهیزگار باتقوا، جمع آن اتقیاست، و تقیّه (به فتح تاء، کسر قاف و فتح یاء مشدد)؛ یعنی پرهیز کردن، خودداری از اظهار عقیده و مذهب و خود را هم‌مذهب دیگران نشان دادن برای حفظ جان. «3»

3. تقوا در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی رحمه اللّه، در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»، «4» فرموده: خدای تعالی خلقش را امر نمود به کمک نمودن بعضی به بعضی دیگر بر برّ، و آن، انجام عملی است که خدای متعال به آن امر نموده، و بر پرهیز کردن از آنچه او از آن نهی نموده، و آنان را از کمک نمودن بعضی به بعضی دیگر در اثم نهی نموده است، و آن، ترک چیزی است که خدای تعالی به آن امر نموده، و بر ارتکاب آنچه آنان را از آن نهی نموده، از عدوان، و نهی نمود آنان را از تجاوز کردن به آنچه حدی برای آنان در دینشان قرار داده شده و فرض شده است برای ایشان درباره خودشان. «5»

---

(1). مقدمه برهان، ص 223.
(2). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 974.
(3). فرهنگ عمید، ص 405.
(4). مائده/ 2.
(5). تبیان، ج 3، ص 427- مجمع البیان، ج 3، ص 155.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 402

فی قوله تعالی: «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی هم گفته است: و کنایه در قوله «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، کنایه از عدل است؛ یعنی عدل به تقوا نزدیک‌تر است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ»، «2» گفته: در «لِباسُ التَّقْوی ، پنج قول است: اوّل، به معنای عمل صالح؛ دوّم، به معنای ایمان؛ سوّم، به معنای حیایی که بدان تقوا کسب می‌گردد؛ چهارم، کسی که در عبادت تواضع را اراده کند و به لباس پشمینه و خشن اکتفا نماید؛ پنجم، عملی است که با آن از عذاب مصون می‌ماند، و قول دیگری هم در آن است که: «لِباسُ التَّقْوی ؛ یعنی آن لباسی که در بهشت است. این قول به دلیل «ذلک» است؛ چون «ذلک» برای اشاره به دور می‌باشد. «3»
فی قوله: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی «4» هم فرموده: عمر بن شبه گفت: آن، مسجد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است، و آنچه بر تقوا و رضوان (هم می‌باشد) مسجد قباست، و این‌چنین بین آن دو را جدا نموده، و «التَّقْوی ، صفتی از طاعت است که به واسطه آن از فرجام بد پرهیز می‌گردد، و متّقی، صفت مدح است که جز بر مستحق ثواب اطلاق نمی‌گردد. «5»
نیز فی قوله تعالی: «الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی ، «6» فرموده: یعنی فرجام پسندیده

برای کسی است که از گناهان بپرهیزد و از محرّمات الهی دوری کند. «7»
همچنین فی قوله تعالی: «فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»، فرموده: یعنی تعظیم شعایر که در حج همان علامات مناسک حج است، از تقوای دل‌ها؛ یعنی از خشیت داشتن دل‌هاست. «8»
فی قوله تعالی: «وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی «9» هم فرموده: ابن عباس و قتاده گفته‌اند: «کَلِمَةَ التَّقْوی ، همان قول: «لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه» است، و مجاهد گفته است، آن، کلمه اخلاص است. «10»

---

(1). تبیان، ج 3، ص 461- مجمع البیان، ج 3، ص 169.
(2). اعراف/ 26.
(3). تبیان، ج 4، ص 379.
(4). توبه/ 108.
(5). تبیان، ج 5، ص 299.
(6). طه/ 132.
(7). تبیان، ج 7، ص 199- مجمع البیان، ج 7، ص 37.
(8). تبیان، ج 7، ص 278.
(9). فتح/ 26.
(10). تبیان، ج 9، ص 333.

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی ، «1» فرموده: یعنی برای خالص شدن تقوا، پس با آنان معامله می‌شود؛ معامله‌ای که آزمایشگر انجام می‌دهد؛ همان گونه که طلا برای خالص شدن عیارش، محک می‌خورد. گفته‌اند: «امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی ؛ یعنی خالص شدن دل‌ها، و گروهی هم گفته‌اند: معنای آن این است که: آنان کسانی هستند که خدای تعالی وجود تقوا را در دل‌های آنان می‌داند؛ زیرا مراد از امتحان، علم پیدا کردن است. پس از علم، به امتحان تعبیر می‌شود. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی ، «3» فرموده: یعنی به افعال خیر و خوف از عذاب خدای تعالی. «4»
نیز فی قوله تعالی: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، «5» فرموده: یعنی او شایسته این است که از عذاب نمودن بپرهیزد و شایسته این است که به آنچه منجر به مغفرت عمل می‌گردد، عمل نماید. در معنای آن گفته‌اند: او اهل آمرزش گناهان است، آن هنگام که بنده گناهکار از گناهانش توبه کند. «6»
همین‌طور فی قوله تعالی: «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوی ، «7» فرموده: بپرهیزد از نافرمانی‌های خدا چگونه می‌باشد حال کسی که او را از نماز نهی کرده و از آن منزجر می‌نماید؟ «8»

شیخ طبرسی در مجمع البیان فی قوله تعالی: «فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی ، «9» گفته است: در معنای، آن دو قول است؛ قول دوّم آن، به معنای این است که: از اعمال صالح توشه برگیرید، و قول دیگر برای قومی است که در سفر حج، برای خودشان، توشه برنمی‌داشتند، و آنها را «متوکله» می‌نامیدند. پس به آنان گفته شد: از طعام توشه برگیرید و خود را سربار مردم قرار ندهید، و بهترین توشه، تقواست. «10»

---

(1). حجرات/ 3.
(2). تبیان، ج 9، ص 339.
(3). مجادله/ 9.
(4). تبیان، ج 9، ص 547.
(5). مدثر/ 56.
(6). تبیان، ج 10، ص 188.
(7). علق/ 12.
(8). تبیان، ج 10، ص 381.
(9). بقره/ 197.
(10). مجمع البیان، ج 2، ص 294.

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، «1» فرموده: گذشت نمودن، از دو جهت به تقوا نزدیک‌تر است؛ یکی این‌که: زوج یا زوجه هرکدام با گذشت کردن از حقّ خود، از این‌که به دیگری ظلم شود، پرهیز می‌کنند، و دیگر این‌که: به پرهیز نمودن از نافرمانی خدای تعالی، نزدیک است. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ»، «3» بعد از یادآوری اقوالی که طوسی در تبیان ذکر کرده و علاوه بر آن، گفته است: در معنای آن گفته‌اند: آن، ستر عورت است؛ آن، تقوای الهی است که عورت خود را با آن می‌پوشاند، و گفته‌اند: آن، خشیت از خدای تعالی است، و مانعی ندارد از این‌که معنای «وَ لِباسُ التَّقْوی را حمل بر همه آن معانی بکنیم. «4»

نیز فی قوله تعالی: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی ، «5» فرموده: یعنی سوگند به خدا، آن مسجدی که اساس آن، بر تقوای الهی و طاعت بنا گردیده ... «6»

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»، «7» فرموده: «تَقْوَی» به قلوب اضافه شده است؛ زیرا حقیقت تقوا، تقوای دل‌هاست، و گفته‌اند که مراد از آن، صدق نیّت است. «8»

فی قوله تعالی: «وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ» «9» هم فرموده: یعنی تقوای

شما به سوی او تعالی بالا می‌رود، و این کنایه از قبول اعمال حج است، و در معنای آن گفته‌اند: به وسیله تقوا به رضایت الهی می‌رسد. «10»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى ، «11» فرموده: آنان را آزمود و برای تقوا خالص نمود، و گفته‌اند، معنایش این است: خلوص نیّات آنان را دانست؛ زیرا

---

(1). بقره/ 237.
(2). مجمع البیان، ج 2، ص 342.
(3). اعراف/ 26.
(4). مجمع البیان، ج 4، ص 409.
(5). توبه/ 108.
(6). مجمع البیان، ج 5، ص 73.
(7). حج/ 32.
(8). مجمع البیان، ج 7، ص 83.
(9). حج/ 37.
(10). مجمع البیان، ج 7، ص 86.
(11). حجرات/ 32.

انسان چیزی را امتحان می‌کند تا حقیقت آن را بداند، و در معنای آن گفته‌اند: با آنان معامله آزمایشگر انجام می‌دهد تا به این عبادت، آنان را متعبّد سازد، پس به واسطه آزمایش خالص گردد؛ همان گونه که نیکویی و زیبایی طلا با آتش حاصل می‌شود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى ، «2» فرموده: یعنی به کارهای خیر، به طاعت، خوف از عذاب خدا و به پرهیز از نافرمانی خدای تعالی. «3»
فی قوله تعالی: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ» «4» هم فرموده: یعنی او اهلیت پرهیز از محرماتش را دارا بوده و اهل آن است که گناهان را بیامرزد. حدیث مرفوعی از انس روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این آیه را تلاوت نمود و سپس گفت: خدای سبحان فرموده:
من اهل پرهیز کردن هستم. پس با من الهی دیگر قرار داده نشود. پس هرکس بپرهیزد از این‌که با من الهی را قرار دهد، من اهل آن هستم که او را بیامرزم، و در معنای آن گفته‌اند:
او شایسته آن است که از عذاب نمودنش بپرهیزد، و شایسته آن است که عمل نماید به آنچه منجر به آمرزش و مغفرت او شود. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى ، «6» فرموده: یعنی به اخلاص، توحید و ترس از خدای تعالی. در اینجا چیزی حذف شده، و تقدیر آن، چنین

است: «کیف یکون حال من ینهاه عن الصلوة و یزجره عنها.» «7»
ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشّاف، فی قوله تعالی: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی وَ اتَّقُونِ یا أُولِی الْأَلْبابِ»، «8» فرموده: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزّادِ التَّقْوی ؛ یعنی نسبت به آخرت، توشه‌تان را پرهیز از زشتی‌ها قرار دهید که البتّه، بهترین توشه، پرهیزگاری از آنهاست. گفته‌اند: اهل یمن توشه فراهم نمی‌کرده و می‌گفتند: ما توکّل‌کنندگانیم و حج خانه خدا به جا می‌آوریم، آیا ما را اطعام نمی‌کنید؟

---

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 131.
(2). مجادله/ 9.
(3). مجمع البیان، ج 9، ص 250.
(4). مدثر/ 56.
(5). مجمع البیان، ج 10، ص 392.
(6). علق/ 12.
(7). مجمع البیان، ج 10، ص 515.
(8). بقره/ 197.

پس آنان سربار مردم بودند. آیه درباره آنان نازل گردید که بهترین توشه، تقواست. «وَ اتَّقُونِ»؛ یعنی از عذاب من، پروا داشته باشید. «یا أُولِی الْأَلْبابِ»؛ یعنی عقل خالص، همان تقوای الهی است، و از عقلا آنکه تقوا نکند، همانند کسی است که برای او هیچ عقلی نیست. «1»
«وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ» «2» هم فرموده: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی ؛ یعنی بر عفو کردن و چشم‌پوشی کردن. «وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»: نه بر انتقام و خرده‌گیری. جایز است که عموم برای هر برّ و تقوا و هر اثم عدوان اراده شود. پس عموم خود عفو و پیروزی بر دشمن را در بر می‌گیرد. «3»
نیز فی قوله تعالی: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ»، «4» فرموده: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی نخست آنان را نهی نمود از این‌که دشمنی آنان را بر ترک عدل حمل کنند. پس از آن، مطلب را از سر گرفت، و آنان را از لحاظ تأکید و تشدید، به امر به عدل تصریح نمود. پس از آن، با از سرگیری مطلب، توجیه امر به عدل را به آنان تذکّر داد: «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ؛ یعنی عدل به تقوا نزدیک‌تر بوده و داخل‌تر است در مناسبت به آن یا نزدیک‌تر است به تقوا؛ به این جهت که لطف در آن است و در آن، آگاهی عظیم است بر این‌که وجوب عدل با کفّاری که دشمنان خدا هستند، وقتی به این صفت از قوّت باشد، پس نسبت به مؤمنین که از اولیا و دوستان خدا هستند، وجوب آن، قطعی خواهد بود. «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ»، «6» فرموده: «وَ لِباسُ التَّقْوی ؛ لباس پارسایی و خشیت از خدای تعالی است، و رفع آن به واسطه مبتدا بودن است. و خبر آن، یا جمله «ذلِکَ خَیْرٌ» است؛ مثل این‌که گفته شود: «و لباس التقوی هو خیر»؛ زیرا اسمای اشاره در آنجا که به برگشت ذکر برمی‌گردند، به ضمایر نزدیک می‌شوند، و یا

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 347.
(2). مائده/ 2.
(3). کشّاف، ج 1، ص 542.
(4). مائده/ 8.
(5). کشّاف، ج 1، ص 598.
(6). اعراف/ 26.

مفرد است که همان «خیر» است و «ذلک»، صفت برای مبتداست؛ مثل این‌که گفته شود: «و لباس التقوی المشار الیه خیر.» «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی ، «2» فرموده: گفته‌اند: آن، مسجد قباست که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آن را بنیان‌گذاری نمود. «3»

فی قوله تعالی: «أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَیْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شَفا جُرُفٍ هارٍ» «4» هم فرموده: یعنی آیا کسی که بنیان دینش را بر پایه قوی و محکمی بنا کرده و آن حقّی است که همان، تقوای الهی و رضوان او است، پایه‌گذاری کرده، بهتر است یا کسی که آن را بر پایه‌ای که ضعیف‌ترین پایه‌ها، سست‌ترین آنها و کم‌ترینشان از نظر بقاست، بنا کرده، و آن، باطل و نفاقی است که مثل آن، مثل: «شَفا جُرُفٍ هارٍ» است در کمی ثبات و متمسّک شدن؟ «شَفا جُرُفٍ» در اینجا در مقابل «تقوی» قرار دارد؛ زیرا آن، مجاز قرار داده شده از آنچه منافی تقوا می‌باشد. «5»

نیز فی قوله تعالی: «فَإِنَّها مِنْ تَقْوَی الْقُلُوبِ»، «6» فرموده: البتّه، تعظیم و بزرگ داشتن آن، از افعال کسانی است که دارای تقوای قلوب هستند. «7»

همین‌طور فی قوله تعالی: «أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی ، «8» فرموده: «کَلِمَةَ التَّقْوی ، «بسم اللّه الرحمن الرحیم و محمّد رسول اللّه» است. «9»

فی قوله تعالی: «امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی «10» هم فرموده: البتّه، آنان صابران بر تقوا، اقویا بر تحمّل سختی‌های آن هستند، یا این‌که امتحان را در موضع معرفت قرار داد؛ برای این‌که تحقق شیء به امتحان آن است؛ مثل این‌که گفته شده: «عرف اللّه قلوبهم للتقوی»، و لام متعلق به

محذوف است. «11»

---

(1). كشّاف، ج 2، ص 74.
(2). توبه/ 108.
(3). كشّاف، ج 2، ص 214.
(4). توبه/ 109.
(5). كشّاف، ج 2، ص 215.
(6). حج/ 23.
(7). كشّاف، ج 3، ص 14- 13.
(8). فتح/ 26.
(9). كشّاف، ج 3، ص 549.
(10). حجرات/ 3.
(11). كشّاف، ج 3، ص 557.

هم‌چنين فى قوله تعالى: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، «1» فرموده: او سزاوار است به اين‌كه بنده‌هايش از او پروا كنند، و از عذاب او بترسند، پس ايمان بياورند و اطاعت كنند، و سزاوار است، هنگامى كه آنان ايمان آوردند و اطاعت كردند، آنان را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد. «2»
نيز فى قوله تعالى: «أَ رَأَيْتَ الَّذِي يَنْهى عَبْداً إِذا صَلَّى. أَ رَأَيْتَ إِنْ كانَ عَلَى الْهُدى أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوى ، «3» فرموده: به من خبر بده از كسى كه برخى از بندگان خدا را از نماز نهى مى‌كرد، اگر آن نهى‌كننده بر طريق محكمى است در آنچه نهى مى‌كند از عبادت خدا؛ يا امركننده به معروف و تقواست، در آنچه بدان امر مى‌كند از پرستش بت‌ها؛ همچنان كه معتقد است. «4»
مولى سيّد عبد اللّه، معروف به شبّر، فى قوله تعالى: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى ، «5» گفته است: يعنى براى معادتان توشه تقوا را برگيريد. گفته‌اند كه اهل يمن (در سفر حج) توشه‌اى را براى خود ذخيره نمى‌گرفته و مى‌گفتند: ما توكّل مى‌كنيم، و اينان سربار و مصيبت بر مردم بودند، پس آيه نازل گرديد. «6»
فى قوله تعالى: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى «7» هم فرموده: خطاب هم به زوج است، هم به زوجه. «8»
همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»، «9» فرموده: يعنى در انجام طاعت و ترك معصيت همكارى كنيد، «وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»: و در انجام گناهان و تجاوز از حدود الهى همكارى نداشته باشيد. «10»

---

(1). مدثر/ 56.
(2). كشّاف، ج 4، ص 188.
(3). علق/ 12- 9.
(4). كشّاف، ج 4، ص 271.
(5). بقره/ 197.
(6). تفسير شبّر، ص 78.
(7). بقره/ 237.
(8). تفسير شبّر، ص 97.
(9). مائده/ 2.
(10). تفسير شبّر، ص 243.

نيز فى قوله تعالى: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ، «1» فرموده: يعنى عدل، به تقوا نزديک‌تر است. «2»

فى قوله تعالى: «وَ لِباسُ التَّقْوى «3» هم فرموده: يعنى خشيت از خدا، يا ايمان، يا عمل صالح و يا لباس جنگ. «4»

همين‌طور فى قوله تعالى: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى ، «5» فرموده: يعنى آن مسجدى كه به هنگام ورود پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم در مدينه ساخته شد، و آن مسجد قباست، و گفته‌اند كه آن مسجد پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم است. «6»

نيز فى قوله تعالى: «وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى ، «7» فرموده: يعنى فرجام پسنديده و شايسته، براى اهل تقوا خواهد بود. «8»

فى قوله تعالى: «فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ» «9» هم فرموده: البتّه، تعظيم شعاير، ناشى از تقواى دل‌هاى آنان است. «10»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ»، «11» فرموده: و لكن تقواى شما كه موجب اخلاص در عمل و قبول عمل شما از جانب خداى تعالى خواهد بود، به سوى او بالا مى‌رود. «12»

همين‌طور فى قوله تعالى: «امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى ، «13» فرموده: دل‌هاى آنان را آزمود و آنها را بر تقوا ملزم ساخت؛ چون امتحان سببى است براى شناخت و معرفت.

پس آن را در موضع معرفت قرار داد يا آنها را با سختى‌هاى تكاليف نواخت، تا با شكيبايى‌شان بر آن سختى‌ها، تقوا از آنها ظاهر گردد. «14»

---

(1). مائده/ 8.
(2). تفسير شبّر، ص 247.
(3). اعراف/ 26.
(4). تفسير شبّر، ص 340.

(5). توبه/ 108.
(6). تفسیر شبّر، ص 437.
(7). طه/ 132.
(8). تفسیر شبّر، ص 670.
(9). حج/ 32.
(10). تفسیر شبّر، ص 70.
(11). حج/ 37.
(12). تفسیر شبّر، ص 701.
(13). حجرات/ 3.
(14). تفسیر شبّر، ص 1045.

نیز فی قوله تعالی: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی ، «1» فرموده: یعنی به کارهای خیر نجوا کنید و از نافرمانی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پرهیز داشته باشید. «2»

استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی وَ لا تَعاوَنُوا عَلَی الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»، «3» گفته است: و این، اساس سنّت اسلامی است، و خدای سبحان برّ را در کلامش به ایمان و احسان در عبادات و معاملات تفسیر فرموده، و تقوا عبارت است از مراقبت امر خدای متعال و نهی او. پس معنای تعاون بر برّ و تقوا برگشت می‌کند به اجتماع نمودن بر ایمان و عمل صالح براساس تقوای الهی، و آن، صلاح و تقوا اجتماعی است که مقابله می‌کند با آن، تعاون بر اثم که آن عمل بدی است که عقب‌ماندگی در امور زندگانی با سعادت را در پی دارد، و تعاون بر عدوان که آن، تجاوز به حقوق حقه مردم است به وسیله سلب امنیت از نفوس یا از آبروی‌شان و یا از اموالشان. «4»

فی قوله تعالی: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی «5» هم فرموده: ضمیر «هو»، به «عدل» برگشت دارد که مدلول علیه «اعْدِلُوا» می‌باشد. «6»

نیز فی قوله تعالی: «لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ وَ رِیشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ، «7» فرموده: در برابر لباس ظاهر که زشتی‌های انسانی را می‌پوشاند، و به واسطه آن، از ظهور آنچه زشت و بد است، احتراز می‌گردد، منتقل گردیده به لباس باطن، و آن، بدی‌های باطنی را می‌پوشاند که از ظهورشان، به «بدی انسان» تعبیر می‌گردد، و آن، پستی‌های گناهان، شرک و غیر آن از رذایل نفسانی است، و این لباس باطن، آن تقوایی است که خدا به آن امر فرموده است.

در تفسیر لباس تقوا، اقوال دیگری از مفسرین نقل شده؛ گفته‌اند: آن، ایمان و عمل

(1). مجادله/ 9.
(2). تفسير شبّر، ص 1102.
(3). مائده/ 2.
(4). الميزان، ج 5، ص 173.
(5). مائده/ 8.
(6). الميزان، ج 5، ص 256.
(7). اعراف/ 26.

صالح است، و گفته‌اند: آن حسن وجهه ظاهرى است، و گفته‌اند: آن، حيا است، و گفته‌اند: آن، لباس نيايش و تواضع، مانند: لباس پشمينه و خشن، است، و گفته‌اند: آن، سلام است، و گفته‌اند: آن، لباس جنگ است، و گفته‌اند: آنچه عورت را مى‌پوشاند، و گفته‌اند: آن، خشيت داشتن از اللّه است، و گفته‌اند: آنچه متقين در روز قيامت مى‌پوشند، آن، بهتر از لباس دنياست. ملاحظه مى‌كنيد كه اين اقوال، بر سياق آيه منطبق نيست. «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ»، «2» فرموده: سوگند كه مسجد قبا، مسجدى است كه از روز اول، بر تقواى الهى بنا شده است. «3»

نيز فى قوله تعالى: «فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»، «4» فرموده: يعنى تعظيم شعاير خدا، از تقواست. پس از كلام خدا، چنين تفهيم مى‌شود كه ضمير در «انّها»، براى تعظيم شعاير است، (و شعاير، جمع شعيره به معناى علامت است) و شعاير اللّه، علاماتى است كه خداى تعالى براى طاعت خود، آنها را نصب كرده؛ همچنان كه فرمود: «إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ»، و فرمود: «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ»، و اضافه «تَقْوَى» به قلوب در: «تَقْوَى الْقُلُوبِ»، اشاره به اين است كه حقيقت تقوا كه همان احتراز و دورى نمودن از سخط و خشم الهى و پارسايى نمودن در محرمات است، امرى معنوى بوده و برگشت آن، به قلوب است، و آن همان نفوس است و پيكره اعمال كه همان حركات و سكنات است، نمى‌باشد؛ چرا كه آنها مشترك بين طاعت و معصيتند، مانند: لمس در نكاح و در زنا، و خارج ساختن روح، در قتل از روى قصاص و از روى ظلم، و آنها عناوينى نيستند كه از اعمال انتزاع مى‌شوند، مانند: احسان، طاعت و مثل آنها. «5»

فى قوله تعالى: «وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى «6» هم فرموده: يعنى با آنان چيزى كه لاينفک از آنان بود، قرار داد، و آن، بنابر آنچه جمهور مفسران آن را اختيار نموده‌اند، كلمه

(1). الميزان، ج 8، ص 69.

(2). توبه/ 108.
(3). المیزان، ج 9، ص 413.
(4). حج/ 32.
(5). المیزان، ج 14، ص 410.
(6). فتح/ 26.

توحید است، و گفته‌اند: مراد از آن، ثبات بر عهد و وفا نسبت به آن است، و گفته‌اند:
مراد از آن، سکینه است، و گفته‌اند: قول به «بلی» در عالم ذرّات، که این، سبک‌ترین اقوال است، و بعید نیست که مراد از آن، روح ایمانی باشد که امر به تقوا می‌کند؛ همچنان که خدای تعالی فرمود: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، «1» و خدای تعالی فی قوله: «وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ»، «2» بر «روح» اطلاق «کلمه» فرموده. «3»
هم‌چنین فی قوله: «الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی ، «4» فرموده: امتحان، همان آزمایش بوده و برای آگاهی یافتن از حال شیء مجهول می‌باشد، و چون این امر، در حقّ خدای تعالی محال است، پس مراد از آن در اینجا، تمرین و ایجاد عادت است؛ چنان‌که گفته‌اند: «او حمل المحنه و المشّقه علی القلب لیعتاد بالتقوی»؛ یعنی یا حمل زحمت و مشقت است بر دل تا به تقوا عادت کند، و آیه سیاقش برای دادن وعده زیباست برای فرو آوردن لحن صدا نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، پس از توصیف آنان به این‌که دل‌هایشان موضع امتحان تقواست، و آن کسی که آنان را برای آن آزمایش می‌کند، خدای سبحان می‌باشد. «5»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَناجَیْتُمْ فَلا تَتَناجَوْا بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ مَعْصِیَةِ الرَّسُولِ وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی »، «6» فرموده: مخاطب در آیه، مؤمنان هستند. پس در آیه برای آنان نجوا را جایز نمود و بر آنان در نجوا شرط کرد که به گناه، تجاوز، دشمنی و نافرمانی از پیامبر نجوا نکنند، و نجوایشان به برّ و تقوا باشد. «بِالْبِرِّ» عبارت از وسعت و گسترش در کار خیر بوده و در مقابل «الْعُدْوانِ» است، و «التَّقْوی در مقابل «بِالْإِثْمِ» است. «7»

---

(1). مجادله/ 22.
(2). نساء/ 171.
(3). المیزان، ج 18، ص 316.
(4). حجرات/ 3.
(5). المیزان، ج 18، ص 337.
(6). مجادله/ 9.

(7). الميزان، ج 19، ص 215.

همین‌طور فی قوله تعالی: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، «1» فرموده: یعنی او شایسته است که نسبت به نافرمانی از او پرهیز داشته باشند؛ یعنی تقوا داشته باشند؛ زیرا برای او بر هر چیزی ولایت مطلقه بوده و سعادت و شقاوت انسان به دست اوست، و او اهل آمرزش و مغفرت است بر کسی که نسبت به نافرمانی از او، پرهیز داشته باشد؛ زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. «2»

نیز فی قوله تعالی: «أَ رَأَیْتَ إِنْ کانَ عَلَی الْهُدی أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوی ، «3» فرموده: یعنی از این شخص نهی‌کننده، به من خبر بده، اگر او بر هدایت است یا آمر به تقوا می‌باشد و می‌داند خدا او را می‌بیند که چه چیزی بر او واجب است انجام دهد و به آن امر کند، و حال او چگونه باشد، در حالی که نهی از عبادت خدای سبحان کرده است؟ «4»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی ، «5» چنین می‌گوید: در آن عصر، گروهی از مردم یمن، برای زیارت خانه خدا به راه می‌افتادند و هیچ‌گونه زاد و توشه‌ای برنمی‌داشتند، و منطقشان این بود که: ما به زیارت خانه خدا می‌رویم، آیا ممکن است او به ما غذا ندهد!؟ در حالی که خدا، غذای همه را از طریق وسایل عادی در اختیار آنها گذاشته. لذا قرآن، در این قسمت از آیه، دستور می‌دهد که زاد و توشه و غذا با خویش بردارید، و در عین حال، به یک مسأله معنوی نیز اشاره کرده که: در ماورای این زاد و توشه، زاد و توشه دیگری مورد نیاز است که باید تهیّه کنید، و آن، «پرهیزگاری و تقوا» ست. این جمله، اشاره لطیفی به این حقیقت است که در سفر حج موارد فراوانی است، برای تهیه زادهای معنوی که نباید از آن غفلت کنید. در آنجا، تاریخ مجسم اسلام، و صحنه‌های زنده فداکاری ابراهیم، قهرمان توحید، و جلوه‌های خاصی از پروردگار دیده می‌شود که در هیچ جای دیگری نیست، و آنها که روحی بیدار، و اندیشه‌ای زنده دارند، می‌توانند توشه معنوی برای یک عمر، از این سفر بی‌نظیر روحانی فراهم سازند. «6»

---

(1). مدثر/ 56.

(2). الميزان، ج 20، ص 185.

(3). علق/ 12.

(4). الميزان، ج 20، ص 464.

(5). بقره/ 197.

(6). تفسير نمونه، ج 2، ص 30.

فی قوله تعالی: «وَ أنْ تَعْفُوا أقْرَبُ لِلتَّقْوی ، «1» فرموده: اگر شما گذشت کنید، به پرهیزگاری نزدیک‌تر است، و بعد از تفسیر و تحلیلی از جمله قبل، در ذیل قوله: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، می‌فرماید: این جمله حکم دیگری را در مورد مرد و وظایف انسانی او بیان می‌کند، و آن، این‌که بهتر این است که مرد گذشت نشان دهد، و اگر تمام مهر را پرداخته، چیزی پس نگیرد، و اگر نپرداخته، همه آن را بپردازد، و از نیمی که حقّ اوست، صرف‌نظر کند. این جمله از آیه می‌فرماید: «عفو و گذشت مرد در این زمینه، به پرهیزگاری نزدیک‌تر است.»؛ چه این‌که دختر و زنی که بعد از عقد و پیش از عروسی از شوهر خود جدا می‌شود، با مشکلاتی از نظر اجتماعی و روانی مواجه می‌گردد، و مسلّم است که گذشت مرد و پرداخت تمام مهر، می‌تواند مرهمی بر جراحات آنها بگذارد. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی ، «3» زیر عنوان: «لزوم تعاون و همکاری در نیکی‌ها»، ضمن شرحی در مورد قوله: «الْبِرِّ وَ التَّقْوی ، چنین فرموده:
جالب توجّه این‌که «برّ» و «تقوا» هر دو در آیه فوق با هم ذکر شده‌اند، که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است، و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می‌باشد، و به این ترتیب، تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکی‌ها، و هم در مبارزه با بدی‌ها انجام گیرد. «4»
فی قوله تعالی: «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ»، «5» در معنای آن فرموده: لباس پرهیزگاری و تقوا از آن هم بهتر است، و در تفسیر آن، شرحی این‌چنین ذکر نموده. تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است؛ زیرا همان‌طور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها، و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند، و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و

---

(1). بقره/ 237.
(2). تفسیر نمونه، ج 2، ص 145.
(3). مائده/ 2.
(4). تفسیر نمونه، ج 4، ص 253.
(5). اعراف/ 26.

پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشاندن بشر از زشتی گناهان و حفظ (او) از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود؛ زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید.
در این‌که منظور از لباس تقوا چیست؟ در میان مفسران گفتگو بسیار شده

است؛ بعضی آن را به معنای «عمل صالح» گرفته، و بعضی «حیا»، و بعضی «لباس عبادت»، و بعضی به معنای «لباس جنگ»، مانند: زره و کلاه‌خود، و حتی سپر گرفته‌اند؛ زیرا تقوا از ماده «وقایه» به معنای نگهداری و حفظ است، و به همین معنا در قرآن مجید نیز آمده است؛ چنان‌که در سوره نحل، آیه 81 می‌خوانیم: «وَ جَعَلَ لَكُمْ سَرابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَ سَرابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ»: و برای شما پیراهن‌هایی قرار داد که شما را از گرما حفظ می‌کند، و هم پیراهن‌هایی قرار داد که شما را در میدان جنگ محفوظ می‌دارد. ولی همان‌طور که بارها گفته‌ایم، آیات قرآن غالبا معنای وسیعی دارد که مصداق‌های مختلف را در بر می‌گیرد. در آیه مورد بحث نیز می‌توان تمام این معانی را از آیه استفاده کرد و از آنجا که لباس تقوا در مقابل لباس جسمانی قرار گرفته، به نظر می‌رسد که منظور از آن، همان «روح تقوا و پرهیزگاری» است که جان انسان را حفظ می‌کند، و معنای «حیا» و «عمل صالح» و امثال آن، در آن جمع است. «1»
فی قوله تعالی: «لا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»، «2» در ترجمه، تفسیر و شرح بر آن فرموده: خداوند به پیامبرش صریحا دستور می‌دهد که: هرگز در این مسجد- مراد مسجد ضرار است- قیام به عبادت مکن و نماز مگذار: «لا تَقُمْ فِيهِ أَبَداً»، بلکه به جای این مسجد، شایسته‌تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده آن در روز نخست براساس تقوا گذارده شده است:
«لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ»، نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بی‌دینی و تفرقه بنا شده است. کلمه «أَحَقُّ»:

---

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 133- 132.
(2). توبه/ 108.

شایسته‌تر، گرچه افعل تفضیل است، ولی در اینجا به معنای مقایسه دو چیز در شایستگی نیامده، بلکه «شایسته» و «ناشایسته» ای را مقایسه می‌کند، و این، در آیات قرآن، احادیث و سخنان روزمره، نمونه‌های زیادی دارد، مثلا گاه به شخص ناپاک و دزد می‌گوییم: پاکی و درستکاری برای تو بهتر است. معنای این سخن، آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است، ولی پاکی از آن بهتر است، بلکه مفهومش این است که پاکی، خوب و دزدی، بد و ناشایست است.
مفسران گفته‌اند: مسجدی که در جمله فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در آن نماز بخواند، همان مسجد قباست که منافقان مسجد ضرار را در نزدیکی آن ساخته بودند. البته، این

احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و یا همه مساجدی است که براساس تقوا بنا شود. ولی با توجّه به تعبیر «اوّل یوم» (از روز نخست) و با توجّه به این‌که مسجد قبا، نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته شد. احتمال اوّل، مناسب‌تر به نظر می‌رسد. هرچند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نیز سازگار است. «1»

و در چند صفحه بعد زیر عنوان «در اینجا باید به چند نکته توجه کرد»، در سومین نکته با عنوان: «دو شرط اساسی» چنین بیان می‌کند: سومین درس ارزنده‌ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می‌گیریم، این است که کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی، کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل گردد: نخست، شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ»، و دیگر این‌که حامیان و پاسدارانش انسان‌های پاک، درستکار، با ایمان و مصمم باشند: «فِيهِ رِجالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا.» از بین رفتن هریک از این دو رکن اساسی، باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است. «2»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 140- 139.

(2). تفسیر نمونه، ج 8، ص 146.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 417

فی قوله تعالی: «وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى «1» هم فرموده: عاقبت و سرانجام نیک از آن تقواست، و در تفسیر آن چنین می‌فرماید: آنچه باقی می‌ماند و سرانجامش مفید، سازنده و حیات‌بخش است، همان تقوا و پرهیزگاری است؛ پرهیزگاران سرانجام پیروزند و بی‌تقوایان محکوم به شکست. این احتمال در تفسیر جمله اخیر نیز وجود دارد که هدف آن، تأکید در زمینه روح تقوا و اخلاص در عبادت است؛ چرا که اساس عبادت همین است. در آیه 37 سوره حج می‌خوانیم: «لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ.»: گوشت‌های حیوانات قربانی و خون‌های آنها، به خدا نمی‌رسد، ولی تقوای شما، به او می‌رسد، آنچه به مقام قرب او، از اعمال شما واصل می‌گردد، پوسته و ظاهر آن نیست؛ بلکه مغز و باطن و اخلاصی که در آن است، به مقام قربش راه می‌یابد. «2»

همچنین قوله تعالی: «وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»، «3» را چنین معنا کرده: و هرکس شعایر الهی را بزرگ دارد و به نشانه‌های آیین خدا و پرچم‌های اطاعت او احترام بگذارد، این از تقوای دل‌هاست.

در ضمن، شرحی بر تفسیر آن چنین می‌فرماید: این نکته نیز قابل توجّه است که منظور از بزرگداشت آن؛ چنان‌که بعضی از مفسران ظاهربین

گفته‌اند، بزرگی جسمانی قربانی و مانند آن نیست؛ بلکه حقیقت تعظیم، آن است که مقام و موقعیت این شعایر را در افکار و اذهان و ظاهر و باطن بالا ببرند، و آنچه درخور احترام و عظمت آنهاست، به جا آورند. ارتباط این عمل با تقوای دل‌ها نیز روشن است؛ زیرا علاوه بر این‌که «تعظیم» جزء عناوین قصدیه است، بسیار می‌شود که افراد متظاهر یا منافق، تظاهر به تعظیم شعایر می‌کنند، ولی چون از تقوای قلب آنها سرچشمه نمی‌گیرد، بی‌ارزش است. تعظیم و بزرگداشت حقیقی، از آن کسانی است که تقوای دل دارند، و می‌دانیم

---

(1). طه/ 132.
(2). تفسیر نمونه، ج 13، ص 343.
(3). حج/ 32.

تقوا و روح پرهیزگاری و احساس مسئولیت در برابر فرمان‌های الهی، چیزی است که کانون آن، قلب و روح آدمی است، و از آنجاست که به جسم سرایت می‌کند. لذا می‌توان گفت که احترام و بزرگداشت شعایر الهی، از نشانه‌های تقوای دل است. در حدیثی (در تفسیر قرطبی، جلد هفتم، ص 4448) از پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم می‌خوانیم که اشاره به سینه مبارک خود کرده و فرمود: «التقوی هاهنا.»: حقیقت تقوا اینجاست. «1»

در معنای قوله تعالی: «وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ»، «2» فرموده: بلکه آنچه به خدا می‌رسد، تقوا و پرهیزگاری و پاکی اعمال شما بندگان است، و در تفسیر آن می‌فرماید: به تعبیر دیگر، هدف آن است که شما با پیمودن مدارج تقوا، در مسیر یک انسان کامل قرار گیرید و روز به روز به خدا نزدیک‌تر شوید. همه عبادات، کلاس‌های تربیت است برای شما انسان‌ها. قربانی، درس ایثار و فداکاری و گذشت و آمادگی برای شهادت در راه خدا را به شما می‌آموزد، و درس کمک به نیازمندان و مستمندان را. «3»

فی قوله تعالی: «وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی ، «4» در معنای آن فرموده: خداوند آنها را به کلمه تقوا ملزم ساخت و آنها از هرکس سزاوارتر و شایسته‌تر، و اهل و محلّ آن بودند.

«کلمه» در اینجا، به معنای روح است؛ یعنی خداوند روح تقوا را بر دل‌های آنها افکند و ملازم و همراهشان ساخت؛ چنان‌که در آیه 171 سوره نساء، درباره عیسی علیه السّلام می‌خوانیم: «إِنَّمَا الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ کَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلی مَرْیَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ.»:

مسیح فقط فرستاده خدا و کلمه اوست، و روحی از ناحیه او که به مریم القا فرمود.

بعضی نیز احتمال داده‌اند که مراد از «کلمه تقوی»، دستور و فرمانی است که خداوند در این زمینه به مؤمنان داده بود، ولی مناسب، همان «روحیه تقوا» است که جنبه «تکوینی» دارد و زاییده ایمان، سکینه و التزام قلبی به دستورات خداوند است. «5»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی ، «6» در تفسیر: «لِلتَّقْوی ،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 98- 97.
(2). حج/ 37.
(3). تفسیر نمونه، ج 14، ص 109.
(4). فتح/ 26.
(5). تفسیر نمونه، ج 22، ص 98.
(6). حجرات/ 3.

فرموده: «لام» در «لِلتَّقْوی ، در حقیقت «لام غایت» است، نه «لام علت»؛ یعنی قلوب آنها را خالص و آماده برای پذیرش تقوا می‌نماید؛ چرا که اگر قلب خالص نشود، و از آلودگی‌ها پاک نگردد، تقوای حقیقی در آن جایگزین نمی‌شود. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، «2» در معنای آن فرمود: او اهل تقوا و آمرزش است، و در تفسیر آن می‌فرماید: شایسته است که از عقاب او بترسند، و از این‌که چیزی را شریک او قرار دهند، بپرهیزند، و نیز شایسته است که به آمرزش او امیدوار باشند. در حقیقت، این جمله اشاره به مقام «خوف»، «رجا»، «عذاب» و «مغفرت» الهی است، و در حقیقت تعلیلی است برای آیه قبل.
و بعد از ذکر حدیثی از تفسیر برهان، که در بحث «تقوا در روایات» خواهد آمد، می‌فرماید: گرچه تمام مفسران تا آنجا که ما دیده‌ایم، تقوا را در اینجا به معنای «مفعولی» تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند: خدا شایسته این است که از او (از شرک و معصیت او) بپرهیزند، ولی این احتمال نیز هست که به معنای فاعلی نیز تفسیر شود؛ یعنی خدا اهل تقواست، از هرگونه ظلم و قبیح، و هرگونه کاری که برخلاف حکمت است، می‌پرهیزد، و در حقیقت، بالاترین مقام تقوا، از آن خداست، و آنچه در بندگان است، شعله ضعیفی از آن تقوای بی‌انتهاست، هرچند تعبیر به تقوا، به معنای اسم فاعلی، در مورد خداوند، کمتر گفته می‌شود. «3»

1. ابن جمعه عروسی رحمه اللّه، در نور الثقلین درباره آیه: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، «4» از کتاب من لا یحضره الفقیه نقل می‌کند که حسن بن محبوب با اسنادش از ابی بصیر از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که او گوید: از آن حضرت درباره مردی سؤال کردم که با زنی

(1). تفسیر نمونه، ج 22، ص 139.
(2). مدثر/ 56.
(3). تفسیر نمونه، ج 25، ص 267- 266.
(4). بقره/ 237.

ازدواج کرد بر (مهر) بستان معروفی که برای او بود و غله فراوانی داشت، به زوجیت خود درآورده، پس از آن، سال‌هایی را مکث نمود در حالی که با او هم‌بستر نشد و سپس او را طلاق داد. آن حضرت فرمود: «ینظر الی ما صار الیه من غلة البستان من یوم تزوجها، فیعطیها نصفه و یعطیها نصف البستان، الا ان تعفو فتقبل و یصطلحان علی شیء ترضی به منه؛ فانه اقرب للتقوی.»؛ یعنی ملاحظه کند غله‌ای را که آن بستان از روز به زوجیت در آوردن آن زن، برای او داشته، پس نصف آن غلّه را و نصف آن بستان را، به آن زن اعطا نماید، مگر آنکه آن زن عفو کند و آن را قبول نماید، و بر چیزی که زن بدان از آن بستان راضی می‌گردد، هر دو مصالحه کنند؛ چرا که آن به تقوا نزدیک‌تر است. «1»
2. در کافی با اسنادش از نجیة العطار روایت است که او گوید: با ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، به مکّه سفر نمودم. آن بزرگوار، غلامش را به کاری امر فرمود، و آن غلام به غیر آن عمل نمود. پس آن حضرت فرمود: «و اللّه لاضربنک، یا غلام!»: ای غلام! به خدا سوگند، تو را تنبیه خواهم کرد. او گوید: چون ندیدم آن حضرت او را بزند، گفتم: فدایت گردم، شما سوگند یاد کردید که حتما غلامتان را بزنید، ولی من ندیدم شما او را بزنید؟ آن حضرت فرمود: «ا لیس اللّه عزّ و جلّ یقول:" وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی .»؛ یعنی آیا خدای عزّ و جلّ نفرموده است: «اگر عفو کنید، به تقوا نزدیک‌تر است؟» «2»
3. سید هاشم بحرانی رحمه اللّه در تفسیر برهان درباره آیه: «یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ وَ رِیشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ»، «3» از عیاشی نقل می‌کند که زراره و محمّد بن مسلم از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما

السّلام، درباره آیه: «یا بَنِی آدَمَ ... وَ لِباسُ التَّقْوی ، روایت کند: «لباس التقوی، ثیاب بیض.»؛ یعنی لباس تقوا جامه سفید است. «4»
4. در روایت ابی جارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، فی قوله تعالی: «یا بَنِی آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنا

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 235، حدیث 928.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 235، حدیث 929.
(3). اعراف/ 26.
(4). برهان، 350.

عَلَیْکُمْ لِباساً یُوارِی سَوْآتِکُمْ وَ رِیشاً وَ لِباسُ التَّقْوی ، نقل کند که آن حضرت فرمود: «فامّا اللباس، فاللباس التی یلبسون، و امّا الریاش، فالمتاع و المال، و امّا لباس التقوی، فالعفاف؛ ان العفیف لا تبدو له عورة و ان کان عاریا عن اللباس، و الفاجر، بادی العورة، و ان کان کاسیا من اللباس، و یقول اللّه:" وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ."»؛ یعنی امّا در مورد «لباس»، پس آن، لباسی است که می‌پوشید، و امّا «ریاش»، پس آن کالا و مال دنیوی است، و امّا «لباس تقوا»، پس آن، عفّت و پاکدامنی است؛ همانا عفیف، برایش عورت ظاهر نمی‌گردد، و اگرچه لخت و عریان و بدون لباس باشد، و فاجر و بدکار عورت را ظاهر می‌کند، اگرچه لباس پوشیده باشد، و خدای تعالی می‌فرماید: «لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ یَذَّکَّرُونَ.» «1»
5. در کتاب خصال، آنجا که امیر المؤمنین علیه السّلام به یارانش چهارصد باب را آموخت، فرمود: «البسوا ثیاب القطن؛ فانها لباس رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، و لم یکن یلبس الشعر و الصوف الا من علة، (و قال:) ان اللّه تعالی جمیل یحب الجمال و یحب ان یری اثر نعمته علی عبده.»؛ یعنی لباس پنبه‌ای بپوشید که آن، لباس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است و آن بزرگوار، لباس کرکی و پشمینه‌ای نمی‌پوشید، مگر به جهت علت و سببی، (و فرمود:) البتّه، خدای تعالی زیبایی است که زیبا را دوست دارد و دوست دارد اثر نعمتش را بر بنده‌اش ببیند. «2»
6. درباره قوله تعالی: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی ، «3» در کتاب کافی، علی بن ابراهیم با اسنادش تا حلبی، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که: از آن حضرت، درباره مسجدی که بر پایه تقوا بنا شده است، سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: مسجد قبا. «4»
7. و درباره قوله تعالی: «الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی ، «5» در تفسیر علی ابن ابراهیم آمده است: «قال للمتقین.»؛ یعنی فرجام نیک، برای پرهیزگاران است. «6»

(1). برهان، ص 350- نور الثقلین، ج 2، ص 15، حدیث 44.
(2). نور الثقلین، ج 2، ص 15، حدیث 45.
(3). توبه/ 108.
(4). نور الثقلین، ج 2، ص 267، حدیث 345- برهان، ص 444- المیزان، ج 9، ص 415.
(5). طه/ 132.
(6). نور الثقلین، ج 3، ص 410، حدیث 189.

8. فی قوله تعالی: «لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ»، «1» در کتاب علل الشرایع با اسنادش تا ابی بصیر و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که به آن بزرگوار گفتم:
سبب قربانی کردن چیست؟ آن حضرت فرمود: «انه یغفر لصاحبها عند اول قطرة تقطر من دمها الی الارض، و لیعلم اللّه عزّ و جلّ من یتقیه بالغیب. قال اللّه عزّ و جلّ:" لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ". (ثم قال:) انظر کیف قبل اللّه قربان هابیل و رد قربان قابیل؟»؛ یعنی با اوّلین قطره‌ای که از خون قربانی بر زمین می‌چکد، خدای متعال صاحب آن قربانی را مورد مغفرت و آمرزش قرار می‌دهد، و نیز برای این‌که خدای عزّ و جلّ معلوم نماید، چه کسی در غیب و پنهان از او تقوا دارد. خدای عزّ و جلّ فرمود: «لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ.» سپس آن بزرگوار فرمود: ملاحظه کن، چگونه خدای تعالی قربانی هابیل را قبول نمود و قربانی قابیل را رد کرد. «2»
9. فی قوله تعالی: «لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ»، علی بن ابراهیم فرمود: یعنی مادامی که تقوای الهی نباشد، آنچه برای تقرّب به او باشد و قربانی که نحر شود، به خدای تعالی نمی‌رسد و خدای تعالی فقط از متقین قبول می‌کند. «3»
10. فی قوله تعالی: «وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی ، «4» در اصول کافی، علی بن ابراهیم با اسنادش تا جمیل، فرمود: او؛ یعنی جمیل، گفت: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره قوله:
«وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی ، سؤال نمودم. آن حضرت فرمود: آن، ایمان به خداست. «5»
11. شیخ صدوق رحمه اللّه در امالی با اسنادش تا عمر بن علی از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، و او از پدرانش: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: ان اللّه عهد الیّ عهدا، فقلت رب! بیّنه لی. قال: اسمع. قلت: سمعت.

قال: یا محمّد! ان علیا رایة الهدی بعدک و امام اولیائی، و نور من اطاعنی، و هو الکلمة التی الزمها اللّه المتقین، فمن احبه، فقد احبنی، و من ابغضه، فقد ابغضنی، فبشره بذلک.»؛ یعنی امام باقر علیه السّلام،

---

(1). حج/ 37.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 500، حدیث 148.
(3). برهان، ص 708.
(4). فتح/ 26.
(5). نور الثقلین، ج 5، ص 73، حدیث 74- المیزان، ج 18، ص 319.

فرمود: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدای تعالی عهد نمود بر من عهدی را. پس گفتم:

پروردگارا! آن عهد را برایم بیان بفرما. خدای تعالی فرمود: بشنو. عرض کردم: شنیدم.

خدای تعالی فرمود: ای محمّد! البته، علی پرچم و نشانه لشکر هدایت پس از تو، و پیشوای دوستان من بوده و نور است برای کسی که مرا اطاعت کند، و اوست آن کلمه‌ای که خدای تعالی متقین را نسبت به آن ملزم ساخت، پس هرکس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته، و هرکس او را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته، پس او را به این امر بشارت بده. «1» در تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 73، حدیث 74، بعد از ذکر این حدیث، می‌فرماید: در کتاب معانی الاخبار با اسنادش تا سلام جعفی، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، از ابی ذر، از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، مثل این حدیث بیان گردیده.

12. در کتاب خصال، از عبد اللّه بن عباس نقل کند که: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله قیام فرمود. و برای ما خطبه خواند و در پایان آن فرمود: «نحن کلمة التقوی و سبیل الهدی.» «2»

13. در کتاب توحید، با اسنادش تا ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «قال امیر المؤمنین فی خطبته: انا عروة اللّه الوثقی و کلمة التقوی.»؛ یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام در سخنرانی خود فرمود: من هستم عروة الوثقی و کلمه تقوا. «3»

14. در کتاب کمال الدین و تمام النعمه، با اسنادش تا ابراهیم بن ابی محمود، و او از علی بن موسی امام رضا علیه السّلام حدیثی طولانی را نقل کند که در ضمن آن فرمود: «نحن کلمة التقوی و العروة الوثقی.»؛ یعنی: و ما هستیم کلمه تقوا و عروة الوثقی. «4»

15. در کتاب علل الشرایع، با اسنادش تا حسن بن عبد اللّه و او از پدرانش، از جدش حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، و آن بزرگوار

در حدیثی طولانی، در تفسیر: «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر»، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌کند، در ضمن آن حدیث، چنین آمده است: «قال النبی صلّی اللّه علیه و آله: و قوله: لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ*: یعنی وحدانیته، لا یقبل اللّه الاعمال الا بها، و هی

---

(1). برهان، ص 1023.
(2). نور الثقلین، ج 5، ص 74، حدیث 75.
(3). همان، حدیث 76.
(4). همان، حدیث 77.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 424

کلمة التقوی؛ یثقل اللّه بها الموازین یوم القیامه.»؛ یعنی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: و قوله: «لا إِلهَ إِلَّا اللَّهُ»*؛ یعنی یکتایی او، اعمال، مورد قبول خدای متعال واقع نمی‌شود، مگر به واسطه این قول، و آن، کلمه تقواست که میزان‌ها را در روز قیامت، به واسطه آن، سنگین می‌کند. «1»

16. در کتاب توحید، با اسنادش به ابی بصیر، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، فرموده: «قال اللّه تبارک و تعالی: انا اهل ان اتقی و لا یشرک بی عبدی شیئا، و انا اهل، ان لم یشرک بی عبدی شیئا، ان ادخله الجنة، (و قال علیه السّلام:) ان اللّه تبارک و تعالی اقسم بعزته و جلاله: ان لا یعذب اهل توحیده بالنار.»؛ یعنی خدای تبارک و تعالی فرمود: من سزاوار پرهیزم و سزاوار تقوا هستم و سزاوارم که بنده من چیزی را شریک من قرار ندهد، و مرا شایستگی این باشد که چنانچه بنده‌ام، چیزی را برای من شریک قرار ندهد، او را داخل در بهشت گردانم. (همچنین آن حضرت فرمود:) البتّه، خدای تبارک و تعالی به عزّت و جلال خودش سوگند یاد نمود، که اهل توحیدش را در آتش (دوزخ) معذّب نسازد. «2»

5. تدبّر در آیات تقوا

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3» در آیه مدثّر فرمود: او اهل تقوا و مغفرت است: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، «4» و در آیات دیگر، معیارهایی از: سنجش با تقوا، اقرب به تقوا و مرادف با تقوا، بیان فرمود. از آنجا که حرکت در جهت تقوا و وصول به اهل تقوا، فعلیت دادن به این معیارهاست. در این قسمت با توجّه به این معیارها، آیات تقوا را بررسی و تدبّر می‌نماییم.

---

(1). همان، حدیث 78.
(2). نور الثقلین، ج 5، ص 461- 460، حدیث 38 و 39- المیزان، ج 20، ص 187- 186- تفسیر نمونه، ج 25، ص 266- برهان، ص 1160.
(3). ص/ 29.
(4). مدثر/ 56.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 425

1. فی قوله تعالی: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی ، «1» از جانب خداوند سبحان یک امر و توصیه مهم به بندگان شده است: اوّل، امر به برگرفتن زاد و توشه است که می‌فرماید: «وَ تَزَوَّدُوا»: و توشه برگیرید. دوّم، توصیه به انتخاب زاد و توشه است. از آنجا که در فراهم کردن توشه، به تعداد موجودات عالم می‌توان اشیایی را در نظر گرفت و از آن ذخیره نمود، خدای سبحان، در سنجش بین همه موجودات عالم برای ذخیره کردن، بهترین آن را که همان تقواست، معرفی می‌نماید، و پس از امر به برگرفتن زاد و توشه می‌فرماید: «فَإِنَّ خَیْرَ الزَّادِ التَّقْوی »؛ یعنی البتّه، که بهترین زاد و توشه‌ها تقواست.

2. «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، «2» در این قسمت آیه، خدای سبحان یک قاعده کلی را در جهت سیر به‌سوی تقوا بیان نموده و می‌فرماید: «و عفو و گذشت کردن، به تقوا نزدیک‌تر است.» اگرچه در صدر آیه، موضوع سخن، درباره واجب شدن پرداخت نصف مهریه نسبت به عهده زوجی است که زوجه خود را بعد از اجرای عقد نکاح و قبل از هم‌بستر شدن با او طلاق می‌دهد: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ»، اما از این وجوب، صورت عفو و گذشت از جانب زوجه و یا کسی که از جانب زوجه، ولایت بر عقد نکاح دارد، را استثنا نموده و می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ»، و بعد از آن، یک قاعده کلی را که در آن، ظرایف اخلاقی، عاطفی و اجتماعی‌ای که در جهات مختلف روابط بین انسان‌ها، به‌خصوص بعد از طلاق و جدایی،

وجود دارد، نهفته است، بیان داشته و می‌فرماید: و عفو و گذشت کردن، به تقوا نزدیک‌تر است: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى »

3. «وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ»، «3» برّ و تقوا مرادف هستند؛ چنان‌که در فصل «برّ» بیان کردیم. لفظهای: «تَعاوَنُوا» و «لا تَعاوَنُوا»، در قرآن

---

(1). بقره/ 197.

(2). بقره/ 237.

(3). مائده/ 2.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 426

کریم، منحصر به همین آیه است. در این آیه شریفه، در رابطه با «تَعاوَنُوا»، دو نکته مهم را ملاحظه می‌کنیم: یکی این‌که طرف خطاب در آیه مؤمنین هستند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»، و دیگر آنکه: «الْبِرِّ وَ التَّقْوى در امر به «تَعاوَنُوا» مرادف هستند. بنابراین عمل به آنچه درباره برّ در قرآن کریم ذکر شده، می‌تواند سیری باشد در طریق تقوا و ایصال به اهل تقوا که در تدبّر در آیات برّ در فصل یازدهم مواردی از آن بیان شده و در اینجا برای یادآوری اجمالی از معانی و مفاهیم و ابعاد برّ، به آنها اشاره می‌کنیم و تفصیل آن را به مطالب ذکر شده در بحث برّ همین کتاب ارجاع می‌دهیم:

الف- عمل به گفتار حسنه و عدم مغایرت گفتار نیکو با کردار و تطبیق قول و فعل،

ب- توجّه داشتن به جمیع ابعاد اعتقادی، اقتصادی، الهی، عاطفی، عبادی، اخلاقی و فعلیت دادن به اجزای تشکیل‌دهنده آنها،

ج- اتخاذ راه خاص و صحیح برای عمل به «برّ»، انجام دادن امور با معیار تقوا و از راه و روش خاص و صحیح خودش،

د- انقطاع و دل بریدن از چیز محبوب، و بذل و انفاق محبوب‌ترین اشیا در راه خدا،

ه- عمل به اوامر و نواهی الهی به‌طور مطلوب.

4. فی قوله تعالی: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ»، «1» فرمود: به عدالت رفتار کنید که آن به تقوا نزدیک‌تر است، و تقوای الهی داشته باشید. در این آیه که خطاب به مؤمنین است، بعد از نهی از این‌که دشمنی با قومی، شما را به جرمی وادارتان نکند تا به بی‌عدالتی رفتار کنید، امر به رفتار عادلانه می‌کند. بر این اساس که آن رفتار عادلانه، به تقوا نزدیک‌تر است، و بعد از آن، امر به تقوای الهی می‌کند. «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ»، و در این‌که رفتار عادلانه در هر وضعیتی چگونه محقق می‌شود تا با اعمال آن، در مسیر تقوا و برای ایصال به اهل

تقوا و حصول تقوای الهی حرکت نمود؟ آیه 135

---

(1). مائده/ 8.

سوره نساء، به این سؤال پاسخ می‌دهد، و آن این است که: از هوای نفس پیروی نکنید تا به عدالت رفتار کنید: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا.»

5. نیز فی قوله تعالی: «وَ لِباسُ التَّقْوی ذلِکَ خَیْرٌ ذلِکَ مِنْ آیاتِ اللَّهِ»، «1» فرمود: و پوشش تقوا بهتر است، که آن از آیات و نشانه‌های خدای تعالی است. لباس، همان پوشش است، و آن، ستر و سپری است برای محافظت در برابر آسیب‌ها و حوادث، و لباس تقوا، بنی آدم را از حوادثی که موجب انحراف آنان از حرکت به‌سوی اهل تقوا (یعنی اللّه: هو اهل التقوی) است، حفظ می‌کند؛ زیرا لباس تقوا سبب زدوده شدن گناهان، و موجب اجر عظیم و پاداش بهشت است و هم‌چنین موجب نزول برکات از آسمان، عدم تسلّط شیطان، سهولت کارها و امور، خروج از مصایب، فراهم شدن روزی از جایی که حساب آن نمی‌رود، موجب نجات و سرانجام، بهتر بودن جهان آخرت را در پی دارد. لذا لباس تقوا، بهتر از لباس ظاهر دنیوی است، و آن، از آیات الهی است:

الف- لباس تقوا، سبب زدوده شدن گناهان، دخول در بهشت و اجر عظیم است: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْکِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَکَفَّرْنا عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنَّاتِ النَّعِیمِ»، «2» «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُعْظِمْ لَهُ أَجْراً.» «3»

ب- لباس تقوا، موجب گشایش برکات از آسمان و زمین است: «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُری آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنا عَلَیْهِمْ بَرَکاتٍ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ.» «4»

ج- لباس تقوا، سبب عدم سلطه شیطان است: «إِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّیْطانِ تَذَکَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ.» «5»

د- لباس تقوا، موجب سهولت امور و گشایش کارهاست: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ یُسْراً.» «6»

---

(1). اعراف/ 26.

(2). مائده/ 65.

(3). طلاق/ 5.

(4). اعراف/ 96.

(5). اعراف/ 201.

(6). طلاق/ 4.

ه- لباس تقوا، سبب خروج از مصایب و فراهم شدن روزی از جایی است

که فرد حساب نمی‌کند: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاَ وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ.» «1»
و- لباس تقوا، سبب نجات و رهایی است: «وَ أَنْجَیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ»، «2» «وَ نَجَّیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ.» «3»
ز- لباس تقوا، سبب بهتر بودن سرای آخرت است: «وَ لَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ»، «4» «وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یَتَّقُونَ.» «5»
6. همین‌طور فی قوله تعالی: «لا تَقُمْ فِیهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ أَوَّلِ یَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِیهِ فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ»، «6» فرمود: البته، مسجدی که از روز اول بر پایه تقوا بنا شده، سزاوار است در آن، اقامه نماز شود، و در آن، مردانی هستند که پاک و پاکیزه بودن را دوست دارند، و خدای تعالی پاکان را دوست می‌دارد.
در آیه شریفه، تقوا، مبنا در تأسیس مسجد، و دوست داشتن پاکی و پاکیزگی، صفت اهل مسجد است، به این شرح:
اوّل، انگیزه تأسیس مسجد براساس تقوا است؛ زیرا مسجد از آن خداست: «وَ أَنَّ الْمَساجِدَ لِلَّهِ فَلا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَداً»، «7» و هم خدا اهل تقواست: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی ، «8» و هم سجده برای خدای تعالی می‌باشد: «وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ»، «9» و «وَ لِلَّهِ یَسْجُدُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَ الْمَلائِکَةُ وَ هُمْ لا یَسْتَکْبِرُونَ.» «10»
دوّم، مردانی که پاک و پاکیزه بودن را دوست می‌دارند، در آن اقامه صلات می‌کنند؛ زیرا خدا پاکان را دوست می‌دارد، و مردان پاک که پاکیزه بودن را دوست دارند، در

---

(1). طلاق/ 2.
(2). نحل/ 53.
(3). فصلت/ 18.
(4). انعام/ 32.
(5). اعراف/ 169.
(6). توبه/ 108.
(7). جن/ 18.
(8). مدثر/ 56.
(9). رعد/ 15.
(10). نحل/ 49.

مسجدی که براساس تقوا بنا نهاده شده، اقامه صلات می‌کنند: «فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ»، «1» «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ

يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.» «2»
7. نیز فی قوله تعالی: «أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى تَقْوى مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِی نارِ جَهَنَّمَ وَ اللَّهُ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»، «3» فرمود: آيا كسى كه بنايش بر تقواى الهى و خشنودى او بنيان‌گذارى شده، بهتر است؟ يا كسى كه بنايش در پرتگاهى در لبه جهنم است؟ و خداى تعالى گروه ستمكاران را هدايت نمى‌كند.
آنكه بنايش بر تقواى الهى و رضايت او پايه‌ريزى شده، او متّقى بوده و بنايش بر عدالت است، و خدا با متقين است، و او متقين را دوست دارد، و بهشت براى متقين آماده شده، و خدا ولىّ متقين است، و فرجام نيک براى متقين است.
الف- خدا با متقين است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»، «4» «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.» «5»
ب- خدا متقين را دوست دارد: «بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»، «6»
«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.» «7»
ج- بهشت براى متقين آماده شده است: «وَ سارِعُوا إِلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.» «8»
د- خدا ولىّ متقين است: «وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِياءُ بَعْضٍ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ.» «9»
ه- فرجام نيک براى متقين است: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»، «10» «تِلْكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْكَ ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هذا

---

(1). توبه/ 108.
(2). بقره/ 222.
(3). توبه/ 109.
(4). بقره/ 194.
(5). توبه/ 123.
(6). آل عمران/ 76.
(7). توبه/ 7.
(8). آل عمران/ 133.
(9). جاثيه/ 19.
(10). اعراف/ 128.

فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»، «1» و «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» «2»

و َآنکه بنایش در پرتگاَهی بر لبه آتش جهنم واقع گردیده، او ظالم است؛ زیرا بنایش بر انحراف و عدول از عدالت بوده و خدا ظالمین را هدایت نمی‌کند، و او آنان را دوست نمی‌دارد و لعنتش بر ایشان است و برای آنها عذاب دردناکی آماده شده و جایگاهشان دوزخ است، و چه جایگاه بدی است:

الف- خدا ظالمین را هدایت نمی‌کند: «وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ»،* «3» «إِنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ.»* «4»

ب- خدا ظالمین را دوست نمی‌دارد: «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ.»* «5»

ج- لعنت خدا بر ظالمین است: «أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ»، «6» «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أُولئِکَ یُعْرَضُونَ عَلی رَبِّهِمْ وَ یَقُولُ الْأَشْهادُ هؤُلاءِ الَّذِینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِمْ أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الظَّالِمِینَ.» «7»

د- برای ظالمین عذاب دردناکی آماده شده است: «وَ قَوْمَ نُوحٍ لَمَّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْناهُمْ وَ جَعَلْناهُمْ لِلنَّاسِ آیَةً وَ أَعْتَدْنا لِلظَّالِمِینَ عَذاباً أَلِیماً»، «8» «أَشْرَکْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِینَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ.» «9»

ه- جایگاه ظالمین دوزخ بوده و چه جایگاه بدی است: «سَنُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَرُوا الرُّعْبَ بِما أَشْرَکُوا بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ مَأْواهُمُ النَّارُ وَ بِئْسَ مَثْوَی الظَّالِمِینَ.» «10»

8. همچنین فی قوله تعالی: «الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی ، «11» فرمود: «و فرجام نیک برای باتقوایان است.» فرجام نیک برای باتقوایان است؛ زیرا آنان اهل خود را امر به نماز کرده و در

---

(1). هود/ 49.

(2). قصص/ 83.

(3). بقره/ 258- آل عمران/ 86- توبه/ 19 و 109.

(4). مائده/ 51- انعام/ 144.

(5). آل عمران/ 75 و 140.

(6). اعراف/ 44.

(7). هود/ 18.

(8). فرقان/ 37.

(9). ابراهیم/ 22.

(10). آل عمران/ 151.

(11). طه/ 123.

انجام آن، صبر و شکیبایی طلب می‌کنند. آنان در مسایل و مشکلات از خدای متعال کمک طلب کرده و در تحمّل سختی‌ها و مصایب، صبر و شکیبایی می‌نمایند. آنها در تحمّل مصایب برای انجام رسالت الهی، صبر و

شکیبایی می‌کنند. آنان اراده برتری‌طلبی و فساد در روی زمین را ندارند:
الف- فرجام نیک برای باتقوایان است؛ چرا که آنان اهل خود را به نماز امر کرده و در انجام آن، صبر و شکیبایی طلب می‌کنند: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى » «1»
ب- فرجام نیک برای باتقوایان است؛ زیرا که آنان در مسایل و مشکلات از خدای متعال طلب کمک نموده و بر سختی‌ها و مصایب، صبر و شکیبایی می‌کنند: «قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» «2»
ج- فرجام نیک، برای باتقوایان است؛ چون‌که آنان در تحمّل مصایب و مشکلات برای انجام رسالت الهی، صبر و شکیبایی می‌نمایند: «تِلْکَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْکَ ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَ لا قَوْمُکَ مِنْ قَبْلِ هذا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ.» «3»
د- فرجام نیک برای باتقوایان است؛ چرا که آنان در روی زمین برتری‌طلبی و فساد نمی‌کنند: «تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَ لا فَساداً وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.» «4»
9. نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»، «5» فرمود: «و هرکس به نشانه‌های خدای متعال (در اعمال حج) عظمت دهد، پس آن (وضع رفتار)، برخاسته از تقوای دل‌هاست.» در آیه شریفه، مراد از تعظیم شعایر، عظمت دادن و احترام نمودن به شعایر است. تجلّی این عظمت، در انجام مأمور به از طاعات و

---

(1). طه/ 132.
(2). اعراف/ 128.
(3). هود/ 49.
(4). قصص/ 83.
(5). حج/ 32.

عبادات، و در ترک محرمات و منهیات در اعمال حج است، و آن به دلیل قوله تعالی:
«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْیَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ»، «1» می‌باشد. مراد از شعایر، نشانه‌های الهی است، و آن، طاعات و عبادات و محرمات و منهیات در اعمال حج است؛ به دلیل آنکه کلمه شعایر در آیات مربوط به اعمال حج ذکر شده: «إِنَّ الصَّفا

وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطّوَّفَ بِهِما وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللّهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ»، «2» و «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ وَ لَا الشَّهْرَ الْحَرامَ وَ لَا الْهَدْىَ وَ لَا الْقَلائِدَ وَ لَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْواناً وَ إِذا حَلَلْتُمْ فَاصْطادُوا وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَ تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى وَ لاَ تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ»، «3» و «ذلِكَ وَ مَنْ يُعَظِّمْ شَعائِرَ اللَّهِ فَإِنَّها مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»، «4» «وَ الْبُدْنَ جَعَلْناها لَكُمْ مِنْ شَعائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيها خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْها صَوافَّ فَإِذا وَجَبَتْ جُنُوبُها فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْقانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ كَذلِكَ سَخَّرْناها لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.» «5»

تقوای قلوب؛ یعنی حقیقت تقوای دل‌ها، و این معنا به دلیل اضافه شدن تقوا به قلوب است: «تَقْوَى الْقُلُوبِ»، و این مضاف، حقیقت تقوا را می‌رساند و آن، عبارت از حالتی نفسانی است که روح طاعات الهی بوده و به انجام طاعات، معنویت خاصی می‌بخشد. بنابراین، انجام مأمور به از طاعات، و ترک منهی عنه از محرمات در حج، علامتی است از تقوای دل‌ها.

---

(1). مائده/ 2.

(2). بقره/ 158.

(3). مائده/ 2.

(4). حج/ 32.

(5). حج/ 36.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 433

10. همین‌طور فی قوله تعالی: «لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ»، «1» فرمود: هرگز گوشت و خون‌های آن (قربانی) ها به خدا، نرسیده و لکن تقوای شماست که به او (خدای تعالی) می‌رسد.

اولا: در آیه شریفه فرمود: هرگز گوشت و خون‌های آن قربانی‌ها به خدای سبحان نمی‌رسد: «لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها»؛ زیرا خدای سبحان بی‌نیاز است؛ او سبحانه تعالی بی‌نیازی است که مالک زمین و آسمان است. او سبحانه و تعالی از همه جهانیان بی‌نیاز است. او سبحانه تعالی بی‌نیاز است و این مردم هستند که محتاج و نیازمند به اویند؛ او سبحانه تعالی آن‌چنان بی‌نیازی است که تلاش‌ها و مجاهدت‌های هرکس تنها برای خودش می‌باشد:

الف- بدانید و آگاه باشید که خدای سبحان بی‌نیازی ستوده شده است: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ.» «2»

ب- او سبحانه و تعالی بی‌نیاز ستوده شده است که برای اوست آنچه در آسمان‌ها و زمین است. او مالک و صاحب اختیار آسمان‌ها و زمین است:

«لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللّهَ لَهُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ»، «3» و «لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ.» «4»
ج- البتّه، خدای سبحان از همه جهانیان بی‌نیاز است: «فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ.» «5»
د- خدای سبحان همان تنهای بی‌نیاز ستوده شده است و این مردم هستند که محتاج و نیازمند به خدای متعال هستند: «یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ.» «6»
ه- البتّه، خدای تعالی بی‌نیاز از عالمیان است و هرکس تلاش و مجاهدتی نماید،

---

(1). حج/ 37.
(2). بقره/ 267.
(3). حج/ 64.
(4). لقمان/ 26.
(5). آل عمران/ 97.
(6). فاطر/ 15.

مسلما تنها برای نفس خودش تلاش نموده: «وَ مَنْ جاهَدَ فَإِنَّما یُجاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ عَنِ الْعالَمِینَ.» «1»
ثانیا: فرمود: و لکن تقوای شماست که به او (خدای تعالی) می‌رسد: «وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ»؛ زیرا خدای سبحان اهل تقواست؛ لذا قربانی، از متقین مورد قبول بوده و تقوای متقین در طاعت، مقدّم بر انجام فعل است:
الف- خدای سبحان اهل تقواست: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ.» «2»
ب- البتّه، قربانی‌ای که از متقین باشد، مورد قبول خدای سبحان است: «وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبا قُرْباناً فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِما وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قالَ لَأَقْتُلَنَّکَ قالَ إِنَّما یَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ.» «3»
ج- تقوای متقین در طاعات، مقدم بر انجام فعل است؛ به دلیل این‌که در آیه شریفه مائده، امر به «اتَّقُوا اللَّهَ»، پیش از امر به فراهم آوردن وسیله به‌سوی او و تلاش در راه او، بیان شده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «4»
11. فی قوله تعالی: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْوی وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها.» «5» هم فرمود: پس خدای تعالی، آرامش و هیبت خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنین نازل فرمود و آنان را به حقیقت روح تقوا الزام نمود و آنها سزاوار آن بودند و اهلیت آن را داشتند.

در آیه شریفه، ضمیر «هم» در: «أَلْزَمَهُمْ»، اشاره به مؤمنین است؛ بدین معنا که مؤمنین را به حقیقت و روح تقوا الزام گردانید، و مؤمنین سزاوار آنند و اهلیت آن را دارند، و مراد از الزام مؤمنین به روح تقوا، تقوای الهی است، و این معنا چنین تدبّر می‌شود که در قرآن کریم، در آیات خطاب به اهل ایمان، در امر به تقوا، «اتَّقُوا اللَّهَ»

---

(1). عنکبوت/ 6.

(2). مدثر/ 56.

(3). مائده/ 27.

(4). مائده/ 35.

(5). فتح/ 26.

ذکر شده، و این همان روح تقواست که به طاعت الهی، معنویت و صفای خاصی بخشیده و سبب ایصال به اهل تقوا؛ یعنی «اللّه»، می‌شود:

الف- قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.» «1»

ب- «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» «2»

ج- «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «3»

د- «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ.» «4»

ه- «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِیداً.» «5»

و- «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.» «6»

ز- «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَیْنَ أَخَوَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ.» «7»

ح- «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «8»

ط- «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ.» «9»

12. همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ.»، «10» فرمود: البتّه، کسانی که لحن صدایشان را نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پایین آورده و آن را فرومی‌نشانند، اینان، کسانی هستند که خدای تعالی دل‌های آنان را برای تقوا به محک آزمایش گذاشته است. این محک و

---

(1). بقره/ 278.
(2). آل عمران/ 102.
(3). مائده/ 35.
(4). توبه/ 119.
(5). احزاب/ 70.
(6). حجرات/ 1.
(7). حجرات/ 10.
(8). حديد/ 28.
(9). حشر/ 18.
(10). حجرات/ 3.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 436
آزمايش براى اين است كه دانسته شود دل‌هاى آنان تا چه اندازه شايستگى روح و حقيقت تقوا را دارد؛ زيرا:
بعضى مهر بر دل‌هايشان زده شده و پذيراى سخن حق نيستند. بعضى هم كلام پيامبر صلّى اللّه عليه و آله را مى‌شنوند، امّا بر دل‌هايشان حجاب‌هايى است كه مانع فهميدن آنان است، و گوش‌هايشان هم براى شنيدن سنگينى مى‌كند. بعضى نيز مهر بر دل‌هايشان زده شده و نمى‌فهمند.
و كسانى هم هستند كه ايمان آورده و دل‌هايشان با ياد و ذكر خدا مطمئن است، و البتّه، مؤمنين كسانى هستند كه چون ياد و ذكر خدا شود، دل‌هايشان بيمناک شود، و چون آيات الهى بر آنان تلاوت شود، بر ايمانشان افزوده گردد و بر پروردگارشان توكّل كنند:
الف- «قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوى ، به تقواى قلوب تدبّر مى‌شود؛ چون تقوا با قلوب ذكر شده و تقواى قلوب همان، روح و حقيقت تقوا است كه به طاعت الهى معنويت و صفاى خاصى مى‌بخشد.
ب- و بر دل‌هاى آنان مهر مى‌زنيم، پس آنان نمى‌شنوند: «وَ نَطْبَعُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَسْمَعُونَ.» «1»
ج- و بعضى كلام پيامبر صلّى اللّه عليه و آله را مى‌شنوند، اما بر دل‌هايشان حجاب‌هايى است كه مانع فهميدنشان است و گوش‌هايشان هم براى شنيدن سنگينى مى‌كند: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً» «2» و «وَ جَعَلْنا عَلى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً.» «3»
د- و بعضى مهر بر دل‌هايشان زده شده، پس آنان نمى‌فهمند. «وَ طُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ» «4» و «فَطُبِعَ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ.» «5»

---
(1). اعراف/ 100.
(2). انعام/ 25.

(3). اسراء/ 46.
(4). توبه/ 87.
(5). منافقون/ 3.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 437
ه- و کسانی هم هستند که ایمان آورده و دل‌هایشان با یاد و ذکر خدای متعال مطمئن می‌شود: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ.» «1»
و- و البتّه، مؤمنین کسانی هستند که چون یاد و ذکر خدای سبحان شود، دل‌هایشان بیمناک گردد، و چون آیات الهی بر آنان تلاوت شود، بر ایمانشان افزوده گردد، و بر پروردگارشان توکّل کنند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.» «2»
لذا کسانی که لحن و صدای خود را نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرومی‌نشانند، خدای تعالی میزان شایستگی آنان را برای حقیقت و روح تقوا، بر محک آزمایش قرار داده است.
13. همچنین فی قوله تعالی: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى ، «3» امر به نجوا در: «بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى نمود، و فی قوله: «إِنَّمَا النَّجْوى مِنَ الشَّيْطانِ لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا.»، «4» نجوا نمودن را فعل شیطان، و هدف آن را، اندوهگین ساختن مؤمنین ذکر کرده است.
به راستی تفسیر «بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى در قوله: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى چیست که در این آیه امر به نجوای آن شده و در آیه بعد از آن، نجوا را از فعل شیطان، و هدفش را محزون ساختن مؤمنین بیان فرموده؟ تفسیر «بِالْبِرِّ وَ التَّقْوى را قرآن کریم در آیه 114 سوره نساء فی قوله: «لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»، بیان فرمود: یعنی هیچ خیری در بسیاری از نجواهای آنان نیست، مگر در نجوای کسی که امر به صدقه دادن نماید، یا امر به هر کاری که پسندیده بودن آن از لحاظ شرع شناخته شده است، بنماید، یا امر به اصلاح بین مردم کند.
الف- در آیه نساء نفرمود: «لا خير فی نجویهم»، بلکه فرمود: «لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ.» کنایه از این‌که در اندکی از نجواهای شما، خیر هست، و آن اندک از نجواها، همان استثنایی است که بعد از: «لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ»، آمده است، قوله: «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ.»

---
(1). رعد/ 28.
(2). انفال/ 2.
(3). مجادله/ 9.
(4). مجادله/ 10.

ب- تفسیر «البرّ» فی قوله: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی ، در آیه نساء و بعد از استثنا به الّا؛ یعنی قوله: «مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ» می‌باشد؛ یعنی کسی که به صدقه امر کند، یا به هر کاری که پسندیده بودن آن از لحاظ شرع شناخته شده است، امر بنماید. لذا فی قوله: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی ، به نجوایی که امر نمودن به صدقه باشد، یا امر نمودن به کاری باشد که پسندیده بودن آن از لحاظ شرع شناخته شده، امر شده است.
ج- تفسیر «التّقوی» در آیه «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی در آیه نساء تالی استثنای امر به صدقه و معروف؛ یعنی قوله: «إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ»، است. بنابراین، معنای تفسیر خاصّ «التّقوی» در قوله: «وَ تَناجَوْا بِالْبِرِّ وَ التَّقْوی ، نجوا نمودن برای اصلاح بین مردم است.
14. نیز فی قوله: «هُوَ أَهْلُ التَّقْوی ، «1» فرمود: او (خدای سبحان) سزاوار آن است که نفس را از ارتکاب به نافرمانی‌اش حفظ نمایید. در آیه شریفه فرمود: سزاوار است نفس را از ارتکاب به معصیت خدای سبحان حفظ نمایید و این معنا در قرآن کریم به صورت قانون کلیّ: خدای متعالی همه چیز را می‌بیند، و در امر به: «اتَّقُوا اللَّهَ»* به عموم، و در امر به: «اتَّقُوا اللَّهَ»* خطاب به مؤمنین، و در امر به: «اتَّقُوا رَبَّکُمُ»* خطاب به مردم، تفسیر می‌شود:
الف- قانون کلّی: خدای متعال همه چیز را می‌بیند: «أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ یَری » «2»
ب- در امر به: «اتَّقُوا اللَّهَ»،* به عموم مردم فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و بدانید که خدای متعال با تقواپیشه‌گان است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ»، «3» و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و بدانید که خدای متعال سخت عقوبت‌کننده است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقابِ.» «4»
و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ

---

(1). مدثر/ 56.
(2). علق/ 14.
(3). بقره/ 194.
(4). بقره/ 196.

کنید و بدانید که به‌سوی او محشور می‌شوید: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّکُمْ إِلَیْهِ تُحْشَرُونَ.» «1»

وَ فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و بدانید که او (خدای تعالی) را ملاقات می‌کنید، و به مؤمنین بشارت بده: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلاقُوهُ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ»، «2» و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و بدانید که خدای سبحان به هر چیزی بسیار عالم و داناتر است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ.» «3»
و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و بدانید که خدای سبحان به آنچه انجام می‌دهید، بسیار بیناست: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، «4» و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید، و خدای تعالی به شما می‌آموزد و خدای متعال به هر چیزی بسیار عالم است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ.» «5»
و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید. البتّه، خدای تعالی سریع الحساب است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ.» «6».
و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید و نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید.
البتّه، خدای تعالی به حقیقت سینه‌ها بسیار عالم است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.» «7».
و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید. البتّه، خدای متعال به آنچه عمل می‌کنید، بسیار آگاه است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.» «8».

---

(1). بقره/ 203.
(2). بقره/ 233.
(3). بقره/ 231.
(4). بقره/ 233.
(5). بقره/ 282.
(6). مائده/ 4.
(7). مائده/ 7.
(8). مائده/ 8.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 440
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 479
و فرمود: و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید، و باید مؤمنین بر خدای تعالی توکّل نمایند: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.» «1»

و فرمود: پس تقواَی الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید، ای صاحبان عقل و خرد! تا این‌که شما رستگار شوید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «2»

و فرمود: اگر مؤمن هستید، تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید: «اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»، «3» «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.» «4»

و فرمود: پس آنچه در توان دارید، تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و سخن حق را بشنوید و آن را اطاعت کنید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا.» «5»

ج- در امر به «اتَّقُوا اللَّهَ»،* خطاب به مؤمنین فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و آنچه از ربا باقیمانده است، رها کنید، اگر مؤمن هستید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.» «6»

و فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و برای به‌سوی او شدن، وسیله بجویید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «7»

و فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و با راستگویان باشید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ.» «8»

---

(1). مائده/ 11.

(2). مائده/ 100.

(3). مائده/ 112.

(4). مائده/ 75.

(5). تغابن/ 16.

(6). بقره/ 278.

(7). مائده/ 35.

(8). توبه/ 119.

و فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و بگویید گفتاری را که راست، استوار و محکم است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِیداً.» «1».

و فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی

نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید، و باید هرکسی در نظر داشته باشد که برای فردایش چه پیش فرستاده است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ ما قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ.» «2».

و فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید و به پیامبر او ایمان بیاورید، تا دو بهره از رحمتش را به شما ارزانی دارد و نوری را برای شما قرار دهد تا به وسیله آن، راه بروید و شما را بیامرزد، و خدای متعال بسیار آمرزنده و مهربان است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ آمِنُوا بِرَسُولِهِ یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ یَجْعَلْ لَکُمْ نُوراً تَمْشُونَ بِهِ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»، «3» و فرمود: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در برابر خدای تعالی و پیامبرش، چیزی را مقدم ندارید و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی نفس را از نافرمانی خدای سبحان حفظ کنید. البته، خدای متعال بسیار شنوای داناست: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.» «4»

د- و در امر به «اتَّقُوا رَبَّکُمُ»،* خطاب به مردم فرمود: ای مردم! از پروردگارتان تقوا داشته باشید؛ یعنی نفس را از پیروی خواهش‌های نفسانی در پیشگاه پروردگاری که شما را از نفس واحد آفرید و از آن، جفتش را خلق کرد و مردان و زنان بسیاری را از آن دو منتشر نمود، حفظ کنید: «یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِی تَسائَلُونَ بِهِ وَ الْأَرْحامَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلَیْکُمْ رَقِیباً.»

---

(1). احزاب/ 70.

(2). حشر/ 18.

(3). حدید/ 28.

(4). حجرات/ 1.

و فرمود: ای مردم! از پروردگارتان تقوا داشته باشید؛ یعنی نفس را از پیروی خواهش‌های نفسانی در پیشگاه پروردگارتان حفظ کنید. البتّه، لرزش قیامت چیز عظیمی است: «یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْ‌ءٌ عَظِیمٌ» «1»

هم‌چنین فرمود: ای مردم! از پروردگارتان تقوا داشته باشید؛ یعنی نفس را از پیروی خواهش‌های نفسانی در پیشگاه پروردگارتان حفظ کنید، و بترسید از روزی که نه پدر جزای اعمال فرزند خودش را تحمّل کند و نه فرزند چیزی از جزای پدر را تحمّل نماید:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَ اخْشَوْا يَوْماً لا يَجْزِي والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَيْئاً إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ لا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ.» «2»

کلمات قصار پیرامون تقوا

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب التقوی» سخنانی به اقتصار از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که ما در اینجا به نقل پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

1. «التّقوی حصن حصین لمن لجأ الیه.»: تقوا، قلعه‌ای محکم است، برای کسی که به آن پناه برد.

2. «التّقوی جمّاع التّنزّه و العفاف.»: تقوا، بسیار فراهم‌آورنده پاکیزگی و پاکدامنی است.

3. «التّقوی ثمرة الدّین و أمارّة الیقین.»: تقوا، میوه دین و نشانه یقین است.

4. «التّقوی ظاهره شرف الدّنیا، و باطنه شرف الآخرة»: تقوا، ظاهر آن، شرف و بلندی مرتبه دنیا، و باطنش شرافت و بلندی مرتبه آخرت است.

5. «اتّق، تفز.»: باتقوا باش تا پیروز و رستگار شوی.

6. «التّقوی ان یتّقی المرء کلّما یؤثمه.»: تقوا به این است که مرد از هرچه که او را گناهکار می‌سازد، بپرهیزد.

7. «اتّق اللّه بطاعته، و أطع اللّه بتقواه.»: تقوای الهی داشته باش با طاعت از او، و اطاعت کن خدا را با تقوای از او.

---

(1). حج/ 1.

(2). لقمان/ 33.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 443

8. «اتّقوا اللّه جهة ما خلقکم له.»: تقوای الهی داشته باشید در جهت آنچه شما را برای آن آفریده است (مراد از آن عبادت است؛ چنان‌که فرمود: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ»). «1»

9. «أوقی جنّة التّقوی.»: محافظترین سپر، تقواست.

10. «أمنع حصون الدّین التّقوی.»: استوارترین و بلندترین دیوار و دژ در دین، تقواست.

11. «إنّ التّقوی عصمة لک فی حیاتک و زلفی لک بعد مماتک.»: به راستی که تقوا، برای تو در حیاتت از بسیاری از آفات دنیوی و اخروی عصمت و نگهدارنده است و بعد از مردنت، سبب قرب و منزلت الهی است.

12. «التّقوی تعزّ، الفجور یذلّ.»: پرهیزگاری، عزّت بخشد، و ارتکاب معاصی، خواری آورد.

13. «التّقوی اجتناب.»: تقوا، اجتناب و دوری کردن از محرمات، بلکه از شبهات است.

14. «التّقوى خير زاد.»: تقوا، بهترین توشه (برای آخرت) است.
15. «التّقوى أزكى زراعة.»: تقوا، پاكيزه‌ترين زراعت است (زيرا حاصلش سعادت دنيا و آخرت است).
16. «التّقوى رأس الحسنات.»: تقوا، سر نيكويى‌هاست.
17. «التّقوى رئيس الأخلاق.»: تقوا، سركرده و رئيس اخلاق است.
18. «التّقوى ذخيرة معاد.»: تقوا، ذخيره قيامت است.
19. «التّقوى أقوى أساس.»: تقوا، محكم‌ترين اساس است.
20. «التّقوى مفتاح الصّلاح.»: تقوا، كليد صلاح حال است.
21. «التّقوى حصن المؤمن.»: تقوا قلعه و حصار مؤمن است.
22. «إنّكم إلى اوزاد التّقوى أحوج منكم إلى اوزاد الدّنيا.»: به‌درستى كه شما به توشه‌هاى تقوا محتاج‌تريد تا به توشه‌هاى دنيا.

---

(1). ذاريات/ 56.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 444

23. «ثوب التّقى أشرف الملابس.»: جامه تقوا، شريف‌ترين پوشش‌هاست؛ چنان‌كه خداى عزّ و جلّ فرمود: «وَ لِباسُ التَّقْوى ذلِكَ خَيْرٌ.» «1»
24. «رأس التّقوى ترک الشّهوة.»: سر تقوا، ترک شهوت است.
25. «طوبى لمن أشعر التّقوى قلبه.»: خوشا به حال كسى كه تقوا دل او را بيدار ساخته است.
26. «عليک بالتّقى؛ فإنّه خلق الأنبياء.»: بر تو باد به تقوا؛ زيرا آن، خوى و خصلت پيامبران است.
27. «عليک بالتّقوى؛ فانّه أشرف نسب.»: بر تو باد به تقوا؛ زيرا آن شريف‌ترين نسبت است.
28. «من أحبّ فوز الآخرة، فعليه بالتّقوى.»: هركه رستگارى و پيروزى آخرت را دوست دارد، پس بر او باد به تقوا.
29. «كثرة التّقى عنوان وفور الورع.»: بسيارى تقوا و پرهيزگارى، نشانه فراوانى پارسايى و خداترسى است.
30. «ملاک التّقى رفض الدّنيا.»: ملاک و ضابطه تقوا، ترک دنيا است.
31. «هدى من أشعر التّقوى قلبه.»: هركه تقوا دل او را بيدار ساخته، هدايت شده است.
32. «لا كرم كالتّقوى.»: هيچ كرامتى مانند تقوا نيست.
33. «لا زاد كالتّقوى»: هيچ توشه‌اى براى آخرت، مانند تقوا نيست.
34. «لا شرف أعلى من التّقوى.»: هيچ شرف و مرتبه‌اى، بالاتر از تقوا نيست.
35. «أبرّكم أتقاكم.»: نيكوكارترين شما، باتقواترين شماست.
36. «لا تضع من رفعته التّقوى.»: كسى را كه تقوا به او رفعت و بلندى

مقام داده، کوچک و حقیر مشمار.
پروردگارا! تو اهل تقوا و مغفرتی؛ «هُوَ أَهْلُ التَّقْوى وَ أَهْلُ الْمَغْفِرَةِ»، و طاعت تو وقتی مطلوب است که از طریق تقوا انجام شود. خدایا! تو را به مرتبه تقوا و غفرانیتت سوگند می‌دهیم، ما را متّقی بگردانی، و توفیق عمل به تقوا را در طاعاتت و در همه شؤون حیات دنیوی به ما عنایت بفرمایی.
آمین، یا رب العالمین!

---

(1). اعراف/ 26.

فصل پانزدهم توکّل

اشاره

در قرآن کریم کلمه توکّل با همین لفظ و با دیگر صیغه‌های ماضی، مضارع و امر آن از این باب، با الفاظ: «تَوَکَّلْتُ»*، «تَوَکَّلْنا»*، «نَتَوَکَّلَ»، «یَتَوَکَّلْ»*، «یَتَوَکَّلُونَ»*، «تَوَکَّلُوا»، و در مجموع در چهل کلمه ذکر شده، که ما در اینجا کلمه «تَوَکَّلْتُ»* را که در هفت آیه از شش سوره قرآن مجید ذکر شده و پنج آیه آن، مکّی، و دو آیه آن، در مدینه نازل گردیده، برای تحقیق انتخاب می‌کنیم. لذا طبق معمول، بعد از تنظیم آیات به ترتیب مصحفی، به بررسی لغوی آن می‌پردازیم. سپس آن را از کتب تفسیر و تفسیر روایی علمای اهل شیعه و تسنّن مورد تحقیق قرار می‌دهیم، و سرانجام هم با استعانت از امدادهای خدای سبحان در آن تدبّر می‌کنیم.

1. تنظیم آیات توکّل به ترتیب مصحفی آن

1. فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ. «1»
2. وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَقامِی وَ تَذْکِیرِی

---

(1). توبه/ 129. این آیه در مکّه نازل شده، هرچند که سوره توبه مدنی است.

بِآیاتِ اللَّهِ فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ. «1»
3. إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. «2»
4. قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ. «3»
5. وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ. «4»
6. کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ. «5»
7. وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَحُکْمُهُ إِلَی اللَّهِ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبِّی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ. «6»

2. در معنای توكّل

راغب در مفردات فرموده: توكيل، اعتماد نمودن بر غير و او را نايب خود قرار دادن است، و وكيل بر وزن فعيل، به معناى مفعول آن است. قال تعالى: «وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا.»؛* يعنى او كافى است كه امر تو را ولايت كند و معتمد تو و نايب تو باشد، و گفته مى‌شود، توكّل بر دو وجه است؛ يكى مانند: «توكّلت لفلان.»؛ به معناى بر او ولايت نمودم، و وجه ديگر، نظير: «وكّلته فتوكّل لى.»؛ يعنى او را وكيل نمودم، پس برايم وكالت نمود، و

---

(1). يونس/ 71: مكى.
(2). هود/ 56: مكى.
(3). هود/ 88: مكى.
(4). يوسف/ 67: مكى.
(5). رعد/ 30: مدنى.
(6). شورى/ 10: مكى.

«توكّلت عليه»؛ به معناى بر او اعتماد نمودم، و در بسيارى موارد، وكيل به كفيل تفسير مى‌شود، و وكيل اعم است؛ زيرا هر كفيلى وكيل است، ولى هر وكيلى كفيل نيست. «1»

فخر الدين در مجمع البحرين فرموده: قوله: «وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»، اصل در توكّل، اظهار عجز و درماندگى در كار بوده و اسم آن تكلان است، و توكّل على اللّه، انقطاع و بريدن بنده است از همه مخلوقات به‌سوى خداى متعال، در آنچه كه از مخلوق آرزو مى‌كند، و گفته‌اند: ترک سعى و كوشش است در آنچه قدرت بشرى وسعت در آن را ندارد، و فى قوله: «لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ»، وكيل بر شى‌ء، عبارت از قيام به حفظ آن چيز و دفع ضرر كردن از آن است، و توكيل عبارت است از اعتماد نمودن بر شخص و او را نايب خود قرار دادن؛ از آن قبيل است، قوله: «وَ كَفى بِاللَّهِ وَكِيلًا.»؛* يعنى خداى متعال كافى است كه امر تو را ولايت و سرپرستى كند، و وكيل از اسماى خداى تعالى است. گفته‌اند كه او كافى است، و گفته‌اند كه او كفيل بر روزى بندگان است، و در حديث آمده است: «لو توكلتم على اللّه حق توكّله، لكان كذا.»؛ يعنى اگر بر خداى تعالى حقّ توكّل او توكّل كنيد، چنين خواهد بود، و آن به اين است كه به‌طور قطع و يقين معلوم باشد كه: لا فاعل الا اللّه، و هر موجودى از رزق، عطا، منع و غير آن از جانب خداى تعالى است. پس از آن، بر وجه نيكويى، در طلب خواسته‌اش سعى و تلاش بنمايد. در معانى الاخبار، «فَتَوَكَّلْ عَلَى

اللّهِ»*، علم به این است که مخلوق، نه یارای ضرر رساندن دارد و نه قدرت بر نفع رساندن، و نه عطا می‌کند و نه می‌تواند مانع عطا شود، و یأس و ناامیدی از جانب مردم داشتن و در عمل آن را به کار بردن. پس وقتی بنده‌ای چنین باشد، برای احدی به‌جز خدای متعال کار نمی‌کند، و به‌جز خدای متعال، نه به کسی امیدی دارد، و نه از کسی ترسی دارد، و به‌جز خدای تعالی، به احدی طمع ندارد. گاهی چنین گمان می‌رود که توکّل، ترک کسب و ترک تلاش و کوشش در جهت تحصیل و به دست آوردن شیء مورد حاجت است، و این گمانی است جاهلانه و نابخردانه، بلکه

---

(1). مفردات، ص 569.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 448

چنین کاری گناه و حرام است، و در حدیث ابا بصیر آمده است که سؤال نمود: حدّ توکّل چیست؟ فرمود: «الیقین.» سؤال نمود: حدّ یقین چیست؟ فرمود: تا زمانی که با خدای متعال است، از هیچ‌چیز خوف و ترسی ندارد. «1»

در مقدمه مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: بدان که وکیل کسی است که بر او اعتماد شود و امور به او واگذار گردد. در قاموس، در معنای وکل باللّه، توکّل علیه، و اتکل فرموده: تسلیم او شدن، و وکل الیه الامر؛ یعنی آن را تسلیم کرد و آن را رها نمود. پس معنای توکّل علی اللّه، انقطاع بنده است به او در جمیع آنچه آرزوی برآمدن آن را دارد؛ به این‌که رغبتش را از هرکسی منقطع نماید. پس از آن، مخفی نماند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امام علیه السّلام معتمدی هستند که عامه امور از جانب خدای متعال و به امر او به آنان واگذار شده است، و لذا در وجوب تسلیم به او و انقطاع به‌سوی او و اعتماد بر او، هیچ حرفی نیست، و بالضرورة تسلیم او شدن و اعتماد بر او داشتن، در حکم تسلیم خدا شدن و اعتماد بر خدای تعالی داشتن است؛ از نظر این‌که او داعی از جانب خدای تعالی است. بنابراین، امکان دارد در بعضی موارد و مواضع به مناسبت، وکیل را تأویل به امام علیه السّلام نمود. «2»

در فرهنگ لغات فرمود: وکل و وکول؛ یعنی واگذار کردن کار خود به دیگری، تکله و مواکل؛ یعنی عاجزی که کار را به دیگری بسپارد. و کل و و کله؛ یعنی مرد عاجز که کار خود را به دیگری واگذار کند. وکل؛ یعنی ترسو، عاجز و کودن. وکال و وکال؛ یعنی سستی، کودنی و کاهلی. وکالة و وکالة؛ یعنی سپردن کار به دیگری و اعتماد کردن بر او، و جمع آن وکالات است. تکلان؛ یعنی اعتماد و تفویض کار. وکیل؛ نماینده شخص و آنکه در کارها به او اعتماد کنند و کار را به او بسپارند، جمع آن وکلاء است. مؤکول، مفعول است؛ یعنی سپرده شده به دیگری، وابسته به دیگری. موکّل: آنکه برای

خود وکیل بگیرد. موکّل؛ یعنی کسی که کار به او سپرده شده و عهده‌دار انجام امر، و مواظب

---
(1). مجمع البحرین، ص 459.
(2). مقدمه برهان، ص 220.

بر آن است. توکیل، مصدر است؛ یعنی وکیل گرفتن و وکیل نمودن کسی. ایکال؛ یعنی کار را بر عهده کسی گذاشتن. اتّکال؛ یعنی اعتماد کردن به کسی و کار را به عهده او گذاردن و سرنوشت را به او سپردن. توکّل؛ تکیه کردن و اعتماد نمودن بر کسی، به عجز خود اعتراف کردن و وکیل شدن. تواکل؛ یعنی بر همدیگر اعتماد کردن و ترک کردن امر یا کار بر عهده یکدیگر. «1»

در فرهنگ عمید در معنای وکیل فرمود: وکیل (به فتح واو و کسر کاف): گماشته، نماینده، کسی که از طرف کس دیگر برای کاری تعیین شود، نماینده‌ای که از طرف یک حزب یا جمعی از مردم انتخاب شود. وکلاء جمع آن است. «2»

در معنای توکیل فرموده: توکیل (به فتح تاء و کسر کاف)؛ یعنی وکیل کردن، کسی را وکیل ساختن و انجام کاری را به عهده او واگذار کردن. «3»

3. توکّل در تفاسیر

شیخ طوسی رحمه اللّه در تفسیر تبیان، فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ»، «4» گفته است: یعنی اگر این کافران از تو روی گردانیدند و به پیامبری تو اقرار نکردند، پس (ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله!) بگو: «حَسْبِیَ اللَّهُ»؛ یعنی خدای تعالی مرا کفایت می‌کند. «حَسْبِیَ»، از حساب است؛ زیرا خدای تعالی برحسب کفایتی که بی‌نیاز از غیر می‌شود، اعطا می‌کند و از نعمت‌هایش، مالی را افزایش می‌دهد تا به حد و نهایتی برسد؛ چون نعمت‌های او دایمی و نیکی‌هایش آشکار است، و قوله: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، جمله‌ای است در موضع حال. تقدیر آن، «حسبی اللّه مستحقا لاخلاص العبادة و الاقرار بان لا اله الا هو» است. «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ»، توکّل، تفویض امر به خدای تعالی است، بنابر اطمینان به حسن تدبیر و کفایت او با خلوص نیت، در هر چیزی که از آن بر حذر و به دور است. «5»

---

(1). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 976- 975.
(2). فرهنگ عمید، ص 1236.
(3). فرهنگ عمید، ص 430.
(4). توبه/ 129.
(5). تبیان، ج 5، ص 330.

نیز فی قوله تعالی: «وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَقامِی وَ تَذْکِیرِی بِآیاتِ اللَّهِ فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ»، «1» گفته است: خدای تعالی به پیامبرش امر می‌فرماید که بر این کفّار اخبار نوح علیه السّلام را بخواند، هنگامی که نوح به قومش گفته: ای قوم من! اقامت من و ظهور من در بین شما مشقت‌بار است، و موعظه و نصایح من با آیات و براهین الهی بر شما شاق و سنگین است، و شما بر کشتن من و بر آزار و اذیت من، مصمم هستید، آنچه را بر آن هستید، ظاهر کنید. البتّه، من بر خدای تعالی توکّل نمودم. در اینجا «فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ»، را جواب شرط قرار داد، با این‌که او در جمیع احوال توکّل‌کننده بر خداست؛ به خاطر این‌که برای آنان بیان کند که او در اینجا به‌طور تفصیل بر خدای تعالی توکّل می‌کند. توکّل و تفویض، قرار دادن امر است به کسی که آن امر را از روی اطمینان و اعتماد در تدبیرش تدبّر می‌نماید، پس کسی که امرش را به خدای تعالی واگذار می‌کند، محققا بر او توکّل نموده است.

«2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، «3» فرموده: در این آیه حکایت هود علیه السّلام است که او بعد از آنچه برای قومش بیان کرد، فرمود: «إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ»، و توکّل، واگذار کردن امر به خدای تعالی است برای اطاعت او در آنچه به آن امر نموده؛ زیرا آن، از تسلیم نمودن تدبیر است به او؛ چون همه افعال خدای متعال بر آنچه اصلح برای خلق است، جاری می‌باشد. قوله: «ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها»، معنایش این است که هیچ حیوان جنبنده و حرکت‌کننده‌ای نیست، مگر این‌که خدا او را با موی پیشانی‌اش بگیرد؛ یعنی قادر بر تصرّف در او است، و در او هرگونه که بخواهد، تصرّف می‌کند. در کشاندن به ناصیه؛ یعنی به موی پیشانی کشاندن، دلیل بر خوار نمودن است. «4»

---

(1). یونس/ 71.
(2). تبیان، ج 5، ص 409.
(3). هود/ 56.
(4). تبیان، ج 6، ص 11.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»، «1» فرموده:
توفیق، عبارت از لطفی است که به هنگام طاعت واقع می‌شود و آن، به حسب چیزی است که خدای تعالی آن را معلوم می‌کند، و البتّه، کسی موفق به طاعت نشود، مگر این‌که خدا او را موفّق نماید؛ زیرا هیچ‌کس آنچه را به هنگام طاعت اتفاق می‌افتد، بدون تعلیم نمی‌داند، جز خدای تعالی قوله: «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ»، حکایت شعیب علیه السّلام است که فرمود: بر خدا توکّل می‌کنم و امر خود را بر وجه رضا، به تدبیر او واگذار می‌کنم، با تمسّک نمودن به طاعت او. قوله: «وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»؛ یعنی با عمل نمودن به اعمالی با نیت قرب به خدا، به‌سوی او برگشت می‌کنم. «2»
فی قوله تعالی: «إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ» «3» هم فرموده: یعنی برای جدا نمودن امور بنابر آنچه حکمت اقتضا می‌کند، به‌جز خدای تعالی کسی نیست. قوله: «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ»؛ یعنی امرم را به خدای تعالی واگذار می‌کنم که او هرگونه بخواهد، آن را تدبیر کند، و توکّل، از صفات مؤمنان است. «4»
نیز فی قوله تعالی: «وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ»، «5» گفته است: خدای متعال فرموده: «وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ»، و نفرموده:

«یکفرونَ باللّه.َ»؛ زیرا اهل جاهلیت قریش گفتند: اللّه را شناختیم، ولی رحمان را نمی‌شناسیم، و این‌چنین بود که آنان گفتند: «وَ مَا الرَّحْمنُ أَ نَسْجُدُ لِما تَأْمُرُنا»، «6» و خدای تعالی فرمود: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ أَيًّا ما تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْماءُ الْحُسْنى ، «7» و این، قول حسن و قتاده است. پس از آن، خدای تعالی به پیامبرش امر فرمود که به آنان بگوید:
«هو»؛ یعنی رحمان، «ربّی»؛ یعنی پروردگار من و تدبیرکننده امور من است. «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»؛ یعنی برای من الهی و معبودی جز او نیست. «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»؛ یعنی در تدبیر و حسن

(1). هود/ 88.
(2). تبیان، ج 6، ص 51.
(3). یوسف/ 67.
(4). تبیان، ج 6، ص 167.
(5). رعد/ 30.
(6). فرقان/ 60.
(7). اسراء/ 110.

اختیارش بر او اطمینان نمودم. توکّل، اطمینان داشتن در تدبیر نفس است؛ به این‌که آن را به خدای تعالی رد نماید. «وَ إِلَيْهِ مَتابِ»؛ یعنی توبه من به‌سوی خدای رحمان است، و آن، عبارت از پشیمانی بر خطاهای گذشته با تصمیم بر ترک برگشت به مثل آن در کارهای قبیح است. و «متاب» و «توبه» هر دو مصدرند. می‌گویند: تاب یتوب توبه و متابا. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»، «2» فرموده: به آنان بگو: آنکه برای شما توصیف نمودم که: «فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ الْمَوْتى وَ هُوَ عَلى كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ.» «3» پس خدای تعالی، تنها او ولایت دارد، و مردگان را زنده می‌کند و او تعالی بر هر چیزی بسیار تواناست. «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّی.»: او پروردگار و تدبیرکننده امر من است.
«عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، امر خودم را به او واگذار کرده و بر او تکیه می‌کنم. «وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»: در جمیع امورم و احوالم به او مراجعه می‌کنم. «4»
شیخ طبرسی در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، «5» گفته است: پس اگر از حق و از پیروی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و از آنچه به آنان دستور می‌دهد، روی گردانیدند و از قبول آن اعراض نمودند. در تفسیر آن گفته‌اند: اگر از تو و از اقرار به پیامبری تو روی گردانیدند، پس به آنان بگو، خدای تعالی مرا کفایت کند. پس او بر هر چیزی تواناست. «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: هیچ الهه‌ای به‌جز اللّه قادر متعال نیست؛ بر او

اَطمیَنان و اعتماد دارم و امورم را به او واگذار کردم. «وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ.» «6»
نیز فی قوله تعالی: «وَ اتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ إِنْ کانَ کَبُرَ عَلَیْکُمْ مَقامِی وَ تَذْکِیرِی بِآیاتِ اللَّهِ فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً

---

(1). تبیان، ج 6، ص 252.
(2). شوری/ 10.
(3). شوری/ 9.
(4). تبیان، ج 9، ص 144.
(5). توبه/ 129.
(6). مجمع البیان، ج 5، ص 86.

ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ»، «1» فرموده: خدای سبحان به پیامبرش دستور داد که بر آنان اخبار نوح را بخواند. پس فرمود: بخوان بر آنان خبر نوح را آن زمان که بر آنان به پیامبری مبعوث گردید؛ هنگامی که گفت: ای قوم من! اگر اقامت من که در بین شما ظاهر و آشکار هستم، شاق و عظیم بوده و وعظ و آگاهی دادن من به شما با دلایل و براهین خدای تعالی بر صحت توحید، عدل، نبوّت، معاد و بطلان آنچه به آن متدین هستید، بر شما گران است. در اینجا حذفی است و آن، «عزمتم علی قتلی و طردی من بین اظهرکم.»: مصمم بر کشتن من و طرد من از پیش چشمتان هستید. «فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ»: پس من بر خدای تعالی توکّل نمودم، و با این‌که نوح علیه السّلام در همه احوال، توکّل‌کننده بر او بود، «فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ» را جواب شرط قرار داد تا برای آنان بیان کرده باشد که او در این تفصیل هم در اعلامش به زجر آنان، توکّل‌کننده بر خدای تعالی است؛ زیرا خدای تعالی او را از امر آنان کفایت می‌کند؛ بدین معنا که به خدای تعالی امرم را واگذار نمودم و به او اطمینان کردم که کار شما را بر من کفایت کند. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، «3» فرموده: من امرم را به خدای تعالی واگذار نمودم، درحالی‌که به اطاعت او تمسّک می‌کنم و تارک معصیت او هستم، و این، همان حقیقت توکّل بر خدای سبحان است. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»، «5» فرموده:
توفیق من در اطاعت و امتثال آنچه به شما امر می‌کنم و شما را از آن

نهی می‌نمایم، به‌جز به خدای تعالی نیست که به غیر از او توفیقی حاصل نگردد، و آنچه من انجام می‌دهم، به حول و قوه خودم نیست، بلکه به یاری و لطف و فراهم‌سازی خدا می‌باشد. «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، توکّل بر خدا، رضا به تدبیر او با واگذاری امور به او، و تمسّک به طاعت اوست. «6»

---

(1). یونس/ 71.
(2). مجمع البیان، ج 5، ص 123.
(3). هود/ 56.
(4). مجمع البیان، ج 5، ص 170.
(5). هود/ 88.
(6). مجمع البیان، ج 5، ص 188.

نیز فی قوله تعالی: «وَ ما أُغْنِی عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»، «1» فرموده: نمی‌توانم از قضای الهی از شما دفع کنم، اگر او به ضرر شما به چشم زخم خوردن غیر آن قضا نموده باشد. حکم به‌جز خدای تعالی متعال نبوده، بر او توکّل می‌کنم که او قادر است شما را از چشم زخم یا از حسادت حفظ کند و شما را صحیح و سالم بازگرداند، و توکّل‌کنندگان باید امورشان را به او واگذار کنند و به او اعتماد و اطمینان نمایند. «2»

فی قوله تعالی: «وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ» «3» هم فرموده: آنان؛ یعنی قریش، گفتند: «قالُوا وَ مَا الرَّحْمنُ أَ نَسْجُدُ لِما تَأْمُرُنا»، از حسن و قتاده. گفته‌اند، معنای آن این است که آنان وحدانیت خدای تعالی را انکار می‌کردند، «قل»: ای محمّد! بگو: رحمان که شما او را انکار می‌کنید، پروردگار من، یعنی آفریدگار من و تدبیرکننده امر من است. «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: امر خودم را به او واگذار کردم درحالی‌که به طاعت او تمسّک جویم و به حکمش راضی هستم. «وَ إِلَيْهِ مَتابِ»: بازگشت من به سوی اوست، و در معنای آن گفته‌اند: توبه من به‌سوی رحمان است. «4»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»، «5» فرموده: آنچه از امور دین و دنیاتان که در آن اختلاف می‌کنید و در آن نزاع دارید، حکم آن با خدای تعالی است که او جداکننده بین حق و باطل است. پس حکم به ثواب و مدح برای محق، و حکم به عقاب و نکوهش برای مبطل می‌کند. در معنای آن گفته‌اند: بیان صحیح در جهت خدای تعالی، با اقامه برهان است، و گفته‌اند: پس حکم آن در روز قیامت با خدای تعالی است که در آن روز هرکس را به آنچه سزاوار است، جزا می‌دهد. «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّی»؛ یعنی آن

کسی که حکم بین

(1). یوسف/ 67.
(2). مجمع البیان، ج 5، ص 249.
(3). رعد/ 30.
(4). مجمع البیان، ج 6، ص 293.
(5). شوری/ 10.

اختلاف‌کنندگان می‌کند، خدای متعال است که او پروردگار من است. «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»: در مهمات امور بر او توکّل نموده‌ام، «وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»: در جمیع امورم به‌سوی او باز می‌گردم. «1»

ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشّاف فی قوله: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، «2» گفته است: «فَإِنْ تَوَلَّوْا»: پس اگر از ایمان به تو اعراض کردند و با تو دشمنی نمودند، پس طلب یاری کن و امرت را به او واگذار که او آزار آنان را نسبت به تو کفایت می‌کند و آنان به تو ضرر نمی‌رسانند، و او علیه آنان یاری‌کننده توست، و «الْعَظِيمِ»، به رفع قرائت شده، و از ابن عباس نقل است که: «العرش لا يقدر احد قدره.»؛ یعنی احدی قدرت آن را ندارد که اندازه عرش را بداند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ»، «4» فرموده: و چون توکّلش را بر خدا و اطمینان به او را در حفظ و احاطه‌اش بر حیله آنها ذکر نمود، او را به آنچه موجب توکّل بر او است، از اشتمال ربوبیت او بر خویش و بر آنان، وصف نمود. «5»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» «6» فرموده: «وَ ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ»: در آنچه برای من واقع شده، در موافق بودنش با رضای خدا، به‌جز به کمک خدا و تأیید او، موفق به دستیابی به آن نبوده‌ام؛ یعنی از پروردگارش در گذرانیدن امر بر سنت او، طلب توفیق می‌نمود، و از او تأیید و پشت‌گرمی علیه دشمن را طلب می‌کرد. «7»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ ما أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ‌ءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»، «8» فرموده: «وَ ما أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْ‌ءٍ»؛ یعنی

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 23.
(2). توبه/ 129.
(3). کشّاف، ج 2، ص 223.

(4). هود/ 56.
(5). كشّاف، ج 2، ص 276.
(6). هود/ 88.
(7). كشّاف، ج 2، ص 288.
(8). يوسف/ 67.

اگر خدا نسبت به شما بدی‌ای اراده کند، آنچه شما را بدان اشاره دادم که متفرّق وارد شهر بشوید، به شما نفعی نرسانده و آن را از شما دفع نمی‌کند، و آن بدی لا محاله به شما خواهد رسید. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ»، «2» فرموده: «وَ هُمْ يَكْفُرُونَ»: و حال آنکه آنان کفر می‌ورزیدند، «بِالرَّحْمنِ»: به رساننده رحمتی که بر هر چیزی گسترده است، و آنچه از نعمت که به آنان می‌رسد، از اوست. «قُلْ هُوَ رَبِّی»، یکتای متعالی از شرکاست. «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، در یاری من نسبت به شما. «وَ إِلَيْهِ مَتابِ»، پس بر صبر و شکیبایی‌ام در برابر شما و بر مجاهدت‌هایم برای شما، به من پاداش نیکو می‌دهد. «3»

فی قوله تعالی: «فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.» «4» هم فرموده: «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ»، حکایت قول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله برای مؤمنین است؛ یعنی آنچه کفار اهل کتاب و مشرکین با شما در آن مخالفت کردند، پس شما و آنان در آن به اختلاف افتادید، امری از امور دین هست، پس حکم آن امر اختلافی به خدای متعال وانهاده شده است، و آن حکم عبارت است مثاب بودن محقان در آن از مؤمنان و معاقب بودن مبطلان. «ذلِكُمُ»، حاکم بین شما، او «اللَّهُ رَبِّی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» در ردّ حیله دشمنان دین، «وَ إِلَيْهِ» در کفایت شرّ آنان به او بازمی‌گردم. «5»

سید عبد اللّه شبر در تفسیرش معروف به شبّر فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، «6» گفته است: اگر از ایمان آوردن به تو روی گردانیدند، پس بگو، خدای تعالی مرا کافی است که نیست هیچ الهی به‌جز او؛ بر او توکّل و اعتماد نمودم نه به غیر او. «7»

---

(1). كشّاف، ج 2، ص 333.
(2). رعد/ 30.
(3). كشّاف، ج 2، ص 360.
(4). شوری/ 10.
(5). كشّاف، ج 3، ص 462.

(6). توبه/ 129.
(7). تفسیر شبّر، ص 443.

نیز فی قوله تعالی: «فَعَلَی اللَّهِ تَوَکَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَکُمْ وَ شُرَکاءَکُمْ ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ وَ لا تُنْظِرُونِ»، «1» فرموده: پس بر خدای تعالی توکّل کرده و بر او اعتماد نمودم. پس بر امری که علیه من حیله نموده‌اید، با شرکایتان مصمم شوید. سپس امرتان بر شما پوشیده نباشد؛ یعنی آن را ظاهر کنید. پس آنچه را در نفوستان است، به اجرا گذارید و به من مهلت ندهید. البتّه، خدای تعالی مرا از ناروایی‌های شما مصون می‌دارد. «2»
فی قوله تعالی: «إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ» «3» هم فرموده: البتّه، من بر خدای تعالی که پروردگار من و پروردگار شماست، اعتماد و اطمینان نمودم. هیچ جنبنده‌ای نیست جز این‌که او مالک آن و درهم شکننده آن است. البتّه، پروردگار من، بر راه حق و عدل است. «4»
هم‌چنین فی قوله: «إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»، «5» فرموده: در آنچه به شما امر نمودم و از آنچه شما را از آن نهی نمودم، به‌جز اصلاح دین و دنیای شما هرچه در توانم بود، اراده نکرده‌ام، و توفیقی در آن برای من نخواهد بود، مگر به وسیله خدای تعالی که بر او توکّل نمودم، نه بر غیر او. «وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»: و از حوادث و پیش‌آمدها به‌سوی او برگشت می‌کنم، یا در قیامت به‌سوی او برگشت می‌نماییم. «6»
همین‌طور فی قوله تعالی: «کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ»، «7» فرموده: همچنان که پیش از تو پیامبرانی را فرستادیم، تو را نیز در امتی فرستادیم که امت‌هایی پیش از آن درگذشتند و آنان آخرین امت، و تو آخرین پیامبران هستی، تا بر

---

(1). یونس/ 71.
(2). تفسیر شبّر، ص 461.
(3). هود/ 56.
(4). تفسیر شبّر، ص 480.
(5). هود/ 88.
(6). تفسیر شبّر، ص 478.
(7). رعد/ 30.

آنان آنچه را که بر تو وحی می‌کنیم؛ یعنی قرآن را، بخوانی، و آنان به رحمان، خدایی که بسیار رحمتش را می‌رساند و نعمتش را به همه عمومیت می‌دهد، کافر بودند، آن‌گاه که گفتند: رحمان کیست؟ زمانی که به آنان امر شد، بر او (تعالی) سجده کنند. به آنان بگو، او پروردگار من است؛ هیچ الهه‌ای به‌جز او نیست؛ در امورم به او توکّل و اعتماد نمودم و بازگشت و مراجعت من به‌سوی او خواهد بود. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْ‌ءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»، «2» فرموده: و آنچه از امور دین و دنیایتان که در آن اختلاف نمودید، پس حکم آن را به خدای تعالی واگذار کنید، تا با پاداش دادن به محق و عقوبت نمودن مبطل، بین شما را جدا نماید. (با تقدیر قل در آیه) به آنان بگو، آن خدای تعالی پروردگار من است؛ بر او توکّل و اعتماد نمودم و در امورم به‌سوی او برگشت می‌کنم. «3»

علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، «4» گفته است: یعنی: و اگر از تو و از قبول دعوت تو اعراض نمودند، پس بگو: «حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»؛ یعنی او کافی است؛ «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ.» پس «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، در مقام تعلیل برای انقطاع و بریدن از اسباب و به لطف پروردگارش امیدوار بودن است. پس او کافی است و به‌جز او هیچ‌کس کافی نیست؛ زیرا او «اللّه» است و هیچ الهی به‌جز او نیست. احتمال دارد، کلمه توحید برای تعظیم آمده باشد، همانند: «وَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ»، «5» و قوله: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، که در آن، معنای حصر است، تفسیری است که بدان قوله: «حَسْبِيَ اللَّهُ» که با التزامی بر معنای توکّل دلالت دارد، تفسیر می‌شود. در بحث‌های قبلی گفته شد که معنای توکّل عبارت از وکیل گرفتن بنده است پروردگارش را که در جای او باشد و تدبیر امورش را ولایت و سرپرستی نماید؛ یعنی انصراف او از سبب گرفتن آنچه از اسباب می‌شناسد،

---

(1). تفسیر شبّر، ص 528.

(2). شوری/ 10.

(3). تفسیر شبّر، ص 985.

(4). توبه/ 129.

(5). بقره/ 116.

و به ناچار، آن برخی از اسبابی است که علت ناقصه‌اند، و یعنی چنگ زدن به سبب حقیقی‌ای که جمیع اسباب به آن منتهی می‌شوند، و از همین‌جا مذیّل بودن کلام به قوله: «وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْش الْعَظِيم»، معلوم می‌گردد؛

یعنی: و او تعالی صاحب اختیار و سلطانی استَ که بر َهر چیزی حاکم بوده و بر هر امری تدبیر می‌کند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ»، «2» فرموده: «مقام»، مصدر میمی و اسم زمان و مکان از قیام است. مراد از آن، قیام به امر دعوت به توحید اللّه، یا مرتبه و منزلت است که آن، منزلت رسالت است، و اجماع؛ یعنی عزم، و معنای آیه چنین است: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! برای آنان بخوان خبر نوح را، و در آن، خبر عظیمی است، زمانی که مواجه با قومش شد و او تنهایی درباره خودش سخن می‌گفت و او فرستاده‌ای به اهل دنیا بود، پس آنان را به مقابله خواند؛ به این‌که آنچه برای‌تان مسلم است، اگر قدرت بر آن دارید، انجام دهید (و چیزی را فرونگذارید)، و حجت را بر کسانی که او را تکذیب کردند، تمام نمود، «إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي»: هنگامی که برای قومش گفت: ای قوم من! اگر نهضت من برای دعوت به توحید، یا منزلت و مقام من از رسالت، «وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللَّهِ»: و یادآوری و موعظه‌ام شما را به آیات خدای تعالی، بر شما سنگین است، و آن، شما را لا محاله برمی‌انگیزاند بر قتل من و وارد آوردن آنچه قدرت بر آن دارید، از شر به من، برای راحت ساختن نفوستان از من. «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ»، پس من در قبال آنچه مرا با آن تهدید می‌کنید، از تنگی و سختی سینه‌هایتان و تنگی نفوستان، امر خود را به خدای متعالی ارجاع داده و او را وکیل خود قرار داده‌ام تا در شؤون زندگی من تصرف نماید، بدون این‌که خودم به تدبیری بپردازم. «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ»: پس آنچه را در نظر دارید، با شرکایی که می‌پندارید آنان در سختی‌هایتان شما را کمک می‌کنند، در مورد

---

(1). المیزان، ج 9، ص 438- 437.

(2). یونس/ 71.

من به اجرا درآورید. «ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً»: پس از آن، امرتان بر شما پوشیده نخواهد بود، اگر در توسل جستن به هر وسیله‌ای برای هلاکت من تلاش نمودید. «ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ»: پس از آن، کار را برای از بین بردن من و برای قتل من به انقضا برسانید. «وَ لا تُنْظِرُونِ»: و به من مهلت ندهید. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِيَتِها إِنَّ رَبِّي عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ»، «2» فرموده: دابّه، هر آنچه از اصناف حیوان که در زمین می‌جنبند، و «آخِذٌ بِناصِيَتِها»؛ کنایه از کمال

سلطه و نهایت قدرت است، و این‌که او تعالی بر صراط مستقیم است، این است که سنت او در طبیعت، یکسان، ثابت و بدون تغییر است، و آن، تدبیر امور به روش عدالت و حکمت است. پس او حق را تحقق می‌دهد و باطل را هنگام تعارض، از بین می‌برد. پس معنای: «إِنِّی تَوَکَّلْتُ الخ»، چنین است: البتّه، من بر خدای تعالی که پروردگار من و پروردگار شماست، توکّل نمودم در امر پیروزی دلیلم که بر شما ارائه می‌کنم، و آن، تبرّی نمودن از الهه‌های شماست، و الهه‌های شما هیچ ضرری به من نمی‌رسانند. پس او (تعالی) مالک و صاحب سلطنت بر من و بر شما و بر هر جنبنده‌ای است، و سنت او بر عدالت، ثابت و غیر متغیر است. پس به زودی دینش را یاری کرده و مرا از شرّ شما حفظ نماید. فی قوله:
«إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، نفرمود: «ان ربی و ربکم علی صراط مستقیم» بر وزان قوله: «عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ.»؛ زیرا در قوله: «إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، در مقام دعا برای خودش و علیه قومش می‌باشد، و انتظار دارد که خدای تعالی او را از آنان حفظ کند، و این است که او برخلاف قومش، خدای تعالی را «رب» می‌گیرد. پس مناسب‌تر است که آن رب برای نفس خودش به شمار آید، و تمسّک می‌نماید به رابطه عبودیتی که بین او و بین پروردگارش می‌باشد، تا در خواسته‌اش پیروز گردد و این برخلاف مقام

---

(1). المیزان، ج 10، ص 104.
(2). هود/ 56.

قوله: «تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ» است که از آن اراده بیان عموم سلطه و احاطه را نموده است. «1»
فی قوله تعالی: «قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ» «2» هم فرموده: مراد از این‌که او بر بیّنه‌ای از سوی پروردگارش می‌باشد، آیه بیّنه است، و آن، نشانه نبوّت و معجزه است که دال بر صدق نبی در دعوی نبوّت است. مراد به این‌که آن، رزقا من اللّه حسنا می‌باشد، این است که خدای تعالی از جانب خودش به او وحی نبوّت اعطا فرمود که مشتمل بر اصول معارف و شرایع است، و معنای آیه چنین است: ای قوم! به من خبر دهید، اگر من فرستاده‌ای از جانب خدا به‌سوی شما باشم و مختص به وحی معارف و شرایع باشم، و مرا به دلیل روشنی که دلالت بر صدق ادعای من باشد، تأیید نموده باشد، پس آیا باز هم من در رأیم سفیهم؟ و آیا آنچه شما را به‌سوی آن دعوت می‌کنم، سفیهانه است؟ و آیا در آن از

جانب من بر شما تحکّم بوده یا سلب آزادی شماست؟، و قوله: «وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ»، «أخالف» را با «إلی» متعدی کرده است تا متضمن معنای تعدّی به آن باشد، مانند: میل و نحو آن، و تقدیر آن، «اخالفکم مائلا الی ما انهاکم عنه او امیل الی ما انهاکم عنه مخالفا لکم» است؛ یعنی با شما مخالفت می‌کنم، درحالی‌که مایل هستم به آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، یا مایلم به آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، درحالی‌که با شما مخالفت می‌کنم، و البتّه، اراده مخالفت با آنان را ندارد و به اندازه قدرت و توانایی، اراده اصلاح دارد، و بر این کار هم اراده پاداش ندارد، پاداش او نیست مگر بر پروردگار عالمیان. قوله: «وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»، در مقام استثنا از استطاعت است، پس شعیب علیه السّلام همین که برای آنان ذکر فرمود که اراده اصلاح جامعه آنان را به وسیله علم نافع و عمل صالح به اندازه آنچه درخور استطاعت است، دارد و

---

(1). المیزان، ج 10، ص 314.
(2). هود/ 88.

برای خودش توانایی و قدرت معلوم است، و برای بنده بالاستقلال و در قبال نفس خودش، استطاعت، بدون افاضه خدای سبحان نیست، سخن را در نقص و قصور با قوله: «وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ»، به اتمام رسانید؛ یعنی البته، آنچه از اراده من به استطاعتم مترشّح می‌شود؛ از تدبیر اجتماعتان و توفیق اسباب بعضی از آنها را با بعضی دیگر تا منتج به سعادت گردد، ترشّح آن به واسطه خدای سبحان بوده که از او هیچ‌کس بی‌نیاز نیست، و هیچ‌کس از احاطه او خارج نیست، و هیچ‌کس از امر او مستقل نیست، پس اوست که به من اعطا نموده آنچه نزد من است از استطاعت، و اوست که از طریق استطاعت من، اسباب را وفق می‌دهد، پس استطاعت من از او بوده و توفیق من به وسیله اوست. شعیب علیه السّلام این حقیقت را بیان نمود و اعتراف کرد به این‌که توفیق او به وسیله خدای تعالی است، و لازمه آن این است که خدای تعالی در تدبیر امورش، وکیل هر چیز است. پس آن، منسوب به خدای تعالی است در تحقّق یافتن آن، و به همین جهت، چون شعیب علیه السّلام ذکر نمود که توفیق او به وسیله خدای تعالی است، در تعقیب آن توکّل و انابه را انشا کرد، پس گفت: «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ.» «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ»، «2» فرموده: این کلمه را یعقوب به

فرزندانش القا نمود هنگامی که آنان آماده و مجهز برای سفر بودند، و معلوم است که بر فرزندانش که آنان یازده نفر به صورت گروه مجتمع و هماهنگ بودند، خوف داشت، نه از این نظر که عزیز مصر آنها را مجتمع در صف واحدی می‌بیند، بلکه بر آنان می‌ترسید که مردم آنان را ببینند و بنابر حسادت، به آنان چشم زخم بزنند، قوله: «وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ»، خالی از دلالت یا اشعار نیست به این‌که آن حضرت علیه السّلام بر آنان خوف داشت. پس مقید نمود کلامش را به آنچه صلاح بود، و آنان را مخاطب قرار داده و فرمود: «وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ

---

(1). المیزان، ج 10، ص 383- 378.

(2). یوسف/ 67.

اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ»، و سپس تعلیل نمود: «إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ.» من به آنچه از سبب به شما امر نمودم، رفع حاجت شما را از خدای سبحان نمی‌کنم، و این اسباب، چیزی را از خدا، بی‌نیاز نکرده و حکمی برای آن بدون خدا نیست، بلکه این اسباب ظاهری زمانی مؤثر است که خدای تعالی به آنها اثر بخشد، و لذا در تعقیب کلامش فرمود: «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ.» این سببی که به شما امر نمودم آن را به کار ببندید، برای دفع آنچه از بلاست که بر شما خوف دارم. با این‌همه، در به کار گرفتن بر دریافت این سبب و سایر اسبابی که در امورم اتخاذ می‌کنم، بر خدای تعالی توکّل نمایم و بر این مسیر، واجب است که هر فرد رشیدی ملاحظه کند که به استقلال خودش، برای اداره امور توانا نیست و اسباب عادی هم به استقلال خودشان بر رساندن به اهدافی که می‌طلبد، توانا نیستند، بلکه بر اوست که در امورش به وکیلی که صلاحیت شأن اوست و تدبیر امر او را به صورت نیکوترین تدبیر می‌نماید، پناه برد، و آن وکیل، خدای سبحان است، درهم شکننده‌ای است که هیچ چیزی غالب بر او نیست، و او مغلوب هیچ چیزی نیست، و آنچه بخواهد، انجام می‌دهد، و به آنچه اراده کند، حکم می‌دهد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ»، «2» فرموده: «مَتابِ»، مصدر میمی برای توبه است، و آن، عبارت از رجوع و بازگشت است، و «کَذلِکَ»، اشاره است به آنچه از سنت جاریه که خدای تعالی در دعوت امم به توحید داشت. پس از آن، به ضلالت انداختن هرکه خواست و هدایت هرکه خواست، بر وفق نظام رجوع به خدای سبحان، ایمان به او (تعالی) و سکون قلب به ذکرش، و عدم رجوع به او. معنای آیه چنین است: و فرستادیم تو را در امتی که

پیش از آن، امت‌هایی درگذشتند، فرستادنی که همانند این سنت جاریه بوده و در امر خود بر وفق این نظام جاری می‌باشد تا این‌که آنچه را بر تو وحی می‌کنیم، بر آنان بخوانی، و بر آنان

(1). المیزان، ج 11، ص 240- 239.
(2). رعد/ 30.

آنچه را که این کتاب متضمن بر آن است، تبلیغ کنی، درحالی‌که آنان کافر به رحمان هستند، البتّه، گفته شده: «بِالرَّحْمنِ» بدون این‌که گفته شود: «بنا» بنابر آنچه اقتضای ظاهر سیاق اشاره بدان دارد؛ به این‌که آنان این وحی را که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر آنان می‌خواند و آن، قرآن بود، رد کردند، و عدم اعتنای آنها به امر او، آنجاست که با حصول نزول قرآن، می‌گفتند: «لَوْ لا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»: چرا بر او آیتی از جانب پروردگارش نازل نشد؟
آنان به رحمت عام الهی که اگر به آن توجّه داشتند و آن را عمل می‌کردند، آن، ضامن سعادت دنیا و آخرت آنان بود، کافر بودند. پس از آن، خدای سبحان امر نمود که قول توحید را بر آنان آشکار و مصرّح گرداند، پس فرمود: «قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ.»: بگو او به تنهایی پروردگار من است بدون شریکی که شما می‌گویید، و برای ربوبیت او نسبت به خودم، او را به تنهایی قیام‌کننده در جمیع امورم گرفته و در نیازهایم به او مراجعه می‌کنم. با این مطلب آشکار می‌شود قوله: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ مَتابِ»، از آثار ربوبیت متفرّع بر آن است، پس «رب»، تنها مالک مدبّر است. بنابراین محصّل معنا این است که: او وکیل من بوده و بازگشت من به‌سوی اوست. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ذلِكُمُ اللَّهُ رَبِّی عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ»، «2» فرموده: سخن از نبی صلّی اللّه علیه و آله حکایت شده و اشاره ذلِكُمُ»، به اقامه دلایل در دو آیه (9 و 10) است بر وجوب اتخاذ ولیّ، و آن، خدای تعالی بوده و لازمه ولایت او، ربوبیت اوست. همین که اقامه براهین نمود بر این‌که او تعالی تنها ولیّ بوده و هیچ ولیّ‌ای غیر او نیست، به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستور داد، اعلام کند او اللّه است و این‌که او را با اعتراف به ربوبیتش که همان مالک بودن بر تدبیر است، ولیّ بگیرد و پس از آن، تصریح نمود که اتخاذ مذکور از آثار آن بوده، و آن، قوله: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ» است، و آن، به این است که ولایت ربوبیت، متعلق به نظام تکوین است به تدبیر امور و تنظیم اسباب و مسببات؛ به گونه‌ای

(1). المیزان، ج 11، ص 395.

(2). شوری/ 10.

که به وسیله آن برای مخلوق مدبّر هم‌چون انسان، معلوم می‌شود که مثلا به چه اندازه و چه مقدار از وجود و بقا برای او هست، و متعلق به نظام تشریع است و آن همان در تدبیر اعمال انسان است با جعل قوانین و احکامی که انسان با تطبیق اعمال خود بر آنها در مسیر زندگی‌اش، آنها را مراعات می‌نماید تا حیاتش با آن به کمال سعادتش بیانجامد، و لازمه اتخاذ خدای تعالی ربا ولیا از جهت تکوین، ارجاع امر تدبیر به او است با انقطاع از اسباب ظاهری و میل به‌سوی او از حیث این‌که او سببی غیر مغلوب است؛ آن چنان‌که هر سببی به‌سوی او منتهی می‌شود، و این همان توکّل است، و از جهت تشریع، رجوع به حکم اوست در هر واقعه‌ای که انسان در مسیر حیات خود به آن روی می‌آورد، و این، همان انابه است، فقوله: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.»؛ یعنی در جمیع امورم به او مراجعه می‌کنم، تصریح به ارجاع امر است به او از لحاظ تکوین و از لحاظ تشریع. «1»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ»، «2» آمده است: اگر آنها از حق روی بگردانند، نگران نباش و بگو، خداوند برای من کافی است؛ چرا که او بر هر چیزی توانا است: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ.» همان خداوندی که هیچ معبودی، به‌جز او نیست، و بنابراین تنها پناهگاه اوست: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ.» آری، من تنها بر چنین معبودی تکیه کرده‌ام، و به او دل بسته‌ام و کارهایم را به او واگذارده‌ام: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، و او پروردگار عرش بزرگ است: «وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.» جایی که عرش و عالم بالا و جهان ماورای طبیعت، با آن همه عظمتی که دارد، در قبضه قدرت او و تحت حمایت و کفالت اوست، چگونه مرا تنها می‌گذارد و در برابر دشمن یاری نمی‌کند؟ مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصور می‌شود؟ «3»

---

(1). المیزان، ج 18، ص 23.

(2). توبه/ 129.

(3). تفسیر نمونه، ج 8، ص 208.

نیز فی قوله تعالی: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ»، «1» فرموده: سرگذشت نوح را بر آنها تلاوت کن، هنگامی که به قومش گفت: ای قوم من! اگر توقفم در میان شما و یادآوری کردن آیات الهی برایتان

سخت و غیر قابل تحمّل است، هر کاری از دستتان ساخته است، انجام دهید، و کوتاهی نکنید: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللَّهِ»؛ چرا که من بر خدا تکیه کرده‌ام و به همین دلیل از غیر او نمی‌ترسم و نمی‌هراسم: «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ» سپس تأکید می‌کند، اکنون که چنین است، فکر خود را جمع کنید و از بت‌های خود دعوت به عمل آورده تا در تصمیم‌گیری به شما کمک کند: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ» [در پاورقی توضیحی این‌چنین آمده است: در این‌که جزای شرط در جمله «إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ» چیست؟ در میان مفسران گفتگو است، و از میان تمام احتمالاتی که ذکر کرده‌اند، دو احتمال نزدیک‌تر به نظر می‌رسد؛ نخست این‌که: «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ»، جزای شرط باشد و جمله «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ»، یک جمله معترضه است که میان شرط و جزا فاصله شده. دوم این‌که: جزا محذوف است و جمله‌های بعد دلالت بر آن دارد و تقدیر چنین است: «فافعلوا ما تریدون؛ فانی متوکّل علی اللّه.» در واقع، جمله «فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ»، از قبیل علتی است که جانشین معلول شده است، و «شُرَكاءَكُمْ» در جمله بعد، اشاره به بت‌هاست و واو قبل از آن، به معنای «مع» است (دقت کنید)]. [و در تفسیر جمله بعد می‌فرماید:] آن‌چنان‌که هیچ‌چیز بر شما مکتوم نماند و غم و اندوهی از این نظر بر خاطر شما نباشد، بلکه با نهایت روشنی تصمیم خود را درباره من بگیرید: «ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً.» «غمه»، از ماده غم به معنای پوشاندن چیزی است، و این‌که به اندوه نیز غم گفته می‌شود، به خاطر آن است که قلب انسان را می‌پوشاند. سپس می‌گوید: اگر می‌توانید، برخیزید و به زندگی من پایان دهید

---

(1). یونس/ 71.

و لحظه‌ای مرا مهلت ندهید: «ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ.» نوح فرستاده بزرگ پروردگار با قاطعیتی که ویژه پیامبران اولو العزم است، در نهایت شجاعت و شهامت با نفرات کم و محدودی که داشت، مقابل دشمنان نیرومند و سرسخت ایستادگی می‌کند و قدرت آنها را به باد مسخره می‌گیرد، و بی‌اعتنایی خویش را به نقشه‌ها و افکار و بت‌های آنها نشان می‌دهد، و به این وسیله، یک ضربه محکم روانی بر افکارشان وارد می‌سازد. با توجّه به این‌که این آیات در مکّه نازل شده، در آن زمانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نیز در شرایطی مشابه نوح زندگی می‌کرد و مؤمنان در اقلیت بودند، قرآن می‌خواهد به پیامبر نیز همین دستور را بدهد که باید به قدرت دشمن اهمیت ندهد، بلکه با قاطعیت و شهامت پیش رود؛

چرا که تکیه‌گاهش خدا است و هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر قدرت او را ندارد. گرچه بعضی مفسران این تعبیر نوح یا شبیه آن را در تاریخ سایر انبیا، یک نوع اعجاز گرفته‌اند؛ چرا که آنها با نبودن امکانات ظاهری، دشمن را تهدید به شکست کرده و از پیروزی نهایی خود، خبر داده‌اند، و این جز از طریق اعجاز امکان‌پذیر نیست؛ ولی به هر حال این یک درس است برای همه رهبران اسلامی که در برابر انبوه دشمنان هرگز نهراسند، بلکه با اتکا و توکّل بر پروردگار و با قاطعیت هرچه بیشتر آنها را به میدان فرا خوانند و قدرتشان را تحقیر کنند که این، عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، «2» ضمن ترجمه و تفسیر آن، به دو نکته به شرح زیر توجّه داده: نخست این‌که «ناصیه» در اصل، به معنای موی پیش سر می‌باشد، و از ماده «نصا» (بر وزن نصر)، به معنای اتصال و پیوستگی آمده است، و اخذ به ناصیه (گرفتن موی پیش سر)، کنایه از تسلّط قهر و غلبه بر چیزی است، و این‌که در جمله بالا خداوند می‌فرماید: هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این‌که ما ناصیه او را می‌گیریم، اشاره به

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 352- 350.
(2). هود/ 56.

قدرت قاهره او بر همه چیز است؛ به گونه‌ای که هیچ موجودی در برابر اراده او هیچ گونه تاب مقاومت ندارد؛ زیرا معمولا هنگامی که موی پیش سر انسان یا حیوانی را محکم بگیرند، قدرت مقاومت از او سلب می‌شود. این تعبیر، برای آن است که مستکبران مغرور، بت‌پرستان ازخودراضی و سلطه‌جویان ستمکار فکر نکنند اگر چند روزی میدان به آنها داده شده است، دلیل بر آن است که می‌توانند در برابر اراده پروردگار، کوچک‌ترین مقاومتی کنند. باشد که آنها به این واقعیت توجّه کنند و از مرکب غرور فرود آیند. دیگر این‌که: جمله «إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، از زیباترین تعبیرات درباره قدرت آمیخته با عدالت پروردگار است؛ چرا که قدرتمندان غالبا زورگو و ظالمند، امّا خداوند با قدرت بی‌انتهایش همواره بر صراط مستقیم عدالت و جاده صاف حکمت، نظم و حساب می‌باشد. این نکته را نیز از نظر نباید دور داشت که سخنان هود علیه السّلام در برابر مشرکان، بیان‌کننده این واقعیت است که هر قدر دشمنان لجوج بر لجاجت خود بیفزایند، رهبر قاطع باید بر استقامت خود بیفزاید. قوم هود او را سخت از بت‌ها ترساندند. او در مقابل، آنها را به نحو شدیدتری از قدرت قاهره

خداوند بیم داد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»، «2»
تفسیر فرموده: امّا شعیب در پاسخ آنها که سخنانش را حمل بر سفاهت و دلیل بر بی‌خردی گرفته بودند، گفت: ای قوم من! (ای گروهی که شما از منید و من هم از شما، و آنچه را برای خود دوست می‌دارم، برای شما هم می‌خواهم)، هرگاه خداوند دلیل روشن، وحی و نبوّت به من داده باشد و علاوه بر این، روزی پاکیزه و مال به قدر نیاز به من ببخشد، آیا در این صورت، صحیح است که من مخالفت فرمان او کنم و یا نسبت به شما قصد و غرضی داشته باشم و خیرخواهتان

____
(1). تفسیر نمونه، ج 9، ص 139- 138.
(2). هود/ 88.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 469
نباشم؟: «قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً.» باید توجّه داشت که جزای جمله شرطیه در آیه فوق، محذوف است و جزا چنین بوده است:
«أ فاعدل مع ذلک عما انا علیه من عبادته و تبلیغ دینه.» شعیب علیه السّلام با این جمله می‌خواهد بگوید، من در این کار تنها انگیزه معنوی، انسانی و تربیتی دارم؛ من حقایقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، و همیشه انسان دشمن چیزی است که نمی‌داند. جالب توجّه این‌که: در این آیات، تعبیر «یا قَوْمِ»؛ ای قوم من، تکرار شده است؛ به خاطر این‌که عواطف آنها را برای پذیرش حق، بسیج کند و به آنها بفهماند که شما از من هستید و من هم از شما، خواه قوم در اینجا به معنای قبیله باشد و طایفه و فامیل، و خواه به معنای گروهی که او در میان آنها زندگی می‌کرد و جزء اجتماع آنها محسوب می‌شد. سپس این پیامبر بزرگ اضافه می‌کند، گمان مبرید که من می‌خواهم شما را از چیزی نهی کنم ولی خودم به سراغ آن بروم: «وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ.» به شما بگویم کم‌فروشی نکنید و تقلب و غش در معامله روا مدارید، امّا خودم با انجام این اعمال، ثروتی بیندوزم، و یا شما را از پرستش بت‌ها منع کنم، امّا خودم در برابر آنها سر تعظیم فرود آورم. نه، هرگز چنین نیست. از این جمله، چنین برمی‌آید که آنها شعیب را متهم می‌کردند که او قصد سودجویی برای شخص خودش را دارد، و لذا صریحا این موضوع را نفی می‌کند. سرانجام به آنها می‌گوید: من یک هدف بیشتر ندارم و آن، اصلاح شما و جامعه شماست تا آنجا که در قدرت دارم: «إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ.» این همان هدفی است که

تمام پيامبران آن راَ تعقَيبَ مى‌كردند: اصلاح عقيده، اصلاح اخلاق، اصلاح عمل و اصلاح روابط و نظامات اجتماعى، و براى رسيدن به اين هدف، تنها از خدا توفيق مى‌طلبم: «وَ ما تَوْفِيقِی إِلَّا بِاللَّهِ» به همين دليل براى انجام رسالت خود، و رسيدن به اين هدف بزرگ، تنها بر او تكيه مى‌كنم و در همه چيز به او بازمى‌گردم:
«عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ.» براى حلّ مشكلات با تكيه بر يارى او، تلاش مى‌كنم و براى تحمّل شدايد اين راه، به او بازمى‌گردم. «1»

---

(1). تفسير نمونه، ج 9، ص 209- 208.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 470

نيز فى قوله تعالى: «وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِی عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ»، «1» چنين تفسير فرموده: سرانجام برادران يوسف پس از جلب موافقت پدر، برادر كوچک را با خود همراه كردند و براى دوّمين بار آماده حركت به‌سوى مصر شدند. در اينجا، پدر نصيحت و سفارشى به آنها كرد: فرزندانم! شما از يک در وارد نشويد، بلكه از درهاى مختلف وارد شويد: «وَ قالَ يا بَنِيَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ»، و اضافه كرد: من با اين دستور نمى‌توانم حادثه‌اى را كه از سوى خدا حتمى است، از شما برطرف سازم: «وَ ما أُغْنِی عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ»، ولى يک سلسله حوادث و پيشامدهاى ناگوار است كه قابل اجتناب مى‌باشد و حكم حتمى الهى درباره آن صادر نشده، هدف من آن است كه آنها از شما برطرف گردد، و اين، امكان‌پذير است، و در پايان گفت: حكم و فرمان، مخصوص خدا است: «إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ.» بر خدا توكّل كردم: «عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ»، و همه متوكّلان بايد بر او توكّل كنند، و از او استمداد بجويند و كار خود را به او واگذارند: «وَ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ.» بدون شک پايتخت مصر مانند هر شهر ديگر، ديوار و برج و بارو داشت و دروازه‌هاى متعدّد، امّا اين‌كه چرا يعقوب سفارش كرد، فرزندانش از يک دروازه وارد نشوند، بلكه تقسيم به گروه‌هايى شوند و هر گروهى از يک دروازه وارد شود؟ دليل آن در آيه فوق ذكر نشده. گروهى از مفسران گفته‌اند:
علت آن دستور، اين بوده كه برادران يوسف هم از جمال كافى بهره‌مند بودند (گرچه يوسف نبودند، ولى بالاخره برادر يوسف بودند) و هم قامت‌هاى رشيد داشتند، و پدر نگران بود كه جمعيت يازده نفرى كه قيافه‌هاى آنها نشان مى‌داد از يک كشور ديگر به مصر آمده‌اند، توجّه مردم را به خود جلب كند. او نمى‌خواست از اين راه چشم‌زخمى به آنها برسد، و به دنبال اين تفسير، بحث مفصلى در ميان مفسران در زمينه تاثير چشم

زدن درگرفته و شواهدی از روایات و تاریخ برای آن ذکر کرده‌اند که به خواست خدا در

(1). یوسف/ 67.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 471
ذیل آیه «وَ إِنْ یَکادُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَیُزْلِقُونَکَ بِأَبْصارِهِمْ» (آیه 51 سوره ن و القلم)، از آن، بحث خواهیم کرد، و ثابت خواهیم نمود که قسمتی از این موضوع، حق است، و از نظر علمی نیز به وسیله سیاله مغناطیسی مخصوصی که از چشم بیرون می‌پرد، قابل توجیه می‌باشد، هرچند عوام الناس آن را با مقدار زیادی از خرافات آمیخته‌اند. علت دیگری که برای این دستور یعقوب علیه السّلام ذکر شده، این است که ممکن بود وارد شدن دست‌جمعی آنها به یک دروازه مصر و حرکت گروهی آنان، قیافه‌های جذاب و اندام درشت، حسد حسودان را برانگیزد و نسبت به آنها نزد دستگاه حکومت سعایت کنند و آنها را به عنوان جمعیت بیگانه که قصد خرابکاری دارند، مورد سوءظن قرار دهند.
لذا پدر به آنها دستور داد که از دروازه‌های مختلف وارد شوند تا جلب توجّه نکنند.
بعضی از مفسران (مراد عالم و خطیب بزرگوار مرحوم اشراقی قدّس سرّه است)، یک تفسیر ذوقی نیز برای آیه فوق گفته‌اند و آن، این‌که یعقوب می‌خواست یک دستور مهم اجتماعی به عنوان بدرقه راه، به فرزندان بدهد، و آن، این‌که: گمشده خود را از یک در نجویند، بلکه از هر دری وارد شوند؛ چرا که بسیار می‌شود انسان برای رسیدن به یک هدف، گاه تنها یک راه را انتخاب می‌کند و هنگامی که به بن‌بست کشید، مأیوس شده، به کنار می‌رود، امّا اگر به این حقیقت توجّه داشته باشد که گمشده‌ها معمولا یک راه ندارند و از طرق مختلف به جستجوی آن برخیزد، غالبا پیروز می‌شود. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ»، «2» زیر عنوان: «هر کار کنی، این لجوجان ایمان نمی‌آورند»، چنین تفسیر کرده است که: بار دیگر در این آیات به بحث نبوّت بازمی‌گردیم. آیا فوق، قسمت دیگری از گفتگوهای مشرکان و پاسخ آنها را در زمینه نبوّت بازگو می‌کند. نخست می‌گوید:
همان گونه که پیامبران پیشین را برای هدایت اقوام گذشته فرستادیم، تو را نیز به میان

(1). تفسیر نمونه، ج 10، ص 31- 29.

(2). رعد/ 30.

امتی فرستادیم که قبل از آنها امت‌های دیگری آمدند و رفتند: «کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ»، و هدف این بود که آنچه را بر تو وحی کرده‌ایم، بر آنها بخوانی:

«لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ»، درحالی‌که آنها به «رحمان» کفر می‌ورزند (به خداوندی که رحمتش همگان را دربر گرفته و فیض گسترده و عامش کافر و مؤمن، و گبر و ترسا را شامل شده است): «وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ.» بگو، اگر نمی‌دانید رحمان، آن، خداوندی که فیض و رحمتش عام است، پروردگار من است: «قُلْ هُوَ رَبِّی.» هیچ معبودی جز او نیست. من بر او توکّل کردم، و بازگشتم به‌سوی اوست: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ.»

و زیر عنوان: «چرا روی کلمه رحمان تکیه شده است»، به شرح زیر تفسیر فرموده:

آیات فوق و شأن نزولی که درباره آن ذکر شده، نشان می‌دهد که کفار قریش توصیف خداوند را به رحمان نمی‌پسندیدند، و چون چنین چیزی در میان آنها معمول نبود، آن را به باد استهزا گرفتند، درحالی‌که آیات فوق تأکید و اصرار بر آن دارد؛ چرا که لطف خاصی در این کلمه نهفته است؛ زیرا می‌دانیم صفت رحمانیت خداوند، اشاره به لطف عام اوست که دوست و دشمن را فرامی‌گیرد و مؤمن و کافر مشمول آن است، در برابر صفت رحیمیت که اشاره به رحمت خاصّ ایزدی در مورد بندگان صالح و مؤمنان است؛ یعنی شما چگونه به خدایی که منبع لطف و کرم است و حتّی دشمنان خویش را مشمول لطف و رحمتش قرار می‌دهد، ایمان نمی‌آورید؟ این نهایت نادانی شما است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَحُکْمُهُ إِلَی اللَّهِ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبِّی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ»، «2» تفسیر فرموده: در هر چیز اختلاف کنید، داوری و حکمش با خدا است، و تنها اوست که می‌تواند به اختلافات شما پایان دهد: «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَحُکْمُهُ إِلَی اللَّهِ.» آری، یکی از شؤون ولایت، آن است که بتواند به اختلافات کسانی که تحت ولایت او هستند، با داوری صحیح پایان دهد. آیا بت‌ها و شیاطینی که

---

(1). تفسیر نمونه، ج 10، ص 224- 220.

(2). شوری/ 10.

معبود واقع شده‌اند، توانایی بر چنین کاری دارند؟ یا این کار مخصوص خداوندی است که هم حکیم و آگاه به طرق حلّ هرگونه اختلاف است، و

هم قادر است حکم و داوری خود را اجرا کند. پس خداوند عزیز و حکیم، باید حاکم باشد نه غیر او. گرچه بعضی از مفسران خواسته‌اند، مفهوم «مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ»، را محدود به اختلاف در تأویل آیات متشابه یا فقط مخاصمات و اختلافات حقوقی بدانند، ولی مفهوم آیه، گسترده است و هرگونه اختلافی، چه در معارف الهی و عقاید، و چه در احکام تشریعی، و چه در مسایل حقوقی و قضایی و یا غیر آن، در میان انسان‌ها روی دهد، به حکم آنکه معلوماتشان محدود و ناچیز است، باید از چشمه فیض علم حق و از طریق وحی برطرف گردد. بعد از ذکر این دلایل مختلف بر انحصار مقام ولایت در ذات پاک خداوند، از قول پیامبرش می‌گوید: این است خداوند، پروردگار من، با این اوصاف کمالیه: «ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبِّی.»

درباره جمله مذکور، اولا: در پاورقی چنین گفته: در آغاز این جمله، کلمه «قل» مقدر است؛ بنابراین، تنها این جمله و ما بعد آن است که از زبان پیامبر ادا می‌شود، اما جمله «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ»، ادامه بیانات پروردگار است و آنها که غیر این را انتخاب کرده‌اند، ظاهرا راه درستی را نپیموده‌اند، و ثانیا به نقل از تفسیر المیزان، ج 18، ص 23، چنین می‌فرماید که: قابل توجه این‌که جمله «ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبِّی»، اشاره به ربوبیت مطلقه خداوند؛ یعنی مالکیت توأم با تدبیر، می‌کند و می‌دانیم ربوبیت دارای دو شاخه است؛ شاخه تکوینی که به اداره نظام آفرینش بازمی‌گردد، و شاخه تشریعی که بیانگر احکام و وضع قوانین و ارشاد و مردم وسیله سفیران الهی است، و بر این اساس، به دنبال آن، دو مسأله «توکّل» و «انابه» مطرح شده است که اوّلی، واگذاری امور خویش در نظام تکوین به خداست، و دوّمی، بازگشت در امور تشریعی به اوست. به همین دلیل من او را ولیّ و یاور خود برگزیده‌ام؛ بر او توکّل کردم و به‌سوی او در مشکلات و گرفتاری‌ها و لغزش‌ها بازمی‌گردم: «عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ.» «1»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 20، ص 365- 364.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 474

4. توکّل در تفاسیر روایی

مرحوم سید هاشم بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان، زیر عنوان: «باب معنی التوکّل»، حدیثی را به روایت ابن بابویه، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در صفحه 493 نقل نموده است. اصل این حدیث و ترجمه آن در فصل تفویض این کتاب در حدیث شماره 5 آورده شده است. در بخشی از آن درباره معنای توکّل بر خدای آمده است: «فقلت: و ما التوکّل علی اللّه؟ فقال: العلم ان المخلوق لا یضر و لا ینفع و لا یعطی و لا یمنع و استعمال الیأس من الخلق. فاذا کان العبد کذلک، لا یعمل لاحد سوی اللّه و لم یرج و لم یخف سوی اللّه، و لم یطمع فی احد سوی اللّه، فهذا التّوکّل.»:

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: گفتم: توکّل بر خدای تعالی چیست؟ جبرئیل علیه السّلام گفت: علم به این‌که مخلوق نه ضرر و نه نفعی، و نه بخشش و نه ممانعتی، نمی‌تواند داشته باشد و ناامیدی و یأس از خلق. پس چون بنده‌ای این‌چنین باشد، برای احدی به‌جز خدای تعالی کار نمی‌کند، و از کسی به‌جز خدای تعالی امید و ترسی ندارد، و از احدی به‌جز خدای تعالی توقّع بی‌حد و حرص در خواهش ندارد. پس این است توکّل بر خدای تعالی.

5. تدبّر در آیات توکّل

اشاره

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1»

در بررسی لغوی و تفسیری دانستیم که توکّل به خدا، معنا و مفهومش عبارت است از: اعتماد و اطمینان داشتن به خدای تعالی و امور خود را به او واگذاردن به عنوان سبب حقیقی با عنایت به این‌که برای وصول به خواسته، به عنوان سبب ظاهری، باید تلاش و کوشش نماید، و به عبارت دیگر، توکّل به خدا، دارای روحی است و جسمی؛ روح آن، واگذاردن امور به خدای تعالی است، و جسم آن، تلاش و کوشش فرد می‌باشد برای انجام خواسته. لذا خواسته در نفس ظهور کرده و جسم در وصول به آن تلاش می‌نماید، امّا آن ظهور و این تلاش، از امیدواری و اعتماد به خدا و تفویض امر به

---

(1). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 475

خدای متعال، قوت و نیرو می‌گیرد. حال برای بررسی اشخاصی که متوکّلین به خدای تعالی هستند، با استعانت از امدادها و الطاف خاصّ خدای سبحان در آیات توکّل به تدبّر می‌پردازیم.

پیامبران الهی و مؤمنین در امورشان به خدای تعالی توکّل می‌کنند

الف- پیامبران الهی در امورشان به خدای تعالی توکّل می‌کنند

1. الف- پیامبر اسلام حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله در برابر اعراض کافران

از پذیرش نبوت او و از قبول دعوتش، به خدای تعالی توکّل می‌کند: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ.» «1»

2. الف- حضرت نوح علیه السّلام قوم خودش را دعوت به توحید اللّه می‌کرد.

این دعوت برای آن کافران گران بود؛ زیرا هم او را تکذیب می‌کردند و هم دعوتش را اجابت نمی‌نمودند. در مقابل جمعیت انبوه آن کافران که او را به کشتن هم تهدید می‌کردند، نوح علیه السّلام به خدای تعالی توکّل می‌کند: «وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ.» «2»

3. الف- حضرت هود علیه السّلام در بیزاری جستن از الهه‌های مشرکان

و دعوت آنان به کید و حیله‌ای که می‌توانند علیه او انجام دهند، به خدای تعالی که پروردگار عالمیان است و قدرت قاهره او، بر هر چیزی احاطه دارد، و بر راه حق و عدل است، توکّل می‌کند:
«إِنْ نَقُولُ إِلَّا اعْتَراکَ بَعْضُ آلِهَتِنا بِسُوءٍ قالَ إِنِّی أُشْهِدُ اللَّهَ وَ اشْهَدُوا أَنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تُشْرِکُونَ. مِنْ دُونِهِ فَکِیدُونِی جَمِیعاً ثُمَّ لا تُنْظِرُونِ. إِنِّی تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ رَبِّی وَ رَبِّکُمْ ما مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ؛ بِناصِیَتِها إِنَّ رَبِّی عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.» «3»

---

(1). توبه/ 129.
(2). یونس/ 71.
(3). هود/ 56- 54.

4. الف- [علت توفیق حضرت شعیب در اوامر و نواهی الهی

حضرت شعیب علیه السّلام توفیق خود را در اطاعت از اوامر و نواهی الهی از جانب خدای متعال دانسته و به همین سبب، با رضایت به تدبیر الهی، برای موفقیت امر خود در اصلاح دین و دنیای قومش و برای تحمّل اتهامات و تنش‌های روحی‌ای که قومش به او وارد می‌کردند، به خدای تعالی توکّل می‌کند: «قالَ یا قَوْمِ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کُنْتُ عَلی بَیِّنَةٍ مِنْ رَبِّی وَ رَزَقَنِی مِنْهُ رِزْقاً حَسَناً وَ ما أُرِیدُ أَنْ أُخالِفَکُمْ إِلی ما أَنْهاکُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِیدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ.» «1»

5. الف- [علت رفع حوادث از فرزندان حضرت یعقوب علیه السلام

حضرت یعقوب علیه السّلام هر چیزی را درباره فرزندانش، نیازمند به خدای تعالی دیده و رفع حوادث و هرگونه پیشامدی را در مورد آنان، منحصر به اقتضای حکم الهی می‌داند، و به همین سبب، امورش را به خدای تعالی واگذار کرده و بر او توکّل می‌نماید:

«وَ قالَ یا بَنِیَّ لا تَدْخُلُوا مِنْ بابٍ واحِدٍ وَ ادْخُلُوا مِنْ أَبْوابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ ما أُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ إِنِ الْحُکْمُ إِلّٰا لِلّٰهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ.» «2»

6. الف- [سخن حق تعالی در مورد کسانی که نسبت به گستردگی رحمتش کافرند خطاب به پیامبر اسلام

خدای تعالی: به پیامبرش، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، امر فرموده: به آنان که به نام مبارک رحمان، یکی از اسمای مبارک اللّه که گستردگی رحمت و لطف عامش فراگیر است، کافرند، بگوید: او پروردگار و تدبیرکننده امر من است. هیچ الهی و معبودی سوای او نیست. در تدبیرش، به او اعتماد دارم، و امورم را به او واگذار نموده و بر او توکّل می‌کنم، و بازگشت و پشیمانی بر خطاهای گذشته با عزم در ترک بازگشت به مثل آنها، به‌سوی اوست: «کَذلِکَ أَرْسَلْناکَ فِی أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ لِتَتْلُوَا عَلَیْهِمُ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ هُمْ یَکْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ مَتابِ.» «3»

7. الف- [توکل به خدا در اموری که حکم آن را نمیدانید از زبان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

پیامبر اسلام حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: و آنچه از امور دین و دنیایتان، در آن اختلاف نمودید، حکم آن را به خدای تعالی واگذار کنید. آن خدای تعالی، «اللّه»، پروردگار من و تدبیرکننده امر من است. به او اعتماد و اطمینان داشته، بر او توکّل

---

(1). هود/ 88.

(2). یوسف/ 67.

(3). رعد/ 30.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 477

می‌نمایم و در امورم به‌سوی او برگشت می‌کنم: «وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِیهِ مِنْ شَیْءٍ فَحُکْمُهُ إِلَی اللَّهِ ذلِکُمُ اللَّهُ رَبِّی عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ.» «1»

ب- مؤمنین در امورشان به خدای تعالی توکّل می‌کنند

اشاره

خدای تعالی به مؤمنان یاری و نصرت می‌دهد، و بر مؤمنان ولایت دارد، و شیطان، مؤمنان را محزون و غمگین می‌کند. پس باید مؤمنان بر خدای تعالی توکّل نمایند.
شیطان بر مؤمنانی که بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، تسلّطی ندارد، و آنچه نزد خدای تعالی بهتر و پاینده‌تر است، برای مؤمنانی است که بر پروردگارشان توکّل می‌کنند، و اصولا شرط مؤمن بودن، توکّل نمودن بر خدای تعالی است:

1. ب- اگر خدای تعالی شما را یاری کند، هیچ‌کس غلبه‌ای بر شما نخواهد داشت،

و اگر از نصرت نمودن به شما، دست بردارد، چه کسی بعد از خدای تعالی شما را نصرت و یاری می‌کند؟ پس مؤمنان، باید بر خدای تعالی توکّل کنند: «إِنْ یَنْصُرْکُمُ اللَّهُ فَلا غالِبَ لَکُمْ وَ إِنْ یَخْذُلْکُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِی یَنْصُرُکُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.» «2»

2. ب- او خدای تعالی مولای ماست و بر ما ولایت دارد،

و باید مؤمنان بر خدای تعالی توکّل کنند، و خدای تعالی بر مؤمنین ولایت دارد و آنان را از تاریکی‌ها خارج، و به‌سوی نور هدایت می‌کند: «هُوَ مَوْلانا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»، «3» «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ.» «4»

3. ب- البتّه، نجوا کردن و سخنان در گوشی گفتن، از ناحیه شیطان است.

برای این‌که مؤمنان را محزون و غمگین گرداند، اما بدون اذن خدای تعالی، به آنان ضرری نمی‌رسد. پس مؤمنان باید بر خدای متعال توکّل نمایند: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ لِیَحْزُنَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَیْسَ بِضارِّهِمْ شَیْئاً إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.» «5»

4. ب- مسلما، شيطان بر مؤمنانى كه بر پروردگارشان توكّل مى‌كنند، سلطه‌اى ندارد:

---

(1). شورى/ 10.
(2). آل عمران/ 160.
(3). توبه/ 51.
(4). بقره/ 257.
(5). مجادله/ 10.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج 1، ص: 478

«فَإِذا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجِيمِ. إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.» «1»

5. ب- و آنچه نزد خدای تعالی بهتر و پایدارتر است،

برای کسانی است که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.» «2»

6. ب- و اگر مؤمن بودید، بر خدای تعالی توکّل می‌کردید:

«وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.» «3»

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب توکّل» سخنانی به اقتصار از مولی الموحدین، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السّلام بیان شده که در اینجا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:
1. «التّوکّل من قوّة الیقین»: توکّل بر خدا از قوّت یقین است.
2. «التّوکّل التّبرّی من الحول و القوّة و انتظار ما یأتی به القدر.»: توکّل بیزاری جستن از حول و قوه، و چشم به راه بودن آن چیزی است که تقدیر الهی به ارمغان آورد.
3. «اصل قوّة القلب، التّوکّل علی اللّه.»: اساس قوّت قلب، توکّل بر خدای عزّ و جلّ است.
4. «إنّ حسن التّوکّل لمن صدق الإیمان.»: البتّه، خوبی توکّل، برخاسته از صدق و راستی یقین داشتن است.
5. «التّوکّل خیر عماد.»: توکّل و اعتماد به خدا، بهترین ستون است.
6. «التّوکّل حصن الحکمة.»: توکّل، دیوار حکمت است.
7. «التّوکّل بضاعة.»: توکّل بر خدا سرمایه است.
8. «التّوکّل أفضل عمل.»: توکّل و واگذار کردن امور به خدا و بر او اعتماد نمودن، برترین عمل است.

---

(1). نحل/ 99- 98.
(2). شوری/ 36.
(3). مائده/ 23.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 479
9. «بحسن التّوکّل یستدّل علی حسن الإیقان.»: به خوب توکّل داشتن، بر خوب یقین داشتن استدلال می‌شود.
10. «توکّل علی اللّه سبحانه؛ فانّه قد تکفّل بکفایة المتوکّلین علیه.»: بر خدای سبحان توکّل و اعتماد کن که البتّه او، متکفّل کارگزاری کسانی است که بر او توکّل می‌کنند.
11. «فی التّوکّل حقیقة الإیقان.»: در توکّل و اعتماد به خدای عزّ و جلّ، حقیقت یقین داشتن است.
12. «من توکّل، کفی.»: هرکسی بر خدای عزّ و جلّ توکّل و اعتماد کند، به کفایت رسد.
13. «من توکّل علی اللّه، کفاه.»: هرکه بر خدای تعالی توکّل نماید، خداوند او را کفایت کند.
14. «لا تجعلنّ لنفسک توکّلا الّا علی اللّه، و لا یکن لک رجاء إلّا اللّه.»: هرگز

برای نفس خود، توکّلی قرار مده مگر بر خدا، و برای تو امیدی به‌جز خدا نباشد.
15. «لیس لمتوکّل عناء.»: برای توکّل‌کننده به خدا رنجی نیست (زیرا کارهایش را به خدا واگذار می‌کند).
16. «من توکّل علی اللّه، غنی عن عباده.»: هرکه بر خدا توکّل نماید، از بندگانش بی‌نیاز خواهد بود.
17. «من توکّل علی اللّه کفی و استغنی.»: هرکه بر خدا توکّل نماید، کفایت شده و بی‌نیاز گردد.
18. «من توکّل علی اللّه، تسهّلت له الصّعاب.»: هرکه بر خدا توکّل نماید، سختی‌ها برایش سهل و آسان گردد.
19. «حسن توکّل العبد علی اللّه، علی قدر ثقته به.»: خوبی توکّل بنده بر خدای تعالی، به اندازه اعتمادش به او تعالی است.
20. «من توکّل علی اللّه، ذلّت له الصّعاب، و تسهّلت له الأسباب و تبوّء الخفض و الکرامة.»:
هرکه بر خدا توکّل کند، مشکلات و سختی‌ها برای او ملایم گردد و اسباب برایش سهل و آسان شود و در وسعت و کرامت فرود آید.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 480
پروردگارا! با علم به این‌که توکّل، قطع امید از خلق و یأس از آنان و امید و اعتماد به توست، ما بر تو توکّل می‌کنیم و توفیق‌مان را در سعادت دنیا و حسن عاقبت و آمرزش امر آخرت، از تو می‌خواهیم که: «و ما توفیقی إلّا باللّه علیه توکّلت و إلیه أنیب.»
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 481

فصل شانزدهم حسنه

اشاره

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 519
کلمه حسنه با همین لفظ 28 مرتبه، در 27 آیه و در 15 سوره قرآن، ذکر شده است. از این 27 آیه، 14 آیه آن، مدنی، و 13 آیه دیگر، مکّی است، و ما در اینجا 15 آیه آن را از 15 سوره قرآن که 9 آیه آن مدنی، و 6 آیه دیگرش مکّی است، مورد بررسی قرار می‌دهیم. لذا بنابر روش معمول در این تحقیق، پس از تنظیم آیات حسنه به ترتیب مصحفی آن، با استفاده از منابع لغت و تفاسیر، آن را از لحاظ لغوی و تفسیری مورد تحقیق قرار می‌دهیم، و سرانجام هم با استمداد از فیوضات خدای متعال به تدبّر در آیات آن می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات حسنه به ترتیب مصحفی آن

1. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ. «1»
2. إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ. «2»

---

(1). بقره/ 201: مدنی.
(2). آل عمران/ 120: مدنی.

3. إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً. «1»
4. مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ. «2»
5. ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا يَشْعُرُونَ. «3»
6. إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ. «4»
7. وَ يَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِيدُ الْعِقابِ. «5»
8. وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا خَيْراً لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ. «6»
9. قالَ يا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. «7»
10. أُولئِکَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ. «8»
11. لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً. «9»
12. قُلْ يا عِبادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ. «10»

---

(1). نساء/ 40: مدنی.
(2). انعام/ 160: مکی.
(3). اعراف/ 95: مکی.
(4). توبه/ 50: مدنی.

(5). رعد/ 6: مدنی.
(6). نحل/ 30: مکی.
(7). نمل/ 46: مدنی.
(8). قصص/ 54: مکی.
(9). احزاب/ 21: مدنی.
(10). زمر/ 10: مکی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 483

13. وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ. «1»

14. ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ. «2»

15. قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْ‌ءٍ رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ. «3»

2. در معنای حسنه

راغب در مفردات فرموده: حسن، عبارت از هر چیز مسرت‌بخشی است که مورد رغبت باشد، و آن بر سه وجه است، یا از جهت عقل، پسندیده است، و یا از جهت هوای نفس، مورد پسند است، و یا از جهت حس، شایان توجّه است. حسنه، به هر نعمتی که اعطایش به انسان در نفس، بدن و احوال، شادی می‌آفرینند، تعبیر می‌شود، و سیئه، متضادّ آن است، و هر دو؛ یعنی حسنه و سیئه، از الفاظ مشترک هستند، مثل:
حیوان که بین انواع مختلف هم‌چون: اسب، انسان و غیره استعمال می‌شود، پس قوله تعالی: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هٰذِهِ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ»، حسنه در آن، به معنای خیر، برکت، پیروزی و وسعت و فراخی است، و قوله تعالی: «ما أَصابَکَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ»، حسنه در اینجا، به معنای پاداش نیکوست، و تفاوت بین حسن، حسنه و حسنی، این است که حسن در مورد امور ظاهر و حادث گفته می‌شود، و حسنه وقتی برای وصف آید، در

(1). فصلّت/ 34: مکی.
(2). شوری/ 23: مکی.
(3). ممتحنه/ 4: مدنی.

امور ظاهری و حادث گفته می‌شود، امّا چون اسم باشد، عرفا برای امور حادث بیان می‌شود، و حسنی صرفا در امور حادث گفته می‌شود، و حسن در عرف عام، بیشتر در چیزهایی گفته می‌شود که از لحاظ دیدن مورد پسند است، و در قرآن کریم حسن غالبا در معنای مورد پسند بودن از جهت بینش و بصیرت ذکر شده، نحو قوله تعالی: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، «أحسنه»، یعنی آنکه به دور از شبهه است؛ همچنان که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اذا شککت فی شی‌ء، فدع»، و «و قولوا للنّاس حسنا»؛ یعنی کلمه‌ای مورد پسند. «1»
فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله تعالی: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْيا حَسَنَةً»، فرموده: حسنه در اینجا، به معنای صدق آمده، و روایت است که در آن، وسعت در رزق است، «وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، و حسنه در اینجا به معنای خشنودی و رضایت خدای متعال در بهشت است، و فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ»، و حسنه در اینجا به معنای غنیمت است، و فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِی النَّارِ»، در معنای آن، از علی علیه السّلام

روایت شده که فرمود:
حسنه، دوستی ما اهل بیت است، و سیئه، دشمنی نسبت به ما است. این روایت را روایتی که جابر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌کند، تأیید می‌نماید: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: «یا علی! لو ان امتی صاموا حتی صاروا کالاوتاد و صلوا حتی صاروا کالحنایا، ثم ابغضوک، لاکبهم اللّه علی منخرهم فی النار.»؛ یعنی ای علی! اگر امتم آن‌قدر روزه بدارند که هم‌چون میخ نحیف و لاغر گردند، و آن‌قدر نماز بخوانند که هم‌چون کمان، خمیده شوند، امّا با تو دشمن باشند، مسلما خدای تعالی آنان را بر بینی‌های‌شان در آتش جهنم واژگون می‌کند. «2»
در مقدمه مرآة الانوار و مشکوة الاسرار درباره احسان، محسن، حسن، حسنه، و حسنی و آنچه این معنا را فایده دهد، نظیر: «الذین احسنوا» و نحو آن، فرموده: حسن با ضم، به

---

(1). مفردات راغب، ص 118- 117.
(2). مجمع البحرین، ص 503.

معنای زین در مقابل شین است؛ یعنی خوب و نیکو در مقابل بد و زشت، و حسن، بر هر چیزی اطلاق می‌گردد. «1»
در فرهنگ لغات فرموده: حسن و حسن، حسنا؛ یعنی زیبا شد، و حسن؛ یعنی زیبا؛ جمع آن، حسان است، و مؤنث آن حسنه و حسناء، و جمع آن حسنات و حسان می‌باشد، و محاسنه؛ یعنی مسابقه در زیبایی، ملاطفت و خوش‌رفتاری، و احسن؛ یعنی کار نیکو کرد، نیکی و احسان نمود، چیز زیبا نمود، علم یا هنر را خوب آموخت، و حسن؛ یعنی زیبایی، ضد قبح، و جمع آن، محاسن است، محاسن، اعضای نیک بدن را نیز گویند، و حسن؛ یعنی خوب، نیکو و صاحب جمال، استخوان نزدیک آرنج، و حسنه؛ یعنی کار نیک و پسندیده، و جمع آن، حسنات است، و حسنی؛ یعنی توجّه به خدا، نقیض سوئی، عاقبت نیک و پسندیده، پیروزی و شهادت، و جمع آن، حسنیات، حسن است، و اسمای حسنی، نام‌های خداوند است که 99 اسم است. حسنیان؛ یعنی پیروزی و شهادت، و محسان؛ یعنی شخص بسیار نیکوکار، و تحاسین؛ یعنی چیزهای نیک و پسندیده. «2»
در فرهنگ عمید فرموده: حسن (به ضمّ حاء و سکون سین)؛ یعنی خوبی، نیکویی، زیبایی، جمع آن، محاسن است، و حسن (به فتح حاء و سین)؛ یعنی خوب، نیکو، جمیل، و حسان (به کسر حاء)، جمع آن است، و حسنی (حسناء) (به ضمّ حاء و سکون سین)؛ یعنی خوب‌تر، نیکوتر، و نیز به معنای خوبی و عاقبت خوب. اسماء الحسنی، نام‌های خداوند که 99 اسم است، و حسناء (به فتح حاء و سکون سین)، مؤنث حسن؛ زن خوب‌رو؛ حسان، جمع

آن است، و حسنات (به فتح حاء و سين)، جمع حسنه، و حسنه (به فتح حاء، سين و نون)؛ يعنى كار نيك و پسنديده، و نيكويى، حسنات، جمع آن است. «3»

---

(1). مقدمه برهان، ص 90.
(2). ملخّص المنجد و منتهى الأرب، ص 125.
(3). فرهنگ عميد، ص 502.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 486

3. حسنه در تفاسير

شيخ طايفه، على بن حسن طوسى رحمه اللّه در تفسيرش فى قوله تعالى: «فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، «1» فرموده: و آن حسنه‌ای را كه سؤال كردند، در معنای آن دو قول است:
يكى قول قتاده و جبایی و اكثر مفسرين، و آن، عبارت است از: نعمت‌هاى دنيا و نعمت‌هاى آخرت، و ديگرى قول حسن است، و آن، عبادت در دنيا، و بهشت در آخرت است. نعمت خداى تعالى حسنه ناميده شده است؛ زيرا آن از چيزهايى است كه حكمت آن را فرامى‌خواند، و گفته‌اند طاعت و عبادت حسنه است؛ زيرا آن از چيزهايى است كه عقل آن را فرامى‌خواند. «2»
نيز فى قوله تعالى: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها»، «3» فرمود:
مراد از حسنه در اينجا، آن نعمت‌هاى خداست كه در الفت بين آنان و در پيروزى آنان به واسطه اجتماع كلمه متجلى است، و مراد از سيئه، بلا و مصيبت‌هايى است كه دشمن به آنان وارد نموده، و آن به واسطه اختلاف كلمه است، و نيز به سبب چيزهايى است كه به تفرقه منجر مى‌گردد. «4»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً»، «5» فرموده: «و ان تک زنة الذرة الحسنة»؛ يعنى اگر به مقدار يک ذرّه حسنه باشد، يا حسنه‌اى براى او انجام داده باشد، آن را مضاعف مى‌گرداند و از قبل آن، اجر عظيمى اعطا مى‌شود. «6»
همين‌طور فى قوله تعالى: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»، «7» فرموده: و اكثر مفسرين گفته‌اند: سيئه مذكور در اين آيه، شرک، و حسنه مذكور، توحيد و اظهار شهادتين است. «8»

---

(1). بقره/ 201.
(2). تبيان، ج 2، ص 172.
(3). آل عمران/ 120.
(4). تبيان، ج 2، ص 575.
(5). نساء/ 40.
(6). تبيان، ج 3، ص 199.
(7). انعام/ 160.
(8). تبيان، ج 4، ص 332.

فی قوله تعالی: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ»، «1» فرموده: مراد از سیئه و حسنه در اینجا، شدّت و سختی در زندگی، و وسعت روزی و گشایش در حیات است؛ بدین معنا که مراد از سیئه، آن چیزی است که صاحبش را اندوهگین و ناخوش می‌نماید، و مراد از حسنه، آن چیزی است که اثرش را بر صاحبش خوشایند و نیکو می‌سازد. «2»
نیز فی قوله تعالی: «إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ»، «3» فرموده: این خطاب از جانب خدای تعالی به پیامبرش است به این‌که هر زمان که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنین حسنه‌ای می‌رسید؛ یعنی نعمتی از جانب خدای تعالی در پیروزی بر دشمنان و در به دست آمدن غنیمت بر آنان متجلّی می‌شد، منافقان را اندوهگین و محزون می‌ساخت. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»، «5» فرموده: «سیئه»، خوی و طینتی است که نفس را اندوهگین و محزون می‌کند، «حسنه»، خوی و طینتی است که نفس را مسرور و شادمان می‌کند، و گاهی از آن دو، به معصیت و طاعت تعبیر شده است. «6»
همین‌طور فی قوله تعالی: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، «7» فرموده: یعنی البتّه، برای کسانی که در این دنیا کار نیکی انجام می‌دهند، سزای کار نیک آنان در دنیا، پیش از آخرت، نیکی و خیر است. «8»
فی قوله تعالی: «لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»، «9» هم فرموده: و در اینجا مراد از «سیئه» عقاب است، و آن را سیئه نامیده‌اند؛ چون در آن آلام و ناراحتی‌هاست، و به این جهت که آن، سزای افعال زشت و ناپسند است. سیئه، آن خوی و طینتی است که صاحب آن، هنگامی که آن را می‌یابد، محزون و غمگین می‌گردد، و نیز سیئه، آن فعل زشت و ناپسندی است که انجام آن برای فاعلش مجاز نیست، و نقیض آن، حسنه است. «10»

---

(1). اعراف/ 95.
(2). تبیان، ج 4، ص 457.
(3). توبه/ 150.
(4). تبیان، ج 5، ص 233.
(5). رعد/ 6.
(6). تبیان، ج 6، ص 221.
(7). نحل/ 30.
(8). تبیان، ج 6، ص 376.
(9). نمل/ 46.
(10). تبیان، ج 8، ص 90.

نیز فی قوله تعالی: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»، «1» فرموده: یعنی به وسیله توبه نمودن، گناهان را دفع می‌کنند؛ زیرا خدای تعالی عذاب را با توبه کردن ساقط می‌نماید، و گفته‌اند: معنایش این است که با کلام نیکو و دلنشین، سخن لغو و بیهوده کفار را دفع می‌کنند. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، «3» فرموده: یعنی پیروی نیکو در جمیع آنچه آن بزرگوار می‌فرماید و آنچه آن حضرت انجام می‌دهد، هر زمانی که مثل او انجام دادید، آن، نیکو خواهد بود، و مراد از آن، ترغیب به جهاد و صبر بر آن است در مصایب جنگ‌ها و تسلّی دادن به آنان در آنچه از مصایب به آنان می‌رسد. البتّه، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در جنگ احد سر مبارکش نمایان بود و چهار دندان بین ثنایا و انیابش شکست، و عمویش، حضرت حمزه سید الشهداء، کشته شد. پس پیروی نمودن از او در صبر و شکیبایی بر جمیع این مصایب، از جمله پیروی‌های نیکوست، و این، دلالت است بر این‌که پیروی جمیع افعال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، نیکو و جایز است، مگر این‌که دلیلی خلاف آن اقامه گردد، و این، دلالت بر وجوب اقتدا به آن حضرت در جمیع افعالش ندارد، و البتّه، آن به دلیل دیگری معلوم می‌گردد. پس اسوه، حال صاحب آن است که غیرش او را در آنچه می‌گوید، پیروی کند. بنابراین، اسوه در انسان می‌باشد، و آن، الگو بودن (سرمشق بودن) برای غیر است. پس کسی که به نیکویی آن الگو و سرمشق را پیروی نماید، عمل و فعل او حسن است. «4»
نیز فی قوله تعالی: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، «5» فرموده: یعنی برای کسانی که کارهای نیکویی را انجام دهند، و به غیرشان نیکویی کنند، پاداش آنان بر این اعمال خیر در این دنیا، حسنه است؛ یعنی ستایش نیکو، یادآوری زیبا و پسندیده و مدح و شکر است. گفته‌اند: صحت، سلامت و عافیت است. «6»

---

(1). قصص/ 54.
(2). تبیان، ج 8، ص 144.
(3). احزاب/ 21.
(4). تبیان، ج 8، ص 297.
(5). زمر/ 10.
(6). تبیان، ج 9، ص 13.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ»، «1» فرموده: یعنی «الْحَسَنَةُ» و «السَّیِّئَةُ»، مثل هم نیستند، و این‌که «لا» در «السَّیِّئَةُ» آمده، برای تأکید است. گفته‌اند:

برای این است که در حقیقت این دو باهم مساوی نیستند. معنای «الْحَسَنَةُ» در اینجا، مدارا کردن و نرمی نمودن بوده و مراد از «السَّیِّئَةُ»، درشت‌خویی کردن می‌باشد. پس خدای تعالی به این نوع ادب تأدیب نموده است. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً»، «3» فرموده: «اقتراف»، کسب کردن است؛ یعنی کسی که طاعتی را انجام دهد، ما برای او در آن طاعت، از لحاظ نیکی فزونی می‌دهیم؛ به این‌که در برابر آن طاعت، پاداش را برایش واجب می‌گردانیم. «4»
فی قوله تعالی: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ» «5» هم فرموده: خدای تعالی در حالی که مؤمنان را در برانگیختن برای ترک یاری و دوستی با کفار، و ترک جانبداری از جنایت، مخاطب قرار داده، فرموده: ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام برای شما الگو و رهبر نیکو می‌باشد. «6»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی رحمه اللّه، در مجمع البیان فی قوله تعالی: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، «7» فرموده: یعنی ای پروردگار! در دنیا، نعمت‌های دنیا و در آخرت نعمت‌های آخرت را به ما اعطا کن. از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت است که: آن، وسعت در رزق و معاش و حسن خلق در دنیا، و رضوان خدای تعالی و بهشت در آخرت است، و گفته‌اند: علم و عبادت در دنیا و بهشت در آخرت است، و نیز گفته‌اند: مال و ثروت در دنیا، و بهشت در آخرت است، و قولی هم بر آن است که زوجه صالحه در دنیا، و بهشت در آخرت است. از علی علیه السّلام است که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده

---

(1). فصّلت/ 34.
(2). تبیان، ج 9، ص 124.
(3). شوری/ 23.
(4). تبیان، ج 9، ص 157.
(5). ممتحنه/ 4.
(6). تبیان، ج 9، ص 577.
(7). بقره/ 201.

که فرموده: «من اوتی قلبا شاکرا و لسانا ذاکرا و زوجة مؤمنه تعینه علی امر دنیاه و اخراه، فقد اوتی فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنه و وقی عذاب النار.»؛ یعنی به کسی که قلبی شکرگزار، زبانی مشغول به یاد خدا و همسری مؤمنه اعطا شود که او را در امر دنیا و آخرتش یاری کند، مسلما در دنیا و آخرت به او حسنه اعطا شده و از عذاب آتش دوزخ حفظ شده است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِها»، «2» فرموده: یعنی ای مؤمنان! اگر بر شما نعمتی از قبیل: الفت با همدیگر، اجتماع کلمه و پیروزی بر دشمن از جانب خدای تعالی برسد، آنان محزون و غمگین می‌شوند، و اگر در برخورد با دشمن به واسطه اختلاف کلمه و آنچه منجر به تفرقه و جدایی می‌گردد، محنت و بلایی به شما برسد، آنان خوشحال می‌شوند. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها»، «4» فرموده: یعنی اگر به مقدار ذره‌ای حسنه باشد، آن را پذیرفته و آن را بسیار زیاد می‌کند، و گفته‌اند: آن را دو برابر می‌کند، و قولی بر آن است که آن را دوام بخشده و منقطع نمی‌کند، و مانند آن است، قوله تعالی: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ»، «5» و غایت در هر دو آیه، ترغیب به طاعت و نهی از معصیت است. «6»
همین‌طور فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجْزی إِلَّا مِثْلَها»، «7» فرموده: یعنی هرکس با یک خوی پسندیده از خلق و خوی طاعت بیاید، برای او ده برابر پاداش نیک است، و هرکس با یک خوی ناپسند از خلق و خوی شر بیاید، کیفر آن تنها مثل آن خواهد بود، و آن، از فضل عظیم خدای تعالی در بخشش بر بندگان است، آنجا که در پاداش نیک دادن، به قدر استحقاق اکتفا نمی‌کند، بلکه

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 298.
(2). آل عمران/ 120.
(3). مجمع البیان، ج 2، ص 494.
(4). نساء/ 40.
(5). زلزال/ 7.
(6). مجمع البیان، ج 3، ص 48.
(7). انعام/ 160.

مزید بر آن، ثواب می‌دهد، و چه بسیار از گناهان مؤمن که بر وجه منّت و تفضّل بر او در می‌گذرد، و اگر او را عقوبت کند، بر وجه استحقاق و از روی عدالت کیفر می‌دهد.
گفته‌اند: مراد از حسنه، توحید است، و مراد از سیئه، شرک است. بنابراین ریشه حسنات، توحید، و زشت‌ترین سیئات، کفر است. «1»
فی قوله تعالی: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ»، «2» هم فرموده: یعنی گناه را برداشته و به جای آن، حسنه قرار می‌دهیم، و سیئه، سختی و تنگی معیشت است، و حسنه، وسعت و گشایش زندگی است. سیئه نامیده شده؛ چون صاحب آن را محزون و غمگین می‌سازد. گفته‌اند: در این

موضع، بر سبیل وسعت داشتن و مجاز است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ»، «4» فرموده: این خطابی است از جانب خدای تعالی به پیامبرش، و معنایش این است که اگر نعمتی از جانب خدای تعالی و فتح و غنیمتی به تو برسد، منافقین محزون و غمگین می‌گردند، و اگر چنانچه سختی در معیشت، و رنج و مصیبت و آفت در نفس و مال، به تو برسد، آنان می‌گویند، ما دوری کردن از چنین مصیبت‌هایی را با نشستن در سر جای خود از قبل از این مصیبت، اختیار کردیم؛ بدین معنا که امر خودمان را از مواضع هلاکت فراگرفتیم، پس از آنچه آنان در آن واقع شدند، سالم ماندیم. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ الْعِقابِ»، «6» فرموده: و ای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله! این مشرکین پیش از رحمت در عذاب؛ یعنی کیفری که به آنان وعده داده شده، از تو درخواست شتاب و عجله می‌کنند؛ یعنی درخواست تعجیل دارند به آن کیفری که در صورت تکذیب به آنان وعده داده شده، پیش از ثوابی که در صورت ایمان آوردن به آنان وعده داده شده، و این، هنگامی است که گفتند: «فَأَمْطِرْ عَلَیْنا حِجارَةً مِنَ

---

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 390.
(2). اعراف/ 95.
(3). مجمع البیان، ج 4، ص 451.
(4). توبه/ 50.
(5). مجمع البیان، ج 5، ص 37.
(6). رعد/ 6.

السَّماءِ»، و گفته‌اند: از تو درخواست تعجیل می‌کنند به عذابی که به آنان وعده داده شده، پیش از آنکه از روی احسان، مهلت یابند. البتّه، برای کسی که عذاب بر او واجب است، مهلت دادن به او، احسان است، مانند مهلت دادن به کسی تا واجب و قرضش را ادا نماید، و آن را سیئه نامیدند؛ چون جزای سیئه است. «وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ.»؛ یعنی گذشت پیش از آنها کیفرهایی که بر وجه عبرت واقع گردید، و آن، حوادثی بود که در زمین و آسمان بر آنان (اقوام پیشین) وارد آمد، نظیر: مسخ شدن، فرورفتن در زمین و غرق شدن در آب، و روش اینها هم طریقه همان‌هاست، پس چگونه بر طلب تعجیل در عذاب جسارت نشان می‌دهند؟ «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ»، «2» فرموده: و جایز است که این، ابتدای کلام از جانب خدای تعالی باشد. معنایش این است که پاداش محسنین در این دنیا حسنه است، و آن، ستایش و مدح بر السنه مؤمنان، و هدایت و توفیق برای احسان است. «وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ»؛ یعنی و آنچه از پاداش نیک در آخرت به آنان می‌رسد بهتر از آن چیزی است که در دنیا به آنان می‌رسد.

جایز است که جمیع آن، از کلام متقین باشد. گفته‌اند که هر دو وجه می‌تواند باشد. «3»

فی قوله تعالی: «قالَ یا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» «4» هم فرموده: صالح نبی علیه السّلام برای آن دسته کاذب کافر گفت: ای قوم من! برای چه درخواست تعجیل در عذاب می‌کنید، پیش از این‌که رحمت نازل گردد؛ یعنی چرا گفتید: اگر آنچه را برای ما آوردی، حق است، پس عذاب بر ما بیاید، و عذاب، سیئه نامیده شده، چون در آن، آلام و رنج است، و بدان جهت که آن، کیفر بر سیئه است، و آن، خصلتی است که صاحبش، محزون گردد. «5»

نیز فی قوله تعالی: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»، «6» فرموده: یعنی با کلامی خوش

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 278.

(2). نحل/ 30.

(3). مجمع البیان، ج 6، ص 358.

(4). نمل/ 46.

(5). مجمع البیان، ج 7، ص 226.

(6). قصص/ 54.

و نیکو، سخن زشتی را که از کافران می‌شنوند، دفع می‌کنند، و گفته‌اند: یعنی با معروف منکر را دفع می‌کنند، و گفته‌اند: با حلم، جهل را دفع می‌کنند؛ به این معنا که با نرمی و مدارا با مردم، آزار و اذیت آنان را از خودشان دفع می‌کنند، و مثل این معنا از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت شده. «1»

نیز فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، «2» فرموده: ای معاشر مکلفین! پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برای شما مقتدا و رهبر صالحی است؛ به این معنا که برای شماست که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را پیروی و متابعت کنید؛ چنان‌که در یاری نمودن به او و در صبر و خویشتن‌داری کردن در جبهه‌های جنگ، از او پیروی کردید، همان کاری که آن بزرگوار در جنگ احد، هنگامی که دندان‌های بین ثنایا و انیابش

شکست و ابروهایش شکافت و عمویش کشته شد، انجام داد، بعد او با همه مصایب خودش، شما را یاری کرد. پس آگاه باشید که مثل آنچه آن بزرگوار انجام داد، شما هم انجام بدهید. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، «4» فرموده: یعنی آن کسانی که اعمال نیکو انجام داده و به غیر خودشان نیکی نموده‌اند، در این دنیا برای آنان حسنه است؛ یعنی تمجید و ستایش، خوبی و یاد و نامی نیکو، مدح و شکر، و صحت و سلامت است، و گفته‌اند: معنایش این است که برای کسانی که عمل نیکو در این دنیا انجام داده‌اند، پاداش نیکو در آخرت است، و آن، جاویدان بودن در بهشت است. «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «6» فرموده: در معنای آن گفته‌اند: یعنی ملّت حسنه که آن اسلام است، با ملّت سیئه که آن کفر است، با هم برابر نیستند، و گفته‌اند: اعمال حسنه و نیکو و اعمال قبیحه و زشت با هم برابر نیستند، و گفته‌اند: خصلت حسنه (یعنی خلق و خوی نیکو)، با خصلت سیئه (یعنی خلق و خوی ناپسند) باهم برابر نیستند؛ بدین معنا صبر و غضب، حلم و جهل،

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 258.
(2). احزاب/ 21.
(3). مجمع البیان، ج 8، ص 349.
(4). زمر/ 10.
(5). مجمع البیان، ج 8، ص 492.
(6). فصّلت/ 34.

نرمی کردن و خشونت نمودن، و عفو و گذشت، با بدی کردن و سخت‌گیری نمودن با هم مساوی نیستند. فی قوله: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، خدای تعالی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را مخاطب قرار داد و فرمود: با حقی که بر تو هست، باطل آنان را دفع کن، و با حلم خودت، جهل آنان را مرتفع کن، و با عفو و گذشتت، بدی‌های آنان را برطرف ساز.
از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت شده که فرموده: «ان الحسنة التقیة، و السیئة الاذاعة.»؛ یعنی همانا حسنه حفظ حیثیت و آبروی مردم است و آن، تقیه می‌باشد؛ زیرا با تقیه، آبروی مردم حفظ می‌شود، و نیز آنچه حفظ آن از لحاظ عقل و شرع مورد تأیید است، تحقق می‌پذیرد، و «السیئة الاذاعة»؛ یعنی منتشر کردن و اشاعه دادن است؛ به این معنا که آنچه از لحاظ عقل و شرع، ناپسند است، با سیئه افشا می‌گردد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ

حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ»، «2» فرموده: هركَس طاعتی را انجام دهد، در آن طاعت برایش نیکی را افزایش می‌دهیم؛ به این صورت که برای او ثواب و پاداش نیک واجب می‌گردد. ابو حمزه ثمالی از سدی نقل کرده که او گفت: البتّه، اقتراف حسنه، مودّت آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، و روایت صحیح از حسن بن علی علیه السّلام است که ایشان مردم را مخاطب قرار داد و در سخنرانی‌اش فرمود: «انا من اهل البیت الذین افترض اللّه مودتهم علی کل مسلم، فقال:" قل لا أسألکم علیه أجرا إلّا المودّة فی القربی و من یقترف حسنة نّزد له فیها حسنا"، فاقتراف الحسنة مودتنا اهل البیت.»؛ یعنی من از اهل بیتی هستم که خدای تعالی مودّت آنان را بر هر مسلمانی واجب نمود، پس فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً»، پس اقتراف حسنه، مودّت ما اهل بیت است. اسماعیل بن عبد الخالق از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کرده که فرمود: «انها نزلت فینا اهل البیت، اصحاب الکساء.»؛ یعنی البتّه، آن آیه درباره ما اهل بیت، اصحاب کساء، نازل گردید. «3»

---

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 13.

(2). شوری/ 23.

(3). مجمع البیان، ج 9، ص 29.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ»، «1» فرموده: در ترک دوستی با کفار خدای تعالی فرمود: به درستی برای شما در روش ابراهیم خلیل اللّه علیه السّلام و نیز آن کسانی که ایمان به او آورده و از او تبعیت می‌کردند، و گفته‌اند: از پیامبران علیهم السّلام پیروی کردن و تبعیت نمودن، روش نیکویی است. «2»

ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشّاف، فی قوله تعالی:

«رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، «3» فرموده: حسنتان، آن چیزی است که افراد صالح آن را در دنیا طلب می‌کنند از صحّت بدن و روزی به اندازه حاجت و توفیق در خیر، و در آخرت، خواسته آنان، ثواب و پاداش نیک است. «4»

نیز فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِها»، «5» فرموده: حسنه، فراخی در زندگی، فراوانی در نعمت، و نصرت و غنیمت و نظیر آنهاست و سیئه، چیزهایی ضدّ آنهاست. «6»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها»، «7» فرموده: «وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً»: و اگر به سنگینی ذره‌ای حسنه باشد. ضمیر مثقال را مؤنث

آورده، چون به مؤنث اضافه شده، و بنا بر اینکه «کان» تامه باشد، به رفع خوانده شده. «یُضاعِفْها»: پاداش آن را مضاعف می‌گرداند؛ برای آنکه در نزد او آن حسنه در هر وقتی از زمان آینده نامتناهی، استحقاق ثواب دارد. «8»
فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»، «9» فرموده: «عَشْرُ أَمْثالِها»، بنابر جانشین کردن صفت جنس ممیّز، به جای موصوف، و تقدیر آن: «عشر حسنات امثالها»، است. بنابر وصف، «عَشْرُ أَمْثالِها» به رفع آن دو جمیعا قرائت شده، و این مقدار حسنه، کمترین چیزی است که وعده داده

(1). ممتحنه/ 4.
(2). مجمع البیان، ج 9، ص 270.
(3). بقره/ 201.
(4). کشّاف، ج 1، ص 350.
(5). بقره/ 120.
(6). کشّاف، ج 1، ص 459.
(7). نساء/ 40.
(8). کشّاف، ج 1، ص 527.
(9). انعام/ 160.

است از دو چندان کردن، و برای یک حسنه هفتصد برابر آن را وعده داد و وعده داد ثواب بدون حساب را، و مضاعف کردن حسنات، فضل بوده و مانند و برابر نمودن سیئات، عدل است. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ»، «2» فرموده: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ»: آنچه از بلا و غم در آن بود، برای آنان تبدیل به فراخی در زندگی نمودیم و صحت بدن و وسعت را به ایشان اعطا کردیم، مانند قوله تعالی: «بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ.» «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ»، «4» فرموده: «إِنْ تُصِبْكَ» در برخی از جنگ‌ها، «حَسَنَةٌ»، پیروزی و تحصیل غنیمت. «تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ»، خواری و مصیبت و سختی در بعضی از آن غزوات، مانند آنچه در جنگ احد اتفاق افتاد که انحراف آنان از تو موجب خوشحالی آنان گردید، «يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ»؛ یعنی امرمان که ما بدان موسوم هستیم، از ترس، بیداری و عمل از روی مآل‌اندیشی، «مِنْ قَبْلُ»؛ پیش از زمانی است که واقع شود. «5»
نیز فی قوله تعالی: «وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ

قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِيدُ الْعِقابِ»، «6» فرموده: «بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»، به بيمارى پيش از سلامتى، و احسان به آنان، به واسطه امهال است، و آن به اين جهت است كه از پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله خواستند كه بر آنان عذاب بيايد، و اين خواسته، استهزايى در پاسخ به انذار او بود. «7»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ

---

(1). كشّاف، ج 2، ص 64.
(2). اعراف/ 95.
(3). كشّاف، ج 2، ص 97.
(4). توبه/ 50.
(5). كشّاف، ج 2، ص 194.
(6). رعد/ 6.
(7). كشّاف، ج 2، ص 349.

دارُ الْمُتَّقِينَ»، «1» فرموده: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا» و آنچه بعد از آن است، بدل از «خيرا» است، كه حكايت: قول «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا» مى‌باشد، و جايز است كلامى آغاز شده (مستقل) باشد.
«حسنة»، پاداش در دنياست به واسطه احسان آنان، و براى ايشان در آخرت، چيزى بهتر از آن هست، مانند قوله: «فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْيا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ.» «2»
همين‌طور فى قوله تعالى: «قالَ يا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»، «3» فرموده:
اگر بگويى: درخواست تعجيل آنان به بدى پيش از نيكى، چه معنايى دارد؟، و البتّه، آن هنگامى مى‌باشد كه انتظار رود كه يكى پيش از ديگرى واقع شود. گويم: به سبب جهل و نادانى‌شان. البتّه، مى‌گفتند: عقوبتى را كه صالح عليه السّلام از آن سخن مى‌گفت، اگر بنابر گمانش واقع شود، در آن حال، توبه و استغفار مى‌كنيم، درحالى‌كه فرض ما اين است كه در آن موقع، توبه قبول مى‌شود، و اگر هم عقوبتى واقع نشود، پس ما بر همين حال كه هستيم، خواهيم بود. پس صالح عليه السّلام آنان را برحسب قول و اعتقادشان مورد خطاب قرار داد. «4»
نيز فى قوله تعالى: «وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»، «5» فرموده: «بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»: به وسيله طاعت، معصيت قبلى را، و به وسيله حلم، آزار و اذيت را. «6»
فى قوله تعالى: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» «7» هم

فرموده: بر شماست كه با پيامبر خدا صلّى اَللّه عليه و آله همكارى نماييد، پس او را يارى كنيد و با او ثابت و پايدار بمانيد؛ همچنان كه از او در صبر و شكيبايى در جهاد و ثبات و پايدارى در جبهه‌هاى جنگ پيروى كرديد تا اين‌كه در جنگ احد دندان‌هاى پيشين او شكست و پيشانى‌اش زخم برداشت. پس اگر بگويى: حقيقت قوله: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» چيست؟ گويم: در آن، دو وجه است: يكى اين‌كه: او فى نفسه رهبر و اسوه‌اى پيشواى

---

(1). نحل/ 30.
(2). كشّاف، ج 2، ص 407.
(3). نمل/ 46.
(4). كشّاف، ج 3، ص 151.
(5). قصص/ 54.
(6). كشّاف، ج 3، ص 185.
(7). احزاب/ 21.

نيكو است؛ يعنى پيروى‌شونده، و او مورد تأسّى است؛ يعنى آن‌كس كه به او اقتدا شود. دوم اين‌كه: در او خصلتى است كه از حقّ آن اين مى‌باشد كه اسوه قرار گيرد و تبعيت شود. «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِى هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ»، «2» فرموده: «هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ»، متعلق به «أحسنوا» است، و معنايش اين است كه آن كسانى كه در اين دنيا، نيكويى مى‌كردند، براى آنان در آخرت حسنه است، كه آن داخل شدن در بهشت است؛ يعنى حسنه‌اى كه اصل و منتهاى آن، غير قابل وصف است. «3»

همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ لا تَسْتَوِى الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ»، «4» فرموده: يعنى خوبى و بدى فى نفسه دو چيز از هم متفاوتند، پس با به كار گرفتن آن نيكويى كه در مقام تعارض بين دو نيكويى، بهتر است، بدان دفع كن آن بدى را كه از برخى از دشمنانت نسبت به تو وارد مى‌گردد. «5»

نيز فى قوله تعالى: «وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً»، «6» فرموده: «وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً»، از سدى است كه اكتساب و تحصيل حسنه، مودّت آل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله است، و «نّزد»، «يزد» قرائت شده؛ يعنى «يزد اللّه»، و زيادى حسن آن از ناحيه خداى متعال، مضاعف نمودن حسنه است، مانند: قوله تعالى: «مَنْ ذَا الَّذِى يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً.» «7»

فی قوله تعالی: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الّذِینَ مَعَهُ» «8» هم فرموده: یعنی در آنان روش نیکوی پسندیده‌ای است که مورد اقتدا و پیروی است. «9»
مولی الاجل سید عبد اللّه شبّر در تفسیرش فی قوله تعالی: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 256.
(2). زمر/ 10.
(3). کشّاف، ج 3، ص 391- 390.
(4). فصّلت/ 34.
(5). کشّاف، ج 3، ص 453.
(6). شوری/ 23.
(7). کشّاف، ج 3، ص 468.
(8). ممتحنه/ 4.
(9). کشّاف، ج 4، ص 90.

الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، «1» گفته: «فِی الدُّنْیا حَسَنَةً»، اموری نظیر: صحت، امنیت، وسعت رزق و حسن خلق است. «فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً»؛ یعنی خشنودی و رضایت خدای تعالی و بهشت است، و از علی علیه السّلام نقل است که حسنه در دنیا، همسر صالحه است، و در آخرت، حوریانند. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِها»، «3» فرموده: اگر به شما نعمتی برسد، غمگین و محزون گردند، و اگر رنج و محنتی به شما برسد، آنان خوشحال می‌شوند. «4»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها»، «5» فرموده: «مِثْقالَ ذَرَّةٍ»، وزن غلّه کوچک یا جزئی از اجزای گرد و غبار است. البتّه، خدای تعالی به اندازه جزئی از اجزای گرد و غبار ظلم نمی‌کند؛ زیرا از ظلم کردن بی‌نیاز است و به زشتی آن علم دارد. «وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها»؛ یعنی: و اگر به سنگینی ذره‌ای حسنه باشد، پاداش آن را مضاعف می‌گرداند.
فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجْزی إِلَّا مِثْلَها» «6» هم فرموده: حسنه را از لحاظ تفضّل و افزونی آن، ده برابر مثل آن پاداش می‌دهد و سیئه (یعنی بدی) را از لحاظ عدل خدای تعالی، همانند آن کیفر می‌دهد. «7»
نیز فی قوله تعالی: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّی عَفَوْا»، «8» فرموده: به آنان به جای سیئه (یعنی بلا و مصیبت)، حسنه (یعنی پاداش به عقوبت) را اعطا کردیم تا از لحاظ تعداد، یا از جهت مدّت آن را زیاد کنند و

افزایش دهند. «9»
همچنین فی قوله تعالی: «إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا

---

(1). بقره/ 201.
(2). تفسیر شبّر، ص 97.
(3). آل عمران/ 120.
(4). تفسیر شبّر، ص 154.
(5). نساء/ 40.
. تفسیر شبّر، ص 196.
(6). انعام/ 160.
(7). تفسیر شبّر، ص 334.
(8). اعراف/ 95.
(9). تفسیر شبّر، ص 357.

أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ»، «1» فرموده: اگر فتحی نصیب تو گردد و یا غنیمتی به تو برسد، آنان از روی حسدشان محزون گردند، و اگر به تو رنج و محنتی برسد، می‌گویند ما به واسطه تخلّفی که نمودیم، پیش از این‌که به ما مصیبتی برسد، از آن برحذر داشته شدیم. «وَ یَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ»؛ یعنی: و از آنچه بدان ندا می‌کنی از تو اعراض می‌کنند، و این در حالی است که از آنچه به تو می‌رسد، خوشحالند. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ»، «3» فرموده: و از روی استهزا از تو درخواست می‌کنند تعجیل در عذاب را پیش از درخواست تعجیل در رحمت. «وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ»؛ یعنی: و محققا پیش از آنان گذشت کیفرهایی برای کسانی که در تکذیب آیات الهی شبیه آنان بودند، پس آیا از آنچه بر گذشتگان از آنان گذشت، عبرت نمی‌گیرند. «4»
فی قوله: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ» «5» هم فرموده: برای کسانی که در این دنیا نیکی نمودند، از لحاظ این جهان، کرامت است، و البتّه، پاداش آنان در آخرت بهتر از دنیاست، و آن، وعده است برای کسانی که تقوا پیشه کرده‌اند، و یا قول متقین است در تفسیر خیر. «6»
نیز فی قوله تعالی: «قالَ یا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»، «7» فرموده: صالح نبی علیه السّلام گفت: ای قوم من! چرا با گفتن این سخن که:
آنچه را وعده می‌دهی، برای ما بیاور، در نزول عذاب عجله می‌کنید، پیش

از (این‌که در) پاداش نیکو (شتاب کنید)؟ و برای شما امکان توصّل به آن و مؤمن شدن به آن هست. چرا با توبه نمودن، استغفار نمی‌کنید، و از خدا طلب آمرزش نمی‌کنید، تا خدا شما را عذاب نکند و مورد رحمت قرار دهد؟ «8»

---

(1). توبه/ 50.
(2). تفسیر شبّر، ص 421.
(3). رعد/ 6.
(4). تفسیر شبّر، ص 521.
(5). نحل/ 30.
(6). تفسیر شبّر، ص 562.
(7). نمل/ 46.
(8). تفسیر شبّر، ص 794.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»، «1» فرموده: با طاعت معصیت را دفع می‌کنند و یا با حلم، جهل را. «2»

فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» «3» هم فرموده: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برای شما رهبر و مقتدایی است که پیروی کردن از او در پایداری و استواری در جنگ و غیر آن، نیکو می‌باشد. «4»

نیز فی قوله تعالی: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، «5» فرموده: برای کسانی که در این دنیا نیکوکاری کردند، در آخرت، برای آنان بهشت است. «6»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «7» فرموده: یعنی حسنه و سیئه در پاداش و در کیفر برابر نیستند، و دفع کن بدی را با خصلتی که آن، نیکوست؛ مثل این‌که جهل را با حلم، و بدی را با گذشت دفع کنی. «8»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً»، «9» فرموده: روایت است که حسنه در این آیه، مودّت آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. بنابراین، معنا چنین می‌شود:

هرکس مودّت آل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را کسب کند، پاداش نیکوی او را چند برابر افزایش می‌دهیم. «10»

فی قوله تعالی: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ» «11» هم فرموده:

برای شما در ابراهیم خلیل اللّه علیه السّلام و در آن کسانی که به او ایمان آوردند، رهبری صالح، و مقتدای نیکوست. «12»

علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ

---
(1). قصص/ 54.
(2). تفسیر شبّر، ص 816.
(3). احزاب/ 21.
(4). تفسیر شبّر، ص 869.
(5). زمر/ 10.
(6). تفسیر شبّر، ص 944.
(7). فصّلت/ 34.
(8). تفسیر شبّر، ص 979.
(9). شوری/ 23.
(10). تفسیر شبّر، ص 989.
(11). ممتحنه/ 4.
(12). تفسیر شبّر، ص 1113.

تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً»، «1» فرموده:

مساء برخلاف سرور است، و در آیه، دلالتی است بر این‌که امنیت بر کید و حیله آنان (مراد از آنان، منافقانند)، مشروط به صبر و تقواست. «2»

نیز فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»، «3» فرموده: آیه در نفس خود، تام است، و آن، کاشف از منّت الهی بر بندگانش است؛ به این‌که حسنه را به ده برابر مثل آن، پاداش می‌دهد، و برای سیئه به جز یک برابر مثل آن، کیفر نمی‌دهد؛ یعنی حسنه ده برابر، و سیئه یک برابر محاسبه می‌شود، و در وفا به آن ظلم نمی‌شود؛ پس نه در آن کمی و کاستی هست و نه در آن افزایشی، و اگر امکان بر افزایش باشد، افزونی ده برابر است؛ همچنان که قوله: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنابِلَ فِی كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضاعِفُ لِمَنْ يَشاءُ»، «4» بر آن دلالت دارد، و اگر ممکن باشد، از سیئه درگذرد، پس بر آن محاسبه‌ای نمی‌کند، حتی به اندازه یک برابر مانند آن را. «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ»، «6» فرموده: و قوله: «حَتَّى عَفَوْا»، از عفو بوده و به کثرت تفسیر شده؛ یعنی اموال و نفوس را بسیار کردند، پس از آنکه خدای تعالی با آزمایش‌ها و امتحانات آنان را تقلیل داد، و قوله: «حتّی» در آیه، برای غایت است؛ معنا این است که:

پس از آن، نعمت‌ها را به‌جای کیفرها به آنان اعطا نمودیم، پس غرق در آن شدند تا آنجا که آنچه بر آن در حال تنگی و سختی بودند، فراموش کردند و گفتند: همانا، این حسنات و آن سیئات برحسب زمان و روزگار است. پس نسبت به آنان ارسال تنگی و سختی به نهایت خود رسید و پس از آن، وسعت و گشایش نسبت به ایشان به این غایت رسید، و بر آنان سزاوار بود که در این موقع متذکّر می‌شده و به مزید شکر هدایت

---

(1). آل عمران/ 120.
(2). المیزان، ج 3، ص 427.
(3). انعام/ 160.
(4). بقره/ 260.
(5). المیزان، ج 7، ص 413.
(6). اعراف/ 95.

می‌گشتند. بعد از تضرّع نمودن و زاری کردن، امّا آنان امر را تغییر داده، پس این غایت را به جای آن غایتی که پروردگارشان از آنان راضی می‌شد، قرار دادند. پس خدای تعالی هم به واسطه این کار، مهر بر دل‌های آنان زد. پس سخن حق را نمی‌شنوند، و شاید قوله: «الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ»؛ یعنی سختی و تنگدستی و راحتی و گشایش که در آن ضراء مقدم بر سراء آمده، برای مقابله نمودن با آنچه باشد که در ترتیب قوله: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ» است. «1»

فی قوله تعالی: «إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ وَ یَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ» «2» هم فرموده: به قرینه سیاق، آنچه متعاقب بر جنگ و جنگیدن بر اهل آن وارد می‌آید، مراد از حسنه، فتح و پیروزی، غنیمت و اسیر گرفتن است، و مراد از سیئه، کشته شدن، مجروح شدن و فرار است. پس معنای آیه این است که این منافقان خواستشان علیه توست؛ اگر غنیمتی ببری و پیروز گردی، آنان محزون و غمگین گردند، و اگر تو کشته بشوی یا زخمی برداری یا مصیبتی ببینی، از هر نوع مصیبت که باشد، آنان خواهند گفت: ما پیش از این از شر و بدی دوری جستیم، و اعراض کنند درحالی‌که خوشحال و مسرور باشند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ»، «4» فرموده: ضمیر جمع، برای کافران مذکور در آیه قبل است، و مراد از استعجال آنان نسبت به سیئه، درخواست نزول عذاب است، از جهت استهزا به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیش از درخواست رحمت و سلامت، و دلیل بر آن، قوله تعالی: «وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ» است. معنای آن این است که آنان که کفر ورزیدند، از تو

می‌خواهند که کیفر الهی، پیش از رحمت و سلامت، بر آنان نازل شود، بعد از آنکه انذارشان را دایر بر عذاب خدای تعالی از تو استماع کردند. این درخواست از روی استهزا بود، درحالی‌که آنان به کیفرها

(1). المیزان، ج 8، ص 209.
(2). توبه/ 50.
(3). المیزان، ج 9، ص 320.
(4). رعد/ 6.

و عقوباتی که پیش از آنها بر امم گذشته‌ای که نسبت به پیامبرانشان کفر ورزیدند، نازل گردید، آگاه بودند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَیْرٌ»، «2» فرموده: مراد از حسنه، پاداش نیکو است، و البتّه، احسان به آنان همان عمل نمودن است به آنچه در کتاب آسمانی است که به آنان (یعنی متقین) به‌طور جمعی روزی داده می‌شود و از روی صلاح بر آنان حکم می‌گردد که در آن، رعایت عدل و احسان است، و زندگی پاک و پاکیزه‌ای که مبتنی بر رشد و سعادت است آنها برای احسانشان به چنین چیزهایی به عنوان پاداش دنیوی می‌رسند، لقوله: «لَهُمْ فِی الدُّنْیا»،* و البتّه، جهان آخرت از لحاظ پاداش بهتر است؛ زیرا در آنجا بقا بدون فنا و نعمت بدون زحمت است، و سعادتی است که در آن، بدبختی نیست. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»،* «4» فرموده: «درء»، دفع نمودن است، و مراد از «بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»،* را گفته‌اند، سخن نیکو و پسندیده و سخن زشت و ناپسند، و گفته‌اند: کار پسندیده و کار ناپسند، هر دو معروف و منکر است، و گفته‌اند: آن، اخلاق نیک و اخلاق بد است، و آن دو، عبارت از حلم و جهل است، و سیاق آیات با معنای اخیر موافقت دارد. پس بازگشت معنا به این است: آنان اذیت و آزار مردم را با نرمی نمودن به آنان دفع می‌کنند. «5»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»، «6» فرموده: «اسوه»؛ یعنی قدوه، و آن، پیروی نمودن و متابعت کردن است، و قوله: «فِی رَسُولِ اللَّهِ»؛ یعنی در مورد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و اسوه‌ای که در مورد اوست، و آن، عبارت از تاسّی و پیروی نمودن آنان است از او، و در تعبیر به

(1). المیزان، ج 11، ص 330.

(2). نحل/ 30.
(3). المیزان، ج 12، ص 249.
(4). قصص/ 54.
(5). المیزان، ج 16، ص 54.
(6). احزاب/ 21.

قوله: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ»، دلالت است بر استقرار و استمرار در گذشته، و اشاره می‌باشد به این‌که آن، تکلیفی ثابت و مستمر است، و معنای آن این است: و از حکم رسالت پیامبر و ایمان شما به او، پیروی و متابعت نمودن شماست از او در گفتار و در فعلش، و شما می‌بینید آن رنجی را که او در جنب خدای تعالی و در حضورش در جنگ، و در جهادش در راه خدای متعال به حقّ جهاد، متحمّل می‌شود. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، «2» فرموده: حسنه را مطلق فرمود و آن را به دنیا و یا آخرت مقید نفرمود و ظاهر آن شامل دنیا است. برای مؤمنان نیکوکار در این دنیا، پاکی نفس، سلامت روح و مصون ماندن نفوس است از آنچه کفّار در آن به‌سر می‌برند، از قبیل: اضطراب حال و دل پریشانی، پراکندگی دل، فشار سینه، خضوع نسبت به اسباب ظاهری و فقدان کسی که بشود در هر مصیبتی به او امید بست و یاریگر باشد در برابر پیشامدها و به سویش در هر بلایی آرامش یافت، و برای آنان در آخرت سعادت دایمی و نعمت‌های پایدار است. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «4» فرموده:

«وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ»؛ یعنی خصلت حسنه و سیئه از حیث حسن تأثیر در نفوس، برابر نیستند، و لا در وَ لَا السَّیِّئَةُ، زاید است و برای تأکید در نفی آمده، و قوله: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی به وسیله آن خصلتی که آن، بهترین است، آن بدی را که در مقابل و بر ضدّ آن است، دفع کن. پس با آنچه نزد تو حق است، باطل آنان را دفع کن، نه با باطلی دیگر، و با حلم خودت جهل آنان را، و با گذشت و عفوت، بدی آنان را دفع کن. «5»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً»، «6» فرموده: «اقتراف»، به معنای اکتساب است، و حسنه، کاری است که خدای سبحان از آن راضی و خشنود

---

(1). المیزان، ج 16، ص 305.
(2). زمر/ 10.

(3). المیزان، ج 17، ص 285.
(4). فصّلت/ 34.
(5). المیزان، ج 17، ص 417.
(6). شوری/ 23.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 506
گردیده و بر آن، پاداش نیکو اعطا می‌کند، و حسن عمل، ملایم بودن آن است برای سعادت انسان و هدفی که او آن را قصد می‌کند؛ همچنان که مساءت و قبح عمل، بر خلاف آن است، و «زیادت حسن آن»؛ یعنی اتمام آنچه ناقص است از جهات مختلف آن و از جهات اکمال آن، و از باب آن، زیادت در پاداش آن است؛ همچنان که فرمود: «وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی كانُوا يَعْمَلُونَ»، «1» «لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ»، «2» و معنای آن، این است که هر آن‌کس حسنه‌ای را به دست آورد، ما در این حسنه برای او نیکی و خوبی را با رفع نواقص آن و زیادتی در پاداشش، افزایش می‌دهیم، و گفته‌اند: مراد از حسنه، مودّت در اقربای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و مؤید آن، آنچه است که در روایات ائمه، اهل بیت علیهم السّلام، آمده که قوله تعالی: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً» تا پایان چهار آیه (بعد) که در مودّت اقربای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شده است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ»، «4» فرموده: اسوه، پیروی نمودن و متابعت کردن است، «وَ الَّذِينَ مَعَهُ»، ظاهرا دلالت دارد بر این‌که با او غیر از همسرش و لوط علیه السّلام، کسانی بودند که به او ایمان آورده بودند، و معنای آن، این است که: برای شما در ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام، و کسانی از قومش که به او ایمان آوردند، پیروی و متابعت کردن نیکویی است در تبرّی جستن از قوم و از پرستش بت‌ها. «5»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً»، «6» فرموده:
بدیهی است، «حسنه» که به معنای نیکی است، یک مفهوم وسیع دارد و تمام مواهب مادی و معنوی را دربر می‌گیرد، ولی در بعضی از احادیث، در پاسخ این‌که: «حسنه» در دنیا و آخرت کدام است؟ حدیثی از پیامبر اسلام نقل نموده است (ما اصل این حدیث و

---
(1). عنکبوت/ 7.
(2). نور/ 38.
(3). المیزان، ج 18، ص 48- 49.
(4). ممتحنه/ 4.

(5). الميزان، ج 19، ص 267- 265.
(6). بقره/ 201.

ترجمه ذيل آيه شريفه را به نقل از مجمع البيان در همين فصل ذكر نموده‌ايم). «1»
نيز فى قوله تعالى: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها»، «2» فرموده: در اين آيه، يكى از نشانه‌هاى كينه و عداوت آنها بازگو شده است (مراد از آنها، منافقان هستند) كه: اگر فتح و پيروزى و پيشامد خوبى براى شما رخ دهد، آنها ناراحت مى‌شوند، و چنانچه حادثه ناگوارى براى شما رخ دهد، خوشحال مى‌شوند.
و زير عنوان: «هشدار به مسلمانان»، چنين فرموده: خداوند در اين آيه شريفه به مؤمنان هشدار داده است تا دشمنان خود را در جزء خاصان خويش قرار ندهند و رازهاى مسلمانان و نيك و بد ايشان را در برابر اين گروه آشكار نسازند. اين اعلام خطر به صورت كلى و عمومى است و بايد در هر زمان و در هر حال، مسلمانان به اين هشدار توجّه كنند. «3»
همچنين فى قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً»، «4» در تفسير آن، فرموده: آيه فوق مى‌گويد: خداوند حتّى به اندازه سنگينى ذرّه‌اى ستم نمى‌كند؛ نه تنها ستم نمى‌كند، بلكه اگر كار نيكى انجام شود، آن را مضاعف مى‌نمايد و پاداش عظيم از طرف خود در برابر آن مى‌دهد. اين آيه در حقيقت به افراد بى‌ايمان و بخيل كه حال آنان در آيات قبل گذشت، مى‌گويد: اين مجازات‌هايى كه دامنگير شما مى‌شود، محصول اعمال شما است و از ناحيه خدا هيچ ستمى نخواهد شد، و به عكس، اگر به‌جاى بخل و كفر، راه خدا را پيش مى‌گرفتيد و انتخاب مى‌كرديد، از پاداش‌هاى مضاعف و عظيم او برخوردار مى‌شديد. ضمنا بايد توجّه داشت كه «ضعف» و «مضاعف» در لغت عرب به معناى چيزى است كه معادل آن يا چند برابر آن را، بر آن بيفزايد، و بنابراين، آيه فوق با آياتى كه مى‌گويد: پاداش انفاق گاهى به ده برابر، و گاهى به هفتصد برابر، يا بيشتر آن مى‌رسد، هيچ‌گونه منافاتى ندارد،

---
(1). تفسير نمونه، ج 2، ص 38.
(2). آل عمران/ 120.
(3). تفسير نمونه، ج 3، ص 66- 65.
(4). نساء/ 40.

در هر صورت حكايت از لطف خداوند نسبت به بندگان است كه گناهانشان

را بیش از مقداری که انجام داده‌اند، کیفر نمی‌دهد، امّا به حسنات آنها، به مراتب بیش از آنچه انجام داده‌اند، پاداش می‌دهد. امّا دلیل بر این‌که چرا خداوند ظلم نمی‌کند؟ روشن است؛ زیرا ظلم و ستم معمولا بر اثر جهل است و یا احتیاج و یا کمبودهای روانی.

کسی که نسبت به همه چیز و به همه کس، عالم، و از همه بی‌نیاز، و هیچ کمبودی در ذات مقدّس او نیست، ظلم کردن درباره او ممکن نیست، نه این‌که نمی‌تواند ظلم کند و نه این‌که ظلم و ستم در مورد او متصوّر نباشد (آن‌چنان‌که طایفه اشاعره تصوّر کرده‌اند)، بلکه در عین توانایی، به خاطر این‌که حکیم و عالم است، از ظلم کردن خودداری می‌نماید، و هر چیزی را در جای خود در این جهان پهناور هستی قرار می‌دهد، و با هرکسی طبق شایستگی و اعمالش رفتار می‌کند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»، «2» فرموده: آیه، اشاره به رحمت و پاداش وسیع خداوند که در انتظار افراد نیکوکار است، کرده و تهدیدهای آیه گذشته را با این تشویق‌ها تکمیل می‌کند و می‌گوید: هرکسی کار نیکی انجام داد، ده برابر به او پاداش داده می‌شود. هر کس کار بدی انجام داد، جز به همان مقدار، کیفر داده نمی‌شود، و برای تأکید، این جمله را نیز اضافه می‌کند که: به آنها هیچ‌گونه ستمی نخواهد شد و تنها به مقدار عملشان کیفر ببیند، و در این‌که منظور از بِالْحَسَنَةِ و بِالسَّيِّئَةِ در آیه فوق چیست؟ و آیا خصوص «توحید» و «شرک» است، و یا معنای وسیع‌تر دارند؟ میان مفسران گفتگو است، ولی ظاهر آیه، هرگونه کار نیک و فکر نیک و عقیده نیک و یا بد را شامل می‌شود؛ زیرا هیچ‌گونه دلیلی بر محدود کردن معنای حسنه و سیئه نیست. در اینجا به چند نکته باید توجّه داشت:

1. منظور از «جاء به»، آن‌چنان‌که از مفهوم جمله استفاده می‌شود، آن است که کار

---

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 390.

(2). انعام/ 160.

نیک یا بد را همراه خود بیاورد؛ یعنی به هنگام ورود در دادگاه عدل الهی، انسان نمی‌تواند دست خالی و تنها باشد؛ یا عقیده و عمل نیکی با خود دارد و یا عقیده و اعمال سوئی. اینها همواره با او هستند و از او جدا نمی‌شوند و در زندگانی ابدی، قرین و همدم او خواهند بود. در آیات دیگر قرآن نیز این تعبیر به همین معنا به کار رفته است.

در آیه 33 سوره ق می‌خوانیم «مَنْ خَشِيَ الرَّحْمنَ بِالْغَيْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ»: بهشت برای آنها است که خدا را از طریق ایمان به غیب بشناسند

و از او بترسند و قلب توبه‌کار مملو از احساس مسئولیت با خود در عرصه محشر بیاورند.
2. در آیه فوق می‌خوانیم پاداش حسنه، ده برابر است، درحالی‌که در بعضی دیگر از آیات قرآن تنها به عنوان: «أَضْعافاً کَثِیرَةً» (چندین برابر)، اکتفا شده (مانند: آیه 245 سوره بقره)، و در بعضی دیگر از آیات، پاداش پاره‌ای از اعمال مانند انفاق را به هفتصد برابر، بلکه بیشتر می‌رساند (آیه 261 سوره بقره)، و در بعضی دیگر، اجر و پاداش بی‌حساب ذکر کرده و می‌گوید: «إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسابٍ.» «1»: آنها که استقامت بورزند، پاداشی بی‌حساب خواهند داشت. روشن است که این آیات هیچ گونه اختلافی باهم ندارند. در حقیقت، حد اقلّ پاداشی که به نیکوکاران داده می‌شود، ده برابر است، و همین‌طور به نسبت اهمیت عمل و درجه اخلاص آن، و کوشش‌ها و تلاش‌هایی که در راه آن انجام شده است، بیشتر می‌شود تا به جایی که هر حد و مرزی را درهم می‌شکند و جز خدا حدّ آن را نمی‌داند؛ مثلا انفاق که فوق‌العاده در اسلام اهمیت دارد، پاداشش از حدّ معمول پاداش عمل نیک که ده برابر است، فراتر رفته و به اضعاف کثیره یا هفتصد برابر و بیشتر رسیده است، و در مورد «استقامت» که ریشه تمام موفقیت‌ها، سعادت‌ها و خوشبختی‌ها است، و هیچ عقیده و عمل نیکی بدون آن پابرجا نخواهد بود، پاداش بی‌حساب ذکر شده است. از اینجا روشن می‌شود که اگر در روایات، پاداش‌هایی بیش از ده برابر برای بعضی از اعمال نیک ذکر شده نیز هیچ‌گونه

---

(1). زمر/ 10.

منافاتی با آیه فوق ندارد، و همچنین اگر در آیه 84 سوره قصص می‌خوانیم: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها»: کسی که عمل نیکی انجام دهد، پاداشی بهتر از این خواهد داشت، مخالفتی با آیه فوق ندارد تا احتمال نسخ در آن برود؛ زیرا «بهتر بودن» معنای وسیعی دارد که با ده برابر کاملا سازگار است.
3. ممکن است بعضی تصور کنند که واجب شدن «شصت روز» به عنوان کفّاره در مقابل خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان و مجازات‌هایی دیگری در دنیا و آخرت از این قبیل، با آیه فوق که می‌گوید: در برابر کار بد، فقط به اندازه آن کیفر داده خواهد شد، سازگار نیست، ولی باتوجّه به یک نکته، پاسخ این ایراد نیز روشن می‌شود، و آن این است که: منظور از مساوات میان «گناه» و «کیفر»، مساوات عددی نیست، بلکه کیفیت عمل را نیز باید در نظر گرفت؛ خوردن یک روز روزه ماه مبارک رمضان با آن همه اهمیتی که دارد، مجازاتش تنها یک روز کفّاره نیست، بلکه باید آن‌قدر

روزه بگیرد که به اندازه احترام آن یک روز ماه مبارک بشود. به همین دلیل در بعضی از روایات می‌خوانیم که کیفر گناهان در ماه مبارک رمضان بیش از سایر ایام است؛ همان‌طور که پاداش اعمال نیک در آن ایام بیشتر است تا آنجا که مثلا یک ختم قرآن در این ماه برابر هفتاد ختم قرآن در ماه‌های دیگر است.

4. نکته جالب دیگر این‌که: آیه فوق نهایت لطف و مرحمت پروردگار را در مورد انسان مجسّم می‌کند، چه کسی را سراغ دارید که تمام ابزار کار را در اختیار انسان بگذارد، و همه‌گونه آگاهی نیز به او بدهد؛ رهبران معصومی برای هدایت و راهنمایی او بفرستد تا با استفاده از نیروی خداداد و رهبری فرستادگانش کار نیکی انجام دهد، و تازه در برابر کار او، ده برابر پاداش تعیین نماید، امّا برای لغزش‌ها و خطاهایش تنها یک جرم قایل شود، و این در حالی است که راه عذرخواهی و توبه و رسیدن به عفو و بخشش را نیز روی او بگشاید؟ ابو ذر گوید: صادق مصدق (یعنی پیامبر) فرمود: «ان اللّه تعالی قال: الحسنة عشر و ازید، و السیئة واحدة او اغفر، فالویل لمن غلبت احاده اعشاره.»؛ یعنی

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 511

خداوند می‌فرماید: کارهای نیک و حسنات را ده برابر پاداش می‌دهم یا بیشتر، و سیئات را تنها یک کیفر می‌دهم و یا می‌بخشم. وای به حال کسانی که آحادش بر عشراتش پیشی گیرد (یعنی گناهانش از طاعاتش افزون شود). این حدیث به نقل از مجمع البیان، جلد چهارم، صفحه 39 ذکر شده. «1»

نیز فی قوله تعالی: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّی عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ»، «2» تفسیر فرموده: «عفوا» از ماده عفو است که گاهی به معنای کثرت و زیادی آمده است، و گاهی به معنای ترک کردن و اعراض نمودن، و گاهی نیز به معنای محو آثار چیزی کردن، ولی بعید نیست که ریشه همه آنها، همان ترک کردن بوده باشد، منتها گاهی نیز چیزی را به حال خود رها می‌کنند تا ریشه بدواند و توالد و تناسل کند و افزایش یابد، و گاهی رها می‌کنند تا تدریجا محو و نابود گردد. ازاین‌جهت به معنای افزایش و نابودی نیز آمده است. در آیه مورد بحث، مفسران سه احتمال داده‌اند:

نخست این‌که ما به آنها امکانات دادیم تا «افزایش» یابند و آنچه را که در دوران سختی از نفرات و ثروت‌ها از دست داده بودند، بیابند. دیگر این‌که: ما آن‌چنان به آنها نعمت دادیم که مغرور شدند و خدا را فراموش کردند و شکر او را «ترک» کردند. دیگر این‌که: ما به آنها نعمت دادیم تا به وسیله آن، آثار دوران نکبت را «محو» کردند و از بین بردند.

البتّه، این تفاسیر گرچه مفهومش با هم متفاوت است، ولی از نظر نتیجه،

چندان باهم تفاوت ندارد. سپس اضافه می‌کند: به هنگام برطرف شدن مشکلات، به جای این‌که به این حقیقت توجّه کنند که «نعمت» و «نقمت» به دست خداست، و رو به‌سوی او آورند، برای اغفال خود، به این منطق متشبث شدند که اگر برای ما مصایب و گرفتاری‌هایی پیش آمد، چیز تازه‌ای نیست، «پدران ما نیز گرفتار چنین مصایب و مشکلاتی شدند.» دنیا فراز و نشیب دارد و برای هرکسی دوران راحتی و سختی بوده

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 55.
(2). اعراف/ 95.

است. سختی‌ها امواجی ناپایدار و زودگذرند: «وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ.» «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ»، «2» تفسیر فرموده: اگر نیکی به تو رسد، آنها را ناراحت می‌کند، خواه این خیر و نیکی پیروزی بر دشمن باشد، یا غنایم جنگی، و خواه پیشرفت‌های دیگر، و این ناراحتی دلیل عداوت باطنی و فقدان ایمان آنهاست، چگونه ممکن است کسی که کمترین بهره از ایمان داشته باشد و از پیروزی پیامبر خدا و یا حتی یک فرد باایمان عادی ناراحت شود؟ ولی در مقابل، اگر مصیبتی به تو برسد و گرفتار مشکلی شوی، با خوشحالی می‌گویند: ما از جلو پیش‌بینی چنین مسایلی را می‌کردیم و تصمیم لازم را گرفتیم و خود را از این پرتگاه رهایی بخشیدیم. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ»، «4» پس از تفسیر آیه قبل، فرموده: در آیه بعد، به یکی دیگر از سخنان غیر منطقی مشرکان پرداخته و می‌گوید: آنها به جای این‌که از خداوند به وسیله تو تقاضای رحمت کنند، درخواست تعجیل عذاب، کیفر و مجازات می‌نمایند. چرا این قوم این قدر لجوج و جاهلند؟ چرا آنها نمی‌گویند، اگر راست می‌گویی، رحمت خدا را چنین و چنان بر ما نازل بگردان؟ بلکه می‌گویند: اگر سخن تو راست است، عذاب خدا را بر ما فرو فرست. آیا آنها فکر می‌کنند، مجازات الهی دروغ است؟ با این‌که در گذشته، عذاب‌هایی بر امّت‌های سرکش پیشین نازل گردید که اخبار آن بر صفحات تاریخ و در دل زمین ثبت است: «وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ.» «مثلات» جمع «مثله» (به فتح میم و ضمّ ث)، به معنای بلاها و کیفرهایی است که بر امت‌های پیشین وارد شده، آن‌چنان‌که «ضرب المثل» گردید. «5»

فی قوله تعالی: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، «6» فرموده:

هنگامی که به

---

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 263.
(2). توبه/ 50.
(3). تفسیر نمونه، ج 7، ص 441.
(4). رعد/ 6.
(5). تفسیر نمونه، ج 10، ص 125.
(6). رعد/ 30.

پرهیزگاران گفته می‌شود، پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟ می‌گویند: خیر و نیکی: «وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قالُوا خَیْراً.» چه تعبیر رسا و زیبا و جامعی! «خیر» آن‌هم خیر مطلق، که مفهوم گسترده‌اش همه نیکی‌ها، سعادت‌ها، و پیروزی‌های مادّی و معنوی را دربر می‌گیرد؛ خیر در رابطه با دنیا، خیر در رابطه با آخرت، خیر برای فرد و خیر برای جامعه، و خیر در زمینه تعلیم و تربیت و در زمینه سیاست و اقتصاد و امنیّت و آزادی؛ خلاصه، خیر از هر نظر (زیرا می‌دانیم هنگامی که متعلق یک کلمه را حذف کنیم، مفهوم آن عمومیت پیدا خواهد کرد). در آیه مورد بحث، نتیجه اظهارات مؤمنان به این صورت بیان شده است: برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند، نیکی است: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ.» جالب این‌که «حَسَنَةٌ» که پاداش آنهاست، همانند «خیر» که (اظهار) آنها بوده، مطلق گذاشته شده است و انواع حسنات و نعمت‌های این جهان را دربر می‌گیرد. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ یا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»، «2» تفسیر فرموده: صالح به آنها گفت: ای قوم من! چرا پیش از تلاش و کوشش برای جلب نیکی‌ها، عجله برای عذاب و بدی‌ها دارید؟ چرا تمام فکر خود را روی فرا رسیدن عذاب الهی متمرکز می‌کنید؟ اگر عذاب الهی شما را فرو بگیرد، به حیاتتان خاتمه می‌دهد و مجالی برای ایمان باقی نخواهد ماند. بیایید صدق گفتار مرا در برکات و رحمت الهی که در سایه ایمان به شما نوید می‌دهد، بیازمایید. چرا از پیشگاه خدا، تقاضای آمرزش گناهان خویش را نمی‌کنید تا مشمول رحمت او واقع شوید؟ چرا فقط دنبال بدی‌ها و تقاضای نزول عذاب هستید؟ این لجاجت و خیره‌سری برای چیست؟ «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»، «4» فرموده: آنها به وسیله نیکی‌ها،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 11، ص 212- 211.

(2). نمل/ 46.
(3). تفسیر نمونه، ج 16، ص 489.
(4). قصص/ 54.

بدی‌ها را دفع می‌کنند. با گفتار نیکو، سخنان زشت را، و با معروف، منکر را، و با حلم، جهل را، و با محبّت، عداوت و کینه‌توزی را، و با پیوند دوستی و صله رحم، قطع پیوند را؛ خلاصه، آنها سعی می‌کنند به جای این‌که بدی را با بدی پاسخ گویند، با نیکی دفع کنند. این، یک روش بسیار مؤثری است در مبارزه با مفاسد، مخصوصا در برابر گروهی از لجوجان، و قرآن کرارا روی آن تکیه کرده است. «1»
و در ذیل آیه 22 سوره رعد: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»، فرموده: آنها به وسیله حسنات، «سیئات» خود را از میان می‌برند؛ به این معنا که به هنگام ارتکاب یک گناه و لغزش، تنها به پشیمان شدن، ندامت و استغفار قناعت نمی‌کنند؛ بلکه عملا در مقام جبران برمی‌آیند، و هر اندازه، گناه و لغزش آنها بزرگ‌تر باشد، به همان اندازه حسنات بیشتری انجام می‌دهند تا وجود خود و جامعه را از لوث گناه با آب حسنات بشویند.
«یدرءون» از مادّه «درء» (بر وزن زرع)، به معنای دفع کردن است. «2»
و در ذیل آیه 96 سوره مؤمنون: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، فرموده: بدی‌های آنها را با عفو، گذشت و نیکی دفع کن و آنها را با بهترین منطق پاسخ گو.
هم‌چنین زیر عنوان «نکته‌ها» چنین تفسیر فرموده: یکی از مؤثرترین طرق مبارزه با دشمنان سرسخت و لجوج، آن است که بدی‌ها را به نیکی پاسخ دهند. اینجاست که شور و غوغایی از درون وجدان آنها برمی‌خیزد و شخص بدکار را سخت تحت ضربات سرزنش و ملامت قرار می‌دهد و در مقایسه او با طرف مقابل، حق را به طرف می‌دهد، و همین امر در بسیاری از موارد سبب تجدیدنظر دشمن در برنامه‌هایش می‌گردد. در سیره پیشوایان و روش عملی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمّه هدی علیهم السّلام، بسیار دیده‌ایم که افراد یا جمعیت‌هایی را که مرتکب بدترین جنایات شده‌اند، به نیکی پاسخ گفته و مشمول محبتشان ساخته‌اند، و همین، سبب انقلاب و دگرگونی روحی و بازگشت آنها به طریق حق گردیده. قرآن بارها و از جمله در آیات فوق، این امر را به عنوان یک اصل در مبارزه

---
(1). تفسیر نمونه، ج 16، ص 110.
(2). تفسیر نمونه، ج 10، ص 190.

با بدی‌ها به مسلمانان گوشزد می‌کند، و حتّی در آیه 34 سوره فصّلت

می‌گوید: نتیجه این کار، آن خواهد شد که دشمنان سرسخت، دوستان گرم و صمیمی شوند: «فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ.» «1»
نیز فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ...»، فرموده: برای شما در زندگی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و عملکرد او (در میدان احزاب) سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. بهترین الگو برای شما نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است؛ روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هشیاری، درایت، اخلاص، توجّه به خدا و تسلّط او بر حوادث و زانو نزدن در برابر سختی‌ها و مشکلات، هرکدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای مسلمین باشد، و این ناخدای بزرگ، به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفان‌ها می‌شود، کمترین ضعف، سستی و دستپاچگی [را] به خود راه نمی‌دهد؛ او هم ناخداست، هم لنگر مطمئن این کشتی؛ هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان؛ همراه دیگر مؤمنان کلنگ به دست می‌گیرد؛ خندق می‌کند، با بیل جمع‌آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد؛ برای حفظ روحیه و خونسردی یارانش با آنها مزاح می‌کند، و برای گرم کردن دل و جان، آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید؛ مرتبا آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده درخشان و فتوحات بزرگ نوید می‌دهد؛ از توطئه منافقان برحذر می‌دارد و هشیاری لازم را به آنها می‌دهد؛ از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روش‌های نظامی، لحظه‌ای غافل نمی‌ماند، و در عین حال، از راه‌های مختلف، برای ایجاد شکاف در میان صفوف دشمنان، از پای نمی‌نشیند. آری، او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان، در این میدان، و در همه میدان‌هاست. «اسوه» (بر وزن عروه)، در اصل به معنای آن حالتی است که انسان به هنگام پیروی از دیگری، به خود می‌گیرد، و به تعبیر

---

(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 306 و 308- 309.

دیگر، همان تأسّی کردن و اقتدا نمودن است. بنابراین، معنای مصدری دارد، نه معنای وصفی، و جمله «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، مفهومش این است که برای شما در پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تأسّی و پیروی خوبی است. می‌توانید با اقتدا کردن به او، خطوط خود را اصلاح، و در مسیر صراط مستقیم قرار گیرید. جالب این‌که: قرآن در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند: امید به اللّه و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در حقیقت، ایمان به مبدأ و معاد، انگیزه این حرکت است، و ذکر خداوند

تداوم بخش آن؛ زیرا بدون شک، کسی که از چنین ایمانی قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدم‌های پیامبر نیست، و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تأسّی و اقتدا نخواهد بود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، «2» زیر عنوان: «خطوط اصلی بندگان مخلص» فرموده: در دوّمین دستور، به مسأله احسان و نیکوکاری در این دنیا که دار عمل است، پرداخته و از طریق بیان نتیجه احسان، مردم را به آن تشویق و تحریص می‌کند و می‌فرماید: برای کسانی که در این دنیا نیکی کرده‌اند، حسنه و پاداش نیکوی بزرگی است: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ.» غالب مفسران، «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ» را متعلق به «أحسنوا» دانسته‌اند، و بنابراین «حسنة» مطلق خواهد بود و هرگونه پاداش نیک، در این جهان و جهان دیگر را شامل می‌شود، و باتوجّه به این‌که تنوین در این‌گونه موارد، دلیل بر تفخیم و عظمت است، بزرگی این پاداش مشخص می‌شود. آری، نیکوکاری به‌طور مطلق در این دنیا در گفتار، در عمل، در طرز اندیشه و تفکّر، نسبت به دوستان، و نسبت به بیگانگان، نتیجه‌اش برخورداری از پاداش عظیم در هر دو جهان است که نیکی جز نتیجه نیک نخواهد داشت. در حقیقت، تقوا یک

---

(1). تفسیر نمونه، ج 17، ص 243- 242.
(2). زمر/ 10.

عامل بازدارنده است و احسان یک عامل حرکت آفرین، که مجموعا ترک گناه و انجام فرایض و مستحبات را شامل می‌شود. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ...»، «2» فرموده: نیکی و بدی یکسان نیست، و در توضیح آن می‌فرماید: درحالی‌که مخالفان حق، سلاحی جز بدگویی، افترا، سخریه، استهزا و انواع فشارها و ستم‌ها ندارند، باید سلاح شما، پاکی، تقوا، سخن حق، نرمش و محبّت باشد. آری، مکتب ضلالت جز چنان ابزاری را نمی‌پسندد. مکتب حق تنها از چنین وسایلی بهره‌گیری می‌کند، گرچه حسنه و سیئه مفهوم وسیعی دارد. تمام نیکی‌ها، خوبی‌ها، خیرات و برکات، در مفهوم حسنه جمع است؛ همان گونه که هرگونه انحراف و زشتی و عذاب، در مفهوم سیئه خلاصه شده است، ولی در آیه مورد بحث، آن شاخه‌ای از حسنه و سیئه که مربوط به روش‌های تبلیغی است، منظور می‌باشد. «3»
فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً ...» «4» هم تفسیر فرموده: آن کسی که عمل نیکی انجام دهد، بر نیکی عملش می‌افزاییم؛

چرا كه خداوند آمرزنده و شكرگزار است و به اعمال بندگان جزاى مناسب مى‌دهد. چه حسنه‌اى از اين برتر كه انسان خود را هميشه در زير پرچم رهبران الهى قرار دهد؛ حبّ آنها را در دل گيرد و خطّ آنها را ادامه دهد؛ در فهم كلام الهى آنجا كه مسايل براى او ابهام پيدا كند، از آنها توضيح بخواهد؛ عمل آنها را معيار قرار دهد و آنها را الگو و اسوه خود سازد. «5»

نيز فى قوله تعالى: «قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِى إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ»، «6» فرموده: براى شما در زندگى ابراهيم و كسانى كه با او بودند، اسوه خوبى وجود داشت؛ ابراهيم عليه السّلام، بزرگ پيامبران، كه زندگى‌اش سرتاسر درس بندگى خدا، جهاد فى سبيل اللّه و عشق به ذات پاک او بود؛ ابراهيم كه امّت اسلامى از بركات دعاى او، و مفتخر به نامگذارى او

---

(1). تفسير نمونه، ج 19، ص 401.

(2). فصّلت/ 34.

(3). تفسير نمونه، ج 20، ص 279.

(4). شورى/ 23.

(5). تفسير نمونه، ج 20، ص 410.

(6). ممتحنه/ 4.

مى‌باشد، مى‌تواند براى شما سرمشق خوبى در اين زمينه گردد. منظور از تعبير: «وَ الَّذِينَ مَعَهُ»؛ (آنها كه با ابراهيم بودند)، مؤمنانى است كه او را در اين راه همراهى مى‌كردند و هرچند قليل و اندک بودند، و اين احتمال كه منظور پيامبرانى است كه با او هم‌صدا شدند، يا انبياى معاصر او، چنان‌كه بعضى احتمال داده‌اند، بعيد به نظر مى‌رسد، به‌خصوص كه مناسب اين است كه قرآن در اينجا پيامبر اسلام صلّى اللّه عليه و آله را به ابراهيم، و مسلمانان را به اصحاب و ياران او تشبيه كند. در تواريخ نيز آمده است كه گروهى در بابل، بعد از مشاهده معجزات ابراهيم به او ايمان آوردند، و در هجرت به سوى شام، او را همراهى كردند، و اين نشان مى‌دهد كه او ياران وفادارى داشته است (به نقل از كامل بن اثير، جلد 1، صفحه 100). «1»

4. حسنه در تفاسیر روایی

مرحوم سید هاشم بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان و محدث جلیل علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی در تفسیر درّ المنثور، فی قوله تعالی: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. جمیل بن صالح از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره فرموده خدای تعالی: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»، روایت کند که آن بزرگوار فرمود:
«رضوان اللّه فی الجنة، فی الاخرة، و المعاش و حسن الخلق، فی الدنیا.»؛ یعنی خشنودی خدای متعال در بهشت، در جهان آخرت، و معاش و حسن خلق در دنیا. «2»

2. از کتاب کافی و معانی الاخبار، محمّد بن موسی با اسنادش تا جمیل بن صالح، و او از امام صادق علیه السّلام فی قوله تعالی: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»، روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «رضوان اللّه و الجنة، فی الاخرة، و السعة فی الرزق

---

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 18.
(2). برهان، ص 126- نور الثقلین، ج 1، ص 199.

و المعاش و حسن الخلق، فی الدنیا»؛ یعنی رضوان خدا و بهشت، در آخرت، و وسعت روزی و معاش و حسن خلق، در دنیا. «1»

3. عبد اللّه بن سنان از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که آن بزرگوار فرمود:
«یستحب ان یقول بین الرکن و الحجر: اللّهم اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار، و قال: ان ملکا موکلا یقول: آمین.»: مستحب است در بین رکن و حجر الاسود، ذکر:
«اللهم آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ»، را بگویند و فرمود که: البتّه، فرشته‌ای که موکّل بر طواف‌کننده است، آمین می‌گوید. «2»

4. ابن ابی شیبه و بیهقی در «الشعب» از ابن عباس اخراج نمودند که: «ان ملکا موکلا بالرکن الیمانی منذ خلق اللّه السموات و الارض، یقول: آمین، فقولوا:" رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ".» یعنی البتّه، از زمانی که خدا آسمان‌ها و زمین را خلق نمود،

فرشته‌ای در رکن یمانی موکّل است، او همواره می‌گوید: آمین، آمین، پس شما بگویید: «رَبَّنا آتِنا فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ فِی الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ.» «3»
نیز فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»، «4» روایاتی را نقل فرموده، از جمله:
1. در کتاب معانی الاخبار با اسنادش تا هشام بن سالم، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل کرده که: علی بن حسین علیه السّلام می‌فرمود: «ويل لمن غلبت آحاده. فقلت له: و كيف هذا؟ فقال:
اما سمعت اللّه عز و جل يقول:" مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ"، فالحسنة الواحدة اذا عملها، كتبت له عشرا، و السيئة الواحدة اذا عملها، كتبت له واحدة، فنعوذ باللّه ممن يركب فی يوم واحد عشر سيئات، و لا يكون له حسنة واحدة، فتغلب حسناته سيئاته.»: وای بر کسی که مغلوب آحادش بشود. به آن بزرگوار گفتم: آن چگونه باشد؟ فرمود: آیا نشنیدی که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 199، حدیث 725.
(2). همان، حدیث 727.
(3). درّ المنثور، ج 1، ص 233.
(4). انعام/ 160.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 520
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 559
عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.» پس یک حسنه وقتی به آن عمل بشود، برای او ده تا ثبت گردد، و یک سیئه (گناه) وقتی به آن عمل بشود، برای او یکی ثبت گردد. پس به خدا پناه می‌برم از کسی که در یک روز، ده سیئه (گناه) را مرتکب شود و برای او یک حسنه نباشد، پس حسناتش مغلوب سیئاتش خواهند شد. «1»
2. عبد بن حمید از سعید بن جبیر اخراج نمود که: او گفت: «لما نزلت:" مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها". قال رجل من المسلمين: يا رسول اللّه! لا اله الا اللّه، حسنة؟ قال: نعم، افضل الحسنات.»؛ یعنی هنگامی که آیه: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها» نازل شد، مردی از مسلمانان گفت: ای پیامبر خدا! لا اله الا اللّه، حسنه است؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، فرمود: آری، آن افضل حسنات است. «2»
همچنین فی قوله تعالی: «إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ»، «3» روایاتی را نقل

فرمودند، از جمله:
1. در تفسیر علی ابن ابراهیم به روایت ابی جارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، فی قوله تعالی: «إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ»، فرمود: «اما الحسنة، فالغنیمة و العافیة، و امّا المصیبة، فالبلاء و الشدة.»؛ یعنی مراد از حسنه، غنیمت و سلامت بوده و مراد از مصیبت، غم، رنج و سختی است. «4»
2. ابن ابی شیبه، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابو الشیخ درباره قوله: «إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ»، از مجاهد اخراج نمودند که او گفت: «العافیة و الرخاء و الغنیمة.»؛ یعنی تندرستی، فراخی در زندگی و آنچه بدون زحمت به دست آید، و درباره قوله: «وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ»، گفت:
«البلاء و الشدة.»؛ یعنی گرفتاری و سختی. «یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ»؛ «قد حذرنا.»؛ یعنی پرهیز کرده‌ایم. «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 785، حدیث 372- برهان، ص 344.
(2). درّ المنثور، ج 30، ص 163.
(3). توبه/ 50.
(4). نور الثقلین، ج 2، ص 225، حدیث 177- برهان، ص 426.
(5). درّ المنثور، ج 3، ص 249.

همین‌طور فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ»، «1» روایتی را نقل نموده‌اند:
در کتاب کافی، علی بن ابراهیم با اسنادش تا هشام بن سالم و غیر او، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره فرموده خدای عزّ و جلّ: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا»، نقل نموده که حضرت فرمود: «علی التقیه»، و درباره فرموده خدای عزّ و جلّ: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»، فرمود: «الحسنة التقیة، و السیئة الاذاعة.»؛ یعنی امام صادق علیه السّلام، فرمود: به آنان دو مرتبه پاداش نیک اعطا می‌شود، چون بر تقیه، شکیبایی و خویشتن‌داری کردند و با نیکویی تقیه نمودن، زشتی افشاگری را دفع کردند. «2»
نیز فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»، «3» روایاتی را نقل کرده‌اند، از جمله:
1. در کتاب احتجاج طبرسی از امیر مؤمنان علیه السّلام در ضمن حدیثی طولانی چنین آمده است: «و لان الصبر علی ولاة الامر، مفروض؛ لقول اللّه عزّ و جلّ لنبیه صلّی اللّه علیه و آله:" فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ"، و ایجابه مِثل ذلک علی اولیائه و اهل طاعته بقوله:" لَقَدْ کانَ لَکُمْ

فِی رَسُولِ اللّهِ أسْوَةٌ حَسَنَةٌ".»؛ یعنی: و برای این‌که خویشتن‌داری و استقامت بر والیان امر، واجب است؛ چرا که خدای عزّ و جلّ به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، می‌فرماید: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، و مانند آن را برای اولیای خودش و اهل طاعتش نیز واجب فرموده بنابر قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.» «4»
2. در مجمع البیان چنین فرمود: ثعلبة بن حاطب که مردی از انصار بود به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: از خدا بخواهید که مالی را نصیب و روزی من فرماید. پس آن حضرت فرمود: «یا ثعلبة! قلیل تودی شکره، خیر من کثیر لا تطیقه؛ اما لک فی رسول اللّه اسوة حسنة؟ و الذی نفسی بیده، لو اردت ان تسیر الجبال معی ذهبا و فضه لسارت.»؛ یعنی ای ثعلبه! مال اندک که شکر

---

(1). قصص/ 54.
(2). نور الثقلین، ج 4، ص 166، حدیث 86- برهان، ص 794.
(3). احزاب/ 21.
(4). نور الثقلین، ج 4، ص 225، حدیث 38.

آن را به‌جا آوری، بهتر از مال بسیاری است که آن را طاقت نیاوری؛ آیا برای تو در پیامبر خدا اسوه حسنه نیست؟ سوگند به آنکه جانم در قبضه قدرت اوست، اگر اراده کنم که کوه‌ها برایم طلا و نقره گردد، البتّه که چنین خواهد شد. «1»
3. بخاری، مسلم، نسائی، ابن ماجه، ابن حاتم و ابن مردویه از ابن عمر رضی اللّه عنه اخراج نمودند که:
او سؤال نمود از مردی که طواف عمره خانه خدا را انجام می‌دهد: «أ یقع علی امراته قبل ان یطوف بالصفا و المروة؟ فقال: قدم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فطاف بالبیت و صلی خلف المقام رکعتین و سعی بین الصفا و المروة ثم قرأ: "لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ".» «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ»، «3» روایاتی را نقل فرموده، از جمله:
1. محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فی قول اللّه عز و جل: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ»، نقل کرده که حضرت فرمود:
«الحسنة، التقیه، و السیئة الاذاعة، و قوله عزّ و جلّ: "ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ". قال: "بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ"، التقیة، "فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ

وَلِیٌّ حَمِیمٌ".»؛ یعَنی درباره قول خدای عزّ و َجلّ: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ»، فرمود: حسنه، عبارت است از تقیه، و سیئه، افشاگری است. درباره فرموده خدای عزّ و جلّ: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، فرمود: آنچه نیکوتر و بهتر است، آن تقیه است؛ «فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ.»: پس آن‌گاه آن‌کس که بین تو و او دشمنی است، کانّ دوست صمیمی شود. «4»

2. در تفسیر علی ابن ابراهیم آمده است: در اینجا خدای عزّ و جلّ به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله، ادب آموخت، پس فرمود: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.» در تفسیر آن علی بن ابراهیم فرمود: بدی کسی را که به تو بدی کرده است، با خوبی خودت،

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 256، حدیث 4.

(2). درّ المنثور، ج 5، ص 190- 189.

(3). فصّلت/ 24.

(4). برهان، ص 963- نور الثقلین، ج 4، ص 549، حدیث 53، و در برهان صفحه 946، به نقل از مرحوم مفید در اختصاص مثل این روایت را آورده است.

دفع کن تا آن عداوتی که بین تو و بین او می‌باشد، به گرمی دوستی و صمیمیت گراید. «1»

3. ابن عباس با اسنادش تا محمّد بن فضیل، و او از عبد صالح علیه السّلام روایت کرده که: از آن بزرگوار درباره قوله تعالی: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ»، سؤال نمودم.

پس آن حضرت فرمود: «نحن الحسنة و بنو امیة، السیئة»؛ یعنی ما، اهل البیت، حسنه هستیم، و بنی امیه سیئه می‌باشند. «2»

4. ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و بیهقی (در سننش) درباره قوله: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، از ابن عباس اخراج نمودند که او گفت: «امر اللّه المؤمنین بالصبر عند الغضب، و الحلم عند الجهل، و العفو عند الاساءة، فاذا فعلوا ذلک، عصمهم اللّه من الشیطان و خضع لهم عدوهم کانه ولی حمیم.»؛ یعنی خدا مؤمنین را امر به صبر نمود به هنگام خشم، و امر به حلم نمود به هنگام جهل و نادانی، و امر به عفو و بخشش نمود به هنگام بدی. پس آن هنگام که چنین کنند، خدا آنان را از فریب‌های شیطان باز می‌دارد، و دشمنشان نسبت به آنان تواضع و فروتنی کند؛ چنان‌که گویی او دوست نزدیک است. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً»، «4» روایاتی را نقل فرموده، از جمله:

الف- علی بن ابراهیم با اسنادش تا محمّد بن مسلم، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، فی قول اللّه تبارک و تعالی: «وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً»، نقل نمود که حضرت فرمود: «الاقتراف، التسلیم لنا و الصدق علینا و الا یکذب علینا»؛ یعنی اقتراف، عبارت از تسلیم بودن برای ما و تصدیق نمودن ماست و این‌که علیه ما دروغ نگوید. «5»
ب- شیخ در امالی با اسنادش از امام حسن علیه السّلام نقل نموده که حضرت در خطبه‌ای

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 549، حدیث 52- برهان، ص 963.
(2). برهان، همان.
(3). درّ المنثور، ج 5، ص 365.
(4). شوری/ 23.
(5). برهان، ص 971- نور الثقلین، ج 4، ص 576، حدیث 80.

فرمود: «فیما انزل اللّه علی محمّد صلّی اللّه علیه و آله، " قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً"، و اقتراف الحسنة مودتنا.»؛ یعنی در آنچه خدای متعال بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله نازل نمود، «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً» است، و اقتراف حسنه، دوستی و محبت اهل بیت است. «1»
ج- از طریق مخالفین، عبد اللّه بن احمد بن حنبل با اسنادش از ابن عباس رضی اللّه عنه روایت کند که او گوید: «لما نزل قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ، قالوا یا رسول اللّه! من قرابتک التی وجبت علینا مودتهم؟ قال: علی و فاطمه و ابناهما علیهم السّلام.»؛ یعنی چون قوله: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ، نازل گردید، گفتند: ای پیامبر خدا! چه کسانی اقربای شمایند که مودّت و دوستی‌شان بر ما واجب گردیده؟ آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
علی، فاطمه و فرزندان آن دو بزرگوار علیهم السّلام می‌باشند. «2»
د- عبد اللّه بن عجلان گوید: از ابا جعفر، امام باقر علیه السّلام، درباره فرموده خدای تبارک و تعالی: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ، سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود:
«هم الائمه الذین لا یأکلون الصدقة و لا تحل لهم.»؛ یعنی آنان امامانی هستند که صدقه نمی‌خورند و صدقه بر آنان حلال نیست. «3»
ه- در روضه کافی، محمّد بن یحیی با اسنادش تا اسماعیل بن عبد الخالق، و او گوید، ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فرمود: «ما یقول اهل البصره فی هذه الایة: " قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛

یعنی اهل بصره درباره این آیه: «قُلْ لا أسْئَلَكُمْ عَلَيْهِ أجْراَ إلّا الَمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ، چه می‌گویند؟ گفتم: فدایتان گردم، آنان می‌گویند: آن آیه درباره خویشاوندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است. آن بزرگوار فرمود: «کذبوا؛ انما نزلت فینا خاصة، اهل البیت؛ فی علی و فاطمة و الحسن و الحسین و اصحاب الکسا علیهم السّلام.»؛ یعنی آنان دروغ می‌گویند، مسلم این است که آیه تنها درباره ما، اهل بیت؛ علی، فاطمه، حسن، حسین و اصحاب کساء علیهم السّلام نازل گردید. «4»

---

(1). برهان، ص 973.
(2). همان.
(3). نور الثقلین، ج 4، ص 571، ص 571، حدیث 64.
(4). نور الثقلین، ج 4، ص 572، حدیث 65.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 525

سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می‌کند که چون آیه: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ، نازل گردید، گفتند: یا رسول اللّه! اینان چه کسانی هستند که خدای تعالی به مودّت و دوستی آنان امر فرموده؟ آن بزرگوار فرمود: «علی و فاطمه و ولدها.» «1»

ز- ابن جریر، از أبی دیلم اخراج نمود که او گفت: «لما جیء بعلی بن الحسین رضی اللّه عنه اسیرا فاقیم علی درج دمشق، قام رجل من اهل الشام، فقال: الحمد للّه الذی قتلکم و استأصلکم. فقال له علی ابن الحسین رضی اللّه عنه: أ قرأت القرآن؟ قال: نعم. قال: أ قرأت آل حم؟ قال: لا. قال: اما قرأت:" قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً"، قال: فانکم لانتم هم؟ قال: نعم.» «2»

ح- ابو نعیم و دیلمی از طریق مجاهد، از ابن عباس اخراج نمودند که او گفت: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:" قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی ؛ ان تحفظونی فی اهل بیتی و تودّوهم بی.» «3»

5. تدبّر در آیات حسنه

اشاره

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «4»

الف- آنچه از خدا می‌رسد، حسنه بوده و نفس است که با انحراف از راه صحیح و دخالت هوای نفس، آن را در سیئه فعلیّت می‌دهد.

در آیه 78 سوره نساء می‌فرماید: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»؛ یعنی اگر حسنه‌ای به آنان برسد، می‌گویند: این از جانب خداست، و اگر سیئه‌ای به آنان برسد، می‌گویند: این از جانب توست. (ای پیامبر! به آنان) بگو، همه از جانب خداوند است.
و- در آیه بعد؛ یعنی آیه 79 سوره نساء می‌فرماید: «ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ.»؛ یعنی آنچه از حسنه به تو برسد، از جانب خدای تعالی

---

(1). برهان، ص 973.
(2). درّ المنثور، ج 6، ص 7.
(3). همان.
(4). ص/ 29.

است و آنچه از سیئه به تو برسد، از جانب نفس خودت می‌باشد. با دقت و تدبّر در این آیه، به نکاتی برخورد می‌کنیم، از جمله:
اوّل این‌که: آنچه از حسنه می‌رسد، صرفا از جانب خدای تعالی است: «ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ.»
دوّم این‌که: آنچه از سیئه به تو می‌رسد، از جانب نفس خویش است: «وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ.»
کلمه «کلّ» در عبارت: «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» را می‌توان با استفاده از آیه دوّم به همه اجزای تشکیل‌دهنده حسنه تفسیر نمود. بنابراین معنای جمله: «كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ»، چنین می‌شود: همه اجزای تشکیل‌دهنده حسنه از جانب خدای تعالی است؛ زیرا حسنه از جانب خدا بوده و سیئه از جانب نفس است. لذا آنچه از خدای تعالی می‌رسد، حسنه است، و نفس با انحراف از راه صحیح و دخالت هوای نفس، آن را در سیئه فعلیت می‌دهد.

ب- برای بندگان مؤمن، متّقی، نیکوکار در این دنیا، حسنه، و در آخرت، خیر است.

در آیه 201 و 202 سوره بقره می‌فرماید: «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنا آتِنا فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنا عَذابَ النَّارِ. أُولئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسابِ.»؛ یعنی: و بعضی از آنان کسانی هستند که می‌گویند: ای پروردگار ما! به ما در دنیا حسنه، و در آخرت حسنه اعطا کن، و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار. آنان را بهره و نصیبی از آنچه کسب کرده‌اند، باشد، و خدا سریع الحساب است، و در آیه 30 و 31 سوره نحل می‌فرماید: «وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا خَيْراً لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ. جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ كَذلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ.»؛ یعنی به کسانی که تقوا نمودند، گفته شد، پروردگارتان چه چیز نازل نمود؟ آنان گفتند: خیر را؛ برای کسانی که نیکویی کردند، در این دنیا حسنه است، و البتّه، سرای آخرت، بهتر است، و البتّه، چه نیکوست سرای

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 527

متقین! باغ‌های جاودانی که در آنها داخل می‌گردند، درحالی‌که از زیر آنها نهرها جاری است. در آن باغ‌ها، از هرچه بخواهند، برای آنان فراهم است. این‌چنین خدای تعالی به متقین جزا می‌دهد.

در آیه 10 سوره زمر می‌فرماید: «قُلْ يا عِبادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ إِنَّما يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسابٍ»؛ یعنی (ای پیامبر!) بگو: ای بندگان من که ایمان آوردید! از پروردگارتان تقوا داشته باشید. برای کسانی که نیکویی کردند، در این دنیا حسنه است، و زمین خدا وسیع است. البتّه، آنان که صابر و شکیبا هستند، پاداششان بدون حساب اعطا می‌شود. و در آیه 97 سوره نحل می‌فرماید: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ.»؛ یعنی هرکس از مرد یا زن، عمل صالحی انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، در این دنیا به او زندگی پاک و پاکیزه اعطا می‌کنیم، و مسلما، پاداش آنان را به نیکوتر از آنچه عمل نمودند، جزا خواهیم داد. با تأمّل در آیات فوق، تدبّر می‌شود که بعضی از آیات و مفردات آن با شرحی که در زیر به اجمال بیان می‌گردد، مفسر بعض دیگر است:

1. در آیه 10 سوره زمر، بنده‌های مؤمن را مورد ندا قرار داده، آنان را امر به تقوای پروردگار می‌کند: «قُلْ يا عِبادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ.» بعد از این مقدمه، مسأله نیکوکاری را بیان می‌فرماید: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَةٌ»، و در آیه نحل، مورد خطاب، متقین هستند: «وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ما

ذا أنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا خَیْراً»، و بعد از خطاب و سؤال از آنها و پاسخ آنان، مسأله نیکوکاری بیان می‌گردد: «لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ.» بنابراین با دقت در صدر و ذیل این دو آیه، معلوم می‌شود: ایمان و تقوا، لازمه انجام فعل است تا آن فعل نیکو محسوب شود و برای فاعل آن حسنه باشد.

2. در آیه 10 سوره زمر بعد از قوله: «فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، قوله: «وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةٌ»، آمده، و در آیه 30 سوره نحل بعد از قوله: «فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَةٌ»، قوله: «لَلدَّارُ

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 528

الْآخِرَةُ خَیْرٌ»، آمده است و لذا یکی از تفسیرهای آن، در گسترش کار نیک است؛ به این معنا که: کار نیکو به وسعت زمین خدای تعالی و به گستردگی خیر و نعم آخرت، می‌تواند از گسترش و نیکویی برخوردار باشد.

3. برای اجابت دعای دعاکنندگان در آیات 201 و 202 سوره بقره، آیه 10 سوره زمر و آیه 30 سوره نحل تفسیرکننده آن است؛ به این‌گونه که اوّلا، قوله: «منهم» در آیه بقره، به معنای آن است که بعضی آنان که دعا می‌کنند، باید افراد مؤمن و متّقی باشند (تا دعای آنان به اجابت برسد). ثانیا، از روی ایمان و تقوا، در دنیا کار نیکو انجام دهند.

4. آیه 97 سوره نحل، تفسیرکننده حسنه در دنیا؛ یعنی در حیات طیبه است، و آیه 31 سوره نحل، مفسّر حسنه در آخرت است؛ یعنی بهشت جاویدان که در آن نهرها جاری است و هرچه بهشتیان بخواهند، برای‌شان فراهم است.

5. آیه 202 سوره بقره، تناسب حسنه با انجام کار نیکو را بیان می‌کند؛ یعنی هر چقدر از کار که نیکو با کیفیت و وسعت انجام شود، بهره حسنه او به همان نسبت خواهد بود.

ج- اگر به پیامبر خدا و به مؤمنان، حسنه‌ای برسد، منافقان بدحال شوند،

و اگر به پیامبر خدا و به مؤمنان مصیبتی برسد، آنان خوشحال شوند. امّا اگر مؤمنان صبر و استقامت ورزند و تقوا داشته باشند، حیله منافقین به آنان ضرری نمی‌رساند؛ زیرا منافقین نمی‌دانند که عزّت و شوکت، خاصّ خداوند، شأن پیامبر و مؤمنان است. در آیه 120 سوره آل عمران می‌فرماید: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.»؛ یعنی اگر به شما (مؤمنان و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله)، حسنه‌ای برسد، آنان (که منافقین اهل کتاب هستند)، ناراحت شوند، و اگر به شما بدی برسد، به واسطه آن بدی که به شما می‌رسد، خوشحال گردند. امّا اگر شما صبر و استقامت کنید و تقوا داشته باشید، حیله آنها هیچ ضرری به شما نمی‌رساند. البتّه، خدای تعالی به آنچه آنان انجام می‌دهند، احاطه دارد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 529
در آیه 50 سوره توبه می‌فرماید: «إِنْ تُصِبْكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ وَ يَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ.»؛ یعنی اگر به تو (پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) حسنه‌ای برسد، آنان (یعنی منافقین) ناراحت می‌گردند، و اگر مصیبتی به تو برسد، می‌گویند: قبلا پیش‌بینی کار خودمان را کرده‌ایم و اعراض می‌کنند، درحالی‌که خوشحالند.
در آیه 8 سوره منافقان می‌فرماید: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لكِنَّ الْمُنافِقِينَ لا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی عزّت و شوکت، مخصوص خدای تعالی، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنان است، و لکن منافقین نمی‌دانند.
با دقت در آیات فوق، نکات مهمی در برخوردها و مسایل اجتماعی تدبّر می‌شود، از جمله:
1. در آیه‌های 120 آل عمران و 50 سوره توبه، ناراحت شدن منافقان به سبب ایصال پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنان به حسنه و خوشحالی‌شان به مناسبت اصابت بدی و مصیبت به مؤمنان و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، دلیل بر قلوب بیمار آنان است که مظهر آن، در عداوت و کینه‌توزی نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنان ظهور می‌کند: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً.» «1»
2. در آیه 120 سوره آل عمران که ظهور خطاب به جامعه مسلمانان است، «سیّئة» آمده: «وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ»، و در آیه 50 سوره توبه که ظهور خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، «مصیبة» آمده است: «وَ إِنْ تُصِبْكَ مُصِيبَةٌ»، و این به آن جهت است که «سیئه»، انحراف مقدّرات حسنه به وسیله هوای نفس است: «وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ

نَفْسِکَ»، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مبرّای از آن است.
3. در ذیل آیه 120 سوره آل عمران برای در امان بودن مؤمنان از حیله منافقان، شکیبایی توأم با استقامت و تقوا را توصیه می‌کند: «وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً»، و در ذیل آیه 50 سوره توبه، قول منافقین را که برای ایجاد تعادل روانی ناشی از

(1). بقره/ 10.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 530

بیماری‌شان است، بیان می‌کند: «یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ»، و به عبارت دیگر هم مؤمنان و هم منافقان هر دو رنج می‌برند، امّا مؤمنین از کید منافقین رنج می‌برند، لذا خدای تعالی به آنان توصیه می‌کند که: «وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً»، و منافقین از قلب مریضشان که عامل آن نفاق است، رنج می‌برند، و برای تشفّی آن، خودشان می‌گویند: «یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ.» خدای تعالی در جای دیگر قرآن شهادت می‌دهد که: منافقان دروغ می‌گویند: «وَ اللَّهُ یَشْهَدُ إِنَّ الْمُنافِقِینَ لَکاذِبُونَ.» «1»
4. در آیه 8 سوره منافقون، دو موضوع اساسی مطرح است؛ یکی عزّت خدا، رسول و مؤمنین، و دیگر عدم دانایی منافقین، و آنها دو رکن اساسی‌اند: رکن مثبت و تام برای مؤمنین، و رکن منفی و شکننده برای منافقین: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَعْلَمُونَ.»
د- خدای متعال به سنگینی ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند، اگر یک ذرّه حسنه باشد، آن را مضاعف می‌نمایند، و پاداش عظیمی از جانب او اعطا می‌شود. به کسی که حسنه‌ای را انجام دهد؛ برای او ده برابر مثل آن است، و به کسی که سیئه‌ای را انجام دهد، به‌جز یک برابر مثل آن، جزا برایش نخواهد بود، و این در حالی است که به او هم ظلم نمی‌شود و هرکس حسنه‌ای را تحصیل کند، حسن و نیکویی را در آن زیاد می‌گرداند.
در آیه 40 سوره نساء می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها وَ یُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِیماً.»؛ یعنی البتّه، خدای تعالی به سنگینی ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند، و اگر حسنه‌ای باشد، آن را مضاعف کرده و از جانب خود او پاداش عظیمی اعطا می‌شود.
و در آیه 60 سوره انعام می‌فرماید: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجْزی إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ.»؛ یعنی هرکس حسنه‌ای را انجام دهد، برای او ده برابر مثل آن خواهد بود، و هرکس سیئه‌ای را انجام دهد، جز مانند آن، جزایی

(1). منافقون/ 1.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 531
برایش نیست و این در حالی است که مورد ظلم هم واقع نمی‌شود.
و در آیه 23 سوره شوری می‌فرماید: «ذلِکَ الَّذِی یُبَشِّرُ اللَّهُ عِبادَهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ»؛ یعنی در آن (روضات جنات و فضل کبیر) است که خدای تعالی به بندگانش، آنان که ایمان آورده، و اعمال صالح انجام داده‌اند، بشارت می‌دهد، (ای پیامبر! به آنان) بگو، بر آن (امر عظیم رسالت) از شما درخواستی ندارم، به‌جز دوستی و محبّت اقربا، و هرکس حسنه‌ای تحصیل کند، برای او در آن حسنه، نیکی و حسن را زیاد می‌گردانیم. البتّه، خدای متعال بسیار آمرزنده و بسیار سپاسگزار است.
دقّت در آیات فوق، نکاتی را در باب حسنه و سیئه بیان می‌دارد که اجمال آن به شرح زیر است:
1. صدر آیه 40 سوره نساء، تفسیری بر ذیل آیه 60 سوره انعام بدین شرح است: هر که سیئه‌ای را انجام دهد، جزای آن، مثل آن سیئه خواهد بود، و این در حالی است که به آنان ظلم نمی‌شود؛ زیرا خدای تعالی ذرّه‌ای ظلم نمی‌کند: «وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجْزی إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»، «إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ ...»
2. ذیل آیه 23 سوره شوری و مفردات آن، تفسیرکننده آیه 40 سوره نساء و مفردات آن است، و صدر آیه 60 سوره انعام، معیاری برای آن به لحاظ کمی است؛ بدین شرح که: در ذیل آیه 40 سوره نساء می‌فرماید: اگر حسنه‌ای باشد، آن حسنه مضاعف می‌شود، و اجر عظیمی از بابت آن اعطا می‌گردد: «وَ إِنْ تَکُ حَسَنَةً یُضاعِفْها وَ یُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِیماً»، و در ذیل آیه 23 سوره شوری می‌فرماید: هرکس حسنه‌ای را تحصیل کند، آن حسنه را از لحاظ حسن می‌افزاییم؛ زیرا خدای تعالی بسیار درگذرنده از گناهان و بسیار سپاسگزار است: «وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ»، و در صدر آیه 60 سوره انعام می‌فرماید: هرکس حسنه‌ای را به‌جا آورد، برای او ده برابر مثل آن است: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها.»
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 532
3. این‌که در آیه 23 سوره شوری بعد از مودّت در قربی، اقتراف حسنه را بیان کرده، تفسیری است بر فعلیت یافتن مصداقی از حسنه؛ بدین معنا که اکتساب حسنه، در دوستی و مودّت اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تجلّی دارد: «لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً.»
ه پس (از سختی و رنج امت‌های پیشین) خدای تعالی نعمت را به نقمت

مبدل نمود، تا سختی را ترک گویند، و آنان نفهمیدند و گفتند: آن نقمت و نعمت را پدران ما هم لمس کردند. پس خدای متعال آن را یک‌دفعه و با شتاب مؤاخذه نمود، و از تو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پیش از درخواست تعجیل در آمرزش و مغفرت، درخواست تعجیل در عذاب را می‌کنند، و پیش از آنان، سرگذشت عبرت‌آمیز در هلاکت پیشینیان گذشت ...
(و صالح نبی علیه السّلام خطاب به قومش:) فرمود: ای قوم من! چرا پیش از طلب تعجیل در مغفرت، درخواست تعجیل در عذاب می‌کنید؟ چرا از خدای متعال طلب مغفرت نمی‌کنید تا خدای تعالی شما را مورد رحمت قرار دهد؟
آیات اعراف و رعد و نمل بنابر سیاق دو آیه رعد و نمل و ذکر شدن سیئه و حسنه در هر سه آیه در بالا، یکجا ترجمه شده و در معانی حسنه و سیئه به شرح زیر تدبّر شده:
1. در آیه 95 سوره اعراف: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّی عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ.» سیئه و حسنه به قرینه «ضراء» و «سراء»، نقمت و نعمت معنا شده، و «عفو»، بنابر سیاق آیه و اصل لغوی آن، به ترک کردن سختی‌ها معنا شده است.
2. در آیه 6 سوره رعد «وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلی ظُلْمِهِمْ وَ إِنَّ رَبَّکَ لَشَدِیدُ الْعِقابِ»، به قرینه ذیل آیه، حسنه به مغفرت، و سیئه، به عذاب معنا شده، و بنابر سیاق آیه «الْمَثُلاتُ»، به سرگذشت عبرت‌آمیز در هلاکت معنا شده.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 533
3. در آیه 46 سوره نمل: «قالَ یا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّیِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْ لا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ.»، بنابر سیاق آیه و به قرینه ذیل آن، حسنه به مغفرت، و سیئه، به عذاب معنا شده است.
و- به آنان (یعنی مؤمنان اهل کتاب که از قبل مسلمان بودند و به قرآن ایمان آوردند) به واسطه شکیبایی و استقامتشان (در ایمان به کتاب آسمانی پیش از نزول قرآن و در ایمان به قرآن بعد از نزول آن) دو بار پاداش اعطا می‌شود، و (اینان) زشتی (در سخن، رفتار و اخلاق) را با نیکویی (در کلام، عمل و خلق و خوی) دفع می‌کنند، و از آنچه خدا به آنان روزی داده، انفاق می‌نمایند، و نیکی یکسان نیست؛ زیرا کلام، عمل و خلق و خوی سه وجه متفاوت از آنند، و بدی هم یکسان نیست؛ چون سخن، رفتار و اخلاق سه وجه متفاوت از آن می‌باشند. بدی را با آنچه نیکوتر است، دفع کن. پس در این صورت است که آن‌کس که بین تو و بین او کینه و دشمنی است، به مانند دوست صمیمی خواهد شد (ترجمه فوق از آیات 54 قصص و 34 فصّلت است).

درباره حسنه و سیئه نکاتی تدبّر می‌شود، از جمله:
1. در آیه 54 سوره قصص: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ»، بنابر سیاق آیه، حسنه به معنای نیکویی، و سیئه به معنای بدی و زشتی است.
2. در آیه 34 سوره فصّلت: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ»، اوّلا صدر آیه: «وَ لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ»، تفسیرکننده نوع حسنه و نوع سیئه در آیه 54 سوره قصص است. ثانیا، کلمه «لا تستوی» و تکرار «لا» در «لا السّیّئة»، دلالت بر وجوهات کلامی، رفتاری و اخلاقی در هریک از حسنه و سیئه دارد؛ با این معنا باتوجّه به این‌که حسنه، از لحاظ حسن بودن، و سیئه در سیئه بودن، وجه‌های گوناگونی دارند، معنا چنین می‌شود که: هریک از وجوهات سیئه از زشتی در کلام، یا ناپسندی در رفتار و یا بدی در اخلاق را با آن وجهی که نیکوتر است، دفع کن.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 534
ز- محققا برای شما مسلمانان، آنان که همواره به خدای متعال و به روز قیامت امیدوارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند، در پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و در ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام و یاران او، اسوه حسنه و الگوی خوبی باشد.
در آیه 21 سوره احزاب می‌فرماید: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»؛ یعنی برای شما، آن کسانی که همواره به خدای تعالی و به روز قیامت امیدوار بوده و بسیار خدا را یاد می‌کنند، در تأسّی به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله الگوی نیکویی است.
در آیات 4 و 6 ممتحنه می‌فرماید: «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ إِذْ قالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآؤُا مِنْکُمْ وَ مِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ کَفَرْنا بِکُمْ وَ بَدا بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمُ الْعَداوَةُ وَ الْبَغْضاءُ أَبَداً حَتَّی تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْراهِیمَ لِأَبِیهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَکَ وَ ما أَمْلِکُ لَکَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَیْءٍ رَبَّنا عَلَیْکَ تَوَکَّلْنا وَ إِلَیْکَ أَنَبْنا وَ إِلَیْکَ الْمَصِیرُ. لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ»؛ یعنی برای شما در تأسّی به ابراهیم خلیل الرحمن علیه السّلام، و به کسانی که به او ایمان آوردند، الگوی خوبی است، آن زمانی که خودشان چنین گفتند: ما از شما و از آنچه به‌جز خدای تعالی پرستش می‌کنید، بیزار، و از شما روی گردانیم. دشمنی و کینه میان ما و شما تا زمانی که تنها به خدای یگانه ایمان بیاورید، دائما آشکار خواهد بود، به‌جز این گفته ابراهیم علیه السّلام خطاب به پدر (یعنی عمویش آذر): حتما برای تو طلب آمرزش می‌کنم و من از جانب خدای تعالی برای تو چیزی را مالک نیستم. پروردگارا! بر تو

توکّل می‌کنیم، و بازگشت همه به‌سوی توست.
البتّه، محققا در تأسّی به آنان (یعنی ابراهیم خلیل الرحمن و مؤمنان به او) الگوی خوبی است، برای شما، کسانی که همواره به خدای تعالی و به روز قیامت امیدوارند، و هرکس روی بگرداند، البتّه، خدای تعالی تنها او است و بی‌نیاز ستوده است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 535
در آیات فوق، معیارهای مهمی تدبّر می‌شود، از جمله:
1. در قرآن کریم «اسوه حسنه» منحصرا در سه آیه مذکور در آیات فوق: 21 احزاب و 4 و 6 ممتحنه آمده است، و در آن الگوی خوب بودن و اسوه بودن از نظر قرآن، در وجود مبارک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ابراهیم خلیل الرحمن و مؤمنان به او متجلّی است. لذا این بهترین هدایت است برای کسانی که می‌خواهند راه خود را در زندگی بیابند: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، «1» «قَدْ کانَتْ لَکُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِی إِبْراهِیمَ وَ الَّذِینَ مَعَهُ» «2» و «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.» «3»
2. تأسّی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خاص مسلمانانی است که مستمرا رجا به خدای تعالی و به روز قیامت دارند، و خدای متعال را بسیار یاد می‌کنند: «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»، و لازمه تأسّی به ابراهیم علیه السّلام و مؤمنان به او، استمرار در رجا داشتن به خدای تعالی و به روز قیامت است: «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ.» «4»
3. تأسّی نمودن به اسوه حسنه اگرچه در آیات مذکور از لحاظ لفظ مشترک است، امّا در معنا اشتراک ندارد؛ زیرا در آیه ممتحنه مفردات آیه نسبت به قوله: «ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»، ناقص است، و در آیه احزاب نسبت به قوله: «ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»، تام است: «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ»، «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً.»

کلمات قصار پیرامون حسنه

در غرر الحکم و درر الکلم درباره حسنات و حسنه کلماتی از علی علیه السّلام به اقتصار بیان شده و ما در اینجا به نقل بعضی از آنها می‌پردازیم:
1. «اکتساب الحسنات من أفضل المکاسب.»: تحصیل و اکتساب خوبی‌ها، از بهترین کسب‌هاست.

---
(1). احزاب/ 21.
(2). ممتحنه/ 4.
(3). ممتحنه/ 6.
(4). همان.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 536

2. «لکلّ حسنة ثواب.»: برای هر کار نیکی، پاداش نیکی است.
3. «فی کلّ حسنة مثوبة.»: در هر حسنه و کار خوبی، ثواب و پاداش نیکی است.
4. «کلّ حسنه لا یراد بها وجه اللّه تعالی، فعلیها قبح الرّیاء، و ثمرتها قبح الجزاء.»: هر کار خیری که در آن خشنودی و رضای خدای تعالی اراده نشود، پس بر آن کار، زشتی ریا و خودنمایی بوده و نتیجه و ثمره‌اش زشتی جزاست.
پروردگارا! برآنیم که آنچه از نعمت از جانب تو بر بندگان مؤمن و متقی اعطا شود، حسنه و پسندیده بوده و سبب مسّرت خاطر آنان است، و هرچه که مخلوق نفس باشد و انسان را گرفتار کند، سیئه است؛ حال که چنین است، قلب ما را با ایمان کامل، مباشر، و با یقین صادق، مصاحب کن؛ آن‌چنان‌که هرچه بر ما مقدّر کرده‌ای، بدان راضی و خشنود شویم و آن را حیات طیبه‌ای بدانیم که به ما اعطا فرموده‌ای.
آمین، یا ربّ العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 537

فصل هفدهم حسن سلوک

اشاره

برای بیان حسن سلوک، یازده آیه از ده سوره قرآن را که در آن کلمه «أحسن» و غالبا به صورت مضاف آمده است را از بین 34 آیه در 20 سوره قرآن انتخاب، و برای تبیین حسن سلوک به معنای رفتار نیکو، به بررسی آنها می‌پردازیم. بنابراین، در ابتدا آیات را به ترتیب مصحفی آن، تنظیم، و بعد از آن، درباره آن از لحاظ لغوی تحقیق می‌کنیم.
سپس از کتب تفسیری علمای شیعه و اهل تسنن، از عهد شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی، تا عصر حاضر، و کتب تفسیر روایی شیعه و سنی، آیات آن را بررسی می‌نمایم و در مرحله آخر، با عنایات خاصه خدای رحمان به تدبّر در آن آیات می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات احسن به ترتیب مصحفی آن

1. صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ. «1»
2. وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلى كُلِّ شَيْ‌ءٍ حَسِيباً. «2»
3. وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا. «3»

---

(1). بقره/ 138: مدنى.
(2). نساء/ 86: مدنى.
(3). همان/ 125: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 538

4. أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. «1»
5. وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ. «2»
6. ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ. «3»
7. وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا. «4»
8. ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ. «5»
9. وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِى مِنَ الْمُسْلِمِينَ. «6»
10. أُولئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَيِّئاتِهِمْ فِى أَصْحابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِى كانُوا يُوعَدُونَ. «7»
11. الَّذِى خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَياةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ. «8»

2. در معنای احسن

راغب در مفردات فرموده: حسن سلوک، عبارت است از هر چیز مسرت‌بخشی که مورد رغبت باشد، و قوله تعالی: «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»؛ یعنی از شبهه به دور است، و قوله تعالی: «وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً»؛ یعنی کلمه نیکو، و قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، اگر گفته شود حکم او نیکوست برای کسی که یقین دارد و برای کسی که یقین ندارد، برای چه این نیکویی به یقین‌داران مختص شده است؟ گفته خواهد شد: هدف، ظهور نیکویی آن و اطلاع یافتن بر آن است، و آن، برای

---

(1). مائده/ 50: مدنی.
(2). انعام/ 152: مدنی.
(3). نحل/ 125: مکّی.
(4). اسراء/ 35: مکّی.
(5). مؤمنون/ 96: مکّی.
(6). فصّلت/ 33: مکّی.
(7). احقاف/ 16: مکّی.
(8). ملک/ 2: مکّی.

کسی که تزکیه شده و طیّب و پاک گردیده و بر حکمت خدای تعالی اطلاع یافته، ظاهر می‌شود، نه جاهلان. «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: فی قوله تعالی: «وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ»؛ یعنی بر نیکویی‌هایی که آنان انجام دادند، مسلما پاداش می‌دهیم، و قوله: «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»؛ یعنی قرآن، به دلیل قوله: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ»، و گفته‌اند: آن به جا آوردن مأمور به و ترک منهی عنه است، و قوله: «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»، مراد از «عباد» کسانی هستند که متواضع بوده و اهل توبه و انابه‌اند، و مراد آنها هستند که در تمییز بین حسن و احسن در دین نقّادی می‌کنند، و در روایت ابی بصیر از یکی از صادقین علیهما السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: «فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِينَ الی آخر الاية»، آمده است که فرمود: آنان مسلمانان آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله هستند که چون حدیثی را بشنوند، به همان نحوی که آن را شنیده‌اند، ادا می‌کنند؛ نه چیزی بر آن می‌افزایند و نه چیزی از آن کم می‌نمایند، و قوله: «فَخُذْها بِقُوَّةٍ وَ أْمُرْ قَوْمَكَ يَأْخُذُوا بِأَحْسَنِها»؛ یعنی در آن چیزی که آن

حسن و احسن است، مانند: قصاص کردن و عفو کردن، پیروز شدن و صبر و استقامت ورزیدن، پس آنان را امر به آن چیزی کن که آن، داخل در نیکویی بوده، و در ثواب بیشتر است، مانند: قوله: «وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ»، و گفته‌اند:

پند و نصیحت بگیرند به آنچه واجب یا مستحب است؛ زیرا آن، بهتر از مباح است، و قوله: «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» را فرمود: «یعنی بالقرآن.» «2»

و در فرهنگ عمید فرموده: احسن (به فتح همزه و سین)، به معنای خوب‌تر، نیکوتر، بهتر. «3»

---

(1). مفردات، ص 118.

(2). مجمع البحرین، ص 503.

(3). فرهنگ عمید، ص 93.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 540

3. احسن در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی رحمه اللّه فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»، «1» فرموده: یعنی چه کسی از لحاظ فطرت، نیکوتر از خدای تعالی است؟ «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»، «3» فرموده: احسن در اینجا صفت غیر منصرف است؛ چون بر وزن افعل است، و معنای آن، «حیوا بتحیة احسن منها» است. معنای تحیّت در اینجا، سلام است؛ به این معنا که چون یکی از مسلمانان به تو سلام نمود، تو به بهتر از آن بر او سلام کن، یا مثل آنچه بدان بر تو سلام نموده است، سلام را بر او برگردان. بنابراین وقتی به تو بگوید: «السّلام علیک»، پس تو در جواب بگو: «علیک السّلام و رحمة اللّه»، یا مثل آنچه بدان بر تو سلام نمود، به او بگو، و بعضی گفته‌اند: برای اهل اسلام به سلامی بهتر پاسخ بدهید؛ زیرا از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت است که فرمود: «اذا سلم علیکم اهل الکتاب، فقولوا: و علیکم.»: چون اهل کتاب بر شما سلام کنند، به آنان پاسخ دهید: «و علیکم»، و جماعتی از قدمای از مفسران فرموده‌اند:

سلام نمودن مستحب، و پاسخ دادن به آن واجب است؛ زیرا قوله: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»، امری است که اقتضای ایجاب می‌کند. «4»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا»، «5» فرموده: خدای تعالی در این آیه که به صورت استفهام بوده و مراد از آن، تقریر است، برای اسلام فضل نسبت به سایر ملل را قضاوت نموده است، و مراد از «وجه» در اینجا، نفس او و ذاتش است، و معنای آن این است که چه کسی در طریق، مستقیم‌تر و در راه، هدایت شده‌تر از کسی است که نفس و ذاتش را در اطاعت خدای تعالی و تصدیق نسبت به پیامبرش تسلیم او نموده است، و این در حالی است که او آنچه را خدای متعال به آن امر نموده و ابراهیم علیه السّلام بر

---

(1). بقره/ 138.
(2). تبیان، ج 1، ص 485.
(3). نساء/ 86.
(4). تبیان، ج 1، ص 485.
(5). نساء/ 125.

آن بود؛ چنان‌که پیامبر بعد از خود را به آن امر نمود و به آنان سفارش کرد، به اقرار به توحید و به عدل او و به تنزیه‌اش از آنچه سزاوارش نیست، انجام‌دهنده است به فعل نیکو، درحالی‌که ابراهیم علیه السّلام حنیف بود؛ یعنی متمایل به اسلام بود، و به دین پروردگارش نسبت به یهودیت و نصرانیت، عادل بود، و از دین یهود و نصاری که هریک از آنها در درونشان دچار تناقض‌اند، عدول داشت، و در این طریق، مستقیم و استوار بود. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «أَ فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ»، از باب کنایه است، و در معنای آن، دو قول است، و یک قول آن، بدین معناست: آیا حکم زمان جاهلیت را؛ یعنی دوران پرستش بت‌ها را، طلب می‌کنید که در آن فقرا محکوم و ملزم به اجرای حکم بودند و اقویا و اغنیا در اجرای حکم، مورد مؤاخذه واقع نمی‌شدند؟ و قوله: «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»، «حکما»، منصوب بر تمییز است؛ یعنی از نظر فصل بین حق و باطل بدون جانبداری و بدون رعایت خویشاوندی، و معنای آن چنین است:
و چه کسی افضل و برتر است از خدای متعال در حکم نمودن و تمییز بین حق و باطل بدون جانبداری و بدون رعایت خویشاوندی، برای گروهی که به خدای تعالی و به حکم او یقین دارند. «2»
فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «3» فرموده: مراد از قرب، تصرف در آن است، و در معنای قوله: «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، سه قول است؛ یکی، حفظ نمودن مال است برای یتیم تا او بزرگ شود، پس از آنکه بزرگ شد، مال را به او تسلیم کنند. قول دیگر، این است که آن را در جهت تجارت صرف کنند تا برای آن یتیم بهره و سودی داشته باشد، و قول سوم، آنکه برای مال آن یتیم، قیّم شناخته‌شده نیکوکاری را بگیرند که بدون کسوه و مخارج (در حفظ آن مال و در افزودن بر آن) تلاش کند. «4»

---
(1). تبیان، ج 3، ص 339.
(2). تبیان، ج 3، ص 542.
(3). انعام/ 153.
(4). تبیان، ج 4، ص 318.

نیز فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «1» فرموده: «الحکمة»، عبارت است از معرفت به مراتب افعال در حسن و قبح، و صلاح و فساد. فرق بین حکمت و عقل در این است که عاقل گره‌زننده است چیزی را که مانع فساد گردد، و حکیم، عارف است به چیزی که مانع فساد شود، و حکمت، مشترک است

بین معرفت و عقل مستقیم، و قوله: «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، معنای وعظ، منصرف نمودن از قبیح است بر وجهی که به ترک آن رغبت حاصل کند و در انجام آن، پارسایی نماید، و گفته‌اند: «الحکمة»، نبوّت است و «الموعظة»، قرآن. قوله: «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، جدال، عبارت است از برتابانیدن خصم از راه و روشی که دارد، به طریق دلیل و برهان با آنچه بهترین است و در آن، نرمی رفاقت، سنگینی و آرامش است با نصرت و یاری حق با حجّت و برهان. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا»، «3» فرموده: یعنی از لحاظ عاقبت و آن چیزی که کار به آن بازگشت می‌کند، نیکوتر است. «4»
نیز فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ»، «5» فرموده: خدای تعالی به پیامبرش امر فرمود به این‌که آن بدی را که از ناحیه کفار نسبت به او اسائه می‌شود، به نیکوتر از آن دفع کن، و معنای آن، این است که: آنان وقتی قول زشتی را که مبتنی بر شرک است، یادآوری کردند، تو در برابر آنان حجّت اقامه کن و موعظه‌ای را بیان بفرما، تا آنان را از راه غیر حق به جانب حق منصرف کنی و با بیان لطیف آنان را به‌سوی حق ترغیب نمایی، نظیر این قول: این مطلب جایز نیست، این سخن اشتباه است، این بیان از نیکو بودن انحراف دارد، و بهتر از همه، این است که آنان را با دلیل و موعظه، به حقیقت برسانی، و مفسّری گفته است: «بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی چشم‌پوشی کردن و گذشت کردن، و نیز گفته‌اند: آن، خطاب است به پیامبر، و مراد از آن، امّت هستند، و معنای آن این است که: کارهای زشت و ناپسند را با یادآوری کارهای نیک آنها دفع کن. «6»

---

(1). نحل/ 125.
(2). تبیان، ج 6، ص 440.
(3). اسراء/ 35.
(4). تبیان، ج 6، ص 477.
(5). مؤمنون/ 95.
(6). تبیان، ج 7، ص 347.

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ»، «1» فرموده: صورت آیه، صورت استفهام است، و در معنا، نفی است و تقدیر آن: «و لیس احد احسن قولا ممن دعا الی طاعة اللّه و اضاف الی ذلک ان یعمل الاعمال الصالحات و یقول مع ذلک: اننی من المسلمین، الذین استسلموا لامر اللّه و انقادوا الی طاعته» است؛ یعنی: و هیچ‌کس از لحاظ قول و گفته، نیکوتر نیست از کسی که دعوت به اطاعت خدای تعالی کند، و علاوه بر آن، اعمال

صالحه‌ای را انجام دهد، و با این‌همه می‌گوید: من از مسلمانانی هستم که تسلیم امر خدای تعالی و مطیع طاعت او می‌باشند. «2»
نیز فی قوله تعالی: «أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا»، «3» فرموده: یعنی آنان که از تابعین مسلمین هستند، و آنچه را که ما به آنان سفارش کردیم، انجام دادند، کسانی هستند که خدای تعالی
طاعات را از آنان قبول می‌کند، و قوله: «أَحْسَنَ ما عَمِلُوا»؛ یعنی آنچه را بدان، استحقاق پاداش دارند، از واجبات و مستحبات، از آنان قبول می‌کند؛ زیرا مباحات اگرچه نیکو هستند، نه به قبول توصیف می‌شوند، و نه استحقاق پاداش را در پی دارند. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، «5» فرموده: خدای تعالی، نفس خود را توصیف می‌کند، پس می‌فرماید: او تعالی کسی است که مرگ را خلق کرد تا با استقامت و صبر کردن بر آن، عبادت گردد، و حیات را آفرید تا با شکر نمودن بر آن، عبادت گردد، و قوله: «لِیَبْلُوَکُمْ»؛ یعنی تا با شما معامله کند معامله آزمایشگر را به وسیله امر کردن و نهی کردن، پس به هر عمل‌کننده‌ای به اندازه عملی که انجام داده، پاداش می‌دهد، و «ابتلاء» به معنای آزمایش کردن است.

---

(1). فصّلت/ 33.
(2). تبیان، ج 9، ص 123- مجمع البیان، ج 9، ص 13.
(3). احقاف/ 16.
(4). تبیان، ج 9، ص 275- مجمع البیان، ج 9، ص 87.
(5). ملک/ 2.

فرّاء و زجّاج که دو نفر از مفسرین هستند، گفته‌اند: در کلام اضمار هست، و تقدیر آن چنین است: «لیبلوکم فیعلم احسن عملا.»: قدیم تعالی، اگرچه عالم به اشیاست قبل از ایجاد آنها، امّا خلق را آزمایش می‌کند به نوع آزمایشی تا نسبت به آنان علم و آگاهی پیدا کند تا بر فعلشان برحسب کاری که انجام داده‌اند، جزا دهد، و چون پاداش، کیفر، گرامی داشتن و به جلال و شکوه رساندن، پسندیده نیست، مگر بعد از وجود طاعت و معصیت، ناچار است از این‌که تکلیفی، امر و نهی‌ای، در کار باشد، و لذا بر این اساس است که آزمایش نمودن، به‌طور مجاز بر آن جاری گردد. «1»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی رحمه اللّه در مجمع البیان فی قوله تعالی: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، «2» فرموده: «صِبْغَةَ اللَّهِ»؛ یعنی دین خدای تعالی را پیروی کنید، و این، قول ابن عباس و بعضی دیگر از مفسرین است، و نزدیک به این قول از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: مقصود از آن، «اسلام» است، و

در معنای آن گفته‌اند: شریعت خدای تعالی که در آن ختنه کردن معمول می‌باشد، و نیز گفته شده:
یعنی: «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها»، و قوله: «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»؛ یعنی برای هیچ‌کس، نیکوتر از دین خدای تعالی نیست، و در لفظ استفهام است و در معنا انکار. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»، «4» فرموده: خدای تعالی مسلمین را امر نمود به ردّ سلام بر مسلمان، به بهتر از سلامی که گفته شده، اگر مؤمن باشد؛ و گرنه باید در جواب بگوید: «و علیکم» و بر آن چیزی نیفزاید، و لذا قول خداوند: «بِأَحْسَنَ مِنْها»، خاصّ مسلمین است، و قوله: «أَوْ رُدُّوها»، برای اهل کتاب است، و بنابر قول ابن عباس، پس چون مسلمان بگوید: «السّلام علیکم»، پس در جواب بگو: «و علیکم السّلام و رحمة اللّه»، و چون بگوید: «السّلام علیکم و رحمة اللّه»، پس در

---

(1). تبیان، ج 10، ص 58.
(2). بقره/ 138.
(3). مجمع البیان، ج 1، ص 219.
(4). نساء/ 86.

جواب بگو: «و علیکم السّلام و رحمة اللّه و برکاته.» پس در حقیقت، به او سلام گفته‌ای «بِأَحْسَنَ مِنْها»، و این، منتهای سلام است، و گفته‌اند: قوله: «أَوْ رُدُّوها»، خاصّ مسلمین است. این گروه از مفسران گویند: چون مسلمان بر تو سلام کند، به احسن از سلامی که بر تو نموده، او را پاسخ بده، یا به مثل آنچه با آن بر تو سلام گفته، جواب گو، و این، قوی‌ترین قول است بنابر آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «اذا سلم علیکم اهل الکتاب، فقولوا: و علیکم.»؛ یعنی چون اهل کتاب بر شما سلام کنند، پس در جواب آنان بگویید: «و علیکم.» «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا»، «2» فرموده: قوله: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً»، به صورت استفهام بوده و مراد از آن، تقریر است، و معنای آن این است که: چه کسی از لحاظ طریق، مستقیم‌تر، و از جهت راه، هدایت شده‌تر است؛ یعنی هیچ‌کس از لحاظ اعتقاد نیکوتر نیست، «مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ»؛ یعنی از کسی که تسلیم کند خودش و نفسش را به خدای تعالی، (مراد از «وَجْهَهُ» در اینجا، ذات و نفس او می‌باشد)، و معنای آن این است: مطیع خدای سبحان باشد، به طاعت او و پیامبرش و به تصدیق او، و گفته‌اند:

اعمالش را برای خدای تعالی خالص گرداند. «وَ هُوَ مُحْسِنٌ»؛ یعنی انجام‌دهنده کار نیک باشد؛ همان گونه که خدای تعالی به آن امر نموده، و گفته‌اند: معنای «وَ هُوَ مُحْسِنٌ»، در جمیع اقوال و افعال است. «وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ»؛ یعنی اقتدا کند به دین، سیرت و طریقت ابراهیم علیه السّلام؛ آن چنان‌که او بر آن بود و آن را به فرزندان بعد از خودش امر و سفارش نمود، از اقرار به توحید و به عدل خدای متعال و تنزیه او تعالی از آنچه سزاوارش نیست، و از آن جمله است، نماز به‌سوی کعبه، طواف آن و سایر مناسک.
«حَنِیفاً»؛ یعنی با استقامت، بر روش و طریق او باشد. «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا»، به نوعی محبّت که هیچ خلل و رخنه‌ای در دوستی او نباشد به جهت کمال دوستی‌اش، و

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 85.
(2). نساء/ 125.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 546
مراد از: «خلّته اللّه»، این است که او دوست دوستان خدا و دشمن دشمنان خداست، و مراد از: «خلة اللّه تعالی له»، یاری خدای تعالی است به او نسبت به هرکسی که اراده سوئی به او کند؛ همچنان که ابراهیم علیه السّلام را از آتش نمرود نجات داد و آن را بر او، «بَرْداً وَ سَلاماً» قرار داد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «أَ فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»، «2» فرموده: فی قوله: «أَ فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ»، بعضی مفسرین گفته‌اند: مراد از آن، یهود هستند؛ زیرا آنان حکم را بر ضعفا واجب الاجراء و لازم می‌دانستند و چون حکمی بر اشراف و اغنیا واجب می‌شد، آنان را بر اجرای آن مؤاخذه نمی‌کردند، پس به آنان گفته شد: آیا حکم جاهلیت را که در آن، بت‌ها را می‌پرستیدند، طلب می‌کنید، و حال آنکه شما اهل کتاب هستید. «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً»؛ یعنی هیچ‌کس حکمش نیکوتر از حکم خدای تعالی نیست: «لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»؛ یعنی نزد آن گروهی که یقین دارند. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «4» فرموده: مراد از قرب، تصرف در آن است، و مال یتیم را اختصاص به ذکر نمود به جهت این‌که یتیم قادر نیست، نه از مال خودش دفاع کند، و نه از نفس خودش، و طمع دوختن به مال او از این بابت، شدید است، لذا نهی از تصرف در آن شده، اگرچه عدم تصرف غیر، در مال هرکسی واجب است، و قوله: «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی به خصلت یا طریقه نیکویی، و در معنای آن، سه قول است: یکی آنکه: با تجارت کردن با آن، به جهت

سودی که می‌برد، بر آن مال بیفزاید، و دوّم آنکه: قیّمی بر او بگیرند که خوردنش از آن مال، تنها به معروف باشد، بدون این‌که برای خرج لباس از آن مال بردارد، و سوّم این‌که:
از آن مال محافظت کنند تا او کبیر شود. «5»
فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ

---
(1). مجمع البیان، ج 3، ص 116.
(2). مائده/ 50.
(3). مجمع البیان، ج 3، ص 205.
(4). انعام/ 152.
(5). مجمع البیان، ج 4، ص 384.

أَحْسَنُ» «1» هم فرموده: یعنی به دین پروردگارت دعوت کن؛ زیرا آن، راهی به رضایت اوست. «بِالْحِکْمَةِ»؛ یعنی به قرآن، و قرآن حکمت نامیده شده؛ چون متضمن امر به حسن و نهی از قبیح است، و اصل حکمت، منع است، و البتّه، به آن، حکمت گفته شده؛ چون به منزله مانع از فساد و آنچه است که سزاوار اختیار کردن نباشد. گفته‌اند:
حکمت، عبارت است از معرفت به مراتب افعال، در حسن و قبح، و صلاح و فساد؛ زیرا به واسطه معرفت است که منع از فساد، و استعمال صدق و صواب در افعال و اقوال، واقع می‌گردد. «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، معنای «وعظ حسن»، عبارت است از انصراف دادن از قبیح با ایجاد رغبت در ترک آن و پارسایی در انجام آن، و با آن، دل‌ها نرم و خاشع می‌شوند، و گفته‌اند: حکمت، عبارت است از نبوّت، و موعظه حسنه، مواعظ قرآن است. «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی به وسیله قرآن و به بهترین نحوی که می‌توانی از حجت‌ها و براهین اقامه کنی، با آنان مناظره کن، و تقدیر آن: «بالکلمة التی هی احسن» است. «2»
در شرحی در پاورقی آن چنین آمده: اقسام علوم نزد اهل منطق پنج‌تاست: برهان، خطابه، جدل، شعر و مغالطه، و دعوت به دین، با شعر و از راه مغالطه صحیح نباشد، لذا این دعوت منحصر است به برهان که قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ»، بدان اشاره دارد. پس از آن، خطابه است که قوله تعالی: «الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، به آن اشاره دارد، و سپس جدل که از آن به «جدال احسن» یاد نموده، و قوله: «جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، به آن اشاره دارد، و این از لطایف قرآن است، خصوصا در ترتیب آن در ذکر نمودن. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا»، «4» فرمود: قوله:

«ذلِکَ خَیْرٌ»؛ یعنی بهتر است از لحاظ ثواب، و گفته‌اند: نزدیک‌تر است به خدای تعالی، و گفته‌اند:

---

(1). نحل/ 125.
(2). مجمع البیان، ج 6، ص 392.
(3). همان.
(4). اسراء/ 35.

تمام بودن پیمانه و وزن در دنیایتان، برای شما بهتر است؛ زیرا آن، اسم امانت را در دنیا تحصیل می‌کند. «وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا»؛ یعنی از لحاظ عاقبت در جهان آخرت و از لحاظ بازگشت، نیکوتر است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ»، «2» فرموده: یعنی با چشم‌پوشی کردن و گذشت نمودن، بدی بدی‌کننده را دفع کن، و نیز در معنای آن گفته‌اند: باطل آنان را با لطیف‌ترین وجوه و روشن‌ترین طریقی که به اجابت و قبول نزدیک است، با بیان دلایل و شرح براهین دفع کن. «3»

فی قوله تعالی: «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، «4» فرموده: یعنی تا با امر و نهی کردن، با شما معامله کنم معامله آزمایش‌کننده را، پس به هر عمل‌کننده‌ای به اندازه عملش پاداش می‌دهم، و گفته‌اند: تا بیازمایم کدامتان بیشتر مرگ را به یاد می‌آورد، و نیکوتر زمینه (توشه‌اندوزی) آن را فراهم می‌کند و پسندیده‌تر بر مرگ او و بر مرگ غیر او صبر و استقامت دارد، و کدامیک از شما در حال زندگی دنیوی‌تان اوامر را اطاعت کرده، و از نواهی اجتناب می‌نماید. ابو قتاده گوید: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درباره قوله تعالی: «أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، سؤال نمودم که مقصود از آن چیست؟ آن حضرت فرمود: «یقول: ایکم احسن عقلا؟ [ثم قال:] اتمکم عقلا و اشدکم للّه خوفا، و احسنکم فیما امر اللّه به و نهی عنه نظرا، و ان کان اقلکم تطوعا؟»؛ یعنی می‌گوید که کدامیک از شما از لحاظ عقل، نیکوتر است؟ [پس از آن فرمود:] کدامیک از شما از لحاظ عقل کامل‌تر، و از خدای تعالی به لحاظ ترس و خوف، شدیدتر بوده، و در آنچه خدای متعال به آن امر نموده و یا از آن نهی فرموده، از لحاظ آگاهی و بصیرت، نیکوتر است، و اگرچه در عمل به مستحبات نسبت به شما کمتر همّت می‌گمارد؟ ابن عمر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که آن حضرت قوله: «تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ»، را تا «أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، تلاوت می‌نمود و سپس می‌فرمود: «ایّکم احسن عقلا، و

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 414.

(2). مؤمنون/ 96.
(3). مجمع البيان، ج 7، ص 117.
(4). ملک/ 2.

اورع عن محارم اللّه، و اسرع فی طاعة اللّه؟»؛ یعنی کدامیک از شما از لحاظ عقل، نیکوتر بوده و از حرام‌های خدا بیشتر پرهیز دارد، و در اطاعت خدای متعال، بیشتر عجله و شتاب می‌کند؟ «1»
ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی:
«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، «2» فرموده: «صِبْغَةَ اللَّهِ»، مصدر مؤکّد بوده و آن، فعلة از «صبغ» است، و آن، حالتی است که بر آن رنگ واقع می‌شود.
معنای آن، تطهیر اللّه؛ یعنی پاک شدن از جانب خداست؛ زیرا ایمان نفوس را پاک می‌گرداند. «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»؛ یعنی این‌که او بندگانش را با ایمان رنگ زده و بدین وسیله آنان را از آلودگی‌های کفر پاک می‌کند. پس هیچ رنگی نیکوتر از رنگ‌آمیزی او نیست. «3»
نیز فی قولهِ تعالی: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»، «4» فرموده: «بِأَحْسَنَ مِنْها»، به این است که بگویی: «و علیکم السّلام و رحمة اللّه»، هنگامی که او بگوید:
«السّلام علیکم»، و چون بگوید: «و رحمة اللّه»، شما مزید بر آن بگویی: «و برکاته.» «أَوْ رُدُّوها»: یا همانند آن را جواب دهید و ردّ سلام و برگشت جوابش، به مانند آن باشد؛ زیرا جواب‌دهنده، قول مسلمان را رد کرده و آن را تکرار می‌کند. «5»
فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا» «6» هم فرموده: «أَسْلَمَ وَجْهَهُ»: نفسش را برای خدا خالص نموده و آن را برای او تسلیم گردانیده؛ ربّ و معبودی به غیر از او نمی‌شناسد. «وَ هُوَ مُحْسِنٌ»: و او عمل‌کننده به نیکی‌ها و ترک‌کننده بدی‌هاست. «حَنِيفاً»، حال از متبّع یا از ابراهیم است، مانند قوله: «قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»، و او حنیف است؛ یعنی از همه ادیان به دین اسلام میل نموده. «7»

---
(1). مجمع البیان، ج 10، ص 322.
(2). بقره/ 138.
(3). کشّاف، ج 1، ص 316.
(4). نساء/ 86.
(5). کشّاف، ج 1، ص 549.

(6). نساء/ 125.
(7). كشّاف، ج 1، ص 566.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «1» فرموده: «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»: به‌جز به خصلتی که انجام دادنش نسبت به مال یتیم بهتر است، و آن، حفظ آن مال و بهره‌برداری کردن از آن است، و معنای آن این است که آن را برایش حفظ کنید تا او به ادراک سنّ بلوغ برسد، بعد مال را به او رد کنید. «2»

نیز فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِيلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «3» فرموده: «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی به طریقی که آن، نیکوترین طرق مجادله است از مدارا کردن و نرمی نشان دادن بدون درشت‌خویی و بدزبانی و سرزنش کردن. «4»

همین‌طور فی قوله تعالی: «ذلِکَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»، «5» فرموده: «وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»: و نیکوتر است از لحاظ عاقبت، و آن، تفعیل از «آل» است هنگامی که بازگردد، و آن، چیزی است که به‌سوی آن برگشت می‌کند. «6»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»، فرموده: آن بلیغ‌تر است از این‌که گفته شود: «بالحسنه السیئة»، برای آنچه از تفضیل که در آن است؛ مثل این‌که گفته است: «ادفع بالحسنی السیئة»، و معنای آن این است: گذشت از بدی کردن آنان، و مقابله نمودنش به آنچه ممکن است از احسان، تا این‌که گذشت، احسان و بذل استطاعت در آن باهم جمع شوند، حسنه دوچندانی خواهد بود به ازای بدی، و این قضیه قوله: «بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ» است. «7»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِينَ»، «8» فرموده: «مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ»، از ابن عباس رضی اللّه عنه است که او رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله است که دعوت به اسلام نمود، «وَ عَمِلَ صالِحاً»، در آنچه بین او و بین پروردگارش بود و

---

(1). انعام/ 152.
(2). كشّاف، ج 2، ص 61.
(3). نحل/ 125.
(4). كشّاف، ج 2، ص 435.
(5). اسراء/ 35.
(6). كشّاف، ج 2، ص 449.
(7). كشّاف، ج 3، ص 42- 41.

(8). فصّلت/ 33.

اسلام را آیینی برای او گردانید. «وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ»، غرض این نیست که به این کلام سخن گفت و لکن دین اسلام را مذهب و معتقدش قرار داد. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، «2» از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل است که آیه را تلاوت نمود، پس همین که به قوله: «أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، رسید، فرمود: «ایکم احسن عقلا، و اورع عن محارم اللّه، و اسرع فی طاعة اللّه؟»؛ یعنی کدامین شما در پارسایی نسبت به محارم خدا، عقلا و برای اغراض او، فهما، تمام و کامل هستید؟ و مراد این است که به شما حیات را اعطا نمود تا به واسطه آن، قدرت بر عمل داشته باشید و امکاناتی را فراهم کنید. «3»

مولی الاجل سید عبد اللّه، ابن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش، فی قوله تعالی: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، «4» فرموده: «صِبْغَةَ اللَّهِ»، مصدر مؤکّد است برای «آمَنَّا» (در آیه 136)؛ یعنی: «صبغة اللّه صبغة»، و آن، فطرتی است که خدای تعالی مردم را بر آن پدید آورده، و دینش می‌باشد که ما را به آن هدایت نموده یا این‌که ما را با ایمان به آن طاهر ساخته است به نوعی تطهیر که آن را برای مشاکله صبغه نامیده است، پس همانا نصاری فرزندانشان را در آب زرد رنگی که به آن «معمودیه» می‌گفتند، فرومی‌بردند و آن را برای ایشان تطهیر و تحقق‌بخش نصرانیت آنان قرار می‌دادند، «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»؛ یعنی هیچ دینی از دین او (خدای تعالی) نیکوتر نیست. «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذا حُیِّیتُمْ بِتَحِیَّةٍ»، «6» فرموده: آن، سلام متعارف شرعی است نه جاهلی، و روایت است که آن، عبارت است از سلام و غیر آن از برّ و نیکی، و قوله: «فَحَیُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها.»؛ یعنی پس سلام کنید به بهتر از آن یا به مثل آن. «7»

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 453.

(2). ملک/ 2.

(3). کشّاف، ج 4، ص 134.

(4). بقره/ 138.

(5). تفسیر شبّر، ص 55.

(6). نساء/ 86.

(7). تفسیر شبّر، ص 211.

همچنین فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا»، «1» تفسیر فرموده: «و من»؛ یعنی هیچ‌کس «أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ»؛ یعنی تسلیم کند نفسش را یا خالص گرداند قلبش را، «لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ»؛ یعنی از لحاظ قول و عمل یا موحّد باشد، «وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً»؛ یعنی موافق باشد با ملت اسلام. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «3» فرموده: «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی با آن خصلتی که نیکوتر است عمل کردن به آن، مانند: حفظ آن و نموّ دادنش. «4»
نیز فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «5» فرموده: دعوت کن به دین پروردگارت، «بِالْحِكْمَةِ»؛ یعنی با براهین واضح و آشکار، «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»؛ یعنی با گفتارهای مورد قبول قانع‌کننده که هم مورد رغبت باشد و هم مورد خوف و ترس، «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی با طرق مناظره نیکو، مانند: مدارا کردن در نصیحت، و نرمی کردن در پند و موعظه. «6»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»، «7» فرموده: و نیکوتر است از لحاظ عاقبت و محلّ برگشت. «8»
همین‌طور فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»، «9» فرموده: یعنی دفع کن با آن خصلتی که آن چشم‌پوشی کردن و گذشت نمودن از بدی است، و با آن به وسیله احسان نمودن مقابله کن، و گفته‌اند: آن، کلمه توحید است، و «السَّيِّئَةَ» شرک است. «10»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَى اللَّهِ»، «11» فرموده: هیچ‌کس در گفتار از کسی که دعوت به توحید خدای تعالی می‌کند، نیکوتر نیست. «12»

---

(1). نساء/ 125.
(2). تفسیر شبّر، ص 226.
(3). انعام/ 152.
(4). تفسیر شبّر، ص 331.
(5). نحل/ 125.
(6). تفسیر شبّر، ص 584.
(7). اسراء/ 35.
(8). تفسیر شبّر، ص 592.
(9). مؤمنون/ 96.
(10). تفسیر شبّر، ص 724.
(11). فصّلت/ 33.

(12). تفسیر شبّر، ص 979.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 553
فی قوله تعالی: «نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا» «1» هم فرموده: قبول می‌کنیم از آنان نیکوترین چیزی را که انجام دادند، با پاداش دادن به آنان به ازای طاعاتشان. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، «3» فرموده: موت و حیات را ایجاد کرد برحسب تقدیرش، اگر آن دو ضدّ هم باشند، یا آنها را تقدیر کرد اگر موت عدم باشد، و آن را مقدّم آورد، به خاطر این‌که در لطف و نحو آن، تقدّم دارد. «وَ کُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْیاکُمْ»، یا به جهت این‌که بر حسن عمل تحریک نماید.
«لِیَبْلُوَکُمْ»؛ یعنی: تا به واسطه تکلیف بر شما، شما را بیازماید، «أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛* یعنی کدامیک از شما از جهت عمل، خالص‌تر هستید؟ «4»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»، «5» فرموده: یعنی این ایمان ذکر شده، برای ما صبغه الهی است و آن، بهترین صبغه است نه صبغه یهودیه و نه صبغه نصرانیه؛ به جهت تفرّق در دین و عدم اقامه آن. «6»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا»، «7» فرموده: به طریق ارسال مسلم، تقریر به استفهام نمود. پس البتّه، برای انسان چاره‌ای نیست که دارای دین باشد، و بهترین دین، اسلام است که در آن، نفس و ذاتش برای خدایی که آنچه در آسمان‌ها و زمین است، برای اوست، خضوع می‌نماید، خضوع بندگی را، و عمل می‌کند به آنچه اقتضای آیین ابراهیم هست. «حنیفا»، و آن، آیین فطری است، و خدای سبحان ابراهیم را که نفسش را برای خدای تعالی نیکو نمود، به عنوان اوّل کسی که اسلام اختیار نمود، برگرفت، و پیروی نماید از دینی که خالص باشد، درحالی‌که خلل و فرجی ندارد. «8»

---

(1). احقاف/ 16.
(2). تفسیر شبّر، ص 1022.
(3). ملک/ 2.
(4). تفسیر شبّر، ص 1138.
(5). بقره/ 138.
(6). المیزان، ج 1، ص 316.
(7). نساء/ 125.
(8). المیزان، ج 5، ص 91.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «أَ فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ»، «1» فرموده: قوله: «أَ فَحُکْمَ الْجاهِلِیَّةِ»، استفهام توبیخی است، و قوله: «مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُکْماً»، استفهام انکاری است؛ یعنی هیچ‌کس از لحاظ حکم، نیکوتر از خدای تعالی نیست، و البتّه، حکم را به لحاظ حسن آن، تبعیت می‌کنند. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»، «3» فرموده: به دلالت تعمیم، نهی از قرب نموده، پس خوردن مال یتیم، و استعمالش و هر گونه تصرفی در آن، حلال نیست، مگر به طریقی که آن، بهترین طرق متصوره برای حفظ آن مال است، و این حرمت ادامه دارد تا زمانی که «یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»؛ یعنی به بلوغ و رشد برسد؛ همچنان که قوله تعالی: «وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ»، «4» بر آن، دلالت دارد. «5»
فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ» «6» هم فرموده: شکی نیست در این‌که از آیه استفاده می‌شود این سه: یعنی حکمت، موعظه و مجادله، از راه‌های سخن گفتن و گفتگوست، و حکمت، به اصابه حق با علم و عقل، و موعظه، به یادآوری کردن به خوبی؛ آن‌چنان‌که رقت قلبی حاصل کند، و جدال، به گفتگو کردن به نحو منازعه و مغالبه، تفسیر شده است، و آنچه خدای تعالی از حکمت، موعظه و جدال به ترتیب ذکر فرمود، منطبق است بر آنچه در فنّ منطق مصطلح نموده‌اند به برهان، خطابه و جدل، جز این‌که موعظه را مقید نمود به «الحسنة»، و جدال را مقید نمود به «بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، و در این، دلالتی است بر این‌که برخی از موعظه‌ها حسنه نیست، و برخی از جدال‌ها، حسن و احسن نیست، و شاید تعلیل ذیل آیه: «إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»، وجه تقیید موعظه را به حسنه، و جدال را

---

(1). مائده/ 50.
(2). المیزان، ج 5، ص 387.
(3). انعام/ 152.
(4). نساء/ 6.
(5). المیزان، ج 7، ص 398.
(6). نحل/ 125.

به «هِیَ أَحْسَنُ،» واضح نماید، و آیه از توزیع این طرق بر حسب مدعوین به دعوت، ساکت است، پس ملاک در استعمال آن از حیث مورد، حسن اثر

و حصول مطلوب است، و آن، حق است. لذا بعضی این‌چنین بیان کردند که: طرق سه‌گانه مذکور (حکمت، موعظه و جدال) مرتب است به ترتیب فهم مردم در استعدادشان نسبت به قبول حق. پس بعضی مردم خواصّ النّاس هستند و آنان افراد قوی الاستعداد و دارای نفوس مشرقه برای ادراک حقایق عقلیه بوده و بسیار مألوف با علم و یقین هستند. اینان را با حکمت دعوت به حق می‌کنند که همان برهان است، و بعضی عوام هستند و آنان، صاحبان نفوس مکدره و استعدادهای ضعیف هستند، و شدت الفت آنان، با محسوسات است. اینان را با موعظه حسنه دعوت به حق می‌کنند، و بعضی از آنان اصحاب عناد و لجاج هستند که به باطل مجادله می‌کنند تا برهان حق را به وسیله آن، باطل کنند و نور خدا را با دهانشان باطل نمایند: «لِيُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ»، و آرای باطله در نفوس آنان رسوخ کرده و تقلید از گذشتگان در مذاهب خرافی، بر آنان غلبه نموده است، به‌طوری که مواعظ و عبرت‌ها، برای آنان نافع نباشد، و برای اینان، امر به مجادله به احسن شده است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «ذلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا»، «2» فرموده: «خیر»، آن است که چون امر مردّد شود بین آن و بین چیز دیگر، واجب باشد که انسان آن را اختیار کند، و «تأویل»، آن حقیقتی است که امر به آن منتهی می‌شود، و این‌که پرداخت پیمانه و وزن با میزان درست، خیر باشد، برای این است که در این کار پارسایی می‌باشد از سرقت اموال مردم و اختلاس آن از راهی که نمی‌دانند، و جلب اعتماد ایشان، و این‌که آن دو «أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» هستند، برای آنچه است که در آنهاست از رعایت رشد و استقامت در اندازه‌بندی نمودن مردم نسبت به معیشتشان؛ زیرا معیشت مردم در بهره بردن از کالای حیات، بر دو اصل استوار است: تحصیل متاع صالحه برای بهره بردن از آن، و مبادله

---

(1). المیزان، ج 12، ص 400- 398.

(2). اسراء/ 35.

نمودن مقدار زاید بر نیازشان. پس آن هنگام که زیانی به لحاظ نقض در کیل، و یا کاهش در وزن، ببینند، از هر دو جهت در حیات خلل وارد شود، و در نتیجه، از میان عموم مردم امنیت سلب گردد. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «أُولئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا»، «2» فرموده:

«تقبّل» رساتر از «قبول» است، و مراد از «أَحْسَنَ ما عَمِلُوا»، طاعات آنان است، از واجبات و مستحبات، پس آنهاست که قبول متقبله است، اما مباحات، اگرچه نیکو است، لکن متقبل نیست. این‌چنین در مجمع البیان ذکر

نموده، و آن، تفسیر خوبی است، و مقابله تقبّل به «أحْسَنَ ما عَمِلَوا» با تجاوز و گذشت از سیئات، آن را تأیید می‌کند. پس مثل این است که گفته شده: «ان اعمالهم طاعات من الواجبات و المندوبات، و هی احسن اعمالهم، فنتقبلها، و سیئات، فتجاوز عنها، و ما لیس بطاعة و لا حسنة، فلا شأن له من قبول و غیره.» «3»
همچنین فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ»، «4» فرموده: «حیوة»، بودن شیء است به گونه‌ای که آگاهی داشته باشد، و «موت»، عدم آن است. لکن موت بنابر آنچه از تعلیم قرآن آشکار می‌شود، انتقال است از نشأه‌ای از حیات، به نشأه‌ای دیگر؛ همچنان که فرمود: «نَحْنُ قَدَّرْنا بَیْنَکُمُ الْمَوْتَ وَ ما نَحْنُ بِمَسْبُوقِینَ. عَلی أَنْ نُبَدِّلَ أَمْثالَکُمْ وَ نُنْشِئَکُمْ فِی ما لا تَعْلَمُونَ»، «5» پس مانعی نیست از تعلّق خلق به مرگ، مانند حیات، و فی قوله: «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، غایت خدای تعالی را در خلق موت و حیات بیان می‌کند، و «بلاء»؛ یعنی امتحان، و مراد از این‌که شما را این نوع خلق نمود، یعنی شما را زنده نمود و بعد شما را میرانید، خلق مقدمی امتحانی‌ای که بدان ممتاز می‌شود از بین شما، آن‌کس که از لحاظ عمل نمودن نیکوتر است، و معلوم است که امتحان و تمییز دادن نمی‌باشد، مگر برای آن‌چنان امری که بعد

---

(1). المیزان، ج 13، ص 96.
(2). احقاف/ 16.
(3). المیزان، ج 18، ص 220.
(4). ملک/ 2.
(5). واقعه/ 6.

آن، به استقبال شما می‌آید، می‌کنید، و آن، پاداش هرکس است به حسب عملی که انجام داده، و در کلام، اشاره است به این‌که مقصود بالذات از خلق او (تعالی)، رسیدن به خیر پاداش است، آنجا که حسن عمل را ذکر نمود و آن را به عنوان امتیاز به کسی داد که حسنه‌ای را به جا آورد. «1»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، «2» زیر عنوان «رنگ‌های غیر خدایی را بشویید»، چنین تفسیر فرموده: تنها رنگ خدایی را بپذیرید (که همان، رنگ ایمان و توحید خالص است): «صِبْغَةَ اللَّهِ.» سپس اضافه می‌کند: چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟ و ما منحصرا او را پرستش می‌کنیم:
«صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، و به این ترتیب، قرآن فرمان می‌دهد، همه رنگ‌های نژادی و قبیلگی و سایر

رنگ‌های تفرقه‌انداز را از میان بردارند، و همگی به رنگ الهی درآیند. مفسران نوشته‌اند که در میان مسیحیان، معمول بود که فرزندان خود را «غسل تعمید» می‌دادند. گاه ادویه مخصوص زردرنگی به آب اضافه می‌کردند و می‌گفتند: این غسل، مخصوصا با این رنگ خاص، باعث تطهیر نوزاد از گناه ذاتی‌ای که از آدم به ارث برده است، می‌شود. قرآن بر این منطق بی‌اساس، خطّ بطلان می‌کشد و می‌گوید: بهتر این است که به جای رنگ ظاهر و رنگ‌های خرافاتی و تفرقه‌انداز، رنگ حقیقت و خدایی را بپذیرید تا روح و جانتان از هر آلودگی پاک گردد.
راستی، چه تعبیر زیبا و لطیفی است، اگر مردم رنگ خدایی را بپذیرند؛ یعنی رنگ وحدت، عظمت، پاکی و پرهیزگاری، رنگ بی‌رنگی، عدالت، مساوات، برابری و برادری، و رنگ توحید و اخلاص می‌توانند در پرتو آن به همه نزاع‌ها و کشمکش‌ها که هرگاه بی‌رنگ اسیر رنگ شود، به وجود می‌آید، از میان بردارند، و ریشه‌های شرک و نفاق و تفرقه را برکنند. در حقیقت، این همان بی‌رنگی و حذف همه رنگ‌ها است. در

(1). المیزان، ج 20، ص 4.
(2). بقره/ 138.

احادیث متعددی از امام صادق علیه السّلام در تفسیر این آیه نقل شده که مقصود از: «صِبْغَةَ اللَّهِ»، آیین پاک اسلام است. این حدیث نیز اشاره به همان است که در بالا گفته شد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»، «2» فرموده: «تحیّت» در لغت از مادّه «حیات» و به معنای دعا برای حیات دیگری کردن است؛ خواه این دعا به صورت: «سلام علیک» (خداوند تو را به سلامت دارد)، و یا «حیاک اللّه» (خداوند تو را زنده بدارد) و یا مانند آن، باشد. ولی معمولا این کلمه هر نوع اظهار محبّتی را که افراد به وسیله سخن با یکدیگر می‌کنند، شامل می‌شود که روشن‌ترین مصداق آن، همان موضوع سلام کردن است. ولی از پاره‌ای از روایات، هم‌چنین تفاسیر، استفاده می‌شود که اظهار محبت‌های عملی نیز در مفهوم «تحیّت» داخل است. در تفسیر علی ابن ابراهیم از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام چنین نقل شده که: «المراد بالتحیة فی الایة، السّلام و غیره من البر.»: منظور از تحیّت در آیه، سلام و هرگونه نیکی کردن است، و نیز در روایتی در کتاب مناقب چنین می‌خوانیم: کنیزی یک شاخه گل خدمت امام حسن علیه السّلام هدیه کرد.
امام در مقابل آن، وی را آزاد ساخت، و هنگامی که از علّت این کار سؤال کردند، فرمود:

خداوند این ادب را به ما آموخته، آنجا که می‌فرماید: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها»، و سپس اضافه فرمود: تحیت بهتر، همان آزاد کردن اوست. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا»، «4» فرموده: چه آیینی بهتر است از آیین کسی که با تمام وجود خود در برابر خدا تسلیم شده و دست از نیکوکاری برنمی‌دارد و پیرو آیین پاک خالص ابراهیم است. البتّه، آیه به صورت استفهام بیان شده، ولی منظور از آن، گرفتن اقرار از شنونده نسبت به این واقعیت است. در این آیه سه چیز، مقیاس بهترین آیین شمرده شده: نخست، تسلیم مطلق در برابر خدا: «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ.» دیگر،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 474- 473.
(2). نساء/ 86.
(3). تفسیر نمونه، ج 4، ص 42.
(4). نساء/ 125.

نیکوکاری: «وَ هُوَ مُحْسِنٌ.» منظور از نیکوکاری در اینجا، هرگونه نیکی با قلب، زبان و عمل است، و در حدیثی که در تفسیر نور الثقلین، در ذیل این آیه، از پیامبر گرامی اسلام صلّى اللّه عليه و آله نقل شده، در پاسخ این سؤال که منظور از احسان چیست؟ چنین می‌خوانیم:
«ان تعبد اللّه كانک تراه. فان لم تكن تراه، فانه يراک.»: احسان (در آیه) به این است که هر عملی در مسیر بندگی خدا انجام می‌دهی، آن‌چنان باشد که گویا خدا را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی، او تو را می‌بیند و شاهد و ناظر تو است، و دیگر، پیروی، از آیین پاک ابراهیم است: «وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً»، و در پایان آیه، دلیل تکیه کردن روی آیین ابراهیم را چنین بیان می‌کند که: خداوند ابراهیم را به عنوان خلیل خود انتخاب کرد: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِيمَ خَلِيلًا.» «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، «2» فرموده: به عنوان استفهام انکار می‌فرماید: آیا اینها که مدّعی پیروی از کتب آسمانی هستند، انتظار دارند با احکام جاهلی و قضاوت‌های آمیخته به انواع تبعیضات، در میان آنها داوری کنی؟: «أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ»، در حالی که هیچ داوری‌ای برای افراد با ایمان، بالاتر و بهتر از حکم خدا نیست: «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.» همان‌طور که در ذیل آیات سابق گفتیم، در میان طوایف یهود نیز تبعیضات عجیبی بود؛ مثلا اگر کسی از طایفه بنی قریظه فردی از طایفه

بنی نضیر را به قتل می‌رساند، قصاص می‌شد، و در صورت عکس، قصاص نمی‌کردند، و یا به هنگام گرفتن دیه، دو برابر دیه می‌گرفتند، و قرآن می‌گوید، این‌گونه تبعیضات، نشانه احکام جاهلیت است، و در میان احکام الهی هیچ‌گونه تبعیض، در میان بندگان خدا نیست.
در کتاب کافی از امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، نقل شده که فرمود: «الحکم حکمان: حکم اللّه و حکم الجاهلیة، فمن اخطأ حکم اللّه، حکم بحکم الجاهلیة.»: حکم دو گونه بیشتر نیست؛ یا حکم خداست، یا حکم جاهلیت، و هرکس حکم خدا را رها کند، به حکم جاهلیت تن

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 145- 144.
(2). مائده/ 50.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 560
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 599
در داده است (نور الثقلین، ج 1، ص 460)، و از اینجا روشن می‌شود مسلمانانی که با داشتن احکام آسمانی، به دنبال قوانین ساختگی ملل دیگری افتاده‌اند، در حقیقت، در مسیر جاهلیت گام نهاده‌اند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، «2» در تفسیر نمونه، زیر عنوان: «ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان»، که سه دستور آن مربوط به این آیه است، فرموده:
1. نخست می‌گوید: به وسیله حکمت، به‌سوی راه پروردگارت دعوت کن: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ.» «حکمت»، به معنای علم و دانش، و منطق و استدلال است، و در اصل، به معنای منع آمده، و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است، به آن، حکمت گفته شده، و به‌هرحال، نخستین گام در دعوت به‌سوی حق، استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است، و به تعبیر دیگر، دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته، نخستین گام محسوب می‌شود.
2. و به وسیله اندرزهای نیکو: «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، و این، دوّمین گام در طریق دعوت به راه خداست؛ یعنی استفاده کردن از عواطف انسان‌ها؛ چرا که موعظه و اندرز، بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می‌توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. در حقیقت، حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می‌کند، و موعظه حسنه از «بعد عاطفی» [درباره بعد عاطفی، در پاورقی چنین می‌خوانیم:
بعضی از مفسران، در تفاوت میان «حکمت»، «موعظه حسنه» و «مجادله نیکو» گفته‌اند:

حکمت، اشاره به دلایل قطعی است، و موعظه حسنه، ادلّه ظنیه را می‌گویند، و اما مجادله نیکو، اشاره به دلایلی است که هدف از آن، الزام مخالفین و استفاده از مطالبی است که مورد قبول آنها می‌باشد (ولی آنچه در بالا آوردیم، مناسب‌تر به نظر می‌رسد)،

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 408- 407.
(2). نحل/ 125.

و مقید ساختن «موعظه» به «حسنه»، شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حسّ لجاجت او و مانند آن بوده باشد. چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می‌گذارند، به خاطر آنکه مثلا در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته، و یا از آن، استشمام برتری‌جویی گوینده شده است! بنابراین، موعظه هنگامی اثر عمیق خود را می‌بخشد که «حسنه» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود].
3. و با آنها (یعنی مخالفان) به طریقی که نیکوتر است، به مناظره پرداز: «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، و این سوّمین گام، مخصوص کسانی است که ذهن آنها قبلا از مسایل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره، ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند. بدیهی است مجادله و مناظره نیز هنگامی مؤثر می‌افتد که «بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ» باشد، حق و عدالت، درستی و امانت و صدق و راستی بر آن حکومت کند، و از هرگونه توهین، تحقیر، خلاف‌گویی و استکبار خالی باشد، و خلاصه، تمام جنبه‌های انسانی آن حفظ شود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ»، «2» در ادامه تفسیر آیه قبل، چنین می‌فرماید: سپس به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستور می‌دهد که با این گروه مدارا کن و بدی‌های آنها را با عفو و گذشت و نیکی دفع کن، و سخنان نامطلوب آنها را با بهترین منطق پاسخ‌گو:
«ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ.» در این راه، عجله و شتابی نداشته باش و بدان: ما به آنچه آنها می‌گویند و توصیف می‌کنند، آگاه‌تریم: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ.» می‌دانیم حرکات ناشایست و گفتار خشن و انواع اذیّت و آزار آنها تو را ناراحت می‌کند، اما تو وظیفه نداری که در برابر آن خشونت‌ها و زشت‌گویی‌ها، مقابله به مثل کنی؛ تو بدی را با نیکی پاسخ ده که این خود، یکی از مؤثرترین روش‌ها برای بیدار کردن غافلان و فریب‌خوردگان است. «3»

(1). تفسیر نمونه، ج 11، ص 446- 445.

(2). مؤمنون/ 96.
(3). تفسیر نمونه، ج 14، ص 307- 306.

همچنین فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ»، «1» زیر عنوان «بدی را با نیکی دفع کن»، می‌فرماید: چه کسی گفتارش بهتر است از آن کس که دعوت به‌سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد، و می‌گوید: من از مسلمانان هستم و با تمام وجودم اسلام را پذیرفته‌ام. گرچه آیه به صورت استفهام است، ولی پیداست که استفهام، انکاری است؛ یعنی هیچ‌کس سخنش از داعیان به‌سوی اللّه و منادیان توحید بهتر نیست؛ همان منادیانی که با عمل صالح خویش، دعوت زبانی خود را تأکید و تثبیت می‌کنند، و با اعتقاد به اسلام و تسلیم در برابر حق، بر عمل صالح خویش صحه می‌گذارند. این آیه با صراحت، بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه وصفند: دعوت به اللّه، عمل صالح و تسلیم در برابر حق. در حقیقت، چنین کسانی، علاوه بر سه رکن معروف ایمان: اقرار به لسان، عمل به ارکان و ایمان به جنان (قلب)، بر رکن چهارمی نیز چنگ زده‌اند، و آن، تبلیغ و نشر آیین حق و اقامه دلیل بر مبانی دین و زدودن آثار شک و تردید از قلوب بندگان خداست. این منادیان با این چهار وصف، بهترین منادیان جهانند، گرچه گروهی از مفسّران این اوصاف را تطبیق بر شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و یا پیامبر و امامانی که دعوت به سوی حق می‌کردند، و یا خصوص مؤذّن‌ها کرده‌اند؛ ولی پیداست، آیه مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفاتند، فرا می‌گیرد، هرچند برترین مصداقش شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است (مخصوصا با توجه به زمان نزول آیه)، و درجه بعد، ائمه معصومین و بعد از آنها، تمام علما و دانشمندان، مجاهدین راه حق، آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه، هستند، و این آیه، بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی‌نظیر برای همه آنها که می‌توانند به آن دلگرم باشند، و اگر گفته‌اند، در این آیه، مدح بلال حبشی مؤذن مخصوص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، نیز به خاطر همین است که او در دورانی تاریک و وحشتناک، نغمه توحید را سر داد و جان

---

(1). فصّلت/ 33.

خود را در برابر آن، سپر ساخت، و با ایمان راسخ و استقامت کم‌نظیر و اعمال صالح و تداوم خطّ صحیح اسلام، این اوصاف را تکمیل نمود. جمله «وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ»، را دوگونه تفسیر کرده‌اند: نخست این‌که:

«قالَ» درَ اینجا، از مادّه «قول» به معنای اعتقاد است؛ یعنی اعتقاد راسخ به اسلام دارد. دیگر این‌که، «قول» در اینجا، به همان معنای «سخن گفتن» است؛ یعنی از روی افتخار و مباهات به آیین پاک خداوند، صدا می‌زند: من از مسلمین هستم. معنای اوّل مناسب‌تر است، هرچند جمع هر دو در مفهوم آیه امکان دارد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فِی أَصْحابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ»، «2» در ادامه تفسیر آیه قبل می‌فرماید: آیه بعد، بیان گویایی است از اجر و پاداش این گروه از مؤمنان شکرگزار صالح العمل و توبه‌کار، که به سه پاداش مهمّ در آن اشاره شده است؛ نخست می‌فرماید:
آنها کسانی هستند که ما بهترین اعمالشان را قبول می‌کنیم: «أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا.» چه بشارتی از این بالاتر که خداوند بزرگ و قادر و منان عمل بنده ضعیف و ناچیز را پذیرا شود که این خود، گذشته از آثار دیگر، افتخاری است بزرگ، و موهبتی است عالی و معنوی! با این‌که خداوند همه اعمال نیک را می‌پذیرد؛ چرا می‌گوید: بهترین اعمال آنها را پذیرا می‌شود؟ در پاسخ این سؤال، جمعی از مفسران گفته‌اند: منظور از بهترین اعمال، واجبات و مستحبات است، در برابر مباحات که اعمال خوبی است، اما چیزی نیست که مورد پذیرش واقع شود و اجر و ثوابی به آن تعلق گیرد. پاسخ دیگر این‌که: خداوند بهترین اعمال آنها را معیار پذیرش قرار می‌دهد، و حتّی اعمال درجه دو و کم اهمیت آنها را به حساب اعمال درجه یک، به فضل و رحمتش می‌گذارد. این درست به آن می‌ماند که خریداری به عنوان فضل و کرم، اجناس متفاوتی را که از طرف فروشنده‌ای عرضه شده است، به جای جنس اعلا محاسبه کند، و از فضل و لطف خداوند، هرچه گفته شود، عجیب نیست.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 20، ص 279- 278.
(2). احقاف/ 16.

موهبت دوّم، پاکسازی آنها است، می‌گوید: ما از گناهانشان می‌گذریم: «وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ»، در حالی که در میان بهشتیان جای دارند: «فِی أَصْحابِ الْجَنَّةِ»، و این، سوّمین موهبت الهی نسبت به آنها است که آنان را با این‌که لغزش‌هایی داشته‌اند، شستشو داده، و در کنار نیکان و پاکانی جای می‌دهند که از مقربان درگاه اویند. ضمنا از این تعبیر استفاده می‌شود که منظور از: «أَصْحابِ الْجَنَّةِ» در اینجا، بندگان مقربی هستند که هرگز گرد و غبار معصیت بر دامانشان ننشسته، و این مؤمنان توبه‌کار، بعد از مغفرت الهی، در کنار و در سایه آنها جای می‌گیرند، و در پایان آیه، برای تأکید بر

این نعمت‌ها که گفته شد، می‌افزاید: این وعده صدقی است که پیوسته به آنها داده شده است: «وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ.» چگونه وعده صدق نباشد، در حالی که تخلف از وعده، یا به خاطر پشیمانی و نادانی است، و یا از ضعف و ناتوانی، و خداوند از همه این امور، منزه است. «1» نیز فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، «2» تفسیر فرموده: او کسی است که مرگ و حیات را آفریده تا شما را بیازماید که کدامیک بهتر عمل می‌کنید. «مرگ» اگر به معنای فنا و نیستی باشد، مخلوق نیست؛ چرا که خلقت به امور وجودی تعلّق می‌گیرد، ولی می‌دانیم که حقیقت مرگ، انتقال از جهانی به جهان دیگر است، و این، قطعا یک امر وجودی است که می‌تواند مخلوق باشد، و اگر مرگ در اینجا قبل از حیات، ذکر شده، به خاطر تأثیر عمیقی است که توجّه به مرگ در حسن عمل دارد. گذشته از این‌که مرگ قبل از زندگی بوده است. منظور از آزمایش خداوند؛ چنان‌که قبلا نیز گفته‌ایم، نوعی پرورش است؛ به این معنا که انسان‌ها را به میدان عمل می‌کشد تا ورزیده و آزموده و پاک و پاکیزه شوند و لایق قرب خدا گردند. قابل توجه این‌که: هدف آزمایش را حسن عمل معرفی کرده، نه کثرت عمل، و این، دلیل بر این است که اسلام به «کیفیت» اهمیت می‌دهد، نه به «کمیت». مهم، آن است که عمل،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 21، ص 332- 330.
(2). ملک/ 2.

خالصانه و برای خدا، و مفید و جامع باشد، هرچند از نظر کمیّت کم باشد. لذا در این‌که منظور «أَحْسَنُ عَمَلًا» چیست؟ در بعضی روایات اسلامی از پیغمبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که فرمود: «اتمکم عقلا، و اشدکم للّه خوفا، احسنکم فیما امر اللّه به و نهی عنه نظرا، و ان کان اقلکم تطوعا.»؛ منظور این است که کدامیک از شما عقل و خرد کامل‌تر، خداترسی بیشتر، و آگاهی فزون‌تر بر اوامر و نواهی الهی دارید، هرچند اعمال مستحبتان کمتر بوده باشد؟ بدیهی است، عقل کامل، عمل را پاک‌تر، و نیت را خالص‌تر و پاداش را بیشتر می‌کند، و در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم: «لیس یعنی اکثر عملا، و لکن اصوبکم عملا، و انما الاصابة خشیة اللّه و النیة الصادقة. ثم قال الابقاء علی العمل حتی یخلص، اشد من العمل، و العمل الخالص، الصالح الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا اللّه عز و جلّ»: منظور این نیست که کدامیک بیشتر عمل می‌کنید، بلکه منظور این است که کدامیک صحیح‌تر عمل می‌کنید، و عمل صحیح، آن است که توأم با خداپرستی و نیت پاک باشد. سپس فرمود:

نگهداری عمل از آلودگی، سخت‌تر است از خود عمل، و عمل صالح، عملی است که نمی‌خواهی احدی جز خدا تو را به خاطر آن بستاید. «1»

4. احسن در تفاسیر روایی

سید هاشم بحرانی رحمه اللّه در تفسیر برهان، و علامه شیخ عبد علی در تفسیر نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر درّ المنثور، فی قوله تعالی: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، «2» روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

الف- در کتاب معانی الاخبار، با اسنادش تا ابان، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که آن بزرگوار درباره قول خدای عزّ و جلّ: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»، فرمود: «هی الاسلام.»؛ یعنی آن، دین مبین اسلام است. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 318- 316.

(2). بقره/ 138.

(3). نور الثقلین، ج 1، ص 132- برهان، ص 100.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 566

ب- در روایات دیگری، محمّد بن مسلم و حمران، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، و ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، فی قوله تعالی: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً»، نقل نموده که آنها فرموده‌اند: «الصبغة هی الاسلام.»؛ یعنی صبغه همان دین مبین اسلام است. «1»

ج- عبد بن حمید، ابن جریر و ابن منذر از قتاده اخراج نموده‌اند که او گفت: «ان الیهود تصبغ ابناءها یهودا، و ان النصاری تصبغ ابناءها نصاری، و ان صبغة اللّه الاسلام، و لا صبغة أحسن من صبغة اللّه، الاسلام، و لا اطهر، و هو دین اللّه الذی بعث به نوحا و من کان بعده من الانبیاء.»؛ یعنی یهود، فرزندانشان را به رنگ یهودی، و نصاری، فرزندانشان را به رنگ نصاری رنگ‌آمیزی می‌کردند، و البته، رنگ خدایی اسلام بوده و هیچ رنگی بهتر از رنگ خدایی، اسلام، و پاک‌تر از آن نیست، و آن، دین خداست که او با آن دین، نوح و پیامبرانی را که بعد از او بودند، مبعوث کرد. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»، «3» روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در تفسیر علی ابن ابراهیم و نیز در مجمع البیان به روایت علی بن ابراهیم در تفسیرش، از صادقین، امام باقر و امام صادق علیهما السّلام روایت شده: «ان المراد بالتحیة فی قوله تعالی:" وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ"، السّلام و غیره من البر.»؛ یعنی البته، مراد از تحیّت، در فرموده خدای تعالی: «إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ»، سلام کردن و غیر آن از کارهای نیکو و پسندیده است. «4»

ب- در کتاب خصال فرموده: از جمله آنچه امیر المؤمنین علیه السّلام به یارانش تعلیم فرمود، این است که: «اذا عطس احدکم، فسمّتوه، قولوا: یرحمکم اللّه، و هو یقول: یغفر اللّه لکم و یرحمکم، قال اللّه تعالی:" وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها".»؛ یعنی چون یکی از شما عطسه‌ای نمود، به قصد نیکویی حال او بگویید: «یرحمکم اللّه» و او بگوید: «یغفر اللّه

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 132- برهان، ص 100.
(2). درّ المنثور، ج 1، ص 141.
(3). نساء/ 86.
(4). نور الثقلین، ج 1، ص 524- برهان، ص 245.

لکم و یرحمکم.» خدای تعالی فرمود: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها.» «1»

ج- محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، و او با اسنادش از سکونی، روایت کند که او گوید: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «السّلام تطوع، و الرد فریضة.»؛ یعنی سلام کردن مستحب، و جواب دادن به آن واجب است. «2»

د- محمّد بن یعقوب با اسنادش، به نقل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من بدء بالکلام قبل السّلام، فلا تجیبوه و [قال:] ابدءوا بالسلام قبل الکلام، فمن بدء بالکلام قبل السّلام، فلا تجیبوه.»؛ یعنی کسی که پیش از سلام کردن، سخن را آغاز کند، او را اجابت نکنید، و [فرمود:] پیش از سخن گفتن، با سلام آغاز کنید، پس کسی را که سخن گفتن را پیش از سلام کردن، آغاز کند، اجابت نکنید. «3»

ه- محمّد بن یعقوب با اسنادش از علی بن وئاب، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که فرمود: «ان من تمام التحیة، المصافحة، و تمام التسلیم علی المسافر، المعانقة.»؛ یعنی البته، از تمام بودن تحیّت، مصافحه و دست دادن است به هنگام ملاقات، و تمام بودن سلام نسبت شخص مسافر، معانقه و در آغوش گرفتن است. «4»

و- محمّد بن یعقوب با اسنادش از سماعه، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که از آن بزرگوار درباره مردی سؤال نمودم که در حال نماز باشد، و بر او سلام گردد؟ آن بزرگوار فرمود: «یرد:" سلام علیکم"، و لا یقول:" و علیکم السّلام"؛ فان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کان قائما یصلی، فمرّ به عمار بن یاسر، فسلم علیه عمار، فرد علیه النبی هکذا.»؛ یعنی پاسخ دهد: «سلام علیکم»، و نگوید: «و علیکم السّلام»؛ چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در حالی که نماز را اقامه می‌فرمود، عمار

یاسر بر آن بزرگوار گذشت و به آن حضرت سلام کرد. بعد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این چنین بر او پاسخ (سلام) را رد نمود. «5»
ز- ابن بابویه با اسنادش تا مسعدة بن صدقه، و او از جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام، و آن

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 525، حدیث 445- برهان، ص 245.
(2). برهان، ص 245.
(3). همان، ص 245.
(4). همان، ص 246.
(5). برهان، ص 246.

حضرت از پدر بزرگوارش نقل فرماید که: «لا تسلموا علی الیهود، و لا علی النصاری، و لا علی المجوس، و لا علی عبدة الاوثان، و لا علی موائد شرب الخمر، و لا علی صاحب الشطرنج و لا علی المخنث، و لا علی الشاعر الذی یقذف المحصنات، و لا علی المصلی لا یستطیع ان یرد السّلام؛ لان التسلیم من المسلم تطوّع و الرد فریضه، و لا علی اکل الربا، و لا علی رجل جالس علی غایط، و لا علی الذی فی الحمام، و لا علی الفاسق المعلن بفسقه.» «1»
ح- ابن ابی شیبه و بخاری در ادب مفرد، و ابن ابی الدنیا در صمت، و ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس، اخراج نمودند که او فرمود: «من سلم علیک من خلق اللّه، فاردد علیه و ان کان یهودیا او نصرانیا او مجوسیا؛ ذلک بان اللّه یقول:" وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها".»؛ یعنی هرکس از خلق خدا، بر تو سلام کرد، پس سلام را به او رد کن، اگرچه یهودی یا نصرانی یا مجوسی باشد؛ آن به واسطه این است که خدا می‌فرماید: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها.» «2»
ط- ابن جریر و ابن منذر درباره قوله: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»، از عطا اخراج نمودند که او فرمود: «ذلک کله فی اهل الاسلام.»؛ یعنی اجرای آن دستور، همه‌اش درباره اهل اسلام است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِيناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ»، روایت شده که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درباره احسان سؤال شد؟ آن حضرت فرمود: «ان تعبد اللّه کانک تراه، فان لم تکن تراه، فانه یراک.»؛ یعنی خدای تعالی را آن‌چنان عبادت کنی که گویی او تو را می‌بیند. پس اگر تو او را نمی‌بینی، مسلم بدان که او تو را می‌بیند. «4»
نیز فی قوله تعالی: «أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، «5» روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
الف- در کتاب کافی با اسنادش تا پدر محمّد بن خالد به بالا، و او از ابی

عبد اللّه، امام

____
(1). برهان، ص 246.
(2). درّ المنثور، ج 2، ص 188.
(3). همان.
(4). نور الثقلين، ج 1، ص 553، حديث 579.
(5). مائده/ 50.

صادق عليه السّلام، روايت كند كه آن حضرت فرمود: «الحكم حكمان: حكم اللّه و حكم الجاهلية، فمن اخطأ حكم اللّه، حكم بحكم الجاهلية.»؛ يعنى حكم كردن بر دو نوع است: يكى حكم خداى تعالى، و ديگرى حكم زمان جاهليت. پس هركه در حكم خداى تعالى خطا كند، بر حكم جاهليت، حكم نموده است. «1»

ب- ابو على اشعرى با اسنادش تا ابا بصير، و او از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام، روايت كند كه آن حضرت فرمود: «الحكم حكمان: حكم اللّه و حكم الجاهلية، و قد قال اللّه عزّ و جلّ:" وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ"، و اشهد على زيد بن ثابت، لقد حكم فى الفرائض بحكم الجاهلية»؛ يعنى حكم بر دو نوع است: حكم خداى تعالى و حكم جاهليت، و خداى عزّ و جلّ فرموده است: «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» و من گواهى مى‌دهم كه زيد بن ثابت در واجبات به حكم زمان جاهليت حكم نموده است. «2»

ج- محمّد بن يعقوب با اسنادش تا محمّد بن خالد، و او از پدرش به بالا، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام، روايت كند كه آن بزرگوار فرمود: «القضاة اربعة؛ ثلثة فى النار، و واحد فى الجنة: رجل يقضى بجور و هو يعلم، فهو فى النار، و رجل يقضى بالجور و هو لا يعلم، فهو فى النار، و رجل قضى بالحق و هو لا يعلم، فهو فى النار، و رجل قضى بالحق و هو يعلم، فهو فى الجنة، و قال صلّى اللّه عليه و آله:" الحكم حكمان: حكم اللّه و حكم الجاهلية، فمن اخطأ حكم اللّه، حكم بحكم الجاهلية"، و قد قال اللّه عز و جلّ:" وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ"، و اشهد على زيد بن ثابت: لقد حكم فى الفرائض بحكم الجاهلية.»؛ يعنى قضات چهار دسته هستند، سه دسته آنان، اهل آتش‌اند، و يک دسته، اهل بهشت: مردى كه قضاوت به جور كند و خود بر آن آگاه باشد، او اهل آتش است، و مردى كه قضاوت به جور كند و خود بر آن آگاه نباشد، او نيز اهل آتش است، و مردى كه قضاوت به حق كند، ولى نداند كه قضاوت به حق مى‌كند، او نيز اهل آتش است، و مردى كه قضاوت به حق كند، در حالى كه خود عالم و آگاه است به

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 640، حدیث 240.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 640، حدیث 241- برهان، ص 293.

این‌که قضاوت به حق می‌کند، او اهل بهشت است، و آن بزرگوار (پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله) فرمود: حکم بر دو گونه است: حکم خدا و حکم زمان جاهلیت. پس هرکس در حکم خدای تعالی خطا کند، به حکم زمان جاهلیت حکم نموده است، و خدای عزّ و جلّ فرموده: «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، و من شهادت می‌دهم که زید بن ثابت در واجبات به حکم زمان جاهلیت حکم نموده است. «1»

د- عیاشی از ابی بصیر، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، روایت کند که آن حضرت فرمود:

«ان الحکم حکمان: حکم اللّه و حکم الجاهلیة؛ یعنی فی الفرائض.»: حکم بر دو نوع است: حکم خدای متعال و حکم زمان جاهلیت، و مقصودش در واجبات است. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»، «3» روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

الف- در کتاب کافی علی بن ابراهیم با اسنادش از ابی عمر، و زبیری از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت نموده‌اند که آن بزرگوار بعد از بیان حدیثی و ثنا بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

«" ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ"؛ یعنی بالقرآن.» «4»

ب- در تفسیر علی ابن ابراهیم با اسنادش تا علی بن رئاب، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «و اللّه نحن السبیل الذی امرکم اللّه باتباعه. قوله:" و جادلهم بالّتی هی أحسن"، قال: بالقرآن.»؛ یعنی به خدای عزّ و جلّ سوگند که ما هستیم آن طریقی که خدای تعالی شما را امر به تبعیت از آن نموده است. فرموده خدای تعالی: «وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ.»؛ یعنی به وسیله قرآن. «5»

ج- در کتاب احتجاج طبرسی آمده است: که ابو محمّد عسکری علیه السّلام فرمود: «ذکر عند الصادق علیه السّلام الجدال فی الدین و ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و الائمة علیه السّلام نهوا عنه، و فقال الصادق علیه السّلام: لم ینه مطلقا و لکنه نهی عن الجدال بغیر التی هی احسن، اما تسمعون قوله تعالی:" ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ

(1). برهان، ص 292.
(2). همان.

(3). نحل/ 125.
(4). نور الثقلين، ج 3، ص 94، حديث 264.
(5). نور الثقلين، ج 3، ص 95، حديث 265- برهان، ص 585.

بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ"، فالجدال بالتی هی احسن، قد قرنه العلماء بالدین، و الجدال بغیر التی هی احسن، محرم حرمه اللّه علی شیعتنا، و اما الجدال بالتی هی احسن، فهو ما امر اللّه تعالی به نبیه، ان یجادل به من جحد البعث بعد الموت و احیائه له، فقال اللّه حاکیا عنه:" وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ"، فقال اللّه فی الرد علیه:" قل" (یا محمّد!)" یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ" ...»: نزد امام صادق علیه السّلام از جدال در دین سخن به میان آمد و این‌که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام از آن نهی فرموده‌اند. پس آن حضرت علیه السّلام فرمود: از آن، مطلقا نهی نشده؛ لکن آن جدالی که به غیر احسن است، از آن نهی شده است. آیا این قول خدای تعالی را نشنیده‌ای که فرمود: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، پس آن جدالی که احسن است، جدالی است که علمای دین با آن قرینند، و آن جدالی که جدال غیر احسن است، حرامی است که خدای تعالی بر پیروان ما آن را حرام نموده است، و آن جدالی که احسن است، همان است که خدای تعالی آن را به پیامبرش امر فرموده به این‌که: با کسی که بعث بعد از مرگ را و زنده کردن او را نسبت به آن گوینده کذایی انکار می‌کند، مجادله نماید. سپس درحالی‌که از آن فرد حکایت می‌کرد، فرمود:
«وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلًا وَ نَسِیَ خَلْقَهُ قالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ.» بعد خدای تعالی در ردّ بر او فرمود: «قل» (ای محمّد!) یُحْیِیهَا الَّذِی أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ.» «1»
د- ابن مردویه، از ابی لیلی اشعری اخراج نمود که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «تمسکوا بطاعة ائمتکم و لا تخالفوهم؛ فان طاعتهم طاعة اللّه و معصیتهم معصیة اللّه؛ فان اللّه انما بعثنی ادعو الی سبیله بالحکمة و الموعظه الحسنه، فمن خالفنی فی ذلک، فهو من الهالکین، و قد برئت منه ذمة اللّه و ذمة رسوله، و من ولی من امرکم شیئا فعمل بغیر ذلک، فعلیة لعنة اللّه و الملائکة و الناس اجمعین.»؛ یعنی به اطاعت امامانتان چنگ بزنید و با آنان مخالفت ننمایید؛ البتّه، اطاعت از آنان اطاعت از خدا بوده و نافرمانی از آنان، معصیت خداست. پس همانا خدا مرا مبعوث

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 95، حدیث 266- برهان، ص 585.

فرمود تا با حکمت و موعظه حسنه به دین او دعوت کنم. پس هرکس در این امر، خلاف من عمل کند، او از هلاک‌شوندگان است و از او بیزارم و ذمه خدای متعال و ذمه رسولش از او برداشته شود، و هرکه بر چیزی از امر شما ولایت یابد، بعد به غیر آن عمل نماید، پس لعنت خدا، فرشتگان و مردم، همه آنان، بر او خواهد بود. «1»
فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ» «2» هم فرموده: در کتاب کافی با اسنادش از ابن محبوب، و او از بعض اصحاب، روایت کند که ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فرمود:
«بعث امیر المؤمنین علیه السّلام الی بشر بن عطارد التیمی فی کلام بلغه، فمر به رسول امیر المؤمنین علیه السّلام فی بنی اسد و أخذه، فقام الیه نعیم بن دجاجة الاسدی فأفلته، فبعث الیه امیر المؤمنین علیه السّلام. فاتوه به و امر به أن یضرب، فقال نعیم: اما و اللّه، ان المقام معک لذل، و ان فراقک لکفر؟ قال: فلما سمع ذلک منه، قال له: قد عفونا عنک؛ ان اللّه عزّ و جلّ یقول:" ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ"، اما قولک:" ان المقام معک لذل"، فسیئة اکتسبتها، و اما قولک:" و ان فراقک لکفر"، فحسنة اکتسبته؛ فهذه بهذه، فامر ان یخلی عنه.»؛ یعنی امیر المؤمنین علیه السّلام فرستاده‌ای را به‌سوی بشر بن عطارد تیمی که سخنی از او به آن حضرت رسیده بود، فرستاد. پس آن فرستاده امیر المؤمنین علیه السّلام، در بنی اسد بر او گذر کرد و او را دستگیر نمود. نعیم بن دجاجه اسدی به‌پا خاست و آنچه در دستش بود، بیرون آورد. امیر المؤمنین علیه السّلام در تعقیب او فرستاد. پس نعیم را آوردند، و آن حضرت بر زدن او دستور فرمود. نعیم گفت: به خدا سوگند که بودن با تو ذلّت‌آور، و جدایی از تو کفر است. پس همین که حضرت این سخن را شنید، فرمود: تو را مورد عفو قرار دادیم؛ زیرا خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ.»؛ اما این سخنت که:
«بودن با تو ذلّت‌آور است»، سخن بدی است که تو آن را کسب کردی، و این سخنت که:
«جدایی از تو کفر است»، سخن خوبی است که تو آن را کسب کردی. پس آن بدی به واسطه این خوبی دفع می‌شود. بعد حضرت دستور داد، از او دست کشند. «3»

---

(1). درّ المنثور، ج 4، ص 135.
(2). مؤمنون/ 96.
(3). نور الثقلین، ج 3، ص 551، حدیث 111.

همین‌طور فی قوله تعالی: «الّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، «1» روایاتی را نقل فرموده، از جمله:
الف- در کتاب کافی، محمّد بن یعقوب، با اسنادش تا زراره، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «الحیاة و الموت خلقان من خلق اللّه، فاذا جاء الموت، فدخل فی الانسان؛ لم یدخل فی شیء الا و خرجت منه الحیاة.»؛ یعنی زندگی و مرگ دو مخلوق‌اند که خدای متعال آن دو را خلق نمود، پس هنگامی که مرگ فرارسد، در انسان داخل گردد؛ در چیزی داخل نشده، به‌جز این‌که زندگی از او خارج گردیده است. «2»
ب- علی بن ابراهیم در تفسیر خود، درباره «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ»، فرمود:
اندازه‌بندی نمود آن دو را، و آن بدین معناست که اندازه‌بندی کرد زندگی را، پس از آن، اندازه‌بندی کرد مرگ را. «3»
ج- در اعتقاد امامیّه از صدوق رحمه اللّه نقل است که به علی بن حسین، امام سجاد، زین العابدین علیه السّلام، گفته شد: مرگ چیست؟ آن بزرگوار فرمود: «الموت للمؤمن کنزع ثیاب وسخة قملة، و فک قیود و اغلال ثقیله، و الاستبدال بافخر الثیاب و اطیبها روایح، و اوطأ المراکب و آنس المنازل، و للکفار کخلع ثیاب فاخرة و النقل عن منازل أنسیة، و الاستبدال باوسخ الثیاب و أخشنها، و اوحش المنازل و اعظم العذاب.»؛ یعنی مرگ برای مؤمن، مثل آن، مثل بیرون آوردن جامه چرکین شپش‌دار، جدا نمودن بندها و زنجیرهای محکم و مبدّل نمودن آن به لباس‌های فاخر و پاک و پاکیزه با بوهای خوش است، و برای کافر، مانند درآوردن لباس فاخر و انتقال از منزل‌های مأنوس، و تبدیل نمودن آن به جامه چرکین و خشن، و به موحش‌ترین منازل، و بزرگ‌ترین عذاب است. «4»
د- به محمّد بن علی، امام باقر علیه السّلام، گفته شد، مرگ چیست؟ آن بزرگوار فرمود: «هو النوم الذی یاتیکم فی کل لیلة، الا انه طویل مدته؛ لا ینتبه منه الی یوم القیامة.»؛ یعنی آن خوابی است

---

(1). ملک/ 2.
(2). نور الثقلین، ج 5، ص 379، حدیث 7- برهان، ص 1132.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 379، حدیث 8.
(4). نور الثقلین، ج 5، ص 380، حدیث 10.

که شما را در هر شب فرامی‌گیرد، جز این‌که مدّت آن طولانی است؛ از آن تا روز قیامت بیدار نگردد. «1»
ه- ابن عِمر گوید: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آیه «تَبارَکَ الَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ»

را تا: «أحْسَنُ عَمَلًا»، تلاوت نمود و فرمود: «ایکم احسن عقلا، و اورع عن محارم اللّه، و اسرع فی طاعة اللّه؟»؛ یعنی کدامیک از شما در عقل، نیکوتر، و در پرهیز از حرام‌های خدای تعالی، پارساتر، و در عمل به طاعت خدای تعالی، سریع‌تر هست؟ «2»
و- در کتاب احتجاج، طبرسی، از امام رضا علیه السّلام، حدیث طولانی‌ای را نقل کرده است.
در آن حدیث آمده که: «و اما قوله عزّ و جلّ:" لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا"؛ فانه عزّ و جلّ خلق خلقه لیبلوکم بتکلیف طاعته و عبادته لا علی سبیل الامتحان و التجربه؛ لانه لم یزل علیما بکل شیء.»؛ یعنی: و امّا درباره قول خدای عزّ و جلّ: «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا.»؛ البته، خدای عزّ و جلّ خلقش را آفرید برای آزمودن شما با تکلیف طاعت و عبادت، نه برای امتحان و تجربه؛ زیرا خدای بزرگ، پیوسته بر هر چیزی عالم و دانا بوده است. «3»
ز- علی بن ابراهیم از پدرش و او با اسنادش تا سفیان بن عیینه، و از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کرده است که آن بزرگوار درباره قول خدای عزّ و جلّ: «لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، فرمود: «لیس یعنی اکثرکم عملا، و لکن اصوبکم عملا، و انما الاصابة، خشیة اللّه و النیة الصادقة، [ثم قال:] الابقاء علی العمل حتی یخلص، اشد من العمل، و العمل الخالص، الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا اللّه عزّ و جلّ، و النیة افضل من العمل، الا و ان النیة هی العمل، [ثم تلا قوله:
" قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ"]؛ یعنی علی نیتة.»؛ یعنی مقصودش بیشترین شما از نظر عمل نیست، بلکه مقصود آن صحیح‌ترین شما از نظر عمل می‌باشد، و به هدف رسیدن تنها خشیت داشتن نسبت به خداوند و نیت صادق است. سپس فرمود: باقی بودن بر اخلاص در عمل، سخت‌تر از خود عمل است، و عمل خالص، عملی است که ما

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 380، حدیث 11.
(2). نور الثقلین، ج 5، ص 380، حدیث 13.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 380، حدیث 14.

نخواسته باشیم به‌جز خدای تعالی، احدی ما را بر آن تمجید و ستایش کند، و نیت، برتر از عمل است. بدان و آگاه باش که نیت همان عمل است. سپس آیه «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ»، را تلاوت نمود و فرمود: یعنی بر نیّتش. «1»

5. تدبّر در آیات احسن

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2»

همان گونه كه قبلا متذكّر شديم، آياتى كه تاكنون از جهات لغوى تفسيرى و تفسير روايى به بررسى آنها پرداخته‌ايم، از بين 34 آيه موجود در قرآن كريم كه مشتمل بر كلمه احسن است، انتخاب شده، ولى با اين حال فى الجمله دربردارنده الگوى كلى در حسن سلوک و رفتارهاى نيكو است، و شمول آن نسبت به فطرت الهى دين اسلام، آداب برخوردهاى اجتماعى مؤمنان، انتخاب بهترين دين، بهترين طريق حكم و قضاوت، قانون دخالت در مال يتيم، طريق دعوت به‌سوى حق، روش صحيح برخوردهاى كلامى، فرجام نيک در فرهنگ معاملات اقتصادى، روان‌شناختى صحيح در دفع بدى، بهترين گفتار، عمل مقبول، فلسفه مرگ، حيات و آزمايش، جامعيتى در حسن سلوک دارد. لذا در اين قسمت، احسن را به اعتبار مذكور و با استناد به آيات قرآن، و با استعانت از امدادها و الطاف خداى سبحان بررسى و تدبّر مى‌نماييم.

تنوع معنا و مفهوم احسن در یازده آیه قرآن کریم، ابعادی از حسن سلوک بترتیب آیات مصحفی

«أحسن» در آيه شريفه «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، «3» به

(1). برهان، ص 1132.
(2). ص/ 29.
(3). بقره/ 138.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 576

اعتبار «صبغه» معنا مى‌شود؛ زيرا صبغه در حكم، موصوفى است كه به وسيله احسن توصيف مى‌شود. بنابراين اساس، لازم است در معناى «صبغه» بررسى شود. تدبّر در آيه شريفه مى‌نماياند كه تفسير صدر آيه، در ذيل آن قرار دارد؛ يعنى تفسير «صِبْغَةَ اللَّهِ» در «نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ» است، و مؤيد اين مطلب آن است كه: «وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، بعد از «صبغه» واقع شده، و «صبغة» نكره‌اى است كه جمله «نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ» آن را توصيف نموده است. لذا معلوم مى‌شود، «صبغه» طريقى است كه بايد با آن خداى تعالى عبادت شود؛ بدين معنا كه بايد خداى تعالى را از طريق «صبغه»، عبادت كنيم. در اينجا سؤالى مطرح مى‌شود، و آن اين است كه: طريق «صبغه» چيست كه خداى متعال از طريق آن عبادت مى‌شود؟ پاسخ بديهى اين سؤال، آن است كه طريق «صبغه»، همان «دين» است. اما دين يک مفهوم كلى است، و بايد آن دين خاص را كه مراد آيه است، بررسى نمود، و آن دين خاص، در دين حنيف؛ آن دينى كه فطرت مردم بر آن نهاده شده و تنها دين خاصى است كه نزد خداى تعالى دين مى‌باشد، منحصر مى‌شود، بنابراين به فرموده قرآن كريم:

1. «صبغة»، آن دين خاصى است كه حنيف است و فطرت مردم، بر آن بنا نهاده شده: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِى فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْها لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ.» «1»

2. «صبغة»، آن دين خاصى است كه با تأكيد و تأييد نزد خداى تعالى دين قلمداد گرديده؛ هم‌چنين آن دين را خداى تعالى براى مردم كامل نموده است، و كسى كه به غير از آن دين را طلب كند، از او پذيرفته نيست: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»، «2» «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً»، «3» «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ.» «4»

(1). روم/ 30.

(2). آل عمران/ 19.
(3). مائده/ 3.
(4). آل عمران/ 85.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 577
3. از بررسی مطالب فوق، این نتیجه حاصل می‌شود که: «صبغه»؛ یعنی دین مبین اسلام، و این معنا، همان فرمایش امام صادق علیه السّلام به روایت ابان از محمّد بن مسلم و حمران است که آن بزرگوار فرمود: «الصبغة هی الاسلام.» «1»
با تحقیق مذکور، آیه شریفه 138 سوره بقره، این‌چنین معنا می‌شود:
دین خدای تعالی، و چه کسی نیکوتر است از خدای تعالی از جهت عرضه دین (که دین مبین اسلام را عرضه نموده)، ما (مؤمنان از طریق دین مبین اسلام) او را عبادت می‌کنیم.

ب- معنا و مفهوم دوّم احسن

یکی از معانی احسن، فی قوله تعالی: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها»، «2» می‌باشد، و آن، به معنای نیکوتر بودن تحیّت است در پاسخ به تحیّت عرضه شده، و تحیّت در آیه شریفه، مصدر بوده و به معنای سلام گفتن و نیز به معنای درود و سلام می‌باشد. این آیه کریمه دستور آداب برخورد دو مؤمن را بیان می‌کند، و آن، برخورد نیکوی کلامی است تا ارتباط قلبی و عاطفی بین آن دو، محکم‌تر و وحدت و یگانگی و اخوتشان، شدیدتر، و احساس امنیت روانی‌شان، قوی‌تر گردد، و به این وسیله، زمینه خوشبختی بین افراد فراهم شود، و موجبات تسهیل در حلّ بسیاری از مسایل اجتماعی و اقتصادی و دیگر معضلات پدید آید و در نتیجه، فرهنگ اخلاقی جامعه در روند مطلوب فطری اعتلا یابد. این برخورد و ایجاد ارتباط بین دو مؤمن، بر اساس احترام افزون‌تر، و یا احترام متقابل است؛ چنان‌که خدای متعال می‌فرماید: و چون شما مورد تحیّت و سلام و درود، از طرف مؤمنی قرار گرفتید، پس شما هم به نحو نیکوتر از آن، او را مورد تحیّت، یا سلام و درود قرار بدهید: «وَ إِذا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها»، و یا حد اقل، این برخورد نیکو را که به صورت اهدای تحیّت نسبت به شما عرضه شده، شما هم متقابلا، خود آن تحیّت را به او اهدا کنید: «فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْها أَوْ رُدُّوها.»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 132، ص 100.

(2). نساء/ 86.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 578

ج- معنا و مفهوم سوّم احسن

یکی از معانی و مفاهیم «احسن»، فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا»، «1» می‌باشد، و آن، فضیلت مسلمان مخلص و نیکوکار را بیان می‌کند. بر این مبنا، آیه شریفه، سه خصوصیت ممتاز برای متدیّن به دین برتر را، و در ذیل آیه، یک پاداش عظیم برای متدیّن راستین و با استقامت نسبت به دین برتر را بیان می‌کند، هرچند که این آیه کریمه به صورت استفهام بوده و با لفظ: «مَنْ أَحْسَنُ دِیناً مِمَّنْ» آغاز می‌شود؛ چون این استفهام در مقام تقریر است، معنای آن این است که کسی نیست که از لحاظ دین بهتر باشد. از کسی که: به هر حال، شرح این مجمل به قرار زیر است:

1. نفس و ذاتش را خالصانه تسلیم خدای تعالی کند: «أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ.»

2. در اعمال، نیکوکار باشد: «وَ هُوَ مُحْسِنٌ»، و اعمال، اعم از عبادی محض و غیر آن است، و نیکوکاری، آنجا محقّق می‌شود که عامل، خدا را ناظر بر اعمال خود ببیند، و این معنا برداشت از این فرموده حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله است: «ان تعبد اللّه کانک تراه، فان لم تکن تراه، فانه یراک.»؛ یعنی خدای تعالی را آن‌چنان عبادت کن که گویی تو او را می‌بینی؛ پس اگر تو او را نمی‌بینی، مسلم بدان که او تو را می‌بیند. البته، آنکه نفس و ذاتش را تسلیم خدای تعالی کند و در اعمال، نیکوکار باشد: اوّلا، به دستاویز محکم و امیدوارکننده‌ای چنگ زده: «وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقی وَ إِلَی اللَّهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ»، «2» و ثانیا، پاداش بیکران او نزد پروردگارش می‌باشد، و علاوه بر آن، خوف و اندوهی برای او نخواهد بود: «بَلی مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.» «3»

3. آیین حضرت ابراهیم علیه السّلام را تبعیت کند: «وَ اتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً»، و آیین حضرت

---

(1). نساء/ 125.

(2). لقمان/ 22.

(3). بقره/ 112.

ابراهیم علیه السّلام اسلام بود و او بر آن آیین، استقامت داشت: «ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ.» «1» حضرت ابراهیم از پروردگارش درخواست نمود که خود،

فرزندش و فرزندان فرزندش، مفتخر به آیین مقدس اسلام باشند: «رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَکَ.» «2» پاداش عظیم او در ذیل آیه این بود که خدای تعالی دوستش خواهد بود. این‌چنین، پروردگار متعال ابراهیم علیه السّلام را که مسلمان خالص، عامل و نیکوکار بود، به دوستی خود برگزید: «وَ اتَّخَذَ اللَّهُ إِبْراهِیمَ خَلِیلًا»، و دوستی خدای تعالی به این معنا بود که او یار و مددکارش در همه احوال است؛ به‌طوری که اگر کسی یا کسانی علیه او اراده سوئی کنند، او را یاری نموده و از مهلکه‌ای که دشمنان برای او فراهم آورده‌اند، نجاتش می‌دهد؛ همان گونه که ابراهیم علیه السّلام را از انبوه آتشی که نمرود و نمرودیان تدارک نموده بودند تا او را بسوزانند، نجات داد و آتش را بر او سرد و سلامت گردانید: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ.» «3»

یکی از معانی و مفاهیم احسن، فی قوله تعالی: «أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، «4» می‌باشد، و آن، عبارت است از فضیلت حکم خدای تعالی بر حکم غیر خدا، که در مقام اجرا، همه مردم از فقیر و غنی و دیگر طبقات نسبت به آن یکسانند. آیه شریفه، اگرچه به صورت استفهام است، امّا این استفهام، استفهام انکاری بوده: «أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ»، و در مقام مقایسه حکم جاهلی با حکم خدایی است؛ به این معنا که: برای اهل یقین هیچ‌کس بهتر از خدای تعالی نمی‌تواند داوری کند: «وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ.»
در صدر آیه که با استفهام شروع می‌شود: «أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»، این سؤال مطرح می‌شود: چگونه است که حکم جاهلی مردود

(1). آل عمران/ 67.
(2). بقره/ 128.
(3). انبیاء/ 69.
(4). مائده/ 50.

است؟ و پاسخ این است که حکم جاهلی، و به‌طور کلی حکم غیر خدا، براساس بینش انسان صورت می‌گیرد، و انسان، هم بسیار نادان است و هم بسیار ستمگر و یا غیر عادل: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً.»
و چگونه انسان درحالی‌که بسیار نادان، ستمکار و بی‌عدالت است، می‌تواند حکم از روی عدالت و حکمت نماید؟ لذا آنان که به غیر از حکم خدا حکم کنند، کافرند:
«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْكافِرُونَ»، «1» و آنان که به غیر از حکم خدا حکم کنند، ستمکار و ظالمند: «وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ»، «2» و آنان که به غیر از حکم خدا حکم کنند، فاسقند: «وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ» «3» در تعقیب آن، سؤال دیگری که مطرح می‌شود، این است که: حکم خدایی چگونه است که مورد تأیید اهل یقین است؟ و پاسخ این است که چون خدای تعالی بسیار دانا و حکیم است: «وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»،* «4» و خدای تعالی به هر چیزی بسیار داناست: «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»،* «5» و خدای

تعالی به همه خلق بسیار داناست: «وَ هُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیمٌ»، «6» و خدای تعالی به مردم ستم نمی‌کند، و این مردم هستند که به خودشان ستم می‌کنند:
«إِنَّ اللَّهَ لا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئاً وَ لکِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»، «7» و سزاوار خداوندیش نباشد که به آنان ستم کند، و لکن خود آنانند که به خودشان ستم می‌کنند: «فَما کانَ اللَّهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ»،* «8» و لذا حکم خدایی که علیم و حکیم بوده و بر همه خلق، بسیار داناست و ستم نمی‌کند، مورد تأیید اهل یقین است. تنها حکم خدای تعالی است که حق بوده و بهترین است برای تمییز حق از باطل: «إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ یَقُصُ

---

(1). مائده/ 44.
(2). مائده/ 45.
(3). مائده/ 47.
(4). انفال/ 71- توبه/ 97، 106، 120- حج/ 52- نور/ 18، 59، 58- حجرات/ 8- ممتحنه/ 10.
(5). انفال/ 71- توبه/ 97، 106، 120- حج/ 52- نور/ 18، 59، 58- حجرات/ 8- ممتحنه/ 10.
(6). یس/ 79.
(7). یونس/ 44.
(8). توبه/ 70- روم/ 9.

الْحَقَّ وَ هُوَ خَیْرُ الْفاصِلِینَ.» «1» تنها حکم خدای تعالی است که امر می‌کند جز او کسی عبادت نشود: «إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ»، «2» و اهل اتکال، تنها بر حکم خدای تعالی توکّل می‌کنند: «إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ» «3»

ه- معنا و مفهوم پنجم احسن

یکی از معانی و مفاهیم احسن، فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»، «4» می‌باشد، و آن به این معنا است که قرب به مال یتیم و ولایت بر آن باید در جهت حفظ مال او، و در حدّ امکان، در جهت افزایش مال، او از طریق تجارت و مکاسب مشروع بوده و به تبع آن، در تربیت دینی و اخلاقی، مفید به حال یتیم باشد: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.»

در ادامه، آیه به پنج مطلب اشاره می‌فرماید:

اوّل- مدّت این قرب و ولایت، و آن تا زمانی است که یتیم به بلوغ اشد برسد، و بلوغ اشد، زمانی است که او از لحاظ عقلی و بدنی، به اندازه‌ای رشد کرده باشد که آمادگی انجام مسئولیت اقتصادی را داشته باشد: «حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»، و در سوره یوسف می‌فرماید: «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً»؛ «5» همچنین در سوره قصص می‌فرماید:

«وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوی آتَیْناهُ حُکْماً وَ عِلْماً.» «6»

دوّم- پیمانه و وزن را تمام و عادلانه پرداخت کند و چیزی از اشیا (و اصل مال) را کم و کسر نگذارد: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ»، «7» و در سوره اعراف می‌فرماید:

«فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ.» «8»

---

(1). انعام/ 57.

(2). یوسف/ 40.

(3). یوسف/ 67.

(4). انعام/ 152.

(5). یوسف/ 22.

(6). قصص/ 14.

(7). انعام/ 152.

(8). اعراف/ 85.

سوّم- در تکلیف است، و آن این است که او متناسب با وسعت استعدادی که دارد، تکلیف دارد: «لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»، «1» «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»؛ «2» همچنین در سوره مؤمنون می‌فرماید: «وَ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ لَدَیْنا کِتابٌ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ.» «3»

چهارم- در امر به عدالت در سخن گفتن و تعمیم آن است، اگرچه سخن، در مورد خویشاوندان باشد: «وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی ، «4» و در آیه‌ای از سوره نساء و آیه‌ای از سوره احزاب برای سخن گفتن، به تقوای الهی و قول سدید؛ یعنی گفتاری که راست، استوار و محکم باشد، امر شده است، و در سوره نساء می‌فرماید: «فَلْیَتَّقُوا اللَّهَ وَ لْیَقُولُوا قَوْلًا سَدِیداً»، «5» و در سوره احزاب هم می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِیداً.» «6»

پنجم- در امر به وفا به عهد الهی است: «وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»، و البته، کسی که عهدی می‌بندد و یا عهدی با خدا می‌بندد، در مقابل عهدی که بسته، مسئول است: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا»، «7» و آنان که عهدی با خدا می‌بندند و به آن وفادارند و نقض عهد نمی‌کنند، از جمله کسانی هستند که خانه آخرت، برای آنان خوش‌عاقبت است، و برای آنان باغ‌های همیشه سرسبز است که خودشان، پدران، همسران، فرزندانشان، آنان که صالحند، داخل در آنها می‌شوند، و ملایکه از هر دری بر آنان وارد شده و به واسطه صبر و شکیبایی که آنان از خود نشان داده‌اند، بر آنان سلام نموده و عاقبت و فرجام نیکو را به ایشان مژده می‌دهند: «الَّذِینَ یُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا یَنْقُضُونَ الْمِیثاقَ ... أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ جَنَّاتُ عَدْنٍ یَدْخُلُونَها وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ وَ الْمَلائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَی الدَّارِ.» «8»

---

(1). انعام/ 152.

(2). بقره/ 286.

(3). مؤمنون/ 62.

(4). انعام/ 152.

(5). نساء/ 9.

(6). احزاب/ 70.

(7). احزاب/ 34.

(8). رعد/ 20 و 24- 22.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 583

و- معنا و مفهوم ششم احسن

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم احسن، فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ»، «1» میباشد، و آن، در یکی از طرق دعوت به‌سوی پروردگار متعال؛ یعنی مجادله نیکو، است، و مجادله نیکو عبارت است از: نرمی کردن در منازعه با منکرین معاد از طریق برهان و به وسیله قرآن آن‌چنان که رقت قلبی آورد: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.»

1. کسانی که به باطل مجادله می‌کنند، و هدفشان، باطل نمودن حق، و نابود کردن آن است، خدای تعالی آنان را مؤاخذه و عقوبت می‌کند: «وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ.» «2»
2. گناهکارانی که به نفس خود خیانت کرده و مجادله با آنها نهی شده است: «وَ لا تُجادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتانُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كانَ خَوَّاناً أَثِيماً.» «3»
3. کافرانی که با توسّل به باطل در آیات الهی مجادله می‌کنند تا حق را نابود نمایند و آیات الهی را به سخره گیرند: «وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اتَّخَذُوا آياتِي وَ ما أُنْذِرُوا هُزُواً»، «4» «ما يُجادِلُ فِي آياتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلادِ.» «5»
4. یاران شیاطین، که شیاطین به آنها القا می‌کنند تا به مجادله بپردازند و لذا یک دسته از آنان، به غیر علم و به تبعیت از شیطان مجادله نمایند: «وَ إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ وَ إِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ»، «6» «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطانٍ مَرِيدٍ.» «7»

---

(1). نحل/ 125.
(2). غافر/ 5.
(3). نساء/ 107.
(4). کهف/ 56.
(5). غافر/ 4.
(6). انعام/ 121.
(7). حج/ 3.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 584

5. کسانی که بدون علم و بدون هدایت و بدون کتابی که نور هدایت را به آنان بتاباند، درباره خدا مجادله می‌کنند: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لا هُدىً وَ لا كِتابٍ مُنِيرٍ.»* «1»
6. آنانی که بدون این‌که سلطه‌ای داشته باشند، در آیات الهی به مجادله می‌پردازند، و دشمنی و کینه‌توزی آنان نزد خدای تعالی و نزد مؤمنین، بزرگ و عظیم باشد، و این مهری است که خدای متعال بر دل هر متکبّر ستمکاری می‌نهد: «الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ.»

«2»
7. دسته‌ای از اهل کتاب که مجادله با آنان نهی شده، مگر مجادله به احسن: «وَ لا تُجادِلُوا أَهْلَ الْكِتابِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.» «3»

ز- معنا و مفهوم هفتم احسن

یکی از معانی و مفاهیم احسن، فی قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا»، «4» می‌باشد و آن، در بهتر بودن و نیکوتر بودن از لحاظ فرجام کار و عاقبت، و از لحاظ رجوع به اصل است، و فی قوله تعالی:
«ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا»،* مواردی به شرح زیر تدبّر می‌شود:
1. جمله «ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا»،* در دو آیه از دو سوره قرآن کریم ذکر شده؛ یکی در سوره نساء، و دیگری در سوره اسراء.
2. در سوره نساء، به مؤمنین امر شده، در صورت منازعه در شیئی، امر مورد منازعه را به خدای تعالی و به پیامبرش بازگردانند که این کار، از لحاظ عاقبت، خیر و نیکو است، و در آیه بعد از آن می‌فرماید: آنان که امر را به طاغوت ارجاع می‌کرده، و محاکمه را نزد او می‌برند، شیطان می‌خواهد آنان را گمراه کند؛ گمراهی و ضلالت بعیدی: «أَ لَمْ تَرَ

---

(1). حج/ 8- لقمان/ 20.
(2). غافر/ 35.
(3). عنکبوت/ 46.
(4). اسراء/ 35.

إِلَی الَّذِینَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِکَ یُرِیدُونَ أَنْ یَتَحاکَمُوا إِلَی الطَّاغُوتِ وَ قَدْ أُمِرُوا أَنْ یَکْفُرُوا بِهِ وَ یُرِیدُ الشَّیْطانُ أَنْ یُضِلَّهُمْ ضَلالًا بَعِیداً.» «1»
3. در سوره اسراء، موضوع امر، تمام بودن پیمانه یا کیل است به هنگام پیمانه کردن و توزین وزن با ترازوی درست و صحیح که این کار خیر و نیکوتر است از لحاظ عاقبت:
«وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا.» «2»
4. در سوره هود علیه السّلام، از لسان شعیب علیه السّلام، نهی از نقص در پیمانه کردن کیل و نهی از نقص در توزین وزن شده، و در عمل به این نهی، خیر مردم بیان گردیده، و در صورت نقص در پیمانه کردن و کم بودن وزن در توزین، خوف بر عذاب انداز شده، و در آیه بعد از آن، کم دادن اشیای مردم، قرین با افساد در زمین گشته است: «وَ یا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِکْیالَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ.» «3»

5. در سوره اعراف، به تمام بودن کیل و وزن امر نموده، و از کم و ناقص تحویل دادن اشیا و از فساد در زمین نهی کرده است. در این آیه، کم دادن در پیمانه کردن و در توزین، قرین با افساد در زمین می‌باشد: «فَأَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.» «4»
6. در سوره شعراء، به پیمانه کردن تمام و توزین با ترازوی درست، امر شده، و از کم دادن جنس، نهی گردیده است؛ هم‌چنین نهی از کم دادن اشیا به مردم، قرین نهی از افساد در زمین بیان شده: «وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ.» «5»
7. در سوره‌های مائده و قصص فرموده: در جهت گسترش فساد در زمین تلاش نکنید که خدای تعالی فسادکنندگان را دوست نمی‌دارد: «وَ یَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ»، «6» «وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ» «7»

---

(1). نساء/ 60.
(2). اسراء/ 35.
(3). هود/ 8.
(4). اعراف/ 58.
(5). شعراء/ 183.
(6). مائده/ 64.
(7). قصص/ 77.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 586
8. از آیات فوق برداشت می‌شود که نقص و کم دادن اشیا به مردم (اعم از کیل یا وزن)، قرین با افساد در زمین، و تمام و کامل دادن آن، قرین با إصلاح در آن است، و این از جمله معانی و مفاهیم قوله: «ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا»* است.

ح- معنا و مفهوم هشتم احسن

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم احسن، فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ»، «1» است، و آن، دفع نمودن بدی است به اقتضای عقل و خرد.

1. قرآن كريم دفع سيئه با حسنه را از صفات خردمندان بيان فرموده و براى آنان، فرجام نيكو را در خانه آخرت نويد داده است: «إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ ... وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ.» «2» از اين آيات برداشت مى‌شود كه نحوه خوبى نمودن براى دفع بدى، بايد مبنى بر تأييد عقل و خرد باشد.

2. در بين ويژگى‌هاى عقلا و خردمندان در دفع سيئه به وسيله حسنه، صبر و شكيبايى عامل مهمى است؛ چنان‌كه:

الف- در آيه رعد، به واسطه صبر و شكيبايى‌شان، ملايكه بر آنان درود فرستاده و عالى بودن خانه آخرت را به آنان مژده مى‌دهند: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ.» «3»

ب- و در آيه 54 قصص، خبر مى‌دهد از اين‌كه به آنان به واسطه صبرشان، دو بار پاداش مى‌دهند: «أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ.» «4»

3. قوله تعالى: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»، «5» براى دفع سيّئه عموميت دارد؛ خواه عامل دفع سيئه، شخص مسيئ باشد از نفس خويش، و خواه شخص غير مسيئى باشد

---

(1). مؤمنون/ 96.

(2). رعد/ 22- 19.

(3). رعد/ 24.

(4). قصص/ 54.

(5). مؤمنون/ 96.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 587

كه مورد اسائه واقع شده:

الف- در صورتى كه دافع سيئه، شخص مسيئى باشد كه بخواهد سيئه را از نفس خويش دفع نمايد، قرآن كريم طرقى را ارائه نموده، از جمله:

اوّل- با انجام دادن حسنات، سيئات را از بين ببرد: قوله تعالى: «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ.» «1»

دوّم- خداى تعالى به واسطه توبه نمودن، ايمان آوردن و عمل صالح به‌جا آوردن شخص مسيئ، سيئات او را به حسنات تبديل كند: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً.» «2»

سوّم- خدای تعالی توبه مسیئی را که توأم با عمل صالح باشد، می‌پذیرد: «وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً»، «3» و توبه‌کننده از گناه، مثل این است که هیچ گناهی بر او نیست: «التائب من الذنب کمن لا ذنب له.»
ب- در صورتی که دافع سیئه، فرد غیر مسیئ باشد؛ یعنی شخصی باشد که از جانب مسیئ به او اسائه شده است، قرآن کریم برای دفع آن راه‌هایی را ارائه فرموده، از جمله:
اوّل- اعراض از لغو مسیئ؛ چنان‌که با بزرگواری آن را نادیده گیرد و از آن رد شود: «وَ الَّذِینَ لا یَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا کِراماً.» «4»
دوّم- با احسان نمودن، با حسن خلق و روی گشاده مقابله کردن و به سلامتی از مهلکه مواجهه با جاهل نجات یافتن: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً.» «5»
سوّم- اعراض از مسموع لغو، مجادله به احسن و به سلامت رهایی یافتن: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ. وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلِینَ.» «6»

---

(1). هود/ 114.
(2). فرقان/ 70.
(3). فرقان/ 71.
(4). فرقان/ 72.
(5). فرقان/ 63.
(6). قصص/ 55- 54.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 588

چهارم- خوبی مسیئ را در ازای بدی او قرار دادن، و بدی او را به واسطه خوبی‌اش دفع کردن. در تفسیر نور الثقلین، جلد سوم، صفحه 551، در حدیث 111، به نقل از کتاب کافی، و به روایت ابن محبوب، از امام صادق علیه السّلام، بعد از مقدمه حدیث، چنین می‌خوانیم: نعیم بن دجاجه اسدی که بر اثر خطایی، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام به احضار و تنبیه او امر فرموده بود، به امیر المؤمنین علیه السّلام گفت: به خدا سوگند که بودن با تو ذلّت‌آور، و جدایی از تو کفر است. پس همین که حضرت این سخن را شنید، فرمود: تو را مورد عفو قرار دادیم؛ زیرا خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ»، امّا این سخن که بودن با تو ذلّت‌آور است، سخن بدی است که تو آن را کسب کردی، و این سخن که جدایی از تو کفر است، سخن خوبی است که تو آن را کسب کردی، پس آن بدی به واسطه این خوبی دفع شده و از دو امر بدی و خوبی چیزی نمی‌ماند (اصل

حدیث و شرح آن در همین فصل، در بحث: «حسن سلوک در تفاسیر روایی» گذشت).

ط- معنا و مفهوم نهم احسن

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم احسن، فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعا إِلَی اللَّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ»، «1» می‌باشد، و آن، در معرفی بهترین قول است؛ یعنی بهترین قول از آن کسی است که دعوت او به‌سوی خدای تعالی بوده و عملش صالح است و گفته او این می‌باشد که: البتّه، من از مسلمانانم.

دعوت الی اللّه و قول احسن

دعوت از روی ایمان و خلوص و مبرای از شرک و براساس بینش و بصیرت، به سوی توحید خدای تعالی، قول احسن است؛ زیرا قرآن کریم در آیه 108 سوره یوسف می‌فرماید: «قُلْ هذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ عَلی بَصِیرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی وَ سُبْحانَ اللَّهِ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ.»: بگو این راه من است که من و پیروانم با بصیرت کامل مردم را به‌سوی خدای تعالی دعوت کنیم، و خدای متعال منزه است، و من از مشرکان نیستم.

---

(1). فصّلت/ 33.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 589

در این آیه شریفه ملاحظه می‌کنیم:

1. دستور و ارائه طریق برای دعوت الی اللّه، از جانب خدای تعالی است؛ خدای متعال به پیامبرش امر می‌فرماید: «قل»؛ یعنی ای پیامبر! بگو.

2. هدف و موضوع هدف؛ یعنی دعوت به‌سوی خدای تعالی، در بدو امر مشخص می‌شود: «هذِهِ سَبِیلِی أَدْعُوا إِلَی اللَّهِ»: این راه من است که به‌سوی خدای تعالی دعوت کنم.

3. این دعوت، براساس بینش و بصیرت کامل است: «عَلی بَصِیرَةٍ.»

4. دعوت به‌سوی خدای تعالی جنبه عمومیت دارد؛ به این معنا که شامل همه پیروان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌شود: «أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی».

5. پیروان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که دعوت‌کننده به‌سوی خدای تعالی هستند، باید باایمان، مخلص و مبرای از شرک باشند، و دعوت آنان هم به‌سوی خدای تعالی، براساس توحید باشد؛ زیرا در آیه شریفه: اولا، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تنزیه خدا می‌کند: «سُبْحانَ اللَّهِ»، و ثانیا، در تأیید نسبت به آن تنزیه، خود را مبرای از شرک معرفی می‌کند: «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُشْرِکِینَ.»

ی- معنا و مفهوم دهم احسن

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم احسن، فی قوله تعالی: «أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَیِّئاتِهِمْ فِی أَصْحابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ»، «1» می‌باشد، و مراد از «أَحْسَنَ ما عَمِلُوا»، اعمال واجب و مستحب است، و معنای آیه چنین است: اعمال واجب و مستحب آنان را قبول کرده و از گناهانشان گذشت می‌کنیم، درحالی‌که با بهشتیان خواهند بود. این همان وعده صدقی است که به آن وعده داده می‌شد.

---

(1). احقاف/ 16.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 590

نکاتی در تدبّر آیه شریفه

1. به دلیل قوله: «إِنِّی تُبْتُ إِلَیْکَ وَ إِنِّی مِنَ الْمُسْلِمِینَ» که در ذیل آیه قبل، آیه پانزدهم، آمده است، «أُولئِکَ» فی قوله: «أُولئِکَ الَّذِینَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ»، اشاره است به کسانی که از مسلمانان بوده و به‌سوی پروردگار متعال توبه می‌کنند، و با این وصف، اعمال واجب و مستحب کسانی مورد قبول خدای متعال قرار می‌گیرد که مسلمان و توبه‌کار باشند.
2. «نَتَقَبَّلُ» از باب تفعّل است، و معنای آن، دلالت بر مطاوعه؛ یعنی قبول کردن دارد، و لذا معنای صدر آیه چنین می‌شود: این مسلمانان توبه‌کار، کسانی هستند که ما اعمال واجب و مستحب ایشان را قبول کرده و از گناهانشان درمی‌گذریم، و باتوجّه و دقّت در این معناست که لطف و رحمت پروردگار قادر بی‌نیاز را نسبت به بندگان ضعیف، امّا مؤمن تایب، درمی‌یابیم.
3. مراد از قوله: «أَحْسَنَ ما عَمِلُوا» در آیه شریفه، اعمال صالحی است که مورد رضایت خدای تعالی باشد، و این معنا به دلالت ذیل آیه قبل، آیه پانزدهم، فی قوله: «وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی» می‌باشد، که در آن از خدای تعالی درخواست می‌کند، عمل صالحی را انجام دهد که مورد خشنودی او باشد، و این درخواست را برای فرزندان خود هم دارد: «وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّیَّتِی.»

ک- معنا و مفهوم یازدهم احسن

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم احسن، فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ وَ الْحَیاةَ لِیَبْلُوَکُمْ أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْغَفُورُ»، «1» می‌باشد؛ یعنی خدای تعالی کسی است که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را در انجام تکالیف بیازماید که کدامیک از شما، عاقلانه‌تر، و با بینشی آگاهانه‌تر، و نسبت به مبدأ و معاد، خایف‌تر عمل می‌کند؛ بنابراین عقل و خرد کامل‌تر، آگاهی بیشتر بر اوامر و نواهی، و خوف از خدا، معنای «أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا» در آیه شریفه می‌باشد.

---

(1). ملک/ 2.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 591

در معنای «أَیُّکُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، روایاتی نقل شده؛ همان‌طور که در قرآن کریم هم در بکارگیری عقل در امور دین و دنیا و درباره فهم و بصیرت نسبت به آیات الهی، و درباره خوف از مبدأ و معاد، آیاتی ذکر شده که ما در اینجا، ابتدا به نقل روایات، و پس از آن، به ذکر برخی از آن آیات می‌پردازیم.

نخست: روايات

1. در رواياتى از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله درباره قوله عزّ و جلّ: «أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، به كيفيت عمل از لحاظ بكار بردن عقل و بصيرت و خوف از خدا در عمل، تأكيد شده: «اتمكم عقلا، و اشدكم خوفا، و احسنكم فيما امر اللّه به و نهى عنه نظرا، و ان كان اقلكم تطوعا.» «1»
2. در روايتى از امام صادق عليه السّلام، درباره قوله عز و جلّ: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، بر كيفيت عمل از لحاظ صحت عمل توأم با خشيت از خدا، نيّت صادقانه و خلوص در عمل تأكيد شده: «ليس يعنى اكثركم عملا، و لكن اصوبكم عملا، و انما الاصابة خشية اللّه و النية الصادقه. [ثم قال:] الابقاء على العمل حتى يخلص، اشد من العمل، و العمل، الخالص الذى لا تريد ان يحمدك عليه احد الا اللّه عز و جلّ، و النية افضل من العمل، الا و ان النية هى العمل. ثم [تلا قوله:]" قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلى شاكِلَتِهِ"؛ يعنى على نيته.» «2»
3. در روايتى از امام رضا عليه السّلام درباره قوله عز و جلّ: «لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، ايشان غرض از آزمايش الهى را، انجام تكليف در قالب طاعت و عبادت، بيان فرموده: «و امّا قوله عز و جلّ:" لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا"؛ فانه عز و جلّ خلق خلقه ليبلوكم بتكليف طاعته و عبادته، لا على سبيل الامتحان و التجربه؛ لانه لم يزل عليما بكل شى‌ء.» «3»

دوّم: آیات

الف- در بکارگیری عقل در امور دین و در دنیا فرموده:

آنان که دین را و ندا به نماز را بازیچه و مسخره می‌گیرند، گروهی هستند که اهل خرد

---

(1). تفسیر نمونه، ج 24. ترجمه این حدیث در بحث: «حسن سلوک در تفاسیر» گذشت.
(2). برهان، ص 1132. ترجمه حدیث در بحث پیشین گذشت.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 380، حدیث 14. ترجمه حدیث در بحث قبل گذشت.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 592
و تعقّل نیستند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَکُمْ هُزُواً وَ لَعِباً مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ الْکُفَّارَ أَوْلِیاءَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِذا نادَیْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ اتَّخَذُوها هُزُواً وَ لَعِباً ذلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ.» «1»
2. آنان که در روی زمین، همه چیز را می‌بینند و می‌شنوند، امّا در تعقّل بر روی آنها، دل را بکار نمی‌گیرند، دل‌هایشان که در درون سینه‌هایشان می‌باشد، کور و نابیناست:
«أَ فَلَمْ یَسِیرُوا فِی الْأَرْضِ فَتَکُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ یَعْقِلُونَ بِها أَوْ آذانٌ یَسْمَعُونَ بِها فَإِنَّها لا تَعْمَی الْأَبْصارُ وَ لکِنْ تَعْمَی الْقُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ.» «2»
3. برخی از آثار عذابی که از آسمان برای فاسقین قوم لوط نازل شده، باقی مانده، تا نشانه‌ای صریح و روشن باشد برای گروهی که اهل تعقّل هستند: «إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلی أَهْلِ هذِهِ الْقَرْیَةِ رِجْزاً مِنَ السَّماءِ بِما کانُوا یَفْسُقُونَ. وَ لَقَدْ تَرَکْنا مِنْها آیَةً بَیِّنَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.» «3»

ب- در فهم و بصیرت نسبت به آیات الهی فرموده:

1. دلایل و براهینی از جانب پروردگار آمده، پس هرکس با چشم دل و از روی بصیرت، آن را درک کند، برای همو سودمند است، و هرکس نسبت به آنها کور و نابینا باشد، ضرر آن، متوجّه به خودش خواهد بود: «قَدْ جاءَكُمْ بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِیَ فَعَلَیْها وَ ما أَنَا عَلَیْكُمْ بِحَفِیظٍ.» «4»
2. آیات و نشانه‌ها، برای اهل یقین که با چشم دل به بصیرت و آگاهی می‌پردازند، هم در روی زمین است و هم در نفوس خودشان: «وَ فِی الْأَرْضِ آیاتٌ لِلْمُوقِنِینَ وَ فِی أَنْفُسِكُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ.» «5»
3. خدای متعال به پیامبر فرمود: به آنان آگاهی و بصیرت بده که به زودی آنان با چشم خود خواهند دید: «وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ»، «6» و فرمود: و خود با چشم دل

---

(1). مائده/ 58- 57.
(2). حج/ 46.
(3). عنكبوت/ 35.
(4). انعام/ 104.
(5). ذاریات/ 21- 20.
(6). صافات/ 175.

بنگر و آگاه و بصیر باش که به زودی آنان با چشم خود خواهند دید: «وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ.» «1»

ج- و در خوف از مبدأ و معاد فرموده:

1. خطاب به مؤمنين مى‌فرمايد: خداى تعالى شما (مؤمنين) را در امر صيد مى‌آزمايد كه آيا دست شما و تير شما به آن مى‌رسد؟ تا بداند چه كسى در غيب، از او خوف و ترس دارد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْ‌ءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنالُهُ أَيْدِيكُمْ وَ رِماحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَنِ اعْتَدى بَعْدَ ذلِكَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِيمٌ.» «2»
2. در مؤاخذه به عذاب سختى كه پروردگار متعال از ستمكاران نمود، نشانه‌اى است براى كسى كه از عذاب قيامت خوف دارد: «وَ كَذلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذا أَخَذَ الْقُرى وَ هِيَ ظالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خافَ عَذابَ الْآخِرَةِ ذلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ.» «3»
3. براى كسانى كه از عذاب دردناک خوف دارند، نشانه‌اى از آثار عذاب گناهكاران پيشين در زمين به‌جا گذارده شده: «وَ تَرَكْنا فِيها آيَةً لِلَّذِينَ يَخافُونَ الْعَذابَ الْأَلِيمَ.» «4»
4. بهشت براى كسى است كه از جلال و مرتبه پروردگارش خوف دارد: «وَ لِمَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ جَنَّتانِ.» «5»
5. البتّه، ابرار هستند كه از عذاب روز قيامت خوف دارند: «إِنَّ الْأَبْرارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كانَ مِزاجُها كافُوراً. عَيْناً يَشْرَبُ بِها عِبادُ اللَّهِ يُفَجِّرُونَها تَفْجِيراً. يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً.» «6»
6. بهشت مسكن و پناهگاه آن‌كسى است كه از جلال و مرتبه پروردگار خايف باشد و نفس را از هوس‌هاى نفسانى نهى كند: «وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوى فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوى » «7»

---

(1). صافات/ 179.
(2). مائده/ 94.
(3). هود/ 102- 103.
(4). ذاريات/ 37.
(5). رحمن/ 46.
(6). انسان/ 7.
(7). نازعات/ 41.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 594

کلمات قصار پیرامون حسن سلوک

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب حسن السلوک» سخنانی به اقتصار از مولای موحدان، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السّلام، بیان شده که در اینجا برخی از آنها را نقل می‌کنیم:
1. «أحسن شیء الخلق.»: بهترین چیز، خوی نیکوست.
2. «أکرم الحسب الخلق.»: گرامی‌ترین حسب (چیزی که باعث مزیت انسان گردد)، خلق نیکوست.
3. «أحسن الشّیم شرف الهمم.»: بهترین خوی‌ها، برتری همت‌هاست.
4. «أزین الشّیم الحلم و العفاف.»: آراسته‌ترین خصلت‌ها، بردباری و پاکدامنی است.
5. «أطهر النّاس أعراقا، أحسنهم أخلاقا.»: پاک‌ترین مردم به حسب اصل، نژاد و ریشه، نیکوترین آنهاست از لحاظ اخلاق.
6. «أرضی النّاس، من کانت أخلاقه رضیّة.»: خشنودترین مردم، کسی است که اخلاق او پسندیده است.
7. «أشرف أخلاق الکریم تغافله عمّا یعلم.»: برترین خلق‌های فرد کریم، تغافل اوست از آنچه می‌داند؛ یعنی از تقصیرات و بدرفتاری‌های مردم غمض عین نماید و چنان وانمود کند که من چیزی را ندیدم.
8. «أفضل الشّیم السّخاء و العفّة و السّکینة.»: افزون‌ترین خصلت‌ها، سخاوت، پاکدامنی، طمأنینه و آرامش است.
9. «أحسن الأخلاق ما حملک علی المکارم.»: بهترین اخلاق، آن است که تو را به افعال نیکو وادارد.
10. «إنّ من مکارم الأخلاق ان تصل من قطعک، و تعطی من حرمک، و تعفو عمّن ظلمک.»:
البته، از جمله مکارم و کرامت‌های اخلاق نیکو، آن است که با کسی که از تو بریده، پیوند نمایی، و به کسی که تو را محروم ساخته، عطا کنی، و از کسی که به تو ستم نموده، درگذری.
11. «المکارم بالمکاره.»: صفات و اخلاق پسندیده، به اموری است که مکروه طبع بوده و تحمّل آنها دشوار باشد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 595
12. «الخلق المحمود من ثمار العقل.»: خوی پسندیده، از ثمره‌ها و میوه‌های عقل است.
13. «إذا حسن الخلق، لطف النّطق.»: هرگاه خلق نیکو شد، نطق و بیان نرم خواهد گردید.
14. «بحسن الأخلاق یطیب العیش.»: با حسن اخلاق، زندگانی پاکیزه و

شیرین می‌شود.
15. «بحسن الأخلاق تدرّ الأرزاق.»: با حسن اخلاق، روزی‌ها روان شده و وسعت پیدا می‌کند.
16. «تحرّی الصّدق، و تجنّب الکذب، أجمل شیمة و أفضل أدب.»: برگزیدن راستی و دوری نمودن از دروغ، زیباترین خصلت و بالاترین ادب است.
17. «حسن الخلق، للنّفس، و حسن الخلق، للبدن.»: حسن خلق، برای نفس است؛ یعنی سبب زیبایی آن است، و نیکویی خلقت، برای بدن و سبب زیبایی آن خواهد بود.
18. «حسن الخلق أفضل الدّین.»: حسن خلق، افزون‌ترین دینداری است.
19. «حسن الخلق خیر قرین، و العجب داء دفین.»: حسن خلق، بهترین همراه، و خودبینی مرضی است پنهان.
20. «حسن الخلق من أفضل القسم و أحسن الشّیم.»: حسن خلق از افزون‌ترین بهره‌ها و قسمت‌ها و نیکوترین خصلت‌هاست.
21. «حسن الأخلاق برهان کرم الأعراق.»: نیکویی اخلاق، دلیل گرامی بودن اصل‌ها، نسب و ریشه‌هاست.
22. «حسن الخلق رأس کلّ برّ.»: حسن خلق، رأس نیکویی است.
23. «حسن الخلق یورث المحبّة و یؤکّد المودّة.»: حسن خلق، محبت را در پی آورده، و مودّت و دوستی را محکم می‌نماید.
24. «خیر الأخلاق أبعدها عن اللّجاج.»: بهترین اخلاق، دورترین آنهاست از لجاجت و ایستادگی بر باطل و یا دشمنی.
25. «خیر الخلائق الرّفق.»: بهترین خصلت‌ها نرمی کردن و مدارا کردن است.
26. «خیر الخلائق صدق المقال، و مکارم الأفعال.»: بهترین خصلت‌ها سخن راست گفتن و افعال نیکوست.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 596
27. «رأس الإیمان حسن الخلق و التّحلّی بالصّدق.»: رأس ایمان، نیکویی خلق و زیور یافتن به راستی است.
28. «من کرم خلقه، اتّسع رزقه.»: هرکه خلقش گرامی باشد، روزی‌اش فراخ گردد.
29. «من حسنت خلیقته، طابت عشرته.»: هرکه خلق او نیکو باشد، معاشرت و آمیزشش پاکیزه گردد.
30. «من حسن خلقه، سهلت له طرقه.»: هرکه خلقش نیکو باشد، راه‌های زندگانی، سعادت و معاش او سهل و هموار شود.
31. «ما أعطی اللّه سبحانه العبد شیئا من خیر الدّنیا و الاخرة إلّا بحسن خلقه و حسن نیّته.»:
خداوند سبحان به بنده‌ای چیزی از خیر دنیا و آخرت را مرحمت نفرموده،

مگر به واسطه حسن خلق و حسن نيّتش.
32. «نعم الحسب حسن الخلق.»: خوب حسبى است، حسن خلق؛ زيرا به آدمى اعتبار مى‌بخشد.
33. «نعم الشّيمة حسن الخلق»: حسن خلق خوب خصلتى است.
34. «نعم الإيمان جميل الخلق.»: خوب ايمانى است، خوى نيكو.
35. «و عليک بحسن الخلق؛ فانّه يکسبک المحبّة.»: بر تو باد به حسن خلق؛ زيرا که دوستى را نصيب تو خواهد كرد.
36. «كم من وضيع رفعه حسن خلقه.»: چه بسيار انسان پست مرتبه‌اى كه حسن خلق او را، بلند گرداند.
37. «من لم تحسن خلائقه، لم تحمد طرائقة.»: هركس خصلت‌هاى او نيكو نباشد، روش‌هاى او پسنديده نخواهد بود.
38. «لا قرين كحسن الخلق.»: هيچ رفيقى، مانند حسن خلق نيست.
39. «لا عيش أهنأ من حسن الخلق.»: هيچ زندگانى، گواراتر از حسن خلق نيست.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 597
40. «من حسن خلقه، كثر محّبّوه و أنست النّفوس به.»: هركه خلقش نيكو باشد، دوست دارندگانش بسيار شوند و نفوس (مردم) به او انس گيرند.
خدايا! نيكوترين رنگ؛ يعنى بهترين دينى كه آن، اسلام است، از توست: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُونَ»، از تو مى‌خواهيم، توفيق اجراى احكام اسلام را حسن سلوک ما، و تزيين ما به رنگ خدايى قرار دهى.
آمين، يا رب العالمين!
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 599

فصل هیجدهم حق

اشاره

کلمه حق با الفاظ: «حَقَّ»*، «الْحَقُّ»*، «حَقًّا»*، «أَحَقُّ»* و «حَقَّهُ»*، در مجموع، 269 بار در قرآن کریم به‌کاررفته است. از این مجموعه، 239 مورد، با الفاظ: «حَقَّ»* و «الْحَقُّ»* و 17 مورد با لفظ: «حَقًّا»*، و 10 مورد هم با لفظ: «أَحَقُّ»*، و 3 مورد نیز با لفظ: «حَقَّهُ»* می‌باشد.
ما در اینجا، 6 مورد از موارد کلمه حق را که 5 مورد آن با لفظ: «الْحَقُّ»* و یک مورد دیگر آن با لفظ: «حَقَّ»* می‌باشد، انتخاب می‌کنیم. نحوه انتخاب به این روش است که به ترتیب مصحفی سوره‌ها، 3 مورد از لفظ اوّل را از هر 9 سوره، از آخرین آیه آنها، و 3 مورد از لفظ دوّم را، از هر 10 سوره، از اوّلین آیه آنها، از مجموع 57 سوره اختیار می‌کنیم، و به این ترتیب، آیات: 108 سوره یونس، 34 سوره مریم، 44 سوره عنکبوت، 5 سوره غافر، 19 سوره ذاریات، و 3 سوره عصر، انتخاب می‌گردد. بعد از بیان نحوه انتخاب، بنابر روش معمول خود در این کتاب، ابتدا به ترتیب مصحف کریم، آیات منتخب را تنظیم، و پس از آن، با استفاده از کتب لغت، به بررسی لغوی کلمه حق می‌پردازیم. سپس با استفاده از کتب تفسیر علمای شیعه و اهل تسنن از عصر شیخ طایفه، مرحوم شیخ طوسی رحمه اللّه، تا زمان حاضر، و نیز با استفاده از کتب تفسیر روایی شیعی و سنی، به تحقیق تفسیری و تفسیر روایی آیات مشتمل بر آن پرداخته، و سرانجام با

استعانت از امدادهای بیکران پروردگار متعال و با استفاده از آیات قرآن کریم، در آیات ششگانه مذکور تدبّر می‌کنیم.

1. تنظیم آیات الحقّ و حق به ترتیب مصحفی آن

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج1 639

1. قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ. «1»

2. ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ. «2»

3. خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ. «3»

4. کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقابِ. «4»

5. وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ. «5»

6. إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ. «6»

2. در معنای حق

راغب در مفردات فرموده: اصل حق، مطابقت داشتن و موافقت داشتن است، مانند:
مطابقت پای درب در ثبات، با دوران نسبت به استقامتی که بر آن هست، و گفته می‌شود که حق بر چند وجه است: اوّل، برای ایجادکننده شیء به سبب آنچه حکمت مقتضی آن است، و به همین جهت درباره خدای تعالی گفته شده: او حق است. قال اللّه تعالی: «ثُمَّ رُدُّوا إِلَی اللَّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ.» دوّم، برای آنچه به سبب مقتضای حکمت ایجاد گردیده، و به همین علت به فعل خدای تعالی کلّا حق گفته می‌شود، قال تعالی: «هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً (الی قوله تعالی:) ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِکَ إِلَّا بِالْحَقِّ.» سوّم،

---

(1). یونس/ 108: مکّی.
(2). مریم/ 34: مدنی.
(3). عنکبوت/ 44: مکّی.
(4). غافر/ 5: مکّی.
(5). ذاریات/ 19: مکّی.
(6). عصر/ 3: مکّی.

در اعتقاد به شیئی که مطابق است با آنچه آن شیء در نفس خود بر آن است، مانند قول به این‌که: اعتقاد فلانی در بعث، ثواب و عقاب، و بهشت و جهنم، حق است: «فَهَدَی اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنَ الْحَقِّ.» چهارم، برای فعل و قولی که به حسب آنچه واجب است و به اندازه‌ای که واجب است و در زمانی که واجب است واقع می‌گردد، مانند این قول ما که می‌گوییم: فعل تو حق است، و قول تو حق است. قال اللّه تعالی:
«کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ»،* «حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّی لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ»، و قوله عزّ و جلّ: «وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْواءَهُمْ»، صحیح است گفته شود که مراد از آن، خدای تعالی است، و نیز صحیح است که مراد از آن، حکمی باشد که به مقتضای حکمت است، و گفته می‌شود:
«احققت کذا»؛ یعنی ثابت نمودم که حق است، یا به حق بودن آن حکم نمودم، و قوله تعالی: «لِیُحِقَّ الْحَقَّ»، پس احقاق حق، بر دو نوع است:
یکی، با اظهار براهین و آیات؛ کما قال اللّه تعالی: «وَ أُولئِکُمْ جَعَلْنا لَکُمْ عَلَیْهِمْ سُلْطاناً مُبِیناً»؛ یعنی حجتی قوی، و دوّم، با کامل شدن شریعت و گسترش همه‌گیری آن، نحو قوله: «وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ. هُوَ

الّذِی أرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدی وَ دِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ.» «1»
فخر الدین، در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «یَتْلُونَهُ حَقَّ تِلاوَتِهِ»؛ یعنی آن را تحریف نمی‌کنند و آنچه را که در آن است از صفت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله تغییر نمی‌دهند، و گفته‌اند: «حَقَّ تِلاوَتِهِ»؛ عبارت است از توقف کردن هنگام ذکر جنّت و نار، تا اوّلی را درخواست کند و از دوّمی استعاذه نماید، و این قول از امام صادق علیه السّلام روایت شده است، و «حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ»؛* یعنی بر آنان وعده عذاب واجب و تثبیت گردید، و مانند آن است، قوله: «یَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکافِرِینَ.»؛ یعنی بر آنان وعده عذاب به واسطه کفرشان واجب گردید؛ زیرا آنان از کسانی هستند که از حالشان معلوم است که بر کفر می‌میرند، و آن، فرموده خدای تعالی است که: «لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ*

---

(1). مفردات، ص 125- 124.

أَجْمَعِینَ»،* و قوله: «وَ کانَ حَقًّا عَلَیْنا نَصْرُ الْمُؤْمِنِینَ»؛ یعنی به جا آوردن آن برای او در حال وجوب، سزاوار است، و «وَ یُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ»؛ یعنی ثابت می‌کند آن را و ظاهر می‌کند آن را، و «حقیق علی»؛ یعنی بر من واجب است، و «حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ»؛* یعنی واجب گردید، و مراد از حق فی قوله تعالی: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِینُ»، یا اسم خدای تعالی است یا آن حقی است که نقیض باطل می‌باشد، که خدای تعالی با قسم خوردن بر آن، آن را عظمت داده است، و «حقّ معلوم»، غیر از زکات است، و آن، چیزی است که مرد به اندازه طاقت و وسعش بر خود واجب نموده است، و قوله: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَی الْباطِلِ»؛ یعنی به وسیله قرآن بر کفر، و قوله: «إِنَّ هذا لَهُوَ حَقُّ الْیَقِینِ»، شیخ ابو علی گفته است: یعنی آن، سزاوارترین ثابت از یقین است. «1»
در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار، در معنای حق فرموده: حق، ضدّ باطل است. گفته می‌شود: «هذا الشیء حق»؛ یعنی ثابت است؛ لازم است؛ واجب است؛ مطابق با واقع است، و از آن است قوله تعالی در سوره یس: «لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلی أَکْثَرِهِمْ»؛ یعنی ثابت گردید و واجب شد، و امثال آن بسیار است. «احق»؛ یعنی سزاوار، واجب‌تر، و همین‌طور به معنای سایر مشتقات حق، و امّا اصل حق، پس در تأویلش به قرآن و به ولایت، امامت و حقّ آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله، و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، علی علیه السّلام و قائم علیه السّلام آمده است. در کتاب حافظ ابی نعیم و غیر او از بزرگان عامّه، از علی علیه السّلام نقل شده که فرمود:

«ناجیت النبی عشر نجوات لما انزلت آیة النجوی، فکان منها: اننی سألته: ما الحق؟ قال: الاسلام و القرآن و الولایة، اذا انتهت الیک.»؛ یعنی چون آیه نجوا نازل گردید، من با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ده بار نجوا داشتم، و از جمله آنها، سؤال من از آن حضرت درباره حق بود که آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: حق، عبارت است از اسلام، قرآن و ولایت، زمانی که به تو منتهی گردد، و در تفسیر فرات بن ابراهیم از امام صادق علیه السّلام درباره قوله تعالی: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ»، نقل است که ایشان فرمود: «بولایة علی علیه السّلام.» «2»

---

(1). مجمع البحرین، ص 393.

(2). مقدمه برهان، ص 87.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 603

در فرهنگ لغات فرموده: «حقّ، حقّا، الامر، الخبر، العقد»: ثابت و واجب نمود امر را، بر حقیقت امر واقف شد، گره را سخت بست، و حقّ- حقّا؛ یعنی واجب شد بر او کار یا امر، حق-، حقّا، حقّة؛ یعنی امر، ثابت و واجب شد، محاقّة؛ یعنی مخاصمه، مرافعه و مدعی شدن و اولی بودن در حق، و احقّ؛ یعنی حق را گفت، او را حق و واجب نمود.

حقّ: از نام‌ها یا صفات خداوند، قرآن، ضدّ باطل و کاری که البتّه واقع شود، عدل، مال، ملک، راست، درست، سزاوار، بهره معیّن از چیز و مرگ. جمع آن، حقوق است، و استحقاق؛ یعنی مستوجب شدن چیزی، یا فرا رسیدن وعده چیزی، و حقّة؛ یعنی حق و واجب، و حقیق؛ یعنی سزاوار، درخور، لایق و حریص. جمع آن، احقّاء است، و حقیقة؛ ضدّ مجاز، اصل و منتهای هر چیز، و آنچه واجب باشد بر مردم حمایت از آن، علم. جمع آن، حقایق است. احقّ، سزاوارتر در ترجیح، و محقّق؛ مفعول است به معنای سخن ثابت، استوار و منظّم، جامه محکم بافت. «1»

در فرهنگ عمید فرموده: حق (به فتح حاء و تشدید قاف)؛ یعنی راست و درست، ضدّ باطل و یقین، عدل، نصیب و بهره از چیزی، ملک و مال، و حقوق، جمع آن، است، و نیز یکی از نام‌های باری تعالی است. «2»

3. حق در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی رحمه اللّه در تبیان فی قوله تعالی: «قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ»، «3» فرموده: خدای تعالی در این آیه به پیامبرش امر می‌کند، به خلق بگوید: «قد جاءکم الحق من اللّه»، و آن، چیزی است که هرکسی از بندگان به آن عمل نماید، نجات یابد، و ضدّ آن، باطل است، و آن، چیزی است که هرکس بدان عمل کند، هلاک گردد. پس هرکس به حق، عمل کند، حکیم باشد، و هرکس به باطل عمل

---

(1). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 138- 137.
(2). فرهنگ عمید، ص 505.
(3). یونس/ 108.

نماید، سفیه باشد، و مراد از حق در این آیه شریفه، آن چیزهایی است از قرآن، شرایع و احکام و غیر آن از آیات و دلالات که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنها را آورد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ»، «2» فرموده:

یعنی آنچه از صفت عیسی علیه السّلام که برای شما تلاوت کردیم، آن، «قَوْلَ الْحَقِّ»؛ یعنی کلمه حق است که در آن، شک و تردید دارند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ»، «4» فرموده: خدای تعالی خبر داد به این‌که آسمان‌ها و زمین را خلق نموده و آن دو را از عدم به وجود آورده است. «بِالْحَقِّ»؛ یعنی بر وجه حکمت، نه بیهوده که هیچ فایده و قصدی در آن نباشد، و به این‌که قصد نموده با آن خلقت دلالت بر توحید را. «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقابِ»، «6» فرموده: یعنی در دفع حق با گفتار باطل، با یکدیگر مخاصمه و دشمنی کردند، و این جمله، دلیل است بر این‌که جدال وقتی به حق باشد، جایز است.

«لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»؛ یعنی تا این‌که باطل کنند و از بین ببرند حقی را که خدای تعالی آن را بیان نموده و به ظهور رسانیده است. «فَأَخَذْتُهُمْ»؛ یعنی آنان را به هلاکت رسانیده و تباه و واژگون نمودم. «7»

فی قوله تعالی: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ» «8» هم فرموده: و آن، چیزی است که به مانند لزوم دیون بر آنان لازم می‌گردد از زکات‌ها و

غیر آن، و یا آنچه است که بدان ملتزم شده‌اند از مکارم اخلاق، پس آن همان چیزی است که خدای تعالی در آن، ترغیب نموده با قوله: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.» «9»

---

(1). تبیان، ج 5، ص 443.
(2). مریم/ 34.
(3). تبیان، ج 7، ص 111.
(4). عنکبوت/ 44.
(5). تبیان، ج 8، ص 212.
(6). غافر/ 5.
(7). تبیان، ج 9، ص 54.
(8). ذاریات/ 19.
(9). تبیان، ج 9، ص 382- مجمع البیان، ج 9، ص 155.

فی قوله تعالی: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ» «1» هم فرموده: یعنی بعضی از آنان (مؤمنان) بعضی دیگر را سفارش می‌کنند به پیروی کردن و تبعیت نمودن از حق، و اجتناب ورزیدن و دوری کردن از باطل. «2»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی رحمه اللّه در مجمع البیان، فی قوله تعالی: «قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ»، «3» در معنای حق فرموده: و آن، قرآن، دین اسلام و دلایلی است که بر صحّت آن دلالت دارد، و گفته‌اند: مراد از حق، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و معجزات ظاهره آن حضرت می‌باشد. «4»

نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ»، «5» فرموده: معنای «ذلک»، «قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ» است؛ یعنی آن‌کس که گفت: «إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ»، او عیسی بن مریم است، نه آنچه نصاری می‌گویند، از این‌که: همانا او «ابن اللّه» بوده و همانا او «اله» است، و این کلام، سخن حق است، و جایز می‌باشد که «هو» تقدیر گردد و آن را کنایه از عیسی علیه السّلام قرار داد؛ یعنی: «هو قول الحق»؛ زیرا گاهی درباره او گفته می‌شود: «روح اللّه و کلمة اللّه». «6»

همین‌طور فی قوله تعالی: «خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ»، «7» فرموده: یعنی آن دو را (آسمان‌ها و زمین را) از نیستی خارج نمود و به آن دو هستی داد، و آن دو را عبث و بیهوده نیافرید، بلکه آن دو را خلق نمود تا خلقش را در آنها ساکن گرداند، و به واسطه آن دو بر وجود او (تعالی) و وحدانیتش استدلال کنند و آن را ثابت نمایند، و «بِالْحَقِّ»؛ یعنی بر وجه حکمت، آفرید، و گفته‌اند: معنای آن برای حق و اظهار حق است. «8»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»، «9»

فرموده: یعنی با پیامبرانشان دشمنی کَردند، َبه این‌که گفَتند: «ما انتم الا بشر مثلنا و هلا ارسل اللّه الینا

---

(1). عصر/ 3.
(2). تبیان، ج 10، ص 405.
(3). یونس/ 108.
(4). مجمع البیان، ج 5، ص 140.
(5). مریم/ 34.
(6). مجمع البیان، ج 6، ص 513.
(7). عنکبوت/ 44.
(8). مجمع البیان، ج 8، ص 284.
(9). غافر/ 5.

ملائکه»، و امثال این‌گونه اقوال، «لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»؛ یعنی دشمنی کردند تا حق را؛ یعنی آن چیزی را که خدای تعالی آن را بیان نموده و رسولانش آن را آورده‌اند، آن را باطل نمایند. «1»

فی قوله تعالی: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ» «2» هم فرموده: یعنی بعضی از آنان به بعضی دیگر توصیه به پیروی از حق و اجتناب از باطل می‌کنند، و گفته‌اند: «الحق»؛ یعنی قرآن، و گفته‌اند: یعنی ایمان و توحید، و گفته‌اند: این‌که به هنگام مرگ به بازماندگان بعد از خود، بگوید: «وَ لا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» «3»

ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشّاف، فی قوله تعالی: «قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ»، «4» فرموده: پس برای شما عذری باقی نمانده است و بر خدا حجتی نیست. پس هرکه به اختیار خودش هدایت را اختیار کرد و پیروی از حق نمود، سود آن برای خودش است، و هرکس ضلالت را اختیار نمود، ضرر آن برای خودش است، و «لام» و «علی» دلالت بر معنای نفع و ضرر دارد. «5»

نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ»، «6» فرموده: و البتّه، برای عیسی، «کَلِمَةُ اللَّهِ»* و «قَوْلَ الْحَقِّ» گفته شده؛ زیرا او متولّد نشد، مگر به کلمة اللّه به تنهایی، و آن، قوله: «کن»، بدون واسطه پدر بود، تا نامگذاری مسبّب باشد به اسم سبب، و احتمال دارد هنگامی که از «قَوْلَ الْحَقِّ»، عیسی اراده شده باشد، این «الحقّ» اسم برای خدای عزّ و جلّ باشد، و این‌که به معنای ثابت و صدق باشد، و قوله: «الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ»، آن را کمک می‌کند؛ یعنی امر او حق یقین است، در حالی که آنان در او شک می‌کنند. «7»

فی قوله تعالی: «خَلَقَ اللّهُ السَّماواتِ وَ الْأرْضَ بِالْحَقِّ» «8» هم فرموده: «بِالْحَقِّ»؛ یعنی به

---

(1). مجمع البیان، ج 8، ص 514.
(2). عصر/ 3.
(3). مجمع البیان، ج 10، ص 536.
(4). یونس/ 108.
(5). کشّاف، ج 2، ص 256.
(6). مریم/ 34.
(7). کشّاف، ج 2، ص 509.
(8). عنکبوت/ 44.

غرض صحیحی که آن، حقّ است نه باطل، و آن این‌که آنها محلّ سکنای بندگانش بوده و عبرتی‌اند برای عبرت‌گیرندگان از آنان، و دلایلی می‌باشند بر عظمت قدرت او. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ»، «2» فرموده: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ»، به امر ثابتی که غیر قابل انکار است، و آن خیر است همه‌اش: از توحید خدا و طاعت او است، و پیروی از کتاب‌ها و پیامبران اوست، و پارسایی در دنیا، و رغبت به آخرت است. «3»

مولی الاجل، سید عبد اللّه، ابن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش، فی قوله تعالی: «قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ»، «4» فرموده: پیامبر او و کتاب او. «5»

نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ»، «6» فرموده:

یعنی آنکه ما او را توصیف نمودیم، او عیسی پسر مریم است، نه آن که نصاری او را توصیف می‌کنند، و آن، قول حق است که در آن شک می‌کنند. پس یهود گفتند: ساحر است، و نصاری گفتند: ابن اللّه است. «7»

فی قوله تعالی: «لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»، «8» فرموده: یعنی تا زایل کنند و از بین ببرند حق را. «9»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ»، «10» فرموده: یعنی حقّ معلوم است که آن را بر خودشان لازم نموده‌اند. «11»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ»، «12» فرموده: یعنی بعضی از آنان بعضی دیگر را به اعتقاد به حق، یا به عمل به حق سفارش می‌کنند. «13»

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 207.

(2). عصر/ 3.
(3). كشّاف، ج 4، ص 382.
(4). يونس/ 10.
(5). تفسير شبّر، ص 467.
(6). مريم/ 34.
(7). تفسير شبّر، ص 638.
(8). غافر/ 5.
(9). تفسير شبّر، ص 958.
(10). ذاريات/ 19.
(11). تفسير شبّر، ص 1056.
(12). عصر/ 3.
(13). تفسير شبّر، ص 1229.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 608

استاد علامه سيد محمّد حسين طباطبايى در تفسير الميزان فى قوله تعالى: «قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ»، «1» فرموده: و آن، قرآن است و يا آنچه مشتمل بر آن است، از دعوت حقه. «2»

نيز فى قوله تعالى: «ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِى فِيهِ يَمْتَرُونَ» «3» فرموده: «ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ»، در آن اشاره است به مجموع آنچه قصه نمود از امرش و شرح وصفش؛ يعنى آن كسى كه ما چگونگى ولادت او را و آنچه را كه او خود به مردم گفته بود، از عبوديتش و اين‌كه بدو كتاب داده شده و پيامبر گشته است، ذكر كرديم، او عيسى ابن مريم است، و قوله: «قَوْلَ الْحَقِّ»، منصوب به مقدر است؛ يعنى قول حق را مى‌گويم، و گفته‌اند: مراد به «قَوْلَ الْحَقِّ»، «كلمة الحق» است، و آن، عيسى عليه السّلام باشد؛ زيرا خداى سبحان او را فى قوله: «وَ كَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ»، «4» و قوله: «يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ»، «5» و قوله: «بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ» «6» «كلمه» ناميد. «7»

فى قوله تعالى: «خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ» «8» هم فرموده: مراد از اين‌كه خلقت آسمان‌ها و زمين به حق است، نفى لعب در خلق آن است؛ همچنان كه خداى تعالى فرمود: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبِينَ. ما خَلَقْناهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ.» «9» پس آفرينش آسمان‌ها و زمين، بر نظام ثابت لا يتغير و بر سنت الهيه جاريه كه نه مختلف مى‌گردد و نه تخلّف مى‌كند. «10»

نيز فى قوله تعالى: «وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»، «11» فرموده: ادحاض؛ يعنى ازاله و ابطال؛ يعنى به وسيله باطل مجادله كردند تا با آن، حق را از جاى خود برگردانند و آن را باطل كنند. «12»

(1). یونس/ 108.
(2). المیزان، ج 10، ص 136.
(3). مریم/ 34.
(4). نساء/ 171.
(5). آل عمران/ 45.
(6). آل عمران/ 39.
(7). المیزان، ج 14، ص 48.
(8). عنکبوت/ 44.
(9). دخان/ 39.
(10). المیزان، ج 16، ص 138.
(11). غافر/ 5.
(12). المیزان، ج 17، ص 323.

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»، «1» فرموده: «سایل» کسی است که با اظهار فقر و بی‌چیزی خود، درخواست اعطا و بخشش می‌کند، و «محروم» کسی است که روزی‌اش بریده شده؛ پس تلاش او در طلب آن موفقیت‌آمیز نیست، و به لحاظ پارسایی‌اش از کسی سؤال نمی‌کند، و اختصاص حق برای سایل و محروم در اموال آنان؛ یعنی محسنین، با این‌که در هر مالی، این حق، ثابت است، دلیل است بر این‌که مراد از آن این است که آنان با صفای فطرت، آن حق را در اموالشان می‌بینند. پس برای آن دو گروه، چیزی را عمل می‌کنند که عمل به آن از لحاظ نشر و گسترش، رحمت بوده و از لحاظ ایثار، نیکویی و خوبی است. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»، «3» فرموده: «تواصی به حق» عبارت است از سفارش نمودن بعضی به بعض دیگر به حق؛ یعنی به پیروی نمودن از حق و تداوم بر آن، پس دین، حق نیست، مگر با پیروی نمودن از حق، هم از لحاظ اعتقاد، و هم از لحاظ عمل، و توصیه نمودن به حق، وسیع‌تر از امر به معروف و نهی از منکر است؛ زیرا آن، شامل اعتقادیات و مطلق ترغیب و تشویق به عمل صالح است. سپس «تواصی به حق»، از عمل صالح است.

پس ذکر نمودن آن بعد از عمل صالح، از قبیل ذکر خاص بعد از عام است تا اهتمام به امر آن گردد؛ چنان‌که «تواصی به صبر»، از مصادیق «تواصی به حق» بوده و ذکر آن بعد از «تواصی به حق»، از قبیل ذکر خاص بعد از عام است، تا اهتمام به امر آن شود و تکرار ذکر «تَواصَوْا» که فرمود: «وَ

تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»، و نفرمود: «و تواصوا بالحق و بالصبر»، دلیل بر تأکید آن است، و اجمالا ذکر تواصی آنان به حق و به صبر، بعد از تلبّس آنان به ایمان و به عمل صالح، اشاره به زنده بودن دل ایشان، و شرح صدرشان برای اسلام است. پس برای آنان است، اهتمام خاص و اعتنای تام به ظهور

---

(1). ذاریات/ 19.
(2). المیزان، ج 18، ص 401.
(3). عصر/ 3.

سلطنت حق و گسترش آن بر خلق تا این‌که آن را پیروی نمایند، و این پیروی را تداوم دهند، قال تعالی: «أَ فَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلامِ فَهُوَ عَلی نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَیْلٌ لِلْقاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ أُولئِکَ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ» «1» «2»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ»، «3» فرموده: به عنوان یک دستور عمومی می‌فرماید: به همه مردم بگو، از طرف پروردگارتان، حق به سوی شما آمده است. این تعلیمات، این کتاب آسمانی، این برنامه، و این پیامبر، همه، حق است و نشانه‌های حق بودنش آشکار. «4»

نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ.» مخصوصا در این عبارت، روی فرزند مریم بودن او تأکید می‌کند تا مقدمه‌ای باشد برای نفی فرزندی خدا، و بعد، اضافه می‌نماید: این قول حقی است که آنها در آن، شک و تردید کرده و هر یک، در جاده‌ای انحرافی گام نهاده: «قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ.» این عبارت، در حقیقت، تأکیدی است بر صحّت تمام مطالب گذشته در مورد حضرت مسیح علیه السّلام، و این‌که کمترین خلافی در آن وجود ندارد؛ اما این‌که قرآن می‌گوید: آنها در این زمینه در شکّ و تردید هستند، گویا اشاره به دوستان و دشمنان مسیح علیه السّلام، یا به تعبیر دیگر مسیحیان و یهودیان است. از یک سو، گروهی در این‌که او یک انسان باشد، اظهار شک نمودند، حتی همین گروه نیز به شعبه‌های مختلف تقسیم شدند؛ بعضی او را صریحا فرزند خدا دانسته (فرزند روحانی و جسمانی، حقیقی نه مجازی!!)، و به دنبال آن، مسأله تثلیث و خدایان سه‌گانه را به وجود آوردند. بعضی مسأله تثلیث را از نظر عقل، نامفهوم خواندند و معتقد شدند که باید تعبدا آن را پذیرفت، و بعضی برای توجیه منطقی آن، به سخنان بی‌اساسی دست زدند. خلاصه، همه آنها چون ندیدند حقیقت، یا چون نخواستند حقیقت، ره افسانه زدند. «5»

---

(1). زمر/ 23.
(2). المیزان، ج 20، ص 503.
(3). یونس/ 108.
(4). تفسیر نمونه، ج 8، ص 399.
(5). تفسیر نمونه، ج 13، ص 61.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ»، «1» فرموده: خداوند آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده، و در این، نشانه عظیمی است برای افراد با ایمان. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقابِ»، «3» فرموده: پیش از آنها، قوم نوح و اقوامی که بعد از آنها آمدند، پیامبرشان را تکذیب کردند: «کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزابُ مِنْ بَعْدِهِمْ.» منظور از احزاب، قوم عاد، ثمود، حزب فرعونیان و لوط و مانند آنها است که در آیه 12 و 13 سوره ص، به عنوان «احزاب» به آنها اشاره شده، آنجا که می‌گوید: «کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَیْکَةِ أُولئِکَ الْأَحْزابُ.» آری، آنها احزابی بودند که دست به دست هم دادند و به تکذیب پیامبران الهی که دعوتشان با منافع نامشروع و هوا و هوس‌های آنها هماهنگ نبود، برخاستند. سپس می‌افزاید: به این مقدار نیز قناعت نکردند؛ بلکه هر امّتی از آنان توطئه‌ای چیدند که پیامبرشان را بگیرند و آزار دهند و به زندان بیفکنند و یا به قتل برسانند: «وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ.» باز هم به این اکتفا نکردند و برای محو و نابودی حق، به سخنان باطل دست زدند و برای گمراه ساختن مردم اصرار ورزیدند: «وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»؛ امّا این امور، برای همیشه ادامه نیافت و به موقع، من آنها را گرفتم و سخت مجازات کردم، ببین عذاب الهی چگونه بود: «فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کانَ عِقابِ.» ویرانه‌های شهرهای آنها در مسیر مسافرت‌های شما به چشم می‌خورد، و سرنوشت شوم و عاقبت سیاه و تاریکشان بر صفحات تاریخ و سینه‌های صاحبدلان ثبت است، بنگرید و عبرت گیرید. این کفّار سرکش مکّه و مشرکان ظالم عرب نیز سرانجامی بهتر از آنها نخواهند داشت، مگر این‌که

---
(1). عنکبوت/ 44.
(2). تفسیر نمونه، ج 16، ص 281.
(3). غافر/ 50.

به خود آیند و در کار خویش تجدیدنظر کنند. آیه فوق، برنامه احزاب طغیانگر را در سه قسمت خلاصه می‌کند: «تکذیب و انکار»، «توطئه برای نابود کردن مردان حق» و «تبلیغات مستمر برای گمراه ساختن توده‌های مردم». مشرکان عرب نیز تمام این برنامه‌ها را در برابر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله تکرار کردند، بنابراین چه جای تعجب که قرآن آنها را به همان سرنوشت اقوام پیشین تهدید کند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»، «2» فرموده: در اموال آنها حقی برای سایل و محروم بود: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.» تعبیر به «حق» در اینجا یا به خاطر این است که خداوند بر آنها لازم شمرده است (مانند زکات و خمس و سایر حقوق واجب شرعی)، و یا آنها خود بر خویشتن الزام کرده‌اند و تعهّد نموده‌اند، و در این صورت غیر حقوق واجب را نیز شامل می‌گردد. بعضی معتقدند، این آیه تنها ناظر به قسم دوّم است، و حقوق واجب را نیز شامل نمی‌شود؛ زیرا حقوق واجب در اموال همه مردم است؛ اعم از پرهیزگاران و غیر آنها، و حتّی کفار. بنابراین وقتی می‌گوید: در اموال آنها چنین حقی است؛ یعنی علاوه بر واجبات، آنها بر خود لازم می‌دانند که در راه خدا از اموال خویش به سایلان و محرومان انفاق کنند، ولی می‌توان گفت که فرق نیکوکاران با دیگران، آن است که آنها این حقوق را ادا می‌کنند، در حالی که دیگران مقید به آن نیستند. این تفسیر نیز گفته شده که تعبیر به «سایل»، در مورد حقوق واجب است؛ چرا که حق سؤال و مطالبه دارد، و تعبیر به «محروم» در حقوق مستحب است که حق مطالبه در آن نیست. فاضل مقداد در کنز العرفان جلد 1، صفحه 226، تصریح می‌کند که منظور از حقّ معلوم، حقی است که خود آنها در اموالشان قرار می‌دهند و خویشتن را موظف به آن می‌دانند.
نظیر این معنا در سوره معراج آیه 24 و 25 آمده است؛ می‌فرماید: «وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ. لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»، و با توجّه به این‌که حکم وجوب زکات، در

---

(1). تفسیر نمونه، ج 20، ص 18- 17.
(2). ذاریات/ 19.

مدینه نازل شده و آیات این سوره، همگی مکّی است، نظر اخیر تأیید می‌شود.
در روایاتی که از منابع اهل بیت علیهم السّلام رسیده نیز تأکید شده که منظور از حقّ معلوم، چیزی غیر از زکات واجب است. در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم: «لکن اللّه عز و جل فرض فی اموال الاغنیاء

حقوقا غیر الزکاة، فقال اللّه عز و جل:" وَ الَّذِینَ فِی أمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلَومٌ لِلسَّائِلِ": فالحق المعلوم، غیر الزکاة و هو شیء یفرضه الرجل علی نفسه فی ماله ... ان شاء فی کل یوم، و ان شاء فی کل جمعة، و ان شاء فی کل شهر.»: ولی خداوند متعال در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات قرار داده؛ از جمله این‌که فرموده است: در اموال آنها حقّ معلومی برای سایل و محروم است. بنابراین حقّ معلوم، غیر از زکات است، و آن، چیزی است که انسان شخصا بر خود لازم می‌کند که از مالش بپردازد ... برای هر روز، و یا اگر بخواهد، در هر جمعه، و یا در هر ماه.

در این زمینه، احادیث متعدد دیگری با تعبیرات مختلف، از امام علی بن حسین علیه السّلام، امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام نقل شده است، و به این ترتیب، تفسیر آیه روشن است.

در این‌که میان «سائل» و «محروم» چه تفاوتی است؟ جمعی گفته‌اند: «سائل» کسی است که از مردم تقاضای کمک می‌کند، ولی «محروم»، شخص آبرومندی است که برای معیشت خود نهایت تلاش و کوشش را به خرج می‌دهد، امّا دستش به جایی نمی‌رسد، و کسب و کار و زندگی‌اش به هم پیچیده است، و با این حال، خویشتن‌داری کرده، از کسی تقاضای کمک نمی‌کند. این همان کسی است که از او، تعبیر به «محارف» می‌شود؛ زیرا در تفسیر «محارف»، در کتب لغت و روایات اسلامی آمده است: «او کسی است که هر قدر تلاش می‌کند، درآمدی به دست نمی‌آورد؛ گویی راه‌های زندگی به روی او بسته شده است.» به هر حال، این تعبیر اشاره به این نکته است که هرگز منتظر ننشینید، نیازمندان نزد شما آیند و تقاضای کمک کنند. بر شما است که جستجو کنید و افراد آبرومند را که به گفته قرآن (بقره/ 273): «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ.»: افراد بی‌خبر آنها را از شدت خویشتن‌داری، غنی می‌پندارند، پیدا کنید، و به آنها کمک

نموده، گره مشکلاتشان را بگشایید و آبروی‌شان را حفظ نمایید، و این، دستور مهمی است که برای حفظ حیثیت مسلمانان محروم بسیار مهم است. البتّه، این افراد را (به گفته قرآن در همان آیه بقره)، می‌توان از چهره‌هایشان شناخت: «تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ.» آری، گرچه خاموشند، ولی در عمق چهره آنها نشانه‌های رنج‌های جان‌کاه درونی، برای افراد آگاه آشکار است و رنگ رخساره آنها از سرّ درونشان خبر می‌دهد.

و در ضمن نکته‌ها در باب حق سائل و محروم، فرموده: قابل توجّه این‌که در آیات فوق خواندیم، همیشه در اموال نیکوکاران حقی برای سائل و محروم است. این تعبیر، به خوبی نشان می‌دهد که آنها خودشان را در برابر نیازمندان و محرومان مدیون می‌بینند و آنان را طلبکار و صاحب حق

می‌شمرند؛ حقی که به‌هرحال باید پرداخته شود و هیچ‌گونه منّتی در پرداختن آن نیست، درست مانند طلب‌های سایر طلبکاران، و چنان‌که گفتیم قراین مختلفی نشان می‌دهد که این تعبیر، مربوط به زکات واجب و امثال آن نیست؛ بلکه ناظر به انفاق‌های مستحبی می‌باشد که پرهیزگاران آن را دین خود می‌شمرند. «1»
فی قوله تعالی: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»، «2» در ضمن چهار برنامه چهار ماده‌ای، ایمان، اعمال صالح، تواصی به حق و تواصی به صبر، در اصل سوّم و چهارم هم‌چنین فرموده: در اصل سوّم، به مسأله «تواصی به حق»؛ یعنی دعوت همگانی و عمومی به‌سوی حق، اشاره می‌کند، تا همگان حق را از باطل به خوبی بشناسند و هرگز آن را فراموش نکنند و در مسیر زندگی از آن منحرف نگردند، و «تَواصَوْا» از ماده «تواصی»؛ همان گونه که راغب در مفردات آورده، به معنای آن است که بعضی بعض دیگر را سفارش کنند، و «حق» به معنای «واقعیت» یا «مطابقت با واقعیت» است. در کتاب وجوه قرآن، دوازده معنا و مورد استعمال برای این کلمه در قرآن مجید ذکر شده است، مانند: خدا، قرآن و اسلام، توحید، عدل، صدق، آشکار بودن، واجب بودن و

---

(1). تفسیر نمونه، ج 22، ص 328- 323.
(2). عصر/ 3.

مانند اینها، ولی همه آنها، به ریشه‌ای که در بالا گفتیم، باز می‌گردد. به‌هرحال، جمله «تَواصَوْا بِالْحَقِّ»، معنای بسیار وسیعی دارد که هم «امر به معروف و نهی از منکر» را شامل می‌شود و هم «تعلیم و ارشاد جاهل»، «تنبیه غافل» و «تشویق و تبلیغ ایمان و عمل صالح» را. بدیهی است کسانی که یکدیگر را سفارش به حق می‌کنند، خود باید طرفدار حق یا عامل به آن باشند. در اصل چهارم، مسأله شکیبایی، صبر و استقامت و سفارش کردن یکدیگر به آن، مطرح است؛ چرا که بعد از مسأله شناخت و آگاهی، هر کسی در مسیر عمل، در هر گام، با موانعی روبه‌رو است، اگر استقامت و صبر نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند احقاق حق کند و عمل صالحی انجام دهد و یا ایمان خود را حفظ کند. آری، احقاق حق، اجرای حق و ادای حق در جامعه، جز با یک حرکت و تصمیم‌گیری عمومی، و استقامت و ایستادگی در برابر موانع، ممکن نیست. «صبر» در اینجا نیز معنای وسیع و گسترده‌ای دارد که هم صبر بر اطاعت را شامل می‌شود، و هم صبر در برابر انگیزه‌های معصیت، و هم صبر در برابر مصایب و حوادث ناگوار و از دست دادن نیروها، سرمایه‌ها و ثمرات.
با توجّه به آنچه در بالا در مورد اصول چهارگانه که به حق، جامع‌ترین برنامه

حیات و سعادت انسان‌ها است، گفته شده، روشن می‌شود که چرا در روایات آمده است که:
وقتی اصحاب و یاران پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله به یکدیگر می‌رسیدند، پیش از آن که از هم جدا شوند، سوره «العصر» را می‌خواندند، و محتوای بزرگ این سوره کوچک را یادآور می‌شدند. سپس با یکدیگر خداحافظی کرده، به سراغ کار خود می‌رفتند. «1»
استاد محقق، یعسوب الدین رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»، «2» تفسیر فرموده: و امت‌های گذشته با پیامبرانشان جدال مخاصمه و دشمنی نمودند و گفتند: شما هم کسی نیستید به‌جز این‌که بشری هستید همانند ما: «قالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنا»، و چرا خدا برای ما فرشتگان را نفرستاد: «و هلا

---
(1). تفسیر نمونه، ج 27، ص 303- 301.
(2). غافر/ 5.

ارسل اللّه الینا ملائکه»، و این‌گونه، گفتار سفیهانه و شبهه‌ناک دارند تا بدان حق را که خدای تعالی بیان فرمود و پیامبرانش را برای آن فرستاد، باطل کنند و آن را به واسطه بطلانشان از محلّ خود خارج سازند. گفته می‌شود: «ادحض اللّه حجته»؛ یعنی: «ازالها»، یعنی آن را از محلّ خود خارج کرد. قال اللّه تعالی: «حُجَّتُهُمْ داحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ «1» زائله؛ یعنی از محلّ خود خارج ساخت. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»، «3» تفسیر فرموده: یعنی این نیکوکاران متّقی مقداری از مالشان را جدا کرده و کنار می‌گذارند تا آن را برای طالب نیازمندی که با اظهار فقر و نیاز، عطیه‌ای را سؤال می‌نماید، و برای محرومی که از سؤال کردن خودداری می‌کند؛ یعنی آن کسی که نیازمند است، امّا نیاز خود را سؤال نمی‌کند، قرار دهند، قال اللّه تعالی: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.» «4» پس از جمله صفات نیکوکاران متّقی به لحاظ صفای فطرتشان، آنان که برای‌شان مقدور است، این می‌باشد که نصیب و بهره معیّنی را در اموالشان برای آن دو طایفه اختصاص دهند و خود را به اخراج آن از مال خود ملزم بدانند. «5»

4. حق در تفاسیر روایی

سید هاشم بحرانی رحمه اللّه در تفسیر برهان، و علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر درّ المنثور، فی قوله تعالی: «وَ الْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در کتاب کمال الدین و تمام النعمه با اسنادش تا مفضل بن عمر، و او چنین گوید: از امام صادق، جعفر بن محمّد علیه السّلام، درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ»،

---

(1). شوری/ 16.

(2). بصائر، ج 35، ص 827.

(3). ذاریات/ 19.

(4). معراج/ 25- 24.

(5). تفسیر بصائر، ج 41، ص 96.

سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: «" الْعَصْرِ"، خروج القائم علیه السّلام." إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ"؛ یعنی اعدائنا،" إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا"؛ یعنی بایاتنا،" وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ"؛ یعنی بمواسات الاخوان،" وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ"؛ یعنی الامامة،" وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ"؛ یعنی بالعتره.»: امام صادق فرمود:

«الْعَصْرِ»، زمان خروج قائم علیه السّلام است. «إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ»؛ یعنی دشمنان ما. «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا»؛ یعنی به‌جز کسانی که به آیات و نشانه‌های ما ایمان دارند، «وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»؛ یعنی مواسات داشتن با برادران دینی، «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ»، یعنی به امامت، «وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ یعنی به عترت. «1»

2. محمّد بن عباس با اسنادش تا عبد اللّه بن عبید، و او از محمّد بن علی و او هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل نموده است که آن حضرت درباره قوله عزّ و جلّ: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»، «2» فرمود: «استثنی اللّه سبحانه اهل صفوته من خلقه حیث قال:" إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا"، بولایة امیر المؤمنین، علی علیه السّلام،" وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ"؛ ای ادوا الفرائض،" وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ"؛ ای بالولایه،" وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ"؛ ای وصوا ذراریهم و من خلفوا من بعدهم بها و الصبر علیها.»؛ یعنی خدای سبحان برگزیدگان خلق خود را استثنا نمود، آنجا که فرمود: «إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ إِلَّا الَّذِینَ

آمَنُوا»؛ یعنی به‌جز کسانی که به ولایت امیر المؤمنین، علی علیه السّلام، ایمان دارند، «وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»؛ یعنی واجبات را انجام می‌دهند، «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ»؛ یعنی به یکدیگر درباره ولایت سفارش و توصیه می‌کنند، «وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»؛ یعنی فرزندانشان را و خلف فرزندانشان را بعد از آنها به آن (ولایت) و به شکیبایی و صبر بر آن توصیه می‌کنند. «3»
3. علی بن ابراهیم در تفسیرش فرمود: «وَ الْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ»؛ یعنی سوگند که انسان، زیانکار است، و ابی عبد اللّه علیه السّلام قرائت فرمود: «" وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ"، و

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 666- در تفسیر برهان صفحه 1217، این حدیث را از ابن بابویه با اسنادش تا مفضل بن عمر، روایت می‌کند.
(2). عصر/ 3.
(3). برهان، ص 1217.

انه فیه الی آخر الدهر،" إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ"، و اتمروا بالتقوی و اتمروا بالصبر.» فرمود: «وَ الْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ»؛ یعنی: و این‌که او در آن، زیانکاری تا آخر روزگار خواهد بود، به‌جز آن کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند و به تقوا و پرهیزگاری و به صبر و شکیبایی امر می‌کنند. «1»
4. عبد بن حمید، از ابراهیم اخراج نمود که او گفت: ما قرائت نمودیم: «وَ الْعَصْرِ. إِنَّ الْإِنْسانَ لَفِی خُسْرٍ و انه لفیه الی آخر الدهر. إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»، و ابراهیم گفت که آن، در قرائت عبد اللّه بن مسعود است. «2»

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3» اگرچه كلماتى كه با الفاظ: «حقّ» و «الحقّ» در قرآن كريم ذكر شده، چنان‌كه در مقدمه بيان گرديد، به 239 بار مى‌رسد، و ما در اين تحقيق، تنها 6 مورد؛ يعنى تقريبا يک چهلم از مجموع آن را از آيات انتخاب نموده‌ايم، امّا با بررسى و تدبّر بر روى آيات شش‌گانه مذكور، معانى متنوعى از حق برداشت مى‌شود كه همه بيان واقعيتى ثابت و لايتغيرند؛ چنان‌كه اين واقعيت ثابت لا يتغير به اعتبار مضاف آن در آيه، يا منسوب به قرآن است:

«قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ»، يا منسوب به كيفيت ولادت، نبوّت و كتاب حضرت عيسى عليه السّلام است: «ذلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ»، و يا منسوب به نظام خلقت آسمان‌ها و زمين بر وجه حكمت است: «خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ»،* و يا منسوب به تعاليم و رسالت انبيا است: «وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ»، و يا منسوب به مقدارى از مال است كه به لحاظ اخلاقى، به سائل و محروم اختصاص دارد:

«وَ فِى أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ»، و يا به‌طور كلى منسوب به دين است: «وَ

---

(1). برهان، ص 1217- نور الثقلين، ج 5، ص 666، حديث 6.

(2). درّ المنثور، ج 6، ص 392.

(3). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 619

تَواصَوْا بِالْحَقِّ.» لذا در همين راستا، با استمداد از عنايات الهى و با استفاده از آيات قرآن، با تفضيل بيشتر، در معانى و مفاهيم حق به تحقيق و تدبّر مى‌پردازيم.

معانی و مفاهیم حق در شش آیه قرآن کریم به ترتیب مصحفی آیات

الف- معنا و مفهوم اوّل حق

یکی از معانی و مفاهیم حق، قرآن کریم است، و آن، واقعیتی ثابت و تغییرناپذیر، و کلام خدای سبحان است که از طریق وحی به پیامبر اسلام، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، رسیده است، و عمل و اعتقاد به آن در کلیه امور، موجب نجات و رستگاری خواهد بود: «قُلْ یا أَیُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اهْتَدی فَإِنَّما یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ ما أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ.» «1»
و قرآن، کتابی آسمانی، واقعیتی ثابت و تغییرناپذیر است که بر پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله به صورت وحی نازل شده، در حالی که آن، برخی از کتاب‌های قبلی را، تورات و انجیل را (که تحریف نشده)، تصدیق می‌نماید: «نَزَّلَ عَلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ وَ أَنْزَلَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ مِنْ قَبْلُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ»، «2» «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ.»، «3» «وَ الَّذِی أَوْحَیْنا إِلَیْکَ مِنَ الْکِتابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبادِهِ لَخَبِیرٌ بَصِیرٌ.» «4»

ب- معنا و مفهوم دوّم حق

یکی از معانی و مفاهیم حق، منسوب به کیفیت ولادت، نبوت و کتاب حضرت عیسی علیه السّلام است: «ذلِکَ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِی فِیهِ یَمْتَرُونَ»، «5» و آن، واقعیت ثابت لا یتغیر، مختص به حضرت عیسی علیه السّلام است که به اذن خدای تعالی در گهواره به سخن آمد و خود را بنده خدا، صاحب کتاب آسمانی و پیامبر معرفی نمود: «قالَ إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا.» «6»

---

(1). یونس/ 108.
(2). آل عمران/ 4.
(3). مائده/ 48.
(4). فاطر/ 31.
(5). مریم/ 34.
(6). مریم/ 30.

ج- معنا و مفهوم سوّم حق

یکی از معانی و مفاهیم حق، منسوب به ایجاد آسمان‌ها و زمین بر وجه حکمت است که آن، نشانه توحید خدای متعال است: «خَلَقَ اللَّهُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ»؛ «1» بدین معنا که خدای تعالی براساس واقعیت ثابت و لایتغیری، آسمان‌ها و زمین را بر وجه حکمت، از عدم به وجود آورد که این خود، دلالت و نشانه‌ای بر توحید خدای سبحان در نزد مؤمنین است:

اوّلا، آسمان‌ها، زمین و آنچه بین آنهاست، بر وجه حکمت آفریده شد؛ زیرا آنها عبث، بیهوده و باطل آفریده نشده‌اند:

1. آسمان‌ها، زمین و آنچه بین آنهاست، بر وجه حکمت آفریده شده: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِیَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ»، «2» «ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّی وَ الَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ.» «3»

2. آسمان‌ها، زمین و آنچه بین آن دو است، عبث و بیهوده آفریده نشده: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبِینَ»، «4» «وَ ما خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما لاعِبِینَ.» «5»

3. آسمان‌ها، زمین و آنچه بین آن دوست، باطل آفریده نشده: «وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما باطِلًا ذلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ کَفَرُوا مِنَ النَّارِ» «6»

ثانیا، خلق آسمان‌ها و زمین، آیه و نشانه‌ای از توحید خدای سبحان است:

1. پروردگار آسمان‌ها و زمین، پروردگار عرش (خدای یکتای بی‌همتا) از آنچه او را بدان توصیف می‌نمایند، منزه است: «سُبْحانَ رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا یَصِفُونَ.» «7»

---

(1). عنکبوت/ 44.

(2). حجر/ 85.

(3). احقاف/ 3.

(4). انبیاء/ 16.

(5). دخان/ 38.

(6). ص/ 27.

(7). زخرف/ 82.

2. از نشانه‌های او (خدای تعالی)، خلق آسمان‌ها و زمین است: «وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ ...» «1»

د- معنا و مفهوم چهارم حق

یکی از معانی و مفاهیم حق، آن کلماتی است که خدای تعالی بیان فرمود، و پیامبرانش برای ابلاغ آن، مبعوث شدند، و آن، در مقابل باطل است که کافران به وسیله آن به مجادله پرداختند تا حق را زایل کنند: «... وَ جادَلُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كانَ عِقابِ»، امّا کافران باید بدانند که: باطل نابود، و حق ثابت و پابرجا است، و اگرچه کافران برای از بین بردن حق، به وسیله سخنان باطل مجادله می‌کنند، امّا خدای تعالی با کلماتش حق را ثابت و پابرجا نموده و دنباله کافران را قطع می‌نماید:

1. خدای تعالی با کلماتش باطل را محو و نابود، و حق را ثابت و پابرجا می‌نماید:

«وَ يَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ.» «2»

2. کافران برای زایل کردن حق، به وسیله باطل مجادله کردند: «وَ يُجادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْباطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ.» «3»

3. و اراده خدای تعالی بر این است که با کلماتش حق را ثابت و پابرجا کند و دنباله کافران را قطع نماید، تا حق، پابرجا، و باطل، تباه گردد: «وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ. لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ» «4»

ه- معنا و مفهوم پنجم حق

یکی از معانی و مفاهیم حق، آن مقدار مالی است که پارسایان نیکوکار از لحاظ اخلاقی و براساس صفای باطن، بر خود فرض می‌کنند که آن را از مال خود خارج، و بر سائل و محروم انفاق نمایند: «وَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.» «5» در این‌که این حق سائل و محروم چیست؟ حق تعالی در آیات (24 و 25) سوره معارج می‌فرماید: آن،

---

(1). شوری/ 29.

(2). شوری/ 24.

(3). کهف/ 56.

(4). انفال/ 80.

(5). ذاریات/ 19.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 622

حقّ معلوم است: «وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ. لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ.» «1» در تفسیر حقّ معلوم، امام صادق علیه السّلام، در دو حدیث نقل شده از ایشان می‌فرماید: آن، مالی به غیر از زکات است که انسان بر خودش فرض می‌کند که به نسبت توانایی و وسع مالی‌اش، مقداری از مال خود را خارج سازد، و آن را روزانه، یا به‌طور هفتگی، یا در هر ماه، بر بیچارگان، درماندگان و آنان که هر اندازه کوشش می‌کنند، قادر به تأمین ما یحتاج زندگی خود نیستند، انفاق نماید، و نیز آن را در طریق صله ارحام و رفع گرفتاری خویشاوندان خود صرف کند:

حدیث اول: سماعة بن مهران، از امام صادق علیه السّلام نقل کند که آن حضرت فرمود: «ان اللّه تعالی فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضة لا یحمدون الا بادائها، و هی الزکوة، بها حقنوا دماءهم، و بها سموا مسلمین، و لکن اللّه تعالی فرض فی اموال الاغنیاء حقوقا غیر الزکوة، فقال سبحانه و تعالی: " وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ"، فالحق المعلوم غیر الزکوة، و هو شیء یفرضه الرجل علی نفسه فی ماله، یحب علیه ان یفرضه علی قدر طاقتة و سعة ماله، فیؤدی الذی فرض علی نفسه، ان شاء فی کل یوم، و ان شاء فی کل جمعة، و ان شاء فی کل شهر.»: البته، خدای تعالی برای بیچارگان در اموال ثروتمندان فریضه‌ای را قرار داده که جز به ادای آن، شکر و سپاسشان انجام نشود، و آن، زکات است که به وسیله آن، خونشان را محفوظ داشته، و به خاطر آن، مسلمان نامیده شوند، و لکن خدای تعالی در اموال ثروتمندان حقوقی غیر از زکات قرار داده است، پس خدای سبحان و بلند مرتبه فرمود: «وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ.»

پس آن حقّ معلوم، غير از زكات است، و آن، چيزى است كه آدمى آن را در مالش بر خود واجب مى‌كند، لازم است كه او به اندازه توانايى و وسع مالى‌اش آن را بر خود فرض كند، پس بپردازد آنچه را بر خود فرض كرده، اگر خواست در هر روز، و اگر خواست در هر جمعه، و اگر خواست در هر ماه. «2»

حديث دوّم: امام صادق عليه السّلام در پاسخ به اسماعيل بن جابر، در پرسش از اين‌كه حقّ

---

(1). معراج/ 25- 24.

(2). نور الثقلين، ج 5، ص 416، حديث 23.

معلوم چيزى غير از زكات است؟ مى‌فرمايد: «هو الرجل يؤتيه اللّه الثروة من المال، فيخرج منه الالف و الالفين و الثلاثة الالاف و الاقل و الاكثر، فيصل به رحمه و يحمل به الكلّ عن قومه ...»: آن مربوط به كسى است كه خداى تعالى ثروتى از مال را به او اعطا مى‌كند و او هزار، و دو هزار، سه هزار و كمتر و بيشتر آن را از مالش جدا نموده و با آن صله رحم مى‌نمايد، و بدان هزينه افرادى از قومش را كه از نظر مالى به ديگران وابسته‌اند، را بر دوش مى‌كشد. «1»

و- معنا و مفهوم ششم حق

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم حق، ایمان به حق، و یا ایمان به توحید و عمل به حق، و یا عمل به قرآن است: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ.» «2» این معنا و مفهوم از حق، اوّلا، از صدر آیه «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»، تدبّر می‌شود، و ثانیا، در بررسی آیات قرآن، این مفهوم، در ایمان به توحید و در عمل به قرآن تفسیر می‌شود که: خدای تعالی یکتاست. او، پروردگار شما، حق است، و بعد از حق، به‌جز گمراهی و ضلالت نیست، و تنها او حق، بلندمرتبه و بزرگ است، و خدای تعالی (قرآن) را برای مردم به حق بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل فرمود. او می‌خواهد با کلماتش حق محقق شود و باطل محو گردد:

الف- در ایمان به توحید

1. ای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله! بگو: او خدای تعالی یکتاست: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ.» «3»
2. این خدای تعالی، پروردگار شما، حق است، و بعد از حق، جز گمراهی و ضلالت نیست: «فَذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمُ الْحَقُّ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ فَأَنَّی تُصْرَفُونَ.» «4»
3. البته، خدای تعالی، تنها حق است، و اوست که مردگان را زنده می‌کند و بر هر چیزی تواناست: «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتی وَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ.» «5»

---

(1). همان، ص 417، حدیث 25.
(2). عصر/ 3.
(3). اخلاص/ 1.
(4). یونس/ 32.
(5). حج/ 6.

4. البته، خدای تعالی تنها او حق است، و غیر او، هرچه را بخوانند، باطل است، البته، خدای تعالی تنها او بلند مرتبه بزرگ است: «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ»، «1» «ذلِکَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ ما یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْباطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ.» «2»

ب- در عمل به قرآن

1. خدای تعالی است، آن که کتاب (قرآن) را به حق نازل نمود: «اللَّهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِیزانَ وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ.» «3»
2. البته، ما کتاب (قرآن) را بر تو به حق برای مردم نازل کردیم، پس هرکس از آن هدایت گیرد، برای خودش است، و هرکس از آن گمراه شود، برای خودش است: «إِنَّا أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدی فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما یَضِلُّ عَلَیْها وَ ما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ.» «4»
3. و خدای تعالی باطل را محو، و حق را به وسیله کلماتش محقق می‌کند: «وَ یَمْحُ اللَّهُ الْباطِلَ وَ یُحِقُّ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.» «5»
4. خدای تعالی می‌خواهد، حق را با کلماتش، محقق کرده و دنباله کافران را قطع نماید، تا حق محقق شود و باطل از بین برود، اگرچه گناهکاران اکراه دارند: «لِیُحِقَّ الْحَقَّ وَ یُبْطِلَ الْباطِلَ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ»، «6» «وَ یُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِکَلِماتِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.» «7»

کلمات قصار پیرامون حق

در غرر الحکم و درر الکلم، در «باب الحق» سخنانی به اقتصار، از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام، بیان شده است که در اینجا به نقل پاره‌ای از آن کلمات

---

(1). حج/ 62.
(2). لقمان/ 30.
(3). شوری/ 17.
(4). زمر/ 41.
(5). شوری/ 24.
(6). انفال/ 8.
(7). یونس/ 82.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 625

می‌پردازیم:

1. «الحقّ سیف قاطع.»: حق، شمشیری برنده است.
2. «الحقّ أفضل سبیل.»: حق، بهترین راه است.
3. «الحقّ أقوی ظهیر.»: حق، قوی‌ترین یار و پشتوانه است.
4. «الحقّ أوضح سبیل.»: حق، روشن‌ترین راه است.
5. «الحقّ أحقّ ان یتّبع.»: حق (یعنی امر ثابت و پایدار، مانند: آخرت و یا راستی)، سزاوار است که پیروی شود.
6. «التّعاون علی إقامه الحقّ أمانة و دیانة.»: تعاون و یکدیگر را بر اقامه حق یاری دادن، امانت و دیانت است؛ زیرا حق امانتی است، در دست همه، و دینداری هم منوط به آن است.
7. «الحقّ سیف علی أهل الباطل.»: حق، شمشیری است علیه اهل باطل.
8. «رحم اللّه أمرءا احیی حقّا، و امات باطلا و أدحض الجور و أقام العدل.»: خداوند رحمت کند مردی را که حقی را زنده کند و باطلی را بمیراند، و ستم را زایل سازد و عدل را برپا دارد.
9. «رأس الحکمة لزوم الحقّ و طاعة المحقّ.»: سر حکمت، ملازم حق بودن و از آن جدا نشدن، و فرمانبرداری کردن از کسی است که حق با اوست.
10. «عودک إلی الحقّ و إن تبعت، خیر من راحتک مع لزوم الباطل.»: برگشتن تو به‌سوی حق، گرچه در رنج افتی، بهتر از راحتی و آسایش توست با همراهی باطل.
11. «فی لزوم الحقّ تکون السّعادة.»: در ملازم بودن با حق، نیک‌بختی

است.
12. «قلیل الحقّ یدفع کثیر الباطل؛ کما انّ القلیل من النّار یحرق کثیر الحطب.»: حق اندک باطل بسیار را دفع می‌کند؛ چنان‌که اندک از آتش هیزم بسیار را می‌سوزاند.
13. «قولوا الحقّ تغنموا، و اسکتوا عن الباطل تسلموا.»: حق را بگویید تا نفع تمام ببرید، و از گفتن باطل خاموش باشید تا سالم بمانید.
14. «لن یدرک النّجاة من لم یعمل بالحق.»: کسی که به حق عمل نکرده است، هرگز رهایی و نجات را درک نکند.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 626
15. «من عمل بالحقّ غنم.»: کسی که به حق عمل نماید، نفع عمده برد.
16. «من عمل بالحقّ، ربح.»: کسی که به حق عمل نماید، فایده برد.
17. «من عمل بالحقّ، نجا.»: هر کسی که به حق عمل نماید، نجات یابد.
18. «من عمل بالحقّ، أفلح.»: هرکس به حق عمل نماید، رستگار گردد.
19. «من قال بالحقّ، صدّق.»: هرکس حق بگوید، مورد تصدیق واقع شود.
20. «من اعتزّ بالحقّ اعزّه الحقّ.»: هرکه به سبب حق عزّت جوید، حق او را عزّت بخشد.
21. «من اتّخذ الحقّ لجاما، اتّخذه النّاس إماما.»: هر کس که حق را لجام و وسیله مهار خود قرار دهد، مردم او را پیشوای خود قرار دهند.
22. «من عمل بالحقّ، مال الیه الخلق.»: هرکه به حق عمل کند، خلق به‌سوی او رو آورد.
23. «من استحیی من قول الحقّ، فهو أحمق.»: هر کس از گفتن سخن حق حیا نماید، او احمق (کم عقل) است.
24. «من جاهد علی إقامة الحقّ، وفّق.»: هرکه بر اقامه حق، تلاش و مجاهدت نماید، موفق شود.
25. «من استسلم للحقّ و أطاع المحقّ، کان من المحسنین.»: هرکه تسلیم حق باشد و از کسی فرمانبرداری کند که بر حق است، از نیکوکاران خواهد بود.
26. «من جعل الحقّ مطلبه، لان له الشّدید و قرب علیه البعید.»: هرکه حق را هدف و مطلوب خود قرار دهد، سختی برای او نرم شود و دوری بر او نزدیک گردد.
27. «من کان مقصده الحقّ، أدرکه و لو کان کثیر اللّبس.»: هرکه هدف و مقصود او حق باشد، آن را خواهد یافت، هرچند حق، بسیار پوشیده بوده و در زیر پرده‌ها و حاجب‌ها قرار گرفته باشد.
28. «من نصر الحقّ، غنم.»: هرکه حق را یاری نمود، نفع عظیم برد.
29. «لا تمسک عن إظهار الحقّ إذا وجدت له اهلا.»: از اظهار حق امساک مکن، هرگاه که برای آن اهلی یافتی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 627
30. «لا یجتمع الباطل و الحقّ.»: باطل با حق جمع نمی‌شود، هرکه به دنبال باطل رود، حق را از دست دهد و هرکه پیرو حق گردد، باطل از او دور شود.
31. «لا یصبر علی الحقّ إلّا الحازم الأریب.»: بر حق و تلخی و عظمت آن صبر نخواهد کرد مگر دوراندیش عاقل.
31. «ارکب الحّق و إن خالف هواک و لا تبع آخرتک بدنیاک.»: بر مرکب حق نشین، گرچه بر خلاف خواهش تو باشد، و آخرت خود را به دنیایت مفروش.
32. «اعرفوا الحقّ لمن عرفه لکم، صغیرا کان او کبیرا، وضیعا کان او رفیعا.»: در مقابل کسی که حق را برای شما شناخت، حق‌شناس باشید، کوچک باشد یا بزرگ، دارای مرتبه پست باشد یا مرتبه رفیع.
33. «المغلوب بالحقّ غالب.»: کسی که مغلوب با حق است، غالب و پیروز می‌باشد.
34. «إلزموا الحقّ، تلزمکم النّجاة.»: ملازم و همراه حق باشید، تا نجات و رستگاری ملازم شما باشد.
پروردگارا! گرچه حق، لفظ واحدی است، امّا مفهوم آن، به وسعت مصادیق همه هستی، گسترده بوده و آنچه از حق که بر ما به عنوان جزء ناچیزی از مصادیق آن تطبیق می‌کند، شامل اعتقاد، اقوال، افعال و اعمال ماست.
خدایا! اعتقاد ما را در ولایت و امامت ائمه علیهم السّلام و هم‌چنین اقوال ما را، نشأت گرفته از کلام وحی و آیات الهی، و نیز افعال و اعمالمان را منطبق بر اوامر و نواهی قرآن که همه آنها از مصادیق حق هستند، قرار بده.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 629

فصل نوزدهم حکمت

اشاره

کلمه حکمت، 20 بار، در 12 سوره قرآن ذکر شده که 18 بار آن، معرّف به الف و لام:
«الحکمة»، و 2 بار آن، بدون الف و لام: «حکمة» می‌باشد که ما در اینجا 12 آیه آن را از 12 سوره قرآن کریم انتخاب نموده‌ایم. روش انتخاب ما به این نحو است که از سه سوره:
بقره، آل عمران و نساء که در هریک آنها کلمه «حکمة» در بیش از یک آیه ذکر شده، تنها اولین آیه را انتخاب کرده، و در 9 سوره دیگر که در آنها کلمه «الحکمة» منحصرا یک بار و در یک آیه آنها ذکر شده، همان یک آیه را از آن سوره انتخاب می‌نماییم، و بعد به ترتیب مصحف، ابتدا آن آیات را تنظیم، و پس از آن، بنابر روش معمول خود در این تحقیق، به بررسی لغوی کلمه حکمت از کتب لغت می‌پردازیم، و سپس با استفاده از کتب تفسیر علمای شیعه و اهل تسنن، از زمان مرحوم طوسی تا زمان حاضر، به تحقیق تفسیری آن پرداخته، و بعد از آن، با استفاده از کتب تفسیر روایی شیعه و سنی از دیدگاه روایات، آیات منتخب را مورد تحقیق قرار می‌دهیم، و سرانجام هم با اتکال بر نصرت و الطاف بیکران خدای سبحان، و با استفاده از آیات قرآن، به تدبّر در آنها می‌پردازیم.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 630

1. تنظیم آیات حکمت به ترتیب مصحفی آن

1. رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. «1»
2. وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ. «2»
3. أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً. «3»
4. إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی وَ إِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ. «4»
5. ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّکَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ. «5»
6. ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً. «6»
7. وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ. «7»
8. وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَةِ إِنَّ اللَّهَ کانَ لَطِیفاً خَبِیراً. «8»
9. وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ. «9»
10. وَ لَمَّا جاءَ عِیسی بِالْبَیِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُونِ. «10»

---

(1). بقره/ 129: مدنی.
(2). آل عمران/ 48: مدنی.
(3). نساء/ 54: مدنی.
(4). مائده/ 110: مدنی.
(5). نحل/ 125: مکّی.
(6). اسراء/ 39: مکّی.
(7). لقمان/ 12: مکّی.
(8). احزاب/ 34: مدنی.
(9). ص/ 20: مکّی.
(10). زخرف/ 63: مکّی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 631

11. حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ. «1»

12. هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِى الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِى ضَلالٍ مُبِينٍ. «2»

2. در معنای حکمت

راغب در مفردات فرموده: حکمت، دریافت حق است به وسیله عقل و علم، و حکمت از جانب خدای تعالی، معرفت اشیا و ایجاد آنها در حدّ نهایی اقتضای آنهاست، و حکمت از جانب انسان، شناخت موجودات، و انجام کارهای خیر است، و این همان چیزی است که لقمان در قول خدای عزّ و جلّ، به آن توصیف شده است که: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ.» پس وقتی درباره خدای تعالی گفته شد: «هُوَ الْحَكِيمُ»،* این معنا، غیر از معنایی است که غیر او تعالی به آن توصیف می‌شود، و بر این وجه است، قوله تعالی: «أَ لَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِينَ»، و چون قرآن به آن وصف شود، آن دربردارنده حکمت است، نحو قوله تعالی: «الر تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ الْحَكِيمِ.» معنای حکیم را محکم گفته‌اند، نحو قوله: «أُحْكِمَتْ آياتُهُ»، و هر دو صحیح است که البتّه آن، محکم است و مفید برای حکم. پس در آن، دو معنا جمع است، و حکم اعم از حکمت است؛ پس هر حکمتی حکم است؛ اما هر حکمی حکمت نیست، و البتّه، حکم، داوری نمودن چیزی است بر چیزی. می‌گویند آن این‌طور هست یا این‌طور نیست. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «إن من الشعر لحکمة.»؛ یعنی قضیه صادقه است، و قال تعالی: «وَ آتَيْناهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا»، و قال صلّی اللّه علیه و آله: «الصّمت حکم و قليل فاعله»؛ یعنی حکمت، «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ»، و قال تعالی: «وَ اذْكُرْنَ ما يُتْلى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آياتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ.» گفته شده: تفسیر قرآن از آن قصد شده، و آن، چیزی است که قرآن از آن آگاهی می‌دهد، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ»؛ یعنی آنچه را خدای تعالی اراده می‌کند،

---

(1). قمر/ 5: مکّی.

(2). جمعه/ 2: مدنی.

آن را حکمت قرار می‌دهد، و آن، ترغیب و تشویق بندگان است به این‌که به قضای او راضی باشند. ابن عباس رضی اللّه عنه فی قوله تعالی: «مِنْ آياتِ اللَّهِ وَ الْحِكْمَةِ»، فرمود: آن، علم قرآن است از ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه. ابن زید گفته است: آن، علم آیات و حکم آن است، و سدی گفته است: آن، نبوّت است، و گفته‌اند: آن، فهم حقایق قرآن است، و آن، اشاره به بعضی از آن است که خاصّ اولی العزم از رسل و بالتّبع دیگر از انبیا می‌باشد، و قوله عز و جلّ: «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هادُوا»، پس بعض الحکمة یا بعض الحکم مختص پیامبران است، و

قوله عز و جلّ: «آياتٌ مُحْكَماتٌ هُنَّ أمُّ الْكِتابِ وَ أخَرُ مُتَشابِهاتٌ»، پس محكم، آن چيزهايى است كه در آن، شبهه‌اى عارض نشود، نه از حيث لفظ، و نه از حيث معنا، و متشابه بر چند نوع است كه در جاى خود، ان شاء اللّه، خواهد آمد. در حديث است كه: «ان الجنة للمحكمين.» گفته شده: آنان گروهى از نيكوكارانند كه در انتخاب اين‌كه مسلمان باشند و كشته شوند و يا اين‌كه كافر باشند و زنده بمانند، پس كشته شدن را برگزيدند، و گفته شده: از اختصاص يافتگان به حكمت‌اند. «1»

فخر الدين در مجمع البحرين فى قوله تعالى: «وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً»، فرموده: خداى تعالى، حكمت را اعطا مى‌فرمايد؛ يعنى آن علمى را كه توفيق عمل در آن باشد، و گفته‌اند: «الحكمة»؛ يعنى قرآن و فقه، و حكمت، آن علمى است كه از انسان فعل قبيح و زشت را برطرف مى‌كند، و آن، از حكمة اللجام گرفته شده، و آن، چيزى است كه با بستن به گردن حيوان، مانع از خروج او مى‌گردند، و حكمت، فهم معانى است، و حكمت ناميده شده؛ چون مانع از جهل است، و در حديث آمده است كه فى قوله تعالى: «مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ» را فرمود: آن، طاعت خداى تعالى و معرفت داشتن به امام عليه السّلام است، و قوله تعالى: «بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، را گفته‌اند: «بِالْحِكْمَةِ»؛ يعنى بالنبوّه، و قوله: «الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»؛ يعنى بالقرآن، و قوله: «وَ يُعَلِّمُهُ الْكِتابَ وَ

(1). مفردات، ص 127- 126.

الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ» را گفته‌اند؛ يعنى الفقه و المعرفة، و قوله: «فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها»، حكم بفتحين؛ يعنى حاكم و قضاوت‌كننده چيزى، پس در اين مورد، مرد يک نفر را انتخاب مى‌كند و زن نيز يک نفر را. پس آن دو حكم، بر مسأله افتراق آن دو يا اصلاح بين آنان، به توافق مى‌رسند. قوله: «وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ»؛ يعنى محكم. از ابو عبيده نقل كرده‌اند كه قوله: «أُحْكِمَتْ آياتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ»؛ يعنى احكمت بالامر و النهى. پس از آن، «فصّلت بالوعد و الوعيد»، يا احكمت عبارت آن؛ به اين است كه از احتمال و اشتباه محفوظ است. قوله: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْماً» را گفته‌اند: مراد از آن، حكم و داورى به حق بين مردم است كه آن از افضل و اكمل اعمال است. قوله: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ» را امام عليه السّلام فرمود: «الفهم و العقل»، و فلانى صاحب حكمت است، وقتى كه او براى امور، مورد يقين و اعتماد باشد، و حكمت، علم شريعت است، و در حديث است كه اولياء اللّه سخن مى‌گويند و سخن آنان، حكمت است، و مراد از آن، صلاح امور آخرت است، و مراد دنيا نيست، و آن، بهتر از معارف و علوم است. «1»

در مقدمه مرآة الانوار و مشكوة الاسرار، در معناى حكمت فرموده: حكمت، در اصل چيزى است كه بدان از جهل و قبح ممانعت بشود، و به همين جهت آن را به عدل و علم، تفسير نموده‌اند، و بعضى به معرفت افضل اشيا به وسيله افضل علوم، و امّا بر حسب روايات، به معناى ولايت، طاعت خداى تعالى، معرفت امام و تفقّه در دين آمده است. در تفسير فرات بن ابراهيم، از ابن عباس نقل است كه فى قوله تعالى: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، فرمود: «الْكِتابُ»،* قرآن است، و «الْحِكْمَةَ»، ولايت على عليه السّلام است.
در روايت على بن نظر، و در تفسير قمى، از امام صادق عليه السّلام فى قوله: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، روايت است كه آن حضرت فرمود: معرفت امام زمانش به او اعطا شده، و صدوق و غير او از امام عليه السّلام فى قوله: «مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً»، روايت نموده‌اند كه آن بزرگوار فرمود: آن، طاعت خداى تعالى و معرفت به امام عليه السّلام است، و

---

(1). مجمع البحرين، ص 468.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 634

در روايت ديگرى، از آن بزرگوار است كه فرمود: آن، معرفت و تفقّه در دين است. پس از آن فرمود: «فمن فقه منكم، فهو حكيم»؛ يعنى آن‌كس از شما كه فقيه شود، پس او حكيم است، و از امام كاظم عليه السّلام نقل است كه فرمود: «نحن حكماء اللّٰه فى ارضه»؛ يعنى ما حكيمان خداى تعالى در زمين او هستيم، و در حديثى، پيامبر صلّى اللّٰه عليه و آله فرمود: «انا مدينة الحكمة»، و در روايتى است: «انا دار الحكمة و على بابها» «1»
در فرهنگ لغات فرموده: حكم- حكما و حكومة؛ يعنى فرمان داد، فرمانروايى كرد و داورى نمود، و حكم- حكما؛ يعنى بازگشت، و حكم- حكمة؛ يعنى حكيم و دانشمند شد، و حكّمه؛ يعنى او را فرمانروا كرد، امر را به او واگذار كرد كه فيصله دهد، و حكم؛ يعنى فرمان، دانش، و جمع آن، احكام است، و حكمة؛ يعنى عدل، علم، بردبارى، نبوّت و دريافتن حقيقت هر چيزى، جمع آن، حكم است، و حكيم؛ يعنى دانشمند، خداوند حكمت، صاحب حكم و استواركار، و جمع آن، حكماء است، و حاكم؛ يعنى فرمانده و داور، و جمع آن، حكّام است، و محاكمة؛ يعنى براى مرافعه نزد حاكم رفتن، و بر هم اقامه دعوى كردن، و احكام: محكم و استوار نمودن كارى يا چيزى، و حكم؛ يعنى داورى، فرمان. حكم مصدر است و جمع آن، احكام است، و محكمة: مجلس يا جاى داورى كردن، و جمع آن، محاكم است، و تحكيم؛ يعنى حاكم گردانيدن كسى در كار يا قضيه يا مال خويش، و محكم؛ يعنى استوار، و محكمات؛ سور و آيات غير منسوخه و باقى و استوار قرآن

یا آیات واضح که مقابل متشابهات هستند، و حکمة؛ مقدم چهره، قدر و منزلت، و حکم؛ یعنی اجراکننده حکم، حاکم فاصل و کسی که طرفین او را به داوری قبول کنند، و محکّم، مفعول است؛ یعنی شخصی که به او اختیار دهند بین قتل بر کفر یا قتل و اسلام، یکی را قبول کند، و محکّم؛ یعنی پرهیزگاری که از خود انصاف گیرد، و محکّمة، خوارج هستند، و تحکّم؛ یعنی فرمان بردن و حکم کردن. «2»
و در فرهنگ عمید گفته: حکم (به ضمّ حاء و سکون کاف)؛ یعنی قضا، فرمان، امر،

---

(1). مقدمه برهان، ص 89.
(2). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 141- 140.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 635
جمع آن، احکام، و حکم (به فتح حاء و کاف)؛ یعنی داور، کسی که برای قطع و فصل مرافعه دو یا چند نفر انتخاب شود، و حکم (به کسر حاء و فتح کاف)، جمع حکمت، و حکما (به ضمّ حاء و فتح کاف)، جمع حکیم است، و حکمت (به کسر حاء)؛ یعنی عدل، علم، دانش، بردباری، فلسفه، کلام موافق حق، راستی و درستی امری، جمع آن، حکم، و حکومت (به ضمّ حاء و کاف و فتح میم)؛ یعنی حکم دادن، فرمانروایی، داوری، و حکیم (به فتح حاء و کسر کاف)؛ یعنی دانا، دانشمندان صاحب حکمت، و جمع آن، حکما است. «1»

3. حکمت در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی رحمه اللّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «2» فرموده: مراد از کتاب، بنا بر قول ابن زید و اکثر از مفسرین، قرآن است، و معنای حکمت در اینجا، سنت است، و در معنای آن، قتاده گفته است: معرفت به دین است، و انس بن مالک گفته است: آن، فقه است در تأویل، و ابن زید گفته است: آن، علم به احکامی است که علم به آن را به‌جز از قبل پیامبران علیهم السّلام، نتوان درک نمود، و گروهی گفته‌اند: آن، سخن دوّمی است، و مثل این‌که آن، وصف تنزیل باشد، به این‌که آن، کتاب است، و این‌که آن، حکمت است، و این‌که آن، آیات است، و بعضی هم گفته‌اند: حکمت چیزی است که خدای تعالی، آن را در دل قرار می‌دهد تا آن را نورانی بگرداند؛ همان گونه که چشم را نورانی نموده و چشم بدان وسیله ادراک می‌کند، و همه اینها نیکوست. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ»، «4» فرموده: در معنای «الکتاب»، دو قول است: یکی، مراد از کتاب، خطّ کتابت است، و دیگری، کتب

---

(1). فرهنگ عمید، ص 506.
(2). بقره/ 129.
(3). تبیان، ج 1، ص 467.
(4). مائده/ 110.

است. پس این معنا به طریق جنس بوده و «التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ»، فصل آن است، و «الحکمة»؛ یعنی علم به آنچه در آن کتاب‌هاست. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، «2» فرموده:
خدای تعالی پیامبرش، حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، را امر می‌کند به این‌که بنده‌های مکلفش را با حکمت دعوت نماید، و آنان را به کارهای نیکویی دعوت نماید که آن کارها، راه ورود در استحقاق مدح و پاداش نیک را بر آنان بگشاید، و «الحکمة»، عبارت است از معرفت به مراتب افعال در حسن و قبح، و صلاح و فساد، و به آن، حکمت گفته شده؛ چون مانع از فساد است و مانع می‌گردد از آنچه سزاوار نیست که آن را برگزینند، و فرق بین حکمت و عقل، در این است که عاقل پیونددهنده است به آنچه مانع از فساد است، و حکیم، عارف است به آنچه مانع از فساد است، و

حکمت، مشترک بین معرفت و عقل مستقیم است؛ زیرا هریک از آن دو، مانع از فساد بوده و عاری از آن هست، و «موعظه حسنه»، بازداشتن از قبیح می‌باشد بر وجه ترغیب در ترک آن و بی‌رغبت کردن در انجامش، و در آن، نرم کردن دل‌هاست با آنچه موجب خشوع دل گردد، و گفته‌اند: حکمت، نبوّت، و موعظه قرآن است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ»، «4» فرموده: یعنی آنچه را به تو ای محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله! یادآوری کردیم و بر تو وحی نمودیم، از جمله آن، چیزهایی است که پروردگارت از حکمت به‌سوی تو وحی نمود؛ یعنی آن، دلایلی که به معرفت حسن و قبح و فرق بین آن دو و به معرفت واجب از چیزهای غیر واجب، منجر می‌گردد، و آن، همه‌اش، مبیّن قرآن است؛ پس آن، حکمت بالغه است. «5»
فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ» «6» هم فرموده: آن، حکمتی که خدای تعالی به لقمان اعطا فرمود، آن، معرفت به توحید خدای تعالی و نفی شرک از او

---

(1). تبیان، ج 4، ص 55.
(2). نحل/ 125.
(3). تبیان، ج 6، ص 440.
(4). اسراء/ 39.
(5). تبیان، ج 6، ص 479.
(6). لقمان/ 12.

بوده، و آنچه بعد از این، تفسیر می‌کنیم، و آن، این‌که امر نموده به او تا سپاس و شکر خدای تعالی را بر نعمتی که به او عطا نموده، به جا آورد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لَمَّا جاءَ عِیسی بِالْبَیِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ»، «2» فرموده:
خدای تعالی از حال عیسی علیه السّلام به هنگامی که او را به پیامبری مبعوث نمود، خبر داده:
«وَ لَمَّا جاءَ عِیسی بِالْبَیِّناتِ»؛ یعنی با معجزات، و قتاده گفته است: یعنی با انجیل آمده است. «قالَ قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ»؛ یعنی به آنان گفت به‌سوی شما با حکمت آمده‌ام؛ یعنی با چیزی که هرکه از بندگان به آن عمل کند، نجات یابد، و هرکه با آن مخالفت کند، هلاک گردد. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «حِکْمَةٌ بالِغَةٌ»، «4» فرموده: معنای آن، نهایت راه راست، غایت در منع و غایت در زجر کفار است. «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «6» فرموده: «وَ

یُزَکِّیهِمْ»؛ یعنی آنان را از آلودگی‌های شرک پاک کرده و به‌سوی ایمان هدایت می‌کند، پس آنان را پاک و پاکیزه می‌گرداند، و البته، آنان را این‌چنین می‌گرداند به واسطه این‌که آنان را به طاعت خدای تعالی که در آن اجابت است، دعوت نماید؛ زیرا اگر آنان را دعوت کند و آنان اجابت نکنند، گفته نمی‌شد: «إنّه زکّاهم.» «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، قتاده گفته است؛ یعنی قرآن و سنت را به آنان تعلیم می‌دهد، و «الحکمة»، شامل کتاب و سنت، و هر آنچه خدای تعالی آن را اراده کند، می‌باشد. پس البته، حکمت، آن علمی است که بر اساس آن عمل می‌گردد در آنچه از امر دنیا و دین که از آن ترسیده می‌شود و یا دوست داشته می‌شود. «7»
و شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی رحمه اللّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «یَتْلُوا

---

(1). تبیان، ج 8، ص 247.
(2). زخرف/ 63.
(3). تبیان، ج 9، ص 210.
(4). قمر/ 4.
(5). تبیان، ج 9، ص 442.
(6). جمعه/ 2.
(7). تبیان، ج 10، ص 4.

عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ»، «1» فرموده: «الْکِتابُ»؛ یعنی قرآن، و ذکر «یَتْلُوا» و «یُعَلِّمُهُمُ» در آیه تکرار شمرده نمی‌شود؛ زیرا اوّلی را اختصاص به تلاوت داد تا بدانند آن معجزه بوده و بر صدق گفتار و نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دلالت می‌کند، و دوّمی را اختصاص به تعلیم داد تا آنچه را که متضمّن آن است، از توحید و ادلّه توحید، و آنچه مشتمل بر آن است از احکام شریعتش، بشناسند، و قوله: «الْحِکْمَةَ» را قتاده گفته است:
در اینجا سنت است، و مالک بن انس گفته است: معرفت به دین و فقه است در تأویل، و ابن زید گفته است: آن، علم به احکامی است که علم آن را به‌جز از قبل پیامبران نتوان درک نمود، و گفته‌اند: آن، صفت کتاب است؛ مثل این‌که توصیف کند آن را به این‌که:
آن، کتاب است و آن، آیات است، و گفته‌اند: «الْحِکْمَةَ»، چیزی است که خدای تعالی آن را در دل قرار می‌دهد تا آن را نورانی کند؛ همچنان که چشم را نورانی می‌کند. پس چشم ادراک می‌کند، و گفته‌اند: آن پندها و نصایح قرآن و حرام و حلال آن است، و همه این معانی نیکوست. «وَ یُزَکِّیهِمْ»؛ یعنی آنان را مطیع مخلص قرار می‌دهد، و ابن عباس فرموده:

«زکّاَء»، عبارت است از طاعت و اخلاص برای خدای سبحان، و ابن جریح گفته است: یعنی آنان را از شرک پاک کرده و خالص می‌گرداند. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ»، «3» فرموده:
ابن جریح گفته است: مراد از کتاب، کتابت است که خدای تعالی نه جزء از خط را به عیسی علیه السّلام اعطا نمود، و به دیگر مردم یک جزء آن را، و گفته‌اند: مراد از آن، بعض کتب به‌جز تورات و انجیل است، مثل زبور و غیر آنکه خدای تعالی آنها را بر پیامبرانش نازل نمود، و این قول ابی علی جبایی است، و این قول، سزاوارتر می‌باشد. «وَ الْحِکْمَةَ»، را ابن عباس گفته است؛ یعنی فقه و علم حلال و حرام؛ همچنان که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «اوتیت القرآن و مثلیه.»؛ یعنی به من قرآن و دو همانند آن اعطا شده که

---

(1). بقره/ 129.
(2). مجمع البیان، ج 1، ص 211.
(3). آل عمران/ 48.

گفته‌اند: مراد از آن، سنن است، و گفته‌اند: مراد از آن، جمیع آنچه از اصول دین است که به او تعلیم گردیده. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً»، «2» فرمود: در تفسیر عیاشی از ابی صباح کنانی است که ابو عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فرمود: مراد از «کتاب»، نبوّت، و مراد از حکمت، فهم و قضا است، و مراد از «ملک عظیم»، واجب الاطاعه بودن می‌باشد. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ»، «4» فرموده: «الْکِتابَ»، را گفته‌اند: کتابت؛ یعنی خط، است، و «الْحِکْمَةَ»؛ یعنی علم و شریعت، و گفته‌اند: مراد از کتاب، کتب است. پس در این صورت، «الْکِتابَ» اسم جنس بوده و فصل آن، به ذکر تورات و انجیل می‌باشد. «5»
فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» «6» هم فرموده: یعنی به دین او دعوت کن؛ زیرا آن، طریق رضای او است، «بِالْحِکْمَةِ»؛ یعنی به وسیله قرآن، و قرآن، حکمت نامیده شده؛ زیرا آن، متضمن امر به نیکی، و نهی از قبیح است، و اصل حکمت، منع است، و از آن جمله است، حکمة اللجام، و به آن، حکمت گفته شده؛ چون به منزله مانع از فساد بوده و چیزی است که اختیار نمودن آن سزاوار نباشد، و گفته‌اند:

حکمت، عبارت است از معرفت به مراتب افعال در حسن و قبح، و صلاح و فساد؛ زیرا با معرفت به اینها، منع از فساد، و استعمال صداقت و راستی در افعال و اقوال واقع می‌شود، «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»؛ یعنی انصراف دادن از قبیح است با ایجاد رغبت در ترک آن و پارسایی در انجامش، و در این معنا نرم کردن دل‌ها است؛ به‌طوری که موجب خشوع گردد، و ابن عباس فرموده: حکمت، نبوّت بوده، و «موعظه حسنه»، پندها و نصایح قرآن است. «7»

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 445.
(2). نساء/ 54.
(3). مجمع البیان، ج 3، ص 61.
(4). مائده/ 110.
(5). مجمع البیان، ج 3، ص 262.
(6). نحل/ 125.
(7). مجمع البیان، ج 6، ص 392.

نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ مِمَّا أَوْحى إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ»، «1» فرموده: یعنی آن چیزهایی از اوامر و نواهی که قبلا بیان شد، از آن چیزهایی است که پروردگار تو ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! به تو وحی نموده: «مِنَ الْحِکْمَةِ»؛ یعنی منجر به معرفت حسن و قبح و فرق بین آن دو است. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ»، «3» فرموده: یعنی به لقمان عقل و علم و عمل و بکار بردنش در امور را اعطا نمودیم، و درباره لقمان اختلاف کرده‌اند؛ ابن عباس، مجاهد، قتاده و اکثر مفسرین گفته‌اند که او حکیم بود و پیامبر نبود، و ابن عمر از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل می‌کند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: لقمان، پیامبر نبود، و لکن بنده کثیر التفکّر و حسن الیقین بود که خدا را دوست می‌داشت و خدا هم او را دوست می‌داشت، و خدای تعالی با حکمت دادن به او، بر او منّت نهاد. «4»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلى فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَةِ»، «5» فرموده: یعنی شکر خدای تعالی را به‌جا آورید که شما را در خانه‌هایی قرار داد که در آن، قرآن و سنت تلاوت می‌شود. «6»
فی قوله تعالی: «وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ» «7» هم فرموده: یعنی ملک او را با نگهبانان، لشکریان، هیبت و کثرت عدّه و عدّه تقویت نمودیم، و «الْحِکْمَةَ»؛ یعنی نبوّت، و گفته‌اند: راه درست و صواب در امور است، و گفته‌اند: آن، علم به خدای تعالی و ادیان است. «8»

نیز في قوله تعالی: «قالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ»، «9» فرموده: عطا گفته: «بِالْحِكْمَةِ»؛ یعنی به نبوّت، و گفته‌اند: یعنی به علم به توحید عدل و ادیان. «10»

---

(1). اسراء/ 39.
(2). مجمع البیان، ج 6، ص 416.
(3). لقمان/ 12.
(4). مجمع البیان، ج 7، ص 315.
(5). احزاب/ 34.
(6). مجمع البیان، ج 8، ص 357.
(7). ص/ 20.
(8). مجمع البیان، ج 8، ص 469.
(9). زخرف/ 63.
(10). مجمع البیان، ج 9، ص 54.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «حِكْمَةٌ بالِغَةٌ»، «1» فرموده: یعنی قرآن، حکمت تامّه‌ای است که غایت و نهایت را رسانده است. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ»، «3» فرموده: «الْكِتابَ»، قرآن است و «الْحِكْمَةَ» شرایع است، و گفته‌اند: حکمت کتاب، سنت و هرآنچه را که خدای تعالی اراده نموده، شامل می‌گردد. پس البتّه، حکمت، آن علمی است که براساس آن عمل می‌شود، در آنچه از امور دین و دنیا که انتخاب شود یا اجتناب گردد. «4»

ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشّاف، فی قوله تعالی:

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ»، «5» فرموده: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ»: می‌خواند بر آنان و می‌رساند به آنان آنچه را که به او وحی می‌شود از دلایل وحدانیت و صدق پیامبران تو، «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ»: قرآن را، «وَ الْحِكْمَةَ»: شریعت و بیان احکام را، «وَ يُزَكِّيهِمْ»: و آنان را از شرک و سایر پلیدی‌ها پاک می‌کند. «6»

نیز في قوله تعالی: «فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً»، «7» فرموده: «فَقَدْ آتَيْنا»، برای آنان الزام است به آنچه شناختند از اعطای خدا کتاب و حکمت را. «آلَ إِبْراهِيمَ»: آن کسانی که پیشینیان محمّد صلّی اللّه علیه و آله هستند. «8»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ»، «9» فرموده: «وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِيلَ»، مخصوص به ذکر شده‌اند از آن چیزهایی که کتاب و حکمت شامل آن می‌شده‌اند؛ زیرا مراد از آن دو،

جنس کتاب و حکمت می‌باشد، و گفته‌اند: کتاب، خط بوده و حکمت، کلام حکیمانه صواب است. «10»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، «11» فرموده:

---

(1). قمر/ 4.
(2). مجمع البیان، ج 9، ص 187.
(3). جمعه/ 2.
(4). مجمع البیان، ج 10، ص 284.
(5). بقره/ 129.
(6). کشّاف، ج 1، ص 312.
(7). نساء/ 54.
(8). کشّاف، ج 1، ص 534.
(9). مائده/ 110.
(10). کشّاف، ج 1، ص 653.
(11). نحل/ 125.

«إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ»: به‌سوی اسلام، «بِالْحِکْمَةِ»، با گفتار حکمت‌آمیز صحیح، و آن، دلیل روشنگر حق است که زایل‌کننده شبهه می‌باشد. «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، و آن، چیزی است که بر آنان مخفی نیست از این‌که تو آنان را به وسیله آن نصیحت می‌کنی و قصد چیزی را داری که منفعت آنان در آن است، و جایز است که مراد از آن، قرآن باشد؛ یعنی آنان را با کتابی که حکمت و نصیحت نیکوست، دعوت کن. «1»

و فی قوله تعالی: «ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ» «2» هم فرموده: «ذلِکَ» اشاره است به آنچه مقدّم آمده، و آن را حکمت نامید؛ چون آن، کلامی محکم است که در آن، وجهی برای راه ورود فساد نیست. «3»

فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ»، «4» فرموده: از ابن عباس رضی اللّه عنه است که لقمان، پیامبر و پادشاه نبود؛ امّا او چوپان سیاهی بود، پس خدا آزادی را روزی او کرد و به قول و وصیّتش راضی گردید، پس امر او را در قرآن قصّه نمود تا به وصیّت او تمسّک جویند، و گفته‌اند: او بین نبوّت و حکمت مختار گردید، پس او حکمت را اختیار کرد. «5»

نیز فی قوله تعالی: «وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ»، «6» فرموده: «وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ»: او را قوّت دادیم، «الْحِکْمَةَ»، زبور و علم شرایع است، و گفته‌اند: هر کلامی که موافق با حق باشد، آن، حکمت است. «7»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قالَ قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ»، «8» فرموده:

«بِالْحِکْمَةِ»؛ یعنی انجیل و شرایع. «9»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «10» فرموده: قرآن و سنت. «11»
و مولی الاجل، سید عبد اللّه، ابن محمّد رضا حسینی معروف به شبّر، در تفسیرش، فی قوله

(1). کشّاف، ج 2، ص 435.
(2). اسراء/ 29.
(3). کشّاف، ج 2، ص 450.
(4). لقمان/ 12.
(5). کشّاف، ج 3، ص 231.
(6). ص/ 20.
(7). کشّاف، ج 3، ص 365.
(8). زخرف/ 63.
(9). کشّاف، ج 3، ص 495.
(10). جمعه/ 2.
(11). کشّاف، ج 4، ص 102.

تعالی: «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ»، «1» فرموده: «الْکِتابَ»؛ یعنی قرآن، و «الْحِکْمَةَ»؛ یعنی معارف و احکام، و «یُزَکِّیهِمْ»؛ یعنی آنان را از پلیدی عقاید، اخلاق و اعمال، پاک و طاهر می‌کند. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «3» فرموده: «الْکِتابَ»؛ یعنی کتابت یا جنس کتب نازل شده، و «الْحِکْمَةَ»؛ یعنی حکمت، و تورات و انجیل را به لحاظ فضل آن دو، اختصاصا ذکر فرمود. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «5» فرموده:
«الْحِکْمَةَ»؛ یعنی نبوّت، فهم و قضا، قوله: «مُلْکاً عَظِیماً» را فرموده: آن، واجب الطّاعه بودن، یا پادشاهی یوسف، داوود و سلیمان است، پس چگونه به آل ابراهیم اقرار داشته و در آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله انکار می‌کنند و حال آنکه آنان از اسلاف آل ابراهیم علیه السّلام هستند. «6»
نیز فی قوله تعالی: «ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ»، «7» فرموده: «الْحِکْمَةِ»؛ یعنی کلام محکمی که در آن، هیچ ورودی برای فساد نیست. «8»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ»، «9» فرموده: لقمان پسر باعور، خواهرزاده یا خاله‌زاده ایّوب، است، و عمر او به زمان داوود می‌رسد، و «الْحِکْمَةَ»، شامل عقل، علم و عمل به آن می‌شود و در گفتار

بکار می‌آید. «10»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَةِ»، «11» فرموده: «مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَةِ»؛ یعنی از قرآن که جامع بین الامرین است. «12»
فی قوله تعالی: «وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ» «13» هم فرموده: «الْحِکْمَةَ»؛ یعنی

---

(1). بقره/ 129.
(2). تفسیر شبّر، ص 52.
(3). آل عمران/ 48.
(4). تفسیر شبّر، ص 134.
(5). نساء/ 54.
(6). تفسیر شبّر، ص 584.
(7). اسراء/ 39.
(8). تفسیر شبّر، ص 593.
(9). لقمان/ 12.
(10). تفسیر شبّر، ص 853.
(11). احزاب/ 34.
(12). تفسیر شبّر، ص 872.
(13). ص/ 20.

نبوّت و بکار آوردن آن در امور، «وَ فَصْلَ الْخِطابِ»؛ یعنی سخن واضح و روشنی که بدون پرده، دال بر مقصود باشد، یا حکم با اقامه دلیل و سوگند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «قالَ قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ»، «2» فرموده: «بِالْحِکْمَةِ»؛ یعنی با نبوّت و انجیل. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «حِکْمَةٌ بالِغَةٌ»، «4» فرموده: یعنی کامله‌ای که به نهایت رسیده. «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «6» فرموده: «وَ یُزَکِّیهِمْ»؛ یعنی آنان را از آلودگی کفر و گناهان پاک می‌کند. «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ»؛ یعنی قرآن، «وَ الْحِکْمَةَ»؛ یعنی ادیان و شرایع. «7»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «8» فرموده: لام در «الْکِتابَ» و «الْحِکْمَةَ»، برای جنس بوده و «الْکِتابَ»، همان وحی است که برطرف‌کننده اختلافات مردم است، و «الْحِکْمَةَ»، عبارت از معرفت سودمندی است که وابسته به اعتقاد یا عمل است. «9»

نیز فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، «10» فرموده:

چنان‌که در مفردات آمده، حکمت به دریافت حق به وسیله علم، عقل و موعظه تفسیر شده، و موعظه همچنان که خلیل بیان کرده، به یادآوری و تذکّر دادن به خیر و نیکویی به گونه‌ای که سبب رقت قلب گردد، تفسیر گشته است و از تأمّل در این معانی چنین بر می‌آید که: «بِالْحِکْمَةِ»، آن حجت و برهانی است که از آن، حق نتیجه می‌گردد؛ به‌طوری که هیچ شک، ابهام و ضعفی در آن نباشد، و موعظه، بیانی است که بدان نفس، ملایم شود و دل برای آنچه به صلاح شنونده است، نرم گردد. «11»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 932.

(2). زخرف/ 63.

(3). تفسیر شبّر، ص 1004.

(4). قمر/ 4.

(5). تفسیر شبّر، ص 1073.

(6). جمعه/ 2.

(7). تفسیر شبّر، ص 1120.

(8). آل عمران/ 48.

(9). المیزان، ج 3، ص 214.

(10). نحل/ 125.

(11). المیزان، ج 12، ص 398.

فی قوله تعالی: «ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ» «1» هم فرموده: در آیه، اطلاق «الْحِکْمَةِ»، بر احکام فرعیّه است، و ممکن است مشتمل باشد بر مصالحی که به‌طور اجمال از کلام سابق استفاده می‌شود. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ»، «3» فرموده: بنابر آنچه از موارد استعمال حکمت استفاده می‌شود، آن، معرفت علمیه سودمند بوده، و حدّ وسط و اعتدال بین جهل و جربزه است، و قوله: «ان اشکر لی» را گفته‌اند، آن به تقدیر قول است؛ یعنی: «و قلنا ان اشکر لی»، و ظاهر این است که تفسیر اعطای حکمت، بدون تقدیر قول است، و آن این است که حقیقت شکر؛ عبارت است از قرار دادن نعمت در جای خودش آن چنان‌که بر آن جایگاه سزاوار است؛ به‌گونه‌ای که اشاره به اعطای نعمت‌دهنده باشد، و وقوع چنین امری آن‌طوری که حقّ آن باشد، موقوف است بر معرفت انعام شده، شناخت نعمت که آن هست و کیفیت قرار دادن آن نعمت در جای خودش به گونه‌ای که آن انعام را حکایت کند. پس اعطای حکمت، شکر بر آن را بر می‌انگیزد، و لذا اعطای حکمت با امر

به شکر، ملازمه دارد. «4»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ»، «5» فرموده: حکمة، در اصل، بنای نوعی از حکم است، و مراد از آن، معارف حقه یقینی است که انسان را سود بخشد و او را به کمال رساند، و گفته‌اند: مراد از آن، نبوّت است، و گفته‌اند: مراد زبور و علم شرایع است، و غیر از این را هم گفته‌اند که وجهی ندارد، و «فَصْلَ الْخِطابِ»، تفکیک کلام حاصل از گفتگوی فردی با دیگری و تمییز حقّ آن از باطلش است، و منطبق می‌باشد بر قضا و داوری بین دو خصم در مورد اختلافشان. «6»
نیز فی قوله تعالی: «قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ»، «7» فرموده: «بِالْحِکْمَةِ»؛ یعنی به وسیله معارف الهیه از عقاید حقّه و اخلاق فاضله. «8»

---

(1). اسراء/ 39.
(2). المیزان، ج 13، ص 102.
(3). لقمان/ 12.
(4). المیزان، ج 16، ص 226.
(5). ص/ 20.
(6). المیزان، ج 17، ص 200.
(7). زخرف/ 63.
(8). المیزان، ج 18، ص 125.

فی قوله تعالی: «حِکْمَةٌ بالِغَةٌ» «1» هم فرموده: حکمة، کلمه حقی است که با آن منفعت حاصل می‌گردد، و بلوغ، وصول چیزی است به نهایت آن، و در اینجا کنایه‌ای است از تمام و کامل بودن شیء. پس حکمة بالغه، آن حکمت تام و کاملی است که هیچ‌گونه نقصی از حیث نفس و از حیث اثرش، در آن نیست. «2»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «3» فرموده: تزکیه از باب تفعیل، از زکات است، به معنای نموّ صالحی که ملازم خیر و برکت است. پس تزکیه برای آنان، رشد دادن ایشان است، به رشدی صالح؛ به این‌که اخلاق فاضله و اعمال صالحه را در آنان عودت دهد تا بدین وسیله در انسانیتشان کامل گردند و بدان وسیله، حال آنها در دنیا و آخرت مستقیم گردد؛ خوشبخت زندگی کنند و سعادتمند بمیرند، و «تعلیم کتاب»، بیان الفاظ آیات آن و تفسیر آنچه از آن مشکل است، می‌باشد، و در مقابل آن، «تعلیم حکمت» است، و آن، معارف حقیقیه است که قرآن دربردارنده آن است، و تعبیر قرآن گاهی به آیات، و گاهی به کتاب، دلالت بر این دارد که هریک از این عناوین، نعمتی است که باید آن را منّت داشت. «4»

استاد محقق، یعسوب الدین رستگار جویباری در تفسیر بصائر، فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ»، «5» فرموده: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، و آن، نعمت الهیه و خیر کثیری است که با آن پیامبران خدا و رسولان و اولیایش با آن آراسته می‌گردند، و خدای جلّ و علا در شأن آن و در جلالت منزلتش می‌فرماید: «فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً»، «6» و فرمود: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ ... يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْراً كَثِيراً وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ.» «7»

---

(1). قمر/ 4.
(2). المیزان، ج 19، ص 63.
(3). جمعه/ 2.
(4). المیزان، ج 19، ص 306.
(5). لقمان/ 12.
(6). نساء/ 54.
(7). بقره/ 231 و 269.

نیز فی قوله: «أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ» هم فرموده: گفتیم به او، بر آنچه از حکمت که خدای تعالی به تو اعطا نموده، شکر او را به جای آور. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ آتَيْناهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ»، «2» فرموده: آیه کریمه دلالت بر این دارد که حکمت از مواهب خدای تعالی است که تنها به وسیله تلاش و کوشش حاصل نگردد، بلکه حصول آن، به واسطه مشیّت ربانیّه باشد و لا غیر، و به همین جهت یادآوری فرمود که آن از فضل خدای تعالی است فی قوله جلّ و علا: «ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»، بعد از قوله تعالی: «وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ.» «3» بنابراین، حکمتی که از آن گاهی به قرآن، و گاهی به نور در قرآن کریم، و به عقل بسیط نزد حکما، تعبیر می‌شود، آن از فضل خدای جلّ و علا و کمال ذات اوست که آن را به هرکه از خواصّ بندگان و محبوبینش اختیار نماید و برگزیند، اعطا کند. «4»

همین‌طور فی قوله تعالی: «حِكْمَةٌ بالِغَةٌ»، «5» فرموده: آنچه از اخبار بر آنان آمده، حکمت بالغه است در هدایت و راهنمایی به طریق حق برای کسانی که تعقّل می‌کنند، و آن به این جهت است که حکمت بالغه عبارت است از حکمت تامّه کامله‌ای که از حیث نفس و از حیث اثرش، هیچ نقصی در آن نیست. «6»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ»، «7» زیر عنوان: «هدف بعثت

پیامبران» فرموده:
در آیات فوق پس از آنکه ابراهیم و اسماعیل تقاضای ظهور پیامبر اسلام را می‌کنند، سه هدف برای بعثت او بیان می‌دارند:
نخست، تلاوت آیات خدا بر مردم، این جمله، اشاره به بیدار ساختن اندیشه‌ها در پرتو آیات گیرا، جذاب و کوبنده‌ای است که از مجرای وحی بر قلب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل

---

(1). بصائر، ج 31، ص 139- 138.
(2). ص/ 20.
(3). جمعه/ 2 و 4.
(4). بصائر، ج 36، ص 996- 995.
(5). قمر/ 4.
(6). بصائر، ج 42، ص 359.
(7). بقره/ 129.

می‌شود و او به وسیله آن، ارواح خفته را بیدار می‌کند. «یتلوا» از ماده «تلاوت»، در لغت، به معنای پی‌درپی آوردن چیزی است، و هنگامی که عباراتی را پشت سرهم و روی نظام صحیحی بخوانند، عرب از آن، تعبیر به تلاوت می‌کند. بنابراین، تلاوت منظم و پی‌درپی، مقدمه‌ای است برای بیداری و ایجاد آمادگی برای تعلیم و تربیت.
سپس تعلیم کتاب و حکمت را هدف دوّم می‌شمرد؛ چرا که تا آگاهی حاصل نشود، تربیت که مرحله سوّم است صورت نمی‌گیرد. تفاوت «کتاب» و حکمت ممکن است در این جهت باشد که «کتاب» اشاره به کتب آسمانی است، و امّا حکمت، علوم و دانش‌ها، و اسرار، علل و نتایج احکام است که از طرف پیامبر تعلیم می‌شود. بعد آخرین هدف را که مسأله «تزکیه» است، بیان می‌دارد. «تزکیه» در لغت هم به معنای نموّ دادن، و هم به معنای پاک‌سازی آمده است، و به این ترتیب، تکامل وجود انسان در جنبه‌های «علمی» و «عملی»، به عنوان هدف نهایی بعثت پیامبر معرفی شده است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ»، «2» فرموده: در آیه فوق، خداوند اشاره به مأموریت حضرت مسیح کرده و نخست می‌فرماید: خدا او را کتاب و دانش آموخت: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، و بعد اشاره به مصداق این کتاب و حکمت نموده، می‌گوید: تورات و انجیل را به او آموختیم: «وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ». سپس اشاره به مأموریت او برای هدایت جمعیت منحرف بنی اسرائیل که در آن زمان گرفتار اِنواع خرافات، آلودگی‌ها و اختلافات شده بودند، کرده و می‌گوید:

«وَ رَسُولًا إِلی بَنِی إِسْرائِیلَ». «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، «4» زیر عنوان: «ده دستور مهم اخلاقی در مقابله با مخالفان» تفسیر فرموده:
1. نخست می‌گوید: به وسیله حکمت به‌سوی راه پروردگارت دعوت کن: «ادْعُ إِلی

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 457.
(2). آل عمران/ 48.
(3). تفسیر نمونه، ج 2، ص 419.
(4). نحل/ 125.

سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ.» حکمت، به معنای علم و دانش، و منطق و استدلال است، و در اصل، به معنای منع آمده، و از آنجا که علم و دانش، و منطق و استدلال، مانع از فساد و انحراف است، به آن حکمت گفته شده، و به هر حال، نخستین گام در دعوت به‌سوی حق، استفاده از منطق صحیح و استدلال حساب شده است، و به تعبیر دیگر، دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت درآوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته، نخستین گام محسوب می‌شود.
2. و به وسیله اندرزهای نیکو: «وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، و این، دومین گام در طریق دعوت به راه خدا است؛ یعنی استفاده کردن از عواطف انسان‌ها؛ چرا که موعظه و اندرز، بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می‌توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجّه ساخت، و در حقیقت، حکمت، از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می‌کند و موعظه حسنه، از «بعد عاطفی»، و مقید ساختن «موعظه»، به «حسنه»، شاید اشاره به آن است که اندرز در صورتی مؤثر می‌افتد که خالی از هرگونه خشونت، برتری‌جویی، تحقیر طرف مقابل، تحریک حسّ لجاجت او و مانند آن بوده باشد. چه بسیارند اندرزهایی که اثر معکوسی می‌گذارند، به خاطر آنکه مثلا در حضور دیگران و توأم با تحقیر انجام گرفته، و یا از آن، استشمام برتری‌جویی گوینده شده است؛ بنابراین، موعظه، هنگامی اثر عمیق خود را می‌بخشد که «حسنه» باشد و به صورت زیبایی پیاده شود. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ»، «2» این‌چنین تفسیر فرموده: اینها از امور حکمت‌آمیزی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده است، و تعبیر به حکمت، اشاره به این است که این احکام آسمانی در عین این‌که از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد، با ترازوی عقل نیز کاملا قابل سنجش و قابل درک است. چه کسی می‌تواند زشتی

شرک، یا قتل نفس، یا آزار پدر و مادر و هم‌چنین قبح زنا، کبر و غرور،

(1). تفسیر نمونه، ج 11، ص 456- 455.
(2). اسراء/ 39.

ظلم به یتیمان، عواقب شوم پیمان‌شکنی و مانند آن را انکار کند، و به تعبیر دیگر، این احکام، هم از طریق حکمت عقلی اثبات شده است، و هم از طریق وحی الهی، و اصول همه احکام الهی چنین است، هرچند جزئیات آن را در بسیاری از اوقات با چراغ کم فروغ عقل نمی‌توان تشخیص داد، و تنها در پرتو نورافکن نیرومند وحی باید درک کرد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، «2» درباره حکمت، چنین تفسیر فرموده: در این‌که حکمت چیست؟ باید گفت: برای حکمت معانی فراوانی ذکر کرده‌اند، مانند: «شناخت اسرار جهان هستی»، «آگاهی از حقایق قرآن»، «رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل»، «معرفت و شناسایی خداوند»، امّا همه این معانی را می‌توان یکجا جمع کرده و در تفسیر حکمت چنین گفت: حکمتی که قرآن از آن سخن می‌گوید و خداوند به لقمان عطا فرموده بود، «مجموعه‌ای از معرفت و علم و اخلاق پاک و تقوا و نور هدایت» بوده است. در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه السّلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه برای هشام بن حکم فرموده: مراد از حکمت، فهم و عقل است، و در حدیث دیگری از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «اوتی معرفة امام زمانه.»: حکمت این است که لقمان نسبت به امام و رهبر الهی عصر خود، آگاهی داشت. روشن است هر یک از اینها یکی از شاخه‌های مفهوم وسیع حکمت محسوب می‌شود و با هم منافاتی ندارند.
و در بحث نکته‌ها زیر عنوان: «گوشه‌ای از حکمت لقمان» چنین فرموده:
بعضی از مفسران در اینجا به تناسب اندرزهای لقمان که در آیات این سوره منعکس است، قسمت‌هایی از سخنان حکمت‌آمیز این مرد الهی را بازگو کرده‌اند که ما فشرده‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم:
الف- لقمان به فرزندش چنین می‌گفت: «یا بنی! ان الدنیا بحر عمیق، و قد هلک فیها عالم کثیر؛ فاجعل سفینتک فیها الایمان باللّه، و اجعل شراعها التوکّل علی اللّه، و اجعل زادک فیها تقوی

(1). تفسیر نمونه، ج 12، ص 125.
(2). لقمان/ 12.

اللّه؛ فان نجوت، فبرحمة اللّه، و ان هلکت، فبذنوبک.»: پسرم! دنیا دریای

ژرف و عمیقی است که خلق بسیاری در آن غرق شده‌اند؛ تو کشتی خود را در این دریا، ایمان به خدا قرار داده، بادبان آن را توکّل بر خدا، زاد و توشه‌ات را در آن، تقوای الهی؛ اگر از این دریا رهایی یابی، به برکت رحمت خدا است، و اگر هلاک شوی، به خاطر گناهان تو است.
همین مطلب در کتاب کافی، ضمن سخنان امام کاظم علیه السّلام به هشام بن حکم، به صورت کامل‌تری از لقمان حکیم نقل شده است: «یا بنی! ان الدنیا بحر عمیق، قد غرق فیها عالم کثیر، فلتکن سفینتک فیها تقوی اللّه و حشوها الایمان، و شراعها التوکّل، و قیمها العقل، و دلیلها العلم، و سکانها الصبر.»: پسرم! دنیا دریای عمیقی است که گروه بسیاری در آن غرق شدند؛ کشتی تو در این دریا باید تقوای الهی باشد، و زاد و توشه‌ات، ایمان، و بادبان این کشتی، توکّل، و ناخدای آن، عقل، و راهنمای آن، علم، و سکّان آن، صبر است.
ب- در گفتار دیگری به فرزندش، در آداب مسافرت چنین می‌گوید:
پسرم! هنگامی که مسافرت می‌کنی، اسلحه، لباس، خیمه، وسیله نوشیدن آب، وسایل دوختن، و داروهای ضروری را که هم خود و هم همراهانت از آن استفاده می‌توانید بکنید، بردار؛ با همسفران در همه چیز، جز در معصیت الهی، همراهی کن.
پسرم! هنگامی که با جمعی مسافرت کردی، در کارهایت با آنها مشورت کن، در صورت آنها تبسّم نما؛ در مورد زاد و توشه‌ای که داری، سخاوتمند باش، و هنگامی که تو را صدا زنند، پاسخ گو، و اگر از تو کمک بخواهند، آنها را یاری کن؛ تا می‌توانی، سکوت اختیار کن؛ نماز بخوان؛ در مرکب و آب و غذا که داری، سخاوتمند باش؛ اگر از تو گواهی بطلبند، گواهی ده؛ اگر از تو مشورتی بخواهند، برای به دست آوردن نظر صایب، کوشش کن، و بدون اندیشه و تأمّل کافی، پاسخ مگو، و تمام نیروی تفکّرت را برای جواب مشورت، بکار گیر که هرکس در پاسخ مشورت، خالص‌ترین نظر خود را اظهار نکند، خداوند نعمت تشخیص و اندیشه را از او می‌گیرد؛ هنگامی که ببینی همراهان تو راه می‌روند و تلاش می‌کنند، با آنها به تلاش برخیز. دستور کسی را که از تو
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 652
بزرگ‌تر است، بشنو؛ اگر از تو تقاضای مشروعی دارند، همیشه جواب مثبت بده و هرگز «نه» نگوی؛ زیرا گفتن نه، نشانه عجز و ناتوانی، و سبب ملامت است، و هرگز نماز را از اوّل وقت تأخیر نینداز و این دین خود را فورا ادا کن؛ با جماعت نماز بگزار، هر چند در سخت‌ترین حالات باشی؛ اگر می‌توانی، از هر غذایی که می‌خواهی بخوری، قبلا مقداری از آن را در راه خدا انفاق کن؛ کتاب الهی تلاوت کن، و ذکر خدا را فراموش منما.
ج- این داستان نیز از لقمان معروف است: در آن هنگام که به صورت

برده‌ای برای آقایش کار می‌کرد، روزی به او گفت: گوسفندی برای من ذبح کن و دو عضو که بهترین اعضای آن است، برای من بیاور، و او گوسفندی را ذبح کرد و زبان و دل آن را برای وی آورد. چند روز دیگر، همین دستور را به او داد، منتها گفت: دو عضو که بدترین اعضای آن است، برای من بیاور. لقمان بار دیگر، گوسفندی را ذبح کرد و همان زبان و دل را برای او آورد. او تعجّب کرد و از این ماجرا سؤال کرد. لقمان در پاسخ گفت: قلب و زبان، اگر پاک باشند، از هر چیز بهترند، و اگر ناپاک شوند، از همه چیز، خبیث‌تر و بدترند.
این گفتار را با حدیثی از امام صادق علیه السّلام پایان می‌دهیم. فرمود: به خدا سوگند، حکمتی که به لقمان از سوی پروردگار عنایت شده بود، به خاطر نسبت، مال، جمال، و جسم او نبود، بلکه او مردی بود که در انجام فرمان خدا، قوی و نیرومند بود؛ از گناه و شبهات اجتناب می‌کرد؛ ساکت و خاموش بود؛ با دقت می‌نگریست؛ بسیار فکر می‌کرد؛ تیزبین بود، و هرگز در (آغاز) روز نخوابید، و در مجالس (به رسم مستکبران)، تکیه نمی‌کرد، و رعایت آداب را کاملا می‌نمود؛ آب دهن نمی‌افکند؛ با چیزی بازی نمی‌کرد، و هرگز در حال نامناسبی دیده نمی‌شد؛ و هیچ‌گاه دو نفر را در حال نزاع ندید، مگر این‌که آنها را باهم صلح داد، و اگر سخن خوبی از کسی می‌شنید، حتما مأخذ آن سخن را و تفسیر آن را سؤال می‌کرد؛ با فقیهان و عالمان بسیار نشست و برخاست داشت ... به سراغ علومی می‌رفت که بتواند به وسیله آن بر هوای نفس چیره شود؛ نفس
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 653
خود را با نیروی فکر و اندیشه و عبرت مداوا می‌نمود، و تنها سراغ کاری می‌رفت که به سود (دین یا دنیای) او بود؛ در اموری که به او ارتباط نداشت، هرگز دخالت نمی‌کرد، و از این‌رو، خداوند حکمت را به او ارزانی داشت. «1»
فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَةِ» «2» هم فرموده: در این‌که میان «آیاتِ اللَّهِ» و حکمت چه فرقی است؟ بعضی از مفسران گفته‌اند: هر دو اشاره به قرآن است، منتها تعبیر به «آیاتِ»، جنبه اعجاز آن را بیان می‌کند، و تعبیر به حکمت، محتوای عمیق و دانشی را که در آن نهفته است، بازمی‌گوید. بعضی دیگر گفته‌اند: آیات اللّه، اشاره به آیات قرآن است، و حکمت، اشاره به سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اندرزهای حکیمانه او. گرچه هر دو تفسیر، مناسب مقام و الفاظ آیه است، امّا تفسیر اوّل، نزدیک‌تر به نظر می‌رسد؛ چرا که تعبیر به تلاوت، با آیات الهی مناسب‌تر است. به علاوه، در آیات متعددی از قرآن، تعبیر «نزول» در مورد آیات و حکمت، هر دو، آمده است، مانند: آیه 231 بقره: «وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ». شبیه همین تعبیر در آیه

113 سوره نساء نیز آمده است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ»، «4» فرموده: و به او؛ یعنی داوود نبی علیه السّلام، حکمت و علم و دانش دادیم: «وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ»؛ همان حکمتی که قرآن درباره آن می‌گوید: «وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً.»: هرکس حکمت به او اعطا شده، خیر فراوان نصیب او شده است.
حکمت، گاه جنبه علمی دارد، که از آن، تعبیر به «معارف عالیه» می‌شود، و گاه جنبه عملی، که از آن، تعبیر به «اخلاق و عمل صالح» می‌گردد، و داوود از همه اینها بهره وافر داشت. آخرین نعمت بزرگ خدا بر داوود، این بود که می‌فرماید: و ما به او علم قضا و داوری صحیح و عادلانه دادیم: «وَ فَصْلَ الْخِطابِ». تعبیر از داوری، به «فصل الخطاب»،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 17، ص 37- 36 و 49- 46.
(2). احزاب/ 34.
(3). تفسیر نمونه، ج 17، ص 296.
(4). ص/ 20.

به خاطر آن است که «خطاب»، همان گفتگوهای طرفین نزاع است، و «فصل»، به معنای قطع و جدایی است، و می‌دانیم، گفتگوهای صاحبان نزاع، هنگامی قطع خواهد شد که داوری صحیح بین آنها بشود؛ لذا این تعبیر به معنای قضاوت عادلانه آمده است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لَمَّا جاءَ عِیسی بِالْبَیِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ»، «2» تفسیر فرموده: هنگامی که عیسی علیه السّلام با در دست داشتن بینات (معجزات و آیات الهی) آمد، گفت: من برای شما حکمت آورده‌ام و آمده‌ام تا بعض اموری را که در آن پیوسته اختلاف دارید، برای شما تبیین کنم. به این ترتیب، سرمایه عیسی علیه السّلام، «بینات»؛ یعنی آیات الهی و معجزات، بود که از یک سو، حقانیت او را تبیین می‌کرد، و از سوی دیگر، حقایق مربوط به مبدأ و معاد و نیازهای زندگی بشر را.
در این عبارت، حضرت مسیح علیه السّلام محتوای دعوت خود را حکمت توصیف می‌کند، و می‌دانیم، ریشه اصلی حکمت، به معنای «جلوگیری کردن از چیزی به منظور اصلاح آن» است، و سپس به تمام عقاید حق و برنامه‌های صحیح زندگی که انسان را از هرگونه انحراف در ایمان و عمل باز می‌دارد و به تهذیب نفس و اخلاق او می‌پردازد، اطلاق شده است، و به این ترتیب، حکمت، در اینجا معنای وسیعی دارد که هم حکمت علمی را می‌گیرد، و هم حکمت عملی را. این حکمت، علاوه بر اینها هدف دیگری نیز

به دنبال دارد، و آن، برطرف ساختن اختلافاتی است که وجود آنها نظام جامعه را به هم می‌ریزد، و مردم را سرگردان و بیچاره می‌کند، و لذا حضرت مسیح علیه السّلام در متن سخنانش روی این مسأله تکیه می‌نماید. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ»، «4» فرموده: این آیات، حکمت بالغه الهی است، و اندرزهایی است عمیق و رسا، امّا این اندرزها، برای این افراد لجوج مفید نیست، و به حال آنها سودی ندارند. «5»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 19، ص 240.

(2). زخرف/ 63.

(3). تفسیر نمونه، ج 21، ص 103.

(4). قمر/ 4.

(5). تفسیر نمونه، ج 23، ص 21.

نیز فی قوله تعالی: «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَةَ»، «1» فرموده:

فرق میان «کتاب» و «حکمت» ممکن است این باشد که اوّلی اشاره به قرآن، و دوّمی به سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تعلیمات اوست که «سنت» نام دارد، و نیز ممکن است «کتاب» اشاره به اصل دستورات اسلام باشد و حکمت اشاره به فلسفه و اسرار آن. این نکته نیز قابل توجّه است که حکمت در اصل به معنای منع کردن به قصد اصلاح است، و لجام مرکب را از این جهت حکمت گویند که او را منع و مهار کرده و در مسیر صحیح قرار می‌دهد؛ بنابراین، مفهوم آن، دلایل عقلی است، و اینجا روشن می‌شود که ذکر کتاب و حکمت پشت سر یکدیگر، می‌تواند اشاره به دو سرچشمه بزرگ شناخت؛ یعنی «وحی» و «عقل»، بوده باشد، یا به تعبیر دیگر، احکام آسمانی و تعلیمات اسلام در عین این‌که از وحی الهی سرچشمه می‌گیرد، با ترازوی عقل قابل سنجش و درک می‌باشد (منظور کلیات احکام است) «2».

علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین، و سید هاشم بحرانی رحمه اللّه در تفسیر برهان، و علامه شیخ جلال الدین سیوطی در تفسیر درّ المنثور فی قوله تعالی: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»، «3» روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. در تفسیر علی ابن ابراهیم فی قوله: «وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ»، گفته شده: البتّه، مقصود از آن، فرزند اسماعیل علیه السّلام است، و به همین جهت، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرموده: «انا دعوة ابی، ابراهیم.» «4»

2. عبد بن حمید و ابن جریر از قتاده درباره قوله: «وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»،* اخراج نمودند که او گفت: «الحکمة، السنة.» گفت: «ففعل ذلک بهم، فبعث فیهم رسولا منهم؛ یعرفون اسمه و نسبه؛ یخرجهم من الظلمات الی النور، و یهدیهم الی صراط مستقیم.» «5»

---

(1). جمعه/ 2.

(2). تفسیر نمونه، ج 24، ص 108- 107.

(3). بقره/ 129.

(4). نور الثقلین، ج 1، ص 130، حدیث 381.

(5). درّ المنثور، ج 1، ص 139.

نیز فی قوله تعالی: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً»، «1» روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. محمّد بن یحیی با اسنادش تا حسین بن مختار و از بعض اصحابنا، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فی قوله اللّه عز و جلّ: «وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً»، نقل کند که آن بزرگوار فرمود: «الطاعة المفروضه.»؛ یعنی آنان واجب الاطاعه می‌باشند. «2»

2. احمد بن محمّد با اسنادش تا ابی صباح کنانی، و او گوید، ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «نحن قوم فرض اللّه طاعتنا؛ لنا الانفال و لنا صفو المال، و نحن الراسخون فی العلم، و نحن المحسودون الذین قال اللّه:" أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ".»؛ یعنی ما قومی هستیم که خدای تعالی اطاعتمان را واجب نمود؛ انفال برای ما است و مال خالص و بی‌آلایش برای ما است، و ما هستیم راسخان در علم، و ما هستیم آن کسانی که مورد حسادت واقع شده‌اند، کسانی که خداوند متعال

درباره آنان فرمود: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللّهُ مِنْ فَضْلِهِ.» «3»
3. از عدّه‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمّد با اسنادش تا محمّد بن فضیل، از ابو الحسن علیه السّلام فی قوله اللّه تبارک و تعالی: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» نقل است که آن حضرت فرمود: «نحن المحسودون.»؛ یعنی ما هستیم آن کسانی که مورد حسادت واقع شده‌ایم. «4»
4. محمّد بن یحیی با اسنادش تا حمران بن اعین، و او گوید که به ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، گفتم: قول اللّه عز و جلّ: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ.»، پس آن بزرگوار فرمود:
«النبوّة.» گفتم: «و الحکمة»، آن بزرگوار فرمود: «الفهم و القضاء.» گفتم: «وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً.» آن بزرگوار فرمود: «الطاعة.» «5»

---

(1). نساء/ 54.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 490، حدیث 300- برهان، ص 232.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 491، حدیث 301- برهان، ص 232.
(4). نور الثقلین، ج 1، ص 491، حدیث 302- برهان، ص 232.
(5). نور الثقلین، ج 1، ص 491، حدیث 303- برهان، ص 232.

5. حسین بن محمّد با اسنادش تا ابی صباح، و او گوید که ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، سؤال نمودم. پس آن بزرگوار فرمود: «یا ابا الصباح! نحن، و اللّه، الناس المحسودون.»؛ یعنی ای ابا صباح! به خدا سوگند! ما هستیم آن مردمی که مورد حسادت واقع شده‌ایم. «1»
6. علی بن ابراهیم با اسنادش تا ابی جعفر أحول، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل کند که به آن بزرگوار گفتم: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ.» آن بزرگوار فرمود: «النبوة.» گفتم: «وَ الْحِکْمَةَ» آن بزرگوار فرمود: «الفهم و القضاء.» گفتم: «وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً.» آن بزرگوار فرمود: «الطاعة المفروضه.» «2»
7. ابن جریر و ابن ابی حاتم، از طریق عوفی، از ابن عباس اخراج نمودند که او گفت: «قال اهل الکتاب: زعم محمّد انه اوتی ما اوتی فی تواضع، و له تسع نسوة و لیس همه الا النکاح، فای ملک افضل من هذا؟ فانزل اللّه هذا الایة:" أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ (الی قوله:) مُلْکاً عَظِیماً"؛ یعنی ملک سلیمان.»؛ یعنی اهل کتاب گفتند: محمّد را گمان بر این است که همه آنچه در تواضع داده شده، به او داده شده، و این در حالی است که برای او نه زن است و همّ او چیزی جز نکاح نیست، و چه پادشاهی ای برتر از این؟

پس خدا این آیه را نازل فرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ (الی قوله:) مُلْكاً عَظِيماً.»؛ یعنی ملک سلیمان. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَيْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِكْمَةِ»، «4» روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. علی بن ابراهیم فرموده: «مِنَ الْحِكْمَةِ»؛ یعنی قرآن و آنچه از اخبار که در آن است. «5»
2. ابن جریر، از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمود که او گفت: «ان التوراة فی خمس عشرة آیة من بنی اسرائیل.»، پس از آن «لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ»،* را تلاوت نمود. «6»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 491، حدیث 304.
(2). برهان، ص 232.
(3). درّ المنثور، ج 2، ص 173.
(4). اسراء/ 39.
(5). برهان، ص 606.
(6). درّ المنثور، ج 4، ص 182.

نیز فی قوله تعالی «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، «1» روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. در کتاب اصول کافی با اسنادش تا هشام بن حکم، و او گوید که ابو الحسن، امام موسی بن جعفر علیه السّلام، به من فرمود: «یا هشام! ان اللّه قال:" وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ"، قال: «الفهم و العقل.»؛ یعنی ای هشام! البته، خدای تعالی فرمود: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، فرموده: فهم و عقل را. «2»
2. در تفسیر علی ابن ابراهیم با اسنادش تا علی بن نضر، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل کند که گفتم: فدایت گردم، درباره قوله: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، چه می‌فرمایی؟
آن بزرگوار فرمود: «اوتی معرفه امام زمانه.»؛ یعنی به او معرفت و شناخت امام زمانش اعطا گردید. «3»
3. عبد اللّه در زوائدش، از عبد الوهاب بن بخت ملکی اخراج نمود که او گفت: «قال لقمان علیه السّلام لابنه: یا بنی! جالس العلماء و زاحمهم برکبتیک؛ فان اللّه لیحیی القلوب المیتة بنور الحکمه؛ کما یحیی الارض المیتة بوابل السماء.»؛ یعنی لقمان علیه السّلام به فرزندش گفت: ای فرزند عزیزم! با دانشمندان همنشینی کن و با دو زانو نشستن در محضرشان، به آنها زحمت بده؛ البته، خدا محققا دل‌های مرده را به نور

حکمت زنده می‌کند؛ همچنان که زمین مرده را با بارانی که از آسمان فرو می‌آورد، زنده می‌گرداند. «4»

5. تدبّر در آیات حکمت

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «5»
در یک بررسی اجمالی از آیات دوازده‌گانه حکمت ملاحظه می‌کنیم:
اولا: حکمت، از جمله خواسته‌ها و دعاهای حضرت ابراهیم علیه السّلام است که از

---

(1). لقمان/ 12.
(2). نور الثقلین، ج 4، ص 195، حدیث 17- برهان، ص 818.
(3). نور الثقلین، ج 4، ص 196، حدیث 18.
(4). درّ المنثور، ج 5، ص 165.
(5). ص/ 29.

پروردگارش درخواست می‌کند تا آن را به ذریّه‌اش اعطا فرماید: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «1»
ثانیا: مصادیق استجابت این دعا را در اعطای حکمت به پیامبران، از ذریّه حضرت ابراهیم علیه السّلام؛ یعنی حضرت عیسی علیه السّلام فی قوله: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «2» قوله: «وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «3» و قوله: «قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ»، «4» و حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله فی قوله: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «5» و قوله: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»، «6» و قوله: «ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ»، «7» و قوله: «وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَةِ»، «8» و قوله: «حِکْمَةٌ بالِغَةٌ»، «9» و قوله: «یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ»، «10» و حضرت داوود علیه السّلام فی قوله: «وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ»، «11» می‌نگریم، و از این دوازده مورد، تنها یک مورد به غیر نبی، یعنی به لقمان، از جانب خدای حکیم به او حکمت اعطا شده، و در اعطای این خیر کثیر، به او امر شده که شکر خدای تعالی را به جا آورد: «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ.» «12»
ثالثا: اگرچه لفظ حکمت در آیات دوازده‌گانه مذکور مشترک لفظی است؛ امّا در مفهوم و در معنا با هم تفاوت دارند. لذا ما این تفاوت در معنا و مفهوم را با استعانت از پروردگار لطیف و حکیم، زیر عنوان: «معانی و مفاهیم حکمت»، بررسی و تحقیق می‌کنیم.

---
(1). بقره/ 129.
(2). آل عمران/ 48.
(3). مائده/ 110.
(4). زخرف/ 63.
(5). مائده/ 110.
(6). نحل/ 125.
(7). اسراء/ 29.
(8). احزاب/ 34.
(9). قمر/ 4.
(10). جمعه/ 2.
(11). ص/ 20.
(12). لقمان/ 12.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 660

الف- معنا و مفهوم اوّل حکمت

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، خیر کثیری است که از جانب خدای تعالی بر پیامبران الهی نازل می‌گردد، و با آن، بعثت حاصل می‌شود، و در پرتو نورانیتش، آیات وحی تلاوت گردیده و کتاب خدای تعالی تعلیم داده می‌شود: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «1»
حکمت خیر کثیری است که خدای تعالی بر پیامبر نازل می‌کند: «یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً وَ ما یَذَّکَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ»، «2» و «وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَیْکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ.» «3»

ب- معنا و مفهوم دوّم حکمت

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، علم به خیر کثیر است؛ یعنی علم به آنچه در کتب آسمانی آمده از: حلال و حرام، معارف الهیه، علم به توحید و عدل الهی و علم به اخلاق فاضله: «وَ یُعَلِّمُهُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ»، «4» «وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ.» «5»

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، اعطای فضل و رحمت الهی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و آل او علیهم السّلام است که سبب حصول فهم حقایق امور و قضا در آنان شده، و اعطای این فضل و رحمت به آنها، مورد حسادت دشمنان است: «أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً.» «6»
خدای تعالی هرکه را بخواهد، به او حکمت اعطا می‌کند، و به هرکه حکمت اعطا

---

(1). بقره/ 29.
(2). بقره/ 269.
(3). نساء/ 113.
(4). آل عمران/ 48.
(5). مائده/ 110.
(6). نساء/ 54.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 661
کند، خیر کثیری را به او اعطا نموده است: «یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً.» «1»
اعطای فضل و رحمت خدای تعالی باید شادمانی و فرح آورد (نه این‌که حسادت را برانگیزد): «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ.» «2»
در روایت حمران بن اعین و ابی جعفر أحول از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، می‌خوانیم که در تفسیر قوله تعالی: «فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ»، آن بزرگوار فرمود: «النبوّه»، و در تفسیر قوله تعالی: «وَ الْحِکْمَةَ»، هم آن بزرگوار فرمود: «الفهم و القضاء.» «3»

د- معنا و مفهوم چهارم حکمت

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، معرفت به مراتب افعال در حسن و قبح، و در فساد و صلاح است که طریق حصول و دست‌یابی به آن، قرآن کریم است. بنابراین، قرآن کریم، یکی از معانی و مفاهیم حکمت است: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ.»؛ یعنی به وسیله قرآن به راه پروردگارت دعوت کن؛ راه پروردگار، همان دینی است که مورد رضای او است و دعوت به دین مورد رضای او، به وسیله قرآن حاصل می‌شود، و این قرآن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وحی شده تا مردم را به وسیله آن، انذار کند، و البتّه، این قرآن، آن کسی را که راست‌تر و ثابت‌قدم‌تر باشد، هدایت می‌کند: «وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ»، «4» و «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ.» «5»

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، معرفت به معارف قرآن که مشتمل بر مناهی است، می‌باشد. این مناهی نزد پروردگار، کریه بوده و عمل به آنها، سیئه محسوب می‌شود:
«ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ.» «6»

---

(1). بقره/ 269.
(2). یونس/ 58.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 491، حدیث 303- برهان، ص 232.
(4). انعام/ 19.
(5). اسراء/ 9.
(6). اسراء/ 39.

در آیات قبل از آیه فوق (آیات 31 تا 37 سوره اسراء به‌جز یک آیه) که بیان مناهی الهی است، و بعد از آنها، در آیه 38 که به سیئه بودن آن مناهی و به کراهتشان نزد پروردگار تصریح دارد، دلالت بر این معنا و مفهوم هست، و «ذلِکَ» در آیه مورد تدبّر، اشاره به آن مناهی است: «وَ لا تَقْتُلُوا أَوْلادَکُمْ خَشْیَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَ إِیَّاکُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ کانَ خِطْأً کَبِیراً. وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنی إِنَّهُ کانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِیلًا. وَ لا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً. فَلا یُسْرِفْ فِی الْقَتْلِ إِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً. وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا. وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِیمِ ذلِکَ خَیْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِیلًا. وَ لا تَقْفُ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ کُلُّ أُولئِکَ کانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا. وَ لا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّکَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَنْ تَبْلُغَ الْجِبالَ طُولًا. کُلُّ ذلِکَ کانَ سَیِّئُهُ عِنْدَ رَبِّکَ مَکْرُوهاً. ذلِکَ مِمَّا أَوْحی إِلَیْکَ رَبُّکَ مِنَ الْحِکْمَةِ وَ لا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ فَتُلْقی فِی جَهَنَّمَ مَلُوماً مَدْحُوراً.» «1»

و- معنا و مفهوم ششم حکمت

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، برخورداری از عقل و علم است، به‌طوری که کاربرد آن در معرفت به توحید خدای تعالی، معرفت به امام زمان و شکر و سپاس منعم بر اعطای این نعم باشد: «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ.» «2»

1. در روی زمین، باغ‌هایی از انگور، درختان خرما، و انواع درختانی که اصل آنها از یک درخت است، و یا از یک درخت نیست، می‌روید، اما میوه آنها برخی بر برخی دیگر در خوردن فضیلت دارد؛ اگرچه همه آنها با یک آب آبیاری شده، و این نباتات برای اهل عقل و اندیشه، آیات و نشانه‌هایی از توحید خدای متعال است: «وَ فِی

---

(1). اسراء/ 31- 39.

(2). لقمان/ 12.

الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخِیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الْأُکُلِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.» «1»

2. این‌که شب و روز، خورشید، ماه، ستارگان که به امر خدای متعال برای شما انسان‌ها مسخّر شده‌اند، برای اهل عقل و اندیشه، نشانه‌هایی است از توحید خدای متعال: «وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.» «2»

3. این‌که از میوه خرما و انگور، شیره گرفته و روزی نیکویی را از آن تأمین می‌کنند، برای اهل عقل و اندیشه، نشانه‌ای از توحید خدای متعال است: «وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخِیلِ وَ الْأَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَراً وَ رِزْقاً حَسَناً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.» «3»

4. این اختلاف شب و روز، و این نزول باران که به وسیله آن، زمین بعد از مردنش با روییدن نباتات در آن، زنده می‌شود، و این وزش بادها (که منافع حیاتی دارد)، همه، برای اهل عقل و اندیشه، آیات و نشانه‌هایی از توحید خدای تعالی است: «وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْیا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِیفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ.» «4»

دوّم: روایات

1. در اصول کافی به روایت هشام بن حکم می‌خوانیم که حضرت امام ابو الحسن، موسی بن جعفر علیه السّلام در تفسیر: «الْحِكْمَةَ» فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، خطاب به هشام فرموده: «الفهم و العقل.»؛ یعنی آن، فهم و عقل است. «5»

2. در تفسیر علی بن ابراهیم می‌خوانیم که علی بن نضر از حضرت ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، در تفسیر: «الْحِكْمَةَ» فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ»، نقل می‌کند

---

(1). رعد/ 4.
(2). نحل/ 12.
(3). نحل/ 67.
(4). جاثیه/ 5.
(5). نور الثقلین، ج 4، ص 195، حدیث 17- برهان، ص 818.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 664

که آن بزرگوار، در پاسخ به سؤال او فرمود: «اوتی معرفة امام زمانه.»؛ یعنی به او معرفت امام زمانش اعطا گردیده. «1»

ز- معنا و مفهوم هفتم حکمت

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، سنت و علم به آن چیزهایی است که عمل به آنها مورد اراده و محبوبیت خدای تعالی است: «وَ اذْکُرْنَ ما یُتْلی فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیاتِ اللَّهِ وَ الْحِکْمَةِ إِنَّ اللَّهَ کانَ لَطِیفاً خَبِیراً.» «2»؛ یعنی با دعا و تضرّع به‌سوی خدای تعالی و با تفکّر در آیات خدای متعال، از قرآن منزل که در خانه‌های شما، قرائت می‌شود، و در آنچه سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و عمل به محتوای قرآن است، (خدای تعالی را با صفاتش) متذکّر باشید. البته، خدای تعالی (در تدبیر خلقش و در رسانیدن منافع دینی و دنیوی به آنان)، بسیار با لطف، و بسیار (نسبت به آنچه صلاح و یا در جهت فساد آنان است)، عالم و آگاه است: قوله تعالی «أُولئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ مِنْ ذُرِّیَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنا مَعَ نُوحٍ. وَ مِنْ ذُرِّیَّةِ إِبْراهِیمَ وَ إِسْرائِیلَ وَ مِمَّنْ هَدَیْنا وَ اجْتَبَیْنا إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُ الرَّحْمنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیًّا.» «3»؛ یعنی آنان که خدای تعالی نعمتی را به آنان اعطا فرموده، از پیامبران، از فرزندان آدم، از آنان که با نوح سوار کشتی شدند، از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که آنان را هدایت نمودیم و برگزیدیم، چون آیات خدای رحمان بر آنان خوانده شود، گریه‌کنان به سجده می‌افتند.
2. قوله تعالی: «وَ إِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ وَ اذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ وَ لا تَکُنْ مِنَ الْغافِلِینَ.» «4»؛ یعنی: و چون قرآن خوانده شود، به آن گوش دهید و ساکت باشید تا مورد رحمت خدای تعالی قرار گیرید، در حال تضرّع و خوف، بدون بلند کردن صدا، در هر صبح و شام، پروردگارت را (آیات و نشانه‌هایش را)، به یادآور و در این امر از غافلان نباش.

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 196، حدیث 18.
(2). احزاب/ 34.
(3). مریم/ 58.
(4). اعراف/ 205.

ح- معنا و مفهوم هشتم حکمت

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، آن خیر کثیری است که صرفا از جانب خدای تعالی به هر بنده‌ای که او سبحانه بخواهد، اعطا می‌شود، و آن در اعطای نبوّت حاصل می‌گردد: «وَ شَدَدْنا مُلْکَهُ وَ آتَیْناهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ.» «1»؛ یعنی پایه‌های نظام حکومت او (حضرت داوود نبی علیه السّلام) را محکم کرده و به او نبوّت اعطا نمودیم (تا هم معارف عالی را دریابد و هم با اخلاق و عمل صالح باشد)؛ هم‌چنین به او ملکه قضاوت و حکم نمودن در تمییز حق از باطل، اعطا کردیم. در آیاتی از سوره‌های مبارکه بقره و جمعه می‌خوانیم که: داوود، جالوت را به قتل رسانید و خدای تعالی پادشاهی و حکمت را به او اعطا فرمود و از آنچه می‌خواست، به او آموخت. خدای تعالی به هرکه بخواهد، حکمت اعطا کند، و به هرکس حکمت اعطا کند، خیر کثیری به او اعطا شده است. آن از فضل خدای تعالی است که هرکه را بخواهد، به او اعطا می‌کند، و خدای متعال صاحب فضل عظیم است: «وَ قَتَلَ داوُدُ جالُوتَ وَ آتاهُ اللَّهُ الْمُلْکَ وَ الْحِکْمَةَ وَ عَلَّمَهُ مِمَّا یَشاءُ»، «2» «یُؤْتِی الْحِکْمَةَ مَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُؤْتَ الْحِکْمَةَ فَقَدْ أُوتِیَ خَیْراً کَثِیراً»، «3» «ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ.» «4»

ط- معنا و مفهوم نهم حکمت

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، معارف الهیه‌ای است که عمل به آن، موجب صلاح و نجات است، و مخالفت با آن، سبب فساد و هلاکت است: «وَ لَمَّا جاءَ عِیسی بِالْبَیِّناتِ قالَ قَدْ جِئْتُکُمْ بِالْحِکْمَةِ»؛ یعنی: و همین که عیسی علیه السّلام با معجزات و دلایل روشن آمد، گفت: برای شما حکمت؛ یعنی معارف الهیه‌ای، آورده‌ام که عمل به آن، موجب صلاح و نجات شما است و مخالفت با آن، سبب فساد و هلاکت شما خواهد بود، «وَ لِأُبَیِّنَ لَکُمْ بَعْضَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ»؛ یعنی: و عیسی علیه السّلام فرمود: معارف الهیه را برای شما

---

(1). ص/ 20.

(2). بقره/ 251.

(3). بقره/ 269.

(4). جمعه/ 4.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 666

آورده‌ام تا به وسیله آن، برخی از چیزهایی که در آن اختلاف دارید، برای شما تبیین کنم. «1»

آیاتی از سوره‌های بقره و مائده که در زیر بیان می‌شود، مؤیّد این معنا است:

حکمت؛ یعنی معارف الهیه، که از طریق کتب آسمانی و به وسیله پیامبران به مردم ابلاغ می‌شود، و رفع اختلاف مردم، و هدایت آنان به راه صلاح و طریق نجات، با عمل به آن معارف الهیه حاصل می‌گردد:

1. «کانَ النَّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِیِّینَ مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکِتابَ بِالْحَقِّ لِیَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ وَ مَا اخْتَلَفَ فِیهِ.» «2»؛ یعنی مردم امت واحدی بودند، پس خدای متعال، پیامبران را برانگیخت درحالی‌که آنان بشارت‌دهنده و انذارکننده بودند، و با آنان کتاب آسمانی را به حق نازل نمود تا در بین مردم، در آنچه در آن اختلاف می‌نمودند، حکم نمایند.

2. قوله تعالی: «وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ وَ لْیَحْکُمْ أَهْلُ الْإِنْجِیلِ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ.» «3»؛ یعنی: و از پی آثار آنان، عیسی، پسر مریم را فرستادیم درحالی‌که آنچه را فرارویش بود از تورات، تصدیق می‌نمود، و به او انجیل را اعطا نمودیم که در آن، هدایت و نور

بوده و تصدیق‌کننده است برای آنچه فرارویش قرار داشت، از تورات، و هدایت، پند و موعظه می‌باشد برای متقین، و اهل انجیل باید به آنچه خدای تعالی در آن نازل نمود، حکم کنند، و کسانی که به آنچه خدای تعالی نازل نموده، حکم نکرده‌اند، مسلما آنان تبهکارانند.

---

(1). زخرف/ 63.

(2). بقره/ 213.

(3). مائده/ 47- 46.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 667

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، آیات الهی است که هم از لحاظ نفس، و هم از لحاظ ظهور، هیچ عیب و نقصی در آنها نیست، و رؤیتشان توأم با تعقّل در آنها، منشأی ایجاد حکمت در بندگان است: «حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ.»؛ «1» یعنی آیات الهی، کامل و تام است، امّا انذارها آنان را سودی ندهند و بی‌نیازشان نکند.

اوّلا، از آیات الهی نباید اعراض شود؛ زیرا تکذیب‌کنندگان و آنان که پیرو هواهای نفس هستند، از آن اعراض می‌نمایند، و اگر آیتی که حکمت بالغه است، ببینند، از آن اعراض می‌کنند، و آن را سحر خوانده و تکذیب می‌نمایند و از خواهش‌های نفسانی‌شان پیروی می‌کنند: «اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ. وَ إِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَ يَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ. وَ كَذَّبُوا وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ وَ كُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ. وَ لَقَدْ جاءَهُمْ مِنَ الْأَنْباءِ ما فِيهِ مُزْدَجَرٌ. حِكْمَةٌ بالِغَةٌ فَما تُغْنِ النُّذُرُ.» «2»

و ثانیا: آیات الهی باید مورد تعقّل قرار گیرد؛ زیرا:

1. آفرینش آسمان‌ها و زمین، تفاوت شب و روز، کشتی که روی سطح دریا شناور است، بارانی که خدای متعال از آسمان نازل می‌گرداند و زمین مرده بدان زنده می‌گردد، گسترش جنبنده‌ها در زمین و وزش بادها، و ابری که بین زمین و آسمان مسخّر است، آیاتی است برای گروهی که اهل تعقّل هستند: «إِنَّ فِی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِی تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النَّاسَ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ وَ السَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، «3» «وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»، «4» «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.» «5»

---

(1). قمر/ 5.

(2). قمر/ 5- 1.

(3). بقره/ 164.

(4). جاثیه/ 5.

(5). حدید/ 17.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 668

2. این‌که شب و روز، خورشید، ماه و ستارگان به امر خدای متعال مسخّر شما شده‌اند، در آن آیاتی است برای آنها که اهل تعقّل هستند: «وَ سَخَّرَ

لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ.» «1»

ک- معنا و مفهوم یازدهم حکمت

یکی از معانی و مفاهیم حکمت، علم به نحوه انجام اعمال دینی و دنیوی است که توأم با خشیت از خدای تعالی باشد: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ.» «2»؛ یعنی او (خدای تعالی) آن کسی است که از درس نخوانده‌ها پیامبری را از آنان مبعوث گردانید تا برای‌شان آیات او را بخواند و ایشان را از آلودگی‌ها پاک نماید و قرآن و علم به انجام اعمال دین و دنیا را که سبب خشیت از خدای متعال می‌گردد، به آنان بیاموزد.

1. خشیت از خدا، ناشی از هدایت، نشانه علم علما، مایه تأثیر انذار و سبب رضایت خدای تعالی است: «فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.» «3»: اگر مؤمن هستید، پس خدای تعالی سزاوارتر است که از او خشیت داشته باشید.

2. «وَ أَهْدِیَکَ إِلی رَبِّکَ فَتَخْشی » «4»: و تو را به‌سوی پروردگارت هدایت می‌کنم تا تو خشیت پیدا کنی.

3. «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.» «5»: البته، از بین بندگان خدا، آنان که عالم هستند، از خدای متعال خشیت دارند.

4. «إِنَّما تُنْذِرُ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ»، «6» «إِنَّما تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّکْرَ وَ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ.» «7»؛ یعنی البته، تو آن کسانی را که از پروردگار رحمان در غیب و پنهان خشیت دارند، و نماز را اقامه کرده و از قرآن پیروی می‌کنند، انذار کن.

---

(1). نحل/ 12.

(2). جمعه/ 2.

(3). توبه/ 13.

(4). نازعات/ 19.

(5). فاطر/ 28.

(6). فاطر/ 18.

(7). یس/ 11.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 669

5. «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ.» «1»؛ یعنی کسانی که از پروردگار خشیت دارند، خدای تعالی از آنان راضی است، و آنان هم از او تعالی راضی هستند.

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الحکمة» سخنانی به اقتصار از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السّلام، بیان شده که در اینجا به نقل پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

1. «الحکمة روضة العقلاء و نزهة النّبلاء.»: حکمت، بوستان خردمندان، و تفریحگاه فضلا و هوشیاران است.

2. «الحکمة ضالّة کلّ مؤمن، فخذوها و لو من افواه المنافقین.»: حکمت، گمشده هر مؤمن است، پس آن را فرابگیرید، گرچه از دهان منافقین باشد.

3. «الحکمة لا تحلّ قلب المنافق الّا و هی علی ارتحال.»: حکمت، در دل منافق درنمی‌آید؛ مگر بدین نحو که درآید و از آن بیرون رود.

4. «الحکمة شجرة تنبت فی القلب و تثمر علی اللّسان.»: حکمت، درختی است که در دل می‌روید و بر زبان میوه می‌دهد.

5. «اوّل الحکمة ترک اللّذات و آخرها مقت الفانیات.»: اوّل حکمت، ترک لذت‌ها، و آخر آن، دشمن داشتن چیزهای فانی است.

6. «أفضل الحکمة معرفة الإنسان نفسه و وقوفه عند قدره.»: افزون‌ترین حکمت، شناختن آدمی است نفس خود را و توقف او است نزد قدر خود (یعنی بیش از گلیم خود پا را درازتر نکند).

7. «بالحکمة یکشف غطاء العلم.»: با حکمت پرده علم برداشته می‌شود.

8. «ثمرة الحکمة الفوز.»: میوه حکمت، پیروزی و رستگاری است.

---

(1). بینه/ 8.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 670

9. «ثمرة الحکمة التّنزّه عن الدّنیا و الوله بجنّة المأوی.»: میوه و نتیجه حکمت، منزه بودن از دنیا و شیفتگی نسبت به جنت الماوی است.

10. «جمال الحکمة الرّفق و حسن المداراة.»: زیبایی حکمت، ملایمت و نرمی کردن و به خوبی مدارا نمودن است.

11. «حدّ الحکمة الأعراض عن دار الفناء و التّولّه بدار البقاء.»: مرز حکمت، روی‌گردانی از سرای فانی دنیا و شیفتگی نسبت به سرای باقی آخرت است.

12. «خذ الحکمة ممّن اتاک بها، و انظر الی ما قال، و لا تنظر إلی من قال.»: حکمت را از هر کس که آن را به تو اعطا کند، فراگیر، و به آنچه می‌گوید، نظر کن و به کسی که می‌گوید؛ یعنی گوینده مطلب، نظر مکن.

13. «زین الحکمة الزّهد فی الدّنیا.»: زینت حکمت، بی‌رغبتی در دنیاست.

14. «ضالّة العاقل الحکمة، فهو أحقّ بها حیث کانت.»: حکمت، گمشده عاقل است، پس او به آن سزاوارتر است، هرجا که باشد.
15. «ضالة الحکیم الحکمة، فهو یطلبها حیث کانت.»: حکمت، گمشده حکیم؛ یعنی صاحب راستین علم و عمل است. پس او آن را هرجا که باشد، طلب می‌نماید.
16. «علیک بالحکمة؛ فانّها الحلیة الفاخرة.»: بر تو باد به حکمت که البته آن، زیور فاخری است.
17. «قد یقول الحکمه غیر الحکیم.»: گاهی غیر حکیم حکمت می‌گوید.
18. «کلّما قویت الحکمه، ضعفت الشّهوة.»: هر اندازه حکمت قوی گردد، خواهش ضعیف شود.
19. «کسب الحکمة اجمال النّطق و استعمال الرّفق.»: تحصیل حکمت، در کوتاه نمودن و مختصر ساختن سخن، و بکارگیری مدارا و نرمش است.
20. «من تفکّه بالحکم، لم یعدم اللّذة.»: هرکه از میوه حکمت‌ها بهره‌مند گردد، لذت در او معدوم نگردد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 671
21. «من لهج بالحکمة، فقد شرّف نفسه.»: هرکه به حکمت، حریص باشد، پس در حقیقت، نفس خود را بلندمرتبه گردانیده است.
22. «مجلس الحکمه غرس الفضلاء.»: مجلس حکمت، درختکاری افراد فاضل است.
23. «لا تجتمع الشّهوة و الحکمة.»: شهوت و حکمت با هم جمع نمی‌شوند.
24. «لا تسکن الحکمة قلبا مع شهوة.»: حکمت در دلی که با شهوت باشد، ساکن نمی‌شود.
25. «من عرف بالحکمة لاحظته العیون بالوقار.»: هرکه به حکمت شناخته شود، چشم‌ها او را به وقار بنگرند.
پروردگارا! تو عزیزی، تو حکیمی: «إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»،* به پیامبران بر حسب شؤونشان، حکمت عنایت کرده‌ای، و از غیر پیامبرانت، کسانی را برای اعطای حکمت برگزیده‌ای. خدایا! تو را به عزیز بودن و حکیم بودنت سوگند می‌دهیم، که به ما حکمتی را که وسیله معرفت نسبت به معارف قرآن کریم باشد، و با همراهی عقل و علم، و اندیشه و تفکّر در آفاق و انفس، سبب کمال معرفت به توحید تو گردد، و با بکارگیری فهم و عقل، سبب معرفت به امام زمان شود؛ یعنی آن حکمتی که به لقمان علیه السّلام اعطا فرمودی، و در آن، خیر کثیر است، به ما اعطا کنی؛ هم‌چنین توفیق شکرگزاری نسبت به اعطای آن حکمت را به ما عنایت فرمایی.
آمین، یا ربّ العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 673

فصل بیستم خشوع

اشاره

کلمه خشوع و مشتقات آن با الفاظ: «خَشَعَتِ»، «تَخْشَعَ»، «خاشِعاً»، «خاشِعُونَ»، «خاشِعِينَ»*، «خُشَّعاً»، «خاشِعَةً»*، و «الْخاشِعاتِ» مجموعا 17 بار، در 16 آیه، در ضمن 16 سوره: بقره، آل عمران، اسراء، طه، انبیاء، مؤمنون، احزاب، فصّلت، شوری، قمر، حدید، حشر، قلم، معارج، نازعات و غاشیه، آمده است. در این تحقیق، هشت آیه از هشت سوره از سوره‌های مذکور را به تناسب موضوع، انتخاب نموده‌ایم. بنابر روش معمول، ابتدا به ترتیب سوره‌های مصحف، آن آیات را تنظیم، و پس از آن، با استفاده از کتب لغت، کلمه خشوع، را از لحاظ معنا و کاربرد آن در آیات بررسی می‌کنیم، و در مرحله بعد، از دیدگاه مفسرینی از علمای شیعه و علمای تسنّن، از عصر شیخ طایفه، شیخ طوسی قدس سرّه، تا عصر حاضر، و نیز از کتب تفسیر روایی علمای مذکور، در تفسیر آن تحقیق نموده و سرانجام هم با استعانت و استمداد از الطاف و عنایات بیکران خدای رحمان، و با استفاده از آیات قرآن کریم، در معانی و مفاهیم آن تدبّر می‌نماییم.

1. تنظیم آیات خشوع به ترتیب مصحفی آن

1. وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ خاشِعِینَ
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 674
لِلَّهِ لا یَشْتَرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ. «1»
2. وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً. «2»
3. یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً. «3»
4. الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ. «4»
5. إِنَّ الْمُسْلِمِینَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتِینَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقِینَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرِینَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِینَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمِینَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظِینَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاکِرِینَ اللَّهَ کَثِیراً وَ الذَّاکِراتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً. «5»
6. خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ. «6»
7. أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ. «7»
8. وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ. «8»

2. در معنای خشوع

راغب در مفردات در معنای خشوع فرموده: خشوع: «ضراعة»؛ یعنی خشوع به معنای خواری و زاری است، و بیشتر خشوع در آنچه بر اعضا و جوارح به وجود می‌آید، استعمال می‌گردد، و «ضراعه»، بیشتر در آنچه در قلب ایجاد می‌گردد، استعمال

---

(1). آل عمران/ 199: مدنی.
(2). اسراء/ 109: مکّی (آیه سجده مندوبه دارد).
(3). طه/ 108: مکّی.
(4). مؤمنون/ 2: مکّی.
(5). احزاب/ 35: مدنی.
(6). قمر/ 7: مدنی.
(7). حدید/ 16: مدنی.
(8). غاشیه/ 2: مکّی.

می‌شود، و به همین جهت بنابر آنچه گفته‌اند، روایت شده: «اذا ضرع القلب، خشعت الجوارح.»؛ یعنی چون دل به تضرّع آید، در اعضا و جوارح احساس خواری و زاری حاصل گردد. قال تعالی: «وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً»، و قال: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ»، «خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ»،* «ابصارها خاشعة»، کنایه از حرکت کردن و جنبیدن آن است، کقوله: «إِذا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا»، «إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها»، «یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْراً» و «وَ تَسِیرُ الْجِبالُ سَیْراً.» «1»

فخر الدین در مجمع البحرین در معنای خشوع فی قوله تعالی: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً»، فرموده: ای خضعت. خشوع و خضوع؛ یعنی تواضع، خواری، فروتنی، و از آن جمله است، قوله: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، و خشوع در نماز را گفته‌اند: خشیت قلب و تواضع است (یعنی ترس و بیم در قلب، و فروتنی است)، و گفته‌اند: آن، نگاه کردن به محلّ سجده است؛ به دلیل این‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چشمش را به آسمان می‌انداخت، پس آن‌گاه که این آیه نازل گردید، پیامبر سرش را فرود آورد و به سجده‌گاهش چشم دوخت، و قوله: «تَرَی الْأَرْضَ خاشِعَةً»؛ یعنی خشک، و آن، کنایه از خواری و ذلت است، و قوله: «خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ»؛* یعنی در آن روز به جهت لوچ شدن چشم، و این‌که سیاهی چشم به کنار رفته است، قادر به نگاه کردن کردن نیست، و قوله: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»؛ یعنی فروتنی ذلّت‌گونه. «و خشع فی صلاته و دعائه»؛ یعنی

با دل و قلبش رو به‌سوی او تعالی آورد. فرق بین خشوع و خضوع در این است که خشوع در جسم، چشم و صورت بوده و خضوع، تنها در جسم است، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که مردی در حال نماز با ریش خود بازی می‌کرد، و آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اگر خشوع قلبی داشت، اعضای بدن او هم خشوع داشت، و بعضی شارحین این را دلیل دانسته‌اند بر این‌که خشوع در نماز هم در قلب است و هم در اعضا، امّا خشوع در قلب، این است که دل خود را از هرچه همّت بر آن دارد و از

(1). مفردات، ص 149.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 676

هرچه از لوازم آن است، فارغ و آسوده بدارد، و در آن، چیزی جز عبادت و معبود راه ندهد، و امّا خشوع در جوارح، این است که چشم خود را پایین اندازد و به چیزی توجّه نداشته باشد و بیهوده‌کاری نکند، و علی علیه السّلام فرمود: به سمت راست و چپ توجّهی نکند و به کسی که در سمت راست او و در سمت چپ او ایستاده، متوجّه نباشد، و در حدیث است که: «فقال بخشوع اللّه اکبر»؛ یعنی با آرامش و فروتنی توأم با ذلّت و اطمینان و بریدن از هر چیزی به‌سوی خدای تعالی. «1»

در مقدمه مرآة الانوار و مشکوة الاسرار، در معنای خشوع فرموده: خشوع، در لغت، تواضع سکون و تذلّل است، و در آن، معنای خضوع است. در تفسیر فرات بن ابراهیم، از ابن عباس فی قوله تعالی: «وَ إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ»، آورده: البتّه، شخص خاشع آن کس است که در نماز فروتن باشد؛ آن‌کس که به آن اقبال کند؛ (یعنی:) رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام. من می‌گویم: پس خشوع فروتنی ذلّت‌گونه است برای خدای عزّ و جلّ و برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آنچه آنان بدان امر کرده‌اند، و خضوع برای آنان، و تضرع و زاری نمودن به سویشان و به‌سوی طاعت و ولایتشان، و بدان که خدای سبحان گاهی خشوع را درباره کسی که اهل آتش است، ذکر فرموده، و مراد از آن، ذلّت و خواری‌ای است که با دشمنان ائمه در روز قیامت ملازم است؛ به سبب این‌که در آن روز ظاهر می‌شود که آنان، اهل آتش‌اند و نمی‌توانند از آن سرپیچی کنند، و برای همین از امام صادق علیه السّلام در تأویل قوله: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، وارد شده که آن بزرگوار فرمود:

یعنی خاضعند؛ چنان‌که طاقت امتناع و سرپیچی ندارند، و از آن ظاهر می‌شود، مراد از خضوع. «2»

در فرهنگ لغات فرموده: خشع خشوعا؛ یعنی خوار و فرمانبردار شد و سر اطاعت فرود آورد، خاشع؛ یعنی کسی که فروتنی و اظهار اطاعت کند، و

جمع آن، خشّع، خشعه و

---

(1). مجمع البحرين، ص 349.
(2). مقدمه برهان، ص 95.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 677

خاشعون است. «خشع ببصره»؛ یعنی چشم فروبست و به زیر انداخت. تخشّع؛ یعنی تضرّع نمودن، لابه کردن. خشوع؛ یعنی فروتنی، تضرّع، فرمانبرداری، لابه کردن. «1»

در فرهنگ عمید فرموده: خشوع (به ضمّ خاء و شین)، به معنای فروتنی کردن، از روی خواری و زاری سر فرود آوردن، فرمانبرداری کردن. «2» خاشع؛ یعنی فروتنی‌کننده، کسی که اظهار اطاعت و فروتنی بکند. «3»

3. خشوع در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی قدس سرّه در تفسیر تبیان، فی قوله تعالی: «خاشِعِینَ لِلّٰهِ»، «4» فرموده: یعنی با اطاعت و فرمانبرداری کردن، خاضعند؛ در حال طاعتش، فروتن و خوار و ذلیل‌اند، و ابن زید گفته است: خاشع؛ یعنی خوار و ذلیلی که خایف است. «5»
نیز فی قوله تعالی: «وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً»، «6» فرموده: یعنی آنچه در قرآن است از پندها و عبرت‌ها فروتنی آنان را برای خدای تعالی و اطاعت او و خضوع برای او افزایش می‌دهد. «7»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ»، «8» فرموده: یعنی خضوع و فروتنی می‌کنند برای او؛ بدین معنا که آهسته هستند و صدا بلند نمی‌شود، و بنابر قول ابن عباس، خشوع؛ یعنی خضوع. «9»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «10» فرموده: یعنی در نمازشان برای خدای تعالی خضوع ذلّت‌گونه دارند، و گفته‌اند: معنایش آن است که سعی دارند، نماز را در برابر قبله، با حالت خضوع و ذلّت و خواری برای پروردگارشان به جا آوردند، و

---

(1). ملخّص المنجد و منتهی الأرب، ص 175.
(2). فرهنگ عمید، ص 535.
(3). همان، ص 515.
(4). آل عمران/ 199.
(5). تبیان، ج 3، ص 94- مجمع البیان، ج 2، ص 561.
(6). اسراء/ 109.
(7). تبیان، ج 6، ص 532.
(8). طه/ 108.
(9). تبیان، ج 7، ص 185.
(10). مؤمنون/ 2.

گفته‌اند: معنای آن، ترس و بیم‌دارندگان است، و مجاهد گفته است: معنایش، چشم‌پوشی کردن، تواضع، فروتنی، و وقار و آرامی است، و گفته‌اند: نگاه کردن نمازگزار است به موضع سجودش، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، نگاهش را به طرف آسمان بالا می‌نمود، این آیه نازل گردید، و پس از آن، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سرش را فرود آورد و به سجده‌گاهش نظر افکند، و خشوع در نماز، عبارت است از فروتنی با جمیع همّت برای آن، روی گردان بودن از آنچه سوای نماز است تا آنچه را جاری

می‌کند از تکبیر و تسبیح و تحمید برای خدای تعالی و تلاوت قرآن، در آن تدبّر نماید، و آن، محلّ خضوع و فروتنی برای پروردگار است. پس برای آن کس که رضایت او تعالی را طالب است، طاعت او تعالی وسیله می‌باشد. «1»

فی قوله تعالی: «الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ» «2» هم فرموده: یعنی آن مردان متواضعی که تکبّر ندارند و آن زنان فروتنی که بدون تکبّر هستند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ»، «4» فرموده: خشّع جمع خاشع است، و خاشع، به معنای خاضع و فروتن، و آدمی فروتنی می‌کند به هنگام عبادت و پرستش، و «خشّعا» حال است که مقدم آمده، و عامل در آن «یخرجون» است: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ»، و گفته‌اند: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ»، به جهت مقدم آمدن، صفت است برای اسم. «5»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ»، «6» فرموده: خشوع، نرمی دل است برای حق با طاعت و فرمانبرداری برای او، و مانند آن است، خضوع، و ضدّ آن است، قسوة قلب (یعنی سختی و خشونت دل)، و حق، آن چیزی است که عقل به سویش دعوت می‌کند، و آن، چیزی است که چون به آن عمل نماید، نجات یابد، و چون بر خلاف آن

---

(1). تبیان، ج 7، ص 308.

(2). احزاب/ 35.

(3). تبیان، ج 8، ص 309.

(4). قمر/ 7.

(5). تبیان، ج 9، ص 443.

(6). حدید/ 16.

عمل کند، هلاک گردد، و حق، مورد طلب و خواسته هر عاقلی در نظرگاهش است، اگرچه در راه رسیدن به آن، خطا کند، و «قسوة» خشونت و سختی دل است با دور شدن و انحراف از قبول حق. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، «2» فرموده: یعنی البتّه، چهره گناهکاران و کافران در آن روز، ذلیل و خوار است به واسطه ذلت و خواری گناهانی که در دنیا انجام داده‌اند، و مراد از «وجوه»، اصحاب وجوه‌اند (یعنی صاحبان چهره‌ها)، و البتّه، «وجوه» ذکر نمود؛ چون ذلّت و سرافکندگی، در آن، ظاهر و پیداست. «3»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه، در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً»، «4» فرموده: «وَ یَزِیدُهُمْ» آنچه در قرآن است از مواعظ، «خُشُوعاً»؛ یعنی تواضع و فروتنی برای

خدای تعالی را و تسلیم بودن برای امر خدا و برای طاعتش را. «5»
فی قوله تعالی: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ»، «6» به نقل از ابن عباس فرموده: یعنی صداها برای عظمت خدای رحمان به آرامی و به ملایمت، خفیف و آهسته می‌شوند. «7»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «8» فرموده: یعنی خاضعند، و در حالت ذلّت‌گونه و تواضع، چشمانشان را از مواضع سجودشان به بالا نیاندازد و به سمت راست و چپ توجّهی ندارند، و روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مردی را دید که در حال نماز با ریش‌های خود بازی می‌کند، آن حضرت فرمود: اگر او دلش تواضع داشت، اعضای بدن او هم تواضع داشتند، و در این، دلالتی است بر این‌که خشوع در نماز، هم با قلب است و هم با اعضا و جوارح، و امّا خشوع با قلب به این است که از هرچه همّ او برای آن است و یا برای متفرعات آن چیز است، فارغ و آسوده باشد؛ پس در دل او جز

(1). تبیان، ج 9، ص 527- مجمع البیان، ج 9، ص 237.
(2). غاشیه/ 2.
(3). تبیان، ج 10، ص 334.
(4). اسراء/ 109.
(5). مجمع البیان، ج 6، ص 446.
(6). طه/ 108.
(7). مجمع البیان، ج 7، ص 31.
(8). مؤمنون/ 2.

عبادت اللّه و معبود، چیزی نگذرد، و امّا خشوع با اعضا و جوارح، به این است که چشم را به پایین بیاندازد و به نماز اقبال داشته باشد و توجّه به غیر آن یا انجام کار بیهوده را ترک نماید. ابن عباس فرمود: آنکه در حال نماز، خاشع و متواضع است، به کسی که در طرف راست او یا در طرف چپ او است، متوجّه نیست، و روایت است که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در حال نماز چشمانش را به سمت بالا، سوی آسمان، می‌انداخت. آیه مزبور نازل گردید، پس از آن، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سر فرود آورد و چشمش را به زمین دوخت. «1»
فی قوله تعالی: «وَ الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ» «2» هم فرموده: یعنی آنان که برای خدای تعالی فروتن و خاضعند، و گفته‌اند: یعنی آن مردانی که در حال خوف و بیم هستند، و آن زنانی که در حال خوف و بیم هستند. «3»
هِم‌چنین فی قوله تعالی: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ»، «4» فرموده: یعنی: «خاشِعَةً

أبْصارُهُمْ»؛* بدین معنا که به هنگام دیدن عذاب، چشمان آنان در حال ذلّت و خواری به پایین افتاده، و البتّه، چشمان را به خشوع توصیف نمود؛ زیرا ذلّت و خواری ذلیل، و عزّت و شوکت عزیز، در نظر کردن او معلوم شود و در چشمانش ظاهر و هویدا گردد. «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»، «6» فرموده: یعنی دل‌های آنان رقّت آورد و نرم و ملایم گردد، برای آنچه از مواعظ و پندها که خدای تعالی به آنان تذکّر می‌دهد. «7»
نیز فی قوله تعالی: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، «8» فرموده: یعنی به واسطه عذابی که آنان را فروپوشانده؛ سختی‌هایی که مشاهده می‌کنند، چهره‌ها در آن روز، خوار و ذلیل است، و مراد از آن، صاحبان چهره‌ها است، و البتّه، «وجوه» ذکر گردیده، به این جهت که ذلّت و خواری در آن، ظاهر می‌گردد، و گفته‌اند: مراد از «وجوه»، بزرگان و سردمداران است،

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 99.
(2). احزاب/ 35.
(3). مجمع البیان، ج 8، ص 385.
(4). قمر/ 7.
(5). مجمع البیان، ج 9، ص 187.
(6). حدید/ 16.
(7). مجمع البیان، ج 9، ص 238.
(8). غاشیه/ 2.

و گفته‌اند: مراد از آن، چهره‌های کفّار است، همه کفار؛ زیرا کفّار از روی تکبّر از عبادت و پرستش خدای تعالی سر برتافته‌اند. «1»
ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشّاف، فی قوله تعالی: «وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خاشِعِينَ لِلَّهِ لا يَشْتَرُونَ بِآياتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ»، «2» فرموده: «وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ» از قرآن، و «وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ» از دو کتاب، «خاشِعِينَ لِلَّهِ»، حال از فاعل «یؤمن» است. «لا يَشْتَرُونَ بِآياتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلًا»، مانند آنچه احبار و بزرگانشان که اسلام نیاورده‌اند، انجام می‌دهند. «أُولئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ یعنی آنچه از اجر که اختصاص به آنها دارد و آن، همان است که در قوله: «أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ»، «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ»، آن را وعده داده‌اند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً»، «4» فرموده: قرآن، نرمی قلب و رطوبت چشم را در آنان زیاد می‌گرداند. «5»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ»، «6» فرموده: یعنی صداها از شدت ترس، فروشده و خاموش می‌گردد. «7»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «8» فرموده: خشوع در نماز، خشیت قلب و نگاه کردن به زمین در موضع سجود است. «9»
فی قوله تعالی: «وَ الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ» «10» هم فرموده: خاشع، متواضعی است که با قلب و جوارحش برای خدا فروتنی کند، و گفته‌اند: کسی است که هنگام نماز خواندن، آنکه را در سمت راست و سمت چپش هست، نشناخته است. «11»

---

(1). مجمع البیان، ج 10، ص 478.
(2). آل عمران/ 199.
(3). کشّاف، ج 1، ص 491.
(4). اسراء/ 109.
(5). کشّاف، ج 2، ص 469.
(6). طه/ 108.
(7). کشّاف، ج 2، ص 554.
(8). مؤمنون/ 2.
(9). کشّاف، ج 3، ص 25.
(10). احزاب/ 35.
(11). کشّاف، ج 3، ص 261.

نیز فی قوله تعالی: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ»، فرموده: و خشوع الابصار، کنایه از ذلّت و خواری است؛ زیرا ذلّت شخص ذلیل و عزّت شخص عزیز، هر دو، از چشمان آنان آشکار می‌گردد. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، «2» فرموده: «یَوْمَئِذٍ»: آن روزی که مدهوش شوند، «خاشِعَةٌ»: خواری و ذلّت. «3»
مولی الاجل، عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش، فی قوله تعالی:
«خاشِعِینَ لِلَّهِ»، «4» فرموده: در حال تواضع و فروتنی، ایمان به خدای تعالی دارند. «5»
نیز فی قوله تعالی: «وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً»، «6» فرموده: قرآن نرمی دل و تواضع و فروتنی را در پیشگاه خدای تعالی در آنان افزایش می‌دهد. «7»
فی قوله تعالی: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ» «8» هم فرموده: صداها در برابر عظمت خدای رحمان، ملایم و آهسته می‌گردد. «9»
همچنین فی قوله تعالی: «فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «10» فرموده: در نمازهایشان، در پیشگاه خدای تعالی در حال ذلّت و خواری هستند. «11»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الْخاشِعِینَ»، «12» فرموده: یعنی متواضعین. «13»
نیز فی قوله تعالی: «یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، «14» فرموده: یعنی ذلیلة. «15»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً»، «16» فرموده: معنای خشوع، عبارت است از آن تذلّلی که در قلب حاصل می‌شود، و محصل آیه، این است که آنان خاضع و خاشع می‌باشند. «17»

---

(1). کشّاف، ج 4، ص 36.
(2). غاشیه/ 2.
(3). کشّاف، ج 4، ص 246.
(4). آل عمران/ 199.
(5). تفسیر شبّر، ص 177.
(6). اسراء/ 109.
(7). تفسیر شبّر، ص 607.
(8). طه/ 101.
(9). تفسیر شبّر، ص 665.
(10). مؤمنون/ 2.
(11). تفسیر شبّر، ص 117.
(12). احزاب/ 35.
(13). تفسیر شبّر، ص 872.
(14). غاشیه/ 2.
(15). تفسیر شبّر، ص 1208.
(16). اسراء/ 109.
(17). المیزان، ج 13، ص 238.

نیز فی قوله تعالی: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً»، «1» فرموده: یعنی صداها پایین می‌آید، به این جهت که آنان در ذلّت، خواری و بیچارگی برای خدای تعالی هستند. پس شنونده به‌جز صداهای آهسته را نمی‌شنود. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «3» فرموده: خشوع، تأثّر خاصی است از ناحیه مقهور در برابر قاهر به گونه‌ای که با توجّه نمودن به او، از غیرش بریده شود، و ظاهر این است که آن، از صفات قلب است. پس از آن، به نوعی از عنایت، به اعضا یا به غیر آنها نسبت داده شده، مانند: قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بنابر آنچه روایت شده که آن بزرگوار درباره کسی که در نماز با ریش خود بازی می‌کرد،

فرمود: اگر دل او خشوع داشت، اعضایش هم خشوع داشتند، و قوله تعالی: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ»، «4» خشوع با این معنا، جامع جمیع معانی است که خشوع را بدان تفسیر نموده‌اند، مانند قول بعضی که گفته‌اند: آن، ترس و آرامش اعضا است، و قول دیگر آنکه خشوع، فرو‌انداختن چشم و فروتنی و تواضع، یا سر به زیر افکندن، یا توجّه نکردن به سمت راست و چپ، یا موقعیت را بزرگ و مهم دانستن و منتهای سعی و کوشش را به کار بستن، یا تذلّل و غیر آن است. «5»

نیز فی قوله تعالی: «وَ الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ»، «6» فرموده: خشوع، تذلّل باطنی به وسیله قلب است؛ همچنان که خضوع، تذلّل ظاهری به وسیله اعضا می‌باشد. «7»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ»، «8» فرموده: خشّع، جمع خاشع بوده و خشوع، نوعی از ذلّت است، و آن به چشم‌ها نسبت داده شده؛ زیرا ظهور آن در چشم‌ها، کامل و تمام است. «9»

همین‌طور فی قوله تعالی: «أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»، «10» فرموده: و

---

(1). طه/ 108.

(2). المیزان، ج 14، ص 228.

(3). مؤمنون/ 2.

(4). طه/ 108.

(5). المیزان، ج 15، ص 4.

(6). احزاب/ 35.

(7). المیزان، ج 16، ص 332.

(8). قمر/ 7.

(9). المیزان، ج 19، ص 64.

(10). حدید/ 16.

خشوع قلب، تأثّر آن است در برابر عظمت و کبریایی، و مراد از: «لِذِكْرِ اللَّهِ»، آن چیزی است که با آن، اللّه ذکر می‌شود، «وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»، عبارت است از قرآن نازل شده از نزد خدای متعال، و «مِنَ الْحَقِّ»،* بیان است برای آنچه که نازل گردید، و از شأن ذکر اللّه تعالی نزد مؤمن، در پی آوردن خشوع است؛ همچنان که شأن حقّ نازل از نزد او تعالی، این است که خشوع در پی آورد از جانب کسی که به خدای تعالی و به پیامبران او ایمان آورده است، و گفته‌اند: مراد از: «لِذِكْرِ اللَّهِ» و «ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ» جمیعا، قرآن است، و بنابراین، ذکر قرآن با دو وصفی است که هریک از آنها خشوع مؤمن را طلب می‌کند؛ پس قرآن بدان جهت که ذکر اللّه است،

خشوع را می‌طلبد؛ همان‌طور که از جهت این‌که نازل شده از نزد خدای تعالی است، خشوع را می‌طلبد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، «2» فرموده: یعنی مذلّت یا غم و عذابی که آن چهره‌ها را می‌پوشاند، و خشوع، البته برای صاحبان وجوه است، و آن، البتّه، به صورت‌ها نسبت داده شده؛ زیرا خشوع و مذّلت در آنها، ظاهر و هویداست. «3»
استاد محقق یعسوب الدین رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «وَ الْخاشِعِينَ وَ الْخاشِعاتِ»، «4» فرموده: گفته‌اند: این، اشاره به نماز است؛ زیرا خشوع از لوازم نماز است؛ چون فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ.» «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ»، «6» فرموده: این‌که چشم‌ها را توصیف به خشوع نموده، بدون این‌که سایر اعضا را توصیف به خشوع نماید، ازآن‌روست که اثر ذلّت از هر ذلیل و خواری، و اثر عزّت از هر عزیزی، در چشمان او ظاهر و هویدا می‌شود، نه در سایر اعضای بدنش، و در اینجا کنایه است از نهایت ذلّت و خواری؛ به جهت این‌که ذلّت ذلیل، و عزت عزیز، در چشمان آنان ظهور دارد. «7»

---

(1). المیزان، ج 19، ص 184.
(2). غاشیه/ 2.
(3). المیزان، ج 20، ص 398.
(4). احزاب/ 35.
(5). بصائر، ج 32، ص 123.
(6). قمر/ 7.
(7). بصائر، ج 42، ص 309.

همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ»، «1» فرموده: آیا زمان و هنگام آن برای مؤمنین نرسیده است که برای ذکر خدای تعالی هنگامی که آیات او جلّ و علا برایشان تلاوت می‌شود، دل‌هایشان نرم گردد و وقت آن نرسیده است که چون خدای تعالی آنان را با کتاب نازل شده حق تذکّر داده و آنها را موعظه و نصیحت می‌کند، دل‌هایشان رقّت آورد، و این‌که قرآن کریم درحالی‌که از نزد خدای تعالی نازل گردیده، بنابر این‌که ذکر است و حق، از مؤمنین خشوع را می‌طلبد، قال اللّه تعالی: «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتاباً مُتَشابِهاً مَثانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلى ذِكْرِ اللَّهِ»، «2» و قال: «الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ»، «3» قال: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آياتُهُ

زادَتْهُمْ إِيماناً وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.» «4»
نیز فی قوله تعالی: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، «5» فرموده: آن وجوه، خاشعه است، و خشوع آنها، خشوع ذلّت است و خشوع زاری و خشوع رسوایی و خواری، و خشوع آن، خشوع تقوا، بزرگی، جلال و شکوه نیست؛ پس برای ذلّت، خشوع شکستگی، خواری و زاری است که با وجود آن، عواطف و مشاعر می‌میرند. «6»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «خاشِعِينَ لِلَّهِ»، «7» فرموده: آنها در برابر فرمان خدا تسلیم و خاضعند و همین خضوع آنها است که انگیزه ایمان واقعی شده و میان آنها و تعصب‌های جاهلانه جدایی افکنده است. «8»
نیز فی قوله تعالی: «وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً»، «9» فرموده: آنها با تمام صورت بر خاک می‌افتند، اشکشان جاری می‌شود و خشوعشان در برابر پروردگار افزون می‌گردد. تکرار جمله «يَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ»، هم دلیل بر تأکید است، هم استمرار؛ هم‌چنین

---

(1). حدید/ 16.
(2). زمر/ 23.
(3). حج/ 35.
(4). بصائر، ج 44، ص 122.
(5). غاشیه/ 2.
(6). بصائر، ج 55، ص 35.
(7). آل عمران/ 99.
(8). تفسیر نمونه، ج 3، ص 232.
(9). اسراء/ 109.

استفاده از فعل مضارع «یبکون»، دلیل بر ادامه گریه‌های عاشقانه آنهاست، و نیز به کار بردن فعل مضارع در: «يَزِيدُهُمْ خُشُوعاً»: خشوع آنها افزون می‌شود، دلیل دیگری بر این است که هرگز در یک حال متوقف نمی‌مانند، و همیشه به‌سوی قله تکامل پیش می‌روند و هر زمان، خشوع آنها افزون می‌گردد (خشوع، حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که انسان [باید] در مقابل شخص و یا حقیقتی داشته باشد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً»، «2» فرموده: در این هنگام، دعوت‌کننده الهی مردم را به حیات و جمع در محشر و حساب دعوت می‌کند و همگی بی‌کم‌وکاست دعوت او را لبیک می‌گویند و از او پیروی می‌نمایند: «يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لا عِوَجَ لَهُ.» آیا این دعوت کننده،

اسرافیل است یا فرشته دیگری از فرشتگان بزرگ خدا؟ در قرآن دقیقا مشخص نشده است، ولی هرکس باشد، آن‌چنان فرمانش نافذ است که هیچ‌کس قدرت بر تخلّف از آن را ندارد. جمله «لا عِوَجَ لَهُ»: (هیچ انحراف و کجی ندارد)، ممکن است توصیف برای دعوت این دعوت‌کننده بوده باشد، و یا توصیفی برای پیروی کردن دعوت‌شدگان و یا هر دو. جالب توجّه این‌که: همان گونه که سطح زمین آن‌چنان صاف و مستوی می‌شود که کمترین اعوجاجی در آن نیست، فرمان الهی و دعوت‌کننده او نیز آن‌چنان صاف و مستقیم، و پیروی از او آن‌چنان مشخص است که هیچ انحراف و کجی در آن نیز راه ندارد. در این موقع، اصوات در برابر عظمت پروردگار رحمان، خاضع می‌گردد و جز صدای آهسته، چیزی نمی‌شنوی: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً.» «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «4» فرموده: آنها کسانی هستند که در نمازشان خاشعند. در تفسیر آن چنین می‌فرماید: خاشعون، از ماده خشوع

(1). تفسیر نمونه، ج 12، ص 321.
(2). طه/ 108.
(3). تفسیر نمونه، ج 13، ص 303.
(4). مؤمنون/ 2.

به معنای حالت تواضع و ادب جسمی و روحی است که در برابر شخص بزرگ یا حقیقت مهمی در انسان پیدا می‌شود و آثارش در بدن ظاهر می‌گردد، و در اینجا قرآن اقامه صلاة (خواندن نماز) را نشانه مؤمنان نمی‌شمارد، بلکه خشوع در نماز را از ویژگی‌های آنان می‌شمرد؛ اشاره به این‌که نماز آنها الفاظ و حرکاتی بی‌روح و فاقد معنا نیست؛ بلکه به هنگام نماز آن‌چنان حالت توجّه به پروردگار در آنها پیدا می‌شود که از غیر او جدا می‌گردند و به او می‌پیوندند؛ چنان غرق حالت تفکّر و حضور و راز و نیاز با پروردگار می‌شوند که بر تمام وجودشان اثر می‌گذارد؛ خود را ذره‌ای می‌بینند در برابر وجودی بی‌پایان، و قطره‌ای در برابر اقیانوس بیکران. لحظات این نماز، هرکدام برای او درسی است از خودسازی و تربیت انسانی، و وسیله‌ای است برای تهذیب روح و جان.
در حدیثی می‌خوانیم که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مردی را دید که در حال نماز با ریش خود بازی می‌کند، فرمود: «اما انه لو خشع قلبه، لخشعت جوارحه.»: اگر او در قلبش خشوع بود، اعضای بدنش نیز خاشع می‌شد؛ اشاره به این‌که خشوع، یک حالت درونی است که در برون اثر می‌گذارد، و پیشوایان بزرگ اسلام آن‌چنان خشوعی در حالت نماز داشتند که به کلی از

ما سوى اللّه بيگانه مى‌شدند، تا آنجا كه در حديثى مى‌خوانيم: پيامبر اسلام صلّى اللّه عليه و آله گاه به هنگام نماز به آسمان نظر مى‌كرد، اما هنگامى كه آيه فوق نازل شد، دگر سر برنمى‌داشت و دائما به زمين نگاه مى‌كرد. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ كَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ»، «2» فرموده: آنها از قبرهاى خود خارج مى‌شوند، درحالى‌كه چشم‌هايشان از شدت وحشت به زير افتاده، و بدون هدف؛ هم‌چون ملخ‌هاى پراكنده، به هر سو مى‌دوند. نسبت خشوع به چشم‌ها، به خاطر آن است كه صحنه آن‌قدر هولناک است كه تاب تماشاى آن را ندارند. لذا چشم از آن برمى‌گيرند و به زير مى‌اندازند، و تشبيه به ملخ‌هاى پراكنده، به تناسب اين است كه توده ملخ‌ها، برخلاف بسيارى از پرندگانى كه

---

(1). تفسير نمونه، ج 14، ص 195- 194.
(2). قمر/ 7.

به هنگام حركت دست‌جمعى، با نظم و ترتيب خاصى حركت مى‌كنند، هرگز نظم و ترتيبى ندارند؛ در هم فرو مى‌روند و بى‌هدف به هر سو روانه مى‌شوند، و به علاوه، آنها هم‌چون ملخ‌ها در آن روز موجوداتى ضعيف و ناتوانند. «1»
نيز فى قوله تعالى: «أَ لَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ»، «2» فرموده: آيا وقت آن نرسيده است كه دل‌هاى افراد باايمان، در برابر ذكر خدا و آنچه از حق نازل شده است، خاشع گردد و همانند كسانى نباشند كه در گذشته، كتاب آسمانى به آنها داده شد (مانند يهود و نصارى)، سپس در ميان آنها و پيامبران فاصله افتاد، عمرهاى طولانى يافتند و خدا را فراموش كردند و قلب‌هاى آنها قساوت پيدا كرد و بسيارى از آنها فاسق و گنهكار بودند. «تَخْشَعَ»، از ماده خشوع، به معناى حالت تواضع و ادب جسمى و روحى است كه در برابر حقيقت مهم يا شخص بزرگى به انسان دست مى‌دهد. روشن است ياد خداوند اگر در عمق جان قرار گيرد، و هم‌چنين شنيدن آياتى كه بر پيامبر صلّى اللّه عليه و آله نازل شده است، هرگاه به درستى تدبّر شود، بايد مايه خشوع گردد، ولى قرآن گروهى از مؤمنان را در اينجا سخت ملامت مى‌كند كه چرا در برابر اين امور، خاشع نمى‌شوند؟ و چرا هم‌چون بسيارى از امت‌هاى پيشين، گرفتار غفلت و بى‌خبرى شده‌اند؟ همان غفلتى كه نتيجه آن، قساوت دل، و همان قساوتى كه ثمره آن، فسق و گناه است. آيا تنها به ادعاى ايمان قناعت كردن و از كنار اين مسايل مهم به سادگى

گذشتن و تن به زندگی مرفه سپردن، در ناز و نعمت زیستن، و پیوسته مشغول عیش و نوش بودن، با ایمان سازگار است. «3»
فی قوله تعالی: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ» «4» هم فرموده: چهره‌ها در آن روز، خاشع و ذلّت‌بار است، و ذلّت و ترس از عذاب و کیفرهای عظیم آن روز، تمام وجود آنها را

---

(1). تفسیر نمونه، ج 23، ص 23.
(2). حدید/ 16.
(3). تفسیر نمونه، ج 23، ص 341.
(4). غاشیه/ 2.

فراگرفته، و از آنجا که حالات روحی انسان، بیش از همه جا، در چهره او منعکس می‌شود، اشاره به خوف و ذلّت و وحشتی می‌کند که سراسر چهره آنها را می‌پوشاند. «1»

4. خشوع در تفاسیر روایی

علامه عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین، و سید هاشم بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان، و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر درّ المنثور، فی قوله تعالی: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «2» روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در کتاب کافی، علی بن ابراهیم با اسنادش از حلبی، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که آن حضرت فرمود: «اذا کنت فی صلاتک، فعلیک بالخشوع و الاقبال علی صلاتک؛ فان اللّه تعالی یقول:" الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ".»؛ یعنی چون در حال نماز خواندن باشی، پس همانا بر تو لازم است که خشوع کنی و به نمازت توجّه داشته باشی؛ که خدای تعالی می‌فرماید: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ.» «3»

2. در اصول کافی با اسنادش تا مسمع بن عبد الملک، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که آن حضرت فرموده: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب، فهو عندنا نفاق.»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هرچه خشوع بدن بر خشوع قلب زیادتر باشد، آن زیادی در نزد ما نفاق است. «4»

3. در تفسیر علی ابن ابراهیم فی قوله: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، فرموده: از هر چه نارواست، چشم‌پوشی کن و به نماز توجّه داشته باش. «5»

4. در مجمع البیان، فی قوله تعالی: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، فرمود: روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مردی را دید که در حال به‌جا آوردن نماز، با ریشش بازی می‌کند.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 26، ص 415.

(2). مؤمنون/ 2.

(3). نور الثقلین، ج 3، ص 528.

(4). نور الثقلین، ج 3، حدیث 10، ص 528- برهان، ص 718.

(5). نور الثقلین، ج 3، حدیث 10 ص 528- برهان، ص 718.

پس آن حضرت فرمود: «اما انه لو خشع قلبه، لخشعت جوارحه.»؛ یعنی اگر قلب و دل او خاشع بود، اعضای بدن و جوارحش خاشع بود. «1»

5. روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حال نماز چشمانش را به طرف آسمان بلند می‌کرد، پس آیه مزبور نازل شد و پیامبر سرش را به زیر آورد و به زمین نگاه کرد. «2»

6. در کتاب خصال، از امیر المؤمنین، علی علیه السّلام است که: «لیخشع الرجل فی صلاته؛ فانه من خشع قلبه للّه عزّ و جلّ، خشعت جوارحه، فلا یعبث بشیء.»؛ یعنی باید آدمی در نمازش خاشع باشد. پس همانا هرکس از روی خشوع قلبش برای خدای عزّ و جلّ خشوع ورزد، اعضای بدنش هم خاشع شود، پس با چیزی بازی نکند. «3»
7. ابن جریر و ابن ابی حاتم از حسن درباره قوله: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، اخراج نمودند که گفت: «کان خشوعهم فی قلوبهم، فغضوا بذلک ابصارهم و خفضوا لذلک الجناح.»؛ یعنی خشوع آنان در قلب‌های آنان است. پس به واسطه آن، چشم‌هایشان را فروپوشند و به واسطه آن، فروتنی و ملایمت کنند. «4»
نیز فی قوله تعالی: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ عامِلَةٌ ناصِبَةٌ»، «5» روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. محمّد یعقوب با اسنادش تا محمّد، و او از پدرش، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که: به امام علیه السّلام گفتم: «هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ.» آن بزرگوار فرمود: «تغشاهم القائم بالسیف.»؛ یعنی قائم آل محمّد به وسیله شمشیر بر آنان غالب گردیده و ایشان را فرامی‌گیرد. به آن بزرگوار گفتم: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ.» آن بزرگوار فرمود: «خاشعة لا تطیق الامتناع.»؛ یعنی آن‌چنان ذلیل خواهند شد که توان سرپیچی کردن ندارند. به آن بزرگوار گفتم: «عاملة». آن حضرت فرمود: «عملت بغیر ما انزل اللّه.» گفتم: «ناصبة». آن بزرگوار فرمود: «نصبت غیر ولاة الامر.»؛ غیر از والیان امر منصوب به امور شده‌اند. گفتم: «تَصْلی

---

(1). نور الثقلین، ج 3، حدیث 11، ص 528.
(2). نور الثقلین، ج 3، حدیث 12، ص 528.
(3). نور الثقلین، ج 3، حدیث 13، ص 528.
(4). درّ المنثور، ج 5، ص 3.
(5). غاشیه/ 3- 1.

ناراً حامِیَةً.» حضرت فرمود: «تصلی نار الحرب فی الدنیا علی عهد القائم، و فی الاخرة نار جهنم.»؛ یعنی در دنیا در عهد قائم، گرفتار آتش جنگ باشند، و در آخرت گرفتار آتش سوزان جهنم شوند. «1»
2. عبد الرزاق، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره: «هَلْ أَتاکَ حَدِیثُ الْغاشِیَةِ»، از قتاده اخراج نموده‌اند که گفت: حدیث قیامت. «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، را گفت: ذلیل و خوارند در آتش. «عامِلَةٌ ناصِبَةٌ» را گفت: در دنیا از اطاعت خدا تکبّر کردند، پس به آن تکبّر عمل نمودند و در آتش افکنده شدند. «2»

5. تدبّر در آیات خشوع

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3» با یک بررسی اجمالی در آیات و معانی، تفاسیر و روایاتی که درباره، خشوع آمده، چنین به دست می‌آید که خشوع، وجدان ذلّت و خواری توأم با خوف، در برابر عظمت، جلال و کبریایی است، و چون وجدان، امری است که از قلب نشأت می‌گیرد، بنابراین، زمینه ایجاد خشوع، قلب بوده و تجلّی آن، در ظواهر اعضا، آشکار می‌گردد و به تناسب موقعیت، این تجلی یا در قلب و جسم است: «خاشِعِینَ لِلَّهِ»، «4» و یا در حال اشک ریختن، بر چانه به خاک افتادن و ازدیاد خشوع است: «وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً»، «5» و یا در صداها و اصوات است: «وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ»، «6» و یا در کیفیت هیأت بدن در حال نماز است: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ»، «7» و یا در حالات کلی است: و «وَ الْخاشِعِینَ وَ الْخاشِعاتِ»، «8» و یا در چشم‌هاست: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ»، «9» و یا

---

(1). برهان، ص 1186- نور الثقلین، ج 5، حدیث 3، ص 563.
(2). درّ المنثور، ج 6، ص 342.
(3). ص/ 29.
(4). آل عمران/ 199.
(5). اسراء/ 109.
(6). طه/ 108.
(7). مؤمنون/ 2.
(8). احزاب/ 35.
(9). قمر/ 7.

در چهره و صورت است: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ»، «1» و لذا در این تحقیق، با استعانت از الطاف خدای سبحان و با استفاده از آیات قرآن کریم، تجلیات خشوع را زیر عنوان:
«معانی و مفاهیم خشوع» تدبّر می‌نماییم.

معانی و مفاهیم خشوع به ترتیب آیات مصحف

الف- معنا و مفهوم اول خشوع

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم خشوع، طاعت و فرمانبرداری مؤمنین اهل کتاب از اوامر وحی در کتب تورات، انجیل و قرآن کریم، در حال خوف باطنی توأم با فروتنی و تواضع جسمانی برای خدای تعالی است: «وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خاشِعِينَ لِلَّهِ لا يَشْتَرُونَ بِآياتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلاً أُولئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ.» «2»

همه اهل کتاب یکسان نیستند

قوله تعالى: «لَيْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ آناءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ. يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسارِعُونَ فِى الْخَيْراتِ وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ.»؛ «3» يعنى از اهل كتاب باهم يكسان نيستند؛ (در بين آنان) امتى هستند كه قيام كرده و در دل شب، درحالى‌كه آيات خداى تعالى را تلاوت مى‌نمايند، سجده مى‌كنند؛ به خداى تعالى و به روز قيامت ايمان مى‌آورند و امر به معروف كرده و نهى از منكر مى‌نمايند، و در كارها و امور خير، بر ديگران پيشى مى‌گيرند، و آنان از صالحانند.

ب- معنا و مفهوم دوم خشوع

یکی از معانی و مفاهیم خشوع، استمرار در افزایش وجدان تذلّل قلبی علما و دانشمندان در برابر عظمت قرآن کریم است، و در حال گریه، به خاک افتادن و چهره بر

---

(1). غاشیه/ 2.

(2). آل عمران/ 199.

(3). آل عمران/ 114.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 693

خاک نهادن، جلوه‌ای از آن وجدان است: «وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً.» «1» علما در برابر عظمت قرآن کریم، فروتنی و تذلّل دارند: «قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوْ لا تُؤْمِنُوا إِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقانِ سُجَّداً.» «2» البته، کسانی که پیش از این به آنان علم داده شده است، چون قرآن کریم بر آنان تلاوت شود، با تمام صورت به خاک افتاده و (خدای تعالی را) سجده می‌کنند.

ج- معنا و مفهوم سوّم خشوع

یکی از معانی و مفاهیم خشوع، خفه بودن و خفیف بودن صدا در برابر عظمت رحمان است: «یَوْمَئِذٍ یَتَّبِعُونَ الدَّاعِیَ لا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْواتُ لِلرَّحْمنِ فَلا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْساً.»؛ «3» یعنی در آن روز (که در قیامت است)، دعوت‌کننده را بدون سرپیچی، پیروی و اطاعت می‌کنند، و صداها در برابر عظمت و کبریایی خدای رحمان، در سینه‌ها خفه شود، پس در این حال به‌جز صدای خفیفی را نمی‌شنوی.

خفیف و ملایم بودن صدا در محضر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، آزمایش الهی از تقوای قلب (و یا خشیت دل) است: «إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ.» «4»

د- معنا و مفهوم چهارم خشوع

یکی از معانی و مفاهیم خشوع، تذلّل قلب و تواضع بدن است در برابر عظمت و کبریایی خدای سبحان در حال نماز و به هنگام ادای اذکار و انجام افعال و ارکان مخصوص به آن: «الَّذِينَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ.» «5»
موارد زیر نیز از این باب است:
1. خاشعین، کسانی هستند که به ملاقات آثار قدرت خدای تعالی در قیامت و بازگشت به‌سوی او اطمینان دارند، و به آنان امر شده که در برخورد با مشکلات، از

---

(1). اسراء/ 109.
(2). اسراء/ 107.
(3). طه/ 108.
(4). حجرات/ 3.
(5). مؤمنون/ 2.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 694
صبر و نماز کمک بگیرند: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ وَ إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وَ أَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ.» «1»
2. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امام علی علیه السّلام هنگام برخورد با مشکلات، از نماز (و روزه) استعانت می‌کردند. شیخ طایفه طوسی در تفسیر تبیان، و شیخ طبرسی در مجمع البیان فرموده‌اند: «و کان النبی صلّی اللّه علیه و آله اذا احزنه امر، استعان بالصلاة و الصوم.»؛ یعنی چون امری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را غمگین و محزون می‌ساخت، آن حضرت از نماز و روزه استعانت می‌جست. «2»
و در کتاب کافی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم که: «کان علی علیه السّلام اذا اهاله امر فزع، قام الی الصلوة، ثم تلا هذه الایة:" وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ".»؛ یعنی هنگامی که مشکل مهمی برای علی علیه السّلام پیش می‌آمد، او به نماز برمی‌خاست، و سپس این آیه را تلاوت می‌فرمود: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ.» «3»
3. امام صادق علیه السّلام فرمود: با خواندن دو رکعت نماز از خدا بخواهید، هم و غمّ شما برطرف گردد، و روی عن الصادق علیه السّلام انه قال: «ما یمنع احدهم اذا دخل علیه غم من غموم الدنیا، ان یتوضّا ثم یدخل المسجد فیرکع رکعتین یدعو اللّه فیها؟ اما سمعت اللّه تعالی یقول:" وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ".»: و از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: چه چیز منع می‌کند یکی از آنان را، آن‌گاه که غمی از غم‌های دنیا

به او وارد می‌شود، وضو گرفته و سپس داخل در مسجد گردد و دو رکعت نماز به‌جا آورد و در آن غم خدا را بخواند؟
مگر نشنیده‌ای که خدای تعالی می‌فرماید: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ.» «4»

ه- معنا و مفهوم پنجم خشوع

یکی از معانی و مفاهیم خشوع، تذلّل قلبی و تواضع بدنی توأم با خوف، در مردان و زنان است در حال نماز، در برابر عظمت و کبریایی خدای سبحان: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتِينَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقاتِ وَ

---

(1). بقره/ 46- 45.
(2). تبیان، ج 1، ص 202- مجمع البیان، ج 1، ص 99.
(3). تفسیر نمونه، ج 1، ص 219.
(4). تبیان، ج 1، ص 100.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 695
الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعِينَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِراتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً.» «1»: البته، مردان و زنان مسلمان، و مردان و زنان مؤمن، و مردان و زنان مطیع و خاضع، و مردان راستگو، و زنان راستگو، و مردان و زنان صابر و شکیبا، و مردان و زنانی که در حال نماز تذلّل قلبی و تواضع بدنی توأم با خوف دارند، و مردان و زنان صدقه‌دهنده و انفاق‌کننده، و مردان و زنان روزه‌دار، و مردانی که منافذشان را از ارتکاب به گناه حفظ کنند و زنانی که خود را از ارتکاب گناه حفظ کنند، و مردان و زنانی که خدا را بسیار یاد کنند، خدای تعالی برای آنان آمرزش و پاداش عظیمی را آماده نموده است.
مؤمنین، آنان که در نمازشان در برابر عظمت و کبریایی خدای متعال تذلّل قلبی و تواضع بدنی توأم با خوف ناشی از خشیت دارند و بر نمازشان محافظت می‌کنند، از جمله کسانی هستند که رستگار شده‌اند، و اینان وارثان بهشت و جاویدان در آن هستند: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ. إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ عَلى صَلَواتِهِمْ يُحافِظُونَ. أُولئِكَ هُمُ الْوارِثُونَ. الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيها خالِدُونَ.» «2»

و- معنا و مفهوم ششم خشوع

یکی از معانی و مفاهیم خشوع، ذلّت و خواری باطنی و ظاهری است که در به زیر افتادن چشم‌ها ظاهر می‌گردد: «خُشَّعاً أَبْصارُهُمْ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ کَأَنَّهُمْ جَرادٌ مُنْتَشِرٌ.» «3» درحالی‌که چشم‌های آنان به نشانه ذلّت و خواری به زیر افتاده، از قبرها

---

(1). احزاب/ 35.

(2). مؤمنون/ 11- 1.

(3). قمر/ 7.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 696

خارج می‌گردند و هم‌چون ملخ‌ها، به هر سو پراکنده می‌شوند. آنان که در دنیا، دعوت به سجده (و اقامه نماز) می‌شدند و درحالی‌که تندرست و سالم بودند، دعوت را اجابت نمی‌کردند و نماز را اقامه نمی‌نمودند، در قیامت، سراسر وجودشان را خواری و ذلّت حسرت و ندامت فراگرفته، چشمان ذلیل و خفت‌بار خود را به پایین می‌اندازند، (به آنها گفته می‌شود:) این است آن روزی که (در زمان تکلیف) به شما وعده داده می‌شد (و شما آن را انکار می‌کردید): «خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ کانُوا یُدْعَوْنَ إِلَی السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ.»، «1» «خاشِعَةً أَبْصارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذلِکَ الْیَوْمُ الَّذِی کانُوا یُوعَدُونَ.» «2»

ز- معنا و مفهوم هفتم خشوع

یکی از معانی و مفاهیم خشوع، نرم شدن و رقّت آوردن قلب و تواضع بدن است در برابر ذکر و یاد خدا و در برابر آنچه از جانب حق نازل گردیده: «أَ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ ما نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَ لا یَکُونُوا کَالَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ مِنْ قَبْلُ فَطالَ عَلَیْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ کَثِیرٌ مِنْهُمْ فاسِقُونَ.» «3»: آیا وقت آن نرسیده، آن کسانی که ایمان آورده‌اند، در برابر ذکر و یاد خدای متعال و در برابر آنچه از جانب حق نازل گردیده، دل‌هایشان نرم گردد و رقت آورند و تواضع نمایند، و مانند کسانی که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده، نباشند که با طولانی شدن زمان، دل‌های آنان سخت گردید و بسیاری از آنان فاسقند و حال آنکه:

1. زمین خاشع، درحالی‌که خاضع است، نزول باران بر او، حرکت، جنبش و حیات را در او دمیده و او را زنده می‌گرداند. «وَ مِنْ آیاتِهِ أَنَّکَ تَرَی الْأَرْضَ خاشِعَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ الَّذِی أَحْیاها لَمُحْیِ الْمَوْتی إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.» «4»

2. و اگر قرآن بر کوهی نازل می‌شد، مسلما ملاحظه می‌کردی که آن از خشیت خدای تعالی در حال خضوع، شکاف می‌خورد: «لَوْ أَنْزَلْنا هذَا الْقُرْآنَ عَلی جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَةِ اللَّهِ وَ تِلْکَ الْأَمْثالُ نَضْرِبُها لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَفَکَّرُونَ.» «5»

---

(1). قلم/ 43.
(2). معارج/ 44.
(3). حدید/ 16.
(4). فصّلت/ 39.
(5). حشر/ 21.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 697

یکی از معانی و مفاهیم خشوع، تذلّل و خواری چهره و به پایین افتادن آن است که طاقت امتناع و سرپیچی از فرمان الهی در آن نیست: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ.» «1»؛ یعنی آن روز (که قیامت است)، چهره‌ها آن‌چنان ذلیل و خوار و به پایین فروافتاده است که توان سرپیچی از فرمان الهی را ندارند.

چهره‌ها در آن روز که قیامت است:

1. چهره‌هایی سفید و نورانی است، و آنان (که مؤمنین اهل دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر هستند) در رحمت خدای تعالی جاودانه خواهند بود، و چهره‌هایی سیاه و تاریک است، و آنان کافرانی (اهل نفاق و تفرقه‌افکنی) هستند که بعد از ایمانشان کفر ورزیدند. آنان در آن روز، عذاب را در برابر کفرورزی‌شان باید بچشند:

«یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَ کَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ. وَ أَمَّا الَّذِینَ ابْیَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِی رَحْمَتِ اللَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.» «2»

2. و در آن روز که قیامت است، چهره‌ها در برابر عظمت و کبریایی حیّ قیوم، ذلیل و خاضع است، و کسی که ظلم و ستمی را حمل نموده، از پاداش الهی ناامید می‌باشد:

«وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ وَ قَدْ خابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْماً.» «3»

3. آن روز (که قیامت است)، چهره‌هایی شاداب و خوشحال است که تنها به (رحمت) پروردگارشان نظاره دارند، و چهره‌هایی عبوس و محزون است، آنان گمان نزدیک به یقین دارند که عذاب کمرشکنی در مورد آنان انجام شدنی است: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ وَ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ باسِرَةٌ تَظُنُّ أَنْ یُفْعَلَ بِها فاقِرَةٌ.» «4»

4. آن روز (که قیامت است)، چهره‌هایی گشاده، خندان و مسرور است، و در آن روز، چهره‌هایی که صاحبان عقاید و اعمال فاسد بوده‌اند، بر آنها گرد و غبار نشسته، و دود و

---

(1). غاشیه/ 2.

(2). آل عمران/ 107.

(3). طه/ 111.

(4). قیامه/ 25- 22.

تاریکی آنها را پوشانیده است: «وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ. ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ. وَ

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ. تَرْهَقُها قَتَرَةٌ. أولئِکَ هُمُ الْکَفَرَةُ الْفَجَرَةُ.» «1»
5. و آن روز (که قیامت است)، چهره‌هایی از فرط نعمت، شاداب و نورانی است، و صاحبان آن چهره‌ها از تلاشی که داشته‌اند، راضی‌اند، و آنان در بهشت‌های عالی‌ای که هیچ سخن لغوی را در آن نمی‌شنوی، جای دارند. در آن بهشت‌ها، چشمه‌سارها جاری است. تخت‌های بلندی در آن قرار دارد، و در آنها قدح‌هایی نهاده‌اند، و متکاهایی را مرتب نموده و فرش‌هایی را گسترانیده‌اند: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناعِمَةٌ لِسَعْيِها راضِيَةٌ فِي جَنَّةٍ عالِيَةٍ لا تَسْمَعُ فِيها لاغِيَةً فِيها عَيْنٌ جارِيَةٌ فِيها سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ وَ أَکْوابٌ مَوْضُوعَةٌ وَ نَمارِقُ مَصْفُوفَةٌ وَ زَرابِيُّ مَبْثُوثَةٌ.» «2»

کلمات قصار پیرامون خشوع

در غرر الحکم و درر الکلم، در «باب خشوع» سخنانی به اقتصار، از مولی الموحدین امیر المؤمنین، علی علیه السّلام، بیان شده است که در اینجا به نقل پاره‌ای از آن کلمات می‌پردازیم:

1. «کلّ شیء خاشع للّه.»: هر چیزی برای خدا خشوع‌کننده است.

2. «من خشع قلبه خشعت جوارحه.»: هرکه در دلش خاشع شد و در برابر خدای با عظمت، فروتن گردید، اعضای بدن او خاشع خواهند گردید.

3. «إذا أنت هدیت لقصدک، فکن أخشع ما تکون لربّک.»: هرگاه تو به مقصود خود رسیدی و به انگیزه‌ات هدایت شدی، پس (به شکرانه رسیدن به هدف) برای پروردگارت در خاشع‌ترین حالات باش.

4. «نعم عون الدّعاء الخشوع.»: چه خوب یار دعا است، خشوع و فروتنی در برابر حق.

پروردگارا! بزرگی و کبریایی سزاوار توست، و ذلّت و خشوع در پیشگاه با عظمت

---

(1). عبس/ 42.

(2). غاشیه/ 16- 8.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 699

تو، درخور بندگانت، و پرتو کبریایی و عظمت تو با ظهور ذلّت و خشوع بندگان در پیشگاهت، وجودشان را عزیز کرده و به مرتبه آنان عزّت می‌بخشد.

خدایا! به عظمت و کبریایی‌ات سوگند می‌دهیم که همواره ذکر و یادت را مباشر قلب و دل ما گردانی و توفیق حصول خشوع و تذلّل در قلبمان، و تواضع و فروتنی در جسممان را نسبت به ذکر و یادت در همه احوال به‌خصوص در حال نماز، به ما عنایت فرمایی!

آمین یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 701

فهارس

اشاره

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 703

فهرست اشخاص

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 707

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 713

یونس بن یعقوب، 156، 157
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 715

نهج البلاغه، 273
نهج البیان، 57
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 721

فهرست اماکن

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 723

فهرست منابع و مآخذ

1- احتجاج، طبرسی، ابو منصور احمد بن علی بن ابی طالب.
2- احقاق الحق، قاضی نور اللّٰه شوشتری.
3- اختصاص، مفید، شیخ محمّد بن محمّد بن نعمان.
4- اسماء و صفات، بیهقی، احمد بن الحسین، ابو بکر.
5- اصول کافی، کلینی، ابو جعفر محمّد بن یعقوب کلینی، ترجمه و شرح کمره‌ای، اسلامیه، 1379 ش.
6- التحقیق فی کلمات قرآن، حسن مصطفوی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، تهران، 1371 ش.
7- الخرائج و الجرائح، راوندی، قطب الدین سعید بن هبة اللّه، چاپ علمیه، قم، 1409 ق.
8- الذریعه الی مکارم الشریعه، تهرانی، شیخ آقا بزرگ، اسلامیه، تهران، 1967 م.
9- الغدیر، امینی، علامه عبد الحسین احمد، دار الکتاب العربی، بیروت، 1397 ق.
10- المعجم المفهرس الفاظ قرآن کریم، محمّد فؤاد عبد الباقی، مطبعة دار الکتب المصریه، انتشارات اسماعیلیان، تهران، 1364 ه ش.
11- المناقب، ابن المغازلی.
12- المنجد، لوئیس معلوف، یک جلد، دار المشرق، بیروت، چ 17، 1973 م.
13- امالی صدوق، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی، ترجمه کمره‌ای، اسلامیه.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 724
14- امالی طوسی، طوسی، شیخ ابو جعفر محمّد بن الحسن.
15- اهلیلجه، طبرسی.
16- بصائر الدرجات، صفّار، ابو جعفر محمّد بن الحسن، مکتبة آیة اللّه المرعشی، قم، 1404 ه ق.
17- تفسیر البصائر، 60 جلد، آیت اله یعسوب الدین رستگار جویباری، مجلدات 31 تا 60، طبع ایران، قم، 1357 تا 1372 ه ش. (25 جلد آخر، چاپ و در اختیار قرار گرفته است)
18- تفسیر البیان، طوسی، 10 جلد، شیخ ابو جعفر محمّد بن الحسن بن علی بن الحسن، متوفی 460 ه ق، منشورات مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، ص پ: 2120.
19- تفسیر الدر المنثور، سیوطی، 6 جلد، علامه الشیخ جلال الدین عبد

الرحمن، منشورات مکتبة آیة اللّه العظمی المرعشی النجفی، ایران، قم، 1404 ه ق.

20- تفسیر الکشّاف، زمخشری، 4 جلد، ابی القاسم جار اللّه محمود بن عمر، متوفی 538 ه ق، دار المعرفة للطباعة و النشر، بیروت، لبنان.

21- تفسیر المنار، محمّد رشید رضا، تقریرات درس تفسیر شیخ محمّد عبده.

22- تفسیر المیزان، طباطبایی، 20 جلد، استاد العلامه السید محمّد حسین، الطبعة الثانیه، دار الکتب الاسلامیه، طهران، سوق السلطانی، 1389 ه ق.

23- تفسیر روائی البرهان، بحرانی، 4 جلد، علّامه بحر العلوم، السید هاشم الحسینی، دار الطباعه علی قلی خاقان قاجار، طهران، 1295 ه ق.

24- تفسیر روائی نور الثقلین، 5 جلد، چ 4، علامه الشیخ عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، مؤسسه اسماعیلیان، قم 1412 ه ق، 1370 ه ش.

25- تفسیر روح المعانی، علامه شهاب الدین محمود آلوسی.

26- تفسیر شبّر، یک جلد، مولی الاجل سید عبد اللّه بن محمّد رضا الحسینی، معروف به شبّر، متوفی 1242 ه ق، طبع فی مطبعة المجلس، تهران، 1352 ه ق.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 725

27- تفسیر صافی، ملا محسن فیض کاشانی.

28- تفسیر طبری، طبری، ابو جعفر محمّد بن جریر، دار المعرفة، بیروت، 1972 م.

29- تفسیر فرات، فرات کوفی، ابو القاسم فرات بن ابراهیم، تهران، 1410.

30- تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب.

31- تفسیر قرطبی، محمّد بن احمد الانصاری قرطبی.

32- تفسیر قمی، قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم القمی (ت 307 ه ق)، مطبعة النجف الاشرف.

33- تفسیر مجمع البیان، طبرسی، 10 جلد، شیخ ابی علی الفضل بن الحسن، متوفی 548 ه ق، منشورات مکتبه الاسلامیه، چ 5، تهران، 1395 ه ق.

34- تفسیر مولوی، مرحوم حاج شیخ محمّد حسین مولوی، این تفسیر در حاشیه قرآن مولوی مکتوب است.

35- تفسیر نمونه، زیر نظر استاد محقق آیت اللّه مکارم شیرازی، با همکاری جمعی از نویسندگان، چ 12، دار الکتب الاسلامیه، طهران، بازار سلطانی، 1369 ه ش.

36- تورات.

37- تهذیب الاحکام، طوسی، شیخ ابو جعفر محمّد بن الحسن، دار الکتب الاسلامیه، تهران، 1390 ه ق.
38- ثواب الأعمال، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی.
39- جامع الأخبار، محمّد بن محمّد الضعیری السبزواری.
40- جوامع الجامع، طبرسی، ابو علی الفضل بن الحسن، دانشگاه تهران، 1377 ش.
41- حلیة الاولیاء، اصفهانی، حافظ ابو نعیم، بیروت، دار الفکر.
42- خصال، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بابویه القمی.
43- دلائل الصدق، محمّد حسن مظفر، مؤسسه آل البیت، قم، 1371 ش.
44- روح البیان، شیخ اسماعیل حقی الخلوتی البروسوی.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج1، ص: 726
45- روضه کافی، کلینی، ابو جعفر محمّد بن یعقوب، ترجمه و شرح کمره‌ای، اسلامیه، تهران.
46- روضة الواعظین، محمّد بن الحسن بن علی نیشابوری.
47- سفینة البحار، قمی، شیخ عباس، افست، مروی، 1355.
48- شعب الأیمان، بیهقی، ابی بکر احمد بن الحسن، بیروت، دار الکتب العلمیه، 1410 ه ق.
49- صحیح بخاری، بخاری، ابو عبد اللّه محمّد بن اسماعیل بخاری.
50- صحیح مسلم، مسلم، ابو الحسن الحجاج القشیری.
51- صحیفه سجادیه، امام سجاد علیه السّلام، ترجمه و شرح علّامه شعرانی، اسلامیه، تهران.
52- صواعق المحرقه، هیثمی، شهاب الدین احمد بن حجر، مصر، مصطفی البابی الحلبی.
53- ضعفاء، بخاری، ابو عبد اللّه محمّد بن اسماعیل.
54- عدة الداعی، ابن فهد حلی، احمد بن محمّد، وجدانی، قم.
55- علل الشرایع، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی.
56- عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، محمّد بن علی بن ابراهیم الاحسائی، سید الشهداء، قم، 1403 ق.
57- عیون اخبار الرضا علیه السّلام، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی.
58- غرر الحکم و درر الکلم، آمدی، عبد الواحد بن محمّد التمیمی، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، 1366 ش.
59- فروع کافی، کلینی، ابو جعفر محمّد بن یعقوب.
60- فرهنگ عمید، یک جلد، چ 22، حسن عمید، انتشارات امیر کبیر، تهران، 1362 ه ش.
61- فضائل الصحابه، احمد بن حنبل.

62- فضائل عشره.
63- قاموس المحیط، فیروزآبادی، شیخ ابی طاهر مجد الدین محمّد بن یعقوب، چ 3، 1352 ش.
64- قرآن کریم، به انضمام گردآوری و تحقیق فهرست الفاظ و مطالب از: مرحوم دکتر محمود رامیار، انتشارات صابرین، چ 1، 1363 ه ش.
65- کامل ابن اثیر، ابن اثیر، عز الدین علی بن ابی الکرم، انتشارات اسماعیلیان، تهران.
66- کتاب توحید، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی.
67- کشف الغمه، اربلی، ابو الحسن علی بن عیسی.
68- کمال الدین و تمام النعمه، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی.
69- کنز العرفان، فاضل مقداد بن عبد اله سیوری، مجمع العالمی التقریب، 1419 ه ق.
70- کنز الفوائد، کراجکی، ابو الفتح محمّد بن علی، چاپ سنگی.
71- گفتار امیر المؤمنین علی علیه السّلام، ترجمه غرر الحکم، سید حسین شیخ الاسلامی، چاپ 5، انتشارات انصاریان، قم، 1379 ه ش.
72- لسان العرب، ابن منظور مصری، بیروت، 1376 ه ق.
73- ما نزل من القرآن فی علی، حافظ ابو نعیم اصفهانی.
74- مجالس المؤمنین، شوشتری، قاضی نور اللّه، اسلامیه، تهران، 1354 ه ش.
75- مجمع البحرین، یک جلد، فخر الدین، چاپ سنگی، سال تألیف: 1079 ه ق، سال تحریر 1302 ه ق.
76- مجمع الزوائد، هیثمی، نور الدین، دار الکتب العلمیه، بیرونت، 1408 ه ق.
77- معانی الأخبار، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی.
78- معجم مفردات الفاظ القرآن، للعلامه الراغب الأصفهانی، ابو القاسم الحسین بن محمّد بن المفضّل، مطبعه التقدیم العربی، 1392 ه ق.
79- مقاتل الطالبین، ابو الفرج اصفهانی، انتشارات اسماعیلیان، تهران.

80- مقدّمه کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار و مصباح الانظار (معروف به مقدمه برهان)، العلامه الشیخ عبد اللطیف الکازرانی، چاپ سنگی، تهران، 1303 ه ق.
81- ملخّص المنجد و منتهی الأرب، گردآورنده: محمّد علی خلیلی، چاپخانه علی اکبر علمی، تهران، 1330 ه ش.
82- مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ابو جعفر رشید الدین.
83- من لا یحضره الفقیه (الفقیه)، صدوق، شیخ ابو جعفر محمّد بن علی،

دار الكتب الاسلاميه، 1390 ه ق.
84- نهج البلاغه، على عليه السّلام، انتخاب سيد رضى.
85- نهج البيان، شيخ محمّد بن حسن شيبانى، الهادى، قم، 1377 ش.
86- وسائل الشيعه، حرّ عاملى، شيخ محمّد بن الحسن، تهران، مكتبة الاسلاميه، 1397 ه ق. (5). بقره/ 177.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج1، ص: 300

جلد دوم

اشاره

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 3

جلد دوّم

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 4

سرشناسه: امامی، عبد النبی، 1317-
عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ قرآن/ عبد النبی امامی.
مشخصات نشر: قم: مطبوعات دینی، 1388-
مشخصات ظاهری: ج.
شابک ج 2: 8- 62- 8818- 964- 978
شابک دوره: 2- 64- 8818- 964- 978
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
مندرجات:-- ج. 1. اخلاق حمیده
موضوع: قرآن-- اخلاق
رده‌بندی کنگره:103 /3 BP الف 77 ف 4 1388
رده‌بندی دیویی: 159 /297
شماره کتابشناسی ملی: 4714391
فرهنگ قرآن- اخلاق حمیده
جلد دوم
عبد النبی امامی
مطبوعات دینی
وزیری/ 864
اول/ 1389
قدس/ 2000
قیمت/ 12500 تومان
شابک ج 2: 8- 62- 8818- 964- 978
شابک دوره: 2- 64- 8818- 964- 978
خیابان ارم، شماره 285
تلفن: 7749361 -7742847
دورنگار: 7749362 انبار: 7735931

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 5

فهرست مطالب

فصل بیست و یکم خلوص

اشاره

خلوص، مصدر کلمه خلص است و مشتقات آن در 18 سوره قرآن کریم، در ضمن 30 آیه با الفاظ: «الخالص»، «خالصا»، «خالصة»، «خلصوا»، «اخلصوا»، «اخلصنا»، «استخلص»، «مخلصا»، «مخلصا»، «مخلصون»، «مخلصین» و «مخلصین»، آمده است.
در این فصل، الفاظ: «اخلصوا»، «اخلصنا»، «مخلصا»، «مخلصون»، «مخلصین»، «مخلصا» و «مخلصین» را که در یازده آیه از ده سوره قرآن آمده، انتخاب نموده‌ایم. در ابتدا این آیات را به ترتیب مصحف کریم تنظیم نموده، و بعد از تنظیم، به بررسی و تحقیق لغوی آن آیات می‌پردازیم و سپس بنا بر نهجی که در این تحقیق به آن عمل شده، از لحاظ تفاسیر مختلف علمای شیعه و اهل تسنن، از صدر زمان تألیف تفسیر تاکنون، تفسیر آن کلمات را تحقیق می‌کنیم، و در مرحله چهارم هم آن را از لحاظ تفسیر روایی از کتب تفاسیر روایی علمای شیعه و اهل تسنن بررسی می‌نماییم، و سرانجام با عنایات حضرت حق جلّ و علا و با استعانت از او و با استفاده از آیات قرآن کریم، به تدبّر در آن آیات می‌پردازیم.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 14

1. تنظیم آیات خلوص به ترتیب مصحفی آن

1. قُلْ أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ. «1»
2. إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً. «2»
3. قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ. «3»
4. وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ. «4»
5. قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ. إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ. «5»
6. وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا. «6»
7. وَ ما تُجْزَوْنَ إِلَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ. «7»
8. وَ اذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِی الْأَیْدِی وَ الْأَبْصارِ. إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ. «8»
9. إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ. «9»
10. فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ. «10»
11. هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. «11»

---

(1). بقره/ 139: مدنی.
(2). نساء/ 146: مدنی.
(3). اعراف/ 29: مکی.
(4). یوسف/ 24: مکی.
(5). حجر/ 40- 39: مکی.
(6). مریم/ 51: مکی.
(7). صافات/ 40- 39: مکی.
(8). ص/ 46- 45: مکی.
(9). زمر/ 2: مکی.
(10). غافر/ 14: مکی.
(11). غافر/ 65: مکی.

2. در معنای خلوص

راغب، در مفردات فرموده: خالص مانند کلمه «صافی» است، جز این‌که خالص آن است که ناخالصی‌اش از آن زایل گردیده بعد از بودنش در آن، و «صافی» را گاهی به آن چیزی می‌گویند که آمیخته‌ای با آن نیست، قال تعالی: «وَ قالُوا ما فِی بُطُونِ هذِهِ الْأَنْعامِ خالِصَةٌ لِذُکُورِنا»، و گفته می‌شود: «هذا خالص و خالصة، نحو: داهیة (بسیار زیرک و باهوش) و راویه (نقل‌کننده سخن)»، و قوله تعالی: «فَلَمَّا اسْتَیْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِیًّا»؛ یعنی او را در حال جدایی از غیر آنان، تنها گذاشتند، و قوله: «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»، «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ.» پس اخلاص مسلمین به این است که آنان بیزاری جسته‌اند از آنچه یهود ادعای آن را دارند، از تشبیه، و نصاری از تثلیث. قال تعالی: «مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»، و قال: «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ ثالِثُ ثَلاثَةٍ»، و قال: «وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ»، و این مانند اول است، و قال: «إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا»؛ پس حقیقت اخلاص، بیزاری جستن از همه است به غیر از خدای تعالی. «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: «خَلَصُوا نَجِیًّا»؛ یعنی جدا کردند از مردم و تنهایش گذاشتند، و قوله: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ»؛ یعنی آنان را برای خودمان خالص گردانیدیم، به صفتی خالص، که هیچ آمیختگی در آن نباشد و آن، ذکر الدّار است؛ یعنی آخرت را به آنان تذکّر داد به طاعت خدای تعالی، و «خالصة» به اضافه قرائت شده است، و قوله تعالی: «وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»، بعضی از مفسرین گفته‌اند: و معنای اخلاص، عبارت از آن نزدیکی است که یاران در نیّاتشان، آن را یاد می‌کنند و آن، انجام دادن طاعت است خالصا برای خدای تعالی وحده. پس منطوق آیه، دلالت دارد بر این‌که امر منحصر است در عبادت خالصانه، و امر به شیء، همان گونه که در اصول آمده است، نهی از ضدّش بوده یا مستلزم نهی از ضدّ آن است. پس هر آنچه خالص نباشد، از آن نهی شده، و آن فاسد است، و قوله: «إِنَّهُ

---

(1). مفردات، ص 155.

مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» به کسر لام؛ یعنی کسانی که طاعت را برای خدای تعالی خالص گردانیدند، و به فتح لام؛ یعنی آن کسانی که خدای تعالی برای رسالتش آنان را اختیار نمود، و قوله: «أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی» و «استخصه» هر دو نزدیک به هم هستند، و معنایش این است که: او را برای نفس خودش خالص و خاصّ گردانید و در تدبیرش به او مراجعه می‌کند، و در

حدیث عمل خالص ذکر شده است و خالص در لغت هر آنچه می‌باشد که صفا یافته و رها گردیده است و به غیرش ممتزج نیست؛ چه آن غیر، پست‌تر باشد و چه نباشد، و البتّه، عمل خالص در عرف، به عملی که قصد تقرّب در آن، از جمیع آمیختگی‌ها و آلودگی‌ها، مجرّدسازی و نخواهی کسی به جز خدای تعالی، تو را بر آن حمد و ثنا کند، و این تجرید اخلاص نامیده شده است، و در حدیث است که: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»، را سوره اخلاص نامیدند؛ زیرا آن، خالص در صفت خدای تعالی است، یا آن کسی که آن را به لفظ بیان کند، «توحید» را برای خدای تعالی خالص نموده، و از بندگان مخلص، کسی است که از مردم چیزی را سؤال نمی‌کند تا این‌که آن را بیابد و چون آن را یافت، راضی است و چون چیزی نزد او باقی بود، آن را در راه خدای تعالی اعطا می‌کند. پس اگر از مخلوق سؤال ننمود، مسلّما اقرار به عبودیّت خدای متعال دارد، و چون آن را به دست آورد، او از خدا راضی بوده و خدای تعالی هم از او راضی است، و چون در راه خدا اعطا کند، او در حدّ ثقه و اطمینان به پروردگار است. «1»

و در مقدمه مراة الانوار و مشکوة الاسرار، در معنای خلوص فرموده: خالص، مخلصون و آنچه متضمّن اخلاص باشد، مانند: «أَخْلَصْناهُمْ»، و نحو آن، به معنای خالص است، و آن، صافی است که هیچ‌گونه آمیختگی در آن نباشد، و گفته می‌شود: خلص، هنگامی که آن، جدا گردد و سالم شود و از آلودگی رهایی یابد، و مخلص به فتح لام؛ یعنی مختار، و خلصه؛ یعنی آن را صاف نمود، و «أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِی»؛ یعنی آن را خاص نمود و برای او خالص گردانید، بدون مشارکت احدی، و «أَخْلَصْناهُمْ»؛ یعنی صاف نمودیم آن را، و

---

(1). مجمع البحرین، ص 322.

«اخلص له الشیء»، وقتی است که آن را صاف نماید، در حالی که سالم از هر آلودگی و آمیختگی باشد، و در زیارات بسیار آمده است که: آن بزرگواران علیهم السّلام خاصّ خدای تعالی و خالص برای او هستند، و این‌که آنان، خالص‌شدگان در توحید خدای متعالند، و در احتجاج، از ابی خالد کابلی آمده است که او گوید: علی بن حسین علیه السّلام فرمود: و از او سخنی را در غیبت قائم علیه السّلام و زمان غیبت او ذکر نمود تا این‌که فرمود: «یا ابا خالد! ان اهل زمان غیبته المنتظرین القائلین بامامته، افضل اهل کل زمان؛ لان الله جعلهم فی ذلک الزمان بمنزلة المجاهدین بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله. اولئک المخلصون حقا، و شیعتنا صدقا، و الدعاة الی دین الله سرا و جهرا.»؛ یعنی ای ابا خالد! البته، اهل زمان غیبت او، در حالی که قایل به امامت او هستند و در حال انتظار او به سر می‌برند، افضل اهل همه زمان‌هایند؛ زیرا خدای تعالی آنان را در آن زمان،

به منزله مجاهدین عصر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله قرار داده؛ آنان، مخلصان حقیقی، پیروان راستین ما و دعوت‌کنندگان به دین خدای تعالی در نهان و آشکار هستند، و در روایت جابر، از امام باقر علیه السّلام درباره قوله تعالی: «وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، آمده که آن بزرگوار فرمود: اخلاص ایمان به خدای تعالی و به پیامبر او و به ائمه علیهم السّلام است، و در امالی طوسی از امام صادق علیه السّلام آمده است که: اعرابی‌یی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: بهای بهشت چیست؟ آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «لا اله الا اللّه، یقولها العبد مخلصا.»؛ یعنی لا اله الا اللّه است، که بنده خدا آن را در حال خلوص بگوید. اعرابی گفت: اخلاص چیست؟ آن بزرگوار فرمود: «العمل بما بعثت به، و حبّ اهل بیتی، و انه لمن اعظم حقها.»؛ یعنی آن، عمل و کاری است که برای آن آمده‌ام (و برای آن انگیخته شده‌ام)، و نیز دوست داشتن و محبّت ورزیدن نسبت به اهل بیت من است که آن، از بزرگ‌ترین حقّ آن است. «1»

نیز در فرهنگ لغات فرموده: خلص؛ یعنی دوست، ویژه، گزیده، و جمع آن خلصاء است، و خلاص؛ یعنی روغن و سیم و زر خالص و بی‌غش، و خلاص؛ یعنی رهایی،

---

(1). مقدمه برهان، ص 95- 94.

رستن، و خلاصه و خلاصه؛ یعنی زبده و گزیده از هر چیز، و روغن گداخته که خالص باشد، و خلصان؛ یعنی دوست یکدل، برای مفرد و برای جمع، و خالص؛ یعنی ساده و بی‌آلایش و هر چیز مفید، و نام نهر و شهری است در نزدیکی بغداد، و خالصة؛ یعنی صفت خالص بی‌آلایش، و چیز ویژه و خاص، و خلوص؛ یعنی درد و ثقل هر چیز و خاصه روغن، و یکدلی و بی‌غل و غش بودن، و خلص، خلوصا و خالصة؛ یعنی ساده و بی‌آلایش گردید، به او رسید و پیوست. اخلص: خلاصه را گرفت، بی‌ریا رو به طاعت یا به خدمت آورد، و اخلاص؛ یعنی ویژه کردن و بی‌آلایش بودن در دوستی و طاعت، و خلّصه تخلیصا؛ یعنی ویژه گردانید او را، رها و آزاد نمود او را، و تخلّص؛ یعنی رهایی یافت، و مخالصة؛ یعنی دوستی خالص و بی‌آلایش کردن، و استخلاص؛ یعنی ویژه کردن، رهانیدن و رهایی جستن. «1»

در فرهنگ عمید هم فرموده: خالص؛ یعنی ناب، سره، ساده، پاک، بی‌آلایش و بی‌غش، و جمع آن خلص (به ضمّ خاء و فتح لام مشدد) است، و خالصه، مؤنث خالص است؛ یعنی بی‌آلایش و ملکی که متعلّق به دولت باشد، و خلوص (به ضمّ خاء و لام)؛ یعنی خالص شدن، بی‌آلایش شدن، پاکی و سادگی، و خلاص (به فتح خاء)؛ یعنی رهایی یافتن، رستن، رهایی، و به کسر

خاء؛ یعنی خالص، بی‌غش، طلا یا نقره یا روغن بی‌غش، و خلاصه (به ضمّ خاء)؛ یعنی برگزیده، پاکیزه، نتیجه، گزیده و خالص چیزی. «2»

3. خلوص در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» «3»، فرموده: قوله: «لَنا أَعْمالُنا»، معنایش انکار است برای

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الارب، ص 186- 185.
(2). فرهنگ عمید، ص 517، 539، 540 و 541.
(3). بقره/ 139.

دلایل آنها (یعنی یهود و نصاری) نسبت به اعمالشان؛ زیرا آنان مشرکند، و قوله: «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»، در آن دلالت است بر این‌که مخلص؛ یعنی خاص و خالص برای خدا، سزاوارتر است به حق، از کسی که شرک برای او قایل باشد، و در معنای آن گفته‌اند: آن ردی است نسبت به آنچه یهود به آن استدلال می‌کردند از عبادت عرب بر بت‌هایشان، به این‌که: در آن هیچ عیبی بر ما نیست، هنگامی که ما خالص باشیم؛ همان گونه که عیبی بر شما نیست، به فعل آن کسانی از نیاکانتان که گوساله‌پرستی می‌کردند، آن هنگام که شما معتقد به انکار نسبت به آنها باشید، به این‌که آنان بر شرک‌ورزی به خدا بودند با قراردادن شبیه برای او و کفر به آیاتش. «1»
نیز فی قوله تعالی: «إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً» «2»، فرموده: از آنان، توبه‌کنندگان از نفاقشان را استثنا نمود، هنگامی که نیاتشان را اصلاح نمایند و دین را برای خدای تعالی خالص و خاص گردانند و از إلهه‌ها و بت‌ها بیزاری جویند و به کتاب خدای متعال تمسّک کنند و پیامبر او را تصدیق نمایند. پس وقتی چنین کنند، البته، آنان با مؤمنین در بهشت و در محلّ کرامت خواهند بود، و آنان را در مساکنشان، ساکن گردانند، و آنچه بر جزای توبه‌شان به آنان وعده داده شده، به آنان اعطا کنند. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» «4»، فرموده: آنان را به دعا کردن و تضرّع نمودن به سوی خدای تعالی بر وجه اخلاص امر نمود، و اصل اخلاص، خارج نمودن هرگونه آلودگی و آمیختگی از چیز آلوده است، و از آن جمله است، اخلاص در دین برای خدای عزّ و جلّ، و آن، توجیه عبادت است چنان‌که خالص و خاصّ او تعالی و بدون غیرش عزّ و جلّ باشد. «5»
فی قوله تعالی: «... لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» «6» هم

فرموده:

(1). تبیان، ج 1، ص 487.
(2). نساء/ 146.
(3). تبیان، ج 3، ص 368.
(4). اعراف/ 29.
(5). تبیان، ج 4، ص 384.
(6). حجر/ 40.

«لَأُغْوِيَنَّهُمْ»؛ یعنی آنان را به کاری که بر ضدّ راستی و درستی است، دعوت می‌کنم، سپس از جمله آنان، بندگان مخلص خدای تعالی را؛ یعنی آنان که عبادتشان را خاص و خالص برای خدای تعالی انجام داده و از اجابت شیطان امتناع می‌ورزند، استثنا نمود؛ زیرا شیطان، راه ورود و تسلّطی بر آنان ندارد؛ همچنان که فرمود: «إِنَّ عِبادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطانٌ»؛* یعنی آن بندگانی که آنچه به آنان امر نمودم، آن را انجام دادند و آنچه بر آنان نهی نمودم، از آن خودداری کردند، شیطان بر آنان سلطه‌ای ندارد، و کسی که «مخلصین» را با فتح بخواند: «مخلصین»؛ به این معنا است که خدای تعالی اراده نموده آنان را خالص نماید؛ به این‌که آنان را بدان صفت موفق نموده و در آن لطفی برای آنان است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّهُ كانَ مُخْلَصاً» «2»، فرموده: «مُخْلَصاً» به فتح لام، به معنای این است که: خدای تعالی او را برای نبوّت، خاص و خالص گردانید، و به کسر لام:

«مُخْلَصاً»؛ یعنی عبادت را برای خدای تعالی، خاص و خالص گردانید. در آیه، خبر داده به این‌که موسی علیه السّلام در طاعاتش، بر قصد قربت به خدای تعالی بدون ریا و تظاهر بر مردم، خاص و خالص بود و این‌که بر عبادتش، شرک نمی‌ورزید و به جز او، کسی را عبادت نمی‌کرد، و کسی که «مُخْلَصاً» را با فتح بخواند: «مُخْلَصاً»؛ یعنی خدای تعالی اراده نموده که او را برای طاعت خودش خالص گرداند؛ بدین معنا که لطفی است برای او در آنچه اختیار نموده؛ یعنی اخلاص در طاعت را و این‌که طاعت را با معصیت او درنیامیزد، و این‌که با این همه، پیامبر از طرف خدای تعالی بر خلقش می‌باشد تا رسالتی را حمل کند و آن رسالت را نسبت به آنان ادا نماید. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ ما تُجْزَوْنَ إِلَّا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ» «4»، فرموده: از جمله مخاطبین استثنا نمود آنان را که عبادت برای خدای تعالی را خالص و

(1). تبیان، ج 6، ص 337.
(2). مریم/ 51.
(3). تبیان، ج 7، ص 118.
(4). صافات/ 40.

خاص نمایند و هر آنچه که به آنان امر فرموده، آن را اطاعت کنند. پس آنان، عذابی را نچشند و به ثوابی عظیم برسند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» «2»، فرموده: اخلاص، خارج نمودن هر آلودگی از شیء است که از شکل آن نباشد. پس آن ابرار را، خدای تعالی خاص و خالص نمود برای نعمت‌های بهشت به لطف خودش، در آنچه بر آنان بر طریق احسان، لازم می‌نمود، و قوله: «بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»؛ یعنی ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب را به واسطه دوستی‌شان که خالص بود، خالص گردانیدیم. سپس فرمود: «ذِكْرَى الدَّارِ»، بدل از «خالصة» است؛ یعنی آنان متذکّر و یادآور جهان آخرت هستند و در دنیا پارسا و زاهدند، و جایز است معنایش این باشد: آنان آخرت را و برگشت به سوی خدای تعالی را بسیار یاد می‌کردند، و معنای «أَخْلَصْناهُمْ»؛ یعنی آنان را خالص و بی‌آلایش نمودیم. طبری گفته است: یعنی خاصّ آنان گردانیدیم به برتر از آنچه در آخرت است. «3»

فی قوله تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» «4» هم فرموده: یعنی عبادت خود را به سوی (خدای تعالی) متوجّه کن در حالی که خالص از شرک بت‌ها و اصنام باشد، و قوله: «مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»، نصب «مُخْلِصاً»، بنا بر حال است، و نصب «الدِّينَ»، به واسطه آن است که مفعول لاجله «مُخْلِصاً» است. «5»

نیز فی قوله تعالی: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» «6»، فرموده: یعنی عبادت خودتان را به سوی خدای تعالی وحده توجّه بدهید و لو آنکه کافران خوششان نیاید. پس به آنان توجّهی نکنید: «وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ.» «7»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «8»،

---

(1). تبیان، ج 8، ص 452.
(2). ص/ 46.
(3). تبیان، ج 8، ص 522.
(4). زمر/ 2.
(5). تبیان، ج 9، ص 4.
(6). غافر/ 14.
(7). تبیان، ج 9، ص 61.

(8). غافر/ 65.

فرموده: ابن عباس و سعید بن جبیر گفته‌اند: چون یکی از شما بگوید: «لا اله الا الله»، در آخر آن بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.» «1»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» «2»، فرموده: یعنی موحّدون، و مراد از آن این است که مخلص، به حق سزاوارتر از مشرک است، و گفته‌اند: معنای آن، رد نمودن است بر آنان آنچه را بدان احتجاج می‌کردند از این‌که عرب بتان را عبادت می‌نمودند؛ پس کانّه گفت: عیبی بر ما در آن (عبادت عرب بر بتان) نیست، هرگاه که ما موحّد باشیم؛ همان گونه که عیبی بر شما نیست، به کار کسی که پرستش گوساله کرد از نیاکانتان، آن‌گاه که شما به آن کار آنان در آن اعتقاد داشته باشید.

مؤلف تفسیر شریف مجمع البیان، زیر عنوان: «فصل فی ذکر الأخلاص» فرموده: از حذیفة بن الیمان روایت شده که گفت: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سؤال نمودم: اخلاص چیست؟ آن حضرت فرمود: «سألت جبرئیل علیه السّلام عن ذلک، قال: سألت رب العزّة عن ذلک، فقال: هو سر من سرّی، استودعته قلب من احببته من عبادی.»؛ یعنی از جبرئیل علیه السّلام درباره آن سؤال نمودم.

جبرئیل علیه السّلام گفت: درباره آن از پروردگار عزیز سؤال کردم، پس پروردگار متعال فرمود: آن رازی است از راز من، که آن را در قلب هرکس از بندگانم که او را دوست بدارم، به ودیعه می‌گذارم.

و از ابی ادریس خولانی روایت شده که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل است که آن حضرت فرمود:

«ان لکل حق، حقیقة، و ما بلغ عبد حقیقة الاخلاص حتی لا یحّب ان یحمد علی شیء من عمل اللّه.»؛ یعنی برای هر حقّی، حقیقتی است، و بنده به حقیقت اخلاص نرسد، تا این‌که دوست ندارد بر چیزی از عمل الهی، ستایش شود.

و سعید بن جبیر فرمود: اخلاص به این است که بنده خدا دینش و عملش را برای خدای تعالی خالص گرداند و در دینش، شرک نورزد و عملش را برای دیدن و ریای

---

(1). تبیان، ج 9، ص 90.

(2). بقره/ 139.

احدی انجام ندهد، و گفته‌اند: اخلاص به این است که اعمال بنده خدا در آشکار و پنهان یکسان باشد، و گفته‌اند: اخلاص آن است که از خلایق

پوشیده باشد و از رغبت‌ها و علایق پاک و مصفّا باشد، و گفته‌اند: آن به این است که خوبی‌ها را کتمان و مخفی نماید، آن‌چنان که بدی‌ها و گناهان را پوشیده و کتمان می‌کند. «1»

همین طور فی قوله تعالی: «إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ» «2»، فرموده: یعنی از نفاقشان توبه کنند، «وَ أَصْلَحُوا»؛ یعنی نیاتشان را اصلاح نمایند، و گفته‌اند: بر توبه‌شان در آینده استوار و پابرجا باشند. «وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ»؛ یعنی به کتاب خدای تعالی تمسّک جویند و پیامبرش را تصدیق کنند، و گفته‌اند: اعتماد و اطمینان به خدا داشته باشند. «وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ»؛ یعنی از إلهه‌ها و بت‌ها بیزاری جویند، و گفته‌اند: به واسطه ایمانشان، از خدای تعالی طلب رحمت کنند و از سر اخلاص رضای او را طلب نمایند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» «4»، فرموده: و این امر به دعا و تضرّع به سوی او سبحانه بر وجه اخلاص است؛ یعنی به سوی او رغبت به دعا داشته باشید، بعد از اخلاصتان دین را برای او. «5»

فی قوله تعالی: «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» «6»، فرموده: یعنی برای پیامبری برگزیده‌شدگان و اختیارشدگانند و به کسر لام، اخلاص‌داران در عبادت و توحید؛ یعنی از بندگان ما آن کسانی که خالص نمودند طاعت را برای خدای تعالی و خالص نمودند خودشان را برای او، و این آیه، بر منزّه بودن یوسف علیه السّلام و جلالت قدر او و از ارتکاب به کار قبیح یا اراده بر آن، دلالت دارد. «7»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» «8»، فرموده: و آنان کسانی هستند که عبادتشان را برای خدای تعالی خالص نمودند و از عبادت شیطان امتناع

---

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 220.

(2). نساء/ 146.

(3). مجمع البیان، ج 3، ص 130.

(4). اعراف/ 29.

(5). مجمع البیان، ج 4، ص 411.

(6). یوسف/ 24.

(7). مجمع البیان، ج 5، ص 226.

(8). حجر/ 40.

کردند و از آنچه خدای متعال از آن نهی نمود، باز داشته شدند و کسی که مخلصین را به فتح لام بخواند؛ یعنی پس آنان کسانی هستند که خدای تعالی آنان را خالص گردانید؛ به این‌که برای خاصّ و خالص شدن موفّقشان

نمود و به آنان لطف نمود؛ به این‌که شیطان را بر آنان راه ورودی نباشد. «1»
فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا» «2»، فرموده:
یعنی: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! به یادآور در کتاب که آن، قرآن است، موسی را، که او خالص نمود عبادت را برای خدای تعالی و خالص نمود نفس خود را برای ادای رسالت، و به فتح لام؛ یعنی خدای تعالی او را برای نبوّت، خالص نمود و اختیار کرد او را برای رسالت، و رسول بود برای فرعون و قوم فرعون، پیامبری رفیع الشأن و عالی مقام. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ ما تُجْزَوْنَ إِلَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» «4» هم فرموده: یعنی جزا داده نمی‌شوید مگر به اندازه اعمالتان. پس از آن، از جمله مخاطبین معذّبین استثنا نمود و فرمود: «إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ»؛ یعنی آن کسانی که عبادت را برای خدای تعالی خالص نمودند و او را در هر امری که به آنان امر فرمود، اطاعت کردند، پس آنان عذاب را نمی‌چشند، و البتّه، به پاداش و ثواب خواهند رسید. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ» «6»، فرموده: یعنی آنان را برای خودمان خاص و خالص گردانیدیم؛ به این‌که خالص نمودم برای آنان «ذِکْرَی الدَّارِ» را، و «خالصة»، به معنای خلوص بوده و «ذِکْرَی»، به معنای یادآوری نمودن است؛ یعنی خالص نمود برای آنان یادآوری «الدَّارِ» را، و آن به این است که آنان به یاد آن بودند به واسطه آماده و مهیا بودن برای آن و زهد و پارسایی که در دنیا داشتند؛ همچنان که عادت انبیا چنین بود. «7»

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 337.
(2). مریم/ 51.
(3). مجمع البیان، ج 6، ص 518.
(4). صافّات/ 40.
(5). مجمع البیان، ج 8، ص 442.
(6). ص/ 46.
(7). مجمع البیان، ج 8، ص 481.

فی قوله تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» «1» هم فرموده: یعنی پس عبادتت را تنها به سوی خدای تعالی متوجّه کن. «مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ»؛ یعنی خالص کن از شرک بت‌ها و اصنام، و اخلاص به این است که بنده نیت و عمل خود را به سوی خالقش متوجّه کند؛ آن را برای غرض دنیا قرار ندهد. «2»

نیز فی قوله تعالی: «هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» «3»، فرموده: یعنی البته، آن کسی که بر شما این نعمت‌ها را انعام فرمود، او زنده علی الاطلاق است بدون علّت، بدون فاعل و بدون نیت. «لا إِلهَ إِلّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»؛ یعنی در دعا و عبادت او در حال اخلاص باشید. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»، فراء گفته است: و آن، خبری است که در آن اضمار است؛ مثل این‌که گفته است: بخوانید او را و حمد او را بر این نعمت‌ها به جا آورید و بگویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»، و مجاهد، از ابن عباس روایت نموده که او گفته است: هرکس بگوید: «لا اله الا الله»، پس باید به دنبال آن بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»، اراده می‌کند فرموده خدای تعالی را: «مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» «4»، فرموده: یعنی عبادت خودتان را تنها متوجّه به سوی خدای تعالی بکنید. «5»

ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشاف فی قوله تعالی: «قُلْ أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» «6»، فرموده: «وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ»، مشترک هستیم جمیعا در این‌که ما بندگان او هستیم و او پروردگار ماست. «وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ»؛ یعنی البته، عمل، اساس امر است و به واسطه آن، اعتبار حاصل می‌شود. «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ»؛ یعنی و ما به توحید او، با خلوص از روی ایمان، معتقدیم. «7»

---

(1). زمر/ 2.

(2). مجمع البیان، ج 8، ص 517.

(3). غافر/ 65.

(4). غافر/ 14.

(5). مجمع البیان، ج 8، ص 517.

(6). بقره/ 139.

(7). کشاف، ج 1، ص 316.

نیز فی قوله تعالی: «إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً» «1»، فرمود: اگر بگویی: برای چه عذاب منافق از عذاب کافر شدیدتر است؟ گویم: برای این‌که در کفر، مانند کافر بوده و به کفرش، استهزای به اسلام و به اهل اسلام، و پنهان کردن دشمنی‌اش نسبت به آنان، ضمیمه می‌شود. «وَ أَصْلَحُوا»: آنچه را از اسرار و احوالشان که در حال نفاق تباه و فاسد گردانیدند. «وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ»: و به او اعتماد کنند؛ همچنان که مؤمنین بااخلاص اعتماد کردند. «وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ»: در طاعتشان به جز

رضای او را نمی‌طلبند.
«فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ»: پس آنان یاران مؤمنین و دوستان آنانند در دو جهان. «وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً»: پس آنان در آن مشارکت داشته و در آن سهیم هستند.
پس اگر بگویی: منافق کیست؟ گویم: در شریعت، کسی که تظاهر به ایمان می‌کند و در باطن کافر است ... و در پاسخ به حذیفه رضی اللّه عنه که سؤال کرد: گفته شد: منافق کیست؟
فرمود: کسی که موصوف به اسلام است و به آن عمل نمی‌کند، و قوله علیه الصلاة و السّلام: «ثلاث من کن فیه، فهو منافق و ان صام و صلّی و زعم انه مسلم: من اذا حدّث، کذب، و اذا وعد، أخلف، و اذا اؤتمن، خان.»؛ یعنی سه دسته‌اند که هرکس در آنها باشد، منافق است، اگرچه روزه بگیرد و نماز بخواند و گمان کند مسلمان است: کسی که چون سخن بگوید، دروغ باشد، و چون وعده کند، خلف وعده کند، و چون اعتماد به او کنند، خیانت نماید. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ» «3»، فرموده: «بِالْقِسْطِ»: به عدل و به آنچه در نفوس اقامه می‌گردد، به این‌که آن نزد هر ممیزی درست و نیکوست، و گفته‌اند: به توحید «وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ»: «و قل أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ»؛ یعنی قصد کنید عبادت او را در

---

(1). نساء/ 146.
(2). کشاف، ج 1، ص 575.
(3). اعراف/ 29.

حالی که مستقیم به سوی رضای او بوده و عدول به سوی رضای غیر او نباشد. «عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ»: در هر زمانی برای سجود یا در هر مکانی برای سجود، و آن نماز است. «وَ ادْعُوهُ»: و او را عبادت کنید، «مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»؛ یعنی طاعتی که رضای خدا را از روی خلوص بطلبد. «کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ.»: همچنان که شما را در ابتدا ایجاد کرد، بر می‌گرداند؛ یعنی شما را باز می‌گرداند، پس با اعمالتان جزا داده می‌شوید، پس عبادت را برای او خالص گردانید. «1»
فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» «2» هم فرموده: و قوله: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ»: یعنی آن زن قصد آمیزش با او را نموده بود، «وَ هَمَّ بِها»: و او هم قصد آمیزش با او را نمود، «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ»، جواب آن، محذوف بوده و تقدیر آن چنین است: «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ

لخالصها.» پس آن حذف شده؛ برای این‌که قوله: «وَ هَمَّ بِها» بر آن دلالت می‌کند. «کَذلِکَ»، کاف منصوب المحل است؛ یعنی مانند آن تثبیت، او را با ثبات گردانیدیم، یا مرفوع المحل می‌باشد؛ یعنی امر، مثل آن است. «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ»: از خیانت به آقا، «وَ الْفَحْشاءَ»: از زنا، «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ.»: کسانی که دینشان را برای خدا خالص گردانیدند، و به فتح؛ یعنی کسانی که خدا آنان را برای طاعت خودش خالص گردانید؛ به این‌که آنان را از گناه حفظ نمود. «3»

نیز فی قوله تعالی: «قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ. إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» «4»، فرموده: «بِما أَغْوَیْتَنِی»، «باء»، برای قسم بوده و «ما» مصدریّه و جواب قسم است. «لَأُزَیِّنَنَّ»؛ یعنی سوگند به اغوای تو مرا، حتما برای آنان زینت می‌دهم، و معنای اغوایش او را، سبب شدن اوست برای گمراهیش؛ به این‌که او را امر به سجود آدم کرد، پس این امر به گمراهی او انجامید، و قوله: «بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَ

---

(1). کشاف، ج 2، ص 75.

(2). یوسف/ 24.

(3). کشاف، ج 2، ص 312- 311.

(4). حجر/ 40.

لَهُمْ»، مانند قوله: «فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ» است در این‌که در آنها قسم خوردن است، جز این‌که در یکی از آنان، قسم خوردن به صفت او بوده و در دوّمی (از آنها) قسم خوردن به فعل اوست، و فقها بین این دو فرق گذاشته‌اند. «فِی الْأَرْضِ»: در دنیایی که آن، سرای فریب است. مخلصین را استثنا نمود؛ زیرا دانست که حیله او در آنان عمل نمی‌کند و آنان از او نمی‌پذیرند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا» «2»، فرموده: و مخلص به کسر، آن کسی است که عبادت او خالص از شرک و ریا است، یا این‌که نفسش را خالص، و قصد و نیتش را تسلیم برای خدا کرده، و به فتح، آن کسی است که خدا او را خالص گردانیده است. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ ما تُجْزَوْنَ إِلَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» «4»، فرموده: «إِلَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ»: به جز آنچه که عمل نمودید. جزای بد، به سبب عمل بد است. «إِلَّا عِبادَ اللَّهِ»، و لکن «عِبادَ اللَّهِ»، بنا بر استثنای منقطع. «5»

فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِی الْأَیْدِی وَ الْأَبْصار. إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّار» «6» هم فرموده: «إِبْراهِیمَ وَ

إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ»، عَطف بَيان است بَراى «عِبادَنا». «أولِى الْأَيْدِى وَ الْأَبْصارِ»، مراد صاحبان اعمال و فكر است، و «اولى الايادى» به جمع الجمع قرائت شده. «أَخْلَصْناهُمْ»: آنان را خالصين قرار داديم، «بِخالِصَةٍ»: به صفتى خالص، كه هيچ ناخالصى در آن نيست. «ذِكْرَى الدَّارِ»: يعنى آنان به طور مداوم به ياد آخرتند و ياد دنيا را به فراموشى سپرده‌اند، يا ياد آنان نسبت به آخرت و رغبت آنها در آن بوده و كناره‌گيرى‌شان از دنياست؛ همچنان كه آن، شأن پيامبران، و مورد رغبت آنان است. «7»

---

(1). كشاف، ج 2، ص 391.
(2). مريم/ 51.
(3). كشاف، ج 2، ص 513.
(4). صافات/ 40.
(5). كشاف، ج 3، ص 339.
(6). ص/ 46.
(7). كشاف، ج 3، ص 378.

نيز فى قوله تعالى: «إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ» «1»، فرموده:

اگر بگويى: مراد از «الْكِتابَ»، چيست؟ گويم: بنابر وجه اوّل، قرآن است و بنابر وجه دوّم، سوره است. «مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ»: براى او دين، به وسيله توحيد، و تصفيه درون از ناخالصى‌ها، از شرك و ريا خالص شده است. «2»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ» «3»، فرموده:

«فَادْعُوا اللَّهَ»: او را عبادت كنيد، «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»: از شرك، و اگرچه دشمنان شما از اين‌كه بر دين آنان نيستيد، به خشم آيند. «4»

همين‌طور فى قوله تعالى: «هُوَ الْحَيُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «5»، فرموده: «فَادْعُوهُ»: پس او را عبادت كنيد، «مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»: يعنى طاعت خالص از شرك و ريا، در حالى كه گوينده «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» هستيد. «6»

مولى الاجل سيد عبد اللّه بن محمّد رضا حسينى معروف به شبّر، در تفسيرش فى قوله تعالى: «إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْراً عَظِيماً» «7»، فرموده: يعنى به جز كسانى كه از نفاقشان توبه كنند، «وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ»؛ يعنى به خداى تعالى اطمينان و اعتماد كنند، «وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ»؛ يعنى و دينشان را خاص و خالص كنند براى خدا، بدون ريا و بدون توسّل بدان براى خوشنام شدن، «فَأُولئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ»: پس اينان،

در دو جهان، دوست و رفیقان مؤمنین هستند. «8»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» «9»، فرموده: بگو: پروردگار من در همه امور امر به عدل نموده است، و این‌که چهره‌هایتان را به طرف قبله اقامه کنید، یا در توجّه به عبادت او، پایدار و

---

(1). زمر/ 2.
(2). کشاف، ج 3، ص 386- 385.
(3). غافر/ 14.
(4). کشاف، ج 3، ص 419.
(5). غافر/ 65.
(6). کشاف، ج 3، ص 435.
(7). نساء/ 146.
(8). تفسیر شبّر، ص 233.
(9). اعراف/ 29.

بااستقامت باشید. «عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ»؛ یعنی در وقت سجود یا در مکان آن؛ یعنی در هر نمازی یا در هر مسجدی، نماز او را درک کنید و آن را از وقتش به تأخیر نیندازید. «وَ ادْعُوهُ»؛ یعنی: و عبادت کنید او را، «مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»؛ یعنی در حال اخلاص او را عبادت کنید. پس البتّه، او را ملاقات می‌کنید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» «2»، فرموده: اگر نبود آن نبوّتی که مانع از کار زشت در او بشود، البتّه، که او قصد سوء می‌نمود، امّا او (یوسف علیه السّلام) قصد سوئی ننمود. «کَذلِکَ»: این چنین برهان را به او نمایاندیم، «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ»: تا از او، کار زشت خیانت و زنا را منصرف گردانیم. «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ»: البتّه که او از بندگان ما بود که او را برای نبوّت اختیار نموده بودیم. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ. إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» «4»، فرموده: و [ابلیس گفت:] البته، همه آنان را با دعوت به سوی گمراهی فریب می‌دهم تا آنان گمراه شوند به جز بندگان تو؛ از آنهایی که آنان را برای طاعت خودت خالص کرده‌ای. «5»
فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً» «6» هم فرموده: یعنی او عبادتش را خالص کرد، یا نفسش را برای خدای تعالی وحده خالص نمود. «7»
همین‌طور في قوله تعالی: «إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» «8»، فرموده:

استثنای به «إِلّا» در اینجا، استثنایِ منقطع بوده و آنچه بعد از استثنا است، مبتدا می‌باشد و خبر آن، «أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ» است. «9»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ» «10»، فرموده: یعنی ما آنان را

---

(1). تفسیر شبّر، ص 341.
(2). یوسف/ 24.
(3). تفسیر شبّر، ص 499.
(4). حجر/ 40.
(5). تفسیر شبّر، ص 550.
(6). مریم/ 51.
(7). تفسیر شبّر، ص 640.
(8). صّافات/ 40.
(9). تفسیر شبّر، ص 919.
(10). ص/ 46.

برای خودمان خالص گردانیدیم، به سبب خصلت خالصی که هیچ آمیختگی در آن نبود، و آن، خصلت یاد و تذکّر آنان به «دار حقیقی»؛ یعنی آخرت، و عمل برای آن بود. «1»
فی قوله تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» «2» هم فرموده: یعنی پس خدای تعالی را عبادت کن خالصانه و بدون آمیختگی با شرک و غرض‌های دنیوی. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» «4»، فرموده: یعنی پس بخوانید خدای تعالی را خالصانه و بدون آمیختگی با شرک. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» «6»، فرموده: یعنی بپرستید او را خالصانه و بدون آمیختگی با شرک و ریا، در حالی که می‌گویید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» «7»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «قُلْ أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» «8»، فرموده: «قُلْ أَ تُحَاجُّونَنا»، تا آخر آیه، انکار است برای محاجّه و مخاصمه اهل کتاب با مسلمانان درباره اللّه است، و به تحقیق خدای تعالی وجه انکار خود را تبیین کرده و محاجه آنان لغو و باطل شمرده است، با قوله: «وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.» بیانش این است که: مسلمانان و اهل کتاب اله واحدی را عبادت می‌کنند و اعمال هریک از دو گروه، با دیگری تزاحم ندارد و مسلمانان، در دینشان برای خدای تعالی، اخلاص دارند، و برای اهل کتاب

سببى نيست كه ممكن باشد آنها در محاجه‌شان با مسلمانان، بدان متشبث شوند. «9»
نيز فى قوله تعالى: «إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ

---

(1). تفسير شبّر، ص 937.
(2). زمر/ 2.
(3). تفسير شبّر، ص 941.
(4). غافر/ 14.
(5). تفسير شبّر، ص 960.
(6). غافر/ 65.
(7). تفسير شبّر، ص 969.
(8). بقره/ 139.
(9). الميزان، ج 1، ص 317.

فَأُولئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» «1»، فرموده: استثنا از وعده عذابى است كه درباره منافقين فرموده:
«إِنَّ الْمُنافِقِينَ فِى الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» (آيه قبل) و الحاق آنان است به صفّ مؤمنين، و اين استثنا با اوصاف عديده سنگين است. پس توبه را ذكر نمود و آن، برگشت به خداى تعالى است و اين رجوع به تنهايى مفيد نيست تا از هر فسادى كه در نفس و در عمل آنان هست، اصلاح گردند، و اصلاح، مفيد نباشد، مگر اين‌كه به لطف خداى تعالى چنگ بزنند؛ يعنى كتاب او (تعالى) را و سنت پيامبرش صلّى اللّه عليه و آله را تبعيت كنند و اين اعتصام و چنگ زدن نفعى ندهد، مگر اين‌كه دينشان را خالص و بدون هر آميختگى نمايند، و اين است آن اعتصام و اميدوار بودن به لطف خداى تعالى. پس چون توبه نمودند و از هر فسادى كه در بين آنان است، صالح گرديدند، و به لطف خداى تعالى، اميدوار شدند و دينشان را براى خداى تعالى خالص نمودند، در اين موقع، مؤمنينى خواهند بود كه ايمان آنان، هيچ‌گونه آميختگى با شرك ندارد. «2»
فى قوله تعالى: «وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» «3»، فرموده است: «وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، چون به قوله: «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»، ضميمه شود، افاده مى‌كند وجوب انقطاع را براى عبادت از غير آن و براى خداى سبحان از غيرش؛ چنان‌كه شناختى، و از جمله غيرى كه واجب است كه از آن به سوى خداوند انقطاع گردد، خود عبادت است، و البتّه، عبادت تنها توجّه است، نه متوجّه اليها، و توجّه به عبادت، معناى عبادت بودن آن و توجّه بودنش به خدا را باطل

می‌کند. پس واجب است عبادت‌کننده، در عبادتش به هیچ‌کس به جز به پروردگارش متذکّر نباشد و غیر او را به فراموشی سپارد. «4»
همین‌طور فی قوله تعالی: «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» «5»، فرموده: معنای قوله: «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ» تا آخر آیه، تأویل

---

(1). نساء/ 146.
(2). المیزان، ج 5، ص 124.
(3). اعراف/ 29.
(4). المیزان، ج 8، ص 72.
(5). یوسف/ 24.

می‌گردد به این‌که: چون یوسف علیه السّلام از بندگان مخلص ما بود، از او بدی و فحشا را منصرف نمودیم و این انصراف به واسطه دیدن برهان پروردگارش بود. پس دیدن برهان پروردگارش، سببی است که خدای سبحان با آن سوء و فحشا را از یوسف علیه السّلام منصرف نمود، و آن برهانی که آن را دید و خدای تعالی آن را به بندگان مخلص خود می‌نمایاند، نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود است که نفس انسانیت آن را اطاعت می‌کند، و با اطاعت آن، اصلا میلی به معصیت ندارد، و قوله: «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ»، در مقام تعلیل قوله: «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ» تا آخر آیه است؛ یعنی با یوسف این طور عمل کردیم؛ چون او از بندگان مخلص ما بود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» «2»، فرموده: طایفه خاصی از انسان‌ها را از عموم اغوا (یعنی گمراه کردن) استثنا نمود و آنان مخلصون (به فتح لام) هستند و سیاق آیه، گواهی می‌دهد به این‌که آنان کسانی هستند که خدای تعالی آنان را خالص نموده، و آنان را خالص نکرده است، مگر خدای تعالی، و مخلصین همان کسانی هستند که خدای متعال آنان را برای خودش خالص نموده، بعد از آنکه آنان، نفوس خود را برای خدای تعالی خالص کرده‌اند. پس غیر خدای سبحان را در آنان شرکتی نبوده و برای غیر خدای سبحان، در دل‌های آنان محلّی نیست، و به غیر او (تعالی)، برای آنان اشتغالی نیست، پس آنچه را شیطان از بندها، کیدها و زینت‌هایش، به آنان القا کند، با اعاده به یاد خدای تعالی، به سوی او تقرّب می‌جویند. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا إنه کان مخلصا» «4»، فرموده: مخلص به فتح لام، آن کسی است که خدای تعالی او را برای خودش خالص گردانیده، پس هیچ‌گونه

نصیبی و بهره‌ای برای غیر خدای تعالی در او نیست، نه در نفس خودش و نه در عملش، و آن، بالاترین مراتب و مقامات عبودیت و بندگی است. «5»

(1). المیزان، ج 11، تلخیص از صفحه 142- 137.
(2). حجر/ 40.
(3). المیزان، ج 12، ص 173.
(4). مریم/ 51.
(5). المیزان، ج 14، ص 65.

فی قوله تعالی: «إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» «1» هم فرموده: این سخن استثنا منقطع از ضمیر «لَذائِقُوا»، یا از ضمیر «ما تُجْزَوْنَ» بوده و برای هریک وجهی است، و معنای آن بنابر وجه اوّل چنین است: لکن بنده‌های مخلص خدای تعالی، برای‌شان رزق معلوم هست و چشیدن عذاب دردناک، برای آنان نیست، و بنابر وجه دوّم هم این‌طور است:
لکن بنده‌های مخلص خدای تعالی، برای‌شان روزی معلوم برتر از پاداش عملشان، هست و احتمال این‌که استثنای متصل باشد، ضعیف خواهد بود. خدای سبحان آنان را «إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» نامید تا برای آنان ثابت نماید عبودیت را برای نفس خودش، و عبد کسی است که برای خودش هیچ چیزی را از اراده و عمل مالک نیست. پس اینان اراده نمی‌کنند به جز آنچه را خدای تعالی اراده می‌کند و عمل نمی‌کنند به جز برای او تعالی. پس از آن، برای آنان مخلصون به فتح لام را تثبیت نمود؛ یعنی این‌که: خدای تعالی آنان را برای خودش خالص نمود. پس در آنان، احدی را برای خودش تعالی مشارک قرار نداد و برای آنان، به چیزی غیر خدای تعالی، نه از زینت زندگانی دنیا، و نه از نعم آخرت علاقه‌ای نیست و در دل‌های آنان به جز خدای سبحان چیزی راه ندارد. معلوم است که کسی که دارای این صفات باشد، لذّات و تنعّمش غیر از لذّات و تنعّمات دیگران است، و ارتزاق او، غیر از ارتزاق افراد دیگر است، و اگرچه در ضروریات از خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها، با آنان مشارک است. همین تأیید است بر این‌که قوله: «أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ»، اشاره است به این‌که روزی آنان در بهشت، در حالی که آنان بندگان مخلص پروردگار هستند، روزی خاص بوده و مشابه روزی دیگران، و مختلط با آنچه دیگران از آن بهره‌مند می‌شوند، نیست، اگرچه ممکن است در اسم مشترک باشد. بنابراین قوله: «أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ»؛ یعنی روزی خاص، معیّن و ممتاز از روزی دیگران. «2»

(1). صافات/ 40.

(2). الميزان، ج 17، ص 142- 141.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 35

فی قوله تعالی: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَی الدَّارِ» «1» هم فرموده: «خالصة»، وصف قایم مقام موصوف است، و «باء» در «بِخالِصَةٍ» برای سبب بوده و تقدیر آن به سبب خصلت خالصه است، و «ذِكْرَی الدَّارِ»، بیان خصلت است، و «الدَّارِ»، خانه آخرت است و آیه؛ یعنی: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ» تا آخر، تعلیل آیه قبل است از: «أُولِی الْأَیْدِی وَ الْأَبْصارِ»، یا از قوله: «عِبادَنا» و یا از قوله: «وَ اذْكُرْ». موجّه‌ترین وجوه، وجه اوّل آنهاست، برای این‌که استغراق انسان در ذکر دار آخرت و جوار رحمت پروردگار عالمیان و متمرکز شدن همّت او در آن، ملازم کمال معرفت به خدای تعالی در قرب به او، و توجّه دقیق در حقّ اعتقاد، بصیرت یافتن در سلوک و طریق عبودیت و رهایی یافتن از خشکی و جمود بر ظاهر دنیا و زینت آن است؛ همان گونه که شأن نظایر آن می‌باشد. قال تعالی: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّی عَنْ ذِكْرِنا وَ لَمْ یُرِدْ إِلَّا الْحَیاةَ الدُّنْیا» «2»، و معنای آیه این است که: و مسلّما در طاعت و افعال خیر، قدرتمند، و نسبت به برخورد به حق در اعتقاد، بصیر بودند. چون ما آنان را به خصلتی خالص، عظیمة الشأن، بدون آمیختگی، خالص نمودیم که آن یاد خانه آخرت است. «3»

نیز فی قوله تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» «4»، فرموده: «مراد از «الدِّینَ» عبادت است، و ممکن است، مراد از آن، سنّت حیات باشد، و آن، عبارت از طریقه راه یافتن در زندگی جامعه انسانی است، و مراد از عبادت، تمثیل عبودیت است به راه یافتن به طریقی که خدای سبحان آن را راه شرعی قرار داده است، و معنا این است که عبودیت را در جمیع شئون حیات با پیروی از آن مجرایی که برای تو قرار داده، به ظهور رسانی، و در حالی که دینت را برای او خالص می‌کنی، غیر از آن مجرایی که برای تو قرار داده را پیروی نکنی. «5»

فی قوله تعالی: «فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ» «6»، فرموده:

---

(1). ص/ 46.

(2). نجم/ 30.

(3). الميزان، ج 17، ص 224.

(4). زمر/ 2.

(5). الميزان، ج 17، ص 247.

(6). غافر/ 14.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 36

مناسب‌تر با سیاق این است که: آیه خطاب به عموم مؤمنین و غیر مؤمنین

باشد، جز این‌که شامل کافرین در آخر آیه نمی‌شود، و آنان، دروغگویانی هستند که مجادله به باطل می‌کنند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» «2»، فرموده: «هُوَ الْحَیُّ»، اطلاع دارد؛ زیرا از لحاظ عقلی و نقلی مقید نیست، مضاف به این‌که افاده حصر می‌کند، و مفاد آن این است که: برای خدای تعالی به تنهایی حیاتی است که هیچ‌گاه مرگ، موت، فنا و نیستی، آن را زایل نمی‌کند. پس او تعالی زنده بالذات است و غیر او، با زنده شدن به غیر، موجود می‌شود. پس اگر در اینجا فرض شود که زنده بالذّات و زنده به غیر باشد، استحقاق عبادت بالذات ندارد، مگر این‌که زنده بالذات باشد. به همین جهت در تعقیب آن فرموده: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، و دو جمله یاد شده، برای ایجاد زمینه برای امر به خواندن اوست، نه مطلق خواندنش، بلکه خواندنش به توحید و اخلاص دین برای او به تنهایی؛ زیرا او حیّ بالذّات است، بدون غیر او، و برای این‌که او معبود است با استحقاق ذاتی بدون غیرش، و به همین جهت متفرّع نمود بر قوله: «هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» قوله: «فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»، و قوله: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»، را ستایش برای اوست، برای ربوبیتش برای عالمیان. «3»
استاد محقق آیة اللّه یعقوب الدین رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» «4»، بیان فرموده: استثنای منقطع است از ضمیر «ذائقوا»؛ یعنی شما ای مشرکین! عذاب دردناک را به سبب شرکتان و خودبزرگ‌بینی‌تان، و دروغ‌پنداری‌تان می‌چشید و لکن بنده‌های موحّد و مخلص این چنین نخواهند بود. جایز است استثنا از ضمیر «تُجْزَوْنَ» باشد؛ یعنی مردم جزا داده نمی‌شوند، مگر به واسطه آنچه برای عمل آنان باشد، به جز بنده‌های مخلص، پس به آنان به اضعاف آنچه عمل نمودند، جزا

(1). المیزان، ج 17، ص 335.
(2). غافر/ 65.
(3). المیزان، ج 17، ص 366.
(4). صافات/ 40.

می‌دهند؛ پس خدای تعالی حسنات را از آنان قبول کرده و از سر فضل و احسان، از بدی‌های آنان می‌گذرد، به قوله تعالی: «فَأُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا.» «1» «2»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ» «3»، فرموده: یعنی البتّه، ما آنان را برای خودمان، به سبب صفت خالص عظیم الشأنی

خالص قرار دادیم؛ همان گونه که «بِخالِصَةٍ»، خبر از تنکیر تفخیمی می‌دهد. پس ما آنان را برای عبادت خودمان خالص نمودیم، هنگامی که دست آنان را از اقتدار و سلطنت خالی کردیم. پس مشغول به تدبیر ملک و حفظ سلطنت نبودند، تا از ذکر ما و یاد لقای ما باز بمانند. پس آنان را از آزمایش بزرگ به محلّ نجات، که آن، اقامتگاهشان است، با یادآوری خانه آخرت، نجات دادیم، و قوله: «ذِکْرَی الدَّارِ»، بیان است برای «خالصة»، بعد از ابهامی که آن تفخیم دارد؛ یعنی یادآوری برای خانه آخرت به طور دایم، پس خلوص آنان در طاعت، به سبب این است که آخرت در یاد آنها است، و آن به این جهت است که آخرت مورد نظرشان است و افکارشان بدان توجّه دارد. «4»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» «5»، فرمود: یعنی پس عبادت کن خدای تعالی را بر این معرفت (مراد از این معرفت، معرفت خالص از هر آلودگی است)، عبادتی خالص، که دل، مملوّ از آن، و مشاعر، مالک بر آن، و وجدان، مسلّط بر آن باشد، پس در این حال است که غیر خدا، لایق برای عبادت نیست، پس بر تو واجب است خضوع و توجّه داشتن به او و عبادتش به تنهایی؛ زیرا غیر او لایق چیزی بر این وجه نیست، و نازل‌ترین مراتب اخلاص، این است که دعوت‌کننده به عبادت، تنها مجرد امر باشد، نه طلب رغبت و نه گریز از کراهت، و اعلا مرتبه آن، این است که دعوت‌کننده به آن، همان لیاقت امرکننده و استحقاق او بر آن باشد. مولی الموحدین امام المتقین، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب، علیه افضل صلوات اللّه و اکمل تحیاته،

---

(1). نساء/ 37.
(2). بصائر، ج 34، ص 127.
(3). ص/ 46.
(4). بصائر، ج 34، ص 838.
(5). زمر/ 2.

فرموده: «الهی ما عبدتک خوفا من عقابک، و لا طمعا فی ثوابک، و لکن وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک.»؛ یعنی ای خدای من! تو را به لحاظ ترس از عذابت، و به لحاظ خواسته درونیم بر پاداشت، عبادت نمی‌کنم و لکن تو را سزاوار عبادت یافته‌ام، پس عبادتت می‌کنم. «1»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «قُلْ أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» «2»، فرموده: به آنها بگو! آیا درباره خداوند با ما گفتگو می‌کنید؟ در حالی که او پروردگار ما و پروردگار شماست: «قُلْ أَ تُحَاجُّونَنا فِی اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنا وَ رَبُّکُمْ.» این

پروردگار، در انحصار نژاد و قبیله‌ای نیست، او پروردگار همه جهانیان، همه عالم هستی، است. این را نیز بدانید که: ما در گرو اعمال خویشیم و شما هم در گرو اعمال خود، و هیچ امتیازی برای هیچ‌کس، جز در پرتو اعمالش نمی‌باشد: «وَ لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ» با این تفاوت که: «ما با اخلاص، او را پرستش می‌کنیم و موحّد خالصیم (امّا بسیاری از شما توحید را به شرک آلوده کرده‌اند): «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ.» «3»
نیز فی قوله تعالی: «إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً» «4»، فرموده: امّا برای این‌که روشن شود حتّی این افراد فوق العاده آلوده‌اند (مراد منافقین‌اند)، راه بازگشت به سوی خدا و اصلاح موقعیت خویشتن را دارند، اضافه می‌کند: «مگر آنها که توبه کرده و اعمال خود را اصلاح نمایند، و گذشته را جبران کنند، و به دامن لطف پروردگار چنگ بزنند و دین و ایمان خود را برای خدا خالص گردانند: «إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ.» چنین کسانی سرانجام اهل نجات خواهند شد و با مؤمنان قرین می‌گردند: «فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ»، و خداوند پاداش عظیمی به همه افراد باایمان خواهد داد: «وَ سَوْفَ یُؤْتِ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ أَجْراً عَظِیماً.» قابل توجّه این‌که در ذیل

---

(1). بصائر، ج 35، ص 111.
(2). بقره/ 139.
(3). تفسیر نمونه، ج 1، ص 475.
(4). نساء/ 146.

آیه می‌فرماید: اینها همراه مؤمنان خواهند بود، اشاره به این‌که: مقام «مؤمنان ثابت قدم»، از آنها برتر و بالاتر است. آنها اصلند و اینها فرع، و از پرتو وجود مؤمنان راستین، نور و صفایی می‌یابند. موضوع دیگری که باید به آن توجّه داشت، این است که سرنوشت منافقان را به طور مشخص بیان کرده و [آن را] پایین‌ترین مرحله دوزخ شمرده است، در حالی که درباره مؤمنان به «اجر عظیم» که هیچ‌گونه حد و مرزی در آن نیست و وابسته به عظمت لطف پروردگار است، اکتفا شده. «1»
فی قوله تعالی: «قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ وَ أَقِیمُوا وُجُوهَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ کَما بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ» «2» هم فرموده: ای پیامبر! به آنان بگو! پروردگار من، به عدالت دستور داده است: «قُلْ أَمَرَ رَبِّی بِالْقِسْطِ»، و می‌دانیم عدالت مفهوم وسیعی دارد که همه اعمال نیک را دربر می‌گیرد؛ زیرا حقیقت عدالت، آن است که هر چیز را در مورد خود به کار برند و به جای خود نهند، گرچه میان «عدالت» و «قسط» تفاوتی وجود

دارد؛ «عدالت» به این گفته می‌شود که انسان حق هرکس را بپردازد، و نقطه مقابلش، آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آنها دریغ دارد، ولی «قسط»، مفهومش آن است که حقّ کسی را به دیگری ندهد، و به تعبیر دیگر «تبعیض» روا ندارد، و نقطه مقابلش، آن است که حقّ کسی را به دیگری دهد، ولی مفهوم وسیع این دو کلمه، مخصوصا به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می‌شوند، تقریبا مساوی است، و به معنای رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار، و هر چیز را به جای خویش قرار دادن می‌باشد.
سپس دستور به یکتاپرستی و مبارزه با هرگونه شرک داده، می‌فرماید: توجّه قلب خویش را در هر عبادتی به او کنید و از ذات پاک او به سوی دیگر منحرف نشوید: «وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ»، و او را بخوانید و دین و آیین خود را، خالص و مخصوص او قرار دهید: «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ.» پس از تحکیم پایه توحید، توجّه

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 181.
(2). اعراف/ 29.

به مسأله معاد و رستاخیز کرده، می‌گوید: همان گونه که شما را در آغاز آفرید، دگربار در قیامت باز می‌گردید: «كَما بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ.» «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ» «2»، در بحث نکته‌ها، زیر عنوان:
«پاداش اخلاص» فرموده: همان گونه که در تفسیر آیات فوق اشاره کردیم، قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز (مصر) بر سر راه او ایجاد کرده بود، به خدا نسبت می‌دهد و می‌گوید: ما سوء و فحشا را از یوسف برطرف ساختیم، ولی با توجّه به جمله بعد که می‌گوید: او از بندگان مخلص ما بود، این حقیقت روشن می‌شود که خداوند بندگان مخلص خود را، هرگز در این لحظات بحرانی، تنها نمی‌گذارد و کمک‌های معنوی خود را از آنان دریغ نمی‌دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مددهای غیبی که توصیف آن با هیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می‌کند، و این در واقع، پاداشی است که خدای بزرگ به این‌گونه بندگان می‌بخشد، پاداش پاکی، تقوا و اخلاص. ضمنا تذکّر نکته‌ای نیز لازم است که در آیات فوق، یوسف، از بندگان مخلص (بر وزن مطلق) به صورت اسم مفعولی ذکر شده؛ یعنی خالص شده، نه به صورت مخلص (بر وزن محسن) به صورت اسم فاعلی که به معنای خالص‌کننده است. دقت در آیات قرآن، نشان می‌دهد که مخلص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان، در مراحل نخستین تکامل و در حال خودسازی

بوده است:
«فَإِذا رَکِبُوا فِی الْفُلْکِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»: هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خدا را با اخلاص می‌خوانند «3»، «وَ ما أُمِرُوا إِلَّا لِیَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»: به آنها فرمان داده نشد مگر این‌که خدا را با اخلاص پرستش کنند «4»، ولی مخلص (به فتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس حاصل می‌شود، گفته شده است؛ همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ وسوسه‌اش در انسان مأیوس می‌شود و در حقیقت بیمه

---

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 144- 143.
(2). یوسف/ 24.
(3). عنکبوت/ 65.
(4). بیّنه/ 5.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 41
الهی می‌گردد: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ. إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ.» «1» شیطان گفت: به عزّتت سوگند که همه آنها را گمراه می‌کنم، مگر بندگان مخلصت را، و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، هم‌چون کوه استقامت کرد و باید کوشید تا به این مرحله رسید. «2»
نیز فی قوله تعالی: «إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» «3»، فرموده: امّا او (مراد شیطان است) به خوبی می‌دانست که وسوسه‌هایش، در دل «بندگان مخلص خدا»، هرگز اثر نخواهد گذاشت، و دام‌هایش آنها را به خود مشغول نخواهد کرد؛ خلاصه، بندگان خالص و مخلص آن‌چنان نیرومندند که زنجیرهای اسارت شیطان را از هم می‌گسلند. لذا بلافاصله برای سخن خود استثنایی قایل شد و گفت: مگر آن بندگان خالص شده تو: «إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ.» بدیهی است که خدا هرگز شیطان را گمراه نساخته بود، بلکه این نسبت شیطنت‌آمیز بود که از ابلیس صادر شد، برای این‌که خود را به اصطلاح تبرئه کند و توجیهی برای اغواگری خود ترتیب دهد، و این رسم همه ابلیس‌ها و شیاطین است که اوّلا، گناهان خویش را به گردن دیگران می‌افکنند، و ثانیا، همه جا می‌کوشند تا اعمال زشت خود را با منطق‌های غلطی توجیه کنند، نه تنها در برابر بندگان خدا حتّی در برابر خود خدا که از همه چیز آگاه است. ضمنا باید توجّه داشت:
مخلصین، جمع مخلص (به فتح لام)، همان گونه که در تفسیر سوره یوسف بیان کردیم، کسی است که به مرحله عالی ایمان و عمل، پس از تعلیم و تربیت و مجاهده با نفس، رسیده باشد که در برابر وسوسه‌های شیطان و هر وسوسه‌گر نفوذناپذیر شود. «4»

فی قوله تعالی: «إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا» «5»، در بحث نکته‌ها، زیر عنوان:
«مخلص» چه کسی است» چنین فرموده:
در آیات فوق خواندیم که خداوند، موسی را از بندگان مخلص خود (به فتح لام) قرار

---

(1). ص/ 83.
(2). تفسیر نمونه، ج 9، ص 378- 377.
(3). حجر/ 40.
(4). تفسیر نمونه، ج 11، ص 73- 72.
(5). مریم/ 51.

داد، و این مقام، همان گونه که اشاره کردیم، مقامی است بسیار باعظمت؛ مقامی است توأم با بیمه الهی از لغزش‌ها و انحراف‌ها؛ مقام نفوذناپذیری در برابر شیطان که جز در سایه جهاد مداوم با نفس و اطاعت مستمر و پیگیر از فرمان خدا به دست نمی‌آید.
بزرگان علم اخلاق، این مقام را، مقامی بسیار بلند و عالی می‌دانند، و از آیات قرآن استفاده می‌شود که مخلصین ویژگی‌ها و افتخارات خاصی دارند که در ذیل آیات مناسب، به خواست خدا خواهد آمد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ» «2»، فرموده: این جمله به صورت «استثنای منقطع» از ضمیر «تُجْزَوْنَ» یا «لَذائِقُوا» است، و واژه «عِبادَ اللَّهِ» به تنهایی برای بیان ارتباط این گروه به خداوند کافی است، ولی هنگامی که مخلصین در کنار آن قرار می‌گیرد، عمق و جان دیگری به آن می‌بخشد، آن هم مخلص به صورت «صیغه اسم مفعول»: کسی که خدا او را خالص کرده است؛ خالص از هرگونه شرک و ریا و از هر گونه وسوسه‌های شیطانی و شوایب هوای نفس. آری، تنها این گروهند که به اعمالشان جزا داده نمی‌شوند، بلکه خدا با فضل و کرم با آنها رفتار می‌کند و بی‌حساب پاداش می‌گیرند.
و زیر عنوان: «پاداش مخلصین» چنین فرموده: دقت در آیات قرآن، نشان می‌دهد که مخلص (به کسر لام)، بیشتر در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی است و هنوز به تکامل لازم نرسیده است، ولی مخلص (به فتح لام)، به مرحله‌ای گفته می‌شود که انسان، بعد از مدتی جهاد با نفس و طیّ مراحل معرفت و ایمان، به مقامی می‌رسد که از نفوذ وسوسه‌های شیاطین مصونیت پیدا می‌کند؛ چنان‌که قرآن از قول ابلیس نقل می‌کند: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ. إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»: به عزّتت سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت، گمراه خواهم کرد.

«3»

(1). تفسیر نمونه، ج 13، ص 91.
(2). صافات/ 40.
(3). ص/ 83.

این جمله که مکرر در آیات قرآن آمده، عظمت مقام «مخلصین» را روشن می‌سازد؛ این مقام، مقام یوسف‌های صدیق بعد از عبور از آن میدان آزمایش بزرگ است. «كَذلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِينَ.» «1»: ما این چنین برهان خویش را به یوسف نشان دادیم تا بدی و فحشا را از او دور سازیم؛ چرا که او از بندگان مخلص ما بود. این مقام کسانی است که در «جهاد اکبر» پیروز می‌شوند و دست لطف پروردگار تمام ناخالصی‌ها را از وجودشان برمی‌چیند، و در کوره حوادث، آن‌چنان ذوب می‌شوند که جز طلای معرفت خالص، در آنها چیزی نمی‌ماند، و اینجاست که پاداش آنها به معیار عمل داده نمی‌شود، بلکه پاداششان به معیار فضل و رحمت خدا است. «2»

فی قوله تعالی: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» «3»، فرموده: ما آنها را با خلوص ویژه‌ای خالص کردیم: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ»، و آن یادآوری سرای آخرت بود: «ذِكْرَى الدَّارِ». آری، آنها پیوسته به یاد جهان دیگر بودند. افق دید آنها، در زندگی چندروزه این دنیا و لذّات آن محدود نمی‌شد؛ آنها در ماورای این زندگی زودگذر، سرای جاویدان با نعمت‌های بی‌پایانش را می‌دیدند، و همواره برای آن، تلاش و کوشش داشتند.

بنابراین، منظور از «الدَّارِ» (سرا) که به طور مطلق ذکر شده، سرای آخرت است؛ گویی غیر از آن سرایی وجود ندارد و هرچه غیر از آن است، گذرگاهی به سوی آن.

بعضی از مفسران، این احتمال را نیز داده‌اند که: مراد از «دار» در اینجا، سرای دنیا باشد، و تعبیر به «ذِكْرَى الدَّارِ» اشاره به نام نیکی است که از این پیامبران، در این جهان باقی مانده؛ اما این احتمال به خصوص با توجّه به مطلق بودن «الدَّارِ»، بسیار بعید به نظر می‌رسد و با کلمه «ذِكْرَى» نیز چندان سازگار نیست. بعضی نیز احتمال داده‌اند که مراد نام نیک و ذکر جمیل در سرای آخرت باشد، که آن نیز بعید به نظر می‌رسد. به هر حال دیگران ممکن است که گاه به یاد سرای آخرت بیفتند، مخصوصا هنگامی که یکی

(1). یوسف/ 24.
(2). تفسیر نمونه، ج 19، ص 49- 48.

(3). ص/ 46.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 44

از دوستانشان از دنیا می‌رود، و یا در مراسم تشییع و یادبود عزیزی حاضر می‌شوند، ولی این یاد «خالص» نیست؛ مشوب به یاد دنیاست، امّا مردان خدا، توجّهی خالص و عمیق، و مداوم و مستمرّ به سرای دیگر دارند؛ گویی همیشه در برابر چشمانشان حاضر است، و تعبیر به «خالصة» در آیه، اشاره به همین است. «1» فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 69

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» «2»، فرموده:

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم: «إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ»، چیزی جز «حق» در آن نیست، و مطلبی جز «حق» در آن مشاهده نمی‌کنی، از همین رو حق‌طلبان به دنبال آن می‌روند، و تشنه‌کامان وادی حقیقت، در جستجوی محتوای آنند، و از آنجا که هدف از نزول آن، دادن دین خالص به انسان‌ها است، در پایان آیه می‌افزاید: [اکنون که چنین است خدا را پرستش کن! در حالی که دین خود را برای او خالص می‌کنی:

«فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ.» ممکن است منظور از «دین» در اینجا عبادت خداوند باشد؛ چرا که قبل از آن با جمله «فَاعْبُدِ اللَّهَ»، دستور به عبادت می‌دهد. بنابراین، دنباله آن که «مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» است، شرط صحت عبادت؛ یعنی اخلاص و خالی از هرگونه شرک و ریا و غیر خدا بودن را بیان می‌کند. با این حال وسعت مفهوم «دین» و عدم هیچ گونه قید و شرط در آن، معنای گسترده‌تری را می‌رساند که هم عبادت را شامل می‌شود و هم اعمال دیگر و هم اعتقادات را؛ به تعبیر دیگر «دین»، مجموعه حیات معنوی و مادّی انسان را دربر می‌گیرد، و بندگان خالص خدا باید تمام شؤون زندگی خود را برای او خالص گردانند؛ غیر او را از خانه دل، صحنه جان، میدان عمل، و دایره گفتار بزدایند؛ به او بیندیشند و برای او دوست بدارند؛ از او سخن بگویند و به خاطر او عمل کنند، و همیشه در راه رضای او گام بردارند، که «اخلاص دین» همین است. بنابراین، محدود ساختن مفهوم آیه در شهادت «لا اله الا الله» یا خصوص «عبادت و اطاعت»، نه لزومی دارد و نه دلیل روشنی. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 19، ص 309- 308.

(2). زمر/ 2.

(3). تفسیر نمونه، ج 19، ص 364.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 45

فی قوله تعالی: «هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» «1» هم فرموده: اوست زنده واقعی: «هُوَ الْحَیُّ»؛ چرا که

حیاتش از ذات او است و متّکی به غیر نیست؛ حیاتی است که در آن مرگ راه ندارد و جاودانه است. تنها خداوند چنین است، و همه موجودات زنده غیر از او، حیاتی آمیخته به مرگ دارند و این حیات محدود و موقّت را از ذات پاک خداوند می‌گیرند. روشن است، کسی را باید پرستش کرد که زنده است و دارای حیات مطلق. لذا به دنبال آن می‌افزاید: هیچ معبودی جز او وجود ندارد: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، و اکنون که چنین است تنها او را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید: «فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»، و هرچه غیر او است، کنار بگذارید که همه فانی می‌شوند، و در حال حیاتشان نیز دائما در تغییرند. آنچه تغیّر نپذیرد، اوست، و آنچه نمرده است و نمیرد، اوست، و آیه را با این جمله پایان می‌دهد:
حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» این جمله، در حقیقت تعلیمی است برای بندگان، که خدا را به خاطر نعمت‌هایی که در آیات قبل اشاره شد، نعمت‌هایی که تمام وجود انسان را فراگرفته، مخصوصا نعمت حیات و زندگی، حمد و ستایش کنند، و شکر و سپاس گویند. «2»

4. خلوص در تفاسیر روایی

علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین و سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان، و علامه شیخ جلال الدین سیوطی در تفسیر در المنثور فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» «3»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در عیون الاخبار در: «باب مجلس الرضا علیه السّلام» در عصمت انبیا علیهم السّلام حدیثی طولانی

---

(1). غافر/ 65.

(2). تفسیر نمونه، ج 20، ص 161.

(3). یوسف/ 24.

آمده است که در آن حضرت رضا می‌فرماید: «و امّا قوله فی یوسف علیه السّلام:" وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها"؛ فانها همّت بالمعصیه و همّ یوسف بقتلها، ان اجبرته لعظم ما تداخله، فصرف اللّه عنه قتلها و الفاحشة، و هو قوله:" کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ"؛ یعنی القتل و الزنا.»؛ یعنی: و امّا فرموده او درباره یوسف علیه السّلام: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها»، پس آن زن سعی داشت در ارتکاب به گناه، و یوسف سعی داشت در صورتی که آن زن او را مجبور به ارتکاب آن عمل شنیع بنماید، آن زن را به قتل برساند، پس خدای تعالی کشتن آن زن را و ارتکاب به آن کار زشت را از او منصرف گردانید، و این است فرموده خدای تعالی: «کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ.»؛ یعنی قتل و زنا. «1»

2. باز در «باب مجلس الرضا»، در مجلس دیگری که مأمون حاضر بود، او به حضرت رضا علیه السّلام گفت: آیا از گفته شما این چنین برنمی‌آید که پیامبران معصومند؟ حضرت رضا علیه السّلام فرمود: بلی، مأمون گفت: پس معنای قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ» چیست؟ «فقال الرضا علیه السّلام: لقد همّت به و لو لا ان رأی برهان ربه، لهمّ بها کما همّت به، لکنه کان معصوما، و المعصوم لا یهمّ بذنب و لا یاتیه، و لقد حدثنی ابی عن الصادق علیه السّلام انه قال: همت بأن تفعل، و همّ بان لا یفعل. فقال المأمون: للّه درک یا ابا الحسن!»: پس حضرت رضا علیه السّلام فرمود: آن زن، نسبت به آلوده کردن یوسف علیه السّلام به ارتکاب به گناه کوشش کرد، و اگر دلیل و برهان پروردگار بر یوسف نبود، او هم به آلوده کردن آن زن کوشش می‌کرد؛ همان گونه که

آن زن نسبت به آن تلاش نمود، لکن یوسف معصوم بود و معصوم تلاش در ارتکاب به گناه ندارد و خود را به آن آلوده نمی‌کند، و پدرم از امام صادق علیه السّلام حدیث نمود که او فرمود: آن زن تلاش نمود که آن کار زشت را انجام دهد، و یوسف علیه السّلام سعی کرد که آن را انجام ندهد. پس مأمون گفت: از خدا تو را خیر کثیر باد، یا ابا الحسن! که کنه مطلب را یافته‌ای. «2»

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 419، حدیث 41.
(2). نور الثقلین، ج 2، ص 419، حدیث 42- برهان، ص 499.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 47

3. و در باب دیگری در آنچه از اخبار گرد آمده، از حضرت رضا علیه السّلام آمده و با این اسناد، از حضرت علی بن حسین علیهما السّلام رسیده که او درباره قوله عزّ و جلّ: «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ»، فرموده است: «قامت امرأة العزیز الی الصنم، فألقت علیه ثوبا، فقال لها یوسف: ما هذا؟ فقالت: استحیی من الصنم أن یرانا، فقال لها یوسف: أ تستحین ممن لا یسمع و لا یبصر و لا یفقه و لا یأکل و لا یشرب، و لا استحیی انا ممن خلق الانسان و علمه؟ فذلک قوله تعالی:" لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ".»؛ یعنی زن عزیز مصر، روبروی بت ایستاد و جامه‌ای را بر آن بت انداخت. پس یوسف به آن زن گفت: این چیست؟ زن گفت: از بت حیا می‌کنم که ما را ببیند. پس یوسف به آن زن گفت: آیا از کسی که نمی‌شنود، نمی‌بیند، نمی‌فهمد، نمی‌خورد و نمی‌آشامد، تو حیا می‌کنی و من از کسی که انسان را آفریده و به او تعلیم داده است، حیا نکنم؟ پس این است قوله تعالی: «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ.» «1»

4. از بعضی اصحاب ما از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده که آن بزرگوار فرمود:

«ای شیء یقول الناس فی قول اللّه جلّ و عزّ:" لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ"؟ قلت: یقولون: رأی یعقوب عاضا علی اصبعه، فقال: لا، لیس کما یقولون، فقلت: فای شیء رأی؟ قال: لما همت به و هم بها، قامت الی صنم معها فی البیت، فالقت علیه ثوبا. فقال لها یوسف: ما صنعت؟ قالت: طرحت علیه ثوبا؛ استحیی ان یرانا. قال: فقال یوسف: فأنت تستحین من صنمک و هو لا یسمع و لا یبصر، و لا استحی أنا من ربی؟»؛ یعنی امام باقر علیه السّلام فرمود: مردم درباره فرموده خدای عزّ و جلّ: «لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ»، چه می‌گویند؟ به آن بزرگوار گفتم: مردم می‌گویند:

یوسف، یعقوب، را در حال گزیدن انگشت دید. پس امام باقر علیه السّلام فرمود: نه، این طوری که مردم می‌گویند، نیست. پس به آن حضرت گفتم: پس یوسف علیه السّلام چه چیزی را دید؟ آن حضرت فرمود: چون آن زن

همّش به سوى او بود و او همّش به سوى آن زن. زن به طرف بتى كه در خانه با او بود، ايستاد، و بر آن بت، جامه‌اى را انداخت. پس يوسف به آن زن گفت: اين چه كارى بود كه انجام دادى؟ آن زن گفت: لباسى را بر او انداختم؛ زيرا

(1). نور الثقلين، ج 2، ص 419، حديث 43- برهان، ص 499.

حيا داشتم، ما را ببيند. حضرت فرمود: پس يوسف گفت: تو از بت خودت حيا مى‌كنى و حال آنكه نه مى‌شنود و نه مى‌بيند، و آيا من از پروردگار خودم حيا نكنم؟ «1»

5. و در تفسير اخلاص از كتاب معانى الاخبار با اسنادش، تا احمد بن ابى عبد اللّه، و او از پدرش نقل كند كه: جبرئيل بر پيامبر صلّى اللّه عليه و آله وارد گرديد، پيامبر صلّى اللّه عليه و آله به او فرمود: «يا جبرئيل! ما تفسير الاخلاص؟ قال: المخلص، الذى لا يسأل الناس شيئا، حتى يجد، و اذا وجد رضى، و اذا بقى عنده شى‌ء، اعطاه، فان من لم يسأل المخلوق، اقرّ للّه عزّ و جلّ بالعبودية، و اذا وجد فرضى، فهو عن اللّه راض، و اللّه تبارك و تعالى عنه راض، و اذا اعطى للّه عزّ و جلّ فهو على حدّ الثقة بربه عزّ و جلّ.»؛ يعنى: اى جبرئيل! تفسير اخلاص چيست؟ جبرئيل گفت: مخلص، كسى است كه از مردم چيزى سؤال نمى‌كند تا خود آن را بيابد، و چون آن را يافت، راضى است، و چون چيزى نزد او باقى بماند، آن را بذل و بخشش كند. پس البتّه، كسى كه از مخلوق سؤال نكند، اقرار به بندگى و عبوديت خداى عزّ و جلّ نموده است، و چون آن را بيابد و راضى باشد، پس او از خداى متعال راضى است، و خداى تبارک و تعالى از او راضى است، و چون آن چيز را در راه خداى عزّ و جلّ بذل و بخشش نمود، پس او در حدّ اطمينان و ثقه به پروردگارش عزّ و جلّ است. «2»

6. ابن منذر و ابو الشيح، از وهب بن منبه رضى اللّه عنه اخراج نمودند: «لما خلا يوسف و أمرأة العزيز، خرجت كف بلا جسد بينهما، مكتوب عليه بالعبرانية:" أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ". ثم انصرفت الكف و قاما مقامهما. ثم رجعت الكف بينهما مكتوب عليها بالعبرانية:" وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ. كِراماً كاتِبِينَ. يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ". ثم انصرفت الكف و قاما مقامهما. فعادت الكف الثالثة مكتوب عليها:" وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنى إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِيلًا"، و انصرفت الكف و قاما مقامهما. فعادت الكف الرابعه مكتوب عليه بالعبرانية:" وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ"، فولّى يوسف هاربا.»؛ هنگامى كه يوسف با زن عزيز مصر خلوت كرد، كف دست بدون بدن بين آن دو خارج گرديد كه بر آن به عبرانى نوشته بود:

(1). نور الثقلين، ج 2، ص 421، حديث 47.

(2). نور الثقلين، ج 3، ص 15، حديث 50.

«أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ.» پس از آن، كف دست برگشت و آن دو بر جاى خود قرار گرفتند. سپس آن كف دست بين آن دو برگشت، در حالى كه بر روى آن به عبرانى نوشته بود: «وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لَحافِظِينَ. كِراماً كاتِبِينَ. يَعْلَمُونَ ما تَفْعَلُونَ.» پس از آن، كف دست منصرف شد و آن دو در جاى خود قرار گرفتند. پس براى مرتبه سوّم، آن كف دست بازگشت در حالى كه بر آن نوشته بود: «وَ لا تَقْرَبُوا الزِّنى إِنَّهُ كانَ فاحِشَةً وَ ساءَ سَبِيلًا»، و كف دست منصرف شد و آن دو در جاى خود قرار گرفتند. بعد پس براى مرتبه چهارم، آن كف دست برگشت در حالى كه بر آن به عبرانى نوشته بود: «وَ اتَّقُوا يَوْماً تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ ما كَسَبَتْ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.» پس يوسف روى گردانيد در حالى كه فرار مى‌كرد. «1»

همچنين فى قوله تعالى: «وَ اذْكُرْ عِبادَنا إِبْراهِيمَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصارِ إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» «2»، رواياتى را نقل كرده‌اند، از جمله:

1. على بن ابراهيم فرمود كه در روايت ابى جارود از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام نقل شده كه آن حضرت درباره قوله: «أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصارِ»، فرمود: يعنى صاحبان نيرو و قدرت در عبادت و صبر و شكيبايى بر آن، و قوله: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ» را فرمود:

«ان الله اصطفاهم بذكر الآخرة و اختصهم بها.»؛ يعنى البته، خداى تعالى آنان را به ذكر و ياد آخرت برگزيد و آنان را بدان مختص گردانيد. «3»

2. ابن جرير و ابن منذر، از مجاهد اخراج نمودند كه او درباره آيه: «إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ»، گفت: «بذكر الاخرة، و ليس لهم همّ و لا ذكر غيرها.»: آنان به ياد آخرت بودند، و براى آنان اندوهى و يادى به جز آن نبود. «4»

همين‌طور فى قوله تعالى: «هُوَ الْحَيُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ

(1). در المنثور، ج 4، ص 14.

(2). ص/ 46- 45.

(3). برهان، ص 928.

(4). در المنثور، ج 5، ص 318.

«رَبِّ الْعالَمِينَ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. در تفسیر علی بن ابراهیم با اسنادش تا سلیمان بن داوود، و او از علی بن حسین علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «اذا قال احدکم: لا اله الا اللّه، فلیقل: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.»؛ فان اللّه یقول: " هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ".»؛ یعنی چون یکی از شما بگوید: «لا اله الا اللّه»، پس باید بگوید: «الحمد للّه رب العالمین»، که البته، خدای تعالی می‌فرماید: «هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» «2»
2. در تفسیر برهان از حضرت علی بن موسی امام رضا علیه السّلام روایت کند که: چون آن حضرت وارد نیشابور گردید. علمای آن دیار در مراسم استقبال از آن بزرگوار گفتند: ای فرزند پیامبر خدا! به حقّ آبای طاهرینت سوگند، حدیثی را از پدرانت- صلوات اللّه علیهم اجمعین- برای ما بیان بفرما! پس آن حضرت فرمود: «حدثنی ابی، موسی بن جعفر، عن ابیه، جعفر بن محمّد، عن ابیه، محمّد بن علی، عن ابیه، علی بن الحسین، عن ابیه الحسین، سید شباب اهل الجنة، عن امیر المؤمنین، عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال: اخبرنی جبرئیل، الروح الامین، عن اللّه عزّ و جلّ، تقدّست اسماؤه و جلّ وجهه، قال: انی انا اللّه بشهادة: ان لا اله الا انا و حدی، عبادی! فاعبدونی، و لیعلم من لقینی منکم بشهادة: ان لا اله الا اللّه مخلصا بها، انه قد دخل الجنة، حصنی، و من دخل حصنی، امن من عذاب. قالوا: یا ابن رسول اللّه! و ما اخلاص الشهادة للّه؛ قال:
طاعة اللّه و رسوله و ولایة اهل بیته علیهم السّلام.»: امام رضا علیه السّلام فرمود: مرا پدرم، موسی بن جعفر، حدیثی فرمود از پدرش، جعفر بن محمّد، از پدرش، محمّد بن علی، از پدرش، علی بن الحسین، از پدرش، حسین، سرور جوانان اهل بهشت، از امیر المؤمنین از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله که او فرمود: جبرئیل، روح الامین، از خدای عزّ و جلّ که مقدّس بوده نام‌های او و با جلالت است وجه او، مرا خبر داد که او تعالی فرمود: همانا، تنها من اللّه هستم، به شهادت

---

(1). غافر/ 65.
(2). برهان، ص 956- نور الثقلین، ج 4، ص 534، حدیث 107.

این‌که هیچ الهی به جز من یکتا نیست. پس ای بندگان من! مرا بپرستید و باید بداند هر کس از شما که با شهادت به لا اله الا اللّه، در حالی که نسبت به آن خالص است، مرا ملاقات کند، البته، او داخل در بهشت، دژ محکم من، خواهد شد، و هرکس داخل در دژ محکم من بشود، از عذاب در امان است. آنان گفتند: ای فرزند پیامبر خدا! و خلوص در شهادت به اللّه

چیست؟ آن بزرگوار فرمود: طاعت خدای متعال و پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله و ولایت اهل بیت او علیهم السّلام. «1»

3. عبد بن حمید از سعید بن جبیر رضی اللّه عنه اخراج نمود که: مستحب است هنگامی که «لا اله الا اللّه» گفته می‌شود، به دنبال آن «الحمد للّه رب العالمین» گفته شود. پس از آن، این آیه را قرائت نمود: «هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ»، و اللّه اعلم. «2»

5. تدبّر در آیات خلوص

«کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»
در بررسی آیات خلوص، به دو دسته آیات برمی‌خوریم. یک دسته از آیاتی که مراد از اخلاص در آنها خلوص مخلصین به فتح لام و به صیغه اسم مفعول است: این نوع از اخلاص، در خلوص پیامبران، محقّق است: قوله تعالی: «إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ» «4»، و قوله تعالی: «إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا» «5»، این اخلاص در عمل پیامبران به ثبوت رسیده و در شخصیت آنان استقرار یافته است.
و دسته دیگری از آیات که مراد از اخلاص در آن، خلوص مخلصین به کسر لام و به صیغه اسم فاعل است. لزوم وصول به این نوع اخلاص، نتیجه امر خدای تعالی مبنی بر دعوت بندگان به خلوص است، و چون بنای آن بر اسم فاعل است؛ مخلص باید فعالیت و تلاش خود را در راستای وصول به آن، جهت دهد، و چون اخلاص نوع اوّل،

---

(1). برهان، ص 957.
(2). در المنثور، ج 5، ص 357.
(3). ص/ 29.
(4). یوسف/ 24.
(5). مریم/ 51.

در عمل پیامبران به ثبوت رسیده، مخلص باید وصول به اخلاص مخلصین (به فتح لام) را که خلوص پیامبران است، هدف قرار دهد: «فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» «1»، «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» «2»، «فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ» «3»، و لذا در اینجا، برای توضیح تفصیلی و موردی اخلاص، با استعانت از الطاف خدای متعال و با استناد به آیات قرآن زیر عنوان: «معانی و مفاهیم خلوص» به تدبّر در آیات یازده‌گانه خلوص می‌پردازیم.

الف- معنا و مفهوم اوّل خلوص

یکی از معانی و مفاهیم خلوص، اخلاص مسلمانان است نسبت به توحید خدای تعالی، وحده لا شریک له، در برابر اعتقاد آمیخته به شرک اهل کتاب (یعنی یهود و نصاری) نسبت به خدا: «وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» «4»؛ یعنی: و ما مسلمانان، با اخلاص نسبت به توحید خدای وحده تعالی، او را پرستش می‌کنیم و مسلمانان سوره اخلاص را در صفت خدای تعالی، خالص دانسته و آن را در نماز، در توحید خدای تعالی، به لفظ بیان می‌کنند: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ» «5»، و حال آنکه یهود و نصاری، خود را فرزندان خدا می‌دانند. علاوه بر آن یهود «عزیر» را فرزند خدای دانسته و نصاری هم مسیح را فرزند خدا می‌دانند؛ آنان کفر ورزیده و مسیح پسر مریم را خدا دانسته‌اند: «وَ قالَتِ الْیَهُودُ وَ النَّصاری نَحْنُ أَبْناءُ اللَّهِ وَ أَحِبَّاؤُهُ» «6»، «وَ قالَتِ الْیَهُودُ عُزَیْرٌ ابْنُ اللَّهِ وَ قالَتِ النَّصاری الْمَسِیحُ ابْنُ اللَّهِ» «7»، «لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ» «8»

---

(1). زمر/ 2.
(2). غافر/ 14.
(3). غافر/ 65.
(4). بقره/ 139.
(5). توحید/ 4- 1.
(6). مائده/ 18.
(7). توبه/ 30.
(8). مائده/ 17.

ب- معنا و مفهوم دوّم خلوص

یکی از معانی خلوص، اخلاص توبه‌کنندگان از نفاق است؛ به‌گونه‌ای که بدون ریا و از سر اخلاص، رضای او تعالی را طلب نمایند؛ یعنی از هر فسادی که در نفس و در عمل آنان است، اصلاح گردند و از کتاب خدا و سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تبعیت کنند و دینشان را از هر آمیختگی، خالص نمایند و در این توبه و بازگشت، پابرجا و استوار باشند: «إِلَّا الَّذِینَ تابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِینَهُمْ لِلَّهِ فَأُولئِکَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ.» «1»

منافقین اهل جهنم هستند، و خدا توبه کسی را که اصلاح گردد، می‌پذیرد، و آنکه توبه کند و عمل صالح انجام دهد، رستگار خواهد بود:

1. جایگاه منافقین، در پست‌ترین درکات جهنم است: «إِنَّ الْمُنافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً» «2»،

2. کسی که توبه کند و اصلاح گردد، خدای تعالی توبه او را می‌پذیرد، و بدی‌هایش به خوبی مبدّل گردد، و از رستگاران شود، و داخل بهشت گردد: «فَمَنْ تابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَ أَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ یَتُوبُ عَلَیْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «3»، «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» «4»، «فَأَمَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَعَسی أَنْ یَکُونَ مِنَ الْمُفْلِحِینَ» «5»، «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ شَیْئاً.» «6»

ج- معنا و مفهوم سوّم خلوص

یکی از معانی و مفاهیم خلوص، تضرّع و دعا به سوی خدای سبحان، بر وجه اخلاص، یعنی انقطاع و بریدن از ما سوی اللّه، است: «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ.» «7»؛ یعنی او تعالی را از سر اخلاصی که خاص، خالص، سبب انقطاع از ما سوایش و سزاوار

---

(1). نساء/ 146.
(2). نساء/ 145.
(3). مائده/ 39.
(4). فرقان/ 70.
(5). قصص/ 67.
(6). مریم/ 60.
(7). اعراف/ 29.

اوست، بخوانید:

- «قُلْ إِنَّما أَدْعُوا رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِهِ أَحَداً.» «1»: بگو تنها پروردگارم را می‌خوانم و احدی را با او شریک نمی‌دانم.
- «وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَنْفَعُکَ وَ لا یَضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِینَ.» «2»: تو به جز خدای تعالی، چیزی را که نه نفعی دارد و نه ضرری، نخوان، که در این صورت از ستمکاران خواهی بود.
- «وَ لا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ.» «3»: با خدا اله دیگری را نخوان، که هیچ الهی به جز خدای یکتا و بی‌همتا وجود ندارد.
- «وَ قالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ.» «4»: پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.
- «وَ ادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ.» «5»: و خدای تعالی را از سر اخلاصی که خاص، خالص، سبب انقطاع از ما سوایش و سزاوار اوست، بخوانید.

د- معنا و مفهوم چهارم خلوص

یکی از معانی و مفاهیم خلوص، اخلاصی است که با اراده الهی در اشخاصی مخصوص محقق می‌شود و خدای متعال اراده نموده تا آنان را خالص نماید و به پیامبری برگزیند:

- «وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِها لَوْ لا أَنْ رَأی بُرْهانَ رَبِّهِ کَذلِکَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ.» «6» آیه که درباره حضرت یوسف علیه السّلام است، می‌فرماید: آن زن در ارتکاب او به گناه تلاش کرد و او هم در ارتکاب آن زن به گناه کوشا می‌شد، اگر دلیل و حجّت پروردگارش نبود. این چنین (خدای تعالی) ارتکاب به گناه و عمل زشت را از او منصرف نمود. البته، او از بنده‌های ما، برای خالص شدن [و پیامبری بود.

---

(1). جن/ 20.

(2). یونس/ 106.

(3). قصص/ 88.

(4). غافر/ 60.

(5). اعراف/ 29.

(6). یوسف/ 24.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 55

- «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ مُوسی إِنَّهُ کانَ مُخْلَصاً وَ کانَ رَسُولًا نَبِیًّا.» «1»

آیه مخلص بودن حضرت موسی علیه السّلام را، که خالص و خاص شده و رسول و نبی گشته بود، تأیید می‌کند.

نکته آخر در این معنا، آن است که یاد و ذکر سرای آخرت، به سبب خالص شدن و خلوص است، و خدای تعالی پیامبران را به واسطه وجود این خصلت عظیم الشأن در آنان که سبب می‌شد آنها از روی خلوص به طور دایم به یاد و ذکر سرای آخرت باشند، خالص و خاص نمود: «وَ اذْکُرْ عِبادَنا إِبْراهِیمَ وَ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ أُولِی الْأَیْدِی وَ الْأَبْصارِ إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِکْرَی الدَّارِ.» «2»

ه- معنا و مفهوم پنجم خلوص

یکی از معانی و مفاهیم خلوص، عبادتی است که خاص و خالص برای خدای تعالی باشد و در آن هیچ‌گونه شایبه عبادت شیطان یا شرک و ریا و یا شایبه‌های هوای نفس نباشد. بنده‌هایی که این چنین خدا را عبادت کنند، خدای تعالی آنان را برای خودش خاص و خالص می‌گرداند، و اینان همان مخلصین (به فتح لام) هستند که هیچ گونه شایبه شرک، ریا و هوای نفس، در آنان راه ندارد؛ لذا:

اوّلا: اینان در تیررس نیرنگ‌ها، فریب‌ها و وسوسه‌های ابلیس نیستند: «قالَ رَبِّ بِما أَغْوَیْتَنِی لَأُزَیِّنَنَّ لَهُمْ فِی الْأَرْضِ وَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ» «3»، و ثانیا: شیطان بر آنان تسلّطی ندارد: «... وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلَّا غُرُوراً. إِنَّ عِبادِی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطانٌ وَ کَفی بِرَبِّکَ وَکِیلًا.» «4»

و ثالثا: علاوه بر این‌که آنان مبرّای از عذاب هستند، برای آنان رزقی معلوم هست:

«إِنَّکُمْ لَذائِقُوا الْعَذابِ الْأَلِیمِ وَ ما تُجْزَوْنَ إِلَّا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ أُولئِکَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ.» «5»

---

(1). مریم/ 51.

(2). ص/ 46- 45.

(3). حجر/ 40- 39.

(4). أسراء/ 65- 64.

(5). صافات/ 41- 38.

و- معنا و مفهوم ششم خلوص

یکی از معانی و مفاهیم خلوص، توجیه خالصانه عبادت در نیّت است به سوی خدای وحده تعالی و عمل به آن عبودیت خالص در شئون زندگی:
«إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ إِنَّا أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» «1»
و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مأمور به توجیه عبادت خالص به سوی خدای تعالی، و عمل به آن عبودیت خالص، در شؤون زندگی است:
- «قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ» «2»؛ یعنی ای پیامبر! بگو، البتّه، من مأمور شده‌ام به این‌که خدای وحده تعالی را خاص و خالص عبادت کنم و در شؤون زندگی تنها از او اطاعت کنم.
- «قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِینِی» «3»؛ یعنی ای پیامبر! بگو، تنها خدای تعالی را خاص و خالص و مبرّای از هرگونه شایبه شرک عبادت می‌کنم، در حالی که اطاعت من در شؤون حیات، تنها از اوست.
نکته: مقدّم آمدن مفعول در قوله تعالی: «قُلِ اللَّهَ أَعْبُدُ»، افاده حصر می‌کند، و «مُخْلِصاً لَهُ دِینِی» هم این معنای حصر را تأکید می‌کند.

ز- معنا و مفهوم هفتم خلوص

یکی از معانی و مفاهیم خلوص، خواندن خالصانه و منزّه از هر آمیختگی خدای وحده تعالی است در عبادت، آن‌گونه که در شأن توحید او تعالی بوده و متضمّن حمد و ثنای او جلّ و علا باشد:

- «... فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ.» «4»

- «هُوَ الْحَیُّ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» «5»

---

(1). زمر/ 2.

(2). زمر/ 11.

(3). زمر/ 14.

(4). غافر/ 14.

(5). غافر/ 65.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 57

1. خواندن سوره حمد در عبادت، متضمن حمد و ثنای خدای جلّ و علا است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. مالِکِ یَوْمِ الدِّینِ. إِیَّاکَ نَعْبُدُ وَ إِیَّاکَ نَسْتَعِینُ. اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِیمَ صِراطَ الَّذِینَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَیْهِمْ وَ لَا الضَّالِّینَ.» «1»

2. خواندن سوره توحید در عبادت، در شأن توحید خدای وحده تعالی است:

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ. اللَّهُ الصَّمَدُ. لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ. وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ.» «2»

کلمات قصار پیرامون اخلاص

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الاخلاص» سخنانی به اقتصار از مولای موحّدان، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام بیان شده که در اینجا برخی از آن سخنان را نقل می‌کنیم:

1. «الإخلاص، فوز.»: اخلاص، رستگاری است.
2. «الإخلاص، غایة.»: اخلاص، غایت و نهایت به کمال رسیدن است.
3. «الإخلاص، خیر العمل.»: اخلاص، بهترین عمل است.
4. «الإخلاص، ثمرة العبادة.»: اخلاص، ثمره عبادت است.
5. «الإخلاص، شیمة أفاضل النّاس.»: خالص بودن در طاعات، شیوه افراد برتر مردم است.
6. «الإخلاص، عبادة المقرّبین.»: عبادت مقربان درگاه الهی، خلوص و خالص بودن است.
7. «الإخلاص، غایة الدّین.»: خالص بودن، غایت و هدف دین است.
8. «الإخلاص، اشرف نهایة.»: اخلاص، شریف‌ترین نهایت است.
9. «الإخلاص، ثمرة الیقین.»: اخلاص، میوه یقین است.
10. «الإخلاص، ملاک العبادة.»: اخلاص، ملاک و معیار عبادت است.
11. «الإخلاص، أعلی الإیمان.»: اخلاص، بلندترین مرتبه ایمان است.
12. «إخلاص العمل من قوّة الیقین و صلاح النّیة.»: خالص گردانیدن عمل، از قوّت یقین و درستی قصد و نیّت است.

---

(1). حمد/ 7- 1.

(2). توحید/ 4- 1.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 58

13. «بالإخلاص، ترفع الاعمال.»: به وسیله اخلاص، عمل‌ها بالا برده می‌شود؛ یعنی مورد قبول واقع می‌شود.
14. «الزم الإخلاص فی السر و العلانیة، و الخشیة فی الغیب و الشهادة، و القصد فی الفقر و الغنی، و العدل فی الرضا و السخط.»: اخلاص را در نهان و آشکار، و خشیت از خدا را در پنهان و در ظاهر، و میانه‌روی را در حال تهی‌دستی و توانگری، و عدالت را در حال خشنودی و غضب ملازم باش.
15. «طوبی لمن أخلص للّه علمه و عمله و حبّه و بغضه و اخذه و ترکه و کلامه و صمته.»: خوشا به حال کسی که علمش و عملش را و دوستی‌اش را، دشمنی‌اش را، گرفتنش را، واگذاشتنش را، سخن گفتنش را و سکوتش را برای خدا خالص بگرداند.

16. «علیکم بصدق الإخلاص، و حسن الیقین؛ فانّهما أفضل عبادة المقرّبین.»: بر شما باد به راستی اخلاص، و نیکویی یقین، که البته، آن دو افزون‌ترین عبادت مقربان درگاه الهی است.
17. «غایة الإخلاص الخلاص.»: نهایت اخلاص، رهایی یافتن است.
18. «کیف یستطیع الإخلاص من یغلبه الهوی؟»: چگونه کسی که هوا و خواهش بر او غلبه دارد، توانایی بر اخلاص دارد؟
19. «من أخلص للّه، استظهر لمعاشه و معاده.»: هر که خود را برای خدا خالص گردانید، برای معاشش در دنیا و معادش در آخرت پشتیبانی گردد.
20. «من لم یصحب الإخلاص عمله لم یقبل.»: هر که اخلاص با عملش همراه نشده، عملش مقبول نگردیده.
21. «مع الإخلاص ترفع الأعمال.»: با اخلاص است که عمل‌ها بالا برده می‌شود؛ مورد قبول واقع می‌شود.
22. «لا یحرز الاجر الّا من أخلص عمله.»: اجر و پاداش را احراز نمی‌کند، مگر برای کسی که عملش را خالص گرداند.
23. «طوبی لمن بادر اجله و أخلص عمله.»: خوشا به حال کسی که در مآل‌اندیشی بر اجلش پیشی گیرد و عمل خویش را خالص گرداند.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 59
24. «من أخلص، بلغ الأمال.»: هرکس خالص گردید، به آمال و آرزوهای خود برسد.
25. «المخلص حریّ بالإجابة.»: شخصی که خالص گردید، به اجابت دعا سزاوارتر است.
پروردگارا! گروهی را برمی‌گزینی و آنان را برای خود خالص می‌گردانی، و به گروهی هم توفیق خالص شدن عطا می‌فرمایی. خدایا! خودت فرمودی: «ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ.» پروردگارا! از تو می‌خواهیم توفیق خالص شدن را به ما عنایت فرمایی؛ خلوصی که با آن تو را خاص و خالص عبادت کنیم و در همه شؤون زندگی تنها تو را اطاعت نماییم!
آمین، یا ربّ العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 61

فصل بیست و دوّم خیر

اشاره

کلمه «خیر» با الفاظ «خیر»، «خیر»، «خیر»، «خیر» و «خیرا» در 52 سوره قرآن، و در ضمن 176 آیه آمده است که 37 مورد آن، با لفظ: «خیرا»، و 139 مورد بقیّه، با لفظ:
«خیر» و «خیر»، «خیر» و «خیر» می‌باشد. در این تحقیق، هشت آیه را، به این ترتیب که از هر 22 آیه، یک آیه از هشت سوره: بقره، آل عمران، اعراف، انفال، یوسف، حج، قصص و قلم که چهار سوره آن مکّی، و چهار سوره آن مدنی است، انتخاب نموده و سپس به ترتیب مصحف کریم، آیات را تنظیم می‌نماییم، و پس از آن، معنای خیر را از کتب لغت، تحقیق، و در مرحله بعد، با استفاده از کتب تفسیر و تفاسیر روایی علمای شیعه و علمای اهل تسنن، به بررسی تفسیری و تفسیر روایی کلمه «خیر» پرداخته، و سرانجام هم با استعانت از الطاف خدای سبحان و با استفاده از آیات قرآن، در معانی و مفاهیم خیر، در آیات مذکور، تدبّر می‌نماییم.

1. تنظیم آیات خیر به ترتیب مصحفی آن

1. وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ. «1»

---

(1). بقره/ 54: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 62

2. قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ. «1»
3. قالَ ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِى مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ. «2»
4. يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرى إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِى قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. «3»
5. وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونِى بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنِّى أُوفِى الْكَيْلَ وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ. «4»
6. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ. «5»
7. مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلَّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ. «6»
8. مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ. «7»

2. در معنای خیر

راغب در مفردات فرموده: خیر، آن چیزی است که همه هم‌چون: عقل، عدل، فضل و شیء نافع، به آن رغبت دارند، و ضدّ آن «شرّ» است، و گفته‌اند: خیر، بر دو نوع است:
خیر مطلق، و آن، در هر حال و برای هرکس مورد رغبت است؛ همان گونه که بهشت را با آن وصف کردند. فرمود: «لا خیر بخیر بعده النار و لا شر بشر بعده الجنة.»؛ یعنی هیچ خیری نیست در خیری که بعد از آن جهنم باشد، و هیچ شرّی نیست در شرّی که پس از آن بهشت باشد، و نوع دیگر، خیر و شرّ مقیّد است، و آن، برای یکی خیر است و برای

---

(1). آل عمران/ 15: مدنی.
(2). اعراف/ 12: مکی.
(3). انفال/ 70: مدنی.
(4). یوسف/ 59: مکی.
(5). حج/ 11: مدنی.
(6). قصص/ 84: مکی.
(7). قلم/ 12.

دیگری شرّ، مانند مالی که چه بسا برای زید خیر باشد و برای عمرو شر، و به همین جهت خدای تعالی آن را با دو امر توصیف نموده است. پس در یک موضع فرمود: «إِنْ تَرَکَ خَیْراً»، و در موضع دیگر فرمود: «أَ یَحْسَبُونَ أَنَّما نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِینَ. نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ»، و در قوله: «إِنْ تَرَکَ خَیْراً»؛ یعنی مالا، و بعضی از علما گفته‌اند: به مال، خیر گفته نشود مگر این‌که اوّلا، بسیار باشد و ثانیا، از محلّ پاک و پاکیزه‌ای فراهم شده باشد؛ چنان که روایت شده، بر علی علیه السّلام بنده‌ای وارد شد و به آن حضرت گفت: یا امیر المؤمنین! آیا من وصیت نکنم؟ حضرت فرمود: «لا، لان اللّه تعالی قال:" إِنْ تَرَکَ خَیْراً"، و لیس لک مال کثیر.»؛ یعنی نه؛ زیرا خدای تعالی فرمود: اگر مال بسیاری را به‌جا گذارد، و برای تو مال بسیار نیست.
به همین جهت، قوله تعالی: «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَیْرِ لَشَدِیدٌ»، یعنی مال بسیار، و بعضی از علما گفته‌اند: البتّه، مال را که در اینجا خبر نامیده‌اند، بر معنای لطیفی آگاهی می‌دهد، و آن این است که مادامی که مال بر وجه پسندیده‌ای باشد، وصیّت نیکویی بر آن بشود، و به این جهت فرمود: «قُلْ ما أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَیْرٍ فَلِلْوالِدَیْنِ»، و فرمود: «وَ ما تَفْعَلُوا مِنْ خَیْرٍ یَعْلَمْهُ اللَّهُ»؛ و قوله: «فَکاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً»، در معنای آن گفته‌اند: مالی از

جهت آنها، و گفته‌اند: اگر بدانید که با آزاد نمودن آن بردگان، به شما باز می‌گردند و برای آنان منافعی؛ یعنی پاداشی، دارد، و گفته می‌شود که: خیر و شرّ بر دو وجه است: یکی این‌که: اسم باشند؛ همچون مثال‌هایی که گذشت، و قوله: «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ»، و دوّم این‌که: وصف باشد، و تقدیر آن، افعل منه است، نحو: «هذا خیر من ذاک و افضل»، و قوله: «فأت بِخَيْرٍ مِنْها»، و قوله: «وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ.» پس خبر، صحیح است هم اسم باشد، هم به معنای افعل، و از آن جمله است، قوله: «وَ تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوى » تقدیر آن، تقدیر افعل منه است. پس خیر گاهی در مقابل «شرّ» است و گاهی در مقابل «ضرّ»، نحو قوله تعالی: «وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، و قوله تعالی: «فِيهِنَّ خَيْراتٌ حِسانٌ.» «1»

---

(1). مفردات، ص 163.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 64

فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله تعالی: «وَ افْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، فرموده: از ابن عباس روایت است که «فعل الخیر» اشاره به صله رحم و مکارم اخلاق است. پس آن، انگیزه برای سایر مستحبات و مقربات است. قوله: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»؛* یعنی اعمال صالحه، و آن، جمع خیر است به معنای حقیقت و خود خیر، و خیر نیز به معنای مال است. قال تعالی: «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ»، و قوله: «إِنِّي أَراكُمْ بِخَيْرٍ»، و قوله: «فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً»؛ یعنی: و اگر بدانید که مالی برای آنان است، و فرمود علیه السّلام: «الخیر، ان یشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمّدا رسول اللّه و یکون ما یکتسب به.»؛ یعنی خیر با گفتن شهادتین و آن چیزی می‌باشد که با تلاش به دست می‌آید. قوله تعالی: «وَ اخْتارَ مُوسى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقاتِنا» را مفسّر گفته است: اختیار، اراده نمودن است نسبت به آنچه خیر در آن است. گفته می‌شود: «خیّر بین امرین فاختار احدهما»، و در حدیث است که: «خیرکم خیرکم لاهله.» اشاره است به صله رحم و انگیخته شدن بر آن.

خیر برخلاف شر بوده و جمع آن خیور و خیار است. بنابر آنچه در معانی الاخبار آمده، خیر، نهری است در بهشت که از کوثر سرچشمه می‌گیرد، و کوثر، از ساق عرش سرچشمه می‌گیرد، و بر آن منازل اوصیا و شیعیان آنان است. پس چون کسی به دوستش بگوید: «جزاک اللّه خیرا»؛ یعنی خداوند آن منازلی که خدای تعالی آنها را مهیّا نموده است، به تو پاداش دهد. استخاره، طلب خیر نمودن است، و در حدیث است:

کسی که از خدا طلب خیر کند، در حالی که به آنچه خدا انجام داده، راضی است، خداوند حتما آنچه را برایش خیر است، به او اعطا کند. خیر برای

تفضیل می‌آید، پس گفته می‌شود: «هذا خیر من هذا»؛ یعنی آن بر این برتری دارد، و گاه اسم فاعلی است که بدان تفضیل اراده نشود، مثل: «الصلوة خیر من النوم.»؛ یعنی دارای خیر و برتری است، و «هذا اخیر من هذا»، لغت بنی عامر است؛ همچنین است: «اشر منه» و سایر عرب الف را از آن دو ساقط کرده‌اند. فلان ذو خیر؛ یعنی ذو کرم. «1»

(1). مجمع البحرین، ص 247.

در مقدمه مراة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: درباره خیر، خیرات، اخیار، خیرة و آنچه به معنای آنهاست، پس خیر، ضدّ شر بوده و آن، هر چیزی است که هیچ‌گونه بدی در آن نباشد، و «خار اللّه لک»؛ یعنی خدای تعالی آنچه را برای تو خیر است، به تو اعطا کرد، و «خیرة اللّه» (به فتح یاء)، کسی است که خدای تعالی او را اختیار نموده و او را برتری داده، و «خیر» (به فتح یاء و تشدید آن)؛ یعنی دارای خیر بسیار و صاحب صفات پسندیده نیکو، و جمع آن اخیار است، و خیر مطلق در بسیاری موارد، به معنای افعل التفضیل است، گفته می‌شود: «هذا خیر من ذاک.» همچنین است شرکه نقیض خیر می‌باشد، و در اخبار بسیار از طرق خاصّه و عامّه در تفسیر قوله تعالی: «أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ»، خیر به علی علیه السّلام و به شیعیان او و به ائمه معصومین علیهم السّلام اشاره دارد، و در تأویل «خیر» نیز خیر به طاعت از امام، بلکه به خود امام و به ولایت، به حقوق ائمه علیهم السّلام و به آنچه از جانب خدای تعالی نازل می‌شده و در زیاده بر شرف آنان علیهم السّلام، تأویل شده است. «1»

در فرهنگ لغات فرموده: خیر؛ یعنی نیکویی، مال مصفّا، جمع آن خیور است، و خیر؛ یعنی شرف، تبار، بزرگی و هیأت، و خیّر؛ یعنی شخص نیکوکار کریم، و مؤنث آن خیّرة است، و خیرة و خیرة؛ یعنی اختیار و دلبستگی به چیزی، نیکویی، برگزیده، و برگزیده از هر چیز، و مختار؛ یعنی صاحب اختیار و گزیننده و برگزیده، و خیریّة؛ یعنی نیکویی و برتری، و خیّرة، مؤنث است؛ یعنی بسیار نیکوکار، جمع آن، خیرات است، و خیار؛ یعنی صاحب اختیار، برگزیده از هر چیز، و تره‌بار معروفی است، و خار خیرا؛ یعنی صاحب شد، نیکو و گزیده گردید، و خار خیرة و خیرة؛ یعنی چیز را بر دیگری ترجیح داد و برگزید، و خیّر و خایر؛ یعنی تفصیل داد، اختیار داد در برگزیدن، و تخیّر؛ یعنی برگزید، انتخاب کرد، و استخار؛ یعنی طلب برگزیدن و اختیار کردن نمود، و استخارة؛ یعنی طلب نمودن از خداوند که راه بهتر و صلاح را به شخص بنمایاند. «2»

(1). مقدمه برهان، ص 94.

(2). ملخص المنجد و منتهى الأرب، ص 196- 195.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 66
در فرهنگ عمید فرموده: خیر (به فتح خاء و سکون یاء)؛ یعنی خوبی، نیکویی، ضدّ شر، به معنای مال هم می‌گویند. خیور جمع آن و نیز به معنای نیکوکار و نیکوکارتر، اخیار، جمع آن است. خیر (به کسر خاء)؛ یعنی خیره، سرگشته، حیران. خیر خیر؛ یعنی بی‌سبب، بیهوده، و خیر (به فتح خاء و کسر یای مشدد)؛ یعنی کریم، نیکوکار، بسیار نیکوکار، و خیرات (به فتح خاء) جمع خیره؛ یعنی کارهای نیکو، کارها و چیزهایی که نفع و فایده آن به مردم برسد. خیره (به فتح خاء و راء)؛ یعنی نیکو، نیکوکار، برگزیده.
جمع آن، خیرات است. خیر (به کسر خاء و ضم راء)؛ یعنی گل شب‌بو، و به عربی خیری می‌گویند. خیره (به کسر خاء و فتح راء)؛ یعنی لجوج، لجباز، سرکش، بی‌پروا، و به معنای سرگشته، حیران و متعجب هم خیر گفته شده، و به معنای هرزه و بیهوده و بی‌سبب، و خیرگی؛ یعنی لجبازی، گستاخی، بی‌شرمی، سرگشتگی و حالت چشم هنگام نگاه کردن به یک چیز بسیار روشن و درخشان. خیره شدن؛ یعنی از روی حیرت و شگفتی به چیزی چشم دوختن. «1»

3. خیر در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ» «2»، فرموده: خیر، نفع، فضل و حظّ، نظیر هم هستند. خیر ضدّ شر است و ضدّ نفع، ضرر است، و اصل باب خیر، نقیض شر است، و خیر هیأتی است که اختیار شده و برگزیده شده. «3»

نیز فی قوله تعالی: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «4»، فرموده: حکایتی از جواب ابلیس است، هنگامی که خدای تعالی بر امتناع از سجود، او را مذمّت نمود، و این جواب ابلیس، پاسخی غیر مطابق است که در آن، معنای جواب است، نه خود

---

(1). فرهنگ عمید، ص 554.

(2). بقره/ 54.

(3). تبیان، ج 1، ص 248.

(4). اعراف/ 120.

جواب؛ زیرا قوله: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»، جواب است برای کسی که سؤال کند: کدامیک از شما دو نفر برترید؟ و این پاسخ، داخل نمودن شبهه است به این‌که خلقت او از آتش، و خلقت آدم، از گل است، و به گمان او، چون آتش اشرف است، سجده کردن اشرف بر ما دون جایز نباشد، و این، گمان اشتباهی است؛ زیرا چنین امری تابع است برای آنچه خداوند می‌داند از مصالح عباد و آنچه بدان تعلق می‌گیرد از لطف برای ایشان، و آن برای خفیف شمردن آنان با چنین اعمالی نیست. جبائی گفته است: گل بهتر از آتش است؛ چون گل برای آفریدگان بیشتر منفعت دارد. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ» «2»، فرموده: یعنی اسلام، و در معنای آن گفته‌اند: اگر در آینده در شما خیری را بداند، به این‌که آن انجام می‌شود، پس خدا می‌داند که آن، موجود است؛ زیرا آنچه را انجام نمی‌دهد، آن را موجود نمی‌داند. خیر، نفع عظیم بوده و آن در اینجا، بصیرت در دین خدای تعالی و حسن نیت در امر او است، و قوله: «يُؤْتِكُمْ خَيْراً»؛ یعنی به شما خیر اعطا می‌شود. «مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ»؛ یعنی از آنچه از شما فدا (یعنی سر بها و عوض از اسیران) گرفته شده. «3»

فی قوله تعالی: «وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» «4» هم فرموده: در آن دو قول است: اوّل این‌که:

بهترین میزبانان (مهمانپذیران) هستم، و دوّم آنکه: بهترین مهمانداران در گرمی غذا هستم، و «انزال»، قرار دادن شیء است در مرتبه و منزلت خودش. «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ» «6»، فرموده: یعنی در مردم کسانی هستند که توجّه‌شان به عبادت خدای تعالی، بنابر ضعف در عبادت است، و گفته‌اند: «يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ»؛ یعنی منافق به زبانش عبادت می‌کند، بدون قلبش، و فی قوله تعالی: «فَإِنْ

---

(1). تبیان، ج 4، ص 358.
(2). انفال/ 70.
(3). تبیان، ج 5، ص 160.
(4). یوسف/ 59.
(5). تبیان، ج 6، ص 160.
(6). حج/ 11.

أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ»، ابن عباس گفته است: بعضی از آنان، چون به مدینه می‌آمدند، پس اگر بدنشان سالم بود و اسبشان بچه نیکویی آورده بود و زنشان پسربچه‌ای زاییده بود، راضی بودند و نسبت به آن (یعنی اسلام آوردنشان) اطمینان داشتند، و اگر دردمند و بیمار به مدینه وارد می‌شدند و زنشان، دختر زاییده بود و صدقه او به تأخیر افتاده بود، می‌گفت: از زمانی که بر این دین بوده‌ام، به جز شر، چیزی به من نرسیده، و همه اینها به جهت عدم بصیرت بوده است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها» «2»، فرموده: خدای تعالی خبر داده از این‌که هرکس با طاعتی از طاعات و حسنه‌ای از حسنات بیاید، پس برای اوست پاداش نیکو و جزایی برتر و بهتر از آن. «3»
فی قوله تعالی: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»، فرموده: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ»؛ یعنی مانع می‌گردد خیر او را و نفع او را. پس به واسطه او احدی منتفع نمی‌شود، و قوله: «مُعْتَدٍ أَثِيمٍ»؛ یعنی متجاوز است از حدّ گناهکار. «4»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ» «5»، فرموده: «ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ»، اشاره است به توبه‌ای که توأم با قتل نفس خودشان باشد، بنابر آنچه خدای متعال به آنان امر فرموده، و این به دلالت قوله: «فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، می‌باشد. پس قوله: «توبوا»، دلالت بر توبه دارد، مانند

این‌که آن، مذکور است، و قوله: «فَاقْتُلُوا»، دلالت بر قتل دارد، مثل این‌که بفرماید: توبه و قتل نفس، مورد رضایت خدای متعال است؛ همچنان که بدان امر نمود، و اگرچه در آن مشقت بسیار عظیمی است، آن، نزد خالق شما، برای شما بهتر و برتر است از ادامه حیات دنیوی‌تان؛ زیرا زندگی دنیا باقی نمی‌ماند، بلکه فنا می‌شود و بعد از این زندگی، عذاب

---

(1). تبیان، ج 7، ص 263.
(2). قصص/ 84.
(3). تبیان، ج 8، ص 162.
(4). تبیان، ج 10، ص 77.
(5). بقره/ 54.

شدیدی را تحصیل می‌کنید، و چون خودتان را بکشید؛ همچنان که خدای تعالی به شما امر فرموده، مشقت قتل به زودی از بین می‌رود و شما در نعمتی که از بین رفتنی و نابود شدنی نیست، باقی می‌مانید. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ» «2»، فرموده:

یعنی ای محمّد! صلّی اللّه علیه و آله به امّت خودت بگو! آیا به شما خبر بدهم، «بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ»؛ یعنی به چیزی که سودمندتر باشد برای شما از آنچه در آیه، مقدّم آمده: از شهوات دنیا و خوشی‌های نیکوی آن؟ برای کسانی که پرهیزگاری کردند، از آن چیزهایی که خدای تعالی برای آنان حرام نمود، نزد پروردگارشان بهشت‌هایی است که از زیر درختان آن، نهرها جاری می‌باشد، و بنابر قول دیگر: آیا به شما خبر بدهم به بهتر از آنچه در سابق آمد؟ برای کسانی که تقوا نمودند، نزد پروردگارشان است. پس از آن، شروع نمود به گفتن آن خیر، که آن: «جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها ... الخ» «3»، است.

نیز فی قوله تعالی: «قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «4»، فرموده: ابلیس گفت: من بهتر از او (یعنی بهتر از آدم) هستم؛ زیرا مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل خلق نموده‌ای. این جواب، غیر مطابق است؛ چون واجب بود در پاسخ قوله تعالی: «ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ»، بگوید: مرا فلان چیز منع نمود که سجده نکنم؛ زیرا قوله: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»، جواب است برای کسی که بگوید کدامیک از شما دو نفر برترید؟ و لکن در آن، معنای جواب هست. ابن عباس فرمود: اوّل کسی که قیاس نمود، ابلیس بود و قیاس را خطا نمود. پس کسی که در دین چیزی را به نظر خودش قیاس نماید، خدای متعال او را قرین و یار ابلیس قرار می‌دهد. ابن سیرین گفته: اوّل کسی که قیاس نمود، ابلیس بود و خورشید و ماه مورد پرستش

و عبادت قرار نگرفتند، مگر به وسیله مقایسه کردن، و وجه دخول شبهه بر ابلیس، این بود که گمان برد: چون آتش اشرف بر گل باشد، جایز

---

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 114- 113.
(2). آل عمران/ 15.
(3). مجمع البیان، ج 2، ص 418.
(4). اعراف/ 12.

نیست که اشرف بر ادون سجده نماید، و این خطاست؛ زیرا آن، تابع است برای آنچه خدای سبحان می‌داند از مصالح بندگان.

در حاشیه تفسیر آمده است: و وجه دیگر خطای ابلیس، توهّم نمودن این است که:

شیئیت اشیا به مادیت آنهاست؛ همان گونه که عوام این چنین توهّم می‌کنند، و البتّه، شیئیت به صورت است. بنابراین موجود کاملی که منشأ آن از مادّه ناقص باشد، از موجود ناقصی که منشأ آن از مادّه کامل باشد، افضل است، و مادّه اصلا نیست، بلکه آن، فرع بر صورت است، و قوام صورت از لحاظ وجود، به وسیله خدا و ملایکه او بوده و به وسیله ماده تشخص می‌یابد، و بحث در این مورد طولانی است. عوام توهّم می‌کنند، صور و نفوس، اعراض هستند و به مواد قایم‌اند، و حال آنکه عکس این توهّم، اولی است. «1»

فی قوله تعالی: «إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ» «2» هم فرموده:

اگر خدای متعال بداند که در دل‌های شما خیر است؛ یعنی اسلام و اخلاص هست، یا رغبت در ایمان و صحّت در نیّت هست، «یُؤْتِکُمْ خَیْراً»؛ یعنی به شما خیر اعطا می‌کند، «مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ»: از آنچه از شما فدیه (یا سربهای معوّض اسیری) اخذ شده، یا در دنیا و آخرت، و یا در آخرت اعطا می‌کند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ» «4»، فرموده: یعنی بهترین مهمانداران، و «الْمُنْزِلِینَ»، مأخوذ از «نزل» بوده و آن، طعام است، و گفته‌اند: «خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ»، برای امور منازل آنان است، پس داخل در ضیافت و غیر آن می‌گردد که مأخوذ از «منزل» است، و آن، خانه است. «5»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ» «6»، فرموده: «عَلی حَرْفٍ»؛ یعنی بر

(1). مجمع البيان، ج 4، ص 402.
(2). انفال/ 70.
(3). مجمع البيان، ج 4، ص 560.
(4). يوسف/ 59.
(5). مجمع البيان، ج 5، ص 246.
(6). حج/ 11.

ضعف در عبادت، و گفته‌اند: دين بر دو حرف است: يكى از آن دو، زبان است و ديگرى قلب. پس كسى كه آن را با زبانش اعتراف كند و قلب او با آن مساعدت ننمايد، پس او بر يک حرف است. «فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ»؛ يعنى اگر گشايشى در زندگى، در سلامت جسم، در فراخ‌سالى و در فراوانى مال، به او برسد، بر عبادت خداى متعال به اين خير اعتماد و اطمينان كند. «وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ»: و اگر آزمايش، از نوع خشكسالى و كم مالى، به او برخورد كند، «انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ»؛ يعنى از دينش به كفر برگشت مى‌كند.

«خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ»؛ يعنى در دنيا به واسطه جدايى‌اش زيانكار بوده و در آخرت، به مناسبت نفاقش، زيانكار است. «1»

نيز فى قوله تعالى: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها» «2»، فرموده: يعنى كسى كه با ايمان تمام و كامل، در روز قيامت بيايد، «فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها»؛ يعنى براى اوست از آن حسنه، خيرى در روز قيامت، و آن، پاداش نيک و امان از عقاب است. پس خير در اينجا، اسم بوده و آن چيزى كه به معناى افضل است، نيست. «3»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» «4»، فرموده: يعنى به مال بخيل است، و گفته‌اند: يعنى طايفه‌اش را از گرويدن به اسلام ممانعت مى‌كند، به اين‌كه مى‌گويد: هر كس داخل دين محمّد گردد، هيچ نفعى ابدا براى او نخواهد داشت. «مُعْتَدٍ»؛ يعنى از حق تجاوز مى‌كند، و گفته‌اند: يعنى بسيار ستمگر، و گفته‌اند: در فعلش تجاوزكار است و در اعتقادش، گناهكار، و گفته‌اند: يعنى در ظلم به غير خودش، تجاوزكار است و در ظلم به خودش، گناهكار. «5»

ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشرى خوارزمى در تفسير كشاف، فى قوله تعالى: «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» «6»، فرموده: قوله:

(1). مجمع البيان، ج 7، ص 75.

(2). قصص/ 84.
(3). مجمع البيان، ج 7، ص 237.
(4). قلم/ 12.
(5). مجمع البيان، ج 10، ص 334.
(6). بقره/ 54.

«فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» بر ظاهر حمل شده، و آن، كشتن آن نفوس است از روى اندوه، و گفته‌اند: معنايش به قتل رساندن بعضى است بعض ديگر را، و گفته‌اند: امر شده به كسى كه گوساله را نپرستيده، بندگان (گوساله‌پرست) را بكشد، و «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»، پيش از اين است كه خداى تعالى توبه آنان را، قتل نفس‌هاى آنان قرار بدهد، و جايز است كه قتل، تمام توبه آنان باشد. پس معنا اين باشد: پس توبه كنيد؛ بعد توبه را با قتل دنبال كنيد تا تتمه توبه شما باشد. «1»

نيز فى قوله تعالى: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ» «2»، فرموده:

«لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ»، كلام از سرگرفته شده است. در آن، دلالت مى‌باشد بر بيان آنچه بهتر از آن است؛ همچنان كه مى‌گويى: «هل ادلك على رجل عالم عندى؛ رجل من صفته كيت كيت؟»، و جايز است كه لام، متعلق به خير و اختصاص براى متقين باشد؛ زيرا آنان هستند كه از آن منتفع مى‌شوند، و «جنّات» را مرفوع نمود، بنابر آنكه «هو جنات» است. «وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ»، بنابر استحقاق، پاداش نيكو مى‌دهد و عذاب مى‌كند، يا نسبت به كسانى كه تقوا دارند و به احوال آنان بصير است. پس به همين جهت، بهشت را براى آنان آماده كرده است. «3»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «ما مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ» «4»، فرموده: پس اگر بگويى براى چه از مانع از سجود، سؤال كرد و در حالى كه محققا آنچه را مانع بود، مى‌دانست؟ گويم:

براى توبيخ و براى آشكار كردن دشمنى، ناسپاسى و خودبزرگ‌بينى‌اش و تفاخر نمودنش به اصلش و استخفافش به اصل آدم، و البتّه، او با امر پروردگارش مخالفت كرد، از جهت اين‌كه معتقد بود به اين‌كه آن بر او واجب نيست؛ چون ملاحظه كرد كه سجود فاضل بر مفضول عنه، از صواب بيرون است. پس اگر بگويى، چگونه قوله: «أَنَا

---

(1). كشاف، ج 1، ص 281.
(2). آل عمران/ 15.
(3). كشاف، ج 1، ص 417- 416.

(4). اعراف/ 12.

خَیْرٌ مِنْهُ»، جواب برای «ما مَنَعَکَ» است؟ و جواب به این است که بگوید: «منعنی کذا.» گویم: قصّه‌ای را شروع کرد که در آن از خودش خبر داده به برتری بر آدم و به علت برتری‌اش بر او، و آن این بود که: اصل او از آتش، و اصل آدم از گل است. پس از آن، جواب و زیاده بر آن معلوم شده، و آن انکار برای امر است و بعید بودن این‌که برای مثل او (که شیطان است) امر سجود بر مثل او (که آدمی است) باشد. «1»

فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْری إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «2» هم فرموده: «فِی أَیْدِیکُمْ»: در ملکیّت شما است؛ مثل این‌که دست‌های شما بر آنان بسته شده است، و «مِنَ الْأَسْری ، قرائت شده. «فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً»: خلوص ایمان و صحت نیّت را، «یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ»: از فدیه دادن، یا به جای آن در دنیا، آن را برای شما مضاعف می‌کند، یا در آخرت به شما ثواب می‌دهد. در قرائت اعمش، (؟ «یثبکم خیرا») است. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبِیکُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ» «4»، فرموده: «وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ»؛ یعنی ساز و برگ آنان را به اصلاح درآورد، و آن، وسایل سفر است؛ از قبیل توشه و آنچه مسافران به آن احتیاج دارند، و «بِجَهازِهِمْ»، به کسر جیم قرائت شده. «قالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبِیکُمْ»، لا بد است از (وقوع) مقدّمه‌ای که پیش‌تر برای او با آنان گذشته باشد تا این‌که سخن به این مسأله کشیده شده باشد. روایت شده که: او چون دید آنها به عبرانی با او سخن می‌گویند، به آنان گفت: به من بگویید شما که هستید و چه کاره‌اید، که من شما را نمی‌شناسم؟ گفتند: ما قومی از اهل شام بوده و چوپان‌هایی هستیم که سختی زندگی، ما را فراگرفته، پس به اینجا برای درخواست کمک آمده‌ایم. یوسف گفت: احتمالا، شما به قصد سوئی آمده‌اید تا به مرزهای سرزمین ما زیانی وارد کنید. آنان گفتند: پناه بر خدا!

---

(1). کشاف، ج 2، ص 68.

(2). انفال/ 70.

(3). کشاف، ج 2، ص 169.

(4). یوسف/ 59.

ما برادران، فرزندان یک پدریم و او پیرمردی صدیق بوده و پیامبری از

پیامبران است.
اسم او یعقوب است. یوسف گفت: شما (برادران) چند نفرید؟ گفتند: ما دوازده نفر بودیم، یکی از ما هلاک گردید. یوسف گفت: پس اینجا چند نفرید؟ گفتند: ده نفر.
یوسف گفت: پس برادر یازدهمی شما کجاست؟ گفتند: او نزد پدرمان است، تا پدرمان از جهت آنکه به هلاکت رسیده، تسلّی پیدا کند. یوسف گفت: پس چه کسی برای شما شهادت می‌دهد که شما قصد سوئی ندارید و این‌که شما بر حق می‌گویید؟ آنان گفتند:
ما در شهری هستیم که احدی ما را نمی‌شناسد تا برای ما شهادت دهد. یوسف گفت:
پس بعضی‌تان نزد من گرو باشید و بیاورید به نزد من برادر پدری‌تان را در حالی که او حامل نامه‌ای از پدرتان است تا این‌که من شما را تصدیق کنم.
پس آنان بین خودشان قرعه زدند و قرعه به نام شمعون افتاد، و او نیکوترین آنان از نظر رأی درباره یوسف بود.
پس او را نزد یوسف گذاشتند و او نزول و میهمانی آنان را نیکو نمود. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ» «2»، فرموده: «عَلى حَرْفٍ» برکناری از دین، نه در وسط و قلب آن «خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ»، «خاسر الدنيا و الاخرة» به نصب و به رفع قرائت شده، پس نصب آن بنا بر حال بودن است و رفع آن بنا بر فاعل بودن. «3»
نیز فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ إِلَّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ» «4»، فرموده: «الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئاتِ»، موضوع ضمیر آمده؛ زیرا البتّه، در اسناد عمل بد به آنان تکرار برتری دارد، به سبب تقبیح حال آنان و افزون شدن دشمنی برای بدی عمل در دل‌های شنوندگان. «إِلَّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ»: به حز مثل آنچه را عمل می‌کردند، و این از فضل عظیم و کرم گسترده او است که به عمل بد

---

(1). کشاف، ج 3، ص 330.
(2). حج/ 11.
(3). کشاف، ج 2، ص 6.
(4). قصص/ 84.

جزا داده نشود، به جز مثل آن، و به عمل نیک به ده برابر و هفتصد برابر مثل آن پاداش داده شود، و آن معناي قوله: «فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها»، است. «1»

فی قوله تعالی: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» «2» هم فرموده: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ»، بخیل، و خیر؛ یعنی مال، یا اهلش را از خیر بسیار منع‌کننده است، و آن (خیر) اسلام است. «مُعْتَدٍ»، تجاوزکننده در ظلم از حدّش تجاوز کند. «أَثِيمٍ»، دارای گناهان بسیار. «3»

مولی الاجل سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش فی قوله تعالی: «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ» «4»، فرموده: «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ»؛ یعنی آن کسی از شما که گوساله را نپرستیده، آن کسی را که گوساله را پرستیده، بکشد. «ذلِكُمْ»؛ یعنی آن قتل و کشتن، «خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ»؛ یعنی از زندگی کردن شما، نزد آفریدگارتان بهتر است؛ زیرا آن کفّاره (گوساله‌پرستی) شماست. «5»

نیز فی قوله تعالی: «قالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ» «6»، فرموده: بین آتش و گل را قیاس نمود، و اگر نوریّت آدم را با نوریّت آتش قیاس می‌کرد، برتری بین دو نور را می‌شناخت. «7»

فی قوله تعالی: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ» «8» هم فرموده: یعنی بگو! آیا خبر بدهم به بهتر از این متاع فانی دنیوی. «9»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ» «10»، فرموده: «فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً»؛ یعنی ایمان خالصی را، «يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ»: از سر بهای معوّض اسیری اسرا. «11»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ» «12»، فرموده: یعنی: و من بهترین مهمانداران هستم. «13»

---

(1). کشاف، ج 3، ص 193.

(2). قلم/ 12.

(3). کشاف، ج 4، ص 142.

(4). بقره/ 54.

(5). تفسیر شبّر، ص 24.

(6). اعراف/ 12.

(7). تفسیر شبّر، ص 337.

(8). آل عمران/ 15.

(9). تفسیر شبّر، ص 124.

(10). انفال/ 70.

(11). تفسیر شبّر، ص 403.

(12). یوسف/ 59.

(13). تفسیر شبّر، ص 507.

هم‌چنین فِی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ

خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ» «1»، فرموده: «عَلى حَرْفٍ»؛ يعنى در كنار دين به ناچار و به طور اضطرار مانده است؛ مانند كسى كه در لبه پرتگاه كوه به طور قايم بايستد، و باقى آيه، بيان اين مختصر است. «فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ»: پس اگر نعمت و گشايشى در زندگى به او برسد، «اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ»؛ يعنى رنجى و مصيبتى به او برسد، «انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ»؛ يعنى به كفر خودش برگشت مى‌كند، «خَسِرَ الدُّنْيا»؛ يعنى در دنيا به واسطه عدم خوددارى از گناه، زيانكار است، «وَ الْآخِرَةَ»؛ يعنى در آخرت زيانكار است به واسطه دخولش در آتش به مناسبت كفرش. «2»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها» «3»، فرموده: يعنى به چندين برابر، و به اين‌كه عمل از بين مى‌رود و پاداش آن دايمى خواهد بود، و «خَيْرٌ مِنْها»، بهشت است. «4»

همين‌طور فى قوله تعالى: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» «5»، فرموده: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ»: مانع از مالى است كه اختصاص به حقوق دارد، يا قوم خودش را از خير، كه همان اسلام است، ممانعت مى‌كند. «مُعْتَدٍ»؛ يعنى در ظلم نمودن تجاوزكار است. «أَثِيمٍ»؛ يعنى بسيار گناهكار است. «6»

استاد علامه سيد محمّد حسين طباطبايى قدّس سرّه در تفسير الميزان، فى قوله تعالى: «إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ» «7»، فرموده: «ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ»، و آنچه مقدّم بر آن از اين خطابات آمده و آنچه در آن از انواع تجاوزاتشان و گناهانشان واقع شده، به همه نسبت داده شده، با وجود اين‌كه از برخى آنان صادر شده، و اين بدان جهت است كه آنان جامعه‌اى

---

(1). حج/ 11.

(2). تفسير شبّر، ص 694.

(3). قصص/ 84.

(4). تفسير شبّر، ص 802.

(5). قلم/ 12.

(6). تفسير شبّر، ص 1144.

(7). بقره/ 54.

داراى قوميّت واحد هستند، و لذا بعضى از آنان از فعل بعضى ديگر راضى‌اند، و فعل بعضى آنان به بعض ديگر از آنها نسبت داده مى‌شود، به واسطه وحدتى كه بين آنان موجود است. پس همه بنى اسرائيل گوساله را نپرستيدند و همه آنان پيامبران را به قتل نرسانيدند الى غير ذلك از

گناهانی که آنان مرتکب شده‌اند، و بنابراین قوله تعالی:
«فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ الخ»؛ یعنی به واسطه آن، بعضی کشته شوند، و آنان کسانی هستند که گوساله را پرستیدند، و همان گونه که قوله تعالی: «إِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَکُمْ بِاتِّخاذِکُمُ الْعِجْلَ»، بر آن دلالت دارد، و قوله تعالی: «ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ الخ»، تتمه حکایت از قول موسی علیه السّلام است، و قوله تعالی: «فَتابَ عَلَیْکُمْ الخ»، دلالت بر نزول توبه و قبول توبه دارد، و روایت وارد است بر این‌که آیه توبه نازل گردید و هنوز همه مجرمان آنان به قتل نرسیده بودند، و از همین‌جا معلوم می‌شود که امر، امر امتحانی بود، نظیر آنچه در قصّه ابراهیم علیه السّلام و ذبح اسماعیل واقع شد: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.» «1» پس موسی علیه السّلام به آنان یادآور شد که: به سوی پروردگارتان توبه کنید و خودتان را به قتل برسانید که آن، نزد پروردگارتان برای شما افضل و برتر است و خدای سبحان قول موسی علیه السّلام را امضا نمود و قتل بعض را، در حکم قتل برای همه، قرار داد و توبه را به قوله تعالی: «فَتابَ عَلَیْکُمْ»، نازل فرمود. «2»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» «3»، فرموده: آیه در مجرای بیان قوله: «وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ» (آیه قبل) است و در این آیه، در محلّ این شهوات فناشدنی و باطل، اموری قرار داده شده که آنها برای انسان خیر است؛ زیرا آنها باقی، نیکو و حقیقی می‌باشند، بدون این‌که باطل باشند، و آن امور در آنچه انسان از خواص و آثار آن اراده می‌کند، مجانس با این شهوات هستند، جز این‌که آنها بدون قبح و فساد بوده و او را از آنچه بهتر از آنها است، منصرف نمی‌کند، و آن امور خیر، بهشت، همسران پاکیزه و رضوان اللّه تعالی است. «4»

---
(1). صافات/ 105.
(2). المیزان، ج 1، ص 190- 191.
(3). آل عمران/ 15.
(4). المیزان، ج 3، ص 111.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» «1»، فرموده:
حکایت است از پاسخی که شیطان، لعنة اللّه علیه، داده است و آن اوّلین گناه او و اوّلین معصیتی است که خدای سبحان تعالی به واسطه آن، معصیت شده است. پس جمیع گناهان، برحسب تحلیل، به ادعای خودخواهی و منازعه با خدای سبحان در کبریایی او، برگشت می‌کند؛ خاصّ

خدای سبحان لا شریک له است که به ردای کبریایی آراسته باشد. پس برای بنده مخلوق سزاوار نیست که به ذات خودش اتّکا کند و بگوید: من در برابر اراده و خواست الهی که صورت‌ها در پیشگاه او خوار بوده و گردن‌ها در مقابلش خاضعند و صداها در برابرش خفیف و کوتاه شده و همه اشیا در مقابل او خوار و ذلیل‌اند، خودی هستم، و فی قوله: «أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ»، استدلال نمود بر این‌که: او بنا بر مبدأ آفرینش، از آدم برتر است، که خلقتش از آتش بوده و آتش، برتر از گل است که آدم از آن آفریده شده، و خدای سبحان، آنچه را که او از مبدأ خلقتش ذکر کرد، تصدیق نمود: آنجا که فرمود: «إنه کانَ مِنَ الْجِنِّ»، و جن، مخلوقی است از آتش، قال تعالی: «کانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» «2»، و «وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مارِجٍ مِنْ نارٍ» «3»، امّا خدای تعالی، آنچه را که او در خیریتش ذکر کرد، تصدیق ننمود، بنابر آنکه در موضع دیگری فرمود: «إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی خالِقٌ بَشَراً مِنْ طِینٍ فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی فَقَعُوا لَهُ ساجِدِینَ فَسَجَدَ الْمَلائِکَةُ کُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلَّا إِبْلِیسَ اسْتَکْبَرَ وَ کانَ مِنَ الْکافِرِینَ قالَ یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ أَسْتَکْبَرْتَ أَمْ کُنْتَ مِنَ الْعالِینَ قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» «4» «5»
نیز فی قوله تعالی: «إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ» «6»، آیه، کنایه است از ایمان یا پیروی نمودن از حق که ملازم با ایمان است. پس خدای تعالی در آخر آیه، وعده به مغفرت داده است، و هیچ مغفرتی با شرک جمع

---

(1). اعراف/ 12.
(2). کهف/ 50.
(3). رحمن/ 15.
(4). ص/ 76- 71.
(5). المیزان، ج 8، ص 23- 22.
(6). انفال/ 70.

نمی‌شود؛ چرا که خدای تعالی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ ما دُونَ ذلِکَ لِمَنْ یَشاءُ وَ مَنْ یُشْرِکْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَری إِثْماً عَظِیماً» «1»، معنای آیه: ای پیامبر! از اسرا به کسانی که در دست شما اسیرند، آن کسانی که بر آنان تسلّط دارید و از آنان سربها (فدیه) گرفته‌اید، بگو: اگر ایمان در دل‌های شما ثابت باشد و این مطلب را خدای متعال در شما بداند، و نمی‌داند به جز آنچه ثابت و محقق است، بهتر از آنچه از سربها (یعنی فدیه) که از شما دریافت شده، به شما اعطا می‌شود و شما را

می‌آمرزد، و خدای تعالی بسیار آمرزنده مهربان است. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ» «3»، فرموده: یعنی من آن کسانی را که بر من وارد می‌شوند، اکرام می‌کنم و مقدم آنان را گرامی می‌دارم، و این ترغیب و تشویق آنان بود به این‌که به سوی او دو مرتبه باز گردند و برادرشان را از پدرشان بگیرند و به سوی او بیاورند. «4»
فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ» «5» هم فرموده:
«حرف»، طرف و جانب، به یک معناست، و «اطمینان»؛ یعنی استقرار و سکون، و «فتنه»؛ یعنی محنت و رنج، و «انقلاب»؛ یعنی برگشت، و این، دسته دیگری از مردم غیر مؤمن ناصالح هستند، و او کسی است که خدای سبحان را بر یک جانب، بدون همه جوانب عبادت می‌کند و بر یک تقدیر بدون هر تقدیری، و آن، جانب خیر است، و لازمه آن در خدمت گرفتن دین است برای دنیا. پس اگر با خیر برخورد کند، به سبب آن خیر، استقرار بر عبادت خدای تعالی دارد و به آن اطمینان کند، و اگر برخورد با رنج و محنتی داشته باشد، بر جهت خودش، بدون توجّه به راست یا به چپ، برگشت کرده و از دینش برگشت می‌نماید، به سبب این آن شومی را ناشی از دین می‌داند، یا به سبب

---

(1). نساء/ 48.
(2). المیزان، ج 9، ص 140.
(3). یوسف/ 59.
(4). المیزان، ج 11، ص 229.
(5). حج/ 11.

امید به این‌که از این محنت و رنج و مهلکه نجات پیدا می‌کند، و چنین رفتاری روش کار آنان در عبادت بت‌ها بود، پس آنها را پرستیدند تا بدین پرستش به او خیر برسند یا به واسطه شفاعت آنها در دنیا، از شر رهایی یابند، امّا آخرت، پس قایل به آن نبودند.
بنابراین، این مذبذب روی‌گردان، نسبت به دنیا زیانکار شده، به واسطه این‌که در رنج و هلاکت افتاده، و نسبت به آخرت زیانکار شده، به واسطه این‌که از دین روی‌گردان شده، و ارتداد و کفرش همان زیان آشکار است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها» «2»، فرموده: یعنی به واسطه آن (حسنه) به فضل خدای تعالی، برای او چندین برابر می‌باشد. قال تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ منها.» «3» «4»

فی قوله تعالی: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» «5» هم فرموده: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ»، کسی است که بسیار ممانعت از کار خیر می‌کند، یا ممانعت می‌کند از آن خیری که به اهلش می‌رسد، و «معتدی» از اعتداء بوده و آن، کسی است که از روی ظلم و ستم، از حد تجاوز می‌کند، و «أَثِيمٍ»، کسی است که گناه او بسیار است، تا بدون از بین رفتن در آن، استقرار پیدا کند و «اثم»، عبارت از عمل بدی است که موجب کندی کار خیر گردد. «6»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» «7»، فرموده: به خاطر بیاورید، هنگامی را که موسی به قوم خود گفت: ای جمعیّت! شما با انتخاب گوساله، به خود ستم کردید: «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ.» اکنون که چنین است، توبه کنید و به سوی آفریدگارتان باز گردید: «فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ.» «بارئ»، به معنای خالق است، و در اصل،

---

(1). المیزان، ج 14، ص 384.
(2). قصص/ 84.
(3). انعام/ 160.
(4). المیزان، ج 16، ص 83.
(5). قلم/ 12.
(6). المیزان، ج 20، ص 30.
(7). بقره/ 54.

به معنای جدا کردن چیزی از چیز دیگر می‌باشد؛ چون آفریدگار مخلوقات خود را از مواد اصلی و نیز از یکدیگر جدا می‌کند، اشاره به این‌که دستور این توبه شدید را همان کسی می‌دهد که آفریننده شما است؛ توبه شما باید به این‌گونه باشد که یکدیگر را به قتل برسانید: «فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ.» این کار برای شما در پیشگاه خالقتان بهتر است: «ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ»، و به دنبال این ماجرا، خداوند توبه شما را پذیرفت که او تواب رحیم است: «فَتابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.»
و زیر عنوان: «گناه عظیم و توبه بی‌سابقه» چنین فرموده: شک نیست که پرستش گوساله سامری، کار کوچکی نبود، ملّتی که بعد از مشاهده آن همه آیات خدا و معجزات پیامبر بزرگشان، موسی علیه السّلام، همه را فراموش کنند و با یک غیبت پیامبرشان، به کلی اصل اساسی توحید و آیین خدا را زیر پا گذارده، بت‌پرست شوند. اگر این موضوع برای همیشه از مغز آنها ریشه‌کن نشود، وضع خطرناکی به وجود خواهد آمد، و بعد از هر

فرصتی، مخصوصا بعد از مرگ موسی علیه السّلام، ممکن است تمام آیات دعوت او از میان برود، و سرنوشت آیین او به کلی به خطر بیفتد. در اینجا باید شدت عمل به خرج داده شود، و هرگز تنها با پشیمانی و اجرای صیغه توبه بر زبان، نباید قناعت گردد. لذا فرمان شدیدی از طرف خداوند صادر شد که در تمام طول تاریخ پیامبران مثل و مانند ندارد، و آن این‌که ضمن دستور توبه و بازگشت به توحید، فرمان اعدام دسته‌جمعی گروه کثیری از گنه‌کاران به دست خودشان صادر شد. این فرمان به نحو خاصی می‌بایست اجرا شود؛ یعنی خود آنها باید شمشیر به دست گیرند و اقدام به قتل یکدیگر کنند که هم کشته شدنش عذاب است و هم کشتن دوستان و آشنایان. طبق نقل بعضی از روایات، موسی دستور داد: در یک شب تاریک تمام کسانی که گوساله‌پرستی کرده بودند، غسل کنند و کفن بپوشند و صف کشیده، شمشیر در میان یکدیگر نهند. ممکن است چنین تصور شود که این توبه چرا با این خشونت انجام گیرد؟ آیا ممکن نبود خداوند توبه آنها را بدون این خونریزی قبول فرماید؟ پاسخ به این سؤال از سخنان بالا
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 82
روشن می‌شود؛ زیرا مسأله انحراف از اصل توحید و گرایش به بت‌پرستی مسأله ساده‌ای نبود که به این آسانی قابل گذشت باشد، آن هم بعد از مشاهده آن همه معجزات روشن و نعمت‌های بزرگ خدا. در حقیقت، همه اصول ادیان آسمانی را می‌توان در توحید و یگانه‌پرستی خلاصه کرد. تزلزل این اصل، معادل است با از میان رفتن تمام مبانی دین. اگر مسأله گوساله‌پرستی ساده تلقّی می‌شد، شاید سنّتی برای آیندگان می‌گشت، به خصوص این‌که بنی اسرائیل به شهادت تاریخ، مردمی پرلجاجت و بهانه‌جو بودند. لذا باید چنان گوشمالی به آنها داده شود که خاطره آن در تمام قرون و اعصار باقی بماند و کسی هرگز بعد از آن، به فکر بت‌پرستی نیفتد، و شاید جمله «ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ» (این کشتار نزد خالقتان برای شما بهتر است)، اشاره به همین معنا باشد.«1»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ» «2»، فرموده: آیا شما را از چیزی که بالاتر و بهتر از این زندگی محدود، مادی و پست است، آگاه کنم که در انتظار افراد پرهیزگار و خویشتن‌دار می‌باشد؟ آن، زندگی جهان ابدی است که تمام مواهب این جهان در آن هست، ولی به صورت کامل‌تر و خالی از عیب و نقص؛ باغ‌هایی که بر خلاف غالب باغ‌های این جهان، هرگز آب روان از پای درختان آنها قطع نمی‌شود:
«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»، و برخلاف مواهب این جهان که بسیار زودگذر و ناپایدارند، دایمی و ابدی هستند: «خالِدِينَ فِيها»، و همسرانی که برخلاف

بسیاری از زیبارویان این جهان، هیچ ناپاکی و نقطه تاریک در جسم و جان آنها نیست: «وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ». همه اینها در انتظار پرهیزگاران است، و از تمام اینها بالاتر، «نعمت‌های ما فوق تصوّر معنوی» است که در آیه، از آن تعبیر به: «رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ» (خشنودی خداوند) شده است.
قابل توجّه این‌که آیه با جمله «أَ أُنَبِّئُكُمْ» آغاز شده (آیا شما را آگاه کنم؟)، این جمله

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 276- 274.
(2). آل عمران/ 15.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 83
از یک طرف «جمله استفهامیه» است که برای گرفتن پاسخ از فطرت بیدار انسانی طرح شده، تا نفوذ آن در شنونده بیشتر و عمیق‌تر باشد، و از طرف دیگر، این جمله از ماده «انباء»، به معنای خبر دادن، گرفته شده که معمولا در خبرهای مهمّ و قابل توجّه به کار می‌رود.
در واقع، قرآن در این آیه به افراد باایمان اعلام می‌کند که اگر از لذّات نامشروع و هوس‌های سرکش و آمیخته با گناه صرف‌نظر کنند، مفهوم آن، محرومیّت از لذّت نخواهد بود؛ زیرا علاوه بر این‌که می‌توانند از لذّات مشروع در مسیر سعادت خود بهره گیرند، از لذّات جهان دیگر که همانند همین لذّات است، امّا در سطحی عالی‌تر و پاک از هرگونه عیب و نقص، نیز بهره‌مند خواهد شد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قالَ ما مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» «2»، زیر عنوان: «نخستین قیاس، قیاس شیطان بود»، فرموده: در روایات متعددی که از طرق اهل بیت علیهم السّلام به ما رسیده، قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدّت محکوم شده است و در این اخبار می‌خوانیم: نخستین کسی که قیاس کرد، شیطان بود. امام صادق علیه السّلام به ابو حنیفه فرمود: «لا تقس، فان اوّل من قاس، ابلیس.»: قیاس مکن که نخستین قیاس‌کننده، شیطان بود. در منابع اهل تسنن مانند: تفسیر المنار و تفسیر طبری از ابن عباس، ابن سیرین و حسن بصری نیز این مطلب نقل شده است. منظور از «قیاس»، این است که موضوعی را به موضوع دیگر که از بعضی جهات با آن شباهت دارد، مقایسه کنیم، و همان حکمی که درباره موضوع اوّل است، درباره موضوع دوّم نیز اجرا شود، بدون این‌که فلسفه و اسرار حکم اوّل را کاملا بدانیم؛ مثل این‌که می‌دانیم «بول» انسان محکوم به نجاست و ناپاکی است و باید از آن پرهیز کرد، سپس «عرق» انسان را هم با آن مقایسه کنیم و بگوییم: چون این دو در پاره‌ای از جهات و اجزای ترکیبی با هم شباهت دارند، ولی از جهاتی هم متفاوتند؛ یکی رقیق‌تر و دیگری

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 343- 342.
(2). اعراف/ 12.

غلیظتر؛ پرهیز از یکی کار ساده‌ای است و پرهیز از دیگری بسیار مشکل و طاقت‌فرسا.
به علاوه، تمام فلسفه‌های حکم اوّل بر ما روشن نیست، و این یک مقایسه تخمینی بیش نمی‌باشد. به همین جهت، پیشوایان ما با الهام از کلام پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قیاس را شدیدا محکوم کرده و باطل شمرده‌اند؛ زیرا گشوده شدن باب قیاس، سبب می‌شود که هرکس با مطالعه محدود و فکر کوتاه خود، به مجرد این‌که دو موضوع را از پاره‌ای جهات مساوی دانست، حکم یکی را درباره دیگری اجرا کند و به این ترتیب هرج و مرجی از نظر قوانین و احکام دینی به وجود آید. ممنوع بودن قیاس از نظر حکم خرد، منحصر به قوانین دینی نیست، پزشکان هم اکیدا توصیه می‌کنند که هرگز نسخه بیماری را به بیمار دیگر ندهید، هرچند بیماری آنها از نظر شما شبیه باشد. فلسفه آن، روشن است؛ زیرا دو بیمار ممکن است در نظر ما با هم شباهت داشته باشند. ولی با این حال از جهات فراوانی، مثلا از نظر میزان تحمّل نسبت به دارو، و گروه خونی، و مثلا میزان قند و اوره و چربی خون، تفاوت میان این دو بوده باشد، که افراد عادی هرگز نمی‌توانند آنها را تشخیص بدهند؛ بلکه تشخیص آن منحصرا به وسیله پزشکان ماهر امکان دارد. اگر بدون در نظر گرفتن این خصوصیات، داروی یکی را به دیگری بدهیم، ممکن است نه تنها مفید نباشد، بلکه گاهی سرچشمه خطرات جبران‌ناپذیری گردد. احکام الهی از این هم دقیق‌تر و باریک‌تر است، و به همین دلیل در روایات داریم: اگر احکام خدا با قیاس سنجیده شود، دین خدا از بین خواهد رفت، یا فساد آن بیشتر از صلاح آن است. به علاوه، پناه بردن به قیاس برای کشف احکام الهی، نشانه نارسایی مذهب است؛ زیرا هنگامی که برای هر موضوع در مذهب، حکمی وارد شده باشد، دیگر نیازی به قیاس نیست؛ به همین جهت شیعه، چون تمام نیازمندی‌ها را از نظر حکم مذهبی، از مکتب اهل بیت علیهم السّلام که وارثان مکتب پیامبرند، گرفته، نیازی نمی‌بینند که دست به سوی قیاس دراز کنند، ولی فقهای اهل تسنن، چون مکتب اهل بیت علیهم السّلام را که طبق فرمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، بعد از قرآن، باید پناهگاه مسلمانان بوده باشد، به دست فراموشی سپرده‌اند و در احکام

اسلامی گرفتار کمبود مدرک گردیده‌اند، چاره‌ای جز این نمی‌بینند که دست به سوی قیاس دراز کنند.

و امّا در مورد شیطان که در روایات می‌خوانیم: او نخستین کسی بود که قیاس کرد، نکته‌اش این است که او آفرینش خود را از نظر مادّی با آفرینش آدم مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره‌ای از جهات بر خاک، دلیل برتری همه‌جانبه گرفت، بدون این‌که به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر، به امتیازات روحانی و معنوی آدم توجّه کند، و به اصطلاح، از طریق «قیاس اولویت»، اما قیاسی که بر پایه تخمین و گمان و مطالعه سطحی و نامحدودش قرار داشت، حکم به برتری خود بر آدم نماید، و حتّی فرمان خدا را به خاطر همین قیاس باطل زیر پا بگذارد. جالب این‌که در بعضی از روایات که از امام صادق علیه السّلام در کتب شیعه و اهل تسنن هر دو نقل شده است، می‌خوانیم: «من قاس امر الدین برأیه، قرنه اللّه تعالی یوم القیامة بابلیس.»: کسی که امر دین را با قیاس بسنجد، خداوند در روز قیامت او را با ابلیس قرین خواهد کرد.
کوتاه سخن این‌که: مقایسه موضوعی بر موضوعی دیگر، بدون آگاهی از تمام اسرار آن، نمی‌تواند دلیل بر اتحاد حکم آنها شود، و اگر پای قیاس به مسایل مذهبی کشیده شود، ضابطه‌ای برای احکام باقی نمی‌ماند؛ زیرا ممکن است، یک نفر موضوعی را طوری قیاس کند و حکم تحریم آن را صادر نماید و دیگری آن را با موضوع دیگر قیاس کرده و حلال بشمرد. تنها موضوعی که می‌توان به عنوان استثنا در اینجا روی آن تکیه کرد، این است که خود قانون‌گذار یا مثلا خود طبیب، دلیل و فلسفه حکم خود را بیان کند که در این صورت می‌توان هرکجا که آن دلیل و فلسفه، موجود است، حکم را جاری ساخت و اصطلاحا آن را «قیاس منصوص العلة» می‌گویند؛ مثلا اگر طبیب به بیمار بگوید: باید از فلان میوه پرهیز کنی؛ زیرا ترش است، بیمار می‌فهمد که ترشی برای او ضرر دارد و باید از آن پرهیز کند، هرچند در غیر آن میوه باشد؛ هم‌چنین اگر در قرآن یا سنت تصریح شود که از شراب بپرهیزید؛ زیرا مسکر است، از آن می‌فهمیم که
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 86
هر مایع مسکری (اگرچه شراب نباشد)، حرام است. این‌گونه قیاس، ممنوع نیست؛ چون دلیل آن ذکر شده و قطعی است، تنها در موردی ممنوع است که ما فلسفه و دلیل حکم را به طور قطع، از تمام جهات ندانیم.
البتّه، بحث قیاس، بحثی است بسیار پردامنه که آنچه در بالا گفته شد، تنها فشرده‌ای از آن بود. برای توضیح بیشتر، به کتب اصول فقه و کتب اخبار، باب قیاس، مراجعه فرمایید، و ما این بحث را در اینجا با ذکر حدیث زیر به پایان می‌رسانیم:
در کتاب علل الشرایع چنین نقل شده که: ابو حنیفه وارد بر امام صادق علیه السّلام شد. امام به او فرمود: به من خبر داده‌اند که تو در احکام خدا

قیاس می‌کنی. ابو حنیفه گفت: آری، چنین است؛ من قیاس می‌کنم. امام علیه السّلام گفت: این کار را دیگر تکرار نکن؛ زیرا نخستین کسی که قیاس کرد، ابلیس بود، آنجا که گفت: «خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ.» او آتش و گل را با هم مقایسه کرد، در حالی که اگر نورانیت و روحانیت آدم را با نورانیت آتش مقایسه می‌کرد، تفاوت میان آن دو را درمی‌یافت و برتری یکی را بر دیگری تشخیص می‌داد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْری إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ» «2»، فرموده: ای پیامبر! به اسیرانی که در دست شما هستند، بگو، اگر خداوند در دل‌های شما خیر و نیکی بداند، بهتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما می‌بخشد. منظور از کلمه «خیرا» در جمله «إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً»، همان ایمان و پذیرش اسلام است و منظور از «خَیْراً» در جمله بعد، پاداش‌های مادّی و معنوی است که در سایه اسلام و ایمان عاید آنها می‌شود، و به مراتب، بالاتر از مبلغی است که به عنوان «فداء» پرداخته‌اند. «3»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ لَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهازِهِمْ قالَ ائْتُونِی بِأَخٍ لَکُمْ مِنْ أَبِیکُمْ أَ لا تَرَوْنَ أَنِّی أُوفِی الْکَیْلَ وَ أَنَا خَیْرُ الْمُنْزِلِینَ» «4»، فرموده: هنگامی که یوسف بارهای آنها را آماده

---

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 105- 101.
(2). انفال/ 70.
(3). تفسیر نمونه، ج 7، ص 251.
(4). یوسف/ 59.

ساخت، به آنها گفت: آن برادری را که از پدر دارید، نزد من بیاورید. آیا نمی‌بینید حقّ پیمانه را ادا می‌کنم و من بهترین میزبان‌ها هستم؟ «1»
فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ» «2» هم تفسیر فرموده: بعضی از مردم، خدا را تنها با زبان می‌پرستند؛ امّا ایمان قلبی‌شان بسیار سطحی و ضعیف است: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ.» تعبیر به «عَلی حَرْفٍ» ممکن است اشاره به این باشد که: ایمان آنها بیشتر بر زبانشان است، و در قلبشان، جز نور ضعیف بسیار کم‌رنگی از ایمان، نتابیده است، و ممکن است اشاره به این باشد که آنها در متن ایمان و اسلام قرار ندارند، بلکه در کنار و لبه آنند؛ زیرا یکی از معانی «حرف»، لبه کوه و کناره اشیا است و می‌دانیم کسانی که در لبه چیزی قرار گرفته‌اند، مستقرّ و پابرجا نیستند، و با تکان مختصری از مسیر خارج می‌شوند؛ چنین است حال افراد ضعیف الایمان،

که با کوچک‌ترین چیزی ایمانشان بر باد فنا می‌رود.
سپس قرآن به تشریح تزلزل ایمان آنها پرداخته، می‌گوید: آنها چنانند که اگر دنیا به آنها رو کند و نفع و خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می‌کنند، و آن را دلیل بر حقانیت اسلام می‌گیرند، امّا اگر به وسیله گرفتاری‌ها، پریشانی و سلب نعمت، مورد آزمایش قرار گیرند، دگرگون می‌شوند و به کفر رو می‌آورند: «فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ.»؛ گویی آنها دین و ایمان را به عنوان یک وسیله نیل به مادّیت پذیرفته‌اند که اگر این هدف تأمین شد، دین را حق می‌دانند، وگرنه بی‌اساس. (و از تفسیر فخر رازی و تفسیر قرطبی، چنین نقل می‌فرماید:) ابن عباس، و جمعی دیگر از مفسران پیشین، در شأن نزول این آیه، چنین نقل کرده‌اند که گاهی گروهی از بادیه‌نشینان خدمت پیامبر می‌آمدند. اگر حال جسمانی آنها خوب می‌شد؛ اسب آنها بچه خوبی می‌آورد؛ زن آنها پسر می‌زایید و اموال و چهارپایان آنان فزونی می‌گرفت،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 18.
(2). حج/ 11.

خشنود می‌شدند و به اسلام و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عقیده پیدا می‌کردند. امّا اگر بیمار می‌شدند؛ همسرشان دختر می‌آورد و اموالشان رو به نقصان می‌گذاشت، وسوسه‌های شیطانی، قلبشان را فرامی‌گرفت و به آنها می‌گفت: تمام این بدبختی‌ها به خاطر آیینی است که پذیرفته‌ای و آنها هم روی‌گردان می‌شدند.
قابل توجّه این‌که، قرآن در مورد روی آوردن دنیا به این اشخاص، تعبیر به خیر می‌کند، و در مورد پشت کردن دنیا، تعبیر به «فتنه» (وسیله آزمایش)، نه «شر»؛ اشاره به این‌که این حوادث ناگوار، شر و بدی نیست، بلکه وسیله‌ای است برای آزمایش، و در پایان آیه اضافه می‌کند: «و به این ترتیب، آنها، هم دنیا را از دست داده‌اند و هم آخرت را: «خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ.»
و این روشن‌ترین خسران و زیان است که انسان، هم دینش بر باد رود هم دنیایش:
«ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ»، و در حقیقت، این‌گونه افراد دین را تنها از دریچه منافع مادّی خود می‌نگریستند، و معیار و محک حقانیت آن را، روی آوردن دنیا می‌پنداشتند.
این گروه که در عصر و زمان ما نیز تعدادشان کم نیست، و در هر جامعه‌ای وجود دارند، ایمانی آلوده به شرک و بت‌پرستی دارند؛ منتها، بت آنها همسر، فرزند، مال، ثروت و گاو و گوسفند آنها است، و بدیهی است

که چنین ایمان و اعتقادی، سست‌تر از تار عنکبوت است. البتّه، بعضی مفسران، این آیه را اشاره به منافقان دانسته‌اند. اگر منظور منافقی باشد که به هیچ وجه ایمان در دل او نیست، این برخلاف ظاهر آیه است؛ زیرا جمله «یَعْبُدُ اللَّهَ»، و هم‌چنین «اطْمَأَنَّ بِهِ»، و جمله «انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ»، نشان می‌دهد قبلا ایمان ضعیفی داشته است، و اگر منظور منافقانی است که بهره بسیار کمی از ایمان دارند، با آنچه گفتیم، منافاتی ندارد و قابل قبول است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَیْرٌ مِنْها» «2»، تفسیر فرموده: کسی که کار نیکی انجام دهد، پاداشی بهتر از آن دارد. این همان مرحله «تفضّل» است؛ یعنی

---

(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 35- 33.

(2). قصص/ 84.

خداوند هم‌چون مردم تنگ‌چشم نیست که به هنگام رعایت عدالت، سعی می‌کنند مزد و پاداش، درست به اندازه عمل باشد. او گاهی ده برابر، و گاه صدها برابر، و گاه هزاران برابر، از لطف بیکرانش، پاداش عمل می‌دهد، و حدّ اقل آن، همان ده برابر است؛ چنان‌که: در آیه 160 سوره انعام می‌خوانیم: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها»، و حد اکثر آن را تنها خدا می‌داند که گوشه‌ای از آن در مورد انفاق در راه خدا در آیه 261 سوره بقره آمده است. البتّه، این مضاعف ساختن اجر و پاداش بی‌حساب نیست، بستگی به میزان پاکی عمل، اخلاص، حسن نیّت و صفای قلب دارد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ مُعْتَدٍ أَثِیمٍ» «2»، فرموده: کسی که بسیار از کار خیر جلوگیری می‌کند و تجاوزگر و گنهکار است؛ نه تنها خود، کار خیری نمی‌کند و راه خیری ارایه نمی‌دهد، بلکه سدی است در مقابل خیر و برکت دیگران، به علاوه، انسانی است متجاوز از حدود الهی و حقوقی که خدا برای هر انسانی تعیین کرده، و اضافه بر این صفات، آلوده هرگونه گناهی نیز هست، به طوری که گناه جزء طبیعت او شده است. «3»

4. خیر در تفاسیر روایی

سید هاشم بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان، و علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی قدّس سرّه در تفسیر نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی در تفسیر در المنثور، فی قوله تعالی:
«وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ إِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَکُمْ بِاتِّخاذِکُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ» «4»، روایاتی را نقل کرده‌اند، از جمله:
1. قال الامام العسکری علیه السّلام: قال اللّه عزّ و جلّ: و اذکروا یا بنی اسرائیل!" إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ"، عبدة العجل،" یا قَوْمِ إِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَکُمْ"، اضررتم بها باتخاذکم العجل الها،" فَتُوبُوا إِلی

---

(1). تفسیر نمونه، ج 16، ص 180.
(2). قلم/ 12.
(3). تفسیر نمونه، ج 24، ص 386.
(4). بقره/ 54.

بارئکم الذی برءکم و صوّرکم،" فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ"، بقتل بعضکم بعضا؛ یقتل من یعبد العجل من عبده،" ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ"؛ ای ذلک القتل،" خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ"، من ان تعیشوا فی الدنیا و هو لم یغفر لکم، فتبتّم فی الحیاة الدنیا خیرتکم و یکون الی النار مصیرکم، و اذ قتلتم و انتم تائبون، جعل اللّه عزّ و جلّ ذلک القتل کفارة لکم، و جعل الجنة منزلکم و منقلبکم. قال اللّه عزّ و جلّ:" فَتابَ عَلَیْکُمْ"؛ قبل توبتکم قبل استیفاء القتل لجماعتکم و قبل ایتانه علی کافتکم، و امهلکم للتوبة، و استبقاکم للطاعة،" إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ".
قال: و ذلک ان موسی علیه السّلام لما ابطل اللّه تعالی علی یدیه امر العجل، فانطقه بالخبر عن تمویه السّامری، و امر موسی علیه السّلام: ان یقتل من لم یعبده، من یعبده، تبرّء اکثرهم و قالوا: لم نعبده، فقال اللّه عزّ و جلّ لموسی علیه السّلام: ابرد هذا العجل الذهب بالحدید بردا، ثم ذره فی البحر، فمن شرب مائه، اسودّ شفتاه و انفه و بان ذنبه، ففعل، فبان العابدون، و امر اللّه تعالی الاثنی عشر الفا: ان یخرجوا علی الباقین، شاهرین السیوف، یقتلونهم، و نادی منادیه:
الا لعن اللّه احدا اتقاهم بید او رجل، و لعن اللّه من تأمّل المقتول، لعله تبینه حمیما او قریبا فیتوقّاه و یتعدّاه الی الاجنبی، فاستسلم المقتولون، فقال القاتلون: نحن اعظم مصیبة منهم، نقتل بایدینا آبائنا و ابناءنا و اخواننا و قراباتنا و نحن لم نعبد، فقد ساوی بیننا و بینهم فی المصیبة. فاوحی اللّه

تعالی الی موسی: یا موسی! انّی انّما امتحنتهم بذلک؛ لانهم ما اعتزلوهم، لما عبدوا العجل و لم یهجروهم و لم یعادوهم علی ذلک. قل لهم: من دعا اللّه بمحمد صلّی اللّه علیه و آله، یسهّل علیه قتل المستحقین للقتل بذنوبهم. فقالوها، فسهّل اللّه علیهم ذلک و لم یجدوا لقتلهم لهم الما، فلمّا استحر القتل فیهم، و هم ستمأئة الف الا اثنی عشر الفا، الذین لم یعبدوا العجل، وفق اللّه بعضهم، فقال لبعضهم: و القتل لم یفض بعد الیهم؛ فقال: او لیس قد جعل اللّه التوسّل بمحمد و اله الطیبین، امرا الا تخیّب معه طلبت و لا تردّ به مسألة، و کذلک توسّلت الانبیاء الرسّل؛ فما لنا لا نتوسل؟ قال: فاجتمعوا و ضجّوا: یا ربنا! بجاه محمّد الاکرم و بجاه علی الافضل الاعظم و بحق فاطمه الفضلی و بجاه الحسن و الحسین، سبطی سید المرسلین و سیدی شباب اهل الجنان اجمعین و بجاه الذریة الطیبة الطاهرة من ال طه و یس، لما غفرت لنا ذنوبنا، و غفرت لنا عقوبتنا، و ازلت هذا القتل عنا، فذک حین نودی موسی من السّماء ان: کف القتل، فقد سألنی بعضهم مسألة، و اقسم علی قسما، لو اقسم به هؤلاء

العابدون للعجل و سئل العصمة، لعصمتهم حتی لا یعبدوه، و لو اقسم علیّ بها ابلیس، لهدیته، و لو اقسم بها علیّ نمرود او فرعون، لنجیته، فرفع عنهم القتل، فجعلوا یقولون: یا حسرتنا! این کنا عن هذا الدّعاء لمحمد و اله الطیبین حتی کان اللّه یقینا شرّ الفتنة و یعصمنا بافضل العصمة.»؛ یعنی امام عسکری علیه السّلام فرمود: خدای عزّ و جلّ فرمود: ای بنی اسرائیل! زمانی را به یاد بیاورید که موسی علیه السّلام به جمعیت گوساله‌پرستان فرمود: ای قوم من! این‌که گوساله را اله خود گرفتید، به خودتان ستم نمودید و ضرر رسانیدید، پس به سوی پروردگارتان که شما را از عدم به وجود آورد و شما را صورت (انسانی) داد، توبه کنید! پس خودتان را با کشتن بعضی بعض دیگر را بکشید! به این کیفیت که: آن کسی که گوساله را نپرستیده، کسی را که گوساله را پرستیده، بکشد، که این کار برای شما خیر است؛ یعنی آن کشتن برای شما نزد پروردگارتان بهتر است از این‌که در دنیا زندگانی کنید و این در حالی باشد که او شما را مورد مغفرت و آمرزش قرار نداده و به زندگانی دنیا، با برگزیدن آن، اعتماد نموده باشید. در این صورت، بازگشت شما به سوی آتش جهنّم باشد، و چون شما خود را بکشید، در حالی که توبه‌کننده باشید، خدای عزّ و جلّ، این کشتن را کفّاره گناهتان قرار دهد و بهشت را منزل شما و محلّ مراجعت شما گرداند. خدای عزّ و جلّ فرمود: «فَتابَ عَلَیْکُمْ»: پس بر شما توبه کرد، پس از توبه شما، قبل از این‌که همه جماعتتان را بقتل برسانید و پیش از کشته شدن همگی‌تان، و مهلت داد به شما برای توبه نمودن، و باقی گذارد شما را برای طاعت، که او (تعالی) بسیار توبه‌پذیر مهربان

است. (امام) فرمود: آن چنین بود که موسی علیه السّلام آن‌گاه که خدای تعالی امر گوساله را با دست او باطل نمود، پس آن گوساله را برای خبر دادن از فریبکاری سامری گویا ساخت و به موسی امر نمود: آنکه آن را نپرستیده کسی را که آن را پرستیده به قتل برساند. پس خدای عزّ و جلّ به موسی علیه السّلام فرمود: این گوساله طلایی را به وسیله آهن بسای تا براده و ساییده گردد.
سپس ذرّات آن را در دریا بریز، پس هرکس از آب آن دریا بنوشد، لب‌ها و بینی او سیاه گردد و گناهش آشکار شود. پس چنین کرد و عبادت‌کنندگان آشکار گردیدند و خدای
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 92
تعالی دوازده‌هزار نفر را امر فرمود به این‌که: با شمشیرهای کشیده بر بقیه خروج کنند، در حالی که آنان را به قتل می‌رسانند، و منادیش ندا داد: آگاه باشید! خدا لعنت کند کسی را که آنان را با دست یا با پا حفظ و نگاهداری کند، و خدا لعنت کند کسی را که بر مقتولی تأمّل کند شاید که دوستی یا نزدیکی و خویشاوندی‌اش بر او معلوم گردد، پس از کشتن او بپرهیزد و به بیگانه و اجنبی تعدّی نماید. پس آنها که باید کشته شوند، سالم بمانند. پس قاتلین گفتند: ما مصیبت‌مان بزرگ‌تر از آنان است، با دست خود، پدران، فرزندان، برادران و نزدیکانمان را به قتل می‌رسانیم، در حالی که ما گوساله را نپرستیده‌ایم. پس بین ما و بین آنان در مصیبت تساوی است. پس خدای تعالی به موسی وحی فرستاد: ای موسی! من آنان را با این کار امتحان کردم؛ زیرا آنها همین که گوساله‌پرستی آن گروه را دیدند، از آنان کناره‌گیری نکردند و از آنها دوری ننمودند، و با این کار آنان دشمنی نکردند. به آنان بگو، کسی که خدا را به محمّد صلّی اللّه علیه و آله بخواند، کشتن مستحقین قتل را به واسطه گناهشان، بر او سهل و آسان سازد. پس آنان چنین گفتند و خدای تعالی کار را بر آنان سهل و آسان نمود و برای کشتن آن افراد، رنج و دردی عارض آنها نگردید. پس همین که بر کشتن آنها غالب شدند، و آنان شش‌صد هزار، به جز دوازده‌هزار نفر؛ یعنی پانصد و هشتاد و هشت هزار نفر، بودند که گوساله‌پرستی نکرده بودند. خداوند برخی از آنان را توفیق داد، پس به برخی از آنان که هنوز قتل به ایشان نرسیده بود، گفتند: آیا خدا توسّل به محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آل طیّبین او را امری قرار نداده که با آن درخواستی رد نگردد و مسأله‌ای بازگردانده نشود؟ و این همان است که پیامبران و رسولان به آن توسّل جستند؛ پس چه می‌شود ما را بدان توسّل نمی‌جوییم؟ فرمود:
پس جمع بشوید و با این کلمات زاری و ناله کنید: «یا ربّنا! بجاه محمّد الاکرم، و بجاه علی الافضل الاعظم، و بحق فاطمة الفضلی، و بجاه الحسن و الحسین، سبطی سید المرسلین و سیدی شباب اهل الجنان، اجمعین، و

بجاه الذرية الطيبة الطاهرين من آل طه و يس»، که هر آينه گناهانمان را بر ما بيامرزى و عقوبتمان را مورد مغفرت و آمرزش قرار بدهى و اين قتل و

كشتن را از ما زايل گردانى. پس در اين هنگام، به موسى از آسمان ندا رسيد كه: از قتل و كشتن باز ايستا كه بعضى آنان، از من اين مسأله را درخواست كردند و مرا به سوگندى قسم دادند كه اگر اين پرستندگان گوساله مرا به آن قسم داده و بى‌گناهى را درخواست مى‌كردند، بى‌گناهشان مى‌كردم چنان كه گويى آن را نپرستيده‌اند، و اگر ابليس مرا به آن سوگند مى‌داد، هر آينه او را هدايت مى‌كردم، و اگر نمرود يا فرعون مرا به آن قسم مى‌داد، حتما او را نجات مى‌دادم. پس قتل و كشتن از آنان مرتفع شد. پس آنان در اين وضع قرار گرفتند كه بگويند: وا حسرتا، كه از اين دعا غافل مانديم، كه خدا را به محمّد صلّى اللّه عليه و آله و آل طيبين او سوگند دهيم، تا خداى تعالى ما را از شر و فتنه محفوظ نگه دارد و ما را با بهترين عصمت و بى‌گناهى، پاک و بى‌گناهمان نمايد. «1»

2. على بن ابراهيم فرمود: موسى عليه السّلام، چون از ميقات خارج گرديد و به سوى قومش بازگرديد و آنان گوساله را پرستش مى‌كردند، به آنان فرمود: اى قوم من! شما با انتخاب گوساله و پرستيدن آن بر خود ستم نموديد، پس به سوى پروردگارتان توبه كنيد، پس بكشيد خودتان را كه اين كار نزد پروردگارتان براى شما بهتر است. آنان گفتند: چگونه ما خودمان را بكشيم؟ موسى عليه السّلام به آنان فرمود: هريک از شما، بين الطّلوعين، راهى بيت المقدس شود و او را كاردى، يا آهن تيزى، يا شمشيرى همراه باشد، پس چون من بر بالاى منبر بنى اسرائيل بالا رفتم، در حالى كه شما دهان‌هايتان را بسته‌ايد، به طورى كه هر كس دوستش را نشناسد، پس بعضى از شما بعض ديگر را به قتل برساند. پس هفتاد هزار مرد از كسانى كه گوساله‌پرستى كردند، به طرف بيت المقدس رفتند و آنجا اجتماع كردند. پس همين كه موسى عليه السّلام براى آنان نماز خواند و بر بالاى منبر رفت، بعضى آنان بعضى ديگر را به قتل رسانيدند تا جبرئيل عليه السّلام نازل گرديد. پس جبرئيل عليه السّلام به موسى عليه السّلام فرمود: اى موسى عليه السّلام! به آنان بگو: قتل از شما رفع گرديد، كه خداى تعالى توبه را بر شما قبول كرد، آن‌گاه كه ده‌هزار نفر از آنان كشته شدند و خداى تعالى قوله: «ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ

---

(1). برهان، ص 63.

عِنْدَ بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»، را نازل فرمود. «1»

3. ابنَ ابی حاتم از علَی علیه السّلام اخراج نمود که او فرمود: «قالوا لموسی: ما توبتنا؟ قال: یقتل بعضکم بعضا، فاخذوا السکاکین، فجعل الرجل یقتل اخاه و اباه و ابنه، و اللّه لا یبالی من قتل، حتی قتل منهم سبعون الفا، فاوحی اللّه الی موسی: مرهم فلیرفعوا أیدیهم، و قد غفر لمن قتل و تیب علی من بقی.»: به موسی علیه السّلام گفتند: توبه ما چیست؟ موسی علیه السّلام فرمود: بعضی بعض دیگر را بکشد، پس کاردها را به دست گرفتند. پس هر فرد شروع کرد به کشتن برادر، پدر و پسرش. به خدا سوگند! به کسی که به قتل می‌رسید، اعتنایی نمی‌شد تا هفتاد هزار نفر از آنان به قتل رسیدند. پس خدا به موسی علیه السّلام وحی نمود: به آنان امر کن که باید از (کشتن) آنان دست بردارند، و کسی که به قتل رسیده، آمرزیده شده است، و بر کسی که باقی مانده، توبه شده است. «2»

فی قوله تعالی: «قالَ ما مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ» «3» هم روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. محمّد بن یعقوب با اسنادش تا ابی بصیر، و او گوید: ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود:

«ان ابلیس قاس نفسه بادم، فقال:" خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ"، فلو قاس الجوهر الذی خلق اللّه منه آدم، بالنار، کان ذلک اکثر نورا و ضیاء من النار.»؛ یعنی البته، ابلیس خودش را با آدم قیاس نمود. پس گفت: مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق نمودی. پس اگر او آن گوهری را که خدای متعال آدم را از آن گوهر خلق نمود، قیاس کرده بود، آن گوهر از لحاظ نورانیت و از جهت روشنی‌بخش بودن، بیشتر از آتش بود. «4»

این حدیث را اصول کافی به سند محمّد بن یحیی، با اسنادش تا حسین بن صباح، و او از پدرش، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل نموده. «5»

2. ابو نعیم در حلیه و دیلمی از جعفر بن محمّد، و او از پدرش، و پدرش از جدش اخراج

---

(1). برهان، ص 63.

(2). در المنثور، ج 1، ص 69.

(3). اعراف/ 12.

(4). برهان، ص 348.

(5). نور الثقلین، ج 2، ص 7، حدیث 23.

نمودند: «رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال: اوّل من قاس امر الدین برأیه، ابلیس؛ قال اللّه له: اسجد لآدم، فقال:" أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ

خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ"، قال جعفر: فمن قاس امر الدين برأيه، قرنه اللّه تعالًى یوم القیامة بابلیس؛ لانه اتبعه بالقیاس.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اوّل کسی که در امر دین قیاس به رأی نمود، شیطان بود. خدا به او فرمود: بر آدم سجده کن، پس او گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق کردی. جعفر فرمود: پس هرکس، امر دین را به رأی خودش قیاس کند، خدای تعالی او را روز قیامت قرین ابلیس می‌کند؛ زیرا او در قیاس از او پیروی کرده است. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ» «2»، روایاتی نقل نموده‌اند، از جمله:

1. علی بن ابراهیم، از پدرش، و او با اسنادش از زراره، و زراره از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ»، نقل کند که: درباره آن، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام سؤال نمودم، آن حضرت فرمود: «هؤلاء قوم عبدوا اللّه، و خلعوا عبادة من یعبد من دون اللّه، و شکّوا فی محمّد و ما جاء به، فتکلّموا بالاسلام و شهدوا: أن لا اله الا اللّه و ان محمّدا رسول اللّه، و اقرّوا بالقرآن و هم فی ذلک شاکون فی محمّد و ما جاء به، و لیسوا شکاکا فی اللّه. قال للّه عزّ و جلّ:" وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ"؛ یعنی علی شک فی محمّد و ما جاء به،" فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ"؛ یعنی عافیة فی نفسه و ماله و ولده،" اطْمَأَنَّ بِهِ" و رضی به،" وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ": بلاء فی جسده او ماله، تطیّر و کره المقام علی الاقرار بالنبی، فرجع الی الوقف و الشک، فنصب العداوة للّه و لرسوله و الجحود بالنبی و ما جاء به.»؛ یعنی اینان گروهی هستند که خدا را عبادت کنند و از عبادت کسی که غیر خدا را عبادت کند، بیزارند، و در محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آنچه او آورده، شک دارند. پس اظهار اسلام کرده و شهادت می‌دهند به این‌که: هیچ الهی به جز

---

(1). در المنثور، ج 3، ص 72.

(2). حج/ 11.

خدای یکتا وجود ندارد و این‌که محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرستاده خدای تعالی است، و به قرآن اعتراف و اقرار دارند و با این همه، در محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آنچه او آورده، در شک هستند و درباره خدا در حال شک و تردید نیستند. خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ»؛ یعنی در محمّد و آنچه او آورده، در شک هستند، «فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ»؛ یعنی پس اگر در خودش و در مالش و در فرزندش سلامتی و عافیت باشد،

به او اطمینان و اعتماد دارد و به او راضی است. «وَ إِنْ أصابَتْهُ فِتْنَةٌ»؛ یعنی و اگر در جسمش یا در مالش، بیماری و مصیبتی برسد، فال بد زده و بودن بر اقرار به پیامبر را ناپسند می‌شمرد، پس به حال توقف و شک برگشت می‌کند، در نتیجه، به دشمنی کردن با خدا و با پیامبر او و به انکار پیامبری و آنچه او آورده، قیام می‌کند. «1»

2. محمّد بن یحیی با اسنادش تا زراره، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام نقل کند که از آن بزرگوار درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَعْبُدُ اللَّهَ عَلی حَرْفٍ»، سؤال نمودم.

آن بزرگوار فرمود: «هم قوم وحدوا اللّه و خلعوا عبادة من یعبد من دون اللّه، فخرجوا من الشرک و لم یعرفوا ان محمّدا صلّی اللّه علیه و آله رسول اللّه، فهم یعبدون اللّه علی شک فی محمّد و ما جاء به، فأتوا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و قالوا: ننظر، فان کثرت اموالنا و عوفینا فی انفسنا و اولادنا، علمنا انه صادق و انه رسول اللّه، و ان کان غیر ذلک، نظرنا. قال اللّه عزّ و جلّ:" فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ"؛ یعنی عافیة فی الدنیا،" وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ"؛ یعنی بلاء فی نفسه،" انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ"؛ انقلب علی شکّه الی الشرک،" خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُ وَ ما لا یَنْفَعُهُ". قال: ینقلب مشرکا یدعو غیر اللّه و یعبد غیره؛ فمنهم، من یعرف، فیدخل الایمان قلبه، فیؤمن و یصدق و یزول عن منزلته من الشک الی الایمان، و منهم، من یثبت علی شکّه، و منهم، من ینقلب الی الشرک.»؛ یعنی آنان گروهی هستند که به توحید خدای تعالی قایلند و از عبادت کسی که غیر خدای تعالی را می‌پرستد، بیزارند. پس آنان از شرک خارج

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 473، حدیث 19- برهان، ص 700.

گردیده‌اند، و به این‌که محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر خداست، شناخت نیافته‌اند. پس آنان خدای تعالی را با شک در محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آنچه او آورده، عبادت می‌کنند. پس خدمت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیدند و گفتند: ملاحظه می‌کنیم، اگر اموالمان زیاد گردید و خودمان و فرزندانمان در سلامت بودیم، بر ما معلوم است که او راستگو بوده و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله است، و اگر غیر این بود، درنگ خواهیم نمود. خدای عزّ و جلّ فرمود: «فَإِنْ أَصابَهُ خَیْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ»؛ یعنی سلامت و عافیت در دنیا، «وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ»؛ یعنی بلا و مصیبتی به او و به نفس خودش برسد، «انْقَلَبَ عَلی وَجْهِهِ»؛ یعنی بر شک خودش به شرک برگردد. «خَسِرَ الدُّنْیا وَ الْآخِرَةَ ذلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ یَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا یَضُرُّهُ وَ ما لا یَنْفَعُهُ.» فرمود: منقلب می‌شود به مشرکی که غیر خدا را

می‌خواند و غیر او را می‌پرستد. پس اینان گروهی‌اند که به شناخت می‌رسند، در نتیجه ایمان وارد قلب آنان می‌گردد، پس ایمان آورده و تصدیق می‌کنند و از مرتبه شکشان به سوی ایمان کنده می‌شوند، و بعضی از آنان، کسانی هستند که بر شکشان ثابت می‌مانند، و بعضی از آنان کسانی‌اند که به سوی شرکشان بازگشت می‌کنند. «1»

و علی بن ابراهیم، با اسنادش تا زراره، مثل این حدیث را نقل فرموده است. «2»

3. سعید بن منصور، ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، درباره آیه: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى‌ حَرْفٍ»، از مجاهد اخراج نمودند که گفت: «علی شک»، و درباره «فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ»، گفت: «رخاء و عافية»: زندگی راحت و صحت و تندرستی.

«اطْمَأَنَّ بِهِ» را گفت: «استقرّ.»: در آن قرار پیدا می‌کند. «وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ» را گفت: عذاب و مصیبت. «انْقَلَبَ عَلى‌ وَجْهِهِ» را گفت: «ارتد علی وجهه کافرا.»: از دینش در حالی که به نیت کافر است، برگشت می‌کند. «3»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 473، حدیث 20- برهان، ص 700.

(2). نور الثقلین، ج 3، ص 474.

(3). در المنثور، ج 4، ص 346.

5. تدبّر در آیات خیر

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1»

با یک بررسی اجمالی در آیات خیر، ملاحظه می‌کنیم، خیر اگرچه به طور کلّی به چیزی گفته می‌شود که نفعی در آن ملحوظ است، امّا این تعریف، مشخّصه‌ای است از معنای خیر که به قرینه جمله معلوم می‌گردد، و لذا می‌شود گفت خیر در معانی متعددی استعمال گردیده، از جمله:

خیر، به معنای ایجاد وضعیت مطلوب، در مقابل ایجاد وسایل آزمایش سخت،

خیر، به معنای مال مصفّایی که از طریق حلال به دست آید،

خیر، به معنای وصفی افعل منه که در مقایسه بین دو چیز به کار می‌رود،

خیر، به معنای چیزی که هیچ‌گونه بدی در آن نباشد، و آن، در مقابل شر است،

خیر، به معنای اسلام، ایمان، اخلاص و بصیرت در دین،

خیر، به معنای چندین برابر حسنه،

خیر، به معنای نام بهشت.

و در اینجا توضیح و تفصیل بیشتر خیر را که در آیات خیر به قرینه جمله معنا می‌گردد، با استعانت از امدادهای خدای متعال و استناد به آیات قرآن، تحت عنوان «معانی و مفاهیم خیر» تدبّر می‌نماییم:

معانی و مفاهیم خیر به ترتیب آیات مصحف الف- معنا و مفهوم اوّل خیر

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم خیر معنای وصفی آن است که به معنای «افعل» بوده و تقدیر آن، تقدیر «افعل منه» است، و «افعل منه» آن به اعتبار گوینده‌اش، در معنا و مفهوم «افعل منه» حقیقی است؛ نحو قوله تعالی: «وَ إِذْ قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنَّكُمْ

---

(1). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 99

ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلى بارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ.» «1» در آیه شریفه، «خیر» فی قوله: «ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بارِئِكُمْ»، به معنای وصفی است، و چون قول پیامبر خدا، حضرت موسی علیه السّلام است، «افعل منه» آن در معنا و مفهوم حقیقی است. معنای آیه این است که: و به یاد بیاورید! آن زمانی را که موسی علیه السّلام به قومش گفت: ای قوم من! مسلّما شما با اختیار کردن گوساله‌پرستی، به خودتان ستم کردید، پس به سوی پروردگارتان توبه و انابه کنید، پس برای این کار خودتان را بکشید [و این کشتن به این کیفیت باشد: آنهایی که گوساله‌پرستی نکردند، کسانی را که مبادرت به گوساله‌پرستی کردند، به نحوی که دستور می‌دهم، بکشند]، که این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است [از این‌که گوساله‌پرستان زنده بمانند و شرک آنان بدعت شود و به این ترتیب، هدف اصلی بعثت انبیا که آشنا ساختن مردم به توحید خدای متعال و تبلیغ و اشاعه آن است، به هیچ گرفته شود و یا حدّ اقل کم‌رنگ شود]، پس [با این نحو توبه با قتل گروه گوساله‌پرست به دست گروه خداپرست است که خدا توبه شما را پذیرفت. البتّه، که او بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

برخی آیاتی که خیر به معنای وصفی افعل منه است، عبارتند از:

- ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ. «2»

- وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِي‏ءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذابٍ أَلِيمٍ. «3»

- بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ. «4»

---

(1). بقره/ 54.

(2). بقره/ 106.
(3). توبه/ 3.
(4). هود/ 86.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 100
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 129
- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتاً غَیْرَ بُیُوتِکُمْ حَتَّی تَسْتَأْنِسُوا وَ تُسَلِّمُوا عَلی أَهْلِها ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. «1»
- قُلْ أَ ذلِکَ خَیْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِی وُعِدَ الْمُتَّقُونَ کانَتْ لَهُمْ جَزاءً وَ مَصِیراً. «2»
- أَ ذلِکَ خَیْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ. «3»

ب- معنا و مفهوم دوّم خیر

یکی از معانی و مفاهیم خیر، معنای وصفی است که توصیف به آن، برای تقریب به ذهن بوده و موصوف آن، مخصوص متقین، و افعل منه آن، کثیر، و بهشت است و متقین هرچه بخواهند، در آن موجود است: «قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ» «4»، یعنی به مردم بگو، آیا به شما خبر بدهم به نعمت‌هایی که (ازهرجهت) بهتر از این [متاع زندگی دنیای شما] است؟ برای متقین نزد پروردگارشان، باغ‌هایی است که از پایین درختانش نهرها جاری است، در حالی که متقین در آن باغ‌ها جاویدانند، با همسرانی پاک و پاکیزه با خشنودی و رضوان خدای تعالی، و خدای متعال به همه چیز بندگان، بسیار آگاه است.

تدبّر آیه چنین است:

1. وصف به این خیر، برای تقریب به ذهن است؛ زیرا:

اوّلا: متاع دنیا قلیل بوده و نعم آخرت برای متقین بهتر از این متاع دنیا است:

- قُلْ مَتاعُ الدُّنْیا قَلِیلٌ وَ الْآخِرَةُ خَیْرٌ لِمَنِ اتَّقی «5»

ثانیا: با نعم آخرت، قابل مقایسه نیست؛ زیرا هیچ‌کس از آن چشم‌روشنی‌هایی که برای متقین پنهان و مخفی شده، خبر ندارد:

- فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزاءً بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.» «6»

---

(1). نور/ 27.

(2). فرقان/ 15.

(3). صافات/ 62.

(4). آل عمران/ 15.

(5). نساء/ 77.

(6). سجده/ 17.

2. موصوف آن خیر که نزد پروردگارشان است، مخصوص متقین می‌باشد:

- لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ. «1»

- إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتِ النَّعِیمِ. «2»

3. و افعل منه آن، کثیر بوده و بهشت است، و متقین هرچه بخواهند، در آن موجود است:

- فَما مَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِیلٌ. «3»

- وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ. جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَها تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُمْ فِيها ما يَشاؤُنَ كَذلِكَ يَجْزِى اللَّهُ الْمُتَّقِينَ. «4»

یکی از معانی و مفاهیم خیر، معنای وصفی آن است و تقدیر آن، افعل منه در ظاهر می‌باشد و در آن، توجّهی به باطن نیست، نحو قوله: «قالَ أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ.» «5»؛ یعنی ابلیس گفت: من از آدم برترم؛ که مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق نمودی. امّا برای تحقّق اعتبار معنای وصفی لازم است، باطن؛ یعنی «مبانی افعل منه»، مورد توجّه باشد، ولی در اینجا ابلیس توجّهی به باطن افعل منه نداشت؛ یعنی از سر استکبار توجّهی نداشت که روح خدایی در آدم دمیده شده: «وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی» «6»، و تنها برای ثبوت برتری خود، به ظاهر افعل منه، استدلال قیاسی نمود که:

مرا از آتش آفریدی و آدم را از گل خلق کردی: «خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ»، و نتیجه گرفت: چون آتش برتر از گل است، پس من برتر از آدم هستم. به واسطه عدم اعتنای او به مبانی افعل منه در استدلال قیاسی، اعتباری نداشته و قیاسش باطل است؛ زیرا اگر به مبانی استدلال قیاس می‌کرد، متوجّه می‌شد که در آدم روح خدای متعال دمیده شده

---

(1). آل عمران/ 15.

(2). قلم/ 34.

(3). توبه/ 38.

(4). نحل/ 31.

(5). اعراف/ 12.

(6). ص/ 72.

و در نتیجه، استدلال قیاسی او نتیجه عکس می‌داد و وصف او وارونه می‌گردید؛ یعنی نتیجه می‌گرفت که: «هو خیر منی لانه فیه نفخ من روح اللّه.»؛ یعنی آدم برتر از من است؛ زیرا از روح خدا در او دمیده شده، و سرانجام به آدم سجده می‌کرد و از ملایکه مقرّب می‌شد.

د و ه- معنا و مفهوم چهارم خیر و معنا و مفهوم پنجم آن

فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِمَنْ فِی أَیْدِیکُمْ مِنَ الْأَسْری إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «1»، «خَیْراً» فی قوله: «إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً»، به معنای اسم بوده و به قرینه «قُلُوبِکُمْ»، مراد از «خَیْراً»، ثبوت ایمان در دل است، و معنا و مفهوم «خَیْراً» فی قوله: «یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ»، وصف است و به قرینه «وَ یَغْفِرْ لَکُمْ» و «غَفُورٌ» در آخر آیه، افعل منه، آن، مغفرت و آمرزش است، و معنای آیه چنین است: ای پیامبر! به کسانی که به دست شما اسیر شدند، بگو، اگر خدا از ثبوت ایمان در دل‌های شما آگاه شود، مغفرت و آمرزش؛ یعنی چیزی برتر از آنچه (به عنوان فدیه) از شما اخذ شده، به شما اعطا می‌شود، و شما را می‌آمرزد و خدای تعالی بسیار آمرزنده رحمت‌کننده است.

مغفرت و رحمت خدای تعالی، بهتر از چیزهایی است که به جمع‌آوری آن تلاش می‌کنند، و خدای متعال بهترین آمرزندگان، و بهترین رحمت‌کنندگان است:

- وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ. «2»
- إِنَّهُ کانَ فَرِیقٌ مِنْ عِبادِی یَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِینَ. «3»
- وَ قُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَیْرُ الرَّاحِمِینَ. «4»

و- معنا و مفهوم ششم خير

یکی از معانی و مفاهیم خیر، معنای وصفی برخورداری از وضعیّت مطلوب در زندگی است نسبت به برخورد با وضعیت نامطلوب آن فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ

---

(1). انفال/ 70.
(2). آل عمران/ 157.
(3). مؤمنون/ 109.
(4). مؤمنون/ 118.

يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيا وَ الْآخِرَةَ ذلِكَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِينُ.» «1»؛ یعنی: و در بین مردم، کسانی هستند که خدای تعالی را یک طرفه عبادت می‌کنند. پس اگر از وضعیت مطلوبی در زندگی برخوردار بودند، نسبت به اعتقاد خود اطمینان پیدا می‌کنند، و اگر با آزمایش سختی در زندگی مواجه شدند و با وضعیت نامطلوب در زندگی برخورد نمودند، به همان جهت و سویی که قبلا داشتند، برگشت می‌کنند، که در این حال، هم در دنیا و هم در آخرت زیانکارند، این است همان زیانکاری آشکارا. در آیه شریفه، قوله: «عَلى حَرْفٍ»؛ یعنی یک‌طرفه، در حال تردید و تحیّر، و قوله: «مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ»؛ یعنی خدا را یک‌طرفه عبادت می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که به خدای تعالی ایمان دارند، امّا به پیامبرش که منادی توحید است، در شکّ و تردیداند، و قوله: «فَإِنْ أَصابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ»؛ یعنی پس اگر سلامتی و عافیت و احوال مساعد در زندگی با او ملازم بود، به آن طرف دیگر؛ یعنی به حقانیّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، اطمینان پیدا می‌کنند، و قوله: «وَ إِنْ أَصابَتْهُ فِتْنَةٌ»؛ یعنی: و اگر در زندگی به آنها اوضاع و احوال نامساعد، مصیبت و بیماری (که خود اسباب و وسایل آزمایش سخت است)، برخورد نمود، «انْقَلَبَ عَلى وَجْهِهِ»؛ یعنی بر همان اعتقادی که قبلا داشتند؛ یعنی در شک و تردید بودن نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، بازگشت می‌کنند. در آیه شریفه، «خَيْرٌ»، در برابر «فتنه» است؛ یعنی اسباب و وسایل آزمایش سخت در زندگی؛ بنابراین، یکی از معانی و مفاهیم خیر، برخورداری از وضعیّت مطلوب در زندگی است نسبت به برخورد با وضعیت نامطلوب آن.

ز- معنا و مفهوم هفتم خیر

معنا و مفهوم خیر فی قوله تعالی: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْها خیر منها» «2»، به معنای اسمی‌اش می‌تواند دارای چند معنا به شرح زیر باشد:

1. به استناد آیه شصتم سوره انعام، به معنای «ده برابر مانند حسنه»: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ منها.»

---

(1). حج/ 11.

(2). قصص/ 84.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 104

2. به استناد آیه چهلم سوره نساء، به معنای مضاعف؛ یعنی چند برابر حسنه، و علاوه بر آن، اعطای پاداش عظیمی از جانب خدای متعال: «إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ وَ إِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضاعِفْها وَ يُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْراً عَظِيماً.»

3. به استناد آیه دویست و چهل و پنجم سوره بقره، به معنای اضعاف کثیره: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً فَيُضاعِفَهُ لَهُ أَضْعافاً كَثِيرَةً وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.» بنابراین، معنای آیه چنین می‌شود: هرکس در قیامت، حسنه‌ای بیاورد، ده برابر مثل آن، یا چند برابر آن، و پاداش عظیمی از جانب خدای تعالی، یا به اضعاف کثیره آن، برای او خواهد بود.

ح- معنا و مفهوم هشتم خیر

یکی از معانی و مفاهیم خیر به معنای اسمی آن، در مقابل تجاوزگری و گناهکاری است، و در این صورت به معنا و مفهوم عدالت‌خواهی و درستکاری خواهد بود: «مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ» «1»؛ یعنی در حالی که بسیار از عدالت‌خواهی و کارهای صواب، نیکو و پسندیده، مانع و جلوگیر است، همو تجاوزگر و بسیار گناهکار هم است.

در غرر الحکم و درر الکلم، در «باب الخیر» سخنانی از مولای موحدان، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السّلام به اقتصار بیان شده که ما در اینجا به نقل پاره‌ای از آن سخنان می‌پردازیم:
1. «الخیر لا یفنی.»: کار خیر فناپذیر نیست.
2. «إذا عقدتم علی عزائم خیر فامضوها.»: آن هنگام که در دل بر اراده‌های خیر، پیمان بستید، پس به انجام آنها بپردازید.
3. «ثلاث هنّ جماع الخیر: اسداء النّعم، و رعایة الذّمم، و صلة الرّحم.»: سه خصلت است که آنها جمع‌کننده خیرند: احسان نعمت‌ها، رعایت عهدها و پیمان‌ها، و پیوند خویشان.

---

(1). قلم/ 12.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 105
4. «جماع الخیر فی العمل بما یبقی، و الإستهانة بما یفنی.»: جمع کردن خیر و خوبی، در عمل کردن به آنچه باقی می‌ماند و پایدار است؛ یعنی به طاعت الهی، و به خوار شمردن آنچه فانی و ازبین‌رفتنی است، حاصل می‌شود.
5. «افعل الخیر و لا تحقّر منه شیئا؛ فانّ قلیله کثیر، و فاعله محبور.»: کار خیر را انجام بده، و از آن، چیزی را کوچک مشمار؛ زیرا اندک آن بسیار و انجام‌دهنده آن، شادمان و مسرور است.
6. «أکثر سرورک علی ما قدّمت من الخیر، و حزنک علی ما فات منه.»: شادمانی خود را بر آنچه از عمل خیر مقدم داشتی، و اندوهت را بر آنچه از تو فوت گشته، بسیار کن.
7. «أعجل الخیر ثوابا البرّ.»: باعجله‌ترین و شتابان‌ترین خیر برحسب پاداش، احسان است.
8. «إنّ أفضل الخیر صدقة السّر، و برّ الوالدین، و صلة الرّحم.»: البته، افزون‌ترین خیر و خوبی، صدقه دادن در پنهانی، و نیکی نمودن به پدر و مادر، و پیوند با خویشاوندان است.
9. «افعلوا الخیر ما استطعتم، فخیر من الخیر فاعله.»: کار خیر و خوب را هر اندازه می‌توانید، انجام دهید که از آن خیر و خوبی، بهتر، انجام‌دهنده آن خیر است.
10. «جماع الخیر فی الموالاة فی اللّه و المعاداة فی اللّه و المحبّة فی اللّه، و البغض فی اللّه.»:
فراهم آوردن خیر و خوبی، در دوستی نمودن با یکدیگر در راه خدا، و در

دشمنی کردن با یکدیگر در راه خدا، و در محبت و دوستی نمودن در راه خدا، و در بغض و دشمنی کردن در راه خداست.
11. «جماع الخیر فی أعمال البرّ.»: فراهم آوردن خیر و خوبی در کارهای نیک است.
12. «ربّ خیر وافاک من حیث لا ترقبه.»: بسا خیری که از جایی که انتظار آن را نداری، به تو برسد (یعنی هیچ‌گاه نباید یأس و ناامیدی را به خود راه داد).
13. «من لبس الخیر، تعرّی من الشّر.»: هرکه لباس خیر را بر تن کند، از شر عاری و برهنه شود.
14. «من زرع خیرا، حصد أجرا.»: هرکه خیر و خوبی بکارد، پاداشی را درو نماید.
15. «من لم یعرف الخیر من الشّر، فهو من البهائم.»: هرکه خیر و خوبی را از شر و بدی نشناسد، و آنها را از هم تشخیص ندهد، پس او از چهارپایان است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 106
16. «من لم یعرف منفعة الخیر لم یقدر علی العمل به.»: هرکه منفعت و فایده خیر را نداند، توانایی عمل آن را نخواهد داشت.
17. «من قصّر عن فعل الخیر، خسر و ندم.»: هرکه از انجام دادن کار خیر کوتاهی نماید، زیان بیند و پشیمان گردد.
18. «من إمارات الخیر، الکفّ عن الأذی.»: از علایم و نشانه‌های خیر و خوبی، بازایستادن از اذیت و آزار است.
19. «لا تعدّن شرّا ما أدرکت به خیرا.»: چیزی را که به وسیله آن، خیری را به دست می‌آوری، شر مشمار (مانند: رنج و سختی که در اعتلای دین، تحمّل می‌گردد و سبب اجر و پاداش عظیم اخروی است).
20. «ملاک کلّ خیر طاعة اللّه سبحانه.»: ملاک و ضابطه هر خیری، طاعت خدای سبحان است.
21. «مفتاح الخیر التبرّی من الشّر.»: کلید خیر و کار خوب، بیزاری از شر و کار بد است.
22. «طالب الخیر بعمل الشّر، فاسد العقل و الحسّ.»: طلب‌کننده خیر با کار شرّ، عقل و احساس او فاسد و تباه است.
23. «ظفر بالخیر من طلبه.»: کسی که در طلب خیر باشد، بر انجام کار خیر، پیروز است.
24. «غارس شجرة الخیر، تجتنیها أحلی ثمرة.»: کشت‌کننده نهال خیر و نیکی، شیرین‌ترین میوه را از آن می‌چیند.
25. «لیس الخیر ان یکثر مالک و ولدک؛ انّما الخیر ان یکثر علمک، و یعظم حلمک.»: خیر و نیکی، به کثرت و زیاد شدن مال و فرزندان تو نیست.

مسلّما، خیر و نیکی به زیاد شدن علم و دانش تو، و عظیم شدن حلم و بردباری توست.
26. «فعل الخیر ذخیرة باقیة و ثمرة زاکیة.»: کار خیر، اندوخته‌ای باقی و ماندنی، و میوه‌ای پاک و پاکیزه است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 107
27. «قدّموا خیرا، تغنموا، و أخلصوا أعمالکم، تسعدوا.»: کار خیری را پیش بفرستید، تا غنیمت ببرید، و اعمالتان را (برای خدا) خالص کنید، تا خوشبخت و سعادتمند شوید.
پروردگارا! چون فعل تو خیر است و تو تفویض‌کننده هرگونه خیری، از تو می‌خواهیم آن خیری را که در جهت کمال انقطاع از خلق و اتصال به توست؛ آن خیری که بندگان مخلصت از تو می‌خواهند، به ما عطا بفرمایی! آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 109

فصل بیست و سوّم دفع سیّئه با حسنه

اشاره

کلمه سیِّئ و مشتقات آن با الفاظ: «السّیّیء»، «سیّئا»، «سیّئه»، «السّیّئة»، «السّیّئات»، «سیّئاتکم»، «سیّئاتنا»، «سیّئاته»، «سیّئاتهم»، سیّئه، السّیّئة، سیّئة، سیّئة، مجموعا 62 بار، و در ضمن 58 آیه در 30 سوره قرآن مجید، ذکر شده، و ما در این تحقیق، هفت مورد آن را در ضمن هفت آیه از هفت سوره قرآن کریم، انتخاب، و بنا به روش به کار رفته شده در این تحقیق، ابتدا آیات را به ترتیب سوره‌های مصحف کریم، تنظیم می‌کنیم و پس از آن، به بررسی لغوی آن از کتب لغت پرداخته و سپس به تحقیق تفسیری و تفسیر روایی آن از کتب تفسیر علمای شیعه و علمای اهل تسنن از صدر اسلام تاکنون می‌پردازیم، و سرانجام با استعانت از امدادها و الطاف بیکران خدای متعال و با استفاده از آیات قرآن، در آیات دفع سیّئه با حسنه تحقیق و تدبّر می‌نماییم.

1. تنظیم آیات دفع سیّئه با حسنه به ترتیب مصحفی آن

1. إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً. «1»
2. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. «2»

---

(1). نساء/ 31: مدنی.

(2). انفال/ 29: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 110

3. وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ. «1»
4. وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ. «2»
5. ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ. «3»
6. أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ. «4»
7. يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. «5»

2. در معنای سوء و سیّئه

راغب در مفردات فرموده: هرچه از امور دنیوی و اخروی و از حالات نفسانی، بدنی و خارجی، مربوط به از دست رفتن مال، مقام و فقدان دوست و خویشاوندان که انسان را غمگین و اندوهناک سازد، آن، سوء است، و قوله: «بَيْضاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ»؛* یعنی بدون آسیب، و از آن به پیسی تفسیر شده، و آن، آسیب‌هایی است که عارض بر دست شود، و فرمود: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكافِرِينَ»، و هرچه را قبیح و زشت است، از آن به سوءی تعبیر شده، و آن در مقابل حسنی است. فرمود: «ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى ؛ همچنان که فرمود: «لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنى ، و سیّئه، کار قبیح و زشت بوده و آن، ضدّ حسنه است، قال: «بَلى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً»، و قال: «لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ»، «يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»، «ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»، «فَأَصابَهُمْ سَيِّئاتُ ما عَمِلُوا»، «ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»، و علیه الصلوة و السّلام

---

(1). هود/ 114: مکّی، این آیه مکّی است.
(2). رعد/ 22: مدنی.
(3). مؤمنون/ 96: مکّی.
(4). قصص/ 54: مدنی.
(5). تغابن/ 9: مدنی.

فرمود: «یا انس! اتبع السيئة الحسنة، تمحها.»؛ یعنی ای انس! کار بد را با کار خوب دنبال کن، آن را برطرف خواهی کرد، و حسنه و سیّئه بر دو قسم است؛ یکی از آن دو برحسب اعتبار عقل و شرع است؛ مانند آنچه در قوله: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلا يُجْزى إِلَّا مِثْلَها» مذکور است، و دیگری حسنه و سیّئه است به اعتبار طبع، و آن آنچه است که طبع، آن را خفیف و سبک، و یا ثقیل و سنگین می‌شمرد، نحو قوله:
«فَإِذا جاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قالُوا لَنا هذِهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسى وَ مَنْ مَعَهُ»، و قوله: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ»، و قوله تعالی: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَ السُّوءَ عَلَى الْكافِرِينَ»، و قال: «مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ»؛ یعنی قبیح و زشت، و امّا قوله: «ساءَ ما يَعْمَلُونَ» و «ساءَ مَثَلًا»، پس «ساء» در اینجا، جاری مجرای «بئس» یعنی بد است، می‌باشد، و قوله:
«سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»، به «وجه» نسبت داده شده، از این جهت که

در وجه و صورت، اثر شادى و اندوه ظاهر مى‌گردد، و از «فرج» به سوأة كنايه شده است، قال:
«سَوْأَةَ أَخِی»، «يُوارِی سَوْآتِكُمْ»، «بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما»،* «لِيُبْدِیَ لَهُما ما وُورِیَ عَنْهُما مِنْ سَوْآتِهِما.» «1»
فخر الدين در مجمع البحرين فرموده: قوله تعالى: «ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواى ؛ يعنى سرانجام كسانى كه شرک ورزيدند، آتش است؛ چنان‌كه عاقبت كسانى كه احسان نموده‌اند، حسنى است؛ يعنى بهشت است، و قوله: «لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشاءَ»، «السُّوءَ»، خيانت مصاحب عزيز مصر است، و از امام رضا عليه السّلام روايت شده كه: «السُّوءَ»، قتل است و «الْفَحْشاءَ»، زنا، و قوله: «يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ»؛ يعنى آنچه پايان و عواقب آن براى شما بد است، و «مَطَرَ السَّوْءِ»، به فتح؛ يعنى باريدن سنگ، و قوله: «سِيئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا»؛ يعنى آنان، آن بدى را انجام دادند تا بدى در چهره‌هاى آنان ظاهر گرديد، و اصل سوء، بدى، زشتى و ناپسندى است، و سيّئه كه اصل آن «سيوءة» بوده، و او قلب به ياء شده و ياء در ياء ادغام گرديده، سيّئه شده، به معناى خصلتى كه فرجام و پايان

---

(1). مفردات، ص 253- 252.

كار صاحب آن، بد و ناپسند مى‌نمايد، و قوله: «بَدَّلْنا مَكانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ» را گفته‌اند:
يعنى براى آنان به جاى بى‌حاصلى و بى‌بركتى، خير و بركت را جايگزين نموديم، و قوله: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ» را گفته‌اند: آن، مثل مردى است كه به تو بدى كند، پس حسنه، گذشت نمودن از اوست، و آنچه نيكوتر است، اين است كه به جاى بدى‌اش، به او خوبى كنى؛ مثل اين‌كه تو را مذمّت مى‌كند، پس تو او را مدح كنى، و قوله: «وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ»؛ يعنى پيش از رحمت، سلامتى و احسان نسبت به آنان با مهلت دادن، تعجيل در عذاب، مشقت و هلاكت را از تو مى‌خواهند، و آن به اين جهت بود كه از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله درخواست نمودند كه عذاب بر آنان نازل شود، و قوله: «ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ»، شيخ ابو على رحمه اللّه گفته است: حسنه، واقع شدن بر نعمت و طاعت بوده و سيّئه، واقع شدن بر مصيبت و معصيت است، و معنا اين است: آنچه به تو مى‌رسد اى انسان! (خطاب، عام است) آنچه از خير، از نعمت و احسان، كه از جانب خداى تعالى به تو رسد، از باب تفضّل، امتنان، و امتحان است. «وَ ما أَصابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ»؛ يعنى آنچه پيش آمد و مصيبت هست، از خود تو است؛ زيرا تو سبب هستى كه گناهان را كسب كنى، و قوله: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ حَسَنَةٌ»؛ يعنى خير و بركت و فراخى در

زندگی. «يَقُولَوا هذِهِ مِنْ َعِنْدِ اللّهِ وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ»؛ یعنی بی‌برکتی، تنگی و سختی روزی، و قوله: «لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوارِی سَوْأَةَ أَخِيهِ»؛ یعنی عورت او. «1»

در مقدمه مراة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: در قاموس، سیّئه، به معنای گناه آمده است، و أساء إلیه، ضدّ احسن است، و به طور کلی هر آنچه زشت، ناپسند و شر است، به آن سوء گفته می‌شود، و سیّئه در تأویل، دلالت بر بغض ائمه، انکار آنان و متابعت از دشمنانشان دارد. «2»

نیز در فرهنگ لغات فرموده: ساء، یسوء، سواء؛ یعنی بد و زشت شد، سائت سیرته؛

---

(1). مجمع البحرین، ص 46- 45.

(2). مقدمه برهان، ص 116.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 113

یعنی رفتارش بد و زشت شد، ساء یسوء سوءا و سوأة؛ یعنی کار او را اندوهگین کرد، یا کاری کرد که او را خوش نیامد و اندوهگینش نمود. «ساء به ظنا»؛ یعنی به او بدگمان شد. أساء إسائة؛ یعنی بد کرد، چیز را تباه و فاسد کرد، «أساء إلیه»؛ یعنی به او بد کرد، استاء استیاءا؛ یعنی اندوهگین شد، دلگیر شد. سوء؛ یعنی بدی، هر آفتی، شر و فساد و اندوه، جمع آن اسواء. سوء مصدر است به معنای فساد، زشتی، آتش، ضعف بینایی و خیانت، سیّئی؛ یعنی: زشت و بد، سیّئة، مؤنث سیّئی؛ یعنی بدی، خطا، گناه، قحط و عذاب، جمع آن، سیّئات، سوءة؛ یعنی عمل زشت زنا، خوی زشت و بد، رسوایی و عورت، جمع آن سوءات است. اسوء، اسم تفضیل به معنای زشت‌تر و بدتر، مؤنث آن، سوأی، و سؤای، نیز به معنای آتش دوزخ می‌باشد، و مساءة؛ یعنی کردار یا گفتار زشت و بد، جمع آن مساوی، و مساوء؛ یعنی عیب‌ها، زشتی‌ها و نقص‌ها. «1»

هم‌چنین در فرهنگ عمید فرموده: سوء (به ضمّ سین)؛ یعنی بدی، شر، آفت، جمع آن، اسواء است «2»، و سیّئه (به فتح سین و کسر یای مشدد)؛ مؤنث سیئی به معنای بد، زشت، ناپسند، خطا و گناه، نقیض حسنه است، و سیئات، جمع آن است، و سیّئات (به فتح سین و کسر یای مشدد)؛ یعنی کارهای زشت و ناپسند. «3»

3. دفع سیّئه با حسنه در تفاسیر

شیخ طایفه علی بن حسن طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان، فی قوله تعالی: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً» «4»، فرموده: گناهان، اگرچه همه آنها در نزد ما کبیره است، از لحاظ این‌که نافرمانی خدای تعالی است، امّا می‌گوییم، بعضی از آنها بزرگ‌تر از بعضی دیگر است، از این جهت که در آن، بزرگی گناه نسبت به کوچک‌تر از آن بزرگ است، و ابن عباس گفته است: هرچه را خدای از آن نهی فرموده،

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 366.
(2). ص، 737.
(3). ص 747.
(4). نساء/ 31.

آن، کبیره است، و سعید بن جبیر و دیگران گفته‌اند: هرچه که خدای تعالی بر آن وعده آتش جهنم داده است، آن، گناه کبیره است، پس بعضی گناهان، کبیره بودن آنها قطعی است، تهمت ناروا به زنان شوهردار، قتل نفسی که خدا آن را حرام کرده، زنا، ریا، فرار از جنگ، عاقّ والدین، شرک و انکار ولایت، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: عاقّ والدین و شهادت ناحق، گناه کبیره است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ» «2»، فرموده: این، خطابی است به مؤمنین که خدای تعالی با آن آنان را مورد خطاب قرار داده، به این‌که: اگر از نافرمانی او پرهیز کرده و طاعات او را امتثال و فرمانبری کنند و با دوری کردن از گناهان، از عقاب او بپرهیزند، بر این کار آنان، پاداش «فرقان» را قرار می‌دهد که در معنای آن، اقوالی است: یکی آنکه:
هدایتی در دل‌های شما قرار می‌دهد که به وسیله آن، حق و باطل را از هم جدا می‌کنید، دیگر این‌که: برای شما محلّ خروجی در دنیا و آخرت قرار می‌دهد، و سوّم هم آنکه:
نجات را برای شما قرار می‌دهد، و قول چهارم این‌که: فتح و نصر را برای شما قرار می‌دهد، و علاوه بر پاداش «فرقان»، اضافه نموده است به این‌که: و از باب تفضّل از جانب خدای تعالی، او اعمال بد آنان را می‌پوشاند و گناهانشان را آمرزیده و بر آنان پوشیده می‌دارد. «3»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ أقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللّيْلِ إنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ» «4»، فرموده: خدای تعالی در این آیه به پیامبرش و امّت پیامبرش، امر به اقامه نماز نموده است، و اقامه صلات، عبارت است از به جا آوردن نماز با اعمال آن بر وجه تمام، در رکوع آن، در سجود آن و در سایر واجباتش، و قوله: «طَرَفَيِ النَّهارِ»، بنابر قول ابن عباس و دیگران، مراد از آن نماز صبح و نماز مغرب

---

(1). تبیان، ج 3، ص 182.
(2). انفال/ 29.
(3). تبیان، ج 5، ص 108- 107.
(4). هود/ 114.

است، و «زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ» را ابن عباس و دیگران گفته‌اند: مراد از آن، نماز عشا است، و ترک ذکر ظهر و عصر، برای دو امر است: یکی این‌که: آن دو؛ یعنی ظهر و عصر، نماز روز است، و تقدیر آن: «أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ مع الصلاة المعروفة من صلاة النهار» است، و دیگر این‌که: ذکر آن دو بالتّبع، برای طرف اخیر است؛ زیرا آن دو، بعد از زوال است.
پس آن دو، نزدیک‌تر به آن هستند، و خدای تعالی فرموده: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلى غَسَقِ اللَّيْلِ»، و «دلوک شمس»، زوال آن است، و قوله: «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»، در آن، دو وجه است؛ یکی این‌که: گناهان بر وجه پوشیده شدن از بین می‌روند، و آن، وقتی است که گناه صغیره باشد، و دیگر این‌که: مراد از حسنات، توبه است که آن، گناهان را از بین می‌برد؛ یعنی عقوبت آن را از بین می‌برد؛ زیرا هیچ اختلافی در سقوط عقاب هنگام توبه نیست. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» «2»، فرموده: «صبر»، خویشتن‌داری کردن است در منازعه، نسبت به چیزی که فعل آن جایز نیست، و آن، فرو بردن تلخی خشم است تا نفس را ممانعت کند از امری که نسبت به آن محبّت دارد، و ابن زید گفته است: صبر دوگونه است: صبر برای خدا نسبت به آنچه مورد حبّ و دوستی است، و صبر نسبت به آنچه مورد کراهت و ناخرسندی است، چنان‌که فرمود: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»، و معنای قوله: «ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»؛ یعنی بر سختی‌ها و مصیبت‌ها خویشتن‌داری می‌کنند، تا پاداش آن را از عظمت پروردگارشان درخواست کنند، و عرب در تعظیم شیء می‌گوید: «هذا وجه الرّأی»، و «هذا نفس الرای». پس همین‌طور است عبارت: «سبیل وجه ربهم»؛ یعنی نفس معظم به عظمتی که نه

چیزی اعظم از آن است و نه چیزی با آن در عظمت مساوی می‌باشد، و قوله: «أَقامُوا الصَّلاةَ»؛ یعنی نماز را با حدود آن به پای دارند، و نیز

(1). تبیان، ج 6، ص 80- 79.
(2). رعد/ 22.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 116

در معنای آن گفته‌اند: یعنی در انجام آن تداوم داشته باشند، و قوله: «أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً»؛ یعنی آشکار و پنهان آنچه را بر آنان واجب است از زکات، و آنچه را بدان دعوت شده‌اند، از صدقات مستحب، انفاق کنند، و «سرّ»، مخفی بودن معنا در نفس است، و «سرور» از آن است؛ زیرا آن، لذّتی است که در نفس حاصل می‌شود، و «سریر» از آن است. چون آن، مجلس سرور است، و قوله: «یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»؛ یعنی با انجام طاعت، گناهان را دفع می‌کنند، و در معنای آن گفته‌اند: نادانی جاهلان را با حلم و بردباری که امکان دارد، دفع می‌کنند، و نیز گفته‌اند: ظلم و ستم غیر خودشان را با مدارا و پند و اندرزهای نیکو دفع می‌کنند. «1»

فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ» «2»، هم فرموده:

خدای تعالی به پیامبرش امر نمود به این‌که: کار بدی را که ناشی از بدی کافران نسبت به اوست، با آنچه نیکوتر است، دفع کند، و معنای آن این است که: آنان، چون گفتار زشت شرک را یادآوری نمودند، در مقابله با آنها، تو دلیل و برهان اقامه کن، و بر وجه مهربانی نمودن در دعوت به حق، او را با موعظه‌ای که او را از آن گفتار زشت به حق برمی‌گرداند، یادآور باشد، مثل قول گوینده که: این جایز نیست، و این، خطا و انحراف از خوبی است، و نیکوتر این‌که، گفته‌اش به حجت و موعظه وصل گردد، و در معنای «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، گفته شده: آن، چشم‌پوشی و گذشت است، و گفته‌اند: آن، خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده و مراد از آن، امّت می‌باشد، و معنای آن، این است که:

کارهای بد، زشت و منکر را با افعال نیکویی که ذکر کرده، دفع کن. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ» «4»، فرموده: یعنی به آنان (که پیش از نزول قرآن، تورات اعطا شد و پیش از نزول قرآن، به محمّد صلّی اللّه علیه و آله ایمان آوردند و قرآن را تصدیق نمودند، دو مرتبه

(1). تبیان، ج 6، ص 245.
(2). مؤمنون/ 96.

(3). تبیان، ج 7، ص 347.
(4). قصص/ 54.

پاداش اعطا می‌شود؛ یکی برای طاعت، و یکی برای صبر بر آن چیزی که عقل تمسّک به آن را ایجاب می‌کند که اینان، صبر بر امتناع از گناهان کردند، و به قوله: «یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»؛ یعنی به وسیله توبه گناهان را دفع نمودند؛ زیرا خدای تعالی کیفر را با توبه کردن ساقط می‌کند، و گفته‌اند: معنایش این است که با گفتار زیبا، بیهودگی و لغو سخن کافران را دفع می‌کنند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرموده: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ»، تقدیر آن، «و اذکروا یوم یجمعکم» است؛ یعنی به یاد بیاورید روزی را که شما را جمع می‌کند، «لِیَوْمِ الْجَمْعِ» و آن، روز جمع، روز قیامت است، و «تغابن»، عبارت است از تفاوت داشتن در گرفتن چیز به کمتر از قیمت خودش، و کسانی که دنیا را با آخرت با این صفت بگیرند، در این‌که آنان چیزی را با کمتر از قیمت خود گرفته‌اند، پس آنها با گرفتن نعمت‌های قطع‌شدنی با نعمت‌های دایمی، به خودشان غبن وارد کرده‌اند و کسانی که آخرت را با ترک دنیایی که از آن به سوی آخرت منقطع می‌شود، از اینانی که بر دنیا مغبون شده‌اند، خریداری کردند، آنها را مغبون ساخته‌اند، و قوله: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً»؛ یعنی کسی که خدا را تصدیق کند، و به وحدانیت او (تعالی) معترف باشد، و در عبادت او اخلاص داشته باشد، و به نبوت پیامبر او اقرار نماید و با این اعتقادات، افعال طاعات را اضافه کند، «یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ»: گناهانی را که در مرتبه نازل و پایینی است، از او پوشانده و با اسقاط عذاب نسبت به گناهان ناچیز، بر او تفضّل می‌فرماید: «وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»؛ یعنی: و او را در بوستان‌هایی که در پایین درختان آن، نهرها جریان دارد، داخل می‌کند، «خالِدِینَ فِیها»: در حالی که در آن، ابدی است و هیچ‌گاه آنچه از نعمت‌های ابدی در آن است، فانی نمی‌شود، «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ یعنی آن است، آن رستگاری که ورای آن هیچ‌چیز باعظمتی نیست. «3»

---

(1). تبیان، ج 8، ص 143.
(2). تغابن/ 9.
(3). تبیان، ج 10، ص 21- 22.

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان،

فی قوله تعالی: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ» «1»، در معنای آن فرموده: یعنی اگر کفّاره گناهان کبیره‌ای را که از آن نهی شده‌اید، ترک کنید، و در معنای «کبیره» اختلاف‌نظر هست، و اصحاب ما بر این قولند که گناهان، از حیث این‌که قبیح و ناپسند هستند، همه‌شان کبیره‌اند، جز این‌که بعضی آنها نسبت به بعضی دیگر بزرگ‌تر بوده و در گناهان، صغیره نیست، و صغیره است، نسبت به آنچه از آن بزرگ‌تر بوده و بیشتر از آن، استحقاق عذاب دارد. «2»

نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ» «3»، فرموده؛ یعنی ای مؤمنین! «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ»: اگر خود را از نافرمانی‌های خدا و از عذاب خدا حفظ کنید و واجبات او را به‌جا آورید، «یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً»؛ یعنی هدایت و نوری را در دل‌های شما قرار می‌دهد که به وسیله آن، بین حق و باطل را فرق بگذارید، و در معنای آن گفته‌اند: برای شما محلّ خروجی در دنیا و آخرت قرار می‌دهد، و گفته‌اند: قرار می‌دهد برای شما نجات را، و گفته‌اند:

قرار می‌دهد برای شما، پیروزی و نصرت را، و گفته‌اند: قرار می‌دهد برای شما عزّت در دنیا و پاداش نیک در آخرت را، و عقوبت و خذلان برای دشمنانتان و ذلّت و عقاب را.

«وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ»؛ یعنی می‌پوشاند بر شما آن بدی‌هایی را که عمل کرده‌اید، «وَ یَغْفِرْ لَکُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ»؛ یعنی: و می‌پوشاند بر شما گناهانتان را، و خدای تعالی بر خلقش به آنچه بر آنان از انواع نعمت‌ها انعام فرموده، دارای فضل عظیم است. پس چون بر آنان، بدون استحقاق، از روی کرامت هستی داد و ابتدا به فضل نمود، پس آنچه را به واسطه طاعاتشان بر او استحقاق دارند، از آنان منع نمی‌کند، و در معنای آن گفته‌اند: چون به نعمت‌های فراوان دنیا بدون استحقاق، ابتدا نمود، پس آن را با نعمت‌های فراوان آخرت، از روی استحقاق، یا بدون استحقاق به اتمام می‌رساند. «4»

---

(1). نساء/ 31.

(2). مجمع البیان، ج 3، ص 39.

(3). انفال/ 29.

(4). مجمع البیان، ج 4، ص 536.

فی قوله تعالی: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ» «1» هم فرموده: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ»؛ یعنی اعمال نماز را، در رکوعش، سجودش و سایر واجبش، به وجه تمام

ادا کنید و آن را به‌جا آورید، و قوله:
«طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ»، را ابن عباس و ابن زید گفته‌اند: مراد از «طَرَفَیِ النَّهارِ»، نماز صبح و نماز مغرب است، و مراد از: «زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ»، نماز عشای آخر است، و «زلف»، ساعات اوّل شب است، و ترک ظهر و عصر، به یکی از دو جهت است؛ یا به این جهت است که آن دو، نماز روز است، پس مثل این است که گفته است: «و اقم الصلوة طرفی النهار مع المعروفة من صلاة النهار»، و یا به این جهت است که آنها به تبع طرف اخیر ذکر شده‌اند؛ زیرا آن دو، بعد از زوال هستند، پس آنها نزدیک‌تر به آن می‌باشند، و خدای سبحان فرمود: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ»، و «دلوک الشمس»، زایل شدن آن است، و این قول از ابی جعفر، امام صادق علیه السّلام روایت شده، و قوله: «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»، در معنای آن گفته‌اند: نمازهای پنج‌گانه، آنچه از گناهان را که در فواصل بین آنها رخ دهد، می‌پوشاند؛ زیرا «الْحَسَناتِ» معرّف به الف و لام بوده و ذکر «الصَّلاةَ» در آیه، مقدّم بر آن آمده است، و این، قول ابن عباس و اکثر مفسران می‌باشد، و واحدی با اسنادش تا برسد به ابی عثمان، روایت کند که ابی عثمان گوید: با سلمان زیر درختی بودیم، او شاخه خشکیده‌ای را تکان داد تا برگش ریخت. بعد گفت:
یا ابا عثمان! از من سؤال نکردی چرا این چنین می‌کنی؟ گفتم: چرا این چنین کردی؟ او گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله همین کار را کرد و من با او زیر درختی بودیم که آن حضرت شاخه خشک شده‌ای را گرفت و تکان داد، تا برگش ریخت، سپس فرمود: ای سلمان! از من سؤال نکردی چرا چنین می‌کنی؟ گفتم: برای چه این چنین کردید؟ آن حضرت فرمود:
«ان المسلم اذا توّضأ الوضوء ثم صلّی الصّلوة الخمس، تحاتت خطایاه؛ کما یتحات هذا الورق، ثم قرأ هذه الایه:" وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ الی آخرها".»؛ یعنی مسلمان هنگامی که وضو

---

(1). هود/ 114.

ساخته و پس از آن نمازهای پنج‌گانه را به‌جا می‌آورد خطاهای او فرو می‌ریزد؛ همچنان که این برگ به زمین افتاد. پس از آن، آیه: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ» را تا آخر آن قرائت فرمود، و قوله: «ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ»؛ یعنی آنچه ذکر نمود از این‌که حسنات بدی‌ها را می‌برد، در آن، یادآوری و پند و موعظه است، برای کسی که آن را به یاد آورد و در آن تفکّر نماید. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ»

«2»، فرموده: قوله: «وَ الّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»؛ يعنى آن كسانَى كه به جهت طلب كردن پاداش خداى متعال، بر قيام نسبت به آنچه خداى تعالى بر آنان واجب نموده، و بر بلا از جانب او تعالى، از امراض، عذاب‌ها و غير آن، و بر معصيت و نافرمانى‌اش صبر و شكيبايى كردند [و در پايين صفحه مى‌خوانيم: «ابتغاء وجه اللّه»، دلالت مى‌كند بر وجوب نيّت در عبادات، و اين‌كه ثواب، متوقّف بر تقرّب است؛ همچنان كه عقل نيز بر آن دلالت دارد]، و قوله: «وَ أَقامُوا الصَّلاةَ»؛ يعنى نماز را با حدود آن به جا مى‌آورند، و گفته‌اند: يعنى در انجام آن، تداوم و استمرار دارند، و قوله: «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً»؛ يعنى از آنچه به آنان روزى داده‌ايم، در ظاهر و در پنهان از آن انفاق مى‌كنند، و قوله: «وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»؛ يعنى با انجام طاعت خداى متعال، معصيت و نافرمانى او را دفع مى‌كنند، و ابن عباس گفته است: يعنى با عمل صالح، عمل بد و ناپسند را دفع مى‌كنند؛ همچنان كه از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله روايت شده كه به معاذ بن جبل فرمود:
«اذا عملت سيّئة، فاعمل بجنبها حسنة تمحها.»؛ چون عمل بدى را انجام دادى، پس در كنار آن، كار نيكويى را انجام بده، تا آن (كار ناپسند تو) را محو و نابود سازد، و در معناى آن گفته‌اند: آنها بدى كسى را كه به آنان بدى نموده است، با احسان و گذشت دفع كرده و مقابله به مثل نمى‌كنند، مانند قوله سبحانه: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»، و قوله:

---

(1). مجمع البيان، ج 5، ص 201.
(2). رعد/ 22.

«أُولئِكَ»؛ يعنى آن كسانى كه داراى اين صفات هستند، «لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»؛ يعنى براى آنان است پاداش بهشت، پس «الدَّارِ»، بهشت بوده و پاداش آن، همان عاقبتى است كه پسنديده و ستوده شده مى‌باشد. «1»
نيز فى قوله تعالى: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ» «2»، فرموده:
قوله: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ»؛ يعنى بدى بدى‌كننده را با چشم‌پوشى كردن از آن و گذشتن از كنارش، دفع كن، و در معناى آن گفته‌اند: باطل آنان را، با بيان دلايل بر لطيف‌ترين وجوه آن، روشن‌ترين آنها و نزديك‌ترينشان به اجابت و پذيرش، دفع كن، و قوله: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ»؛ يعنى ما به آنچه تكذيب مى‌كنند و از شرك سخن مى‌گويند، داناتريم و بدين معنا كه ما به آنان آنچه را كه استحقاق دارند، جزا مى‌دهيم. «3»
فى قوله تعالى: «أُولئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ

السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ» «4» هم فرموده: قوله: «أولئِکَ»؛ یعنی آن کسانی که قبل از محمّد صلّی اللّه علیه و آله با یافتن وصف او در تورات، ایمان آوردند، «يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا»؛ یعنی دو بار به آنان اجر و پاداش داده می‌شود، یک بار، به واسطه این‌که شکیبایی کردند بر تمسّک نمودن به دینشان، تا حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را درک نمودند و به او ایمان آوردند، و یک‌بار هم به واسطه این‌که بر ایمانشان به او، صبر و شکیبایی کردند، و در معنای آن گفته‌اند: به واسطه این‌که بر کتاب اوّل، بر کتاب دوّم و بر آنچه در آن است، شکیبایی کردند، و گفته‌اند: بر دینشان، بر آزار و اذیت کافران و بر تحمّل رنج‌ها و سختی‌ها، صبر و شکیبایی کردند، و قوله: «وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»؛ یعنی سخن زشت و ناپسندی را که از کفار می‌شنوند، با حسن گفتار و سخن پسندیده دفع می‌کنند، و در معنای آن گفته‌اند: یعنی منکر و ناپسند را با معروف و پسندیده دفع می‌کنند، و گفته‌اند: یعنی با حلم و بردباری، نادانی جاهل را دفع می‌کنند، و گفته‌اند: یعنی با مدارا و نرمی کردن با

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 289.

(2). مؤمنون/ 96.

(3). مجمع البیان، ج 7، ص 117.

(4). قصص/ 54.

مردم، اذیت آنان را از خودشان دفع می‌کنند، و مانند این از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت شده است، و قوله: «وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ»؛ یعنی: و از آنچه به آنان روزی داده‌ایم، انفاق می‌کنند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «2»، فرموده: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ»، و آن، روز قیامت است؛ یعنی در آن برانگیختن و پاداش است؛ آن روزی است که در آن روز، خلق اوّلین و آخرین، جمع می‌شوند. «ذلِکَ يَوْمُ التَّغابُنِ»، و تغابن، باب تفاعل از «غبن» بوده و آن، گرفتن شر و ترک خیر، یا گرفتن خیر و ترک شر است، پس انسان مؤمن، لذّت و بهره‌اش را از دنیا ترک نماید و لذت و بهره‌اش را از آخرت اخذ کند، پس او آنچه را برایش شر بوده، ترک کرده و آنچه را برای او خیر بوده، اخذ نموده است، در نتیجه او غابن است و کافر لذّت و بهره‌اش را از آخرت ترک نماید و بهره و لذتش را از دنیا اخذ کند؛ ترک خیر کرده و اخذ شر نموده است. پس در این حال، مغبون است؛ بنابراین در این روز، غابن و مغبون آشکار گردند، و قوله: «يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ»؛ یعنی می‌پوشاند بر او گناهانش

را، و قوله:
«خالِدِينَ فِيها»؛ یعنی ابدی و همیشگی در آن باغ‌ها و بوستان‌هاست و هیچ‌گاه آنچه از نعمت‌های همیشگی در آن هست، فانی نمی‌شود. و قوله: «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ یعنی آن است رستگاری که ورای آن، هیچ‌چیزی در عظمت آن نیست. «3»
ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشاف، فی قوله تعالی: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً» «4»، فرموده: «كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ»، (؟ «کبیر ما تنهون عنه»)، قرائت شده، یعنی: آنچه بزرگ است از گناهانی که خدا و رسول از آنها نهی فرموده‌اند. «نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ»، دور خواهیم ساخت آنچه

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 258.
(2). تغابن/ 9.
(3). مجمع البیان، ج 10، ص 299.
(4). نساء/ 31.

مستحق آن هستید بر صغایرتان از عقاب در هروقت، و آنها را کان لم یکن قرار می‌دهیم، برای فزونی ثوابی که بر اجتنابتان از کبایر، و بر شکیبایی‌تان در خوداری‌تان از آنها استحقاقش را دارید، بر عقاب سئیاتتان. «1»
نیز فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» «2»، فرموده: «فُرْقاناً»؛ یعنی پیروزی؛ زیرا آن بین حق و باطل، و بین کفر، با خوار نمودن حزبش، و اسلام، با عزّت دادن به اهلش، جدا می‌کند، و از آن است قوله تعالی: «يَوْمَ الْفُرْقانِ». «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ» «4»، فرموده: «طَرَفَيِ النَّهارِ»، غدوة و عشية، «وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ»: و ساعاتی از شب، و آن ساعات، نزدیک به آخر روز است، از «ازلفه»؛ یعنی وقتی نزدیک است، و نماز غدوه، نماز صبح است و نماز عشیه، نماز ظهر و نماز عصر می‌باشد؛ زیرا آنچه بعد از زوال است، عشی است، و نماز زلف، نماز مغرب و نماز عشا است، و منصوب نمودن «طَرَفَيِ النَّهارِ» بنا بر ظرف است؛ زیرا آن، مضاف به زمان است. «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»، در آن، دو وجه است: یکی، پوشاندن گناهان صغیره است با طاعات، و دوّم، «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»، به این است که در ترک آن سیئات، لطف می‌باشد،

مانند: قوله تعالی: «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ»، «ذلِکَ»، اشاره است به قوله: «فَاسْتَقِمْ» و آنچه بعد از آن است. «ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ»، اندرز و موعظه است، برای اندرزپذیران. «5»
نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ» «6» هم فرموده:
«صَبَرُوا» مطلق است در آنچه بر آن صبر می‌کنند، از مصیبت‌های در نفوس و اموال و

---

(1). کشاف، ج 1، ص 522.
(2). انفال/ 29.
(3). کشاف، ج 2، ص 154.
(4). هود/ 114.
(5). کشاف، ج 2، ص 297- 296.
(6). رعد/ 22.

مشقات در تکلیف. «ابْتِغاءَ وَجْهِ» اللّه، و هر عملی برایش وجوهی است که بر آن عمل می‌شود. پس بر مؤمن است که بعضی آنها را نیّت کند که در پیشگاه خدا نیکو باشد، و در غیر این صورت، استحقاق ثواب برایش نیست و فعل او هم‌چون عدم است. «مِمَّا رَزَقْناهُمْ» از حلال؛ زیرا حرام، رزق نیست و به خدا اسناد داده نمی‌شود. «سِرًّا وَ عَلانِیَةً»، شامل مستحبّات می‌شود. زیرا انجام آنها در پنهانی، افضل است، و شامل واجبات می‌شود. زیرا وجوب آشکار نمودن آنها، به سبب منتفی نمودن تهمت است.
«وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»: و آنها را دفع می‌کنند. «عُقْبَی الدَّارِ»، عاقبت دنیا، و آن، بهشت است؛ زیرا آن، بهشت است که خدا اراده نموده که عاقبت دنیا، و محلّ بازگشت اهل آن باشد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ» «2»، فرموده: آن، بلیغ‌تر است از این‌که گفته شود: «بالحسنة السیئة»، برای آنچه از تفضیل در آن است؛ مثل این‌که گفته است: «ادفع بالحسنی السیّئه»، و معنای آن چنین است:
گذشتن از بدی‌های آنان و مقابله نمودن آن با آنچه از احسان، ممکن است، تا این‌که گذشت، احسان بخشش در حدّ توان با هم جمع گردند، حسنه مضاعفی است به ازای سیّئه، و این است قضیه «بِالَّتِی هِیَ» و «بِما یَصِفُونَ»: به آنچه از احوال تو برخلاف صفت آن یادآوری می‌کنند، یا برای تو، آنان را به بدی توصیف و به یاد می‌آورند، و خدا به این امر، از تو داناتر، و بر جزای آنان، تواناتر است. «3»

نیز فی قوله تعالی: «أولئِکَ یُؤْتَوْنَ أجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ» «4»، فرموده: «بِما صَبَرُوا»، به سبب صبر و شکیبایی آنان بر ایمان به تورات و ایمان به قرآن، یا به واسطه صبرشان بر ایمان به قرآن، پیش از نزول آن و بعد از نزولش، یا به جهت صبرشان بر آزار و اذیت مشرکان و اهل کتاب و نحو: «یُؤْتِکُمْ کِفْلَیْنِ مِنْ

---

(1). کشاف، ج 2، ص 358- 357.
(2). مؤمنون/ 96.
(3). کشاف، ج 3، ص 42- 41.
(4). قصص/ 54.

رَحْمَتِهِ». «بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»: به وسیله طاعت، گناه قبلی را، یا به وسیله حلم و بردباری، اذیت و آزار را. «1»
فی قوله تعالی: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2» هم فرموده: «لِیَوْمِ الْجَمْعِ»: برای روزی که در آن، اوّلین و آخرین جمع می‌گردند. «التَّغابُنِ»، از «تغابن القوم فی التجارة»، استعاره شده است، و آن به این است که بعضی آنان بعضی را مغبون سازند، و معنای «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ»، با این‌که مردم گاه در غیر آن روز همدیگر را مغبون می‌سازند، بزرگ شمردن آن روز بوده و این‌که تغابن آن همان تغابن حقیقی است، نه تغابن در امور دنیا، هرچند هم که عظیم و بزرگ باشد.
«صالِحاً»، صفت برای مصدر است؛ یعنی عمل صالحی را. «3»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش، فی قوله تعالی: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً» «4»، فرموده: قوله: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ»؛ یعنی آنچه را خدای تعالی وعده آتش جهنم یا عذاب داده، یا در آن حد قرار داده، یا هر آنچه را خدای متعال از آن نهی فرموده، و گفته‌اند: تعداد گناهان کبیره، هفت است، و گفته‌اند: بیشتر هفت است [و در پایین صفحه چنین ذکر نموده‌اند: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت است: گناهان کبیره هفتصد تا است، و نزدیک‌تر به آن، هفت است و قوله: «نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ»؛ یعنی برای شما به غیر از آن را (یعنی به جز گناهان کبیره را) می‌آمرزد، و قوله: «نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً»؛ یعنی داخل می‌کنیم شما را در موضعی که آن، بهشت است، نوعی داخل نمودن یا کرامت. «5»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ

يُكَفِّرْ عَنْكَمْ سَيِّئاتِكَمْ وَ يَغْفِرْ لَكَمْ وَ اللّهُ ذُوَ الَفَضْلِ الَعَظِيمِ» «6»، فرموده: قوله: «إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی اگر با

---

(1). کشاف، ج 3، ص 185.
(2). تغابن/ 9.
(3). کشاف، ج 4، ص 115.
(4). نساء/ 31.
(5). تفسیر شبّر، ص 192.
(6). انفال/ 29.

طاعت او و ترک گناهانش تقوای الهی داشته باشید، و قوله: «وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ»؛ یعنی می‌پوشاند اعمال بد شما را، و با عفو از گناهانتان، شما را می‌آمرزد، و قوله: «وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ»؛ یعنی: و خدای تعالی که شروع و ابتدا به نعمت‌های فراوان نموده، پیش از استحقاق بر آن، دارای فضل عظیم است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ» «2»، فرموده: قوله: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ»؛ یعنی نماز صبح و عشیه، یعنی نماز مغرب یا نماز عصر یا نماز ظهرین (ظهر و عصر)؛ چون بعد از زوال، عشاست، و قوله: «زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ»؛ یعنی ساعاتی از آنکه نزدیک به روز است؛ یعنی نماز عشا یا عشائین (مغرب و عشا) «3».

فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» «4» هم فرموده: قوله: «وَ الَّذِينَ صَبَرُوا»؛ یعنی: و آن کسانی که بر بلا و تکالیف، صبر و شکیبایی کردند، «ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»؛ یعنی برای طلب رضای پروردگارشان، نه برای تظاهر به این‌که مردم آن را با چشم خود ببینند و با گوش بشنوند، و قوله: «وَ أَقامُوا الصَّلاةَ»؛ یعنی: و نماز را بر پای بدارند، و امکان دارد که شامل نمازهای نافله باشد، و قوله: «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً»؛ یعنی: و از آنچه به آنان روزی دادیم، در پنهانی و آشکار در طریق طاعت انفاق کنند، و قوله: «وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»؛ یعنی به وسیله خوبی بدی را دفع کرده، یا بدان وسیله آن را محو می‌نمایند، یا هنگامی که نسبت به آنها بدی می‌شود، بدان وسیله؛ یعنی با خوبی، با آن مقابله می‌کنند، و قوله: «أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ»؛ یعنی برای کسانی که دارای صفات مذکور هستند، سرانجام پسندیده و ستوده‌ای در سرای آخرت هست. «5»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 392.
(2). هود/ 114.
(3). تفسیر شبّر، ص 492.
(4). رعد/ 22.
(5). تفسیر شبّر، ص 526.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ» «1»، فرموده: قوله: «ادْفَعْ بِالَّتِی»؛ یعنی به وسیله خوی، صفت و خلقی که «هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ»: آن، نیکوتر است، بدی را دفع کن، و آن، چشم‌پوشی کردن از بدی، از کنار آن گذشتن و مقابله نمودن آن بدی با احسان است، و گفته‌اند: آن، کلمه توحید بوده و «السَّیِّئَةَ»، شرک است، و قوله: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ»؛ یعنی ما داناتریم به آنچه تو را با آن توصیف می‌کنند، یا آنان تو را به غیر صفاتت توصیف می‌کنند، پس آنان را به آن وصف سزا می‌دهیم. «2»

نیز فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ» «3»، فرموده: قوله: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا»؛ یعنی به آنان دو بار اجرشان اعطا می‌شود به واسطه صبر و شکیبایی‌شان بر ایمان به دو کتاب، یا به قرآن، پیش از نزول آن و بعد از آن، یا بر ایمان و بر اذیت و آزار کافران، و قوله: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»؛ یعنی آنان به وسیله طاعات گناه را دفع می‌کنند، یا به وسیله حلم و بردباری، جهل و نادانی را دفع می‌کنند، و قوله: «وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ»؛ یعنی از آنچه به آنان روزی دادیم، در طریق واجب، و در طریق مستحب انفاق می‌کنند. «4»

استاد علامه سیّد محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً» «5»، فرموده: و «اجتناب»، عبارت از ترک کردن است، و راغب فرموده است که آن، رساتر از ترک است، و «تکفیر» از کفر است، و آن، پوشاندن بوده و استعمالش در مورد عفو و گذشت از سیّئات، در قرآن شایع می‌باشد، و «کبائر»، جمع کبیره است و «کبر»، معنای اضافی است و آن، محقّق نمی‌شود مگر با قیاس به صغر، و از همین رو مستفاد از قوله: «کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ» این

---

(1). مؤمنون/ 96.
(2). تفسیر شبّر، ص 724.
(3). قصص/ 54.

(4). تفسير شبّر، ص 816.
(5). نساء/ 31.

است كه آن گناهانی كه از آنها نهی شده، آنهايی است كه صغيره است. پس از آيه چنين برمی‌آيد كه اوّلا، معاصی بر دو قسم صغيره و كبيره است، و ثانيا، سيّئات در آيه همان گناهان صغيره است، به دلالت مقابله، كه در آيه، دال بر اين امر است. آری، نافرمانی و سرپيچی، هرگونه باشد، بزرگ و امر عظيم است، نظر به ضعف مخلوق تربيت شده، در جنب خدايی كه با عظمت است سلطه او، جز اين‌كه قياس به اين اعتبار، ميان انسان و پروردگار اوست، نه ميان گناهی و گناهی، پس منافاتی نيست بين اين‌كه هر گناهی كبيره باشد، به اعتباری، و بين اين‌كه بعضی گناهان صغيره باشند، به اعتباری ديگر. «1»
نيز فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» «2»، فرموده: «فرقان»، آن چيزی است كه به وسيله آن، بين چيزی با چيز ديگر فرق گذاشته می‌شود، و آن در آيه، به قرينه سياق و تفريع آن بر تقوا، فرقان بين حق و باطل است، خواه آن، در اعتقاد باشد با جدايی انداختن بين ايمان و كفر، و هر هدايتی و ضلالتی، و خواه در عمل باشد با جدا نمودن و تمييز دادن ميان طاعت و گناه و هرچه مورد رضايت يا غضب خدای تعالی است، و خواه در رأی و نظر باشد، با جداسازی بين صواب و خطا. پس همه اينها از چيزهايی است كه نتيجه و ثمره درخت برومند تقواست، و در آيه، فرقان اطلاق دارد و مقيّد نيست، و در آيات سابقه، به جمله‌های خير و شر اشاره دارد كه در همه آنها، نياز به جدا نمودن بين خير و شر است، و نظير اين آيه برحسب معنا، قوله تعالی: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً. وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ» می‌باشد، و آيه به منزله ملخّص كلام در اوامر و نواهی است كه متضمّن آيات سابقه است؛ يعنی اگر تقوای الهی داشته باشيد، آنچه مورد رضايت خدا است، با آنچه مورد غضب خدا است، نزد شما مخلوط نمی‌گردد و او بدی‌هايتان را پوشانده و شما را می‌آمرزد، و خدا، صاحب فضل عظيم است. «3»

---
(1). الميزان، ج 4، ص 343.
(2). انفال/ 29.
(3). الميزان، ج 9، ص 54.

نيز فی قوله تعالی: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ» «1»، فرموده: «طرف

النّهار»، بامداد و شامگاه است و «زلف» جَمع زلفی، مانند قرب، جمع قربی می‌باشد از لحاظ لفظ و معنا، و تقدیر آن: و ساعاتی از شب که نزدیک روز باشد، است، و معنای آیه هم این است: نماز را در بامداد و شامگاه و در ساعاتی از شب که نزدیک به روز باشد، برپا دار، و از نمازهای پنج‌گانه یومیه؛ بر نماز صبح و عصر که همان نماز مساست، و مغرب و عشای آخر منطبق است و وقت آن دو، نزدیک به شب است؛ چنان‌که بعضی گفته‌اند، یا بر نماز صبح و نماز مغرب منطبق است که آن دو در دو طرف روزاند و عشای آخر که وقت آن، نزدیک شب است؛ چنان‌که دیگران گفته‌اند، و قوله: «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»، تعلیل است برای قوله: «أَقِمِ الصَّلاةَ»، و بیان این می‌باشد که نمازها نیکویی‌هایی است که بر نفوس وارد می‌شود در حالی که از بین برنده آثار معاصی است، و آنها بدهایی‌اند که بر آن نفوس ظاهر می‌گردد، و قوله: «ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ»؛ یعنی این مطلبی که ذکر گردید، و آن این بود که حسنات بدی‌ها را با بلندمرتبه‌ای که دارند، از بین می‌برند، یاد و تذکاری است برای کسانی که متلبّس به ذکر خدای تعالی هستند، از بندگان. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» «3»، فرموده: اطلاق صبر دلالت دارد بر توصیف آن به جمیع شعب آن، که صبر بر مصیبت، صبر بر طاعت و صبر بر معصیت باشد، لکن در اینجا مقید است به قوله: «ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ»، یعنی به جهت طلب نمودن وجه پروردگارشان، پس صفتی که بدان صفت، آنان ستایش می‌شوند، این است که صبر و شکیبایی‌شان برای وجه پروردگارشان می‌باشد، و مراد از وجه ربّ تعالی، عبارت است از جهت منسوب به او تعالی، از عمل و مانند آن، و آن،

---

(1). هود/ 114.
(2). المیزان، ج 11، ص 62- 61.
(3). رعد/ 22.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 130
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 149
جهتی است که بر آن عمل در نزد او ظاهر شده و استقرار می‌یابد؛ یعنی همان پاداشی که برای او نزد حق تعالی است، آن پاداشی که به بقای او باقی است، و خدای تعالی فرمود: «وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوابِ» «1»، و فرمود: «وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ» «2»، و فرمود: «كُلُّ شَيْ‌ءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» «3»، و قوله: «وَ أَقامُوا الصَّلاةَ»؛ یعنی نماز را بدون این‌که اخلالی به اجزا و شرایط آن، یا کوچک‌شمردنی نسبت به امر آن وارد شود، اقامه کنند، و

قوله: «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً»، مراد از آن، مطلق انفاق است، اعمّ از واجب و غیر آن، و مقید بودن انفاق به «سِرًّا وَ عَلانِيَةً»، دلالت بر طلب و گرفتن تمامی حق دارد، و قوله: «وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»؛ یعنی چون با بدی‌ای برخورد کردند، نیکویی را که مزید بر آن بدی یا معادل آن است، بیاورند، پس به واسطه آن نیکی، بدی را دفع نمایند، و این، اعمّ است از این‌که آن در بدی‌ای باشد که از خودشان صادر می‌شود، پس آن را با نیکی که می‌آورند، دفع می‌کنند. پس «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»، یا با بازگشت به سوی پروردگارشان آن را دفع می‌نمایند؛ «فان التائب من الذنب کمن لا ذنب له»، یا در بدی‌ای است که دیگران نسبت به ایشان روا داشته‌اند؛ مانند کسی که به آنان ستم نموده، پس آن را با عفو یا احسان به او دفع می‌کنند یا کسی که به آنان جفا کرده، پس آن را با حسن خلق و گشاده‌رویی مقابله می‌نمایند؛ چنان‌که فرمود: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»، یا منکری به جا آورده، پس از آن نهی می‌کنند، یا معروفی را ترک نموده، پس او را بدان امر می‌کنند که همه اینها دفع سیّئه با حسنه است. «4»
نیز فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ» «5»، فرموده: یعنی آن بدی را که از آنان متوجّه توست، با خوبی دفع کن و برای دفع آن، از بین نیکویی‌ها، بهترین آن را اختیار کن، و آن است «دفع السّیّئة بالحسنة التی هی احسن»؛ مثل این‌که اگر با اذیت کردن، نسبت به تو بدی نمودند، نسبت به ایشان، به نهایت احسانی که می‌توانی،

---

(1). آل عمران/ 195.
(2). نحل/ 96.
(3). قصص/ 88.
(4). المیزان، ج 11، ص 379.
(5). مؤمنون/ 96.

احسان نما. سپس به بعض احسان فی الجمله، و اگر در وسعت این کار نبود، با گذشت از آنان، بدی را دفع کن. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «أُولئِکَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ» «2»، فرموده: «أُولئِکَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِما صَبَرُوا» وعده زیبایی است برای آنان، در کاری که انجام دادند و ستایش است بر حسن رفتارشان و نرمی و مدارای آنان با جهل و نادانی مشرکین، و لذا نزدیک‌تر به فهم، آن است که مراد از این‌که دو بار اجر به آنان داده می‌شود، اعطای اجر ایمان به کتابشان و اجر ایمان به قرآن و صبرشان بر ایمان بعد از ایمان است به آنچه در آن دو می‌باشد از

رنج و مشقت مخالفت با هوای نفس، و گفته‌اند: مراد از آن، اعطای اجر به آنان در دو مرتبه است، به واسطه صبرشان بر دینشان، و صبرشان بر آزار و اذیت کفار و تحمّل مشقت‌ها، و قوله:
«وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ»، مراد از حسنه و سيّئه را گفته‌اند، سخن نيكو و پسنديده، و سخن زشت و ناپسند است، و گفته‌اند: آن، كار نيكو و كار ناپسند است، و آن دو، معروف و منكر است، و گفته‌اند: اخلاق نيكو و اخلاق ناپسند است، و آن دو، بردبارى و نادانى است، و سياق آيات، موافق معناى اخير است. پس معنا برگشت مى‌كند به اين‌كه آنان آزار و اذيّت مردم را نسبت به خودشان، با نرمى و مدارا دفع مى‌كنند. «3»
در تفسير نمونه، فى قوله تعالى: «إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ نُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيماً» «4»، زير عنوان: «گناهان كبيره و صغيره»، فرموده: اين آيه با صراحت مى‌گويد: اگر گناهان كبيره‌اى كه از آن نهى شده‌اند، ترک گوييد، «سيئات» شما را مى‌پوشانيم و مى‌بخشيم و شما را در جايگاه نيكويى وارد مى‌كنيم و از اين تعبير استفاده مى‌شود كه گناهان بر دو دسته‌اند: دسته‌اى كه قرآن نام آنها را «كبيره»، و دسته‌اى كه نام آنها را «سيئة» گذاشته است، و در آيه 32 سوره نجم به جاى «سيئة»،

---

(1). الميزان، ج 15، ص 69.
(2). قصص/ 54.
(3). الميزان، ج 16، ص 54.
(4). نساء/ 31.

تعبير به «لمم» (بر وزن قسم)، به معناى كارهاى كوچک و بى‌اهميت نموده است، و در آيه 49 سوره كهف در برابر «كبيره»، «صغيره» را ذكر فرموده است؛ آنجا كه مى‌گويد: «لا يُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاها»، اين نامه عمل هيچ گناه كوچک و بزرگى را فروگذار نكرده، مگر اين‌كه به شماره درآورده است).
از تعبيرات فوق به روشنى ثابت مى‌شود كه گناهان بر دو دسته مشخص تقسيم مى‌شوند، كه گاهى از آن دو به «كبيره» و «صغيره»، و گاهى «كبيره» و «سيّئه»، و گاهى «كبيره» و «لمم» تعبير مى‌شود. اكنون بايد ديد كه ضابطه و ميزان، در تعيين صغيره و كبيره چيست؟ بعضى مى‌گويند: اين دو از امور نسبى هستند؛ يعنى به هنگام مقايسه كردن دو گناه به يكديگر، آن يک كه اهميتش بيشتر است، كبيره، و آنكه كمتر است، صغيره، مى‌باشد، و بنابراين هر گناهى نسبت به گناه بزرگ‌تر، صغيره، و نسبت به گناه كوچک‌تر، كبيره است؛ ولى روشن است كه اين معنا، به هيچ وجه با آيه فوق نمى‌سازد؛ زيرا آيه فوق، اين دو دسته را از يكديگر جدا كرده و در

برابر هم قرار داده است، و پرهيز از يكى را موجب بخشودگى ديگرى مى‌شمارد [دقت كنيد]، ولى اگر به معناى لغوى «كبيره» بازگرديم، كبيره، هر گناهى است كه از نظر اسلام بزرگ و پراهميت است، و نشانه اهميت آن، مى‌تواند اين باشد كه در قرآن مجيد، تنها به نهى از آن قناعت نشده، بلكه به دنبال آن، تهديد به عذاب دوزخ گرديده است، مانند: قتل نفس، زنا، رباخوارى و امثال آنها، و لذا در روايات اهل بيت عليهم السّلام مى‌خوانيم: «الكبائر، الّتى اوجب اللّه عزّ و جلّ عليها النار.»: گناهان كبيره، گناهانى است كه خداوند مجازات آتش براى آنها مقرر داشته است. مضمون اين حديث از امام باقر عليه السّلام، امام صادق عليه السّلام و امام على بن موسى، الرضا عليه السّلام نقل شده است، و بنابراين به دست آوردن گناهان كبيره و شناخت آنها، با توجّه به ضابطه فوق، كار آسانى است، و اگر ملاحظه مى‌كنيم، در پاره‌اى از روايات تعداد كباير، هفت، و در بعضى بيست، و در بعضى هفتاد ذكر شده، منافات با آنچه در بالا گفته شد،

ندارد؛ زيرا در حقيقت، بعضى از اين روايات، اشاره به گناهان كبيره درجه اوّل، و بعضى به گناهان كبيره درجه دو، و بعضى به همه گناهان كبيره اشاره مى‌كند. «1»

نيز فى قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» «2»، زير عنوان: «ايمان و روشن‌بينى» فرموده:

چهار نتيجه و ثمره در اين آيه، براى تقوا و پرهيزگارى بيان شده است. نخست مى‌فرمايد: اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! اگر تقوا پيشه كنيد و از مخالفت فرمان خدا بپرهيزيد، به شما نورانيّت و روشن‌بينى خاصّى مى‌بخشد كه بتوانيد حق را از باطل به خوبى تشخيص دهيد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً»، «فرقان»، صيغه مبالغه از ماده «فرق» است و در اينجا به معناى چيزى است كه به خوبى حق را از باطل جدا مى‌كند. اين جمله كوتاه و پرمعنا، يكى از مهم‌ترين مسايل سرنوشت‌ساز انسان را بيان كرده و آن اين‌كه در مسير راهى كه انسان به سوى پيروزى‌ها مى‌رود، هميشه پرتگاه‌ها و بيراهه‌هايى وجود دارد كه اگر آنها را به خوبى نبيند و نشناسد و پرهيز نكند، چنان سقوط مى‌كند كه اثرى از او باقى نماند. در اين راه مهم‌ترين مسأله، شناخت حق و باطل، شناخت نيک و بد، شناخت دوست و دشمن، شناخت مفيد و زيان‌بخش و شناخت عوامل سعادت و يا بدبختى است. اگر به راستى، انسان اين حقايق را به خوبى بشناسد، رسيدن به مقصد براى او آسان است. مشكل اين است كه در بسيارى از اين گونه موارد، انسان گرفتار اشتباه مى‌شود، باطل را به جاى حق مى‌پندارد و دشمن را به جاى دوست انتخاب مى‌كند، و بيراهه را

شاهراه. در اینجا دید و درک نیرومندی لازم است و نورانیّت و روشن‌بینی فوق العاده. آیه فوق می‌گوید: این دید و درک، ثمره درخت تقواست، امّا چگونه تقوا و پرهیز از گناه و هوا و هوس‌های سرکش، به انسان چنین دید و درکی می‌دهد؟ شاید برای بعضی مبهم باشد، امّا کمی دقت، پیوند میان این دو را روشن می‌سازد.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 359- 358.
(2). انفال/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 134

توضیح این‌که: اوّلا، نیروی عقل انسان، به قدر کافی برای درک حقایق آماده است، ولی پرده‌هایی از حرص، طمع، شهوت، خودبینی، حسد و عشق‌های افراطی به مال، زن، فرزند، جاه و مقام، هم‌چون دود سیاهی در مقابل دیده عقل آشکار می‌گردد، و یا مانند غبار غلیظی فضای اطراف را می‌پوشاند، و پیداست که در چنین محیط تاریکی، انسان چهره حق و باطل را نمی‌تواند بنگرد، امّا اگر با آب تقوا، این غبار زدوده شود و این دود سیاه و تاریک از میان برود، دیدن چهره حق، آسان است. به گفته شاعر:

جمال یار ندارد حجاب و پرده، ولی‌غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

و یا به گفته شاعر دیگری:

حقیقت سرایی است آراسته‌هوا و هوس گرد برخاسته
نبینی که هرجا که برخاست گردنبیند نظر، گرچه بیناست مرد!

و ثانیا، می‌دانیم که هر کمالی در هرجا وجود دارد، پرتوی از کمال حق است و هر قدر انسان به خدا نزدیک‌تر شود، پرتو نیرومندتری از آن کمال مطلق، در وجود او انعکاس خواهد یافت. روی این حساب همه علوم و دانش‌ها از علم و دانش او سرچشمه می‌گیرد، و هرگاه انسان در پرتو تقوا و پرهیز از گناه و هوا و هوس، به او نزدیک‌تر شود و قطره وجود خود را به اقیانوس بیکران هستی او پیوند دهد، سهم بیشتری از آن علم و دانش خواهد گرفت، و به تعبیر دیگر، قلب آدمی، هم‌چون آیینه است و وجود هستی پروردگار، هم‌چون آفتاب عالمتاب. اگر این آیینه را، زنگار هوا و هوس تیره و تار کند، نوری در آن منعکس نخواهد شد؛ امّا هنگامی که در پرتو تقوا و پرهیزگاری صیقل داده شود و زنگارها از میان برود، نور خیره‌کننده آن آفتاب پرفروغ، در آن منعکس می‌گردد و همه جا را روشن می‌سازد. لذا در طول تاریخ، در حالات مردان و زنان پرهیزگار، روشن‌بینی‌هایی مشاهده می‌کنیم، که هرگز از طریق علم و دانش معمولی قابل درک نیست. آنها بسیاری از حوادث را که در لابه‌لای آشوب‌های اجتماعی ریشه آن ناشناخته بود، به خوبی می‌شناختند، و چهره‌های منفور دشمنان حق را از پشت هزاران پرده فریبنده، می‌دیدند!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 135
این اثر عجیب تقوا در شناخت واقعی و دید و درک انسان‌ها، در بسیاری از روایات و آیات دیگر نیز آمده است؛ در سوره بقره، آیه 282: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»: تقوا پیشه کنید و خداوند به شما تعلیم می‌دهد، و در حدیث معروف آمده است: «المؤمن ينظر بنور اللّه.»: انسان باایمان با نور خدا می‌بیند، و در نهج البلاغه در کلمات قصار می‌خوانیم:
«اكثر مصارع العقول، تحت بروق المطامع.»: زمین خوردن عقل‌ها، غالبا به خاطر برق طمع است که چشم عقل را از کار می‌اندازد و پرتگاه‌ها و لغزش‌گاه‌ها را نمی‌بیند.
ثالثا: از نظر تجزیه و تحلیل عقلی نیز پیوند میان تقوا و درک حقایق، قابل فهم است؛ زیرا مثلا جوامعی که بر محور هوا و هوس می‌گردد و دستگاه‌های تبلیغاتی آنها، در مسیر دامن زدن به همین هوا و هوس‌ها گام برمی‌دارد، روزنامه‌ها، مروّج فساد می‌شوند؛ رادیوها بلندگوی آلودگی و انحرافات می‌گردند، و تلویزیون‌ها در خدمت هوا و هوسند. بدیهی است در چنین جامعه‌ای، تمییز حق از باطل، و خوب از بد، برای غالب مردم بسیار مشکل است. بنابراین آن بی‌تقوایی، سرچشمه این فقدان تشخیص، و یا سوء تشخیص است، و یا فی المثل در خانواده‌ای که تقوا نیست و کودکان در محیط آلوده پرورش می‌یابند و از همان طفولیت به فساد و بی‌بندوباری خو می‌گیرند، در آینده که بزرگ می‌شوند، تشخیص نیکی‌ها از بدی‌ها برای آنها مشکل می‌شود. اصولا به کار افتادن نیروها و انرژی‌ها و هدر رفتن این سرمایه‌ها در راه گناه، موجب می‌شود که مردم از نظر درک و اطلاع، در سطحی پایین قرار گیرند و افکار منحطی داشته باشند، هر چند در صنایع و زندگی مادی پیشروی کنند.
بنابراین به خوبی می‌بینیم که هر بی‌تقوایی سرچشمه یک نوع ناآگاهی و یا سوء تشخیص است. به همین جهت، در دنیای ماشینی امروز، جوامعی را مشاهده می‌کنیم که از نظر علم و صنعت، بسیار پیشرفته‌اند، ولی در زندگی روزانه خود، چنان گرفتار نابسامانی‌ها و تضادهای وحشتناکی هستند که انسان را در تعجّب فرو می‌برد.
اینها همه عظمت این گفته قرآن را روشن می‌سازد، و با توجّه به این‌که تقوا، منحصر به
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 136
تقوای عملی نیست، بلکه تقوای فکری و عقلی را شامل می‌شود، این حقیقت آشکارتر خواهد شد. تقوای فکری در برابر بی‌بندوباری فکری، به این معنا است که ما در مطالعات خود به دنبال مدارک صحیح و مطالب اصیل برویم، و بدون تحقیق کافی و دقّت لازم، در هیچ مسأله‌ای اظهار عقیده نکنیم. آنها که تقوای فکری را به کار می‌بندند، بدون شک، بسیار

آسان‌تر از بی‌بندوباران به نتایج صحیح می‌رسند، ولی آنها که در انتخاب مدارک و طرز استدلال، بی‌بندوبارند، اشتباهاتشان فوق العاده زیاد است.
امّا مطلب مهمی که باید جدا به آن توجّه داشت و مانند بسیاری دیگر از مفاهیم سازنده اسلامی، در میان ما مسلمانان دستخوش تحریف شده، بسیارند کسانی که خیال می‌کنند: آدم باتقوا کسی است که زیاد بدن و لباس خود را آب بکشد و همه کس و همه چیز را نجس یا مشکوک بداند، و در مسایل اجتماعی به انزوا درآید و دست به سیاه و سفید نزند، و در برابر هر مسئله‌ای سکوت اختیار کند. این‌گونه تفسیرهای غلط برای تقوا و پرهیزگاری، در واقع یکی از عوامل انحطاط جوامع اسلامی محسوب می‌گردد.
چنین تقوایی، نه آگاهی می‌آفریند، و نه روشن‌بینی و فرقان و جدایی حق از باطل.
اکنون که نخستین پاداش پرهیزگاران روشن شد، به تفسیر بقیه آیه و سایر پاداش‌های چهارگانه آنها می‌پردازیم. قرآن می‌گوید: علاوه بر تشخیص حق از باطل، نتیجه پرهیزگاری این است که: خداوند گناهان شما را می‌پوشاند و آثار آن را از وجود شما بر می‌دارد: «وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ»، به علاوه شما را مشمول آمرزش خود قرار می‌دهد:
«وَ یَغْفِرْ لَکُمْ»، و پاداش‌های فراوان دیگری در انتظار شماست که جز خدا نمی‌داند؛ زیرا خداوند فضل و بخشش عظیم دارد: «وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ.» این چهار اثر، میوه‌های درخت تقوا و پرهیزگاری هستند. وجود رابطه طبیعی در میان تقوا و پاره‌ای از این آثار، مانعی از آن نمی‌شود که همه آنها را به خدا نسبت بدهیم؛ زیرا کرارا در این تفسیر گفته‌ایم که هر موجودی هر اثری دارد، به خواست خدا است، و لذا هم می‌توان آن اثر را به خدا نسبت داد و هم به آن موجود.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 137
در این‌که میان «تکفیر سیئات» و «غفران» چه تفاوتی است؟ بعضی مفسران معتقدند که اوّلی اشاره به پرده‌پوشی در دنیا، و دوّمی اشاره به رهایی از مجازات در آخرت است. ولی احتمال دیگری در اینجا وجود دارد که: «تکفیر سیئات» اشاره به آثار روانی و اجتماعی گناهان دارد که در پرتو تقوا و پرهیزگاری از میان می‌رود، ولی «غفران»، اشاره به مسأله عفو و بخشش خداوند و رهایی از مجازات است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ» «2»، تفسیر فرموده: نماز را در دو طرف روز، و در اوایل شب برپا دار: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ.» ظاهر تعبیر: «طَرَفَیِ النَّهارِ» (دو طرف روز)، این است که نماز صبح و مغرب را بیان می‌کند که در دو طرف روز قرار گرفته

است، و «زلف» که جمع «زلفه» به معنای نزدیکی است، به قسمت‌های آغاز شب که نزدیک به روز است، گفته می‌شود. بنابراین منطبق بر نماز عشا می‌گردد.
همین تفسیر در روایات ائمه اهل بیت علیهم السّلام نیز وارد شده که آیه فوق اشاره به سه نماز، صبح، مغرب، عشاء، است. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که چرا از نمازهای پنج‌گانه، تنها در اینجا اشاره به سه نماز صبح، مغرب و عشا شده و از نماز ظهر و عصر سخن به میان نیامده است. پیچیده بودن پاسخ این سؤال، سبب شده است که بعضی از مفسران «طَرَفَیِ النَّهارِ» را آن‌چنان وسیع بگیرند که هم نماز صبح و هم ظهر و عصر و هم مغرب را شامل شود، و با تعبیر به: «زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ» که اشاره به نماز عشاست، همه نمازهای پنج‌گانه را دربر می‌گیرد، ولی انصاف این است که «طَرَفَیِ النَّهارِ» تاب چنین تفسیری را ندارد؛ مخصوصا با توجّه به این‌که مسلمانان صدر اوّل مقیّد بودند که نماز ظهر را در اوّل وقت و نماز عصر را حدود نیمه وقت (میان ظهر و غروب آفتاب) انجام دهند. تنها چیزی که می‌توان اینجا گفت این است که در آیات قرآن، گاهی هر پنج نماز

---

(1). تفسیر نمونه، ج 7، ص 145- 140.
(2). هود/ 114.

ذکر شده، مانند: «أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ» «1»، و گاهی سه نماز، مانند آیه مورد بحث، و گاهی تنها یک نماز ذکر شده است، مانند: «حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ.» «2» بنابراین لزومی ندارد که در هر مورد، پنج نماز با یکدیگر ذکر شود؛ به خصوص این‌که گاهی مناسبات ایجاب می‌کند که تنها روی نماز ظهر (صلاة وسطی) به خاطر اهمیتش، تکیه شود، و گاهی روی نماز صبح، مغرب و عشا، که گاهی به خاطر خستگی و یا خواب، ممکن است در معرض فراموشی قرار گیرد. سپس برای اهمیت نماز روزانه خصوصا، و همه عبادات، طاعات و حسنات عموما، چنین می‌گوید: حسنات، سیئات را از میان می‌برند: «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»، و این تذکّر و یادآوری است برای آنها که توجّه دارند: «ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ.» «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ» «4»، فرموده: آنها به وسیله حسنات، سیّئات خود را از میان می‌برند؛ به این معنا که به هنگام ارتکاب یک گناه و لغزش، تنها به پشیمان شدن، ندامت و استغفار قناعت نمی‌کنند، بلکه عملا در مقام جبران برمی‌آیند، هر اندازه، گناه و لغزش آنها بزرگ‌تر باشد، به همان اندازه، حسنات بیشتری انجام می‌دهند، تا وجود

خود و جامعه را از لوث گناه، با آب حسنات بشويند.
«يَدْرَؤُنَ»، از ماده «درء» (بر وزن زرع)، به معناى دفع كردن است. اين احتمال نيز در تفسير آيه وجود دارد كه آنها بدى را با بدى تلافى نمى‌كنند، بلكه سعى دارند اگر از كسى نسبت به آنها بدى برسد، با انجام نيكى در حقّ وى، او را شرمنده و وادار به تجديدنظر كنند؛ همان گونه كه در آيه 35 سوره فصلت مى‌خوانيم: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِى بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَداوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِىٌّ حَمِيمٌ.»: بدى را به آنچه نيكوتر است، از خود دور ساز، كه در اين هنگام كسى كه ميان تو و او دشمنى و عداوت است، تغيير

---

(1). اسراء/ 78.
(2). بقره/ 238.
(3). تفسير نمونه، ج 9، ص 266- 265.
(4). رعد/ 22.

چهره مى‌دهد؛ گويى دوست صميمى تو است. درعين‌حال، هيچ مانعى ندارد كه آيه مورد بحث درصدد بيان هر دو معنا باشد. در احاديث اسلامى نيز احاديثى به مضمون هر دو تفسير وارد شده است. در حديثى از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله مى‌خوانيم كه به معاذ بن جبل فرمود: «اذا عملت سيئة، فاعمل بجنبها حسنة، تمحها»: هنگامى كه كار بدى كردى، در كنار آن كار خوبى انجام ده كه آن را محو كند، و در نهج البلاغه مى‌خوانيم كه امير مؤمنان، على عليه السّلام فرمود: «عاتب اخاك بالاحسان اليه، و اردد شره بالانعام اليه.»: برادرت را در برابر كار خلافى كه انجام داده است، به وسيله نيكى به او سرزنش كن، و شرّ او را از طريق انعام و احسان به او، برگردان. «1»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ» «2»، فرموده: به پيامبر صلّى اللّه عليه و آله دستور مى‌دهد كه با اين گروه، مدارا كن و بدى‌هاى آنها را، با عفو و گذشت و نيكى، دفع كن، و سخنان نامطلوب آنها را با بهترين منطق پاسخ گو: «ادْفَعْ بِالَّتِى هِىَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ.» در اين راه، عجله و شتابى نداشته باش و بدان: ما به آنچه آنها مى‌گويند و توصيف مى‌كنند، آگاه‌تريم: «نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَصِفُونَ.» مى‌دانيم حركات ناشايست و گفتار خشن و انواع اذيّت و آزار آنها، تو را ناراحت مى‌كند، امّا تو وظيفه ندارى كه در برابر آن خشونت‌ها و زشت‌گويى‌ها، مقابله به مثل كنى؛ تو بدى را با نيكى پاسخ ده، كه اين، خود يكى از مؤثرترين روش‌ها، براى بيدار كردن غافلان و فريب‌خوردگان است. «3»
نيز فى قوله تعالى: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ

خَالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «4»، فرمَوده: این بعث، نشور، حساب و جزا، در روزی خواهد بود که شما را در آن روز اجتماع، گردآوری می‌کند: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ.» آری، یکی از نام‌های قیامت، «یوم الجمع» است که در آیات قرآن با تعبیرهای مختلف کرارا به آن اشاره شده

---

(1). تفسیر نمونه، ج 10، ص 191.
(2). مؤمنون/ 96.
(3). تفسیر نمونه، ج 14، ص 307- 306.
(4). تغابن/ 9.

است. از جمله، در آیه 49 و 50 سوره واقعه می‌خوانیم: «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ. لَمَجْمُوعُونَ إِلی مِیقاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ.»: بگو، تمام اوّلین و آخرین در میعاد روز معیّنی جمع می‌شوند، و از آن به خوبی استفاده می‌شود که رستاخیز همه انسان‌ها در یک روز است.

سپس می‌افزاید: آن روز، روز تغابن است: «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ.» روزی است که «غابن» (برنده) و «مغبون» (بازنده) شناخته می‌شوند. روزی است که روشن می‌شود چه کسانی در تجارت خود، در عالم دنیا گرفتار غبن، زیان و خسران شده‌اند؟ روزی است که جهنمیان، جایگاه خالی خود را در بهشت می‌بینند و تأسف می‌خورند، و بهشتیان جای خالی خود را در دوزخ می‌بینند و خوشحال می‌شوند؛ زیرا در حدیث آمده است که:

هر انسانی، جایگاهی در بهشت، و جایگاهی در دوزخ دارد. هرگاه به بهشت برود، جایگاه دوزخیش به دوزخیان واگذار می‌شود، و هرگاه به جهنم برود، جایگاه بهشتیش به بهشتیان، و تعبیر به «ارث» در آیات قرآن، در این مورد، احتمالا ناظر به همین مطلب است؛ به این ترتیب، یکی دیگر از نام‌های قیامت، «یوم التغابن»، روز ظهور غبن‌هاست.

سپس به بیان حال مؤمنان در آن روز پرداخته، می‌افزاید: کسی که ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند سیئات او را می‌پوشاند و از بین می‌برد و او را در باغ‌هایی از بهشت، وارد می‌کند که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه تا ابد در آن می‌ماند و این، پیروزی بزرگی است: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» به این ترتیب، هنگامی که دو شرط اصلی؛ یعنی ایمان و عمل صالح، حاصل شود، این مواهب عظیم، پشت سر آن خواهد بود: بخشودگی گناهان که بیش از همه چیز، فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد، و بعد از پاک شدن از گناه، ورود به بهشت جاودان و نیل به فوز عظیم. بنابراین، همه چیز بر محور ایمان و عمل صالح دور می‌زند و سرمایه‌های اصلی همین‌هاست، اینها

کسانی هستند که در آن «یوم التغابن»، نه تنها مغبون نیستند، بلکه به پیروزی بزرگ و فوز عظیم رسیده‌اند. «1»

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 195- 194.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 141

استاد محقق یعسوب الدین رستگار جویباری در تفسیر بصائر، درباره قوله تعالی: «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ» «1»، فرموده: در تخصیص تغابن به این روز، آگاهی و اعلان است به این‌که در حقیقت، آن امری است که در روز قیامت واقع می‌گردد، نه این‌که امری باشد که در دنیا واقع گردد، و در تلخیص بیان از سید رضی، رضوان اللّه تعالی علیه، نقل نمود که: ذکر تغابن در اینجا «مجاز» است، اللّه اعلم، و مراد از آن، تشبیه مؤمنین و کافرین است به این‌که طرفین عقد و خریدار و فروشنده هستند، پس مثل این‌که مؤمنین خانه ثواب را خریداری می‌کنند، و گویا کافران، خانه عذاب را در عوض آن می‌گیرند. پس در این معامله، تفاوت می‌گیرند و در این خرید و فروش، فریب می‌خورند و فریب می‌زنند. پس در این معامله، سود و منفعت با مؤمنین است و خسران و زیان با کافران، و مشابه با این، قول خدای تعالی است که: «هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَةٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ الایه»، انتهای کلام سید رضی رفع مقامه، و قوله: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً ... وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ»، بیان است برای کیفیت تغابن به این‌که: تغابن آن است که مترتّب است بر آنان، به سوء اختیار مغبون، و پیروزی، که شخص پیروز به واسطه حسن اختیارش بدان نایل می‌گردد و در آیه دلالتی است بر این‌که پوشیدن گناه و بدی، نایل شدن به پیروزی و داخل شدن در بهشت، منوط به دو امر است: ایمان و عمل صالح با همدیگر، پس یکی از آن دو، جدای از دیگری، مفید نباشد. «2»

4. دفع سیّئه با حسنه در تفاسیر روایی

سید هاشم بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان و علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی قدّس سرّه در تفسیر نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی در تفسیر در المنثور، فی قوله تعالی:

---

(1). تغابن/ 9.
(2). بصائر، ج 47، ص 36.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 142
«إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً» «1»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. عیاشی، از میسر، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که میسر گفت: من، علقمه حضرمی، ابو حسان عجلی و عبد اللّه بن عجلان، منتظر ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام بودیم که آن بزرگوار بر ما خارج گردید و فرمود: «مرحبا و اهلا! و اللّه، انی لاحب ریحکم و ارواحکم، و انکم لعلی دین اللّه.» خوش آمدید که بر اهل، با سزاواری وارد شدید! و اللّه بوی شما را و ارواح شما را دوست دارم و شما بر دین خدای تعالی هستید، پس علقمه گفت: با خوش‌رویی کمی درنگ نمود و سپس فرمود: «و نوروا انفسکم! فان لم تکونوا اقترفتم الکبائر، فانا اشهد.»: نفوستان را نورانی کنید! پس اگر مرتکب گناهان کبیره نشده باشید، من شهادت می‌دهم. ما گفتیم: و گناهان کبیره چه هستند؟ آن حضرت فرمود: «هی فی کتاب اللّه، علی سبع.»: آنها در کتاب خدای تعالی، هفت تا هستند. ما گفتیم: فدای شما گردیم! آنها را برای ما برشمرید. آن حضرت فرمود: «الشرک باللّه العظیم، و اکل مال الیتیم، و اکل الربوا بعد البینه، و عقوق الوالدین، و الفرار من الزحف، و قتل المؤمن، و قذف المحصنة.»: شرک به خدای عظیم، و خوردن مال یتیم، و خوردن ربا بعد از اقامه دلیل و برهان، و عاقّ والدین شدن، و فرار از صفّ مقدّم جبهه جنگ، و کشتن مؤمن، و اتهام ناروا به زن شوهردار. ما گفتیم: هیچ‌گاه با این چیزها سروکاری نداشته‌ایم. آن حضرت فرمود:
«فانتم اذا.»: پس شما در این حال، بر دین خدا هستید. «2»

2. محمّد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی با اسنادش، تا حلبی، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً»، روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «الکبائر، الّتی اوجب اللّه عزّ و جلّ علیها النّار.»: گناهان کبیره، آنهایی هستند که خدای عزّ و جلّ، آتش جهنم را به واسطه

ارتکابشان واجب گردانیده است. «3» «4»

---

(1). نساء/ 31.
(2). برهان، ص 225- نور الثقلین، ج 1، ص 472، حدیث 203.
(3). برهان، ص 225- نور الثقلین، ج 1، ص 473، حدیث 207.

3. ابن ابی حاتم، از ابن عباس اخراج نمود که او گفت: «کل ما وعد اللّه علیه النار، کبیرة.»؛ یعنی هر آنچه خدا بر آن وعده آتش داده است. آن گناه، کبیره است. «5»

4. ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم، از طریق سعید بن جبیر، اخراج نمودند که: مردی از ابن عباس سؤال نمود: گناهان کبیره هفتگانه چندتا هستند؟ او گفت: «هی الی سبعة مائة اقرب منها الی سبع، غیر انه لا کبیرة مع استغفار، و لا صغیرة مع اصرار.»؛ یعنی آنها به هفتصد می‌رسد که کمترین آنها، هفت‌تا است، جز این‌که هیچ گناهی با استغفار از آن، کبیره نبوده و هیچ گناهی با اصرار بر آن، صغیره نیست. «6»

5. احمد، عبد بن حمید، بخاری، مسلم، ترمذی، نسائی، ابن جریر و ابن ابی حاتم از انس اخراج نمودند که او گفت: «ذکر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله الکبائر، فقال: الشرک باللّه، و قتل النفس، و عقوق الوالدین، و قال: أ لا انبئکم باکبر الکبائر: قول الزور او شهادة الزور.»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، گناهان کبیره را تذکّر داد، پس فرمود: شرک به خدا، قتل نفس و عاقّ والدین، و فرمود:

آیا شما را به بزرگ‌ترین گناهان کبیره خبر بدهم؟ آن، گفتار دروغ یا شهادت به دروغ است. «7»

نیز درباره قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً» «8»، روایاتی را ذکر کرده‌اند، از جمله:

1. در تفسیر برهان فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً» «9»، از قول علی بن ابراهیم فرموده: یعنی آن علمی را برای شما قرار می‌دهد که به وسیله آن، میان حق و باطل را فرق بگذارید. «10»

2. ابن ابی حاتم و ابو الشیخ، از ابن عباس فی قوله تعالی: «یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً»، اخراج نمودند که او گفت: «نصرا». «11»

. المیزان، ج 4، ص 354.
(5). در المنثور، ج 2، ص 146.
(6). در المنثور، ج 2، ص 146.
(7). در المنثور، ج 2، ص 147- 146.

(8). انفال/ 29.
(9). انفال/ 29.
(10). برهان، ص 390.
(11). در المنثور، ج 3، ص 179.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 144
3. ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن منذر، ابو الشیخ فی قوله تعالی: «یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً»، از مجاهد اخراج نمودند که او می‌گوید: «مخرجا فی الدنیا و الاخرة.» «1»
فی قوله تعالی: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ» «2»، روایاتی فرموده‌اند، از جمله:
1. محمّد بن یعقوب در کافی، از محمّد بن اسماعیل، با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، فی قول اللّه عزّ و جلّ: «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»، فرموده: «صلاة المؤمن باللّیل، تذهب بما عمل من ذنب النهار.» نماز شب مؤمن گناهی را که در روز مرتکب شده، از بین می‌برد. «3»
2. ابراهیم بن عمر با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فی قول اللّه: «أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ الی السیئات»، نقل کند که آن بزرگوار فرمود: «صلاة المؤمن باللیل، تذهب بما عمل من ذنب النهار.»: نماز انسان مؤمن در دل شب، گناهی را که در روز مرتکب شده، از بین می‌برد. «4»
3. از ابو حمزه ثمالی روایت شده که گفت: شنیدم یکی از آن دو نفر علیهما السّلام می‌فرمودند:
«ان علیا قال: سمعت حبیبی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول: أرجی آیة فی کتاب اللّه:" أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ" و قرأ الایة کلّها، قال: یا علی! و الّذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا، ان احدکم لیقوم الی وضوئه فتساقط عن جوارحه الذنوب، فاذا استقبل اللّه بقلبه و وجهه، لم ینفتل و علیه من ذنوبه شی‌ء، کما ولدته امه، فان اصاب شیئا بین الصلوتین، کان له مثل ذلک، حتی عد الصلوات الخمس.
ثم قال: یا علی! انما منزلة الصلوات الخمس لامتی، کنهر جار علی باب احدکم، فما یظن احدکم اذا کان فی جسده درن، ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرّات، کان یبقی فی جسده درن؟ فکذلک و اللّه، الصلوات الخمس لامتی.»: همانا علی علیه السّلام فرمود: از حبیبم، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: امیدبخش‌ترین آیه در کتاب اللّه، «أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ» است، و بعد از

---

(1). در المنثور، ج 3، ص 179.

(2). هود/ 114.
(3). برهان، ص 490- نور الثقلين، ج 2، ص 401، حديث 234.
(4). نور الثقلين، ج 2، ص 403، حديث 241- برهان، ص 490- الميزان، ج 11، ص 71.

آنکه همه آیه را قرائت نمود، فرمود: یا علی! سوگند به آن کسی که مرا بشارت‌دهنده و انذارکننده، مبعوث نمود، همین که یکی از شما برای وضو ساختن برمی‌خیزد، گناهان او از اعضا و جوارحش فرو می‌ریزد، پس چون با توجّه قلبی رو به قبله می‌ایستد، رو برنگرداند جز این‌که هیچ گناهی بر او نباشد، مثل این‌که تازه از مادرش متولّد شده.

پس اگر در فاصله به جا آوردن دو نماز، گناهی از او سر زد، امر همین‌گونه خواهد بود تا آنکه نمازهای پنجگانه را برشمرد. پس از آن فرمود: یا علی! منزلت نمازهای پنجگانه بر امّت من، به نهر آبی می‌مانند که از درب خانه یکی از شما جاری باشد، در این صورت هیچ‌یک از شما گمان می‌برد که وقتی او در هر شبانه‌روز، پنج مرتبه خود را در آن نهر شستشو بدهد، در بدن او چرکی باقی بماند؟ به خدا سوگند امر نمازهای پنجگانه برای امت من، همین حکم را دارد. «1»

4. ابن جریر، محمّد بن نصر و ابن مردویه فی قوله تعالی: «إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ»، از ابن مسعود اخراج نمودند که او گفت: «الصلوات الخمس.»: نمازهای پنجگانه. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ» «3»، در تفسیر نور الثقلین، از محاسن برقی با اسنادش، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فی قوله تعالی: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ»، فرمود: «التی هو احسن، التقیة.»، " فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ".»؛ یعنی آنچه نیکوتر است، آن تقیه است، پس ناگهان آن کس که بین تو و او دشمنی است، کانّه خویشاوند گرم و صمیمی است. «4»

نیز فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ» «5»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در کتاب اصول کافی، علی بن ابراهیم از پدرش، و او با اسنادش تا هشام بن سالم و

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 402، حدیث 237- برهان، ص 492- مجمع البیان، ج 5، ص 201.
(2). در المنثور، ج 3، ص 251.
(3). مؤمنون/ 96.

(4). نور الثقلین، ج 3، ص 551، حدیث 112.
(5). قصص/ 54.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 146

غیر او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا»، نقل کند که آن حضرت فرمود: «علی التقیّه». «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ» را هم فرمود: «" الحسنة" التقیه، و" السّیّئة"، الاذاعة.»: حسنه، تقیّه بوده و سیّئه، شایعه‌پراکنی و خبرپراکنی است. «1»

2. علی بن ابراهیم، از پدرش گوید که او مرا از ابن عمیر، از جمیل، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام حدیث فرمود که: آن حضرت فرمود: «نحن صبر و شیعتنا اصبر منا؛ لان صبرنا بعلم، و صبروا بما لا یعلمون. قال: قوله:" یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ"؛ ای یدفعون سیئة من اساء الیهم بحسناتهم.»؛ یعنی ما بسیار صبور هستیم و پیروان ما از ما شکیباترند؛ زیرا شکیبایی ما از روی علم و آگاهی است، در حالی که شکیبایی آنان به چیزی است که آنان نسبت به آن آگاهی ندارند. فرمود: قوله: «یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ»؛ یعنی بدی کسی را که به آنان بدی کرده است، با خوبی‌هایشان دفع می‌کنند. «2»

3. ابن ابی شیبه و ابن منذر، از مجاهد اخراج نمودند که او گفت: «ان قوما من المشرکین اسلموا، فکانوا یؤذونهم، فنزلت هذه الایة فیهم:" أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ".»: البته، گروهی از مشرکان مسلمان شدند، بعد، آن مشرکان آنها را مورد آزار و اذیت قرار می‌دادند، پس این آیه درباره آنان نازل گردید: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا.» «3»

فی قوله تعالی: «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ» «4»، آورده‌اند که:

1. در کتاب معانی الاخبار با اسنادش تا جعفر بن غیاث، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «یوم التغابن، یوم یغبن اهل الجنة اهل النار.»: روز تغابن، روزی است که در آن روز، اهل بهشت، اهل دوزخ را فریب می‌دهند. «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 133، حدیث 86- برهان، ص 794.
(2). برهان، ص 794.
(3). در المنثور، ج 5، ص 133.
(4). تغابن/ 9.
(5). نور الثقلین، ج 5، ص 341، حدیث 17- برهان، ص 1121.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 147

2. عبد بن حمید و ابن منذر درباره آیه «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُن»، از ابن عباس

اخراج نمودند که او گفت: «غبن اهل الجنة اهل النار.»؛َ یعنی آن، فریب اهل بهشت است اهل جهنم را. «1»

5. تدبّر در آيات دفع سيّئه با حسنه

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2»

در يک نتيجه‌گيرى اجمالى كه از تفسير آيات دفع سيّئه با حسنه و تفسير روايى آنها به دست مى‌آيد، حسنه و سيّئه در معانى و مفاهيم مختلفى تفسير گرديده است. از جمله، در معانى حسنه فرموده‌اند:

الف- اجتناب از گناهان كبيره، كه منهى عنه هستند،

ب- تحصيل تقواى الهى،

ج- اقامه نمازهاى يوميّه پنجگانه و نماز شب،

د- اعمال صالح و توبه و حسن و خلق و كارهاى نيكو و پسنديده،

ه- اقامه دليل و برهان در مقابل ادعاى باطل، و توجّه داشتن به افعال نيكوى شخص مسيئ،

و- نرمى نمودن و مدارا كردن توأم با سعه صدر و بردبارى،

ز- ايمان به توحيد خداى تعالى، نبوت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله، و عبادت از روى اخلاص.

در معانى سيّئه هم فرموده‌اند:

الف- گناهان صغيره، ب- خطاها، ج- اشتباهات، د- بدى‌ها.

و در اينجا معانى و مفاهيم حسنات و سيّئات را در آيات دفع سيّئه با حسنه، تحت عنوان «معانى و مفاهيم حسنه و سيّئه در آيات دفع سيّئه با حسنه»، در هريک از آن آيات، با استعانت از الطاف الهى و با استناد به آيات قرآن بررسى مى‌نماييم.

---

(1). در المنثور، ج 6، ص 227.

(2). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 148

معانی و مفاهیم حسنه و سیّئه در آیات دفع سیّئه با حسنه

الف- معنا و مفهوم اوّل دفع سیّئه با حسنه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم دفع سیّئه با حسنه، اجتناب از گناهان کبیره منهی عنه است؛ زیرا اجتناب از گناهان کبیره منهی عنه، هم ستر و پوشش گناهان صغیره بوده و هم سبب دخول اجتناب‌کنندگان در محلی کریم و باکرامت است: «إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً.» «1»

1. در آیه سی و دوّم سوره نجم، «لمم» به معنای گناهان کوچک (صغیره)، مستثنای از گناهان کبیره و فواحش، ذکر شده و از اینجا معلوم می‌شود گناهان دو قسم است:
گناهان کبیره و گناهان صغیره: «الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ.»
2. درباره شناخت گناهان کبیره با استفاده از قرآن کریم، امام صادق علیه السّلام فرمود: گناهان کبیره آنهایی هستند که خدای عزّ و جلّ آتش جهنم را به واسطه ارتکاب آنها واجب گردانید: «الکبائر، الّتی اوجب اللّه عزّ و جلّ علیها النار.» «2»
3. خدای تعالی توبه بندگانش را می‌پذیرد و از گناهان آنان درمی‌گذرد، و توبه نصوح‌گونه، گناه صغیره و گناهی را که آنان از روی جهل و نادانی مرتکب شده‌اند، می‌پوشاند، و استغفار پس از آن، موجب مغفرت و آمرزش است:
- وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ؛ «3»
- وَ الَّذِینَ عَمِلُوا السَّیِّئاتِ ثُمَّ تابُوا مِنْ بَعْدِها وَ آمَنُوا إِنَّ رَبَّکَ مِنْ بَعْدِها لَغَفُورٌ رَحِیمٌ؛ «4»
- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ یُدْخِلَکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ؛ «5»
- کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ؛ «6»

---
(1). نساء/ 31.
(2). برهان، ص 225- نور الثقلین، ج 1، ص 473.
(3). شوری/ 25.
(4). اعراف/ 153.
(5). تحریم/ 8.
(6). انعام/ 55.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 149
- وَ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً أَوْ یَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ یَسْتَغْفِرِ اللَّهَ یَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِیماً. «1»
4. برای کسی که تا زمان مرگ در گناهان صغیره غوطه‌ور است، توبه

نیست:
- وَ لَیْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتَّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ. «2»
5. پاداش اجتناب از گناهان کبیره منهی عنه، علاوه بر ستر گناهان صغیره، دخول در جای باکرامت و اعطای نیکوترین چیزها و اعطای آنچه نزد خدا خیر و پاینده‌تر است، می‌باشد:
- إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبائِرَ ما تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ نُدْخِلْکُمْ مُدْخَلًا کَرِیماً؛ «3»
- وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی. الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّکَ واسِعُ الْمَغْفِرَةِ؛ «4»
- فَما أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتاعُ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ وَ أَبْقی لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ. وَ الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ. «5»

ب- معنا و مفهوم دوّم دفع سيّئه با حسنه

يكى از معانى و مفاهيم دفع سيّئه با حسنه، تحصيل تقواى الهى است. تحصيل تقواى الهى در مؤمنين مشروط به اين است كه خداى تعالى نيروى تشخيص حق از باطل را در آنان ايجاد نمايد و گناهانشان را بپوشاند و علاوه بر آن، آنان را بيامرزد، كه خداى تعالى، صاحب فضل عظيم است:

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقاناً وَ يُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئاتِكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. «6»

1. تقوا ستر و پوشش گناهان است:

- وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُعْظِمْ لَهُ أَجْراً؛ «7»

---

(1). نساء/ 110.

(2). نساء/ 18.

(3). نساء/ 31.

(4). نجم/ 32- 31.

(5). شورى/ 37- 36.

(6). انفال/ 29.

(7). طلاق/ 5.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 150

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده ج2 179

- وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتابِ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَكَفَّرْنا عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ وَ لَأَدْخَلْناهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ. «1»

2. مؤمن بودن به خداى تعالى، ايمان داشتن به روز قيامت و تقواى الهى داشتن، مفتاح خروج از مشكلات و ورود به تسهيلات است:

- مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً؛ «2»

- وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْراً. «3»

3. خداى متعال، متقيّن را دوست مى‌دارد:

- بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ؛ «4»

- ... إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ. «5»

4. و خداى متعال با متقين است:

- وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ «6»

- وَ قاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَما يُقاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ «7»

- يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ؛ «8»

5. عاقبت نیکو و فرجام نیک برای متقین است:

- قالَ مُوسى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ. «9»

- هذا ذِكْرٌ وَ إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ. «10»

يكى از معانى و مفاهيم دفع سيّئه با حسنه، اقامه نمازهاى واجب يوميه و تداوم در اقامه نافله شب است: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ

---

(1). مائده/ 65.
(2). طلاق/ 2.
(3). طلاق/ 4.
(4). آل عمران/ 76.
(5). توبه/ 4 و 7.
(6). بقره/ 194.
(7). توبه/ 36.
(8). توبه/ 123.
(9). قصص/ 83.
(10). ص/ 49.

السَّيِّئاتِ ذلِكَ ذِكْرى لِلذَّاكِرِينَ. «1»

1. در آيه شريفه «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»، «الْحَسَناتِ»، معرّف به الف و لام بوده و آن، اشاره به عهد ذكرى «الصَّلاةَ» در «أَقِمِ الصَّلاةَ» است؛ به اين معنا و مفهوم كه:

اقامه صلات محوكننده و از بين‌برنده سيئات است؛ زيرا اقامه صلات، همان حسنات است.

2. «الصَّلاةَ» فى قوله: «أَقِمِ الصَّلاةَ» معرف به الف و لام بوده و آن، اشاره و دلالت است بر «الصَّلَواتِ» فى قوله: «حافِظُوا عَلَى الصَّلَواتِ» «2» و «صلوات»، جمع «صلاة» است و بر عموم نمازهاى واجب يوميه كه آيات صد و چهارده سوره هود، دويست و سى و هشت سوره بقره و هفتاد و هشت سوره اسراء به آنها اشاره مى‌نمايد و بر نمازهاى نافله، مخصوصا تداوم در نماز شب كه آيه بيست و سوّم سوره معارج بنا بر تصريح مفسرين به آن اشاره دارد، دلالت مى‌كند.

. «السَّيِّئاتِ» فى قوله: «إِنَّ الْحَسَناتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئاتِ»، معرف به الف و لام بوده و آن، اشاره به عهد ذكرى بعد از «أَقِمِ الصَّلاةَ» است. قوله تعالى: «طَرَفَيِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّيْلِ»، بدين معناست كه اقامه نمازهاى واجب يوميه (و نوافل)، سيئاتى را كه در فاصله دو نماز واجب يوميه است، محو و نابود مى‌كند.

آیاتی که در وجوب نمازهای یومیه، و هم‌چنین در تداوم داشتن در نماز شب آمده است، عبارتند از:
- حافِظُوا عَلَی الصَّلَواتِ وَ الصَّلاةِ الْوُسْطی وَ قُومُوا لِلَّهِ قانِتِینَ؛ «3»
- وَ أَقِمِ الصَّلاةَ طَرَفَیِ النَّهارِ وَ زُلَفاً مِنَ اللَّیْلِ إِنَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ؛ «4»
- أَقِمِ الصَّلاةَ لِدُلُوکِ الشَّمْسِ إِلی غَسَقِ اللَّیْلِ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ کانَ مَشْهُوداً؛ «5»
- الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ. «6»

---

(1). هود/ 114.
(2). بقره/ 238.
(3). بقره/ 238.
(4). هود/ 114.
(5). اسراء/ 78.
(6). معارج/ 23.

د- معنا و مفهوم چهارم دفع سیّئه با حسنه

یکی از معانی و مفاهیم دفع سیّئه با حسنه، انجام عمل صالح است: «وَ الَّذِینَ صَبَرُوا ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِیَةً وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ أُولئِکَ لَهُمْ عُقْبَی الدَّارِ.» «1»؛ یعنی و آن کسانی که در عظمت و احترام، در طلب رضای پروردگارشان شکیبایی کردند و نماز را اقامه نمودند و از آنچه به آنان روزی دادیم، در نهان و آشکار انفاق نمودند و با انجام عمل صالح، بدی و گناه را دفع می‌کنند، ایانند که برای‌شان عاقبتی پسندیده و سرایی نیکو فرجام (بهشت) است.

مستند این‌که «الحسنة» در آیه شریفه، به معنا و مفهوم انجام عمل صالح است، مفاد همین آیه شریفه، آیه هفتاد سوره فرقان و روایت معاذ بن جبل از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است:

1. قوله تعالی: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً.» «2»

2. روایت معاذ بن جبل: شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی، در تفسیر مجمع البیان فرموده: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که به معاذ بن جبل فرمود: «اذا عملت سیئة، فاعمل بجنبها حسنة تمحها.»؛ یعنی چون عمل بدی را انجام دادی، پس در کنار آن کار نیکویی را (عمل صالحی را) انجام بده، تا آن کار بد و ناپسند تو را محو و نابود سازد. «3»

یکی از معانی و مفاهیم دفع سیّئه با حسنه، سخن نیکو و پسندیده توأم با دلیل است: «ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما یَصِفُونَ.» «4»؛ یعنی اتهامات نابخردانه و خصمانه (ی آنان) را با سخن نیکو و پسندیده توأم با اقامه دلیل و برهان دفع کن. ما به آنچه آنان (با این سخنان باطل خود) توصیف می‌کنند، به خوبی آگاهیم.

---

(1). رعد/ 22.
(2). فرقان/ 70.
(3). مجمع البیان، ج 6، ص 289.
(4). مؤمنون/ 96.

در آیه شریفه، «السَّیِّئَةَ»، به اتهامات نابخردانه و خصمانه، و «أَحْسَنُ» هم به سخن نیکو و پسندیده توأم با اقامه دلیل، معنا شده؛ زیرا:

1. در چند آیه قبل قرآن از «اتهامات نابخردانه» مشرکین مرفّه نسبت به تلاوت آیات الهی، این چنین خبر می‌دهد: «قَدْ کانَتْ آیاتِی تُتْلی عَلَیْکُمْ فَکُنْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ تَنْکِصُونَ. مُسْتَکْبِرِینَ بِهِ سامِراً تَهْجُرُونَ. أَ فَلَمْ یَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جاءَهُمْ ما لَمْ یَأْتِ آباءَهُمُ الْأَوَّلِینَ.» «1»:

چون آیات ما بر آنان تلاوت می‌شد، به روش پیشینیانشان، از سر استکبار و خودبزرگ‌بینی، در شب‌نشینی‌هایی که داشتند، آن آیات را به بی‌محتوا بودن نسبت می‌دادند. آیا آنان در آن سخن تدبّر ننمودند؟ یا از آنچه بر سر پیشینانشان گذشت، عبرت نگرفتند؟

2. در دنباله آیات، درباره برخورد خصمانه مشرکین نسبت به رسالت و شخصیت پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چنین می‌فرماید: «أَمْ لَمْ یَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ. أَمْ یَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ بَلْ جاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَکْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ کارِهُونَ» «2»، یا این‌که آنان پیامبرشان را نشناخته‌اند که او را انکار می‌کنند، یا نسبت جنون به او می‌دهند؟ (این‌طور نیست،) بلکه او صلّی اللّه علیه و آله بر حق به پیامبری مبعوث شده، ولی اکثر آن مشرکین مرفه، از این امر ناخرسند هستند.

و- معنا و مفهوم ششم دفع سیّئه با حسنه

یکی از معانی و مفاهیم دفع سیّئه با حسنه، اعراض نمودن از سخن لغو، و با گفتن:
اعمال ما، برای ما، و اعمال شما برای شماست، به سلامت گذشتن از نادانی جاهلان است: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ.» «3»: به آنان دو مرتبه، اجرشان داده می‌شود: یکی بر ایمان داشتن به کتابشان که پیش از نزول قرآن، به آنان اعطا شد، و دیگری بر ایمان آوردنشان به قرآن، هنگامی که آیات آن بر آنان تلاوت می‌شد، به واسطه آنچه بر آن صبر نمودند و با اعراض از استماع

---

(1). مؤمنون/ 68- 66.
(2). مؤمنون/ 70- 69.
(3). قصص/ 54.

سخن لغو و با گفتن: اعمال ما برای ماست و اعمال شما برای شماست، از نادانی جاهلان به سلامت می‌رهند و با این روش، سخن لغو و جاهلانه را دفع می‌نمایند و از آنچه به آنان روزی دادیم، انفاق می‌کنند.
تفسیر قوله تعالی: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا» که در ترجمه آمده، در دو آیه قبل از این آیه شریفه است؛ یعنی آیات پنجاه و دو و پنجاه و سه قصص، و تفسیر قوله تعالی: «وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ» که به عنوان یکی از معانی و مفاهیم دفع سیّئه با حسنه، ذکر شد، در آیه بعد از این آیه شریفه، یعنی آیه پنجاه و پنج سوره قصص است.
دو آیه قبل از این آیه شریفه، آیه پنجاه و چهار قصص، قوله تعالی: «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ» «1»، و قوله تعالی: «وَ إِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ قالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ» «2» است، و آیه بعد از این آیه شریفه، قوله تعالی: «وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَکُمْ أَعْمالُکُمْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لا نَبْتَغِی الْجاهِلِینَ» «3»، می‌باشد.

یکی از معانی و مفاهیم دفع سیّئه با حسنه، مؤمن بودن به توحید خدای تعالی و انجام دادن عمل صالح است. ایمان به خدا و انجام عمل صالح نورانیتی ایجاد می‌کند که موجب پوشانیدن تاریکی و ظلمت گناه می‌شود: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «4»: روزی که شما را جمع می‌کند، تا آن روز جمع باشد، آن است روز تغابن، و هرکس مؤمن به توحید خدای تعالی باشد و عمل صالح انجام می‌دهد، (خدای تعالی با نورانیت ایمان به توحید و انجام عمل صالح، تاریکی ظلمت) گناهانش را بر او پوشانده و او را داخل در باغ‌هایی می‌کند که از پایین

---

(1). قصص/ 52.
(2). قصص/ 53.
(3). قصص/ 55.
(4). تغابن/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 155

درختان آن، نهرها جاری است و این در حالی است که در آن، برای همیشه جاویدانند.

این است آن رستگاری که ورای آن، هیچ‌چیزی در عظمت آن نیست.

1. نور ایمان و انجام عمل صالح، پوششی بر ظلمت گناهان است:

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ. «1»

و آن کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و به آنچه بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید، ایمان آوردند که آن حقی است از جانب پروردگارشان، خدای تعالی گناهانشان را بر آنان پوشانده و امور آنان را اصلاح می‌کند:

- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَحْسَنَ الَّذِی کانُوا یَعْمَلُونَ. «2»: و به کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، البتّه، ما (خدای تعالی) گناهانشان را بر آنان پوشانده و به بهتر از آنچه انجام می‌دادند، به آنان پاداش نیک می‌دهیم.

2. هدایت به واسطه ایمان، پاداش حسنی و مضاعف، خروج از تاریکی به سوی نور، دخول در بهشت و در جمع صالحان، محبّت و دوستی خدای رحمان، از برکات ایمان و انجام اعمال صالح است:

- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِى جَنَّاتِ النَّعِيمِ؛ «3»
- وَ أَمَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَلَهُ جَزاءً الْحُسْنى وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنا يُسْراً؛ «4»
- وَ ما أَمْوالُكُمْ وَ لا أَوْلادُكُمْ بِالَّتِى تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنا زُلْفى إِلَّا مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَأُولئِكَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِى الْغُرُفاتِ آمِنُونَ؛ «5»
- رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِ اللَّهِ مُبَيِّناتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ مِنَ

---

(1). محمّد/ 2.
(2). عنكبوت/ 7.
(3). يونس/ 9.
(4). كهف/ 88.
(5). سبا/ 37.

الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً؛ «1»
- وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِى الصَّالِحِينَ؛ «2»
- إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمنُ وُدًّا. «3»

در غرر الحکم و درر الکلم، در «باب دفع السیّئه و الحسنة» سخنانی از مولای موحدان، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السّلام به اقتصار بیان شده که ما در اینجا به نقل پاره‌ای از آن سخنان می‌پردازیم:
1. إنّک أن أسأت، فنفسک تمتهن و ایّاها تغبن.»: البته، اگر بدی کنی، نفس خود را خوار ساخته و آن را مغبون نموده‌ای و بدان زیان رسانیده‌ای.
2. «ضادّوا الإسائة بالإحسان.»: با احسان نمودن علیه بدی مخالفت کنید.
3. «من شکّر علی الأسائة، سخّر به.»: هرکه برای بدی که انجام می‌دهد، مورد تشکّر و تشویق قرار گیرد، به سبب آن استهزاء می‌شود.
4. «من أساء الی رعیّته، سرّ حسّاده.»: هرکه به رعیت خود بدی کند، حسدبرندگان خود را خوشحال نموده است.
5. «من أساء، اجتلب سوء الجزاء.»: هرکه بدی کند جزای بد جلب کند.
6. «من عامل النّاس بالإسائة، کافؤوه بها.»: هرکه با مردم به بدی معامله کند، مردم به آن تلافی کنند.
7. «من اساء إلی اهله، لم یتّصل به تأمیل.»: هرکه به اهل خود بدی نماید، آرزومندی‌ای به او متصل نشود.

---

(1). طلاق/ 11.
(2). عنکبوت/ 9.
(3). مریم/ 96.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 157
8. «اکتساب الحسنات من أفضل المکاسب.»: به دست آوردن نیکویی‌ها، از برترین دست آورده است.
9. «لکلّ حسنة ثواب.»: برای هر نیکویی پاداشی نیک است.
10. «کلّ حسنة لا یراد بها وجه اللّه تعالی، فعلیها قبح الرّیاء و ثمرتها قبح الجزاء.»: هر کار نیکی که در آن رضای خدای متعال اراده نشود، پس بر آن کار نیک زشتی تظاهر و خودنمایی نموده و نتیجه‌اش زشتی پاداشی است.
پروردگارا! تو را به مقام غافریتت سوگند می‌دهیم که ایمانی مباشر با قلب، و تقوایی مصاحب با دل را به ما عنایت فرمایی به طوری که از رهگذر آن ایمان و تقوا، در فعل ما عمل صالح تجلی گردد، و هم‌چنین به ما توفیق دهی که اعمال صالحی را که در پیشگاه تو مقبول، و در حکم حسنه محسوب است، انجام دهیم تا آن اعمال با فضل تو موجب مغفرت گناهان ما شود و عاملی برای دفع سیئات ما باشد.

آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 159

فصل بیست و چهارم ذکر نعمت

اشاره

امر به ذکر نعمت از جانب خدای تعالی با لفظ: «اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»، در سه مورد، خطاب به بنی اسرائیل، در آیات 40، 47 و 122 سوره بقره، و با لفظ: «اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، در پنج مورد، خطاب به مسلمانان، در آیات 231 سوره بقره، 103 سوره آل عمران، 7 و 11 سوره مائده و 9 سوره احزاب، در قرآن کریم آمده است و یک مورد هم از قول موسی علیه السّلام، با لفظ: «اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، خطاب به قومش، در آیه 20 سوره مائده ذکر شده است. در این تحقیق، هشت آیه از آیات یاد شده را انتخاب، و بنابر روشی که اتخاذ کرده‌ایم، بعد از تنظیم آیات به ترتیب مصحفی آن، به بررسی معنای لغوی آن می‌پردازیم، و سپس با استفاده از تفاسیر و تفاسیر روایی علمای شیعه و علمای اهل تسنن، در مورد آنها تحقیق می‌کنیم و سرانجام، با استعانت از خدای متعال و با استناد به آیات قرآن، به تدبّر در آن آیات می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات ذکر نعمت به ترتیب مصحفی آن

1. يا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّاىَ فَارْهَبُونِ. «1»

---

(1). بقره/ 40: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 160

2. يا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ. «1»

3. يا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِىَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ. «2»

4. وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ. «3»

5. وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. «4»

6. وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثاقَهُ الَّذِى واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. «5»

7. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ. «6»

8. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً. «7»

2. در معنای ذکر و نعمت

الف- معنای ذکر

راغب در مفردات فرموده: ذکر گفته می‌شود و گاهی از آن، هیأتی در نفس اراده می‌شود که به وسیله آن، حفظ نمودن آنچه آدمی از معرفت تحصیل نموده، بر او ممکن

---

(1). بقره/ 47: مدنی.
(2). بقره/ 122: مدنی.
(3). بقره/ 231: مدنی.
(4). آل عمران/ 103: مدنی.
(5). مائده/ 7: مدنی.
(6). مائده/ 11: مدنی.
(7). احزاب/ 9: مدنی.

می‌شود، و آن، مانند حفظ است، جز این‌که حفظ، به اعتبار حصول آن گفته می‌شود، و ذکر، به اعتبار طلب حضور آن، و گاهی از آن، حضور شی‌ء در قلب، یا در قول، اراده می‌شود، و به همین جهت گفته‌اند: ذکر دو نوع است: ذکری که به قلب است، و ذکری که به زبان است، و هریک از آنها نیز دو نوع است: ذکر از فراموشی، و ذکر نه از فراموشی، بلکه ذکر از ادامه حفظ، و به هر قولی ذکر گفته می‌شود. پس از جمله ذکر به زبان، قوله تعالی: «لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ كِتاباً فِيهِ ذِكْرُكُمْ»، و قوله تعالی: «وَ هذا ذِكْرٌ مُبارَكٌ أَنْزَلْناهُ»، و قوله: «أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا»؛ یعنی قرآن، و قوله: «إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ»؛ یعنی شرف است برای تو و برای قومت، و قوله: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ»؛ یعنی کتاب‌های پیشین است، و قوله: «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْراً. رَسُولًا ...»، گفته شده ذکر در اینجا، وصف برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است؛ همچنان که «کلمه» وصف برای عیسی علیه السّلام است، از حیث این‌که در کتاب‌های پیشین، از او بشارت داده شده، و از جمله ذکر از فراموشی، قوله:
«فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَ ما أَنْسانِيهُ إِلَّا الشَّيْطانُ أَنْ أَذْكُرَهُ»، و از جمله ذکر به قلب و به لسان با هم، قوله تعالی: «فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آباءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْراً»، و قوله: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»؛ یعنی از بعد از کتاب متقدم، و قوله: «هَلْ أَتى عَلَى الْإِنْسانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً»؛ یعنی بذاته چیزی موجود نبوده، هرچند که در علم خدای تعالی موجود بوده، و ذکری، کثرت و بسیاری ذکر بوده و آن، رساتر از ذکر است، قال تعالی:

«رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرى لِأُولِى الْأَلْبابِ»، و تذكره، آنچه است كه شیء بدان به یاد آورده می‌شود، و آن، اعم از دلالت و اماره است، قال تعالى: «فَما لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ»، «كَلَّا إِنَّها تَذْكِرَةٌ»؛ یعنى قرآن، و بعضى از علما در فرق بين قوله: «فَاذْكُرُونِى أَذْكُرْكُمْ»، و بين قوله: «اذْكُرُوا نِعْمَتِىَ»، گفته‌اند قوله: «اذكرونى» خطاب به یاران پيامبر صلّى اللّه عليه و آله آنانى كه برای‌شان فضل قدرت به معرفت او تعالى حاصل گرديده، پس به آنان امر شد كه بدون واسطه او را یاد كنند، و قوله تعالى: «اذْكُرُوا نِعْمَتِىَ»، خطاب به بنی اسرائيل است كه خدا

را نشناختند، مگر به نعمت‌های او، پس به آنان امر شد كه به نعمت‌های او بصيرت پيدا كنند، پس به واسطه آن نعمت‌ها، به او معرفت حاصل نمايند. «1»

فخر الدين در مجمع البحرين در معنای ذكر فرموده: قوله: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِی نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ»، شيخ ابو على، گفته است: آن، عموميت دارد در اذكار، قرائت قرآن، دعا، تسبيح و تهليل، و «تَضَرُّعاً وَ خِيفَةً»؛ یعنى با حالت خوارى كه از روى ترس باشد، و «دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ»؛ یعنى سخن گفتن ملايم و آهسته، زيرا اخفا و نهان بودن، داخل در اخلاص، دور از ريا و نزديک به قبول است، و قوله: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ یعنى آن را حفظ كنيد و شكر آن را ضايع نكنيد. شيخ ابو على گفته: ذكر، حضور معنا، در نفس است، و گاهى ذكر، به معنای قول و گفتن استعمال می‌گردد؛ زيرا از شأن آن اين است كه بدان معنا يادآورى می‌شود، و تذكّر، طلب قول است، و قوله: «أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا»، «الذّكر»، از اسمای قرآن است. به اين اسم ناميده شده؛ چون يادآورى نشود، در حالى كه بدان يادآورى گردد آن را كه بر او نازل شده، مؤمن بدان، عامل و خواننده‌اش، پس او را فايده بخشد. «وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ»؛ یعنى محكمى كه آيات آن استحكام داشته و دربردارنده حكمت است. «2»

در مقدمه مراة الانوار و مشكوة الاسرار، در معنای ذكر فرموده: ذكر، تذكر، ذكرى و ذاكر و آنچه مفيد بر اين مفاد است، مانند: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ» و «يَتَذَكَّرُونَ» و ساير آنچه متعلق به ذكر، تذكّر، تذكير است. تذكّر و تذكير نباشد، مگر به وسيله ذكر؛ زيرا معنای آن دو، آگاه شدن و آگاه كردن است، و آن چيزهايى است كه بدون بيان حق و تدبّر در آنكه همان معنای ذكر است، نخواهد آمد، و ذكر، در قرآن، به اشيايى تأويل شده: اوّل: قرآن، دوّم: پيامبر صلّى اللّه عليه و آله، سوّم: على عليه السّلام، چهارم: ائمّه عليهم السّلام از آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله، پنجم: ولايت و امامت و طاعت على و ائمه بعد از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله، ششم: معانى متعارف، لكن در اقرار به پيامبر صلّى اللّه عليه و آله، و ائمه عليهم السّلام.

«3»

(1). مفردات، ص 183- 181.
(2). مجمع البحرین، ص 250.
(3). مقدمه برهان، ص 102.

در فرهنگ لغات در معنای ذکر فرموده: ذکر، ذکرا و تذکارا؛ یعنی یاد کرد، حقّ او را رعایت کرد، امر یا موضوعی را به زبان آورد، چیز را فراموش نکرد. اذکره و ذکّره؛ یعنی یاد داد و یاد آورد او را، و تذکّر؛ یعنی یاد آوردن، یاد کردن، پند گرفتن و پند دادن، و تذاکر؛ یعنی در امری با هم صحبت کردن و امری را به یاد آوردن. اذدکر، ادکر، ادکر و استذکر؛ یعنی به یاد آورد چیزی را. استذکار؛ یعنی درس گرفتن، نگاه داشتن و یاد گرفتن.

ذکر، مصدر است؛ یعنی یاد کردن، آوازه، ستایش، بلندی و بزرگی، نماز، دعا، مرد توانا، دلاور و باران تند. ذکر؛ یعنی حفظ، یادآوری. ذکره؛ فراموش نکردن. ذکر، نر (خلاف ماده) جمع آن، ذکور، و آهن، پولاد، مس و شمشیر آبدار. ذکری؛ یعنی یادآوری کردن و به یاد آوردن و یاد به زبان و دل. ذکره؛ یعنی آوازه و پاره پولاد که بر تیر و چوب باشد، و تیزی شمشیر. ذاکره؛ یعنی قوّه حافظه؛ قوه‌ای است نفسانی برای حفظ اشیا در ذهن موقع حاجت، و تذکره: آنچه موجب یادآوری شود، گذرنامه. «1»

در فرهنگ عمید در معنای ذکر فرموده: ذکر (به کسر دال)، یاد کردن و به معنای دعا، نماز، ورد، و «اذکار»، جمع آن است، و تذکار (به فتح تاء)؛ یعنی ذکر کردن، به یاد آوردن، یادآوری، و تذکر (به فتح تاء و ذال و ضم کاف مشددّ)؛ یعنی یادآور شدن، به یاد آوردن، پند گرفتن. تذکره (به فتح تاء و کسر کاف)؛ یعنی یادآوری و آنچه موجب یادآوری می‌شود و نیز به معنای گذرنامه. تذاکر، جمع آن است. تذکیر؛ یعنی به یاد آوردن، پند دادن، کلمه عربی را مذکّر ساختن، مقابل تأنیث. «2»

ب- معنای نعمت

راغب در مفردات فرموده: نعمة، حالت خوش و مسرت‌آوری است و بنای نعمة بنای حالت است، حالتی که انسان بر آن می‌باشد، مانند: جلسه و رکبه، و نعمه، تنعّم است؛ یعنی در عیش و نعمت شدن و به نعمت رسیدن، و بنای آن بنای (مره) یک‌بار از فعل است، مانند: ضربه، و نعمه، برای جنس است، برای قلیل و کثیر آن گفته می‌شود،

(1). ملخص المنجد و منتهى الأرب، ص 234.
(2). فرهنگ عميد، ص 376.

فرمود: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها»، «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» و الى غير ذلک از آیات. انعام، رساندن احسان است به غیر، و آن، گفته نمی‌شود مگر هنگامی که آن کس که به او احسان می‌رسد، از جنس ناطقین باشد، پس گفته نمی‌شود: «انعم فلان على فرسه»؛ قال تعالى: «أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»، و «أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ»، و نعماء، در برابر ضراء بوده، و نعیم، نعمت زیاد است. قال: «فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»،* و تنعّم، دست‌یابی به نعمت و خوشی زندگی است، و نعم، مختص به شتر است و جمع آن، انعام است، و تسمیه آن به این اسم، به جهت این است که شتر، در نزد آنان بزرگ‌ترین نعمت است، امّا انعام برای شتر، گاو و گوسفند گفته می‌شود و انعام گفته نمی‌شود مگر این‌که شتر هم از جمله آنان باشد، قال: «وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْكَبُونَ.» «1»
فخر الدین در مجمع البحرین در معنای نعمت فرموده: قوله: «خَوَّلَهُ نِعْمَةً»؛ یعنی عافیت، و نعمه با فتح، از تنعّم بوده و آن، در نعمت و آسایش و عیش بودن است، و از آن است، قوله: «أُولِي النَّعْمَةِ»؛ یعنی آسایش و نعمت دنیا را داشتن. نعماء با فتح، نعمت‌های باطنی بوده و «آلاء»، نعمت‌های ظاهری است. «2»
در مقدمه مراة الانوار و مشکوة الاسرار در معنای نعمت فرموده: نعمه، نعیم و نعم، من انعم علیه و آنچه این مفاد را افاده کند، مانند: انعم و نعماء و الذین انعم اللّه علیهم و نحو آن. در فرهنگ لغات آمده است که: نعیم و نعماء با ضمه به معنای گشایش، وسعت معیشت و مال است، مانند: نعمة، به کسر، جمع آن، نعم و انعم است، و تنعّم؛ یعنی مرفه شدن، و نعمه به فتح، اسم است و نعمه اللّه، در قرآن را مفسرین در بعض آیات، به دین، اسلام، و به پیامبر تفسیر نموده‌اند که البته آن، از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است، و مخفی نماند که ائمه و ولایت آنان از بزرگ‌ترین نعمت‌های

الهی و افزون‌ترین بخشش‌های خدای متعال است، و در اخبار بسیاری تأویل نعمة اللّٰه، نعیم و امثال آن آمده است که در قسمت روایات، به ذکر آنها می‌پردازیم. «3»

---

(1). مفردات، ص 521.
(2). مجمع البحرین، ص 493.
(3). مقدمه برهان، ص 214.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 165

در فرهنگ لغات در معنای نعمت فرموده: نعمة؛ یعنی فراخی عیش، آسودگی و زندگانی، و نعم؛ یعنی سبزی و شادابی شاخه و غیره، و نعم؛ یعنی نازکی، شادابی، نرمی و نیکوحالی (برخلاف بؤس)، و نعم و نعم؛ یعنی نوع شتر، و بر گاو و گوسفند نیز اطلاق شود. جمع آن، انعام است، و نعمة؛ یعنی احسان، نیکی، و آنچه از روزی و غیر آن به کسی انعام شود، خرسندی، حالت خوش و مسرت‌آور، جمع آن، نعم، انعم، نعمات و نعمات است، و نعماء؛ یعنی نیکی، احسان، نعمت، شادمانی و نیکویی که در حقّ کسی شود، جمع آن، انعم، و نعمی نیز همان است، و نعمه؛ یعنی خرسندی و مسرت، و نعامی؛ یعنی باد جنوب، جمع آن نعائم است، و نعامه؛ یعنی شترمرغ، جمع آن نعام است، و انعام؛ یعنی پاداش و بخشش و آنچه از راه نیکی داده شود، و جمع آن، انعامات، و ناعمه، مؤنث ناعم؛ یعنی آنکه در آسایش باشد، زندگانی خوش که در فراوانی باشد و گلزار، و نعیم؛ یعنی نعمت، تن‌آسانی، فراخی و فراوانی مال، و منعم؛ یعنی جاروب. منعام؛ یعنی مرد نیکوکار و بسیار احسان‌کننده، و مناعم؛ یعنی گیاه سبز و راست و مستقیم. متنعّم؛ یعنی مالدار، نیکوحال و بهره‌مند از نعمت، و منّعم؛ یعنی کسی که در نعمت باشد، و کلام منّعم؛ یعنی سخن نرم، و انعام؛ یعنی نرم کردن، نعمت دادن، پاداش دادن. تنعّم؛ یعنی در عیش و نعمت شدن، به نعمت رسیدن، و آسان زندگانی بودن، و تناعم؛ یعنی آسان گردیدن، تن‌آسان نمودن و اظهار نرمی کردن یا نرم شدن، و مناعمه؛ یعنی استوار گردانیدن، به ناز و نعمت پروردن و نرمی نمودن، و تنعیم؛ یعنی فراخ و آسان شدن زندگانی. «1»

در فرهنگ عمید در معنای نعمت فرموده: نعمت (به کسر نون و فتح میم)؛ یعنی احسان، نیکی، بهره و خوشی، مال، روزی. نعم، انعم و نعمات، جمع آن است، و نعماء (به فتح نون و سکون عین)؛ یعنی نعمت، موهبت، احسان. انعم، جمع آن است. نعم (به فتح نون و عین)؛ یعنی شتر، و به گاو و گوسفند هم اطلاق می‌شود، و انعام، جمع آن

---

(1). ملخص المنجد و منتهى الأرب، ص 867- 866.

است، و اناعیم، جمع جمع است، و نعم (به فتح نون و عین)، کلمه تصدیق ایجاب و به معنای بلی و آری است. «1»

3. ذکر نعمت در تفاسیر

اشاره

شیخ طایفه علی بن حسن طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان، فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ» «2»، به عنوان معنا و لغت، و از قول مفسرین فرموده: «بَنِی إِسْرائِیلَ» فرمود؛ زیرا آنان را به اسرائیل که پدربزرگ اعلایشان بود، منسوب نمود. «عهد»، عبارت از عقد بر آنان است در کتاب سابق، به آنچه به آن امر شدند و به آنچه از آن نهی شدند، و فی قوله: «أَوْفُوا بِعَهْدِی»، ابن عباس فرمود: یعنی وفا کنید به آنچه از اطاعت خودم که به شما امر نمودم و از نافرمانیم در مورد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و غیر او که شما را از آن نهی نمودم، و «أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»؛ یعنی تا راضی باشم از شما و شما را داخل در بهشت گردانم، و آن را «عهد» نامید؛ چون در کتاب‌های پیشین، برای آنان بیان شد؛ همچنان که فرمود: «یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» «3»، و فی قوله: «فَارْهَبُونِ» فرموده: «رهبه»، «خشیه» و «مخافه»، نظیر هم هستند و ضدّ آن، رغبت است. «4»

فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ» «5» هم فرموده: و امّا قوله: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ»، خدای تعالی از آیات و نعمت‌هایش نزد آنان یادآوری فرمود بقوله: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ»: تفضیل دادم گذشتگان از شما را، پس نعمت را به پدرانشان و پیشینیانشان نسبت داد؛ زیرا نعمتی که بر پیشینیان از آنان بوده، از خدای تعالی است و جاه و جلال و شکوه پدران، شکوه و جلال برای فرزندان آنها است، و نعمت‌های نزد پدران، نعمت است نزد

(1). فرهنگ عمید، ص 1192.

(2). بقره/ 40.

(3). بقره/ 106.

(4). تبیان، ج 1، ص 185- 180.

(5). بقره/ 47.

فرزندان؛ زیرا فرزندان هم از پدران هستند، و قوله: «فَضَّلْتُکُمْ»، پس تفضیل، ترجیح و تزیید، نظایر هم هستند. اگر گفته شود: برای چه قوله: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ»، تکرار شده؟

گوییم: چون نعمت‌های خدای تعالی در اصل، آن چیزهایی است که در مورد

آنها شکر و عبادت خدای تعالی واجب است و لذا احتیاج به تأکید دارد؛ بنابراین یادآوری اوّل، مجمل است و یادآوری دوّم، مفصّل، و البتّه، خدای تعالی تفضیل داد به این‌که در بین آنان پیامبران زیادی فرستاد و بر آنان بعضی کتاب‌ها را نازل فرمود، و گفته‌اند: فزونی است در قرار دادن پیامبران در بین آنان و در آنچه از «من و سلوی» و غیر ذلک از نعمتهای عظیم که خدای متعال بر آنان نازل فرمود، از این‌که فرعون، که دشمن آنان بود، غرق نمود و آنان را از عذاب او نجات داد و آیاتی را که با آنها استدلال آسان می‌شد و بسیاری از دشواری‌ها هموار می‌گردید، زیاد نمود، و قوله: «عَلَى الْعالَمِينَ» را اکثر مفسرین فرموده‌اند: مراد از آن، خصوص بوده و معنای آن، عالم زمان آنها است، و امّت پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله افضل از آنان است بقوله تعالی: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ» «1»، و بر این قول، همه امت اتفاق دارند؛ زیرا آنان اجماع دارند بر این‌که امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله افضل از سایر امت‌هاست؛ چنان که محمّد صلّی اللّه علیه و آله افضل پیامبران از ولد آدم علیه السّلام است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ» «3»، فرموده: در سبب تکرار این آیه، سه قول است: قول اوّل این‌که: چون اصل بر این است که شکر نعمت‌های خدای متعال را به جا آورند و او را عبادت نمایند، آن را یادآوری فرمود، تا به طاعت از او روآورند و او را پیروی نمایند. قول دوّم این‌که: چون «الْكِتابُ» را (در آیه قبل) ذکر نمود و از آن، تورات را قصد کرد و در آن، دلالتی است بر شأن عیسی علیه السّلام و محمّد صلّی اللّه علیه و آله در نبوّت و بشارت متقدم، خدای عزّ و جلّ به آنان یادآوری فرمود به آنچه بر آنان از این قبیل انعام نمود و آنان را تفضیل داد؛ همچنان که آیه: «فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ» در سوره رحمن، بعد از نعمت‌هایی که آنها را ذکر نمود، آمده است، و

____
(1). آل عمران/ 110.
(2). تبیان، ج، ص 210- 208.
(3). بقره/ 122.

بعد از هر آیه، نعم دیگری را برشمرده و در آن فرموده: «فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ»؛ یعنی کدامین اینها را شما تکذیب می‌کنید، و هر فرعی که آمده، رساندن نعمت‌هایی است غیر از نعمت اوّل، و سوّمی به غیر از دوّمی، و همین‌طور تا آخر سوره، و به همین نحو است آیات وعید در سوره مرسلات بقوله: «ويل يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ.» سوّم این‌که:
مقدمه‌ای است برای آنچه بعد از آن می‌آید؛ چون خدای تعالی اراده

فرموده آنان را موعظه کند، آنان را یادآوری نمود، به این‌که پیش از آن، نعمت‌هایی را بر آنها انعام فرموده و لذا آن، قبول نمودن وعظ و نصیحت از طرف آنان را طلب می‌کند. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» «2»، فرموده: معنای قوله: «وَ اعْتَصِمُوا»؛ یعنی به وسیله حبل اللّه، از غیر آن امتناع کنید و به آن، یعنی به عهد خدای متعال، چنگ بزنید؛ زیرا آن، سبب نجات است، و در معنای «بِحَبْلِ اللَّهِ»، دو قول است: یکی آنچه ابو سعید خدری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کند که آن، کتاب خدای متعال است، و دیگر آنچه ابن زید گوید که: «حبل اللّه»، دین خدای تعالی، یعنی دین اسلام، است، و معنای «لا تَفَرَّقُوا»؛ یعنی از دین خدای تعالی که او به هماهنگی در طاعت و لزوم جماعت در آن امر فرموده، متفرّق نشوید، و قوله: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً»؛ یعنی آن جنگ‌هایی را که اوس و خزرج به مدّت یک‌صد و بیست سال با هم داشتند، تا این‌که دل‌های شما را به وسیله اسلام الفت نمود و کینه‌هایتان از بین رفت، و قوله: «وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ»؛ «شفاء»؛ یعنی لبه؛ یعنی بر لبه گودالی از آتش بودید، و قوله: «فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها»؛ یعنی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شما را به واسطه دعوت به اسلام، از افتادن و داخل شدن در آن نجات داد. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ

---

(1). تبیان، ج 1، ص 444- 443.
(2). آل عمران/ 103.
(3). تبیان، ج 2، ص 546- 545.

سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «1»، فرموده: در این آیه، به یادآوری نمودن نعمت‌های خدای متعال که به واسطه پیامبرش بر آنان انعام گردید و عهدی که بر آن پیمان بستند، آن هنگام که با گفتن: «السمع و الطاعه» به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، آن را ضمانت نمودند، امر فرمود. سپس از این‌که در دل‌هایشان، آن عهد را بشکنند، آنان را بر حذر داشت، و در «میثاق» سه قول است: قول جبائی و بلخی، قول ابن عباس و قول دیگران.
قول صحیح، قول ابن عباس بوده و آن، بیعت آنان است با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در شب عقبه و بیعت رضوان، و ابو جارود از ابو جعفر، امام باقر

علیه السّلام گوید: «میثاق»، پیمانی است که بین آنان در حجة الوداع انجام شد: از تحریم هر مسکری و کیفیت وضوء بنا بر آنچه خدای تعالی امر فرموده و غیر آن، و نصب امیر المؤمنین علیه السّلام به عنوان امام برای خلق، و این قول داخل است در آنچه از ابن عباس حکایت کردیم؛ زیرا آن بعض آن چیزهایی است که خدا به آن امر فرموده. «2»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» «3»، فرموده: این، خطاب است به مؤمنین که نعمت‌های خدای تعالی را یادآوری کنند، آن هنگام که قومی به سوی آنان دست گشودند، و در مورد کسانی که دستشان را گشودند (تا به آنان آسیب برسانند)، پنج قول است:
1. زمانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر بنی قریظه می‌گذشت تا در گرفتن دیه مقتولین بنی کلاب از آنان کمک بگیرد، یهود برای کشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اقدام نمودند، و گفته‌اند: آن هنگام که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دیه را می‌خواست از بنی قریظه وام بگیرد، بنی قریظه نقشه قتل ناگهانی پیامبر را طرح کردند. سپس خدای تعالی پیامبرش را از نقشه سوء آنها آگاه نمود، پس پیامبر از آنان منصرف گردید.

---

(1). مائده/ 7.
(2). تبیان، ج 3، ص 460- 459.
(3). مائده/ 11.

2. قریش مردی را فرستادند تا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را ناگهانی و غفلتا به قتل برساند، پس خدای متعال پیامبرش را آگاه نمود و خدا آن مرد را از آن کار بازداشت.
3. در یکی از جنگ‌ها دعثور بن حارث محاربی، با شمشیر کشیده بر بالای سر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایستاد و گفت: ای محمّد! چه کسی مرا از این کار (کشتن تو) بازمی‌دارد؟
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدا، پس جبرئیل از روی سینه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، دعثور را پس زد و شمشیر از دستش افتاد، بعد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شمشیر را از زمین برداشت و بر سر او ایستاد و فرمود:
چه کسی امروز مرا از تو منع می‌کند؟ دعثور گفت: هیچ‌کس، و من شهادت می‌دهم به این‌که هیچ آلهه‌ای به جز اللّه وجود ندارد، و شهادت می‌دهم به این‌که محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر خدای تعالی است. پس آیه نازل گردید، و ابو علی جبائی گفته: مقصود بدان، لطفی بود که خداوند نسبت به

مسلمین روا داشت از بازداشتن دشمنانشان از آنان هنگامی که قصد استیصال آنها را کردند با چیزهایی که آنان را به آن مشغول نمود، از بیماری‌ها، قحطی، مرگ بزرگان، هلاکت رمه و غیر آنها از اسبابی که با پیش‌آمدنشان، آنان از قتل مؤمنین منصرف شدند.
4. ابن عباس گفته است که: یهود پیامبر را دعوت به غذا نمودند و اراده کردند که ناگهانی او را به قتل برسانند، پس خدای تعالی پیامبرش را بر این کار آگاه نمود و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر آن دعوت حاضر نشد.
5. دیگران گفته‌اند: آیه در آنجا نازل شد که مشرکین تصمیم گرفتند، وقتی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یارانش در محلّ نخلستان، داخل در نماز شدند، آنان را بکشند، و خدای تعالی رسولش را آگاه نمود، و لذا آنان، نماز خوف به جای آوردند.
در معنای ذکر فرموده است: ذکر، عبارت از حضور معنا در نفس است، و گاهی ذکر، به معنای قول استعمال می‌شود؛ زیرا شأن آن، یادآوری کردن معناست، و تذکّر، طلب نمودن معناست، نه طلب کردن قول، و فرق بین ذکر و علم این است که ذکر، ضدّ جهل است، و گاهی ذکر برای چیزی و جهل به آن چیز، از وجه واحدی با هم جمع
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 171
می‌شوند، و محال است که علم به چیزی و جهل به آن، از وجه واحدی با هم جمع شوند، و فرق بین ذکر و خاطر در این است که خاطر، مرور معنا در قلب بوده و ذکر، حصول معنا در نفس امور. «1»
فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً» «2»، فرموده: آیه، خطاب به مؤمنین است، پس فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ»؛ یعنی در حالی که لشکریان بر شما آمدند؛ یعنی در جنگ احزاب که همان جنگ خندق باشد، زمانی که اعراب (از قریش و طوایف غطفان و بنی قریظه) بر جنگ با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همدست و همراه شدند، «فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ»؛ یعنی پس خدای تعالی برای پیامبرش یاری، و برای مؤمنین نعمت فرستاد تا آنان را مدد نماید. «رِیحاً»، و آن طوفانی بود که در پیش‌روی [احزاب وزید و در چشمان آنها ریگ پاشید و دیگ‌های غذای آنان را واژگون نمود و آتش زیر آن دیگ‌ها را خاموش ساخت، و چادرهای آنها و طناب چادرهایشان را از جا کند، «وَ جُنُوداً»: و به یاری مؤمنین لشکریانی از ملایکه را فرستاد (به روایت یزید بن رومان)، «لَمْ تَرَوْها»؛ یعنی شما با چشمان خودتان آن ملایکه را نمی‌دیدید؛ زیرا آنها اجسامی شفافند و نمی‌توان آنها را ادراک و احساس نمود. «وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً»: و خدای متعال به آنچه شما مؤمنین انجام می‌دهید، بسیار آگاه و بیناست. «3»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ» «4»، فرموده: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ»؛ یعنی ای پسران یعقوب! آنان را به پدر اعلایشان نسبت داد؛ همچنان که فرمود: «یا بَنِی آدَمَ»، و خطاب به یهود و نصاری است، و ابن عباس گفته است:

---

(1). تبیان، ج 3، ص 465- 463.

(2). احزاب/ 9.

(3). تبیان، ج 8، ص 289.

(4). بقره/ 40.

خطاب به یهود است که در مدینه و اطراف آن بودند. «اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»، بدان اراده کرده است نعمت‌هایی را که به گذشتگان از آنان، انعام فرموده، از بسیاری پیامبران میان آنها، و کتب، و نجات آنان از فرعون، و از غرق شدن که آن به شگفت‌انگیزترین وجوه بوده، و فرود آوردن منّ و سلوی بر آنان، و بودن امر پادشاهی در میان آنان در زمان سلیمان علیه السّلام، و غیر آن، و نعمت بر پدرانشان را نعمت بر آنان شمرد؛ زیرا فرزندان متشرّفند به فضیلت پدران، و این همچنان است که در مفاخره بیان می‌شود، و نعمت را با لفظ واحد ذکر فرمود، و مراد از آن، جنس نعمت می‌باشد، مانند:
قوله تعالی: «وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لا تُحْصُوها»، و گفته‌اند: مراد از آن، نعمی است که بدان‌ها رسیده، از آن نعمت‌هایی که اختصاصی آنان بوده، بدون پدرانشان، یا مشترک آنها با پدرانشان بوده. بنابراین نعمت بر جمیع است، پس در پدرانشان باقی بوده، تا از طریق نسل، به فرزندان رسیده، و ابن انباری گفته: با «اذْکُرُوا» اراده نموده است، آنچه را که بر شما نعمت داده، در به ودیعت گذاشتن بعضی از علم تورات، بیان نمودن بعض صفات محمّد صلّی اللّه علیه و آله برای شما و التزام کردنتان بر تصدیق او و پیروی نمودن از او، پس همین که او مبعوث گردید و شما از او پیروی نکردید، همچون فراموشکاران بر این نعمت هستید. «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»، گفته‌اند: در «عهد»، وجوهی است: یکی این‌که این عهد، همان است که خدای تعالی با آنها در تورات پیمان بست که پیامبری را به نام محمّد مبعوث می‌کند؛ هرکس او را پیروی کند، برای او دو اجر است؛ یک اجر برای پیروی او از موسی و ایمانش به تورات، و یک اجر برای پیروی او از محمّد و ایمانش به قرآن، و هرکس به او کافر شد، بار گناهان او زیاد گردد و کیفر او آتش است. پس فرمود:

«أَوْفُوا بِعَهْدِی»، در محمّد صلّی اللّه علیه و آله، تا به پیمان با شما وفا کنم و شما را داخل در بهشت گردانم. از ابن عباس است که آن را عهد نامید؛ زیرا برای آنان در کتاب سابق قبلا آمده، و دوّم گفته‌اند: آن عهدی است که با آنان بست، آنجا که فرمود: «خُذُوا ما آتَیْناکُمْ بِقُوَّةٍ»؛ یعنی آن را جدی بگیرید و آنچه را در آن است (یعنی در کتاب است)، به یاد آورید، و
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 173
سوم این‌که: آنچه را در سوره مائده با آنان عهد بست، آنجا که فرمود: «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً وَ قالَ اللَّهُ إِنِّی مَعَکُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً لَأُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ وَ لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِیلِ» «1»، و چهارم: اراده فرمود جمیع اوامر و نواهی را، و پنجم: تعریف نعمت‌ها را برای آنان عهد و میثاق قرار داد؛ زیرا آنان را الزام نمود به قیام به آنچه ایشان را به آن امر فرمود، از این‌که شکر این نعمت‌ها را به جا آورند؛ همچنان که الزام نمود آنان را به وفای به عهد و میثاقی که از آنان گرفته شد، و قول اوّل، اقواست؛ زیرا اکثر مفسرین بر آن قولند، و قرآن به آن گواهی می‌دهد، و قوله: «وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ»؛ یعنی در نقض عهد از من بترسید، و در این آیه، دلالت بر وجوب شکر نعمت است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ» «3» هم فرموده: تفسیر اول آیه قبلا گذشت، و امّا قوله: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ» را ابن عباس فرموده: از آن «عالمین»، اهل زمان خودشان را اراده نموده؛ زیرا بالاجماع، امّت ما، افضل امّت‌هاست؛ همچنان که پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله افضل پیامبران است، و به دلیل قوله تعالی: «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»، و گفته‌اند: مراد از آن، تفضیل آنان است در اشیای مخصوصه، و آن، انزال منّ و سلوی است و آنچه از پیامبران که در بین آنان فرستاد و از کتاب‌ها بر آنان نازل فرمود، الی غیر ذلک از نعمت‌های عظیم، از غرق نمودن فرعون و آیات کثیره‌ای که استدلال با آن راحت شده و بدان، میثاق آسان می‌گردد، و این‌که خدای متعال، آنان را در اشیای مخصوصه تفضیل داد، موجب افضلیت آنان بر مردم به طور اطلاق نمی‌شود؛ چنان‌که گفته می‌شود: حاتم افضل مردم در سخاوتمندی است. اگر گفته شود: پس فایده تکرار قوله: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا

---

(1). مائده/ 12.
(2). مجمع البیان، ج 1، ص 94- 93.
(3). بقره/ 47.

نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»، چیست؟ می‌گوییم: زیرا نعمت‌های الهی اصل است در آنچه شکرش بر آنها واجب می‌شود. لذا احتیاج به تکرار آنها هست؛ چنان‌که قایلی می‌گوید:

برو، برو، عجله کن، عجله کن. نیز گفته شده: یادآوری اوّلی، مجمل، و یادآوری دوّمی، مفصّل است، و گفته شده: اوّلی ذکر نعمت‌ها برای خودشان است، و دوّمی، ذکر نعمت‌ها برای پدرانشان است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ» «2»، فرموده: تفسیر آن قبلا گذشت، و در سبب تکرار آن، سه قول است: قول اوّل این‌که: چون نعمت‌های خدای متعال را اصل بر این باشد که در یادآوری به آن تکرار گردد، و مبالغه در طلب شکر بر آن نعمت‌ها موجب می‌گردد تا به طاعت پروردگارشان که نعمت‌هایش را بر آنان آشکار گردانیده، روی آورند. قول دوّم این‌که:

چون بین دو کلام، فاصله بعید باشد، هشدار و یادآوری نیکو بوده و دو مرتبه گفتن و تکرار کردن، رساندن حجت و تأکید بر یادآوری است. قول سوّم این‌که: خدای سبحان چون تورات را ذکر نمود و در آن، دلالت است بر شأن عیسی علیه السّلام و محمّد صلّی اللّه علیه و آله در نبوّت و بشارت دادن به آن دو، یادآوری نمود به آنان نعمت‌هایش را بر آنان، و آنچه بدان آنان را فضیلت داد؛ همچنان که در سوره رحمن نعمت‌ها را برشمرد، و قوله: «فَبِأَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ» را تکرار نمود و هرکدام فرعی است بعد از فرع دیگر. پس همانا، آن، یادآوری می‌کند نعمت‌هایی را که در آن دوّمی غیر از اوّلی، و سوّمی غیر از دوّمی است، تا آخر سوره، و هم‌چنین است وعید در سوره مرسلات به قوله: ویل یَوْمَئِذٍ لِلْمُکَذِّبِینَ.» «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ

---

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 102.

(2). بقره/ 122.

(3). مجمع البیان، ج، ص 181.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» «1»، فرموده: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ»، این آیه، خطاب به شوهران است که: چون زنان خود را طلاق دادید، «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»، بلوغ در اینجا، بلوغ مقاربت است؛ یعنی تا نزدیک

شدن آنان به زمان انقضای عدّه، «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ یعنی پیش از منقضی شدن زمان عده، به آنان رجوع کنید به آنچه متعارف بین مردم بوده که آن، خوشایند است و مورد ناخوشایندی، عقل نیست، و مراد از «معروف» در اینجا، رجوع به آنان است بر وجهی که خدای تعالی آن را مباح نموده، از قیام به آنچه از نفقه، حسن معاشرت و غیر آنکه بر آنان واجب است. «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ»؛ یعنی یا آنان را ترک کنید تا زمان عدّه آنان منقضی گردد، پس آنان مالک نفس خودشان بگردند «وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً»؛ یعنی به آنان مراجعه کنید، از روی بی‌رغبتی، یا برای ضرر رسانیدن به آنها، به صورتی که آن یا برای طولانی نمودن زمان عدّه باشد، یا برای مضایقه کردن از نفقه در زمان عدّه. «لِتَعْتَدُوا»؛ یعنی تا به آنان ظلم و ستم نموده باشید. «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ»؛ یعنی کسی که این کار مراجعه نمودن را برای ضرر رسانیدن به آنان انجام می‌دهد. «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ یعنی به جهت عذاب خدای تعالی، به خودش و به آبروی خودش، ضرر وارد کرد. «وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً»؛ یعنی اوامر و واجبات و منهیات خدای تعالی را سبک نشمارید: و گفته شده «آياتِ اللَّهِ»، قوله: «فَإِمْساكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسانٍ» «2»، است. «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ یعنی به یاد آورید نعمت‌های خدای تعالی را در آنچه برای شما مباح نمود: از همسران، اموال و آنچه از حلال و حرام را که بیان نمود برای شما. «وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ»؛ یعنی آن علومی را که بر آن دلالت می‌نمود و آن شرایعی را که آن را بیان می‌فرمود. «يَعِظُكُمْ بِهِ»؛ یعنی شما را به آن موعظه می‌کند تا شما پند بپذیرید. پس با انجام آنچه شما را به آن امر فرمود و ترک آنچه شما را از آن نهی نمود، به شما اجر و پاداش دهد. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی بپرهیزید از نافرمانی‌های خدای تعالی که منجر به کیفر

---

(1). بقره/ 231.

(2). بقره/ 229.

او می‌گردد. «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»: و بدانید که خدای تعالی به هرچه از کارهایتان که انجام می‌دهید و غیر آن، بسیار آگاه است. «1»

في قوله تعالى: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» «2» هم فرموده: یعنی به حبل اللّه چنگ بزنید، و گفته‌اند: به وسیله آن از غیر آن، امتناع کنید، و در معنای «حبل اللّه»، اقوالی است: قول اوّل این‌که: آن، قرآن است. قول دوّم این‌که: آن، دین اسلام است.

قول سوّم آنچه است که ابان بن تغلب از جعفر بن محمّد علیه السّلام روایت نموده که فرمود: «نحن حبل اللّه الذی قال:" وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً".»؛ یعنی ما هستیم آن حبل اللّه که خدا فرمود: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً»، و سزاوارتر، حمل آن بر جمیع است، و آنچه تأیید نسبت به آن است، روایت ابو سعید خدری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که فرمود: «ایها الناس! انی قد ترکت فیکم حبلین، ان اخذتم بهما، لن تضلوا بعدی؛ احدهما اکبر من الاخر، کتاب اللّه، حبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی، اهل بیتی. الا و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.»: ای مردم! البتّه من در بین شما دو ریسمان را ترک نمودم که اگر آن دو را بگیرید، بعد از من هرگز گمراه نمی‌شوید؛ یکی از آن دو، بزرگ‌تر از دیگری است. آن دو، کتاب خدای تعالی است که از آسمان به سوی زمین امتداد دارد، و عترت من، که اهل بیت من هستند. آگاه باشید که البتّه آن دو هیچ‌گاه از هم جدا نگردند تا بر من سر حوض کوثر وارد شوند. «وَ لا تَفَرَّقُوا»؛ یعنی از دین خدای تعالی که در آن شما را امر نموده به لزوم جماعت و اجتماع بر طاعت، از هم جدا نشوید و بر آن، ثابت بمانید، و در معنای آن گفته‌اند: از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله جدا نشوید، و گفته‌اند: از قرآن، با ترک عمل بدان جدا نشوید. «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ» گفته‌اند: مراد از آن جنگ‌هایی است که میان اوس و خزرج بود و یک‌صد و بیست سال به طول انجامید تا این‌که خدای تعالی با اسلام، میان قلوب آنها

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 332- 331.
(2). آل عمران/ 103.

الفت و دوستی انداخت. پس کینه‌ها از دل‌های آنان زدوده شد، و گفته‌اند: آنچه بین مشرکین عرب بوده است، و معنای آن این است که: نعمت خدای تعالی و منّت او را بر شما به اسلام و به الفت، مهربانی و رفع آنچه بین شما بود، از نزاع و اختلاف، حفظ کنید. پس این همان نفع حاصل است برای شما در حال حاضر نسبت به آنچه از پاداش عظیم که برای شما در آینده آماده شده است، هنگامی که با هم دشمن بودید، پس با جمع شما بر اسلام، بین دل‌هایتان محبّت و دوستی قرار داد و کینه و دشمنی را از آنها رفع نمود، «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً»؛ یعنی به واسطه نعمت خدای تعالی به حب و دوستی یکدیگر رسیدید، بعد از این‌که با هم در جنگ و نزاع بوده و دشمن همدیگر محسوب می‌شدید. «وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ»؛ یعنی ای یاران محمّد! صلّی اللّه علیه و آله برکنار گودالی از جهنم بودید که بین شما و بین آن، چیزی به جز مرگ نبود. پس خدای تعالی شما را از آن

گودال آتش نجات داد، به این‌که به سوی شما پیامبری را فرستاد، تا شما را به ایمان هدایت کند و شما را به سوی آن، دعوت نماید. پس شما با اجابت او، از آتش نجات یافتید. «کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ»؛ یعنی مانند این بیانی که بر شما تلاوت نمودم، خدای تعالی آیات (یعنی دلالت‌ها و براهین) را بیان می‌فرماید، در آنچه شما را به آن امر می‌کند و شما را از آن نهی می‌نماید، تا این‌که شما به حق و راه راست هدایت شوید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «2»، فرموده: فرمود: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، و نفرمود: «نعم اللّه»، برای آگاهی دادن به عظمت داشتن آن نعمت، نه از جهت تضعیف. زیرا هر نعمتی از آن خدای تعالی است، پس بر آن، استحقاق بالاترین شکر است، به جهت این‌که آن، اصل نعمت‌ها است؛ زیرا آن مانند: خلق، حیات، عقل، حواس، قدرت و آیات است، و گفته‌اند: بلکه آن، در جهت جنس است در این مورد، و همه نعمت‌ها، نعمت نامیده می‌شوند؛ همچنان که قطعه‌ای از زمین، زمین نامیده

____
(1). مجمع البیان، ج 2، ص 484- 483.
(2). مائده/ 7.

می‌شود. «وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ»، در آن، اقوالی است. یکی از آنها این‌که: معنایش این است آنچه را پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هنگام اسلام آوردن آنان و بیعت با ایشان، از آنان پیمان گرفته که در هرچه بر آنها واجب نموده است، خواه بدشان بیاید و خواه خوششان بیاید، خدای تعالی را اطاعت کنند، و قول دوّم از آنها، این‌که: مراد از میثاق، آنچه است که برای آنان در حجة الوداع تبیین نمود: از حرام شدن محرمات، کیفیت طهارت، واجب نمودن ولایت و غیر آن، و این داخل در قول اوّل است؛ زیرا آن، بعضی از چیزهایی است که خدای متعال فرض نموده است، و قول سوّم، این‌که: مراد از آن، پیروی و متابعت آنان است از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در بیعت عقبه و بیعت رضوان، و قول چهارم (که قول ضعیفی است)، این‌که: آنچه از آنان، به هنگام خروج از صلب آدم میثاق گرفت: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی «1»، و قوله: «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»؛ یعنی شنیدیم آنچه را تو می‌گویی و در آنچه شنیدیم، اطاعت می‌کنیم. «2»
فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» «3»، هم فرموده: «إِذْ هَمَّ قَوْمٌ»؛ یعنی هنگامی که قصد نمودند؛ «أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ»، در بسط نمودن دست‌ها به سوی آنان، بنا بر

اقوالی، اختلافَ نمودند: قول اوّل این‌که: یهود قصد کشتن پیامبر را نمود، و آنها یهودیان بنی نضیر بودند، آن هنگام که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با جماعتی از یارانش بر آنان وارد شد و آنان بر ترک جنگ و بر این‌که در دیات، آن حضرت را یاری کنند، با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عهد بسته بودند. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مردی از اصحاب من، به دو نفر که از من امان گرفته بودند، اصابت نموده، و بر من لازم است دیه آنها را بپردازم، لذا خواستم شما مرا در این امر مدد کنید. آنها گفتند: خیلی خوب، بنشینید تا شما را غذا بدهیم و آنچه می‌خواهید به شما بپردازیم، در حالی که قصد کشتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یاران او

---

(1). اعراف/ 172.

(2). مجمع البیان، ج 3، ص 168- 167.

(3). مائده/ 11.

را نموده بودند. پس خدای متعال، پیامبرش را از این سوء قصد آگاهی داد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اصحابش را بر این سوء قصد مطلع نمود و به همین جهت آنان برگشتند و جان به سلامت بردند، و این، یکی از معجزات آن حضرت بود (این قول مجاهد، قتاده و اکثر مفسران است). قول دوّم این‌که: قریش، مردی را تحریک نمودند تا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به قتل برساند، آن مرد بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شد و در حالی که شمشیر کشیده‌ای در دستش بود، گفت: چه کسی مرا از این‌که تو را به قتل برسانم، برحذر می‌دارد. حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
اللّه تو را باز می‌دارد؛ پس شمشیر از دستش افتاد و او اسلام آورد، و نام او عمر بن وهب بود، و قول سوّم این‌که: معنای آن، چیزهایی است که لطف خدای تعالی نسبت به مسلمانان بود، از این‌که دست دشمنانشان را از آنان بازداشت و آن، هنگامی بود که آنان در حال تنگی و سختی بودند، به واسطه اشتغالشان به اموری نظیر: بیماری‌ها، قحطی، مرگ بزرگانشان و از بین رفتن گله‌ها و رمه‌هایشان و غیر آن از اسبابی که آنان را منصرف نمود از کشتن مؤمنین، و قول چهارم این‌که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در جنگی که با بنی ذبیان می‌نمود، آنان، در بالای کوه سنگر گرفتند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برای حاجتی به پایین کوه آمد؛ به‌گونه‌ای که دیگر آنان را نمی‌دید، در این حال، باران بارید و لباسش خیس شد و برای همین آن حضرت به زیر درختی رفت و اعراب او را می‌دیدند. در این موقع، بزرگ آنان به نام دعثور بن حارث آمد و بر بالای سر آن بزرگوار، با شمشیر کشیده ایستاد و چنین گفت: ای محمّد! امروز چه کسی مرا از تو برحذر می‌دارد؟ آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: اللّه، در این حال جبرئیل

در سینه او زد و شمشیر از دستش افتاد و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آن را برداشت و بالای سر او ایستاد و فرمود: چه کسی امروز مرا از تو باز می‌دارد؟ او گفت: هیچ‌کس، و من گواهی می‌دهم که هیچ الهه‌ای به جز اللّه وجود ندارد و شهادت می‌دهم به این‌که محمّد پیامبر خداست: «اشهد ان لا اللّه الا اله و اشهد ان محمّدا رسول اللّه.» پس آیه نازل گردید. بنابراین رهایی و نجات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از آن سوء قصدی که به او کردند، بر مؤمنین نعمتی است، از حیث این‌که بودن او در بین مؤمنین، نعمتی به شمار آمده است، و
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 180
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 209
قوله: «فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ»؛ یعنی آنان را از کشتن شما بازداشت، «وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ یعنی مؤمنین بر یاری خدای تعالی توکّل می‌کنند. پس البتّه، خدای متعال برای آنان کافی است و آنها را یاری و کمک می‌کند. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً» «2»، فرموده: خدای سبحان آنان را یادآوری فرمود، به نعمت بزرگش بر آنان، در دفع احزاب از آنها. «إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ»، و آنها کسانی بودند که علیه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در جنگ خندق تجمع کرده بودند.
«فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً»، و آن، باد تندی بود که بر آنان فرستاد تا این‌که دیگ‌هایشان را واژگون سازد و خیمه‌هایشان از جا کنده شود، و «وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها»: و لشکریانی از ملایکه که آنها را نمی‌دیدید، و گفته‌اند: ملایکه در آن روز، جنگ نکردند، و لکن مؤمنین را بر جنگ تشجیع نموده، و کافران را نسبت به جنگ، تخویف می‌کردند. «3»
ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشاف فی قوله تعالی: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ» «4»، فرموده: «اسرائیل»، همان یعقوب علیه السّلام بوده و اسرائیل، لقب اوست و معنای آن، در زبان آنان «صفوة اللّه» است، و گفته‌اند: «عبد اللّه»، و آن، با سنجش به ابراهیم و اسماعیل است؛ زیرا مثل این دو اسم، غیر منصرف است، به سبب علم بودن و غیر عربی بودن، و «اسرائیل» و «اسرائیل» خوانده شد، و آنان را یادآوری فرمود به این‌که: از شکر آن فروگذاری نکنند، به آن اعتنا داشته، آن را عظیم و بزرگ بدانند و آنچه را که در جهت آن است، اطاعت کنند، و مراد از آن، آن چیزهایی است که بر پدران آنها انعام فرمود، از آنچه بر آنان برشمرد، از نجات آنان از فرعون، از عذاب او، از غرق شدن او و از عفو آنان در مورد گوساله‌پرستی‌شان و پذیرفتن توبه آنان، و آنچه بر آنان

انعام فرمود از این‌که

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 170- 169.
(2). احزاب/ 9.
(3). مجمع البیان، ج 8، ص 339.
(4). بقره/ 40.

زمان محمّد صلّی اللّه علیه و آله را درک کنند با فرمانی که در تورات و انجیل به آن بشارت داده شده بود، و «عهد» به معاهد و معاهد جمیعا، اضافه شده است، گفته می‌شود: «اوفیت بعهدی»؛ یعنی به آنچه بر آن با من عهد کردی، به آن وفا کردی، مانند: قوله: «وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»، «و اوفیت بعهدک»، و معنای «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی»؛ یعنی وفا کنید به آنچه که بر آن با من عهد نمودید: از ایمان به من و طاعت برای من، مانند: قوله: «وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ»، «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ»، «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ» و قوله: «أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ»؛ یعنی به آنچه با شما بر آن عهد نمودم: از نیکو پاداش دادن به حسنات و اعمال خوب شما، «وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ»؛ یعنی عهدم را نشکنید و آن، از قول تو است که: «زید ارهبه»، و آن، در افاده اختصاص، از «إِیَّاکَ نَعْبُدُ» مؤکدتر است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ» «2»، فرموده: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ»؛ یعنی نعمت مرا و تفضیل مرا به یاد آورید، «عَلَی الْعالَمِینَ»: بر جماعتی بسیار از مردم، و این مانند قوله تعالی: «بارَکْنا فِیها لِلْعالَمِینَ» است. گفته می‌شود: «رایت عالما من الناس»، که از آن، کثرت اراده می‌شود. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ» «4»، فرموده: «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»؛ یعنی در آخر زمان عدّه آنها و زمانی که عدّه‌شان در شرف پایان است. «فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»: پس یا مرد به او مراجعه می‌کند بدون این‌که بخواهد به وسیله مراجعه به او ضرر برساند، «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»: و یا او را رها می‌کند تا عدّه‌اش به پایان برسد و معلوم شود که نمی‌خواهد به او ضرری برساند. «وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً»، مرد همسرش را طلاق داده و او را تا نزدیک

(1). کشاف، ج 1، ص 276- 275.

(2). بقره/ 47.
(3). کشاف، ج 1، ص 278.
(4). بقره/ 231.

به سر آمدن زمان عدّه، رها می‌کند و نزدیک به انتها رسیدن عدّه، به او مراجعه می‌کند، امّا این مراجعه به منظور نیاز به او نیست، بلکه برای طولانی کردن زمان عدّه بر اوست.

پس این کار مرد، نگه داشتن او برای ضرر رسانیدن به اوست، «لِتَعْتَدُوا»: تا این‌که به آنان ظلم کنید، و گفته‌اند: تا آنها به فدیه دادن (و بخشیدن مهریه) راضی شوند: «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»، با عرضه نمودن آن برای عقاب الهی. «وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً»: در گرفتن آیات الهی و در عمل به آنچه در آن است، جدّی باشید و حقّ آن را رعایت کنید و الّا آن را به مسخره و بازیچه گرفته‌اید، و به کسی که در امری جدی نیست، گفته می‌شود: «انما انت لاعب و هازی»: البتّه، تو بازیچه‌گیرنده و مسخره‌کننده هستی، و گفته شده: مرد، طلاق می‌دهد، آزاد می‌کند و ازدواج می‌نماید و می‌گوید: من شوخی کردم، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که: «ثلاث جدهن جد و هزلهن جد: الطلاق و النکاح و الرجعه.»: سه چیز است که جدی بودن آن، جدی است و غیر جدی و شوخی آن هم جدی است. آن سه چیز، طلاق، نکاح، رجوع می‌باشد. «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، به اسلام و نبوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، «وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ»: از قرآن و سنّت. ذکر نمود آن را در مقابل شکر آن و اقامه حقّ آن، «یَعِظُکُمْ بِهِ»، به آنچه بر شما نازل گردید. «1»

فی قوله تعالی: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» «2»، هم فرموده: و با استعانت از خدا و اعتماد به او، اجتماع کنید و از او متفرق نشوید، یا با چنگ زدن به عهد او نسبت به بندگانش که همان ایمان و طاعت است، اجتماع کنید، یا با تمسّک به کتاب او به فرموده پیامبر صلّی اللّه علیه و آله: «القرآن حبل اللّه المتین.» اجتماع کنید، «وَ لا تَفَرَّقُوا»: و با وقوع اختلاف در میانتان، از حق متفرق نشوید؛ همچنان که یهود و نصاری اختلاف کردند، یا همچنان که در جاهلیت از هم متفرق بودید؛ بعضی با بعضی دشمن بودید و با یکدیگر

---
(1). کشاف، ج 1، ص 369- 368.
(2). آل عمران/ 103.

به جنگ پرداختید؛ میان شما در جاهلیت کینه‌ها، دشمنی‌ها و جنگ‌ها جریان داشت؛ پس خدا دل‌های شما را با اسلام نسبت به هم مألوف و مهربان نمود و در آنها محبت افکند که با هم دوست و موافق شدید، و «إِخْواناً»، از لحاظ ترحّم نسبت به یکدیگر و نصیحت کردن همدیگر و اجتماع بر امر واحد، برادر شدید؛ آن‌چنان که نظم بین شما حاکم، و اختلاف، از میان شما زایل شد، و این است اخوت در راه خدا. «وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ»: و نگران بودید که در آتش جهنم بیافتید برای آنچه بر آن بودید، از کفر، «فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها»، به وسیله اسلام، و «ضمیر» برای حفره یا نار و یا برای شفاست.
«كَذلِكَ»: مانند آن بیان بلیغ و رسا، «يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»: تا افزایش هدایت شما را اراده نماید. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثاقَهُ الَّذِي واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «2»، فرموده: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»، و آن، نعمت اسلام است، «وَ مِيثاقَهُ الَّذِي واثَقَكُمْ بِهِ»؛ یعنی شما بر آن عهد بستید، عهد مطمئنی را و آن، پیمانی است که از مسلمین گرفته شد هنگامی که پیامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله بر شنیدن و طاعت در حال راحتی و سختی، و در حال خوشی و ناخوشی با آنان بیعت نمود. پس آنان پذیرفتند و گفتند: «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»، و گفته‌اند: آن، پیمان در لیلة العقبه و در بیعت رضوان است. «3»
فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» «4»، فرموده:
«يبسطوا اليكم ايديهم و السنتهم بالسوء.» گفته می‌شود: «بسط اليه لسانه»، وقتی که او را دشنام می‌دهد و «بسط اليه يده»، وقتی به او حمله می‌کند، و معنای بسط الید، این است که: دست را بالا برد به سوی آن چیزی که مورد حمله بود، «فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ»، پس آن دست‌ها را منع نمود از این‌که به سوی شما بلند شوند. «5»

---

(1). کشاف، ج 1، ص 451- 450.
(2). مائده/ 7.
(3). کشاف، ج 1، ص 598.
(4). مائده/ 11.
(5). کشاف، ج 1، ص 599.

نیز فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً»

«1»، فرموده: «اَذْكُرُوا» آنچه را خدا در روز احزاب (و آن، در جنگ خندق بود)، به شما انعام فرمود: «إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ»، و آنان احزاب بودند، پس خدا بر آنان باد صبا را (كه آن بادى است كه از سمت مشرق مى‌وزد) بر آنان فرستاد. پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود: «نصرت بالصبا و اهلكت عاد بالدبور.»: من به وسيله باد صبا (يعنى بادى كه از سمت مشرق مى‌وزد)، يارى شدم و قوم عاد به وسيله دبور (بادى كه از سمت مغرب مى‌وزد)، به هلاكت رسيد. «وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها»، و آنان فرشتگان بودند، و آنها هزار ملك بودند كه خدا بر آنان فرستاد. «2»
مولى الاجل سيد عبد اللّه بن محمّد رضا حسينى قدّس سرّه، معروف به شبّر، در تفسيرش فى قوله تعالى: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ» «3»، فرموده: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ»؛ يعنى اى فرزندان يعقوب! و «اسرائيل»، به معناى «صفوة اللّه» بوده و گفته‌اند: به معناى عبد اللّه است. «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»؛ يعنى ياد كنيد اين‌كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله را در شهر شما مبعوث نمودم و دلايل صدق بر نبوتش را آشكار نمودم، يا مراد از آن، آن چيزهايى است كه بر پدران آنان انعام فرمود: از رهايى آنان از فرعون و غرق شدن فرعون، «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي»؛ يعنى وفا كنيد به آن عهدى كه به زبان پيامبرانتان و گذشتگانتان، از شما گرفتم كه حتما به محمّد صلّى اللّه عليه و آله ايمان بياوريد. «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»: تا من به عهد شما كه رسيدن به رستگارى هميشگى است، وفا كنم. «وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ»: و تنها از من در نقض عهد بترسيد، «وَ إِيَّايَ»، ضمير منصوب بوده و تفسير آن، تأكيد در تخصيص است. «4»
فى قوله تعالى: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ» «5» هم فرموده: قوله: «وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ»؛ يعنى تفضيل دادم شما را بر گذشتگان،

---

(1). احزاب/ 9.
(2). كشاف، ج 3، ص 253.
(3). بقره/ 40.
(4). تفسير شبّر، ص 21.
(5). بقره/ 47.

«عَلَى الْعالَمِينَ»؛ يعنى عالمين زمان خودشان كه با طريقت آنان در ايمان و علم مخالفت نمودند؛ انبيا در بينشان قرار داده شد و كتاب بر آنان نازل گرديد. «1»
همچنين فى قوله تعالى: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ

الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظَكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللّهَ وَ اعْلَمُوا أنَّ اللّهَ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِيمٌ» «2»، فرموده: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ یعنی به یاد آورید نعمت خدای تعالی را بر شما، به اسلام و به محمّد صلّی اللّه علیه و آله، پس آن را همراه با شکر قبول کنید؛ یا به یاد آورید نعمت خدای تعالی را به آنچه از همسران و اموال که بر شما حلال نمود. «وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ»؛ یعنی قرآن، «وَ الْحِكْمَةِ»؛ یعنی سنت، پس به آن عمل کنید. «يَعِظُكُمْ بِهِ»؛ یعنی به آنچه نازل نمود، شما را به آن پند می‌دهد. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» «4»، فرموده: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ»؛ یعنی به دین او و به کتاب او تمسّک بجویید و از آنان علیهم السّلام است که: «ما هستیم حبل اللّه»، و روایت شده که آن قرآن و ولایت است، پس هردوی آنها «جَمِيعاً»، از هم افتراق و جدایی پیدا نمی‌کنند. «وَ لا تَفَرَّقُوا»: و از حق متفرق نشوید که اهل کتاب به واسطه اختلافشان، از هم متفرق شدند. «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ»؛ یعنی با اسلام دل‌هایتان را با هم مألوف و مهربان نمود. «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً»؛ یعنی با هم در راه خدای تعالی پیوند دوستی و محبّت پیدا کردید. «وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ»؛ یعنی به واسطه کفرتان مشرف بودید بر واقع شدن در آتش جهنم.

«فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها»: پس به واسطه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و اسلام، شما را از آتش جهنم نجات داد.

«كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آياتِهِ»؛ یعنی این چنین آیاتش را برای مردم بیان می‌کند. «لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ.»: تا این‌که آنان بر هدایت ثابت بمانند یا هدایت آنان مزید گردد. «5»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 23.

(2). بقره/ 231.

(3). تفسیر شبّر، ص 92.

(4). آل عمران/ 103.

(5). تفسیر شبّر، ص 149.

نیز فی قوله تعالی: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثاقَهُ الَّذِی واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «1»، فرموده: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»؛ یعنی: و به یاد بیاورید نعمت خدای تعالی را که به واسطه اسلام، بر شما ارزانی شده، «وَ مِيثاقَهُ الَّذِی واثَقَكُمْ

بِهِ»، و آن عهد و پیمانی که بر آن با شما پیمان بستم، از این‌که در بیعت با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شما عهد نمودید بر گوش دادن و اطاعت کردنتان در حال سختی و راحتی، و آنچه در حجة الوداع، از احکام و وجوب ولایت برای شما بیان فرمود، یا در بیعت عقبه یا در بیعت رضوان، «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»: هنگامی که گفتید: آنچه را به ما امر می‌کنی و ما را از آن نهی می‌کنی، آن را گوش داده و اطاعت می‌کنیم. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: و تقوای الهی داشته باشید در کفران نعمت و به شکستن عهد و پیمان او، «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»: که خدای تعالی به اسرار درون سینه‌ها، بسیار عالم است، پس به غیر آن، به طریق اولی، اعلم است. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» «3»، فرموده: «إِذْ هَمَّ قَوْمٌ»؛ یعنی اهل مکّه پیش از فتح آن، «أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ»، با کشتن شما، «فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ»؛ یعنی دست‌های آنان را به وسیله صلح حدیبیه از شما بازداشت. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»: که خدای متعال کفایت می‌کند هرکس را که بر او توکّل نماید. «4»

نیز فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً» «5»، فرموده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به یاد بیاورید نعمت خدای تعالی را، هنگامی که لشکریانی از کفار به سوی شما هجوم آورد، پس ما باد تندی را فرستادیم و لشکریانی را که آنها ملایکه بودند و شما آنها را نمی‌دیدید، و خدای تعالی به آنچه شما انجام می‌دهید، بسیار بیناست. «6»

---

(1). مائده/ 7.

(2). تفسیر شبّر، ص 247.

(3). مائده/ 11.

(4). تفسیر شبّر، ص 248.

(5). احزاب/ 9.

(6). تفسیر شبّر، ص 866.

استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ» «1»، فرموده: خدای تعالی در طیّ صد و چند آیه، یهود را مورد ملامت قرار داده، از این‌که نعمتی را که خدای تعالی به آنان افاضه نموده و کراماتی را که در اثر آن نعمت‌ها به آن نزدیک شده‌اند، به یاد بیاورند و آنچه از کفر، عصیان، عهدشکنی، سرپیچی

و انکار را که در مقابل آن از آنان سرزده، در دوازده قصه از قصه‌های آنها با اشاره یادآوری فرموده، مانند: نجات آنان از آل فرعون با گشودن دریا، و غرق نمودن فرعون و لشکریانش، وعده‌هایی که در کوه طور به آنها داد، و این‌که بعد از آن، آنان گوساله‌پرستی کردند و آنان را امر به کشتن خودشان نمود، و پیشنهادشان را به موسی علیه السّلام مبنی بر این‌که خدا را به آنان بنماید، پس رعد و برق آنان را گرفت و پس از آن، خدای متعال آنان را دوباره به هوش آورد، تا آخر آنچه را که بدان اشاره نموده است؛ از قصه‌هایی که پر است از الطاف الهی و عنایات ربانی، و نیز به آنان یادآوری می‌کند پیمان‌هایی را که از آنان گرفت و سپس آنان، آن پیمان‌ها را شکستند و آنها را پشت سر انداختند، و نیز به آنها یادآوری می‌فرماید، گناهانی را که مرتکب شده و جرم‌هایی را که تحصیل کرده‌اند، و گناهانی که دل‌هایشان به دست آورده است، با این‌که نهی از کتابشان و بازداری صریحی از عقولشان بر آنها وجود داشت، برای قساوت قلوب، شقاوت نفوس و گمراهی تلاششان، و قوله: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی»، اصل عهد، حفاظ است و از آن، معانی‌ای مشتق می‌گردد، مانند: عهد به معنای پیمان، قسم، وصیت، لقا، منزل و نحو ذلک، و قوله تعالی: «فَارْهَبُونِ»؛ «رهبه»؛ یعنی خوف، و مقابل آن، رغبت است. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ

---

(1). بقره/ 40.

(2). المیزان، ج 1، ص 152.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «1»، فرموده: مراد از «بلوغ الاجل»، مشرف بودن بر پایان یافتن عدّه است. البتّه، بلوغ همچنان که در وصول به غایت استعمال می‌شود، در نزدیک شدن به آن نیز به کار می‌رود، و دلیل این‌که مراد از آن، نزدیک شدن به پایان و غایت است، قوله تعالی: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» است؛ زیرا معنایی برای امساک یا برای تسریح، بعد از پایان یافتن عدّه نیست، و فی قوله تعالی: «وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا»، نهی از رجوع است به قصد ضرر رسانیدن، همچنان که نهی از تسریح است با گرفتن بعض مهر در غیر طلاق خلع، و قوله: «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»، اشاره است به حکمت نهی از امساک برای ضرر رسانیدن. پس البتّه، ازدواج، برای تتمیم سعادت و خوشبختی زندگی است و این، تمام نیست، مگر به آرامش و راحتی

هریک از زوجین تا آخر، و کمک نمودن هریک از آن دو به دیگری در رفع نیازهای غریزی، و امساک، ویژه رجوع است برای متّصل شدن و جمع شدن بعد از منفصل شدن و از هم جدا شدن، و در آن، جمعی است که شمولش بعد از پراکندگی است، و این کجا با رجوع به قصد ضرر رسانیدن، سازگار باشد؟ و قوله: «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ»؛ یعنی رجوع کند به قصد ضرر رسانیدن، «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ یعنی از حیث این‌که او را حمل بر انحراف از طریقی نموده که فطرت انسانی به آن هدایت می‌کرد، به خودش ضرر رسانیده، به خصوص که آیات خدای متعال را مسخره گرفته، پس خدای سبحان آنچه را از احکام تشریع نموده، تشریع خشک و بی‌محتوایی نکرده که در آن اکتفا شود به جرم افعال، از گرفتن، دادن، رجوع، رها کردن و غیر ذلک، بلکه بنای آن بر مصالح عامّه است که به وسیله آن، فساد اجتماع به صلاح آید و بدان، سعادت زندگی انسان به اتمام رسد، و اختلاط آن با اخلاق فاضله، نفوس را تربیت کند؛ ارواح را تطهیر نماید و معارف الهیه از توحید، ولایت و سایر اعتقادات پاک، صفا پیدا کند. پس هرکس در دینش به ظواهر احکام اکتفا نماید و غیر آن را پشت سر اندازد، آیات خدای تعالی را به

---

(1). بقره/ 231.

مسخره گرفته، و مراد از نعمت فی قوله: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، نعمت دین یا حقیقت دین است، و آن، سعادتی است که با عمل به شرایع دین، به آن دست می‌یابد، مانند: سعادت زندگی که اختصاص به الفت و یکدلی زوجین دارد. پس خدای تعالی سعادت دینی را نعمت نامیده است؛ همچنان که فی قوله تعالی: «وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی» «1»، و قوله: «وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ» «2»، و قوله: «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً» «3» چنین است، و بنابراین، قوله تعالی: «وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ»، که بعد از آن آمده، مثل این است که مفسر این نعمت باشد، و مراد از: «الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ» «4»، ظاهر شریعت و باطن آن؛ یعنی احکام شریعت و حکمت‌های آن است، و ممکن است مراد از نعمت، مطلق نعمت‌های الهیه تکوینیه و غیر آنها باشد. پس معنا چنین می‌شود: «به یاد آورید حقیقت معنای زندگانی‌تان را و خصوصا مزایا و محاسن آن را که الفت و سکونت بین زوجین است و آنچه را خدای تعالی به لسان وعظ، در ظاهر احکام و حکمت‌های آن بیان فرموده، از معارفی که متعلق به آنهاست، پس البته، اگر شما در آن تأمّل نمودید یا شک کردید، ملازم با راه سعادت هستید، و در کمال حیات و نعمت وجودتان، فساد نکنید. «5»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا

نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أعْداءً فَألّفَ بَیْنَ قُلَوبِکُمْ فَأصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» «6»، فرموده: «حبل اللّه»، همان کتاب نازل شده از جانب خدای تعالی بوده، و آن اتّصال بین بنده و پروردگار است و آسمان را به زمین مربوط می‌کند، و اگر خواستی بگو: «حبل اللّه»، قرآن و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و قوله:
«جَمِیعاً» و قوله: «وَ لا تَفَرَّقُوا»، به مجمع اسلامی امر می‌کند که آن، به وسیله متمسّک شدن به کتاب و سنت حاصل می‌شود، و قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ

---

(1). مائده/ 4.
(2). مائده/ 6.
(3). آل عمران/ 103.
(4). آل عمران/ 103.
(5). المیزان، ج 2، ص 249- 248.
(6). آل عمران/ 103.

أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً»، جمله «إِذْ کُنْتُمْ»، بیان است برای آنچه از نعمت ذکر نمود، و قوله: «وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها» را عطف بر آن نمود و امر به یاد آوردن این نعمت‌ها کرد، بنابر آنچه روش قرآن است؛ باین که تعلیمش را بر بیان علل و اسباب قرار داده و به خیر و هدایت از وجه خودش دعوت می‌کند، بدون این‌که امر نماید به تقلید عوامانه کور و آنچه از دو دلیل خدای تعالی ذکر فرموده، که یکی از آنها که قوله: «إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ» است، مبتنی بر اصل تجربه بوده، و قوله: «وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ»، بر طریقه بیان عقلی است، و فی قوله: «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً»، تکرار است برای امتنانی که قوله: «اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، بر آن دلالت دارد، و مراد از آن نعمت، تألیف است. بنابراین مراد از اخوتی که ایجاد می‌گردد و این نعمت را تحقّق می‌دهد، الفت دل‌ها است، و قوله: «وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها»، «شفا حفرة» آن، طرفی است که مشرف بر سقوط در آن است، و مراد از «النَّارِ»، اگر نار آخرت باشد، مراد از «کونهم علی شفا حفره»، این است که آنان کافرند و بین آنها و بین واقع شدن در آن، چیزی جز مرگ نیست که آن، نزدیک‌ترین چیز به انسان است. پس آنان را خدای تعالی به وسیله ایمان نجات داد، و اگر مراد بیان حال آنها در اجتماع فاسدشان باشد که پیش از ایمانشان و تألّف قلوبشان، در آن زندگی می‌کردند، مراد از «النَّار»، جنگ‌ها و منازعات می‌باشد که آن از

استعمالات شایع به طریق استعارهَ است. پس مقصود، اجتماعی است که بنای آن بر تشتّت دل‌ها و اختلاف آرا و خواست‌ها است و مثل چنین جامعه‌ای، به دلیل اختلاف آرا و خواسته‌ها، دائما در حال تنازع، اختلاف، جنگ، زوال و فناست، و آن، آتش جهالت است که هرکه در آن افتد، نجات و خلاصی در آن نباشد. پس اینان، و آنها طایفه‌ای از مسلمانان بودند که قبل از نزول آیه، بعد از کفرشان ایمان آوردند و همان‌ها مخاطبان نزدیک به این آیات هستند، در مدّت حیاتشان پیش از اسلام، به جز در حال تهدید و جنگ و قتال به سر نبردند. پس هیچ امنی و راحتی برای آنان نبود. بعد چون مجتمع شدند، با اعتصام به

حبل اللّه، حلاوت و شیرینی نعمت‌ها را چشیدند و صدق آنچه خدا به آن یادآوری فرمود، یافتند. بنابراین، بنای کلام، براساس مشاهده و وجدان است؛ لذا پس از آن، آنان را آگاه نمود بر خصوصیت این بیان که قوله: «کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» است. «1»

فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «2» هم فرموده: این همان پیمانی است که از آنها بر اسلام گرفته شد، همچنان که قوله: «إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»، یادآوری آن را به آنها گواهی می‌دهد، پس آن، شنیدن مطلق و طاعت مطلق است، و آن، اسلام برای خدای تعالی است. پس معنای نعمت فی قوله: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، عبارت از موهبت‌های زیبا و نیکویی است که خدای سبحان آنها را در شعاع اسلام، به آنان اعطا نمود، و آن است تفاوتی که بیانگر حال آنان در جاهلیت و حال آنان در اسلام است از امنیت، عافیت، ثروت، صفای دل‌ها و پاکی اعمال؛ همچنان که خدای متعال فرمود: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها» «3»، یا این‌که مراد از نعمت، حقیقت اسلام است. پس آن، مادر نعمت‌ها است؛ زیرا که هر نعمتی از آن سرچشمه می‌گیرد، و مخفی نماند که مراد از نعمت، همان حقیقت اسلام، یا ولایت است، و آن، تعیین مصداق می‌باشد بدون مشخص شدن مفهوم لفظ، و مفهوم، آن است که لغت آن را مشخص می‌کند، پس آنان را با قوله تعالی: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»، امر به تقوا نمود. «4»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» «5»، فرموده: این مضمونی است که بر وقایع متعدّد مختلفی که میان کفار و مسلمین اتفاق

(1). الميزان، ج 3، ص 410- 406.
(2). مائده/ 7.
(3). آل عمران/ 103.
(4). الميزان، ج 5، ص 429.
(5). مائده/ 11.

افتاد، قابل انطباق است، مانند: غزوات بدر، احد، احزاب و غیر آن. پس ظاهر این است که مراد از آن مطلق آن چیزهایی است که مشرکین قصد نمودند؛ این‌که مؤمنین را به قتل برسانند و اثر اسلام و دین توحید را محو و نابود کنند، و آنچه برخی از مفسرین ذکر نمودند، مراد از آن، قصد برخی از مشرکان بوده به این‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به قتل برسانند، یا این‌که قصد برخی از یهود بوده که او را به طور ناگهانی بکشند، و قوله: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»، امر به تقوا و توکّل بر خدای متعال نمود، و مراد از آن، در حقیقت، نهی و ترساندن شدید است از ترک تقوا و ترک توکّل به خدای سبحان. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً» «2»، فرموده: یادآوری است برای مؤمنین، آنچه را بر آنان در جنگ خندق انعام نمود، به این‌که: آنان را یاری نمود و لشکریان مشرکین را از آنان منصرف گردانید، و آنان، لشکریانی بودند که از شعوب و قبایل پراکنده‌ای، مانند، غطفان، قریش، حبشیان، کنانه و یهود بنی قریظه، بنی نضیر، متشکل شده و مسلمانان را از بالا و پایین احاطه کرده بودند. پس خدای متعال باد را بر آنان مسلط نمود و ملایکه را نازل فرمود، تا آنها را خوار و ذلیل گرداند، و آن است قوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»، و «إِذْ» ظرف است برای نعمت یا ثبوت آن. «جاءَتْكُمْ جُنُودٌ»، آمدند بر شما لشکریانی از طوایف که هریک از آنها یک لشکر بودند، مانند: غطفان، قریش و غیر آنها. «فَأَرْسَلْنا»، بیان است برای نعمت، و آن فرستادن، منشعب بر آمدن است. «عَلَيْهِمْ رِيحاً»، بر آنان باد صبا (که از جانب شرق بود) وزید، و آن باد سختی بود، «وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها»: و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدی، و آنها ملایکه بودند که برای خواری و ذلّت مشرکین آمده بودند. «3»
استاد محقق یعسوب الدین رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ

---
(1). الميزان، ج 5، ص 256.

(2). احزاب/ 9.
(3). الميزان، ج 16، ص 301.

كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً» «1»، در بيان آن فرموده: تصوير اجمالى است از قصّه جنگ خندق و آنچه در پى آن آمده، از امر بنى قريظه، و يادآورى نمودن است براى مؤمنين به آنچه خداى تعالى بر آنان در جنگ خندق انعام فرموده با يارى نمودن آنان و منصرف نمودن لشكريان مشركان از آنان، و لشكريان از شعوب و قبايل گوناگونى مانند: غطفان، قريش، حبشيان، كنانه، و يهود بنى قريظه و بنى نضير بودند كه بسيج شده و آنان را از بالا و پايين احاطه كرده بودند. پس خداى متعال بر آنان باد را مسلّط نمود و ملايكه را براى خوارى و ذلّت آنان نازل فرمود، و قوله: «إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ»، ظرف است براى نعمت يا ثبوت آن، و گفته‌اند: تعليل براى وجوب شكر و يادآورى نعمت الهيه است براى آنان، و قوله: «فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً»، عطف بر «جاءَتْكُمْ» است، كه به طور اجمال براى بيان نعمت است، و آن ارسال، متفرّع بر آمدن آنهاست، و قوله: «كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيراً»، برانگيختن مؤمنين و تشويق آنان است بر ذكر و ياد خداى تعالى، بر آنچه خداى متعال به آنان انعام فرموده است. «2»
در تفسير نمونه فى قوله تعالى: «يا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ» «3»، فرموده: اى بنى اسرائيل! به خاطر بياوريد نعمت‌هاى مرا كه به شما بخشيدم، و به عهد من وفا كنيد، تا من نيز به عهد شما وفا كنم، و تنها از من بترسيد. در حقيقت، اين سه دستور: يادآورى نعمت‌هاى بزرگ خدا، وفاى به عهد پروردگار و ترس از نافرمانى او، اساس تمام برنامه‌هاى الهى را تشكيل مى‌دهد.
در بحث نكته‌ها درباره اين‌كه چرا يهوديان را بنى اسرائيل مى‌گويند، به نقل از تفسير مجمع البيان طبرسى چنين مى‌فرمايد: اسرائيل همان يعقوب، فرزند اسحاق، پسر ابراهيم عليه السّلام، است. او مى‌گويد «اسر»، به معناى «عبد»، و «ئيل»، به معناى «اللّه» است، و اين كلمه مجموعا معناى «عبد اللّه» را مى‌بخشد. «4»

---
(1). احزاب/ 9.
(2). بصائر، ج 32، ص 95.
(3). بقره/ 40.
(4). تفسير نمونه، ج 1، ص 205- 201.

نيز فى قوله تعالى: «يا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ

أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ» «1»، زیر عنوان: «خیال‌های باطل یهود» این چنین فرموده: در این آیات، بار دیگر، خداوند روی سخن را به بنی اسرائیل کرده و نعمت‌های خدا را به آنها یادآور می‌شود و می‌گوید: ای بنی اسرائیل! نعمت‌هایی را که به شما دادم، به خاطر بیاورید: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ.» این نعمت‌ها، دامنه گسترده‌ای دارد، از نعمت هدایت و ایمان گرفته تا رهایی از چنگال فرعونیان و بازیافتن عظمت و استقلال، همه را شامل می‌شود. سپس از میان این نعمت‌ها، به نعمت فضیلت و برتری یافتن بر مردم زمان خود که ترکیبی از نعمت‌های مختلف است، اشاره کرده، می‌گوید: من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ.» شاید بعضی تصوّر کنند که منظور از: «فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ»، این باشد که آنها را بر تمام جهانیان در تمام ادوار برتری بخشیده است، ولی با توجّه به سایر آیات قرآن، روشن می‌شود که مقصود، برتری آنها نسبت به افراد، محیط و عصر خودشان است؛ زیرا در قرآن می‌خوانیم: «کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ.» «2»: شما (مسلمانان) بهترین امّتی بودید که برای نفع انسان‌ها آفریده شده‌اید. «3» در جای دیگر، درباره بنی اسرائیل می‌خوانیم: «وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا»: ما این مستضعفان را وارث مشرق و مغرب زمین کردیم. «4» روشن است که بنی اسرائیل در آن زمان وارث تمام جهان نشدند، پس مقصود این است که وارث شرق و غرب منطقه خودشان گشتند؛ بنابراین، فضیلت آنها بر جهانیان نیز برتری نسبت به افراد همان محیط است. «5»

فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ

---

(1). بقره/ 47.

(2). آل عمران/ 110.

(3). آل عمران/ 110.

(4). اعراف/ 137.

(5). تفسیر نمونه، ج 1، ص 221- 220.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» «1» هم در تفسیر آیه می‌فرماید: آیه می‌گوید: تا مدّت عدّه به پایان نرسیده، گرچه روز آخر آن باشد، مرد فرصت دارد، یا با همسرش آشتی کند و صمیمانه زندگی نماید: «فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، و یا اگر زمینه را مساعد نمی‌بیند، او را رها سازد:

«أوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ.» ولی باید توجّه داشت که هریک از رجوع و یا جدایی باید با احسان و نیکوکاری توأم بوده و از انتقام‌جویی خالی باشد: «وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ.» این جمله، تفسیر کلمه «معروف» است؛ یعنی رجوع باید براساس صفا و صمیمیت باشد. از آنجا که در جاهلیت طلاق و رجوع را وسیله انتقام‌جویی قرار داده بودند، آیه با لحنی قاطع می‌گوید: نگاهداری زن در قید زوجیت، نباید به منظور آزار و تعدّی باشد، که این کار، نه تنها ظلم به اوست، بلکه ظلم و ستم به خود شماست. اکنون باید دید، چرا ظلم به همسر، ظلم به نفس است؟ شاید به خاطر این است که اوّلا، رجوعی که براساس حق‌کشی باشد، دیگر هیچ‌گونه آرامشی در آن نمی‌توان یافت، و ثانیا، از نظر قرآن زن و مرد در نظام خلقت جزء یک پیکرند. بنابراین پایمال کردن حقوق زن، تعدّی و ظلم به خود خواهد بود، و ثالثا، کسی که به دیگری ستم کند، در واقع به استقبال کیفر الهی می‌رود و در حقیقت، به خویشتن ظلم کرده است.

«وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ»، «هزوا»، به معنای مسخره کردن است. معمولا بعضی از مردم، هزاران خلافکاری مرتکب می‌شوند، ولی برای رهایی از فشار وجدان و به خیال خود فرار از عذاب الهی، به حیله‌ها و کلاه‌های شرعی متوسّل شده و ظواهر احکام و آیات را دستاویز خود قرار می‌دهند. قرآن این روش را یک نوع استهزا به آیات و مقررات الهی می‌داند، و احکام زیادی به چشم می‌خورد که یکی از آنها همین طلاق است؛ زیرا حقّ

(1). بقره/ 231.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 196

رجوع برای مرد، همان‌طور که گذشت، به خاطر این است که ازدواج هرچه بیشتر پایدار بماند، ولی بعضی درست برخلاف این منظور گام برمی‌دارند؛ یعنی با استفاده از حقّ رجوع درصدد انتقام‌جویی و آزار زن برمی‌آیند و در زیر نقاب عمل به قانون چهره واقعی ستمگرانه خود را می‌پوشانند. این، همان استهزا به قرآن و قانون است. آیه مورد بحث می‌گوید: آیات خدا را بازیچه قرار ندهید و به یاد نعمت بزرگ آیین خدا و کتاب آسمانی که برای سعادت شما آمده است، باشید. دین و مجموعه مقررات آن، از نظام ثابت همین جهان سرچشمه گرفته، و با اتکای به مصالح واقعی انسان‌ها وضع گردیده است. بنابراین، نباید با چشم‌پوشی از مصالح و چسبیدن به ظاهر خشک قسمتی از احکام، قالب‌های بی‌روحی بسازید که هم منافع شما را به خطر بیندازد، و هم دهن‌کجی به آیات خدا محسوب شود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ.» در آخر آیه، برای دفاع از حقوق زن و جلوگیری از سوء استفاده از احکام الهی، این حقیقت را به خاطر می‌آورد که: از خدا بپرهیزید و بدانید، او از تمام کارهای شما و همه اسرار این جهان آگاه است. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» «2»، فرموده: درباره این‌که منظور از «حبل اللّه» (ریسمان الهی) چیست؟ مفسران احتمالات مختلفی ذکر کرده‌اند؛ بعضی می‌گویند: منظور از آن، قرآن است، و بعضی می‌گویند: اسلام، و بعضی دیگر گفته‌اند:

منظور خاندان پیامبر و ائمّه معصومین هستند. در روایاتی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه اهل بیت نقل شده نیز همین تعبیرات گوناگون دیده می‌شود؛ مثلا در تفسیر در المنثور از پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله، و در کتاب معانی الاخبار از امام سجاد علیه السّلام، نقل شده که فرمودند:
«حبل اللّه»، قرآن است، و در تفسیر عیاشی از امام محمّد باقر علیه السّلام [نقل است که فرمودند:

---
(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 127- 126.
(2). آل عمران/ 103.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 197
ریسمان الهی، آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد که مردم مأمور تمسّک به آن هستند، ولی نه احادیث، و نه آن تفسیرها، هیچ کدام با یکدیگر اختلاف ندارند؛ زیرا منظور از ریسمان الهی، هرگونه وسیله ارتباط با ذات پاک خداوند است، خواه این وسیله، اسلام باشد، یا قرآن، یا پیامبر و اهل بیت او، و به عبارت دیگر، تمام آنچه گفته شد، در مفهوم وسیع «ارتباط با خدا» که از معنای «حبل اللّه» استفاده می‌شود، جمع است.

تعبیر به «حبل اللّه» برای چیست؟

نکته جالب این‌که: تعبیر از این امور به «حبل اللّه»، در واقع، اشاره به یک حقیقت است، که انسان در شرایط عادی و بدون داشتن مربی و راهنما، در قعر درّه طبیعت و چاه تاریک غرایز سرکش و جهل و نادانی باقی خواهد ماند، و برای نجات از این دره و برآمدن از این چاه، نیاز به رشته و ریسمان محکمی دارد که بر آن چنگ بزند و بیرون آید. این رشته محکم، همان ارتباط با خدا از طریق قرآن و آورنده قرآن و جانشینان واقعی او می‌باشد که مردم را از سطوح پایین و پست، بالا برده و به آسمان تکامل معنوی و مادی می‌رساند.

فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً»، فرموده: سپس قرآن، به نعمت بزرگ اتحاد و برادری اشاره کرده و مسلمانان را به تفکّر در وضع اندوهبار گذشته، و مقایسه آن «پراکندگی» با این «وحدت» دعوت می‌کند و می‌گوید: فراموش نکنید که در گذشته، چگونه با هم دشمن بودید، ولی خداوند در پرتو اسلام و ایمان، دل‌های شما را به هم مربوط ساخت، و شما دشمنان دیروز، برادران امروز شدید، و جالب توجّه این‌که: کلمه «نعمة» را دو بار در این جمله تکرار کرده و به این طریق اهمیت موهبت اتفاق و برادری را گوشزد می‌کند. نکته دیگر این‌که مسأله «تألیف قلوب مؤمنان» را به خود نسبت داده، می‌گوید: خدا در میان دل‌های شما الفت ایجاد کرد، و با این تعبیر، اشاره به یک معجزه اجتماعی اسلام شده؛

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 198

زیرا اگر سابقه دشمنی و عداوت پیشین عرب را درست دقت کنیم که چگونه کینه‌های ریشه‌دار در طول سال‌های متمادی در دل‌های آنها انباشته شده بود، و چگونه یک موضوع جزیی و ساده کافی بود، آتش جنگ خونینی در میان آنها بیافروزد، مخصوصا با توجّه با این‌که مردم نادان و بی‌سواد و نیمه وحشی معمولا افرادی لجوج و انعطاف‌ناپذیرند، و به آسانی حاضر به فراموش کردن کوچک‌ترین مسایل گذشته نیستند، در این صورت، اهمیت این «معجزه بزرگ اجتماعی اسلام» آشکار می‌شود، و ثابت می‌گردد که از طرق عادی و معمولی، امکان‌پذیر نبود که در طیّ چند سال، از چنان ملّت پراکنده، کینه‌توز، نادان و بی‌خبر، ملّتی واحد و متحد و برادر بسازند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «2»، فرموده: در این آیه بار دیگر مسلمانان را، به اهمیت نعمت‌های بی‌پایان خداوند که مهم‌ترین آنها، نعمت ایمان، اسلام و هدایت است، توجّه داده، می‌فرماید: نعمت‌های خدا را به یاد بیاورید: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، گرچه نعمت در اینجا مفرد است، ولی معنای جنس دارد و جنس، در اینجا در معنای عموم استعمال شده و به این ترتیب، همه نعمت‌ها را شامل می‌شود. البته، این احتمال نیز در آیه هست که منظور، خصوص نعمت اسلام باشد که در آیه قبل، احتمالا به آن اشاره شده است، آنجا که می‌گوید: «وَ لِیُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکُمْ»، و چه نعمتی بالاتر از آنکه در سایه اسلام، همه‌گونه مواهب، افتخارات و امکانات نصیب مسلمانان شد و جمعیتی که قبلا پراکنده، جاهل، گمراه، خونخوار، فاسد و مفسد بودند، به صورت

جمعیتی متشکل و متّحد و دانا، با امکانات مادّی و معنوی فراوان در آمدند. سپس پیمانی را که با خدا بسته‌اند، یادآور شده، می‌گوید: پیمانی را که به طور محکم، خدا با شما بست، فراموش نکنید، آن زمان که گفتید، شنیدیم و اطاعت کردیم:
«وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا.» در این‌که منظور از این پیمان کدام پیمان

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 30- 28.
(2). مائده/ 7.

است، دو احتمال وجود دارد: نخست، پیمانی که مسلمانان در آغاز اسلام در «حدیبیه» و یا «حجة الوداع» و یا «عقبه» و یا همه مسلمانان به مجرد قبول اسلام، به طور ضمنی، با خدا بسته‌اند، و دیگر، پیمانی که به حکم فطرت و آفرینش، هرکسی با خدای خود بسته است، و همان است که گاهی از آن به نام «عالم ذرّ»، تعبیر می‌شود. توضیح این‌که:
خداوند به هنگام آفرینش انسان، استعدادهای قابل ملاحظه‌ای به او داد و مواهب بی‌شماری در اختیار او گذاشت، از جمله: استعداد مطالعه اسرار آفرینش و شناخت پروردگار به وسیله آنها، و هم‌چنین عقل، هوش و ادراکی که به وسیله آن، پیامبرانش را بشناسد و دستورهای آنها را به کار بندد. خداوند با دادن این استعدادها، «عملا» از آنها پیمان گرفته که این استعدادها را عاطل و باطل نگذارند و از آن، در مسیر صحیح بهره گیرند، و افراد انسان نیز به «زبان حال و استعداد» فریاد برآورده‌اند که:
«سَمِعْنا وَ أَطَعْنا.»: شنیدیم و به کار بستیم. این پیمان، وسیع‌ترین، محکم‌ترین و عمومی‌ترین پیمانی است که خداوند از بندگان خود گرفته است، و همان است که علی علیه السّلام در خطبه اوّل نهج البلاغه به آن اشاره کرده، می‌فرماید: «لیستادواهم میثاق فطرته.»:
پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنند.
بدیهی است که این پیمان وسیع، همه مسایل دینی را نیز دربر می‌گیرد، و هیچ مانعی ندارد که آیه، اشاره به تمام پیمان‌های تکوینی و تشریعی (پیمان‌هایی که خدا به حکم فطرت گرفته و یا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در مراحل مختلف از مسلمانان گرفت،) باشد، و از اینجا روشن می‌شود حدیثی که می‌گوید: منظور از میثاق، همان پیمانی بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در حجة الوداع، در موضوع ولایت علی علیه السّلام گرفت، با آنچه در بالا ذکر کردیم، سازگار است؛ زیرا بارها گفته‌ایم که تفسیرهایی که در ذیل آیات در این‌گونه موارد می‌آید، اشاره به یکی از مصداق‌های روشن

است، نه به معنای انحصار. ضمنا باید توجّه داشت که میثاق، در اصل، از ماده «وثاقه» یا «وثوق» به معنای بستن و محکم کردن چیزی با طناب و مانند آن است و بعدا به هر کاری که موجب آرامش خاطر می‌شود، گفته شده،

و از آنجا که عهد و پیمان شبیه گرهی است که میان دو نفر یا دو گروه می‌خورد و موجب آرامش فکر آنهاست، به آن میثاق می‌گویند، و در پایان آیه، برای تأکید این معنا می‌فرماید: پرهیزگاری پیشه کنید! خداوند از اسرار درون سینه‌ها آگاه است: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.» تعبیر به: «بِذاتِ الصُّدُورِ» که ترکیبی از «ذات» به معنای عین و حقیقت، و «صدور» به معنای سینه‌هاست، اشاره به این است که خداوند از دقیق‌ترین اسراری که در اعماق روح آدمی نهفته است و هیچ‌کس جز خودش از آن آگاهی ندارد، باخبر است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ يَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ» «2»، فرموده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را به یاد آورید، در آن زمان که جمعیتی تصمیم گرفته بودند، دست به سوی شما دراز کنند و شما را از میان ببرند، ولی خداوند شرّ آنها را از شما دفع کرد. خداوند کرارا در آیات قرآن، مسلمانان را به یاد نعمت‌های گوناگون و الطاف خود به آنها می‌اندازد، تا به این وسیله روح ایمان در آنها تقویت و حسّ شکرگزاری و ثبات در برابر مشکلات را در آنها برانگیزد، و آیه فوق یکی از این آیات است، امّا در این‌که این آیه، اشاره به کدام داستان می‌کند، در میان مفسران، گفتگو بسیار است، بعضی آن را اشاره به دفع خطر یهودیان بنی نضیر که طرح نابودی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان را در مدینه کشیده بودند، می‌دانند، و بعضی دیگر، [آن را] اشاره به داستان «بطن نخل» که در ماجرای «حدیبیه» در سال ششم هجرت واقع شد، دانسته‌اند؛ آنجا که جمعی از مشرکان مکّه تصمیم گرفتند به سرکردگی خالد بن ولید در نماز عصر به مسلمانان حمله‌ور شوند، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از این توطئه آگاه گشت و با خواندن نماز کوتاه خوف، نقشه آنها نقش بر آب شد، و بعضی، اشاره به حوادث دیگری از زندگی پرحادثه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان می‌دانند. بعضی از مفسران نیز عقیده دارند که اشاره به تمام حوادثی است که در طول تاریخ اسلام واقع

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 298- 296.

(2). مائده/ 11.

شده. این تفسیر، اگر از کلمه «قوم» که نکره است و دلیل بر وحدت می‌باشد، صرف‌نظر کنیم، از همه تفاسیر بهتر است، و در هر حال، این آیه، مسلمانان را متوجّه خطراتی که ممکن بود برای همیشه نامشان را از صفحه روزگار براندازد، می‌کند، و به آنها هشدار می‌دهد که به پاس این نعمت‌ها، تقوا را پیشه کنند و بر خدا تکیه نمایند و بدانند که اگر پرهیزگار باشند، در زندگی تنها نخواهند ماند، و آن دست غیبی که همیشه حافظ آنها بوده، باز هم از آنها حمایت خواهد کرد. «1»
فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً» «2»
هم فرموده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت بزرگ خدا را بر خودتان به یاد آورید، در آن هنگام که لشکرهای (عظیمی) به سراغ شما آمدند، ولی ما با دو طوفانی که بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید، و به این وسیله، آنها را در هم کوبیدیم، و خداوند به تمام کارهایی که انجام می‌دهید و کارهایی که هر گروه در این میدان بزرگ انجام دادند، بصیر و بینا است.
در اینجا، چند مطلب قابل دقت است:
1. تعبیر به: «اذْکُرُوا»، نشان می‌دهد که این آیات، بعد از پایان جنگ و گذشتن مقداری از زمان که به مسلمانان اجازه داد آنچه را دیده بودند، در فکر خود مورد تحلیل قرار دهند، نازل گردید تا تأثیر عمیق‌تری بخشد.
2. تعبیر به: «جُنُودٌ»، اشاره به احزاب مختلف جاهلی (مانند: قریش، غطفان، بنی سلیم، بنی اسد، بنی فزاره، بنی اشجع و بنی مره) و طایفه یهود در داخل مدینه است.
3. منظور از: «وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها» که به یاری مسلمانان آمدند، همان فرشتگانی است که یاری آنها نسبت به مؤمنان، در غزوه بدر نیز صریحا در قرآن مجید آمده است. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 306- 305.
(2). احزاب/ 9.
(3). تفسیر نمونه، ج 17، ص 218.

4. ذکر نعمت در تفاسیر روایی

سید هاشم بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان، و علامه شیخ عبد علی بن جعفر بن جمعه عروسی قدّس سرّه در تفسیر نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی در تفسیر در المنثور، روایاتی را فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ» «1»، نقل فرموده‌اند از جمله:

1. در کتاب علل الشرایع، با اسنادش تا محمّد بن عماره، و او از پدرش، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام در ضمن حدیثی طولانی نقل کرده که حضرت فرموده: «و یعقوب، هو اسرائیل، و معنی اسرائیل، عبد اللّه؛ لان اسرا، هو عبد، و ایل هو اللّه عزّ و جلّ.»؛ یعنی و یعقوب، همان اسرائیل است، و معنای اسرائیل، عبد اللّه است؛ زیرا اسرا به معنای عبد است و «ایل»، اللّه عزّ و جلّ است. «2»

2. در عیون الاخبار، با اسنادش از امیر المؤمنین علیه السّلام، در حدیثی طولانی، در بخشی از آن، آورده است، از حضرت درباره شش نفر از پیامبران که دارای دو اسمند، سؤال شد؟

آن حضرت فرمود: «یوشع بن نون، و هو ذو الکفل، و یعقوب، هو اسرائیل.» «3»

3. امام ابو محمّد عسگری علیه السّلام فرمود: «قال اللّه عزّ و جلّ:" یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ" لما بعث محمّدا صلّی اللّه علیه و آله و اقررته فی مدینتکم و لم احشمکم الحطّ و الرّحال الیه و اوضحت علاماته و دلائل صدقه لئلا یشتبه علیکم حاله،" وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی" الذی اخذته علی اسلافکم، انبیائهم، و امروا ان یؤدوا الی اخلافهم: لیومنن بمحمد العربی القرشی الهاشمی المبان بالایات و المؤید بالمعجزات التی منه: ان کلّمته ذراع مسوّمه، و ناطقه ذئب، و حنّ علیه عود المنبر، و کثر اللّه له القلیل من الطعام، و لان له الصلب من الاحجار، و صلّب له المیاه السیاله له، و لم یوید نبیّا من انبیائه بدلالة الا جعل له مثلها او افضل منها، و الذی جعل من اکبر اولیائه، علی بن ابی طالب علیه السّلام، شفیقه و رفیقه، و عقله من عقله، و علمه من علمه، و حلمه من حلمه، مؤید دینه بسفیه الباتر، بعد ان قطع المعاذیر للمعاندین بدلیله القاهر و علمه الفاضل و فضله الکامل،" أُوفِ

---

(1). بقره/ 40.

(2). نور الثقلین، ج 1، ص 71، حدیث 156.

(3). همان، حدیث 158.

بِعَهْدِکُمْ" الذی اوجبت لکم به نعیم الابد فی دار الکرامة و مستقر الرحمة،" وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ" فی مخالفة محمّد صلّی اللّه علیه و آله؛ فانی القادر علی صرف بلاء من یعادیکم علی موافقتی، و هم الذین لا یقدرون علی صرف انتقامی عنکم، اذا آثرتم مخالفتی.»: خدای عزّ و جلّ فرمود: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»: ای فرزندان یعقوب! به یاد بیاورید نعمت مرا که بر شما انعام نمودم، این‌که محمّد صلّی اللّه علیه و آله را مبعوث کرده و او را در شهر شما مستقر نمودم، و نه خویشاوندان و اقربای او با خشم و غضب بر شما فرود آمدند، و نه شما به سوی او و به جستجویش مسافرت بسیار نمودید، و نشانه‌های او را و براهین صدق او را واضح و آشکار نمودم تا بر شما احوال او مشتبه نباشد، «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی»: و به عهد من وفا کنید که آن را از پیشینیانتان، همان انبیای ایشان، بر شما پیمان گرفتم، و به آنان دستور داده شد، به جانشینان بسپارند که به محمّد عربی هاشمی قریشی ایمان بیاورند که او به نشانه‌هایی مبین و به معجزاتی مؤید است، از جمله این‌که: خران [و یا سگان رها شده با او سخن گفتند، و گرگ با او سخن گفت، و چوب منبر بر او به وجد آمد، و خدای متعال خوراک اندک را بر او بسیار گرداند، و سختی احجا را بر او نرم کرد، و روانی آب‌ها بر او سخت شد، و هیچ پیامبری از پیامبران، به نشانه‌ای تأیید نشد، مگر این‌که مثل آن یا برتر از آن را برای او قرار داد، و او کسی است که از بزرگ‌ترین اولیایش، علی بن ابی طالب را قرار می‌دهد، همان مهربان به او و رفیقش در حالی که عقل او از عقلش، و علم او از علمش، و حلم او از حلمش بود؛ همو که با شمشیر برنده‌اش، مؤید دین او بود. پس از آنکه اسباب عذرآور دشمنان را با دلیل شکننده‌اش، علم برترش و فضل کاملش قطع نمود. «أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»: به عهدتان وفا کنم همان عهدی که به واسطه آن، نعمت‌های بسیار را در سرای کرامت و استقرارگاه رحمت برای شما واجب گردانیدم، «وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ»: و در مخالفت با محمّد صلّی اللّه علیه و آله، از من بترسید که البتّه، من در منصرف نمودن بلای کسی که با شما در موافقتان با من دشمنی کند، بسیار توانا هستم، در حالی که آنان، در منصرف نمودن انتقام من از شما، آن هنگام که شما مخالفت با من را برگزینید، توانا نیستند. «1»

(1). برهان، ص 57.

4. محمّد بن یعقوب با اسنادش تا سماعه، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فی قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی»، روایت کند که آن

حضرت فرمود: «بولاية امير المؤمنين عليه السَّلام،" أوفِ بِعَهْدِكُمْ": اوف لكم الجنه.»؛ يعنى با ولايت امير المؤمنين عليه السّلام به عهدتان وفا كنيد، تا براى شما بهشت را وفا كنم. «1»
فى قوله تعالى: «يا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ» «2» هم در تفسير برهان روايتى از امام ابو محمّد عسگرى عليه السّلام نقل نموده كه آن حضرت فرمود: «قال اللّه عزّ و جلّ:" يا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ "، ان بعثت موسى و هارون الى اسلافكم بالنبوة، فهديناهم الى نبوة محمّد صلّى اللّه عليه و آله و وصيه، على عليه السّلام، و امامة عترته الطّيبين، و اخذنا عليكم بذلك العهود، المواثيق التى ان وافتيم بها، كنتم ملوكا فى الجنان، المستحقين لكراماته و رضوانه،" وَ أَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ" هناك؛ اى فعلته باسلافكم؛ فضلتهم دينا و دنيا؛ فامّا تفضيلهم فى الدين، فلقبولهم ولاية محمّد صلّى اللّه عليه و آله و على و آلهما الطيّبين، و امّا فى الدنيا، فانّى ظللت عليهم الغمام، و انزلت عليهم المنّ و السّلوى، و اسقيتهم من حجر ماء عذبا، و فلقت لهم البحر، و انجيتهم، و اغرقت اعدائهم، فرعون و قومه، و فضلتهم بذلک على عالمى زمانهم، الذين خافوا طرائقهم و حادّوا عن سبيلهم، ثم قال اللّه عزّ و جلّ: فاذا كنت قد فعلت هذا باسلافكم فى ذلک الزمان بقبولهم ولاية محمّد، فبالحرى ان ازيدكم فضلا فى هذا الزمان، اذا انتم وفيتم بما اخذ من العهد و الميثاق عليكم.»؛ خداى عزّ و جلّ فرمود: «يا بَنِى إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: اى بنى اسرائيل! به ياد آوريد نعمت مرا كه بر شما انعام كردم اين‌كه: موسى و هارون را بر پيشينيان شما به پيامبرى مبعوث نمودم، پس آنان را به نبوّت محمّد صلّى اللّه عليه و آله و وصىّ او على عليه السّلام و امامت خاندان طاهر او، هدايت نمودم و از شما به اين موارد (نبوت، وصايت و امامت)، عهد و پيمان‌هايى گرفتم كه اگر بدان‌ها وفا كنيد، شما پادشاهانى در بهشت‌ها خواهيد بود، در حالى كه بر كرامات و رضوان آن استحقاق داريد. «وَ أَنِّى فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعالَمِينَ» (عالمين) آنجا؛ يعنى چنين تفصيلى را

---

(1). برهان، ص 57.
(2). بقره/ 47.

نسبت به پيشينيانتان انجام دادم. آنها را از لحاظ دينى و از لحاظ دنيوى تفضيل دادم، و امّا تفضيل آنها در دين، به واسطه پذيرش و قبول آنان بود نسبت به ولايت محمّد صلّى اللّه عليه و آله و على عليه السّلام و آل آن دو پاكان، و امّا تفضيل آنها در دنيا، به اين است كه من ابر را بر آنان سايه‌بان قرار دادم، و بر آنان منّ و سلوى را نازل نمودم، و آنان را با آب گوارايى

که از دل سنگ جهید، سیراب نمودم، و دریا را بر آنان شکافتم، و آنان را نجات دادم و دشمنانشان، فرعون و قومش را در دریا غرق نمودم، و آنان را با این مزایا بر اهل زمان خودشان، که با راه‌های آنان مخالفت، و با طریق آنان دشمنی و خصومت می‌نمودند، برتری دادم. خدای عزّ و جلّ فرمود: پس چون با پیشینیان شما در آن زمان، با پذیرش ولایت محمّد صلّی اللّه علیه و آله از سوی آنان، این چنین کرده باشم، پس سزاوار باشد چنان‌که به آنچه از شما عهد و پیمان گرفته شده، وفا کنید، در این زمان بر فضلتان بیافزایم. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً» «2»، روایاتی را نقل نموده، از جمله:

1. ابن بابویه، با اسنادش تا مفضّل بن صالح، و او از حلبی، و او هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که درباره قول خدای تعالی: «وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا» از آن بزرگوار سؤال نمودم، آن حضرت فرمود: «الرجل، یطلق حتّی اذا کادت ان یخلو اجلها، راجعها ثم طلقها ثم راجعها، یفعل ذلک ثلاث مرات، فنهی اللّه عزّ و جلّ.»؛ یعنی مرد زن خود را طلاق می‌دهد و نزدیک پایان زمان عدّه‌اش، به او رجوع می‌کند، و پس از آن او را طلاق می‌دهد، سپس به او رجوع می‌نماید و این کار را سه مرتبه انجام می‌دهد. پس خدای عزّ و جلّ این کار را نهی فرمود. «3»

2. عیاشی، با اسنادش از امیر المؤمنین علیه السّلام روایت کند، که آن حضرت فرمود: «مکتوب

---

(1). برهان، ص 61- 60.

(2). بقره/ 231.

(3). برهان، ص 138- نور الثقلین، ج 1، ص 226، حدیث 877 به نقل از کتاب من لا یحضره الفقیه.

فی التوریة: من اصبح علی الدنیا حزینا، فقد اصبح لقضاء اللّه ساخطا، و من اصبح یشکوا مصیبة نزلت به، فقد اصبح یشکوا اللّه، و من اصبح غنیا فتواضع لغنائه، ذهب اللّه بثلث دینه، و من قرء القران من هذه الامة ثم دخل النّار، فهو ممن کان یتخذ آیات اللّه هزوا، و من لم یستشر، یندم، و الفقر الموت الاکبر.»؛ یعنی در تورات نوشته شده: کسی که صبح کند در حالی که نسبت به کار دنیا اندوهناک است، او صبح کرده در حالی که نسبت به قضای الهی خشمگین است، و کسی که صبح کند و مصیبتی را که بر او نازل شده، شکایت کند، پس او صبح کرده است در حالی که از خدا

شکایت نماید، و کسی که در حال ثروتمندی و غنا صبح کند، پس برای غنای خودش تواضع و فروتنی نماید، خدای تعالی یک ثلث دین او را می‌برد، و کسی که از این امّت باشد و قرآن بخواند و پس از مردن در آتش جهنم داخل شود، پس او کسی است که آیات خدای تعالی را به استهزا گرفته است، و کسی که در امورش به مشورت نپردازد، پشیمان گردد، و فقر و تنگدستی، مرگ اکبر است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. جابر از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله هم حبل اللّه الذی امر بالاعتصام به فقال:" وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا".» یعنی آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله آنان ریسمان خدای تعالی هستند که تمسّک نمودن به آن را امر نمود، پس فرمود: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.»

2. عیاشی از ابن زید روایت کند که او گوید: از ابی الحسن علیه السّلام درباره قوله: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا» سؤال نمودم، آن حضرت فرمود: «علی بن ابی طالب حبل اللّه المتین.» «3»

---

(1). برهان، ص 138.

(2). آل عمران/ 103.

(3). نور الثقلین، ج 1، ص 377، حدیث 303- برهان، ص 189.

3. در امالی شیخ طایفه قدّس سرّه با اسنادش به عمر بن راشد، از جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام درباره قوله: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً»، روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «نحن الحبل.»: ما هستیم ریسمان. «1»

4. در کتاب معانی الاخبار با اسنادش از موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمّد، از پدرش محمّد بن علی، از پدرش علی ابن الحسین علیهم السّلام روایت شده که آن حضرت فرمود:

«الامام منا لا یکون الا معصوما، و لیست العصمة فی ظاهر الخلقة فیعرف بها، و لذلک لا یکون الا منصوصا، فقیل له: یا ابن رسول اللّه! فما معنی المعصوم؟ فقال: هو معتصم بحبل اللّه، و حبل اللّه هو القرآن، لا یفترقان الی یوم القیامة، و الامام یهدی الی القرآن، و القرآن یهدی الی الامام، و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ:" إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ".»؛ یعنی امام از ما به جز معصوم نباشد، و عصمت چیزی نیست که در ظاهر خلقت

مشخص باشد، تا بدان شناخته شود، و به همین جهت باید منصوص باشد. پس به آن بزرگوار گفته شد: ای فرزند پیامبر خدا! معنای معصوم چیست؟ آن حضرت فرمود: او کسی است که به «حبل اللّه» تمسّک می‌جوید و «حبل اللّه» همان قرآن است که این دو تا روز قیامت از هم جدا نمی‌شوند، و امام به سوی قرآن هدایت می‌کند و قرآن به سوی امام، و آن، قول خدای عزّ و جلّ است که: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ.» «2»

5. در روایت ابی جارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فی قوله: «وَ لا تَفَرَّقُوا»، آمده است که آن حضرت فرمود: «ان اللّه تبارک و تعالی علم انّه سیفترقون بعد نبیهم و یختلفون، فنهاهم عن التّفرّق؛ کما نهی من کان قبلهم، فامرهم ان یجتمعوا علی ولایة آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و لا یتفرقوا»؛ یعنی البته، خدای تبارک و تعالی می‌دانست که آنان به زودی بعد از پیامبرشان، از هم متفرق گردیده و راه اختلاف را در پیش می‌گیرند، لذا آنان را از تفرقه و جدایی نهی فرمود؛ همچنان که آن کسانی را که پیش از آنان بودند، از تفرقه و جدایی نهی نمود. پس آنان را به این‌که بر ولایت آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله اجتماع کنند و از هم متفرق نگردند، امر نمود. «3»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 377، حدیث 305.

(2). نور الثقلین، ج 1، ص 377، حدیث 306.

(3). نور الثقلین، ج 1، ص 378، حدیث 308.

6. محمّد بن یعقوب، با اسنادش، تا پدر محمّد بن سلیمان، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار درباره قوله: «وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها»، فرمود: «" وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها" بمحمد. هکذا و اللّه نزل بها جبرئیل علیه السّلام علی محمّد صلّی اللّه علیه و آله.»؛ یعنی بر لبه پرتگاه گودالی از آتش بودید، پس به واسطه محمّد صلّی اللّه علیه و آله شما را از آن رهایی داد، به خدا سوگند این چنین جبرئیل علیه السّلام به واسطه آن بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید. «1»

7. در تفسیر عیاشی، با اسنادش تا محمّد بن میثم، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: «ابشروا باعظم المنن علیکم قول اللّه:" وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها"، فالانقاذ من اللّه هبة، و اللّه لا یرجع من هبته.»؛ یعنی بشارت باد بر شما، به بالاترین منّت‌ها، و آن، قول خدای تعالی است: «وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها.» پس انقاذ؛ یعنی نجات یافتن از لبه پرتگاه مشرف به گودال آتش، از

جانب خدای تعالی هدیه است، و خدای متعال هدیه‌اش را پس نمی‌گیرد. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «3»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. در تفسیر علی بن ابراهیم فی قوله: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ»، آمده: همین که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بر آنان در مورد ولایت پیمان گرفت، آنان گفتند:
«سَمِعْنا وَ أَطَعْنا»؛ یعنی ما شنیدیم آن را و اطاعت می‌کنیم، و سپس آن پیمان را نقض کردند. «4»
2. طبرسی از ابی جارود، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام نقل نماید که مراد از «میثاق»، چیزهایی است که برای آنان در حجة الوداع بیان فرمود: از حرام بودن محرّمات، کیفیت طهارت، واجب بودن ولایت و غیر آن. «5»

---

(1). برهان، ص 189- نور الثقلین، ج 1، ص 378، حدیث 311. مضمون این روایت به نقل از روضه کافی و از پدر محمّد بن خالد روایت شده است.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 379، حدیث 314.
(3). مائده/ 7.
(4). برهان، ص 277- نور الثقلین، ج 1، ص 600، حدیث 86.
(5). برهان، ص 277- نور الثقلین، ج 1، ص 600، حدیث 87.

3. عبد بن حمید، ابن جریر و ابن منذر، فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، از مجاهد اخراج نمودند که گفت: «النعم، آلاء اللّه و میثاقه الذی واثقکم به، الذی واثق به بنی آدم فی ظهر آدم علیه السّلام.»: نعم، نعمت‌های خداست و پیمانی که او از شما پیمان گرفت، گفت: همان که فرزندان آدم در پشت آدم علیه السّلام بر آن پیمان بستند. «1»
فی قوله تعالی: «اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ» «2»، علی بن ابراهیم چنین تفسیر فرموده: یعنی اهل مکّه پیش از فتح مکّه، دستانشان را بر شما مسلط نمودند، «فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ»؛ یعنی با صلح حدیبیه، دست آنان را از تسلّط بر شما بازداشتیم. «3»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها» «4» به نقل از روایاتی پرداخته‌اند، از جمله:
1. طبرسی در احتجاج چنین نقل روایت فرموده: از موسی بن جعفر علیه

السّلام، از پدرانش، از حسين بن على عليه السّلام، روايت شده كه فرمود: يک نفر از يهوديان شام كه از احبار آنان بود به امير المؤمنين عليه السّلام گفت: البتّه، اين هود بود كه خداى تعالى به وسيله باد او را عليه دشمنانش يارى نمود، پس آيا براى محمّد هم يک چنين كارى نمود؟ على عليه السّلام به او فرمود: «لقد كان ذلک كذلک و محمّد صلّى اللّه عليه و آله اعطى ما هو افضل من هذا، ان اللّه عزّ ذكره انتصر له من اعدائه بالريح يوم الخندق، اذ ارسل عليهم ريحا تذور الحصاء و جنودا لم يروها، فزاد اللّه تبارک و تعالى محمّدا صلّى اللّه عليه و آله على هود، بثمانيه الاف ملک، و فضله على هود بأن ريح عاد سخط، و ريح محمّد صلّى اللّه عليه و آله رحمة، قال اللّه تبارک و تعالى:" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها".»؛ يعنى محققا اين چنين بود و البته، به محمّد صلّى اللّه عليه و آله برتر از آن را اعطا فرمود. البتّه، خداى عزّ ذكره او را عليه دشمنانش، به وسيله باد يارى فرمود، هنگامى كه در جنگ خندق بادى را بر آنها وزانيد كه سنگريزه‌ها را از

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 265.
(2). مائده/ 11.
(3). برهان، ص 277.
(4). احزاب/ 9.

جاهايشان مى‌كند و پرتاب مى‌كرد، و لشكريانى گسيل داشت كه ديده نمى‌شدند، پس خداى تبارک و تعالى محمّد صلّى اللّه عليه و آله را بر هود، با هشت هزار ملک فزون‌تر يارى نمود، و برترى آن حضرت بر هود به اين بود كه بادى كه بر قوم عاد و زيد، باد غضب بود، و بادى كه به يارى محمّد صلّى اللّه عليه و آله وزيد، باد رحمت بود، خداى تبارک و تعالى فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها.» «1»

2. احمد، ابن جرير، ابن منذر و ابن ابى حاتم، از ابى سعيد خدرى رضى اللّه عنه اخراج نمودند كه گفت: «قلنا يوم الخندق؛ يا رسول اللّه! هل من شى‌ء نقول، فقد بلغت القلوب الحناجر؟ قال: نعم، قولوا: اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا، قال: فضرب اللّه وجوه اعدائه بالريح، فهزمهم اللّه بالريح.»؛ يعنى در روز خندق گفتيم: اى پيامبر خدا! آيا ذكرى هست تا آن ذكر را بگوييم؟ كه جانمان به لب رسيده، آن حضرت فرمود: آرى. بگوييد: «اللهم استر عوراتنا و آمن روعاتنا.» پس خدا با باد بر صورت‌هاى دشمنانش زد، پس آنان را به وسيله باد شكست داد. «2»

3. فریابی، ابن ابی شیبه، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و ابو شیخ در «العظمة» و بیهقی از مجاهد اخراج نمودند که: «إِذْ جاءَتْكُمْ جُنُودٌ» را گفت: احزاب عیینه بن بدر، ابو سفیان و قریظه. «فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً»، را گفت: یعنی باد صبا، که در روز خندق، بر احزاب وزیده شد تا آنجا که دیگ‌های غذای آنان وارونه گشت و چادرهایشان کنده شد و جابه‌جا گردید. «وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها»؛ یعنی ملایکه. گفت: و امّا ملایکه در آن روز جنگ نکردند. «3»

5. تدبّر در آیات ذکر نعمت

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «4»

با بررسی اجمالی تفاسیر و روایات مربوط به آیات ذکر نعمت در آیات هشتگانه مورد تحقیق می‌یابیم که از نظر مفسرین، مراد از ذکر نعمت برای اسرائیل و برتری آنان بر

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 242، حدیث 31- برهان، ص 838- 837.
(2). در المنثور، ج 5، ص 185.
(3). در المنثور، ج 5، ص 185.
(4). ص/ 29.

اهل زمان خودشان عبارت است از:

1. نعمت ارسال پیامبران موسی و هارون علیهما السّلام در بین آنان،
2. نعمت ارسال پیامبران و نعمت کثرت پیامبران در بین آنان و از خود آنها،
3. نعمت نزول کتب آسمانی و تورات،
4. نعمت دلالت بشارت بر عیسی علیه السّلام و محمّد صلّی اللّه علیه و آله در تورات،
5. نعمت هدایت موسی و هارون علیهما السّلام به نبوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و ولایت علی علیه السّلام و تصدیق بر نبوت و ولایت آن دو،
6. نعمت نجات یافتن از دشمنی‌های فرعون و اعوان او و به سلامت گذشتن از دریا،
7. نعمت هلاکت فرعون، بزرگ‌ترین دشمن آنان، و غرق شدن او در دریا،
8. نعمت سایه‌بان قرار گرفتن ابر بر آنان و نعمت نزول منّ و سلوی برای آنان،
9. نعمت مهاجرت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله به شهر آنان (یعنی مدینه) و سکونت آن حضرت در آن شهر.

و مراد از ذکر نعمت برای مؤمنین مسلمان، از دیدگاه مفسرین، عبارت است از: 1.
نعمت وجود مبارک حضرت محمّد علیه السّلام در بین آنان،
2. نعمت اسلام آیین تکامل‌بخش جاویدان که نزد خدای متعال «دین» است،
3. نعمت احکام تعالی‌بخش اسلام،

4. نعمت رفع مخاصمات صدساله و بیشتر از آن و ایجاد اخوّت و دوستی به جای آن،
5. نعمت نجات یافتن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یاران او از سوء قصد دشمنان مشرک و کافر،
6. نعمت امدادهای پنهانی و آشکار خدای متعال برای پیروزی مسلمان‌ها در جنگ،
7. نعمت موهبت‌هایی که در جهت تعالی و تکامل مسلمانان و بهترین امّت قرار گرفتن آنان به عنوان بهترین امت در شعاع اسلام به آنان ارزانی شد.

در اینجا معانی و مفاهیم ذکر نعمت را در آیات هشتگانه مذکور، با استعانت از امدادهای خدای متعال و با استناد به آیات قرآن تدبّر می‌کنیم.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 212

معانی و مفاهیم ذکر نعمت در آیات مربوط به آن

الف- معنا و مفهوم اوّل ذکر نعمت

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم ذکر نعمت، به یاد آوردن نعمت خبر دادن به قرآن و نعمت خبر دادن به نام و صفات محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر اسلام است در تورات که در قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»، در آیات 40 و 47 و 122 سوره بقره آمده، و سبب تکرار آن، اهمیت و شأن آن خبر دادن و موضوع آن است، و شأنیت این خبر دادن، از آن جاست که در تورات، کتاب آسمانی بنی اسرائیل، آمده است، و موضوع آنکه خود شامل دو موضوع است: یکی خبر دادن به قرآن، آخرین کتاب آسمانی، و دیگری خبر دادن به نام و صفات پیامبر اسلام، خاتم پیامبران، بسیار مهمّ است، و قوله: «أَوْفُوا بِعَهْدِی» «1» در آن دو مطلب است:

اوّل این‌که بنا به آیات سوره قصص، مراد از عهد، همان عهدی است که یهود در زمان حضرت موسی علیه السّلام و نزول تورات با خدا بستند و آنان پیش از نزول قرآن به آن ایمان آوردند، و این آیات اشاره دارد به این‌که مؤمنین به تورات و آنان که پیش از بعثت پیامبر اسلام به عهدی که اهل تورات در زمان نزول آن با خدا بسته بودند، به آن وفادار ماندند، بعد از بعثت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و نزول قرآن نیز به عهدشان وفا نمودند؛ یعنی به قرآن ایمان آوردند و نبوّت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق کردند. این آیات، ایمان آنان و اسلام آوردنشان را از قبل و وفادار بودن ایشان را به عهدشان بیان می‌فرماید: «وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُونَ. الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ. وَ إِذا یُتْلی عَلَیْهِمْ قالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنا إِنَّا کُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِینَ. أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا وَ یَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّیِّئَةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ.» «2»

دوّم این‌که قوله: «أَوْفُوا بِعَهْدِی»، و دو آیه بعد از آیه چهلم بقره، به بنی اسرائیل امر می‌کند به این‌که: به عهدی که با خدای تعالی بسته‌اند، وفادار باشند و به قرآن، ایمان

---

(1). بقره/ 40.

(2). قصص/ 54- 51.

بیاورند که قرآن، آنچه را که در تورات است، تصدیق می‌نماید و امر می‌کند به این‌که آیات الهی را به بهای اندکی نفروشند؛ از خدای متعال

بترسند و لباس باطل را بر حق نپوشانند، در حالی که خودشان حقیقت امر را می‌دانند: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ. وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ. وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.» «1»

در آیات فوق، در امر به بنی اسرائیل در موضوع وفا نمودن به عهدشان که همان ایمان آوردن به قرآن است، آنان را بشارت داد به این‌که: به عهد من وفا کنید، تا به عهد شما وفا کنم: «أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ.»؛ یعنی به عهد من که همان خبر دادن به قرآن و معرفی پیامبر اسلام در تورات و تعهّد شما به ایمان آوردن به آنهاست، وفا کنید، تا به عهد شما که رضایت از شما و رستگاری همیشگی شما و داخل نمودنتان در بهشت است، وفا کنم.
آن‌گاه آنان را انذار نمود و فرمود: «وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ.»؛ یعنی از من بترسید از این‌که به عهدتان وفا نکنید و به قرآن ایمان نیاورید و پیامبر اسلام را تصدیق نکنید، و در آیه بعد، پس از آنکه تصریح نمود به ایمان آوردن به قرآن، فرمود: «وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ»، آنان را نهی نمود از این‌که آنان، اولین کسانی باشند که از ایمان آوردن به قرآن روی بگردانند، و آنان را نهی نمود از این‌که آیات خدای تعالی را به بهای اندک مبادله کنند و فرمود: «وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا»، و سپس آنان را از کافر شدن به قرآن و از مبادله آیات الهی به بهای اندک، انذار نمود و فرمود: «وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ»، و در آیه بعد از آن، آنان را نهی نمود از این‌که حق را که نزول قرآن از جانب خدای تعالی بر پیامبر اسلام است، با کتمان آن، لباس باطل بپوشانند، تا بتوانند با روی‌گردانی از ایمان به آن، به دنیاداری و هواپرستی که همان مبادله آیات الهی به بهای

(1). بقره/ 42- 40.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 214
اندک است، راضی باشند و حال آنکه حق را خوب می‌دانند و نسبت به آن معرفت دارند و فرمود: «وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ.»
ب- فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَى الْعالَمِینَ» «1»، دو مطلب است: مطلب اوّل، تکرار صدر آیه است فی قوله: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»، و این تکرار، نشانه اهمیت و شأن مضمون آن است؛ یعنی نشانه اهمیت امر به یادآوری نعمت اخبار به قرآن و نعمت اخبار به نام محمّد صلّی اللّه علیه و آله و صفات او در تورات است. مطلب دوّم، مربوط به معنا و مفهوم ذیل آیه؛ یعنی قوله: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَى الْعالَمِینَ»،

می‌باشد، و چنان‌که برای درک معنا و مفهوم آن، بعضی از آیات را که به دنبال آن آمده است، مفسّر این تفضیل بدانیم، در مضمون آیات ملاحظه می‌کنیم: اوّلا، این تفضیل بنی اسرائیل، مربوط به اهل عالم عصر خودشان است، و ثانیا، این تفضیل اموری از قبیل امدادهای غیبی است که موجب نجات آنان از شکنجه‌های سخت و سوء آل فرعون، و سبب غرق شدن آل فرعون در دریا شد، و نیز رحمت الهی است، نظیر: سایه‌بان شدن ابر بر آنها، نزول منّ و سلوی بر ایشان، شکافتن سنگ و جوشیدن دوازده چشمه آب برای آنان، نعمت هدایت از طریق اعطای کتاب و فرقان به موسی علیه السّلام.

1. امدادهای غیبی که موجب نجات بنی اسرائیل از آل فرعون و نجات آنان از غرق شدن در دریا و سبب غرق شدن آل فرعون در دریا گردید: «وَ إِذْ نَجَّیْناکُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذابِ یُذَبِّحُونَ أَبْناءَکُمْ وَ یَسْتَحْیُونَ نِساءَکُمْ وَ فِی ذلِکُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ. وَ إِذْ فَرَقْنا بِکُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَیْناکُمْ وَ أَغْرَقْنا آلَ فِرْعَوْنَ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» «2»

2. با نزول رحمت از جانب خدای تعالی، ابر بر سر آنان سایه افکند و منّ و سلوی، روزی طیب، بر آنان نازل گردید: «وَ ظَلَّلْنا عَلَیْکُمُ الْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَیْکُمُ الْمَنَّ وَ السَّلْوی کُلُوا مِنْ طَیِّباتِ ما رَزَقْناکُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لکِنْ کانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ.» «3»

---

(1). بقره/ 47.

(2). بقره/ 50- 49.

(3). بقره/ 57.

3. و موسی علیه السّلام برای قومش از خدای متعال آب طلب کرد و خدای متعال از سر رحمت، سنگ را با ضربت عصای موسی علیه السّلام شکافت و دوازده چشمه آب از آن جاری ساخت: «وَ إِذِ اسْتَسْقی مُوسی لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصاکَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتا عَشْرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُناسٍ مَشْرَبَهُمْ کُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ.» «1»

4. و نزول نعمت هدایت، از طریق اعطای کتاب و فرقان به موسی علیه السّلام برای هدایت بنی اسرائیل بود: «وَ إِذْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ وَ الْفُرْقانَ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ.» «2»

ج- و فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ» «3»، نیز دو مطلب است: مطلب اوّل این‌که: تکرار صدر آیه فی قوله: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ» است که آن، نشانه عظمت و اهمیت مضمون آن می‌باشد؛ یعنی

امر به بنی اسرائیل، در یادآوری آنان نسبت به نعمت اخبار به قرآن و نعمت اخبار به نام محمّد صلّی اللّه علیه و آله و صفات او که در تورات مذکور است. مطلب دوّم: مفهوم قوله: «وَ أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ» است که در آیه چهل و هفت سوره بقره نیز تکرار شده است، و چنانچه برای تفسیر آن، در مضمون آیاتی که بعد از آن آمده، دقت کنیم، چند نکته در آن ملاحظه می‌کنیم:

نکته اوّل: به لحاظ این‌که مضمون آیات بعدی این آیه، مفسر این قول بوده و آن با مضمون آیات بعدی آیه چهل و هفت سوره بقره مغایر است، معلوم می‌شود قوله: «أَنِّی فَضَّلْتُکُمْ عَلَی الْعالَمِینَ»، اگرچه در ظاهر لفظ، تکرار است، ولی در معنا و مفهوم مکّرر نیست.

نکته دوّم: مضمون آیات است و آن بعد از قصّه ابراهیم علیه السّلام، آیه وصیّت ابراهیم علیه السّلام به فرزندانش، و وصیّت یعقوب علیه السّلام (که نام دیگرش اسرائیل است) به فرزندانش می‌باشد، به این‌که: خدای تعالی برای آنان، دینی را برگزیده، پس باید نمیرند مگر این‌که با آن دین

---

(1). بقره/ 60.

(2). بقره/ 53.

(3). بقره/ 122.

که اسلام است، بمیرند، و به هنگام مرگ، یعقوب علیه السّلام از فرزندان خود اقرار می‌گیرد که همه آنان مسلمانند، و خدای یعقوب را و خدای پدران او، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را که خدای واحدی است، عبادت می‌کنند:

1. ابراهیم و یعقوب به فرزندانشان وصیت می‌کنند که خدای تعالی، آن دینی را که برای آنان برگزیده، اسلام است، و باید نمیرند مگر این‌که مسلمان بمیرند: «إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِینَ. وَ وَصَّی بِها إِبْراهِیمُ بَنِیهِ وَ یَعْقُوبُ یا بَنِیَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ فَلا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ.» «1»

2. یعقوب، به هنگام فرارسیدن مرگ، از فرزندانش اقرار می‌گیرد که به جز خدای او را و خدای پدران او، ابراهیم، اسماعیل و اسحاق را که خدای واحدی است، عبادت نکنند و همه مسلمان باشند: «أَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قالَ لِبَنِیهِ ما تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِی قالُوا نَعْبُدُ إِلهَکَ وَ إِلهَ آبائِکَ إِبْراهِیمَ وَ إِسْماعِیلَ وَ إِسْحاقَ إِلهاً واحِداً وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ.» «2»

ب- معنا و مفهوم دوّم ذکر نعمت

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم ذکر نعمت، اوامر و نواهی کتاب خدا که مربوط به نکاح و طلاق و حکمت احکام آنها است، می‌باشد: «... وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ» «3»؛ یعنی: و به یاد بیاورید! نعمت خدای تعالی را بر شما (که آن، احکام نکاح و احکام طلاق است) و آنچه بر شما نازل گردیده، از (اوامر و نواهی) کتاب خدا و حکمت (احکام نکاح و احکام طلاق) که شما را به آن پند می‌دهد.

1. از آنجا که آیه مورد بحث، حکم حسن رجوع به زنان مطلقه و یا حسن معاشرت هنگام رها کردن آنان را بیان کرده و از رجوع به قصد تعدّی نمودن و ضرر رسانیدن به

---

(1). بقره/ 132- 131.

(2). بقره/ 133.

(3). بقره/ 231.

آنان، و نیز استهزا گرفتن آیات الهی، نهی می‌کند، این آیه یکی از آیات پیرامون طلاق خواهد بود: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ» «1»، لذا معنای ذکر نعمت فی قوله: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»، با استفاده از جزء بعدی آیه؛ یعنی قوله: «وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ»، و چنانچه بنا بر قولی، آن را مفسّر قوله: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» بدانیم، به معنا و مفهوم: «اوامر و نواهی کتاب خدا که مربوط به نکاح و طلاق و حکمت احکام آنها» است، تدبّر می‌شود.

2. احکام مربوط به نکاح در 18 آیه و 6 سوره قرآن کریم به شرح زیر آمده است:

الف- آیات 231، 232، 235 و 237 سوره بقره،

ب- آیات 3، 6، 22 و 25 سوره نساء،

ج- آیات 3، 32، 33 و 60 سوره نور،

د- آیه 27 سوره قصص،

ه- آیات 49، 50، 53 سوره احزاب،

و- آیه 10 سوره ممتحنه.

3. و احکام مربوط به طلاق در دوازده آیه و چهار سوره قرآن مجید به شرح زیر بیان شده است:

الف- آیات 227، 228، 229، 230، 231، 232، 236، 237 و 241 سوره بقره،

ب- آیه 49 سوره احزاب،

ج- آیه 1 سوره طلاق،
د- آیه 5 سوره تحریم.

---

(1). بقره/ 231.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 218
4. اعجاز قرآن در تساوی نسبت عددی آیات و سور احکام طلاق و احکام نکاح که اگر تعداد آیات احکام طلاق را با تعداد احکام نکاح در نظر بگیریم، نسبتی معادل با 18/ 12 به دست می‌آید، و این نسبت، مساوی نسبت تعداد سوری است که آیات احکام طلاق و آیات احکام نکاح، دو جزء آن را تشکیل می‌دهد؛ یعنی نسبت 6/ 4، و این نسبت‌ها، برابر 3/ 2 بوده و با هم برابر است: 3/ 2- 6/ 4- 18/ 12، و یا اگر نسبت تعداد سور احکام نکاح را به نسبت آیات احکام آن در نظر بگیریم، همواره برابر است با نسبت تعداد سور احکام طلاق به نسبت به تعداد آیات احکام آن؛ یعنی مساوی 3/ 1- 3/ 1- 12/ 4- 18/ 6

ج- معنا و مفهوم سوّم ذکر نعمت

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم نعمت، عبارت است از نعمت الفت و اخوّت بین قلوب مؤمنین و نعمت نجات: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ کُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً وَ کُنْتُمْ عَلی شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَکُمْ مِنْها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ.» «1»

1. پایه و اساس ایجاد نعمت الفت و اخوّت بین مؤمنین و نجات آنان، اعتصام به حبل اللّه است و حبل اللّه عبارت از حبلین است، و حبلین: یکی، قرآن، کتاب آسمانی است، و دیگری، عترت، اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد، و تمسّک به حبلین، موجب اتحاد جامعه مسلمین، و توحید در اعتقاد مؤمنین است، و اعتصام به هریک، بدون دیگری سبب خدشه در اتحاد و خلل در توحید است:
الف- آیه اعتصام: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَ لا تَفَرَّقُوا.»
ب- روایت حبلین: بنا به نقل مجمع البیان، ابو سعید خدری از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که آن حضرت فرمود: «ایها الناس انی قد ترکت فیکم حبلین، ان اخذتم بهما، لن تضلوا بعدی، احدهما اکبر من الاخر: کتاب اللّه، حبل ممدود من السماء الی الارض، و عترتی، اهل بیتی، الا و

---

(1). آل عمران/ 103.

انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض.»؛ یعنی ای مردم! البته، که من در بین شما دو ریسمان را ترک نمودم، اگر آن دو را بگیرید بعد از من هرگز گمراه نشوید، یکی از آن دو، از دیگری بزرگ‌تر است: کتاب خدای تعالی که ریسمانی است کشیده شده از آسمان به سوی زمین، و عترتم که اهل بیت من هستند. آگاه باشید که البته، آن دو هیچ‌گاه از هم جدا نگردند تا این‌که سر حوض کوثر بر من وارد شوند. «1»
ج- آیه ولایت: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً» «2» اکثر مفسرین فرموده‌اند، آیه در شأن ولایت علی علیه السّلام است و از جمله: حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب: «ما نزل من القرآن فی علی علیه السّلام»، از ابو سعید خدری (صحابی معروف) نقل کرده که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در غدیر خم، علی علیه السّلام را به عنوان ولایت، به مردم معرفی کرد و مردم متفرق نشده بودند، تا این‌که آیه «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ» نازل شد.
در این موقع، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اللّه اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة، و رضی الرب برسالتی و بالولایة لعلی علیه السّلام من بعدی. ثم قال: من کنت مولاه، فعلی مولاه. اللهم وال من والاه، و عاد من عاداه، و انصر من نصره، و اخذل من خذله.»: اللّه اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار، و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی علیه

السّلام بعد از من. پس فرمود: هركس كه من مولاى اويم، على عليه السّلام مولاى اوست. خداوندا! آن كس كه او را دوست بدارد، دوست بدار، و آن كس كه او را دشمن بدارد، دشمن بدار. هركس او را يارى كند، يارى كن و هركس دست از ياريش بردارد، دست از او بردار. «3»

2. چنانچه مرجع ضمير «أنقذ» فى قوله: «وَ كُنْتُمْ عَلى شَفا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْها» را حبل اللّه بدانيم و با توجّه به اين‌كه مراد از حبل اللّه قرآن و اهل بيت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله است تنها چيزى كه سبب نجات است، تمسّك به حبل اللّه؛ يعنى قرآن و اهل بيت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله مى‌باشد.

---

(1). مجمع البيان، ج 2، ص 483.

(2). مائده/ 3.

(3). تفسير نمونه، ج 4، ص 266.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 220

3. كلمه «نعمت» فى قوله: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» با كلمه «نعمته» فى قوله:

«فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً» از لحاظ معنا و مفهوم تفاوت دارند؛ زيرا مراد از كلمه «نعمت»، حبلين؛ يعنى قرآن و عترت است، و مراد از كلمه «نعمته»، يكى از ثمرات تمسّك به حبلين كه همان «اخوت و برادرى» است، مى‌باشد.

د- معنا و مفهوم چهارم ذکر نعمت

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم ذکر نعمت، نعمت احکام اسلام است و ذکر نعمت احکام عبارت است از یاد گرفتن احکام و اطاعت نمودن از آنها: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنا وَ أَطَعْنا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.» «1».

چرا نعمت در آیه مورد تدبّر، به معنای نعمت احکام اسلام است؟

با دقّت و تأمّل در آیات سوره مائده از ابتدای سوره، تا آیه هفتم که آیه مورد تدبّر است، این نکته معلوم می‌شود که چرا نعمت در این آیه به معنای احکام اسلام است:

اوّلا: در اوّلین آیه سوره مائده، امر به وفای به عهد و حکم به حلیّت چهارپایان، به استثنای صید در هنگام محرم بودن ذکر شده.

ثانیا: در دوّمین آیه، نهی از حلیّت هتک شعایر الهی، ماه‌های حرام، هدی، قلائد، ...

شده و به حلیّت صید بعد از محلّ شدن، حکم گردیده است، و نیز مشتمل بر احکامی است مبنی بر گذشت از انتقامجویی، امر به کمک و تعاون به نیکویی و تقوا، نهی از کمک نمودن به انجام تجاوز و گناهکاری، و همین‌طور امر به تقوای الهی، توصیه شده است.

ثالثا: در سوّمین آیه، احکام خوردن گوشت‌های حرام بیان شده.

رابعا: در دو آیه چهارم و پنجم هم طیّ احکامی کلی، حلیّت طیبات و حلیّت زنان مؤمنه و زنان اهل کتاب بیان شده.

خامسا: در ششمین آیه، حکم وضو و تیمم بیان شده و بعد از حکم طهارت به وضو و تیمم، این چنین تعلیل فرموده است: «ما يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لكِنْ يُرِيدُ

---

(1). مائده/ 7.

لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.»؛ یعنی خدای تعالی نخواسته از سختی و تنگی، برای شما قرار دهد، و لکن خواسته شما را پاک و طاهر نماید و نعمتش را بر شما تمام کند تا شما آن را پاس بدارید. از این قسمت آیه، دو نکته تدبّر می‌شود: نخست این‌که: احکام اسلام، نعمت است و با حکم تیمّم، نعمت احکام به اتمام می‌رسد، و دوّم این‌که: این احکام را باید پاسداری کرد و پاسداری کردن آنها، اجرا نمودن و انجام آنهاست به نحوی که امر بر آن مقرر شده. بنابراین، قوله: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ» که در صدر آیه هفتم بیان شده و مورد تدبّر است، تفسیر «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» است؛ یعنی آن نعمت‌ها را که احکام اسلام هستند، باید پاس داشت که پاسداری از آنها، یاد گرفتن آن احکام، و انجام و اجرای آنهاست و تأیید بر این مطلب، قوله: «سَمِعْنا وَ أَطَعْنا» است (یعنی ما شنیدیم و اطاعت کردیم)، و بنابر روایات، کسانی که گفتند: «سَمِعْنا وَ

أطَعْنا»، آنانی بودند كه احكام اسلام را شنيدند، پس با پيامبر اسلام صلّی اللّه عليه و آله عهد بستند به اين‌كه ما آن احكام را شنيده و اطاعت می‌كنيم. لذا فرمود: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثاقَهُ الَّذِى واثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.»

ه- معنا و مفهوم پنجم ذکر نعمت

یکی از معانی و مفاهیم ذکر نعمت، نعمت نجات و رهایی از سوء قصد دشمنان است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.» «1»؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به یاد آورید نعمت خدای تعالی بر شما را آن هنگام که گروهی در این‌که دستشان را به سوی شما بگشایند، سعی و کوشش خود را به کار بستند، پس (خدای تعالی) دست آنان را از شما بازداشت، و از خدای متعال تقوا داشته باشید، و مؤمنان باید بر خدای تعالی توکّل بنمایند. نجات و رهایی از سوء قصد دشمن، نعمت خدای تعالی بوده و برای وصول به این نعمت، باید بر خدای تعالی توکّل داشت:

---

(1). مائده/ 11.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 222

اوّلا: قوله: «إِذْ هَمَّ قَوْمٌ أَنْ یَبْسُطُوا إِلَیْکُمْ أَیْدِیَهُمْ فَکَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ»، در آیه شریفه، مفسّر قوله: «اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ» است؛ زیرا در نجات از دشمن می‌فرماید: ای مؤمنین! به یاد آورید نعمت خدای متعال را، آن زمانی که قومی تلاش کردند که دست جنایتکار خود را به عزم سوء قصد، به سوی شما بگشایند، امّا خدای تعالی عزم آنان را به یاس مبدّل نمود و دست آنان را از انجام این سوء قصد نسبت به شما بازداشت.

ثانیا: در ذیل آیه، امر به توکّل نموده و می‌فرماید: «وَ عَلَی اللَّهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ»؛ یعنی پس مؤمنان برای وصول به این نعمت باید بر خدای تعالی توکّل نمایند.

ثالثا: آیات 173 و 174 سوره آل عمران مؤید این معناست که: مؤمنین برای نجات از بدی دشمن، به خدا اتکال نمودند و آنان، با نعمت خدای تعالی، که رهایی از دشمن و عدم اصابت بدی دشمنان به آنان بود، بازگشتند. در ذیل آیه 173، اتکال مؤمنین به خدای تعالی ذکر شده: «... وَ قالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ»، و در صدر آیه 174، برگشت موفقیت‌آمیز مؤمنین از جنگ که وصول به نعمت خدای تعالی؛ یعنی رهایی آنان از دشمن و عدم سوء و بدی از ناحیه دشمنان به آنها بود، بیان گردیده: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ.»

و- معنا و مفهوم ششم ذکر نعمت

یکی از معانی و مفاهیم ذکر نعمت، نعمت امدادهای غیبی مرئی و نامرئی خدای متعال به مؤمنین است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیراً» «1»؛ یعنی ای کسانی که ایمان آوردید! به یاد آورید نعمت خدای تعالی را بر شما، زمانی که لشکریانی علیه شما آمدند، پس ما باد را علیه آنان فرستادیم، و لشکریانی را فرستادیم که شما آنها را نمی‌دیدید، و خدای متعال به آنچه انجام می‌دهید، همیشه آگاه است. در آیه شریفه، اوّلا، قوله: «فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً»، وزش باد و طوفان در جهت موافق مؤمنین و مخالف

---

(1). احزاب/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 223

لشکر کفر، ارسال امداد مناسبی از جانب خدای تعالی است که علاوه بر مرئی و قابل رؤیت بودن، در جهت انهدام تدارکات دشمن و تضعیف قدرت رزمی آنان هم مؤثر واقع گشت که نهایتا به پیروزی مسلمین انجامید. ثانیا، قوله: «وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها»، نزول ملایکه (لشکریانی که شما آنها را نمی‌دیدید)، امداد مناسب دیگری است از جانب خدای تعالی که هماهنگ با امداد وزش طوفان، برای تقویت روحیه مسلمانان و تضعیف روحیه لشکریان کافر ارسال گردید که اگرچه نزول آنان برای مؤمنین قابل رؤیت نبود، امّا در پیروزی آنان مؤثر بود.

کلمات قصار پیرامون ذکر و ذکر نعمت

در غرر الحکم و درر الکلم، در «باب الذکر و ذکر النعمة» سخنانی به اقتصار از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که در اینجا برخی از آنها را نقل می‌کنیم:

1. «الذّکر أفضل الغنیمتین.»: یاد خدا، افزون‌ترین دو غنیمت است.
2. «الذّکر الجمیل أحد الحیاتین.»: یاد نیکو، یکی از دو زندگی است.
3. «الذّکر الجمیل احد العمرین.»: یاد نیکو، یکی از دو عمر است.
4. «الذّکر یؤنس اللّب، و ینیر القلب، و یستنزل الرّحمة.»: یاد خدا، خرد را آرامش داده و دل را نورانی می‌کند، و رحمت را فرود می‌آورد.
5. «الذّکر نور العقل و حیاة النّفوس و جلاء الصّدور.»: ذکر و یاد خدا، روشنی عقل، حیات نفوس و جلای سینه‌ها است.
6. «الجلوس فی المسجد من بعد طلوع الفجر إلی حین طلوع الشّمس للاشتغال بذکر اللّه سبحانه أسرع فی تیسیر الرّزق من الضّرب فی أقطار الأرض.»: نشستن در مسجد بعد از طلوع فجر تا هنگام طلوع آفتاب برای مشغول بودن به ذکر خدای سبحان، در آسان کردن روزی، از مسافرت در اطراف زمین، سریع‌تر است.
7. «اشحن الخلوة بالذّکر، و أصحب النّعم بالشّکر.»: خلوت را با یاد و ذکر خدا برگردان و نعمت‌ها را با شکر همراه و مصاحب ساز.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 224

8. «استدیموا الذّکر؛ فانّه ینیر القلب و هو أفضل العبادة.»: علی الدوام و همیشه به یاد و ذکر خدا باشید که البته یاد و ذکر خدا دل را نورانی کرده و آن، برترین عبادت است.
9. «أحقّ من ذکرت، من لا ینساک.»: کسی که تو را فراموش نمی‌کند، سزاوارترین کس است به این‌که تو او را یاد کنی.
10. «أصل صلاح القلب، اشتغاله بذکر اللّه.»: اساس و اصل مصلحت دل و صلاح آن، مشغول بودن آن است به یاد و ذکر خدای متعال.
11. «انّ اللّه سبحانه جعل الذّکر جلاء القلوب، تبصر به بعد العشوة، و تسمع به بعد الوقرة، و تنقاد به بعد المعاندة.»: البته، خدای سبحان ذکر و یاد خود را جلای دل‌ها قرار داده، به واسطه آن، دل‌ها، بعد از تیرگی، بصیر و بینا گشته و به سبب آن بعد از کری شنوا می‌گردد، و بعد از عناد و سرپیچی، مطیع و فرمانبردار می‌شود.
12. «الذّکر مجالسة المحبوب.»: یاد و ذکر خدا، مجالست و همنشینی با محبوب است.
13. «الذّکر مفتاح الأنس.»: یاد و ذکر خدا، کلید مأنوس شدن است.

14. «الذّكر لذّة المحبّين.»: ذكر و ياد خدا، لذّت و خوشی دوستداران (خدا) است.
15. «الذّكر يشرح الصّدر.»: ذكر و ياد خدا، سينه را گشايش می‌دهد (و موجب شرح صدر است).
16. «الذّكر هداية العقول و تبصرة النّفوس.»: ياد و ذكر خدا، هدايت و راهنمای عقل‌ها، و بصيرت و بينايی نفس‌هاست.
17. «إذا رأيت اللّه يؤنسک بخلقه و يوحشک من ذكره، فقد ابغضک.»: هرگاه ديدی خداوند به مخلوقش تو را مأنوس كرده و از ياد و ذكر خودش تو را به وحشت می‌اندازد، در حقيقت تو را دشمن داشته است.
18. «إذا رأيت اللّه يؤنسک بذكره، فقد أحبّک.»: هرگاه ديدی خداوند تو را به ياد و ذكر خودش انس می‌دهد، پس در حقيقت تو را دوست داشته است.
19. «بذكر اللّه تستنزل الرّحمة.»: ذكر و ياد خدا، سبب نزول رحمت شود.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 225
20. «بداوم ذكر اللّه تنجاب الغفلة.»: ذكر و ياد دايمی خدای تعالی سبب برطرف شدن غفلت است.
21. «ثمرة الذّكر، استنارة القلوب.»: نتيجه و ثمره ذكر و ياد خدا، نورانی شدن دل‌هاست.
22. «خير ما استنجحت به الامور، ذكر اللّه سبحانه.»: بهترين چيزی كه شما با آن بر امور و كارها فايق و پيروز می‌شويد، ياد و ذكر خدای سبحان است.
23. «دوام الذّكر ينير القلب و الفكر.»: ياد و ذكر دايمی خدای متعال، دل و انديشه را نورانی می‌كند.
24. «ذكر اللّه نور الإيمان.»: ياد و ذكر خدای تعالی، نور ايمان است.
25. «ذكر اللّه مطردة الشّيطان.»: ياد و ذكر خدای متعال، سبب طرد و رانش شيطان است.
26. «ذكر اللّه شيمة المتّقين.»: ياد و ذكر خدای متعال، خصلت افراد باتقواست.
27. «ذكر اللّه جلاء الصّدور و طمأنينة القلوب.»: ذكر و ياد خدا، جلای سينه‌ها و آرامش دل‌هاست.
28. «ذكر اللّه دواء أعلال النّفوس.»: ذكر و ياد خدای متعال، داروی ناراحتی و بيماری‌های نفوس است.
29. «ذكر اللّه رأس مال كلّ مؤمن و ربحه السّلامة من الشّيطان.»: ياد و ذكر خدای متعال، سرمايه هر مؤمنی بوده و سود آن، سلامتی از شيطان است.
30. «ذكر اللّه مسرّة كلّ متّق، و لذّة كلّ مؤقن.»: ذكر و ياد خدای تعالی،

سرور هر پرهیزگار، و لذت و خوشی هر صاحب یقینی است.
31. «علیک بذکر اللّه؛ فإنّه نور القلب.»: بر تو باد به ذکر و یاد خدای سبحان، پس البته که آن، نور و تابندگی دل است.
32. «من ذکر اللّه، ذکره.»: هرکس خدای تعالی را یاد کند، خدای سبحان او را یاد کند.
33. «من عمّر قلبه بدوام الذّکر، حسنت أفعاله فی السّر و الجهر.»: هرکه با ذکر و یاد مداوم خدای تعالی، دلش را آباد گرداند، اعمال و کارهای او در نهان و آشکار نیکو گردد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 226
34. «من ذکر اللّه سبحانه، أحیی اللّه قلبه و نوّر عقله و لبّه.»: هرکه خدای سبحان را یاد نماید، خداوند دلش را زنده گرداند، و خردش را نورانی و تابنده کند.
35. «لا هدایة کالذّکر.»: هیچ هدایتی، مانند ذکر و یاد خدا نیست.
36. «ذاکر اللّه، من الفائزین.»: یادکننده خدا از رستگاران است.
خدایا! معترفیم به این‌که نعم کثیره‌ای را به ما اعطا فرموده‌ای، و اقرار داریم به این‌که از یاد آنها همواره غافل، و بر شکر آنها عاجز بوده‌ایم. پروردگارا! تو را به شکوریتت سوگند می‌دهیم، توفیقی به ما عنایت فرمایی که آنی از یاد تو و نعمت‌هایت غافل نمانیم، و همواره، شاکر نعمت و حامد ربوبیتت باشیم.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 227

فصل بیست و پنجم رجاء باللّه

اشاره

رجاء در قرآن در ضمن 25 آیه که در 22 سوره واقع است، با الفاظ: «ترجوا»، «ترجون»، «ترجوها»، «یرجو»، «ترجی»، «مرجوّا»، «مرجون»، ذکر گردیده که ما در این تحقیق، هشت آیه از آن آیات را انتخاب نموده‌ایم. مطابق روش خود در این تحقیق، نخست آیات منتخب را به ترتیب سوره‌های مصحف کریم تنظیم کرده و پس از آن، در معنای رجاء تحقیق و بررسی می‌نماییم، و سپس با استفاده از تفاسیر و تفاسیر روایی از علمای شیعه و اهل تسنن، به بررسی آیات رجاء باللّه می‌پردازیم. سرانجام هم با امداد از الطاف خدای سبحان و با استناد به آیات قرآن، در آیات رجا تدبّر می‌نماییم.

1. تنظیم آیات رجاء باللّه به ترتیب مصحفی آن

1. إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «1»
2. وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً. «2»

---

(1). بقره/ 218: مدنی.
(2). نساء/ 104: مدنی.

3. إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ. «1»
4. وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ. «2»
5. وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. «3»
6. قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً. «4»
7. لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً. «5»
8. لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ. «6»

2. در معنای رجاء باللّه

راغب، در مفردات فرموده: رجاء، گمانی است که اقتضا می‌کند آنچه را که در آن مسرت است، حاصل گردد. در معنای قوله تعالی: «ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً» «7»، گفته‌اند: «ما لكم لا تخافون»، و وجه آن، این است که رجاء و خوف ملازم هم هستند.

قال تعالی: «وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا يَرْجُونَ»، «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ»، و «ارجت الناقه»، «دنا نتاجها»، و حقیقت آن این است که برای صاحب شتر درباره آن، نسبت به نزدیک بودن زاییدنش، امیدی قرار داده شده است. «8»

---

(1). یونس/ 7: مکی.
(2). یونس/ 11: مکی.
(3). یونس/ 15: مکی.
(4). کهف/ 110: مکی.
(5). احزاب/ 21: مدنی.
(6). ممتحنه/ 6: مدنی.
(7). نوح/ 13.
(8). مفردات، ص 196.

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: «ما لَكُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً»؛ یعنی از عظمت خدای تعالی نمی‌ترسد، از رجاء به معنای خوف، و قوله: «تُرْجِی مَنْ تَشاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی مَنْ تَشاءُ»، گفته می‌شود که: «تُرْجِی» با همزه و بدون همزه، به معنای «تؤخّر» است، و «تُؤْوِی» با ضم؛ یعنی همخوابگی نمودن با هریک از آن زنان را که بخواهی ترک کن و طلاق بده کسی را که می‌خواهی، و نگهداری کن کسی را که می‌خواهی، و قسمت در نظر نگیر برای هرکدام که می‌خواهی، در حالی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بین همسرانش قسمت می‌کرد، پس ترک آن، برایش مباح شد، و قوله: «قالُوا أَرْجِهْ وَ أَخاهُ»؛* یعنی او را زندان کن و کار او را به تأخیر بینداز و در برگشتنش تعجیل مکن، و قوله: «وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللَّهِ»؛ یعنی به تأخیر اندازندگانند، تا خدای تعالی آنچه را اراده می‌کند، نازل فرماید، و جوهری گفته است: از آن نامیده شده مرجئه، مثل مرجعه، و می‌گویی: «رجل مرجی»، مثل مرجع، و در مرجئه اختلاف نمودند. پس گفته‌اند: آنان، گروهی از فرق اسلام هستند که عقیده دارند: معصیت، به ایمان ضرر نمی‌رساند؛ همچنان که طاعت با کفر نفعی ندارد. آنان را مرجئه نامیدند،

به جهت اعتقادشان به این‌که خدای تعالی گفته:
«ارجی تعذیبهم عن المعاصی»؛ یعنی عذاب ناشی از گناه آنان را، به تأخیر می‌اندازم. از ابن قتیبه است که گفت: آنان کسانی هستند که می‌گویند: ایمان، قول بلاعمل است؛ زیرا آنان، قول را مقدم داشته و عمل را به تأخیر می‌اندازند. «1»
در مقدمه کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: اصل رجاء، توقّع و آرزو است.
گفته می‌شود: رجوته، ارجوه، رجوا، و رجاء، و همزه آن، منقلب از واو است، و گاهی هم به معنای ناحیه آمده، و جمع آن، ارجاء است، و امّا ارجاء به کسر همزه، مقصوره یا ممدوده، پس آن به معنای تأخیر بوده و از آن، «مرجئه» گرفته شده است که آن، گروه معروفی از مخالفین هستند. سپس در تفسیر قمی فی قوله تعالی: «لا یَرْجُونَ لِقاءَنا»، آمده است؛ یعنی ایمان به آن ندارند، و در آن تفسیر، از امام باقر علیه السّلام فی قوله تعالی: «ما لَکُمْ لا

(1). مجمع البحرین، ص 305.

تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً»، روایت نموده که ایشان فرمود: یعنی نمی‌ترسند برای خدای تعالی عظمتی را، و در تفسیر مذکور، فی قوله تعالی: «قُلْ لِلَّذِینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذِینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ»؛ یعنی بگو! ائمه حق می‌گویند: علیه ائمه جور دعا نکنید، تا این‌که خدای تعالی آنان را به عقوبت برساند، و بنابراین، آنچه از «من یَرْجُوا اللَّهَ»* و نحو آن است، ممکن است به ائمه و شیعه آنان تأویل گردد، و مقابل‌های آن الفاظ، به مقابل‌های آنان. «1»
در فرهنگ لغات فرموده: رجا- رجاء رجوا و مرجاة؛ یعنی امیدوار شد، ترسید. رجی- رجا؛ یعنی از سخن گفتن بند آمد، و «ارجی الامر»؛ یعنی کار را عقب انداخت، و رجا و رجاء؛ یعنی ناحیه، سمت و طرف، جمع آن، ارجاء است، و رجیّه؛ یعنی امید داشته، مورد امید. «2»
و در فرهنگ عمید فرموده: رجا (به فتح راء) امیدوار شدن، امیدوار بودن، امید داشتن. «3»

3. رجاء باللّه در تفاسیر

شیخ طایفه طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «4»، گفته است: آیه، دلالت دارد بر این‌که کسی که بمیرد، در حالی که اصرار بر گناه کبیره داشته باشد، به جهت دو امر، به رحمت خدای تعالی امیدوار نیست؛ امر اول، این‌که: آن دلیل، خطاب است، و این نزد اکثر محصلین، صحیح نیست. امر دوم، این‌که: ایمان، هجرت و جهاد، گاهی در نزد ما با ارتکاب کبیره جمع می‌شوند. پس کسی که صورتش چنین است، از شمول آیه برای آن خارج نمی‌شود، و البتّه، مؤمنین را به امیدوار بودن آنان به رحمت خدای تعالی

---

(1). مقدمه برهان، ص 112.

(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 250.

(3). فرهنگ عمید، ص 624.

(4). بقره/ 218.

ذکر نمود، و اگرچه آنان ناگزیر از آن هستند؛ زیرا آنان آنچه را بر ایشان است، از اقامه طاعت خدای تعالی، یا انقلاب از آن به سوی معصیت، از خود دور نمی‌کنند؛ چون کیفیت و چگونگی احوالشان را در آینده نیز با خود داشته و آن را از خود دفع نمی‌کنند، و ممکن است در آیه، بنابر مذهب ما، وجه دیگری باشد، و آن این‌که: امیدواری آنان، برای رخصت دادن خداوند است در آمرزش آن گناهانشان که توبه از آنها برای‌شان پیش نیامده، در حالی که آنها غیر ایشان را هلاک کرده است. پس آنان امیدوارند به این‌که خدای تعالی از روی تفضّل عذاب را از آنان ساقط نماید، و امّا وجه اول، بنابر مذهب ما در موافات، صحیح نیست. «1»

فی قوله تعالی: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «2»، گفته است: معنای «وَ لا تَهِنُوا»؛ یعنی ضعیف نباشید، و قوله: «فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ»؛ یعنی در طلب قوم، و مراد از قوم، دشمنان خدا و دشمنان مؤمنین از اهل شرک بودند، و قوله: «إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ»؛ یعنی ای مؤمنین! اگر از آنچه از زخم‌ها و جراحت‌های دنیا به شما می‌رسیده، «فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ»، همچنان که این زخم‌ها به شما می‌رسیده، به مشرکین هم می‌رسیده، و «تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ»: و ای مؤمنین! شما از خدای متعال به زودی امید پیروزی دارید، و در آینده نیز از آنچه از ناحیه دشمن به شما مصیبت وارد

شده، از خدا امید به پاداش و ثواب دارید. «ما لا یَرْجُونَ»: و حال آنکه مشرکین، از آنچه از مصیبت به آنان رساندید، امیدی ندارند. پس سزاوارتر و مناسب‌تر این است که بر جنگ و جهاد با آنان که علیه شما مؤمنین به جنگ می‌پردازند، خویشتن‌داری و صبر و شکیبایی کنید. بعضی در معنای «وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ»، گفته‌اند: یعنی از جهت این‌که آنان نمی‌ترسند، شما نترسید، و گروهی گفته‌اند رجاء به معنای خوف در کلام عرب، معروف نیست، مگر آنچه در کلام انکار باشد؛ همچنان که فرمود: «ما لَکُمْ لا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقاراً»؛ یعنی چه

---

(1). تبیان، ج 2، ص 210.
(2). نساء/ 104.

می‌شود شما را که از عظمت خدای تعالی نمی‌ترسید؟ و قوله: «وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»؛ یعنی خدای تعالی به مصالح خلقش، در تدبیر آنان و در تقدیر احوالشان، حکیم است. «1»

فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ» «2»، فرموده: در معنای: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا»، دو احتمال است:

یک احتمال این است که: از عذاب ما نمی‌ترسند، و احتمال دیگر، آن است که: طمعی در پاداش ما ندارند؛ همچنان که گفته می‌شود: به جهت امیدواری به پاداش خدای تعالی و ترس از عذاب او توبه کرد، و ملاقات را با این‌که به جز با اجسام جایز نباشد، تنها به این جهت آن را به نفس خود اضافه نمود که ملاقات چیزی که جز خداوند بر آن توانایی ندارد، برای بزرگ داشتن شأن حق تعالی بهتر است. لقاء اللّه قرار داده شود، همان طور که در قوله: «هَلْ یَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ یَأْتِیَهُمُ اللَّهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الْغَمامِ»، آمدن فرشتگانش، آمدن اللّه قرار داده شده و همچنان فرمود: «وَ جاءَ رَبُّکَ»، و تنها اراده نمود:

«و جاء امر ربک.» قوله: «وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ»؛ یعنی به زندگی دنیا بدون غیر آن از خیر آخرت، راضی شدند، و هرکس بر این صفت باشد، پس او برای این‌که از آنچه واجب است از امر خدا، منقطع گردیده، مورد مذمت است، و قوله: «وَ اطْمَأَنُّوا بِها»؛ یعنی بدان بر وجه قدرت و توانایی در آن اتکا نمودند. پس اینان به احوال دنیا تکیه نمودند.

پس یار و همدم آن هستند؛ برای آن، شادمان بوده و برای آن غمگینند؛ برای آن، راضی بوده و برای آن، خشمگین و عصبانی هستند، «الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ»؛ یعنی تأمّل در این آیات را از یاد برده و از آنها عبرت نمی‌گیرند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» «4»، فرموده: ابو علی فارسی گفته است: لام

---

(1). تبیان، ج 3، ص 315- 313.

(2). یونس/ 7.

(3). تبیان، ج 5، ص 341.

(4). یونس/ 11.

فی قوله: «لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ»، جواب «لَوْ» فی قوله: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ» است، و فی قوله: «اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ»، مصدر به مفعول به اضافه شده و فاعل حذف گردیده است، و تقدیر آن، چنین باشد: و لو یعجل اللّه للناس الشر استعجالا مثل استعجالهم بالخیر، لقضی الیهم اجلهم»، و معنای آن چنین است: و اگر خدا، در آنچه مردم برای خودشان در حال سختی و در حال خوشی خواهان هستند، تعجیلی نماید، مانند تعجیلی که برای آنان در خیر دارد، عمر آنان به پایان می‌رسد، و قوله: «فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا»؛ یعنی پس ما آن کسانی را که از دیدار ما خوف و ترسی ندارند، ترک می‌کنیم، یا کسانی را که: در معصیت و نافرمانی ما، از عذاب ما خوف و ترسی ندارند و نسبت به پاداش در طاعت، از ما انتظاری ندارند، ترک می‌کنیم، و قوله: «فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ»؛ یعنی تا در ظلم و ستم نسبت به بندگان خدا، در گمراهی‌شان، در ضلالت و سرگردانی باشند. «1»

فی قوله تعالی: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ» «2» هم فرموده: خدای تعالی در این آیه خبر می‌دهد از این‌که: چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آیات خدای تعالی و کلام او را بر کفار قرائت می‌فرمود، در حالی که آنها راهنمایی‌هایی بود که بندگان را به کارهایی امر می‌نمود و آنان را از کارهایی نهی می‌فرمود، آن کسانی که از عذاب خدای تعالی خوفی نداشتند، یا در صورت اطاعت از او، به وعده پاداش او امیدی نداشتند، گفتند: «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ»؛ یعنی قرآنی غیر از این را که بر ما می‌خوانی، بیاور، «أَوْ بَدِّلْهُ»: یا آن را برخلاف آنچه بر ما می‌خوانی، قرار بده، و آوردن به غیر آن، با تبدیل نمودن آن، تفاوت دارد؛ زیرا آوردن به غیر آن، گاهی با خود آن هم هست، امّا تبدیل آن، به رفع آن است. پس خدای متعال به پیامبرش امر فرمود که به آنها این جواب را بگوید: برای من نیست، «أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ

(1). تبیان، ج 5، ص 346- 345.

(2). یونس/ 15.

نَفْسِی»: که از جهت نفسم و از ناحیه خودم (از دیدگاه خودم) آن را تبدیل کنم، و «تلقاء»، جهت مقابله شیء است، جز این‌که گاهی در حالی که ظرف است، استعمال می‌شود، و قوله: «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ»؛ یعنی بر من نیست که پیروی و متابعت کنم مگر آنچه را که بر من وحی می‌شود. «إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ.»: البتّه، من از عذاب روز قیامت می‌ترسم که غیر آن را پیروی کنم (و از پروردگار نافرمانی نمایم). «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «2»، گفته است: یعنی من ملک نیستم، من انسانی مانند شما هستم، که می‌خورم و می‌آشامم؛ به من وحی می‌شود که: معبود شما، که عبادت و پرستش او را سزاوار است، واحد است. پس هر کس از شما امیدوار باشد که پاداش او را ملاقات نماید، یا بترسد از ملاقات عذاب او، باید عملی را انجام بدهد که صالح باشد، و آن، طاعتی باشد که بدان تقرّب به خدای تعالی پیدا کند، و بر پرستش و عبادت پروردگارش، احدی را شریک نداند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً» «4»، گفته است: این، خطابی است از جانب خدای تعالی برای مکلفین که به آنان می‌فرماید: ای مکلفین! «فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»؛ یعنی پیروی نیکویی است در آنچه پیامبر خدا می‌گوید، و آنچه انجام می‌دهد. هر زمان، رفتار همانند او انجام بدهید، آن، نیکو خواهد بود، و مراد از آن، برانگیختن بر جهاد و صبر در جنگ‌ها و تسلیت بر آنان است در آنچه از مصایب که به آنان می‌رسد. در جنگ احد، سر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله جراحت برداشت و دندان‌های ثنایایش شکست و عمویش حمزه کشته شد.

پس پیروی از او، در صبر و شکیبایی در جمیع آن مصایب، اسوه حسنه است. فی قوله

(1). تبیان، ج 5، ص 350.

(2). کهف/ 110.

(3). تبیان، ج 7، ص 89.

(4). احزاب/ 21.

تعالی: «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ» رجاء، انتظار خیر است. پس رجای به خدا، توقّع خیر است از جانب او، و طمع و آرزو، مثل رجاء است، و هر موقع انسان، انتظار خیر از جانب خدای تعالی داشته باشد، او راجیا له است، و قوله: «ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»؛ یعنی خدای تعالی را با جمیع صفاتش ذکر می‌کند و او را بدان صفات می‌خواند، پس به واسطه آن استحقاق بر ثواب به جهت آن دارد. «1»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «2»، گفته است: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا»؛ یعنی کسانی که خدای تعالی و پیامبر او را تصدیق کردند، «وَ الَّذِینَ هاجَرُوا» یعنی از عشیره‌های خود بریدند و خانه‌هایشان را و اموالشان را ترک کردند، «وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»؛ یعنی با کافران، در طاعت خدای تعالی جنگیدند، که آن، راه مشروع آنان در عبادت است، و البتّه، برای بیان فضیلت و ترغیب نسبت به آن، بین این اشیا جمع نمودند، به جهت استحقاق ثواب بر هریک از آنها. «أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ»؛ یعنی آنان امید و آرزوی نعمت خدای تعالی را در دنیا و آخرت دارند، و آن، یاری نمودن آنان است، در دنیا، و پاداش دادن به آنان است در آخرت. «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛ یعنی: و خدای تعالی، گناهان آنان را می‌آمرزد و آنان را مورد رحمت قرار می‌دهد، و البتّه، لفظ رجاء را برای مؤمنین ذکر نمود، هرچند که قطعا و یقینا، آنان استحقاق بر پاداش نیکو دارند، برای این‌که آنان نمی‌دانند در آینده از آنان چه خواهد سر زد، ماندن بر طاعت خدا یا روی‌گردانی از آن به سوی معصیت، و وجه دیگر که همان صحیح است، این می‌باشد که آنان امید به رحمت خدا دارند در آمرزش گناهانی که توبه از آنها برای‌شان پیش نیامده، در حالی که از گناهان دیگر بریده شده‌اند، پس آنان امیدوارند که خدای تعالی عقاب را از ایشان، تفضّلا ساقط نماید. «3»

---
(1). تبیان، ج 8، ص 297.
(2). بقره/ 218.
(3). مجمع البیان، ج 2، ص 313.

همچنین فی قوله تعالی: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «1»، فرموده: «وَ لا تَهِنُوا»؛ یعنی ضعیف نباشید، «فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ»: در طلب آن گروهی که اهل شرک و دشمنان خدای تعالی و دشمنان مؤمنین هستند. «إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ»: ای مؤمنین! اگر زخم و جراحت، از ناحیه آنان

به شما مَی‌رسد، «فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ»: جراحات و زخم و اذیت نیز از ناحیه شما، به آنان می‌رسد، «کَما تَأْلَمُونَ»: همان گونه که جراحات و زخم و اذیت از ناحیه آنان به شما می‌رسد. «وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ»: و ای مؤمنین! شما نسبت به آنچه از آنان به شما رسیده، از خدای تعالی امید به پیروزی نزدیک و ثواب آینده دارید، «ما لا یَرْجُونَ»: آن چیزی را که آنان نسبت به آنچه از ناحیه شما به آنها رسیده است، بدان امیدی ندارند. بنابراین، اگر به پاداش نیک خدای تعالی، بر خودتان یقین دارید، بر آن مصیبت‌هایی که از ناحیه آنان به شما رسید، از آن رو که آنها نسبت به آن، تکذیب‌کننده بودند، اولاتر و سزاوارتر هستید بر صبر کردن بر جنگ و قتال با ایشان از آنان بر جنگ و قتال با شما، «وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»: و خدای تعالی، بسیار به مصالح خلقش، در تدبیر آنان و تقدیر احوالشان، حکیم است. «2»

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ» «3»، فرموده: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا»؛ یعنی البته آن کسانی که امیدوار به ملاقات به پاداش ما نیستند و معنای «لا یَرْجُونَ لِقاءَنا»، یعنی امیدوار نیستند به پاداش نیکوی ما، و اضافه به نفس، به جهت تعظیم اوست و احتمال دارد به معنای «لا یخافون عقابنا» باشد (یعنی نمی‌ترسند از عذاب ما). «وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا»؛ یعنی برخوردار شدن نسبت به زندگی دنیا را اختیار نمودند. پس به جز برای آن عمل نمی‌کنند و به جز به خاطر آن، جد و جهد نمی‌نمایند با سرعتی که در فنا و نابودی آن

---

(1). نساء/ 104.
(2). مجمع البیان، ج 3، ص 104.
(3). یونس/ 7.

هست، و امیدواری به ماورای آن ندارند، «وَ اطْمَأَنُّوا بِها»: و نفسشان به دنیا آرامش دارد و قلبشان به آن متمایل است. «وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ»: و آن کسانی که در آیات ما تأمّل نکرده و از آن آیات عبرت نمی‌گیرند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» «2»، فرموده: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ»؛ یعنی: و اگر خدای تعالی دعای بد مردم را اجابت نماید، هنگامی که بر خودشان و اهلشان هنگام خشم، غضب و سختی، نفرین می‌کنند و تعجیل در برآوردن آن دارند؛ مانند گفته قول پدر به فرزندش: «اللهم العنه و لا تبارک فیه»، «اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ»؛ یعنی همچنان که دعای خیر را به اجابت می‌رساند، هنگامی که بر آن عجله

می‌کنند، «لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ»؛ یعنی البتّه، از هلاک نمودن آنان، آسوده و فارغ می‌گردد، اما خدای تعالی، در هلاکت آنان تعجیل نمی‌فرماید تا آنها توبه نمایند، و در معنای آن گفته‌اند: و اگر خدای متعال در عذابی که به واسطه گناهان، استحقاق بر آن دارند، عجله و شتاب نماید؛ همان گونه که در خیر دنیا بر آنان عجله می‌نماید، و چه بسا نسبت به آنچه درخواست داشتند، اجابت می‌شدند، اگر مصلحت اقتضای آن را می‌کرد، هر آینه هلاک می‌گردیدند؛ برای این‌که بنیه انسان در دنیا، تحمّل عقاب آخرت را، بلکه پایین‌تر از آن را ندارد، و خدای سبحان، آن را در وقت خودش به آنان می‌رساند، و عذاب را «شر» نامیدند، از جهت مشقت و اذیتی که در آن هست، و فایده آن، این است که اگر در عذاب تعجیل گردد، تکلیف زایل شود و تکلیف جز با مرگ زایل نگردد، و چون در مردن تعجیل گردد، احدی باقی نماند. «فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ»: پس ما کسانی را که از بعث و حساب در قیامت، ترس و خوفی ندارند، به خودشان وامی‌گذاریم، تا در کفرشان و عدولشان از حق به باطل و سرکشی‌شان در ظلم و ستم، شدیدا حیران و سرگردان باشند، و «عمه»، شدّت حیرت و سرگردانی است. «3»

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 93.
(2). یونس/ 11.
(3). مجمع البیان، ج 5، ص 95.

همچنین فی قوله تعالی: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ» «1»، فرموده: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا»؛ یعنی: و چون آیات ما که نازل در قرآن است، بر آنان تلاوت گردد، «بَیِّناتٍ»: در حالی که در حلال و حرام و سایر احکام شرع واضح و بدیهی است، «قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا»: آن کسانی که به بعث و نشور و قیامت، ایمان ندارند و از عذاب ما نمی‌ترسند و به پاداش و ثواب ما امیدواری ندارند، گویند: «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا» قرآنی را بر ما تلاوت کن که غیر از این قرآن باشد. «أَوْ بَدِّلْهُ»: یا این‌که برخلاف آنچه می‌خوانی، آن را جعل کن، و تفاوت بین آن دو، به این است که آوردن به غیر آن، گاهی با وجود خود آن هم هست، امّا تبدیل آن، به جز با رفع آن نخواهد بود، و در معنای آن گفته‌اند: یعنی احکام آن را از حلال یا حرام تغییر بده و از این قول، اراده کردند: رفع منع از آنان و سقوط امر به آنها را.

«قُلْ»: بگو ای محمّد! «ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی»: بر من

سزاوار نباشد که از جهت و ناحیه نفس خودم، آن را تبدیل کنم و خلاف آن را جعل نمایم، و به این جهت که آن، معجزه است، من توانایی ندارم که مثل آن را بیاورم. «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَّ»: به جز آنچه را که بر من وحی می‌شود، پیروی و متابعت نمی‌کنم. «إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی»: البتّه، من می‌ترسم، اگر نافرمانی پروردگارم را بکنم و غیر آن را تبعیت نمایم، «عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ»: عذاب روز قیامت عظیم را. «2»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «3»، فرموده: «قُلْ»: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! بگو! «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»: البتّه، من انسانی مانند شما هستم. ابن عباس گفته: خدای تعالی به پیامبرش تواضع را آموخت تا بر خلقش مباهات نکند. پس به او امر فرمود تا بر

---

(1). یونس/ 15.
(2). مجمع البیان، ج 5، ص 97.
(3). کهف/ 110.

خودش اقرار کند به این‌که: او مانند غیرش، بشر است جز این‌که او به واسطه وحی، اکرام شده است، و قوله: «يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ»، فرمود: به من وحی می‌شود به این‌که: خدای شما خدایی یکتاست و هیچ شریکی برای او نیست؛ یعنی هیچ رجحانی من نسبت به شما ندارم، به جز به واسطه دین و نبوت، و هیچ علمی برای من نیست، به جز آنچه خدای تعالی به من آموخت. «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ»؛ یعنی هرکس امید و آرزوی لقا و پاداش پروردگارش را دارد و به بعث و ایستادن در پیشگاه او را اقرار دارد، و در معنای آن گفته‌اند: پس هرکس از ملاقات عذاب پروردگارش می‌ترسد، و گفته‌اند: البتّه، «رجا»، مشتمل هر دو معنای خوف و آرزو می‌باشد. «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»؛ یعنی باید عملی را که خالص برای خدای متعال باشد، برای تقرّب و نزدیکی به او به‌جا آورد. «وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»: و برای پرستش و عبادت پروردگارش، احدی را غیر او از ملک یا بشر یا سنگ یا درخت، شریک نداند، و گفته‌اند: در عبادتش بر احدی ریا نکند.
از عبادة بن صامت و شداد بن اویس روایت است که گفت: شنیدیم، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: «من صلی صلاة یرائی بها، فقد اشرک، و من صام صوما یرائی به، فقد اشرک ثم قرأ هذه الایة.»: هرکس نماز بخواند، نمازی که بدان ریا و تظاهر نماید، محققا شرک ورزیده، و هر کس روزه بدارد، روزه‌ای که بدان ریا و تظاهر کند، محققا شرکٍ ورزیده

است. سپس، این آیه را قرائت فرمود: «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، و شیخ ابو جعفر بن بابویه، با اسنادش از علی علیه السّلام روایت نموده که فرمود: «ما من عبد یقرء:" قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ" الی آخره الا کان له نورا فی مضجعه الی بیت الحرام، فان کان من اهل البیت الحرام، کان له نورا الی بیت المقدس، و قال ابو عبد اللّه علیه السّلام: ما من احد یقرأ آخر الکهف عند النوم، الا یتیقّظ فی الساعة التی یریدها.»؛ یعنی هیچ بنده‌ای نیست که آیه «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ» را تا آخر آن بخواند؛ مگر این‌که برای او، نوری در رختخوابش به سوی بیت الحرام باشد. پس اگر از اهل بیت الحرام بود، برای او نوری به سوی بیت المقدس باشد، و ابو عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: هیچ‌کس

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 240

نیست که آیه آخر سوره کهف را به هنگام خوابیدن بخواند، جز این‌که در ساعتی که اراده کرده، بیدار می‌شود. «1»

نیز فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً» «2»، فرموده: خدای سبحان، بر جهاد و صبر بر آن برانگیخت. پس فرمود: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ»: محققا برای شما جمعیت مکلفین، «فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله الگویی شایسته است؛ یعنی بر شماست که از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پیروی کنید، اگرچه در یاری کردن به او و در شکیبایی نمودن با او در جبهه‌های جنگ، از او پیروی نمودید؛ همچنان که در جنگ احد، هنگامی که دندان‌های پیشین او شکست و پیشانی‌اش زخم برداشت و عمویش کشته شد، پس با این همه، شما به او یاری دادید.

پس آگاه باشید، مانند آنچه او انجام داد، انجام دهید، و قوله: «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ»، بدل قوله: «لَکُمْ»، است و آن، خاص بعد از عام، برای مؤمنین است؛ یعنی اقتدا و پیروی از رسول اللّه البته، «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ»، برای کسی باشد که به آنچه نزد خدای تعالی است، از پاداش نیکو و نعمت‌های فراوان، امیدوار است. گفته‌اند: معنای آن این است که از خدای تعالی، و از برانگیخته شدن در آن روزی که در آن، جزای اعمال است، خشیت دارد، و آن است قوله: «وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ»، و قوله: «وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»؛ یعنی ذکر کثیر، و آن به این است که ذاکر خدای تعالی، پیروی‌کننده اوامر اوست، برخلاف غافل. «3»

فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ» «4» هم فرموده: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ»؛ یعنی محققا، برای شما در ابراهیم و کسانی که به آنان ایمان آوردند، «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»: الگوی نیکویی است، و در آن بیان این است که وجود اسوه در آنان، برای امید دست‌یابی به ثواب خداوند و نیکویی

بازگشتگاه است، و قوله: «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ»، بدل قوله: «لَکُمْ» است، و آن،

---
(1). مجمع البیان، ج 6، ص 499.
(2). احزاب/ 21.
(3). مجمع البیان، ج 1، ص 349.
(4). ممتحنه/ 6.

بدل بعض از کل می‌باشد؛ یعنی برای آن کسانی که از خدای تعالی می‌ترسند و از عذاب و عقاب آخرت خوف دارند، و این، قوله: «وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ» است، و قوله: «وَ مَنْ یَتَوَلَّ»؛ یعنی و کسی که از این اقتدا و پیروی نمودن از ابراهیم، پیامبران، مؤمنین و کسانی که با او بودند، اعراض نماید، محققا، در بهره‌برداری نفسش خطا نموده و آن نفعی را که به خودش برمی‌گردد، منتفی کرده است، و قوله: «فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ»؛ یعنی پس البتّه که خدای تعالی تنها اوست بی‌نیاز از این امور، و در جمیع افعالش محمود و ستوده است؛ پس با روی‌گردانی از آن اقتدا، ضرری به او نرساند و لکن ضرر را به نفس خودش برساند. «1»

ابو القاسم جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشاف فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «2»، فرموده: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا»، روایت شده که عبد اللّه بن حجش و یاران او، هنگامی که حضری را به قتل رسانیدند، گمان کردند که اگر بعض گناهان را مسلم بدانند، برای آنان اجری نیست. پس «أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ» نازل گردید، و از قتاده است که: این، برگزیده این امت است، پس از آن، همچنان که می‌شنوید، خدا آنان را اهل رجا قرار داد، و البته، کسی که امیدوار است، طلب می‌کند، و کسی که بترسد، فرار می‌نماید.«3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «4»، فرموده: «وَ لا تَهِنُوا»: و ضعف و سستی به خود راه ندهید، «فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ»: در طلب کافران در جنگ و در تعرّض به آنها. پس از آن، با قوله: «إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ»، حجت بر آنان را الزام نمود؛ یعنی سختی‌های درد ناشی از زخم و جراحت و قتل، چیزی نیست که مخصوص به شما باشد، بلکه آن، امری است مشترک بین شما و بین آنان، لذا سختی‌ها به آنان

---
(1). مجمع البیان، ج 9، ص 272.

(2). بقره/ 218.
(3). کشاف، ج 1، ص 357.
(4). نساء/ 104.

می‌رسد؛ همچنان که به شما می‌رسد. سپس آنان، بر آن شکیبایی کرده و شجاعت نشان می‌دهند. پس شما را چه می‌شود که مانند آنان شکیبایی نمی‌کنید؟ با این‌که شما برای صبر کردن سزاوارترید؛ زیرا شما «تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ»: از غلبه دینتان بر سایر ادیان، و از پاداش عظیم آخرت. «وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»، به شما چیزی را تکلیف و امر و نهی نمی‌کند، مگر آن چیزی را که می‌داند به مصلحت شماست. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ» «2»، فرموده: «لا یَرْجُونَ لِقاءَنا»، آن را اصلا انتظار ندارند و به واسطه غفلت، به اندیشه‌شان خطور نمی‌کند. «وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا»، از آخرت، و قلیل فانی‌شونده را بر کثیر باقی و پایدار برمی‌گزینند، مانند قوله تعالی: «أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَةِ»: و در آن آرامش دارند، آرامش کسی که ناراحتی و ناآرامی ندارد. پس آرزوی دور و دراز را در خود می‌پرورانند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» «4»، فرموده: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ»، تعجیله لهم لخیر، پس قوله: «اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ» را در جای «تعجیله لهم الخیر» قرار داد، تا برای آنان نسبت به سرعت اجابت او، آگاهی باشد. «لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ»: تا بمیرند و هلاک گردند. «لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ»، به صیغه معلوم قرائت شده و فاعل آن، خدای تعالی است. پس اگر بگویی: چگونه آن را به قوله: «فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا» اتصال داده و معنای آن چیست؟ گویم: قوله: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ»، متضمن معنای نفی تعجیل است؛ مثل این‌که گفته شود: «و لا نعجل لهم الشر و لا نقضی الیهم اجلهم فنذرهم.» «فِی طُغْیانِهِمْ»؛ یعنی پس به آنان مهلت می‌دهیم و با وجود طغیانشان، بر آنان نعمت را افاضه می‌کنیم تا الزاما حجّتی بر ایشان باشد. «5»

---

(1). کشاف، ج 1، ص 561.
(2). یونس/ 7.
(3). کشاف، ج 2، ص 226.
(4). یونس/ 11.
(5). کشاف، ج 2، ص 227.

فی قوله تعالی: «وَ إِذا تُتْلی عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحی إِلَيَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» «1»، فرموده: آنچه در قرآن است: از مذمت بت‌ها و وعده عذاب برای مشركين، آنان را به خشم آورد. پس گفتند: «ائْتِ بِقُرْآنٍ» ديگری، كه در آن چيزی از اين قبيل كه ما را به خشم آورد، نباشد، تا از تو پيروی كنيم. «أَوْ بَدِّلْهُ»، به اين‌كه قرار بدهی در جای آيه عذاب، آيه رحمت را، و ذكر آلهه و مذمت عبادت آنان را حذف كنی. پس امر به پاسخ دادن از تبديل شد؛ زيرا پاسخ، داخل در تحت قدرت انسان است و آن، از آنچه نازل شده است، قرار دادن آيه رحمت جای آيه عذاب، و حذف كردن ذكر آلهه است. امّا آوردن قرآنی ديگر، برای انسان مقدور نيست. «قُلْ ما يَكُونُ لِی»: سزاوار برای من نيست و حق من نيست، مانند قوله تعالی: «ما يَكُونُ لِی أَنْ أَقُولَ ما لَيْسَ لِی بِحَقٍّ»، «أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی»: از پيش خودم، «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحی إِلَيَّ»: نه می‌آورم، و نه بر آن چيزی افزون می‌كنم، جز اين‌كه از وحی خدا و از او و امرش تبعيت می‌كنم. «إِنْ عَصَيْتُ رَبِّی»؛ با تبديل كردن و نسخ كردن، از جانب خودم. «عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ». «2»
همين‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحی إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «3»، فرموده: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ»: پس هركس آرزوی حسن لقای پروردگارش را دارد و اين‌كه او را ملاقات كند ملاقات رضا و قبول، و مراد از نهی از شرک در عبادت پروردگار، اين است كه در عملش ريا نباشد و از روی خلوص، جز رضای پروردگارش چيزی را نطلبد و از پيامبر صلّی اللّه عليه و آله است كه فرمود: «اتقوا الشرک الاصغر.» قالوا: «و ما الشرک الاصغر؟» قال: «الرياء.» «4»
همين‌طور فی قوله تعالی: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ

---

(1). يونس/ 15.
(2). كشاف، ج 2، ص 229- 228.
(3). كهف/ 110.
(4). كشاف، ج 2، ص 501.

وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» «1»، فرموده: بر شماست كه با پيامبر خدا صلّی اللّه عليه و آله همكاری كنيد، پس او را ياری كنيد و با او ثابت و پايدار بمانيد؛ همچنان كه در صبر و شكيبايی در جهاد و ثبات و پايداری در جبهه‌های جنگ از او پيروی كرديد تا اين‌كه در جنگ احد، دندان‌های پيشينش

شکست و پیشانی‌اش زخم برداشت. پس اگر بگویی: حقیقت قوله: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» چیست؟ گویم: در آن، دو وجه است:

یکی این‌که: او فی نفسه رهبر و پیشوایی نیکوست؛ یعنی پیروی‌شونده است، و او الگو؛ یعنی مقتدا و رهبر است، و دوم این‌که: در او خصلتی است که رهبریت و پیروی از او و یاری دادن، حقّ آن است. «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ»، بدل از «لَکُمْ» است، مانند قوله:

«لِلَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ.» «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ»، از قول توست که:

«رجوت زیدا و فضله»؛ یعنی فضل زید را، یا: «یرجو ایام اللّه و الیوم الاخر خصوصا» و «رجاء» به معنای آرزو و یا ترس است. «وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»: و رجا را با طاعت کثیر و فراوانی اعمال صالحه، قرین نمود، و پیرو پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کسی است که این چنین باشد. «2»

نیز فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ» «3»، فرموده: برانگیختن بر پیروی از ابراهیم و قومش را، به جهت تقریر و تأکید بر آنان، تکرار نمود، و به همین جهت آن را مصّدر به قسم کرد؛ زیرا آن، نهایت تأکید است، و آیه «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ» را بدل از «لَکُمْ» آورد و تعقیب نمود آن را بقوله: «وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ» پس ترک نکرد نوعی از تأکید را جز این‌که آن را آورد. «4»

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر قدّس سرّه در تفسیرش، فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «5»، فرموده: البتّه، کسانی که ایمان آوردند و کسانی که مهاجرت کردند و

---

(1). احزاب/ 21.

(2). کشاف، ج 3، ص 256.

(3). ممتحنه/ 6.

(4). کشاف، ج 4، ص 91.

(5). بقره/ 218

در راه پیشرفت دین خدای تعالی، جهاد کردند، اینان به رحمت خدای تعالی که یاری آنان در دنیا، و پاداش نیک به ایشان، در آخرت است، امیدوارند، و خدای تعالی بسیار آمرزنده گناهان آنان است و بسیار نسبت به آنان با رحمت است، و در این آیه، اشعار است به این‌که رجاء؛ یعنی امیدواری، با وجود اسباب آن سزاوار است؛ نه بدون اسباب و علل آن، در غیر این

صورت، رجاء و امیدواری به دروغ و فریب خواهد بود «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «2»، فرموده: و از خودتان، در طلب نمودن آنان برای جنگ، ضعف و سستی نشان ندهید. اگر از آنچه به شما می‌رسد، در رنج و درد و الم هستید، پس آنان هم درد می‌کشند، همان گونه که شما درد و اذیت می‌کشید. این‌طور نیست که رنج و درد جنگ، مخصوص به شما باشد، بلکه مشترک است و آنان بر آن، صابر و شکیبا هستند. پس شما بر چه احوالی هستید، در حالی که احوال شما چنین است که به یاری خدای متعال و ثواب بر آن امیدوار هستید، آن چیزی که آنان بدان امیدوار نیستند. پس شما به صبر و شکیبایی و به رغبت به جنگ، سزاوارترید، و خدای متعال، در تدبیرش بسیار عالم و با حکمت است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ» «4»، فرموده: البتّه، آن کسانی که انتظار ملاقات ما را در بعث و برانگیختنشان ندارند، و به زندگی دنیا نسبت به آخرت، راضی و خشنودند؛ چون آخرت را انکار می‌کنند، نسبت به زندگی دنیا، اطمینان می‌کنند و به آن، آرامش و سکون دارند، و کسانی که از آیات ما غافل هستند و در آن تدبّر نمی‌کنند، جایگاهشان آتش است، به واسطه آنچه کسب نمودند. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ

---

(1). تفسیر شبّر، ص 85.
(2). نساء/ 104.
(3). تفسیر شبّر، ص 221- 220.
(4). یونس/ 7.
(5). تفسیر شبّر، ص 446.

أَجَلُهُمْ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» «1»، فرموده: و اگر خدای تعالی برای مردم، آن شر و بدی را هنگامی که بر خودشان و بر فرزندانشان در حال حزن و اندوه درخواست می‌کردند، در آن، تعجیل می‌نمود؛ همان گونه که خیر را برای آنان تعجیل می‌کند، «لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ»: البتّه، با هلاکتشان، نسبت به ایشان فارغ می‌شد، و لکن به آنان مهلت می‌دهد. پس ما آن کسانی را که انتظار و امیدی به لقای ما در بعث و برانگیختن ندارند، به خودشان وامی‌گذاریم تا در طغیان‌گری، تعدّی و تجاوزشان بسیار حیران و سرگردان بمانند. «2»

فی قوله تعالی: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ» «3» هم فرموده: و چون آیات واضح و روشن ما بر آنان تلاوت می‌شود، آن کسانی که به دیدار و ملاقات ما امیدی ندارند، می‌گویند: قرآنی غیر از این بیاور که عیب خدایان ما را دربرنداشته باشد، یا آن را تبدیل کن؛ پس مکان آیه‌ای را که متضمن عیب خدایان ماست، غیر آن را قرار بده، ای پیامبر! به آنان بگو: برای من صحیح نیست که از پیش خود آن را به غیرش تبدیل کنم. من پیروی نمی‌کنم به جز آنچه را بر من وحی می‌شود. پس وجهی در تصرّف من نسبت به آن نخواهد بود. من خوف دارم از این‌که با تبدیل آن به غیر آن، نافرمانی پروردگارم را نموده باشم که عذاب آن روز که روز قیامت است، عظیم است. «4»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «5»، فرموده: ای پیامبر! بگو، البتّه، من انسانی مانند شما هستم، که بر من وحی می‌شود. البتّه، خدای شما، خدای یکتایی است که به جز او نیست؛ پس هرکس به پاداش پروردگارش در روزی که

---

(1). یونس/ 11.

(2). تفسیر شبّر، ص 447.

(3). یونس/ 15.

(4). تفسیر شبّر، ص 448.

(5). کهف/ 110.

برانگیخته شود، امید دارد، باید عمل کند به عملی که خالص برای خدای متعال باشد، و در عبادت پروردگارش، احدی را شریک قرار ندهد. از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: انسان گاه به کار ثوابی می‌پردازد که در آن، خشنودی و رضای خدای را طلب نمی‌کند؛ البته، در این صورت، رشد و تزکیه مردم را طلب می‌نماید. «1»

نیز فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً» «2»، فرموده: محققا، برای شما پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در ثبات و پایداری در جنگ و غیر آن، الگوی نیکویی است. او رهبر و راهنمایی است که پیروی و متابعت از او، نیکو و پسندیده است «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ»: برای کسی که به پاداش نیک خدای تعالی امیدوار بوده و از عقاب و عذاب او در روز قیامت، خایف و ترسان است، «وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً»؛ یعنی اقتداکننده به پیامبر صلّی

اللّه علیه و آله، همان امیدوار و مواظب بر ذکر است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ» «4»، فرموده: در «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، با قسم در صدر آیه، تأکید بر امر تأسّی نموده و لذا بدل از «لَکُمْ» است. «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ»، پس البته، آن اعلانی است به این‌که تارک آن، امید به آن دو ندارد و آن را تأکید نمود به: «وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ»، که البته، آن، نوعی وعید است. «5»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «6»، فرموده: «وهن»؛ یعنی ضعف، و «ابتغاء»؛ یعنی طلب، و «الم»، مقابل لذت است، و قوله: «وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ»، حال از ضمیر جمع غایب است، و معنای آن این است که: حال هر دو گروه درد و رنجشان واحد است. پس شما

---

(1). تفسیر شبّر، ص 633.
(2). احزاب/ 21.
(3). تفسیر شبّر، ص 869.
(4). ممتحنه/ 6.
(5). تفسیر شبّر، ص 1114.
(6). نساء/ 104.

از لحاظ حال، بدتر از دشمنانتان نیستید، بلکه شما بیشتر از آنان در رفاه هستید و خوشبخت‌ترید؛ زیرا برای شما، امید به پیروزی، فتح و مغفرت از جانب پروردگارتان هست، که او یار و یاور شماست، و امّا دشمنانتان برای‌شان یار و یاوری نیست، و امیدواری برای آنان نیست تا نفوسشان پاک و طیب گردد و در عملشان با نشاط شده و به طرف مطلوبشان کشش پیدا کنند، و خدای متعال به مصالح بسیار عالم بوده و در امر و نهیش، حکیم متقن است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ» «2»، فرموده: شروع آیه، در بیان آنچه است که متفرّع بر قوله: «ذلِکُمُ اللَّهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ» در آیه سابق می‌باشد از حیث عاقبت امر در استجابت، در ردّ استجابت، در طاعت و در معصیت. پس خدای سبحان در این امر، از کافرین شروع نمود، پس فرمود: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ

الّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلَونَ.» پس آنان را توصیف نمود: اوّلا: به عدم امیدواری آنان به لقای او، و آن، بازگشت به خدای تعالی، با برانگیخته شدن در روز قیامت است، و در وجه تسمیه آن به لقاء اللّه، در مواضعی از این کتاب سخن به میان آمده، از جمله: در تفسیر «آیه رؤیت» در سوره اعراف. این‌که: اینان منکران روز جزا هستند، و با انکار آن، حساب، جزا، وعد، وعید، امر و نهی، ساقط می‌گردد، و با سقوط آنها، وحی و نبوّت و آنچه از دین آسمانی متفرّع بر آن است، ساقط خواهد شد، و با انکار بعث و معاد، همّت انسانی مصروف در زندگی دنیا می‌شود. پس البتّه، برای انسان و نیز هر موجود دارای حیاتی، همّتی فطری ضروری، در بقایش و طلب سعادتش در این زندگی است.
پس اگر ایمان به حیات دایمی داشته باشد، آن را در زندگی دنیوی و در حیات اخروی، با هم توسعه می‌دهد، و اگر او جز به این زندگی محدود دنیوی، اعترافی نداشته باشد، همّت فطری خود را به آن مصروف کرده و بدان راضی است، و به سبب آن، از طلب

---

(1). المیزان، ج 5، ص 65.
(2). یونس/ 7.

آخرت در حال سکون و آرامش است، و این مراد از قوله: «وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها»، است، و از همین جا، معلوم می‌گردد که وصف دوّم؛ یعنی قوله: «وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها»، از لوازم وصف اول؛ یعنی: «لا یَرْجُونَ لِقاءَنا»، است و آن بالنسبة به آن، به منزله مفسر است، و این‌که «باء» فی قوله: «وَ اطْمَأَنُّوا بِها»، سببیت است؛ یعنی به سبب آن، از طلب لقا که آن آخرت است، ساکن و آرامند، و قوله: «وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ»، در محلّ تفسیر است برای آنچه از وصف، مقدم داشته، برای تلازمی که بین آن دو وجود دارد؛ چرا که فراموشی آخرت و به یاد دنیا بودن، جدای از غفلت از آیات خدای تعالی نیست. «1»
فی قوله تعالی: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» «2»، فرموده: تعجیل؛ آوردن شیء است با سرعت و عجله، «و استعجال بالشیء»، طلب حصول آن است با سرعت و عجله، و «عمه»، شدت حیرت است، و معنای آیه این است که: و اگر خدای متعال، آوردن شر را برای مردم تسریع نماید؛ همچنان که در طلب حصول خیر، مانند: نعمت، برای آنان تعجیل می‌نماید، البته، عذاب را با حکم مرگشان، بر آنان نازل می‌نمود، لکن خدای تعالی در آوردن شر بر آنان، عجله و شتاب نمی‌کند. پس این منکرین معاد را که از حلقه و محدوده دین خارج شده‌اند، به خود

وامی‌گذارد، تا در سرکشی و طغیانشان، شدیدا حیران و سرگردان باشند. «3»
فی قوله تعالی: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ» «4» هم فرموده: این کسانی را که در آیه ذکر نموده، قومی بت‌پرست بودند که بت‌ها را تقدیس می‌کردند و آنها را می‌پرستیدند، و از روش و سنت

---

(1). المیزان، ج 10، ص 12- 11.
(2). یونس/ 11.
(3). المیزان، ج 10، ص 19.
(4). یونس/ 15.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 250
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 279
آنان، زیاده‌روی نمودن در ظلم و ستم، و ارتکاب گناه و معصیت بود، و قرآن همه اینها را نهی می‌کرد و آنان را به توحید خدای متعال، ترک شرک و بت‌پرستی و به عبادت خدای متعال با تنزّه از ظلم، فسق و عدم متابعت از شهوات، دعوت می‌نمود، و معلوم است، کتابی که شأن آن این باشد، وقتی آیاتش بر قومی که کارشان این چنین باشد، تلاوت شود، موافق خواسته‌های آنان نخواهد بود. پس اگر گفتند: «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا»، دلالت دارد بر این‌که آنان، قرآنی را پیشنهاد می‌کردند که بر این قرآن که به ترک شرک به خدا و به پرهیز از فحشا و منکر دعوت می‌نماید، مشتمل نباشد، و اگر گفتند: «بدل القرآن»، مرادشان تبدیل آنچه از آیات قرآن که مخالف آرای آنان است به آنچه موافق آرای آنان است، بوده، تا نسبت به آنان مورد قبول واقع شود، و قوله: «قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ»، جواب قول آنهاست که: «أَوْ بَدِّلْهُ»، و معنایش این است که: بگو! مالک نیستم و حقّ من نیست که آن را از پیش خودم تبدیل کنم؛ زیرا آن، کلام من نیست و البتّه، آن، وحی الهی است که به من امر می‌شود تا آن را تبعیت کنم و غیر آن را پیروی نکنم، و البتّه، من امر پروردگار را مخالفت نمی‌کنم؛ زیرا خوف دارم، اگر نافرمانی پروردگارم بنمایم، عذاب روز بزرگ را، و آن، روز دیدار اوست. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «2»، فرموده: این آیه، خاتمه سوره کهف، و خلاصه‌ای است از بیان آنچه در این سوره است، و اصول سه‌گانه دین که توحید، نبوت و معاد باشد، در آن جمع شده است. پس توحید، آنچه است که در قوله:

«أَنَّما إِلهُكَمْ إِلهٌ واحِدٌ»، باشد و نبوت هم، آنچه در قوله: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ»، و قوله: «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً» الى آخر باشد، و معاد آنچه است كه در قوله: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ» باشد. «3»

---

(1). الميزان، ج 10، ص 25- 23.
(2). كهف/ 110.
(3). الميزان، ج 13، ص 437.

نيز فى قوله تعالى: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» «1»، فرموده: تعبير با قوله: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ» كه دلالت بر استقرار و استمرار در گذشته دارد، اشاره است به اين‌كه آن، تكليف ثابت مستمر است، و معناى آن، اين است كه: و از حكم رسالت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و ايمان به او اين است كه در قول و فعل به او تأسّى نموده و از او پيروى و متابعت نماييد، و آنچه را در جنب خداى تعالى و حضور او در جنگ است، بر او قياس كنيد و جهاد او را در راه خدا كه حقّ جهاد است، ملاحظه نماييد، و قوله: «لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً»، بدل از ضمير خطاب در «لَكُمْ» است؛ براى اين‌كه دلالت كند بر اين‌كه متابعت و تأسّى به رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، خصلت زيبا و پاكيزه‌اى است كه هركه به ايمان نام برده شود، بدان آن توصيف نشود، و تنها جمعى از كسانى كه به حقيقت ايمان، متلبّس شده‌اند، به آن متصف گردند. پس «لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ»، يعنى تعلّق قلبى او به خداى تعالى است؛ پس به او ايمان دارد و تعلّق قلبى او به روز قيامت است، پس عمل مى‌كند، عمل صالح را، و با اين همه، خدا را بسيار ياد مى‌كند. پس از پروردگارش، غافل نيست، در نتيجه به پيامبر، در افعالش و اعمالش تأسّى و متابعت مى‌نمايد. «2»

همين‌طور فى قوله تعالى: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» «3»، فرموده: تكرار حديث اسوه است، و مراد از حديث اسوه، همان است كه در آيه چهارم از همين سوره فرمود: «قَدْ كانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِى إِبْراهِيمَ وَ الَّذِينَ مَعَهُ» تا آخر آيه، و اين تكرار اسوه براى تأكيد ايجاب بوده و براى بيان اين است كه اين اسوه، براى كسى مى‌باشد كه به خداى تعالى و به روز قيامت اميدوار باشد، و نيز البتّه، آنان (يعنى كسانى كه با ابراهيم عليه السّلام بودند و به او ايمان آوردند) همان گونه كه در برائتشان از كفار مورد تأسّى‌اند، در دعا و در تضرّع و زارى‌شان هم

---

(1). احزاب/ 21.

(2). الميزان، ج 6، ص 305.
(3). ممتحنه/ 6.

مورد تأسّی‌اند، و ظاهر این است که مراد از رجا به خدای تعالی، امیدواری به پاداش نیکوی او، به واسطه ایمان به اوست، و مراد از رجا به روز قیامت، امیدواری است به آنچه خدای تعالی وعده داده و آماده نموده برای مؤمنین از ثواب و پاداش، و آن، کنایه از ایمان است، و قوله: «وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»، بی‌نیازی خدای تعالی از فرمانبرداری آنان است نسبت به امر به آنان در برائت از کفار، و این‌که این خود آنان هستند که از این امر منتفع خواهند شد و خدای سبحان، غنی بالذات و بی‌نیاز مطلق است از آنان در امر اطاعتشان، و حمید و ستوده است در آنچه به آنان امر یا نهی می‌شود؛ زیرا در این امر و نهی، چیزی نیست به جز اصلاح حال خودشان و سعادت و خوشبختی‌شان در زندگی. «1»

استاد محقق یعسوب الدین رستگار جویباری ایّده اللّه تعالی، در تفسیر کبیر بصائر فی قوله تعالی: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً» «2»، در بیان آن گفته است: برای متخلفین در جبهه‌های جنگ، سرزنش بوده و برای جمیع مکلفین، برانگیختن است نسبت به یاری دادن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله همچنان که خود او آنان را در صبر و شکیبایی بر جهاد، و ثبات و پایداری در لغزش‌ها، در ایثار و از خودگذشتگی‌های گذشته، خود او، آنان را یاری داد. «لَقَدْ كانَ لَكُمْ»، دال بر استقرار و استمرار بوده و اشاره است به این‌که: آن، تکلیفی ثابت، مستمر و دایم است. اگر سؤال کنی: حقیقت قول تعالی: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» چیست؟ این سؤال را دوگونه جواب است: یکی این‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خود، الگو و اسوه نیکویی است؛ یعنی نمونه است. «اسوه»، اسم است برای تأسّی کردن به او؛ یعنی رهبری. دیگر این‌که: در پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خصلت و صفتی بوده که از حقّ آن این است که به وسیله آن اعطا شود و از آن تبعیت گردد و آن، یاری کردن او به اصحابش و صبر او بر جهاد و پایداری و ثباتش در جنگ احد است هنگامی که دندان‌های پیشین او شکست و سر مبارکش جراحت

---

(1). الميزان، ج 9، ص 269.
(2). احزاب/ 21.

برداشت، و در وصف اسوه، به این‌که آن حسنه است، اشاره است به این‌که اسوه سیّئه نیز در آنجا هست که در رأس آن، بزرگی از بزرگان

منافقین است که تحریک و دعوت می‌کند به عقب‌نشینی از جبهه جنگ، و ترغیب می‌کند به فرار نمودن از جنگ، و دعوت در اینجا، برای عموم مؤمنین است که اقتدا و پیروی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نمایند، و در پشت جبهه مجاهدین فی سبیل اللّه باشند. پس آن است همان راه خیر و رستگاری‌ای که خدا برای کسی آن را آسان نمی‌کند، مگر این‌که او مؤمن به خدا جلّ و علا باشد و به آنچه نزد اوست، از جزا و پاداش، امیدوار باشد، و دایما قلبش را ذکر خدای متعال پر کرده باشد تا این‌که از این ذکر، آنچه را که بدان، عظمت خدای تعالی جلّ و علا از سر فضل و احسانش بر او حاضر می‌نماید، در خود بیابد. پس بر بلا و مصیبت، صبر و شکیبایی می‌کند و زندگی دنیا را، در راه رضوان خدای متعال، در آخرت، خوار و خفیف می‌شمرد، و قوله تعالی: «لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ»، بدل از قوله: «لَكُمْ» است، و آن، خاص بعد از عام برای مؤمنین است، و آن برای دلالت بر این می‌باشد که تأسّی به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، صفت زیبای پاک و بدون آلایشی است که هرکس به ایمان نام برده شود، بدان متصف نشود، و البتّه، به وسیله آن جمیع آنچه را به حقیقت ایمان، تلبّس دارد، متصف گردد، و تعلّق قلب او، به خدای تعالی است که به او ایمان آورد، و به روز قیامت است که عمل صالح انجام دهد، و با این همه، خدای متعال را بسیار یاد کند، در نتیجه از پروردگارش غافل نباشد، پس او تأسّی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در رفتار و اعمالش نموده است. «1»

فی قوله تعالی: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» «2» هم در بیان آن گفته است: تأکید است بر دعوتی که مؤمنین به آن دعوت شده‌اند، تا این‌که به ابراهیم و آن کسانی که با او بودند، تأسّی نمایند، بعد از این‌که موضع ابراهیم و کسانی که از اقوامشان بودند، برای آنان واضح

---

(1). بصائر، ج 32، ص 107.

(2). ممتحنه/ 6.

گردید. پس مؤمنین دعوت شدند به این‌که: اوّلا، به ابراهیم و کسانی که با او بودند، تأسّی نمایند، پیش از این‌که آن وجهی که از آنها بدان تأسّی می‌کنند، معروف باشد. پس همین که این وجه برای آنان معلوم گردید، و آن موضع، مقابله نمودن آنان است با قومشان؛ این‌گونه که از آنان و از کفرشان، بیزاری می‌جویند، نیکوست که مؤمنین بعد از این دعوت مجدد، دعوت کنند به آنچه به آن دعوت شده‌اند. اولا، آنجا که موضع اسوه در ابراهیم و کسانی که با او بودند، برای ایشان معلوم گردید و لذا دعوت دوم، مؤکّد به دو تأکید است: تأکید به لام و تأکید به قد: «لَقَدْ»، در حالی

که تأکید اول، مؤکّد به یک تأکید «قد» آمده است. تکرار «أسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، برای مبالغه در برانگیختن بر پیروی کردن از آنهاست، و لذا در صدر آن، با قسم آمده است، و مراد از جمله خبریه در آنجا و در اینجا، طلب است؛ یعنی ای مؤمنین! تأسّی و پیروی به ابراهیم و کسانی که با او هستند، بنمایید؛ پس متوقّف کنید قوم و گروهتان را در موضع آنان از اقوامشان، و برای آگاهی دادن به این‌که: همان گونه که در بیزاری جستن از کافران، به آنان تأسّی می‌کنید، در دعا و در تضرّعشان نیز به آنان تأسّی نمایید، و فی قوله تعالی: «لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ»، اشاره است به این‌که این اسوه و الگو، برای هرکس که بگوید: «امنت»، نیست، و البتّه، برای کسی خواهد بود که حقا به خدای تعالی ایمان داشته و به پاداش او در روز قیامت، امیدوار باشد. البتّه، جمله، بدل از «لَکُمْ» بوده و فایده آن، اعلام است به این‌که: کسی که مؤمن به خدای تعالی بوده و دارای اخلاص است، اقتدا و پیروی آنان را ترک نمی‌کند، و اگر آن را ترک نماید، از نخوت عدم ایمان به خدای جلّ و علا و عدم ایمان به روز قیامت است؛ همچنان که قول خدای سبحان: «وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ»، از آن آگاهی می‌دهد، و مراد از رجاء اللّه تعالی، امیدواری به پاداش او، به واسطه ایمان به اوست، و مراد از «رجاء الیوم»، امیدواری است به آنچه خدای تعالی وعده داده، و برای مؤمنین ثواب و پاداش زیبایی را آماده نموده است که آن، کنایه از ایمان است، و قوله تعالی: «وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ»، نوعی وعده عذاب

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 255

است برای کسانی که راه انحراف را در پیش گرفته‌اند و تطمیع و امیدواری است برای مؤمنین در آنچه بدان آرزو دارند که دشمنی خویشاوندانشان به دوستی مبدل شود، و در آن، بی‌نیازی خدای تعالی است امر او جلّ و علا را، با بیزاری جستن آنان، از کافران، و این‌که آنان، خودشان از آن بهره‌برداری می‌کنند، و خدای تعالی، در ذاتش، از آنان و از اطاعت آنان بی‌نیاز است و از آنچه به آنان امر می‌فرماید و آنها را از آن نهی می‌فرماید، ستوده است؛ زیرا در آن، چیزی به جز اصلاح حال آنان و سعادت زندگی‌شان نیست. «1»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «2»، فرموده: و کسانی که مهاجرت نموده و در راه خدا جهاد کرده‌اند، آنها امید به رحمت پروردگار دارند، و خداوند آمرزنده و مهربان است، [و در تفسیر آن می‌فرماید:] در این آیه، به این نکته اشاره شده است که: ممکن است بعضی از مجاهدان راه خدا بر اثر عدم اطلاع و یا عدم احتیاط کافی، مرتکب اشتباهاتی شوند (همان‌طور که در داستان عبد اللّه حجش در

صفحه قبل، نمونه آن گذشت)، ولی خدای تعالی، به خاطر خدمات بزرگ‌تر و مجاهدت‌های صادقانه‌ای که کرده‌اند، آنها را خواهد بخشید: «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «4»، تفسیر فرموده: به دنبال آیات مربوط به جهاد و هجرت، آیه فوق، برای زنده کردن روح فداکاری در مسلمانان، چنین می‌گوید: هرگز از تعقیب دشمن سست نشوید: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ»، اشاره به این نکته که: هرگز در برابر دشمنان سرسخت، حالت دفاعی به خود نگیرید، بلکه همیشه در مقابل چنین افرادی، روح تهاجم را در خود حفظ کنید؛ زیرا از نظر روانی اثر فوق العاده‌ای در کوبیدن روحیه دشمن دارد؛ همان‌طور که در حادثه احد، بعد از آن

---

(1). بصائر، ج 45، ص 347- 346.

(2). بقره/ 218.

(3). تفسیر نمونه، ج 3، ص 69- 64.

(4). نساء/ 104.

شکست سخت، استفاده کردن از این روش سبب شد که دشمنان اسلام، که با پیروزی میدان نبرد را ترک گفته بودند، فکر بازگشت به میدان را که در وسط راه برای آنها پیدا شده بود، از سر به در کنند و با سرعت از مدینه دور شوند. سپس استدلال زنده و روشنی برای این حکم بیان می‌کند و می‌گوید: چرا شما سستی به خرج دهید، در حالی که اگر شما در جهاد گرفتار درد و رنج می‌شوید، دشمنان شما نیز از این ناراحتی‌ها، سهمی دارند، با این تفاوت که شما، امید به کمک و رحمت وسیع پروردگار عالم دارید، و آنها فاقد چنین امیدی هستند: «إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ»، و در پایان، برای تأکید بیشتر می‌فرماید: فراموش نکنید که تمام این ناراحتی‌ها، رنج‌ها، تلاش‌ها، کوشش‌ها، و احیانا سستی‌ها و مسامحه‌کاری‌های شما، از دیدگاه علم خدا، مخفی نیست: «وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»، و بنابراین نتیجه همه آنها را خواهید دید. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیاتِنا غافِلُونَ» «2»، تفسیر فرموده: کسانی که امید به لقای ما ندارند و به رستاخیز معتقد نیستند و به همین دلیل تنها به زندگی دنیا، خشنودند و به آن اطمینان می‌کنند؛ و هم‌چنین آنها که از آیات ما غافلند و در آنها اندیشه نمی‌کنند، تا قلبی بیدار و دلی مملوّ از

احساس مسئولیت پیدا کنند، «أولئِکَ مَأواهُمُ النَّارُ بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»: این هر دو گروه، جایگاهشان آتش است؛ به خاطر اعمالی که انجام می‌دهند. در حقیقت، نتیجه مستقیم عدم ایمان به معاد، همان دلبستگی به این زندگی محدود و مقام‌های مادی و اطمینان و اتّکای به آن است و نتیجه آن نیز آلودگی، از نظر عمل و فعالیت‌های مختلف زندگی است و پایان آن، چیزی جز آتش نخواهد بود؛ هم‌چنین غفلت از آیات الهی، سرچشمه بیگانگی از خدا، و بیگانگی از خدا، سرچشمه عدم احساس مسئولیت و آلودگی به ظلم، فساد و گناه است، و سرانجام آن، چیزی جز آتش

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 109- 108.

(2). یونس/ 7.

نمی‌تواند باشد. بنابراین هر دو گروه فوق؛ یعنی آنها که ایمان به مبدأ یا ایمان به معاد ندارند، مسلما، از نظر عمل، آلوده خواهند بود و آینده هر دو گروه، تاریک است. این دو آیه، بار دیگر، این حقیقت را تأکید می‌کند که برای اصلاح یک جامعه و نجات آن از آتش ظلم و فساد، تقویت پایه‌های ایمان به «خدا» و «معاد» دو شرط ضروری و اساسی است؛ چرا که بدون ایمان به خدا، احساس مسئولیت از وجود انسان برچیده می‌شود، و بدون توجّه به معاد، ترس از مجازات از میان خواهد رفت، و به این ترتیب، این دو پایه اعتقادی، پایه تمام اصلاحات اجتماعی است.

و در بحث نکته‌ها چنین فرموده: منظور از ملاقات پروردگار (که در آیه آمده)، مسلما، ملاقات حسی نیست، بلکه منظور علاوه بر ملاقات پاداش و کیفرهای پروردگار، یک نوع شهود باطنی است که انسان در قیامت نسبت به ذات مقدس پیدا می‌کند؛ زیرا آیات و نشانه‌های او را همه جا آشکارتر می‌بیند و دید و درک تازه‌ای برای شناختش می‌یابد. «1»

فی قوله تعالی: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ» «2» هم فرموده: و اگر خداوند، مجازات مردم بدکار را سریعا و در این جهان انجام دهد و همان گونه که آنها در به دست آوردن نعمت هر خیر و نیکی عجله دارند، در مجازاتشان تعجیل کند، عمر همگی به پایان می‌رسد و اثری از آنها باقی نمی‌ماند (ولی از آنجا که لطف خداوند همه بندگان، حتی بدکاران، کافران و مشرکان را نیز شامل می‌شود، در مجازاتشان، عجله به خرج نمی‌دهد، تا شاید بیدار شوند و توبه کنند و از بیراهه برگردند. به علاوه، اگر مجازات با این سرعت انجام می‌گرفت، حالت اختیار که پایه تکلیف است، تقریبا از میان می‌رفت و اطاعت مطیعان جنبه اضطراری به خود می‌گرفت؛ چرا که در صورت تخلّف، فورا مجازات دردناکی را در برابر

خود می‌دیدند). در پایان آیه می‌فرماید: مجازاتشان، همین بس که افرادی را که

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 234- 232.
(2). یونس/ 11.

ایمان به رستاخیز و لقای ما ندارند، به حال خود رها می‌کنیم تا در طغیانشان، حیران و سرگردان شوند؛ نه حق را از باطل بشناسند، و نه راه را از چاه. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذا تُتْلى‏ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى‏ إِلَيَّ إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ» «2»، فرموده: هنگامی که آیات آشکار و روشن ما، بر آنها خوانده می‌شود، آنها که به رستاخیز و لقای ما ایمان ندارند، می‌گویند: قرآن دیگری غیر از این بیاور و یا لااقل، این قرآن را تغییر ده (این بی‌خبران بینوا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را برای رهبری خود نمی‌خواستند، بلکه به پیروی از خرافات و اباطیل خویش، دعوت می‌کردند؛ قرآنی از او می‌خواستند که دنباله‌روی انحرافاتشان باشد، نه اصلاح‌کننده مجتمعشان؛ آنها نه فقط به قیامت ایمان نداشتند و در برابر کارهای خود، احساس مسئولیت نمی‌کردند، بلکه این گفتارشان، نشان می‌داد، اصلا مفهوم «نبوت» را نفهمیده بودند، یا به بازی می‌گرفتند). قرآن با صراحت، آنها را از این اشتباه بزرگ در می‌آورد و به پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله دستور می‌دهد که: به آنها بگو: برای من ممکن نیست که پیش خود آن را تغییر دهم. سپس برای تأکید اضافه می‌کند: من فقط پیروی از چیزی می‌کنم که بر من وحی می‌شود؛ نه تنها نمی‌توانم تغییر و تبدیلی در این وحی آسمانی بدهم، بلکه: اگر کمترین تخلفی از فرمان پروردگار بکنم، از مجازات آن روز بزرگ (رستاخیز) می‌ترسم.

و در بحث نکته‌ها فرموده:

1. مشرکان، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌خواستند که: یا قرآن را تعویض به کتاب دیگر کند، و یا آن را تغییر دهد. فرق میان این دو، روشن است. در تقاضای اول هدفشان این بود که این کتاب، به کلی برچیده شود و به جای آن، کتاب دیگری از سوی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قرار گیرد، اما در تقاضای دوم، می‌خواستند حد اقل، آیاتی که مخالف بت‌های آنها بود، اصلاح گردد تا هیچ‌گونه احساس ناراحتی، از این ناحیه نکنند، و می‌بینیم که قرآن، با چه لحن قاطعی

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 238- 237.
(2). یونس/ 15.

به آنها پاسخ می‌گوید که: نه «تبدیل»، در اختیار پیامبر است، نه «تغییر»، و نه حتی «دیر و زود شدن وحی»، و به راستی، چه افکار پست و خاصی داشتند؛ پیامبری را می‌پرستیدند که پیرو خرافات و هوس‌های آنها باشد، نه پیشوا، رهبر، مربی و راهنما.

2. قابل توجّه این‌که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در پاسخ در تقاضای آنها، تنها به عدم توانایی بر انجام خواسته دوم قناعت می‌کند و می‌فرماید: من نمی‌توانم از پیش خود آن را تغییر دهم، و با این بیان، خواسته اول نیز به طریق اولی، نفی شده است؛ زیرا هنگامی که تغییر بعضی از آیات، از صلاحیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیرون باشد، آیا تعویض مجموع این کتاب آسمانی، ممکن است در اختیار او قرار گیرد. این، یک نوع فصاحت در تعبیر است که قرآن، در نهایت فشردگی و اختصار، همه مسایل را بازگو می‌کند، بدون یک جمله یا یک کلمه زاید و اضافی. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «2»، فرموده: این آیه، که آخرین آیه سوره کهف است، مجموعه‌ای است از اصول اساسی اعتقادات دینی؛ یعنی توحید، معاد و رسالت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و در واقع، همان چیزی است که آغاز سوره کهف نیز با آن بوده است؛ چرا که در آغاز نیز سخن از اللّه، وحی، پاداش عمل و قیامت بود، و از یک نظر، عصاره و فشرده‌ای است از مجموع سوره که قسمت مهمّی از آن، بر محور این سه موضوع دور می‌زد، و از آنجا که مسأله نبوت، در طول تاریخش، با انواع غلوّ و مبالغه همراه بوده است، آن را چنین بیان می‌کند: بگو! من فقط بشری هم‌چون شما هستم. یگانه امتیازم این است که بر من وحی می‌شود: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ»، و با این تعبیر، بر تمام امتیازات پنداری شرک‌آلودی که پیامبران را از مرحله بشریت به مرحله الوهیت بالا می‌برد، قلم سرخ می‌کشد. سپس از میان تمام مسایلی که وحی می‌شود، انگشت روی مسأله توحید می‌گذارد و می‌گوید: بر من وحی می‌شود که

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 248- 245.
(2). کهف/ 110.

معبود شما فقط یکی است: «أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ.»؛ چرا تنها به این مسأله اشاره شده است؟ برای این‌که توحید، عصاره همه معتقدات و همه

برنامه‌های فردی و اجتماعی سعادتبخش انسان است. در جای دیگر نیز گفته‌ایم که: توحید، تنها یک اصل از اصول دین نیست؛ بلکه خمیرمایه همه اصول و فروع اسلام است. اگر در یک مثال ساده، تعلیمات دین را، از اصول و فروع، به دانه‌های گوهری تشبیه کنیم، باید توحید را به آن ریسمانی تشبیه کرد که این دانه‌ها را به هم پیوند می‌دهد و از مجموع، گردنبند پرارزش و زیبایی می‌سازد، و یا این‌که اگر هریک از تعلیمات دین را، به یکی از اعضای پیکر انسان تشبیه کنیم، باید بگوییم: توحید روحی است که در مجموع این پیکر دمیده شده است. در بحث‌های معاد و نبوت، این واقعیت به ثبوت رسیده است که: آنها جدا از توحید نیستند؛ یعنی هنگامی که خدا را با همه صفاتش بشناسیم، می‌دانیم چنین خدایی باید پیامبرانی بفرستد و نیز حکمت و عدالت او ایجاب می‌کند که دادگاه عدل و رستاخیزی وجود داشته باشد، مسایل اجتماعی و کلّ جامعه انسانی و هرچه در ارتباط به آن است، باید پرتوی از توحید و وحدت باشد تا سامان یابد؛ به همین دلیل، در احادیث می‌خوانیم که: جمله «لا اله الا اللّه»، قلعه محکم پروردگار است، و هرکس در آن وارد شود، از عذاب و کیفر الهی در امان است، و نیز همه شنیده‌ایم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آغاز اسلام می‌فرماید: اگر طالب رستگاری هستید، زیر پرچم توحید درآیید: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا.» سومین جمله این آیه، اشاره به مسأله رستاخیز می‌کند و آن را به «فای تفریع»، به مسأله توحید پیوند می‌زند و می‌گوید: بنابراین هرکس امید لقای پروردگارش را دارد، باید عمل صالح انجام دهد: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً.» لقای پروردگار، که همان مشاهده باطنی ذات پاک او، با چشم دل و بصیرت درون است، گرچه در این دنیا هم برای مومنان راستین امکان‌پذیر است، امّا از آنجا که این مسأله، در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر، روشن‌تر و صریح‌تر، جنبه همگانی و عمومی پیدا می‌کند، این تعبیر، در لسان قرآن، معمولا در مورد روز قیامت به کار رفته. از سوی

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 261

دیگر، طبیعی است اگر انسان انتظار و امید چیزی را دارد، باید خود را برای استقبال از آن آماده کند. آن کس که ادعا می‌کند: من انتظار چیزی دارم و اثری در عمل او نمایان نیست، در واقع، مدّعی دروغینی بیش نخواهد بود. به همین دلیل، در آیه فوق، «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»، به صورت صیغه امر بیان شده، امری که لازمه رجاء، امید و انتظار لقای پروردگار است. در آخرین جمله، حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه، چنین بازگو می‌کند نباید کسی را در عبادت پروردگارش، شریک سازد: «وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، و به تعبیر روشن‌تر، تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح به خود نخواهد گرفت. انگیزه الهی و خدایی است که

به عمل انسان عمق می‌دهد، نورانیت می‌بخشد، و جهت صحیح می‌دهد، و هنگامی که اخلاص از میان رفت، عمل بیشتر جنبه ظاهری پیدا می‌کند؛ به منافع شخصی گرایش می‌یابد، و عمق، اصالت و جهت صحیح خود را از دست می‌دهد. در حقیقت، این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است، گذرنامه لقای پروردگار است، و همان گونه که سابقا اشاره کرده‌ایم: عمل صالح، آن‌چنان مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه‌ای مفید و سازنده فردی و اجتماعی را در تمام زمینه‌های زندگی شامل می‌شود. «1»

نیز فی قوله تعالی: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً» «2»، فرموده: برای شما، در زندگی رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و عملکرد او (در میدان احزاب)، سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. بهترین الگو برای شما، نه تنها در این میدان که در تمام زندگی، شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است؛ روحیات عالی او، استقامت و شکیبایی او، هوشیاری و درایت و اخلاص و توجّه به خدا و تسلّط او بر حوادث، و زانو نزدن، در برابر سختی‌ها و مشکلات، هرکدام می‌تواند الگو و سرمشقی برای همه مسلمین باشد. این

---

(1). تفسیر نمونه، ج 12، ص 578- 576.

(2). احزاب/ 21.

ناخدای بزرگ، به هنگامی که سفینه‌اش گرفتار سخت‌ترین طوفان‌ها می‌شود، کمترین ضعف و سستی و دستپاچگی به خود راه نمی‌دهد؛ او هم ناخداست، هم لنگر مطمئن این کشتی؛ هم چراغ هدایت است و هم مایه آرامش و راحت روح و جان سرنشینان؛ همراه دیگر مؤمنان کلنگ به دست می‌گیرد، خندق می‌کند؛ با بیل جمع‌آوری کرده و با ظرف از خندق بیرون می‌برد؛ برای حفظ روحیه خونسردی یارانش، با آنها مزاح می‌کند، و برای گرم کردن دل و جان، آنها را به خواندن اشعار حماسی تشویق می‌نماید؛ مرتبا آنان را به یاد خدا می‌اندازد و به آینده درخشان فتوحات بزرگ نوید می‌دهد؛ از توطئه منافقان برحذر می‌دارد و هوشیاری لازم را به آنها یاد می‌دهد؛ از آرایش جنگی صحیح و انتخاب بهترین روش‌های نظامی، لحظه‌ای غافل نمی‌ماند، و درعین‌حال، از راه‌های مختلف، برای ایجاد شکاف، در میان صفوف دشمن از پای نمی‌نشیند. آری، او بهترین مقتدا و اسوه مؤمنان، در این میدان و در همه میدان‌هاست. «اسوه» (بر وزن عروه) در اصل، به معنای آن حالتی است که انسان، به هنگام پیروی از دیگری، به خود می‌گیرد و به تعبیر دیگر، همان تأسّی کردن و اقتدا نمودن

است. بنابراین، معنای مصدری دارد، نه به معنای وصفی، و جمله: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، مفهومش این است که برای شما در پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تأسّی و پیروی خوبی است، می‌توانید با اقتدا کردن به او، خطوط خود را اصلاح و در مسیر «صراط مستقیم» قرار گیرید. جالب این‌که: قرآن، در آیه فوق این اسوه حسنه را مخصوص کسانی می‌داند که دارای سه ویژگی هستند: امید به اللّه و امید به روز قیامت دارند و خدا را بسیار یاد می‌کنند. در حقیقت، ایمان به مبدأ و معاد، انگیزه این حرکت است، و ذکر خداوند، تداوم‌بخش آن؛ زیرا بدون شک، کسی که از چنین ایمانی، قلبش سرشار نباشد، قادر به قدم گذاشتن در جای قدم‌های پیامبر نیست، و در ادامه این راه نیز اگر پیوسته ذکر خدا نکند و شیاطین را از خود نراند، قادر به ادامه تأسّی و اقتدا نخواهد بود. این نکته نیز قابل توجّه است که علی علیه السّلام، با آن همه شجاعتش در همه میدان‌های جنگ که یک نمونه زنده آن،

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 263

غزوه احزاب است (و بعد اشاره خواهد شد)، در سخنی که در نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده، می‌فرماید: «کنا اذا احمر البأس، اتقینا برسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فلم یکن احد منا اقرب الی العدو منه.»: هرگاه آتش جنگ، سخت شعله‌ور می‌شد، ما به رسول اللّه پناه می‌بردیم و هیچ‌یک از ما به دشمن، نزدیک‌تر از او نبود (به نقل از نهج البلاغه، کلمات قصار، فصل غرائب، جمله 9). «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» «2»، فرموده: برای شما مسلمانان، در برنامه زندگی آنها، اسوه و الگوی نیکویی بود، برای آنها که امید به خدا و روز قیامت دارند:

«لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ»، نه تنها برائت و بیزاری‌شان از بت‌پرستان و خطّ کفر، بلکه دعاهای آنها و تقاضای‌شان در پیشگاه خدا، که نمونه‌هایی از آن، در آیات قبل گذشت، نیز برای همه مسلمانان سرمشق است. این سرمشق را، تنها کسانی می‌گیرند که دل به خدا بسته‌اند، و ایمان به مبدأ و معاد، قلبشان را روشن ساخته، و در طریق حق به حرکت درآمده‌اند. بدون شک، این تأسّی و پیروی، نفعش قبل از هرکس، به خود مسلمانان باز می‌گردد؛ لذا در پایان می‌افزاید: هرکس سرپیچی کند و طرح دوستی با دشمنان خدا بریزد، به خودش ضرر زده و خداوند نیازی به او ندارد؛ چرا که او، از همگان بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است:

«وَ مَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»؛ زیرا طرح دوستی با دشمنان خدا، آنها را تقویت می‌کند، و قوّت آنها، باعث شکست خود شماست و اگر آنها

بر شما مسلّط گردند، بر صغیر و کبیر رحم نخواهند کرد. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 17، ص 243- 241.
(2). ممتحنه/ 6.
(3). تفسیر نمونه، ج 24، ص 23.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 264

4. رجاء باللّه در تفاسیر روایی

علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی قدّس سرّه در تفسیر نور الثقلین فی قوله تعالی: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «1»، روایاتی را نقل نموده است، از جمله:

1. از تفسیر علی بن ابراهیم، چنین نقل روایت می‌کند: «ان النبی صلّی اللّه علیه و آله لما رجع من وقعة احد و دخل المدینة، نزل علیه جبرئیل علیه السّلام، فقال:" یا محمّد! ان اللّه یأمرک ان تخرج فی اثر القوم و لا یخرج معک الا من به جراحة. فامر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله منادیا ینادی: یا معشر المهاجرین و الانصار! من کانت به جراحة، فلیخرج، و من لم یکن به جراحة، فلیقم، فاقبلوا یضمدون جراحاتهم و یداوونها، و انزل اللّه علی نبیه:" وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ". فقال عزّ و جلّ:" إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَ تِلْکَ الْأَیَّامُ نُداوِلُها بَیْنَ النَّاسِ وَ لِیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ یَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَداءَ". فخرجوا علی ما بهم من الالم و الجراح.»؛ یعنی پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله چون از جنگ احد مراجعت نمود و به مدینه داخل گردید، جبرئیل علیه السّلام بر او نازل گردید و فرمود: ای محمّد! خدای تعالی تو را امر می‌فرماید به این‌که در تعقیب گروهی که در احد علیه شما به جنگ پرداختند، از مدینه خارج گردی و با تو کسی خارج نشود، مگر کسانی که زخم و جراحت برداشته. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دستور فرمود، تا منادی ندا سر دهد: ای جمعیت مهاجر و انصار! هرکس در جنگ احد جراحت برداشته، باید از مدینه خارج گردد، و هرکس جراحتی به او نرسیده، باید در مدینه بماند. پس آنان به پانسمان نمودن و مداوا نمودن جراحاتشان پرداختند، و خدای متعال بر پیامبرش آیه «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ» را نازل فرمود. پس خدای عزّ و جلّ فرمود: اگر به شما زخم و جراحتی رسیده، به گروه دشمن نیز مانند آن زخم و جراحت رسیده، و ما این زمانه را در بین مردم به چرخش و گردش می‌آوریم (تا هرچند

(1). نساء/ 104.

صباحی قدرت در دست قومی باشد)، و برای این‌که خدای عزّ و جلّ بر کسانی که ایمان آوردند، معلوم سازد و از شما شهیدانی را گواه بگیرد.

پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آنچه از درد و جراحت بر آنان وارد شده بود، از مدینه خارج گردید و (در تعقیب دشمن) خروج نمودند. «1»
2. ابن ابی حاتم از ابن عباس اخراج نمود که او گفت: «" و لا تهنوا"، و لا تضعفوا.»: «و لا تهنوا»؛ یعنی ضعف و سستی نکنید. «2»
سید هاشم بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان و علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر در المنثور، فی قوله تعالی:
«وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ» «3»، روایاتی را نقل فرموده، از جمله:
1. از تفسیر علی بن ابراهیم، چنین نقل نموده است: قریش به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفتند: قرآنی غیر از این قرآن را بر ما بیاور که این چیزی است که از یهود و نصاری آموخته‌ای. خدای عزّ و جلّ فرمود: به آنان بگو: «قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ.»؛ یعنی پیش از این‌که به من وحی شود، چهل سال در میان شما بوده‌ام و چیزی از آن را بر شما نیاوردم تا این‌که به من وحی گردید. پس از آن علی بن ابراهیم گوید: فی قوله عزّ و جلّ: «أَوْ بَدِّلْهُ»، حسن بن علی، از پدرش، از حماد بن عیسی، از ابی سفاتج، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ»، برای من حدیث کرد: «یعنی امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السّلام." قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما یُوحی إِلَیَّ"؛ یعنی فی علی بن ابی طالب صلوات اللّه علیه.» «4»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 546، حدیث 546.
(2). در المنثور، ج 2، ص 215.
(3). یونس/ 15.
(4). برهان، ص 455- نور الثقلین، ج 2، ص 296، حدیث 27.

2. محمّد بن یعقوب در اصول کافی، با اسنادش از محمّد بن مسلم در روایتی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام گوید: درباره قول خدای تعالی: «ائْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ»، از آن بزرگوار سؤال نمودم، پس ایشان فرمود: «قالوا: او بدّل علیا»؛ یعنی گفتند: یا این‌که: علی را تبدیل کن. «1»
3. در تفسیر عیاشی از ثمالی، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قول خدای تعالی: «وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا

إِئْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ماَ يَكُونُ لِى أنَ أبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِى إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ماَ يُوحى إِلَىَّ» فرمود: «او بدل مكان على، ابو بكر او عمر، اتبعناه.»؛ يعنى يا به جاى على، ابو بكر يا عمر را بگذار تا ما او را پيروى كنيم. «2»
4. ابن جرير، ابن منذر، ابن ابى حاتم و ابو الشيخ درباره قوله: «وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ»، از قتاده اخراج نمودند كه او گفت:
«هذا قول مشركى اهل مكة للنبى صلّى اللّه عليه و آله،" قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ".» «3»
نيز فى قوله تعالى: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «4»، رواياتى را نقل فرموده‌اند از جمله:
1. در تفسير على بن ابراهيم، با اسنادش تا ابى بصير، و او از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام فى قوله عزّ و جلّ: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، نقل فرمود كه فرمود: يعنى در خلق، البته، او مانند آنان، مخلوق است: «يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، فرموده: «لا يتخذ مع ولاية محمّد صلّى اللّه عليه و آله غيرهم و ولايتهم العمل الصالح. فمن اشرك بعبادة ربه، فقد اشرك بولايتنا و كفر بها، و جحد امير المؤمنين صلّى اللّه عليه و آله حقه و ولايته.»؛ يعنى با ولايت آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله، غير آنان را اتخاذ نكنيد، و ولايت آنان، عمل صالح است. پس كسى كه به عبادت پروردگارش شرك ورزد، به ولايت ما شرك ورزيده و به آن كافر شده است، و حقّ امير المؤمنين عليه السّلام و ولايت او را انكار نموده است. «5»

---

(1). برهان، ص 455.
(2). برهان، ص 455- نور الثقلين، ج 2، ص 296، حديث 28.
(3). در المنثور، ج 3، ص 302.
(4). كهف/ 110.
(5). نور الثقلين، ج 3، ص 313، حديث 258- برهان، ص 652.

2. در روايت ابى جارود، از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام آمده است كه آن حضرت فرمود:
«سئل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله عن تفسير قوله (عزّ و جلّ):" من كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ" الايه.»؛ يعنى از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله درباره قوله عزّ و جلّ: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ» تا آخر آيه سؤال شد. فقال: «من صلى مراياة الناس، فهو مشرك، و من زكى مراياة الناس، فهو

مشرک، و من صام مرایاة الناس، فهو مشرک، و من حج مرایاة الناس، فهو مشرک، و من عمل عملا بما امره اللّه عزّ و جلّ مرایاة الناس، فهو مشرک، و لا یقبل اللّه عزّ و جلّ عمل مراء.»: پس آن حضرت فرمود: هرکس در حال خودنمایی و تظاهر به مردم، نماز گزارد، او مشرک است، و هرکس در حال خودنمایی و تظاهر به مردم زکات بپردازد، پس او مشرک است، و هرکس در حال خودنمایی و تظاهر به مردم، روزه بدارد، پس او مشرک است، و هرکس در حال خودنمایی و تظاهر به مردم، حج گزارد، پس او مشرک است، و هرکس عملی را به جا آورد که خدای عزّ و جلّ به آن امر فرموده، امّا آن عمل از روی خودنمایی و تظاهر به مردم باشد، پس او مشرک است، و خدای عزّ و جلّ عمل ریایی را که برای خودنمایی و تظاهر باشد، قبول نمی‌کند. «1»

3. در تفسیر عیاشی، از علاء بن فضیل، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل کند که من از آن حضرت از تفسیر این آیه: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، سؤال نمودم. آن بزرگوار فرمود: «من صلّی او صام او اعتق او حجّ، یرید محمّدة الناس، فقد اشرک فی عمله، فهو مشرک مغفور.»؛ یعنی کسی که نماز گزارد، یا روزه بدارد، یا بنده آزاد کند، یا حج به جا آورد، در حالی که ستایش و تمجید مردم را اراده نموده باشد، پس در عمل خود، شرک ورزیده است. پس او مشرکی خواهد بود که مورد مغفرت است، و درباره «مشرک مغفور»، در حاشیه تفسیر نور الثقلین چنین آمده است: فیض فرموده: یعنی از آن نوع شرکی نیست که خدای تعالی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ»؛* زیرا مراد از آن، شرک آشکار و جلی است، اما این شرک از آن، شرک خفی است. «2»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 314، حدیث 259- برهان، ص 652.

(2). نور الثقلین، ج 3، ص 317، حدیث 275- برهان، ص 652.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 268

4. از سماعة بن مهران روایت است که: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای تعالی: «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، سؤال نمودم. آن حضرت فرمود:

«العمل الصالح، المعرفة بالائمة،" وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً": التسلیم لعلی، لا یشرک معه فی الخلافة من لیس ذلک له و لا هو من اهله.»؛ یعنی عمل صالح، معرفت و شناخت امامان است و «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»؛ تسلیم شدن به علی است، به‌گونه‌ای که کسی را که خلافت برای او نیست و از اهل آن هم نیست، با او در خلافت شریک نداند. «1»

5. طبرانی از شداد بن اوس اخراج نمود که او گفت: «قال نبی صلّی اللّه

علیه و آله: اذا جمع اللّه الاولین و الاخرین ببقیع واحد، ینفذهم البصر و یسمعهم الداعی، قال: انا خیر شریک؛ کل عمل عمل لی فی دار الدنیا کان لی به شریک، فذا ادعه الیوم، و لا اقبل الیوم الا خالصا. ثم قرا:" إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ*"،" فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً".»؛ یعنی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آن هنگام که خدا اوّلین و آخرین را در گورستانی واحد جمع کند، به گونه‌ای که همه آنها در میدان دید قرار گیرند و داعی بتواند سخنانش را به آنها برساند، گوید: من بهترین شریک هستم؛ هر عملی را که در دار دنیا برای من عمل شده و در آن برای من شریک باشد، من امروز آن را به او رد می‌کنم، و امروز قبول نمی‌کنم به جز عمل خالص را. پس از آن قرائت فرمود: «إِلَّا عِبادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِینَ»*، «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً». «2»

5. تدبّر در آیات رجاء باللّه

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

در یک بررسی اجمالی، در تفسیر رجاء باللّه از تفاسیر و تفاسیر روایی که تحقیق در آنها گذشت، تفاسیر زیر را از نظر مفسرین ملاحظه می‌کنیم:

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 317، حدیث 279- برهان، ص 652.

(2). در المنثور، ج 4، ص 255.

(3). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 269

1. در تفسیر: «يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ» «1»، فرموده‌اند: امیدوار بودن به نعمت خدای تعالی در دنیا و آخرت، با وجود اسباب و علل آن.

2. در تفسیر: «وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ» «2»، فرموده‌اند: امیدواری به یاری خدای تعالی و پیروزی در این دنیا و امیدواری به پاداش نیک در آخرت.

3. در تفسیر: «لا يَرْجُونَ لِقاءَنا» «3»، فرموده‌اند: به سبب اتکا به زندگی دنیا و خشنودی از آن، نه ترسی از عذاب الهی دارند، و نه انتظاری به پاداشش، در آخرت.

4. در تفسیر: «لا يَرْجُونَ لِقاءَنا» «4»، فرموده‌اند: اینان، منکرین معاد هستند، و لذا نه خوف و ترسی از بعث، حساب و قیامت دارند، و نه انتظار و امیدی به لقاء اللّه در آنان هست.

5. در تفسیر: «لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا» «5»، فرموده‌اند: به واسطه عدم ایمان به قیامت و به لقای الهی، نه خوف از عذاب الهی دارند، و نه امیدی به وعده پاداش او.

6. در تفسیر: «كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ» «6»، فرموده‌اند: به ملاقات پاداش پروردگار در قیامت امیدوار بوده و از ملاقات عذاب او در خوف‌اند، و در تفسیر: «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً» فرموده‌اند: کسی که امیدواری به ملاقات ثواب و پاداش الهی، در قیامت دارد، باید عمل او، ریایی و برای تظاهر به مردم نباشد.

7. در تفسیر: «لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ» «7»، فرموده‌اند: کسی که امیدوار به نعم فراوان و پاداش نیکوی خدای تعالی است، با ایمان و تعلّق قلبی به خدای تعالی، اقتدا و پیروی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌کند و با خوف و خشیت از خدای تعالی به روز قیامت، ایمان و تعلّق قلبی دارد و از آن روز که (در آن پاداش اعمال است)، خوف و خشیت دارد.

(1). بقره/ 218.
(2). نساء/ 104.
(3). یونس/ 7.
(4). یونس/ 11.
(5). یونس/ 15.
(6). کهف/ 110.
(7). احزاب/ 21.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 270

8. و در تفسیر: «لِمَنْ كانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ» «1»، فرموده‌اند: با ایمان و خوف از خدا، امیدوار بودن به پاداش او، و با ایمان به قیامت و خوف از عقاب آخرت، امیدواری داشتن به آنچه از ثواب و پاداش نیک که خدای تعالی به مؤمنین وعده داده و برای آنان آماده نموده است، و با استناد به مفهوم هر آیه، به طور کلی، این مطلب به دست می‌آید که امیدواری به رحمت، نصرت و لقای پروردگار در آخرت، قرین عمل صالح و توحید در عبادت پروردگار، ذکر کثیر و اسوه قرار دادن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ابراهیم علیه السّلام و مؤمنین به اوست، و عدم امیدواری به یاری خداوند و لقای او در آخرت، قرین دل خوش کردن و اعتماد نمودن به زندگی دنیا، غفلت از آیات الهی و شدّت تحیّر و سرگردانی است. لذا در اینجا با استعانت از امدادهای خدای متعال مفهوم هر آیه از آیات هشتگانه رجاء باللّه را مورد بررسی و تدبّر قرار می‌دهیم.

مفاهیم رجاء باللّه در آیات رجاء باللّه

کسانی به رحمت خدای تعالی امیدوارند که: ایمان آورده و اعمال صالحی چون مهاجرت و مجاهدت در راه پیشرفت دین خدای تعالی انجام دهند: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ الَّذِینَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ یَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «2»
و درباره مؤمنان حقیقی، جهاد و مهاجرت آنان و مقام عظیمشان نزد خدای تعالی، می‌فرماید:
1. مؤمنین حقیقی، آن مؤمنانی هستند که در راه پیشرفت دین خدای تعالی، مهاجرت و مجاهدت می‌کنند، و به مؤمنین پناه داده و آنان را یاری می‌کنند: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ.» «3»

---

(1). ممتحنه/ 6.
(2). بقره/ 218.
(3). انفال/ 74.

2. آن کسانی که ایمان آوردند، و در راه پیشرفت دین خدای تعالی، با اموال و نفوسشان مهاجرت و مجاهدت نمودند، نزد خدای تعالی دارای مقام و مرتبه عظیمند، و رستگاران، خود آنانند: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ.» «1»

ب- مفهوم دوّم رجاء

کسانی که به یاری و نصرت خدای تعالی امیدواری دارند، نباید از اعمال صالحی چون تعقیب دشمن در جنگ، ضعف و سستی نشان دهند، هرچند در جنگ با دشمن، رنج و الم به آنان رسیده باشد: «وَ لا تَهِنُوا فِی ابْتِغاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَکُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ یَأْلَمُونَ کَما تَأْلَمُونَ وَ تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ ما لا یَرْجُونَ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً.» «2»

مؤمنین، برترند؛ پس نباید در مقابله با دشمن، ضعف و سستی به خود راه دهند:

1. مؤمنین برترند و در مقابله با دشمن، نباید اندوهگین شوند و نباید ضعف و سستی به خود راه دهند: «وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.» «3»

2. مؤمنین برترند و خدا با مؤمنین است؛ پس نباید در مقابله با دشمن، ضعف و سستی به خود راه بدهند و نباید از موضع ضعف، پیشنهاد آشتی بدهند، که هرگز از اعمالشان چیزی کاسته نخواهد شد: «فَلا تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَی السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَکُمْ وَ لَنْ یَتِرَکُمْ أَعْمالَکُمْ.» «4»

آنان که به لقای پروردگار، امیدوار نیستند، به زندگی ناپایدار دنیا، خشنودند و به بی‌ثباتی آن، اعتماد می‌کنند و نسبت به آیات الهی غافل هستند: «إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ اطْمَأَنُّوا بِها وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ.» «5»

زندگی دنیا، به جز متاعی فریب و نیرنگ و بازیچه و سرگرمی نیست و کسانی که

---

(1). توبه/ 20.

(2). نساء/ 104.

(3). آل عمران/ 139.

(4). محمّد/ 35.

(5). یونس/ 7.

دینشان را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا آنها را فریب داد، به خود واگذاشته می‌شوند و در قیامت، به فراموشی سپرده شده، همچنان که در دنیا قیامت را فراموش نموده و آیات الهی را انکار می‌کردند:

1. زندگی دنیا به جز متاعی فریب و نیرنگ نیست: «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ» «1»، و قوله تعالى: «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا مَتاعُ الْغُرُورِ.» «2»

2. زندگی دنیا به جز بازیچه و سرگرمی نیست: «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ» «3»، «وَ ما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ.» «4»

3. و کسانی که دینشان را به بازی و سرگرمی گرفتند و زندگی دنیا، آنها را فریب داد، به خود واگذاشته شده و در قیامت هم به فراموشی سپرده می‌شوند؛ همچنان که در دنیا، قیامت را فراموش کرده و آیات الهی را انکار می‌نمودند: «الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْواً وَ لَعِباً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا فَالْيَوْمَ نَنْساهُمْ كَما نَسُوا لِقاءَ يَوْمِهِمْ هذا وَ ما كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ» «5»، «وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ.» «6»

خدای تعالی کسانی را که به لقای پروردگار امیدوار نیستند، در عقوبت شرّ آنان تعجیل نکرده و آنان را به خودشان وامی‌گذارد تا در سرکشی و طغیان بسیار متحیّر و سرگردان باشند: «وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ.» «7»

آنان که به آیات الهی ایمان نمی‌آورند، خدای تعالی آنان را به خودشان وامی‌گذارد، و این حالت کسی است که خدای متعال او را گمراه نموده، پس او را هدایت‌کننده‌ای نباشد، و آنان، مورد رحمت الهی و زوال ضرر قرار نمی‌گیرند و در طغیان‌گری و ستمشان، بسیار حیران و سرگردانند.

---

(1). آل عمران/ 185.

(2). حدید/ 20.

(3). انعام/ 32.

(4). عنکبوت/ 64.

(5). اعراف/ 51.

(6). انعام/ 70.

(7). یونس/ 11.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 273

1. آنان که به آیات الهی ایمان نمی‌آورند، دل‌های آنان و چشمان آنان را واژگون می‌کنیم؛ همان گونه که اوّل بار ایمان نیاورند، و آنان را به خودشان وامی‌گذاریم تا در ستمگری و طغیانشان، در شدّت سرگردانی متحیّر باشند: «وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصارَهُمْ کَما لَمْ یُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ نَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ.» «1»

2. و کسی که خدای تعالی، او را ضال و گمراه نمود (یعنی به خود واگذاشت)، هادی و راهنمایی برای او نخواهد بود، و آنان را به خودشان وامی‌گذارد تا در سرکشی و طغیان و ستمشان، در شدّت سرگردانی و حیران باشند: «مَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ فَلا هادِیَ لَهُ وَ یَذَرُهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ.» «2»

3. البتّه، کسانی که با ایمان نداشتن به روز قیامت، از راه راست منحرفند، اگر مورد رحمت الهی قرار گیرند و ضرر آنان زایل شود، با لجاجت‌ورزی، ظلم و طاغی‌گری‌شان شدیدا سرگردان و حیران گردند: «وَ إِنَّ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّراطِ لَناکِبُونَ. وَ لَوْ رَحِمْناهُمْ وَ کَشَفْنا ما بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ.» «3»

آنان که به لقای پروردگار امیدوار نیستند، انتظار دارند آیات قرآن که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وحی می‌گردید و بر آنان تلاوت می‌شد، او آن آیات را بر وفق خواسته آنان تغییر و تبدیل نماید: «وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما يَكُونُ لِى أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِى إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَّ إِنِّى أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.» «4»

آنان که به لقای پروردگارشان در قیامت امیدوار نیستند؛ به واسطه این‌که در زمین به ناحق استکبار، سرپیچی و نافرمانی می‌کنند، در قیامت، عذاب دردناک و خوارکننده، کیفر آنان خواهد بود:

---

(1). انعام/ 110.

(2). اعراف/ 186

(3). مؤمنون/ 75.

(4). یونس/ 15.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 274

1. آنان که به لقای پروردگارشان امیدی ندارند، از سر تکبّر، خودپسندی، طغیان و سرکشی، انتظار نزول ملایکه یا رویت پروردگار را دارند: «وَ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلائِكَةُ أَوْ نَرى رَبَّنا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِى أَنْفُسِهِمْ وَ عَتَوْا عُتُوًّا كَبِيراً.» «1»

2. و امّا آنان که از روی خودبزرگ‌بینی و استکبار، از ایمان آوردن خودداری می‌کردند، او با عذاب دردناکی آنان را عذاب می‌نماید: «وَ أَمَّا الَّذِينَ اسْتَنْكَفُوا وَ اسْتَكْبَرُوا فَيُعَذِّبُهُمْ عَذاباً أَلِيماً.» «2»

3. پس آن روز که قیامت است، به واسطه این‌که آنان به ناحق در زمین استکبار، خودبزرگ‌بینی و نافرمانی می‌کردند، با عذاب خوارکننده و توهین‌آمیزی، کیفر می‌شوند: «فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِى الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ.» «3»

هرکس به لقای پروردگارش امیدوار باشد، باید عمل او، صالح باشد و در عبادت پروردگارش، احدی را شریک او نداند: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.» «4»

بهترین مردم، کسانی هستند که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهند. آنان از خدای متعال، راضی، و خدا از آنان راضی است، و مژده بهشت و جاودانگی در آن، و اجر کبیر و پاداش نیکو، برای آنان است:

1. کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، آنان بهترین مردم‌اند؛ پاداش آنان نزد پروردگارشان، بهشت‌های جاویدانی است که همیشه در آنها جاویدند. هم آنان از خدا، راضی‌اند و هم او از آنان راضی است، و این برای کسی است که از پروردگارش خشیت دارد: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

---

(1). فرقان/ 21.

(2). نساء/ 172.

(3). احقاف/ 20.

(4). کهف/ 110.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 275

جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ.» «1»

2. مژده بهشت، اجر کبیر، پاداش نیکو، برای مؤمنینی است که اعمال صالح انجام می‌دهند: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» «2»، «وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً» «3»، «وَ یُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً حَسَناً.» «4»

3. مؤمنینی که اعمالشان، صالح باشد، در بهشت جاویدانند: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «5»، «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «6»، «الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَخْبَتُوا إِلی رَبِّهِمْ أُولئِکَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «7»، «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «8»، «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقاً.» «9»

ز- مفهوم هفتم رجاء

هرکس به خدای تعالی امیدوار است و به پاداش نیک خدای متعال در قیامت امید دارد، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را در رفتار و اعمال خود، الگو و اسوه قرار داده و خدای تعالی را بسیار یاد می‌کند: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً.» «10»

مؤمنین، خدا را بسیار یاد می‌کنند:

1. مؤمنین، در برخورد با دشمن، ثابت‌قدمند و خدا را بسیار یاد می‌کنند: «یا أَیُّهَا

---

(1). بینه/ 8.

(2). بقره/ 25.

(3). اسراء/ 9.

(4). کهف/ 2.

(5). بقره/ 82.

(6). اعراف/ 42.

(7). هود/ 23.

(8). تغابن/ 9.

(9). طلاق/ 11.

(10). احزاب/ 21.

الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «1»

2. ایمان، عمل صالح، بسیار یاد خدا کردن و دادخواهی و پیروزی بعد از مورد ظلم و ستم واقع شدن، قرین همدیگرند: «إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَکَرُوا اللَّهَ کَثِیراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ.» «2»

3. خدای تعالی به مؤمنین امر فرموده که: بسیار خدا را یاد کنند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً» «3»، «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «4»

ح- مفهوم هشتم رجاء

هرکس به خدای تعالی امیدوار است و به پاداش نیک او در قیامت، امید دارد، در عبادت، در بیزاری از مشرکین و در بیزاری از آنچه آنها می‌پرستند، ابراهیم علیه السّلام و مؤمنین به او را، اسوه و الگو قرار می‌دهد، هرچند خدای تعالی، بی‌نیاز از عبادت آنان بوده و بسیار ستوده است: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِیهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ مَنْ یَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ.» «5»

اگر شما و هرکه که در زمین است، کفر بورزد، بدانید که خدای تعالی، بی‌نیاز و ستوده است و این مردم هستند که به خدای متعال نیازمندند؛ زیرا آنچه در آسمان‌ها و زمین است، همه متعلّق به خدای تعالی است: «وَ قالَ مُوسی إِنْ تَکْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ» «6»، «وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ» «7»، «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ» «8»، «وَ لَقَدْ آتَیْنا لُقْمانَ الْحِکْمَةَ أَنِ اشْکُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ یَشْکُرْ فَإِنَّما یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ کَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِیٌّ حَمِیدٌ» «9»، «لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ.» «10»

---

(1). انفال/ 45.

(2). شعراء/ 227.

(3). احزاب/ 41.

(4). جمعه/ 10.

(5). ممتحنه 6.

(6). ابراهیم/ 8.

(7). فاطر/ 15.

(8). بقره/ 267.

(9). لقمان/ 12.

(10). لقمان/ 26.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 277

کلمات قصار پیرامون رجاء باللّه

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الرجاء باللّه» سخنانی به اقتصار از مولای موحدان، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که در اینجا، به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:

1. «لا ترج إلّا ربّک.»: به جز به پروردگارت، به هیچ‌کس امیدوار مباش.

2. «الرّجاء لرحمة اللّه، أنجح.»: امیدواری به رحمت خدای متعال پیروزمندانه است.

3. «إنّکم إن رجوتم اللّه، بلغتم امالکم، و إن رجوتم غیر اللّه، خابت أمانیّکم و أمالکم.»: البتّه، اگر شما به خدای متعال امیدوار باشید، به آروزهایتان می‌رسید، و اگر به غیر خدا امیدوار باشید، امیدها و آروزهایتان به نومیدی می‌گراید.

4. «اجعلوا کلّ رجائکم للّه سبحانه، و لا ترجوا أحدا سواه؛ فإنّه ما رجا أحد غیر اللّه تعالی، إلّا خاب.»: همه امیدتان را به سوی خدای سبحان قرار دهید و به احدی به جز او تعالی امیدوار نباشید که به راستی کسی به غیر خدای تعالی امیدوار نشد، جز این‌که نومید شد.

5. «من جعل اللّه سبحانه موئل رجائه، کفاه أمر دینه و دنیاه.»: هرکه خدای سبحان را محلّ بازگشت امید خود، قرار دهد، او امر دین و دنیایش را کفایت کند

6. «أعظم البلاء انقطاع الرّجاء.»: بزرگ‌ترین بلا، قطع امید است از درگاه خداوند بزرگ، هر چند انسان، گنهکار باشد.

پروردگارا! از کسانی که منکر معادند یا متّکی به زندگی دنیا هستند و به آن خشنودند، یا امیدی به پاداش الهی در قیامت و به لقاء اللّه ندارند، یا نه امیدی به پاداش، و نه ترسی از عذاب، و نه انتظاری به لقاء اللّه در قیامت ندارند، بیزاریم. ما به رحمت تو، به نصرت و یاری تو در دنیا و آخرت و به لقای تو در قیامت رجای واثق داریم و تو را به مقام ابراهیم خلیل اللّه علیه السّلام سوگند می‌دهیم توفیق حصول رجای ابراهیم را در ما عنایت کنی.

آمین، یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 279

فصل بیست و ششم رضوان اللّه

اشاره

کلمه «رضی» با الفاظ: «رضیت»، «رضوا»، «رضیتم»، «ترضی»، «ترضاه»، «ترضاها»، «ترضوا»، «ترضون»، «ترضونها»، «یرضی»، «یرضه»، «یرضونه»، «لیرضوه»، «یرضین»، «یرضوکم»، «یرضونکم»، «یرضوه»، «تراضوا»، «تراضیتم»، «ارتضی»، «تراض»، «راضیه»، «رضیّا»، «رضوان»، «رضوانا»، «رضوانه»، «مرضیّا»، «مرضیّة»، «مرضات»، «مرضاتی» در 64 آیه قرآن مجید، ذکر گردیده که ما از بین آنها، الفاظی را که در عبارت‌های: «رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ»،* «وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ» و «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ» آمده و در نه آیه از سوره‌های بقره، آل عمران، مائده، توبه، مجادله و بینه ذکر شده، برگزیده و در اینجا مورد تحقیق قرار می‌دهیم. لذا در ابتدا، آیات را زیر عنوان: «آیات رضوان اللّه» تنظیم، و پس از آن، از کتب لغت، به تحقیق معنای لغوی آن می‌پردازیم.
سپس با استفاده از تفاسیر و تفاسیر روایی علمای شیعه و اهل تسنن، آیات آن را از لحاظ تفسیری بررسی می‌کنیم و سرانجام، با استناد به آیات قرآن، و با استمداد از عنایات و الطاف خدای متعال، در آیات مورد تحقیق، تدبّر می‌نماییم:
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 280

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 299
1. وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ. «1»
2. وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ. «2»
3. قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ. «3»
4. فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ. «4»
5. قالَ اللَّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «5»
6. وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «6»
7. وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «7»
8. لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «8»
9. إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ. جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ. «9»

---

(1). بقره/ 207.
(2). بقره/ 265.
(3). آل عمران/ 15.
(4). آل عمران/ 174.

(5). مائده/ 119.
(6). توبه/ 72.
(7). توبه/ 100.
(8). مجادله/ 22.
(9). بينه/ 8.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 281

2. در معنای رضوان اللّه

راغب در مفردات، فرموده: رضای بنده از خدای تعالی، به این است که آنچه را که قضای او تعالی بر آن جاری شده، آن بنده، مکروه و ناپسند نداند، و رضای خدای تعالی از بنده در این است که او را مطیع امرش و بازداشته شده از نهیش بیند. قال اللّه تعالی:
«رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»،* و قال تعالی: «لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ»، و قال تعالی:
«وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً»، و قال تعالی: «أَ رَضِیتُمْ بِالْحَیاةِ الدُّنْیا مِنَ الْآخِرَةِ»، رضوان رضایت بسیار است، و چون رضایت خدای تعالی، عظیم‌ترین رضایت باشد، در قرآن لفظ رضوان به آنچه از جانب خدای تعالی باشد، مختص شده است، قال عزّ و جلّ: «وَ رَهْبانِیَّةً ابْتَدَعُوها ما کَتَبْناها عَلَیْهِمْ إِلَّا ابْتِغاءَ رِضْوانِ اللَّهِ»، و قال تعالی: «یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً»،* و قال: «یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ.» «1»
فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله: «یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ»، رضوان، از جانب خدای تعالی ضدّ خشم و ناخشنودی است، و گفته‌اند: آن، مدح و ستایش بر پاکی در طاعت است، و رضی، مانند آن است؛ پس رضی اللّه، پاداش و ثواب او تعالی بوده و سخطش عقاب و کیفر او تعالی است، بی‌آنکه چیزی در او داخل شود، پس او را به هیجان آورد و از حالی به حال دیگر دگرگون نماید؛ زیرا آن از صفات مخلوقان است که عاجز و محتاج باشند، و در حدیث است که: «الصلوة رضوان اللّه»؛ یعنی نماز، سبب رضوان او تعالی است، و رضوان به کسر راء و به ضمّ آن، اعلی مراتب و بالاترین درجات رضاست، و «بلغ به رضوانک»؛ یعنی به من، منتهای رضوان خودت را برسان، و رضی را گفته‌اند: کنایه از داخل شدن در بهشت است، و ممکن است کنایه از کمال حمد باشد، یا این‌که من شکرم را برای تو، بعد از حصول رضایت تو و نهایت رضایت‌مندی پاسداران خزاین بهشت، قطع نمی‌کنم. «2»
در مقدمه کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: رضوان و رضی و آنچه به معنای

---

(1). مفردات، ص 202.
(2). مجمع البحرین، ص 37.

آن دو است از الفاظی که مشتمل بر رضاست؛ مانند: مرضاة، من ارتضی، رضی، یرضی، و نحو آنها در قاموس، رضی عنه و علیه رضی و رضوانا به

کسر را و به ضمّ آن، ضدّ خشم و غضب است، و در آنچه در مقدمات سابقه گذشت، روشن گردید که: خدای تعالی، راضی نمی‌گردد، مگر از اهل ولایت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام و این‌که هرکس آن را قبول نکند، پس او مورد سخط، غضب و خشم خدای تعالی است. «1»

در فرهنگ لغات فرموده: رضی، رضی، رضی، رضوانا، رضوانا؛ یعنی پسندید آن را، و رضی به؛ یعنی قانع شد به آن. رضی عنه: از او راضی و خشنود شد و او را بخشید، و مراضات؛ یعنی خشنودی کسی را طلب کردن. ارضی؛ یعنی راضی و خشنود کرد.

تراضی؛ یعنی از هم راضی و خشنود شدن. استرضاء؛ یعنی طلب رضا و خشنودی کردن. رضی؛ یعنی ضامن، محبّت، دوستدار، و رضاء؛ یعنی خشنودی، و رضّی؛ یعنی مرد خشنود، جمع آن، رضاة، و رضوه؛ یعنی خشنودی، و مرضیّ؛ یعنی خوش و پسندیده. «2»

در فرهنگ عمید فرموده: رضاء (به کسر راء)؛ یعنی خشنود، خرسند، و رضاء، رضایت (به کسر راء)؛ یعنی خشنودی و خرسندی، و رضوان (به کسر راء)؛ یعنی خشنود شدن، به معنای بهشت هم می‌گویند، به معنای دربان بهشت نیز گفته‌اند، و رضی (به فتح راء و کسر ضاد و تشدید یاء)؛ یعنی مرد خشنود، ارضیاء؛ جمع آن است. «3»

3. رضوان اللّه در تفاسير

شيخ طايفه طوسى قدّس سرّه در تفسير تبيان فى قوله تعالى: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» «4»، فرموده: از على عليه السّلام و ابن عباس روايت است كه: مراد

---

(1). مقدمه برهان، ص 112.
(2). ملخص المنجد و منتهى الأرب، ص 266- 265.
(3). فرهنگ عميد، ص 632.
(4). بقره/ 207.

از آيه، امر به معروف و نهى از منكر است، و حسن گفته است كه: آيه، عموم دارد در كسى كه نفسش را به خدا بفروشد؛ به اين‌كه نفسش را در جهاد با دشمن به قيام وادارد و به امر به معروف و نهى از منكر، و غير آن از آنچه خداى متعال به آن امر فرموده، همت بگمارد، و قوله: «يَشْرِي نَفْسَهُ»، معنايش اين است كه خودش را بفروشد، و در گذشته بيان گرديده كه «شراء» گاهى به معناى بيع مى‌باشد، و قوله: «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»؛ يعنى در طلب رضاى خدا، و قوله: «وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ»؛ يعنى خداوند نسبت به بنده‌اى كه جهاد مى‌كند با كسى كه از اهل شرك است، و با مجاهدت و تلاش در راه او (تعالى) نفسش را مى‌فروشد، داراى رحمت واسع است. «1»
نيز فى قوله تعالى: «وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «2»، فرموده: اين را كه خداى تعالى بدان مثل زده، براى كسى است كه مالش را، «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»؛ يعنى به جهت طلب رضاى خداى تعالى انفاق كند، و قوله: «تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ يعنى با قوّه بصيرت و يقين در دين، بنابر اقوالى، و بنابر قول ديگر، يعنى آنان ثابت هستند در اين‌كه صدقاتشان را در كجا مصرف كنند، و ابو على گفته است: در نفوسشان ثبوت بر طاعت خداى تعالى را جايگزين كنند، و قوله: «كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ»، را اختصاص به «ربوه» نمود؛ زيرا چون مختص به «ربوه» باشد، پايدارى و ثبات آن بيشتر، و بهار آن، نيكوتر است، و معناى «ربوه»؛ يعنى زيادت. گفته مى‌شود: «ربا الشى‌ء يربو.»:
هنگامى كه زياد گردد، و «اصابة الربو»: هنگامى است كه خودش در كنار خودش عادتا برخورد براى زياد شدن نمايد، و «ربوه»، بالا بودن از زمين

است به ارتفاعی زیادتر از غیرش، و ابن عباس و دیگران گفته‌اند: «ربوه» و «رابیه» بالا آمدن از زمین است. قوله:
«فَآتَتْ أُكُلَها»، فرق بین «اكل» و «اكل» به این است که «اكل» به فتح، مصدر بوده و «اكل» به ضم، خوراکی است که خورده شود، و «ضِعْفَيْنِ»؛ یعنی مثلین؛ زیرا ضعف الشی‌ء،

---

(1). تبیان، ج 2، ص 184.
(2). بقره/ 265.

مثل شی‌ء است که زاید بر آن باشد، و قوله: «فَطَلٌّ» را گفته‌اند: آن، باران ملایم است، و البته، تنها برای تشبیه چندین برابر شدن آنچه انفاق نموده‌اند، به آن است، چه آن زیاد باشد و چه کم؛ زیرا خوبی آن بنابر قول حسن و قتاده، هیچ جایی تغییر نمی‌کند، و فی قوله: «فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ»، در آن اضمار «کان» است، مثل این‌که گفته شود: «فان لم یکن لم یصبها وابل، فطلّ»، و قوله: «وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ یعنی خدای تعالی به کارهای شما عالم و داناست؛ پس به حسن آن کارها شما را جزا و پاداش می‌دهد. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» «2»، گفته است: «انقلاب»، «رجوع»، «مصیر»، در معنا واحدند، و فرق بین «انقلاب» و «رجوع»، به این است که «انقلاب»، بازگشت از مسیری است به ضدّ آنچه در قبل بوده؛ مثل انقلاب گل که به صورت کوزه درآید، و «رجوع»، برگشت است به آنچه قبل از آن بوده است، و قوله: «بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ»، در معنای آن گفته‌اند: «نعمت»: تندرستی، و «فضل»: تجارت، و «سوء»، قتل است، و دیگری گفته است: «نعمت» در اینجا، ثبوت بر ایمان در طاعت خدای تعالی، و «فضل»، سود در تجارت آنان است، و گروهی گفته‌اند: کمتر چیزی که خدای تعالی برای خلق انجام داده، «نعمت» بوده و آنچه زاید بر آن است، موصوف به فضل می‌باشد، و فرق بین «نعمت» و منفعت در این است که «نعمت» وقتی «نعمت» است که نیکو باشد؛ زیرا آن، استحقاق بر شکر دارد، و شکر بر کار قبیح و زشت نیست، و «منفعت» گاهی نیکو، و گاهی قبیح و بد است، مثل غصب آنچه بدان منتفع نشود، هرچند که قبیح است، و قوله: «لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»، موضع آن، نصب بر حال بوده و تقدیر آن چنین است: «فانقلبوا بنعمة من اللّه و فضل سالمین»، و عامل در آن، «فَانْقَلَبُوا» است، و معنای آیه این است که: آن کسانی را که خدای تعالی، آنان را امر فرمود که مشرکین را به طرف حمراء اسد

---

(1). تبیان، ج 2، ص 340.
(2). آل عمران/ 174.

تعقیب نمایند، پس همین که به آنجا رسیدند، مشرکین در گذشتن از آنجا به سوی مکّه تسریع نموده بودند، برای همین مسلمانان، بدون قتل و خون‌ریزی، و زخم و جراحت، و با به دست آوردن غنیمت، در حالی که سالم بودند، از آنجا برگشتند، و قوله: «وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ»؛ یعنی: و فرمانبری نمودند آنچه را که خدای تعالی به آنان امر فرمود و پیروی نمودند از رضایت و خشنودی خدای تعالی، و قوله: «وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ»؛ یعنی خدای متعال بر بندگان دینی و دنیوی‌اش، صاحب احسان عظیم است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ اللَّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرموده: یعنی خدای تعالی فرمود: در این روز که روز قیامت می‌باشد، صدق راستگویان به آنان نفع می‌بخشد، و آن، چیزی است که در دار تکلیف آن را تصدیق کردند؛ زیرا روز قیامت، نه در آن بر احدی تکلیف است، و نه احدی را در آن خبر می‌دهند، جز این‌که آنجا خود تصدیق است، و کافران را در آن روز، تصدیقشان نفعی نبخشد؛ چون بر سوء اعمالشان نسبت به خود اقرار کنند. پس از آن، بیان نمود که: «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»؛ یعنی برای آنان است باغ‌هایی که در زیر درختان آن، نهرها جاری است، و این‌که آنان «خالِدِینَ فِیها أَبَداً»؛ یعنی در آن برای همیشه در نعمت‌های فراوان اقامت دارند؛ چرا که آن نعم از بین نمی‌رود، و این‌که: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»: خدای متعال، از آنان خشنود است و آنان از خدای تعالی راضی هستند. «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ یعنی: و آنچه را در آن حاصل می‌کنند: از پاداش نیکو و رهایی از آتش، آن، فوز عظیم است. «3»
فی قوله تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «4» هم

---
(1). تبیان، ج 3، ص 54- 53.
(2). مائده/ 119.
(3). تبیان، ج 4، ص 74.
(4). توبه/ 72.

فرموده: خدای تعالی خبر می‌دهد که به مؤمنین؛ یعنی کسانی که اعتراف به وحدانیت او تعالی داشته و پیامبران او را تصدیق می‌نمایند، و همچنین

به زن‌های مؤمنه، وعده «جنّات» داده و آن، بوستان‌هایی پوشیده از درخت است، و قوله: «جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»، تقدیر آن: «تجری من تحت اشجارها انهار» است؛ یعنی از زیر درختان آن، نهرها جاری است، و گفته‌اند: «انهار الجنه اخادید فی الارضین»؛ یعنی نهرهای بهشت، نظیر: گودال‌های دراز زمین هستند. به همین جهت فرمود: «مِنْ تَحْتِهَا»، و این‌که آنان در آن «خالِدِینَ»؛ یعنی آنها دایمی هستند، و «مَساکِنَ طَیِّبَةً»، و مسکن، جایی است که در آن، آرامش و سکونت است، و قوله: «جَنَّاتِ عَدْنٍ»، «عدن»؛ یعنی اقامت نمودن و جاوید بودن، و قوله: «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ»، زمانی گفته است: رضوان بدین معنا است که آنان دعوت به حمد می‌شوند، پس با اجابت آن، استحقاق به مثل آن را دارا می‌شوند، به واسطه طاعتی که حکمت اقتضای آن را دارد، و قوله: «ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ یعنی این نعمت‌های فراوانی که آن را توصیف نمود، آن، رستگاری عظیم است که هیچ چیزی بالاتر و عظیم‌تر از آن نیست. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرموده: خدای تعالی خبر داد آن کسانی که در حال اوّل بودن سبقت گرفتند به ایمان به خداوند و رسولش و اقرار به آن دو از کسانی که به مدینه و حبشه مهاجرت نمودند، و انصار آن کسانی که در حال اوّل بودن سبقت گرفتند غیر خودشان را به اسلام از نظایر خودشان از اهل مدینه، و کسانی که تبعیت نمودند آنها را با افعال خیر، دخولشان در اسلام بعد از آنان و سلوکشان بر روششان. سپس خداوند متعال خبر داد به این‌که: خدای متعال، از ایشان رضایت یافته و از کارهای آنان راضی است، و آنان نیز از خداوند راضی هستند برای آنچه او به فراوانی به آنان داد از پاداش

---

(1). تبیان، ج 5، ص 259.
(2). توبه/ 100.

بر طاعاتشان و بر ایمانشان به او و به پیامبرش، و قوله: «وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ»، خدای تعالی از آن خبر می‌دهد که با وجود رضای او از آنان و رضای آنان از او، برای آنان جنات؛ یعنی بوستان‌هایی که زیر درختان آن، نهرها جاری است، آماده نموده است، و گفته‌اند: «انهار»، گودال‌های درازی در زیرزمین هستند، و به همین جهت فرمود: «تَحْتَهَا»، و قوله: «خالِدِینَ فِیها»؛ یعنی در آن، باقی و ماندنی هستند، به بقای خدای تعالی، و هرگز فانی نمی‌شوند در حالی که در تنعّم به سر می‌برند، و قوله: «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ یعنی این نعمت‌هایی که ذکر آنها گذشت، آن رستگاری

عظیمی است که هر نعمتی در کنار آن، کوچک می‌نماید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرمود: یعنی البتّه، مؤمن، مؤمن کامل الایمان نباشد، وقتی کسی را که مخالف با حدود الهی و دشمن او و دشمن پیامبر اوست، دوست بدارد و نسبت به او محبّت داشته باشد، و اگر آن کس پدر یا فرزند یا برادر و یا قبیله او باشد، و کسی که با این حکم مخالفت کند و آن کس را که ذکر نمودیم، دوست بدارد، او فاسق است و فاسق، مرتکب گناه کبیره است. پس از آن فرمود: «أُولئِکَ»؛ یعنی آن کسانی که به خدای تعالی و به روز قیامت ایمان دارند: «کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ»؛ یعنی مثل این‌که در آن نوشته است، و گفته‌اند: در دل‌های آنان، ایمان را ثابت نمود که آنچه نسبت به آنان انجام می‌دهد، الطاف است، «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»؛ یعنی به نور برهان و دلیل، آنان را تقویت نمود و نیرو بخشید تا به راه حق، هدایت گردند و به آن، عمل نمایند، و گفته‌اند آنان را به وسیله جبرئیل در بسیاری از جاها با یاری نمودن آنان و رفع خطر از آنها به امر خدای تعالی تأیید نمود. «وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ

---

(1). تبیان، ج 5، ص 288- 287.

(2). مجادله/ 22.

تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»؛ یعنی آنان را در بوستان‌های پردرختی که در زیر درختان آن نهرها جاری است، داخل می‌گرداند، و گفته‌اند: «الانهار اخادید فی الارض»؛ یعنی گودال‌های طولانی در زمین است؛ به همین جهت فرمود: «مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»، و قوله:
«خالِدِینَ فِیها»؛ یعنی در آن، همیشگی و جاویدند؛ نه از آن خارج می‌شوند، و نه فنا می‌گردند، و قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»؛ یعنی خدای تعالی به واسطه خلوص در طاعت، از آنان راضی است، و «رَضُوا عَنْهُ»؛ یعنی آنان به واسطه پاداش نیک بهشت، از او راضی هستند. «أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ»؛ یعنی آنان لشکریان او و دوستان خدای تعالی هستند. «أَلا»، حرف تنبیه است. یعنی آگاه باشید که: «إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی تنها دوستان خدا رستگار هستند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ.
جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْری أبدا وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»

«2»، فرموده:
خدای تعالی از حال مؤمنین خبر داده است که: آن کسانی که ایمان به خدای تعالی آورده و به توحید او اقرار نمودند، و به نبوت پیامبر او اعتراف کرده و اعمال صالحی انجام دادند، «أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ.»؛ یعنی آنان از لحاظ حال، نیکوترین آنان هستند، و البته، اطلاق فرمود به این‌که: آنان «خَیْرُ الْبَرِیَّةِ» هستند؛ «الْبَرِیَّةِ»، همان خلق هستند، و مؤمن به ناچار بهترین آنان است و اگرچه آنان مکلّفین باشند، و قوله: «جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ یعنی پاداش ایمان و طاعات آنان نزد خدای تعالی که در روز قیامت به آنان تمام و کامل اعطا می‌شود، «جَنَّاتُ عَدْنٍ»؛ یعنی بوستان‌های پردرختی است که در آن اقامت دارند. «خالِدِینَ فِیهاً»؛ یعنی دایمی و ابدی در آن هستند، «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ» یعنی خدای تعالی از افعال آنان راضی است، و «رَضُوا عَنْهُ»، و آنان به آنچه از پاداش نیک که نسبت به آنها عمل می‌شود، راضی‌اند، و رضا، همان اراده است، جز این‌که به این اسم نامیده نمی‌شود، مگر وقتی که مراد از آن محقق گردد، و در تعقیب آن، کراهت و

(1). تبیان، ج 9، ص 555- 554.
(2). بینه/ 8.

ناخشنودی نباشد؛ پس در این حالت است که رضا نامیده می‌شود، امّا اراده، چون در حال واقع شود، یا در آنچه بعد انجام گردد، رضا نامیده نمی‌شود. پس «رضی اللّه عن العباد»، اراده او از آنها طاعاتی است که آن را انجام دادند، و رضایت آنها، اراده آنان است نسبت به آن ثوابی که او برای آنان قرار داد. پس از آن فرمود: «ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»؛ یعنی این رضایت و این پاداش و جاودانگی در بهشت، برای کسی است که خوف از خدا دارد؛ پس طاعات او را انجام دهد، و نافرمانی از او را ترک نماید. «1»
شیخ ابی علی فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» «2»، فرموده: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ»؛ یعنی از مردم، کسی که می‌فروشد «نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»: خودش را برای طلب رضای خدا، و البتّه، اسم بیع بر آن اطلاق نمود؛ زیرا آنچه انجام می‌دهد، برای طلب رضای خداست؛ همان‌طور که فروشنده بهای جنس را با فروختن طلب می‌کند. «وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ»؛ یعنی خدای متعال نسبت به بندگانش واسع الرحمه است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ

يُصِبْها وابِلٌ فَطَلّ وَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «4»، فرموده: «وَ مَثَلُ الّذِينَ يُنْفِقُونَ»؛ يعنى مثل كسانى كه خارج مى‌كنند، «أَمْوالَهُمُ»؛ يعنى مال‌هايشان را در كارهاى نيكو. «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»؛ يعنى براى طلب نمودن رضاى خداى متعال. «وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ يعنى: و به نيروى يقين و بصيرت در دين. در معناى آن گفته‌اند: آنان ثابت و پايدارند در اين‌كه صدقاتشان را در كجا خرج كنند، و نيز گفته‌اند كه معناى آن اين است كه: براى آماده كردن نفوسشان بر ثابت ماندن بر طاعت خداوند، و قوله: «كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ»؛ يعنى مانند مثل بوستانى است كه از زمين مرتفع

---

(1). تبيان، ج 10، ص 391.

(2). بقره/ 207.

(3). مجمع البيان، ج 2، ص 301.

(4). بقره/ 265.

باشد، و البتّه، اختصاص داد ربوه را؛ زيرا گياهش نيكوتر، و نموّش بيشتر از زمين گود و پايين است كه در معرض جمع شدن آب است، و قوله: «أَصابَها وابِلٌ»؛ يعنى بر اين بستان باران شديدى ببارد. «فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَيْنِ»؛ يعنى محصول آن به دو برابر زمينى كه گودال باشد، مى‌رسد، و احتمال دارد كه در سال دو بار محصول دهد؛ همچنان كه خداى سبحان فرمود: «تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها»؛ يعنى در هر شش ماه؛ همچنان كه روايت است كه ابى عبد اللَّه، امام صادق عليه السّلام فرمود: «معناه تضاعف ثمرها؛ كما يتضاعف اجر من انفق ماله ابتغاء مرضات الله.»؛ يعنى ميوه آن دو برابر مى‌شود؛ همان گونه كه اجر كسى كه مالش را براى طلب رضاى خدا انفاق نمايد، دوبرابر مى‌گردد، و قوله: «فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ»؛ يعنى: و اگر باران شديدى بر آن نبارد، «فَطَلٌّ»؛ باران نرم و ملايم بر آن مى‌بارد. به اين مطلب اراده نمود كه در هر حال موافق با خير است، و به هر ترتيب، غبارى بر آن ملاحظه نمى‌كنى. «وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ يعنى خداى تعالى به كارهاى شما عالم است؛ پس برحسب آن، به شما جزا و پاداش مى‌دهد، و گفته‌اند: شخص رياكننده و شخص مخلص، عالم و آگاه است. «1»

همين‌طور فى قوله تعالى: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ» «2»، فرموده: در اين آيه، عظمت و شرف آخرت و رغبت در آن را بيان نمود، پس فرمود: «قُلْ»؛ يعنى اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله! براى امّت خود بگو: «أَ أُنَبِّئُكُمْ»؛ يعنى خبر بدهم به شما؟ «بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ»؛ به نافع‌تر از آنچه در آيه قبل ذكر آن گذشت از

شهوات، خوشی‌ها و شیرینی‌های دنیا: «لِلَّذِینَ اتَّقَوْا»: برای کسانی که تقوا دارند نسبت به آنچه خدا بر آنان حرام نمود، در عوض آن. «عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»: نزد پروردگارشان بوستان‌های پردرختی است که از زیر درختان آن، نهرها جریان دارد. بنابر قول دیگر: خبر بدهم به شما به بهتر از آنچه در سابق آمد، برای کسانی که تقوا دارند،

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 378.
(2). آل عمران/ 15.

نزد پروردگارشان ...، پس از آن شروع نمود و فرمود: «جَنَّاتٌ»؛ یعنی آن خیر، بوستان‌های پردرختی است که در زیر گیاهان آن، نهرها جریان دارد، و خدای تعالی بیان نمود که نهرهای بهشت، همیشگی و جاویدان است و مانند نهرهای دنیا نیست که گاهی آب در آن جاری باشد، و گاه دیگر، در آن قطع گردد. «خالِدِینَ فِیها»؛ یعنی در این جنّات، دائما مقیم می‌باشند، «وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ»: و زوج‌هایی که از آلودگی‌های حیض، نفاس و همه پلیدی‌ها و طبیعت‌های پست و اخلاق بد، پاک و پاکیزه هستند، و فوق این جنات، «رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ» است. «وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ»: و خدای تعالی به احوال و افعال بندگانش بسیار آگاه است. «1»

فی قوله تعالی: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ» «2»، فرموده: «فَانْقَلَبُوا»؛ یعنی پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و هرکس از یارانش که با او بودند، برگشتند، «بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ»؛ یعنی به سلامت، بدون این‌که بدی به آنها رسیده باشد، و با تجارتی سودمند، «لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»؛ یعنی بدون این‌که کسی کشته شود، و گفته‌اند: «نعمت»، در اینجا ثبات بر ایمان در طاعت خدای تعالی است و «فضل»، سود در تجارت است، و گفته‌اند: کمتر چیزی که خدا انجام می‌دهد، «نعمت» است و ما زاد بر آن، توصیف به «فضل» شده است، و تفاوت بین «نعمت» و «منفعت»، در این است که «نعمت»، وقتی نعمت است که نیکو و پسندیده باشد، امّا «منفعت»، گاهی پسندیده است و گاهی ناپسند و قبیح، و این است که برای «نعمت»، استحقاق شکر است، و شکر برای چیز ناپسند نیست. «وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ»؛ یعنی پیروی کردند رضایت خدا را با خروج نمودن بر دشمن. «وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ»؛ یعنی خدای متعال، صاحب فضل عظیم است بر مؤمنین. از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: کسی که خوف دارد، بیتابی نکند و بگوید: «حسبنا اللّه و نعم الوکیل.» پس شنیدم خدای تعالی در تعقیب آن فرمود: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»، و از ابن عباس روایت

(1). مجمع البيان، ج 2، ص 418.
(2). آل عمران/ 174.

است که فرمود: آخر کلام حضرت ابراهیم، همین که در آتش افکنده شد: «حسبنا اللّه و نعم الوکیل»، بود. پس شنیدم خدای تعالی در تعقیب آن فرمود: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»، و پیامبر شما، مثل آن را فرمود و این آیه را تلاوت نمود. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «قالَ اللَّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرمود:

خدای تعالی فرمود: امروز روزی است که نفع می‌بخشد راستگویان را، آنچه نسبت به آن در دار تکلیف راست گفته‌اند؛ زیرا روز قیامت، تکلیفی بر احدی نیست، و در آن، به احدی خبر داده نمی‌شود، مگر به راستی، و کافران، تصدیقشان، آن هنگام که اقرار به سوء اعمالشان کنند، نفعی ندهد. گفته‌اند: مراد از «صِدْقُهُمْ»، تصدیق آنان است به پیامبر خدای تعالی و به کتاب‌های او، و گفته‌اند که آن، صدق در آخرت است و آنچه آنها را نفع می‌بخشد، قیام آنان به حقّ خدای تعالی می‌باشد. پس بنابراین، مراد از آن، صدق آنان در شهادت به پیامبرانشان است، به ابلاغ آنان. «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً»؛ یعنی برای آنان است، بوستان‌های پوشیده از گیاه، که از زیر درختان آن، نهرها جریان دارد، در حالی که در نعمت فراوان که هرگز زایل نمی‌شود، دائما و برای ابد در آن اقامت دارند. «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»: خدای متعال از آنان به واسطه افعالی که انجام داده‌اند، راضی است. «وَ رَضُوا عَنْهُ»: و آنان از آنچه از پاداش ثواب که خدای تعالی به ایشان اعطا نموده، خشنودند. «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»: آنچه در آن حاصل می‌کنند، آن، فوز عظیم است. گفته‌اند: به واسطه بهشت و نجات از آتش، رستگارند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «4»، فرموده: خدای تعالی به مردان و زنان مؤمن، بوستان‌های پوشیده از درخت را وعده

(1). مجمع البيان، ج 3، ص 541.
(2). مائده/ 119.
(3). مجمع البيان، ج 3، ص 270.
(4). توبه/ 72.

داده که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است در حالی که در آنجا جاویدان هستند. «وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً»: در آرامشگاه‌هایی که زندگی در آنجا پاک و مطهر است، و خدای تعالی آن را از یاقوت قرمز لآلی و زبرجد سبز بنا نموده و هیچ آزار و اذیتی در آن نیست. «فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ»؛ یعنی در بهشت‌هایی اقامت دارند که آن، جاویدان است. از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «عَدْنٍ»، دار اللّه است که هیچ چشمی آن را ندیده و به قلب هیچ انسانی هم خطور نکرده است و در آن به جز سه دسته: پیامبران، صدیقین و شهدا ساکن نیستند، که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «طوبی لمن دخلک.»: خوشا به حال کسی که در تو داخل گردد. «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ»، و رفع آن (یعنی «رِضْوانٌ») بنابر مبتدا بودن است؛ یعنی و رضایت خدای تعالی از آنان، بزرگ‌تر از همه این‌هاست که توصیف شد، و گفته‌اند که: رضوان، بزرگ‌تر از ثواب است؛ زیرا چیزی از آن جز به رضوان ایجاد نگردد. نیز گفته‌اند: چون به وسیله رضوان، سرور و نشاطی به قلب می‌رسد که آن، از همه اینها بزرگ‌تر است، و البتّه، رضوان مرفوع شد برای این‌که او برای تعظیم، کلامش را با آن آغاز کرد. «ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ یعنی آن نعمت‌های فراوانی که توصیف شد، آن، رستگاری عظیم است که هیچ‌چیزی بزرگ‌تر و عظیم‌تر از آن نیست. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرموده: قوله: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ»؛ یعنی پیشی‌گیرندگان نسبت به ایمان و طاعات. البتّه، آنان را به جهت سبقتشان مدح نمود؛ زیرا سبقت‌گیرنده به چیزی، غیرش او را تبعیّت می‌کند؛ پس آنان متبوعند و غیر آنان، تابع آنهایند؛ در نتیجه او در آن کار، پیشوا و امام بوده و دعوت‌کننده به خیر است به واسطه سبقت نسبت به آن؛ هم‌چنین است کسی که نسبت به شر سبقت داشته باشد. «مِنَ

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 50.
(2). توبه/ 100.

الْمُهاجِرِینَ»؛ یعنی آن کسانی که از مکّه به مدینه و به حبشه مهاجرت نمودند. «وَ الْأَنْصارِ»؛ یعنی: و از انصار کسانی که از نظیرانشان از اهل مدینه به اسلام سبقت گرفتند، و آنکه «وَ الْأَنْصارِ» را به رفع بخواند، آنان را از سبقت‌گیرندگان قرار نداده و سبقت را خاصّ مهاجرین دانسته. «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»؛ یعنی: و آن کسانی که با افعال خیر و دخول

در اسلام بعد از آنانَ و طیِّ روش و طریق آنان، از ایشان تبعیت کردند. در این تابعین، کسانی که بعد از آنان تا روز قیامت می‌آیند، داخل می‌گرند. «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»، خدای سبحان خبر داد از این‌که او تعالی از افعال و کارهای آنان راضی است، و آنان از پاداش بر طاعت و ایمان و یقینشان، از خدای تعالی خشنودند. «وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها»؛ یعنی: و آماده نمودند برای آنان بوستان‌های پوشیده از گیاه را که در زیر آن نهرها جریان دارد، در حالی که آنان، در آنجا، برای همیشه به بقای خدای تعالی باقی می‌مانند، و در آنجا متنعّم هستند. «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ یعنی این است آن رستگاری عظیم که هر نعمتی در کنار آن، کوچک است، و درباره کسی که از مهاجرین، اوّل بار اسلام اختیار نمود، قول ابن عباس، جابر بن عبد اللّه، انس، زید بن ارقم، مجاهد، قتاده، ابن اسحاق و دیگران این است که: اوّل، خدیجه، دختر خویلد، و پس از آن، علی بن ابی طالب علیه السّلام اسلام آورد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: قوله: «یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ»؛ یعنی دوستی کنند با کسی که با خدا و پیامبرش مخالف است؛ به این معنا که دوستی با کفار، با ایمان یکجا با هم جمع نمی‌شود، و مراد از آن، دوستی و هم‌پشتی کردن در دین است. «وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ»؛ یعنی

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 65- 64.
(2). مجادله/ 22.

و اگر قرابت و خویشاوندی آنان نزدیک باشد، پس آنان هم‌پشتی و دوستی با آنان نمی‌کنند، وقتی که در دین، مخالفتی از آنها ببینند. «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ»؛ یعنی در دل‌های آنان، ایمان ثبت است به واسطه آنچه از الطاف که نسبت به آنان انجام داد، پس مانند مکتوب گردید، و گفته‌اند: در دل‌های آنان، علامت ایمان نوشته است، و معنای آن این است که: آن، علامتی است برای کسانی که آنان را مشاهده می‌کنند از ملایکه، بر این‌که آنان مؤمنند؛ همچنان که سخن او درباره کفار: «وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ»، علامتی است که کسانی که آن را مشاهده می‌کنند از ملایکه، خواهند دانست که آن کس بر قلبش طبع شده. «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»؛ یعنی: آنان را به نور ایمان تقویت نمود، و بر این معنا دلالت دارد، قوله: «وَ کَذلِکَ

أوْحَيْنا إِلَيْکَ رُوحاً مِنْ أمْرِنا ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لَا الْإِيمانُ.» گفته‌اند: معنای آن: و تقویت نمود آنان را به نور دلایل و براهین تا این‌که به سوی حق هدایت شدند و به آن عمل نمودند. گفته‌اند: نیرو بخشید آنان را به واسطه قرآنی که حیات‌بخش دل‌هاست، از جهل و نادانی، و گفته‌اند: تأیید نمود آنان را به واسطه جبرئیل در بسیاری از موقعیت‌ها در حالی که او آنان را یاری می‌نمود و خطر را از آنان دفع می‌کرد. قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»؛ یعنی خدای تعالی به واسطه اخلاص در طاعت و عبادت از آنان راضی است. «وَ رَضُوا عَنْهُ»؛ یعنی: و آنان از خدای تعالی به واسطه پاداش بهشت از او تعالی، راضی هستند. گفته‌اند: آنان، به قضای بر آنها، در دنیا راضی هستند. پس آن را ناخوش و ناپسند ندانند. «أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ»؛ یعنی آنان لشکریان خدا، یاران دین او و دعوت‌کننده خلق او هستند. «أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»: «ألا»، کلمه تنبیه است؛ یعنی لشکریان خدای تعالی و دوستان او، رستگاران هستند که نجات یافته و پیروزند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ. جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ

---

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 255.

ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» «1»، فرموده: قوله: «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؛ یعنی بهترین خلق هستند، و قوله:
«خالِدِينَ فِيها أَبَداً»؛ یعنی در آن دایمی و ابدی هستند. «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»: خدای تعالی از آنان راضی است به واسطه آنچه از طاعات که پیش فرستادند. «وَ رَضُوا عَنْهُ»: و آنان از او راضی هستند به واسطه آنچه از ثواب به آنان پاداش داد. گفته‌اند: خدا از آنان راضی است؛ زیرا توحید او را گفتند و او را از آنچه سزاوار او نیست، تنزیه نموده و او را اطاعت کرده‌اند، و آنان از او (تعالی) راضی هستند؛ زیرا نسبت به آنان آنچه از رحمت و فضلش را که امیدوار بودند، انجام داد. «ذلِکَ»؛ یعنی این رضا و این پاداش، «لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» برای کسی است که نافرمانی‌های او را ترک نموده و طاعات او را انجام داده است.
حدیث: در کتاب شواهد التنزیل، حاکم ابو القاسم حسکانی گوید: ابی عبد اللّه حافظ، با اسناد مرفوع به یزید بن شراحیل انصاری، کاتب علی علیه السّلام، به ما خبر داد که شنیدم علی علیه السّلام می‌فرمود: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مشت خود را گره کرده بود و در حالی که حدیث او را در سینه نگه می‌داشتم، فرمود: «یا علی! أ لم تسمع قول اللّه تعالی:" إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ"؟ هم شیعتک، و

موعدی و موعدكم الحوض، اذا اجتمعت الامم لَلحساب يدعون غرا محجلين.»؛ يعنى يا علی! آيا نشنيدی قول خدای تعالی را: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»؟ آنان پيروان تو هستند و وعده‌گاه من و وعده‌گاه شما، حوض كوثر است، هنگامی كه امّت‌ها برای حساب، اجتماع می‌كنند. آنان برای سوار شدن به اسب‌های پيشانی سفيد دعوت شوند، و آن، از مقاتل بن سليمان، از ضحاک، از ابن عباس نقل شده كه قوله: «هُمْ خَيْرُ»، درباره علی عليه السّلام و اهل بيت او نازل گرديد. «2»
ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسير كشاف فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» «3»، فرموده: «مِنَ

(1). بينه/ 8- 7.
(2). مجمع البيان، ج 10، ص 524.
(3). بقره/ 207.

يَشْرِی»: می‌فروشد آن را؛ يعنى آن را در جهاد بذل می‌كند. گفته‌اند: امر به معروف و نهی از منكر می‌كند تا كشته شود. «وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ»، آنجا كه جهاد را بر آنان تكليف می‌كند، پاداش شهدا را بر آنان عرضه می‌دارد. «1»
نيز فی قوله تعالی: «وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «2»، فرموده: «وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ»: و برای اين‌كه ثبات يابند از ناحيه نفس‌هايشان با بذل مالی كه شقيق روح بوده و بذل آن از شاق‌ترين شیء بر نفس است نسبت به ساير عبادات شاق و نسبت به ايمان. «كَمَثَلِ جَنَّةٍ»: و آن بستان است، «بِرَبْوَةٍ»: در مكان مرتفع «أَصابَها وابِلٌ»، بارانی كه قطره‌های آن بزرگ است. «فَآتَتْ أُكُلَها»، ميوه‌های آن. «ضِعْفَيْنِ»، ميوه‌های آن به سبب آن باران، دوبرابر می‌شود. «فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ»: باران‌ريزه‌ای كه برای رشد و نموّ آن كفايت می‌كند. «3»
هم‌چنين فی قوله تعالی: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ» «4»، فرموده: «لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ»، كلام از سرگرفته شده و در آن دلالت است بر بيان آنچه بهتر از آن است؛ همچنان كه می‌گويی: «هل ادلک علی رجل عالم عندی رجل من صفته كيت و كيت»، و جايز است كه «لام» متعلق به خير بوده و اختصاص برای متقين باشد؛ زيرا آنان هستند كه از آن منتفع می‌شوند، و «جَنَّاتٌ» را مرفوع

نمود؛ بنابر آنکه «هو جنات» است. «وَ اللّهُ بَصِيرٌ بِالّعِبادِ»، و بنابر استحقاق، پاداش نيكو داده و عذاب مى‌كند، يا نسبت به كسانى كه تقوا دارند و به احوال آنان بصير است، پس به همين جهت، براى آنان بهشت را آماده كرده است. «5»
همين‌طور فى قوله تعالى: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا

---

(1). كشاف، ج 1، ص 353- 352.
(2). بقره/ 265.
(3). كشاف، ج 1، ص 395- 394.
(4). آل عمران/ 15.
(5). كشاف، ج 1، ص 417- 416.

رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» «1»، فرموده: «فَانْقَلَبُوا»: پس از بدر برگشتند. «بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ»، و آن، سلامتى آنان و پرهيز دشمنان از ايشان بود. «وَ فَضْلٍ»، و آن، سود در تجارت است؛ مانند قوله: «لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ.» «لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»، آنچه بدشان مى‌آمد از حيله دشمن ملاقات نكردند. «وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ»، از دليرى جرأت و خروجشان. «وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ»: با توفيق در آنچه عمل كردند، بر آنان تفضّل نمود. «2»
فى قوله تعالى: «قالَ اللَّهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.»، «3» هم فرموده:
«هذا يَوْمُ يَنْفَعُ»، به رفع و اضافه، و به نصب خوانده شده، يا بنابراين كه آن ظرف باشد براى «قالَ»، و يا بنابر آنكه «هذا» مبتدا باشد و ظرف خبر، و معناى «هذا يَوْمُ يَنْفَعُ»؛ يعنى آن چيزى كه ما از كلام عيسى ذكر نموديم، روزى كه آن نفع مى‌دهد، واقع گردد.
پس اگر بگويى قوله: «يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ»، بر چه معنايى است؟ اگر مراد صدق آنان در آخرت باشد، پس آخرت سراى عمل نيست، و اگر مراد صدق آنان در دنيا باشد، با آنچه در آن وارد شده، مطابق نيست؛ براى اين‌كه آن در معناى شهادت براى عيسى عليه السّلام است به صدق نسبت به آنچه روز قيامت با آن جواب مى‌دهد؟ گويم: معناى آن، صدق مستمر و دايمى است به صادقين در دنياشان و در آخرتشان دارند. «4»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً فِى جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «5»، فرموده: «وَ مَساكِنَ طَيِّبَةً»، از حسن

نقل است که آن، کاخ‌هایی از مروارید، یاقوت قرمز و زبرجد است، و «عَدْنٍ»، علم است به دلیل قوله: «جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدَ الرَّحْمنُ»، و آنچه ابو دردا رضی اللّه عنه از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله روایت کرده، بر آن دلالت دارد که: «عدن،

---

(1). آل عمران/ 174.
(2). کشاف، ج 1، ص 481.
(3). مائده/ 119.
(4). کشاف، ج 1، ص 658.
(5). توبه/ 72.

دار اللّه التی لم ترها عین، و لم تخطر علی قلب بشر، لا یسکنها غیر ثلاثة: النبیون و الصدیقون و الشهداء. یقول اللّه تعالی: طوبی لمن دخلک.»؛ یعنی عدن، خانه خداست که هیچ چشمی ندیده و بر قلب انسانی خطور نکرده است؛ در آن، به جز سه گروه، ساکن نمی‌شوند:

پیامبران، صدیقان و شهدا. خدای تعالی می‌فرماید: خوشا به حال کسی که بر تو داخل شود. گفته‌اند: آن شهری در بهشت است. «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ»: و چیزی از رضوان خدا، بزرگ‌تر از همه آن است؛ زیرا رضای او تنها سبب هر رستگاری و سعادتی است، و بدان جهت که آنان با رضایت او از خویش، به تعظیم و تکریم او قرار می‌گیرند دست می‌یابند، و کرامت، بزرگ‌ترین صنف پاداش است. «ذلِکَ»، اشاره است به آنچه خدا وعده داده، یا به رضوان؛ یعنی «هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»: به تنهایی؛ نه آنچه مردم آن را فوز و رستگاری می‌شمرند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرمود: «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ»: آنان کسانی هستند که به دو قبله نماز خواندند. گفته‌اند: آنان، شهدای بدرند. از شعبی نقل است که: آنان کسانی‌اند که در حدیبیه (با بیعت رضوان) بیعت کردند. «وَ الْأَنْصارِ»: و از انصار، اهل بیعت عقبه اولی، و آنان هفت نفر بودند، و اهل عقبه ثانی، و آنان هفتاد نفر بودند، و آن کسانی که ابو زاره، چون بر آنان اقدام نمود، ایمان آوردند، پس او قرآن را به آنان تعلیم داد. «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»: بدون واو، صفت برای انصار است. زید گفت: حتّی با واو هم به این معناست. «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»؛ یعنی خدا به واسطه اعمالشان از آنان راضی است. «وَ رَضُوا عَنْهُ»؛ زیرا از نعمت‌های دینی و دنیوی به آنان اعطا نموده است.

«تَحْتَهَا»: در قرآن‌های اهل مکّه «تَجْری تَحْتَهَا» است، و آن، قرائت ابن

کثیر است. «3»

(1). کشاف، ج 2، ص 202.
(2). توبه/ 100.
(3). کشاف، ج 2، ص 210.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 300
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 329

فی قوله تعالی: «لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1» هم گفته است: «لا تَجِدُ قَوْماً»، غرض این است كه: سزاوار نیست قومی از مؤمنین را بیابی كه با مشركین دوست باشند، و حقّ آن این است كه ممتنع باشد، و آن را افزون نمود از باب تأكید و تشدید، با قوله: «وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ»، و قوله: «أُولئِكَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ»، و با مقابله نمودن قوله: «أُولئِكَ حِزْبُ الشَّيْطانِ»، به قوله: «أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ». پس نمی‌یابی چیزی را كه از دوستی با اولیای خدا و دشمنی با دشمنان او، داخل‌تر در اخلاص باشد؛ بلكه آن اخلاص بعینه است. «كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ»: ایمان را در دل‌های آنان به واسطه موافقتشان در آن، و این‌كه دل‌های آنان برای ایمان گشوده شد، تثبیت نمود. «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»؛ با لطف از جانب او، دل‌های آنان به سبب آن زنده شده است، و جایز است كه ضمیر، برای ایمان باشد؛ یعنی: «بروح من الایمان»، بر این اساس كه ایمان فی نفسه روح است برای كه حیات قلوب بدان است. «2»

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش، فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» «3»، فرموده:

قوله: «مَنْ يَشْرِی نَفْسَهُ»؛ یعنی خودش را می‌فروشد و بذل می‌كند، «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»: برای طلب رضای خدا، و آیه درباره حضرت علی علیه السّلام نازل شده، آن هنگام كه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سوی غار گریخت و علی علیه السّلام در رختخواب او خوابید و این در حالی بود كه او خودش را فدا می‌كرد. «4»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ

(1). مجادله/ 22.

(2). کشاف، ج 4، ص 78.
(3). بقره/ 207.
(4). تفسیر شبّر، ص 81.

کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «1»، فرموده: قوله: «تَثْبِيتاً»؛ یعنی مهیا کردنی برای نفوس آنان بر ثبات در طاعت خدای تعالی. «كَمَثَلِ جَنَّةٍ»؛ یعنی مثل انفاق نمودن آنان در رشد، مانند مثل بوستانی است، «بِرَبْوَةٍ»: در جای بلندی؛ چرا که درخت آن، سبزتر، و میوه‌اش، بیشتر خواهد بود. «أَصابَها وابِلٌ»: که باران فراوانی بر آن ببارد. «فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَيْنِ» پس میوه آن به واسطه آن باران فراوان، دوبرابر خواهد شد، گفته‌اند: چهار برابر خواهد شد. نصب آن، بنابر حالیت است؛ یعنی چند برابر خواهد شد. «فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ»؛ یعنی اگر باران فراوانی بر آن نبارد، باران قلیلی بر آن خواهد بارید که آن، برای گیاه دادن آن کافی است، و معنای آن این است که: انفاق آنان نزد خدای تعالی، نموکننده است و در هر حال، ضایع نخواهد شد، اگرچه بنابر اعتبار، هرچند که به اعتبار آنچه منضم به آن می‌شود، از احوال، تفاوت پیدا می‌کند. «وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»: و خدای تعالی به آنچه عمل می‌کنید، بصیر است. (این قسمت از آیه، ترغیب در اخلاص و دوری از ریا و تظاهر است). «2»
فی قوله تعالی: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ» «3»، هم فرموده:
یعنی آیا به شما به بهتر از این متاع فانی دنیا، خبر بدهم؟ برای کسانی که تقوا دارند، نزد پروردگارشان بوستان‌های پردرختی است که از زیر درختانش، نهرها جاری است، در حالی که در آن جاویدان هستند. «وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ»: با زن‌هایی که از آلودگی‌های اخلاقی و آلودگی‌های بدنی پاک هستند. «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ»: و رضوان خدای تعالی که آن، اصل و ریشه نعمت‌هاست. «وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ»: و خدای متعال بسیار آگاه است به اعمال و افعال بندگان. پس به تناسب اعمال و افعال، به آنان پاداش می‌دهد. «4»

---
(1). بقره/ 265.
(2). تفسیر شبّر، ص 109.
(3). آل عمران/ 15.
(4). تفسیر شبّر، ص 124.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ» «1»، فرموده: به «فَانْقَلَبُوا»؛ یعنی از محلّ بدر مراجعت کردند. «بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ»؛ یعنی با سلامتی و فزونی ایمان، «وَ فَضْلٍ»؛ یعنی با سودی که در نتیجه تجارتشان در بازار بدر، عاید آنها گردید. «لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»؛ یعنی بدی و ناراحتی از ناحیه حیله دشمن به آنها نرسید. «وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ.» «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ اللَّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «3»، فرموده: قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»؛ یعنی خدای تعالی از آنان به واسطه اعمالشان، راضی است. «وَ رَضُوا عَنْهُ»: و آنان از حدّ ثواب و پاداش خدای تعالی راضی هستند. «ذلِکَ»؛ یعنی آنچه از نفع برشمرد. «الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»: آن، رستگاری بزرگ است؛ زیرا در آن سعادت ابدی است. «4»
نیز فی قوله تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «5»، فرموده: قوله: «وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً»؛ یعنی در آنها زندگی خوش است که آن، قصرهایی از مروارید و زبرجد می‌باشد «فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ» از نظر اقامت و خلود، یا این‌که منظور از عدن، اسم یکی از بهشت‌هاست. از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت است که فرمود: عدن، دار اللّه است که نه چشمی آن را دیده و نه به قلب انسانی خطور کرده است. در آن ساکن نیستند؛ مگر سه گروه: پیامبران، صدیقین و شهداء. «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ»، «ذلِکَ»؛ یعنی آنچه ذکر آن گذشت، «هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «6»
فی قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ

---

(1). آل عمران/ 174.
(2). تفسیر شبّر، ص 170.
(3). مائده/ 119.
(4). تفسیر شبّر، ص 286.
(5). توبه/ 72.
(6). تفسیر شبّر، ص 427.

رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «1» هم فرموده: «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ

الْمُهاجِرِينَ»؛ یعنی اهل بدر، یا هرکس که در مسجد ذو قِبلتین نماز گزارد، یا کسی که پیش از هجرت، اسلام را اختیار کرد. «وَ الْأَنْصارِ»؛ یعنی اهل بیعت عقبه اولی. «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ»؛ یعنی کسانی که آنان را در عقاید و اعمال تا روز قیامت تبعیت می‌کنند، «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»: خدای تعالی از آنان به واسطه طاعتشان راضی است. «وَ رَضُوا عَنْهُ»: و آنان از خدای تعالی به واسطه پاداش نیک او راضی هستند. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «3»، فرموده: خداوند متعال فی قوله: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ»، گفته: ایمان خالص با دوستی و محبّت دشمنان خدا و رسول، یکجا جمع نمی‌شوند و لو این‌که آن دشمنان، اقارب و خویشاوندان باشند.

«أُولئِکَ»؛ یعنی آن کسانی که آن دشمنان را دوست نمی‌دارند، و نسبت به آنها محبّت نمی‌کنند، «کَتَبَ»؛ یعنی ثبت است، «فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ»: در دل‌های آنان ایمان به الطاف الهی. «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»: و به وسیله روحی که از جانب خدای تعالی است، و آن، نور ایمان، یا قرآن، و یا پیروزی و نصرت است، آنان را تأیید می‌نماید، و قوله:

«رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»؛ یعنی خدای تعالی به واسطه طاعتشان، از آنان راضی است، «وَ رَضُوا عَنْهُ» و آنان به واسطه پاداش نیک خدای تعالی، از او راضی هستند. «أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ»: اینان لشکریان خدا و یاران دین او هستند. «هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی آنان هستند

---

(1). توبه/ 100.

(2). تفسیر شبّر، ص 434.

(3). مجادله/ 22.

رستگاران. «أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی بر ظلم و ستمی که بر آنان می‌شود، پیروز و غالب می‌گردند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ. جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» «2»، فرموده: فی قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»؛ یعنی خدای تعالی به واسطه طاعاتشان، از آنها راضی است، «وَ رَضُوا عَنْهُ»؛ یعنی آنان به واسطه پاداش خدای تعالی،

از او راضی هستند. «ذلِکَ»؛ یعنی آنچه از پاداش و رضوان شمرده شد، «لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»: برای کسی است که او را اطاعت کند و از او نافرمانی نکند. «3»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» «4»، فرموده: در امالی شیخ، از علی بن حسین روایت شده که آیه درباره علی علیه السّلام نازل شده، هنگامی که او در رختخواب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله خوابید، و در تفسیر برهان، به پنج طریق از ثعلبی و غیر او نقل شده که آیه در شأن لیلة الفراش نازل گردیده است. (در جای دیگر هم فرموده:) آیه در مقابل قوله: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ»، است و این، وصف در مقابل وصف می‌باشد؛ همچنان که در آنجا، مراد از قوله: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ» تا آخر آیه، بیان این است که در آنجا، مردی است که به گناهان خود، غرور می‌ورزد و به وجود خودش، فخر و تکبّر می‌فروشد، که تظاهر به اصلاح می‌کند، در حالی که درون او نفاق و دورویی است؛ او به حالت دینی و انسانی برگشت ندارد، جز این‌که می‌خواهد فساد کند و به هلاکت برساند؛ همچنان که مراد از قوله: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ» تا آخر آیه، بیان این است که مرد دیگری هست که خودش را به خدای سبحان می‌فروشد و اراده‌ای جز آنچه خدا اراده کرده، ندارد؛ در نفس او، هوای فخر و تکبّری ابدا موجود نیست. هرچه

(1). تفسیر شبّر، ص 1105.
(2). بینه/ 8.
(3). تفسیر شبّر، ص 1224.
(4). بقره/ 207.

هست برای پروردگارش است و او هیچ‌چیز را نمی‌طلبد، مگر برای رضای خدای تعالی. پس او امر دین و دنیا را به اصلاح آورده و بدان، حق را زنده می‌کند و زندگی انسانیت را طراوت بخشیده و بدان، ناتوانی و ضعف را از اسلام به دور می‌افکند. بدین طریق، ارتباط صدر و ذیل آیه؛ یعنی: «وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» با آنچه قبل از آن است، آشکار می‌گردد. پس البته، وجود انسانی با این صفات، از رأفت خدای سبحان نسبت به بندگانش است؛ زیرا اگر مردانی با این صفات، در بین مردم نبودند، در مقابل رجال دیگری با آن صفات که ذکر شد، از قبیل: نفاق و فساد، مسلما ارکان دین ویران می‌گردید، و بنای صلاح و ارشاد، بر اساس خشونت با خشونت، استقرار نیافته است، و لکن خدای تعالی همواره باطل را با این حق از بین می‌برد و فساد نمودن دشمنانش را، با اصلاح اولیا و دوستانش، تدارک می‌بیند؛

همچنان كه خداى تعالى فرمود: «وَ لَوْ لا دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيراً.» «1» «2»

همچنين فى قوله تعالى: «وَ مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَها ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «3»، فرموده: «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ»؛ يعنى اراده نمودن قصد و جهتى را كه خداى عزّ و جلّ آن را اراده نموده است. درباره «تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، مفسرين اقوالى را بيان داشته‌اند، و آنچه سزاوار است گفته شود، اين است كه خداى سبحان چون قول در مدح انفاق را مطلق نمود، و بيان كرد كه براى آن، اجر عظيمى نزد خداى تعالى است، دو نوع انفاق از آن را استثنا نمود؛ دو انفاقى كه خداى سبحان از آنها راضى نبوده، و پاداش نيكويى هم بر آنها مترتب نيست. آن دو نوع انفاق: يكى انفاق ريايى است كه موجب عدم صحّت عمل، از سرآغاز است، و ديگرى، انفاقى است كه به دنبال آن،

---

(1). حج/ 40.

(2). الميزان، ج 2، ص 100.

(3). بقره/ 265.

منّت و اذيتى باشد، و انفاقى كه از آن دو نوع باشد، باطل است گرچه انعقاد آن، صحيح باشد، و بطلان اين دو نوع نخواهد بود مگر از جهت عدم ابتغاى مرضات اللّه در آن از اساس، يا اين‌كه نفس از اين نيت؛ يعنى ابتغاى مرضات اللّه، در ادامه جدا گشته، پس از اين‌كه از ابتدا بر چنين نيتى بوده. پس در اين آيه، بيان حالت خاصّه‌اى از اهل انفاق را نموده كه آن، خالص باشد بعد از استثناى انفاق ريايى و انفاق اهل منّت و آزار، و آنها هستند كه اموالشان را براى طلب وجه اللّه (يعنى قصد و نيت الهى) انفاق مى‌كنند. پس از آن، نفوسشان را بر ثبات و استوارى بر اين نيت پاك رشدكننده، مستقر مى‌دارند، بدون اين‌كه به دنبال آن، آنچه عمل را باطل نمايد يا آن را فاسد كند، انجام دهند. از همين جا ظاهر گرديد كه مراد از «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، اين است كه در عمل، قصد ريا و مانند آن از چيزهايى كه نيت را غير خالص براى وجه اللّه مى‌كند، نداشته باشند. قوله: «تَثْبِيتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، تثبيت انسان است نفسش را بر آنچه از نيت خالصه‌اى كه آن را نيت كرده، و آن، تثبيتى است كه ناشى از نفس است و واقع بر آن. قوله: «كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ» تا آخر آيه، اصل در ماده «ربا»، زياده است، و «ربوه» به حركات سه‌گانه در راء، زمين نيكويى است كه رشد و نمو در آن افزايش دارد و بالا مى‌آيد، و «اكل» بضمتين

(اکل)، آن چیزی است که خورده شود، و «طل»، باران سستی است که اثراتش کم باشد. غرض از مثل، این است که: انفاقی که در آن، جهت و قصد خدای تعالی اراده گردد، مسلما تخلّفی در اثر نیکوی آن نیست، و آن، همان عنایت الهیه است به جهت حفظ اتصالش به خدای سبحان، اگرچه مراتب آن عنایت، برای اختلاف درجات نیت در خلوص، مختلف است، امّا بر آن واقع است و اختلاف وزن اعمال، به اختلاف آن اعمال است؛ همان گونه که باغی که در زمین مرتفع است، چون باران بر آن ببارد، در اعطای ثمر نیکویش درنگی نباشد، اگرچه اختلاف در نیکویی آن، با اختلاف بارانی است که بر آن نازل شده؛ از این‌که باران فراوانی بوده یا باران کمی، و به واسطه وجود این اختلاف است که در ذیل کلام فرمود: «وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»؛ یعنی بر او امر

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 307

پاداش نیک، مشتبه نشود و بر او پاداش اعمال مختلف مخلوط نگردد؛ این‌گونه که ثواب این را برای آن، و پاداش نیک این را برای آن بدهد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ» «2»، فرموده: به دنبال بیان قوله: «وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ»، در ذیل آیه قبل از این آیه، محلّ شهوات از بین رفتنی باطله را اموری قرار داده که آنها برای انسان بهتر است، به واسطه این‌که آنها حقیقتا باقی و نیکواند، بدون آنکه باطل باشند. آنها اموری هستند که مجانس با این شهواتند در آنچه انسان از آنها اراده می‌کند، از لحاظ خواص و آثار؛ جز این‌که از قبح و فساد خالی است و آن، جنت، همسران پاک و پاکیزه و رضوان خدای تعالی است. همسران را مختص به ذکر نمود با این‌که ذکر جنت، مثل ذکر لفظ مشتمل بر آن بود، برای این‌که جماع، بزرگ‌ترین لذایذ جسمی نزد انسان است، و امّا رضوان به کسر راء و ضمّ آن، همان رضاست، و آن این است که امر واقع شده ملایم نفس صاحبش باشد، بدون آنکه از آن ابا داشته و آن را دفع کند، و مقابل آن، سخط است.
ذکر رضوان در اینجا، در شمار آنچه برای مردم خیر از لذایذ حیات دنیا، دلالت دارد بر این‌که نفس آن، از لذات انسان است، یا مستلزم امری است که آن امر این چنین است.
به همین جهت در آیه، ذکر آن را در مقابل جنات و ازواج قصد نمود؛ زیرا که رضوان، در این آیه، مقابل شهوات و لذات مذکور در آیه سابق است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» «4»، فرموده: و قوله:

«فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ» تا آخر آيه را فرمود، تا تصديقى براى وعده خداى تعالى باشد. پس از آن، آنان حمد و ستايش به جاى آوردند؛ چون رضوان خداى تعالى را پيروى نمودند:
«وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ.» «5»

---

(1). الميزان، ج 2، ص 414.
(2). آل عمران/ 15.
(3). الميزان، ج 3، ص 112- 111.
(4). آل عمران/ 174.
(5). الميزان، ج 4، ص 67.

فى قوله تعالى: «قالَ اللَّهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِىَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1» هم فرموده: آيه، بر طريقه كنايه، بيان صدق عيسى بن مريم عليه السّلام است، و مراد به اين صدق از صادقين، صدق آنان است در دنيا، كه خداى تعالى به دنبال آن فرمود: «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» تا آخر آيه. از امور واضح اين است كه بيان براى پاداش صدق آنان نزد خداى سبحان، همان نفعى است كه از جهت صدق به آنان برگشت مى‌كند، و اعمال و احوال اخروى و من جمله، صدق اهل آخرت، اثر نفع به معناى جزا، بر آن مترتب نيست؛ به عبارت ديگر، بر اعمال و احوال اخروى جزايى مترتب نيست؛ چنان كه اعمال و احوال دنيويه، جزا بر آن مترتب است؛ زيرا هيچ تكليفى در آخرت نيست، و جزا و پاداش، از فروع تكليف است، و البتّه، آخرت دار حساب و جزاست؛ همچنان كه دنيا دار عمل و تكليف است. قال تعالى: «يَوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ» «2»، و قال تعالى: «يا قَوْمِ إِنَّما هذِهِ الْحَياةُ الدُّنْيا مَتاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِىَ دارُ الْقَرارِ» «3»، و آنچه عيسى عليه السّلام از حالش در دنيا ذكر نمود، مشتمل بر قول و فعل بود كه خداى تعالى آن را مقرر بر صدق نمود، و صدقى كه در آيه ذكر نمود، شامل صدق در فعل است؛ همچنان كه شامل صدق در قول است. پس «صادقون» در دنيا در قولشان و در فعلشان، در روز قيامت به واسطه صدقشان بهره‌مند مى‌گردند كه براى آنان است حياتى كه وعده داده شده و آنان راضى هستند؛ همان گونه كه خداى تعالى نيز از آنان راضى است و آنان رستگار به رستگارى عظيمند. بنابر آنكه صدق در قول، منتهى به صدق در فعل مى‌شود و موجب پاكى عمل و منتهى به صلاح خواهد شد، روايت شده است كه: مردى بدوى از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله خواست كه او را توصيه و سفارشى بفرمايد. پس پيامبر صلّى اللّه عليه و آله او را سفارش نمود به اين‌كه دروغ نگويد. پس از آن، مرد، متذكّر گرديد كه رعايت آنچه

بدان سفارش شده، او را از عموم گناهان باز می‌دارد؛

(1). مائده/ 119.
(2). ابراهیم/ 41.
(3). مؤمن/ 39.

زیرا گناهی بر او عارض نمی‌شود، مگر این‌که اگر از او پرسیدند، آن را بیان کند، واجب است که به آن اعتراف کند، چون لازم است راست بگوید و آن را به مردم اطلاع دهد، پس مرتکب گناهی نشود به خاطر این‌که راستگو گردیده، و قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ یعنی خدای تعالی از آنان راضی است به واسطه آنچه از صدق، پیش فرستاده‌اند، و آنان، از خدا راضی هستند، به واسطه آنچه از پاداش نیک که خدای تعالی به آنان اعطا فرموده، و رضایت او (تعالی) را به خود آنان وابسته نمود، نه به اعمال آنان؛ همچنان که در قوله: «وَ رَضِیَ لَهُ قَوْلًا» «1»، و قوله: «وَ إِنْ تَشْکُرُوا یَرْضَهُ لَکُمْ» «2»، و میان این دو قسم از رضا، فرق است، که همانا رضای تو از چیزی، کراهت او را از تو دفع نمی‌کند؛ چون ممکن است دشمن تو کاری انجام دهد که تو از آن کار راضی باشی، امّا از خود او راضی نباشی، و دوست تو که مورد محبت تو است، کاری انجام دهد که تو از آن کار ناخشنود باشی. پس قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»، دلالت دارد بر این‌که خدای تعالی از خود آنان راضی است، و معلوم است که رضایت متعلّق به نفوس آنان نیست مادامی که غرض او جلّ ذکره از خلق آنان حاصل نشده باشد، و خدای تعالی فرمود: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ.» «3» پس عبودیت، همان غرض الهی از خلقت انسان است. پس خدای سبحان، از نفس بنده‌اش راضی می‌شود، وقتی مثالی برای عبودیت باشد؛ یعنی نفس او، نفس بنده خدایی باشد که او پروردگار هر چیز است؛ پس نه خودش را می‌بیند، و نه چیزی غیر او را می‌بیند، جز این‌که او مملوکی برای خدای تعالی، و خاضع برای ربوبیت اوست؛ قصدی به جز به سوی پروردگارش ندارد و برگشتی به جز به سوی او ندارد؛ همچنان که خدای تعالی درباره سلیمان و ایوب فرمود: «نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ» «4»، و این است همان رضایت از او؛ این، از مقامات عبودیت، و لازمه طهارت نفس از کفر، به مراتب آن، و از اتصاف به فسق است، و این غایت

(1). طه/ 109.
(2). زمر/ 7.
(3). ذاریات/ 56.

(4). ص/ 44.

سعادت انسانی است از آن جهت که انسان بنده خدا می‌باشد، و به همین جهت، کلام را بقوله: «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» ختم نمود. «1»

فی قوله تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرموده:

«عدن»، مصدر است به معنای اقامت و استقرار، و قوله: «رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ»؛ یعنی رضایت خدای سبحان از آنان، بزرگ‌تر از همه اینهاست. رضوان را نکره آورده، اشاره به این‌که آن به اندازه خاصی مقدر نیست و وهم انسان بدان احاطه ندارد، یا برای آنکه رضوانی از جانب او، هرچند که کم باشد، بزرگ‌تر از آن، همگی آن، می‌باشد، نه به این جهت که کلّ آن، از آن چیزهایی است که متفرّع بر رضای خدای تعالی، و مترشّح از آن است، و اگرچه در نفس خود این چنین باشد، بلکه به واسطه این است که حقیقت عبودیّتی که کتاب خدای تعالی به سوی آن دعوت می‌کند، آن، عبودیت او تعالی است که به جهت دوستی او، انجام گردد، نه به جهت طمع بهشت یا ترس از جهنم. بالاترین سعادت و رستگاری نزد کسی که دوست می‌دارد، این است که رضایت محبوب را جلب نماید، بدون این‌که کوششی برای رضای نفس خود انجام دهد؛ مثل این‌که آن، اشاره به ختم آیه، به قوله: «ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»، دارد و در جمله، دلالتی بر حصر است؛ یعنی این رضوان، همان حقیقت هر رستگاری عظیم، حتی رستگاری عظیم به جنت است که در آن جاویدان است؛ زیرا اگر چیزی از حقیقت رضایت الهی در نعمت‌های فراوان بهشت نباشد، آن، نقمت و ناخوشی است، نه نعمت. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «4»، بعد از توضیح درباره اختلاف کلمه، مراد از «سابقین» در آیه شریفه

---

(1). المیزان، ج 6، ص 269- 267.

(2). توبه/ 72.

(3). المیزان، ج 9، ص 354.

(4). توبه/ 100.

را، و مراد از قوله: «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ» را چنین تلخیص فرموده: آیه مؤمنین از امّت را به سه دسته تقسیم می‌کند؛ دو صنف آنان، سابقون

اوّلون، از مهاجرين و انصار هستند، و صنف سوم، كسانى هستند كه آنها را با احسان تبعيت كردند، و از آنچه مقدمة (در توضيح) آمد، روشن شد كه:
اوّلا، آيه دو دسته اوّل را به واسطه سبقتشان به ايمان و مقدّم بودنشان در اقامه صلب دين و برافراشتن قاعده آن، مورد ستايش قرار داده و ايشان را بر غيرشان برترى داده، و دوّم اين‌كه، «مِنَ» فى قوله: «مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ»، تبعيضيه است، نه بيانيه؛ براى فضل آنان به ايمان، و براى اين‌كه آيه متذكّر اين است كه خداوند از آنان راضى است و آنان هم از او راضيند؛ يعنى مؤمنين، و ثالثا، حكم به فضل و رضى اللّه سبحانه در آيه، مقيد به ايمان و عمل صالح است، بنابر آنچه از سياق آيه برمى‌آيد، و فى قوله: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»، رضايت مبتنى است بر موافقت نفس با فعلى از افعال، بدون تضاد و بدون دفاع. گفته مى‌شود: «رضى بكذا»؛ يعنى موافق است با آن و مانع از آن نيست، و عدم كراهيّت، مساوى با دوست داشتن است، و با اين‌كه دوست نداشته و كراهيّتى هم نداشته، پس رضايت بنده از خداى تعالى، اين است كه او ناخرسند نيست از بعض آنچه خداى تعالى بر او اراده نكرده است، و بعض آنچه را بر او ناروا دانسته و محقق نساخته، دوست ندارد؛ جز اين‌كه به قضاى خداى متعال به آنچه از افعال تكوينيه ظاهر مى‌كند، راضى است. هم‌چنين به حكم او و آنچه از جانب او تشريعا اراده شده، راضى است، و به عبارت ديگر وقتى در تكوين و تشريع، كه همان اسلام است، تسليم براى او گرديد و تسليم براى خداى سبحان شد، او راضى است. اين بعينه شاهد ديگرى است بر اين‌كه حكم در آيه، مقيد به ايمان و عمل صالح است؛ بدين معنا كه خداى سبحان بعضى از مهاجرين، انصار و تبعيت‌كنندگان از كسانى را كه ايمان به او آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، مدح كرده و خبر مى‌دهد از رضايت او و از آنان، و اين‌كه آماده نموده است براى آنان: «جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهارُ»، و امّا رضاى خداى تعالى از اوصاف فعليه خداى متعال است نه ذاتيه،

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 312

كه خداى تعالى لذاته در معرض تغيير و تبديل نيست تا بر او حال غضب، يا حال رضا عارض شود، و البتّه، راضى مى‌شود و غضب مى‌كند؛ بدين معنا كه معامله مى‌كند با بنده‌اش، معامله راضى؛ با نزول رحمت بر او و اعطاى نعمت به او، يا معامله مى‌كند، معامله غضب؛ با منع رحمت از او و سلطه غم و اندوه و عقوبت بر او. «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا

إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: نفى وجدان قوم بر اين صفت، كنايه است از اين‌كه ايمان صادق به خداى تعالى و به روز قيامت، با محبّت و دوستى اهل خصومت از كفار، جمع نمى‌گردد؛ و لو اين‌كه با سببى از اسباب مودّت نظير: پدر فرزندى، برادرى و ساير اقسام قرابت، مقارن باشد. پس روشن گرديد كه ايمان با دوستى اهل خصومت، متضاد است و با هم جمع نگردد و معلوم گرديد كه قوله: «وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ» تا آخر، اشاره است به اسباب مودت مطلقا، و اختصاص به ذكر مودّت نسبى، به جهت اين است كه از حيث ثبات و عدم تغيير، قوى‌ترين اسباب مودّت است، و قوله: «أُولئِكَ كَتَبَ فِى قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ»، اشاره است به قوم، به آنچه از صفت كه براى آنها ذكر نمود، و «كتابة»، اثبات است به گونه‌اى كه نه تغيير پيدا كند و نه از بين برود. ضمير در آن، براى خداى متعال بوده و در آن تصريح است كه آنان مؤمنين حقيقى هستند. قوله: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، تأييد تقويت بوده و ضمير فاعل در «أَيَّدَهُمْ» براى خداى تعالى بوده و هم‌چنين ضمير «منه»، و «من» ابتدائيه است و معناى اين است كه: خداى تعالى آنان را به وسيله روحى از جانبش تقويت نمود.
مؤلّف اقوالى را درباره مرجع ضمير و معنا، بيان فرموده و پس از آن نظر مى‌دهد به اين‌كه: اين وجوه، ضعيف است و شاهدى از لحاظ لفظ، برايش نيست. پس از آن،

---

(1). الميزان، ج 9، ص 391- 396، با تخليص.
(2). مجادله/ 22.

درباره روح مى‌فرمايد: بنابر آنچه از معناى آن متبادر است، آن، مبدأ حيات است كه از آن، قدرت و شعور ترشّح مى‌گردد. پس اثبات قوله: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، بنابر ظاهر آن، مفيد اين معناست كه براى مؤمنين، فراتر از روح بشرى، كه در آن، مؤمن و كافر مشترك هستند، روح ديگرى است كه به آنان حيات ديگرى مى‌دهد، و آن، همراه و ملازم شعور و قدرت جديدى است. به همين معناست قوله: «أَ وَ مَنْ كانَ مَيْتاً فَأَحْيَيْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُوراً يَمْشِى بِهِ فِى النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِى الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها» «1»، و قوله: «مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَياةً طَيِّبَةً» «2»، بدان اشاره دارد، و آنچه در آيه است از پاكيزگى زندگى، ملازم پاكى اثر آن است، و آن، قدرت و شعورى مى‌باشد كه اعمال صالح بر آنها متفرّع است، و از آن دو، در آيه انعام كه گذشت، تعبير به نور شده است. نظير آن، آيه 28 سوره حديد است، و اين زندگى خاص باكرامت، براى آثارى است كه براى هميشه، ملازم با سعادت انسان است، فراتر از آن حياتى كه مشترك بين مؤمن و كافر است كه در آن آثار مشتركى مى‌باشد.

پس برای این حیات، مبدأ خاصی است، و آن، روح ایمان است که آیه آن را ذکر فرمود، و قوله: «وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها»، وعده نیکویی بوده و وصف است برای زندگی اخروی پاک و پاکیزه. قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»، از سرگیری است که قوله: «وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ» تا آخر آیه را تعلیل می‌کند، و رضایت خدای سبحان از آنها، رحمت او است برای آنان، به خاطر اخلاصشان در ایمان به او، و رضایت آنان، از شادمانی و نشاط ایشان است به آنچه به آنان روزی داده است، از حیات طیبه و جنت. «3»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ. جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» «4»، فرموده: در آیه «هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ»، امر خیریّت را در مؤمنینی که

---

(1). انعام/ 22.
(2). نحل/ 97.
(3). المیزان، ج 19، ص 227- 226، با تخلیص.
(4). بینه/ 8- 7.

صالح باشند، منحصر ساخته؛ همچنان که در آیه قبل، شریت را در کفار منحصر نموده است. قوله: «جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ... ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»، «عدن»، استقرار و ثبات است.
پس «جَنَّاتُ عَدْنٍ»، جنات جاویدان و دایمی است، و توصیف آن به قوله: «خالِدِینَ فِیها أَبَداً»، تأکید است، بنابر آنچه اسم، دلالت بر آن دارد. قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»، رضایت از او تعالی، صفت فعل است و مصداق آن، ثواب و پاداش است که به آنان اعطا می‌شود؛ جزا بر ایمانشان و عمل صالحشان. قوله: «ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»، علامتی است که برای سعادت دار آخرت، مثل زده شده، و خدای تعالی فرموده است: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.» «1» پس علم به خدا، خشیت از او را به دنبال دارد، و خشیت از او، ایمان به او را، به معنای التزام قلبی به ربوبیّتش را در پی دارد، سپس عمل صالح را. «2»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» «3»، در شأن نزول آن می‌فرماید: مفسر معروف اهل تسنن ثعلبی می‌گوید:
هنگامی که پیغمبر اسلام، تصمیم گرفت مهاجرت کند، برای ادای دین‌های خود و تحویل دادن امانت‌هایی که نزد او بود، علی علیه السّلام را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می‌خواست به سوی غار ثور برود و

مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند، دستور داد علی علیه السّلام در بستر او بخوابد و پارچه سبزرنگی (برد حضرمی) که مخصوص خود پیغمبر بود، روی خویش بکشد. در این هنگام، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که: من بین شما، برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر قرار دادم، کدامیک از شما حاضر است ایثار نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ‌کدام حاضر نشدند. به آنها وحی شد: اکنون علی علیه السّلام در بستر پیغمبر من خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد، به زمین بروید و

---

(1). فاطر/ 28.

(2). المیزان، ج 20، ص 482.

(3). بقره/ 207.

حافظ و نگهبان او باشید. هنگامی که جبرئیل بالای سر میکائیل، پایین پای علی علیه السّلام، نشسته بود، جبرئیل می‌گفت: به‌به، آفرین به تو ای علی علیه السّلام! خداوند به واسطه تو، بر فرشتگان، مباهات می‌کند، و در این هنگام، آیه فوق نازل گردید. به همین دلیل، آن شب تاریخی به نام لیلة المبیت نامیده شده است.

سپس بعد از آنکه توضیحی را در مقابله این آیه با آیه قبل: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعْجِبُکَ» بیان می‌نماید، در تفسیر آیه مورد نظر چنین می‌فرماید: این دسته، تنها با خدا معامله می‌کنند و هرچه دارند، حتّی جان خود را، به او می‌فروشند و جز رضای او، چیزی خریدار نیستند و عزّت و آبرویی جز به واسطه خدا قایل نیستند. با فداکاری‌های اینهاست که امر دین و دنیا اصلاح، و حق و حقیقت زنده و پایدار می‌ماند و زندگی انسانی گوارا و درخت اسلام بارور می‌گردد. از اینجا، تناسب صدر و ذیل آیه، یعنی جمله: «وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ»، به خوبی روشن می‌شود؛ زیرا وجود چنین افرادی در بین مردم، از رأفت و مهربانی خدا نسبت به بندگانش می‌باشد؛ چه این‌که اگر چنین افراد فداکار و از خود گذشته و جانبازی، در برابر آن عناصر پست نبودند، ارکان دین و اجتماع از هم می‌پاشید؛ ولی پروردگار مهربان، همیشه با این دوستان فداکار و از خود گذشته، خرابکاری دشمنان را جبران می‌کند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» «2»، در ترجمه آن فرموده: و (کار) کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت (ملکات انسانی) در روح خود انفاق می‌کنند، هم‌چون باغی است که در نقطه بلندی باشد و

باران‌های درشت به آن برسد (و از هوای آزاد و نور آفتاب به حدّ کافی بهره‌مند گردد) و میوه خود را دو چندان دهد، و اگر باران درشتی بر آن نبارد، باران‌های ریز و شبنم، بر آن می‌بارد (لذا همیشه، شاداب و باطراوت است) و خداوند به آنچه انجام می‌دهند، بیناست.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 48- 46.
(2). بقره/ 265.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 316

و در ضمن «نکته‌ها» فرموده: جمله «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ»، انگیزه‌های انفاق صحیح و الهی را بیان می‌کند، و آن، دو چیز است: «طلب خشنودی خدا» و «تقویت روح ایمان و ایجاد آرامش در دل و جان». این جمله می‌گوید:

انفاق‌کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضایل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود، و هم‌چنین پایان دادن به اضطراب و ناراحتی‌هایی که بر اثر احساس مسئولیت در برابر محرومان، در وجدان آنها پیدا می‌شود، اقدام به انفاق می‌کنند (بنابراین «من» در آیه به معنای «فی» خواهد بود)، و جمله «وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»: خدا به آنچه انجام می‌دهند، بیناست که در آخر آیه دوّم ذکر شده، هشداری است به همه کسانی که می‌خواهند عمل نیک انجام دهند که مراقب باشند کوچک‌ترین آلودگی از نظر نیّت یا طرز کار پیدا نکنند؛ زیرا خداوند، کاملا مراقب اعمال آنهاست. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ» «2»، در ترجمه آن فرموده: بگو! آیا شما را از چیزی آگاه کنم که از این (سرمایه‌های مادی) بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کرده‌اند (و از این سرمایه‌ها در طریق مشروع و حق و عدالت استفاده نموده‌اند)، در نزد پروردگارشان باغ‌هایی (در جهان دیگر) است که نهرها از پای درختان خواهند بود، همسرانی پاکیزه (از هر پلیدی) و خشنودی خداوند (نصیب آنهاست)، و خدا به (امور) بندگان بیناست.

و در ضمن تفسیر آن، چنین فرموده: قابل توجّه این‌که آیه با جمله: «أَ أُنَبِّئُکُمْ»، آغاز شده: آیا شما را آگاه کنم. این جمله، از یک طرف، «جمله استفهامیه» است که برای گرفتن پاسخ از فطرت بیدار انسانی طرح شده، و تا نفوذ در شنونده، بیشتر و عمیق‌تر باشد، و از طرف دیگر، این جمله، از ماده «انباء» به معنای خبر دادن گرفته شده، که

---

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 241- 243.

(2). آل عمران/ 15.

معمولا در خبرهای مهّم و قابل توجّه به کار می‌رود. در واقع، قرآن، در این آیه، به افراد با ایمان اعلام می‌کند که اگر از لذات نامشروع و هوس‌های سرکش و آمیخته با گناه، صرف نظر کنند، مفهوم آن، محرومیت از لذّات نخواهد بود؛ زیرا علاوه بر این‌که می‌توانند از لذّات مشروع و در مسیر سعادت خود بهره گیرند، از لذّات جهان دیگر، که همانند همین لذّات است، امّا در سطحی عالی‌تر و پاک از هرگونه عیب و نقص نیز بهره‌مند خواهند شد.

مؤلف، زیر عنوان «آیا در بهشت، لذایذ مادی هم وجود دارد؟» چنین فرموده است:

بعضی می‌پندارند که: لذایذ مادی، منحصر به این جهان است و در آن جهان، اثری از این لذایذ نیست، و تمام تعبیراتی که در آیات قرآن، درباره باغ‌های بهشتی، انواع میوه‌ها، آب‌های جاری و همسران خوب آمده، کنایه از یک سلسله از مقامات و مواهب معنوی است که از باب: «کلّم الناس علی قدر عقولهم.»: با مردم به اندازه فکرشان سخن بگو، به این صورت، تعبیر شده است، ولی در برابر این پندار، باید گفت: هنگامی که ما طبق صریح آیات فراوانی «معاد جسمانی» را قبول کردیم، باید برای هر دو قسمت (جسم و روح) موهبت‌هایی به تناسب آنها، منتها در سطحی عالی‌تر، وجود داشته باشد، و اتفاقا، در این آیه، اشاره به هر دو قسمت شده؛ هم آنچه شایسته معاد جسمانی است هم آنچه شایسته روح و رستاخیز ارواح می‌باشد. در واقع، آنها که تمام نعمت‌های مادی آن جهان را، کنایه از نعمت‌های معنوی می‌گیرند، علاوه بر این‌که بدون جهت، ظواهر آیات قرآن را تأویل کرده و معاد جسمانی و لوازم کلی آن را به کلی فراموش نموده‌اند، و شاید، جمله «وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ»: خداوند به وضع بندگان خود بیناست، که در آخر آیه آمده، اشاره به همین حقیقت باشد؛ یعنی اوست که می‌داند جسم و جان آدمی در جهان دیگر، هرکدام چه خواسته‌هایی دارند و این خواسته‌ها را در هر دو جنبه، به نحو احسن تأمین می‌کند. «1»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 343- 341.

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ» «1»، در ضمن تفسیر آن، تحت عنوان: «جریان غزوه حمراء الاسد»، چنین نقل می‌فرماید: در پایان جنگ احد، لشکر فاتح ابو سفیان، پس از پیروزی، به سرعت راه مکّه را پیش گرفتند. هنگامی که به سرزمین روحاء رسیدند، از کار خود سخت

پشیمان شدند و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقیمانده مسلمانان گرفتند. این خبر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید. فورا دستور داد که لشکر احد، خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند. مخصوصا فرمان داد که: مجروحان جنگ احد، به صفوف لشکر بپیوندد. یکی از یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌گوید: من از جمله مجروحان بودم، ولی زخم‌های برادرم، از من سخت‌تر و شدیدتر بود. تصمیم گرفتیم، هرطور که هست، خود را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برسانیم. چون حال من از برادرم، کمی بهتر بود، هرکجا برادرم باز می‌ماند، او را به دوش می‌کشیدم تا این‌که با زحمت خود را به لشکر رساندیم، و به این ترتیب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ارتش اسلام در محلی به نام حمراء الاسد که از آنجا به مدینه، هشت میل فاصله بود، رسیدند و اردو زدند. این خبر به لشکر قریش رسید و مخصوصا، از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد، وحشت کردند، و شاید فکر می‌کردند، ارتش تازه نفسی نیز از مدینه به آنها پیوسته است. در این موقع، جریانی پیش آمد که روحیه آنها را ضعیف‌تر ساخت و مقاومت آنها را درهم کوبید، و آن این‌که یکی از مشرکان به نام معبد خزاعی از مدینه به سوی مکّه می‌رفت و مشاهده وضع پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یارانش او را به سختی تکان داد، عواطف انسانی او تحریک شد و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: مشاهده وضع شما، برای ما بسیار ناگوار است، اگر استراحت می‌کردید، برای ما بهتر بود. این سخن را گفت و از آنجا گذشت و در سرزمین روحاء به لشکر ابو سفیان رسید. ابو سفیان از او درباره پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله سؤال کرد، او در جواب گفت:

محمّد را دیدم، با لشکری انبوه، که تاکنون همانند آن را ندیده بودم، در تعقیب شما

---

(1). آل عمران/ 174.

هستند و به سرعت پیش می‌آیند. ابو سفیان با نگرانی و اضطراب گفت: چه می‌گویی؟ ما آنها را کشتیم و مجروح ساختیم و پراکنده نمودیم. معبد خزاعی گفت: من نمی‌دانم شما چه کردید، همین می‌دانم که لشکری عظیم و انبوه هم‌اکنون در تعقیب شماست.

ابو سفیان و یاران او تصمیم قطعی گرفتند که به سرعت عقب‌نشینی کرده و به مکّه بازگردند و برای این‌که مسلمانان آنها را تعقیب نکنند و آنها فرصت کافی برای عقب نشینی داشته باشند، از جمعی از قبیله عبد القیس که از آنجا می‌گذشتند و قصد رفتن به مدینه برای خرید گندم را داشتند، خواهش کردند که به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و

مسلمانان این خبر را برساند که: ابو سفیان و بت‌پرستان قریش با لشکر انبوهی، به سرعت به سوی مدینه می‌آیند، تا بقیه یاران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از پای درآورند. هنگامی که این خبر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مسلمانان رسید، گفتند: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.» خدا ما را کافی است و او بهترین مدافع ماست. امّا هرچه انتظار کشیدند، خبری از لشکر دشمن نشد، لذا پس از سه روز توقّف، به مدینه بازگشتند. به دنبال این استقامت، ایمان و پایمردی آشکار، قرآن نتیجه عمل آنها را بیان کرده و می‌گوید: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ.»: آنها از این میدان، با نعمت و فضل پروردگار برگشتند. چه نعمت و فضلی از این بالاتر که بدون وارد شدن در یک برخورد خطرناک با دشمن، دشمن از آنها گریخت و سالم و بدون دردسر، به مدینه مراجعت نمودند (فرق میان نعمت و فضل، ممکن است از این نظر باشد که نعمت پاداش است به اندازه استحقاق، و فضل، اضافه بر استحقاق است).
سپس به عنوان تأکید می‌فرماید: «لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ»: آنها همه در این جریان، کوچک‌ترین ناراحتی ندیدند، یا این‌که: «وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ»: خشنودی خدا را به دست آوردند. و از فرمان او متابعت کردند. «وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ»: و خداوند، فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤمنان واقعی و مجاهدان راستین است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «قالَ اللَّهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 177- 174.

الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1»، در تفسیر آن، فرموده: امروز روزی است که راستی راستگویان به آنها سود می‌بخشد. البته، منظور از این جمله، صدق و راستی در گفتار و کردار در دنیاست، که در آخرت مفید واقع شود، وگرنه صدق و راستی در آخرت، که محلّ تکلیف نیست، فایده‌ای نخواهد داشت.
به علاوه، اوضاع آن روز، چنان است که هیچ‌کس جز راست، نمی‌تواند بگوید، و حتّی گناهکاران و خطاکاران همگی به اعمال بد خویش اعتراف می‌کنند، و به این ترتیب، در آن روز، دروغگویی وجود ندارد. بنابراین آنها که مسئولیت و رسالت خود را انجام دادند و جز راه صدق و درستی نپیمودند، مانند مسیح علیه السّلام و پیروان راستین او یا پیروان راستین سایر پیامبران، که در این دنیا از در صدق، وارد شدند، از کار خود، بهره کافی خواهند برد. ضمنا، از این جمله اجمالا استفاده می‌شود که تمام نیکی‌ها را می‌توان در عنوان صدق و راستی خلاصه کرد: صدق و راستی

در گفتار، و صدق و راستی در عمل، و در روز رستاخیز، تنها سرمایه صدق و راستی است که به کار می‌آید، نه غیر آن. سپس پاداش صادقان را چنین بیان می‌کند: برای آنها باغ‌هایی است از بهشت که از زیر درختان آن، نهرها جاری است و جاودانه در آن خواهند ماند: «لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً»، و از این نعمت مادی، مهم‌تر این است که هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خداوند راضی و خشنودند: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»، و شک نیست که این موهبت بزرگ که جامع میان موهبت مادی و معنوی است، رستگاری بزرگ محسوب می‌شود: «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» قابل توجّه این‌که در این آیه، پس از ذکر باغ‌های بهشت با آن همه نعمت‌هایش، نعمت خشنودی خداوند از بندگان و بندگان از خداوند را ذکر می‌کند و به دنبال آن «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» می‌گوید و این نشان می‌دهد تا چه اندازه این رضایت دو جانبه واجد اهمیت است (رضایت پروردگار از بندگان، و رضایت بندگان از پروردگار)؛ زیرا ممکن است انسان، غرق عالی‌ترین نعمت‌ها باشد،

---

(1). مائده/ 119.

ولی هنگامی که احساس کند مولا و معبود و محبوب او، از او ناراضی است، تمام آن نعمت‌ها و مواهب، در کام جانش تلخ می‌گردد، و نیز ممکن است انسان واجد همه چیز باشد، ولی به آنچه دارد راضی و قانع نباشد، بدیهی است آن همه نعمت، با این روحیه، او را خوشبخت نخواهد کرد، و ناراحتی مرموزی دائما او را آزار و شکنجه می‌دهد و آرامش روح و روان را که بزرگ‌ترین موهبت الهی است، از او می‌گیرد. علاوه بر این، هنگامی که خدا از کسی خشنود باشد، هرچه از او بخواهد به او می‌دهد، و هنگامی که هرچه خواست، به او داد، او نیز خشنود می‌شود؛ نتیجه این‌که بالاترین نعمت، این است که خدا از انسان خشنود، و او نیز از خدایش راضی باشد. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، در تفسیر آن می‌گوید: خداوند به مردان و زنان باایمان، باغ‌هایی از بهشت وعده داده است که از زیر درخت‌های آن، نهرها جریان دارد: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ.» از ویژگی‌های این نعمت بزرگ، این است که خداوند، مسکن‌های پاکیزه و منزل‌گاه‌های مرفه در قلب بهشت «عدن»، در اختیار آنها می‌گذارد: «وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ.» «عدن» در لغت، به معنای اقامت و بقا در یک مکان است، و لذا به «معدن» که جایگاه بقای

مواد خاصی است، این کلمه اطلاق می‌شود. بنابراین، مفهوم «عدن» با خلود شباهت دارد، ولی از آنجا که در جمله قبل، به مسأله خلود اشاره شده، چنین استفاده می‌شود که جنات عدن، محل خاصی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغ‌های بهشت امتیاز دارد. در احادیث اسلامی و کلمات مفسران، این امتیاز، به اشکال مختلف بیان شده است. در حدیثی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چنین می‌خوانیم که فرمود: «عدن، دار اللّه التی لم ترها عین و لم یخطر علی قلب بشر، لا یسکنها غیر ثلاثة: النبیین و الصدیقین و الشهداء.»: عدن، آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن

(1). تفسیر نمونه، ج 5، ص 140- 138.
(2). توبه/ 72.

را ندیده و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می‌شوند: پیامبران، صدیقان (آنها که پیامبران را تصدیق کردند و از آنها حمایت کردند) و شهیدان (در مجمع البیان، ذیل آیه مورد بحث) در کتاب خصال، از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله چنین نقل شده: «من سرّه ان یحیا حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنتی التی واعدنی اللّه ربی، جنات عدن، فلیوال علی بن ابی طالب علیه السّلام و ذریته علیهم السّلام من بعده.»: کسی که دوست دارد، حیاتش هم‌چون من، و مرگش نیز همانند من بوده باشد، و در بهشتی که خداوند به من وعده داده، در جنات عدن، ساکن شود، باید علی بن ابی طالب علیه السّلام و فرزندان بعد از او را دوست دارد (کتاب خصال، طبق نقل نور الثقلین، ج 2، ص 241). از این حدیث، روشن می‌شود که «جَنَّاتِ عَدْنٍ»، باغ‌هایی است از بهشت که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و جمعی از خاصان و پیروان او، در آنها مستقر خواهند شد. این مضمون، در حدیث دیگری از علی علیه السّلام نقل شده که: «جَنَّاتِ عَدْنٍ»، جایگاه پیامبر اسلام است. سپس اشاره به نعمت و پاداش معنوی آنها کرده، می‌فرماید: رضایت و خشنودی خدا، که نصیب این مؤمنان راستین می‌شود، از همه برتر و بزرگتر است: «رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ.» هیچ‌کس نمی‌تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر توجّه رضایت و خشنودی خدا از او، دست می‌دهد، توصیف کند، و به گفته بعضی از مفسران، حتی گوشه‌ای از این لذت روحانی، از تمام بهشت و نعمت‌ها و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی‌پایانش، برتر و بالاتر است. البته، ما هیچ‌یک از نعمت‌های جهان دیگر را نمی‌توانیم در این قفس دنیا و زندگانی محدودش، در فکر خود ترسیم کنیم، تا چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی. البته، ترسیم ضعیفی از تفاوت‌های معنوی و

مادی را در این دنیا می‌توانیم در فکر خود مجسّم کنیم؛ مثلا لذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی، بعد از فراق و جدایی به ما دست می‌دهد، و یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسأله پیچیده علمی که ماه‌ها یا سال‌ها به دنبال آن بوده‌ایم، برای ما حاصل می‌شود، و یا جذبه نشاطانگیزی که در حالت یک عبادت خالص و مناجات آمیخته با حضور

قلب، به ما دست می‌دهد، با لذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذت‌های مادی، قابل مقایسه نیست. در اینجا نیز روشن می‌شود، آنها که می‌گویند: قرآن به هنگام شرح پاداش مؤمنان و نیکوکاران، تنها روی نعمت‌های مادی تکیه کرده و از جذبه‌های معنوی، در آن، خبری نیست، در اشتباهند؛ زیرا در جمله بالا، رضایت خدا که مخصوصا با لفظ «نکره» بیان شده، اشاره به گوشه‌ای از خشنودی خداست، از همه نعمت‌های مادی بهشت برتر شمرده شده، و این نشان می‌دهد که تا چه حد، آن پاداش معنوی، پرارزش و گرانبها است. البته، دلیل این برتری نیز روشن است؛ زیرا روح در واقع به مانند «گوهر» است و جسم، همچون: «صدف»؛ «روح» فرمانده است و «جسم» فرمانبر؛ تکامل روح هدف نهایی است و تکامل جسم وسیله است. به همین دلیل، تمام شعاع‌های روح، از جسم وسیع‌تر و دامنه‌دارتر می‌باشد، و لذت‌های روحی نیز قابل مقایسه با لذّات جسمانی نیست؛ همان گونه که آلام روحی به مراتب دردناک‌تر از آلام جسمانی است، و در پایان، آیه، اشاره به تمام این نعمت‌های مادی و معنوی کرده، می‌گوید: این پیروزی بزرگی است: «ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، در تفسیر آن می‌فرماید: در آیه فوق، اشاره به گروه‌های مختلف از مسلمانان راستین شده است، و آنها را در سه گروه مشخص تقسیم می‌کند: نخست، آنها که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده‌اند: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ». دوّم، آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یاران مهاجرش بودند: «الْأَنْصارِ». سوّم، آنها که بعد از این دو گروه آمدند و از برنامه‌های آنها پیروی کردند، و با انجام اعمال نیک، قبول اسلام، هجرت و نصرت آیین پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آنها پیوستند: «وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ». از آنچه گفتیم، روشن شد که منظور از «بِإِحْسانٍ»، در واقع، بیان اعمال و

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 40- 37.

(2). توبه/ 100.

معتقداتی است که در آنها از پیشگامان اسلام پیروی می‌کنند، و به تعبیر دیگر، «احسان»، بیان وصف برنامه‌هایی است که از آن متابعت می‌شود، ولی این احتمال نیز در معنای آیه داده شده است که «احسان»، بیان وصف چگونگی متابعت و پیروی باشد؛ یعنی آنها به طور شایسته پیروی می‌کنند. در صورت اول، «باء» به معنای «فی»، و در صورت دوم، به معنای «مع» است، ولی ظاهر آیه، مطابق تفسیر اول است. پس از ذکر این گروه سه‌گانه، می‌فرماید: هم خداوند از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی شده‌اند: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ.» رضایت خدا از آنها، به خاطر ایمان و اعمال صالحی است که انجام داده‌اند، و خشنودی آنان از خدا، به خاطر پاداش‌های گوناگون، فوق العاده و پراهمیت است که به آنان ارزانی داشته. به تعبیر دیگر، آنچه خدا از آنها خواسته، انجام داده‌اند، و آنچه آنها از خدا خواسته‌اند، به آنان بخشیده. بنابراین، هم خدا از آنها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند. با این‌که جمله گذشته همه مواهب و نعمت‌های الهی را دربرداشت (مواهب مادی و معنوی، جسمانی و روحانی)؛ ولی به عنوان تأکید و بیان «تفصیل» بعد از «اجمال»، اضافه می‌کند: خداوند برای آنها باغ‌هایی از بهشت فراهم ساخته، که از زیر درختانش، نهرها جریان دارند: «وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ.» از امتیازات این نعمت، آن است که جاودانی است و همواره در آن خواهند ماند: «خالِدِینَ فِیها أَبَداً»، و مجموع این مواهب معنوی و مادی، برای آنها، پیروزی بزرگی محسوب می‌شود: «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه قبولی او را امضا کرده، و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی، مواهب بی‌پایان ابدی پیدا کند؟ «1»

همچنین فی قوله تعالی: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 101- 99.

أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»، در تفسیر آن، فرموده: آیه، به مؤمنان هشدار می‌دهد که: جمع میان «محبت خدا» و «محبت دشمنان خدا» در یک دل ممکن نیست، و باید از میان این دو، یکی را برگزینند. اگر راستی مؤمنند، باید از دوستی دشمنان خدا بپرهیزند، و الا ادعای مسلمانی نکنند. می‌فرماید: هیچ گروهی را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد، نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش،

دوستی کنند؛ هرچند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندان آنها باشند: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ.» آری، در یک دل، دو محبت متضاد نمی‌گنجد، و آنها که دم از هر دو می‌زنند، یا ضعیف‌الایمانند و یا منافق، و لذا می‌بینیم که در غزوات، در صفّ مخالف، جمعی از بستگان و خویشاوندان مسلمین بودند، ولی چون خطّشان را از خطّ الهی جدا کرده و به صفوف دشمنان حق پیوسته بودند، با آنها پیکار کردند، و حتی جمعی از آنها را کشتند. محبت پدران، فرزندان، برادران و اقوام بسیار خوب است، و نشانه زنده بودن عواطف انسانی است، امّا هنگامی که این محبت، رودرروی محبت خدا قرار گیرد، ارزش خود را از دست می‌دهد. البته، افراد مورد علاقه انسان، تنها این چهار گروه که در آیه ذکر شده‌اند، نمی‌باشد، ولی اینها نزدیک‌ترین افراد انسانند، و با توجّه به آنها، حال بقیه نیز روشن می‌شود. لذا در آیه مورد بحث، سخنی از همسران، اموال، تجارت و خانه‌های مورد علاقه، به میان نیامده، در حالی که در آیه 24 سوره توبه، همه اینها مورد توجّه قرار گرفته. سپس به پاداش‌های بزرگ این گروه، که قلبشان به طور کامل در اختیار عشق خداست، پرداخته و پنج موضوع را که بعضی به صورت امداد و توفیق است، و بعضی به صورت نتیجه و سرانجام کار، بیان می‌کند. در بیان قسمت اول و دوم می‌فرماید: آنها کسانی هستند که خدا، خطّ ایمان را بر صفحه

(1). مجادله/ 22.

قلوبشان نوشته، و با روحی از ناحیه خودش، آنان را تقویت فرموده است: «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.» بدیهی است، این امداد و لطف الهی، هرگز با اصل آزادی اراده و اختیار انسان منافات ندارد؛ چرا که گام‌های نخستین، یعنی «ترک محبّت دشمنان خدا»، از سوی خود آنان برداشته شده، سپس امدادهای الهی به صورت «استقرار ایمان» که از آن تعبیر به «کتابت» و نوشتن شده، به سراغ آنان می‌آید.
آیا این روح الهی، که خداوند مؤمنان را با آن تأیید می‌کند، تقویت پایه‌های ایمان است، یا دلایل عقلی، یا قرآن، و یا فرشته بزرگ خدا که روح نام دارد؟ احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر شده؛ ولی جمع میان همه اینها نیز امکان‌پذیر است. خلاصه، این روح، یک نوع حیات معنوی جدید است که خداوند بر مؤمنان افاضه می‌کند، و در سومین مرحله می‌فرماید: خداوند آنها را در باغ‌هایی از بهشت داخل می‌کند که نهرها از زیر درختان و قصورش جاری است، و جاودانه در آن می‌مانند: «وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْری

مِنْ تَحْتِهَا الْأنْهارُ خالِدِینَ فِیها»، و در چهارمین مرحله، می‌افزاید: خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ.» در برابر مواهب مادی قیامت، جنات، حور و قصور، این بزرگ‌ترین پاداش روحانی است که به این گروه از مؤمنان داده می‌شود. آنها احساس می‌کنند که خدا از آنان راضی است و این رضایت مولا و معبودشان، که آنها را پذیرفته و در کنف حمایت خویش قرار داده و بر بساط قربش آنها را نشانده، لذت‌بخش‌ترین احساسی است که به آنها دست می‌دهد، و نتیجه‌اش خشنودی کامل آنها از خداست. آری، هیچ نعمتی به پایه این خشنودی دو جانبه نمی‌رسد، و این کلیدی است برای مواهب و نعمت‌های دیگر؛ چرا که وقتی خدا از کسی خشنود باشد، هرچه تقاضا کند به او می‌دهد که او هم کریم است و هم قادر توانا. چه تعبیر جالبی! می‌فرماید: هم خدا از آنها راضی است و هم آنها از خدا راضی؛ یعنی مقام‌شان به قدری بالا رفته است که نامشان در کنار نام خدا، و رضایتشان در کنار رضایت او قرار گرفته است، و در آخرین مرحله به صورت یک اعلام عمومی که حاکی

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 327

از نعمت و موهبت دیگری است، می‌فرماید: آنها حزب اللّه‌اند، بدانید حزب اللّه پیروز است: «أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» نه تنها پیروزی در سرای دیگر و نیل به انواع نعمت‌های مادی و معنوی در قیامت، بلکه همان گونه که در آیات قبل نیز آمد، در این دنیا نیز به لطف الهی، بر دشمنان پیروزند، و در پایان جهان نیز حکومت حق و عدالت در دست آنهاست. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ. جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» «2»، در تفسیر آن، فرموده: کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، آنها بهترین مخلوقات خدا هستند: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ.» سپس پاداش آنها را در چند جمله کوتاه چنین بیان می‌کند: جزای آنها نزد پروردگارشان، باغ‌های بهشت جاویدان است که نهرها از زیر درختان آن، پیوسته جاری است، در حالی که همیشه در آن می‌مانند: «جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً.» هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»، و این مقام والا و پاداش‌های مهم و بی‌نظیر، از آن کسی است که از پروردگارش بترسد. «ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ.» قابل توجّه این‌که: در مورد مؤمنان، سخن از انجام اعمال صالح نیز به میان آمده که در حقیقت، میوه درخت ایمان است. اشاره به این‌که: ادعای ایمان به تنهایی کافی

نیست؛ بلکه اعمال انسان، باید گواه بر ایمان او باشد. ولی کفر به تنهایی، هرچند توأم با عمل ناصالحی نیز نباشد، مایه سقوط و بدبختی است. گذشته از این، کفر معمولا مبدأ انواع گناهان، جنایات و اعمال خلاف نیز می‌شود. تعبیر: «أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ»، به خوبی نشان می‌دهد که انسان‌های مؤمن و صالح العمل، حتی از فرشتگان برتر و بالاترند؛ چرا که آیه، مطلق است و هیچ استثنایی در آن نیست. آیات دیگر قرآن نیز گواه بر این

(1). تفسیر نمونه، ج 23، ص 471- 468.

(2). بینه/ 8.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 328

معنا می‌باشد، مانند: آیات سجود فرشتگان بر آدم، و آیه «لَقَدْ کَرَّمْنا بَنِی آدَمَ.» «1» به هر حال، در این آیه، نخست از پاداش مادی و جسمانی آنها، که باغ‌های پرنعمت بهشتی است، سخن به میان آمده، و بعد، از پاداش معنوی و روحانی آنان، که هم خدا از آنان راضی است و هم آنان از خدا راضی. آنها از خدا راضی‌اند؛ چرا که هرچه خواسته‌اند به آنها داده، و خدا از آنها راضی است؛ چرا که هرچه او خواسته، انجام داده‌اند، و اگر هم لغزشی بوده، به لطفش صرف‌نظر کرده. چه لذتی از این بالاتر و برتر، که احساس کند مورد قبول و رضای معبود و محبوبش واقع شده و به لقای او واصل گردیده است؟

دارند هرکس از تو مرادی و مطلبی مقصود ما ز دنیا و عقبا، لقای تو است

آری، بهشت جسم انسان، باغ‌های جاویدان آن جهان است؛ ولی بهشت جانش، رضای خدا و لقای محبوب است. جمله «ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»، نشان می‌دهد که تمام این برکات از «خوف و خشیت و ترس از خدا» سرچشمه می‌گیرد؛ چرا که همین ترس، انگیزه حرکت به سوی هرگونه اطاعت، تقوی و اعمال صالح است. بعضی از مفسران، با ضمیمه کردن این آیه به آیه 28 سوره فاطر: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.»: تنها دانشمندان از خدا می‌ترسند، چنین نتیجه گرفته‌اند که: بهشت، در واقع، حقّ مسلم دانشمندان و آگاهان است. البته، با توجّه به این‌که خشیت مراتب و مراحلی دارد و علم، دانش و آگاهی نیز دارای سلسله مراتب است، مفهوم این سخن روشن می‌شود.

ضمنا، بعضی عقیده دارند که مقام «خشیت»، مقامی برتر از مقام «خوف» است؛ زیرا خوف، به هرگونه ترس گفته می‌شود؛ ولی خشیت، ترسی است توأم با تعظیم و احترام. «2»

استاد محقق یعسوب الدین رستگار جویباری ایده اللّه تعالی در تفسیر کبیر بصائر فی قوله تعالی: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ

حَادَّ اللّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ كانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أولئِکَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ

---

(1). اسراء/ 70.
(2). تفسیر نمونه، ج 27، ص 208- 201.

يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»، در بیان آیه فرموده: آیه، تنزیه قوی‌ای است در ایمان صادق، پس قومی که بر این صفت باشند، امکان ندارد که آن قوم، ایمان صادقی به خدای تعالی و به روز قیامت داشته باشند و با کسانی که دشمن خدا و رسول خدا هستند، دوستی و محبت داشته باشند. پس هیچ‌گاه دوستی دوست، با دوستی دشمن، در قلب واحد جمع نگردد، و لو این‌که شدیدترین روابط قرابت و خویشاوندی، هم‌چون: پدری و فرزندی، و برادری و تعصّب رحمی جمع باشد، و البته، روح آیه و مضمون آن، مسلمین را ترغیب می‌کند که در هر زمان، با روح قوی و سخت‌کوشی در وجوب اخلاص برای خدای تعالی و پیامبرش و در جهت نفی دوستی مسلمانان مؤمن با دشمنان و نفی پیوستگی با آنان، نفی تمام و کامل را به هر اندازه در توان دارند، به کار برند. پس آیه، میزان دقیق همیشگی است برای ایمان مؤمنین و اخلاص آنان به مبادی و عقایدشان، و فی قوله تعالی: «وَ لَوْ كانُوا آباءَهُمْ» تا آخر آیه، اشاره به اسباب مودت است مطلقا، و در اینجا اختصاص یافتن به مودت نسبی به ذکر، به جهت این است که آن، قوی‌ترین اسباب مودت است از حیث ثبات و عدم تغییرش، و فی قوله: «أُولئِکَ كَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ»، «کتابه»، کنایه از ثبات است. پس ایمان، مانند کتابت، باقی است، و قوله: «يُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی» تا آخر، بیان آثار رحمت اخرویه و وعده زیبا و وصف برای زندگی پاک و پاکیزه آخرت است، و قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»، از سرگیری، جاری مجرای تعلیل است؛ همین که بر آنها آثار رحمتش را در حال و آینده به جهت اخلاص در ایمانشان، افاضه نمود، و قوله: «وَ رَضُوا عَنْهُ»، بیان است برای شکوه و خرسندی آنان به آنچه در حال و آینده به آنان اعطا می‌شود: از گوارایی و خوشی زندگی، پیروزی بر دشمنان و خوشبختی دو جهان، و قوله: «أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ»، تشریف است برای این مخلصین در ایمانشان و اختصاصشان به این‌که اینان حزب اللّه

---

(1). مجادله/ 22.

هستند، و قوله: «أَلا إِنَّ حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، جمله مصّدر است به دو حرف: تنبیه:
«الا» و تحقیق: «ان»، و مضافین حزب اللّه با هم، و ضمیر فصل «هم»، که از فنون تأکید است و بیان برای اختصاص آنها به رستگاری و پیروزی با سعادت و خوشبختی دو جهان. «1»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ. جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» «2»، در بیان آن، فرموده: ستایش و بشارت عظیمی برای مؤمنین بوده و توصیفی است برای آنان، از این‌که آنان بهترین خلق خدای تعالی هستند، در برابر کافرین، که بدترین خلق خدایند، و قوله: «جَنَّاتُ عَدْنٍ»، عدن، استقرار و ثبات است، پس «جَنَّاتُ عَدْنٍ»، جنات همیشگی است و توصیف آن به قوله: «خالِدِینَ فِیها أَبَداً»، تأکید است بنابر آنچه اسم بر آن دلالت دارد، و قوله: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»، از سرگیری بیان آن چیزهایی است که بر آنان تفضّل می‌نماید، زیاده بر آنچه ذکر نمود از پاداش اعمالشان، و آنچه بر آنان افاضه نمود از آثار رحمت حال و آینده، و قوله: «وَ رَضُوا عَنْهُ»، بیان است برای نشاط و سرور آنان، به آنچه در حال و آینده به آنها اعطا شده است، و در دو جمله، اشاره است به پاداش روحی آنان به دنبال بیان جزای مادی‌شان، و «ذلِکَ»، اشاره به ذکر جزا و رضای خدای تعالی از آنها و رضای آنها از او جلّ و علا است، و قوله: «لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ»، در عرضه نمودن به عنوان ربوبیت، که واضح در مالکیت و تربیت، است. اشعار به علت خشیت است، و آن این است که: علم به خدای جلّ و علا و معرفت به او، در حقیقت، در تعقیب خشیت از او جلّ و علا حاصل گردد، و خشیت از او تعالی در تعقیب ایمان به او سبحانه تعالی؛ به معنای التزام قلبی به ربوبیت و الوهیت است، و پس از آن، عمل صالح می‌باشد. «3»

---

(1). بصائر، ج 42، ص 310- 308، به اختصار.
(2). بینه/ 8- 7.
(3). بصائر، ج 57، ص 931- 929، به اختصار.

4. رضوان اللّه در تفاسیر روایی

علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی، در تفسیر نور الثقلین، و سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر در المنثور فی قوله تعالی: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» «1»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در امالی شیخ طایفه قدّس سرّه با اسنادش تا حکیم بن جبیر، از علی بن الحسین علیه السّلام درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، نقل شده که: «قال:

نزلت فی علی علیه السّلام، حین بات علی فراش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.»: آن بزرگوار فرمود: آیه درباره علی علیه السّلام نازل گردید، آن هنگام که بر رختخواب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خوابید «2»، و در تفسیر برهان ذکر نموده که این حدیث از طریق مخالفین روایت شده.

2. در امالی شیخ طوسی، با اسنادش تا انس بن مالک و او گوید: چون پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله توجّه خود را به سوی غار معطوف نمود، و ابو بکر با او بود، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمان داد به این‌که: بر رختخواب او بخوابد و عبایش را به خود بپیچد. پس علی علیه السّلام خوابید، در حالی که خودش را در موضع کشته شدن، احساس می‌کرد، و مردانی از قریش داخل شدند، در حالی که قصد کشتن پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را داشتند. پس همین که خواستند شمشیرهایشان را بر او فشار دهند و این در حالی بود که شک نداشتند از این‌که او، محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، گفتند: او را بیدار کنید، تا در حالی که شمشیرهای کشیده را می‌بیند، کشتن را درک کند. پس همین که او را بیدار کردند و دیدند او علی است، وی را ترک نمودند و در طلب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، از آنجا متفرّق شدند. پس خدای عزّ و جلّ آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» را نازل فرمود. «3»

---

(1). بقره/ 207.

(2). برهان، ص 228- نور الثقلین، ج 1، ص 204، حدیث 757.

(3). برهان، ص 228- نور الثقلین، ج 1، ص 205، حدیث 759.

3. ابن شهر آشوب، در مناقب گوید: قوله: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، درباره علی علیه السّلام نازل گردید، آن هنگام که بر

رختخواب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خوابید، و این روایت را ابراهیم ثقفی و فلکی طوسی، با اسنادش، از حاکم، از سدی، از ابی مالک، از ابن عباس، و ابو الفضل شیبانی با اسنادش از امام زین العابدین علیه السّلام، و حسن بصری از انس و از ابی زید انصاری، از ابی عمرو بن علا، روایت کرده‌اند، و ثعلبی، از ابن عباس، سدی و معبد، آن را روایت نموده‌اند که بین مکّه و مدینه درباره علی علیه السّلام، نازل گردید؛ چون علی علیه السّلام بر رختخواب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله خوابید. «1»

4. ثعلبی در تفسیرش، و ابن عقبه در ملحمه، و ابو السعادات در فضایل عشره، و غزالی در الاخبار، با روایاتشان از ابی یقظان و جماعتی از اصحاب ما، هم‌چون: ابن بابویه، ابن شاذان، کلینی، طوسی، ابن عقده، برقی، ابن فیاض، عبدکی، صفوانی و ثقفی با اسنادشان از ابن عباس، ابی رافع و هند بن ابی هاله روایت نمودند که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اوحی اللّه الی جبرئیل و میکائیل: انی آخیت بینکما و جعلت عمر احدکما اطول من عمر صاحبه، فایّکما یؤثر اخاه؟

فکلاهما کرها الموت، فاوحی اللّه الیهما: الا کنتما مثل ولیی، علی بن ابی طالب؛ آخیت بینه و بین محمّد، نبیی، فاثره بالحیوة علی نفسه؛ ثم ظل ارقده علی فراشه، یقیه بمهجته. اهبطا الی الارض جمیعا، و احفظاه من عدوه. فهبط جبرئیل، فجلس عند راسه، و میکائیل عند رجلیه، و جعل جبرئیل یقول: بخ بخ من مثلک یا بن ابی طالب، و اللّه یباهی بک الملائکة، فانزل اللّه:" وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ" الایة.»؛ یعنی خدای تعالی به جبرئیل و میکائیل وحی نمود به این‌که: من میان شما دو نفر برادری برقرار نمودم و عمر یکی از شما دو نفر را طولانی‌تر از دیگری گردانیدم، پس کدامین از شما دو نفر، برادرش را برمی‌گزینند؟ پس هردوی آنها مرگ را ناخوش داشتند. پس خدای متعال به آن دو وحی نمود که: آگاه باشید بر این‌که شما دو نفر، مانند ولی من، علی بن ابی طالب باشید، که من بین او و بین محمّد (پیامبرم)، برادری برقرار نمودم، پس او نسبت به زندگی، پیامبر را بر خودش ترجیح داد. سپس در حالی

(1). برهان، ص 228.

که او را با جانش حفظ می‌کرد، بر رختخوابش شب را به سر آورد. هردوی شما به زمین فرود آیید و او را از دشمنش محافظت کنید. پس جبرئیل فرود آمد و نزد سر او نشست و میکائیل در پایین پای او، و جبرئیل همواره می‌فرمود: به‌به! ای فرزند ابو طالب! هیچ‌کس مانند تو نیست، و خدای متعال به وجود تو، بر فرشتگان مباهات می‌نماید. پس خدای تعالی آیه «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ» را نازل

فرمود. «1»
5. در نهج البیان فرموده که: این آیه درباره علی بن ابی طالب نازل گردید، هنگامی که او در رختخواب پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله خوابید، و آن به این جهت بود که قریش در شبی بر قتل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هم‌قسم شدند و برای تحقق بخشیدن به عهدشان اجماع کردند به این‌که برای انجام آن کار، از هر قبیله یک نفر جوان را انتخاب کنند. پس شبانه در حالی که او خواب است، بر او هجوم آورند و هر نفر بر او یک ضربت وارد نماید، و بدین ترتیب خون او پایمال گردد، از آن جهت که قاتل او بشخصه معلوم نیست و هیچ‌یک از آنان به تنهایی بر این کار قیام نکرده، از حیث این‌که فقط او را لمس نموده است. پس جبرئیل بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید و او را از این ماجرا آگاه نمود و به او دستور داد که پسر عمویش، علی علیه السّلام، را شبانه در رختخوابش بخواباند و از آنجا، در حالی که مهاجر به مدینه است، خارج گردد. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چنین نمود، و آن جوانان که هم‌عهد و هم‌پیمان شده بودند، آمدند و بر آن خانه هجوم آوردند و در آن علی علیه السّلام را یافتند که در رختخواب آن حضرت خوابیده، و او (علی علیه السّلام)، سینه صاف نمود، لذا او را شناختند و ناامید بازگشتند، و خدای متعال پیامبرش را از حیله آنان نجات داد. این روایت از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما السّلام نیز روایت شده است. «2»
6. ابن جریر درباره قوله: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی الخ»، از قتاده اخراج نمود که او گفت:
«هم المهاجرون و الانصار.» «3»

---

(1). برهان، ص 228.
(2). برهان، ص 229- 228.
(3). در المنثور، ج 1، ص 240.

7. ابن جریر و ابن منذر از حسن اخراج نمودند که گفت: «انزلت هذه الایة فی المسلم الذی لقی کافرا، فقال له: قل: لا اله الا اللّه، فاذا قلتها، عصمت منی دمک و مالک، الا بحقهما، فابی ان یقولها، فقال المسلم: و اللّه لاشرین نفسی للّه، فتقدّم فقاتل حتی قتل.»؛ یعنی این آیه درباره مسلمانانی نازل گردید که کافری را ملاقات کرده و به او گفته: بگو: لا اله الا اللّه، پس هنگامی که آن را بگویی خونت و مالت از جانب من محفوظ است، مگر در مواردی که عدم حفظ نسبت به آنها به حق باشد. پس از گفتن آن سر باز زد، پس آن شخص مسلمان به او گفت: به خدا سوگند نفسم را برای خدا می‌فروشم، پس جلو آمد و به جنگ با او پرداخت تا

کشته شد. «1»
فی قوله تعالی: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. در تفسیر عیاشی، از ابی بصیر، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره آن نقل نموده که: «" وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ"، قال: علی، امیر المؤمنین، افضلهم و هو ممن ینفق ماله ابتغاء مرضات اللّه.»: و مثل کسانی که مال‌هایشان را برای خشنودی خدای متعال انفاق می‌کنند، حضرت فرمود: علی، امیر المؤمنین علیه السّلام افضل آنان است، و او از کسانی است که مالش را در جهت خشنودی خدای متعال انفاق می‌نمود. «3»

2. از سلام بن مستنیر، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قوله: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، نقل نموده که: «قال: انزلت فی علی علیه السّلام، ثم ضرب مثل المؤمنین الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات اللّه و تثبیتا من انفسهم عن المن و الاذی. قال:" وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ". قال: مثلهم کمثل جنه؛ ای بستان فی

---

(1). در المنثور، ج 1، ص 241.
(2). بقره/ 265.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 284، حدیث 1118- برهان، ص 257.

موضع مرتفع،" أَصابَها وابِلٌ"؛ ای مطر،" فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ"؛ ای یتضاعف ثمرتها کما یتضاعف اجر من انفق ماله ابتغاء مرضات اللّه، و الطلّ، ما یقع باللیل علی الشجر و النبات.»؛ یعنی درباره قوله: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، فرمود: درباره علی علیه السّلام نازل گردید. پس از آن مثل زد مثل مؤمنینی را که اموالشان را برای خشنودی خدای متعال انفاق می‌کنند، و نفوسشان از منت گذاردن و اذیت کردن، در حال ثبات و آرامش است.

فرمود: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ»، فرمود:

مثل آنان، مانند مثل جنت است؛ یعنی بوستانی در جایگاهی مرتفع که به آن، «وابل»؛ یعنی باران، ببارد، پس خوردنی‌ها و میوه‌های آن دوبرابر گردد؛

یعنی میوه‌های آن مضاعف گردد؛ همچنان که پاداش کسی که مالش را برای خشنودی خدای تعالی انفاق کند، مضاعف گردد، و «طل»، آن چیزی است که در شب بر درختان و گیاهان می‌نشیند. «1»
3. ابو عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «و اللّه یضاعف لمن یشاء ممن انفق ماله ابتغاء مرضات اللّه. قال: فمن انفق ماله ابتغاء مرضات اللّه، ثم امتن علی من تصدق علیه، کان کما قال اللّه:" أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ أَصابَهُ الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفاءُ فَأَصابَها إِعْصارٌ فِیهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ"، قال:" الاعصار"، الریاح، فمن امتن علی من تصدق علیه، کانت کمن کان له جنة کثیرة الثمار، و هو شیخ ضعیف، له اولاد ضعفاء، فتجیء ریح او نار، فتحرق ماله کله.»؛ یعنی: و خدای متعال مضاعف می‌گرداند، برای هر که بخواهد، از آن کسانی که مالشان را در خشنودی خدای تعالی انفاق می‌کنند. پس هر کسی که مالش را برای خشنودی خدای تعالی انفاق کند، پس از آن، بر آن کسی که صدقه داده، منت گذارد، او مانند کسی است که خدای تعالی فرمود: «أَ یَوَدُّ أَحَدُکُمْ أَنْ تَکُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنابٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ لَهُ فِیها مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ وَ أَصابَهُ

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 285، حدیث 1119.

الْکِبَرُ وَ لَهُ ذُرِّیَّةٌ ضُعَفاءُ فَأَصابَها إِعْصارٌ فِیهِ نارٌ فَاحْتَرَقَتْ»، فرمود: «اعصار»، بادها هستند.
پس کسی که منت گذارد بر کسی که به او صدقه داده، مانند کسی است که او را باغی پر از میوه باشد، و او پیری ضعیف باشد که او را فرزندانی ضعیف هست، پس بادی بوزد یا آتشی دربگیرد، پس در نتیجه آن، مال او، همه‌اش، بسوزد. «1»
فی قوله تعالی: «قالَ اللَّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»، «2» دو روایت، یکی از تفسیر علی بن ابراهیم، و دیگری، از مصباح الشریعه، آورده‌اند که در اینجا، به نقل روایت علی بن ابراهیم، اکتفا می‌کنیم:
در تفسیر علی بن ابراهیم با اسنادش از ضریس، او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره آیه:
«هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ»، نقل کند که: آن حضرت فرمود: «اذا کان یوم القیامة و حشر الناس للحساب، فیمرون باهوال یوم القیامة، فلا ینتهون الی العرصة، حتی یجهدوا جهدا شدیدا. قال: فیقفون بفناء العرصة و یشرف الجبار علیهم و هو علی عرشه. فاول من یدعی بنداء یسمع الخلایق

اجمعین، ان یهتف باسم محمّد بن عبد اللّه النبی القرشی العربی، قال: فیتقدم حتی یقف علی یمین العرش. قال: ثم یدعی بصاحبکم علی علیه السّلام، فیتقدم حتی یقف علی یسار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله. ثم یدعی بامة محمّد، فیقفون علی یسار علی علیه السّلام. ثم یدعی بنبی نبی و امته معه من اول النبیین الی آخرهم و امتهم معهم، فیقفون عن یسار العرش. قال: ثم اول من یدعی للمسائلة، القلم. قال: فیتقدم بین یدی اللّه فی صورة الآدمیین. فیقول اللّه: هل سطرت فی اللوح ما الهمتک و امرتک به من الوحی؟ فیقول القلم: نعم، یا رب! قد علمت انی سطرت فی اللوح ما امرتنی و الهمتنی به من وحیک. فیقول اللّه: فمن یشهد لک بذلک؟ فیقول: یا رب! و اطلع علی مکنون سرک خلق غیرک؟ قال: فیقول اللّه: افلجت حجتک. قال: ثم یدعی باللوح، فیتقدم فی صورة الآدمیین حتی یقف مع القلم. فیقول له: هل سطر فیک القلم ما الهمته و امرته به من وحیی؟ فیقول اللوح نعم، یا

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 285، حدیث 1120- برهان، ص 256.

(2). مائده/ 119.

رب! و بلغته اسرافیل، فیتقدّم اسرافیل مع القلم و اللوح فی صورة الآدمیین، فیقول اللّه: هل بلغک اللوح ما سطر فیه القلم من وحیی؟ فیقول: نعم، و بلغته جبرئیل، فیدعی لجبرئیل، فیتقدّم حتی یقف مع اسرافیل. فیقول اللّه له: هل بلغک اسرافیل ما بلغ؟ فیقول: نعم، و بلغته جمیع انبیائک و انفذت الیهم، جمیع ما انتهی الیّ من امرک و ادیت رسالاتک الی نبی نبی و رسول رسول، و بلغتهم کل وحیک و حکمتک و کتبک، و ان آخر من بلغته رسالتک و وحیک و حکمتک و علمک و کتابک و کلامک، محمّد بن عبد اللّه العربی القرشی الحرمی حبیبک. قال ابو جعفر علیه السّلام: فاول من بدعی من ولد آدم للمسائلة، محمّد بن عبد اللّه، فیدنیه اللّه حتی لا یکون خلق اقرب الی اللّه یومئذ منه.

فیقول اللّه: یا محمّد! هل بلغک جبرییل ما اوحیت الیک و ارسلته به الیک من کتابی و حکمتی و علمی، و هل اوحی ذلک الیک؟ فیقول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: نعم، یا رب! قد بلغنی جبرئیل جمیع ما اوحیته الیک و ارسلته به من کتابک و حکمتک و علمک و اوحاه الیّ. فیقول اللّه لمحمّد: هل بلغت امتک ما بلغک جبرئیل من کتابی و حکمتی و علمی؟ فیقول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: نعم، یا رب! قد بلغت امتی ما اوحیت الیّ من کتابک و حکمتک و علمک، و جاهدت فی سبیلک. فیقول اللّه لمحمد: فمن یشهد لک بذلک؟ فیقول محمّد: یا رب! انت الشاهد لی بتبلیغ الرسالة و ملائکتک و الابرار من امتی و کفی بک شهیدا. فیدعِی بالملائکة، فیشهدون

لمحمد بتبليغ الرسالة. ثم يدعى بامة محمّد، فيسألون: هل بلغكم محمّد رسالاتى و كتابى و حكمتى و علمى و علّمكم ذلک؟ فيشهدون لمحمد بتبليغ الرسالة و الحكمة و العلم. فيقول اللّه لمحمد: فهل استخلفت فى امتک من بعدک، من يقوم فيهم بحكمتى و علمى و يفسر لهم كتابى و يبين لهم ما يختلفون فيه، من بعدک، حجة لى و خليفة فى الارض؟ فيقول محمّد: نعم، يا رب! قد خلفت فيهم على بن ابى طالب، اخى و وزيرى و وصيى و خير امتى، و نصبته لهم علما فى حيوتى، و دعوتهم الى طاعته و جعلته خليفتى فى امتى، اماما يقتدى به الامة من بعدى الى يوم القيامة. فيدعى بعلى بن ابى طالب، فيقال له: هل اوصى اليک محمّد و استخلفک فى امته و نصبک علما لامته فى حيوته و هل قمت فيهم من بعده مقامه؟ فيقوله على عليه السّلام: نعم، يا رب! قد اوصى الىّ محمّد و خلفنى فى امته و نصبنى لهم علما فى حيوته، فلما قبضت محمّدا اليک، جحدتنى امته و مكروا بى و استضعفونى و كادوا يقتلوننى، و قدموا قدامى من
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 338
أخرت و اخروا من قدمت، و لم يسمعوا منى و لم يطيعوا امرى، فقاتلتهم فى سبيلک حتى قتلونى.
فيقال لعلى: هل خلفت من بعدک فى امة محمّد حجة و خليفة فى الارض، يدعو عبادى الى دينى و الى سبيلى؟ فيقول على: نعم، يا رب! قد خلفت فيهم الحسن، ابنى و ابن بنت نبيک. فيدعى بالحسن بن على، فيسأل عما سئل منه على بن ابى طالب عليه السّلام: قال: ثم يدعى بامام امام و باهل عالمه، فيحتجون بحجتهم، فيقبل اللّه عذرهم، و يجيز حجتهم. قال: ثم يقول اللّه:" هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ".» امام باقر عليه السّلام فرمود: چون قيامت برپا شود و مردم براى حساب محشور گردند، و بر اهوال روز قيامت مرور كنند، پس به عرصه قيامت نمى‌رسند تا اين‌كه تلاش بسيارى كنند. آن حضرت فرمود: پس آنان در انبوهى كه در عرصه قيامت هستند، مستقر مى‌شوند، و در حالى كه خداى جبار بر عرش است، بر آنان مشرف مى‌شود. پس اول كسى كه با ندايى خوانده مى‌شود كه همه خلايق آن را مى‌شنوند، به طورى كه مورد تمجيد و ستايش است، نام محمّد بن عبد اللّه پيامبر قريشى عربى است. آن حضرت فرمود: پس او جلو مى‌آيد تا در طرف راست عرش، استقرار پيدا مى‌كند. بعد فرمود:
پس از آن، صاحب شما، على عليه السّلام را دعوت مى‌نمايد. پس او جلو مى‌آيد تا در سمت چپ پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله استقرار يابد. پس از آن، امّت محمّد صلّى اللّه عليه و آله دعوت مى‌شوند. پس آنان در طرف چپ على عليه السّلام استقرار مى‌يابند. پس از آن، پيامبران يكى‌يكى در حالى كه امت هريک از آنان با او است، از اوّلين آنان تا آخرينشان، در حالى كه امت‌هايشان با ايشان است، دعوت مى‌شوند، پس

آنان هم در سمت چپ عرش استقرار می‌یابند. امام باقر علیه السّلام فرمود: پس از آن، اوّل کسی که برای پاسخگویی دعوت می‌شود، آن، قلم است.
فرمود: پس قلم در صورت آدمیان جلو می‌آید تا در پیشگاه خدای متعال مستقر گردد.
پس خدای تعالی به او می‌فرماید: آیا آنچه از وحی که به تو الهام کردم و بدان امر نمودم، در لوح نوشتی؟ پس قلم گوید: آری، ای پروردگار من! تو می‌دانی که آنچه به من امر نمودی و الهام کردی، از وحی خودت، آن را در لوح نوشتم. پس خدای تعالی می‌فرماید: آیا کسی بدین مطلب، بر تو گواهی می‌دهد؟ پس قلم گوید: ای پروردگار من! و
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 339
آیا سرپوشیده بر خلق تو را کسی جز تو آگاهی دارد؟ امام فرمود: پس خدای تعالی می‌فرماید: برهان خودت را واضح نمودی. حضرت فرمود: پس از آن، لوح، فراخوانده می‌شود. پس لوح در صورت آدمیان به جلو می‌آید تا با قلم استقرار پیدا کند. پس خدای تعالی به او می‌گوید: آیا قلم آنچه از وحی را که به او الهام نمودم و او را بدان امر نمودم، در تو نوشت؟ پس لوح می‌گوید: آری، ای پروردگار من! و آن را من به اسرافیل رسانیدم.
پس اسرافیل با قلم و لوح در صورت آدمیان جلو می‌آید و خدای متعال می‌فرماید: آیا لوح آنچه را که قلم از وحی من در آن نوشت، به تو رسانید؟ پس او می‌گوید: آری، ای پروردگار من! و من آن را به جبرئیل رسانیدم، پس جبرئیل فراخوانده می‌شود. پس او جلو می‌آید تا با اسرافیل استقرار پیدا کند. پس خدای متعال به او می‌فرماید: آیا اسرافیل آنچه را که به او رسید، به تو رسانید؟ پس جبرئیل می‌گوید: آری، ای پروردگار من! و من آن را به همه پیامبران تو ابلاغ کردم، و جمیع آنچه را که به من منتهی می‌شد، از امر تو بر آنان، به مورد اجرا گذاشتم و رسالت تو را، به یکی یکی پیامبران و یکی یکی رسولان ادا نمودم و همه وحی تو را، و حکمت تو را و کتاب‌های تو را، به آنان ابلاغ نمودم، و البته، آخر کسی که رسالت تو، وحی تو، حکمت تو، علم تو، کتاب تو و کلام تو را و کتاب‌های تو را به او ابلاغ نمودم، محمّد بن عبد اللّه عربی قرشی حرمی، حبیب تو می‌باشد. ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: پس اوّل کسی که از فرزندان آدم برای پاسخگویی دعوت می‌شود، محمّد بن عبد اللّه است. پس او آن‌قدر به خدای تعالی نزدیک می‌گردد که در آن روز کسی از خلق، نزدیک‌تر از او به خدای تعالی نیست. پس خدای تعالی می‌فرماید: ای محمّد! آیا جبرئیل آنچه را که برای تو وحی کردم و او را به سوی تو فرستادم: از کتابم، حکمتم، علمم، به تو رسانید، و آیا آن را به تو وحی کرد؟ پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: بلی، ای پروردگار من! جبرئیل جمیع آنچه

را كه به او وحی نمودی و او را بدان فرستادی، از كتابت، حكمتت و علمت به من رسانید و آن را به من وحی كرد. پس خدای تعالی به محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: آیا آنچه را كه جبرئیل از كتاب من،

حكمت من و علم من، به تو ابلاغ نمود، به امتت رسانیدی؟ پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: بلی، ای پروردگار من! آنچه از كتابت، حكمتت، علمت، به من وحی نمودی، به امتم ابلاغ كردم و در راه تو مجاهده نمودم. پس خدای تعالی به محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: چه كسی به این امر، بر تو شهادت می‌دهد؟ پس محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: ای پروردگار من! تو خودت شاهد و گواهی بر من به رساندن و تبلیغ رسالتت، و ملایكه تو و نیكان امت من نیز گواه هستند و شهادت خودت تنها كفایت می‌كند. پس ملایكه فراخوانده می‌شوند، پس برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله، به رساندن رسالت گواهی می‌دهند. پس از آن، امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله فراخوانده می‌شوند. پس از آنان سؤال می‌كنند: آیا محمّد رسالات مرا، كتاب مرا، حكمت مرا و علم مرا به شما ابلاغ نمود و آن را به شما تعلیم داد؟ پس آنان به رساندن رسالت، حكمت و علم از سوی محمّد صلّی اللّه علیه و آله گواهی می‌دهند. پس خدای متعال به محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: آیا در امتت، برای بعد از خودت، كسی را كه در بین آنان، حكمت مرا و علم مرا اقامه كند و برای آنان كتاب مرا تفسیر نماید و برای آنان آنچه در آن اختلاف كنند، بیان نماید و توضیح دهد؛ به‌گونه‌ای كه بعد از تو، از جانب من حجت و خلیفه در زمین باشد، جانشین تعیین نمودی؟ پس محمّد صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید:
بلی، ای پروردگار من! در میان آنان، علی بن ابی طالب برادرم را، وزیرم را، وصیم را و بهترین امّتم را جانشین نمودم، و او را در زمان حیاتم، برای آنان معلوم نمودم و آنان را به طاعت از او دعوت كردم و او را در امت خودم خلیفه خودم، و پیشوایی كه امّت بعد از من تا روز قیامت از او پیروی كنند، قرار دادم. پس علی بن ابی طالب فراخوانده می‌شود.
بعد به او گفته می‌شود: آیا محمّد تو را وصی قرار داد و در امتش تو را جانشین خود نمود و تو را در زمان حیاتش، برای امتش به عنوان علم نصب نمود؟ و آیا تو بعد از او، به جای او قیام نمودی؟ پس علی علیه السّلام گوید: بلی، ای پروردگار من! محمّد صلّی اللّه علیه و آله مرا وصی نمود و مرا در امّت خودش جانشین نمود و مرا در زمان حیاتش، برای آنان به عنوان علم منصوب ساخت. پس همین كه محمّد صلّی اللّه علیه و آله را قبض روح نمودی، امّت او مرا انكار

کردند، و با من خدعه کردند و مرا تضعیف نمودند؛ نزدیک بود مرا به قتل برسانند و کسانی که از من عقب بودند، بر من جلو انداختند و کسی که جلو بود، به عقب انداختند، و از من حرف‌شنوی نکردند و از دستور من اطاعت ننمودند. پس با آنان در راه تو پیکار کردم تا مرا به قتل رسانیدند.
پس به علی علیه السّلام گفته می‌شود: آیا بعد از خودت، در امت محمّد جانشین تعیین کردی تا حجت و خلیفه در زمین باشد، و بندگان مرا به دین من و به راه من دعوت نماید؟ پس علی علیه السّلام می‌فرماید: بلی، ای پروردگار من! حسن، فرزندم را و فرزند دختر پیامبرت را در بین آنان به عنوان جانشین تعیین نمودم.
پس حسن بن علی فراخوانده می‌شود. پس از او سؤال می‌گردد، آنچه را که از علی بن ابی طالب علیه السّلام سؤال گردید. پس از آن، هر امامی، یکی بعد از دیگری، با اهل زمان خودش، فراخوانده می‌شود. پس آنان با حجت و برهانشان احتجاج می‌کنند. پس خدای تعالی عذر آنان را می‌پذیرد و دلیل آنان را نافذ می‌شمرد. امام باقر علیه السّلام فرمود: پس از آن خدای تعالی می‌فرماید: «هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ.» «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. عیاشی، از ابی عمرو زبیری، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: «ان اللّه عزّ و جلّ سبق بین المؤمنین، کما سبق بین الخیل یوم الرهان. قلت: اخبرنی عما ندب اللّه المؤمن فی الاسباق الی الإیمان. قال: قول اللّه تعالی:" وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ"، فبدء بالمهاجرین الاولین علی درجة سبقهم، ثم ثنی بالانصار، ثم ثلث بالتابعین لهم بالاحسان، فوضع کل قوم علی قدر درجاتهم و منازلهم عنده.»: خدای عزّ و جلّ بین مؤمنین مسابقه گذاشت، همان گونه که بین اسب‌ها در روز اسب‌سواری مسابقه است.

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 695- 693، حدیث 446- برهان، ص 313- 312.
(2). توبه/ 100.

گفتم: از آنچه خدای تعالی در مسابقه به ایمان، مؤمن را به آن دعوت می‌کند، مرا آگاهی بده. فرمود: قول خدای تعالی: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ.» پس با اوّلین مهاجران، بنا به درجه سبقتشان آغاز نمود. پس از آن، در مرتبه دوّم، انصار را، سپس

در مرتبه سوّم، تابعین ایشان به احسان را. پس هر قوم و گروهی را براساس اندازه درجات و منزلت‌هایشان در نزد خود قرار داد. «1»

2. ابن شهر آشوب گوید: روایات وارد است بر این‌که: علی علیه السّلام سابق‌ترین مردم است به اسلام، و در این باب، کتاب‌ها تصنیف شده. از جمله آن، چیزی است که سدی، از ابی مالک، از ابن عباس درباره قوله تعالی: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ»، روایت نموده است که: پیشی‌گیرنده این امت، علی بن ابی طالب است. «2»

3. مالک بن انس، از ابی صالح، از ابن عباس روایت کند که فرمود: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ»، درباره امیر المؤمنین، علی علیه السّلام نازل گردید، و او پیشی‌گیرنده بر مردم (همه مردم پیشی‌گیرنده به ایمان) است و او بر دو قبله نماز گزارد، و در دو بیعت، بیعت نمود: یکی بیعت بدر و دیگری بیعت رضوان، و در دو هجرت با جعفر مهاجرت نمود: هجرت از مکّه به حبشه و از حبشه به مدینه، و از جماعتی از مفسرین روایت شده که آیه درباره علی علیه السّلام است، و علی ابن ابراهیم آن را گفت و پس از آن، سابقین را ذکر نمود و فرمود: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ»، و آنان، پیشتازان در اسلام: ابو ذر، مقداد، سلمان و عمار هستند، و آن کسانی هستند که ایمان آورده و تصدیق کردند و بر ولایت امیر المؤمنین ثابت بودند. «3»

4. در نهج البیان از امام صادق علیه السّلام روایت شده است که: «انها نزلت فی علی و من تبعه من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم باحسان رضی اللّه عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم.»: فرمود: آن درباره علی علیه السّلام نازل گردید و هر

---

(1). برهان، ص 440.

(2). برهان، ص 440.

(3). برهان، ص 440.

کس او را تبعیت نماید، از مهاجرین و انصار و آن کسانی که آنان را به خوبی تبعیت نمایند، خدای تعالی از آنان خشنود باشد و آنان از او راضی هستند، و برای آنان، باغ‌هایی را آماده کرده که از زیر درختانش، نهرها جاری است، در حالی که آنان در آن جاویدند، و آن، فوز عظیم است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ

حِزْبَ اللّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. محمّد بن یعقوب با اسنادش تا محمّد بن سنان، از ابی خدیجه، و او گوید: بر ابی الحسن علیه السّلام داخل شدم، پس آن بزرگوار برای من فرمود: «ان اللّه تبارک و تعالی، اید المؤمن بروح منه، یحضره فی کل وقت یحسن فیه و یتقی، و یغیب عنه فی کل وقت یذنب فیه و یعتدی، فهی معه؛ تهتز سرورا عند احسانه، و تسیخ فی الثری عند اسائته، فتعاهدوا عباد اللّه!، نعمه باصلاحکم انفسکم، تزدادوا یقینا و تربحوا نفیسا ثمینا. رحم اللّه امرءا همّ بخیر، فعمله، او همّ بشرّ، فارتدع عنه. [ثم قال:] نحن نؤید بالروح، بالطاعة للّه و العمل له.»؛ یعنی: خدای تبارک و تعالی مؤمن را با روحی از جانب خود تأیید فرموده که آن، در هر زمانی که او نیکویی کند و تقوا نماید، بر او حاضر شود، و هر موقعی که او گناه کند و تعدّی و تجاوز نماید، از او غیبت کند. پس روح با اوست؛ به هنگام احسانش، آن روح به وجد و سرور آید، و چون کاری در زمین انجام دهد که در آن شر و بدی باشد، از او غایب گردد. پس ای بندگان خدا! به واسطه نعمت‌های او تعالی، با اصلاح خودتان، با خدای متعال عهد ببندید تا یقین را در شما زیاد گرداند و سود سرشاری را عاید شما نماید. خدای متعال رحمت کند مردی را که همت خود را در خیر مصروف نماید و به آن عمل کند، یا همتی را که در

---

(1). برهان، ص 440.

(2). مجادله/ 22.

امر شر دارد، آن را از خود دفع نماید. پس از آن فرمود: ما با روح تأیید می‌شویم با طاعت خدای تعالی و عمل برای او. «1»

2. محمّد بن یعقوب با اسنادش از ابان بن تغلب، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «ما من مومن الا و لقلبه اذنان فی جوفه؛ اذن، ینفث فیها الوسواس الخناس، و اذن، ینفث فیها الملک، فیؤیّد اللّه المؤیّد بالملک، فذلک قوله:" وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ".»؛ یعنی مؤمنی نیست، جز این‌که برای دل او، دو گوش در درونش باشد: یک گوش که در آن وسواس خناس می‌وزد و یک گوش هم که در آن فرشته می‌وزد. پس خدای متعال تأیید می‌کند، گوش مویّد با فرشته را، و آن است قوله: «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ». «2»

3. ابو نعیم، از طریق مخالفین روایت نموده که محمّد بن حمید، با اسنادش از عیسی بن عبد اللّه بن عمر از علی بن ابی طالب برای ما حدیث نمود. او گفت: پدرم از جدش، از علی علیه السّلام بر من حدیث کرد که آن حضرت فرمود: سلمان فارسی گفت: ای ابا الحسن! بر آنچه پیامبر خدا

صلّی اللّه علیه و آله مرا آگاه کرد، آگاه باش. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بین دو کتف من زد و فرمود: ای سلمان! این و حزب او رستگارند. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ» «4»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: «جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»، توصیف‌کنندگان بهتر از آنچه را در آن است، به وصف درنیاوردند. «خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ»؛ یعنی خدای متعال اراده نمود که از اعمال آنان، خشنود باشد. «وَ رَضُوا عَنْهُ»؛ یعنی آنان به پاداش نیکوی خدای متعال، راضی‌اند. «ذلِکَ لِمَنْ

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 269، حدیث 62- برهان، ص 1101.
(2). نور الثقلین، ج 5، ص 269، حدیث 61- برهان، ص 1101.
(3). برهان، ص 1101.
(4). بینه/ 8.

خَشِیَ رَبَّهُ»، مراد کسی است که از پروردگارش خوف دارد و خود را از نافرمانی‌های خدای عزّ و جلّ باز می‌دارد. «1»
2. در روضه کافی احمد بن محمّد با اسنادش، تا ابی حمزه، و او گوید: شنیدم، ابا عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام برای مردی از شیعیان، چنین فرمود: «انتم اهل الرضا عن اللّه جلّ ذکره برضاه عنکم، و الملائکه اخوانکم فی الخیر؛ فاذا اجتهدتم، ادعوا؛ اذا غفلتم، اجهدوا، و انتم خیر البریه.
دیارکم، لکم جنة، و قبورکم، لکم جنة. للجنه خلقتم، و فی الجنة نعیمکم، و الی الجنة تصیرون.»؛ یعنی شما اهل رضا و خشنودی از خدای، جلّ ذکره هستید به واسطه رضایت او از شما، و ملایکه، برادران شما هستند در امور خیر، پس چون در جهد و کوشش باشید، او را بخوانید، و چون در غفلت باشید، تلاش کنید که از غفلت خارج گردید، و شما بهترین مخلوق هستید. شهرتان برای شما بهشت بوده و قبرهایتان برای شما بهشت می‌باشد. شما برای بهشت آفریده شدید، و در بهشت است، فراوانی نعمت برای شما، و به سوی بهشت است، بازگشت شما. «2»

5. تدبّر در آیات رضوان اللّه

اشاره

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

با ملاحظه اجمالی در آیات رضوان اللّه درمی‌یابیم که: بذل جان و بذل مال برای طلب رضای خدا، تقوا داشتن در برابر شهوات، صداقت و راستی راستگویان، ایمان و سبقت در ایمان و تبعیت از نیکویی‌های سبقت‌گیرندگان در ایمان، دشمن بودن با دشمنان خدای تعالی و دشمنان رسول او صلّی اللّه علیه و آله و ایمان و عمل صالح، برای رضوان خدای تعالی معیار است. البته، رضوان خدای تعالی فوز عظیم است. این فوز عظیم، برای کسانی حاصل می‌شود که از پروردگارشان خشیت دارند. در اینجا، زیر عنوان:

«معیارهایی که در آنها رجا به حصول رضوان اللّه است»، به شرح این مجمل می‌پردازیم.

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 646، حدیث 22.

(2). نور الثقلین، ج 5، ص 647، حدیث 23.

(3). ص/ 29.

الف- یکی از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، «شرای نفس» یا بذل جان خویش است برای طلب رضا و خشنودی خدای متعال: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.» «1»؛ یعنی: و از مردم، کسی است که جان خویش را در طلب رضای خدای متعال می‌فروشد، و خدای تعالی نسبت به بندگان، رئوف و مهربان است. قوله: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، همچنان که در شرح تفاسیر و تفاسیر روایی گذشت، درباره حضرت علی علیه السّلام و در شأن لیلة الفراش نازل گردید؛ شبی که آن حضرت خودش را به خدای جلّ و علا فروخت و خواست او چیزی شد که خدا اراده کرده بود؛ زیرا آن شب هرچه را خواست، آن را در جهت رضای پروردگارش و طلب رضای او سبحانه می‌خواست. او نفس خود را به خدای تعالی فروخت تا با اصلاح امر دین و دنیا و با قدرت دادن به اسلام و طراوت بخشیدن به زندگی انسان‌ها، رضای او را طلب نماید. «وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ.»: و خدای متعال، نسبت به همه بندگان، رئوف و مهربان است؛ همچنان که حفظ وجود علی علیه السّلام، رأفت و مهربانی خدای متعال است نسبت به خود او، و حفظ این وجود با چنین صفاتی از سوی او هم رأفت و مهربانی اوست نسبت به سایر بندگان تا برای آنان الگو و اسوه باشد، و آنان هم با تأسّی به او در صفات و افعال، در طلب رضای خدای سبحان بکوشند.

ب- یکی دیگر از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، انفاق مال، یا بذل مال است برای طلب رضای خدای تعالی: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ کَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصابَها وابِلٌ فَآتَتْ أُکُلَها ضِعْفَیْنِ فَإِنْ لَمْ یُصِبْها وابِلٌ فَطَلٌّ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» «2»؛ یعنی: و مثل کسانی که مالشان را برای طلب رضای خدا انفاق می‌کنند، در حالی که طلب رضای خدا همیشه در نفسشان ثابت و غیر قابل تغییر است؛

---

(1). بقره/ 207.

(2). بقره/ 265.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 347

مانند مثل باغی در زمین مرتفع است که باران فراوانی بر آن ببارد، پس (به واسطه مرتفع بودن زمین و باران فراوان، خوردنی‌های آن باغ دوچندان شود، و اگر باران فراوانی بر آن نبارد، باران کمی خواهد بارید یا شبنم بر آن خواهد زد، و به هر حال، میوه آن نیکو خواهد شد) و خدای تعالی به آنچه

(در کار و قصد انفاق می‌کنید، اعم از این‌که انفاق ریایی باشد، یا توأم با منّت و آزار و اذیت انفاق‌شونده، و یا برای طلب رضای خدا، هر گونه که) عمل کنید، بسیار آگاه و بیناست.
برای انفاق مال در طلب رضای خدای تعالی:
اوّلا: باید قصد طلب رضای خدا، همیشه در نفس ثابت و لا یتغیر باشد و در این قصد، هیچ‌گونه تغییر ایجاد نگردد: «وَ مَثَلُ الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ تَثْبِیتاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ.» «1»
ثانیا: در تعقیب انفاق، منّت یا اذیتی بر انفاق‌شونده وارد نشود: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ لا یُتْبِعُونَ ما أَنْفَقُوا مَنًّا وَ لا أَذیً لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ.» «2»
ثالثا: انفاقی که با منّت و اذیت باشد، و انفاقی که برای ریا و تظاهر به مردم انجام شود، و به واسطه ایمان به خدا و روز قیامت انجام نگردد، باطل است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِکُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذی کَالَّذِی یُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ کَمَثَلِ صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ‌ءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ.» «3»
ج- و یکی از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، تقواست: «قُلْ أَ أُنَبِّئُکُمْ بِخَیْرٍ مِنْ ذلِکُمْ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ» «4»: ای پیامبر! به مردم بگو، آیا به بهتر از این (علایق

---

(1). بقره/ 265.
(2). بقره/ 262.
(3). بقره/ 264.
(4). آل عمران/ 15.

شهوانی دنیوی)، به شما خبر بدهم؟ برای کسانی که در برابر آن علایق، تقوا داشته باشند، نزد پروردگارشان، بوستان‌های پردرختی است که از پایین آن، نهرها جاری است، در حالی که در آن بوستان‌ها جاویدانند، با همسرانی که از آلودگی‌ها (نظیر:
حیض، نفاس و غیر آنها) پاک و مطهرند، و خشنودی خدای تعالی، و خدای متعال نسبت به بندگان، بسیار آگاه و بیناست.
اهل تقوا و آنان که همواره تقوای الهی دارند، اهل نجاتند، و آنان در برابر بدی، آسیب‌پذیر نیستند و حزن و اندوه بر آنان تسلط ندارد، و سرانجام، با عزّت و احترام به وسیله فرشتگان، از آنان دعوت می‌شود که در بهشت داخل شوند و در آنجا با همسرانی پاک و پاکیزه و با رضایت و خشنودی

خدای تعالی، جاویدانند:
1. اگر آنان (که متابعین شیطانند) ایمان بیاورند و تقوا داشته باشند، پاداش نیکوی خدای تعالی برای آنان بهتر است: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.» «1» یا سیر نمودن در زمین و تعقّل و دقت نظر در احوال و عاقبت گذشتگان، مسلم می‌گردد که البته، جهان آخرت برای کسانی که تقوا دارند، بهتر است: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرى أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَ فَلا تَعْقِلُونَ.» «2»
3. عاقبت کسانی که تقوا دارند، بهشتی است که به متقین وعده داده شده که نهرها از زیر آن جاری است در حالی که خوردنی‌ها و سایه‌های آن دایمی و همیشگی است، و عاقبت کافران آتش سوزان است: «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ عُقْبَى الْكافِرِينَ النَّارُ.» «3»
4. خدای تعالی کسانی را که تقوا دارند نجات می‌دهد، و بدی به آنان نمی‌رسد و آنان محزون و اندوهگین نشوند: «وَ يُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفازَتِهِمْ لا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.» «4»

---

(1). بقره/ 103.
(2). یوسف/ 109.
(3). رعد/ 35.
(4). زمر/ 61.

5. و آن کسانی که از پروردگارشان تقوا نمودند، به طور گروهی به سوی بهشت روانه شده و درب‌های بهشت به روی آنان گشوده می‌گردد، و پاسداران بهشت بر آنان سلام می‌گویند و آنان را به دخول در آن به نحو جاویدان و برای همیشه دعوت می‌کنند: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ.» «1»
6. برای آنان که تقوا دارند، نزد پروردگارشان باغ‌هایی است انبوه از درخت که از پایین آنها نهرها جاری است در حالی که در آن بوستان‌ها جاویدانند، با همسرانی که از آلودگی‌ها پاک و پاکیزه هستند و با خشنودی خدای تعالی، و خدای متعال نسبت به بندگان، بسیار بینا و آگاه است: «قُلْ أَ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها وَ أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبادِ» «2»
د- یکی از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، تبعیت رضوان اللّه؛ یعنی

اطاعت امر خدای تعالی است: «فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّهِ وَ فَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوءٌ وَ اتَّبَعُوا رِضْوانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِیمٍ» «3»؛ یعنی مسلمانانی که به امر خدای تعالی برای مقابله با مشرکین آماده شدند و مشرکین قریش در نتیجه آمادگی آنان، به سرعت به سوی مکّه گریختند و به سلامت و منفعت به مدینه بازگشتند، بدون این‌که جراحت و ضرری به آنان برسد، و اینان رضوان اللّه؛ یعنی امر خدای تعالی را تبعیت کردند و خدای تعالی صاحب فضل عظیم است.

تبعیت از اوامر الهی، راه مستقیم و موجب تقواست، و تبعیت از راه‌های شیطانی و آنچه خدا را به غضب می‌آورد، موجب تفرقه و بطلان اعمال است:

1. کسانی که آنچه خدا را به غضب آورد، تبعیت کنند، و آنچه را که خدا از آن خشنود گردد، کراهت داشته باشند، اعمال آنان باطل و بیهوده گردد: «ذلِکَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا ما أَسْخَطَ اللَّهَ وَ کَرِهُوا رِضْوانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ.» «4»

---

(1). زمر/ 73.

(2). آل عمران/ 15.

(3). آل عمران/ 174.

(4). محمّد/ 28.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 350

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 369

2. اوامر الهی، راه مستقیم است. پس آن راه مستقیم را تبعیت کنید و از راه‌های شیطان تبعیت نکنید که شما را از راه مستقیم الهی، جدا و متفرّق می‌کند، و شما را بدان توصیه نمود تا شما باتقوا شوید: «وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ.» «1»

ه- یکی از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، راستگویی راستگویان است: «قالَ اللَّهُ هذا یَوْمُ یَنْفَعُ الصَّادِقِینَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «2»؛ یعنی خدای تعالی فرمود: امروز (که قیامت برپاست) راستگویی صادقان (و تصدیق آنان نسبت به پیامبرانشان در دار دنیا) برای آنان نافع و سودمند است. برای آنان، بوستان‌های پوشیده از درخت است که از زیر آنها، نهرها جریان دارد، در حالی که در آنجا همیشه و تا ابد جاویدانند. خدای متعال، از آنان راضی است و آنان از او راضی هستند که آن (رضایت خدا از بنده‌اش و رضایت بنده از خدا)، رستگاری عظیم است.

خوبی، راستگویی و پرهیزگاری در کسی است که ایمان به خدا، به روز قیامت، و به ملایکه، به کتاب آسمانی و به پیامبران داشته باشد و مال خود را از روی محبت، به خویشان، یتیمان، بیچارگان زمین‌گیر، مسافران درمانده، فقیران و در راه آزاد نمودن بندگان اعطا کند، و نماز را برپا دارد، و زکات مالش را بپردازد، و چون عهد نمود، به عهدش وفا کند، و در سختی‌ها و ناملایمات و مصایب جنگ، خویشتن‌دار و شکیبا باشد. این چنین کسان هستند که راست گفتند، و اینان همان متقین هستند: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «3»

---

(1). انعام/ 153.
(2). مائده/ 119.
(3). بقره/ 177.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 351

و- یکی از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، ایمان؛ یعنی اقرار به وحدانیت خدای متعال و تصدیق پیامبران است: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «1»؛ یعنی خدای تعالی به مردهای مؤمن و به زن‌های مؤمنه (که اقرار به وحدانیت خدای تعالی و تصدیق به پیامبران او دارند)، وعده داد بوستان‌های پردرختی را که از زیر آنها نهرها جاری است، در حالی که در آنجا جاویدان هستند، و آرامش‌گاه‌های پاک و پاکیزه‌ای را در باغ‌های همیشگی و جاویدان، و رضایت و خشنودی از جانب خدای تعالی را که بزرگ‌تر و برتر است، آن (یعنی همان خشنودی خدای متعال)، خود رستگاری عظیم است.

1. رضوان و خشنودی از جانب خدای تعالی: «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «2»
2. معامله مؤمن با نفس و مالش با خدا برای جهاد در راه خدا: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «3»
3. بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت به مؤمنین متقی که در کلمات خدای متعال هیچ‌گونه تبدیلی نیست: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ. لَهُمُ الْبُشْری فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَةِ لا تَبْدِیلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «4»
4. محافظت آنان بدین گونه که خدای تعالی آنان را از ارتکاب به گناهان حفظ می‌کند: «وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «5»

---

(1). توبه/ 74.
(2). توبه/ 72.
(3). توبه/ 111.
(4). یونس/ 64- 63.
(5). غافر/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 352

5. فضل از جانب پروردگار که بر اثر آن به جز مرگ اولی، مرگی را نچشند و آنان را از عذاب جهنم حفظ فرماید: «لا یَذُوقُونَ فِیهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولی وَ وَقاهُمْ عَذابَ الْجَحِیمِ. فَضْلًا مِنْ رَبِّکَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «1»
6. نور مؤمنین که از پیش‌رو و از سمت راست، آنان را به بهشت بشارت می‌دهد:
«یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ بُشْراکُمُ الْیَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «2»
ز- یکی از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، سبقت گرفتن در ایمان و تبعیت نمودن با نیکی از سبقت‌گیرندگان در ایمان است: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «3»؛ یعنی و سبقت‌گیرندگان در ایمان از مهاجرین اوّلیه و انصار

و کسانی که با خوبی از آنان تبعیت نمودند، خدای تعالی از آنان راضی و خشنود است و آنان از او (تعالی) راضی‌اند، و برای آنان بوستان‌های پردرختی را که زیر آنها نهرها جریان دارد، آماده نموده، و این در حالی است که آنان برای همیشه و ابد در آن جاویدانند. آن، رستگاری عظیم است.

1. «قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ. یَهْدِی بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَ یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ یَهْدِیهِمْ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ.» «4»: از جانب خدای متعال، نور و کتاب مبین (قرآن) بر شما آمد. خدای تعالی کسانی را که از رضایت و خشنودی او تبعیت کنند، به وسیله آن به راه‌های سلامت هدایت می‌کند، و آنان را به اذن خود، از تاریکی‌های (جهل) خارج کرده و به سوی نور (علم و دانایی) راهنمایی می‌کند و آنان را به راه مستقیم هدایت می‌نماید.

---

(1). دخان/ 57.

(2). حدید/ 12.

(3). توبه/ 100.

(4). مائده/ 16.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 353

2. «وَ هذا کِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَکٌ فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ.» «1»: و این (قرآن) کتابی است که خدای تعالی آن را مبارک نازل فرموده است. پس از آن تبعیت کنید و پرهیزگار باشید تا مورد رحمت واقع شوید.

ح- یکی از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، دشمنی با دشمنان خدای تعالی و رسول او صلّی اللّه علیه و آله است: «لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «2»: قومی را که به خدای تعالی و به روز قیامت ایمان دارند، نمی‌یابی که با کسانی که با خدا و رسولش دشمن باشند، دوستی کنند، اگرچه آنان، پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا قبیله‌شان باشند. اینان در دل‌هایشان، ایمان ثبت است، و به وسیله روح، از جانب او تعالی تأیید گردیدند، و آنها را در بوستان‌های پردرختی که از زیر آنها نهرها جریان دارد، داخل می‌کنند، در حالی که در آنجا جاویدانند. خدای تعالی از آنان راضی و خشنود است و آنان از خدای متعال راضی‌اند. اینان حزب خدا هستند. آگاه باش که البته، حزب خدای متعال خود همان رستگارانند.

امیدواری مؤمنین و تأیید آنان، از روح الهی است

1. «یا بَنِیَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ یُوسُفَ وَ أَخِیهِ وَ لا تَیْأَسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لا یَیْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْکافِرُونَ.» «3»: ای فرزندانم! بروید و از یوسف و برادرش، جستجو کنید، و از روح خدا، مأیوس و ناامید نباشید؛ که البته، از روح خدا، به جز گروه کافران، مأیوس نیستند.
2. «أُولئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الْإِیمانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ.» «4»: اینان هستند که ایمان، در دل‌هایشان ثابت است، و آنان به وسیله روح او (تعالی) تأیید گردیدند.

---

(1). انعام/ 155.
(2). مجادله/ 22.
(3). یوسف/ 87.
(4). مجادله/ 22.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 354

ط- یکی از معیارهای رجاء به حصول رضوان اللّه، داشتن ایمان و عمل صالح است:
«إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ. جَزاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذلِکَ لِمَنْ خَشِیَ رَبَّهُ.» «1»: البته، آن کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالحی را انجام دادند، آنان، خود بهترین مخلوقند. پاداش آنان نزد پروردگارشان، بوستان‌های پوشیده از درخت ثابت همیشگی است که از زیر آنها، نهرها جریان دارد، در حالی که برای همیشه و ابد در آن جاویدانند. خدای متعالی از آنان راضی بوده و آنان از او تعالی راضی‌اند. آن (رضا و جزا) برای کسی است که از پروردگارش خشیت داشته باشد.
چه کسانی از پروردگار خشیت دارند، و پاداش آنان چیست؟
1. متقین، کسانی هستند که از پروردگارشان، خشیت داشته و از قیامت، هول و هراس دارند: «وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسی وَ هارُونَ الْفُرْقانَ وَ ضِیاءً وَ ذِکْراً لِلْمُتَّقِینَ. الَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ.» «2»
2. مسلما، از بندگان او علما هستند که از خدای تعالی خشیت دارند: «إِنَّما یَخْشَی اللَّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَماءُ.» «3»
3. البته، کسانی که از خدای رحمان، در پنهانی خشیت دارند و با قلبی توبه‌کننده در آن روزی که جاودانی است، بیایند، به سلامتی داخل بهشت گردند، و آنچه را که بخواهند برای آنان در آنجا هست و بیش از آن، نزد پروردگارشان است: «مَنْ خَشِیَ الرَّحْمنَ بِالْغَیْبِ وَ جاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ.

ادْخُلَوها بِسَلامٍ ذلِکَ یَوْمُ الْخُلَودِ. لَهُمْ ما یَشاؤُنَ فِیها وَ لَدَیْنا مَزِیدٌ.» «4»

---

(1). بینه/ 8.
(2). انبیاء/ 49.
(3). فاطر/ 28.
(4). ق/ 35.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 355

کلمات قصار پیرامون رضا

در غرر الحکم و درر الکلم «در باب الرضا» سخنانی به اقتصار، از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که در اینجا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:

1. «من رضی بالقضاء، استراح.»: هرکه به قضا و قدر الهی خشنود و راضی باشد، راحت گردد.
2. «الّرضا، غناء، و السّخط، عناء.»: رضا (به تقدیر الهی) توانگری است و خشمگین بودن رنج و ناراحتی است.
3. «الرّضا ینفی الحزن.»: خشنود بودن (به مقدرات الهی)، حزن و اندوه را برطرف می‌کند.
4. «الرّضا بقضاء اللّه، یهوّن عظیم الرّزایا.»: خشنود بودن به قضا و مقدرات الهی، مصیبت‌های بزرگ را آسان می‌کند.
5. «تحرّ رضا اللّه برضاک بقدره.»: خشنودی خدا را، در برابر رضایتت به تقدیر الهی، طلب کن.
6. «ثمرة الرّضا الغناء.»: نتیجه و ثمره رضا (به قسمت الهی)، توانگری است.
7. «رأس الطّاعة الرّضا.»: راس طاعت و فرمانبرداری خدا، خشنود بودن (به تقدیرات الهی) است.
8. «رأس القناعة الرّضا.»: راس قناعت و عمده اسباب آن، خشنودی به تقدیرات است.
9. «علیک بالرّضا فی الشّدّة و الرّخاء.»: بر تو باد به خشنودی (از خدا و از قسمت) در سختی و فراخی.
10. «من رضی بالقضاء، طابت عیشته.»: هرکه به حکم خدا راضی باشد، زندگانی او، پاکیزه خواهد بود.
11. «من رضی بالمقدور، قوی یقینه.»: هرکه به تقدیر الهی راضی باشد، یقین او قوی خواهد شد.
12. «من رضی بقسم اللّه، لم یحزن علی ما فاته.»: هرکه به نصیب و بهره الهی خشنود باشد، برای آنچه از دست می‌دهد، محزون نمی‌شود.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 356
13. «من رضی بما قسم اللّه، لم یحزن علی ما فی ید غیره.»: هرکه به آنچه خدا برای او قسمت کرده خشنود باشد، بر آنچه در دست غیر اوست، اندوهناک نگردد.
14. «من لم یرض بالقضاء، دخل الکفر دینه.»: هرکه به قضا و قدر الهی خشنود نباشد (و به نظر خود، کارها و برنامه‌های الهی را مطابق حکمت و

مصلحت نداند، و یا از آن منزجر باشد)، کفر در دین او وارد خواهد شد (چون برنامه‌ها را عادلانه نمی‌نگرد).
15. «من أفضل الإیمان، الرّضا بما یأتی به القدر.»: از افزون‌ترین ایمان است، خشنودی به آنچه قضا و قدر الهی آورد (چه صحت باشد یا بیماری و چه فقر باشد یا توانگری).
16. «فی رضا اللّه، غایة المطلوب.»: در خشنودی خداست، نهایت مطلوب (یعنی آخرین مطلوب و مقصود آدمی، خشنودی خدا می‌باشد).
17. «کیف یقدر علی إعمال الرّضا القلب المتولّه بالدّنیا؟»: چگونه در به کار بردن رضا (و خشنودی به نصیب) توانایی دارد، دلی که شیفته دنیاست؟.
18. «من بادر إلی مراضی اللّه سبحانه و تأخّر عن معاصیه، فقد أکمل الطّاعة.»: هرکه به سوی خشنودی‌های خدای سبحان مبادرت ورزد و از معاصی او عقب بماند، علی التحقیق، فرمانبرداری را کامل نموده است.
19. «من طلب رضا اللّه بسخط النّاس، ردّ اللّه ذامّه من النّاس حامدا.»: هرکه خشنودی خدا را به خشم مردم طلب کند، خداوند مذمت‌کننده‌اش از مردم را ستایشگر او گرداند.
20. «هب اللّهمّ لنا رضاک، و اغننا عن مدّ الأیدی إلی سواک.»: بارالها! برای ما، خشنودی خود را ارزانی دار و ما را از دست دراز کردن به سوی غیر خودت بی‌نیاز نما.
خدایا! رضوان اللّه، بزرگ‌ترین وعده الهی بوده و آن، تنها رستگاری بزرگ است «وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»، و امیدواری به حصول رضوان اللّه، در گرو تقوا، ایمان، عمل صالح، ایثار جان، انفاق مال از روز خلوص، تبرّی از دشمنان خدا و رسول او و صداقت است، به طوری که تجلّی آنها توأم با خشیت از عظمت تو باشد.
پروردگارا! به خشیتی که برخی از بندگان عالم در پیشگاه تو دارند، تو را سوگند می‌دهیم که توفیق خشیت برخاسته از علم را که در خدمت ایمان و تقوا و عمل صالح باشد، به ما عطا فرمایی. آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 357

فصل بیست و هفتم سکینه

اشاره

سکن و مشتقات آن، با الفاظ: «سکنتم»، «لتسکنوا»، «تسکنون»، «لیسکن»، «لیسکنوا»، «اسکنوا»، «تسکن»، «أسکنت»، «فأسکنّاه»، «لنسکننّکم»، «یسکن»، «أسکنوهنّ»، «سکن»، «سکنا»، «ساکنا»، «سکینة»، «سکینته»، «مسکنهم»، «مساکن»، «مساکنکم»، «مساکنهم»، «مسکونة»، «المسکنة»، «مسکین»، «مسکینا»، «مساکین»، در ضمن 65 آیه از آیات قرآن کریم ذکر شده است که ما در اینجا، 6 آیه از این آیات را که در آن الفاظ: «اسکن»، «سکنا»، «لیسکن»، «سکن»، «لنسکننّکم» و «السّکینة» ذکر شده و در موضوعات متنوع است، انتخاب، و در ابتدا، آن آیات را، به ترتیب مصحف کریم تنظیم می‌نماییم و پس از آن معنای سکینه را از لحاظ لغوی با استفاده از کتب لغت، بررسی می‌کنیم و سپس آیات آن را از لحاظ تفاسیر و تفاسیر روایی علمای شیعه و علمای اهل تسنن تحقیق و بررسی می‌نماییم و سرانجام، با استناد به آیات قرآن و با استمداد از الطاف الهی به تدبّر در آیات مذکور می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات سکینه به ترتیب مصحفی آن

1. وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ. «1»

---

(1). بقره/ 35.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 358

2. فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ. «1»

3. هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ. «2»

4. خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. «3»

5. وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ. «4»

6. هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً. «5»

2. در معنای سکینه

راغب در مفردات فرموده: سکون، ثبوت شیء است بعد از تحرّک، و در جایی که برای سکونت و اقامت اختیار گردد، استعمال می‌شود، مانند: «سکن فلان مکان کذا»؛ یعنی آنجا را برای سکونت اختیار کرد. و اسم مکان از آن، مسکن بوده و جمع آن، مساکن است. قال تعالی: «لا یُری إِلّا مَساکِنُهُمْ»، و قال تعالی: «وَ لَهُ ما سَکَنَ فِی اللَّیْلِ وَ النَّهارِ»، «و لِتَسْکُنُوا فِیهِ».* پس در اول گفته می‌شود: سکنته؛ یعنی در آن ساکن شدم، و در دوّمی گفته می‌شود: اسکنه؛ یعنی ساکن کردم او را؛ مانند قوله تعالی: «رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی»، و قال تعالی: «أَسْکِنُوهُنَّ مِنْ حَیْثُ سَکَنْتُمْ مِنْ وُجْدِکُمْ»، و قوله تعالی:
«وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَسْکَنّاهُ فِی الْأَرْضِ»، پس آگاهی است از او بر ایجاد آن و قدرتش بر نیست گردانیدنش. سکَن، آرامش و سکون است و آنچه به سوی آن آرامش پیدا می‌شود، قال تعالی: «وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ بُیُوتِکُمْ سَکَناً»، و قال تعالی: «إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ»، «و جاعل اللَّیْلَ سَکَناً»، سکن، آتشی است که به وسیله آن، آرامش حاصل

---

(1). انعام/ 96.
(2). اعراف/ 189.
(3). توبه/ 103.
(4). ابراهیم/ 14.
(5). فتح/ 4.

شود، و سکنی، این است که برای او در خانه‌ای بدون اجرت، سکون و آرامش قرار داده، و سکن، سکان خانه، مانند: «سفر» جمع سافر، و سکّان السفینه، آنچه بدان وسیله، کشتی آرام می‌گیرد و ساکن می‌شود، و سکیّن، کارد، برای این‌که حرکت ذبح شده را زایل می‌کند بدین نام نامیده شده است، و قوله تعالی: «أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ»، گفته‌اند: آن فرشته‌ای است که دل مؤمن را آرامش دهد و او را در امان داخل می‌نماید؛ همچنان که روایت شده که امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «إن السکینة لتنطق علی لسان عمر»، و گفته‌اند، آن، عقل است، و گفته‌اند: برای او سکینه است، وقتی از میل به سوی شهوات، آرامش پیدا کند و بر این مبنا قوله تعالی: «وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِکْرِ اللّهِ»، دلالت دارد، و گفته‌اند: سکینه و سکن یکی است، و آن، از بین رفتن و زوال ترس است، و بر این معنا است، قوله تعالی: «أَنْ یَأْتِیَکُمُ التّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ»،

آنچه را ذکر کرده‌اند، بر این‌که آن، چیزی است که سرش مانند سر گربه است، آن را قول صحیح نمی‌دانم. مسکین را گفته‌اند: آن کسی است که هیچ‌چیزی برای او نیست، و این کلمه، رساتر از فقیر است. «1»

فخر الدین، در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «وَ لَهُ ما سَکَنَ فِی اللَّیْلِ»، البته، ساکن را، بدون متحرک ذکر نمود؛ زیرا عمومیت آن، بیشتر است، و به این جهت که عاقبت و سرانجام متحرک، سکون است، و به سبب این‌که نعمت در سکون بیشتر است، و راحتی در آن، عمومی‌تر می‌باشد، و گفته‌اند: ساکن و متحرک را اراده نمود و تقدیر آن: «و له ما سکن و تحرک» است؛ زیرا عرب یکی از دو وجه شیء را متذکّر شده و دیگری را ترک می‌کند؛ چون مذکور را اعلانی است بر محذوف؛ مانند قوله: «سَرابِیلَ تَقِیکُمُ الْحَرَّ»، و مراد از آن، «الحر و البرد» است، و قوله: «و جاعل اللَّیْلَ سَکَناً»؛ یعنی مردم در آن آرامش دارند، آرامش راحتی را، و قوله: «إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ»؛ یعنی: دعاهای تو، برای آنان، آرامش‌بخش است، و دل‌های آنان، با آن اطمینان یافته و آرام می‌گردد، و

---

(1). مفردات راغب، ص 242 و 243.

قوله: «فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ»، آن، چیزی است که به قلب او امنیتی را که به او آرامش می‌دهد، القا می‌کند و او یقین پیدا می‌یابد که به آن نمی‌رسد. سکینه بر وزن فعلیه، از سکون است، و آن، وقار و آرامشی است که قبل از آن، حرکتی نبوده است، و سکینه، فی قوله تعالی: «أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ»، به معنای ایمان است، و قوله: «إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ»؛ یعنی در آن چیزی را به ودیعه گذاشته که بدان آرامش می‌یابد و آن تورات است، و موسی علیه السّلام چون به جنگ می‌پرداخت، آن را در صفّ مقدم جنگ قرار می‌داد و این چنین نفوس بنی اسرائیل آرامش پیدا کرده و فرار نمی‌نمودند، و گفته‌اند: در آن، صورتی از زبرجد یا یاقوت بود که در آن، صورت‌های پیامبران، از آدم علیه السّلام تا محمّد صلّی اللّه علیه و آله بود، و گفته‌اند: سکینه، از مخلوقات خدای تعالی بوده که در آن طمأنینه و رحمت است، و در آن، چهره‌ای از چهره انسان و سری مانند سر گربه، با دم و دو بال فتنه‌گر و صدادهنده است که آن تابوت را به سوی دشمن می‌کشد؛ بدین معنا که آن را سرعت می‌دهد و آنان آن را دنبال می‌کنند؛ پس چون مستقر گردد، ثابت شود و آنان آرام گیرند و پیروزی نازل گردد. در حدیث است که سکینه نسیمی است که از بهشت خارج می‌گردد، در حالی که پاک و پاکیزه است؛ برای آن صورتی است مانند صورت انسان. آن با پیامبران است، و آن همان است که بر ابراهیم علیه السّلام نازل گردید، آن هنگامی که کعبه را

بنا نهاد، پس این‌طور گرفته شد و اساس خانه بر آن بنا گردید، و سکینه نزد اهل تحقیق هیأت جسمانیه‌ای است که از استقرار اعضا و آرامش آنها نشأت گرفته، و «وقار» هیأت نفسانیه‌ای است که از آرامش آن و ثبات آن منشأ می‌گیرد. قوله: «فِی مَسْکَنِهِمْ»؛ یعنی در شهرشان که در آن ساکن هستند، و استکان؛ یعنی فروتنی نمود و خوار گردید، و در دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمده است که: «اللهم أحینی مسکینا و أمتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین.» گفته‌اند: مراد از مسکنه، تواضع، فروتنی، عدم تکبّر، رضای به آنچه میسّر است، دوستی فقرا، و طیّ طریق آنان در معاش و نحو آن است، و مراد آن، چیزی در ردیف فقر ظاهری نیست، و مسکن، به فتح

کاف و کسر آن، به معنای منزل و خانه است و جمع آن، مساکن است، و سکن به تحریک، به معنای آنچه در آن از اهل و مال و غیر ذلک ساکن می‌شوند. «1»

در مقدمه کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: سکینه بر وزن فعیله، از سکون و طمانینه است، و در سوره بقره است: «فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ»؛ یعنی آنچه به واسطه آن آرامش می‌یابید؛ یعنی کسی که «وقار» است، نه کسی که ضدّ حرکت است، و از امام رضا علیه السّلام درباره قوله تعالی: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ الایه»، است: سکینه، نسیم خوشی است از بهشت، که برای آن چهره‌ای مانند چهره انسان است، نسیمی خوشبوتر از مشک؛ پس آن با انبیاست، و از امام صادق علیه السّلام است که سکینه همان ایمان است، و در روایت دیگری است که آن ولایت است، و در بعضی زیارات است که: «انتم الذین اوتد الیکم تابوت السکینة.»: شما کسانی هستید که تابوت سکینه به سوی شما ثابت و میخکوب شود، و تابوت، عبارت از صندوقی است که در آن، متاع را جای دهند، و این لفظ در دو موضع به کار رفته: یکی، در سوره طه، زمانی که خدای سبحان به مادر موسی امر فرمود که موسی را در تابوت قرار بدهد و او را به دریا (روی رود نیل) بیندازد، و دوم، در سوره بقره، آنجا که تابوت را حکایت کند که آن در بنی اسرائیل بود، و از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده که: دومی همان تابوت اولی است، و موسی علیه السّلام به هنگام وفاتش زره و عصای خودش را و الواح را و آنچه از آیات نبوت را که نزد او بود، در آن قرار داد و آن را به یوشع که وصیش بود، به ودیعه گذاشت، و آن در بنی اسرائیل بود که به آن تبرّک می‌جستند و آن را در جنگ بین دشمن و مؤمنان قرار می‌دادند و در آن، سکینه بود و بقیه آنچه آل موسی و آل هارون ترک نمودند و ملایکه آن را حمل می‌کردند. «2»

در فرهنگ لغات فرمود: سکن- سکونا؛ یعنی آرمید، و درویش و محتاج شد،

و سکن- سکنا و سکنی؛ یعنی جای و مسکن گرفت در خانه یا منزل، و سکّن؛ یعنی از حرکت بازداشت، به درد آرامش داد به وسیله مسکّن، و ساکنه؛ یعنی با او در یکجا و منزل به

---

(1). مجمع البحرین، ص 509.
(2). مقدمه برهان، ص 74 و 127.

سر برد و منزل کرد، و أسکن؛ یعنی جای و منزل داد و ساکن کرد، درویش و محتاج شد، استکان؛ یعنی: فروتنی نمود، خوار گردید، و سکن؛ یعنی خانه و منزل، اهل خانه، کسانی که در خانه ساکن هستند، و سکن؛ یعنی آتش، رحمت، مهربانی و برکت، و آنچه با آن انس گیرند و بیارمند، و سکنه؛ یعنی محلّ پیوند سر به گردن، یا محلّ استقرار آن بر گردن. جمع آن، سکنات، و سکینه؛ یعنی آرامش، آهستگی، وقار و مهابت، و سکون؛ یعنی آرامش، از رفتار ایستادن (ضدّ حرکت)، و ساکن؛ یعنی باشنده در خانه یا جای دیگر، بی‌حرکت. جمع آن سکان، ساکنون، و سکنی؛ یعنی جای ساکن شدن و خانه، و سکّان؛ یعنی: دم یا سکان کشتی، که با آن کشتی را به هر طرف که خواهند، متوجّه سازند، و سکّین؛ یعنی کارد، واحدش سکّینه، و جمع آن سکاکین، و سکینه؛ به معنای آرامش و وقار نیز می‌باشد، و سکینه؛ یعنی خر ماده، و مسکن و مسکن؛ یعنی خانه و باشگاه و محلّ سکونت، جمع آن مساکن، و مسکنه؛ یعنی خواری، بیچارگی، فقر، ناتوانی، و مسکین؛ یعنی درویش، نیازمند، خوار و مغلوب، جمع آن مساکین و مسکینون و مؤنث آن، مسکینه. «1»

در فرهنگ عمید فرموده: سکینه (به فتح سین و کسر کاف)؛ یعنی آرامش، وقار، طمأنینه، مهابت. سکنی (به ضمّ سین)؛ یعنی در جایی، جای اقامت، جای ساکن شدن، و سکنات (به فتح سین و کسر کاف)، جمع سکنه، و سکنه (به فتح سین و کسر کاف)؛ یعنی وضع و حالتی که شخص در آن است. در عربی، محل پیوستگی سر و گردن را نیز می‌گویند، و سکون (به ضمّ سین و کاف)؛ یعنی آرمیدن و قرار گرفتن، آرامش، ضدّ حرکت، و سکونت (به ضمّ سین و کاف)؛ یعنی مسکین شدن، در خانه نشستن، منزل کردن. «2» سکان (به ضمّ سین و تشدید کاف)؛ یعنی دنباله کشتی، برای حرکت دادن آن، از طرفی به طرف دیگر، و سکانات، جمع آن است، و سکان، جمع ساکن نیز می‌باشد، و مسکن (به فتح میم و کاف)؛ یعنی محلّ سکونت، خانه، جمع آن، مساکن، و مسکن (به

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 346- 345.
(2). فرهنگ عمید، ص 722.

ضمّ و فتح سین و کسر کاف مشدد)؛ یعنی آرامش‌دهنده، آرام‌کننده، و مسکنت (به فتح میم و کاف و نون)؛ یعنی درویشی، بی‌چیزی، بی‌نوایی، و مسکون؛ یعنی جا گرفته، جا داده شده، جایی که محل سکونت باشد، و مسکین (به کسر میم کاف)؛ یعنی فقیر، بی‌نوا، درویش، و مساکین، جمع آن است. «1»

3. سکینه در تفاسیر

شیخ طایفه طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ» «2»، در معنای:
«اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ»، فرموده: آن را پناهگاهی قرار بده که در آن پناه‌گیری و آرامش پیدا کنی، و خدای تعالی، نعمت را بر آدم، عظیم و بزرگ نمود، به واسطه آنچه از عملش به او اختصاص داد، و به او فرشتگان سجده نمودند و او را در بهشتش جای داد و این نعمت بر فرزندان او هم هست؛ پس بر آنان لازم است که شکر آن نعم را به‌جا آورند و حقّ آن را ادا نمایند، و جنتی که آدم در آنجا ساکن گردید، قومی گفتند: آن بستانی از بستان‌های دنیا است؛ زیرا دست ابلیس و وسوسه او به جنت خلد نمی‌رسد. «3»
نیز فی قوله تعالی: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» «4»، گفته است: قوله: «فالِقُ الْإِصْباحِ»، یعنی شکافنده ستون صبح از تاریکی شب، و آن دلالت بر قدرت شگفت‌آوری دارد که به جز خدای تعالی، کسی بر آن قدرت ندارد. «وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً» را «و جاعل اللّیْلَ»، خوانده، به جهت این‌که معطوف بر «فالِقُ» است؛ پس هم شکل آن می‌باشد، و قوله: «و جاعل اللّیْلَ»؛ یعنی در آن، آرامش پیدا کردید و در آن به ودیعه قرار گرفتید، و قوله: «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً»؛

---
(1). فرهنگ عمید، ص 1091.
(2). بقره/ 35.
(3). تبیان، ج 1، ص 155.
(4). انعام/ 96.

یعنی: آن دو در افلاکشان، از روی حساب جریان دارند. خورشید، در یک سال، و ماه، در یک ماه، فلکی را قطع می‌کنند، که خدای تعالی آن را اندازه‌بندی کرده است، و قوله:
«ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ»؛ یعنی وصف به این‌که: صبح را شکافنده و شب را برای آرامش قرار داد و خورشید و ماه را از روی حساب جریان داد، اندازه‌بندی او (عزّ سلطانه) است و احدی را قدرت و توانایی نیست که بر او اراده سوئی کند که در صورت امتناع از آن، عقاب دهد و انتقام کشد، و به مصالح خلق و تدبیر آنان بسیار آگاه است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ» «2»، گفته است: قوله: «هُوَ الَّذِی»، کنایه از خدای تعالی، و خبر دادن از کسی است که بشر را از نفس واحد خلق نمود، و آن، آدم بود، و از او همسرش را؛ یعنی حوا را آفرید، و گفته‌اند: او را از استخوانی از استخوان‌های دنده‌هایش آفرید و بیان فرمود که: البته، آن زن را خلق نمود تا آدم به سوی آن زن، آرامش پیدا کند و با آن مأنوس باشد، و قوله: «فَلَمَّا تَغَشَّاها»؛ یعنی چون با او جمع گردید و با او وطی نمود، «حملت» در کلام حذف است. «حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً»؛ زیرا حمل، اول آن، حمل خفیف است؛ چون آن حمل آبی است که در رحم زن حاصل می‌گردد، و «حمل» به فتح حاء، آنچه است که در شکم است، و هم‌چنین آن حملی که بر درخت خرما یا درخت است، نیز مفتوح است، و «حمل»، به کسر حاء، آنچه از سنگینی است که بر پشت می‌باشد، و قوله تعالی: «فَمَرَّتْ بِهِ»؛ یعنی پیوسته با آن بود در حالی که می‌ایستاد و می‌نشست، و گفته‌اند: برای آن شکایت می‌کرد و سنگینی‌اش او را می‌آزرد، و قوله تعالی: «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ»؛ یعنی چون سنگینی گردید و نزدیک ولادت آن شد، «دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما»، آدم و حوا از پروردگارشان خواستند و دعا کردند که: «لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً»؛ یعنی اگر فرزند صالحی به ما اعطاء کنی، و گفته‌اند: یعنی سالم از آفات که اعضا و حواس صحیح

(1). تبیان، ج 4، ص 212- 211.

(2). اعراف/ 189.

داشته باشد، و نیز گفته‌اند: «صالِحاً»؛ یعنی مطیع باشد و انجام‌دهنده کار خیر باشد.

«لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ»؛ یعنی: بر نعمت‌هایت، که نعمتی را بعد از نعمتی بر ما انعام فرمودی، معترف خواهیم بود. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «2»، فرموده: قوله: «إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ»، به معنای «صل علیهم» است؛ یعنی برای آنان دعا کن که دعای تو آرامش است برای آنان؛ بدین معنا که با دعا، نفوس آنان را آرامش می‌دهی و به وسیله آن، مسرور و خوشحال می‌نمایی، و به لفظ توحید؛ یعنی «صلات»، در اینجا نیکوتر است؛ زیرا مراد از آن، دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، نه ادای صلوات. «3»

فی قوله تعالی: «وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ» «4» هم گفته است: «وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ» جزای

«لِمَنْ خافَ مَقامِی» است؛ یعنی این‌که خدای تعالی او را پیش خودش اقامت می‌دهد، و آن را به خودش اضافه نمود. «5»

نیز فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «6»، فرموده: و آنچه را خدای تعالی از روی لطف، برای آنان انجام می‌دهد، نزد او تعالی برای آنها بصیرتی و بینشی حاصل گردد که نفوسشان را آرامش می‌دهد، و به وسیله آن، اطمینان بسیار پیدا می‌کنند که آنچه را خدای متعال برای آنان قرار داده، از دلایلی است که بر حق دلالت می‌کند؛ پس این نعمت تامه است که خاصّ مؤمنین است. امّا غیر آنان، اول شبهه‌ای که عارضشان می‌شود، نفوسشان مضطرب می‌گردد؛ زیرا در دل‌هایشان نمی‌یابند که آن شبهه را به طور یقین رد نمایند، و گفته‌اند: «السَّکِینَةَ»، آن چیزی است که دل‌های مؤمنین را آرامش می‌دهد از تعظیمی که آنان برای خدای تعالی و رسولش و وفای برای

---

(1). تبیان، ج 5، ص 52.

(2). توبه/ 103.

(3). تبیان، ج 5، ص 292- 291.

(4). ابراهیم/ 14.

(5). تبیان، ج 6، ص 281.

(6). فتح/ 4.

او دارند، و قوله: «لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ»؛ یعنی تا به واسطه آنچه خداوند بر آنان واجب نمود، معارف دیگری افزون کنند، افزون بر معارف به دست آمده. پس خدای تعالی بیان فرمود آنچه را که برای پیامبرش و برای مؤمنین نزد اوست، تا به وعده او بیش‌تر مطمئن گردند، و قوله: «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»، در معنای آن گفته‌اند:

یاران دین او هستند که از دشمنانش انتقام می‌گیرند، و گفته‌اند: یعنی این‌که همه لشکریان، بندگان او هستند. «وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»؛ یعنی خدای تعالی به اشیا قبل از به وجود آمدنشان و بعد از به وجود آمدنشان عالم است، «حَکِیماً»: در افعال خودش حکیم است؛ زیرا همه آن افعال دارای حکمت و صواب است. «1»

شیخ ابی علی فضل بن حسن طبرسی، در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ» «2»، فرموده: خدای تعالی ذکر نمود، آنچه را که به آدم علیه السّلام نمود، بعد از این‌که انعام کرد بر او آنچه را از علوم که به او مخصوص گردانید؛ علم به چیزهایی که به

واسطه آنها بزرگ داشتنش و سجده کردن بر او را بر فرشتگان باکرامت واجب گردانید، پس فرمود: «قُلْنا»، و این نون، نون کبریایی و عظمت بوده و نون جمع نیست. «یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ»؛ یعنی تو و همسرت بهشت را محلّ سکونت بگیر و آن را پناهگاه اختیار کن، تا به آن پناه بری، و تو و همسرت در آن ساکن باش. در این امر، اختلاف کردند، پس گفته‌اند که آن، امر تعبّدی است، و گفته‌اند: آن، اباحه است؛ زیرا در آن مشقتی نیست؛ پس متعلق تکلیف نمی‌باشد، و قوله: «وَ کُلا»، اباحه است، و قوله: «لا تَقْرَبا»، تعبّد است بالاتفاق، و از ابن عباس و ابن مسعود روایت است که: چون ابلیس از بهشت خارج گردید و مورد لعن واقع شد و آدم علیه السّلام باقی ماند، از تنهایی وحشت کرد؛ زیرا کسی نبود که به سوی او آرام گیرد، پس حوا خلق گردید تا به سوی او آرام گیرد، و روایت است که: خدای سبحان، خواب را بر آدم علیه السّلام القا نمود و استخوانی را از پهلوی

---

(1). تبیان، ج 9، ص 314- 313.
(2). بقره/ 35.

او گرفت و از آن حوا را خلق نمود. پس همین که آدم علیه السّلام از خواب بیدار شد، نزد سر او زنی بود. از او سؤال کرد: تو چه کسی هستی؟ او گفت: زن هستم. آدم علیه السّلام گفت: برای چه خلق شده‌ای؟ آن زن گفت: برای این‌که تو به سوی من آرامش پیدا کنی. پس فرشتگان گفتند: ای آدم علیه السّلام! نام او چیست؟ آدم علیه السّلام گفت: حوا. آنها گفتند: و برای چه نام او را حوا گذاردی؟ آدم علیه السّلام گفت: برای این‌که او از «حی» خلق شده، پس نزد آن، زن را خدای تعالی فرمود: «اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ»، و قوله: «وَ کُلا مِنْها رَغَداً»؛ یعنی دو نفری از بهشتی که بسیار وسیع و پهناور است، و هیچ رنجی و تعبی در آن نیست، بخورید.
«حَیْثُ شِئْتُما»: از هرجا از قطعات بهشت که می‌خواهید، و گفته‌اند: «مِنْها»؛ یعنی از میوه‌های آن به جز آنچه از آن را که استثنا شده است. «وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ»؛ یعنی از آن درخت نخورید، و از امام باقر علیه السّلام روایت است که: معنای آن، «و لا تقربا بالاکل» بوده، و بر آن دلالت دارد این‌که بدون هیچ اختلافی مخالفت با خوردن واقع گردید، نه به نزدیک شدن از آن درخت، و برای همین خدای متعال فرمود: «فَأَکَلا مِنْها فَبَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما»، و قوله: «فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ»؛ یعنی با خوردن آن، از ستمکاران به خودتان می‌باشید، و جایز است برای کسی که خودش را از ثواب و پاداش نیک باز می‌دارد، گفته شود که: او ستمکار به خودش است، مانند قول خدای تعالی در حکایت ایوب علیه السّلام، «إِنِّی کُنْتُ مِنَ

الظّالِمِينَ»، جایی که او با ترک آنچه برایش انتخاب شده بود، خودش را از ثواب بازداشت. «1»
نیز في قوله تعالی: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» «2»، فرموده: نزد اکثر از مفسرین «فالِقُ الْإِصْباحِ»، به معنای شکافنده ستون صبح از تاریکی شب و سیاهی آن، است، و ابن عباس فرمود: یعنی آفریننده صبح‌ها، «وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً»؛ یعنی در آن آرامش پیدا می‌کنید، و از ابن عباس، مجاهد و بیشتر مفسرین است که: در آن به ودیعه قرار می‌گیرد، و خدای سبحان، بر بزرگ‌ترین

---

(1). مجمع البيان، ج 1، ص 85.

(2). انعام/ 96.

نعمتش آگاهی داد به این‌که: شب را برای آرامش، و روز را برای پرداختن به کار قرار داد، و به دنبال هم آمدن آن دو؛ یعنی روز و شب، دلالت بر قدرت او و حکمت او تعالی دارد. پس از آن فرمود: «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً»؛ یعنی قرار داد آن دو را در دورانشان، با حسابی که از آن تجاوز نخواهند کرد، تا به نهایت منزلگاهشان برسند. پس خورشید همه بروج دوازده‌گانه را در سیصد و شصت و پنج روز و یک ربع از روز، طی می‌کند و ماه در بیست و هشت روز، و بر آن دو شب‌ها و روزها، و ماه‌ها و سال‌ها را بنا نهاد؛ همچنان که سبحانه تعالی فرمود: «الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ بِحُسْبانٍ»، و فرمود: «كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»،* و از ابن عباس و دیگران است که: خدای سبحان با آن اشاره دارد به حساب آن دو، از مصالح بندگان در معاملاتشان، تاریخ‌هایشان، اوقات عبادتشان و غیر ذلک از امور دین و دنیایشان. «ذلِكَ»، اشاره است به آنچه خدای سبحان توصیف نمود از:
«فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً». «تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ»، به آنکه با عزت و ارجمند است سلطان بودن او، پس احدی قدرت بر امتناع از او را ندارد.
«الْعَلِيمِ»؛ یعنی به مصالح خلقش و به تدبیرشان بسیار دانا است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِيَسْكُنَ إِلَيْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَيْتَنا صالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» «2»، فرموده: قوله: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ»، خطاب است به بنی آدم. «مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ»؛ یعنی از آدم علیه السّلام. «وَ جَعَلَ»؛ یعنی: و آفرید از او «زَوْجَها»؛ یعنی حوا را.
«لِيَسْكُنَ» تا این‌که آدم علیه السّلام آرام بگیرد. «إِلَيْها»: به سوی حوا و با

او انس بگیرد. «فَلَمَّا تَغَشَّاها»؛ یعنی چون به او رَسید؛ آن‌چنان که مرد به همسرش می‌رسد؛ یعنی با او مجامعت کرد و او را وطی نمود. «حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً»، و آن آبی است که در رحم آن زن حاصل گردید و خفیف بود. «فَمَرَّتْ بِهِ»؛ یعنی با این حمل سبک، مستمرا نشست و برخاست، و آمد و رفت نمود، همان گونه که قبل از آن بود و این حمل او را از پرداختن

---
(1). مجمع البیان، ج 4، ص 339- 338.
(2). اعراف/ 189.

به کاری مانع نشد. «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ»؛ یعنی همین که این حمل سنگین شد، و همین که حمل در شکم او بزرگ شد و حرکت کرد به واسطه آن سنگینی گردید. «دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما»؛ یعنی آدم علیه السّلام و حوا هنگام بزرگ شدن فرزند در شکم او، از خدای تعالی درخواست نمودند: «لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً»؛ یعنی اگر فرزند صالحی را به ما اعطا کنی، و گفته‌اند: نسل صالحی را؛ یعنی تندرست، سالم و صحیح الخلقه باشد، و گفته‌اند: انسانی معتدل باشد، و گفته‌اند: پسربچه باشد. «لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ»؛ یعنی به واسطه نعمتی که تو به ما اعطا کردی، ما از شاکران خواهیم بود. جبائی گوید: و البته، این را به این جهت گفتند که برای‌شان فرزندانی باشد، تا با آنها در محلی که آن دو در آن محل بودند، مأنوس باشند؛ زیرا آنان دو نفری بودند که همواره در حال وحشت قرار داشتند، آن‌چنان که هر گاه یکی از آن دو از دیگری غایب می‌شد، دیگری که در آن حال بدون مونس بود، وحشت می‌کرد، و احتمال دارد، مرادشان این باشد که: به آنان فرزندی صالح، و مطیع و انجام‌دهنده کارهای خیر اعطا گردد، به‌گونه‌ای که مصلح غیر مفسد باشد.
هم‌چنین فی قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «1»، فرموده: خدای سبحان به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خطاب نمود و او را به اخذ صدقه از مال‌های آنان امر نمود تا تطهیر برای آنان و کفاره برای گناهانشان باشد. پس فرمود: «خُذْ»؛ یعنی ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله اخذ کن، «مِنْ أَمْوالِهِمْ»، من تبعیضیه را داخل نمود؛ زیرا واجب نگردید که جمیع صدقه را بدهد، و البته فرمود: «مِنْ أَمْوالِهِمْ»، و نفرمود: «من مالهم»، تا شامل جنس مال، همه‌اش، بشود، و این دلالت دارد بر وجوب اخذ از سایر اموال مسلمین، به جهت این‌که آنها در احکام دین یکسانند، جز آنچه را که با دلایل اختصاص پیدا کند. «صَدَقَةً» گفته‌اند: به آن، امر به گرفتن صدقه از اموال آن تایبان را اراده کرده برای تشدید تکلیف، و این، برای صدقه مفروضه نیست؛ بلکه آن، بر سبیل کفاره گناهانی است که مرتکب شده‌اند، و

گفته‌اند: از آن، زکات واجبه را اراده

---
(1). توبه/ 103.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 370
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 399
کرده‌اند. این قول جبائی و اکثر از اهل تفسیر است، و این، ظهور دارد؛ زیرا حمل نمودن آن بر خصوص، بدون دلیل است و وجهی برای آن نیست. پس امر به این باشد که از مالکین، نصاب زکات اخذ شود: از نقره، وقتی به دویست درهم برسد، و از طلا، وقتی به بیست مثقال برسد، و از شتر، وقتی به 5 رأس برسد، و از گاو، وقتی به 30 رأس برسد، و از گوسفند، وقتی به 40 رأس برسد، و از غلات و ثمار، وقتی به پنج اوسق برسد. «تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها»؛ یعنی تو با این صدقه، آنان را از آلودگی گناهان، مطهر و پاک می‌گردانی و آن را به چیزی دعوت می‌کنی که به واسطه آن چیز، پاک گردند، و گفته‌اند: معنای آن: طاهر می‌کنی آنان را و پاک می‌گردانی آنها را، به وسیله آن صدقه.
پس هر دو فعل به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اضافه شده. «وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ»، این امر، از جانب خدای تعالی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که: دعا کن برای کسی که از او صدقه اخذ می‌کنی، و معنای آن این است که: دعا کن بر آنان به قبول صدقاتشان، آن‌چنان که دعاکننده می‌گوید:
خدای تعالی در آنچه اعطا نمودی، به تو پاداش دهد، و مبارک باشد بر تو، آنچه پیش تو باقی مانده، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت است که: وقتی گروهی صدقه‌شان را به او می‌پرداختند، فرمود: «الهم صل علیهم»، و عبد اللّه بن ابی اوفی که از اصحاب شجره است، گوید: ابی اوفی به او صدقه‌ای را اعطا نمود. پس فرمود: «اللهم، صل علی آل ابی اوفی.» این روایت را بخاری و مسلم، در صحیح آورده‌اند. «إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»؛ یعنی: دعای تو از آن چیزهایی است که نفوس آنان را به سوی او آرامش می‌دهد، و گفته‌اند: آن، رحمتی است برای آنان، و گفته‌اند: وقار و طمأنینه، برای آنان که خدای تعالی از آنان قبول فرموده، و گفته‌اند: آن، تثبیت است، برای آنان. «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.»؛ یعنی خدای متعال، دعای تو را، برای آنان می‌شنود و آنچه را از آنان در صدقات باشد، می‌داند «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ» «2»، فرموده: یعنی البتّه، شما را در سرزمین آن کافران، بعد از آنان، ساکن

---
(1). مجمع البیان، ج 5، ص 68.
(2). ابراهیم/ 14.

می‌گردانیم. چنین اراده می‌کند که: شما خویشتن‌داری و صبر کنید؛ پس من، دشمن شما را هلاک گردانم و شما را در سرزمین آنان وارث و جانشین نمایم. و در معنای آن، در حدیث آمده است: «من اذی جاره، ورثه اللّه داره.»: کسی که همسایه‌اش را اذیت کند، خدای تعالی او را وارث خانه آن آزاردهنده گرداند. «ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی.»؛ یعنی آن فوز و رستگاری، برای کسی است که از وقوفش برای حساب و جزا در پیشگاه من، در جایی که او را در آنجا به قیام وامی‌دارم، بترسد، و مقام را به نفس خود اضافه نمود؛ زیرا آنان به امر او تعالی قیام کرده و برپا می‌خیزند. «وَ خافَ وَعِیدِ.»؛ یعنی از عقاب و عذاب من بترسد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «2»، فرموده: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ»، و آن این است که خدای تعالی نسبت به آنان لطفی را انجام می‌دهد که برای آنان بصیرت به حق حاصل می‌گردد، آن چیزی که نفوس آنان بدان آرامش پیدا می‌کند و آن به واسطه کثرت آنچه باشد که نصیبشان است از ادله‌ای که دال بر آن می‌باشد. پس این نعمت تامه، برای مؤمنین خاصة است، و امّا برای غیر آنان، برای اولین عارضه شبهه‌ای که بر آنها وارد می‌شود، نفوسشان مضطرب و پریشان می‌گردد؛ زیرا در دل‌هایشان سردی یقین و روح طمأنینه را نمی‌یابند، و گفته‌اند: آن، نصرت و یاری مؤمنین است تا بدان، دل‌های آنان، آرامش یابد و در جنگ، ثابت‌قدم و استوار بمانند، و گفته‌اند،: آن، چیزی است که دل‌های آنان را آرام گرداند، از تعظیم بر خدا و بر رسولش. «لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ.»؛ یعنی تا زیاد گردد یقینی به یقینشان، با آنچه از فتوحات و اعتلای کلمه اسلام ملاحظه می‌کنند، موافق آنچه به آنان وعده داده شده. گفته‌اند: تا زیاد گردد، تصدیق آنان به شرایع اسلام، و آن، این است که آنچه از شرایع و فرایض بدان، امر شده؛ مانند: نماز، روزه و صدقات؛ آن را تصدیق نمایند، و

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 308.
(2). فتح/ 4.

آن، به واسطه آرامشی است که خدای تعالی در دل‌های آنان نازل فرموده، و معنای آن است که: تا زیاد گردانند معارفی را بر معرفتی که در آنها حاصل است. «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»؛ یعنی ملایکه، جن، انس و شیاطین. این، قول ابن عباس است، و معنای آن این است که: اگر بخواهد شما را به وسیله آنها کمک می‌کند، و در آن، بیان این است که اگر

بخواهد، مشرکین را هلاک گرداند؛ امّا او تعالی عالم است به آنها و به آنچه از پشت آنان خارج می‌گردد. پس به واسطه علمش و حکمتش، به آنان مهلت داد و امر به جنگ، از روی عجز و نیاز نفرمود؛ لکن برای این‌که پاداش عظیمی را عاید مجاهدین نماید، امر به جهاد نمود. «وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»: و همه افعال و کارهای او حکمت است و راه صحیح و راست. «1»

ابو القاسم جار اللّه محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشاف فی قوله تعالی: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ» «2»، فرموده: سکنی از سکون است؛ زیرا آن نوعی از توقف و قرار گرفتن می‌باشد، و «أَنْتَ»، تأکید برای آن ضمیری که در «اسْکُنْ» مستقر است، تا عطف بر آن صحیح باشد، و «رَغَداً»، وصف برای مصدر است؛ یعنی خوردنی که فراوان و در حال فراخی و رفاه باشد، و «حَیْثُ»، برای مکان مبهم است؛ یعنی جایی از بهشت. «شِئْتُما»، خوردن از بهشت را بر وجه توسعه در رفتن به دورترین نقاط بهشت، برای آن دو، آزاد نمود؛ آن‌گاه که بر آنان در خوردن برخی از خوردنی‌ها، و در رفتن به بعضی از نقاط جاهایی از بهشت که جامع خوردنی‌ها بود، منعی قرار نداد، تا عذری برای خوردن از آن درخت «منهیه» یگانه بین اشجار، باقی نماند، و «مِنَ الظَّالِمِینَ»: از کسانی که به واسطه نافرمانی از طاعت خدا به خودشان ستم کردند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ

---

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 111.

(2). بقره/ 35.

(3). کشاف، ج 1، ص 273.

تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» «1»، فرموده: «اصباح»، مصدری است که صبح به آن نامیده شده و حسن، آن را به فتح همزه قرائت نمود، که آن، جمع صبح، است. سکن، آن چیزی است که آدمی به سویش سکون و اطمینان می‌یابد از جهت انسی که به آن دارد و از جهت راحتی که به دست می‌آورد، و شب، رنجشش در روز، به آن آرام می‌شود برای استراحت او در آن، «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ»، نصب به واسطه اضمار فعلی است که عبارت «جاعل اللیل» بر آن دلالت دارد؛ یعنی خورشید و ماه را حسبان قرار داد، و معنای آن این است که: خورشید و ماه را «حُسْباناً» قرار داد به این‌که محاسبه زمان، با چرخش و سیر آن دو معلوم می‌شود. «ذلِکَ»، اشاره است به حسبان قرار دادن آن دو؛ یعنی: آن چرخش، با حساب معلوم است. «تَقْدِیرُ

الْعَزِيزِ»، آن کسی که آن دو را مغلوب و مسخّر خود نمود. «الْعَلِيمِ»، به تدبیر آن دو، و به چرخش و دوران آنها. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِيَسْكُنَ إِلَيْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَيْتَنا صالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» «3»، فرموده: «مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ»، و آن، نفس آدم علیه السّلام است، «وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها»، و آن حوّا است که او را از جسد آدم علیه السّلام، از یکی از پهلوهایش، یا از جنس او خلق کرد، مانند قوله: «جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً.» «لِيَسْكُنَ إِلَيْها»: تا به سوی او میل و آرامش یابد و نفرتی نداشته باشد؛ زیرا جنس، نسبت به جنس، تمایل و مؤانست دارد و «تغشي»، کنایه از جماع است و هم‌چنین است: «غشیان» و «اتیان». «حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفاً»، بر او پوشیده و مخفی بود؛ «فَمَرَّتْ بِهِ»: پس گذشت تا وقت تولّد او بدون سقط شدن، و گفته‌اند: «حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفاً»؛ یعنی نطفه. پس زمان بر او گذشت؛ ایستاد و نشست، «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ»: هنگامی که آن حمل، سنگین گردید، «دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما»: آدم و حوا از پروردگارشان درخواست کردند، «لَئِنْ آتَيْتَنا»: اگر به ما ببخشی، «صالِحاً»:

---

(1). انعام/ 96.
(2). کشاف، ج 2، ص 38- 37.
(3). اعراف/ 189.

فرزندی آراسته که بدن او صالح بوده و از هر عیبی، بری باشد، و گفته‌اند: فرزند پسری را. «لَنَكُونَنَّ»، برای آن دو است و برای هرکسی که از نسل آن دو به وجود می‌آید. «1»
فی قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «2» هم فرموده: پس اگر بگویی چگونه گفته شده: «أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ»، و در حالی که توبه آنان ذکر نشده است؟ گویم: هنگامی که اعتراف آنان به گناهانشان ذکر گردید، آن دلیل بر توبه است. پس توبه آنان ذکر گردیده است.
«تُطَهِّرُهُمْ»، صفت برای صدقه است. «وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ»: و بر آنان با دعا برای آنان و ترحّم بر ایشان مهربانی کن. «سَكَنٌ لَهُمْ»: آرام می‌گیرند به سوی او، و دل‌هایشان آرامش پیدا می‌کنند به این‌که خدا نسبت به آنان بازگشته است. «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ»، اعتراف آنان را به گناهانشان و به درخواستشان، «عَلِيمٌ» به آنچه در ضمایر آنان است، و به آن اندوهشان که از پشیمانی آنان نسبت به زیاده‌روی‌هایی که از آنها سرزده، ناشی شده. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِيدِ» «4»، فرموده: و ابو حیوه «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ» را با یاء خوانده است، و مراد از «الْأَرْضَ»، ارض ستمکاران، سرزمین آنان می‌باشد و نحو آن است: «وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا»، «وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيارَهُمْ»، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که: «من اذی جاره، ورثه الله داره.» «ذلک»، اشاره است به آنچه خدا به آن، حکم نمود: از هلاکت ظالمان و اسکان مؤمنین در سرزمینشان، بعد از آنان؛ یعنی آن امر، حق است. «لِمَنْ خافَ مَقامِی»، موقف من، و آن، موقف حساب است؛ زیرا موقف خدا که بندگانش در آن، توقف می‌کنند، قیامت است؛ یعنی آن، برای متقین حق است، مانند قوله: «وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ.»* «5»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً

---

(1). کشاف، ج 2، ص 137- 136.

(2). توبه/ 131.

(3). کشاف، ج 2، ص 212.

(4). ابراهیم/ 14.

(5). کشاف، ج 2، ص 371- 370.

مَعَ إِيمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً» «1»، فرموده: سکینه، سکون است؛ یعنی خدا به سبب صلح و امنیت، سکون و آرامش را در دل‌های آنان نازل فرمود، «لِيَزْدادُوا إِيماناً»، به شرایع، در حالی که با ایمان ایشان که همان توحید است، همراه است. از ابن عباس است که: اول چیزی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آنان اعطا نمود، توحید است. پس چون به خدا به تنهایی ایمان آوردند، نماز و زکات را نازل گرداند، سپس حج را و جهاد را. پس ایمانی را به ایمانشان افزودند. «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»، همان گونه که اقتضای علم و حکمت او است، بعضی آنها بر بعضی دیگر مسلّط هستند. «2»

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیر خود فی قوله تعالی: «وَ قُلْنا يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظَّالِمِينَ» «3»، فرموده: «وَ قُلْنا يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ»، و «زَوْجُكَ»، مراد حوا است، و اول آن دو (یعنی آدم و حوا) را مخاطب قرار نداد؛ اشعار به این‌که مقصود، آدم بوده و حوا پیرو او است. «الْجَنَّةَ»، از جنان دنیا است که در آن، خورشید طلوع کرده و غروب می‌نماید، و گفته‌اند: خانه پاداش است؛

زیرا معهود، غیر آن نیست.
«وَ کُلا مِنْها رَغَداً»؛ یعنی بخورید از آن، در حالی که بسیار وسیع است و بدون رنج، «حَیْثُ شِئْتُما»؛ یعنی از هر مکانی که بخواهید. «وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ»، که آن یا گندم یا درخت انگور، یا انجیر است یا درختی که انواع خوردنی‌ها و میوه‌ها را حمل نماید، و آن، درخت علم محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. «فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ»: چنانچه اقدام نمودید به آنچه در صلاح شما دو نفر نیست، از ظالمین خواهید بود. «4»
نیز فی قوله تعالی: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» «5»، فرموده: قوله: «فالِقُ الْإِصْباحِ»؛ یعنی شکافنده ستون صبح است،

---

(1). فتح/ 4.
(2). کشاف، ج 3، ص 542.
(3). بقره/ 35.
(4). تفسیر شبّر، ص 20.
(5). انعام/ 96.

از ظلمت و تاریکی شب. «وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً»؛ یعنی خلق در آن، آرامش پیدا می‌کنند، یا برای استراحت و آرمیدن است، «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ»، نصب با اضمار جعل با عطف بر محلّ «اللَّیْلَ» است. «حُسْباناً»؛ یعنی آن، برای حساب نگه داشتن زمان‌ها و اوقاف است. «ذلِکَ»، آن چیزهایی که ذکر شد. «تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ»؛ یعنی اندازه‌بندی می‌کند به سلطه‌ای که بر آنها دارد. «الْعَلِیمِ»؛ یعنی بسیار دانا است به تدبیر خلقش. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ» «2»، فرموده: «هو»؛ یعنی خدا. «الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ»؛ یعنی آدم. «وَ جَعَلَ مِنْها»؛ یعنی از استخوان پهلوی او، یا زیادی سرشت او، یا جنس او. «زَوْجَها»؛ یعنی حوا را. «لِیَسْکُنَ إِلَیْها»، و آن را یادآوری نمود به لحاظ نظری که به معنای آن داشت. «فَلَمَّا تَغَشَّاها»؛ یعنی همین که با او جماع نمود، «حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً»، که آن نطفه است. «فَمَرَّتْ بِهِ»؛ یعنی پس رفتن و آمدن با او، به جهت سبکی‌اش استمرار داشت. «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ»: پس همین که با بزرگ شدن حمل در شکمش، سنگین گردید، «دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً»: خدای تعالی را که پروردگارشان است، خواندند که: اگر فرزند سالمی به ما اعطا کنی، «لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ.»: حتما به جهت آن، از شکرگزاران تو خواهیم بود. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «4»، فرموده: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً»، که آن، زکات واجب است. «تُطَهِّرُهُمْ»: تا آنها را با صدقه‌ای که می‌پردازند، طاهر کنی. «وَ تُزَكِّيهِمْ بِها»؛ یعنی رشد بدهی حسنات آنان را. «وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ»: رحمت کن بر آنان با دعا بر ایشان. «إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ»: البته، دعای تو، آرامش و طمأنینه است. «لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»: برای آنها، و خدا شنوده است دعای تو را، «عَلِيمٌ»: بسیار آگاه به خلقش. «5»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 313.

(2). اعراف/ 189.

(3). تفسیر شبّر، ص 381.

(4). توبه/ 103.

(5). تفسیر شبّر، ص 435.

فی قوله تعالی: «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ» «1»، هم فرموده: «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ»: و البته، شما را در زمین آنان، ساکن می‌گردانم، «مِنْ بَعْدِهِمْ»: بعد از آنها؛ چنان‌که در خبر است: «من اذی جاره، اورثه اللّه داره.»؛ یعنی هرکه همسایه‌اش را اذیت نمود، خدای تعالی خانه او را میراثش می‌گرداند. «ذلِكَ»، آن چیزهایی که به آن وعده داده شده. «لِمَنْ خافَ مَقامِي»: برای هرکسی است که از مقام من در حساب می‌ترسد، یا در حال مراقبت است از قیام من بر او. «وَ خافَ وَعِيدِ»؛ یعنی از عقاب و عذاب من هراس دارد. «2»

نیز فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً» «3»، فرموده: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ»: خدای تعالی است که آرامش و طمأنینه را نازل فرمود، «فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً»: در دل‌های مؤمنین، تا زیاد گرداند یقینی را به یقینشان. «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»: و لشکریان آسمان‌ها و زمین، از ملایکه و ثقلین، از آن خدای تعالی است. «وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً»: و خدای تعالی بسیار عالم است به خلقتش.

«حَكِيماً»: با حکمت است در تدبیر آنان. «4»

استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» «5»، فرموده: «اصباح» به کسر همزه، همان صبح است، و آن، در اصل، مصدر است، و سکن، آن چیزی است که به سویش،

آرامش می‌یابد، و «حسبان»، جمع حساب است، و گفته‌اند: آن، مصدر حسب، حسابا و حسبانا است، و قوله: «وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً»، عطف بر قوله: «فالِقُ الْإِصْباحِ» است، و اشكالى در عطف جمله فعليه بر اسميه نيست، وقتى كه مشتمل بر معناى فعل باشد، و لذا «وَ جاعِلُ» قرائت شده، و در شكافتن صبح و آرامش قرار دادن

---

(1). ابراهيم/ 14.

(2). تفسير شبّر، ص 536.

(3). فتح/ 4.

(4). تفسير شبّر، ص 1036.

(5). انعام/ 96.

شب، آرامشى كه متحرّكات در آن، از حركاتشان آرامش مى‌يابند، تا تجديد نيرو كنند و آنچه را از جهت حركاتشان در طول روز عارضشان شده، از رنج و درماندگى در كار و خستگى را دفع نمايند، و در قرار دادن خورشيد و ماه با آنچه ظاهر مى‌شود در حسّ ظاهر از حركات آن دو، از روز، شب، ماه‌ها و سال‌ها به عنوان حساب، تقدير شگفتى است، براى حركات در اين نشأت متغيّر متحوّل كه بدان نظام زندگى انسانى نظم گرفته و امر حياتش، پايدار مى‌گردد، و به همين جهت در ذيل آيه فرمود: «ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ»: پس او عزّتمند توانايى است كه هيچ شكننده‌اى او را نشكند، و عالمى است كه به هيچ‌چيز از مصالح مملكتش، جاهل نباشد، تا نظم دهد به آن، نظم درخور آن را. «1»

نيز فى قوله تعالى: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِيَسْكُنَ إِلَيْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَيْتَنا صالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» «2»، فرموده: كلام، در دو آيه 198 و 190 سوره اعراف، جارى مجراى مثلى است كه زده شده براى بنى آدم در نقضشان نسبت به پيمانى كه بسته بودند و ظلمشان نسبت به آيات اللّه، و قوله: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ»؛ يعنى اى جماعت بنى آدم! او تعالى آفريد شما را، «مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ»: از يک نفس كه آن، پدر شماست. «وَ جَعَلَ مِنْها»؛ يعنى: و آفريد از نوع آن، «زَوْجَها لِيَسْكُنَ»: تا مردى كه او نفس واحده است، «إِلَيْها»: به سوى آن زوجى كه همسر اوست، آرام بگيرد. «فَلَمَّا تَغَشَّاها»: پس همين كه با او جماع نمود، «حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيفاً»: محمولى را كه آن، نطفه سبک است، آورد، «فَمَرَّتْ بِهِ»؛ يعنى آن زوج با آن حمل، رفت و آمد و نشست و برخاست نمود، تا آن نطفه در رحم او رشد كرد و جنين سنگين گرديد. «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما»: پس همين كه آن حمل سنگين گرديد در او، دو زوج خدايشان را خواندند و

عهد بستند و به او اطمینان دادند به این‌که: «لَئِنْ آتَیْتَنا»: اگر به ما روزی کنی، «صالِحاً»؛ یعنی فرزند صالحی را که برای حیات و بقا، صالح باشد، آن‌گونه که انسانی سالم، با اعضای صحیح و بدون بیماری و

---

(1). المیزان، ج 7، ص 204- 203.
(2). اعراف/ 189.

آفت باشد. پس این، امید آنان است برای فرزند، در حین ولادت او و به هنگام نشو و نمایش، بدون این‌که در صلاح دینی‌اش بیندیشند. «لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ»: شکرگزار تو خواهیم بود، به اظهار نعمت تو، و منقطع خواهیم بود به سوی تو در امر، و به سببی بدون تو، میل نخواهیم کرد، و به چیزی جز تو، تعلّق نخواهیم داشت. «فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً»: پس همین که به آنان فرزندی را که مورد درخواست آنان بود، به آنها داد و او را انسانی سالم و صالح برای ماندن و مایه چشم‌روشنی قرار داد، «جَعَلا لَهُ شُرَکاءَ فِیما آتاهُما»: از آن فرزند صالح؛ چون محبت و شفقت بر او، آن دو را بر این داشت که به هر سببی سوای او تعالی چنگ زنند و نسبت به هر چیزی به غیر از او، خاضع گردند، با آنکه آن دو شرط کرده بودند به این‌که: از شکرگزاران باشند و کفران نعمت و ربوبیّتش را نکنند. پس آنان عهد و شرطشان را شکستند، و هم‌چنین عموم انسان‌ها، به جز آنان که مورد رحمت الهی قرار دارند، همین گونه‌اند، یعنی متّهم به نقض میثاق‌ها، خلف وعده‌ها و عدم وفای به عهد با خدای تعالی هستند، «فَتَعالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ.» «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «2»، فرموده: «تطهیر»، از بین بردن آلودگی‌ها و کثافات از چیز است تا وجود آن مصفا شود و آماده نشو و نما و ظهور آثار و برکاتش گردد، و «تزکیه»، نموّ دادن به اعطای رشد است به آن، با الحاق خیرات و ظهور برکات، مانند درخت که قطع زیادی شاخه‌هایش، سبب خوبی نموّ و نیکویی میوه‌هایش گردد.

پس جمع بین تطهیر و تزکیه در آیه، لطیف‌ترین تعبیر است. پس قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً»، به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امر نمود به اخذ صدقه از اموال مردم، و نفرمود: «من مالهم»، و فرمود: «مِنْ أَمْوالِهِمْ»، تا اشاره شود به این‌که از اصناف مال آنان اخذ شود، و آن، نقدان (طلا و نقره)، انعام ثلاثه (شتر، گاو و گوسفند) و غلات اربعه (گندم، جو، خرما و کشمش) است، و قوله: «تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها»، خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده و در

---

(1). الميزان، ج 8، ص 391.
(2). توبه/ 103.

وصف براى صدقه نيست، و دليل بر آن، ضمير «بِها» است كه برگشت به صدقه دارد؛ يعنى اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله! از اصناف اموالشان صدقه بگير! تا تو آنان را از آلودگى‌ها و پليدى‌ها پاک كنى و با اين صدقه كه از آنها اخذ مى‌كنى، آنان را رشد و نمو بدهى، و قوله: «وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ»، «الصلاه عليهم»، دعا براى آنان است، و سياق، مفيد اين است كه دعا براى آنان و براى اموالشان، به خير و بركت است، و آن، حفظ شده از سنت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله است. پس براى اعطاكننده زكات و براى مالش، دعاى خير و بركت مى‌كند، و قوله: «إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ»، سكن، آن چيزى است كه شى‌ء به سوى آن، آرامش مى‌يابد، و مراد از آن، اين است كه: نفوس آنان، با دعاى تو آرامش مى‌يابد و بدان اطمينان حاصل مى‌كند، و آن، نوعى تشكّر است بر مساعى آنان در راه خداى تعالى؛ همچنان كه در ذيل آيه فرمود: «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»، و آيه، متضمّن حكم زكات مالى است، كه آن، از اركان شريعت و ملت است، بنابر آنچه از ظاهر آيه بنفسها برمى‌آيد، و اخبار زيادى از طريق ائمه اهل بيت عليهم السّلام و غير آنان در اين‌باره، در تفسير آن، بيان گرديده. «1»
نيز فى قوله تعالى: «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِيدِ» «2»، از ذيل آيه قبل، قوله: «فَأَوْحى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ» تا آخر آيه را چنين تفسير فرموده: ضمير جمع اوّل و دوّم در: «إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ»، براى پيامبران است، و ضمير جمع سوّم در: «الظَّالِمِينَ»، براى «الَّذِينَ كَفَرُوا» است، به دلالت سياق آيه، و تعبير از آنان، به «الظَّالِمِينَ»، براى اشاره به سببيت ظلمشان است براى هلاک شدن. پس البته، تعليق حكم بر وصف، مشعر به علّيت است؛ همچنان كه قوله: «ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِيدِ»، مشعر است به علّيت خوف براى اسكان، و قوله:
«مَقامِی»، مصدر ميمى است كه مراد از آن، قيام خداى تعالى بر امر است، كلّ آن، يا آنكه اسم مكان است كه مراد از آن، مرتبه قيموميت خداى تعالى براى امر است، كلّ

(1). الميزان، ج 9، ص 398- 397.
(2). ابراهيم/ 14.

آن، و مراد از وعيد خداى تعالى، آن چيزهايى است كه به مخالفين با امر او، وعده عذاب داده شده. پس مراد از خوف از مقام او تعالى، تقواى از

او است به عنوان این‌که او خداوندی است که به امر بندگانش قیام کرده، و مراد از خوف از وعیدش، تقوای از اوست به عنوان این‌که او خداوندی است که بندگانش را با زبان انبیا و رسولان خود، از مخالفت امرش، برحذر داشته است. پس به‌هرحال، به تقوا برگشت می‌کند، و منطبق بر قول موسی علیه السّلام است برای قومش، قوله: «قالَ مُوسي لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»؛ همچنان که کشاف بدان اشاره دارد، و معنای آیه این است که: سپس وحی نمود پروردگار رسولان به سوی‌شان در حالی که صفت ربوبیّت را که خاصّ آنها بود، اخذ کرده بود، برای وجود توکّلشان که رحمت و عنایت را جلب می‌کرده، سوگند یاد می‌کنم که البته، هلاک کنم این تهدیدگران نسبت به شما را، به واسطه ظلمشان، و البتّه، شما را در این سرزمینی که تهدید به اخراجتان از آن کردند، ساکن گردانیده، و شما را وارث بر آن می‌سازم، به خاطر صفت ترستان از من و از وعیدم، و این چنین عمل می‌کنیم. پس زمین را به بندگانمان که متقی هستند، به ارث می‌دهیم. «1»

همین‌طور في قوله تعالى: «هُوَ الَّذِى أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ كانَ اللَّهُ عَلِيماً حَكِيماً» «2»، فرموده: مراد از سکینه، آرامش نفس و ثبات و اطمینان آن است به آنچه به آن ایمان آورده، و لذا تعلیل فرمود فرود آمدنش را در آن بقوله: «لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ»، و قبلا در بحث از سکینه، در آیه 248 سوره بقره فی قوله: «أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»، آمد که: سکینه، منطبق بر روح ایمان است که در قوله: «وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ» در آیه 22 سوره مجادله ذکر گردید، و این‌که گفته‌اند: «السَّكِينَةَ»، رحمت است، و گفته‌اند: عقل است، و گفته‌اند: وقار و عصمت برای خدا و رسولش است، و گفته‌اند: میل به آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

---

(1). المیزان، ج 12، ص 33- 32.

(2). فتح/ 4.

آورد، و گفته‌اند: فرشته‌ای است که قلب مؤمن را آرامش می‌دهد، و گفته‌اند: چیزی است که سر او مانند سر گربه است، و این، اقوالی است که هیچ دلیلی بر آنها نیست، و مراد از انزال سکینه در دل‌های مؤمنین، ایجاد آن است بعد از عدمش، پس بسیار در قرآن، از خلق و ایجاد با «انزال» تعبیر شده، مانند: قوله: «وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ» «1»، و قوله: «وَ أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» «2» و قوله: «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» «3»، و البته، تعبیر از خلق و ایجاد با «انزال» اشاره است به علو و بالا بودن مرتبه مبدأ آن، و مراد به زیادت

ایمان، شدت بخشیدن به آن است. پس البته، ایمان به چیزی، عبارت است از علم به آن با التزام به آن؛ به‌گونه‌ای که بر آن، آثار علمیه مترتّب باشد، و معلوم است که هریک از علم و التزام مذکور در ایمان، از چیزهایی است که شدت و ضعف می‌یابد، پس ایمانی که متلبّس به التزام است، شدت و ضعف پیدا می‌کند، و معنای آیه این است که: خدا است آنکه ثبات و اطمینان را که لازمه مرتبه‌ای از مراتب روح است، در قلوب مؤمنین ایجاد کرد، تا به وسیله آن، ایمانی را که قبل از نزول سکینه بود، شدت دهد، تا کامل‌تر از آنچه در قبل بوده، گردد، و قوله: «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»، «جند»، جمع ستیزه‌جو و درشت‌خوی از مردم است، هنگامی که آنان جمع گردند، و به جهت حصول آن غرض، عمل کنند، و لذا بر لشکری که بر اجرای آنچه امیرشان دستور داده، جمع می‌گردند، اطلاق می‌شود، و سیاق گواهی می‌دهد به این‌که مراد از: «جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ»، اسباب موجود در عالم است، از آنچه دیده می‌شود و دیده نمی‌شود از خلق، پس آن، واسطه‌هایی است که بین او تعالی و بین آنچه اراده می‌کند از چیزی، متخلل است؛ وسایطی که او را اطاعت می‌کنند و عصیانش نمی‌نمایند، و آوردن جمله، یعنی قوله: «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» تا آخر، بعد از قوله: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ» تا آخر برای دلالت بر این است که جمیع

---

(1). زمر/ 6.
(2). حدید/ 25.
(3). حجر/ 21.

اسباب و عللی که در وجود است، برای او می‌باشد، پس برای اوست رسیدن به آنچه می‌خواهد، به محض آنکه می‌خواهد، و در این هیچ‌چیزی بر او غلبه ندارد، و لذا نسبت داده شده به زیادت ایمان مؤمنین، انزال سکینه در دل‌های آنان، و قوله: «وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً»؛ یعنی بسیار ارجمند است جانب او؛ یقینا هیچ‌چیزی در فعلش بر او غالب نیست، و انجام نمی‌دهد مگر آنچه را که مقتضای حکمت اوست، و جمله، بیان تعلیلی است برای قوله: «وَ لِلَّهِ جُنُودُ» تا آخر آیه؛ همچنان که آن بیان تعلیلی است برای قوله: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ» تا آخر آیه؛ مثل این‌که گفته شده: «انزل سکینة لکذا.» برای اوست آن؛ زیرا برای اوست جمیع جنود و اسباب؛ زیرا او عزیز و حکیم علی الاطلاق است. «1»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ» «2»، معنا و تفسیر نموده: به آدم علیه السّلام گفتیم: تو و همسرت در

بهشت ساکن شوید، و هرچه می‌خواهید از نعمت‌های آن، گوارا بخورید؛ ولی به این درخت مخصوص نزدیک نشوید که از ظالمان خواهید شد.
از آیات قرآن استفاده می‌شود که آدم علیه السّلام برای زندگی در روی زمین، همین زمین معمولی، آفریده شده بود؛ ولی در آغاز، خداوند او را ساکن بهشت که یکی از باغ‌های سرسبز پرنعمت این جهان بود، ساخت؛ محیطی که در آن برای آدم علیه السّلام هیچ‌گونه ناراحتی وجود نداشت. شاید علت این جریان آن بوده که آدم علیه السّلام با زندگی کردن روی زمین هیچ‌گونه آشنایی نداشت، و تحمّل زحمت‌های آن، بدون مقدمه، برای او مشکل بود، و از چگونگی کردار و رفتار در زمین، باید اطلاعات بیشتری پیدا کند. بنابراین می‌بایست مدتی کوتاه تعلیمات لازم را در محیط بهشت ببیند و بداند، زندگی روی زمین، توأم با برنامه‌ها، تکالیف و مسئولیت‌هاست که انجام صحیح آنها، باعث سعادت، تکامل و بقای نعمت است، و سرباز زدن از آن، سبب رنج و ناراحتی، و نیز

---

(1). المیزان، ج 18، ص 282- 281.
(2). بقره/ 35.

بداند، هرچند او آزاد آفریده شده، اما این آزادی، به طور مطلق و نامحدود نیست که هرچه خواست، انجام دهد. او می‌بایست، از پاره‌ای از اشیای روی زمین چشم بپوشد، و نیز لازم بود بداند، چنان نیست که اگر خطا و لغزشی دامنگیرش شود، درهای سعادت برای همیشه به روی او بسته می‌شود؛ نه، می‌تواند بازگشت کند و پیمان بندد که برخلاف دستور خدا عملی انجام نخواهد داد تا دوباره نعمت‌های الهی بازگردد. او در این محیط می‌بایست تا حدی پخته شود؛ دوست و دشمن خویش را بشناسد؛ چگونگی زندگی در زمین را یاد بگیرد. آری، این خود یک سلسله تعلیمات لازم بود که می‌بایست فراگیرد، و با داشتن این آمادگی، بر روی زمین قدم بگذارد. اینها مطالبی بود که هم آدم علیه السّلام و هم فرزندان او، در زندگی آینده خود، به آن احتیاج داشتند؛ بنابراین شاید علّت این‌که آدم علیه السّلام در عین این‌که برای خلافت زمین آفریده شده بود، مدتی در بهشت درنگ می‌کند و دستورهایی به او داده می‌شود، جنبه تمرین و آموزش داشته باشد. در اینجا، آدم علیه السّلام خود را در برابر فرمان الهی درباره خودداری از درخت ممنوع دید؛ ولی شیطان اغواگر که سوگند یاد کرده بود که دست از گمراه کردن آدم علیه السّلام و فرزندانش برندارد، به وسوسه‌گری مشغول شد، و چنان‌که از سایر آیات قرآن استفاده می‌شود، به آدم علیه السّلام اطمینان داد که اگر از این درخت بخورد، او و همسرش فرشتگانی خواهند شد، و جاویدان، در بهشت زندگی می‌کنند، حتی قسم

یاد کرد که من خیرخواه شما هستم. «1»
نیز في قوله تعالی: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ» «2»، تفسیر فرموده: در این آیه به سه نعمت از نعمت‌های جوّی و آسمانی اشاره شده است. نخست می‌گوید: خداوند شکافنده صبح است: «فالِقُ الْإِصْباحِ». «فلق» (بر وزن خلق)، در اصل به معنای شکافتن است، و این‌که صبح را فلق می‌گویند، نیز به همین مناسبت می‌باشد. «اصباح» و «صبح» هر دو به یک معناست.

---

(1). اعراف آیه 20 و 21، تفسیر نمونه، ج 1، ص 185.
(2). انعام/ 96.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 385
و بعد از توضیح و تفسیر درباره صبح صادق، صبح کاذب و طلوع صبح، درباره نعمت دوم می‌فرماید: ولی برای این‌که تصوّر نشود شکافتن صبح، دلیل این است که تاریکی و ظلمت شب، چیز نامطلوب، و یا مجازات و سلب نعمت است، بلافاصله می‌فرماید: و خداوند، شب را مایه آرامش قرار داد: «وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً.» این موضوع مسلم است که انسان، در برابر نور و روشنایی، تمایل به تلاش و کوشش دارد؛ جریان خون، متوجّه سطح بدن می‌شود، و تمام سلول‌ها آماده فعّالیت می‌گردند، و به همین دلیل، خواب در برابر نور، چندان آرام‌بخش نیست؛ ولی هر قدر محیط، تاریک بوده باشد، خواب، عمیق‌تر و آرام‌بخش‌تر است؛ زیرا در تاریکی، خون متوجّه درون بدن می‌گردد و به طور کلی، سلول‌ها در یک آرامی و استراحت فرو می‌روند. به همین دلیل، در جهان طبیعت، نه تنها حیوانات، بلکه گیاهان نیز به هنگام تاریکی شب به خواب فرو می‌روند و با نخستین اشعه صبحگاهان، جنب‌وجوش و فعالیت را شروع می‌کنند، به عکس دنیای ماشینی که شب را بعد از نیمه، بیدار می‌مانند، و روز را تا مدت زیادی بعد از طلوع آفتاب، در خواب فرو می‌روند، و نشاط و سلامت خود را از دست می‌دهند. در احادیثی که از طرف اهل بیت علیهم السّلام وارد شده، دستورهایی را می‌خوانیم که همه با روح این مطلب، سازگار است از جمله، در نهج البلاغه، از علی علیه السّلام نقل شده که: به یکی از دوستان خود دستور داد: در آغاز شب هرگز به سیر خود ادامه نده؛ زیرا خداوند شب را برای آرامش قرار داده است، و آن را وقت اقامت، نه کوچ کردن، قرار داد؛ در شب، بدن خود را آرام بدار و استراحت کن (تفسیر صافی، ذیل آیه). در حدیثی که در کافی، از امام باقر علیه السّلام نقل شده می‌خوانیم: «تزوج بالليل؛ فانه جعل الليل سكنا.»: مراسم ازدواج را در شب قرار ده؛ زیرا شب، مایه آرامش است (همان طور که ازدواج و آمیزش صحیح جنسی نیز آرام‌بخش است) (تفسیر صافی، ذیل آیه)، و نیز

در کتاب کافی می‌خوانیم: که امام علی بن الحسین علیه السّلام، به خدمتکاران دستور می‌داد که: هرگز به هنگام شب و قبل از طلوع فجر، حیوانات را ذبح نکنند، و می‌فرمود: «ان اللّه جعل اللیل سکنا لکل

شیء.»: خداوند شب را برای همه چیز، مایه آرامش قرار داده است (تفسیر صافی، ذیل آیه). سپس اشاره به سومین نعمت و نشانه عظمت خود کرده است، و خورشید و ماه را وسیله حساب در زندگی شما قرار داد: «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً.» «حسبان» (بر وزن لقمان)، مصدر از ماده «حساب»، به معنای حساب کردن است، و در اینجا ممکن است، منظور این بوده باشد که گردش منظم و سیر مرتب این دو کره آسمانی (البته منظور از حرکت آن، در نظر ما است که ناشی از حرکت زمین است)، موجب می‌شود که شما بتوانید، برنامه‌های مختلف زندگی خود را تحت نظام و حساب در آورید (همان‌طور که در تفسیر بالا ذکر کردیم). بعضی از مفسران نیز احتمال داده‌اند که منظور از جمله بالا این است که خود این دو کره آسمانی تحت نظام و حساب و برنامه است.
بنابراین در صورت اول، اشاره به یکی از نعمت‌های خداوند است برای انسان‌ها، و در صورت دوّم، اشاره به یکی از نشانه‌های توحید و دلایل اثبات وجود خدا است، و ممکن است اشاره به هر دو معنا بوده باشد، و در هر صورت، این موضوع، بسیار جالب توجّه است که میلیون‌ها سال کره زمین به دور خورشید، و ماه به دور زمین، گردش می‌کند، و بر اثر آن، قرص آفتاب، در برابر برج‌های دوازده‌گانه فلکی، در نظر ما زمینیان گردش می‌کند، و قرص ماه، با هلال منظم خود و تغییر تدریجی و نوسان مرتّب، ظاهر می‌شود. این گردش به قدری حساب شده است که حتی لحظه‌ای پس و پیش نمی‌شود.
اگر طول مسیر زمین را به دور خورشید، در نظر بگیریم، که در یک مدار بیضی شکل که شعاع متوسط آن 150 میلیون کیلومتر است، می‌گردد، با آن نیروی عظیم جاذبه آفتاب، و هم‌چنین کره ماه که در هر ماه، مسیر دایره مانند خود را با شعاع متوسط 348 هزار کیلومتر، طی می‌کند و نیروی عظیم جاذبه، زمین دائما آن را به سوی خود می‌کشد، آن گاه متوجّه خواهیم شد که چه تعادل دقیقی در میان نیروی جاذبه این کرات از یک‌سو، و نیروی گریز از مرکز آنها از سوی دیگر، برقرار شده که در سیر منظّم آنها لحظه‌ای وقفه، یا کم یا زیاد ایجاد نمی‌کند، و این ممکن نیست، مگر در سایه یک علم و قدرت بی‌انتها

که هم طرح آن را بریزد، و هم آن را دقیقا اجرا کند، و لذا در پایان آیه می‌گوید: این اندازه‌گیری خداوند است که هم توانا است و هم دانا: «ذلِکَ

تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ.» «1»
همچنین فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ» «2»، فرموده: او کسی است که شما را از یک نفس آفرید، و همسر او را نیز از جنس او قرار داد تا در کنار او بیاساید: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها.» این دو در کنار هم زندگی آرام‌بخشی داشتند؛ اما هنگامی که زوج با همسر خود آمیزش جنسی کرد، باری سبک برداشت؛ به‌گونه‌ای که در آغاز کار، این حمل برای او مشکلی ایجاد نمی‌کرد، و با داشتن حمل، به کارهای خود همچنان ادامه می‌داد: «فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ.» «تَغَشَّاها» از ماده «تغشی»، به معنای پوشانیدن است، و این جمله در زبان عرب، کنایه لطیفی از آمیزش جنسی است؛ امّا با گذشت شب و روز، حمل او کم‌کم سنگین شد، تا کاملا احساس سنگینی کرد: «فَلَمَّا أَثْقَلَتْ». در این هنگام، دو همسر انتظار فرزندی را می‌کشیدند و آرزو داشتند، خداوند فرزند صالحی به آنها مرحمت کند؛ لذا متوجّه درگاه خدا شدند و پروردگار خویش را چنین خواندند: بارالها! اگر به ما فرزند صالحی عطا کنی، از شکرگزاران خواهیم بود: «دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ.»
و درباره آفرینش همسر انسان می‌فرماید: آفرینش همسر انسان از انسان، به این معنا نیست که جزیی از بدن او جدا و تبدیل به همسر شده باشد (آن‌چنان که در روایت مجعول و اسرائیلی نقل شده که حوا از دنده چپ آدم آفریده شد)؛ بلکه منظور این است که همسر انسان از نوع و جنس او است؛ آن‌چنان که در آیه 21 سوره روم می‌خوانیم:
«خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها.»: از نشانه‌های قدرت خدا، این است که از جنس شما همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنها بیاسایید. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 5، ص 362- 358.
(2). اعراف/ 189.
(3). تفسیر نمونه، ج 7، ص 53- 49.

همین‌طور فی قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «1»، زیر عنوان: «زکات، عامل پاکی فرد و جامعه»، تفسیر فرموده، آیه مورد بحث، اشاره به یکی از احکام مهم اسلامی، یعنی مسأله زکات، شده است، و به عنوان یک قانون کلی، به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستور می‌دهد که: از اموال

آنها، صدقه یعنی زکات، بگیر: «خُذْ مِنْ أمْوالِهِمْ صَدَقَةً.» کلمه «من» که برای بیان «تبعیض» است، نشان می‌دهد که زکات همواره جزیی از مال را تشکیل می‌دهد، نه همه آن، و نه قسمت عمده آن را. سپس به دو قسمت از فلسفه اخلاقی و روانی و اجتماعی زکات، اشاره کرده، می‌فرماید: تو با این کار، آنها را پاک می‌کنی، و نهال نوع‌دوستی، سخاوت و توجّه به حقوق دیگران را در آنها پرورش می‌دهی. از این گذشته، مفاسد و آلودگی‌هایی که در جامعه به خاطر فقر و فاصله طبقاتی و محرومیت از جامعه به وجود می‌آید، با انجام این فریضه الهی برمی‌چینی، و صحنه اجتماع را از این آلودگی‌ها پاک می‌سازی، و نیز همبستگی اجتماعی و نمو و پیشرفت اقتصادی در سایه این‌گونه برنامه‌ها تأمین می‌گردد. بنابراین حکم زکات، هم پاک‌کننده فرد و اجتماع است، هم نمودهنده بذرهای فضیلت در افراد، و هم سبب پیشرفت جامعه، و این، رساترین تعبیری است که درباره زکات می‌توان گفت: از یک‌سو، آلودگی‌ها را می‌شوید، و از سوی دیگر، تکامل‌آفرین است. این احتمال نیز در معنای آیه داده شده که فاعل «تُطَهِّرُهُمْ»، زکات باشد، و فاعل «تُزَکِّیهِمْ» پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. بنابراین، معنای آیه چنین خواهد بود: زکات، آنها را پاک می‌کند، و به وسیله آن، تو آنها را پرورش می‌دهی؛ ولی اظهر این است که فاعل در هر دو، شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌باشد؛ همان گونه که در آغاز معنا کردیم. هرچند از نظر نتیجه، تفاوت چندانی میان این دو تعبیر وجود ندارد. سپس اضافه می‌کند: هنگامی که آنها زکات می‌پردازند، برای آنها دعا کن و به آنها درود بفرست: «وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ.» این نشان می‌دهد که حتی در برابر انجام وظایف واجب، باید از مردم تشکّر و تقدیر کرد، و

---

(1). توبه/ 103.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 389

مخصوصا از طریق معنوی و روانی، آنها را تشویق نمود. لذا در روایات می‌خوانیم:

هنگامی که مردم زکات خود را خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌آوردند، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله با جمله «اللهم صل علیهم»، به آنها دعا می‌کرد. بعد، اضافه می‌کند که: این دعا و درود تو، مایه آرامش خاطر آنها است: «إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ»؛ چرا که از پرتوی این دعا، رحمت الهی بر دل و جان آنها نازل می‌شود، آن‌گونه که آن را احساس کنند. به علاوه، قدردانی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و یا کسانی که در جای او قرار می‌گیرند و زکات اموال مردم را می‌پذیرند، یک نوع آرامش روحی و فکری به آنها می‌بخشد که اگر ظاهرا چیزی را از دست داده‌اند، بهتر از آن را به دست آورده‌اند. جالب این‌که تاکنون نشنیده‌ایم که مأموران وصول مالیات،

موظّف باشند از مردم تشکّر کنند، ولی این دستور، به عنوان یک حکم مستحب در برنامه‌های اسلامی، روشنگر عمق جنبه‌های انسانی در این دستورها است، و در پایان آیه، به تناسب بحثی که گذشت، می‌گوید: خداوند شنوا و دانا است: «وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ»؛ هم دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را می‌شنود، و هم از نیّات زکات‌دهندگان آگاه است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ» «2»، فرموده: و از آنجا که منکران ستمگر، پیامبران را تهدید به تبعید از سرزمینشان کردند، خداوند، در مقابل، به آنها چنین وعده می‌دهد که: من شما را در این زمین بعد از نابودی آنها، سکونت خواهم بخشید: «وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ»؛ ولی این پیروزی و موفقیت نصیب همه کس نمی‌شود، از آن کسانی است که از مقام من بترسند و احساس مسئولیت کنند، و هم‌چنین از تهدید به عذاب‌ها در برابر انحراف، ظلم و گناه، ترسان باشند و آنها را جدی تلقی کنند: «ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ.» بنابراین، موهبت و لطف من، نه بی‌حساب است و نه بی‌دلیل؛ بلکه مخصوص کسانی است که با احساس مسئولیت در برابر مقام عدل پروردگار، نه گرد ظلم و ستم می‌گردند، و نه در برابر دعوت حق، لجاجت و دشمنی به خرج می‌دهند. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 119- 117.

(2). ابراهیم/ 14.

(3). تفسیر نمونه، ج 10، ص 302- 301.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 390

هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «1»، فرموده: او کسی است که سکینه و آرامش را بر دل‌های مؤمنین نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید:

«هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ»؛ چرا سکینه و آرامش بر دل آنها فرود نیاید؟ در حالی که لشکریان آسمان‌ها و زمین از آن خدا است، و خداوند حکیم و دانا است: «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً.» سپس در تفسیر و معنای سکینه چنین فرموده: سکینه در اصل، از ماده سکون، به معنای آرامش و اطمینان خاطری است که هرگونه شک و تردید و وحشت را از انسان زایل می‌کند و او را در طوفان حوادث، ثابت‌قدم می‌دارد. این آرامش، ممکن است جنبه عقیدتی داشته باشد، و تزلزل اعتقاد را برطرف سازد، یا جنبه عملی، به‌گونه‌ای که ثبات قدم و مقاومت و شکیبایی به انسان بخشد، و البته، به تناسب بحث‌هایی که گذشت و تعبیرات خود آیه، در اینجا، بیشتر

ناظر به معنای اول است، در حالی که در آیه 248 سوره بقره، در داستان طالوت و جالوت، بیشتر روی جنبه‌های عملی تکیه دارد.
جمعی از مفسران، برای سکینه، معانی دیگری ذکر کرده‌اند که در نهایت بازگشت به همین تفسیر می‌کند. جالب این‌که در بعضی از روایات، سکینه به ایمان تفسیر شده، و در بعضی دیگر، به نسیم بهشتی‌ای که در شکل انسانی ظاهر می‌شود و به مؤمنان آرامش می‌بخشد. اینها نیز تأییدی است بر آنچه گفته شده؛ چرا که سکینه، زاییده ایمان است و هم‌چون نسیم بهشتی، آرام‌بخش. این نکته نیز قابل توجّه است که در مورد سکینه، تعبیر به «انزال» شده است و چنان که می‌دانیم، این تعبیر در قرآن مجید، گاهی به معنای ایجاد، خلقت و بخشش نعمت آمده، و چون از یک مقام عالی به مقام پایین است، این تعبیر در آن به کار رفته است. «2»

---

(1). فتح/ 4.
(2). تفسیر نمونه، ج 22، ص 25- 28.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 391

علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین، سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی در تفسیر در المنثور، فی قوله تعالی: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ» «1»، احادیثی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در عیون الاخبار، با اسنادش تا علی بن محمّد بن جهم، و او گوید: مجلس مأمون برپا بود و در آن، حضرت رضا علیه السّلام حضور داشت، پس مأمون به آن حضرت گفت: ای فرزند رسول خدا! آیا قول شما بر این مبنا نیست که پیامبران معصومند؟ حضرت فرمود: بلی.

مأمون گفت: پس فرموده خدای عزّ و جلّ: «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی بر چه معنا است؟ آن حضرت علیه السّلام فرمود: «ان اللّه تبارک و تعالی قال لادم علیه السّلام:" اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ"، و اشار لهما الی شجرة الحنطة:" فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ"، و لم یقل لهما: و لا تأکلا من هذه الشجرة و لا مما کان من جنسها، فلم یقربا تلک الشجرة و انما اکلا من غیرها لما ان وسوس الشیطان الیهما، و قال:" وَ قالَ ما نَهاکُما رَبُّکُما عَنْ هذِهِ الشَّجَرَةِ"، و انما نهاکما ان تقربا غیرها، و لم ینهکما عن الاکل منها،" إِلَّا أَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدِینَ. وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النَّاصِحِینَ" و لم یکن آدم و حواء شاهدا قبل ذلک من یحلف باللّه کاذبا،" فَدَلَّاهُما بِغُرُورٍ"، فأکلا منها، ثقة بیمینه باللّه، و کان ذلک من آدم قبل النبوة، و لم یکن ذلک بذنب کبیر استحق به دخول النار، و انما کان من الصغایر الموهوبة التی تجوز علی الانبیاء قبل نزول الوحی علیهم، فلما اجتباه اللّه تعالی و جعله نبیا، کان معصوما لا یذنب صغیرة و لا کبیرة. قال اللّه تبارک و تعالی:" وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَ هَدی و قال عزّ و جلّ:" إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ"»؛ یعنی البته، خدای تبارک و تعالی به آدم علیه السّلام فرمود: «اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ»، و برای آن دو به درخت گندم اشاره کرد: «فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ»، و به آن

---

(1). بقره/ 35.

دو نفرمود: و از این درخت و از آنچه از جنس آن است، نخورید. پس آن دو، به آن درخت نزدیک نشدند، و البته، از غیر آن درخت خوردند، آن‌گاه که

شیطان آن دو را وسوسه کرد و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت نهی نکرده، و البته، شما را از نزدیک شدن به غیر آن، نهی نموده است، و از خوردن از آن هم شما را نهی نکرده، «إِلَّا أَنْ تَکُونا مَلَکَیْنِ أَوْ تَکُونا مِنَ الْخالِدِینَ. وَ قاسَمَهُما إِنِّی لَکُما لَمِنَ النَّاصِحِینَ»: جز این‌که با خوردن آن، فرشتگانی خواهید شد، یا از خالدین در بهشت خواهید بود، و برای آن دو، به خدا سوگند یاد نمود به این‌که: من از نصیحت‌کنندگان نسبت به شما هستم، و آدم و حوا قبل از آن، شاهد آن نبودند که کسی به دروغ، خدا را به سوگند یاد کند. «فَدَلَّاهُما بِغُرُورٍ»: با فریب، آنها را در مهلکه انداخت، پس آنان از آن درخت خوردند. پس آن دو، با اطمینان به سوگند به خدای تعالی، از آن درخت خوردند، و این، پیش از پیامبری آدم بود، و آن گناه کبیره‌ای نبود که با ارتکابش مستحق دخول در آتش جهنم باشد، و البته، از گناهان صغیره مورد بخشش بود که نسبت به پیامبران، پیش از نزول وحی بر آنان، جایز است. پس همین که خدای تعالی او را برگزید و او را پیامبر نمود، معصومی بود که هیچ گناهی، نه از صغیره و نه کبیره، از برایش نبود، و خدای تبارک و تعالی فرمود: «وَ عَصی آدَمُ رَبَّهُ فَغَوی ثُمَّ اجْتَباهُ رَبُّهُ فَتابَ عَلَیْهِ وَ هَدی »: و آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس گمراه شد، سپس پروردگارش او را برگزید؛ پس توبه او را پذیرفت و او را هدایت کرد، و خدای عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ.» «1»

2. در اصول کافی با اسنادش تا محمّد بن سلم بن شهاب، و او گفت: از امام علی بن الحسین علیه السّلام سؤال شد که: کدامین اعمال، نزد خدای عزّ و جلّ افضل است؟ پس آن بزرگوار فرمود: «ما من عمل بعد معرفة اللّه عزّ و جلّ و معرفة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، افضل من بغض الدنیا، و ان لذلک لشعبا کثیرة و للمعاصی شعبا؛ فاول ما عصی اللّه به، الکبر، و هی معصیة ابلیس، حین

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 60- 59، حدیث 110.

ابی و استکبر و کان من الکافرین، ثم الحرص، و هی معصیة آدم و حواء، حین قال اللّه عزّ و جلّ لهما: " وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ "، فاخذا ما لا حاجة بهما الیه، فدخل ذلک علی ذریتهما الی یوم القیامة، و ذلک ان اکثر ما یطلب ابن آدم، ما لا حاجة به الیه.»؛ یعنی هیچ عملی بعد از معرفت خدای عزّ و جلّ و معرفت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، برتر از بغض و دشمنی با دنیا نیست، و البته، برای آن شعبه‌های زیادی است و برای گناهان نیز شعبه‌هایی می‌باشد. پس اوّل چیزی که با آن نافرمانی خدا شد، کبر بود، و آن، نافرمانی ابلیس بود،

هنگامی که سرپیچی نمود؛ کبر ورزید و از کافران گردید. پس از آن، حرص بود، و آن، معصیت آدم و حوا بود، آن هنگام که خدای عزّ و جلّ به آن دو فرمود: «وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ.» پس چیزی را اختیار کردند که آن دو هیچ حاجتی به آن نداشتند. پس آن بر فرزندانشان تا روز قیامت داخل گردید. البته، این‌طور است که اکثر چیزی که مطلوب فرزند آدم است، آن چیزهایی است که هیچ حاجتی به آن ندارد. «1»

3. در عیون الاخبار، با اسنادش تا عبد السّلام بن صالح هروی، و او گفت: به امام رضا علیه السّلام عرض کردم: ای فرزند رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله! درباره آن درختی که آدم و حوا از آن خوردند، مرا باخبر کن که آن، چه درختی بود چون مردم در آن اختلاف دارند، بعضی روایت کنند که آن، گندم بود، و بعضی روایت کنند که آن، انگور بود، و بعضی روایت کنند که آن، درخت حسد بود؟ پس آن بزرگوار فرمود: «کل ذلک حق»: همه آنها حق است. گفتم:

معنای این وجوه با وجود اختلافشان چیست؟ پس آن حضرت گفت: «یا ابا صلت! ان شجرة الجنة تحمل انواعا، و کانت شجرة الحنطة، و فیها عنب، و لیس کشجرة الدنیا، و ان آدم لما اکرمه اللّه تعالی، ذکره باسجاد ملائکته له و بادخاله الجنة، قال فی نفسه: هل خلق اللّه بشرا افضل منی؟ فعلم اللّه عزّ و جلّ ما وقع فی نفسه، فناداه: ارفع رأسک یا آدم! و انظر الی ساق عرشی. فرفع آدم رأسه، فنظر الی ساق العرش، فوجد علیه مکتوبا: لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، علی بن

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 60، حدیث 111.

ابی طالب، امیر المؤمنین، و زوجته، فاطمة، سیدة نساء العالمین، و الحسن و الحسین، سیدا شباب اهل الجنه، و فقال: آدم علیه السّلام: یا رب! من هولاء؟ فقال عزّ و جلّ: هولاء، من ذریتک و هم خیر منک و من جمیع خلقی، و لو لا هم، ما خلقتک و لا خلقت الجنة و النار، و لا السماء و لا الارض، فایاک ان تنظر الیهم بعین الحسد و تمنّی منزلتهم؛ فتسلط علیه الشیطان، حتی اکل من الشجرة التی نهی عنها، و تسلّط علی حواء، لنظرها الی فاطمة بعین الحسد، حتی اکلت من الشجرة؛ کما اکل آدم، فاخرجهما اللّه تعالی من جنته و اهبطهما عن جواره الی الارض.»: ای ابا صلت! البته، درخت بهشت انواعی را با خود حمل می‌کند؛ آن، درخت گندم است در حالی که در آن انگور است و مانند درخت دنیا نیست. البته، آدم چون خدای تعالی یاد او را با سجده ملایکه بر او و داخل نمودنش در بهشت، گرامی داشت، به خودش گفت: آیا خدا انسانی را برتر از من آفریده؟ پس خدای

عزّ و جلّ آنچه را در نفس او رخ داد، دانست، پس او را ندا کرد: ای آدم! سرت را به طرف بالا بینداز و به ساق عرش من نظر کن! پس آدم سرش را بلند کرد و به ساق عرش نظر نمود، پس بر آن نوشته «لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، علی بن ابی طالب، امیر المؤمنین، و زوجته، فاطمة، سیدة نساء العالمین، الحسن و الحسین، سیدا شباب اهل الجنة» را یافت. پس آدم علیه السّلام گفت: ای پروردگار من! اینان چه کسانی هستند؟ پس خدای عزّ و جلّ فرمود: اینان، از فرزندان تواند، و اینان بهتر از تو و بهتر از همه خلق من هستند، و اگر آنان نبودند، نه تو را خلق می‌کردم، و نه بهشت و نه جهنم را، و نه آسمان و نه زمین را. پس برحذر باش از این‌که به آنان با چشم حسد بنگری و منزلت آنان را تمنّا کنی. پس شیطان بر او مسلط شد، تا از درختی که از آن نهی شده بود، خورد، و بر حوا، بدان جهت که به فاطمه با چشم حسد نظر افکند، مسلّط شد تا این‌که از آن درخت خورد همان گونه که آدم خورد. پس خدای تعالی آن دو را از بهشت خارج نمود و از جوار خویش به سوی زمین فرود آورد.

4. امام ابو محمّد عسگری فرمود: «ان اللّه عزّ و جلّ، لمّا لعن اللّه ابلیس بآیاته و اکرم ملائکته بسجودها لآدم و طاعتهم للّه عزّ و جلّ، امر بآدم و حواء الی الجنة، و قال:" یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ

زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها" (من الجنة)، " رَغَداً"، (ای واسعا)، " حَیْثُ شِئْتُما" (بلا تعب)، " وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ" (شجرة العلم، شجرة علم محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله ألذین آثرهم اللّه عزّ و جلّ به، دون سایر خلقه، فقال تعالی:)" وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ" (شحرة العلم)؛ فانها محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آله علیهم السّلام خاصة دون غیرهم، و لا یتناول منها بامر اللّه الا هم، و منها ما کان تناوله النبی صلّی اللّه علیه و آله و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السّلام بعد اطعامهم الیتیم و المسکین و الاسیر، حتی لم یحسّوا بعد بجوع و لا عطش، و لا تعب و لا نصب، و هی شجرة تمیزت بین اشجار الجنة؛ انّ سائر اشجار الجنة کان کل نوع منها یحمل نوعا من الثمار و المأکول، و کانت هذه الشجرة و جنسها تحمل البرّ و العنب و التین و العناب و سایر انواع الثمار و الفواکه و الاطعمه، فلذلک اختلفت الحاکون لذکر الشجرة، فقال بعضهم: هی برّة، و قال آخرون: هی عنبة، و قال: هی تینة، و قال آخرون: هی عنّابة. قال اللّه تعالی:" وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ"، تلتمسان بذلک درجة محمّد و آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و فضلهم. فان اللّه تعالی خصّهم بهذه الدرجة، دون غیرهم، و هی الشجرة التی من تناول منها باذن اللّه، الهم علم الاولین و الاخرین من غیر تعلّم، و من تناول منها بغیر اذن، خاب عن مراده و عصی به،" فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ"، بمعصیتکما و التماسکما درجة قد اوثر بها غیرکما، کما اردتما، بغیر حکم اللّه

تعالی.»: البته، خدای عزّ و جلّ، چون ابلیس را به واسطه سرپیچی‌اش از طاعت او لعنت کرد و ملائکه را به واسطه سجودشان بر آدم و طاعتشان برای خدای عزّ و جلّ اکرام نمود، به آدم و حوا امر به سوی بهشت نمود و فرمود: ای آدم! تو و همسرت در بهشت ساکن شوید و دو نفری از بهشت در حالی که وسیع است، بدون رنج و تعب بخورید، و نزدیک این درخت که درخت علم است، نشوید؛ آن، درخت علم محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آل محمّد علیهم السّلام است، آنهایی که خدای عزّ و جلّ ایشان را به واسطه آن (درخت) برگزید، بدون سایرین از خلقش. پس خدای تعالی فرمود: به این درخت، که علم است، نزدیک نشوید. البته، آن، خاصّ محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آل او علیهم السّلام است، بدون این‌که برای غیر آنان باشد، و به امر خدای متعال از آن تناول نمی‌کنند، مگر آنان، و از موارد تناولش آن بود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام آن را تناول کردند، بعد از آنکه یتیم، مسکین و اسیر را

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 396

اطعام نمودند، تا این‌که گرسنگی و تشنگی و رنج و درد را حس نمی‌کردند، و آن، درختی است که بین درختان بهشت، متمایز بود. سایر درختان بهشت، هر نوعی از آنها انواعی از میوه‌ها و خوردنی‌ها را حمل می‌کند و این در حالی بود که این درخت و جنس آن، گندم، انگور، انجیر، عناب و سایر ثمرات، میوه‌ها و خوردنی‌ها را حمل می‌کند، و به همین جهت، حکایت‌کنندگان برای ذکر این درخت، اختلاف نمودند:

بعضی آن را گندم، و دیگران، آن را انگور و انجیر، و بعضی دیگر، آن را عناب گفته‌اند.

خدای متعال فرمود: شما دو نفر به این درخت نزدیک نشوید تا بدان درجه محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آل محمّد علیهم السّلام و فضل آنان را درخواست کنید، که البته، خدای تعالی، آنان را بدون دیگران، به این درجه و مرتبه اختصاص داده است، و آن، درختی است که هرکس به اذن خدای تعالی از آن تناول نماید، علم اولین و آخرین، بدون یاد گرفتن و تعلیم، به او الهام گردد، و هرکس بدون اذن، از آن تناول نماید، از مرادش ناامید گردیده و پروردگارش را نافرمانی نموده است. پس شما دو نفر به واسطه نافرمانی‌تان و درخواست درجه‌ای که آن را برای غیر شما دو نفر اختیار نمود؛ که بدون حکم خدای تعالی، آن را اراده کرده‌اید، از ستمکاران و ظالمین می‌باشید. «1»

5. محمّد بن یعقوب با اسنادش از محمّد بن مسلم بن شهاب، و او گفت: از علی بن حسین علیه السّلام سؤال شد: کدامین اعمال، نزد خدای عزّ و جلّ افضل است؟ پس آن حضرت پاسخ داد: «ما من عمل بعد معرفة اللّه عزّ و جلّ و معرفة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، افضل مِن بغض الدنیا،

و ان لذلک لشعبا کثیرة و للمعاصی شعبا. فاول ما عصی اللّه به، الکبر، و هو معصیة ابلیس، حین ابی و استکبر و کان من الکافرین، و الحرص، و هو معصیة آدم و حواء، حین قال اللّه عزّ و جلّ لهما:" وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ"، فاخذا ما کان لا حاجة لهما الیه، فدخل ذلک علی ذریتهما الی یوم القیامة، و ذلک ان اکثر ما یطلب ابن آدم، ما لا حاجة به الیه، ثم الحسد، و هی معصیة ابن آدم، حیث حسد اخاه، فقتله، فتشعّب من ذلک حب

---

(1). برهان، ص 50.

النساء و حب الدنیا و حب الریاسة و حب الرأفة و حب الکلام و حب العلو و الثروة، فصرن سبع خصال، فاجتمعن کلهن فی حب الدنیا. فقال الانبیاء و العلماء بعد معرفة ذلک: حب الدنیا رأس کل خطیئة و الدنیا، دنیائان؛ دنیا بلاغ، و دنیا ملعونة.»: هیچ عملی بعد از معرفت به خدای عزّ و جلّ و معرفت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، برتر از بغض و دشمنی دنیا نیست، و البته، برای آن، شعبه‌های زیادی است و برای گناهان شعبه‌هایی است. پس اولین چیزی که با آن، نافرمانی خدا شد، کبر بود، و آن، معصیت ابلیس بود، هنگامی که سرپیچی و تکبّر نمود و از کافرین گردید، و حرص، و آن، معصیت آدم و حوا بود، هنگامی که خدای عزّ و جلّ به آن دو فرمود: بخورید، از هرجا که می‌خواهید، بدون تعب و رنج، و نزدیک این درخت نشوید، پس از ظالمین می‌گردید. پس اختیار کردند چیزی را که هیچ حاجتی بدان نداشتند. پس این صفت تا روز قیامت بر فرزندان آنان داخل گردید، و همین است که بیشترین چیزی که فرزند آدم آن را طلب می‌کند، چیزی است که بدان هیچ نیازی ندارد. پس از آن، حسد است، و آن، نافرمانی فرزند آدم بود، هنگامی که بر برادرش حسد برد و او را به قتل رسانید. پس از آن، منشعب گردید، دوست داشتن زنان، دوست داشتن دنیا، دوست داشتن ریاست، دوست داشتن راحتی، دوست داشتن سخن گفتن و دوست داشتن برتری‌طلبی و ثروت. پس هفت خصلت گردیده که در حبّ دنیا جمع شدند. پیامبران و علما پس از شناختن آن فرمودند: دوست داشتن دنیا، سرآمد هر گناهی است، و دنیا دوگونه است: دنیایی که باید بدان رسید و نسبت به آن کوتاهی نکرد، و دنیایی که مورد لعنت است. «1»

6. احمد در زهد، از سعید بن جبیر اخراج نمود که او گفت: «ما کان آدم علیه السّلام فی الجنة الا مقدار ما بین الظهر و العصر.»؛ یعنی آدم علیه السّلام به جز به اندازه زمان موجود بین ظهر و عصر، در بهشت نبود. «2»

---

(1). برهان، ص 52.

(2). در المنثور، ج 1، ص 52.

7. ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی در اسماء و صفات، و ابن عساکر از طریق سدی، از ابی مالک و از ابی صالح، از ابن عباس و از ابن مسعود و گروهی از صحابه گفتند: «لما سکن آدم الجنة، کان یمشی فیها وحشا لیس له زوج لیسکن الیها، فنام نومة فاستیقظ فاذا عند رأسه امراة قاعدة؛ خلقها اللّه من ضلعه، فسألها ما انت؟ قالت: امرأة. قال: و لم خلقت؟ قالت: لتسکن الی.
قالت له الملائکة، ینظرون ما یبلغ علمه، ما اسمها یا آدم؟ قال: حوّاء. قالوا: لم سمیت حواء؟ قال:
لانها خلقت من حی، فقال اللّه:" یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ".»؛ یعنی همین که آدم در بهشت ساکن گردید، محزون و تنها در آن راه می‌رفت؛ برای او زوجی نبود که به سویش آرامش پیدا کند. بعد، خوابی او را دربر گرفت. پس همین که بیدار گردید، ملاحظه کرد، نزد سر او، زنی نشسته که خدا او را از پهلویش خلق نموده است. پس از آن زن سؤال کرد، تو کیستی؟ او گفت: زن هستم. آدم گفت: برای چه آفریده شده‌ای؟ زن گفت: برای این‌که تو به سوی من آرامش پیدا کنی. ملایکه که می‌خواستند ببینند که علم او تا چه اندازه است، به او گفتند: ای آدم! اسمش چیست؟ آدم گفت: حوا. گفتند: برای چه حوا نامیده شده؟ آدم گفت: برای این‌که او از زنده آفریده شده. پس خدا فرمود: ای آدم! تو و زنت، در بهشت ساکن شوید. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» «2»، روایاتی نقل نموده‌اند، از جمله:
1. عیاشی از عبد اللّه بن فضل نوفلی، تا برسد به ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام، و آن حضرت فرمود: «و اذا طلبتم الحوائج، فاطلبوها بالنهار؛ فان اللّه جعل الحیاء فی العینین. فاذا تزوجتم، فتزوجوا بالیل؛ فان اللّه جعل اللیل سکنا.»: هنگامی که حاجاتی را طلب می‌کنید، آن حاجات را در روز بطلبید. البته، خدای تعالی حیا را در دو چشم قرار داد. پس چون تزویج می‌کنید، در شب تزویج نمایید، که البته، خدای متعال شب را سکون و آرامش قرار داد. «3»

---
(1). در المنثور، ج 1، ص 52.
(2). انعام/ 96.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 749، حدیث 196- برهان، ص 331.

2. از علی بن عقبه، از پدرش، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، و آن حضرت فرمود:
«و تزوجوا بالليل؛ فان اللّه جعله سكنا، و لا تطلبوا الحوائج بالليل؛ فانه مظلم، قال عزّ من قائل:" فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً": آن حضرت فرمود: و در شب تزویج کنید؛ البته، خدای تعالی، آن را آرامش و سکون قرار داد، و حاجات را در شب طلب نکنید؛ چرا آن، تاریک و ظلمانی است: فرمود آن گوینده عزیز باعزّت: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً.» «1»
3. در کتاب اهلیلجه طبرسی قدّس سرّه آمده: امام صادق علیه السّلام بعد از ذکر شب و روز، فرمود: «و لو جعل احدهما سرمدا، ما قام لهم معاش ابدا، فجعل مدبر هذه الاشياء و خالقها، النهار مبصرا و الليل سكنا.»: و اگر یکی از آن دو را دایمی و پیوسته قرار می‌داد، هیچ‌گاه زندگی برای آنان برپا نمی‌شد. پس تدبیرکننده این اشیا و آفریننده آنها، روز را مبصر و بیناکننده، و شب را سکون و آرامش‌دهنده قرار داد. «2»
4. در تهذیب الاحکام، با اسنادش تا ابان بن تغلب، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که: آن حضرت گفت: «كان علی بن الحسين عليه السّلام يامر غلمانه ان لا يذبحوا حتى يطلع الفجر و يقول: ان اللّه تعالى جعل الليل سكنا لكل شیء. قال: و جعلت فداک، فان خفنا؟ قال: و ان كنت تخاف الموت فاذبح.»: پیوسته علی بن حسین علیه السّلام به غلامانش دستور می‌داد که ذبح نکنند تا آنکه فجر طلوع نماید، و می‌فرمود: البته، خدای تعالی شب را برای هر چیزی سکون و آرامش قرار داد. ابان گفت: و فدایت گردم، اگر خوف آن داشتیم (که حیوانی که لازم است ذبح شود، بمیرد)؟ آن حضرت فرمود: و اگر می‌ترسید بمیرد، در این صورت، سر آن را ببرید. «3»
5. در کافی با اسنادش تا حسن بن علی وشا، و او از ابو الحسن، امام رضا علیه السّلام روایت کند که شنیدم آن بزرگوار درباره تزویج می‌فرمود: «من السنة، التزويج بالليل؛ لان اللّه جعل الليل

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 749، حدیث 198.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 794، حدیث 198.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 794، حدیث 199.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 400
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 429
سكنا، و النساء انما هی سكن.»: تزویج در شب، سنت است؛ زیرا خدای تعالی شب را آرامش و سکون قرار داد، و البته، زنان خود، مایه آرامش و سکون هستند. «1»
6. محمّد بن یحیی، با اسنادش تا میسرة بن عبد العزیز، و او از ابو جعفر،

امام باقر علیه السّلام روایت کند که: «قال: و یا میسرة! تزویج باللیل؛ فان اللّه جعله سکنا.»: آن بزرگوار فرمود: و ای میسرة! در شب تزویج کن! که البته، خدای تعالی آن را آرامش و سکون قرار داد. «2»
7. در نهج البلاغه فرمود: «و لا تسر اول اللیل؛ فان اللّه جعله سکنا و قدره مقاما، لا طعنا، فارح فیه بدنک و روح ظهرک.»: اول شب به سیر و مسافرت نپرداز؛ البته، خدای تعالی آن را سکون و آرامش قرار داد، و آن را برای مقام و ایستادن، برنامه‌ریزی کن، نه برای کوچ کردن از محلی به محل دیگر. پس بدنت را در آن استراحت داده و پشت خودت را راحتی و آسایش بده. «3»
8. ابن ابی حاتم از ابن عباس درباره قوله: «فالِقُ الْإِصْباحِ»، اخراج نمود که او فرمود:
«خلق اللیل و النهار.» «4»
9. ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره قوله: «وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً»، از ابن عباس اخراج نمودند که او گفت: «یعنی عدد الایام و الشهور و السنین.»؛ یعنی تعداد روزها، ماه‌ها و سال‌ها. «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ» «6»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. ابن بابویه با اسنادش تا ابو الصلت هروی، و او حدیث نمود که: چون مأمون اهل اقوال از اهل اسلام را و اهل ادیان از یهود، نصاری، مجوس و صابئین را و سایرین از اهل اقوال را برای علی بن موسی رضا علیه السّلام جمع نمود، علی بن محمّد بن جهم برپا ایستاد و گفت:

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 794، حدیث 201.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 750، حدیث 201.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 570، حدیث 202.
(4). در المنثور، ج 3، ص 33.
(5). در المنثور، ج 3، ص 33.
(6) اعراف/ 189

و ای فرزند پیامبر خدا! شما قایل به عصمت پیامبران هستید؟ پس آن حضرت فرمود:
بلی، و حدیثی را یادآوری نمود. تا این‌که مأمون به آن حضرت عرض کرد: و پس قول خدای تعالی: «فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَکاءَ فِیما آتاهُما فَتَعالَی اللَّهُ عَمَّا یُشْرِکُونَ»، بر چه معنایی است؟ پس آن حضرت فرمود:

«ان حواء ولدت لادم َخمسمائة بطن، فی کل بطن ذکر و انثی، و ان ادم و حواء، عاهدا اللّه تعالی و دعواه و قالا:" لَئِنْ آتَيْتَنا صالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ"، فلما اتیهما صالحا من النسل، خلقا سویا بریئا من الزمانة و العاهة، کانا یاتیهما صنفان؛ صنفا ذکرانا و صنفا اناثا، فجعل الصنفان للّه، تعالی ذکره، شرکاء فیما اتیهما و لم یشکراه کشکر ابویهما له عزّ و جلّ. قال اللّه تعالی: فتعالی اللّه عما یشرکون. فقال المأمون: اشهد انک ابن رسول اللّه حقا.»: و البته، حوا برای آدم پانصد شکم آورد، در هر شکمی یک پسر و یک دختر، و البته، آدم و حوا، با خدا عهد بستند و او را خواندند و گفتند: اگر به ما فرزندان صالحی عطا کنی، البته و به طور مسلم، ما از شکرگزاران خواهیم بود. پس همین که به آن دو فرزندان صالحی در نسل از لحاظ سلامت و بدون عیب و نقص اعطا نمود، دو صنف بودند که به آن دو اعطا گردید؛ یک صنف مذکر، و یک صنف مؤنث. پس آن دو صنف برای خدای که ذکرش متعالی است، در آنچه به آن دو اعطا گردید، شرکایی قرار دادند و خدای عزّ و جلّ را آن‌گونه که پدر و مادرشان شکرگزاری می‌کردند، شکرگزاری ننمودند. خدای تعالی فرمود: خدا بلندمرتبه و متعالی است از آنچه آنان بدان شرک می‌ورزند. پس مأمون گفت: شهادت می‌دهم به این‌که تو بر حق، فرزند رسول اللّه هستی. «1»

2. ابن جریر از ابن عباس اخراج نمود که او گفت: «کانت حواء تلد لادم اولاد فتعبدهم للّه و تسمیه عبد اللّه و عبید اللّه و نحو ذلک، فیصبهم الموت، فاتاها ابلیس و آدم، فقال انکما لو تسمیانه بغیر الذی تسمیانه، لعاش، فولدت له رجلا فسما عبد الحارث ففیه انزل:" هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ"، الی آخر الایة.»؛ یعنی (حواء فرزندانی را برای آدم زایید، پس آنان خدا را شکر و

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 107، حدیث 397، به نقل از عیون الاخبار، در باب مجلس الرضا علیه السّلام.

عبادت کردند و آنان را عبد اللّه و عبید اللّه و نظیر آن اسم‌گذاری کردند، پس مرگ آنان فرا می‌رسید، سپس شیطان بر او و آدم آمد و گفت: اگر شما دو نفر آن فرزند مرده‌تان را به غیر آن نامی که او را با آن نام‌گذاری کرده بودید، می‌نامیدید، او زنده می‌ماند. پس آن زن فرزند پسری را برای او زایید و او را عبد الحارث نام نهادند که خدا دراین‌باره نازل فرمود: اوست آنکه شما را از یک نفس آفرید ... تا آخر آیه. «1»

نیز فی قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «2»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. زراره از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل کند که: به آن بزرگوار عرض کردم، قوله: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها»، آیا همان قوله: «وَ آتُوا الزَّكاةَ» است؟ زراره گوید: آن حضرت فرمود: «الصدقات فی النبات و حیوان، و الزکات فی الذهب و الفضة، و الزکوة الصوم.»؛ یعنی صدقات، در گیاه و حیوان است، و زکات، در طلا و نقره، و زکوة همان روزه می‌باشد. «3»
2. عیاشی با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که از آن حضرت سؤال گردید: قول خدای تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها»، درباره امام بعد از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله جاری است؟ آن حضرت فرمود: «نعم.»؛ یعنی آری. «4»
3. در اصول کافی با اسنادش، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که ایشان فرمود:
«من زعم ان الامام یحتاج الی ما فی ایدی الناس، فهو کافر. انما الناس یحتاجون ان یقبل منهم الامام. قال اللّه عزّ و جلّ:" خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها".»؛ یعنی هرکس گمان برد که امام به آنچه در دست مردم است، احتیاج دارد، آن کس کافر است. البته، این مردم هستند که احتیاج دارند به این‌که امام از آنان قبول بفرماید، که خدای عزّ و جلّ فرمود: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها.» «5»

---

(1). در المنثور، ج 3، ص 152.
(2). توبه/ 103.
(3). نور الثقلین، ج 2، ص 260، حدیث 303- برهان، ص 441.
(4). برهان، ص 441- نور الثقلین، ج 2، ص 260، حدیث 304.
(5). برهان، ص 441- نور الثقلین، ج 2، ص 260، حدیث 304.

4. در کافی، محمّد بن یعقوب با اسنادش از عبد اللّه بن سنان نقل می‌کند که او گفت:
ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «لما انزلت آیة الزکات:" خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها"، و انزلت فی شهر رمضان، فامر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله منادیه، فنادی فی الناس: ان اللّه فرض علیکم الزکوة؛ کما فرض علیکم الصلوة. ففرض اللّه عزّ و جلّ علیهم، من الذهب و الفضة، و فرض علیهم الصدقة من الابل و البقر و الغنم و الشعیر و التمر و الزبیب، فنادی بهم ذلک فی شهر رمضان و عفی لهم عما سوی ذلک. قال: ثم لم یعرض بشیء من اموالهم حتی حال علیهم الحول من قابل، فصاموا و افطروا، فامر منادیه، فنادی فی المسلمین: ایها المسلمون! زکّوا اموالکم، تقبل صلاتکم. قال: ثم وجّه عمال الصدقه و

عمال الطسوق.»: چون آیه زکات: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها» نازل شد و نزول قرآن در ماه رمضان بود. پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله منادی خود را فرمان داد. بعد او بر مردم ندا داد که: خدای تعالی زکات را بر شما واجب گردانید؛ همان‌طور که نماز را بر شما واجب نمود. پس خدای عزّ و جلّ واجب نمود بر آنان از طلا و نقره، و صدقه را بر آنان از شتر، گاو، گوسفند، و از گندم، جو، خرما و مویز (کشمش) واجب ساخت. پس این امر را در ماه رمضان به آنان اعلان نمود و غیر از آن را بر آنان مورد عفو و بخشش قرار داد. فرمود: پس از آن، به چیزی از اموالشان متعرّض نشد، تا این‌که یک سال از سال آینده بر آنان گذشت، آن‌گاه که ماه رمضان فرارسید و مسلمانان روزه گرفتند و در پایان ماه، در روز فطر، افطار نمودند. بعد پیامبر به منادی خود دستور داد، سپس او بین مسلمانان اعلان فرمود که: ای مسلمانان! اموالتان را با اعطای زکات آن، پاک و مطهر نمایید و آن را رشد و نمو بدهید، تا نمازتان مورد قبول (خدای تعالی) واقع شود. پس حضرت در ادامه گفت: و پس از آن، عاملین اخذ صدقه واجب و خراج را که موظف به جمع‌آوری آنها بودند، توجیه نمود و آنان را روانه انجام مأموریت فرمود. «1»

---

(1). برهان، ص 441- نور الثقلین، ج 2، ص 260، حدیث 304.

5. در مجمع البیان، درباره «وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ»، آمده است: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که چون گروهی زکاتشان را به او صلّی اللّه علیه و آله عطا کردند، آن حضرت فرمود: «اللهم! صل علیهم.»:

خدایا! بر آنان درود بفرست. عبد اللّه بن ابی اوفی که از اصحاب شجره بود، گفت: پدرم زکاتی را که به آن حضرت اعطا نمود، پس آن حضرت فرمود: «اللهم! صل علی آل ابی اوفی.» این روایت را بخاری و مسلم در صحیح خود آورده‌اند. «1»

6. ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از ابن عباس اخراج نمودند که درباره قوله: «وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ» گفت: «استغفر لهم من ذنوبهم التی اصابوها.»: برای آنان از گناهانی که مرتکب شده‌اند، طلب آمرزش کن، و درباره «إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» فرمود: «رحمة لهم.»؛ یعنی دعای تو برای آنان رحمت است. «2»

7. ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از ابن عباس درباره قوله: «سَكَنٌ لَهُمْ»، اخراج نمودند که او گفت: «آمن لهم.» «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ» «4»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در تفسیر علی بن ابراهیم با اسنادش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

حدیث نماید که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من آذی جاره طعما فی مسکنه، ورثه اللّه داره، و هو قوله:" وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا" الی قوله:" فَأَوْحی إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمِینَ وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ".»: هرکس همسایه‌اش را بیازارد، به جهت طمعی که در مسکن او دارد، خدای تعالی خانه‌اش را میراث او می‌گرداند، و آن فرمود؛ خدای تعالی است که: «وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّکُمْ مِنْ أَرْضِنا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِی مِلَّتِنا فَأَوْحی إِلَیْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِکَنَّ الظَّالِمِینَ. وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ.» «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 260، حدیث 307.
(2). در المنثور، ج 3، ص 275.
(3). در المنثور، ج 3، ص 275.
(4). ابراهیم/ 14.
(5). نور الثقلین، ج 2، ص 530، حدیث 34.

2. در مجمع در حدیثی آمده است: «من آذی جاره، ورثه اللّه داره.»: هرکس همسایه‌اش را بیازارد، خدای متعال خانه‌اش را میراث او گرداند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «2»، روایاتی نقل نموده‌اند، از جمله:

1. در اصول کافی، محمّد بن یعقوب از محمّد بن یحیی، با اسنادش، از ابی حمزه، و او از ابی جعفر، امام صادق علیه السّلام نقل می‌کند که: از آن حضرت درباره قول خدای عزّ و جلّ: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ»، سؤال نمودم، آن بزرگوار فرمود: «هو الایمان.»: آن، ایمان است. «3»

2. در روایت فوق، در تفسیر برهان، ابی حمزه، اضافه می‌کند که از آن حضرت درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ»، سؤال نمودم، آن حضرت فرمود: «هو الایمان.»: آن، ایمان است. «4»

3. عده‌ای از اصحاب ما، با اسنادشان، از محمّد بن مسلم، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کنند که حضرت فرمود: «السکینة الایمان.»: سکینه همان ایمان است. «5»

4. علی بن ابراهیم، با اسنادش تا هشام بن سالم، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ»، نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «هو الایمان.» «6»

5. علی بن ابراهیم، با اسنادش تا جمیل، و او گوید، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»، سؤال کردم، آن حضرت فرمود: «الایمان»، آن گوینده‌ای است که عزیز باعزّت است، فرمود: «لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ.» «7»

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 530، حدیث 34.
(2). فتح/ 4.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 85، حدیث 26- برهان، ص 1021.
(4). برهان، ص 1021.
(5). نور الثقلین، ج 5، ص 58، حدیث 27.
(6). نور الثقلین، ج 5، ص 58، حدیث 28- برهان، ص 1021.
(7). نور الثقلین، ج 5، ص 58، حدیث 29.

6. در اصول کافی، علی بن ابراهیم، با اسنادش تا ابو عمرو زبیری، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که زبیری گوید: به آن حضرت گفتم: ای عالم فرزانه! مرا باخبر کن که کدامین اعمال، نزد خدای متعال افضل است؟ آن حضرت فرمود: «ما لا یقبل اللّه شیئا الا به.»: آن عملی که خدای تعالی به جز به واسطه آن، هیچ عملی را قبول نکند. زبیری گفت: عرض کردم: و آن چیست؟ آن حضرت فرمود: «الایمان باللّه الذی لا اله الا هو، اعلی الاعمال درجة و اشرفها منزلة، و اسناها حظّا.»: ایمان به خدای تعالی آن خدایی که الهی به جز او نیست، از لحاظ درجه، برترین اعمال، و از لحاظ منزلت، شریف‌ترینشان، و از لحاظ بهره، درخشنده‌ترین آنها است. زبیری گوید: عرض کردم: آیا مرا آگاه می‌فرمایید که ایمان، قول و عمل یا قول بدون عمل است؟ پس آن حضرت فرمود: «الایمان عمل کله، و القول بعض ذلک العمل بفرض من اللّه بیّن فی کتابه واضح نوره، ثابتة حجته، یشهد له به الکتاب و یدعوه الیه.»؛ یعنی ایمان همه‌اش عمل است و قول، بعض آن عمل است، به واسطه فرض شمردن آن از جانب خدای تعالی، فرض شمردنی که در کتابش بیان روشن داشته و نور آن واضح و آشکار، و حجت و دلیلش، ثابت است، و بدان، کتاب برای آن شهادت داده و عامل را به سویش دعوت می‌کند. زبیری گوید: عرض کردم:
فدایت گردم، آن را برای من توصیف بفرمایید تا بفهمم. آن بزرگوار فرمود: «الایمان حالات و درجات و طبقات و منازل، فمنه التام المنتهی تمامه، و منه الناقص المبین نقصانه، و منه الراجح الزاید رجحانه.»؛ یعنی ایمان را حالاتی، درجاتی، طبقاتی، و منازلی است؛ پس از آن، تامّی است که تمام بودن آن به نهایت رسیده، و از آن، ناقصی است که نقصانش

آشکار باشد، و بعضی از آن، راجحی است که رجحانش فزونی دارد. زبیری گوید:
عرض کردم: این چنین است که ایمان، تام، ناقص و زیاد است؟ حضرت فرمود: آری.
گفتم: آن چگونه است؟ آن بزرگوار فرمود: «لان اللّه تبارک و تعالی فرض الایمان علی جوارح ابن آدم، و قسّمه علیها و فرّقه فیها، فلیس جوارحه جارحة، الا و قد وکلت من الایمان بغیر ما وکلت به اختها، فمن لقی اللّه عزّ و جلّ حافظا لجوارحه موفیا کل جارحة من جوارحه ما فرض اللّه عزّ و جلّ
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 407
علیها، لقی اللّه عزّ و جلّ مستکملا لایمانه، و هو من اهل الجنه، و من کان فی شیء منها، او تعدی ما امر اللّه عزّ و جلّ فیها، لقی اللّه عزّ و جلّ ناقص الایمان.»: زیرا خدای تبارک و تعالی ایمان را بر اعضای فرزند آدم واجب نمود و آن را بر آنها تقسیم نموده، و در آنها پراکنده ساخت.
پس در اعضای او عضوی نیست، جز این‌که ایمانی را که به او واگذار شده، غیر از ایمانی است که به هم‌گروهش واگذار شده. پس کسی که خدای عزّ و جلّ را حافظ اعضایش می‌بیند، در حالی که هر عضوی از اعضایش، به آنچه خدای عزّ و جلّ واجب نموده، وفادار است، کامل‌کننده ایمان خود بوده، و از اهل بهشت است، و هرکس در چیزی از آن، خیانت کند، یا از آنچه خدای عزّ و جلّ بدان امر فرموده، تجاوز نماید، خدای عزّ و جلّ او را ناقص الایمان ملاقات نماید. زبیری گوید: عرض کردم: نقصان ایمان و تمامیت ایمان را فهمیدم، پس زیادی ایمان از کجا حاصل می‌شود؟ پس آن حضرت فرمود: «و قول اللّه عزّ و جلّ:" وَ إِذا ما أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زادَتْهُ هذِهِ إِيماناً فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزادَتْهُمْ إِيماناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ"، و قال:" نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْناهُمْ هُدىً"، و لو کان کله واحدا لا زیادة فیه، و لا نقصان، لم یکن لاحد منهم فضل علی الاخر، و لاستوت النعم فیه، و لاستوی الناس و بطل التفضیل، و لکن بتمام الایمان، دخل المؤمنون الجنة، و بالزیادة فی الایمان، تفاضل المؤمنون بالدرجات عند اللّه، و بالنقصان، دخل المفرطون النار.»؛ یعنی قول خدای عزّ و جلّ: و چون سوره‌ای نازل گردد، پس بعضی از آنان کسانی هستند که می‌گویند: این سوره ایمان کدامیک از شما را افزون نمود؟ امّا آن کسانی که ایمان آوردند، پس با نزول سوره از لحاظ ایمان افزونی می‌یابند و برای آنان، طلب بشارت است، و امّا آن کسانی که در دل‌های آنان بیماری است، بر پلیدی و آلودگی‌شان افزوده می‌گردد، و فرمود: ما خبر آنان را به حق بر تو حکایت می‌کنیم: آنان، جوانمردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند، و ما هدایت را بر آنان افزون نمودیم. اگر همه یکسان بودند،

بدون این‌که در آن افزایشی و یا کاهشی باشد، برای

هیچ‌یک از آنان، فضل و برتری بر دیگری نبود و نعمت‌ها در آن به طور مساوی بود، و مردم با هم برابر شده و تفضیل و برتری بیهوده و باطل می‌گشت، و لکن با تمام بودن ایمان، مؤمنین داخل در بهشت گردند، و با افزایش در ایمان، مؤمنین نزد خدای تعالی با درجات، از هم متمایز، و نسبت به هم برتری می‌یابند، و با کاهش و نقصان ایمان، افراطکاران، داخل در آتش جهنم گردند. «1»

7. ابن جریر، ابن منذر، طبرانی، ابن مردویه و بیهقی، در دلائل، درباره قوله: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ»، از ابن عباس اخراج نمودند که فرمود: «السکینة هی الرحمة، و فی قوله:" لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ"، قال: ان اللّه بعث نبیه صلّی اللّه علیه و آله بشهادة ان لا اله الا اللّه، فلمّا صدق بها المؤمنون، زادهم الصلاة. فلما صدقوا بها، زادهم الزکات. فلما صدقوا بها، زادهم الصیام.

فلما صدقوا به، زادهم الحج. فلما صدقوا به، زادهم الجهاد. ثم اکمل لهم دینهم، فقال:" الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً". قال ابن عباس: فاوثق ایمان اهل السماء و اهل الارض و اصدقه و اکمله، شهادة ان لا إله الا اللّه.»؛ یعنی سکینه همان رحمت است، و در قوله: «لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ»، فرمود: البته، خدای تعالی پیامبرش را با شهادت به لا اله الا اللّه برانگیخت. پس همین که آن را تصدیق کردند، زکات را بر آنان افزود. پس همین که آن را تصدیق کردند، روزه را بر آنان افزود. پس همین که آن را تصدیق نمودند، حج را بر آنان افزود. پس همین که آن را تصدیق کردند، جهاد را بر آنان افزود. پس از آن، دینشان را بر آنان کامل گردانید، پس فرمود: امروز دینتان را بر شما کامل کردم، و نعمتم را بر شما به اتمام رسانیده و به دین اسلام برای شما راضی شدم.

ابن عباس گفت: پس محکم‌ترین ایمان اهل آسمان و اهل زمین، راست‌ترین و کامل‌ترین آن، شهادت به لا اله الا اللّه است. «2»

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 60- 59، حدیث 30.

(2). در المنثور، ج 6، ص 71.

5. تدبّر در آیات سکینه

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1»

تحقیقی که از تفاسیر روایی گذشت، معانی متنوعی از سکن در آیات سکینه فهمیده می‌شود که اجمال آن، به شرح زیر است:

1. فی قوله تعالی: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظَّالِمِینَ» «2»، سکن، به معنای آرامش بدون تعب و رنج در بهشت است.

2. فی قوله تعالی: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ» «3»، سکن، به معنای آرامش و استراحت در شب است.

3. فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها فَلَمَّا تَغَشَّاها حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِیفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُما لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً لَنَکُونَنَّ مِنَ الشَّاکِرِینَ» «4»، سکن، به معنای آرامش یافتن به سوی زوجه است.

4. فی قوله تعالی: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَیْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَکَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «5»، سکن، به معنای آرامش و طمأنینه نفوس است.

5. فی قوله تعالی: «وَ لَنُسْکِنَنَّکُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِکَ لِمَنْ خافَ مَقامِی وَ خافَ وَعِیدِ» «6»، سکن، به معنای استقرار و امنیت یافتن در زمین است به سبب خوف از مقام خدای تعالی و تقوای از او.

6. فی قوله تعالی: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً» «7»، سکینه، به معنای آرامش نفس، ثبات و اطمینان دل‌های مؤمنین است به آنچه بدان ایمان آورده‌اند، که

---

(1). ص/ 29.

(2). بقره/ 35.

(3). انعام/ 96.

(4). اعراف/ 189.

(5). توبه/ 103.

(6). ابراهیم/ 14.

(7). فتح/ 4.

حصول آن، به سبب بصیرت به حق، تعظیم و تکریم خدای تعالی و رسولش و وفای به آنهاست، که این خود موجب شدت و ازدیاد ایمان است.
در اینجا، عواملی را که زمینه‌ساز ایجاد سکن و انزال سکینه می‌باشد را با استناد به آیات قرآن، بررسی می‌کنیم.

عوامل زمینه‌ساز برای ایجاد سکن و انزال سکینه

الف- جنت

بهشت، جای حقیقی و پناهگاه واقعی آدم است؛ زیرا خدای سبحان به آدم امر نمود که او و همسرش در بهشت جایگزین شوند: «وَ قُلْنا یا آدَمُ اسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ الْجَنَّةَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما وَ لا تَقْرَبا هذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَکُونا مِنَ الظّالِمِینَ.» «1»

آرامش و آسایش و راحتی حقیقی، در بهشت است؛ زیرا بهشت، بهترین جای استقرار است. در آنجا، تعب و رنجی نیست. در آنجا، سلام و درود بر بهشتیان است، و البته، آنجا، پناهگاه کسانی است که از مقام پروردگارشان خوف دارند، و نفس خویش را از متابعت هواهای نفسانی باز می‌دارند:

1. بهشت، بهترین جای استقرار است: «أَصْحابُ الْجَنَّةِ یَوْمَئِذٍ خَیْرٌ مُسْتَقَرًّا وَ أَحْسَنُ مَقِیلًا» «2»

2. در بهشت، هیچ خوف، اندوه، رنج و تعبی نیست: «ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لا خَوْفٌ عَلَیْکُمْ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ.» «3»

3. فرشتگان، بر بهشتیان سلام و درود اهدا می‌کنند: «الَّذِینَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ طَیِّبِینَ یَقُولُونَ سَلامٌ عَلَیْکُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» «4»

---

(1). بقره/ 35.

(2). فرقان/ 24.

(3). اعراف/ 49.

(4). نحل/ 32.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 411

4. و البته، بهشت پناهگاه کسانی است که از مقام پروردگارشان خوف داشته و نفس خود را از متابعت هوای نفسانی باز می‌دارند:

«وَ أَمَّا مَنْ خافَ مَقامَ رَبِّهِ وَ نَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوی فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَأْوی » «1»

ب- لیل

خدای تعالی شب را برای آرامش قرار داد: «فالِقُ الْإِصْباحِ وَ جَعَلَ اللَّیْلَ سَکَناً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ حُسْباناً ذلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ.» «2»
شب برای آرامش بوده و زمان آرامش، زمان نیایش با خدای تعالی است؛ زیرا:
1. خدای تعالی برای شما شب را قرار داد تا در آن، آرامش داشته باشید (و آیات الهی را با چشم دل ببینید): «هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ» «3»، «أَ لَمْ یَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِیَسْکُنُوا فِیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ» «4»، «اللَّهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النَّاسِ وَ لکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ لا یَشْکُرُونَ.» «5»
2. و به سوی او تعالی است، آنچه در شب و روز آرامش می‌یابد، و او بسیار شنوای بسیار دانا و آگاه است: «وَ لَهُ ما سَکَنَ فِی اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.» «6»
3. و از رحمت او تعالی است که برای شما شب و روز را قرار داده، تا در آن، آرامش پیدا کنید، و از فضل او طلب نمایید:
«وَ مِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ» «7»
4. و آن، خدای تعالی است که شب را برای شما پوشش قرار داد، تا در آن به خواب بروید، خوابی سبک، و روز را برای بیدار بودن: «وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِباساً وَ النَّوْمَ سُباتاً وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُوراً.» «8»

---

(1). نازعات/ 41.
(2). انعام/ 96.
(3). یونس/ 67.
(4). نمل/ 86.
(5). غافر/ 61.
(6). انعام/ 13.
(7). قصص/ 73.
(8). فرقان/ 47.

5. اما با آن آرامشی که برای شما در شب حاصل می‌شود، به نیایش بپردازید. گاهی از شب را برای در حال سجده بودن و قیام برای نیایش، اختصاص دهید، در حالی که هم از آخرت خوف دارید و هم به رحمت

پروردگار امیدوارید: «أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1»

ج- حصول آرامش زوج و زوجه در کنار یکدیگر

و خدای تعالی، شما را از نفس واحد آفرید، و زوجه‌اش را از آن نفس واحد قرار داد، تا آن نفس به سوی او، و در کنار او، آرامش پیدا کند: «هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ إِلَیْها.» «2»
این از آیات خدای تعالی است که زوجه از نفس زوج و برای تسکین او و ایجاد مودت و رحمت بین آنها، آفریده شده:
1. خدای تعالی از نفوس شما زوجه‌هایی را برای شما آفرید، و شما را از نفس واحد آفرید، و از آن نفس، زوج آن را آفرید:
«یا أَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمُ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْها زَوْجَها وَ بَثَّ مِنْهُما رِجالًا کَثِیراً وَ نِساءً» «3»، «وَ اللَّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنِینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ» «4»، «خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها.» «5»
2. و این از آیات خدای تعالی است که از نفوستان، برای شما زوجه‌هایی آفرید، تا در کنار آنان آرامش داشته باشید، و بین شما و آنان، رابطه مودت باشد؛ به نحوی که همدیگر را دوست داشته باشید، و نیز بین شما رحمت باشد؛ یعنی مهربانی یکی بر دیگری، از روی رحمت و بدون چشمداشت باشد، و این رابطه مودت و رحمت، برای کسانی که اهل تفکّرند، خود از آیات الهی است: «وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ.» «6»

---

(1). زمر/ 9.
(2). اعراف/ 189.
(3). نساء/ 1.
(4). نحل/ 72.
(5). زمر/ 6.
(6). روم/ 21.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 413

دعا، موجب آرامش و طمأنینه نفوس است، و دعای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به طور مؤکّد و مسلم، موجب آرامش و طمأنینه نفوس است:
«خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَکَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.» «1»؛ یعنی (ای پیامبر!) زکات برخی از اموال آنان را دریافت کن، تا آنان را (از آلودگی‌های مادی) پاک و طاهر گردانی و به واسطه آن وجودشان را مصفا نموده و رشد و نمو بدهی، و بر آنان دعا و درود بفرست. البته که دعای تو، آرامش و طمأنینه‌ای است برای آنان، و خدای متعال، بسیار شنوای (دعای تو) و بسیار آگاه است (بر فعل و نیّات پرداخت‌کنندگان زکات).
کسانی که زکات پرداخت می‌کنند، مورد رحمت خدای تعالی هستند. پاداش آنان نزد خدای تعالی است و هیچ خوفی نداشته و اندوهی برای آنان نیست، و انفاق با قصد تقرّب به خدا و دعای پیامبر، هم موجب تقرّب به خدا، و هم سبب دخول آنان، در رحمت واسعه الهی است:
1. و نماز را به پا دارید و زکات را پرداخت کنید، و پیامبر را اطاعت نمایید تا مورد رحمت واقع شوید: «وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّكاةَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.» «2»
2. البته، آن کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و نماز را بر پای داشته و زکات را پرداخت کردند، برای آنان، اجرشان نزد پروردگارشان است و هیچ خوفی و هیچ اندوهی بر آنان نیست: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ وَ آتَوُا الزَّكاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.» «3»
3. انفاق به قصد تقرّب به خدا و دعای پیامبر، هم موجب تقرّب به خدا و هم سبب دخول آنان در رحمت واسعه الهی است: «وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ

---

(1). توبه/ 103.
(2). نور/ 56.
(3). بقره/ 227.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 414

«يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِی رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» «1»

ه- استقرار و امنیت در روی زمین

استقرار و امنیت در روی زمین که نتیجه خوف از عظمت خدای تعالی و خوف از آخرت باشد، موجب آرامش و طمأنینه است: «وَ لَنُسْكِنَنَّكُمُ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذلِكَ لِمَنْ خافَ مَقامِي وَ خافَ وَعِيدِ.» «2»

استقرار در زمین و امنیت، زمانی است که دشمن تلاشگر، در انجام و اجرای خصومت خویش، به هلاکت برسد، و آنان که تنها هدف زندگانی را کامرانی دانسته و روزگار را به خوشگذرانی طی می‌کنند، محکوم به هلاکتند، و این، وعده الهی است که خلافت در زمین عاقبت مؤمنینی خواهد بود که عمل آنها صالح است:

1. استقرار در زمین و امنیت، زمانی است که دشمن تلاشگر، در انجام و اجرای خصومت خویش، به هلاکت برسد: «فَأَغْرَقْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ جَمِيعاً. وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ.» «3»

2. و آنان که تنها هدف زندگی را کامرانی دانسته و روزگار را به خوشگذرانی طی می‌کنند، محکوم به هلاکتند: «وَ كَمْ أَهْلَكْنا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَها فَتِلْكَ مَساكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوارِثِينَ.» «4»

3. و این وعده الهی است که خلافت در زمین، عاقبت نصیب مؤمنینی خواهد بود که عمل آنها صالح است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ الْفاسِقُونَ.» «5»

---

(1). توبه/ 99.

(2). ابراهیم/ 14.

(3). اسراء/ 104.

(4). قصص/ 58.

(5). نور/ 55.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 415

سکینه؛ یعنی آرامش خاص برای مؤمنین، و آن، انزال حقیقت سکینه از جانب خدای تعالی است، که حصول آن، با بصیرت و بینش مؤمن نسبت به انزال آن حقیقت از جانب خدا حاصل شده، و به دنبال آن، تکریم و تعظیم قبلی خاص از جانب او نسبت به خدا و پیامبر، و وفای به آنان در عمل، می‌آید که این شکرگزاری، موجب ازدیاد ایمان مؤمن خواهد شد: «هُوَ الَّذِی أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدادُوا إِیماناً مَعَ إِیمانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَلِیماً حَکِیماً.» «1» سکینه، آیه و نشانه‌ای است از جانب پروردگار که او آن را بر پیامبرش و بر قلوب مؤمنینی که از آنان راضی است، نازل می‌کند، و در حالی که سزاوارند و اهلیّت دارند، کلمه تقوا را بر آنان الزام می‌نماید:

1. سکینه، آیه و نشانه‌ای است از جانب پروردگار: «وَ قالَ لَهُمْ نَبِیُّهُمْ إِنَّ آیَةَ مُلْکِهِ أَنْ یَأْتِیَکُمُ التَّابُوتُ فِیهِ سَکِینَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ بَقِیَّةٌ مِمَّا تَرَکَ آلُ مُوسی وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِکَةُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.» «2»

2. و خدای تعالی، سکینه‌اش را بر پیامبرش و بر مؤمنین نازل می‌کند: «ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلی رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنْزَلَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْها وَ عَذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا وَ ذلِکَ جَزاءُ الْکافِرِینَ.» «3»، و «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِینَ کَفَرُوا ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ عَلَیْهِ وَ أَیَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْها وَ جَعَلَ کَلِمَةَ الَّذِینَ کَفَرُوا السُّفْلی وَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا وَ اللَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.» «4»

3. و خدای تعالی سکینه را بر دل مؤمنینی نازل می‌کند که از آنان راضی است: «لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ ما فِی قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّکِینَةَ عَلَیْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِیباً.» «5»

---

(1). فتح/ 4.
(2). بقره/ 248.
(3). توبه/ 26.
(4). توبه/ 40.
(5). فتح/ 18.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 416

4. و خدای تعالی، سکینه خود را بر پیامبرش و بر مؤمنین نازل می‌کند، و در حالی که سزاوارند و اهلیّت دارند، کلمه تقوا را بر آنان الزام می‌نماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِینَ کَفَرُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَکِینَتَهُ

عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوى وَ كانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها وَ كانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيماً.» «1»

در غرر الحکم و درر الکلم، در «باب السکینة و الوقار»، سخنانی از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام به اختصار بیان شده که در اینجا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:
1. «السّکینة، عنوان العقل.»: آرامی، نشانه عقل است.
2. «علیک بالسّکینة؛ فإنّها أفضل زینة.»: بر تو باد به آرامش؛ زیرا که آن، برترین زینت است.
3. «نعم الشّیمة، السّکینة.»: آرامی و سکینه، خوب شیوه و خصلتی است.
4. «الوقار، حلیة العقل.»: تمکین و وقار، زینت عقل است.
5. «الوقار، برهان النّبل.»: وقار و سنگینی، دلیل زیرکی و نجابت است.
6. «إن توقّرت، أکرمت.»: اگر سنگین و باوقار باشی، گرامی داشته می‌شوی.
7. «بالوقار، تکثر الهیبة.»: به واسطه سنگینی و وقار، هیبت، زیاد می‌شود.
8. «کن فی الملاء، وقورا، و کن فی الخلاء ذکورا.»: در بین مردم، سنگین و باوقار باش؛ و در خلوت، بسیار به یاد خدا و گوینده ذکر باش.
9. «من کثر وقاره، کثرت جلالته.»: هرکس، سنگینی و متانت او بسیار باشد، شکوه و جلال او بسیار می‌شود.
10. «ملازمة الوقار، تؤمن دناة الطّیش.»: ملازم بودن باوقار، موجب ایمنی از خواری و پستی است.
11. «نعم الشّیمة الوقار.»: متانت و سنگینی، چه خوب و پسندیده خصلتی است.

---
(1). فتح/ 26.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 417
12. «وقار الرجل، یزیّنه، و خرقه، یشیّنه.»: متانت و سنگینی، آدمی را زینت می‌دهد، و بدخویی و درشت‌خویی، او را زشت و معیوب می‌سازد.
13. «قار الشّیب، نور و زینة.»: سنگینی و متانت شخص پیر، نور و زینت است.
14. «وقار الشّیب، أحبّ إلیّ، من نضارة الشّباب.»: نزد من سنگینی و متانت پیری، از طراوت جوانی، محبوب‌تر و دوست‌داشتنی‌تر است.
پروردگارا! طاعت و عبادت از روی خشیت، از ویژگی‌های مؤمنانی است که سکینه در قلوب آنان مستقر است، و سکینه حقیقی وقتی مستقر شود که تو حقیقت سکینه را بر دل‌های آنان نازل بفرمایی. خدایا! اگرچه قلّت و منقصت طاعات و عبادات، ما را خجل و شرمنده نموده از این‌که از پیشگاه

تو حاجتی را طلب کنیم، اما فضل و کبریایی تو در بیان: «ادْعُونِی أسْتَجِبْ لَکُمْ»، ما را بر آن می‌دارد که با کمال تواضع، از تو بخواهیم، حقیقت سکینه را بر دل‌های ما نازل، و بر آن، مستقر بگردانی، و توفیق انجام عبادات با خشیت و انجام طاعات همراه با سکینه دل را بر ما تفضّل بفرمایی.

آمین، یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 419

فصل بیست و هشتم سلام و سلامت

اشاره

کلمه سّلام با الفاظ: «سلام»، «سلام»، «سلاما» و «السّلام»، مجموعا 42 بار و ضمن 40 آیه در 26 سوره قرآن کریم ذکر شده است. ما در این تحقیق، 13 آیه آن را که در 12 سوره قرآن آمده، انتخاب، و به ترتیب مصحفی قرآن کریم، آیات آن را تنظیم می‌نماییم.

پس از آن، با استناد به کتب لغت، در معنای سلام تحقیق نموده و سپس آیات مذکور را از لحاظ تفسیری و تفسیر روایی با استناد به کتب تفسیر و تفسیر روایی شیعه و سنی بررسی می‌نماییم، و سرانجام، با استمداد از الطاف الهی و با استناد به آیات قرآن، به تدبّر در آیات ذکر شده می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات سلام و سلامت به ترتیب مصحفی آن

1. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً. «1»

2. وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «2»

---

(1). نساء/ 94: مدنی.

(2). انعام/ 54: مکی.

3. لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ. «1»

4. وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ. «2»

5. دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. «3»

6. دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ. «4»

7. وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا. «5»

8. قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ. «6»

9. وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. «7»

10. سَلامٌ عَلی إِلْیاسِینَ. «8»

11. وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ. «9»

12. هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ. «10»

13. سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ. «11»

2. در معنای سلام و سلامت

راغب در مفردات فرموده: سلم و سلامه، عاری و خالی بودن از آفات ظاهری و باطنی است. فرمود: «بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»؛* یعنی خالی شده از تباهی و فساد. پس این در باطن است،

---

(1). انعام/ 127: مکی.
(2). اعراف/ 46: مکی.
(3). یونس/ 10: مکی.
(4). هود/ 69.
(5). مریم/ 33: مکی.
(6). انبیاء/ 69.
(7). فرقان/ 63: مکی.
(8). صافات/ 103: مکی.
(9). زمر/ 73: مکی.
(10). حشر/ 23: مدنی.
(11). قدر/ 5: مکی.

و قال تعالى: «مُسَلَّمَةٌ لا شِيَةَ فِيها»، و این، در ظاهر است، و قد سلم يسلم سلامة و سلاما و سلّمه اللّه، قال تعالى: «وَ لكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ»، و قال: «ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ»؛ یعنی به سلامتی، و همچنین است قوله: «اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنَّا.» سلامت حقیقی نیست مگر در بهشت؛ زیرا در بهشت، بقای بدون فنا و بی‌نیازی بدون نیازمندی، و عزّت، بدون ذلت و صحت و سلامتی بدون بیماری و نقاهت است؛ همچنان که خدای متعال فرمود: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ یعنی (دار) سلامت، قال: «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ»، و قال تعالى: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ.» جایز است که همه اینها از سلامة باشد، و گفته‌اند:

«السَّلامَ»، اسمی از اسمای خدای تعالی می‌باشد؛ و همچنین در قوله: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ»، «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ»، گفته‌اند: به سلام توصیف شده، از حیث این‌که آن عیوب و آفاتی که به خلق ملحق می‌گردد، به او تعالی ملحق نمی‌شود، و قوله: «سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ»، «سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ»، «سَلامٌ عَلى إِلْ‌ياسِينَ»، همه اینها از جانب مردم، با قول است، و از جانب خدای تعالی، با فعل است، و آن، اعطای آنچه است که پیش‌تر ذکر آن آمد، از چیزهایی که در بهشت می‌باشد، و قوله: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»؛ یعنی سلامت را از شما طلب می‌کنم. پس

قوله: «سلاما»، نصب به اضمار فعل است، و گفته‌اند: «قالَوا سَلاماَ»؛ یعنی درستی و استقامت داشتن در قول، و براساس این معنا، صفتی برای مصدر محذوف می‌باشد، و قوله تعالی: «إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ»، به دومی رفع داده شده؛ زیرا رفع، در باب دعا رساتر است، و قوله تعالی: «لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً. إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً»، این سلام برای آنان به قول تنها نمی‌باشد؛ بلکه آن، سلام قول و فعل جمیعا می‌باشد، و بر این اساس، قوله تعالی: «فَسَلامٌ لَكَ مِنْ أَصْحابِ الْيَمِينِ»، و قوله: «وَ قُلْ سَلامٌ»، در ظاهر، سلام کردن بر آنان است، و در حقیقت، سلامت آنان، خواست خدای متعال است، و قوله تعالی:
«سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِي الْعالَمِينَ»، «سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ»، «سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ»، همه اینها، هشداری از جانب خدای تعالی است مبنی بر این‌که او تعالی آنان را به‌گونه‌ای خلق کرده که آنان مورد مدح و ستایش می‌باشند و بر آنان دعا و درود فرستاده می‌شود،
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 422
و قال تعالی: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبارَكَةً طَيِّبَةً كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآياتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»؛ یعنی باید برخی از شما بر برخی دیگر سلام کند، و سلام، سلم و سلم؛ یعنی صلح، و قال: «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً»، و گفته‌اند: آیه درباره کسی نازل شده که بعد از اقرارش به سلام و مطالبه صلح، به قتل رسیده است، و قال: «يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَ هُمْ سالِمُونَ»؛ یعنی منقاد و فرمانبردارانند، و قوله: «وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ»، خوانده شده: سلما و سلما، و هر دو مصدر بوده و وصف نیستند، و گفته‌اند: سلم، اسم است در مقابل جنگ، و اسلام، دخول در سلم است، و آن، تسلیم شدن است، و هریک از آن دو، پاره‌ای از رنج و درد را به صاحبش می‌رساند، و اسلام در شرع دو نوع است: یکی، اسلام فروتر از ایمان است، و آن، اعتراف به لسان است، و دیگری، برتر از ایمان است، و آن این است که همراه با اعتراف به لسان، اعتقاد به قلب، وفای به عمل و تسلیم شدن برای خدا در جمیع آنچه مورد قضا و قدر او است، باشد؛ همچنان که درباره ابراهیم علیه السّلام فی قوله تعالی: «إِذْ قالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ»، ذکر شده است، و قوله تعالی: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»، و قوله: «تَوَفَّنِي مُسْلِماً»، یعنی قرار بده مرا از کسانی که تسلیم رضای تو هستند، و جایز است به این معنا باشد: مرا از جمیع حیله‌های شیطان، سالم بدار. «1»
فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله تعالی: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»، فرموده: یعنی قولی که در آن سالم می‌مانید؛ قولی که نه در آن تجاوزی باشد و نه گناهی.
قوله: «إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً»؛ یعنی بعضی به بعضی دیگر می‌گویند: سلام؛

يعنى سالَم بمانيد، و قوله: «قِيلَ يا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلامٍ مِنَّا»؛ يعنى سالم مانده محفوظ از جهت ما، يا سلام شده بر تو اكرام گشته، ابو على اين چنين فرموده. قوله: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ»؛ يعنى بهشت، و گفته مى‌شود: دار السلامة، و از آن است: «لبيک داعيا الى دار السّلام لبيک.» بهشت را دار السّلام ناميدند، از اين جهت كه ساكنين در آن، از هر آفتى سالمند، يا از آن

(1). مفردات، ص 247- 245.

جهت كه دار خداى عزّ و جلّ است، و سلام، همان خداى تعالى است، و از آن است قوله: «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ». بعضى از عارفين گفته‌اند كه «هو السّلام»؛ يعنى صاحب سلام؛ زيرا او كسى است كه از هر عيب، آفت، نقص و فنايى سالم است، و ما چنين يافته‌ايم كه عرب، مصادر را در جاى اسم‌ها قرار داده و بدان‌ها توصيف مى‌كند؛ به خصوص آنجا كه در مقام مبالغه باشد، و اللّه همان سلام است، و صفت مبالغه در اين است كه او سالم از نقص‌ها و معايب است، و «السَّلامُ»، تسليم است، و در قوله تعالى: «وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»، گفته‌اند: مراد از آن، انقياد و فرمانبردارى از او صلّى اللّه عليه و آله است؛ همچنان كه در قوله تعالى: «فَلا وَ رَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيما شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِى أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَ يُسَلِّمُوا تَسْلِيماً»، چنين است، و گفته‌اند: آن، «السّلام عليک ايها النبى» است.

زمخشرى و قاضى در تفسيرهايشان اين را گفته‌اند، و شيخ در تبيانش آن را يادآور گشته است، و برخى از فضلا، قضيه عطف را راه صواب دانسته‌اند؛ زيرا آن، مبتادر به فهم است، و قوله: «سُبُلَ السَّلامِ»؛ يعنى طريق سلامت از عذاب، و «سُبُلَ السَّلامِ»، دين خداى تعالى است. قوله: «سَلامٌ هِىَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»؛ يعنى سلام بر تو باد اى محمّد! اى فرشتگان من! و اى روح من! به سلام من، از اول زمانى كه فرو مى‌آيند، تا طلوع فجر، و قوله: «سَلامٌ عَلى إِلْ‌ياسِينَ.» را فرمود: سلام، از جانب پروردگار عالميان، بر محمّد و آل او، و سلامت در قيامت، براى كسانى كه دوستدار آنانند، و از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام است كه فرمود: پس محمّد صلّى اللّه عليه و آله است و ما (ائمه معصومين) آل ياسين هستيم. «وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى ؛ يعنى سلامتى از عذاب خداى تعالى. قوله: «ادْخُلُوها بِسَلامٍ»؛* يعنى سالم از آفات، و قوله: «فَإِذا دَخَلْتُمْ بُيُوتاً فَسَلِّمُوا عَلى أَنْفُسِكُمْ»؛ يعنى بر اهل آن خانه، كه به لحاظ دينى و خويشاوندى از شما هستند، با سلام كردن آغاز كنيد، و روايت است كه: آن، سلام شما بر اهل خانه، و ردّ سلام از جانب آنان بر شما است، و آن، سلام بر خودتان است. از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام روايت است

که می‌فرمود: «اذا دخل الرجل منکم بیته، فان کان فیه احد، یسلم علیهم، و ان لم یکن فیه احد، فلیقل السّلام علیکم من عند ربنا.»؛

یعنی هنگامی که شخصی از شما وارد خانه‌اش می‌گردد، اگر در آن خانه کسی هست، بر آنان سلام می‌کند، و اگر کسی نبود، باید بگویم: از جانب پروردگارمان، «السّلام علیکم»، و گفته‌اند: وقتی کسی را در آن خانه ببیند، بگوید: «السّلام علیکم و رحمة اللّه»، و از آن سلام، مالکین خانه را قصد کند، و استسلم؛ یعنی فرمانبرداری و خضوع کردن، و از آن است، قوله تعالی: «فَلَمَّا أَسْلَما»، یعنی تسلیم امر خدای تعالی شدند، و قوله: «أَسْلَمْتُ وَجْهِیَ لِلَّهِ»؛ یعنی عبادتم را برای خدای تعالی خالص نمودم؛ نعمت او را تعظیم نموده و بزرگ داشتم، و قوله: «أَوْ سُلَّماً»؛ یعنی بالارونده که بدان به طرف آسمان بالا می‌روند (نردبان) و بعد، از آن پایین می‌آیند، و قوله: «إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» گفته می‌شود:

یعنی سالم از حبّ دنیا، و گفته شده است: «بِقَلْبٍ سَلِیمٍ»؛ یعنی از هرچه ما سوی اللّه است، به چیزی به جز او، تعلّقی ندارد. از امام صادق علیه السّلام روایت شده، و قوله: «إِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلامُ»؛ یعنی هیچ دینی نزد خدای تعالی، به جز اسلام، مورد رضایت نیست، و در معنای «السّلام علیک»، اقوال، مختلف است؛ پس از قایلی است که معنای آن، دعا می‌باشد؛ یعنی تو از ناخوشایندی‌ها به سلامت باشی، و از قایلی است که معنای آن، این می‌باشد که: اسم سلام بر تو باشد، و از قایلی است که معنای آن، این می‌باشد:

اسم اللّه بر تو باشد؛ یعنی تو در حفظ او باشی، و چون بگویی: «السّلام علینا» و «السّلام علی الاموات»، پس وجهی ندارد که مراد بدان اعلام به سلامت باشد؛ بلکه وجیه این است که آن، دعا به سلامت باشد از آفات دنیا و عذاب آخرت برای صاحب آن، که شارع آن را جای تحیت و بشارت به سلامت وضع کرد. سپس لفظ سلام را اختیار نمود و آن را تحیت قرار داد. «1»

و در مقدمه کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده است: سلم، سلم، سلام، تسلیم، سلام، مسلمون و آنچه مفید این مفاد است، مانند: «الذین اسلموا»، مسلمات، «من اسلم» و امثال آن، از آن چیزهایی که به تسلیم، اسلام و سلامة بستگی دارد، و صل معنا در

---

(1). مجمع البحرین، ص 476- 475.

جمیع آنها، انقیاد، متابعت و ترک مخالفت و اذیت است. گفته می‌شود: اسلم و استسلم، هنگامی که فرمانبردار گردد، و آن، سلم و سلم به فتح

لام و سین و به کسر سین و سکون لام است؛ یعنی فرمانبردار مطیع، و گفته می‌شود: «ادْخُلُوها بِسَلامٍ»؛* یعنی سالمین مسلمین از آفات، و برای جنّت گفته می‌شود: «دار السّلام»؛ زیرا کسی که داخل در آن می‌شود، از عذاب و غیر آن، رهایی یافته است، و در اخبار است که تفسیر قلب سلیم برای کسی است که سالم از شک، شرک و حبّ دنیاست، و وصف نمودن خدای تعالی خودش را به سلام، از لحاظ مبالغه است؛ از این‌که او تعالی، سالم از نقایص است، یا این‌که سلامت و امان در اعطای او است، و در معانی الاخبار، از امام صادق علیه السّلام، فی قوله تعالی: «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ»، نقل است که فرمود: «ان السّلام، هو اللّه، و دار التی خلقها، هی الجنه.»؛ یعنی همانا «السَّلامِ»، خدای تعالی است، و خانه‌ای را که خلق نموده، همان بهشت است، و سلام نیز به معنای تسلیم است، یقال: «سلمت وجهی للّه.»؛ یعنی خالص نمودم عبادتم را برای او و او را در آنچه مرا بدان امر نمود، و مرا از آن نهی نمود، اطاعت نمودم، و برای همین است که این دین، اسلام نامیده شده، و به طور کلی، همه به تسلیم و سلامة بازگشت دارد، و مخفی نماند که تسلیم برای خدا و برای پیامبرش، و نیز سلامت از عذاب و سلامت از شرک و شک، محقق نمی‌گردد، مگر با قبول ولایت و اطاعت ائمه و تسلیم نسبت به آنها، و البته، تسلیم نسبت به آنان، تسلیم برای خدای سبحان است، و با توسّل بدان است که اسلام، حاصل گردد و نسبت به سلامت و سلام، استحقاق پیدا کند، و این‌که هرکس اعتراف به ولایت آنان نداشت، مسلمان نیست، اگرچه اقرار به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله داشته باشد. «1»

و در فرهنگ لغات فرموده: سلم، سلامة، سلاما؛ یعنی رها شد، بی‌گزند ماند، و از عیب وارست. «سلمته سلما الحیة»؛ یعنی مار او را گزید، و سلّم علیه؛ یعنی به او درود و سلام داد. سلّمه؛ یعنی به او سلام کرد، واگذار کرد به او، واگذار و تسلیم کرد او را به

---
(1). مقدمه برهان، ص 125.

دیگری، و «سلّم بألامر»؛ یعنی تسلیم به امر شد، و سالمه: با او آشتی کرد، و اسلم؛ یعنی اسلام آورد، و «اسلم العدوّ»؛ یعنی دشمن را خوار کرد، و «اسلم امره الی اللّه»؛ یعنی کار خود را به خدا واگذار کرد، و اسلم: مار گزیده شد، و تسلّم: چیز را دریافت کرد، اسلام آورد، و تسلّم منه؛ یعنی از او بیزاری جست، و «تسالم القوم»؛ یعنی قوم آشتی کردند، و استلم؛ یعنی بوسید، دست مالید به قصد تبرّک، و بیشتر برای بوسیدن و دست مالیدن به حجر الاسود به کار می‌رود، و استسلم؛ یعنی منقاد و فرمانبردار شد و گردن نهاد، و تمسلم؛ یعنی مسلمان نامیده شد، و سلم؛ یعنی دلوی که یک

دسته داشته باشد، جمع آن، اسلم و سلام است، و سلم؛ یعنی آشتی و صلح، و کسی که در صلح و آشتی باشد، و سلام، نامی از نام‌های خداوند است، و به معنای سلامتی، بی‌گزندی، درود، پاکی از عیب و گردن نهادن، و سلم، به معنای سلام دادن است و تسلیم شدن، به اختیار در آمدن و اسیر، و سلّم؛ یعنی پلکان و نردبان، جمع آن، سلالم و سلالیم، و سلمة؛ یعنی سنگ، و جمع آن، سلام، و سلامة، مصدر است به معنای تندرستی و وارستگی از عیب و نقص، و سلامیّ؛ یعنی هر استخوان کوچک میان‌تهی، مانند: استخوان‌های انگشتان، جمع آن، سلامیّات است، و سلامیّ؛ یعنی بادی که از طرف جنوب بوزد و سلیمانّی، زهری است که از سیماب (جیوه) سازند، و سالم؛ یعنی تندرست و پوستی، است میان چشم و بینی، و سلیم، جمع سلمی؛ یعنی مارگزیده و یا مجروحی که مشرف به مرگ باشد و جمع آن سلّماء است، و بمعنای رهیده و سالم از آفات نیز هست، و اسلم، اسم تفضیل از سالم به معنای سالم‌تر و جمع آن، سلمی است، و اسلام، مصدر است و آن، دینی است که محمّد بن عبد اللّه صلّی اللّه علیه و آله آورده و به معنای انقیاد و اطاعت از اوامر الهی است، و المسلم؛ یعنی مسلمان. جمع آن، مسلمون و مؤنث آن، مسلمة و جمع مؤنث آن، مسلمات. «1»

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 353- 352.

در فرهنگ عمید فرموده: سلام (به فتح سین)؛ یعنی پاکی و رهایی از عیب و آفت، و رستگاری و درود، و سلامت (به فتح سین)؛ یعنی پاکی و رهایی از عیب و آفت، بی‌عیب بودن، تندرستی، و سلم (به کسر سین)؛ یعنی آشتی، صلح، و سلم (به فتح سین و لام)؛ یعنی تسلیم شدن، اسیر شدن، به اختیار کسی در آمدن، و نیز به معنای اسیر، و به معنای خرید و فروش غلّه، یا چیز دیگر که هنوز نرسیده باشد، و سلم (به ضمّ سین و فتح لام مشدد)؛ یعنی نردبان، پلکان، و سلام و سلالیم، جمع آن است. «1»

3. سلام و سلامت در تفاسیر

شیخ طایفه طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِکَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «2»، فرموده: خدای تعالی با این آیه مؤمنین را مورد خطاب قرار داده که چون در زمین برای جهاد سیر و سفر نمایند، در جنگیدن و کارزار نمودن با کسی که از کفر و ایمان او اطلاعی ندارند، تأمّل و مدارا کنند و تعجیل ننمایند تا امرشان بر ایشان معلوم گردد، پس اگر پیشدستی کردند، چه‌بسا بر قتل مؤمنی اقدام کرده‌اند، در حالی که آنها نباید بکشند کسی را که برای آنان خاضع و متواضع بوده و از جنگیدن با آنان خودداری می‌کند و اظهار می‌دارد که مسلمان هست و نباید بگویند برای کسی که این صورتش است، تو مؤمن نیستی، تا او را در طلب متاع زندگانی دنیا که هیچ بقایی در آن نیست، بکشند که همانا نزد خدای تعالی غنیمت‌های فراوان و فضیلت‌های بسیاری است که آن برای شما بهتر است، اگر خدا را در آنچه به شما امر فرموده و از آنچه شما را نهی نموده، اطاعت کنید. «3»

---

(1). فرهنگ عمید، ص 726.

(2). نساء/ 94.

(3). تبیان، ج 3، ص 298- 297.

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا جاءَکَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «1»، تفسیر فرموده: این آیه، متصل به آیه اولی است. در آن آیه، خدای تعالی پیامبرش را از راندن و دور نمودن آنان نهی می‌فرماید. پس از آن، در این آیه، امر می‌فرماید: به کسی از آنان که بر او وارد می‌شوند؛ یعنی مؤمنینی که آیات خدا و دلایل او و براهینش را تصدیق نموده‌اند، عرب یا عجم، ضعیف باشد یا قوی. «سلام علیکم» بگوید. پس با تحیت و درود بر آنان آغاز سخن فرماید و آنان را به رحمت بشارت دهد و دل‌های آنان را تقویت کند و آنان را آگاه سازد از این‌که هرکس از آنان گناه کند، پس از آن توبه کند، پس توبه او مورد قبول است. همه اینها به خلاف رفتار با کافرین است که علیه او اراده کرده‌اند؛ یعنی امر نموده که کافران را طرد نماید و شدت عمل نسبت به آنها انجام دهد، و محمّد بن یزید گفت: سلام در لغت، بر چهارچیز است، یکی از آنها سلمت سلاما

است که مصدر می‌باشد، و دوّم، اسلام جمع سلامة است، و سوّم، اسلام از اسم‌های خدای تعالی بوده و چهارم، سلام درخت است، و معنای سلام که مصدر است برای سلمت، دعا برای انسان است نسبت به سالم بودن در دینش و نفسش، و معنای آن، خلاصی یافتن و رهایی یافتن است، و سلام که آن اسم خدا است، معنایش صاحب سلام است؛ یعنی کسی که مالک سلام است که او را از ناپسندی و مکروه خلاصی می‌دهد، و سلام که آن درخت است، پس آن، درخت عظیمی است که به جهت سلامتش از آفات، به این اسم نامیده شده، و سلام، سنگ‌های سخت است به واسطه سلامتشان از سست شدن، و صلح نامیده می‌شود به سلام، سلم و سلم؛ زیرا معنای آن، سلامت از شر است، و سلام، سطلی است که دارای یک دسته باشد، نظیر: سطل سقّاها، و قوله: «مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ»، به این معنا باشد که بد بودن آن را نمی‌داند، لکن چون راهی به دانستن آن برای او باشد، بر او واجب است از آن توبه نماید، پس چون توبه نماید

(1). انعام/ 54.

خدای متعال توبه او را بپذیرد. پس اگر گفته شود: قوله: «وَ أَصْلَحَ» تا آخر، آیا فعل صلاح در قبول توبه شرط است یا نه؟ پس اگر شرط نبود، چرا غفران و آمرزش به مجموع آنها وابسته است؟ گفته شود: اختلافی نیست در این امر که توبه وقتی با شرایطش حاصل شد، مورد قبول واقع شود و عذاب ساقط گردد، و لو این‌که بعد از آن، عمل صالحی انجام ندهد، جز این‌که چون توبه نمود و بعد از آن، بر توبه خود باقی بماند، پس اگر عمل صالحی را انجام ندهد، به اصرار برمی‌گردد؛ زیرا در هر حال بر او واجب است یا مستحب است که معرفت به خدای تعالی را و معرفت به پیامبر و غیر آن از معارف را و بسیاری از افعال جوارح را تجدید نماید. اما اگر فرض کنیم در تعقیب توبه، عمل صالحی انجام ندهد، اما گناهان را در خود ریشه‌کن کند، پس رحمت با اسقاط عذاب، به او ملحق خواهد شد. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» «2»، فرموده: در معنای «دارُ السَّلامِ» در اینجا، دو قول است: یکی این‌که «السَّلامِ» اللّه است، و دار او، جنت است، و دیگر این‌که آن دار سلامت است دائما، سلامت از هر آفت و مصیبتی، و قوله: «عِنْدَ رَبِّهِمْ»، در معنای آن نیز دو قول است: یکی این‌که نزد پروردگارشان تضمین شده است تا این‌که آن را به آنان برساند، و دیگر این‌که آن را در آخرت به آنان اعطا می‌فرماید: «وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ»؛ یعنی خدای تعالی ولیّ آنان است، و در معنای «ولی» دو قول است: یکی این‌که او ولایت دارد بر این‌که منافع را به آنان برساند و ضررها را از آنان دفع نماید، و دیگر این‌که آنان را بر

دشمنانشان یاری و پیروز کند، و قوله: «بِما کانُوا یَعْمَلُونَ»؛ یعنی پاداش در ازای اعمالشان، و آن، اگرچه مطلق است، اما آنچه را از طاعات بدان عمل می‌کنند، مراد است؛ زیرا بدیهی است که آنچه را طاعت نیست، پاداش نیکی برای آنان نیست. «3»

---

(1). تبیان، ج 4، ص 150- 149.
(2). انعام/ 127: مکی.
(3). تبیان، ج 4، ص 272- 271.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 430
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 470
فی قوله تعالی: «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ» «1» هم فرموده: قوله: «بَیْنَهُما»؛ یعنی بین بهشتیان و دوزخیان حجاب است، و حجاب، حایل مانع از ادراک است، و قوله: «وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ»، اعراف، مکان بلندی است، و آن، از عرف الفرس (کاکل اسب) و عرف الدیک (تاج خروس) که در محل بلندی از بدن آنها است، گرفته شده، و درباره کسانی که بر اعراف هستند، بر چهار قول اختلاف کردند؛ یک قول این‌که آنان فضلای مؤمنین هستند، و قول دیگر آنکه آنان شهدا هستند، و قول دیگر که قول ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام است: آنان ائمه علیهم السّلام، بوده و از جمله ایشان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «اعراف»، همچون دامان رد است بین بهشت و جهنم.
پس هر پیامبری و هر جانشین پیامبری با گناهکاران اهل زمان خودش در کنار آن، متوقف می‌گردد؛ همچنان که فرمانده سپاه با ضعیفان لشکرش متوقف می‌شود، و قبل از آن، نیکوکاران به بهشت رفته‌اند. پس آن خلیفه (پیامبر) برای گناهکارانی که او با آنان ایستاده، می‌گوید: به برادران نیکوکارتان نگاه کنید که آنان قبلا به بهشت رفته‌اند. پس گناهکاران، بر آنان سلام می‌کنند، و این است قوله: «وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ.» پس از آن، خدای تعالی خبر داد: «انهم لم یدخلوها و هم یطعمون.»؛ یعنی این گناهکاران به بهشت داخل نگردیده‌اند، حال آنکه انتظار دارند که خدای تعالی آنان را با شفاعت پیامبر و امام به بهشت داخل گرداند، و این گناهکاران به اهل جهنم نگاه کرده و می‌گویند: «رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِینَ.»
نیز فی قوله تعالی: «دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ» «2»، فرموده: معنای «دَعْواهُمْ فِیها»، این است که دعای مؤمنین در بهشت برای خدا، و ذکر آنان برای او در

آنجا، این است که می‌گویند: «سُبْحانَکَ اللّهُمَّ»، و این ذکر را می‌گویند و برای آنان در این ذکر، لذت است نه بر وجه عبادت؛

---

(1). اعراف/ 46: مکی.
(2). یونس/ 10: مکی.

زیرا در آنجا تکالیفی نیست، و گفته‌اند: چون پرنده‌ای بگذرد و آنان میل به او داشته باشند، گویند: «سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ»، پس آن پرنده به آنان اعطا شود. پس چون به میل خودشان نایل شوند، گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ»، و «دعوی»، قولی است که به وسیله آن، امر خواسته می‌شود، و «سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ»؛ یعنی ای خدا! تو را از هرچه سزاوار تو نیست و جایز نیست که از صفات تو باشد؛ از تشبیه یا از فعل قبیح، منزه می‌داریم، و بنابر آنچه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده، گفته‌اند: معنای آن، برائت خدا و بدی است، و «تحیّه»، کرامت در حال جلالت و شوکت است، و معنای تحیت بعضی بر بعضی، سلام است؛ یعنی در سلامت و امنیت باشی از آنچه اهل آتش به آن مبتلا هستند. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ» «2»، فرموده: محمّد بن یزید مبرد گفت: سلام، در لغت احتمال دارد که بر چهار چیز دلالت کند، از جمله آن، مصدر سلمت است، و از جمله آن، جمع سلامت است، و از جمله آن، اسمی از اسمای خدای تعالی است، و از جمله آن، نام درختی است، و قوله: «دارُ السَّلامِ»، احتمال دارد که مضاف به اللّه باشد، به جهت تعظیم برای آن، و جایز است که «دارُ السَّلامِ» از عذاب باشد برای کسی که در آن واقع است، و اما منصوب بودن قوله: «سَلاماً»، چیزی را که بدان تکلّم می‌کند، حکایت نمی‌کند؛ بلکه حکایت می‌کند از آنچه جمله‌ها از آن حکایت می‌کنند، و لکن در اینجا، آن چیزی است که فرستادگان بدان سخن می‌گویند؛ همان گونه که قایل وقتی می‌گوید:
«لا اله الا اللّه»، می‌گوید: قول حقی را گفتم، یا از روی اخلاص گفتم. اینجا، قول در مصدر عمل کرد؛ زیرا معنای آنچه را گفت، ذکر نمود و نفس کلام را که آن جمله‌ای است که از آن حکایت دارد، حکایت نکرد؛ همین‌طور است نصب «سَلاماً» در اینجا؛ به معنای آن، چیزی است که گفته شده، و لذا نفس قول بعینه نمی‌باشد، و قول تو به

---

(1). تبیان، ج 5، ص 344- 343.
(2). هود/ 69.

شخصى كه مى‌گويى: سلاما، اراده مى‌كنى كه او از جانب تو در سلامت است و مبتلاى به هيچ‌چيزى از طرف تو نيست، و قوله: «سَلامٌ»، كه مرفوع است، تقدير آن، «سلام عليكم» است، پس خبر آن، حذف شده است، و بيشترين موارد استعمال آن، سلام بدون الف و لام است؛ براى اين‌كه آن در معناى دعا باشد، مانند قوله: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ»، و قوله: «سَلامٌ عَلى نُوحٍ»، و «سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ»، و آنجا كه با الف و لام آمده است، مانند قوله تعالى: «وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى ، «وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ.» ابو الحسن گمان كرده كه بعضى از اعراب مى‌گويند: «السّلام عليكم»، و بعضى از آنها مى‌گويند: «سلام عليكم.» پس آنكه با الف و لام مى‌گويد، آن را بر معهود حمل كرده، و آنكه بدون الف و لام مى‌گويد، آن را بر غير معهود حمل كرده است، و قوله: «فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»؛ يعنى متوقف نشد تا اين‌كه بنا بر عادتى كه در اكرام به مهمان و اطعام، طعام به او داشت، گوساله بريان كرده‌اى را آورد. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» «2»، فرموده: يعنى، رحمت از جانب خداى تعالى به واسطه سلامت و نعمت، بر من باد! روزى كه متولّد شدم، و روزى كه مى‌ميرم، و روزى كه زنده برانگيخته خواهم شد، و سلام، مصدر «سلمت سلاما» است، و معناى آن، عموم عافيت و سلامت است، و سلام، جمع سلامت است، و سلام، اسمى از اسم‌هاى خداى تعالى است، و با سلام، ابتداى به نكره مى‌كنند؛ زيرا در آن، كثرت استعمال دارد؛ تو مى‌گويى: «سلام عليكم» و «السّلام عليكم.» «3»
نيز فى قوله تعالى: «قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ» «4»، فرموده: خداى تعالى به آتش فرمود: «كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً»، و گفته‌اند: در وجه اين‌كه نار بر او «سَلاماً» مى‌شود، دو قول است: يكى اين‌كه: خداى تعالى در آن، سرما را بدل از شدت حرارتى

---

(1). تبيان، ج 6، ص 27- 24.
(2). مريم/ 33.
(3). تبيان، ج 7، ص 111.
(4). ابراهيم/ 69.

كه در آن بود، احداث نمود. پس او را اذيت نكرد، و قول ديگر اين‌كه: خداى متعال بين آتش و جسم او، سرما را حايل نمود، پس به او نرسيد، و اگر نفرموده بود: «سَلاماً»، آن سرما، ابراهيم را هلاک مى‌كرد، و در آنجا، در حقيقت، «امر» نبود؛ بدين معنا كه آن را انجام داد، و قتاده گفته است: آتش چيزى از او را به جز بندهايى كه با آن بسته شده بود، نسوزانيد، و ابن

عمر گفته است: آنکه به سوزاندن ابراهیم اشاره نمود و آن را پیشنهاد کرد، مردی از کردهای فارس بود، و گروهی گفته‌اند: همین که ابراهیم را بستند، تا او را در آتش بیفکنند، گفت: «لا اله الا انت، سبحانک رب العالمین، لک الحمد و لک الملک، لا شریک لک.» «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» «2»، فرموده: و قوله: «عِبادُ الرَّحْمنِ»؛ یعنی بندگان مخلص او (تعالی)، آن کسانی‌اند که پروردگارشان را با بزرگی و عظمت عبادت می‌کنند. «الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً»؛ یعنی آنان که بر روی زمین با سکینه و وقار راه می‌روند، و گفته‌اند: حلیمانه و عالمانه، نه جاهلانه، اگرچه نسبت به آنان جاهل باشند. با تواضع راه رفته و بر احدی تکبّر نمی‌کنند. «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ»؛ یعنی چون جاهلان، آنان را به نحو کریه و ناپسند، یا به نوعی که تحمّل آن، ثقیل و سنگین است، مورد خطاب قرار دهند، در جواب آنها می‌گویند: «سَلاماً»؛ یعنی با گفتار قاطع و درست به آنان پاسخ می‌دهند، و گفته‌اند: یعنی آنان قولی را می‌گویند که بدان واسطه از معصیت و نافرمانی خدا در امان بمانند، و گروهی گفته‌اند: این آیه به واسطه آیه قتال، منسوخ است، ولی چنین نیست؛ زیرا امر به قتال، حسن گفتگو و حسن معاشرت را نفی نمی‌کند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «سَلامٌ عَلی إِلْیاسِینَ» «4» هم فرموده: سلام بر آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله باد! همه آنان که از آل او هستند، چه به حسب باشد و چه به قرابت و خویشاوندی، و قومی

---

(1). تبیان، ج 7، ص 233.
(2). فرقان/ 63.
(3). تبیان، ج 7، ص 445.
(4). صافات/ 103: مکی.

گفته‌اند: همه کسانی که بر دین او می‌باشند، و بین نحویین اختلافی نیست در این‌که «آل» در اصل، اهل بود که «هاء» آن را به همزه تبدیل نمودند، و برای آنکه جمع بین دو ساکن نباشد، همزه به مد تبدیل شد و «آل» گردید؛ همچنان که ملاحظه می‌کنی که مصغر آن، «اهیل» بوده و جایز نیست «اویل» باشد؛ زیرا به اصل برمی‌گردد نه به لفظ. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ» «2»، فرموده: قوله: «وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً»، سوق، تحریک و برانگیختن بر سیر است، و زمر، جمع زمره، و آن، جماعتی

است که برای آنان، صدای نی و سرودی باشد، و از آن است، مزامیر داوود علیه السّلام؛ یعنی صداهایی که نیکو و پسندیده است، هم‌چون سرود و نواهای دلنشین؛ یعنی آن کسانی که از معاصی پروردگار اجتناب کرده و طاعات او را انجام داده‌اند، به طور اجتماعی همراه با صدایی دلنشین به سرعت به سوی بهشت روانه می‌شوند. «حَتَّی إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها»: تا چون به بهشت برسند، درب‌های آن باز شده است، و این‌که تنها درباره بهشت، «فُتِحَتْ» را با واو آورده و درباره جهنم «فُتِحَتْ» را بدون واو آورده، برای این است که گفته شده: درب‌های جهنم هفت‌تا بوده و درب‌های بهشت هشت‌تا است، پس برای اعلام این معنا، بین آنها فرق گذاشت.

گفته‌اند: عرب از یک تا هفت را شمرده و آن را عشر می‌نامد و واوی را به آن اضافه می‌کند که بدان واو عشر می‌گویند، مانند قوله: «التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ» «3»، پس از آن فرمود: «وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ». پس واو را بعد از هفت تا شماره کردن، آورده و گفت: «مُسْلِماتٍ مُؤْمِناتٍ قانِتاتٍ تائِباتٍ عابِداتٍ سائِحاتٍ ثَيِّباتٍ وَ أَبْكاراً» «4»، پس واو را در مورد هشتم آورد، و قوله: «وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ»، و موکلین بهشت به آنان گویند: سلام بر شما باد، که افعالتان

---

(1). تبیان، ج 8، ص 481.

(2). زمر/ 73.

(3). توبه/ 113.

(4). تحریم/ 5.

در طاعات، پسندیده، پاک و پاکیزه است. «فَادْخُلُوها»؛ یعنی داخل در بهشت شوید به پاداش و جزای آن افعالتان. «خالِدِينَ»: برای ابد و همیشه که هیچ نهایت و هیچ انقطاعی در آن نیست، و گفته شده: ورودتان به بهشت، پسندیده باد بر نفوستان. «1»

فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «2» هم فرموده: قوله: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ»؛ یعنی او خدایی است که هیچ خدایی به جز او نیست، که او بزرگ و مالک، برای جمیع اشیاست، و برای او تصرف در آنها به وجهی است که احدی را توان منع از آن نباشد. «الْقُدُّوسُ»؛ یعنی پاک است. پس صفات او پاک و خالص است، از این‌که در آنها نقصی داخل گردد. «السَّلامُ»: و او کسی است که بنده‌های او از ظلم او در سلامتند، و «الْمُؤْمِنُ»: کسی است که بندگان، از ستم او در

امنیت هستند. آن‌گاه که فرمود: «إِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ.» «3» «الْمُهَیْمِنُ»، ابن عباس آن را به معنای امین گفته است، و قومی، معنای آن را مؤمن گفته‌اند، جز این‌که آن، از لحاظ مبالغه در صفت، شدیدتر است؛ زیرا آن، در اصل مؤمن بوده، پس همزه آن به «هاء» قلب شده و لفظ، به واسطه معنا، بزرگ گردیده است، و قتاده گفته: معنای آن، شهید است؛ مثل این‌که شاهد بر ایمان، کسی است که به او ایمان آورده، یا شاهد بر امن در شهادت اوست. «الْعَزِیزُ»؛ یعنی قادری که غلبه بر او صحیح نباشد. «الْجَبَّارُ»؛ یعنی عظیم الشأن در ملک و سلطه داشتن، و سزاوار نیست، کسی به این اطلاق، توصیف شود؛ به جز خدای تعالی. پس اگر بنده‌ای، با آن توصیف شد؛ بر مبنای وضع لفظ است در غیر موضعش، و بر این معنا مورد مذمت است. «الْمُتَکَبِّرُ»؛ یعنی صاحب کبریایی، عظمت و جبروت در هر چیزی، و در معنای آن گفته شده است: سزاوار صفات تعظیم، و قوله: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ»: تنزیه برای خدای تعالی است از شرک به او مانند آنچه مشرکان به آن شرک می‌ورزند از بتان و غیر آنها. «4»

---

(1). تبیان، ج 9، ص 150- 148.

(2). حشر/ 23.

(3). نساء/ 39.

(4). تبیان، ج 9، ص 386.

همین‌طور فی قوله تعالی: «سَلامٌ هِیَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» «1»، فرموده: گفته‌اند: آن، سلام ملایکه علیهم السّلام بر برخی دیگر از آنان است تا طلوع فجر، و گفته‌اند: معنای «سَلامٌ هِیَ»، سلام از شر است تا طلوع فجر، و گفته‌اند: البته، فضیلت داشتن نماز و عبادات در آن شب بر هزار شب، مراد از آن، تا وقت طلوع فجر است، و آن شب، مانند سایر شب‌ها نیست، که بعضی از آن بر بعضی دیگر به وسیله عبادت، فضیلت داشته باشد، و «مَطْلَعِ»؛ یعنی طلوع، و «مَطْلَعِ»، موضوع طلوع نیز هست، و جرّ «مَطْلَعِ»، به واسطه «حَتَّى» است. «2»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی، در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «3»، فرموده: قوله: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ»؛ یعنی هنگامی که سیر و سفر نمودید، «فِی سَبِیلِ اللَّهِ»: در جنگ و جهاد در راه خدا، «فَتَبَیَّنُوا»؛ یعنی بین کافر و مؤمن را تمییز دهید؛ درنگ و تأمّل کنید تا بر شما معلوم شود چه کسی مستحقّ قتل و کشته شدن است؟ و مراد از

آن، این است که در قتل و کشتن تعجیل نکنید، برای کسی که «السَّلامَ»: اسلام آوردن را، ظاهر می‌کند و شما گمان می‌کنید، این کار او حقیقت ندارد. «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ»؛ یعنی بر شما به تحیت اهل اسلام، سلام و درود می‌فرستد، به جنگ و قتال نپردازید؛ به این جهت که او ظاهرا از اهل ملت شما است، و به او نگویید: «لَسْتَ مُؤْمِناً»؛ یعنی برای ایمان تو، حقیقتی نیست، و البته، تو به جهت خوف از کشته شدن، مسلمان شده‌ای، یا تو مورد اطمینان نیستی. «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا»: تا غنیمت و متاع زندگی دنیا را که هیچ بقایی برای آن نیست، طلب کنید. «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ»؛ یعنی در قدرت او فضل‌ها،

---

(1). قدر/ 5.

(2). قدر/ 5.

(3). نساء/ 94.

نعمت‌ها و رزق است که اگر در آنچه شما را بدان امر نمود، او را اطاعت کنید، شما را بهره‌مند می‌کند، و در معنای آن گفته‌اند: یعنی پاداش نیک بسیاری است برای کسی که قتل مؤمن را ترک کند. «كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»، در معنای آن اختلاف کرده‌اند؛ سعید بن جبیر گفته: همان گونه که شما این شخص را که دینش را به جهت خوف بر خودش، از قومش مخفی می‌داشت، به قتل رسانید، شما هم از قومتان، دینتان را به جهت ترس بر خودتان، مخفی می‌کردید، و ابن زید و جبائی گفته‌اند: همان گونه که این شخص مقتول، کافر بود و خدای تعالی، او را هدایت نمود، همین‌طور شما هم کافر بودید، پس خدای تعالی شما را هدایت نمود، و مغربی گفته است: همین‌گونه که شما ذلیل و افراد یکّه و تنها بودید، آن هنگام که یکی از شما به تنهایی سفر می‌کرد، می‌ترسید که او را بربایند. «فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ»، در آن، دو قول است؛ سعید بن جبیر گفته: خدای تعالی با آشکار نمودن دینش، و عزّت دادن به اهلش، بر شما منت نهاد تا اسلام را آشکار نمودید بعد از زمانی که آن را از اهل شرک کتمان می‌کردید، و گفته‌اند: معنای آن این است که: پس خدای تعالی توبه شما را پذیرفت. «فَتَبَيَّنُوا»، این لفظ را بعد از طولانی شدن کلام، به جهت تأکید اعاده نمود، و گفته‌اند: معنای اول، «بینوا» حالت او را، و معنای دوم؛ «بینوا» فواید آن را. «إِنَّ اللَّهَ كانَ»؛ یعنی البته، همیشه «بِما تَعْمَلُونَ»؛ یعنی به آنچه عمل می‌کنید، «خَبِيراً»؛ یعنی بسیار دانا است، پیش از آنکه شما آن را بدانید. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا جاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «2»، فرموده: این‌که خدای متعال پیامبرش را به

تعظیم مؤمنین امر نمود، پس فرمود: «وَ إِذا جاءَکَ»: ای محمّد! چون نزد تو آیند، «الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ»: آن کسانی که تصدیق می‌کنند، «بِآیاتِنا»: دلایل و براهین ما را، «فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ». در آن وجوهی ذکر شده؛ اول این‌که: خدای تعالی به پیامبرش امر فرمود که از جانب او، بر آنان سلام نماید، که آن تحیّتی

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 95.
(2). انعام/ 54.

است از جانب خدای متعال بر زبان پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله. دوم آنکه: خدای متعال به پیامبرش امر نمود که: بر آنان سلام نماید از جهت گرامی داشتنشان، و سوم، این‌که، بپذیرد عذر آنان و اقرارشان را، و بشارت بده به آنان، به سلامت بودن از آنچه نسبت به آن پوزش می‌طلبند. «کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»؛ یعنی پروردگار شما بر خودش رحمت را واجب نمود. قوله: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ»، را گفته‌اند: احتمال دارد، جهالت در اینجا بر دو وجه باشد؛ یکی این‌که: عمل می‌کند در حالی که جاهل به مقدار مکروه در آن است؛ یعنی نمی‌داند که در آن مکروه هست، و دیگر این‌که: می‌داند سرانجام آن، مکروه و ناپسند است، لکن آن را در زمان حاضر، برمی‌گزیند. پس او را جاهل قرار داد به جهت این‌که آن، گزینش نفع قلیل است نسبت به راحت کثیر و عاقبت دایمی، و این اقواست، و مثل آن است، قوله سبحانه: «إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَی اللَّهِ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهالَةٍ»، و قوله: «ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛ یعنی از گناهش برگشت و اصرار بر انجام آن نداشت و عملش را اصلاح کرد. «فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.» «2»، فرموده: قوله: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ»؛ یعنی برای آنان که متذکّرند و حق را شناختند، و در آن تدبّر نمودند و آن را تبعیت کردند، خانه سلامت دایمی است که آن، خالص از هر آفت و بلیه‌ای است که اهل آتش آن را ملاقات می‌کنند، و گفته‌اند: «السَّلامِ»، خدای تعالی است و دار او، جنت می‌باشد. «عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛ یعنی آن، تضمین شده است برای ایشان، نزد پروردگارشان، که آنان را به آن برساند؛ همان‌طور که فردی به غیر خودش بگوید:
این مال از تو نزد من است؛ یعنی من ضامن آن هستم، و در معنای آن گفته‌اند: یعنی برای آنان است خانه سلام در آخرت، که آن را به ایشان اعطا می‌کند. «وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ»؛ یعنی خدای تعالی ولایت دارد بر رسانیدن منافع به آنان و دفع ضرر از ایشان، و گفته‌اند: ولیّ آنان است؛ یاری

می‌کند آنان را در برابر دشمنانشان، و گفته‌اند. آنان را در

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 308.
(2). انعام/ 127: مکی.

دنیا، با توفیق دادن و در آخرت، با جزای پاداش نیکو دادن، حمایت و پشتیبانی می‌کند. «بِما کانُوا یَعْمَلُونَ»؛ یعنی «یعملون من الطاعات.» مراد جزا و پاداش است به آنچه عمل می‌کنند از طاعات. پس «من الطاعت»، حذف شده است، به جهت ظهور معنایش. معلوم است، آنکه را طاعتی، از اعمال برایش نیست، هیچ ثوابی برای او نخواهد بود. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ» «2»، فرموده: قوله: «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ»؛ یعنی بین دو گروه اهل بهشت و اهل جهنم، پرده‌ای است، و آن، اعراف است، و اعراف، دیوار بین بهشت و جهنم می‌باشد، از ابن عباس، مجاهد و سدی، و در تنزیل است که میان آنان دیواری زده شده که برای آن دری است؛ درون آن، رحمت، و بیرونش، عذاب است، و گفته‌اند: «اعراف»، مشرف بر این دیوار است، و گفته‌اند:
اعراف، «صراط» است. «وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ»، درباره مراد از رجال در اینجا، بنابر اقوالی اختلاف کرده‌اند؛ پس گفته‌اند که آنان گروهی هستند که حسنات و سیئاتشان، برابر است؛ پس حسنات آنان، مانعی بین آنان و جهنم بوده و سیئاتشان، مانعی بین بهشت و آنان است. پس اینان را در این محل قرار دادند، تا خدای تعالی آنچه را می‌خواهد، درباره آنان حکم نماید. پس از آن، داخل در بهشت گردند، و گفته‌اند:
اعراف جایی است بر بالای صراط که بر آن، حمزه، عباس، علی علیه السّلام و جعفر هستند. آنان، دوستانشان را با چهره‌های سفیدشان و دشمنانشان را با چهره‌های سیاهشان می‌شناسند. این، قول ضحاک و ابن عباس بوده و ثعلبی آن را در تفسیرش روایت کرده است، و گفته‌اند: آنان موکلین بهشت و جهنم هستند، یا آن ملایکه‌ای‌اند که حافظ اعمال و شاهد بر آن در آخرت هستند. ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام گفته است آنان آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی آنان را بشناسد و آنان هم او را بشناسند، و داخل در

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 346.
(2). اعراف/ 46.

آتش جهنم نمی‌شود، مگر کسی که آنان را انکار کند و ایشان هم منکر او شوند، و ابو عبد اللّه، جعفر بن محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اعراف»، مانند پرده‌ای بین بهشت و جهنم است که هر پیامبری و هر جانشین پیامبری، با گناهکاران اهل زمان خود، کنار آن ایستاده‌اند؛ همان‌طوری که فرمانده سپاه با ضعیفان لشکرش می‌ایستد، و هنگامی که نیکوکاران به سوی بهشت رانده می‌شوند، آن جانشین پیامبر، به گناهکارانی که در کنار آنان ایستاده، می‌گوید: به برادران نیکوکارتان نگاه کنید، که چگونه به سوی بهشت در شتابند؟ پس گناهکاران، بر آنان سلام می‌کنند، و این است قوله: «وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ.» پس از آن، خدای سبحان خبر می‌دهد که: آنان، داخل در بهشت نشده، در حالی که ایشان چنین طمعی را دارند؛ یعنی این گناهکاران داخل در بهشت نشوند، در حالی که ایشان طمع دارند که خدای تعالی آنان را به شفاعت پیامبر و امام، داخل در بهشت گرداند، و این گناهکاران، به اهل آتش نگاه کرده و می‌گویند: «رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.» «1»
نیز فی قوله تعالی: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «2»، فرموده: قوله: «دَعْواهُمْ فِيها»؛ یعنی دعا و ذکر مؤمنین در بهشت، این است که بگویند: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ.» این ذکر را می‌گویند، امّا نه بر وجه عبادت؛ زیرا در آنجا تکلیف نیست؛ بلکه آنان از تسبیح گفتن لذت می‌برند، و گفته‌اند:
چون پرنده‌ای در هوا پرواز کند و آنان میل به او پیدا نمایند، گویند: «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ»، پس آن پرنده فرود آید و در جلوی روی‌شان بریان شود. پس چون به میلشان برسند، گویند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.» پس آن پرنده در حالی که زنده گشته، پرواز می‌کند؛ آن‌چنان که در اوّل بود. پس افتتاح سخنانش در هر چیزی، با تسبیح، و اختتام آن، با تحمید است. پس تسبیح در بهشت، بدل از تسمیه در دنیا است. «وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ»؛ یعنی تحیت آنان از جانب خدای سبحان در بهشت، سلام است، و گفته‌اند: معنای

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 423.
(2). یونس/ 10.

تحیّت بعضی از آنان بر بعضی دیگر، در آنجا، یا تحیّت ملایکه برای ایشان، سلام است؛ می‌گویند: «سلام علیک»؛ یعنی شما را از آفات و ناپسندی‌هایی که اهل جهنم بدان گرفتارند، به سلامت می‌داریم. «وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»، مراد این نیست که آخرین کلامشان این است، تا بعد از آن، دیگر سخن نگویند؛ بلکه مراد این است که آنان این را آخر کلامشان در هر مورد، ذکر می‌کنند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلَنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالَوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» «2»، فرمود: فقال سبحانه: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ»؛ یعنی ملایکه که فرستادگان ما بودند، نزد ابراهیم خلیل علیه السَّلام آمدند، و در آیه، لام در «لَقَدْ»، برای تأکید خبر است. در عدد فرستادگان، اختلاف کرده‌اند؛ پس گفته‌اند: آنان جبرئیل، میکائیل و اسرافیل بودند. از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت شده که آنان، چهار فرشته بودند و چهارمین آنها، نامش کروبیل است. نه و یازده تا هم نقل کرده‌اند آنان به صورت انسانی جوان، خدمت ابراهیم علیه السّلام رسیدند، «بِالْبُشْرى ؛ یعنی برای بشارت به اسحاق، نبوت او و این‌که از او یعقوب به دنیا خواهد آمد. از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت است که: این، بشارت به اسماعیل علیه السّلام از هاجر بود، و گفته‌اند که بشارت به هلاکت قوم لوط بود. «قالُوا سَلاماً»: این، حکایت از آن چیزی است که فرستادگان خدای متعال به ابراهیم علیه السّلام گفتند؛ یعنی: «سلمنا سلامنا»: سلام می‌داریم سلامی را که به معنای دعا بر اوست، و در معنای آن گفته‌اند: آن سلامی را که خدای تعالی اعطا نموده، می‌رسانیم؛ یعنی سلامت را؛ همچنان که گفته می‌شود: «اهلا و مرحبا»؛ یعنی با وسعت و فراخی مصادف شدی؛ پس انس و الفت بگیر و وحشت مدار. درود و سلام از ملایکه به ابراهیم علیه السّلام بود، پس «قالَ سَلامٌ»: پس ابراهیم علیه السّلام در جواب آنان، سلام نمود. «فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ»؛ یعنی ابراهیم متوقف نشد تا این‌که آن گوساله بریان را برای ایشان آورد، بنابر عادتی که او نسبت به اکرام مهمان داشت، و به این جهت که به گمانش آنان مهمانانی رسیدند؛

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 93.
(2). هود/ 69.

چون آنها به صورت بشر بودند او مهمان‌دوست بود برای همین فرشتگان با زیباترین صورت‌ها به نزدش آمدند، و بدین جهت از سنت گردید که در آوردن غذا برای مهمان شتاب شود. «1»
فی قوله تعالی: «وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» «2» هم فرموده:
سلام، مصدر سلمت بوده و سلام، جمع سلامة و سلام، اسمی است از اسمای خدای تعالی. سلام، از آن چیزهایی است که با آن، ابتدا به نکره می‌شود؛ زیرا آن اسمی است که کثرت استعمال دارد. گفته می‌شود: «سلام علیک» و «السّلام علیک»، و اسمای اجناس، بیشتر به آن ابتدا می‌شود، و فایده نکره بودن آن، نزدیک‌تر از فایده معرفه بودن آن است.

تو می‌گویی: «لبیک و خیر بین یدیک»، و اگر بخواهی می‌گویی: «و الخیر بین یدیک»، و قوله: «وَ السَّلامُ عَلَیَّ»؛ یعنی: و سلامت بر من باد از جانب خدای تعالی، «یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا»؛ یعنی در این احوال سه‌گانه، و معنای آن سلامت و امنیت بر من باشد از بازی‌های شیطان و نیرنگ‌هایش نسبت به من روزی که متولّد شدم، و سلامت و امنیت باشد بر من، از بلای دنیا و عذاب قبر، روزی که می‌میرم، و سلامت و امنیت باشد بر من، از وحشت مطلع و از عذاب جهنم، روزی که زنده مبعوث می‌شوم. سفیان بن عیینه گفت: وحشتناک‌ترین موقعیت‌های انسان، در سه موطن، روز تولّد که نفس خود را خارج از آنچه در آن بود، می‌بیند، و روز موت که قومی را می‌بیند که پیش‌تر آنها را ندیده بود، و احکامی را می‌بیند که نسبت به آنها برایش عهدی نبود، و روزی که برانگیخته می‌شود، پس خودش را در محشر عظیمی می‌بیند، و در این آیات، دلالتی است بر این‌که جایز است انسان خودش را با صفات مدح توصیف کند، هنگامی که می‌خواهد خودش را برای غیرش تعریف کند، امّا نه بر وجه افتخار. «3»

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 179.

(2). مریم/ 33.

(3). مجمع البیان، ج 6، ص 513- 506.

نیز فی قوله تعالی: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ» «1»، فرموده: همین که هیزم‌ها را جمع کرده و ابراهیم علیه السّلام را در آتش افکندند، این قول را به آتش گفتیم: «یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ»، و این مثل است، که البته، نار، جماد است و خطاب به آن، صحیح نباشد، و مراد این است که: ما آتش را بر او سرد و سلامت گردانیدیم تا به او اذیت و آزاری نرساند؛ همچنان که خدای سبحان فرمود: «کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ»،* و معنا این است که آنان را این چنین گردانیدیم؛ نه این‌که به آنان امر نمودیم و آنان را به این امر مورد خطاب قرار دادیم، و گفته‌اند: جایز است که خدای سبحان به این مطلب سخن بگوید و آن، برای ملایکه صلاح بوده و لطف برای آنان باشد، و ذکر این‌که آتش بر ابراهیم علیه السّلام سرد و سرما شود، وجوهی دارد: اوّل این‌که: خدای سبحان، سرما را بدل از شدت حرارتی که در آن بود، حادث نمود؛ پس او را اذیت نکرد. دوّم این‌که: خدای سبحان، بین آتش و ابراهیم علیه السّلام حایلی ایجاد نمود، پس آتش به او نرسید، و سوّم این‌که:
شعله‌های آتش، به آن ستون‌هایی که شعله می‌کشند، تکیه دارد و آتش را بالا می‌برد، و جایز است که خدای سبحان، آن ستون‌ها را از بین ببرد و به طور کلی دانستیم که خدا آتش را از سوزاندن او منع ننمود، و او عالم

است به تفاضيل آن. ابو العاليه گفته است: اگر خداى سبحان نفرموده بود: «وَ سَلاماً» شدت سرما او را اذيت مى‌كرد، و حتما سرماى آن، شديدتر و سخت‌تر از حرارت آتش بر او بود؛ پس آن بر او سلامت گرديد و اگر نفرموده بود، سرماى آن، تا ابد بر ابراهيم عليه السّلام باقى بود، و ابو عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام فرمود:
همين كه ابراهيم عليه السّلام در منجيق نشست و آنان، خواستند ابراهيم عليه السّلام را در آتش بيندازند، جبرئيل عليه السّلام آمد و فرمود: «السّلام عليک يا ابراهيم و رحمة اللّه و بركاته»، آيا تو را حاجتى هست؟ پس ابراهيم عليه السّلام فرمود: حاجتى به شما نيست. پس همين كه او را به آتش انداختند، ابراهيم عليه السّلام، خدا را خواند و فرمود: «يا اللّه! يا واحد! يا احد! و يا صمد! يا من لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد!» پس آتش از او كناره گرفت و او را محبوب داشت، و

---

(1). انبياء/ 69.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 444

جبرئيل با او بود و هر دو در روضه خضرا با هم سخن مى‌گفتند. واحدى با اسنادش تا برسد به انس بن مالک، از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله روايت كرده كه پيامبر فرمود: همين كه نمرود ستمكار ابراهيم عليه السّلام را در آتش افكند، جبرئيل عليه السّلام با پيراهن و فرشى از بهشت، فرود آمد.
آن پيراهن را بر ابراهيم عليه السّلام پوشاند؛ و بر فرشش نشاند و با او نشست در حالى كه با او سخن مى‌گفت. كعب گفته است: آتش چيزى از ابراهيم عليه السّلام را به جز بندهايى كه او را با آن بسته بودند، نسوزانيد، و گفته‌اند: ابراهيم را، در حالى كه جوانى در سنّ شانزده سالگى بود، در آتش افكندند. «1»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» «2»، فرموده: و قوله: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ»، مراد بندگان با فضيلت هستند، و اين اضافه، اضافه تخصيصى و تشريفى مى‌باشد. «الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً»: آنان كه بر روى زمين با آرامش و وقار و طاعت راه مى‌روند، بدون تبختر، بدون ناز و فخر، بدون تكبّر و بدون فساد. ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام فرموده: آن شخصى است كه با آن خوى و طبيعتى كه طبيعت بر آن است، راه مى‌رود، نه تكلّفى دارد، و نه تكبّرى:
«هو الرجل، يمشى بسجيته التى جبل عليها، لا يتكلف و لا يتبختر»، و گفته‌اند: معنايش بردباران دانايند؛ آنان نادان نيستند، هرچند كه بر آنان جهل شود، و گفته‌اند: آنان پاكان باتقوا هستند. «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ»: و هنگامى كه افراد نادان آنان را با چيزهاى ناپسند يا چيزهاى كه بر آنان

ثقیل و سنگین است، مورد خطاب قرار می‌دهند، «قالُوا»: آنان در جواب گویند: «سَلاماً»؛ یعنی سخن استوار و محکم گویند؛ یا مثل گفته ایشان از قبیل فحش، با آنان مقابله نکنند، و گفته شده: «سَلاماً»؛ یعنی سخنی که در آن، از گناه در سلامتند، و یا بر آنان سلام می‌کنند، و دلیل آن، قوله: «وَ إِذا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَ قالُوا لَنا أَعْمالُنا وَ لَكُمْ أَعْمالُكُمْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لا نَبْتَغِي الْجاهِلِينَ»، و گفته است: با اهل جهل و نادانان جاهلانه برخورد نمی‌کنند، و حسن گفته است: این صفت روز آنها است، وقتی

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 55- 54.

(2). فرقان/ 63.

در میان مردم به سر می‌برند و با آنها محشورند، و شب آنان، بهترین شب است، هنگامی که بین خود و پروردگارشان خلوت می‌کنند و محیط خود را شاد و پرنشاط می‌نمایند، و این همان قوله: «وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً» است. «1»

فی قوله تعالی: «سَلامٌ عَلى إِلْ‌ياسِينَ» «2»، فرموده: ابن عباس گفته است: «آل یس»، آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله بوده و «یاسین» از نام‌های آن می‌باشد و کسی که آن را «الیاسین» بخواند، الیاس و کسی که او را پیروی نماید، اراده کرده است، و گفته‌اند: «یس»، اسم سوره است؛ پس مثل این است که فرموده باشد: «سلام علی آمن بکتاب اللّه تعالی و القرآن الذی هو یس.» «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ» «4»، فرموده: «سوق» برانگیختن به سیر است، و «زمر» جمع زمره است و آن، جماعتی است که برای آنان صدایی نظیر صدای نی می‌باشد، و از آن است مزامیر داوود علیه السّلام و آن صداهایی بود که برای او پسندیده و نیکویی می‌نمود، و قوله: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً»؛ یعنی آنان که از پروردگارشان تقوا نمودند، گروه گروه با اکرام روانه بهشت می‌شوند، و در آیه، ذکر سوق، بر وجه مقایسه با سوق کافران به جهنم، در آیه قبل از این است، مانند لفظ «بشارة» در قوله: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ»* و حال آنکه بشارت، خبری است برای سرور و شادمانی، و قوله: «حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها»؛ یعنی پیش از این‌که آنان بیایند، درب‌های بهشت گشوده شده است، و درب‌های بهشت هشت تاست.

سهل بن سعد ساعدی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که آن بزرگوار فرمود: در بهشت هشت درب است، از جمله آن، دربی است که

«ریان» نامیده می‌شود، داخل در آن نمی‌شوند؛ مگر روزه‌داران: «إنّ فی الجنة ثمانية ابواب، منها باب يسمى الريان، لا يدخلها الا الصائمون.»

---

(1). مجمع البيان، ج 7، ص 179.
(2). صافات/ 130.
(3). مجمع البيان، ج 8، ص 457.
(4). زمر/ 73.

بخاری و مسلم آن را در صحیح خود، روایت کرده‌اند، و قوله: «وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ»: و موکلین بهشت به هنگام استقبال از آنها، به آنان گویند: سلام بر شما؛ یعنی سلامتی از جانب خدای تعالی بر شما باد. آنان را با سلامت تحیّت می‌دهند با سرور و شادمانی را بر آنان افزایش دهند، و گفته‌اند: آن دعایی است بر آنان، به سلامت و جاودانگی؛ یعنی از آفات و بلیات سلامت باشید. «طِبْتُمْ»؛ یعنی پاکیزه شدید با عمل صالحتان در دنیا پاک گردید و اعمال صالح شما و مصفا شد، و گفته‌اند: معنای آن این است که نفوس شما، با داخل شدن در بهشت، پاک گردید، و گفته‌اند که: آنان پیش از داخل شدن به بهشت، با مغفرت، پاک و طاهر می‌گردند، و بعضی از بعضی قصاص می‌کنند، پس چون پاک و خوشبو گردیدند، موکّلین بهشت به آنان گویند: «طِبْتُمْ»: خوشا به حال شما، و گفته‌اند: چون نزدیک بهشت شوند، وارد بر چشمه‌ای از آب شوند، پس با آب آن خود را بشویند و از آن بنوشند، پس خدای متعال درون آنان را پاک و طاهر گرداند، پس بعد از این، برای آنان، اتفاق، نه اذیت و تغییر رنگ نباشد. پس ملایکه به آنان گویند: «وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ.»؛ یعنی خوشا به حال شما، در بهشت داخل شوید! در حالی که جاویدان و مؤیّد در آن خواهید بود. «1»

هم‌چنین قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «2»، فرمود: قوله: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»؛ یعنی اوست خدایی که مستحقّ عبادت است و عبادت سزاوار نیست، مگر برای او. او مالک جمیع اشیا است که برای اوست تصرف در آنها بر وجهی که احدی نمی‌تواند او را از آن، منع کند، و گفته‌اند: او واسع القدرة است. «الْقُدُّوسُ»؛ یعنی از هر عیب، نقص و آفت، پاک و طاهر بوده و از زشتی‌ها، منزه است، و گفته‌اند: یعنی او پاک و مطهّر از شریک و فرزند است؛ به صفات اجسام و تجزیه و تقسیم توصیف نشود، و گفته‌اند: مبارک است که برکات از جانب او تعالی نازل گردد. «السَّلامُ»؛ یعنی کسی

---

(1). مجمع البيان، ج 8، ص 511- 510.

(2). حشر/ 23.

است که بنده‌هایش از ظلم او در سلامت‌اند، و گفته‌اند: او از هر عیب، و نقص و آفتی سالم است، و گفته‌اند: او کسی است که پیشش، امیدواری به سلامت شود، و آن اسم از سلامة است، و اصل آن، مصدر می‌باشد، مانند: جلال و جلالة. «الْمُؤْمِنُ»، کسی است که خلقش از ظلم او در امانند؛ زیرا او گفته: اندازه یک ذره هم ظلم و ستم نمی‌کند، و گفته‌اند: کسی است که به نفس خود پیش از این‌که خلق به او ایمان آورد، ایمان آورده، و در معنای آن گفته‌اند: مصدّق آنچه وعده داده و تحقق‌بخش آن است مانند: مؤمنی که فعلش قول او را تصدیق می‌کند، و گفته‌اند: او کسی است که دوستانش از عذاب او در امانند. «الْمُهَيْمِنُ»؛ یعنی امینی است که نزد او برای احدی حق، تضییع نگردد، و گفته‌اند: او شاهد است، مثل این‌که شهید است بر ایمان کسی که به او ایمان آورد، و گفته‌اند: او مؤمن است در معنا: زیرا اصل آن، «مویمن» است؛ جز این‌که آن شدیدتر است از نظر مبالغه در صفت، «الْعَزِيزُ»؛ یعنی آن قدرتمندی که غلبه بر او صحیح نباشد، و گفته‌اند: ارجمند والامقامی است که چیزی را برای خود نطلبد و انجام خواهش و خواسته‌ای از او ممتنع نباشد. «الْجَبَّارُ»، خدای متعال در مالکیت و سلطه، عظیم الشأن بوده، و به جز او سزاوار نیست کسی به این صفت به طور اطلاق توصیف شود. پس اگر بندگان بدان وصف شدند، هم وضع لفظ است در غیر موضعش، و هم مورد مذمت باشد. «الْمُتَكَبِّرُ»؛ یعنی او سزاوار بر صفات «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ یعنی او منزه است از آنچه مشرکین، به شرک می‌آورند، از بت‌ها و غیر آن. «1»

فی قوله تعالی: «سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» «2» هم فرموده: یعنی این شب که شب قدر است، تا آخر آن، سلامت است از شرور، بلاها و آفات شیطان، و آن، تأویل قوله:

«فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ» است؛ یعنی شب قدر، سالم است از این‌که در آن، بدی حادث شود، یا آنکه شیطان بتواند در آن عمل کند، و در معنای آن گفته‌اند: سلام بر اولیای خدا و اهل طاعت اوست. پس هروقت ملایک آنان را در این شب ملاقات کنند، از جانب خدای

---

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 267- 266.

(2). قدر/ 5.

تعالی بر آنان سلام فرستند، و گفته‌اند که تمام کلام، نزد قوله: «بِإِذْنِ رَبِّهِمْ» است. بعد از آن، شروع نمود، پس فرمود: «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ مِنْ كُلِّ أَمْر

سَلَامٌ»؛ یعنی در هر امری در آن شب، سلامت، منفعت، خیر و برکت است؛ زیرا خدای تعالی در آن شب، هر آنچه را که در آن خیر و برکت است، تقدیر می‌فرماید. پس از آن فرمود: «هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ»؛ یعنی سلامت. برکت و فضیلت تا وقت طلوع فجر ادامه دارد، و تنها در ساعتی از آن نیست؛ بلکه در جمع آن است، و اللّه اعلم بالصواب. «1»

ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشاف فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «2»، فرموده: «فَتَبَیَّنُوا» و (؟ «فثبینوا») قرائت شده، و هر دو از تفعّل به معنای استفعال است؛ یعنی بیان امر و ثبات آن را طلب کنید و آن را بدون ملاحظه، به مسخره نگیرید، و (؟ «السلم») و «السَّلامَ»، قرائت شده، و هر دو به معنای استسلام‌اند، و گفته شده: به معنای اسلام، و گفته شده: تسلیمی که همان محبت اهل اسلام است، که آن، درود اهل اسلام است. «لَسْتَ مُؤْمِناً» و «مُؤْمِناً»، به فتح میم قرائت شده که آن از «آمنه» است؛ یعنی: و ما از تو امنیت نداریم. «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا»: غنیمتی را که آن مال ناچیز فناشدنی دنیاست، طلب می‌کنید. پس آن است چیزی که شما را به ترک اثبات و کمی صحبت درباره کسی که او را می‌کشید، دعوت می‌کند. «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ»، که آنها را به غنیمت شما در آورد تا شما را بی‌نیاز کند از کشتن مردی که اسلام خود را ظاهر می‌کند، و از تعرّض به خویش، به آن پناه می‌برد، تا مالش را بگیرید. «کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»: اول زمانی که داخل در اسلام شدید، از دهان شما کلمه شهادت شنیده شد، پس خون و اموال شما محفوظ ماند، بدون این‌که انتظاری نسبت

---

(1). مجمع البیان، ج 10، ص 521.

(2). نساء/ 94.

به اطلاع یافتن بر توافق قلوب و زبان‌های شما کشیده شود. «فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ»، به استقامت به اشتهار به ایمان و به پیشی گرفتن. «فَتَبَیَّنُوا»، تکرار است برای امر تبیّن، تا تأکید بر آن باشد. «إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً»، پس در کشتن نادانی نکنید و محتاطانه از آن دوری نمایید. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «2»، فرموده: «فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ»، یا امر به تبلیغ سلام خدا بر آنان باشد، یا امر باشد به این‌که آنان را آغاز به سلام کند،

برای بزرگ‌داشت ایشان و پاکیزه نمودن قلب‌هایشان، و هم‌چنین قوله: «کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ»، از جمله چیزهایی است که به آنان می‌گویند تا آنها را مسرور نموده، و مژده‌ای بر آنان باشد به وسعت رحمت الهی و قبول توبه از آنان، و «أَنَّهُ»، به کسر خوانده شده، بنابر استیناف، مثل این‌که آن، مفسر «الرَّحْمَةَ» است، و به فتح خوانده شود، بنابراین که بدل از «الرَّحْمَةَ» است. «بِجَهالَةٍ»، در موضع حال است؛ یعنی عمل او، در حالی که او نادان است، و در آن، دو معنا است، یکی این‌که: فاعل فعل، فرد نادانی است؛ زیرا کسی که عملی را انجام دهد که در پایانش، منجر به ضرر او شود و او عالم به، یا در مظانّ آن باشد، او اهل سفاهت است، نه اهل حکمت و تدبیر، و دوم این‌که: جاهل است به آنچه متعلّق مکروه و ضرر است، و از حقّ حکیم است که بر چیزی پیشی نگیرد، تا حال و کیفیت آن برایش معلوم شود. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ» «4»، فرمود: «لَهُمْ»: برای آن دو گروهی که متذکّر هستند، «دارُ السَّلامِ»: دار اللّه؛ یعنی بهشت است. آن را به جهت تعظیم، به خود اضافه نمود، یا دار سلامت است از هر آفت و کدورتی. «عِنْدَ رَبِّهِمْ»، در ضمان او است، همچنان که می‌گویی: «لفلان عندی حق لا

---

(1). کشاف، ج 1، ص 555- 554.

(2). انعام/ 54.

(3). کشاف، ج 2، ص 23.

(4). انعام/ 127.

ینسی»، یا برای آن، ذخیره‌ای است که کنه آن را نمی‌دانند، مانند قوله: «فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ ما أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ.» «وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ»: و او دوست یا یاری‌کننده آنان است علیه دشمنانشان، «بِما کانُوا یَعْمَلُونَ»: به سبب اعمالشان. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ» «2»، فرموده: «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ»؛ یعنی بین بهشت و جهنم، «وَ عَلَی الْأَعْرافِ»: و بر اعراف حجاب است، و آن دیواری است که بین بهشت و جهنم کشیده شده، «رِجالٌ»، از مسلمانان، از کسانی که به واسطه کوتاهی اعمالشان، از آخر، وارد بهشت می‌شوند؛ مثل این‌که امیدواری به امر خدا دارند. آنان بین بهشت و جهنم محبوسند، تا خدا به آنان اجازه دخول در بهشت را بدهد. «یَعْرِفُونَ کُلًّا»، از گروه خوشبختان و بدبختان، «بِسِیماهُمْ»: به نشانه‌هایشان که خداوند آنان را با آن نشان کرده

است؛ خداَ آن را به ایشان الهام می‌کند، یا ملایکه آنها را به ایشان می‌شناسانند. «3»
فی قولهِ تعالی: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «4» هم فرمود: دعای آنان، ندا کردن خداست، و معنایش: «اللهم انا نسبحک» است، و جایز است که مراد از دعا، عبادت باشد، «وَ آخِرُ دَعْواهُمْ»: و خاتمه دعای آنان که تسبیح است، «أَنِ» یقولوا: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ»، و معنای «تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ»، این است که بعضی از آنان بعضی دیگر را با سلام احیا می‌کنند، و گفته‌اند: آن، تحیّت است، و گفته‌اند: آن، تحیّت خدا بر آنان است. «5»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» «6»، فرموده: «رُسُلُنا» مراد، ملایکه است. «بِالْبُشْرى ، آن بشارت به فرزند است. «سَلاماً»، سلام ما بر تو، سلامتی است. «سلام»، امر شما، سلام است. «فَما

(1). کشاف، ج 2، ص 49.
(2). اعراف/ 46.
(3). کشاف، ج 2، ص 81.
(4). یونس/ 10.
(5). کشاف، ج 2، ص 227- 226.
(6). هود/ 69.

لَبِثَ أَنْ جاءَ»: در آوردن درنگ نگرد و عجله نمود، «عجل» گوساله است. «حَنِيذٍ»، بریانی است که آن را در ریگ‌های داغ تنور بریان کرده باشند. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا» «2» فرمود: «السَّلامُ عَلَيَّ» را گفته‌اند، لام تعریف در آن داخل شده، تا آن را با ذکر پیش از آن معرفی کند، مانند قول تو که: «جاءنا رجل، فکان من فعل الرجل کذا»، و معنای آن این می‌باشد که سلامی که در سه موضع، بر یحیی موجّه است، بر من موجّه است، و صحیح این است که تعریف، کنایه باشد از لعنت به کسانی که بر مریم قدّس سرّه اتهام وارد کردند و بر دشمنانش از یهود، و تحقیق آن این است که آن، لام جنس است، پس وقتی گفت: و جنس «السَّلامُ» بر من خاصه، باشد کنایه است از این‌که ضدّ آن بر شما باشد، و نظیر آن، قوله تعالی: «وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى است؛ یعنی این‌که عذاب بر کسی است که تکذیب کرده و روی گردانیده و مقام، مقام جنگ و دشمنی است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ»

«4»، فرموده: از ابن عباس رضى اللّه عنه است كه اگر چنين نگفتهَ بود، او از سردى آتش هلاک مى‌شد. پس اگر بگويى: چگونه آتش سرد شد و حال آنكه آتش بود؟ گويم خداى متعال طبع آن را كه بر حرارت و سوزندگى است، از آن جدا كرد و بر روشنى، تابندگى و شعله‌پراكنى باقى ماند، همچنان كه اين‌گونه شد. «إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ‏ءٍ قَدِيرٌ»،* و جايز است كه حرارتش با قدرت الهى، از جسم ابراهيم عليه السّلام دفع گرديده و او عكس آن را بچشد، همچنان كه براى خزنه جهنم اين چنين است، و قوله: «عَلى إِبْراهِيمَ»، بر اين مطلب دلالت دارد. «5»
و نيز فى قوله تعالى: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» «6»، فرموده: و قوله: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ»، مبتداست و خبر آن، در آخر سوره است. «هَوْناً»، حال يا صفت است براى مشى، به معناى: باوقار و آرامش، يا راه

(1). كشاف، ج 2، ص 280.
(2). مريم/ 33.
(3). كشاف، ج 2، ص 508.
(4). انبياء/ 69.
(5). كشاف، ج 2، ص 578.
(6). فرقان/ 63.

رفتن باوقار. «سَلاماً»، بيزارى جستن از شماست به سبب جهالت و نادانى، و متاركه با شما، كه هيچ خير و شرى بين ما نباشد، يعنى از شما بيزارم، حقيقت بيزارى جستن را.
پس سلام، در مقام بيزارى جستن است. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «سَلامٌ عَلى إِلْ‏ياسِينَ» «2»، فرمود: «على الياسين» و «ادريسين» و «ادراسين» و «ادريسين» قرائت شده، بنابراين كه آنها لغاتى در الياس و ادريس‌اند، و شايد براى زيادى ياء و نون از نظر معنا، در سريانى باشد، و «على الياسين»، به وصل قرائت شده، بنابراين كه آن جمعى است كه از آن، الياس و قومش اراده شده؛ مثل قول آنها: «خبيبون» و «مهلبون». پس اگر بگويى: پس چرا درباره «الياسين» و هم‌گروه‌هايش، بنابر قطع همزه آن، چنين نگفتى؟ گويم: اگر جمع بود، لازم بود با الف و لام معرفه بشود و اما كسى كه «على آل ياسين» قرائت كند، بر اين است كه «ياسين» اسم ابى الياس است، كه آل به او اضافه شده است. «3»
نيز فى قوله تعالى: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها

خالِدِينَ» «4»، فرموده: «حَتَّی» آن است که بعد از آن، جمله‌ها حکایت می‌شود و جمله‌ای که بعد از آن حکایت شده، شرطیه است؛ جز این‌که جزای آن، محذوف است به جهت این‌که درباره ثواب اهل بهشت است، و حذف آن، دلیل بر این است که هیچ‌چیزی بر توصیف آن، احاطه ندارد، و گفته‌اند: «إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها»؛ یعنی با مفتوح بودن درب‌های آن، و گفته‌اند:

درب‌های جهنم به هنگام دخول در آن، باز می‌شود، اما درب‌های بهشت پیش از آن، مفتوح است، به دلیل قوله: «جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ». پس اگر بگویی: چگونه است که برای بردن دو گروه، هر دو را با لفظ «سوق» تعبیر کرده؟ گویم: مراد از سوق اهل جهنم، افکندن آنان است، با خواری و نفرت؛ چنان‌که با اسیران و کسانی که بر

---

(1). کشاف، ج 3، ص 99.

(2). صافات/ 130.

(3). کشاف، ج 3، ص 253.

(4). زمر/ 73.

سلطان خروج کرده‌اند، چنین رفتاری می‌شود، آن‌گاه که به سوی حبس و قتل رانده می‌شوند، و مراد از به سوق اهل بهشت، راندن مرکب‌های آنان است؛ زیرا آنان را به جز به حالت سواره، نمی‌برند، و برانگیختن آنان، برای به سرعت درآوردن ایشان است به سوی دار کرامت و رضوان. «طِبْتُمْ»، از آلودگی‌های گناهان و پاکی از پلیدی‌های خطا.

«فَادْخُلُوها»؛ یعنی دخول در جنت را مسبب از پاکی و طهارت قرار داد. پس آن به جز خانه پاکان و جایگاه طاهرین نیست؛ زیرا خدا آنان را از هر آلودگی پاک کرده و از هر چرک و ناپاکی پاکیزه نموده است. «خالِدِينَ»، مقدّر است که در آنها جاویدان باشند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِکُونَ» «2»، فرموده: «الْقُدُّوسُ» به ضم و فتح، و به هر دو قرائت شده: بلیغ و رسا و منزه بودن از آنچه که قبیح است، و نظیر آن، «سبوح» است، و در تسبیح ملایکه، است: «سبوح قدوس رب الملائکه و الروح»، «السَّلامُ»، به معنای سلامت است، و از آن است، «دار السّلام» و «سلام علیکم» به آن وصف شده، به جهت مبالغه در وصف این‌که از نقایص سالم است یا در اعطای سلامت، و «الْمُؤْمِنُ» بخشنده، امن است، و «الْمُهَيْمِنُ»، مراقب بر هر چیز، حافظ بر آن، مفیعل از امن است؛ جز این‌که همزه آن قلب به هاء شده، و «الْجَبَّارُ»، شکننده‌ای که آنچه را اراده کند، خلقش مجبور به آن

هستند، و «الْمُتَكَبِّرُ»، در کبریایی و عظمت، بلیغ و رسا است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «سَلامٌ هِیَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» «4»، فرموده: «سَلامٌ هِیَ»: نیست آن به جز سلامت؛ یعنی خدا در آن به جز سلامت و خیر، مقدر نکرده است، و «مَطْلَعِ» را به فتح لام و کسر آن، هر دو قرائت کرده‌اند. «5»

---

(1). کشاف، ج 1، ص 411- 410.
(2). حشر/ 23.
(3). کشاف، ج 4، ص 87.
(4). قدر/ 5.
(5). کشاف، ج 4، ص 273.

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی قدّس سرّهم در تفسیرش، معروف به شبّر، فی قوله تعالی: «لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «1»، فرموده قوله: «إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»؛ یعنی چون برای جهاد در راه او مسافرت نمودید، «فَتَبَیَّنُوا»، و «فتثبّتوا» خوانده شده؛ یعنی دلیل او را یا ثبوت آن را تحقیق کرده، و در آن، تعجیل و شتاب نکنید. «لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَیْکُمُ السَّلامَ»؛ یعنی: و به کسی که با شما، با سلام گفتن، برخورد می‌کند؛ یعنی شما را با درود اسلام، سلام می‌کند، یا با تسلیم و منقاد شدن برخورد می‌کند، نگویید: «لَسْتَ مُؤْمِناً»: تو مؤمن نیستی. این مقول قول است؛ یعنی این را از لحاظ تقیه بگویید تا او را بکشید، «تَبْتَغُونَ»: تا بدین وسیله تلاش کنید برای به دست آوردن، «عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا»: متاع از بین رفتنی زندگی دنیا، «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ»: پس نزد خدای تعالی غنیمت‌های فراوانی است که شما آن را به غنیمت می‌برید. «کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»؛ یعنی پیش از شما کافران این چنین بودند. «فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ» پس خدای تعالی بر شما منت گذاشت؛ به این‌که شما را در جمع متقین قرار داد. «فَتَبَیَّنُوا»، آن را به جهت تأکید تکرار فرمود. «إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً»: البته، خدای تعالی به آنچه عمل می‌کنید، بسیار آگاه است، پس در قتل و کشتن و غیر آن احتیاط کنید. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ» «3»، فرمود: «لَهُمْ»؛ یعنی برای آنان که متذکّر آیات الهی هستند، «دارُ السَّلامِ»، خانه سلامت یا دار اللّه است، که آن بهشت است. «عِنْدَ رَبِّهِمْ»: نزد پروردگارشان، در ضمان اوست.
«وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ»: و او متولی امر و یا یاری‌دهنده آنان است، «بِما کانُوا

يَعْمَلُونَ»، به سبب اعمالشان، يا متولى آنان است نسبت به پاداَششان. «4»

---

(1). نساء/ 94.
(2). تفسير شبّر، ص 216- 215.
(3). تفسير شبّر، ص 323.
(4). انعام/ 127.

نيز فى قوله تعالى: «وَ بَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ» «1»، فرمود: «وَ بَيْنَهُما حِجابٌ»؛ يعنى بين دو گروه اهل بهشت و اهل جهنم، ديوارى مانع است. «وَ عَلَى الْأَعْرافِ»؛ يعنى بر آن حجاب يا بر بالايش كه مشرف بر آن است، و «اعراف» جمع عرف، و آن چيزى ديگر است كه بر بالاى چيز باشد: «رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا»: مردانى هستند كه مى‌شناسند همه اهل بهشت و جهنم را، «بِسِيماهُمْ»: به علامت آنان. روايت است كه اعراف، مانند پرده‌اى بين بهشت و جهنم است. هر پيامبرى با گناهكاران اهل زمانش، بر آن ايستاده است؛ همان گونه كه فرستاده سپاه با ضعيفان لشكرش مى‌ايستد، در حالى كه نيكوكاران در به سوى بهشت رفتن، سبقت گرفته‌اند، «وَ نادَوْا»؛ يعنى اين گناهكاران ندا مى‌كنند، «أَصْحابَ الْجَنَّةِ»: به كسانى كه به سوى بهشت، در رفتن، سبقت گرفته‌اند، كه اى بهشتيان! «أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ»، چون به آنان نظر كنند، سلام بر ايشان مى‌نمايند.

«لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ» آنان داخل در بهشت نمى‌شوند، و اين در حالى است كه چنين انتظارى دارند. داخل شدن آنان در بهشت، يا شفاعت پيامبر و امام است. «2»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «3»، فرمود: «دَعْواهُمْ»؛ يعنى دعاى آنان، «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ» در بهشت، «نسبّحك تسبيحا يا اللّه» است، «وَ تَحِيَّتُهُمْ»: و درود آنان از ملائكه يا در ميان آنان «فِيها سَلامٌ» در بهشت سلام است، و «وَ آخِرُ دَعْواهُمْ»: و آخر دعاى آنان، «أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» است. «أَنِ»، مفسره يا مخففه است. آنان كلامشان را با تسبيح شروع نمود، با تحميد ختم مى‌كنند. «4»

همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» «5»، فرموده: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا»؛ يعنى فرستادگان ما جبرئيل،

---

(1). اعراف/ 26.
(2). تفسیر شبّر، ص 346.
(3). یونس/ 10.
(4). تفسیر شبّر، ص 447- 446.
(5). هود/ 69.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 456

میکائیل و اسرافیل، آمدند، و از امام صادق علیه السّلام است که چهارمین آنان، کروبیل بود.

«إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری : نزد ابراهیم علیه السّلام برای بشارت دادن او به فرزند، یا به هلاکت قوم لوط، «قالُوا سَلاماً»: آنان گفتند، از جانب ما سلام بر تو باد. «قالَ سَلامٌ»: ابراهیم علیه السّلام فرمود:

سلام بر شما باد، یا امر شما سلام است، تحیّت باد بر شما، بهتر از آن، «فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ»: پس در آوردن گوساله بریان شده برای آن مهمانانی که او گمان می‌کرد آنان انسان هستند، درنگ نکرد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا» «2»، فرموده:

«وَ السَّلامُ»: و سلام از جانب خدای تعالی، «عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ»: بر من باد، از بازیچه قرار گرفتن به وسیله شیطان، روزی که متولّد شدم، «وَ یَوْمَ أَمُوتُ»: و روزی که می‌میرم از عذاب قبر، «وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا»: و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم، از ترس توقف‌گاه در قیامت و جهنم. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ» «4»، فرموده: یعنی گفتم: ای آتش! سرد شو! آن‌گونه که ضرری به ابراهیم نرسد. پس به جز بندهای او آتش نگرفت و حرارت آن از بین رفت و ابراهیم علیه السّلام در گلزاری نشست، در حالی که جبرئیل با او بود. «5»

نیز فی قوله تعالی: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» «6»، فرمود: «هَوْناً»، یعنی وقار، یا راه رفتن با وقار و آرامش، «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ»: و هنگامی که جاهلان با چیزی که ناپسند و زشت است، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، «قالُوا سَلاماً»: گویند از شما بیزاریم و شما را ترک می‌گوییم، یا قولی را می‌گویند که از گناه و اذیت در سلامت باشند. «7»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 483.
(2). مریم/ 33.
(3). تفسیر شبّر، ص 653.
(4). انبیاء/ 69.

(5). تفسير شبّر، ص 682.
(6). فرقان/ 63.
(7). تفسير شبّر، ص 736.

همين‌طور فى قوله تعالى: «سَلامٌ عَلى إِلْ‌ياسِينَ» «1»، فرمود: «سَلامٌ عَلى إِلْ‌ياسِينَ»، در الياس يا جمع براى آن است، و مراد، سلام بر الياس و كسانى است كه پيرو او هستند، و آن را آل ياسين خوانده‌اند، و مراد از آن، آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله است، چنان كه بر آن روايت است. «2»

نيز فى قوله تعالى: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ» «3»، فرموده: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً»: و كسانى كه از پروردگارشان تقوا داشتند، به لطف او، به طور جمعى و بر حسب مراتبشان در رفعت مقام، به سوى بهشت، روانه شدند. «حَتَّى إِذا جاؤُها»: تا هنگامى كه به آن رسيدند، «وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها»، «وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها»، به تقدير «قد» است؛ اشعار به اين‌كه درب‌هاى بهشت پيش از آمدن، به جهت تكريمشان، گشوده است، بقوله: «جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوابُ»، يا براى اين‌كه رحمت پروردگار بر غضب او سبقت دارد، پس درب‌هاى جهنم گشوده نيست، مگر هنگام دخول اهلش در آن. «وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ»: و نگهبان بهشت به آنان گويد: «سلام عليكم»، كه اين بشارت به سلامت است از ناپسندى‌ها. «طِبْتُمْ؛ يعنى خوشا بر شما از لحاظ نفستان، يا پاک و پاكيزه باشيد از گناهان. «فَادْخُلُوها خالِدِينَ»: پس داخل در آن گرديد و براى هميشه و جاويدان در آن باشيد، جواب «اذا» مقدر است؛ يعنى «كان ما كان، من الكرامات لهم». «4»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «هُوَ اللَّهُ الَّذِى لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «5»، فرموده: «الْقُدُّوسُ»؛ يعنى منزه است از آنچه سزاوارش او نيست. «السَّلامُ»؛ يعنى سالم از هر نقص. «الْمُؤْمِنُ»؛ يعنى غالب و چيره‌اى كه هيچ‌گاه مغلوب نگردد. «الْجَبَّارُ»؛ يعنى كسى كه خلقش را در آنچه براى آنان نسبت به آن اختيارى نيست، مجبور گرداند، يا حال آنان را به نوا رساند و

---

(1). صافات/ 130.
(2). تفسير شبّر، ص 925.
(3). زمر/ 73.
(4). تفسير شبّر، ص 956.
(5). حشر/ 23.

اصلاح نماید. «الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ»؛ یعنی منزه است از آنچه سزاوارش نیست. «عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ از آنچه شرک می‌ورزند. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» «2»، فرموده: «سَلامٌ هِيَ»، خبر برای حصر مقدم آمده، یعنی آن به واسطه کثرت سلام ملایکه در آن شب بر ولیّ او، «حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»؛ یعنی تا وقت طلوع فجر. «3»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّهم در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «4»، فرموده: قوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا»، «ضرب»، عبارت است از سیر کردن و مسافرت، و مقید نمودن آن به «سَبِيلِ اللَّهِ»، دلالت دارد بر این‌که مراد از آن، خروج برای جهاد است، و «تبین»؛ یعنی تمییز دادن، و مراد از آن، تمییز بین مؤمن و کافر است به قرینه قوله: «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً»، و مراد از القای سلام، القای تحیّت و درود اهل ایمان است، و خوانده‌اند: «لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ»، به فتح لام، و آن استسلام؛ یعنی فرمانبردار شدن و گردن نهادن، است، و مراد از ابتغای عرض حیات دنیا، طلب مال و غنیمت است، و قوله: «فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ»، مغانم، جمع مغنم بوده و آن، غنیمت است؛ یعنی آنچه را نزد خدا از غنیمت‌هاست، افضل می‌باشد از غنیمتی که آنها اراده کردند؛ به واسطه فراوانی و بقایش. پس بر شما واجب است که آن را اختیار کنید، و قوله تعالی: «كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا» الی آخر الایة؛ یعنی بر این وصف بودند، و آن طلب مال و غنیمت دنیاست که شما هم به آن تمایل داشتید، پیش از آنکه ایمان بیاورید.
پس خدای تعالی ایمان را بر شما منت نهاد تا شما را از طلب مال زندگی دنیا منصرف

---

(1). تفسیر شبّر، ص 1111.
(2). قدر/ 5: مکی.
(3). تفسیر شبّر، ص 1223.
(4). نساء/ 94.

نماید با آنچه از غنیمت‌های فراوانی که نزد او است؛ پس چون چنین است، بر شما واجب است که تبیّن نمایید (یعنی تشخیص و تمییز بدهید)، و در

تکرار امر «فَتَبَيَّنُوا» تأکید در حکم است، و آیه با این‌که مشتمل بر موعظه و نوعی توبیخ است، صراحت ندارد بر این‌که این قتل، که ظاهر آن، وقوع قتل مؤمن است، متعمدا انجام شده باشد.
پس ظاهر این است که آن قتل، قتل خطائی بعضی از مؤمنین بعض از مشرکینی باشد که ابراز فرمانبرداری و تسلیم می‌کردند، به واسطه عدم اطمینان قاتل به این‌که او حقیقتا مؤمن باشد، به گمان این‌که او به جهت خوفی که بر خودش دارد، تظاهر به ایمان می‌نماید، و آیه او را توبیخ می‌کند به این‌که اسلام تنها ظاهر را معتبر می‌داند و امر قلوب به لطیف خبیر، احاله می‌گردد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» «2»، فرموده:
مراد از «السَّلامِ»، همان معنای لغوی آن است و آن عبارت می‌باشد از خالی بودن از آفات ظاهری و باطنی، و «دارُ السَّلامِ»، عبارت است از محلی که در آن، هیچ آفتی از قبیل: مردن، آفت بیماری، فقر و هر عدم فقدان دیگری، و غم و حزن، به کسی که در آن قرار گیرد، عارض نشود، و این همان بهشت موعود است؛ به خصوص نظر با تقییدش به قوله: «عِنْدَ رَبِّهِمْ». آری اولیای خدای تعالی در این نشأت، آنچه را او به آنان وعده داده، از اسکان در «دارُ السَّلامِ» می‌یابند؛ زیرا آنان حکومت و فرمانروایی را برای خدای متعال می‌بینند، پس مالک چیزی نیستند تا از فقد آن، خوف داشته باشد، یا به جهت فقد آن، محزون گردند. قال تعالی: «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «3»، و نیز برای آنان، شغلی نیست مگر نسبت به خدایشان که در زمان حیاتشان با او خلوت داشتند. پس برای آنان است دار السّلام نزد پروردگارشان، و آنان در این دنیا، در محلی مقیم هستند، در حالی که خدای تعالی نسبت به آنچه عمل می‌کنند ولیّ

---

(1). المیزان، ج 5، ص 40.
(2). انعام/ 127.
(3). یونس/ 62.

آنان بوده و همو ایشان با نور هدایت الهی که در قلوبشان نهاده، در زندگی به حرکت در آورده و چشمان و بینش‌هایشان را بدان نورانی کرده است، و چه‌بسا گفته‌اند: مراد از «السَّلامِ» همان خدای متعال بوده و دار او بهشت است، و سیاق آیه، از این قول ابا دارد، و بنابر آنچه گفته‌اند، ضمایر جمع در آیه در قوله: «لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ»، و به قوم برگشت می‌کند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ بَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ»

«2»، فرموده: «حجاب»، پوشش خلل‌دار بین دو چیز است که یکی از آن دو را از دیگری می‌پوشاند، و «اعراف»، بالاترین حجاب است، و ذکر حجاب پیش از اعراف و آنچه بعد از آن ذکر نمود، از مشرف بودن آن بر جمیع، و ندا دادن آنان به اهل بهشت و اهل جهنم، جمیعا مؤید این است که مراد از اعراف، بلندترین حجابی است که بین بهشت و جهنم است، و آن محل، مشرف بر دو گروه اهل بهشت و اهل جهنم، جمیعا است و «سیما»، به معنای علامت است. پس از آن، خدای سبحان خبر می‌دهد از این‌که بر اعراف حجابی است و بر بلندای آن، مردانی‌اند که به واسطه موضع مرتفعشان، بر هر دو طرف، مشرف هستند، و هریک از دو طایفه، اهل بهشت و اهل آتش را با علامت اختصاصی‌شان می‌شناسند، و بدون شک، سیاق آیه، مفید این است که این مردان از جماعت آن دو طایفه متمایزند. پس اهل جمع، به طوایف سه‌گانه: اهل بهشت، اهل جهنم و اهل اعراف، تقسیم می‌شوند، و در معنای اعراف اختلاف کرده‌اند، تا آنجا که بعضی اقوال خالی از گزاف نیست، و در معنای رجالی که بر اعراف هستند نیز اختلاف کرده‌اند، چنان که آن اقوال به دوازده قول منتهی می‌شود و به جهت طول کلام، از ذکر آن در این نقل خودداری می‌شود، و اصول اقوال در این‌که رجال اعراف چه کسانی هستند؟ سه قول است؛ اول این‌که: آنان مردانی از اهل منزلت و کرامت هستند، و درباره این سؤال

---

(1). المیزان، ج 7، ص 366.

(2). اعراف/ 46.

که آنان چه کسانی هستند؟ گفته‌اند: آنان پیامبرانند، و گفته‌اند: آنان شهیدان بر اعمال هستند، و گفته‌اند: آنان علمای فقها هستند، و غیر آن را نیز گفته‌اند. دوّم این‌که: آنان کسانی‌اند که در اعمالشان برای حسنه رجحانی بر سیئه نیست و بالعکس، بنابر اختلاف ایشان در تشخیص مصداق، و سوم این‌که: آنان از ملایکه هستند. جمهور نظرشان به قول دوم متمایل است؛ ولی سیاق آیه، بنا به تفصیلی که در تفسیر آمده است، با قول اول مطابقت دارد، و قوله: «وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ»، نداکنندگان همان مردانی هستند که بر اعراف هستند، بنابر آنچه که سیاق آیه نشان می‌دهد، و قوله: «أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ»، تفسیر آن چیزی است که آن را ندا می‌کنند و قوله «لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ»، دو جمله حالیه هستند. پس جمله:

«لَمْ يَدْخُلُوها»، از اصحاب بهشت است، و معنای آن این است که: به اصحاب بهشت ندا می‌شود، و آنان در حالی هستند که هنوز داخل در بهشت نشده و انتظار دارند در آن داخل شوند، یا این‌که حال از ضمیر جمع

در «لَمْ يَدْخُلَوها» بوده و آن همان عامل در آن است، و معنای آن این است که: با آن به اصحاب بهشت ندا می‌شود، و آنان در بهشت‌اند، لکن اینان در بهشت داخل نشده‌اند، با طمعی که دخول در آن دارند؛ زیرا آنچه از ترس‌های موقف و دقت در حساب مشاهده کرده‌اند. آنان را از این‌که موفق بشوند داخل بهشت گردند، ناامید ساخته است، لکن قوله: «أَ هؤُلاءِ الَّذِينَ» تا آخر و آیه بعد مؤیّد احتمال اول است، و آنان، یعنی مردان بر اعراف، پیش از دخول بهشتیان در بهشت، بر آنان سلام می‌کنند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «2»، فرموده: اول چیزی که خدای تعالی اولیایش را به وسیله آن، اکرام می‌فرماید، در حالی که آنان کسانی هستند که در دل‌هایشان چیزی به جز اللّه نبوده، و هیچ مدبّری برای امرشان، غیر او نیست، این است که او تعالی دل‌های

---

(1). المیزان، ج 8، ص 131.
(2). یونس/ 10.

آنان را از محبت غیرش پاک می‌فرماید، پس آنان به جز خدای تعالی را دوست ندارند و به چیزی به جز خدای تعالی و در راه او تعلّق پیدا نمی‌کنند. پس آنان از هر شریکی که دل‌های آنان را از ذکر خدای سبحان به خودش جذب نماید و از هر مشغول‌کننده‌ای که ایشان را از پروردگارشان مشغول کند، او را تنزیه می‌کنند، و این تنزیه آنان برای پروردگارشان، از هر چیزی است که سزاوار ساحت قدس او نباشد؛ از شریک در اسم، یا در معنا، یا نقص، یا عدم، و تسبیح آنان برای او در قول و لفظ فقط نیست؛ بلکه هم از لحاظ قول است، و هم از لحاظ فعل، و هم از لحاظ لسان، هم از لحاظ درون و باطن، و کمتر از آن، آمیخته به شرک است، و خدای تعالی فرموده است: «وَ ما يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِكُونَ» و اینان کسانی هستند که خدا دل‌های آنان را از چرک‌ها و آلودگی‌های حبّ غیرش که آنان را به ذکر غیر او مشغول می‌کند، پاک و طاهر نموده و آنها را از حب و دوستی است، پر کرده است، پس به جز او را اراده نمی‌کنند، و او سبحانه، آن خیری است که هیچ شری با او نیست. پس از آن این دل‌های پاک، با چیزی از اشیا روبه‌رو نمی‌شوند، جز این‌که آن را یافته و مشاهده می‌کنند به عنوان نعمتی از جانب خدای سبحان که از صفات جمال و معانی کمال او حکایت کرده و توصیف‌کننده عظمت و جلال اوست. پس هر زمان چیزی از اشیا را توصیف کنند، و آنان می‌بینند که آن نعمتی از نعمت‌های خداوند است و در آن، جمال او تعالی را در اسما و صفاتش مشاهده می‌کنند و غافل نمی‌شوند و درباره خدا، در چیزی

دچار سهو نمی‌گردند. وصف آنان برای آن شیء، وصفی از ایشان برای خداوندشان است با زیبای از افعال و صفاتش، پس آن وصف، ثنا و حمدی از ایشان بر اوست؛ پس حمد نیست، مگر ثنای بر زیبای از فعل اختیاری. این شأن اولیای خدای تعالی است، و آنان، در دار عمل، اقامت دارند. هر روزشان در جد و جهدند برای فردایشان. پس چون پروردگارشان را ملاقات کنند، او به وعده‌اش نسبت به آنان وفا کند و آنان را در رحمتش داخل نماید و در دار کرامتش ساکن گرداند. برای آنان، نورشان را که در دار دنیا

اختصاص به آنها داشت، تمام نماید؛ همان گونه که فرمود: «نُورُهُمْ یَسْعی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ یَقُولُونَ رَبَّنا أَتْمِمْ لَنا نُورَنا.» پس به آنان شراب طهور، نوشاند تا به وسیله آن، درونشان را از هر شرک پیدا و ناپیدایی پاک و مبرا گرداند، و آنان را در نور علم و یقین غوطه‌ور کند و از دل‌های آنان چشمه‌های توحید را بر زبانشان جاری سازد. پس خدا را تنزیه نموده و او را تسبیح می‌کنند، اوّلا، و بر رفقایشان، از پیامبران، صدیقان، و شهدا و صالحان، سلام می‌کنند. پس از آن، خدای سبحان را حمد گفته و بر او ثنا نمایند به بلیغ‌ترین حمد و نیکوترین ثنا. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ» «2»، فرموده: قوله: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری ، معطوف بر قول سابق است: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا نُوحاً إِلی قَوْمِهِ».* در مجمع فرمود: و البته، لام داخل در آن گردیده برای تأکید خبر، و معنا در اینجا این است که: شنونده برای قصه انبیاء متوقّع است قصه‌ای بعد از قصه‌ای باشد، و «رسل»، همان فرشتگانی‌اند که به سوی ابراهیم علیه السّلام برای بشارت، و به سوی لوط برای نابود ساختن قومش فرستاده شده‌اند، و سخنان مفسرین در تعداد آنها مختلف است، با این‌که آنها قطع دارند که فرستادگان، بیش از دوتا بودند به دلالت لفظ جمع: «رسل»، و در برخی از روایات نقل شده از ائمه اهل بیت علیهم السّلام، روایت شده که آنان چهار ملک از ملایکه کرام بودند، و بشارتی که آن فرستادگان برای ابراهیم آوردند، لفظش در قصه ذکر نشده است، و آنچه در قصه ذکر شده، این است که از جمله آن، بشارتی برای زنش می‌باشد، و ظاهر سیاق قصه در این سوره، این است که بشارت به اسحاق بود و قوله: «قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ»؛ یعنی آنان به ابراهیم سلام کردند، پس آنان گفتند: «سلمنا علیک سلاما»، و ابراهیم گفت: سلام و سلامی که در تحیّت ابراهیم واقع شده، نکره است، و وقوع نکره در مقام تحیّت، دلیل است بر این‌که مراد از آن جنس است، یا این‌که برای آن، وصفی است که برای

(1). المیزان، ج 10، ص 15- 14.
(2). هود/ 69.

بزرگداشت و مزید تکریم، حذف گردیده، و تقدیر آن: «علیکم سلام زاک طیب»، یا آنچه در معنای آن است، می‌باشد و لذا بعضی از مفسرین ذکر نمودند که رفع سلام، بلیغ‌تر از نصب آن است. پس آنان تحیّت گفتند، با نیکوکاران تحیّتشان را پس او مبالغه کرد در اکرامشان، به گمان این‌که آنان مهمان هستند، و قوله: «فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ»؛ یعنی در تقدیم گوساله بریان شده به آنان، کندی نکرد و در آن تسریع نمود. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا» «2»، فرموده: سلامی از او است بر نفس خودش در مواطن سه‌گانه کلیه‌ای که در آینده در وجود و هستی‌اش، با آنان روبه‌رو می‌شود. توضیح آن را از آخر قصه یحیی در اینجا نقل می‌کنیم: «السَّلامُ» قریب المعنی به «امن» است، و آنچه ظاهر است از موارد استعمال آن دو در تفاوت بین آنها، این است که «امن» خالی بودن محل است از آنچه انسان آن را ناپسند می‌شمرد و از آن می‌ترسد، و سلام بودن محل است به گونه‌ای که هرآنچه را انسان با آن در آن ملاقات می‌کند، ملایم است بدون این‌که ناپسند باشد و از آن بترسد، و نکره بودن در قصه یحیی، برای تفخیم است؛ یعنی سلام بزرگی بر او باد از آنچه او را در این ایام سه‌گانه، ناپسند آید، که هریک از آنها محلّ افتتاح عالمی از عوامل است که آدمی داخل در آن گردیده و در آن زندگی می‌کند. پس سلام بر او، روزی که متولّد شد، پس مکروهی در دنیا او را که مزاحم سعادتش باشد، او را لمس نمی‌کند، روزی که می‌میرد، پس به زودی در برزخ زندگی می‌کند، زندگانی پرنعمتی، و سلام بر او، روزی که زنده مبعوث می‌شود، پس زنده می‌گردد در آن به حقیقت زندگی در حالی که هیچ رنج و ناخوشی وجود ندارد. فرق بین دو سلام یحیی و عیسی علیه السّلام در این است که سلام در قصه یحیی نکره است و دلالت بر نوع دارد، و در قصه عیسی علیه السّلام محلای به الف و لام است و افاده جنس می‌کند، و فرق دیگر بین دو سلام این است که سلام‌کننده بر

(1). المیزان، ج 10، ص 332.
(2). مریم/ 33.

یحیی علیه السّلام خدای سبحان بوده و بر عیسی علیه السّلام خودش بر خودش می‌باشد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ» «2»، فرموده: خطاب تکوینی برای آتش است که به واسطه آن، خاصیت حرارت، سوختن و فانی کردن آن، بر طریق خرق عادت، تبدیل به سرما و سلامت نسبت به ابراهیم علیه السّلام گردد، و به این ترتیب، معلوم می‌گردد که برای ما هیچ راهی برای آگاه شدن از حقیقت امر در آن به طور تفصیل نیست؛ زیرا مباحث عقلی درباره حوادث هستی در چیزهایی جریان دارد که برای ما در آن، علم به روابط علیت و معلولیت است از رویدادهای عادی تکرار شونده؛ اما خوارقی که ما به روابط در آنها جاهلیم، پس مجرایی برای این نوع بحث‌ها، در آن نیست. بلی به طور اجمال می‌دانیم که برای نفوسی که دارای عزم و اراده‌های بسیار قوی هستند، دخالتی در آنها هست، و در تفسیر، در جزء اول آن، در مباحث اعجاز، درباره این مطلب سخن گفته شده است. «3»
فی قوله تعالی: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» «4» هم فرموده: چون در آیه سابق، استکبار کافران را بر خدای سبحان، و اهانتشان را نسبت به اسم کریم ذکر فرمود، ذکر «رحمن» در این آیه برای بندگان مؤمن، در مقابل آن است، و آنان را «عباد» نامید و به نام خودش که مسمای به اسم رحمان است، اضافه نمود؛ چرا که کافران از همین اسم بیزار و متنفر بودند، و در آیه، آنان به دو صفت از صفات توصیف شده‌اند: یکی آنچه مشتمل است بر آن قوله:
«الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً»، و «هون» بنابر آنچه راغب ذکر کرده، تذلّل است و در این هنگام، به واقعیت نزدیک‌تر آن است که راه رفتن بر روی زمین، کنایه باشد از این‌که در اختلاط با مردم، زندگی و معاشرت می‌کنند، پس آنان در نفس‌های خودشان برای پروردگارشان ذلیل و خوارند و در برخورد با مردم متواضعند؛ چون آنان بندگانی هستند

---

(1). المیزان، ج 14، ص 19 و 48.
(2). انبیاء/ 69.
(3). المیزان، ج 14، ص 332.
(4). فرقان/ 63.

که بر خدا کبر نورزیده و بر غیر خودشان، بدون حق، برتری‌طلبی ندارند، و اما تذلّل برای دشمنان خدا برای طلب آنچه در نزد ایشان است از عزّت و همیه، پس دور باد از ایشان، و اگر «هون» به معنای نرمی و ملایمت باشد، پس مراد این است که: آنان بدون تکبّر و تبختر راه می‌روند، و دوم از آن مشتمل است بر قوله: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»؛ یعنی چون

مورد خطاب جاهلان قرار گَيرند؛ به طورى كه خطاب، ناشى از جهل آنها باشد از خطاب‌هائى كه ناپسند مى‌شمرند كه يا آن خطاب شوند يا اين‌كه بر آنها چنين خطابى سنگين باشد، چنان‌كه از تعلّق فعل به وصف برمى‌آيد، ايشان را با گفتارى سالم پاسخ داده و به آنان گفتارى سالم خالى از لغو و گناه مى‌گويند، قال تعالى:
«لا يَسْمَعُونَ فِيها لَغْواً وَ لا تَأْثِيماً إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً» «1»، و برگشت دارد به اين‌كه با جهل آنان، مقابله با جهل نمى‌كنند. «2»
نيز فى قوله تعالى: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ» «3»، فرموده: در آيه، جواب «لذا» ذكر نشده؛ اشاره به اين‌كه آن، امرى است فوق آنچه به وصف آيد و برتر از آنچه در اندازه‌اى تقدير شود، و قوله: «فُتِحَتْ أَبْوابُها»، حال است؛ يعنى آمدند به سوى بهشت، در حالى كه درب‌هاى آن باز بود، و قوله: «خَزَنَتُها»، آنان ملايكه موكّل بر آن بودند، و معناى آيه چنين است: دسته دسته كسانى كه از پروردگارشان تقوا داشتند، به سوى بهشت برانگيخته شدند تا هنگامى كه به بهشت برانگيخته شدند تا هنگامى كه به بهشت رسيدند، در حالى كه به تحقيق درب‌هاى آن گشوده بود، خزانه‌دارانش كه موكّلان بر آن و پيشوازان آنان بودند، به ايشان گفتند: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ»؛ يعنى شما در سلامتى مطلق هستيد؛ به جز آنچه مورد رضايت، و «طِبْتُمْ» طيب خاطر شماست، به شما نمى‌رسد، و شايد «طِبْتُمْ»، تعليلى براى اطلاق اسلام باشد. پس در آن وارد گرديد، در حالى كه جاويدان در آن خواهيد بود، (و اين اثر «طِبْتُمْ» است). «4»

---

(1). واقعه/ 26.
(2). الميزان، ج 15، ص 261.
(3). زمر/ 73.
(4). الميزان، ج 17، ص 315.

هم‌چنين فى قوله تعالى: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «1»، فرموده: «الْمَلِكُ»، همان مالک است، براى تدبير امر مردم و حكم در آن، و «الْقُدُّوسُ»، مبالغه در قداست است، و آن بى‌آلايشى و پاكى است، و «السَّلامُ»، كسى است كه تو را با سلامت و عافيت، بدون شر و ضرر، ملاقات كند، و «الْمُؤْمِنُ»، كسى است كه امنيت را اعطا كند، و «الْمُهَيْمِنُ»، آن پيروزى است كه بر هر چيز سيطره و تسلّط دارد، و «الْعَزِيزُ»، آن غالبى است كه چيزى بر او غلبه ندارد، يا كسى است كه نزد

اوستَ آنچه نزد غیر اوست، بدون عکس آن، و «الْجَبَّارُ»، مبالغه است برای کسی که شکستگی را اصلاح می‌کند، یا کسی که اراده او نافذ است و بر آنچه می‌خواهد، مجبور می‌سازد، و «الْمُتَکَبِّرُ»، کسی است که به کبریایی ملبّس بوده و به آن ظاهر و آشکار است، و قوله: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ»، ثنا، مدح و ستایش بر خدای تعالی است؛ همچنان که در قوله: «وَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ» «2»، است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» «4»، فرموده: در مفردات گفته، سلام و سلامة، خالی بودن و عریان بودن از آفات ظاهری و باطنی است. پس قوله:
«سَلامٌ هِیَ»، اشاره است به عنایت الهی به شمول رحمت برای بندگی که رو به سوی او آورده‌اند، و به سدّ باب رنج و نقمت جدید است که اختصاص به آن شب دارد، و بالطبیعه، ملازم با ضعف کید و حیله شیطان است؛ همان گونه که برخی از روایات اشاره به آن دارد، و گفته‌اند: مراد از آن این است که ملایکه بر هرکس از مؤمنین که بر او می‌گذرند و او در حال عبادت است، سلام و درود می‌فرستند، و دو آیه: «تَنَزَّلُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ» تا آخر سوره، در معنای تفسیر قوله: «لَیْلَةُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» است. «5»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ

---

(1). حشر/ 23.
(2). بقره/ 116.
(3). المیزان، ج 19، ص.
(4). قدر/ 5.
(5). المیزان، ج 20، ص 472.

لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا إِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «1»، در تفسیر آن فرموده: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه جهاد گام برمی‌دارید، تحقیق و جستجو کنید و به کسانی که اظهار اسلام می‌کنند، نگویید مسلمان نیستند: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَتَبَیَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقی إِلَیْکُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً»، و به این ترتیب، دستور می‌دهد، آنهایی را که اظهار ایمان می‌کنند، با آغوش باز بپذیرید و هرگونه بدگمانی و سوءظن را نسبت به اظهار ایمان آنها کنار بگذارید. سپس اضافه می‌کند که مبادا به خاطر نعمت‌های ناپایدار جهان، افرادی را که اظهار اسلام می‌کنند، متهم کرده و

آنها را به عنوان یک دشمن، به قتل برسانید و اموال آنها را به غنیمت بگیرید: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا». در حالی که غنیمت‌های جاودانی و ارزنده، در پیشگاه خدا است: «فَعِنْدَ اللّهِ مَغانِمُ کَثِیرَةٌ». گرچه در گذشته چنین بودید، و در دوران جاهلیت، جنگ‌های شما، انگیزه غارتگری داشت: «کَذلِکَ کُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ»، [در ذیل این جمله، در پاورقی، چنین فرموده: در تفسیر این جمله، احتمال دیگری نیز داده شده است و آن این‌که خود شما نیز در آغاز اسلام آوردن چنین وضعی داشتید؛ یعنی با زبان، گواهی به حقانیت اسلام دادید و از شما پذیرفته شد، در حالی که مکنون قلب شما بر کسی روشن نبود]، ولی اکنون، در پرتو اسلام و منّتی که خداوند بر شما نهاده است، از آن وضع نجات یافته‌اید. بنابراین، به شکرانه این نعمت بزرگ، لازم است که در کارها تحقیق کنید: «فَمَنَّ اللّهُ عَلَیْکُمْ فَتَبَیَّنُوا»، و این را بدانید که خداوند از اعمال و نیات شما آگاه است: «إِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً.»
و زیر عنوان: «جهاد اسلامی، جنبه‌های مادی ندارد»، چنین فرموده: آیه فوق، به خوبی، این حقیقت را روشن می‌سازد که هیچ مسلمانی نباید برای هدف مادی، گام در میدان جهاد بگذارد، و به همین دلیل، باید نخستین اظهار ایمان را از طرف دشمن

---
(1). نساء/ 94.

بپذیرد و به ندای صلح او پاسخ بگوید، اگرچه از غنایم مادی فراوان، محروم گردد؛ زیرا هدف از جهاد اسلامی، توسعه‌طلبی و جمع غنایم نیست؛ بلکه هدف، آزاد شدن انسان‌ها از قید بندگی و خداوند زر و زور است، و هر زمان که روزنه امیدی به سوی این حقیقت گشوده شد، باید به سوی آن شتافت. آیه فوق می‌گوید: شما یک روز چنین افکار منحطی داشتید و به خاطر سرمایه‌های مادی، خون‌هایی را می‌ریختید، اما امروز آن برنامه به کلی دگرگون شده است، به علاوه مگر خود شما به هنگام ورود به اسلام، غیر از اظهار ایمان، چه برنامه دیگری داشتید؟ چرا از قانونی که خود از آن استفاده کرده‌اید، درباره دیگران دریغ می‌کنید؟ «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «2»، فرموده: هرگاه کسانی به آیات ما ایمان آورده‌اند، به سراغ تو بیایند، به آنها بگو، سلام بر شما: «وَ إِذا جاءَکَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِآیاتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ.» این سلام، ممکن است از ناحیه خدا و به وسیله پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده باشد، و یا مستقیما از ناحیه خود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در هر حال، دلیل بر پذیرا شدن، استقبال کردن،

تفاهم و دوستی با آنهاست. در جمله دوم اضافه می‌کند که پروردگار شما رحمت را بر خود فرض کرده است: «کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.» «کتب» که از ماده «کتابت» به معنای نوشتن است، در بسیاری از موارد، کنایه از الزام و ایجاب تعهّد می‌باشد؛ زیرا یکی از آثار نوشتن، مسلم شدن و ثابت ماندن چیزی است، و در جمله سوم، که در حقیقت، توضیح و تفسیر رحمت الهی است، با تعبیری محبت‌آمیز چنین می‌گوید: هرکسی از شما کاری از روی جهالت انجام دهد، سپس توبه کند و اصلاح و جبران نماید، خداوند آمرزنده و مهربان است: «أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»، و منظور از جهالت در این

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 75- 73.

(2). انعام/ 54.

گونه موارد، همان غلبه و طغیان شهوت است که انسان، نه از روی دشمنی و عداوت با حق، بلکه به خاطر غلبه هوا و هوس آن‌چنان می‌شود که فروغ عقل و کنترل شهوت را از دست می‌دهد. چنین کسی با این‌که عالم به گناه و حرام است؛ امّا چون عملش، تحت الشعاع هوا و هوس واقع شده، به آن «جهل» اطلاق گردیده، مسلما، چنین کسی در برابر گناه خود مسئول است، امّا چون از روی عداوت و دشمنی نبوده، سعی و کوشش می‌کند؛ اصلاح و جبران کند. در حقیقت، آیه فوق، به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستور می‌دهد که هیچ فرد باایمانی را از هر طبقه و نژاد و در هر شرایطی بوده باشد، نه تنها از خود نراند، بلکه آغوش خویش را یکسان به روی همه بگشاید، حتی اگر کسانی آلوده به گناهان زیاد باشند، آنها را نیز بپذیرد و اصلاح کند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ» «2»، فرموده: در آیه، دو قسمت از بزرگ‌ترین موهبت‌هایی که به افراد بیدار و حق‌طلب می‌دهد، بیان می‌کند، نخست این‌که برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان است:

«لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ» و دیگر این‌که ولی و سرپرست و حافظ و ناصر آنها خدا است: «وَ هُوَ وَلِیُّهُمْ» و تمام اینها به خاطر اعمال نیکی است که انجام می‌دادند: «بِما کانُوا یَعْمَلُونَ.» چه افتخاری از این بالاتر که سرپرستی و کفالت امور انسان را خداوند بر عهده گیرد و او حافظ، و یار و یاورش باشد، و چه موهبتی از این عظیم‌تر که: «دارُ السَّلامِ»؛ یعنی خانه امن و امان یا محلی که نه در آن، جنگ است، نه خونریزی؛ نه نزاع است و نه دعوا؛ نه خشونت است و نه رقابت‌های کشنده و طاقت‌فرسا؛ نه تصادم منافع است و نه دروغ، افترا، تهمت و حسد و کینه، نه غم و اندوه که از هر

نظر قرین آرامش است، در انتظار انسان می‌باشد؛ ولی آیه می‌گوید، اینها را با حرف و سخن به کسی نمی‌دهند، بلکه در برابر عمل؛ آری در برابر عمل. «3»

____
(1). تفسیر نمونه، ج 5، ص 260- 259.
(2). انعام/ 127.
(3). تفسیر نمونه، ج 5، ص 438- 437.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 471
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 499
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ» «1»، زیر عنوان «اعراف گذرگاه مهمی به سوی بهشت» چنین تفسیر فرموده: در این آیات درباره «اعراف» که منطقه‌ای است حدّ فاصل میان بهشت و دوزخ، با ویژگی‌هایی که دارد، سخن می‌گوید؛ نخست، به حجابی که در میان بهشتیان و دوزخیان کشیده شده است، اشاره کرده، می‌گوید: میان این دو گروه، حجابی قرار دارد: «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ.» از آیات بعد، چنین استفاده می‌شود که حجاب مزبور همان «اعراف» است که مکان مرتفعی است در میان این دو گروه که مانع از مشاهده یکدیگر می‌شود، ولی وجود چنین حجابی، مانع از آن نیست که آواز و صدای یکدیگر را بشنوند؛ چنان‌که در آیات قبل گذشت، بسیار دیده‌ایم که همسایگان مجاور از پشت دیوار یکدیگر، با هم سخن می‌گویند، و از حال یکدیگر جویا می‌شوند، در حالی که یکدیگر را نمی‌بینند. البته، کسانی که بر اعراف؛ یعنی قسمت‌های بالای این مانع مرتفع، قرار دارند، هر دو گروه را می‌توانند ببینند.
گرچه از پاره‌ای از آیات قرآن مانند آیه 55 سوره صافات، استفاده می‌شود که اهل بهشت، گه‌گاه می‌توانند از مقام خود سر برآورند و دوزخیان را بنگرند، ولی این‌گونه استثنائات، منافاتی با چگونگی بهشت و دوزخ و وضع اصلی آن دو ندارد، و آنچه در بالا گفته شد، کیفیت اصلی این دو موقف را نشان می‌دهد. اگرچه این قانون نیز استثناهایی دارد و ممکن است در شرایط خاصی، بعضی از بهشتیان دوزخیان را بنگرند. آنچه در اینجا باید قبل از بحث درباره چگونگی اعراف، مؤکّدا یادآور شویم، این است که تعبیراتی که درباره قیامت و زندگی جهان دیگر می‌شود، هیچ‌گاه نمی‌تواند از تمام خصوصیات آن زندگی، پرده‌برداری کند، و گاهی این تعبیرات، جنبه تشبیه و مثال دارد، و گاهی تنها، شبحی را نشان می‌دهد؛ زیرا زندگی آن جهان، در افقی بالاتر و به مراتب از زندگی این جهان وسیع‌تر است، درست همانند وسعت زندگی این جهان

(1). اعراف/ 46.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 472

در برابر دنیای رحم مادر و عالم جنین؛ بنابراین اگر الفاظ و مفاهیمی که برای زندگی این جهان داریم نتواند گویای تمام آن مفاهیم باشد، جای تعجب نیست. سپس قرآن می‌گوید: بر اعراف مردانی قرار دارند که هریک از جهنمیان و دوزخیان را در جایگاه خود می‌بیند و از سیمایشان آنها را می‌شناسند: «وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ.» «اعراف» در لغت جمع عرف (بر وزن گفت) به معنای محل مرتفع و بلند است و این‌که بر یال‌های اسب و پرهای بلند پشت گردن خروس «عرف الفرس» یا «عرف الدیک» گفته می‌شود. به همین جهت است که در محل مرتفعی از بدن آنها قرار دارد. سپس می‌گوید: مردانی که بر اعراف قرار دارند، بهشتیان را صدا می‌زنند و می‌گویند: درود بر شما باد، امّا خودشان وارد بهشت نشده‌اند، اگرچه بسیار تمایل دارند: «وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ.» «1»

فی قوله تعالی: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «2»، فرموده: آنها (یعنی بهشتیان) در محیطی مملوّ از صلح و صفا و عشق به پروردگار و انواع نعمت‌ها به سر می‌برند. هر زمان که جذبه ذات و صفات خدا وجودشان را روشن می‌سازد، می‌گویند: پروردگارا منزه و پاک از هرگونه عیب و نقصی: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ»، و هر زمان به یکدیگر می‌رسند سخن از صلح و صفا می‌گویند، و تحیتشان آنجا سلام است، «وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ»، و سرانجام هرگاه از نعمت‌های گوناگون خداوند در آنجا بهره می‌گیرند، به شکر پرداخته و می‌گویند:

حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ.»

و در ضمن نکته‌ها فرموده: در آیه مورد بحث، اشاره به سه حالت و یا سه نعمت و لذّت بزرگ بهشتیان شده است: حالت نخست توجّه به ذات پاک پروردگار و لذّتی که از این توجّه به آنها دست می‌دهد که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست. حالت دوّم لذّتی

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 185- 184.

(2). یونس/ 10.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 473

است که بر اثر تماس داشتن با مؤمنان دیگر در آن محیط پر از صلح و

تفاهم پیدا می‌شود که بعد از لذت توجّه به خدا، از همه چیز برتر است. حالت سوم لذتی است که از انواع نعمت‌های بهشتی به آنها دست می‌دهد و باز آنها را متوجّه به خدا می‌سازد و حمد و سپاس او را می‌گویند. «1»

فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ» «2»، «فرازی از زندگی بت‌شکن» چنین فرموده: اکنون نوبت فرازی از زندگانی ابراهیم این قهرمان بت‌شکن است. البته، شرح زندگی پرماجرای این پیامبر بزرگ صلّی اللّه علیه و آله در سوره‌های دیگر قرآن، مفصل‌تر از اینجا آمده، مانند: سوره بقره، آل عمران، نساء، انعام، انبیاء، و غیر آن. ولی در اینجا به یک قسمت از زندگانی او که مربوط به داستان قوم لوط و مجازات گروه آلوده عصیان‌گر است، ذکر شده. نخست می‌گوید: فرستاده‌های ما، نزد ابراهیم آمدند، در حالی که حامل بشارتی بودند: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ»؛ همان فرشتگانی بودند که مأمور در هم کوبیدن شهرهای قوم لوط بودند، ولی قبلا برای دادن پیامی به ابراهیم علیه السّلام نزد او آمدند. در این‌که بشارتی که آنها حامل آن بودند، چه بوده است؟ دو احتمال وجود دارد که جمع میان آن دو نیز بی‌مانع است؛ نخست: بشارت به تولّد اسماعیل و اسحاق؛ زیرا یک عمر طولانی بر ابراهیم گذشته بود و هنوز فرزندی نداشت، در حالی که آرزو می‌کرد، فرزند یا فرزندانی که حامل لوای نبوت باشند، داشته باشد. بنابراین، اعلام تولّد اسحاق و اسماعیل، بشارت بزرگی برای او محسوب می‌شد.

دیگر این‌که: ابراهیم از فساد قوم لوط و عصیانگری آنها سخت ناراحت بود. هنگامی که باخبر شد، آنها چنین مأموریتی دارند، خوشحال گشت. به‌هرحال، هنگامی که رسولان بر او وارد شدند، سلام کردند: «قالُوا سَلاماً»، او هم، در پاسخ به آنها سلام گفت: «قالَ سَلامٌ» و چیزی نگذشت که گوساله بریانی برای آنها آورد. «فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ»،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 236- 233.

(2). هود/ 69.

«عجل»، به معنای گوساله، و «حنیذ»، به معنای بریان است، و بعضی احتمال داده‌اند که «حنیذ» هر نوع بریان را نمی‌گیرد، بلکه تنها به گوشتی گفته می‌شود که روی سنگ‌ها می‌گذارند و در کنار آتش قرار می‌دهند و بی‌آنکه آتش به آن اصابت کند، نرم‌نرم بریان و پخته می‌شود. از این جمله استفاده می‌شود که یکی از آداب مهمانداری آن است که غذا را هرچه زودتر برای او آماده کنند؛ چرا که مهمان وقتی از راه می‌رسد؛ مخصوصا اگر مسافر باشد، غالبا خسته و گرسنه است، و هم نیاز به غذا دارد و

هم‌نیاز به استراحت، باید زودتر غذای او را آماده کنند، تا بتواند استراحت کند. ممکن است بعضی خرده‌گیران بگویند، برای چند مهمان، یک گوساله بریان زیاد است، ولی با توجّه به این‌که اولا در تعداد این مهمانان، که قرآن عددشان را صریحا بیان نکرد، گفتگو است؛ بعضی سه، بعضی چهار، بعضی نه، بعضی یازده نفر نوشته‌اند، و از این بیشتر هم احتمال دارد، و ثانیا، ابراهیم هم پیروان و دوستانی داشت و هم کارکنان و آشنایانی، و این معمول است که گاه به هنگام فرارسیدن مهمانان غذایی درست می‌کنند، چند برابر نیاز مهمانان و همه از آن استفاده می‌کنند. «1»

فی قوله تعالی: «وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا» «2» هم فرموده:

سرانجام این نوزاد (حضرت مسیح) می‌گوید: سلام و درود خدا بر من باد، آن این روز که متولّد شدم و آن روز که می‌میرم، آن روز که زنده برانگیخته شوم: «وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا.» مفسر اضافه می‌کند: همان گونه که در شرح آیات مربوط به یحیی علیه السّلام گفتیم، این سه روز، در زندگی انسان، سه روز سرنوشت‌ساز است و خطرناک است که سلامت در آنها، جز به لطف خدا میسر نمی‌شود، و لذا هم در مورد یحیی علیه السّلام این جمله آمده است و هم در مورد مسیح علیه السّلام با این تفاوت که در مورد اول، خداوند این سخن را می‌گوید و در مورد دوم، مسیح علیه السّلام این تقاضا را دارد. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 9، ص 169- 167.

(2). مریم/ 33.

(3). تفسیر نمونه، ج 13، ص 54.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 475

نیز فی قوله تعالی: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً» «1» فرموده:

به‌هرحال، ابراهیم علیه السّلام در میان هلهله و شادی و غریو فریاد مردم به درون شعله‌های آتش فرستاده شد؛ آن چنان مردم فریاد شادی کشیدند که گویی شکننده بت‌ها برای همیشه نابود و خاکستر شد، امّا خدایی که همه چیز سریر فرمان او است، حتی سوزندگی را او به آتش یاد داده، و رمز محبت را او به مادران آموخته، اراده کرد، این بنده مومن خالص در این دریای آتش، سالم بماند، تا سند دیگری بر اسناد افتخارش بیفزاید؛ چنان که قرآن در اینجا می‌گوید:

به آتش گفتیم ای آتش! سرد و سالم بر ابراهیم باش: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ.» بدون شک، فرمان خدا در اینجا، فرمان تکوینی بود، همان فرمان که در جهان هستی به خورشید، ماه، زمین، آسمان، آب، آتش، گیاهان و پرندگان می‌دهد.

معروف چنین است که آتش آن چنان سرد و ملایم شد که دندان ابراهیم از شدت سرما به هم می‌خورد، و باز به گفته بعضی از مفسران، اگر تعبیر به «سَلاماً» نبود، آتش آن چنان سرد می‌شد که جان ابراهیم از سرما به خطر می‌افتاد، و نیز در روایت معروفی می‌خوانیم، آتش نمرودی تبدیل به گلستان زیبایی شد. حتی بعضی گفته‌اند: آن روز که ابراهیم در آتش بود، بهترین و راحت‌ترین روزهای عمرش محسوب می‌شد. به‌هرحال، در این‌که آتش چگونه ابراهیم را نسوزاند، در میان مفسران گفتگو بسیار است، ولی اجمال سخن این است که با توجّه به بینش توحیدی، هیچ سببی بی‌فرمان خدا کاری از او ساخته نیست؛ یک روز، به کارد در دست حضرت ابراهیم می‌گوید نبر، و روز دیگر، به آتش می‌گوید: مسوزان، و یک روز هم به آبی که مایه حیات است، فرمان می‌دهد، غرق کن فرعون و فرعونیان را. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» «3»، زیر عنوان: «صفات ویژه بندگان خالص خدا» فرمود:

---

(1). انبیاء/ 69.
(2). تفسیر نمونه، ج 13، ص 449- 447.
(3). فرقان/ 63.

نخست می‌گوید: بندگان خالص خداوند رحمان، کسانی هستند که با آرامش و بی‌تکبّر بر روی زمین راه می‌روند: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً.» در واقع، نخستین توصیفی که از «عِبادُ الرَّحْمنِ» شده است، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او، آشکار می‌شود؛ زیرا ملکات اخلاقی، همیشه خود را در لابه‌لای اعمال، گفتار و حرکات انسان نشان می‌دهند، تا آن جا که از چگونگی راه رفتن یک انسان، می‌توان با دقت و موشکافی، به قسمت قابل توجّهی از اخلاق او پی برد. آری، آنها متواضعند و تواضع، کلید ایمان است، در حالی که غرور و کبر، کلید کفر محسوب می‌شود. در زندگی روزمره، با چشم خود دیده‌ایم و در آیات قرآن نیز کرارا خوانده‌ایم که متکبّران مغرور حتی حاضر نبودند به سخنان رهبران الهی گوش فرا دهند؛ حقایق را به باد مسخره می‌گرفتند و دید آنها فراتر از نوک بینی آنها نبود، آیا با این حالت کبر، ایمان آوردن امکان‌پذیر است؟ آری، این مؤمنان، بنده خداوند رحمانند، و نخستین نشانه بندگی همان تواضع است؛ تواضعی که در تمام ذرات وجود آنان نفوذ کرده و حتی در راه رفتن آنها آشکار است.
دومین وصف آنها، حلم و بردباری است؛ چنان‌که قرآن در ادامه همین آیه می‌گوید: و هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند و به جهل،

جدال و سخنان زشت می‌پردازند، در پاسخ آنها سلام می‌گویند: «وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً»؛ سلامی که نشانه بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف؛ سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل، در برابر جاهلان و سبک‌مغزان است. سلام، وداع گفتن، با سخنان بی‌رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت، پیوند و دوستی است. خلاصه، سلامی که نشانه حلم، بردباری و بزرگواری است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّی إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ» «2»، فرموده: کسانی که

---

(1). تفسیر نمونه، ج 15، ص 149- 147.

(2). زمر/ 73.

تقوای الهی پیشه کردند، گروه گروه به سوی بهشت برده می‌شوند: «وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً.» تعبیر به «سیق» از ماده سوق، بر وزن شوق، به معنای راندن، در اینجا سؤال‌انگیز است و توجّه بسیاری از مفسران را به سوی خود جلب کرده است؛ زیرا این تعبیر، در مواردی است که کاری بدون شوق و تمایل درونی انجام گیرد. مفسر پس از بیان بعضی تعبیرها، چنین اظهار می‌کند که: در عین این‌که این تفاسیر خوب است و منافاتی با هم ندارد، نکته دیگری نیز در اینجا وجود دارد که ممکن است، سرّ اصلی این تعبیر باشد، و آن این‌که: هر اندازه پرهیزکاران عاشق بهشت‌اند، بهشت و فرشتگان رحمت برای آمدن آنها به بهشت، شایق‌ترند؛ همان گونه که میزبان، آن قدر به دیدار میهمانش شایق است که او را با سرعتی بیش از آنچه خودش می‌آید، به سوی خویش ببرد، و فرشتگان رحمت نیز آنها را به سوی بهشت می‌برند. به‌هرحال، در این جا «زمر» که به معنای گروه کوچک است، نشان می‌دهد که بهشتیان در گروه‌های مختلف که نشانگر سلسله مراتب مقامات معنوی آنها است، به سوی بهشت می‌روند تا این‌که آنها به بهشت می‌رسند، در حالی که درهای آن از قبل برای آنها گشوده است، و در این هنگام خازنان و نگهبانان بهشت، آن فرشتگان رحمت به آنها می‌گویند: سلام بر شما! گوارا باد این نعمت‌ها برای‌تان، داخل بهشت شوید و جاودانه بمانید: «حَتَّی إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَیْکُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِینَ.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ» «2»، فرموده: او خدایی است که معبودی جز او نیست: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ.» حاکم و مالک اصلی اوست: «الْمَلِکُ»، از هر عیب و نقص پاک و

مبراست: «اَلْقُدُّوسُ»، هیچ‌گونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی‌دارد؛ همه از ناحیه او در سلامتند: «السَّلامُ».

(1). تفسیر نمونه، ج 19، ص 555- 554.
(2). حشر/ 23.

در توضیح این کلمه، در پاورقی فرموده: بعضی از مفسران سلام را در اینجا به معنای سلامت از هرگونه عیب و نقص و آفت معنا کرده‌اند، ولی با توجّه به این‌که این معنا در کلمه «قدوس» که قبلا آمده، مندرج است، و به علاوه سلام در قرآن مجید، معمولا به مسأله سلامت بخشیدن به دیگران آمده است و اصولا کلمه سلام که به هنگام ملاقات با یکدیگر گفته می‌شود، به معنای اظهار دوستی و بیان روابط سالم با طرف مقابل است، آنچه در بالا ذکر کردیم، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.
اصولا دعوت او به سوی سلامت است: «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ» «1»، و هدایت او نیز متوجّه به سلامت می‌باشد: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ» «2»، و قرارگاهی را که برای مؤمنان فراهم ساخته، نیز خانه سلامت است: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ.» درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز سلام نیست: «إِلَّا قِيلًا سَلاماً سَلاماً.» «3» سپس می‌افزاید: او دوستانش را امنیت می‌بخشد و ایمان مرحمت می‌کند: «الْمُؤْمِنُ». بعضی از مفسران «مؤمن» را در اینجا به معنای «صاحب ایمان» تفسیر کرده‌اند؛ اشاره به این‌که اولین کسی که به ذات پاک خدا، صفاتش و رسولانش، ایمان دارد، خود او است؛ ولی آنچه ما ذکر کردیم، مناسب‌تر است. او حافظ و نگاهدارنده و مراقب همه چیز است: «الْمُهَيْمِنُ». او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی‌شود: «الْعَزِيزُ». او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می‌پردازد: «الْجَبَّارُ». این واژه که از ماده «جبر» گرفته شده، گاه به معنای قهر، غلبه و نفوذ اراده می‌آید و گاه به معنای جبران و اصلاح، و راغب در مفردات هر دو معنا را به هم آمیخته، می‌گوید: اصل جبر، اصلاح کردن چیزی است با غلبه بر قدرت. این واژه هنگامی که در مورد خدا به کار رود، بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت، به اصلاح هر فسادی می‌پردازد، و هرگاه در مورد غیر او به کار رود، معنای مذمت را دارد، و به گفته راغب به کسی گفته می‌شود که

(1). یونس/ 25.
(2). مائده/ 16.
(3). واقعه/ 26.

می‌خواهد نقصان و کمبود خود را، با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست، «جبران» کند. این واژه در قرآن مجید، در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن، درباره افراد ظالم، گردن‌کش و مفسد است، و تنها یک مورد آن درباره خداوند قادر و متعال (آیه مورد بحث) می‌باشد. سپس می‌افزاید: او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست: «الْمُتَكَبِّرُ».

«متکبّر» از ماده «تکبّر» به دو معنا آمده است: یکی ممدوح که در مورد خداوند به کار می‌رود، و آن دارا بودن بزرگی، کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است، و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خدا به کار می‌رود و آن این است که افراد کوچک و کم‌مقدار ادّعای بزرگی کنند، و صفاتی را که ندارند، به خود نسبت دهند، و از آنجا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خدا است، این واژه به معنای ممدوحش، تنها درباره او به کار می‌رود، و هرگاه در غیر مورد او به کار رود، به معنای مذموم است، و در پایان آیه، بار دیگر، روی مسأله توحید که سخن با آن آغاز شده بود، تکیه کرده، می‌فرماید: خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.» با توضیحی که داده شده روشن می‌شود که هیچ موجودی نمی‌تواند در صفاتی که در اینجا آمده است، شریک، شبیه و نظیر او باشد. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» «2»، فرموده: شب قدر شبی است آکنده از سلامت، خیر و رحمت تا طلوع صبح: «سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ»، هم قرآن در آن نازل شده، هم عبادت و احیای آن، معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی در آن شب نازل می‌شود، هم رحمت خاصش شامل حال بندگان او می‌گردد و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می‌گردند. بنابراین، شبی است سرتاسر سلامت، از آغاز تا پایان. حتی طبق بعضی از روایات، در آن شب، شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 23، ص 555- 552.

(2). قدر/ 5.

بنابراین، اطلاق سلام که به معنای سلامت است، بر آن شب (به جای اطلاق سالم)، در حقیقت، نوعی تأکید است؛ همان گونه که گاه می‌گوییم، فلان کس عین عدالت است. بعضی نیز گفته‌اند که اطلاق سلام بر آن شب به خاطر این است که فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤمنان سلام می‌کنند، یا به حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و جانشین معصومش می‌رسند و سلام عرضه می‌دارند. جمع میان این تفسیرها نیز امکان‌پذیر است. به‌هرحال، شبی است سراسر نور، رحمت، خیر، برکت، سلامت،

سعادت، و بی‌نظیر ازهرجهت. در حدیثی آمده است که از امام باقر صلّی اللّه علیه و آله سؤال شد: آیا شما می‌دانید شب قدر کدام شب است؟ فرمود: «کیف لا نعرف، و الملائکه تطوف بنا فیها؟» چگونه نمی‌دانیم، در حالی که فرشتگان در آن شب، در گرد ما دور می‌زنند؟ در داستان ابراهیم علیه السّلام آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولّد فرزند برای او آوردند و بر او سلام کردند (تفسیر برهان، ج 4، ص 488، حدیث 29). می‌گویند:
لذتی که ابراهیم علیه السّلام از سلام این فرشتگان برد، با تمام دنیا برابری نداشت، اکنون باید فکر کرد که وقتی گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل می‌شوند و بر مؤمنان سلام می‌کنند، چه لذت، چه لطف و برکتی دارد؟ وقتی ابراهیم علیه السّلام را در آتش نمرودی افکندند، فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند، و آتش بر او گلستان شد، آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر، «برد» و «سلام» نمی‌شود؟ آری این نشانه عظمت امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله است که در آنجا، بر خلیل علیه السّلام نازل می‌شوند و در اینجا، بر این امت اسلام (به نقل از تفسیر فخر رازی، جلد 32، صفحه 36). «1»

سید هاشم بحرانی و علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی قدس سرّهم در تفسیر شریفین برهان و نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در در المنثور، فی قوله تعالی: «یا

---

(1). تفسیر نمونه، ج 27، ص 187- 185.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 481

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «1»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. علی بن ابراهیم، در تفسیرش فرموده: آیه هنگامی نازل شد که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از جنگ خیبر برمی‌گشت و اسامة بن زید را با گروهی سواره‌نظام، به سوی بعضی از قرای یهود در ناحیه فدک، گسیل داشت، تا آنان را به اسلام دعوت نمایند، و مردی از یهود که در آن قرا او را مرداس بن نهیک فدکی می‌گفتند، همین که از اعزام گروه سواره‌نظام از جانب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باخبر شد، اهل و مالش را جمع نمود و آنان را در پناه کوه سکنی داد و خود به استقبال آن گروه اعزامی شتافت، در حالی که بر زبانش کلمه «اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد ان محمّد رسول اللّه» جاری بود. پس چون اسامة بن زید به او برخورد، نیزه‌ای به او زد و او را به قتل رسانید، و همین که به نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مراجعت کرد، آن حضرت را از این عمل باخبر نمود. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: «قتلت رجلا شهد: ان لا اله الا اللّه و انی رسول اللّه؟»: آیا مردی را به قتل رسانیدی که شهادت داد به این‌که: هیچ الهه‌ای به جز خدای یکتا نیست و این‌که من فرستاده‌ای از جانب خدای تعالی هستم.

اسامه گفت: ای رسول خدا! البته آن کلمه را به لحاظ تکیه‌گاهی برای رهایی از قتل، بر زبان جاری کرد؟ پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «أ فلا شققت الغطا عن قلبه، لا ما قال بلسانه، قبلت، و لا ما کان فی نفسه، علمت؟»: آیا پرده دل او را نشکافتی (ببینی چه قصد و نیتی دارد) که نه آنچه را که به زبان جاری کرد، پذیرفتی، و نه آنچه را که در نفس او می‌گذشت، دانستی؟ پس اسامه بعد از آن، سوگند یاد کرد که احدی را که شهادت به لا اله الا اللّه و محمّد رسول اللّه می‌دهد، به قتل نرساند. پس ما از امیر المؤمنین در جنگ‌هایش تخلّف کردیم و خدای تعالی

در این مورد، قوله: «وَ لا تَقُولَوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً» تا آخر آیه را نازل فرمود. «2»

---

(1). نساء/ 94.

(2). نور الثقلین، ج 1 ص 535، حدیث 497.

2. ابن جریر درباره قوله تعالی: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ» الایه، از سدی اخراج نموده که او گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گروهی سپاه را به سرکردگی اسامة بن زید به سوی طایفه بنی ضمره فرستاد. بعد آنان به مردی برخوردند که به او مرداس بن نهیک گفته می‌شد و غنیمتی با شتر قرمزی با او بود. پس او همین که آنان را دید به غار کوهی پناه برد و اسامه او را تعقیب نمود. مرداس همین که به غار رسید، غنایمش را در آنجا گذاشت و به پیشواز آن آمد و گفت: «السّلام علیکم اشهد ان لا اله الا اللّه و ان محمّد رسول اللّه.» پس اسامه بر او سخت گرفت و به طمع شتر و غنایمش، او را به قتل رسانید. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هنگامی که اسامه را فرستاد، دوست می‌داشت که بر خیرش او را تمجید کند و درباره یارانش، از او سؤال نماید؟ امّا همین که برگشتند، از او درباره آنان سؤال نکرد و گروه را واداشت که برای پیامبر جریانات را بازگو کند و آنان گفتند: ای پیامبر خدا همین که اسامه آن مرد را دید و با او برخورد کرد، آن مرد گفت: «لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.» پس اسامه بر او سخت گرفت و او را بقتل رساند. این عمل، مورد اعتراض همه واقع شد. پس همین که پیامبر ملاحظه نمود، اکثریت علیه او هستند، سرش را به طرف اسامه بلند کرد و فرمود: «کیف انت و لا اله الا اللّه؟» پس اسامه گفت: ای پیامبر خدا! آن کلمه را به جهت پناه بردن گفت. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: «هلا شققت عن قلبه، فنظرت الیه؟» یعنی چگونه پرده دل او را برداشتی و به (قصد و نیت) او آگاه گشتی؟ پس خدا، خبر این ماجرا را نازل فرمود و خبر داد به این‌که او را به طمع شتر و غنایمش به قتل رسانیده، و آن هنگامی است که می‌فرماید: «تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا». پس هنگامی که این خبر رسید، خدا بر شما منّت گذارد، پس توبه‌تان را پذیرفت. پس اسامه سوگند یاد نمود که بعد از این هرکسی لا اله الا اللّه را بگوید و آنچه در آن است در مورد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، او را به قتل نرساند. «1»

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 201- 200.

فِي قوله تعالی: «وَ إِذا جاءَکَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ

رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «1» هم روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. از مجمع البیان روایت کند که آیه درباره کسانی نازل گردید که خدای تعالی پیامبرش را از طرد کردن آنها، نهی فرمود، و چون پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنان را رؤیت می‌فرمود، ابتدای به سلام نموده و می‌گفت: «الحمد للّه الذی جعل فی امتی من امرنی ان ابداهم بالسلام»:
حمد و سپاس خدایی را که در امتم، کسانی را قرار داده که از جانب او مأمورم نسبت به آنان ابتدا به سلام نمایم، و گفته‌اند: آیه درباره توبه‌کنندگان نازل گردید، و این مورد از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده است. «2»
2. عیاشی از ابی عمر و زبیری، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار می‌فرمود: «رحم اللّه عبدا تاب الی اللّه قبل الموت؛ فان التوبه مطهر من دنس الخطیئة و منقذة من شقاء الهلکة، فرض اللّه بها علی نفسه لعباده الصالحین، فقال:" کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ"،" وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً".»: خدای تعالی رحمت کند بنده‌ای را که پیش از مردن به سوی تعالی توبه کند، که البته، توبه، پاک‌کننده و تطهیرکننده از آلودگی اشتباهات و خطاها، و نجات‌دهنده از بدبختی‌های هلاکت است. خدای تعالی به واسطه آن، رحمت بر بندگان صالحش را بر خود واجب نمود، پس فرمود: «کَتَبَ رَبُّکُمْ عَلی نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْکُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»، «وَ مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُوراً رَحِيماً.» «3»
نیز فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» «4»، و قوله:

---

(1). انعام/ 54.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 227، حدیث 97.
(3). نور الثقلین، ج 1، حدیث 96، و در تفسیر برهان، ص 321، اضافه نموده که این حدیث از طریق مخالفین، از ابن عباس نیز روایت شده است.
(4). انعام/ 127.

«وَ اللَّهُ يَدْعُوا لهم دار السلام عند ربهم إِلى دارِ السَّلامِ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. در تفسیر برهان، ابن بابویه با اسنادش تا علاء بن عبد الکریم و در

تفسیر نور الثقلین، از معانی الاخبار، با اسنادش تا علاء بن عبد الکریم، و او گوید که از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام شنیدم درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ اللَّهُ یَدْعُوا لهم دارِ السَّلامِ»، می‌فرمود: «ان السَّلامِ"، هو اللّه عزّ و جلّ و داره التی خلقها لعباده و لاولیائه الجنة.»؛ یعنی همانا «السَّلامِ» خدای عزّ و جلّ بوده و خانه‌اش که آن را برای بندگان و اولیایش خلق نموده، بهشت است. «2»

2. در تفسیر برهان، از علی بن ابراهیم، فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»، روایت کند که او فرمود: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ»؛ یعنی در بهشت، و «السَّلامِ»، امان، و عافیت و سرور است. «3»

3. عبد الرزاق و ابن ابی حاتم درباره قوله: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ»، از قتاده اخراج نمودند که گفت: «الجنة»: دار السّلام، بهشت است. «4»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ بَیْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَیْکُمْ لَمْ یَدْخُلُوها وَ هُمْ یَطْمَعُونَ» «5»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در تفسیر علی بن ابراهیم، از امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «کل امة یحاسبها امام زمانها و یعرف الائمة اولیائهم و اعداءهم بسیماهم، و هو قوله:" وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ"، فیعطوا اولیائهم کتابهم بشماله، فیمروا الی النار بلا حساب.»: هر امتی را امام زمانش حسابرسی می‌کند، و امامان، دوستان و دشمنانشان را با علایم و

---

(1). یونس/ 25.

(2). نور الثقلین، ج 2، ص 300، حدیث 42- برهان، ص 457.

(3). برهان، ص 337.

(4). در المنثور، ج 3، ص 45.

(5). اعراف/ 46.

نشانه‌هایشان می‌شناسند، و آن است قوله: «وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ»، و بر اعراف، مردانی هستند که همه را با علایم و نشانه‌هایشان می‌شناسند، پس نامه‌های اعمال دوستانشان را، به دست راستشان اعطا می‌کنند، پس آنان بدون حساب به سوی بهشت روانه می‌شوند، و نامه‌های اعمال دشمنانشان را به دست چپشان می‌دهند، و آنان و بدون حساب به سوی جهنم روانه می‌شوند. «1»

2. در تفسیر برهان، ابن بابویه با اسنادش از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام و در تفسیر نور الثقلین، از کتاب معانی الاخبار با اسنادش، از خطبه‌ای از علی علیه السّلام که در آن حضرت نعمت‌های خدای عزّ و جلّ

را ذکر می‌نمود، روایت کنند که آن حضرت این چنین فرمود: «و نحن اصحاب الاعراف؛ انا و عمی و اخی و ابن عمی، و اللّه فالق الحب و النوی، لا یلج النار، لنا محب و لا یدخل الجنة لنا مبغض، لقول اللّه عزّ و جلّ:" وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ".» و ما هستیم اصحاب اعراف؛ من، عمویم، برادرم و پسرعمویم، به خدایی که شکافنده دانه و هسته است، سوگند، کسی که محبّ ماست، در آتش جهنم داخل نمی‌گردد، و کسی که دشمن ماست، وارد بهشت نخواهد شد، به فرموده، خدای عزّ و جلّ: «وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ.» «2»

3. محمّد بن یعقوب، با اسنادش تا صفوان، و او گوید: که شنیدم ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: ابن الکوا خدمت امیر المؤمنین رسید و عرض کرد: «یا امیر المؤمنین» " وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ".» پس آن حضرت فرمود: «نحن علی الاعراف، نعرف انصارنا بسیماهم و نحن الاعراف الذین لا یعرف اللّه عزّ و جلّ الا بسبیل معرفتنا، و نحن الاعراف، یعرفنا اللّه عزّ و جلّ، یوم القیامة علی الصراط، فلا یدخل الجنة، الا من عرفنا و عرفناه، و لا یدخل النار، الا من انکرنا و انکرناه.»: ما بر اعراف هستیم؛ ما یارانمان را به علایم و نشانه‌هایشان می‌شناسیم، و ما اعراف هستیم؛ کسانی که خدای عزّ و جلّ به جز از طریق

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 32، حدیث 126.

(2). برهان، ص 356- نور الثقلین، ج 2، ص 23، حدیث 127.

معرفت به ما، شناخته نمی‌شود، و ما اعراف هستیم، روز قیامت خدای عزّ و جلّ ما را بر صراط می‌شناسد، پس در بهشت داخل نمی‌گردد، به جز کسی که ما را می‌شناسد و ما او را می‌شناسیم، و داخل در جهنم نمی‌گردد، مگر کسی که ما را منکر باشد و ما او را منکر باشیم. «1»

4. در تفسیر عیاشی، از مسعد بن صدقه، از جعفر بن محمّد، از پدرش، از جدش، از علی علیه السّلام که آن بزرگوار فرمود: «انا یعسوب المؤمنین، و انا اول السابقین و خلیفة رسول رب العالمین، و انا قسیم الجنة و النار، و انا صاحب الاعراف.»: من پیشوا و امیر المؤمنین هستم، و من اول پیشی‌گیرنده‌گان و سبقت‌گیرنده‌گان در دین و جانشین پیامبر و پروردگار جهانیانم، و من تقسیم‌کننده بهشت و جهنم هستم، و من صاحب اعراف هستم. «2»

5. هشام، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که از آن بزرگوار درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ» سؤال نمودم که قوله: «وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ»، چه معنا می‌دهد؟ آن حضرت فرمود: «الستم تعرفون علیکم عرفا علی قبایلکم، لتعروفون من

فیها، من صالح او طالح؟» گفتم: آری. حضرت گفت: «فنحن، اولئک الرجال الذین یعرفون کلا بسیماهم.»: آیا بر شما، نوعی شناخت از قبیله‌هایتان نیست، که هرکس را که از نیکوکار و بدکار در آن باشد، او را می‌شناسید و تشخیص می‌دهید؟
عرض کردم آری. آن حضرت فرمود: پس ما هم آن مردانی هستیم که هرکسی را از علایمشان می‌شناسیم. «3»
5. زادان از سلمان روایت کند که او گفت: از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شنیدم که بیش از ده بار به علی علیه السّلام فرمود: «یا علی! انک و الاوصیا من بعدک، اعراف بین الجنة و النار، و لا یدخل الجنة، الا من عرفکم و عرفتموه، و لا یدخل النار، الا من انکرکم و انکرتموه.»: ای علی! تو و جانشینان تو در ولایت تو، بعد از تو، اعراف بین بهشت و جهنم هستند، و داخل در بهشت

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 33، حدیث 128- برهان، ص 356.
(2). نور الثقلین، ج 2، ص 33، حدیث 130- برهان، ص 358.
(3). نور الثقلین، ج 2، ص 33، حدیث 131- برهان، ص 358.

نمی‌شود، مگر کسی که شما را بشناسد و شما او را بشناسید، و داخل در جهنم نمی‌شود، مگر کسی که شما را منکر باشد و شما او را انکار کنید. «1»
6. ثمالی گفت: از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام سؤال گردید درباره «وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ.» پس از آن حضرت فرمود: «نحن الاعراف الذین لا یعرف اللّه، الا بسبب معرفتنا، و نحن الاعراف الذین لا یدخل الجنة، الا من عرفنا و عرفناه، و لا یدخل النار، الا من انکرنا و انکرناه، و ذلک بان اللّه، لو شاء ان یعرف الناس نفسه، لعرفهم، و لکن جعلنا سببه و سبیله و بابه الذی یوتی.»: ما هستیم آن اعرافی که معرفت خدای تعالی، حاصل نگردد، مگر به سبب معرفت به ما، و ما هستیم اعراف کسانی که داخل در بهشت نمی‌شوند، مگر کسی که ما را بشناسد و ما او را بشناسیم و داخل در جهنم نمی‌گردد، به جز کسی که منکر ما باشد و ما او را انکار کنیم، و آن، به این سبب است که اگر خدای تعالی می‌خواست، خودش را به مردم بشناساند، البته، خود را به آنان می‌شناساند، و لکن ما را وسیله آن و طریق به سوی آن و باب ورود به آن قرار داد. «2»
7. علی بن ابراهیم با اسنادش تا ابی عیوب، از برید، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «الاعراف، کثبان بین الجنة و النار، و الرجال، الائمة صلوات اللّه علیهم، یقفون علی الاعراف مع شیعتهم و قد سبق المؤمنون الی الجنة فیقول الائمة لشیعتهم من اصحاب

الذنوب: انظروا الى اخوانكم فى الجنة، قد سبقوا اليها بلا حساب، و هو قول اللّه تبارک و تعالى:" سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ"، ثم يقال لهم: انظروا الى اعداءكم فى النار، و هو قوله:" وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ نادى أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ قالُوا ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ".

ثم يقولون لمن فى النار من اعدائهم: أ هولاء شيعتى و اخوانى الذين كنتم انتم تحلفون فى الدنيا، لا ينالهم اللّه برحمته؛ ثم يقول الائمه لشيعتهم: ادخلوا الجنة، لا خوف عليكم و لا انتم تحزنون.»:

---

(1). نور الثقلين، ج 2، ص 33، حديث 123- برهان، ص 358.

(2). نور الثقلين، ج 2، ص 34، حديث 134- برهان، ص 358.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 488

«اعراف»، پشته‌هایى بین بهشت و دوزخ است و مردان آن، ائمه صلوات اللّه علیهم هستند كه با پیروانشان بر اعراف مى‌ایستند، و این در حالتى است كه مؤمنین به سوى بهشت سبقت گرفته‌اند. پس ائمه به شیعیان خود از گناهكاران، مى‌گویند: به برادران خودتان در بهشت نگاه كنید كه آنان، بدون حساب به سوى بهشت سبقت گرفته‌اند، و این همان قول خداى تبارک و تعالى است: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ.» پس از آن به آنان گفته مى‌شود: به دشمنانتان در جهنم نگاه كنید، و این قول خداى تعالى است: «وَ إِذا صُرِفَتْ أَبْصارُهُمْ تِلْقاءَ أَصْحابِ النَّارِ قالُوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. وَ نادى أَصْحابُ الْأَعْرافِ رِجالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيماهُمْ قالُوا ما أَغْنى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ ما كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ.» پس از آن، براى دشمنانتان كه در جهنم‌اند، مى‌گویند: آیا اینان همان پیروان و برادران من هستند، كه شما در دنیا سوگند یاد مى‌كردید كه خداى تعالى رحمتش را به آنان نمى‌رساند؟ پس از آن، ائمه به پیروانشان مى‌گویند: داخل در بهشت شوید كه نه خوف و ترسى بر شما هست و نه شما غمگین و محزون خواهید بود. «1»

7. ابن منذر، ابن ابى حاتم و ابو الشیخ، از سعید بن جبیر اخراج نمودند كه او گفت:

«الاعراف جبال بين الجنه و النار، فهم على اعرافها يقول على ذراها.»؛ یعنى «اعراف» كوه‌هایى میان بهشت و جهنم است، پس آنان بر آن كوه‌ها هستند، بر كسانى كه در سایه آن كوه‌ها هستند، مى‌گویند. «2»

فى قوله تعالى: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «3» هم روایاتى را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. علی بن ابراهیم، از پدرش، و او با اسنادش از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام حدیثی طولانی را که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سؤال شد، روایت می‌کند که در آن حدیث، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حال اهل بهشت را حکایت می‌نماید: «اراد المؤمن شیئا، انما دعواه اذا اراد، ان یقول:" سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ".

---

(1). برهان، ص 537- نور الثقلین، ج 2، ص 34، حدیث 136.
(2). در المنثور، ج 3، ص 86.
(3). یونس/ 10.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 489

فاذا قاله، تبادرت الیه الخدام بما اشتهی، من غیر ان یکون طلبه منهم او امر به، و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ:" دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ. ها سلام»؛ یعنی الخدام. قال:" وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ"؛ یعنی بذلک: عند ما یقضون من لذاتهم من الجماع و اطعام و الشراب، یحمدن اللّه عزّ و جلّ عند فراغهم.»: مؤمن چیزی را که اراده کند، البته، چون اراده کند با گفتن: «سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ» آن را فرابخواند، پس همین که آن را بگوید، خادمان آنچه را بدان میل نموده، بدون این‌که او آن را از آنان طلب کند یا بدان امر نماید، فورا به سوی او می‌آورند و آن است قول خدای عزّ و جلّ: «دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ»؛ یعنی تحیّت خادمان، سلام است. آن حضرت فرمود: «وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ.» منظورش از آن این است که: آن هنگامی که لذاتشان، از قبیل جماع، خوردنی و نوشیدنی را به پایان می‌رسانند، هنگام فراغشان، خدای عزّ و جلّ را حمد و سپاس می‌گویند. «1»

2. ابن ابی حاتم از ربیع اخراج نمود که او گفت: «اهل الجنة اذا اشتهوا شیئا، قالوا: سبحانک اللهم و بحمدک، فاذا هو عندهم، فذلک قوله:" دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ".»: اهل بهشت، چون به چیزی میل کنند، گویند: «سبحانک اللهم و بحمدک»، پس ناگهان آن چیز نزد ایشان حاضر شود. پس همین است گفته او: «دَعْواهُمْ فِیها سُبْحانَکَ اللَّهُمَّ.» «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِیذٍ» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. محمّد بن یعقوب، از علی بن ابراهیم، از پدرش، و او با اسنادش تا ابی یزید حمار، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که: آن حضرت فرمود: «ان اللّه بعث اربعة املاک باهلاک قوم لوط: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و کروبیل، فمروا بابراهیم و هم معتمون، فسلموا علیه، فلم یعرفهم و رای هیئة حسنة. فقال: لا یخدم هولاء الا انا بنفسی، و کان

صاحب اضیاف،

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 259، حدیث 23- برهان، ص 455.
(2). در المنثور، ج 3، ص 301.
(3). هود/ 69.

فشوّی لهم عجلا سمینا حتی انضجه، ثم قرّبه الیهم، فلما وضعه بین ایدیهم، رای ایدیهم لا تصل الیه، نکرهم و اوجس منهم خیفة. فلما رای ذلک جبرئیل، حسر العمامة عن وجهه، فعرفه ابراهیم، فقال له: انت هو؟ قال: نعم، و امرت امراته سارة، فبشرها باسحاق، و من وراء اسحاق، یعقوب.
قال: ما قال اللّه؟ و اجابوها ما فی الکتاب، فقال ابراهیم: فیما جئتم؟ قالوا: فی هلاک قوم لوط، فقال لهم: ان کان فیها مائة من المؤمنین، أ تهلکونهم؟ فقال له جبرئیل: لا. قال: فان کان فیها، خمسون؟
قال: لا. قال: و ان کانوا ثلاثین؟ قال: لا. قال: و ان کانوا عشرین؟ قال: لا. قال: فان کانوا عشرة؟ قال:
لا. قال: فان کان فیها خمسة؟ قال: لا. قال: و ان کان واحدا؟ قال: لا. قال: و ان فیها لوطا؟ قالوا: نحن اعلم بمن فیها، لننجینّه و اهله، الا امراته، کانت من الغابرین، ثم مضوا.»: خدای تعالی چهار ملک را برای هلاکت قوم لوط فرستاد. آنان جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و کروبیل بودند. پس در حالی که آنان عمامه‌پوش بودند، به خدمت ابراهیم علیه السّلام رسیدند و بر او سلام کردند، پس ابراهیم آنان را نشناخت و هیأت نیکو را مشاهده کرد. بعد ابراهیم گفت: اینان را جز خودم به تنهایی، کسی را خدمت نخواهد کرد، و در حالی که مهمانانی که داشت. پس گوساله نسبتا چاقی را برای آنان بریان نمود تا این‌که سفره را چید. سپس آن را به ایشان نزدیک گردانید و سپس همین که غذای طبخ شده را جلوی آنان قرار داد، ملاحظه نمود که آنان دستانشان را برای خوردن جلو نمی‌آورند، لذا ناخرسند شد و از آنان خوف و ترس برداشت. پس چون جبرئیل این وضع را دید، عمامه را از سرش برداشت، پس ابراهیم او را شناخت و به او گفت: تو همان جبرئیل هستی؟ او گفت: آری، و همسر ابراهیم، ساره از آنجا گذشت، پس جبرئیل او را به اسحاق و بعد از او، به یعقوب بشارت داد. آن زن گفت: خدا چه فرموده؟ و جبرئیل آنچه را که در کتاب است، به او پاسخ داد.
پس ابراهیم گفت: درباره چه پیام آورده‌اید؟ آنان گفتند: درباره هلاکت قوم لوط. ابراهیم به آنان گفت: اگر در آن قوم، صد نفر از مؤمنین باشند، آیا شما آنان را هلاک می‌گردانید؟
جبرئیل به او فرمود: نه. ابراهیم گفت: اگر در آن قوم، پنجاه نفر باشند؟ جبرئیل گفت: نه.

ابراهیم فرمود: اگر سی نفر باشند؟ جبرئیل گفت: خیر. ابراهیم گفت: اگر بیست نفر

باشند؟ جبرئیل گفت: خیر. ابراهیم گفت: اگر ده نفر باشند؟ جبرئیل گفت: خیر. ابراهیم گفت: اگر آنان پنج نفر باشند؟ جبرئیل گفت: نه. ابراهیم فرمود: و اگر یک نفر (مؤمن) بود؟ جبرئیل فرمود: نه. ابراهیم گفت: در بین آن قوم، لوط است؟ آنها گفتند: ما به این‌که چه کسانی در میان آنان هستند، آگاه‌تریم، حتما او و اهلش را نجات می‌دهیم، به جز زنش را که از بازماندگان است، سپس رفتند. «1»

2. ابن ابی حاتم از عثمان بن محسن رضی اللّه عنه درباره مهمانان ابراهیم اخراج نمود که: آنها چهار نفر بودند: جبرئیل علیه السّلام، میکائیل، اسرافیل و رفائیل. «2»

3. ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمود که درباره قوله: «حنیذ» فرمود: «مشوی»؛ یعنی بریان. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا» «4»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. از عیون الاخبار با اسنادش تا یاسر خادم، او گفت: شنیدم ابو الحسن، رضا علیه السّلام فرمود:

«ان اوحش ما یکون هذا الخلق، فی ثلاث مواطن: یوم یولد و یخرج من بطن امه، فیری الدنیا و یوم یموت، فیعاین الاخرة و یوم یبعث، فیری احکاما لم یرها فی دار الدنیا، و قد سلم اللّه عزّ و جلّ علی یحیی فی هذه الثلاثة المواطن و امن روعته، فقال:" وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا"، و قد سلم عیسی بن مریم فی هذه الثلاثة المواطن، فقال:" وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا".»: البته، وحشتناک‌ترین موقعیت‌هایی که این خلق در آن قرار می‌گیرد، در سه موطن است: می‌میرد، سپس آخرت را مشاهده می‌کند، و روزی که برانگیخته می‌شود و احکامی را می‌بیند که در دار دنیا آنها را ندیده، و خدای عزّ و جلّ، در این سه موطن بر یحیی علیه السّلام درود فرستاد و او را از ترس آن ایمن نموده است، پس فرموده: «وَ سَلامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا»، و عیسی بن مریم علیه السّلام در این

---

(1). برهان، ص 458- 456.
(2). در المنثور، ج 3، ص 338.
(3). در المنثور، ج 3، ص 338.
(4). مریم/ 33.

سه موطن بر خودش درود فرستاده، پس فرموده: «وَ السَّلامُ عَلَیَّ یَوْمَ وُلِدْتُ وَ یَوْمَ أَمُوتُ وَ یَوْمَ أُبْعَثُ حَیًّا.» «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. ابان، از محمّد بن مروان، از زراره، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که: «ان دعاء ابراهیم صلّی اللّه علیه یومئذ کان: یا احد! یا احد! یا صمد! یا صمد! یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد! ثم قال: توکلت علی اللّه، فقال الرّب تبارک و تعالی: کفیت، فقال للنار:" کُونِی بَرْداً".
قال: فاضطربت اسنان ابراهیم صلّی اللّه علیه من البرد حتی قال اللّه عزّ و جلّ:" سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ"، و انحط جبرئیل علیه السّلام فاذا هو جالس مع ابراهیم، یحدثه فی النار. قال نمرود: من اتخذ الها، فلیتخذ مثل اله ابراهیم. قال: فقال عظیم من عظمائهم: انی عزمت علی النار ان لا تحرقه، فاخذ عنق من النار نحوه حتی احرقه. قال: فامن له لوط، فخرج مهاجرا الی الشام هو و سارة و لوط.»: دعای ابراهیم در آن روز، «یا احد! یا صمد! یا صمد! یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد!» بود.
پس از آن فرمود: «تَوَکَّلْتُ عَلَی اللَّهِ»، پس پروردگار تبارک و تعالی فرمود: تو را کفایت کنم، سپس به آتش فرمود: «کُونِی بَرْداً»: سرد شو. فرمود: دندان‌های ابراهیم صلّی اللّه علیه از شدت سرما به هم می‌خورد، تا این‌که خدای عزّ و جلّ فرمود: و بر ابراهیم، سلامت باش، و جبرئیل علیه السّلام فرود آمد. پس ناگهان او با ابراهیم نشست در حالی که با او در آتش سخن می‌گفت. نمرود گفت: کسی که می‌خواهد معبودی را برگزیند، باید معبودی مثل معبود ابراهیم را برگزیند. آن حضرت فرمود: پس بزرگی از بزرگان آنان گفت: من بر آتشی که او را نمی‌سوزاند، عازم شوم، بعد زبانه‌ای از آتش به سوی او بلند شد تا این‌که او را سوزاند. آن حضرت فرمود: پس لوط به او ایمان آورد، پس او، ساره و لوط به عزم مهاجرت به سوی شام خارج شدند. «3»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 335، حدیث 75.
(2). انبیاء/ 69.
(3). برهان، ص 691- نور الثقلین، ج 3، ص 436، حدیث 102.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 493
2. فریابی، ابن شبیه و ابن جریر از علی بن ابی طالب اخراج نمودند که ایشان درباره قوله:
«قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً» فرمود: «بردت علیه حتی کادت توذیه، حتی قیل:" وَ سَلاماً".

قال: لا توذيه.»؛ یعنی آتش بر ابراهیم سرد شد؛ آن‌چنان که نزدیک بود او را اذیت کند، تا این‌که گفته شد: «سَلاماً» فرمود: او را اذیت نکن. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. محمّد بن یعقوب، با اسنادش از محمّد بن نعمان، و او به نقل از سلام گوید که از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قوله: «یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً»، سؤال کردم، آن بزرگوار فرمود: «هم الاوصیاء من مخافة عدوهم.»: آنان جانشینان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در ولایت هستند که از خوف دشمنانشان چنین کنند. «3»
2. علی بن ابراهیم با اسنادش تا سلیمان بن جعفر، و او گوید که از ابو الحسن علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً. وَ الَّذِینَ یَبِیتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِیاماً»، سؤال نمودم، آن حضرت فرمود: «هم الائمه، یتقون فی مشیهم»: آنان امامان علیهم السّلام هستند که در راه رفتنشان، تقیه می‌کنند. «4»
3. علی بن ابراهیم با اسنادش تا زراره، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فی قوله تعالی: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً»، نقل کند که حضرت فرمود: «الائمه علیهم السّلام یمشون علی الارض هونا، خوفا من عدوهم.» امامان علیهم السّلام به جهت خوف از دشمنانشان، آرام و ملایم بر روی زمین راه می‌روند. «5»

---
(1). در المنثور، ج 4، ص 322.
(2). فرقان/ 63.
(3). برهان، ص 758- نور الثقلین، ج 4، ص 26، حدیث 92.
(4). نور الثقلین، ج 4، ص 26، حدیث 91- برهان، ص 758.
(5). نور الثقلین، ج 4، ص 26، حدیث 90- برهان، 758.

4. طبرسی در مجمع البیان در معنای قوله تعالی: «یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً»، فرموده:
ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام گفته است: «هو الرجل یمشی بسجیّته التی جبل علیها و لا یتکلف و لا یتبختر.»: آن مردی است که بر خو و طبیعتی که بر آن سرشته شده، راه می‌رود؛ نه خود را به زحمت می‌اندازد، و نه در راه رفتن تکبّر و فخرفروشی می‌نماید. «1»
5. ابن حاتم درباره قوله: «یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً»، از ابن عباس اخراج نمود که او گفت: «علماء حکماء». «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «سَلامٌ عَلی إِلْیاسِینَ» «3»، روایاتی را نقل

فرموده‌اند، از جمله:
1. ابن بابویه با اسنادش، از جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام از پدرانش، از علی علیه السّلام فی قوله عزّ و جلّ: «سَلامٌ عَلی إِلْ‌یاسِینَ»، نقل کند که او فرمود: «یس محمّد صلّی اللّه علیه و آله و نحن آل یاسین.» «4»
2. ابن بابویه، با اسنادش از ابن عباس، فی قوله عزّ و جلّ: «سَلامٌ عَلی إِلْ‌یاسِینَ»، فرمود:
«السّلام من رب العالمین، علی محمّد و اله، صلّی اللّه علیه و علیهم، و السلامة لمن تولاهم فی القیامة.»؛ یعنی سلام از جانب پروردگار عالمیان بر محمّد و آل او، صلّی اللّه علیه و علیهم، بوده، و برای کسانی که آنان را دوست بدارند، در روز قیامت، سلامت است. «5»
3. ابن بابویه با اسنادش از ابن عباس، فی قوله تعالی: «سَلامٌ عَلی إِلْ‌یاسِینَ»، فرمود:
«علی آل محمّد علیهم السّلام.» «6»
4. ابن بابویه با اسنادش از ابی عبد الرحمن سلمی روایت کند که: عمر بن خطاب، «سَلامٌ عَلی إِلْ‌یاسِینَ» را قرائت می‌کرد، ابو عبد الرحمن گفت: آل یس، آل محمّد است. «7»

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 26، حدیث 90، ص 758.
(2). در المنثور، ج 5، ص 76.
(3). صافات/ 130.
(4). برهان، ص 906- نور الثقلین، ج 4، ص 432، حدیث 102.
(5). برهان، ص 906.
(6). برهان، ص 906.
(7). برهان، ص 906.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 495

5. در عیون الاخبار، در باب «ذکر مجلس الرضا علیه السّلام» با مأمون، درباره تفاوت بین عترت و امّت، حدیثی طولانی را ذکر نموده است، و در اثنای آن، مأمون گفته است: آیا نزد شما درباره «آل»، چیزی واضح‌تر و روشن‌تر از این قول: «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً»، در قرآن هست؟ ابو الحسن علیه السّلام فرمود: «نعم، اخبرونی عن قول اللّه تعالی:" یس. وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ. إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ. عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ"، فمن عنی بقوله:" یس"؟» قالت العلماء: محمّد صلّی اللّه علیه و آله، لم یشک فیه احد. قال ابو الحسن علیه السّلام: فان اللّه عزّ و جلّ، اعطی محمّدا و آل محمّد من ذلک فضلا لا یبلغ احد کنه وصفه الا من عقله؛ ذلک ان اللّه عزّ و جلّ لم یسلم

على احد، الا على الانبياء صلوات اللّه عليهم، فقال، تبارک و تعالى:" سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ"، و قال:" سَلامٌ عَلى إِبْراهِیمَ"، و قال:" سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ" و لم يقل:" سلام على موسى و هارون" و قال:" سَلامٌ عَلى إِلْ‌یاسِینَ"؛ يعنى آل محمّد عليهم السّلام و لم يقل:
" سلام على آل نوح" و لم يقل:" سلام على آل ابراهيم". فقال المأمون: قد علمت ان فى معدن النبوة شرح هذا و بيانه.»: آن بزرگوار فرمود: آرى، به من درباره قول خداى تعالى: «یس. وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ. إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ. عَلى صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، خبر بدهيد كه از قولش: «یس» چه كسى را قصد فرموده است؟ دانشمندان حاضر در جلسه گفتند: در اين مسأله احدى شک ندارد كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله مقصود از آن است.
ابو الحسن عليه السّلام فرمود: پس خداى عزّ و جلّ به محمّد صلّى اللّه عليه و آله و آل محمّد از اين بابت فضلى را اعطا فرموده كه به كنه وصف آن كسى نمى‌رسد، مگر اين‌كه خود از قبل عقلش بتواند آن را درک كند و آن اين است خداى عزّ و جلّ بر احدى به جز پيامبران، صلوات اللّه عليهم، سلام نفرستاد، پس خداى تبارک و تعالى فرمود: «سَلامٌ عَلى نُوحٍ فِی الْعالَمِینَ» و فرمود: «سَلامٌ عَلى إِبْراهِیمَ» و فرمود:
«سَلامٌ عَلى مُوسى وَ هارُونَ» و نفرمود: «سلام على آل نوح» و نفرمود: «سلام على آل ابراهيم» و نفرمود: «سلام على آل موسى و هارون» و فرمود: «سَلامٌ عَلى إِلْ‌یاسِینَ»؛ يعنى آل محمّد صلّى اللّه عليه و آله. پس مأمون گفت: حال دانستم در معدن نبوت شرح اين و بيانش را. «1»

---

(1). برهان، ص 907- 906- نور الثقلين، ج 4، ص 431.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 496

و فى قوله تعالى: «وَ سِیقَ الَّذِینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها»، در تفسير فرموده: آنان از عذاب امنيّت دارند و ملامت و سرزنش بر آنان نيست و از آتش جهنّم به دورند، و خانه آنان اطمينان‌بخش، و از منزل و قرارگاهشان راضى‌اند.
كسانى كه در دنيا اعمالشان پاک و چشمانشان گريان، و شب آنان در دنيا از لحاظ خشوع و استغفار، روز، و روزشان از لحاظ وحشت و انقطاع از مردم، شب باشد، خداى تعالى بهشت را پاداش آنان قرار داده و آنان سزاوار به آن و اهليت آن را دارند كه دايم در ملک و قايم در نعم فراوان باشند: «قد أمن العذاب و انقطع العتاب و زحزحوا عن النار، و اطمأنت بهم الدار، و رضوا المثوى و القرار، الذين كانت اعمالهم فى الدنيا زاكية و عينهم باكية و كان ليلهم فى دنياهم نهارا تخشيعا و كان نهارهم ليلا توحشا و انقطاعا، فجعل اللّه لهم الجنة ثوابا و كانوا احق بها و اهلها، فى ملک دائم و نعيم قائم.» «1»

2. در کتاب احتجاج طبرسی قدّس سرّه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حدیثی طولانی است که حضرت در حالی که علی و اولادش علیهم السّلام را ذکر کرده بود، می‌گوید: «لا ان اولیاؤهم الذین یدخلون الجنة آمنین، و تتلقّاهم الملائکة بالتسلیم، ان طبتم، فادخلوها خالدین.»: آگاه باشید که اولیای آنان کسانی هستند که در حال امنیت در بهشت داخل می‌گردند، و ملایکه با سلام کردن و درود، به آنان برخورد کرده و به آنان می‌گویند: گوارا باد بر شما، پس در بهشت داخل گردید، در حالی که در آن جاویدان خواهید بود. «2»
3. ابن ابی حاتم از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمود که او فرمود: «للجنة ثمانیة ابواب، باب للمصلین، و باب للصائمین، و باب للحاجین، و باب للمعتمرین، و باب للمجاهدین، و باب للذاکرین، و باب للشاکرین.» «3»
4. احمد، عبد بن حمید و مسلم از انس رضی اللّه عنه اخراج نموده که گفت: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: اوّل زمرة یدخلون الجنة علی صورة القمر لیلة البدر و الذین یلونهم علی صورة اشد کوکب دری فی السماء اضائة.» «4»

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 507، حدیث 139.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 19، حدیث 68.
(3). در المنثور، ج 5، ص 343.
(4). در المنثور، ج 5، ص 342.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 497

فی قوله تعالی: «سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» «1»، روایاتی را بیان فرموده‌اند، از جمله:
1. در اصول کافی با اسنادش ابی جعفر ثانی علیه السّلام او فرمود: «قال ابو عبد اللّه علیه السّلام: کان علی بن الحسین علیه السّلام یقول:" إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ"، صدق اللّه عزّ و جلّ؛ انزل القرآن فی لیلة القدر، [الی ان قال :" سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ". یقول تسلم علیک یا محمّد ملئکتی و روحی بسلامی من اوّل ما یهبطون الی مطلع الفجر.»: امام صادق، ابی عبد اللّه علیه السّلام فرمود: امام علی بن حسین علیه السّلام می‌فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ» خدای عزّ و جلّ راست فرمود که قرآن را در شب قدر نازل فرمود تا این‌که فرمود: «سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» می‌فرماید: ای محمّد! ملایکه من و روح من به وسیله سلام من از اوّل وقتی که فرود می‌آیند تا طلوع فجر بر تو سلام می‌فرستند. «2»
2. علی بن ابراهیم در معنای سوره «وَ ما أَدْراکَ ما لَیْلَةُ الْقَدْرِ» فرمود: آن، قرآن است که به صورت جمله واحده در بیت المعمور نازل گردید، و بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در طول 20 سال نازل شد. «وَ ما أَدْراکَ

ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ»، و معناى ليلة القدر اين است كه خداى تعالى اجل‌ها و ارزاق و هر امرى از مرگ و زندگى يا فراخ‌سالى و آب‌سالى يا خشك‌سالى يا خير و شر را كه در آن سال حادث گردد، در آن شب مقدّر مى‌فرمايد: همچنان كه خداى تعالى فرمود: «فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»: در آن شب هر امر حكيمى تا يك سال ممتاز مى‌گردد، و قوله: «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها» فرمود: كه فرمودند: ملايكه و روح القدس بر امام زمان نازل مى‌گردند و آنچه را از اين امور مكتوب كرده‌اند، به او تسليم مى‌نمايند، و فى قوله:
«لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» فرمود: چه شب‌هايى كه پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله خواب ديد كه ميمون‌ها بر منبر او بالا مى‌روند، پس اين خواب او را غمگين ساخت. بعد خداى تعالى: «إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ. وَ ما أَدْراكَ ما لَيْلَةُ الْقَدْرِ. لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ. تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيها بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ. سَلامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ» را نازل فرمود: كه هزار ماهى كه بنى اميه فرمانروايى كردند، شب قدرى در آن نيست، و قوله: «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ

---

(1). قدر/ 4.
(2). نور الثقلين، ج 5، ص 641، حديث 115.

سَلامٌ» فرمود: تحيّتى كه بدان تا طلوع فجر، به امام تحيّت گفته مى‌شود، و به ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام گفته شد: شما شب قدر را مى‌شناسيد؟ پس آن بزرگوار فرمود: «و كيف لا نعرف ليلة القدر و الملائكة تطوف بنا فيها؟»: و چگونه ما شب قدر را نشناسيم و حال آنكه در آن شب، فرشتگان بر ما طواف مى‌كنند. «1»

5. تدبّر در آیات سلام و سلامت

قوله تعالی: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2»

با مطالعه و بررسی معانی سلام، در کتب لغت، تفاسیر و تفاسیر روایی، این نتیجه به دست می‌آید که: «السَّلامَ»،* «سَلامٌ»* و «سَلاماً»،* در هریک از آیات، دارای معنا و تفسیری خاص است؛ به طوری که به تعداد کلمات «السَّلامَ»،* «سَلامٌ»* و «سَلاماً»،* در معانی آنها تفاوت وجود دارد و لذا در اینجا معانی و مفاهیم سلام را در آیات مذکور به طور اجمال بیان می‌کنیم.

1. سلام فی قوله تعالی: «وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ»، به معنای اظهار اسلام است و این اظهار یا با اجرای کلمتین شهادتین با قوله: «اشهد ان لا اله الا اللّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللّه» است، یا به وجه القای تحیّت و درود به روش اهل اسلام. در این معنا، سلام از ماده سلم، و سلم به معنای تسلیم شدن و منقاد گشتن است. اسلام نیز دخول در سلم و تسلیم می‌باشد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا ضَرَبْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِناً تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغانِمُ كَثِيرَةٌ كَذلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «3»؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که در راه خدا و برای جهاد، سفر می‌نمایید، امور را واضح

---

(1). برهان، ص 1207.
(2). ص/ 29.
(3). نساء/ 94.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 499

و آشکار گردانید و به کسی که تسلیم شما شده و اظهار اسلام می‌کند، نگویید، تو مؤمن نیستی، تا متاع ناپایدار زندگی دنیا را در پرتو این اتهام او به غنیمت برید و آن را به دست آورید. پس (بدانید که) نزد خدای متعال غنیمت‌های فراوان (پایدار) است.

خود شما هم پیش از این، این چنین بودید (و با اجرای کلمتین شهادتین مسلمان شدید)، پس (با اظهار شهادتین)، خدای تعالی بر شما منّت نهاد (که شما در جمع مسلمان قرار گرفتید)، پس (با توجّه به جمیع جهات)، امور را واضح و آشکار گردانید.

البته، خدای تعالی به عملی که شما انجام می‌دهید (صالح باشد یا فاسد)، بسیار خبیر و آگاه است.

2. سلام فی قوله تعالی: «فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» به معنای درود و تحیّت است بر زبان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نسبت به مؤمنین، و آن رحمتی است که خدای تعالی بر خود فرض کرده است: «وَ إِذا جاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءاً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «1»؛ یعنی: و «ای پیامبر!» چون آن کسانی که مؤمن به آیات، و نشانه‌ها و دلالت‌های ما هستند، نزد تو آیند، پس به آنان بگو، درود و تحیّت باد بر شما که آن رحمت را پروردگارتان بر خود فرض کرده است.

البته، مسلم و حتم است که هرکس از شما عمل و کار بدی را از روی نادانی انجام بدهد، سپس از آن به بعد، توبه نموده و به اصلاح پردازد، البته که او تعالی بسیار درگذرنده از گناه، بسیار مهربان و بارحمت است، و لذا سلام، قول و گفتار از جانب خدای مهربان و بسیار بارحمت است: «سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» «2»
3. سلام فی قوله تعالی: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ»، اللّه بوده و مراد از «دارُ السَّلامِ»، بهشت است، و به معنای دوم، «السَّلامِ»، امان و عافیت و سرور است: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ

---

(1). انعام/ 54.
(2). یس/ 58.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 500
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 549
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ» «1»، بنابر معنای اول «السَّلامِ»؛ معنا چنین است:
برای آنان (که متذکّر آیات الهی بوده، و حق را شناخته‌اند و روی آن، تدبّر نموده و از آن پیروی کرده‌اند) تا دارای نفس مطمئنه شده‌اند)، بهشت الهی نزد پروردگارشان تضمین شده است، و او تعالی به آنچه (از طاعات) که به آن عمل کرده‌اند، (در یاری دادن و در پاداش نیکو به آنان) ولی، یار و یاور آنهاست، و بنابر معنای دوم «السَّلامِ»، معنا چنین خواهد شد، برای آنان (که متذکّر آیات الهی بوده و حق را شناخته‌اند و روی آن، تدبّر نموده و از آن پیروی کرده‌اند در بهشت، امان، عافیت و سرور، نزد پروردگارشان تضمین شده است و او تعالی به آنچه (از طاعت) که به آن عمل می‌کرده‌اند، (در یاری دادن و در پاداش نیکو دادن به آن) ولی، یار و یاور آنهاست، و بهشت خدای متعال مخصوص بندگانی است که دارای نفس مطمئنه شده‌اند: «يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي.» «2»
4. سلام فی قوله تعالی: «وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ»، به معنای درود و تحیّت گناهکاران مقیم در اعراف، بر اصحاب بهشت است؛ یعنی: و گناهکاران بهشتیان را صدا می‌کنند که: درود و تحیّت باد بر شما: «وَ بَيْنَهُما حِجابٌ وَ عَلَى الْأَعْرافِ رِجالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيماهُمْ وَ نادَوْا أَصْحابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ» «3»؛ یعنی: و میان آن دو گروه (بهشتیان و دوزخیان)، حجاب و مانعی است، و بر بالای آنکه هم‌چون پشته‌های مرتفع است، مردانی هستند (و آن مردان ائمه معصومین علیهم السّلام و پیروان آنان هستند، که در کنار امام خود ایستاده‌اند)، و ائمه معصومین علیهم السّلام هستند که همه بهشتیان و

دوزخیان را با علایم و نشانه‌های آنان می‌شناسند، و (گناهکاران مقیم در اعراف)، اهل بهشت را با درود و تحیّت بر آنان؛ یعنی گفتن: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ»، صدا می‌زنند و آن گناهکاران خود داخل در بهشت نشده‌اند، در حالی که در انتظار آنند که (با شفاعت ائمه معصومین علیهم السّلام) بهشتی شوند.

---

(1). انعام/ 127.
(2). فجر/ 30.
(3). اعراف/ 46.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 501

5. سلام فی قوله تعالی: «وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ»، درود و تحیّت اهل بهشت است بر رفقایشان از پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان، و آن به معنای سلامتی از آفات و بلیات جهنم است: «دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ» «1»؛ یعنی دعا و ذکر (مؤمنین که) آنان در آنجا (یعنی بهشت‌های پرنعمتی که در آن مقیمند)، «سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ» است (یعنی خدایا! تو مطلقا از هر عیب و نقصی منزّهی، و این ذکر را بر وجه لذت بیان می‌کنند، نه بر وجه تکلیف؛ چون در آن جا تکلیف نیست)، و درود و تحیّت آنان (که اهل بهشت‌اند) در بهشت (بر رفقایشان از پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان) سلام است (یعنی از آفات و بلیات جهنم در سلامت باشند)، و ختم دعایشان، حمد و ثنا بر خدای متعال، پروردگار جهانیان، است.

6. «سَلاماً» به نصب فی قوله: «قالُوا سَلاماً»، به معنای سلامتی از جانب خدای تعالی با اخبار به اطمینان دادن به سلامت و امنیت از جانب پیام‌رسان است، و «سَلامٌ» به رفع فی قوله: «قالَ سَلامٌ»، بشارت به سلامتی از ناپسندی‌ها و کراهات است به پیام‌رسان، و «سَلامٌ» به رفع، بلیغ‌تر از «سَلاماً» به نصب است: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِيمَ بِالْبُشْرى قالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ فَما لَبِثَ أَنْ جاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ» «2»؛ یعنی: و البته، فرستادگان ما (از فرشتگان: جبرئیل و میکائیل، اسرافیل و کروبیل) که برای دادن پیام بشارت (به صاحب فرزند شدن ابراهیم علیه السّلام به خدمت او رسیدند، و گفتند: «سَلاماً» (یعنی پیام سلامتی از جانب خدای تعالی را ضمن اخبار به اطمینان ابراهیم علیه السّلام نسبت به امنیت از جانب آنان، به او ابلاغ کردند). ابراهیم علیه السّلام فرمود: «قالَ سَلامٌ»، (و خبر آن محذوف است، و تقدیر آن، «سلام علیکم» است؛ یعنی سلامتی از ناپسندی‌ها و کراهات بر همه شما باد). پس ابراهیم علیه السّلام (برای پذیرایی از آنان) در آوردن گوساله بریان (که بر روی سنگ‌های داغ بریان شده بود)، درنگ نکرد. قوله تعالی: «سَلاماً» به نصب، عموما پیامی از

جانب خدای تعالی است که یا به وسیله فرشتگان به عنوان

---

(1). یونس/ 10.

(2). هود/ 69.

تحیّت به ابراهیم علیه السّلام ابلاغ شده، یا به وسیله آتش در قالب سلامتی ابراهیم علیه السّلام به فعلیت رسیده، و یا به وسیله عباد الرحمن؛ یعنی بندگان مخلص خدا، آن‌گاه که مورد خطاب جاهلان قرار می‌گیرند، در قالب سلامتی آنان به فعلیت درمی‌آید، و در آخرت هم به عنوان سلامتی دایم از هرگونه کراهت و بلیه‌ای، به بهشتیان القا می‌شود.

الف- قوله: «سَلاماً» به نصب، پیامی از جانب خدای تعالی است که به واسطه فرشتگان به عنوان تحیّت از جانب او تعالی به ابراهیم علیه السّلام ابلاغ می‌شود: «وَ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُنا إِبْراهِیمَ بِالْبُشْری قالُوا سَلاماً» «1»، «إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ إِنَّا مِنْکُمْ وَجِلُونَ» «2»، «إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ فَقالُوا سَلاماً قالَ سَلامٌ قَوْمٌ مُنْکَرُونَ» «3».

ب- قوله: «سَلاماً» به نصب پیامی از جانب خدای تعالی است که به وسیله آتش در قالب سلامتی ابراهیم علیه السّلام به فعلیت درآمده است: «قُلْنا یا نارُ کُونِی بَرْداً وَ سَلاماً عَلی إِبْراهِیمَ.» «4»

ج- قوله: «سَلاماً» به نصب، پیامی از جانب خدای تعالی است که به وسیله عباد الرحمن؛ یعنی بندگان مخلص خدا، آن‌گاه که مورد خطاب جاهلان قرار می‌گیرند، در قالب سلامتی آنان به فعلیت درمی‌آید: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِینَ یَمْشُونَ عَلَی الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً.» «5»

د- قوله: «سَلاماً» به نصب، پیامی از جانب خدای تعالی است که در عالم آخرت به عنوان سلامتی دایم از هرگونه کراهت و بلیه‌ای، به بهشتیان القا می‌شود: «لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً إِلَّا سَلاماً وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیها بُکْرَةً وَ عَشِیًّا» «6»، «أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً» «7»، «لا یَسْمَعُونَ فِیها لَغْواً وَ لا تَأْثِیماً إِلَّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً.» «8»

---

(1). هود/ 69.

(2). حجر/ 52.

(3). ذاریات/ 25.

(4). انبیاء/ 69.

(5). فرقان/ 63.

(6). مریم/ 62.

(7). فرقان/ 75.

(8). واقعه/ 26.

7. «السَّلامُ» فی قوله: «وَ السَّلامُ عَلَيَّ»، درخواست سلامتی از خدای متعال است برای نفس خویش در مواطن سه‌گانه: تولد، مرگ، و بعث: «وَ السَّلامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا.» «1»؛ یعنی از خدای متعال بر نفس خویش سلامتی می‌طلبم، روزی که متولّد شدم، سلامتی از گرفتاری‌ها و ابتلائات دنیوی و فریب‌کاری‌های شیطان در عالم دنیا را و روزی که می‌میرم، سلامتی از عذاب قبر و سختی‌های عالم برزخ را، و روزی که زنده برانگیخته می‌شوم، سلامتی از خوف و ترس روز قیامت را.
8. «سَلاماً» فی قوله: «وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ»، به معنای سلامت از چیزی که کینونیت آن، سوزندگی است: «قُلْنا يا نارُ كُونِي بَرْداً وَ سَلاماً عَلى إِبْراهِيمَ.» «2»؛ یعنی گفتیم ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت بشو. این امر به آتش، امری است به آتش تا از سوزندگی به تکوین برد و سلامت تبدیل شود، و الا خدای تعالی هر زمان اراده کند، با گفتن بشو به چیزی که اراده بودن آن را کرده، پس آن چیز را بود می‌کند، و آیه شریفه یکی از مصادیق قوله: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» «3» می‌باشد؛ یعنی البته، امر خدای تعالی به این است که چون چیزی را اراده کند، با گفتن: باش، آن چیز موجود می‌شود.
9. «سَلاماً» فی قوله: «قالُوا سَلاماً»؛ یعنی قول سالمی را قاطعانه بیان می‌کنند (به گونه‌ای که وجودشان در سلامت بوده و گفته‌شان هم مصون از معصیت باشد): «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً» «4»؛ یعنی: و بندگان خدای رحمان، کسانی هستند که بدون تکبّر و با آرامی و وقار بر روی زمین راه می‌روند، و چون افراد نادان از روی جهالت، آنان را مورد خطاب قرار می‌دهند، با گفتار سالم و قاطعانه به آنان پاسخ می‌گویند (که هم از آزار و اذیت آنان سالم بمانند، و هم از گناه و معصیت مصون بمانند).

---

(1). مریم/ 33.
(2). انبیاء/ 69.
(3). یس/ 82.
(4). فرقان/ 63.

10. «سَلامٌ» فی قوله: «سَلامٌ عَلى إِلْياسِينَ» «1»؛ یعنی درود و تحیّت خدای متعال، و قوله تعالی: «سَلامٌ عَلى إِلْياسِينَ»، «یس»، یکی از نام‌های مبارک پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله است، و معنای آیه این است که: درود و تحیّت خدای متعال بر آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله باد که آنان همان ائمه معصومین، صلوات اللّه علیهم اجمعین، هستند.

11. «سَلامٌ عَلَيْكُمْ» فی قوله: «قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ»، دعای نگهبانان بهشت است بر بهشتيان؛ يعنی از جانب خدای تعالی سلامتی از بليات، آفات و ناپسندی‌های آخرت بر شما بهشتيان باد: «وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَراً حَتَّى إِذا جاؤُها وَ فُتِحَتْ أَبْوابُها وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها سَلامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوها خالِدِينَ.» «2»؛ يعنی: و آن كسانی كه از پروردگارشان پروا داشتند، به طور دسته‌جمعی با نوايی دلنشين با سرعت به سوی بهشت روانه شوند، تا چون به بهشت برسند، درب‌های آن گشوده گردد، و نگهبانان بهشت به آنان می‌گويند: «سَلامٌ عَلَيْكُمْ»؛ يعنی از جانب خدای تعالی، سلامتی از بليات، آفات و ناپسندی‌های آخرت بر شما باد. بهشت بر شما گوارا باد. پس داخل در آن گرديد، در حالی كه برای هميشه در آن جاويدان خواهيد بود.
12. «السَّلامُ» فی قوله: «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ»، خدای تعالی است و آن، صفت مبالغه از سالم است، يعنی هم خود او تعالی از جميع نقايص و معايب، سالم است، و هم بنده‌های او از ظلم او در سلامتند، و او تعالی را با سلامت و عافيت و بدون شر ملاقات كنند، و قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «3»؛ يعنی او خدايی است كه مستحقّ عبادت است، و عبادت سزاوار نيست مگر برای او. «الْمَلِكُ»، او مالک جميع اشيا است؛ به وجهی كه احدی را يارای ممانعت از تصرف او نيست. «الْقُدُّوسُ»، او از همه نواقص، معايب، آفات و زشتی‌ها پاک مبرا بوده و منزّه از شريک و مبرای از توصيف به

---

(1). صافات/ 130.
(2). زمر/ 73.
(3). حشر/ 23.

صفت اشيا است و مباركی است كه بركات از جانب او تعالی نازل گردد. او «السَّلامُ» است؛ يعنی همه بندگان از ظلم او بسيار در امانند، «الْمُهَيْمِنُ» او بسيار امين است كه حقّ احدی نزدش تضييع نگردد. «الْعَزِيزُ» او تعالی قدرتمندی است كه مطلقا غالب است و غلبه بر او صحيح نباشد. «الْجَبَّارُ»، او در مالكيت و سلطه داشتن بر مخلوق عظيم الشان است. «الْمُتَكَبِّرُ»، او بلندمرتبه و والامقامی است كه سزاوار بر صفات تعظيم است، و نه آن‌چنان‌كه هر صفتی را كه سزاوار نيست، او را به آن توصيف كنند.
«سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»: خدای تعالی منزه است از آنچه مشركين بر او شرک می‌آورند.

13. «سَلامٌ» فی قوله تعالی: «سَلامٌ هِیَ حَتَّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ» «1»، به معنای سلام خدای متعال بر اولیاء و مومنین، و به معنای سلامت آن شب که شب قدر است، می‌باشد. آن شب از کیدها و حیله‌های شیطان سالم است؛ چون شیطان در زنجیر است، و لذا آن شب، در سلامت است، توأم با سلامت است؛ چون ملایکه و روح در آن شب نازل می‌گردند و حامل ابلاغ سلام از جانب خدای تعالی بر اولیایش و مؤمنین‌اند، و نیز حامل برکات، فضیلت، رحمت و خیرات از جانب خدای تعالی به سوی بندگان هستند و این ابلاغ سلام، تا طلوع فجر ادامه دارد.

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب السّلام، السلم و المسالمة»، سخنانی کوتاه از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که ما در اینجا به نقل برخی از آن سخنان می‌پردازیم.

1. «أبخل النّاس من بخل بالسّلام.»: بخیل‌ترین مردم، کسی است که نسبت به سلام کردن بخل ورزد و سلام نکند.

---

(1). قدر/ 5.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 506

2. «بذل التّحیّة من حسن الأخلاق و السّجیّة.»: بذل سلام و یا احسان، از حسن اخلاق و خلق و خوی پسندیده است.

3. «السّلم ثمرة الحلم.»: آشتی، ثمره و نتیجه حلم و بردباری است.

4. «السّلم، علّة السّلام و علامة الإستقامة.»: آشتی (و نزاع و جدال نکردن)، سبب سلامتی، و نشانه استقامت است.

5. «سالم النّاس، تسلم، و اعمل للآخرة، تغنم.»: با مردم در آشتی باش، تا سالم بمانی، و برای آخرت عمل کن، تا بهره‌ای به غنیمت ببری.

6. «من سالم النّاس، کثر أصدقائه و قلّ أعدائه.»: هرکه با مردم در آشتی باشد، دوستان او بسیار شده و دشمنانش کم شوند.

7. «من سالم النّاس، سترت عیوبه.»: هرکه با مردم در آشتی باشد، عیب‌هایش پوشیده گردد.

8. «من سالم النّاس، ربح السّلامة.»: هرکه با مردم در آشتی باشد، سلامتی را سود ببرد.

9. «من رضی من النّاس بالمسالمة، سلم من غوائلهم.»: هرکه از رهگذر صلح و آشتی، از مردم راضی و خشنود باشد، از غایله‌ها و معصیبت‌هایشان سالم بماند.

10. «وجدت المسالمة ما لم یکن وهن فی الإسلام أنجع من القتال.»: من مسالمت را، مادامی که سبب سستی در اسلام نشود، لذت‌بخش‌تر و پسندیده‌تر از پیکار یافتم.

خدایا! سلام یکی از اسامی مبارک تو است، تو را به این اسم مبارک سوگند می‌دهم، توفیق عمل به احکام اسلام را توأمان با سلامت دل و جسم به ما عنایت کنی و ما را از جمله مخاطبین سلام از جانب خودت، فرشتگان نگهبان بهشتت و اصحاب بهشت، قرار بدهی، و نیز ما را سزاوار دخول در دار السّلام مستقر در نزدت، بگردانی.

آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 507

فصل بیست و نهم صبر

اشاره

کلمه صبر و مشتقات آن با الفاظ: «صبر»، «صبرتم»، «صبرنا»، «صبروا»، «تصبر»، «تصبروا»، «أ تصبرون»، «نصبر»، «و لنصبرنّ»، «یصبر»، «یصبروا»، «اصبر»، «اصبروا»، «صابروا»، «ما صبرتم»، «اصطبر»، «الصّبر»، «صبرا»، «صبرک»، «صابرا»، «الصّابرون»، «الصّابرین»، «صابرة»، «الصّابرات»، «صبّار»، 103 بار در 45 سوره قرآن و در ضمن 98 آیه آمده است. در این تحقیق، الفاظ: «صابرة»، «یصبر»، «صبرا»، «اصطبر»، «الصّابرون»، «الصّابرین»، «صبروا»، «صبّار»، «اصبر»، «صبر»، را که در 11 آیه از ده سوره قرآن کریم، که چهار آیه آن، مدنی و بقیه مکی است، آمده انتخاب نموده و بنابر طبق معمول در این تحقیق، ابتدا، آیات را به ترتیب مصحف کریم تنظیم می‌نماییم و پس از آن، معنا و مفهوم صبر را از لحاظ لغوی و با استفاده از کتب لغت بررسی می‌کنیم، و سپس آن آیات را با استناد به کتب تفسیر علمای شیعه و اهل تسنن از زمان شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه تاکنون، با استناد به کتب تفسیر روایی از لحاظ تفسیری و تفسیر روایی تحقیق می‌نماییم. سرانجام هم با اتکال بر فیوضات رحمانی و با استعانت از امداد و الطاف خدای رحمان و با استناد به آیات قرآن، به تدبّر در آیات مذکور می‌پردازیم.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 508

1. تنظیم آیات صبر به ترتیب مصحف کریم

1. الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ. «1»
2. قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. «2»
3. وَ الَّذِينَ هاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ. الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. «3»
4. قالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً. «4»
5. وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها لا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى «5»
6. وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ. «6»
7. أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آياتِهِ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ. «7»
8. اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ. «8»
9. فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ. «9»
10. وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً. «10»
11. فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً. «11»

---

(1). انفال/ 66.
(2). يوسف/ 90.
(3). نحل/ 42.
(4). كهف/ 67.
(5). طه/ 132.
(6). قصص/ 80.
(7). لقمان/ 31.
(8). ص/ 17.
(9). احقاف/ 35.
(10). انسان/ 12.
(11). انسان/ 24.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 509

2. در معنای صبر

راغب در مفردات فرموده: صبر، خودداری کردن در سختی و تنگدستی است. گفته می‌شود: حیوان را بدون علف در حبس نگهداری کردم، و «صبرت فلانا»؛ یعنی چیزی را برای او باقی گذاشتیم که خروجی از آن برایش نبود. صبر، حفاظت و نگهداری نفس است بر آنچه عقل و شرع اقتضای آن را دارد یا از آنچه آن دو اقتضای حبس نفس از آن را دارند. چه‌بسا در بین اسم‌های آن، برحسب اختلافات وقوعش، تضاد است. پس اگر حفظ خویش برای مصیبت باشد، صبر نامیده می‌شود، نه چیز دیگر، و ضدّ آن، «جزع»؛ یعنی بی‌تابی کردن است، و اگر در جنگ باشد، شجاعت نامیده می‌شود، و ضدّ آن، «جبن»؛ یعنی ترس است، و اگر قایم مقام و جانشین چیزی که ناملایم طبع است، واقع شود، «رحب الصدر»؛ یعنی سعه صدر، نامیده می‌شود، و متضاد با آن، «ضجر»؛ یعنی ضیق صدر و تنگ‌دلی است، و اگر در خودداری از کلام باشد، «کتمان» نامیده می‌شود؛ یعنی پنهان داشتن، و ضدّ آن، «مذل»؛ یعنی فاش کردن راز، است، و خدای تعالی همه آنها را صبر نامیده و بر آن، آگاهی داده است، قوله تعالی: «وَ الصَّابِرِينَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ»، «وَ الصَّابِرِينَ عَلى ما أَصابَهُمْ»، «الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ»، و «صوم»؛ یعنی روزه هم صبر نامیده شده است؛ زیرا هم‌چون نوعی برای آن می‌باشد، و معصوم علیه السّلام فرمود: «صیام شهر الصّبر و ثلاثة أیّام فی کلّ شهر یذهب و حر الصّدر»؛ یعنی روزه ماه صبر و سه روز در هر ماه، خشم و کینه دل را از بین می‌برد، و قوله: «فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ» را ابو عبیده گفت: البته، آن لغتی است به معنای جرأت؛ یعنی دلیری، بی‌باکی، پردلی، و به قول اعرابی که به دشمنش گفت: «ما اصبرک علی اللّه»، استدلال کرده است، و این تصوری است مجاز که به صورت حقیقت است؛ زیرا معنای آن این است که: چه چیزی در محاسبه‌ات، مایه بردباری تو شده است، که بر ارتکاب آن «گناه»، جرأت می‌کنی ...، و قوله تعالی: «وَ اصْبِرُوا* وَ صابِرُوا»؛ یعنی نفوستان را بر عبادت حفظ کرده و با هواهایتان جهاد کنید، و قوله: «وَ اصْطَبِرْ لِعِبادَتِهِ»؛ یعنی خویشتن‌داری را با کوشش و

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 510

تلاشت در امر عبادت او، تحمّل کن، و قوله: «أُوْلِئِکَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا»؛ یعنی به واسطه آنچه از خویشتن‌داری که در وصول به خشنودی خدای تعالی تحمّل می‌کنید.

قوله: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ»:* معنای آن، امر و برانگیختگی بر آن است، و صبور، توانا بر صبر است. صبار، هنگامی گفته می‌شود که در آن، نوعی از مشقت

بر خود و مجاهدت.
باشد، و از انتظار وقتی حقّ انتظار باشد، به‌گونه‌ای که منفک و جدای از صبر نباشد، به صبر تعبیر شده است، قال: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ»؛ یعنی حکم او را که علیه کافران است و به تو گفته می‌شود، منتظر باش. «1»
فخر الدین در مجمع البحرین در رابطه با صبر فرموده: قوله تعالی: «وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ الایه»؛ یعنی خودت را با آنان حفظ کن و از آنان به جانب دیگران اعراض مکن و روی مگردان. گفته‌اند: آیه درباره سلمان فارسی نازل گردید. او بر خود عبایی داشت و درون آن، طعامش را گذاشته و در جامه‌ای پیچیده بود. آن عبا از ابریشم بود. پس عینیة بن حصین فزاری بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد گردید و سلمان نزد آن بزرگوار بود. پس عینیه، از بوی عبای سلمان که از عرق بدن او بود، ناراحت شد. آن روز، روز بسیار گرمی بود، به خاطر همین سلمان در داخل عبا عرق کرده بود. پس عینیه گفت: ای پیامبر خدا! وقتی ما بر تو وارد می‌گردیم، این مرد را بیرون کن و از نزد خودت بران، و زمانی که ما خارج شدیم، هرکس را خواستی، داخل کن. پس خدای تعالی این آیه را نازل نمود: و در ذیل آیه فرمود: «وَ لا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنا قَلْبَهُ عَنْ ذِکْرِنا» «2»، و آن، عینیه مذکور است، و قوله:
«وَ بَشِّرِ الصَّابِرِینَ»، و صابرون، جمع صابر بوده و از صبر است، و آن، حفظ خویش است بر مکروه از جهت فرمانبرداری امر خدای تعالی، و آن، از افضل اعمال است تا آن جا که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «الایمان شطران؛ شطر صبر و شطر شکر.»؛ یعنی ایمان دو نیمه دارد، یک نیمه آن، صبر است و یک نیمه آن، شکر. مانند آن است، قوله: «وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ»؛ یعنی در شدت، و نشانه مدح است و معطوف نمی‌شود، به واسطه فضلی

---

(1). مفردات، ص 281.
(2). کهف/ 28.

که صبر بر سایر اعمال دارد. قوله: «أُولئِکَ یُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَیْنِ بِما صَبَرُوا»، از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: «نحن صبر و شیعتنا اصبر منا، و ذلک انا صبرنا علی ما نعلم، و صبروا علی ما لا یعلمون.»؛ یعنی ما صابر و شکیبا هستیم و پیروان ما از ما صبورتر و شکیباترند، و آن به این جهت است که ما بر چیزی صبر کرده‌ایم که نسبت به آن علم داریم و بر ما معلوم است، و آنان صبر می‌کنند بر چیزی که نمی‌دانند و بر ایشان معلوم نیست. قوله: «وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ»، شیخ ابو علی گفت: آن، اشاره است به امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به توحید و عدل،

انجام واجبات و اجتناب از قبایح و زشتی‌ها. قوله: «اصْبِرُوا وَ صابِرُوا»؛ یعنی بازداری کنید نفوستان را نسبت به خدا و با نفی بی‌تابی کردن، و بر دشمنتان، با خویشتن‌داری کردن غلبه کنید. در حدیث است که: بر واجبات خویشتن‌داری کنید، و «وَ صابِرُوا»؛ یعنی حفظ خویشتن کنید بر سختی‌ها، و «رابِطُوا»؛ یعنی با ائمه مرتبط باشید. قوله: «فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ»، تعجّب و شگفتی را اراده کرد، و معنای آن این است که: چه اندازه آنان بر فعلی که می‌دانند ایشان را به سوی آتش می‌گرداند، خویشتن‌داری کردند. قوله: «وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاةِ» را گفته‌اند: مراد از آن، روزه است، و روزه صبر نامیده شده، به واسطه آنچه در آن است از خودداری کردن و حفظ خویشتن از خوردنی، نوشیدنی و زناشویی. قوله:
«وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها»؛ یعنی نفست را به نماز و سختی‌های آن وادار کن و اگرچه طبع تو با آن، سر نزاع داشته باشد، برای ترک آن به جهت راحت‌طلبی نفس:
پس بر آن غلبه کن و قصد نماز نما، به جهت مبالغه در صبر، تا آن برای تو ملکه شود، و به همین دلیل از صبر به اصطبار عدول کرد، به جهت باب افتعال، و آن، زیادی‌ای را در معنا دارد که در ثلاثی مجرد نیست، و آن، قصد و تصرف کردن است، و به همین جهت فرمود: «لَها ما كَسَبَتْ» بای نوع کان، «وَ عَلَيْها مَا اكْتَسَبَتْ»، به قصد نمودن و تصرف کردن. گفته‌اند: و هنگامی که واجب است بر او اصطبار، برای ما واجب است، به جهت پیروی کردن. برخی از فضلا گفته‌اند: و قیام نمودن به آن، اعلی مراتب را حاصل
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 512
می‌کند، وقتی حرجی در آن نباشد و آن را عظیم و بزرگ بدانند؛ همچنان که فرمود: «إِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ»، و در حدیث آمده است که صبر بر دو قسم است؛ صبر بر آنچه ناخوش و اکراه داری، و صبر بر آنچه محبوب و پسندیده داری. پس صبر اولی، مقام نفس است برای ناخوشایندی‌هایی که بر او وارد می‌گردد و پایداری در برابر آن و منفعل نشدن در مقابلش، و گاهی سعه صدر نامیده می‌شود، و آن، تحت شجاعت داخل است. صبر دوم، مقاومت نفس است در مقابل قوت و قدرت دوست داشتن و خواهش نفس، و آن، فضیلت است و تحت عفت، داخل است. صبر گاهی با «عن» استعمال می‌گردد؛ چنان‌که در معاصی چنین است. گاهی هم با «علی» به کار می‌رود؛ چنان‌که در طاعات این‌گونه است. گفته می‌شود «صبر علی الصلوة»، و صبری که در سختی می‌کند، همچنان صبری است که در راحتی است، و در تنگدستی مانند غنا و بی‌نیازی می‌آید. صبر در بلا همچنان است که در سلامت و عافیت می‌آید و شکایت خالق را نزد مخلوق نمی‌برد، به واسطه آنچه از مصیبت بر او وارد شده است. در

خبر است که: «یاتی زمان، الصابر علی دینه، کالقابض علی الجمرة.» جمله، صفت زمان است؛ یعنی همان گونه که قدرتمند سوار بر الاغ، قدرت بر این ندارد که بر آن (گرفتن آتش‌گردان)، صبر کند چون دستش می‌سوزد، دیندار در آن زمان نیز بر پایداری در دینش قدرت ندارد؛ آن‌گونه که در آن ثبات داشته باشد، به واسطه غلبه معاصی، انتشار فتنه‌ها و ضعف ایمان، و در حدیث است که: «الدنیا حلوها صبر.»؛ یعنی دنیا شرینی آن، داروی تلخ است. صبر در اینجا، به کسر «باء» است، به معنای داروی تلخ. «1»

در مقدمه کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار هم فرموده: صبر و صابر، مفرد یا جمع، مذکر یا مؤنث، و آنچه مفید این مفاد باشد، مانند صبار، من صبر و نحو ذلک، بدان که اصل صبر، عبارت است از حفظ نمودن نفس از اظهار بی‌تابی، و گفته‌اند: آن، حفظ نفس است بر مکروه. پس اگر امتثال امر خدای تعالی باشد، پس آن صبری باشد که

---

(1). مجمع البحرین، ص 260.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 513

شرعا پسندیده و ممدوح بوده و از افضل اعمال است، و تأویل آن محققا به صبر بر ولایت، صبر بر فتنه‌هایی که تکرار می‌گردد، صبر بر اذیت در محبت به ائمه علیهم السّلام و در حقّ آنان، صبر بر تقیه و صبر بر شبهات، فتنه‌ها، سرگردانی و سختی‌ها در غیبت امام علیه السّلام است؛ همچنان که آن را به صبر بر معاصی تفسیر نموده‌اند، و بر انجام ظلمات در واجبات و غیر آن و بر فقر و جنگ با دشمنان و امثال آن از مواردی که صبر در جاهایی صریحا به آن اضافه شده، و شاید مراد، همه این موارد با تمسّک به ولایت نیز باشد. پس البته، هر چیزی بدون آن، فایده‌ای ندارد، و نیز ممکن است گفته شود که مراد از «محاربه» در باطن، غلبه یافتن بر دشمنان دین به واسطه ادلّه و خلاصی دادن ضعیفان شیعه از گمراه نمودن آنان باشد، و مراد از فقر، حاجت به دشمنان دین از مخالفین و منکرین حقّ ائمه علیهم السّلام باشد، و مراد از طاعات و فرایض، خصوص ولایت و اطاعت ائمه علیهم السّلام، و مراد از معاصی، انکار ولایت و مخالفت با ائمه علیهم السّلام باشد و هم‌چنین است در امثال آنها، چنان‌که ذکر نمودیم تأویل هریک را در معنا کردنش، پس تأمّل کن تا بر تو ظاهر شود وجه آنچه وارد شده هم‌چنین از تأویل «الصَّابِرِينَ»،* «الَّذِينَ صَبَرُوا»* و نحو آن دو، به علی و فاطمه و حسنین علیهم السّلام، و به ائمه و شیعیان آنان مطلقا و به کسانی که در غیبت امام به سر می‌برند، و در روایتی تأویل صبر به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله شده، و در روایت دیگری، تأویل آن به امیر المؤمنین علیه السّلام بنا به احتمالی که آورده خواهد شد، آمده است.

سپس در سعد السعود از امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: «الصبر الجمیل، صبر لیس فیه شکوی الی الناس.»؛ یعنی صبر جمیل صبری است که در آن، شکایت به مردم نباشد. «1»
در فرهنگ لغات فرموده: صبر؛ یعنی شکیبایی، و یمین الصّبر، سوگندی است که انسان را بر آن وادارند تا سوگند خورد، و صبر؛ یعنی کرانه چیز سطبری، طرف آن و ابر سفید. جمع آن، اصبار است، و صبر، عصاره درختی است و بسیار تلخ می‌باشد،

---

(1). مقدمه برهان، ص 141.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 514
واحدش صبره است، و صبرة؛ یعنی طعام پخته که بدون کیل و وزن باشد، انبار گندم کیل نکرده و سنگ‌ریزه درشت. جمع آن صبار است، و صبر؛ یعنی برف، و جمع آن، اصبار است، و صبار؛ یعنی تمر هندی و جنونی که از سودا باشد، و صابر؛ یعنی، مرد شکیبا، و صبار: سربند شیشه و بطری و مانند آن، و صباره؛ یعنی، شدت سرما و کفالت، و صبور، از اسمای خداوند است، شکیبا و بردبار، جمع آن، صبر است. «1»
در فرهنگ عمید فرموده: صابر؛ یعنی صبرکننده، شکیبا و بردبار. «2»
صبر (به فتح صاد)؛ یعنی شکیبایی، بردباری، و صبر (به فتح صاد و کسر باء): شیره یا صمغ گیاهی است به رنگ زرد، طعمش تلخ است. در فارسی صبر زرد (به سکون باء) می‌گویند. «الوا» هم گفته‌اند. گیاه آن از نوع زنبق و دارای برگ‌های پهن و تیغ‌دار است و در وسط آن، ساقه بلندی می‌روید و گل‌هایش در سر ساقه قرار دارد، و صبور (به فتح صاد و ضمّ باء)؛ یعنی صبرکننده، بردبار و شکیبا. اصطبار؛ یعنی صبر کردن، شکیبایی. «3»

شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه و در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» «4»، فرموده: این آیه، حکم آیه قبلی را نسخ نموده است؛ زیرا در آیه قبلی ثبات یک نفر در برابر ده نفر و ده نفر در مقابل صد نفر واجب گردیده، پس همین که خدای تعالی دانست که آن حکم برای مؤمنین سخت است، مصلحت در آن را تغییر داد و آنان را به ثبات یک نفر برای دو نفر و صد نفر برای دویست نفر، منتقل فرمود. پس آن را از ایشان سبک و آسان نمود، و این، قول ابن عباس و جمیع مفسرین است، و تخفیف، رفع مشقت و سختی است با سبک کردن، و خفت، نقیض ثقل به معنای

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 16.
(2). فرهنگ عمید، ص 794.
(3). فرهنگ عمید، ص 148.
(4). انفال/ 66.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 515

سنگین است، و خفت و سهولت به یک معنا است، و ضعف، کم شدن قوت و نیرو است و آن را ضعف می‌باشد؛ چون بعضی قوت را می‌برد، و قوله: «بِإِذْنِ اللَّهِ»، پس اذن، مطلق بودن در فعل است؛ زیرا او به وسیله اذن می‌شنود، و از آن است، اذان، ایذان و استیذان، و قوله تعالی: «وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»، معنای آن این است که او با کمک کردن و یاری نمودن به آنان، با آنهاست، و معنای آن این است که: کمک و معاونت خدای تعالی با صابرین است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «2»، فرموده: این حکایتی است از آنچه برادران یوسف گفتند، آن هنگام که یوسف به آنان گفت: «قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ.» پس آنان در این موقع به او گفتند: آیا تو خودت یوسف هستی؟: «أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ.» آنان این جمله را بر وجه استفهام به او گفتند. پس آنان آگاه و هشیار بودند، جز این‌که برای آنان قطعی و مسلم نبود، پس فهمیدند. لذا یوسف در حال پاسخ به آنان گفت: من یوسف هستم و این، یعنی ابن یامین، هم برادر پدری و مادری من است: «أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي.» خدای تعالی بر ما انعام فرمود به نعمتی که ما را در حال سختی از هم جدا نمود:

«قَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَيْنا.» گفته می‌شود: «منّ اللّه علیه یمنّ منّا»، و اصل آن، قطع و جدایی است، از قوله: «لهم أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»؛* یعنی غیر مقطوع و جداناشدنی، و «منون»؛ یعنی مرگ؛ زیرا آن را از تصرف در زنده بودن جدا می‌کند. پس از آن، یوسف خبر داد به این‌که: «إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ.»: البته، او تعالی هرکس را که با اجتناب از معاصی، از او پروا داشته باشد و طاعات او را انجام دهد و بر بلایا و مصیبت‌ها خویشتن‌دار باشد و تلخی‌های منع و بازداشته شدن از امری را که خواهان و طالب است، جرعه جرعه بنوشد، «فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.» البته، خدای تعالی پاداش آنان را از بین نمی‌برد، و «اضاعه»، عبارت از هلاک کردن و از بین بردن است به

---

(1). تبیان، ج 5، ص 154.
(2). یوسف/ 90.

نحوی که طالب آن نداند منشأش از کجاست، و «اجر»، مقدار استحقاق بر عمل از پاداش نیکو باشد و اجاره از آن است، و تو می‌گویی: «اجر اللّه یاجره اجرا»، و «احسان»، فعل و کار نیکویی است که استحقاق حمد بر آن وجود دارد. «1»

هم‌چنین قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ. الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ» «2»، فرموده:

خدای تعالی می‌فرماید: البته، آن کسانی که از سرزمینشان مهاجرت کردند، در حالی که به واسطه دینشان و پیروی نمودن از پیامبرشان، بعد از آنکه قومشان آنان را مورد ظلم و ستم خود قرار داده و ایشان را اذیت نمودند و حقوقشان را نادیده گرفتند، از آنجا فرار نمودند. پس خدای تعالی آنان را در دنیا به نیکویی جا داد. پس از آن، خبر داد به این‌که:

آنچه را به آنان وعده داده از پاداش نیکو در آخرت و نعمت‌های فراوان بهشت، بسیار بیشتر از آن است، اگر به آن آگاه می‌شدند. پس از آن، کسانی را که مهاجرت نمودند، توصیف نمود و فرمود: آن کسانی که بر جهاد با دشمن و تحمّل آزار و اذیت در جنب خدای تعالی، خویشتن‌داری نمودند و امرشان را به او تعالی اسناد داده و بر او اتکال نمودند، پس کسی که بر این وصف باشد، به آنچه متذکّر شدیم، استحقاق دارد، و کسی که برخلاف آن باشد، چیزی از آن را استحقاق ندارد، و گفته‌اند: آیه در شأن عمار و صهیب، امثال آنان که در مکّه مورد عذاب کفار بودند، نازل گردید. «3»

نیز فی قوله تعالی: «قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» «4»، فرموده: خضر

علیه السّلام به موسی گفَت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً»، و معنای آن این است که: خویشتن‌داری بر تو سنگین بوده و بر تو سبک نیست، و وارد نشده که او بر آن قادر نیست؛ زیرا موسی علیه السّلام قادر منصرف بود، و این مطلب را به او گفت، به جهت این‌که موسی علیه السّلام امور را ظواهری که بر آن بودند، ملاحظه می‌نمود، و خضر علیه السّلام از بواطن امور، آگاه بود و به آنچه خدای

---

(1). تبیان، ج 6، ص 189- 188.
(2). نحل/ 42.
(3). تبیان، ج 6، ص 386.
(4). کهف/ 67.

متعال به او تعلیم داده بود، حکم می‌کرد، پس مشاهده آن بر موسی علیه السّلام کار ساده‌ای نبود. «1»

فی قوله تعالی: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی «2» هم فرموده: خدای تعالی به پیامبرش فرمود: ای محمّد! امر کن اهل خودت را به نماز، و گفته‌اند: مراد از آن، اهل بیتت و اهل دینت است. پس همه آنان را به طور اجمال داخل گردانید. «وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها»؛ یعنی: و بر صبر و خویشتن‌داری کردن از محارم خدای تعالی، از او استعانت و طلب کمک کن. پس از آن فرمود: «لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ»، خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و مراد از آن، جمیع خلق می‌باشد. پس این‌که خدای متعال خلقش را روزی داده و از آنان طلب روزی نمی‌کند، در منّت، رساتر و بلیغ‌تر است. «وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی ؛ یعنی سرانجام پسندیده، برای کسی است که از نافرمانی‌های خدا پرهیز نموده و از حرام‌های او اجتناب می‌نماید. «3»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ» «4»، فرموده: و در این آیه حکایت نمود آنچه را که به پاداش نیک خدای تعالی و تصدیق‌کنندگان به وعده او در جوابشان گفتند: «وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً»: وای بر شما، پاداش نیک خدای متعال بهتر است از آنچه به قارون إعطا شده، برای کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد، و «مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ» حذف شده؛ به واسطه این‌که کلام دلالت بر آن دارد، و قوله: «وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ»؛ یعنی مانند این کلمه را به جز خویشتن‌داران بر امر خدای تعالی نمی‌یابند. «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» «6»، فرموده: خدای

تعالَی می‌فرماید َدر حالی که خطَاب به پیامبًرش دًارد و مراد به آن، همه مکلفان است، در حال آگاه‌سازی آنان

---

(1). تبیان، ج 7، ص 63.
(2). طه/ 132.
(3). تبیان، ج 7، ص 199.
(4). قصص/ 80.
(5). تبیان، ج 8، ص 159.
(6). لقمان/ 31.

می‌باشد بر جهات نعمتش که با آنها بر ایشان انعام فرموده و بر آنچه آنان را رهنمون می‌کند بر این‌که او استحقاق عبادت را به‌طور خالص دارد: «أَ لَمْ تَرَ»؛ یعنی آیا ندانستی، «أَنَّ الْفُلْکَ»: این‌که به واسطه نعمت خدای تعالی بر شما است که کشتی در دریا جریان می‌یابد. «لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ»؛ یعنی تا شما برخی از دلایلی را که دال بر وحدانیت او تعالی است، ملاحظه کنید، و وجه دلالت در این است که خدای تعالی کشتی را به وسیله باد در جهتی که می‌خواهید در مسیر آن حرکت کنید، به جریان وامی‌دارد، (و آن باد را می‌فرستد) و اگر همه مخلوق جمع شوند تا کشتی را در بعضی جهات مخالف جهت وزش باد جریان دهند، بر آن کار قادر نخواهند بود، و در آن، بالاترین دلالت است بر این‌که جریان‌دهنده آن به وسیله بادها، آن قادر متعال است که هیچ شیئی نمی‌تواند او را عاجز نماید، و آن، بعضی از دلایل است که بر وحدانیت او تعالی دلالت دارد. پس به همین جهت فرمود: «مِنْ آیاتِهِ». پس از آن فرمود: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ»؛ یعنی در تسخیر کشتی و جریان دادن آن در دریا، دلالتی است بر آنچه از دلایل که ما بیان داشتیم، «لِکُلِّ صَبَّارٍ»: برای هر خویشتن‌داری که نسبت به سختی‌های تکلیف و بر رنج مصایب و بر اذیت و آزار کفار بسیار خویشتن‌دار بوده، و «شَکُورٍ»: برای نعمت‌های خدای تعالی بر آنان، بسیار شاکر و سپاسگزار است، و البته، فرمود: «لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ»؛ زیرا صبر بر آن، به امر خدای تعالی است، و شکر بر نعمت‌های خدا، از برترین چیزهایی است که در مؤمن می‌باشد، و شعبی گفته: «الصبر نصف الایمان، و الشکر نصف الایمان.»، و پس مثل این است که او گفته: برای هر مؤمنی صبر، نصف ایمان، و شکر، نصف ایمان است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» «2»، فرموده: خدای تعالی به پیامبرش امر فرمود که: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ»؛ یعنی نفست را نسبت به آزار و اذیت آنان حفظ کن و بر گفته‌های آنان خویشتن‌داری نما. «وَ اذْکُرْ عَبْدَنا

(1). تبیان، ج 8، ص 259- 258.

(2). ص/ 17.

داوُدَ ذَا الْأَیْدِ»، به لحاظ ترغیب او در صبر کردن به آنچه به آن مأمور شده و این‌که برای تو ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! در آن، از احسان خدای تعالی نسبت به تو هست، بر نحو احسانی که بر داوود پیش از تو بود، و این‌که اگر می‌خواست به تو هم مثل آنچه به داوود اعطا نموده بود، اعطا می‌کرد، اما بعد از تو، آنچه را به تو برگشت می‌کند، خواهد بود، و قوله: «ذَا الْأَیْدِ»، ابن عباس و دیگران گفته‌اند: معنای آن، صاحب قوت است، و از آن است، «وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ»؛ یعنی بقوة، و قوله: «إِنَّهُ أَوَّابٌ»، ابن یزید گفته، معنای آن، «تواب» است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «2»، فرموده: خدای تعالی به پیامبرش امر نمود: «فَاصْبِرْ»؛ یعنی ای محمّد! بر آزار و اذیت این کافران، به ترک اجابت آنان نسبت به خود، خویشتن‌داری کن؛ «کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»: همچنان که «أُولُوا الْعَزْمِ»، از پیامبران پیش از تو، بر امت‌هایشان خویشتن‌داری کردند، و گروهی گفته‌اند: «أُولُوا الْعَزْمِ»، کسانی هستند که بر عقد قیام به واجب و اجتناب از محارم ثابت‌اند. پس بنابراین قول، پیامبران، همه آنان، اولو العزم هستند، و کسی که به این قول قایل است، «مِنَ» را برای تبیین گرفته، نه تبعیض، و کسی که بگوید: «اولی العزم»، طایفه‌ای از پیامبرانند، و آنان، قوم مخصوصند، قایل است که «مِنَ» در اینجا برای تبعیض است، و آن، در روایات اصحاب ما و اقوال مفسرین ظاهر است، و به «کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ»، اراده کنند آنکه شریعت جدیدی آورد و شریعت قبلی از پیامبران را نسخ نمود. گفتند: و آنان پنج نفرند؛ اول آنان، نوح، پس از او، ابراهیم، پس از او، موسی، پس از او عیسی و پس از او، محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، پس از آن فرمود: «وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»؛ یعنی برای آنان در عقاب و پاداش بد تعجیل مکن. «کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ»: مثل این‌که آنان می‌بینند آنچه را به آنان وعده داده شده، از روز قیامت، به

(1). تبیان، ج 8، ص 502.

(2). احقاف/ 35.

واسطه نزدیکی آن. «لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهار»: آنان به جز ساعتی از

روز درنگ نکرده‌اند؛ از کمی درنَگ و ماندنشان دًر دنیا، و قوله: «بَلاغٌ» را گفته‌اند: در معنای آن دو قول است؛ یکی این‌که این درنگ، بلاغ است، و دیگر این‌که این قرآن، بلاغ است. پس از آن فرمود: «فَهَلْ یُهْلَکُ»؛ یعنی پس آیا با این نوع از هلاک شدن بر وجه استحقاق، هلاک می‌شود، «إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ»: به جز گروه فاسقان که از طاعت خدای تعالی به سوی نافرمانی او و از ولایت او، به سوی عداوت با او خارج شدند. «1»
فی قوله تعالی: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً» «2» هم فرموده: پاداش و جزای نیک آنان بر خویشتن‌داری‌شان بر آزمایشات دنیا، سختی‌های آن، تحمّل سختی‌ها و مشقات تکلیف، «جَنَّةً» است؛ یعنی بوستانی که از درخت پوشیده شده، «وَ حَرِیراً»: و لباس ابریشمی که آن را می‌پوشند. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً» «4»، فرموده:
یعنی، ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! خویشتن‌داری کن، «لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ»؛ یعنی برای حکم پروردگارت، و اطاعت مکن از آنان؛ یعنی آن قومی که به سوی‌شان مبعوث شدی، «آثِماً أَوْ کَفُوراً»؛ همچنان که قایلی می‌گوید: انجام مده معصیت و گناه را، صغیره باشد یا کبیره؛ یعنی آن دو را انجام مده، و به عبارتی هیچ‌یک را انجام مده. «5»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه، در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ» «6»، فرموده: و چون خدای تعالی دانست که آن حکم آیه قبل، برای آنان مشقت‌بار و سخت است، در آن تغییر داد، پس فرمود:
«الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ»؛ یعنی الآن خدای تعالی حکم جهاد را در باب وجوب جنگ ده نفر در برابر یک نفر و ثابت بودن یک نفر در مقابل ده نفر را تخفیف داد و آن را سبک

---

(1). تبیان، ج 9، ص 285- 284.
(2). انسان/ 12.
(3). تبیان، ج 10، ص 213.
(4). انسان/ 24.
(5). تبیان، ج 10، ص 219.
(6). انفال/ 66.

نمود. «وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً»: و دانست که در شما ضعف هست. مراد از آن، ضعف بینش و اراده بوده و ضعف بدنی را اراده ننموده است. پس

کسانی که در ابتدا اسلام آوردند، همه آنان از لحاظ بدنی قوی نبودند، بلکه در آنان، هم قوی بود و هم ضعیف، و لکن همگی از لحاظ بصیرت و یقین قوی بودند، و همین که مسلمانان زیاد گردیدند و کسانی که از لحاظ یقین و بصیرت ضعیف بودند، با آنان مخلوط شدند، آیه نازل گردید که: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ ..... فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ»: پس اگر از شما صد نفر خویشتن‌دار در برابر جنگ باشند، «يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ»: بر دویست نفر دشمن غلبه خواهند کرد، «وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ»: و از شما هزار نفر باشند (يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ) بر دو هزار نفر از آنان غلبه خواهند کرد، «بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ یعنی به علم خدای تعالی، و گفته‌اند: به امر خدای متعال. پس خدای تعالی امر نمود به این‌که یک نفر ثابت باشد در برابر دو نفر، و نصرت او را در برابر دو نفر تضمین فرمود، و البته، تفصیل نداد و امر نفرمود برای کسی که دارای بصیرت قوی باشد این‌که ثابت باشد برای ده‌تا، و برای کسی که ضعیف البصیره است، این‌که ثابت باشد در برابر ده نفر؛ برای این‌که آنان شاهدان و گواهان بر جنگ و مختلط در آن هستند، پس امکان ندارد تمییز دادن بین آنان، و اگر بر کسانی که ضعیف البصیره هستند، تصریح می‌کرد، آنان را به وحشت می‌انداخت و دل‌های آنان را می‌شکست و ضعف آنان زیاد می‌گشت. «وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ»؛ یعنی: و خدای تعالی کمک خویشتن‌داران است، و معنای آن این است که: و خدای متعال به خویشتن‌داران کمک می‌کند و یار و یاور آنان است، و گفته‌اند: این آیه مدتی بعد از آیه قبلی نازل گردید، اگرچه در مصحف کریم مقارن هم‌اند، و آن، ناسخ آیه اولی است، و معتبر در ناسخ و منسوخ، عدم مقارنت نسبت به نزول است، نه در تلاوت. «1»

نیز في قوله تعالى: «قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «2»، فرموده: «قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ»؛

---

(1). مجمع البيان، ج 4، ص 557.

(2). یوسف/ 90.

یعنی و برادران یوسف گفتند: آیا تو خود یوسف هستی؟ گفته‌اند: البته، یوسف چون به آنان گفت، «قالَ هَلْ عَلِمْتُمْ ما فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَ أَخِيهِ»، تبسّم نمود، پس برادران همین که به دندان‌های او نگاه کردند که هم‌چون مروارید منظم چیده شده بود، او را شبیه یوسف یافتند. لذا «قالُوا»: به او گفتند: «قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ»: آیا تو خود یوسف هستی؟ این قول از ابن عباس نقل است؛ هم‌چنین گفته‌اند: یوسف تاج را از سرش برداشت، پس او را شناختند. «قالَ أَنَا يُوسُفُ»، اسم را آشکار نمود و نگفت: «انا

هو»، به جهت بزرگ داشتن آنچه از ظلم و ستم که برادرانش نسبت به او روا داشتند، و برای همین فرمود: «هذا أَخِی»؛ زیرا قصدش این بود که بنمایاند این فرد، برادر من است که همچنان که به من ظلم شده، به او هم ظلم شده است، «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا»: خدای تعالی بر ما همگی با جمع نمودن بعد از فراق و جدایی طولانی منّت گذاشته است، و گفته‌اند: بر ما منت گذاشته برای هر چیزی در دنیا و آخرت، «مَنْ يَتَّقِ»؛ یعنی کسی که از خدای تعالی تقوا و پرهیز داشته باشد، «وَ يَصْبِرْ»: و بر مصایب و بر معاصی خویشتن‌داری کند؛ «فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»؛ یعنی البته، خدای تعالی پاداش کسی را که حال او چنین باشد، بدون عوض نمی‌گذارد. «ضیاع»، از بین بردن چیز است بدون عوض. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ هاجَرُوا فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْيا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» «2»، فرموده:

یعنی کسانی که از وطن، سرزمین و اهلشان به واسطه دینشان و پیروی از پیامبرشان به نحو فرار از آنجا مفارقت جستند، «فِی اللَّهِ»: در راه خدای تعالی برای طلب رضای او، بعد از آنکه مشرکین به آنان ستم روا کردند و در مکّه آنان را مورد عذاب و شکنجه قرار داده و حقوقشان را کم و نادیده گرفتند، «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْيا حَسَنَةً»: البته، به آنان در دنیا سرزمین نیکویی بدل وطنشان می‌دهیم که همان مدینه است. این قول، از ابن عباس منقول است، و گفته‌اند: البته، حالت نیکویی را به آنان اعطا می‌کنیم، و آن، نصر و

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 261.

(2). نحل/ 42.

پیروزی است، و گفته‌اند: آن چیزی است که با آن بر شهرها استیلا پیدا می‌کنند و از ولایات بر آنان فتح می‌شود، «وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ»: و البته، پاداش نیکوی آخرت بزرگ‌تر است از آنچه در دنیا به آنان اعطا نمودیم، «لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ»؛ یعنی اگر آن کافران آن را می‌دانستند، و گفته‌اند: یعنی اگر مؤمنان تفصیل آنچه را خدای متعال برای آنان در بهشت آماده کرده است، می‌دانستند، البته، نشاط و حرص بر تمسّک به دین را در خود افزایش می‌دادند، «الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، این عبارت توصیف این مهاجرین است؛ یعنی آن کسانی که در طاعت خدای تعالی نسبت به آزار و اذیتی که مشرکین بر آنان کردند، خویشتن‌داری نمودند و امورشان را به خدای تعالی واگذار کردند، به لحاظ اعتماد و اطمینانی که به او داشتند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» «2»، فرموده: «قالَ»؛ یعنی آن عالم به موسی علیه السّلام گفت: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً»؛ یعنی بر تو خویشتن‌داری کردن سنگین بوده و بر تو آسان و سبک نیست و مرادش این نبود که او بر صبر و خویشتن‌داری کردن، قدرت ندارد. البته، این مطلب را برای این گفت که موسی علیه السّلام امور را به ظواهر آن می‌گرفت و خضر علیه السّلام به آنچه از بواطن امور که خدای تعالی به او تعلیم داده بود، حکم می‌کرد. پس برای موسی علیه السّلام مشاهده ظاهر آن، آسان نبود. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی «4»، فرموده: یعنی ای محمّد! صلّی اللّه علیه و آله امر کن اهل بیت خود و اهل دینت را به نماز. ابو سعید خدری گفته است: چون این آیه نازل گردید، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مدت نه ماه، موقع هر نمازی می‌آمد، درب خانه فاطمه و علی علیه السّلام را می‌زد و می‌فرمود:
«الصلاة، رحمکم اللّه؛" إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً"»، و آن را ابن عقده با اسنادش از طریق بسیاری از اهل بیت علیهم السّلام و از غیر آنان مثل: ابی برزه و

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 361.
(2). کهف/ 67.
(3). مجمع البیان، ج 6، ص 384.
(4). طه/ 132.

ابی رافع روایت کرده است، و ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام هم فرمود: «امر اللّه تعالی ان یخص اهله دون الناس، لیعلم الناس ان لاهله عند اللّه منزلة لیست للناس، فامرهم مع الناس عامة، ثم امرهم خاصة.»؛ یعنی خدای تعالی او را امر فرمود که آن امر را به اهل خودش بدون مردم اختصاص دهد تا مردم بدانند که برای اهل بیت او، منزلتی نزد خدای تعالی است که برای مردم نیست، پس آنان را با مردم به طور عموم امر نمود، سپس آنان را به طور خاص امر نمود، «وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها»؛ یعنی: و بر فعل آن و بر امرشان نسبت به آنان، خویشتن‌داری کن. «لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً»؛ یعنی ما از تو برای خلقمان و برای نفس خودت رزقی را درخواست نمی‌کنیم، بلکه تو را به عبادت و به ادای رسالت تکلیف کرده و رزق همه را ضمانت می‌نماییم. «نَحْنُ نَرْزُقُکَ» خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و مراد از آن، جمیع خلق است؛ یعنی ما جمیع آنان را روزی می‌دهیم و از آنها طلب روزی نمی‌کنیم، و ما به آنان نفع می‌رسانیم و از آنان متنفع

نمی‌شویم، پس در امتنان بر آنان رساتر می‌باشد. «وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى ؛ یعنی پایان و سرانجام پسندیده برای اهل تقوا است.
ابن عباس گفت: مراد کسانی هستند که آن را تصدیق نمایند و از تو پیروی کنند و از من پروا داشته باشند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ» «2»، فرموده: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ»: گفتند آن کسانی که به آنان علم داده شده، و آنها تصدیق‌کنندگان به وعده خدای تعالی و ایمان‌آورندگان برای آنها هستند، «وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً»: وای بر شما! پاداش نیکوی خدای تعالی برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، بهتر است (از آنچه به قارون داده شده است). این عبارت به جهت دلالت کلام بر آن، حذف شده است. «وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ»؛ یعنی: و مثل این کلمه را با آن برخورد نمی‌کنند و بر آن موفق نمی‌شوند، به جز خویشتن‌داران و صابران بر امر خدای تعالی، و در معنای آن

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 37.
(2). قصص/ 80.

گفته‌اند: و اعطا نمی‌شود آن؛ یعنی بهشت در آخرت، و رهنمون بر آن، قوله: «ثَوابُ اللَّهِ» است. «الصَّابِرُونَ» بر طاعت خداوند و از زینت دنیا. این سخن، قول کلبی است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» «2»، فرموده: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ»؛ یعنی ای انسان! آیا ندانستی کشتی‌ها به واسطه نعمت خدای تعالی بر شما، در دریا جریان دارد، «لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ»؛ یعنی تا ببینید بعضی از دلایل او را که بر وحدانیتش دلالت دارد. وجه دلالت آن، این است که خدای متعال بادها را در جهاتی که مسیر آن را می‌خواهید طی کنید، می‌فرستد تا کشتی‌ها را به جریان درآورد، و اگر جمیع خلق جمع گردد تا کشتی‌ای را در بعضی از جهات مخالف باد جریان دهند، بر آن کار قادر نخواهند بود، و در این، بزرگ‌ترین دلالت است بر این‌که جریان‌دهنده کشتی‌ها به وسیله باد، آن قادر و توانایی است که هیچ‌چیزی نمی‌تواند او را عاجز نماید. پس آن، برخی از ادله‌ای است که دلالت بر آن دارد، و به همین جهت فرمود: «إِنَّ فِی ذلِکَ»؛ یعنی در تسخیر کشتی و به جریان آوردن آن بر روی دریا و جریان داشتن باد موافق با آن، «لَآیاتٍ»؛ یعنی دلالت‌هایی است، «لِکُلِّ صَبَّارٍ»؛ یعنی برای هر بسیار خویشتن‌دار نسبت به مشقت‌ها و سختی‌های تکالیف. «شَکُورٍ»؛ یعنی

بسیار شکرگزارنده برای نعمت‌های خدای تعالی، و البته، آن را فًرمود تا دلالت داشته باشد بر این‌که: صبر بر بلای او و شکر برای نعمت‌هایش، برترین طاعات است، و شعبی گفت: صبر نصف ایمان است و شکر نصف آن، و یقین همه ایمان است. در حدیث است که: «الایمان، نصفان، نصف صبر و نصف شکر.» بنابراین، مثل این است که خدای سبحان فرموده: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِ مؤمن.» «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 267.
(2). لقمان/ 31.
(3). مجمع البیان، ج 8، ص 323.

أَوَّابٌ» «1»، فرموده: خدای سبحان تعالی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده: «اصْبِرْ»؛ یعنی ای محمّد! نفس خود را حفظ کن. «عَلی ما یَقُولُونَ»؛ یعنی بر آنچه با آن تکذیب تو را می‌گویند.
پس البته، عاقبت بد آن، به خود ایشان برگشت می‌کند، و «وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ»؛ یعنی: و به یادآور داوود را که دارای قوت و نیرو بر عبادت ما بود. این قول، از ابن عباس و مجاهد نقل شده است، و یادآوری نمود که او نصف شب را اقامه نماز می‌کرد و نصف روزگار را روزه می‌گرفت؛ یعنی او یک روز روزه بود و روز دیگر افطار می‌کرد، و آن، شدیدترین نوع روزه است، و گفته‌اند: او بسیار نیرومند و دارای قدرت بود نسبت به دشمنان و غلبه بر آنان؛ آن به این جهت است که او با قلاب‌سنگ خود سنگی را به سینه مردی نشانه رفت و سنگ پرتاب‌شده سینه او را سوراخ کرد و از پشت او به درآمد و به مرد دیگری اصابت کرد و او را هم کشت. هم‌چنین در معنای آن گفته‌اند: دارای امکانات عظیم و نعمت‌های برجسته و فراوان بود، و آن به این جهت است که هر شب در اطراف محراب او هزاران مرد بیتوته می‌کردند. «إِنَّهُ أَوَّابٌ»؛ یعنی او البته، بسیار توبه‌گر و برگشت‌کننده بود، از هر آنچه خدای تعالی آن را ناپسند می‌داند، به هرچه که مورد محبت او است. گفته‌اند: تسبیح‌کننده بود. این سخن، قول سعید بن جبیر است.
گفته‌اند: او مطیع بود. این قول، از ابن عباس است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «3»، فرموده:
برای پیامبرش فرمود: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»؛ یعنی ای

محمّد! خویشتن‌داری کن بر آزار و اذیت این کافرانَ و بر ترکَ اجابت آنان تو را؛ همچنان که پیامبران خویشتن‌داری کردند. «مِنَ» در اینجا، برای تبیین جنس است؛ همچنان که در قوله: «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ»، چنین است، و بنابراین قول، همه پیامبران،

---

(1). ص/ 17.
(2). مجمع البیان، ج 8، ص 469.
(3). احقاف/ 35.

اولو العزم می‌باشند؛ زیرا آنان عزم بر ادای رسالت و تحمّل سنگینی آن را نمودند، و این قول، از ابن زید، جبائی و جماعتی از آنان است، و گفته‌اند: «مِنَ» در اینجا، برای تبعیض است، و این قول از اکثر مفسرین نقل شده است، و ظاهر در روایات اصحاب ما هم است. پس از آن در آن اختلاف کردند؛ پس گفته‌اند: «أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، کسانی هستند که با شریعت تازه، شریعت پیامبران پیش خود را نسخ گردانیده، و آنان پنج نفرند، اول آنان نوح علیه السّلام، پس از آن، ابراهیم علیه السّلام، پس از آن، موسی علیه السّلام، پس از آن، عیسی علیه السّلام، و پس از آن، محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. این قول از ابن عباس و قتاده بوده و ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما السّلام آن را روایت نموده‌اند. آنان فرمودند: و آن پیامبران، سرور پیامبرانند و محور گردش سنگ آسیای پیامبران، بر آنان است، و گفته‌اند: آنان شش نفرند: نوح علیه السّلام که بر اذیت قومش خویشتن‌داری نمود، ابراهیم علیه السّلام که بر آتش خویشتن‌داری نمود، اسحاق علیه السّلام که بر ذبح خویشتن‌داری نمود، یوسف علیه السّلام که در چاه و زندان خویشتن‌داری نمود و ایوب علیه السّلام که بر تنگی، بدحالی و امتحان، خویشتن‌داری نمود. این قول از مقاتل است. گفته‌اند: آنان کسانی هستند که به جهاد و جنگ امر نمودند و مکاشفه را آشکار ساخته و در دین مجاهدت کردند. این قول، از سدی و کلبی است.

گفته‌اند: آنان چهار نفرند: ابراهیم، هود و نوح علیهما السّلام، و چهارمین آنان محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. این، قول ابی عالیه است، و «عزم»، وجوب و حتم است، «أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، آن کسانی هستند که شریعت‌ها را شروع و آن را بیان نمودند، و تمسّک و انتخاب آن و رها کردن غیرش را، بر مردم واجب ساختند. «وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»؛ یعنی: و برای درخواست عذاب برای آنان، عجله و شتاب نکن که البته، وقوع آن برای ایشان نزدیک باشد، و آنچه موجود خواهد شد، مثل این است که واقع گردیده است. «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ»؛ یعنی کانّ آنان روزی که

می‌بینند آنچه را به آنان وعده داده شده بود، از عذاب در آخرت را، «لَمْ یَلْبَثُوا»: این‌که آنها در دنیا درنگ نکرده‌اند، «إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ»؛ یعنی مگر

ساعتی از روز را؛ هنگامی که آنان با چشم، عذاب را ملاحظه کنند، طول مدت درنگشان در دنیا و در برزخ، کأنّ ساعتی از روز شد؛ زیرا آنچه گذشت، مثل این شد که نبوده است، هرچند که طولانی بود. پس از آن فرمود: «بَلاغٌ»؛ یعنی این قرآن و آنچه در آن است از بیان، بلاغ است از جانب خدای تعالی به شما، و «بلاغ»، به معنای تبلیغ؛ یعنی رساندن است، و گفته‌اند: معنای آن چنین است: آن «لبث»، بلاغ است. «فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ»؛ یعنی عذاب واقع نمی‌گردد مگر برای کسانی که با نافرمانی کردن، از امر خدای تعالی خارج شده‌اند، و در معنای آن گفته شده: بر خدای تعالی است که هلاک نکند به جز مشرکی را که پشتش را به اسلام می‌کند، یا منافقی را که با زبانش تصدیق نماید و با عملش مخالفت کند. این قول از قتاده است، و گفته‌اند: یعنی، با رحمت خدای تعالی و تفضّل او، به جز قوم فاسق هلاک نمی‌گردند. این قول از زجاج است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً» «2»، فرموده: «وَ جَزاهُمْ»؛ یعنی و ایشان را پاداش داد، «بِما صَبَرُوا»؛ یعنی به واسطه خویشتن‌داری‌شان بر طاعت او، اجتناب از معاصی‌اش و تحمّل آزمون‌های دنیوی و سختی‌های آن، «جَنَّةً»: سکونت در بهشت را، «وَ حَرِیراً»: و لباس ابریشمی را که لباس بهشت است، و آن را می‌پوشند یا آن را فرش می‌کنند. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً» «4»، فرموده:
«فَاصْبِرْ»؛ یعنی ای محمّد! بر آنچه تو را به آن امر نمودم، از تحمّل سنگینی‌های رسالت، خویشتن‌داری کن. «لِحُکْمِ رَبِّکَ»: برای حکم پروردگارت که قرآن را تبلیغ کنی و به آن عمل نمایی. «وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ»: از مشرکین، اطاعت مکن، «آثِماً»؛ یعنی از عتبة بن ربیعه (که بسیار گناهکار است)، «أَوْ کَفُوراً»: یا ولید بن مغیره، که آن دو گفتند: از این امر

---

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 95.
(2). انسان/ 12.
(3). مجمع البیان، ج 10، ص 410.
(4). انسان/ 24.

دست بردار و برگرد و ما تو را با مال و تزویج راضی می‌کنیم. این قول از

مقاتل است، و گفته‌اند: «کفور»، ابو جهل است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از نماز، نهی نمود، و گفته شده: آن، عمومیت دارد در هر معصیت‌کار فاسق و کافر از مردم؛ یعنی اطاعت مکن کسی را که تو را به گناه و کفر دعوت می‌کند، و این قول سزاوارتر است، به واسطه زیادتی فایده و عدم تکرار. «1»

ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشاف فی قوله تعالی:

«الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» «2»، فرموده: و مراد از ضعف، ضعف در بدن است. گفته‌اند: آن، ضعف در بینش و استقامت در دین است. پس اگر بگویی: چرا معنای واحدی را که آن مقاومت جماعت نسبت به بیشتر از خود است، دو بار تکرار کرده، پیش از تخفیف و بعد از آن؟ گویم: برای این‌که آن، دلالت است بر این‌که حال در قلت و در کثرت یکسان و بدون تفاوت است؛ زیرا حال مقاومت بیست نفر در برابر دویست نفر، و صد نفر در برابر هزار نفر با حال مقاومت صد نفر در مقابل دویست نفر، و هزار نفر در مقابل دو هزار نفر گاهی تفاوت دارد. «3»

فی قوله تعالی: «قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «4» هم فرموده: پس اگر بگویی: چگونه او را شناختند، گویم: در سخن گفتن و سیمای او، هنگامی که او سخن می‌گفت، آنها توجّه کردند که سخنان از مثل او صادر نمی‌شود، مگر کسی که مسلمان خالصی از سنخ ابراهیم باشد، نه از بعض عزیزان مصر، و نیز گفته‌اند: به هنگام تبسّم، او را از دندان‌هایش شناخته که هم‌چون مرواریدهایی که پهلوی هم چیده شده باشند، می‌درخشید، و همین‌طور گفته‌اند: او را نشناختند تا وقتی که تاج را از سر خود برداشت. «مَنْ يَتَّقِ»:

---

(1). مجمع البیان، ج 10، ص 413.

(2). انفال/ 66.

(3). کشاف، ج 2، ص 167.

(4). یوسف/ 90.

کسی که خدا عذاب او را تخفیف دهد، «وَ يَصْبِرْ»: بر گناهان و بر طاعات شکیبایی کند؛ «فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ»، اجر آنان را. پس «أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» را موضع ضمیر قرار داد، برای اشتمال آن بر متقین و صابرین. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ هاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا

لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا یَعْلَمُونَ الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَكَّلُونَ» «2»، فرموده:
یعنی صبر بر عذاب کردند و صبر کردند بر مفارقت وطن که همان حرم خدا است که در هر قلبی محبوب می‌باشد، پس چگونه است نسبت قلوب قومی که آنجا مسقط الرأس ایشان است، و بر بذل مجاهدت و بذل ارواح در راه خدا. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی «4»، فرموده: یعنی: و تو با اهلت به عبادت خدا و به نماز روی آور و با آن بر چیز اندکتان طلب کمک کنید، و همّتت را تنها مصروف رزق و معیشت ننما که البته، رزق تو از نزد ما کفایت می‌شود و ما تو را روزی داده و از تو نمی‌خواهیم که خودت و اهلت را روزی بدهی؛ چرا که تو با این کار، از توجّه به امر آخرت فارغ می‌شوی. «5»
نیز فی قوله تعالی: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَكُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ» «6»، فرموده: و برگشت در «وَ لا یُلَقَّاها»، برای کلمه‌ای است که علما با آن سخن می‌گویند، یا برای ثواب است؛ زیرا در آن، معنای پاداش یا بهشت است، یا برای سیره و طریقه بوده، و آن، ایمان و عمل صالح است. «الصَّابِرُونَ»، بر طاعات در برابر شهوات و آنچه از قلیل و کثیر که خدا قسمت نموده است. «7»
فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَكُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِكَ

---

(1). کشاف، ج 2، ص 342- 341.
(2). نحل/ 42- 41.
(3). کشاف، ج 2، ص 410.
(4). طه/ 132.
(5). کشاف، ج 2، ص 560.
(6). قصص/ 80.
(7). کشاف، ج 3، ص 192.

لَآیاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» «1» هم فرموده: «بِنِعْمَتِ اللَّهِ»: به احسان او و رحمتش، «صَبَّارٍ»، بر بلای او، «شَكُورٍ»، برای نعمت‌های او، و این دو، صفت مؤمن است؛ مثل این‌که بگوید:
«ان فی ذلک لایات لکل مؤمن.» «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» «3»، فرموده: پس اگر بگویی چگونه قوله: «اصْبِرْ عَلی ما

يَقُولَونَ»، و قوله: «وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ»، با هم مطابقت دارد تا يَكى از آنها بر صاحبش عطف گردد؟ گويم: مثل اين‌كه به پيامبرش بفرمايد: «اصبر على ما يقولون و عظّم امر معصية اللّه فى اعينهم بذكر قصة داوود»، يا به او بفرمايد: «اصبر على ما يقولون و صن نفسك و حافظ عليها ان تزل فيما كلفت من مصابرتهم، و تحمل اذاهم و اذكر اخاك داوود و كرامته على اللّه.» «ذَا الْأَيْدِ»، داراى قوت در دين، نيرومند در كارهاى سخت و در تكاليفش. «أَوَّابٌ»: بسيار توبه‌كننده‌اى كه به رضاى خدا بازگشت مى‌كند. پس اگر بگويى: دليل بر اين‌كه «الْأَيْدِ» به معناى قوت در دين است، چيست؟ گويم: قوله تعالى: «أَوَّابٌ»؛ زيرا آن؛ تعليل براى ذى الايد است. «4»

فى قوله تعالى: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «5» هم فرموده:

«أُولُوا الْعَزْمِ»، صاحبان جديت، ثبات، صبر، شكيبايى‌اند، و «مِنَ»، جايز است كه براى تبعيض باشد، و از «اولى العزم»، بعضى پيامبران را اراده نموده است. «وَ لا تَسْتَعْجِلْ»، عذاب را براى كفار قريش؛ يعنى به تعجيل آن عليه آنان دعا نكن كه البته، به ناچار بر آنان نازل مى‌شود، هرچند كه به تأخير افتد. «ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ»؛ يعنى اين‌كه آنان به آن وعظ شدند، در موعظه، كافى است، يا اين تبليغ از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله كافى است. «فَهَلْ يُهْلَكُ»، به جز كسانى كه خارج از نصيحت شدن و عمل به موجب آن هستند. «6»

---

(1). لقمان/ 31.

(2). كشاف، ج 3، ص 237.

(3). ص/ 17.

(4). كشاف، ج 3، ص 363.

(5). احقاف/ 35.

(6). كشاف، ج 3، ص 528.

هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً» «1»، فرموده: «بِما صَبَرُوا»، به سبب صبر و شكيبايى آنان بر ايثار. اگر بگويى: ذكر حرير با جنّت چه معنايى دارد؟

گويم: معناى آن اين است كه جزاى آنان به سبب صبر و شكيباييشان بر ايثار نمودن و بر آنچه آن ايثار منجر بدان شده از گرسنگى و تشنگى، بستانى است كه در آن خوراكى‌هاى گوارا است، و حريرى است كه در آن، نيكويى و زيبايى لباس است؛ يعنى هواى آن، معتدل است، نه حرارت

خورشید سوزنده در آن است و نه شدت سرمای آزاردهنده. در حدیث است که: «هواء الجنة سجسع؛ لا حر و لا قر.»: هوای بهشت نیکو و معتدل است؛ نه بسیار گرم است و نه بسیار سرد. «2»
همین‌طور قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً» «3»، فرموده:
«فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ»، که صادر از حکمت است، و تعلیق او امور را بر مصالح و بر تأخیر در یاری‌ات بر دشمنانت از اهل مکّه، و به جهت کمی صبرت بر آزار آنان و به جهت شکنجه‌ای که از تأخیر در پیروزی متحمل می‌شوی، از احدی از آنان اطاعت مکن، در حالی که آنان با افراط در عداوت، آزار و اذیت او و کسانی که با او هستند، با پیشنهاد بذل اموالشان به او و تزویج شایسته‌ترین دخترانشان به او، او را دعوت به برگشتن از امرش می‌کنند. پس اگر بگویی همه آنان کافران بودند. در نتیجه، در قوله: «آثِماً أَوْ کَفُوراً» تقسیم نمودن آنان چه معنا دارد؟ گویم: معنایش این است که از آنان که گناهکارند و تو را به آن دعوت می‌کنند، پیروی نکن یا از آنان که فاعل کفر هستند و تو را به آن دعوت می‌کنند، پیروی نکن؛ زیرا آنان یا او را به مساعدت بر فعلی که گناه است یا کفر، یا نه گناه هست و نه کفر، دعوت می‌کنند. پس او از مساعدت به آنان بر هر دو (گناه و کفر)، بدون سومی (که نه گناه است و نه کفر)، نهی شده است. «4»

---

(1). انسان/ 12.
(2). کشاف، ج 4، ص 197.
(3). انسان/ 24.
(4). کشاف، ج 4، ص 200.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 533
مولی الاجل سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی معروف به شبّر در تفسیرش، فی قوله تعالی: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ» «1»، فرموده: قوله: «وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً»؛ یعنی: و دانست این‌که در شما، ضعف از مقاومت یک نفر در مقابل ده نفر هست، و قوله: «وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ»؛ یعنی: و خدای تعالی کمک و حافظ خویشتن‌داران است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» «3»، فرموده: قوله: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ» استفهام تقریری است و «قَدْ مَنَّ اللَّهُ»؛ یعنی: خدای تعالی متعال به همه خیر یا به جمع ما منت نهاد، «إِنَّهُ مَنْ یَتَّق»؛ یعنی: البته، هرکس از خدای تقوا کند، «وَ یَصْبِرْ»: و بر بلا و

از َگناهان خَویشتن‌داری کند، «فَإِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أجْرَ الْمُحْسِنِینَ»؛ یعنی البته، خدای تعالی پاداش نیکوکاران باتقوا و خویشتن‌دار را بدون عوض نمی‌گذارد. «4»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَکْبَرُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ» «5»، فرموده: «وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی اللَّهِ»؛ یعنی کسانی که در راه خدای تعالی مهاجرت کردند، «مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا»: بعد از آن که مورد ستم واقع شدند، «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ»؛ یعنی حتما آنها را فرود می‌آوریم، «فِی الدُّنْیا حَسَنَةً»: در دنیا به پناهگاه نیکویی، و آن، مدینه است. «وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ»؛ یعنی پاداش نیکوی آخرت، «أَکْبَرُ»: بزرگ‌تر است از آنچه برای آنان در دنیا آماده کرده‌ایم. «لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ»؛ یعنی کافران می‌دانستند، آنچه برای مهاجرین است، از خیر دو دنیا، مسلما موافق با آنان است، یا مهاجرین می‌دانستند آنچه برای آنان آماده است، مسلما زیادتر از مجاهدت‌ها و تلاش‌های آنان است. «الَّذِینَ صَبَرُوا»: آن کسانی

---

(1). انفال/ 66.

(2). تفسیر شبّر، ص 402.

(3). یوسف/ 90.

(4). تفسیر شبّر، ص 514.

(5). نحل/ 42- 41.

که بر اذیت و مشکلات هجرت خویشتن‌داری کردند، «وَ عَلی رَبِّهِمْ»: و تنها بر پروردگارشان، نه غیر او، «یَتَوَکَّلُونَ» توکّل می‌نمایند، پس اوست که امور آنان را کفایت می‌کند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» «2»، فرموده: «صَبْراً» را به فتح باء قرائت نمودند؛ یعنی بر تو شاق و سخت است؛ زیرا هریک از ما چیزی را می‌دانیم که دیگری نمی‌داند و عهده‌دار امری هستیم که دیگری طاقت آن را ندارد. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی «4»، فرموده: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ»؛ یعنی امر کن به اهل بیت خودت، «بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها»: به نماز و بسیار خویشتن‌داری، و حافظ بر آن باش. «لا نَسْئَلُکَ»؛ یعنی تکلیف نمی‌کنم تو را «رِزْقاً»: رزقی را که برای خودت و برای اهل بیتت؛ «نَحْنُ نَرْزُقُکَ»: ما به تو و به آنان روزی می‌دهیم. «وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی : و پایان و سرانجام پسندیده، «وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی : برای اهل تقوا است. «5»

هم‌چنین فی قوله تعالیِ: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ

لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ» «6»، فرموده: «وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»؛ يعني: و گفتند كسانى كه به آنان علم و دانش به احوال دو دنيا داده شده، «وَيْلَكُمْ»؛ يعني: هلاكت باد بر شما (اين كلمه، كلمه زجر و طرد كردن است)، «ثَوابُ اللَّهِ»: پاداش نيكوى خداى تعالى در آخرت، «خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً»: براى كسانى كه ايمان آورده و عمل صالح انجام دهند، بهتر است از آنچه به قارون اعطا شده؛ بلكه بهتر است از آنچه در دنيا است. «وَ لا يُلَقَّاها»: اين كلمه‌اى است كه علما آن را مى‌گويند؛ يعنى با آن برخورد و ملاقات نمى‌كنند، «إِلَّا الصَّابِرُونَ»: به جز آنان كه بر طاعت خداى تعالى و از نافرمانى و معصيت او، خويشتن دارند. «7»

---

(1). تفسير شبّر، ص 565.
(2). كهف/ 67.
(3). تفسير شبّر، ص 925.
(4). طه/ 132.
(5). تفسير شبّر، ص 670.
(6). قصص/ 80.
(7). تفسير شبّر، ص 822.

همين‌طور فى قوله تعالى: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِى الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آياتِهِ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» «1»، فرموده: آيا نديدى به فضل و رحمت خداى تعالى كشتى در دريا جريان پيدا مى‌كند؟ «لِيُرِيَكُمْ مِنْ آياتِهِ»: تا به شما نشان دهد نشانه‌هايش را كه دلالت بر توحيد، الهيت، قدرت و حكمت او دارد؟ «إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ»؛ يعنى البته، در آن جريان يافتن كشتى در روى دريا، نشانه‌هايى است، «لِكُلِّ صَبَّارٍ». براى هر بسيار خويشتن‌دار نسبت به بلاياى او، «شَكُورٍ»: بسيار شكرگزار نسبت به نعمت‌هاى او. «2»

نيز فى قوله تعالى: «اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» «3»، فرمود: خويشتن‌دارى كن بر آنچه مى‌گويند و به يادآور بنده ما داوود را كه او نيز به رنج و سختى نيز دچار گرديد. «ذَا الْأَيْدِ»؛ يعنى او صاحب قوت در عبادت بود. نصف شب را سرپا مى‌ايستاد و به عبادت مى‌پرداخت، و روزها يک روز را روزه مى‌گرفت و يک روز افطار مى‌نمود. «إِنَّهُ أَوَّابٌ»: البته، كه او بسيار توبه‌كننده و رجوع‌گر به خشنودى خداى تعالى بود. «4»

همچنين فى قوله تعالى: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ

فَهَلْ يُهْلَكُ إِلّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «5»، فرمود: «فَاصْبِرْ»؛ یعنی بر آزار و اذیت قومت، خویشتن‌داری کن؛ «كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ»: همچنان که صاحبان جدیت و ثبات خویشتن‌داری کردند، «مِنَ الرُّسُلِ»: از پیامبران که آنان نوح، ابراهیم، موسی و عیسی هستند و آنان به محمّد صلّی اللّه علیه و آله ختم گردیدند، «وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ»: و برای آنان که قوم خودت می‌باشند، تعجیل در عذاب مکن که به ناچار به آنان خواهد رسید. «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ»: مثل این‌که آنان روزی را که وعده عذاب آخرت به آنان داده شده، می‌بینند، «لَمْ يَلْبَثُوا»: گمانشان این است که آنان در دنیا درنگ

---

(1). لقمان/ 31.

(2). تفسیر شبّر، ص 857.

(3). ص/ 17.

(4). تفسیر شبّر، ص 932.

(5). احقاف/ 35.

نکرده‌اند، «إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ»: مگر ساعتی از روز را، و آن به جهت ترس از چیزی است که می‌بینید. «بَلاغٌ»؛ یعنی این‌که شما را بدان موعظه نمود، کافی است، یا این‌که تبلیغ از جانب خدای تعالی است به شما، و قوله: «الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ»؛ یعنی کسانی که از امر خدای تعالی خروج می‌کردند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً» «2»، فرموده: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا»: و پاداش نیک آنان، بر آنچه نسبت به تکالیف و ایثار با شدت نیازی که به آن داشتند، خویشتن‌داری کردند، «جَنَّةً»: بهشت است که در آن ساکن می‌گردند، «وَ حَرِيراً»: و ابریشم است که لباس و پوشش آنان می‌باشد. «3»

نیز فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً» «4»، فرموده: پس نسبت به حکم پروردگارت، بر تبلیغ رسالت او و تحمّل و اذیت قومت، خویشتن‌داری کن، «وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً.» «5»

استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» «6»، فرموده: و قوله: «وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً»، مراد از آن، ضعف در صفات روحی است و به ناچار منتهی به ایمان می‌شود. پس یقین داشتن به حق، آن چیزی است که جمیع سجایای نیکویی که موجب فتح و پیروزی می‌شوند، هم‌چون: شجاعت، صبر، رأی درست، از آن حاصل

می‌گردد. اما ضعف از حیث عدّه و نیرو، پس از بدیهیات است که مؤمنین در زمان پیامبر همواره از نظر نفر و نیرو در حال افزایش بودند، و قوله: «بِإِذْنِ اللَّهِ»، تقیید است برای قوله: «یَغْلِبُوا»؛ یعنی البته، خدای تعالی خلاف آن را نمی‌خواهد، در حالی که شما مؤمنین، صابر و شکیبا باشید، و به این ترتیب معلوم می‌شود که قوله: «وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ»، نسبت به اذن، مفید فایده تعلیل

---

(1). تفسیر شبّر، ص 1027.
(2). انسان/ 12.
(3). تفسیر شبّر، ص 1177.
(4). انسان/ 24.
(5). تفسیر شبّر، ص 1179.
(6). انفال/ 66.

است، و قوله تعالی در آیه قبل: «بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَفْقَهُونَ»، تعلیل برای حکم است، و هم‌چنین در این آیه، قوله: «وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً»، و قوله: «وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ»، و لذا عدم فقه و ضعف روحی و صبر، از علل و اسباب خارجی در غلبه، پیروزی و موفقیت، است که بدون شک دلالت می‌کند بر این‌که حکم در دو آیه، مبنی است بر آنچه معتبر است از اوصاف روحی دو گروه مؤمن و کافر، و بر این‌که قوای درونی روحی در آیه نخست معتبر دانسته شده آنچه از آن در یک مؤمن واحد است، غلبه دارد بر قوای درونی روحی موجود در ده تن از کفار. این قوا پس از گذشت زمان کوتاهی که با قوله:
«الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ»، به آن اشاره کرده است، متحوّل شده و اثر خود را به نسبت هشتاد درصد از دست می‌دهد و بیست تا و دویست که در آیه نخست آمده بودند، به صدتا و دویست‌تا در آیه دوم تبدیل می‌گردند، و نیز صدتا و هزارتا موجود در آیه اول، به هزارتا و دوهزارتا در آیه دوم تبدیل می‌شوند. قوله: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ»، اشاره به آن دارد که آنچه در یک مؤمن از متوسط مؤمنین است، بر بیش از دو نفر از کفار افزایش ندارد، پس تأثیر آن به نسبت 80 درصد کاهش داشته و ده‌تا در برابر صدتا در آیه قبلی، به صدتا در مقابل دویست‌تا در این آیه، و صد و هزار در آیه قبلی به هزار و دو هزار در این آیه تبدیل یافته است.
در ادامه، مؤلف المیزان بعد از بحث از عوامل مولد سجایای نفسانی، پنج نکته را درباره دلالت آیه می‌فرماید که در اینجا تلخیص آن موارد به اجمال ذکر می‌شود:
اول این‌که هر اندازه در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله عزت و شوکت

اسلام زیاد گردید، نقصان و خمودی در قوای مسلمین هم از لحاظ روحیه عمومی، درجه ایمان و سجایای نیکوی نفسانی معنوی باطنی زیاد گردید.
دوم، ظاهر این است که دو آیه 65 و 66 سوره انفال، یک دفعه نازل گردید، و آن دو آیه اگرچه از حال مؤمنین در دو زمان مختلف خبر می‌دهند؛ همچنان که قوله: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ»، به آن اشاره دارد، لکن دو آیه چنان که گذشت، به طوری که طبیعت قوای مؤمنین را از لحاظ روحیه در دو زمان مختلف در

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 538

نظر می‌گیرند، و سیاق آیه دوم به این قیاس، به گونه‌ای است که مستقل از اول نیست، و وجود دو حکم مختلف در دو زمان موجب نمی‌گردد که آیه متضمن برای یکی از آن دو حکم، در زمانی غیر از زمان نزول آیه دیگر باشد؛ آیه‌ای که متضمن حکم دیگر است.
سوم، ظاهر قوله تعالی: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ»؛ چنان که گفته شده، این است که سیاق این دو آیه برای بیان حکم تکلیفی است؛ زیرا تخفیف در کار نمی‌باشد مگر بعد از تکلیف. پس لفظ، لفظ خبر است و مراد از آن، امر به آن است. چهارم، ظاهر تعلیل در آیه اولی به وسیله فقه، و آیه دوم به صبر با تقیید جنگاور از مؤمنان به صبر در دو آیه جمیعا، دلالت دارد بر این‌که صبر، یکی را بر مثل خودش در نیروی روح رجحان می‌دهد، و فقه، او را بر پنج برابر مثل خودش در آن رجحان می‌دهد، پس چون هر دو در یک فرد جمع گردد، بر ده نفر رجحان پیدا می‌کند، و صبر هیچ‌گاه از فقه مفارقت حاصل نکند، اگرچه عکس آن جایز باشد، و پنجم این‌که به‌هرحال صبر در جنگ واجب است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» «2»، فرمود: قوله:! «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا ..... الخ»، تأکید بر جمله‌ای است که از آن استفهام انجام یافته، برای دلالت بر این است که شواهد قطعی بر تحقق مضمون این جمله برپا شده و استفهام تنها برای اعتراف گرفتن است فقط، و شواهد در نزد آنان بر این اقامه گردید که عزیز مصر همان برادرشان یوسف است، و به همین جهت از او سؤال کردند: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ»، با تأکید به «ان»، «لام» و «ضمیر فصل». پس او جواب داد: «أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی»، و البته، برادرش را به خودش ملحق نمود و حال آنکه درباره او سؤال نکردند و نسبت به او جاهل نبودند، و این برای آن بود که خبر بدهد از منت خداوند بر آن دو، و آن، دو با هم مورد حسادت بودند، و به همین جهت فرمود: «إِنَّهُ مَنْ

---

(1). الميزان، ج 9، ص 129- 125.
(2). يوسف/ 90.

يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»، و در آن، دعوت آنان است به احسان، و بيان آن اين است كه احسان به وسيله تقوا و صبر حاصل مى‌گردد. «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ هاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» «2»، فرموده:

براى مهاجرين وعده زيبايى است، و براى مؤمنين دو هجرت از مكّه بوده است؛ يكى به حبشه كه در آن عده‌اى از مؤمنين به فرمان پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و به اذن خداى تعالى به آنجا مهاجرت نمودند تا در امن باشند و از آزار و اذيت مشركين مكّه و آشوب و فتنه آنان راحت گردند و ديگرى، هجرت از مكّه به مدينه بود، بعد از مهاجرت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله، و ظاهر اين است كه مراد از هجرت در آيه، هجرت دوم باشد، و قوله: «فِي اللَّهِ»، متعلق به «هاجَرُوا» است، و مراد اين است كه مهاجرت فى اللّه باشد؛ مهاجرتشان احاطه به آنان داشته باشد و در طلب رضاى خدا، از قصد مهاجرت به غرض ديگرى خارج نشوند، و قوله: «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً»، گفته شده: يعنى سرزمين نيكويى بدل آنچه از وطنتان، مثل: مكّه و حوالى آنكه تركش نموديد، و گفته شده: يعنى حالت نيكو از فتح و پيروزى و نحو آن، پس قوله: «لَنُبَوِّئَنَّهُمْ الى آخر»، از نوع استعاره بالكنايه مى‌باشد، و قوله: «لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ» تمام نمودن وعده را، و اشاره است به اين‌كه، پاداش نيک آخرت، افضل و برتر است از اين پاداش نيک دنيوى، اگر به آنچه از نعمت‌هايى كه براى آنان آماده نموده است، آگاهى داشتند، پس در آن نعمت‌ها، سعادت بدون بدبختى و جاودانگى بدون نيستى، و لذت بدون آلوده بودن به رنج است و در جوار پروردگار عالميان واقع مى‌باشد. قوله تعالى: «الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ»، بعيد نيست كه مستفاد از سياق دو آيه اين باشد كه همه عنايت در آن دو، به وعده دادن مهاجرين فى اللّه است به وعده نيكو در دنيا و آخرت، بدون نظر به خبر دادن به تحقق مهاجرت قبل

---

(1). الميزان، ج 11، ص 260.
(2). نحل/ 42- 41.

از زمان خطاب، پس كلام در معناى آن است كه: هركس در راه خدا مهاجرت كند، پس براى او چنين و چنان است، و عنايت در قوله: «الَّذِينَ

صَبَرُوا الی آخر آیه»، به توصیف مهاجرین به صبر و توکّل است، و هر دو صفت در غایت نیکویی که به آن وعده داده شده، دخیل است؛ زیرا اگر بر تلخی جهاد صبر و خویشتن‌داری نکنند و به هنگام هجوم سختی‌ها بر آنان، بی‌تابی نمایند و با توکّل به خدا، تأیید نگردند و بر نفوس ضعیفی که بر آنان احاطه دارد، تکیه کنند و برای آنان استقرار حاصل نگردد، دشمن اصرار خواهند داشت که بین آنان جدایی افکند و اجتماع صالح آنان را که موجب اقامه مهاجرت آنان در این دنیا است، متلاشی نماید، و اما امر آخرت، فساد آن به واسطه فساد اجتماعی و یا متلاشی شدن آنان است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» «2»، فرموده: نفی مؤکد است برای صبر موسی علیه السّلام بر چیزی که آن را در طریق تعلیم مشاهده می‌کند، و دلیل بر آن، تأکید کلام است به «ان» و آوردن صبر در سیاق نفی، که آن، دال بر اراده عموم است، و نفی صبر، به نفی استطاعت، پس آن، تأکید بیشتری نسبت به گفته «لن تصبر» دارد، و خضر علیه السّلام، صبر موسی علیه السّلام را بر مظاهر علمش از حوادث را نفی نمود، آنجا که فرمود: «لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ»، و صبر او را بر نفس علم خودش نفی نفرمود، پس نفرمود:

«لن تصبر علی ما اعلمه و لن تتحمله»، و موسی متغیر نشد بر او هنگامی که او را تأویل آنچه دیده بود، خبر داد، و البته، نفس افعال خضر علیه السّلام که آنها را در طریق تعلیم داده بود، متغیر گردید. پس برای علم حکمی است و برای مظاهر آن حکمی دیگر. پس قوله: «إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً الی آخر»، خبر دادن است به این‌که راهی را که او در طریق تعلیم اتخاذ نموده، اگر آن را بپیماید، طاقت آن را ندارد، و این به این معنا نیست که او تحمّل علم را ندارد. «3»

---

(1). المیزان، ج 12، ص 271- 270.

(2). کهف/ 67.

(3). المیزان، ج 13، ص 369- 361.

نیز فی قوله تعالی: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی «1»، فرموده: آیه دارای سیاقی است که با سیاق سایر آیات سوره، سازگار می‌باشد. پس آن مانند سایر آیات، مکی است، بنابراین که ما بر کسی که آیه را از آیات دیگر استثنا کند و آن را مدنی محسوب نماید، دست نیافته‌ایم، و به این ترتیب قوله:

«أَهْلَکَ» بر حسب انطباقش با وقت نزول، خدیجه، همسر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و علی علیه السّلام است، و او از اهل او و در خانه‌اش بود، و یا آن دو و بعضی از دختران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و قول بعضی که

مراد از آن، همسران پیامبر، دخترانش و خویشاوندان او از بنی هاشم و بنی مطلب است، و قول کسان دیگر که آن جمیع پیروان از امتش است، اقوال محکمی نیست. آری، بد نیست که قول اول را از حیث جریان آیه و تطبیق آن، نه از حیث مورد نزول آن، منطبق بدانیم، پس آیه مکی است، و برای او صلّی اللّه علیه و آله در مکّه همسری به جز خدیجه علیه السّلام نبود، و قوله: «لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً»، کنایه از این است که ما بی‌نیاز از تو هستیم و تو محتاج و نیازمند به ما هستی، پس آن در معنای قوله: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُونِ. ما أُرِیدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ ما أُرِیدُ أَنْ یُطْعِمُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِینُ» «2» است؛ هم‌چنین از جهت ذیل آیه به قوله: «الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی ، در معنای قوله: «لَنْ یَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لکِنْ یَنالُهُ التَّقْوی مِنْکُمْ کَذلِکَ سَخَّرَها لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللَّهَ عَلی ما هَداکُمْ وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِینَ» «3» می‌باشد. پس تفسیر آنان به سؤال رزق برای خلق یا برای نفس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، تفسیر قاطع و استواری نیست. «4»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ» «5»، فرموده: «ویل»؛ یعنی هلاک، و برای درخواست هلاکت و برای بازداشتن از آنچه مورد خشنودی نیست، به کار می‌رود، و قایلین به این قول، خودشان مؤمنین اهل علم به خدای تعالی هستند و مخاطب آنان جاهلینی

---

(1). طه/ 132.

(2). ذاریات/ 58- 56.

(3). حج/ 37.

(4). المیزان، ج 14، ص 259.

(5). قصص/ 80.

هستند که آرزو دارند مانند آنچه از مال و ثروت که به قارون داده شد، به آنان نیز اعطا گردد، و این را به طور مطلق، سعادت و خوشبختی عظیمی می‌دانند، و مراد آنان این است که برای کسی که ایمان دارد و عمل صالح انجام می‌دهد: پاداش نیکوی خدای تعالی، از آنچه به قارون اعطا شده، بهتر است، پس اگر آنان مؤمنین صالح باشند، آن پاداش نیکو را آرزو می‌کنند، و قوله: «وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ»، «تلقیه»، فهماندن است و «تلقی»، فهمیدن، و معنای آن این است که: این کلمه را نمی‌فهمند که همان گفته ایشان:

«ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً» است که به جز صابران نمی‌فهمند، و «صابرون»، کسانی هستند که متلبّس به صبر هستند در

سختی‌ها، بر طاعات و از معاصی و گناهان، و وجه این‌که این کلمه یا سیره یا طریقه، مفهوم آنان شود، تصدیق به این است که پاداش نیکوی آخرت بهتر از حظ و بهره دنیوی است، و آن لا ینفک از ایمان و عمل صالح است، و هر دو ملازم ترک بسیاری از هواها و محرومیت از بسیاری از خواسته‌ها است که آن به جز برای کسی که تلخی مخالفت طبع و سرکشی نفس اماره را با وصف صبر تحمّل می‌کند، محقق نمی‌شود. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» «2»، فرموده: باء در «بِنِعْمَتِ اللَّهِ»، باء سببیه است، و ذکر نعمت مانند توطئه است برای آخر آیه، و در آن، اشاره است به وجوب شکر او بر نعمتش؛ زیرا شکر منعم واجب است، و معنای آن این است که: آیا ندیدی کشتی در دریا به سبب نعمت خدای تعالی جریان دارد و سیر می‌کند، و نعمت خدای تعالی از قبیل: باد، رطوبت آب و غیر آن از اسباب جریان است، و بعضی احتمال داده‌اند که «باء» بای تعدیه یا بای معیت است، و مراد از نعمت، آن چیزهایی است که با کشتی حمل می‌گردد از خوراکی‌ها و سایر متاع زندگی، و آیه به قوله: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» تمام گردید، و «صَبَّارٍ شَکُورٍ»؛ یعنی کسی که هنگام تنگدستی بسیار

---

(1). المیزان، ج 16، ص 81.

(2). لقمان/ 31.

خویشتن‌دار بوده و به هنگام نعمت و فراخی بسیار شکرگزار است، و بنابر آنچه گفته شد، کنایه است از مؤمن. «1»

نیز فی قوله تعالی: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» «2»، فرموده: «اید»؛ یعنی قوت و داوود علیه السّلام در تسبیحش نسبت به خدای تعالی، دارای قوت و نیرو بود؛ به طوری که او تسبیح می‌کرد و با او کوه‌ها و پرندگان تسبیح می‌نمودند، و در فرمانروایی‌اش صاحب قوت و نیرو بود و در عملش دارای قوت، و در حملاتش در جنگ‌ها، صاحب قدرت بود و او جالوت پادشاه را به قتل رسانید؛ همان گونه که خدای تعالی سرگذشت او را در سوره بقره فرمود، و «اواب»، اسم مبالغه از «اوب» است به معنای رجوع، و مراد از آن، رجوع بسیار او است به سوی پروردگارش. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «4»، فرموده: آیه تفریع بر حقیقت معاد است بنابر آنچه دلیل عقلی بر آن دلالت کرده و خدای تعالی از آن خبر

می‌دهد، و معنای آن این است که: پس خویشتن‌داری کن بر انکار این کافران و عدم ایمان آنان به آن روز (که قیامت است)، همان گونه که اولوا العزم از پیامبران خویشتن‌داری نمودند و درخواست تعجیل در عذاب برای آنان مکن، که البته آنان آن روز را با آنچه در آن از عذاب است، به زودی ملاقات خواهند نمود، هر چند که آنان آن روز را با آنچه در آن است از عذاب، به زودی ملاقات خواهند نمود، هر چند آنان آن روز را دور می‌دانند؛ ولی آن روز از آنان دور نیست، و قوله: «کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ»، بیان نمودن است برای نزدیکی آن روز نسبت به آنان و نسبت به زندگی‌شان در دنیا باخبر دادن از حالت ایشان هنگامی که آن روز را مشاهده می‌کنند. پس آنان هنگامی که می‌بینند آنچه را آنها وعده داده از روز

---

(1). المیزان، ج 16، ص 250.
(2). ص/ 17.
(3). المیزان، ج 17، ص 199.
(4). احقاف/ 35.

آخرت و آنچه را برای آنان فراهم شده از عذاب، حال آنان حال کسی باشد که به جز ساعتی را در روی زمین درنگ نکرده است، و قوله: «بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ»؛ یعنی این قرآن به واسطه آنچه از بیان در آن است، تبلیغ از جانب خدای متعال است از طریق پیامبری، پس آیا با این تبلیغ که خدای متعال از هلاک کردن در آن بیان نمود، به جز قوم فاسق که خارج از زندگی عبودیت و بندگی هستند، کسی هلاک می‌شود؟ و محققا خدای سبحان در این آیه به پیامبرش امر فرمود که: خویشتن‌داری کند؛ همان گونه که اولوا العزم از پیامبران خویشتن‌داری نمودند، و در آن اشاره‌ای است به این‌که آن حضرت از آنان است، پس باید خویشتن‌داری کند؛ همچنان که آنان خویشتن‌داری کردند، و معنای «عزم» در اینجا، یا همان معنای صبر و خویشتن‌داری است؛ چنان که بعضی از مفسرین آن را به جهت قوله تعالی: «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِکَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «1» گفته‌اند: و یا به معنای عزم بر معنای وفا به عهد و پیمانی است که از پیامبران گرفته شده؛ چنان که قوله تعالی: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلی آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً» «2»، تلویحا آن را می‌گوید، و یا عزم، به معنای عزیمه است، و آن، حکم شریعت است، و بنا بر معنای سوم، و آن همان است که روایات ائمه اهل بیت علیهم السّلام آن را یادآوری کرده‌اند، آنان پنج نفرند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و آله، و آن مستند به قوله تعالی: «شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّین ما ٍوَصَّی بِهِ نُوحاً وَ الَّذِی أَوْحَیْنا

إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ» «3»، می‌باشد، و از بعضی از مفسرین است که جمیع پیامبران، اولو العزم هستند، و «من الرسل» بیان بر اولی عزم در قوله: «أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، گرفته شده است، و از بعضی از آنها است که: «الرُّسُلِ»، هجده پیامبرند که در سوره انعام، آیات هشتاد و سه‌تا نود، از آنان ذکر شده است؛ زیرا خدای تعالی بعد از ذکر آنان

---

(1). شوری/ 34.
(2). طه/ 115.
(3). شوری/ 13.

فرمود: «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»، و در آن خدای تعالی بعد از شمردن آنان فرمود: «وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ إِخْوانِهِمْ»، پس از آن (در سه آیه بعد)، فرمود: «فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ»، و بعد از شمردن آنان، بلافاصله آن را نفرمود، و از بعض مفسرین است که آنان نه نفرند: نوح، ابراهیم، ذبیح، یعقوب، یوسف، ایوب، موسی، داوود و عیسی علیهم السّلام، و از بعض آنان است که پیامبران اولو العزم هفت نفرند: آدم، نوح، ابراهیم، موسی، داوود و سلیمان و عیسی علیهم السّلام و بعضی ذکر نمودند که آنان شش نفرند و ایشان کسانی‌اند که به آنان امر به جنگ کردن شده است، و آنان نوح، هود، صالح، موسی، داوود، و سلیمان علیهم السّلام هستند، و بعضی ذکر نمودند که آنان شش نفر، نوح، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، یوسف و ایوب‌اند و از بعضی مفسرین است که آنان پنج نفرند و آنان نوح، هود، ابراهیم، شعیب و موسی علیهم السّلام هستند، و از بعضی آنان است که آنان چهار نفرند: نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السّلام، و بعضی ذکر کرده‌اند که آنان چهار نفر، نوح، ابراهیم، هود و محمّد علیهم السّلام و علیهم اجمعین هستند، و این اقوال بین اقوالی‌اند که اصلا استدلالی بر آنها نشده و بین اقوالی‌اند که درباره آنها استدلال شده به آنچه در آن دلالتی نیست؛ لذا از نقل آنها چشم‌پوشی می‌کنیم. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً» «2»، فرموده: مراد از صبر در اینجا، خویشتن‌داری آنان هنگام مصیبت است. پس آنان در دنیا رضایت پروردگارشان را طلب کردند و خواست او را بر خواست خودشان مقدم داشتند، پس بر آنچه قضای آنان در آن بود و او تعالی در حق آنان از آزمایش‌ها و سختی‌های دنیا اراده کرده بود، خویشتن‌داری کردند و بر فرمانبرداری کردن آنچه به آنان امر شده بود، خویشتن‌داری نموده و بر ترک آنچه از آن نهی شده بودند، اگرچه مخالف با

خواهش‌های نفسانی آنان بود، خویشتن‌داری پیشه ساختند. پس خدای متعال آنچه از مشقت و سختی را که آنان ملاقات کردند، برایشان به نعمت و راحت مبدل نمود. «3»

---

(1). المیزان، ج 18، ص 237.
(2). انسان/ 12.
(3). المیزان، ج 20، ص 218.

نیز فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً» «1»، فرموده: آیه تفریعی است بر آنچه لازمه مضمون آیه قبل است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ تَنْزِیلًا».

پس البته، لازمه این‌که خدای سبحان، همان کسی باشد که قرآن را بر او نازل نموده، آن است که آنچه در قرآن است از حکم، حکم پروردگار تو است، پس بر تو واجب است که برای او خویشتن‌داری کنی، پس برای حکم پروردگارت خویشتن‌داری کن، و قوله: «وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً»، ورود شک و تردید در سیاق نهی، افاده عموم حکم می‌کند، پس نهی، از طاعت آن دو است؛ چه آن دو با هم باشند، و چه جدای از هم، و ظاهر این است که مراد از «آثم»، متلبّس به معصیت بوده و مراد از «کفور»، زیاده‌روی در کفر است. پس آیه، شامل کافران و فاسقان جمیعا می‌شود، و این‌که نهی از طاعت فرد بسیار گناهکار و بسیار کفران‌پیشه بعد از امر به صبر برای حکم پروردگارش آمده، مفید این است که نهی مفسر است برای امر، پس مفاد نهی این است که: از برخی از آنان که بسیار گناهکار است هنگامی که تو را دعوت به گناهکاری می‌کند، اطاعت مکن، و از کسی که بسیار کفر می‌ورزد، چون تو را به کفر خودش دعوت می‌کند، اطاعت مکن؛ زیرا گناه بسیار گناهکار از آنان و کفر کافرشان، هر دو، مخالف حکم پروردگار تو است، اما تعلیق حکم بر وصف که مشعر به علیت است، البته، تنها افاده می‌کند علیت گناه و کفر را برای نهی از اطاعت آنها به نحو مطلق، نه علیت آن دو را برای نهی از طاعت آنها، هنگامی که گناهکار به خصوص گناهش دعوت می‌نماید و کافر به خصوص کفرش. «2»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ» «3»، می‌فرماید: هم‌اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست در میان شما افرادی ضعیف و سست هستند: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْکُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِیکُمْ ضَعْفاً.» سپس می‌گوید: در

---

(1). انسان/ 24.
(2). المیزان، ج 20، ص 233.
(3). انفال/ 66.

این حال اگر از شما صد نفر سرباز با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند، و اگر هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا پیروز می‌شوند: «فَإِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ یَغْلِبُوا مِائَتَیْنِ وَ إِنْ یَکُنْ مِنْکُمْ أَلْفٌ یَغْلِبُوا أَلْفَیْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ ولی در هر حال فراموش نکنید که: خداوند با صابران است: «وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِینَ.»
و در بحث نکته‌ها، زیر عنوان: «افسانه موازنه قوا» می‌فرماید: ... شک نیست که موازنه و برتری قوا، به ظاهر یکی از عوامل پیروزی است، ولی چه چیزی سبب می‌شد که این تفاوت بزرگ و چشمگیر به سود مسلمان‌ها جبران گردد؟ پاسخ این سؤال مهم را قرآن با سه تعبیر در دو آیه فوق بیان کرده است؛ در یکجا می‌گوید: «عِشْرُونَ صابِرُونَ»: بیست نفر بااستقامت، «مِائَةٌ صابِرَةٌ» یک‌صد نفر بااستقامت؛ یعنی روح استقامت و پایداری که ثمره درخت ایمان است، سبب می‌شد که هریک نفر در برابر ده نفر استقامت کنند و بر آنها پیروز گردند، و در جای دیگر، تعبیر به «اذن اللّه» می‌کند؛ یعنی امدادهای الهی و کمک‌های غیبی و معنوی و لطف و رحمت پروردگار شامل حال چنین مجاهدان باایمان و پراستقامت است. «1»
نیز في قوله تعالی: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» «2»، فرموده: لذا (برادران یوسف) با لحنی آمیخته با تردید گفتند: آیا تو خودت یوسف نیستی؟: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ.» در اینجا لحظات فوق العاده حساس بر برادرها گذشت؛ درست نمی‌دانند که عزیز مصر در پاسخ سؤال آنها چه می‌گوید! آیا به راستی پرده را کنار می‌زند و خود را معرفی می‌کند، یا آنها را دیوانگان خطاب خواهد کرد که مطلب مضحکی را عنوان کرده‌اند. لحظه‌ها با سرعت می‌گذشت و انتظاری طاقت‌فرسا بر قلب برادران سنگینی می‌کرد، ولی یوسف نگذاشت این زمان، زیاد طولانی شود، به ناگاه پرده از چهره حقیقت برداشت، گفت:
آری، منم یوسف، و این برادرم ابن یامین است: «قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی.» ولی برای

---
(1). تفسیر نمونه، ج 7، ص 240- 238.
(2). یوسف/ 90.

این‌که شکر نعمت خدا را که این همه موهبت به او ارزانی داشته، به جا

آورده باشد و ضمنا درس بزرگی به برادران بدهد، اضافه کرد، خداوند بر ما منت گذارده؛ هرکس تقوا پیشه کند و شکیبایی داشته باشد، خداوند پاداش او را خواهد داد؛ چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌کند: «قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.» «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ هاجَرُوا فِى اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِى الدُّنْيا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» «2»، فرموده:
کسانی که مورد ستم واقع شدند، سپس برای خدا هجرت کردند، در این دنیا جایگاه و مقام خوبی به آنها می‌دهیم: «وَ الَّذِينَ هاجَرُوا فِى اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِى الدُّنْيا حَسَنَةً.» این پاداش دنیایی آنها است، اما پاداش آخرت، اگر بدانند، بسیار بزرگ‌تر است: «وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ.» در آیه بعد، این مهاجران راستین و پراستقامت و باایمان را با دو صف توصیف می‌کند، می‌گوید: آنها کسانی هستند که شکیبایی، صبر و استقامت را پیشه خود ساخته، و توکّل و تکیه آنها بر پروردگارشان است: «الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.»
و در بحث نکته‌ها، در نکته پنجم فرموده: انتخاب دو صفت «صبر» و «توکّل» برای مهاجرین دلیلش روشن است؛ زیرا در چنین حوادث سخت و طاقت‌فرسا که در زندگی انسان پیش می‌آید، در درجه اول، شکیبایی، صبر و استقامت لازم است، استقامتی به عظمت حادثه و یا برتر و بیشتر، سپس توکّل و اعتماد بر خدا، و اصولا اگر انسان در این گونه حوادث تکیه‌گاه محکم مطمئن معنوی نداشته باشد، صبر و استقامت برای او ممکن نیست. بعضی گفته‌اند: انتخاب «صبر»، به خاطر این است که در آغاز مسیر به سوی اللّه، شکیبایی و استقامت در برابر خواسته‌های نفس لازم است، و انتخاب توکّل، به خاطر آن است که پایان این مسیر به انقطاع و بریدن از هرچه غیر خدا است و

---

(1). تفسیر نمونه، ج 10، ص 62.
(2). نحل/ 42.

پیوستن به او می‌انجامد. بنابراین، صفت اول، آغاز راه است، دوم، پایان آن (از تفسیر فخر رازی در ذیل آیه)، و به‌هرحال هجرت در بیرون، بدون هجرتی در درون ممکن نیست. انسان، نخست باید از علایق پست مادی درونی ببرد و به سوی فضایل اخلاقی هجرت کند، تا بتواند در بیرون دست به چنین هجرتی بزند و از دار الکفر، با پشت پا زدن به همه چیز، به دار الایمان منتقل گردد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِىَ صَبْراً» «2»،

فرموده: در این هنگام موسی با نهایَت ادب و به صورت استفهام، به آن مرد عالم گفت: آیا من اجازه دارم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو تعلیم شده و مایه رشد و صلاح است، به من بیاموزی؟: «قالَ لَهُ مُوسی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً.» از تعبیر «رُشْداً»، چنین استفاده می‌شود که علم هدف نیست، بلکه برای راه یافتن به مقصود و رسیدن به خیر و صلاح می‌باشد. چنین علمی ارزشمند است و باید از استاد آموخت و مایه افتخار است، ولی باکمال تعجّب، آن مرد عالم به موسی گفت: تو هرگز توانایی نداری با من شکیبایی کنی:
«قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً.» «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی «4»، فرموده: برای تلطیف روح پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و تقویت قلب او می‌فرماید:
خانواده خود را به نماز دستور ده و خود نیز بر انجام آن شکیبا و پراستقامت باش: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها»؛ چرا که این نماز برای تو و خاندانت مایه پاکی و صفای روح و دوام یاد خدا است. بدون شک، ظاهر «اهل» در اینجا، خاندان پیامبر به طور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در مکّه نازل شده، در آن زمان مصداق «اهل»، خدیجه و علی علیه السّلام بوده‌اند، و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را نیز شامل شود، ولی با گذشت زمان، دامنه خاندان پیامبر گسترده شد. سپس اضافه می‌کند، اگر

---

(1). تفسیر نمونه، ج 11، ص 237- 236 و 239.
(2). کهف/ 67.
(3). تفسیر نمونه، ج 12، ص 487.
(4). طه/ 132.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 550
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 599
دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است، منافع و برکاتش تنها متوجّه خود شما است، ما از تو روزی نمی‌خواهیم، بلکه به تو روزی می‌دهیم: «لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ.» این نماز چیزی بر عظمت پروردگار نمی‌افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل انسان‌ها و کلاس عالی تربیت است. یا به تعبیر دیگر، خداوند همچون پادشاهان و امیران نیست که از ملت خود باج می‌گرفتند و زندگی خود و اطرافیان را اداره می‌کردند، خداوند از همگان بی‌نیاز است و همگان به او نیازمندند. در حقیقت، این تعبیر، شبیه همان چیزی است که در سوره ذاریات، آیه 56 تا 58، وارد شده: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِیَعْبُدُون. ما أُرِیدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْق وَ ما أُرِیدُ أَنْ یُطْعِمُون. إِنَّ

اللّٰهَ هُوَ الرَّزّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ» «1»: من جن و انس را نيافريدم مگر به خاطر اين‌كه عبادتم كنند، من از آنها روزى نمى‌طلبم و نمى‌خواهم طعامم دهند، خداوند روزى‌دهنده همگان است و صاحب قدرت مستحكم، و به اين ترتيب نتيجه عبادات مستقيما به خود عبادت‌كنندگان باز مى‌گردد، و در پايان اضافه مى‌كند، عاقبت و سرانجام نيک، از آن تقوا است: «الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى » آنچه باقى مى‌ماند و سرانجامش مفيد، سازنده و حيات‌بخش است، همان تقوا و پرهيزگارى است؛ پرهيزگاران سرانجام پيروزند و بى‌تقوايان محكوم به شكست. اين احتمال در تفسير جمله اخير نيز وجود دارد كه هدف آن، تأكيد در زمينه روح تقوا و اخلاص در عبادت است؛ چرا كه اساس عبادت همين است. در آيه 37 سوره حج مى‌خوانيم: «لَنْ يَنالَ اللَّهَ لُحُومُها وَ لا دِماؤُها وَ لكِنْ يَنالُهُ التَّقْوى مِنْكُمْ.»: گوشت‌هاى حيوانات قربانى و خون‌هاى آنها، به خدا نمى‌رسد، ولى تقواى شما به او مى‌رسد. آنچه به مقام قرب او و از اعمال شما واصل مى‌گردد، پوسته و ظاهر آن نيست، بلكه مغز، باطن، و اخلاصى كه در آن است، به مقام قربش راه مى‌يابد. «2»

---

(1). ذاريات/ 58- 56.

(2). تفسير نمونه، ج 13، ص 343- 342.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 551

هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ» «1»، فرموده: قرآن مى‌گويد: كسانى كه علم و آگاهى به آنها داده شده بود، صدا زدند: واى بر شما! چه مى‌گوييد؟ ثواب و پاداش الهى براى كسانى كه ايمان آورده‌اند و عمل صالح انجام مى‌دهند، بهتر است: «وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً»، و سپس افزودند: اين ثواب الهى تنها در اختيار كسانى قرار مى‌گيرد كه صابر و شكيبا باشند: «وَ لا يُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ»؛ آنها كه در مقابل رزق و برق‌هاى هيجان‌انگيز و زينت‌هاى دنيا، استقامت به خرج مى‌دهند؛ آنها كه در برابر محروميت مردانه مى‌ايستند و در مقابل ناكسان سر فرود نمى‌آورند؛ آنها كه در بوته آزمايش الهى، آزمايش مال و ثروت و ترس و مصيبت، هم‌چون كوه پا برجا مى‌ايستند. آرى، اينها لياقت ثواب الهى را دارند. مسلما منظور از جمله «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ»، دانشمندان مؤمن بنى اسرائيل است كه در ميان آنها مردان بزرگى هم‌چون يوشع، بودند؛ ولى جالب اين است كه در برابر جمله «الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا» (آيه قبل) كه درباره گروه اول آمده، تعبير به: «الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا» نمى‌كند، بلكه تنها تكيه بر علم مى‌كند؛ چرا كه علم خميرمايه و ريشه ايمان و استقامت و عشق به ثواب الهى و سراى آخرت

است. ضمنا تعبیر به: «الّذِینَ أوتُوا الّعِلّمَ»، پاسخ کوبنده است به قارون که خود را عالم می‌دانست. قرآن می‌گوید، عالم اینها هستند که افق فکرشان این چنین بلند است، نه تو خیره‌سر و مغرور، و به این ترتیب باز هم می‌بینیم که ریشه همه برکات و خیرات، به علم و دانش حقیقی باز می‌گردد. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» «3»، می‌فرماید: آیا ندیدی کشتی‌ها بر صفحه دریاها به فرمان خدا و به برکت نعمت او حرکت می‌کنند؟: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ

---

(1). قصص/ 80.
(2). تفسیر نمونه، ج 16، ص 166- 165.
(3). لقمان/ 31.

بِنِعْمَتِ اللَّهِ». هدف این است که گوشه‌ای از آیات عظمتش را به شما نشان دهد: «لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ». آری، در اینها نشانه‌هایی است برای کسانی که بسیار شکیبا و شکرگزارند:
«إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ»، و بدون شک، حرکت کشتی‌ها بر صفحه اقیانوس‌ها، نتیجه مجموعه‌ای از قوانین آفرینش است: حرکت منظم بادها از یک‌سو، وزن مخصوص چوب یا موادی که با آن کشتی را می‌سازند از سوی دیگر، میزان غلظت آب از سوی سوم، و فشاری که از ناحیه آب بر اجسامی که در آن شناور می‌شوند، از سوی چهارم، و هرگاه در یکی از این امور اختلالی رخ دهد یا کشتی در قعر دریا فرو می‌رود، یا واژگون می‌شود، و یا در وسط دریا سرگردان و حیران می‌ماند، اما خداوندی که اراده کرده است، پهنه دریاها را بهترین شاهراه برای مسافرت انسان‌ها و حمل مواد مورد نیاز از نقطه‌ای به نقطه دیگر قرار دهد، این شرایط را که هریک نعمتی از نعمت‌های او است، فراهم ساخته.
عظمت قدرت خدا در صفحه اقیانوس‌ها و کوچکی انسان در مقابل آن، به قدری است که در گذشته که تنها از نیروی باد برای حرکت کشتی استفاده می‌شد، اگر تمام مردم جهان جمع می‌شدند که یک کشتی را در وسط دریا برخلاف مسیر یک باد سنگین به حرکت درآورند، قدرت نداشتند، و امروز هم که قدرت موتورهای عظیم، جانشین باد شده است، باز وزش طوفان آن قدر سخت و سنگین است که عظیم‌ترین کشتی‌ها را جابه‌جا می‌کند و گاه آنها را درهم می‌شکند، و این‌که در آخر آیه، روی اوصاف «صبار» و «شکور» (بسیار صابر و شکیبا و بسیار شکرگزار) تکیه شده، یا به خاطر این است که زندگی دنیا مجموعه‌ای است که «بلا» و «نعمت» که هر دو

وسیله آزمایش‌اند، ایستادگی و شکیبایی در برابر حوادث سخت و شکرگزاری در برابر نعمت‌ها، مجموعه وظیفه انسان‌ها را تشکیل می‌دهد. لذا در حدیثی که بسیاری از مفسران از پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده‌اند، می‌خوانیم:
«الایمان نصفان؛ نصف صبر و نصف شکر.»: ایمان دو نیمه است؛ نیمه‌ای صبر و نیمه‌ای شکر و یا اشاره به این است که برای درک آیات با عظمت الهی در پهنه آفرینش،
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 553
انگیزه‌ای لازم است، هم‌چون شکر منعم توأم با صبر و شکیبایی برای دقت و کنجکاوی هرچه بیشتر. «1»
نیز فی قوله تعالی: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» «2»، فرموده: در برابر آنچه آنها می‌گویند، شکیبا باش، و به خاطر بیاور بنده ما داوود را؛ صاحب قدرت بود و بسیار توبه‌کار: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ». «اید»، هم به معنای «قدرت» آمده و هم به معنای «نعمت»، و داوود به هر دو معنا «ذا الاید» بود، نیروی جسمانی‌اش در حدی بود که در میدان جنگ بنی اسرائیل با جالوت جبار ستمگر، با یک ضربه سنگی که از فلاخن رها کرد، جالوت را از بالای مرکب به روی خاک افکند و در خون خود غلتید. بعضی نوشته‌اند: سنگ سینه او را شکافت و از آن طرف بیرون آمد، و از نظر قدرت سیاسی، حکومتی نیرومند داشت که با تمام قدرت در برابر دشمنان می‌ایستاد، حتی گفته‌اند، در اطراف محراب عبادت او، هزاران نفر شب تا به صبح به حال آماده باش بودند، و از نظر قدرت معنوی و اخلاقی و نیروی عبادت، چنان بود که بسیاری از شب‌ها را بیدار بود و به عبادت پروردگار مشغول، و نیمی از روزهای سال را روزه می‌گرفت: از نظر نعمت‌ها، خداوند انواع نعم ظاهری و باطنی را به او ارزانی داشته بود. خلاصه این‌که داوود مردی بود نیرومند در جنگ‌ها، در عبادت، در علم و دانش و در حکومت، و هم صاحب منصب و نعمت فراوان. «أَوَّابٌ» از ماده «أوب» (بر وزن قول)، به معنای بازگشت اختیاری به سوی چیزی است، و از آن جا که «أَوَّابٌ»، صیغه مبالغه می‌باشد، اشاره به این است که او بسیار به سوی پروردگارش بازگشت می‌کرد، و از کوچک‌ترین غفلت و ترک اولی توبه می‌نمود. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَ ما یُوعَدُونَ لَمْ یَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ یُهْلَکُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «4»،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 17، ص 86- 85.
(2). ص/ 17.

(3). تفسیر نمونه، ج 9، ص 238- 237.
(4). احقاف/ 35.

فرموده: به پیامبر خود دستور می‌دهد که: صبر کن؛ همان گونه که پیامبران اولو العزم صبر و شکیبایی کردند: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ». تنها تو نیستی که با مخالفت و عداوت این قوم مواجه شده‌ای، همه پیامبران اولوا العزم با این مشکلات روبه‌رو هستند و استقامت کردند، نوح علیه السّلام پیامبر بزرگ خدا 950 سال دعوت کرد، اما جز گروه اندکی به او ایمان نیاوردند؛ پیوسته آزارش می‌دادند و به سخریه‌اش می‌گرفتند. ابراهیم علیه السّلام را به میان آتش افکندند، و موسی علیه السّلام را تهدید به مرگ نمودند و قلبش از نافرمانی‌های قومش پرخون بود، و عیسی مسیح علیه السّلام را بعد از آزار بسیار، می‌خواستند به قتل برسانند که خداوند نجاتش داد. خلاصه تا بوده، دنیا چنین بوده است، و جز با نیروی صبر و استقامت نمی‌توان بر مشکلات پیروز شد.
و زیر عنوان: «پیامبران اولو العزم چه کسانی بودند؟» چنین فرمود: در این‌که منظور از پیامبران اولو العزم چه کسانی هستند، در میان مفسران گفتگو بسیار است، و پیش از آنکه در این‌باره تحقیق کنیم، باید معنای «عزم» را بررسی کرد، زیرا «اولوا العزم» به معنای صاحبان «عزم» است. «عزم» به معنای اراده محکم و استوار است. راغب در مفردات می‌گوید: عزم به معنای تصمیم گرفتن بر انجام کاری است: «عقد القلب علی امضاء الامر.» در قرآن مجید گاهی «عزم» در مورد «صبر» به کار رفته، مانند: «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»: کسی که صبر کند و عفو نماید، این از عزم امور است «1»، و گاه به معنای «وفای به عهد»، مانند: «وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً.» ما به آدم از قبل، عهد کردیم، اما او فراموش کرد و بر سر عهد خود نایستاد. «2» ولی با توجّه به این‌که پیامبران صاحب شریعت جدید و آیین تازه، با مشکلات و گرفتاری‌های بیشتری روبه‌رو بودند و برای مقابله با آن، عزم و اراده محکم‌تری لازم داشتند، به این دسته از پیامبران «اولو العزم» اطلاق شده است، و در آیه مورد بحث نیز ظاهرا اشاره به همین معنا است. در ضمن اشاره‌ای است به این‌که پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله نیز

---

(1). شوری/ 43.
(2). طه/ 115.

از همان پیامبران است؛ زیرا می‌گوید: تو هم شکیبایی کن؛ آن‌گونه که پیامبران اولو العزم شکیبایی کردند، و اگر بعضی «عزم» و «عزیمت» را

به معنای «حکم و شریعت» تفسیر کرده‌اند، به همین مناسبت است، وگرنه «عزم» در لغت به معنای شریعت نیامده است.
به‌هرحال، طبق این معنا «مِنَ» در «مِنَ الرُّسُلِ»، تبعیضیه است و اشاره به گروه خاصی از پیامبران بزرگ است که صاحب شریعت بوده‌اند، همان‌ها که در آیه هفت سوره احزاب نیز به آنان اشاره شده: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً.» و به خاطر بیاور هنگامی که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح، ابراهیم، موسی و عیسی بن مریم، از همه آنها پیمان محکمی گرفتیم. «1» در اینجا بعد از ذکر همه انبیا به صورت جمع، به این پنج پیامبر بزرگ اشاره می‌کند، و این دلیل بر ویژگی آنها است. در آیه 13 سوره شوری نیز از آنها سخن می‌گوید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ ما وَصَّى بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ وَ ما وَصَّيْنا بِهِ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسى : آیینی برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و بر ابراهیم، موسی و عیسی سفارش نمودیم. روایات فراوانی در منابع شیعه و اهل سنت نیز در این زمینه نقل شده که پیامبران اولو العزم همین پنج تن بودند؛ چنان‌که در حدیثی از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام آمده است: «منهم خمسة، اولهم نوح، ثم ابراهیم، ثم موسی، ثم عیسی، ثم محمّد صلّی اللّه علیه و آله (به نقل از مجمع البیان در ذیل آیه شریفه) در حدیث دیگری از امام علی بن الحسین آمده است: «منهم خمسة اولو العزم من المرسلین: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و آله»، و هنگامی که راوی سؤال می‌کند که: «لم سمو اولو العزم.»: چرا آنها اولو العزم نامیده شدند؟ امام در جواب می‌فرماید:
«لانهم بعثوا الی شرقها و غربها، و جنها و انسها»: زیرا آنان مبعوث به شرق و غرب و جن و انس شدند (نقل از بحار الانوار، ج 11، ص 58)، و باز در حدیثی از امام صادق علیه السّلام آمده: «سادة النبیین و المرسلین خمسة و هم اولو العزم من الرسل و علیهم دارة الرحی نوح

---

(1). احزاب/ 7.

و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و آله»: بزرگ پیامبران و رسولان پنج نفرند و آنها پیامبران اولو العزم هستند و آسیای نبوت و رسالت بر محور وجود آنها دور می‌زند، آنها نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و آله بودند (حدیث 3، کافی، جلد 1، باب طبقات الانبیاء و الرسل). در تفسیر در المنثور از ابن عباس نیز همان معنا نقل شده که پیامبران اولو العزم همین پنج نفرند. ولی بعضی از مفسران

اولو العزم را اشاره به پیامبرانی می‌دانند که مأمور به پیکار با دشمنان شدند. بعضی عدد آنها را 313 نفر دانسته‌اند و بعضی همه پیامبران را اولو العزم (صاحبان اراده قوی) می‌دانند و مطابق این قول «من» در «مِنَ الرُّسُلِ» بیانیه است نه تبعیضیه. ولی تفسیر اول از همه صحیح‌تر است و روایات اسلامی آن را تأیید می‌کند. سپس قرآن در دنبال این سخن می‌افزاید: درباره آنها (کافران) عجله و شتاب مکن: «وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ». چرا که قیامت به زودی فرا می‌رسد و آنچه را درباره آن شتاب داشته‌اند با چشم خود می‌بینند، سخت مجازات می‌شوند و به اشتباهات خود پی می‌برند. به قدری عمر دنیا در برابر آخرت کوتاه است که هنگامی که آنها وعده‌هایی که به آنها داده می‌شد، می‌بینند، احساس می‌کنند که گویا در دنیا جز ساعتی از یک روز توقّف نداشتند: «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ.» این احساس کمی عمر در دنیا در برابر آخرت یا به خاطر این است که واقعا این زندگی در برابر آن حیات جاویدان ساعتی بیش نیست، و یا به خاطر این است که دنیا چنان به سرعت بر آنها می‌گذرد که گویی ساعتی بیش نبوده است، و یا از این جهت که آنها محصول تمام عمر خود را که از آن بهره‌برداری صحیح نکردند، بیش از یک ساعت نمی‌بینند. این جا است که سیلاب حسرت بر قلب آنها جاری می‌شود، اما چه سود که راه بازگشت وجود ندارد. لذا می‌بینیم هنگامی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فاصله دنیا و آخرت را سؤال می‌کنند و می‌گویند: «کم ما بین الدنیا و الاخره؟» در پاسخ می‌فرماید: «غمضة عین»:
یک چشم بر هم زدن! سپس می‌گوید: خداوند فرموده: «كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ.» (به نقل از روضة الواعظین مطابق نقل نور الثقلین، ج 5، صفحه
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 557
25). این نشان می‌دهد که تعبیر به «ساعت»، نه به معنای مقدار ساعت معمولی است، بلکه اشاره به زمان کم و کوتاه است. بعد به عنوان هشدار به همه انسان‌ها می‌افزاید:
این ابلاغی است برای همه: «بَلاغٌ»: بلاغ، خبر مبتدای محذوفی است، و در تقدیر چنین است: «هذا القرآن بلاغ» یا «هذا الوعظ و الانذار بلاغ»، برای تمام کسانی که از خطّ عبودیت پروردگار خارج شدند، برای کسانی که عرق در زندگی زودگذر دنیا و شهوات آن گشتند، و بالاخره ابلاغی است برای همه ساکنان این جهان ناپایدار، و در آخرین جمله، ضمن یک استفهام پرمعنا و تهدیدآمیز، می‌فرماید: آیا جز قوم فاسق هلاک می‌شوند: «فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ.» «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً» «2»،

فرموده: خداوند در برابر صبر و شکیبایی آنها، بهشت، لباس‌ها وَ فرش‌هایی از حریر را به آنها پاداش می‌دهد: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً.» آری، در برابر آن همه استقامت و ایثار که نمونه آن وفای به نذر و روزه داشتن و بخشیدن طعام مورد نیاز خود هنگام افطار به مسکین، یتیم و اسیر است، خداوند آنها را در باغ‌های مخصوصی از بهشت، جای می‌دهد و بهترین لباس‌ها را بر آنها می‌پوشاند. نه تنها در این آیه که در آیات دیگر قرآن نیز به این حقیقت تصریح شده که پاداش‌های قیامت در مقابل صبر و شکیبایی انسان است (صبر در طریق اطاعت، صبر در برابر معصیت و صبر و استقامت در برابر مشکلات و مصایب). در آیه 24 سوره رعد می‌خوانیم: فرشتگان به بهشتیان چنین خوش‌آمد می‌گویند: «سَلامٌ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ.» درود بر شما به خاطر صبر و استقامتی که داشتید، و در آیه 111 مؤمنون آمده است: «إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ.»: من امروز آنها را به خاطر صبر و استقامتشان پاداش دادم، آنها پیروز و رستگارند. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 21، ص 382- 377.
(2). انسان/ 12.
(3). تفسیر نمونه، ج 15، ص 362.

نیز فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً» «1»، فرموده: پنج دستور مهم به پیامبر اسلام می‌دهد که نخستین آن، دعوت به صبر و استقامت است، می‌فرماید: اکنون که چنین است، در طریق تبلیغ و اجرای احکام پروردگارت، صابر و شکیبا باش: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ.» از مشکلات و موانع راه و کثرت دشمنان و سرسختی‌های آنان ترس و هراسی به خود راه مده و همچنان به پیش حرکت کن. قابل توجّه این‌که: دستور به استقامت را (با توجّه به «فاء تفریع» در «فَاصْبِرْ» فرع بر نزول قرآن از سوی خدا می‌گیرد؛ یعنی چون پشتیبان تو خدا است، قطعا در این راه استقامت کن، و تعبیر به «ربّ»، اشاره لطیف دیگری به همین معناست، و در دومین دستور، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از هرگونه سازش با منحرفان برحذر داشته، می‌گوید: از هیچ گنهکار و کافری از آنها اطاعت مکن: «وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً.» در حقیقت، این حکم دوم تأکیدی است بر حکم اول؛ چرا که جمعیت دشمنان تلاش می‌کردند که از طریق مختلف، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را در مسیر باطل به سازش بکشانند؛ چنان که نقل شده که عتبة بن ربیعه و ولید بن مغیره به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌گفتند، از دعوت خود بازگرد، ما آن قدر ثروت در اختیار تو می‌گذاریم که راضی شوی، و زیباترین دختران عرب را به

همسری تو در می آوریم، و پیشنهادهای دیگری از این قبیل، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به عنوان یک رهبر بزرگ راستین باید در برابر وسوسه شیطانی، یا تهدیداتی که بعد از بی‌اثر ماندن این تطمیعات عنوان می‌شد، صبر و استقامت به خرج دهند؛ نه تسلیم تطمیع گردد، و نه تهدید. درست است که پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله هرگز تسلیم نشد، ولی این تأکیدی است بر اهمیت موضوع در مورد آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله، و سرمشقی است برای سایر رهبران راه خدا. گرچه بعضی از مفسران «آثم» را به عتبة بن ربیعه، و «کفور» را به ولید بن مغیره یا ابو جهل که هر سه از مشرکان عرب بودند، تفسیر کرده‌اند، ولی روشن است که «آثم» (گنهکار) و «کفور» (کافر و کفران‌کننده)، مفهوم وسیع و گسترده‌ای دارد که همه مجرمان و مشرکان را شامل

---

(1). انسان/ 24.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 559

می‌گردد، هرچند این سه نفر مصداق‌های روشن آن بودند. این نکته نیز قابل توجّه است که «آثم» مفهوم عامی دارد که «کفور» را نیز شامل می‌شود. بنابراین ذکر «کفور» از قبیل ذکر خاص بعد از عام، و برای تأکید است. «1»

سيد هاشم بحرانى و علامه شيخ عبد على بن جمعه عروسى قدّس سرّه در دو تفسير شريف: برهان و نور الثقلين، و علامه شيخ جلال الدين، عبد الرحمن سيوطى، در تفسير در المنثور در ذيل آيات صبر، رواياتى را به شرح زير نقل فرموده‌اند:
فى قوله تعالى: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» «2»، رواياتى را ذكر نموده‌اند، از جمله:
1. على بن ابراهيم فرموده: حكم در اول نبوت براى ياران پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله اين بود كه بر يک فرد واجب است در برابر ده نفر به جنگ اقدام كند. پس اگر از آنان بگريزد، او از جبهه جنگ فرار كرده، و صد نفر در مقابل هزار نفر به جنگ و قتال بپردازد. پس از آنكه خداى تعالى دانست در آنان ضعفى هست كه بر انجام اين حكم قادر نيستند، لذا خداى تعالى نازل فرمود: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ.» پس خداى تعالى بر آنان واجب نمود كه يک فرد از مؤمنين در مقابل دو نفر از كافران به جنگ بپردازد، پس در اين صورت اگر آن يک نفر مؤمن از آن دو نفر كافر فرار كند، او از جبهه جنگ و سپاه فرار كرده، اما اگر كافران سه نفر باشند و او تنها باشد و فرار كند، گريز او فرار از جبهه و سپاه نخواهد بود. «3»

---

(1). تفسير نمونه، ج 15، ص 377- 376.
(2). انفال/ 66.
(3). برهان، ص 402.

2. حسين بن صالح گفت: شنيدم ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: «كان على صلوات اللّه عليه يقول، من فر من رجلين فى القتال من الزحف، فقد فر من الزحف، و من فر من ثلثة رجال فى القتال من الزحف، فلم يفر.»؛ يعنى على صلوات اللّه عليه فرمود: هركه از دو مرد در صحنه جنگ بگريزد، او از سپاه گريخته و پشت به دشمن كرده، و هركس كه از سه مرد سپاهى در صحنه جنگ بگريزد، فرار از جنگ بر او صدق نمى‌كند. «1»
نيز فى قوله تعالى: «قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «2»، روايت نموده‌اند كه:

1. عیاشی از جابر نقل کند که او گوید به ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام گفتم: خدای تعالی شما را رحمت نماید، «فما الصبر الجمیل؟»: صبر جمیل چیست؟ آن حضرت فرمود: «صبر لیس فیه شکوی الی الناس. ان ابراهیم بعث یعقوب الی راهب من الرهبان، عابد من العباد، فی حاجة، فلما راه الراهب، حسبه ابراهیم، فوثب الیه فاعتنقه، ثم قال: مرحبا بخلیل الرحمن! قال یعقوب: انی لست بابراهیم و لکن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، فقال له الراهب: فما بلغ بک ما اری من الکبر.
قال: الهمّ و الحزن و السقم، فما جاوز عتبة الباب حتی اوحی اللّه الیه ان یا یعقوب! تشکونی الی العباد، فخّر ساجدا عند عتبة الباب یقول: رب لا اعود، فاوحی اللّه الیه، انی قد غفرتها لک، فلا تعودون الی مثلها، فما شکی شیئا مما اصابه من نوائب الدنیا الا ان قال یوما: " إِنَّما أَشْکُوا بَثِّی وَ حُزْنِی إِلَی اللَّهِ وَ أَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ".»؛ یعنی صبر جمیل، صبری است که در آن شکایت به مردم نباشد. همانا ابراهیم علیه السّلام یعقوب را برای حاجتی نزد راهبی از راهبان و عابدی از عابدان فرستاد. پس چون راهب او را دید، به گمان این‌که او ابراهیم است، به سوی او جستن کرد و او را در آغوش گرفت، سپس گفت: گشایش و نیکو باد بر خلیل الرحمن! یعقوب گفت: من ابراهیم نیستم، و لکن یعقوب پسر اسحاق فرزند ابراهیم هستم. پس راهب به او گفت: این پیری‌ای را که می‌بینم از چه روی به تو رسیده؟ او

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 167، حدیث 152- برهان، ص 403.
(2). یوسف/ 90.

گفت: غم، اندوه و بیماری. پس از آستانه درب نگذشته بود که خدای تعالی به او وحی فرمود به این‌که: ای یعقوب شکایت مرا به بندگانم می‌بری؟ پس یعقوب در آستانه درب در حال به زمین افتاد در حالی که می‌گفت: پروردگارا! دیگر هیچ‌گاه تکرار نخواهم کرد.
پس خدای تعالی به او وحی فرمود که آن را برای تو مورد مغفرت و آمرزش قرار دادم، پس مانند آن را تکرار مکن. پس هیچ‌یک از حوادث و پیش‌آمدهای دنیا را که به او می‌رسید، شکایت نکرد، جز این‌که روزی فرمود: البته، راز دلم و اندوهم را به خدای تعالی شکایت می‌کنم و از جانب خدای تعالی می‌دانم آنچه را شما نمی‌دانید. «1»
2. ابو الشیخ از ضحاک اخراج نمود که در حرف عبد اللّه گفت: «قال:" قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی"، بینی و بینه قربی." قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا".»؛ یعنی یوسف گفت: من یوسف هستم و این برادر من است. بین من و بین او خویشاوندی و قرابت است. خدای تعالی بر ما منت نهاده اِست. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً» «3»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
ابن بابویه با اسنادش تا محمّد بن زکریا جوهری بصری، از جعفر بن محمّد عمّاره، از پدرش، از جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «ان الخضر کان نبیّا مرسلا بعثه اللّه تبارک و تعالی الی قومه، فدعاهم الی توحیده و الاقرار بانبیائه و رسله و کتبه و کان آیته انه کان لا یجلس علی خشبة یابسة و لا ارض بیضاء الا ازهرت خضرا، و انما سمّی خضرا لذلک و کان اسمه تالیا بن هلکان بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح، و ان موسی لمّا کلمه اللّه تکلیما و انزل علیه التوراة و کتب له فی الالواح من کل شیء موعظة و تفصیلا لکل شیء، و جعل اية فی یده و عصاه و فی الطّوفان و الجراد و القمل و الضفادع و الدم و فلق البحر و غرق اللّه عزّ و جلّ فرعون و جنوده و علمت البشرية فيه حتی قال فی نفسه: ما اری ان اللّه عزّ و جلّ خلق خلقا اعلم

---

(1). برهان، ص 508.
(2). در المنثور، ج 4، ص 33.
(3). کهف/ 67.

منی، فاوحی اللّه عزّ و جلّ الی جبرئیل: ادرک عبدی قبل ان یهلک و قل له: ان عند ملتقی البحرین رجلا عابدا فاتبعه و تعلم منه، فهبط جبرئیل علی موسی بما امره به ربه عزّ و جلّ، فعلم موسی ان ذلک لما حدثته به نفسه، فمضی هو و فتاة، یوشع بن نون، حتی انتهیا الی ملتقی البحرین، فوجدا هناک الخضر، یعبد اللّه عزّ و جلّ؛ کما قال اللّه عزّ و جلّ فی کتابه:" فَوَجَدا عَبْداً مِنْ عِبادِنا آتَیْناهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنا وَ عَلَّمْناهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْماً قالَ لَهُ مُوسی هَلْ أَتَّبِعُکَ عَلی أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً". قال له خضر:" قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً"؛ انی وکّلت بعلم لا تطیقه، و وکّلت بعلم لا لا اطیقه. قال له موسی: بل استطیع معک صبرا. فقال الخضر: ان القیاس لا مجال له فی علم اللّه و امره،" وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً". قال له موسی:" قالَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً وَ لا أَعْصِی لَکَ أَمْراً"، فلما استثنی المشیة، قبله،" قالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِی فَلا تَسْئَلْنِی عَنْ شَیْ‌ءٍ حَتَّی أُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْراً".
فقال موسی: لک ذلک علی." فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا رَکِبا فِی السَّفِینَةِ خَرَقَها" الخضر. فقال له موسی:" أَ خَرَقْتَها لِتُغْرِقَ أَهْلَها لَقَدْ جِئْتَ شَیْئاً إِمْراً"." قالَ أَ لَمْ أَقُلْ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً". قال موسی:
" قالَ لا تُؤاخِذْنِی بِما نَسِیتُ"؛ ای بما ترکت من امرک،" وَ لا تُرْهِقْنِی مِنْ أَمْرِی عُسْراً. فَانْطَلَقا حَتَّی إِذا لَقِیا غُلاماً فَقَتَلَهُ" الخضر، فغضب موسی و

اخذَ بتلبيبه و قال له:" أ قَتَلْتَ نَفْساً زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكْراً". قال له الخضر: ان العقول لا تحكم على امر اللّه تعالى ذكره، بل امر اللّه يحكم عليها، فسلم لما ترى منى و اصبر عليه، فقد كنت علمت انت لن تستطيع معى صبرا. قال موسى:" قالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْ‏ءٍ بَعْدَها فَلا تُصاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْراً. فَانْطَلَقا حَتَّى إِذا أَتَيا أَهْلَ قَرْيَةٍ"، و هى الناصرة و اليها تنسب النصارى." اسْتَطْعَما أَهْلَها فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُما فَوَجَدا فِيها جِداراً يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ" فوضع الخضر يده،" فَأَقامَهُ" فقال له موسى:" لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْراً" خضر:" قالَ هذا فِراقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْراً". فقال:" أَمَّا السَّفِينَةُ فَكانَتْ لِمَساكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَها وَ كانَ وَراءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْباً" فاردت بما فعلت ان تبقى لهم و لا يغصبهم الملك عليها، فنسب الانانة فى هذا الفعل الى نفسه لعلة ذكر التعييب؛ لانه اراد ان يعيبها عند الملك حتى اذا شاهدها، فلا يغصب المساكين عليها و اراد اللّه عزّ و جلّ صلاحهم بما امره به من ذلک ثم قال:" وَ أَمَّا الْغُلامُ فَكانَ أَبَواهُ مُؤْمِنَيْنِ" فطبع كافرا و علم

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 563

اللّه تعالى ذكره، انه ان بقى، كفر ابواه و افتتنا به و ضلا باضلاله، فامرنى اللّه تعالى ذكره بقتله و اراد بذلک نقلهم الى محل كرامته فى العافيه، فاشرک فى الانانة بقوله:" فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً. فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً"، و انما اشرک فى الانانة؛ لانه خشى و اللّه لا يخشى؛ لانه لا يفوته شى‏ء و لا يمتنع عليه احد اراده، و انما خشى الخضر من ان يحال بينه و بين ما امر فيه، فلا يدرک ثواب الامضاء فيه، و وقع فى نفسه ان اللّه، تعالى ذكره، جعله سببا لرحمة ابوى الغلام، فعمل فيه وسط الامر من البشريه، مثل ما كان عمل فى موسى؛ لانه صار فى الوقت مخبرا و كليم اللّه موسى مخبر، و لم يكن ذلک باستحقاق الخضر للرتبة على موسى و هو افضل من الخضر، بل كان لاستحقاق موسى للتبيين. ثم قال:" وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما وَ كانَ أَبُوهُما صالِحاً"، و لم يكن ذلک الكنز بذهب و لا فضة، و لكن كان لوحا ذهب مكتوب فيه عجبت لمن ايقن بالموت، كيف يفرح؟ عجبت لمن ايقن بالقدر، كيف يحزن؟

عجبت لمن ايقن البعث حق، كيف يظلم؟ عجبت لمن يرى الدنيا و تصرف اهلها حالا بعد حال، كيف يطمئن اليها؟ و كان ابوهما كان بينهما و بين الاب الصالح سبعون ابا فحفظهما بصلاحه، ثم قال:" فَأَرادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغا أَشُدَّهُما وَ يَسْتَخْرِجا كَنزَهُما". فتبّرء من الانانية اخر القصص و نسب الاردة كلها الى اللّه، تعالى ذكره، فى ذلک؛ لانه لم يكن بقى شى‏ء مما فعله يخبر به بعد و يصير موسى به مخبرا و مصغيا الى كلامه تابعا، فتجرد من الارادة تجرد العبد المخلص، ثم صار متصلا مما اتاه من نسبة الانانية فى اول القصه و

من ادّعائه الاشتراک فی ثانی القصة فقال:" رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ وَ ما فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی ذلِکَ تَأْوِیلُ ما لَمْ تَسْطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً". قال جعفر بن محمّد علیه السّلام ان امر اللّه، تعالی ذکره، لا یحمل علی المقائیس، و من حمل امر اللّه علی المقائیس، هلک و اهلک. انّ اول معصیة ظهر الانانیة، من ابلیس اللعین حین امر اللّه تعالی ذکره، ملائکته بالسجود لادم، فسجدوا و ابی ابلیس اللعین ان یسجد، فقال عزّ و جلّ:" قالَ ما مَنَعَکَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُکَ". فکان اول کفره قوله:" أَنَا خَیْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِی مِنْ نارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِینٍ". فطرده اللّه عزّ و جلّ عن جواره و لعنه و سمّاء رجیما و اقسم بعزته، لا یقیس احد فی دینه، الا قرنه مع عدّوه، ابلیس، فی اسفل درک من النار.»: البته، خضر پیامبری بود که خدای تبارک و تعالی او را به رسالت به سوی قومی فرستاده بود. پس او

آنان را به توحید او و به اقرار به پیامبران، رسولان و کتاب‌هایش دعوت نمود، و نشانه او این بود که بر چوب و تیر خشکی نمی‌نشست و نه بر زمینی بایر، جز این‌که در آن سبزه می‌رویید، و او به همین جهت خضر علیه السّلام نامیده شد، و اسم او تالیا بن هلکان بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح بود، و این‌که موسی علیه السّلام چون خدای سبحان به نوعی با او سخن گفت و بر او تورات را نازل فرمود و در الواح از هر چیزی موعظه و تفصیلی برای هر چیزی نوشت، و نشانه پیامبری و معجزه او را در دست او، در عصایش، در فرستادن طوفان، ملخ (برای آفت مزارع)، شته (برای آفت درختان)، قورباغه (تا فراوانی آنها، بلایی در زندگی آنها باشد)، در دم (یعنی خون دماغ شدن آنان) و در شکافتن دریا قرار داد، و خداوند عزّ و جلّ فرعون و لشکریانش را غرق کرد، و بشریت در فرعون دانسته شد، تا آنکه موسی علیه السّلام با خودش گفت: نمی‌بینم خدای عزّ و جلّ عالم‌تر از من خلقی را آفریده باشد، پس خدای عزّ و جلّ به جبرئیل علیه السّلام وحی نمود، بنده مرا قبل از این‌که هلاک گردد، دریاب و به او بگو در محل تلاقی دو دریا، مرد عابدی است، پس او را پیروی و متابعت کن و از او علم بیاموز. پس جبرئیل علیه السّلام برای آنچه پروردگارش عزّ و جلّ او را بدان مأمور نمود، بر موسی علیه السّلام فرود آمد. پس موسی علیه السّلام دانست که این مأموریت برای آن حدیث نفسی است که با خود داشته، پس او و دوست جوانمردش، یوشع بن نون، رفتند تا به محلّ تلاقی دو دریا رسیدند. در آنجا خضر علیه السّلام را یافتند که به عبادت خدای عزّ و جلّ مشغول بود؛ چنان که خدای عزّ و جلّ در کتابش فرمود: پس آن دو یافتند بنده‌ای از بنده‌های مرا که ما از نزد خود رحمتی را به او اعطا نمودیم و از نزد خودمان علمی را به او تعلیم کردیم. موسی علیه السّلام به او گفت: آیا من از تو متابعت بکنم تا از آنچه به تو تعلیم شده، در جهت

رشد و کمال مرا تعلیم کنی؟ خضر علیه السّلام به او گفت: البته، تو هرگز نمی‌توانی با من خویشتن‌داری و شکیبایی کنی؛ زیرا من به علمی وکیلم که تو طاقت آن را نداری، و تو به علمی وکیل هستی که من طاقت آن را ندارم. موسی علیه السّلام به او گفت: من این توانایی را در خود ایجاد می‌کنم که با تو خویشتن‌داری و شکیبایی کنم.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 565
پس خضر علیه السّلام گفت: البته، در علم خدا و امر او مجال و محلی برای قیاس نیست و تو چگونه می‌توانی نسبت به چیزی که بر آن آگاهی و احاطه نداری، خویشتن‌داری و شکیبایی کنی؟ موسی علیه السّلام به او گفت: ان شاء اللّه به زودی می‌یابی مرا که خویشتن‌دار و شکیبایم و از تو نافرمانی نمی‌کنم. پس چون مشیت را استثنا نمود، او را پذیرفت، و خضر علیه السّلام به او گفت حال که مرا تبعیت می‌کنی، پس درباره چیزی از من سؤال مکن تا از آن تذکّری برای تو حادث گردد. پس موسی علیه السّلام گفت: دستور شما بر من مطاع است. پس هر دو رفتند تا در یک کشتی سوار شدند. خضر علیه السّلام آن کشتی را سوراخ نمود، پس موسی علیه السّلام (طاقت نیاورد و) به او گفت: آیا آن را سوراخ کردی تا سرنشینانش غرق گردند؟ به راستی چه کار ناپسندی را انجام دادی! خضر علیه السّلام گفت: آیا من به تو نگفتم، تو هرگز نمی‌توانی در معیت من شکیبایی و خویشتن‌داری کنی؟ موسی علیه السّلام گفت: این فراموش‌کاری مرا؛ یعنی این‌که دستور تو را ترک نمودم، بر من مؤاخذه مکن و این خطای مرا بر کارم سخت مگیر. پس هر دو به راه افتادند تا به پسری برخورد نمودند.
پس خضر علیه السّلام آن پسر را به قتل رسانید. پس موسی علیه السّلام خشمگین گردید و گریبان خضر علیه السّلام را گرفت و به او گفت: نفس بی‌گناهی را بدون این‌که کسی را کشته باشد، به قتل رسانیدی، حقیقتا چه کار زشت و ناپسندی انجام دادی؟ خضر علیه السّلام به او گفت:
عقول بر امر خدای متعال فرمانروایی نمی‌کنند، بلکه این امر خدای متعال است که بر عقول فرمانروا است، پس آنچه از من می‌بینی، بر آن تسلیم باش و نسبت به آن خویشتن‌داری و شکیبایی کن که من می‌دانستم تو هرگز نمی‌توانی در معیت با من خویشتن‌داری کنی و شکیبایی نمایی. موسی علیه السّلام به او گفت: اگر بعد از این، درباره چیزی از تو سؤالی کردم، پس دیگر با من مصاحبت و همراهی نکن، به تحقیق، تو در نزد من (نسبت به عدم همراهی با من) به عذر رسیده‌ای. پس هر دو به راه افتادند تا بر اهل آبادی‌ای وارد شدند، و آنجا ناصره بود، که نصاری به آن نسبت داده می‌شوند. آنان از اهل آبادی طلب غذا کردند و آن مردم از مهمانی آنان سرباز زدند، و در آن آبادی

دیواری را یافتند که در حال شکستن بود. پس خضر علیه السّلام با دست خود آن دیوار را سرپا قرار داد. پس موسی علیه السّلام به او گفت: می‌خواستی اجرتی در ازای آن کار دریافت کنی (نه این‌که کار بدون اجرت آن هم برای مردمی که از اعطای غذا سر باز زدند، انجام بدهی).
خضر علیه السّلام به او گفت: اینجا محل جدایی بین من و تو است، به زودی تو را نسبت به تأویل آنچه بر شکیبایی و خویشتن‌داری درباره آن قدرت نداشتی، آگاه می‌کنم. پس خضر علیه السّلام فرمود: اما آن کشتی از آن بیچارگانی بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم با آن کاری که انجام دادم، کشتی برای آنان باقی بماند و ورای آنان، پادشاهی بود که همه کشتی‌ها را غصب می‌کرد. پس با این کارم می‌خواستم، آن کشتی برای ایشان بماند و پادشاه به زور آن را از آن خود نسازد. پس منیت در این فعل را به علت ذکر معیوب ساختن، به خودش نسبت داد؛ زیرا اراده نمود که آن را نزد پادشاه معیوب نماید، تا آن گاه که آن را مشاهده می‌کند، پس به زور آن را از دست آن مساکین خارج نسازد.
بنابراین، خداوند عزّ و جلّ با آنچه با خضر علیه السّلام امر نمود، از معیوب ساختن کشتی، صلاح آنان را اراده کرده بود. پس از آن فرمود: و اما آن پسر والدینش مؤمن بودند و او سرشتش کافر بود، و خدای تعالی دانست که اگر آن پسر باقی بماند، والدینش را کافر می‌کند و به وسیله او آنها به فتنه افتاده و هر دو به وسیله گمراهی او گمراه می‌شوند، پس خداوند که ذکرش متعالی است، مرا به کشتن آن پسر امر فرمود، و به آن کار اراده نمود تا آنان را به محلّ کرامت خود در امن و عافیت انتقال دهد. پس در منیت شریک نمود بقوله: «فَخَشِينا أَنْ يُرْهِقَهُما طُغْياناً وَ كُفْراً. فَأَرَدْنا أَنْ يُبْدِلَهُما رَبُّهُما خَيْراً مِنْهُ زَكاةً وَ أَقْرَبَ رُحْماً»، و البته، در منیت خداوند را شریک نمود؛ زیرا او ترسید و خدای تعالی نمی‌ترسید؛ چون هیچ خیری از او فوت نگردد و دست‌یابی به کسی که او اراده‌اش نموده، بر او ممتنع نشود، خضر علیه السّلام تنها از این جهت ترسید که بین او و بین آنچه در آن مأمور بود، مانعی حایل شود، پس او ثواب امضای در آن را درک نکند و در نفس او گذشت که خدای تعالی ذکره او را سببی برای رحمت والدین آن پسر قرار داد. پس در

خضر علیه السّلام واسطه امر بودن از بشریت عمل نمود، مثل آنچه در موسی علیه السّلام عمل کرد؛ زیرا در وقت، خضر علیه السّلام مخبر گردید، در حالی که کلیم اللّه، موسی علیه السّلام، مخبر بود، و این امر برای استحقاق خضر علیه السّلام بدین رتبه نسبت به موسی علیه السّلام نبود و موسی علیه السّلام برتر از خضر علیه السّلام بود، بلکه علت این

امر، استحقاق موسی علیه السّلام برای تبیین بود. پس از آن، خضر علیه السّلام گفت:
و اما دیوار، پس آن متعلق به دو پسربچه یتیم در آن شهر بود که در زیر آن، گنجی از آن دو یتیم قرار داشت، و پدر آن دو یتیم مردی صالح بود، و آن گنج، نه مملو از طلا بود، و نه نقره، و لکن آن، لوحی طلایی بود که در آن نوشته شده بود: در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد، چگونه خوشحال است و شادمانی می‌کند؟ در شگفتم از کسی که به تقدیر یقین دارد، چگونه محزون گردیده و اندوهناک می‌شود؟ در شگفتم از کسی که یقین دارد به این‌که برانگیخته شدن در قیامت حق است، چگونه ظلم و ستم می‌کند؟
در شگفتم از کسی که دنیا را و دگرگونی اهل آن را از حالتی به حالتی می‌بیند، چگونه به آن اطمینان دارد؟
و بین والدین آن دو و این پدر صالح هفتاد پدر بود که خدای تعالی آن دو را به واسطه صالح بودن او حفظ نمود. پس از آن خضر علیه السّلام گفت:
پس پروردگار تو اراده نمود که آن دو به حدّ کمال رشد رسیده و گنجشان را استخراج کنند. پس در پایان حکایت، از منیت تبرّی جست و همه اراده را در آن به خدای تعالی ذکره، نسبت داد؛ زیرا چیزی باقی نماند که بعد از آن به آن خبر بدهد و موسی علیه السّلام بدان مخبر شود و نسبت به کلام و سخن او صفا پیدا کند. پس موسی علیه السّلام از منیت و اراده جدا گشت به مانند جدا گشتن بنده مخلص. سپس خضر علیه السّلام از آنچه به خودش داده بود، از نسبت منیت در قصه اول و از ادعای اشتراکش در قصه دوم، متصل گشت. پس گفت: و آنچه از کارم انجام دادم که آن تأویل چیزی است که بر آن توانایی خویشتن‌داری و شکیبایی نداشتی، رحمتی است از جانب پروردگارت. جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام فرمود: البته، امر خدا، تعالی ذکره، بر قیاس حمل نمی‌گردد و هرکس امر خدا را بر قیاس حمل کند، خود هلاک
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 568
می‌شود و (دیگران از پیروان را) به هلاکت رساند. البته، عصیان و سرکشی که ظاهر گردید، خودخواهی شیطان لعین بود، آن هنگام که خدای تعالی به ملایکه‌اش امر به سجود برای آدم نمود، پس همه سجده نمودند و ابلیس لعین از سجده کردن سر باز زد.
پس خدای عزّ و جلّ فرمود: چه چیز تو را از سجده کردن منع نمود، آن هنگام که تو را به آن امر نمودم؟ شیطان گفت: من بهتر از اویم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل خلق کردی.
پس خدای عزّ و جلّ او را از جوار خود راند و او را لعنت نمود و او را رجیم نامید و به عزتش سوگند یاد کرد که احدی در دینش قیام نکند، جز این‌که او

را با دشمنش، ابلیس، در پایین‌ترین مرتبه دوزخ قرین سازد. «1»
فی قوله تعالی: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها لا نَسْئَلُکَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوی «2» هم روایاتی را ذکر فرموده‌اند، از جمله:
1. در عیون الاخبار، در باب ذکر مجلس رضا علیه السّلام با مأمون در فرق بین عترت و امت، و در تفسیر برهان، ابن بابویه با اسنادش، حدیثی طولانی را نقل می‌کند که در آن چنین آمده است: علما گفتند: برای ما بیان بفرمایید، آیا خدای تعالی در قرآن برگزیدن را تفسیر فرموده؟ پس حضرت رضا علیه السّلام فرمود: «فسر الاصطفاء فی الظاهر سوی الباطن فی اثنی عشر موطنا و موضعا، فاول ذلک الی ان قال: و اما الثانی عشر، فقوله عزّ و جلّ:" وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها"، فخصنا اللّه تعالی بهذه الخصوصیة اذ امرنا مع الامة باقامة الصلوة، ثم خصنا من دون الامة فکان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یجیء الی باب علی و فاطمه علیها السّلام بعد نزول هذه الایة تسعة اشهر، کل یوم عند حضور کل صلاة خمس مرات فیقول: الصلوة رحمکم اللّه، و ما اکرم اللّه احدا من ذراری الانبیاء علیهم السّلام بمثل هذه الکرامة التی اکرمنا بها و خصنا من دون جمیع اهل بیتهم. فقال المأمون و العلما: جزاکم اللّه اهل بیت، نبیکم، عن الامة خیرا، فما نجد الشرح و البیان فیما اشتبه علینا الا عندکم.»؛ یعنی: به غیر از باطن، در ظاهر در دوازده محل و مکان، اصطفا را تفسیر فرمود، و حدیث را با ذکر آن مواضع ادامه داد تا این‌که فرمود: و اما دوازدهمین آن، قول خدای

---

(1). برهان، ص 637- 636.
(2). طه/ 132.

عزّ و جلّ است: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها.» پس خدای تعالی ما را با این خصوصیت مختص گردانید، هنگامی که ما را با امت به اقامه نماز امر فرمود، بعد از آن ما را بدون امت، مختص گردانید. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بعد از نزول این آیه، مدت نه ماه، وقت فرارسیدن ادای هر نماز در هر پنج نوبت درب خانه علی و فاطمه علیهما السّلام می‌آمد و می‌فرمود: «الصلوة، رحمکم اللّه»، و برای احدی از فرزندزادگان پیامبران علیهم السّلام چنین کرامتی را که خدای تعالی ما را بدان اکرام فرمود، نبوده است و تنها ما را بدان اختصاص داد، بدون این‌که هیچ‌یک اهل بیت آنان را بدان مختص گرداند. بعد مأمون و علما گفتند:
خدای تعالی شما اهل بیت را، پیامبرتان را، از امت، خیر و نیکی پاداش دهد. پس در آنچه بر ما مشتبه است، شرح و بیانی به جز از نزد شما نخواهیم یافت.

2. علی بن ابراهیم در روایت ابی الجارود، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فی قوله: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها»، فرمود: البته، خدای تعالی به او امر نمود به این‌که آن را به اهلش، بدون مردم، اختصاص دهد تا مردم بدانند که برای اهل محمّد صلّی اللّه علیه و آله نزد خدای متعال منزلتی خاص است که برای سایر مردم نیست؛ چون آنان را با مردم به طور عموم امر نمود، سپس آنان را خصوصا امر نمود. پس همین که آیه نازل گردید، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هر روز به هنگام نماز صبح درب خانه علی علیه السّلام می‌آمد و می‌فرمود: «السّلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.» پس علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السّلام می‌فرمودند: «و علیک السّلام یا رسول اللّه و رحمة اللّه و برکاته.» بعد از آن، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کوبه درب منزل را می‌گرفت و می‌فرمود:
«الصلوه، یرحمکم اللّه،" إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً".» پس همیشه و در هر روز چنین عمل می‌فرمود، آن هنگام که در مدینه بود تا این‌که دنیا را وداع فرمود، و ابو حمراء که خدمتگزار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود، گفت: من به این عمل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شهادت می‌دهم. «1»

---
(1). برهان، ص 682- نور الثقلین، ج 3، ص 409، حدیث 188.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 570

فی قوله تعالی: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» «1» هم روایتی را نقل نموده‌اند:
علی بن ابراهیم فی قوله: «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ»، فرمود: یعنی آن کسی که بر فقر و تنگدستی خویشتن‌داری و شکیبایی کرده و بر جمیع احوالش، شکر و حمد خدای عزّ و جلّ را به جا آورد. «2»
نیز فی قوله تعالی: «اصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. در کتاب توحید با اسنادش تا محمّد بن سالم، و او گوید: از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام سؤال نمودم، پس گفتم: فرموده خدای عزّ و جلّ را: «یا إِبْلِیسُ ما مَنَعَکَ أَنْ تَسْجُدَ لِما خَلَقْتُ بِیَدَیَّ»؟ پس آن بزرگوار فرمود: «الید فی کلام العرب، القوة و النعمة، قال اللّه:" وَ اذْکُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَیْدِ"، و قال:" وَ السَّماءَ بَنَیْناها بِأَیْدٍ"؛ ای بقوة، و قال:" أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ"؛ ای قوة، و یقال، لفلان عندی ید بیضاء؛ ای نعمة.» «4»
2. ابن جریر، از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمود که او گفت: «الاواب المسبح.»:
«اواب»؛ یعنی تسبیح‌گوی. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا

تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «6»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. در اصول کافی، محمّد بن یعقوب و عده‌ای از اصحاب ما با اسنادشان تا سماعة بن مهران، و او گوید: درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، به ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام گفتم. آن حضرت فرمود: «نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و

---

(1). لقمان/ 31.
(2). برهان، ص 824- نور الثقلین، ج 4، ص 216، حدیث 98.
(3). ص/ 17.
(4). نور الثقلین، ج 4، ص 444، حدیث 10.
(5). در المنثور، ج 5، ص 298.
(6). احقاف/ 35.

محمّد صلّی اللّه علیه و آله.» گفتم: چگونه آنان اولو العزم گردیدند؟ آن حضرت فرمود: «لان نوحا بعث بکتاب و شریعة، و کل من جاء بعد نوح، اخذ بکتاب نوح و شریعته و منهاجه، حتی جاء ابراهیم علیه السّلام بالصحف و بعزیمة ترک کتاب نوح الا کفرا به، فکل نبی جاء بعد ابراهیم، اخذ شریعته حتی جاء موسی بالتوراة و شریعته و منهاجه و بعزیمة ترک الصحف، فکل نبی جاء بعد موسی، اخذ بالتوراة و شریعته و منهاجه، حتی جاء المسیح علیه السّلام بالانجیل و بعزیمة ترک شریعة موسی و منهاجه، فکل نبی جاء بعد المسیح، اخذ بشریعته و منهاجه، حتی جاء محمّد صلّی اللّه علیه و آله فجاء بالقران و بشریعته و منهاجه، فحلاله حلال الی الیوم القیامه، و حرامه حرام الی الیوم القیامة، فهولاء اولو العزم من الرسل صلّی اللّه علیه و آله.»: زیرا نوح با کتاب و شریعت به پیامبری برگزیده شد و هر پیامبری بعد از نوح آمد، کتاب نوح و شریعت و سنت و طریق او را تبلیغ کرد، تا ابراهیم علیه السّلام با صحف و به عزم ترک کتاب نوح و نه روی‌گردانی از آن، آمد. پس هر پیامبری بعد از ابراهیم آمد، شریعت او و طریق و مسلکش و صحف را تبلیغ نمود، تا این‌که موسی با تورات، شریعت، سنت و طریقت خودش و به عزم ترک صحف ابراهیم آمد، پس هر پیامبری بعد از موسی آمد، تورات، شریعت، طریقت و سنت او را تبلیغ نمود، تا این‌که مسیح علیه السّلام با انجیل به عزم ترک شریعت، سنت و طریقت موسی آمد، پس هر پیامبری بعد از مسیح آمد، شریعت، سنت و طریقت او را تبلیغ نمود، تا این‌که محمّد صلّی اللّه علیه و آله با قرآن، سنت و طریقت خودش آمد، پس حلال او تا روز قیامت، حلال است و حرام او تا روز قیامت، حرام است. اینها از پیامبران اولو العزم هستند. «1»

2. محمّد بن یعقوب از عده‌ای از اصحاب ما با اسنادش تا ابن ابی یعفور، گوید: شنیدم ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «سادة النبیین و المرسلین خمسة، و هم اولو العزم من الرسل، و علیهم دارت الرحی، نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد صلّی اللّه علیه و آله و علی جمیع الانبیاء.»: سرور پیامبران و فرستادگان از جانب خدای تعالی، پنج نفرند، و آنان پیامبران اولو العزم هستند و محور گردش و دوران رسالت بر آنان استوار است، آنان نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمّد که صلوات خدا بر او و آلش و بر همه پیامبران باد، هستند. «2»

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 22، حدیث 38- برهان، ص 109.
(2). برهان، ص 1009- نور الثقلین، ج 5، ص 23، حدیث 40.

3. در کتاب احتجاج طبرسی قدّس سرّه از امیر المؤمنین علیه السّلام حدیثی طولانی ذکر شده که حضرت در آن چنین فرمود: «و لان الصبر علی ولاة الامر مفروض لقول اللّه عزّ و جلّ لنبیه صلّی اللّه علیه و آله:
" فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ"، و ایجابه مثل ذلک علی اولیائه و اهل طاعته بقوله:" لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ".» و به این جهت است که خویشتن‌داری و شکیبایی بر والیان و حاکمان امور واجب شده است، بنابر قول خدای عزّ و جلّ به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله:
«فَاصْبِرْ کَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ»، و مانند آن است، وجوب آن بر دوستان آن حضرت و اهل طاعتش که خدای تعالی فرموده: «لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.» «1»

4. در کتاب خرائج و جرائح با اسنادش تا ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت است که آن بزرگوار فرمود: «ان اللّه فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم، و اورثنا علمهم و فضلنا علیهم فی فضلهم، و علم رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ما لا یعلمون، و علمنا علم رسول اللّه علیه السّلام فروینا لشیعتنا، فمن قبله منهم، فهو افضلهم، و اینما نکون، فشیعتنا معنا.»: البته، خدای متعال پیامبران اولو العزم را بر سایر پیامبران به علم، برتری و ترجیح داد و علم آنان را برای ما به میراث داد، و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دانا و عالم گردید به چیزی که آنان عالم نبودند، و به ما علم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را آموخت، پس ما بر شیعیان و پیروانمان روایت کردیم، پس هرکه از شیعیان ما آن را پذیرفت، پس او افضل ایشان است، و هرکجا باشیم، پس شیعیانمان با ما هستند. «2»

5. محمّد بن یعقوب از عده‌ای از اصحاب ما از محمّد بن یحیی، و او با اسنادش از عبد الرحمن بن کثیر، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:

ان اول وصى كان على وجه الارض، هبة اللّه بن آدم، و ما من نبى مضى الا و له وصى، و كان جميع الانبياء مأة الف نبى و عشرين الف نبى، منهم خمسة اولو العزم؛ نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمّد صلّى اللّه عليه و آله.»: پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: البته، نخستين وصى بر روى زمين، هبة اللّه

---

(1). نور الثقلين، ج 5، ص 24، حديث 43.
(2). نور الثقلين، ج 5، ص 24، حديث 44.

فرزند آدم بود، و هيچ پيامبرى نيامد، جز اين‌كه براى او وصى‌اى بود. همه پيامبران يک صد و بيست هزار نفر بودند كه از بين آنان پنج نفر اولو العزم هستند: نوح، ابراهيم، موسى، عيسى و محمّد صلّى اللّه عليه و آله. «1»

5. تدبّر در آیات صبر

اشاره

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2»

الف- معنی صبر از لحاظ تفاسیر و سیاق آیات

صبر از لحاظ تفاسیر و سیاق آیات، دارای معانی متنوعی به شرح زیر است:
1. صبر به معنای شکیبایی و خویشتن‌داری در مسایل، مشکلات و مصایب در جنگ: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ» «3»؛ یعنی اکنون خدای تعالی حکم جهاد را در باب وجوب جنگ بر شما مؤمنین تخفیف داد و دانست که ضعفی در (بصیرت) شما هست. پس اگر از شما صد نفر خویشتن‌دار در جنگ باشد، بر دویست نفر از دشمن غلبه خواهد کرد، و اگر در شما هزار نفر خویشتن‌دار در برابر مصایب جنگ باشد، به امر خدای تعالی بر دو هزار نفر غلبه خواهند کرد؛ یعنی در حالی که شما مؤمنین خویشتن‌دار و شکیبا باشید، و خدای تعالی یار و یاور شکیبایان و خویشتن‌داران است.
2. صبر به معنای شکیبایی و خویشتن‌داری در ابتلائات زندگی و شکیبایی و خویشتن‌داری در ارتکاب معاصی و گناهان: «قالُوا أَ إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هذا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَ يَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «4»؛ یعنی برادران یوسف گفتند: آیا تو خودت یوسف هستی؟ یوسف گفت: من یوسف هستم و این (ابن یامین

(1). برهان، ص 1009- نور الثقلین، ج 5، ص 23، حدیث 41.
(2). ص/ 29.
(3). انفال/ 66.
(4). یوسف/ 90.

هم) برادر (پدری و مادری) من است. حقیقتا خدای تعالی بعد از فراق و جدایی طولانی، بر ما منت گذاشته که ما را به هم رسانید و به هم ملحق نمود. او خدای تعالی کسی را که (با اجتناب از معاصی از او) تقوا داشته و بر بلایا و تلخی‌های زندگی خویشتن‌دار باشد (و محسن گردد)، پس البته که خدای تعالی پاداش محسنین را از بین نمی‌برد.
3. صبر به معنای شکیبایی و خویشتن‌داری، در تحمل مشکلات و مسایل ناشی از استقامت در دین و محافظت بر آن: «وَ الَّذِينَ هاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيا حَسَنَةً وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» «1»؛ یعنی کسانی که مورد ستم واقع شدند و پس از آن، برای خدا مهاجرت کردند، در این دنیا، جایگاه و مقام

خوبى به آنان مى‌دهيم، و البته اگر بدانند، پاداش نيكوى آخرت، بزرگ‌تر است. آنان (مهاجرين) كسانى هستند كه در تحمّل مشكلات و مسايل ناشى از استقامت در دين و محافظت بر آن، شكيبايى و خويشتن‌دارى كردند، و بر پروردگارشان توكّل مى‌كنند.

4. صبر به معناى شكيبايى و خويشتن‌دارى در حوادث، پيشامدها و مقدرات: «قالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْراً» «2»؛ يعنى (خضر به موسى) گفت: البته، تو هرگز نمى‌توانى با من (نسبت به حوادث، پيشامدها و مقدرات) شكيبا و خويشتن‌دار باشى.

5. صبر به معناى شكيبايى و خويشتن‌دارى در ايجاد ملكه اداى صلات، عبادت و تربيت دينى: «وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها لا نَسْئَلُكَ رِزْقاً نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعاقِبَةُ لِلتَّقْوى «3»؛ يعنى: و خداى تعالى به پيامبرش امر مى‌كند كه: اهل خودت را به اداى نماز امر كن و بر خويشتن‌دارى كردن نسبت به ايجاد ملكه صلات در آنان، از نماز طلب كمك كن، ما از تو روزى طلب نمى‌كنيم (كنايه از اين‌كه نماز به عظمت پروردگار چيزى

---

(1). نحل/ 42- 41.

(2). كهف/ 67.

(3). طه/ 132.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 575

نمى‌افزايد)، ما تو را روزى مى‌دهيم (كنايه از اين‌كه اين نماز براى كمال شما است)، و سرانجام نيک، براى تقوا و پرهيزگارى است (كه روح تقوا و خلوص بايد در نماز و عبادت حاكم باشد).

6. صبر به معناى شكيبايى و خويشتن‌دارى در ابتلا به فقر و تنگدستى: «وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيْلَكُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا يُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ» «1»؛ يعنى: و كسى كه (از مؤمنين بود و) به او علم اعطا شده بود، گفت: واى بر شما (شيفتگان ثروت و مكنت قارون، بدانيد و آگاه باشيد كه) پاداش نيک خداى تعالى (هم در دنيا و هم در آخرت) بهتر (از آن ثروت) است براى كسى كه ايمان داشته باشد و عمل صالح انجام دهد، و آن (سخن؛ يعنى برترى پاداش نيک خدا بر ثروت) را نمى‌فهمند به جز صابران؛ كسانى كه در حال فقر و تنگدستى خويشتن‌دار و شكيبا هستند.

7. صبر به معناى شكيبايى و خويشتن‌دارى نسبت به سختى‌ها و مشقات و رنج‌هاى ناشى از انجام تكاليف: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِى فِى الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آياتِهِ إِنَّ فِى ذلِكَ لَآياتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» «2»؛ يعنى آيا نديده‌اى آن كشتى را كه به وسيله خداى تعالى (يعنى به وسيله فراهم آمدن مجموعه‌اى از لوازم، اسباب، شرايط و عوامل هم بر روى آب قرار

می‌گیرد و هم) در دریا جریان پیدا می‌کند تا به شما بعضی نشانه‌های (توحید، قدرت و حکمت) خودش را بنمایاند؟ البته، در آن (نعمت خدای تعالی) مسلما نشانه‌ها و دلالت‌هایی است برای هرکه نسبت به سختی‌ها و مشقات زندگی بسیار خویشتن‌دار، و نسبت به رنج‌های ناشی از انجام تکالیف بسیار شکیبا، و در همه احوال بسیار شکرگزار باشد.

8. صبر به معنای شکیبایی و خویشتن‌داری نسبت به اکاذیب و افتراهایی که دیگران می‌گویند: «اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» «3»؛ یعنی خدای

---

(1). قصص/ 80.

(2). لقمان/ 31.

(3). ص/ 17.

تعالی به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله امر می‌فرماید که ای پیامبر! بر آنچه از افتراها و اکاذیب که نسبت به تو می‌گویند، خویشتن‌دار و شکیبا باش، و بنده ما، داوود، را به یادآور که او صاحب قدرت و قوت بود. البته، او بسیار بازگشت‌کننده و توبه‌کننده به سوی پروردگارش بود (که با کوچک‌ترین ترک اولی، به سوی پروردگارش توبه می‌کرد).

9. صبر به معنای شکیبایی و خویشتن‌داری نسبت به آزار و اذیت دشمنان و مخالفان و مقاومت مخالفین و کافران در برابر حقایق و خویشتن‌داری نسبت به انکار منکران حقایق و قیامت: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «1»؛ یعنی پس خدای متعال به پیامبرش امر می‌کند به این‌که: بر آزار و اذیت دشمنان و عدم اجابت کافران نسبت به تو و بر انکار منکران قیامت شکیبایی و خویشتن‌داری کن؛ همان گونه که پیامبران صاحب شریعت خویشتن‌داری کردند، و برای آنان تقاضای تعجیل در عذاب مکن؛ مثل این‌که آنان (سختی قیامت) روزی را که به آنان وعده داده شده، می‌بینند که (شدت عذاب چنان است که در مقایسه با زندگی) مانند آن است که، به جز ساعتی را در دنیا توقف نداشته‌اند، (این بیان قرآن) ابلاغی است. پس آیا به جز گروه فاسقان که از اطاعت خدا سر باز زدند، کسی به هلاکت می‌رسد؟

10. صبر به معنای شکیبایی و خویشتن‌داری نسبت به آزمایشات دنیا و ترک منهیات و انجام طاعات و تحمّل سختی‌ها و مشقات تکلیف: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيراً» «2»: و به واسطه این‌که آنان (نسبت به آزمایشات دنیا و سختی‌ها و مشقات آن، رنج تکلیف و انجام طاعات و ترک منهیات) شکیبایی و خویشتن‌داری کردند، پاداش نیک آنان بهشت است

(یعنی بوستانی است پوشیده از درخت که زندگی در آن، جاویدان و بدون رنج و سرشار از لذت و سرور است)، و ابریشم است (که برای زیبایی در پوشش و زیبایی در گسترش فرش از آن استفاده می‌کنند).

---

(1). احقاف/ 35.

(2). انسان/ 12.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 577

11. صبر به معنای تحمّل شکیبایی و خویشتن‌داری در برابر حکم پروردگار: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ كَفُوراً» «1»؛ یعنی خدای متعال بعد از نزول قرآن بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، به او امر می‌کند که: پس در برابر حکم پروردگارت شکیبا و خویشتن‌دار باش و از بعضی آنان که (در اجرای احکام قرآن) معصیت کارند یا کافر و روی‌گردانند، اطاعت مکن.

ب- تفسیر مفردات آیات صبر با استناد به آیات

1. صبر و مجاهدت، دو بال پيروزى

الف- صد نفر مؤمن صابر در مقابل دويست نفر و هزار نفر از آنان بر دو هزار نفر غالب و پيروزند: «الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَ عَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفاً فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.» «2»

ب- اما براى غلبه و پيروزى بر دشمن صبر و مجاهدت ملازم يكديگرند: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.» «3»

ج- پس مؤمنين صابر، براى وصول به هدف در راه خداى تعالى، نه ضعف به خود راه مى‌دهند، و نه سرافكنده خواهند بود: «وَ كَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَما وَهَنُوا لِما أَصابَهُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَ ما ضَعُفُوا وَ مَا اسْتَكانُوا وَ اللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.» «4»

2. تقوا و صبر دو صفت ملازم با محسنین است

و آنکه صبر و تقوا را ملکه خود سازد، از کید دشمن در امان است، و اگر دشمن ناگهانی به او حمله کند، با امدادهای پروردگار متعال آن را دفع کرده و بر دشمن پیروز می‌شود:

الف- تقوا و صبر دو صفت ملازم با محسنین است: «قالُوا أَ إِنَّکَ لَأَنْتَ یُوسُفُ قالَ أَنَا یُوسُفُ وَ هذا أَخِی قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَیْنا إِنَّهُ مَنْ یَتَّقِ وَ یَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.» «5»

---

(1). انسان/ 24.

(2). انفال/ 66.

(3). آل عمران/ 142.

(4). آل عمران/ 146.

(5). یوسف/ 90.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 578

ب- و آنکه صبر و تقوا را ملکه خود سازد، از کید دشمن در امان است: «بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ» «1»

ج- آنان که صبر و تقوا را ملکه خود سازد، اگر دشمن به طور ناگهانی به آنان حمله کند، با امدادهای پروردگار متعال، آن را دفع کرده و بر دشمن پیروز خواهند شد: «بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ.» «2»

چنین کسانی هم در دنیا جایگاهشان نیکو است و هم در آخرت جایگاه آنان غرفه‌ای از بهشت است که از پایین آن، نهرها جاری است: «وَ آمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ وَ لا تَکُونُوا أَوَّلَ کافِرٍ بِهِ وَ لا تَشْتَرُوا بِآیاتِی ثَمَناً قَلِیلًا وَ إِیَّایَ فَاتَّقُونِ. وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ وَ تَکْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» «3»، و قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها نِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ. الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ.» «4»
در آیات فوق، اولا آیه 58 سوره عنکبوت مفسر آیه 41 سوره نحل است؛ زیرا هر دو مکی‌اند، و در ترتیب نزول هم سوره عنکبوت بعد از سوره نحل نازل شده است (سوره نحل هفتادمین سوره از لحاظ نزول در مکّه بوده و سوره عنکبوت هم هشتاد و پنجمین سوره از لحاظ نزول در مکّه است) و آیات بعد از هر دو آیه در هر دو سوره، وصف حال آنان؛ یعنی مهاجرین در راه خدا را و کسانی را که ایمان و عمل صالح انجام دادند را به طور هماهنگ در صبر و توکّل توصیف می‌کند: «الَّذِینَ صَبَرُوا وَ عَلی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ.» ثانیا: از تفسیر تطبیقی مذکور معلوم می‌شود، یکی از اعمال صالح، مهاجرت در راه خدای تعالی است؛ زیرا صدر آیه 58 سوره عنکبوت، مفسر صدر آیه 41 سوره نحل

---

(1). آل عمران/ 120.
(2). آل عمران/ 125.
(3). نحل/ 42- 41.
(4). عنکبوت/ 59- 58.

است؛ یعنی قوله: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»، مفسر قوله: «وَ الَّذِینَ هاجَرُوا فِی اللَّهِ» است؛ یعنی آنان که در راه خدای تعالی مهاجرت کردند بعد از آنکه مورد ظلم واقع شدند، آنان کسانی هستند که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند، و تأیید بر آن دو، آیه قبل از آن در سوره عنکبوت است که به طور ضمنی اشاره به مهاجرت دارد: «إِنَّ أَرْضِی واسِعَةٌ فَإِیَّایَ فَاعْبُدُونِ.» «1» بنابراین تفسیر، یکی از اعمال صالح، مهاجرت در راه خدای تعالی است.
ثالثا: پاداش نیکوی آخرت که آن بزرگ‌تر از پاداش دنیا است، آن غرفه‌ای از بهشت‌ای است که از پایین آن، نهرها جاری است و در آن جاویدانند؛

زیرا قوله:
«لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها»، ذیل آیه 58 سوره عنکبوت، مفسر «وَ لَأَجْرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا یَعْلَمُونَ»، ذیل آیه 41 سوره نحل است.
رابعا: بنابر تفسیر مذکور، مهاجران در راه خدا، مؤمنین دارای عمل صالحی هستند که صبر و توکّلشان بر پروردگار دو صفت ملازم آنان است.

4. تحمّل در صبر شرط موفقیت آن است

و تحمّل آن وقتی انجام می‌پذیرد که نسبت به موضوع صبر اطلاع و آگاهی لازم حاصل باشد، چنان‌که در قصه خضر و موسی علیه السّلام ملاحظه می‌کنیم که: اولا، موسی علیه السّلام نسبت به موضوعات صبر آگاهی نداشت و لذا خضر علیه السّلام به او فرمود: تو هرگز استطاعت نداری، در معیت من، صبر و خویشتن‌داری کنی: «قالَ إِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیعَ مَعِیَ صَبْراً.» «2»

ثانیا، بلافاصله در آیه بعد از آن فرمود: چگونه می‌توانی صبر کنی و حال آنکه به موضوع صبر احاطه نداری و نسبت به آن آگاه نیستی؟: «وَ کَیْفَ تَصْبِرُ عَلی ما لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْراً.» «3»

---

(1). عنکبوت/ 56.

(2). کهف/ 67.

(3). کهف/ 68.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 580

ثالثا، و در پایان قصه، آنچه را موسی علیه السّلام نسبت به آن استطاعت بر صبر کردن نداشت، خضر علیه السّلام با تأویل آنها او را آگاه می‌کند: «قالَ هذا فِراقُ بَیْنِی وَ بَیْنِکَ سَأُنَبِّئُکَ بِتَأْوِیلِ ما لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَیْهِ صَبْراً.» «1»

5. صبر بسیار بر نماز

به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از جانب خدای تعالی امر می‌شود که اهلش را به نماز امر کند و خود نیز بر نمازش صبور باشد، و اسماعیل علیه السّلام اهلش را به نماز امر می‌کرد، و نماز برای مؤمنین حکمی ثابت و معین است و باید در وقتش ادا شود:

الف- و (ای پیامبر!) اهل بیت خود را به نماز امر کن و خود بر آن، بسیار صابر باش:

«وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها.» «2»

ب- و او اسماعیل علیه السّلام اهلش را به نماز امر می‌کرد: «وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ.» «3»

ج- و البته، نماز برای مؤمنین حکمی ثابت و معین است و باید در وقتش ادا شود:

«إِنَّ الصَّلاةَ کانَتْ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ کِتاباً مَوْقُوتاً.» «4»

6. علما صابر بوده و دارای بهره عظیم‌اند

اشاره

در آیه هشتاد سوره قصص می‌فرماید: علما به شیفتگان امکانات مادی دنیوی گفتند: برای مؤمن صالح عمل، پاداش نیک خدای متعال (در آخرت)، بهتر از این امکانات مادی دنیوی است، و این تشخیص در برتری را، به جز صابران نمی‌فهمند: «وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ» «5»، و در آیه 35 سوره فصلت می‌فرماید: و آن (نامساوی بودن خوبی و بدی) را به جز صابران نمی‌فهمند، و آن را به جز کسانی که دارای بهره و نصیبی عظیم‌اند، درک نمی‌کنند: «وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا وَ ما یُلَقَّاها إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ.» «6»

---

(1). کهف/ 78.
(2). طه/ 123.
(3). مریم/ 55.
(4). نساء/ 103.
(5). قصص/ 80.
(6). فصلت/ 35.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 581

اولا: هر دو آیه مکی بوده و آیه فصلت، بعد از آیه قصص نازل شده است؛ سوره فصلت شصت و یکمین سوره قرآن و سوره قصص چهل و نهمین سوره قرآن در ترتیب نزول بوده و هر دو در مکّه نازل شده‌اند.
ثانیا: موضوع عدم درک در آیه قصص که صابرون از آن استثنا شده‌اند، برتری و خیر «ثَوابُ اللَّهِ» از امکانات مادی دنیوی است و موضوع عدم درک در آیه فصّلت که شخص صابر از آن استثنا شده، تشخیص نامساوی بودن خوبی و بدی است.
ثالثا: ذیل آیه قصص، مفسر صدر آن است؛ یعنی قوله: «وَ لا يُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ»، مفسر قوله: «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» است، و صدر آیه فصلت، مفسر ذیل آن است؛ یعنی قوله: «وَ ما يُلَقَّاها إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا»، مفسر قوله: «و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم» است، و لذا ذیل آیه فصّلت، مفسر صدر آیه قصص است، و نتیجه این تفسیر آن است که: عالم، صابر و خویشتن‌دار بوده و دارای بهره و نصیب عظیم است.

7. صبار شکور

برای همه کسانی که در آلام و نقم، بسیار صابر و خویشتن‌دارند و در آسایش و نعم، بسیار شاکر و سپاسگزارند؛ یعنی برای مؤمنین، نقم و نعم نشانه‌ها و دلالت‌هایی از توحید خدای تعالی‌اند. نعم و نقم، همچون عواملی که سبب استقرار کشتی و حرکت آن بر روی آب دریا می‌شود، و بادها که سبب جابه‌جایی و حرکت آب‌وهوا می‌شود و عاملی بسیار مؤثر در ادامه حیاتند، و ایام اللّه که در آن، حوادث و وقایعی پرنعمت یا پرنقمت به وقوع پیوسته، و نیز همه نعمت‌ها و همه نقمت‌ها، همه و همه برای همه کسانی که در آلام و نقم بسیار صابر و خویشتن‌دار بوده و در آسایش و نعم، بسیار شاکر و سپاسگزارند؛ یعنی برای مؤمنین، نشانه‌ها و دلالت‌هایی از توحید خدای تعالی است.
الف- مجموعه عواملی که هم سبب استقرار کشتی (کوه‌پیکر) بر روی آب دریا و هم سبب حرکت و جریان آن بر روی آب دریا است و همه به وسیله نعمت خدای تعالی
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 582
فراهم آمده، برای هرکس که بسیار صابر و خویشتن‌دار، در نقم، و بسیار شاکر و سپاسگزار در نعم الهی است، نشانه‌ها و دلالت‌هایی از توحید و قدرت خدای تعالی است: «أَ لَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِیُرِیَکُمْ مِنْ آیاتِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ» «1»
ب- از نشانه‌های توحید و قدرت خدای تعالی، آب‌های کوه‌پیکر دریا است (که به وسیله بادها امواجی در آن ایجاد می‌گردد و سبب حرکت آب‌وهوا بوده و عاملی بسیار مؤثر در حیات و ادامه آن است). اگر خدای تعالی مشیتش قرار بگیرد، آن بادها را ساکن می‌گرداند، تا در پشت آب دریا، ثابت و بی‌حرکت بماند. البته، در این نعم الهی نشانه‌ها و دلالت‌هایی است برای همه کسانی که در نقمت‌ها بسیار صابر و خویشتن‌دار بوده و در نعمت‌ها بسیار شاکر و سپاسگزارند: «وَ مِنْ آیاتِهِ الْجَوارِ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ إِنْ یَشَأْ یُسْکِنِ الرِّیحَ فَیَظْلَلْنَ رَواکِدَ عَلی ظَهْرِهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ.» «2»
ج- و موسی علیه السّلام با دلالت‌هایی که نشانه پیامبری او بود، از جانب خدای تعالی فرستاده شد تا قومش را از تاریکی‌های ظلمت و شرک به سوی نورانیت توحید خارج نماید و آنان را به ایام اللّه؛ روزهای پرنعمتی که در آن از اسارت آل فرعون نجات یافتند، متذکّر سازد. البته، در این یادآوری ایام اللّه، نشانه‌هایی از توحید و قدرت خدای تعالی است برای

همه کسانی که در آلام و نقم، بسیار صابر و خویشتن‌دار و در آسایش و نعم، بسیار شاکر و سپاسگزارند: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ.» «3»
د- پس (وفور نعمت را که زندگی در سفر و حضر را برای قوم سبا امن و مرفه ساخته بود، آنان قدر ندانسته و) گفتند: پروردگارا! این سفرهای (راحت و امن) ما را طولانی و دور کن و (با این بیان) به خودشان ظلم نمودند. پس (به واسطه ناسپاسی‌شان اجابت

---

(1). لقمان/ 31.
(2). شوری/ 33- 32.
(3). ابراهیم/ 5.

نمودیم) و آنان را (در تفرقه و پراکنده شدن) ضرب المثل گردانیده و به هر طرفی آنان را پراکنده ساختیم، (به طوری که هر طایفه‌ای به سوی شهری پراکنده شدند). البته، در این نعم و نقم که برای قوم سبا واقع شد، مسلما نشانه‌ها و دلالت‌های توحید و قدرت خدای تعالی است برای همه کسانی که در آلام و نقم صابر و خویشتن‌دار بوده و در آسایش و نعم او شاکر و سپاسگزارند: «فَقالُوا رَبَّنا باعِدْ بَیْنَ أَسْفارِنا وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْناهُمْ أَحادِیثَ وَ مَزَّقْناهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ.» «1»

8. صبر در برابر گفتارهای نابجا

چنین صبری فضیلتی است که در برابر آن، با تسبیح و مهر پروردگار، خشنودی و رضایت فراهم می‌شود و با نصیحت از روی حسن خلق، هجر جمیل. خدای تعالی به پیامبرش امر فرمود: ای پیامبر! بر آنچه نسبت به تو می‌گویند، از تکذیبت و تهمت‌های ناروا و آزاردهنده نسبت به تو، خویشتن‌داری کن. ما تو را آگاه می‌کنیم که با پیامبران پیش از تو چنین کردند و آنان را تکذیب نمودند. پس به‌هرحال بر آنچه می‌گویند، صابر و خویشتن‌دار باش و برای این‌که اسباب خشنودی و رضایت تو فراهم شود، پروردگارت را در اوقاف پنجگانه: صبح، مغرب، عشاء، ظهر و عصر، با ادای فرایض پنجگانه و حمد تسبیح کن، و نیز مردمی را که با گفتارهای ناروا تو را تکذیب کرده و آزار می‌دهند، با نصیحت و موعظه کردن آنان، با خوش‌رویی و حسن خلق از گفتارهای ناروایشان هجرت و دوری کن، پس ای پیامبر! بر آنچه می‌گویند، صابر و خویشتن‌دار باش:

الف- خدای تعالی خطاب به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله امر می‌کند: ای پیامبر! بر آنچه از افتراها و دروغ‌ها که به تو نسبت می‌دهند، صابر و خویشتن‌دار باش و بنده ما داوود را که صاحب قدرت و قوت بود، به یادآور. البته، او بسیار بازگشت‌کننده توبه‌گر به سوی پروردگارش بود؛ یعنی با کوچک‌ترین ترک اولایی به سوی پروردگارش توبه می‌کرد:

«اصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنا داوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوّابٌ.» «2»

---

(1). سبأ/ 19.

(2). ص/ 17.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 584

ب- پس ای پیامبر! بر آنچه از اکاذیب و گفتارهای ناروا و دردآور که نسبت به تو می‌گویند، صابر و خویشتن‌دار باش و با حمد، پروردگارت را پیش از طلوع خورشید و پیش از غروب و در اثنای شب و اطراف روز تسبیح کن تا راضی و خشنود شوی:

«فَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِها وَ مِنْ آناءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ أَطْرافَ النَّهارِ لَعَلَّكَ تَرْضى «1»، «فَاصْبِرْ عَلى ما يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ. وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبارَ السُّجُودِ.» «2»

ج- و ای پیامبر! همانا پیامبران پیش از تو تکذیب شده‌اند. پس آنان بر آنچه مورد تکذیب و اذیت واقع شدند، صبر و خویشتن‌داری کردند تا یاری و کمک

ما به آنها رسید. در سنت خدای تعالی تبدیل نیست و محققا اخبار پیامبران به تو رسیده است:
«وَ لَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِکَ فَصَبَرُوا عَلی ما كُذِّبُوا وَ أُوذُوا حَتَّی أَتاهُمْ نَصْرُنا وَ لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِ اللَّهِ وَ لَقَدْ جاءَکَ مِنْ نَبَإِ الْمُرْسَلِینَ.» «3»
د- و ای پیامبر! بر آنچه از دروغ‌ها، افتراها و گفتارهای ناروا، که نسبت به تو می‌گویند، صابر و خویشتن‌دار باش و با دعوت آنان به سوی حق از روی نصیحت و موعظه و با حسن خلق از آنان به نیکویی دوری گزین: «وَ اصْبِرْ عَلَی ما یَقُولُونَ وَ اهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِیلًا.» «4»

9. صبر محور اصلی عزم امور و معیار اولو العزم از پیامبران

طرق نورانی عزم امور، سه طریق است: طریق صبر و تقوا، طریق صبر و غفران، و طریق صبر و خویشتن‌داری در مصایب و سختی‌ها، و صبر معیار است برای اولو العزم از پیامبران.
الف- صبر معیار است برای اولو العزم از پیامبران: «فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنْ نَهارٍ بَلاغٌ فَهَلْ

(1). طه/ 130.
(2). ق/ 40- 39.
(3). انعام/ 34.
(4). مزمل/ 10.

يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ» «1»؛ یعنی ای پیامبر! بر آزار دشمنان و عدم اجابت کافران نسبت به تو و بر انکار منکران قیامت، صبر و خویشتن‌داری کن؛ همچنان که پیامبران صاحب شریعت خویشتن‌داری کردند و برای آنان تقاضای تعجیل در عذاب مکن؛ مثل این‌که آنان (سختی قیامت) همان روزی که به آنان وعده داده شده را می‌بینند (که شدت عذاب چنان است که در مقایسه با زندگی دنیا مثل آن است که) به جز ساعتی را در دنیا توقف نداشته‌اند. (این بیان قرآن) ابلاغی است. پس آیا به جز گروه فاسقان که از طاعت خدا سر باز زدند، کسی به هلاکت می‌رسد؟
ب- یکی از طرق نورانی عزم امور، طریق صبر و تقوا است: «وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «2»؛ یعنی: و اگر بر سخنان غمبار و دردآور دشمنان و مخالفین (دین)، خویشتن‌داری کنید و تا سر حد گناه، بی‌تابی ننمایید و با طاعت خدای تعالی تقوا پیشه کنید، آن از محکم امور است.
ج- یکی دیگر از طرق نورانی عزم امور، طریق صبر و غفران است: «وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «3»؛ یعنی سوگند یاد می‌کنم کسی که در تحمّل رنج‌ها و مشقات در راه رضایت و خشنودی خدای تعالی خویشتن‌داری کند و از ستم و ظلمی که به او شده، گذشت نماید، البته، آن (صبر و گذشت از ظلم) مسلما از محکم امور است؛ (زیرا آن ارشاد به فضیلتی است که آن از اعظم فضایل است) و آن این است که در مغفرت و گذشت، صبری است که آن خود از عزم امور، طریق صبر و شکیبایی در

مصايب و سختی‌ها است: «يا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلى ما أَصابَكَ إِنَّ ذلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» «4»: لقمان فرزندش را نصيحت می‌کند که ای فرزند عزيزم! نمازهای واجب را در اوقات آن و با شرايطش به جا آور و آنچه را که طاعات الهی است، بدان امر کن و آنچه را نافرمانی الهی است، از آن نهی کن، و بر آنچه که در

---

(1). احقاف/ 35.
(2). آل عمران/ 186.
(3). شوری/ 43.
(4). لقمان/ 17.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 586

امر به معروف و نهی از منکر و نيز از سختی‌های دنيا و ناخوشی‌های امراض و غير آن به تو می‌رسد، نسبت به آن خويشتن‌دار و صابر باش که آن، از محکم امور است.

بهشتش و حریرهای بهشتی، غرفه‌ای در بهشت، درود و سلام بهشتیان و فوز و رستگاری، پاداش نیک انسانی است که نسبت به آزمایشات دنیا و سختی‌های آن و ترک منهیات و انجام طاعات و مشقات تکلیف، خویشتن‌داری و شکیبایی نمودند:

الف- و پاداش نیک آنان که (نسبت به آزمایشات دنیا سختی‌ها و مشقات آن و رنج تکلیف و انجام طاعات و ترک منهیات) شکیبایی و خویشتن‌داری کردند، بهشت است (که در آن بوستان پوشیده از درخت، جاویدان، بدون درد و رنج و سرشار از سرور و لذت، حیات ابدی دارند)، و حریرهای بهشتی است (که لباس آنها و فرش آنها را تشکیل می‌دهد): «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِیراً» «1»

ب- پاداش نیک آنان که نسبت به امر پروردگارشان و طاعت پیامبر خود و سختی‌های دنیا و مشکلات تکلیف خویشتن‌داری و شکیبایی کردند، غرفه و منزل اعلایی در بهشت است و فرشتگان به آنان در آن محل، مژده‌های مسرت‌بخش جاودانه بودن داده و به آنان از جانب پروردگار متعال سلام و درود می‌فرستند: «أُوْلئِکَ یُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِما صَبَرُوا وَ یُلَقَّوْنَ فِیها تَحِیَّةً وَ سَلاماً.» «2»

ج- البته، در روز جزا آن مؤمنینی را که بر آزار، سخریه و استهزای کافران خویشتن‌داری و شکیبایی کردند، پاداش نیک می‌دهم، البته، آنان بر آنچه اراده نمودند، پیروزند، و در آخرت اهل نجات و رستگاری هستند: «إِنِّی جَزَیْتُهُمُ الْیَوْمَ بِما صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفائِزُونَ.» «3»

---

(1). انسان/ 12.

(2). فرقان/ 75.

(3). مؤمنون/ 111.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 587

11. صبر و شکیبایی نسبت به حکم پروردگار متعال

خدای متعال به پیامبرش امر می‌کند که: نسبت به ابلاغ و اجرای حکم پروردگارت از این‌که تو را مورد آزار و اذیت قرار دهند، صابر و خویشتن‌دار باش، و نه از بعضی از آنان اطاعت کن و نه هم‌چون یونس نبی تعجیل در عذاب برای آنان کن که تو مورد نظر و محافظت ما قرار داری. خدای متعال به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله امر می‌کند که:

الف- پس در برابر حکم پروردگارت شکیبا و خویشتن‌دار باش و از بعضی از آنان که در اجرای احکام قرآن معصیت‌کار بوده و یا کافر و روی‌گردانند، اطاعت مکن: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِماً أَوْ کَفُوراً.» «1»

ب- پس ای پیامبر! در طریق ابلاغ احکام پروردگارت، نسبت به سرسختی و انکار دشمنان و مشرکان، صابر و خویشتن‌دار باش و مانند مصاحب ماهی (یعنی یونس نبی که در تعجیل و هلاک قومش نفرین کرد)، مباش، آن زمان که او در حالی که در شکم ماهی محبوس و مملو از غم و اندوه بود، ندا سر داد: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ.» «2»

ج- و ای پیامبر! در طریق ابلاغ حکم پروردگارت، نسبت به افتراها و لجاج و عناد دشمنان و مشرکان، صابر و خویشتن‌دار باش که البته، تو زیر نظر ما و در حفاظت کامل ما هستی، و هنگامی که برمی‌خیزی و قیام می‌کنی، با حمد، پروردگارت را تسبیح کن، و در بعضی از شب و هنگامی که ستارگان ناپدید شدند، (با نافله شب و صبح) او (تعالی) را تسبیح کن: «وَ اصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ فَإِنَّکَ بِأَعْیُنِنا وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ حِینَ تَقُومُ. وَ مِنَ اللَّیْلِ فَسَبِّحْهُ وَ إِدْبارَ النُّجُومِ.» «3»

---

(1). انسان/ 24.

(2). قلم/ 48.

(3). طور/ 49- 48.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 588

کلمات قصار پیرامون صبر و صابر

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الصبر و الصابر» سخنانی کوتاه از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که در اینجا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:

1. «الصّبر مرفعه، الجزع منقصة.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، سبب رفعت مرتبه و مقام است. جزع و بی‌تاب کردن، موجب پستی مرتبه و مقدار است.
2. «الصّبر ظفر، العجل خطر.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، پیروزی است، شتاب و عجله داشتن خطر است.
3. «الصّبر رأس الإیمان.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، سر ایمان است.
4. «الصّبر ثمرة الیقین.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، نتیجه و ثمره یقین است.
5. «الصّبر یهوّن الفجیعة.»: شکیبایی و خویشتن‌داری کردن، مصیبت را سهل و آسان می‌کند.
6. «الصّبر ثمرة الإیمان.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، نتیجه و ثمره ایمان است.
7. «الصّبر عدّة للبلاء.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، نیروی آماده‌ای است در مقابل بلا و مصلحت.
8. «الصّبر کفیل بالظّفر.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، کفیل و ضامن پیروزی است.
9. «الصّبر عنوان النّصر.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، نشانه و دلیل است بر یاری خدای تعالی.
10. «الصّبر أدفع للبلاء.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، برای بلا و مصیبت دفع‌کننده‌تر است.
11. «الصّبر یرغم الأعداء.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، بینی دشمنان را بر خاک می‌مالد.
12. «الصّبر عون علی کلّ أمر.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، یار و مددکار است بر هر امری.
13. «الصّبر أفضل العدّو.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، برترین ذخیره‌هاست.
14. «الصّبر أقوی لباس.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، قوی‌ترین پوشش است.
15. «الصّبر خیر جنود المؤمن.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، بهترین لشکریان مؤمن است.
16. «الصّبر علی المصائب من أفضل المواهب.»: شکیبایی و

خویشتن‌داری، بر مصیبت‌ها، از بهترین موهبت‌های الهی است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 589
17. «الحزم و الفضیلة فی الصّبر.»: دوراندیشی و فضیلت، در شکیبایی و خویشتن‌داری است.
18. «الصّبر ینزّل علی قدر المصیبة.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، به اندازه مصیبت فرود می‌آید.
19. «الصّبر أدفع للضرر.»: شکیبایی و خویشتن‌داری، دفع‌کننده‌تر برای ضرر است.
20. «إن ابتلاکم اللّه بمصیبة فاصبروا.»: اگر خدا شما را به مصیبتی مبتلا نمود، شکیبایی و خویشتن‌داری کنید.
21. «إن صبرت صبر الأحرار، و إلّا سلوت سلوّ الأغمار.»: اگر صبر و شکیبایی می‌کنی، بر شکیبایی و خویشتن‌داری آزادگان باش و الا خود را تسلی می‌دهی تسلی دادن ساده‌لوحان و ناپختگان.
22. «إن صبرت صبر الأکارم، و إلّا سلوت سلوّ البهائم.»: اگر شکیبایی و خویشتن‌داری می‌کنی، بر خویشتن‌داری و شکیبایی افراد باکرامت و بزرگان باش و الا خود را تسلی می‌دهی تسلی دادن چهارپایان و بهایم.
23. «إنّکم إن صبرتم علی البلاء، و شکرتم فی الرّجاء و رضیتم بالقضاء، کان لکم من اللّه سبحانه الرّضا.»: البته، اگر شما بر بلا و مصیبت شکیبایی و خویشتن‌داری نمودید و در فراخی و راحتی، شکر نمودید و به قضای الهی خشنود بودید، از جانب خدای سبحان، خشنودی و رضا برای شما مقرر گردد.
24. «بالصّبر تخفّ المحنة.»: به واسطه شکیبایی و خویشتن‌داری کردن، رنج و محنت سبک گردد.
25. «بالصّبر تدرک معالی الأمور.»: به واسطه شکیبایی و خویشتن‌داری، امور عالی به دست خواهد آمد.
26. «الصّبر صبران: صبر علی ما تکره و صبر عمّا تحبّ.»: صبر و شکیبایی دو نوع است:
یکی صبر و شکیبایی بر آنچه آن را ناخوش داری و مورد اکراه تو است.
دیگری صبر و شکیبایی نسبت به آنچه آن را دوست داری و مورد دلخواه تو است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 590
27. «الصّبر صبران: صبر فی البلاء حسن جمیل و أحسن منه الصّبر عن المحارم.»: صبر و شکیبایی دو نوع است. نخست شکیبایی و خویشتن‌داری در بلا و مصیبت که آن نیکوی زیبا و پسندیده است؛ نیکوتر از آن، شکیبایی و خویشتن‌داری از حرام‌ها است.
29. «الصّبر علی الفقر مع العزّ أجمل من الغنی مع الذّل.»: شکیبایی بر

فقر با عزت نیکوتر از توانگری با ذلت است.
30. «أفضل الصّبر التّصبّر.»: افزون‌ترین شکیبایی و خویشتن‌داری، خود را بر شکیبایی داشتن است.
31. «ثواب الصّبر أعلی الثّواب.»: پاداش نیکوی شکیبایی و خویشتن‌داری کردن، بالاترین پاداش‌های نیکو است.
32. «صابروا أنفسکم علی فعل الطّاعات و صونوها عن دنس الّسیّئات تجدوا حلاوة الإیمان.»:
نفوس خودتان را بر انجام طاعات شکیبا و خویشتن‌دار کنید و آن‌ها را از آلودگی گناهان محافظت نمایید تا حلاوت و شیرینی ایمان را ادراک کنید.
33. «طول الإصطبار من شیم الأبرار.»: شکیبایی و خویشتن‌داری طولانی، از خصال نیکوکاران و ابرار است.
34. «طوبی لمن جعل الصّبر مطّیة نجاته، و التّقوی عدّة وفاته.»: خوشا به حال کسی که شکیبایی و صبر را مرکب رستگاری و تقوا و پرهیزگاری را تجهیزات مرگ خود، قرار داده است.
35. «علیک بالصّبر فی الضّیق و البلاء.»: بر تو باد به صبر و شکیبایی در تنگی و بلا.
36. «علیک بالصّبر و الإحتمال، فمن لزمها هانت علیه المحن.»: بر تو باد به شکیبایی و تحمّل؛ زیرا کسی که ملازم آن‌ها باشد، محنت‌ها بر او آسان گردد.
37. «علیک بالصّبر؛ فإنّه حصن حصین و عبادة المؤقنین.»: بر تو باد شکیبایی و خویشتن‌داری که البته آن، حصاری است محکم و عبادت کسانی است که یقین کامل دارند.
38. «عند الصّدمة الأولی یکون صبر النّبّلاء.»: به هنگام مشکل و دشواری اولیه است که میزان شکیبایی و خویشتن‌داری، اشخاص نجیب و یا افراد زیرک و هوشیار معلوم می‌گردد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 591
39. «عند نزول المصائب و تعاقب النّوائب تظهر فضیلة الصّبر.»: به هنگام فرود آمدن مصیبت‌ها و پی‌درپی آمدن ماتم‌ها است که فضیلت صبر و شکیبایی، آشکار می‌گردد.
40. «فی الصّبر ظفر.»: در شکیبایی و خویشتن‌داری، پیروزی است.
41. «فی البلاء تحاز فضیلة الصّبر.»: در بلا و مصیبت است که فضیلت شکیبایی و خویشتن‌داری، محصور می‌گردد.
42. «من لم یصبر علی کدّه، صبر علی الإفلاس.»: هرکه بر سختی و زحمت کسب و کار شکیبایی و خویشتن‌داری نکرده است، بر غم و اندوه ورشکستگی و پریشان‌خاطری باید شکیبایی و صبر کند.
43. «لا یصبر علی مرّ الحقّ إلّا من أیقن بحلاوة عاقبته.»: بر تلخی حق،

شکیبایی و خویشتن‌داری نمی‌کند مگر آن کسی که به شیرینی فرجام و عاقبت آن یقین دارد.
44. «لیس مع الصّبر مصیبة.»: با شکیبایی و خویشتن‌داری، مصیبتی نیست (چون مصیبت وقتی است که صبر نباشد).
45. «من استنجد الصّبر أنجده.»: هرکه از صبر و شکیبایی یاری بجوید، او را یاری خواهد نمود.
46. «کن حلو الصّبر عند مرّ الأمر.»: به هنگام تلخی امری با شیرینی و حلاوت صبر و شکیبایی باش.
47. «کافل النّصر الصّبر.»: شکیبایی و خویشتن‌داری ضامن و کفایت‌کننده یاری و کمک است.
48. «من صبر علی طاعة اللّه، عوّضه اللّه سبحانه خیرا ممّا صبر علیه.»: هرکه بر طاعت خدای تعالی صبر و شکیبایی کند، خدای سبحان بهتر از آنچه بر آن صبر نموده، خیری را به او عوض دهد.
49. «من صبر فنفسه وقّر، و بالثّواب ظفر، و للّه سبحانه أطاع.»: هرکه صبر و شکیبایی کند، نفس خود را وقار و با متانت ساخته، و به واسطه پاداش نیکو، پیروزی یافته و خدای سبحان را اطاعت نموده است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 592
50. «من صبر علی طاعة اللّه و عن معاصیه فهو المجاهد الصّبور.»: هرکه بر طاعت و فرمانبرداری خدا و بر گناه و نافرمانی او شکیبایی و خویشتن‌داری کند، او جهادگر بسیار شکیبا و صبرکننده است.
51. «من کنوز الإیمان الصّبر علی المصائب.»: شکیبایی و خویشتن‌داری بر مصیبت‌ها، از گنج‌های ایمان است.
52. «من أفضل الحزم، الصّبر علی النّوائب.»: شکیبایی و صبر بر مصیبت‌ها، از افزون‌ترین دوراندیشی‌ها است.
53. «من علامات حسن السّجیّته الصّبر علی البلیّة.»: صبر و شکیبایی بر بلا و مصیبت، از نشانه‌های خلق و خوی نیکو است.
54. «ما أصیب من صبر.»: کسی که صبر و شکیبایی نماید، مصیبت‌زده نیست (یعنی مثل این است که بر او مصیبتی وارد نشده).
55. «لا تدفع المکاره إلّا بالصّبر.»: ناراحتی‌ها و ناخوش‌آیندی‌ها، دفع نخواهد شد، مگر با صبر و شکیبایی.
56. «لا عون أفضل من الصّبر.»: هیچ یاری‌کننده‌ای افزون‌تر از شکیبایی و صبر نیست.
پروردگارا! هدایت تو به ما آموخته که عواملی همچون مجاهدت: تقوا، توکّل و تحمّل ناشی از علم و آگاهی نسبت به موضوع، وقتی در مؤمنین نیکوکار، قرین با صبر باشد، سبب موفقیت، امنیت، نشاط، تحکیم امور و رستگاری در دنیا و پاداش بهشت در آخرت است؛ خدایا! تو را به صبر و

شکیبایی پیامبران اولو العزم و به صبر علمای صابر سوگند می‌دهیم که توفیق اجرای عوامل صبر را قرین با صبر و شکیبایی در کلیه شؤون حیات به ما عنایت بفرمایی.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 593

فصل سی‌ام صدق و صدقه

اشاره

کلمه‌های صدق و صدقه و مشتقات آنها در ضمن 145 آیه در 50 سوره قرآن کریم با الفاظی چون: «صدق»، «فصدقت»، «أصدقت»، «صدقتنا»، «صدقکم»، «صدقنا»، «صدقناهم»، «صدقوا»، «صدّق»، «صدّقت»، «صدّقت»، «تصدّقون»، «یصدّقنی»، «یصدّقون»، «تصدّق»، «فأصدّق»، «تصدّقوا»، «لنصدّقنّ»، «یصّدّقوا»، «تصدّق»، «الصّدق»، «صدقا»، «صدقهم»، «صادق»، «صادقا»، «صادقون»، «صادقین»، «الصّادقات»، «أصدق»، «بصدقة»، «الصّدقات»، «صدقاتکم»، «صدقاتهنّ»، «صدیق»، «صدیقکم»، «الّصدّیق»، «صدّیقا»، «الصّدّیقون»، «الّصدّیقین»، «صدّیقة»، «تصدیق»، «مصدّق»، «مصدّقا»، «المصدّقین»، «المصدّقات»، «المتصدّقین»، «المتصدّقات»، آمده است. در این تحقیق، 13 کلمه از این الفاظ را که عبارتند از: «صدقوا»، «الصّدقات»، «صدق»، «صادقین»، «بصدقة»، «مصدّقا»، «تصدّق»، «صادقون»، «صدّیقا»، «صدّقت»، «مصدّق»، «صدقا» که در ضمن 12 آیه و 10 سوره قرآن کریم آمده، که شش آیه آن، مکی، و شش آیه دیگر آن، مدنی می‌باشد، انتخاب می‌نماییم و بنابر نهج معمول در این تحقیق، ابتدا آیات را به ترتیب مصحف کریم تنظیم می‌کنیم. پس از آن، معنا و مفهوم صدق و صدقه را از کتب فرهنگ لغات به طور مستند بررسی نموده و

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 594

سپس با استفاده از کتب تفسیر و تفسیر روایی علمای شیعه و علمای اهل تسنن، از زمان شیخ طایفه طوسی قدّس سرّه تا به اکنون، به تحقیق آیات مذکور می‌پردازیم، و سرانجام هم با استعانت از الطاف بیکران ربّ رئوف، و با استناد به آیات قرآن کریم، در آن آیات تدبّر می‌نماییم.

1. تنظیم آیات صدق و صدقه به ترتیب مصحف کریم

1. لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. «1»
2. یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ. «2»
3. لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ. «3»
3. قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. «4»
4. الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. «5»
5. لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً. «6»

---

(1). بقره/ 177.
(2). بقره/ 276.
(3). بقره/ 177.
(4). آل عمران/ 95.
(5). آل عمران/ 183.
(6). نساء/ 114.

6. وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ. «1»
7. فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ. «2»
8. وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ. «3»

9. وَ اذْكُرْ فِی الْكِتابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا. «4»
10. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ. «5»
11. وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ. «6»
12. فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ. «7»

2. در معنای صدق و صدقه

راغب در مفردات فرموده: «صدق» و «کذب»، اصل آن دو، در قول و گفتار است؛ ماضی باشد یا مستقبل؛ وعده باشد یا غیر آن، و به قصد اول، به جز در قول نمی‌باشد، و در قول نیست مگر در خبر، جز این‌که در غیر آن، در اصناف سخن است، و به همین جهت فرمود: «وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»، و «وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثاً»، «إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ»، و گاهی بالعرض در غیر آن از انواع کلام، مانند: استفهام، امر و دعا استعمال می‌شود، و آن، مانند قول گوینده‌ای است که بگوید: «أزید فی الدار؟»؛ یعنی آیا زید در

---

(1). مائده/ 48.
(2). یوسف/ 88.
(3). حجر/ 64.
(4). مریم/ 56.
(5). صافات/ 105.
(6). احقاف/ 12.
(7). قمر/ 55.

خانه است؟ هم‌چنین است وقتی که می‌گوید: «واسنی»، در ضمن آن، این است که او محتاج به مؤاسات است، و وقتی می‌گوید: «اذیت نکن»، به طور ضمنی می‌رساند که او مورد اذیت است، و صدق مطابقت داشتن گفتار با ضمیر و مخبر عنه با هم است، و وقتی شرط در آن رخنه پیدا کند، از بابت آن، صدق تام نخواهد بود، بلکه یا به صدق توصیف نمی‌شود و یا گاهی به صدق توصیف می‌شود و گاهی هم به کذب، بنابر دو نظر مختلف، مانند قول کافر بدون اعتقاد، هنگامی که بگوید: «محمّد رسول اللّه». پس صحیح است که گفته شود که آن صدق است به واسطه این‌که از آن خبر می‌دهد، و صحیح است گفته شود که آن کذب است، بنابر آنکه قول او با ضمیرش مخالف است، و بنابر وجه دوم، خدای تعالی منافقین را تکذیب می‌کند، آنجا که گفتند: «نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ ... الایه»، و صدّیق، کسی است که صدق او بسیار است، و گفته‌اند: بلکه برای کسی گفته شود که هرگز دروغ نگوید، و گفته‌اند: بلکه برای کسی است که در قولش و در اعتقادش راستگو بوده و راستگویی را با فعلش محقق ساخته است فرمود: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا»، و فرمود: «وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ»، و فرمود: «مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ». پس صدّیقان، آن

گروهی هستند که در فضیلت در مرتبه‌ای پایین‌تر از پیامبران هستند، بنابر آنچه در الذریعة الی المکارم الشریعه بیان شده است.
گاهی صدق و کذب در آنچه در اعتقاد حاصل شده و به وقوع می‌پیوندد، استعمال می‌شود، مانند: «صدّق ظنّی و کّذب»، و نیز هر دو در افعال جوارح به کار می‌روند، پس گفته می‌شود: «صدق فی القتال»، وقتی که حق آن را به جا آورد و آنچه را که بر او واجب است، همان گونه که واجب گردیده، انجام دهد، و «کذب فی القتال»، هنگامی که بر خلاف آن باشد. قال اللّه تعالی: «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»؛ یعنی عهد و پیمان را به واسطه آنچه از افعالشان ظاهر و آشکار نمودند، محقق ساختند، و قوله: «لِيَسْئَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ.»؛ یعنی باید سؤال شود از کسی که با زبانش راست گفته است، از راستی کارش؛ هشدار بر این نکته اعتراف و اقرار به حق، بدون بررسی آن اعتراف با
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 597
انجام حق، کافی نیست، و قوله تعالی: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ»، پس این صدق با فعل است، و آن، تحقق یافتن؛ یعنی واقع شدن خواب او است، و بر این مبنا است قوله: «وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ»؛ یعنی آنچه را قولا ایراد نمود، به آنچه به عنوان فعل برگزید، محقق ساخت. هر فعلی که در ظاهر و باطن دارای فضل باشد، از آن به صدق تعبیر می‌شود. پس آن فعلی که به آن توصیف می‌شود، به آن اضافه گردد، مانند قوله: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»، و بر این مبنا است، قوله: «أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ»، و قوله: «قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ»، و قوله:
«وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِينَ.» پس البته، آن درخواست این است که خداوند تعالی او را صالح قرار دهد به‌گونه‌ای که اگر کسانی که بعد از او هستند، بر او ثنا گویند، آن ثنای دروغ نباشد. گاهی صدق با دو مفعول متعدی می‌گردد، مانند قوله تعالی: «وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ.» تصدیق، در هرچه که تحقیق در آن است، استعمال می‌گردد، یقال: «صدقنی فعله و کتابه»، و قال: «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ»، «نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ»، «وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا»؛ یعنی مصدق است آنچه را که پیش از آن بوده است، و قوله: «لِساناً»، بنابر حال بودن منصوب شده است. صداقة، راستی و اعتقاد در دوستی است و آن اختصاص به انسان دارد، نه غیر آن. قال: «فَما لَنا مِنْ شافِعِينَ. وَ لا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»، و آن، اشاره است به نحو قوله: «الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ.» صدقه، آن چیزی است که انسان از مال خود، بر وجه قربت خارج می‌کند، مانند: زکات؛ لکن صدقه در اصل، برای احسان و نیکوکاری است و زکات برای واجب، و گاهی بر واجب هم صدقه

اطلاق می‌شود، و آن هنگامی است که صاحب آن صدق را در فعلش قصد کند، قال: «خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً»، و قال: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ.» گفته می‌شود: «صدق و تصدق»، قال: «فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى»، «إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»، «إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ وَ الْمُصَّدِّقاتِ»، در آیه‌های بسیاری، و برای آنچه انسان آن را جایگزین حقش می‌کند، «تَصَدَّقَ بِهِ» گفته می‌شود،
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 598
نحو قوله: «وَ الْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ»؛ یعنی کسی که آن را جایگزین از آن کند، و قوله: «وَ إِنْ كانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلى مَيْسَرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ» که البته، پس او تعالی آنچه را که با آن با معسر مسامحه می‌شود، جاری مجرای صدقه نموده است، و بر همین اساس است حدیثی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد شده که: «ما تأكله العافية فهو صدقة»، و بر همین اساس است قوله: «دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَّدَّقُوا»، پس پاک و مبرّا کردن او را صدقه نامیده‌اند. قوله: «فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً»، «أَ أَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْواكُمْ صَدَقاتٍ»، پس به آنان امر شده بود به این‌که شخص می‌خواهد با پیامبر نجوا کند، صدقه‌ای را که مقدار آن معین نشده، به جای آن بپردازد، و قوله: «رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِي إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ»، پس آن از صدق و یا از صدقه است. صداق، صداق و صدقه زن آن چیزی است که از مهرش به او اعطا می‌شود، قال: «وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً.» «1»
فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ» که با تشدید و تخفیف هر دو خوانده شده، پس کسی که آن را با تشدید بخواند، به معنای این است که ابلیس ظنش را بر آنان محقق نمود یا او را صادق یافت، و آن کسی که آن را با تخفیف بخواند، به معنای این است که در ظنش راست گفت. در این حالت، «إِبْلِيسُ» به نصب، و «ظَنَّهُ» به رفع خوانده شده و بدین معناست که ظن او صادق است، آن هنگام که ابلیس گفت: «لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا»، «وَ لا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شاكِرِينَ.» قوله تعالی:
«وَ آتُوا النِّساءَ صَدُقاتِهِنَّ نِحْلَةً.»؛ یعنی مهرهای آنان را، واحد آن، صدقه بوده و در آن لغاتی است که اکثر آن، صاد با فتحه است و دومینشان در فراوانی، با کسر صاد بوده، و جمع آن، صدق با دو ضمه است، و سومین آنها، لغت حجاز، صدقه بوده و جمع آن، صدقات است بر همان لفظش و در قرآن هم آمده است، و چهارمینشان لغت بنی تمیم، صدقه است، مانند: غرفه، و جمع آن، صدقات، مانند: غرفات. فرمود آن را در مصدر به

---

(1). مفردات، ص 286- 284.

کار می‌برند، و صدقه، لغت پنجم است و جمع آن، صدق، مثل: قریه و قری است. قوله:
«صِدِّيقاً نَبِيًّا»، صدیق با تشدید کثیر الصدق است (یعنی صدق او بسیار است). و قوله:
«أولئک مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ»، شیخ ابو علی: فرمود: صدیق، مداومت با تصدیق است به آنچه موجب حق می‌گردد، و گفته‌اند: صدیق، کسی است که عادت او صدق و راستی است؛ به جهت این‌که ملازم با شکر، شکیر است و ملازم با شرف، شریف، و قوله: «وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ»؛ یعنی مانند سایر زنانی که صدق، ملازم با آنان است. هرچه منسوب به صلاح و خیر است، به صدق اضافه می‌شود، مانند قوله تعالی:
«مُبَوَّأَ صِدْقٍ»، و مانند قول آنان که: دار صدق، فرس صدق. قوله: «وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»؛ یعنی کسانی که در دین خدای تعالی از لحاظ نیت، قول و عمل، راست گفتند، و از امام باقر علیه السّلام است که: «کونوا مع آل محمّد صلّی اللّه علیه و آله»، و از امام رضا علیه السّلام است که فرمود: «الصادقون الائمه»؛ یعنی صادقان، امامان هستند. قوله: «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ إِسْماعِيلَ إِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ»؛ یعنی چون به چیزی وعده می‌نمود، به آن وفا می‌کرد، و او را بدان مختص گردانید، هرچند که غیر او از پیامبران چنین بودند، برای بزرگداشت او و اکرامش، با برای آنکه این صفت، مشهور از صفات او است. شیخ ابو علی گفته: قابل ملاحظه این‌که او به خودش صبر بر ذبح شدن را وعده داد، آنجا که فرمود: «سَتَجِدُنِي إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»، پس به آن وفا نمود، و از امام رضا علیه السّلام روایت است که: او با مردی وعده کرد که در محلی منتظر او بماند و آن مرد وعده را فراموش کرد، پس او یک سال منتظر ماند.
قوله: «وَ اجْعَلْ لِي لِسانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ»، بر دو وجه تفسیر شده است؛ یکی از آن دو، آوازه نیکو و یاد نیک است بین کسانی از امت‌ها که متأخر از او می‌باشند، وجه دوم آن است که بین فرزندان من راستگویی را قرار بده تا نشانه‌های دین مرا بازسازی کند و مردم را به آنچه من آنان را بدان فرا می‌خواندم، فرابخواند، و او پیامبر ما محمّد صلّی اللّه علیه و آله است. قوله: «أَوْ صَدِيقِكُمْ»، از محمّد حلبی، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: «هو، و اللّه، الرجل، یدخل بیت صدیقه فیاکل بغیر اذنه.»؛ یعنی او به خدا

سوگند، آن مردی است که داخل در خانه دوستش می‌گردد و بدون اذن او خوراک می‌خورد. صدیق، بر وزن فعیل، برای مبالغه در صدق است، و آن

کسی است که قول او با عملش راست درآید، و از صدیق در اینجا، علی علیه السّلام را اراده نموده است، و در او است ذکر نیت درست و راست، و تفسیر به برانگیخته شدن قلب شده است، مانند طاعتی که در آن، چیزی به جز رضای خدای در آن لحاظ نمی‌گردد، و «صدق» برخلاف «کذب» است، و آن، مطابقت خبر است با آنچه در نفس الامر می‌باشد؛ یعنی در لوح محفوظ است. مصادقه؛ یعنی مجامله (یعنی حسن معاشرت و مدارا کردن). به مرد، صدیق، و به زن، صدیقه گویند، جمع آن، اصدقاء است. جوهری گفته که گاهی به مفرد، جمع، مذکر و مؤنث، صدیق گویند. صدقه، چیزی است که به لحاظ ثواب و پاداش نیک و به قصد قربت، به غیر اعطا شود، و آن، غیر هدیه است. پس زکات، نذورات، کفارات و امثال آن، داخل در آن است و برخی از فقها آن را چیزی دانسته‌اند که به وجه ثواب و به قصد قربت و بدون حد نصاب به غیر اعطا می‌شود، و در روز بیست و چهارم ماه ذی الحجه بود که امیر المؤمنین، علی علیه السّلام انگشتری را تصدّق داد و در شأن ولایت او، آیه قرآن نازل شد. «1»

در مقدمه کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار آمده که، صدقه، متصدّقون و آنچه مشتمل بر صدقه است، آنچه می‌باشد که تو آن را مجانی به قصد قربت در حالی که هدیه نیست می‌بخشی، پس آن شامل: زکات، نذور و غیر آن دو می‌شود. در ترجمه مال، انفاق، قرض، صله و نحو آن، می‌آید آنچه دلالت می‌کند بر امکان تأویل صدقه به بعض آنچه زکات و مانند آن از قبیل: بذل مال در راستای مؤاسات با شیعه و یاری دادن به آنان و انفاق بر ایشان و بر ضعیفانشان به جهت حب و دوستی ائمه و ولایت آنان، به آن تأویل شده. لذا از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل شده که فرمود: «المتصدق علی اعدائنا، کالسارق فی حرم اللّه، ربنا، و حرمی.»؛ یعنی صدقه‌دهنده به دشمنان ما، مانند: دزد در حرم خدای متعال، پروردگار

---

(1). مجمع البحرین، ص 404- 403.

ما، و حرم من است، و مانند بذل علم مأخوذ از ائمه در هدایت ضعفای شیعه که بیچاره و فقیرند از جهت کمی آنچه در دستانشان هست از علم و معرفت، و مانند بذل مال، علم، مقام و امثال آنها در آنچه بدان اعانت است برای امام علیه السّلام و شیعه او، حتی از آن است آشکارسازی فضایل و مناقب آنان و مدح شیعیانشان به هنگام عدم خوف، و مانند بذل توان و بدن در کمک به ضعیفان شیعه، و از آن ظاهر می‌شود تأویل متصدقین و آنچه به معنای آن است هم‌چنین به ائمه علیهم السّلام؛ پس اصل جمیع این اشیا، بلکه همه خیراتی که عمده آنها، هدایت به دین و بیان نشانه‌های آن است، از جانب آنان علیهم السّلام و به واسطه علمای

شیعیانشان و یاران خیر از آنها می‌باشد. غفلت مکن از تأویل صدقات به ضمّ دال که آن، جمع صداق به معنای مهر است، به آنچه راجع می‌باشد هم‌چنین به آنچه از این قبیل است؛ پس همانا آن در همه انواع عطایا و انفاق جاری است.
صدق و صادق و صدیق و آنچه به معنای آن است، مانند: مصدق و من یصدق و نحو آن، مفرد باشد یا جمیع یا مذکر یا مؤنث، بدان که صدق، ضدّ کذب بوده و صدیق به معنای کثیر الصدق است که در افعال و اقوال ملازم با او بوده و کثیر التصدیق می‌باشد برای آنچه پیامبران آورده‌اند، و گفته‌اند: کسی که علم او درست است. مخفی نماند که کامل از این بابت، امیر المؤمنین علیه السّلام و فرزندان او ائمه علیهم السّلام می‌باشند. پس آنان صدیقان، حقیقی و واقعی هستند، و صدیقه، فاطمه علیها السّلام است، و پس در خبر با اسنادهای متعدد، حتی از طریق عامه، آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: صدیقان، سه نفرند؛ حبیب نجار، و او مؤمن آل یاسین است، و حزقیل، و او مؤمن آل فرعون است، و علی بن ابی طالب، و او افضل از هر دو است. در تفسیر امام علیه السّلام است: «من تواضع فی الدنیا لاخوانه الشیعه، فهو عند اللّه من الصدیقین و من شیعة علی حقا»؛ یعنی کسی که برای برادران شیعه در دنیا تواضع کند، پس او در حقیقت، نزد خدای متعال از صدیقان و از پیروان علی است. در روایت است که: «کل مؤمن صدیق.»؛ یعنی هر مؤمنی صدیق است و هم‌چنین است تأویل معنای مصدق و آنچه به معنای آن است. پس آنان و شیعیان آنان، مصدقون‌اند؛ کسانی که
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 602
نسبت به توحید، نبوت و ولایت جمیعا تصدیق کرده‌اند. مکرر آمده است که ایمان همان تصدیق به ولایت است که ملزوم است برای تصدیق به توحید و نبوت است، و در رأس آنان، مصدقان، علی علیه السّلام است. در کتاب مناقب و غیر آن، از جماعتی از عامه، از ابن عباس و غیر آن از جماعتی از عامه از ابن عباس و غیرش و از جماعتی از ما، از امام باقر و امام صادق علیهما السّلام نقل است که آنان درباره قوله تعالی: «وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ»، فرموده‌اند: البته، رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله صدق را آورد و علی علیه السّلام او را تصدیق نمود. سپس تأویل صدق، به ولایت، به علی و با پیامبر و به امام نیز وارد گردیده است. پس در تفسیر عیاشی از علی علیه السّلام درباره قوله تعالی: «وَ کَذَّبَ بِالصِّدْقِ»، آمده است که حضرت فرمود: صدق، ولایت ما، اهل بیت، است. در کشف الغمه از امام کاظم علیه السّلام آمده است که درباره این آیه فرمود: آن، کسی است که قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را درباره علی علیه السّلام رد کرده است، و در غیر آن از امام رضا علیه السّلام منقول است که فرمود: پیامبر صلّی

اللّه علیه و آله درباره این آیه گفته است: صدق، علی علیه السّلام است، و در روایات دیگری از امام کاظم علیه السّلام نقل است که آن، محمّد صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام است.
از طارق بن شهاب، از علی علیه السّلام نقل شده است که او در حدیثی برایش فرمود که امام، صدق و عدل است؛ چنان‌که خدای تعالی فرمود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا»، و به همین جهت امام علیه السّلام در تفسیر آن نزد قوله تعالی در سوره بقره: «مُصَدِّقاً لِما مَعَکُمْ»، گفت: همانا در کتاب یهود آمده است که البته محمّد صلّی اللّه علیه و آله سید اولین و آخرین، مؤید به سید وصیین، خلیفه رسول رب العالمین، فاروق الامه و باب مدینة الحکمه است، و اما صادقون پس در اخبار بسیاری، تأویل آن به ائمه علیهم السّلام است به واسطه عصمت آنان که ملازم با صدق است در همه افعال و اقوالشان؛ چنان‌که آن ظاهر و آشکار است به خصوص در عهد و پیمان‌هایشان که از جانب خدای تعالی از آنان اخذ شده است. در تفسیر فرات از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: «نحن الصادقون اذا نطقنا.» ما راستگویانیم هنگامی که سخن بگوییم، و در معانی الاخبار از علی علیه السّلام است که فرمود: «انی فی القرآن مخصوص باسماء، فاحذروا ان تغلبوا علیها، فتضلوا.»؛ یعنی من در قرآن به اسمایی
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 603
اختصاص یافته‌ام، پس بر حذر باشید که بر آنها چیره شوید که گمراه می‌گردید. پس از آن فرمود: «قال اللّه تعالی: ان اللّه مع الصادقین. انا ذلک الصادق.» از جابر و غیر از او نقل شده که درباره قوله تعالی: «وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ»، گفته‌اند: یعنی با علی بن ابی طالب علیه السّلام باشید. از علی علیه السّلام است که درباره این آیه فرمود: «نحن الصادقون و عشیرته.»؛ یعنی ما صادقون هستیم و عشیره او. منظورش عشیره نبی صلّی اللّه علیه و آله است. از ابن عباس نیز در نقل آمده است که درباره این آیه گفت: «کونوا مع علی علیه السّلام و اصحابه.»؛ یعنی با علی علیه السّلام و یاران او باشید، و در روایت دیگر است که: «کونوا مع علی علیه السّلام و اصحابه.»؛ یعنی با علی علیه السّلام و یاران او باشید، و در روایات دیگر است که: «کونوا مع آل محمّد علیهم السّلام.» «1»
در فرهنگ لغات فرموده: صدق- صدقا و صدقا؛ یعنی راست گفت، و «صدق فی وعده.»؛ یعنی در وعده، راست گفت، و آن را به جا آورد، و «صدق فی الحملة»؛ یعنی در حمله، شجاعت به خرج داد، و صدّق تصدیقا؛ یعنی تصدیق کرد، باور نمود، و صادق صداقا و مصادقة؛ یعنی دوستی نمود، از روی اخلاص دوست دیگری شد، و اصدق؛ یعنی صداق معین کرد، و تصدّق، تصدّق؛ یعنی صدقه داد، و تصادقا، تصادقا؛ یعنی با هم دوستی کردند و سخن همدیگر را تصدیق کردند، و صدق و صدق؛ یعنی راستی که

ضدّ دروغ است، و صدق به معنای سختی، درشتی، فضل و صلاح نیز آمده است، و صدقة؛ یعنی آنچه برای کسب ثواب به فقیر و مستحق بدهند، جمع آن، صدقات است، و صداق و صداق؛ یعنی مهر و کابین زن، و جمع آن، اصدقة و صدق است، و صداقة؛ یعنی دوستی و محبت از روی دوستی، و صادق؛ یعنی راستگو. مؤنث آن، صادقة است، و صدوق؛ یعنی بسیار راستگو و همیشه راستگو. جمع آن، صدق و صدق است، و صدیق: دوست و یار مخلص، و جمع آن اصدقاء، صدقاء و صدقان، و مؤنث آن، صدیقه، و صدّیق؛ یعنی بسیار راستگو، و کامل در صدق، کسی که قول خود را با عمل ثابت کند، و مصداق؛ یعنی آنکه یا آنچه گواه راست گفتن شخص باشد، و مصدوقه، مصدر است؛ یعنی راستی. «2»

---

(1). مقدمه برهان، ص 145- 144.

(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 426- 425.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 604

در فرهنگ عمید فرموده: صادق؛ یعنی راستگو، و نیز به معنای راست، پیدا و آشکار. «1» صداق (به کسر صاد)؛ یعنی مهر و کابین زن، و صداقت (به فتح صاد و قاف)؛ یعنی دوستی از روی راستی و درستی. صدق (به کسر صاد)؛ یعنی راست، راستی و درستی، نقیض کذب، و صدقه (به فتح صاد، دال و قاف)؛ یعنی آنچه در راه خدا به بینوایان بدهند. صدقات، جمع آن است. صدیق (به فتح صاد و کسر دال)؛ یعنی یار و دوست، رفیق مهربان، و اصدقاء، جمع آن است، و صدیق (به کسر صاد و دال مشدّد)؛ یعنی مرد بسیار راستگو. صدیقه (به کسر صاد و دال مشدّد)؛ یعنی زن بسیار راستگو و لقب فاطمه زهرا علیها السّلام. «2» مصادقه (به ضم میم و فتح دال)؛ یعنی با کسی دوستی کردن، از روی اخلاص با کسی دوست شدن. «3» مصدق (به ضم میم و فتح صاد و کسر دال مشدد)؛ یعنی تصدیق‌کننده، باورکننده، و به فتح دال مشدّد؛ یعنی تصدیق شده.

مصدقه؛ یعنی صدق، راستی. مصداق (به کسر میم)؛ یعنی کسی یا چیزی که شاهد صدق و راست گفتن شخص باشد. «4»

شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «5»، فرموده: درباره شأن نزول این‌که: آیه هنگامی نازل گردید که قبله تغییر یافت و مردم در نسخ این فریضه بسیار سرگرم سخن شدند؛ آن‌چنان که گویی در طاعت خدای تعالی، جز توجّه با

(1). فرهنگ عمید، ص 794.
(2). همان، ص 797- 796.
(3). همان، ص 1099.
(4). همان، ص 1100.
(5). بقره/ 177.

صلات، طاعت دیگری نباید مراعات شود. پس خدای تعالی این آیه را نازل فرمود، و در بیان آن فرمود که: «الْبِرَّ»، آن چیزهایی است که در آن ذکر فرموده، و دلیل است بر این‌که نماز احتیاج به آنها دارد؛ چون در آن چیزها مصالح دینیه است، و البته، مؤکدا به آنها امر شده است؛ زیرا در علم او تعالی است که آنها را دعوت به صلاح کرده و از فساد باز می‌دارند، و البته آنها به حسب زمان‌ها و اوقات تفاوت می‌کنند (و در معنای آن فرموده:) و قوله: «لَیْسَ الْبِرَّ»، در آن دو قول است؛ یکی از آنها این است که «لَیْسَ الْبِرَّ»؛ یعنی خوبی و نیکی همه‌اش در توجّه به صلات نیست، بلکه حتی غیر آن از طاعاتی که خدای تعالی به آن امر فرموده، به آن اضافه می‌شود، و دوم آنکه «لَیْسَ الْبِرَّ»؛ یعنی خوبی و نیکی آن چیزی نیست که مسیحیان توجّه به مشرق دارند یا آن چیزی نیست که یهودیان توجّه به مغرب دارند، «لَیْسَ الْبِرَّ»: و لکن خوبی و نیکی آن چیزی است که خدای تعالی آن را در آیه ذکر و بیان فرموده است. قوله: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ»، در آن، سه قول است؛ اول این‌که: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ»، برّ «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»؛ یعنی: و لکن نیکی، خوبی کسی است که ایمان به خدای تعالی آورد، پس مضاف حذف شده و مضاف‌الیه جانشین آن گردیده است، و مبرد آن را به جهت قوله: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا» اختیار نمود.

وجه دوم: «و لكن البر امن باللّه» است، و وجه سوم هم «و لكن البار من امن باللّه» است، پس مصدر را در موضع اسم فاعل قرار داده است، و ضمير فى قوله: «عَلى حُبِّهِ»، احتمال دارد كه برگشت آن به حبّ مال باشد، و احتمال دارد كه برگشت آن به حبّ اعطا باشد و احتمال دارد كه وجه سومى باشد، و آن است اين‌كه ضمير آن به اللّه برگشت كند و تقدير آن، «على حب اللّه» باشد، پس خالص براى تقرّب به اوست، و اين، نيكوترين وجه است. آيه بدون خلاف، دلالت دارد بر وجوب اعطاى زكات مال، و نيز دلالت دارد بر وجوب غير آن از چيزهايى كه براى آن سبب وجوب است، مانند:
انفاق بر كسى كه نفقه‌اش بر او واجب است، و بر كسى كه خوف تلف شدنش مى‌رود و واجب است بر او گرسنگى‌اش را رفع كن، و بر آنچه از نذور كه بر او لازم مى‌گردد، و
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 606
كفارات، و نيز داخل آن است آنچه انسان بر سبيل استحباب و براى نزديكى به خدا از مال خود خارج مى‌كند؛ زيرا آنها همه‌اش خوبى و نيكى است. «وَ ابْنَ السَّبِيلِ»، منقطع از وطنش است، آن هنگام كه مسافرى محتاج است، اگرچه در شهرش غنى باشد، و او از اهل دريافت زكات است، و گفته‌اند كه او مهمان است، و نيز گفته‌اند كه ابن سبيل، فرزند راه است؛ همان گونه كه براى پرنده «فرزند آب» گفته شده، براى ملازمت با آن.
قوله: «وَ السَّائِلِينَ»، معنايش طالبان صدقه است؛ چون هر مسكينى صدقه را طلب نمى‌كند، و قوله: «فِى الرِّقابِ» را در آن، دو قول گفته‌اند؛ يكى آزاد كردن بردگان است، و دوم هم آزاد كردن مكاتبين است، و قوله: «ذَوِى الْقُرْبى را گفته‌اند، مراد از آن، خويشاوندان اعطاكننده است، به جهت قول پيامبر صلّى اللّه عليه و آله به فاطمه بنت قيس، هنگامى كه آن زن گفت: اى پيامبر خدا! من هفتاد مثقال طلا دارم. آن حضرت فرمود: «اجعليها فى قرابتک.»؛ يعنى آن را در بين اقوام و خويشاوندانت قرار بده. احتمال دارد كه مراد از آن، خويشاوندان پيامبر صلّى اللّه عليه و آله باشند؛ همچنان كه فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِى الْقُرْبى «1»، و آن، قول ابى جعفر و ابى عبد اللّه عليهما السّلام است، و قوله: «فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ» را گفته‌اند، «باساء» از بئوس به معناى فقر بوده و «ضراء»، بيمارى و درد است و از آن است، قوله: «أَنِّى مَسَّنِىَ الضُّرُّ» «2»، و «حِينَ الْبَأْسِ»؛ يعنى به هنگام جنگ، و قوله: «أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»؛ يعنى كسانى كه عمل را با اين صفاتى كه توصيف گرديد، جمع نمودند، آنان موصوفند به اين‌كه آنان راست گرفتند؛ زيرا آنان به موجب آنچه بر آن اقرار كردند، عمل نمودند. «وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ يعنى با اين

خصال از آتش جهنم پرهیز کردند، و اصحاب ما به این آیه استدلال کردند بر این‌که امیر المؤمنین علیه السّلام مصداق آن است؛ زیرا در بین امت هیچ اختلافی نیست در این‌که جمیع این صفات در او جمع بود و در غیر او قطعا جمع نگردید. پس مراد از آیه بالاجماع او خواهد بود و غیر او قطعا مورد شک و تردید است. «3»

---

(1). شوری/ 23.
(2). انبیاء/ 83.
(3). تبیان، ج 2، ص 99- 95، به اختصار.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 607

فی قوله تعالی: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» «1»، هم فرموده: «محق»، نقصان چیزی است به طور مرتب و تدریجا. محقه اللّه؛ یعنی هلاک نمود و آن را تلف کرد؛ به این‌که به طور مرتب برکت را از آن برد. پس اگر گفته شود، به واسطه چه «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِی الصَّدَقاتِ»؟ گوییم: آن را پنهان می‌کند به واسطه این‌که مرتبا آن را کاهش می‌دهد. بلخی گفته است: در دنیا با ساقط نمودن عدالت از او و دادن حکم فسق درباره‌اش و نامگذاری وی به فسق، او را هلاک می‌کند، و قوله: «يُرْبِی الصَّدَقاتِ»؛ یعنی صدقات را به واسطه نتیجه و ثمره مال فی نفسه، و به واسطه پاداش نیک بر آن، افزایش می‌دهد، و این افزایش برحسب انتفاعی است که از آن برده می‌شود و حسن نیتی است که می‌یابد، و وجه زیادت آن بر آنچه با عمل خودش مستحق آن است، با وعده به آن، تفصیل داده شده است، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که: «ان اللّه یقبل الصدقه، و لا یقبل منها الا الطیب، و یربیها لصاحبها؛ کما یربی احدکم مهره او فصیله، حتی ان اللقمة لتصیر مثل احد، و ذلک قوله:" يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِی الصَّدَقاتِ".»؛ یعنی خدای تعالی صدقه را قبول می‌کند، و چیزی از آن را قبول نمی‌نماید، مگر این‌که طیب و پاک باشد، و آن را برای صاحبش افزایش می‌دهد؛ همچنان که یکی از شما استخوان سینه یا گوشت بدنش را افزایش می‌دهد تا لقمه مثل احد گردد، و این است قوله:

«يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِی الصَّدَقاتِ.» «2»

نیز فی قوله تعالی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «3»، فرموده: قوله: «صَدَقَ اللَّهُ»، بیان است از این‌که خبر به: «كُلُّ الطَّعامِ كانَ حِلًّا لِبَنِی إِسْرائِيلَ إِلَّا ما حَرَّمَ إِسْرائِيلُ عَلى نَفْسِهِ»، قولی راست است که خدای تعالی از آن خبر می‌دهد، و قوله: «فَاتَّبِعُوا»، الحاق اتباع ثانی است به اول، و اتباع ثانی امتداد آن است. پس آنان به ابراهیم علیه السّلام ملحق می‌گردند، برای این‌که آنان به ملت او تمسّک

دارند، و صحیح این

(1). بقره/ 267.
(2). تبیان، ج 2، ص 363.
(3). آل عمران/ 95.

است که شریعت پیامبر ما، ناسخ شریعت همه پیامبران قبلی بوده و این‌که پیامبر ما متعبّد به شریعت پیامبران قبلی نبوده است، و البته، شریعت او با شریعت ابراهیم علیه السّلام موافقت داشت، پس به همین جهت خدای تعالی فرمود: «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً»، و «حنیف»؛ یعنی مستقیم، آن دینی که بر شریعت ابراهیم است، در حجتش، در مناسکش و در پاکی خوردنی‌هایش، و آن شریعت همان «حنفیه» است. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «2»، فرموده: قوله: «الَّذِینَ قالُوا»، آن کسانی هستند که خدای تعالی آنان را با قوله: «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِیرٌ»، توصیف نمود و رد بر قوله: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِیرٌ» می‌باشد، و معنای قولهم: «إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا»؛ یعنی ما را در کتاب‌هایش و به زبان پیامبرانش سفارش نمود به این‌که پیامبرش را بر آنچه می‌گوید، که او از جانب خدای متعال مأمور به امر و به نهی به غیر آن است، تصدیق نکنیم. پس «عهد»، آن عقدی است که پیش آورده می‌شود برای ایجاد اطمینان و محکم‌کاری، و آن، مانند وصیت است. قوله: «حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ»؛ یعنی تا این‌که به واسطه آن تقرّبی که آن بنده به خدا دارد، آتش (و صاعقه‌ای از آسمان) بیاید و صدقه او را (که قربانی است) بسوزاند. «قربان»، مصدر است، و قوله: «تَأْکُلُهُ النَّارُ»، به واسطه این است که سوزاندن آتش در آن زمان، دلیل بر قبول صدقه بود از جانب خدای متعال، به عنوان صدقه آن کسی که به خدای تعالی تقرّب داشت و دلیل بر راستی در اعتقاد و عمل شخص مقرب بود در آنچه ادعا می‌کرد، و این قول از ابن عباس و ضحاک است. پس خدای تعالی به پیامبرش فرمود: «قل لهم یا معشر من یزعم ان اللّه عهد الیه: الا یومن لرسول حتی یاتیه بقربان تاکله النار. قل: قد جاءکم رسل من اللّه من قبل»؛ بدین معنا که پیامبرانی با بینات؛

(1). تبیان، ج 2، ص 96، به اختصار.
(2). آل عمران/ 183.

یعنی با دلایلی که گواهی بر صدق نبوت و حقیقت قول آنان بود، برای گذشتگان شما آمدند، و شما هم ادعا داشتید که بر تصدیق و اقرار به گواهی بر صدق نبوت کسی که ادعای پیامبری می‌کند، دلالت دارد، این است که قربانی او را آتش بخورد، پس اگر در اعتقاد و گفتارتان راست می‌گفتید، چرا چنین کسی را کشتید؟ یعنی شما آن پیامبران را کشتید، در حالی که شما اقرارکننده بودید به این‌که آنچه آنان آورده‌اند، از چنان قربانی‌ای، حجتی است برای آنان علیه شما، اگر شما صادق بودید در آنچه خداوند نسبت به شما بدان پیمان گرفته، از آنچه ادعای آن را داشتید. قتل را به آنان اضافه کرد، اگرچه آن، کار اسلاف و گذشتگان آنان بود، و این بدان جهت است که آنان راضی و خشنود به افعال اسلافشان بودند، پس به آنان نسبت داده شد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «2»، فرموده:
خدای تعالی خبر داده از این‌که در بسیاری از نجواهای مردم جمیعا خیری نیست، و نجوا؛ یعنی به تنهایی و سرّی صحبت کردن؛ خواه دو نفر باشند و یا چند نفر؛ آهسته صحبت کنند یا بلند، و قوله: «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ»، احتمال دارد «مِنْ» که بعد از استثنا به «إِلَّا» قرار گرفته، در موضع نصب باشد. در این صورت، استثنا، منقطع است و به معنای «لکن» خواهد بود؛ یعنی لکن کسی که امر به صدقه یا به معروف کند، یا آنکه در اصلاح بین مردم نجوا نماید، پس در نجوای او خیر است، و قوله: «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ»، اشاره است به آنچه گذشت از امر به صدقه، معروف و اصلاح بین الناس. قوله: «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»؛ یعنی طلب رضای خدا، قوله: «فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً»؛ یعنی به زودی در آینده پاداش نیکو بسیار عظیمی به او خواهیم داد. «3»

---

(1). تبیان، ج 3، ص 67- 66.
(2). نساء/ 114.
(3). تبیان، ج 3، ص 327.

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «1»، فرموده: این آیه خطاب است به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به این‌که خدای تعالی بر او کتاب را؛ یعنی قرآن

را، نازل نمود. «بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً»، نصب بر حال است؛ یعنی در حالی که آن را تصدیق می‌کند، آنچه پیش از آن بوده است؛ یعنی تورات و انجیل و آنچه در آن دو است از توحید خدای تعالی و عدلش، دلالت بر نبوت او و حکم به رجم و قصاص. در آن، دلالتی است بر این‌که آنچه خدای تعالی آن را حکایت کرد، آن را در تورات بر آنان نوشت و به آن حکم نمود، بر ما لازم است عمل به آن، به جهت این‌که او تعالی قرآن را تصدیق‌کننده، استوارکننده و محکم‌کننده آن قرار داد. در معنای «مهیمن»، پنج قول است: امین و شاهد بر آن، مورد اعتماد، شاهد، حفیظ، رقیب. در معنای «مهیمن» در اینجا، دو قول است؛ یک قول آن است که صفت برای کتاب است، و قول دیگر آن است که وصف برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد.

قول صفت بودن برای کتاب، به جهت حرف عطف، قوی‌تر است. قول: «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ» را گفته‌اند: دلالت دارد بر این‌که اهل کتاب چون مرافعه را نزد حکام می‌برند، واجب است بر ایشان که بین آنان به حکم قرآن و شریعت اسلام حکم کنند؛ زیرا آن امر از جانب خدای تعالی است به این‌که: بین آنان حکم کن، و امر، مقتضی وجوب است.

ابو علی گفته است که آن، نسخ تخییر است در حکم بین اهل کتاب و اعراض از آنان و ترک حکم. قوله: «لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ»، او را از پیروی کردن از هواهای آنان نهی کرده است، قوله: «لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً»، شرعه و شریعه یکی بوده و آن، راه ظاهر است، و «شریعه»، آن راهی است که آن را به آبی اتصال می‌دهد که در آن حیات است. پس گفته‌اند: آن، شریعت در دین است؛ یعنی طریقی که آن را به زندگانی در فراوانی نعمت

---

(1). مائده/ 48.

اتصال می‌دهد، و آن، اموری است که خدای عزّ و جلّ با آن عبادت می‌شود از راه نقل، و «منهاج»، راهی است که استمرار دارد. مبرّد گفته است: «شرعه»، ابتدای راه است و «منهاج»، راهی است که استمرار دارد. ابن عباس و دیگران گفته‌اند: «شرعة و منهاجا»؛ یعنی روش، راه و طریقی که برای هرکس قرار داده شده است، و گفته‌اند: در آن دو قول است؛ یکی شریعت قرآن است برای همه مردم، اگر به آن ایمان آورند. دوم، شریعت تورات، شریعت انجیل و قرآن. قوله: «مِنْكُمْ» را گفته‌اند، در معنای آن دو قول است؛ یکی امت پیامبر ما و امت‌های انبیای قبل از او، و دیگری مراد از امت، پیامبر ماست به تنهایی. قول اول، قوی‌تر است؛ زیرا خدای تعالی بیان نمود برای هرکس شرعه و منهاجی قرار داده که آن، غیر شرعه و

منهاج دیگر مصاحب او است. این قول را قوله تعالی: «وَ لَوْ شاءَ اللّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً»، تقویت می‌کند، و در معنای قوله: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً»، اقوالی است که قول اقوای آن، خبر دادن از قدرت است، و قوله:
«وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ»؛ یعنی تا آزمایش کنم شما را با آنچه در عبادات تکلیفتان کردم. قوله: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»، در معنای آن، دو قول است؛ یکی این‌که: با پیشی گرفتن در خیر، بر از دست دادن بهره، سبقت بگیرید، و قول دیگر آنکه: بر از دست دادن فرصت به وسیله فوت، پیشی بگیرید. قوله: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ یعنی به سوی خدای تعالی بازگشت شما است؛ یعنی به موضعی که احدی بر ضرر و بر نفع شما در آن مالک نیست، بازگشت شما است، و بیان نمود که او بر آنان آگاهی دارد به آنچه از امر دینشان نسبت به آن در دنیا اختلاف داشتند، و این‌که درباره آن، به میان آنان به حق حکم خواهد نمود. «1»
فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ» «2» هم فرموده: خدای تعالی از برادران یوسف علیه السّلام خبر داد که چون یعقوب علیه السّلام به آنان گفت: «اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ

---

(1). تبیان، ج 3، ص 539- 538.
(2). یوسف/ 88.

یُوسُفَ وَ أَخِیهِ»؛ یعنی بروید و از حال یوسف علیه السّلام و برادرش خبری به دست آورید. آنان به سوی یوسف علیه السّلام برگشتند و بر او وارد شدند و به او گفتند: «یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ»؛ زیرا آنان پادشاه را عزیز می‌نامیدند، و «عزیز» در لغت شخص بسیار قدرتمندی است که به واسطه وسعت قدرت و توانایی‌اش به شخص ارجمندی ظلم و ستمی نمی‌کند. «مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ»؛ یعنی به ما ضرر وارد شده، و «مس»، لمس آن چیزی است که حس می‌گردد، و چون ورود ضرر به منزله لمس آنان است و آن ضرر، چیزی است که احساس می‌شود، از آن، تعبیر به «مس» می‌گردد، و «اهل»، خاصّ چیزی است که به آن منسوب می‌گردد، و قوله: «وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»، در معنای «مزجاة» سه قول است، و اصل آن اقوال، قلیل و قلت است. قوله: «فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ»؛ یعنی به واسطه نقصان کالای ما، پیمانه را از ما کم مگذار و بر ما تصدّق کن، و در معنای «تَصَدَّقْ عَلَیْنا»، دو قول است؛ یکی قول سعید بن جبیر است که گرفتن با ترک درخواست آنچه از بهای کالای کم داشتند، به آنان تفضّل نماید؛ زیرا صدقه بر آنان

حلال نیست. قول دیگر، این‌که آنان صدقه را درخواست کردند، در حالی که آنان پیامبرانشان بودند و برای‌شان حلال بود. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «2»، فرموده: و ملایکه‌ای که خدای تعالی آنها را برای هلاکت قوم لوط فرستاده بود، به لوط گفتند: ما از آنچه درباره عذاب قومت به تو خبر دادیم، به حق به نزد تو آمدیم و ما درباره آن، راستگویان هستیم. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا» «4»، فرموده: خدای تعالی برای پیامبرش، محمّد صلّی اللّه علیه و آله، می‌فرماید: یاد آور در کتابی که آن قرآن است، ادریس را، و به او خبر داد از این‌که او بسیار تصدیق‌کننده به حق بود و پیامبری عظیم و گرامی و مؤید به معجزات شگفت‌آور. «5»

---

(1). تبیان، ج 6، ص 187- 186.

(2). حجر/ 64.

(3). تبیان، ج 6، ص 345.

(4). مریم/ 65.

(5). تبیان، ج 7، ص 119.

همین‌طور فی قوله تعالی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ» «1»، فرموده:

«قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا»؛ یعنی انجام داده‌ای آنچه را که در خواب به تو امر کردم. در «شخص ذبح شده» اختلاف نموده‌اند. پس ابن عباس و گروهی دیگر گفته‌اند که او اسماعیل بود و آن، در روایات اصحاب ما ظهور دارد، و بعد از این قصه و تمام شدن آن، قوله: «وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ»، آن را تقویت می‌کند. پس دلالت می‌کند بر این‌که شخص ذبح شده اسماعیل بود، و قوله: «إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.»؛ یعنی البته، ما بر فعل ابراهیم پاداش نیکو دادیم به بهترین پاداش، و مانند آن را ما پاداش می‌دهیم به هر که طاعتی را به‌جا آورد. پس ما او را به واسطه کارش که انجام داده، به بهترین پاداش، پاداش نیکو می‌دهیم. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ» «3»، فرموده: «وَ مِنْ قَبْلِهِ»؛ یعنی: پیش از قرآن، «کِتابُ مُوسی ؛ یعنی تورات، «إِماماً وَ رَحْمَةً»؛ یعنی ما آن را پیشوا و رحمت قرار دادیم و ما آن را امام نازل کردیم تا به وسیله آن هدایت گردند. «وَ رَحْمَةً»؛ یعنی: و نعمتی برای خلق. پس از آن فرمود: «وَ هذا»؛ یعنی این قرآن، «کِتابٌ مُصَدِّقٌ»: کتابی است که تصدیق‌کننده می‌باشد آن کتاب را، «لِساناً عَرَبِیًّا»، نصب آن بنابر

حال بودنش است، و جایز است که حال از «وَ هذا کِتابٌ» باشد، و نیز جایز است که حال باشد برای آنچه در «مُصَدِّقٌ» است از ضمیر. قوله: «لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا»؛ یعنی تا بترساند آنان را که ظلم نمودند و به آنان بیاموزد استحقاق عذاب بر گناهان و استحقاق ثواب بر طاعت را، و قوله: «وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ»، معنایش این است که این قرآن بشارت است برای کسانی که اعمال صالحه انجام دادند و حسنات و نیکویی‌ها را برگزیدند. «4»

نیز فی قوله تعالی: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ» «5»، فرموده: یعنی در مجلس

---

(1). صافات/ 105.

(2). تبیان، ج 8، ص 476- 475.

(3). احقاف/ 12.

(4). تبیان، ج 9، ص 272- 271.

(5). قمر/ 55.

حقی که نه لغو و نه گناهی در آن است، «عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ»؛ یعنی در آن مکانی که خداوند بسیار قدرتمند، آن را برای اولیایش، با کرامت نموده است، و گفته‌اند: در مجلس حق نزد خداوند مقتدر به آنچه آن مجلس بر آن است از صدق دوام نعمت‌های فراوان نسبت به آن. «1»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی، در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «2»، فرموده: در معنای قوله: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ»، خدای سبحان بیان فرمود به این‌که: «بر»، همه‌اش، بر نماز نیست. پس البته، به برگزاری نماز، امر شده، به واسطه این‌که آن، مصلحت در ایمان و انصراف از فساد می‌باشد؛ هم‌چنین بر عبادات شرعیه امر شده است؛ چون در آنها از الطاف و مصالح دینیه است، و آن با گذشت زمان و اوقات، اختلاف پیدا می‌کند. پس فرمود: برّ و نیکی، همه‌اش، در توجّه به نماز نیست تا اضافه شود به آن، غیر آن از طاعاتی که خدای متعال به آنها امر فرموده است. این، قول ابن عباس و مجاهد بوده و ابو مسلم آن را اختیار نموده است، و در معنای آن گفته‌اند:

برّ و نیکی، آن چیزهایی نیست که نصاری بر آن هستند، از توجّه به سوی

مشرق، و آن چیزهایی نیست که یهودیان بر آن هستند، از توجّه به سوی مغرب. این، قول قتاده و ربیع بوده و جبائی و بلخی آن را اختیار کرده‌اند. «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»؛ یعنی، لکن خوبی، نیکی کسی است که به خدا ایمان آورد، و گفته‌اند: و لکن نیکی‌کننده یا صاحب نیکی کسی است که به خدا ایمان آورد؛ یعنی خدا را باور نماید، و داخل در آن است، جمیع آنچه معرفت خدای سبحان و جایز او، و معرفت عدل و حکمت او، «وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»؛

---

(1). تبیان، ج 9، ص 459.
(2). بقره/ 177.

یعنی قیامت، و داخل در آن است، تصدیق به بعث و حساب، و ثواب و عذاب، «وَ الْمَلائِكَةِ»؛ یعنی به این‌که آنان بنده‌های گرامی داشته شده‌اند؛ در قول سبقت نمی‌گیرند و به امر او عمل می‌نمایند، «وَ الْكِتابِ»؛ یعنی به کتاب‌هایی که از جانب خدای تعالی بر پیامبران او نازل گردیده، «وَ النَّبِيِّينَ»: و به پیامبران، همه آنان، و این‌که آنان معصومند، پاکانند، و در آنچه به خلق ادا نمودند، صادقند، و این‌که آقای آنان و آخرینشان محمّد صلّی اللّه علیه و آله بوده، و این‌که شریعت او ناسخ جمیع شرایع است و تمسّک به آن برای جمیع مکلفین تا روز قیامت، لازم است، و «آتَى الْمالَ»؛ یعنی: و مال را اعطا کردند، «عَلى حُبِّهِ»، در آن وجوهی است: اول آنکه کنایه‌ای باشد که برگشت آن به مال است، و دوم این‌که «هاء» برگشت داشته باشد به کسی که ایمان آورد، و سوم! که «هاء» برگشت داشته باشد به «ایتاء» و معنای آن، بر دوستی اعطا است، و چهارم این‌که «هاء» برگشت داشته باشد به خدای تعالی، و این، نیکوترین وجهی است که گفته شده است، و قوله: «ذَوِي الْقُرْبى ، مراد از آن خویشاوندان اعطاکننده است؛ همچنان که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که از آن بزرگوار از برترین صدقه سؤال شد. پس آن حضرت فرمود: «جهد المقل علی ذی الرحم الکاشح.»؛ یعنی توانایی درویش و بی‌چیز درباره خویشاوندی که دشمنی خود را پنهان می‌کند و قول آن بزرگوار به فاطمه بنت قیس، هنگامی که او گفت: ای پیامبر خدا! مرا هفتاد مثقال طلا دارایی است. آن حضرت فرمود: آن را به خویشاوندانت ببخش. احتمال دارد مراد از آن، خویشاوندی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد؛ همچنان که در قوله: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً»،* چنین است، و آن از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما السّلام روایت است. قوله: «وَ الْيَتامى ، یتیم کسی است که از کودکی پدر ندارد، و گفته‌اند: مراد از آن این است که خودشان مال را به آنان اعطا کنند، و گفته‌اند: مراد ذوی الیتامی است؛

یعنی به کسی که تکفّل آنان را به عهده دارد، اعطا کند، و قوله: «وَ الْمَساکِینَ»؛ یعنی اهل حاجت، و قوله: «وَ ابْنَ السَّبِیلِ»؛ یعنی کسی که منفرد و تنها گشته، و این قول از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام و مجاهد است، و گفته‌اند: مهمان،

و این قول ابن عباس، ابن جبیر و قتاده است. «وَ السَّائِلِینَ»؛ یعنی طلب‌کنندگان صدقه؛ زیرا هر مسکینی صدقه را طلب نمی‌کند، و «فِی الرِّقابِ»، در آن دو وجه است؛ یکی آزاد کردن بندگان؛ به این‌که او را بخرد و آزاد کند. وجه دیگر، آزاد کردن مکاتبین است.
آیه محتمل برای هر دو امر است. در این آیه دلالت بر وجوب اعطای زکات است، بدون خلاف. ابن عباس گفته است: در مال، حقوق واجبه‌ای به غیر از زکات است، و شعبی گفته است که آن، حمل بر واجب شدن حقوقی به غیر زکات در مال انسان می‌شود، از آنچه برای آن سبب وجوب است، مثل: انفاق بر کسی که نفقه بر او واجب است، و رفع گرسنگی کسی که خوف بر تلف شدن او می‌رود، و بر آنچه بر او لازم می‌گردد از نذور و کفارات داخل در آن است، آنچه انسان بر وجه استحباب و برای رضای خدا و نزدیکی به او، از مال خود اخراج می‌کند؛ زیرا همه آنها بر و نیکی است.
قوله: «وَ أَقامَ الصَّلاةَ»؛ یعنی نماز را در اوقات آن و براساس حدودش به جا آورد، «وَ آتَی الزَّکاةَ»؛ یعنی زکات مالش را اعطا کند؛ «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا»؛ یعنی: و آن کسانی که چون پیمانی ببندند؛ یعنی به عهد و نذری که بین خود و خدا می‌کنند و عقدی که بین مردم می‌بندند؛ به آن عهد و پیمان وفا نمایند، «وَ آتَی الزَّکاةَ»، مراد از «باساء»، فقر بوده و مراد از «ضراء»، بیماری و درد است، و «وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ»، مراد از آن، هنگام جنگ و جهاد با دشمن است. از علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: «کنا اذا احمر الباس اتقینا برسول اللّه، فلم یکن احد منا اقرب الی العدو منه.»؛ یعنی چون جنگ شدت پیدا کرد، به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله پناه می‌بردیم، پس هیچ‌یک از ما نبود که از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به دشمن نزدیک‌تر باشد، و «اولئک»، اشاره است به آنان که ذکر آنها گذشت. «الَّذِینَ صَدَقُوا»؛ یعنی به خدای متعال راست گفتند آنچه از او قبول کردند و از لحاظ علمی ملتزم به آن شدند، و از لحاظ عمل تمسّک به آن نمودند، و گفته‌اند:
اعمالشان در حقیقت، نیاتشان را تصدیق می‌کند، «أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»؛ یعنی اینان با انجام این خصال، از آتش جهنم پرهیز نمودند، و اصحاب ما به این آیه استدلال

نمودند، بر این‌که آن، امیر المؤمنین است؛ زیرا خلافی در بین امت نیست

در این‌که او جامع این خصال بود؛ پس مراد از آیه قطعا او است و غیر از او جامع این صفات نمی‌باشد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ» «2»، فرموده: پس از آن، خدای سبحان تأکیدی دارد بر آنچه پیش از آیه (درباره حرمت ربا) فرموده، به قوله: «یَمْحَقُ اللَّهُ»؛ یعنی خدای تعالی نقصان می‌دهد «الرِّبا»: ربا را مرتبا، تا این‌که همه مال تلف شود. ابن عباس گفته است: معنایش این است که او را هلاک می‌گرداند و برکت آن را می‌برد. به امام صادق علیه السّلام گفته شد: و گاهی هست که شخص ملاحظه می‌کند که ربا می‌دهد و مالش زیاد می‌گردد. پس آن بزرگوار فرمود:
«یمحق اللّه دینه و ان کثر ماله.»: خدای تعالی دین او را کاستی می‌دهد، هرچند که مال او افزایش پیدا کند. ابو القاسم بلخی گفته است: خدای تعالی او را در دنیا با سقوط عدالتش، حکم به فسقش و نامگذاری او به فاسق، نقصان می‌دهد. «وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ»؛ یعنی: و صدقات را رشد و نمو می‌دهد و آن را با برکت دادن به مال فی نفسه و پاداش دادن به آن در آینده و پاداش نیکو دادن به آن، زیاد می‌گرداند، و این امر، به واسطه نفع رسانیدن و حسن نیت در آن است. از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «ان اللّه تعالی یقبل الصدقات، و لا یقبل منها الا الطیب، و یربیها لصاحبها کما یربی احدکم مهره او فصیله، حتی ان اللقمة لتصیر مثل احد.»؛ یعنی البته، خدای تعالی صدقات را قبول می‌کند، و چیزی از آن را قبول نمی‌کند، مگر آن را که پاک و پاکیزه باشد، و آن را برای صاحبش برکت و افزایش می‌دهد؛ همچنان که یکی از شما استخوان سینه یا گوشت بدنش را رشد می‌دهد، تا این‌که لقمه‌ای مانند احد شود، و نکته در آیه این است که ربادهنده، زیاده مال را به وسیله ربا طلب می‌کند و مانع صدقه هم آن را به جهت طلب زیادی مال منع می‌کند، پس خدای سبحان بیان فرمود به این‌که: «ربا»، سبب نقصان است نه رشد، و صدقه

---

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 264- 263.
(2). بقره/ 276.

سبب رشد است نه نقصان. «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ»، «کفار»، فعّال از کفر است و او مقیم بر آن و متمسک و معتاد به آن است، و معنایش این است که خدای تعالی هرکه را نسبت به نعمتش کفران کند با حلال شمردن ربا، و سرگرم باشد در گمراهی‌اش و پیوسته باشد در گناهش، دشمن است، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت است که فرمود: «یاتی علی الناس زمان لا یبقی احد الا اکل الربوا، فمن لم یاکله، اصابه من

غبار.»؛ یعنی زمانی بر مردم بیاید که هیچ‌کس باقی نماند، جز آنکه ربا خورد، پس آن‌کس هم که ربا نخورد، از گرد و غبار ربا به او اصابت کند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «2»، فرموده: خدای متعال بیان نمود که صدق در آن چیزی است که او تعالی از آن خبر می‌دهد، پس فرمود: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ»؛ یعنی ای پیامبر خدا! بگو، خدای تعالی راست گفته که همه خوراکی‌ها برای بنی اسرائیل حلال بود، به جز آنچه اسرائیل بر خودش حرام نمود، و این‌که محمّد صلّی اللّه علیه و آله بر دین ابراهیم علیه السّلام است، و این‌که دین او اسلام بود. «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ»؛ یعنی پیروی کنید از دین ابراهیم در مباح بودن گوشت شتر و لبنیات و در پاکی خوردنی‌هایش. این شریعت همان حنفیه است، و گفته‌اند: مایل است از سایر ادیان باطله به سوی دین حق. «وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ»؛ یعنی خدای تعالی ابراهیم علیه السّلام را مبرا ساخت از آنچه یهود و نصاری به او نسبت می‌دهند، از این‌که او به گمانشان بر دین آنان است و هم‌چنین مشرکین عرب، و خبر داد به این‌که ابراهیم از مشرکین و از دین آنان بیزار بود، و صحیح این است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله متعبّد به شریعت پیامبران قبل از خود نبوده است و لکن شریعت او با شریعت ابراهیم علیه السّلام موافقت داشت، پس به همین جهت فرمود: «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ» «3»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 391- 390.

(2). آل عمران/ 95.

(3). مجمع البیان، ج 2، ص 476.

النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّناتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» «1»، فرموده: «الَّذِينَ قالُوا»؛ یعنی آن کسانی که به پیامبرشان گفتند: «إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا»؛ یعنی خدا به ما امر کرده است، و گفته‌اند: ما را در کتاب‌هایش و به زبان پیامبرانش سفارش نموده است، «أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ»؛ یعنی به این‌که تصدیق نکنیم پیامبری را در آنچه می‌گوید که از جانب خدای تعالی آمده است، «حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ»: تا آنچه از صدقه یا نیکی را که به واسطه آن به خدای تعالی تقرّب پیدا می‌کند، برای ما بیاورد که از او قبول شده است. قوله: «تَأْكُلُهُ النَّارُ»، بیان است برای علامت مورد قبول واقع شدن. پس البته، نشانه قبول قربانی آنان، نازل شدن آتشی از آسمان است که آن را می‌خورد، و آن، دلالت بر صدق

مقرّب داشته است. «قُلْ»: ای پیامبر! به آن یهودیان بگو که: «قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی»؛ یعنی آمدند پیامبرانی پیش از من در میان پیشینیان شما، «بِالْبَیِّناتِ»؛ یعنی با براهینی که دلالت بر صدق صحت رسالت و حقیقت داشتن قولشان داشت، همان گونه که شما از آنان طلب می‌کردید و به آنان پیشنهاد می‌نمودید، «بِالَّذِی قُلْتُمْ»؛ یعنی: و به آن قربانی‌ای که گفتید، «فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ»: پس چرا آنان را کشتید؟، و مراد از آن، زکریا، یحیی، و همه آن کسانی از پیامبران است که یهود آنان را کشتند. «إِنْ كُنْتُمْ صادِقِینَ»: اگر در آنچه خداوند با شما عهد نمود، از آنچه شما ادعای آن را می‌کنید، راست می‌گویید. این تکذیب آنان در قولشان است و دلالت دارد بر دشمنی آنان، و بر این‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اگر قربانی قبول شده‌ای، همان که آنان می‌خواستند، بیاورد، ایمان نمی‌آوردند؛ همچنان که پدران آنان به پیامبرانی که معجزات و غیر آن را آوردند، ایمان نیاوردند. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لا خَیْرَ فِی كَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «3»، فرموده:

---

(1). آل عمران/ 183.

(2). مجمع البیان، ج 2، ص 549.

(3). نساء/ 114.

«لا خَیْرَ فِی كَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ»؛ یعنی خیری نیست در بسیاری از سرگویی آنان، و معنای «نجوی» تمام نیست مگر بین دو نفر و بیشتر، مانند: دعوی، «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ»: به جز کسی که امر به صدقه کند، پس در نجوای او خیر است، «أَوْ مَعْرُوفٍ»؛ منظورش از «معروف»، ابواب نیکی است؛ چون که عقل‌ها بدان‌ها اعتراف دارند، و گفته‌اند: به واسطه این‌که اهل خیر آن را می‌دانند. «أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ»؛ یعنی بین مردم دوستی و محبت الفت ایجاد کند. علی بن ابراهیم در تفسیرش با اسنادش تا برسد به حماد، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: «ان اللّه فرض التحمل فی القرآن. فقال، قلت: و ما التحمل فی القرآن؟ جعلت فداک. قال: ان یکون وجهک اعرض من وجه اخیک فتحمل له، و هو قوله:" لا خَیْرَ فِی كَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ الآیة". قال: و حدثنی ابی، رفعه الی امیر المؤمنین، انه قال: ان اللّه فرض علیکم زکوة جاهکم؛ کما فرض علیکم زکوة ما ملکت ایدیکم.»؛ یعنی البته، خدا تحمّل را در قرآن واجب نمود. پس حماد گفت، به حضرت گفتم: تحمّل در قرآن به معنای چیست؟ فدایت گردم. آن بزرگوار فرمود: به این معنا است که

چهره‌ات را از چهره برادرت برگردانی، پس برای او تحمّل کرده‌ای، و آن است قوله: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ الآیة.» آن بزرگوار فرمود: و پدرم حدیثی را به امیر المؤمنین نسبت داده که آن حضرت گفته است: البته، خدای تعالی زکات مقام و جاه را بر شما واجب نمود؛ همچنان که زکات آنچه را که در اختیار شما است، بر شما واجب نمود. «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ»: و کسی که آنچه را که ذکر آن گذشت، انجام دهد، «ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»؛ یعنی برای طلب کردن رضا و خشنودی خدا، «فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ»؛ یعنی به زودی به او اعطا می‌کنیم، «أَجْراً عَظِیماً»؛ یعنی پاداش عظیمی را در کثرت، منزلت و صفت؛ اما در کثرت به واسطه این‌که دایم است، و اما در منزلت به واسطه این‌که مقارن تعظیم و اجلال است، و اما در صفت به واسطه این‌که با نقصان و کمبود آمیختگی ندارد. «1»

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 110- 109.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 621

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «1»، فرموده: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ»؛ یعنی: و نازل کردیم به سوی تو ای محمّد! صلّی اللّه علیه و آله «کتاب»؛ یعنی قرآن را، «بِالْحَقِّ»؛ یعنی بالعدل، «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ»؛ یعنی تصدیق‌کننده بود آنچه از کتاب را که پیش از آن بود؛ یعنی تورات و انجیل و آنچه را که در آن بود از توحید خدای تعالی و عدلش، دلالت بر نبوت او و حکم به رجم و قصاص گفته‌اند: مراد از کتاب، کتاب‌هایی است که بر پیامبران نازل گردیده، و معنای «الْکِتابَ»؛ یعنی مکتوب. «وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»؛ یعنی: و امین بر آن، شاهد بر این‌که آن حق است، از ابن عباس و بعضی دیگر. «فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ»؛ یعنی پس حکم کن بین یهود به وسیله قرآن در رجم بر زناکنندگان، از ابن عباس. او گفت: چون اهل کتاب مرافعه را به نزد حکام مسلمان می‌آوردند، واجب است که بین آنان به حکم قرآن و شریعت اسلام حکم نمایند؛ زیرا آن، امر از جانب خدای تعالی است به حکم بین آنان، و امر، مقتضی وجوب است. «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ»، مراد از آن، چیزهایی است که آنان در امر رجم تحریف و تبدیل نمودند، از ابن عباس.

«عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ»؛ یعنی از لحاظ عدالت نسبت به آنچه از حق که بر تو رسیده.

«لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً»؛ یعنی برای هریک از شما شریعت و راه آشکار و واضحی قرار دادیم، و خطاب به امم سه‌گانه؛ یعنی امت موسی علیه السّلام، امت عیسی علیه السّلام و امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، و معنا نمی‌دهد که برای هر قومی شرعه؛ یعنی شریعت، قرار دادیم. پس برای تورات شریعتی است و برای انجیل هم شریعت و همین‌طور برای آنان قرآن شریعتی دیگری است، و در این، دلالت است بر جواز نسخ، و بر این‌که پیامبر ما، محمّد صلّی اللّه علیه و آله، معبّد به شریعت خودش فقط بود، و هم‌چنین است امت او. «وَ مِنْهاجاً»؛

---

(1). مائده/ 48.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 622

یعنی راه واضح و آشکاری غیر از شریعت مصاحب آن، و تقویت‌کننده این قول، قوله تعالی: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً» می‌باشد؛ یعنی و اگر خدای متعالی مشیتش بر آن بود، شما را در دعوت همه پیامبران، در امتی واحد جمع می‌نمود؛ نه در شریعتی از آن تبدیلی بود و نه آن را نسخ می‌فرمود، «وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ»؛ یعنی: و لکن شما را بر شریعت‌های مختلف قرار داد تا امتحانتان کند؛ «فِی ما آتاكُمْ»؛ یعنی در آنچه بر شما واجب کرد و آن را برای شما شریعت قرار داد، «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»؛ یعنی پیش از گذشتن وقت، با سبقت در خیر، در بهره‌گرفتن پیشی بگیرید، «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ»؛ یعنی به سوی خدای تعالی است بازگشت شما، «جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ»: همگی، پس به شما خبر می‌دهد، «بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ یعنی به آنچه در امر دینتان که درباره آن با هم اختلاف می‌کردید، پس از آن، برحسب استحقاقتان به شما پاداش می‌دهد. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِی الْمُتَصَدِّقِينَ» «2»، فرموده: و چون یعقوب به فرزندانش گفت: بروید و از یوسف و برادرش خبر صحیح به دست آورید، آنان به سوی مصر خارج گردیدند، «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ»؛ یعنی پس چون بر یوسف وارد گردیدند، «قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ»: گفتند ای عزیز! به ما و به اهلمان ضرر رسیده و گرسنگی، نیازمندی و سختی از سال‌های قحطی، ما را فراگرفته است، «وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»؛ یعنی با بضاعت اندکی آمده‌ایم تا روزگار را با آن گذرانده و سدّ گرسنگی نماییم، و وضع ما آن‌چنان نیست که وسعت داشته باشد، «فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ»؛ یعنی به ما پیمانه را به اتمام بده؛ همچنان که در سال‌های گذشته این چنین بوده و به کمی بضاعت ما در این سال نظر نکن. «وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا»؛ یعنی با این پول اندک ما، آن چنان که با پول کافی و نیکو رفع گرسنگی می‌کنی، بر ما تفضّل کن. گفته‌اند؛

معنایش این است که با ردّ برادر ما (ابن یامین)، بر ما تصدّق کن. «إِنَّ اللّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ»؛ یعنی

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 302.
(2). یوسف/ 88.

البته، خدای تعالی بر صدقات صدقه‌دهندگان به افضل از صدقات آنان پاداش نیکو می‌دهد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «2»، فرموده: «وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ»؛ یعنی ما نزد تو به حق آمده‌ایم؛ یعنی به عذابی که یقین و اطمینان به آن است. «وَ إِنَّا لَصادِقُونَ»؛ یعنی ما در آنچه به تو از آن خبر می‌دهیم، راستگویان هستیم، و در معنای آن گفته‌اند: و ما نزد تو به امر خدای تعالی آمده‌ایم و شکی نیست در این امر که او سبحانه و تعالی حق است. «3»

فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا» «4» هم فرموده: پس از آن، قصه ابراهیم علیه السّلام را ذکر نمود، پس فرمود: «وَ اذْکُرْ»؛ یعنی ای محمّد! یاد کن، «فِی الْکِتابِ»؛ یعنی در قرآن، «إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا»؛ یعنی ابراهیم را که البته، او در امور دین، بسیار تصدیق می‌کرد و گفته‌اند: یعنی صادق و بسیار راستگو بود. «صِدِّیقاً»، مبالغه در صدق است؛ یعنی بسیار راستگو در آنچه خدای تعالی به آن خبر می‌داد. «نَبِیًّا»؛ یعنی پیامبری بلندمرتبه و رفیع الشأن بود به رسالت از جانب خدای متعال. «5»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ» «6»، فرموده:

«قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا»؛ یعنی انجام دادن آنچه را که در خواب به تو امر شد، «إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ»؛ یعنی همچنان که او را با عفو از ذبح فرزندش، پاداش نیکویی دادیم، به هرکس که طریق آن دو را در نیکو تسلیم شدن به اسلام و مطیع امر خدا گشتن به کار ببندد، پاداش نیکو می‌دهیم. «7»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ» «8»، فرموده: «وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی ؛ یعنی:

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 260.
(2). حجر/ 64.
(3). مجمع البیان، ج 6، ص 341.

(4). مریم/ 56.
(5). مجمع البیان، ج 6، ص 516.
(6). صافات/ 105.
(7). مجمع البیان، ج 8، ص 453.
(8). احقاف/ 12.

و از قبل از قرآن، کتاب موسی که همان تورات است، «إِماماً»، از آن متابعت می‌شود، «وَ رَحْمَةً»: و به واسطه آن، پیش از قرآن، رحمتی از جانب خدای تعالی است برای مؤمنین، و تقدیر کلام چنین است: «و تقدمه کتاب موسی اماما»، و در کلام، محذوفی است که معنا با آن تمام می‌شود، و تقدیر آن چنین است: «فلم یهتدوا به»، و بر این حذف، قوله تعالی در آیه نخست: «وَ إِذْ لَمْ یَهْتَدُوا بِهِ»، دلالت می‌کند، و آن این است که مشرکین به وسیله تورات هدایت نشدند تا آنچه بر آن بودند از عبادت بت‌ها، ترک کنند و از آن، صفت محمّد صلّی اللّه علیه و آله را شناسند. پس از آن فرمود: «وَ هذا کِتابٌ»؛ یعنی: و این قرآن، «مُصَدِّقٌ»؛ یعنی تصدیق‌کننده کتاب‌های قبل از آن است. «لِساناً عَرَبِیًّا»، لسان را به جهت تأکید ذکر نمود. «لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا»؛ یعنی تا این‌که تو (خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آنان را بترسانی، و کسی که «لتنذر» را با یاء بخواند: یعنی آن را «لِیُنْذِرَ» بخواند، فعل را به کتاب اسناد داده؛ یعنی تا قرآن آنان را بترساند. «بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ»؛ یعنی: و بشارت است برای مؤمنین. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ» «2»، فرموده: یعنی در مجلس حق که نه لغوی در آن است و نه ارتکاب به گناهی. گفته‌اند: آن را به صدق وصف نمود، به واسطه این‌که آن رفیع و رضایت‌بخش است، و گفته‌اند: به واسطه دوام نعمت، و گفته‌اند: به جهت این‌که و عدهٔ خدای تعالی به اولیایش در آن، راست است. «عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ»؛ یعنی نزد خدای سبحان که او مالک قادری است که هیچ‌چیزی او را عاجز نمی‌کند، و مراد، قرب مکانی به خدای تعالی علوا کبیرا نیست، بلکه مراد این است که آنان در کنف، جوار و کفایت او هستند؛ آن‌چنان که پوشش‌هایی از رحمت و فضل او تعالی به آنان می‌رسد. «3»

---

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 86- 85.
(2). قمر/ 55.
(3). مجمع البیان، ج 9، ص 195.

ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشاف، فی قوله تعالی:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِى الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «1»، فرموده: «الْبِرَّ»، اسم برای خیر و برای هر کار مورد رضایت است. «أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ»، خطاب به اهل كتاب است؛ زيرا يهود به طرف مغرب، به سوى بيت المقدس، نماز مى‌گزاردند و نصارى به سوى مشرق. «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»، بنابر تأويل حذف مضاف؛ يعنى خير و كار مورد رضايت، كسى است كه ايمان آورده است.
«وَ الْكِتابِ»، جنس كتاب‌هاى خدا يا قرآن است. «عَلى حُبِّهِ»: با دوستى مال و بخل نسبت به آن، و نيز گفته‌اند: با محبت نسبت به خدا، و گفته‌اند: با دوست داشتن عطا كردن. «ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى ، و مراد فقراى آنان است به واسطه عدم لباس و پوشش.
مراد مسكين دايمى است كه به سوى مردم مسكنت دارد؛ زيرا براى او هيچ‌چيزى نيست. «وَ ابْنَ السَّبِيلِ»، مسافر منقطع است، و او را ابن السبيل قرار دادند، چون با آن، ملازمت دارد. «وَ السَّائِلِينَ»، كسانى كه طلب طعام مى‌كنند. پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود:
«للسائل حق و ان جاء على ظهر فرسه.» «وَ فِى الرِّقابِ»: و در معاونت و كمک نمودن به منفک ساختن مكاتبين از بردگى. پس اگر بگويى: نخست، اعطاى مال را در اين وجوه ذكر نموده، سپس ايتاى زكات را به دنبال آن بيان كرده است، پس آيا اين دلالت ندارد بر اين‌كه در مال حقى سواى زكات است؟ گويم: اين، احتمال دارد و از شعبى است كه در مال حقى سواى زكات است و او اين آيه را تلاوت نمود. «الْمُوفُونَ»، عطف بر «مَنْ آمَنَ» است. «الصَّابِرِينَ»، منصوب است بنابر اختصاص و مدح از جهت ظاهر نمودن فضل صبر و شكيبايى در شدايد و جبهه‌هاى جنگ. «فِى الْبَأْساءِ»، فقر و سختى است.

---

(1). بقره/ 177.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 626

«وَ الضَّرَّاءِ»، بيمارى و از دست دادن عضو مى‌باشد. «صَدَقُوا»، راستگويانى كه در دين جدى بودند. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِى الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» «2»، فرموده: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا»، ربا بركت آن را مى‌برد و مالى را كه داخل آن است، نابود مى‌كند، «وَ يُرْبِى الصَّدَقاتِ»، آنچه را صدقه مى‌دهند، ثواب بر آن مضاعف است، و آن مالى كه صدقه از

آن خارج شده، زیاد می‌گردد و در آن برکت حاصل می‌شود. «کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ»، شدت در امر ربا است و آگاهی است بر این‌که ربا از فعل کافران است، نه از فعل مسلمانان. «3»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» «4»، فرموده: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ»، کنایه از دروغگویی آنان است، مانند قوله: «ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِبَغْیِهِمْ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ»؛ یعنی ثابت است که خدا در آنچه نازل نموده، راستگو است و شما دروغگویید، «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً»، و آن ملت اسلام است که محمّد و هرکس که به او ایمان آورد، بر آن ملتند. «5»
همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «6»، فرموده: «عَهِدَ إِلَیْنا»: به ما در تورات امر نمود و ما را سفارش کرد به این‌که به پیامبری ایمان نیاوریم تا این‌که با این آیه ویژه بر ما بیاید، و آن این است که ببینیم قربانی را آتشی که از آسمان نازل می‌گردد، می‌خورد؛ همچنان که پیامبران بنی اسرائیل این نشانه آنان بود که نزدیک به قربانی می‌شدند، پس پیامبر می‌ایستاد و دعا می‌کرد، پس آتشی از آسمان نازل می‌شد و آن را می‌خورد. پس اگر بگویی: معنای قوله: «وَ بِالَّذِی

____
(1). کشاف، ج 1، ص 331.
(2). بقره/ 267.
(3). کشاف، ج 1، ص 401.
(4). آل عمران/ 95.
(5). کشاف، ج 1، ص 446.
(6). آل عمران/ 183.

قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ»، چیست؟ گویم: معنای آن همان معنای «الذی قلتموه من قولکم قربان تأکله النار» است. «1»
فی قوله تعالی: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «2» هم فرموده: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ» در نجوا کردن مردم. «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ»: به جز نجوای کسی که امر به صدقه کند، بنابر آنکه «بِصَدَقَةٍ» که مجرور است، بدل از «کثیر» باشد، و جایز است بنابر انقطاع، منصوب باشد به معنای: «و لکن من امر بصدقة، ففی نجواه الخیر.» گفته‌اند: «معروف» قرض است، و گفته‌اند: به فریادرسی برای ستمدیده باشد، و گفته‌اند: آن، عمومیت در هر امر زیبا و پسندیده‌ای دارد،

و جایز است که مراد از صدقه، صدقه واجب باشد و مراد از «معروف»، آن چیزی باشد که بر سبیل استحباب، صدقه داده می‌شود. پس اگر بگویی: چگونه فرموده: «إِلَّا مَنْ أَمَرَ» و پس از آن فرمود. «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ»؟ گویم: امر به خیر را ذکر نمود تا دلالت باشد بر فاعل آن؛ زیرا وقتی که امر به آن، داخل در زمره خیرین باشد، دخول فاعل در آنان بیشتر خواهد بود. پس از آن فرمود: «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ.» پس فاعل را ذکر نمود و او وعده به اجر عظیم را مقرون آن ساخت. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» «4»، فرموده: پس اگر بگویی: چه فرقی است بین دو تعریف در قوله: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ»، و قوله: «لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ»؟ گویم: اول، تعریف عهد است؛ زیرا به واسطه آن، قرآن را قصد نموده، و دوم

---

(1). کشاف، ج 1، ص 485.

(2). نساء/ 114.

(3). کشاف، ج 1، ص 563.

(4). مائده/ 48.

تعریف جنس است؛ زیرا جنس کتاب‌های منزل را قصد نموده است. «وَ مُهَيْمِناً»: و مراقب بر سایر کتاب‌ها است؛ زیرا بر صحت و ثبات آنها شهادت می‌دهد. «وَ لا تَتَّبِعْ»؛ در معنای «و لا تنحرف» است و به همین جهت با «عن» متعدی شده است؛ مثل این‌که بگوید: «و لا تنحرف عما جاءک من الحق متبعا اهواءهم.» «لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ» ای مردم! «شرعه»: شریعت، «وَ مِنْهاجاً»: و طریقی واضح در دین که کار شما بر آن جاری باشد.

«لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً»، جماعتی متفق بر شریعتی واحد یا امت واحدی؛ یعنی دین واحدی که هیچ اختلافی در آن نباشد، «وَ لكِنْ» اراده نمود، «لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ»، از شرایع مختلف، که آیا به آن عمل می‌کنید، در حالی که به آن اقرار و اعتقاد دارید؛ به این‌که آن برحسب احوال و اوقات مختلف، مصلحت است، و معترف هستید که خدا از اختلاف آن قصد نکرد مگر آنچه را که حکمت اقتضا می‌کرد. «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»: پس نسبت به خیرات پیشی گرفته و به سمت آن سبقت بجویید. «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ»، از سرگیری است در معنای تعلیل برای سبقت گرفتن در خیرات. «فَيُنَبِّئُكُمْ»:

پس به شما خبر می‌دهد. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِی الْمُتَصَدِّقِينَ» «2» هم فرموده:
«ضر»، لاغری ناشی از سختی و گرسنگی است. «مزجاة»، آن چیزی است که هر تاجری به جهت ناچیز بودنش از آن روی‌گردان است و آن را رد می‌کند، و آن، از «ازجیه» است، هنگامی که آن را دفع و رد می‌کند، و «الريح تزجی السحاب.» گفته‌اند: از متاع اعراب، پشم و روغن آن، بوده است، و گفته‌اند: میوه کاج و دانه سبز بوده است، گفته‌اند: آرد صمغ و کشک بوده است، و گفته‌اند: پول‌های مسکوکی بوده است که با کسر مقداری از آن، خرج می‌شد. «فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ»، آن مقداری که حقّ ما است، «تَصَدَّقْ عَلَيْنا»: و با چشم‌پوشی و نادیده گرفتن، از کسر مقداری از آن یا بیش از حقّ ما، بر ما تفضّل نما. پس

---

(1). کشاف، ج 1، ص 618.
(2). یوسف/ 88.

آن مقداری که فضل و زیادی است، لازم نیست که صدقه باشد؛ زیرا صدقات بر پیامبران، ممنوع و حرام است. صدقه، بخششی است که بدان پاداش از جانب خدای تعالی طلبیده می‌شود. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَتَيْناكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «2»، فرموده: «بِالْحَقِّ» به یقین داشتن نسبت به عذاب آنان، «وَ إِنَّا لَصادِقُونَ»، در اخبار به نازل شدن آن عذاب بر آنان. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ» «4»، فرموده: «كِتابُ مُوسى ، مبتدا است و «مِنْ قَبْلِهِ»، ظرف بوده که خبر مقدم برای آن واقع شده است، «إِماماً»، بنابراین که حال است، منصوب می‌باشد، و معنای «إِماماً»؛ یعنی پیشوایی است که در دین خدا و شرایع او پیشوایی می‌کند، «وَ رَحْمَةً»، برای کسی که به آن ایمان بیاورد و به آنچه در آن است، عمل کند، «وَ هذا»: قرآن، «كِتابٌ مُصَدِّقٌ»، برای کتاب موسی یا برای آنچه از همه کتاب‌ها که پیش از آن و مقدم بر آن بوده است، و «لِساناً عَرَبِيًّا»، حال از ضمیر «كِتابُ» است در «مُصَدِّقٌ»، و عامل در آن، «مُصَدِّقٌ» است، «وَ بُشْرى ، در محلّ نصب و معطوف بر محلّ «لِيُنْذِرَ»، می‌باشد؛ زیرا مفعول له است. «5»
همچنین فی قوله تعالی: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»، فرموده: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ»: در مکان مورد رضایت، «عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ»: مقرّب نزد

صاحب اختیاری که امرش در مالکیت و اقتدار مبهم است، پس هیچ‌چیزی نیست مگر این‌که تحت مالکیت و اقتدار او است. «6»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش فی قوله تعالی: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ

(1). کشاف، ج 2، ص 340.
(2). حجر/ 64.
(3). کشاف، ج 2، ص 394.
(4). احقاف/ 12.
(5). کشاف، ج 3، ص 520.
(6). کشاف، ج 4، ص 42.

الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «1»، فرموده: «لَیْسَ الْبِرَّ»؛ یعنی طاعت آن نیست، «أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ»: که چهره‌هایتان را در نماز بگردانید، «قِبَلَ الْمَشْرِقِ»: به سوی مشرق، ای نصاری! «وَ الْمَغْرِبِ»: و به سوی مغرب، ای یهود! «وَ لکِنَّ الْبِرَّ»؛ یعنی و لیکن طاعت، طاعت «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ»: کسی است که ایمان به خدا آورد و در مقام بندگی، خدا را تصدیق کند، «وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ»: و قیامت را تصدیق کند، «وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ»: و فرشتگان را و کتب آسمانی یا قرآن را تصدیق کند. «وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ»: و به پیامبران ایمان آورد و مال او را با دوستی‌اش نسبت به مال یا دوستی‌اش نسبت به خدا عطا کند.
«ذَوِی الْقُرْبی : به خویشاوندان خود. از امام صادق علیه السّلام روایت است که به خویشاوندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله «وَ الْیَتامی : و به نیازمندان از یتیمان، «وَ الْمَساکِینَ»: و به بیچارگان که مخارج سال آنان تأمین نیست، «وَ ابْنَ السَّبِیلِ»: و به مسافرانی که منقطع‌اند از بلدشان.
«ابْنَ السَّبِیلِ»، فرزند راه نامیده شده به جهت ملازمه‌ای که با آن دارد، و گفته‌اند: به مهمان، «وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ»: و نیازمندانی که نیاز خود را سؤال می‌کنند، و در آزاد کردن بنده‌ها، و به پای می‌دارند نماز را با حدود آن، «وَ آتَی الزَّکاةَ»: و زکات واجب را می‌پردازند، «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ»، عطف به «مَنْ آمَنَ» است؛ یعنی و به عهد خودشان چون عهد بستند، وفا می‌کنند، «وَ الصَّابِرِینَ»، نصب بر مدح است؛ یعنی: و خویشتن‌داران، «فِی الْبَأْساءِ»: در مجاهدت با نفس یا در فقر، «وَ الضَّرَّاءِ»؛

یعنی در فقر و تنگدستی یا در حال مرض، «وَ حِینَ الْبَأْسِ»؛ یعنی به هنگام شدت و سختی جنگ، «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا»: اینانند کسانی که در ایمانشان و ایمان آوردنشان راست گفتند، «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»: و اینان هستند همان متقین؛ کسانی که امر به تقوا و پرهیزگاری شده‌اند. «2»

---

(1). بقره/ 177.
(2). تفسیر شبّر، ص 69- 68.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج 2، ص: 631

نیز فی قوله تعالی: «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ» «1»، فرموده: یعنی خدای تعالی ربا را نابود می‌کند و برکت آن را از بین می‌برد، «یُرْبِی الصَّدَقاتِ»؛ یعنی صدقات را نمو می‌دهد و پاداش آن را چندین برابر می‌کند، «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ»: و خدای تعالی دوست نمی‌دارد هر شخصی را که اصرار بر حلال نمودن حرام داشته باشد، «أَثِیمٍ»؛ یعنی در ارتکاب به گناه تداوم داشته و آن را ادامه دهد. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» «3»، فرموده: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ»؛ یعنی بگو ای محمّد! خدا راست گفت و شما دروغگویانید. «فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»، کنایه است از مشرک بودن آنان. «4»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «5»، فرموده: «الَّذِینَ قالُوا»؛ یعنی آنان که جماعتی از یهود بودند، گفتند: «إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا»: البته، خدا در تورات با ما عهد بسته، «أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ»: این‌که ما به پیامبری ایمان نیاوریم تا او آتش را برای خوردن قربانی‌اش فرا بخواند. این، معجزه پیامبران بنی اسرائیل بود که با قربانی کردن قربانی، آن پیامبر دعا می‌کرد، پس آتشی از آسمان نازل می‌گشت و قربانی او را می‌سوزاند. «قُلْ»: ای پیامبر! در الزام آنان بگو: «قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی»: پیش از من پیامبری، مانند: زکریا و یحیی برای شما آمد، «بِالْبَیِّناتِ»: با دلایل و براهینی که موجب تصدیق او است، «وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ»: و با آن برهانی که خودتان گفتید و پیشنهاد کردید، «فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»: پس چرا او را کشتید. اگر شما راست می‌گویید؛ یعنی به آنچه گفتید، ایمان دارید. «6»

---

(1). بقره/ 276.
(2). تفسیر شبّر، ص 147.
(3). آل عمران/ 95.

(4). تفسیر شبّر، ص 147.
(5). آل عمران/ 183.
(6). تفسیر شبّر، ص 173- 172.

نیز فی قوله تعالی: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «1»، فرموده: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «2»؛ یعنی خبری نیست در بسیاری از نجواهایی که آنان با هم می‌کنند، «إِلَّا»: به جز نجوای «مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ»: کسی که امر به صدقه کند، و اگر «إِلَّا» برای استثنایی منقطع باشد؛ یعنی و لکن کسی که امر به صدقه کرد، پس در نجوای او خیر است. «أَوْ مَعْرُوفٍ»: یا امر به واجبی کند و یا امر به عمل نیکی نماید، و یا آنکه به فریاد اندوهگینی برسد که مالش از دست رفته است، و یا برای صدقه مستحبی باشد، «أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ»: یا برای برقراری الفت و محبت بین مردم باشد. «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ»: و کسی که این اموری که ذکر گردید، انجام بدهد، «ابْتِغاءَ»: برای طلب «مَرْضاتِ اللَّهِ»: برای رضایت خدای تعالی، نه برای عرض دنیوی، «فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً»: پس به زودی پاداشی را که از عظمتی بالا برخوردار است، به او اعطا می‌کنیم. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «4»، فرموده: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ»: و نازل کردیم به سوی تو (ای محمّد!) قرآن را، «بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ»: به حق که تصدیق‌کننده است آنچه را پیش از آن است از جنس کتاب‌های آسمانی، «وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»: و رقیب است بر سایر کتب، و شهادت به صحت آنها داده و آنها را از تبدیل شدن محافظت می‌کند. «فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ»: پس بین آنان به آنچه بر تو نازل گردیده، حکم کن، «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ»: و از خواهش‌های آنان متابعت

---
(1). نساء/ 114.
(2). نساء/ 114.
(3). تفسیر شبّر، ص 223.
(4). مائده/ 48.

نکن. «عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ»؛ یعنی عدول نکن از آنچه از حق به تو رسیده است. برای هریک از شما، ای امت‌ها! «شِرْعَةً»: راه روشنی را برای دین قرار دادیم، «وَ مِنْهاجاً»: و طریق واضحی را، «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً»: و اگر خدا می‌خواست، شما را بر دین واحدی قرار می‌داد و هیچ‌گاه دینی را نسخ نمی‌نمود، «وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ»: و لکن برای این‌که در ادیان مختلفی که بر شما آمده، شما را بیازماید، «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»: پس با مبادرت به خیرات، در آنها پیشی بگیرید. «إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً»، تعلیل «فَاسْتَبِقُوا» است؛ یعنی زیرا به سوی خدای تعالی است بازگشت همگی شما، «فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ»: پس درباره آنچه شما در آن اختلاف می‌کردید، به شما خبر می‌دهد، برای جدایی بین حق و باطل شما. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ» «2»، فرموده: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ»: پس چون برادران یوسف بر او وارد شدند، «قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ»: گفتند: ای عزیز! ما و اهلمان را گرسنگی فراگرفته، «جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»: و ما با بضاعتی ناچیز آمده‌ایم که آن، بسیار اندک است و به حساب نمی‌آید و به جهت ناچیزی و کمی آن، هر تاجری آن را قبول نمی‌کند، «فَأَوْفِ»: پس تمام بده، «فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا»: پیمانه را به ما با ناچیزی بضاعتمان، با مسامحه و چشم‌پوشی از ناچیزی متاعمان به ما بده یا این‌که برادرمان را به ما برگردان. «إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ»: البته که خدای تعالی پاداش صدقه‌دهندگان را ضایع نمی‌کند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «4»، فرموده: «وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ»؛ یعنی: و بر تو آمده‌ایم تا عذاب آنان را متحقق سازیم، «وَ إِنَّا لَصادِقُونَ»: و ما در قولمان راستگوییم. «5»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 261.

(2). یوسف/ 88.

(3). تفسیر شبّر، ص 514- 513.

(4). حجر/ 64.

(5). تفسیر شبّر، ص 552.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا» «1»، فرموده: و به یاد بیاور در کتاب، ادریس را که جدّ پدری نوح بوده و هرمس نامیده می‌شود، و او اولین کسی است که با قلم خط نوشت و جامه دوخت. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ» «3»، فرموده:
«قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا»؛ یعنی خوابت با آنچه از مقدمات ذبح انجام دادی، راست گردید، و گفته‌اند که او امر به دشنه نمود برای بریدن حق او، ولی نبرید. «إِنَّا كَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ»: البته، ما این چنین آن دو را جزا دادیم. «4»
فی قوله تعالی: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِينَ» «5» هم فرموده: «مِنْ قَبْلِهِ»، خبر است؛ یعنی قبل از قرآن «كِتابُ مُوسی ، مبتدا است. «إِماماً وَ رَحْمَةً»، حال است. عامل آن دو، ظرف می‌باشد. «وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ»: و این قرآن تصدیق‌کننده کتاب‌های قبلی است. «لِساناً عَرَبِيًّا»، حال است از ضمیر در «مُصَدِّقٌ». «لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِينَ»، عطف بر محلّ «لِيُنْذِرَ» است. «6»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» «7»، فرموده: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ»؛ یعنی در مکانی رضایت‌بخش، «عِنْدَ مَلِيكٍ»: نزد ملک با عظمت، سلطان با عزت، «مُقْتَدِرٍ»: که او را هیچ شیئی عاجز نمی‌کند. «8»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی در تفسیر المیزان في قوله تعالی: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْيَتامی وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ

---

(1). مریم/ 56.
(2). تفسیر شبّر، ص 641.
(3). صافات/ 105.
(4). تفسیر شبّر، ص 924.
(5). احقاف/ 12.
(6). تفسیر شبّر، ص 1021.
(7). قمر/ 55.
(8). تفسیر شبّر، ص 1078.

فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «1»، فرموده:
گفته‌اند که بعد از تحویل قبله از بیت المقدس به کعبه، بحث و گفتگو و خصومت بین مردم بسیار شد و نزاع در این مورد به درازا کشید. پس این

آیه نازل گردید: «لَیْسَ الْبِرَّ أنْ تُوَلّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ الی آخر الایه.» «بر» به کسر، وسعت در خیر و احسان است. «بر» به فتح، صفت مشبه از آن است. «قبل» به کسر و به فتح قاف، به معنای جهت بوده و از آن است «قبله»، و آن، نوعی از جهت است. «ذوی القربی»؛ یعنی خویشاوندان، «یتامی»، جمع یتیم است، و او کسی است که برای او پدری نیست، و «مساکین»، جمع مسکین بوده و آن بدترین نوع از لحاظ حال فقر است، و «ابن السبیل»، کسی است که از اهل خودش منقطع است، و «رقاب»، جمع رقبه بوده و آن، آزاد کردن بنده است، و «باساء»، مصدر است، مانند: «بؤس»، و آن، سختی و فقر است. «ضراء»، مصدر است، مانند: ضر، و آن، ضرر رسیدن به انسان است به وسیله بیماری یا جراحتی، یا از دست رفتن مالی یا مرگ فرزندی، و «بأس»، شدت جنگ است. قوله تعالی: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الی آخر الایه»، از تعریف «بر» به کسر، به تعریف «بر» به فتح، عدول نمود تا این‌که بیان و تعریفی باشد برای مردان با تضمّن شرح وصف آنان، و نیز اشاره‌ای باشد به این مفهومی که خالی از مصداق باشد، هیچ اثر و فضیلتی ندارد، و این، روش قرآن است در همه بیاناتش. پس آن مقامات را بیان می‌فرماید و احوال را با تعریف مردان آن شرح می‌دهد، بدون این‌که تنها به بیان مفهوم قناعت کند. به طوری کلی قوله: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الی آخر الایه»، تعریفی برای ابراز و بیانی برای حقیقت حال آنان است، و آنان را در جمیع مراتب سه‌گانه؛ اعتقاد، اعمال و اخلاق، اولا با قوله: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ الی آخر الایه»، و ثانیا به قوله: «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا»، و ثالثا با قوله: «أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» شناسانیده است. اما آنچه را اولا با آن، آنان را شناسانیده است، پس در آن، ابتدا نمود به قوله: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ

---

(1). بقره/ 177.

النَّبِیِّینَ الی آخر الایه»، و این، جامع جمیع معارف حقه‌ای است که خدای سبحان از بندگانش، ایمان به آن را اراده نموده است، و مراد از این ایمان، ایمان تامی است که اثرش از آن تخلّف نمی‌کند، نه در قلب، با عارض شدن شک یا اضطراب، یا اعتراض، یا خشم در چیزی که با نارضایتی نفس به او می‌رسد، و نه در خلق، و نه در عمل. دلیل بر این‌که مراد از آن ایمان، این ایمان تام است، قوله در ذیل آیه؛ یعنی «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا»، است که «صدق» را مطلق بیان کرده و مقید به چیزی از اعمال قلب و جوارح ننموده است. پس آنان مؤمنین حقیقی هستند که در ایمانشان صادقند. پس از آن، خدای تعالی بخشی از اعمال آنان را با قوله: «وَ آتَی

الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ الی آخر الایه» ذکر نمود. سپس صلات را ذکر فرمود، و آن، حکم عبادی است و به تحقیق خدای تعالی فرمود: «إِنَّ الصَّلاةَ تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ»، و فرمود: «وَ أَقِمِ الصَّلاةَ لِذِکْرِی»، و زکات را ذکر فرمود و آن، حکم مالی است که در آن، مصلحت معاش است، و پیش از آن دو، اعطای مال را ذکر فرمود، و آن، پراکندن خیر و نشر احسان غیر واجب است برای رفع نیاز نیازمندان. بعد بخشی از جمله‌های اخلاقی آنان را با قوله: «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ الی الآخر» ذکر فرمود. پس «عهد»، عبارت است از التزام به چیزی و عقد بر آن، و خدای تعالی آن را مطلق ذکر نمود و آن با این وجود، شامل ایمان و التزام به احکام آن نمی‌شود؛ آن‌چنان که بعضی توهم کرده‌اند، به جهت مکان قوله: «إِذا عاهَدُوا»؛ چرا که التزام به ایمان و لوازم آن، مقید بودن به زمانی بدون زمانی دیگر را نمی‌پذیرد، همچنان که ظاهر است، و لکن آن با اطلاقش مشتمل است بر هر وعده‌ای که انسان وعده کند، و هر قولی که او از روی التزام بگوید، مثل: قول ما که این کار می‌کنیم و آن را ترک می‌نماییم، و هر عقدی را که در معاملات، معاشرت‌ها و نحو آن منعقد کند، و «صبر»، عبارت است از پایداری و ثبات در سختی‌ها، آن هنگام که مشکلات هجوم می‌آورند و یا حریفان به

درگیری می‌پردازند، و این دو خلق اگرچه تمام اخلاق فاضله غیر آنها را کفایت نمی‌کند، ولی چون آن دو محقق شود، غیر آن دو نیز محقق گردد، و وفای به عهد و صبر به هنگام سختی‌ها، دو خلقی هستند که یکی از آنها به سکون تعلق دارد و دیگری به حرکت، و آن، وفا کردن است. پس آوردن این دو وصف از اوصافشان، منزله این است که بگوید: آنان وقتی قولی را گفتند، به آن قول اقدام می‌کنند، و به بعد از گفتن، از آن، شانه خالی نمی‌نمایند، و اما آنچه با آن ثانیا آنان را شناسانیده، قوله: «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا الایه» است، پس آن، وصف جامع است برای جملگی فضیلت‌های علم و عمل که البته، «صدق»، خلقی است که با جمیع اخلاق از قبیل: عفت، شجاعت، حکمت، عدالت، و فروغ آنها مصاحبت و همراهی دارد. پس انسان را به جز اعتقاد، قول و عمل چیزی نیست، و چون راستگو باشد، این سه امر با هم مطابقت دارد. پس کاری نمی‌کند، به جز آنچه می‌گوید، و چیزی نمی‌گوید، به جز آنچه به آن اعتقاد دارد، و انسان بر قبول حق و تواضع در برابر آن باطنا محصور و مجبور است و اگرچه در ظاهر، خلاف آن را از خود نشان بدهد. پس چون به حق اعتراف نمود و در آن راستگو و صادق بود، آنچه را می‌گوید که به آن اعتقاد دارد، و به آنچه

می‌گوید عمل می‌کند، و در این هنگام است که او دارای ایمان تام و خالص و اخلاق فاضل و عمل صالح است، قال تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ»، و حصر در قوله: «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا الایه»، تعریف و بیان حد را تأکید می‌کند، و معنا، و خدا داناتر است، چنین می‌باشد: هرگاه آنان را که راستگویند، اراده کردی، سپس آنها همان ابرارند. اما آنچه با قولش: «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»، در مرتبه سوم، آنان را با آن شناسانیده، این است که حصر برای بیان کمال است. پس البته، برّ و صدق اگر تمام نباشد، تقوا تمام نیست، و آنچه خدای سبحان در این آیه از اوصاف ابرار بیان فرمود، همان چیزهایی است که در غیر آن از سوره‌های دهر، مطففین، واقعه، حجر و انعام بیان فرموده است. «1»

---

(1). المیزان، ج 1، ص 439- 436.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 638

همین‌طور فی قوله تعالی: «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ»، فرموده: «محق»، نقصان چیز است متدرّجا و واقع شدن تدریجی آن است در طریق فنا و نیستی، و «ارباء»؛ یعنی نمود کردن، و «اثیم»، حامل گناه است. در آیه، بین نموّ صدقات و نیستی تدریجی ربا مقابله شده است و قبلا گفته شد که نمود کردن صدقات و رشد آنها اختصاص به آخرت ندارد، بلکه خصوصیت ویژه آن، این است که عمومیت دارد و همان گونه که مشتمل بر آخرت است، شامل بر دنیا نیز می‌شود و نیستی تدریجی ربا نیز به ناچار همین‌طور است، پس همان گونه که از خصوصیات صدقات این است که آنها مال را نمو می‌دهند، نموی که ملازمت با آن، لزوم جبری‌ای است که منفک از آن نیست از این حیث که آن، ناشر رحمت است و محبت، حسن تفاهم و الفت قلوب با هم را به بار می‌آورد و امنیت و حفاظت را می‌گستراند و دل‌ها را از این‌که به غضب، اختلاس، افساد و سرقت اهتمام داشته باشد، باز می‌گرداند و به اتحاد، کمک و همراهی فرامی‌خواند، و با این‌که بیشتر راه‌های فساد و نابودی را که بر مال عارض می‌شود، می‌بندد، و همه اینها بر نموّ مال و خیر و برکت آن به اضعاف مضاعف کمک می‌کند. هم‌چنین ربا از خاصیت آن این است که مال را کاهش می‌دهد و متدرجا آن را نیست می‌گرداند، از حیث این‌که آن، سخت‌دلی و گمراهی را انتشار داده و کینه، دشمنی و بدگمانی را انتقال می‌دهد و امنیت و حفاظت را فاسد می‌کند و نفوس را به هر وسیله ممکن، قولی یا فعلی، مباشرتا یا تسبیبا بر انتقام گرفتن برمی‌انگیزد و آنها را به تفرقه، جدایی و اختلاف دعوت می‌کند و بدین وسیله، اغلب راه‌های فساد و باب‌های زوال و نیستی را بر مال می‌گشاید و بسیار کم می‌شود که مال از آفتی که بدان می‌رسد، یا از بلایی که شامل آن می‌گردد، سالم

بماند. همه اینها به واسطه این است که این دو امر؛ یعنی صدقه و ربا، هر دو ارتباط نزدیکی به طبقه فقرا و تنگدستان دارد و به سبب نیازهای ضروری، احساسات باطنی آنها را برانگیخته می‌نماید و آن را آماده می‌کند برای دفاع از حقوق نفوسی که خوار و ذلیل شده است و آنان برای مقابله به هر

اندازه در توان داشته باشند، همت می‌گمارند. پس اگر نسبت به آنان خوبی و نیکی بدون عوض شده باشد و حال این چنین باشد، احساساتشان بر مقابله با احسان و حسن نیت، واقع گردیده و تأثیر نیکو و زیبا به جا می‌نهد، و اگر با آنان بدرفتاری شده باشد، با اعمال قساوت و خشونت و از بین بردن مال، ناموس و نفس، آن را با انتقام و آسیب رساندن به هر وسیله ممکن مقابله می‌کند و خیلی کم است که از تبعات این اقدامات مهلک خطرناک احدی از رباخواران در امان بمانند؛ براساس آنچه هرکس نقل می‌کند از آنچه مشاهده نموده از اخبار رباخواران از نابودی مال‌ها، خرابی خانه‌ها و خسارت بودن تلاش‌هایشان. قوله: «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ»، تعلیلی است برای نقصان تدریجی ربا به وجه کلی، و معنای آن این است که رباخوار کثیر الکفر است، برای کفر او به نعمت‌های فراوانی از نعمت‌های خدای تعالی، به واسطه این‌که او راه‌های فطری طبیعی را در زندگی انسانی پوشانده، و آنها راه‌های معاملات طبیعی‌اند، و برای کفر او به احکام بسیاری در عبادات و معاملات مشروعه. پس او با مصرف مال ربا در خوراکی‌ها، نوشیدنی‌ها، لباس‌ها و مسکنش، بسیاری از عباداتش را به واسطه فقدان شرایط مأخوذ در آنها، باطل می‌گرداند و به واسطه استعمال آن در آنچه دستش است از مال ربایی، بسیاری از معاملاتش را باطل می‌نماید و ضامن غیر و غاصب مال غیر در موارد کثیره است، و به واسطه طمع‌ورزی و حرص در اموال مردم و خشونت و قساوت در گرفتن تمام حق، در آنچه به نظر خودش حقّ خود می‌داند، موجب می‌شود بسیاری از اصول اخلاقی و فضایل و فروع آنها فاسد گردد و او بسیار گناهکاری است که گناه در نفس او مستقر می‌باشد. پس خدای تعالی سبحان او را دوست ندارد؛ زیرا «اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ.» «1»

فی قوله تعالی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» «2» هم فرموده: یعنی پس چون در آنچه به شما خبر دادم و شما را به آن دعوت نمودم، حق با

---

(1). المیزان، ج 2، ص 447- 443، به اختصار.

(2). آل عمران/ 95.

من است، پس از دین من پیروی کرده و به حلال بودن گوشت شتر و غیر آن از پاکیزه‌هایی که خدای تعالی آنها را حلال کرده است، اعتراف نمایید، و البته، حرمت آنها بر شما به عذابی است که برای تجاوزکاری‌ها و ظلم و ستم شما می‌باشد؛ همان گونه که خدای تعالی به آن خبر داد. پس قوله: «فَاتَّبِعُوا الی آخر»، کنایه است از پیروی از دینش. البته، آن را بعینه تذکّر نداد؛ چون آنها به دین ابراهیم اعتراف می‌کردند، تا اشاره ای باشد به آنچه از دین حنیف فطری که به آن دعوت می‌کردند؛ زیرا فطرت، انسان را از خوردن خوردنی‌های پاکیزه از گوشت‌ها و سایر رزق‌ها منع نمی‌کند. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «2»، فرموده: آیه، صفت است برای کسانی که قبل از او بودند، و «عهد»، همان امر است و «قربان» آنچه است که با آن به خدا تقرّب می‌جویند از چهارپایان از نوع شتر.
این کلمه بر گاو و گوسفند نیز اطلاق می‌شود. خوردن آتش، کنایه است از سوزانیدن آن.
مراد از قوله: «قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی الی اخر الایه»، مثلا زکریا و یحیی از انبیای بنی اسرائیل است که به دست آنان به قتل رسیده‌اند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «4»، فرموده است:
«نجوی»، صحبت کردن محرمانه است، و چه بسا به شخص نجواکننده هم اطلاق شده است. قال تعالی «وَ إِذْ هُمْ نَجْوی ؛ یعنی نجواکنندگان، و در کلام؛ یعنی قوله: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ»، برگشت است به آنچه گذشت از قوله تعالی: «إِذْ یُبَیِّتُونَ ما لا یَرْضی مِنَ الْقَوْلِ الخ»، بنابر متصل بودن آیات. عمومیت بیان برای مطلق صحبت محرمانه با هم است، خواه به طریق بیتوته باشد یا غیر آن؛ زیرا حکم مذکور که همان نفی خیر است،

---

(1). المیزان، ج 3، ص 384- 383.
(2). آل عمران/ 183.
(3). المیزان، ج 4، ص 87.
(4). نساء/ 114.

در مطلق با هم صحبت کردن به طور مخفیانه و سری است، گرچه به نحو بیتوته نباشد، و نظیر آن است، قوله: «وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ» الی آخر آیه، بدون گفتن، و «من یناج للمشاقة»؛ زیرا حکم مذکور برای مطلق مشاقه (یعنی مخالفت با پیامبر)؛ اعم از این‌که نجوا باشد یا نه، می‌باشد، و خدای

تعالی این خیری را که در آن امر به نجوا می‌فرماید، سه مورد است: صدقه، معروف و اصلاح بین مردم. شاید جدا کردن صدقه از معروف با این‌که صدقه یکی از افراد آن است، به جهت این باشد که آن خود در احتیاج به نجوا، به طور طبیعی فردی کامل بوده و غالبا این‌طور است، و قوله تعالی: «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، تفصیلی است برای حالت نجوا. محصّل آن این است که فاعل نجوا بر دو قسم است؛ یکی کسی است که آن را برای رضایت و خشنودی خدای تعالی انجام می‌دهد و آن به ناچار تطبیق می‌کند بر کسی که نجوای او یا دعوت به معروف است یا اصلاح بین مردم برای تقرّب به خدا، و در این صورت، خدای سبحان به زودی اجر عظیمی را به او پاداش می‌دهد، و دیگر کسی است که نجوا را به جهت مخالفت با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اتخاذ طریقی به غیر از طریق مؤمنین، انجام می‌دهد، و کیفر، مهلت دادن به او و استدراج الهی برای او است و سپس انداختنش در جهنم او، که چه بازگشت سوئی خواهد بود. «1»

فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «2» هم فرموده: قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»، «هیمنه»، بنابر آنچه از معنای آن حاصل می‌گردد، این است که چیزی نسبت به چیز دیگر، دارای سلطه باشد، در حفظش، در مراقبتش و در انواع تصرف در آن. این، حال قرآنی است که خدای تعالی

---

(1). المیزان، ج 5، ص 84- 83.

(2). مائده/ 48.

آن را چنین توصیف نمود. بنابراین توصیف، قرآن بیان‌کننده هر چیزی از کتاب‌های آسمانی پیش از خود است تا بعضی از اصول ثابت لا یتغیر آن را حفظ کرده و بعضی از آنچه را که سزاوار است، نسخ نماید، آن فروعی را که امکان دارد تغییر و تبدیل در آنها راه یابد تا این‌که مناسب حال انسان گردد، برحسب سلوک او به راه ترقی و تکامل در مرور زمان، و آیات قرآن سوره اسراء، 106 سوره بقره، و 157 سوره اعراف، مؤید این قول است. پس این جمله؛ یعنی قوله: «وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»، تمام‌کننده قوله: «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ» است، تمام‌کننده‌ای روشن و واضح؛ زیرا اگر آن نبود، امکان نداشت چنین توهم شود که تصدیق قرآن برای تورات و انجیل این

است كه آنچه را در آن دو است از شرايع و احكام، تصديق به ابقاى آنها مى‌كند بدون تغيير و تبديل، لكن توصيف آن به «هيمنه»، بيان اين است كه تصديق او آن دو را، تصديق به اين است كه آنها معارف و شرايع حقه از جانب خداى متعالى هستند و براى خداى سبحان است كه آن‌گونه كه مى‌خواهد، به نسخ و تكميل، در آنها تصرف نمايد؛ همچنان كه قوله: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِی ما آتاكُمْ»، به آن اشاره دارد. پس قوله: «مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ»، معنايش بيان آن چيزهايى است كه در آنها مى‌باشد از معارف و احكام، به آنچه مناسب حال اين امت است. پس منافاتى ندارد با آنچه از نسخ، تكميل و زياده‌اى كه در آنها راه دارد؛ همچنان كه مسيح عليه السّلام يا انجيل او مصداق تورات بود با اين‌كه بعضى از آنچه در آن بود از محرمات، حلال كرد؛ همان گونه كه خداى تعالى از آن حكايت نمود در قوله: «وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَیَّ مِنَ التَّوْراةِ وَ لِأُحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَيْكُمْ» و قوله:
«فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»؛ يعنى هنگامى كه شريعت نازل به سوى تو كه در كتاب به وديعه نهاده شده، حق باشد، و در حالى كه آن حق است در آنچه موافقت دارد با آن كتبى كه پيشارويش است و حق است در آنچه مخالفت دارد با آنها، به واسطه اين‌كه «وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ»: حكم‌كننده بر آن است، پس براى تو شايسته نيست، جز اين‌كه حكم كنى بين اهل كتاب؛ چنان كه ظاهر آيات قبلى آن
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 643
را تأييد مى‌كند، يا بين مردم، همچنان كه آيات بعدى مؤيد آن است با آنچه بر تو نازل گرديده، و با اعراض و عدول از آنچه از حق بر تو آمده، خواهش‌هاى آنان را پيروى و اجابت نكنى، و قوله: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِی ما آتاكُمْ»، بيان است براى سبب اختلاف شرايع، و قوله: «وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِی ما آتاكُمْ»؛ يعنى براى اين‌كه در آنچه به شما اعطا گرديده و بر شما انعام شده، شما را آزمايش كند، و معناى آن اين است كه: اگر خدا مى‌خواست شما را امت واحدى قرار مى‌داد و شريعت واحدى را براى شما تشريع مى‌كرد، و لكن براى شما شرايع مختلفى قرار داد تا شما را در آنچه از نعمت‌هاى مختلفى كه به شما اعطا كرده، بيازمايد، و اختلاف نعمت‌ها، مستدعى اختلاف امتحان بوده كه همان عنوان تكاليف و احكام جعل شده است. پس به ناچار اختلاف بين شرايع افكنده شده است، و اين امم مختلف، امت‌هاى نوح، ابراهيم، موسى، عيسى عليهم السّلام و محمّد صلّى اللّه عليه و آله بوده‌اند، و قوله: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً»، «استباق»، پيشى گرفتن است، و «مرجع»، مصدر ميمى از رجوع است، و كلام متفرع بر قوله: «وَ مِنْهاجاً» است؛ به واسطه آنچه لازمه معناى آن مى‌باشد؛ يعنى: و قرار

دادیم این شریعت حقه را نگاهبان و حافظ بر سایر ادیان، و در آن لا محاله خیر و صلاح شما است، پس در خیرات پیشی بگیرید و آن همان احکام و تکالیف می‌باشد و به این اختلافاتی که بین شما و بین غیر شما است، مشغول نباشید، البته که برگشت همگی شما به سوی پروردگار بلندمرتبه‌تان است، پس او تعالی در آنچه شما درباره آن اختلاف می‌نمودید، به شما خبر می‌دهد و بین شما حکم می‌کند؛ حکمی که حق را از باطل جدا نموده و قضاوت می‌کند قضاوتی عادلانه. «1»
فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» «2»، فرموده: «بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»، متاع اندک است و در کلام حذف می‌باشد، و تقدیر آن چنین است: «فسار

---

(1). المیزان، ج 5، ص 384- 378، به اختصار.
(2). یوسف/ 88.

بنو یعقوب الی مصر و لما دخلوا علی یوسف، قالوا الی آخر آیه.» بنابر آنچه سیاق آیه دلالت بر آن دارد، آنان دو حاجت نزد عزیز نسبت ایشان درباره آن دو حاجت، امیدی نداشتند. از آن دو حاجت، این بود که عزیز متاعی را که آنها آورده بودند، بخرد، در حالی که نزد آنان پول کافی برای خرید متاعی که می‌خواستند نبود، علاوه این‌که آنان قبلا به دروغ و سرقت معرفی شده و امر آنها نزد عزیز خرد و کوچک گردیده بود، به گونه‌ای که امیدی نداشتند به این‌که همان‌طور در آمدن اولیه به آنان اکرام نمود، این‌بار هم اکرام نماید، و دوم نیاز آنان به طلب کردن برادرشان بود که به واسطه سرقت گرفته شده بود و بعد از آن نیاز آنان به طلب کردن برادرشان بود که به واسطه سرقت گرفته شده بود و بعد از آنکه آنها به عزیز مصر اصرار کردند، او حتی با اخذ جانشین هم از رها کردن او سر باز زد. آنها از اجابت این درخواست هم مأیوس بودند و به همین جهت آن گاه که نزد یوسف، عزیز مصر حاضر شدند و با او سخن گفتند، قصدشان این بود که طعام مورد نظر خودشان را بگیرند و برادرشان را آزاد کنند، خود را در جایگاه تذلل و خضوع قرار داده و در نرمی سخن مبالغه کردند تا رحمت و عطوفت عزیز را جلب نمایند. پس اول یادآوری کردند که ما و خانواده‌مان را زیان گرسنگی و بدحالی فراگرفته و پس از آن، تذکّر دادند به این‌که آنچه از کالا آورده‌ایم، اندک است و سپس خواستند که به آنها کیل را تمام بدهد، و اما حدیث برادرشان را که گرفتار بود، به آزاد و رها ساختنش، تصریح نکردند، بلکه درخواست کردند که بر آنان تصدّق کند و البتّه، تصدّق کردن با مال است و طعام مال و برادرشان که به بردگی

گرفته شده بود، در ظاهر مال عزیز مصر بود، سپس او را با گفته‌شان: «إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ»، ترغیب و تشویق نمودند، و آن در معنای دعا است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «2»، فرموده: مراد به «اتیانهم الحق»، آمدن آنان است برای انجام و گذراندن حق در امر آن قوم که بازگشت و عدولی از آن

---

(1). المیزان، ج 11، ص 259- 258، به اختصار.

(2). حجر/ 64.

نیست؛ چنان‌که در موضع دیگری از قولشان واقع شده که: «إِنَّهُمْ آتِیهِمْ عَذابٌ غَیْرُ مَرْدُودٍ.» «1» «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا» «3»، فرموده:

گفته‌اند: همانا ادریس نبی، نامش اخنوج بوده و او از اجداد نوح علیه السّلام است بنابر آنچه در سفر تکوین از تورات ذکر شده، و البته، به واسطه کثرت اشتغال او به درس دادن، به ادریس شهرت یافته است. «4»

فی قوله تعالی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ» «5» هم فرموده: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا»؛ یعنی آن را بر جایگاه صدق نشاندی و آن را صادق قرار دادی و امری را که تو را به آن فرمان دادم، فرمانبرداری کردی؛ البته، امر در آن، امتحانی بود که در امتثال آن، آمادگی مأمور برای امتثال و فرمانبرداری از آن امر و اشرافش بر آن فقط کافی است، و قوله: «إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِینُ»، اشاره با «کَذلِکَ»، به قصه ذبح است، ازآن‌رو که آن، غمی طاقت‌فرسا و امتحانی سخت است، و اشاره به «هذا» نیز اشاره به همان قصه است و آن، تعلیل برای سختی امر است، و معنای آن این است که ما با این روش و فطرت در کار، به نیکوکاران پاداش نیک می‌دهیم، پس از آنان امتحاناتی که به صورت، سخت، و در معنا، آسان است، به عمل می‌آوریم، پس چون امتحان را به اتمام رسانیدند، به آنان پاداش نیکو می‌دهیم به بهترین پاداش؛ هم در دنیا و هم در آخرت، و به همین جهت است که آنچه به وسیله آن، ابراهیم علیه السّلام را آزمودیم، امتحانی واضح و آشکار است. «6»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ» «7»، فرموده: ظاهر این است که قوله: «وَ

---

(1). هود/ 76.
(2). الميزان، ج 12، ص 192.
(3). مریم/ 56.
(4). الميزان، ج 14، ص 66.
(5). صافات/ 105.
(6). الميزان، ج 17، ص 160- 159.
(7). احقاف/ 12.

مِنْ قَبْلِهِ الی اخر»، جمله حالیه بوده و معنای آن این است که: پس به زودی می‌گویند، این دروغی قدیمی است، و حال آنکه کتاب موسی در حالی که امام و رحمت بود پیش از آن؛ یعنی قبل از قرآن، این قرآن، تصدیق‌کننده آن است در حالی که قرآن به زبان عربی می‌باشد، تا کسانی را که ستم نمودند، بیم‌دهنده باشد و برای نیکوکاران بشارت‌دهنده، پس چگونه آن، دروغ باشد؟ امام و رحمت بودن تورات، بودن آن به‌گونه‌ای است که بنی اسرائیل آن را پیروی کنند و در اعمالشان از آن تبعیت نمایند، و آن، رحمت است برای کسانی که بدان ایمان آورند و از آن در اصلاح نفوسشان پیروی نمایند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ» «2»، فرموده: «مقعد»؛ یعنی مجلس، و «ملیک»، صیغه مبالغه است برای ملک، بنابر آنچه گفته‌اند و یای ملک از اشباع کسر لام ملک نیست، و «مقتدر»؛ یعنی آن قدرتمندی که عظیم القدره است و آن، خدای سبحان می‌باشد، و مراد از «صدق»، صدق متقین است در ایمان و عملشان، و به آن، «مقعد» اضافه شده است برای مناسبتی اندک، و امکان دارد که مراد از آن این باشد که مقام و مال آنان، در صدقه بوده و آمیخته به کذب نیست. پس برای آنان حضوری است که غیبتی با آن نیست؛ نزدیکی‌ای است که بعدی با آن نیست؛ نعمتی است که با آن، نقمتی نیست؛ سروری است که با آن، غمی نیست، و بقایی است که با آن، فنایی نیست، و ممکن است مراد از آن، صدق این خبر باشد از حیث این‌که آن بشارت و وعده نیکو برای متقین است و بنابراین، در آن، نوعی مقابله بین وصف عاقبت متقین و عاقبت مجرمین است، از حیث این‌که به مجرمین، به عذاب و گمراهی وعده داده شد، و مقرر گردید که آن برای ایشان «قدر» بوده و هرگز تخلفی در آن نیست، و به متقین هم به ثواب و هم به حضور نزد پروردگارشان که فرمانروایی بسیار قدرتمند است، وعده داده شد، و مقرر گردید که آن، وعده‌ای راست بوده که هیچ دروغی در آن نیست. «3»

---
(1). الميزان، ج 18، ص 211.

(2). قمر/ 55.
(3). المیزان، ج 19، ص 100- 99.

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «1»، بعد از توضیح شأن نزول و اشاره به این‌که نصاری به سوی شرق و یهود به سوی غرب عبادت می‌کردند و خدا کعبه را برای مسلمین قبله قرار داد که در طرف جنوب و حدّ وسط بین شرق و غرب محسوب می‌شد، تفسیر آیه را چنین بیان کرده است که: نیکی تنها این نیست که به هنگام نماز صورت خود را به سوی شرق و غرب کنید و تمام وقت خود را صرف این مسأله نمایید: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ.» «بر» (بر وزن ضد)، در اصل به معنای توسعه است، سپس در معنای نیکی‌ها، خوبی‌ها و احسان به کار رفته است؛ زیرا این کارها در وجود انسان محدود نمی‌شود و گسترش می‌یابد و به دیگران می‌رسد و آنها نیز بهره‌مند می‌شوند، و «بر» (بر وزن نر)، جنبه وصفی دارد و به معنای نیکوکار است. در اصل به معنای بیابان و مکان وسیع می‌باشد و از آنجا که نیکوکاران روحی وسیع و گسترده دارند، این واژه بر آنها اطلاق می‌شود. قرآن سپس به بیان مهم‌ترین اصول نیکی‌ها در ناحیه ایمان، اخلاق و عمل، ضمن بیان شش عنوان پرداخته، چنین می‌گوید: بلکه نیکی «نیکوکار» کسانی هستند که به خدا، روز آخر، فرشتگان، کتاب‌های آسمانی و پیامبران ایمان آورده‌اند: «وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ.» در حقیقت، این نخستین پایه همه نیکی‌ها و خوبی‌ها است، ایمان به مبدأ، معاد، برنامه‌های الهی، پیامبرانی که مأمور ابلاغ و اجرای این برنامه‌ها بودند و فرشتگانی که واسطه ابلاغ این دعوت محسوب می‌شوند، ایمان به اصولی که تمام وجود انسان را روشن می‌کند و انگیزه نیرومندی برای حرکت به سوی برنامه‌های

---

(1). بقره/ 177.

سازنده و اعمال صالح است: «نیکی» کسانی هستند که ...؛ این به خاطر آن است که در ادبیات عرب و هم‌چنین بعضی زبان‌های دیگر، هنگامی که می‌خواهند آخرین درجه تأکید را در چیزی بیان کنند، آن را به صورت

مصدری می‌آورند، نه به صورت وصف؛ مثلا گفته می‌شود: علی علیه السّلام عدل جهان انسانیت است؛ یعنی آن چنان عدالت‌پیشه است که گویی تمام وجودش در آن حل شده و سرتا پای او در عدالت غرق گشته است؛ به‌گونه‌ای که هرگاه به او نگاه کنی، چیزی جز عدالت نمی‌بینی، و هم‌چنین در نقطه مقابل آن می‌گوییم: بنی امیه، ذلّت اسلام بودند؛ گویی تمام وجودشان تبدیل به خواری شده بود. بنابراین، از این تعبیر، ایمان محکم و نیرومندی در سطح بالا استفاده می‌شود. پس از ایمان، به مسأله انفاق، ایثار و بخشش‌های مالی اشاره می‌کند و می‌گوید: مال خود را با تمام علاقه‌ای که به آن دارند، به خویشاوندان، یتیمان، مستمندان، واماندگان در راه، سائلان و بردگان می‌دهند: «وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ.» بدون شک، گذشتن از مال و ثروت برای همه کس کار آسانی نیست، مخصوصا هنگامی که به مرحله ایثار برسد؛ چرا که حبّ آن تقریبا در همه دل‌ها است، و تعبیر: «عَلی حُبِّهِ»، نیز اشاره به همین حقیقت است که آنها در برابر این خواسته دل، برای رضای خدا مقاومت می‌کنند. جالب این‌که در اینجا شش گروه از نیازمندان ذکر شده‌اند. در درجه اول، بستگان و خویشاوندان آبرومند، و در درجه دوم، یتیمان و مستمندان، سپس آنهایی که نیازشان کاملا موقتی است، مانند: واماندگان در راه، بعد سایلان. اشاره به این‌که نیازمندان همه اهل سؤال نیستند. گاهی چنان محتاجند؛ چنان‌که قرآن در جای دیگر می‌گوید: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»: افراد ناآگاه آنها را به خاطر خویشتن‌داری اغنیا تصور می‌کنند، و سرانجام به بردگان اشاره می‌کند که نیاز به آزادی و استقلال دارند، هرچند ظاهرا نیاز به آنها به وسیله مالکشان تأمین گردد.
سومین اصل از اصول نیکی‌ها را برپاداشتن نماز می‌شمرد و می‌گوید: آنها نماز را

برپا می‌دارند: «وَ أَقامَ الصَّلاةَ». نمازی که اگر با شرایط و حدودش و با اخلاص و خضوع انجام گیرد، انسان را از هر گناه باز می‌دارد، و به هر خیر و سعادتی تشویق می‌کند.
چهارمین برنامه آنها را ادای زکات و حقوق واجب مالی ذکر کرده، می‌گوید: آنها زکات را می‌پردازند: «وَ آتَی الزَّکاةَ». بسیارند افرادی که در پاره‌ای از موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند، اما در ادای حقوق واجبه سهل‌انگار می‌باشند، و به عکس، گروهی غیر از ادای حقوق واجب، به هیچ‌گونه کمک دیگری تن درنمی‌دهند، حتی حاضر نیستند حتی یک دینار به نیازمندترین افراد بدهند. آیه فوق با ذکر «انفاق مستحب و ایثارگری» از یک‌سو، و «ادای حقوق واجب» از سوی دیگر، این هر دو گروه را از صفّ

نیکوی واقعی خارج می‌سازد و نیکوکار را کسی می‌داند که در هر دو میدان انجام وظیفه کند، و جالب این‌که در مورد انفاق‌های مستحب، کلمه «عَلی حُبِّهِ» (با این‌که ثروت محبوب آنها است) را ذکر می‌کند، ولی در مورد زکات واجب، نه؛ چرا که ادای حقوق واجب مالی یک وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولا نیازمندان، طبق منطق اسلام، در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریکند، پرداختن مال شریک نیازی به این تعبیر ندارد.
پنجمین ویژگی آنها را وفای به عهد می‌شمرد و می‌گوید: کسانی هستند که به عهد خویش به هنگامی که پیمان می‌بندند، وفا می‌کنند: «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا»؛ چرا که سرمایه زندگی اجتماعی، اعتماد متقابل افراد جامعه است و از جمله گناهان که رشته اطمینان و اعتماد را پاره می‌کند و زیربنای روابط اجتماعی را سست می‌نماید، ترک وفای به عهد است. به همین دلیل در روایات اسلامی چنین می‌خوانیم که مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل مسلمان باشد یا کافر، نیکوکار باشد یا بدکار، و آن سه عبارتند از:
وفای به عهد، ادای امانت و احترام به پدر و مادر، (به نقل از اصول کافی، ج 2، با البر
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 650
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 699
بالوالدین، ص 129، حدیث 156). و بالاخره ششمین و آخرین برنامه این گروه نیکوکار را چنین شرح می‌دهد: کسانی هستند که در هنگام محرومیت و فقر، و به هنگام بیماری و درد، و هم‌چنین در موقع جنگ در برابر دشمن، صبر و استقامت به خرج می‌دهند، و در برابر این حوادث زانو نمی‌زنند: «وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ». در پایان آیه، به عنوان جمع‌بندی و تأکید بر شش صفت عالی گذشته، می‌گوید: اینها کسانی هستند که راست می‌گویند و اینها پرهیزگارانند: «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» راستگویی آنها از اینجا روشن می‌شود که اعمال و رفتارشان از هر نظر با اعتقاد و ایمانشان هماهنگ است، و تقوا و پرهیزگاری‌شان از اینجا معلوم می‌شود که آنها هم وظیفه خود را در برابر خویشتن خویش انجام می‌دهند. جالب این‌که شش صفت برجسته فوق هم شامل اصول اعتقادی و اخلاقی و هم برنامه‌های عملی است.
در زمینه اصول اعتقادی، تمام پایه‌های اصلی ذکر شده، و از میان برنامه‌های عملی، به انفاق و نماز و زکات که سمبلی از رابطه خلق با خالق و خلق با خلق است، اشاره گردیده، و از میان برنامه‌های اخلاقی، تکیه بر وفای به عهد و استقامت و پایداری شده که ریشه همه صفات

عالی اخلاقی را تشکیل می‌دهد. «1»
فِی قوله تعالی: «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ» «2» هم فرموده، «محق»، نقصان و نابودی تدریجی است و «ربا»، نمو و رشد تدریجی. از آنجا که رباخوار به وسیله ثروتی که در دست دارد، حاصل دسترنج طبقه زحمت‌کش را جمع می‌کند، و گاه با این وسیله به هستی و زندگی آنان خاتمه می‌دهد و لااقل بذر دشمنی در دل آنان می‌پاشد، به طوری که تدریجا تشنه خون رباخوار می‌گردند، و جان و مالشان را در معرض خطر قرار می‌دهند، قرآن می‌گوید: «خدا سرمایه‌های ربوی را به نابودی سوق می‌دهد.» این نابودی تدریجی که برای افراد رباخوار هست برای اجتماع رباخوار نیز می‌باشد. در مقابل، کسانی که با عواطف انسانی و دلسوزی در اجتماع گام

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 601- 597.
(2). بقره/ 276.

می‌نهند و از سرمایه و اموالی که تحت اختیار دارند، انفاق کرده و در رفع نیازمندی‌های مردم می‌کوشند، با محبت و عواطف عمومی مواجه می‌گردند، و سرمایه آنها نه تنها در معرض خطر نیست، بلکه با همکاری عمومی رشد طبیعی خود را می‌نماید، این است که قرآن می‌گوید، انفاق‌ها را افزایش می‌دهد. این حکم، در فرد و اجتماع یکی است. در اجتماعی که به نیازمندی عمومی رسیدگی شود، قدرت فکری و جسمی طبقه زحمت‌کش و کارگر که اکثریت اجتماع را تشکیل می‌دهند، به کار می‌افتد و به دنبال آن، یک نظام صحیح اقتصادی که بر پایه همکاری عمومی و بهره‌گیری عموم استوار است، به وجود می‌آید. «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ»، «کفار» (از ماده کفور بر وزن فجور)، به کسی گویند که بسیار ناسپاس و کفران‌کننده باشد، و «اثیم»، کسی است که گناه، زیاد مرتکب می‌شود. جمله فوق می‌گوید: رباخواران نه تنها با ترک انفاق و قرض الحسنه و صرف مال در راه نیازمندی‌های عمومی، شکر نعمتی که خداوند به آنها ارزانی داشته، به جا نمی‌آورند، بلکه آن را وسیله هرگونه ظلم و ستم و گناه و فساد قرار می‌دهند و طبیعی است که خدا چنین کسانی را دوست نمی‌دارد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ» «2»، فرموده: اکنون که می‌بینید من در دعوت خود صادق و راستگویم، پس از آیین من که همان آیین پاک و بی‌آلایش ابراهیم است، پیروی نمایید؛ زیرا او «حنیف» بود؛ یعنی از ادیان باطل، متمایل به حق شده بود و در دستورات او حتی در مورد غذاهای پاک، یک حکم

انحرافی و تحریم بی‌دلیل وجود نداشت. او هرگز از مشرکان نبود، و این‌که مشرکان عرب خود را بر آیین او می‌دانند، کاملا بی‌معنا است؛ «بت‌پرستی» کجا و «بت‌شکن» کجا؟ قابل توجّه این‌که در قرآن کرارا روی این جمله تکیه شده است که ابراهیم از مشرکان نبود (تعبیر «وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ»، در سوره آل عمران، آیه 67 و 95، و انعام آیه 161، و نحل آیه 124، و بقره آیه 135، دیده

---

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 276- 275.
(2). آل عمران/ 95.

می‌شود)؛ زیرا همان‌طور که قبلا هم اشاره کردیم، بت‌پرستان جاهلیت مدعی بودند که بر آیین ابراهیم هستند و آن‌قدر در این ادعا پیش رفته بودند که دیگران آنها را «حنفا» (پیروان ابراهیم) معرفی می‌کردند. لذا قرآن مکرر این موضوع را نفی می‌کند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «2»، در شأن نزول آن، فرموده: جمعی از بزرگان یهود به حضور پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسیدند و گفتند: تو ادعا می‌کنی که خداوند تو را به سوی ما فرستاده و کتابی هم بر تو نازل کرده است، در حالی که خداوند در تورات از ما پیمان گرفته است به کسی که ادعای نبوت کند، ایمان نیاوریم، مگر این‌که برای ما حیوانی را قربانی کند و آتش (صاعقه‌ای) از آسمان بیاید و آن را بسوزاند. اگر تو نیز چنین کنی، ما به تو ایمان خواهیم آورد. آیات فوق (184- 183 آل عمران) نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

در تفسیر آن هم فرموده: یهود برای این‌که از قبول اسلام، سر باز زنند، بهانه‌های عجیبی می‌آورند، از جمله، همان است که در آیه فوق به آن اشاره شد. آنها می‌گفتند:

خدای از ما پیمان گرفته که دعوت هیچ پیامبری را نپذیریم تا برای ما قربانی‌ای بیاورد که آتش آن را بخورد. مفسران گفته‌اند: یهود ادعا می‌کردند که پیامبران الهی برای اثبات حقانیت خود باید حتما دارای این معجزه مخصوص باشند؛ حیوانی را قربانی کنند و به وسیله صاعقه آسمانی در برابر مردم سوخته شود. اگر به راستی، یهود این کار را به عنوان یک معجزه می‌خواستند، نه لجاجت و بهانه‌جویی، مطلبی بود، ولی تاریخ گذشته آنها و هم‌چنین برخوردهای مختلفی که با پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله داشتند، این حقیقت را به خوبی ثابت می‌کرد که منظور آنها هرگز تحقیق حق نبود، بلکه آنها هر روز برای فرار از پذیرش اسلام، در برابر فشار

محیط و استدلالات روشن قرآن، پیشنهاد جدیدی می‌کردند و اگر هم انجام می‌شد، باز ایمان نمی‌آوردند؛ به دلیل این‌که آنها در کتاب‌های

---

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 8.
(2). آل عمران/ 183.

خود تمام نشانه‌های پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله را خوانده بودند و با این حال، از قبول حق سر باز می‌زدند. قرآن در پاسخ آنها می‌گوید: «قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»: در پاسخ این بهانه‌جویی‌ها به آنها بگو، گروهی از پیامبران بنی اسرائیل پیش از من آمدند و نشانه‌های روشنی با خود آوردند و حتی چنین قربانی‌ای برای شما آوردند، اگر راست می‌گویید؛ چرا به آنها ایمان نیاوردید و چرا آنها را کشتید؟ (اشاره به زکریا، یحیی و جمع دیگری از پیامبران بنی اسرائیل است که به دست خود آنان به قتل رسیدند). «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «2»، فرموده:

«نجوا»، تنها به معنای سخنان درگوشی نیست، بلکه هرگونه جلسات سری و مخفیانه را نیز شامل می‌شود؛ زیرا در اصل از ماده «نجوة» (بر وزن دفعة)، به معنای «سرزمین مرتفع» گرفته شده؛ چون سرزمین‌های مرتفع، از اطراف خود جدا هستند، و از آنجا که جلسات سری و سخنان درگوشی از اطرافیان جدا می‌شود، به آن «نجوی» گفته‌اند، و بعضی معتقدند که همه اینها از ماده نجات به معنای «رهایی» گرفته شده است؛ زیرا یک نقطه مرتفع، از هجوم سیلاب در امان است، و یک مجلس سری یا سخن درگوشی از اطلاع دیگران برکنار است. به‌هرحال، آیه می‌گوید: در غالب جلسات محرمانه و مخفیانه آنها که براساس نقشه‌های شیطنت‌آمیز بنا شده، خیر و سودی نیست: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ.» سپس برای این‌که گمان نشود هرگونه نجوا و سخن درگوشی یا جلسات سری، مذموم و ممنوع است، چند مورد به عنوان مقدمه بیان یک قانون کلی به صورت استثنا در ذیل آیه ذکر کرده، می‌فرماید: مگر این‌که کسی در نجوای خود، توصیه به صدقه و کمک به دیگران یا انجام کار نیک و یا اصلاح در میان مردم می‌نماید:

«إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ»، و این‌گونه نجواها، اگر به خاطر

---

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 198- 197.

(2). نساء/ 114.

تظاهر و ریاکاری نباشد، بلکه منظور از آن، کسب رضای پروردگار بوده باشد، خداوند پاداش بزرگی برای آن مقرر خواهد فرمود: «مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً.» اصولا نجوا و سخنان درگوشی و تشکیل جلسات سری، در قرآن به عنوان یک عمل شیطانی معرفی شده است: «إِنَّمَا النَّجْوی مِنَ الشَّیْطانِ»: نجوی از شیطان است؛ زیرا این کار غالبا برای اعمال نادرست صورت می‌گیرد، چون انجام کار خیر، مفید و مثبت معمولا چیز محرمانه و مخفیانه‌ای نیست که مردم بخواهند با سخنان درگوشی آن را انجام دهند، ولی از آنجا که گاهی شرایط فوق العاده‌ای پیش می‌آید که انسان مجبور می‌شود در کارهای نیک از روش نجوا استفاده کند، این استثنا مکرّر در قرآن آمده است. «1»

فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «2» هم فرموده: در این آیه، اشاره به موقعیت قرآن بعد از ذکر کتب پیشین انبیا شده است. «مهیمن» در اصل، به معنای چیزی که حافظ، شاهد، مراقب، امین و نگاهداری‌کننده چیزی بوده باشد، و از آنجا که قرآن در حفظ و نگهداری اصول کتاب‌های آسمانی پیشین، مراقبت کامل دارد و آنها را تکمیل می‌کند، لفظ «مهیمن» بر آن اطلاق کرده و می‌فرماید: ما این کتاب آسمانی را به حق بر تو نازل کردیم در حالی که کتب پیشین را تصدیق کرده (و نشانه‌های آن، بر آنچه در کتب پیشین آمده، تطبیق می‌کند) و حافظ و نگاهبان آنها است: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ.» اساسا تمام کتاب‌های آسمانی، در اصول مسایل هماهنگی دارند و هدف واحد؛ یعنی تربیت و تکامل انسان را تعقیب می‌کنند، اگرچه در مسایل فرعی به مقتضای قانون تکامل تدریجی با هم

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 126- 125.

(2). مائده/ 48.

تفاوت‌هایی دارند، و هر آیین تازه، مرحله بالاتری را می‌پیماید و برنامه جامع‌تری دارد.

ذکر «مُهَیْمِناً عَلَیْهِ» بعد از «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ»، اشاره به همین حقیقت است؛ یعنی اصول کتب پیشین را تصدیق و درعین‌حال، برنامه جامع‌تری

پیشنهاد می‌کند. سپس دستور می‌دهد که چون چنین است، طبق احکامی که بر تو نازل شده است، در میان آنها داوری کن: «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ.» این جمله با «فای تفریع» ذکر شده و نتیجه جامعیت احکام اسلام نسبت به احکام آیین‌های پیشین است. این دستور منافاتی با آنچه در آیات قبل گذشت که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مخیر بین داوری کردن میان آنها و یا رها کردن آنان به حال خود می‌نمود، ندارد؛ زیرا این آیه می‌گوید: چنانچه خواستی میان اهل کتاب داوری کنی، برطبق احکام قرآن داوری کن. بعد اضافه می‌کند، از هوا و هوس‌های آنها که مایلند احکام الهی را بر امیال و هوس‌های خود تطبیق دهند، پیروی نکن و از آنچه به حق بر تو نازل شده است، روی مگردان: «فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ»، و برای تکمیل این بحث می‌گوید: برای هرکدام از شما آیین، شریعت، طریقه و راه روشنی قرار دادیم: «لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً.» «شرع» و «شریعه» راهی را می‌گویند که به سوی آب می‌رود و به آن منتهی می‌شود، و این‌که دین را شریعت می‌گویند، از آن نظر است که به حقایق و تعلیماتی منتهی می‌گردد که مایه پاکیزگی، طهارت و حیات انسانی است. کلمه «نهج» و «منهاج» به راه روشن می‌گویند.
راغب در کتاب مفردات، از ابن عباس نقل می‌کند که (او) می‌گوید: فرق میان «شرعه» و «منهاج» آن است که «شرعه»، به آنچه در قرآن وارد شده، گفته می‌شود و «منهاج»، به اموری که در سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وارد گردیده (این تفاوت گرچه جالب به نظر می‌رسد، اما دلیل قاطعی بر آن در دست نیست). سپس می‌فرماید: خداوند می‌توانست همه مردم را امّت واحدی قرار دهد و همه را پیرو یک آیین سازد، ولی این با قانون تکامل تدریجی و سیر مراحل مختلف تربیتی سازگار نبود: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِی ما آتاكُمْ.» جمله «لِيَبْلُوَكُمْ فِی ما آتاكُمْ» (تا شما را بیازماید در آنچه به
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 656
شما بخشیده)، اشاره به همان است که سابقا گفتیم خداوند استعدادها و شایستگی‌هایی در وجود بشر آفریده و در سایه «آزمایش‌ها» در پرتو تعلیمات پیامبران آنها را پرورش می‌دهد، و به همین دلیل، پس از پیمودن یک مرحله، آنها را در مرحله بالاتری قرار می‌دهد، و بعد از پایان یک دوران تربیتی، دوران عالی‌تری را به وسیله پیامبر دیگر به وجود می‌آورد، درست همانند مراحل تحصیلی یک نوجوان در مدرسه.
سرانجام، همه اقوام و ملل را مخاطب ساخته و آنها را دعوت می‌کند که به جای صرف نیروهای خود در اختلاف و مشاجره، در نیکی‌ها بر یکدیگر پیشی بگیرند: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»؛ زیرا بازگشت همه شما به سوی خدا

است و او است كه شما را از آنچه در آن اختلاف مى‌كنيد، در روز رستاخيز آگاه خواهد ساخت: «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» «1»

همين‌طور فى قوله تعالى: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» «2»، فرموده: آنها وارد بر يوسف شدند و در اين هنگام با نهايت ناراحتى رو به سوى او كردند و گفتند: اى عزيز! ما و خاندان ما را قحطى، ناراحتى و بلا فراگرفته است: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ»، و تنها متاع كم و بى‌ارزشى همراه آورده‌ايم. «وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»، اما با اين حال، بر كرم و بزرگوارى تو تكيه كرده‌ايم و انتظار داريم كه پيمانه ما را به طور كامل وفا كنى: «فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ»، و در اين كار بر ما منت گذار و تصدّق كن: «وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا»، و پاداش خود را از ما مگير، بلكه از خدايت بگير؛ چرا كه خداوند كريمان و متصدقان را پاداش خير مى‌دهد: «إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.» جالب اين‌كه برادران يوسف، با اين‌كه پدر تأكيد داشت درباره يوسف و برادرش به جستجو برخيزند و مواد غذايى در درجه بعد قرار داشت، به اين گفتار چندان توجّه نكردند، و نخست از عزيز مصر تقاضاى مواد غذايى نمودند؛ شايد به اين علت بود كه چندان

---

(1). تفسير نمونه، ج 4، ص 403 تا 400.

(2). يوسف/ 88.

اميدى به پيدا شدن يوسف نداشتند، و يا به اين علت كه آنها فكر كردند، بهتر اين است خود را در همان چهره خريداران مواد غذايى كه طبيعى‌تر است، قرار دهند، و تقاضاى آزاد ساختن برادر را تحت الشعاع نمايند تا تأثير بيشترى در عزيز مصر داشته باشد.

بعضى گفته‌اند: منظور از «تَصَدَّقْ عَلَيْنا»، همان آزادى برادر بوده وگرنه در مورد مواد غذايى، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده است، تا نام تصدّق بر آن گذارده شود. در روايات نيز مى‌خوانيم كه برادران حامل نامه‌اى از طرف پدر براى عزيز مصر بودند كه در آن نامه، يعقوب، ضمن تمجيد از عدالت و دادگرى و محبت‌هاى عزيز مصر نسبت به خاندانش و سپس معرفى خويش و خاندان نبوتش، شرح ناراحتى‌هاى خود را به خاطر از دست دادن فرزندش، يوسف، و فرزند ديگرش، بن‌يامين، و گرفتارى‌هاى ناشى از خشكسالى را براى عزيز مصر كرده بود، و در پايان نامه، از او خواسته بود كه بن‌يامين، را آزاد كند و تأكيد نموده بود كه ما خاندانى هستيم كه هرگز سرقت و مانند آن در ما نبوده و نخواهد بود. هنگامى كه

برادرها نامه پدر را به دست عزیز می‌دهند، نامه را گرفته و می‌بوسد و بر چشمان خویش می‌گذارد، و گریه می‌کند؛ آن‌چنان که قطرات اشک بر پیراهنش می‌ریزد (به نقل از مجمع البیان در ذیل آیه). و (همین امر برادران را به حیرت و فکر فرو می‌برد که عزیز مصر چه علاقه‌ای به پدرشان یعقوب دارد که این چنین نامه‌اش در او ایجاد هیجان می‌نماید، و شاید در همین‌جا بود که برقی در دلشان زد که نکند او خودش یوسف باشد؛ هم‌چنین شاید همین نامه پدر یوسف را چنان بی‌قرار ساخت که دیگر نتوانست بیش از آن در چهره و نقاب عزیز مصر پنهان بماند، و به زودی چنان‌که خواهیم دید، خویشتن را به عنوان همان برادر، به برادران معرفی کرد). «1»
فی قوله تعالی: «وَ أَتَيْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «2» هم فرموده: سپس (فرشتگان) برای تأکید گفتند: ما واقعیت مسلم و غیر قابل تردیدی را برای تو آورده‌ایم؛ یعنی عذاب حتمی و مجازات قطعی این گروه بی‌ایمان منحرف: «وَ أَتَيْناکَ بِالْحَقِّ.» باز برای تأکید

(1). تفسیر نمونه، ج 10، ص 60- 59.
(2). حجر/ 64.

بیشتر اضافه کردند: ما مسلما راست می‌گوییم: «وَ إِنَّا لَصادِقُونَ»،؛ یعنی این گروه تمام پل‌ها را پشت سر خود خراب کرده‌اند و جایی برای شفاعت و گفتگو در مورد آنها باقی نمانده است، تا لوط حتّی به فکر شفاعت نیفتد و بداند اینها ابدا شایستگی این امر را ندارند.
و در ضمن نکته‌ها زیر عنوان: «مستی شهوت و غرور» هم فرموده: گرچه مستی شراب مشهور است، ولی مستی‌هایی بدتر از مستی شراب نیز پیدا می‌شود که از آن جمله، مستی مقام و مستی شهوت است. در آیات فوق (61 تا 77 سوره حجر) خواندیم که خداوند به جان پیامبرش سوگند یاد می‌کند که این گروه در مستی خود سرگردان و حیرانند، آن‌چنان که روشن‌ترین جاده نجات را می‌بندند. کار به جایی می‌رسد که پیامبر بزرگی هم‌چون لوط حاضر می‌شود، دختران خود را به ازدواج آنها درآورد تا از طریق حلال و مشروع اشباع شوند و از گناه، آلودگی و ننگ رهایی یابند، اما باز هم آنها دست رد بر سینه او می‌گذارند. ضمنا این پیامبر بزرگ این درس آموزنده را به ما می‌دهد که برای مبارزه با مفاسد تنها روی نفی تکیه نکنید، بلکه روی اثبات هم باید تکیه کرد؛ یعنی باید غرایز بشر را از طریق صحیح اشباع نمود تا به فساد نگراید، گرچه قوم لوط افراد فاسد استثنایی بودند که این برنامه در آنها مؤثر نیفتاد، ولی معمولا این روش یکی از مؤثرترین روش‌ها است. هنگامی که بخواهیم با سرگرمی‌های غیر سالم

مبارزه کنیم، باید در درجه اول بکوشیم سرگرمی سالم برای مردم فراهم سازیم، همین گونه در برنامه‌های دیگر. جالب این‌که در بعضی از روایات می‌خوانیم، لوط، این پیامبر پراستقامت حدود سی سال در میان این جمعیت پست و فرومایه به تبلیغ مشغول بود، اما هیچ‌کس جز خانواده‌اش به او ایمان نیاوردند به استثنای همسرش (به نقل از تفسیر نور الثقلین، جلد 3، ص 328). چه پرشکوه است این همه استقامت، آن هم در میان این چنین فرومایگان که انسان حتی از یک ساعت زندگی در میان آنان به ستوه می‌آید، و چه دردآور است با چنین همسری ساختن! «1»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 11، ص 108- 107 و 118- 117.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 659

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا» «1»، فرموده: و در کتاب آسمانیت (قرآن) از ادریس یاد کن که او صدیق و پیامبر بود. صدیق؛ همان گونه که سابقا هم گفته‌ایم، به معنای شخص بسیار راستگو، تصدیق‌کننده آیات خداوند و تسلیم در برابر حق و حقیقت است.

هم‌چنین در ضمن نکته‌ها زیر عنوان: «ادریس کیست؟» فرموده: طبق نقل بسیاری از مفسران ادریس جدّ پدری نوح است. نام او در تورات اخنوج، و در عربی ادریس می‌باشد که بعضی آن را از ماده «درس» می‌دانند؛ زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت. او علاوه بر مقام نبوت، به علم نجوم، حساب و هیأت احاطه داشت و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس را به انسان‌ها آموخت. در مورد این پیامبر بزرگ، قرآن تنها دو بار آن هم با اشاره‌های کوتاه، سخن گفته است؛ یکی در آیات مورد بحث، و دیگری هم در سوره انبیاء، آیه 85 و 86. «2»

نیز فی قوله تعالی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ» «3»، فرموده: آنچه را در خواب مأموریت یافتی، انجام دادی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا». ما این‌گونه نیکوکاران را جزا و پاداش می‌دهیم: «إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.» هم به آنها توفیق پیروزی در امتحان می‌دهیم، و هم نمی‌گذاریم فرزند دلبندشان از دست برود. آری، کسی که سر تا پا تسلیم فرمان ما است و نیکی را به حدّ اعلا رسانیده، جز این پاداشی نخواهد داشت.

همین‌طور در ضمن نکته‌ها زیر عنوان: «آیا ابراهیم مأمور به ذبح فرزند بود؟»، چنین فرموده: و اگر می‌بینیم خداوند بعد از این ماجرا به ابراهیم می‌گوید: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا»: خوابی را که دیده بودی، تحقق بخشیدی، به خاطر آن است که آنچه در توان داشت، در زمینه ذبح فرزند دلبند انجام داد و آمادگی روحی خود را در این زمینه ازهرجهت به ثبوت رسانید و از عهده

این آزمایش به خوبی برآمد. زیر عنوان: «چگونه خواب ابراهیم

(1). مریم/ 56.
(2). تفسیر نمونه، ج 13، ص 98، 102، 103.
(3). صافات/ 105.

می‌توانست حجت باشد؟» هم فرمود: در مورد «خواب» و «خواب دیدن» سخن بسیار است که شرح مبسوطی از آن در تفسیر سوره یوسف در تفسیر نمونه ذیل آیه 40 (جلد 9، ص 311) آمده است. آنچه در اینجا لازم است به آن توجّه شود، این است که چگونه ابراهیم خواب را حجت دانست و آن را معیار عمل خود قرار داد؟ در پاسخ این سؤال گاه گفته می‌شود که خواب‌های انبیا هرگز خواب شیطانی یا مولود فعالیت قوه واهمه نیست؛ بلکه گوشه‌ای از برنامه نبوت و وحی آنها است، و به تعبیر دیگر، ارتباط انبیا با مصدر روحی گاهی به صورت القا به قلب است، و گاه از طریق دیدن فرشته وحی، و گاه از راه شنیدن امواج صوتی که به فرمان خدا ایجاد شده، و گاه از طریق خواب است. به این ترتیب، در خواب‌های آنها هیچ‌گونه خطا و اشتباهی رخ نمی‌دهد و آنچه در خواب می‌بینند، درست همانند چیزی است که در بیداری می‌بینند، و گاه گفته می‌شود که ابراهیم علیه السّلام در حال بیداری از طریق وحی آگاهی یافت که باید به خوابی که در زمینه «ذبح» می‌بیند، عمل کند، و گاه گفته می‌شود: قراین مختلفی که در این خواب بود و از جمله این‌که در سه شب متوالی عینا تکرار شد، برای او علم و یقین ایجاد کرد که این یک مأموریت الهی است و نه غیر آن. به‌هرحال همه این تفسیرها، ممکن است صحیح باشد و منافاتی با هم ندارد و مخالف ظواهر آیات نیز می‌باشد. «1»

فی قوله تعالی: «وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ» «2» هم فرموده: از نشانه‌های صدق این کتاب بزرگ، این است که قبل از آن، کتاب موسی، در حالی که پیشوای مردم بود و رحمتی از سوی خدا، نازل گردید و خبر از اوصاف پیامبر بعد از خود داد، و این قرآن نیز کتابی است هماهنگ با نشانه‌هایی که در تورات آمده: «وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ». با این حال چگونه می‌گویند این یک دروغ قدیمی است؟ کرارا در آیات قرآن روی این نکته تکیه شده است که قرآن تصدیق‌کننده تورات و انجیل است؛ یعنی

(1). تفسیر نمونه، ج 19، ص 115، 121، 122.
(2). احقاف/ 12.

هماهنگ با نشانه‌هایی است که در این دو کتاب آسمانی درباره پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و کتاب آسمانی او آمده است. به قدری این نشانه‌ها دقیق بوده که قرآن می‌گوید: «یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ»: اهل کتاب او را به خوبی می‌شناسند؛ همان گونه که فرزندان خود را می‌شناسند. «1» تعبیر به «إِماماً وَ رَحْمَةً»، ممکن است از این جهت باشد که بعد از ذکر امام و پیشوا احیانا مسأله تکلیف شاق و خشونت‌بار به ذهن تداعی می‌کند به واسطه خاطره‌ای که از پیشوایان خود داشتند، ولی ذکر «رحمت» این تداعی را اصلاح کرده، می‌گوید، امامت این امام توأم با رحمت است، حتی اگر تکالیفی آورده، آن هم رحمت است، و چه رحمتی برتر از تربیت نفوس آنها است، و به دنبال آن می‌افزاید: این در حالتی است که این کتاب آسمانی به زبان عربی فصیح و گویا است که همگان از آن بهره‌مند شوند: «لِساناً عَرَبِیًّا»، و در پایان آیه، هدف نهایی از نزول قرآن را در دو جمله کوتاه به این صورت شرح می‌دهد: هدف این بوده که ظالمان را انذار و نیکوکاران را بشارت دهد: «لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ»، و با توجّه به جمله «ینذر» که فعل مضارع است و دلالت بر استمرار دارد، روشن می‌شود که انذار قرآن هم‌چون بشارت آن، دایمی و مستمر است و ظالمان و ستمگران را در سراسر تاریخ بیم می‌دهد و انذار می‌کند و به نیکوکاران همواره بشارت می‌دهد. قابل توجّه این‌که نقطه مقابل «ظالمان» را «نیکوکاران» قرار داده؛ چرا که «ظلم» در اینجا معنای وسیعی دارد که هرگونه بدکاری و خلافکاری را شامل می‌شود که طبعا، یا ظلم به دیگران است، یا ظلم بر نفس. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ»، فرموده: آخرین آیه مورد بحث که آخرین آیه سوره «قمر» است، توضیح بیشتری برای جایگاه متقین داده، چنین می‌گوید: آنها در جایگاه صدق و حق و راستی نزد خداوند مالک قادر قرار دارند: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.» چه توصیف جالبی در این آیه از جایگاه پرهیزگاران شده

(1). بقره/ 146.
(2). تفسیر نمونه، ج 21، ص 321- 319.

است! دو ویژگی دارد که همه امتیازات در آن، جمع است؛ نخست این‌که، آنجا جایگاه صدق است و هیچ‌گونه باطل و بیهودگی در آن راه ندارد؛ سراسر حق است و تمام وعده‌های خداوند درباره بهشت در آنجا عینیت پیدا می‌کند و صدق آنها آشکار می‌شود. دیگر این‌که در جوار و قرب خدا

است، همان چیزی که از کلمه «عند» (نزد) استفاده می‌شود که اشاره به نهایت قرب و نزدیکی، و معنوی است نه جسمانی، آن هم نسبت به خداوند که هم مالک است و هم قادر؛ هرگونه نعمت و موهبتی در قبضه قدرت و در فرمان حکومت و مالکیت او است، و به همین دلیل، در پذیرایی این میهمانان گرامی فروگذاری نخواهد کرد، و تنها خودش می‌داند برای آنها آماده ساخته است.
و در ضمن نکته‌ها، زیر عنوان: «آغاز و پایان سوره قمر»، فرموده: قابل توجّه این‌که سوره قمر با وحشت، اضطراب و هشدار به نزدیک شدن قیامت آغاز شده و با آرامش مطلقی که برای مؤمنان راستین در جایگاه صدق در نزد ملیک مقتدر بیان فرموده، پایان می‌گیرد، و چنین است راه و رسم تربیت که از اضطراب و وحشت شروع می‌شود و به آرامش کامل منتهی می‌گردد؛ افکار پریشان را جمع می‌کند، هوس‌های سرکش را رام می‌نماید؛ خوف و اضطراب درونی را از عوامل فنا، نابودی و ضلال برطرف می‌سازد و در جوار ابدیت پروردگار و در پیشگاه رحمت و قرب او، غرق آرامش، سکینه و اطمینان می‌کند، و به راستی توجّه به این‌که خداوند مالک بی‌منازع و حاکم بی‌مانع در سرتاسر عالم هستی است، و توجّه به این‌که او مقتدر است و قدرتش در همه چیز نافذ است، به انسان آرامش بی‌نظیر می‌بخشد. بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که این دو نام مقدس: «ملیک» و «مقتدر»، تأثیر عمیقی در اجابت دعا دارد به طوری که یکی از روات نقل می‌کند که من وارد مسجد شدم، در حالی که گمان می‌کردم صبح شده، ولی معلوم شد، مقدار زیادی از شب باقی مانده و احدی در مسجد غیر از من نبود. ناگهان حرکتی از پشت سرم شنیدم، ترسیدم اما دیدم ناشناسی صدا می‌زند: ای کسی که قلبت مملو
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 663
از ترس است! وحشت نکن و بگو: «اللهم انک ملیک مقتدر، ما تشاء من امر یکون»، سپس هرچه می‌خواهی بخواه. او می‌گوید، من این دعای کوتاه را خواندم و چیزی از خدا نخواستم مگر این‌که انجام شد (به نقل از روح المعانی، ج 27، ص 83). «1»

سید هاشم بحرانی و علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی قدّس سرّه قدس اللّه سرهما الشریفان، در دو تفسیر شریف برهان و نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی در تفسیر در المنثور، در ذیل آیات صدق و صدقه، روایاتی را به نقل فرموده‌اند:
فی قوله تعالی: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» «2»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. علی بن ابراهیم فرموده: آیه، شرط ایمان است و آن عبارت است از تصدیق به خدا، قیامت، ملایکه و کتاب و به پیامبران الی آخر الایه. «3»
2. طبرسی در مجمع البیان از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما السّلام فرموده:
مراد از ذوی القربی در آیه، خویشاوندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هستند. «4»
3. محمّد بن یعقوب با اسنادش از ابی بصیر و او هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که از آن حضرت درباره قول خدای تعالی: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ»، سؤال نمود و آن حضرت فرمود: «الفقیر الذی لا یسئل الناس، و المسلمین اجهد منه، و البائس اجدّهم.»: «فقیر»، کسی است که از مردم سؤال نمی‌کند، و «مسکین»، نیازمندی‌اش از فقیر، طاقت‌فرساتر است، و «یابس»، احتیاجش از آن دو بیشتر است. «5»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 23، ص 81- 80 و 87.
(2). بقره/ 177.
(3). برهان، ص 111.
(4). برهان، ص 111.
(5). برهان، ص 111.

4. ابو علی طبرسی از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، نقل می‌کند که ایشان فرموده: «ابن السبیل»، منقطع به است. «1»
5. علی بن ابراهیم فی قوله تعالی: «الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ» فرموده: در

گرسنگى و تشنگى و ترس، و «حِينَ الْبَأْسِ» را فرمود: به هنگام جنگ. «2»
6. از عيون الاخبار با اسنادش تا حارث بن دلهاث و مولى رضا عليه السّلام، و او گفت: شنيدم ابا الحسن عليه السّلام مى‌فرمود: «لا يكون المؤمن مؤمنا حتى يكون فيه ثلث خصال: سنة من ربه، و سنة من نبيه، و سنة من وليه الى قوله: و اما السنة من وليه، فالصبر على البأساء و الضراء؛ فان اللّه يقول:" وَ الصَّابِرِينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ".»؛ يعنى مؤمن، مؤمن نمى‌باشد تا اين‌كه سه ويژگى در او باشد: سنتى از پروردگارش، سنتى از پيامبرش و سنتى از وليّش؛ تا اين‌كه فرمود: و اما آن سنتى را كه از وليش است، شكيبايى و خويشتن‌دارى در سختى و تنگدستى، و در حال بيمارى و دردمندى است كه خداى تعالى مى‌فرمايد: «وَ الصَّابِرِينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ». «3»
7. حكيم ترمذى از ابى عامر اشعرى اخراج نمود كه او گفت: «قلت: يا رسول اللّه! ما تمام البر؟ قال: تعمل فى السر عمل العلانيه.»؛ يعنى گفتم: اى پيامبر خدا! تمام، برّ چيست؟ آن حضرت فرمود: عملى را كه آشكارا و به طور علنى به جا مى‌آورى، در نهانى و سرى آن را به‌جا آورى. «4»
فى قوله تعالى: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِى الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ» «5» هم رواياتى را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. ابن بابويه در فقيه با اسنادش از عمر بن يزيد روايت كند كه من به ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام، گفتم: فدايت گردم، مردم گمان مى‌كنند كه ربح بر مضطر حرام است. پس آن

---

(1). برهان، ص 111.
(2). برهان، ص 111- نور الثقلين، ج 1، ص 156- حديث 512.
(3). نور الثقلين، ج 1، ص 156، حديث 511.
(4). در المنثور، ج 1، ص 172.
(5). بقره/ 267.

بزرگوار فرمود: «هل رايت احدا اشترى غنيا او فقيرا الا من ضرورة. يا عمر! قد احل اللّه البيع و حرم الربوا، فاربح و لا ترب. قلت: و ما الربا؟ قال: دراهم بدراهم، مثلان بمثل.»؛ يعنى آيا كسى را ديده‌اى، غنى باشد يا فقير، به جز در وقت ضرورت چيزى را بخرد؟ اى عمر! خداى تعالى خريد و فروش را حلال نمود و ربا را حرام ساخت، پس با خريدوفروش سود ببر و ربا نخور. گفتم: ربا چيست؟ آن حضرت فرمود: درهم را در مقابل درهم و دو مثل را در مقابل يک مثل (به مقدار بيشتر) معامله كردن. اين حديث را شيخ در تهذيب از عمر بن يزيد بياع سامرى، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام، نقل نموده است، جز اين‌كه در آخر آن چنين آورده: «قلت و

ما الربا؟ قال: دراهم بدراهم؛ مثلين بمثل، و حنطة بحنطة مثلين بمثل.»؛ یعنی گفتم: ربا چیست؟ آن حضرت فرمود: درهم، دو را با یک مثل معامله کردن، و گندم را با گندم، دو مثل را با یک مثل معامله نمودن. «1»
2. ابن بابویه با اسنادش از زراره، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، نقل کرده که آن حضرت گفت: «لا یکون الربا الا فیما یکال او یوزن.» «2»
3. شیخ با اسنادش از سماعة بن مهران، و او گوید که به ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام گفتم می‌دانید خدای عزّ و جلّ در کتابش می‌فرماید: «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ»، و من کسی را دیده‌ام که ربا می‌خورد و مالش هم افزایش پیدا می‌کند. آن حضرت فرمود: «فای محق امحق من درهم ربا یمحق الدین، و ان تاب منه؛ ذهب ماله و افتقر؟»؛ یعنی کدامین تباهی، تباه‌کننده‌تر از درهمی از راه ربا است که دین را تباه می‌کند، و اگر هم از آن توبه نماید، مالش از بین رفته و فقیر شود؟ مثل این حدیث را شیخ با اسنادش از زراره روایت می‌کند. «3»
4. عیاشی از سالم بن ابی حفصه، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «ان اللّه یقول: لیس من شی‌ء الا وکلت به من یقبضه غیری الا الصدقة؛ فانی اتلقفها بیدی تلقّفا حتی ان الرجل و المرأة یتصدق بالتمر و بشقّ تمرة فاربیها له کما یربی الرجل

(1). برهان، ص 159.
(2). برهان، ص 159.
(3). برهان، ص 159- نور الثقلین، ج 1، ص 293، حدیث 1170.

فلوه و فصیله، فیلقانی یوم القیامه و هی مثل احد و اعظم من احد.»؛ یعنی البته، خدای تعالی می‌فرماید: چیزی نیست جز این‌که غیر خودم را وکیل نموده‌ام تا آن را بگیرد مگر صدقه را که همانا خودم آن را با دستهایم دریافت می‌کنم و با سرعت آن را می‌گیرم حتی اگر مرد یا زن دانه‌ای خرما را و قسمتی از یک دانه آن را تصدّق نماید، آن را برایش رشد و نمو می‌دهم؛ همچنان که شخص کره اسب و بچه شترش را نمو می‌دهد، و او مرا در روز قیامت ملاقات می‌کند در حالی که نموّ آن صدقه به بزرگی کوه احد و عظیم‌تر از کوه احد است. «1»
5. از علی بن جعفر او از برادرش موسی، و او هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: انه لیس شی‌ء الا و قد وکل به ملک، غیر الصدقة؛ فان اللّه یاخذ بیده و یربیه، کما یربی احدکم ولده، حتی تلقاه یوم القیامة و هی مثل احد.»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: البته چیزی

نیست جز آنکه فرشته‌ای مأمور گرفتن آن است غیر از صدقه، پس البته، خدای تعالی آن را با دست خودش می‌گیرد و آن را نمو می‌دهد؛ همچنان که یکی از شما فرزندش را رشد و نمو می‌دهد، تا این‌که در روز قیامت او را ملاقات کند، در حالی که آن صدقه مانند کوه احد رشد نموده است. «2»
6. ابن جریر و ابن منذر از طریق ابن جریح، از ابن عباس نقل نمودند که: «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا» را فرمود: «ینقص الربا.»: ربا را کاهش می‌دهد و «یُرْبِی الصَّدَقاتِ» را فرمود: «یزید فیها.»:
در آن افزایش می‌دهد. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ» «4»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. علی بن ابراهیم فرمود: قومی از یهود به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این‌که قربانی‌ای برای ما بیاوری که آتش آن را بخورد، و در نزد بنی اسرائیل

---

(1). برهان، ص 160- نور الثقلین، ج 1، ص 294- حدیث 1173.
(2). برهان، ص 160- نور الثقلین، ج 1، ص 294، حدیث 1175.
(3). در المنثور، ج 1، ص 365.
(4). آل عمران/ 183.

طشتی بود که قربانی را نزدیک آن قربانی می‌کردند. بعد آن را در طشت قرار می‌دادند، پس آتشی می‌آمد و در طشت قرار می‌گرفت و آن قربانی را می‌سوزانید. پس آنان به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفتند: ما هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا این‌که برای ما قربانی‌ای بیاوری که آتش آن را بخورد؛ همان گونه که برای بنی اسرائیل بود، پس خدای تعالی فرمود: ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! برای آنان بگو، پیامبرانی قبل از من با دلایل و معجزات آشکار و روشن و با آن دلیلی که شما گفتید، برایتان آمدند. پس اگر راست می‌گویید؛ یعنی قولتان با اعتقادتان یکی است، چرا آنان را کشتید؟ «1»
2. عیاشی از سماعه روایت کند که او گفت که شنیدم، ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای تعالی: «قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»، می‌فرمود: «و قد علم انّ هؤلاء لم یقتلوا، و لکن فقد کان هواهم مع الذین قتلوا، فسماهم اللّه قاتلین لمتابعتهم هواهم و رضاهم لذلک الفعل.»؛ یعنی معلوم است که

اینان؛ یعنی یهودیان معاصر پیامبر، آن پیامبران را نکشته‌اند، و لکن تمایل آنان با کسانی بود که آن پیامبران را به قتل رسانیدند، پس خدای تعالی آنان را قاتلین نامید، به واسطه آنکه آنان از نیاکانشان تبعیت می‌نمودند و این‌که آنان به این کار رضایت داشتند. «2»
3. ابن منذر از ابن جریح اخراج نمود که او گفت: بعضی از امّت‌ها پیش از ما بودند که احدی از آنان به وسیله قربانی کردن تقرّب می‌جست، پس مردم خارج می‌شدند و ملاحظه می‌کردند که آیا قربانی از آنان قبول شده یا خیر. پس اگر قربانی از آنان قبول می‌شد، آتش سفیدی از آسمان فرود می‌آمد و آنچه را قربانی کرده بودند، می‌خورد، و اگر قبول نمی‌شد، آن آتش فرود نمی‌آمد، پس مردم می‌فهمیدند که این قربانی از آنان قبول نشده است. پس هنگامی که خدا محمّد صلّی اللّه علیه و آله را مبعوث نمود، اهل کتاب از او خواستند که قربانی‌ای برای آنان بیاورد. (آیه نازل گردیده که:) «" قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ

---

(1). برهان، ص 202.
(2). برهان، ص 202.

قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ القربان فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ" (یعیرهم بکفرهم قبل الیوم).» «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «2»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. علی بن ابراهیم با اسنادش از حلبی و او هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «ان اللّه فرض التمحل فی القرآن. قلت: و ما التمحّل، جعلت فداک؟ قال ان یکون وجهک اعرض من وجه اخیک فتمحّل له، هو قول اللّه:" لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ ".»؛ یعنی البته، خدای تعالی تمحّل را در قرآن واجب فرمود. به آن بزرگوار گفتم: فدایت گردم، «تمحّل» چیست؟ حضرت فرمود: این‌که تو چهره‌ات را از چهره برادرت برگردانی، پس نسبت به او تمحّل نموده‌ای، و این قول خدای تعالی است: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ.» «3»
2. محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او با اسنادش از ابی جارود، روایت کند که ابی جارود گفت که ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: «اذا حدثتکم بشیء فسئلونی عنه من کتاب اللّه.
ثم قال فی بعض حدیثه: ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نهی عن القیل و القال و فساد المال و کثرة السؤال. فقیل له یا بن رسول اللّه! این هذا من کِتاب اللّه؟ قِال ان اللّهِ عزّ و جلّ یقول:" لا خَیْرَ فِی کَثِیر مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا

مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ"، و قال:" وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً"، و قال:" لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ".»؛ یعنی چون از چیزی بر شما حدیثی بگویم، از من درباره آن از کتاب خدا سؤال کنید. پس از آن، در قسمتی از سخنانش فرمود: البته، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از قیل و قال، فساد مال و بسیار سؤال کردن نهی فرموده است. پس به آن بزرگوار گفتند: ای فرزند پیامبر خدا! این سخن در کجای کتاب خدا است؟ فرمود: البته، خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «لا خَيْرَ فِی كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ

---

(1). الدر المنثور ج 2، ص 106.
(2). نساء/ 114.
(3). برهان، ص 254- نور الثقلین، ج 1، ص 550، حدیث 560.

أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»، و فرمود: «" وَ لا تُؤْتُوا السُّفَهاءَ أَمْوالَكُمُ الَّتِی جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِياماً»، و فرمود: «لا تَسْئَلُوا عَنْ أَشْياءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ.» «1»

3. محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم با اسنادش از عبد الحمید، و او هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «لا خَيْرَ فِی كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ»، از آن بزرگوار روایت کند که آن حضرت فرمود: «یعنی بالمعروف القرض.»:
مقصود به معروف قرض است. «2»

4. در اصول کافی محمّد بن یحیی با اسنادش از برخی اصحاب ما، و آنان هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کنند که آن بزرگوار فرمود: «الکلام ثلثة: صدق و کذب و اصلاح بین الناس. قال: قلت له: جعلت فداک، ما الاصلاح بین الناس؟ قال: تسمع من الرجل کلاما یبلغه، فتخبث نفسه، (فتلقاه) فتقول: سمعت من فلان قال فیک من الخیر کذا و کذا خلاف ما سمعت منه.»؛ یعنی کلام سه گونه است: سخن راست، سخن دروغ و سخنی که برای اصلاح بین مردم باشد، چیست؟ آن حضرت فرمود: سخنی را از شخصی بشنوی که اگر به دیگری برسد، بد و زشت باشد، (بعد تو او را ملاقات کنی) سپس به او بگویی: از فلانی شنیدم که درباره تو خوبی کذا و کذا را می‌گفت، خلاف آنچه از او شنیدی. «3»

5. ابو نصر سجزی در ابانه، از انس اخراج نمود که او گفت: اعرابی به خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: «ان اللّه علی فی القرآن یا اعرابی!:" لا خَيْرَ فِی كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ" الی قوله:" فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً". یا اعرابی! الاجر العظیم الجنه.» قال الاعرابی: «الحمد للّه الذی هدانا للاسلام.»

6. بیهقی از ابی ایوب اخراج نمود که او گفت: «قال لی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: یا ابا ایوب! الا اخبرک بما یعظم اللّه به الاجر و یمحو به الذنوب، تمشی فی اصلاح الناس، اذا تباغضوا و تفاسدوا؛ فانها صدقة یحب اللّه موضعها.»؛ یعنی پیامبر خدا به من فرمود: ای ابا ایوب! آیا تو را آگاه نکنم به

---

(1). برهان، ص 254- نور الثقلین، ج 1، ص 545، حدیث 559.
(2). برهان، ص 254- نور الثقلین، ج 1، ص 594، حدیث 558.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 550، حدیث 652.

چیزی که خدا پاداش آن را عظیم داده، و به واسطه آن گناهان را محو می‌کند؟ آن، حرکت در جهت اصلاح بین مردم است، هنگامی که بین آنان را دشمنی و فساد فراگرفته. پس البته، آن، صدقه‌ای است که خدا وضع‌کننده آن را دوست می‌دارد. «1»

7. بیهقی از اسماء بنت زید، اخراج نمود که او گفت: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: لا یصلح الکذب الا فی ثلاث: الرجل یکذب لامراته لترضی عنها، او اصلاح بین الناس، او یکذب فی الحرب.»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: دروغ گفتن به جز در سه موضع نیست: مردی که به زنش دروغ می‌گوید تا او از وی راضی شود، یا برای اصلاح بین مردم، یا آنکه در جنگ دروغ بگوید. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «3»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. محمّد بن یعقوب و عیاشی با اسنادشان تا سلیمان بن خالد، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «لا یحلف الیهودی و لا النصرانی و لا المجوسی بغیر اللّه؛ ان اللّه عزّ و جلّ یقول:" فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ".: نه یهودی و نه نصرانی و نه مجوسی، به غیر از اللّه سوگند یاد نکنند؛ همانا خداوند عزّ و جلّ می‌گوید: پس بین آنان به آنچه خدای تعالی نازل فرمود، حکم کن.» «4»

2. محمّد بن یعقوب با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «القضاة، اربعة؛ ثلثة فی النار، و واحد فی الجنة؛ رجل یقضی بجور و هو یعلم، فهو فی النار، و رجل یقضی بالجور و هو لا یعلم، فهو فی الجنة، و قال علیه السّلام الحکم حکمان؛ حکم اللّه و

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 222.
(2). در المنثور، ج 2، ص 222.
(3). مائده/ 48.
(4). برهان، ص 292.

حکم الجاهلیة؛ فمن أخطا حکم اللّه، حکم بحکم الجاهلیة.»؛ یعنی قضات بر چهار دسته‌اند:
که سه دسته آنان اهل آتش بوده و یک دسته آنان هم اهل بهشت است؛ آن قاضی‌ای که از روی ظلم حکم می‌کند، در حالی که می‌داند حکمش ظالمانه است، پس او اهل آتش است، و آن قاضی‌ای که از روی ظلم حکم می‌کند، در حالی که نمی‌داند حکمش حق است، پس او در آتش می‌باشد، و آن قاضی‌ای که به حق حکم می‌کند در حالی که می‌داند حکمش حق است، پس او در بهشت می‌باشد، و آن بزرگوار فرمود: حکم بر دو گونه است؛ حکم خدا و حکم جاهلیت. پس آنکه در حکم خدا به خطا و اشتباه افتد، او بر حکم جاهلیت حکم کرده است. «1»
3. عیاشی از ابی بصیر، و او هم از ابی جعفر، امام محمّد علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: «ان الحکم حکمان: حکم اللّه و حکم الجاهلیة؛ یعنی فی الفرایض.»؛ یعنی حکم بر دو نوع است؛ حکم خدا و حکم جاهلیت؛ یعنی حکم در واجبات. «2»
4. در اصول کافی، با اسنادش از محمّد بن سالم، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام حدیثی طولانی را نقل کرده است که در آن، حضرت می‌فرماید: «فلما استجاب لکل نبی من استجاب له من قومه من المؤمنین، جعل لکم منهم شرعة و منهاجا، و الشرعة و المنهاج، سبیل و سنة.»؛ یعنی پس چون آن‌گاه که برای هر پیامبری مؤمنان قومش اجابت نمودند، برای هریک از آنان شرعه و منهاجی قرار دارد، و «شرعه» و «منهاج»، راه و سنت است. «3»
فی قوله تعالی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ» «4»، هم روایاتی را نقل می‌کنند که از جمله آن، قصه ذبح ابراهیم علیه السّلام است و آن به شرح زیر است:
1. علی بن ابراهیم فرمود: پدرم مرا با اسنادش از معاویة بن عمار، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام حدیث نمود که:
«ان ابراهیم اتاه جبرئیل عند زوال الشمس من یوم الترویة، فقال یا ابراهیم! ارتو من الماء لک و

---
(1). برهان، ص 292.
(2). برهان، ص 292.

(3). نور الثقلين، ج 1، ص 639، حديث 263، به اختصار.
(4). صافات/ 105.

لاهلک، و لم یکن بین مکة و عرفات ماء، فسّمیت الترویة لذلک، فذهب به حتی انتهی به الی منی فصلّی به الظهر و العصر و العشائین و الفجر، حتی اذا بزغت الشمس، خرج الی عرفات، فنزل بنمرة و هی بطن عرفة، فلما زالت الشمس، خرج و اغتسل فصلّی الظهر و العصر باذان واحد و اقامتین و صلّی فی موضع المسجد الذی بعرفات و قد کانت احجار بیض، فادخلت فی المسجد الذی بنی، ثم مضی به الی الموقف، فقال: یا ابراهیم! اعترف بذنبک و اعرف مناسکک، فذلک سمیت عرفة، و اقام به حتی غربت الشمس. ثم افاض به، فقال: یا ابراهیم! ازدلف الی المشعر الحرام، فسمیت المزدلفه، و اتی المشعر الحرام، فصلّی به المغرب و العشاء الاخرة باذان واحد و اقامتین، ثم بات بها حتی اذا صلّی بها صلاة الصبح اراه الموقف، ثم افاض الی منی، فامره فرمی جمرة العقبه، و عندها ظهر له ابلیس لعنه اللّه. ثم امره بالذبح، و ان ابراهیم علیه السّلام حین افاض من عرفات، بات علی المشعر الحرام و هو فزع، فرای فی عرفات، بات المشعر الحرام و هو فزع، فرای فی النوم ان یذبح ابنه اسحاق و قد کان حج بوالدته سارة و اهله، فلما انتهی الی منی، رمی جمرة العقبة هو و اهله و مرّت سارة الی البیت و احتبس الغلام، فانطلق به الی موضع الجمرة الوسطی، فاستشار ابنه کما حکی اللّه:" یا بُنَیَّ إِنِّی أَری فِی الْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَری فقال الغلام کما ذکر اللّه عنه:" یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ" و سلّما لامر اللّه و اقبل شیخ، فقال یا ابراهیم! ما ترید من هذا الغلام؟ قال: ارید ان اذبحه، فقال: سبحان اللّه! تذبح غلاما لم یعص اللّه طرفة عین، فقال ابراهیم: ان اللّه یامرنی بذلک، فقال: ربک ینهاک عن ذلک و انما امرک بذلک الشیطان، فقال له ابراهیم: ویلک! ان الذی بلغنی هذا الموضع، هو الذی امرنی به و الکلام الذی وقع فی اذنی، فقال: لا و اللّه، ما امرک بهذا الّا الشیطان، فقال ابراهیم: و اللّه، لا اکلّمک. ثم عزم علی الذبح، فقال یا ابراهیم! انک امام یقتدی بک و انک ان ذبحت ولدک، ذبح الناس اولادهم، فلم یکلّمه و اقبل علی الغلام و استشاره فی الذبح، فلما اسلما جمیعا لامر اللّه، فقال الغلام: یا ابتاه! خمر وجهی و شد وثاقی، فقال ابراهیم: یا بنی! الوثاق مع الذبح، و اللّه، لا اجمعها علیک الیوم، فرمی بقرطان الحمار، ثم اضجعه علیه، فاخذ المدّیة و وضعها علی حلقه و رفع رأسه الی السماء ثم انتحی علیه المدیة فقلب جبرئیل المدیة علی قفاها و اجتر الکبش من قبل ثبیر و اثار الغلام من

تحته و وضع الكبش مكان الغلام و نودى من ميسرة مسجد الخفيف ان يا ابراهيم!:" قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ".: يعنى جبرئيل عليه السّلام ظهر روز هشتم از ماه ذيحجه نزد ابراهيم عليه السّلام شرفياب شد، پس فرمود: ای ابراهيم! آب فراوانی برای خودت و برای خانواده‌ات ذخيره بردار كه بين مكّه و عرفات آبی نيست، و «ترويه»، برای همين چنين نامگذاری شده است (يعنی آب برای سفر برداشتن). پس او را برد تا به منی رسيد، در آنجا نماز ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح را به‌جا آورد تا هنگامی كه خورشيد طلوع نمود، او از منی به سوی عرفات خارج گرديد و در نحره كه مسجدی در بيابان عرفات است، منزل نمود. پس چون خورشيد به وقت زوال رسيد، از آنجا خارج گرديد و غسل نمود. بعد نماز ظهر و عصر را با يک اذان و دو اقامه به جا آورد و در محلّ مسجدی كه در عرفات است، نماز گزارد و سنگ‌های سفيدی كه آنجا بود، پس در مسجدی كه آنجا بنا كرد، داخل نمود، سپس از آنجا به موقف رفت، پس جبرئيل فرمود: ای ابراهيم! به گناهت اعتراف كن و آداب حجت را بشناس. پس به همين جهت آنجا عرفه ناميده شده است، و در آنجا اقامت نمود تا آفتاب غروب كرد، پس از آن حركت كرد. بعد جبرئيل گفت: ای ابراهيم! به مشعر الحرام نزديک شو، پس برای همين آن مزدلفه ناميده شد، و ابراهيم به مشعر الحرام آمد، پس در آنجا نماز مغرب و عشا را با يک اذان و دو اقامه به جا آورد، موقف را به او نشان داد. سپس به سوی منی حركت كرد، پس جبرئيل به او دستور داد تا جمره عقبه را رمی نمايد، پس ابراهيم به رمی آن جمره پرداخت، و ابليس كه لعنت خدا بر او باد، همان‌جا بر او ظاهر گشت. سپس خدای تعالی او را امر به ذبح نمود، و البته، ابراهيم عليه السّلام هنگامی كه از عرفات حركت كرد، در مشعر الحرام بيتوته كرد و در حالی كه بی‌تاب بود، پس در خواب ديد كه فرزندش اسحاق را ذبح می‌كند، و او پيش‌تر با مادر اسحاق، ساره، و اهلش، حج گزارده بود، پس هنگامی كه به منی رسيد، او و خانواده‌اش به رمی جمرة عقبه پرداختند، و ساره (بعد از آن) به خانه رفت در حالی كه او پسرش، اسحاق، را نزد خود نگه داشت. بعد آن

پسر را به محلّ جمره وسطی برد، پس با او مشورت كرد؛ چنان‌كه خداوند آن را حكايت كرده است: «ای فرزند عزيزم! من در خواب ديدم كه تو را ذبح می‌كنم. پس تأمّل كن كه رأی تو در اين‌باره چيست؟ پس آن پسر فرمود؛ چنان‌كه خدای تعالی آن را ذكر نموده است: «ای پدر عزيزم! آنچه را بدان مأموری، انجام بده ان شاء اللّه مرا به زودی از خويشتنداران و شكيبايان خواهی يافت»، و هر دو در برابر امر خدای تعالی تسليم گشتند. همان موقع پيری به او روی آورد و گفت: ای ابراهيم! با اين پسر چه

می‌خواهی بکنی؟ ابراهیم فرمود: می‌خواهم او را ذبح کنم. آن پیر گفت: منزه است خدا، چگونه می‌خواهی پسری را که حتی در یک چشم به هم زدن گناهی نکرده، سر ببری؟ ابراهیم فرمود: البته، خدای تعالی مرا به این کار امر می‌کند. پیر گفت: پروردگارت، تو را از این کار نهی می‌کند و البته، تنها شیطان تو را به این کار امر نموده است. پس ابراهیم علیه السّلام به او فرمود: وای بر تو! کسی که مرا به این محل رسانید، همان کسی است که مرا به آن امر نموده است و این کلامی است که در گوشم واقع گشته است. پیر گفت: نه و اللّه، به جز شیطان، کسی تو را به این کار امر نکرده است. پس ابراهیم علیه السّلام فرمود: و اللّه با تو سخن نمی‌گویم. پس از آن، مصمم بر ذبح شد. پس پیر گفت: ای ابراهیم! تو پیشوایی هستی که از تو پیروی می‌شود و البته، اگر تو فرزندت را ذبح کنی، تمام مردم فرزندانشان را ذبح خواهند کرد. پس ابراهیم با او سخن نگفت و رو به پسر کرد و با او درباره ذبح مشورت نمود. پس چون هر دو با هم برای اجرای امر خدای تعالی تسلیم گردیدند، آن پسر فرمود: ای پدر عزیزم! چهره‌ام را بپوشان و محکم مرا ببند. پس ابراهیم علیه السّلام فرمود: ای فرزند عزیزم! بستن با ذبح؟ نه و اللّه! امروز این دو را بر تو جمع نکنم. پس پالان الاغ را بر چهره او قرار داد. سپس او را به پهلو خوابانید و کارد تیزی را در دست گرفت و آن را بر گلوی او نهاد و سرش را به سوی آسمان بلند کرد. پس از آن، آن کارد تیز را به قصد بریدن بر گلوی او کشید و جبرئیل آن کارد را به طرف دیگرش برگردانید و قوچی را از پیش‌روی او به جلو آورد و آن پسر را از زیر پا بیرون کشید و آن قوچ را به جای پسربچه

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 675

قرار داد و از طرف چپ مسجد خیف ندایی داده شده که یا ابراهیم علیه السّلام: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هذا لَهُوَ الْبَلاءُ الْمُبِينُ.» «1»

2. عبد بن حمید و ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره «فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْیَ»، از مجاهد رضی اللّه عنه اخراج نمودند که او گفت: «لما شبّ حتی ادرک سعیه، سعی ابراهیم فی العمل.»؛ یعنی همین که اسماعیل آن‌قدر جوان شد که سعی‌اش سعی ابراهیم را در عمل درک کند، و درباره «فَلَمَّا أَسْلَما»، گفت: «سلما ما امرا به.»؛ یعنی پس همین که نسبت به آنچه بدان امر شدند، تسلیم شدند، و درباره «وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ»، گفت: «وضع وجهه للارض، فقال: لا تذبحنی و انت تنظر الی وجهی، عسی ان ترحمنی، فلا تجهز علی اربط یدی الی رقبتی، ثم ضع وجهی علی الارض ففعل. فلما ادخل یده لیذبحه، نودی یا ابراهیم!: «أَنْ يا إِبْراهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا»، فامسک یده و رفع رأسه فرای الکبش ینحط الیه حتی وقع علیه

فذبحه.»: گفت: صورت او را بر روی زمین قرار داد، پس اسماعیل گفت: در حالی که به چهره من نگاه می‌کنی مرا ذبح نکن، شاید بر من رحمت آوری پس آماده نباشی که دستت را برای ذبح کردن به گردن من فشار دهی، پس صورت مرا بر روی زمین قرار بده، بعد ابراهیم چنین کرد، پس همین که ابراهیم دستش را برد تا او را ذبح کند، ندا آمد که: «أَنْ یا إِبْراهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا»: ای ابراهیم! رؤیایت به وقوع پیوسته است، پس دستش را بازداشت و سرش را بلند کرد، پس ابراهیم ملاحظه نمود که گوسفند شاخداری (قوچ) را که صدا و سلفه می‌کند، به سوی اسماعیل کشیده می‌شود تا این‌که بر او افتاد و ابراهیم آن را ذبح نمود. «2»
فی قوله تعالی: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. محمّد بن عباس با اسنادش از عاصم بن ضمره و او از جابر بن عبد اللّه روایت کند که گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در مسجد بودیم پس آن بزرگوار بعض اصحاب بهشت را یاد

---

(1). برهان، ص 903- نور الثقلین، ج 4، ص 428- 427، حدیث 88.
(2). در المنثور، ج 5، ص 280.

نمود، پس پیامبر فرمود: «ان اول اهل الجنة دخولا الیها علی بن ابی طالب علیه السّلام فقال ابو دجانة الانصاری یا رسول اللّه! اخبرتنا ان الجنة محرّمة علی الانبیاء حتی تدخلها، و علی الامم، حتی تدخلها امتک فقال صلّی اللّه علیه و آله بلی یا ابا دجانة! اما علمت ان اللّه لواء من نور و عمودا من نور خلقهما اللّه تعالی قبل ان یخلق السموات و الارض بالفی عام مکتوب علی ذلک اللواء:
" لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، خیر البریة آل محمّد، صاحب اللواء علی، و هو امام القوم. فقال علی علیه السّلام: الحمد للّه الذی هدانا بک یا رسول اللّه و شرفنا بک. فقال صلّی اللّه علیه و آله: ابشر یا علی! ما من عبد ینتحل مودتک الا بعثه اللّه معنا یوم القیامة (و جاء فی روایة اخری: یا علی! اما علمت انّه من احبنا و انتحل محبّتنا، اسکنه اللّه معنا، و تلا هذه الآیة:)" إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ. فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ".»؛ یعنی البته، اول فرد اهل بهشت از لحاظ داخل شدن در آن، علی بن ابی طالب علیه السّلام است. پس ابو دجانه انصاری گفت: ای پیامبر! شما به ما خبر دادی که بهشت بر پیامبران حرام است، تا خود شما داخل در آن شوید، و بر امت‌ها حرام است، تا امت شما در آن داخل شوند. پس پیامبر فرمود: آری ای ابو دجانه! آیا نمی‌دانی که خدای تعالی پرچمی از نور را پیش از آنکه آسمان‌ها و زمین را خلق کند دو هزار سال قبل از آن، آن دو

را خلق نمود، بر آن پرچم نوشته شده: «لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه»، نیکوترین فرد آل محمّد صاحب این پرچم علی علیه السّلام است و او پیشوای قوم است. پس علی علیه السّلام فرمود: حمد و سپاس خدای تعالی را که به وسیله تو ای پیامبر! ما را هدایت نمود و به واسطه تو به ما شرافت و بزرگی داد. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بشارت باد تو را یا علی! هیچ بنده‌ای نیست که محبت تو را به خودش نسبت بدهد، جز این‌که خدای تعالی در قیامت او را با ما مبعوث گرداند و در روایت دیگری آمده است: یا علی! آیا می‌دانی که هرکس ما را دوست بدارد و محبت ما را به خود نسبت بدهد خدای متعال او را با ما اسکان بدهد و این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ. فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.» «1»

---

(1). برهان، ص 1067.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 677

2. شیخ اجل، شرف الدین نجفی از شیخ ابی جعفر طوسی با اسنادش تا جابر بن عبد اللّه برای ما روایت نمود که جابر گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: «من احبک و تولاک، اسکنه اللّه معنا فی الجنة ثم تلا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:" إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ. فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ".»؛ یعنی هرکس تو را دوست بدارد و بر ولایت تو باشد، خدای تعالی او را با ما در بهشت ساکن گرداند، پس از آن پیامبر تلاوت نمود: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ. فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.» «1»

3. از طریق مخالفین موفق بن احمد در مناقب گفته است: سید ابو طالب با اسنادش از جابر بن عبد اللّه روایت کند که جابر گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: «انّ من احبک و تولاک اسکنه اللّه الجنة معنا (ثم قال:) و تلا رسول اللّه:" إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ. فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ".»؛ یعنی البته، هرکس تو را دوست بدارد و بر ولایت تو باشد، خدای تعالی او را در بهشت با ما اسکان دهد. پس از آن، جابر گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود: «إِنَّ الْمُتَّقِینَ فِی جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ. فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.» «2»

5. تدبّر در آیات صدق و صدقه

اشاره

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

در اينجا معناى صدق و صدقه را در آيات منتخب، اولا با استناد به سياق آيات، و ثانيا با استناد به قرآن، با عنايات و الطاف خداى متعال مورد بررسى قرار مى‌دهيم:

الف- معنای صدق و صدقه با استناد به سیاق آیات

1. یک معنای صدق، صدق ابرار است و آن، ایمان به اصول اعتقادات (توحید، نبوت و معاد) و عمل به فروع دین (یعنی انجام فرایض، احکام دین و اعطای صدقات) و متخلق شدن به اخلاق فاضله صبر و شکیبایی و وفای به عهد است. قوله تعالی:

---

(1). برهان، ص 1067.
(2). برهان، ص 1067.
(3). ص/ 29.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 678
«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِى الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِى الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِى الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «1»
2. یک معنای صدقات، در مقابل ربا است و آن، به جهت نتیجه واقعی آنهاست؛ زیرا رشد و نموّ نتیجه لا ینفکّ صدقات است و کاهش و نقصان تدریجی نتیجه لا ینفکّ ربا است، قوله تعالی: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِى الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ.» «2»
3. یک معنای صدق، صدق قول خدای تعالی است، قوله تعالی: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» «3»
4. یک معنای صدق، صدق در مقابل کذب قول یهودیان است، قوله تعالی: «الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِى بِالْبَيِّناتِ وَ بِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.» «4»
5. یک معنای صدقه، امر به صدقه در نجوا به قصد طلب رضای خدا است که آن موجب خیر در نجوا می‌گردد، قوله تعالی: «لا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً.» «5»
6. یک معنای صدق: تصدیق قرآن است کتاب‌های آسمانی (تورات و انجیل) را، قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِى ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً

فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» «6»

---

(1). بقره/ 177.
(2). بقره/ 267.
(3). آل عمران/ 95.
(4). آل عمران/ 183.
(5). نساء/ 114.
(6). مائده/ 48.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 679

7. يک معناى صدقه، بازگرداندن مالى است که در مقابل جرمى به تملّک درآمده به صاحبان اصلى‌اش، قوله تعالى: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِى الْمُتَصَدِّقِينَ.» «1»
8. يک معناى صدق، صدق قول ملايکه است در مقابل شک و ترديد بندگان، قوله تعالى: «وَ أَتَيْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ.» «2»
9. يک معناى صدق، صدق قول پيامبر است، قوله تعالى: «وَ اذْكُرْ فِى الْكِتابِ إِبْراهِيمَ إِنَّهُ كانَ صِدِّيقاً نَبِيًّا.» «3»
10. يک معناى صدق، صدق خواب پيامبر است، قوله تعالى: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِکَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ.» «4»
11. يک معناى صدق، صدق قرآن است به زبان عربى در تصديق تورات، که آن کتاب آسمانى موسى عليه السّلام و پيش از نزول قرآن است، تا اين‌که قرآن ظالمان را انذار کند و نيکوکاران را بشارت دهد، قوله تعالى: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ» «5».
12. صدق، صدق در جايگاه است که آن، شرافت و فضيلت در مکان است، قوله تعالى: «فِى مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ» «6»

1. معنای «الَّذِینَ صَدَقُوا»؛ یعنی آن کسانی راست گفتند که به پنج چیز ایمان دارند و به پنج چیز عمل کردند: آنان به خدا، و به روز قیامت، و به ملایکه، و به کتب آسمانی، و به پیامبران، ایمان دارند، و آنان عاملین به بذل مال، اقامه صلاة، اعطای زکات، وفای به عهد و صبر و شکیبایی هستند، قوله تعالی: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ

---

(1). یوسف/ 88.
(2). حجر/ 64.
(3). مریم/ 56.
(4). صافات/ 105.
(5). احقاف/ 12.
(6). قمر/ 55.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 680

عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «1»
2. معنای «یُرْبِی الصَّدَقاتِ»؛ یعنی خدای تعالی صدقاتش را رشد و نمو می‌دهد.
نموّ آن، از جهت ثمره مال است فی نفسه، و آن، به واسطه حسن نیتی است که صدقه‌دهنده در نفع رسانیدن به صدقه‌گیرنده دارد و خدای تعالی برکتی را به مال او اعطا می‌فرماید و رشد آن، از جهت نشر رحمت، عطوفت، محبت، حسن تفاهم، الفت قلوب و توسعه امنیت بین صدقه‌دهنده و صدقه‌گیرنده است: «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ.» «2»
3. معنای «صَدَقَ اللَّهُ»؛ یعنی آنچه خدای تعالی درباره حلیت همه طعام‌ها برای بنی اسرائیل و حرمت بعض آن به وسیله اسرائیل بر نفس خودش، از آن خبر داده، محقق شده است: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِیمَ حَنِیفاً وَ ما کانَ مِنَ الْمُشْرِکِینَ.» «3»
4. معنای «صادِقِینَ» در جمله «إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ»، چون در آن، شرط رخنه کرده، معنای عکس می‌دهد؛ یعنی شما که موافق با فعل یهودیان سلف

خود در کشتن پیامبران هستید، شما هم دروغ می‌گویید: «الَّذِینَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّی یَأْتِیَنا بِقُرْبانٍ تَأْکُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَکُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِی بِالْبَیِّناتِ وَ بِالَّذِی قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.» «4»

5. معنای «أَمَرَ بِصَدَقَةٍ»، امر به صدقه، فعل نجوا را از لحاظ خیریت منقلب می‌کند؛ یعنی لا خیریت بسیاری از نجواها را به خیریت تبدیل می‌کند: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً.» «5»

---

(1). بقره/ 177.

(2). بقره/ 267.

(3). آل عمران/ 95.

(4). آل عمران/ 183.

(5). نساء/ 114.

6. معنای «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»؛ یعنی قرآن در حالی که آنچه را پیش از آن کتاب‌های آسمانی بوده، تورات و انجیل را تصدیق‌کننده است و امین و شاهد بر آن می‌باشد: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ.» «1»

7. معنای «وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ» «2»، آن است که: و برادرمان (ابن یامین) را از روی فضل و بخشندگی بدون عوض، به ما ببخش. البته، خدای تعالی بخشندگان و اهل فضل را پاداش نیکو می‌دهد: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ.» «3»

8. معنای «وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «4»، درباره اخبار ملایکه است به لوط علیه السّلام؛ یعنی ما ملایکه در آنچه به تو خبر داده‌ایم، مسلما راستگو هستیم: «وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ.» «5»

9. معنای «إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا»، اخبار خدای تعالی درباره ادریس علیه السّلام است. خدای تعالی از بسیار راستگویی ادریس علیه السّلام و ثبوت و پایداری او در این فضیلت خبر داده، می‌فرماید: البته، ادریس علیه السّلام پیامبری بود ثابت و پایدار در بسیار راستگویی: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا.» «6»

10َ. معنَای «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا»؛ یعنی محققا (ای ابراهیم!) خواب را (درباره ذبح فرزندت) با انجام آن، راست گردانیدی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا إِنَّا کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ.» «7»

---

(1). مائده/ 48.
(2). یوسف/ 88.
(3). یوسف/ 88.
(4). حجر/ 64.
(5). حجر/ 64.
(6). مریم/ 56.
(7). صافات/ 105.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 682

11. معنای «هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا»، چنین است که این قرآن در حالی که به زبان عربی است، تصدیق‌کننده تورات، کتاب موسی، است تا ظالمان را انذار کند و به نیکوکاران بشارت دهد: «وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ مُوسی إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا کِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِیًّا لِیُنْذِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ.» «1»

12. معنای «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ»، این است که در مجلس رضایت‌بخش، با فضیلت و با کرامتی که تحقق وعده‌های خدای متعال در آن صدق می‌کند: «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ» «2»

1. «أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا»: آنانند ابرار، آن کسانی که در ایمان و عمل، راست گفتند؛ آنان همان متقین هستند، و در برخی از مؤمنین مردانی هستند که آنچه را که خدای تعالی بر آن پیمان بستند، راست گفتند:

الف- آنان ابرارند؛ کسانی که راست گفتند در ایمانشان به خدا، به روز قیامت، ملایکه، کتب آسمانی و پیامبران. نیز راست گفتند در عملشان به بذل مال، اقامه صلات، اعطای زکات، وفای به عهد و صبر و شکیبایی. آنان همان متقین هستند: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السَّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَی الزَّکاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «3»

ب- برخی از مؤمنین مردانی هستند که آنچه را که با خدای تعالی بر آن پیمان بستند، راست گفتند: «مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضی نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْتَظِرُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْدِیلًا» «4»

---

(1). احقاف/ 12.

(2). قمر/ 55.

(3). بقره/ 177.

(4). احزاب/ 23.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 683

2. «وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ»: خدای تعالی صدقات را گرفته، آنها را رشد و نمو می‌دهد و هم‌چنین صدقات برای بیچارگان و درماندگانی است که زمینگیرند، برای کسانی که آن را جمع‌آوری می‌کنند، و ...

الف- خدای تعالی صدقات را رشد و نمو می‌دهد: «یَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ یُرْبِی الصَّدَقاتِ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ کَفَّارٍ أَثِیمٍ.» «1»

ب- خدای تعالی صدقات را می‌گیرد: «أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ» «2»

ج- صدقات برای بیچارگان، درماندگان زمینگیر، کسانی که آن را جمع‌آوری می‌کنند، مؤلفة القلوب، آزاد کردن بندگان، بدهکاران، پیشرفت برای دین خدا و برای کسانی است که در سفر درمانده شده‌اند: «إِنَّمَا الصَّدَقاتُ لِلْفُقَراءِ وَ الْمَساکِینِ وَ الْعامِلِینَ عَلَیْها وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِی الرِّقابِ وَ الْغارِمِینَ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِیلِ فَرِیضَةً مِنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ»

«3»
3. «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ»، قول خدای تعالی در اخبارش از حلیت همه طعام‌ها برای بنی اسرائیل و حرمت برخی از آنکه با تحریم اسرائیل بر خودش محقق شده است و هم‌چنین قول خدای تعالی به این‌که خواب پیامبرش محقق شده است و نیز قول خدای تعالی به این امر که آنچه وعده داده، محقق است:
الف- قول خدای تعالی در اخبارش از حلیت همه طعام‌ها برای بنی اسرائیل و حرمت برخی از آنان که با تحریم اسرائیل بر خودش، محقق شده است: «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْراهِيمَ حَنِيفاً وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» «4»
ب- قول خدای تعالی به این‌که خواب پیامبرش محقق شده است: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذلِكَ فَتْحاً قَرِيباً» «5»

---

(1). بقره/ 267.
(2). توبه/ 104.
(3). توبه/ 60.
(4). آل عمران/ 95.
(5). فتح/ 27.

ج- قول خدای تعالی به این‌که آنچه وعده داده، محقق است: «وَ لَمَّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَا اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ ما زادَهُمْ إِلَّا إِيماناً وَ تَسْلِيماً» «1»، «قالُوا يا وَيْلَنا مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا هذا ما وَعَدَ الرَّحْمنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ.» «2»
4. «فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ»: پس اگر راست می‌گویید، چرا آن پیامبران را کشتید؟ و از نظر مفهوم، به این معنا است که: شما دروغ می‌گویید؛ چرا که شرط در عبارت قوله: «إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ» رخنه نموده، و بنابراین، معنای خلاف خود را می‌دهد.
نظیر این مفهوم، در آیات 94 و 111 سوره بقره، آیه 93 سوره آل عمران و آیه 6 سوره جمعه خطاب به قوم یهود بیان شده است:
الف- اگر راست می‌گویید، چرا آن پیامبران را کشتید؟: «الَّذِينَ قالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنا أَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتَّى يَأْتِيَنا بِقُرْبانٍ تَأْكُلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جاءَكُمْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِي بِالْبَيِّناتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.» «3»
ب- اگر راست می‌گویید، مرگتان را طلب کنید؟: «قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدَّارُ

الْآخِرَةُ عِنْدَ اللّهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.» «4»
ج- اگر راست می‌گویید، دلیلتان را اقامه نمایید: «وَ قالُوا لَنْ یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ کانَ هُوداً أَوْ نَصاری تِلْکَ أَمانِیُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.» «5»
د- اگر راست می‌گویید، آن را از تورات بیاورید و تلاوت کنید: «کُلُّ الطَّعامِ کانَ حِلًّا لِبَنِی إِسْرائِیلَ إِلَّا ما حَرَّمَ إِسْرائِیلُ عَلی نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْراةُ قُلْ فَأْتُوا بِالتَّوْراةِ فَاتْلُوها إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.» «6»
ه- اگر راست می‌گویید، که شما یهود تنها اولیای خدا هستید، پس مرگتان را طلب کنید: «قُلْ یا أَیُّهَا الَّذِینَ هادُوا إِنْ زَعَمْتُمْ أَنَّکُمْ أَوْلِیاءُ لِلَّهِ مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ.» «7»

---

(1). احزاب/ 22.
(2). یس/ 52.
(3). آل عمران/ 183.
(4). بقره/ 94.
(5). بقره/ 111.
(6). آل عمران/ 93.
(7). جمعه/ 6.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 685

5. «إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ»، صدقه، لا خیریت بسیاری از نجواها را به خیریت تبدیل می‌کند، و هم‌چنین صدقه در اعمال حج، برای کسی که مریض باشد و نتواند سرش را بتراشد، یکی از مواردی است که می‌تواند جانشین حلق شود. سزاوار نیست که در پی صدقه، منت و اذیتی باشد؛ همین‌طور قول پسندیده و آمرزش و مغفرت بهتر از صدقه‌ای است که در پی آن اذیتی باشد:
الف- صدقه، لا خیریت بسیاری از نجواها را به خیریت تبدیل می‌کند: «لا خَیْرَ فِی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً.» «1»
ب- صدقه، در اعمال حج برای کسی که مریض باشد و نتواند سرش را بتراشد، یکی از مواردی است که می‌تواند جانشین حلق شود: «وَ أَتِمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ وَ لا تَحْلِقُوا رُؤُسَکُمْ حَتَّی یَبْلُغَ الْهَدْیُ مَحِلَّهُ فَمَنْ کانَ مِنْکُمْ مَرِیضاً أَوْ بِهِ أَذیً مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْیَةٌ مِنْ صِیامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُکٍ فَإِذا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنَ الْهَدْیِ.» «2»
ج- سزاوار نیست که در پی صدقه منت و اذیتی باشد و قول پسندیده و

آمرزش و مغفرت بهتر از صدقه‌ای است که در پی آن اذیتی باشد: «قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُها أَذىً وَ اللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ. يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَ الْأَذى كَالَّذِي يُنْفِقُ مالَهُ رِئاءَ النَّاسِ وَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ.» «3»

6. «مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ»: قرآن در حالی که بعضی کتب آسمانی، یعنی تورات و انجیل را که پیش از آن بوده، تصدیق‌کننده است، شاهد و امین بر آن هم هست؛ آن نور بوده و هدایت به سوی حق و به طریق مستقیم است و تصدیق‌کننده می‌باشد آنچه را که پیش از آن بوده؛ یعنی تورات را:

---

(1). نساء/ 114.

(2). بقره/ 196.

(3). بقره/ 264.

الف- قرآن در حالی که برخی از کتب آسمانی؛ یعنی تورات و انجیل را که پیش از آن بوده، تصدیق‌کننده می‌باشد، شاهد و امین بر آن است: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ.» «1»

ب- قرآن، نور هدایت به سوی حق، و به طریق مستقیم می‌باشد، و همین‌طور تصدیق‌کننده است آنچه را که پیش از آن بوده؛ یعنی تورات را: «يا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَكُمْ بُرْهانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً» «2»، «قالُوا يا قَوْمَنا إِنَّا سَمِعْنا كِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ.» «3»

7. معنای «وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا»: و بدون عوض گرفتن (برادرمان را) از روی فضل و کرامت بر ما ببخش. البته، خدای تعالی صدقه‌دهندگان را پاداش نیکو می‌دهد، و صدقه دادن، برای شما بهتر است:

الف- و بدون عوض گرفتن، (برادرمان را) از روی فضل و کرامت بر ما ببخش. البته، خدای تعالی، صدقه‌دهندگان را پاداش نیکو جزا می‌دهد: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ.» «4»

ب- و صدقه دادن، برای شما بهتر است: «وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ.»

8. «وَ إِنَّا لَصادِقُونَ»، ملایکه در اخبارشان، مهاجرانی که دین خدای تعالی و

پیامبرشَ را یاری می‌کنند، و مؤمنانی که به خدا و رسول او ایمان آوردند و با نفوس و اموالشان در پیشرفت دین خدا مجاهدت کردند، آنانند همان راستگویان:

---

(1). مائده/ 48.
(2). نساء/ 174.
(3). احقاف/ 30.
(4). یوسف/ 88.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 687

الف- ملایکه در اخباری که به لوط علیه السّلام درباره عذاب قومش به اذن خدای تعالی دادند، تأکید بر راستگویی، خودشان داشتند: «وَ أَتَیْناکَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصادِقُونَ» «1»

ب- مهاجران فقیری که از سرزمین و اموالشان رانده شدند تا فضل خدای تعالی و رضای او را طلب کنند و خدای تعالی و پیامبر او را یاری نمایند، آنان همان راستگویانند: «لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً وَ یَنْصُرُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ» «2»

ج- البته، آن مؤمنانی که به خدا و رسولش ایمان آورده و شکی به خود راه ندادند، و با اموال و نفوسشان در راه پیشرفت دین خدای تعالی جهاد کردند، آنان همان راستگویانند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ أُولئِکَ هُمُ الصَّادِقُونَ.» «3»

9. «إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا»: اخبار خدای تعالی است درباره دو پیامبر عظیم الشأن، ابراهیم و ادریس علیهما السّلام که خدای متعال از بسیار راستگویی ادریس علیه السّلام و از بسیار راستگویی ابراهیم علیه السّلام و ثبوت و پایداری آنان در این فضیلت، با تأکید خبر داده، می‌فرماید:

الف- البته، ادریس پیامبری بود که در بسیار راست گفتن، ثابت و پایدار ماند: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِدْرِیسَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا.» «4»

ب- البته، ابراهیم علیه السّلام پیامبری بود که در بسیار راست گفتن، ثابت و پایدار ماند: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِبْراهِیمَ إِنَّهُ کانَ صِدِّیقاً نَبِیًّا.» «5»

10. «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْیا»: خدای تعالی از تصدیق رویاهای دو پیامبر عظیم الشأن خبر می‌دهد؛ یکی محقق شدن رویای حضرت ابراهیم علیه السّلام در مورد ذبح فرزندش، و دیگری، اخبار به این‌که خدای تعالی رویای پیامبرش را در ورود با امنیت به مسجد الحرام محقق نمود.

---

(1). حجر/ 64.

(2). حشر/ 8.
(3). حجرات/ 15.
(4). مریم/ 56.
(5). مریم/ 41.

الف- ای ابراهیم! خوابت را در مورد ذبح فرزندت محقق نمودی: «قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيا إِنَّا كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ.» «1»
ب- خدای تعالی خواب پیامبرش را در دخول با امنیت به مسجد الحرام با حق محقق نمود: «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ.» «2»
11. «وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا»: و این قرآن که به زبان عربی است، کتابی است که خدای تعالی آن را مبارک نازل نمود و تصدیق‌کننده کتاب موسی علیه السّلام؛ یعنی تورات است، و با آنکه یهودیان قبل از نزول آن، به آن معرفت داشتند، چون بر آنها آمد، نسبت به آن، کفر ورزیدند:
الف- این قرآن که به زبان عربی است، تصدیق‌کننده تورات، کتاب موسی، است: «وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتابُ مُوسى إِماماً وَ رَحْمَةً وَ هذا كِتابٌ مُصَدِّقٌ لِساناً عَرَبِيًّا لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرى لِلْمُحْسِنِينَ» «3»
ب- این (قرآن) کتابی که خدای تعالی آن را مبارک نازل فرموده، تصدیق‌کننده کتاب‌های قبل از خود است: «وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذِی بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرى وَ مَنْ حَوْلَها وَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَ هُمْ عَلى صَلاتِهِمْ يُحافِظُونَ» «4»
ج- قرآن، کتابی که از جانب خدای تعالی بر آنان (یهودیان) آمد، در حالی که تصدیق‌کننده توراتی بود که با آنان بود و قبلا به واسطه آن بر کافران پیروزی می‌جستند.
چون قرآن بر آنان آمد، چیزی را که از آن معرفت داشتند، نسبت به آن، کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد: «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرِينَ» «5»

---
(1). صافات/ 105.
(2). فتح/ 27.
(3). احقاف/ 12.
(4). انعام/ 92.
(5). بقره/ 89.

12. «فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُقْتَدِرٍ.» «1»: در مکانی با فضیلت نزد خداوند بسیار مقدرکننده. در اینجا صدق به معنای فضیلت است، و نظیر آن است، «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» «2»، «وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِی إِسْرائِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ» «3»، «وَ قُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِی مِنْ لَدُنْکَ سُلْطاناً نَصِیراً» «4»، «وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِیًّا.» «5»

کلمات قصار پیرامون صدق و صدقه

اشاره

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب الصدق و الصدقه» سخنانی به اقتصار از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که ما در اینجا تنها به نقل برخی از آن سخنان می‌پردازیم:

الف- کلمات قصار پیرامون صدق

1. «الصّدق، أقوی دعائم الإیمان.»: راستگویی، استوارترین ستون‌های ایمان است.
2. «الصّدق، رأس الإیمان، و زین الإنسان.»: راستگویی، سر ایمان و زینت انسان است.
3. «الصّدق، جمال الإنسان، و دعامة الإیمان.»: راستگویی زیبایی انسان و ستون ایمان است.
4. «أصدق تنجح.»: راست بگو، تا رستگار شوی.
5. «ألزم الصّدق و الإمانة؛ فإنّهما سجیّة الإبرار.»: با راستگویی و امانتداری، ملازم و همراه باش که البته، آن دو خصلت و شیوه نیکان است.
6. «اصدقوا فی أقوالکم، و أخلصوا فی أعمالکم، و تزکّوا بالورع.»: در گفتارتان راست بگویید، و در اعمالتان اخلاص داشته باشید و به ورع و پارسایی پاکیزه شوید.
7. «أفضل الصّدق، الوفاء بالعهود.»: افزون‌ترین راستگویی، وفا کردن به عهدها و پیمان‌ها است.

---

(1). قمر/ 55.
(2). یونس/ 2.
(3). یونس/ 93.
(4). اسراء/ 80.
(5). مریم/ 50.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 690

8. «الصّدق مرفعة.»: راستگویی، موجب سربلندی است.
9. «الصّدق امانة الإنسان.»: راستگویی امانتداری انسان است.
10. «الصّدق، أخو العدل.»: راستگویی، برادر عدل است.
11. «الصّدق، خیر القول.»: راستگویی، بهترین گفتار است.
13. «الصّدق حیاة التّقوی.»: راستگویی، حیات و زندگی پرهیزگاری است.
14. «الصّدق، روح الکلام.»: راستگویی، جان سخن است.
15. «الصّدق أنجح دلیل.»: راستگویی، پیروزمندترین راهنما است.
16. «النّجاة مع الصّدق.»: رستگاری و نجات، با راستگویی است.
17. «الصّدق أشرف روایة.»: راستگویی، بهترین نقل و روایت است.
18. «الصّدق، کمال النّبل.»: راستگویی، کمال و زیرکی و یا نجابت است.
19. «الصّدق، صلاح کلّ شیء.»: راستی، مصلحت هر چیزی است.
20. «الصّدق مطابقة المنطق للوضع الإلهی.»: راستگویی، موافقت گفتار

است با وضع الهی.
21. «شیئان هما ملاک الدّین: الصّدق و الیقین.»: دو چیز است که ملاک و ضابطه دین است:
راستگویی و یقین.
22. «صدق الرّجل علی قدر مروءتة.»: راستی مرد، به اندازه جوانمردی او است.
23. عاقبة الصّدق نجاة و سّلامة.»: عاقبت راستگویی، رستگاری و سلامت است.
24. «لا تصّدق من یقابل صدقک بتکذبیه.»: کسی را که راستی تو را با تکذیبش مقابله می‌کند، تصدیق مکن.
25. «أقلّ شیء، الصّدق و الأمانة.»: کمترین چیزی که در بین مردم یافت می‌شود، راستی و امانت است.
26. «لیکن أوثق النّاس لدیک أنطقهم بالصّدق.»: باید معتمدترین مردم در نزد تو گویاترین آنان به راستگویی باشد.
27. «من صدق مقاله، زاد جلاله.»: هرکه گفتارش راست باشد، بزرگی جلال او زیاد گردد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 691
28. «للصّدق نجعة.»: برای راستی و راستگویی، راحتی و آسایش است (چون وقتی گفتار مطابق واقع بود، هیچ ترس و هراسی در آن راه نخواهد داشت).
29. «بالصّدق تزیّن الأقوال.»: با راستگویی، گفتارها زینت و آرایش می‌شوند.
30. «الصّدق حقّ صادع.»: راستی حقی است آشکار و درخشنده.

ب- کلمات قصار پیرامون صدقه

1. «الصّدقة، أعظم الرّبحين.»: صدقه، عظیم‌ترین سود از دو سود ظاهری و معنوی است.
2. «الصّدقة، أفضل الذّخرين.»: صدقه، برترین دو ذخیره (ذخیره ظاهری و ذخیره اخروی) است.
3. «الصّدقة، تستنزل الرّحمة.»: صدقه، رحمت را فرود می‌آورد.
4. «الصّدقة، تستدفع البلاء و النّقمة.»: صدقه، بلا و عقوبت را دفع می‌کند.
5. «إنّكما إلى إنفاق ما اكتسبتم أحوج منكم إلى اكتساب ما تجمعون.»: البته، شما به انفاق و خرج کردن آنچه به دست آورده‌اید نیازمندترید نسبت به اکتساب آنچه جمع می‌کنید (که اگر خرج نکنید و حقوق واجب آن را نپردازید، وزر و وبال خواهد شد).
6. «إذا أفلقتم فتاجروا اللّه بالصّدقة.»: هرگاه بی‌چیز شدید، با خدا به وسیله صدقه دادن سودا کنید.
7. «بالصّدقة تفسح الاجال.»: با صدقه اجل‌ها فسخ می‌شود و یا وسعت می‌یابد و عمر طولانی می‌گردد.
8. «بركة المال فى الصّدقة.»: برکت مال در صدقه است.
9. «حصّنوا أنفسكم بالصّدقة.»: نفوس خود را به دادن صدقه حفظ کنید.
10. «خير الصّدقة، أخفاها.»: بهترین صدقه دادن، پنهان‌ترین آن است (زیرا از شایبه ریا محفوظ است.
11. «سوسوا إيمانكم بالصّدقة.»: با صدقه دادن ایمانتان را تربیت و کامل کنید.
12. «سوسوا أنفسكم بالورع و داووا أمراضكم بالصّدقة.»: نفوس خود را با پارسایی تربیت و کامل کنید و بیماری‌هایتان را با دادن صدقه مداوا نمایید.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 692

13. «صدقة السّر، تكفّر الخطيئة، و صدقة العلانية، مثراة فى المال.»: صدقه پنهانی، گناه را پوشانیده و صدقه آشکار، وسیله افزونی مال است.
14. «صدقة العلانية، تدفع ميتة السّوء.»: صدقه آشکار، مردن بد را دفع خواهد نمود.
15. «عليک بالصّدقة، تنج من دنائة الشّحّ.»: بر تو باد به صدقه دادن، تا از پستی بخیلی نجات یابی.
16. «كفّروا ذنوبكم، و تحبّبوا إلى ربّكم بالصّدقة، و صلة الرّحم.»: گناهان خود را جبران نمایید و آنها را بپوشانید، و با صدقه دادن و صله رحم کردن، محبوب خدا شوید.

17. «الصّدقة، کنز.»: صدقه، گنج است (چون ذخیره قیامت خواهد بود).
18. «الصّدقة، تقی مصارع السّوء.»: صدقه، آدمی را از آفات، مهالک و پرتگاه‌های بد نگاه می‌دارد.
19. «الصّدقة، أفضل القرب.»: صدقه، بهترین وسیله قرب و منزلت است.
20. «الصّدقة، أفضل الحسنات.»: صدقه، برترین حسنه‌ها است.
21. «الصّدقة، کنز المؤسر.»: صدقه، گنج توانگر است.
22. «الصّدقة، فی السّر من أفضل البرّ.»: صدقه دادن در پنهانی، از بهترین نیکویی‌ها است.
23. «الصّدقة تقی.»: صدقه، آدمی را از بلاها نگاه می‌دارد.
24. «ثقّلوا موازینکم بالصّدقة.»: میزان‌های خود را با صدقه دادن، سنگین کنید.

خدایا! مستنبط از مفاهیم کلام وحی این است که صدق و راستگویی ویژگی ابرار و بعضی از مردان مؤمن است؛ آنان که در ایمان به خدا و در پیمانی که با او بستند و در ایمان به نبوت، کتب آسمانی و ملایکه، راست گفتند و در عمل نسبت به انفاق مال، اعطای زکات و صدقات، وفای به عهد، اقامه صلات و صبر و شکیبایی نیز راست گفتند.

پروردگارا! به مقام و منزلتی که ابرار و مؤمنان در پیشگاه تو دارند، تو را سوگند می‌دهیم که ما را در گفتار و عمل و در کلیه شؤون، به تأسّی کردن از ویژگی ابرار موفق بدار.

آمین، یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 693

فصل سی و یکم صلح و صالحون

اشاره

کلمه صلح و مشتقات آن با الفاظ: «أصلح»، «أصلحا»، «أصلحنا»، «أصلحوا»، «تصلحوا»، «یصلح»، «یصلحا»، «یصلحون»، «أصلحوا»، «الصّلح»، «صلحا»، «صالح»، «صالحا»، «الصّالحون»، «الصّالحین»، «الصّالحات»، «إصلاح»، «إصلاحا»، «إصلاحها»، «المصلح»، «مصلحون»، «المصلحین»، 180 بار در آیات قرآن کریم آمده است که ما در این فصل از مجموع این تعداد کلمات، کلمه‌های «الصّلح» را که فقط یک بار در قرآن به کار رفته، و «الصّالحون» را که سه بار و در سه آیه از سه سوره قرآن کریم ذکر گردیده، و «الصّالحین» را، پنج مورد از بیست و شش مورد ذکر آن در قرآن، بر می‌گزینیم، و بدین ترتیب، مجموع این کلمات در 9 آیه از 7 سوره قرآن کریم انتخاب، و بنا به نهج معمول در این تحقیق، ابتدا آیات صلح و صالحون را به ترتیب مصحف کریم تنظیم می‌کنیم. پس از آن، با استناد به کتب لغت، کلمه صلح را از لحاظ معنای لغوی آن بررسی نموده، و سپس آیات مذکور را با استفاده از کتب تفسیر، و بعد از آن هم با استفاده از تفاسیر روایی، مورد تحقیق قرار می‌دهیم و سرانجام هم با اتکال به الطاف بیکران خدای رحمان، به تدبّر در آیات مذکور می‌پردازیم.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 694

1. تنظیم آیات صلح و صالحون به ترتیب مصحف کریم

1. وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً. «1»

2. وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ. «2»

3. وَ قَطَّعْناهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِكَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. «3»

4. إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ. «4»

5. وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ. «5»

6. وَ أَدْخَلْناهُ فِي رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ. «6»

7. وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ. «7»

8. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ. «8»

9. وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِكَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً. «9»

2. در معنای صلح و صالحون

راغب در مفردات فرموده: صلاح، ضدّ فساد بوده و هردوی آنها در اكثر موارد استعمال، اختصاص به افعال دارند. در قرآن گاهی در مقابل فساد، و گاهی در مقابل سيئه آمده است. قال تعالى: «خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً»، «وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها»،* «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»، همين‌طور در مواضع بسيار ديگر آمده است. صلح، به رفع مخاصمه بين مردم اختصاص دارد، از جمله آن گفته می‌شود:
اصطلحوا و تصالحوا؛ يعنی آشتی كنيد و ترک خصومت نماييد، و قال تعالى: «أَنْ يُصْلِحا

---

(1). نساء/ 28: مدنی.
(2). انعام/ 85: مكی.
(3). اعراف/ 168: مكی.
(4). اعراف/ 196: مكی.
(5). توبه/ 75: مدنی.
(6). انبياء/ 75: مكی.
(7). انبياء/ 105: مكی.
(8). عنكبوت/ 9: مكی.
(9). جن/ 11: مكی.

بَيْنَهُما صُلْحاً»، «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ»، «وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا»، «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما»،* «فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ»، و اصلاح خدای تعالى نسبت به انسان گاهی به خلق و آفرينش او است كه او را صالح می‌آفريند، و گاهی به رفع و از بين بردن فساد در او است، بعد از وجود آن فساد و گاهی هم با حكم نمودن در رابطه او است، قال: «وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ»، «يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمالَكُمْ»، «وَ أَصْلِحْ لِی فِی ذُرِّيَّتِی»، «إِنَّ اللَّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ»؛ يعنی" فسادكننده در فعلش، بر ضدّ خدای تعالى است، پس او فساد می‌كند، و خدای تعالى در جميع افعالش صلاح را ترجيح می‌دهد. پس او در اين هنگام، عمل او را به صلاح نمی‌آورد، و صالح، اسم پيامبر عليه السّلام است، قال: «قالُوا يا صالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينا مَرْجُوًّا.» «1»
فخر الدين هم در مجمع البحرين در اين رابطه فرموده: قوله تعالى: «لَئِنْ آتَيْتَنا صالِحاً»، يعنی اگر به ما فرزند آراسته‌ای اعطا كنی كه بدن او سالم باشد. گفته‌اند: فرزند پسری؛ چون بنابر عادتشان دختر داشتن را زشت می‌دانستند. «فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَكاءَ فِيما آتاهُما»؛ برای آنكه آنها

را با نام‌های عبد اللات، عبد العزری و عبد مناة نامگذاری می‌کردند، و کلام پیرامون آن، در شرک تمام گردید، قوله: «قَوْماً صالِحِينَ»؛ يعنى توبه‌کنندگان، و قوله: «وَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ»، آن جمع صالح است، و او کسی است که واجبات خدای تعالی را به جا آورده و حقوق مردم را ادا می‌نماید، و قوله: «وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»، شخص نیکوی مؤمنین است، و در حدیث از طریق خاص و عام است که چون این آیه نازل گردید، پیامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله دست على عليه السّلام را گرفت و فرمود: «ايها الناس هذا صالح المؤمنين»، و قوله: «أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ»، یعنی الفت بین مردم، با محبت مودت انجام گیرد، و از امیر المؤمنین علیه السّلام نقل است که: «ان اللّه فرض عليكم زكوة جاهكم، كما فرض عليكم زكاة مالكم.»؛ يعنى البته، خدای متعال زکات مقام و موقعیت را بر شما فرض کرد (که بین مردم را اصلاح کنید)؛ همچنان که زکات مالتان را بر شما واجب نمود، و قوله:
«وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ»؛ یعنی همسر او را صالحه (زن نیکو) گردانیدیم؛ زیرا او بعد از عقیم

---
(1). مفردات، ص 292.

و نازا شدن، بچه به دنیا آورد، و گفته‌اند: او را با خلق نیکو گردانیدیم، بعد از این‌که بد اخلاق بود. گفته‌اند: جوانی‌اش را به او بازگردانیدیم، و قوله: «فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً»؛ یعنی آشتی دادن بین آن دو به نحو نیکو، قوله: «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ»، یعنی آشتی بهتر از جدایی، ناسازگاری، روی گرداندن و بدی معاشرت است، یا صلح بهتر از دشمنی است. در حدیث است که: «من اصلح ما بينه و بين اللّه، اصلح اللّه ما بينه و بين الناس»، و «من اصلح امر آخرته، اصلح اللّه امر دنياه.» نیز در حدیث است که: «يوم الجمعة، يوم صالح.»؛ یعنی جمعه برای طاعات نیکو است؛ زیرا حسنات در آن مضاعف می‌گردند؛ هم‌چنین در حدیث است: «الصلح جايز بين مسلمين الا صلحا احلّ حراما يا حرّم حلالا.» از صلح اراده نموده رضایت دو طرف نزاع را؛ آن عقدی است که برای قطع منازعه تشریع شده و برای آن در فقه شروطی است، و بعضی فضلا فرموده‌اند، سودمندترین عقود، صلح است، به واسطه عمومیت در فایده آن؛ زیرا فایده سایر عقود معاوضه‌ای نظیر بیع، اجاره، عاریه و نحو ذلک را فایده می‌دهد، و بر آنچه در ذمه است بدون عوض هم صحیح است؛ چون از شرط آن، حصول عوض نیست. «1»
نیز در مقدمه کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار در این رابطه فرموده: صلاح، ضدّ فساد است و اصلحه؛ یعنی دفع فساد او کرد، و لذا در الفت

دادن بین مردم و دفع فساد از آنچه بین آنان است، صلح و اصلاح گفته می‌شود. برای آنچه هم که از فساد آخرت نجات می‌دهد، صلاح، گفته می‌شود، و صالح، به کسی گفته می‌شود که واجبات خدا و حقوق مردم را ادا می‌کند. اصلاح زمین فی قوله تعالی «وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها»،* رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و علی صلوات اللّه علیه می‌باشد و ظاهر است که خداوند به وجود مبارک پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت او ائمه علیهم السّلام بین خلقش اصلاح کند به این‌که اطاعت کنند از آنان، بلکه به واسطه آنان و اطاعت از آنان و پشتیبانی و یاری نمودن نسبت به آنان، جمیع آنچه در دنیا و آخرت است، اصلاح می‌کند، و لفظ «الصَّالِحاتِ»* در قرآن

---

(1). مجمع البحرین، ص 175.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 697

صفت برای اعمال است و آن به ولایت و اطاعت از ائمه تاویل گردیده، و در روایتی عمل صالح به معرفت ائمه علیهم السّلام تأویل گردیده است، و صالحون، کسانی هستند که عمل صالح انجام می‌دهند، و بسیار با عنوان: «الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ»،* ذکر گردیده‌اند، و آن را به علی علیه السّلام و ائمه معصومین علیهم السّلام و شیعیان آنان خصوصا حمزه، جعفر، سلمان و نظایر آنان، تفسیر کرده‌اند و اخبار متواتر حتی از عامه مؤید این است که مراد از «وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ» در قرآن، علی علیه السّلام است و در بعضی روایات از ابن عباس آمده است که علی علیه السّلام و شیعیان او مقصود است. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در قوله: «وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ» فرمود: «یا علی! انت و المؤمنون من بنیک الصالحون.»؛ یعنی ای علی! تو و مؤمنان از فرزندانت، همان صالحانید. در تفسیر قمی از امام صادق علیه السّلام فی قوله تعالی: «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ»، نقل شده که مقصود از صالحون، قائم و یاران او هستند. «1»

در فرهنگ لغات آمده است: صلح، صلح و صلاحا؛ یعنی نیک گردید؛ فساد از او دور شد، و صالح صلاحا، مصالحة؛ یعنی آشتی کرد؛ موافق شد، و أصلح إصلاحا، به معنای نیکو کرد؛ فساد را از چیزی دفع کرده صلح و آشتی داد، و تصالح و اصطلح؛ یعنی آشتی کرد و ترک خصومت نمود، و صلح؛ یعنی آشتی. صالح؛ یعنی نیک ضدّ فاسد، و جمع آن، صالحون و مؤنث آن، صالحة است، و صلاح؛ یعنی نیکی، ضدّ فساد، و صلاحیّت؛ یعنی صالح و نیک و در خور بودن است و مصلح، یعنی نیکوکننده و آشتی‌دهنده، و مصالحه؛ یعنی آشتی، و مصلحة، به معنای آنچه مایه اصلاح می‌شود و کاری که به انسان سود رساند و جمع آن، مصالح است. «2»

در فرهنگ عمید آمده است: صلح (به ضمّ صاد)؛ یعنی سازش، آشتی، و

صلحا (به ضمّ صاد و فتح لام)؛ یعنی نیکوکاران؛ جمع صلیح، به معنای صالح است. «3»
صلاح به کسر صاد؛ یعنی سازش کردن، آشتی کردن، و (به فتح صاد)؛ یعنی نیک شدن، نیکوکار شدن، خیر و نیکی، ضدّ فساد. «4»

---

(1). مقدمه برهان، ص 140.
(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 442.
(3). فرهنگ عمید، ص 800.
(4). همان، ص 799.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 698
صالح؛ یعنی نیک، نیکوکار، شایسته، صالحه، مؤنث صالح است و به معنای زن نیکوکار، و نیز به معنای عمل نیک و حسنه. «1»
اصلح (به فتح همزه و لام)، به معنای صالحه، شایسته‌تر، بهتر و باصلاح‌تر و اصلاح (به کسر همزه)؛ یعنی درست کردن، آراستن، سازش کردن، به صلاح آوردن. «2»
مصالح به (فتح میم)، جمع مصلحت؛ یعنی آنچه مایه سود و صلاح انسان است، و مصالح (به ضمّ میم و کسر لام)؛ یعنی صلح‌کننده، سازش‌کننده، و مصالحه (به ضم میم و فتح لام)؛ یعنی با هم صلح کردن، آشتی کردن، سازش کردن. «3»
مصلح (به ضم میم و کسر لام)؛ یعنی اصلاح‌کننده؛ به صلاح آوردن، و مصلحت (به فتح میم و لام و حاء)؛ یعنی آنچه باعث خیر و صلاح و نفع آسایش انسان باشد.
مصالح، جمع آن است. «4»

3. صلح و صالحون در تفاسیر

اشاره

شیخ طایفه طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «5»، فرموده: خدای تعالی می‌فرماید: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ»، و معنایش «علمت است»، «مِنْ بَعْلِها»، شوهرش، «نُشُوزاً»: از او به دیگری بلندپروازی دارد، یا به واسطه کینه‌ای که از او دارد، یا به جهت این‌که از چیزی از او ناخشنودی پیدا کرده، و یا از سنش و پیری‌اش، یا غیر آنها، «أَوْ إِعْراضاً»؛ یعنی برگرداندن رویش را با دریغ داشتن بعضی منافعش را که برای آن زن از اوست، «فَلا جُناحَ»: اشکالی ندارد از این‌که «أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً»، بین آن دو رفع آن فساد نشود؛ به نوعی که بینشان به آشتی و نیکی گراید؛ به این‌که آن زن روزش را که در قسمت او است ترک کند یا از

---

(1). همان، ص 795.
(2). همان، ص 149- 148.
(3). همان، ص 1099.
(4). فرهنگ عمید، ص 1101.
(5). نساء/ 128.

بعضی چیزهایی که برایش واجب است، نظیر: نفقه و لباس و غیر ذلک به او بردارد، در حالی که با آن می‌خواهد عاطفه او را به خود جلب کند و می‌خواهد به بودن در حباله او و به داشتن دست‌آویزی به عقدی که بین او و آن مرد است، به نکاح، ادامه دهد.، سپس فرموده: «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ»؛ یعنی برای تداوم خدمت با ترک بعضی حقوق و تمسّک به عقد نکاح، ادامه زندگی زناشویی بهتر از طلب جدایی است، و قوله: «وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»، فرمود: در تأویل آن اختلاف کردند، بعضی گفتند در نفوس زنان نسبت به فرزندانی که از شوهرانشان دارند و اموال و ایام آنان بخل در آنان حضور دارد، و ابن عباس، سعید بن جبیر، عطا، ابن جریح و سدی بر این قولند، و دیگران گفته‌اند که در نفوس هریک از مرد و زن بخل ورزیدن به حق خودش در قبال همسرش، همواره حضور دارد و این، عمومیت دارد. پس زن به ترک حقش از: نفقه، قسمت و غیر ذلک بخل می‌ورزد، و مرد به انفاقش بر آن چیزی که اراده کرده است، بخل می‌ورزد، و ابن وهب، ابن زید بر این قولند. «الشُّحَّ»، زیاده‌روی در حرص بر چیزی است، و عموما

نسبت به مال و غیر آن از اعراض می‌باشد، و «وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا»، خطاب به مردان است؛ یعنی اگر بر آنچه از زنان ناخوش و مکروه دارید، با صبر و خویشتن‌داری به نیکویی برخورد کنید و نسبت به ظلم و ستم به آنان در مورد نفقه و معاشرت به خوبی، باتقوا و پرهیزگار باشید، و «فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً.»: پس خدای متعال نسبت به آن عالم بوده و بر آنچه قبل از این، عمل نموده‌اید، هم بسیار عالم است. پس بر آن شما را جزا و پاداش خواهد داد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» «2»، فرموده: خدای تعالی خبر داد به قطع بنی اسرائیل؛ یعنی آنان را از هم جدا نمود به گروه‌هایی در روی زمین، «أُمَماً»؛ یعنی جماعاتی که در شهرها از هم جدا و متفرق بودند، و این قول ابن عباس و مجاهد است، و

---

(1). تبیان، ج 3، ص 348- 346.

(2). اعراف/ 168.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 700

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 749

به هر صورت در جدایی آنان دو قول است: یکی این‌که آنان را از هم جدا نمود تا کارشان به پراکندگی گراید و عزّتشان به جهت عقوبت و عذابشان از بین برود. دیگر این‌که: آنان را از هم جدا نمود، بنابر آنکه آگاه بود به این‌که آن جدایی در دینشان برای آنها بیشتر مصلحت است. پس از آن درباره آنان خبر داد، پس فرمود: «مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ»: بعضی از بنی اسرائیل صالح گردیدند، و آنان کسانی بودند که به خدای تعالی و پیامبرانش مؤمن بودند. «وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ»؛ یعنی بعضی از آنان صالح نگردیدند، و آنان را به آن توصیف نمود، از این بابت که پیش از کافر شدن نسبت به دینشان و پیش از کفرشان نسبت به پروردگارشان، بر آن وصف بودند و آن، پیش از این بود که حضرت عیسی علیه السّلام مبعوث گردد، و قوله: «وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ»، معنای آن این است که: ما را از حال آنان در امتحان از فراخی در زندگی و متاع خانه که آماده برای حمل و نقل در دنیا است، و وسعت در روزی آنان که جملگی آن، حسنات است، باخبر نمود، و مقصود از «سیئه»، سختی‌های در زندان و مشکلات در نفوس و اموال است برای آنان، و قوله:

«لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»؛ یعنی تا این‌که آنان به طاعت خدای تعالی بازگشت کنند، و به سوی فرمانبری امر او توبه و انابه نمایند. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ» «2»، فرموده: خدای تعالی به پیامبرش امر نمود که به

مشرکین بگوید: «إِنَّ وَلِيِّيَ اللّهُ الّذِی»: خدای من کسی است که مرا حفظ می‌نماید و بر من احاطه دارد و شرک شما را از من دفع می‌سازد، او خدایی است که مرا و همه شما را جمیعا خلق نمود، و مالک من و مالک شماست کسی که «نَزَّلَ الْكِتابَ»: قرآن را نازل نمود، «وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»: و او صالحین، یعنی کسانی که او را اطاعت می‌کنند و از گناهان او (گاهی با دلیل و برهان، و گاهی با دفع آنها) اجتناب می‌کنند، یاری می‌نماید. «3»

---

(1). تبیان، ج 5، ص 20- 19.
(2). اعراف/ 196.
(3). تبیان، ج 5، ص 60.

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» «1»، فرموده: خدای تعالی از بعضی منافقین که ذکر آنها در آیات قبل آمده، خبر داده است به این‌که: و بعضی از آنان، کسانی هستند که با سوگند، با خدا عهد می‌بندند که اگر از فضلش به ما اعطا فرماید، از آن در طاعت خدا، انفاق کرده و با آن صله رحم می‌نماییم، «لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ یعنی با این اعمال صالحه‌ای که انجام می‌دهیم، صالح خواهیم شد. لام در «لَئِنْ آتانا»؛ لام سوگند است و جایز نیست که لام، ابتدا باشد؛ چون لام ابتدا، بر سر اسمی که مبتدا باشد، داخل می‌گردد، و همچنین لام در «لَنَصَّدَّقَنَّ»، لام سوگند بوده و تقدیر این است: «علینا عهد اللّه، لنصدقن ان اتینا من فضله»، و آیه دلالت بر وجوب وفای به عهد دارد. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» «3»، فرموده: قوله: «وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا»، یعنی: و او را در نعمتمان داخل گردانیدیم، «إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ»، یعنی البته، او از کسانی بود که کارهایشان را اصلاح می‌کنند؛ بدین معنا که آنچه نیکو و پسندیده است، به آن عمل می‌کنند، و آنچه زشت و ناپسند است، ترک می‌نمایند. «4»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ» «5»، فرموده: گفته‌اند: «الزَّبُورِ»، کتاب‌های پیامبران است، «مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»: بعد از کتاب‌های او در ام الکتاب، بنا بر قول سعید بن جبیر، مجاهد و ابن زید، و گفته‌اند:
«الزَّبُورِ»، زبور داوود است. «مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»، در تورات موسی، بنابر قول شعبی، و گروهی گفته‌اند: «مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»، معنای آن، پیش از ذکر است که آن قرآن است، و ابن خالویه آن را حکایت نمود، و قوله: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ»، بنابر قول ابن عباس، سعید بن جبیر و ابی زید؛

یعَنی زمین بهشت را صالحین از بندگان خدا به ارث می‌برند؛ همچنان که در آیه 74 سوره زمر فرمود: «وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ»، و

---

(1). توبه/ 75.
(2). تبیان، ج 5، ص 263- 262.
(3). انبیاء/ 75.
(4). تبیان، ج 7، ص 235.
(5). انبیاء/ 105.

گفته‌اند: آن زمین در دنیا است برای مؤمنین از امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، بعد از آنکه کفار از آن، جلای وطن کردند. این قول در روایت دیگری از ابن عباس نقل شده است، و گفته‌اند:
یعنی زمین شام را صالحین از بنی اسرائیل به ارث می‌برند. این، قول کلبی است، و از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام است که آن به مؤمنین وعده داده شده، به این‌که آنان همه زمین را به ارث می‌برند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِينَ» «2»، فرموده: خدای تعالی فرمود: و آن کسانی که به توحید خدای تعالی ایمان آوردند، اخلاص در عبادت داشته و پیامبرانش را تصدیق نمودند، و بر این اعتقاد، اعمال صالحه را افزودند، «لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِينَ»: البته، ما آنان را داخل در گروه صالحین می‌نماییم: «الصَّالِحِينَ»، یعنی کسانی که طاعت را انجام دادند، و خدای تعالی پاداش نیکوی بهشت را به آنان جزا می‌دهد. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» «4»، فرموده:
خدای تعالی از آنچه جن؛ آن گروهی که هنگام شنیدن قرآن ایمان آوردند، تمام حکایت را فرمود. پس آنان گفتند: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ»: و این‌که البته، بعضی از ما صالح هستیم، و آنان کسانی هستند که اعمال صالحه را انجام می‌دهند، و صالح نامیده شد؛ چون عمل می‌کنند به آنچه حال آن در دینشان صلاح و نیکو است و اما مصلح، انجام‌دهنده آن صلاحی است که امری از امور به آن قایم می‌گردد، و برای همین خدای تعالی به این‌که مصلح است، توصیف شده، و جایز نیست او را صالح نامید، و صلاح، استحقاق مدح و پاداش نیکو بر آن، عظیم است و به همین جهت فرمود: «مِنَّا دُونَ ذلِکَ»؛ یعنی بعضی از ما صالحین، در اعلی مراتب هستیم و بعضی در مراتب پایین آن. قوله: «كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» را ابن عباس، مجاهد و قتاده گفته‌اند: یعنی بر مذاهب مختلفه، مسلم و کافر، و صالح و غیر

(1). تبيان، ج 7، ص 252- 251.
(2). عنكبوت/ 9.
(3). تبيان، ج 8، ص 169.
(4). جن/ 11.

صالح، و «طَرائِقَ»، جمع طريقه است، و آن جهتى است كه مرتبه به مرتبه استمرار داشته باشد، و معناى آن اين است كه: البته، ما در طرق و جهت‌هاى مختلف بوديم.

«قدد» جمع قدّه بوده و آن، استمرار در قطعه قطعه شدن در جهت واحد دارد، و معنايش اين است كه: ما در طرايق و راه‌هاى جدا از هم بوديم؛ هر گروه و فرقه از رفيق و مصاحبش جدا بود؛ همچنان كه بين گوشت‌هاى بريده شده و قطعه قطعه شده كه از هم جدا هستند، چنين است. «1»

شيخ ابى على، فضل بن حسن، طبرسى قدّس سرّه در تفسير مجمع البيان فى قوله تعالى: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «2»، فرموده:

چون حكم نشوز زن گذشت، خداوند سبحان نشوز مرد را بيان نمود، پس فرمود: «إِنِ امْرَأَةٌ»؛ يعنى: و اگر زنى دانست، و گفته‌اند: گمان كرد، «مِنْ بَعْلِها»؛ يعنى از شوهرش، «نُشُوزاً»؛ يعنى فزون‌طلبى و بلندپروازى او را از آن زن به غيرش، يا به واسطه كينه‌اى است كه از او دارد، يا به واسطه ناخشنودى است كه از او به واسطه چيزى دارد، يا به واسطه زشتى آن زن يا بالا بودن سنش و غير آن مى‌باشد، «إِعْراضاً»؛ يعنى نسبت به آن زن، يا بعضى از منافعى كه آن زن براى آن است، منصرف بوده، و روى‌گردان است، و گفته‌اند: با روى‌گردانى، از او دورى مى‌كند؛ نسبت به او ظلم نموده و تمايل به غير او نشان مى‌دهد، «فَلا جُناحَ عَلَيْهِما»؛ يعنى اشكال و گناهى بر هريک از آن دو از زن و شوهر نيست، «أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً»: كه بينشان صلح نمايند، نوعى صلح؛ به اين‌كه زن روزش را از آن مرد ترک كند، يا بعضى از آنچه را كه براى آن زن واجب است، از قبيل: نفقه و لباس، غير ذلک، صرف‌نظر كند و نسبت به آن بى‌اعتنا باشد، به جهت جلب عاطفه آن مرد، و تا زمانى كه در قيد آن مرد است، به اين كار ادامه دهد، «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ»؛ يعنى: و صلح به ترک بعضى از حق، بهتر از طلب جدايى بعد از اين انس و الفتى

(1). تبيان، ج 10، ص 152- 151.
(2). نساء/ 118.

است که با هم دارند، وقتی این کار به طیب نفس آن زن انجام گردد. پس اگر این چنین نبود، برای آن مرد جایز نیست مگر آنچه در شرع مقدس روا است، از اقدام نمودن به لباس و نفقه برای آن زن، و در غیر این صورت، آن زن را طلاق بدهد. صحابه و تابعین آنان، علی علیه السّلام و ابن عباس، عایشه، سعید بن جبیر، قتاده، مجاهد و غیر آنان به این قول قایلند، و «وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»، در تأویل آن، اختلاف نموده، پس گفته‌اند: معنای آن این است که: زنان نسبت به فرزندانشان که از این شوهران دارند، و نسبت به اموال و روزهایشان خودداری می‌کنند، و این قول، ابن عباس، سعید بن جبیر، عطا و سدی است، و گفته شده: معنای آن عبارت است از این‌که: و هریک از مرد و زن نسبت به حقّ خودش در قبال همسرش بخل می‌ورزد، پس زن نسبت به ترک حقش از نفقه، لباس، قسمت و غیر آن، خودداری نموده و بخل می‌ورزد، و مرد هم نسبت به انفاقش بر زنی که اراده ندارد با او زندگی کند، بخل می‌ورزد، و این بیشتر عمومیت دارد، و این، قول ابن وهب و ابن زید است. «وَ إِنْ تُحْسِنُوا»، این خطاب به مردان است؛ یعنی اگر با صبر نمودن و شکیبایی نسبت به آنچه از زنان ناخوش دارید، کار نیکو انجام دهید، «وَ تَتَّقُوا»؛ یعنی: و از جور و ستم بر زنان در نفقه، لباس و حسن معاشرت، پرهیزگاری کنید، و گفته‌اند: در گفتار و در افعالتان نیکی کنید و از نافرمانی‌های خدای متعال بپرهیزید، «فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً»؛ یعنی او سبحانه و تعالی بسیار آگاه است به آنچه در امر آن زنان، از جانب شما انجام می‌شود. آن برای شما محفوظ می‌ماند و بر شما خواهد بود تا این‌که شما به واسطه اعمالتان، پاداش داده شوید. «1»

فی قوله تعالی: «وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ» «2» هم فرموده: «وَ زَکَرِیَّا»، و او زکریا بن اذن برکیا است، «وَ یَحْیی ، و او فرزند زکریا است، و «وَ عِیسی ، که او فرزند مریم، دختر عمران بن یاشهم بن امون بن حزقیا است، «وَ إِلْیاسَ»، و درباره او اختلاف نمودند. پس گفته‌اند که او ادریس است؛ همچنان که به یعقوب، اسرائیل گفتند.

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 120.

(2). انعام/ 85.

این، قول عبد اللّه بن مسعود است، و گفته‌اند: او الیاس بن بستر بن فنحاص بن العیزار بن هارون بن عمران پیامبر خداست، و این، قول ابن اسحاق، است و کعب گفته است: او خضر است، «کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ»؛ یعنی همه از پیامبران و فرستادگان بودند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» «2»، فرموده: یعنی یهود را در شهرها به صورت فرقه‌های مختلف و جماعات پراکنده متفرق نمودیم، از ابن عباس و مجاهد، و البته، آنان را متفرق نمود به واسطه این‌که انگیزه‌های آنان را گوناگون نمود تا این‌که در شهرها پراکنده شدند، و این تفرقه و پراکندگی آنان که ذلتی برای ایشان بود، به مانند اخذ جزیه ذلت‌بار است؛ به جهت این‌که آنان را کمک و یاری نمی‌کردند، و گفته‌اند که آنان از هم متفرق شدند، چون خدای سبحان، تفرقه را صلاح آنان در دینشان می‌دانست، پس گروهی صالح گردیدند و گروهی نافرمانی کردند، و «مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ»؛ یعنی از این صالحین، یعنی از بنی اسرائیل، و آنان کسانی بودند که به خدای تعالی و به پیامبران او ایمان آوردند و او را اطاعت نمودند، «وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ»؛ یعنی در درجه و منزلت، غیر صالح بودند، و آنان کسانی بودند که بعضی از اوامر را فرمانبرداری می‌کردند و بعضی را فرمانبرداری نمی‌کردند و بعضی از گناهان را مرتکب می‌شدند، و البته، به این صفت، پیش از کفر و ارتدادشان موصوف شدند، و آن پیش از مبعوث شدن عیسی علیه السّلام در بین آنان بود، گفته‌اند: معنای آن این است که: بعضی از آنان به محمّد صلّی اللّه علیه و آله و عیسی علیه السّلام مؤمن بودند، و بعضی از آنان کافر بودند. «وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»؛ یعنی آنان را به خوشی و فراخی در زندگی، وسایل راحت در دنیا، وسعت رزق و نیز به وسیله شداید و سختی‌ها در زندگی و مصایب در انفس و اموال آزمودیم، مثل این‌که فرموده: آنان را به وسیله نعمت‌ها و عقوبت‌ها و راحتی و سختی آزمودیم، پس محقق شدن آن نعمت‌ها اقتضای رغبت به سوی خدای تعالی در

---

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 330.

(2). اعراف/ 168.

ارتباط با آنها را دارد، و محقق شدن سختی‌ها و مصیبت‌ها، اقتضای رغبت به سوی خدای تعالی را در کشف آنها دارد. «لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»؛ یعنی تا این‌که آنان به سوی خدای تعالی برگشت کنند و به سوی طاعت او و فرمان بردن امرش، توبه و بازگشت نمایند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ» «2»، فرموده: بعد از این‌که خدای سبحان بیان نمود که او یاری‌کننده پیامبرش و حافظ او است، پس امر نمود که به مشرکین بگوید: «إِنَّ وَلِیِّیَ»: البته، یاری‌کننده من، نگهدارنده من و دفع‌کننده شرّ شما از من «اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ»، خدایی است که قرآن را نازل فرمود، آن

قرآنی که مرا با یاریش تأیید می‌کند؛ همچنان که آن را بر من نازل فرمود: «وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ»؛ یعنی او تعالی اطاعت‌کنندگانش را یاری می‌کند، همان کسانی که از نافرمانی‌ها و گناهان او اجتناب می‌کنند، گاهی با دفع کردن از ایشان و گاهی با حجت. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِینَ» «4»، فرموده: «وَ مِنْهُمْ»؛ یعنی: و از جمله منافقین که ذکر آنان در آیات قبل آمده، «مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ»، کسانی هستند که با خدای تعالی عهد بستند که اگر به ما از رزقش اعطا نماید، «لَنَصَّدَّقَنَّ»: حتما به بیچارگان صدقه می‌دهیم، «لَنَکُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِینَ»: و حتما با انفاق آن در طاعت خدای تعالی، صله رحم و یاری دادن به نیازمندان، از صالحین می‌باشیم. «5»
نیز فی قوله تعالی: «وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ» «6»، فرموده: قوله: «وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا»؛ یعنی و او را (لوط را) در نعمت و منّتمان داخل گردانیدیم؛ «إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ»؛ البته، بدان سبب که او از صالحین است؛ یعنی از کسانی است که افعالشان را صالح نمودند و به آنچه نیکو است، بدان عمل کردند، بدون این‌که به چیزهای

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 494.
(2). اعراف/ 196.
(3). مجمع البیان، ج 4، ص 512.
(4). توبه/ 75.
(5). مجمع البیان، ج 5، ص 53.
(6). انبیاء/ 75.

ناپسند و قبیح عمل کنند، و گفته شده: از این‌که او از صالحین است، اراده نموده که او از انبیا است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» «2»، فرموده: قوله: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ»، در باب آن، اقوالی گفته شده؛ یکی این‌که: «الزَّبُورِ»، کتب پیامبران است، و معنای آن این است که: ثبت کردیم و در کتاب‌هایی که آنها را بر پیامبران نازل نمودیم، بعد از ثبت آن در ذکر؛ یعنی ام الکتابی، که در آسمان است، و آن، لوح محفوظ است. این، قول سعید بن جبیر، مجاهد و ابن زید، است، و زجاج با قول به این‌که زبور و کتاب به معنای واحد است، و «زبرت»؛ یعنی: «کتبت»، آن را اختیار نمود، و قول دوم این‌که: «الزَّبُورِ» کتاب‌هایی است که بعد از تورات نازل شده و «الذِّکْرِ» خود تورات است، و این، قول ابن عباس و ضحاک است، و قول سوم این‌که:

«الزَّبُورِ»، زبور داوود است و «الذِّكْرِ»، تورات موسى. اين، قول شعبى است، و نيز از او روايت شده كه: «الذِّكْرِ»، قرآن بوده و «بَعْدِ» به معناى «قبل» است، و فى قوله تعالى: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ»، گفته‌اند: زمين بهشت را بنده‌هاى خداى متعال كه فرمانبردار و مطيع او هستند، به ارث مى‌برند. اين، قول ابن عباس، سعيد بن جبير و ابن زيد است، و آن، مثل قوله: «وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ» و قوله: «الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ» است، و گفته‌اند: آن، زمين معروفى است كه امت محمّد صلّى اللّه عليه و آله بعد از جلاى وطن كفار، با فتح و پيروزى آن را به ارث مى‌برند؛ چنان‌كه پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود: «زويت لى الارض، فاريت مشارقها و مغاربها و سيبلغ ملك امتى ما زوى لى منها.»؛ يعنى زمين براى من فشرده گرديد، پس نمايانده شدم شرق و غرب آن را، و به زودى فرمانروايى امت من، در وسعتى از آن خواهد بود كه براى من فشرده گرديد، نقل از ابن عباس در روايت ديگرى، و ابو جعفر، امام باقر عليه السّلام فرمود: آنان ياران مهدى عليه السّلام در آخر الزمان هستند، و آنچه را خاص و عام از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله روايت كرده‌اند، دلالت بر آن دارد كه آن بزرگوار

---

(1). مجمع البيان، ج 7، ص 56.
(2). انبياء/ 105.

فرمود: «لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد، لطول اللّه ذلك اليوم، حتى يبعث رجلا صالحا من اهل بيتى، يملأ الارض عدلا و قسطا؛ كما قد ملئت ظلما و جورا.»؛ يعنى اگر از عمر دنيا به جز يك روز باقى نمانده باشد، خداى تعالى آن قدر آن روز را طولانى مى‌كند، تا اين‌كه مردى صالح از اهل بيت من را برانگيزاند كه زمين را از عدل و قسط پر كند، همان گونه كه از ظلم و ستم پر شده است. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» «2»، فرموده: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا»؛ يعنى آن كسانى كه وحدانيت خداى تعالى را تصديق كردند و براى عبادت او خلوص دارند، و قوله: «وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ»: و عمل صالح انجام دادند، آنان را در گروه صالحين و از جمله آنان در بهشت وارد مى‌كنيم. «3»
نيز فى قوله تعالى: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِكَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» «4»، فرموده:
خداى سبحان در پايان حكايت از جن آنانى كه هنگام شنيدن قرآن ايمان آوردند، فرمود:
«وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ» و آنان كسانى بودند كه اعمال صالحه را خالصانه

انجام دادند، «وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ»؛ یعنی کسانی که در رتبه غیر صالح بودند. این، قول ابن عباس، قتاده و مجاهد است. «کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً»؛ یعنی ما بر علایق متفرق و فرق پراکنده در مذاهب از قبیل: مسلمان، کافر، صالح و غیر صالح بودیم. این قول ابن عباس و مجاهد است، و گفته‌اند: «قدد»، رنگ‌های پراکنده مختلف است، بنابر قول سعید بن جبیر و حسن، و گفته‌اند: «قدد»، فرقه‌های از هم جدا است؛ که هر فرقه از صاحب خود جدا است؛ همان گونه که گوشت بریده شده، بعضی از آن از بعض دیگرش جدا است، و سدی درباره جن گفته است: جن هم مانند شما در بینشان قدریه، مرجئه، رافضه و شیعه هست. «5»

ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشاف فی قوله تعالی: «وَ

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 67- 66.

(2). عنکبوت/ 9.

(3). مجمع البیان، ج 8، ص 274.

(4). جن/ 11.

(5). مجمع البیان، ج 10، ص 371.

إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «1»، فرموده:

«خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً»، چنین خوفی از او واقع گردید، برای آنچه از مخیلاتش و نشانه‌هایش برای آن زن آشکار شد، و «نشوز»، بداخلاقی توأم با ستم کردن نسبت به اوست، به این‌که خود را، نفقه‌اش را و دوستی و رحمتی را که بین مرد و زن است، از او منع نماید و او را با بدزبانی کردن و کتک زدن بیازاد، و «اعراض»، روی‌گردانی از اوست، به این‌که گفتگو و هم‌نشینی با او را کم کند. «صُلْحاً»، در معنای مصدر هریک از افعال سه‌گانه است، و معنای صلح؛ یعنی با خشنودی خاطر، با هم مصالحه کنند، به این‌که قسمتش را یا چیزی از آن را به او ببخشد؛ همچنان که سوده بنت زمعه روزش را به عایشه بخشید، «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ»: و صلح بهتر است از جدایی یا از بداخلاقی توأم با ستم، روی‌گردانی و قهر کردن، و بدی معاشرت، یا آن بهتر است از دشمنی در هر چیزی، «أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»، و معنای احضار الانفس الشح، به این است که بخل همواره برای نفس، حاضر است و هیچ‌گاه از او غایب و منفک نمی‌شود؛ یعنی نفس بر آن طبع شده است، و معنایش این است که زن، حاضر نیست، قسمتش را و غیر آن را ببخشد، و مرد هم وقتی از او متنفّر شد و به غیر او دل بست،

حاضر نیست نسبت به او بخشش و گذشت داشته باشد، و لذا از او امساک می‌کند، «وَ إِنْ تُحْسِنُوا»: و اگر به جهت مراعات حقّ مصاحبت، با ناخشنودی که از او دارید، و با محبتی که نسبت به غیر او دارید شکیبایی کنید و با او به سر برید، «وَ تَتَّقُوا» از بداخلاقی کردن و از روی گردانیدن و قهر کردن و از آنچه منجر به آزار و دشمنی شود؛ «فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ»، از احسان و تقوا، «خَبِیراً»، او به شما، بر آن رفتار پسندیده پاداش نیکو می‌دهد. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ وَ

---

(1). نساء/ 128.
(2). کشاف، ج 1، ص 568.

بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» «1»، فرموده: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً»: و پراکنده نمودیم آنان را در آنجا، پس هیچ‌گاه آبادی‌ای نبود که از وجود گروهی از آنان خالی باشد، «مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ»: کسانی از آنان در مدینه ایمان آوردند، «وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ»: و از آنان کافران و فاسقان بودند، «وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ»، با نعمت‌ها و سختی‌ها، «لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ»، باز داشته شوند و توبه نمایند. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ» «3»، فرموده: «إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ»؛ یعنی یاری‌دهنده و نصرت‌دهنده من علیه شما خدا است، و «الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ»: آنکه کتابش را به من وحی کرد و مرا با رسالتش گرامی و عزیز داشت، «وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ»: و از جمله عادت او این است که صالحین از بندگان را و پیامبرانش را یاری کند و آنان را خوار و ذلیل نگرداند. «4»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِینَ» «5»، فرموده: «مِنَ الصَّالِحِینَ»، ابن عباس گفت: مراد حج است. «6»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» «7»، فرموده: از شعبی است که آن، زبور داوود علیه السّلام بوده است و «الذِّکْرِ»، تورات است و گفته‌اند: آن، اسم است برای جنس آنچه از کتاب‌ها که بر پیامبران نازل گردیده، و «الذِّکْرِ»، ام الکتاب؛ یعنی لوح است؛ یعنی آن را مؤمنان، بعد از استکبار کافران، به ارث می‌برند، مانند: قوله تعالی: «وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُوا یُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغارِبَهَا»، و موسی علیه السّلام برای قومش فرمود: «اسْتَعِینُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ یُورِثُها مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ»،

وَ از ابن َعباسَ است که آن، َ زمین بهشت است، و گفته‌اند: سرزمین مقدسی است که امت محمّد صلّی اللّه علیه و آله آن را به ارث می‌برند. «8»

---

(1). اعراف/ 168.

(2). کشاف، ج 2، ص 127.

(3). اعراف/ 196.

(4). کشاف، ج 2، ص 138.

(5). توبه/ 75.

(6). کشاف، ج 2، ص 203.

(7). انبیاء/ 105.

(8). کشاف، ج 2، ص 586.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ» «1»، فرمودند: «فِی الصَّالِحِینَ»: در جمله آنان، صلاح، از رساترین صفات مؤمنین است، و آن، آرزوی پیامبران خدا است، به حکایت از سلیمان علیه السّلام قال اللّه تعالی:

«وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبادِکَ الصَّالِحِینَ»، و درباره ابراهیم علیه السّلام گفت: «وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ»،* یا درباره مدخل صالحین، که همان بهشت است، می‌باشد، و این مانند قوله تعالی: «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ» الایه است. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» «3»، فرموده: «مِنَّا الصَّالِحُونَ»: از ما نیکان باتقوا هستند، «وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ»: و از ما گروهی غیر آن هستند، پس موصوف حذف شده است، مانند: قوله تعالی: «وَ ما مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ»، و آنان میانه‌روی در صلاح بوده و در آن کامل نیستند، یا از آن، غیر صالحین را اراده کرده است. «کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً»، بیان برای تقسیم مذکور؛ یعنی ما دارای مذاهب جدای مختلفی هستیم، یا در اختلاف احوالمان، مانند راه‌های مختلف هستیم. «4»

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی قدس سرّهم در تفسیرش معروف به شبّر، فی قوله تعالی: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَیْهِما أَنْ یُصْلِحا بَیْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «5»، فرموده: و اگر زنی «خافَتْ»: ترسید یا محقق شد، «مِنْ بَعْلِها»؛ از جانب شوهرش از نشانه‌هایی که برای آن زن آشکار می‌گردد، «نُشُوزاً»: که آن مرد به جهت ناخشنودی که از جانب او دارد، با منع حقوق نسبت به آن زن، بلندپروازی می‌کند، «أَوْ إِعْراضاً»: یا این که با تقلیل حدوث مواقعه و انس

با او، از او روی‌گردانی َمی‌نماید، «فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أنْ يُصْلِحا»، اشکال و گناهی نیست بر آن دو، زوج و زوجه از این‌که رفع مفسده کنند، «بَيْنَهُما صُلْحاً»: بین خودشان دو نفری نوعی مصالحه را از قبیل این‌که زن بعضی از

(1). عنکبوت/ 9.
(2). کشاف، ج 3، ص 198.
(3). جن/ 11.
(4). کشاف، ج، ص.
(5). نساء/ 128.

قسمتش را یا بعض از مهر و غیر آن را به شوهرش ببخشد، تا عاطفه او را بدین وسیله به سوی خود تحریک کند، «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ»؛ یعنی آشتی کردن و رفع مفسده کردن، بهتر از جدا شدن یا بلندپروازی کردن یا روی‌گردانی نمودن است، یا بهتر از خصومت و دشمنی فی نفسه می‌باشد؛ همچنان که خصومت و دشمنی شر است، «وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»؛ یعنی معنای حاضر شدن بخل برای نفوس این است که بخل برای آن نفوس داده شده به‌گونه‌ای که از آن هیچ‌گاه غایب نمی‌شود و منفک نمی‌گردد؛ یعنی آنها بر آن سرشته شده‌اند، و غرض از این سخن این است که زن بعید است که نسبت به قسمتش و به غیر آن مسامحه کند، و مرد هم بعید است که نسبت به در نظر گرفتن قسمت به نفع زن و نگهداری او و هنگامی که از آن رغبتش برگشته و دیگری را دوست دارد، مسامحه کند. «وَ إِنْ تُحْسِنُوا»، و اگر در معاشرت و برخورد، نیکی کنید. «وَ تَتَّقُوا»؛ یعنی در بلندپروازی و روی‌گردانی کردن با تقوا و پرهیزگار باشید؛ «فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً»: البته که خدای تعالی به آنچه عمل می‌کنید، بسیار آگاه است، پس به شما بر آن، پاداش نیکو داده می‌شود. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ» «2»، فرموده:

خدای تعالی عیسی علیه السّلام را از ناحیه مادرش به ابراهیم علیه السّلام نسبت داد، پس این مطلب دلالت دارد بر شمول ذریه برای فرزندان دختر، مانند حسنین علیهما السّلام و البته، آن دو بزرگوار حقیقتا، ذریه پیامبر صلّى اللّه علیه و آله هستند، «وَ إِلْياسَ كُلٌّ»؛ یعنی همه آنان، «مِنَ الصَّالِحِينَ»؛ یعنی از لحاظ عمل، از صالحین هستند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِكَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» «4»، فرموده: یعنی آنان را در روی زمین از هم جدا نمودیم، «أُمَماً»؛ یعنی به

صورت فرقه فرقه، بعضى از آنان صالح بودند و بعضى

---
(1). تفسير شبّر، ص 228- 227.
(2). انعام/ 85.
(3). تفسير شبّر، ص 308.
(4). اعراف/ 168.

از آنان از حالت صلاح انحطاط پيدا كردند، و آنان كافران و فاسقان آنها بودند، و آنان را به خوشى و ناخوشى، رفاه و معصيت آزمايش نموديم؛ «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»: تا از آنچه بر آن هستند، بازگشت و مراجعت نمايند. «1»

همين‌طور فى قوله تعالى: «إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» «2»، فرموده: «إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ»؛ يعنى البته، خداى تعالى بر امور من ولايت دارد و مرا يارى مى‌كند، «الَّذِي نَزَّلَ الْكِتابَ»: آن كسى است كه قرآن را نازل نمود تا حجت من بر شما باشد، «وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»؛ يعنى صالحين را با دفاع كردن از آنان به وسيله حجت يارى مى‌كند. «3»

نيز فى قوله تعالى: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ» «4»، فرموده: و ما ثبت كرديم در زبور. «الزَّبُورِ»، جنس است؛ يعنى كتاب‌هاى نازل شده، «مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ»؛ يعنى ام الكتاب، و آن، لوح محفوظ است و گفته‌اند:
«الزَّبُورِ»، كتاب داوود بوده و «الذِّكْرِ»، تورات مى‌باشد، «أَنَّ الْأَرْضَ»؛ يعنى ارض بهشت يا زمين دنيا، «يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ»: آن به بندگان من كه صالحين هستند؛ آنان كه مطيع امر الهى‌اند يا امت محمّد صلّى اللّه عليه و آله هستند، به وسيله فتوحاتى نصيب آنان مى‌شود، و امام باقر عليه السّلام فرمود: آنان ياران مهدى عليه السّلام هستند. «5»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ» «6»، فرموده: و كسانى كه ايمان آوردند و عمل صالح انجام دادند، در جمله صالحان يا داخل در آنان، به بهشت وارد مى‌كنيم. «7»

همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِكَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» «8»، فرموده: و البته، بعضى از لحاظ عقيده و عمل، صالح هستيم، و قومى از ما از لحاظ

---
(1). تفسير شبّر، ص 375.
(2). اعراف/ 196.
(3). تفسير شبّر، ص 382.
(4). انبياء/ 105.

(5). تفسیر شبّر، ص 690.
(6). عنکبوت/ 9.
(7). تفسیر شبّر، ص 826.
(8). جن/ 11.

حال، پست‌تر از آنانند در صلاح، «كُنّا طَرائِقَ»: در طرائق می‌باشیم؛ یعنی در مذاهب مختلف، و صاحبان طریقت هستیم، «قِدَداً»؛ یعنی متفرق. «1»
استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّهم در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «2»، فرموده: این حکمی است خارج از آنچه استفتا می‌کنند، لکن به مناسبت، متصل به آن است، نظیر حکمی که در آیه آینده: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا» الی آخر آیه، آمده است، و البته، خوف نشوز و اعراض (یعنی بلندپروازی و روی‌گردانی)، بدون محقق شدن نفس آن دو اعتبار شده؛ زیرا صلح موضوعش از هنگام تحقق علایم و آثاری که چنین خوفی را در پی دارد، محقق می‌گردد، و سیاق آیه دلالت دارد بر این‌که مراد از صلح همان صلح به معنای دفع مفسده است با چشم‌پوشی کردن زن از بعضی حقوقش در زوجیت، یا جمیع آنها به خاطر جلب انس، و الفت و موافقت و احتراز از وقوع جدایی، «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ»، و قوله: «وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»، «شح»، همان بخل است، معنای آن این است که بخل از غرایز نفسانی‌ای است که خدای تعالی آن را ذاتی نفس او قرار داد، تا به وسیله آن از منافع نفسانی محافظت گردد و آنها از نابود شدن مصون بمانند، پس هرچه برای هر نفسی از بخل باشد، آن نزد نفس، حاضر و موجود است، پس زن نسبت به آنچه از حقوق مالیه که در زوجیت برای او است، از قبیل: جامه، نفقه، همخوابگی و مواقعه، بخل می‌ورزد، و مرد نسبت به موافقت نمودن و میل، بخل می‌ورزد، وقتی مفارقت را دوست بدارد و از معاشرت ناخوش باشد، و بر آن دو گناه و اشکالی نیست که با چشم‌پوشی از حقوقشان، یکی از آن دو یا هردوی آنان، آنچه بینشان است، روبه راه سازند. سپس فرمود: «وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً»، و آن موعظه و پند است برای مردان، به این‌که از طریق احسان و تقوا تجاوز نکنند و متذکر

(1). تفسیر شبّر، ص 1162.
(2). نساء/ 128.

باشند که خدای متعال به آنچه عمل می‌کنند، بسیار آگاه است، و در معاشرت ستم نکنند و زنان را بر لغو حقوق حقه خود اجبار ننمایند، هرچند که برای آنان چنین حقی وجود دارد که حقوق حقه خود را لغو کنند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ» «2»، فرموده: در یاد کردن عیسی علیه السّلام بین ذکرشدگان از نسل نوح علیه السّلام در حالی که او به آن حضرت از جهت مادرش، متصل است، دلالت واضحی است که قرآن کریم اولاد دختران و فرزندان آنان را، اولاد و فرزندان حقیقی اعتبار نموده است. «3»
فی قوله تعالی: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِكَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» «4»، فرموده: مراد از «الحسنات» و «السَّيِّئاتِ»، نعمت‌های دنیا و سختی‌ها و تنگدستی‌های آن است، و معنای باقی آیه، ظاهر است. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» «6»، فرموده: «ایتاء»؛ یعنی اعطا. اطلاق «ایتاء من الفضل»، بر اعطای مال بسیار آمده است، و از قراینی که بر آن در آیه است، قوله: «لَنَصَّدَّقَنَّ»؛ یعنی البته، از آنچه از مال به ما اعطا شده، صدقه می‌دهیم، است و هم‌چنین در آیه بعدی آنچه از بخل ذکر گردید، و سیاق آیه، مفید این است که کلام، متعرض امر واقع است، و روایات دلالت دارد بر این‌که آیه درباره ثلعبه نازل گردیده است، و معنای آیه ظاهر است. «7»
فی قوله تعالی: «وَ أَدْخَلْناهُ فِي رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ» «8» هم فرموده: مراد از رحمت، ولایت یا نبوت است. «9»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ كَتَبْنا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ» «10»، فرموده: مراد از زبور کتاب داوود علیه السّلام است و به این اسم فی قوله تعالی:

---

(1). المیزان، ج 5، ص 105.
(2). انعام/ 85.
(3). المیزان، ج 7، ص 256.
(4). اعراف/ 168.
(5). المیزان، ج 8، ص 311.
(6). توبه/ 75.
(7). المیزان، ج 9، ص 367- 336.
(8). انبیاء/ 75.
(9).
(10). انبیاء/ 105.

«وَ آتَیْنا داوُدَ زَبُوراً»* «1»، نامیده شده، و گفته‌اند: مراد از آن، قرآن است، و گفته‌اند: مطلق کتب نازل شده بر پیامبران، یا بر پیامبران بعد از موسی علیه السّلام است، و هیچ دلیلی بر آنها نیست، و مراد از ذکر را گفته‌اند، تورات است، و خدای تعالی آن را در دو موضع از این سوره، «ذکر» نامیده است، و آن دو قوله: «فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّکْرِ إِنْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ»،* و قوله:
«وَ ذِکْراً لِلْمُتَّقِینَ» است، و گفته‌اند: آن، قرآن است و خدای تعالی آن را در مواضعی از کلامش «ذکر» نامیده است، و بودن زبور بعد از «ذکر» بنابراین قول، بعدیت رتبی است نه بعدیت زمانی، و گفته‌اند: آن، لوح محفوظ است، و آن چنان است که می‌بینی، و قوله: «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ»، وراثت وارث بنابر آنچه راغب ذکر کرده، انتقال آنچه کسب شده به توست بدون معامله، و مراد از وراثت الارض، انتقال تسلط بر منافع آن است به آنان و استقرار برکات زندگی است به وسیله آن در آنها، و این برکات یا دنیوی است که به زندگانی دنیوی برگشت داده می‌شود، مانند: بهره‌مندی صالح از کالاها و زینت‌های آن. پس مؤدای آیه، این می‌باشد که ما به زودی زمین را از شرک و معصیت پاک و طاهر نموده و اجتماع انسانی صالحی را که خدای تعالی را عبادت می‌کنند و به او هیچ شرک نمی‌ورزند، در آن ساکن می‌گردانیم؛ همچنان که قوله تعالی:
«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَیُمَکِّنَنَّ لَهُمْ دِینَهُمُ الَّذِی ارْتَضی لَهُمْ وَ لَیُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً یَعْبُدُونَنِی لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» «2»، به آن اشاره دارد، و اما اخروی، و آن مقامات قربی است که آنها در زندگانیشان در عالم دنیا کسب کرده‌اند، پس آنها از برکات زندگانی زمینی است، و آنها نعمت‌های آخرت است؛ همچنان که قوله تعالی که حکایت اهل بهشت است، به آن اشاره دارد: «وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَیْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلِینَ» «3»، و قوله: «الَّذِینَ یَرِثُونَ

---

(1).
(2). نور/ 55.
(3). زمر/ 74.

الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «1»، و از همین‌جا معلوم می‌گردد که آیه، مطلق است و موجبی برای تخصیص دادن آن به یکی از دو وراثت نیست.
چنان‌که چنین کرده‌اند؛ پس آنان بین کسانی‌اند که آن را به وراثت اخروی

اختصاص داده برای تمسک به آنچه از آیات که با آن، مناسبت دارد، و چه بسا استدلال برای تعیین آن نموده‌اند، به این‌که آیه سابق از اعاده ذکر می‌کند و زمینی بعد از اعاده نیست، تا آن را صالحان به ارث ببرند، و آن استدلال را رد می‌کند، این‌که عطف بودن آیه بر آیه پیش از خود، متعین نیست، پس ممکن است، معطوف بر گفته سابق او: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» باشد، و بین کسانی‌اند که آن را به وراثت دنیوی اختصاص داده و آن را بر زمان ظهور اسلام یا ظهور مهدی علیه السّلام که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در اخبار متواتر که از طریقین روایت شده، به آن خبر داده است، حمل می‌کند و برای آن به آیات مناسبی که ما به بعضی از آن اشاره نمودیم، تمسّک می‌نماید، و به طور کلی، آیات مطلق است و نسبت به هر دو وراثت عمومیت دارد، جز این‌که آنچه در نظر گرفتن سیاق، مقتضی آن است، عطف بودن آن بر قول سابق او: «فَمَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ» الی آخر است که به تفصیل حال اختلاف‌کنندگان در امر دین، از حیث جزای اخروی، اشاره دارد و این آیه به تفصیل آن از حیث جزای دنیوی اشاره دارد، و حاصل این است که: البته، ما به دین واحدی امر شده‌ایم، لکن آنان آن را از هم جدا کرده و به اختلاف پرداخته‌اند، پس مجازات ما برای آنان مختلف شده است، یا در آخرت، پس برای مؤمنین، سعی آنان مشکور بوده و عملشان مکتوب می‌گردد و برای کافرین، خلاف آن است، و یا در دنیا، پس برای صالحین وراثت زمین است برخلاف غیر صالحین. «2»
فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ» «3» هم فرموده: معنای آیه، ظاهر است و این‌که آیه بعد از آیه سابق و در سیاق آن واقع شده،

---

(1). مؤمنون/ 11.
(2). المیزان، ج 14، ص 362.
(3). عنکبوت/ 9.

دلالت دارد بر وعده نیکویی از جانب خدای تعالی، و پاک و طیب نمودن نفس است برای کسی از مؤمنین که به والدین مشرکی مبتلا شده که آنها بر مشرک شدن او مجاهدت می‌کنند، و پس از آن دو جدا شده و از آنها نافرمانی می‌کند، خدای سبحان می‌فرماید: «وَ إِنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِی»: اگر آنها بر شرک آوردن او جدیت کردند، از آنان اطاعت نکند و از آنان دوری نماید. پس اگر آن والدین از او گذشتند، ضرری متوجّه او نیست. پس ما به زودی او را بهتری می‌دهیم، و به واسطه ایمان و عمل صالحش، او را در صالحین داخل می‌گردانیم، و آنان بندگانی هستند که در

بهشت از نعمت فراوان برخوردارند، قال تعالی: «یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِی إِلی رَبِّکِ راضِیَةً مَرْضِیَّةً فَادْخُلِی فِی عِبادِی وَ ادْخُلِی جَنَّتِی» «1»، اما این‌که مراد از آن، اجتماع صالح در دنیا باشد، از سیاق بعید است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» «3»، فرموده صلاح در مقابل طلاح است، یعنی خلاف‌کاری و تبهکاری و مراد از «دون ذلک»؛ یعنی آنچه در رتبه نزدیک به آن است، بنابر آنچه گفته‌اند، و ظاهر این است که: «دون» به معنای غیر است، و مؤید آن، قوله: «کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» است، که دلالت بر تفرقه و پراکندگی می‌کند، و «طرائق»، جمع طریقه بوده و آن، روش در مذهب است، و «قدد»، جمع قدّة، به معنای قطعه از «قد» به معنای قطع می‌باشد، و معنای «طرائق» را به «قد» وصف نمود؛ زیرا هریک از آن دو از غیرش جدا است، و آن در نهایت، منتهی به سالک آن می‌شود که آن غیر از آنی است که به آن، منتهی نمی‌شود، و به همین معنا تفسیر «قدد» به راه‌های متفرق و پراکنده ارجاع می‌گردد، و ظاهر این است که مراد از قوله:
«الصَّالِحُونَ»، صالحین برحسب طبیعت اولی در معاشرت و معامله است، بدون صالحین برحسب ایمان، و اگر مراد، صلاج ایمان بود، مناسب‌تر بود که بعد از آنکه

---

(1). فجر/ 30.
(2). المیزان، ج 16، ص 108.
(3). جن/ 11.

حدیث ایمان آنها می‌آید، «لما سمعوا الهدی» ذکر شود، و معنای «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ»، از لحاظ طبع است، «وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ»: در مذاهب مختلف یا صاحبان مذاهب مختلف بودیم، یا مانند راه‌هایی که بعضی از آنها از بعض دیگر جدا است.
در ادامه مؤلف تفسیر المیزان زیر عنوان: «کلام فی الجن» چنین فرموده:
جن نوعی از خلق است که از حواس ما پوشیده و مستور است و قرآن کریم وجود آن را تصدیق کرده و یادآوری می‌نماید که آنها پیش از نوع انسان آفریده شده‌اند، و این‌که آفرینش آنها از آتش است؛ همان گونه که آفرینش انسان از خاک است، قال تعالی: «وَ الْجَانَّ خَلَقْناهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نارِ السَّمُومِ» «1»، و این‌که آنها زندگانی می‌کنند و می‌میرند و مانند انسان برانگیخته می‌شوند، قال تعالی: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ» «2»، و این‌که آنان مذکر و مونث هستند و با توالد و تناسل زیاد می‌گردند، قال تعالی: «وَ أَنَّهُ کانَ رِجالٌ مِنَ الْإِنْسِ یَعُوذُونَ بِرِجالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزادُوهُمْ رَهَقاً» «3»، و این‌که برای آنان شعور و اراده هست و آنان قادر بر حرکات

سریع و اعمال دشوار و سخت هستند؛ همان گونه که در قصه‌های حضرت سلیمان علیه السّلام و تسخیر جن برای او، و قصه ملکه سبا، چنین مطلبی آمده است، و این‌که آنان مانند انسان مکلف هستند؛ بعضی از آنان مؤمن و بعضی کافرند، و بعضی صالح و نیکوکار، بعضی طالح و تبهکارند، قال تعالی: «وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ.» «4»، و قال تعالی: «إِنَّا سَمِعْنا قُرْآناً عَجَباً. يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ» «5»، و قال: «وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقاسِطُونَ» «6»، و قال: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِكَ كُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» «7»، و قال تعالی: «قالُوا يا قَوْمَنا إِنَّا سَمِعْنا كِتاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسى مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ» «8»، الی غیر ذلک از خصوصیات احوال آنان که آیات قرآن به آنها اشاره دارد، و از کلام خدای متعال معلوم می‌گردد، ابلیس (که علم جنس

---

(1). حجر/ 27.
(2). احقاف/ 18.
(3). جن/ 6.
(4). ذاریات/ 56.
(5). جن/ 13.
(6). جن/ 14.
(7). جن/ 11.
(8). احقاف/ 30.

است برای شیطان)، از جن است و او دارای فرزندان و قبیله و طایفه است، قال تعالی:
«كانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» «1»، و قال تعالی: «أَ فَتَتَّخِذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أَوْلِياءَ مِنْ دُونِي» «2»، و قال تعالی: «إِنَّهُ يَراكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ.» «3» «4»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «5»، در شأن نزول آن، فرموده: در بسیاری از تفاسیر اسلامی و کتب حدیث در شأن نزول آیه چنین نقل شده: که رافع بن خدیج دو همسر داشت؛ یکی مسن و دیگری جوان. (بر اثر اختلافاتی) همسر مسن خود را طلاق داد، و هنوز مدت عده، تمام نشده بود، به او گفت: اگر مایل باشی با تو آشتی می‌کنم، ولی باید اگر همسر دیگرم را بر تو مقدم داشتم، صبر کنی، و اگر مایل باشی، صبر کنم، مدت عده تمام شود و از هم جدا شویم، زن پیشنهاد

او را قبول کرد و با هم آشتی کردند. آیه شریفه نازل شد و حکم این کار را بیان داشت.
و زیر عنوان: «صلح بهتر است» فرموده: «نشوز» در اصل، از ماده «نشز»، به معنای زمین مرتفع می‌باشد، و هنگامی که در مورد زن و مرد به کار می‌رود، به معنای سرکشی و طغیان است. در آیات مزبور، احکام مربوط به نشوز زن بیان شده بود، ولی در اینجا اشاره‌ای به مسأله نشوز مرد کرده و می‌فرماید: هرگاه زنی احساس کند که شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیت، از پاره‌ای از حقوق خود صرف‌نظر کند، و با هم صلح نمایند: «وَ إِنِ اِمْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً.» از آنجا که گذشت کردن زن از قسمتی از حقوق خود، روی رضایت و طیب خاطر انجام شده و اکراهی در میان نبوده است، گناهی ندارد، و تعبیر به: «لا جناح» (گناهی ندارد) نیز اشاره به همین حقیقت است.

---

(1). کهف/ 50.
(2). کهف/ 50.
(3). اعراف/ 27.
(4). المیزان، ج 2، ص 112، 113 و 18.
(5). نساء/ 128.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 721

ضمنا از آیه با توجّه به شأن نزول، دو مسأله فقهی استفاده می‌شود: نخست این‌که احکامی مانند: تقسیم ایام هفته در میان دو همسر، جنبه حق دارد نه حکم، و لذا زن می‌تواند با اختیار خود از این حق به طور کلی، یا به طور جزیی، صرف نظر کند، دیگر این‌که عوض صلح، لازم نیست مال بوده باشد، بلکه می‌تواند اسقاط حقی، عوض صلح واقع شود. سپس برای تأکید موضوع می‌فرماید: به‌هرحال، صلح کردن بهتر است: «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ» این جمله کوتاه و پرمعنا، گرچه در مورد اختلافات خانوادگی، در آیه فوق ذکر شده، ولی بدیهی است، یک قانون کلی، و عمومی و همگانی را بیان می‌کند که: در همه جا اصل نخستین، صلح و صفا، و دوستی و سازش است، و نزاع، کشمکش و جدایی برخلاف طبع سلیم انسان و زندگی آرام‌بخش او است، و لذا جز در موارد ضرورت و استثنایی، نباید به آن متوسّل شد، برخلاف آنچه بعضی از مادی‌ها می‌پندارند که اصل نخستین در زندگی بشر، همانند سایر جانداران، تنازع بقا و کشمکش است، و تکامل از این راه، صورت می‌گیرد و همین طرز تفکر شاید سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها و خونریزی‌های قرون اخیر شده است، در حالی که انسان به خاطر داشتن عقل و هوش، حسابش از حیوانات درنده جدا است، و تکامل او در

سایه تعاون صورت می‌گیرد، نه تنازع، و اصولا تنازع بقا حتی در میان حیوانات، یک اصل قابل قبول برای تکامل نیست، و به دنبال آن، اشاره به سرچشمه بسیاری از نزاع‌ها و عدم گذشت‌ها کرده و می‌فرماید: مردم ذاتا و طبق غریزه حبّ ذات، در امواج بخل قرار دارند، و هرکسی سعی می‌کند، تمام حقوق خود را بی‌کم‌وکاست دریافت دارد، و همین سرچشمه نزاع‌ها و کشمکش‌ها است: «وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»، بنابراین اگر زن و مرد به این حقیقت توجّه کنند که: سرچشمه بسیاری از اختلافات، بخل است؛ بخل یکی از صفات مذموم است، سپس در اصلاح خود بکوشند، و گذشت پیشه کنند، نه تنها ریشه اختلافات خانوادگی از بین می‌رود، بلکه بسیاری از کشمکش‌های اجتماعی نیز پایان می‌گیرد، ولی درعین‌حال، برای این‌که مردم از حکم فوق سوء استفاده

نکنند، در پایان آیه، روی سخن را به آنها کرده و توصیه به نیکوکاری و پرهیزگاری نموده، و به آنان گوشزد می‌کند که مراقب اعمال و کارهای خود باشند و از مسیر حق و عدالت، منحرف نشوند؛ زیرا خداوند از همه اعمال آنها آگاه است: «وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ» «2»، فرموده: در آیه نام زکریا و یحیی و الیاس و عیسی را می‌برد و اضافه می‌کند که همه اینها از صالحان بودند؛ یعنی مقامات آنها جنبه تشریفاتی و اجباری نداشت، بلکه در پرتو عمل صالح در پیشگاه خدا، شخصیت و عظمت یافتند: «وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ.»

و زیر عنوان: «در اینجا به چند موضوع باید توجّه داشت»، فرموده:

1. فرزندان پیامبر: در آیات فوق، عیسی از فرزندان ابراهیم (و به احتمالی از فرزندان نوح) شمرده شده با این‌که می‌دانیم، تنها از طرف مادر به آنها مربوط می‌شود، و این، دلیل بر آن است که سلسله نسبت از طرف پدر و مادر به طور یکسان پیش می‌رود، و به همین دلیل، نوه‌های پسری و دختری هر دو، ذریه و فرزندزاده انسان محسوب می‌شوند. روی همین جهت، امامان اهل بیت که همه از طرف دختر به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌رسند، (ابنای) رسول اللّه (یعنی فرزندان پیغمبر) خوانده می‌شوند، اگرچه در دوران جاهلیت که برای زن هیچ‌گونه اهمیتی قایل نبودند، تنها نسبت را از طرف پدر می‌دانستند، ولی اسلام قلم بطلان بر این فکر جاهلی کشیده، اما متاسفانه بعضی از نویسندگانی که علاقه درستی به ائمه اهل بیت نداشتند، کوشش می‌کردند این موضوع را انکار کنند و از گفتن «ابن رسول اللّه» به آنها خودداری نمایند و سنن جاهلی را زنده کنند.

اتفاقا این موضوع در زمان خود ائمه مطرح بوده است و آنها با همین آیه که دلیل دندان‌شکنی محسوب می‌شود، به آنها پاسخ می‌گفتند. [بعد از آن، مؤلف به ترجمه

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 152- 149.
(2). انعام/ 85.

روایاتی از کافی، تفسیر عیاشی و عیون الاخبار، و نیز از مفسرین اهل تسنن، چون: فخر رازی و نویسنده المنار، پرداخته و در پایان، نتیجه می‌گیرد که:] در هر حال، شک نیست که فرزندزاده‌ها از طرف دختر و پسر، هر دو فرزند انسان محسوب می‌شوند و هیچ‌گونه تفاوتی در این زمینه نیست.

2. چرا نام این پیامبران در سه گروه در سه آیه بیان شده است؟ بعضی از مفسران احتمال داده‌اند که گروه اول، یعنی داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون، این شش نفر، از پیامبرانی بودند که علاوه بر مقام نبوت و رسالت، دارای حکومت و زمامداری نیز بودند، و شاید جمله «کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ» که بعد از ذکر نام اینها آمده است، به خاطر نیکی‌های فراوانی بوده که در دوران حکومت خود بر مردم کردند، و اما گروه دوم، یعنی زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، از پیامبرانی بودند که در زهد و بی‌اعتنایی به دنیا، علاوه بر مقام نبوت و رسالت، نمونه بودند. جمله «کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ» بعد از ذکر نام آنها، می‌تواند اشاره به همین حقیقت بوده باشد. درباره گروه سوم؛ یعنی اسماعیل، الیسع، یونس و لوط این امتیاز را داشتند که دست به مهاجرت دامنه‌داری زدند و برای تحکیم آیین خدا برنامه هجرت را عملی ساختند، و ذکر جمله «وَ کلًّا فَضَّلْنا عَلَی الْعالَمِینَ» (بنابر این‌که اشاره به این چهار نفر باشد، نه به تمام پیامبرانی که در این سه آیه گفته شده است) نیز می‌تواند به همین سیر آنها در جهان و در میان اقوام مختلف بوده باشد.

3. اهمیت فرزندان صالح در معرفی شخصیت انسان: موضوع دیگری که از آیات فوق استفاده می‌شود، همین مسأله است؛ زیرا خداوند برای معرفی مقام والای ابراهیم، قهرمان بت‌شکن، شخصیت‌های بزرگ انسانی را که از دودمان او در اعصار مختلف به وجود آمدند، با شرح و تفصیل بیان می‌کند؛ به طوری که از میان بیست و پنج نفر از پیامبران که نامشان در مجموع قرآن آمده است، در این آیات، نام شانزده نفر از فرزندان و بستگان ابراهیم، و نام یک نفر از اجداد او آمده است، و این در حقیقت، درس بزرگی

برای عموم مسلمانان است که بدانند، شخصیت فرزندان و دودمان آنها جزیی از شخصیت آنها محسوب می‌شود و مسایل تربیتی و انسانی مربوط به آنها، فوق العاده اهمیت دارد. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» «2»، فرموده: ما آنها را در زمین متفرق ساختیم، و به گروه‌های مختلفی تقسیم شدند. بعضی از آنها صالح بودند، و به همین دلیل، هنگامی که فرمان حق و دعوت پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله را شنیدند، ایمان آوردند، و جمعی دیگر، چنین نبودند و حق را پشت سر انداختند، و برای تأمین زندگی مادی خود از هیچ کاری فروگذار نکردند: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِی الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذلِکَ»، باز در این آیه این حقیقت تجلّی می‌کند که اسلام هیچ‌گونه خصومتی با نژاد یهود ندارد، و به عنوان پیروان یک مکتب، و یا وابستگان به یک نژاد، آنها را محکوم نمی‌نماید، بلکه مقیاس و معیار سنجش را، اعمال آنها قرار می‌دهد. سپس اضافه می‌کند: ما آنها را با وسایل گوناگون، نیکی‌ها و بدی‌ها، آزمودیم، شاید بازگردند: «وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّيِّئاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ.» گاهی آنها را تشویق کردیم و در رفاه و نعمت قرار دادیم تا حسّ شکرگزاری در آنها برانگیخته شود و به سوی حق بازآیند، و گاهی به عکس، آنها را در شداید، سختی‌ها و مصایب فرو بردیم، تا از مرکب غرور، خودپرستی و تکبّر فرود آیند و به ناتوانی خویش پی ببرند؛ شاید بیدار شوند و به سوی خدا بازگردند. هدف در هر دو حال، مسأله تربیت، هدایت و بازگشت به سوی حق بوده است. بنابراین، «حسنات» هرگونه رفاه، نعمت و آسایشی را شامل می‌شود؛ همان طور که «سیئات» هرگونه ناراحتی و شدت را فرا می‌گیرد، و محدود ساختن مفهوم این دو در دایره معیّنی، هیچ‌گونه دلیل ندارد. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 5، ص 330- 326.

(2). اعراف/ 168.

(3). تفسیر نمونه، ج 6، ص 431- 430.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 725

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ» «1»، فرموده: ولی، سرپرست و تکیه‌گاه من، خدایی است که این کتاب آسمانی را بر من نازل کرده است: «إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْكِتابَ» نه تنها من، او همه صالحان و شایستگان را حمایت و سرپرستی می‌کند و مشمول لطف و عنایتش قرار می‌دهد: «وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.» «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ

لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ فَلَمَّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ» «3»، درباره شأن نزول آن، فرموده: در میان مفسران، معروف است که این آیات، درباره یکی از انصار به نام ثعلبة بن حاطب نازل شده است. او که مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌آمد اصرار داشت که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دعا کند تا خداوند مال فراوانی به او بدهد. پیغمبر به او فرمود: «قلیل تودی شکره، خیر من کثیر لا تطیقه.»:

مقدار کمی که بتوانی حقش را ادا کنی، بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی، آیا بهتر نیست که تو به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله تأسی جویی و با زندگی ساده‌ای بسازی؟ ولی ثعلبه دست بردار نبود و سرانجام به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله عرض کرد: به خدایی که تو را به حق فرستاد سوگند یاد می‌کنم، اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند، تمام حقوق آن را می‌پردازم. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نیز برای او دعا کرد چیزی نگذشت که طبق روایتی، پسرعموی ثروتمندی که داشت، از دنیا رفت و ثروت سرشاری به او رسید و طبق روایت دیگری، گوسفندی خرید و به زودی زاد و ولد کرد؛ آن‌چنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود، و ناچار به آبادی‌های اطراف مدینه روی آورد، و آن‌چنان مشغول و سرگرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی در نماز جمعه نیز شرکت

---

(1). اعراف/ 196.

(2). تفسیر نمونه، ج 7، ص 60.

(3). توبه/ 78- 75.

نمی‌کرد. پس از مدتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد، تا زکات اموال او را بگیرد، ولی این مرد کم‌ظرفیت، تازه به نوا رسیده و بخیل، از پرداخت حقّ الهی خودداری کرد، و نه تنها خودداری کرد، بلکه به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت: این حکم برادر «جزیه» است؛ یعنی ما مسلمان شده‌ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم، و با پرداخت زکات چه فرقی میان ما و غیر مسلمان باقی می‌ماند؟

در حالی که او نه مفهوم «جزیه» را فهمیده بود، و نه مفهوم زکات را، و یا فهمیده بود، اما دنیاپرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق را به او نمی‌داد. به‌هرحال، هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سخن او را شنید، فرمود:

«یا ویح ثعلبه! یا ویح ثعلبه!»: وای بر ثعلبه! وای بر ثعلبه! و در این هنگام، آیات فوق نازل شد.
و در تفسیر آیات، زیر عنوان: «منافقان کم‌ظرفیتند»، می‌فرماید: این آیات، در حقیقت، روی یکی دیگر از صفات زشت منافقان انگشت می‌گذارد و آن این‌که: به هنگام ضعف و ناتوانی و فقر و پریشانی چنان دم از ایمان می‌زنند که هیچ‌کس باور نمی‌کند، آنها روزی در صفّ منافقان قرار گیرند، و حتی شاید آنها را که دارای امکانات وسیع هستند، مذمت می‌کنند که چرا از امکاناتشان به نفع مردم محروم استفاده نمی‌کنند؟ اما همین که خودشان به نوایی برسند، چنان دست و پای خود را گم کرده و غرق دنیاپرستی می‌شوند که همه عهد و پیمان‌های خویش را با خدا، به دست فراموشی می‌سپارند؛ گویا به کلی تغییر شخصیت داده، و دید دیگری پیدا می‌کنند، و همین کم‌ظرفیتی که نتیجه‌اش دنیاپرستی، بخل، امساک و خودخواهی است، روح نفاق را چنان در آنان متمرکز می‌سازد که راه بازگشت را به روی آنان می‌بندد. در آیه نخست می‌گوید: بعضی از منافقان، کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر از فضل و کرم خود به ما مرحمت کند، قطعا به نیازمندان کمک می‌کنیم و از نیکوکاران خواهیم بود: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ»،
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 727
ولی این سخن را زمانی می‌گفتند که دستشان از همه چیز تهی بود، و به هنگامی که خداوند از فضل و رحمتش، سرمایه‌هایی به آنان داد، بخل ورزیدند و سرپیچی کردند و روی‌گردان شدند: «فَلَمَّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ.» این عمل و این پیمان‌شکنی و بخل، نتیجه‌اش این شد که روح نفاق به طور مستمر و پایدار، در دل آنان ریشه کند و تا روز قیامت و هنگامی که خدا را ملاقات می‌کنند، ادامه یابد: «فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ.» این به خاطر آن است که از عهدی که با خدا بستند، تخلّف کردند، و به خاطر آن است که مرتبا دروغ می‌گفتند: «بِما أَخْلَفُوا اللَّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا یَكْذِبُونَ.» سرانجام آنها را با این جمله مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌دهد که: آیا آنها نمی‌دانند، خداوند اسرار درون آنها را می‌داند و سخنان آهسته و درگوشی آنان را می‌شنود؟ و خداوند از همه عیوب و پنهانی‌ها باخبر است: «أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُیُوبِ.» «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ» «2» به دنبال تفسیر آیات قبل درباره لوط، فرمود: سپس به آخرین موهبت الهی درباره لوط اشاره کرد، می‌گوید: ما او را در رحمت خاصّ خویش داخل کردیم: «وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا»؛ چرا که او از بندگان صالح بود: «إِنَّهُ مِنَ

الصَّالِحِینَ.» این رحمت ویژه الهی بی‌حساب به کسی داده نمی‌شوَد. این شایستگی و صلاحیت لوط بود که او را مستحقّ چنین رحمتی ساخت. راستی چه کاری از این مشکل‌تر، و چه برنامه اصلاحی از این طاقت‌فرساتر که انسان مدتی طولانی در شهر و دیاری که این همه فساد و آلودگی دارد، بماند و دائما به تبلیغ و ارشاد مردم گمراه و منحرف بپردازد، و کارش به جایی برسد که حتی بخواهند مزاحم میهمان‌های او نیز بشوند. به راستی، این استقامت جز از پیامبران الهی و رهروان آنها، ساخته نیست. چه کسی از ما می‌تواند تحمّل چنین شکنجه‌های روحی را بکند؟ «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 51- 48.

(2). انبیاء/ 75.

(3). تفسیر نمونه، ج 13، ص 460.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 728

فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» «1» هم زیر عنوان: «حکومت زمین از آن صالحان خواهد بود»، تفسیر فرموده:

در زبور، بعد از ذکر، چنین نوشتیم که: سرانجام، بندگان صالح من وارث حکومت زمین خواهند شد: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» پس از معنا و تفسیر واژه‌های «ارض»، «ارث»، «زبور» و «ذکر» درباره این سؤال که بندگان صالح خدا: «عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» کیانند؟ می‌فرماید: با توجّه به اضافه شدن بندگان به خدا، مسأله ایمان و توحید آنها روشن می‌شود، و با توجّه به کلمه صالحون که معنای گسترده و وسیعی دارد، همه شایستگی‌ها به ذهن می‌آید: شایستگی از نظر عمل و تقوا، شایستگی از نظر علم و آگاهی، شایستگی از نظر قدرت و قوت، و شایستگی از نظر تدبیر، و نظم و درک اجتماعی. هنگامی که بندگان باایمان، این شایستگی‌ها را برای خود فراهم سازند، خداوند نیز کمک و یاری می‌کند تا آنها مستکبران را به خاک بمالند و دست‌های آلوده‌شان را از حکومت زمین کوتاه کنند و وارث میراث‌های آنها گردند. بنابراین، تنها مستضعف بودن، دلیل بر پیروزی بر دشمنان و حکومت روی زمین نخواهد بود، بلکه از یک‌سو ایمان لازم است و از سوی دیگر کسب شایستگی‌ها، و مستضعفان جهان مادام که این دو اصل را زنده نکنند، به حکومت روی زمین نخواهند رسید.

و در ضمن بحث نکته‌ها که تفصیل آن در زیر نگاشته می‌شود، به حکومت صالحان اشاره کرده و از آیه مورد بحث و روایات در مورد آن، نتیجه

می‌گیرد که: آن، مربوط به قیام مصلح بزرگ جهانی، حضرت مهدی ارواحنا فداه است.

نکته‌ها:

1. روایات پیرامون قیام مهدی علیه السّلام در بعضی از روایات، صریحا این آیه، تفسیر به یاران مهدی علیه السّلام شده است؛ چنان‌که در مجمع البیان، ذیل همین آیه از امام باقر علیه السّلام چنین

---

(1). انبیاء/ 105.

می‌خوانیم: «هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان»: بندگان صالحی را که خداوند در این آیه، به عنوان: «وارثان زمین» یاد می‌کند، یاران مهدی علیه السّلام در آخر الزمان هستند. در تفسیر قمی نیز در ذیل این آیه، چنین آمده است: «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ»، قال: «القائم و اصحابه.» منظور از این‌که زمین را بندگان صالح خدا را به ارث می‌برند، مهدی قائم علیه السّلام و یاران او هستند. ناگفته پیدا است، مفهوم این روایات انحصار نیست؛ بلکه بیان یک مصداق عالی و آشکار است، و بارها گفته‌ایم، این تفسیرها، هرگز عمومیت مفهوم آیه را محدود نمی‌سازد. بنابراین، در هر زمان و در هرجا، بندگان صالح خدا قیام کنند، پیروز و موفق خواهند بود و سرانجام وارث زمین و حکومت آن خواهند شد. علاوه بر روایات فوق که در خصوص تفسیر این آیه وارد شده، روایات بسیار زیادی که بالغ به حدّ تواتر است، از طریق شیعه و اهل تسنن در مورد مهدی علیه السّلام از پیامبر گرامی اسلام صلّی اللّه علیه و آله و همچنین از اهل بیت علیه السّلام نقل شده که همه آنها دلالت بر این دارد:

سرانجام، حکومت جهان به دست صالحان خواهد افتاد، و مردی از خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله قیام می‌کند و زمین را پرعدل و داد می‌سازد؛ آن‌چنان که از ظلم و جور پر شده باشد. از جمله این حدیث معروف است که در منابع اسلامی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل شده: «لو لم یبق من الدنیا الا یوم، لطول اللّه ذلک الیوم، حتی یبعث رجلا (صالحا) من اهل بیتی یملأ الارض عدلا و قسطا؛ کما ملئت ظلما و جورا.»: اگر از عمر جهان، جز یک روز نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند، تا مرد صالحی را از خاندان من برانگیزد که صفحه، زمین را پر از عدل و داد کند؛ همان گونه که از ظلم و جور پر شده است. این حدیث با همین تعبیر، با مختصر تفاوتی، در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت آمده است.

2. بشارت حکومت صالحان در مزامیر داوود: در کتاب مزامیر داوود که امروز جزء کتب عهد قدیم است، عین تعبیری که در آیات فوق خواندیم یا مشابه آن، در چند مورد دیده می‌شود، و نشان می‌دهد، با تمام تحریفاتی

که در این کتب به عمل آمده، این قسمت همچنان از دستبردها مصون مانده است:
1. در مزمور 37، جمله 9 می‌خوانیم: زیرا که شریران مقطع می‌شوند، و اما متوکلان

به خداوند، وارث زمین خواهند شد، و حال اندک است که شریر نیست می‌شود، هر چند مکانش را استفسار نمایی، ناپیدا خواهد شد.
2. در جای دیگر، در همین مزمور، جمله 11، می‌خوانیم: اما متواضعانه، وارث زمین شده، از کثرت سلامتی متلذّذ خواهند شد.
3. در جای دیگر، در همان مزمور 37، جمله 27، این موضوع به تعبیر دیگری دیده می‌شود؛ زیرا متبرّکان خداوند، وارث زمین خواهند شد، اما ملعونان وی منقطع خواهند شد.
4. در همین مزمور، جمله 29، آمده است: صدیقان وارث زمین شده، ابدا در آن ساکن خواهند بود.
5. و در جمله 18 از همین مزمور، آمده است: خداوند روزهای صالحان را می‌داند و میراث ایشان ابدی خواهد شد.
در اینجا به خوبی مشاهده می‌کنیم، همان عنوان: «صالحان» که در قرآن با همان تعبیر در مزامیر داوود به چشم می‌خورد. علاوه بر این تعبیرات دیگری، مانند:
«صدیقان»، «متبرّکان» و «متواضعان»، که با آن قریب الافق است، نیز در جمله‌های دیگر ذکر شده است. این تعبیرات، دلیل بر عمومیت حکومت صالحان است، و کاملا با احادیث قیام مهدی علیه السّلام تطبیق می‌کند.
3. حکومت صالحان یک قانون آفرینش است: گرچه برای آنها که غالبا شاهد و ناظر حکومت طاغیان ظالم و یاغیان قلدر بوده‌اند، مشکل است که این حقیقت را به آسانی پذیرا شوند که: تمام این حکومت‌ها برخلاف نوامیس آفرینش و قوانین جهان خلقت است، و آنچه با آن هماهنگ می‌باشد، همان حکومت صالحان باایمان است؛ ولی تحلیل‌های فلسفی به اینجا منتهی می‌شود که این یک واقعیت است. بنابراین جمله «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ»، پیش از آنکه یک وعده الهی باشد، یک قانون تکوینی محسوب می‌شود. توضیح این‌که: جهان هستی تا آنجا که می‌دانیم،

مجموعه‌ای از نظام‌هاست. وجود قوانین منظم و عمومی در سرتاسر این جهان، دلیل بر یکپارچگی و به هم پیوستگی این نظام است، مسأله نظم، قانون و حساب در پهنه آفرینش، یکی از اساسی‌ترین مسایل این عالم محسوب می‌شود؛ فی المثل: اگر می‌بینیم صدها دستگاه مغز الکترونیکی نیرومند، دست به دست هم می‌دهند تا با انجام محاسبات دقیق، راه

سفرهای فضایی را برای مسافران فضا هموار سازند، محاسبات آنها درست از آب درمی‌آید، و قایق ماه‌نشین در همان محلّ پیش‌بینی شده در کره ماه می‌نشیند، با این‌که کره ماه و زمین، هر دو به سرعت در حرکتند، باید توجّه داشته باشیم که این جریان، مدیون نظام دقیق منظومه شمسی و سیارات و اقمار آن است؛ زیرا اگر حتی یک صدم ثانیه از سیر منظم خود منحرف می‌شدند، معلوم نبود مسافران فضا به کدام نقطه پرتاب خواهند شد. از جهان بزرگ، وارد عالم کوچک و کوچک‌تر و بسیار کوچک می‌شویم. در اینجا مخصوصا در عالم موجودات زنده، نظم، مفهوم زنده‌تری به خود می‌گیرد، و هرج‌ومرج، در آن هیچ محلی ندارد، مثلا: به هم خوردن تنظیم یک سلول مغزی انسان کافی است که سازمان زندگی او را به‌گونه غم‌انگیزی به هم بریزد. در اخبار جراید آمده بود که یک جوان دانشجو بر اثر یک تکان شدید مغزی در یک حادثه رانندگی، تقریبا تمام گذشته خود را فراموش کرده است، در حالی که از جهات دیگر سالم است؛ برادر و خواهر خود را نمی‌شناسد و از این‌که مادرش او را در آغوش می‌فشارد و می‌بوسد وحشت می‌کند که این زن بیگانه با من چه کار دارد؟ او را به زادگاهش می‌برند؛ به اطاقی که در آن بزرگ شده؛ به کارهای دستی و تابلوهای نقاشی خودش می‌نگرد، ولی می‌گوید: این نخستین بار است که چنین اطاق و تابلویی را مشاهده می‌کند! شاید فکر می‌کند، از کره دیگری به این کره قدم گذارده است که همه چیز برای او تازگی دارد. شاید از میان چند میلیارد سلول مغز او، تنها چند سلول ارتباطی که گذشته را به حال پیوند می‌داده، از کار افتاده است؛ ولی همین به هم خوردن تنظیم جزیی، چه اثر وحشتناکی به بار می‌آورد، آیا جامعه انسانی می‌تواند با
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 732
انتخاب «لا نظام» و هرج‌ومرج و ظلم و ستم، و نابسامانی و ناهنجاری، خود را در مسیر رودخانه عظیم جهان آفرینش که همه در آن با برنامه منظم پیش می‌روند، کنار بکشد؟
آیا مشاهده وضع عمومی جهان، ما را به فکر نمی‌اندازد که بشریت نیز خواه ناخواه باید در برابر نظام عالم هستی سر فرود آورد و قوانین منظم و عادلانه‌ای را بپذیرد، به مسیر اصلی بازگردد و هم‌رنگ این نظام شود. نظری به ساختمان دستگاه‌های گوناگون و پیچیده بدن هر انسانی که می‌افکنیم، از قلب و مغز گرفته تا چشم و گوش و زبان و حتی یک پیاز مو، می‌بینیم همه آنها تابع قوانین و نظم و حسابی هستند. با این حال، چگونه جامعه بشریت بدون پیروی از ضوابط و مقررات و نظام صحیح عادلانه می‌تواند برقرار بماند؟ ما خواهان بقای بشریت هستیم و برای آن، تلاش می‌کنیم، منتها هنوز سطح آگاهی اجتماع ما، به آن حد نرسیده که بدانیم، ادامه راه کنونی منتهی به فنا و نابودی ما می‌شود، ولی کم‌کم بر سر عقل

می‌آییم و این درک و رشد فکری برای ما حاصل می‌گردد. ما خواهان منافع خویشتن هستیم، ولی هنوز نمی‌دانیم که ادامه وضع فعلی ما منافع ما را بر باد می‌دهد؛ امّا تدریجا ارقام و آمار زنده و گویا را مثلا در مورد مسابقه تسلیحاتی، در برابر چشممان می‌گذاریم و می‌بینیم، چگونه نیمی از فعال‌ترین نیروهای فکری و جسمانی جوامع جهان و نیمی از ثروت‌ها و سرمایه‌های بزرگ، در این راه به هدر می‌رود؛ نه تنها به هدر می‌رود، بلکه در مسیر نابود کردن نیم دوم به کار می‌افتد.

هم‌زمان با افزایش سطح آگاهی ما به روشنی می‌یابیم که باید به نظام عمومی عالم هستی بازگردیم و با آن هم‌صدا شویم، و همان‌طور که واقعا جزیی از این کل هستیم، عملا هم باید چنین باشیم، تا بتوانیم به اهداف خود در تمام زمینه‌ها برسیم. نتیجه این که: نظام آفرینش، دلیل روشنی بر پذیرش یک نظام صحیح اجتماعی در آینده در جهان انسانیت خواهد بود، و این همان چیزی است که از آیه مورد بحث و احادیث مربوط به قیام «مصلح بزرگ جهانی» (مهدی ارواحنا فداه) استفاده می‌شود. «1»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 13، ص 524- 515.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 733

نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ» «1»، فرموده: کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند، آنها را در زمره صالحان داخل خواهیم کرد: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ.» اصولا عمل انسان به انسان درنگ می‌دهد؛ عمل صالح، انسان را از نظر روحی به رنگ خود در می‌آورد و در زمره «صالحان» وارد می‌کند، و عمل سوء در زمره بدان و «ناصالحان» در این‌که تکرار به چه منظور است؟ بعضی گفته‌اند: در آیات قبل، اشاره به کسانی بود که راه حق را می‌سپرند، و در اینجا، اشاره به کسانی است که هادیان این راه و دلیلان طریق توحیدند؛ زیرا تعبیر به «صالحین» در مورد بسیاری از انبیا آمده است که از خدا می‌خواستند، آنها را به صالحان ملحق کند. این احتمال نیز وجود دارد که در آیات قبل، سخن از بخشش گناهان و جزای شایسته این گروه مؤمنان بود، ولی در اینجا اشاره به مقام والای آنها است که خود پاداشی است دیگر. آنها در صفّ صالحان، در صفّ پیامبران، صدیقین و شهدا قرار می‌گیرند و همدم و هم‌نشین آنهایند. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» «3»، تفسیر فرموده: در میان ما، افراد صالح و افراد غیر صالح وجود دارد و ما گروه‌های مختلف و متفاوتی هستیم: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً.» این جمله را احتمالا به این منظور گفتند،

که مبادا وجود ابلیس در میان طایفه جن، این توهّم را برای عده‌ای از آنها به وجود آورد که طبیعت جن، بر شر، فساد و شیطنت است و هرگز نور هدایت به قلب او نمی‌تابد. مؤمنان جن با این سخن، روشن می‌سازند که اصل اختیار و آزادی اراده، بر آنها نیز حاکم است و افرادی صالح و غیر صالح هر دو، وجود دارند.

بنابراین زمینه‌های هدایت و کمال است. این احتمال نیز وجود دارد که مؤمنان جن برای تبرئه آنها از موضوع سوء استفاده از مسأله استراق سمع، این سخن را گفته باشند؛

---

(1). عنکبوت/ 9.

(2). تفسیر نمونه، ج 16، ص 217.

(3). جن/ 11.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 734

یعنی گرچه بعضی از ما اخباری را از طریق استراق سمع به دست می‌آوردند، در اختیار انسان‌های شرور می‌گذاردند تا مایه گمراهی مردم شوند، ولی همه طایفه جن چنین نبودند. این آیه، در ضمن، ذهنیات ما انسان‌ها را درباره جن نیز اصلاح می‌کند؛ زیرا در تصوّر بسیاری از مردم واژه «جن» با نوعی شیطنت و فساد و گمراهی و انحراف همراه است. این آیه می‌گوید. آنها نیز گروه‌های مختلفی دارند: صالح و غیر صالح. واژه «قدد» (بر وزن پسر)، جمع «قد» (بر وزن ضد) به معنای «بریده شده» است، و به گروه‌های مختلف، به خاطر این‌که قطعه‌های جدا از هم هستند نیز اطلاق می‌شود. «1»

سيد هاشم بحرانى و علامه شيخ عبد على بن جمعه عروسى قدّس سرّه در دو تفسير شريف برهان و نور الثقلين، و علامه شيخ جلال الدين عبد الرحمن سيوطى، در تفسير شريف در المنثور فى قوله تعالى: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «2»، رواياتى را به شرح زير نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. محمّد بن يعقوب، با اسنادش تا على بن ابى حمزه، و او مى‌گويد، درباره قول خداى عزّ و جلّ: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً» «3»، از ابى الحسن عليه السّلام سؤال نمودم.

پس آن بزرگوار فرمود: «اذا كان كذلك يهمّ بطلاقها. قالت له: امسكنى و ادع لك بعض ما عليك من يومى و ليلتى، حلّ له ذلك و لا جناح عليهما.»: وقتى امر چنين باشد كه مرد اهتمام بر طلاق زن داشته باشد، زن به او بگويد: بعضى از آنچه بر تو واجب است، مى‌بخشم و بعضى از قسمت روزها و شبهايم را بر تو حلال مى‌كنم، آن براى مرد حلال شده و گناه و اشكالى بر آن دو نيست. «4»

---

(1). تفسير نمونه، ج 25، ص 116- 115.

(2). نساء/ 128.

(3). نساء/ 128.

(4).

2. محمّد بن يعقوب از على بن ابراهيم با اسنادش، از حلبى از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام روايت كند كه حلبى گويد: درباره قول خداى عزّ و جلّ: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً»، از آن بزرگوار سؤال نمودم. پس آن حضرت فرمود: «هى المراه تكون عند الرجل فيكرهها فيقول لها: انى اريد ان اطلقك، فتقول له: لا تفعل، انى اكراه ان تشمت بى، و لكن انظر فى ليلتى، فاصنع بها ما شئت، و ما كان سوى ذلك من شى‌ء، فهو لك و دعنى حالتى، فهو قوله تبارك و تعالى:" فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً"، و هذا هو الصلح»؛ يعنى آن زنى است كه همسر مردى باشد و آن مرد از او خوشش نمى‌آيد، پس به آن زن گويد: در نظر دارم، تو را طلاق بدهم. پس آن زن به او مى‌گويد: اين كار را نكن، كه از اين غم، دشمن شاد گردم، و لكن در شبى كه اختصاص به من دارد، ملاحظه كن، بعد درباره آن، هرگونه كه خواستى، عمل كن، و هرچه سؤال

آن برای من است، برای تو باشد، و مرا هم به حال خودم واگذار. پس این همان قول خدای تبارک و تعالی است: «فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً» «1» این همان صلح است. «2»
3. علی بن ابراهیم گوید: آیه 128 سوره نساء درباره دختر محمّد بن مسلمه نازل شد. او همسر رافع بن خدیج بود، و سنی از او گذشته بود، و آن مرد با زن جوانی که در نظر او زیباتر از دختر محمّد بن مسلمه بود، ازدواج کرد. پس دختر محمّد بن مسلمه به او گفت: آیا توجّه داری که روی‌گردانی تو، در من تاثیر گذارده؟ رافع در پاسخ گفت: او زنی جوان و مورد علاقه من است. پس اگر ما یلی، با من قرار بگذار که دو یا سه روز برای آن زن باشد و یک روز برای تو، دختر محمّد بن مسلمه بر این امر راضی نشد. پس رافع او را یک‌طلاقه کرد، و پس از آن، او را طلاق دوم داد. آن زن گفت: لا و اللّه، رضایت جز این‌که امر بین من و آن زن، متساوی باشد، که خدای متعال می‌فرماید: «وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»، و دختر محمّد نفسش را در نصیبی که دارد، ناخوش نمی‌کند و نسبت به آن بخل و حرص

---

(1).
(2). برهان، ص 257- 256- نور الثقلین، ج 1، ص 558، حدیث 599.

می‌ورزد. پس رافع به او عرضه داشت که یا به این امر راضی شود و یا او را سه‌طلاقه کند. پس آن زن نسبت به شوهرش بخل ورزید و راضی گشت به آنچه او ذکر نموده بود و مصالحه کرد. پس خدای تعالی فرمود: «فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ.» پس چون آن زن، راضی شد و استقرار یافت، آن مرد نتوانست بین آن دو زن عدالت برقرار کند. پس آیه نازل گردید: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ.»؛ یعنی در نزدیکی حاضر شوید و دیگری را مانند: زن بیوه و بدون شوهر، رها کنید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. روایت محمّد بن یعقوب از عده‌ای اصحاب، از احمد بن محمّد بن خالد، با اسنادش تا ابی الجارود و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که: «یا ابا الجارود! ما یقولون لکم فی الحسن و الحسین؟ قلت: ینکرون علینا انهما ابنا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله. قل فای شیء احتججتم علیهم؟
قلت: احتججنا علیهم بقول اللّه عزّ و جلّ فی عیسی بن مریم، " وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي

الْمُحْسِنِینَ. وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلّ مِنَ الصَّالِحِینَ"، فجعل عیسی بن مریم من ذریة نوح. قال فای شیء قالوا لکم؟ قلت: قالوا قد یکون ولدا لابنة من الوالد و لا یکون من الصلب. قال فای شیء احتججتم علیهم؟ قلت: احتججنا علیهم بقوله تعالی لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ"، ثم قال: ای شیء قالوا؟ قلت: قالوا قد یکون فی کلام العرب ابناء رجل و اخر یقول ابناءنا قال: فقال ابو جعفر علیه السّلام: لاعطینّکها من کتاب اللّه عزّ و جلّ لهما من صلب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لا یردها الا کافر. قلت: و این ذلک؟ جعلت فداک. قال: من حیث قال اللّه حُرِّمَتْ عَلَیْکُمْ أُمَّهاتُکُمْ وَ بَناتُکُمْ وَ أَخَواتُکُمْ" الایة الی ان انتهی الی قوله تبارک و تعالی:" وَ حَلائِلُ أَبْنائِکُمُ الَّذِینَ مِنْ

---

(1). برهان، ص 257- نور الثقلین، ج 1، ص 557، حدیث 596.
(2). انعام/ 85.

" أَصْلابِکُمْ" یا ابا الجارود! هل کان یحل لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نکاح حلیتهما؟ فان قالوا: نعم کذبوا و فجروا، و ان قالوا: لا، فانهما ابناه لصلبه.» امام باقر علیه السّلام فرمود: ای ابی الجارود درباره حسن و حسین علیهما السّلام به شما چه می‌گویند؟ ابی الجارود گفت: بر ما انکار می‌کنند که آن دو بزرگوار، فرزندان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هستند. امام فرمود: شما به چه چیزی بر آنان دلیل آوردید؟
ابی الجارود گفت: ما به قول خدای عزّ و جلّ درباره عیسی بن مریم: «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ. وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی وَ إِلْیاسَ کُلٌّ مِنَ الصَّالِحِینَ»، بر آنان دلیل آوردیم؛ که خدای تعالی در این آیه کریمه عیسی بن مریم را از فرزندزادگان نوح قرار داد. امام فرمود: آنان به شما چه گفتند؟
ابی الجارود گفت: آنان گفتند: گاهی فرزند دختر، از فرزند می‌باشد، اما از صلب نیست.
امام فرمود: شما بر آن چه دلیل آوردید؟ ابی الجارود گفت: بر آنان به قول خدای متعال برای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دلیل آوردیم که می‌فرماید: «فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ.» پس از آن امام فرمود: آنان چه گفتند؟ ابی الجارود: آنان گفتند: گاهی در کلام عرب به فرزندان مرد دیگری می‌گویند، فرزندان ما، پس ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: چیزی را از کتاب خدای عزّ و جلّ به تو اعطا کنم که براساس آن، دو بزرگوار (یعنی حسن و حسین علیهما السّلام)، از صلب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله هستند و آن را کسی رد

نمی‌کند، مگر کافر. ابی الجارود می‌گوید: به حضرت گفتم فدای شما گردم، آن در کجاست؟ امام فرمود: آنجا که خدای متعال فرمود: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ» الی آخر آیه ان انتهی الی قوله تبارک و تعالی: «وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ.» ای ابی الجارود! آیا برای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله نکاح حلیله آن دو حلال می‌باشد؟
پس اگر آنان بگویند، آری، دروغ گفته‌اند و فاجرند، و اگر بگویند، نه، پس معلوم می‌شود که آن دو (بزرگوار؛ یعنی امام حسن و امام حسین علیهما السّلام فرزندان او و از صلبش هستند. «1»

---

(1). برهان، ص 327- نور الثقلین، ج 1، ص 742، حدیث 165.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 738
2. ابن ابی حاتم از ابی حرب بن ابی الاسود اخراج نمود که او گفت: حجاج کسی را به نزد یحیی بن یعمر فرستاد و پیام داد که: به من خبر داده‌اند که به گمان تو، حسن و حسین از فرزندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هستند آیا آن را در کتاب خدا یافته‌ای؟ و حال آنکه من از اول تا آخر آن را خوانده و چنین مطلبی را نیافته‌ام؟ یحیی پاسخ داد: «الست تقرأ سوره انعام:" وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ" حتی بلغ:" وَ يَحْيى وَ عِيسى و یحیی و عیسی، قال بلی. قال: ا لیس عیسی من ذریة ابراهیم بامه؟ قال صدقت.»؛ یعنی: آیا در سوره انعام این آیه را نخوانده‌ای:
«وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ» و آیه را خواند تا رسید به «وَ يَحْيى وَ عِيسى حجاج گفت:
آری خوانده‌ام. یحیی گفت: آیا عیسی از فرزند ابراهیم از طریق مادرش نیست؟ حجاج گفت: راست گفتی. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ» «2»، در مجمع البیان فرموده: گفته‌اند، آیات، درباره ثعلبة بن حاطب، نازل شده و او مردی از انصار بود که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: از خدای تعالی درخواست کن که مالی را روزی من فرماید. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: از خدای تعالی درخواست کن که مالی را روزی من فرماید. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: «یا ثعلبة! قلیل تودی شکره، خیر من کثیر لا تطیقه، اما لک فی رسول اللّه اسوة حسنه، و الذی نفسی بیده، لو اردت ان تسیر الجبال معی ذهبا و فضة، لسارت.»؛ یعنی ای ثعلبه! اندکی که شکرش را ادا کنی، بهتر از بسیاری است که توان شکرش را نداری آیا پیامبر خدا برای تو الگوی نیکویی نیست؟ سوگند به آن کسی که جانم در قبضه قدرت اوست، اگر اراده کنم، کوه‌ها بر من طلا و نقره گردد، مسلما این طور خواهد شد. پس از آن، ثعلبه گفت: ای پیامبر خدا! از خدا درخواست کن،

مالی را روزی من بگرداند، سوگند به آن کسی که شما را به حق به پیامبری مبعوث گردانید، اگر او به من مالی را روزی نماید، حقّ هر صاحب حقی را ادا خواهم نمود. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله

(1). برهان، ص 327- نور الثقلین، ج 1، ص 742، حدیث 165.
(2). توبه/ 75.

فرمود: خدایا! به ثعلبه مالی را روزی فرما، پس از آن، ثعلبه گوسفندی به دست آورد و آن گوسفند زاد ولد نمود و در اثر کثرت زاد ولدش شهر مدینه گنجایش گله‌اش را نداشت. او از شهر به اطراف آن رفت و در یکی از آبادی‌های آن استقرار یافت. پس از آن، گوسفندان زیاد شدند تا این‌که از مدینه دور شد و آن قدر او به کار گوسفندداری مشغول گردید که از نماز جمعه و جماعت باز ماند، حتی وقتی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مأموری را برای دریافت زکات، نزد او روانه نمود، ثعلبه از پرداخت زکات هم سر باز زد و نسبت به آن بخل ورزید، و حتی قدم فراتر گذاشت و با گستاخی گفت: این زکات به جز همتای جزیه، چیزی نیست. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «یا ویح ثعلبه! یا ویح ثعلبه!»: ای وای بر ثعلبه! ای وای بر ثعلبه! پس خدای عزّ و جلّ این آیات را نازل فرمود. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» «2»، روایاتی را ذکر فرموده‌اند، از جمله:
1. محمّد بن یعقوب، از احمد بن محمّد با اسنادش، از عبد اللّه بن سنان، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که عبد اللّه بن سنان، درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ»، از امام صادق علیه السّلام سؤال نمود که «الزَّبُورِ» و «الذِّکْرِ» چیست؟ آن حضرت فرمود:" الذِّکْرِ" عند اللّه، " الزَّبُورِ" الذی انزل علی داوود، و کل کتاب نزل، فهو من عند اهل العلم، و نحن هم.»: «الذِّکْرِ»، نزد خدای متعال است و «الزَّبُورِ»، آن می‌باشد که بر داوود نازل گردید، و هر کتابی که از جانب خدای متعال نازل گردد، پس آن در نزد اهل علم است و آن اهل علم ما هستیم. «3»
2. علی بن ابراهیم در معنای آیه فرمود: «کتب» همه ذکر اللّه است. «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ»، را فرمود: قائم علیه السّلام در آخر الزمان هستند، و علی بن ابراهیم می‌گوید که

(1). به نقل از نور الثقلین، ج 2، ص 246- 245، حدیث 249.
(2). انبیاء/ 105.
(3). برهان، ص 698- نور الثقلین، ج 3، ص 467، حدیث 192.

در زبور جنگ‌های سراسر قتل و کشتار و حمد و ستایش خدای متعال و دعا است. «1»
3. علی بن ابراهیم در تفسیرش فرمود: خدای تعالی به داوود و سلیمان علیهما السّلام چیزی را از آیات اعطا نمود که به احدی از انبیا، آن را اعطا نفرمود؛ به آن دو زبان پرندگان را آموخت و خدای متعال برای آن دو، آهن و طلا و نقره و مس را بدون آتش، نرم نمود، و کوه‌ها با داوود علیه السّلام به تسبیح می‌پرداختند. خدای عزّ و جلّ، زبور را نازل فرمود که در آن، توحید، تمجید و دعا و اخبار رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و امیر المؤمنین و ائمه صلوات اللّه علیهم از فرزندزادگان آن دو علیهم السّلام و اخبار رجعت و ذکر قائم صلوات اللّه علیه است. «2»
4. در مجمع البیان، ابو داوود سجستانی با اسنادش، از عبد اللّه، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که بزرگوار فرمود: «لو لم یبق من الدنیا الا یوم، لطوّل اللّه ذلک الیوم، حتی یبعث فیه رجلا منی او من اهل بیتی [و فی بعضها:] یواطی اسمه اسمی، یملأ الارض قسطا و عدلا، کما ملئت ظلما و جورا.»؛ یعنی اگر از عمر دنیا به جز یک روز باقی نمانده باشد، خدای متعال آن روز را آن قدر طولانی گرداند. تا در آن روز، مردی را مبعوث کند که از من است یا از اهل بیت من و در بعضی از روایات آمده: نام او با نام من موافقت دارد؛ او زمین را از عدل و داد پر کند؛ همچنان که از ظلم و جور پر شده است. «3»
5. در مجمع البیان با اسنادش از ابو داوود، و او با اسنادش تا سعید بن مسیب، و او از ام سلمه، روایت کند که فرمود: شنیدم از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: «المهدی من عترتی، من ولد فاطمه.»؛ یعنی مهدی علیه السّلام از خاندان من، از فرزندان فاطمه علیه السّلام می‌باشد. «4»
6. محمّد بن عباس با اسنادش تا محمّد بن عبد اللّه الحسن، و او از پدرش، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «قوله عزّ و جلّ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ"، هم اصحاب المهدی علیه السّلام آخر الزمان و اللّه اعلم.» «5»

---

(1). برهان، ص 698.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 464، حدیث 190.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 67- نور الثقلین، ج 3، ص 465، حدیث 195.
(4). مجمع البیان، ج 7، ص 67- نور الثقلین، ج 3، ص 465، حدیث 195.
(5). برهان، ص 698.

نیز فی قوله تعالی: «وَ أنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ کُنَّا طَرائِقَ قِدَداَ» «1»، روایاتی را ذکر نموده‌اند، از جمله:

1. تفسیر علی بن ابراهیم با اسنادش از حسین بن زیاد، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: «کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً»؛ یعنی بر مذاهب مختلف می‌باشند. «2»

2. ابن جریر و ابن ابی حاتم درباره قوله: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ»، از ابن عباس اخراج نمودند که او گفت: «منا المسلم و منا المشرک.»: بعضی از ما مسلمان، و بعضی از ما مشرک هستند. درباره قوله: «کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» گفت: «اهواء شتی.»: دارای آرای پراکنده. «3»

5. تدبر در آیات صلح و صالحون

اشاره

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «4»

بعد از مروری که در معنای لغوی و تفسیر آیات مذکور و نیز تفسیر روایی آنها داشتیم، در اینجا تفسیر، صلح، صالحون و صالحین را به اقتضای هریک از آیات، جداگانه بیان می‌کنیم، و پس از آن، صفات صالحین و این‌که پیامبران صالحین‌اند، صفات صالحین از مؤمنان، و صفات صالحین از مؤمنان اهل کتاب و غیره را، با استناد به آیات قرآن بررسی می‌نماییم.

الف- تفسیر صلح، صالحون و صالحین به اقتضای آیات

1. قوله تعالی: «وَ إِنِ امْرَأَةٌ خافَتْ مِنْ بَعْلِها نُشُوزاً أَوْ إِعْراضاً فَلا جُناحَ عَلَيْهِما أَنْ يُصْلِحا بَيْنَهُما صُلْحاً وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «5»؛ یعنی زن با طیب خاطر و به منظور جلب عواطف همسرش، از بعضی

---

(1). جن/ 11.
(2). نور الثقلین، ج 5، ص 437، حدیث 27- برهان، ص 1153.
(3). در المنثور، ج 6، ص 237.
(4). ص/ 29.
(5). نساء/ 128.

از حقّ مشروع خود گذشت نماید. این کار وقتی با طیب خاطر و با مقید بودن به تداوم نکاح انجام گردد، بهتر از جدایی و طلاق و گسستن آن علایق عاطفی است که در اثر پیوند ازدواج بین زن و شوهر حاصل شده، «وَ الصُّلْحُ خَيْرٌ»، و این گذشت از حقّ مشروع، اشکال ندارد: «فَلا جُناحَ عَلَيْهِما»؛ زیرا اگرچه زن از حقّ مشروعی گذشت می‌کند، در ازای آن گذشت عاطفه متزلزل شوهر را نسبت به خودش تثبیت می‌نماید.
ثبات عاطفی در درون منزل، موجب ثبات شخصیت فرزندان خانواده می‌گردد. این مبارزه با تملّک‌طلبی: «أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ»، که تجلّی آن درگذشت از بعضی از حقّ مشروع زن آشکار می‌گردد، زمینه‌ای برای تقویت گرایش‌های غیر مادی توأم با تقوا و نیکوکاری در زن و شوهر خواهد شد.
2. فی قوله تعالی: «وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ» «1»، مفسرین بر آنند که ذکر این گروه از پیامبران با هم، از آن جهت است که آنان در زهد و بی‌توجّهی به دنیا نمونه بوده‌اند، و مراد از «كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ»، همه انبیا است که شرح تفضیلی آن در قسمت: «صفات صالحین» با استناد به آیات خواهد آمد، و ذکر عیسی علیه السّلام در بین پیامبران از ذریه نوح علیه السّلام با آنکه او از طرف مادرش، مریم علیها السّلام، به نوح متصل است، دلالت آشکاری از قرآن کریم است بر این‌که اولاد دختر و فرزندان آنان، اولاد حقیقی هستند، و نتیجه، آنکه: حسنین علیهما السّلام و ائمه معصومین علیهم السّلام، فرزندان حقیقی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هستند.
3. فی قوله تعالی: «وَ قَطَّعْناهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ

دُونَ ذلِکَ وَ بَلَوْناهُمْ بِالْحَسَناتِ وَ السَّیِّئاتِ لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ» «2» آیه شریفه معیار صالح بودن و غیر صالح بودن، در امت یهود را بیان می‌کند؛ به این بیان که: پیش از بعثت عیسی علیه السّلام که قوم یهود را به صورت ملت‌هایی، از هم جدا نمود؛ بعضی از آنان که در ایمان به خدا و به روز قیامت ثابت بودند و به پیامبران بعد از موسی علیه السّلام ایمان آوردند، و در آزمایش انواع

---

(1). انعام/ 85.
(2). اعراف/ 168.

خوشی‌ها و ناخوشی‌ها موفق شدند، آنان صالح‌اند، و بعضی از آنان که در ایمان به خدا و روز قیامت، متزلزل بوده و پیامبران بعد از موسی علیه السّلام را انکار نمودند و در آزمایش خوشی‌ها و ناخوشی‌ها پیروز نبودند، غیر صالح‌اند.

4. فی قوله تعالی: «إِنَّ وَلِیِّیَ اللَّهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ» «1»، پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله به مشرکین فرمود: البته، آن خدایی که قرآن را نازل نمود، ولی من است، و او (تبارک تعالی) ولی صالحین است.

5. فی قوله تعالی: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِینَ» «2»؛ یعنی: و از جمله منافقین، کسانی هستند که با خدای تعالی عهد بستند که اگر از فضلش به ما اعطا نماید، حتما انفاق می‌کنیم، و مسلما از صالحین می‌شویم.

6. فی قوله تعالی: «وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ» «3»؛ یعنی: و او (لوط علیه السّلام) را در رحمتمان، (یعنی در سرزمینی که به آن برکت دادیم)، داخل نمودیم، البته، او از صالحین است.

7. «وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» «4»؛ یعنی: و محققا ما ثبت نمودیم در زبور (و آن کتاب داوود علیه السّلام است) بعد از ذکر (و آن، کتابی موسی علیه السّلام است و این تثبیت رتبی است نه زمانی) این‌که: زمین را (یعنی منافع و برکات مستقر در آن را) به بنده‌های خودم که (خالصانه خدا را می‌پرستند و به او هیچ شرک نمی‌ورزند و) صالح می‌باشند، بدون معامله به آنان منتقل کنیم.

8. فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ» «5»؛ یعنی: و آن کسانی که به توحید خدای تعالی ایمان آوردند و نبوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق نموده و عمل صالح انجام دادند (چنانچه والدین مشرکشان، بر شرک خودشان و برگشت فرزندشان از اسلام به شرک، اصرار داشته باشند، از اعتقاد آنان متابعت نکرده

(1). اعراف/ 196.
(2). توبه/ 75.
(3). انبیاء/ 75.
(4). انبیاء/ 105.
(5). عنکبوت/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 744

و بر ایمان خود، ثابت‌قدم و پا برجا بمانند)، مسلما آنان را در صالحین داخل می‌گردانیم (و آنان در بهشت، داخل در صالحین، از نعمت فراوان برخوردارند).

9. فی قوله تعالی: «وَ أَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مِنَّا دُونَ ذلِکَ کُنَّا طَرائِقَ قِدَداً» «1»؛ یعنی و البته، بعضی از ما، طایفه جن، با استماع قرآن، به توحید خدای متعال ایمان آوردیم، و نبوت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق نموده و از صالحان می‌باشیم، بعضی از ما غیر از این طریقه را اختیار کرده و ما بر مذاهب مختلف می‌باشیم.

ب- صفات صالحین کدام بوده و صالحین چه کسانی هستند؟

اشاره

صفات صالحین، صفات پیامبران الهی بوده و صالحین همان پیامبران الهی هستند؛ زیرا پیامبران، با مبارزه با شرک و بت‌پرستی و تبلیغ توحید الهی، با استمرار در ذکر نسبت به نعمت‌های بی‌پایان الهی، با تمسّک داشتن به دین اسلام و طاعت و فرمانبرداری خدای تعالی، با شاکر بودن نسبت به نعمت‌های الهی، با وحی به عبادت و پرستش خدای تعالی، و اقامه صلوات و اعطای زکات، با برکات نذر از روی خلوص برای خدای تعالی، و با عمل به میثاق، عهد و پیمان، از جانب پروردگار متعال هدایت و برگزیده شده‌اند، و با اعطای رهبری و هدایت به امر و وحی به افعال خیر، و اعطای رهبری به امر و وحی به افعال خیر، و اعطای علم و حکمت و دخول در رحمت الهی، داخل در صالحین گردیده و از صالحین می‌باشند، و از مؤمنین آنان که دارای عمل صالح باشند و از آنچه خدای تعالی به آن روزی داده، انفاق نمایند و خدای تعالی و رسولش را اطاعت و فرمانبرداری کنند، و از سر رحمت و با خضوع و خشوع، به والدین خود احسان و نیکی نمایند، خدای متعال آنان را داخل در صالحین می‌گرداند، و از مؤمنین اهل کتاب، آنان که با شنیدن آیات الهی اشک از چشمانشان جاری می‌شود و بدون تکبّر، ایمان آورند، و آنان که با ایمان به خدا و به قیامت، اقامه نماز شب و سجده کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و با شتاب، به کارهای خیر مبادرت ورزند، آنان از صالحان هستند.

---

(1). جن/ 11.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 745

1. صفات صالحین، صفات پیامبران الهی بوده و صالحین همان پیامبران الهی هستند:

ابراهیم علیه السّلام قومش را به توحید و خداپرستی، شکر او و تقوا دعوت می‌نمود و آنان را از پرستش بت‌ها و آنچه را به دست خودشان ساخته بودند، برحذر می‌داشت: «وَ إِبْراهِيمَ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اتَّقُوهُ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثاناً وَ تَخْلُقُونَ إِفْكاً إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقاً فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَ اعْبُدُوهُ وَ اشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» «1»، و خدای تعالی، پاداش نیک او را در دنیا حسنه تعیین نمود، و پیامبری را در فرزند و فرزندزادگانش مقرر داشت، و در آخرت، او را از صالحین قرار داد: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنا فِی ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتابَ وَ آتَيْناهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» «2»، و بعد از آنکه آب و قومش را با استدلال و با به کارگیری فکر و هدایت عقل، به نهی از پرستش بت‌ها و عبادت نجوم موعظه و ارشاد کرد و آنان را به عبادت اللّه دعوت نمود و آنان بر افکندن او در آتش عزم کرد، از پروردگارش خواست که از صالحین بودن را به او اعطا فرماید: «وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ. إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ. إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا تَعْبُدُونَ. أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ. فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمِينَ. فَنَظَرَ نَظْرَةً فِی النُّجُومِ. فَقالَ إِنِّی سَقِيمٌ. فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ. فَراغَ إِلى آلِهَتِهِمْ فَقالَ أَ لا تَأْكُلُونَ. ما لَكُمْ لا تَنْطِقُونَ. فَراغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ. فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ. قالَ أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ. وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ ما تَعْمَلُونَ. قالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْياناً فَأَلْقُوهُ فِی الْجَحِيمِ. فَأَرادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْناهُمُ الْأَسْفَلِينَ. وَ قالَ إِنِّی ذاهِبٌ إِلى رَبِّی سَيَهْدِينِ. رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِينَ» «3»، خدای متعال با تأیید این‌که ابراهیم از بندگان مؤمن او است، او را به اسحاق که پیامبری و از صالحین است، بشارت داد: «سَلامٌ عَلى إِبْراهِيمَ كَذلِكَ نَجْزِی

---

(1). عنکبوت/ 17.

(2). عنکبوت/ 27.

(3). صافات/ 100- 83.

الْمُحْسِنِينَ إِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُؤْمِنِينَ وَ بَشَّرْناهُ بِإِسْحاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ» «1»، و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بعد از احتجاج بر بت‌پرستان و مشرکین به این‌که: آنچه را که از غیر خدا می‌خوانید، مخلوق بوده و خالق نیستند و توانایی ندارند که نه خودشان و نه کسی غیر از خودشان را یاری

كنند، مى‌فرمايد: ولىّ من خدايى است كه قرآن را بر من نازل نمود، و او ولى و سرپرست صالحين است: «أَ يُشْرِكُونَ ما لا يَخْلُقُ شَيْئاً وَ هُمْ يُخْلَقُونَ. وَ لا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَ لا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ. وَ إِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدى لا يَتَّبِعُوكُمْ سَواءٌ عَلَيْكُمْ أَ دَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صامِتُونَ. إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ. أَ لَهُمْ أَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِها أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِها أَمْ لَهُمْ آذانٌ يَسْمَعُونَ بِها قُلِ ادْعُوا شُرَكاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلا تُنْظِرُونِ. إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِى نَزَّلَ الْكِتابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ.» «2»

ب- استمرار در ذکر نسبت به نعمت‌های بی‌پایان الهی

ابراهیم علیه السّلام ذاکر مستمر نعمت‌های بی‌نهایت، باقی و پایدار پروردگارش بود که مشمول لطف و رحمت او گردید، و جاذبه رحمت بی‌نهایت پروردگار متعال نسبت به او، آن‌چنان بود که به او اعطای حکمت و ملحق شدن به صالحین را از او طلب می‌نماید: «أَنْتُمْ وَ آباؤُکُمُ الْأَقْدَمُونَ. فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعالَمِینَ. الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ. وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ. وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ. وَ الَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ. وَ الَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ. رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ.» «3»

و یوسف علیه السّلام با ذکر نعم پروردگار نسبت به خود، از این‌که به او پادشاهی اعطا فرمود و علم تأویل خواب را به او آموخت، و او تعالی پدیدآورنده آسمان‌ها و زمین است، اعتراف می‌کند به این‌که پروردگار در دنیا و آخرت، ولیّ من است، و از او تعالی درخواست می‌کند که او را مسلمان بمیراند و به صالحین ملحق گرداند: «رَبِّ قَدْ آتَیْتَنِی

---

(1). صافات/ 112- 109.

(2). اعراف/ 196.

(3). شعراء/ 83- 77.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 747

مِنَ الْمُلْکِ وَ عَلَّمْتَنِی مِنْ تَأْوِیلِ الْأَحادِیثِ فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ تَوَفَّنِی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ.» «1»

ج- متمسک بودن به اسلام، مطیع و فرمانبردار خدای متعال گشتن و شاکر نعم الهی بودن

ابراهیم علیه السّلام، مطیع و فرمانبردار و متمسک به دین و اسلام بود. او شکرگزار نعمت‌های خدای تعالی بود که او را به پیامبری برگزید و به راه مستقیم هدایت کرد، و در دنیا، به او نیکی و حسنه اعطا نمود، و او در آخرت، از صالحین است: «إِنَّ إِبْراهِیمَ کانَ أُمَّةً قانِتاً لِلَّهِ حَنِیفاً وَ لَمْ یَکُ مِنَ الْمُشْرِکِینَ. شاکِراً لِأَنْعُمِهِ اجْتَباهُ وَ هَداهُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ وَ آتَیْناهُ فِی الدُّنْیا حَسَنَةً وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ.» «2»
و سلیمان علیه السّلام از پروردگارش درخواست می‌کند که به او توفیق شکرگزاری بر نعمت‌هایی که به او و والدینش ارزانی نموده، بدهد و نیز توفیق عمل صالح نمودن که مورد رضایت خدای تعالی باشد، به او اعطا فرماید، و با رحمتش او را داخل در بندگانش که صالحند، بنماید: «وَ قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَدْخِلْنِی بِرَحْمَتِکَ فِی عِبادِکَ الصَّالِحِینَ.» «3»

د- وحی به عبادت و پرستش خدای تعالی، اقامه صلات و اعطای زکات

به آنان (ابراهیم، اسحاق و یعقوب علیه السّلام که همه را صالح گرداندیم)، کارهای خیر، اقامه نماز و اعطای زکات را وحی نمودیم، و آنان به طور دایم و مستمر، ما را عبادت و پرستش می‌کردند: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ.» «4»

ه- برکات نذر خالص برای خدای تعالی بودن

زمانی را به یاد بیاور که زن عمران گفت: پروردگارا! آنچه را در شکم دارم، برای تو نذر نمودم که (در معبد خدمت کند و از خدمت والدین) آزاد باشد، پس از من قبول بفرما.

---

(1). یوسف/ 101.
(2). نحل/ 122.
(3). النمل/ 19.
(4). انبیاء/ 73.

البته، تو بسیار شنوای عالم هستی. پس چون وضع حمل نمود، گفت: پروردگارا! دختر زاییدم، و خدای متعال به آنچه زاییدم، آگاه‌تر است و پسر، مانند دختر نیست، و نامش را، مریم نهادم و از شیطان رانده شده از جانب تو، مریم و فرزند او را، به تو پناه می‌دهم.

پس پروردگارش او را به پذیرش نیکویی، مورد قبول قرار داد و از او رویاندنی نیکو رویانید: «إِذْ قالَتِ امْرَأَتُ عِمْرانَ رَبِّ إِنِّی نَذَرْتُ لَکَ ما فِی بَطْنِی مُحَرَّراً فَتَقَبَّلْ مِنِّی إِنَّکَ أَنْتَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ فَلَمَّا وَضَعَتْها قالَتْ رَبِّ إِنِّی وَضَعْتُها أُنْثی وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِما وَضَعَتْ وَ لَیْسَ الذَّکَرُ کَالْأُنْثی وَ إِنِّی سَمَّیْتُها مَرْیَمَ وَ إِنِّی أُعِیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیمِ فَتَقَبَّلَها رَبُّها بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أَنْبَتَها نَباتاً حَسَناً.» «1»

و زمانی را به یاد بیاور که فرشتگان گفتند: ای مریم! البته، خدای تعالی تو را برگزید و تو را پاک و طاهر ساخت و تو را بر زنان جهانیان اختیار نمود: «وَ إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفاکِ وَ طَهَّرَکِ وَ اصْطَفاکِ عَلی نِساءِ الْعالَمِینَ.» «2»

زمانی را به یاد بیاور که فرشتگان گفتند: ای مریم! البته، خدای تعالی تو را به کلمه‌ای از اسم خودش که مسیح است، بشارت می‌دهد، و او، عیسی بن مریم، در دنیا آبرومند، و در آخرت، از مقربان است، و با مردم، در گهواره، در کهولت و میانسالی، سخن گفته و از صالحین است: «إِذْ قالَتِ الْمَلائِکَةُ یا مَرْیَمُ إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ وَجِیهاً فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُقَرَّبِینَ وَ یُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلًا وَ مِنَ الصَّالِحِینَ.» «3»

و- عمل نمودن به میثاق و عهد و پیمان

عمل به عهد و پیمان، معیاری برای صالح بودن و از صالحین شدن است؛ همان گونه که شعیب علیه السّلام با موسی علیه السّلام پیمان هشت‌ساله و ده‌ساله می‌بندد که در صورت عمل به پیمان، یکی از دو دختر خود را به نکاح او درآورد؛ چنان‌که در آیه شریفه آمده،

---

(1). آل عمران/ 37- 35.
(2). آل عمران/ 42.
(3). آل عمران/ 45- 46.

شعیب علیه السّلام به موسی علیه السّلام گفت: در نظر دارم یکی از دو دخترم را، بنابر آنکه تو هشت سال اجیر من باشی، به نکاح تو درآورم، پسس اگر هشت سال را به ده سال تمام کنی، (از مهر و محبت تو خواهد بود)، و آن اختیار، با تو است و من نمی‌خواهم که بر تو سخت بگیرم و تو را در مشقت بیندازم، ان شاء اللّه تو به زودی مرا از صالحین خواهی یافت: «قالَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ أُنْکِحَکَ إِحْدَی ابْنَتَیَّ هاتَیْنِ عَلی أَنْ تَأْجُرَنِی ثَمانِیَ حِجَجٍ فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْراً فَمِنْ عِنْدِکَ وَ ما أُرِیدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَیْکَ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِینَ.» «1»

ز- هدایت یافتن و برگزیده شدن از جانب پروردگار متعال

خدای تعالی همه پیامبران را هدایت نمود و آنان را برگزید، و همه آنان از صالحین‌اند؛ چنان‌که در سوره مبارکه انعام فرمود: ابراهیم علیه السّلام در ستیزه و مخاصمه‌ای که قومش با او نمودند، گفت: آیا شما درباره اللّه، با من مخاصمه و ستیز می‌کنید، در حالی که خدای تعالی مرا هدایت کرده است: «وَ حاجَّهُ قَوْمُهُ قالَ أَ تُحاجُّونِّی فِی اللَّهِ وَ قَدْ هَدانِ وَ لا أَخافُ ما تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشاءَ رَبِّی شَيْئاً وَسِعَ رَبِّی كُلَّ شَیْ‌ءٍ عِلْماً أَ فَلا تَتَذَكَّرُونَ» «2»، و در چند آیه بعد می‌فرماید: و ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را ارزانی داشته و همه را هدایت نمودیم، و نوح را پیش از او هدایت نمودیم، و از فرزندزادگان او، داوود، سلیمان، ایوب، یوسف، موسی و هارون را، و این چنین به نیکوکاران، پاداش نیکو می‌دهیم، و زکریا، یحیی، عیسی و الیاس را که همه از صالحین‌اند و اسماعیل، یسع، یونس و لوط را، همه را، بر جهانیان تفضیل و برتری دادیم و از پدران آنان و فرزندزادگان آنان و برادران آنان، و آنان را برگزیدیم و آنان را به راه راست هدایت نمودیم، قوله تعالی: «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِينَ. وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى وَ إِلْياسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ. وَ إِسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطاً وَ كلًّا فَضَّلْنا عَلَى الْعالَمِينَ. وَ مِنْ آبائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ

---

(1). قصص/ 27.

(2). انعام/ 80.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 750

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 799

إِخْوانِهِمْ وَ اجْتَبَيْناهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» «1»

و در سوره مبارکه قلم درباره گزینش حضرت یونس علیه السّلام و قرار دادن او از جمله صالحین می‌فرماید: «فَاجْتَباهُ رَبُّهُ فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ.» «2»

ح- امام و رهبر گردیدن پیامبران صالح از جانب خدای تعالی

آنان (پیامبرانی که پروردگارشان همه آنها را صالح گردانیده) از جانب خدای متعال امامان و رهبرانی گردیدند که به امر او تعالی هدایت و رهبری می‌شدند و به آنان انجام اعمال خیر و اقامه نماز و اعطای زکات وحی گردید و همواره و مستمرا خدای متعال را منحصرا عبادت و پرستش می‌کردند، قوله تعالی: «وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنا وَ أَوْحَیْنا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْراتِ وَ إِقامَ الصَّلاةِ وَ إِیتاءَ الزَّکاةِ وَ کانُوا لَنا عابِدِینَ.» «3»

ط- اعطا گردیدن علم و حکمت به لوط از جانب خدای متعال

و از جانب خدای متعال علم و حکمت به لوط علیه السّلام اعطا گردید و از جانب خدای تعالی او از قریه‌ای که اعمال پلیدی از قوم فاسق در آن انجام می‌گرفت، نجات پیدا کرد و در رحمت الهی داخل گردید، که البته او از صالحین است، قوله تعالی: «وَ لُوطاً آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِی كانَتْ تَعْمَلُ الْخَبائِثَ إِنَّهُمْ كانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فاسِقِينَ. وَ أَدْخَلْناهُ فِی رَحْمَتِنا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ.» «4»

2. از مؤمنین آنان که از خدا و رسولش اطاعت کنند و به والدین خود نیکی نمایند و از آنچه خدای متعال به آنان، روزی داده، انفاق کنند و عمل صالح انجام دهند، داخل در صالحین می‌گردند:

الف- اطاعت از خدا و رسول

کسانی که خدای تعالی و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را اطاعت می‌کنند، آنان با کسانی از پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین خواهند بود که خدای متعال به آنان انعام فرموده، و آنان چه

---

(1). انعام/ 87- 84.
(2). قلم/ 50.
(3). انبیاء/ 73.
(4). انبیاء/ 75- 74.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 751

نیکو رفیقانی هستند: «وَ مَنْ یُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولئِکَ مَعَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِینَ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً.» «1»

ب- نیکی به والدین

پروردگار تو حکم نمود به این‌که جز او، هیچ‌کسی را عبادت نکنید و به پدر و مادر خود نیکی نمایید. اگر نزد تو، پیری یکی از آن دو یا هردوی آنان برسد، به آنان سخن ناپسند مگو و آن دو را از خود دور مگردان، و با آن دو، سخن پسندیده و کریمانه بگو، و نزد آن دو از سر رحمت، دست تواضع را فروبند و بگو، پروردگارا! آنان را رحمت کن؛ همچنان که مرا در کودکی تربیتم نمودند؛ که پروردگارتان به آنچه در نفوستان است، داناتر می‌باشد، اگر صالح باشید: «وَ قَضی رَبُّکَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِیَّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمَّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلًا کَرِیماً وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَ قُلْ رَبِّ ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً رَبُّکُمْ أَعْلَمُ بِما فِی نُفُوسِکُمْ إِنْ تَکُونُوا صالِحِینَ فَإِنَّهُ کانَ لِلْأَوَّابِینَ غَفُوراً.» «2»

ج- انفاق از آنچه خدای تعالی روزی داده

و پیش از آنکه مرگ یکی از شما برسد، از آنچه خدای تعالی به شما روزی داده، انفاق کنید که (در آن هنگام) می‌گوید: پروردگارا! اگر مرگ مرا چند صباحی به تأخیر بیندازی، صدقه داده و انفاق می‌کنم و از صالحین می‌باشم: «وَ أَنْفِقُوا مِنْ ما رَزَقْناكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِىَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْ لا أَخَّرْتَنِى إِلى أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ.» «3»

د- انجام عمل صالح

اشاره

آنان كه ايمان آورده و عمل صالح انجام دادند، مسلمان آنان را در ميان صالحين داخل مى‌گردانيم: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِی الصَّالِحِینَ.» «4»

---

(1). نساء/ 69.
(2). اسراء/ 25- 23.
(3). منافقين/ 10.
(4). عنكبوت/ 9.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 752
3. اهل كتاب همه يكسان نبوده و از مؤمنين آنان كسانى‌اند كه از صالحين بوده و داخل در صالحين هستند:

الف- از آنان امتی قیام‌کننده (برای حق) و خواننده آیات خدا در اثنای شب‌اند

امتی قیام‌کننده (برای حق) باشند. آنان آیات خدا را در اثنای شب می‌خوانند، در حالی که به سجده می‌روند، به خدای تعالی و به روز قیامت ایمان می‌آورند، و امر به معروف و نهی از منکر کرده و در کارهای خیر و نیکو بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. اینان از صالحین‌اند: «لَیْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللَّهِ آناءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ.» «1»

ب- بعضى از كشيشان و زاهدان ديرنشين، نزديک‌ترين دوست مؤمنان بوده و اهل تكبّر و استكبار نيستند

بعضى از كشيشان و زاهدان ديرنشين را كه خود را نصارى مى‌خوانند، نزديک‌ترين دوست مؤمنان مى‌يابى، و آنان اهل تكبّر و استكبار نيستند، و ملاحظه مى‌كنى چون آنچه را كه بر پيامبر صلّى اللّه عليه و آله نازل گرديده، بشنوند، از آنچه از حق شناخته‌اند اشک از چشمانشان سرازير شده و مى‌گويند، پروردگارا! ما ايمان آورديم، ما را با گواهان ثبت كن، و چرا ما به خدا و آنچه از حق به ما رسيده، ايمان نياوريم، حال آنكه انتظار داريم پروردگارمان ما را در قوم صالحين داخل گرداند: «وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قالُوا إِنَّا نَصارى ذلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَ رُهْباناً وَ أَنَّهُمْ لا يَسْتَكْبِرُونَ وَ إِذا سَمِعُوا ما أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنا آمَنَّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ وَ ما لَنا لا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما جاءَنا مِنَ الْحَقِّ وَ نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنا رَبُّنا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ.» «2»

---

(1). آل عمران/ 114- 113.
(2). مائده/ 84- 82.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 753

کلمات قصار پیرامون صلاح مؤمنین و اصلاح ناس

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب صلاح المؤمنین و اصلاح الناس» به اقتصار از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که ما در اینجا به نقل آنها می‌پردازیم.

1. «ثابروا علی صلاح المؤمنین و المتّقین.»: بر آنچه باعث صلاح مؤمنین و متقین است، از کارهای نیکو و عام المنفعه و مواعظ و نصایح مداومت نمایید.

2. ما أبعد الصّلاح من ذی الشّر الوقاح.»: چقدر دور است صلاح و شایستگی از صاحب شر بی‌حیا.

3. «إن سمت همّتک لإصلاح النّاس، فابدأ بنفسک؛ فإنّ تعاطیک صلاح غیرک و أنت فاسد، أکبر العیب.»: اگر همت تو برای اصلاح مردم بلند باشد، پس از خود شروع کن؛ زیرا کوشش در اصلاح غیرت در حالی که خود فاسدی، بزرگ‌ترین عیب است.

4. «عجبت لمن یتصدّی لإصلاح النّاس، و نفسه أشدّ شیء فسادا، فلا یصلحها و یتعاطی إصلاح غیره.»: در شگفتم از کسی که متصدی اصلاح مردم شده در حالی که خودش دارای شدیدترین فساد بوده و به اصلاح خود نمی‌پردازد و در اصلاح غیرش تلاش می‌کند.

5. «کیف یصلح غیره من لا یصلح نفسه؟»: چگونه کسی که خودش را اصلاح نکرده به اصلاح غیر خودش می‌پردازد.

6. «أصلح إذا أنت أفسدت، و أتمم، إذا أحسنت.»: هرگاه تو فساد کردی، به اصلاح آن بپرداز، و هرگاه تو کار نیک و حسنه‌ای انجام داده‌ای آن را به اتمام برسان.

پروردگارا! دانستیم ایمان، عمل صالح، طاعت خدا و رسول، انفاق و احسان به والدین، از ویژگی‌های مؤمنینی است که داخل در صالحین‌اند. خدایا! تو را به حکمت واسعه و فضل بی‌منتهایت سوگند می‌دهیم، توفیق طیّ مسیر صالحین و دخول در زمره آنان را به ما عطا بفرما.

آمین، یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 755

فصل سی و دوم عدل

اشاره

کلمه عدل و مشتقات آن، در ضمن 24 آیه و 11 سوره قرآن کریم، و در مجموع، 28 بار و با الفاظ: «فعدلک»، «لأعدل»، «تعدل»، «تعدلوا»، «یعدلون»، «اعدلوا»، «عدل»، «عدل» و «عدلا» آمده است. در این تحقیق، 6 کلمه از این مجموعه را «فعدلک»، «تعدلوا»، «یعدلون»، «اعدلوا»، «عدل»، «عدلا»، که در ضمن 8 آیه و 6 سوره قرآن کریم آمده و چهار آیه آن، مکی، و چهار آیه آن، مدنی است، انتخاب می‌کنیم و بنابر روش معمول در این تحقیق، ابتدا آیات را به ترتیب مصحف کریم تنظیم، و پس از آن، معنا و مفهوم عدل را از کتب و فرهنگ لغات به طور مستند بررسی می‌نماییم، و سپس با استفاده از کتب تفسیری و تفاسیر روایی علمای شیعه و اهل تسنن از عصر شیخ طایفه طوسی رحمه اللّه تا زمان حاضر، به بررسی آیات مذکور پرداخته و در پایان هم با استعانت از الطاف خدای تعالی و با استناد به آیات قرآن مجید، در این آیات تدبّر می‌کنیم.

.1 تنظیم آیات عدل به ترتیب مصحف کریم

1. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 756

الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ. «1»

2. وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً. «2»

3. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ. «3»

4. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ. «4»

5. وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ. «5»

6. قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ. «6»

7. إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. «7»

8. الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ. «8»

---

(1). بقره/ 282: مدنی.

(2). نساء/ 129: مدنی.

(3). مائده/ 8: مدنی.

(4). مائده/ 95: مدنى.
(5). انعام/ 115: مكى.
(6). انعام/ 150: مكى.
(7). نحل/ 90: مكى.
(8). انفطار/ 7: مكى.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 757

2. در معنای عدل

راغب در مفردات فرموده: عدالة و معادله، لفظی است که اقتضای معنای مساوات دارد و به اعتبار اضافه یکی نسبت به دیگری، استعمال می‌گردد، و عدل و عدل، معنایی نزدیک به هم داشته، لکن عدل در آنچه با بینش و بصیرت ادراک می‌شود، مانند احکام، استعمال می‌گردد، و بر این وجه است، قوله: «عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً»، و عدل و عدیل هم در آنچه با حس ادراک می‌شود، استعمال می‌گردد، نظیر چیزهایی که وزن می‌گردند یا پیمانه می‌شوند، پس عدل عبارت است از جدا نمودن به طور مساوی، و بر این وجه روایت است که: «بالعدل قامت السموات و الارض»، این‌که آسمان‌ها و زمین براساس عدل برپا گردیده، تنبیه است بر این‌که اگر رکنی از ارکان چهارگانه در عالم، زاید بر دیگری یا ناقص از آن بود، بنابر اقتضای حکمت، برای جهان نظمی نبود، و عدل بر دو قسم است: عدل مطلق، و آن، عدلی است که عقل به حسن آن، قضاوت کرده و در هیچ زمانی نه منسوخ شده و نه به وجهی از وجوه به تجاوز توصیف گشته است، مانند:
احسان به کسی که به تو احسان کند و خودداری نمودن از اذیت به کسی که از ظلم به تو خودداری نماید، و عدلی که عدل بودنش با شرع شناخته می‌شود و ممکن است در بعضی از منه منسوخ گردیده باشد، مانند: قصاص و ارش بر جنایت و اصل مال مرتد، و به این جهت فرمود: «فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ»، و نیز فرمود: «وَ جَزاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُها.» پس اعتدا و سیئه، عدل نامیده شده، و این، مانند همان معنای قوله: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ» است، پس البته، عدل عبارت است از مساوات در جزا؛ اگر کار خیر است، جزای آن خیر بوده و اگر شر است، جزای آن شر باشد، و احسان، مقابله نمودن خیر است به بیش از آن، و مقابله نمودن شر است به کمتر از آن، و رجل عدل عادل و رجال عدل؛ یعنی عدل هم در واحد گفته می‌شود و هم در جمع، و اصل آن، مصدر است، مانند قوله: «وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ»؛ یعنی عدالت، و فرمود: «وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُمُ»، و فرمود: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ»، و آن، اشاره به میل طبیعی مردم
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 758
است؛ پس آدمی توانایی آن را ندارد که در محبت کردن بین آنان، به طور مساوی عمل کند، و قوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، اشاره به عدلی است که همان قسمت و نفقه است، و قوله: «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا»، «أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً»؛ یعنی آنچه معادل روزه است، طعام دهند. پس به غذا عدل گفته می‌شود وقتی که در آن معنای

مساوات اعتبار شود، و گفته آنان که: «لا یقبل منه صرف و لا عدل»، پس عدل گفته شده و آن کنایه است از فریضه، و حقیقت آن، مقدم است، و صرف، نافله است و آن، زیاده بر فریضه می‌باشد؛ پس آن دو، مانند عدل و احسان‌اند، و معنای سخن این می‌شود که: از او قبول نمی‌شود؛ زیرا او را خیری نمی‌باشد تا از او پذیرفته شود، و قوله:
«بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ»؛ یعنی برای او مثل و مانندی را قرار می‌دهند. پس آن، مانند قوله: «هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ» است، و گفته‌اند: افعالش را از او بازگردانیده و به غیر او منسوب می‌کنند، و گفته‌اند: پرستش و عبادتشان را از او تعالی باز می‌گردانند، و قوله: «بَلْ هُمْ قَوْمٌ یَعْدِلُونَ»، صحیح است که بر این وجه باشد، مثل این‌که فرموده: «یعدلون به»، و صحیح است که از قول آنان: «عدل عن الحق اذا جار عدولا» باشد. «1»
فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «وَ إِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لا یُؤْخَذْ مِنْها»؛ یعنی بازخرید کنند به هر اندازه بازخرید کردن را، و عدل؛ یعنی مثل، قال تعالی: «عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً»؛ یعنی مانند آن روزه را، و از ابی عمرو است که عدل (به فتح)؛ یعنی قیمت و سربها و مردی که صالح باشد، و عدل (به کسر)؛ یعنی مثل، و فرق بین عدل و عدل نیز این است که عدل شی‌ء، آنچه است که معادل آن می‌باشد غیر جنسش، مانند: روزه و غذا دادن، و عدل شی‌ء، آنچه است که معادل آن می‌باشد در مقدار، و در حدیث است که: «او تدری کیف یکون عدل ذلک صیاما؟ قلت: لا. قال: یقوم الصید قیمته، ثم نقضّ تلک القیمه علی البر، ثم یکال ذلک اصواعا، فیصوم لکل نصف صاع یوما.»؛ یعنی یا می‌دانی معادل آن روزه چگونه باشد؟ گفتم: خیر، نمی‌دانم. فرمود: ارزش صید را ارزیابی می‌کند، سپس

---

(1). مفردات، ص 337- 336.

آن قیمت بر گندم پخش می‌شود. بعد گندم به تعداد صاع وزن می‌گردد، پس برای هر نصف صاع، یک روز روزه گرفته می‌شود، و عدل، از اسمای خدای تعالی است و آن، مصدری است که قایم مقام اسم می‌باشد و حقیقت آن، ذو عدل است، و آن، کسی است که انحراف به هوای نفس ندارد، پس برای او حکم نمودن جایز می‌باشد، و عدل، برخلاف جور است و از آن بابت است حدیث: «من المنجیات کلمة العدل فی الرضا و السخط»؛ یعنی از چیزهایی که مایه نجات است، سخن از روی عدل است در حال خشنودی و در حال خشم و غضب، و از کلام صدوق است که: «ان اللّٰه امر بالعدل و عاملنا بما فوقه و هو التفضّل، و ذلک انه تعالی یقول: «مَنْ جاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثالِها وَ مَنْ جاءَ بِالسَّیِّئَةِ فَلا یُجْزی إِلَّا مِثْلَها وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ".» عدل، عبارت است از پاداش دادن به خوبی بر خوبی

کردن و عقوبت دادن به بدی بر بدی کردن، و «عدل فی امره عدلا»؛ از باب مثل است، و «عدل عن الطریق عدولا»؛ یعنی از آن، انحراف و انصراف نمود، و عدل از لحاظ لغت، عبارت است از تساوی بین دو شیء، و نزد متکلمین، عبارت است از علومی که به تنزیه ذات باری از فعل قبیح و اخلال به واجب تعلق دارد، و در حدیث است که: «لم یقبل منه عدلا و لا صرفا.»؛ یعنی نه از او بازخرید و فدیه‌ای پذیرفته می‌شود و نه توبه‌ای، پس عدل، به معنای فدا و «صرف»، به معنای توبه است، و عدل، قصد کردن در امور است، و رجل عدل؛ یعنی در شهادت دادن قانع‌کننده است، و عدیل، کسی است که وزن را به تو برمی‌گرداند، و در حدیث علی علیه السّلام است که: «کذب العادلون بک اذا شبهوک باصنامهم.»؛ یعنی دروغ می‌گفتند مثل‌آورندگان برای تو، آن هنگام که تو را به بت‌هایشان تشبیه نمودند، و در حدیث آمده است: «انا لا نعدل بکتاب اللّه و لا سنة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله.» شاید مراد، «لا نعدل عنهما» باشد؛ یعنی از آن دو، کتاب و سنت، منحرف نمی‌شویم، و در دعا آمده است که: «نعوذ بک من العدیله عند الموت.»؛ یعنی از عدول و انحراف از حق. «1»

____
(1). مجمع البحرین، ص 445- 444.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 760

در کتاب مراة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: عدل و آنچه مفید این مفاد است، مانند:

«یَعْدِلُونَ» و نیز نحو آن از الفاظی که مشتمل بر عدول است؛ در قاموس، عدل ضدّ جور است، و آنچه در نفوس به حالت مستقیم باشد، مانند عدالت می‌باشد، و فرمود: عدل عنه یعدل عدلا و عدولا، منحرف شد، و عدل فلانا بفلان؛ یعنی بین آن دو یکسانی برقرار نمود، و اعتدال، وسط بودن حالتی بین دو حالت است در کم یا در کیف، و ابو عمرو گفته است: عدل با فتح، فدیه، قیمت، حق و مرد صالح است، و چنین در قاموس، عدل را به این معانی و غیر آنها ذکر نمود، و استعمال آن در قرآن، بیشتر به این معانی وارد گردیده، هرچند که نیاز به تأویل را در بعضی از موارد به دنبال آورد، اما در اخبار، یک‌بار تأویل عدل به شهادتین آمده؛ چنان‌که در تفسیر عیاشی و غیر آن، از امام باقر علیه السّلام فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ»، روایت است که فرمود: «العدل شهادة ان لا اله الا اللّه»، و بار دیگر هم عدل به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله تأویل شده است؛ چنان‌که در همان تفسیر، آن حضرت علیه السّلام در آیه مذکور فرمود: «العدل هو محمّد، فمن اطاعه فقد عدل، و الاحسان علیّ، فمن تولاه، فقد احسن و المحسن فی الجنة، و ایتاء ذی القربی، فمن قرابتنا امر اللّه العبادِ بمودتنا و ایتاءنا الخبر»، و هم‌چنین

یک بار تأویل آن، به امام، و بار دیگر، تأویل آن به خصوص علی علیه السّلام آمده است، سپس از امام صادق علیه السّلام درباره قوله: «وَ مَنْ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ»، روایت شده که آن بزرگوار فرمود: یعنی علی و امامان علیهم السّلام، و در برخی زیارات است: «و اشهد انک قد حکمت بالقسط و العدل.»، سپس همانا چنان‌که روشن شد از آنچه از لغت ذکر کردیم، عدل، به معنای فدیه است، پس تأویل آن، تأویل فدیه است، و وارد شده که برخی متعلقات آن، به معنای عدول از شی‌ء، رجوع و تبدیل به غیر آن، و به معنای تسویه آن به غیرش است، و این دو معنا به هم نزدیکند، بلکه بازگشت هر دو به یک معناست، و آن، خفیف شمردن شأنش و عدم اعتنای به آن است. «1»

---

(1). مقدمه برهان، ص 162.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 761

در فرهنگ لغات فرموده: «عدل عدلا»؛ یعنی از راه منحرف شد یا راه کج کرد، «عدل بربه»؛ یعنی به خدای خود کافر شد، و «عدل- عدلا و عدولا»؛ یعنی از راه برگشت، و «عدل الیه»؛ یعنی به سوی او بازگشت، و «عدل- عدلا و عداله و عدولة و معدلة»؛ یعنی دادگری نمود، و «عدل- عداله»؛ یعنی دادگر شد، و «عدل- عدلا»؛ یعنی ستم نمود، ظلم و جور کرد، و «عدّل تعدیلا»؛ یعنی راست کرد، شاهد را تزکیه نمود، شعر را موزون و مستقیم کرد، ترازو و یا بار را برابر کرد، و عادله؛ یعنی با او برابر شد، «عادل بینهما»؛ یعنی میان آن دو چیز را برابر و مساوی کرد، و اعتدل؛ یعنی راست و مستقیم شد، برابر و میانه دو امر قرار گرفت، و عدل؛ یعنی داد (ضدّ ستم)، دادگر، شایسته گواهی و همتا و مانند؛ جمع آن اعدال، و میانه‌روی در کارها و سازش، استقامت. عدل؛ یعنی همتا و مانند، بها و قیمت و جوال (گوال)؛ جمع آن عدول و اعدال است، و عدل؛ یعنی میانه دو لنگه بار را مساوی کردن. عادل؛ یعنی دادگر و داددهنده؛ جمع آن عدول، و عدلة و عدلة؛ کسانی که شاهد را تزکیه کنند و شایستگان گواهی، و عدل؛ یعنی عادل، دادگر و داددهنده، و عدیل؛ یعنی مثل، مانند و همتا؛ جمع آن عدلا است، و اعتدال، مصدر است؛ یعنی میانه حال شدن، راست و مستقیم شدن، و اعتدال فصول، عبارت از موقع تساوی روز و شب است در اول بهار و اول پاییز، و معتدل؛ یعنی راست و برابر و میانه که به هیچ طرف افزونی نکند، و معدل؛ یعنی راه و طریقه، دررو و جای بازگشت، و معدّلات؛ یعنی گوشه‌ها و زوایای خانه، و معدول؛ یعنی جای بازگشت و معدلة؛ یعنی داد. «1»

در فرهنگ عمید فرمود: عدل (به فتح عین)، داد، ضدّ ظلم و جور، و نیز به معنای عادل و نظیر و برابر. اعدال، جمع آن است. عدلین (به فتح عین و

لام)، دو امر شایسته گواهی دادن، و عدل (به کسر عین)، مثل و نظیر، مثل و مانند چیزی در وزن، قیمت، لنگه بار، و عدله (به فتح عین و دال و لام)، کسانی که شایسته برای شهادت دادن

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 520- 519.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 762

باشند، و عدلیه؛ یعنی دادگستری، و عدول (به ضمّ عین و دال)؛ یعنی بازگشتن، برگشتن، از راه برگشتن، بازگشت، و عدول (به ضمّ عین و دال)؛ جمع عادل، و معدل (به ضمّ میم و کسر دال مشدد): تعدیل‌کننده، هم‌وزن کننده، و (به فتح دال مشدد)؛ یعنی هم‌وزن شده، حدّ وسط چیزی، مانند: معدل نمره‌ها، و معدلت (به فتح میم و کسر دال):
داد، دادگری. «1»

شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» «2»، فرموده:

قوله: «إِذا تَدایَنْتُمْ»، یعنی معامله به قرض کردید، و قوله: «فَاکْتُبُوهُ»، ظاهر آن امر به نوشتن است. در مقتضای این امر، اختلاف نموده‌اند؛ گروهی آن را مستحب، و بعضی آن را واجب دانسته‌اند، و قوله: «وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ»، ظاهر آن، امتناع از نوشتن است، و نهی اقتضا می‌کند تحریم امتناع را، و قوله: «أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ»، یعنی کاتب نباید از نوشتن صورت معامله وام امتناع کند و همچنان که خدای تعالی نوشتن را به او آموخت، پس باید بنویسد، و قوله: «وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ»، برای کسی که حقّ

---

(1). فرهنگ عمید، ص 822 و 1111.

(2). بقره/ 283.

اوست، امر به تقریر نمودن مطلب کرده است، و قوله: «وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»: و از خدایی که پروردگار اوست، باید تقوا کند؛ یعنی به جز مطالبی که حقّ اوست، تقریر نکند، و قوله:

«وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً»؛ یعنی چیزی را از آن ناقص نگذارد، و «بخس»، نقص از روی ظلم است، و قوله: «فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً»، اصل «سفه»، خفت است، و «سفیه» را به معنای جاهل گفته‌اند؛ چون جاهل به واسطه نقص در عقل، خفیف العقل است؛ یعنی اگر صاحب حق، جاهل بود، و قوله: «أَوْ ضَعِیفاً»، مجاهد و شبعی گفته‌اند: آن، احمق است، و طبری گفته است: او عاجز از تقریر عبارات برای نوشتن است یا به

واسطه ناتوانى و عجز از سخن گفتن يا گنگ بودن. «أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ»، ابن عباس گفته است، او گنگى است كه قادر به تكلّم نيست؛ يعنى او قادر به تقرير نيست، و هاء در قوله: «وَلِيُّهُ»، بنابر قول اقوا، به سفيه برمى‌گردد و بنابر قولى ديگر، به ولىّ حق برمى‌گردد، و قوله: «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ»؛ بنابر قول مجاهد؛ يعنى از مردان آزاد مسلمان بدون اين‌كه كافر يا بنده باشند، و نزد ما (شيخ طايفه طوسى)، آزاد بودن، در قبول شهادت شرط نيست، و البته، اسلام شرط را عدالت معين فرموده، و قوله: «فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ»، يعنى اگر براى شهادت دادن دو مرد نبودند، يك مرد و دو زن شهادت بدهند، و قوله: «أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى ، يعنى اگر يكى از آن دو شاهد زن در اثر نسيان و فراموشى شهادت را ضايع نمود، آن زنى كه شاهد ديگر است، به او تذكّر دهد، و قوله: «وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا»: و شاهدان نبايد به هنگام اقامه شهادت و اثبات آن، از شهادت امتناع كنند، و قوله: «وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ»، و از نوشتن چيزهايى جزيى و كوچک يا بزرگ و مهم تا زمان سررسيد قرض، ملول و آزرده نشويد، و قوله: «ذلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ يعنى آن نزد خداى تعالى عادلانه‌تر است، و قوله: «وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ»، «أَقْوَمُ»، مأخوذ از استقامة است؛ يعنى صحيح‌تر است براى شهادت، و قوله: «وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا»، يعنى نزديک‌تر است به اين‌كه شک و ترديد به خود راه ندهيد، در برابر كسى كه حقّ فردى را

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 764

كه ذى حق است، منكر مى‌شود، و قوله: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً»، استثنا است از جمله آنچه امر به نوشتن آن و شهادت دادن بر آن نمود، هنگامى كه معامله خريد و فروش باشد. پس از آن، استثنا نمود هنگامى را كه معامله دست به دست باشد؛ پس البته آن، نه نيازى به نوشتن دارد و نه به شاهد گرفتن، و قوله: «وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ»، ضحاک گفته است در تبايع؛ يعنى با يكديگر دادوستد كردن، شهادت واجب است، و ديگران گفته‌اند: مستحب است، و اين قول، صحيح‌تر است، و قوله: «وَ لا يُضَارَّ»، را گفته‌اند، آن، مضاره است؛ يعنى شاهد چيزى را شهادت دهد كه از او طلب شهادت نمى‌كنند و كاتب چيزى را بنويسد كه براى او تقرير نكرده‌اند، و اين قول، اقواست به دلالت قوله: «وَ إِنْ تَفْعَلُوا»، يعنى اگر به مضاره عمل كنيد، «فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»، بنابر قول ابن عباس و ديگران؛ يعنى آن گناهى است بر شما، و قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ»، يعنى از نافرمانى خدا و از عذاب او بپرهيزيد، و قوله: «وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»، يعنى آنچه را كه در آن صلاح دين و صلاح دنياى شما است و آنچه را كه انجام آن براى شما سزاوار است و آنچه را كه بر شما حرام است، به شما آموخت و خداى تعالى به آنها و به غير آنها از معلومات، بسيار عالم است، پس به همين جهت

فرمود: «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»، و گفته‌اند: در سوره بقره پانصد حکم، و در این آیه، چهارده حکم است. بعضی هم گفته‌اند: در این آیه بیست و یک حکم است. «1»
فی قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً» «2»، فرموده: خدای تعالی در این آیه توانایی هریک از بنده‌هایش را در مساوات داشتن بین زنان و ازواج در حب و تمایل داشتن به آنان نفی فرمود؛ زیرا آن، تابع شهوت و میل طبیعت است و چنین امری از فعل خدای تعالی است و صنعت مخلوق در آن نیست، هرچند بر این کار تمامی حرص خود را بر آن مصروف کند، و مراد از آن، مساوات بین آنان در نفقه،

---

(1). تبیان، ج 2، ص 379- 370، به اختصار.
(2). نساء/ 129.

قسمت و لباس نیست؛ به جهت این‌که اگر مراد آن بود، خدای متعال امر به تسویه در جمیع آن می‌فرمود؛ زیرا خدای تعالی بنده‌اش را به چیزی که ما لا یطاق باشد، تکلیف نمی‌کند، و قوله: «فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ»، یعنی به واسطه هواهایتان از کسی که نسبت به او محبت ندارید، همه میلتان را منصرف نکنید تا این‌که آن شما را بر ستم کردن نسبت به صاحبانش وادار کند در ترک آنچه واجب است برای آنان بر شما، از حقّ قسمت، نفقه، لباس و معاشرت به نیکی، و قوله: «فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ»، یعنی آن را که نسبت به او میلی ندارید، مانند معلقه رها می‌کنید؛ یعنی مانند زنی که بیوه است و شوهر ندارد، و قوله:
«وَ إِنْ تُصْلِحُوا»؛ یعنی در قسمت بین زوجه‌ها و برابری بین آنها در نفقه، لباس و معاشرت به نیکی و ترک کنید میلی را که خدای تعالی نهی فرموده، از این‌که یکی را بر دیگری ترجیح دهید، «فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً»؛ یعنی آنچه را که از شما درگذشته جور و ستم نسبت به آنان شده، چون توبه کنید و برگردید به درست رفتار کردن و مساوات بین آنان، خدای تعالی آنها را می‌پوشاند و بر شما به ترک مؤاخذه از شما رحم می‌کند. «1»
فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ» «2»، فرموده:
این آیه، خطاب به مومنین است. خدای تعالی به آنان امر فرموده که قوامین بالقسط باشند؛ یعنی قیام‌کنندگان برای عدل و ادامه‌دهندگان آن باشند. «شُهَداءَ»، برای خدا؛ یعنی در حالی که بیان‌کنندگان دین خدای

متعال باشند؛ زیرا شاهد آنچه را بر آن شهادت می‌دهد، بیان می‌کند، و «قَوَّامِینَ»، منصوب است؛ چون خبر کان است و نصب «شُهَداءَ»، بنابر حال بودن آن است، و قوله: «وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ یعنی بغض و کینه قومی، شما را بر این حمل نکند که در حکمتان نسبت به آنان و سیره و روشتان بین آنان، عدالت نکنید، پس نتیجتا نسبت به آنان جور و ستم

---

(1). تبیان، ج 3، ص 350- 348.

(2). مائده/ 8.

کنید، و عبد اللّه بن کثیر گفته است: این آیه درباره یهود نازل گردید، هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به قلعه بنی قریظه می‌گذشت تا دیه از آنان دریافت کند و یهود همّ خود را صرف نمودند تا آن حضرت را به قتل برسانند، پس از آن، بعد از نهی از ستم کردن، آنان را امر نمود به این‌که با هرکس با عدل عمل کنند؛ خواه دوست باشد، خواه دشمن، که همانا عمل به عدل برای شما ای مؤمنین! به تقوا نزدیک‌تر است: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی » سپس آنان را از خدای متعال بر حذر داشت و فرمود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی بترسید از عذاب خدای تعالی با دوری کردن از گناهان و با انجام طاعات؛ «إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ»؛ یعنی خدای متعال عالم به اعمال شما است، و کنایه در قوله: «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، کنایه از عدل است؛ یعنی عدل نزدیک‌تر به تقوا است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ» «2»، فرموده: خدای تعالی مؤمنین را در این آیه مخاطب قرار داد و آنان را از کشتن صید در حال احرام نهی فرمود، و قوله: «أَنْتُمْ حُرُمٌ»، را گفته‌اند، در آن، سه قول است؛ قولی که در آن، عمومیت فایده است، قول ابو علی است، و آن این است که آیه دلالت بر تحریم کشتن صید می‌کند، در حال احرام در حج یا در حال احرام در عمره، و هنگامی که در حرم است، و قاتل صید هنگامی که محرم باشد، جزا بر او لازم است؛ خواه قتل صید عمدی باشد، خواه خطایی، و خواه فراموش کرده باشد که محرم است و خواه متذکر آن باشد، و این قول بنابر روایات اصحاب ما است، و در مثل مقتول از صید اختلاف کرده‌اند و آنچه روایات ما دلالت بر آن دارد، این است که «مثل»، شبیه‌ترین اشیا به آن صید از چهارپایان است؛ چنان که پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله برای کشتن شترمرغی که صید شود،

حکم بر کشتن شتر فرمود، و قوله: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ

(1). تبیان، ج 3، ص 461.
(2). مائده/ 95.

مِنْكُمْ»؛ یعنی به آن مثل بودن و مشابهت داشتن حیوان اهلی به حیوان صید شده، دو شاهد عادل مرد که فقیه باشند، حکم می‌کنند به این‌که آن حیوان اهلی مثل آن صیدی است که کشته شد، و قوله: «هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ»، «هَدْياً»، منصوب است بنابر مصدریت، و احتمال دارد منصوب بر حال باشد، و «بالِغَ الْكَعْبَةِ»، صفت است برای آن و تقدیر آن: «یهدیه هدیا یبلغ الکعبه» است؛ یعنی اهدا می‌کند هدیه‌ای را تا آن هدیه به
کعبه برسد، و قوله: «أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ»، آن کسی که «طَعامُ مَساكِينَ»، را عطف بر «كَفَّارَةٌ» کند، آن را عطف بیان دانسته است؛ زیرا طعام خود کفاره است و کفاره به طعام اضافه نمی‌شود؛ چون کفاره برای طعام نیست، بلکه برای قتل صید است، و کسی که آن را به طعام اضافه کند، به جهت این است که کفاره‌دهنده، مختار بین سه چیز است:
هدی، طعام و صیام، و اضافه به این جهت، مجاز است، و در معنای «صیام»، دو قول است: یکی قول مذهب ما است و آن این است که مساوی آن صید از چهارپایان را ارزیابی کنند و سپس قیمت آن را طعام قرار دهند، و قوله: «أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً»، نصب «صِياماً»، بنابر تمییز بودن آن است، و در معنای آن دو قول است: یکی آنکه برای هر مد که از طعام ارزیابی می‌گردد، یک روز روزه بگیرند. این، قول عطا است، و دیگران به غیر از عطا گفته‌اند: برای هر دو مّدی که از طعام ارزیابی می‌شود، یک روز روزه بگیرند.
این، مذهب ما است. سعید بن جبیر گفته است: سه تا ده روز را روزه بگیرد، و قوله:
«لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ»؛ یعنی تا بچشد کیفر و سزای آنچه را که انجام داده، و قوله: «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»، در معنای آن، دو قول است: یکی آنکه خدای تعالی آنچه را که از امر جاهلیت گذشت، مورد بخشش قرار داد، و این، قول حسن است، و دیگران گفته‌اند، آنچه را که از دفعه اولی در اسلام گذشت، مورد بخشش قرار داد، و قوله: «وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ»، در لزوم کیفر برای بازگشت و تکرار در صید، به دو قول اختلاف کرده‌اند: یکی قول عطا و سعید بن جبیر و بعض اصحاب ما است که کیفر بازگشت به تکرار صید لازم است و قول ابن عباس و دیگران برخلاف آن است؛ به جهت این‌که کیفر

آن را خدای تعالی انتقام می‌کشد و این، در مذهب ما ظهور دارد، و قوله: «وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ»؛ یعنی: و خدای تعالی آن توانایی است که غلبه‌کننده‌ای بر او نیست. «ذُو انْتِقامٍ»؛ یعنی از کسی که از امرش تجاوز نماید و نهیش را مرتکب شود، انتقام می‌کشد، و در آیه دلیلی بر عمل به قیاس نیست؛ زیرا رجوع به دو مرد عادل در ارزیابی جزای مثل، رجوع به ارزیابی‌کنندگان است در قیمت‌هایی که جنس آن تلف شده‌اند، و آن ربطی به قیاس ندارد. «1»

فی قوله تعالی: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» «2»، فرموده: اهل کوفه و یعقوب آن را «کلمت» و بقیه آن را «کلمات» خوانده‌اند، و «کلمة» و «کلمات»، آن چیزهایی است که خدای تعالی آن را یادآوری نموده است از وعده و وعید، و ثواب و عقاب، که در آنها نه تبدیل است و نه تغییر، و قوله: «صِدْقاً وَ عَدْلًا»، هر دو مصدرند، و منصوب بودن آنها، نتیجه وقوع آنها در موضع حال از کلمه است، و تقدیر آن، «صادقة عادلة» هست، و گروهی هم گفته‌اند: نصب آنها بنابر تمییز است، پس کسی که آن را «کلمات» خواند، از آن جهت است که آن در معنای جمع آن است، و کسی که آن را «کلمت» خواند، از آن معنای کثرت را قصد نماید، و معنای «و تمت کلمات ربک»، یعنی البته، آنها بتمامه موافق است با آنچه موجب مصلحت است، بدون زیاده و کم و تمام و کامل و این‌که جمیع آنها صدق است و کذب نیست، و جایز است که مراد از قوله: «تمت کلمات ربک»، این باشد که اشیا یکی بعد از یکی آمد، تا کامل گردید، و قوله: «وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ»؛ یعنی او بر صفتی است که واجب است همه شنیدنی‌ها را بشنود، در حالی که عالم است به آنچه ظاهر و باطن است، پس هیچ گمانی نیست به این‌که چیزی از عالم بر او مخفی بماند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا

---

(1). تبیان، ج 4، ص 28- 23، به اختصار.

(2). انعام/ 115.

(3). تبیان، ج 4، ص 248- 247.

فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» «1»، فرموده: خدای تعالی امر نمود به پیامبرش که به این کافران بگوید:

شاهدانتان را که بر صحّت ادعایتان شهادت می‌دهند، بیاورید، و قوله: «فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ»، یعنی پس اگر آن شاهدان شهادت دادند، شما

شهَادت آنان را قبول نکنید؛ زیرا بنابر قول ابو علی، آنان بر وجهی شهادت نداده‌اند که ادعا شود آن شهادت با بیّنه عادله است که دلیل بر آن اقامه می‌شود، و قوله: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا»، خدای تعالی پیامبرش را نهی فرمود، و مراد از آن، امت پیامبر می‌باشد، از این‌که به مذهب کسی که معتقد می‌باشد مذهب او هوای نفس است، معتقد شوند، و امکان این‌که مذهب، هوا قرار داده شود، از وجوهی است: یکی این‌که هوای کسی را که قبل از او بوده، مذهب قرار دهد، پس او را در آن تقلید کند، و دیگر آنکه بر او شبهه‌ای وارد کند و گمان نماید آن صحیح است با این‌که عقلش او را از صحّت آن منع می‌کند، و گاهی هم ممکن است به این باشد که رأی و نظری را به جهت مشقّتی که در تحقیق آن دارد، تا آخر دنبال نمی‌کند، پس به مذهب فاسد گرایش پیدا می‌نماید. گاهی هم بر حسب عادت و الفتی که پیدا کرده، به آن معتقد است و سخت است که از آن مفارقت پیدا کند، و البته فرمود: «الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»، و همه اینها کافرند، و تفصیل وجوه کفر آنان به این است که بعضی از آنان با این‌که مقّر به آخرت می‌باشند، مؤمن به آن نیستند، مانند حال اهل کتاب، و بعضی منکر آیات خدا هستند، مانند بت‌پرستان، و قوله: «وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ»، یعنی منحرف از حق هستند به جهت این‌که آنان همراه با خدا شریکانی را اتخاذ می‌کنند و به او آنچه را نگفته، نسبت می‌دهند و بر او افترا می‌بندند، و در این آیه دلالتی است بر فساد تقلید؛ زیرا اگر تقلید جایز بود، خدای تعالی از کفار حجت بر صحت مذهبشان را طلب نمی‌فرمود و هیچ‌گاه عجز آنها از آوردن آن حجت، دلالتی بر بطلان آنچه بدان معتقد شده بودند، نداشت. «2»

---

(1). انعام/ 150.

(2). تبیان، ج 4، ص 313- 311، به اختصار.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 770

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «1»، فرموده: خدای تعالی در حالی که خودش خبر می‌دهد، می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»؛ یعنی البته، خدای تعالی به انصاف بین خلق و فعل آنچه بر مکلّف واجب است، امر می‌کند، «وَ الْإِحْسانِ»: و به احسان و نیکویی نمودن به غیر، امر می‌نماید. پس امر به عدل، بر وجه ایجاب است و امر به احسان، امر به وجه استحباب می‌باشد، و در آن، دلالت است به این‌که امر، امر به استحباب است، نه واجب، و قوله: «وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی ، یعنی: و امر می‌کند تو را به اعطا به خویشاوند، و آن محتمل بر دو امر است: یکی صله ارحام است که عمومیت در جمیع خلق دارد، و آن دیگر، امر به

صله به خویشاوندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و آنان کسانی هستند که ایشان را در قوله: «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی در آیه 41 سوره انفال اراده نمود، و قوله: «وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ»، البتّه، بین اوصاف سه‌گانه در نهی از آنها جمع نمود، با این‌که هر منکری زشت است؛ برای این‌که آنچه را که از آن نهی فرمود، تفصیل بدهد؛ زیرا «فحشا»، گاهی آن چیزی می‌باشد که انسان آن را در نفس خودش انجام می‌دهد از چیزهایی که زشتی آن، بزرگ و عظیم است امّا امر آن، ظاهر نیست، و «منکر»، آن چیزی است که برای مردم آشکار می‌شود از مواردی که واجب است بر آنان آن را انکار نمایند، و «بغی»، آن است که شامل ظلم به غیر می‌گردد، و «بغی» نیست جز این‌که ظلم از فاعل به غیر فاعل باشد، ولی «ظلم»، گاهی ظلم از فاعل به خودش می‌باشد، و از ابی عیینه روایت شده که گفت: عدل، تساوی نهان و آشکار است، و احسان، این است که نهان او، نیکوتر از آشکارش باشد، و فحشا و منکر، آشکار بودنش، نیکوتر از مخفی بودن آن است، پس از آن، خدای تعالی بیان فرمود که او به آنچه ذکر نموده، خلقش را موعظه می‌کند تا یادآور گردند و اندیشه کنند و به حق بازگردند. «2»

---

(1). نحل/ 90.

(2). تبیان، ج 6، ص 419- 418.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 771

فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ» «1» هم فرموده: قوله: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ»، صفت است برای پروردگارت، و قوله: «فَسَوَّاکَ»، تسویه؛ یعنی تعدیل، و مراد این است که خدای تعالی اعضای او را، از دو دست، دو پا، دو چشم و نحو آن مساوی و برابر نمود، «فَعَدَلَکَ»: پس آن را برای تو با مزاج سازش داد، بر وجهی که وجود حیات با آن صحیح باشد، و کسی که آن را با دال خفیف بخواند، مراد این است که تو را به هر صورتی که خواست، از نیکو بودن یا زشت بودن، بیاراست، و کسی که آن را با دال مشدد بخواند، مراد از آن این خواهد بود که تو را با خلق، در حال اعتدال و میانه‌روی، سازش داد. «2»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی، در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری ٍ وَ لا یَأْبَ

الشَّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ ذلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ» «3»، فرموده: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»؛ يعنى اى كسانى كه خدا و پيامبر او را تصديق نموديد، «إِذا تَدايَنْتُمْ»؛ يعنى وقتى معامله مى‌كنيد و بعضى شما به بعضى قرض مى‌دهيد، «بِدَيْنٍ». در آن دو قول است؛ يكى اين‌كه آن بر وجه تأكيد است، و ديگر آنكه فرمود «بِدَيْنٍ»؛ زيرا «تَدايَنْتُمْ»، گاهى به معناى «تجازيتم من الدين» است كه آن دين

---

(1). انفطار/ 7.
(2). تبيان، ج 10، ص 291.
(3). بقره/ 282.

همان جزا است و گاهى به معناى «تعاملتم بدين»؛ پس آن را مقيد «بِدَيْنٍ» كرد براى خلاص نمودن لفظ از اشتراک. «إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى»؛ يعنى وقت ذكر شده‌اى كه با نام بردن معلوم شده است. «فَاكْتُبُوهُ»؛ يعنى آن دين را در قبضى بنويسيد تا مورد فراموشى و انكار واقع نگردد و براى اين‌كه آن، معرّف براى حق باشد، و نظر و بصيرت باشد براى آنكه حق براى اوست، و براى آنكه بر او حق است، و براى شهود؛ پس وجه نظر كسى كه حق براى اوست، اين است كه حقّ او با قبض و شهود مورد توثيق قرار گرفته، بنابراين، حقّ او ضايع نمى‌گردد، و وجه نظر كسى كه بر او حق است، اين است كه از انكار دور مى‌گردد، پس مستوجب نقمت و عقوبت قرار نمى‌گيرد، و وجه نظر براى شهود اين است كه آن‌گاه كه به خطّ وام‌گيرنده وامش نوشته شود، اين امر سبب استحكام شهادت گردد؛ از سهو دورتر شود و به ياد نزديک‌تر گردد، و در اين امر اختلاف كرده‌اند؛ ابى سعيد خدرى، شعبى و حسن آن را امر مستحب دانسته‌اند و بعضى هم قايل به وجوب آن شده‌اند، و قوله: «وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ»، يعنى نويسنده‌اى بايد قرض‌نامه يا بيع‌نامه بين دو نفر معامله‌كننده را با قسط، انصاف و حق بنويسد بدون اين‌كه چيزى را در آن، در وصف يا در مقدار، كم يا زياد كند و نبايد چيزى را تبديل نمايد و نبايد چيزى را بنويسد كه به يكى از آن دو ضررى برسد، «وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ»: و نبايد نويسنده به وجهى كه مأمور به آن است، از نوشتن خوددارى كند، «كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ»: همچنان كه خداى تعالى نوشتن به عدالت را به او آموخت، و گفته‌اند:
همان گونه كه خداى تعالى به واسطه تعليم به او، او را فضيلت داد، پس نبايد در نوشتن بر غيرش بخل بورزد، و در نوشتن اختلاف كرده‌اند؛ بعضى

آن را مانند جهاد، واجب کفایی دانسته و گفته‌اند: نوشتن آن بر نویسنده واجب است، وقتی که به او امر بشود، و گفته‌اند: این در زمانی است که نویسنده دیگری نباشد، و اگر نویسنده از نوشتن امتناع کند، به صاحب دین ضرر وارد شود. «فَلْيَكْتُبْ»، امر برای نویسنده است؛ یعنی باید آن قبض بدهی را بر وجهی که به او امر می‌شود؛ بنویسد، و در زمان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در بین

آنان نویسنده کمیاب بود و به همین جهت تأکید نمود بقوله: «فَلْيَكْتُبْ». پس از آن، کیفیت املای آن را بر کاتب بیان نمود، پس خدای سبحان فرمود: «وَ لْيُمْلِلِ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ»: و باید کسی که بر او حق است، املا کند؛ یعنی مدیون خودش به زبانش اقرار کند تا آنچه بر اوست، معلوم گردد، پس آن را باید بنویسد، «وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»؛ یعنی: و باید آن کسی که حق بر او است، از خدایی که پروردگارش است، در املا نمودنش تقوا کند. «وَ لا يَبْخَسْ»؛ یعنی: و نباید ناقص کند، «مِنْهُ»: از حق، «شَيْئاً»: چیزی را؛ نه در مقدار و نه در وصف، نباید ناقص کند، پس از آن، خدای سبحان حال کسی را که املا کردنش صحیح نیست، بیان نمود و فرمود: «فَإِنْ كانَ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً»؛ یعنی اگر آن کسی که حق بر او است؛ یعنی مدیون، نسبت به املا نمودن جاهل است، و گفته‌اند:

طفل صغیر است، و گفته‌اند: عاجز احمق است، «أَوْ ضَعِيفاً»: یا ضعیف العقل است؛ از کم‌عقلی یا دیوانگی، و گفته‌اند: پیرمردی است که فهم خود را از دست داده. «أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ»؛ یعنی: یا مجنونی است که توانایی املا نمودن را ندارد، و گفته‌اند، درمانده لالی است، «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ»، گفته‌اند: یعنی باید آن کسی که حق بر او است، چون عاجز از املا کردن است، ولیّ او املا کند، و گفته‌اند: ولیّ حق، و آن، کسی است که حق برای او است؛ زیرا او داناتر است به قرضش، پس به حق و عدالت املا کند. پس از آن، خدای تعالی امر به شهادت نمود، پس فرمود: «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ»؛ یعنی: و گواهان را طلب کنید و باید دو مرد از مردان شما؛ یعنی از اهل دین شما، بر آن نوشته گواهی دهند، و مجاهد گفته است: از مردان آزاد بالغ مسلمان به غیر از بنده و کافر، و در مذهب ما در قبول شهادت، آزاد بودن شرط نیست و شرط در آن، اسلام است و عدالت. «فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ»؛ یعنی اگر دو مرد برای شهادت نبودند، «فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ»؛ یعنی پس باید یک مرد با دو زن باشند، پس یک مرد با دو زن باید شهادت بدهند، «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ»؛ یعنی از شاهدانی که از عدالت آنان راضی می‌باشید، و این دلالت دارد بر این‌که در شهود عدالت شرط است؛ زیرا نفرمود: «من

المرضيين» و فرمود: «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ»؛ يعنى كسى كه شما از دين و امانتدارى او راضى هستيد، «أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما»؛ يعنى فراموش كرد يكى از آن دو زن، «فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى ، گفته‌اند آن از ذكرى است كه ضدّ نسيان است و تقدير آن: «فتذكر احداهما الاخرى الشهادة التى تحملتاها» است؛ يعنى يكى ديگر از آن دو زن شهادتى را كه تحمّل نموده‌اند، يادآورى نمايد، و آن به جهت اين است كه غلبه فراموشى بر زنان بيشتر از غلبه آن بر مردان است. «لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا»، در معناى آن، سه قول است؛ قول اول كه داراى عموميّت فايده است، اين است كه: چون شهود دعوت شدند براى اثبات و اقامه شهادت، نبايد از آن سر باز زنند، «وَ لا تَسْئَمُوا»: و نبايد دلتنگ و آزرده خاطر بشويد، «أَنْ تَكْتُبُوهُ»؛ يعنى حق را بنويسيد، «صَغِيراً»: خواه حق كوچک باشد، «أَوْ كَبِيراً»: يا بزرگ باشد، و گفته‌اند: اين، خطاب به شاهد است، و معنايش اين است كه: آزرده نشويد از اين‌كه شهادت به حق را بنويسيد، «إِلى أَجَلِهِ»؛ يعنى تا سررسيد قرض. «ذلِكُمْ»؛ يعنى آن نوشته يا نوشتن شهادت و قبض، «أَقْسَطُ»؛ يعنى عادلانه‌تر است، «عِنْدَ اللَّهِ»: نزد خداى تعالى؛ زيرا او سبحانه امر به آن نموده، و پيروى نمودن از امرش، عادلانه‌تر از ترک آن امر است. «وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ»؛ يعنى درست‌تر است براى شهادت و دورتر است از زيادى و نقصان، سهو، غلط و نسيان. گفته‌اند: محفوظتر است براى شهادت. «أَقْوَمُ»، مأخوذ از قيام بر شىء به معناى حفظ است. «وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا»؛ يعنى نزديک‌تر است به نداشتن شک و ترديد در رسيدن به حق و به سررسيد آن. «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً»؛ يعنى جز اين‌كه تجارتى واقع شود؛ يعنى وام‌دهنده و وام‌گيرنده و فروشنده و خريدار حاضر باشند و در حالتى باشند كه دست به دست كنند. «حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ»؛ يعنى در حال آن را نقدا با دست به دست كردن به همديگر منتقل نمايند، «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ»؛ يعنى بر شما در اين صورت، حرج، سختى و شكى نيست، «أَلَّا تَكْتُبُوها»؛ يعنى: بر شما گناهى نيست در ترک نوشتن آن؛ زيرا نوشتن يک وسيله اطمينان است و در اينجا كه معامله نقدى است، نيازى به وثيقه و وسيله

اطمينان نيست، «وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ»؛ يعنى و شهود شهادت بدهند بر خريدوفروش شما هنگامى كه با هم معامله خريدوفروش مى‌كنيد، و اين امر بر استحباب است، و اصحاب ظاهر گفته‌اند، اشهاد در تبايع واجب است. «وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ»؛ يعنى نويسنده در حال عذر مكلّف به نوشتن آن نگردد و امر بر شاهد سخت گرفته نشود؛ به اين‌كه از او خواسته شود در حال عذر شهادت را ثبت نمايد و آن را اقامه كند و به عنف بر اين دو كار وادار نگردد. «وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»؛ يعنى اگر

به نویسنده نوشتن را در حال عذر تَكلیف كردیدَ و بر شاهَد در حال عذر، شهادت دادن را سخت گرفتید، این ضرر رسانیدن در نوشتن و در شهادت، برای شما فسوق است؛ یعنی از امر خدای سبحان خارج شده‌اید، و فاسق به بی‌عدالتی و به كسی كه نوشته را تحریف می‌كند، شبیه‌تر است. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی از خدا در آنچه به شما امر می‌كند و از آنچه شما را از آن نهی می‌نماید، تقوا داشته باشید. «وَ یُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»: و خدای تعالی می‌داند و تعلیم می‌دهد به شما آنچه را كه شما از امور دینتان به آن نیاز دارید، «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ»: و خدای تعالی به هر چیزی دانا است؛ یعنی به این امور و به ما سوای آن، هرچه دانستنی است، او می‌داند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا كُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِیماً» «2»، فرموده: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»؛ یعنی هرگز توانایی ندارید در محبت و مودت قلبی بین زنان مساوات نمایید و هرچند كه بر این كار همّ خود را مصروف نمایید، آن در اختیار شما نیست و نسبت به آن تملّك ندارید، پس خود را به زحمت نیندازید و از شما در این‌باره مؤاخذه نمی‌شود، و در معنای آن گفته‌اند: هرگز قادر نیستید در همه امور من جمیع وجوه، از قبیل: نفقه، لباس، عطیه، مسكن، مصاحبت، خوش‌رفتاری و غیر ذلك، بین زنان مساوات نمایید، و مراد این است كه این كار بر شما

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 399- 397.
(2). نساء/ 129.

آسان نیست، بلكه مشكل و سنگین است و شما را در میلتان نسبت به بعضی آنان، به مشقت می‌اندازد، «فَلا تَمِیلُوا كُلَّ الْمَیْلِ»؛ یعنی پس از كسی كه نسبت به او محبتی ندارید، به واسطه بی‌میلیتان، از او به طور كامل منصرف نشوید، تا بر شما حمل گردد كه در مصاحبت با آنها با ترك ادای واجب، از قبیل: حقّ قسمت، نفقه، لباس و حسن معاشرت با آنان، جور و ستم نموده‌اید. «فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ»؛ یعنی آن زنی را كه نسبت به آن بی‌میل هستید، مانند زن بیوه كه شوهری برای او نیست، رها كنید، و علی بن ابراهیم در تفسیرش فرمود: یكی از منافقان از ابا جعفر احول درباره قوله سبحانه: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، سؤال نمود، پس از آن گفت: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ» و سؤال نمود، آیا بین این دو قول فرق است؟ ابا جعفر احول گفت: پاسخ آن را نمی‌دانم تا این‌كه به مدینه رفت و بر ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام وارد شد و از آن بزرگوار پاسخ آن سؤال را درخواست نمود. پس آن

حضرت فرمود: «امّا قوله:" فَإِنْ خِفْتُمْ أَلّا تَعْدِلَوا" فانه عنى فى النفقه، و امّا قوله:" وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا"؛ فانه عنى فى الموّدة؛ فانه لا يقدر احد ان يعدل بين امرأتين فى المودة»؛ يعنى فرموده خداى تعالى: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا»، مراد و مقصود از آن در نفقه است، و فرموده خداى متعال: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا»، مراد از آن در محبّت و مودّت است. البته، هيچ‌كس قدرت ندارد در مودّت و محبّت، بين دو زن عدالت نمايد. على بن ابراهيم فرمود: ابا جعفر احول از مدينه به سوى آن منافق مراجعت نمود و پاسخ را به او خبر داد و به او گفت: اين مطلب چيزى است كه آن را از حجاز حمل كرده‌ام، و قوله: «وَ إِنْ تُصْلِحُوا»؛ يعنى: و اگر در قسمت، در نفقه و غير آنها بين زوجات مساوات نماييد، «وَ تَتَّقُوا»: و در امر آنان از خداوند تقوا كنيد و هرگونه ميلى را كه خداى سبحان شما را از آن نهى كرده، در برترى دادن يكى بر ديگرى، ترك نماييد؛ «فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً»: پس البته كه خداى تعالى آنچه از جور و ستم را كه در گذشته از شما در اين‌باره سرزده، مى‌پوشاند، وقتى شما توبه كنيد و با درستكارى و

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 777

تساوى بين آنان رفتار نماييد، و خداى متعال با ترك مؤاخذه بر اين كار، شما را مورد رحمت قرار مى‌دهد. «1»

نيز فى قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ» «2»، فرموده: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ»؛ يعنى اى كسانى كه خداى تعالى و پيامبرش را تصديق نموديد، از عادت شما، قيام براى خدا نسبت به حق باشد؛ درباره خودتان، با عمل صالح، و درباره ديگران، با امر به معروف و نهى از منكر، و مقصود از قوله:

«لِلَّهِ»، اين است كه: آن را براى طلب خشنودى خدا انجام دهيد، «شُهَداءَ بِالْقِسْطِ»؛ يعنى گواهانى به عدل و انصاف باشيد، و در معناى آن گفته‌اند: دعوت‌كنندگان براى خدا باشيد، در حالى كه دين خدا را به عدل و به حق و با دلايل و براهين بيان مى‌كنيد؛ زيرا شاهد بيان‌كننده چيزى است كه بر آن شهادت مى‌دهد. «لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ»؛ يعنى: و شما را بغض و كينه داشتن بر قومى حمل نكند، «عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا»: بر اين‌كه در حكمتان نسبت به آنان و در روش و اخلاقتان نسبت به ايشان انصاف نكنيد، پس بر آنان ظلم و جور بنماييد. «اعْدِلُوا»؛ يعنى اى مؤمنين! درباره دوستانتان و درباره دشمنانتان به عدل و انصاف عمل نماييد؛ «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ؛ يعنى عمل نمودن به عدل و انصاف، به تقوا نزديك‌تر است، «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ يعنى و در عمل به طاعات و دورى از گناهان، از عذاب خداى تعالى بترسيد. «إِنَّ اللَّهَ

خَبِيرٌ»؛ يعنى البته، خداى متعال عالم است، «بِما تَعْمَلُونَ»: به اعمالَ شما. پس بر آن اعمال، به شما جزا مى‌دهد. «3»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ

---
(1). مجمع البيان، ج 3، ص 121.
(2). مائده/ 8.
(3). مجمع البيان، ج 3، ص 169- 168.

عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ» «1»، فرموده: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ»؛ يعنى اى كسانى كه خداى تعالى و پيامبرش را تصديق نموديد، صيد را نكشيد. در معناى صيد اختلاف كرده‌اند، پس گفته‌اند: آن، هر حيوان وحشى است؛ خواه خوردنى باشد، و خواه قابل خوردن نباشد، و اين، قول اهل عراق است و به قول على عليه السّلام استدلال نموده‌اند كه فرمود:
صيد الملوک ارانب و ثعالب‌فاذا ركبت فصيدى الابطال
و اين، مذهب اصحاب ما است، و قول شافعى اين است كه صيد آن حيوانى است كه گوشتش قابل خوردن باشد. «أَنْتُمْ حُرُمٌ»؛ يعنى: و در حالى كه شما براى حج يا براى عمره، محرم شده‌ايد. «وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً»؛ يعنى: و كسى كه صيد را بكشد؛ خواه قتل خطايى باشد يا قتل در حالى باشد كه فراموش كرده كه محرم است، مانند متعمّد است در وجوب جزا بر او. «فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»: پس جزاى كسى كه چنين كارى كرده، مثل آن صيدى است كه به قتل رسانيده، و در اين مماثله اختلاف نموده‌اند، و آنچه بزرگان اهل علم برآنند، اين است كه مماثله در خلقت، معتبر است، پس در مورد شترمرغ، شتر، و در مورد الاغ وحشى و مشابه آن، گاو و قس على هذا، جزا مى‌باشد، و اين قول از اهل بيت عليهم السّلام روايت شده و ابن عباس و بعضى ديگر بر اين قولند. «يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ»، ابن عباس گفته است: مراد اين است كه درباره جزاى صيد دو مرد صالح از شما؛ يعنى از اهل مذهب و دينتان كه هر دو فقيه عادل باشند، ملاحظه كنند تا به شبيه‌ترين حيوانات به حيوان صيد شده، حكم دهند. «هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ»: آن را هديه مى‌كنند هديه‌اى كه به كعبه برسد، و ابن عباس گفته است: مراد اين است كه چون به مكّه رسيدند، آن هدى را ذبح كرده و يا آن را نحر مى‌نمايد، و اگر براى حج، محرم است، جزاى صيد را در منى ذبح كرده و يا آن را نحر مى‌نمايد. «أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ»، در معناى آن دو قول است: يكى اين‌كه مساوى آن را از حيوانات چهارپا

ارزیابی می‌کنند، پس از آن، معادل قیمتش طعام تهیه کرده و آن را صدقه می‌دهند، و این، قول صحیح

---

(1). مائده/ 95.

است، و قول دیگر این است که صید مقتول را در حالی که زنده بود، ارزیابی کرده و قیمت معادل آن را به صورت طعام صدقه می‌دهند. «أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً»، در این حکم نیز دو قول است؛ یکی این‌که برای هر مد که آن را ارزیابی کرده‌اند، یک روز روزه می‌گیرند، و قول دیگر که آن نیز از ائمه ما روایت شده، این است که برای هر دو مد، یک روز روزه می‌گیرند. «لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ»؛ یعنی اگر توبه نکند، عذاب آنچه را که انجام داده، در آخرت بچشد. «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»؛ یعنی خدای تعالی از آنچه گذشت از امر جاهلیت، عفو کرد، و گفته‌اند: خدای تعالی آنچه را که در دفعه اول در اسلام، پیش از حکم تحریم صید، گذشت، مورد عفو قرار داد. «وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ»؛ یعنی کسی که دو مرتبه بازگشت به کشتن صید کند، در حالی که محرم است، پس خداوند سبحان او را برای عقوبت بر آنچه انجام داده، مجازات می‌کند، و در جزای دوباره صید برای محرم اختلاف نموده‌اند. آنچه ابن عباس گفته و در روایات اصحاب ما ظهور دارد، این است که جزایی برایش نیست، و بعضی هم گفته‌اند که لازم است به کیفر برسد. «وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ»؛ یعنی: و خدای متعال بسیار توانای غالب انتقام‌گیرنده است که هرکس از امر او تجاوز نماید و نهی او را مرتکب شود، از او انتقام می‌گیرد. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» «2»، فرموده: خدای سبحان صفت کتاب منزل را بیان فرمود، «وَ تَمَّتْ»؛ یعنی کامل گردید بر وجهی که امکان نمی‌دهد کسی را افزایش در آن را و نه کاهش از آن را، «کَلِمَةُ رَبِّکَ»؛؛ یعنی: قرآن، و گفته‌اند: متدّرجا نازل گردید تا آنچه مقتضای حکمت بود، کامل گردید، و گفته‌اند: مراد از «کَلِمَةُ»، دین خدای تعالی است، مانند آنچه در قوله: «وَ کَلِمَةُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا» می‌باشد، و گفته‌اند: مراد از آن، حجّت خدا بر خلق است.

«صِدْقاً وَ عَدْلًا»؛ یعنی آنچه در قرآن است از اخبار آن، صدق بوده و آمیخته به کذب نیست و آنچه در آن است از امر، نهی، حکم، اباحه و منع، آن عدل است و انصاف؛

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 245- 244.

(2). انعام/ 115.

یعنی جور و ستم نیست، «لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ»؛ یعنی هیچ تغییردهنده‌ای برای احکام آن نیست: زیرا اگرچه امکان تغییر و تبدیل در لفظ هست؛ همچنان که اهل کتاب تورات و انجیل را تبدیل نمودند، پس البته، به چنین تغییری اعتنا نمی‌شود، و کلمه گاه به معنای حکم به کار رود؛ سبحانه تعالی فرمود: «وَ کَذلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ»؛ یعنی حکم پروردگارت، و گفته می‌شود: عذاب پروردگارت، و گفته‌اند: قرآن از زیاده و نقصان محفوظ است. پس هیچ تغییردهنده‌ای برای چیزی از آن نیست و آن به این جهت است که خدای متعال حفظ آن را در قوله: «وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ»،* ضمانت فرموده است، «وَ هُوَ السَّمِیعُ»: و او شنوای اقوال شما است، «الْعَلِیمُ»: بسیار دانا به درون و ضمیرهای شما است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ» «2»، فرموده: «قُلْ»؛ یعنی ای محمّد! به آنان بگو، «هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ»؛ یعنی حاضر کنید و بیاورید شاهدانتان را، «الَّذِینَ یَشْهَدُونَ»: آن کسانی را که به صحّت آنچه شما آن را ادعا می‌کنید، گواهی می‌دهند، «أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا»: این‌که خدا آن را حرام کرده است؛ یعنی آنچه مشرکین حرام نمودند از بحیره، سائبه، وصیله، حرث، انعام، و غیر آنها («بحیره»، شتری است که گوش او را شکافته باشند، و «سائبه»، شتری است که از سواری آزادش نموده‌اند و آن را به حال خودش رها می‌کنند تا بچرد، و «وصیله»، بطن هفتم گوسفندی که دوقلوی نر و ماده باشد، نر آن را وصیله می‌گفتند و آن را ذبح نمی‌کردند، و «حرث»؛ یعنی کشت، و «انعام»؛ یعنی چهارپایان. «فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ»؛ یعنی اگر آن مشرکان شاهدی غیر از خودشان را نیافتند که به نفع ایشان بر تحریم آنها گواهی دهد، پس خود بر آن شهادت دادند، پس تو با آنها شهادت مده، و البته، او را از شهادت دادن با آنان نهی فرمود؛ زیرا شهادت آنان شهادت به باطل

---
(1). مجمع البیان، ج 4، ص 354.
(2). انعام/ 150.

می‌باشد. پس اگر گفته شود: چگونه است که آنان را دعوت به شهادت می‌نماید، بعد از آن می‌فرماید، با آنها شهادت مده؟ پاسخ این است که او تعالی امر می‌کند به این‌که افراد عادلی را که به حق شهادت می‌دهند، بیاورند، پس وقتی این چنین افرادی را نیابند و خودشان گواهی دهند، در این صورت سزاوار نیست که شهادت آنان قبول واقع شود یا با آنها شهادت

بدهد. «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا»، خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و مراد از آن، امّت او هستند که به مذهب کسی که مذهبش میل و خواهش نفس است، اعتقاد پیدا نکنند، و مذهب انسان ممکن است به وجوهی بر اساس میل باشد، از جمله آن وجوه این است که تمایل به مذهب گذشتگان داشته باشد، پس در آن تقلید کننده است، و آن دیگر آنکه شبهه‌ای بر او وارد گردد و با آنکه عقلش مانع از آن است، خیال کند آن شبهه به صورت صحیح است، و وجه دیگر این است که بدون این‌که به غایت و انتهای تحقیقی در مذهب برسد، به واسطه مشقتی که تحقیق دارد، آن را رها کند و معتقد به مذهب فاسد گردد، و ممکن است منشأ اعتقاد او، انس و عادت باشد، پس مفارقت از آن انس و الفت برای او سخت است. «وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»؛ یعنی: و پیروی نکن از میل کسانی که به آخرت ایمان ندارند. البته، دو فرقه را ذکر نمود، اگرچه هر دو کافرند، برای تفصیل صورت‌های کفر آنها؛ برای این‌که از جمله کفر، آن کفری است که با اقرار به آخرت باشد؛ مانند حال اهل کتاب، و از جمله آن، کفری است که با انکار (آخرت) باشد؛ مانند حال بت‌پرستان. «وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ»؛ یعنی برای پروردگارشان عدلی که همان مثل است، قرار می‌دهند، و در آیه دلالتی بر فساد تقلید است؛ زیرا خدای سبحان از کفار طلب دلیل بر صحت مذهبشان می‌کند و عجز آنان از آوردن دلیل، دلالت بر بطلان قولشان است، پس خدای سبحان واجب نمود پیروی نمودن از دلیل را بدون پیروی کردن از میل و هوا را. «1»

فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 381.

الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «1» هم فرموده: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»: البته، خدای تعالی امر به عدل می‌فرماید و آن انصاف بین خلق و معامله نمودن با یکدیگر به اعتدال و میانه‌روی است که در آن نه میلی حاکم باشد و نه کج‌روی و انحرافی، «وَ الْإِحْسانِ»؛ یعنی: و نیکی کردن به مردم، و آن، تفضّل است. لفظ احسان، جامع هر خیری است و استعمال آن در تبرّع با اعطای مال و با بذل سعی جمیل، بر آن غلبه دارد، و گفته‌اند: عدل، توحید است و احسان ادای واجبات، و گفته‌اند: عدل در افعال است و احسان در اقوال. پس انجام نمی‌دهد مگر آنچه عدل است و نمی‌گویند مگر آنچه نیکو و پسندیده است، و گفته‌اند: عدل نصف کردن و نصف شدن است و احسان نصف کردن و نصف نشدن است. «وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی : و امر می‌کند شما را که با صله نمودن به خویشاوندان، حقشان را اعطا

کنید، و این، عمومیت دارد، و گفته‌اند که مراد از «ذِی الْقُرْبی ، خویشاوندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هستند، آن کسانی که خدای تعالی در قوله: «فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی آنان را اراده نمود، و این وجه، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده است: «نحن هم»؛ یعنی آنان ما هستیم. «وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ»، البته، جمع بین اوصاف سه‌گانه در نهی نمود با این‌که همه آنها منکر و زشت هستند، تا این‌که بدین وسیله تفصیل آنچه از آن نهی فرموده، را بیان دارد؛ زیرا «فحشا»، از آن چیزهای زشت است که انسان در نفسش انجام می‌دهد و آشکار نیست، و «منکر»، زشتی‌ای است که واجب است که آشکار شدن آن بر مردم، انکار گردد، و «بغی»، ظلم و کفر است، و گفته‌اند: عدل، تساوی باطن و ظاهر است و «احسان»، این است که باطن، بهتر از ظاهر باشد، و «فحشا» و «منکر»، این است که ظاهر، بهتر از باطن باشد. «یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»؛ یعنی شما را پند و اندرز می‌دهد به آنچه این آیه از مکارم اخلاق در بر دارد. تا متذکّر آن شوید و درباره این، تفکّر نمایید و به سوی حق بازگردید. عبد اللّه بن مسعود گفته است: این آیه، جامع‌ترین آیه کتاب خدا برای خیر و شر است. «2»

---

(1). نحل/ 90.

(2). مجمع البیان، ج 6، ص 380.

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ» «1»، فرموده: یعنی تو را از نطفه آفرید و تو چیزی نبودی، «فَسَوَّاکَ»: پس تو را به صورت انسانی آراسته کرد که می‌شنوی و می‌بینی، «فَعَدَلَکَ»؛ یعنی تو را معتدل قرار داد، و گفته‌اند: یعنی خلقت تو را در دو چشم و دو گوش، دو دست و دو پا مساوی قرار داد، و معنای آن این خواهد بود که بین آنچه از اعضا که برای تو دوتایی خلق نمود، مساوات قرار داد؛ این چنین که دستی را بر دستی، و پایی را بر پایی برتری و تفضّل نداد. «2»

ابی القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشاف، فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ

تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ» «3»، فرموده: «إِذا تَدايَنْتُمْ»؛ یعنی هرگاه برخی از شما به برخی دیگر قرض دادید، «بِدَيْنٍ»؛ یعنی پرداخت کردید یا گرفتید، و معنای آن این است که هنگامی که معامله قرض را برای آینده انجام می‌دهید، آن را بنویسید، و البته، امر به نوشتن قرض نمود؛ زیرا این کار اطمینان‌بخش‌تر و از فراموش شدن، در امان‌تر، و از مورد انکار واقع شدن، به دورتر است، و امر برای ندب است، «بِالْعَدْلِ»، متعلق به کاتب و صفت برای آن است؛ یعنی کاتبی که امین باشد نسبت به آنچه می‌نویسد و آن را

---

(1). انفطار/ 7.

(2). مجمع البیان، ج 10، ص 449.

(3). بقره/ 282.

به طور یکسان و با احتیاط بنویسد؛ بر آنچه واجب است، نوشته شود، چیزی افزون نکند و چیزی نکاهد، و لازمه آن این است که کاتب، فقیه و عالم به شروط باشد تا نوشته‌اش معادل با شرع باشد، و این امر برای قرض‌گیرنده و قرض‌دهنده است در اختیار نمودن کاتب و این‌که طلب نوشتن نکند، مگر از کسی که فقیه به قرض باشد، «لا يَأْبَ كاتِبٌ»: و احدی نباید از نوشتن امتناع کند و این معنای نکره کردن کاتب است، «أَنْ يَكْتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ»: مثل آنچه خدا به او آموخت که وثیقه‌ها را بدون تبدیل و تغییر بنویسد، «فَلْيَكْتُبْ»؛ یعنی پس باید آن نوشته را بدون عدول از آن بنویسد. این «فَلْيَكْتُبْ»، برای تأکید است. «وَ لْيُمْلِلِ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ»: و املاکننده باید کسی باشد که حق بر او واجب است؛ زیرا او بر ثبات آن در ذمه‌اش و بر اقرار به آن نسبت به خود، مشهود است، و «املاء» و «املال»، دو لغت هستند که قرآن با هردوی آنها سخن گفته، «وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ»؛ یعنی از حق «شَيْئاً»، و «بخس»؛ یعنی نقص، «سَفِيهاً»؛ یعنی ممنوع التصرف بر آن باشد به جهت تبذیر و جهلش به تصرف، «أَوْ ضَعِيفاً»: یا بچه یا شخص پیری که دچار اختلال باشد، «أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ»: یا کسی که به واسطه عجز در سخن گفتن یا کر و لال بودن، قدرت املا گفتن در او نیست، «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ»: کسی که امر او را سرپرستی می‌کند، از وصی‌ای، اگر سفیه و یا بچه است، یا وکیلی، اگر ناتوان است، یا مترجمی که از جانب او املا کند و او آن را تصدیق نماید، و قوله تعالی:

«أَنْ يُمِلَّ هُوَ»، در آن است که خودش قادر بر نوشتن نیست و لکن به وسیله غیرش که مترجم او است، چنین توانایی را داراست، «وَ اسْتَشْهِدُوا

شَهِيدَيْنِ»: و دو شاهد را كه بر اين وام شهادت بدهند، طلب كنيد، «مِنْ رِجالِكُمْ»: از مردان مؤمنين. نزد عامه، بلوغ و حريت، علاوه بر اسلام، شرط است، و از على عليه رحمه اللّه است كه: «لا تجوز شهادة العبد فى شى‏ء»، و نزد شريح، ابن سيرين و عثمان بتى، جايز است و نزد ابى حنيفه شهادت كفار بعضى از آنان نسبت بر بعضى ديگر از ايشان بنابر اختلاف ملل، جايز است. «فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ»:

پس اگر دو شاهد مرد نبودند، «فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ»: پس بايد يک مرد و دو زن شهادت بدهند، «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ»؛ يعنى از كسانى كه به عدالت آنان آگاهيد، «أَنْ تَضِلَّ»، بدين معنا كه يكى از آن دو براى شهادت رهنمون نشود، به اين‌كه آن را فراموش كند، برگرفته از عبارت: «ضل الطريق»، آن‌گاه كه به آن راه، هدايت نيابد، و نصب آن، به واسطه مفعول له بودن آن است؛ يعنى ارادة أن تضل (براى اراده نمودن گمراهى)، «فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى ؛ يعنى يكى از آن دو، ديگرى را يادآورى كند؛ يعنى وقتى آن دو با هم اجتماع نمودند، به منزله «ذكر» هستند، «إِذا ما دُعُوا»، براى اقامه نمودن شهادت، «وَ لا تَسْئَمُوا»، به واسطه «سأم» كه كنايه از كسل شدن است؛ زيرا كسل بودن، صفت منافقين است. ضمير در «تَكْتُبُوهُ»، براى دين يا براى حق است. «صَغِيراً أَوْ كَبِيراً»؛ يعنى بر هر حال چنين كند؛ خواه حق كوچک باشد؛ خواه بزرگ، «إِلى أَجَلِهِ»: تا زمانى كه بدهكار و طلبكار بر سررسيد آن اتفاق دارند. «ذلِكُمْ»، اشاره است به «أَنْ تَكْتُبُوهُ»؛ زيرا آن در معناى مصدر است؛ يعنى آن نوشتن، «أَقْسَطُ»: عادلانه‌تر است، «وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ»؛ بر اقامه شهادت، كمک‌كننده‌تر است، «وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا»: و به منتفى شدن شک و ترديد، نزديک‌تر است؛ «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ»؛ يعنى مگر اين‌كه معامله خريدوفروش كنيد؛ بيع نقدى كه دست به دست شود، اشكالى ندارد كه آن را ننويسيد؛ زيرا آنچه در قرض توهم مى‌شود، در آن توهم نمى‌شود، «وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ»، امر به شهادت گرفتن بر معامله خريدوفروش به نحو مطلق است؛ چه نقدى باشد و چه نسيه؛ زيرا آن محتاطانه‌تر بوده و از بروز اختلاف دورتر است. «وَ لا يُضَارَّ»، معناى آن، نهى كاتب و شاهد است از ترک اجابت نسبت به آنچه از آن دو درخواست مى‌شود، و از تحريف، زيادت و نقصان، يا نهى از ضرر رسانيدن به آن دو است. «وَ إِنْ تَفْعَلُوا»: و اگر ضرر برسانيد، «فَإِنَّهُ»: پس اين ضرر رسانيدن، «فُسُوقٌ بِكُمْ»، و گفته‌اند: و اگر انجام دهيد چيزى را از آنچه از انجام آن نهى شده‌ايد. «1»

---

(1). كشاف، ج 1، ص 404- 402.

نیز فی قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أنْ تَعْدِلَوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً» «1»، فرموده: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا»، و محال است که بر رعایت عدل «بَیْنَ النِّساءِ» و مساوات بین آنان توانا باشید تا تمایلی در زیادتی و نقصان در آنچه بر آنان واجب است، واقع نشود، و در معنای آن گفته‌اند: عدالت داشتن، در محبت نمودن است. «فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ»: و بر آن کس که از او روی گردانیده‌اید، ظلم و ستم نکنید؛ چنان‌که بدون رضایتش او را از قسمت ممانعت نمایید، «فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ»: پس او را به حالتی درآورید که نه صاحب شوهر است و نه مطلقه. «وَ إِنْ تُصْلِحُوا»، آنچه از تمایل را که در گذشته داشتید آن را با توبه تدارک ببینید، «وَ تَتَّقُوا»، در آنچه در آینده خواهد بود، خداوند شما را مورد مغفرت و آمرزش قرار می‌دهد. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ» «3»، فرموده: بغض و دشمنی بعضی از شما نسبت به مشرکین، شما را تحریک ننماید به این‌که عدالت را رها کرده و بر آنان تجاوز کنید تا این‌که با پیروزی بر آنان و دست‌یابی به چیزی که برای شما حلال نیست، آنچه در دل‌های شما است، تشفّی دهید. «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، ابتدا آنان را از تحریک بغض و دشمنی بر ترک عدل، نهی نمود، سپس امر به رعایت عدالت را از جهت تأکید و تشدید، تصریح و آشکار کرد، بعد هم امر به عدل را با قوله: «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، از سر گرفت و آن را موجّه نمود؛ یعنی عدل به تقوا، نزدیک‌تر بوده و در مناسبت آن، داخل‌تر است، یا نزدیک‌تر است به تقوا، به واسطه این‌که آن لطفی است درباره آن. «4»

---

(1). نساء/ 129.
(2). کشاف، ج 1، ص 569- 568.
(3). مائده/ 8.
(4). کشاف، ج 1، ص 598.

همین‌طور فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ» «1»، فرموده: «حرم»، محرمان، جمع حرام است، و «تعمّد»، این است که آن را بکشد، در حالی که متوجّه محرم بودن خود است، یا این‌که می‌داند

آنچه می‌کشد، کشتن آن، برایش حرام است، «فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ»: جزای او همانند آن چیزی از صید می‌باشد که کشته است، «مِنَ النَّعَمِ»، و آن، تفسیر برای مثل است. «یَحْکُمُ بِهِ»: حکم می‌کند به مثل آنچه کشته است، «ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ»: دو حاکم عادل از مسلمانان.
«هَدْیاً»، حال از «جزاء» است در مورد کسی که آن را به «مِثْلُ» توصیف کرده، یا بدل از «مِثْلُ» است در مورد کسی که آن را نصب داده یا بدل از محلّ آن است در مورد کسی که که آن را جرّ داده است، و جایز است که نصب آن به عنوان حال از ضمیر در «بِهِ» باشد، و «هَدْیاً» را به «بالِغَ الْکَعْبَةِ» وصف نمود؛ زیرا اضافه آن، غیر حقیقیه است و معنای «بالِغَ الْکَعْبَةِ»، ذبح آن در حرم است. پس اگر بگویی: برای چه آن کس که «جزاء» را نصب داده، «کَفَّارَةٌ» را مرفوع قرائت نموده است؟ گویم: برای این‌که آن را خبر برای مبتدای محذوف قرار می‌دهد؛ مثل این‌که گفته است: «او الواجب علیه کفاره»، و «أَوْ عَدْلُ ذلِکَ»، به کسر عین قرائت شده، و فرق بین آن دو این است که عدل شیء، چیزی است که معادل آن از غیر جنسش است، مثل: روزه گرفتن و اطعام کردن، و عدل، آن چیزی است که در مقدار، معادل آن است و از آن است عدل حمل؛ زیرا هریک از آن دو، عدل دیگر است تا هر دو اعتدال یابند؛ مثل این‌که «مفتوح»، به مصدر نامگذاری شده (یعنی به لفظ فتح) و «مکسور» به معنای مفعول به کار رفته است، و «ذلِکَ»، اشاره به طعام است، و «صِیاماً»، تمییز برای عدل است. «لِیَذُوقَ»، متعلق بقوله: «فَجَزاءٌ» است؛ یعنی بر او است که جزا و یا کفاره دهد تا عاقبت بدی هتک حرمت احرام را

---

(1). مائده/ 95.

بچشد، و «وبال»، مکروه و ناپسند است، «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ» برای شما از صید در حال احرام پیش از آنکه به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مراجعه کرده و از جواز آن سؤال نمایید، «وَ مَنْ عادَ» به کشتن صید در حالی که محرم است بعد از نزول نهی، «فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ»، «ینتقم»، خبر مبتدای محذوف است. تقدیر آن، «فهو ینتقم اللّه منه»، می‌باشد؛ یعنی از او در آخرت انتقام می‌گیرد، و از ابن عباس و شریح است که: کفاره‌ای بر او نیست، برای تکیه بر ظاهر آیه و این‌که خداوند کفاره را ذکر نکرده است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «و تمت کلمات رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» «2»، فرموده: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ»؛ یعنی تمام گردید کل آنچه به آنان خبر داد، امر و نهی نمود و وعده و وعید داد، «صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ»، احدی چیزی از آن را به چیزی صادق‌تر و عادلانه‌تر تبدیل

نمی‌کند، و «صِدْقاً وَ عَدْلًا»، نصب بر حال است، و آن را «کَلِمَةُ رَبِّکَ» قرائت نمودند؛ یعنی آنچه به آن تکلّم نمود، و گفته‌اند: آن، قرآن است. «3»
همچنین فی قوله تعالی: «قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ» «4»، فرموده: «هَلُمَّ» نزد اهل حجاز، در آن، مفرد و جمع، و مونث و مذکر، یکسان است و نزد بنی تمیم، جمع و مونث می‌شود؛ یعنی شاهدانتان را بیاورید و نزدیکشان گردانید. پس اگر بگویی: چگونه امر به استحضار شاهدان آنان نموده است تا شهادت دهند به این‌که آنچه گمان می‌کنند حرام است، خدا آن را حرام کرده، پس از آن به پیامبر امر نموده که با آنان شهادت ندهد؟ گویم: امر به استحضار آنان نمود در حالی که آنان شاهدان به باطل هستند، تا این‌که آنان را نسبت به حجت ملزم کند و برای آنان که انقطاع شهدا نسبت به آن مشهود شده، معلوم گردد که بر چیزی نیستند، به جهت

---

(1). کشاف، ج 1، ص 645- 644.
(2). انعام/ 115.
(3). کشاف، ج 2، ص 46.
(4). انعام/ 150.

تساوی گام‌های شاهدین و مشهود لهم در این‌که آنان به آنچه تمسّک بدان صحیح است، مراجعه نمی‌کنند، و قوله: «فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ»؛ یعنی به آنچه آنان به آن شهادت می‌دهند، تسلیمشان نشو و آنان را تصدیق نکن؛ زیرا هنگامی که تسلیم آنان گردی، مثل این است که با آنان شهادت داده‌ای و یکی از آنان بوده‌ای، «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا»، وضع ظاهر، موضع ضمیر است برای دلالت بر این‌که کسی که آیات خدا را تکذیب کند و از آن به غیرش عدول نماید، او پیروی‌کننده هوا است و لا غیر. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «2»، فرموده: «العدل»، عدل، همان واجب است؛ زیرا خدای تعالی آن را بر بندگانش واجب کرد. پس آنچه بر آنان واجب قرار داد، طاقت آنان است، «وَ الْإِحْسانِ»، ندب است و البته، امر او به آن دو (واجب و ندب) جمیعا معلّق است؛ زیرا به ناچار در فرض، تفریط واقع می‌شود، پس ندب، آن را جبران می‌کند و به همین جهت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برای کسی که فرایض را به او تعلیم داد، پس گفت که به خدا سوگند، در آن چیزی نیافزودم و نکاستم، فرمود: «أفلح ان صدق.»، پس رستگاری را به شرط

صدق و سلامت از تفریط، وابسته دانست، «الْمُنْکَرِ»، آن چیزی است که عقول آن را زشت می‌دانند، «وَ الْبَغْیِ»، طلب تعدی نمودن به وسیله ظلم است. «3»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ» «4»، فرموده: «فَسَوَّاکَ»: پس تو را از نظر خوی، معقول، و از نظر اعضا، سالم گردانید، «فَعَدَلَکَ»: پس تو را معتدلی با خلقتی متناسب گردانید بدون این‌که تفاوتی در آن باشد. «5»

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ

---

(1). کشاف، ج 2، ص 60- 59.

(2). نحل/ 90.

(3). کشاف، ج 2، ص 425- 424.

(4). انفطار/ 7.

(5). کشاف، ج 4، ص 228.

بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ» «1»، فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ»؛ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چون بعضی از شما از بعضی دیگر وام گرفته و با هم معامله می‌کنید، «بِدَیْنٍ»: به معامله‌ای که یکی از دو عوض در آن، در آینده است، و «دین» را با «تَدایَنْتُمْ» ذکر نمود، برای تأکید، یا برای این‌که از اول توهّم تجارت نباشد، و ابن عباس گفته است که آن، خصوص معامله پیش‌فروش است، «إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی»؛ یعنی تا زمانی که وقت آن، محدود باشد، «فَاکْتُبُوهُ»: پس آن را بنویسید؛ چون نوشته، اطمینان‌بخش‌تر است، «وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ»: و باید بین شما نویسنده‌ای آن را بنویسد، به گونه‌ای که چیزی را در آن، زیاد، یا از آن، کم نکند، «وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ»: و نباید نویسنده‌ای از نوشتن قرارداد وام امتناع کند؛ «کَما عَلَّمَهُ

اللّهُ»: همچنان که خدای تعالی نوشتن به عدل و انصاف را به او آموخت. «فَلْيَكْتُبْ وَ لْيُمْلِلِ الَّذِى عَلَيْهِ الْحَقُّ»: پس باید نویسنده آن را بنویسد و باید آنکه بر او حق است؛ یعنی وام‌گیرنده، بر نویسنده املا کند؛ زیرا آن نوشته است که بر آن شهادت داده می‌شود، «وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»: و باید مدیون در املا کردنش از خدایی که پروردگار اوست، تقوا کند، «وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً»: و چیزی از حق را در مقدار و در وصف، کم نگوید، «فَإِنْ كانَ الَّذِى عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً»: پس اگر آن کسی که حق بر او است؛ یعنی «مدیون»، ناقص العقلی باشد که مال را بیهوده خرج

---

(1). بقره/ 282.

می‌کند، «أَوْ ضَعِيفاً»: یا در بدن یا در فهم یا در دانایی‌اش ضعیف است، «أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ»: یا بر املا کردن آنچه برای او اهمیت دارد، توانایی ندارد، «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ»: پس باید نایب و آنکه قیّم امر او است، املا کند، «بِالْعَدْلِ»؛ یعنی بدون جور و ستم بر وام‌دهنده و وام‌گیرنده، «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ»: و باید طلب کند شهادت دادن دو شاهد از مردان خودتان را؛ یعنی از مسلمانان را، «فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ»: پس اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن از کسانی که از دینداری، امانتداری و هوشیاری آنها راضی هستید، از شاهدان باشند، «أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما»: تا با فراموشی و نسیان یکی از آن دو، «فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى : آن زن دیگر او را یادآوری کند، و علت اعتبار تعدّد زن، یادآوری نمودن است، لکن فراموشی علت است؛ چون سبب است برای یادآوری؛ مثل این‌که گفته شود، اراده نمود یکی از آن دو زن، دیگری را یادآوری نماید، اگر آن زن دیگر فراموش نمود. «وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا»: و چون شاهدان برای اقامه شهادت یا تحمّل آن دعوت شوند، آنان نباید امتناع کنند؛ «وَ لا تَسْئَمُوا»: و نباید ملول و آزرده شوید، «أَنْ تَكْتُبُوهُ»؛ از نوشتن وام یا حق، «صَغِيراً»: کوچک باشد، «أَوْ كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ»، یا بزرگ باشد، تا زمان سررسیدن را نام ببرید، «ذلِكُمْ»؛ یعنی این نوشته، «أَقْسَطُ»: منصفانه‌تر است، «عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ»: نزد خدای تعالی، و ثابت و محکم‌تر است «لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا»: برای شهادت و نزدیک‌تر است به این‌که در مقدار وام و سررسید آن، شک و تردید نداشته باشید؛ «إِلَّا أَنْ تَكُونَ»: جز این‌که آن، تجارت باشد، «تِجارَةً حاضِرَةً»: تجارت در حال حاضر، «تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ»: که در بین خودتان دست به دست می‌گردانید، و استثنا برای این است که اگر معامله، دین نیست و دست به دست است، «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوها»: بر شما اشکالی نیست که آن را ننویسدِ؛ برای این‌که بعید است در آن شکی واقع شود و یا

نزاعی پیش آید. «وَ أشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ»: و هنگامی که معامله خرید و فروش می‌کنید، شاهد بگیرید. امر برای استحباب یا ارشاد است و مطلقا برای احتیاط

است، «وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ»، هر دو را؛ یعنی هم نویسنده و هم شاهد را، از ترک اجابت برای شهادت و از تحریف در نوشتن، نهی نمود، «وَ إِنْ تَفْعَلُوا»: و اگر مضاره را انجام دادید، «فَإِنَّهُ فُسُوقٌ»: پس آن، خروج از طاعت است، «بِکُمْ» نسبت به خودتان، «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»: و از خدا تقوا کنید در اوامر و نواهیش، «وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ»: و خدا به شما تعلیم می‌دهد آنچه را که در آن، مصالح شماست و آگاهی می‌دهد به این‌که تقوا علم نافع را منتقل می‌نماید، «وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ.» «1»

فی قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً» «2» هم فرموده: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ»؛ یعنی هرگز توانایی آن را ندارید که در محبت قلبی یا در همه امور، از تمام جهات، بین زن‌ها به مساوات عمل نمایید، «وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»: و اگرچه رغبت به عمل مساوات بین آنان داشته باشید، پس در آن بابت به جز آنچه نسبت به آن، استطاعت دارید، خود را به زحمت نیندازید، «فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ»: با ترک استطاعت، همه میل خود را اقناع نکنید، «فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ»: که آن زنی را که به آن میل ندارید، مانند زن بیوه و بی‌شوهر رها کنید، «وَ إِنْ تُصْلِحُوا»: و اگر با ترک میل، مصلحت‌اندیشی کنید، «وَ تَتَّقُوا»: و تقوای الهی درباره آن داشته باشید، «فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً»: پس البته، خدای تعالی آنچه را در گذشته بوده، بر شما می‌پوشاند؛ چرا که او بسیار آمرزنده و با رحمت است. «3»

نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ» «4»، فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نسبت به حقوق الهی، قیام‌کنندگان برای خدا باشید، «شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی

---

(1). تفسیر شبّر، ص 118- 115.

(2). نساء/ 129.

(3). تفسیر شبّر، ص 228.

(4). مائده/ 8.

أَلَّا تَعْدِلُوا»؛ یعنی شاهدانی باعدالت و انصاف باشید و بغض و کینه با قوم

کفار شما را به جرم و جنایت وامدارد که شما ترک عدل و انصاف با آنان کنید، «اعْدِلُوا»: با عدل و انصاف رفتار کنید که آن عدل، «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى : به تقوا نزدیک‌تر است، «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ»: و از خدا تقوا داشته باشید، که البته، خدا به آنچه انجام می‌دهید، بسیار عالم و آگاه است، پس شما را نسبت به آن جزا می‌دهد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ» «2»، فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ»: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صید را، چه حلال‌گوشت باشد و چه حرام‌گوشت، مانند: روباه، خرگوش، سوسمار و خارپشت، نکشید، «وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ»: در حالی که شما محرم هستید. «حرم»، جمع حرام به معنای محرم است، «وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً»: و کسی از شما که آن را بکشد، در حالی که متذکّر احرام خود و حرمت صید است، و مانند آن است کسی که متذکر احرام خود نیست، یا کشتن صید را به طور خطأ انجام می‌دهد، «فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»؛ یعنی جزای او همان صیدی است که شکار کرده، «مِنَ النَّعَمِ»: از چهار پایان. «مِنَ النَّعَمِ»، صفت برای «جزاء» یا تفسیر برای «مِثْلُ» است. «يَحْكُمُ بِهِ»؛ یعنی به مانند آنچه صید کرده، حکم می‌کنند، «ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ»: دو نفر عادل از شما که مسلمان و فقیه بوده و مماثل نیز در خلقت با صید منقول را نیز بشناسند. امام باقر و امام صادق علیهما السّلام آن را (؟ «ذو عدل»)، قرائت نمودند و آن را به امام تفسیر کردند. «هَدْياً»، «هَدْياً»، حال است از «هاء» در «به»، یا حال از «جزاء» است. «بالِغَ الْكَعْبَةِ»، صفت «هَدْياً»، است. گفته‌اند: آن را به کعبه رسانده و در حرم ذبح می‌کند و همان‌جا آن را صدقه می‌دهد، و در نزد ما کسی که عمره به جا می‌آورد، «هدی» را در مکّه ذبح کرده و آن را

---

(1). تفسیر شبّر، ص 247.
(2). مائده/ 95.

همان‌جا صدقه می‌دهد، و کسی هم که حج را به جا می‌آورد، آن را در منی ذبح می‌کند.
«أَوْ كَفَّارَةٌ»، عطف بر «جزاء»، است «طَعامُ مَساكِينَ»، عطف بیان یا خبر محذوف است؛ یعنی با اطعام مساکین، آنچه را که مساوی قیمت هدی است، کفاره می‌دهد، «أَوْ عَدْلُ»: یا مساوی «ذلِكَ»: آن طعام، «صِياماً»، تمییز عدل است؛ یعنی در ازای طعام هر مسکین، یک روز روزه می‌گیرد،

«لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ»؛ يعنى اين جزا بر او است تا سنگينى كار خودش را بچشد، «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»؛ يعنى آن كسانى كه اولين بار صيدى را به قتل رسانيده، يا قبل از تحريم، در جاهليت، مبادرت به قتل صيدى نموده‌اند، خدا آنان را بخشيد، «وَ مَنْ عادَ»: و كسى كه در تكرار قتل صيد برگشت كند، «فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ»: پس حق تعالى از كسانى است كه انتقام مى‌گيرد، و از معصومين عليهم السّلام است كه بر كسى كه در مرتبه دوم به قتل عمدى صيد مبادرت كند، كفاره نيست، بلكه او از كسانى است كه خدا از آنان انتقام مى‌گيرد، و اگر قتل صيد، از روى خطا باشد، بر او كفاره است، «وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ»: و خداى تعالى بسيار عزتمند است، به‌گونه‌اى كه اگر كسى كه نافرمانى او را بكند، از او انتقام مى‌گيرد. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» «2»، فرموده: يعنى اخبار و احكام پروردگار تو تمام و كامل گرديد. كوفيان آن را «كلمة» گفته‌اند؛ يعنى آنچه با آن سخن مى‌گويى يا قرآن، «صِدْقاً»، حال است يا تمييز است؛ يعنى آن، اخبار راست است، «وَ عَدْلًا»؛ يعنى آن، احكام منصفانه است، «لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ»؛ يعنى تبديلى به خلاف آن يا نقض آن نيست، يا اين‌كه احدى نيست كه آن اخبار و احكام را به درست‌تر و منصفانه‌تر از آن تبديل نمايد، «وَ هُوَ السَّمِيعُ»: و او بسيار شنواى اقوال آنان، «الْعَلِيمُ»: و بسيار داناى به اعمال آنان است. «3»
نيز فى قوله تعالى: «قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا

---

(1). تفسير شبّر، ص 278- 277.
(2). انعام/ 115.
(3). تفسير شبّر، ص 319.

فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ» «1»، فرموده: «قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَكُمُ»؛ يعنى اى پيامبر! به آنان بگو، شاهدانتان را حاضر كنيد، «الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ»: آن كسانى كه شهادت مى‌دهند بر اين‌كه خدا اينها را حرام نمود. پس اگر شهادت دادند، تو با آنان شهادت مده؛ يعنى شهادت آنان را تصديق نكن؛ زيرا تصديق، مانند شهادت با خود آنها، بر باطل است، «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا»، جمله «أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا» را موضع «و لا تتبع اهواءهم» قرار داد، تا دلالت كند بر اين‌كه تكذيب‌كننده آيات الهى، پيرو و تابع هواهاى نفسانى خودش است، لا غير. «وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ»: و كساني كه به آخرت ايمان نمى‌آورند، مانند:

بت‌پرستانَ، «وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ»: در حالی که برای پروردگارشان مثل و همانندی قرار می‌دهند، و آیه، مفید منع تقلید و وجوب پیروی از دلیل، بدون مداخله هوای نفس است. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «3»، فرموده: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»: البته، خدای متعال به توحید و به انصاف بین خلق امر نموده، «وَ الْإِحْسانِ»: و به ادای واجبات و تفضّل بر مردم، یا به آنچه عمومیت نسبت به هر خیری دارد، امر فرموده، «وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی ، و امر به اعطا به خویشاوندان یا خویشان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده، «وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ»: و از آنچه از فعل و قول زشت است و یا از زنا، نهی فرموده، «وَ الْمُنْکَرِ»: و از آنچه شرع آن را کریه و زشت می‌داند، نهی می‌فرماید، «وَ الْبَغْیِ»: و از ظلم و خودبزرگ‌بینی نهی می‌فرماید، «یَعِظُکُمْ»: شما را به امر به خیر و به نهی از شر، پند و موعظه می‌کند، «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»: تا این‌که شما موعظه و نصیحت را بشنوید، و ابن مسعود گوید: این آیه، جامع‌ترین آیه قرآن، در خیر و شر است. «4»

---

(1). انعام/ 150.

(2). تفسیر شبّر، ص 2330.

(3). نحل/ 90.

(4). تفسیر شبّر، ص 577- 576.

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ» «1»، فرموده: «الَّذِی خَلَقَکَ»؛ یعنی کسی که تو را خلق نمود و تو چیزی نبودی، «فَسَوَّاکَ»: پس تو را برابر و مساوی الخلقه نمود، «فَعَدَلَکَ»: پس تو را در بنیه‌ات معتدل، و در اعضایت هم متناسب نمود. «2»

استاد علامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً» «3»، فرموده: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»، بیان است که برای حکم عدل بین زنانی که برای مردان مشروعیت دارند، و در قوله تعالی: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً» «4»، و هم‌چنین در آیه قبل از این آیه: «وَ إِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا» «5»، به آن اشاره دارد. پس آن خالی از شایبه تهدید نیست، و آن، موجب حیرت در تشخیص حقیقت عدل بین آنان می‌شود، و عدل، عبارت است از میانه بین افراط و تفریط، و تشخیص آن، از چیزهای سخت است و به‌ویژه از آن جهت که تعلّق قلوب، تعلّق حب است، پس همانا حبّ قلبی از آن چیزهایی است که

به طور دایم، اختیار به آن راه نمی‌یابد. پس خدای متعال بیان فرمود به این‌که عدل بین زنان به معنای حقیقی‌اش که همان اتخاذ وسط حقیقی است، از چیزهایی است که انسان توانایی آن را ندارد، هرچند که نسبت به آن رغبت داشته باشد، و البته، آنچه برای مرد واجب است، این است که همه میلش را به یکی از دو طرف، به خصوص طرف تفریط، بی‌میل نکند؛ چنان‌که آن زن را در حال تعلیق درآورد که نه دارای شوهر باشد که از او استفاده کند، و نه رها باشد تا شوهری دیگر اختیار کند یا برابر شؤوناتش به زندگی ادامه دهد. پس آنچه بر مرد واجب است از نظر عدالت بین زنان، این است که عملا بین آنها مساوات برقرار کند یا این‌که حقوقشان را بی‌آنکه به یک‌سو معطوف شود، بدهد، و آنچه بر او سخت است، این است که نسبت به آنها نیکویی کند و نسبت به معاشرت با ایشان،

---

(1). انفطار/ 7.
(2). تفسیر شبّر، ص 1196.
(3). نساء/ 129.
(4). نساء/ 30.
(5). نساء/ 128.

اظهار ناخرسندی نکند و خلقش را نسبت به آنان بد ننماید، و سیره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله این چنین بود، و ذیل آیه؛ یعنی: «فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ»، خود دلیلی است بر این‌که قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»، مراد از آن، نفی مطلق عدل نیست تا با انضمام به قوله: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً الایه»، نتیجه‌اش الغای تعدّد ازواج در اسلام بشود، بلکه آن ذیل دلالت می‌کند بر این‌که منفی همان عدل حقیقی واقعی است، بی‌آنکه اصلا به سمتی معطوف گردد؛ به این‌که وسط وسط حقیقتا لازم باشد و این‌که آنچه تشریع شده، عدل تقریبی از نظر عمل است بدون ایجاد شدن حرج. علاوه این‌که سنت نبوی و رواج امر در مرآ و مسمع پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سیره پیوسته‌ای که بین مسلمانان بوده، این توهّم را دفع می‌کند. علاوه بر آنکه قوله تعالی در اول سوره: «فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ» «1»، تعدد ازواج را منصرف به مجرد فرض عقلی خالی از مصداق می‌کند، و البته، این‌طور نیست و کلام خدای سبحان آشکارا به دور از آن است. سپس قوله: «وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً»، تأکید و ترغیب است نسبت به مردان در جهت اصلاح به هنگام ظاهر شدن علایم و نشانه‌های ناخشنودی و اختلاف، به بیان این‌که چنین کاری از تقوا است و تقوا مغفرت و رحمت او را در پی دارد و این بعد از قوله: «وَ الصُّلْحُ خَیْرٌ»

و قوله: «وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا»، است كه تأكيدى بر اين تأكيد مى‌باشد. «2»
نيز فى قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ» «3»، فرموده: اين آيه، نظير آيه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ ... الخ» «4» است، و فرق بين اين دو در اين است كه در آيه نساء، نهى از انحراف عدل در شهادت شده، انحرافى كه به جهت پيروى از هوا به واسطه تمايل شاهد به شهادت به نفع خويشاوند باشد كه در اين صورت برخلاف حق، شهادت خواهد داد، و آيه مورد نظر،

---

(1). نساء/ 4.
(2). الميزان، ج 5، ص 106- 105.
(3). مائده/ 8.
(4). نساء/ 135.

در مقام بازداشتن از انحراف از عدل در شهادت است، انحرافى كه به واسطه كينه و دشمنى شاهد نسبت به كسى كه شهادت عليه او انجام مى‌گيرد، پديد آمده است؛ پس از اقامه شهادت در اين صورت، نوعى انتقام‌گيرى و بطلان حق، اراده مى‌شود و اين اختلاف در غرض بيان، موجب اختلاف قيود در دو آيه شده است. در آيه نساء فرمود:
«كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ» و در آيه مائده فرمود: «كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ» و آن به اين جهت است كه غرض در آيه مائده، چون بازداشتن از ظلم در شهادت براى وجود دشمنى گذشته از شاهد نسبت به مشهود عليه است، شهادت را به قسط قيد نموده است، پس امر به عدل در شهادت نمود و اين‌كه مشتمل بر ظلم حتى نسبت به دشمن نباشد به خلاف شهادت دادن به غير حق براى نفع كسى به جهت دوستى و هواى گذشته؛ پس البته، چنين كارى ظلم در شهادت و انحراف از عدل شمرده نمى‌شود، هرچند كه خالى از ظلم و ستم نيست، و براى همين در آيه مائده، امر به شهادت به قسط نمود و آن را بر امر به قيام براى خدا متفرّع ساخت، و در آيه نساء، به شهادت براى خدا امر كرد؛ يعنى اين‌كه در شهادت از هواى نفس پيروى نشود، و آن را بر امر به قيام به قسط، تفريع نمود، و همچنين براى اين نكته، در آيه مائده، بر امر به شهادت به قسط، قوله: «اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ» را تفريع نمود، پس به عدل فراخواند و آن را وسيله حصول تقوا شمرد، ولى امر را در آيه نساء عكس گرداند؛ پس بر امر به شهادت براى خدا، قوله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ

تَعْدِلَوا» را تفریع کرد، پس نهی نمود از پیروی کردن هوا و ترک تقوا و آن را وسیله بدی برای ترک عدل شمرد.
سپس در هر دو آیه، به تحذیری واحد نسبت به ترک تقوا تحذیر نمود؛ در آیه نساء فرمود: «وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً»؛ یعنی «ان لم تتقوا»، و در آیه مائده فرمود: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ»، و ضمیر در قوله: «هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، به عدل راجع است. «1»
همچنین قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ

---

(1). المیزان، ج 5، ص 256- 255.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 799

مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ» «1»، فرموده: فراء گفته است: عدل به فتح عین، معادل شیء است از غیر جنس خود، و عدل به کسر عین، چیزی برای شیء است مثل خودش. بصریان گفته‌اند:
عدل و عدل، در معنای مثل است، چه از یک جنس باشد و چه از غیر یک جنس.
«وبال»، سنگینی چیز است در کراهت، و قوله: «لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ»، نهی از قتل صید است، و قوله: «وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ ... الی آخر الآیة»، پس قوله:
«مُتَعَمِّداً»، حال است از قوله: «مَنْ قَتَلَهُ»، و ظاهر تعمّد، آنچه است که در برابر خطا که همان قتل بدون اراده انجام آن است، می‌باشد و لازمه آن، وجوب کفاره است، وقتی قصد قتل صید را داشته باشد؛ خواه آن کسی که محرم است در حال فراموشی از محرم بودنش باشد و خواه قتل از روی سهو و خطا انجام گیرد، و قوله: «فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ»؛ یعنی بر او جزا است، جزائی که آن مثل آنچه از صید کشته است، می‌باشد و آن جزا از چهارپایانی که مماثل آنچه کشته است، می‌باشد که حکم می‌کند بدان یعنی به آن جزای مماثل، دو مردی از شما که دارای عدالت در دین می‌باشند، در حالی که این جزا هدیه‌ای باشد که اهدا گردد در حالی که می‌خواهد به کعبه برسد؛ نحر شود یا ذبح گردد در حرم، در مکّه، یا در منی، بنابر آنچه سنت نبوی بیان نموده است، و قوله: «جزاء» به رفع، مبتدا است برای خبر محذوفی که کلام بر آن دلالت دارد، و قوله: «مِثْلُ ما قَتَلَ» و قوله: «مِنَ النَّعَمِ» و قوله: «یَحْکُمُ بِهِ الی الاخر»، اوصافِ جزا است، و قوله: «هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ»، موصوف و صفت

است و «هَدْياً»، حال از «جزاء» می‌باشد، و قوله: «أوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً»، دو خصلت دیگر از صفات کفاره قتل صید است، و قوله: «لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ»، در این کلام، دلالت بر این است که آن کفاره، نوعی مجازات است، و قوله تعالی: «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ

(1). مائده/ 95.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 800
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج2 849
مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ» تا آخر آیه، عفو، به آنچه گذشته است، تعلّق دارد، و قرینه‌ای است بر این‌که مراد از «عَمَّا سَلَفَ»، آنچه از قتل صید است که پیش از نزول حکم با نزول آیه محقق شده است، و امّا قوله: «وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ»، ظاهر عود، تکرار فعل است، و معنا این است که: و هرکس مثل آنچه در گذشته‌اش انجام داده، تکرار کند، پس خدا از او انتقام می‌گیرد، پس اگر او کشتن صید را تکرار کند، خدا از او انتقام گرفته و هیچ کفاره‌ای بر او نیست. بر این معنا، اخبار مروی از ائمه اهل بیت علیهم السّلام هم دلالت دارد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» «2»، فرموده: «کلمه» که لفظی است که بر معنای تام یا غیر آن، دلالت می‌نماید، بسیار در قرآن، در قول حق استعمال گردیده است؛ قول حقی که خداوند عزّ و جلّ آن را از روی قضاوت یا وعده دادن، فرموده است؛ چنان‌که در قوله: «وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ» «3»، چنین است، و آن، اشاره است به قول خدای تعالی برای آدم به هنگام هبوطش: «وَ لَکُمْ فِی الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ» «4»، و مانند قوله تعالی: «وَ تَمَّتْ کَلِمَتُ رَبِّکَ الْحُسْنی عَلی بَنِی إِسْرائِیلَ بِما صَبَرُوا» «5»، اشاره می‌کند به آنچه به آنان وعده داد که: «انه سینجیهم من فرعون و یورثهم الارض»؛ همچنان که اشاره می‌کند به آن، قوله: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوارِثِینَ» «6»، و چه بسیار «کلمه» در عین خارجی، مثل: انسان، استعمال شده است، مانند قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یُبَشِّرُکِ بِکَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِیحُ عِیسَی ابْنُ مَرْیَمَ» «7»، پس ظاهر سیاق آیات، این است که مراد از قوله: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا»، کلمه دعوت اسلامی و آنچه ملازم با آن است از نبوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و نزول قرآنی که شاهد بر

(1). المیزان، ج 6، ص 150- 147، به اختصار.
(2). انعام/ 115.

(3). یونس/ 19.
(4). بقره/ 36.
(5). اعراف/ 137.
(6). قصص/ 5.
(7). آل عمران/ 45.

کتب آسمانی پیشین و مشتمل بر مجموع معارف الهی و همه شرایع دینی است، می‌باشد؛ همچنان که دعای ابراهیم علیه السّلام به هنگام بنای کعبه از آن حکایت دارد که: «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِکَ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ یُزَکِّیهِمْ» «1»، پس مراد به تمام بودن کلمه، بلوغ آن کلمه است؛ یعنی ظهور دعوت اسلامی به نبوت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و نزول کتاب شاهد و حکم‌کننده بر جمیع کتب، و تمام بودن این کلمه الهی، از نظر صدق؛ یعنی این‌که راست شود قول به تحقّق یافتنش در خارج به صفتی که با آن، تبیین گردیده است، و از نظر عدل، یعنی متصف است به قسط نمودن به طور مساوی، بدون این‌که بعضی اجزای آن از بعضی دیگر تخلّف داشته باشد، و اشیا را به نحوی می‌سنجد که شأن آن اشیا در سنجیدن است بدون کاستی یا ستم و ظلمی، و به همین جهت این دو قید؛ یعنی «صِدْقاً وَ عَدْلًا»، به وسیله قوله: «لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ» بیان گردید.
پس البته، کلمه الهی، چون قبول تبدیل نکرد؛ خواه تبدیل‌کننده، نفس حق تعالی باشد یا غیر او، کلمه صدقا و عدلا، از حالی که بر آن است، انحراف پیدا نمی‌کند، پس جمله «لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ»، به منزله تعلیل برای قوله: «صِدْقاً وَ عَدْلًا» است، و قوله: «وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ»؛ یعنی او شنوایی است که آنچه را به زبان حاجت از او می‌خواهید، به اجابت می‌رساند، و «الْعَلِیمُ»؛ یعنی بسیار دانا است به حقیقت آنچه نزد شما است از حاجت، یا شنوا است به آنچه در فرمانروایی او به واسطه ملایکه فرستاده شده حادث می‌گردد و بسیار دانا به آن است بدون واسطه، یا بسیار شنوای گفته‌های شما و بسیار دانای به کارهای شما است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ» «3»، فرموده: «هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ»؛ یعنی شاهدانتان را بیاورید. «هَلُمَّ»، اسم فعل بوده

---
(1). بقره/ 129.
(2). المیزان، ج 7، ص 349- 347.
(3). انعام/ 150.

و مفرد، تثنیه و جمع در آن یکسان است. مراد از شهادت، ادای شهادت است، و اشاره به «هذا»، چیزهایی است که نزد آنان حرام بوده و خطاب، خطاب تعجیزی است؛ خدای سبحان به آنان امر فرمود تا بدان وسیله معلوم گردد که در ادعایشان که می‌گفتند، خدا آنها را حرام کرده است، افترا می‌زنند، پس این سخن، کنایه از عدم تحریم است، و قوله: «فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ»؛ یعنی در بین آنان شاهدی نیست که به این حرمت شهادت بدهد، پس تحریمی نیست تا این‌که اگر آنان شهادت به تحریم دادند، تو با آنان شهادت بدهی؛ زیرا نه تحریمی هست و نه آنان از شهادتشان بهره‌ای می‌برند؛ چرا که آنان قومی هستند که از هواهایشان پیروی می‌کنند. پس قوله: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا» الی اخر آیه، عطف تفسیر است برای قوله: «فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ»؛ یعنی البته، شهادت دادن تو، پیروی کردن از هواهای آنان است؛ همچنان که شهادت آنان، پیروی از هواهای نفس است، و چگونه این‌گونه نباشد و حال آنکه آنان قومی هستند که آیات واضح و روشن خدای تعالی را تکذیب کردند و به آخرت ایمان نمی‌آورند و به غیر پروردگارشان، به کسی که مخلوق آنان است، مانند:
بت‌ها، تمایل دارند، و بنابراین، با بیان کامل و دلیل واضح، چیزی به جز این‌که آنان پیروی از هواهای نفسانی می‌نمودند، جریان ندارد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «2»، بعد از بیان این‌که خدای تعالی احکام سه‌گانه‌ای را اقامه نمود که آنها در اصلاح جامعه انسانی بسیار اهمیت دارد، به ترتیب اهمیت آنها را ذکر نموده و پس از نقل معنای عدل از مفردات راغب، چنین فرموده: البته عدل، لزوم وسط و دوری نمودن از دو طرف افراط و تفریط، در امور است.
پس حقیقت عدل، مساوات و موازنه بین امور است، به نحوی که به هر سهمی، آنچه سزاوار است، به آن داده شود، تا تساوی آن‌چنان برقرار شود که هریک از سهام در

---

(1). المیزان، ج 7، ص 390- 389.
(2). نحل/ 90.

موضع استحقاقی خودش واقع گردد. پس عدل در اعتقاد، ایمان آوردن به آنچه حق است، بوده و عدل در فعل انسان فی نفسه، انجام دادن چیزی است که سعادت انسان در آن بوده و احتراز نمودن از پیروی هوای نفس است که شقاوت انسان در آن می‌باشد، و عدل در مردم و در بین آنان،

قرار دادن هر چیزی است در موضع خودش که از لحاظ عقلی یا شرعی و یا عرفی، استحقاق آن را دارد؛ پس نیکوکار به واسطه نیکویی‌اش پاداش داده شده و بدکار بنابر بدکاریش، عذاب می‌بیند؛ برای مظلوم از ظالم انصاف داده می‌شود و در اجرای قانون تبعیض و استثنا نخواهد بود. به همین جهت آشکار می‌گردد که عدل، برابر با حسن و ملازم با آن است؛ زیرا از حسن منظوری نداریم جز آنچه طبعا چنان است که نفس به سوی آن تمایل داشته و مجذوب آن است، و قرار دادن شیء در موضعی که سزاوار است در آن قرار گیرد، از آن رو که چنین است، از چیزهایی است که انسان به سوی آن مایل بوده و به حسنش معترف است. به هر حال عدل، اگرچه به دوگونه: عدل انسان نسبت به خودش و عدل او نسبت به غیرش، تقسیم می‌گردد و این دوگونه عدل، عدل فردی و عدل اجتماعی، است، امّا لفظ عدل در آیه، مطلق است، لکن مراد از ظاهر سیاق آیه، عدل اجتماعی است که همان معامله متقابل هریک از افراد جامعه است با آنچه استحقاق آن را دارد و قرار دادن آن فرد در موضعی است که او استحقاق قرار گرفتن در آن موضع را حایز است، و این امر بنا بر خصلت اجتماعی، به افراد مکلف متوجّه است؛ بدین معنا که خدای سبحان به هر یک از افراد جامعه، امر به ادای عدل می‌نماید. مراد از قوله: «وَ الْإِحْسانِ» از حیث اقتضای سیاق آیه، احسان به غیر است، بدون این‌که احسان در اینجا به معنای انجام فعل نیکو باشد، و آن خیر رساندن یا نفع رسانیدن به غیر است نه بر طریق پاداش و مقابله، مثل: مقابله خیر به زیادتر از آن و مقابله شر به کمتر از آن، بلکه آن خیر رسانیدن به غیر است به طور ابتدایی و برای خشنودی خدا، و احسان بنابر این‌که در آن اصلاح حال است نسبت به کسی که بیچارگی و فقر او را خوار و ذلیل گردانیده، و آنچه در آن

است از انتشار رحمت و ایجاد محبت، اثر نیکو و پسندیده آن، به خود شخص نیکوکار باز می‌گردد، و قوله: «وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی ؛ یعنی اعطای مال به خویشاوندان. این معنا، از افراد احسان است که تذکر خاص به آن نمود تا دلیل بر مزید عنایت به اصلاح این اجتماع کوچک باشد؛ زیرا آن در حقیقت، سبب منعقد شدن اجتماع بزرگ شهری می‌گردد. در تفسیری که از ائمه اهل بیت علیهم السّلام است، مراد از «ذِی الْقُرْبی ، امام از خویشان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است و مراد از «ایتاء»، اعطای خمس است که خدای سبحان در قوله: «وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ» «1»، آن را واجب فرموده است. شاید هم از این جهت تعبیر به مفرد آورده، از آن رو که گفته شده: «ذی الْقُرْبی و نفرموده است: «ذوی القربی» یا نفرموده

است:
«اولی القربی»؛ چنان‌که آنچه در آیه 8 نساء و آیه 177 بقره آمده، مؤید آن است، و در قوله تعالی: «وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»، بعد از توضیح سه کلمه فحشا، منکر و بغی از مفردات راغب، در تفسیر آنها چنین فرموده: و این سه؛ یعنی فحشا، منکر و بغی، اگرچه غالبا مصادیقشان متحد است؛ یعنی هر فحشایی منکر بوده و غالبا هم بغی، فحشا و منکر است، لکن نهی به واسطه عناوین به آن تعلّق دارد؛ چون وقوع اعمال با این عناوین در جامعه‌ای از جوامع انسانی، موجب ظهور فصل فاحش بین اعمال گرد آمده در آن جامعه بوده که از اهل آن صادر گردیده، می‌باشد. پس بعضی از آنها از بعضی دیگر انقطاع پیدا کرده و در نتیجه، به هم پیوستن بین آنها باطل می‌شود و بدین وسیله نظم، فاسد می‌گردد و در حقیقت، جامعه از هم می‌پاشد، اگرچه صورت ظاهری خود را حفظ کند. در این حالت، سعادت افراد، در هلاکت است. پس آیه را با قوله: «یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»، ختم نمود؛ یعنی متذکّر هستید، پس می‌دانید آن چیزی را که شما را به سوی آن می‌خواند، در آن، حیات شما و سعادتتان است. «2»

---

(1). انفال/ 41.

(2). المیزان، ج 12، ص 356- 352، به اختصار.

همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ» «1»، فرموده: آیه بیانی است برای ربوبیت او که متلبّس به کرم می‌باشد. پس البته، از تدبیر او تعالی خلقت انسان است به جمیع اجزای وجودش. سپس با قرار دادن هر عضوی که مناسب او است، در موضع و جایگاهی که مقتضی حکمت است، او را آراست. پس از آن، او را با متعادل نمودن بعض اعضایش و تقویت آنها با بعضی دیگر، با قرار دادن توازن و تعادل بین آنها، متعادل نمود. پس آنچه از عضو در او ضعیف بود، با عضوی دیگر تقویت نمود. پس بدان وسیله، فعل آن عضو را تمام نمود؛ چنان‌که خوردن به طور مثال با فرو بردن لقمه است و این کار برای دهان است، و دهان از قطعه قطعه کردن لقمه و ریزه ریزه نمودن و آسیاب کردن آن، ناتوان است، پس آن را با دندان‌های مختلف تمام نمود، و این کار نیازمند جابه‌جایی لقمه از یک‌سوی دهان به سوی دیگر آن و دگرگون نمودن آن از حالی به حال دیگر می‌باشد، پس این کار را برای زبان قرار داد، و بر این قیاس است در اعمال سایر اعضا و قوایی که هزارها هزار بوده و از شماره بیرون است. همه آنها از تدبیر او تعالی است که او آنها را افاضه نموده بدون این‌که اراده انتفاعی برای خودش داشته باشد. پس او تعالی پروردگار کریم

است. «2»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ

---

(1). انفطار/ 7.
(2). المیزان، ج 20، ص 337، به اختصار.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ» «1»، زیر عنوان «تنظیم اسناد تجارتی» چنین فرموده: همان‌طور که قرآن با رباخواری، احتکار کردن و بخل، سخت مبارزه کرده، برای امور تجاری و اقتصادی نیز مقررات دقیقی بیان داشته است تا هرچه بیشتر سرمایه‌ها رشد طبیعی خود را بنمایند و هیچ‌گونه بن‌بست، اختلاف و نزاعی رخ ندهد. از آیه مورد بحث که طولانی‌ترین آیات قرآن است، نوزده دستور از این سلسله مقررات در مورد دادوستد مالی استفاده می‌گردد که به ترتیب، ذکر می‌شوند:

1. در نخستین حکم می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدت‌داری (به خاطر وام دادن یا معامله) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ.» ضمنا از این تعبیر، هم مساله مجاز بودن قرض و وام روشن می‌شود و هم تعیین مدت برای وام‌ها. قابل توجّه این‌که در آیه، کلمه «دین» به کار برده شده، نه قرض؛ زیرا قرض تنها در مبادله دو چیز که مانند یکدیگرند به کار می‌رود، مثل این‌که چیزی را وام می‌گیرد که بعدا همانند آن را برگرداند، ولی دین هرگونه بدهکاری را شامل می‌شود، خواه از طریق قرض گرفتن باشد یا معاملات دیگر، مانند: اجاره، صلح و خریدوفروش، که یکی از طرفین چیزی را به ذمه بگیرد، بنابراین آیه مورد بحث شامل عموم بدهی‌هایی می‌شود که در معاملات وجود دارد؛ مانند: سلف و نسیه، در عین این‌که قرض را هم شامل می‌شود، و این‌که بعضی آن را مخصوص بیع سلف دانسته‌اند، کاملا بی‌دلیل است، هرچند ممکن است شأن نزول آن بیع

سلف باشد.
2 و 3. سپس برای این‌که جلب اطمینان بیشتری شود، و قرارداد از مداخلات احتمالی طرفین سالم بماند، می‌افزاید: باید نویسنده‌ای از روی عدالت (سند بدهکاری را) بنویسد: «وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ.» بنابراین، این قرارداد باید به وسیله شخص سومی تنظیم گردد و آن شخص عادل باشد. گرچه ظاهر این جمله و

---

(1). بقره/ 282.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 807

جمله سابق این است که نوشتن چنین قراردادهایی واجب است؛ زیرا امر دلالت بر وجوب دارد، و به همین دلیل بعضی از فقهای اهل سنت، این کار را واجب می‌دانند، ولی مشهور میان بزرگان علمای شیعه و اهل سنت به خاطر دلایل دیگر، استحباب آن است. (یا این‌که امر جنبه ارشادی و راهنمایی برای پیشگیری از نزاع و درگیری دارد) از آیه بعد که می‌فرماید: «فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ.»: اگر به یکدیگر اطمینان داشته باشید، آن کس که حقی بر گردن او است، باید به موقع حق را بپردازد، (گو این‌که نوشته‌ای در کار نباشد)، استفاده می‌شود که این حکم مربوط به جایی است که اطمینان کامل در بین نباشد و احتمال بروز اختلافاتی باشد. این نکته نیز قابل ملاحظه است که عدالت در عبارت فوق، وصفی برای کتابت است، ولی از آن معلوم می‌شود که باید نویسنده، عادل باشد تا نوشتنش از روی عدالت صورت گیرد.
4. کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن خودداری کند و همان‌طور که خدا به او تعلیم داده است، باید بنویسد: «وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ»؛ یعنی به پاس این موهبتی که خدا به او داده، نباید از نوشتن قرارداد شانه خالی کند، بلکه باید طرفین معامله را در این امر مهم کمک نماید (مخصوصا در محیطهایی مانند محیط نزول آیه که افراد با سواد کم باشند). جمله «وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ.» مطابق تفسیر فوق، برای تأکید و تشویق بیشتر است، ولی احتمال دارد که اشاره به حکم دیگری باشد، و آن رعایت نهایت امانت در نوشتن است؛ یعنی آن‌چنان که خدا به او تعلیم داده، سند را دقیقا تنظیم نماید. آیا قبول دعوت برای تنظیم اسناد وجوب عینی دارد؟ مسلما نه؛ زیرا با انجام بعضی، از دیگران ساقط می‌شود، به همین دلیل بعضی از فقها حکم به وجوب کفایی آن کرده‌اند، ولی بسیاری گفته‌اند که این کار نیز مستحبّ است و نوعی تعاون بالبر و التقوی (کمک در انجام نیکی‌ها) محسوب می‌شود، و از جمله‌های آینده این آیه نیز ممکن است پاره‌ای از شواهد بر استحباب به دست آورد، ولی به‌هرحال تا آنجا که نظام جامعه

اسلامی

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 808

ایجاب می‌کند، این کار واجب است، و در فراسوی آن، مستحبّ می‌باشد. آیا نویسنده می‌تواند اجرتی بگیرد و هزینه دوات و کاغذ و قلم بر عهده کیست؟ شاید بعضی تصوّر کرده‌اند همه اینها بر عهده کاتب است و حقّ اجرت را نیز ندارد، ولی این سخن صحیح نیست؛ زیرا گرفتن اجرت بر این گونه واجبات اشکالی ندارد و هزینه‌ها نیز به کسی تعلّق می‌گیرد که کار برای او انجام می‌شود.

5. و آن کس که حق بر ذمه او است، باید املا کند: «وَ لْيُمْلِلِ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ.» مسلما یکی از طرفین معامله باید صورت قرارداد را بگوید تا کاتب بنویسد، امّا کدامیک از طرفین؟ آیه می‌گوید: آن کس که حق بر گردن او است باید املا کند، اصولا همیشه امضای اصلی در اسناد، امضای بدهکار است و هنگامی که با املای او انجام بگیرد، جلو هرگونه انکاری را خواهد گرفت.

6. بدهکار باید از خدا به‌پرهیزد و چیزی را فروگذار نکند: «وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً.»

7. هرگاه کسی که حق بر ذمه او است (بدهکار) سفیه یا (از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) باشد و یا (به خاطر لال بودن) توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او املاء کند: «فَإِنْ كانَ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ.» بنابراین در مورد سه طایفه، «ولی» باید املاء کند، کسانی که سفیه‌اند و نمی‌توانند ضرر و نفع خویش را تشخیص دهند و امور مالی خویش را سروسامان بخشند (هرچند دیوانه نیستند)، و کسانی که از نظر فکری ضعیف‌اند یا مانند کودکان کم‌سن و سال و پیران فرتوت و کم‌هوش یا دیوانه‌ها و افراد گنگ و لال، و یا کسانی که توانایی املا کردن را ندارند، هرچند گنگ نباشند. از این جمله احکام دیگری نیز به طور ضمنی استفاده می‌شود، از جمله، ممنوع بودن تصرفات مالی سفیهان و ضعیف‌العقل‌ها و هم‌چنین مساله جواز دخالت ولی در این‌گونه امور.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 809

8. «ولی» نیز باید در املا و اعتراف به بدهی کسانی که تحت ولایت او هستند، عدالت را رعایت کند «بِالْعَدْلِ»؛ نه چیزی بیش از حق آنها بگوید و نه به زیان آنها گام بردارد.

9. سپس اضافه می‌کند: علاوه بر این، دو شاهد بگیرید: «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ.»

10 و 11. این دو شاهد باید از مردان شما باشند: «مِنْ رِجالِكُمْ»؛ یعنی هم بالغ، هم مسلمان باشند (تعبیر به رجال، بالغ بودن را می‌رساند و اضافه

کردن آن به ضمیر: «کم» اسلام را؛ زیرا مخاطب در اینجا گروه مسلمین است).
12. و اگر دو مرد نباشند کافی است یک مرد و دو زن شهادت دهند: «فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ.»
13. از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما باشند: «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ.» از این جمله، مساله عادل بودن و مورد اعتماد و اطمینان بودن شهود، استفاده می‌شود که در روایات اسلامی نیز به طور گسترده به آن اشاره شده است. ضمنا بعضی از این تعبیر استفاده کرده‌اند که شاهد باید متهم نباشد (مانند کسی که در آن دعوا منافع خاصی دارد).
14. در صورتی که شهود مرکب از دو مرد باشند، هرکدام می‌توانند مستقلا شهادت بدهند؛ امّا در صورتی که یک مرد و دو زن باشند، باید آن دو زن به اتفاق یکدیگر ادای شهادت کنند، تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند: «أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری »؛ زیرا زنان به خاطر عواطف قوی ممکن است تحت تأثیر واقع شوند، و به هنگام ادای شهادت به خاطر فراموشی یا جهات دیگر، مسیر صحیح را طی نکنند، و لذا یکی، دیگری را یادآوری می‌کند، البته، این احتمال درباره مردان نیز هست، ولی در حدی پایین‌تر و کمتر.
15. یکی دیگر از احکام این باب این است که: هرگاه، شهود را (برای تحمّل شهادت) دعوت کنند، خودداری ننمایند: «وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا.» بنابراین
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 810
تحمّل شهادت به هنگام دعوت برای این کار، واجب است. این احتمال نیز داده شده که هم پذیرفتن دعوت برای تحمّل شهادت (دیدن واقعه) لازم است، و هم برای ادای شهادت.
16. بدهی کم باشد یا زیاد آن را باید نوشت؛ چرا که سلامت روابط اقتصادی که مورد نظر اسلام است ایجاب می‌کند که در قراردادهای مربوط به بدهکاری‌های کوچک نیز از نوشتن سند کوتاهی نشود، و لذا در جمله بعد می‌فرماید: و از نوشتن (بدهی) کوچک یا بزرگی که دارای مدت است ملول و خسته نشوید: «وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ.» سپس می‌افزاید: این در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر، و برای جلوگیری از شک و تردید بهتر است: «ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا.» در واقع این جمله اشاره به فلسفه احکام فوق در مورد نوشتن اسناد معاملاتی است، می‌گوید: تنظیم اسناد و دقت در آن از یک‌سو ضامن اجرای عدالت و از سوی دیگر، موجب تقویت و اطمینان شهود به هنگام ادای شهادت و از سوی سوم مانع ایجاد بدبینی در میان افراد جامعه می‌شود. این جمله به خوبی نشان می‌دهد که اسناد

تنظیم شده می‌تواند به عنوان شاهد و مدرکی مورد توجّه قضات قرار گیرد، هرچند متاسفانه جمعی از فقها اعتنا چندانی به آن نکرده‌اند.
17. سپس یک مورد را از این حکم استثنا کرده، می‌فرماید: مگر این‌که دادوستد نقدی باشد که (جنس و قیمت را) در میان خود دست به دست کنید، در آن صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوها.» «تِجارَةً حاضِرَةً»، به معنای معامله نقد است، و جمله:
«تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ» (در میان خود دست به دست بگردانید) تأکیدی بر نقد بودن معامله است. ضمنا از کلمه: «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ»؛ (مانعی ندارد) استفاده می‌شود که در صورت معامله نقدی هم اگر سندی تنظیم کنند بجا است؛ زیرا بسیار می‌شود که در معاملات نقدی نیز کشمکش‌هایی در مساله پرداختن وجه معامله و مقدار آن یا مسایل مربوط به خیارات پیدا می‌شود که اگر سند کتبی در میان باشد به آنها پایان می‌دهد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 811
18. در معامله نقدی گرچه تنظیم سند و نوشتن آن لازم نیست، ولی شاهد گرفتن برای آن بهتر است؛ زیرا جلوی اختلافات احتمالی آینده را می‌گیرد لذا می‌فرماید:
هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید: «وَ أَشْهِدُوا.» این احتمال نیز وجود دارد که منظور شاهد گرفتن در تمام معاملات است خواه نقدی باشد یا نسیه، و به‌هرحال فقهای شیعه و اهل سنت، جز گروه اندکی، این دستور را یک امر استحبابی می‌دانند، نه وجوبی. در آیه بعد نیز شاهدی بر این مساله وجود دارد، و مسلم است که معاملات بسیار کوچک روزانه، (مثل: خریدن نان و غذا و مانند آن) را شامل نمی‌شود.
19. در آخرین حکمی که در این آیه ذکر شده، می‌فرماید: هیچ‌گاه نباید نویسنده سند و شهود (به خاطر بیان حق و عدالت) مورد ضرر و آزار قرار گیرند: «وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ.» که اگر چنین کنید از فرمان خدا خارج شدید: «وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»، و به این ترتیب، قرآن به کاتبان و شاهدان، مصونیت و امنیت می‌دهد، و مؤکدا از مردم می‌خواهد که متعرّض این اقامه‌کنندگان حق و عدالت نشوند. از آنچه گفتیم روشن شد که جمله: «وَ لا يُضَارَّ»، به صورت فعل مجهول است؛ یعنی این گروه نباید آزار ببینند، نه این‌که به صورت فعل معلوم باشد، به معنای: نباید تحریف کنند و آزار دهند، که جمعی از مفسران ذکر کرده‌اند؛ زیرا این حکم در آغاز همین آیه آمده است و نیازی به تکرار ندارد، و در پایان آیه، بعد از ذکر آن همه احکام، مردم را دعوت به تقوا و پرهیزکاری و اطاعت فرمان خدا می‌کند: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»، و سپس یادآوری می‌نماید که: خداوند آنچه مورد نیاز شما در زندگی مادی و معنوی است، به شما تعلیم می‌دهد: «وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ.»، و

او از همه مصالح و مفاسد مردم آگاه است و آنچه خیر و صلاح آنان است، برای آنها مقرر می‌دارد: «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.» در ضمن، جمله‌های: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»، «وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ.»، گرچه به صورت جمله‌های مستقل عطف بر یکدیگر آمده است، ولی قرار گرفتن آنها در کنار یکدیگر، نشانه‌ای از پیوند میان آن دو است، و مفهوم آن این است که تقوا و پرهیزکاری و خداپرستی اثر عمیقی در آگاهی و روشن‌بینی و فزونی علم و دانش دارد،
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 812
آری هنگامی که قلب انسان به وسیله تقوا صیقل یابد، هم‌چون آیینه، حقایق را روشن می‌سازد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً» «2»، تفسیر فرموده که: آیه مورد بحث به این سؤال پاسخ می‌گوید که عدالت از نظر محبت در میان همسران امکان‌پذیر نیست، هرچند در این زمینه کوشش شود: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ.» از جمله «وَ لَوْ حَرَصْتُمْ» استفاده می‌شود که در میان مسلمانان افرادی بودند که در این زمینه سخت کوشش می‌کردند و شاید علت کوشش آنها دستور مطلق به عدالت در آیه سه همین سوره بوده است، آنجا که می‌فرماید: «فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً.» بدیهی است یک قانون آسمانی نمی‌تواند برخلاف فطرت باشد و یا تکلیف «بما لا یطاق» کند، و از آنجا که محبت‌های قلبی، عوامل مختلفی دارد که بعضا از اختیار انسان بیرون است، دستور به رعایت عدالت در مورد آن داده نشده است، ولی نسبت به اعمال و رفتار و رعایت حقوق در میان همسران که برای انسان امکان‌پذیر است، روی عدالت تأکید شده است. درعین‌حال، برای این‌که مردان از این حکم سوء استفاده نکنند، به دنبال این جمله می‌فرماید: اکنون که نمی‌توانید مساوات کامل را از نظر محبت، میان همسران خود رعایت کنید، لااقل تمام تمایل قلبی خود را متوجّه یکی از آنان نسازید، که دیگری به صورت بلاتکلیف درآید و حقوق او نیز عملا ضایع شود: «فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ»، و در پایان آیه به کسانی که پیش از نزول حکم در رعایت عدالت میان همسران خود کوتاهی کرده‌اند، هشدار می‌دهد که اگر راه اصلاح و تقوا پیش گیرند و گذشته را جبران کنند، خداوند آنها را مشمول رحمت و بخشش خود قرار خواهد داد: «وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحِيماً.» «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 289- 284.
(2). نساء/ 129.
(3). تفسیر نمونه، ج 4، ص 154- 153.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 813
فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ» «1» هم در تفاوت این آیه با آیه 135 سوره نساء فرموده: تفاوتی که میان این آیه و آیه‌ای که در سوره نساء آمده است، از چند جهت است؛ نخست این‌که در آیه نساء، دعوت به قیام به عدالت و گواهی دادن برای خدا شده، اما در اینجا دعوت به قیام برای خدا شده و گواهی دادن به حق و عدالت، و شاید این تفاوت به خاطر آن باشد که در آیه نساء هدف این بوده که گواهی‌ها برای خدا باشد، نه برای بستگان، خویشاوندان و نزدیکان، اما در اینجا چون سخن از دشمنان در میان بوده، تعبیر به گواهی به عدالت و قسط شده؛ یعنی نه به ظلم و ستم. دیگر این‌که در سوره نساء اشاره به یکی از عوامل انحراف از عدالت شده، و در اینجا اشاره به عامل دیگری. در آنجا حبّ افراطی بی‌دلیل و در اینجا بغض افراطی بی‌جهت، ولی در هر دو موضوع، پیروی از هوا و هوس که در سوره نساء با جمله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا» آمده است، جمعند، بلکه پیروی از هوا سرچشمه وسیع‌تری برای ظلم و ستم است؛ زیرا گاهی ظلم و ستم به خاطر هواپرستی و حفظ منافع شخصی است، نه به خاطر حب و بغض دیگران. بنابراین ریشه واقعی انحراف از عدالت، همان پیروی از هوا است که در گفتار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السّلام [درباره آن چنین آمده است: «اما اتباع الهوی فیسدّ عن الحق.»: هواپرستی شما را از حق باز می‌دارد.
و زیر عنوان: «عدالت یک رکن مهم اسلام» فرموده: کمتر مسأله‌ای است که در اسلام به اهمیت عدالت باشد؛ زیرا مسأله «عدل» همانند مسأله «توحید»، در تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانده؛ یعنی همان‌طور که هیچ‌یک از مسایل عقیده‌ای و عملی، فردی و اجتماعی، اخلاقی و حقوقی، از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست؛ هم‌چنین هیچ‌یک از آنها را خالی از روح «عدل» نخواهیم یافت. بنابراین جای تعجّب

(1). مائده/ 8.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 814
نیست که «عدل» به عنوان یکی از اصول مذهب و یکی از زیربناهای فکری مسلمانان شناخته شود، گرچه عدالتی که جزء اصول مذهب است، یکی از صفات خدا است و در اصل خداشناسی که نخستین اصل از اصول دین است، مندرج است، ولی ممتاز ساختن آن، بسیار پرمعنا است، و به همین دلیل، در مباحث اجتماعی اسلام، روی هیچ اصلی به اندازه عدالت تکیه نشده است. ملاحظه احادیث زیر به عنوان نمونه، برای درک اهمیت

این موضوع کافی است. پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «ایاکم و الظلم؛ فان الظلم عند اللّه هو الظلمات یوم القیامه.»: از ظلم بپرهیزید؛ زیرا روز رستاخیز که هر عملی شکل مناسبی مجسم می‌شود، ظلم در شکل ظلمت، تجسّم خواهد یافت و پرده‌ای از تاریکی اطراف ظالمان را فرا خواهد گرفت، و می‌دانیم هر خیر و برکتی هست، در نور است و ظلمت، منبع هرگونه عدم و فقدان می‌باشد.
2. «بالعدل قامت السموات و الارض.»: آسمان‌ها و زمین‌ها براساس عدل استوارند (تفسیر صافی، ذیل آیه 7 سوره رحمن). این تعبیر، رساترین تعبیری است که درباره عدالت ممکن است بشود؛ یعنی نه تنها زندگی محدود بشر در این کره خاکی بدون عدالت برپا نمی‌شود، بلکه سرتاسر جهان هستی و آسمان‌ها و زمین‌ها، همه در پرتو عدالت و تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در مورد مناسب خود، برقرار هستند و اگر لحظه‌ای و به مقدار سوزنی از این اصول منحرف شوند، رو به نیستی خواهند گذارد.
شبیه همین مضمون را در حدیث معروف دیگری می‌خوانیم که می‌فرماید: «الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم.»: حکومت‌ها ممکن است کافر باشند و دوام یابند، اما اگر ظالم باشند، دوام نخواهند یافت؛ زیرا ستم چیزی است که اثر آن در همین زندگی، سریع و فوری است. توجّه به جنگ‌ها، اضطراب‌ها، ناراحتی‌ها، هرج‌ومرج‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، بحران‌های اقتصادی در دنیای امروز نیز به خوبی این حقیقت را ثابت می‌کند، اما آنچه باید کاملا به آن توجّه داشت، این است که اسلام تنها توصیه به عدالت نمی‌کند، بلکه مهم‌تر از آن، «اجرای عدالت» است. خواندن این آیات
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 815
و روایات، تنها بر فراز منابر و یا نوشتن در کتب، و یا گفتن آنها در لابه‌لای سخنرانی‌ها به تنهایی، درد بی‌عدالتی، تبعیض و فساد اجتماعی را در جامعه اسلامی درمان نمی‌کند، بلکه آن روز، عظمت این دستورها آشکار می‌گردد که در متن زندگی مسلمانان پیاده شود. «1»
نیز قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً لِیَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَیَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ» «2»، فرموده: در این آیه با صراحت و قاطعیت و به طور عموم، فرمان تحریم صید را در حال احرام صادر کرده، می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حال احرام، شکار نکنید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ.» آیا تحریم صیدی (که به قرینه آیه بعد شکار صحرایی است) تمام انواع

حیوانات صحرایی را شامل می‌شود؛ اعم از حلال‌گوشت و حرام‌گوشت، یا اختصاص به حلال‌گوشت دارد؟ در میان مفسران و فقها در این زمینه اتفاق‌نظر نیست، ولی مشهور در میان فقها و مفسرین امامیه عمومیت حکم است، و روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السّلام وارد شده است، این مطلب را تأیید می‌کند، و اما فقهای اهل تسنّن بعضی مانند: ابو حنیفه، با ما در این زمینه موافقند، ولی بعضی دیگر، مانند: شافعی، آن را مخصوص حیوانات حلال‌گوشت دانسته‌اند، اما در هر حال، حیوانات اهلی را شامل نمی‌شود. قابل توجّه این‌که: در روایات ما نه تنها صید کردن در حال احرام، تحریم شده، بلکه حتی کمک کردن، اشاره کردن و نشان دادن صید در حال احرام، تحریم گردیده است. ممکن است بعضی تصوّر کنند که صید و شکار، شامل حیوانات حرام‌گوشت نمی‌شود، زیرا به حیوانات اهلی صید و شکار گفته نمی‌شود. در حالی که چنین نیست؛ زیرا شکار حیوانات به منظورهای مختلف انجام می‌گردد؛ گاهی به منظور استفاده از گوشت، و گاهی پوست، و گاهی برای رفع

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 303- 300.
(2). مائده/ 95.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 816

مزاحمت آنها انجام می‌گردد. شعر معروفی که از علی علیه السّلام نقل شده است، نیز می‌تواند برای تعمیم باشد، آنجا که فرمود:

صید الملوک ارانب و ثعالبو اذا رکبت فصیدی الابطال

شکار سلاطین خرگوش و روباه است، ولی شکار من هنگامی که وارد میدان نبرد می‌شوم، قهرمانند. برای توضیح بیشتر در زمینه احکام و اقسام صیدهای حرام در حال احرام، به کتب فقهی مراجعه شود.

سپس به کفاره صید در حال احرام، اشاره کرده، می‌گوید: کسی که عمدا صیدی را به قتل برساند، باید کفاره‌ای همانند آن از چهارپایان بدهد؛ یعنی آن را قربانی کرده و گوشت آن را به مستمندان بدهد: «وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ.» در اینجا منظور از «مثل»، آیا همانندی در شکل و اندازه حیوان است؛ به این معنا که مثلا اگر کسی حیوان وحشی بزرگی را همانند شترمرغ، صید کند، باید کفاره آن را شتر انتخاب نماید، و یا اگر آهو صید کند، باید کفاره گوسفند که تقریبا به اندازه آن است، قربانی نماید، و یا این‌که منظور از «مثل» همانندی در قیمت است؟ مشهور و معروف در میان فقها و مفسران، همان معنای اول است و ظاهر آیه نیز با آن سازگارتر می‌باشد؛ چه این‌که با توجّه به تعمیم حکم نسبت به حیوانات حلال‌گوشت و حرام‌گوشت، بسیاری از این حیوانات قیمت ثابت و مشخصی ندارند، که بتوان همانند آن را از حیوانات اهلی

انتخاب کرد، و در هر حال، این در صورتی است که همانندی از نظر شکل و اندازه، برای آن پیدا بشود، و در غیر این صورت، چاره‌ای جز این نیست که به نوعی تعیین قیمت برای آن شکار نموده و همانند آن را از نظر قیمت از حیوانات اهلی حلال‌گوشت انتخاب کنند، و از آنجا که ممکن است مسأله همانندی برای بعضی مورد شک و تردید واقع شود، قرآن در این زمینه دستور داده است که باید موضوع زیر نظر دو نفر از افراد مطلع و عادل انجام پذیرد: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ»، و درباره این‌که این کفاره در کجا باید ذبح شود، دستور می‌دهد که: به صورت قربانی و «هدی»، اهدا به کعبه شود و

به سرزمین کعبه برسد: «هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ.» ضمنا باید توجّه داشت که مشهور میان فقهای ما این است که باید کفاره «صید حال احرام عمره» در مکّه ذبح شود و «صید حال احرام حج» در منی و قربانگاه، و این با آیه فوق منافات ندارد؛ زیرا همان‌طور که گفتیم، آیه در مورد احرام عمره نازل شده است. سپس اضافه می‌کند که لازم نیست حتما کفاره به صورت قربانی باشد، بلکه دو چیز دیگر نیز هریک می‌تواند جانشین آن شوند؛ نخست این‌که معادل آن را در راه اطعام مساکین مصرف کنند: «أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ»، و یا معادل آن را روزه بگیرد: «أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً.» گرچه در آیه سخنی از تعداد مساکین که باید اطعام شوند و تعداد روزهای روزه، به میان نیامده است، ولی قرار گرفتن اینها در کنار یکدیگر از یک‌سو، و تصریح به لزوم موازنه میان روزه از سوی دیگر، نشان می‌دهد که منظور آن نیست که هرچند نفر را که می‌خواهد، اطعام کند، بلکه منظور آن است که به مقدار قیمت قربانی باید بوده باشد، و اما این‌که معادله میان روزه و اطعام مسکین چگونه برقرار می‌شود؟ از بعضی روایات استفاده می‌شود که در مقابل هریک مدّ طعام (یعنی تقریبا معادل 750 گرم گندم و مانند آن)، یک روز روزه بگیرد، و از پاره‌ای از روایات دیگر استفاده می‌شود، در مقابل هر دو «مد» یک روز روزه بگیرید، و این در حقیقت، به خاطر آن است که در ماه مبارک رمضان اشخاصی که قادر بر روزه نیستند، به جای هر روز یک یا دو مدّ طعام به مستمندان می‌دهند (توضیح بیشتر این موضوع را در کتب فقهی مطالعه فرمایید).

درباره این‌که آیا شخصی که مرتکب صید در حال احرام شده، مخیّر در میان این سه چیز است، یا باید ترتیب را در آن رعایت کند؛ نخست قربانی نماید، و اگر نتوانست، اطعام مساکین، و اگر هم میسر نشد، روزه بگیرد؟ در میان مفسران و فقها گفتگو است، اما ظاهر آیه، تخییر است. این کفارات به خاطر آن است که کیفر کار خلاف خود را ببینند: «لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ»، و اما از آنجا که هیچ حکمی معمولا شامل گذشته نمی‌شود، تصریح

می‌کند که خدا از تخلفاتی که در این زمینه در گذشته انجام داده‌اید،

عفو فرموده است: «عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ»، و هرگاه کسی به این اخطارهای مکرر و حکم کفاره اعتنا نکند و باز هم مرتکب صید در حال احرام شود، خداوند از چنین کسی انتقام خواهد گرفت و خداوند توانا است و به موقع انتقام می‌گیرد: «وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ.» در میان مفسران گفتگو است که آیا کفاره صید با تکرار آن، تکرار می‌شود یا نه؟ ظاهر آیه این است که در صورت تکرار، تنها تهدید به انتقام الهی شده، و اگر کفاره نیز تکرار می‌شد، می‌بایست تنها به ذکر انتقام الهی قناعت نشود و تکرار کفاره نیز تصریح گردد، در روایاتی که از طریق اهل بیت علیهم السّلام به ما رسیده، این موضوع آمده است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» «2»، فرمود: کلام پروردگار تو با صدق و عدل تکمیل شد و هیچ‌کس قادر نیست کلمات او را دگرگون سازد و او شنونده و دانا است. «کلمه» در لغت، به معنای گفتار و هرگونه جمله‌ای است، و حتی به سخنان مفصل و طولانی، گفته می‌شود، و اگر می‌بینیم گاهی به معنای «وعده» آمده است، مانند: «وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنى عَلى بَنِي إِسْرائِيلَ بِما صَبَرُوا»: وعده پروردگارت درباره بنی اسرائیل در مقابل صبر و استقامتی که کردند، انجام پذیرفت (سوره اعراف، آیه 136)، نیز از همین نظر است؛ زیرا انسان به هنگام وعده دادن جمله‌ای می‌گوید که وعده را دربردارد، و نیز گاهی «کلمه» به معنای دین و آیین و حکم و دستور می‌آید که آنها نیز به همین ریشه باز می‌گردد. در این‌که منظور از «کلمه» در آیه فوق، قرآن است یا دین و آیین خدا یا وعده پیروزی که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله داده شده، احتمالات مختلفی داده‌اند که درعین‌حال منافاتی با هم ندارند، و ممکن است آیه، ناظر به همه آنها بوده باشد، ولی از آن نظر که در آیات قبل، سخن از «قرآن» در میان بوده، با این معنا مناسب‌تر است. در حقیقت، آیه می‌گوید: به هیچ وجه قرآن جای تردید و شک نیست؛ زیرا از هر نظر کامل و بی‌عیب است، تواریخ و اخبار

---

(1). تفسیر نمونه، ج 5، ص 85- 82.
(2). انعام/ 115.

آن، همه صدق، و احکام و قوانین آن، همه عدل است، و نیز ممکن است منظور از «کلمه»، همان وعده‌ای باشد که در جمله بعد؛ یعنی: «لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ» هیچ‌کس نمی‌تواند تغییر و دگرگونی در کلمات خدا ایجاد کند، آمده است؛ زیرا نِظیرِ این جمله، دِر آیات دیگر قِرآن آمده است؛ مانند: «وَ

تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّکَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ»: در قیامت وعده پروردگار تو انجام خواهد گرفت و دوزخ از گناهکاران جن و انس پر خواهد شد (سوره هود؛ آیه 119) و یا در آیه دیگر می‌خوانیم: «وَ لَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنا لِعِبادِنَا الْمُرْسَلِینَ. إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ»: وعده ما از پیش درباره پیامبران بود که آنها پیروز خواهند شود (سوره صافات، آیه 172- 171). در این‌گونه آیات جمله بعد، توضیح وعده‌ای است که در جمله قبل با ذکر «کلمه»، به آن اشاره شده است. بنابراین، تفسیر آیه چنین می‌شود: وعده ما با صدق و عدالت انجام گرفت که هیچ‌کس توانایی تبدیل دستورها و فرمان‌های پروردگار را ندارد. «1»

همین‌طور قوله تعالی: «قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ» «2»، فرموده: در این آیه برای آنکه بطلان سخنان آنها روشن‌تر شود، و نیز اصول صحیح قضاوت و داوری رعایت گردد، از آنها دعوت می‌کند که اگر شهود معتبری دارند که خداوند حیوانات و زراعت‌هایی که آنها مدعی تحریم آنها هستند، تحریم کرده، اقامه کنند، لذا می‌گوید: ای پیامبر! به آنها بگو، گواهان خود را که گواهی بر تحریم اینها می‌دهند، بیاورید: «قُلْ هَلُمَّ شُهَداءَکُمُ الَّذِینَ یَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هذا» سپس اضافه می‌کند، اگر دسترسی به گواهان معتبری پیدا نکردند (و قطعا پیدا نمی‌کنند) و تنها به گواهی و ادعای خویش قناعت نمودند، تو هرگز با آنها هم‌صدا نشو و مطابق شهادت و ادعای آنان گواهی مده: «فَإِنْ شَهِدُوا فَلا تَشْهَدْ مَعَهُمْ.» از آنچه گفته شد، روشن می‌شود که در مجموع آیه، هیچ‌گونه تضادی وجود ندارد و این‌که در آغاز از آنها مطالبه شاهد

---

(1). تفسیر نمونه، ج، ص 412- 410.

(2). انعام/ 150.

می‌کند و سپس می‌گوید: شهود آنها را نپذیر، تولید اشکالی نمی‌کند؛ زیرا منظور این است که آنها از اقامه شهود معتبر به طور قطع عاجزند؛ چه این‌که هیچ سند و مدرکی از انبیای الهی و کتب آسمانی بر تحریم این امور ندارند، بنابراین تنها خودشان که مدعی هستند، شهادت می‌دهند، و بدیهی است چنین شهادتی مردود است. به علاوه، همه قراین، گواهی می‌دهد که این احکام ساختگی، صرفا از هوا و هوس و تقلید کورکورانه سرچشمه گرفته و هیچ‌گونه اعتباری ندارد. لذا در جمله بعد می‌گوید: از هوا و هوس‌های کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و آنها که به آخرت ایمان ندارند و آنها که برای خدا شریک قایل شده‌اند، پیروی مکن: «وَ لا تَتَّبِعْ

أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلَونَ»؛ یعنی بت‌پرستی آنها و انکار قیامت رستاخیز و خرافات و هواپرستی آنان گواهی زنده‌ای است که این احکام آنان نیز ساختگی است و ادعایشان در مورد تحریم این موضوعات از طرف خدا، بی‌اساس و بی‌ارزش است.

و در تفسیر جمله «هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ»، در پایین صفحه چنین فرموده: «يَعْدِلُونَ» از ماده «عدل» (بر وزن کذب) گرفته شده که به معنای «همتا»، «شریک» و «شبیه» است.

بنابراین، جمله «هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ»، مفهومش این است که آنها همتا، شریک و شبیه برای خدا قایل می‌شوند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ يَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «2»، زیر عنوان: «جامع‌ترین برنامه اجتماعی»، فرموده: آیه به شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مأمور به، و سه اصل، جنبه منفی و منهی عنها دارد، دیده می‌شود. در آغاز می‌گوید: خداوند فرمان به عدل و احسان می‌دهد و (همچنین) بخشش به نزدیکان: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی » چه قانونی از عدل وسیع‌تر، گیراتر و جامع‌تر تصور می‌شود. عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد؛ آسمان‌ها، زمین و همه

---

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 27- 26.

(2). نحل/ 90.

موجودات، با عدالت برپا هستند: «بالعدل قامت السماوات و الارض.» جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول برکنار باشد و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه بدهد. می‌دانیم عدل به معنای واقعی کلمه، آن است که هر چیزی در جای خود باشد. بنابراین هرگونه انحراف، افراط و تفریط، تجاوز از حد و تجاوز به حقوق دیگران، برخلاف اصل عدل است. یک انسان سالم، کسی است که تمام دستگاه‌های بدن او هریک کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض این‌که یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فورا آثار اختلال در تمام بدن نمایان می‌شود و بیماری حتمی است. کلّ جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود. اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تأثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را پشت سر آن می‌آورد. به تعبیر روشن‌تر، در طول زندگی انسان‌ها، چه مواقع حساسی پیش می‌آید

که حلّ مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان‌پذیر نیست، بلکه نیاز به ایثار، گذشت و فداکاری دارد که با استفاده از اصل «احسان» باید تحقق یابد. فی المثل، دشمن غدّاری به جامعه‌ای حمله کرده است، و یا طوفان، سیل و زلزله، بخشی از کشوری را ویران نموده، اگر مردم در چنین شرایطی بخواهند در انتظار آن بنشیند که مثلا مالیات‌های عادلانه و سایر قوانین عادی مشکل را حل کند، امکان‌پذیر نیست. این جا است که باید همه کسانی که دارای امکانات بیشتر از نظر نیروی فکری، جسمانی و مالی هستند، دست به فداکاری بزنند و تا آنجا که در قدرت دارند، ایثار کنند، وگرنه دشمن جبّار ممکن است کلّ جامعه آنها را از بین ببرد و یا حوادث دردناک طبیعی جمع کثیری را به کلی فلج کند. اتفاقا این دو اصل در سازمان بدن یک انسان، به طور طبیعی حکومت می‌کند؛ در حال عادی، تمام دستگاه‌های بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کلّ بدن کار می‌کند و از خدمات اعضای دیگر بهره‌مند
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 822
است (این همان اصل عدالت است)؛ ولی گاه عضوی مجروح می‌شود و توان متقابل را از دست می‌دهد، آیا ممکن است در این حال بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر این‌که از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلما نه (و این همان احسان است). در کلّ جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد، وگرنه جامعه سالمی نیست.
در اخبار اسلامی و هم‌چنین گفتار مفسران، در فرق میان این دو؛ یعنی عدل و احسان، بیانات مختلفی دیده می‌شود که شاید غالبا به آنچه در بالا گفتیم، باز می‌گردد.
در حدیثی از علی علیه السّلام می‌خوانیم: «العدل الانصاف، و الاحسان التفضل.»: عدل آن است که حقّ مردم را به آنها برسانی، و احسان آن است که بر آنها تفضّل نمایی (از نهج البلاغه، کلمات قصار، جمله 231). این همان است که در بالا اشاره شد. بعضی گفته‌اند: عدل، ادای واجبات، و احسان، انجام مستحبات است. بعضی دیگر گفته‌اند: عدل، توحید است و احسان ادای واجبات (طبق این تفسیر عدل به اعتقاد اشاره می‌کند و احسان به عمل). بعضی گفته‌اند: عدالت هماهنگی ظاهر و باطن است، و احسان آن است که باطن انسان از ظاهر او بهتر باشد. بعضی دیگر عدالت را مربوط به جنبه‌های عملی دانسته‌اند و احسان را مربوط به گفتار. ولی همان گونه که گفتیم بعضی از این تفسیرها با تفسیری که در بالا آوردیم، هماهنگ است و بعضی دیگر نیز منافات با آن ندارد و قابل جمع است. اما مسأله نیکی به نزدیکان (إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی ، در واقع بخشی از مساله احسان است، با این تفاوت که احسان در کلّ جامعه است و ایتای ذی

القربی در خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب می‌شود، و با توجّه به این‌که جامعه بزرگ از جامعه کوچک‌تر؛ یعنی جامعه فامیلی، ترکیب شده، هرگاه این واحدهای کوچک‌تر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کلّ جامعه ظاهر می‌شود، و در واقع، وظایف و مسئولیت‌ها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می‌گردد؛ چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می‌پردازد و از این
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 823
طریق، همه این‌گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار می‌گیرند. در بعضی از احادیث اسلامی می‌خوانیم که منظور از «ذِی الْقُرْبی ، نزدیکان پیامبر؛ یعنی امامان، هستند، و منظور از «إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی ، ادای خمس می‌باشد. این تفسیر هرگز نمی‌خواهد مفهوم آیه را محدود کند، بلکه هیچ مانعی ندارد، آیه به مفهوم وسیعش باقی باشد و این قسمت نیز یکی از مصادیق آن مفهوم عام محسوب گردد، بلکه اگر ما «ذِی الْقُرْبی را به معنای مطلق نزدیکان در فامیل و نسب و یا نزدیکان دیگر بدانیم، آیه مفهوم وسیع‌تری پیدا می‌کند که حتی همسایگان و دوستان و مانند آن را شامل می‌شود، هرچند معروف در معنای «ذِی الْقُرْبی ، خویشاوندان است. مسأله کمک به جامعه‌های کوچک (یعنی بستگان و خویشاوندان)، از آن نظر که از پشتوانه عاطفی نیرومندی برخوردار است، از ضمانت اجرایی بیشتری بهره‌مند خواهد بود.
بعد از تکمیل سه اصل مثبت، به سه اصل منفی و منهی می‌پردازد و می‌گوید:
خداوند از فحشا، منکر و بغی نهی می‌کند: «وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ.» پیرامون این تعبیرات سه‌گانه: «فحشاء»، «منکر» و «بغی» نیز مفسران سخن بسیار گفته‌اند، اما آنچه مناسب‌تر با معنای لغوی و قرینه مقابله این صفات با یکدیگر، به نظر می‌رسد، آن است که «فحشاء»، اشاره به گناهانی پنهانی؛ «منکر»، اشاره به گناهان آشکار، و «بغی»، هرگونه تجاوز از حقّ خویش و ظلم و خود برتربینی نسبت به دیگران است، و در پایان آیه، به عنوان تأکید مجدد روی تمام این اصول ششگانه می‌فرماید:
خداوند به شما اندرز می‌دهد، شاید متذکر بشوید: «یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ» «2»، فرموده: سپس برای بیدار ساختن این انسان غافل، به گوشه‌ای از کرم و الطافش به او در چهار مرحله اشاره کرده، می‌فرماید: همان خدایی که تو را آفرید، سپس دستگاه‌های وجودت را منظم ساخت و سپس تعدیل نمود: «الَّذِی خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ»، و به هر صورتی که می‌خواست تو را

(1). تفسیر نمونه، ج 11، ص 370- 366.
(2). انفطار/ 7.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 824
ترکیب نمود: «فِی أَیِّ صُورَةٍ ما شاءَ رَکَّبَکَ»، و به این ترتیب مراحل چهارگانه عظیم خلقت را؛ یعنی اصل آفرینش، و سپس تنظیم، و بعد از آن تعدیل، و سرانجام ترکیب‌بندی را در عباراتی کوتاه و پرمعنا بیان می‌کند. «1»

سید هاشم بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان، و علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی قدّس سرّه در تفسیر نور الثقلین، و علامه جلال الدین عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر در المنثور، در ذیل آیات مذکور روایاتی را نقل فرمود که ما در اینجا به ترتیب تنظیم آیات، به نقل آنها می‌پردازیم:
فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنْ كانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ ذلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
1. شیخ در تهذیب با اسنادش از هشام بن سالم و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا»، نقل کند که آن حضرت فرمود: «قبل الشهاده، و قوله:" وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ"، قال بعد الشهاده.»: پیش از شهادت نباید از شهادت دادن سر باز زند و فرموده خدای تعالی: «وَ مَنْ يَكْتُمْها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ»؛ یعنی

---

(1). تفسیر نمونه، ج 26، ص 221- 220.
(2). بقره/ 282.

کسی که شهادت را کتمان کند، قلب او گناهکار است، آن حضرت فرمود: این بعد از شهادت است. «1»
2. شیخ با اسنادش از محمّد بن فضیل، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قوله تعالی: «وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا» فرمود: «لا ینبغی لاحد اذا دعی الی شهادة یشهد علیها، یقول: لا اشهد لکم علیها.»؛ یعنی برای احدی سزاوار نیست که چون به شهادتی دعوت شد تا آنچه می‌داند، شهادت دهد، بگوید، برای شما نسبت به آن شهادت نمی‌دهم. «2»

3. و از شیخ با اسنادش از جراح مداینی، و او هم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل شده که: «اذا دعیت الی الشهادة، فاجب.»: فرمود: چون به شهادتی دعوت شدی، آن را اجابت کن. «3»
4. و از محمّد بن فضیل و او از ابی الحسن علیه السّلام درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا»، نقل شده که آن حضرت فرمود: «اذا دعاک الرجل تشهد له، لم ینبغ لک ان یتقاعس عنها.»: چون انسانی تو را دعوت نماید تا برای او شهادت بدهی، برای تو سزاوار نیست آن را به تأخیر بیندازی.» «4»
نیز قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً» «5»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:
1. محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم با اسنادش، از نوح بن شعیب و محمّد بن الحسن نقل نموده که ابن ابی العوجاء از هشام بن حکم سؤال نمود که: آیا خدا حکیم نیست؟ هشام

---

(1). برهان، ص 162.
(2). برهان، ص 163- مانند این روایت را محمّد بن یحیی با اسنادش از ابی الصباح کنانی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل نموده است: نور الثقلین، ج 1، ص 300، حدیث 1200، و در کافی با اسنادش از سماعه از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام همین روایت نقل شده است: نور الثقلین، ج 8، ص 300، حدیث 1199.
(3). برهان، ص 163.
(4). برهان، ص 163- نور الثقلین، ج 1، ص 300، حدیث 1201.
(5). نساء/ 129.

گفت: بلی، او احکم الحاکمین است. ابن ابی العوجاء گفت: پس درباره قوله عزّ و جلّ:
«فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، به من خبر بده که آیا این واجب نیست؟ هشام گفت: بلی. ابن ابی العوجاء گفت: پس درباره قوله عزّ و جلّ: «وَ لَنْ تَسْتَطِیعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَیْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِیلُوا کُلَّ الْمَیْلِ فَتَذَرُوها کَالْمُعَلَّقَةِ وَ إِنْ تُصْلِحُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ غَفُوراً رَحِیماً»، به من خبر بده که کدام حکیم بدین گونه سخن می‌گوید؟ هشام را جوابی نبود که به او بگوید، لذا برای تشرّف به خدمت ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام به عزم مدینه حرکت نمود. چون به نزد امام صادق علیه السّلام رسید، آن حضرت به او فرمود: ای هشام! اکنون که به مدینه آمده‌ای، نه وقت حج است، نه زمانی که برای

عمره می‌آمدی؟ هشام گفت: بلی، فدایت گردم، به واسطه امر مهمی که برایم پیش آمده، به خدمت شما شرفیاب شده‌ام؛ ابن ابی العوجاء مسأله‌ای را از من سؤال نموده که پاسخ آن را ندانستم. حضرت پرسید: آن چه بود؟ هشام قصه خود را حکایت نمود. سپس ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «اما قوله عزّ و جلّ:" فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً"، یعنی فی النفقة، و اما قوله:" وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ"؛ یعنی فی المودة.»: اما فرموده خدای عزّ و جلّ: «فَانْكِحُوا ما طابَ لَكُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنى وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَواحِدَةً»، مراد از آن، عدالت در نفقه است، و اما قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ»، مراد از آن، عدالت داشتن در محبت قلبی است. پس چون هشام سؤال ابن ابی العوجاء را با این پاسخ به او اطلاع داد. ابن ابی العوجاء به او گفت: و اللّه، این جواب از خودت نیست. «1»

2. در تفسیر عیاشی از هشام بن سالم، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قوله خدای تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ»، نقل شده که آن حضرت فرمود: عدالت در محبت قلبی است. «2»

---

(1). برهان، ص 257- نور الثقلین، ج 1، ص 558، حدیث 601.

(2). نور الثقلین، ج 1، ص 559، حدیث 602- برهان، ص 257.

3. ابن جریر، ابن منذر و بیهقی درباره قوله: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ»، از مجاهد اخراج نمودند که او گفت: «یعنی فی الحب،" فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ"، قال: لا تتعمدوا الاسائة.»: یعنی در محبت داشتن و دوستی کردن، و درباره قوله: «فَلا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ»، گفت: یعنی عمدا و از روی قصد بدی نکنید. «1»

4. ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره قوله: «فَتَذَرُوها كَالْمُعَلَّقَةِ»، از ابن عباس اخراج نمودند که او گفت: «لا مطلقة و لا ذات بعل.»: کالمعلقه مانند زنی است که نه او را طلاق داده‌اند و نه دارای شوهر است.

همچنین فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً لِيَذُوقَ وَبالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقامٍ» «2»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. شیخ در تهذیب با اسنادش تا ابی الصباح، و او گوید که از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ پیرامون صید: «وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»، سؤال نمودم. آن حضرت گفتند: «فی الظبی شاة، و فی حمار وحش بقرة، و فی نعامة جزور.»: در جزای کشتن آهو، گوسفند، و در جزای کشتن الاغ وحشی، گاو، و در جزای شترمرغ، شتر است. «3»
2. شیخ در تهذیب با اسنادش تا به حماد، و او از حریز از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»، روایت کند که آن حضرت فرمود: «فی النعامة بدنة، و فی حمار وحش بقرة، و فی الظبی شاة، و فی البقرة بقرة.»: برای کشتن شترمرغ، شتر، و برای کشتن الاغ وحشی، گاو، و برای کشتن آهو، گوسفند، و برای کشتن گاو وحشی، گاو اهلی جزای مثل است. «4»

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 233.
(2). مائده/ 95.
(3). برهان، ص 306.
(4). برهان، ص 306- نور الثقلین، ج 1، ص 673، حدیث 367.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 828
3. شیخ با اسنادش تا حماد بن عثمان به نقل از زراره، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ»، روایت کند که آن حضرت فرمود: «فالعدل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، و الامام من بعده یحکم به و هو ذو العدل، فاذا علمت ما حکم اللّه به من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و الامام، فحسبک و لا تسأل عنه.»: عدل پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله است و امام بعد از او، به آن حکم می‌نماید و او صاحب عدل می‌باشد. پس چون آنچه را خدا به آن حکم نموده، از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و امام دانستی، پس تو را کفایت کند و از آن سؤال مکن. «1»
4. شیخ و عیاشی با اسنادشان تا محمّد بن مسلم، و او گوید که از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً»، سؤال نمودم. آن حضرت فرمود: «عدل الهدی ما بلغ، یتصدق به. فان لم یکن عنده، فلیصم بقدر ما بلغ؛ لکل طعام مسکین یوم.»: عدل هدی‌ای که (به مکّه یا منی) می‌رسد، صدقه دهد. پس اگر نزد او چنین مالی نبود، پس به اندازه هدی رسیده روزه بگیرد؛ این‌گونه که برای هر طعام مسکینی یک روز روزه بگیرد. «2»
5. عبد اللّه بن سنان از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ فیمن قتل صیدا متعمدا و هو محرم: «فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ

مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ هَدْیاً بالِغَ الْکَعْبَةِ أَوْ کَفَّارَةٌ طَعامُ مَساکِینَ أَوْ عَدْلُ ذلِکَ صِیاماً»، از آن حضرت سؤال نمودم که آن چگونه است؟ پس آن حضرت فرمود: «ینظر الی الذی علیه بجزاء ما قتل، فاما ان یهدیه، و اما ان یقوم فیشتری به طعاما فیطعمه للمساکین، یطعم کل مسکین مدا، و اما ان ینظرکم یبلغ عدد ذلک من المساکین، فیصوم مکان کل مسکین یوما.»: نگاه می‌کند به آنچه بر اوست به واسطه کیفر آنچه کشته شده، پس یا آن را هدی می‌کند (و به مکّه یا منی می‌برد)، و یا این‌که آن را ارزیابی می‌کند و با آن خوراک می‌خرد. سپس آن را خوراک بیچارگان می‌کند؛ به‌گونه‌ای که سهم هر مسکین یک مد طعام باشد، و یا ملاحظه می‌کند که عدد این بیچارگان به چه تعدادی می‌رسد، پس به جای هر مسکین، یک روز را روزه می‌گیرد. «3»

---

(1). برهان، ص 307- نور الثقلین، ج 1، ص 657، حدیث 370.
(2). برهان، ص 306- نور الثقلین، ج 1، ص 677، حدیث 382.
(3). برهان، ص 308- 307- نور الثقلین، ج 1، ص 677- حدیث 383.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 829

6. شیخ طوسی فرمود: و اما آنچه را حسین بن سعید از ابن ابی عمیر، از حماد، از حلبی و او هم از ابی عبد اللّه علیه السّلام روایت نمود که آن حضرت فرمود: «المحرم اذا قتل الصید، فعلیه جزاؤه و یتصدق بالصید علی مسکین، فان عاد فقتل صیدا آخر، لم یکن علیه جزاء و ینتقم اللّه منه و النقمة فی الاخره.»: محرم وقتی صیدی را به قتل رسانید، بر او جزایش لازم است و باید به خاطر آن، به مسکین صدقه بدهد. پس اگر آن را تکرار نمود و صید دیگری را به قتل رسانید، بر او جزا نیست و خدا از او انتقام می‌گیرد و انتقام او در آخرت است، و این روایت منافاتی ندارد با آنچه ذکر نمودیم؛ زیرا آن، محمول بر صید عمدی است؛ چون کسی که عمدا صیدی بکند، بعد از آنکه اول بار صید نمود، بر او یک کفاره است، و چون در حال نسیان بود، هرچه صید کند، کفاره بر او لازم است، و آنچه که بر این گفته دلالت دارد، روایت یعقوب از ابی عمیر، از بعض اصحابش، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام است که فرمود: «اذا اصاب المحرم الصید خطأ فعلیه کفارة. فان اصابه ثانیة متعمدا، فهو ممن ینتقم اللّه منه، لم یکن علیه الکفارة.»: هنگامی که کسی که محرم است به طور خطأ صیدی را به قتل برساند، کفاره بر او لازم است. پس اگر در مرتبه دوم عمدا صیدی را بکشد، پس او از کسانی است که خدا از او انتقام می‌کشد و کفاره بر او لازم نیست. «1»

7. ابن منذر، ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی در سننش درباره قوله: «وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً»، از ابن عباس اخراج نمودند که او فرمود: «ان قتله

متعمدا او ناسیا او خطأ، حکم علیه. فان عاد متعمدا، عجلت له العقوبة الا ان یعفو اللّه عنه، و فی قوله:" فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ"، قال: اذا قتل المحرم شیئا من الصید، حکم علیه فیه؛ فان قتل ظبیا او نحوه، فعلیه شاة تذبح بمکة، فان لم یجد، فاطعام ستة مساکین، فان لم یجد، فصیام ثلاثة ایام، فان قتل ابلا و نحوه، فعلیه بقرة، فان لم یجدها، اطعم عشرین مسکینا، فان لم یجد، صام عشرین یوما و ان قتل نعامة او حمار وحش او نحوه، فعلیه بدنة من الابل، فان لم یجد، اطعم ثلاثین مسکینا، فان لم یجد، صام ثلاثین یوما و الطعام مد؛ مد یشبعهم.»: اگر آن را از روی عمد یا از روی فراموشی یا از روی خطا

---

(1). برهان، ص 306.

بکشد، حکمی بر آن هست، و اگر به صورت عمد برگشت کند، عقوبت او در آینده (قیامت) است، مگر آنکه خدا او را مورد عفو و بخشش قرار دهد، و درباره قوله:

«فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ»، فرمود: وقتی محرم صیدی را به قتل برساند، در آن کار برای او حکمی هست. پس اگر آهویی را یا نظیر آن را به قتل رسانید، بر او واجب است که گوسفندی را در مکّه ذبح نماید. پس اگر گوسفند نیافت، شش مسکین را اطعام کند.

اگر مسکین را نیافت، سه روز را روزه بگیرد. پس اگر شتر و مانند آن را بکشد، پس بر او است که گاوی را ذبح کند. پس اگر آن را نیافت، بیست مسکین را اطعام نماید. پس اگر مسکینی نیافت، بیست روز روزه بگیرد، و اگر شترمرغ یا گورخر یا نظیر آن را شکار کرد، پس بر او است که بچه شتر پرواری را نحر کند. پس اگر آن را نیافت، پس سی مسکینی را اطعام کند. پس اگر آنان را نیافت، پس سی روز را روزه بگیرد و طعام یک مد است؛ مدی (مقدار غذایی) که آنان را سیر می‌کند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ» «2»، روایاتی را ذکر فرموده‌اند، از جمله:

1. علی بن ابراهیم با اسنادش از ابن ابی عمیر و او از ابن مسکان از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «اذا خلق الامام فی بطن امه، یکتب علی عضده الایمن:" وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ".»: چون امام در شکم مادرش خلق گردد، بر بازوی راست او نوشته می‌شود: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.» «3»

2. محمّد بن یعقوب با اسنادش تا محمّد بن مروان، و او گوید که از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: «ان الامام یسمع

فی بطن امه، فاذا ولد، خطّ بین کتفیه:" وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ"، فاذا صار الامر الیه، جعل اللّه له

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 327.
(2). انعام/ 115.
(3). برهان، ص 335.

عمودا من نور یبصر به ما یعمل اهل کل بلدة.»: البتّه، امام در شکم مادرش می‌شنود، پس چون متولّد شود، بین دو کتف او، این نوشته است: «وَ تَمَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.» پس چون امر امامت به او محول گردد، خدای تعالی ستونی از نور را برای او قرار خواهد داد تا با آنچه را که اهل هر شهری بدان عمل می‌کنند، ببیند. «1»

3. بخاری، ابو داوود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه و بیهقی در اسماء و صفات از ابن عباس اخراج نمودند که فرمود: «کان النبی صلّی اللّه علیه و آله یعوّذ الحسن و الحسین رضی اللّه عنهما: اعیذکما بکلمات اللّه التامه من کل شیطان و هامّة و من کل عین لامة، ثم یقول کان ابوکم ابراهیم یعوّذ بها اسماعیل و اسحاق.»: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حسن و حسین رضی اللّه عنهما را دعای چشم‌زخم می‌نمود: شما دو نفر را با کلمات تام خداوند تعویذ می‌نمایم، از هر شیطان و جانور زهرداری و از هر چشم زخم‌داری، سپس می‌فرمود: پدر شما ابراهیم با آن دعا اسماعیل و اسحاق را تعویذ می‌نمود. «2»

فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْکَرِ وَ الْبَغْیِ یَعِظُکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «3» هم روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. ابن بابویه با اسنادش تا عمر بن عثمان تیمی قاضی، و او گفت: امیر المؤمنین علیه السّلام بر اصحابش ظاهر گردید در حالی که آنان یکدیگر را به مروت تذکّر می‌دادند. پس آن حضرت فرمود: «این انتم من کتاب اللّه؟»: این را از کجای کتاب خدای می‌یابید؟ آنان گفتند: یا امیر المؤمنین! بفرمایید آن در چه موضعی است؟ پس آن حضرت فرمود: «فی قوله عزّ و جلّ:" إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ"، فالعدل الانصاف، و الاحسان التفضّل.»: البته، خدای تعالی امر به عدل و احسان می‌کند. پس عدل، انصاف و مروت است و احسان، تفضّل، کرم و بخشش. «4»

---

(1). برهان، ص 335- نور الثقلین، ج 1، ص 760، حدیث 352.
(2). در المنثور، ج 3، ص 40.

(3). نحل/ 90.
(4). برهان، ص 581- نور الثقلين، ج 3، ص 77، حديث 191.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 832
2. على بن ابراهيم در تفسير قوله: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی وَ يَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ»، فرمود: «العدل شهادة ان لا اله الا اللّٰه و ان محمّدا رسول اللّٰه صلّى اللّٰه عليه و آله، و الاحسان امير المؤمنين صلوات اللّٰه عليه و الفحشاء و المنكر و البغی فلان و فلان و فلان.» «1»
3. عياشى از سعد، از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام فى قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ» روايت كند كه ايشان فرمود: «يا سعد! ان اللّٰه يامر بالعدل، و هو محمّد، و الاحسان، و هو علىّ، و ايتاء ذى القربى، و هو قرابتنا؛ امر العباد بمودتنا و ايتاءنا، و نهاهم عن الفحشاء المنكر، من بغى على اهل البيت و دعا الى غيرنا.»: اى سعد! البته، خداى متعال امر به عدل مى‌فرمايد و آن محمّد صلّى اللّٰه عليه و آله است، و امر به احسان مى‌فرمايد و آن على عليه السّلام است، و امر به اعطا به خويشاوند مى‌فرمايد و آن خويشان ما هستند. خداى متعال بندگان را به مودت و محبت بخشش به ما، امر نمود، و آنان را از فحشا و منكر و از ظلم به اهل بيت عليهم السّلام و از دعوت به غير ما نهى نمود. «2»
4. در روايت سعد الاسكاف از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام آمده است كه: «يا سعد! ان اللّٰه يامر بالعدل و هو محمّد، فمن اطاعه، فقد عدل، و الاحسان علىّ، فمن تولاه، فقد احسن و المحسن فى الجنة، و ايتاء ذى القربى، فمن قرابتنا. امر اللّٰه العباد بمودتنا و ايتاءنا، و نهاهم عن الفحشاء و المنكر، من بغى علينا اهل البيت و دعا الى غيرنا.»: اى سعد! البته، خداى متعال امر به عدل مى‌فرمايد و آن، محمّد صلّى اللّٰه عليه و آله است، پس هركه او را اطاعت كند، عدالت ورزيده است، و احسان على عليه السّلام است، پس هركه بر ولايت او باشد، احسان نموده است و محسن در بهشت است، و ايتاء ذى القربى، پس از خويشان ما هستند. خداى تعالى بندگان را به مودت و محبت و اعطاى به ما امر كرد و آنان را از فحشا و منكر نهى نمود، از سركشى بر ما اهل بيت و دعوت به غير ما. «3»

---

(1). نور الثقلين، ج 3، ص 77، حديث 193- برهان، ج 7، ص 580.
(2). برهان، ص 581- نور الثقلين، ج 3، ص 79، حديث 302.
(3). برهان، ص 581- نور الثقلين، ج 3، ص 80، حديث 206.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 833
5. ابن جرير، ابن منذر، ابن ابى حاتم و بيهقى در اسماء و صفات از ابن

عباس رضی اللّه عنه اخراج نمود که درباره قوله: «إِنَّ اللّهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»، فرمود: «شهادة ان الا اله الا اللّه»، و «الْإِحْسانِ» را گفت: ادای واجبات، و «إِیتاءِ ذِی الْقُرْبی را فرمود: اعطا نمودن است به ذوی الارحام، آن حقی را که خدا به سبب قرابت و رحم بر تو واجب کرده، و «یَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ» را گفت: آن، زنا است، و «الْمُنْکَرِ» را فرمود: آن، شرک است، و «الْبَغْیِ» را گفت: کبر و ظلم است، و «یَعِظُکُمْ» را فرمود: سفارش می‌کنم شما را «لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «1»
6. ابن ابی حاتم از شعبی اخراج نمود که او گفت: «قال عیسی ابن مریم: انما الاحسان، ان تحسن الی من اساء الیک و اللّه اعلم.»: عیسی بن مریم علیه السّلام فرمود: البته، احسان نیکویی کردن است به کسی که نسبت به تو بدی روا داشته است، و اللّه اعلم. «2»

5. تدبّر در آیات عدل

اشاره

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

الف- تنوع معانی عدل به اعتبار سیاق آیات و تفاسیر

عدل، به اعتبار موضوعش و با توجّه به سیاق آیات و تفاسیری که مورد تحقیق قرار گرفت، دارای معانی متنوعی به شرح زیر است:

1. عدل؛ یعنی حق، انصاف و اجتناب از انحراف از آنها در نوشتن دین و در گفتن آن در قوله تعالی: «وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ»، و قوله: «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ.» «4»

2. عدل؛ یعنی عمل به مساوات و برابری در محبت و مودت در قوله تعالی: «وَ لَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّساءِ وَ لَوْ حَرَصْتُمْ.» «5»

3. عدل؛ یعنی انصاف و اجتناب از ظلم و جور در حکم نسبت به دشمنان و داشتن حکم منصفانه نسبت به دوستان و دشمنان در قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا

---

(1). در المنثور، ج 4، ص 128.

(2). در المنثور، ج 4، ص 129.

(3). ص/ 29.

(4). بقره/ 282.

(5). نساء/ 129.

قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ.» «1»

4. عدل؛ یعنی انصاف فقیه در حکم به مثلیت دو حیوان؛ حیوان اهلی که باید هدی شود؛ نسبت به صید مقتول در قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْياً بالِغَ الْكَعْبَةِ.» «2»

5. عدل؛ یعنی روزه‌ای که کفاره صید مقتول است در قوله تعالی: «أَوْ كَفَّارَةٌ طَعامُ مَساكِينَ أَوْ عَدْلُ ذلِكَ صِياماً.» «3»

6. عدل؛ یعنی آنچه در قرآن است، حق و انصاف است در قوله تعالی: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا.» «4»

7. عدل به کسر عین؛ یعنی همتا قایل شدن برای خدا در قوله تعالی: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ هُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ.» «5»

8. عدل؛ یعنی انصاف بین خلق و انجام آنچه بر مکلّف واجب است در قوله تعالی:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِي الْقُرْبى وَ يَنْهى عَنِ الْفَحْشاءِ وَ

الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ.» «6»
9. عدل؛ يعنى سازش دادن اعضاى بدن آدمى با مزاج در قوله تعالى: «الَّذِى خَلَقَکَ فَسَوَّاکَ فَعَدَلَکَ.» «7»

ب- عدل و عدل در آيات ديگر قرآن

1. قرآن در مقام مثال، آن كسى را كه امر به عدل مى‌كند و خود به راه مستقيم است، در مقابل انسانى قرار مى‌دهد كه نه زبانى براى گفتن دارد و نه كارى از او ساخته است و

---

(1). مائده/ 8.
(2). مائده/ 95.
(3). مائده/ 95.
(4). انعام/ 115.
(5). انعام/ 150.
(6). نحل/ 90.
(7). انفطار/ 7.

نه چيزى از او بر خواهد آمد و خود سربار ولى‌اش است: «وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُما أَبْكَمُ لا يَقْدِرُ عَلى شَيْ‏ءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلى مَوْلاهُ أَيْنَما يُوَجِّهْهُ لا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِى هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» «1»

2. خداى تعالى در قرآن به پيامبرش امر مى‌كند كه: آن كسانى كه زندگانى دنيا آنان را مغرور ساخته و دينشان را بازيچه و سرگرمى گرفته‌اند، به خود رها نكرده و به آنان تذكّر مى‌دهد كه نفس به واسطه آنچه كسب نمود، محروم است. به جز خدا يار و شفيعى براى او نيست و اگر هرچه را به جبران آن عوض دهد، از او نمى‌گيرند. اينان كسانى هستند كه به واسطه آنچه كسب نمودند، محروم شدند. براى آنان نوشابه‌اى سوزان از آب سوزان جهنم و عذابى دردناک است به واسطه آنچه نسبت به آن كفر مى‌ورزيدند:

«وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِباً وَ لَهْواً وَ غَرَّتْهُمُ الْحَياةُ الدُّنْيا وَ ذَكِّرْ بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِما كَسَبَتْ لَيْسَ لَها مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَ لا شَفِيعٌ وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لا يُؤْخَذْ مِنْها أُولئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِما كَسَبُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ» «2» (در اين آيه، عدل به معنا عوض يا معادل معنا شده است).

3. پيروى از هواى نفس، سبب انحراف از عدالت است. قرآن كريم خطاب به مومنين، امر به قيام به قسط و عدل و شهادت براى خدا مى‌فرمايد، و آن را مطلق و بدون استثنا حتى براى خودشان و والدين، خويشاوندان؛ غنى باشد يا فقير، امر فرموده كه خداى تعالى سزاوارتر از آنان است.

پس از آن فرمود: از هوای نفس پیروی نکنید، تا از عدالت منحرف نشوید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً.» «3»
و لذا هم از قوم موسی علیه السّلام امتی بوده‌اند که (چون پیروی از هوای نفس نکردند)، به

---

(1). نحل/ 76.
(2). انعام/ 70.
(3). نساء/ 135.

حق هدایت می‌نمودند و به وسیله آن، به عدالت عمل می‌کردند، و هم از بین مخلوق خدای تعالی امتی بوده‌اند که (چون از هوای نفس پیروی نکردند) به حق هدایت می‌نمودند و به وسیله آن، به عدالت عمل می‌کردند: «وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ» «1»، «وَ مِمَّنْ خَلَقْنا أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ.» «2»
و در انذار اهل کتاب (از بنی اسرائیل و از نصاری) آنانی که از هواهای نفسانی متابعت کردند، می‌فرماید: و از روزی که هیچ نفسی چیزی را از نفس دیگر کفایت نکند و فدیه‌ای از او پذیرفته نشود و شفاعتی از او مورد قبول واقع نگردد و او را مفید نباشد و آنان یاری نشوند، بترسید: «وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ وَ لا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ» «3»، و «وَ اتَّقُوا یَوْماً لا تَجْزِی نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَیْئاً وَ لا یُقْبَلُ مِنْها عَدْلٌ وَ لا تَنْفَعُها شَفاعَةٌ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ» «4» (در این دو آیه، عدل به معنای فدیه‌ای که در واقع همان بدل است، معنا شده است).
4. امر به اجرای عدالت در بین مردم از جانب خدای تعالی یک دستور عمومی و برای همه مردم است. خدای متعال پیامبرش، مؤمنان و همه مردم را به اجرای عدالت امر می‌فرماید:
الف- خدای تعالی به پیامبرش امر می‌کند که بگوید، برای اجرای عدالت در بین مردم مامور شده‌ام: «وَ قُلْ آمَنْتُ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ کِتابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَیْنَکُمُ.» «5»
ب- و خدای تعالی با تأکید به مؤمنان امر می‌کند که امانات را به صاحبان آنها برگردانند و چون در بین مردم داوری کنند، با عدالت حکم و قضاوت نمایند و با تأکید می‌فرماید که این اندرز، اندرز نیکویی برای شما است: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَ إِذا حَکَمْتُمْ بَیْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ کانَ سَمِیعاً بَصِیراً.» «6»

---

(1). اعراف/ 159.
(2). اعراف/ 181.
(3). بقره/ 48.
(4). بقره/ 123.
(5). شوری/ 15.
(6). نساء/ 58.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 837
ج- و خدای تعالی با تأکید و به طور مطلق عموم مردم را به اجرای عدالت، احسان و اعطای به خویشان امر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسانِ وَ إِيتاءِ ذِی الْقُرْبی» «1»

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب العدل» سخنانی به اقتصار از مولای موحدان، امیر المؤمنان، علی علیه السّلام بیان شده که ما در اینجا به نقل برخی از آن سخنان می‌پردازیم.

1. «العدل رأس الإیمان و جماع الإحسان»: دادگری، سر ایمان و گردآورنده نیکویی است.

2. «العدل قوام الرّعیّة و جمال الولاة»: دادگری، قوام رعیت، و زیبایی حکام است.

3. «العدل، إنّک إذا ظلمت، أنصفت، و الفضل، إنّک إذا قدرت، عفوت.»: عدل و داد به این است که هرگاه تو مورد ظلم و ستم واقع شدی، انصاف به خرج دهی و فضیلت و برتری در این است که چون قدرت پیدا کردی، عفو کنی، و از آن درگذری.

4. «اعدل، تحکم»: دادگر باش تا حاکم و فرمانده باشی.

5. «اعدل، تملک.»: دادگری کن تا حکومت کنی.

6. «اعدل، تدم لک القدرة.»: دادگری کن تا قدرت برای تو دوام داشته باشد.

7. «أحسن العدل، نصرة المظلوم.»: نیکوترین عدل، یاری کردن مظلوم است.

8. «أعدل النّاس، من أنصف من ظلمه.»: عادل‌ترین مردم، کسی است که نسبت به آن کس که به او ظلم نموده، انصاف ورزد.

9. «إنّ من العدل، ان تنصف فی الحکم و تجتنب الظّلمة.»: البته، از عدل است که در حکم نمودن انصاف داشته باشی و از ستم کردن دوری کنی.

10. «القسط روح الشّهادة.»: روح شهادت، عدل است (یعنی: شهادتی که در آن عدالت جاری نباشد، روحی در آن نیست و اثری بر آن مترتّب نخواهد بود).

11. «العدل حیاة الأحکام.»: عدل و دادگری، جان و حیات حکم است (یعنی: حکم بدون عدل، همچون مرده‌ای است و حرکت و تأثیری ندارد.

---

(1). نحل/ 90.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 838

12. «العدل یصلح البریّة.»: عدل، خلایق را اصلاح نماید.

13. «العدل فضیلة السّلطان.»: عدل و دادگری، فضیلت پادشاه است.

14. «العدل أغنی الغناء.»: عدل، باثروت‌ترین ثروت‌ها است.

15. «العدل إنصاف.»: عدل و دادگری، انصاف دادن است.

16. «بالعدل تتضاعف البرکات.»: با عدل و دادگری، برکات دوچندان می‌شود.
17. «بالعدل تصلح الرّعیّة.»: با عدل و دادگری، رعیت به صلاح آید و اصلاح گردد.
18. «حسن العدل نظام البریّة.»: نیکویی عدل و دادگری، نظام خلق است (یعنی: سبب نظام در خلق خواهد شد).
19. «خیر السّیاسات العدل.»: بهترین سیاست‌ها، عدل و دادگری است.
20. «کیف یعدل فی غیره، من یظلم نفسه.»: چگونه آنکه بر خودش ستم می‌کند، در حقّ غیرش عدالت خواهد ورزید.
21. «کفی بالعدل سائسا.»: برای سیاست کردن مردم، عدل و دادگری کفایت می‌کند و به سیاست‌کننده دیگری احتیاج نیست.
22. «لیس من العدل، القضاء علی الثّقة بالظّنّ.»: قضاوت و داوری با اعتماد بر ظن و گمان، از عدل و دادگری نیست، بلکه در داوری علم لازم است.
23. «من عدل تمکّن.»: کسی که عدل و دادگری کند، متمکّن گردد.
24. «من عدل، نفذ حکمه.»: کسی که عدل و دادگری کند، حکمش نافذ است.
25. «من عدل، عظم قدره.»: کسی که عدل و دادگری کند، قدر و منزلتش عظیم و بزرگ گردد.
26. «من کثر عدله، حمدت ایّامه.»: کسی که عدل و دادگری او بسیار شد، روزگارش مورد ستایش شود.
27. «من عدل فی البلاد، نشر اللّه علیه الرّحمة.»: کسی که در بلاد و شهرها دادگری نماید، خداوند رحمت را بر او منتشر می‌کند.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 839
28. «من طابق سرّه علانیته و وافق فعله مقالته، فهو الّذی أدّی الأمانة و تحقّقت عدالته.»: هرکه ظاهر او با باطنش مطابق بود، و کردار و گفتارش موافق بود، پس او کسی است که امانت را ادا نموده و عدالت و دادگریش محقّق شده است.
29. «سیاسة العدل ثلاث، لین فی حزم، و استقصاء فی عدل و إفضال فی قصد.»: سیاست عدل و دادگری سه چیز است: نرمی و ملایمت در دوراندیشی و به نهایت رساندن در عدل و دادگری و احسان و بذل و بخشش در اقتصاد و میانه‌روی.
30. «شیئان لا یوزن ثوابهما: العفو و العدل.»: دو چیز است که ثواب آن دو سنجیده نمی‌شود، عفو و بخشش و عدل و دادگری.
31. «صلاح الرّعیّة العدل.»: عدل و دادگری، صلاح و به اصلاح آوردن رعیت است.

32. «علیک بالعدل فی الصّدیق و العدوّ، و القصد فی الفقر و الغنی.»: بر تو باد به عدل و دادگری نسبت به دوست و دشمن، و میانه‌روی در حالت تنگدستی و توانگری.
33. «غایة العدل، أن یعدل المرء فی نفسه.»: نهایت عدل و دادگری این است که آدمی درباره خودش عدالت و دادگری نماید.
34. «ما عمّرت البلاد بمثل العدل.»: بلاد و شهرها به چیزی مانند عدل و دادگری آباد نخواهد شد.
35. «فی العدل، الإقتداء بسنّة اللّه و ثبات الدّول.»: پیروی نمودن از سنت خدای متعال و ثبات و پابرجایی دولت‌ها در عدل و دادگری است.
36. «آفة العدل، الظّالم القادر.»: آفت عدل و دادگری، ستمکار توانا و قدرتمند است، که سدّ محکمی است در اجرای عدل.
37. «العدل حیاة.»: عدل و دادگری، زندگی است؛ چون وقتی عدالت نباشد، مردم مانند مرده هستند.
38. «العدل، خیر الحکم.»: بهترین حکم و داوری، عدل و دادگری است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 840
39. «ربّ عادل جائر.»: بسا عادلی که ستمگر است، یا به خیال عدالت ستم می‌کند و یا برای حکمی اهلیت ندارد.
خدایا! قوام این جهان را بر پایه عدل استوار نموده‌ای، و در کلام وحی، بندگان را هم به عدل؛ یعنی اجرای انصاف در بین مردم، امر فرمودی و عدل در مقابل ظلم بوده و ظلم از صفات مشرکان، منافقین و کافرین است. پروردگارا! تو را به عدل، این صفت عظمی سوگند می‌دهیم که ما را در کلیه شؤون زندگی و به ویژه در ارتباط با مردم و به انجام رسانیدن امرت که همان اجرای عدل و احسان است، موفق بداری.
آمین، یا رب العالمین.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 841

فهارس

اشاره

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 842

فهرست اشخاص

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 843

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 849

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج2، ص: 859

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 863

فهرست امکنه

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج2، ص: 864

فهرست منابع و مآخذ

1- منابع و مآخذ جلد اول فرهنگ قرآن
2- ابانة الاحکام، عسقلانی.
3- العظمه.
4- تفسیر فخر رازی، فخری رازی، محمّد بن عمر، تحقیق و نشر دار احیاء التراث العربی، طبع الثانی، بیروت، 1417 ه ق.
5- زهد، اهوازی، حسین بن سعید، تحقیق: غلامرضا عرفانیان، حسینیان، الطبع الثانی، قم، 1402 ه ق.
6- سعد السعود، سید بن طاووس، رضی الدین علی، تحقیق: فارس تبریزیان الحسون، انتشارات دلیل، الطبعة الاولی، قم، 1421 ه ق.
7- ملحمه، سید شرف موسوی، انتشارات المنصوری، چ 1، قم، 1384 ه ش.

جلد سوم

فهرست مطالب

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 11

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 13
فصل چهل و سوم/ موعظه

فصل سی و سوم عزّت و عزیز

اشاره

کلمات عزّت و عزیز و سایر اشتقاقات آن با الفاظ: «عزّزنا»، «عزّنی»، «تعزّ»، «عزّا»، «العزّة»، «فبعزّتک»، «العزیز»، «عزیزا»، «أعزّ»، «أعزّة»، «العزّی»، 120 بار در 50 سوره، و در ضمن 120 آیه از آیه‌های قرآن مجید ذکر شده که تنها 99 بار آن اختصاص به کلمات: «العزیز»، «عزیز» و «عزیزا» دارد. در این تحقیق، از موارد یادشده، 9 آیه از 9 سوره قرآن کریم را انتخاب نموده، سپس در ابتدا آیات را به ترتیب مصحف کریم تنظیم، و پس از آن، معنای عزّت و عزیز را با استناد به کتب لغت بررسی می‌کنیم. بعد آیات مذکور را از لحاظ کتب تفسیری و تفاسیر روایی علمای شیعه و اهل تسنن، از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا زمان حاضر، تحقیق می‌نماییم، و سرانجام هم با استعانت از خدای تعالی و با استناد به تفاسیر مذکور، آیات قرآن و سیاق آیات، به تدبّر در آنها می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات عزّت و عزیز به ترتیب مصحف کریم

1. بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً. «1»
2. إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. «2»

---

(1). نساء/ 158: مدنی.

(2). مائده/ 118: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 16

3. فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِی الْمُتَصَدِّقِينَ.» «1»
4. «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. «2»
5. ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما يُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. «3»
6. إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ. «4»
7. قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ. «5»
8. إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ. «6»
9. هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ. «7»

2. در معنای عزّت و عزیز

راغب در مفردات فرموده: عزّت، حالتی است برای شخصیت انسان که مانع است از این‌که او مغلوب گردد، برگرفته از گفته ایشان: «ارض عزاز»؛ یعنی زمین سخت؛ فرمود:
«أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً»، و «تعزز اللحم»؛ یعنی گوشت سخت و سفت شد؛ مثل این‌که در سفتی به درجه‌ای رسید که استفاده کردن از آن مشکل است، و عزیز، کسی است که غالب می‌گردد و مغلوب نمی‌شود، فرمود: «إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»، «یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا»، و نیز فرمود: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ»، «سُبْحانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ»، پس گاهی با لفظ عزّت مورد مدح واقع می‌شود؛ همچنان‌که ملاحظه نمودید، و گاهی هم با همین لفظ مورد ذم و مذمت واقع می‌شود، مانند: عزّت کفار، فرمود: «بَلِ

---

(1). یوسف/ 88: مکی.
(2). شعراء/ 175: مکی.
(3). فاطر/ 2: مکی.
(4). یس/ 14: مکی.
(5). ص/ 83- 82: مکی.
(6). فصلت/ 41.
(7). حشر/ 23.

الَّذِینَ کَفَرُوا فِی عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ»، و وجه آن این است که آن عزّتی که برای خدای تعالی و برای پیامبرش و برای مؤمنین است، عزّتی دایمی و باقی می‌باشد. این عزّت همان عزّت حقیقی است و عزّتی که برای کافران است تعزّز بوده و در حقیقت ذلّت و خواری است؛ همچنان‌که معصوم علیه السّلام فرمود: «کل عزّ لیس باللّه، فهو ذلّ.»؛ یعنی هر عزّتی که به وسیله خدای تعالی نباشد، آن ذلّت است، و بر همین مبنا است قوله: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا»؛ یعنی تا این‌که به وسیله آن، از عذاب منع گردند، و قوله: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً»، معنایش این است که هرکس اراده کند عزیز باشد، نیاز دارد که عزّت را از خدای تعالی کسب کند که البته، عزّت از آن او تعالی است، و گاهی عزّت، به معنای غیرت، و گاهی هم به معنای شیء مذموم و ناپسند عاریه شده است، و در قوله: «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ» چنین معنایی است، و فرمود: «تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ.» گفته می‌شود: «عزّ علیّ»؛ یعنی این‌چنین بر من سخت

است، و فرمود: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ»؛ يعنى سخت است، و عزّه؛ يعنى غلبه كرد بر او، و گفته‌اند: «من عزّ، بزّ.»؛ يعنى: كسى كه غلبه كرد، سلب گرديد. قال تعالى: «وَ عَزَّنِى فِى الْخِطابِ»؛ يعنى بر من غلبه نمود، و در معناى آن گفته‌اند: در سخنگويى و جدال از من قوى‌تر است، و «عزّ المطر الأرض.»؛ يعنى باران سخت گرديد و بر زمين غلبه نمود، و «عزّ الشّى‌ء»؛ يعنى آن چيز، از اين جهت كه گفته مى‌شود هر موجود كميابى مطلوب است، كمياب گرديد و داراى ارزش شد، و قوله: «إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ»؛ يعنى سود به دست آوردن از آن و وجود مانند آن، مشكل است، و عزّى، نام بت است، فرمود: «قال أَ فَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَ الْعُزَّى.» «1»
فخر الدين در مجمع البحرين فى قوله تعالى: «وَ قالَ نِسْوَةٌ فِى الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ» «2»، از قول مفسر؛ يعنى صاحب كشّاف، فرموده: در زبان عرب به پادشاه عزيز گويند، و «فَتاها»؛ يعنى غلام آن زن، و قوله: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ ما عَنِتُّمْ»؛ يعنى شديد است به طورى كه اين شدت بر صبر او غالب مى‌شود. گفته مى‌شود: عزّه يعزّه عزّا،

---

(1). مفردات، ص 345- 344.
(2). يوسف/ 30.

وقتى است كه بر او غلبه كند، و قوله: «فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ»؛ يعنى ما پشت آن دو را با فرستادن سومين پيامبر تقويت و محكم نموديم، و اسم آن، «عزّة» بوده و آن قوت و غلبه است، و بر اين معنا است قوله: «وَ عَزَّنِى فِى الْخِطابِ»؛ يعنى بر من غلبه پيدا كرد، و گفته مى‌شود: ارجمندتر از من گرديد، و قوله: «فِى عِزَّةٍ وَ شِقاقٍ»، «عزّة» در اين‌جا، به معناى غالب و مغلوب شدن و مانع و ممنوع شدن است، و قوله: «و أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»؛ يعنى آن عزّتى را كه در آن از غيرت و مروت جاهليت است، او را بر «اثم» كه از آن نهى شده بود، حمل كرد و او ملزم به ارتكاب آن است، و قوله: «سُبْحانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ» را خداى تعالى چنين اراده نمود كه «ربّ» را به «عزّة» اضافه نمايد؛ زيرا عزّت اختصاص به او دارد، و قوله: «أَعِزَّةٍ عَلَى الْكافِرِينَ»؛ يعنى كافران را دشمن دارند؛ يعنى بر آنان غالب گردند و وقتى كه غلبه كنند، مانع از عزّت آنان گردند، و عزّى به ضم عين، مؤنّث اعزّ است، به معناى عزيزه، نام بتى از سنگ كه از آن قريش و بنى كنانه بود، و گفته مى‌شود:
عزّى سمره، براى طايفه غطفان بود كه آن را مى‌پرستيدند و بيتى را براى آن بنا كرده و پرده‌اى بر آن آويزان نموده بودند كه پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و سلّم خالد بن وليد را فرستاد و او هم خانه را ويران نمود و آن بت را سوزانيد، و عبد العزى، نام ابو بكر بود و كنيه‌اش ابو فضيل بود.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم او را عبد اللّه نامید و کنیه او را ابو بکر نهاد. عزیز، از نام‌های خدای تعالی بوده و او کسی است که هیچ چیزی نسبت به او دشمنی نتواند بکند یا او غالب است و مغلوب نخواهد شد، و جمع عزیز، عزاز است، مثل کریم و کرام، و از نام‌های خدای تعالی معزّ بوده و او کسی است که عزّت را به هرکسی از بندگانش که مشیتش باشد، می‌بخشد، و عزّ به کسر، برخلاف ذلّ است، و عزّ الشی‌ء عزّا و عزازة، وقتی است که کمیاب بوده یا موجود نباشد، پس در این صورت، آن شی‌ء، عزیز است، و عزّ فلان یعّز عزّا و عزّة و نیز عزازة؛ یعنی عزیز گردید که بعد از ذلّت قوی شد و جمع آن اعزّة است.
«المؤمن اعز من الجبل.»؛ یعنی مؤمن، سخت‌تر از کوه است. تعزّی؛ یعنی تأسّی کردن و به
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 19
هنگام مصیبت صبر و شکیبایی نشان دادن و گفتن: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ.» «1»
در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: عزّة، در مقابل ذلّت است و آن در اصل، قوت، شدت و غلبه است، و در اسمای خدای تعالی، عزیز؛ یعنی آن غالب و غلبه‌کننده توانایی که مغلوب نگردد، و نیز از نام‌های خدای تعالی عز و جلّ معزّ و مذلّ است؛ یعنی عزّت‌دهنده و ذلّت‌دهنده؛ بدین‌معنا که او تعالی عزّ و شوکت را به هرکه مشیتش باشد، می‌بخشد و ذلّت و خواری را به هرکه بخواهد، ملحق می‌کند، و ذلّ به کسر ذال؛ یعنی انقیاد، و آن ضدّ عزّت است. ذلیل بر هر متواضعی که بر مردم تواضع کند، اطلاق می‌شود. ذلول، به کسی گفته می‌شود که مطیع غیر خود از مردم باشد و این صفت، مورد مدح است و در مقابل آن، عزّت است؛ یعنی بزرگی را به خود گرفتن، نیرو، قدرت و غیرت از خود نشان دادن؛ هم‌چنان‌که قوله تعالی: «أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ»، و چون این را دانستی، پس بدان آیات و اخبار و از جمله آن، قوله تعالی در سوره منافقین:
«لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ»، دلالت آن، روشن و صریح است بر این‌که عزّت (هم‌چنان‌که حق این است) برای خدای متعال و برای پیامبرش است و آن دو (یعنی خدا و پیامبر) عزیزان غالب و بلندمرتبه‌اند؛ هم‌چنین عزّت برای ائمه علیهم السّلام و برای شیعیان کامل آنان است که داخل در مؤمنین‌اند و از آن آشکار می‌گردد که دشمنان و مخالفین آنها، اهل ذلّت و خواری هستند، پس آنان در دنیا و در آخرت، نزد خدای تعالی خوار و ذلیل هستند، عزّت و غلبه ظاهری در این روزگار کوتاه‌مدت آنان را فایده‌ای نبخشد و هم‌چنان‌که آشکار و بدیهی است، فنا و نابودی بر آنان غلبه می‌کند.
کفعمی فرموده که قوله: «تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ»؛ یعنی با ایمان و

اطاعت به هرکس مشیتش باشد، عزّت می‌دهد و با کفر و معصیت، به هرکه بخواهد، ذلّت و خواری می‌دهد، یا مؤمن را با تعظیم به او و حمد و ثنا بر او و دخول او در بهشت عزّت و ارجمندی می‌دهد و کافر را با اخذ خراج از او، اسارتش و دخول وی در جهنم، خوار و

(1). مجمع البحرين، ص 298.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 20

ذلیل می‌کند. پس از آن فرمود: فقر و ابتلا از جانب خدای متعال هیچ‌گاه برای اولیایش نیست؛ بلکه آنان را در آخرت اکرام می‌کند، و در کتاب کافی از امام رضا علیه السّلام نقل است که فرمود: «الامام عزّ المؤمنين»، و نیز فرمود: «و الامام عز المسلمین»، و در کافی از علی علیه السّلام در حدیثی نقل است که ایشان در صفت اسلام فرمود: «ان اللّه جعل الاسلام عزّ المن تولّاه و اعزّ ارکانه لمن حاربه.»؛ یعنی البته، خدای تعالی اسلام را برای کسی که بر ولایت به آن باشد، مایه عزّت و شوکت قرار داد و پایه‌های آن را به وسیله کسی که در راه آن بجنگد، قوی و محکم گردانید. «1»

در فرهنگ لغات آمده است که: عزّ، مصدر است؛ یعنی ارجمندی (خلاف خواری)، باران تند و سخت، و عزّه؛ یعنی ارجمندی، قوت و شدت، بزرگ‌منشی و ننگ داشتن از خواری و پستی، عزیز؛ یعنی ارجمند، شریف، نیرومند و کمیاب، بلندپایه‌ای که دسترسی به او مقدور باشد، و یکی از نام‌های خداوند است و جمع آن، عزاز، اعزاء و اعزه است، و اعزّ؛ یعنی ارجمندتر و قوی‌تر، و عزی، مؤنّث عزیز بوده و به همان معنا است و نام یکی از بت‌های قریش می‌باشد، و عزاء؛ یعنی سختی و شدت، و سال سخت، و عزازه؛ یعنی کثرت و قوت. اعزاز؛ یعنی ارجمند کردن، قوی نمودن، کسی را دوست داشتن، و به زمین سخت، سفت و درشت رسیدن. تعزیز؛ یعنی ارجمند گردانیدن و توانا کردن، اعتزاز؛ یعنی عزیز و ارجمند شدن، گرامی شدن، به خود اعتماد داشتن، بر دیگری ارجمندی کردن و برتری یافتن. تعزّز؛ یعنی عزیز شدن و کمیاب گشتن. «2»

در فرهنگ عمید نیز آمده است: عزّ (به کسر عین و تشدید زاء)؛ یعنی ارجمند شدن، ارجمندی و خلاف ذلّ. عزی عزا (به ضمّ عین و تشدید زاء)، مؤنّث اعز، نام بتی هم بوده است. (عزاء) (به فتح عین)؛ یعنی صبر کردن و صبر و شکیبایی در ماتم و مصیبت.

در فارسی معنای سوگ و ماتم را می‌گویند. عزّت (به کسر عین و فتح زای مشدد)؛ یعنی

(1). مقدمه برهان، ص 103.

(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 535.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 21

عزیز شدن، گرامی شدن و ارجمندی. عزیز (به فتح عین)؛ یعنی شریف، گرامی، گرانمایه و ارجمند، اعزاء و اعزّه جمع آن است. «1» اعتزاز، یعنی عزیز شدن، گرامی داشتن. اعزّاء (به فتح همزه و کسر عین و تشدید زاء)، جمع عزیز است. اعز (به فتح همزه و عین و تشدید زاء)؛ یعنی عزیزتر، گرامی‌تر و ارجمندتر. اعزاز (به کسر همزه)؛ یعنی عزّت دادن، گرامی داشتن و ارجمند کردن. اعزّه (به فتح همزه و کسر عین و تشدید زاء)، جمع عزیز است. «2» تعزز (به فتح تاء و عین و ضمّ زای مشدد)، یعنی: عزیز شدن، گرامی و ارجمند شدن. تعزیز؛ یعنی عزیز کردن، ارجمند گردانیدن، بزرگ داشتن، توانا کردن. «3»

3. عزّت و عزیز در تفاسیر

شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً» «4»، فرموده: یعنی، بلکه خدای تعالی مسیح علیه السّلام را به سوی خودش بالا برد و او را نکشتند و به دار دنیا نیاویختند، لکن خدای متعال او را بالا برد و او را از کسانی که به او کفر ورزیدند، پاک و طاهر نمود، و قوله: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ»؛ یعنی: او را به موضعی برد که اختصاص به ملک خدای تعالی دارد و احدی نسبت به آن، چیزی را مالک نیست و آن آسمان است؛ زیرا جایز نیست که مراد از آن بالا بردن به مکان باشد؛ چون مکان از صفات اجسام بوده و خدای تعالی منزّه از آن است، و قوله: «وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً.»؛ یعنی خدای تعالی همیشه عزیز است، (غالبی است که هرگز مغلوب نگردد) درحالی‌که از دشمنان انتقام می‌کشد، مثل انتقام کشیدن او از قومی که به واسطه ظلمشان رعد و برق آنان را فراگرفت و هلاک شدند، و «حکیما»؛ یعنی خدای تعالی در افعال و تدبیراتش و در حوادث قضا برای خلقش حکیم است. «5»

---

(1). فرهنگ عمید، ص 825.

(2). فرهنگ عمید، ص 154.

(3). فرهنگ عمید، ص 396.

(4). نساء/ 185.

(5). تبیان، ج 3، ص 385.

نیز فی قوله تعالی: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «1»، فرموده: ظاهر آیه دلالت دارد بر این‌که عیسی علیه السّلام نمی‌دانسته شرک در هرحال آمرزیده نمی‌شود، لذا فرمود: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ»؛ یعنی اگر آنان را که به تو کفر ورزیدند و الهیت تو را انکار نمودند و پیامبرانت را تکذیب کردند، عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند. اما یک جواب این است که قوله: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ» در آیه 47 نساء، خبر دادن به امت ما است به این‌که مشرک آمرزیده نمی‌شود و نمی‌دانیم آیا مانند این خبر در امت‌های پیشین هم بوده است یا نه، و قوله: «فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ یعنی تو آن توانایی هستی که مغلوب نمی‌شوی و در جمیع افعالت در آنچه نسبت به بندگانت انجام می‌دهی، حکیم هستی، و گفته‌اند: «فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ»؛ یعنی تو بسیار توانا هستی که گنهکار را رها نمی‌کنی و مجرم از قهر و غلبه تو امتناع و سرپیچی نمی‌کند، «الْحَکِیمُ»؛ یعنی عذاب و بخشش را از روی حکمت در

موضع خودش قرار می‌دهی. «2»
همچنین فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» «3»، فرموده: خدای تعالی خبر داد به این‌که: برادران یوسف چون پدرشان، یعقوب به آنها گفت: «اذْهَبُوا فَتَحَسَّسُوا مِنْ يُوسُفَ»؛ یعنی بروید و درباره یوسف و برادرش به تحقیق و جستجو بپردازید. به سوی یوسف مراجعت نموده و بر او وارد شدند و گفتند: «يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ»، به واسطه این‌که آنان می‌شنیدند که به پادشاه، عزیز می‌گویند، و عزیز، در لغت آن بسیار توانایی است که هیچ بلندپروازی در برابر وسعت قدرت او ستمگری نکند، «مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ»؛ یعنی ضرر و خسارت بر ما و بر اهل (خانواده) ما وارد شده، «جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»: و ما با متاع اندک و کم‌ارزشی آمده‌ایم، «فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ»: پس به واسطه نقص و کمی متاعمان، پیمانه را بر ما کم مگیر و آن را به ما کامل بده، «وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا»: در معنای

---

(1). مائده/ 118.
(2). تبیان، ج 4، ص 71- 70 به اختصار.
(3). یوسف/ 88.

آن، سعید بن جبیر گفته است: آنها از عزیز مصر خواستند نرخ پایین و ناقص متاع آنان را نادیده بگیرد و بر آنها تفضّل کند. «إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» «1»»: که البته، خدای تعالی به تفضّل‌کنندگان، پاداش نیکو می‌دهد. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ» «3»، فرموده: یعنی ای محمّد، البته، پروردگار تو «لَهُوَ الْعَزِيزُ»؛ یعنی او عزیز و بسیار توانای غالب است در انتقام گرفتنش، «الرَّحِيمُ»؛ یعنی نسبت به کسی که از خلقش به او ایمان بیاورد، با رحمت است. «4»
نیز في قوله تعالی: «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «5»، فرموده: معنای «ما»، «الذی» است، و تقدیر آن، «الذی یفتح اللّه للناس من نعمه و رحمته» است؛ یعنی کسی را که خدای تعالی از روی نعمت و رحمت برای مردم می‌فرستد (و این فرستادن گشایشی است برای مردم)، «فَلا مُمْسِكَ لَها»: پس جلوگیری‌کننده‌ای برای آن نیست، «وَ ما يُمْسِكْ»: و آن‌که را خدای متعال از نعمت و رحمت جلوگیری می‌کند، «فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ»: پس بعد از خدای متعال برای او هیچ فرستنده‌ای نیست، «وَ هُوَ الْعَزِيزُ»: و او تعالی آن بسیار قدرتمند توانایی است که هیچ‌گاه شکست

نمیَ‌خورد، «الْحَكِيمُ»: او در جميع افعالش حكيم است. اگر نعمت دهد و اگر هم امساک نمايد، اقتضای حكمت است؛ زيرا او دانای به مصالح خلق است. آنچه را به مصلحت دين آنان و يا به مصلحت دنيايشان است، انجام می‌دهد. «6»

همين‌طور فی قوله تعالی: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ.» «7»، فرموده: زمانی كه دو رسول به سوی آنان فرستاديم. قومی گفته‌اند: آن دو

---

(1). يوسف/ 88.

(2). تبيان، ج 6، ص 186- 187.

(3). شعراء/ 175.

(4). تبيان، ج 8، ص 48.

(5). فاطر/ 2.

(6). تبيان، ج 8، ص 377.

(7). يس/ 14.

فرستاده، عيسی عليه السّلام و يكی از حواريون او بودند، و ديگران گفته‌اند: آنان، دو پيامبر از پيامبران الهی بودند. «فَكَذَّبُوهُما» اهل آن قريه نبوت و پيامبری آن دو فرستاده را انكار نمودند، «فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ»: بعد از آنان، با پيامبر سومی كه فرستاديم، پشت آنان را محكم و سخت گردانيديم، «فَقالُوا»: پس آنان به اهل قريه گفتند: «إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»: البته، ما فرستادگان خدای متعال به سوی شما هستيم. «1»

همين‌طور فی قوله تعالی: «قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» «2»، فرموده: خدای متعال آنچه را ابليس گفت، حكايت نمود. پس ابليس، سوگند ياد نمود و گفت: «فَبِعِزَّتِكَ»: ای خدای من! به عزّت تو سوگند، و عزّت، آن قدرتی است كه به واسطه آن قدرتمندان را شكست داده و منكوب می‌كند، «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»، و اغوا تخيّب است؛ يعنی نوميد شدن، و شيطان خلق را به واسطه اين‌كه برای آنان زشتی‌ها را آراسته تا آنان بدان‌ها گرايش پيدا كنند، نوميد می‌سازد. پس از آن، عباد اللّه ملخّص را از جمله ايشان استثنا نمود: «إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ.» با اين‌كه شيطان حريص است كه همه را نوميد سازد، خودش از بنده‌های مخلص خدا نااميد است؛ زيرا می‌داند كه آنان او را قبول نكرده و مطيع اغوا و فريب‌هايش نمی‌شوند، و كسی كه مخلص را به فتح بخواند: «الْمُخْلَصِينَ»، مراد اين است كه خدای متعال آنان را از روی لطف خالص گردانيد و ايشان از اين‌كه در پيشگاه او زشتی‌ها و ناپسندی‌ها را انجام دهند، امتناع دارند، و كسی كه آن را با كسر بخواند: «الْمُخْلِصِينَ»،* مراد اين است كه

آنان عبادتشان را برای خدا خالص گردانیده‌اند و کسی غیر او را با او شریک نکرده‌اند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ» «4»، فرموده:
خدای متعال درحالی‌که خبر می‌دهد، می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ»: البته، آن

---

(1). تبیان، ج 8، ص 410.
(2). ص/ 83.
(3). تبیان، ج 8، ص 535.
(4). فصلت/ 41.

کسانی که به ذکر؛ یعنی قرآن، کافر شدند و آن را انکار نمودند، و قرآن ذکر نامیده شده؛ زیرا با آن، عمده‌ترین دلایلی را که به حق رهنمون بوده و عمده‌ترین معانی‌ای را که بر اساس آنها به حق عمل می‌شود، یادآوری می‌گردد، و اصل «ذکر» ضدّ سهو بوده و آن، حضور معنا در نفس است. «لَمَّا جاءَهُمْ»؛ یعنی آن هنگام که بر آنان آمد و خبر «إنّ»، محذوف بوده و تقدیر آن، «ان الذین کفروا بالذکر، هلکوا به و شقوا به» و نحو آن است، و گفته‌اند که تقدیر آن: «ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم کفروا به.» پس «کفروا به» حذف شده است؛ چون کلام دلالت بر آن دارد، و گفته‌اند: قوله: «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ»، در موضع خبر بوده و تقدیر آن، «الکتاب الذی جاءهم عزیز» می‌باشد، و قوله: «وَ إِنَّهُ»، ضمیر هاء، کنایه از قرآن بوده و معنای آن این است که: و البته، قرآن مسلما کتاب عزیز است به واسطه این‌که احدی از بندگان قدرت ندارد که مثل آن را بیاورد و هرکس با آن مخالفت کند در برابر حجت‌هایش تاب مقاومت ندارد، و گفته‌اند: البته، آن عزیز است به عزتی که خدای عزّ و جلّ به او داده و آن را از تغییر و تبدیل حفظ کرده است، و گفته‌اند: آن عزیز است از حیث این‌که کامل‌ترین صفت احکام را در آن قرار داده است، و گفته‌اند:
عزیز است از آن جهت که از باطل بسیار ممانعت کند و به واسطه این‌که آنچه در آن است، با حسن بیان و وضوح برهان می‌باشد و این‌که احکام آن به حق بوده و عقل حکم به صحت آن احکام می‌کند. «1»
فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ» «2»، فرموده: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»: او اللّه است؛ آن خدایی که مستحق آن‌چنان عبادتی است که جز برای او، برای احدی سزاوار نباشد، «الْمَلِکُ»: آقا سرور و مالک جمیع اشیا است که تصرّف در آنها خاصّ او بوده و بر وجهی

است که هرکس دیگر از چنین تصرّفی منع شده است. «الْقُدُّوسُ»: او پاک است، پس صفات او از این‌که صفت نقصی در میان آنها داخل گردد، پاک و مبرّا

---

(1). تبیان، ج 9، ص 129.
(2). حشر/ 23.

است، «السَّلامُ»، و او کسی است که بنده‌های او از ستمش در سلامتند، «الْمُؤْمِنُ»: او کسی است که بندگان از ظلم او درامانند. ازاین‌رو در آیه 39 سوره نساء فرمود: «لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ»، «الْمُهَیْمِنُ»، ابن عباس در معنای آن گفته: امین است، و گروهی هم گفته‌اند:
معنای آن مؤمن است، جز این‌که در صفت، از لحاظ شدید بودن، مبالغه دارد، و قتاده گفته است: به معنای شهید است، مثل این‌که او بر ایمان کسی که به او مؤمن است، شاهد می‌باشد. «الْعَزِیزُ»؛ یعنی او قادر بسیار توانایی است که قهر و غلبه بر او صحیح نیست. «الْجَبَّارُ»؛ یعنی در ملک و سلطه، عظیم الشأن است و به جز خدای تعالی به طور مطلق، کسی سزاوار نیست که به این لفظ توصیف گردد و اگر بنده‌ای به آن توصیف شود، وضع لفظ در غیر ما وضع له خواهد بود. «الْمُتَکَبِّرُ»، گفته‌اند: مستحق صفات عظیم است. «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ»؛ یعنی خدای تعالی منزّه از شرک است؛ آن‌چنان که مشرکان نسبت به بت‌ها و غیر آن شرک می‌ورزند. «1»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً» «2»، فرموده: قوله: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ»؛ یعنی بلکه خدای تعالی عیسی علیه السّلام را به سوی آسمان خودش بالا برد؛ یعنی به موضعی عیسی علیه السّلام را رفعت داد که او به‌جز با امر خدای تعالی بر چنین کاری قادر نبود، و قول دیگر این‌که عیسی علیه السّلام را به کرامت خودش رفعت داد و او را به دار دنیا آویختند و نکشتند. «وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً»؛ یعنی خدای سبحان همیشه از دشمنانش انتقام گرفته و در افعال و کارهایش حکیمانه و به مقتضای حکمت عمل می‌کند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «4»، فرموده: اگر آنان را عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند و قدرت آن را ندارند که از نفوس خود چیزی را دفع کنند، و نیز در معنای آن گفته‌اند که اگر آنان را عذاب کنی به واسطه

---

(1). تبیان، ج 9، ص 572- 571.

(2). نساء/ 158.
(3). مجمع البیان، ج 3، ص 136، و ج 2، ص 448.
(4). مائده/ 118.

باقی بودن و ماندن آنان بر کفرشان است، و اگر آنان را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهی، به واسطه توبه و بازگشت آنان است، ولی شرط توبه ظاهرا در کلام نیست؛ زیرا نفرمود: «فانک انت الغفور الرحیم»، و قوله: «وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ یعنی: و اگر آنان را مورد آمرزش و مغفرت قرار دهی، البته، تو آن والامرتبه بسیار توانایی هستی که هیچ‌گونه نیازی نداری، و آن غالب و پیروزی هستی که درخواستی نداری، و حکیمی؛ یعنی کسی هستی که اشیا را در موضع خودش قرار می‌دهی، و این، تسلیم امر است به مالک آن و تفویض امر است به مدبّر آن. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ» «2» فرموده: و چون یعقوب به فرزندانش گفت، بروید و از یوسف و برادرش خبر صحیح به دست آورید، آنان به سوی مصر خارج شدند، «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ»؛ یعنی چون بر یوسف وارد گردیدند، «قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ»، گفتند: ای عزیز! به ما و به اهل ما ضرر رسیده؛ گرسنگی، نیازمندی و سختی سال‌های قحطی ما را فراگرفته است، و «وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»؛ یعنی: با بضاعت و کالاهای اندکی آمده‌ایم تا روزگار را با آن گذرانده و سدّ گرسنگی بنماییم و وضع ما آن‌چنان نیست که وسعت داشته باشد. «فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ»؛ یعنی پیمانه را تمام بده؛ هم‌چنان‌که در سال‌های گذشته این‌چنین بود و به کمی بضاعت ما در این سال نظر نکن، «وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا»؛ یعنی با این پول اندک ما؛ آن‌چنان‌که با پول کافی و نیکو رفع گرسنگی می‌کنی، بر ما تفضّل نما، و گفته‌اند که معنایش این است که تصدّق کن بر ما به خاطر آوردن برادرمان. «إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ»: البته، خدای تعالی پاداش نیکو می‌دهد بر صدقات صدقه‌دهندگان به افضل از آن. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ» «4»، فرموده: «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 269، به اختصار.
(2). یوسف/ 88.
(3). مجمع البیان، ج 5، ص 260.
(4). شعراء/ 175

الْعَزِيزُ»؛ یعنی: و البته، پروردگار تو بسیار توانا است در سلطه‌اش، «الرَّحِيمُ»؛ یعنی نسبت به خلقش، با رحمت است، و گفته‌اند که عزیز؛ یعنی بسیار توانا است در انتقام گرفتن از دشمنان، و «رحیم»؛ یعنی بسیار بارحمت است نسبت به اولیایش در نجات از هلاکت. «1»
نیز فی قوله تعالی: «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «2»، فرموده: «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها»؛ یعنی آنچه را خدای تعالی از باران و سلامتی یا نعمتی که بخواهد برای مردم بیاورد، احدی قادر نیست از آن جلوگیری و ممانعت کند، «وَ ما يُمْسِكْ»: و آنچه از این نعم جلوگیری نماید، «فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ»: پس بعد او احدی قادر به فرستادن و ارسال آن نیست، و در معنای آن گفته‌اند: این‌که خدای تعالی برای بنده‌هایش در یک زمانی پیامبر می‌فرستد، هیچ جلوگیری‌کننده‌ای برای او نیست؛ زیرا پیامبر از جانب خدای متعال رحمت است؛ هم‌چنان‌که فرمود: «وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ.»، و آنچه را امساک کند (از فرستادن رسولان)، در زمان فترت، یا از کسانی که از طرف کفار پیشنهاد می‌شود، پس فرستنده‌ای برای آن نخواهد بود، و لفظ، احتمال جمیع را دارد، و قوله: «وَ هُوَ الْعَزِيزُ»؛ یعنی: و او آن بسیار توانایی است که هیچ‌گاه ناتوان نمی‌گردد، «الْحَكِيمُ»؛ یعنی در افعالش اگر نعمت بدهد، حکیمانه بوده و اگر آنان را بازدارد و امساک کند، آنچه را انجام می‌دهد، بر مقتضای حکمت است. «3»
فی قوله تعالی: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» «4» هم فرموده: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ»؛ یعنی هنگامی که دو پیامبر را بر اهل آن قریه فرستادیم (که بنا بر قول مفسرین آن قریه، انطاکیه بوده است) «فَكَذَّبُوهُما»؛ یعنی آن دو پیامبر را تکذیب کردند، و ابن عباس گوید: آن دو را کتک زدند و زندان انداختند.

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 192.
(2). فاطر/ 2.
(3). مجمع البیان، ج 8، ص 400.
(4). یس/ 14.

«فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ»؛ یعنی پس ما، پیامبر سومی که فرستادیم، آن دو را تقویت نموده و پشت آنان را محکم گردانیدیم، و «عززنا» از «عزّه» گرفته شده، و آن، قوت، نیرومندی و ارجمندی است، «فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»؛ یعنی آنان گفتند: ای اهل قریه! به یقین خدای متعال ما را به سوی شما

فرستاده است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ» «2»، فرموده: ابلیس گفت: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ»؛ یعنی سوگند به قدرتت که با آن بر جمیع خلقت غالب و چیره هستی، «لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ»؛ یعنی همه بنی آدم را، همه آنان را جمیعا، گمراه می‌کنم؛ یعنی همه آنان را به راه ضلالت دعوت کرده و زشتی‌ها را برای آنان زیبا جلوه می‌دهم. «إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»؛ یعنی به‌جز آن بندگان را که تو آنان را خالص نموده و برگزیدی و به خودت اختصاص دادی و آنان نیز خود را از آلودگی به گناهان بازداشته، پس مرا به سادگی و سهولت بر آنان سلطه و راهی نیست. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ» «4»، فرموده: قوله: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ»؛ یعنی البته، آن کسانی که به ذکر که همان قرآن است، کافر شدند و آن را انکار نمودند. «لَمَّا جاءَهُمْ»: هنگامی که بر آنان فروآمد. پس از آن خدای سبحان به وصف «الذکر» پرداخت و خبر «إن» را ترک نمود. بنا بر آن‌که در خبر «إن»، تقدیر چنین باشد: «ان الذین کفروا بالذکر یجازون بکفرهم» و نحو آن، و گفته‌اند که خبر «إن»، «اولئک ینادون من مکان بعید» است، و نیز گفته‌اند که قوله: «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ»، در موضع خبر بوده و تقدیر آن چنین است که: «الکتاب الذی جاءهم عزیز»، و اما قوله: «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ»، هاء در «إنه» به قرآن که «ذکر» است، برگشت می‌کند، و معنایش این است که به یقین «ذکر» مسلما کتاب عزیزی است؛ زیرا هیچ‌یک از بندگان قدرت ندارد مثل آن را بیاورد، و گفته‌اند که آن ارجمند است به ارجمندیی که

---

(1). مجمع البیان، ج 8، ص 418.
(2). ص/ 83.
(3). مجمع البیان، ج 8، ص 486.
(4). فصلت/ 41.

خدای عزّ و جلّ به او داده است؛ چون آن را از تغییر و تبدیل حفظ نموده است، و نیز گفته‌اند که آن ارجمند است؛ زیرا خداوند آن را با کامل‌ترین صفات احکام قرار داده است؛ همین‌طور گفته‌اند: به واسطه این‌که واجب است، تا انتها به آنچه در آن است و با ترک اعراض از آن، ارجمند، باشکوه و باعظمت باشد، و گفته‌اند که «عزیز»؛ یعنی بر خداوند عزّ و جلّ عزیز و ارجمند شد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ

الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «2»، فرموده: قوله: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ»؛ یعنی اللّه او است، خدایی که هیچ الهی به‌جز او نیست. او سرور، سالار و مالک جمیع اشیا است که تصرّف در آنها برای او بر وجهی است که احدی او را از آن تصرّف منع نکند، و نیز گفته‌اند که وسعت‌دهنده و گستراننده قدرت و توانایی است. «القدوس»؛ یعنی پاک از هر عیب، نقص و آفت و منزّه از قبایح و زشتی‌ها است، و همین‌طور گفته‌اند که او پاک و مبرّای از شریک و فرزند است و به صفات اجسام و به تجزیه و انقسام توصیف نشود، و گفته‌اند که او مبارک است؛ آن‌چنان‌که برکات از نزد او نازل گردد، و «السلام»؛ یعنی او کسی است که بنده‌هایش از ظلم و ستم او در سلامتند، و گفته‌اند: او سالم از هر عیب، و نقص و آفت است. نیز گفته‌اند که او کسی است که نزد او امید سلامت هست، و «السلام»، اسم از سلامت بوده و اصل آن، مصدر است، مانند: جلال و جلالة. «المؤمن»: او کسی است که خلقش از ظلم او در امانند؛ زیرا او فرمود: «لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّةٍ»، و گفته‌اند که او کسی است که پیش از ایمان خلقش به او، به خودش ایمان داشت، و آن اشاره دارد به قوله: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، و معنایش این است که البته، او توحیدش و الهیتش را با آنچه از دلایل بر خلقش اقامه کرد، برای ایشان بیان نمود، و گفته‌اند که معنای آن مصدق است به واسطه این‌که آنچه او وعده داده، بر او محقق است، مانند: مؤمن که با قولش، فعلش را تصدیق می‌کند. نیز گفته‌اند که او

---

(1). مجمع البیان، ج 9، ص 15.

(2). حشر/ 23.

کسی است که دوستانش از عذاب او درامانند، و هم‌چنین گفته‌اند: او دعوت‌کننده به ایمان و امرکننده به آن است که برای اهلش اسم آن را موجب می‌گردد. «الْمُهَیْمِنُ»؛ یعنی امین است تا آن‌جا که نزد او حقی برای احدی ضایع نگردد، و نیز گفته‌اند که او شاهد است؛ مثل این‌که شهید بر ایمان، کسی است که به او ایمان آورده است.

همین‌طور گفته‌اند که آن مؤمن است؛ زیرا اصل آن، «مویمن» است، جز این‌که در صفت از لحاظ مبالغه، شدیدتر است، و گفته‌اند که آن، رقیب بر شیء است. گفته می‌شود:

«هیمن، یهیمن، فهو مهیمن»، وقتی مراقب بر چیزی باشد. «العزیز»؛ یعنی آن، قادری است که غلبه بر او صحیح نباشد، و نیز گفته‌اند: او ارجمند والامقامی است که چیزی را برای خود نخواهد و خواستن و خواهش از او ممتنع نیست. «الْجَبَّارُ»؛ یعنی او در سلطه و فرمانروایی عظیم الشأن

است، و کسى به‌جز خداى تعالى را سزاوارى نيست که به‌طور اطلاق به آن توصيف شود. البته، اگر کسى از بندگان به آن توصيف شد، وضع لفظ در غير ما وضع له خواهد بود و مورد مذمّت باشد، و گفته‌اند: او کسى است که غير او در پيشگاهش ذليل بوده و هيچ دستى او را دستگيرى نمى‌کند، و گفته‌اند: او کسى است که بر مردم غلبه دارد و آنان را بر آنچه اراده مى‌کند، مجبور مى‌نمايد، و «الْمُتَكَبِّرُ»؛ يعنى او استحقاق بر صفات تعظيم دارد، و گفته‌اند که او از هر بدى و سوئى، روى‌گردان است، و نيز گفته‌اند که او والاتر از صفات بزرگى است که بر اثر قياس به نفس، به او نسبت مى‌دهند و سزاوارش او نيست. «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»؛ يعنى تنزيه است براى او از آنچه مشركان با آن بد و شرک مى‌ورزند، از بتان و غير آن. «1»

ابى القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشرى خوارزمى در تفسير كشّاف فى قوله تعالى: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «2»، فرموده: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ»؛ بندگانى را که دانستى، آنان گناهکاران انکارکننده آياتت و تکذيب‌کننده پيامبران توواند، «وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ»: تو بر ثواب و عذاب، قوى و توانا

____

(1). مجمع البيان، ج 9، ص 267- 266.

(2). مائده/ 118: مدنى.

هستى، و «الحكيم»: آن کسى است که پاداش ندهد و عذاب نکند، مگر از روى حکمت و صواب. پس اگر بگويى: براى کافران آمرزش نباشد، پس چگونه فرمود: «وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ»؟ مى‌گويم که نفرمود: البته، تو آنان را مى‌آمرزى، و لکن سخن را بر اين بنا نهاد که اگر بيامرزى. «1»

نيز فى قوله تعالى: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» «2»، فرموده: «ضرّ»، لاغرى ناشى از سختى و گرسنگى است، «مزجاة»، آن چيزى است که هر تاجرى از روى بى‌رغبتى و ناچيز شمردنش، آن را پرداخت مى‌کند، و آن از «ازجيته» است، هنگامى که آن را دفع کرده و طرد کنى، و «الريح تزجى السحاب.» گفته‌اند: از متاع اعراب، از پشم و روغن آن است، و نيز گفته‌اند ميوه کاج و دانه سبز است. همين‌طور گفته‌اند: آرد صمغ و کشک است، و نيز گفته‌اند: پول‌هاى مسکوکى است که با کسر مقدارى از آن، گرفته مى‌شد. «فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ»، آن مقدارى را که حقّ ما است، «وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا»: و با چشم‌پوشى و ناديده گرفتن از کسر مقدارى از آن يا بيش از حقّ ما، بر ما تفضّل نما. پس آن مقدارى که فضل و زيادى است، لازم نيست صدقه باشد؛ زيرا

صدقات بر پیامبران ممنوع و حرام است. صدقه، بخششی است که آن را به منظور طلب پاداش از جانب خدای تعالی، اعطا می‌کنند. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «4»، فرموده: «فتح»، برای رها کردن و فرستادن استعاره شده است، آیا ملاحظه نمی‌کنی قوله: «فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ» را که به جای:
«لا فاتح له» است؟ یعنی هرچیزی از رحمت را از نعمت رزق یا باران یا صحت بدن یا امنیت و غیر آن یا از نعمت‌های زمینی را که خدا رها می‌کند، پس احدی توانایی آن را

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 657.
(2). یوسف/ 88.
(3). کشّاف، ج 2، ص 340.
(4). فاطر/ 2.

ندارد که از آن جلوگیری و ممانعت به عمل آورد، و هرچیزی را که خدا آن را بازدارد و از آن ممانعت کند، احدی قادر به رها کردن و فرستادن آن نیست. پس اگر بگویی: چرا ضمیر در اوّلی مؤنّث گردیده و در دیگری مذکّر، و آن در هردو حال، به اسمی که متضمن شرط است، برگشت می‌کند؟ گویم: آنها دو لغت هستند: حمل بر معنا و حمل بر لفظ، و متکلم در آن دو اختیار دارد. پس ضمیر را مؤنّث کرد بنا بر معنای رحمت، و مذکّر نمود بنابر این‌که لفظی که ضمیر به آن بازمی‌گردد، تأنیثی در آن نیست، و به جهت این‌که اوّلی به رحمت تفسیر می‌شود، پس تبعیت ضمیر، تفسیر پسندیده‌ای است، و دومی به آن تفسیر نشده، پس بر اصل مذکّر بودن ترک شده است، و «فَلا مُرْسِلَ لَهُ» نیز قرائت شده است، «من بعده»؛ یعنی از بعد از امساک آن، مانند قوله: «فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ» و قوله: «فَبِأَیِّ حَدِیثٍ بَعْدَهُ یُؤْمِنُونَ»؛* یعنی بعد از هدایت او و بعد از آیات او. «و هو العزیز»: او غالب قادر است بر ارسال و بر امساک. «الحکیم»، آن‌که ارسال می‌کند یا امساک و ممانعت می‌نماید، حکمت او ارسال و امساک آن چیزها را اقتضا می‌کند. «1»
فی قوله تعالی: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ» «2» هم فرموده: «فَعَزَّزْنا»؛ یعنی پس ما تقویت نمودیم، گفته می‌شود: «المطر یعزز الارض»، وقتی که آن زمین به هم چسبیده و محکم می‌شود. «بِثالِثٍ»، و او شمعون بود، پس اگر بگویی: چرا ذکر مفعول به ترک شده است؟ گویم: زیرا غرض ذکر فرد تقویت‌شده؛ یعنی همان شمعون، و لطفی است که در آن بوده از تدبیر، تا آن‌که حق، تقویت،

و باطل، خوار گردد. پس اگر بگویی: چرا اول فرموده: «إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» و بعد فرموده: «إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ»؟ گویم: زیرا اولی ابتدای خبر دادن بوده و دومی جواب از انکار است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ» «4»، فرموده:
قوله: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» بدل از قوله: «إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آياتِنا» است، و «الذکر»، قرآن

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 299- 298.
(2). یس/ 14.
(3). کشّاف، ج 3، ص 318- 317.
(4). فصلت/ 41.

است؛ زیرا آنان به واسطه کفرشان به آن، در آن طعنه زده و تأویل آن را تحریف کردند.
«وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ»؛ یعنی به واسطه حمایت خدای تعالی که پناه‌دهنده استوار و محکمی است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «2»، فرموده: «القدوس»، به ضم و به فتح، به هردو، قرائت شده است؛ یعنی در منزّه بودن از آنچه قبیح است، بلیغ و رسا می‌باشد، و نظیر آن، «سبوح» است در تسبیح ملایکه: «سبّوح قدّوس رب الملائكة و الروح»، و «السلام»، به معنای سلامت بوده و از آن است: «دار السّلام» و «سلام علیکم»، به آن وصف شده، به جهت مبالغه در صفت سلامت او از نقایص یا در اعطای آن سلامت، و «الْمُؤْمِنُ»؛ یعنی بخشنده امنیت، و «الْمُهَيْمِنُ»، مراقب بر هرچیز و حافظ بر آن است. آن مفیعل از امن است، جز این‌که همزه آن، قلب به هاء شده است، و «الْجَبَّارُ»، شکننده‌ای که خلقش بر آنچه او اراده کند، مجبور است. «الْمُتَكَبِّرُ»؛ یعنی در کبریایی و عظمت، رسا و بلیغ است، و گفته‌اند که متکبّر از ظلم بندگانش است. «3»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش فی قوله تعالی: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً» «4»، فرموده: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ»؛ یعنی بلکه عیسی علیه السّلام را خدای تعالی بالا برد به بقعه‌ای از بقاع آسمان‌هایش. «وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً»: و خدای تعالی همیشه غالب بوده و هیچ‌گاه مغلوب نگشته است. «حکیما»؛ یعنی در آنچه تدبیر می‌کند، به مقتضای حکمت است. «5»
نیز فی قوله تعالی: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «6»، فَرموده: قولهَ: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ»؛ یَعنی اگر آنان را عذاب کنی، آنان سزاوار و درخور عذابند؛ زیرا غیر تو را عبادت کردند. «وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»: و

(1). کشّاف، ج 3، ص 455.
(2). حشر/ 23.
(3). کشّاف، ج 4، ص 87.
(4). نساء/ 158.
(5). تفسیر شبّر، ص 236.
(6). مائده/ 118.

اگر آنان را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهی، پس البته، تو آن والامقام بسیار توانایی هستی که به مقتضای حکمت، پاداش نیک داده و عذاب می‌کنی. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ» «2»، فرموده: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ»: پس چون برادران یوسف بر او وارد شدند، «قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ»: گفتند که ای عزیز! ما و اهلمان را گرسنگی فراگرفته، «وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»: و ما آمده‌ایم با بضاعتی ناچیز که بسیار اندک بوده و به حساب نمی‌آید و به جهت ناچیزی و کمی‌اش، هر تاجری آن را قبول نمی‌کند، «فَأَوْفِ»: پس تمام بده، «لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا»: به ما پیمانه را با مسامحه و چشم‌پوشی از ناچیزی بضاعتمان، «وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا»: و این‌که برادرمان را به ما برگردانی؛ «إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ»: البته، خدای تعالی پاداش و جزای نیک صدقه‌دهندگان را ضایع نمی‌گرداند. «3»

همین‌طور قوله تعالی: «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ» «4»، فرموده: البته، پروردگار تو همان قادر و بسیار توانا بر عقوبت و عذاب است، «الرحیم»: و بسیار قادر و توانا به رحمت است با مهلت دادن به آنان که ایمان نمی‌آورند. «5»

نیز فی قوله تعالی: «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «6»، فرموده: یعنی آنچه از رحمت هم چون: روزی صحت بدن، علم و نبوت را که خدای متعال بر مردم می‌فرستد، «فَلا مُمْسِکَ لَها»: برای آنها بازدارنده‌ای نیست. «وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ»: و آنچه را مانع می‌شود و از آنان بازمی‌دارد، بعد از او، برای آن ارسال‌کننده‌ای نخواهد بود. «وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»: و او غالب توانایی است که در فعلش به مقتضای حکمت عمل

می‌کند. «7»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 286.
(2). یوسف/ 88.
(3). تفسیر شبّر، ص 514- 513.
(4). شعراء/ 175.
(5). تفسیر شبّر، ص 767.
(6). فاطر/ 2.
(7). تفسیر شبّر، ص 895.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 36

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» «1»، فرموده: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ»؛ یعنی زمانی که ما به سوی اهل آن قریه (که انطاکیه بود) دو پیامبر صادق و مصدق را فرستادیم. «فَكَذَّبُوهُما»:* پس آنان آن دو پیامبر را تکذیب کردند. «فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ»: پس ما آن دو را، با ارسال سومین پیامبر تقویت نمودیم. «فقالوا»: پس آن پیامبران به کافران (اهل آن قریه) گفتند که: «إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ»: ما فرستادگان به سوی شما هستیم. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» «3»، فرموده: «المخلصین»؛ یعنی کسانی که تو آنان را برای طاعتت خالص گردانیدی، و آنان نیز دینشان را برای تو خالص کردند. «4»

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ» «5»، فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ»؛ یعنی البته، کسانی که به قرآن کفر ورزیدند، «لَمَّا جاءَهُمْ»: همین که بر آنان آمد، و خبر «إِنَّ» در تقدیر بوده و تقدیر آن چنین است: «یجازون اولئک ینادون»، «وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ»: و البته، قرآن، مسلما کتابی عزیز است؛ یعنی با نیروی حجت‌ها و دلایلش، و یا به واسطه معدوم بودن نظیرش، غالب است. «6»

فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «7» هم فرموده: «القدوس»؛ یعنی منزّه است از آنچه سزاوار نیست. «السلام»؛ یعنی از هر نقصی سالم است. «الْمُؤْمِنُ»؛ یعنی بخشنده امن است. «الْمُهَيْمِنُ»؛ یعنی مراقب و حفظ‌کننده هرچیز است، و «العزیز»؛ یعنی آن غلبه‌کننده و غالبی است که هیچ‌گاه مغلوب نیست. «الْجَبَّارُ»: کسی است که خلقش را نسبت به آن چیزهایی که اختیاری درباره آن ندارند، مجبور نموده، یا آنان را

---

(1). یس/ 14.

(2). تفسير شبّر، ص 906.
(3). ص/ 83.
(4). تفسير شبّر، ص 940.
(5). فصلت/ 41.
(6). تفسير شبّر، ص 980.
(7). حشر/ 23.

به حال و مصلحتشان مجبور مى‌كند. «الْمُتَكَبِّرُ»؛ يعنى از آنچه لايق او نبوده و سزاوارش نيست، متكبّر و روى‌گردان است. «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.» «1»

استاد علّامه سيد محمّد حسين طباطبايى قدّس سرّه، در تفسير الميزان، فى قوله تعالى: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً» «2»، فرموده: اين آيه برحسب سياق، آنچه را كه كافران ادعا مى‌كردند؛ يعنى وقوع قتل عيسى عليه السّلام و به دار آويختن او را، نفى مى‌كند. پس او محقّقا از قتل و به دار آويخته شدن، به سلامت مانده است، و ظاهر آيه اين است كه ادعا شده، او را كشته و به دار آويخته‌اند، و اين‌كه عيسى عليه السّلام با همان شخصيت بدنى‌اش كسى است كه خداى تعالى او را به سوى خود بالا برد و از كيد آنان او را حفظ نمود. پس محقّقا عيسى عليه السّلام را جسما و روحا بالا برد؛ نه اين‌كه او را ميرانيده و بعد از آن، روحش را به سويش بالا برده است. پس اين بالا بردن، نوعى خلاصى و رهايى يافتن است كه خداى تعالى او را به وسيله آن خلاص نمود و از دست آنان نجاتش داد؛ خواه مرگ طبيعى در اين موقع اتفاق افتاد، يا آن‌كه مرگ طبيعى در كار نبوده است، اما قتل و به دار آويختن هم نبوده است، بلكه به نحو ديگرى بوده كه ما نمى‌دانيم. آيا خداى تعالى او را براى هميشه زنده و باقى قرار داده؟ و اين به نحوى است كه ما آن را نمى‌دانيم و همه اينها احتمال دارد، امّا آيه بعد از آن، از اشعار يا دلالت بر حيات او عليه السّلام و عدم توفى‌اش بعد از آن، خالى نيست. «3»

نيز فى قوله تعالى: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «4»، فرموده: اگر آنان را عذاب كنى به واسطه اين‌كه حكم نموده‌اى كه هركس به تو شرك ورزد، داخل در آتش گردد، پس آنان بنده‌هاى تو بوده و تدبير امر آنان به امر تو است.

اگر بر آنان غضب كنى، تو مولاى حقى و امر بندگان بر مولايشان است، و اگر با محو اثر اين ظلم عظيم، آنان را مورد آمرزش و مغفرت قرار بدهى، پس البته، تو عزيز حكيم

---

(1). تفسير شبّر، ص 1111.

(2). نساء/ 158.
(3). المیزان، ج 5، ص 141- 140.
(4). مائده/ 118.

هستی. حقّ عزّت و حکمت برای تو است؛ چون برای عزیز آن‌چنان حدّت و قدرتی است که برای غیرش نیست و حکیم امری را مقدم نمی‌اندازد، مگر این‌که تقدّم آن، سزاوار باشد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قالُوا يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ» «2»، فرموده:
«بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ»، متاع اندک است، و در کلام، حذف است و تقدیر آن: «فسار بنو یعقوب الی مصر، و لما دخلوا علی یوسف قالوا الی آخر الایة» است. بنابر آنچه سیاق آیه دلالت بر آن دارد، آنان دو حاجت نزد عزیز داشتند و برای آنان هم که برحسب ظاهر اسباب، طمعی به برآورده شدن آنها نداشتند. یکی از آن دو حاجت این بود که از آنان طعامی را که آورده بودند، بخرد، درحالی‌که پولی که به اندازه طعامی که می‌خواستند، باشد، پیششان نبود؛ علاوه این‌که آنان به دروغ و سرقت هم معرفی شده‌اند و از این بابت، امر آنان نزد عزیز خرد و کوچک شده بود؛ لذا نسبت به عزیز این امید را نداشتند که آنان را همان‌گونه که در آمدن نخستشان اکرام نموده بود، اکرام نماید. حاجت دوم، طلب کردن برادرشان (ابن یامین) بود که به واسطه سرقت دستگیر شده بود، و بعد از آن‌که برادران به عزیز مصر اصرار کردند، او حتی با اخذ جانشین هم به رها کردن او رضایت نداد. آنان از اجابت این درخواست مأیوس بودند. به‌هرحال، آنان به همین جهت نزد یوسف که عزیز مصر بود، حاضر شدند و با او سخن گفتند، درحالی‌که گرفتن خوراکی و رهایی برادرشان را درخواست می‌کردند، در جایگاهی با ذلّت و خواری در برابر او ایستادند و با نرمی کلام که رحمت و عطوفت‌آور بود، مطلب خود را ابلاغ کردند. پس یادآوری کردند که ما و خانواده‌مان را زیان گرسنگی و بدحالی فراگرفته است، و پس از آن تذکّر دادند به این‌که آنچه از کالا آورده‌ایم، اندک است و سپس خواستند که به آنها کیل را تمام بدهد و اما درباره برادر گرفتارشان، به آزاد و رها ساختن او، تصریح ننموده و آن را

---

(1). المیزان، ج 6، ص 276.
(2). یوسف/ 88.

آشکار نکردند، بلکه تنها درخواست کردند که بر آنان تصدّق کند. البته،

تصدّق کردن به وسیله مال است و طعام مال است و برادرشان که آزادی او را طلب داشتند، در ظاهر، مال عزیز بود. لذا بعد از آن، او را با قول: «إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ»، تشویق نمودند؛ کلامی که در معنا، دعا است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ» «2»، فرموده: خدای تعالی چون عزیز است، مغلوب نیست. از این‌رو کسانی را که از ذکر و نام او اعراض کنند و آیات و نشانه‌های او را تکذیب نمایند، مؤاخذه، و آنان را به عقوبت و عذاب حال و آینده کیفر دهد، و چون رحیم است، بر آنان ذکر را نازل کند تا آنها را هدایت نماید و تا آن‌که برای مؤمنان مغفرت و آمرزش بوده و برای کافران فرصت و مهلت باشد. «3»

نیز فی قوله تعالی: «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «4»، فرموده: یعنی خدای تعالی آنچه از نعمت اعطا می‌نماید، آن، رزق بوده و مانعی از آن نیست، و آنچه از آن، ممانعت می‌نماید، پس هیچ اعطاکننده‌ای برای آن نیست. پس مقتضای ظاهر این است که می‌فرمود: «ما یرسل اللّه للناس من رحمه الی ...»، هم‌چنان‌که در جمله دوم، از آن به «ارسال» تعبیر کرد، لکن او از «ارسال» به «فتح» عدول نمود؛ به جهت این‌که به‌طور مکرر در کلام او آمده که برای رحمتش خزاین است، مانند قوله: «أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّکَ الْعَزِیزِ الْوَهَّابِ» «5»، و قوله: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِکُونَ خَزائِنَ رَحْمَةِ رَبِّی إِذاً لَأَمْسَکْتُمْ خَشْیَةَ الْإِنْفاقِ» «6». و تعبیر «فتح» در خزاین، مناسب‌تر از «ارسال» است؛ زیرا که در آن اشاره است به این‌که رحمتی که به مردم اعطا می‌گردد، محفوظ در خزاینی است که محیط بر مردم است، به گونه‌ای که رسیدن آنان به آن، متوقّف نیست مگر بر فتح آن بدون هیچ هزینه اضافی، و البته، از رزق که نعمت است، به «رحمت» تعبیر شده تا دلالت کند بر این‌که افاضه خداوند

---

(1). المیزان، ج 11، ص 259- 258.

(2). شعراء/ 175.

(3). المیزان، ج 15، ص 274.

(4). فاطر/ 2.

(5). ص/ 9.

(6). اسراء/ 100.

متعال برای این نعمت‌ها، ناشی از مجرد رحمت است، بدون انتظار این‌که نعمتی به او برگردد یا بدان وسیله کمالی را طلب نموده باشد، و قوله: «وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ»؛ یعنی و آنچه از رحمت منع می‌کند،

فرستنده‌ای به‌جز او، برای آن نیست، و در تعبیر به قوله: «من بعده»، اشاره است به این‌که خدای تعالی اولین کس در منع است؛ هم‌چنان‌که او تعالی اولین کس در اعطا است، و قوله: «وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، بیان حکم مذکور در این آیه کریمه، به دو اسم کریمه است. پس خدای تعالی عزیز است که هیچ‌گاه مغلوب نیست؛ زمانی که اعطا کند، مسلما مانعی نیست تا از آن ممانعت کند، و چون منع کند، مسلما اعطاکننده‌ای نیست تا آن را اعطا نماید، و خدای تعالی حکیم است. هنگامی که اعطا کند، از روی حکمت و مصلحت اعطا نماید، و چون منع نماید، از روی حکمت و مصلحتش منع نماید. به‌طور کلی، هیچ اعطاکننده‌ای به‌جز خدای تعالی نبوده و هیچ ممانعت‌کننده‌ای جز او نباشد، و منع و اعطای او از روی حکمت است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» «2»، فرموده: «تعزیز» از «عزّة» بوده و آن به معنای نیرومندی و ارجمندی است، و قوله: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ»، بیان تفصیلی است برای قوله: «إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ» ذیل آیه قبل؛ یعنی برای آنان داستان اهل آن قریه را مثل بزن: آنان در عصری می‌زیستند که ما دو پیامبر از پیامبرانمان را برای ایشان فرستادیم. پس اهل آن قریه، آن پیامبران را تکذیب کردند و ما آن دو را با پیامبر سومی تقویت نموده و نیرومند گردانیدیم. پس پیامبران گفتند: ما از جانب خدا به سوی شما فرستاده شده‌ایم. «3»

فی قوله تعالی: «قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» «4» هم فرموده: «باء» در «فَبِعِزَّتِكَ»، برای قسم است؛ یعنی به عزّتت سوگند که همه آنان را

---

(1). المیزان، ج 17، ص 12- 11.

(2). یس/ 14.

(3). المیزان، ج 17، ص 74.

(4).- ص/ 83.

گمراه می‌کنم، و مخلصین را از آنان استثنا نمود. آنان کسانی هستند که خدا ایشان را برای خودش خالص نموده است. پس در آنان نه ابلیس و نه غیر او از ابلیس‌صفتان، هیچ بهره سوئی نخواهند برد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ» «2»، فرموده:

مراد از ذکر، قرآن است؛ به جهت آنچه از ذکر خدا در آن است. مقیّد شدن جمله به قوله:

«لَمَّا جاءَهُمْ»،* دلالت دارد بر این‌که مراد از «الّذِینَ کَفَرُوا»، مشرکین عرب از قریش و غیر آنان که معاصر با قرآن بودند، هستند، و در مورد خبر «إن»، اختلاف نمودند. از سیاق آیه برمی‌آید که امکان دارد آنچه محذوف است، قوله: «إِنَّ الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی آیاتِنا الی آخر الایة» باشد که دلالت بر آن دارد. پس مسلما کفر به قرآن، از مصادیق کفر ورزیدن نسبت به آیات خدای تعالی است. پس تقدیر آن این‌چنین می‌شود: «ان الذین کفروا بالذکر لما جاءهم یلقون فی النار یوم القیامة»، و البته، این خبر حذف گردیده تا پندار شنونده درباره آن، به هرسو برود و کلام، مسوق برای وعید است، و قول زمخشری در کشّاف، به این معنا برگشت می‌کند که قوله: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا الی آخر الایه»، بدل از قوله:
«إِنَّ الَّذِینَ یُلْحِدُونَ فِی آیاتِنا» است، و گفته‌اند: خبر «إن»، قوله: «أُولئِکَ یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ» است که در چند آیه بعد آمده است، و گفته‌اند که خبر «إن»، قوله: «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ» در آیه بعد است، با حذف ضمیری که به اسم «إن» برگشت می‌کند. تقدیر آن چنین است: «لا یأتیه منهم»؛ یعنی: «لا یأتیه من قبلهم ما یبطله و لا یقدرون علی ذلک»، یا با قرار دادن «ال» در «الباطل»، عوض از ضمیر، و معنای آن، «لا یاتیه باطلهم» می‌شود؛ همین‌طور گفته‌اند که البته، قوله: «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ»، قایم مقام خبر بوده و تقدیر آن چنین است: «ان الذین کفروا بالذکر، کفروا به و انه لکتاب عزیز»، و گفته‌اند: خبر «إنّ»، قوله: «ما یُقالُ لَکَ إِلَّا ما قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِکَ» تا آخر دو آیه بعد است، و در این وجوه، تکلّف و خلاف عادت، بر اهل دقت پوشیده نیست، و

---

(1). المیزان، ج 17، ص 24.
(2). فصلت/ 41.

قوله: «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ»، ضمیر «هاء» در «إنه»، برای ذکر است که آن، قرآن است، و «عزیز»؛ یعنی نظیر و همانند ندارد، یا ارجمند و نیرومندی است که مغلوب شدنش محال است و هیچ‌گاه مغلوب نیست، و این معنای دوم، مناسب‌تر است با آنچه به دنبال آن در قوله: «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ» آمده است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ» «2»، فرموده: «الملک»؛ یعنی او مالک است برای تدبیر امر مردم و حکم بر آنان، و «القدوس»، مبالغه در «قدس» است؛ یعنی او منزّه و پاک است، و «السلام»؛ یعنی او کسی است که سلامتی و عافیت را بدون شر و ضرر در تو القا می‌کند، و «الْمُؤْمِنُ»، کسی است که امنیت را اعطا می‌کند، و

«الْمُهَيْمِنُ»؛ یعنی پیروز و مسلّط بر چیز، «العزیز»، آن غالب و پیروزی است که بر او چیزی غلبه ندارد، یا کسی است که هرچه که نزد غیر او است، نزد او هم هست، بدون این‌که این قضیه، عکس باشد. «الْجَبَّارُ»، مبالغه از جبر؛ یعنی شکستن، است یا به معنای کسی است که اراده او نافذ است و هرچه را بخواهد، درهم می‌شکند.
«الْمُتَكَبِّرُ» کسی است که به کبریایی متلبس است و با آن کبریایی، آشکار است، و قوله:
«سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»، ستایش و ثنا است بر خدای تعالی؛ همچنان‌که در قوله: «وَ قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ» است. «3»
استاد محقق آیت اللّه ابی محمّد یعسوب الدّین رستگار جویباری در تفسیر کبیر بصائر، فی قوله تعالی: «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «4»، فرموده: «فتح»، استعاره از ارسال است؛ همچنان‌که در جای «لا فاتح له» فرمود: «وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ»، و مقتضای ظاهر آیه این است که گفته می‌شد: «ما یرسل اللّه للناس»؛ همچنان‌که در جمله دوم تعبیر به «ارسال» شده، اما

---

(1). المیزان، ج 17، ص 424- 423.
(2). حشر/ 23.
(3). المیزان، ج 19، ص 256.
(4). فاطر/ 2.

از «ارسال» به «فتح» عدول نمود؛ چون تکرار در کلام واقع می‌شد. پس تعبیر به «فتح»، مناسب‌تر از «ارسال» است. نکره بودن «رّحمة»، برای اشاعه و ابهام است. «فلا ممسک له»، چون در قدرت احدی نیست که آن رحمت را امساک و حبس نموده و از آن جلوگیری کند، و دو ضمیر «لها» و «له»، هردو به «ما» برگشت می‌کنند. یکی از آنها حمل بر لفظ می‌شود، در نتیجه، ضمیر آن، مؤنّث آمده است، و دیگری، حمل بر معنا می‌شود، پس با ضمیر مذکّر آمده است، و لذا در اول، تفسیر به رحمت می‌شود، و در دوم، تفسیر به رحمت نشده، بلکه تفسیر به اطلاق آنچه او امساک می‌کند، از غضب و رحمت، می‌شود، و قوله: «من بعده»؛ یعنی بعد از امساک او، دلالت است بر این‌که رحمت او تعالی بر غضبش سبقت دارد، و نیز دلالت دارد بر این‌که رحمت چون آمد، انقطاعی برای آن نیست، درحالی‌که ضدّ آن، گاهی منقطع می‌شود؛ همچنان‌که اهل بهشت از بهشت خارج نمی‌شوند، اما گاهی اهل دوزخ از آتش خارج می‌گردند، و قوله تعالی: «وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، در موضع تعلیل برای فتح رحمت و امساک

آن است؛ به واسَطه این‌که او بر هرچه اراده کند، از ارسال رحمت و امساک آن، غالب است، و این امر به‌جز از علم کامل، صلاح شامل و حکمت تامه حاصل نشود. پس البته، قدرت، همه‌اش، به دست خدای تعالی وحده است، پس احدی جز به اذن خدای تعالی، چیزی را مالک نیست، تا توانایی جلب خیر و نفع آن را یا دفع شر و ضرر آن را داشته باشد. در آیه کریمه، پندی برای مردم است به این‌که: به پروردگارشان روی آورند و در برآوردن حاجاتشان، به او توجّه کرده و در همه نیازها و مشکلاتشان به او توکّل نمایند و از آنچه سوای او است، از جمیع خلقش، اعراض کنند. به همین مضمون است قوله تعالی: «وَ إِنْ يَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا كاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ يُرِدْکَ بِخَيْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ.» «1» «2»

---

(1). انعام/ 17.

(2). بصائر، ج 33، ص 86- 85.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 44

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» «1»، فرموده: آیه بیان تفصیلی قوله عزّ و جلّ: «إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ»، ذیل آیه قبل است که خدای عزّ و جلّ ارسال را به نفس خود اضافه نمود و فرمود: «أرسلنا»؛ زیرا عیسی علیه السّلام آن دو رسول را که از حواریونش بودند، یکی یوحنا و دیگری بولس، به هنگامی که به آسمان رفت، به آن قریه‌ای که در انطاکیه بود، فرستاد؛ قریه‌ای که اهلش بت‌پرست بودند. پس عیسی علیه السّلام آن دو رسول را با فرستاده سومی که او شمعون صفا بود، تقویت نمود. لذا فرستنده، عیسی علیه السّلام بود، اما آن را به امر خدای تعالی انجام داد، و معرفه بودن «المرسلون»، در ذیل آیه قبل، و نکره بودن «مرسلون» در این آیه، بر اهل بیان و ادب پوشیده نیست. «2»

نیز فی قوله تعالی: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ» «3»، فرموده: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ»، حکایت است از آنچه ابلیس برای مردم اراده نموده، بعد از آن‌که تا «وقت معلوم» مهلت خواست، وفای «فَبِعِزَّتِکَ»، برای ترتیب مضمون جمله است بر مهلت دادن، و در این سخن، شناخت ابلیس و موضع‌گیری او نسبت به مردم و تهدید آنان از جانب او است؛ هم‌چنین اتمام حجت و قطع عذرخواهی آنان است، اگر به وسیله او به ضلالت افتند، و قوله: «عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»، استثنا از آن بیم و ترسی است که ابلیس به فرزندان آدم وعید نموده است، و او می‌دانست که بر ضلالت افکندن بنده‌های صالح خدای متعال که حق و هدایت را با اختیار خودشان پیروی می‌کنند، قدرت و توانایی ندارد؛ چرا که آنان نیاتشان را نیکو نموده، دل‌هایشان را باصفا ساخته‌اند و اخلاقشان را طاهر نموده و

نفوسشان را پاک کرده‌اند و دینشان و عبادتشان را برای خدای تعالی خالص گردانیده‌اند، و او می‌دانست که مخلصین به وسوسه او متاثر نمی‌شوند و او بر آنان تسلّطی ندارد که البته، اخلاص، مانع از تاثیر وسوسه در دل‌های

---

(1). یس/ 14.
(2). بصائر، ج 33، ص 700.
(3). ص/ 83.

مخلصین است. پس متأثّر شدن آن گمراهان و عدم تاثیر این صالحین، هردو به اختیار بوده و از آزادی و اراده نشأت می‌گیرد و پذیرفتن در قبول چیزی یا در ردّ آن، بدون اجبار و بدون اکراه است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ» «2»، فرموده:

آیه، توصیف فرومایگی این کافران در آیات خدای جلّ و علا است، و بنابر احتمال، آیه قبل (آیه 40 همین سوره)، مقدمه‌ای است برای پنج آیه بعد: پس آن کسانی که در دیدن حق و راه هدایت، خود را به کوری و نابینایی زده و در آیات خدای تعالی الحاد و کفر می‌ورزند، همان‌ها، کسانی هستند که چون قرآن بر آنان فرو آمد، آن را تکذیب کردند، و بنابر احتمال، آیه پیشین به دنبال آیه ماقبل آن است، و به‌هرحال در این آیات پنجگانه (یعنی این آیه و چهار آیه بعد) صورتی از صور جدل است که بین رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و بزرگان از کفار، در اطراف قرآن کریم واقع گردیده است، و قوله تعالی:

«بِالذِّكْرِ»، کنایه از قرآن کریم است. قرآن ذکر نامیده شده است؛ چون در آن، ذکر خدای تعالی است، و چون وجوه دلایلی را که ذکر می‌کند، منجر به حق و معانی می‌گردد؛ هم‌چنین خدای تعالی را به یاد می‌آورد و طریق حق را و هدایت را کشف می‌کند، و نیز بدان‌جهت که هرچه را که بشر در جمیع شؤون دنیوی و اخروی بدان نیاز دارد، در آن یادآوری می‌کند، و قوله تعالی: «إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ»، توصیف برای ذکر است در این‌که آن کتاب، عزیز است در معارضه‌اش با طعنه طعنه‌زنان یا پنهان و مخفی کردن تحریف‌گران، از هر عیب و نقصی بسیار والامرتبه بوده و با پناه و حمایت خدای تعالی نگهداری، حفاظت و حمایت شده است. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «4»، فرموده: جمله اول؛ یعنی: «لا

---

(1). بصائر، ج 34، ص 857.
(2). فصلت/ 41.
(3). بصائر، ج 36، ص 137- 136.
(4). حشر/ 23.

إِلهَ إِلَّا هُوَ» را که در آیه قبل آمده، در این آیه تکرار نمود، برای ظهور اعتنا به امر توحید و تأکید بر حقیقت بزرگی که هستی، همه‌اش، قایم به آن است، پس سزاوار است که انسان درباره آن تعقّل نموده و آن را در قلب خود جایگزین نماید، و به وسیله هر آگاه‌کننده‌ای به آن آگاه شده و دلش را از همه وسوسه‌های شرک به خدای تعالی خالی و پاک کند و بداند که توحید تنها مرکب نجات از هر خطر است، و این حقیقتی است که فاصله میان ایمان و کفر است، و البته، این صفات ده‌گانه که در این آیه به دنبال هم و بدون عطف آمده است، به جهت این است که همه آنها در حکم صفتی واحد برای موصوفی واحدند. «القدوس»، مبالغه قدس است، و آن، مبالغه در طهارت و بیزاری از ننگ، نقص و عیب است، و «السلام»، اشاره است به این‌که خدای تعالی سالم از آفات، عاهات و نواقص است، و احتمال دارد که مراد از «السّلام»، اعطاکننده سلامت باشد، و قوله: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»، تنزیه برای خدای تعالی است از آنچه با آن به او جلّ و علا شرک می‌ورزیدند. «1»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً» «2»، فرموده: قرآن به عنوان تأکید مطلب می‌گوید: «وَ ما قَتَلُوهُ يَقِيناً. بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً»؛ یعنی قطعا او را نکشتند، بلکه خداوند او را به سوی خود برد و خداوند قادر و حکیم است.
و زیر عنوان: «مسیح کشته نشد- افسانه صلیب»، چنین آورده که: قرآن در آیه فوق می‌گوید: مسیح نه کشته شد و نه به دار رفت، بلکه امر بر آنها مشتبه گردید و پنداشتند او را به دار زده‌اند و یقینا او را نکشتند، ولی اناجیل چهارگانه کنونی همگی مسأله مصلوب شدن (به دار آویخته شدن) مسیح علیه السّلام و کشته شدن او را ذکر کرده‌اند و این موضوع در فصول آخر هر چهار انجیل: متی، لوقا، مرقص و یوحنا، مشروحا بیان گردیده و اعتقاد عمومی مسیحیان امروز نیز بر این مسأله استوار است، بلکه به یک معنا مسأله قتل و

---

(1). بصائر، ج 45، ص 71.
(2). نساء/ 158.

مصلوب شدن مسیح، یکی از مهم‌ترین مسایل زیربنایی آیین مسیحیت

کنونی را تشکیل می‌دهد؛ چه این‌که می‌دانیم مسیحیان کنونی مسیح علیه السّلام را پیامبری که برای هدایت، تربیت و ارشاد خلق آمده باشد، نمی‌دانند، بلکه او را «فرزند خدا» و «یکی از خدایان سه‌گانه» می‌دانند که هدف اصلی آمدن او به این جهان، فدا شدن و بازخرید گناهان بشر بوده است؛ می‌گویند: او آمده تا قربانی گناهان ما شود؛ او به دار آویخته و کشته شد، تا گناهان بشر را بشوید و جهانیان را از مجازات نجات دهد. بنابراین راه نجات را منحصرا در پیوند با مسیح و اعتقاد به این موضوع می‌دانند. به همین دلیل گاهی مسیحیت را مذهب «نجات» یا «فدا» می‌نامند و مسیح را «ناجی» و «فادی» لقب می‌دهند، و این‌که می‌بینیم مسیحیان روی مسأله صلیب فوق العاده تکیه می‌کنند و شعارشان «صلیب» است، از همین نقطه‌نظر است. این بود خلاصه‌ای از عقیده مسیحیان درباره سرنوشت حضرت عیسی علیه السّلام، ولی هیچ‌یک از مسلمانان در بطلان این عقیده تردید ندارند؛ زیرا اولا: مسیح علیه السّلام پیامبری هم‌چون سایر پیامبران خدا بود، نه خدا بود نه فرزند خدا.
خداوند یکتا و یگانه است و شبیه و نظیر، و مثل و مانند، و همسر و فرزند، ندارد. ثانیا:
«فدا»، قربانی گناهان دیگران شدن، مطلبی کاملا غیرمنطقی است. هرکس در گرو اعمال خویش است و راه نجات نیز تنها ایمان و عمل صالح خود انسان است. ثالثا:
عقیده «فدا» گناهکارپرور و تشویق‌کننده به فساد، تباهی و آلودگی است، و اگر می‌بینیم قرآن مخصوصا روی مسأله مصلوب نشدن مسیح علیه السّلام تکیه کرده است، با این‌که ظاهرا موضوع ساده‌ای به نظر می‌رسد، به خاطر همین است که عقیده خرافی فدا و بازخرید گناهان امت را به شدت بکوبد و مسیحیان را از این عقیده خرافی بازدارد تا نجات را در گرو اعمال خویش ببینند، نه در پناه بردن به صلیب. رابعا: قراینی در دست است که مسأله مصلوب شدن مسیح علیه السّلام را تضعیف می‌کند:
1. می‌دانیم اناجیل چهارگانه کنونی که گواهی به مصلوب شدن عیسی علیه السّلام می‌دهند، همگی سال‌ها بعد از مسیح علیه السّلام به وسیله شاگردان و یا شاگردان شاگردان او نوشته فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3
79
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 48
شده‌اند و این، سخنی است که مورخان مسیحی به آن معترفند، و نیز می‌دانیم که شاگردان مسیح علیه السّلام به هنگام حمله دشمنان، با او فرار کردند و اناجیل نیز گواه بر این مطلب‌اند (در انجیل متی باب 26 جمله 57 چنین گوید: در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارده، بگریختند). بنابراین مسأله مصلوب شدن عیسی علیه السّلام را از افواه

مردم گرفته‌اند، و همان‌طور که بعدا اشاره خواهیم کرد، اوضاع و احوال چنان پیش آمد که موقعیت برای اشتباه کردن شخص دیگری به جای مسیح علیه السّلام آماده گشت.
2. عامل دیگری که اشتباه شدن عیسی را به شخص دیگر امکان‌پذیر می‌کند، این است که کسانی که برای دستگیر ساختن حضرت عیسی علیه السّلام به باغ جستیمانی در خارج شهر رفته بودند، گروهی از لشکریان رومی بودند که در اردوگاه‌ها مشغول وظایف لشکری بودند. این گروه نه یهودیان را می‌شناختند، و نه آداب، زبان و رسوم آنها را می‌دانستند، و نه شاگردان عیسی علیه السّلام را از استادشان تشخیص می‌دادند.
3. اناجیل می‌گویند: حمله به محلّ عیسی علیه السّلام شبانه انجام یافت، و چه آسان است که در این گیرودار شخص موردنظر فرار کند و دیگری به جای او گرفتار شود.
4. از نوشته همه اناجیل استفاده می‌شود که شخص گرفتار در حضور پیلاطس (حاکم رومی در بیت المقدس) سکوت اختیار کرد و کمتر در برابر سخنان آنها سخن گفت و از خود دفاع کرد. بسیار بعید است که عیسی علیه السّلام خود را در خطر ببیند و با آن بیان رسا و گویای خود و با شجاعت و شهامت خاصی که داشت، از خود دفاع نکرده باشد. آیا جای این احتمال نیست که دیگری (به احتمال قوی یهودای اسخریوطی که به مسیح علیه السّلام خیانت کرد و نقش جاسوس را ایفا نمود و می‌گویند شباهت کاملی به مسیح علیه السّلام داشت)، به جای او دستگیر شده و چنان در وحشت و اضطراب فرورفته که حتی نتوانسته است از خود دفاع کند و سخنی بگوید، به خصوص این‌که در اناجیل می‌خوانیم، یهودای اسخریوطی بعد از این واقعه، دیگر دیده نشد، و طبق گفته اناجیل انتحار کرد (انجیل متی، باب 27، شماره 6).
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 49
5. همان‌طور که گفتیم: شاگردان مسیح علیه السّلام به هنگام احساس خطر، طبق شهادت اناجیل، فرار کردند، و طبعا دوستان دیگر هم در آن روز مخفی شدند و از دور، بر اوضاع نظر داشتند. بنابراین، شخص دستگیرشده در حلقه محاصره نظامیان رومی بوده و هیچ‌یک از دوستان او اطراف او نبودند. به این ترتیب چه جای تعجّب که اشتباهی واقع شده باشد.
6. در اناجیل می‌خوانیم که شخص محکوم بر چوبه دار از خدا شکایت کرد که چرا او را تنها گذارده و به دست دشمن، برای قتل سپرده است (در انجیل متی، باب 27، جمله 47- 46 می‌خوانیم: ... عیسی علیه السّلام به آواز بلند صدا زده، گفت: «ایلی، ایلی! لما سبقتنی.»؛ یعنی الهی! الهی! مرا چرا ترک کردی؟). اگر مسیح علیه السّلام برای این به دنیا آمده که به

دار آویخته شود و قربانی گناهان بشر گردد، چنین سخن ناروایی از او، به هیچ وجه درست نبوده است. این جمله به خوبی نشان می‌دهد که شخص مصلوب، آدم ضعیف، ترسو و ناتوانی بوده است که صدور چنین سخنی از او امکان‌پذیر بوده است، و او نمی‌تواند مسیح باشد.
7. بعضی از اناجیل موجود (غیر از اناجیل چهارگانه مورد قبول مسیحیان)، مانند:
انجیل برنابا، رسما مصلوب شدن عیسی علیه السّلام را نفی کرده و نیز بعضی از فرق مسیحی، در مصلوب شدن مسیح علیه السّلام تردید کرده‌اند (تفسیر المنار، ج 6، ص 34)، حتی بعضی از محققان معتقد به وجود دو عیسی در تاریخ شده‌اند: یکی «عیسای مصلوب»، و دیگری عیسای غیر مصلوب که میان آن دو پانصد سال فاصله بوده است (تفسیر المیزان، ج سوّم، صفحه 325). مجموع آنچه در بالا گفته شد، قراینی است که گفته قرآن را در مورد اشتباه در قتل و صلب مسیح علیه السّلام روشن می‌سازد. «1»
فی قوله تعالی: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «2»، با عنوان: «بیزاری مسیح علیه السّلام از شرک پیروانش»، در تفسیر آیه مذکور، که خود ششمین

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 203- 199.
(2). مائده/ 118.

پاسخ مسیح علیه السّلام به خدای تعالی است، فرموده: و با این‌همه باز امر، امر تو، و خواست، خواست تو است. اگر آنها را در برابر این انحراف بزرگ، مجازات کنی، بندگان تواند و قادر به فرار از زیر بار این مجازات نخواهند بود، و این حق برای تو در برابر بندگان نافرمانت ثابت است، و اگر آنها را ببخشی و از گناهانشان صرف‌نظر کنی، توانا و حکیم هستی؛ نه بخشش تو نشانه ضعف است، و نه مجازاتت خالی از حکمت و حساب. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ» «2»، فرموده:
هنگامی که آنها وارد بر او (یوسف علیه السّلام) شدند، گفتند: ای عزیز! ما و خاندان ما را ناراحتی فراگرفته و متاع کمی (برای خرید مواد غذایی) با خود آورده‌ایم، پیمانه ما را به طور کامل وفا کن و بر ما تصدّق بنما که خداوند متصدّقان را پاداش می‌دهد.
و در تفسیر «وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا»، فرموده: بعضی گفته‌اند: منظور از «تَصَدَّقْ

عَلَيْنا»، همان آزادی برادر بوده، وگرنه در مورد مواد غذایی، قصدشان گرفتن جنس بدون عوض نبوده است، تا نام تصدّق بر آن گذارده شود. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ» «4»، در تفسیر آن‌که مربوط به سرانجام قوم لوط است (که در آن لوط و مؤمنان به او، نجات یافتند و آنها که غرق در فساد و ننگ بودند، با فرورفتن در زیر زلزله، هلاک شدند)، می‌فرماید: و پروردگار تو عزیز و رحیم است: «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ»، چه رحمتی از این برتر که اقوامی چنین آلوده را فورا مجازات نمی‌کند و به آنها مهلت کافی برای هدایت و تجدیدنظر می‌دهد، و نیز چه رحمتی از این برتر که مجازاتش خشک و تر را باهم نمی‌سوزاند، حتی اگر یک خانواده باایمان در میان هزاران هزار خانواده آلوده باشد، آنها را نجات می‌بخشد، و چه عزّت و قدرتی از این بالاتر که در یک چشم برهم زدن چنان دیار

---

(1). تفسیر نمونه، ج 5، ص 136- 135.

(2). یوسف/ 88.

(3). تفسیر نمونه، ج 10، ص 56 و 60.

(4). شعراء/ 175.

آلودگان را زیرورو می‌کند که اثری از آن باقی نمی‌ماند؛ زمین را که گاهواره آسایش آنها بود، مأمور مرگشان می‌کند، و باران حیات‌بخش را تبدیل به باران مرگ می‌سازد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «2»، فرموده: آنچه را خداوند از رحمت برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد: «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها»، و آنچه را بازدارد و امساک کند، کسی بعد از او، قادر به فرستادن آن نیست: «وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ»؛ چرا که او قدرتمندی است شکست‌ناپذیر و درعین‌حال، حکیم و آگاه: «وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» خلاصه این‌که: تمام خزاین رحمت، نزد او است و هرکس را لایق ببیند، مشمول آن می‌سازد، و هرکجا حکمتش اقتضا کند، درهای آن را می‌گشاید، و اگر جمله جهانیان دست به دست هم بدهند تا دری را که او گشوده است، ببندند، یا دری را که او بسته است، بگشایند، هرگز قادر نخواهند بود، و این در حقیقت، شاخه مهمی از توحید است که منشأ شاخه‌های دیگری است (دقت کنید).

شبیه این معنا، در سایر آیات قرآن نیز آمده است، آن‌جا که می‌گوید: «وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلا کاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ

يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»: اگر خداوند برای امتحان یا کیفر خطا، زیانی به تو برساند، هیچ‌کس جز او، آن را برطرف نخواهد کرد، و اگر اراده خیری برای تو بکند، هیچ‌کس مانع فضل او نخواهد شد، او به هرکس از بندگانش بخواهد، فضل خود را می‌رساند و او غفور و رحیم است. «3»

و زیر عنوان: «در این‌جا به چند امر باید توجّه کرد»، چنین فرموده:

1. تعبیر به «یفتح» که از ماده «فتح» به معنای گشودن است، اشاره به وجود خزاین رحمت الهی است که در آیات دیگر قرآن به آن اشاره شده است و جالب این‌که این

---

(1). تفسیر نمونه، ج 15، ص 328- 327.

(2). فاطر/ 2.

(3). یونس/ 107.

خزاین چنانند که به محض گشودن، بر خلایق جاری می‌شوند و نیاز به چیز دیگری نیست و هیچ‌کس مانع از آن نتواند شد. مقدم داشتن گشایش رحمت بر امساک آن، به خاطر این است که همیشه خداوند رحمتش را بر غضبش پیشی می‌دارد.

2. تعبیر به «رحمت»، معنای بسیار وسیع و گسترده‌ای دارد که تمام مواهب جهان را شامل می‌شود؛ گاه جنبه معنوی دارد و گاه جنبه مادی؛ به همین دلیل گاه که انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود بسته می‌بیند، احساس می‌کند رحمت الهی بر قلب و جان او روان است؛ لذا شاد و خرسند است، آرام و مطمئن، هرچند در تنگنای زندان گرفتار باشد؛ اما به‌عکس، گاه انسان تمام درهای ظاهری را به روی خود گشوده می‌بیند؛ اما گویی در رحمت الهی در جان او، بسته شده، چنان خود را در تنگنا و فشار احساس می‌کند که دنیا با تمام وسعتش برای او یک زندان تاریک و وحشتناک می‌شود، و این چیزی است که برای بسیاری از مردم محسوس و ملموس است.

3. تعبیر به دو وصف: «عزیز» و «حکیم»، بیانگر قدرت او بر «ارسال» و «امساک» رحمت است، و در عین حال، اشاره به این حقیقت می‌باشد که این گشودن و بستن، در همه حال، براساس حکمت است؛ چرا که قدرت او با حکمتش آمیخته است. به‌هر حال، توجّه به محتوای این آیه، چنان آرامشی را به انسان مؤمن می‌دهد که در برابر تمام حوادث مقاوم می‌شود؛ از هیچ مشکلی نمی‌ترسد و از هیچ پیروزی مغرور نمی‌گردد.

قابل توجّه این‌که ضمیر در «فَلا مُمْسِکَ لَها»، به صورت مؤنّث آمده، و در «فَلا مُرْسِلَ لَهُ»، به صورت مذکّر؛ چرا که مرجع اولی، کلمه «رحمة»

است، و دومی، کلمه «ما»، و نیز ضمیر در «من بعده»، ظاهرا به خداوند بازمی‌گردد؛ یعنی بعد از خداوند، هیچ‌کس قادر به گشودن نیست. این احتمال نیز داده شده است که ضمیر به «امساک» برگردد؛ یعنی: «من بعد امساک اللّه»، که از نظر معنا، تفاوت چندانی ندارد. «1»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 18، ص 172- 170.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 53

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» «1»، فرموده: در آن زمان که دو نفر از رسولان را به سوی آنها فرستادیم، اما آنها رسولان ما را تکذیب کردند؛ لذا برای تقویت آن دو، شخص سومی را ارسال نمودیم.

آنها همگی گفتند: ما فرستادگان به سوی شما از طرف پروردگاریم. به این ترتیب، سه نفر از رسولان پروردگار (دو نفر از آغاز، و یک نفر در اثنا، برای تقویت آنها) به سوی این قوم گمراه آمدند. در این‌که این رسولان چه کسانی بودند، در میان مفسران گفتگو است؛ جمعی گفته‌اند: نام دو نفر از آنان شمعون و یوحنا بود و نام سومی بولس، و بعضی نام‌های دیگری برای آنها ذکر کرده‌اند، و نیز در این‌که آنها پیامبران و رسولان خداوند بودند و یا فرستادگان حضرت مسیح علیه السّلام (و اگر خداوند می‌فرماید! ما آنها را فرستادیم، به خاطر آن است که رسولان مسیح هم رسولان او هستند)، باز در میان مفسران گفتگو است، هر چند ظاهر آیات فوق، موافق تفسیر اول است، گرچه تفاوتی در نتیجه‌ای که قرآن می‌خواهد بگیرد، نمی‌کند. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ» «3»، فرموده: این‌جا بود که ابلیس مکنون خاطر خود را آشکار ساخت و هدف نهایی‌اش را از تقاضای عمر جاویدان، نشان داد و گفت: به عزّتت سوگند که همه آنها را گمراه خواهم کرد: «قالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ.» سوگند به عزّت، برای تکیه بر قدرت و اظهار توانایی است، و این تاکیدهای پی‌درپی قسم از یک سو و نون تأکید از سوی دیگر، و کلمه «أَجْمَعِينَ»* از سوی سوم، نشان می‌دهد که او نهایت پافشاری را در تصمیم خویش داشته و دارد و تا آخرین نفس، بر سر گفتار خود ایستاده است، ولی متوجّه این واقعیت بود که گروهی از بندگان خاصّ خدا، به هیچ قیمتی در منطقه نفوذ و حوزه وسوسه او قرار نمی‌گیرند، لذا ناچار آنها را از گفتار بالا استثنا کرد و گفت: مگر

---

(1). یس/ 14.

(2). تفسیر نمونه، ج 18، ص 341- 340.

(3). ص/ 83.

بندگان مخلص تو از میان آنها: «إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ»؛ همان‌ها که در راه معرفت و بندگی تو، از روی اخلاص، صدق و صفا گام برمی‌دارند و تو نیز آنها را پذیرا شده‌ای؛ خالصشان کرده‌ای، و در حوزه حفاظت خود قرار داده‌ای، و تنها این گروهند که من به آنها دسترسی ندارم، وگرنه بقیه را به دام خود خواهم افکند. اتفاقا این حدس و گمان ابلیس درست از آب درآمده و هرکس به نحوی در دام او گرفتار شد، و جز «مخلصین» از آن نجات یافتند؛ همان‌گونه که قرآن در آیه 20 سوره سبا می‌فرماید: «وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ إِبْلِیسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِیقاً مِنَ الْمُؤْمِنِینَ.»: گمان ابلیس درباره آنها، به واقعیت پیوست و جز گروهی از مؤمنان، همه از او پیروی کردند. «1»
فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ» «2» هم فرموده: آنها که به این ذکر و یادآوری الهی (قرآن مجید)، به هنگامی که به سراغ آنها آمد، کافر شدند، بر ما مخفی نخواهد ماند: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ». در این‌که خبر «إن الذین» چیست؟ مفسران احتمالات زیادی داده‌اند که از همه مناسب‌تر، این است که گفته شود، خبر، جمله «لا یخفون علینا» است که به قرینه آیه قبل حذف شده. بعضی نیز خبر را به «یلقون فی النار» که از آیه قبل فهمیده می‌شود، گرفته‌اند، و بعضی جمله «أُولئِکَ یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ» که در آیات آینده خواهد آمد، می‌دانند، ولی معنای اول مناسب‌تر به نظر می‌رسد. اطلاق «ذکر»، به خاطر این است که قبل از هرچیز انسان را متذکّر و بیدار می‌سازد و حقایقی را که انسان اجمالا با فطرت خدادادی دریافته، با وضوح و تفصیل شرح می‌دهد. نظیر این تعبیر، در آیات دیگر قرآن آمده است، از جمله در آیه 9 سوره حجر می‌خوانیم: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.»: ما این ذکر و یادآوری را نازل کردیم و به‌طور قطع، از آن پاسداری خواهیم کرد، و بعد برای بیان عظمت قرآن می‌افزاید: به‌طور مسلم، کتابی است شکست‌ناپذیر: «وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ.» کتابی است که هیچ‌کس نمی‌تواند همانند آن را بیاورد و بر آن غلبه کند؛ کتابی است

(1). تفسیر نمونه، ج 19، ص 344.
(2). فصلت/ 41.

بی‌نظیر؛ منطقش محکم و گویا؛ استدلالاتش قوی و نیرومند؛ تعبیراتش، منسجم و عمیق؛ تعلیماتش، ریشه‌دار و پرمایه، و احکام و دستوراتش، هماهنگ با نیازهای واقعی انسان‌ها در تمام ابعاد زندگی. «1»
نیز فی قوله تعالی: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ

الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللّهِ عَمّا يُشْرِكُونَ» «2»، فرموده: او خدایی است که معبودی جز او نیست: «هُوَ اللّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلّا هُوَ.» حاکم و مالک اصلی او است: «الملک». از هر عیب و نقص، پاک و مبرا است: «القدوس». هیچ‌گونه ظلم و ستمی بر کسی روا نمی‌دارد، و همه از ناحیه او در سلامتند: «السلام» [بعضی از مفسران «سلام» را در این جا به معنای سلامت از هرگونه عیب و نقص و آفت معنا کرده‌اند، ولی با توجّه به این که این معنا در کلمه «قدوس» که قبلا آمده، مندرج است و به علاوه «سلام» در قرآن مجید، معمولا به مسأله سلامت بخشیدن به دیگران آمده است، و اصولا کلمه «سلام» که به هنگام ملاقات به دیگر گفته می‌شود و به معنای اظهار دوستی و بیان روابط سالم با طرف مقابل است، آنچه را در بالا ذکر کرده‌ایم، مناسب‌تر به نظر می‌رسد (دقت کنید). اصولا دعوت او، به سوی سلامت است: «وَ اللّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ» «3»، و هدایت او نیز متوجّه به سلامت است: «یَهْدِی بِهِ اللّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوانَهُ سُبُلَ السَّلامِ» «4»، و قرارگاهی را که برای مؤمنان فراهم ساخته است، نیز خانه سلامت است: «لَهُمْ دارُ السَّلامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ.» درود و تحیت بهشتیان نیز چیزی جز «سلام» نیست: «إِلّا قِیلًا سَلاماً سَلاماً.» «5» سپس می‌افزاید: او دوستانش را امنیت می‌بخشد و ایمان مرحمت می‌کند: «الْمُؤْمِنُ». [بعضی از مفسران «الْمُؤْمِنُ» را در این‌جا به معنای «صاحب ایمان» تفسیر کرده‌اند، اشاره به این‌که اولین کسی که به ذات پاک خدا، صفاتش و رسولانش ایمان دارد، خود او است، ولی آنچه در بالا ذکر کرده‌ایم، مناسب‌تر است . او حافظ،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 20، ص 297.

(2). حشر/ 23.

(3). یونس/ 25.

(4). مائده/ 16.

(5). واقعه/ 26.

نگاه‌دارنده و مراقب همه‌چیز است: «الْمُهَیْمِنُ» [در اصل این واژه، دو قول در میان مفسران و ارباب لغت وجود دارد. بعضی آن را از ماده «هیمن» می‌دانند که به معنای مراقبت، حفظ و نگاهداری است، و بعضی آن را از ماده «ایمان» می‌دانند که همزه آن تبدیل به «هاء» شده است، به معنای آرامش بخشیدن. این واژه دوبار در قرآن مجید، یک‌بار در خود قرآن (مائده، 48)، و یک‌بار در توصیف خداوند در آیه مورد بحث، به کار رفته است، و در هردو مورد، مناسب همان معنای اول است (لسان العرب، تفسیر فخر رازی و روح المعانی). ابو الفتوح رازی ذیل آیه مورد بحث، از

ابو عبیده نقل می‌کند که در کلام عرب تنها پنج اسم است که بر این وزن آمده: مهیمن، مسیطر (مسلّط)، مبیطر (دام‌پزشک)، مبیقر (کسی که راه خود را می‌گشاید و پیش می‌رود) و مخیمر (نام کوهی است)]. او قدرتمندی است که هرگز مغلوب نمی‌شود: «العزیز». او با اراده نافذ خود به اصلاح هر امر می‌پردازد: «الْجَبَّارُ». این واژه که از ماده «جبر» گرفته شده، گاه به معنای قهر، غلبه و نفوذ اراده می‌آید، و گاه به معنای جبران و اصلاح، و راغب در مفردات، هر دو معنا را به هم آمیخته، می‌گوید: اصل جبر، اصلاح کردن چیزی است با غلبه و قدرت. این واژه هنگامی که در مورد خداوند به کار رود، بیانگر یکی از صفات بزرگ او است که با نفوذ اراده و کمال قدرت به اصلاح هر فسادی، می‌پردازد، و هرگاه در مورد غیر او به کار رود، معنای مذمّت را دارد، و به گفته راغب، به کسی گفته می‌شود که می‌خواهد نقصان و کمبود خود را با ادعای مقاماتی که شایسته آن نیست، جبران کند.
این واژه در قرآن مجید، در ده مورد به کار رفته که نه مورد آن درباره افراد ظالم، گردنکش و مفسد است، و تنها یک مورد آن درباره خداوند قادر متعال (آیه مورد بحث) می‌باشد.
سپس می‌افزاید: او شایسته بزرگی است و چیزی برتر و بالاتر از او نیست: «الْمُتَکَبِّرُ».
«متکبّر» از ماده «تکبّر»، به دو معنا آمده است: یکی ممدوح که در مورد خداوند به کار می‌رود، و آن دارا بودن بزرگی، کارهای نیک و صفات پسندیده فراوان است، و دیگری نکوهیده و مذموم که در مورد غیر خدا به کار می‌رود، و آن این است که افراد کوچک و
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 57
کم‌مقدار، ادعای بزرگی کنند، و صفاتی را که ندارند، به خود نسبت دهند و از آن‌جا که عظمت و بزرگی تنها شایسته مقام خدا است، این واژه به معنای ممدوحش، تنها درباره او به کار می‌رود، و هرگاه در غیر مورد او به کار رود، به معنای مذموم است، و در پایان آیه، بار دیگر روی مسأله توحید که سخن با آن آغاز شده بود تکیه کرده، می‌فرماید:
خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ.» با توضیحی که داده شد، روشن می‌شود که هیچ موجودی نمی‌تواند در صفاتی که در این جا آمده است، شریک، شبیه و نظیر او باشد. «1»

سید هاشم بحرانی در تفسیر برهان، و علّامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر در المنثور، در ذیل آیات، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

فی قوله تعالی: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً» «2»، روایاتی را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. در کتاب کافی از علی بن ابراهیم با اسنادش از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت نمود که آن حضرت فرمود: «ان عیسی علیه السّلام وعد اصحابه لیلة رفعه اللّه الیه، فاجتمعوا الیه عند المساء و هم اثنی عشر رجلا فادخلهم بیتا، ثم خرج علیهم من عین فی زاویة البیت و هو ینفض رأسه من الماء، فقال: ان اللّه اوحی الی: انه رافعی الیه الساعة و مطهری من الیهود، فایکم یلقی علیه شبحی فیقتل و یصلب و یکون معی فی درجتی؟ فقال شاب منهم: انا یا روح اللّه! فقال: فانت هو ذا. فقال لهم عیسی: اما ان منکم لمن یکفر بی قبل ان یصبح اثنی عشرة کفرة. فقال له رجل منهم: انا هو یا نبی اللّه! فقال عیسی: اتحس بذلک فی نفسک؟ فلتکن هو. ثم قال لهم عیسی: اما انکم ستفترقون بعدی علی ثلث فرق؛ فرقتین مفتریتین علی اللّه فی النار، و فرقة تتبع شمعون صادقة علی اللّه فی الجنة. ثم

---

(1). تفسیر نمونه، ج 23، ص 554- 552.

(2). نساء/ 158.

رفع اللّه عیسی من زاویة البیت و هم ینظرون الیه. ثم قال ابو جعفر علیه السّلام: ان الیهود جائت فی طلب عیسی من لیلتهم، فاخذوا الرجل الذی قال له عیسی: ان منکم لمن یکفر بی قبل ان یصبح اثنتی عشره کفرة، و اخذوا الشّاب الذی القی علیه شبح عیسی علیه السّلام فقتل و صلب، و کفر الذی قال له عیسی: تکفر قبل ان تصبح اثنتی عشره کفره.»: امام باقر علیه السّلام فرمود: البته، عیسی علیه السّلام در شبی که خدای تعالی در آن شب، او را به سوی خود بالا می‌برد، با یارانش وعده نمود. پس آنها در اوّل شب با او اجتماع کردند، درحالی‌که دوازده نفر بودند. او آنان را در خانه‌ای وارد ساخت، بعد عیسی علیه السّلام از چاهی که در گوشه خانه بود، بر آنان خارج گردید و در حالی که سرش را از آب بیرون آورده و تکان می‌داد، فرمود: البته، خدای تعالی به من وحی نمود که همین حالا، الساعه،

مرا به سوی خودش بالا ببرد و مرا از یهود پاک و طاهر نماید، پس بر کدامیک از شما شبح من برافکنده شود، پس کشته گردد و به صلیب کشیده شود و با من خواهد بود در درجه‌ام. جوانی از آنان گفت: ای روح خدا! آن کس من هستم. پس عیسی علیه السّلام فرمود: تو همان شخص باشی. سپس عیسی علیه السّلام فرمود: اما البته، از شما کسی باشد که قبل از این‌که از دوازده نفر کسی کافر شود، نسبت به من کافر گردد. پس مردی از بین آنان گفت: ای پیامبر خدا! من آن کس باشم. عیسی علیه السّلام فرمود: آیا چنین چیزی را در خود احساس می‌کنی؟ پس تو همان شخص باش. سپس عیسی علیه السّلام به آنان فرمود: اما البته، شما بعد از من، سه گروه می‌شوید و از هم متفرق خواهید شد.
دو گروه کسانی خواهند بود که بر خدا دروغ و افترا می‌بندند و آنان اهل آتشند، و یک گروه کسانی هستند که از شمعون پیروی می‌کنند؛ آنان نسبت به خدا صادق و راستگو بوده و اهل بهشت هستند. پس از آن، از گوشه آن خانه، درحالی‌که آنان به او نگاه می‌کردند، خدا او را به بالا برد. پس از آن ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: البته، یهودیان در آن شب در طلب عیسی علیه السّلام برآمدند. پس آن مردی را که عیسی علیه السّلام به او گفته بود: البته، از شما کسی پیش از دوازده نفر، نسبت به من کافر شود، و آن جوانی را که بر او شبح
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 59
عیسی علیه السّلام القا گردید، گرفتند؛ او را کشتند و به دار آویختند، و آن‌که عیسی به او گفت:
پیش از 12 نفر کفر می‌ورزی، کافر گردید. «1»
2. در کتاب «من لا یحضره الفقیه» از زید بن علی، و او از پدرش، سید العابدین علیه السّلام حدیثی طولانی نقل نموده است که حضرت در آن حدیث می‌فرماید: «ان للّه تبارک و تعالی بقاعا فی سمواته، فمن عرج به الی بقعة منها، فقد عرج به الیه، لا تسمع اللّه عزّ و جلّ یقول:" تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ"، و یقول عزّ و جلّ فی قضیة عیسی بن مریم علیهما السّلام:" بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ".»: و البته، برای خدای تبارک و تعالی بقعه‌هایی در آسمان‌هایش هست، پس هرکس به بقعه‌ای از آن بالا برود، به سوی او عروج نموده است. آیا نشنیدی که خدای عزّ و جلّ می‌فرماید:
«تَعْرُجُ الْمَلائِکَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ»، و خدای عزّ و جلّ در قضیه عیسی بن مریم علیهما السّلام می‌فرماید:
«بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ.» «2»
3. در کتاب کمال الدین و تمام النعمه با اسنادش، از ابان بن تغلب، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام حدیثی طولانی را نقل کرده است که در آن قائم علیه السّلام را یادآوری نموده و می‌فرماید: «فاذا نشر راية رسول

اللّه صلّى اللّه عليه و آله، انحط عليه ثلثة عشر الف ملك و ثلثة عشر ملكا كلهم ينظرون القائم عليه السّلام، و هم الذين كانوا مع نوح عليه السّلام فى السفينه، و الذين كانوا مع ابراهيم الخليل عليه السّلام حيث القى فى النار، و كانوا مع عيسى عليه السّلام حين رفع.»: چون پرچم پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله و برافراشته شود، سيزده هزار و سيزده ملک آن را احاطه نمايند كه همه آنان روى به سوى قائم عليه السّلام داشته و به آن حضرت نگاه مى‌كنند، و آنان همان‌ها هستند كه با نوح عليه السّلام در كشتى بودند، و با ابراهيم، خليل اللّه عليه السّلام بودند، هنگامى كه او در آتش افكنده شد، و با عيسى عليه السّلام بودند، آن‌گاه كه او بالا رفت. «3»

نيز فى قوله تعالى: «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «4»، رواياتى را نقل فرموده‌اند، از جمله:

---

(1). نور الثقلين، ج 1، ص 569، حديث 653.

(2). نور الثقلين، ج 1، ص 569، حديث 654.

(3). نور الثقلين، ج 1، ص 570، حديث 355.

(4). فاطر/ 2.

1. على بن ابراهيم با إسنادش از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام در قول اللّه: «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها»، روايت كند كه آن بزرگوار فرمود: «و المتعة من ذلک.» «1»

2. محمّد بن عباس با اسنادش از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام روايت كند كه ايشان درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها»، فرمود: «هى ما اجرى اللّه على لسان الامام.»: آن، چيزهايى است كه خداى تعالى بر زبان امام جارى مى‌سازد. «2»

3. ابن منذر و ابن ابى حاتم درباره قوله: «ما يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، از ابن عباس اخراج نمودند كه او مى‌فرمايد: «ليس لک من الامور شى‌ء.»: چيزى از امور به دست تو نيست. «3»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ» «4»، رواياتى را نقل نموده‌اند، از جمله:

1. روايتى كه طبرسى، در مجمع البيان نقل فرموده، كه در اين‌جا تنها به ترجمه آن روايت اكتفا مى‌كنيم:

وهب بن منبّه گفت: عيسى عليه السّلام اين دو رسول را به انطاكيه فرستاد، پس آنها به آن‌جا رفتند. مدت اقامت آنان آن در شهر طولانى شد و به پادشاه آن‌جا دسترسى پيدا نكردند، تا اين‌كه روزى پادشاه از قصر خود

خارج گردید و آن دو رسول با ذکر اللّه تکبیر می‌گفتند که پادشاه خشمگین گردید و دستور زندانی شدن آن دو را صادر نمود و هر یک از آن دو را یک صد تازیانه زد. پس چون آنان آن دو رسول را تکذیب نموده و کتک زدند، عیسی علیه السّلام شمعون صفا را که سردسته و بزرگ حواریون بود، در پی آنان فرستاد. تا آن دو را یاری نماید. برای همین شمعون در آن شهر به صورت ناشناس وارد گردید و با اطرافیان پادشاه به معاشرت پرداخت، تا این‌که با آنان مأنوس گردید. پس خبر او بالا گرفت و به پادشاه رسید. آن‌گاه پادشاه او را به نزد خود خواند و به معاشرت و انس با او

---

(1). نور الثقلین، ج 4، ص 350، حدیث 26- برهان، ص 876.
(2). برهان، ص 876.
(3). در المنثور، ج 3، ص 244.
(4). یس/ 14.

و اکرام به او خشنود گردید. پس روزی شمعون به او گفت: شاها! فهمیده‌ام دو شخص را آن هنگام که شما را به دینی به غیر دین خودت دعوت می‌نمودند، در زندان حبس کرده و کتک زده‌اید؟ آیا گفتار آن دو را شنیده‌اید؟ پادشاه گفت: این در حالی بود که من در غضب بودم. شمعون گفت: اگر پادشاه موافق باشند، آن دو را بطلبند تا بدانیم چه می‌گویند؟ پادشاه آن دو را طلبید. پس شمعون به آن دو گفت: چه کسی شما را به این مأموریت فرستاد؟ آن دو گفتند: آن خدایی که هرچیزی را آفریده است و هیچ شریکی برای او نیست. شمعون گفت: نشانه این ادعای شما چیست؟ آن دو رسول گفتند: آنچه را بخواهید. پس پادشاه دستور داد پسربچه‌ای را آوردند که دو چشم او پیچیدگی داشت و محلّ چشمانش در پیشانی او بود. پس آن دو رسول همواره به نام اللّه دعا می‌خواندند تا موضع چشم شکفته شد. پس آنان دو گلوله از گل برداشتند و در حدقه او گذاشتند.

پس آن دو گلوله، پیه، سفیدی و سیاهی چشم گردیدند؛ به گونه‌ای که بدان وسیله می‌دید. پادشاه از دیدن آن فرد، در شگفت شد. پس چون شمعون به پادشاه گفت: فکر می‌کنی، اگر تو هم از خدایت بخواهی تا چیزی را مثل این بسازد، هم برای تو و هم برای خدایت، مایه عزّت و شرف است؟ پادشاه گفت: از تو چه پنهان، خدایی که او را می‌پرستم، نه ضرری دارد، نه نفعی. پس از آن، پادشاه به آن دو رسول گفت: اگر خدای شما قادر باشد، مرده‌ای را زنده کند، ما به او و به شما ایمان می‌آوریم. آن دو رسول گفتند: خدای ما بر هرچیزی توانا است. پس پادشاه گفت: این‌جا مرده‌ای است که هفت روز است مرده است و او را دفن نکرده‌ایم تا پدرش که

غایب است، مراجعت کند. پس مرده را آوردند که رنگ و بوی او تغییر کرده بود. پس آن دو رسول آشکارا، و شمعون، مخفیانه، به دعا و نیایش پرداختند که ناگهان مرده سرپا ایستاد و به آنان گفت:
هفت روز است مرده‌ام و مرا در هفت وادی در آتش داخل کردند و من شما را بر حذر می‌دارم از آنچه ملاحظه می‌کنید، پس به خدا ایمان بیاورید.
پس پادشاه در شگفت شد. پس چون شمعون دانست که گفته او در پادشاه مؤثر است، او را به ایمان آوردن به
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 62
اللّه دعوت نمود. در نتیجه، پادشاه ایمان آورد و از اهل مملکت او هم گروهی ایمان آوردند و دیگران بر کفر خود باقی ماندند.
طبرسی اضافه می‌کند که مانند این روایت را عیاشی از ثمالی، و غیر او از ابی جعفر و ابی عبد اللّه علیهما السّلام، روایت نموده‌اند، جز این‌که در برخی از روایات است که خدا، دو پیامبر را به انطاکیه فرستاد و پس از آن پیامبر سوم را فرستاد، و در بعضی از روایات آمده که خدا به عیسی علیه السّلام وحی نمود که آن دو را بفرستد. پس از آن، وصیّ خودش، شمعون، را فرستاد تا آن دو را رها نماید، و آن مرده‌ای که خدا او را به دعای آنها زنده گردانید، پسر پادشاه بود، و این‌که چون مرده از قبرش خارج گردید، پدر او، یعنی پادشاه، در حالی که خاک سر و رویش را می‌تکانید، گفت:
فرزند عزیزم! اگر آن دو را ببینی، می‌شناسی؟
پسر گفت: بلی. پس مردم به صحرا روانه شدند و آن پسر بر آنان و از یکی‌یکی از مردانشان گذشت تا بعد از گذشتن از جمع کثیری، بر یکی از مردان مرور کرد و گفت:
این مرد یکی از آن دو نفر است. پس از آن از دیگری گذشت، پس هردو را شناخت و با دستش اشاره به آن دو نفر کرد، پس پادشاه و اهل کشورش ایمان آوردند. «1»
2. طبرسی از ابن عباس نقل می‌کند که اسامی فرستادگان: صادق و صدوق بود و سومی آنان به نام سلوم بود. «2»
3. ابن سعد و ابن عساکر از طریق کلبی، از ابی صالح، و او از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمودند که او فرمود: «کان موسی بن عمران علیه السّلام بینه و بین عیسی، الف سنة و تسعمائة سنة و لم یکن بینهما فترة، و انه ارسل بینهما الف نبی من بنی اسرائیل، ثم من ارسل من غیرهم، و کان بین میلاد عیسی و النبی صلّی اللّه علیه و آله خمسمائة سنة و تسع و ستون سنة، بعث فی اولها ثلاثة انبیاء، و هو قوله:" إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ"، و الذی عزز به، شمعون، و کان من الحواریین، و کانت الفترة التی لیس فیها رسول، اربعمائه سنه و اربعة و ثلاثین سنة.»:
فاصله زمانی بین موسی علیه السّلام و

(1). برهان، ص 888- 887- نور الثقلين، ج 4، ص 382- 381، حديث 31.
(2). برهان، ص 888.

بين عيسى عليه السّلام، يک هزار و نهصد سال بود و بين آن دو چيزى نبود، جز اين‌که بين آن دو در اين فاصله زمانى، هزار نبى از بنى اسرائيل فرستاده شد، پس از آن كسانى از غير آنان فرستاده شد، و اين زمان بين ميلاد عيسى عليه السّلام و پيامبر صلّى اللّه عليه و آله بود كه آن، پانصد و شصت و نه سال بود كه در اوّل آن زمان، سه نبى مبعوث شدند، و اين است قوله: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ»، و آن پيامبرى كه به واسطه او آنان توانا و موفق شدند، شمعون بود و او از حواريون بود و دوره فترتى كه در آن پيامبرى فرستاده نشد، چهارصد و سى و چهار سال بود. «1»

نيز فى قوله تعالى: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ» «2»، على بن ابراهيم فرمود كه قوله: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ»؛ يعنى قرآن. «3»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» «4»، رواياتى را نقل فرموده‌اند، از جمله:

1. على بن ابراهيم در تفسيرش فرموده: «القدوس»؛ يعنى او از آلودگى‌هاى آفاتى كه موجب جهل و نادانى است، منزّه است، و «السَّلامُ الْمُؤْمِنُ» را فرمود: دوستان او از عذاب او در امان هستند، و «الْمُهَيْمِنُ» را فرمود: يعنى شاهد. «5»

2. در اصول كافى با اسنادش از هشام جواليقى، نقل كند كه او گويد: از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام درباره فرموده خدا: «سُبْحانَ اللَّهِ»: سؤال نمودم؟ آن حضرت فرمود: تنزيه، و با اسنادش از هشام بن حكم نقل كند كه هشام از آن حضرت درباره «سُبْحانَ اللَّهِ»، سؤال نمود. آن حضرت فرمود: «انفة اللّه؛ يعنى تنزيه اللّه.» «6»

(1). در المنثور، ج 5، ص 261.
(2). فصلت/ 41.
(3). فصلت/ 41.
(4). حشر/ 23.
(5). نور الثقلين، ج 5، ص 296، حديث 93 و 95- برهان، ص 1107.
(6). نور الثقلين، ج 5، ص 297، حديث 98 و 99- برهان، ص 1108.

3. محمّد بن يعقوب از على بن ابراهيم با اسنادش از هشام بن حكم روايت كند كه او از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام درباره اسماء اللّه و مشتقاتى كه آن نام از آن مشتق مى‌شود، سؤال نمود. هشام گويد: پس آن حضرت به من فرمود: «يا هشام! اللّه مشتق من اله، و اللّه يقتضى مألوها، و الاسم غير المسمى، فمن عبد الاسم دون المعنى، فقد كفر و لم يعبد شيئا، و من عبد الاسم و المعنى، فقد كفر و عبد اثنين، و من عبد المعنى دون الاسم، فذاک التوحيد، أ فهمت يا هشام؟ قال: فقلت زدنى. فقال: ان اللّه تسعة و تسعين اسما، فلو كان الاسم هو المسمى، لكان كل اسم منها الها، و لكن اللّه معنى يدل عليه بهذه الاسماء، و كلها غيره، يا هشام! الخبز اسم للماكول، و الماء اسم للمشروب، و الثوب اسم للملبوس، و النار اسم للمحرق، أ فهمت يا هشام! فهما تدفع به و تناضل به اعداءنا الملحدين مع اللّه عزّ و جلّ غيره؟ قلت: نعم. قال، فقال: نفعک اللّه و ثبتک يا هشام! قال هشام: فو اللّه ما قهرنى احد فى التوحيد حين قمت من مقامى هذا.»: اى هشام! «اللّه» از «اله» مشتق است و «اللّه» اقتضاى «مألوه» را دارد، و اسم غير از مسمّا است، پس كسى كه اسم را بدون معنا عبادت كند، كفر ورزيده و چيزى را عبادت نكرده است، و كسى كه اسم و معنا را عبادت كند، كفر ورزيده و دو چيز را عبادت كرده است، و كسى هم كه معنا را بدون اسم عبادت كند، پس آن توحيد و يكتاپرستى است. اى هشام! آيا مطلب را فهميدى؟ هشام گويد: گفتم، بيشتر برايم توضيح دهيد. پس آن حضرت فرمود: براى خداى تعالى نود و نه اسم هست، پس اگر اسم همان مسمّا باشد، بايد هر اسمى از آن الهى باشد، و لكن «اللّه»، معنايى است كه با اين اسما بر آن دلالت مى‌شود و همه آن اسامى، غير از اللّه است. اى هشام! «نان» اسم است براى يک شىء خوردنى، و آب اسم است براى يک شىء نوشيدنى، و «جامه» اسم است براى يک شىء پوشيدنى، و «آتش» اسم است براى يک شىء سوزنده، اى هشام! آيا مطلب را طورى فهميدى كه قادر باشى با كافرانى كه غير خداى عزّ و جلّ را با او خدا مى‌دانند، محاجه كنى و بر آنان در راه محاجّه، پيشى بگيرى؟ گفتم: بلى. پس آن حضرت فرمود: خداى تعالى به تو

سود دهد و تو را ثابت‌قدم گرداند، اى هشام! هشام گويد: به خدا سوگند، هيچ‌كس در توحيد مرا مقهور نساخت، آن‌گاه كه از اين جايگاهم برخاستم. «1»

4. ابن بابويه با اسنادش تا سليمان بن مهران، و او از امام صادق عليه السّلام، و آن بزرگوار هم از پدرش محمّد بن على عليه السّلام، و هم‌چنين آن حضرت از پدرش، على بن حسين عليه السّلام، و آن بزرگوار از پدرش، حسين بن على عليه السّلام، سرانجام، آن حضرت از پدرش، على بن ابى

طالب علیه السّلام، نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: انّ اللّه تبارک و تعالی تسعة و تسعین اسماء، مأة الا واحدا، من احصاها دخل الجنة»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و فرمود:
البته، برای خدای تبارک و تعالی نود و نه اسم، صد تا به‌جز یکی، اسم هست. هرکس آنها را دریافت و حفظ نمود، داخل در بهشت گردد، «و هی: اللّه، الاله، الواحد، الاحد، الصمد، الاول، الاخر، السمیع، البصیر، القدیر، القاهر، العلی، الاعلی، الباقی، البدیع، الباری، الاکرم، الظاهر، الباطن، الحی، الحکیم، العلیم، الحلیم، الحفیظ، الحق، الحسیب، الحمید، الحفی، الرب، الرحمن، الرحیم، الذاری، الرزاق، الرقیب، الروف، الرائی، السّلام، المومن، المهیمن، العزیز، الجبار، المتکبر، السیّد، السبّوح، الشهید، الصادق، الصانع، الظاهر، العدل، العفوّ، الغفور، الغنی، الغیاث، الفاطر، الفرد، الفتّاح، الفالق، القدیم، الملک، القدّوس، القوی، القریب، القیّوم، القابض، الباسط، قاضی الحاجات، المجید، الولیّ، المنّان، المحیط، المبین، المقیت، المصوّر، الکریم، الکبیر، الکافی، کاشف الضرّ، الوتر، النور، الوهّاب، الناصر، الواسع، الودود، الهادی، الوفیّ، الوکیل، الوارث، البرّ، الباعث، التوّاب، الجلیل، الجواد، الخبیر، الخالق، خیر الناصرین، الدیّان، الشکور، العظیم، اللطیف، الشافی.» «2»
5. شیخ محمّد بن علی بن بابویه فرمود: معنای قول پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در خصوص این‌که برای خدای تبارک و تعالی نود و نه اسم هست، هرکس آنها را دریافت و حفظ نمود، داخل در بهشت می‌گردد، احاطه داشتن به آن اسامی، آگاهی و وقوف بر معانی آنها بوده و معنای احصا، شمردن آنها نیست، و باللّه توفیق. «3»

---

(1). برهان، ص 1107.
(2). برهان، ص 1107- نور الثقلین، ج 5، ص 298، حدیث 105.
(3). برهان، ص 1108- نور الثقلین، ج 5، ص 298، در پایین صفحه، به نقل از کتاب توحید.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 66
6. ابن مردویه از ابن عباس اخراج نمود که او فرمود: «اسم اللّه الاعظم، هو اللّه.» «1»
7. دیلمی از ابن عباس اخراج نمود که او فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اسم اللّه الاعظم فی ستة آیات من آخر سورة الحشر.» «2»

5. تدبّر در آیات عزّت و عزیز

اشاره

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3» برای تحقیق در معنای عزّت و عزیز، آیات مذکور را در دو قسمت، مورد بررسی قرار می‌دهیم. ابتدا معنای آن را به اعتبار تفاسیر و سیاق آیات مورد بحث و بررسی قرار داده و سپس در معنای آن به اعتبار سیاق آیات قرآن، تدبّر می‌نمایم.

الف- معنای عزّت و عزیز به اعتبار تفاسیر و سیاق آیات مورد تحقیق

1. عزیز؛ یعنی قادر و توانای مطلقی که به اقتضای حکمت، دوستانش را نجات داده و از دشمنانش انتقام می‌کشد: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً.» «4»
2. عزیز؛ یعنی قادر و توانای مطلق در عذاب و در مغفرت بندگان. اگر کافران را عذاب کند، بندگان از او هستند، و اگر آنان را مورد مغفرت قرار دهد، فعل او هرچه باشد، مقتضای حکمت است: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «5»
3. عزیز؛ یعنی قادر و توانایی که وسعت قدرت و شوکت او در فرمانروایی، محدود و مقید است و آن بالنسبه، پرتو و شعاعی از قدرت قادر و توانای مطلق است: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ.» «6»

---

(1). در المنثور، ج 6، ص 202.
(2). در المنثور، همان.
(3).- ص/ 29.
(4). نساء/ 158.
(5). مائده/ 118.
(6). یوسف/ 88.

4. عزیز؛ یعنی او تنها قادر و توانای مطلق است که در انتقام گرفتن از کافران، مشرکان و طاغیانی که داعیه خدایی داشتند و تکذیب‌کنندگان پیامبران الهی، غالب بود، و نسبت به مؤمنین با رحمت است: «وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «1»
5. عزیز؛ یعنی «اللّه» آن تنها قادر و توانای مطلق حکیمی که هرکه را از سر رحمت واسعه خویش برای مردم می‌فرستد تا گشایش (امور دین و دنیای) آنان باشد، هیچ جلوگیری‌کننده‌ای برای آن نخواهد بود، و کسی را که این گشایش را از او جلوگیری می‌کند، هیچ فرستنده‌ای بعد از او برای آن نخواهد بود: «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «2»
6. عزّت اعتباری؛ آن قدرت و قوّت محدود و مقیّد است نسبت به قدرت مطلق واسعه الهی که از جانب قادر و توانای مطلق به بنده مؤمن افاضه می‌شود: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَیْکُمْ

مُرْسَلُونَ.» «3»
7. عزّت حقیقی؛ یعنی آن قدرت و قوّت قادر و توانای مطلق که به وسیله آن بر جمیع خلق غالب بوده و قدرتمندان ستمگر را بدان منکوب و مغلوب می‌کند: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلَّا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ.» «4»
8. عزیز، وصفی از قرآن است و آن عبارت از قوّت و قدرتی است که از جانب قادر مطلق متعال به آن افاضه شده تا از تغییر و تبدیل محفوظ باشد و احدی نتواند مثل آن را بیاورد؛ هم‌چنین در برابر حجت‌هایش کسی تاب مخالفت نیابد و احکامش حق باشد و از باطل ممانعت نماید، و آنچه در آن است با حسن بیان و وضوح برهان، عقل به صحت احکام آن، حکم می‌کند: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ.» «5»

---

(1). شعراء/ 9، 68، 104، 122، 140، 159، 175، 191.
(2). فاطر/ 2.
(3). یس/ 14.
(4). ص/ 83.
(5). فصلت/ 41.

9. عزیز، یکی از اسامی خدای متعال است؛ یعنی آن قادر بسیار توانای مطلق متعال غالب مبرای از همه معایب، سلامتی‌بخش، امنیت‌دهنده و شاهد و امین بر بندگان، مسلط بر فرمانروایی در ملک عظیم و مستحق صفات تعظیم و منزّه از آنچه مشرکان او را بدان توصیف می‌کنند: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ.» «1»

1. عزیز، یکی از اسمای خدای متعال است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت بر پیامبرش وحی می‌فرستد، و او را از چنگ دشمنان نجات داده و او را به سوی خود بالا می‌برد، و با یاری دادن و بشارت به آنان، دل‌هایشان را مطمئن نموده و قلوب آنها را باهم الفت می‌دهد، و از کافران به آیات الهی، با عذاب شدید و با داخل نمودنشان در آتش دوزخ، انتقام می‌گیرد.
الف- 1. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت بر پیامبرش وحی می‌فرستد: «حم عسق. کَذلِکَ یُوحِی إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ اللَّهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «2»
ب- 1. عزیز، یکی از اسمای خدای متعال است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت، پیامبرش را از چنگ دشمنان نجات داده و او را به سوی خود بالا می‌برد: «بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً.» «3»
ج- 1. عزیز، یکی از اسمای خدای متعال است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت و با یاری دادن و بشارت به مؤمنین، دل‌های آنان را مطمئن می‌سازد: «بَلی إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ یَأْتُوکُمْ مِنْ فَوْرِهِمْ هذا یُمْدِدْکُمْ رَبُّکُمْ بِخَمْسَةِ آلافٍ مِنَ الْمَلائِکَةِ مُسَوِّمِینَ. وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْری لَکُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُکُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ.» «4»

---

(1). حشر/ 23.
(2). شوری/ 3.
(3). نساء/ 158.
(4). آل عمران/ 126.

د- 1. عزیز، یکی از اسمای خدای متعال است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت پیامبر و مؤمنین را با یاری کردن تأیید کرده و دل‌های مؤمنین را با هم الفت می‌دهد: «وَ إِنْ یُرِیدُوا أَنْ یَخْدَعُوکَ فَإِنَّ حَسْبَکَ اللَّهُ هُوَ الَّذِی أَیَّدَکَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِینَ. وَ أَلَّفَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ ما فِی الْأَرْضِ جَمِیعاً ما أَلَّفْتَ بَیْنَ قُلُوبِهِمْ وَ لکِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَیْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.» «1»
ه- 1. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت، از کافران به آیات الهی، با داخل نمودن آنان در آتش جاویدان و همیشگی دوزخ و عذاب شدید، انتقام می‌گیرد: «إِنَّ

الّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِنا سَوْفَ نُصْلِیهِمْ ناراً کُلّما نَضِجَتْ جُلَودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلَوداً غَیْرَها لِیَذُوقُوا الْعَذابَ إِنَّ اللَّهَ کانَ عَزِیزاً حَکِیماً «2»، و: «مِنْ قَبْلُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْفُرْقانَ إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ اللَّهُ عَزِیزٌ ذُو انْتِقامٍ.» «3»

2. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای تعالی بسیار توانای غالب که به اقتضای حکمت، اگر کافران را عذاب کند، و اگر هم ایشان را مورد مغفرت قرار دهد، آنها در هرحال، بندگان او هستند: «إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبادُکَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «4»

3. عزیز، نام استعاری برای پادشاهان قدیم مصر است و آن، کنایه از قدرت و توانایی پادشاه است که او آن را در مملکت محدود خودش و در زمان محدود حکومتش، بر مردم آن سرزمین داشته است: «وَ قالَ نِسْوَةٌ فِی الْمَدِینَةِ امْرَأَتُ الْعَزِیزِ تُراوِدُ فَتاها عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَها حُبًّا إِنَّا لَنَراها فِی ضَلالٍ مُبِینٍ» «5»، و «قالَ ما خَطْبُکُنَّ إِذْ راوَدْتُنَّ یُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حاشَ لِلَّهِ ما عَلِمْنا عَلَیْهِ مِنْ سُوءٍ قالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِیزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا راوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِینَ» «6»، و «قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ إِنَّ لَهُ أَباً شَیْخاً کَبِیراً فَخُذْ أَحَدَنا مَکانَهُ إِنَّا نَراکَ

---

(1). انفال/ 63.
(2). نساء/ 56.
(3). آل عمران/ 4.
(4). مائده/ 118.
(5). یوسف/ 30.
(6). یوسف/ 51.

مِنَ الْمُحْسِنِینَ» «1»، و «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَیْهِ قالُوا یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ وَ جِئْنا بِبِضاعَةٍ مُزْجاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْکَیْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَیْنا إِنَّ اللَّهَ یَجْزِی الْمُتَصَدِّقِینَ.» «2»

4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، هر زوجی را از زمین می‌رویاند، و پیامبرش موسی علیه السّلام را و هرکس را که با او بود، از غرق شدن نجات داد، و به پیامبرش ابراهیم علیه السّلام قلبی سلیم، حکمت و لسان صدق اعطا کرد و او را به صالحین ملحق نمود، و پیامبرش، نوح علیه السّلام و مؤمنین به او را که در کشتی بودند، نجات داد و غیر آنان را غرق ساخت، و قوم هود، صالح، لوط، و شعیب را که پیامبرانشان را تکذیب نمودند، هلاک کرد، و به پیامبرش، محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، امر نمود، در برابر عصیان مشرکان به خدای عزیز رحیم توکّل نماید. او تعالی

از سر رحمت هرکه را بخواهد، یاری می‌کند، و او تعالی عالم به پنهان و آشکار است و او تعالی قرآن حکیم را نازل فرمود و در روز قیامت که هیچ دوستی قادر نیست به دوستش کمک کند، حق تعالی کسانی را مورد رحمت قرار می‌دهد:

الف- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، هر زوجی را از زمین می‌رویاند: «أَ وَ لَمْ یَرَوْا إِلَی الْأَرْضِ کَمْ أَنْبَتْنا فِیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَرِیمٍ. إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «3»

ب- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، پیامبرش، موسی علیه السّلام و هرکس را که با او بود، از غرق شدن نجات داد و دشمنان آنان را غرق نمود: «وَ أَنْجَیْنا مُوسی وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِینَ. ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِینَ. إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «4»

ج- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، به پیامبرش، ابراهیم علیه السّلام، قلب سلیم، حکمت و لسان

---

(1). یوسف/ 78.

(2). یوسف/ 88.

(3). شعراء/ 9- 7.

(4). شعراء/ 68- 65.

صدق اعطا کرد و او را به صالحین ملحق نمود: «رَبِّ هَبْ لِی حُکْماً وَ أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ. وَ اجْعَلْ لِی لِسانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ» «1»، و «إِلَّا مَنْ أَتَی اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ» «2»، و «إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «3»

د- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، پیامبرش، نوح علیه السّلام و مؤمنان به او را که در کشتی بودند، نجات داد و دیگران را غرق نمود: «فَأَنْجَیْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ. ثُمَّ أَغْرَقْنا بَعْدُ الْباقِینَ. إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «4»

ه- 4. عزیز، یکی از اسمای حق‌تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، عاد، قوم هود علیه السّلام را که پیامبرانشان را تکذیب کردند، هلاک نمود: «کَذَّبَتْ عادٌ الْمُرْسَلِینَ. إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَ لا تَتَّقُونَ. إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ. فَکَذَّبُوهُ فَأَهْلَکْناهُمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «5»

و- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تَعالی است؛ یعنَی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، ثمود، قوم صالح علیه السّلام را که پیامبران را تکذیب نمودند، هلاک ساخت: «کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِینَ. إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صالِحٌ أَ لا تَتَّقُونَ. إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ. قالُوا إِنَّما أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِینَ. فَأَخَذَهُمُ الْعَذابُ إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «6»
ز- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، قوم لوط را که پیامبران را تکذیب کرده و لوط را به اخراج تهدید کردند، هلاک نمود و درخواست لوط را در امر نجات خود و اهلش، اجابت فرمود: «کَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِینَ. إِذْ قالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَ لا تَتَّقُونَ. إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ. قالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ یا لُوطُ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِینَ. قالَ إِنِّی لِعَمَلِکُمْ مِنَ الْقالِینَ. رَبِّ نَجِّنِی وَ

---

(1). شعراء/ 84- 83.
(2). شعراء/ 89.
(3). شعراء/ 104- 103.
(4). شعراء/ 122- 119.
(5). شعراء/ 125- 123 و 140- 139.
(6). شعراء/ 143- 141، 153 و 159- 158.

أَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ. فَنَجَّیْناهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِینَ. إِلَّا عَجُوزاً فِی الْغابِرِینَ. ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ. وَ أَمْطَرْنا عَلَیْهِمْ مَطَراً فَساءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ. إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «1»
ح- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، قوم شعیب را که پیامبران و شعیب علیه السّلام را تکذیب کردند، با عذابی که آنها را فراگرفت، هلاکشان نمود: «کَذَّبَ أَصْحابُ الْأَیْکَةِ الْمُرْسَلِینَ. إِذْ قالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ أَ لا تَتَّقُونَ. إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ. فَکَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذابُ یَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ کانَ عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ. إِنَّ فِی ذلِکَ لَآیَةً وَ ما کانَ أَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ. وَ إِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «2»
ط- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، به پیامبرش، محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم امر نمود در برابر عصیان مشرکان، از آنها برائت نموده و بر خدای عزیز رحیم توکل نماید: «فَإِنْ عَصَوْکَ فَقُلْ إِنِّی بَرِیءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ. وَ تَوَکَّلْ عَلَی الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ.» «3»
ی- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای

غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود با یاری و نصرتش، هرکه را بخواهد، یاری می‌کند: «بِنَصْرِ اللَّهِ یَنْصُرُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «4»
ک- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، قرآن حکیم را نازل فرمود: «یس. وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ. إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ. عَلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ.» «5»
ل- 4. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که از سر رحمت بی‌منتهای خود، در روز قیامت، آن روزی که هیچ دوستی نمی‌تواند دوستش را بی‌نیاز کرده و او را یاری نماید، کسانی را مورد رحمت قرار می‌دهد: «إِنَّ یَوْمَ

---

(1). شعراء/ 162- 160 و 175- 167.
(2). شعراء/ 178- 176 و 191- 189.
(3). شعراء/ 217- 216.
(4). روم/ 5.
(5). یس/ 5- 1.

الْفَصْلِ مِیقاتُهُمْ أَجْمَعِینَ. یَوْمَ لا یُغْنِی مَوْلًی عَنْ مَوْلًی شَیْئاً وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ.» «1»
5. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت، هرکه را برای گشایش امور (دین و دنیای) مردم بفرستد، هیچ جلوگیری‌کننده‌ای نخواهد داشت، و هرکه را جلوگیری کند، هیچ ارسال‌کننده‌ای نخواهد داشت، و هیچ پیروزی‌ای نیست مگر از جانب او تعالی که جنود آسمان و زمین از آن او است. او تعالی به مقتضای حکمت، هرکه را بخواهد، به ضلالت می‌رساند، و هرکه را بخواهد، هدایت می‌کند:
الف- 5. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت، هرکه را برای گشایش امور (دین و دنیای) مردم بفرستد، هیچ جلوگیری‌کننده‌ای نخواهد داشت، و هرکه را جلوگیری کند، هیچ ارسال‌کننده‌ای نخواهد داشت: «ما یَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِکَ لَها وَ ما یُمْسِکْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «2»
ب- 5. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت، پیروزی و نصرتی نیست، مگر از جانب او تعالی: «وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْری لَکُمْ وَ لِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُکُمْ بِهِ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ» «3»، و: «وَ ما جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْری وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُکُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ.» «4»
ج- 5. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای

غالب که جنود آسمان‌ها و زمین به مقتضای حکمت، از آن او تعالی است: «وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ کانَ اللَّهُ عَزِیزاً حَکِیماً.» «5»

---

(1). دخان/ 42- 40.
(2). فاطر/ 2.
(3). آل عمران/ 126.
(4). انفال/ 10.
(5). فتح/ 7.

د- 5. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که به مقتضای حکمت، هرکه را بخواهد، به ضلالت می‌رساند، و هرکه را بخواهد، هدایت می‌کند: «وَ ما أَرْسَلْنا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ فَیُضِلُّ اللَّهُ مَنْ یَشاءُ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «1»

6. عزّت، آن توانایی مؤمن است که خدای قادر متعال از قدرت غالب واسعه خویش، به بندگان مؤمن و به هرکه بخواهد، افاضه می‌فرماید، و عزت حقیقی همه‌اش از آن خدای تعالی، پیامبر او و مؤمنین است:

الف- 6. عزّت، توانایی مؤمن است که خدای قادر متعال از قدرت غالب واسعه خویش به بندگان مؤمن و به هرکه بخواهد افاضه می‌فرماید: «إِذْ أَرْسَلْنا إِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ فَکَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ فَقالُوا إِنَّا إِلَیْکُمْ مُرْسَلُونَ.» «2»

ب- 6. عزّت حقیقی؛ یعنی قدرت و قوّت واسعه مطلق غالب، همه‌اش، از آن خدای تعالی است: «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً» «3»، و: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً.» «4»

ج- 6. عزّت؛ یعنی قدرت مطلقه و غالب و آن، مخصوص خدای متعال، پیامبر او و مؤمنان است: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَعْلَمُونَ.» «5»

7. عزّت؛ یعنی توانایی و قدرت مطلقه و غالب خدای متعال، و عزّت همه‌اش، از آن خدای تعالی است: «قالَ فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ» «6»، و عزّت، همه‌اش، از آن خدای تعالی است: «وَ لا یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ.» «7»

8. عزیز، توصیف قرآن کریم است؛ یعنی کتاب شریف حکیم بسیار توانایی که به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وحی شده تا مردم را با آن انذار کند؛ کتابی که کتاب هدایت است برای مردم و آنان را به آیینی که پابرجاترین و محکم‌ترین آیین‌ها است، هدایت می‌کند؛

---

(1). ابراهیم/ 4.
(2). یس/ 14.

(3). نساء/ 139.
(4). فاطر/ 10.
(5). منافقون/ 8.
(6). ص/ 82.
(7). یونس/ 65.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 75
خدای تعالی آن را نازل فرموده و از آن نگهداری و محافظت می‌نماید؛ کتابی که مبارک بوده و در آن چیزهایی نازل شده است که برای مؤمنان شفا و رحمت است، و اگر همه جن و انس بر این‌که مثل آن را بیاورند، جمع شوند، بر این کار قادر نخواهند بود:
الف- 8. عزیز، وصف قرآن کریم است: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَکِتابٌ عَزِیزٌ.»
ب- 8. قرآن؛ یعنی کتاب مجید و شریف: «ق وَ الْقُرْآنِ الْمَجِیدِ.» «1»
ج- 8. قرآن، یعنی کتاب حکیم: «یس. وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ.» «2»
د- 8. قرآن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وحی شده تا او مردم را با آن انذار کند: «وَ أُوحِیَ إِلَیَّ هذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ.» «3»
ه- 8. قرآن، کتاب هدایت برای مردم است: «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِی أُنْزِلَ فِیهِ الْقُرْآنُ هُدیً لِلنَّاسِ وَ بَیِّناتٍ مِنَ الْهُدی وَ الْفُرْقانِ.» «4»
و- 8. قرآن، به آیینی که پابرجاترین و محکم‌ترین آیین‌ها است، هدایت می‌کند: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ.» «5»
ز- 8. قرآن را خدای تعالی نازل فرمود و او تعالی از آن محافظت و نگهداری می‌کند:
«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ.» «6»
ح- 8. قرآن کتابی است مبارک، و خدای تعالی آن را نازل فرمود: «وَ هذا ذِکْرٌ مُبارَکٌ أَنْزَلْناهُ أَ فَأَنْتُمْ لَهُ مُنْکِرُونَ.» «7»
ط- 8. در قرآن چیزهایی نازل شده است که برای مؤمنان شفا و رحمت است: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ.» «8»

---

(1). ق/ 1.
(2). یس/ 2- 1.
(3). انعام/ 19.
(4). فرقان/ 185.
(5). اسراء/ 9.
(6). حجر/ 9.
(7). انبیاء/ 50.
(8). اسراء/ 82.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 76

ی- 8. اگر همه جن و انس جمع شوند، بر این‌که مثل قرآن را بیاورند، بر این کار قادر نخواهند بود: «قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلی أَنْ یَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا یَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ کانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِیراً.» «1»

9. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب در ملک، که همه فرمانروایی در آسمان‌ها و زمین در قدرت او بوده و در فرمانروایی، شریکی برای او نیست؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب مبرّای از همه معایب؛ که آنچه در آسمان و زمین است، خدایی را که فرمانروای حکیم مبرای از همه معایب است، تسبیح و تنزیه می‌کنند؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب سلامتی‌بخش که سلام قولی است از جانب پروردگار رحیم. او تعالی به خانه سلامت دعوت می‌کند؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب امنیت‌دهنده که او کسانی را که ایمان آورده‌اند، امنیت داده و خوف آنان را به امنیت تبدیل می‌نماید؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که شاهد و نگاهبان است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که مسلط بر فرمانروایی در ملک عظیم، و مستحق صفات تعظیم است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب منزّه از آنچه مشرکان او را با آن توصیف می‌کنند: «هُوَ اللَّهُ الَّذِی لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ.» «2»

الف- 9. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب در ملک که همه فرمانروایی در آسمان‌ها و زمین در قدرت او بوده و در این فرمانروایی، شریکی برای او نیست: «وَ لِلَّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» «3»، و «الَّذِی لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَداً وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی الْمُلْکِ وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً.» «4»

---

(1). اسراء/ 88.

(2). حشر/ 23.

(3). آل عمران/ 189.

(4). فرقان/ 25.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 77

ب- 9. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب مبرّای از همه معایب، که آنچه در آسمان و زمین است، خدایی را که فرمانروای حکیم مبرّای از همه معایب است، تسبیح و تنزیه می‌کنند: «یُسَبِّحُ لِلَّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ الْمَلِکِ الْقُدُّوسِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ.» «1»

ج- 9. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای

غالب سلامتی‌بخش که سلام، قولی است از جانب پروردگاری رحیم می‌باشد و او تعالی به خانه سلامت دعوت می‌کند: «سَلامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ» «2»، و: «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِی مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» «3»

د- 9. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب امنیت‌دهنده که او کسانی را که ایمان آورده‌اند، امنیت داده و خوف آنان را به امنیت تبدیل می‌نماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إِيمانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولئِکَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ» «4»، و: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِی ارْتَضى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِی لا يُشْرِكُونَ بِی شَيْئاً وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ.» «5»

ه- 9. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب که شاهد و نگاهبان است: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتابِ وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ.» «6»

و- 9. عزیز، یکی از اسمای خدای تعالی است؛ یعنی خدای بسیار توانای غالب منزّه از آنچه مشرکان او را با آن توصیف می‌کنند: «أَمْ لَهُمْ إِلهٌ غَيْرُ اللَّهِ سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ.» «7»

---

(1). جمعه/ 1.

(2). یس/ 58.

(3). یونس/ 25.

(4). انعام/ 82.

(5). نور/ 55.

(6). مائده/ 48.

(7). طور/ 43.

کلمات قصار پیرامون عزّت و عزیز

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب العزّه و عزیز»، سخنانی به اختصار از امام المتقین، مولی الموحدین، امام علی بن ابی طالب علیه السّلام بیان شده که در این‌جا به نقل از برخی از آنها می‌پردازیم:
1. «من تعزّز باللّه، لم یذلّه سلطان.»: هرکه با خدا عزیز گردد، هیچ سلطه، و یا سلطانی او را خوار نخواهد ساخت.
2. «من اعتزّ بغیر اللّه، ذلّ.»: هرکه به غیر خدا عزیز شود و عزّت از غیر خدا بخواهد، ذلیل گردد.
3. «من اعتزّ بغیر الحقّ، أذلّه اللّه بالحقّ.»: هرکه به غیر حق و از راه غیر حقی، عزیز شود، خداوند او را با حق خوار گرداند.
4. «لا عزّ إلّا بالطّاعة.»: هیچ عزّتی نیست، مگر اطاعت و فرمانبرداری از خدا، رسول او و ائمه.
5. «العزیز من اعتزّ بالطّاعة.»: عزیز، کسی است که با طاعت خدا عزیز گردد.
6. «إذا طلبت العزّ، فاطلبه بالطّاعة.»: هنگامی که طلب عزّت می‌نمایی، پس آن را با طاعت خدا طلب کن.
7. «ما عزّ من ذلّ جیرانه.»: کسی که همسایگانش را خوار نماید، عزیز نیست.
8. «کلّ عزّ، لا یؤیّده دین، مذلّه.»: هر عزّتی که دین آن را تأیید نکند، مذلّت و خواری است.
10. «العزّ، إدراک الإنتصار.»: عزّت، دریافت و ادراک پیروزی است.
11. «من یطلب العزّ بغیر حقّ، یذلّ.»: هرکه به غیر حق، طلب عزّت کند، ذلیل و خوار گردد. پروردگارا! عزیز یکی از اسمای مبارک توست؛ تو توانایی غالب بر همه جهان هستی و در اعمال توانایی، مبرّای از همه معایب می‌باشی؛ عزت حقیقی تنها از آن توست و بعد از تو، مخصوص پیامبرت و مؤمنان است.
خدایا! تو را به عزّتت و به عزیزیت سوگند می‌دهم که توانایی بر انجام تکالیف را آن چنان‌که مطلوب تو باشد، و بهره‌ای از عزّت مؤمنان را به ما اعطا بفرمایی.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 79

خاتمه: کلمات قصار پیرامون قرآن کریم و تنوّع فضایل مورد استفاده در آن

اشاره

قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتابٌ عَزِيزٌ.» «1»

در کتاب غرر الحکم و درر الکلم مولی الموحدین، امام المتقین، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السّلام پیرامون قرآن کریم کلماتی قصار وجود دارد، از جمله:
1. الف- «أهل القرآن، أهل اللّه و خاصّته.»: اهل قرآن، اهل خدای تعالی و خاصان او هستند.
2. الف- «تعلّموا القرآن؛ فإنّه ربیع القلوب، و استشفوا بنوره؛ فإنّه شفاء الصّدور.»: قرآن را یاد بگیرید که البتّه، آن، بهار دل‌ها است، و از نور آن شفا بجویید که البته، آن شفای سینه‌ها است.
3. الف- «لیس لأحد بعد القرآن من فاقة، و لا لأحد قبل القرآن غنی.»: برای هیچ‌کس بعد از قرآن، بیچارگی نخواهد بود، و برای هیچ‌کس پیش از قرآن، غنا و بی‌نیازی نخواهد بود.
4. الف- «لقاح الإیمان، تلاوة القرآن.»: آبستن‌ساز، و افزون‌کننده ایمان، تلاوت قرآن کریم است.
5. الف- «تدبّروا آیات القرآن و اعتبروا به؛ فإنّها أبلغ العبر.»: در آیات قرآن تدبّر نمایید و از آن عبرت بگیرید که البته، آن، رساترین عبرت‌ها است.
6. الف- «من آنس بتلاوة القرآن، لم توحشه مفارقة الأخوان.»: کسی که به تلاوت قرآن مأنوس شد، جدایی برادران، او را به وحشت نمی‌اندازد.
7. الف- «لا تستشفین بغیر القرآن؛ فإنّه من کلّ داء شفاء.»: به غیر از قرآن شفا طلب نکنید که البته، آن برای هر دردی شفا است.
8. الف- «أفضل الذّکر القرآن؛ به تشرح الصّدور و تستنیر السّرائر.»: برترین ذکر قرآن است؛ با آن، سینه‌ها گشوده گردد و آنچه در درون است، نورانی می‌شود.
9. الف- «إنّ هذا القرآن، هو النّاصح الّذی لا یغشّ، و الهادی الّذی لا یضلّ، و المحدّث الّذی لا یکذب.»: این قرآن تنها نصیحت‌کننده‌ای است که بدون فریب، نیرنگ و خیانت است، و تنها هدایت‌کننده‌ای است که گمراه نمی‌کند، و تنها سخنگویی است که دروغ نمی‌گوید.

---

(1). فصلت/ 41.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 80
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 119

10. الف- «سلون قبل أن تفقدونی، فو اللّه ما فی القرآن آیة، إلا و أنا أعلم فی من نزلت، و أین نزلت؛ فی سهل أو فی جبل، و إنّ ربّی و هب لی قلبا عقولا، و لسانا ناطقا.»: پیش از این‌که مرا از دست بدهید، از من

سؤال کنید، سوگند به اللّه، در قرآن آیه‌ای نیست جز این‌که من می‌دانم درباره چه کسی نازل شده و در کجا نازل شده است؛ در دشت و بیابان نازل شده یا در کوه، البته، پروردگارم قلبی سرشار از عقل، و زبانی گویا به من اعطا نموده است.

11. الف- «علیکم بهذا القرآن؛ أحلّوا حلاله و حرّموا حرامه، و اعملوا بمحکمه و ردّوا متشابهه إلی عالمه؛ فإنّه شاهد علیکم، و أفضل ما به توسّلتم.»: بر شما باد توسّل جستن به این قرآن؛ حلال آن را حلال بدانید و حرام آن را حرام بدانید، و به محکمات آن، عمل کنید، و متشابهات آن را بر علمایی که آنها را می‌دانند، ارایه کنید که البته آن، شاهد و گواه بر شما است، و برترین چیزی است که به آن توسّل جسته‌اید.

12. الف- «یأتی علی النّاس زمان لا یبقی من القرآن الّا رسمه و من الإسلام إلّا اسمه؛ مساجدهم یومئذ عامرة من البناء، خالیة من الهدی.»: زمانی بر مردم بیاید که از قرآن جز رسم آن، و از اسلام جز اسم آن، باقی نماند، مسجدهای آنان از لحاظ ساختمان، نیکو و آباد است، درحالی‌که از لحاظ هدایت، خالی است.

ب- تنوّع فضایل در استفاده از قرآن

1. ب- در فضیلت قرآن کریم

1. 1. ب- قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «افضل العبادة قراءة القرآن.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خواندن قرآن، برترین عبادت است (وسائل الشیعه).
2. 1. ب- معاویة بن عمار عن ابی عبد اللّه علیه السّلام، فی وصیة النبی صلّی اللّه علیه و آله لعلی علیه السّلام، قال: «و علیک بتلاوه القرآن علی کل حال.»: معاویة بن عمار از ابی عبد اللّه، (امام صادق) علیه السّلام در باب سفارش پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به علی علیه السّلام آورده است که آن حضرت فرمود: و بر تو باد در هرحال به خواندن آیات قرآن.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 81
3. 1. ب- حریز عن ابی عبد اللّه علیه السّلام قال: «القرآن عهد اللّه الی خلقه، فقد ینبغی للمرء المسلم ان ینظر فی عهده و ان یقرأ منه فی کل یوم خمسین آیة.»: حریز از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن بزرگوار فرمود: قرآن عهد خدای تعالی است بر خلق او. پس برای فرد مسلمان سزاوار است که به عهد خود بنگرد و در هر روز پنجاه آیه از آن را قرائت کند.
4. 1. ب- و فی روایة، قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «من اراد ان یتکلم مع اللّه فلیقرء القرآن.»: و در روایتی از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله است که ایشان فرمود: هرکسی بخواهد با خدای متعال سخن بگوید، پس قرآن بخواند.
5. 1. ب- فی روایة، قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «افضل عبادة امتی، تلاوة القرآن.»: در روایتی از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل است که فرمود: برترین عبادت امت من، خواندن قرآن است.
6. 1. ب- فی ما اوصی به النبی صلّی اللّه علیه و آله اباذر: «علیک بتلاوه القرآن و ذکر اللّه کثیرا؛ فانه ذکر لک فی السماء، و نور لک فی الارض.»: در آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به اباذر سفارش نموده، آمده است: بر تو باد به تلاوت قرآن و به بسیاری ذکر «اللّه» که البته، ذکری برای تو در آسمان، و نوری در زمین است (خصال).
7. 1. ب- معمر بن خلّاد عن الرضا علیه السّلام، قال: سمعته یقول: «ینبغی للرجل اذا اصبح، ان یقرأ بعد التعقیب خمسین آیة.»: معمر بن خلّاد از امام رضا علیه السّلام نقل کرده که شنیدم آن بزرگوار می‌فرمود: برای هر مردی سزاوار است که چون صبح کند، بعد از تعقیبات نماز صبح، پنجاه آیه قرآن را قرائت نماید (تهذیب).

2. ب- در فضیلت فراگرفتن قرآن کریم و آموزش دادن آن

1. 2. ب- نعمان بن سعد عن علی علیه السّلام، ان النبی صلّی اللّه علیه و آله قال: «خیارکم من تعلّم القرآن و علّمه.»:
نعمان بن سعد از علی علیه السّلام روایت کند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: برگزیده‌ترین شما کسی است که قرآن را فرابگیرد و آن را آموزش دهد. (وسائل الشیعه).
2. 2. ب- عقبة بن عمار قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «لا یعذب اللّه قلبا وعی القرآن.»: عقبة بن عمار گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدای تعالی دلی را که حافظ و دانای به قرآن است، عذاب نمی‌کند (امالی طوسی).
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 82
3. 2. ب- فی روایة: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «ان افضلکم، من تعلّم القرآن، و علّمه.»: در روایتی از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل است که فرمود: البته، برتر و فاضل‌ترین شما کسی است که قرآن را فرا بگیرد و آن را آموزش دهد.
4. 2. ب- فی روایة، قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «خیرکم من تعلّم القرآن و علّمه.»: در روایتی از پیامبر خدا نقل شده است که ایشان فرمود: نیکوکارترین شما آن کس است که قرآن را فرا بگیرد و آن را آموزش دهد.
5. 2. ب- فی عدة الداعی، قال الصادق علیه السّلام: «ینبغی للمومن ان لا یموت حتی یتعلّم القرآن او یکون فی تعلّمه.»: در کتاب عدة الداعی می‌خوانیم که امام صادق علیه السّلام فرمود: بر شخص مؤمن سزاوار است که نمیرد تا آن‌که قرآن را فرابگیرد یا در حال فراگرفتن آن باشد.
6. 2. ب- فی ثواب الاعمال باسناده عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فی حدیث، قال: «و من تعلّم القرآن و تواضع فی العلم و علّم عباد اللّه و هو یرید ما عند اللّه، لم یکن فی الجنة اعظم ثوابا منه و لا اعظم منزلة منه، و لم یکن فی الجنه منزل و لا درجة رفیعة و لا نفیسة الا و کان له فیها اوفر النصیب و اشرف المنازل.»: در کتاب ثواب الاعمال: با اسنادش، از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، در حدیثی است، آن حضرت فرمود: و هرکس قرآن را فرابگیرد و در علم فروتنی کند و به بندگان خدا بیاموزاند و او آنچه را که نزد خدای تعالی است، بخواهد، در بهشت کسی عظیم‌تر از او در پاداش و ارجمندتر از او در منزل نبوده است و نیز منزل و درجه‌ای بالاتر و نفیس‌تر در بهشت نباشد، مگر این‌که برای او فراوان‌ترین بهره و

شریف‌ترین مرتبه و منزل باشد.
7. 2. ب- فی مجمع البیان عن معاذ، قال: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول: «ما من رجل علّم ولده القرآن، الا توّج اللّه ابویه یوم القیامه بتاج الملک، و کسیا حلّتین لم یر الناس مثلها.»: در مجمع البیان از معاذ نقل شده است که گفت، شنیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: مردی نیست که به فرزندش قرآن را تعلیم بدهد، جز این‌که خدای تعالی بر سر پدر و مادر او در روز قیامت تاج گذارد، تاج پادشاهی را، و دو جامه بلند و زیبا بر آنان پوشانده شود که مردم مثل آن دو را ندیده‌اند.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 83

3. ب- در فضیلت خانه‌هایی که در آن قرآن خوانده می‌شود

1. 3. ب- فی الکافی باسناده عن لیث بن ابی سلیم، رفعه، قال: قال النبی صلّی اللّه علیه و آله: «نوّروا بیوتکم بتلاوة القرآن و لا تتخذوها قبورا، کما فعلت الیهود و النصاری؛ صلّوا فی الکنائس و البیع و عطّلوا بیوتهم؛ فان البیت اذا کثر فیه تلاوة القرآن، کثر خیره و اتسع اهله و اضاء لاهل السّماء، کما تضییء نجوم السّماء لاهل الدنیا.»: در کتاب کافی با اسنادش از لیث بن ابی سلیم تا آن‌که سلسله روایت به پیامبر برسد، روایت نموده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خانه‌هایتان را با تلاوت قرآن کریم نورانی کنید و آنها را گورستان قرار ندهید؛ آن‌طور که یهود و نصاری چنین کردند؛ آنها در کلیساها و معابدشان به عبادت پرداختند و خانه‌هایشان را مهمل گذاشتند. البته، هر اندازه قرآن بیشتر در خانه تلاوت شود، خیر در آن خانه بیشتر شده و روزی اهل آن خانه وسیع‌تر می‌گردد و به اهل آسمان نور می‌دهد؛ آن‌چنان‌که ستارگان آسمان، برای اهل دنیا نورافشانی می‌کنند.
2. 3. ب- فی الکافی، باسناده عن عبد الاعلی، مولی آل سام، عن ابی عبد اللّه علیه السّلام، قال: «ان البیت اذا کان فیه المرء المسلم یتلوا القرآن، یترائاه اهل السماء؛ کما یترائی اهل الدنیا الکوکب الدری فی السّماء.»: در کتاب کافی با اسنادش، از عبد الاعلی، مولی آل سام، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل کند که ایشان فرمود: البته، هنگامی که فرد مسلمانی در خانه قرآن تلاوت می‌کند، اهل آسمان او را می‌بینند؛ همان‌گونه که اهل دنیا ستاره درخشانی را در آسمان می‌نگرند.
3. 3. ب- فی الکافی باسناده عن ابن القدّاح عن ابی عبد اللّه علیه السّلام، قال: «قال امیر المؤمنین علیه السّلام:
البیت الذی یقرأ فیه القرآن و یذکر اللّه عزّ و جلّ فیه، تکثر برکته و تحضره الملائکه و تهجره الشیاطین، و یضییء لاهل السماء؛ کما تضییء الکواکب لاهل الارض، و ان البیت الذی لا یقرأ فیه القرآن و لا یذکر اللّه عزّ و جلّ فیه، تقلّ برکته و تهجره الملائکه و تحضره الشیاطین.»: در کتاب کافی با اسنادش از ابن قداح، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود:
امیر المؤمنین علیه السّلام: گفت آن خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شده و خدای عزّ و جلّ در آن
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 84
یادآوری می‌گردد، برکت در آن خانه، بسیار شود و فرشتگان در آن حضور

پیدا کنند و شیاطین از آن بیرون شوند و به اهل آسمان نور دهد؛ همان‌گونه که ستارگان به اهل زمین نور می‌دهند، و البته، خانه‌ای که قرآن در آن خوانده نشده و خدای تعالی در آن خانه یادآوری نمی‌گردد، برکت از آن خانه کم شود و فرشتگان از آن دور گردند و شیاطین در آن حضور پیدا کنند.
4. 3. ب- فی روایة، قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «ان البیت الذی یقرأ فیه القرآن، یکثر خیره، و البیت الذی لا یقرأ فیه القرآن، یقلّ خیره.»: در روایتی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل است که فرمود: البته، خانه‌ای که در آن خانه قرآن خوانده شود، خیر در آن بسیار گردد، و آن خانه‌ای که قرآن در آن خانه قرائت نشود، خیر در آن خانه قلیل و اندک گردد.
5. 3. ب- عن ابی عبد اللّه علیه السّلام عن ابیه علیه السّلام فی حدیث قال: «کان یجمعنا فیامرنا بالذکر حتی تطلع الشمس، و یامر بالقرائة من کان یقرأ منا، و من کان لا یقرأ منا، امره بالذکر، و البیت الذی یقرأ فیه القرآن و یذکر اللّه عزّ و جلّ فیه، تکثر برکته.»: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت است که از پدرش در حدیثی آورده که: ما چون جمع می‌شدیم، او ما را به ذکر گفتن امر می‌کرد تا خورشید طلوع کند، و هرکدام از ما قرائت می‌دانست، او را امر می‌کرد که تا قرآن بخواند، و هرکدام از ما قرائت نمی‌دانست، او را امر می‌کرد تا ذکر بگوید، و آن خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود و خدای عزّ و جلّ یاد می‌گردد، برکت در آن بسیار شود (وسائل الشیعه).
6. 3. ب- عن الامام علی بن موسی الرضا علیه السّلام، یرفعه الی النبی صلّی اللّه علیه و آله، قال: اجعلوا لبیوتکم نصیبا من القرآن؛ فان البیت اذا قرأ فیه القرآن، تسیّر علی اهله، و کثر خیره و کان سکّانه فی زیادة، و اذا لم یقرأ فیه القرآن، ضیق علی اهله، و قلّ خیره و کان سکانه فی نقصان.»: از امام علی بن موسی، رضا علیه السّلام حدیثی نقل است که ایشان آن را به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله استناد داده که ایشان فرمود: برای خانه‌هایتان بهره‌ای از قرآن قرار دهید که البته، هنگامی که در خانه قرآن خوانده می‌شود، امور بر اهل آن آسان گردد و خیر در آن بسیار
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 85
شود و ساکنانش در فراوانی شوند، و چون در آن خانه، قرآن خوانده نشود، تنگی و سختی بر اهل آن خانه باشد، و خیر آن، قلیل و کم گردد و ساکنانش در کاستی شوند (عدة الداعی).
7. 3. ب- عن ابی عبد اللّه علیه السّلام قال: ثلاثة یشکون الی اللّه عزّ و جلّ: مسجد خراب لا یصلّی فیه اهله، و عالم بین جهال، و مصحف معلق قد وقع علیه غبار لا یقرأ فیه.»: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام در

کتاب خصال می‌خوانیم که ایشان فرمود: سه طایفه‌اند که به خدای عزّ و جلّ شکایت می‌کنند: مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نمی‌خوانند، و عالمی که بین جاهلان باشد، و قرآن آویخته‌ای که غبار بر آن نشسته و آن را نخوانند.
8. 3. ب- فی ثواب الاعمال باسناده عن معاویة بن عمار، قال ابی عبد اللّه علیه السّلام: «من قرأ القرآن، فهو غنی و لا فقر بعده، و الا ما به غنی.»: در کتاب ثواب الاعمال با اسنادش، از معاویة بن عمار می‌خوانیم که ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: هرکس قرآن بخواند، غنی و بی‌نیاز است و هیچ فقری بعد از آن نخواهد بود، وگرنه غنایی برای او نخواهد بود.
9. 3. ب- فی روایه، قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «القرآن غنی لا فقر بعده و لا غنی دونه.»: در روایتی از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله نقل شده است که فرمود: قرآن بی‌نیازی است که هیچ فقری بعد از آن نخواهد بود و هیچ بی‌نیازی هم بدون او نخواهد بود.
10. 3. ب- فی شرح الحدید، عن انس قال: قال: لی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله. «یا بن ام سلیم! لا تغفل عن قراءة القرآن صباحا و مساء؛ فان القرآن یحیی القلب المیت، و ینهی عن الفحشاء و المنکر.»: و در شرح الحدید، از انس روایت شده که او گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به من فرمود: ای پسر ام سلیم! هر صبح و شام از خواندن قرآن غافل مباش؛ چرا که قرآن دل مرده را زنده کرده و از کارهای زشت و ناپسند بازمی‌دارد.

4. ب- در فضیلت اهل قرآن کریم

1. 4. ب- عن ابن عباس قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: «اشراف امتى حملة القرآن و اصحاب الليل.»:
از ابن عباس روايت شده كه پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: اشراف و بزرگان امت من، حافظان و راويان قرآنند و كسانى‌اند كه با تهجّد و اقامه نماز شب ملازمت دارند (فقيه).
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 86
1. 4. ب- فى مجمع البيان عن ابى سعيد خدرى، قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: «حملة القرآن فى الدنيا عرفاء اهل الجنة يوم القيامة.»: در مجمع البيان مى‌خوانيم كه ابو سعيد خدرى گفت كه پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود: حافظان قرآن و راويان قرآن در دنيا، عارفان اهل بهشت در قيامتند.
3. 4. ب- فى الكافى، باسناده عن السكونى، عن ابى عبد اللّه عليه السّلام، قال: قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: «ان اهل القرآن فى اعلى درجة من الادميين ما خلا النبيين و المرسلين، فلا تستضعفوا اهل القرآن حقوقهم؛ فان لهم من اللّه العزيز الجبار لمكانا.»: در كتاب كافى با اسنادش از سكونى و او از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام روايت كند كه آن بزرگوار فرمود كه پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: البته، اهل قرآن در بالاترين مرتبه و مقام آدميان هستند، به‌جز انبيا و پيامبران، پس حقوق اهل قرآن را تضعيف نكنيد كه البته، آنان را در پيشگاه خداى عزيز و جبار، مكان و مرتبه‌اى است (كافى).
4. 4. ب- فى رواية، قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: «ان للّه اهلين من الناس. قيل: من هم يا رسول اللّه؟ قال:
اهل القرآن هم اهل اللّه و خاصته.»: در روايتى پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: البته، از بين مردم براى خداى تعالى اهلى است. به آن حضرت گفته شد كه اى پيامبر خدا! آنان چه كسانى هستند؟ آن حضرت فرمود: اهل قرآن، آنانند اهل خداى تعالى و خاصان او.
5. 4. ب- فى وسائل الشيعه، عن النبى صلّى اللّه عليه و آله، قال: «حملة القرآن المخصوصون برحمة اللّه، الملبّسون نور اللّه، المعلّمون كلام اللّه، المقربون عند اللّه؛ من والاهم، فقد والى اللّه، و من عاداهم، فقد عادى اللّه؛ يدفع اللّه عن مستمع القرآن بلوى الدنيا، و عن قاريه بلوى الآخرة، و الذى نفس محمّد بيده، لسامع آية من كتاب اللّه و هو معتقد، اعظم اجرا من ثبير ذهبا يتصدّق به، و لقارى آية من كتاب اللّه معتقدا، مما دون العرش

الی اسفل التخوم.»: در وسائل الشیعه، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که آن حضرت فرمود: حافظان و راویان قرآن، مخصوص به رحمت خدای تعالی هستند؛ آنان پوشنده نور خدای تعالی، دانش‌آموخته سخنش و مقربان نزد اویند. هرکس آنان را یاری کند و آنان را دوست بدارد، خدای تعالی را یاری نموده و او را دوست داشته است، و هرکس که با آنان دشمنی کند، با خدای تعالی دشمنی کرده است. خدای

متعال از استماع‌کننده قرآن، گرفتاری دنیا را دفع می‌کند، و از خواننده آن، گرفتاری آخرت را. سوگند به خدای تعالی، آن کسی که جان محمّد در قبضه قدرت او است، به یقین اجر شنونده آیه‌ای از کتاب خدا، درحالی‌که معتقد به آن است، اجری عظیم‌تر از معدنی از طلا است که صدقه داده می‌شود، و برای قرائت‌کننده آیه‌ای از قرآن در حالی که به آن معتقد است، اجری عظیم‌تر است از آنچه از پایین عرش تا پایین‌ترین مرزها و نشانه‌های آن است (وسائل الشیعه).

6. 4. ب- فی روایة مرفوعة: «إنّ من تعظیم جلال اللّه، اکرام ذی الشیبة فی الاسلام، و اکرام الامام العادل، و اکرام حملة القرآن.»: و در روایتی که سلسله آن به معصوم می‌رسد، آمده است: البته، از علایم تعظیم به جلال و عظمت خدای تعالی است، اکرام به شخص پیری که مویش را در اسلام سفید نموده است، و همین‌طور اکرام به امام و پیشوای عادل، و اکرام به حافظان و راویان قرآن.

5. ب- در علایم نشانه‌های حافظان قرآن و عاملان به آن

در وسائل الشیعه بالاسناد عن عمرو بن ابی المقدام، عن ابی جعفر علیه السّلام، قال: «انما شیعة علی علیه السّلام الناحلون الشاحبون الذابلون، ذابلة شفاههم من الصیام (الی ان قال:) کثیرة صلاتهم، کثیرة تلاوتهم للقرآن، یفرج الناس، و یحزنون.»: در وسائل الشیعه باسنادش از عمرو بن ابی مقدام از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: البته، شیعه و پیرو علی علیه السّلام از عشقی که دارند، نزار و لاغرند، و رنگ چهره آنها پریده و پژمرده و افسرده‌اند و لب‌های آنان در اثر روزه‌داری خشکیده است- تا این‌که فرمود: آنان بسیار نماز گزارده و بسیار تلاوت می‌کنند. درحالی‌که خود محزون و غمگین‌اند، با رفع مشکلات مردم، حزن و اندوه را از آنان برطرف می‌کنند.
2. 5. ب- فی الکافی، باسناده عن عمرو ابن جمیع، عن ابی عبد اللّه علیه السّلام، قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: «ان احق الناس بالتخشّع فی السّر و العلانیه، لحامل القرآن، و ان احق الناس فی السر و العلانیه بالصلاة و الصوم، لحامل القرآن، ثم نادی باعلی صوته، یا حامل القرآن! تواضع به،
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 88
یرفعک اللّه و لا تعزّز به، فیذلک اللّه. یا حامل القرآن! تزیّن به للّه، یزینک اللّه به، و لا تزیّن به للناس، فیشینک اللّه به. من ختم القرآن، فکانما ادرجت النبوة بین جنبیه، و لکنه لا یوحی الیه، و من جمع القرآن، فنوله، لا یجهل مع من یجهل علیه، و لا یغضب فی من یغضب علیه، و لا یحد فی من یحد، و لکنه یعفو و یصفح و یغفر و یحلم لتعظیم القرآن و من اوتی القرآن فظن احدا من الناس، اوتی افضل مما اوتی، فقد عظّم ما حقّر اللّه، و حقر ما عظّم اللّه.»: در کتاب کافی با اسنادش از عمرو بن جمیع، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفته است: البته، سزاوارترین مردم به خشوع نمودن در پنهان و آشکار، حامل و حافظ قرآن است، و البته، سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار نمودن نماز و روزه، حامل و حافظ قرآن است. پس از آن، به بلندترین صوت ندا درداد: ای حامل قرآن! نسبت به قرآن متواضع باش تا خدای تعالی تو را رفعت دهد، و آن را ناچیز و حقیر نگیر که خدای تعالی تو را خوار و ذلیل گرداند. ای حامل قرآن! آن را برای خدا آرایش و زینت قرار بده؛ تا خدای متعال تو را به واسطه آن، آرایش دهد، و آن را برای مردم آرایش قرار مده که خدای تعالی به واسطه آن تو را زشت و منفور

می‌کند. هرکس قرآن را ختم نماید، مثل این است که در دو طرف شانه‌اش، درجه پیامبری نصب گردیده، و لیکن به او وحی نمی‌شود، و هرکسی قرآن را جمع نماید، پس حقّ او این است که مورد جهل نشود با کسانی که قرار است نسبت به آنان جهل شود، و مورد غضب قرار نگیرد با کسانی که قرار است نسبت به آنان غضب شود، و مورد حد قرار نگیرد در میان کسانی که قرار است نسبت به آنان حد برقرار گردد، و لکن مورد عفو قرار گرفته و درگذشته می‌شود و آمرزیده گردیده و مورد حلم قرار می‌گیرد برای بزرگداشت قرآن، و به هرکس قرآن اعطا شد و چنین گمان کند که به کسی از مردم، چیزی اعطا شده که برتر از آن چیزی می‌باشد که به او اعطا شده است، پس با چنین گمانی، آنچه را خدای تعالی تحقیر نموده، بزرگ داشته است، و آنچه را خدای متعال بزرگ و عظیم دانسته، تحقیر نموده است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 89
3. 5. ب- فی روایة: «لا ینبغی لحامل القرآن ان یظن ان احدا اعطی افضل مما اعطی؛ لانه لو ملک الدنیا باسرها؛ لکان القرآن افضل من ملکه.»: در روایتی آمده است که سزاوار نیست حافظ و راوی قرآن گمان برد که به کسی چیزی برتر از آن چیز که بر او اعطا گردیده، داده شده است؛ زیرا اگر دنیا را کلا فرمانروایی کند و آن را مالک باشد، قرآن برتر و افضل از مالکیت و فرمانروایی همه دنیا است.
4. 5. ب- عن ابن عباس، انه قال: «ینبغی لحامل القرآن، ان یعرف بلیله، اذا الناس نائمون، و بنهاره، اذا الناس غافلون، و ببکائه، اذا الناس ضاحکون؛ و بورعه اذا الناس یطمعون، و بصمته، اذا الناس یخضون.»: و از ابن عباس روایت شده که فرمود: سزاوار است که حامل، قرآن را به شبی که می‌گذراند، شناخت، آن هنگامی که مردم در خوابند، و او را به گذران روزش شناخت، هنگامی که مردم در غفلتند، و او را به گریه‌اش شناخت، هنگامی که مردم می‌خندند، و به زهد و پارسایی‌اش شناخت، آن هنگام که مردم حرص می‌ورزند، و او را به سکوتش شناخت، آن هنگام که مردم سرگرم به سخن گفتن هستند.
5. 5. ب- فی روایة، قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله: «القرآن افضل من دون اللّٰه، فمن وقرّ القرآن، فقد وقر اللّٰه، و من لم یوقّر القرآن، فقد استخف بحق اللّٰه؛ حرمة القرآن عند اللّٰه کحرمة الوالد علی ولده. حملة القرآن هم المحفوفون برحمة اللّٰه، الملبسون نور اللّٰه، المعلمون کلام اللّٰه، فمن والاهم فقد والی اللّٰه، و من عاداهم فقد عادی اللّٰه، یقول تعالی:" یا حملة القرآن! استجیبوا اللّٰه بتوقیر کتابه، یزدکم حبا و یحببکم الی عباده"؛ یدفع عن مستمع القرآن بلوی الدنیا، و یدفع عن تالی القرآن شر الآخرة، و لتالی آیة من کتاب اللّٰه، افضل مما تحت العرش الی النجوم، و ان فی

كتاب اللّه لسورة يدعى صاحبها الشريف عند اللّه؛ تشفع لصاحبها يوم القيامة باكثر من ربيعة و مصر، و هى سورة يس.»: در روايتى پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: قرآن افضل و برتر از هرچيزى است، به‌جز خداى تعالى، پس هر كه قرآن را بزرگ بشمرد، خداى تعالى را بزرگ شمرده و هركس قرآن را بزرگ نشمرد، حقّ خداى تعالى را خفيف شمرده است؛ حرمت قرآن نزد خداى تعالى، مانند حرمت پدر بر فرزند است. حافظان و راويان قرآن، با رحمت خداى تعالى احاطه شده‌اند؛ آنان به نور خداى تعالى ملبس بوده و آموخته سخن خدا هستند. پس هركه به آنان محبت كند، به خدا محبت نموده است، و هركه با آنان دشمنى كند، با خداى متعال دشمنى

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 90

كرده است. خداى متعال مى‌فرمايد: اى حافظان و راويان قرآن! با بزرگ داشتن كتاب خدا او را اجابت كنيد، تا شما را نزد بندگان محبوب كند؛ او از شنونده قرآن، گرفتارى دنيا را رفع مى‌كند و از تلاوت‌كننده آن، شرّ آخرت را دفع مى‌نمايد. البته، براى تلاوت كننده يک آيه از قرآن، افضل است از آنچه كه زير عرش تا ستارگان است، و البته، در كتاب خداى تعالى سوره‌اى است كه ملازم و مصاحب آن، نزد خداوند «شريف» خوانده شود؛ روز قيامت براى مصاحب خود شفاعت كند به بيش از آنچه از ربيعه و مصر است، و آن، سوره يس است.

6. 5. ب- فى رواية: قال النبى صلّى اللّه عليه و آله: ان اللّه عزّ و جلّ قرء طه و يس قبل ان يخلق الخلق بالف عام. فلما سمعت الملائكه القرآن، قالت: طوبى لامة ينزل عليهم هذا، و طوبى لا جواف تحمل هذا، و طوبى لالسنة تنطق بهذا!!»: و در روايتى پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود: البته، خداى عزّ و جلّ طه و يس را هزار سال پيش از اين‌كه خلق را بيافريند، قرائت نمود. پس همين‌كه فرشتگان قرآن را شنيدند، گفتند: خوشا بر آن امتى كه اين قرآن بر آنان نازل مى‌گردد، و خوشا بر آن دل‌هايى كه آن را حمل و حفظ مى‌كنند، و خوشا بر آن زبان‌هايى كه با اين قرآن سخن مى‌گويند!

7. 5. ب- عن بعض العلماء: «ان العبد ليفتتح سورة فتصلى عليه الملائكه حتى يفرغ منها، و ان العبد ليفتح سورة فتلعنه حتى يفرغ منها، فقيل له: كيف ذلک؟ فقال: اذا احل حلالها و حرم حرامها، صلّت عليه، و الا لعنته.»: و از برخى از علما روايت شده كه بنده تا شروع به خواندن سوره‌اى از قرآن مى‌كند، فرشتگان بر او درود مى‌فرستند، تا اين‌كه از خواندن آن سوره فارغ شود، و البته، بنده تا شروع به خواندن سوره‌اى از قرآن مى‌كند، فرشتگان او را لعنت مى‌كنند تا از خواندن آن سوره فارغ شود. از آن عالم سؤال شد كه اين چگونه باشد؟ آن عالم فرمود: هنگامى كه آن قارى حلال

خدا را حلال، و حرام او را حرام دانسته باشد، فرشتگان بر او درود فرستند و در غیر از این صورت، او را لعنت کنند. «1»
آمین یا رب العالمین

---

(1) لازم به یادآوری است که متن عربی روایات پیرامون قرآن و فضایل استفاده از آن، از تفسیر شریف البصائر، ج 50، در تفسر سوره مزمّل، اقتباس گردیده است.

فصل سی و چهارم عفّت و تعفّف

اشاره

کلمه عفّت مصدر است و از مصدر ثلاثی مزید آن، سه فعل از باب استفعال با الفاظ:
«فلیستعفف»، «لیستعفف»، «یستعففن»، و نیز یک مصدر از باب تفعّل با لفظ. «التّعفّف»، که مجموعا چهار لفظ می‌باشد، در چهار آیه و در ضمن سوره‌های بقره، نساء و نور ذکر شده است. در این فصل، ابتدا آیات آن الفاظ را به ترتیب مصحفی آنها تنظیم کرده و پس از آن، معنای عفّت و تعفّف را با بهره‌گیری از کتب لغت بررسی می‌کنیم و سپس تفسیر آیات منتخب را با استفاده از کتب تفسیر، از تفاسیر علمای شیعه و اهل سنت، از عصر شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا زمان حاضر، و نیز تفسیر روایی آنها را از کتب تفسیر روایی تحقیق می‌نماییم و سرانجام با استعانت از نصرت خدای متعال و با استفاده از آیات دیگر قرآن، به تدبّر در آن آیات می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات عفّت و تعفّف به ترتیب مصحف کریم

1. لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ. «1»

---

(1). بقره/ 273: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 92

2. «وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً. «1»

3. وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتابَ مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ فَکاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «2»

4. وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ. «3»

2. در معنای عفّت و تعفّف

راغب در مفردات فرموده: عفّت، ایجاد حالتی است برای نفس که به واسطه آن از غلبه شهوت بازداشته می‌شود، و متعفّف، کسی است که به واسطه تمرین و اجبار، این حالت به او اعطا شود، و اصل آن، اکتفا نمودن به اخذ شیء اندک است که جاری مجرای عفافة است؛ باقیمانده چیز (یا باقیمانده شیر پستان)، و عفّة، یعنی بقیه چیز، یا این‌که اصل آن مجرای عفعف باشد و آن، میوه اراک است (یعنی میوه درخت مسواک، و آن، درختی شبیه درخت انار است؛ برگ‌هایش پهن و همیشه سبز است؛ میوه‌اش خوشه‌ای، و طعمش اندکی تلخ است)، و استعفاف، طلب پاکدامنی و پارسایی است، قال: «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ»، و قال: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً.» «4»
فخر الدین در مجمع البحرین فی قوله تعالی: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً»،

---

(1). نساء/ 6: مدنی.
(2). نور/ 33: مدنی.
(3). نور/ 60: مدنی.
(4). مفردات، ص 351.

فرموده: یعنی اگر فقیر از نکاح کردن می‌ترسد که فقر او بیشتر شود، باید با ریاضت کشیدن، در سرکوب شهوت و طلب پاکدامنی، در آرام نمودن شهوت جدیت نماید؛ همان‌گونه که فرمود: ای جماعت جوانان! هرکدام از شما که توانایی ازدواج کردن دارد، باید ازدواج کند، و کسی هم که توانایی نداشت، پس بر او است که روزه بدارد؛ که آن، اعتدال می‌بخشد، و گفته‌اند: استعفاف، همان نکاح است، پس معنای قوله: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ»؛ یعنی ازدواج کند، و قوله: «لا یَجِدُونَ نِکاحاً»؛ یعنی آنچه سبب ازدواج کردن است، که آن، مهر و نفقه است، آن را در خود نمی‌یابند. پس چون ازدواج نمود، خدای تعالی باب روزی را بر او می‌گشاید و با اعطای آنچه منجر به ادای حقوق ازدواج است از فضل خودش، او را بی‌نیاز می‌گرداند، و جایز نیست ازدواج نمودن را به واسطه خوف از لزوم حقّ ازدواج، ترک نماید؛ که آن بدگمانی به خدای تعالی است، و در حدیث اسحاق بن عمار آمده است که گفت: برای ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام حدیثی را که مردم روایت کردند، بیان نمودم: مردی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و از نیازمندی خودش شکایت کرد. پس آن حضرت او را به ازدواج کردن

امر نمود. پس از آن، دوباره مراجعت کرد و از نیازمندی خودش شکایت کرد. پس حضرت او را به ازدواج امر نمود، تا این‌که در مرتبه سوم هم وقتی مراجعه کرد، او را به ازدواج امر نمود. پس ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: بلی، آن حدیث حقیقت دارد. سپس آن حضرت فرمود: روزی توأم با زن و فرزند است، و در حدیث معاویة بن وهب از امام صادق علیه السّلام است که ایشان درباره قول خدای تعالی: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ الایه»، فرمود: ازدواج کنند تا خدای تعالی آنان را از فضل خودش بی‌نیاز گرداند، و نحو آن از اخبار، ذکر شده است. در حدیث آمده است که برترین عبادات، عفاف به فتح عین، یعنی پاکدامنی و پارسایی است، و تعفّف، بازداشتن نفس است از محرّمات و از سؤال نمودن از مردم، و از آن حضرت است که فرمود: خدا رحمت کند بنده‌ای را که پاکدامنی کند و پارسایی ورزد و از سؤال نمودن خودداری نماید، و «عف عن التی یعف»، از باب ضرب، عفة به کسر، و
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 94
عفاف به فتح،: از آن امتناع کرد، پس او عفیف است، و استعفف، یعنی خودداری کردن از طلب چیزی، مانند عفّ است، و برای مرد، عفّ به فتح می‌گویند و برای زن، عفّة به فتح، و تعفّف نیز چنین است، و جمع عفیف، اعفه و اعفاء است، و در دعا گفته‌اند:
«اللّهم انی اسئلک عفاف و الغنی»، که عفاف در این‌جا، به معنای به اندازه کفاف است، و «غنی»، بی‌نیازی نفس است، و در خبر است: «من یستعفف، یعفه اللّه»، و بعضی شارحین گفته‌اند: استعفاف، طلب عفاف و تعفّف است، و آن، خودداری کردن از حرام و خودداری نمودن از سؤال کردن از مردم است، و گفته‌اند: استعفاف، صبر و پاکی از زشتی‌ها است؛ گفته می‌شود: «عف عن الشیء، یعف عفة فهو عفیف»، و از آن است:
«اللّهم انی اسئلک العفة و الغنی»، و عفّة الفرج، محافظت آن است از محرمات، و از آن است:
«اللّهم حصّن فرجی و اعفّه.» «1»
در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: تعفّف و آنچه اصل عفّه مشتمل بر آن است، خودداری نمودن می‌باشد از آنچه جایز نیست و از آنچه سزاوار نیست، مانند: حفظ زبان از سؤال کردن، یا حفظ شکم از حرام، و حفظ فرج از زنا و نحو آن، و ظاهر این است که همه این امور، فایده ندهد، جز با تمسّک به ولایت؛ بلکه تعفّف صادق، خودداری نفس است از دوستی و محبّت کردن نسبت به دشمنان خدای تعالی، پیامبر او و امامان و پیروی نمودن از آنان، و خودداری اعضای بدن است از مدح و کمک نمودن به آنان، بلکه آن خودداری کردن جمیع است از همه آن چیزهایی که حقانیت آن در کتاب و سنت، ثابت نشده است. «2»

در مجمع البیان فرموده: و تعفّف، ترک سؤال نمودن است؛ گفته می‌شود: «عفّ عن الشیء و تعفّف عنه»، وقتی آن را ترک نماید «3»، و استعفاف و تعفّف یکسانند، و آن، طلب عفت و به کار بردن آن است، وقتی گفته می‌شود: «رجل عفّ و امرأة عفّة.» «4»

---

(1). مجمع البحرین، ص 386- 385.
(2). مقدمه برهان، ص 161.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 386.
(4). مجمع البیان، ج 7، ص 139.

در فرهنگ لغات فرموده: عفّ؛ یعنی پارسا، مؤنّث آن، عفّة، و جمع آن عففة است، و عفّة، مصدر است؛ یعنی پارسایی، خودداری از نارواها، پاکی تن، و عفاف؛ یعنی دارو، و عفاف و عفافة؛ یعنی پارسایی و پاکدامنی، و عفافة و عفّة؛ یعنی باقیمانده شیر در پستان و شیر جمع شده، و عفیف؛ یعنی پارسا، پاکدامن. مؤنّث آن، عفیفه است، و اعفاف؛ یعنی پارسا کردن، و بازداشتن کسی از حرام، و تعفّف؛ یعنی خودداری از حرام، و خودداری از سؤال و خواستن مساعدت، و استعفاف؛ یعنی پارسایی کردن و خودداری از محرّمات، و خودداری از طلب چیزی. «1»

در فرهنگ عمید فرموده: تعفّف (به فتح تاء و عین و ضمّ فای مشدد)؛ یعنی عفیف بودن، عفّت داشتن، پرهیزگاری «2»، و عفاف (به فتح عین)؛ یعنی پرهیزگاری، پارسایی، پاکدامنی، و عفت (به کسر عین و فتح فای مشدّد)؛ یعنی پارسایی، پرهیزگاری، پاکدامنی، و عفیف (به فتح عین)؛ یعنی پرهیزگار، پارسا، پاکدامن، و عفیفه (به فتح عین)، مؤنّث عفیف است؛ یعنی زن پاکدامن، و عفیفات و عفایف، جمع آن است. «3»

شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان، فی قوله تعالی: «لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» «4»، فرموده: قوله: «الَّذِينَ أُحْصِرُوا»، احصار، منع نفس است از تصرّف نمودن به واسطه بیماری، یا نیاز، یا ترس و حصر، منع غیر است از تصرّف، و ابن زید گفته است: آنان به واسطه ترس از دشمنی کافران خودشان را از تصرّف در تجارت برای معاش منع نمودند. «يَحْسَبُهُمُ»، یعنی وضع حال آنان را نمی‌دانستند و به آنان گمان می‌بردند که: «أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»، چون از

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 553.

(2). فرهنگ عمید، ص 397.

(3). فرهنگ عمید، ص 828.

(4). بقره/ 273.

سؤال کردن خودداری می‌کنند، آنان بی‌نیازند، و قوله: «لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ»، معنایش این نیست که آنان توانایی ندارند، بلکه معنایش این است که آنان خودشان را ملزم به امر جهاد نموده‌اند، پس آن الزام، آنان را از تصرّف منع نموده، و قوله: «تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ»، «سیما»؛ یعنی علامت، و قوله: «لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً»، دلالت نمی‌کند بر این‌که آنان بدون اصرار ورزیدن سؤال می‌کردند؛ زیرا در کلام دلالتی است و آن این‌که خدای متعال آنان را به تعفّف و معرفت به سیما توصیف نموده، بدون این‌که با سؤال نمودن از آنان، نیازمندی‌شان آشکار گردد؛ چون اگر با سؤال از آنان، حالشان آشکار می‌گردید، افراد ناآگاه آنان را ثروتمند و بی‌نیاز نمی‌پنداشتند، و البته، به چیزی که با استدلال، به آن دسترسی دارند، جهل می‌ورزند، و قوله: «إِلْحافاً» را زجاج گفته است که مأخوذ از «لحاف» است، به واسطه این‌که آن، مشتمل بر وجوه طلب در مسأله است، مانند: اشتمال لحاف در پوشانیدن، و قوله: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»؛ یعنی خدای تعالی شما را بر کار انفاق جزا می‌دهد؛ هم‌چنان‌که فرمود: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى‏ حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ

فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللّهِ حَسِيباً» «2»، فرموده:
«ابتلاء»؛ یعنی آزمایش کردن، قوله: «حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ»؛ یعنی تا به اندازه‌ای برسند که توانایی بر مجامعت کردن با زن را داشته باشند و انزال در آنان صورت بگیرد، و مراد از آن، محتلم شدن نیست؛ زیرا در بین مردم کسانی هستند که محتلم نمی‌شوند و یا احتلام در آنان دیر صورت می‌گیرد، و این، قول اکثر مفسران است، و قوله: «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً»؛ یعنی اگر از آنان رشدی را یافتید و آن را دانستید، و این، قول ابن عباس است، و در معنای «رشد» اختلاف نمودند، و قوی‌ترین اقوال این است که مراد از

---

(1). تبیان، ج 2، ص 357- 355، به اختصار.
(2). نساء/ 6.

«رشد»، عقل و صلاحیت داشتن در مال است بنا بر آنچه ابن عباس گفته و از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده است، و قوله: «فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً»، خطاب است به اولیای یتیم. خدای تعالی آنان را امر نموده به این‌که چون یتیم بالغ گردید و در او رشد را یافتید، مالش را به او تسلیم نمایید و آن را از او دریغ نکنید، و قوله: «وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً»؛ یعنی به‌جز آنچه را که خدای تعالی برای شما مباح نموده، نخورید، و قوله: «وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا»؛ یعنی پیش از این‌که به سن کبیری برسند، مال آنان را نخورید، و قوله: «وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ»؛ یعنی هرکس از اولیا و سرپرستان اموال یتیمان، غنی و بی‌نیاز باشد، باید از خوردن مال و آنچه می‌تواند اختصاص به حقّ او داشته باشد، خودداری کند و برای خودش از آن، هیچ مقداری مصرف نکند، و قوله:
«وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»؛ یعنی و هرکس از سرپرستان مال یتیم، فقیر و نیازمند باشد، باید به صورت قرض، از آن مال بخورد، و معنای «المعروف» در این‌جا، قرض بوده و این قول از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده است؛ آن بزرگوار می‌فرماید:
مگر ملاحظه نمی‌کنید قوله تعالی: «فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ»؟، در «المعروف»، اختلاف نموده‌اند. آنچه عمر بن خطاب، سعید بن جبیر و دیگران اقامه نموده‌اند و گفتیم که آن از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده، این است که ولیّ فقیر، آن اندازه را که ناچار است، به صورت قرض، برای خودش از مال بردارد و پس از آن، قرض را ادا نماید، و قوله: «فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ»، خطاب است به اولیا و سرپرستان یتیم، به این معنا که چون اموال یتیمان را به آنان مسترد نمودید، با شهادت گرفتن آنان بر خودشان، احتیاط کنید، تا از جانب آنان

انکار واقع نشود و اولیا از تهمت به دور باشند؛ خواه مال در دست آنان باشد، یا آن را به صورت دین از آنان قرض گرفته باشند. پس شهادت گرفتن، مقتضای احتیاط بوده و واجب نیست، و قوله: «وَ كَفى‏ بِاللَّهِ حَسِيباً»؛ یعنی خدای تعالی کافی است، و در معنای آن گفته‏اند: به خدای تعالی در حالی که کافی از شهود است، کفایت می‏شود؛ زیرا معنای «احسبنی»؛ یعنی: «کفانی.» «1»

---

(1). تبیان، ج 3، ص 120- 116، به اختصار.

همچنین فی قوله تعالی: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِي آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «1»، فرموده: قوله: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، امر است از جانب خدای تعالی به کسانی که از لحاظ توانایی در پرداخت مهر، نفقه و لباس برای ازدواج کردن، راهی را در خود نمی‏یابند، آنان باید خودداری کنند؛ داخل در فحشا نشوند و صبر و شکیبایی نمایند، تا خدای متعال آنان را از فضل خویش بی‏نیاز کند، و قوله: «وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ»؛ یعنی انسان وقتی دارای کنیز یا بنده‏ای است و آن کنیز یا بنده خودشان را ارزیابی می‏کنند که تا چه زمانی می‏توانند قیمتشان را به مولایشان بپردازند، مستحب است که مولای آنان درخواستشان را اجابت کند و به آنان مساعدت و کمک نماید، و آن، به دلیل قوله: «فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» می‏باشد که آن نزد فقها امر به ترغیب و تشویق است بدون اختلاف، و قوله: «خیرا»؛ یعنی آن کسی که در او توانایی بر اکتساب و تحصیل آنچه مال الکتابه است، معلوم باشد، و در امر کتابت، در صورت درخواست مملوک و معلوم شدن خیر در او، اختلاف نموده‏اند؛ عطا آن را واجب دانسته، و مالک، ابن زید و ثوری آن را مستحب می‏دانند، و این قول، موافق با مذهب ما است، و قوله: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِي آتاكُمْ»، این امر از جانب خدای تعالی است به مالک بندگان که از مالی که خدا به او انعام فرموده، به مملوکی که مورد مکاتبه است، اعطا کند، و این اعطا، به کم و کسر نمودن مقداری از مال الکتابه است، و عبد الرحمن سلمی از علی علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرموده: ربع مال الکتابه را از آن کسر نماید. در این کم کردن از مال الکتابه، اختلاف نموده‏اند. قومی گفته‏اند: واجب است، و دیگران گفته‏اند: آن، مشوّق و ترغیب‏کننده است، و این قول، صحیح است، و قوله: «وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ

عَلَی

(1). نور/ 33.

«الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً»، این نهی عام است برای هر مکلّفی، از این‌که کنیز خود را برای طلب مهر و کسبش وادار به زنا نکند، و قوله: «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً»، صورت آن، صورت شرط است، اما شرط نیست، و البتّه، آن را بدین‌صورت ذکر نمود به سبب بزرگ دانستن زناکار کردن کسی که به اکراه او را به این کار زشت وامی‌دارد، و قوله: «وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ»؛ یعنی کسی که اکراه بر کار زناکاری دارد. «فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛ یعنی برای آن کنیزان بعد از اکراه آنان «غَفُورٌ رَحِیمٌ». «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «2»، فرموده: قوله: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً»؛ یعنی زنان مسنّ از آن گروه زنانی که از ازدواج کردن بازنشسته شده‌اند؛ چون کسی به ازدواج با آنان رغبت ندارد، و گفته‌اند: آنانی هستند که حیض شدنشان مرتفع شده و بازنشسته‌اند، از این حیث که آنها امیدی به ازدواج ندارند؛ یعنی میلی به جماع در سنّ پیری ندارند، «فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ»، گفته‌اند: گناهی بر آنان نیست که آن پوششی را که روی سر و بر روی چادر می‌اندازند، بردارند، و قوله: «غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ»؛ یعنی بدون این‌که قصدشان این باشد که زیبایی‌ها و آنچه را که پوشانیدن و مستور نگاه داشتن آن لازم است با برداشتن چادر، ظاهر کنند، و «تبرّج»، آشکار نمودن بعضی زیبایی‌های زن است، از آن چیزهایی که پوشانیدن آنها بر او واجب است. پس از آن، خدای تعالی خبر می‌دهد که خودداری کردن از برداشتن چادر از سر، «خَیْرٌ لَهُنَّ»: برای آنان بهتر است در دینشان، «وَ اللَّهُ سَمِیعٌ»: و خدای تعالی شنونده قول‌ها و گفته‌های شما، و «علیم»: بسیار دانا است به آنچه در پنهان و ضمیرتان می‌گذرد. «3»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ

(1). تبیان، ج 7، ص 384- 383، به اختصار.

(2). نور/ 60.

(3). تبیان، ج 7، ص 408، به اختصار.

«التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» «1»، فرموده: «لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ»؛ يعنی آن نفقه‌ای كه در اين آيه و در آيه قبل مذكور است، برای فقرايی است كه در طاعت خدای تعالی محصور و ممنوعند؛ بدين‌معنا كه خودشان را از وارد كردن و مداخله نمودن در كسب و تجارت برای تأمين معاش ممنوع نموده‌اند، و اين ممنوعيت، يا به واسطه ترس از دشمنی كافران بوده، يا به واسطه بيماری و فقر است، و يا برای روی آوردن به عبادت، و قوله: «فِی سَبِيلِ اللَّهِ»، دلالت دارد بر اين‌كه آنان خودشان را به واسطه عبادت و طاعت، از پرداختن به اشتغال محصور نموده‌اند، و قوله: «لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً»؛ يعنی نمی‌توانند مسافرت كنند و به ميل خودشان در كاری وارد گردند، «فِی الْأَرْضِ»: در روی زمين، «يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ»؛ يعنی جاهل به حال آنان و به باطن امورشان گمان می‌كند كه ايشان «أَغْنِياءَ»: ثروتمندان بی‌نيازند، «مِنَ التَّعَفُّفِ»: از اين‌كه آنان از سؤال كردن خودداری می‌كنند، و آنچه را در آنان است از لحاظ بيچارگی و بدحالی، به سبب طلب رضوان خدای تعالی و اميد به پاداش عظيم اخروی است، «تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ»؛ يعنی حال آنان را با نظر انداختن و نگاه كردن به چهره‌های آنها، می‌شناسی؛ چنان‌كه آنچه از علايم فقر و خشوع كه از علايم صالحين است، در آنان ملاحظه می‌كنی. «لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً»، در معنای آن گفته‌اند كه آنان اصلا از مردم سؤال نمی‌كنند، و معنايش اين نيست كه آنان بدون اصرار، از مردم سؤال می‌كنند، و در آن، چيزی است كه دلالت بر اين معنا دارد و آن، قوله:
«يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ» است، و قوله: «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ»؛ يعنی آنچه از مال انفاق می‌كنيد، و گفته‌اند: معنای آن، در وجوه خير است، «فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»؛ يعنی خدای تعالی نسبت به آن انفاق، بسيار آگاه است و بر آن انفاق به شما جزا می‌دهد. «2»
نيز فی قوله تعالی: «وَ ابْتَلُوا الْيَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً

---

(1). بقره/ 273.
(2). مجمع البيان، ج 2، ص 387، به اختصار.

«فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفی بِاللَّهِ حَسِيباً» «1»، تفسير اين آيه در مجمع البيان، نظير تفسيری است كه در تبيان ذيل همين آيه گذشت، جز آن‌كه در تفسير قوله: «وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً»، فرمود: يعنی از غير آنچه خدای تعالی برای شما مباح نموده،

نَخورید، و گفته‌اند: معنایش این است که: از مال یتیم بیش از آنچه بدان نیاز دارید، نخورید، و البته، بر ولیّ یتیم است که از مال او به قدر قوتش بردارد، و آن هنگامی است که ولی، محتاج باشد، و آن، برداشت از مال یتیم، بر وجه اجرت عملش از مال اوست، و قول دیگر این است که: هرچه از مال یتیم برداشت شود، بر وجه اسراف است، و قول اوّل، با مذهب ما مناسب است، و محمّد بن مسلم از یکی از صادقین علیهما السّلام روایت کند که از آن حضرت درباره مردی که فرزند یتیم برادرش در حجره او بوده و گله آن یتیم هم در دست اوست، سؤال نمودم که آیا امر آن گله را با گله خودش مخلوط کند؟ آن حضرت فرمود: «ان کان یلیط حیاضها و یقوم علی مهنتها و یرد نادتها، فلیشرب غیر منهک للحلبات و لا مضر بالولد.»: اگر استخر و حوض آبشخور آنها را گل‌اندود می‌کند و بر خدمتگزاری به آنها محکم و استوار است و آنها را صدا می‌زند، بدون زیاده‌روی در دوشیدن‌ها و بدون ضرر رساندن به فرزند برادرش، از آن شیرها بنوشد.

و در تفسیر قوله: «وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا»، فرموده: یعنی برای پیشی گرفتن نسبت به بزرگ شدن آنها؛ معنایش این است که با خوردن اموال آنان، نسبت به بزرگ شدن و رشد آنها پیشی نگیرید، از ترس این‌که بالغ شوند و شما را نسبت به تسلیم مال به خودشان الزام کنند.

و در تفسیر قوله: «وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ»، فرموده: یعنی هرکس از اولیای یتیم غنی بود، باید از خوردن مال او خودداری کند و از آن برای خودش، نه به مقدار کم و نه به اندازه زیاد، برندارد. گفته می‌شود: «استعف عن الشیء و عف عنه»، هنگامی است که

---

(1). نساء/ 6.

از آن ممنوع گردد و آن را ترک کند (تفسیر بقیه آیه، نظیر تفسیری است که در تفسیر تبیان، ذیل همین آیه، بیان شد). «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِي آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «2»، فرموده: قوله: «لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، این امر است از جانب خدای تعالی برای کسی که راهی برای ازدواج کردن نمی‌یابد؛ مهر و نفقه پیدا نمی‌کند، به این‌که خویشتن‌داری کند و داخل در فحشا نگردد تا خدای متعال روزی را بر او وسیع گرداند. پس از آن، چیزی را بیان نمود که راه نکاح را آسان می‌گرداند، پس فرمود: «وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ»؛ یعنی و کسانی که

درخواست مکاتبه می‌کنند، «مِمَّا مَلَكَتْ أيْمانُكُمْ»؛ یعنی از غلامانتان و از کنیزانتان، «فَكاتِبُوهُمْ»؛ یعنی آنان را مکاتبه کنید، و «مکاتبه»، این است که انسان مملوکش را قیمت کرده و قسطبندی نماید تا آن اقساط را که در کل، قیمت او است، به مولایش ادا نماید، و این امر نزد همه فقها، امر به استحباب و ترغیب است، و قوله: «إنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً»؛ یعنی اگر در آن مملوکان، صلاحیت و رشد بر شما معلوم گردید. این، قول ابن عباس است، و از او هم‌چنین روایت شده که اگر معلومتان شد که در آنان قدرت بر اکتساب برای پرداخت مال کتابت، رغبت برای آزاد شدن و امانتداری هست، و این، قول ابن عمر، ابن زید، ثوری و زجاج است، و قوله: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاكُمْ»؛ یعنی از اقساط بدهی کتابت آنها، چیزی را کسر کنید. این، قول ابن عباس، قتاده و عطا است، و گفته‌اند: معنایش این است که: ای جماعت سرپرستان بردگان! از مالی که از آنان گرفته‌اید، چیزی را به آنان برگردانید، و آن، مستحب است، و اصحاب ما گفته‌اند:
مکاتبه دو قسم است: مطلق و مشروط؛ مشروط به این نحو است که مولا به بنده‌اش در

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 9.
(2). نور/ 33.

کتابت می‌گوید: هر زمان که از پرداخت اقساط بهایت وامانده شدی و نتوانستی آن را بپردازی، در آزاد شدن مردود هستی. پس وقتی مکاتبه با این شرط باشد، مولا حق دارد، وقتی بنده از پرداخت قسط بدهی‌اش عاجز ماند، او را در آزاد شدن مردود نماید، و مکاتبه مطلق، آن است که بنده به اندازه مقداری که از مال در وجه بهای خودش پرداخته آزاد می‌گردد و به حسب آنچه باقی مانده، مملوک می‌ماند، و قوله: «وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ»؛ یعنی و کنیزانتان را به اکراه وادار نکنید، «عَلَى الْبِغاءِ»: بر زنا، «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً»؛ یعنی اگر آنها بخواهند که عفیف باشند؛ ازدواج کنند و از این کار ناپسند خودداری نمایند، و قوله: «لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا»؛ یعنی برای آن‌که از نتیجه اکتساب آنان، متاع دنیا را طلب کنید، و گفته‌اند: عبد اللّه بن ابی شش کنیز داشت که آنان را به اکراه به اکتساب از راه زنا وامی‌داشت، پس چون آیه تحریم زنا نازل گردید، آن کنیزان به نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آمدند و به او شکایت نمودند، پس این آیه نازل گردید، و قوله: «وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ»؛ یعنی: و کسی که از جانب سرپرستش با اجبار به زنا واداشته شده، «فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ»؛ یعنی البته، خدای تعالی بعد از اکراه، نسبت به آن کنیزانی که با

اکراه به زنا واداشته شده‌اند، آمرزنده است، و «رحیم»: نسبت به آنان مهربان است. «1»
فی قوله تعالی: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» هم فرموده: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً»: و آنان زنان مسنّی هستند که از ازدواج کردن بازنشسته شده‌اند؛ زیرا رغبتی به ازدواج با آنان نیست، و گفته‌اند: آنان زنانی هستند که حیض شدن آنان مرتفع شده و چون از این بابت بازنشسته شده‌اند، امیدی به نکاح ندارند؛ یعنی به واسطه کبر سن، میلی به جماع با آنان نیست، «فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ»؛ «2» یعنی بر آنان گناهی نیست که چادرشان را که بر روی روسری‌شان

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 141- 140، به اختصار.
(2). نور/ 60.

هست، بردارند، و این، قول ابن مسعود و سعید بن جبیر است. اقوال دیگری هم گفته‌اند که از ذکر آنها خودداری می‌شود، و قوله: «غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ»؛ یعنی بدون این‌که با برداشتن چادرشان بخواهند زینتشان را آشکار کنند؛ بلکه قصد آنها این باشد که خود را سبک نمایند. پس آشکار کردن از روی زینت، از بازنشسته‌ها و غیر بازنشسته‌ها، حرام و ناروا است، و امّا زنان جوان، از برداشتن چادر یا برداشتن روسری منع گردیده و به پوشیدن چادرهای ضخیم امر شده‌اند تا لباسشان معلوم نگردد، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «للزوج ما تحت الدرع، و للأبن و الأخ ما فوق الدرع، و لغیر ذی محرم اربعة اثواب:
درع و خمار و جلباب و ازار.»؛ یعنی آنچه زیر پیراهن است، برای شوهر است، و آنچه روی پیراهن است، برای فرزند و برادر است (که محرم هستند)، و برای افراد نامحرم، چهار لباس است: پیراهن، روسری یا مقنعه، چادر و پارچه‌ای که روی چادر و لباس را می‌پوشاند (سرتاسری). و قوله: «وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ»؛ یعنی: و استعفاف زنان پیر و بازنشسته از ازدواج، و آن، خودداری نمودن از برداشتن چادر، و یا نشان دادن عفاف و پاکدامنی با پوشاندن چادر بر خود است، «خَیْرٌ لَهُنَّ». برای آنان بهتر است از برداشتن چادر، اگرچه با برداشتن چادر، گناه از آنان ساقط است، اما پوشیدن برای آنان بهتر است، «وَ اللَّهُ سَمِیعٌ»: و خدای تعالی بسیار شنوای اقوال شما است، «علیم»: بسیار دانا است به آنچه در قلوب شما می‌گذرد. «1»
ابو القاسم، محمود بن عمر زمخشری در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ

يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» «2»، فرموده:
«للفقراء»، جايز است كه خبر باشد براى مبتدايى كه محذوف است، و تقدير آن چنين مى‌باشد: «الصدقات للفقراء»؛ يعنى صدقات شما براى فقرا است، «الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِى سَبِيلِ اللَّهِ»: آنهايى كه جهاد، آنان را محصور نموده، «لا يستطيعون»: به واسطه

---

(1). مجمع البيان، ج 7، ص 155.
(2). بقره/ 273.

اشتغالشان به جهاد نمى‌توانند، «ضَرْباً فِى الْأَرْضِ»: براى كسب معاش، سفر كنند، و گفته‌اند: آنان اصحاب صفّه‌اند كه چهارصد مرد از مهاجران قريش بودند. آنان سكنايى در مدينه نداشتند و در صفّه مسجد كه محلّ سقف‌دارى بود، ساكن بودند. «يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ»، آنان كه به حال آنها جاهل بودند، گمان مى‌كردند، «أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»: آنها بى‌نيازند؛ چون از سؤال كردن خوددارى مى‌كردند، «تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ»: آنان را از چهره زرد و ضعف حالشان، مى‌شناختى، و «الحاف»، پافشارى كردن و چيزى را با اصرار خواستن است، و سايل دست‌بردار نيست تا آن چيز به او اعطا شود، و از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله است كه: «ان اللّه تعالى يحب الحيىّ الحكيم المتعفف و يبغض البذّى السآل الملحف.» «1»
نيز فى قوله تعالى: «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً» «2»، فرموده:
«وَ ابْتَلُوا الْيَتامى ؛ يعنى پيش از بلوغ، عقل‌هاى آنان را آزمايش كنيد و احوال و آگاهى آنان را به تصرّف و مداخله كردن امتحان كنيد، تا براى شما رشد آنان آشكار و ظاهر گردد و معلوم شود آيا به آن درجه از هدايت رسيده‌اند كه بتوان اموالشان را بدون تأخير از حدّ بلوغ، به آنان رد كرد؟ و «بلوغ النكاح»، زمان محتلم شدن است؛ زيرا آن موقع است كه براى نكاح و براى طلب مقصود كه آن، توالد و تناسل است، صلاحيت دارد، و «ايناس»، طلب وضوح و ظاهر شدن بوده و براى تبيين و آشكار شدن، استعاره شده است. «إِسْرافاً وَ بِداراً»؛ مسرف هستيد و شتابانيد براى بزرگ شدن آنها، يا براى اسرافتان، يا شتاب داشتن شما براى بزرگ شدن آنها، در انفاق اموال آن يتيمان افراط مى‌نماييد و مى‌گوييد، انفاق مى‌كنيم آن‌گونه كه مى‌خواهيم، پيش از اين‌كه يتيمان بزرگ شوند و آن را از دست ما خارج كنند. پس از آن، امر را بين اين‌كه وصىّ، غنى باشد يا فقير،

تقسیم نمود. پس غنی باید از خوردن آن خودداری کند و طمعی نسبت به

(1). کشّاف، ج 1، ص 398.
(2). نساء/ 6.

آن نداشته باشد و به آنچه خدا به او داده، قانع باشد به لحاظ شفقتی که نسبت به یتیم دارد، و فقیر، از آن مال، قوتی را از روی احتیاط، به اندازه‌ای که وجه اجرت است، و یا به عنوان قرض، از آن بردارد، و لفظ: «اکل بالمعروف و استعفاف»، دلالت دارد بر این‌که بر وصی حقی است برای اقامه آن، «فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ»، به این‌که چون خواستید مالشان را به آنان تسلیم کنید و در قبضه ایشان درآورید و ذمّه خود را از آنان بری نمایید، گواه بگیرید. «وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً»: و خدا کافی است برای شهادت بر شما به رد کردن و تحویل گرفتن، یا محاسبه کردن. پس بر شما است که با صداقت عمل کنید و از دروغ بپرهیزید. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِي آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «2»، فرموده: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ»؛ یعنی باید در عفّت و ریاضت نفس بکوشند؛ مثل این‌که شخص خودداری‌کننده از شهوت، از نفسش خودداری کردن را مطالبه می‌کند، و «لا يَجِدُونَ نِكاحاً»؛ یعنی استطاعت و توانایی برای ازدواج کردن ندارد، و جایز است که مراد از نکاح، آن چیزی از مال باشد که برای نکاح نمودن نیاز است. «حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ»، امیدوار ساختن است برای عفّت‌جویان و پیش فرستادن وعده است به این‌که بر آنان با بی‌نیاز شدن تفضّل می‌نماید، تا انتظار داشتن و آرزو داشتن آن، لطفی باشد در عفّت‌جویی آنان. «وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ»، مرفوع است، بنابر آن‌که مبتدا باشد، یا منصوب است به فعل مضمری که آن را تفسیر می‌کند. «فَكاتِبُوهُمْ»، «فاء» داخل در آن گردید تا این‌که متضمن معنای شرط باشد، و «کتاب» و «مکاتبه»، مانند: «عتاب» و «معاتبه» است، و آن، این است که مرد به مملوکش می‌گوید: تو را به هزار درهم نوشتم، اگر آن را ادا کردی، آزاد هستی، و قوله:

(1). کشّاف، ج 1، ص 502، به اختصار.
(2). نور/ 33.

«خیرا»؛ یعنی قدرت داشتن بر ادای آنچه موجب جدایی او از بندگی شود،

و «آتوهم»، به مسلمین امر شده بر وجه وجوب، به کمک نمودن به مکاتبین و اعطای سهم آنها که خدای تعالی برای آنان از بیت المال مقرر داشته، و از غلام و کنیز، کنایه به «فتی» و «فتاة» شده، و «بغاء» مصدر بغی است.
پس اگر تو گفتی: برای چه بدون اندیشه، آنان را به این کار ناروا (یعنی زنا) واداشتی؟ «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً»: اگر اراده عفّت و پاکدامنی داشتند؟
می‌گویم: به این جهت که اکراه تحقّق نمی‌یابد مگر با اراده عفّت و پاکدامنی داشتن، و امرکننده به فرمانبر منقادی که خراب و فاسد است برای کار فاحش و زنا، مکره نامیده نمی‌شود و امر او اکراه نیست. «غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛ یعنی بسیار آمرزنده رحیم است برای آمران به آنان، یا برای آن کنیزان، یا برای صاحبان کنیزان و خود آن کنیزان، اگر توبه کنند و اصلاح گردند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «2»، فرموده: «لا یَرْجُونَ نِکاحاً»؛ یعنی امیدی به نکاح و ازدواج ندارند، و مراد از «ثیاب»، لباس ظاهر است، مانند چیزی که به خود می‌پیچند یا چادری که آن را بر روی روسری یا مقنعه می‌اندازند، «غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ»، بدون این‌که بخواهند آن زینت مخفیّ خودشان را آشکار نمایند و یا بدون این‌که قصد داشته باشند خود را ظاهر و نمایان کنند، و لکن نیاز دارند که خود را سبک نمایند. خودداری کردن از این‌که همان چادر را هم از سرشان برندارند، برای آنان بهتر است، و «تبرّج»، ظاهر نمودن آن چیزی است که مخفی و پنهان بودن آن، واجب است. «3»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی در تفسیرش معروف به شبّر، فی قوله تعالی: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 67- 65، به اختصار.
(2). نور/ 60.
(3). کشّاف، ج 3، ص 76.

«أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ» «1»، فرموده: «لِلْفُقَراءِ»؛ یعنی صدقات شما برای فقیرانی باشد که «الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ»: جهاد در راه خدا، آنان را محدود و محصور نموده، «لا یستطیعون»: به واسطه اشتغالشان به کار جهاد، نمی‌توانند، «ضَرْباً فِی الْأَرْضِ»: برای کسب معاش، در زمین مسافرت کنند، و گفته‌اند: آنان اهل صفه بودند و تعدادشان چهارصد نفر بود. آنها از فقرای مهاجرین از مکّه به مدینه بودند که در صفّه مسجد

مسکن گزیده بودند و روششان آموزش و عبادت بود و در گروه لشکر و سپاهی که پیامبر می‌فرستاد، از آن‌جا خارج می‌شدند. «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ»، فرد ناآگاه و نادان به حال آنان، می‌پنداشت که آنها بی‌نیازند، «مِنَ التَّعَفُّفِ»: چون آنان از سؤال کردن خودداری نموده و دست نیاز پیش کسی دراز نمی‌کردند. «تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ»: آنان را از رنگ زرد چهره و ضعف حالشان می‌شناختی که بیچاره هستند، «لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً»: درحالی‌که با اصرار و بدون اصرار، از مردم سؤال نمی‌کردند، «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ»، آیه برای ترغیب و تشویق آنان است در امر انفاق از مالشان به ایشان. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً» «3»، فرموده:

«وَ ابْتَلُوا الْیَتامی ، یعنی آنان را پیش از بلوغ آزمایش کنید، «حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ»: در حدّی که می‌تواند نکاح در آنان صورت پذیرد، «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً»: پس اگر بر شما روشن شد که آنان از لحاظ عقلی و صلاحیت مالی رشد یافته‌اند، «فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ»: چون بلوغ و رشد در آنها بر شما محقق شد، پس بدون تأخیر، اموالشان را به آنها رد کنید، «وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا»؛ یعنی در بزرگ شدن و کبیر گردانیدن

---

(1). بقره/ 237.

(2). تفسیر شبّر، ص 113- 112.

(3). نساء/ 6.

آنان، سرعت به خرج ندهید، یا این‌که: با زیاده‌روی کردن در مالشان و در پیش‌دستی کردن نسبت به زودتر کبیر نمودن آنان، مالشان را نخورید، «وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ»: و هرکس از اولیای یتیم بی‌نیاز بود، باید از خوردن مال او خودداری کند، «وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»: و هرکس از اولیای یتیم فقیر بود، باید به اندازه اجرتش یا کفایتش یا حدّاقل اجرت و کفایتش، از مال او بخورد، «فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ»: پس چون مال آنان را مسترد نمودید، بر آن شاهد بگیرید، تا از مظانّ تهمت، سالم بمانید و از نیرنگ خصومت و دشمنی، در امان باشید، «وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً»: و خدای تعالی برای حسابرسی کردن کفایت می‌کند، پس از حدّ او تجاوز نکنید. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتابَ مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ فَکاتِبُوهُمْ إِنْ

عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللّهِ الّذِی آتاکُمْ وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «2»، فرموده: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ»؛ یعنی باید در خودداری کردن از شهوت، جدیّت و کوشش کنند، «الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً»: آن کسانی که اسباب و آنچه را از مال سبب نکاح است، فراهم ندارند، «حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: تا خدای تعالی از فضل خودش آنان را بی‌نیاز کند، پس امکان ازدواج کردن برای آنان فراهم شود. «وَ الَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتابَ»: و آن کسانی از مملوکین شما که تقاضای مکاتبه دارند، و «مکاتبه»، قول مولا است برای مملوک بقوله: «کاتبتک علی کذا»؛ یعنی بر خودم نوشتم آزادی تو را، و بر تو نوشتم وفای به پرداختن مال یا قیمت مملوک را. «مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ ممّا»: از آنچه مملوک شماست از غلام یا از کنیز، «فَکاتِبُوهُمْ»، این جمله، خبر «الذین» است و «فاء» در «فَکاتِبُوهُمْ»، برای معنای شرط است. «إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً»؛ یعنی مکاتبه را برای آنان اجابت کنید، اگر یافتید که آنان صلاحیت دارند، یا امانت‌دار هستند، یا قدرت بر ادای مال المکاتبه یا کسب کردن را

---

(1). تفسیر شبّر، ص 180.

(2). نور/ 33.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 110

دارند، «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ»، این جمله، امر است برای مالکین مملوک به این‌که چیزی از اموالشان را به آن مملوکین اعطا کنند، و نمونه آن، کسر نمودن یا کم کردن مقداری از بهای مملوک است که پرداختن آن را بر او لازم نموده‌اند. «وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ»؛ یعنی کنیزانتان را به اکراه به زنا وادار مکنید، «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً»، اگر آنان تعفّف و پاکدامنی را طالبند. جمله «إِنْ أَرَدْنَ»، شرط نهی است، و وقتی شرط بود، اکراه نیست، و سبب نزول این بود که ابن ابی جوار کنیزانش را به اکراه و با کتک زدن وادار به زنا می‌کرد، پس برخی از آنان شکایت به نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بردند، آیه نازل گردید، «فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ»؛ یعنی خدای تعالی آن کنیزان را بعد از اکراهشان، آمرزیده و مورد رحمت قرار می‌دهد. این آمرزش و رحمت برای آنان، یا مطلقا است یا به شرط توبه آنان. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «2»، فرموده: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی»؛ یعنی زنان مسنی که از حیض شدن و آبستن شدن برای تولید فرزند بازنشسته شده‌اند، «اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً»: و به واسطه کبر سن، امیدی

به ازدواج نمودن ندارند، «فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ»: پس گناهى بر آن گونه زنان نيست كه لباس ظاهرشان را، مانند: آن پارچه‌اى كه آنان را مى‌پوشاند، و يا عبا را، از سر خود بردارند، «غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ»: بدون اين‌كه بخواهند زينت مخفى خود را ظاهر سازند؛ زيرا آنان را امر به پوشانيدن زينتشان نموده و فرموده: «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ» «3»، و قوله: «وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ»؛ يعنى و خوددارى كردن آنان در اين‌كه همين سرتاسرى و يا پارچه رويى را از سرشان برندارند، براى آنان بهتر از برداشتن آنها است. «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ»: و خداى تعالى بسيار شنونده اقوال و گفتارهاست، «عليم»: بسيار آگاه به احوال انسان‌ها است. «4»

---

(1). تفسير شبّر، ص 737- 736.
(2). نور/ 31.
(3). نور/ 33.
(4). تفسير شبّر، ص 747- 746.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 111

استاد علّامه سيد محمّد حسين طباطبايى قدّس سرّه در تفسير الميزان، فى قوله تعالى: «لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» «1»، فرموده: و در آيه، بيان صدقات است، و آن، برترين مصرف است براى فقرا؛ آن فقرايى كه براى جهاد در راه خدا به واسطه عواملى ممنوع و محدود شده‌اند، و آن يا بدان جهت بوده كه دشمن آنچه از پوشش و لباس براى آنان بوده، گرفته و يا آنان را از خروج براى كسب امرار معاش، منع نموده است، و يا به واسطه مرض، يا به سبب اشتغال به چيزى كه دارند، نمى‌توانند سعى‌شان مصروف به اشتغال به كسب باشد، نظير: طالب علم، و قوله: «يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»، دلالت دارد بر اين‌كه تظاهر به فقر نمى‌كردند، جز اين‌كه راهى براى‌شان نبود كه خود را از علايم فقر و بيچارگى به دور نگاه دارند. لذا به‌طور طبيعى و از روى فقر، چهره آنها زرد و رنگ‌پريده، و لباسشان مندرس بود، و از همين‌جا معلوم مى‌شود كه مراد از قوله: «لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً»، اين است كه آنان اصلا سؤال نمى‌كردند؛ چه رسد به اين‌كه سؤال آنها منجر به اصرار گردد. «2»

نيز فى قوله تعالى: «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً» «3»، فرموده:

«ابتلاء»؛ يعنى امتحان، و مراد از «بلوغ النكاح»، فرارسيدن اوايل بلوغ

است، و «ایناس»، مشاهده بوده و در آن، آمیزه‌ای از معنای الفت می‌باشد؛ یعنی مشاهده توأم با الفت؛ یعنی یتیمان را اوایل بلوغ آزمایش کنید، اگر در مشاهده توأم با مهربانی یافتید که آنان رشد یافته‌اند؛ یعنی می‌توانند به مقاصد حیات راهنمایی گردند، پس مالشان را رد کرده

---

(1). بقره/ 273.

(2). المیزان، ج 2، ص 423- 422، به اختصار.

(3). نساء/ 6.

و به دستشان بسپارید، و سخن، این نکته را اعلام می‌دارد که بلوغ النکاح، به منزله مقتضی برای رد کردن مال یتیم به او، و استقلالش در تصرّف مال خودش است، و «رشد»، شرط نفوذ تصرّف است، و اسلام، در نظر به امر بلوغ انسان، قایل به تفصیل شده است؛ در امر عبادات و امثال حدود و دیات، به مجرد سنّ شرعی که همان سنّ نکاح است، اکتفا نموده و در نفوذ تصرّفات مالیه، اقاریر و نحو آنها، به بلوغ نکاح با رشد اکتفا می‌کند که بیان آن به تفصیل در فقه آمده است، و قوله: «وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً»، «اسراف»، تجاوز از حدّ اعتدال است در عمل، و «بدار»، مبادرت به چیز است، و تقابل واقع بین اکل اسرافا و اکل بدارا ان یکبروا، برمی‌آید که اکل به اسراف، تعدّی به مال یتیم است و اکل به بدار، خوردن ولی است از مال یتیم، مثل آنچه را که عادة اجرت عمل او در آن اموال، شمرده می‌شود، جز این‌که یتیم اگر بزرگ گردد، ممکن است او را از چنین خوردنی منع کند، پس هر دو اکل، ممنوع است، مگر این‌که اگر ولیّ یتیم، فقیری باشد که چاره‌ای برای او نیست از این‌که برای رفع گرسنگی‌اش به کسبی اشتغال ورزد، یا برای یتیم کار کند و حاجت ضروری‌اش را از مال او مرتفع نماید، و این در واقع، برگشت می‌کند به آنچه عامل تجارت به عنوان حق العمل می‌گیرد و این است که می‌فرماید: «وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا»؛ یعنی در معاشش نیازی ندارد، «فَلْيَسْتَعْفِفْ»؛ یعنی باید طلب عفّت کند و لازم است که از مال او نگیرد، «وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، و امّا قوله: «فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ»، این تشریع است برای طلب شهادت هنگام دفع مال به یتیم، برای دفع غایله اختلاف و نزاع؛ چه بسا ممکن است یتیم بعد از رشد و اخذ مالش، ادعاهایی را بر ولیّ مالش داشته باشد. این استشهاد، آن ادّعاها را دفع می‌نماید. «وَ كَفى بِاللَّهِ حَسِيباً»؛ یعنی چون خدای تعالی بسیار حسابرس است، احکام بندگانش با حساب دقیق خواهد بود، و آن تشریع، محکم و متمّم است برای تربیت دینی اسلامی. «1»

---

(1). الميزان، ج 4، ص 186- 184، به اختصار.

همچنين فى قوله تعالى: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِى آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «1»، فرموده: استعفاف و تعفّف، معنايشان به هم نزديک است، و مراد از عدم وجدان نكاح، عدم قدرت پرداخت مهر و نفقه است، و معناى آيه، امر به تعفّف و پاكدامنى نشان دادن است، براى كسى كه توانايى بر ازدواج كردن ندارد و اين‌كه بايد از زنا دورى نمايد، تا خداى تعالى او را از فضلش بى‌نياز گرداند، و قوله: «وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً»، مراد از «الكتاب»، مكاتبه است و «ابتغاء المكاتبه»، به اين است كه بنده از مولايش درخواست مى‌كند كه براى او بنويسد كه با پرداخت مالى به او وى را آزاد گرداند، و در آيه امر است به مالكين برده‌ها به اين‌كه درخواست آنان را اجابت كنند، اگر خير آنان معلومشان شد، و اين، كنايه است از اين‌كه صلاحيت بردگان براى آزاد شدن لازم است محرز گردد، و قوله: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِى آتاكُمْ»، اشاره است به اعطاى مال المكاتبه به آنان از زكات واجبه؛ پس سهمى از سهام زكات، براى آنان است چنان‌كه در آيه 60 سوره توبه خداوند متعال فرموده: «وَ فِى الرِّقابِ»، يا به اين‌كه مقدارى از مال المكاتبه را اسقاط كند و به او تخفيف دهد، و قوله: «وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً»، «فتيات»؛ يعنى كنيزان، و «بغاء»؛ يعنى زنا، و آن مفاعله از بغى است، و «تحصّن»؛ يعنى با عفّت و پاكدامنى به ازدواج كسى درآمدن. نهى از اكراه را به اراده تحصن مشروط نمود؛ زيرا اكراه محقق نمى‌شود مگر در كسى كه مى‌خواهد عفيف و پاكدامن باشد، و «ابتغاء عرض الحياة الدنيا»، طلب مال است، و معنا، ظاهر است. پس از آن، به آن كنيزان بنا بر تقدير اكراه، بقوله: «وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «2»، وعده مغفرت داد.

---

(1). نور/ 33.

(2). الميزان، ج 15، ص 123- 122.

همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِى لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «1»، فرموده: «القواعد»، جمع قاعده است، و آن،

زنی است که از نکاح بازنشسته شده و به واسطه کبر سن، رغبتی به مباشرت ندارد، و لذا از ازدواج کردن، بازنشسته است و امیدی به آن ندارد، و در مجمع گفته است. «تبرّج»، آشکار ساختن زن است نسبت به آن محاسنی از او که واجب است بر او پوشاندنش و اصل آن، ظهور است، و آیه، در معنای استثنا است از عموم حکم حجاب؛ یعنی آن زنان پیر و سالمندی که امیدی به ازدواج ندارند، بر آنان گناهی نیست که حجاب نداشته باشند، درحالی‌که نخواهند زینت خود را آشکار کنند، و قوله: «أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ»، کنایه است از این‌که حجاب برای آنها بهتر است از برداشتن حجاب، و قوله: «وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ یعنی خدای تعالی بسیار شنوایی است که می‌شنود آنچه را زنان با فطرت خویش، از او سؤال می‌کنند؛ بسیار دانایی که می‌داند آن احکامی را که آن زنان بدان نیازمندند. «2»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» «3»، زیر عنوان: «بهترین مورد انفاق»، چنین تفسیر فرموده:

در این آیه، خدا بهترین موارد انفاق را بیان می‌کند و آن درباره کسانی است که دارای این صفات باشند:

1. «الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ»؛ یعنی کسانی که اشتغال به کارهای مهمّی، از قبیل:

جهاد و نبرد با دشمن و تعلیم فنون جنگی و فراگرفتن و تحصیل علوم لازم، مانع از تحصیل هزینه زندگی برای آنها شده است؛ همچون اصحاب صفّه که مصداق روشن این موضوع بودند.

---

(1). نور/ 60.

(2). المیزان، ج 15، ص 178- 177.

(3). بقره/ 273.

2. «لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ»؛ یعنی نمی‌توانند مسافرت کنند و برای کسب هزینه به شهرها، قریه‌ها و سرزمین‌هایی که نعمت‌های الهی در آن‌جا فراوان است، بروند. بنابراین کسانی که می‌توانند تأمین زندگی کنند، باید مشقت و رنج سفر را تحمّل کنند، و هرگز از انفاق دسترنج دیگران استفاده نکنند، مگر این‌که کار مهم‌تری همچون جهاد که مورد رضای خدا است، مانع از مسافرت آنها شود.

3. «يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ»؛ یعنی کسانی که از حال آنها اطلاعی ندارند، به خاطر خویشتن‌داری و عفّت نفس ایشان، گمان می‌کنند

غنی و بی‌نیازند.
4. «تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ»، «سیما» در لغت، به معنای علامت و نشانه است؛ یعنی گرچه آنها سخنی از حال خود نمی‌گویند، ولی در چهره آنها، نشانه‌هایی از رنج‌های درونی وجود دارد که برای افراد فهمیده آشکار است و رنگ رخساره آنها، از سرّ درونشان خبر می‌دهد.
5. «لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً»، منظور این است که آنها هرگز بسان فقرای عادی، از مردم چیزی نمی‌خواهند، یعنی اصولا سؤال نمی‌کنند، چه رسد به این‌که اصرار در سؤال داشته باشند، و به عبارت دیگر، معمول نیازمندان عادی، اصرار در سؤال است، اما آنها یک نیازمند عادی نیستند. بنابراین، اگر قرآن می‌گوید آنها با اصرار سؤال نمی‌کنند، معنای آن این نیست که بدون اصرار سؤال می‌کنند؛ بلکه معنایش این است که فقیر عادی نیستند تا سؤال کنند. بنابراین، جمله مزبور با آغاز آیه که می‌گوید: آنها از سیما شناخته می‌شوند، نه از سؤال، هیچ‌گونه منافاتی ندارد. احتمال دیگری در آیه نیز هست و آن این‌که در صورتی که اضطرار شدید آنها را مجبور به اظهار حال خود کند، هرگز اصرار در سؤال ندارند؛ بلکه نیاز خود را به شکل محترمانه‌ای به اطلاع برادران مسلمان خود می‌رسانند. «وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ»، این جمله برای تشویق انفاق‌کنندگان است، خصوصاً انفاق به افرادی که دارای عزّت نفس و طبع بلند هستند؛ زیرا هنگامی که توجّه داشته باشند که آنچه را در راه خدا انفاق می‌کنند، ولو به‌طور
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 116
مخفی باشد، خداوند بر آن آگاه است و آنها را از ثمرات عملشان بهره‌مند می‌سازد، بیشتر علاقه به این خدمت بزرگ پیدا می‌کنند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى‏ حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفى‏ بِاللَّهِ حَسِيباً» «2»، فرموده:
در این‌جا دستور دیگری درباره یتیمان و سرنوشت اموال آنها داده و می‌فرماید: یتیمان را بیازمایید تا هنگامی که به حدّ بلوغ برسند: «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى‏ حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ»، و اگر در این موقع، در آنها رشد کافی برای اداره اموال خود یافتید، ثروت آنها را به آنها بازگردانید. در این آیه چند نکته است که باید به آن توجّه داشت:
1. از تعبیر به «حتی»، استفاده می‌شود که باید آزمایش یتیمان، پیش از رسیدن به حدّ بلوغ و به صورت مکرّر و مستمرّ انجام شود، تا هنگامی که در آستانه بلوغ قرار گرفتند، وضع آنها از نظر رشد عقلی برای اداره امور مالی خود روشن گردد. ضمنا چنین استفاده می‌شود که منظور از آزمایش،

پرورش تدریجی یتیمان است؛ یعنی نگذارید آنها به حدّ بلوغ برسند و سپس اقدام به سپردن اموالشان به آنها بکنید، بلکه آنها را قبل از بلوغ با برنامه‌های عملی، برای زندگی مستقل آماده کنید، و امّا این‌که چگونه باید یتیمان آزمایش شوند؟ راه آن این است که مقداری مال در اختیار آنها گذارده شود و به خرید و فروش و تجارت بپردازند، امّا اعمال آنها با نظارت «ولی»؛ به طوری که استقلال عمل را از آنها سلب نکند، انجام شود. هنگامی که معلوم شد از عهده این کار برمی‌آیند و در معامله گول نمی‌خورند، باید اموالشان را به دستشان سپرد، وگرنه با تربیت و پرورش‌های مستمر باید آنها را چنان آماده کرد که بتوانند در آینده زمام زندگی خود را به دست گیرند.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 266- 265.
(2). نساء/ 6.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 117

2. تعبیر به: «إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ»، اشاره به این است که آنها به سرحدی برسند که قدرت بر ازدواج داشته باشند، و روشن است کسی که قدرت بر ازدواج دارد، قدرت بر تشکیل خانواده خواهد داشت، و چنان کسی بدون سرمایه نمی‌تواند به اهداف خود برسد. بنابراین، آغاز زندگی زناشویی، با آغاز زندگی اقتصادی مستقل همراه است، و به عبارت دیگر، ثروت آنها موقعی به دستشان داده می‌شود که هم به بلوغ جسمی برسند و نیاز آنها به مال شدید شود، و هم بلوغ فکری پیدا کنند و توانایی برای حفظ مال داشته باشند.

3. تعبیر به: «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً»، اشاره به این است که رشد آنها کاملا مسلّم شود؛ زیرا «آنَسْتُمْ» از ماده «ایناس» به معنای مشاهده و رؤیت می‌باشد، و این مادّه از مادّه «انسان»، که یکی از معانی آن مردمک چشم است، گرفته شده (در حقیقت، هنگام رؤیت و مشاهده، از «انسان»؛ یعنی مردمک چشم، مدد گرفته می‌شود و به همین جهت از مشاهده کردن، تعبیر به: «ایناس» شده است).

«وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا»، سپس بار دیگر به سرپرستان تأکید می‌کند که به هیچ عنوانی اموال یتیمان را حیف‌ومیل نکنند، و پیش از آن‌که بزرگ شوند، سرمایه آنها را از بین نبرند. «وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»؛ یعنی سرپرستان ایتام، اگر متمکن و ثروتمندند، نباید به هیچ عنوانی از اموال ایتام استفاده کنند، و اگر فقیر و نادار باشند، تنها می‌توانند در برابر زحماتی که به خاطر اموال یتیم متحمّل می‌شوند، با رعایت عدالت و انصاف، حقّ الزحمه خود را از اموال آنها بردارند. در این زمینه، روایاتی نیز وارد شده و مضمون آیه را چنان‌که گفته شد، توضیح

داده است. از جمله، در روایتی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم: «فذلک، رجل یحبس نفسه عن المعیشة، فلا بأس ان یأکل بالمعروف، اذا کان یصلح لهم، فان کان المال قلیلا، فلا یأکل منه شیئا.»: منظور کسی است که سرپرستی مال یتیم، او را از رسیدگی به زندگی خویش بازداشته، در این صورت می‌تواند به اندازه مناسب و شایسته از مال یتیم استفاده کند، و این در صورتی است که به صلاح یتیم
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 118
باشد، امّا اگر ثروت یتیم کم باشد (و طبعا سرپرستی آن نیز وقت زیادی را اشغال نمی‌کند)، در این صورت چیزی از مال یتیم برندارد. «فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ»: این آخرین حکمی است که درباره اولیای ایتام در این آیه بیان شده، و آن این که: هنگامی که می‌خواهید اموال آنها را به دست آنها بسپارید، گواه بگیرید، تا جای اتهام، نزاع و گفتگو باقی نماند. «وَ كَفى‌ بِاللَّهِ حَسِيباً»: امّا بدانید که حساب‌کننده واقعی خدا است و مهم‌تر از هرچیز، این است که حساب شما نزد او روشن باشد. او است که اگر خیانتی از شما سرزند و بر گواهان مخفی ماند، به حساب آن رسیدگی خواهد کرد. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِي آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ «2»، فرموده: و آنها که وسیله ازدواج ندارند، باید عفّت پیشه کنند، تا خداوند آنان را به فضلش بی‌نیاز سازد: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ.»؛ نکند در این مرحله بحرانی و در این دوران آزمایش الهی، تن به آلودگی دردهند و خود را معذور بشمرند که هیچ عذری پذیرفته نیست، بلکه باید قدرت ایمان، شخصیت و تقوا را در چنین مرحله‌ای آزمود.
سپس از آن‌جا که اسلام به هر مناسبت سخن از بردگان به میان آید، عنایت و توجّه خاصی به آزادی آنها نشان می‌دهد، از بحث ازدواج، به بحث آزادگی بردگان از طریق «مکاتبه» (بستن قرارداد برای کار کردن غلامان و پرداختن مبلغی به اقساط به مالک خود و آزاد شدن) پرداخته، می‌گوید: بردگانی که از شما تقاضای مکاتبه برای آزادی می‌کنند، با آنها قرارداد ببندید، اگر رشد و صلاح در آنان احساس می‌کنید: «وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً.» منظور از جمله «إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً»، این است که رشد و صلاحیت کافی برای عقد این قرارداد، و سپس

---

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 273، 271.
(2). نور/ 33.

توانایی برای انجام آن، داشته باشند و بتوانند بعد از پرداختن مال المکاتبه (مبلغی را که قرارداد بسته‌اند)، زندگی مستقلی را شروع کنند، اما اگر توانایی بر این امور را نداشته باشند و این کار در مجموع، به ضرر آنها تمام شود و در نتیجه، سربار جامعه شوند، باید به وقت دیگری موکول کنند که این صلاحیت و توانایی حاصل گردد. سپس برای این که بردگان به هنگام ادای این اقساط، به زحمت نیفتند، دستور می‌دهد که: چیزی از مال خداوند که به شما داده است، به آنها بدهید: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ.» در این که منظور از این مال چه مالی است که باید به این بردگان داد؟ در میان مفسران گفتگو است؛ جمع کثیری گفته‌اند: منظور این است که سهمی از زکات؛ همان‌گونه که در آیه 60 سوره توبه آمده است، به آنها پرداخته شود، تا بتوانند دین خود را ادا کنند و آزاد شوند. بعضی دیگر گفته‌اند: منظور آن است که صاحب برده، قسمتی از اقساط را به او ببخشد، و یا اگر دریافت داشته، به او بازگرداند، تا توانایی بیشتر بر نجات خود از اسارت و بندگی پیدا کند. این احتمال نیز وجود دارد که در آغاز کار که بردگان توانایی بر تهیه مال ندارند، چیزی به عنوان کمک‌خرج یا سرمایه مختصر به آنها بدهند، تا بتوانند به کسب و کاری مشغول شوند؛ هم خود را اداره کنند، و هم اقساط دین خویش را بپردازند. البته، سه تفسیر فوق باهم منافاتی ندارند و ممکن است مجموعا در مفهوم آیه جمع باشد. هدف واقعی این است که مسلمانان این گروه مستضعف را تحت پوشش کمک‌های خود قرار دهند تا هرچه زودتر خلاصی یابند. در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: «تضع عنه من نجومه الّتی لم تکن ترید ان تنقصه، و لا تزید فوق ما فی نفسک» (تفسیر نور الثقلین، ج 3، ص 601)، اشاره به این‌که بعضی برای این‌که کلاه‌شرعی درست کنند و بگویند ما طبق آیه فوق به بردگان خود کمک کرده‌ایم و تخفیف داده‌ایم، مبلغ مال المکاتبه را بیش از آنچه در نظر داشتند، می‌نوشتند، تا به هنگام تخفیف دادن، درست همان مقداری را که می‌خواستند بی‌کم و کاست دریافت دارند. امام صادق علیه السّلام از این کار نهی می‌فرماید و می‌گوید: باید تخفیف

از چیزی باشد که واقعا در نظر داشته از او بگیرد. در دنباله آیه، به یکی از اعمال بسیار زشت بعضی از دنیاپرستان در مورد بردگان اشاره کرده، می‌فرماید: کنیزان خود را به خاطر تحصیل متاع زودگذر دنیا، مجبور به

خودفروشی نکنید، اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند: «وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا.»
در ادامه، پس از بیان شأن نزول این جمله از آیه به نقل از مجمع البیان، و توضیح اجمالی در وضع اسف‌بار انحطاط و سقوط اخلاقی مردم عصر جاهلیت پیش از اسلام و وضع دلخراش، ننگین و وحشتناک عصر حاضر که بعضی آن را جاهلیت قرن بیستم نامیده‌اند، به دنبال آن، در توضیح این قسمت از آیه، چنین می‌فرماید: ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً» (اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند ...)، مفهومش این نیست که اگر خود آن زن‌ها مایل به این کار باشند، اجبار آنها مانعی ندارد؛ بلکه این تعبیر از قبیل: «منتفی به انتفای موضوع» است؛ زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل، صادق است، وگرنه، خودفروشی و تشویق به آن به‌هرحال، گناه بزرگی است.
این تعبیر، برای این است که اگر صاحبان این کنیزان، مختصر غیرتی داشته باشند، به غیرت آنها برمی‌خورد. مفهوم آیه، این است این کنیزان که ظاهرا در سطح پایین‌تری قرار دارند، مایل به این آلودگی نیستند، شما که آن همه ادعا دارید، چرا تن به چنین پستی درمی‌دهید؟! در پایان آیه؛ چنان‌که روش قرآن است، برای این‌که راه بازگشت را به روی گنهکاران نبندد، بلکه آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند، می‌گوید: و هرکس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد)، خداوند بعد از اکراه آنها غفور و رحیم است: «وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» این جمله؛ چنان‌که گفتیم، ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود، پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویشتن هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار، تن به این کار می‌دادند. «1»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 462- 459.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 121

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِي لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» «1»، فرموده: زنان از کارافتاده‌ای که امیدی به ازدواج ندارند، گناهی بر آنان نیست که لباس‌های (رویین) خود را بر زمین بگذارند، درحالی‌که در برابر مردم خودآرایی نکنند:
«الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِي لا يَرْجُونَ نِكاحاً فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُناحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِينَةٍ.» در واقع، برای این استثنا، دو شرط وجود دارد: نخست این‌که به سن و سالی برسند که معمولا امیدی به ازدواج ندارند و به تعبیر دیگر، جاذبه جنسی را کاملا از دست داده‌اند. دیگر این‌که در حال

برداشتن حجاب، خود را زینت ننمایند. روشن است که با این دو قید، مفاسد کشف حجاب در مورد آنان وجود نخواهد داشت و به همین دلیل، اسلام این حکم را از آنان برداشته است. این نکته نیز روشن است که منظور برهنه شدن و بیرون آوردن همه لباس‌ها نیست؛ بلکه تنها کنار گذاشتن لباس‌های رو است که بعضی روایات از آن تعبیر به چادر و روسری کرده است: «الجلباب و الخمار».

در حدیثی از امام صادق علیه السّلام در ذیل همین آیه می‌خوانیم که فرمود: «الخمار و الجلباب».

قلت: بین یدی من کان؟ قال: «بین یدی من کان غیر متبرحة بزینة.»: منظور روسری و چادر است. راوی می‌گوید: از امام پرسیدم: در برابر هرکس که باشد؟ فرمود: در برابر هرکس باشد، امّا خودآرایی و زینت نکند. روایات دیگری نیز به همین مضمون یا نزدیک به آن از ائمه اهل بیت علیهم السّلام نقل شده است. در پایان آیه، اضافه می‌کند که با همه احوال، اگر آنها تعفّف کنند و خویشتن را بپوشانند، برای آنها بهتر است: «وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ»؛ چرا که از نظر اسلام، هرقدر زن جانب عفاف و حجاب را رعایت کند، پسندیده‌تر و به تقوا و پاکی نزدیک‌تر است، و از آن‌جا که ممکن است بعضی از زنان سالخورده، از این آزادی حساب‌شده و مشروع، سوء استفاده کنند و احیانا با مردان به گفتگوهای نامناسب بپردازند و یا طرفین در دل، افکار آلوده‌ای داشته باشند، در آخر آیه، به عنوان

---

(1). نور/ 60.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 122

یک اخطار، می‌فرماید: خداوند شنوا و دانا است: «وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ.»؛ آنچه را می‌گویید، می‌شنود، و آنچه را در دل دارید و یا در سر می‌پرورانید، می‌داند. «1»

4. عفّت و تعفّف در تفاسیر روایی

در تفاسیر روایی: برهان، نور الثقلین و در المنثور فی قوله تعالی: «لِلْفُقَراءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْباً فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيماهُمْ لا يَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- علی بن ابراهیم فرمود: «هم الذین لا یسئلون الناس الحافا من الرضی و المتحملین فی الدّین لا یسئلون الناس الحافا، و لا یقدروا ان یضربوا فی الارض فیکسبوا، فیحسبهم الجاهل اغنیاء من تعفّف عن السؤال.»: آنان کسانی هستند که به خاطر رضا و خشنودی که دارند، از مردم به اصرار سؤال نکرده و کسانی‌اند که در دین صبر و پایداری می‌کنند، درحالی‌که با اصرار از مردم سؤال نمی‌کنند و توانایی آن را ندارند که در زمین سیر کنند تا کسب معیشت نمایند. پس کسی که نادان به احوال آنها است، به واسطه خودداری نمودن آنان از سؤال کردن، چنین می‌پندارند که آنان غنی و بی‌نیازند. «3»

ب- ابو علی طبرسی، صاحب کتاب مجمع البیان آورده که: «قال ابو جعفر علیه السّلام: نزلت الایة فی اصحاب الصفّه.» [قال:] «و کذلک رواه الکلبی عن ابن عباس و هم نحو من اربعمائة رجل لم یکن لهم مساکن بالمدینة و لا عشائر یأوون الیهم، فجعلوا انفسهم فی المسجد و قالوا نخرج فی کل سریّة یبعثها رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فحث اللّه الناس علیهم، فکان الرجل اذا اکل و عنده فضل، اتاهم به، اذا امسی.»: ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: آیه درباره اصحاب صفّه نازل گردید، است.

[صاحب مجمع گفت:] کلبی چنین روایتی را از ابن عباس روایت نمود، و آنان نزدیک به

---

(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 543- 542.

(2). بقره/ 273.

(3). برهان، ج 1، ص 158.

چهارصد نفر مرد بودند که در مدینه مسکنی نداشتند و عشیره‌هائی هم نداشتند که به آنها پناه برند. لذا آنها خود را در مسجد قرار دادند و گفتند: ما در هر گروهی از سپاه که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آنها را گسیل می‌دارد، خارج می‌گردیم. پس خدای تعالی مردم را نسبت به آنها ترغیب و تشویق نمود؛ پس هرگاه هر فرد غذایی می‌خورد، و زیادی‌ای نزد او بود، آن

را شبانگاه به نزد ایشان می‌برد. «1»

ج- عیاشی از جابر جعفی، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که: «ان اللّه یبغض الملحف.»: حضرت فرمود: البته، خدای تعالی نسبت به کسی که بسیار اصرار بورزد، دشمن است. «2»

د- در تفسیر نور الثقلین از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که: «و قال علیه السّلام: الایدی ثلاثة:

فید اللّه العلیا، و ید المعطی التی تلیها، و ید السائل السفلی الی یوم القیامة، و من سأل و له ما یغنیه، جاءت مسألته یوم القیامة کدوحا، او خموشا، او خدوشا فی وجهه. قیل: و ما غناء؟ قال: خمسون درهما او عدلها من الذهب.»: و آن بزرگوار علیه السّلام فرمود: دست‌ها سه تا هستند: دست خدای تعالی که در بالا است، و دست بخشنده و اعطاکننده که در پی دست خدا می‌آید، و دست سؤال‌کننده که تا روز قیامت در پایین است، و کسی که سؤال کند و او را چیزی باشد که بی‌نیازش کند، سؤال او در قیامت، درحالی‌که در چهره او خراش ایجاد کرده یا این‌که چهره او را خراشیده می‌کند یا زخم می‌نماید، می‌آید. به او گفته شد: غنا چیست؟ آن حضرت فرمود: داشتن پنجاه درهم یا معادل آن از طلا است. «3»

ه- در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که: «قال العالم علیه السّلام: الفقراء هم الذین لا یسئلون لقول اللّه تعالی فی سورة البقرة: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً.»: عالم علیه السّلام فرمود: فقرا تنها آن کسانی هستند که سؤال نمی‌کنند، برای گفته خدای تعالی در سوره

---

(1). برهان، ج 1، ص 158.

(2). برهان، ج 1، ص 158.

(3). نور الثقلین، ج 1، ص 290، حدیث 1152.

بقره: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً.» «1»

و- طبرانی در اوسط از جابر بن عبد اللّه اخراج نمود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من سأل و هو غنی عن المسألة، یحشر یوم القیامة و هی خموش فی وجهه»: هرکس سؤال کند، درحالی‌که از سؤال کردن بی‌نیاز است، روز قیامت درحالی‌که چهره او خراشیده است، محشور می‌شود. «2»

ز- ابن حبان از ابو ذر اِخراج نمود که رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله به

من فرمود: «یا اباذر! أ تری کثرة المال هو الغنی؟ قلت: نعم، یا رسول اللّه! قال افتری قلة المال هو الفقر؟ قلت: نعم، یا رسول اللّه! قال: انما الغنی غنی القلب، و الفقر فقر القلب.»: ای ابو ذر! آیا معتقدی که ثروتمندی همان کثرت مال است؟ گفتم: آری، ای پیامبر خدا! فرمود: آیا معتقدی که قلّت و کمی مال، همان فقر است؟ گفتم: بلی ای پیامبر خدا! فرمود: البته، بی‌نیازی، بی‌نیازی دل، و نیازمندی و فقر، نیازمندی و فقر دل است. «3»

ح- بیهقی در زهد از جابر بن عبد اللّه اخراج نمود که گفت: رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «القناعة کنز لا یفنی.»: قناعت گنجی است که هرگز از بین نمی‌رود. «4»

نیز فی قوله تعالی: «وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً» «5»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در «من لا یحضره الفقیه» روایت شده که درباره قول خدای تعالی: «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ»، از امام صادق علیه السّلام سؤال شد. آن حضرت فرمود:

«ایناس الرشد حفظ المال.» «6»

---

(1). همان، ج 1، ص 289، حدیث 1148.

(2). در المنثور، ج 1، ص 359.

(3). همان، ج 1، ص 361.

(4). همان.

(5). نساء/ 6.

(6). نور الثقلین، ج 1، ص 444، حدیث 60- برهان، ج 1، ص 211.

ب- در تفسیر عیاشی از زراره روایت شده که او گوید: درباره قول خدای تعالی: «وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام سؤال نمودم. آن حضرت فرمود:

«ذلک اذا حبس نفسه من اموالهم، فلا یحترث لنفسه، فلیأکل بالمعروف من مالهم.» زمانی که ولیّ یتیم خودش را برای اموال آنان محدود و محبوس کند و برای خودش کسب مال ننماید، پس از مال ایشان به معروف بخورد. «1»

ج- ابو علی طبرسی در مجمع البیان فرمود: در معنای قوله: «رشدا»، اختلاف نمودند، و اقوای اقوال این است که آن را حمل کنند بر این‌که مراد

از آن، عقل و اصلاح مال است، و این قول از امام باقر علیه السّلام روایت شده. «2»
د- طبرسی گوید: قوله: «وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، معنایش این است که: هر کس از اولیای یتیم، فقیر بود، باید از مال یتیم به اندازه حاجت و به قدر کفایتش، به صورت قرض بردارد. پس از آن، آنچه را برداشت نمود، به او مسترد کند. طبرسی گوید:
و این قول، از امام باقر علیه السّلام روایت شده است. «3»
ه- ابن بابویه با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که: ایشان گفته‌اند:
«انقطاع یتم الیتیم، الاحتلام، و هو اشده، و ان احتلم و لم یونس منه رشد و کان سفیها او ضعیفا، فلیمسک عنه ولیّه ماله.»: زمانی که یتیم بودن یتیم تمام شده و از آن، منقطع می‌گردد، زمانی است که او محتلم شود، و آن، نقطه بلوغ اوست، و اگر آن یتیم، محتلم گردید، امّا رشد یعنی حفظ مال در او آشکار نبود و سفیه یا کم‌عقل بود، پس ولیّ وی مالش را نگهداری کند و از تحویل آن به او خودداری نماید. «4»
و- ابو اسامه از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قوله: «فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، روایت کند که آن حضرت گفته: «فقال ذلک رجل یحبس نفسه علی اموال الیتامی فیقوم لهم علیها، فقد شغل

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 445، حدیث 63- برهان، ج 1، ص 212.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 444، حدیث 62- برهان، ج 1، ص 212.
(3). برهان، ج 1، ص 212- نور الثقلین، ج 1، ص 445، ذیل حدیث 62، اضافه نموده است که این قول از سعید بن جبیر بوده و از امام باقر علیه السّلام نیز روایت شده است.
(4). برهان، ج 1، ص 21.

نفسه عن طلب المعیشة، فلا بأس ان یأکل بالمعروف، اذا کان یصلح اموالهم، و ان کان المال قلیلا، فلا یأکل منه شیئا.»: آن مردی است که خودش را محدود و محصور به اموال یتیمان می‌کند، پس قیّم آنان می‌شود برای حفظ مال آنان، پس خویش را از طلب معیشت بازداشته و خود را مشغول به کار یتیمان می‌کند، پس اشکالی ندارد که به معروف از آن مال بخورد، و این وقتی است که اموال آن یتیمان از لحاظ مقدار صلاحیت داشته باشد، و اگر آن مال، قلیل و کم باشد، نباید هیچ مقداری از آن برداشت نماید. «1»
ز- ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم از مجاهد اخراج نمودند که: «وَ ابْتَلُوا الْیَتامی را فرمود: عقل‌های آنان را

آزمایش کنید. «حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ» را گفت: آن، محتلم شدن است. «فَإِنْ آنَسْتُمْ» را فرمود: پس اگر در آنان احساس نمودید.
«مِنْهُمْ رُشْداً» را گفت: آن، عقل است. «2»
ج- ابن جرير، ابن منذر و بيهقى از حسن اخراج نمودند كه: «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً» را گفت: «صلاحا فى دينه و حفظا لماله.» «3»
ط- ابن جرير از طريق سعيد بن جبير، از ابن عباس اخراج نمودند كه: «" وَ مَنْ كانَ فَقِيراً فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ"»؛ يعنى القرض.» «4»
ى- ابن ابى حاتم از سعيد بن جبير اخراج نمود كه: «فى الاية يقول للاوصياء: فاذا دفعتم الى اليتامى اموالهم، اذا بلغوا الحلم، فاشهدوا عليهم بالدفع اليهم اموالهم و كفى باللّه حسيبا؛ يعنى لا يشاهد افضل من اللّه فيما بينكم و بينهم.»: در آيه به اوصيا مى‌گويد: هنگامى كه يتيمان به سنّ محتلم شدن رسيدند، وقتى كه مال آنان را به آنها رد مى‌كنيد، براى رد كردن مالشان به آنان، بر آنها شاهد و گواه بگيريد؛ يعنى هيچ شاهدى افضل و برتر از خدا، بين شما و بين آنان نيست. «5»

---

(1). برهان، ج 1، ص 212.
(2). در المنثور، ج 2، ص 121.
(3). همان.
(4). همان.
(5). در المنثور، ج 2، ص 122.

همچنين فى قوله تعالى: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِى آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» «1»، رواياتى را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- محمّد بن يعقوب با اسنادش تا معاوية بن وهب، و او از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام درباره قول خداى عزّ و جلّ: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، روايت كند كه آن حضرت فرمود: «يتزوّجوا حتّى يغنيهم اللّه من فضله.»: ازدواج كنند تا خداى تعالى آنان را از فضل خودش بى‌نيازشان نمايد. «2»
ب- ابن بابويه در «من لا يحضره الفقيه» با اسنادش از محمّد بن مسلم، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام درباره قول خداى عزّ و جلّ: «فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً» روايت كند كه ايشان فرمود: «الخير ان يشهد: ان لا اله الا اللّه و ان محمّدا رسول اللّه، و يكون بيده عمل يكتسب به، او يكون له حرفة.»: خير در آيه، شهادت دادن به «لا اله الا اللّه و

محمّدا رسول اللّه» است و این‌که کاری به دست او باشد تا به وسیله آن، تحصیل معاش کند، یا این‌که حرفه‌ای برای او باشد. «3»
ج- محمّد بن یعقوب با اسنادش از ابن مسکان از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَکاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً»، روایت کند آن حضرت گفت: «ان علمتم ان لهم مالا و دینا.»: اگر دانستید که برای آنان مالی هست و آنها دیندارند. «4»
د- در مجمع البیان فرموده: فی قوله: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ»، کسی که قایل است به این‌که آیه خطاب به سرپرستان مملوکین است، در اندازه و مقدار آنچه واجب است به آن مکاتبین اعطا شود، اختلاف نموده، پس گفته‌اند که مقدار آن، به اندازه ربع مال المکاتبه است، و این قول، از علی علیه السّلام روایت شده. «5»

---

(1). نور/ 33.
(2). برهان، ج 3، ص 732- نور الثقلین، ج 3، ص 60، حدیث 154.
(3). برهان، ج 3، ص 733- نور الثقلین، ج 3، ص 600، حدیث 155.
(4). برهان، ج 3 ص 732.
(5). نور الثقلین، ج 3، ص 602، حدیث 165.

ه- فی قوله: «لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا»، گفته شده که برای عبد اللّه بن ابی شش کنیز بود که او آنها را برای کسب و تحصیل مال، با اکراه وادار به زنا می‌کرد. پس چون آیه تحریم زنا نازل گردید، آنان نزد پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آمدند و به او شکایت کردند، پس این آیه نازل گردید. «1»
و- عبد بن حمید، ابن منذر و ابن ابی حاتم از عکرمه درباره قوله: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً»، اخراج نمودند که او گفت: «هو الرجل یری المرأة فکانه یشتهی، فان کانت له امرأة، فلیذهب الیها فلیقض حاجته منها، و ان لم تکن له امرأة، فلینظر فی ملکوت السموات و الارض حتی یغنیه اللّه من فضله.»: او مردی است که چون زنی را ببیند و رایحه تمایل در او پیدا شود، پس اگر دارای همسر است، به نزد او برود و قضای حاجت کند، و اگر همسری ندارد، به ملکوت آسمان‌ها و زمین نظر بیفکند، تا خدا او را از فضلش بی‌نیاز نماید. «2»
ز- ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر اخراج کرد که او گفت: «قال ابن عباس فی:" و آتوهم من مال اللّه": امر اللّه المؤمنین ان یعینوا فی الرقاب. قال علی بن ابی طالب: امر اللّه السید ان یدع للمکاتب الربع من ثمنه، و هذا تعلیم من اللّه؛ لیس بفریضة، و لکن فیه اجر.»: ابن عباس درباره: «وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ»، گفت: خدا به مؤمنین امر فرمود که در آزاد نمودن

بنده‌ها کمک کَنند. علی بن ابی طالب فرمود: خدا به آقا و سیّد برده‌ها امر فرمود که برای مکاتب ربع از قیمتش او را ترک کند (و از او نگیرد)، و این تعلیمی از جانب خدا بوده و واجب نیست، و لیکن در آن، پاداش نیکو است. «3»

ح- ابن مردویه از علی بن ابی طالب درباره قوله: «وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ»، اخراج نمود که آن حضرت گفت: «أهل الجاهلیة یبغین اماءهم علی الزنا، فنهوا عن ذلک فی الاسلام.»: اهل جاهلیت، کنیزانشان را به زنا وادار می‌کردند، پس در اسلام، از این کار نهی گردیدند. «4»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 602، حدیث 168.

(2). در المنثور، ج 5، ص 45.

(3). همان، ص 46.

(4). همان.

ط- ابن جریر و ابن ابی حاتم از طریق علی، از ابن عباس درباره «وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ»، اخراج نمودند که او گفت: «لا تکرهوا اماءکم علی الزّنا، فان فعلتم، فان اللّه لهن غفور رحیم و اثمهن علی من یکرههن.»: کنیزانتان را با اکراه وادار به زنا نکنید. پس اگر چنین کردید، خدا برای آنان بسیار آمرزنده و مهربان است و گناه آنان بر عهده کسی است که آنان را به اکراه بر این کار واداشته است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «2»، روایاتی را نقل فرمودند، از جمله:

الف- محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم با اسنادش از حلبی، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که: «" انه قرأ" أن یضعن ثیابهنّ"، قال: الخمار و الجلباب. قلت: بین یدی من کان؟ قال: بین یدی من کان غیر متبرّجة بزینة، فان لم تفعل، فهو خیر لها، و الزینة الّتی یبدین لهن، شیء فی الایة الاخری.»: قرائت شد: «أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ». آن حضرت فرمود: مقنعه و چادر را. گفتم: آن پیش چه کسی باشد؟ فرمود: پیش هرکس، بدون این‌که زینتی آشکار کند، پس اگر او این کار را (یعنی چادر و مقنعه را از سر برندارد)، برای او بهتر است، و آن زینتی که آنان می‌توانند آشکار کنند، در آیه دیگری است. «3»

ب- علی بن ابراهیم با اسنادش از محمّد بن ابی حمزه، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت درباره قوله تعالی: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ»، گفت: «تضع الجلباب وحده.»: تنها چادر را فروگذارد. «4»

ج- از عدّه‌ای از اصحاب ما، از احمد بن محمّد با اسنادش، از محمّد بن مسلم، نقل کرده که او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً» سؤال نمود که: «ما الذی یصلح لهن ان یضعن من ثیابهن؟»: چه چیزی

---

(1). همان.
(2). نور/ 60.
(3). برهان، ج 3، ص 745- نور الثقلین، ج 3، ص 623، حدیث 237.
(4). برهان، ج 3، ص 754- نور الثقلین، ج 3، ص 623، حدیث 238.

شایسته است برای آن زنان که از لباس‌هایشان فروگذارند؟ حضرت فرمود: «الجلباب»:
(آن) چادر است. «1»

د- علی بن ابراهیم با اسنادش از حریز بن عبد اللّه، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که قوله تعالی: «أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ» قرائت شد. آن حضرت فرمود: «الجلباب و الخمار، اذا کانت المرأة مسنة.»: آن، چادر و مقنعه است وقتی آن زن، مسن باشد. «2»

ه- در تفسیر علی بن ابراهیم قوله: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ» را فرمود: «نزلت فی العجائز اللاتی یئسن من المحیض و التزویج، ان یضعن النقاب. ثم قال:" و أن یستعففن خیر لهنّ"، ای لا یظهرن للرجال.»: آیه درباره زن‌های پیری که امیدی به حیض شدن و ازدواج نمودن ندارند، نازل گردید که این گروه زنان نقابشان را بردارند. پس از آن فرمود: و اگر از برداشتن آن نقاب هم خودداری کنند، برای آنان بهتر است؛ یعنی برای مردان ظاهر و آشکار نگردند. «3»

و- شیخ در تهذیب با اسنادش از ابی صباح کنانی نقل می‌کند که او گفت: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قوله تعالی: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ» سؤال نمودم که: «ما الذی یصلح لهن ان یضعن ثیابهن؟»: چه چیزی شایسته است برای ایشان (که از) لباس‌هایشان فرو گذارند؟ پس حضرت گفت: «الجلباب، الا تکون امة، فلیس علیهن جناح ان تضعن خمارهن.»:
آن، چادر است، جز این‌که اگر کنیز باشد، بر او گناهی نیست که مقنعه‌اش را هم فرو گذارد. «4»

ز- در کتاب عیون الاخبار در باب: «ذکر آنچه امام رضا علیه السّلام به محمّد بن سنان در جواب مسایل او در علل نوشت»، آمده است: «و حرم النظر الی شعور النساء المحجوبات بالازواج

(1). برهان، ج 3، ص 745- نور الثقلین، ج 3، ص 623- حدیث 239.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 623، حدیث 240- برهان، ج 3، ص 745.
(3). نور الثقلین، ج 3، ص 623، حدیث 235.
(4). برهان، ج 3، ص 745.

الی غیرهن من النساء، لما فیه من تهییج الرجال و ما یدعو التهییج الیه من الفساد و الدخول فیما لا یحل، و کذلک ما اشبه الشعور، الا الذی قال اللّه عزّ و جلّ:" وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ"، غیر الجلباب، فلا باس بالنظر الی شعور مثلهن.»: و نظر کردن به موهای زنان پوشیده شوهردار و غیر آنان از زنان، حرام است به واسطه آنچه در آن نگاه است، از تحریک و به تهییج آوردن مردان، و آنچه که آن تهییج به آن می‌خواند، از فساد و ورود در آنچه حلال نیست، و هم‌چنین است آنچه شباهت به موها دارد، به‌جز آنچه خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ»، به‌جز چادر را، پس نظر کردن به موهای مثل چنین زنانی اشکال ندارد. «1»

ج- ابن منذر، ابن انباری و بیهقی از ابن عباس اخراج نمودند که: «انه کان یقرأ:" أَنْ یَضَعْنَ"، و یقول الجلباب.»: او می‌خواند: «أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ»، و می‌گفت: چادر. «2»

ط- ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر اخراج نمود: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ»، یعنی آن زن بزرگسالی که به واسطه کبر سن، حیض نمی‌گردد، «اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً»؛ یعنی تزویجا. «3»

ی- عبد الرزاق و ابن ابی حاتم از حسن اخراج نمودند که: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ» را می‌گفت: آن زنی است که از نکاح کردن بازنشسته است. «4»

5. تدبّر در آیات عفّت و تعفّف

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «5»

تدبّر در معنای عفّت و تعفّف به اعتبار تفاسیر و سیاق آیات مورد بحث

الف- معنای تعفّف

تعفّف؛ یعنی خودداری کردن از سؤال برای رفع نیاز؛ آن‌گونه که با وجود نیاز شدید،

---

(1). نور الثقلین، ج 3، حدیث 234.
(2). در المنثور، ج 5، ص 57.
(3). همان.
(4). همان.
(5). ص/ 29.

به واسطه مناعت طبع، از سؤال کردن خودداری نماید: «لِلْفُقَراءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً وَ ما تُنْفِقُوا مِنْ خَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِیمٌ.» «1» قوله: «یَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أَغْنِیاءَ»، دلالت دارد بر این‌که تظاهر به فقر نمی‌کنند؛ زیرا آنان‌که از حال آنها اطلاعی ندارند، آنان را بی‌نیاز می‌پندارند، و این عدم تظاهر آنان به فقر، ناشی از حصول غنای طبع آنها است، و قوله: «تَعْرِفُهُمْ بِسِیماهُمْ»؛ یعنی رنجوری و پریدگی رنگ چهره آنان، علامتی است که دلالت بر نیاز شدید آنها دارد، امّا با این نیاز شدید، آنان سؤال نمی‌کنند، لذا می‌فرماید: «لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ إِلْحافاً»، و در این جمله از آیه، دو معنا تدبّر می‌شود: یکی معنای «لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ»، و دیگری معنای «إِلْحافاً». قوله: «لا یَسْئَلُونَ النَّاسَ»، یعنی آنان هم‌چنان‌که به لحاظ غنای طبع، از سؤال کردن خودداری می‌کنند، در عمل هم از مردم سؤال نمی‌کنند، و قوله: «إِلْحافاً»، دلالت دارد بر این‌که اگرچه آنان به واسطه تعالی نفس و غنای طبع، از سؤال کردن خودداری می‌کنند، و در عمل هم از مردم سؤال نمی‌نمایند، امّا ضرورت وضع نیاز در آنان به گونه‌ای است که اگر انفاقی به آنها بشود، ردّ احسان نمی‌کنند.

ب- معنای استعفاف

1. ب- معنای اوّل استعفاف

استعفاف در این معنا، طلب عفاف کردن؛ یعنی خودداری نمودن از خوردن مال حرام است: «وَ ابْتَلُوا الْیَتامی حَتَّی إِذا بَلَغُوا النِّکاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفی بِاللَّهِ حَسِیباً.» «2»:
یتیمان را پیش از این‌که به حدّ ازدواج کردن برسند، آزمایش کنید. پس اگر در آنان ملاحظه کردید که از لحاظ عقلی و مالی به کمال متناسب رسیده‌اند، مالشان را به آنان

---

(1). بقره/ 273.
(2). نساء/ 6.

رد کنید، و نه اموال آنان را از روی اسراف مصرف کنید، و نه پیش از آن‌که کبیر شوند؛ مالشان را به آنان رد کنید، و هرکس از اولیای یتیم، غنی بود، باید از خوردن مال او خودداری کند، و هرکس فقیر بود، باید به اندازه کفاف و به صورت قرض بردارد (و بعدا آن قرض را ادا نماید). پس به هنگامی که اموالشان را به آنان تحویل می‌دهید، بر آنان گواه بگیرید و خدای تعالی برای شهادت در حسابرسی، کافی است.
در این آیه، جمله «فَلْیَسْتَعْفِفْ»، به معنای طلب عفاف کردن و خودداری کردن است، و به قرینه قوله: «فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ»، برای کسی که فقیر باشد: «مَنْ کانَ فَقِیراً»، «فَلْیَسْتَعْفِفْ» به معنای خودداری کردن ولیّ غنی از خوردن مال یتیم خواهد بود.

2. ب- معنای دوّم استعفاف

یک معنای دیگر استعفاف، طلب عفاف و پاکدامنی کردن است؛ یعنی خودداری نمودن نفس از محرّمات: «وَ لْیَسْتَعْفِفِ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ نِکاحاً حَتَّی یُغْنِیَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِینَ یَبْتَغُونَ الْکِتابَ مِمَّا مَلَکَتْ أَیْمانُکُمْ فَکاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِیهِمْ خَیْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِی آتاکُمْ وَ لا تُکْرِهُوا فَتَیاتِکُمْ عَلَی الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَنْ یُکْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِکْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «1»:
آن کسانی که اسباب مالی ازدواج را فراهم ندارند، باید عفّت بورزند و پاکدامنی کنند و از آلوده کردن نفس به محرّمات خودداری نمایند، تا خدای متعال آنان را از فضلش بی‌نیازشان کند، و از مملوکین شما، آن کسانی که تقاضای مکاتبه دارند (یعنی می‌خواهند طبق قرارداد بهای خود را بپردازند و آزاد گردند)، مشروط بر این‌که بدانید، خیر آنان در این کار هست (یعنی پس از آزادی، می‌توانند خود را اداره کنند)، پس با آنان قرارداد ببندید و از مالی که خدای تعالی به شما اعطا نموده، به آنها اعطا کنید (تا هم پرداخت بخشی از بهای آنها بوده و هم پشتوانه‌ای برای کمک اقتصادی به آنان در معیشتشان باشد)، و کنیزانتان را که می‌خواهند با ازدواج صحیح، عفیفه و پاکدامن

(1). نور/ 33.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 134

باشند، برای کسب متاع ناپایدار دنیا آنان را به اکراه به فحشا وادار نکنید، و خدای متعال آنان را که با اکراه به زنا واداشته شده‌اند، بعد از آن‌که به اکراه واداشته شدند، می‌آمرزد و مورد رحمت قرار می‌دهد.
استعفاف در این آیه، به قرینه «لا یَجِدُونَ نِکاحاً»، طلب عفّت نمودن و طلب پاکدامنی است؛ یعنی با صبر و شکیبایی و تقویت اراده و مشغول داشتن خود به ذکر و یاد خدا، از آلوده کردن نفس به محرمات خودداری کند.

3. ب- معنای سوّم استعفاف

معنای سوم استعفاف، خودداری کردن نفس از بعضی امور مباح، و رعایت کردن جانب احتیاط است: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ اللَّاتِی لا یَرْجُونَ نِکاحاً فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ وَ أَنْ یَسْتَعْفِفْنَ خَیْرٌ لَهُنَّ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ» «1»؛ یعنی: و از زنان بازنشسته، آنها که امیدی برای ازدواج کردن ندارند، با احراز شرط مذکور، گناهی بر آنان نیست که پوشش رویی را (که چادر باشد) بردارند، بدون این‌که قصد آشکار نمودن زینتشان را داشته باشند، و اگر این‌گونه زنان از همین امر مباح هم خودداری کنند و برای رعایت جانب احتیاط، همان چادر را هم از سرشان برندارند، برای آنان بهتر است از برداشتن چادر، و خدای تعالی بسیار شنوای اقوال و نیّات بوده و بسیار دانا به احوال قلوب و ما فی الضمیر است.

استعفاف در این آیه به قرینه قوله: «فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُناحٌ أَنْ یَضَعْنَ ثِیابَهُنَّ غَیْرَ مُتَبَرِّجاتٍ بِزِینَةٍ»، به معنای خودداری نمودن از امر مباح؛ یعنی خودداری کردن از برداشتن چادر است که این خود، رعایت جانب احتیاط است.

قوله تعالى: «وَ لْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ الَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمانُكُمْ فَكاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْراً وَ آتُوهُمْ مِنْ مالِ اللَّهِ الَّذِى

---

(1). نور/ 60.

آتاكُمْ وَ لا تُكْرِهُوا فَتَياتِكُمْ عَلَى الْبِغاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّناً لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْراهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» «1»

اسلام به بهترین وجوه، مسلمانان را به آزاد کردن برده‌ها تشویق نموده است. این کار از لحاظ انسانی و اجتماعی حق و عدل بوده و از لحاظ فردی هم اعتلای فضایل اخلاقی است.

و لذا در آیه 33 سوره نور در طرح آزادی بنده، از جانب خدای تعالی به مالک او امر می‌شود که از پیشنهاد مملوکش مبنی بر طرح آزادی‌اش استقبال نماید و خواسته او را جامه عمل بپوشاند، و حتی از لحاظ اقتصادی، در تأمین این خواسته، به او کمک کند.

از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت علیهم السّلام روایات زیادی در تشویق و تحریک نسبت به آزاد نمودن بنده‌ها وارد شده که در این‌جا برخی از آنها نقل می‌شود:

1. «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: من أعتق مؤمنا، أعتق اللّه عزّ و جلّ بكل عضو منه عضوا من النار، فان كانت انثى، اعتق اللّه عزّ و جلّ بكل عضوين منها، عضو منه من النار؛ لان المرأة بنصف الرجل.»:

پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرکس مؤمنی را آزاد کند، خدای عزّ و جلّ به هر عضوی از بنده عضوی از او را از آتش آزاد می‌کند، و اگر مؤمنه بود، خدای عزّ و جلّ به هر دو عضوی از آن زن، عضوی از آن مرد را آزاد می‌کند؛ چون زن برابر با نصف مرد است (کافی).

2. «ان فاطمة بنت اسد، ام امیر المؤمنین علیه السّلام، قالت لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: انی ارید ان اعتق جاریتی هذه، فقال صلّی اللّه علیه و آله لها: ان فعلت، اعتق اللّه بكل عضو منها، عضوا منک من النار.»:

فاطمه بنت اسد، مادر امیر المؤمنین علیه السّلام به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله گفت: می‌خواهم این کنیزم را آزاد کنم. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: اگر چنین کنی، خدا به هر عضوی از او، عضوی از تو را از آتش آزاد کند (اصول کافی).

3. «عن ابی نجیع قال: سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول: ایما

مسلم اعتق رجلا مسلما، فان اللّه جاعل وقاء کل عظم من عظامه، عظما من عظامه، محررا من النار، و أیما امرأة مسلمة اعتقت امرأة مسلمة،

---

(1). نور/ 33.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 136

فان اللّه جاعل وقاء کل عظم من عظامها، عظما من عظامها من النار.»: از ابی نجیع، او گفت:

شنیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله می‌فرمود: هر مسلمانی که مرد مسلمانی را آزاد کند، البته، خدای تعالی محافظ هر استخوانی از استخوان‌هایش را استخوانی از استخوان‌های آن مرد آزادشده، قرار می‌دهد، درحالی‌که آن استخوان‌ها از آتش آزاد گشته‌اند، و هر زن مسلمان که زن مسلمانی را آزاد کند، خدای تعالی محافظ هر استخوانی از استخوان‌هایش را استخوانی از استخوان‌های آن زن آزادشده، قرار می‌دهد، در حالی که آن استخوان‌ها از آتش رها گشته‌اند. (تفسیر ابن کثیر).

4. «عن سعد بن مرجانة، انه سمع ابا هریرة یقول: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:" من اعتق رقبة مؤمنة، اعتق اللّه بکل إرب؛ ای عضو، منها إربا من النار، حتّی انه لیعتق بالید، الید و بالرجل الرجل، و بالفرج الفرج"، فقال علی بن الحسین: انت سمعت هذا من ابی هریرة؟ فقال سعید: نعم، فقال علی بن الحسین لغلام له، افره غلمانه: ادع مطرفا، فلما قام بین یدیه، قال، اذهب، فانت حرّ لوجه اللّه.»:

از سعد بن مرجانه روایت شده که شنید ابو هریره می‌گوید: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرکس بنده مؤمنی را آزاد کند، خدای تعالی برای هر عضو از او، عضوی را از آتش آزاد گرداند تا این‌که دست او، به واسطه دستش، و پای او، به واسطه پایش، و فرج او، به واسطه فرجش آزاد گردد. آن‌گاه علی بن حسین فرمود: آیا خودت این را از ابو هریره شنیدی؟

سعد گفت: آری، پس علی بن حسین به غلامش که زیرک‌ترین غلامانش بود، گفت: غلام کمیابی را بخوان. پس همین‌که آن غلام حضرت در حضور او ایستاد، به او فرمود: برو که تو برای خشنودی خدا آزادی، (تفسیر ابن کثیر).

5. «ان النبی صلّی اللّه علیه و آله قال: من بنی مسجدا لیذکر اللّه فیه، بنی اللّه له بیتا فی الجنة، و من اعتق نفسا مسلمة، کانت فدیته من جهنم، و من شاب شیبة فی الاسلام، کانت له نورا یوم القیامة.»: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرکس مسجدی را بنا کند تا خدای تعالی را در آن به یاد آورند، خدای متعال خانه‌ای را در بهشت برای او بنا کند، و هرکس نفس

مسلمانی را آزاد کند، آن، فدیه و کفّاره او از جهنم باشد و هرکس جوانی خود را در اسلام به پیری برساند، (اعمالش) برای او روز قیامت نوری باشد (تفسیر ابن کثیر).
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 137
6. «عن البراء بن عازب، قال: جاء رجل الی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقال: یا رسول اللّه! دلّنی علی عمل یدخلنی الجنة. قال: عتق النسمة و فک الرقبة. قال: یا رسول اللّه! أو لیسا واحدا؟ قال: لا، عتق الرقبة، أن تنفرد بعتقها، و فک الرقبة، أن تعین فی ثمنها.»: از براء بن عازب روایت شده که گفت:
مردی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! مرا به عملی راهنمایی کن که مرا داخل در بهشت گرداند. پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: رها کردن برده و آزاد نمودن بنده. او گفت: ای پیامبر خدا! آیا این دو یکی نیستند؟ آن حضرت فرمود: نه، «عتق رقبه»، به این است که تو او را آزاد کنی، و «فک رقبه»، به این است که در (پرداخت) بهایش کمک کنی. (تفسیر ابن کثیر).
7. در فروع کافی با اسنادش از زراره، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من اعتق مسلما، اعتق اللّه عزّ و جلّ بکل عضو منه، عضوا من النار.»: هرکس مسلمانی را آزاد کند، خدای عزّ و جلّ به هر عضوی از او، عضوی را از آتش آزاد نماید (فروع کافی).
8. در فروع کافی با اسنادش از حلبی، معاویة بن عمار و حفص بن بختری، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام آورده که آن بزرگوار درباره آن مردی که بردگان را آزاد می‌نمود، فرمود:
«ان اللّه عزّ و جلّ یعتق بکل عضو منه عضوا من النار. قال: و یستحب للرجل أن یتقرب الی اللّه عشیة عرفة و یوم عرفة بالعتق و الصدقة.»: البته، خدای عزّ و جلّ به هر عضوی از او، عضوی را از آتش آزاد می‌نماید. فرمود: و برای مرد مستحب است که در شب عرفه و در روز عرفه، با آزاد کردن بنده و با دادن صدقه، به خدای متعال تقرّب حاصل نماید. (فروع کافی).
9. باز در فروع کافی با اسنادش از بشیر نبّال روایت شده که گفت: شنیدم ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: «من اعتق نسمة صالحة لوجه اللّه عزّ و جلّ، کفّر اللّه عنه مکان کل عضو منه، عضوا من النّار.»: هرکس بنده صالحی را برای رضای خدای عزّ و جلّ آزاد کند، خدای متعال به جای هر عضوی از او، عضوی را از آتش می‌پوشاند (فروع کافی).
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 138

کلمات قصار پیرامون عفاف

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب عفاف»، سخنانی به اقتصار، از امام متقین، مولای موحدان، امیر مؤمنان علی علیه السّلام، بیان شده که ما در این‌جا تنها به نقل بخشی از آنها می‌پردازیم:
1. «العفاف، یصون النّفس، و ینزّهها عن الدّنایا.»: پرهیزگاری و پاکدامنی، نفس را نگه داشته و آن را از پستی‌ها پاک می‌دارد.
2. «العفّة تضعّف الشّهوة.»: خویشتن‌داری، خواهش را ناتوان می‌گرداند.
3. «العفاف زهاده.»: پارسایی، بی‌رغبتی در دنیا است.
4. «العفّة أفضل [أصل الفتوّة.»: پرهیزگاری، بالاترین (یا اصل) جوانمردی است.
5. «العفاف أفضل شیمة.»: بازایستادن (از آنچه حلال نیست)، برترین خصلت است.
6. «العفّة رأس کلّ خیر.»: پاکدامنی، رأس هرچیزی است.
7. «العفّة، شیمة الأکیاس.»: پاکدامنی، شیوه زیرکان است.
8. « [أهل العفاف [ف ، أشرف الأشراف.»: پاکدامنی (و یا اهل آن)، برترین صفات و افعال نیک است.
9. «بالعفاف تزکو الأعمال.»: با پاکدامنی، اعمال، پاکیزه شده یا افزایش می‌یابد.
10. «تاج الرّجل، عفافه، و زینه إنصافه.»: افسر و تاج آدمی، پاکدامنی او از محرمات، و زینتش، انصافش است.
11. «ثمرة العفّة، الصّیانة.»: میوه و نتیجه عفّت و پاکدامنی، مصونیت است.
12. «ثمرة العفّة، القناعة.»: نتیجه و ثمره پاکدامنی، قانع بودن است.
13. «حسن عفاف، من شیم الأشراف.»: پاکدامنی نیکو، از خصلت‌های مردم بلندمرتبه است.
14. «سبب القناعة، عفاف.»: علت و سبب قناعت، پاکدامنی و بازایستادن از حرام‌ها است.
15. «علیک بالعفّة، فإنّها نعم القرین.»: بر تو باد به پاکدامنی، که البته آن، خوب هم‌نشینی است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 139
16. «علیک بالعفاف و القنوع، فمن أخذ به، خفّت علیه المؤون.»: بر تو باد به پاکدامنی، و قناعت، پس کسی که آن را برگیرد، مخارج زندگی برایش سبک گردد.
17. «علیکم بلزوم العفّة، و الأمانة؛ فانّهما، أشرف ما أسررتم و أحسن ما

أعلنتم، و أفضل ما ادّخرتم.»: بر شما باد به ملازم بودن با پاکدامنی و امانت‌داری که البته، آن دو، شریف‌ترین چیزی است که پنهان می‌دارید، و نیکوترین چیزی است که آن را آشکار کرده، و برترین چیزی است که آن را ذخیره می‌کنید.
18. «علی قدر الحیاء تکون العفّة.»: بر اندازه شرم و حیا، عفّت می‌باشد.
19. «عجبت لمن عرف سوء عواقب اللّذات کیف لا یعفّ.»: در شگفتم از کسی که عاقبت‌های بد لذات را می‌داند، که چگونه پاکدامنی را شیوه خود نکرده و از حرام‌ها باز نمی‌ایستد!
20. «لم یتحلّ بالعفّة، من اشتهی ما لا یجد.»: کسی که خواهش چیزی را دارد که نمی‌یابد، به پاکدامنی و پارسایی آراسته نشده است.
21. «لا فاقة مع عفاف.»: با پارسایی و پاکدامنی، فقر و فاقه نیست.
22. «من عفّ، خفّ وزره، و عظم عند اللّه قدره.»: هرکه از گناهان بازایستد، پشت او از سنگینی آنها سبک گشته و نزد خدا قدر و مرتبه‌اش بزرگ شود.
23. «من عفّت أطرافه، حسنت أوصافه.»: هرکه اطراف (اعضا و جوارح) او پارسا شود، صفات (اخلاقی) او نیکو خواهد شد.
24. «أعفّکم، أحیاکم.»: پارساترین و باعفّت‌ترین شما، باحیاترین شما است.
25. «إنّ اللّه یحبّ المتعفّف الحیّی التّقی، الرّاضی.»: البته، خدای سبحان پارسای باحیای پرهیزگار راضی را دوست می‌دارد.
پروردگارا! در حصول ملکه عفّت از تو استعانت می‌جوییم، یا ذا الرّأفة و المستعان، یا ذا العفو و الغفران! ما را در متعفّف شدن یاری فرما.
آمین، یا رب العالمین.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 141

فصل سی و پنجم عفو

اشاره

کلمه عفو و مشتقات آن در قرآن کریم مجموعا 35 بار با الفاظ: «عفا»، «عفوا»، «عفونا»، «تعفوا»، «نعف»، «یعف»، «یعفوا»، «یعفوا»، «و لیعفوا»، «یعفون»، «اعف»، «اعفوا»، «عفی»، «العفو»، «عفوّ»، «عفوّا»، «العافین»، در ضمن 32 آیه و در 11 سوره قرآن مجید ذکر گردیده، و در این فصل، از مجموعه این آیات 7 آیه از آنها را انتخاب نمودیم، که پس از تنظیم آن آیات به ترتیب مصحف کریم، با استفاده از کتب لغت به تحقیق در معنای عفو می‌پردازیم و سپس آیات مذکور را از لحاظ تفاسیر و تفاسیر روایی از تفاسیر علمای شیعه و اهل سنت از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا زمان حاضر، بررسی کرده و سرانجام، با استعانت از الطاف خدای متعال و با استناد به آیات قرآن در آنها تدبّر می‌نماییم.

1. تنظیم آیات عفو به ترتیب مصحف کریم

1. وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ. «1»

---

(1). بقره/ 109: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 142

2. أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ وَ عَفا عَنْکُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ. «1»
3. وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ. «2»
4. الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ. «3»
5. عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ. «4»
6. وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ. «5»
7. الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ. «6»

2. در معنای عفو

راغب در مفردات فرموده: عفو، قصد و نیّت دریافت شیء است. گفته می‌شود: عفاء و اعتفاء؛ یعنی او قصد نمود آنچه را نزد او است. گفته می‌شود: عفاء و اعتفاء؛ یعنی او قصد نمود آنچه را نزد او است، گیرنده باشد، و «عفّت الرّیح الدّار»؛ یعنی او قصد نمود که آثار آن خانه را بگیرد، و «عفّت النبت و الشجر.»؛ یعنی گیاه و درخت زیاد بار گرفته،

---

(1). بقره/ 187: مدنی.
(2). بقره/ 273: مدنی.
(3). آل عمران/ 134: مدنی.
(4). توبه/ 43: مدنی.
(5). نور/ 22: مدنی.
(6). مجادله/ 2: مدنی.

مانند قول تو که می‌گویی: «أخذ النّبت فی الزّیادة.»؛ یعنی آن گیاه زیاد بار گرفته، «و عفوت عنه.»؛ یعنی قصد نمودم زایل کردن گناه او را به گونه‌ای که از او منصرف باشد.
فرمود: «فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ»، «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ، «ثُمَّ عَفَوْنا عَنْكُمْ»، «إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ»، «وَ اعْفُ عَنَّا». پس عفو، عبارت از زایل نمودن گناه است در جای خودش، و قوله: «خُذِ الْعَفْوَ»؛ یعنی آنچه قصد آن و دریافت و اخذش آسان می‌باشد، و گفته‌اند: یعنی به زوال گناه مردم در جای خودش پرداختن، «وَ يَسْئَلُونَكَ ما ذا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ.»؛ یعنی آنچه را که انفاقش آسان است، و قولهم: «اعطی عفوا»، پس «عفوا»، مصدر در موضع حال است؛ یعنی اعطا کرد درحالی‌که حال او، حال عافی بود؛ یعنی قصدکننده برای اخذ و دریافت. اشاره به این معنا که او آمادگی تازه و بدیعی دارد، و قول آنان در دعا: «اسئلک العفو و العافیة.»؛ یعنی ترک عقوبت و سلامت. خدای تعالی فرمود: «إِنَّ اللَّهَ كانَ عَفُوًّا غَفُوراً»، و قوله: «و ما اکلت العافیة، فصدقة»؛ یعنی طالبین روزی از پرندگان وحوش و انسان، آن‌چه را که می‌خورند، صدقه است، «و أعفیت کذا»؛ یعنی او را ترک نمودم تا انبوه گردد و زیاد شود، و از آن است گفته: «اعفوا اللّحی»، «و عفاء»؛ یعنی زیادی پشم و ریش، و عافی یعنی کفی که از سر دیگ می‌ریزد. «1»
فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «عَفَوْنا عَنْكُمْ»؛ یعنی گناهانتان را از شما محو کردیم، و قوله: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ»،

شیخ ابو علی گفته است: این از لطایف عتاب است که پیش از بیان عتاب، با عفو آغاز گردیده، و آنچه جار اللّه گفته (مراد زمخشری است) که: «عَفَا اللَّهُ»، کنایه از جنایت است، صحیح نمی‌باشد؛ حاشا سیّد پیامبران که به او نسبت جنایت داده شود، و قوله: «فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ»، آن، هم‌چنان‌که گفته شده، از عفو است، مثل این‌که گفته باشد: «فمن عفی له عن جنایة من جهة اخیه بشیء، فَاتِّبٰاعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ.»؛ ای فالامر اتباع (پس چنین کاری اتباع از معروف است)، و مراد از آن، سفارش عفوکننده است به این‌که

---

(1). مفردات، ص 352- 351.

دیه را به اندازه معروف مطالبه کند و سفارش معفو عنه است به این‌که آن را به خوبی و به نیکی ادا نماید. قوله: «حَتَّی عَفَوْا»؛ یعنی از لحاظ تعداد، در خودشان، و در اموالشان، زیاد گردند. گفته می‌شود: «عفا النّبات»، هنگامی که زیاد گردد. قوله: «خُذِ الْعَفْوَ.»؛ یعنی آنچه آسان است از اخلاق مردم، آن را برگیر و نهایت را مجو، و قوله: «وَ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»، از امام صادق علیه السّلام روایت است که: عفو، حدّ وسط بدون اسراف و اقتار است؛ یعنی نه زیادروی کنند و نه سخت و تنگ بگیرند، و از امام باقر علیه السّلام روایت است که «العفو»، آنچه است که ما زاد بر خوراک سال باشد، و فرمود: این آیه با آیه زکات نسخ گردید، و از ابن عباس روایت است که آنچه ما زاد بر مخارج اهل و عیال است، و گفته‌اند:

آن، برگزیده مال و پاک‌ترین آن است، و در دعاست: «اسئلک العفو و العافیة و المعافات»، پس عفو، عبارت از گذشتن از گناهان و محو آنها است، و عافیة، اسم از «عافاه اللّه» است؛ یعنی خداوند بیماری‌ها و گرفتاری‌ها را از بنده‌اش رفع می‌نماید، و معافات؛ یعنی خدای تعالی تو را از مردم و مردم را از تو در سلامت بدارد؛ یعنی تو از آنان بی‌نیاز باشی و آنان نیز از تو بی‌نیاز باشند، و تو از آنان منصرف، و آنان هم از تو منصرف باشند، و در حدیث است که: «کلّکم مذنب الا من عافیته.»؛ یعنی همه شما گناهکارید، مگر کسی که او را تندرستی کامل داده‌ام، و در آن، دلالت است بر این‌که گناه خود مرض و بیماری است، و عفاء، هلاکت و از میان رفتن است، و «عفّت الدار.»؛ یعنی خاک او را پوشانید، پس از بین رفت و با ناپدید شدن در قبرش، اثرش از بین رفت، و از این نمونه است، حدیث علی علیه السّلام در دفن فاطمه سلام اللّه علیها که او را مخفیانه به خاک سپرد و قبر او را محو نمود، و عفاء به فتح و مد؛ یعنی خاک، و قول حسین بن علی علیه السّلام که به هنگام کشته شدن فرزندش فرمود: «علی الدنیا

بعدک العفاء.»؛ یعنی بعد از تو خاک بر سر دنیا، و در حدیث علی علیه السّلام: «و عفی عن سیدة النّساء تجلدی.»؛ یعنی توان و نیرومندی از سرور زنان محو و نابود شد، و در حدیث آمده: «و أعفوا اللحی»؛ یعنی موهای او فراوان و بلند

گردید، و طائر عافی؛ یعنی پرنده مهمان، دو بالش او را یاری می‌دهند که به هرجا بخواهد، برود. «1»

در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: عفو و عافین و سایر آنچه از عفو مشتق می‌شود، به معنای «صفح»؛ یعنی گذشتن از گناه و ترک عقوبت است، و موارد آن در قرآن، نسبت به عقوبت دنیوی است؛ به گونه‌ای که امکان ندارد گفته شود: ترک عقوبت اخروی هم لازم می‌آید، برخلاف «مغفرة» که از سیاق آیات قرآن و غیر آن برمی‌آید که آن، شامل هرنوع انحراف است، و در مورد «خیر» بیان شده که «ائمه»، اصل هر خیری و فروع آن؛ یعنی هر برّ و هر نیکی، هستند و از موارد برّ، عفو یا گذشت از بدی‌کننده است، و در بعضی از زیارات علی علیه السّلام است که: «انت الکاظم للغیظ و العافی عن الناس»، و معلوم است که عفو او هم‌چنین عفو خداوند و رسولش در دنیا، نسبت به دشمنان هم عمومیت دارد؛ هم‌چنان‌که در «صفح» چنین است، امّا در آخرت، عفو، خاص است نسبت به بدکاری نیکوکاران، و برای همین ممکن است تأویل آنچه وارد شده از این‌که خداوند عفو: درگذرنده بوده و آنچه مفید مفادش است، در آنچه شامل آخرت می‌باشد، مراد عفو او از اهل ولایت، گناهانشان، است، و هم‌چنین از کسانی که ولایت را می‌طلبند و به آن مراجعه می‌کنند. سپس در کتاب کافی، از امام صادق علیه السّلام درباره قوله تعالی: «وَ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ»، روایت است که آن حضرت فرمود: «العفو الوسط.»؛ یعنی میانه‌روی و حدّ وسط را معیار انفاق قرار دهند، و ممکن است در بعضی از موارد آن را تأویل به امام علیه السّلام نمود، پس مراد از آن در این‌جا، ولایت است. «2»

در فرهنگ لغات فرموده: عفاء، مصدر است؛ یعنی خاک و باران، از میان رفتن آثار خانه و عمارت، هلاکت و سفیدی روی حدقه چشم. عفاء؛ یعنی مو و گیسوی بلند و انبوه، پر شترمرغ که زیاد باشد و پشم شتر. عفو، مصدر است؛ یعنی برگزیده‌ترین و

---

(1). مجمع البحرین، ص 60- 59.

(2). مقدمه برهان، ص 166.

بهترین قسمت مال، و مالی که اضافه بر نفقه و خرج شخص و خانواده‌اش

باشد، نیکویی و احسان، آمرزش و درگذشتن از گناه و زمین بی‌نشان. عفوة؛ یعنی دیه و خون بها. عفوة؛ یعنی برگزیده از هرچیز. عفوّ؛ یعنی بسیار آمرزنده و درگذرنده از گناه و خطا.
عافی؛ یعنی آمرزنده و مسامح، خواهنده رزق، محو شده، کسی که موی بلند دارد و مهمان. عافیة؛ یعنی تندرستی کامل و هر روزی‌خواه، جمع آن، عافیات و عواف. عفاوة؛ یعنی کف سر دیگ. اعفاء؛ یعنی پاک و مبرّا گردانیدن از کار. تعفیة؛ یعنی انبوه و دراز شدن مو و محو کردن باد اثر را. معافات و عفاء؛ یعنی تندرست کردن و دور نمودن بلا، و بدی و بیماری. معتفی؛ یعنی خواهنده احسان و روزی. معفّی؛ یعنی یار و هم‌نشین که متعرّض و خواهان احسان نباشد. استعفاء؛ یعنی طلب عفو کردن و خواستن اسقاط کار و تکلیفی که به عهده دارد و طلب برکنار شدن از کار. «1»
و در فرهنگ عمید فرموده: استعفاء، طلب عفو کردن، عفو خواستن، خواهش رهایی و آزادی از کار و خدمت کردن. عافی (به کسر فاء)؛ آمرزنده و درگذرنده از گناه، و نیز به معنای مهمان و خواهنده فضل و خواهنده رزق؛ عفاة، جمع آن است. عافیت (به کسر فاء و فتح یاء)؛ یعنی تندرستی، صحت کامل، رستگاری. عفو (به فتح عین و سکون فاء)؛ یعنی بخشودن، از گناه کسی درگذشتن، بخشایش. معاف به (ضمّ میم)؛ یعنی بازداشته شده از بدی، عفو کرده شده، بخشوده. معفو (به فتح میم و ضمّ فاء و تشدید واو)؛ یعنی عفو شده، بخشوده شده. «2»

3. عفو در تفاسیر

اشاره

شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ

---
(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 555.
(2). فرهنگ عمید، ص 128، 818، 828، 1108، 1113.

اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «1»، فرموده: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ»، نصاری و یهود هستند. این قول، از حسن است، و زهری و قتاده گفته‌اند: کعب بن اشرف است، و ابن عباس گفته: آنها حیّ بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب هستند. «حسد»، تأسف خوردن به خیر کسی است که خیر برای اوست، و گاهی حسود انتظار دارد که از شخص مورد حسد، زوال نعمت شود و امیدی به تحوّل آن نعمت ندارد، و «صفح»، عبارت است از تجاوز و گذشتن از گناه، و صفح، عفو و تجاوز، دارای معنای واحدند، و قوله: «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»، متعلّق به «وَدَّ كَثِيرٌ» است و جایز است متّصل به «حَسَداً» باشد، بنابر تأکید، و قوله: «مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ» را قتاده گفته است: بعد از آن‌که برای آنان آشکار گردید که محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر خدا، و اسلام دین خدا است، و ابن عباس هم مانند آن را روایت کرده، و از قول دیگران هم این معنا گفته شده است، و ابن عباس گفته است:
قوله: «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»، منسوخ است به قوله: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» «2»، و قتاده گفته است: به قوله: «قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» «3»، نسخ گردید، و از محمّد بن علی، ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده که فرموده:
«لم یؤمر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بقتل، و لا اذن له فیه، حتی نزل جبرائیل علیه السّلام بهذه الایه:" أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا".»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به جنگی امر نفرمود و در مورد آن اجازه‌ای نداد تا جبرئیل علیه السّلام این آیه را نازل کرد: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا»، «و قلدوه سیفا»: و شمشیر را به گردن او انداختند، و قوله: «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» را بو علی گفته: «بأمره»:
برای شما آن را عقوبت می‌دهد، یا این‌که آن را می‌بخشد. پس از آن، امر او آمد، پس فرمود: «قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» «4»، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»، در آن، سه قول است. ابو علی گفته است: او بسیار

توانا در عقوبت دادن به آنها است؛ زیرا او بر هر چیزی توانا است: «عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ»، و زجاج گفته است: او بسیار توانا است بر این

(1). بقره/ 109.
(2). توبه/ 6.
(3). توبه/ 28.
(4). توبه/ 28.

که به دینش دعوت کند به وسیله محبوب‌ترین چیزی که لایق نجات شما است؛ یعنی گاهی برحسب مصلحت، به عفو و گذشت امر می‌کند، و گاهی به عقاب و عذاب، و سوّم هم این‌که در قوله: «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا»، امر به امهال و تأخیر نمود؛ گویی که در آن، تعلّق نفس به سلامت است، پس فرمود: مهلت دهید آنان را که البته، آنان خدا را عاجز نمی‌کنند و او آنان را به مرگ ناگهانی نمی‌میراند؛ زیرا او بر هرچیزی توانا است، و البته، آنان را امر به صفح و عفو (گذشت و بخشایش) فرمود و اگرچه آنان (کثیری از اهل کتاب) مغلوب، ذلیل و شکست خورده بودند، از حیث این‌که مسلمانان در اقوام و قبایلشان قادر بودند بر کفّار پیروز گردند و از آنان انتقام بگیرند. با این همه، خدای تعالی آنان را امر به عفو نمود، اگرچه قدرت داشتند، تا این‌که امر خدای تعالی بیاید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ وَ عَفا عَنْکُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ» «2»، فرموده: «رفث»، در این‌جا، جماع است بدون خلاف، و از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام کراهیّت جماع در اوّل هر ماه، به‌جز اوّل ماه رمضان، به خاطر وجود این آیه، روایت شده، و معنای قوله: «هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ»؛ یعنی آنان برای شما به منزله لباس هستند. قومی هم گفته‌اند: معنایش این است که آنان سکون و آرامش هستند برای شما؛ هم‌چنان‌که فرمود: «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً» «3»، و قوله: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ»، معنایش این است که چون جماع در ماه رمضان بعد از خواب، برای آنان حرام شده بود، در این کار خلاف کردند. پس خدای تعالی آنان را به نعمت موجود در رخصتی که این واجب را

(1). تبیان، ج 1، ص 408- 405، به اختصار.

(2). بقره/ 187.
(3). عمّ/ 10.

نسخ نمود، یادآوری نمود. گفته می‌شود: خانه یخونه خونا و خیانة، خونه تخوینا، اختانه اختیانا و تخوّنه تخونا، و تخون، تنقص، و «تخون»، تغییر حال است به چیزی که سزاوار نمی‌باشد، و «خائِنَةَ الْأَعْیُنِ»؛ یعنی با اشراف داشتن، بر چیزی که حلال نیست نظر کردن و اصل آن، منع حق است، و قوله تعالی: «فَتابَ عَلَیْکُمْ»؛ یعنی توبه شما را قبول نمود، و قوله: «وَ عَفا عَنْکُمْ»، در آن دو قول است: یکی گناه، شما را آمرزید، و دیگری، تحریم آن را از شما زایل نمود، و آن، عفو از تحریم است بر آنان، و قوله تعالی: «فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ»؛ یعنی مجامعت کنید، و معنای آن، اباحه است بدون امر، و «مباشرت»، چسبیدن بشره است به بشره؛ یعنی چسبیدن پوست به پوست، و قوله تعالی: «وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ»، دو قول گفته‌اند. بنا به قول حسن و دیگران؛ یعنی طلب فرزند کنید. قول دیگر از قتاده است. او گفته: یعنی آن حلالی را که خدا در کتاب بیان کرده، طلب کنید، و «ابتغاء»، طلب للبغیه؛ یعنی کیفیت را جستجو کنید، و قوله: «وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا»، مباح بودن خوردن و آشامیدن است. «حَتَّی یَتَبَیَّنَ»؛ یعنی تا آشکار گردد، و «تبیّن»، تمییز شیء است که براساس تحقیق برای نفس معلوم گردد. «الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ»؛ یعنی سفیدی فجر از سیاهی شب، و قوله: «مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ»، محتمل است بر دو معنا: یکی این‌که «من» به معنای تبعیض باشد؛ زیرا معنای آن، بعض فجر بوده و همه‌اش نیست، و این، قول ابن درید است، و قول دوّم آن است که به معنای «تبین الخیط»؛ یعنی معلوم گردیدن و ظاهر شدن رشته، باشد؛ مثل این‌که فرمود: «الخیط، الذی هو الفجر»، و قوله تعالی: «وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ»، دو معنا در آن گفته شده؛ یکی قول ابن عباس، حسن، ضحاک و غیر آنان است که مراد از آن، جماع است، و دیگر قول ابن زید و مالک است، و این، مذهب ما می‌باشد، و آن این است که مراد از آن، جماع و هرچه غیر از جماع و از قبیل آن باشد، و قوله تعالی: «وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ»، اعتکاف نزد ما، عبارت است از توقّف در یکی از مساجد چهارگانه:
مسجد الحرام یا مسجد النبی صلّی اللّه علیه و آله یا مسجد کوفه یا مسجد بصره، برای عبادت، بدون اشتغال

به چیزی از امور دنیا که ترکش جایز باشد، و برای آن، شرایطی است که در کتب فقه ذکر کردیم، و قوله تعالی: «تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ»، «حدّ»، بر وجوهی است: یکی از آن وجوه، منع است؛ گفته می‌شود: «حدّه عن کذا حدا»؛ یعنی منع کرد او و (وجوه دیگر حد عبارتند از:) حد به معنای دیوار

خانه، حد به معنای واجب از حدود اللّه و حد به معنای شلاق برای زانی و غیر او، و قوله تعالی: «كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»؛ یعنی آنچه برای آنان تبیین گردید از ادله بر آنچه آنان را بدان امر نمود و بر آنچه آنان را از آن نهی کرد، برای این بود که نافرمانی‌های او و تعدّی به حدودش را که خداوند آنان را بدانها امر کرد و آنان را از آنها نهی نمود و آنها را برای ایشان مباح شمرد، پرهیز نمایند، و در آن دلالت است بر این‌که خداوند اراده تقوا از همه مردم، آنانی که این حدود برای‌شان تبیین شده را نموده است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «2»، فرموده: همه اهل تأویل گفته‌اند: وقتی مرد زنی را که قبل از دخول به او، مهر معلومی را برای او اسم برده، طلاق بدهد، نصف آن مهر برای آن زن استقرار پیدا می‌کند. پس اگر چیزی از آن را نگرفته، بر مرد واجب است که نصف مهر را بپردازد، و اگر همه مهر به آن زن تسلیم شده، بر آن زن واجب است نصف از آن را به مرد بازگرداند و نصف دیگرش، در حقّ آن زن استقرار پیدا می‌کند، و «نصف»، عبارت است از یک سهم از دو سهم، و قوله: «أَنْ يَعْفُونَ»؛ یعنی صحیح است بالغینی که آزاد و حرّ هستند، آن را ببخشند. پس آنچه برای او، از نصف صداق، واجب است، آن را ترک می‌کند، و این، قول ابن عباس، مجاهد و جمیع اهل علم است، و قوله: «أَوْ يَعْفُوَا الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ»، مجاهد، حسن و علقمه گفته‌اند: او ولی است که آن نصف را می‌بخشد، و از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما السّلام این

---

(1). تبیان، ج 2، ص 137- 132، به اختصار.

(2). بقره/ 237.

قول روایت شده، جز این‌که نزد ما بر بکر غیر بالغ، احدی جز پدر و جد، ولایت ندارد، و از علی علیه السّلام، سعید بن مسیب، شریح، حمار، ابراهیم، ابی حذیفه و ابن شبرمه روایت شده که او زوج است، و در اخبار ما هم نیز روایت شده، جز این‌که قول اوّل، اظهر است، و الف و لام در قوله: «عُقْدَةُ النِّكاحِ»، بدل از اضافه است. پس کسی که «زوج» را قایل است، تقدیر آن، «الّذی بیده عقده نکاحه» باشد، و کسی که «ولی» را قایل است، تقدیر آن، «الذی بیده عقده نکاحها» است، و کسی که عفو را برای زوج قرار داده، گفته است بر او است که از جمیع نصفش گذشت کند، و کسی که عفو را برای ولی قرار داده، اصحاب ما گفته‌اند برای

اوست که از بعض آن گذشت کند و برای او نیست که از جمیع آن گذشت کند، و قوله: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ، خطاب به زوج و به زن هردو است، بنابر قول ابن عباس، و این قول، اقوا است؛ زیرا عمومیت دارد، و قوله: «وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ»، واو مضمومه است؛ زیرا آن، واو جمع است، و آنچه موجب پرداخت کامل مهر می‌گردد، جماع است، و مراد از آن، وقوع مسیس است، و اهل عراق گفته‌اند: آن عبارت از خلوت تامه است، وقتی درب را ببندند و پرده را بیندازند، و اصحاب ما آن را روایت کرده‌اند، جز این‌که در حقّ «ثیّب»؛ یعنی زن بیوه و زن بی‌شوهر، معتبر است. «1»

فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «2»، فرموده: «الذین»، در موضع جرّ است؛ چون صفت است برای متّقین. پس خدای تعالی صفات آنان را که به واسطه آن، درجاتشان را بالا می‌برد، ذکر فرمود؛ از این‌که به واسطه انجام طاعت او و ممانعت از معصیتش، آنان را از عذاب حفظ می‌کند، و این‌که آنان در «سرّاء» و در «ضرّاء» انفاق می‌کنند، و در معنای «سرّاء» و «ضرّاء»، دو قول گفته‌اند: یکی قول ابن عباس است. او فرمود: «فی الیسر و العسر»: در شادی و فراخ‌حالی به کثرت مال، و در تنگدستی و سختی به واسطه قلت و کمی مال. دوّم در حال سرور و شادی، و در حال غم و حزن؛ یعنی چیزی از انفاق، در

---

(1). تبیان، ج 2، ص 274- 272 به اختصار.

(2). آل عمران/ 134.

هر حال، از صورت‌های نیکوکاری آنان قطع نمی‌گردد، پس آن، داخل در یسر و عسر می‌گردد، و قوله: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ»؛ یعنی خشم را فرومی‌برند. پس از کسی که ضرر بر آنان وارد کرده، انتقام نمی‌کشند، بلکه نسبت به آن صبر می‌کنند و آن را فرومی‌برند، و اصل «کظم»، بستن سر مشک است به واسطه سر رفتن آن. تو می‌گویی: «کظمت القربة، اذا ملأتها ماء، ثم شددت رأسها.»؛ یعنی سر مشک را بستم، وقتی آب آن پر شد، پس از آن، سر آن را محکم کردم، و «فلان کظیم و مکظوم»، وقتی است که او پر از حزن باشد، و از آن است، قوله: «وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ» «1»؛ یعنی پر از حزن و اندوه، و هم‌چنین آنان وقتی پر از غضب گردند، انتقام نمی‌گیرند، و فرق بین «غضب» و «غیظ»، این است که «غضب»، ضدّ رضا است؛ یعنی از کسی که بر او غضب نموده است، اراده می‌کند عذابی را که برای گناهانش استحقاق آن را دارد، به او بدهد، و «غیظ»، این‌چنین نیست؛ زیرا آن، هیجان طبع است به این‌که از معاصی

و گناهان ناخشنود است، و به همین جهت گفته می‌شود: «غضب اللّه علی الکفّار»، و گفته نمی‌شود: «اغتاظ منهم»، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «ما من جرعة یتجرعها الرجل او الانسان، اعظم اجرا من جرعة غیظ فی اللّه.»؛ یعنی هیچ فروبردن جرعه‌ای که مرد یا انسان آن را فرومی‌برد، از لحاظ اجر و پاداش، عظیم‌تر از فروبردن جرعه خشم، در راه خدا نیست. در آیه دلالت است بر جایز بودن عفو و گذشت از معاصی، هرچند توبه نکند؛ زیرا آن، دلالت بر ترغیب در عفو دارد، بدون این‌که بر او واجب باشد، به اجماع مسلمین، و قوله: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»؛ یعنی خدا به محسنین پاداش نیکو و نعمت‌های فراوان می‌دهد، و «محسن»، محتمل بر دو امر است: یکی به معنای نعمت‌دهنده به غیر به وجهی که از وجوه قبح، عار دارد، و احتمال دارد که مشتق از افعال حسنه باشد که احسان به غیر و غیر آن از طاعات و قربات، از جمله آن محسوب می‌شوند. «2»

---

(1). یوسف 74.

(2). تبیان، ج 2، ص 594- 593.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 153

نیز فی قوله تعالی: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ» «1»، فرموده: این خطابی است که در آن، عتاب برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است در اذن دادن به کسانی که از او اجازه خواستند، در خروج برای جنگ، تأخیر کنند. پس خدای تعالی خبر داد به این‌که اولی بود که به آنان اذن ندهی و آنان را ملزم به خروج با خودت بنمایی تا این‌که نفاقشان بر تو ظاهر گردد؛ زیرا تا زمانی که به آنان اجازه تأخیر بدهی و آنان تأخیر کنند، معلوم نمی‌شود که آیا این تأخیرشان به واسطه نفاق بوده یا به واسطه غیر آن؟ و کسانی که از تو اجازه خواستند، منافقین بودند. حقیقت عفو، گذشت از گناه است و مانند آن می‌باشد، غفران، و آن، ترک مؤاخذه از جرم است، و البته، فرمود: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ»، بدون لفظ متکلّم، به واسطه این‌که آن بزرگ‌تر و عظیم‌تر از کنایه است؛ زیرا این اسم از اسمای تعظیم است؛ مثل قول تو که می‌گویی: «اگر امیر ببیند». این قول، عظیم‌تر است از این‌که بگویی: «البته دیدم.»

مؤلف در ردّ قول ابو علی جبائی که می‌گوید: در آیه دلالتی است بر این‌که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این اذن، گناهی واقع شده، می‌فرماید: قوله: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ»، کلمه عتاب است بر این‌که چرا انجام دادی و اولی این بود که انجام ندهی، و چگونه می‌تواند آن، گناه باشد و حال آن‌که خدای تعالی در جای دیگر می‌فرماید: «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ»، و قوله: «لِمَ أَذِنْتَ»، اذن رفع تبعیت و پیروی است. خدای

تعالی پیامبرش را عتاب می‌کند که چرا به گروهی اذن دادی تا دیرتر از تو، برای غزوه تبوک خارج گردند، و اگرچه برای او بود که به آنان اذن بدهد، لکن اولی این بود که به آنان اجازه ندهد. «حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ»: تا برای تو واضح و آشکار گردد، «الَّذِینَ صَدَقُوا»: آنان که در قولشان راستگو هستند در این سخن که: اگر استطاعت داشتیم، با شما خارج می‌شدیم؛ زیرا در بین آنان کسانی بودند که به واسطه مرض، ناتوانی و نداشتن توشه، عذرشان پذیرفته بود. «وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ»: و تو دروغگویان آنان را در این اذن ندادن، می‌شناختی. «2»

---

(1). توبه/ 43.

(2). تبیان، ج 5، ص 227- 226.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 154

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «1»، فرموده: «ایتلاء»، سوگند است. گفته می‌شود: «آلی یؤلی ایلاء»، هنگامی که بر امری از امور، سوگند یاد کنند، و یأتل (یفتعل) از الیة، بر وزن (یقتضی) از قضیه است، و کسی که آن را «یتألّ» قرائت می‌کند، بر وزن (یتفعل) است، و معنای «لا یَأْتَلِ»؛ یعنی سوگند نخورد بر این‌که اعطا نمی‌کند، و ابن عباس، عایشه و ابن زبیر گفته‌اند: این آیه درباره ابو بکر و مسطح بن اثاثه نازل گردید؛ چون ابو بکر که نفقه مسطح را به عهده گرفته بود، آن را قطع نمود و سوگند یاد کرد که دیگر به او نفعی نرساند؛ زیرا او داخل در اصحاب افک بر عایشه شده بود. پس چون آیه نازل گردید، ابو بکر از عهده خود برگشت.

مسطح، پسرخاله او بود؛ مسکینی مهاجر از مکّه به مدینه و از جمله بدریین. حسن و مجاهد گفته‌اند: آیه درباره یتیمی نازل گردید که در حجره ابو بکر بود. ابن عباس و غیر او روایت کرده‌اند، آیه درباره جماعتی از اصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید که سوگند خورده بودند، اصحاب افک را یاری نکنند، و قومی هم گفته‌اند: این نهی عام است برای همه صاحبان فضل و وسعت که سوگند می‌خورند به این‌که به خویشاوندان، به بیچارگان و به فقرا اعطا نکنند و به آنها کمک ننمایند، و این قول، اولی بوده و دارای عمومیت فایده است، و آنچه را گفته‌اند، در آن داخل می‌کند، و مسطح، یکی از کسانی بود که در جریان «قذف افک» (نسبت دروغ و تهمت به عایشه)، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را حد زد و ابو علی جبائی گفته است، داستان مسطح دلالت دارد بر این‌که جایز است از کسی که شاهد در بدر بوده است، گناهانی سر بزند، به خلاف قول

نوائب، و قوله تعالی: «وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا»، امر است از جانب خدای تعالی به کسانی که در آیه مرادند، به این‌که ببخشند کسی را که نسبت به آنان بدی کرده است و از او درگذرند، و اصل عافی، ترک‌کننده عقوبت کسی می‌باشد که نسبت به او گناه کرده است، و «صفح عن شیء»، آن را به منزله گذشت از

(1). نور/ 22.

گناه قرار دادن است. پس از آن فرمود: «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ»: آیا دوست نمی‌دارید خدا به عنوان پاداش بر عفو و صفحتان از آن کسی که نسبت به شما بدی کرده، گناهان شما را بیامرزد؟ «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ»؛ یعنی خدا پوشاننده است بر شما، و نعمت‌دهنده است شما را. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» «2»، فرموده:

«الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ»؛ یعنی آن کسانی که به زنانشان می‌گویند: «انت علی کظهر امی»؛ یعنی پشت تو مانند پشت مادرم، بر من حرام است. پس خدای تعالی فرمود: «ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ»؛ یعنی زوجه‌های آنان، در حقیقت، مادرانشان نیستند. «إِنْ أُمَّهاتُهُمْ»؛ یعنی مادران آنان نیستند، «إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ»: مگر آن زنانی که آنان را زاییدند؛ یعنی مادر حقیقی. پس از آن خبر داد به این‌که: «وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ»؛ یعنی: و گویندگان این قول چیزی را می‌گویند که «مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ»: گفتار ناپسند و زشتی است، «و زورا»: و گفتار دروغی است؛ زیرا زمانی که پشت زنش را مانند پشت مادرش قرار بدهد و حقیقت این‌چنین نباشد، آن، قول دروغی است. پس از آن فرمود: «وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ»؛ یعنی خدای تعالی نسبت به آنان با رحمت بوده و بر آنان نعمت‌دهنده و از گناهان آنان درگذرنده می‌باشد. «3»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «4»، فرموده: خدای سبحان از اسرار درونی یهود خبر داد، پس فرمود: «ود»؛ یعنی آرزو داشتند، «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ»: بسیاری از اهل کتاب مانند: حیّ بن اخطب، کعب بن اشرف و امثال اینها، «لَوْ

(1). تبیان، ج 7، ص 373.

(2). مجادله/ 2.
(3). تبيان، ج 9، ص 540.
(4). بقره/ 109.

يَرُدُّونَكُمْ»؛ يعنى اى جماعت مؤمنين! شما را بازگردانند، «مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً»، بعضى از آنان به واسطه آنچه خداى تعالى از ثواب و خير براى شما آماده نموده، نسبت به شما حسد مى‌بردند، و البته، فرمود: «كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ»؛ زيرا تعداد كمى از آنان، مانند: عبد اللّه بن سلام و كعب الأحبار ايمان آوردند، و گفته‌اند: يهود بر مسلمين حسد مى‌بردند به واسطه اين‌كه نبوّت در بين مسلمانان قرار داده شده است و از بين يهود رفته و رياست در آنان زوال يافته است، و قوله: «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»، متعلّق است به قوله: «وَدَّ كَثِيرٌ»، و قوله: «مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»؛ يعنى بعد از اين‌كه براى آنان آشكار گرديد كه محمّد صلّى اللّه عليه و آله، پيامبر خدا، و اسلام، دين خدا است. اين قول، از ابن عباس، قتاده و سدى است، و قوله: «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا»؛ يعنى از آنان درگذريد، و گفته‌اند به سوى آنان بفرستيد كه خداى تعالى آنان را نمى‌ميراند و آنان او را عاجز نمى‌كنند، و البته، آنان را امر به عفو و صفح نمود، اگرچه آنان مغلوب و ذليل بودند، از جهت اين‌كه بسيارى از مسلمانان در قبايل، عشاير و اقوامشان عزيز و توانا بودند، بر اين‌كه از كفّار انتقام بگيرند. پس آنان را امر به عفو نمود، اگرچه قدرت داشتند داد خود را بگيرند. «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»؛ يعنى امر او به شما در عقاب كردن و يا عقوبت رسانيدن آنان. پس از آن، امر او بر آنها آمد و فرمود: «قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ الايه» از ابى على (ادامه تفسير «بأمره» و نيز تفسير قوله: «إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ»،* در مجمع البيان، تكرار همان مطالبى است كه در تفسير تبيان در ذيل همين آيه گذشت؛ از اين جهت از تكرار آن در اين‌جا، صرف‌نظر مى‌شود). «1»
نيز فى قوله تعالى: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَ

---

(1). مجمع البيان، ج 1، ص 185- 184.

أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» «1»، فرموده: خداى سبحان وقت روزه و آنچه از احكام را كه به آن تعلّق دارد،

بیان نمود. پس فرمود: «أحِلّ لَکَمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ»؛ یعنی جماع، و ابن عباس گفته است: خدای سبحان باحیاست؛ به هرچه بخواهد، کنایه می‌کند. البته، «رفث»، «لباس»، «مباشرة»، «افضاء»، همان جماع است، و زجاج گفته است: «رّفث» تنها کلمه جامع است برای آنچه مرد از زن اراده می‌کند. این تحلیل اقتضا دارد تحریم گذشته‌ای را که از ایشان زایل گشته است، و مراد از: «لَیْلَةَ الصِّیامِ»، شبی است که فردای آن، روزه است، و از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهما السّلام کراهت جماع در اوّلین شب هر ماه، به‌جز شب اوّل ماه رمضان که در آن، جماع، مستحب است، روایت شده، به واسطه وجود این آیه، و شبیه‌تر، این‌که مراد از آن در شب‌های آن ماه، همه‌اش، باشد، و البته، آن را به صورت مفرد آورد؛ زیرا آن، اسم جنس بوده و دلالت بر کثرت دارد. «هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ»؛ یعنی آن زنان سکونت و آرامش هستند برای شما و شما سکونت و آرامش هستید برای آنان؛ هم‌چنان‌که فرمود: «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباساً»؛ یعنی «سکنا»، از ابن عباس، مجاهد و قتاده. «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ»؛ چون خداوند متعال جماع و خوردن بعد از خواب را بر آنها حرام گردانید و آنان در این امر مخالفت کردند، خدای تعالی آنان را با نعمت موجود در رخصتی که با آن، تحریم نسخ گردید، یادآور شد. پس فرمود: خدای دانست که شما با معصیت و گناه، به خودتان خیانت کردید؛ یعنی امانت را با امتناع از مباشرت، ادا نکردید. «فَتابَ عَلَیْکُمْ»؛ یعنی توبه شما را قبول نمود. «وَ عَفا عَنْکُمْ»، در آن، دو وجه است: یکی، گناهان شما را آمرزید، و دیگری، تحریم آن را از شما زایل نمود، و آن «زایل کردن»، عفو از تحریم آن است برای آنان. «فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ»، باللیل؛ یعنی در شب با آنان جماع کنید. لفظ آن، امر بوده و در معنا، اباحه می‌باشد. «وَ

---

(1). بقره/ 187.

ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ»، در آن، دو قول است: یکی این‌که: آنچه از فرزند را که خدای تعالی برای شما به عنوان «قضا» قرار داد، آن را طلب کنید، و این قول، از حسن و اکثر از مفسّرین است، و آن این است که مرد با همسرش مجامعت می‌کند به امید این‌که خدای تعالی فرزندی که خدا را عبادت کند و تسبیح او را گوید، روزی او گرداند، و قول دیگر این‌که: آنچه خدای تعالی برای شما ثبت نمود، از حلالی که در کتابش آنها را بیان داشته، و قوله: «وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا»، اباحه برای خوردن و آشامیدن است، «حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ»: تا برای شما به تحقیق آشکار و متمایز گردد، «الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ»؛ یعنی روز از شب. پس اوّل روز، طلوع فجر

دوّم است، و گفته‌اند: آن، سفیدی فجر از سیاهی شب است، و گفته‌اند: آن، سفیدی اوّل روز از سیاهی آخر شب است، و البته، آن، شباهت به رشته دارد. «مِنَ الْفَجْرِ»، محتمل است «من» به دو معنا باشد: یکی این که به معنای تبعیض باشد؛ زیرا معنای آن، بعض فجر بوده و همه آن نیست، از ابن درید، و دیگر آن‌که به معنای تبیین باشد؛ زیرا آن، رشته سفید را آشکار و ظاهر می‌کند، پس مثل این است که فرموده: رشته سفیدی که آن، فجر است، و روایت شده که عدی بن حاتم به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفت: من دو رشته موی سفید و سیاه را قرار دادم و به آن دو نگاه می‌کردم و آن برایم ظاهر و آشکار نشد. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آن‌چنان خنده‌ای نمود که دندان‌های مبارکش دیده می‌شد، پس از آن فرمود: «یا بن حاتم! انما ذلک بیاض النهار و سواد اللیل فابتداء الصوم من هذا الوقت.»؛ یعنی ای پسر حاتم! البته، آن، سفیدی روز و سیاهی شب است، پس شروع و ابتدای روزه از همین زمان است. پس از آن، خدای تعالی انتهای آن را بیان نمود، پس فرمود: «ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ»؛ یعنی از وقت طلوع فجر ثانی، و آن، استطاله عریضی است که افق را می‌گیرد و آن، فجر صادق است که وقت وجوب نماز صبح می‌باشد، تا زمانی که شب داخل می‌گردد، و آن، بعد از غروب خورشید است، و نشانه داخل شدن آن، به معلومیت سقوط سرخی از جانب مشرق و روآوردن سیاهی به دنبال آن است، و قوله: «وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ»، در معنای آن دو

قول است: یکی این‌که از آن اراده جماع نموده است. این قول از ابن عباس، حسن و قتاده نقل شده است، و دیگری اراده جماع و هرچه فروتر از آن است، از قبیل: بوسه و غیر آن، و این قول، از مالک و ابن زید نقل شده و مطابق با مذهب ما است، و قوله: «وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ»؛ یعنی مباشرت نکنید با آنان در حال اعتکافتان در مساجد، و نزد ما اعتکاف صحیح نیست، مگر در یکی از مساجد چهارگانه: مسجد الحرام، مسجد النبی، مسجد کوفه و مسجد بصره، و نزد سایر فقها در سایر مساجد، جایز است، جز این‌که مالک گفته است که اختصاص به جامع دارد، و نزد ما، اعتکاف جز با روزه گرفتن صحیح نیست، و در آیه دلالت است بر تحریم مباشرت در اعتکاف، شب و روز آن؛ زیرا مباشرت معلق بر حال اعتکاف است، و قوله: «تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ»، اشاره است به احکام مذکور در آیه، «حدود خدا»، حرام‌های خدا است، از حسن، و گفته شده: معنای آن معصیت‌های الهی است، از ضحاک. «فَلا تَقْرَبُوها»؛ یعنی پس آنها را انجام ندهید، و گفته‌اند: آنها فرایض اللّه است، پس برای مخالفت با آن، به آنها نزدیک نشوید.

«کذلک»؛ یعنی مثل این بیانی که ذکر گردید، «یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاس»؛ یعنی

براهين و دلايل او است بر آنچه به آنان امر نمود و آنان را از َآن نهى فرمود. «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»؛ يعنى تا اين‌كه آنان از معاصى او و از تعدّى و تجاوز به حدودش تقوا و پرهيز كنند، در آنچه آنان را به آن امر به آن نمود و آنان را نهى فرمود و آنها را براى‌شان مباح كرد. در اين سخن دلالت است بر اين‌كه خداى تعالى تقوا را از همه مردم اراده فرموده است. «1»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «2»، فرموده: خداى سبحان حكم طلاق را پيش از جماع با آنان، بيان نمود، پس فرمود: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ»؛ يعنى اى مردان! اگر زنان را طلاق داديد، «مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ»؛ يعنى پيش از جماع با آنان، «وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَ

____
(1). مجمع البيان، ج 2، ص 281- 280، به اختصار.
(2). بقره/ 237.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 160
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده ج3 199
فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ»؛ يعنى بر شما نسبت به آنان، صداق و اندازه‌بندى مهر واجب گرديد، «فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ»؛ يعنى پس بر شما است كه نصف آنچه را اندازه‌بندى كرده‌ايد، و آن مهر المسمّى است، بپردازيد، «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ»، مگر اين‌كه زنان آزاد و بالغى كه ولايتى بر آنان نمى‌شود، آن را ببخشند؛ يعنى آنچه را كه براى آنان از واجب مى‌باشد از نصف صداق، از زوج‌هايشان مطالبه نكنند و آن را ترک نمايند. اين قول، از ابن عباس، مجاهد و ساير اهل علم است. «أَوْ يَعْفُوَا»: يا اين‌كه ترک كند و ببخشد، «الَّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ»، مجاهد، علقمه و حسن گفته‌اند: او، ولى است، و اين قول، از ابو جعفر، امام باقر، و ابى عبد اللّه، امام صادق عليهما السّلام روايت شده، و اين قول، مذهب شافعى است، جز اين‌كه نزد ما «ولى» تنها همان پدر، يا جدّ با وجود پدر پايين‌تر بر بكر غيربالغ، و گفته‌اند كه او زوج است، و از على عليه السّلام، سعيد بن مسيب، شريح، ابراهيم، قتاده و ضحاک روايت شده، و اين، مذهب ابى حنيفه است، و كسى كه عفو را براى زوج قرار داد، گفته: بر او است كه از جميع نصف گذشت كند، و كسى از اصحاب ما كه عفو را براى ولى قرار داد، قايل است به اين‌كه براى زوج است كه از همه نصف، عفو كند، و هركس از اصحاب ما كه عفو را براى ولى قرار داده، قايل است به اين‌كه براى اوست كه از بعض آن عفو كند و اين حق را ندارد كه از همه آن عفو كند. «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ، خطاب به زوج و به زن هردو است جميعا، از

ابن عباس، و برای زوج است به تنهایی. این، قول شعبی است.
او گفته: و البته، جمع آورد؛ برای این‌که خطاب برای همه زوج‌ها است، و قول ابن عباس اقوا است به واسطه عمومیت آن، و البته، عفو، «أَقْرَبُ لِلتَّقْوى است از دو جهت: یکی این‌که نزدیک به تقوا است؛ چون یکی از آن دو، در ظلم به دیگری پرهیزگاری کرده است؛ زیرا حقّ خودش را برای دیگری ترک نموده، و دیگر این‌که نزدیک به تقوا است، از این جهت که از معصیت خدای تعالی پرهیز نموده؛ زیرا کسی که حقّ خودش را ترک نموده، نزدیک است به تقوا، به لحاظ این‌که با طلب آنچه برای او نیست، معصیت نکرده است. «وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»؛ یعنی اخذ به وسیله فضل و احسان را بین
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 161
خودتان فراموش نکنید. خدای سبحان در این آیه حکمی را بیان فرمود که احدی در ترک آن معذور نیست، و آن این است که زوج نمی‌تواند از نصف مهر کمتر بدهد و زن نمی‌تواند مطالبه زیادتر کند. پس از آن، طریق فضل از هر دو طرف را بیان فرمود. «إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ.»:* البته، خدای تعالی به اعمال شما بسیار دانا است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «2»، فرموده: صفت است برای متقین، و در معنای «سراء» و «ضرّاء» دو قول است: یکی از آنها این است که معنای آن، در آسانی و در سختی می‌باشد، از ابن عباس؛ یعنی در فراوانی مال و کمی آن، و دوم از آنها این است که معنای آن، در حال شادی و اندوه می‌باشد؛ یعنی هیچ‌یک از آنها ایشان را از انفاق مال در وجوه نیکی و خوبی منقطع نمی‌کند. «وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ»؛ یعنی فروبرندگان خشم هستند، آن هنگام که همه وجودشان از خشم پر شده است. پس از کسی که به آنان ضرر وارد نموده، انتقام نمی‌گیرند، بلکه بر آن، صابر و شکیبا هستند. «وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ یعنی درگذرنده هستند از مردم آنچه را جایز است نسبت به آن گذشت کنند و گذشت از آن، منجر به اخلال به حقّ خدای تعالی نمی‌گردد، پس از آن، گذشت می‌کنند، و گفته‌اند: گذشت‌کنندگان از بندگان هستند. «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»؛ یعنی هر کس چنین کند، او محسن است و خدا به واسطه واجب نمودن پاداش نیک برایش، او را دوست دارد. «3»
نیز فی قوله تعالی: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبِينَ» «4»، فرموده: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را مورد خطاب قرار داده به چیزی که در آن، بعض عتاب هست در اذن دادن به کسانی که از او درخواست اذن نمودند، در تأخیر از او برای خروج به تبوک. پس فرمود: «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ»: خدا تو را مورد عفو قرار داد که

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 342- 341.
(2). آل عمران/ 134.
(3). مجمع البیان، ج 2، ص 504.
(4). توبه/ 43.

چرا در تخلّف آنان از خودت، به آنها اذن دادی، و این، از نوع لطیف معاتبه است که با عفو قبل از عتاب، شروع می‌شود. «حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ»؛ یعنی تا بشناسی کسی از آنان را که در تخلّف از تو، دارای عذر هست و کسی را که برای او هیچ عذری نیست. پس در این صورت، اذن دادن تو به کسی که به او اجازه می‌دهی، از روی علم است. ابن عباس گفت: البته، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در این موقع، منافقین را نمی‌شناخته است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «2»، فرموده: «وَ لا یَأْتَلِ»؛ یعنی و سوگند یاد نکنند، یا کوتاهی و ترک نکنند.

«أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ»؛ یعنی صاحبان ثروت و وسعت و مال، «أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی ، زجاج گفته است: معنای آن، «ان لا یؤتوا» بوده و «لا» حذف شده است، یعنی سوگند نخورند به این‌که اعطا نکنند، و گفته‌اند: کوتاهی نکنند در اعطا کردن و ترک ننمایند مجاهده و تلاش را در انفاق به خویشاوندانشان، «وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»، و در مسطح این صفات سه‌گانه جمع بود، چون خویشاوند ابی بکر و مسکین مهاجر بود. این، قول جبائی است، و در قصه دلالت است بر این‌که جایز است از کسی که جنگ بدر را شاهد بوده، گناهانی سر بزند، برخلاف قول نوائب. «وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا»، این، امر از جانب خدای تعالی است به کسانی که مراد از آیه هستند، به عفو و محو بدی‌ای که نسبت به آنان شده و گذشت نمودن از کسانی که به آنان بدی نموده‌اند و به آنها فرمود: «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ»: آیا دوست نمی‌دارید خدا بیامرزد گناهانتان را به پاداش عفو و نادیده گرفتن و گذشتتان از کسی که به شما بدی کرده است؟ «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «3»

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 32، به اختصار.
(2). نور/ 22.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 134.

همین‌طور فی قوله تعالی: «الّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» «1»، فرموده:
«الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ»؛ یعنی به زنانشان می‌گویند: شما مثل پشت مادرانمان هستید. «ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ»؛ یعنی آن زنان از زوجاتشان را که مانند مادران خود قرار می‌دهند، مادرانشان نیستند. «إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ»: مادران آنها به جز کسانی که آنان را زاییده‌اند، نیستند. «و إنهم»: و البته، آنان که ظهار می‌کنند، «لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ»: چیزی را می‌گویند که در شرع شناخته نیست، «و زورا»؛ یعنی آن، دروغ است. «وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ»: و البته، خدای تعالی از آنها عفو نمود و آنان را آمرزید و آنها را به کفاره امر کرد. «2»
ابی القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری، در تفسیر کشّاف، فی قوله تعالی: «وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ» «3»، فرموده: اگر بگویی: «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»، متعلّق به چیست؟ می‌گویم: در آن، دو وجه است؛ یکی متعلّق به «ود» است؛ بدین معنا که یهود آرزو داشتند که شما از دینتان برگردید و این، میل درونی‌شان بود، نه از قبل تدیّن و میل با حق بودنشان، و یا این‌که متعلّق به «حَسَداً» هست، و آن، تأثیری است که نفوس آنها از آن مایه گرفته است. «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا»: پس طریق عفو و گذشت را با آنان پیش بگیرید، از این‌که بعضی در راه جهل و دشمنی می‌باشند، «حَتَّى یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»، که آن، کشتن بنی قریظه، بیرون راندن بنی نضیر و به ذلّت درآوردن آنان بود با تعیین جزیه بر ایشان. «إِنَّ اللَّهَ عَلى کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ»، که خدای تعالی بسیار قادر و توانا در انتقام گرفتن از آنان است. «4»
نیز فی قوله تعالی: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِکُمْ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ وَ عَفا عَنْکُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما

---

(1). مجادله/ 2.
(2). مجمع البیان، ج 9، ص 247.
(3). بقره/ 109.
(4). کشّاف، ج 1، ص 304.

کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَى اللَّیْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ

فِی الْمَساجِدِ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَقْرَبُوها کَذَلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلّهُمْ یَتَّقُونَ» «1»، فرموده: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ»؛ یعنی خدا حلال نمود برای شما، «الرَّفَثُ»، را، و «رفث»، کنایه از جماع است. «تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ»، «اختیان» از خیانت است، مانند اکتساب که از کسب است؛ یعنی به نفستان ظلم کردید و بهره آن را از خیر ناقص نمودید، «فَتابَ عَلَیْکُمْ»، آن هنگام که توبه نمودید از حرامی که مرتکب شدید، توبه شما را پذیرفت. «وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ»: و با مباشرت طلب کنید آنچه را خدای متعال قسمت شما نموده و در لوح ثبت کرده است، از فرزند؛ یعنی تنها برای ارضای شهوت، مباشرت و جماع نکنید، و لکن برای طلب نمودن تناسل؛ یعنی آنچه خدای تعالی برای آن، نکاح را وضع نموده، مباشرت کنید.
«الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ»، اوّل شروع فجر است که در افق عرضه می‌شود و مانند رشته، کشیده شده، و «الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ»، آنچه امتداد دارد از تاریکی آخر شب که شبیه دو خط سفید و سیاه است، و قوله: «مِنَ الْفَجْرِ»، بیان است برای «الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ»، و جایز است که «من» برای تبعیض باشد، برای این‌که آن، بعض فجر و اوّل آن است. «ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ»، فرمود: در آن، دلیل است بر جواز نیت در روز روزه ماه رمضان و بر جواز تأخیر غسل تا فجر و بر نفی صوم وصال (یعنی روزه دو روز یا سه روز متوالی بدون افطار)، «عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ»؛ یعنی در مساجد اعتکاف کنند، و «اعتکاف»، عبارت است از ماندن در مسجد و عبادت نمودن در آن، و مراد از «مباشرت» فی قوله: «فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ»، جماع است، و گفته‌اند: ملامسه به شهوت و جماع نکنید که مفسد اعتکاف است، و از قتاده نقل شده که مردی زمانی که اعتکاف نموده بود، از مسجد خارج گردید و با زنش مباشرت نمود و پس از آن، به مسجد برگشت. خدای تعالی آنان را از این کار نهی فرمود، و گفته‌اند: آن دلالت دارد بر این‌که اعتکاف به‌جز در مسجد نمی‌باشد، و

---

(1). بقره/ 187.

گفته‌اند: اعتکاف جایز نیست به‌جز در مسجد النبی، و آن، یکی از مساجد سه‌گانه است، و گفته‌اند: در مسجد جامع، و عامه بر این هستند که آن، مسجدی باشد که جماعت در آن برگزار می‌شود، و مجاهد آن را «فی المسجد»، قرائت نمود. «تلک»، آن احکامی که ذکر گردید، «حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها»، آنها را مغشوش نکنید. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ

بَصِيرٌ» «2»، فرموده: «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ»، مطلّقات را اراده نموده، و «الّذِى بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ»، ولی است؛ یعنی به‌جز این‌که مطلقات بر زوج‌هایشان نصف مهر را ببخشند، و از آنان مطالبه نصف مهر را نکنند، یا ولی‌ای که عقد نکاح آنان را عهده‌دار شده، آن را ببخشد، و این، مذهب شافعی است، و گفته‌اند که آن، زوج است، و «الفضل»؛ یعنی تفضّل؛ یعنی: و فراموش نکنید که بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر تفضّل و بخشندگی داشته باشد، و مروّت و جوانمردی کنید و آن را تمام و کامل دریافت نکنید. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «4»، فرموده: «فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ»؛ یعنی در حال فراخی، وسعت و خوشی و در حال تنگی، سختی و ناخوشی، در هر دو حالت، از انفاق نمودن به هر اندازه که باشد، زیاد باشد یا کم، مضایقه نمی‌کنند، و با ذکر انفاق، شروع نمود؛ زیرا آن، سخت‌ترین چیز بر نفس است، و آن، دلالت بر اخلاص دارد.
«کظم القربه»، بستن سر مشک است، وقتی که مشک پر شود، و «کظم البعیر»، بستن شتر است، وقتی آن را نرانند، و از آن است، «کظم الغیظ»، و آن، خودداری کردن است از آنچه در نفس او می‌گذرد با خویشتن‌داری کردن و اثر خشم را ظاهر نکردن، و از

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 340- 337، به اختصار.
(2). بقره/ 237.
(3). کشّاف، ج 1، ص 375- 347، به اختصار.
(4). آل عمران/ 134.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، «من کظم غیظا و هو یقدر علی انفاذه، ملأ اللّه قلبه امنا و ایمانا.»؛ یعنی هرکس خشم خود را فروبنشاند، درحالی‌که قدرت بر اجرای آن دارد، خدا دل او را از امنیت و ایمان پر می‌کند. «وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ»؛ یعنی وقتی کسی بر آنان جنایتی وارد کند، از او مؤاخذه نمی‌کنند، و روایت شده که: «ینادی مناد یوم القیامة این الذین کانت اجورهم علی اللّه؟ فلا یقوم الا من عفا.»؛ یعنی روز قیامت منادی ندا سر می‌دهد که: کجا هستند کسانی که پاداش آنان بر خدای تعالی است؟ پس کسی قیام نکند، مگر آنان که عفو کردند، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که: «ان هؤلاء فی امتی، قلیل، الا من عصم اللّه، و قد کانوا کثیرا فی الامم الّتی مضت.»: البته، این گروه در امت من کم هستند به‌جز کسانی که خداوند آنان را بازداشته است، و در امت‌هایی که درگذشتند، تعداد آنان، بسیار بوده است. «وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، جایز است که لام «المحسنین»، لام جنس باشد، پس شامل هر نیکوکاری

می‌شود، و این کسانی که ذکر گردیدند، تحت آن قرار می‌گیرند، و جایز است که لام عهد باشد که آن، اشاره به اینان می‌باشد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَکَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكاذِبِينَ» «2»، تفسیر نموده: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ»، کنایه از جنایت است؛ زیرا عفو، در ردیف آن است، و معنایش این است که: تو خطا کردی و چه بد کردی، و «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ»، بیان است برای آن چیزی که از آن، کنایه به عفو شده است، و معنای آن این است که برای تو نبود که به آنان اجازه ماندن از جنگ را بدهی، موقعی که از تو کسب اجازه نمودند و عذر آوردند برای تو با بهانه‌هایشان و چرا در اجازه دادن به آنان، حوصله نکردی، «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَکَ»: تا برای تو صدق عذرشان از کذبشان معلوم گردد. «3»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ لا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبى‏ وَ الْمَساكِينَ وَ الْمُهاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 464- 463.

(2). توبه/ 43.

(3). کشّاف، ج 2، ص 192.

غَفُورٌ رَحِيمٌ» «1»، فرموده: یعنی سوگند نخورند بر این‌که به مستحقین احسان، احسان نکنند، یا این‌که در احسان نسبت به آنان کوتاهی کنند، و اگرچه بین آنان به واسطه جنایتی که فر و شکوه آنها را تیره کرده، کینه و دشمنی باشد. پس باید با عفو و صفح، بر آنان برگردند و نسبت به آنها چنان رفتار کنند که خودشان با کثرت خطا و گناهانشان، امیدوارند که پروردگارشان نسبت به آنان رفتار کند. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» «3»، فرموده:

«الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ»، در «منکم» توبیخ است برای عرب، و قباحت و زشتی است به جهت عادت آنان در ظهار؛ زیرا آن از سوگندهای مخصوص اهل جاهلیت آنان بود بدون امّت‌های دیگر، «ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ»؛ یعنی کسی که به زنش بگوید: «انت علیّ کظهر امّی»، در این کلامش، زوج را به مادر ملحق ساخته و همسرش را مانند مادرش قرار داده است، و این، تشبیه باطلی است؛ برای این‌که بین حال همسر بودن و حال مادر بودن تباین است. «إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ»، اراده می‌کند که مادران در حقیقت، همان زایندگان آنها بوده و غیر از ایشان، به آنان ملحق هستند، برای

دخولشان در حکم ایشان. پس مادران رضاعی، به واسطه شیر دادن، داخل در حکم مادران هستند، و همین‌طور همسران پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله مادران مؤمنین هستند، به واسطه این‌که خدای تعالی نکاح آنان را بر امّت حرام نمود. پس بدین واسطه، داخل در حکم مادرانند، و امّا همسران، بعیدترین کس، نسبت به مادر بودن هستند؛ زیرا آنان در حقیقت مادر نبوده و داخل در حکم مادران نیستند. پس قول ظهارکننده، قول زشتی است؛ حقیقت منکر آن بوده و احکام شرعی (هم) آن را منکر است و زور و دروغ باطل منحرف از حق می‌باشد. «4»

---

(1). نور/ 22.

(2). کشّاف، ج 3، ص 56.

(3). مجادله/ 2.

(4). کشّاف، ج 4، ص 70.

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر در تفسیرش، فی قوله تعالی: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «1»، فرموده: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ»؛ یعنی بسیاری از اهل کتاب، مانند: حیّ بن اخطب و افرادی نظیر او، دوست داشتند که «لَوْ يَرُدُّونَكُمْ»: شما به کفر برگشت کنید، «مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً»: بعد از ایمان آوردنتان. «كُفَّاراً»، مفعول دوّم است برای «یردون»، یا حال از مفعول است. «حَسَداً»، علّت است برای «وَدَّ». «مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»، متعلّق به «وَدَّ» است؛ یعنی از قبل نفوسشان، نه از قبل دینداربودنشان، آرزو داشتند، یا به سبب حسدی که برخاسته از نفوسشان بود، آرزو داشتند که شما به کفر برگردید. «مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»، بعد از آن‌که حق؛ یعنی صدق محمّد صلّی اللّه علیه و آله بر آنان مکشوف شد، «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا»: پس شما عقوبت نمودن و سرزنش کردن را ترک کنید، «حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»: تا امر خدای تعالی درباره آنها، راجع به فتح مکّه، یا قرارداد جزیه، یا جنگ با بنی قریظه، یا جلای وطن بنی نضیر، صادر گردد؛ «إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»: البته، خدای تعالی بر هرچیزی قادر و توانا است (کنایه از این‌که او بر انتقام گرفتن از آنان قادر و توانا است). «2»

نیز فی قوله تعالی: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى

اللّیْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِی الْمَساجِدِ تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَقْرَبُوها كَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ» «3»، فرموده: «أُحِلَّ لَكُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِكُمْ»، کنایه از مواقعه است. «هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ»: سبب حلال

---

(1). بقره/ 109.
(2). تفسیر شبّر، ص 45.
(3). بقره/ 187.

را مجددا بیان می‌کند، و آن، سختی شکیبایی و صبر آنان است که به واسطه شدت اختلاط و آمیزش، در وجه تمثیل، هریک از آنان، لباس همراهش است، یا پوشش هر یک از آن دو، حال همراهش است و او را از تبهکاری بازمی‌دارد. «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ»، به کنایه، برای عذاب نفوس و کم شدن بهره آنان از پاداش نیکو گفته شده. «فَتابَ عَلَیْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ»، روایت شده آیه هنگامی نازل گردید که نکاح در شب‌های ماه رمضان و خوردن در آن شب‌ها بعد از خواب، حرام بود؛ پس گروهی از جوانان مخفیانه نکاح کردند، و مردی پیش از افطار خوابید، پس چون بعد از خوابیدن چیزی نخورد و فردای آن روز، درحالی‌که روزه‌دار بود و ضعف او را فراگرفته بود، برای حفر خندق حاضر گردید و به واسطه ضعفی که داشت، بی‌هوش شد. «فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ»؛ یعنی آنچه را از فرزند برای شما ثبت است، با آمیزش با زنان خود، آن را طلب کنید. «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَكُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»: و تا آشکار شدن سفیدی روز از سیاهی شب برای شما، که آن، فجر صادق است و بدون شک در افق ظاهر می‌گردد، بخورید و بیاشامید. «ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ»، بیان اندازه و حدّ زمان روزه است. «وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِی الْمَساجِدِ»: و درحالی‌که در مساجدی که اعتکاف در آنها جایز است، شما اعتکاف دارید، به آمیزش با آنها نپردازید، و مساجدی که در آنها اعتکاف جایز است، بنا بر اظهر، هر مسجد جامعی می‌تواند باشد. «تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها»، این احکام ذکر شده، احکام خدای تعالی است، پس برای مخالفت نمودن با آن، به آنها نزدیک نشوید.
نهی از نزدیک شدن به آن کرده، تا مبالغه در منع از تعدّی و تجاوز به حدود باشد؛ «كَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ»: این‌چنین خدای تعالی آیاتش را برای مردم واضح و آشکار می‌کند، تا از تجاوز و تعدّی به حدود الهی تقوا کنند و پرهیزگاری نمایند. «1»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 74- 73.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «1»، فرموده: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ»: و اگر زنان را پیش از آمیزش جنسی با آنان، طلاق بدهید، «وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ»: بر شما واجب است نصف مهریه، پس آن، بر ذمه شما است؛ «إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ»: مگر این‌که زنان مطلقه همه حقشان را یا بعضی از حقّشان را ببخشند، و صیغه برای مؤنّث بوده و وزن آن، «یفعلن» است و این تأثیر ندارد؛ زیرا این وزن در بنای آن است و برای مذکّر هم می‌آید و وزن آن، «یفعون» به حذف لام است. «أَوْ يَعْفُوَا الَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ»: یا ببخشد آن کسی که گره نکاح به دست او می‌باشد و آن ولیّ است، وقتی که دختر صغیره یا غیر رشیده باشد؛ زیرا برای ولی است که ببخشد، وقتی مصلحت دختر چنین اقتضا کند، و لکن نه همه نصف را، و این قول، نزد اصحاب ما است، و گفته‌اند: مراد از آن، زوج است؛ زیرا او مالک حل، عقد و عفو است و او می‌تواند مهریه را به‌طور تمام و کامل به او بدهد، «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ، خطاب است برای زوج‌ها. پس چون در اول، عفو زن و بخشش ولی را ذکر نمود، عفو زوج را نیز یادآوری کرد، و در مرتبه دوّم، ذکر آن را اعاده نمود، به لحاظ تأکید، و جمع، به اعتبار هر زوج، یا برای زوجین باهم با غلبه ذکوریت است. «وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»؛ یعنی بخشش و احسان برخی از شما نسبت به برخی دیگر را ترک نکنید. «إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»: البته، خدای تعالی به آنچه عمل می‌کنید. بسیار دانا است. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «3»، فرموده: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ»؛ یعنی آن کسانی که در حال خوشی و وسعت، و در حال ناخوشی و عسرت و یا در هر

---

(1). بقره/ 237.
(2). تفسیر شبّر، ص 97- 96.
(3). آل عمران/ 134.

حالی، انفاق می‌کنند؛ زیرا حالات، خالی از خوشی و شادمانی، و ناخوشی و زیان‌باری نیست. «وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ»: و غیظ و خشم خود را به اندازه‌ای که بر آن قدرت و توانایی دارند، از اجرای آن بازمی‌دارند، «وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ»: و به هنگامی که مردم بر آنان جنایتی می‌کنند، از آنان گذشت

می‌نمَایند، «وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»: و خدای متعال محسنین را دوست می‌دارد، و لام «الْمُحْسِنِینَ»، لام عهد است؛ یعنی اشاره است به اینهایی که توصیف شدند، و یا لام جنس است. در این صورت، اینان که توصیف شده‌اند نیز داخل در محسنین هستند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ» «2»، فرموده: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ»، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به جماعتی اجازه داد تا از او (در خروج برای میدان تبوک) تخلف نمایند، و اوّلا ترک این اجازه به آنان بود، پس او مورد عتاب قرار گرفت که: «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ»: چرا در این تخلّف به آنان اجازه دادی؟ «حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا»: تا برای تو معلوم گردد کسانی که در عذرشان برای عدم شرکت و تخلّف، راستگو هستند، «وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ»: و تو دروغگویان در این تخلّف را بشناسی. «3»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «4»، فرموده: «وَ لا یَأْتَلِ»: و نباید سوگند بخورند؛ به این معنای یَأْتَلِ»، از «ألیّه» است، و یا به معنای: در کار کوتاهی نکنند، است. در این صورت «یأتل» از «ألو» است.

«أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ.»؛ یعنی اهل ثروت و آنان که بی‌نیازند، «وَ السَّعَةِ»: و آنان که وسعت در مال دارند، «أَنْ یُؤْتُوا». اعطا کردن به «أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا»: خویشاوندان، بیچارگان و مهاجرین در راه پیشرفت دین خدا، و آنان باید خطا و گناه را نادیده بگیرند و از آنها درگذرند، «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ»:

---

(1). تفسیر شبّر، ص 157.

(2). توبه/ 43.

(3). تفسیر شبّر، ص 419.

(4). نور/ 22.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 172

آیا دوست نمی‌دارید خدای متعال پاداش نادیده گرفتن بدی آنان را بر شما و گذشتتان از گناه آنها را بر شما، مغفرت و آمرزشتان قرار دهد؟ «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»: و خدا بسیار آمرزنده و با رحمت است برای مؤمنین. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» «2»، فرموده:

«الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ»: آنان که با گفتن: «انت علیّ کظهر امّی»، به زن‌هایشان، ظهار می‌کنند، «ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ»: در حقیقت،

زوجه‌هایشان مادرانشان نیستند، «إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ»: مادران آنان جز آن زنانی که آنان را زاییدند، نیستند، و البته، آنان گفته ناپسندی را می‌گویند که برای شرع چنین گفته‌ای شناخته شده نیست، «و زورا»: و گفته دروغی است، «وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ»: و البته، خدای تعالی از روی تفضّل، یا اگر آنان توبه کنند، بسیار درگذرنده و پوشاننده گناهان است. «3»

استاد علّامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ» «4»، فرموده: «وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ»، را نقل کرده‌اند که آنها حیّ بن اخطب و برخی از کسان او از متعصبین یهود بودند، و قوله تعالی: «فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا» را گفتند، به آیه قتال نسخ گردید، و قوله تعالی: «حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ» الی آخر الایه، در آن، اشاره است به حکمی که به زودی خدای تعالی در حقّ آنان بیان می‌فرماید، و نظیر آیه آتی (آیه 114) است که می‌فرماید:
«أُولئِکَ ما کانَ لَهُمْ أَنْ یَدْخُلُوها إِلَّا خائِفِینَ لَهُمْ فِی الدُّنْیا خِزْیٌ وَ لَهُمْ فِی الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِیمٌ.» «5»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 732.
(2). مجادله/ 2.
(3). تفسیر شبّر، ص 1100.
(4). بقره/ 109.
(5). المیزان، ج 1، ص 260.

نیز فی قوله تعالی: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ وَ عَفا عَنْکُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ» «1»، فرموده: قوله تعالی: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ»، «احلال»، به معنای اجازه بوده و اصل آن، از حلّ است در مقابل عقد، به معنای باز کردن گره یا بسته، و «رفث»، تصریح است به کنایه‌گویی از چیزی که ذکر آن، زشت و قبیح است، از الفاظی که خالی از مباشرت (آمیزش جنسی) با زنان نیست، و در این‌جا کنایه از عمل جماع است، و آن، از ادب قرآن است که زشت را به طریق کنایه بگوید، و هم‌چنین سایر الفاظ مستعمل در قرآن، نظیر:

مباشرت، دخول، مسّ و لمس، همه اين الفاظ، بر طريق كنايه است، و قوله تعالى: «هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ»، ظاهر از لباس، آن چيزى است كه بدن انسان را مى‌پوشاند، و هر دو جمله، از قبيل استعاره است. پس هريک از دو زوج، همراه خود را از ارتكاب تبهكارى (زنا) و اشاعه آن بين افراد همنوع، مانع مى‌گردد. پس هريک از آن دو، براى همراهش لباس است؛ معايب او را پوشانده و زشتى‌هايش را مستور مى‌دارد، و اين، استعاره لطيفى است، و لطف آن، با منضم نمودن آن به: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ»، زياد مى‌گردد كه البته، انسان به وسيله لباس، عورتش را از غير مى‌پوشاند، امّا براى نفس، پوشش نيست، و لذا هريک از زوجين، ديگرى را از جماع با غيرش حفظ مى‌كند، و امّا جماع با زوجش زشت و عيب نيست؛ زيرا او لباسش است؛ متصل است به او بنفسه، و مباشر است با او، و قوله تعالى: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ»، «اختيان» و «خيانة»، به يک معنا هستند، و بنا بر آنچه گفته‌اند، در آن، معناى نقص است، و فى قوله: «أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ»، دلالت بر معناى استمرار دارد،

---

(1). بقره/ 187.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 174

و آيه دلالت دارد بر اين‌كه اين خيانت تا زمان شروع بيان حكم روزه، بين مسلمانان استمرار داشته است و آنان با خيانت به خودشان، مخفيانه معصيت مى‌كردند، و اگر اين خيانت آنان معصيت نبود، توبه و عفو نازل نشده بود، و بنابراين، آيه دلالت دارد بر اين‌كه حكم روزه پيش از نزول آيه، حرمت جماع در شب روزه بوده است، و ظاهر همان‌طور كه بعضى روايات از طرق اهل سنت و جماعت به آن اشعار مى‌دارد اين است كه همين‌كه حكم وجوب روزه نازل گرديد و مسلمين فرموده خداى تعالى: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيامُ كَما كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ» را شنيدند، از آن، تساوى در همه احكام از جميع جهات را فهميدند، و هم‌چنان كه گفته‌اند: نصارى در اوّل شب به خوردن، آشاميدن و نكاح مى‌پرداختند و پس از آن، خوددارى مى‌كردند. مسلمانان هم به آنان تمسّک جستند، جز اين‌كه اين امر بر مسلمانان مشكل بود. پس جوانشان در خفا از نكاح خوددارى نمى‌كردند، با اين‌كه آن را معصيت و خيانت به خودشان مى‌دانستند و پيرهايشان كوشش داشتند كه بعد از خواب، از خوردن و آشاميدن خوددارى كنند و چه بسا بسيارى از آنان را خواب فرامى‌گرفت، خوردن و آشاميدن، به گمان خودش بر او حرام مى‌شد؛ پس اين آيه نازل گرديد و بيان نمود كه نكاح، خوردن و آشاميدن در شب ماه رمضان براى آنان حرام نيست، و قوله تعالى: «فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ» را فرموده: امر بعدِ از

حظر، واقع شده، پس دلالت بر جواز دارد، و در اوّل آیه فرمود: «أُحِلَّ لَكُمْ»، و معنای آن این است که: پس از حالا جایز است برای شما مباشرت نمودن با زنانتان، و «ابتغاء»، طلب کردن است، و مراد از «ابتغاء ما کتب اللّه»، عبارت است از طلب فرزند که خدای متعال از طریق مباشرت و آمیزش جنسی، بر نوع انسانی ثابت نموده است، و قوله تعالی: «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»، فجر، دو فجر است. فجر اوّل را فجر کاذب می‌نامند به واسطه این‌که بعد از توقّف کوتاهی باطل می‌شود و پس از آن، گستره دراز و بلندتری مانند رشته سفیدی، در ناحیه افق شرقی کشیده شده و ظاهر می‌گردد و آن، فجر ثانی است که فجر

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 175

صادق نامیده می‌شود، به واسطه این‌که آنچه را از آن خبر می‌دهد، صادق است، و به واسطه آن، از آمدن روز و اتصال آن به طلوع خورشید خبر می‌دهد، و از همین جهت معلوم شد که مراد از «الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ»، فجر صادق بوده و «مِنَ» بیانیه است، و معلوم شد که مراد از آن، محدود نمودن فجر به طلوع فجر صادق است، و قوله تعالی: «ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ»، اتمام روزه را محدود به شب نموده، و در قوله: «أَتِمُّوا»، دلالت است بر این‌که آن، واحد بسیط و عبادت واحده تامّه می‌باشد بدون این‌که مرکّب از امور عدیده‌ای باشد که هریک از آنها خود عبادتی است واحد، و این تفاوت بین «تمام» و «کمال» است؛ بدین معنا که «تمام»، اوّل انتهای وجودی است که از اجزای دارای آثار تألیف نشده، و حال آن‌که «کمال»، انتهای وجودی است که هریک از اجزایش به تنهایی اثر مستقلی دارد. قال تعالی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى»، در این آیه، دین مجموع نماز، روزه، حج و غیره است که برای هریک از آنها اثر مستقلی است، برخلاف نعمت، و قوله تعالی: «وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِى الْمَساجِدِ»، و «اعتکاف» عبادت خاصه‌ای است که از احکام آن، لزوم حضور در مسجد، و عدم خروج از آن است، مگر به واسطه عذری، و لازمه آن، روزه‌دار بودن و در مسجد بودن است، و به همین جهت صحیح است توهّم شود که چون جماع در شب روزه جایز است، مباشرت با زن‌ها در شب‌های اعتکاف نیز جایز است، پس این دخل را دفع نمود و فرمود: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها»، اصل «حدّ»، منع است، و جمیع استعمالات و اشتقاقاتش به آن بازمی‌گردد، مانند: حدّ سیف، حدّ فجور الی غیر ذلک، و نهی از قرب به حدود، کنایه از عدم ارتکاب آن و عدم تجاوز از آن است؛ یعنی این گناهان را که شامل خوردن، آشامیدن و جماع است، مرتکب نشوید، یا از این احکام و محرّمات الهی‌ای که برای شما بیان نمودم، و آن، عبارت است از احکام روزه، آنها را با ضایع نمودن و با ترک تقوا، مورد

تجاوز قرار ندهید. «1»

(1). المیزان، ج 2، ص 48- 43، به اختصار.

فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «1» هم فرموده: و اگر زنانتان را پیش از دخول به آنها طلاق دادید و برای آنان فریضه‌ای فرض نمودید و مهر مسمی قرار دادید، بر شما واجب است، نصف آنچه را از مهریه را فرض نمودید، به آن زنان بپردازید، مگر این‌که این زنان مطلّقه آن را ببخشند و از آن صرف‌نظر کنند، «أَوْ يَعْفُوَا الَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ»: یا کسی که عقد نکاح به دست او انجام شده، ولیّ آنان، می‌تواند از آن نصف مذکور صرف‌نظر کند، یا زوج که عقد نکاح به دست اوست، پس بر زوجه مطلّقه، رد کردن نصف مذکوری که دریافت نموده، واجب نیست، و عفو درهرحال، نزدیک‌تر است به تقوا؛ زیرا آن کسی که از حقّ مسلّم خود که شرعا برایش ثابت است، اعراض کند، پس به طریق اولی، از آن چیزهایی که از حرام‌های خداست و حقّ او نیست، قدرتمندانه‌تر اعراض می‌کند، و قوله: «وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ»، «فضل» به معنای زیاده است، مانند:

فضول، جز این‌که «فضل»، زیاده در چیزهای پسندیده بوده و «فضول»، زیاده در چیزهای ناپسند است، و مراد از «فضل» در آیه، ترغیب به احسان و فضل است نسبت به گذشت از حقوق و ساده گرفتن و تخفیف دادن زوج است بر زوجه و به‌عکس. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «3»، فرموده: «سرّاء» و «ضراء»؛ یعنی مادامی که انسان مسرور و شادمان است و مادامی که بدحال و ناراحت می‌باشد، یا در حال فراخ حالی و وسعت و در حال سختی و عسرت، و «کظم»، در اصل، عبارت است از محکم نمودن سر مشک بعد از آن‌که مشک پر شد، و آن، برای انسان استعاره شده، هنگامی که از حزن و غضب پر شود، و «غیظ»، هیجان طبع است برای انتقام گرفتن به

(1). بقره/ 237.

(2). المیزان، ج 2، ص 257.

(3). آل عمران/ 134.

هنگامی که احوال بسیاری را مشاهده کند که مورد رضایتش نیست، به

خلاف «غضب»، که آن، اراده انتقام گرفتن یا مجازات نمودن است، و به همین جهت می‌فرماید: «غضب اللّه» و نمی‌فرماید: «اغتاظ»، و در قوله: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»، اشاره است به آنچه ذکر نمود، از اوصافی که معرف برای آنان است، و البتّه، آن تنها معرّف محسنان در کنار مردم است با احسان به آنان، و اما در کنار خداوند، پس معرّفشان، آنچه است که در قوله: «وَ بُشْری لِلْمُحْسِنِینَ. إِنَّ الَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» «1» فرموده؛ بلکه احسان در این آیات، همان احسان تصریح شده برای مذکور در قوله: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ»، می‌باشد. پس انفاق و مانند آن، وقتی برای رضای خدا نباشد، برای آن، مرتبه و مقامی نزد خدای سبحان نیست، و حاصل این‌که «احسان»، انجام اعمال بر وجه نیکو است، از جهت استقامت و ثبات بر ایمان به خدای سبحان. «2»
فی قوله تعالی: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ» «3» هم فرموده: جمله اوّلی دعا است برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، نظیر دعا بر انسان به قتل فی قوله: «قُتِلَ الْإِنْسانُ ما أَکْفَرَهُ» «4»، و جمله، متعلّق است به قوله: «لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ»؛ یعنی چرا در خلاف کردن و ماندن، به آنان اجازه دادی، و چون استفهام برای انکار یا توبیخ است، معنایش چنین خواهد بود: سزاوار این بود که در تخلّف و ماندن، به آنان اجازه نمی‌دادی، و معنای آیه این است: خدا بر تو بخشید. چرا در تخلّف از حرکت به تبوک و درخواست ماندن، به آنان اجازه دادی که بمانند و از حرکت به سوی تبوک، تخلّف کنند؟ و اگر می‌خواستی، به آنان اجازه نمی‌دادی، و بر این امر سزاوار بودند که به آنان اجازه ندهی، تا برای تو معلوم گردد آنان که راستگو هستند، و بشناسی آن کسانی را که دروغگو هستند، پس در این صورت، کذب و نفاق آنان بر تو معلوم می‌شد. «5»

---

(1). احقاف/ 14- 13.
(2). المیزان، ج ص، 19- 18، به اختصار.
(3). توبه/ 43.
(4). عبس/ 17.
(5). المیزان، ج 9، ص 299- 297، به اختصار.

نیز فی قوله تعالی: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ» «1»، فرموده: «ایتلاء»؛ یعنی کوتاهی کردن، ترک کردن و سوگند خوردن، و هر یک از معانی سه‌گانه خالی از مناسبت نیست، و معنای آن این است که: نباید صاحبان فضل از

بین شما و ارباب وسعت، یعنی ثروتمندان، در اعطا به خویشاوندان، بیچارگان و مهاجرین در راه دین خدا از مالشان کوتاهی کنند، یا اعطای به آنان را ترک کنند، و یا نباید سوگند بخورند که به آنان اعطا نکنند، و باید آنها را مورد عفو و گذشت قرار دهند.
پس از آن، آنها را به قوله: «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»، تشویق و ترغیب نمود، و در آیه دلالت است بر این‌که برخی از مؤمنان اراده نموده بودند آنچه را که به بعضی از کسانی که اهل افک و تهمت زدن بودند، اعطا می‌کردند، قطع کنند، پس خدای تعالی ایشان را از این تصمیم نهی فرمود و بر تداوم اعطا نسبت به آنان برانگیخت. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» «3»، فرموده: نفی حکم ظهار است که نزد آنان معروف بوده و نیز به واسطه آن، طلاق و تحریم ابدی حاصل نمی‌گردد. البته، سنت جاهلیت بر این بود که به سبب ظهار زوجه را به مادر ملحق می‌کرد. در نتیجه، حرمت زوجه بر زوجش، همچون حرمت مادر بر فرزند، حرمت ابدی بود. پس قوله: «ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ»؛ یعنی برحسب اعتبار شرع، زوجه‌ها مادران زوج نیستند که به سبب ظهار، بر آنان حرام ابدی بشوند. پس از آن، آن را به قوله: «إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ»، تأکید نمود؛ یعنی مادران زوج‌های آنان نیستند، به جز آن زنانی که آنان را زاییدند. سپس آن را برای بار دوم به قوله: «وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً

---

(1). نور/ 22.
(2). المیزان، ج 15، ص 102.
(3). مجادله/ 2.

مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً»، با آنچه در آن است از سیاق، تأکید کرد؛ یعنی و البته، این زوج‌های ظهارکننده، گفته منکری می‌گویند که شرع آن را منکر می‌شمرد، از آن‌جا آن را معتبر ندانسته و به عنوان پشت تلقی نکرده است، و کذب می‌گویند به اعتبار این‌که موافق شرع نیست؛ همان‌طور که با واقعیت خارجی تطابق ندارد. پس آیه این‌چنین فایده می‌دهد که ظهار، مفید طلاق نیست، و این، منافاتی با وجوب کفاره ندارد، اگر بعد از ظهار بخواهد مواقعه انجام شود، پس زوجیّت به حال خود باقی است، هرچند که مواقعه پیش از کفّاره، حرام می‌باشد، و قوله: «وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ»، خالی از دلالت نیست بر این‌که آن، گناهی آمرزیده شده است، لکن ذکر کفّاره در آیه بعدی که در ذیل آن، با قوله: «وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ أَلِیمٌ» آمده، چه‌بسا دلالت دارد بر این‌که مغفرت، مشروط به کفّاره

است. «1»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَدَّ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَوْ یَرُدُّونَکُمْ مِنْ بَعْدِ إِیمانِکُمْ کُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ» «2»، در تفسیر «حَتَّی یَأْتِیَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ»، فرموده: منظور از «فرمان خدا» در این‌جا به گفته بسیاری از مفسّران، «فرمان جهاد» است که در آن هنگام هنوز نازل نشده بود؛ شاید به این علّت که هنوز آمادگی همه‌جانبه برای این فرمان نداشتند، و لذا بسیاری معتقدند که این آیه به وسیله آیات جهاد نسخ شده است، امّا تعبیر به نسخ، شاید در این‌جا صحیح نباشد؛ چرا که نسخ آن است که حکمی ظاهرا به صورت نامحدود تشریع گردد، اما در باطن موقت باشد، ولی حکم عفو و گذشت در آیه مورد بحث، در شکل محدود بیان شده است؛ محدود به زمانی که فرمان الهی دایر به جهاد، نیامده است.
و زیر عنوان «نکته‌ها» فرموده:
1. و «اصْفَحُوا»، از ماده «صفح»، در اصل به معنای دامنه کوه، پهنی شمشیر، و یا

(1). المیزان، ج 19، ص 25- 24.
(2). بقره/ 109.

صفحه صورت است، و این جمله معمولا به معنای روی گرداندن و صرف‌نظر کردن به کار می‌رود، و با قرینه جمله «فَاعْفُوا» معلوم می‌شود که این روی برگرداندن به خاطر قهر و بی‌اعتنایی نیست، بلکه به خاطر گذشت بزرگوارانه است. ضمنا این دو تعبیر نشان می‌دهد که مسلمانان حتّی در آن زمان آن‌قدر قوت و قدرت داشتند که عفو و گذشت نکنند و به مقابله با دشمنان بپردازند، ولی برای این‌که دشمن اگر قابل اصلاح است، اصلاح شود، نخست دستور به عفو و گذشت می‌دهد، و به تعبیر دیگر، در برابر دشمن هرگز نباید خشونت، نخستین برنامه، باشد، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می‌کند که نخستین برنامه، عفو و گذشت باشد، اگر مؤثر نشد، آن‌گاه متوسّل به خشونت شوند.
2. جمله «إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ»، ممکن است اشاره به این باشد که خداوند می‌تواند هم‌اکنون نیز شما را از طریق غیرعادی بر آنها پیروز گرداند، ولی طبع زندگی بشر و عالم آفرینش این است که هر کاری تدریجا و با فراهم شدن مقدمات انجام گیرد.
3. جمله «حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»: انگیزه آنها حسدی از ناحیه خودشان است، ممکن است اشاره به این باشد که حسد گاهی در شکل هدف منعکس می‌شود و آب و رنگ دینی به آن می‌دهند، ولی حسدی که آنها در

این زمینه نشان می‌دادند، حتّی این رنگ را نداشت، بلکه صرفا جنبه شخصی داشت (تفسیر المنار). این احتمال نیز وجود دارد که اشاره به حسدی باشد که در جان آنها ریشه دوانیده است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِی الْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» «2»، فرموده: آیه مورد بحث، شامل

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 401- 399.

(2). بقره/ 187.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 181

چهار حکم اسلامی در زمینه روزه و اعتکاف است:

حکم اوّل: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ»: در شب‌های ماه روزه، آمیزش جنسی با همسرانتان برای شما حلال شده است.

حکم دوّم: «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ»: بخورید و بیاشامید تا رشته سپید صبح از رشته سیاه شب برای شما آشکار گردد.

حکم سوّم: «ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ»: سپس روزه را تا شب تکمیل کنید.

حکم چهارم: «وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِی الْمَساجِدِ»: هنگامی که در مساجد مشغول اعتکاف هستید، با زنان آمیزش نکنید.

و در ضمن نکته‌ها چهار عنوان را به شرح زیر بیان فرموده:

1. مرزهای الهی

در آیه فوق از این احکام تعبیر به: «مرزهای الهی» شده است، مرز میان حلال و حرام، مرز میان ممنوع و مجاز، و جالب این‌که نمی‌گوید: از مرزها نگذرید، می‌گوید: به آن نزدیک نشوید! چرا که نزدیک شدن به مرز، وسوسه‌انگیز است، و گاه سبب می‌شود که بر اثر طغیان شهوات و یا گرفتار شدن به اشتباه، انسان از آن بگذرد؛ به همین دلیل در بعضی از قوانین اسلامی، گام نهادن در مناطقی که موجب لغزش انسان به گناه است، نهی شده است، مانند: شرکت در مجلس گناه، هرچند خود، آلوده آن گناه نباشد، و یا خلوت کردن با اجنبیه (بودن با یک زن بیگانه در یک محلّ خلوت و کاملا تنها، که دیگران به آن راه ندارند). همین معنا در احادیث دیگر تحت عنوان: «حمایت از حمی» (نگه داشتن حریم منطقه ممنوعه)، بیان شده است. پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «ان حمی اللّه محارمه، فمن یرتع حول الحمی، یوشک ان یقع فیه.»: محرّمات الهی قرقگاه‌های اوست، هرکس گوسفند خود را در کنار قرقگاه ببرد، بیم آن می‌رود که وارد منطقه ممنوعه شود (از تفسیر صافی، ذیل آیه مورد بحث). باز به همین افرادی که پایبند اصول تقوا و پرهیزگاری هستند، نه تنها مرتکب محرمات نمی‌شوند، بلکه سعی دارند به نزدیکی حرام نیز گام ننهند.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 182

2. اعتكاف

«اعتكاف» در اصل، به معناى محبوس ماندن و مدّتى طولانى در كنار چيزى بودن، است، و در اصطلاح شرع، توقّف در مساجد براى عبادت مى‌باشد كه حداقلّ آن، سه روز است، و شرط آن، روزه داشتن و ترک بعضى ديگر از لذايذ است. اين عبادت، اثر عميقى در تصفيه روح و توجّه مخصوص به پروردگار دارد و آداب و شرايط آن، در كتب فقهى ذكر شده است. البته، اين عبادت ذاتا از مستحبات است، ولى در پاره‌اى از موارد استثنايى، شكل وجوب به خود مى‌گيرد. به‌هرحال، در آيه مورد بحث، تنها به يكى از شرايط آن‌كه عدم آميزش با زنان (اعم در شب يا روز) است، اشاره شده، آن هم به خاطر ارتباط و پيوندى كه با مسأله روزه دارد.

3. طلّوع فجر

«فجر» در اصل، به معنای شكافتن است، و اين‌كه از طلوع صبح، تعبير به فجر شده، به خاطر آن است پرده سياه شب با ظهور اوّلين سپيده صبح، از هم شكافته مى‌شود. در آيات مورد بحث، علاوه بر اين تعبير، تعبير به: «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» آمده است. جالب اين‌كه در حديثى مى‌خوانيم كه: عدى بن حاتم خدمت پيامبر صلّى اللّه عليه و آله عرض كرد، من ريسمان سياه و سفيدى گذارده بودم و به آنها نگاه مى‌كردم تا به وسيله شناسايى آن دو از يكديگر، آغاز وقت روزه را تشخيص دهم.

پيامبر از اين سخن چنان خنديد كه دندان‌هاى مباركش نمايان گشت، فرمود: اى پسر حاتم! منظور رشته سفيد صبح از رشته سياه شب در افق است كه آغاز وجوب روزه است (مجمع البيان، ذيل آيه مورد بحث). ضمنا بايد توجه داشت كه اين تعبير نكته ديگرى را نيز روشن مى‌سازد و آن، شناختن صبح صادق از كاذب است؛ زيرا در پايان شب، نخست يک سفيدى بسيار كم‌رنگ به‌طور عمودى در آسمان پيدا مى‌شود كه آن را به دم روباه تشبيه كرده‌اند؛ اين همان صبح كاذب و دروغگو است، امّا كمى بعد از آن، سفيدى شفافى به‌طور افقى در امتداد افق نمايان مى‌شود كه هم‌چون رشته نخ

سپيدى است كه در كنار رشته سياه شب كشيده شده است؛ اين همان صبح صادق است كه آغاز روزه و ابتداى وقت نماز صبح است و هيچ شباهتى با صبح كاذب ندارد.

جالب این‌که در نخستین آیه مربوط به احکام روزه، خواندیم که هدف نهایی از آن، تقوا است. همین تعبیر عینا در پایان آخرین آیه نیز آمده است: «لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ»، و این نشان می‌دهد که تمام این برنامه‌ها، وسیله‌ای هستند برای پرورش روح تقوا و خویشتن‌داری و ملکه پرهیز از گناه و احساس مسئولیت در برابر وظایف انسان‌ها. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ» «2»، تفسیر فرموده: این آیه نیز حکم طلاقی را بازگو می‌کند که عمل زناشویی قبل از آن مطلقا انجام نگرفته، با این تفاوت که مهر تعیین شده است. نخست، آیه حکم را از نظر قانون اسلامی بیان می‌دارد؛ به این ترتیب که مرد در این صورت باید نصف مهر تعیین شده را بپردازد:
«فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ»، ولی بعد از آن‌که حکم را از نظر قانون که پایه و اساس نظام اجتماع است، بیان داشت، از نظر جنبه‌های اخلاقی و عاطفی نیز آن را مطرح کرده و می‌گوید:
حکم پرداخت نصف مهر، صرف‌نظر از مسأله عفو و بخشش است، امّا اگر زن از حقّ مسلّم خویش بگذرد، دیگر بر شوهر چیزی واجب نیست، و هم‌چنین اگر «کسی که گره عقد به دست او است»، از مهریه صرف‌نظر کند، بر شوهر واجب نخواهد بود. اکنون ببینیم، منظور از: «الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ» (کسی که گره ازدواج به دست او است)، کیست؟ بعضی از مفسّران چنین پنداشته‌اند که منظور شوهر است، ولی دقت در آیه به ما می‌فهماند که منظور اولیای زوجه است؛ زیرا آغاز آیه، روی سخن با شوهران است و لذا می‌فرماید: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ»: اگر آنها را طلاق دادید، و در اواخر آیه نیز روی سخن

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 654- 650، با تلخیص.
(2). بقره/ 237.

به شوهران کرده و می‌گوید: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی : (اگر شما گذشت کنید، به پرهیزگاری نزدیک‌تر است). بنابراین جمله «یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ» که به صورت فعل غایب ذکر شده، مسلما مربوط به مردان نمی‌تواند باشد، بلکه منظور از آن، اولیای زن است؛ همان اولیایی که حق دارند درباره مهریه تصمیم بگیرند (مثل این‌که زوجه سفیه یا صغیره باشد

که در این صورت اولیا می‌توانند در مورد بخشیدن یا گرفتن مهر با توجّه به منافع زوجه تصمیم بگیرند). روایاتی که از پیشوایان معصوم به ما رسیده است نیز آیه را به همین صورت تفسیر می‌کند، و مفسّران شیعه با توجّه به مضمون آیه و روایات اهل بیت، نیز همین نظر را انتخاب کرده‌اند و گفته‌اند: منظور از این عبارت، اولیای زوجه است. البته، مواردی پیش می‌آید که سرسختی کردن در گرفتن نصف مهر، آن هم قبل از عروسی، ممکن است احساسات شوهر و اقوامش را جریحه‌دار کند و در صدد انتقام‌جویی برآیند، و ممکن است حیثیت و آبروی زن را در معرض خطر قرار دهد. این‌جا است که گاه پدر برای حفظ مصالح دختر خود، لازم می‌بیند که از حقّ او گذشت نماید. «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى ، این جمله، حکم دیگری را در مورد مرد و وظایف انسانی او بیان می‌کند و آن این‌که بهتر این است که مرد گذشت نشان دهد و اگر تمام مهر را پرداخته، چیزی پس نگیرد و اگر نپرداخته، همه آن را بپردازد و از نیمی که حقّ او است، صرف‌نظر کند. این جمله از آیه می‌فرماید: عفو و گذشت مرد در این زمینه، به پرهیزگاری نزدیک‌تر است؛ چه این‌که دختر و زنی که بعد از عقد و پیش از عروسی، از شوهر خود جدا می‌شوند، مواجه با مشکلاتی از نظر اجتماعی و روانی می‌گردند، و مسلّم است که گذشت مرد و پرداخت تمام مهر، می‌تواند مرهمی بر جراحات آنها بگذارد. «وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»، از آن‌جا که اسلام می‌خواهد اگر جدایی و تفرقه هم رخ بدهد، باز براساس «معروف و احسان» انجام گیرد؛ یعنی علاوه بر این‌که از هرگونه انتقام‌جویی خالی باشد، مرد و زن، روح بزرگواری را فراموش نکنند، و برای آسایش خودشان هم که باشد، روح نیکوکاری و
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 185
گذشت را در خویش زنده بدارند، می‌فرماید: هیچ‌گاه در میان خود، نیکی، بزرگواری و احسان را فراموش نکنید که خداوند به اعمال شما بینا است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «2»، زیر عنوان: «سیمای پرهیزگاران» فرموده: در این آیه، پرهیزگاران را معرفی می‌کند و پنج صفت از اوصاف عالی و انسانی برای آنها ذکر نموده است:
1. آنها در همه حال، انفاق می‌کنند؛ چه موقعی که در راحتی و وسعتند، و چه زمانی که در پریشانی و محرومیتند: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ». آنها با این عمل، ثابت می‌کنند که روح کمک به دیگران و نیکوکاری، در جان آنها نفوذ کرده است، و به همین دلیل، تحت هر شرایطی، اقدام به این کار می‌کنند. روشن است که انفاق در حال وسعت به تنهایی، نشانه نفوذ کامل صفت عالی سخاوت در اعماق روح انسان

نیست، امّا آنها که در همه حال، اقدام به کمک و بخشش می‌کنند، نشان می‌دهند که این صفت در آنها ریشه‌دار است. ممکن است گفته شود، انسان در حال تنگدستی، چگونه می‌تواند انفاق کند؟ پاسخ این سؤال روشن است؛ زیرا اوّلا، افراد تنگدست نیز به مقدار توانایی می‌توانند در راه کمک به دیگران انفاق کنند، و ثانیا، انفاق، منحصر به مال و ثروت نیست، بلکه هرگونه موهبت خدادادی را شامل می‌شود؛ خواه مال و ثروت باشد یا علم و دانش یا مواهب دیگر، و به این ترتیب خداوند می‌خواهد روح گذشت، فداکاری و سخاوت را حتّی در نفوس مستمندان جای دهد تا از رذایل اخلاقی فراوانی که از «بخل» سرچشمه می‌گیرد، برکنار بمانند. آنها که انفاق‌های کوچک را در راه خدا ناچیز می‌انگارند، برای این است که هریک از آنها را جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دهند، وگرنه، اگر همین کمک‌های جزیی را در کنار هم قرار دهیم و مثلا اهل یک مملکت، اعمّ از فقیر و غنی، هرکدام مبلغ ناچیزی برای کمک به بندگان خدا انفاق

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 145- 143، با تخلیص.
(2). آل عمران/ 134.

کنند و برای پیشبرد اهداف اجتماعی مصرف نمایند، کارهای بزرگی به وسیله آن می‌توانند انجام دهند. علاوه بر این، اثر معنوی و اخلاقی انفاق، بستگی به حجم انفاق و زیادی آن ندارد و درهرحال، عاید انفاق‌کننده می‌شود.

جالب توجّه این‌که در این‌جا، نخستین صفت برجسته پرهیزگاران، «انفاق» ذکر شده؛ زیرا این آیات، نقطه مقابل صفاتی را که درباره رباخواران و استثمارگران در آیات قبل ذکر شد، بیان می‌کند، به علاوه، گذشت از مال و ثروت، آن هم در حال خوشی و تنگدستی، روشن‌ترین نشانه مقام تقوا است.

2. آنها بر خشم خود مسلّطند: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ». «کظم»، در لغت، به معنای بستن سر مشکی است که از آب پر شده باشد، و به‌طور کنایه، در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می‌شوند و از اعمال آن خودداری می‌نمایند، به کار می‌رود.

«غیظ»، به معنای شدّت غضب و حالت برافروختگی و هیجان فوق العاده روحی است، که بعد از مشاهده ناملایمات، به انسان دست می‌دهد. حالت خشم و غضب، از خطرناک‌ترین حالات است، و اگر جلوی آن رها شود، در شکل یک نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمایی می‌کند، و بسیاری از جنایات و تصمیم‌های خطرناکی که انسان یک عمر باید کفاره و جریمه آن را بپردازد، در چنین حالی انجام می‌شود، و

لذا در آیه فوق، دوّمین صفت برجسته پرهیزگاران را فروبردن خشم معرفی کرده است. پیغمبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: «من کظم غیظا و هو قادر علی انفاذه، ملأه اللّه امنا و ایمانا.»: آن کس که خشم خود را فروببرد با این‌که قدرت بر اعمال آن دارد، خداوند دل او را از آرامش پر می‌کند. این حدیث می‌رساند که فروبردن خشم، اثر فوق العاده‌ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد.
3. آنها از خطای مردم می‌گذرند: «وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ». فروبردن خشم بسیار خوب است، امّا به تنهایی کافی نیست؛ زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه‌کن نکند. در این حال، برای پایان دادن به حال عداوت، باید «کظم غیظ»، توأم با
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 187
«عفو و بخشش» گردد. لذا به دنبال صفت عالی خویشتن‌داری و فروبردن خشم، مسأله عفو و گذشت را بیان نموده. البته، منظور گذشت و عفو از کسانی است که شایسته آنند، نه دشمنان خون‌آشامی که گذشت و عفو، باعث جرأت و جسارت بیشتر آنها می‌شود.
4. آنها نیکوکارند: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.» در این‌جا اشاره به مرحله عالی‌تر از عفو شده که هم‌چون یک سلسله مراتب تکاملی پشت سر هم قرار گرفته‌اند، و آن این است که انسان نه‌تنها باید خشم خود را فروبرد و با عفو و گذشت کینه را از دل خود بشوید، بلکه با نیکی کردن در برابر بدی (آن‌جا که شایسته است)، ریشه دشمنی را در دل طرف نیز بسوزاند و قلب او را نسبت به خویش مهربان گرداند؛ به‌طوری‌که در آینده چنان صحنه‌ای تکرار نشود. به‌طور خلاصه، نخست، دستور به خویشتن‌داری در برابر خشم، و پس از آن، دستور به شستن قلب خود، و سپس دستور به شستن قلب طرف می‌دهد. در حدیثی که در کتب شیعه و اهل تسنن، در ذیل آیه فوق، نقل شده، چنین می‌خوانیم: که یکی از کنیزان امام علی بن حسین علیه السّلام به هنگامی که آب روی دست امام می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و بدن امام را مجروح ساخت. امام علیه السّلام از روی خشم سر بلند کرد کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ».
امام فرمود خشم خود را فروبردم. عرض کرد: «وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ». فرمود: تو را بخشیدم، خدا تو را ببخشد. او مجددا گفت: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.» امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم (تفسیر در المنثور و نور الثقلین، ذیل آیه). این حدیث شاهد زنده‌ای است بر این‌که سه مرحله مزبور، هرکدام مرحله‌ای عالی‌تر از مرحله قبل است.
5. آنها اصرار بر گناه نمی‌کنند: «وَ الَّذِینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً الی آخر الایه.» «1» «2»

فی قوله تعالی: «عَفَا اللّهُ عَنْکَ لِمَ أذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ» «3» هم زیر عنوان: «سعی کن منافقان را بشناسی»، چنین تفسیر فرموده: از آیات

---

(1). آل عمران/ 135.
(2). تفسیر نمونه، ج 3، ص 99- 96.
(3). توبه/ 43.

فوق استفاده می‌شود که گروهی از منافقان نزد پیامبر آمدند و پس از بیان عذرهای گوناگون و حتّی سوگند خوردن، اجازه خواستند که آنها را از شرکت در میدان «تبوک» معذور دارد و پیامبر به این عدّه اجازه داد. خداوند در نخستین آیه مورد بحث، پیامبرش را مورد عتاب قرار می‌دهد و می‌گوید: خداوند تو را بخشید، چرا به آنها اجازه دادی که از شرکت در میدان جهاد خودداری کنند؟: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ.» چرا نگذاشتی آنها که راست می‌گویند، از آنها که دروغ می‌گویند، شناخته شوند، و به ماهیت آنها پی ببری؟: «حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ.» در این‌که عتاب و سرزنش فوق که توأم با اعلام عفو پروردگار است، دلیل بر آن است که اجازه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کار خلافی بوده، یا تنها «ترک اولی» بوده، و یا هیچ‌کدام؟، در میان مفسران گفتگو است. بعضی آن‌چنان تند رفته‌اند، و حتّی جسورانه و بی‌ادبانه، نسبت به مقام مقدّس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گفته‌اند که آیه فوق را دلیل بر امکان صدور گناه و معصیت از او دانسته‌اند، و لااقل ادبی را که خداوند بزرگ در این تعبیر نسبت به پیامبرش رعایت کرده که نخست سخن از عفو می‌گوید و بعد «مؤاخذه» می‌کند، رعایت نکرده‌اند و به گمراهی عجیبی افتاده‌اند. انصاف، این است که در این آیه، هیچ‌گونه دلیلی بر صدور گناهی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وجود ندارد، حتّی در ظاهر آیه؛ زیرا همه قراین نشان می‌دهد چه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به آنها اجازه می‌داد و چه اجازه نمی‌داد، این گروه منافق در میدان تبوک، شرکت نمی‌جستند، و به فرض که شرکت می‌کردند، نه تنها گره‌ای از کار مسلمانان نمی‌گشودند، بلکه مشکلی بر مشکلات می‌افزودند؛ چنان‌که در چند آیه بعد می‌خوانیم: «لَوْ خَرَجُوا فِیکُمْ ما زادُوکُمْ إِلَّا خَبالًا.»: اگر آنها با شما حرکت می‌کردند، جز شر، فساد، سعایت، سخن‌چینی و ایجاد نفاق کار دیگری انجام نمی‌دادند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ

---

(1). تفسیر نمونه، ج 7، ص 429- 428.

غَفُورٌ رَحِیمٌ» «1»، درباره شأن نزول آیه فرموده: جمعی از مفسرین برای آیه مورد بحث، شأن نزولی نقل کرده‌اند که پیوند آن را با آیات گذشته، روشن می‌سازد، و آن این‌که: این آیه درباره گروهی از صحابه نازل شد که بعد از «داستان افک»، سوگند یاد کردند که به هیچ‌یک از کسانی که در این ماجرا درگیر بودند و به این تهمت بزرگ دامن زدند، کمک مالی نکنند، و در هیچ موردی با آنها مؤاسات ننمایند. آیه فوق نازل شد و آنها را از این شدّت عمل و خشونت بازداشت و دستور عفو و گذشت داد. این شأن نزول را قرطبی در تفسیرش از ابن عباس و ضحاک، و مرحوم طبرسی از ابن عباس و غیر او، ذیل آیات مورد بحث نقل کرده‌اند، و جنبه عمومی دارد. ولی گروهی از مفسّران اهل تسنن اصرار دارند که این آیه در مورد خصوص ابو بکر نازل شده که بعد از داستان افک، کمک مالی خود را به مسطح بن اثاثه که پسرخاله یا پسر خواهر او بود و به مسأله افک دامن می‌زد، قطع کرده، درحالی‌که تمام ضمیرهایی که در آیه به کار رفته، به صورت جمع است و نشان می‌دهد که گروهی از مسلمانان بعد از این ماجرا، تصمیم به قطع کمک‌های خود از این مجرمان گرفته بودند و آیه آنها را از این کار نهی کرد، ولی به‌هرحال، می‌دانیم آیات قرآن اختصاص به شأن نزول ندارد، بلکه همه مؤمنان را تا دامنه قیامت شامل می‌گردد؛ یعنی توصیه می‌کند که مسلمانان در این‌گونه موارد، گرفتار احساسات تند و داغ نشوند و در برابر لغزش‌ها و اشتباهات گنهکاران تصمیمات خشن نگیرند. با توجّه به این شأن نزول، به تفسیر آیه بازمی‌گردیم: قرآن می‌گوید: آنها که دارای برتری مالی و وسعت زندگی هستند، نباید سوگند یاد کنند (یا تصمیم بگیرند) که انفاق خود را نسبت به نزدیکان، مستمندان و مهاجران در راه خدا قطع کنند: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ.» این تعبیر نشان می‌دهد که جمعی از کسانی که آلوده افک شدند، از مهاجران در راه خدا بودند که فریب منافقان را خوردند، و خداوند به خاطر سابقه آنها، اجازه نداد که آنان را از جامعه اسلامی طرد کنند و

---

(1). نور/ 22.

تصمیم‌هایی که بیش از حدّ استحقاق باشد، درباره آنها بگیرند. ضمنا جمله «لا یَأْتَلِ» از ماده «الیّه» (بر وزن عطیّه)، به معنای سوگند یاد کردن، و یا از ماده «الو» (بر وزن دلو)، به معنای کوتاهی کردن و ترک نمودن است. بنابراین، آیه طبق معنای اوّل، نهی از سوگند در قطع این‌گونه کمک‌ها

می‌کند (در این صورت باید کلمه «لا»، قبل از «يُؤْتُوا» در تقدیر گرفته شود، که تقدیر چنین می‌شود: «و لا يأتل ... أن لا يؤتوا»، و بنا بر معنای دوّم، نهی از کوتاهی و ترک این عمل می‌نماید. سپس برای تشویق و ترغیب مسلمانان به ادامه این‌گونه کارهای خیر، اضافه می‌کند. باید عفو کنند و گذشت نمایند: «وَ لْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا». آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را بیامرزد: «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ.» پس همان‌گونه که شما انتظار عفو الهی را در برابر لغزش‌ها دارید، باید در مورد دیگران، عفو و بخشش را فراموش نکنید، و خداوند غفور و رحیم است: «وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ.»* عجب این‌که از یک‌سو با آن همه آیات کوبنده «اصحاب افک» را شدیدا محکوم می‌کند، امّا برای این‌که افراد افراطی از حدّ تجاوز نکنند، با سه جمله که هریک از دیگری گیراتر و جذاب‌تر است، احساساتشان را کنترل می‌نماید؟ نخست، امر به عفو و گذشت می‌کند، سپس می‌گوید: آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد؟ پس شما هم ببخشید، و سرانجام، دو صفت از صفات خدا را که «غفور» و «رحیم» است، به عنوان تأکید، ذکر می‌کند؛ اشاره به این‌که شما نمی‌توانید داغ‌تر از فرمان پروردگار باشید، خداوند که صاحب اصلی این حکم است، غفور و رحیم است؛ او دستور می‌دهد کمک‌ها را قطع نکنید، دیگر شما چه می‌گویید؟ «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» «2»، می‌فرماید:

کسانی از شما که نسبت به همسرانشان ظهار می‌کنند (و به همسرشان می‌گویند: «انت علی کظهر امی»: تو نسبت به من به منزله مادرم هستی)، آنها هرگز مادرشان نیستند،

(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 416.
(2). مجادله/ 2.

مادرانشان تنها کسانی هستند که آنها را به دنیا آورده‌اند: «الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ.» مادر و فرزند بودن چیزی نیست که با سخن درست شود؛ یک واقعیت عینی خارجی است که هرگز از طریق بازی با الفاظ حاصل نمی‌شود. بنابراین، اگر انسان صدبار هم به همسرش بگوید: تو هم چون مادر منی، حکم مادر پیدا نمی‌کند و این یک سخن خرافی و گزافه‌گویی است، و به دنبال آن می‌افزاید: آنها سخنی منکر و زشت می‌گویند و گفتاری باطل و بی‌اساس: «وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً.» «زور» در اصل، به معنای انحنای بالای سینه است، و به معنای منحرف شدن نیز آمده، و از آن‌جا که

سخن دروغ و باطل، انحراف از حق دارد، به آن، «زور» می‌گویند، و نیز به همین دلیل، این واژه به «بت» نیز اطلاق می‌شود.
درست است که گوینده این سخن، به اصطلاح قصد «اخبار» ندارد، بلکه مقصود او «انشا» است؛ یعنی می‌خواهد این جمله را به منزله صیغه طلاق قرار دهد، ولی به هر حال، محتوای این جمله، محتوایی است بی‌اساس، درست شبیه خرافه «پسر خواندگی» که در زمان جاهلیت بود، بچه‌هایی را پسر خود می‌خواندند و احکام پسر را درباره او اجرا می‌کردند که قرآن آن را نیز محکوم کرده و سخنی باطل و بی‌اساس شمرده است و می‌گوید: «ذلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْواهِكُمْ.»: این، سخنی است که تنها با دهان می‌گویید و هیچ واقعیتی در آن نیست (احزاب: 4). مطابق این آیه، «ظهار» عملی است حرام و منکر، ولی از آن‌جا که تکالیف الهی، اعمال گذشته را شامل نمی‌شود، و از لحظه نزول، حاکمیت دارد، در پایان آیه می‌فرماید: خداوند بخشنده و آمرزنده است:
«وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ.» بنابراین، اگر مسلمانی قبل از نزول این آیات، مرتکب این عمل شده، نباید نگران باشد، خداوند او را می‌بخشد، و درباره تفاوت میان «عفو» و «غفور» می‌فرماید: در این‌که میان «عفو» و «غفور» چه تفاوتی است؟ بعضی گفته‌اند: «عفو»، اشاره به بخشش خداوند است، «غفور» اشاره به پوشش گناه است؛ زیرا ممکن است کسی گناهی را ببخشد، اما هرگز آن را مکتوم ندارد، ولی خداوند هم می‌بخشد و هم
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 192
مستور می‌سازد. بعضی نیز «غفران» را به معنای پوشاندن شخص از عذاب معنا کرده‌اند که مفهوم آن با «عفو» متفاوت است، هرچند در نتیجه یکی است. «1»

علّامه شيخ عبد على بن جمعه عروسى، در تفسير نور الثقلين و علّامه سيد هاشم حسينى بحرانى، در تفسير برهان، و علّامه شيخ جلال الدين، عبد الرحمن سيوطى، در تفسير در المنثور، رواياتى را در ذيل آيات عفو بيان فرموده‌اند. از جمله: فى قوله تعالى: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» «2»، فرموده‌اند:

الف- «قال الامام الحسن بن على العسكرى ابو القائم عليه السّلام فى قوله:" وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً" بما يوردونه عليكم من الشبهة،" حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ" بكم، بان اكرمكم بمحمد و على و الهما الطيبين،" مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ"، المعجزات الدالات على صدق محمّد و فضل على و الهما،" فاعفوا و اصفحوا"، عن جهلهم و قابلوهم بحجج اللّه و ارفعوا بها باطلهم حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ" فيهم بالقتل يوم فتح مكة، فحينئذ تحولونهم عن بلد مكة و عن جزيرة العرب و لا تقرّون بها كافرا؛ ان اللّه على كل شىء قدير و لقدرته على الاشياء قدر ما هو الاصلح لكم من تعبّده اياكم، من مداراتهم و مقابلتهم بالجدال الّتى هى احسن.»: امام حسن عسكرى، پدر قائم (امام زمان) عليهما السّلام درباره قوله تعالى: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً»، گفت: به واسطه آن چيزى از شبهه كه بر شما وارد مى‌كنند، «حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»: به سبب حسدى كه از خودشان كه نسبت به شما دارند؛ بدان جهت كه خداوند شما را به واسطه محمّد صلّى اللّه عليه و آله، على و آل پاك آن دو عليهما السّلام اكرام نمود، بعد از اين‌كه معجزات دلالت‌كننده بر صدق محمّد و فضل على و آل پاك آن دو، حق را براى ايشان روشن كرد؛ پس شما جهل و نادانى آنان را مورد بخشش قرار دهيد و از آن

---

(1). تفسير نمونه، ج 23، ص 412- 410.

(2). بقره/ 109.

بگذريد و با حجت‌ها و براهين خداى تعالى با آنان مقابله كنيد و باطل آنان را رفع نماييد، تا اين‌كه خداوند امرش به جنگ با آنها را در روز فتح مكّه بياورد. پس در اين هنگام، شما آنان را از سرزمين مكّه و از جزيرة العرب منتقل و جابه‌جا كرده و در حال كافر بودن، آنها را در آن‌جا اقامت نمى‌دهيد

که خدای تعالی بر هرچیزی توانا است. «1»
ب- ابن جریر از ربیع بن انس، درباره قوله: «حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»، اخراج نمود که:
«قال: من قبل انفسهم،" مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ"، یقول یتبین لهم انّ محمّدا رسول اللّه.»: ابن انس درباره قوله تعالی: «حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»، گفته است: از قبل نفوسشان، «مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»، می‌گوید: پس از آن‌که برای آنان معلوم گردید که محمّد صلّی اللّه علیه و آله، پیامبر خدا است. «2»
ج- ابن جریر، ابن ابی حاتم و ابن مردویه، و بیهقی در دلایل، از ابن عباس درباره قوله:
«فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا»، و قوله: «وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ»* و مانند آن در عفو از مشرکان اخراج نمودند که: «قال نسخ ذلک کله بقوله:" قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ"، و قوله:" فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ".»: ابن عباس گفت: همه آن آیات بقوله: «قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» و قوله: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ»، نسخ گردید. «3»
نیز فی قوله تعالی: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها كَذلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آياتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» «4»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- محمّد بن یعقوب از عدّه‌ای از اصحاب ما، با اسنادش، از ابی بصیر، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام: «قال: حدثنی ابی عن جدّی عن ابائه علیهم السّلام: ان علیا علیه السّلام قال: یستحب

---

(1). برهان، ج 1، ص 91.
(2). در المنثور، ج 1، ص 107.
(3). در المنثور، ج 1، ص 107.
(4). بقره/ 187.

للرجل ان یأتی اهله اوّل لیلة من شهر رمضان لقول اللّه عزّ و جلّ:" أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ"، و الرفث المجامعة.»: امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم از جدّم، و او از پدرانش علیهم السّلام بر من حدیث فرمود که: علی علیه السّلام فرمود: مستحب است که مرد شب اوّل ماه رمضان نزدِ هِمسرش برود (و با او همبستر شود)، به واسطه قول

خدای عزّ و جلّ: «أحِلّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ»، و «رفث»؛ یعنی مجامعت (آمیزش جنسی نمودن با همسر). «1»
ب- در کتاب کافی، محمّد بن یعقوب، از محمّد بن اسماعیل، با اسنادش از ابا بصیر، از یکی از آن دو، امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ»، روایت نمود که فرمود: «فقال: نزلت فی خوّات بن جبیر الانصاری، و کان مع النبی صلّی اللّه علیه و آله فی الخندق فهو صائم، فامسی و هو علی تلک الحال، و کانوا قبل ان تنزل هذه الایة، اذا نام احدهم، حرم علیه الطعام و الشراب، فجاء خوّات الی اهله حین امسوا، فقال: هل عندکم طعام؟ فقالوا: لا تنم حتی نصلح لک طعاما فاتکأ فنام فقالوا له: قد فعلت. قال: نعم، فبات علی تلک الحال، فاصبح، ثم غدا الی الخندق، فجعل یغشی علیه، فمر به رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله، فلما رای الّذی به، اخبره کیف کان امره، فانزل اللّه عزّ و جلّ فیه الایة:" وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ".»: آیه درباره خوّات بن جبیر انصاری نازل گردید، و او با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درحالی‌که روزه بود، به کار حفر خندق می‌پرداخت، و تا غروب آفتاب، به همین کار مشغول بود، و پیش از نزول این آیه، هنگامی که کسی (در شب ماه رمضان) می‌خوابید، خوردنی و نوشیدنی بعد از خواب، برایش حرام می‌شد، پس خوّات به هنگام غروب آفتاب، چون نزد اهلش به خانه آمد، پرسید: آیا غذا آماده است؟ گفتند:
خیر، نخواب تا غذایی برایت آماده کنیم. خوّات بر چیزی تکیه داد و در نتیجه، به خواب رفت. اهل خانه به او گفتند، کار خودت را کردی (کنایه از این‌که خوابیدی).
خوّات گفت: آری. پس بر همین حال بدون خوردن غذا خوابید تا صبح شد. فردای آن

---

(1). برهان، ج 1، ص 116- نور الثقلین، ج 1، ص 172، حدیث 597.

روز، روانه خندق گردید و درحالی‌که مشغول حفر خندق بود، شروع کرد به غش رفتن. بعد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر او گذشت، پس هنگامی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حال و روز او را دید، خوّات او را از چگونگی ماجرایش باخبر ساخت. پس خدای عزّ و جلّ آیه: «وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ» را نازل نمود. «1»
ج- علی بن ابراهیم از محمّد بن عیسی با اسنادش از ابی بصیر و سماعه، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، درباره گروهی که در ماه رمضان روزه گرفتند، پس به هنگام غروب خورشید، ابر سیاهی آنان را گرفت، آنان گمان کردند، شب فرارسیده، لذا بعضی آنان افطار کردند، پس از آن، ابر

برطرف شد و خورشید نمایان گشت، روایت کنند که حضرت گفت: «على الذى افطر، صيام ذلک اليوم. ان اللّه عزّ و جلّ يقول:" أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ"، فمن اكل قبل ان يدخل الليل، فعليه قضاؤه؛ لانه اكل متعمداً.»: پس آن حضرت فرمود: کسی که افطار نموده است، روزه این روز بر ذمّه اوست. البته، خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: روزه را تا شب به اتمام برسانید. پس کسی که پیش از داخل شدن شب، روزه خود را خورده است، قضای آن روزه بر ذمّه او است؛ چون روزه‌اش را عمدا خورده است. «2»
د- عبد اللّه حلبى، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام نقل می‌کند که از آن حضرت درباره خيط الأبيض و خيط الاسود سؤال نمودم، پس آن حضرت گفت: «بياض النهار من سواد الليل.»: آن، سفیدی روز از سیاهی شب است. «3»
ه- ابن منذر، از ابن عمر اخراج نمود که: «قال: الرفث الجماع.»: ابن عمر گفت: «رفث»، جماع است. «4»
و- ابن ابى شيبه، مسلم، ابو داوود، ترمذى و نسائى از عمرو بن عاص اخراج کردند که: «ان رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله قال: فصل ما بين صيامنا و صيام اهل الكتاب اكلة السّحر.»: عمرو بن عاص گفت:

---

(1). برهان، ج 1، ص 116- نور الثقلين، ج 1، ص 172، حديث 596.
(2). برهان، ج 1، ص 117- نور الثقلين، ج 1، ص 174، حديث 604.
(3). برهان، ج 1، ص 117- نور الثقلين، ج 1، ص 173، حديث 599- من لا يحضره الفقيه.
(4). در المنثور، ج 1، ص 198.

البته، پیامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: البته، بين روزه ما و روزه اهل کتاب خوردن غذا در سحر، جدایی انداخت. «1»
ز- بخارى از برّاء اخراج نمود که: «قال: لما نزل صوم شهر رمضان، كانوا لا يقربون النّساء رمضان كلّه، فكان رجال يخونون انفسهم. فانزل اللّه:" عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ".»: برّاء گفته است: چون حکم روزه ماه رمضان نازل گردید، مسلمانان در کلّ ماه رمضان با زنان نزدیکی نمی‌کردند. لذا مردانی به نفسشان خیانت کردند، پس خدای تعالی نازل فرمود: «عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ.» «2»
ح- ابن ابى حاتم، از ابن عباس، درباره قوله: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» اخراج نمود که: «يعنى طاعة اللّه.» از ضحاک هم درباره قوله: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» اخراج نمود که: «قال: معصية اللّه؛ يعنى المباشرة فى الاعتكاف.»: ضحاک گفت: «تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ» یعنی نافرمانی و معصیت خدا؛ یعنی مباشرت در حال

اعتکاف، و از مقاتل اخراج نمود که: «" تِلْکَ حُدُودُ اللّهِ فَلا تَقْرَبُوها"؛ یعنی الجماع.» «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَا الَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوى وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» «4»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- اسحاق بن عمار گفت: از جعفر بن محمّد علیهما السّلام درباره قول اللّه: «أَنْ يَعْفُونَ»، سؤال کردم: «المرأة تعفو عن نصف الصّداق. قلت:" أَوْ يَعْفُوَا الَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ." قال: ابوها اذا عفی، جازله، و اخوها، اذا کان یقیم بها و هو القائم علیها، فهو بمنزلة الاب، یجوز له، و اذا کان الاخ لا یهتم بها و لا یقوم علیها، لم یجز علیها امره.»: آن حضرت علیه السّلام فرمود: زن از نصف مهریه گذشت می‌کند. گفتم: «أَوْ يَعْفُوَا الَّذِی بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكاحِ». فرمود: پدر آن زن، وقتی

---

(1). همان.
(2). همان.
(3). همان.
(4). بقره/ 237.

گذشت کند، بر او جایز است، و برادرش، وقتی قیّم او باشد و در کار او اقدام نماید، پس او هم به منزله پدر است، جایز است برای او، و زمانی که برادر به کار آن زن همت نگمارد و بر امرش اقدام ننماید، امر او بر آن زن، جایز نیست. «1»
ب- شیخ با اسنادش، از فضاله، از رفاعه و او گفت: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره کسی که عقد نکاح به دست او است، سؤال کردم. آن حضرت گفت: «الولی، الذی یأخذ بعضا و یترک بعضا و لیس له ان یدع کله.»: «ولی»، آن کسی است که بعض آن را می‌گیرد و بعض آن را ترک می‌کند و بر او نیست که همه را ترک کند (و همه را ببخشد). «2»
ج- شیخ، با اسنادش از حسن بن محبوب، از علی بن رئاب، از ابی بصیر، و علاء بن زرّین از محمّد بن مسلم، و هر دوی آنان از ابو جعفر، و او گفت: از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره کسی که عقد نکاح به دست اوست، سؤال نمودم. آن حضرت گفت: «هو الاب و الأخ و الموصی الیه و الذی یجوز امره فی مال المراة من قرابتها فیبیع لها و یشتری. قال فای هؤلاء عفی، فهو جائز فی المهر، اذا عفی عنه.»: او پدر، و برادر، وصی و آن کسی از خویشان زن می‌باشد که امرش در مال او جایز است، پس برای او می‌فروشد و می‌خرد. فرمود: پس هرکدام از اینان که گذشت

کنند، در مهریه نافذ است آن‌گاه که از آن، گذشت نمایند. «3»
د- وکیع، سفیان، فریابی، ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن ابی حاتم، دار قطنی و بیهقی، از علی بن ابی طالب اخراج نمودند که: «قال:" الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ"، الزوج.» فرمود:
آن کسی که عقد نکاح به دست اوست، شوهر است. «4»
ه- ابن ابی شیبه، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و بیهقی از طرقی، از ابن عباس خارج نمودند که: «قال:" الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ"، الزوج.»:
فرمود: آن کسی که عقد نکاح به دست اوست، شوهر است. «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 234، حدیث 920- برهان، ج 1، ص 142.
(2). برهان، ج 1، ص 141.
(3). برهان، ج 1، ص 141.
(4). در المنثور، ج 1، ص 292.
(5). همان.

و- عبد الرزاق، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم، فی قوله: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی ، از ابن عباس اخراج نمودند که: «قال: اقربهما الی التقوی، الذی یعفو.»:
ابن عباس گفت: برای آن دو؛ یعنی زوج و زوجه، نزدیک‌تر به تقوا، آن کسی است که گذشت کند. «1»
ز- ابن جریر، از ضحاک اخراج نمود که: «" وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ"، قال: المعروف.»:
درباره سخن خدای تعالی: و فراموش نکنید فضل بین خودتان را، ضحاک گفت: آن، خوبی و نیکی کردن است. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او با اسنادش از مالک بن حصین سکونی، و او گوید: «قال ابو عبد اللّه علیه السّلام: ما من عبد کظم غیظا الا زاده اللّه عزّ و جلّ عزا فی الدنیا و الاخرة، و قد قال اللّه عزّ و جلّ:" وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ".»
ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: بنده‌ای نیست که خشمی را فروبنشاند، جز این‌که خداوند عزّ و جلّ او را در دنیا و آخرت افزون کند و خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.» «4»
ب- در مجمع البیان، فی قوله: «وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاس»، مکتوب است:

«روی ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال: اَن هؤلاءَ فی امتی قلیل الا من عصمه اللّه، و قد کانوا کثیرا فی الامم الماضیة.»:
روایت شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: البته، این‌گونه افراد در بین امت من کم هستند، جز آن کسانی که خدای تعالی آنان را نگه دارد، و البته، در بین امّت‌های گذشته، چنین افرادی بسیار بودند. «5»

---

(1). همان.
(2). همان، ص 293.
(3). آل عمران/ 134.
(4). برهان، ج 1، ص 194- در نور الثقلین، ج 1، ص 390، حدیث 356، در ادامه این حدیث آمده است: «و اثابه اللّه مکان غیظه ذلک.»؛ یعنی خدای تعالی پاداش نیکویی را به جای این خشم به او جزا می‌دهد.
(5). نور الثقلین، ج 1، ص 390- حدیث 361.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 199
ج- در کتاب خصال از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت شده که: «قال: ثلاث خصال من کنّ فیه استکمل خصال الایمان: من صبر علی الظلم، و کظم غیظه، و احتسب، و عفی، و غفر، کان ممن یدخله اللّه تعالی الجنة بغیر حساب و یشفعه مثل ربیعة و مضر.»: آن حضرت فرمود: سه خصلت است که در هرکسی باشد، صفات ایمان در او به کمال رسیده: کسی که بر ظلم و ستم شکیبایی و خویشتن‌داری کند، و خشم خود را فروبنشاند، و آن را به حساب بیاورد، و عفو و بخشش کند و نادیده بگیرد، چنین فردی از کسانی خواهد بود که خدای تعالی بدون حساب او را در بهشت داخل می‌گرداند، و او را شفیع جمعیتی همانند ربیعه و مضر می‌کند. «1»
د- زراره گوید، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمود: «انا اهل بیت، مروتنا عفو عمّن ظلمنا.»: البته، ما اهل بیتی هستیم که جوانمردی‌مان گذشت نمودن از کسی است که بر ما ظلم و ستم واداشته. «2»
ه- سیف بن عمیره گفت: کسی بر من حدیث نمود که شنیده است ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: «من کظم غیظا و لو شاء ان یمضیه، امضاه، ملأ اللّه قلبه یوم القیامة رضاه.»:
کسی که خشمش را فروببرد، هرچند که اگر می‌خواست آن را محقق سازد، می‌توانست چنین کند، خدای تعالی در روز قیامت، دل او را از رضایت و خشنودی پر خواهد کرد. «3»
و- ابن جریر از حسن اخراج نمود که او گفت: «یقال القیامة لیقم من له علی اللّه اجر، فما یقوم الاّ انسان عفا.»: روز قیامت گفته می‌شود:

هرکسی را که بر خدای تعالی نسبت به او، پاداش نیکویی است به پا خیزد، پس برپا نمی‌خیزد، مگر انسانی که عفو و بخشش نموده است. «4»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 390، حدیث 358.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 390، حدیث 359.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 390، حدیث 357.
(4). در المنثور، ج 1، ص 73.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 200

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 239

ز- قضاعی در مسند شهاب از حسن بن علی بن ابی طالب رحمه اللّه اخراج نمود که فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: ان احسن الحسن الخلق الحسن.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: البته، نیکوترین نیکویی، اخلاق نیکو است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- ابن بابویه با اسنادش از علی بن محمّد بن جهم، و او گفت: مجلس مأمون برپا بود و در آن امام رضا، علی بن موسی، صلوات اللّه علیه حضور داشت. پس مأمون به آن حضرت گفت: یا بن رسول اللّه! آیا قول شما این نیست که پیامبران معصومند؟ آن حضرت فرمود:

بلی. سپس مأمون از آن حضرت سؤال کرد که ای ابو الحسن! درباره فرموده خدای تعالی:

«عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ»، به من خبر دهید. حضرت فرمود: «هذا مما نزل ایاک اعنی و اسمعی یا جاره! خاطب اللّه تعالی نبیّه و اراد به امتّه، و کذلک قوله:" لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ"، و قوله تعالی:" وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلًا."»: این مورد از مواردی است که (ضرب المثل) «ایاک اعنی و اسمعی یا جاره!»: منظورم تو هستی و بشنو ای همسایه‌اش، درباره آن نازل شده، خداوند تعالی پیامبر را مورد خطاب قرار داده و به وسیله او امتش را اراده کرده است، و نظیر آن می‌باشد قوله: «وَ لَوْ لا أَنْ ثَبَّتْناکَ لَقَدْ کِدْتَ تَرْکَنُ إِلَیْهِمْ شَیْئاً قَلِیلًا.» مأمون گفت: یا بن رسول اللّه! راست گفتی. «3»

ب- علی بن ابراهیم، و در روایتی ابی جارود، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام نقل کند که ایشان درباره قوله: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ»، فرمود: «تعرف اهل الزور و الذین جلسوا بغیر عذر.»: تا دروغگویان و آن کسانی که بدون عذر در خانه نشستند را بشناسی. «4»

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 76.
(2). توبه/ 43.
(3). برهان، ج 2، ص 425.
(4). برهان، ج 2، ص 425.

ج- ابن ابی شیبه، ابن منذر، ابن ابی حاتم درباره قوله: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ»، از مجاهد اخراج نمودند که او گفت: «ناس قالوا: استأذنوا رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله؛ فان اذن لکم، فاقعدوا، و ان لم یأذن لکم، فاقعدوا.»: مردم گفتند: از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله طلب اذن کنید، پس اگر به شما اجازه داد، بنشینید، و اگر به شما اجازه نداد، باز هم بنشینید. «1»

د- ابن منذر، ابن ابی حاتم، نحاس و ابو الشیخ درباره قوله: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ الایه»، از قتاده رحمه اللّه اخراج نمودند که او گفت: «ثم انزل اللّه بعد ذلک فی سورة النور:" فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ".»: سپس در سوره نور، قوله: «فَإِذَا اسْتَأْذَنُوکَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ» را نازل فرمود. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در تفسیر علی بن ابراهیم و در روایت ابی جارود، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قوله: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی ، نقل کند که ایشان فرمود: و آنان خویشان پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله، یتیمان، بیچارگان، مهاجران در راه خدای تعالی هستند، و قوله: «وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا» را می‌فرمود: «یعفو بعضکم عن بعض، و یصفح بعضکم بعضا، فاذا فعلتم، کانت رحمة من اللّه لکم. یقول اللّه عزّ و جلّ:" أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ".»: برخی از شما از برخی دیگر عفو کند، و برخی‌تان از برخی دیگر درگذرند، پس چون چنین کردید، رحمت خدای تعالی برای شما باشد. خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «3»

ب- ابن منذر از حسن اخراج نمود که: «قال کان ذو قرابة لا بی بکر ممن کثر علی عائشة، فحلف ابو بکر لا یصله بشیء و قد کان یصله قبل ذلک، فلما نزلت هذه الایة:" وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ

---

(1). همان.
(2). همان.
(3). نور الثقلین، ج 3، ص 583، حدیث 68- برهان، ج 3، ص 730.

مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ الی آخر الایة"، فصار ابو بکر یضعف له بعد هذه الایه ضعفی ما کان یعطیه.»: او گفت خویشاوند ابو بکر از شمار کسانی بود که به عایشه نسبت داد، پس ابو بکر سوگند یاد کرد که به او چیزی را صله نکند و این در حالی بود که پیش از آن بر او صله می‌کرد. پس چون این آیه: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ الی آخر الایه»، نازل گردید، ابو بکر بعد از آن، پس از نزول آیه، آنچه را بر او عطا می‌کرد، دو برابر نمود. «1»
ج- ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، از ابن عباس فی قوله: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ» اخراج نمودند که: «یقول: لا تقسموا ان لا تنفقوا علی احد.»: ابن عباس می‌گوید:
سوگند نخورید به این‌که بر احدی انفاق نکنید. «2»
فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ» «3» هم روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- علی بن یعقوب از علی بن ابراهیم با اسنادش از حمران، از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام:
«قال: ان امیر المؤمنین قال: ان امراة من المسلمین اتت رسول اللّه صلّی اللّه. فقالت له: یا رسول! ان فلانا زوجی و قد نثرت له بطنی و اعنته علی دنیاه و آخرته فلم یر منی مکروها و انا اشکوه الی اللّه عزّ و جلّ و الیک. قال: مما تشتکیه. قالت له: انه قال لی الیوم: انت علی حرام کظهر امی و قد اخرجنی من منزلی، فانظر فی امری. فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: ما انزل اللّه علیّ کتابا اقضی به بینک و بین زوجک و انا اکره ان اکون من المتکلفین. فجعلت تبکی و تشتکی ما بها الی اللّه و رسوله و انصرفت.
فسمع اللّه محاورتها لرسوله فی زوجها و ما شکت الیه فانزل اللّه قرانا:" بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما"؛ یعنی محاورتهما لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی زوجها،" إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ. الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ

---

(1). در المنثور، ج 5، ص 34.
(2). همان.
(3). مجادله/ 2.

إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ". فبعث رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: الی المرأة

فَاتته فقال لها: جیئینی بزوجک. فاتته به فقال له: أقلت لامراتک هذه: انت حرام علیّ کظهر امی؟ قال: قد قلت لها ذلک. فقال له رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: قد انزل اللّه فیک و فی امراتک قرآنا، فقرء علیه ما انزل اللّه من قوله:" قَدْ سَمِعَ اللَّهُ" الی قوله:" إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ"، فضمّ امرأتک الیک، فانک قد قلت منکرا من القول و زورا، قد عفا اللّه عنک و غفر لک فلا تعد، و انصرف الرجل و هو نادم علی ما قال لأمراته، و کره اللّه ذلک للمؤمنین بعد فانزل اللّه:" وَ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا"؛ یعنی لما قال الرجل لامرأته: انت علیّ حرام کظهر امی. قال: فمن قالها بعد ما عفی اللّه و غفر للرجل الاوّل، فانّ علیه تحریر رقبة من قبل ان یتماسا؛ یعنی مجامعتها،" ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ. فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً"، فجعل اللّه عقوبة من ظاهر بعد النهی عن هذا و قال:" ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ"؛ فجعل اللّه هذا حد الظهار، و قال حمران: قال ابو جعفر علیه السّلام: و لا یکون ظهار فی یمین و لا فی اضرار و لا فی غضب و لا یکون ظهار الا علی طهر بغیر جماع بشهادة شاهدین مسلمین.»: امام باقر گفت که امیر المؤمنین فرمود:
بانویی از مسلمانان به خدمت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله شرفیاب شد و به او گفت: ای پیامبر خدا! فلانی شوهر من است و برای او بچه‌های زیادی زاییده و او را در کار دنیا و آخرتش یاری داده‌ام و از من کار زشتی ندیده، و من از او به خدای عزّ و جلّ و به شما شکایت می‌برم. فرمود: درباره چه چیزی، از او شکایت داری؟ زن گفت: او امروز به من گفت:
«انت علی حرام کظهر امی»، و به دنبال آن، مرا از خانه‌ام بیرون کرده، پس شما در کار من نظر بدهید. پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: از خدای تعالی بر من حکمی نازل نشده تا به آن بین تو و شوهرت قضاوت کنم و من ناخوش دارم که از گزافه‌گویان باشم. پس خدای تعالی گفتگوی او با پیامبرش را درباره شوهر آن زن و آنچه از شکایت به نزد او آورده بود، شنید. پس زن شروع کرد به گریه و شکایت بردن آنچه بر او گذشته بود، به خدا و رسولش، و بازگشت. پس خدای متعال قرآنی را نازل فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ. قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِی تُجادِلُکَ فِی زَوْجِها وَ تَشْتَکِی إِلَی اللَّهِ وَ اللَّهُ یَسْمَعُ تَحاوُرَکُما»؛ یعنی

گفتگوی آن زن با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله را در مورد شوهرش. «إِنَّ اللَّهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ.» پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به سوی زن فرستاد و او آمد، پیامبر به او فرمود: با شوهرت نزد من بیا. پس آن زن با شوهرش

آمد. پس پیامبر به آن مرد فرمود: آیا تو به همسرت این جمله: «انت حرام علی کظهر امّی» را گفته‌ای؟ آن مرد گفت: آن را به او گفته‌ام. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به او فرمود: خدای تعالی راجع به تو و همسرت قرآنی را نازل نموده است. پس آنچه خدا از قوله: «قَدْ سَمِعَ اللَّهُ» الی قوله: «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ»، نازل فرموده بود، بر او قرائت کرد. پس خدای تعالی زنت را به تو ضمیمه نموده است، البته، تو گفته زشت و دروغی را گفته‌ای، و خدا آن را بر تو بخشیده و تو را مورد آمرزش قرار داده است. پس آن را تکرار نکن، و در این حال مرد به خانه برگشت، درحالی‌که نسبت به آنچه به زنش گفته بود، پشیمان بود و بعد از آن، خدای متعال چنین سخنی را برای مؤمنان زشت و ناپسند دانست، پس نازل فرمود: «وَ الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِما قالُوا»؛ یعنی برای آنچه آن مرد به زنش گفته بود: «انت علی کظهر امی.» فرمود: پس کسی که این گفته را بگوید، بعد از آن‌که خداوند مرد اول را بخشید و آمرزید، بر اوست که بنده‌ای را آزاد کند، پیش از این‌که: «یَتَمَاسَّا»؛ یعنی بخواهد با آن زن جماع کند. «ذلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیامُ شَهْرَیْنِ مُتَتابِعَیْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّینَ مِسْکِیناً.» پس خدای تعالی عقوبت قرار داد برای کسی که بعد از نهی، ظهار کند، و فرمود: «ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ.» پس این را حدّ ظهار قرار داد، و حمران گفت: ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: در سوگند، و در ضرر رسانیدن، و در خشمگین شدن، ظهار نیست، و ظهار نمی‌باشد مگر بر طهارت بدون جماع به شهادت دو شاهد مسلمان. «1»

---

(1). برهان، ج 4، ص 1094.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 205

ب- محمّد بن یحیی از احمد بن محمّد با اسنادش از عمار بن موسی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که درباره ظهار واجب، کفاره، از آن حضرت سؤال نمودم.

حضرت پاسخ داد: «الذی یرید به الرجل، الظهار بعینه.»: آنچه مرد با سخنش اراده می‌کند، همان ظهار باشد. «1»

ج- علی بن ابراهیم با اسنادش از سکونی، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که:

حضرت گفت: «قال امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه: اذا قالت المرأة: زوجی علیّ کظهر امّی، فلا کفارة علیها.»: امیر المؤمنین صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وقتی که زن بگوید: «زوجی علی کظهر امّی»، کفّاره‌ای برای او نیست. «2»

د- محمّد بن یحیی با اسنادش، از امام رضا علیه السّلام روایت کند که آن

حضرت فرمود:
«الظهار لا يقع على الغضب.»: ظهار، در حالت خشم و غضب واقع نمی‌شود. «3»
ه- ابن منذر، و بیهقی در سننش فی قوله: «وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا»، از ابن عباس اخراج نمودند که: «قال: هو الرجل يقول لامرأته: انت على كظهر امى، فاذا قال ذلک، فليس له ان يقربها بنكاح و لا غيره، حتى يكفر بعتق رقبة، فان لم يجد، فصيام شهرين متتابعين من قبل أن يتماسا، و المس النكاح، فان لم يستطع فاطعام ستين مسكينا، و ان هو قال لها:
انت على كظهر امى، فاذا قال: ان فعلت كذا، فليس يقع فى ذلک ظهار حتى يحنث، فاذا حنث، فلا يقربها حتى يكفر، و لا يقع فى الظهار طلاق.»:
ابن عباس گفت: او مردی است که به زوجه‌اش می‌گوید: «انت على كظهر امى.» پس وقتی این جمله را گفت، سزاوار نیست که برای نکاح و غیر آن، به آن زن نزدیک گردد تا این‌که با آزاد کردن بنده، کفاره دهد، پس اگر نیافت، دو ماه پی‌درپی روزه بگیرد، پیش از آن‌که با آن زن تماس حاصل کند، و «مس»، نکاح است. پس اگر توانایی نداشت، شصت بیچاره را اطعام کند، و اگر او به آن زن بگوید: اگر چنین کردی، «انت على كظهر امى.» پس در این قول، ظهار واقع نشده

---

(1). نور الثقلين، ج 5، ص 256، حديث 7.
(2). نور الثقلين، ج 5، ص 256، حديث 8.
(3). نور الثقلين، ج 5، ص 256، حديث 6.

است تا این‌که برخلاف سوگند عمل کند. پس وقتی خلاف سوگند عمل نمود، پس به او نزدیک نگردد تا این‌که کفاره دهد، و در ظهار، طلاق واقع نمی‌گردد. «1»
و- عبد الرزاق، عبد بن حمید و ابن منذر در قوله: «وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً»، از قتاده اخراج نمودند که: «قال: الزور الكذب.» قتاده گفت: «زور»، به معنای کذب و دروغ است. «2»

5. تدبّر در آیات عفو

اشاره

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

1. 5. معانی عفو

الف- معانی عفو با استناد به منابع لغت

فرهنگ‌نویسان، معانی متعددی را برای عفو ذکر نموده‌اند که ما در این‌جا به‌طور اجمال آنها را فهرست‌وار ذکر می‌کنیم:
1. عفو، به معنای نیت برای دریافت شیء؛ 2. عفو، به معنای بارگیری زیاد؛ 3. عفو، به معنای زایل نمودن و محو کردن گناه در جای خودش؛ 4. عفو، به معنای میانه‌روی در معیشت و اقتصاد؛ 5. عفو، به معنای برگزیده‌ترین و بهترین قسمت مال؛ 6. عفو، به معنای مازاد بر خوراک سال اهل و عیال؛ 7. عفو، به معنای ترک عقوبت.

ب- تنوّع معانی و مفاهیم عفو به اعتبار تفاسیر و با استناد به سیاق آیات مورد تحقیق

عفو، دارای معانی و مفاهیم متنوّعی است که در این‌جا با بررسی تفاسیر و با توجّه به سیاق آیات، آن را مورد تحقیق قرار داده و تنوّع معانی و مفاهیمش را بررسی می‌نماییم.

---

(1). در المنثور، ج 6، ص 182.
(2). همان.
(3). ص.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 207
1. ب- عفو؛ یعنی صرف‌نظر کردن و گذشت نمودن انسان‌های بزرگوار مؤمن قدرتمند و قوی از خطاهای نفسانی انسان‌های مریض النفس غیر مؤمن: «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَ اصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ.» «1»
در آیه شریفه، قوله: «حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ»، و قوله: «حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»، دلالت بر مریض النفس بودن بسیاری از اهل کتاب دارد، و قوله: «كُفَّاراً»، پندار خطایی است که اهل کتاب دارند، و این پندار خطأ، از مریض النفس بودن آنان نشأت گرفته است؛ چه با آن‌که حق؛ یعنی نبوّت حضرت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و حقانیت دین اسلام، برای آنان مسلم شده است، با این همه، انتظار دارند مؤمنین بعد از ایمان آوردنشان، کافر گردند، و این، دال بر مریض النفس بودن ایشان است، و امّا عفو و صفح مؤمنانی که در حال قدرت و شوکت بوده و بزرگوارانه از خطای بسیاری از اهل کتاب صرف‌نظر می‌کنند، احتمال دارد وجه آن این باشد که، اگرچه حق بر ایشان آشکار و مسلم شده، لازم است تأثیر این حق در روحیه پرنشاط مؤمنین که تجلّی آن، عفو و صفح از کافران است برای آنان معلوم گردد، باشد که در تأسّی به راه مؤمنین، ترغیب شوند.
2. ب- عفو؛ یعنی بخشش توأم با قبول توبه از جانب خدای تعالی نسبت به گناه بندگانی که بر خود خیانت کرده‌اند: «أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلى نِسائِكُمْ هُنَّ لِباسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَكُمْ فَتابَ عَلَيْكُمْ وَ عَفا عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاكِفُونَ فِي الْمَساجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ

فَلا تَقْرَبُوها كَذلِکَ یُبَیِّنُ اللّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلّهُمْ یَتَّقُونَ.» «2»
اوّلا، در صدر آیه شریفه، قرینه بودن «لَیْلَةَ الصِّیامِ» با «الرَّفَثُ»، «لِباسٌ» و «تَخْتانُونَ»

---

(1). بقره/ 109.
(2). بقره/ 187.

می‌رساند که:
1. «الرَّفَثُ» (آمیزش جنسی)، برای نفوس زوجین، لباس است؛ به این معنا که نفوس آنان را از ارتکاب به گناه حفظ می‌کند.
2. ذکر «لَیْلَةَ الصِّیامِ»، اشاره به زمان استفاده و مبادرت به آن در آن زمان را دارد؛ چه اگر مخفیانه و در زمان غیرمجاز باشد، خیانت به نفس است، و از قراین موجود بر می‌آید که آنان با مبادرت به آن، به صورت مخفیانه به نفس خودشان خیانت می‌کرده‌اند: «أُحِلَّ لَکُمْ لَیْلَةَ الصِّیامِ الرَّفَثُ إِلی نِسائِکُمْ هُنَّ لِباسٌ لَکُمْ وَ أَنْتُمْ لِباسٌ لَهُنَّ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّکُمْ کُنْتُمْ تَخْتانُونَ أَنْفُسَکُمْ.»
ثانیا، خدای تعالی توبه آنان را پذیرفت و گناهشان را بخشید و امر فرمود که با زوجه‌های خود (در شب صیام)، مباشرت و آمیزش کنند، و در این آمیزش، آنچه از فرزند را که خدای تعالی برایشان مقدّر نموده است، از او طلب نمایند: «فَتابَ عَلَیْکُمْ وَ عَفا عَنْکُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ وَ ابْتَغُوا ما کَتَبَ اللَّهُ لَکُمْ.»
ثالثا، و خوردن و آشامیدن بعد از خواب در شب را که به تبعیت از اهل کتاب بر خود حرام می‌دانستند، تا زمان طلوع فجر صادق؛ یعنی آن موقع که رشته سفیدی روز از سیاهی شب در افق تمییز داده می‌شود، بر آنان مباح نمود: «وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکُمُ الْخَیْطُ الْأَبْیَضُ مِنَ الْخَیْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ.»
رابعا، زمان یک روز صیام را که در آن باید از مباشرت با زنان بپرهیزند و از خوردن و آشامیدن امساک نمایند، از هنگام طلوع فجر صادق، تا فرارسیدن شب مقرّر فرمود:
«ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّیامَ إِلَی اللَّیْلِ.»
خامسا، مباشرت با زنان در زمان اعتکاف را نهی فرمود (و این تفاوتی بین این زمان و شب‌های صیام در غیر اعتکاف است، در این‌که در زمان اعتکاف، از مباشرت با زنان نهی شده، ولی در شب‌های صیام، نه تنها از آن نهی نشده؛ بلکه انجام آن، مستحب شمرده شده است): «وَ لا تُبَاشِرُوهُنَّ وَ أَنْتُمْ عاکِفُونَ فِی الْمَساجِدِ.»

سادسا، پس از آن فرمود: این احکام در باب صیام و اعتکاف، حدود خدای تعالی است، پس به آنها که مرز بین حلال و حرام هستند، نزدیک نشوید. خدا این‌چنین آیاتش را برای مردم واضح و آشکار می‌کند تا آنان باتقوا و پرهیزگار گردند: «تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوها کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ آیاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ.»

3. ب- عفو به معنای بخشیدن یا صرف‌نظر کردن از نصف یا قسمتی از مهر است از طرف زوجه و یا ولیّ او، و یا رد کردن تمام مهر است از طرف زوج به زوجه، و این در وقتی است که طلاق پیش از دخول واقع شود: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.» «1» در آیه شریفه، حکم طلاق پیش از آمیزش جنسی، تثبیت نصف مهریه در حقّ زوجه، عفو و بخشش نصف مهریه از طرف زوجه و یا ولیّ او بر زوج، بخشش تمام مهریه از طرف زوج به زوجه، رابطه عفو و تقوا و نیز اجرای فضل و احسان هریک از زوجین را نسبت به یکدیگر، بیان می‌فرماید:

الف- می‌فرماید: اگر بین زوج و زوجه‌ای که دخول و آمیزش جنسی انجام نشده، طلاق واقع شود، نصف مهریه در حقّ زوجه ثابت بوده و بر زوج است که آن را به او ادا نماید: «وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِیضَةً فَنِصْفُ ما فَرَضْتُمْ.»

ب- می‌فرماید: استثنا در پرداخت نصف مهریه از طرف زوج به زوجه‌ای که پیش از دخول، بین آنها طلاق واقع شده، وقتی است که زوجه یا کسی که عقد نکاح به دست او می‌باشد؛ یعنی ولیّ او، نصف را ببخشد و از گرفتن آن صرف‌نظر کند: «إِلَّا أَنْ یَعْفُونَ أَوْ یَعْفُوَا الَّذِی بِیَدِهِ عُقْدَةُ النِّکاحِ.»

ج- می‌فرماید: و طلاق در بین زوج و زوجه پیش از دخول و آمیزش جنسی، وقتی به تقوا نزدیک‌تر است که زوج همه مهریه را به زوجه بپردازد: «وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوی »

---

(1). بقره/ 237.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 210

د- و در ذیل آیه، با تذّکر و توصیه به رعایت فضل و احسان نسبت به یکدیگر می‌فرماید: البته، خدای تعالی به آنچه عمل می‌کنید، بسیار آگاه است: «وَ لا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَیْنَکُمْ إِنَّ اللَّهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ.»

4. ب- عفو به معنای گذشت از مردم به‌گونه‌ای که نه موجب اخلال در نظام اجتماعی شود و نه سبب اخلال در حقّ خدای تعالی گردد: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.» «1»

آیه شریفه که ادامه آیه قبل از خود است، در توصیف حالات متقین می‌فرماید:
الف- آنان (یعنی متّقین) کسانی هستند که در حال وسعت و فراخی و در حال تنگی و سختی انفاق می‌کنند: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ».
ب- و (متقین کسانی هستند که) خشم را فرومی‌برند، آن موقع که در اثر ضرر یا برخورد با ناملایمات، همه وجودشان را خشم فراگرفته، با خویشتن‌داری آن را فرو می‌برند: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ».
ج- و (متقین کسانی هستند که) نسبت به گناه و خطای مردم، گذشت دارند، طوری که گذشتشان، سبب اخلال در حقّ خدا و نظام جامعه نگردد: «وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ».
د- و در ذیل آیه می‌فرماید: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ»، و این جمله، قرینه‌ای است بر این‌که متّقین با احراز صفات مذکور در آیه، از نیکوکاران خواهند بود.
5. ب- عفو به معنای نوعی عتاب از جانب خدا تعالی به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله است: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ.» «2» در آیه شریفه، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را به چیزی که در آن بعض عتاب هست، مورد خطاب قرار داده است؛ عتاب در اذن دادن به کسانی که در تأخیر از او برای خروج به تبوک، درخواست اذن نمودند:
«عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ.»؛ یعنی خدا تو را مورد عفو و بخشش قرار داد که چرا در تخلف آنان از خودت، به ایشان اذن دادی، و این عتاب نوعی از معاتبه لطیف است که

---

(1). آل عمران/ 134.
(2). توبه/ 43.

با عفو قبل از عتاب شروع می‌شود و در تبیین این عتاب می‌فرماید: (لازم بود که به آنان اذن نمی‌دادی) تا آن کسانی که برای‌شان عذر بود و راست می‌گفتند، بر تو معلوم گردند و آن کسانی را که برای‌شان عذری نبود و منافق بودند، می‌شناختی: «عَفَا اللَّهُ عَنْکَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّی یَتَبَیَّنَ لَکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْکاذِبِینَ.»
6. ب- عفو به معنای گذشت کردن و صرف‌نظر کردن از گناه کسی است که از روی جهالت، نسبت ناروا و نابجایی را درباره فردی بیان داشته است: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.» «1»

آیه شریفه، صاحبان فضل و وسعت از بین مؤمنین را نهی می‌کند از سوگند خوردن بر عدم احسان نسبت به خویشاوندان، بیچارگان و مهاجران در راه دین خدا که اعطا به آنان طریق و سلوک عادی آنها بوده، و می‌فرماید: و نباید صاحبان فضل و وسعت از بین شما مؤمنین، سوگند یاد کنند که به خویشاوندان، بیچارگان و مهاجران در راه پیشرفت دین خدا اعطا و احسان نکنند: «وَ لا یَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْکُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ یُؤْتُوا أُولِی الْقُرْبی وَ الْمَساکِینَ وَ الْمُهاجِرِینَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ.»
و بعد آنان را امر به عفو و امر به صفح نموده و می‌فرماید: و باید از گناه کسی که از روی جهالت، نسبت ناروایی را به آنان بیان داشته، صرف‌نظر کنند و باید تأثیر آن را از صفحه دل محو نمایند: «وَ لْیَعْفُوا وَ لْیَصْفَحُوا».
پس از آن، در مقام این‌که این عفو و صفح شما نسبت به گناه بعضی، برای خود شما فایده و نتیجه جاویدان دارد و در مرتبه عالی‌تر، از جانب خدای متعال درباره شما انجام می‌شود، می‌فرماید: آیا دوست نمی‌دارید خدای تعالی گناهان شما را برای‌تان بپوشاند و شما را بیامرزد؟ خدای تعالی بسیار آمرزنده مهربان است: «أَ لا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ.»

---

(1). نور/ 22.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 212

7. ب- عفو؛ یعنی گذشت کردن خداوند از گناه کسی که با جهل به حرمت آن گناه، مرتکب آن شده است: «الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ.» «1»
در آیه شریفه، کسانی که به رسم جاهلیت، زنانشان را ظهار می‌کردند؛ یعنی به آنان می‌گفتند: «انت علیّ کظهر امی» (پشت تو، مانند: پشت مادرم، بر من حرام است)، عمل آنان را مردود نمود و فرمود: آن کسانی از شما که برخی از زنانشان را ظهار می‌کنند (بدانند که:) آن زنان، مادران آنان نیستند؛ مادران آنان نیستند، مگر آن کسانی که آنان را زاییده‌اند، و البته، آنان (با این جمله) گفته زشت و دروغی را می‌گویند: «الَّذِینَ یُظاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَیَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً.»
و قوله: «إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ.»؛ یعنی البته، خدای تعالی بسیار درگذرنده از گناه و بسیار پوشاننده آن و آمرزنده است) که در ذیل آیه آمده، دلالت دارد بر این‌که آن کسانی که بنا بر رسم زمان جاهلیت ظهار گفته و نمی‌دانستند که در اسلام چنین حکمی مردود است، آنان مورد عفو قرار گرفته‌اند، و لذا

عفو در این آیه چنین معنا می‌دهد: خدای تعالی از گناه کسی گذشت می‌کند که با جهل به کراهت و گناه، مرتکب آن شده است.

ج- معانی و مفاهیم عفو در سایر آیات قرآن

1. ج- عفو؛ یعنی گذشت برادر دینی از قصاص کسی که جنایتی را انجام داده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ فَمَنِ اعْتَدی بَعْدَ ذلِکَ فَلَهُ عَذابٌ أَلِیمٌ.» «2»

2. ج- عفو؛ یعنی اعطا از برگزیده‌ترین و بهترین قسمت مال: «وَ یَسْئَلُونَکَ ما ذا یُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ کَذلِکَ یُبَیِّنُ اللَّهُ لَکُمُ الْآیاتِ لَعَلَّکُمْ تَتَفَکَّرُونَ.» «3»

---

(1). مجادله/ 2.

(2). بقره/ 178.

(3). بقره/ 219.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 213

3. ج- عفو؛ یعنی عدم مؤاخذه خدای تعالی از نسیان و خطای مؤمنین در تکلیف و عدم حمل تکلیف سخت و تکلیفی که طاقت انجام آن را ندارند، بر آنان: «لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها لَها ما کَسَبَتْ وَ عَلَیْها مَا اکْتَسَبَتْ رَبَّنا لا تُؤاخِذْنا إِنْ نَسِینا أَوْ أَخْطَأْنا رَبَّنا وَ لا تَحْمِلْ عَلَیْنا إِصْراً کَما حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا رَبَّنا وَ لا تُحَمِّلْنا ما لا طاقَةَ لَنا بِهِ وَ اعْفُ عَنَّا وَ اغْفِرْ لَنا وَ ارْحَمْنا أَنْتَ مَوْلانا فَانْصُرْنا عَلَی الْقَوْمِ الْکافِرِینَ.» «1»

4. ج- عفو؛ یعنی بخشیدن خدای تعالی گناه کسانی را که وسوسه‌های شیطان سبب ارتکاب آنها شده است: «إِنَّ الَّذِینَ تَوَلَّوْا مِنْکُمْ یَوْمَ الْتَقَی الْجَمْعانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّیْطانُ بِبَعْضِ ما کَسَبُوا وَ لَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِیمٌ.» «2»

5. ج- عفو به معنای اجرای فرمان بخشش از طرف خدای تعالی بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است نسبت به تقصیر کسانی که از او نافرمانی کردند: «فَبِما رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ کُنْتَ فَظًّا غَلِیظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَکَّلْ عَلَی اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِّلِینَ.» «3»

6. ج- عفو؛ یعنی البته، خدای تعالی در اوامر و نواهی مقدمات اقامه نماز، بسیار گذشت‌کننده از سهو و خطای مؤمنین است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَقْرَبُوا الصَّلاةَ وَ أَنْتُمْ سُکاری حَتَّی تَعْلَمُوا ما تَقُولُونَ وَ لا جُنُباً إِلَّا عابِرِی سَبِیلٍ حَتَّی تَغْتَسِلُوا وَ إِنْ کُنْتُمْ مَرْضی أَوْ عَلی سَفَرٍ أَوْ جاءَ أَحَدٌ مِنْکُمْ مِنَ الْغائِطِ أَوْ لامَسْتُمُ النِّساءَ فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَیَمَّمُوا صَعِیداً طَیِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوهِکُمْ وَ

أَیْدِیکُمْ إِنَّ اللّهَ کانَ عَفُوًّا غَفُوراً.» «4»
7. ج- عفو؛ یعنی خدای تعالی از ضعیف‌شدگانی که به آنها ظلم می‌شود و چاره‌ای نداشته و راه به جایی نمی‌برند تا برای نجات از ظلم بدانجا مهاجرت کنند، گذشت می‌کند: «إِنَّ الَّذِینَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ ظالِمِی أَنْفُسِهِمْ قالُوا فِیمَ کُنْتُمْ قالُوا کُنَّا مُسْتَضْعَفِینَ فِی الْأَرْضِ قالُوا أَ لَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً فَتُهاجِرُوا فِیها فَأُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ ساءَتْ مَصِیراً

---

(1). بقره/ 286.
(2). آل عمران/ 155.
(3). آل عمران/ 159.
(4). نساء/ 43.

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجالِ وَ النِّساءِ وَ الْوِلْدانِ لا یَسْتَطِیعُونَ حِیلَةً وَ لا یَهْتَدُونَ سَبِیلًا فَأُولئِکَ عَسَی اللَّهُ أَنْ یَعْفُوَ عَنْهُمْ وَ کانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُوراً.» «1»
8. ج- عفو؛ یعنی گذشت نمودن انسان از بدی که به او می‌شود، با توجّه به این‌که خدای تعالی درحالی‌که بسیار توانا است، بسیار گذشت‌کننده از گناهان و بدی‌ها است: «إِنْ تُبْدُوا خَیْراً أَوْ تُخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ کانَ عَفُوًّا قَدِیراً.» «2»
9. ج- عفو؛ یعنی بخشیدن خدای تعالی گناه گوساله‌پرستی قوم موسی را پس از قبول توبه آنان:
الف- «وَ إِذْ واعَدْنا مُوسی أَرْبَعِینَ لَیْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظالِمُونَ ثُمَّ عَفَوْنا عَنْکُمْ مِنْ بَعْدِ ذلِکَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ إِنَّکُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَکُمْ بِاتِّخاذِکُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ عِنْدَ بارِئِکُمْ فَتابَ عَلَیْکُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِیمُ.» «3»
ب- «یَسْئَلُکَ أَهْلُ الْکِتابِ أَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ کِتاباً مِنَ السَّماءِ فَقَدْ سَأَلُوا مُوسی أَکْبَرَ مِنْ ذلِکَ فَقالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَیِّناتُ فَعَفَوْنا عَنْ ذلِکَ وَ آتَیْنا مُوسی سُلْطاناً مُبِیناً.» «4»
10. ج- عفو؛ به معنای این است که خدای تعالی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امر می‌کند که: از آن گروه اندک از بنی اسرائیل که مستثنای از عهدشکنان هستند، گذشت کند: «فَبِما نَقْضِهِمْ مِیثاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِهِ وَ نَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُکِّرُوا بِهِ وَ لا تَزالُ تَطَّلِعُ عَلی خائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.» «5»

11. ج- عفو؛ یعنی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از بیان بسیاری از آنچه را اهل کتاب مخفی می‌داشتند، گذشت نمود و بسیاری از آن را برای ایشان بیان کرد: «یا أَهْلَ الْکِتابِ قَدْ جاءَکُمْ رَسُولُنا

---

(1). نّساء/ 99.
(2). نساء/ 49.
(3). بقره/ 54.
(4). نساء/ 153.
(5). مائده/ 13.

یُبَیِّنُ لَکُمْ کَثِیراً مِمَّا کُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْکِتابِ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ.» «1»
12. ج- عفو؛ یعنی کثرت ثروت به اندازه‌ای برسد که در جهت افزونی آن، تلاش نکنند: «ثُمَّ بَدَّلْنا مَکانَ السَّیِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا وَ قالُوا قَدْ مَسَّ آباءَنَا الضَّرَّاءُ وَ السَّرَّاءُ فَأَخَذْناهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لا یَشْعُرُونَ.» «2»
13. ج- عفو؛ یعنی پذیرفتن ترک عقوبت: «خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ.» «3»
14. ج- عفو؛ به معنای بخشیدن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است گروهی از منافقان مؤمن‌نما را:
«لا تَعْتَذِرُوا قَدْ کَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْکُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ کانُوا مُجْرِمِینَ.» «4»
15. ج- عفو؛ یعنی خدای تعالی بسیار ترک‌کننده عقوبت کسی است که در برابر ستمی که به او شده، مقابله به مثل کند: «ذلِکَ وَ مَنْ عاقَبَ بِمِثْلِ ما عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ لَیَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ.» «5»
16. ج- عفو؛ یعنی خدای تعالی با قبول توبه، گناهان را می‌بخشد: «وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئاتِ وَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ.» «6»
17. ج- عفو؛ یعنی خدای تعالی بسیاری از مصیبت‌ها را که بندگان، خود عامل ایجاد آن هستند، عقوبت نمی‌کند: «وَ ما أَصابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِما کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ وَ یَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ.» «7»
18. ج- عفو؛ یعنی خدای تعالی از هلاکت بسیاری درمی‌گذرد، با آن‌که کسانی را به سبب اعمالشان هلاک می‌نماید: «أَوْ یُوبِقْهُنَّ بِما کَسَبُوا وَ یَعْفُ عَنْ کَثِیرٍ.» «8»

---

(1). مائده/ 15.
(2). اعراف/ 95.
(3). اعراف/ 199.

(4). توبه/ 66.
(5). حج/ 60.
(6). شوری/ 25.
(7). شوری/ 3.
(8). شوری/ 34.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 216

19. ج- عفو؛ یعنی گذشت نمودن از بدی: «وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ.» «1»

20. ج- عفو؛ یعنی خدای تعالی بسیار ترک‌کننده عقوبت کسی است که با ادای کفاره از گفته زشت و دروغی که از روی جهالت بیان داشته، توبه کند: «الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسائِهِمْ ما هُنَّ أُمَّهاتِهِمْ إِنْ أُمَّهاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِی وَلَدْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً وَ إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ وَ الَّذِينَ يُظاهِرُونَ مِنْ نِسائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِما قالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ذلِكُمْ تُوعَظُونَ بِهِ وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيامُ شَهْرَيْنِ مُتَتابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعامُ سِتِّينَ مِسْكِيناً ذلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تِلْکَ حُدُودُ اللَّهِ وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ.» «2»

21. ج- عفو؛ یعنی بخشیدن گناه فرزندان و برخی از همسران: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْواجِكُمْ وَ أَوْلادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ وَ إِنْ تَعْفُوا وَ تَصْفَحُوا وَ تَغْفِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.» «3»

2. 5. روایاتی پیرامون عفو 1. 2. 5. عفو از موضع قدرت، از کرامت‌های اخلاق است

اشاره

1. امیر المؤمنین، علی علیه السّلام در نهج البلاغه فرموده: «اذا قدرت علی عدوّک، فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه.»: هنگامی که بر دشمنت غلبه پیدا کردی، شکر غلبه بر او را، عفو وی قرار بده.
2. امام علی، امیر المؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه فرموده: «اولی الناس بالعفو، اقدرهم علی العقوبة.»: شایسته‌ترین مردم به عفو کردن، کسانی هستند که بر عقوبت کردن قدرتمندترند.
3. امام علی، امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: «المبادرة الی العفو، من اخلاق الکرام، و المبادرة الی الانتقام، من شیم اللئام.»: اقدام نمودن به عفو و گذشت، از اخلاق کریمان و افراد با کرامت

---
(1). شوری/ 40.
(2). مجادله/ 4.
(3). تغابن/ 14.

است، و اقدام نمودن به انتقام، از تاریکی‌ها و نقاط شوم افراد پست و لئیم است.
4. در کتاب کافی، با اسنادش، از عبد اللّه بن سنان از ابی عبد اللّه علیه السّلام: «قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی خطبة: الا اخبرکم بخیر خلائق الدنیا و الاخرة؟ العفو عمن ظلمک، و تصل من قطعک، و الاحسان الی من اساء الیک، و اعطاء من حرمک.» امام صادق علیه السّلام گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در خطبه‌ای فرمود: بدانید بهترین خلق و خوی دنیا و آخرت که شما را بدان آگاه می‌کنم، عفو و گذشت است از کسی که به تو ظلم نموده، صله نمودن است با کسی که از تو قطع رابطه کرده، احسان و نیکی است نسبت به کسی که به تو بدی کرده و اعطا و بخشش است نسبت به کسی که تو را محروم کرده است.
5. امام علی علیه السّلام: «جمال السیاسة العدل فی الامرة و العفو مع القدرة.»: زیبایی و شایستگی سیاست، عدل است در فرمانروایی، و عفو و بخشندگی است در قدرتمندی.
6. امام علی علیه السّلام در نهج البلاغه فرمود: «من افضل اعمال البر، الجود فی العسر، و الصدق فی الغضب، و العفو عند القدرة.»: از برترین کارهای نیک، بخشندگی در حالت سختی و تنگی، راستگویی در حالت خشم و غضب و عفو و گذشت هنگام قدرت و توانمندی است.

7. امام على، امير المؤمنين عليه السّلام در نهج البلاغه فرمود: «اذكر عند الظلم عدل اللّه فيک، و عند القدرة، قدرة اللّه عليک»: به هنگام ظلم و ستم نمودن، عدل خداى تعالى را درباره خودت متذكّر باش، و به هنگام قدرت و توانمندى، قدرت خداى تعالى را بر خودت به ياد آور.
8. در وسائل الشيعه و در كافى با اسنادش، از حمران، از ابى جعفر عليه السّلام، قال: «الندامة على العفو، افضل و ايسر من الندامة على العقوبه.»: امام باقر عليه السّلام فرمود: پشيمانى بر عفو و گذشت، بهتر، و تحمّل آن آسان‌تر است از پشيمانى و ندامت بر عقوبت كردن.
9. در وسائل الشيعه از امام باقر عليه السّلام روايت نموده كه: «قال: من الفاظ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله الموجزة:" عفو الملک ابقى للملک."»: امام باقر عليه السّلام فرمود: از كلمات قصار پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله اين است كه: عفو پادشاه بقاى بيشترى را براى پادشاهى دربردارد.
10. در معانى الاخبار با اسنادش از امام رضا عليه السّلام: «قال الرضا عليه السّلام فى قول اللّه عزّ و جلّ:"
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 218
فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ": عفو من غير عتاب.»: امام رضا عليه السّلام درباره قول خداى عزّ و جلّ:
«فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» فرمود: آن، عفو و گذشت بدون سرزنش است.

2. 2. 5. در عفو، بزرگی و عزّت، و پیروزی و نصرت است 1. 2. 2. 5. در عفو، بزرگی است

1. «روی: ان الامام الحسن بن علی علیه السّلام سئل: فما المجد؟ قال: ان تعطی فی الغرم و تعفو عن الجرم، الحدیث.»: روایت شده که از امام حسن بن علی علیه السّلام سؤال شد، مجد و بزرگی چیست؟ آن بزرگوار فرمود: اعطا و بخشش در غرامت، و عفو و گذشت از جرم.

2. 2. 2. 5. در عفو، عزّت است

1. در کافی با اسنادش از سکونی و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که: «قال:
قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: علیکم بالعفو؛ فان العفو لا یزید العبد الا عزا فتعافوا، یعزکم اللّه.»: امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: بر شما باد به عفو کردن و مورد بخشش قرار دادن؛ که البته، عفو و بخشش، موجب افزونی عزّت بنده خدا گردد. پس همدیگر را مورد عفو و بخشش قرار دهید، تا خدای تعالی شما را عزّت بدهد.
2. در کافی با اسنادش از جابر، از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام: «قال:
ثلاث لا یزید اللّه بهن المرء المسلم الا عزّا: الصفح عمّن ظلمه، و اعطاء من حرمه، و الصلة لمن قطعه.»: امام باقر علیه السّلام فرمود:
سه چیز است که خدای متعال به واسطه آنها عزّت مرد مسلمان را زیاد گرداند: گذشت بدون سرزنش از کسی که به او ستم نموده، و اعطا و بخشش نسبت به کسی که او را محروم کرده، و صله و ایجاد ارتباط با کسی که از او بریده و قطع ارتباط نموده.
3. در امالی شیخ طوسی قدّس سرّه از ابی قلابه روایت شده که گفت:
«قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله من کظم غیظا، ملأ اللّه جوفه ایمانا، و من عفی عن مظلمة، ابدله اللّه بها عزّا فی الدنیا و الاخرة.»:
پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرکس خشم و غضب را فروبنشاند، خدای تعالی دل او را از ایمان پر نماید، و هرکس از ظلم و ستمی که به او شده، گذشت نماید، خدای متعال آن را به عزّت در دنیا و آخرت تبدیل نماید.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 219

3. 2. 2. 5. در عفو پیروزی است

1. امام علی علیه السّلام می‌فرمود: «ظفر الکریم عفو، و عفو اللئیم عقوبة.»: پیروزی انسان باکرامت، گذشت است، و عفو انسان پست، عقوبت و عذاب کردن می‌باشد.

2. در روایتی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «قال موسی علیه السّلام: یا رب ایّ عبادک اعز علیک؟ قال:
الذی اذا قدر، عفا.»: موسی علیه السّلام فرمود: پروردگارا! کدامین بندگان تو نزد تو عزیزترند؟
خدای متعال فرمود: آن بنده‌ای که به هنگام قدرت و توانایی، عفو و گذشت نماید.

3. 2. 5. عفو ائمه اهل بیت: برای ما درس است

1. در کتاب خصال با اسنادش از زراره، و او گوید: شنیدم ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «انا اهل بیت مروتنا عفو عمن ظلمنا.»: البته، جوانمردی ما اهل بیت، در عفو و گذشت از کسی است که به ما ظلم و ستم نموده.
2. در کتاب کافی با اسنادش از علی بن جعفر، و او از برادرش، ابو الحسن، موسی علیه السّلام که گفت: «اخذ ابی بیدی ثم قال: یا بنیّ! ان أبی محمّد بن علی علیه السّلام اخذ بیدی کما اخذت بیدک و قال:
ان أبی علی بن حسین علیه السّلام اخذ بیدی و قال: یا بنیّ! افعل الخیر الی کل من طلبته منک، فان کان من أهله، فقد اصبت موضعه، و ان لم یکن من أهله، کنت انت من اهله، و ان شتمک رجل عن یمینک، ثم تحوّل الی یسارک فاعتذر الیک، فاقبل عذره.» امام موسی بن جعفر، ابو الحسن علیه السّلام فرمود:
پدرم دستم را گرفت و فرمود: فرزند عزیزم! پدرم محمّد بن علی علیهم السّلام دستم را گرفت، هم‌چنان‌که من دست تو را گرفتم و فرمود: البتّه، پدرم علی بن حسین علیه السّلام دستم را گرفت و فرمود: فرزند عزیزم! کار خیر انجام بده برای هرکه آن را از تو درخواست کند. پس اگر او اهلیّت برای آن کار خیر داشت، تو به موضع کار خیر برخورد کرده‌ای، و اگر اهلیت آن را نداشت، تو اهل آن خیر بوده‌ای، و اگر مردی در سمت راست تو، به تو بدگویی کرد، پس از آن، در سمت چپ تو دگرگون شد و به خود آمد و از تو عذرخواهی نمود، پس عذر او را بپذیر.
3. و در احقاق الحق روایت کند: کنیزی که بر روی دست جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام آب می‌ریخت، در آن حال، آفتابه آب، محکم به صورت آن حضرت خورد و
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 220
او را سخت ناراحت نمود، کنیز این سهل‌انگاری را این‌چنین تبیین نمود: ای مولای من! «وَ الْكاظِمِینَ الْغَیْظَ». آن حضرت فرمود: «قد کظمت غیظی.»: خشم خود را فرونشانده‌ام.
کنیز گفت: «وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ». آن حضرت فرمود: «قد عفوت عنک.»: تو را عفو نمودم.
کنیز گفت: «وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ.»: آن حضرت فرمود: «انت حرة لوجه اللّه تعالی و لک الف درهم.»: تو برای خشنودی خدای تعالی آزاد هستی و هزار درهم برای تو است.

4. 2. 5. عفو و گذشت بعضی مردم نسبت به بعضی و عفو خدای تعالی از همه آنها جمیعا

1. امام علی فرمود: «اعط الناس من عفوک و صفحک مثل ما تحب ان یعطیک اللّه سبحانه و علی عفوه فلا تندم.»: از عفو خود و از بخشش بدون سرزنش خود به مردم اعطا کن، همان‌گونه که دوست داری خدای سبحان به تو اعطا کند و بر عفوش پشیمان نمی‌گردد.
2. در صحیفه سجادیه امام علی بن حسین علیه السّلام فرمود: «اللهم ان تشأ تعف عنا فبفضلک، و ان تشأ تعذبنا فبعدلک، فسهّل لنا عفوک بمنک، و اجرنا من عذابک بتجاوزک؛ فانه لا طاقة لنا بعدلک، و لا نجاة لاحد منا دون عفوک.»: خدایا! اگر بنا بر مشیّتت ما را مورد عفو قرار دهی، آن به واسطه فضل تو است، و اگر بنابه مشیتت ما را عذاب کنی، آن به واسطه عدل تو است، پس عفو خودت را در پرتو منّتت بر ما آسان کن، و ما را به وسیله گذشت خود از عذاب پناه ده، که البته، ما را هیچ طاقتی در برابر عدل تو نیست و برای احدی از ما هیچ نجاتی به‌جز عفو تو نیست.
3. در شرح الحدید آمده است: «و کان موسی بن جعفر علیه السّلام یقول فی سجوده آخر اللیل: الهی! عظم الذنب من عبدک، فلیحسن العفو من عندک.»: و موسی بن جعفر علیه السّلام در سجده‌هایش در آخر شب می‌فرمود: پروردگارا گناه بنده تو عظیم و بزرگ شده، پس باید عفو از جانب تو نیکو باشد.
4. در روایتی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «اذا بعث اللّه الخلائق یوم القیامة، نادی مناد من تحت العرش ثلاثة اصوات: یا معشر الموحدین! ان اللّه قد عفا عنکم، فلیعف بعضکم عن بعض.»: آن هنگام که خدای تعالی خلایق را در روز قیامت برمی‌انگیزد، ندادهنده‌ای از پایین عرش

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 221

سه‌بار ندا دهد که: ای گروه یکتاپرستان (خداپرست)! البته، خدای تعالی شما را مورد عفو و گذشت قرار داد، پس لازم است که بعضی شماها از بعض از دیگر عفو و گذشت کنید.
5. و در تحف العقول در وصیت امام جعفر بن محمّد علیه السّلام به ابن جندب آمده است: «یا ابن جندب! صل من قطعک، و اعط من حرمک، و احسن الی من اساء الیک، و سلّم من سبّک، و أنصف من خاصمک، و اعف عمن ظلمک کما انک تحب أن یعفی عنک؛ فاعتبر بعفو اللّه عنک؛ الا تری ان شمسه اشرقت علی الابرار و الفجار، و أن مطره ینزل علی الصالحین و الخاطئین.»: ای پسر جندب! با کسی که از تو بریده، بپیوند و با او ارتباط برقرار کن، و به کسی که تو را محروم کرده، اعطا و بخشش کن، و به

کسی که به تو بدی کرده، نیکی کن، و به کسی که به تو بد گفته و دشنام داده است، سلام کن، و نسبت به کسی که با تو دشمنی کرده، انصاف داشته باش، و کسی را که بر تو ظلم روا داشته، عفو کن و از او درگذر، همان‌طور که دوست داری خودت مورد عفو و گذشت قرار گیری. پس از عفو و بخشش خدا نسبت به خودت عبرت گیر؛ آیا نمی‌نگری که خورشید عالمتاب او بر نیکان و بدان تابیده و باران رحمت او بر افراد صالح و افراد خطاکار می‌بارد.

5. 2. 5. پاداش عفو و گذشت در قیامت

1. امام امیر المؤمنین، علی علیه السّلام در نهج البلاغه فرموده: «ینادی مناد یوم القیامة: من کان له اجر علی اللّه فلیقم، فیقوم العافون عن الناس. ثم تلا:" فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ".»): (روز قیامت ندادهنده‌ای ندا می‌کند: هرکس که او را بر خدای متعال پاداشی است به پا خیزد. پس آن کسانی که مردم را مورد عفو و گذشت قرار داده‌اند، به پا می‌خیزند.
سپس تلاوت کند: «فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ.»
2. از جابر در روایتی چنین نقل شده: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: ثلاث من جاء بهن مع ایمان دخل من ایّ ابواب الجنة شاء، و زوّج من الحور العین حیث شاء: من ادّی دینا خفیا، و قرأ فی دبر کل صلاة" قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ"، عشر مرات، و عفا عن قاتله". قال اللّه تعالی:" یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 222
عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ" «1».»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
سه طایفه‌اند که چون (روز قیامت) با ایمان حاضر شوند، از هرکدام از درهای بهشت که بخواهند داخل در بهشت گردند، و با هرکدام از حور العین‌ها که بخواهند، ازدواج کنند: کسی که مخفیانه قرضی را ادا کند، و کسی که در تعقیب هر نمازی، «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را ده مرتبه بخواند، و کسی که از قاتلش عفو و گذشت نماید. خدای تعالی فرمود:
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِصاصُ فِی الْقَتْلی الْحُرُّ بِالْحُرِّ وَ الْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَ الْأُنْثی بِالْأُنْثی فَمَنْ عُفِیَ لَهُ مِنْ أَخِیهِ شَیْ‌ءٌ فَاتِّباعٌ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَداءٌ إِلَیْهِ بِإِحْسانٍ ذلِکَ تَخْفِیفٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ رَحْمَةٌ.»
3. در جامع الاخبار آمده است: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من کظم غیظا و هو یقدر علی أن ینفذه، دعاه اللّه یوم القیامة علی رؤس الخلائق حتّی یخیّر من أی الحور شاء.»: هرکس خشمی را فروبنشاند درحالی‌که او قادر بر اجرای آن است، خدای تعالی روز قیامت او را از بالای سر مخلوق فرامی‌خواند تا از هرکدام از حور العین‌ها را که بخواهد، اختیار کند.)
4. در امالی طوسی قدّس سرّه با اسنادش از ثمالی، از ابی جعفر، از پدرانش علیهم السّلام روایت کند که:

«قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: اذا كان يوم القيامة نادى مناد يسمع آخرهم كما يسمع اوّلهم، فيقول: أين اهل الفضل؟ فيقوم عنق من الناس فتستقبلهم الملائكة، فيقولون: ما فضلكم هذا الذى تردّيتم به؟
فيقولون: كنا يجهل علينا فى الدنيا فنتحمّل، و يساء الينا فنعفو، قال: فينادى مناد من عند اللّه تعالى:
صدق عبادى، خلّوا سبيلهم ليدخلوا الجنّة بغير حساب، الخبر.»: پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود:
هنگامى كه روز قيامت برپا شود، ندادهنده‌اى فريادى برآورد كه آخرين افراد اهل قيامت هم چون اوّلين آنان آن را بشنوند. آن فرياد برآورنده مى‌گويد: اهل فضل كجايند؟ پس گردن‌هاى بعضى برافراشته گرديده و ملايكه در مقابل آنها قرار مى‌گيرند و به آنان مى‌گويند: فضل شما در اين روز چه بوده است كه به واسطه آن تمام و كامل به

---

(1). بقره/ 178.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 223

شما بازگردانده مى‌شود؟ آنان مى‌گويند: در دنيا نسبت به ما جهل و نادانى ورزيده مى‌شد و ما آن را تحمّل مى‌كرديم، و نسبت به ما بدى مى‌كردند و ما از آن عفو و گذشت مى‌نموديم. پس ندادهنده‌اى از جانب خداى تعالى فرياد برمى‌آورد: بندگان من راست گفتند، راه آنان را باز كنيد تا بدون حساب وارد بهشت گردند.
5. در تحف العقول روايت كند كه: از امام على بن موسى، رضا عليه السّلام درباره بهترين بندگان خدا سؤال شد؟ پس آن بزرگوار فرمود:
«الذين اذا احسنوا، استبشروا، و اذا اساؤا، استغفروا، و اذا اعطوا، شكروا، و اذا ابتلوا، صبروا، و اذا غضبوا، عفوا.»: (كسانى هستند كه چون نيكى كنند، شاد شوند، و چون بدى كنند، آمرزش و مغفرت طلب نمايند، و چون اعطا و بخشش نمايند، شكر و سپاس به جا آورند، و چون به بلا و امتحان مبتلا گردند، شكيبايى و خويشتن‌دارى كنند، و چون خشم و غضب كنند، عفو و گذشت نمايند.) «*»

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب عفو»، سخنانی کوتاه از امام متقین، مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السّلام بیان شده که در این‌جا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:

1. «العفو فضیلة.»: عفو و گذشت نمودن، فضیلت است.
2. «العفو زکاة الظّفر.»: عفو نمودن و گذشت، زکات پیروزی است.
3. «العفو أجل الإحسان.»: عفو نمودن و گذشت، باشکوه‌تر از احسان است.
4. «العفو زین القدرة.»: عفو نمودن و گذشت، زینت قدرت است.
5. «العفو یوجب المجد.»: عفو نمودن و گذشت، سبب بزرگی و عظمت می‌شود.
6. «العفو زکاة القدرة.»: عفو نمودن و گذشت، زکات قدرت و توانمندی است.
7. «العفو أحسن الإحسان.»: عفو نمودن و گذشت، نیکوترین احسان است.
8. «العفو یوجب الحمد.»: عفو نمودن و گذشت سبب حمد و شکر است.
9. «العفو أحسن الإنتصار.»: عفو نمودن و گذشت، نیکوترین یاری و امداد است.

(*). تذکّر: متن روایات پیرامون «عفو» از تفسیر بصائر جلد 47، صفحه 189 تا 210 استفاده شده است.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 224

10. «العفو تاج المکارم.»: عفو نمودن و گذشت، سرآمد کرامت‌ها است.
11. «العفو مع القدرة جنّة من عذاب اللّه سبحانه.»: عفو نمودن و گذشت از روی قدرت، سپری است از عذاب خدای سبحان.
12. «العفو اعظم الفضیلتین.»: عفو نمودن و گذشت، عظیم‌ترین دو فضیلت است.
13. «أعفاکم انجحکم.»: با عفوترین شما، موفق‌ترینتان است.
14. «أحسن الجود عفو بعد مقدرة.»: نیکوترین بخشش و سخاوتمندی، عفو و گذشت بعد از قدرت و توانایی است.
15. أحسن أفعال المقتدر العفو.»: نیکوترین کارهای شخص با قدرت، عفو و گذشت است.
16. «أولی النّاس بالعفو، أقدرهم علی العقوبة.»: سزاوارترین مردم به عفو و گذشت کردن، تواناترین آنهاست بر عقوبت کردن.

17. «أحسن العفو ما كان عن قدرة.»: نیکوترین عفو و گذشت، زمانی است که از سر قدرت باشد.
18. «بالعفو تنزل الرّحمة.»: با عفو و گذشت، رحمت نازل می‌گردد.
19. «سلوا اللّه العفو و العافیة و حسن التّوفیق.»: عفو سلامتی و موفقیت نیکو را از خدا طلب کنید.
20. «لا شیء أحسن من عفو قادر.»: هیچ چیزی از عفو و گذشت شخص قدرتمند، نیکوتر نیست.
پروردگارا! تو که دارای عفو و بخشش عظیم بوده و فضلت بر بندگان وسیع است؛ توبه بندگان را می‌پذیری و گناهان آنان را مورد مغفرت قرار می‌دهی،
ما را نیز مشمول عفو، مغفرت و رحمت بی‌کران خود قرار بده، یا عظیم العفو! و یا باسط الیدین بالرّحمة! و یا قابل التّوب! و یا غافر الذّنب! فانّک غفور رحیم.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 225

فصل سی و ششم عمل صالح

اشاره

کلمه عمل صالح با الفاظ: «عَمِلَ صالِحاً»*، «عَمِلَ الصَّالِحاتِ»، «عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً»، «عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»،* «أَعْمَلُ صالِحاً»*، «تَعْمَلْ صالِحاً»، «نَعْمَلْ صالِحاً»،* «يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ»،* «فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»، «يَعْمَلْ صالِحاً»،* «يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ»*، «الْعَمَلُ الصَّالِحُ» در 88 آیه قرآن کریم ذکر شده و از این مجموعه، 9 آیه از آن را انتخاب، و با اتخاذ روش معمول در این تحقیق، در ابتدا آیات موردنظر را به ترتیب مصحف کریم تنظیم می‌نماییم و بعد از آن، معانی و مفاهیم عمل صالح را از کتب لغت تحقیق می‌کنیم، و پس از آن، تفسیر آیات منتخب را از کتب تفسیر شیعه و سنّی، و سپس تفسیر روایی آیات را از کتب تفاسیر روایی اهل تسنن و شیعه بررسی نموده، و سرانجام با لطف و عنایت خاصه حضرت حقّ جلّ و علا، به تدبّر در آیات مورد تحقیق می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات عمل صالح به ترتیب مصحف کریم

1. وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ. «1»

---

(1). بقره/ 25: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 226

2. وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً. «1»

3. إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً. «2»

4. قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً. «3»

5. وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلی «4»

6. 1. إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً. «5»

7. وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً. «6»

8. مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ. «7»

9. یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «8»

2. در معنای عمل صالح

راغب در مفردات، در معنای کلمه «عمل» فرموده: هر فعلی را که از حیوان سر بزند و از روی قصد و نیّت باشد، به آن، «عمل» گویند. پس «عمل»، اخصِ از «فعل» است؛ زیرا «فعل» گاهی به حیواناتی نسبت داده می‌شود که آن را بدون قصد انجام می‌دهند، و

---

(1). نساء/ 124: مدنی.
(2). اسراء/ 9: مکی.
(3). کهف/ 110: مکی.
(4). طه/ 75: مکی.
(5). فرقان/ 70: مدنی.
(6). احزاب/ 31: مدنی.
(7). فاطر/ 10: مکی.
(8). تغابن/ 9: مدنی.

گاهی هم «فعل» به جمادات نسبت داده می‌شود. امّا به «عمل»، این‌گونه کردارها کم نسبت داده می‌شود، و به‌جز قول آنان که گفتند: «البقر العوامل»، در حیوانات هم «عمل» استعمال نشده است؛ هم‌چنین «عمل» در اعمال صالحه (نیک) و سیئه (بد) استعمال می‌گردد. قال: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»،* «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ»، «مَنْ يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ»، «و إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ»، «و الّذين يعملون السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ.» «1»

و در معنای «صالح» فرموده: «صلاح»، ضدّ فساد است. آن دو بیشتر در افعال استعمال دارند. در قرآن گاهی «صلاح» در مقابل فساد است و گاهی در مقابل سیئه.

قال: «خَلَطُوا عَمَلًا صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً»، «وَ لا تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِها»،* «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ.»* «2»

فخر الدین در مجمع البحرین در معنای «عمل» فرموده: قوله: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ»؛ یعنی از اهل تو نیست که خداوند تو را به نجات آنان با خودت وعده داد؛ زیرا او بر دین تو نیست، پس قوله: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ»، تعلیل است برای نفی اهلیّت او، و مفسّر گفته است: در آن، اعلان است بر این‌که قرابت دینی جایگزین قرابت نسبی است، و قرار دادن عمل غیرصالح به جای او، مبالغه در ذمّش است، و در حدیث است که: «لیس فی العوامل شیء.»؛ یعنی زکات، (البته، زکات تنها به شتران و گاوانی

تعلّق می‌گیرد که بچرند)، و «عوامل»، جمع عامله است و آن، شتری است که با آن، آب بکشند و زمین را شخم بزنند و در کارها از آن بهره‌برداری کنند، و «عمالة» به ضمّ، اجرت و روزی کارگر است، و به کسر، لغت آن است، و «عامل»، کسی است که مباشرت در امور مالی، ملکی و عملی کسی دیگر مباشرت می‌کند، و به کسی گفته می‌شود که زکات را می‌گیرد. «3»

و در معنای «صالح» فرموده: قوله تعالی: «لَئِنْ آتَیْتَنا صالِحاً»؛ یعنی اگر به ما فرزند

---

(1). مفردات، ص 360.

(2). همان، ص 292.

(3). مجمع البحرین، ص 446.

سالمی اعطا کنی که بدنش سالم و آراسته باشد، و گفته‌اند: اگر فرزند پسری عطا کنی، «فَلَمَّا آتاهُما صالِحاً جَعَلا لَهُ شُرَکاءَ فِیما آتاهُما»: چون فرزند سالمی به آن دو اعطا شد، برای او (تعالی) در آنچه به آنان اعطا شده بود، شریک قرار دادند؛ زیرا آنان او را عبد اللّات، عبد العزی و عبد منات می‌نامیدند و کلام در شرک تمام گردید، و قوله: «قَوْماً صالِحِینَ»؛ یعنی توبه‌کنندگان، و قوله: «وَ نَبِیًّا مِنَ الصَّالِحِینَ»؛ جمع صالح است و او کسی است که واجبات الهی و حقوق مردم را ادا می‌نماید، و قوله: «وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ»، صالح در این‌جا کسی است که بین مؤمنین آشتی و صلح می‌دهد، و در حدیث از طریق خاص و عام وارد شده که چون این آیه نازل گردید، پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دست علی علیه السّلام را گرفت و فرمود: «ایها الناس هذا صالح المؤمنین»، و قوله: «أَوْ إِصْلاحٍ بَیْنَ النَّاسِ»؛ یعنی: و میان مردم را با دوستی و مودّت الفت می‌دهد، و از امیر المؤمنین، علی علیه السّلام روایت شده که فرمود: «ان اللّه فرض علیکم زکوة جاهکم؛ کما فرض علیکم زکوة مالکم.»: البته، خدای تعالی بر شما زکات قدرت و شوکتتان را واجب فرمود؛ همچنان‌که بر شما زکات مالتان را واجب نمود. «1»

و در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار در معنای «عمل» فرموده: «العمل»، «اعمال»، «عاملون» و آنچه مفید باشد این‌گونه کلمات را، مانند: «من عمل». بدان که عمل گاهی صالح است و گاهی سیّئه و سوء، و به‌طور کلّی گاهی خیر است و گاهی شرّ، و آنچه دلالت بر تأویل به عمل صالح و نحو آن دارد، ولایت و معرفت ائمه علیهم السّلام و دوستان آنان مخصوصا خاصّان شیعیان عامل آنان است؛ هم‌چنین آنچه به خیرات و تعبّدات با ولایت تأویل شده، ظهور دارد در این‌که آن نیز عمل صالح است،

و آن از چیزهایی است که نزد خدای تعالی پسندیده و مورد قبول است، و در روایت، تأویل عمل صالح، به امام آمده است؛ همچنان‌که در کتاب الواحده از طارق بن شهاب، از علی علیه السّلام

---

(1). مجمع البحرین، ص 175.

است که در حدیثی برای او فرمود: «الامام العمل الصالح»، و در زیارت جامعه می‌خوانیم:

«انتم العاملون بارادة اللّه و فیها و بامره یعملون»، و از این قبیل، و در مقابل این اعمال، اعمال سیئه‌اند که از آن به عداوت ائمه، مخالفت با آنان، و غصب حقشان و اطاعت خلفای جور تأویل شده، و در سوره هود درباره پسر نوح گفته شده: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ»، و در بصائر از امام صادق علیه السّلام است که فرمود: «ان الاعمال الّتی تصیر هباء منثورا، انها اعمال مخالفینا و مبغضینا و مبغضی شیعتنا»: اعمالی که همچون گرد و غبار در هوا پراکنده می‌شوند، اعمال کسانی است که مخالف ما دشمن ما و دشمن شیعیان ما هستند، و از امام باقر علیه السّلام نقل است که فرمود: «انها اعمال قوم کانوا یصومون و یصلّون و لکن کانوا اذا عرض لهم شیء من الحرام، اخذوه و اذا ذکر لهم شیء من فضل علی و آله الائمة، انکروه.»: «اعمال سیّئه»، اعمال گروه و طایفه‌ای است که روزه گرفته، و نماز به جا می‌آورند و لیکن چون شیء حرامی به آنان عرضه شود، آن را می‌گیرند، و چون بر آنها از فضل علی و آل او علیهم السّلام تذکّر داده شود، آن را ناخوش دارند. «1»

و در معنای «صالح» فرموده: در قرآن لفظ: «صالحات»، صفت واقع شده برای اعمال، و از آن، تأویل به ولایت و اطاعت ائمه علیهم السّلام و نحو آن شده و در روایت، عمل صالح تأویل به معرفت ائمه نیز شده است و تأویل «باقیات صالحات»، به مودّت ائمه علیهم السّلام، و امّا «صالحون»، آنان عمل‌کنندگان به عمل صالح هستند و بسیار به عنوان:

«الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ»* و نحو آن ذکر شده‌اند، و آن را به علی، ائمه و شیعیان خاصّ آنان، مانند: حمزه، جعفر، عبیدة، سلمان و نظایر آنان تفسیر کرده‌اند، و اخبار متواتر، حتّی از عامّه است که مراد از «صالح مؤمنین» در قرآن، علی علیه السّلام است، و در بعض روایات از ابن عباس است که مراد از آن، علی علیه السّلام و شیعیان او هستند، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که در قوله تعالی: «وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ»، فرمود: «یا علی! انت و المؤمنون من بیتک الصالحون.»: ای علی! تو و مؤمنینی که از بین تو هستند، آنان صالحانند، و در تفسیر قمی از امام صادق علیه السّلام

---

(1). مقدمه برهان، ص 163- 162.

فی قوله تعالی: «أَنَّ الْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ» فرمود: «القائم و اصحابه»، و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السّلام در تفسیر قوله تعالی: «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»، آورده: «یعنی بالعمل الصالح، المعرفة علیهم السّلام، بالائمه علیهم السّلام الخبر.»؛ یعنی مراد از عمل صالح، معرفت به ائمه علیهم السّلام است، و در روایت جابر از امام باقر علیه السّلام فی قوله تعالی: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» است که ایشان فرمود: «ای الذین امنوا باللّه و برسوله و بالأئمه علیهم السّلام اولی الامر و اطاعوا بما امروهم فذلک هو الایمان و العمل الصالح.»؛ یعنی کسانی که به خدا، به رسول او و به ائمه علیهم السّلام که اولی الأمر هستند، ایمان آوردند و آنچه را به آنان امر فرمود، اطاعت نمودند، پس این همان ایمان و عمل صالح است، و در مناقب ابن شهر آشوب و غیر آن اخبار زیادی از ائمه و از ابن عباس وارد شده که قوله: «الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» را امام باقر علیه السّلام فرمود: مراد از تأویل آن، علی و شیعه او است، و ابن عباس درباره آن فرمود که آنان علی، حمزه، جعفر، فاطمه، حسن و حسین هستند. «1»

در فرهنگ لغات در معنای «عمل» فرموده: «عمل»؛ یعنی کار و خدمت که از روی اراده و قصد باشد. جمع آن، اعمال است، و «اعمال البلد»: آنچه تابع شهر می‌باشد، و «عمل» و «عمول»: کسی که کاری داشته باشد، و آشنا و مطلع بر کار، و «عمله» مؤنّث «عمل» است، و نتیجه و محصول کار، و «عمله»: یک بار کار کردن، خیانت و دزدی، و «عمله» طرز و هیأت کار، و آنچه ساخته شود، و «عمله»: دستمزد کار، و امروز، به معنای پول و گاه به معنای اسکناس آید، و «عامل»؛ یعنی کارگر و مباشر عمل و ملک کسی، جمع: عمّال، عاملون و عمله است، و در قدیم به معنای رئیس، والی و حاکم بوده، مؤنّث آن، «عامله» است، و «عمّال»؛ یعنی بسیار کارگر، و به اصطلاح مردم عراق، به «عمله» بنّاء اطلاق می‌شود. جمع آن، «عمّاله» است، و «عماله»؛ یعنی کارگری، و «عماله»، «عماله» و «عماله»؛ یعنی دستمزد و روزی کارگر، و «عمیل»؛ یعنی مشتری، عاملی که از طرف تاجر یا کسی، متصدّی کار باشد، (دکاندار یا فروشنده)، جمع آن،

---

(1). مقدمه برهان، ص 140.

«عملاء» و «اعمال»؛ یعنی به کار بردن، به کار آوردن، و کار فرمودن، و «اعمل فکره.»؛ یعنی فکر خود را به کار برد، و «تعمّل»؛ یعنی با تکلّف به

کاری پرداختن و سختی کشیدن، و «اعتمال»؛ یعنی ناچار کردن خود به کار، پیوسته بودن در کاری، متأثّر و منفعل شدن، کسی را عامل خود نمودن و آبادان کردن زمین، و «استعمال»: به کار گرفتن، به کار بردن و برای کار اجیر کردن و عامل خود نمودن. «معامله»: با همدیگر دادوستد کردن و تکلیف دادن کسی را به کاری، و «عوامل»؛ یعنی شتران و گاوان کاری، و «معمل»؛ یعنی جای کار و کارخانه، جمع آن، معامل. «معاملات»؛ یعنی آنچه در معرض دادوستد باشد، و معاملات شرعی عبارت از عقود است و یا از عقود فقط دادوستد، و اجاره و غیره را شامل است، و «مستعمل»، مفعول است؛ یعنی به کار برده شده و گماشته شده به کار. در کلام خلاف مهمل را مستعمل گویند، و «یعمل»؛ یعنی شتر آموخته و عادت کرده به کار، جمع آن، «یعامل»، مؤنّث آن، «یعملة»، جمع آن، «یعملات» است. «1»

در معنای «صالح» فرموده: «صالح»؛ یعنی نیک، ضدّ فاسد، جمع آن، «صالحون» مؤنّث آن، «صالحه»، و «صلح»؛ یعنی آشتی، و «صَلَحَ یَصلَحُ و صَلُحَ یَصلُحُ صلاحا»؛ یعنی نیک گردید، فساد از او دور شد، و «صالح صلاحا و مصالحه»؛ یعنی آشتی کرد، موافق شد، و «اصلح اصلاحا»؛ یعنی نیکو کرد، فساد را از چیز دفع کرد، صلح و آشتی داد. «تصالح و اصطلح»؛ یعنی آشتی کرد و ترک خصومت نمود، و «صلاح»؛ یعنی نیکی. ضدّ فساد.

«صلاحیة»؛ یعنی صالح و نیک و درخور بودن، و «مصلح»؛ یعنی نیکوکننده و آشتی‌دهنده، و «مصالحه»؛ یعنی آشتی، و «مصلحة»؛ یعنی آنچه مایه اصلاح شود، کاری که به انسان سود رساند. جمع آن، «مصالح» است. «2»

در فرهنگ عمید در معنای «عمل» فرموده: عمل (فتح عین و میم): کار. جمع آن، اعمال می‌باشد، و «اعمال البلد»؛ یعنی دهستان‌ها و دهکده‌هایی که تابع شهر باشند، و

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 573- 572.

(2). همان، ص 442.

«عمله» (به فتح عین و میم): جمع عامل، و «استعمال»؛ یعنی به کار انداختن، عمل کردن، به کار بردن، عامل گرفتن، کار بستن، و «عامل»: عمل‌کننده، کارگر، کارکن. به معنای والی و حاکم هم گفته شده. جمع آن، «عمال» و «عمله» است، و «عامله»، مؤنّث «عامل» بوده و جمع آن، عوامل است، و «عوامل»، به معنای کارگران، گاوهای کاری، جمع «عامله» است، و «مستعمل» (به ضم میم اوّل و فتح میم دوّم)؛ یعنی به کار برده شده، معمول و متداول، و «معامل» (به ضم میم اوّل و کسر میم دوّم)؛ یعنی معامله‌کننده، خرید و فروش‌کننده، و «معامله» (به ضم میم اول و

فتح میم دوّم)؛ یعنی باهم دادوستد کردن، خرید و فروش کردن. «1»
و در معنای «صالح» فرموده: «صالح» به معنای نیک، نیکوکار، شایسته، و «صالحه»؛ مؤنّث «صالح»؛ یعنی زن نیکوکار، و نیز به معنای عمل نیک، حسنه، و «اصلاح» (به کسر همزه)؛ یعنی درست کردن، آراستن، سازش کردن، به صلاح آوردن، و «اصلح» (به فتح همزه و لام)؛ یعنی صالح‌تر، شایسته‌تر، بهتر، باصلاح‌تر. «صلاح» (به کسر صاد)؛ یعنی سازش کردن، آشتی کردن، و (به فتح صاد)؛ یعنی نیک شدن، نیکوکار شدن، خیر و نیکی، ضدّ فساد، و «صلح» (به ضمّ صاد)؛ یعنی سازش، آشتی، و «صلحاء» (به ضمّ صاد و فتح لام)؛ یعنی نیکوکاران جمع صلیح به معنای صالح است، و «مصالح» (به فتح میم): جمع مصلحت، آنچه مایه سود و صلاح انسان است، «مصالح ساختمان»:
آنچه برای ساختمان لازم و شایسته است از سنگ، چوب، آجر، گچ و آهک، و «مصالح» (به ضم میم و کسر لام)؛ یعنی صلح‌کننده، سازش‌کننده؛ و «مصالحه» (به ضم میم و فتح لام): باهم صلح کردن، باهم آشتی کردن. «2»

---

(1). فرهنگ عمید، ص 833، 128، 819، 835، 1088، 1109.
(2). همان، ص 795، 149، 148، 799، 800، 1099.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 233

شيخ طايفه طوسى قدّس سرّه در تفسير تبيان فى قوله تعالى: «وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِى رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ» «1»، فرموده:
«بشارة»، عبارت است از خبر دادن به آنچه مخبر به را مسرور مى‌سازد آن‌گاه كه پيش‌گيرنده بر هر خبرى جز خود باشد؛ براى اين‌كه دومى بشارت ناميده نمى‌شود؛ و گفته شده: خبر دادن به آنچه غم‌آور است هم بشارت ناميده مى‌شود؛ چنان‌كه خداى تعالى فرمود: «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ»،* و سزاوار است كه اين بشارت بر سبيل مجاز باشد، و آن از «بشره» كه ظاهر پوست است، گرفته مى‌شود؛ چون با اوّلين خبر كه به او مى‌رسد، ظاهر پوستش تغيير مى‌كند. فضل گفته: «جنّة»، به هر بستانى گفته مى‌شود كه در آن نخل است ولو اين‌كه درختى غير از آن در آن نباشد، و اگر درخت انگور بود، به آن فردوس گفته مى‌شود، خواه در آن، درخت غير انگور باشد يا نباشد. «مِنْ ثَمَرَةٍ»، «من» زايده بوده و به معناى «كلما رزقوا ثمرة» است، و «مِنْها»؛ يعنى من الجنات؛ يعنى درختان آن، و تقدير آن، «كلما رزقوا من اشجار البساتين الّتى اعدها اللّه للمؤمنين» است، و رمانى گفته: «من» به معناى تبعيض است؛ چون در هر وقت برخى از ميوه‌ها به آنان روزى مى‌شود، و جايز است كه به معناى تبيين صفت باشد، و آن، رزق را كه از هر جنس هست، بيان مى‌كند، و قوله: «هذَا الَّذِى رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ»، از ابن عباس، ابن مسعود و جماعتى از صحابه روايت شده كه آن، «الّذى رزقنا فى الدنيا» است، و «رزق»، عبارت از آن چيزى است كه انتفاع از آن بر وجهى صحيح باشد كه احدى از آن منع نكند، و مفضل گفته: آن، مخصوص اقوات؛ يعنى چيزهايى است كه انسان مى‌خورد، و اقوال ديگرى هم گفته‌اند كه قوى‌ترين آنها، قول ابن عباس است كه «هذا الذى رزقنا فى الدنيا»؛ زيرا فرمود: «كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِى رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ». پس آن

---

(1). بقره/ 25.

عموميّت دارد و خاص نيست، و قوله: «وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً» را ضحاك گفته: چون آن را ببينند، در اوّلين نظر و بى‌درنگ بگويند: «مُتَشابِهاً»، و چون طعم آن را بچشند، در آن، مزه غير از مزه اوّل بيابند، و قوله: «وَ أُتُوا بِهِ»، معنايش اين است كه آن را بياورند و نه به اين معنا كه آن را اعطا كنند، و

درباره «مُتَشابِهاً»، اقوالی را ذکر نموده‌اند که برترین اقوال این است که مراد از آن، متشابه بودن در رنگ و منظر است با این‌که طعم و مزه آنها مختلف است، و قوله: «وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ» را گفته‌اند: آنان مطهّر و پاک و پاکیزه‌اند در جسم و در خلق و خوی و در افعال و کارها و این‌که آنان حیض نمی‌شوند و نمی‌زایند و غایط ندارند، و این قول جماعتی از مفسرین است، و قوله: «وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ»؛ یعنی در آن‌جا دائما و برای همیشه به بقای خداوند باقی می‌مانند و انقطاع، نیستی، نابودی و هلاکتی برای آنان نیست. «1»
فی قوله تعالی: «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً» «2» هم فرموده: خدای تعالی به این آیه جمیع مکلفین از مرد و زن را وعده فرموده که چون اعمال صالحه را عمل کنند درحالی‌که مؤمن مقرّ به توحید خدا، عدل او و مصدق به نبوت پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله باشند و به آنچه او آورده، عمل‌کننده باشند، آنان را داخل در بهشت می‌گرداند و در آن به پاداش نیک می‌رسند و از آنچه از پاداش نیک استحقاق دارند، چیزی کم و ناقص نمی‌کند، هرچند مقدار آن در خردی و کوچکی بسیار ناچیز باشد، و «نقیر»، نقطه‌ای است که در پشت هسته خرما وجود دارد، و گفته‌اند: از آن ناحیه است که نهال خرما جوانه زده و می‌روید. اگر گفته شود: ظاهر آیه اقتضا دارد که به پاداش نیک نرسد مگر کسی که ایمان و عمل صالح انجام دهد. پس کسی که منحصرا ایمان آورد، مستحقّ پاداش نیک نیست؛ هم‌چنین کسی که بعضی صالحات را انجام دهد. در جواب گوییم: ظاهر عموم مخصوص است بدون خلاف؛ زیرا اگر به خدا و به روز قیامت ایمان آورد و در تعقیب آن بی‌مبالاتی‌هایی هم داشته

---

(1). تبیان، ج 1، ص 111- 108، به اختصار.
(2). نساء/ 124.

باشد، خلافی نیست در این‌که او داخل بهشت می‌شود؛ هم‌چنین است هنگامی که به بعضی از صالحات رخنه‌ای وارد کند یا مرتکب معصیتی شود؛ برای این‌که ما دخول او را در بهشت، به دلیل دیگری می‌دانیم، علاوه این‌که «من» فی قوله: «من الصالحات»، اقتضا دارد که او اگر بعضی از صالحات را انجام دهد، داخل بهشت گردانیده می‌شود؛ زیرا «من» در این‌جا برای تبعیض است. البته، تنها وقتی اقتضای استغراق دارد که حمل شود بر این‌که معنای آن، بیان صفت است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً» «2»، فرموده: یعنی این

قرآن‌که آن را بر محمّد صلّی اللّه علیه و آله نازل نمود، «یهدی»؛ یعنی دلالت می‌کند، «لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»، فرّاء گفت: به شهادت ان لا اله الّا اللّه، و احتمال دارد مراد از «یهدی»، برای جمیع راه‌های دین باشد که آن، راست‌ترین از غیر خود است در توحید اللّه، در عدل او تعالی، در صدق پیامبران او و عمل نمودن به شریعت و انجام دادن طاعات او و دوری کردن از گناهان او، «وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ»؛ یعنی:
و قرآن بشارت می‌دهد به آنان که مؤمنین هستند، «أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً»: به این‌که برای آنان پاداش بزرگ و عظیمی بر طاعات آنان است. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «4»، فرموده: ای پیامبر! برای آنان بگو: «أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ»: من بشری مانند شما هستم و من ملک نیستم؛ می‌خورم و می‌آشامم، «یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ»؛ یعنی به من وحی می‌شود که معبود شما که عبادت شما حق و سزاوار او است، واحد و یکتا می‌باشد. «فَمَنْ کانَ»: پس هرکس از شما، «یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ»: آرزو و امید ملاقات پاداش او را دارد، و در معنای آن گفته‌اند، می‌ترسد. «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»؛ یعنی باید طاعتی را به جا آورد که به واسطه آن به خدا

---

(1). تبیان، ج 3، ص 339- 338.
(2). اسراء/ 9.
(3). تبیان، ج 6، ص 453.
(4). کهف/ 110.

تقرّب حاصل کند، «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»: و نباید به عبادت «اللّه» احدی غیر او را از ملک، بشر، حجر، درخت و غیر آن را شریک آورد، تعالی اللّه عن ذلک علوّا کبیرا، و سعید بن جبیر در معنای: «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، گفته است: یعنی در عبادت اللّه غیر او را در نظر نیاورد، و گفته‌اند: این آیه، آخرین آیه‌ای است که از قرآن نازل شده است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلی «2»، فرموده: «وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً»؛ یعنی هرکس تصدیق کند توحید خدای تعالی و صدق پیامبران او را، «قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ»: و طاعاتی را که به آن امر فرموده، انجام دهد، «فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلی : پس برای آنان است درجات عالیه، و «العلی»، جمع علیا است، مثل ظلمه و ظلم، و کبری و کبر. «3»
نیز فی قوله تعالی: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» «4»، فرموده: کسانی را که

عذاب آنانَ مضاعفَ است و در آن عذاب، به وضع اهانت‌آمیزی جاویدانند، از جمله آنها استثنا نمود کسی را که توبه کند و بر گناهانش پشیمان گردد و عمل صالحی را انجام دهد. پس البته، خدای تعالی «یبدل سیئاته حسنات»؛ یعنی قرار می‌دهد به جای عذاب گناهانش، پاداش حسناتش را، و قوله تعالی: «وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً»؛ یعنی خدای تعالی پوشاننده گناهان بندگانش می‌باشد، هنگامی که از آن گناهان توبه نمایند، درحالی‌که با پاداش نیک و تفضّل، نعمت‌دهنده بر آنها است. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً» «6»، فرموده: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ»؛ یعنی از شما زنان، هرکس بر طاعت خدای متعال و پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله تداوم داشته باشد، «وَ تَعْمَلْ صالِحاً»: و با این

---

(1). تبیان، ج 7، ص 89.
(2). طه/ 75.
(3). تبیان، ج 7، ص 169.
(4). فرقان/ 70.
(5). تبیان، ج 7، ص 449.
(6). احزاب/ 31.

حال اعمال صالحی را انجام دهد، «نُؤْتِها»؛ یعنی خدای متعال به آنان اعطا می‌کند، «أَجْرَها مَرَّتَیْنِ»: پاداش بر عمل او را دو مرتبه؛ هم‌چنان‌که اگر گناه کند، عقوبت او دو برابر است، و «قنوت»، تداوم دادن بر عمل است. پس کسی که عملی را برای خدا ادامه دهد، او مطیع خدا است، و قنوت در نماز، وتر از آن است، و آن، تداوم بر دعا معروف است، و عمل صالح، عبارت از استقامت داشتن و مقاومت داشتن در کاری است که ستودن آن نیکو باشد و آن عمل استحقاق بر پاداش نیک را داشته باشد، و «اجر»، پاداش بر عمل است که همان پاداش نیک است، و «اجر مرتین»، با وعده، واجب نمی‌شود؛ بلکه آن را مستحق می‌گردد؛ زیرا افعال آنان بر وجهی واقع می‌شود که مستحق آن هستند، و قوله: «وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً»؛ یعنی رزق کریم را که آن پاداشی است که ابتدا به مثل آن، نیکو نمی‌باشد، برای آنان آماده کرده‌ایم. «1»
فی قوله تعالی: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ» «2» هم فرموده: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ»؛ یعنی کسی که قدرت برای غلبه پیدا کردن و شکست دادن بخواهد، «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً»؛ یعنی: و غلبه بر جمیع اشیا، خاصّ خدای تعالی است که احدی را

توان این نباشد که آنچه را او تعالی اراده کرده، مانع گردد، و گفته‌اند: معنای آن این است که: کسی که بخواهد بداند عزّت برای چه کسی است، آن برای خدای تعالی است، و گفته‌اند: معنای آن این است که: کسی که عزّت بخواهد، باید اطاعت خدای تعالی کند تا او را عزّت بدهد، و قوله: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» را در معنای آن گفته‌اند: خدای تعالی آن کلمه طیب را قبول می‌کند و بر آن، پاداش نیک می‌دهد، و گفته‌اند: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ»؛ یعنی به جایی می‌رود که به‌جز خدای تعالی فرمانروایی نیست؛ هم‌چنان‌که گفته می‌شود: «ارتفع امرهم الی القاضی»، و قوله: «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ یعنی عمل صالح سبب می‌شود که او تعالی آن را قبول کند، و

---

(1). تبیان، ج 8، ص 306.

(2). فاطر/ 10.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 238

گفته‌اند: در ضمیر «يَرْفَعُهُ» سه وجه است: یکی «یرفع الکلم الطیب من الفعل»، و دوّم:

«یرفعه الکلم الطیب»، و سوّم: «یرفعه اللّه»، و قوله: «وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ»؛ یعنی: و آن کسانی که برای انجام گناهانی از قبیل: شرک و گناهان کبیره، مکر و حیله می‌کنند، و گفته‌اند: آنان اصحاب ریا و تظاهر هستند. «لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ»، قتاده در معنای آن گفته: مکر آنان فاسد می‌گردد، و گفته‌اند: معنای «یبور»، «یکسد» است؛ یعنی راکد بی‌ثمر است؛ پس آنچه را اراده می‌کنند، نافذ نیست. «1»

فی قوله تعالی: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «2» هم فرموده: و قوله: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ»، تقدیر آن: «و اذکروا یوم یجمعکم» است؛ یعنی: و به یاد بیاورید روزی را که شما را جمع می‌کنند، «لِيَوْمِ الْجَمْعِ»: برای روز جمع، و آن، روز قیامت است، و قوله: «ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ»، «تغابن»، عبارت از تفاوت در اخذ شیء بدون قیمت است، و کسانی که دنیا را در برابر آخرت با این صفت که در آن است، گرفتند، چیزی را بدون قیمت گرفته‌اند، پس خودشان را با گرفتن نعمت‌های منقطع نسبت به نعمت‌های دایمی و همیشگی، فریب دادند، و مجاهد و قتاده گفته‌اند: «يَوْمُ التَّغابُنِ»، غبن و گول زدن اهل بهشت است اهل جهنم را، و قوله: «وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً»؛ یعنی: و کسی که خدا را تصدیق نماید و به یکتایی او اعتراف کند و برای او با خلوص عبادت نماید و به نبوّت پیامبرش اقرار کند و به این صفات، ایمان، افعال طاعات را اضافه کند، «يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ»؛

یعنی گناهانی که به غیر از آنها است، از او پوشاند، و ساقط نمودن عذاب را از او بر او تفضّل کند. «وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ»: و او را در بوستان‌هایی که از زیر درختان آن نهرها جاری هستند، وارد می‌کند، «خالِدِینَ فِیها»: درحالی‌که ابدی و دایمی در آن خواهند بود و نعمت‌های فراوان در آن‌جا ابدی خواهد بود، و آنچه در آن‌جا است، فانی و نابود نمی‌شود، «ذلِکَ الْفَوْزُ

(1). تبیان، ج 8، ص 381.
(2). تغابن/ 9.

الْعَظِیمُ»؛ یعنی این است آن رستگاری‌ای که برتر از آن، چیزی در عظمت آن نخواهد بود. «1»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «2»، فرموده: «وَ بَشِّرِ»؛ یعنی خبر بده به چیزی که مسرور و شادمان می‌سازد، «الَّذِینَ آمَنُوا»؛ یعنی کسانی را که تصدیق نمودند، «وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»: و در بین آنچه بین آنان و بین پروردگار است، نیکو عمل کردند. این، قول ابن عباس است. «أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا»؛ یعنی برای آنان است بستان‌هایی که از زیر درختان آنها و مساکنش، «الْأَنْهارُ»: نهرها جاری است، و نهرها، جاری نشده و البته، آب در آنها جاری می‌شود، و استعمال جاری در آن توسّعا، از باب این است که آنها موضع جریان آب هستند، و قوله: «کُلَّما رُزِقُوا مِنْها»؛ یعنی از آن بستان‌ها، از درختان آنها، و تقدیر آن این است که: هر زمان از درختان آن بوستان‌هایی که خدای تعالی برای مؤمنین آماده نموده، روزی داده شوند، «مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً»؛ یعنی از میوه‌های آن به آنان اعطا شود و از آن اطعام شوند؛ زیرا «رزق»، عبارت از چیزی است که انتفاع از آن صحیح باشد و احدی را منع از آن نباشد. «قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ»، در معنای آن وجوهی را گفته‌اند و شیخ ابو جعفر قدّس سرّه گفته است: اقوای اقوال، قول ابن عباس است که در معنای آن گفته: این همان روزی ما است که قبل از این در دنیا بود، و این قول را به این دلیل اقوا گفته‌اند که خدای تعالی فرموده: «کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ»، پس آن را عمومیّت داد و استثنا نکرد. پس تأویل «ما اتوا به»، اشاره است به آنچه مقدم بر این، رزق او در دنیا بوده است، و قوله: «وَ أُتُوا بِهِ»؛ یعنی آورده می‌شود، و به معنای اعطا می‌شود، نیست، و قوله: «مُتَشابِهاً»، در آن، وجوهی است: یکی تشابه در

رنگ و

(1). تبیان، ج 10، ص 22- 21.
(2). بقره/ 25.

اختلاف در طعم و مزه است، از ابن عباس. دوّم همه آنها در نیکویی، خوبی و فضل متشابهند. سوّم هم این‌که مشابه میوه دنیا بوده، جز این‌که میوه بهشت پاکیزه‌تر است.
چهارم، در لذّت و در جمیع صفات، باهم مشابه هستند، و قوله: «وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ»؛ یعنی برای آنها زوج‌هایی است، و گفته‌اند: آنان حور العین هستند، و گفته‌اند: آنها زنان دنیا هستند. «مُطَهَّرَةٌ»، گفته‌اند: آنها در بدن و در اخلاق و اعمال، پاک و پاکیزه هستند؛ پس حیض نمی‌شوند و نمی‌زایند و بول و غایط ندارند؛ پس از اقذار و گناهان، طاهر و پاک هستند. این، قول جماعتی از مفسّرین است. «وَ هُمْ فِیها»: درحالی‌که آنان در بهشت، «خالِدُونَ»: دایمی هستند و باقی به بقای تعالی می‌باشند و انقطاع و پایانی برای آنان نیست؛ زیرا نعمت، با جاویدان بودن و باقی و پایدار ماندن، تمام است؛ هم‌چنان‌که با زوال و فنا، ناقص است، و «خلود»، عبارت از دوام از زمان ابتدا است و لهذا برای خدای تعالی خالد گفته نمی‌شود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً» «2»، فرموده: و قوله سبحانه: «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»: و کسی که از بین مردان یا زنان، درحالی‌که مؤمن است، عمل صالحی را انجام دهد، و البته، فرمود: «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»، تا تبیین کند این مطلب را که طاعت بدون ایمان نفعی ندارد، «فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً»، با این به جمیع مکلفین از مردان و زنان وعده فرمود به این‌که چون اعمال صالحه؛ یعنی طاعات خالص را انجام دهند، درحالی‌که مؤمن موحّد هستند و پیامبر او تعالی را تصدیق می‌کنند، آنان را داخل در بهشت گردانیده و آنان را در آن‌جا ثابت می‌فرماید و چیزی از آنچه را از پاداش نیک استحقاق دارند، فروگذار نمی‌کند ولو این‌که در خردی و کوچکی، به اندازه نقیر؛ یعنی فرورفتگی به اندازه یک نقطه در پشت هسته خرما باشد،

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 65.
(2). نساء/ 124.

و خدای سبحان در آیه قبل، عموم را وعید نمود و در این آیه عموم را وعده فرمود، تا مؤمن بین خوف و رجا توقّف داشته باشد. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً» «2»، فرموده: قوله: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»؛ معنایش این است که این قرآن به دیانت، آیین و طریقی هدایت می‌کند که سخت‌تر و شدیدتر است از لحاظ استقامت. گفته می‌شود: «هداه الطریق و للطریق و الی الطریق»، و در معنای آن گفته‌اند: به سوی کلمه‌ای ارشاد و راهنمایی می‌کند که آن، متعادل‌ترین کلمات و راست‌ترین آنها است، و آن، کلمه توحید است، و گفته‌اند: آن به حالتی هدایت می‌کند که آن، متعادل‌ترین حالات است، و آن، توحید اللّه، ایمان به او و به پیامبرانش و او عمل به طاعت او است. «وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ»؛ یعنی: به مؤمنینی که اعمال صالحه انجام می‌دهند، مژده بده به این‌که برای آنان است، «أَجْراً کَبِیراً»: پاداش عظیم که آن، اجر بر طاعات آنان است. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «4»، فرموده: «قُلْ»؛ یعنی ای محمّد! بگو: «إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ»: البته، من انسانی مانند شما هستم. ابن عباس گفت:

خداوند به پیامبرش تواضع را آموخت تا بر خلقش افتخار نکند، پس به او فرمود بر خودش اقرار کند که او هم مانند دیگران آدم است، جز این‌که به وسیله وحی اکرام می‌شود: «یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ»؛ البته، خدای شما خدای یکتا است. هیچ شریکی برای او نیست؛ یعنی هیچ فضلی بر من نسبت به شما نیست، جز به دین و به نبوّت، و هیچ علمی برای من نیست، جز آنچه خدای تعالی آن را به من آموخته، «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ»؛ یعنی پس کسی که انتظار ملاقات پاداش پروردگارش را دارد و

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 115.

(2). اسراء/ 9.

(3). مجمع البیان، ج 6، ص 401.

(4). کهف/ 110.

آرزوی آن را می‌کشد و اقرار به بعث به سوی او و وقوف در پیشگاهش را دارد، و گفته‌اند: «رجاء»، شامل هر دو معنای خوف و آرزو است، «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»: پس باید عمل صالح انجام دهد؛ یعنی خالصانه برای خدای تعالی باشد؛ تا با آن به او تقرّب پیدا کند، «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»: و نباید در عبادت او احدی از غیر او، از ملک، بشر، سنگ، و درخت و غیره را

شریک گرداند. این تفسیر، از حسن است، و در معنای آن گفته‌اند: در عبادت او، برای احدی ریا نکند. این قول، از سعید بن جبیر است، و مجاهد گفته: مردی خدمت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رسید و گفت: من صدقه داده و صله رحم می‌کنم و جز برای خدا، این کارها را انجام نمی‌دهم؛ امّا چون این کارها منسوب به من ذکر شود و مورد ستایش قرار گیرد، پس آن مرا شادمان می‌سازد و بدان دچار عجب می‌شوم.
پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ساکت شدند و چیزی نفرمودند تا این‌که آیه نازل گردید. عطا از قول ابن عباس نقل کند که خدای تعالی فرمود: «وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» و نفرمود: «و لا یشرک به»؛ زیرا اراده فرمود آن عملی را که برای خدا انجام می‌دهد و خدا دوست دارد که بر آن عمل حمد و ستایش گردد و به همین جهت برای فرد مستحّب است وقتی صدقه‌ای به غیر می‌دهد، آن را تقسیم کند تا صله‌دهنده به واسطه زیادی صدقه تعظیم و تکریم نشود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى «2»، فرموده: «وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً»؛ یعنی: و هرکس بیاید درحالی‌که خدای تعالی و پیامبرانش را تصدیق کرده باشد، «قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ»؛ یعنی واجبات را هم ادا کرده باشد. این تفسیر، قول ابن عباس است. «فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى ؛ یعنی برای آنان است درجات بهشت که بعضی از آن، بالاتر از بعضی دیگر است، و «علی»، جمیع علیا بوده و آن، تأنیث از اعلی است. «3»

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 499.
(2). طه/ 75.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 21.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» «1»، فرموده: قتاده گفته است: به‌جز کسی که از گناهش توبه کند و به پروردگارش ایمان آورد و در آنچه بین او و بین پروردگارش هست، عمل صالح انجام دهد. فرمود: و تبدیل در دنیا، طاعت خدا است بعد از معصیت او، و ذکر خدا است بعد از نسیانش و خیری است که بعد از شر آن را انجام می‌دهد، و گفته‌اند: خدای تعالی زشتی‌های اعمال آنان را که در حالت شرک داشته‌اند، به نیکویی‌های اعمال در اسلام تبدیل می‌کند؛ شرک را به ایمان، و قتل مؤمنین را به قتل مشرکین، و زنا را به عفت تبدیل می‌کند. این قول، از ابن عباس، مجاهد و سدی است، و در معنای آن گفته‌اند: بدی را از بنده محو و نابود کرده و بدل آن، حسنه و نیکی را برای او ثبت می‌کند. این، قول سعید بن مسیب و

دیگران است، و آنها به حدیثی از پیامبر احتجاج نموده که مسلم آن را در صحیح مرفوعا از ابو ذر روایت کند که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود:
روز قیامت مرد را می‌آورند، پس گفته می‌شود: گناه صغیره او را بر او عرضه کنید و گناه کبیره‌اش را از او کنار بزنید. پس به او گفته می‌شود: روز فلان و فلان و فلان ... چنین کردی و او اقرار می‌کند و آن را انکار نمی‌کند، درحالی‌که از گناهان کبیره‌اش ترسان و لرزان است، پس گفته می‌شود: به جای هر کار بد او حسنه‌ای به او اعطا کنید، پس او می‌گوید: مرا گناهانی است که در این‌جا آنها را نمی‌بینم. این را فرمود و من دیدم پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله خندید؛ آن‌چنان که دندان‌های مبارکش ظاهر شد. «وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً»؛ یعنی: و خدای تعالی بسیار پوشاننده گناهان بندگانش می‌باشد. «رَحِیماً»؛ یعنی با رحمت و فضل، نعمت‌دهنده بر آنان است. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً» «3»، فرموده: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ»؛ یعنی: و

---

(1). فرقان/ 70.
(2). مجمع البیان، ج 7، ص 180.
(3). احزاب/ 31.

هرکس اطاعت خدا و رسول او را بکند، و «قنوت»، به معنای طاعت است، و در معنای آن گفته‌اند: کسی که از شما مواظبت بر طاعت کند، و گفته‌اند: کسی از شما که مواظبت بر طاعت برای خدا و رسولش کند، و از آن است قنوت در نماز، و آن، مداومت بر دعای معروف است. «وَ تَعْمَلْ صالِحاً»: و عمل صالح انجام دهد در آنچه بین آنان و بین پروردگارشان است. «نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ»؛ یعنی پاداش نیک او را دو برابر پاداش غیر او اعطا می‌کنیم، و ابو حمزه ثمالی از زید بن علی علیه السّلام روایت نموده که او فرمود: من برای نیکوکارانمان به دو برابر پاداش امیدوارم و بر بدکارانمان خوف دارم چنین وعیدی را که عذاب برای آنان دو برابر شود؛ همان‌گونه که خدا به زوجه‌های پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وعده داد: «وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً»؛ و برای او رزق کریم را آماده نموده‌ایم؛ یعنی قدر و مرتبه عظیم است و خطر آن رفیع، و گفته‌اند: رزق کریم آن است که از هر آفتی سالم باشد، و گفته‌اند: آن پاداش نیکویی است که ابتدا به مثل آن نیکو نباشد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ

مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ» «2»، فرموده: «مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»؛ در معنای آن اختلاف نموده‌اند پس در معنای آن گفته‌اند: کسی که اراده می‌کند عزّت را، و آن، قدرت بر قهر و غلبه می‌باشد؛ که برای چه کسی است؟ پس البته، آن برای خدا است، همه‌اش. این، قول فرّاء است، و در معنای آن گفته‌اند: هرکس عزّت بخواهد، پس به وسیله طاعت خدای تعالی عزیز شود. پس خدای متعال او را عزیز گرداند، این قول قتاده است؛ یعنی قوله: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»، معنایش دعوت به طاعت کسی است که برای او عزّت است. انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که فرمود: «ان ربکم یقول کل یوم: انا العزیز فمن اراد عز الدّارین، فلیطع العزیز.»:
البته، پروردگار شما هر روز می‌فرماید من عزیزم هرکه عزّت دو جهان را بخواهد، عزیز را باید اطاعت کند. قوله: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، و «کلم»، جمع کلمه است، گفته

(1). مجمع البیان، ج 8، ص 354.
(2). فاطر/ 10.

می‌شود. «هذا کلم و هذه کلم.» پس مذکّر می‌شود و مؤنّث، و هر جمعی که بین آن و بین مفردش تفاوتی به‌جز وجود هاء نیست، در آن تذکیر و تأنیث جایز است، و معنای «صعود» در این‌جا، قبول صاحب آن و پاداش دادن بر آن است و هر زمانی که خدای سبحان چیزی از طاعات را قبول فرماید، توصیف به رفع و صعود می‌شود؛ زیرا ملایکه اعمال بنی آدم را ثبت کرده و آن را به جایی که خدا بخواهد، بالا می‌برند، و این، مانند قوله: «إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ» است، و «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، کلمات نیکو در تعظیم و در تقدیس بوده و نیکوترین کلام، لا اله الّا اللّه است. «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، در آن وجوهی را گفته‌اند: اوّل، عمل صالح کلام نیکو را به سوی خدا می‌برد، پس هاء در «يَرْفَعُهُ»، به «الْكَلِمُ» برمی‌گردد. این، قول حسن است. دوّم، عکس اوّل است؛ یعنی: و عمل صالح را کلام نیکو بالا می‌برد؛ بدین معنا که عمل صالح نافع نیست مگر زمانی که از توحید صادر گردد. این، قول ابن عباس است، و سوّم، این‌که خدا عمل صالح را برای صاحبش بالا می‌برد؛ یعنی آن را از صاحبش قبول می‌کند، و قوله: «وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ»؛ یعنی آنان که گناهان را انجام می‌دهند. این، قول کلبی است، و گفته‌اند «يَمْكُرُونَ»؛ یعنی یشرکون باللّه، و گفته‌اند: یعنی آن کسانی که به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در دار الندوه مکر نمودند. این، قول ابی العالیه است. «لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ»: برای آنان در آخرت عذاب سخت است. «وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ»: و مکر و خدعه اینان فاسد و تباه

بوده و چيزى نيست و در آنچه از آن اراده كرده‌اند، فايده نبرند. «1»

فى قوله تعالى: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «2» هم فرموده: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ»، و آن، روز قيامت است؛ يعنى آن، روز برانگيختن و روز پاداش مى‌باشد.

در آن روز، جميع خلق، اوّلين و آخرين آنان، جمع مى‌شوند. «ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ»،

---

(1). مجمع البيان، ج 8، ص 402.

(2). تغابن/ 9.

«تغابن»، باب تفاعل از غبن بوده و در آن شر را مى‌گيرند و خير را ترك مى‌كنند يا خير را گرفته و شرّ را ترك مى‌كنند، پس مؤمن بهره‌اش را از دنيا ترك كرده و بهره‌اش را از آخرت مى‌گيرد. در نتيجه، آنچه را براى او شرّ است ترك مى‌كند و آنچه را براى او خير است، مى‌گيرد؛ او غابن است، و كافر بهره‌اش را از آخرت ترك مى‌كند و بهره‌اش را از دنيا مى‌گيرد. در نتيجه، ترك خير كرده و اخذ شر مى‌نمايد؛ پس او مغبون مى‌باشد. پس معلوم مى‌گردد كه اين روز، روز غابن و مغبون است، و گفته‌اند: «يَوْمُ التَّغابُنِ»، روزى است كه اهل بهشت اهل جهنم را گول مى‌زنند. اين، قول قتاده و مجاهد است. قوله: «مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ»؛ يعنى گناهان او را، «وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً»؛ يعنى ابدى و دايمى در آن خواهند بود و آنچه را از نعمت‌هاى فراوان در آن‌جا است فانى نمى‌شود و ابدى و هميشگى است. «ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ يعنى اين است آن رستگارى‌اى كه ماوراى آن در عظمت چيزى نيست. «1»

ابى القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشرى خوارزمى در تفسير كشّاف، فى قوله تعالى: «وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِى رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ» «2»، فرموده: «بَشِّرِ»؛ جايز است خطاب به پيامبر صلّى اللّه عليه و آله باشد، و جايز است خطاب به هركس باشد، و «بشارة»، خبر دادن است به چيزى كه سرور و شادمانى خبرگيرنده را پديد مى‌آورد، و امّا در «فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِيمٍ»* برعكس است، و آن، در كلامى مى‌باشد كه بدان استهزا قصد شده؛ استهزايى كه خشم، درد، و غم استهزاشونده را بيشتر مى‌كند، و «الصَّالِحاتِ»، عبارت است از هرچيزى از اعمال كه به

دلیل عقل، کتاب و سنّت، راست و درست باشد، و لام در «الصَّالِحاتِ» لام جنس است، و مراد از آن، اعمال صحیحه راست و درستی در دین است برحسب حال مؤمن در واجبات تکلیفیه، و «جنة»، بستان از نخل و درخت فراوان است که سایه شاخه‌های آنها سطح

---

(1). مجمع البیان، ج 10، ص 299.
(2). بقره/ 25.

زمین را پوشانیده است، و قوله: «کُلَّما رُزِقُوا»، صفت دوم برای جنّات است یا خبری است که مبتدای آن محذوف است، و یا جمله مستأنفه است، و قوله: «هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ»؛ یعنی این مثل آنچه است که از قبل روزی ما نمود. پس اگر بگویی: ضمیر قوله:
«وَ أُتُوا بِهِ» به کجا برمی‌گردد؟ می‌گویم: به مرزوق در دنیا و در آخرت، هر دو؛ برای این که قوله: «هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ»: در خود، ذکر آنچه در دو دار روزی شده‌اند را در بردارد، و جایز است ضمیر در «وَ أُتُوا بِهِ»، به رزق برگردد، و معنای آن چنین است:
آنچه از میوه‌های بهشت برای آنان روزی می‌شود، فی نفسه متجانس هستند، و مراد از تطهیر ازواج، پاکی آنان است از آنچه مختص به زنان است از حیض، استحاضه، آنچه را مختص به آنان نیست، از قبیل اقذار و ادناس، و جایز است که مطلقا از آلودگی پاک باشند، و «خلد»، ثبات دایمی است که لازمه آن، بقای بدون انقطاع است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً» «2»، فرموده: «من» در قوله: «مِنَ الصَّالِحاتِ»، اوّل، برای تبعیض است و مراد از آن، «من یعمل بعض الصّالحات» است؛ زیرا عمل به همه صالحات، به جهت اختلاف احوال، امکان ندارد، و البته، بعضی از صالحات را که در تکلیف او و در وسعش است، انجام می‌دهد، و بسیاری از مکلفین هستند که نه حج به جا می‌آورند و نه زکات می‌دهند و نه جهاد می‌کنند و در بعضی احوال هم نماز از آنان ساقط است، و دوّم، برای تبیین ابهام است در «وَ مَنْ یَعْمَلْ». «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً» «4»، فرموده: «لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»؛ برای حالتی که آن معتدل‌ترین حالات و شدیدترین حالات است یا برای دین و آیینی «5».
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ

---

(1). كشّاف، ج 1، ص 253- 262، به اختصار.
(2). نساء/ 124.
(3). كشّاف، ج 2، ص 566- 565، به اختصار.
(4). اسراء/ 9.
(5). كشّاف، ج 2، ص 439.

كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «1»، فرموده: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ»؛ يعنى هركس آرزو داشته باشد پروردگارش را نيكو ملاقات كند و با قبول و خشنودى پروردگارش روبه‌رو شود، و مراد از «وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، بى‌ريايى در عمل است و اين‌كه بدان جز تقرّب به پروردگار را به‌طور خالص به‌گونه‌اى كه غيرش را با او نياميزد، نخواهد. «2»
فى قوله تعالى: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» «3» هم فرموده: «ابدال السّيّئات بحسنات»؛ يعنى تبديل كردن بدى‌ها به خوبى‌ها، و آن به اين است كه بدى‌ها را به وسيله توبه محو نموده و در مكان آنها حسنات: ايمان، طاعت و تقوا را تثبيت مى‌نمايد، و گفته‌اند: براى آنان شرك را به ايمان، و قتل مسلمين را به قتل مشركين، و زنا را به عفّت و پاكدامنى، تبديل مى‌نمايد، و مراد از توبه‌كننده به سوى خدا، كسى است كه گناهان را ترك كند و نسبت به انجام آنها در گذشته، نادم و پشيمان باشد و در اعمال صالحه داخل گردد. «4»
همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَرِيماً» «5»، فرموده: «يَقْنُتْ» و «تَعْمَلْ» را با ياء و با تاء هر دو، قرائت نموده‌اند، و «قنوت»؛ يعنى طاعت، و البته، اجر آنان مضاعف مى‌شود به جهت اين‌كه با حسن خلق، طيب معاشرت، قناعت، وفور عبادت خداى تعالى و تقوا، رضايت پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله را فراهم مى‌كنند. «6»
نيز فى قوله تعالى: «مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ» «7»، فرموده: معناى «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً»؛ يعنى البته، عزّت همه‌اش مختصّ به خداى متعال

---

(1). كهف/ 110.
(2). كشّاف، ج 2، ص 501.
(3). فرقان/ 70.
(4). كشّاف، ج 3، ص 101.

(5). احزاب/ 31.
(6). كشّاف، ج 3، ص 259.
(7). فاطر/ 10.

است؛ هم عزّت در دنیا و هم عزّت در آخرت. پس از آن بقوله: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، شناسانده که آنچه بدان طلب عزّت شود، ایمان و عمل صالح است، و «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، لا اله الا اللّه است. این قول از ابن عباس رضی اللّه عنه است؛ یعنی این کلم مورد قبول واقع نشود و به سوی آسمان صعود نکند، پس ثبت می‌شود هرجا اعمال صالحه مقبوله ثبت گردد؛ همچنان‌که او عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ كِتابَ الْأَبْرارِ لَفِی عِلِّيِّينَ.» پس کلم طیب زمانی که مقارن با عمل صالحی باشد که آن را محقق نموده و تصدیق می‌کند، بالا رفته و آن عمل آن را صعود می‌دهد، و گفته‌اند «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، هر ذکری از تکبیر، تهلیل، قرائت قرآن، دعا، استغفار و غیر ذلک است، و «مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ»؛ یعنی مکر و حیله کسانی که با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در دار الندوه مکر و حیله سه‌گانه داشتند که: یا او را در همان‌جا تثبیت نمایند، یا او را اخراج کنند و یا او را به قتل برسانند، «يَبُورُ»؛ یعنی فاسد و بی‌ثمر است. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «2»، فرموده: «لِيَوْمِ الْجَمْعِ» یعنی برای روزی که در آن، اوّلین و آخرین جمع می‌گردند، و «تغابن»، مستعار از عبارت: «تغابن القوم فی تجارة»، است که بعضی از آنان بعضی دیگر را مغبون می‌سازند، و معنای «ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ»، درحالی‌که مردم در غیر آن روزگار همدیگر را مغبون می‌سازند، بزرگداشت تغابن آن روز است، و این‌که تغابن آن روز در حقیقت همان تغابن است، نه تغابن در امور دنیا، هرچند که بزرگ و با عظمت باشد. «صالحا»، صفت برای مصدر است؛ یعنی عملا صالحا. «3»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی معروف به شبّر در تفسیرش فی قوله تعالی: «وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ كُلَّما

---
(1). كشّاف، ج 3، ص 303- 302.
(2). تغابن/ 9.
(3). كشّاف، ج 4، ص 115.

رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ

لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ» «1»، فرموده: «تَحتها»؛ يعنى زير درختان آن، يا زير مسكن‌هايش، «الْأَنْهارُ كُلَّما رُزِقُوا مِنْها»: نهرها جارى است هروقت از آن باغ‌ها روزى داده شوند، «مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِى رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ»: از ميوه‌ها رزقى را، گويند اين آن چيزى است كه قبل از اين در دنيا به ما روزى داده مى‌شد، پس اسم‌هاى آنها مانند اسم‌هاى اين است، امّا آن در نهايت لطافت، پاكى و لذت است بدون اين‌كه دگرگون بشود، بالنسبه به ميوه‌هاى دنيا كه دگرگون مى‌شوند. «وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً»، بعضى از آنها شبيه بعضى ديگر است با اين‌كه همه آنها خير و خوبند و از لحاظ رنگ باهم متفقند از جهت طعم و مزه باهم اختلاف دارند. «وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ»: و براى آنان در بهشت، زوجه‌هاى مطهّر است كه آنان از انواع كثافات، ناپسندى‌ها و زشتى‌ها پاک و مبرّايند. «وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ»: و اين در حالى است كه در آن‌جا جاويدانند و به واسطه جاودانگى در آن، نعمت بر آنان تمام است؛ زيرا خوف از انقطاع از نعمت است كه عيش و خوشى را درهم مى‌شكند. «2»

نيز فى قوله تعالى: «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً» «3»، فرموده: «وَ مَنْ يَعْمَلْ»: هركس چيزى، «مِنَ الصَّالِحاتِ»: از صالحات را، يا بعض از آن را عمل كند، درحالى‌كه در وسع او است، و بدان تكليف شده، «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»: از مردان يا زنان، درحالى‌كه مؤمن است «فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»: پس اينان داخل در بهشت مى‌گردند، «وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً»: و به اندازه نقطه‌اى كه در پشت هسته خرما است، به او ظلم نمى‌گردد. «4»

همين‌طور فى قوله تعالى: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً» «5»، فرموده: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى»؛ يعنى البته،

---

(1). بقره/ 25.
(2). تفسير شبّر، ص 16.
(3). نساء/ 124.
(4). تفسير شبّر، ص 226.
(5). اسراء/ 9.

اين قرآن هدايت مى‌كند به طريقه‌اى كه «هِىَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً.» «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَىَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «2»، فرموده: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَىَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ

واحِدٌ»؛ یعنی به من وحدانیتَ «الاله» وحی می‌شود، «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ»؛ یعنی هرکس آرزو دارد یا پاداشش را در روز بعث و برانگیخته شدن، ملاقات کند، «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»: پس باید عمل را صالح انجام دهد؛ یعنی عمل، خالص برای خدای متعال باشد، «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»: و به عبادت پروردگارش احدی را شریک نگرداند و از امام صادق علیه السّلام است که شخص کار ثوابی را انجام می‌دهد، امّا در آن رضای خدای تعالی را طلب نکرده و در آن تزکیه مردم را طلب می‌کند: «الرجل یعمل شیئا من الثواب، لا یطلب به وجه اللّه، انما یطلب تزکیة الناس.» «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلی «4»، فرموده: «وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ»؛ یعنی عمل به واجبات نموده، و گفته‌اند به واجبات و مستحبات عمل کرده، «فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلی » «5»

فی قوله تعالی: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» «6» هم فرموده: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ»؛ یعنی به وسیله توبه سیئات را محو و نابود کند، یا آنچه را از او گذشته است با اضداد وفق دهد، و یا عذاب را به ثواب مبدل نماید. «وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً»: و خدای متعال برای معاصی و گناهان بندگان، بسیار آمرزنده و «رَحِیماً»: بسیار مهربان است که نعمت‌دهنده بر آنان است. «7»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 587.

(2). کهف/ 110.

(3). تفسیر شبّر، ص 633.

(4). طه/ 75.

(5). تفسیر شبّر، ص 659.

(6). فرقان/ 70.

(7). تفسیر شبّر، ص 764.

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً» «1»، فرموده: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ»: و هرکس از شما زنان تداوم بر طاعت داشته باشد، «لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ»: برای خدا و پیامبرش، «وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ»: و عمل صالح انجام دهد، او را دو برابر غیرش اجر و پاداش می‌دهیم، «وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً»: و برای او در بهشت روزی زیادی آماده کرده‌ایم. «2»

نیز فی قوله تعالی: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ

الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ» «3»، فرموده: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً»: هرکه عزّت بخواهد، پس باید آن را از نزد خدای تعالی، با طاعت از او طلب کند؛ زیرا همه عزّت از آن او تعالی است. «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ»: «الْکَلِمُ الطَّیِّبُ» که آن توحید است، به سوی او صعود می‌کند، «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ»: و کسانی که حیله‌های بدی را نسبت به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مکر می‌کنند، «لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ»: سزای مکر آنان عذاب سخت است، «وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ»: و مکر اینان باطل گردیده و فایده نمی‌بخشد. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «5»، فرموده: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ.»؛ یعنی شما را جمع می‌کند در آن روزی که اوّلین و آخرین را به خاطر جز ایشان جمع می‌کند. «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ»: آن روز تغابن است که در آن اهل بهشت؛ یعنی مؤمنینی که ایمان آورده‌اند، اهل آتش را گول می‌زنند؛ زیرا آنان منازل اهل آتش را که در بهشت است از آنان می‌گیرند و در عوض منازل خود را که در جهنم است، به آنان می‌دهند، پس تفاعل به معنای فعل است؛ چون غبن در عکس آن نیست، و قوله: «الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» را فرموده: زیرا در بهشت، خلاص از عقاب، و نیل به پاداش نیک هست. «6»

---

(1). احزاب/ 31.
(2). تفسیر شبّر، ص 871.
(3). فاطر/ 10.
(4). تفسیر شبّر، ص 897.
(5). تغابن/ 9.
(6). تفسیر شبّر، ص 1127.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 253

استاد علّامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «1»، فرموده: قوله: «کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً الی آخر»؛ ظهور دارد در این‌که در آن‌جا برای انسان چیزی را به‌جز آنچه برای او در این‌جا هست، آماده نکرده‌اند؛ هم‌چنان‌که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که: «کما تعیشون تموتون، و کما تموتون

تبعثون»، الحديث، و اگر بين دو گروه از حيث اين‌كه اهل بهشتند فرقى باشد، آن، مزيد در نزد پروردگارشان است. قال تعالى: «لَهُمْ ما يَشاؤُنَ فِيها وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ» «2»، و قوله تعالى: «وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ الى آخر الايه»؛ قرينه «ازواج» دلالت دارد بر اين‌كه مراد از طهارت آنها، طهارت از انواع كثافات و ناپسندى‌هايى است كه مانع از دوستى، انس، پيوند و سازش مى‌گردد، و آن از نوع كثافات و ناپسندى‌هاى خلقيه و خلقيه مى‌باشد و از صدوق روايت شده كه از امام صادق عليه السّلام از آيه سؤال شد. آن حضرت فرمود: «الازواج المطهرة اللّاتى لا يحضن و لا يحدثن.»، در بعضى از روايات عموميت طهارت است، و آن، برائت از جميع عيوب و مكاره است. «3»
نيز فى قوله تعالى: «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا يُظْلَمُونَ نَقِيراً» «4»، فرموده: اين همان شقّ دوّم است كه دربردارنده پاداش براى عمل‌كننده به عمل صالح مى‌باشد، و آن، پاداش بهشت است، پس شرط در جزاى بهشت اين است كه آورنده عمل صالح مؤمن باشد؛ زيرا پاداش نيكو در ازاى عمل بوده و براى كافر عملى نيست. قوله تعالى: «وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ ما كانُوا يَعْمَلُونَ» «5»، و قال تعالى: «وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ»، پس «مَنْ» تبعيضيه را آورده، و آن توسعه‌اى در وعده به بهشت هست، و اگر گفته شده بود: «و من يعمل الصالحات»، در

---

(1). بقره/ 25.
(2). ق/ 35.
(3). الميزان، ج 1، ص 89.
(4). نساء/ 124.
(5). انعام/ 88.

حالى كه مقام، مقام دقّت در جزا بود، مفيد اين معنا مى‌شد كه بهشت براى كسى است كه ايمان آورد و هر عمل صالحى را انجام دهد، لكن فضل الهى عموميت جزاى نيكو است براى كسى كه ايمان آورد و بعضى صالحات را هم انجام دهد. پس او تدارك بقيه صالحات را هم فراهم مى‌كند، يا گناهان فراهم شده را به وسيله توبه يا شفاعت از بين مى‌برد، كما قال تعالى: «إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ ما دُونَ ذلِكَ لِمَنْ يَشاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالًا بَعِيداً» «1»، قوله تعالى: «مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى ، حكم را براى مرد و زن بدون خلافى اصلا عموميت داده است، برخلاف آنچه قدما از ملل و نحل، مانند:
هند، مصر و ساير بت‌پرستان گمان مى‌كردند كه براى زنان به جهت

کارهای نیکشان، نه عملی هست و نه پاداشی، و شاید آن همان راز موجود در تعقیب قوله: «فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ»، با قوله: «وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً» باشد تا دلالت کند بر این‌که: جمله اوّلی بر این است که زنان دارای بهره‌ای در پاداش نیک‌اند، مانند مردان، و جمله دوّمی بر این است که هیچ فرقی بین آن دو نیست از حیث زیاده و نقیصه؛ چنان‌که فرموده:
«فَاسْتَجابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ.» «2» «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً» «4»، فرموده: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»؛ یعنی برای شیوه‌ای که آن «أَقْوَمُ» است، و «أَقْوَمُ»، افعل تفضیل بوده و اصل در باب قیام، ضدّ قعود است که آن، یکی از احوال و اوضاع انسان می‌باشد، و آن، عادلانه‌ترین حالات او است که با آن بر آنچه را اراده کند، تسلّط پیدا می‌کند به خلاف قعود، و خدای سبحان این شیوه حنیفه، راست و درست را به قیام توصیف کرده است؛ هم‌چنان که فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِی فَطَرَ النَّاسَ عَلَیْها لا تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ» «5» و فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ الْقَیِّمِ» «6»، و آن بدان جهت است

---

(1). نساء/ 116.
(2). آل عمران/ 195.
(3). المیزان، ص 91- 90.
(4). اسراء/ 9.
(5). روم/ 30.
(6). روم/ 43.

که این دین، تأمین‌کننده است آنچه را خیر دنیا و آخرت در آن است و عهده‌دار و متولی اصلاح حال آنان است در امور معاش و معادشان، و آن نیست مگر به این جهت که آن، موافق با مقتضای فطرت انسانی و خلقت او است که خدای سبحان او را بر آن فطرت و خلقت آراسته، و به حسب آن، او را مجهّز می‌سازد به آنچه هدایتش می‌کند به سمت هدفی که برای او خواسته و سعادتی که برایش آماده نموده. قوله تعالی: «وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ»، «الصَّالِحاتِ»، صفتی است که موصوف آن محذوف است و تقدیر آن، «و عملوا الاعمال الصالحات» می‌باشد و در آیه، حقّ را برای مؤمنینی قرار داد که ایمان آوردند و برای خدای سبحان عمل صالح انجام دادند و قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ» «1» در موضع دیگر، مؤید آن است.

«2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «3»، فرموده: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ»؛ تحدید اوّل، محدود کردن او صلّی اللّه علیه و آله در بشریّتی است که همانند بشریّت مردم است؛ نه چیزی از لحاظ بشریّت مزید بر آنان داشت، نه برای خودش چنین ادعایی می‌کرد، در قبال این‌که آنان گمان می‌نمودند که چون او ادّعای نبوّت می‌کند، ادعای الوهیت و قدرت غیبی هم می‌نماید؛ لذا به او چیزهایی پیشنهاد می‌کردند که جز خدا کسی نمی‌داند و به‌جز خدا کسی قدرت انجام آن را ندارد، لکن همه آنها را به امر خدا نفی می‌نمود و برای نفس خودش چیزی را ثابت نکرد، جز این‌که به او وحی می‌شود، و تحدید دوّم، محدود کردن معبود که همان معبود آنان بود، در معبود یگانه است، و این همان توحیدی است که می‌گوید: معبود همه، معبود یگانه‌ای است، و قوله: «فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ الی آخر الایه»،

---

(1). سجده/ 8.

(2). المیزان، ج 13، ص 48- 49، به اختصار.

(3). کهف/ 110.

مشتمل بر اجمال دعوت دینی است، و آن، عمل صالح است، برای خدای یکتایی که هیچ شریکی برای او نیست، و آن را بر رجا به لقای پروردگار متعال متفرّع ساخت، و آن، بازگشت به سوی او است؛ چون اگر حساب و جزا در کار نبود، برای اخذ به دین و متلبّس شدن به اعتقاد و عمل بدان، موجبی که به سوی آن دعوت کند، نبود؛ چنان‌که فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ بِما نَسُوا يَوْمَ الْحِسابِ.» «1»

بر اعتقاد به معاد، عمل صالح و عدم شرک به عبادت پروردگار را مرتّب ساخت؛ زیرا اعتقاد به وحدانیت پروردگار، با شرک به او تناقض دارد و باهم جمع نمی‌شوند. پس خدای تعالی که در جمیع صفاتش واحد است، در معبودیت نیز واحد می‌باشد و هیچ شریکی برای او نیست، و دیندار شدن را بر امید به معاد، بی‌آن‌که به آن قطع کند، مترتب کرده؛ برای این‌که احتمال آن، کافی است در وجوب حذر بودن از آن؛ زیرا دفع ضرر محتمل، واجب است، و گفته شده: مراد از لقا، لقای کرامت است و چنین لقایی، مورد رجاست نه قطع، و امید به دیدار خداوند را بر قوله: «أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ»، تفریع نمود؛ برای این‌که رجوع بندگان به خدای سبحان نتیجه تمامیت معنای الوهیت است، پس برای خدای سبحان است هر کمال

مطلوبی و هر حقیقت زیبایی، و از آن است فعل حق و حکم به عدل، و این دو مقتضی رجوع بندگان به سوی او و داوری‌اش بین آنان است. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلی «3»، فرموده: «درجه» بنابر آنچه راغب فرموده، منزلت است، لکن در آن، صعود و بالا رفتن معتبر است، مانند: درجات و پله‌های نردبان، و مقابل آن، «درکه» هست، و لذا می‌فرماید: درجات الجنة و درکات النار، و در این آیه و آیه بعد از آن، ایمان و عمل صالح را توصیف می‌نماید؛ چنان‌که در آیه قبل، جرمی را که از کفر و گناه حاصل می‌شود، توصیف می‌کند. «4»

---

(1). ص/ 26.

(2). المیزان، ج 13، ص 438- 437.

(3). طه/ 75.

(4). المیزان، ج 14، ص 198، به اختصار.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» «1»، فرموده: آیه استثنای از دیدار با پیامدهای گناهان و خلود در آن است، و در مستثنا، توبه، ایمان و انجام عمل صالح، اخذ شده است. امّا توبه، و آن، برگشت از گناه است و کمترین مراتبش، پشیمانی، پس اگر محقق نشود، بنده از معصیت جدا نشده و برای همیشه در آن خواهد بود، و امّا انجام عمل صالح، از آن چیزهایی است که توبه با آن استقرار پیدا می‌کند و به واسطه آن عنوان نصوح می‌یابد، و امّا اخذ ایمان، دلالت دارد بر این‌که آن، استثنای از شرک است، و آیه اختصاص دارد به کسی که شرک ورزیده و قتل و زنا انجام داده، یا به کسی که شرک ورزیده؛ خواه با این گناه، قتل و زنا انجام داده باشد، و خواه انجام نداده باشد، و امّا کسی که چیزی از قتل و زنا را بدون شرک انجام داده، آیه بعدی: «وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ یَتُوبُ إِلَی اللَّهِ مَتاباً»، متکفّل بیان توبه او است، و قوله: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ»، تفریع بر توبه و ایمان است، و عمل صالح توصیف می‌کند آنچه را مترتّب بر آن است از تأثیر زیبا و نیکو، و آن این است که خدای تعالی سیّئات و بدی‌های آنان را به خوبی‌ها و حسنات تبدیل می‌کند.

علّامه در بیان چگونگی ابدال سیئات به حسنات، اقوالی را بیان می‌کند و پس از آن می‌فرماید: این وجوه بدون دلیل است و وجهی که ظاهر کلام او: «یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» درحالی‌که آن را با قوله: «وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» مذیّل نموده، مفید آن است، این می‌باشد که هر سیئه و بدی از آنان، به حسنه تبدیل می‌گردد، و سیئه، متن فعل صادر از فاعل که همان

حرکات ویژه مشترک بین سیئه و حسنه است؛ مانند: عمل مواقعه که مشترک بین زنا و نکاح است، و خوردن که مشترک بین مال غصبی و خوردن مال به اذن مالک آن است، نمی‌باشد؛ بلکه صفت فعل است از جهت موافقت آن با امر الهی و مخالفتش با آن، مثلا از جهت این‌که انسان بدان متأثر می‌شود و علیه او محفوظ

(1). فرقان/ 70.

می‌ماند، بدون آن فعلی که مجموعه حرکات گذرنده و فناپذیر است و همین‌طور عنوانش که قایم به آن بوده و با فنایش فنا می‌پذیرد، و این همان آثار سیئه هست که عقاب و عذاب را به دنبال دارد؛ منظورم این است که سیئات، ملازم انسان بوده تا این که در روز «تُبْلَى السَّرائِرُ»، بدان مؤاخذه شود، و اگر شائبه شقاوت و بدکاری در ذات نبود، از او عمل بد صادر نمی‌شد؛ زیرا ذات سعید طاهر از هر جهت، سیئه و بدی کثیف و آلوده از آن صادر نمی‌شود. پس اعمال سیئه، به ذات بدبخت ناپاک بذاتها یا به ذاتی که در آن شایبه شقاوت و خباثت هست، ملحق می‌شود، و لازمه آن، آن‌گاه که با توبه پاک گردید و با ایمان و عمل صالح طیب شد، پس به ذات سعیده‌ای که در آن شائبه آلودگی و شقاوت نیست، تبدّل یافت، این است که آثار ملازم با او که قبلا سیئات بود نیز تبدیل بیابند. پس با مغفرت از جانب خدای متعال و رحمت او، آثار با ذات تناسب پیدا می‌کند: و خداوند آمرزنده مهربان است، و امکان دارد، به مانند این مطلب که بیان شد، به قوله: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً»، اشاره کرده باشد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً» «2»، فرموده: «قنوت»، خضوع است و گفته‌اند: طاعت است، و گفته‌اند: لزوم طاعت با خضوع است، و «اعتاد»، آماده کردن می‌باشد، و «رزق کریم»، مصداق آن، بهشت است، و معنای آیه آن است که: و هرکس از شما زنان برای خدا و پیامبرش خضوع نماید، یا طاعت خدا و رسولش را با خضوع لازم بداند و عمل صالحی را انجام بدهد، او را دو برابر پاداش می‌دهیم و برای او رزق کریم را که بهشت است، آماده کرده‌ایم و توجّه از غیبت به تکلّم با غیر در قوله: «نُؤْتِها»؛ و «أَعْتَدْنا»، برای اعلان به قرب و کرامت است برخلاف بعد و خواری‌ای که در قوله: «یُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَیْنِ»، مفهوم می‌شود. «3»

(1). المیزان، ج 15، ص 264.

(2). احزاب/ 31.

(3). الميزان، ج 16، ص 326.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ» «1»، فرموده: راغب در مفردات گفته است: «عزّت»، حالتی است در انسان که مانع از مغلوب شدن اوست، و اصل آن، از این قول می‌باشد: «ارض عزاز»، ای صلبة، پس صلابت، اصل در معنای عزّت است، و سپس وسعت داده شده، پس عزیز در کسی که غلبه می‌کند و مغلوب نمی‌شود، استعمال گردیده است، مانند قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الْعَزِیزُ مَسَّنا». «2» پس عزّت، به معنای شیء غلبه‌کننده‌ای است که مغلوب نمی‌شود یا این‌که غالبا مغلوب نمی‌شود، و حقیقت معنای آن، مختصّ به خدای عزّ و جلّ است؛ زیرا غیر او تعالی بذاته فقیر و فی نفسه ذلیل است و لنفسه مالک چیزی نیست، مگر این‌که خدای تعالی بر او رحمت کند و چیزی از عزّت را به او اعطا نماید، همان‌طور که نسبت به مؤمنین چنین کاری را انجام داد، قال تعالی: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ» «3»، و با این بیان معلوم می‌گردد که قوله: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً»، بیان این سیاق نیست که اختصاص عزّت به خدای تعالی به‌گونه‌ای است که به غیر او نمی‌رسد و هر کس آن را اراده کند، طلب آن، محال است و چیزی را اراده کرده که موجود نیست؛ بلکه معنایش این است که هرکس عزّت را بخواهد، باید آن را از خدای تعالی طلب کند؛ زیرا عزّت جمیعا مال او است و نزد غیر او بالذّات یافت نمی‌شود، پس قوله: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً»، وضع آن در جزای شرط، از قبیل وضع سبب موضع مسبّب است، و آن، طلب نمودن آن است از نزد او؛ یعنی اکتساب آن است از او به وسیله عبودیّتی که به‌جز با ایمان و عمل صالح حاصل نگردد، و قوله: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ»، فرمود: «الْکَلِمُ»، اسم جنس جمعی مذکّر و مؤنّث است، و در مجمع فرمود:

«الْکَلِمُ»، جمع کلمه است، و مراد از «کلم»، درهرحال مفید معنای تام کلامی است و

---

(1). فاطر/ 10.

(2). یوسف/ 88: مکی.

(3). منافقون/ 8.

شاهد بر آن، توصیف آن است به «الطَّیِّبُ»، پس طیب الکلم، ملایمت آن است با نفس شنونده و متکلم به‌گونه‌ای که از آن انبساط خاطر پیدا کند و

لذّت ببرد و با آن کامل گردد، و آن تنها به خاطر افاده معنای حقی است که در آن، سعادت نفس و رستگاری آن است. پس معلوم می‌گردد که مراد از آن مجرّد لفظ نیست؛ بلکه از آن‌روست که آن، کلمه دارای معنای طیب است، و مراد از آن، اعتقادات حقّه‌ای است که انسان با اقرار به آنها و بنای عمل بر آنها سعادتمند می‌شود، و متّیقن از آن، کلمه توحید است که سایر اعتقادات حقّه به آن برگشت می‌کند، و آن، مشمول قوله تعالی: «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها» «1» است، و صعود کلم طیب به سوی خدای تعالی، تقرّب آن است به خدای تعالی از جهت اعتلا، و او علی اعلی‌ای است، که درجات را بالا می‌برد، و البته، اعتقاد و ایمان، وقتی حقیقتا و فی نفسه صادق باشد، عمل آن را تصدیق کرده و تکذیب نمی‌کند؛ یعنی از آن اعتقاد حقّه، عمل برطبق آن صادر می‌گردد. پس عمل از فروع علم و از آثار آن است که از آن، جداناشدنی است و هر چقدر عمل تکرار گردد، اعتقاد به نحو رسوخ زیاد شود. پس عمل صالح و آن، عملی است که لایق و سزاوار قبول است؛ عملی که بر آن به ذلت عبودیت و اخلاص برای وجه بخشنده او نقش شده باشد، اعتقاد حقیقی را در ترتیب اثرش، کمک می‌دهد، و آن همان صعود به سوی خدای متعال است که با کلمه «رفع» به او نسبت داده شده، پس عمل صالح کلمه‌های پاکیزه را بالا می‌برد، و ضمیر «إِلَيْهِ»، برای خدای سبحان بوده و معلوم گردید که مراد از «کلم طیب»، اعتقاد حقیقی مانند توحید است، و مراد از «صعود»، تقرّب به خدای تعالی می‌باشد، و مراد از عمل صالح، آن عملی است که برطبق اعتقاد حقّه حقیقی و ملایم با آن انجام پذیرد، و فاعل در «يَرْفَعُهُ»، ضمیر مستتری است که برگشتش به عمل صالح بوده و ضمیر مفعول، راجع به «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ».

---

(1). ابراهیم/ 24.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 261

مؤلف در این‌جا می‌فرماید که در آیه اقوالی است و بعد بعضی آنها را بیان نموده و پس از آن، اظهار نظر می‌کند که همه این وجوه، خالی از بعد نیست. سپس در ادامه تفسیر آیه می‌گوید: در قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ» چنین ذکر نموده‌اند که «السَّيِّئاتِ» وصف است و آن قایم مقام موصوف محذوف می‌باشد که آن «المکرات» است و معنای آیه این است که: «و الذین یمکرون المکرات السیئات لهم عذاب شدید و مکر اولئک الماکرین هو یبور»، و آن مکرها از بین می‌رود و تأثیر زنده‌ای در سعادت و عزت آنان ندارد، و معلوم گردید که مراد از السّیئات انواع مکرها و حیله‌هایی است

که مشرکین آنها را به عنوان اسبابی برای کسب عزّت اتخاذ می‌کردند، و آیه، مطلق است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرموده: مراد از «یوم الجمع»، روز قیامت است که در آن، روز مردم جمع می‌شوند تا بین آنان داوری و قضاوت گردد، و فی قوله: «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ»، راغب فرموده: «غبن»، ناقص و کم دادن تو است به نوعی مخفیانه و پنهانی به یار و رفیقت در معامله‌ای که بین تو و بین او انجام می‌گیرد. او گفته: و «یوم التغابن»، روز قیامت است به واسطه ظهور غبن در معامله‌ای که قوله: «وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ»، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِینَ الایه ...»، و قوله: «الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا»، به آن اشاره دارد، پس دانستند که آنان فریب خوردند در آنچه ترک نمودند از خرید و فروش و در آنچه انجام دادند از آن جمیعا، و از برخی درباره «یوم التغابن» سؤال شد، پس در پاسخ گفتند: اشیا برای آنان برخلاف مقادیرشان در دنیا ظاهر می‌شوند.

---

(1). المیزان، ج 17، ص 22- 20، به اختصار.

(2). تغابن/ 9.

سپس علّامه نظر خود را درباره تفسیر «یوم التغابن» چنین بیان می‌کند: آنچه ذکر نموده‌اند، مبنی است به تفسیر تغابن به جریان مغبونیّت بین کفّار به این‌که آنان معامله خسران‌بار را انجام داده و معامله سودآور را ترک کرده‌اند، و این معنای نیکویی است، جز این‌که با معنای باب تفاعل که ظاهر در فعل بعضی در بعضی دیگر است، ملایم نیست، و مقتضای این وجه، عموم تغابن است برای جمیع اهل جمع از مؤمن و کافر.
امّا مؤمن، چون برای آخرتش بیشتر از آنچه عمل کرده، عمل ننموده، و امّا کافر، به جهت این‌که اصلا عملی انجام نداده، و وجه مشترک بین آن دو این است که آن دو حقّ قدر این روز را قدر ندانسته‌اند، و بر این وجه هم همان ایراد سابق وارد است، و این‌جا وجه سوّمی است و آن این است که «تغابن» بین اهل ضلالت و گمراهی است؛ آنان که متبوع بودند و آنان که تابع آنها بودند. پس متبوعان همان مستکبرانند که تابعین خود را فریب دادند، و آنان ضعفایی بودند که از آنها در اخذ دنیا و ترک آخرت پیروی کردند و به ضلالت افتادند، و تابعین، متبوعان خود را گول زدند، از حیث این‌که آنها را در استکبارشان با تبعیت نمودن از آنان یاری و کمک نمودند، پس آنان هم گمراه شدند.

پس هر دو گروه فریب‌دهنده غیرشان و فریب‌خورنده از غیرشان هستند، و در این‌جا، وجه چهارمی است که در آن روایت باب وارد شده، و آن این است که برای هر بنده‌ای منزلی در بهشت است اگر خدا را اطاعت کند، داخل در آن گردد، و منزلی در جهنم است که اگر خدا را نافرمانی کند، داخل در آن گردد، و روز قیامت، منازل اهل جهنم برای اهل بهشت است و منازل اهل بهشت در جهنم به اهل جهنم اعطا می‌شود. پس اهل بهشت که همان مؤمنین هستند، فریب‌دهندگان اهل جهنم‌اند و آنان همان کافرانند و کفار همان فریب‌خوردگان هستند، و برخی از مفسرین بعد از بیان این وجه، گفته‌اند:
«تغابن» را قوله: «وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ» الی قوله: «وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ» که در ذیل آن آمده، تفسیر کرده است، و این تفسیر علی الظاهر، ظهوری برایش نیست. «1»

---

(1). المیزان، ج 19، ص 349- 348.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 263

استاد محقق آیت اللّه ابی محمّد یعسوب الدّین رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَرِيماً» «1»، در بیان آن فرموده: البته، آیه کریمه در مقابل آیه سابق است؛ زیرا در آن، مقام بدی و کیفرش و در این، مقام احسان و پاداشش است و هم‌چنان‌که لغزش اهل نیکی بزرگ بوده و مؤاخذه از آنها بزرگ‌تر است، احسان بر آنان عظیم، و پاداش آنان به واسطه آن، عظیم‌تر است، و در عطف «رَسُولِهِ» بر «لِلَّهِ»، بزرگداشت عظیم برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بوده و اشاره است به مقام عظیم او نزد پروردگارش، و قوله تعالی: «وَ تَعْمَلْ صالِحاً» عطف بر «يَقْنُتْ»، اشاره است به این‌که «قنوت» که آن محبّت و خشوع است، از عمل قلب است و تا این‌که برای این قنوت اثری باشد لایق و سزاوار خروج به فرصت برای عمل درحالی‌که آن محک است بر آنچه از مشاعر و معتقدات که در قلب ظاهر می‌کند، و قوله: «نُؤْتِها» و «أَعْتَدْنا»، التفات از غایب به متکلم مع الغیر، اعلان به قرب و کرامت است برای کسی که آخرت را اختیار نمود و از زندگی دنیا اعراض نمود، برخلاف بعد و خواری که از قوله: «يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ» فهمیده می‌شود، و قوله: «رِزْقاً كَرِيماً»، شاید وجه در وصف رزق به کریم، این باشد که رزق دنیا ولو از جانب خدای تعالی، تقدیر شده، امّا به دست مردم اجرا می‌گردد، به اضافه اسباب زمینی و آسمانی، مثل تاجر که از بازار طلب رزق می‌کند و اهل صنعت که از استعمال‌کنندگان آن صنعت، و پادشاه از رعیت، رعیت بعضی از آنان از بعضی دیگر با اسباب. پس رزق در زندگی دنیا بنفسه و بدون

واسطه اعطا نمی‌گردد، و آن، مسخّر غیری است که آن را نگهداری و ارسال می‌کند، و امّا رزق آخرت، نه فرستاده می‌شود و نه کسی از آن نگهداری می‌کند، و البته، آن به اذن خدای تعالی بنفسه اعطا می‌گردد، و به همین جهت به کریم توصیف گردید. پس معنای آن این است: البته، روزی کریم چیزی است که سالم از هر آفت و نقصانی است و بنفسه به روزی‌شونده اکرام می‌شود. «2»

---

(1). احزاب/ 31.
(2). بصائر، ج 32، ص 127- 126.

نیز فی قوله تعالی: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ» «1»، در بیان آن فرموده: در جمع بین «کانَ» و «یُرِیدُ» دلالتی است بر دوام اراده و استمرار آن، و در آن، ردّ بر مشرکین است که با عبادت بت‌ها طلب عزّت می‌کردند؛ هم‌چنان‌که فرمود: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا» «2»، و رد است بر کسانی که از ناحیه آنان طلب عزّت می‌کردند؛ یعنی بر کسانی که تنها به زبانشان مؤمن هستند؛ یعنی منافقین که ایمان در قلوب آنان داخل نگردیده است؛ هم‌چنان‌که خدای تعالی فرمود: «الَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکافِرِینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ أَ یَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ.» «3» پس عزّت جمیعا مال خدای تعالی است. «فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِیعاً.» «4» پس هرکه عزّت بخواهد، باید آن را از خدای جلّ و علا طلب کند، نه غیر او، و «عزّت»، به معنای شیء دارای صلابت است؛ به‌گونه‌ای که بر هرچیزی غالب است و هیچ‌گاه مغلوب نگردد که حقیقت معنای آن، اختصاص به خدای تعالی دارد. پس غیر او بذاته فقیر، و فی نفسه ذلیل بوده، و برای خودش هیچ چیزی را مالک نیست، جز این‌که خدای تعالی او را مورد مرحمت قرار دهد و چیزی از عزّت را به او اعطا نماید؛ چنان‌که فرمود: «وَ تُعِزُّ مَنْ تَشاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشاءُ» «5»، و فرمود: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لکِنَّ الْمُنافِقِینَ لا یَعْلَمُونَ» «6»، و با این بیان معلوم می‌شود که قوله عزّ و جلّ: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً»، درصدد اختصاص عزّت به خدای تعالی نیست به نحوی که به غیر او نرسد و این‌که هرکس آن را طلب کند، برای او محال باشد و چیزی را اراده کرده است که وجود ندارد، بلکه معنایش این است که هرکس عزّت بخواهد، باید آن را تنها از خدای عزّ و جلّ طلب کند، نه از غیر او؛ زیرا عزّت مال خدای تعالی است جمیعا، پس نزد غیر او بالذّات یافت نمی‌شود. پس عزّت جمیعا در حقیقت و بالذات از آن خدا است و برای پیامبر او است، به واسطه قرب به

(1). فاطر/ 10.
(2). مریم/ 81.
(3). نساء/ 193.
(4). نساء/ 139.
(5). آل عمران/ 26.
(6). منافقین/ 8.

خدای عزیز، و برای مؤمنین است، به واسطه قرب آنان به عزیز به خدا که همان پیامبر او است؛ زیرا عزّت مؤمنین، به واسطه نبی کریم صلّی اللّه علیه و آله است، لقوله تعالی: «قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ» «1»، و قوله تعالی: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ»، بیان است برای آنچه بنده به وسیله آن عزّت را می‌طلبد و آن، توحید است و عمل به آنچه موافق با توحید می‌باشد و صعود آن دو به سوی خدای جلّ و علا، کنایه از تقرّب بنده است به خدای عزّ و جلّ به وسیله ایمان و عمل صالح، و در تقدیم جار و مجرور «إِلَیْهِ»، دلالت بر کمال اعتنا و اعتبار به آن است، مانند قوله تعالی: «أَنَّ اللَّهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ یَأْخُذُ الصَّدَقاتِ» «2»، و مختصر اشاره است به این‌که خدای عزّ و جلّ پاک و طیب است؛ به جز طیب و پاک را نپذیرد و موارد عزّت او، به‌جز بر پاکان و طیبان وارد نگردد، و امّا غیر آنان، خواه مشرکین باشند یا خواه منافقین، طریقی برای آنان به خدای جلّ و علا نیست و چیزی از عزّتی که همه آن از آن خدای تعالی است، برای آنان نمی‌باشد؛ که آن اعطا نمی‌شود مگر به طیبین و پاکان. پس هرکس طریق طیبین به خدای عزّ و جلّ را اراده کند و بخواهد به عزّت او برسد، باید از شرک، نفاق، کفر و طغیان پاک گردد و به خدای تعالی خالصانه ایمان آورد، و قوله: «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ»، اشاره است به این که ایمان به خدای تعالی انسان را بر طریق به سوی او مقاوم و پایدار می‌کند، پس از آن، عمل صالح بعد از ایمان، او را پایدار می‌کند، و این، همان چیزی است که صاحب آن را به سوی خدای جلّ و علا رفعت داده و به او نزدیک می‌سازد، پس مجرّد ایمان بدون عمل صالح، خیری است که عاطل و بیهوده است، و آن، شبیه بذر صالحی در زمین پاک ماند که آب به آن نرسد، پس چون آب به آن برسد، موجب حرکت، رشد و نموّ آن خواهد شد. پس عمل صالح ایمان را رشد و نمو داده و ستون‌های آن را پایدار می‌کند و بنیانش را رفعت می‌دهد، و ملخّص بیان سید رضی رضوان اللّه تعالی این است که می‌فرماید: مراد از «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ»، این است که قول

(1). آل عمران/ 31.
(2). توبه/ 104.

طیب و عمل صالح نزد خدای عزّ و جلّ مورد قبولند و به او سبحانه واصل می‌گردند؛ یعنی آن دو مورد رضای او هستند و به نزد او می‌رسند و او تعالی آن دو را ضایع نکرده و پاداش بر آن دو را بیهوده و مهمل نمی‌گذارد.

قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ»، بیان حال کلام پلید، عمل بد و اهل آن دو است در مقابل بیان حال کلمه طیب و عمل صالح، و در آن، تهدید مشرکین، کفار و منافقین است که نظرات سوئی را مخفی می‌داشتند و در فرصت باطلی آن را عمل می‌کردند، پس به‌جز میوه‌ای بی‌خیر و پلید را دریافت نمی‌کنند و برای آنان عذاب سخت، حسرت و وبال در دنیا و در آخرت است، و قوله: «وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ»، حکم قاطع است بر این‌که این مکر زشت مکرکنندگان علیه پیامبر کریم صلّی اللّه علیه و آله که علیه دعوت او می‌کنند، فاسد و ضایع است و در قرار دادن اشاره «أُولئِکَ»، در موضع ضمیر «هم»، اعلان به کمال تمییز و تشخیص آنها است از آنچه از شر، فساد، شرک و عناد در آنان است از سایر مفسدین، و مشهوریت آنان به اینهاست. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، در بیان آن فرموده: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ»، و آن روز قیامت است، پس به نیکوکاران پاداش نیکو داده می‌شود و به بدکاران عذاب ذلّت‌بار و توهین‌آمیز، و قوله: «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ»، در اختصاص دادن تغابن به این روز، اعلان این است که تغابن در حقیقت همان است که در قیامت واقع می‌شود، نه آنچه در امور دنیا واقع می‌گردد، و سید رضی رضوان اللّه تعالی فرموده: ذکر «تغابن» در این‌جا، مجاز بوده و مراد در این جا، تشبیه مؤمنین و کافران است به متعاقدین و متبایعین، مثل این‌که مؤمنین دار ثواب را خریداری می‌کنند و مثل این‌که کافران دار عقاب را عوض از آن می‌گیرند، پس در صفت هردو تفاوت دارد، و در بیع فریب داده‌اند و فریب خورده‌اند. در این معامله،

(1). بصائر، ج 33، ص 97- 94، به اختصار.
(2). تغابن/ 9.

سود با مؤمنین بوده و خسران و ضرر با کافرین است، و شبیه آن است قوله تعالی: «هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلی تِجارَةٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذابٍ أَلِیمٍ. تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ»، و قوله تعالی: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً (الی قوله:) وَ

بِئْسَ الْمَصِيرُ»، بیان کیفیت تغابن است، به این‌که تغابن، مترتب است بر سوء اختیار مغبون و حسن اختیار فایز، و در آیه، دلالت است بر این‌که تکفیر و پوشیدن گناه و وصول به رستگاری و دخول در بهشت، مربوط به دو امر است: ایمان و عمل صالح باهم. پس یکی از آنها منفک از دیگری فایده نبخشد. «ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»، پس باید چشمانشان به آن قرار گیرد و باید به آنچه خدای تعالی به آنان اعطا می‌کند، خوشحال باشند، نه برای آنان از اعمال بد در دنیا اثری هست و اعلان می‌شود که فریبی در کار نیست و آثار فریب هم نیست به‌جز برای اهل کفر و ضلال. «1»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «2» زیر عنوان: «نکته‌ها» فرموده:
1. ایمان و عمل. در بسیاری از آیات قرآن، ایمان و عمل صالح در کنار هم واقع شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که نشان می‌دهد این دو جدایی‌ناپذیرند، و راستی هم‌چنین است؛ زیرا ایمان و عمل، مکمّل یکدیگرند. ایمان، اگر در اعماق جان نفوذ کند، حتما شعاع آن، در اعمال انسان خواهد تابید و عمل او را صالح می‌کند؛ هم‌چون چراغ پرنوری که در درون اطاقی برافروزند، اشعه آن، از تمام پنجره‌ها و دریچه‌ها به بیرون می‌تابد، و چنین است چراغ پرفروغ ایمان که در قلب انسان روشن می‌شود، شعاعش از چشم، گوش، زبان، دست و پای او آشکار می‌گردد. در سوره طلاق آیه 11 می‌خوانیم: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً»: آن کس که به خدا ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، او را وارد باغ‌هایی از بهشت خواهد ساخت که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهد

---

(1). بصائر، ج 47، ص 37- 35، به اختصار
(2). بقره/ 25.

ماند، و در سوره نور آیه 55 می‌خوانیم: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ»: خداوند وعده داده است به افرادی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دهند، آنها را خلفای روی زمین قرار دهد. اصولا ایمان هم‌چون ریشه است و عمل صالح میوه آن. وجود میوه شیرین، دلیل بر سلامت ریشه است، و وجود ریشه سالم، سبب پرورش میوه‌های مفید. ممکن است افراد بی‌ایمان گه‌گاه عمل صالحی انجام دهند، ولی مسلما همیشگی نخواهد بود. آنچه عمل را تضمین می‌کند، ایمانی است که در اعماق وجود انسان ریشه دوانده باشد و با آن احساس

مسئولیت کند.
2. همسران پاک. جالب این‌که تنها وصفی که برای همسران بهشتی در این آیه بیان شده، وصف «مُطَهَّرَةٌ»: پاک و پاکیزه است، و این، اشاره‌ای است به این‌که: اوّلین و مهم‌ترین شرط همسر، پاکی و پاکیزگی است، و غیر از آن همه تحت الشعاع آن قرار دارد، حدیث معروفی که از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل شده نیز این حقیقت را روشن می‌کند: «ایاکم و خضراء الدمن. قیل: یا رسول اللّه! و ما خضراء الدمن؟ قال: المرئة الحسناء فی منبت السّوء.»، از گیاهان سرسبزی که بر مزبله‌ها می‌رویند، بپرهیزید! عرض کردند: ای پیامبر! منظور شما از این گیاهان چیست؟ فرمود: زن زیبایی است که در خانواده آلوده‌ای پرورش یافته (وسائل الشیعه، ج 14، ص 19).
3. نعمت‌های مادی و معنوی در بهشت. گرچه در بسیاری از آیات قرآن، سخن از نعمت‌های مادی بهشت است؛ باغ‌هایی که نهرهای آب جاری از زیر درختان آن در حرکت است، قصرها، همسران پاکیزه، میوه‌های رنگارنگ، یاران همرنگ و مانند آن، ولی در کنار این نعمت‌ها اشاره به نعمت‌های معنوی مهم‌تری نیز شده است که ارزیابی عظمت آنها با مقیاس‌های ما امکان‌پذیر نیست، مثلا در آیه می‌خوانیم: «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها وَ مَساکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوانٌ مِنَ اللَّهِ أَکْبَرُ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «1»: خداوند به مردان و زنان باایمان،

(1). توبه/ 72.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 269

باغ‌هایی از بهشت وعده داده که از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن خواهند بود و مسکن‌های پاکیزه در این بهشت جاودان دارند، هم‌چنین خشنودی پروردگار که از همه اینها بالاتر است، و این است رستگاری بزرگ، و در آیه بعد از ذکر نعمت‌های مادی بهشت می‌خوانیم: «رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ» «1»: خداوند از آنها خشنود است و آنها نیز از خدا خشنودند.
و به راستی اگر کسی به آن مقام برسد که احساس کند خدا از او راضی است و او هم از خدا راضی، همه لذات را از یاد خواهد برد؛ تنها به او دل می‌بندد و به غیر او نمی‌اندیشد، و این لذّتی است روحانی که با هیچ زبان و بیانی قابل توصیف نیست.
کوتاه سخن این‌که چون معاد هم جنبه «روحانی» دارد و هم «جسمانی»، نعمت‌های بهشتی نیز هر دو جنبه را دارند تا جامعیت آنها حاصل شود، و هرکس به اندازه استعداد و شایستگی‌اش بتواند از آنها بهره گیرد. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً» «3»، فرموده: و همچنین کسانی که عمل صالح به جا آورند و با ایمان باشند، اعمّ از مرد و زن، آنها وارد بهشت خواهند شد و کمترین ستمی به آنها نمی‌شود، و به این ترتیب، قرآن به تعبیر ساده معمولی به اصطلاح «آب پاک» به روی دست همه ریخته است و وابستگی‌های ادعایی، خیالی، اجتماعی، نژادی و مانند آن را نسبت به یک مذهب به تنهایی بی‌فایده می‌شمرد، و اساس را ایمان به مبانی آن مکتب و عمل به برنامه‌های آن معرفی می‌کند. «4»
همچنین فی قوله تعالی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً» «5»، زیر عنوان: «مستقیم‌ترین راه خوشبختی» تفسیر فرموده: این قرآن مردم را به آیینی که مستقیم‌ترین و پابرجاترین آیین‌ها است، هدایت

---

(1). بیّنه/ 8.
(2). تفسیر نمونه، ج 1، ص 144- 141.
(3). نساء/ 124.
(4). تفسیر نمونه، ج 4، ص 142.
(5). اسراء/ 9.

می‌کند. «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»، «أَقْوَمُ»، از ماده «قیام» گرفته شده است و از آن‌جا که انسان به هنگامی که می‌خواهد فعالیت پی‌گیری انجام دهد، قیام می‌کند و به کار می‌پردازد. از این نظر، «قیام»، کنایه از حسن انجام امور و آمادگی برای فعالیت آمده است، ضمنا «استقامت» که از همین مادّه گرفته شده است و «قیّم» که آن هم از این مادّه است، به معنای صاف، مستقیم، ثابت و پابرجا است، و از آنجا که «أَقْوَمُ»، صیغه «افعل تفضیل» است، به معنای صاف‌تر، مستقیم‌تر و پابرجاتر می‌آید. به این ترتیب، مفهوم آیه فوق چنین است که: قرآن به طریقه‌ای که مستقیم‌ترین، صاف‌ترین و پابرجاترین طرق است، دعوت می‌کند؛ صاف و مستقیم از نظر عقایدی که عرضه می‌کند؛ عقایدی روشن، قابل درک، خالی از هرگونه ابهام و خرافات؛ عقایدی که دعوت به عمل دارد؛ نیروهای انسانی را بسیج می‌کند و میان انسان و قوانین عالم طبیعت هماهنگی برقرار می‌سازد؛ صاف‌تر و مستقیم‌تر از این نظر که میان ظاهر و باطن عقیده و عمل، تفکّر و برنامه همگونی ایجاد کرده و همه را به سوی اللّه دعوت می‌کند؛ صاف‌تر و مستقیم‌تر از نظر قوانین اجتماعی و اقتصادی و نظامات سیاسی که بر جامعه انسانی حکمفرما است که هم جنبه‌های معنوی را پرورش می‌دهد و هم از نظر مادی، تکامل‌آفرین است.

به افراط و تفريط عبادت و هم‌چنين برنامه‌هاى اخلاقى كه انسان را از هرگونه تمايل به افراط، تفريط، آز، حرص، طمع، اسراف، تبذير، بخل، حسد، ضعف و استكبار رهايى مى‌بخشد، و بالاخره، صاف‌تر و مستقيم‌تر از نظر حكومتى كه برپادارنده عدل و درهم‌كوبنده ستم و ستم‌گران. آرى، قرآن هدايت به طريقه و روشى مى‌كند كه در تمام زمينه‌ها صاف‌ترين، مستقيم‌ترين و ثابت‌ترين طريقه است. ضمنا توجّه به اين نكته لازم است كه با در نظر گرفتن اين معنا كه يكى از معانى «أَقْوَمُ»، ثابت‌تر و پابرجاتر است، و با در نظر گرفتن اين‌كه طرف مقايسه در عبارت ذكر نشده و به اصطلاح «حذف متعلّق دليل بر عموم است»، روشن مى‌شود كه اين آيه از آياتى است كه اشاره‌اى به مسأله خاتميت اسلام و پيامبر نيز دارد؛ چرا كه مى‌گويد اين آيين از همه آيين‌ها، ثابت‌تر و پابرجاتر است.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 271

سپس از آن‌جا كه موضع‌گيرى‌هاى مردم در برابر اين نامه مستقيم الهى، مختلف است، به دو نوع موضع‌گيرى مشخص و نتايج آن اشاره كرده مى‌فرمايد: اين قرآن به مؤمنانى كه عمل صالح انجام مى‌دهند، مژده مى‌دهد كه براى آنان پاداش بزرگى است:

«وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً.» «1»

همين‌طور فى قوله تعالى: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «2»، تفسير فرموده: بگو من فقط بشرى هم‌چون شما هستم. يگانه امتيازم اين است كه بر من وحى مى‌شود. «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، و با اين تعبير بر تمام امتيازات پندارى شرك‌آلودى كه پيامبران را از مرحله بشريت به مرحله الوهيت بالا مى‌برد، قلم سرخ مى‌كشد. سپس از ميان تمام مسايلى كه وحى مى‌شود، انگشت روى مسأله توحيد مى‌گذارد و مى‌گويد: بر من وحى مى‌شود كه معبود شما فقط يكى است: «أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ.» چرا تنها به اين مسأله اشاره شده است؟ براى اين‌كه توحيد، عصاره همه معتقدات و همه برنامه‌هاى فردى و اجتماعى سعادت‌بخش انسان است. در جاى ديگر نيز گفته‌ايم كه توحيد تنها يک اصل از اصول دين نيست، بلكه خمير مايه همه اصول و فروع اسلام است. اگر در يک مثال ساده، تعليمات دين را از اصول و فروع، به دانه‌هاى گوهرى تشبيه كنيم، بايد توحيد را به آن ريسمانى تشبيه كرد كه اين دانه‌ها را به هم پيوند مى‌دهد و از مجموع آن، گردنبند پرارزش و زيبايى مى‌سازد، و يا اين‌كه اگر هريک از تعليمات دين را به يكى از اعضاى پيكر انسان تشبيه كنيم، بايد بگوييم: توحيد، روحى است كه در مجموع اين پيكر دميده است. در بحث‌هاى معاد و نبوّت، اين واقعيت به ثبوت رسيده است كه آنها جدا از توحيد نيستند؛ يعنى هنگامى كه خدا را با همه صفاتش بشناسيم، مى‌دانيم،

چنین خدایی، باید پیامبرانی بفرستد، و نیز حکمت و عدالت او ایجاب می‌کند که دادگاه عدل و رستاخیزی وجود داشته باشد. مسایل اجتماعی و کلّ جامعه انسانی و هرچه

---

(1). تفسیر نمونه، ج 12، ص 38- 36.
(2). کهف/ 110.

در ارتباط با آن است، باید پرتوی از توحید و وحدت باشد تا سامان یابد. به همین دلیل در احادیث می‌خوانیم که جمله «لا اله الا اللّه»، قلعه محکم پروردگار است و هرکس در آن وارد شود، از عذاب و کیفر الهی در امان است، و نیز همه شنیده‌ایم که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در آغاز اسلام می‌فرمود: اگر طالب رستگاری هستید، زیر پرچم توحید درآیید: «قولوا لا اله الا اللّه، تفلحوا.»

سوّمین جمله این آیه، اشاره به مسأله رستاخیز می‌کند و آن را با «فای تفریع» به مسأله توحید پیوند می‌زند، و می‌گوید: بنابراین، هرکس امید لقای پروردگارش را دارد، باید عمل صالح انجام دهد: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً.» لقای پروردگار که همان مشاهده باطنی ذات پاک او با چشم دل و بصیرت درون است، گرچه در این دنیا هم برای مؤمنان راستین امکان‌پذیر است، امّا از آن‌جا که این مسأله در قیامت به خاطر مشاهده آثار بیشتر، روشن‌تر و صریح‌تر، جنبه همگانی و عمومی پیدا می‌کند، این تعبیر در لسان قرآن معمولا در مورد روز قیامت به کار رفته.

از سوی دیگر، طبیعی است اگر انسان انتظار و امید چیزی را دارد، باید خود را برای استقبال از آن آماده کند.

آن کس که ادعا می‌کند من انتظار چیزی را دارم و اثری در عمل او نمایان نیست، در واقع، مدّعی دروغینی بیش نخواهد بود. به همین دلیل، در آیه فوق، «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»، به صورت صیغه امر بیان شده، امری که لازمه رجا، امید و انتظار لقای پروردگار است.

در آخرین جمله، حقیقت عمل صالح را در یک بیان کوتاه چنین بازگو می‌کند: و نباید کسی را در عبادت پروردگارش شریک سازد: «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.» به تعبیر روشن‌تر، تا حقیقت خلوص و اخلاص در عمل نیاید، رنگ عمل صالح نخواهد گرفت.

انگیزه الهی و خدایی است که به عمل انسان عمق می‌دهد؛ نورانیت می‌بخشد، و جهت صحیح می‌دهد، و هنگامی که اخلاص از میان رفت، عمل بیشتر جنبه ظاهری پیدا می‌کند؛ به منافع شخصی گرایش می‌یابد و عمق، اصالت و جهت صحیح خود را

از دست می‌دهد. در حقیقت، این عمل صالحی که از انگیزه الهی و اخلاص، سرچشمه گرفته و با آن آمیخته شده است، گذرنامه لقای پروردگار است، و همان‌گونه که سابقا اشاره کردیم، عمل صالح آن‌چنان مفهوم وسیع دارد که هر برنامه مفید و سازنده فردی و اجتماعی را در تمام زمینه‌های زندگی شامل می‌شود.
و زیر عنوان: «اخلاص یا روح عمل صالح» می‌فرماید: در روایات اسلامی، به مسأله «نیّت» اهمیّت فوق العاده‌ای داده شده است و اصلا برنامه اسلام این است که هر عملی را با رنگ نیّت و انگیزه آن می‌پذیرد. حدیث معروف پیامبر صلّی اللّه علیه و آله: «لا عمل الا بالنیّة» را که همه شنیده‌ایم، بیانگر همین حقیقت است، و بعد از مسأله نیّت، روی «اخلاص» تکیه شده است که اگر آن باشد، عمل فوق العاده پرارزش و الا فاقد ارزش خواهد بود.
اخلاص، آن است که محرّک انسان از هرگونه شائبه غیر الهی پاک باشد و می‌توان نام آن را «توحید نیّت» گذاشت؛ یعنی در تمام برنامه‌ها تنها به پروردگار و رضای او اندیشیدن.
جالب توجّه این‌که در شأن نزول آیه فوق، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله چنین نقل شده است که شخصی خدمتش آمد، عرض کرد: یا رسول اللّه! من در راه خدا انفاق می‌کنم و صله رحم به جا می‌آورم، و این اعمال را فقط به خاطر اللّه انجام می‌دهم، امّا هنگامی که مردم از این اعمال من سخن می‌گویند و ستایش می‌کنند، مسرور و خوشحال می‌شوم، این اعمال من چگونه است؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سکوت فرمود و سخنی نگفت، تا این‌که آیه فوق نازل شد و به این سؤال پاسخ داد (که تنها عملی مقبول درگاه خدا است که با اخلاص کامل همراه باشد) (از مجمع البیان و تفسیر قرطبی ذیل آیه فوق).
بدون شک منظور از این روایت آن حالت سرور غیر اختیاری نیست، بلکه حالتی است که انگیزه عمل انسان گردد و یا حکایت از عدم خلوص نیّت کند. عمل خالص تا آن حدّ در اسلام مورد اهمیت است که در حدیثی از پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله می‌خوانیم: «من اخلص للّه اربعین یوما، فجر اللّه ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه.»: کسی که چهل روز اعمال

خود را خالصانه انجام دهد، خداوند چشمه‌های حکمت و دانش به قلبش می‌گشاید (سفینة البحار، ج 1، ص 408). «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلی «2»، فرموده: و هرکس در آن محضر بزرگ، با ایمان و عمل صالح وارد شود، درجات عالی در انتظار او است. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ

يُبَدِّلُ اللّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللّهُ غَفُوراً رَحِيماً» «4»، فرموده: مگر كسى كه توبه كند و ايمان آورد و عمل صالح انجام دهد كه خداوند گناهانشان را مى‌بخشد و سيئات اعمال آنها را تبديل به حسنات مى‌كند و خداوند آمرزنده و مهربان است.
و درباره «تبديل سيئات به حسنات» چنين فرموده:
در اين‌جا چند تفسير است كه همه مى‌تواند قابل قبول باشد:
1. هنگامى كه انسان توبه مى‌كند و ايمان به خدا مى‌آورد، دگرگونى عميقى در سراسر وجودش پيدا مى‌شود، و به خاطر همين تحوّل و انقلاب درونى سيئات اعمالش در آينده تبديل به حسنات مى‌شود، اگر در گذشته، مرتكب قتل نفس مى‌شد، در آينده دفاع از مظلومان و مبارزه با ظالمان را جاى آن مى‌گذارد، و اگر زناكار بود، بعدا عفيف و پاكدامن مى‌شود، و اين توفيق الهى را در سايه ايمان و توبه پيدا مى‌كند.
2. ديگر اين‌كه خداوند به لطف و كرمش، و فضل و انعامش، بعد از توبه كردن، سيئات اعمال او را محو مى‌كند، و به جاى آن حسنات مى‌نشاند؛ چنان‌كه در روايتى از ابو ذر از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله مى‌خوانيم: روز قيامت كه مى‌شود، بعضى از افراد را حاضر مى‌كنند، خداوند دستور مى‌دهد، گناهان صغيره او را به او عرضه كنيد و كبيره‌ها را بپوشانيد، به او گفته مى‌شود: تو در فلان روز، فلان گناه صغيره را انجام دادى، و او به آن

____
(1). تفسير نمونه، ج 12، ص 579- 576.
(2). طه/ 75.
(3). تفسير نمونه، ج 13، ص 251.
(4). فرقان/ 70.

اعتراف مى‌كند، ولى قلبش از كباير ترسان و لرزان است. در اين‌جا هرگاه خدا بخواهد، به او لطفى كند، دستور مى‌دهد به جاى هر سيئه حسنه‌اى به او بدهيد، عرض مى‌كند:
پروردگارا! من گناهان مهمى داشتم كه آنها را در اين‌جا نمى‌بينم.
ابو ذر مى‌گويد: در اين هنگام پيامبر صلّى اللّه عليه و آله تبسّم كرد كه دندان‌هايش آشكار گشت، سپس اين آيه را تلاوت فرمود: «فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» (نور الثقلين، ج 4، ص 33).
3. سوّمين تفسير اين‌كه منظور از سيئات نفس اعمالى كه انسان انجام مى‌دهد نيست، بلكه آثار سوئى است كه از آن بر روح و جان انسان نشسته، هنگامى كه توبه كند و ايمان آورد، آن آثار سوء، از روح و جانش برچيده مى‌شود و تبديل به آثار خير مى‌گردد، و اين است معناى تبديل سيئات به حسنات.

البته، این سه تفسیر منافاتی باهم ندارند و ممکن است هرسه در مفهوم آیه جمع باشند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً» «2»، فرموده: و هرکس از شما در برابر خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله خضوع و اطاعت کند و عمل صالحی به جا آورد پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و روزی پرارزشی را برای او فراهم ساخته‌ایم.
«یَقْنُتْ» از ماده «قنوت» به معنای اطاعت توأم با خضوع و ادب است (مفردات راغب، ماده قنوت)، و قرآن با این تعبیر به آنها گوشزد می‌کند که هم مطیع فرمان خدا و پیامبر باشند و هم شرط ادب را کاملا رعایت کنند.
در این‌جا باز به این نکته برخورد می‌کنیم که تنها ادعای ایمان و اطاعت، کافی نیست بلکه باید به مقتضای «وَ تَعْمَلْ صالِحاً»، آثار آن در عمل نیز هویدا گردد. «رزق کریم»، معنای گسترده‌ای دارد که تمام مواهب معنوی و مادی را دربرمی‌گیرد، و تفسیر آن به بهشت، به خاطر آن است که بهشت کانون همه این مواهب است. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 15، ص 161- 160.
(2). احزاب/ 31.
(3). تفسیر نمونه، ج 17، ص 284.

نیز فی قوله تعالی: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ» «1»، می‌فرماید: کسانی که عزّت می‌خواهند از خدا بطلبند؛ چرا که تمام عزّت از آن خداست، «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً.» «عزّت» به گفته راغب در مفردات، در اصل، آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست‌ناپذیر می‌سازد، به زمین‌های صلب و محکم نیز به همین جهت «عزاز» (بر وزن اساس) می‌گویند. از آن‌جا که تنها ذات پاک او است که شکست‌ناپذیر است وگرنه همه مخلوقات به حکم محدودیتشان قابل شکستند. لذا تمام عزّت از آن اوست، و هرکس عزّتی کسب می‌کند، از برکت دریای بی‌انتهای او است. در حدیثی از انس نقل شده که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «ان ربکم یقول کل یوم: انا العزیز، فمن اراد عزّ الدارین، فیطع العزیز.»: پروردگار شما همه روزه می‌گوید: منم عزیز، و هرکس عزّت دو جهان خواهد باید اطاعت عزیز کند. در حقیقت، انسان آگاه باید آب را از سرچشمه بگیرد، که آب زلال و فراوان آن‌جاست، نه از ظروف کوچک و مختصری که هم محدود است و هم آلوده، و در دست این و آن می‌باشد. در حالات امام حسن بن علی علیه

السّلام می‌خوانیم که در ساعات آخر عمرش هنگامی که یکی از یاران به نام جنادة بن ابی سفیان از او اندرز خواست، نصایح ارزنده و مؤثری برای او بیان فرمود که از جمله این بود: «و اذا اردت عزّا بلا عشیرة و هیبة بلا سلطان، فاخرج من ذلّ معصیة اللّه عزّ طاعة اللّه.»: هرگاه بخواهی بدون داشتن قبیله، عزیز باشی و بدون قدرت حکومت، هیبت داشته باشی، از سایه ذلت معصیت خدا به در آی و در پناه عزّت اطاعت او قرار گیر (بحار الانوار، ج 44، ص 139)، و اگر می‌بینیم در بعضی از آیات قرآن، «عزّت» را علاوه بر خداوند، برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و مؤمنان قرار می‌دهد: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ» «2»، به خاطر آن است که آنها نیز از پرتو عزّت پروردگار کسب عزّت کرده‌اند و در مسیر طاعت او، گام برمی‌دارند. سپس راه وصول به «عزّت» را چنین تشریح می‌کند:

---

(1). فاطر/ 10.

(2). منافقون/ 8.

(سخنان پاکیزه به سوی او صعود می‌کند) «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، و عمل صالح را او بالا می‌برد: «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ». «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، به معنای سخنان پاکیزه است و پاکیزگی سخن به پاکیزگی محتوای آن است، و پاکیزگی محتوا به خاطر مفاهیمی است که بر واقعیت‌های عینی پاک و درخشان تطبیق می‌کند، و چه واقعیتی بالاتر از ذات پاک خدا، و آیین حق و عدالت او، و نیکان و پاکانی که در راه نشر آن گام برمی‌دارند؟ لذا «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ» را به اعتقادات صحیح نسبت به مبدء، معاد و آیین خداوند تفسیر کرده‌اند. آری، چنین عقیده پاکی است که به سوی خدا اوج می‌گیرد و دارنده‌اش را نیز پرواز می‌دهد تا در جوار قرب حق قرار گیرد و غرق در عزّت خداوند عزیز شود. مسلما از این ریشه پاک، شاخه‌هایی می‌روید که میوه آن، عمل صالح است. هر کار شایسته، مفید و سازنده، چه دعوت به سوی حق باشد، چه حمایت از مظلوم، چه مبارزه با ظالم و ستمگر، چه خودسازی و عبادت، چه آموزش و پرورش، و خلاصه، هرچیز که در این مفهوم وسیع و گسترده داخل است، اگر برای خدا و به خاطر رضای او انجام شود، آن هم اوج می‌گیرد و به آسمان لطف پروردگار عروج می‌کند و مایه معراج و تکامل صاحب آن و برخورداری [اش از عزّت حق می‌شود. این همان چیزی است که در سوره ابراهیم، آیه 24، به آن اشاره شده: «أَ لَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ. تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها.» «1»: آیا ندیدی خداوند چگونه برای سخن پاکیزه مثالی زده است؟ همانند درختی پاک که ریشه آن، ثابت و برقرار، و شاخه آن در آسمان، افراشته؛ هر زمان میوه‌های خود را به

اذن پروردگارش به مشتاقان می‌دهد. از آنچه گفتیم، روشن می‌شود این‌که بعضی از مفسران کلمه طیبه را به «لا اله الا اللّه»، و بعضی دیگر به «سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر»، و بعضی بعد از توحید، به «محمّد رسول اللّه و علی ولی اللّه و خلیفة رسوله»، تفسیر کرده‌اند، و یا در بعضی از روایات، «الْکَلِمُ الطَّیِّبُ» و «الْعَمَلُ الصَّالِحُ»، به ولایت

(1). ابراهیم/ 24.

اهل بیت علیهم السّلام یا مانند آن تفسیر شده است، همه از قبیل بیان مصداق‌های روشن برای آن مفهوم وسیع و گسترده است و محدودیّتی در مفهوم آن ایجاد نمی‌کند؛ چرا که هر سخنی که محتوای پاک و عالی داشته باشد، همه در این عنوان جمع است. به‌هرحال، خداوندی که به مقتضای آیه گذشته زمین مرده را با قطره‌های حیات‌بخش باران، زنده می‌کند، «کلام طیب» و «عمل صالح» را نیز پرورش می‌دهد و به جوار قرب و رحمت خود می‌رساند. سپس نقطه مقابل آن پرداخته، می‌گوید: کسانی که نقشه سوء می‌کشند، عذاب شدیدی برای آنهاست: «وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ»، و تلاش و کوشش آلوده، ناپاک و فاسدشان نابود می‌گردد و به جایی نمی‌رسد: «وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ.» گرچه این فاسدان مفسد چنین می‌پندارند که با ظلم و ستم و دروغ و تقلب می‌توانند عزّتی برای خود کسب کنند و مال، ثروت و قدرتی، امّا در پایان کار هم عذاب الهی را برای خود فراهم ساخته‌اند و هم تلاش‌های آنها بر باد می‌رود. کسانی بودند که به گفته قرآن، خدایان ساختگی را مایه عزت خود می‌پنداشتند: «وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِیَکُونُوا لَهُمْ عِزًّا» «1»، و منافقانی بودند که خود را عزیز، و مؤمنان را ذلیل فکر می‌کردند، و می‌گفتند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان، ذلیلان را بیرون خواهند کرد:

«یَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنا إِلَی الْمَدِینَةِ لَیُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ.» «2»

افراد دیگری بودند که قرب فراعنه را مایه عزّت خویش تصور می‌کردند، یا از گناه، ظلم و ستم آبرو می‌طلبیدند، امّا همگی سقوط کردند، و تنها ایمان و عمل صالح است که به سوی خداوند عزیز بالا می‌رود. «مکر»، گرچه در لغت به معنای هرگونه چاره‌اندیشی است، امّا مواردی به معنای چاره‌اندیشی‌های توأم با افساد به کار می‌رود که آیه مورد بحث از آنها است. «سیئات» در آیه فوق، همه زشتی‌ها و بدی‌ها را اعم از بدی‌های عقیدتی یا عملی، شامل می‌شود، و این‌که بعضی آن را تفسیر به توطئه‌های مشرکان برای کشتن یا تبعید کردن پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله از مکّه تفسیر کرده‌اند. در واقع، یکی

(1). مریم/ 81.
(2). منافقون/ 8.

از مصادیق آن را بیان کرده‌اند، نه تمام آن را. جمله «یَبُورُ» از ماده «بوار» و «بوران»، در اصل به معنای کسادی مفرط است، و از آن‌جا که این‌چنین کسادی‌ای مایه نابودی است، این کلمه به معنای هلاک و نابودی به کار می‌رود، ضرب المثل معروفی است:
«کسد حتی فسد.»؛ آن‌قدر کساد شد که فاسد گردید. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، می‌فرماید: این بعث، نشور، حساب و جزا در روزی خواهد بود که شما را در آن روز اجتماع گردآوری می‌کند: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ.» آری، یکی از نام‌های قیامت «یوم الجمع» است که در آیات قرآن با تعبیرهای مختلف کرارا به آن اشاره شده است، از جمله در آیه 49 و 50 سوره واقعه می‌خوانیم: «قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ. لَمَجْمُوعُونَ إِلی مِیقاتِ یَوْمٍ مَعْلُومٍ.»: بگو تمام اوّلین و آخرین در میعاد روز معینی جمع می‌شوند، و از آن به خوبی استفاده می‌شود که رستاخیز همه انسان‌ها در یک روز است.
سپس می‌افزاید: آن روز، روز تغابن است: «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ.» روزی است که «غابن» (برنده) و «مغبون» (بازنده) شناخته می‌شوند؛ روزی که روشن می‌شود چه کسانی در تجارت خود در عالم دنیا گرفتار غبن، زیان و خسران شده‌اند؟ روزی است که جهنمیان جایگاه خالی خود را در بهشت می‌بینند و تأسّف می‌خورند، و بهشتیان جای خالی خود را در دوزخ می‌بیند و خوشحال می‌شوند؛ زیرا در حدیث آمده است که هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در دوزخ دارد، هرگاه به بهشت برود، جایگاه دوزخی‌اش به دوزخیان واگذار می‌شود، و هرگاه به جهنم برود، جایگاه بهشتیش به بهشتیان، و تعبیر به «ارث» در آیات قرآن در این مورد، احتمالا ناظر به همین مطلب است. به این ترتیب، یکی دیگر از نام‌های قیامت «یوم التغابن»، روز ظهور غبن‌ها است.
«تغابن»، از باب تفاعل است، و معمولا در مورد کارهایی گفته می‌شود که دو جانبه

(1). تفسیر نمونه، ج 18، ص 199- 193.
(2). تغابن/ 9.

باشد، مانند: تعارض، تزاحم و ... این معنای در مورد قیامت ممکن است به این ترتیب باشد که تعارض گروه مؤمنان و کافران، نتیجه‌اش در قیامت ظاهر می‌شود و در حقیقت، روز قیامت، روز ظهور تغابن است، از بعضی از کلمات اهل لغت نیز استفاده می‌شود که باب «تفاعل» همیشه به این معنا نیست و در این‌جا به معنای ظهور غبن است (مفردات، راغب، ماده غبن).
سپس به بیان حال مؤمنان در آن روز پرداخته، می‌افزاید: کسی که ایمان به خدا آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند سیئات او را می‌پوشاند و از بین می‌برد، و او را در باغ‌هایی از بهشت وارد می‌کند که از زیر درختانش نهرها جاری است؛ جاودانه تا ابد در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است: «وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» به این ترتیب هنگامی که دو شرط اصلی؛ یعنی ایمان و عمل صالح، حاصل شود، این مواهب عظیم، پشت سر آن خواهد بود: بخشودگی گناهان که بیش از همه‌چیز فکر انسان را به خود مشغول می‌دارد، و بعد از پاک شدن از گناه، ورود به بهشت جاودان و نیل به فوز عظیم.
بنابراین همه‌چیز بر محور ایمان و عمل صالح دور می‌زند و سرمایه‌های اصلی همین‌ها است. اینها کسانی هستند که در آن «یوم التغابن» نه تنها مغبون نیستند، بلکه به پیروزی بزرگ و فوز عظیم رسیده‌اند. «1»

علّامه سید هاشم حسینی بحرانی در تفسیر برهان و علّامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین و علّامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر در المنثور، روایاتی را ذیل آیات عمل صالح ذکر فرموده‌اند، از جمله فی قوله تعالی: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا

---

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 195- 194.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 281

هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ» «1»، آورده‌اند:

الف- در تفسیر علی بن ابراهیم: «و قوله:" کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً"، قال: یؤتون من فاکهة واحدة علی الوان متشابهة.»: فرمود: از یک میوه که به رنگ‌های متشابه است، اعطا می‌شود. «2»

ب- در اصول کافی، علی بن ابراهیم، با اسنادش تا ابی هاشم، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت نمود که: «قال ابو عبد اللّه علیه السّلام: انمّا خلد أهل النار فی النار؛ لان نیاتهم کانت فی الدنیا، ان لو خلدوا فیها، ان یعصوا اللّه أبدا، و انما خلد اهل الجنة فی الجنة؛ لان نیاتهم کانت فی الدنیا، ان لو بقوا فیها، ان یطیعوا اللّه ابدا، فبالنیّات خلد هؤلاء و هؤلاء، ثم تلا قوله تعالی:" قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ" «3»، قال: علی نیته.»: ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: البته، اهل آتش در جهنم جاویدند؛ زیرا نیّات آنان در دنیا چنان بود که اگر در آن جاوید باشند، برای همیشه معصیت خدا کنند، و البته، اهل جنّت در بهشت جاویدانند؛ زیرا نیّات آنان در دنیا چنان بود که اگر در آن باقی بمانند، برای همیشه اطاعت خدای تعالی را نمایند، پس به واسطه نیاتشان آنان و اینان جاویدانند. پس از آن قول خدای تعالی: «قُلْ کُلٌّ یَعْمَلُ عَلی شاکِلَتِهِ» را تلاوت فرمود و گفت بر نیتش. «4»

ج- امام علی بن حسین علیه السّلام فرمود: «" وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا" باللّه و صدّقوک فی نبوتک، فاتخذوک اماما و صدوقک فی اقوالک و صوّبوک فی افعالک، و اتخذوا اخاک علیّا بعدک اماما و لک وصیّا مرضیا، و انقادوا لما یامرهم به و صاروا الی ما اصارهم الیه، و راوا له ما یرون لک الا النبوة التی افردت بها، و ان الجنان لا تصیرهم الا بموالاته و بموالاة من ینص لهم

علیه من ذریته و بموالاة سایر اهل ولایته و معاداة اهل مخالفته و عداوته، و ان النیران لا تعدل بهم عن عذابها الا بتنکّبهم عن موالاة مخالفیهم و موازرة شانئیهم،" وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ"، من اداء الفرائض و

---

(1). بقره/ 25.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 44، حدیث 59.
(3). اسراء/ 84.
(4). نور الثقلین، ج 1، ص 44، حدیث 61.

اجتناب المحارم، و لم یکونوا لهؤلاء الکافرین بک، بشرهم:" أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ" منها بساتین،" تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ"، من تحت شجرها و مساکنها،" کُلَّما رُزِقُوا مِنْها" من تلک الجنان،" مِنْ ثَمَرَةٍ"، من ثمرة من ثمارها" رِزْقاً": طعاما یؤتون به،" قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ" فی الدنیا، فاسماؤه کاسماء ما فی الدنیا من تفاح و سفرجل و رمّان و کذا و کذا و ان کان ما هناک مخالفا لما فی الدنیا؛ فانّه فی غایة الطیب، و انه لا یستحیل الی ما یستحیل الیه ثمار الدنیا، من عذرة و سایر المکروهات و من صفراء و سوداء و دم؛ بل ما یتولّد من ماکولهم الا العرق الذی یجری من اعراضهم، اطیب من رایحة المسلک،" وَ أُتُوا بِهِ" بذلک الرزق من الثمار من تلک البساتین،" مُتَشابِهاً" بعضه بعضا بانها کلها خیار لارذل فیها، و بان کل صنف منها فی غایة الطیب و اللذة؛ لیس کثمار الدنیا التی بعضها دنّی، و بعضها متجاوز الحدّ النضج و الادراک لحدّ الفساد من حموضة و مرارة و سائر ضروب المکاره، و متشابها متفقات الالوان مختلفات الطعوم و لهم فی تلک الجنان أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ" من انواع الاقذار و المکاره مطهرات من الحیض و النفاس لا ولاجات و لا خراجات و لا دخالات و لا ختالات و لا متغائرات و لا لان فرکات و لا صخابات و لا غیابات و لا فحاشات و من کل العیوب و المکاره بریّات وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ"، مقیمون فی تلک البساتین و الجنان.»: و ای محمّد! بشارت بده به کسانی که به خدای تعالی ایمان آوردند و نبوّت تو را تصدیق نمودند، و تو را در پیشوایی اختیار کردند و اقوال تو را تصدیق نمودند و افعال و کارهای تو را درست و صحیح دانستند، و برادر تو علی را بعد از تو به امامت برگزیدند و او را وصی تو دانستند، و آنچه را به آنان امر فرمود، اطاعت کردند و بر آنچه آنان را بر آن می‌داشت، مطیع بودند؛ او را آن‌چنان می‌دیدند که تو را می‌دیدند به‌جز امر نبوّت که تو در آن، منفرد و منحصر به فردی، و این‌که آنان در بهشت وارد نمی‌گردند، مگر به ولایت او و به ولایت کسی از فرزندان او که بر آنها تصریح شده، و به دوستی و محبّت سایرین اهل ولایت او و با دشمنی با اهل مخالفت و دشمنی با او، و این‌که آتش دوزخ از عذاب آنان عدول نمی‌کند، مگر این‌که

آنان از دوستی با مخالفین آنها و کمک به دشمنانشان رو بگردانند و اعمال صالحه را از ادای واجبات و دوری از محرمات انجام دهند.، و برای این کافرین به وسیله تو بشارتی برای آنان نباشد، بشارت

بده به آن مؤمنان به این‌که برای آنان است بوستان‌هایی که از زیر درختان آن و مساکنش نهرها جریان دارد. هر زمانی که میوه‌ای برای خوردن از میوه‌های آن باغ‌ها به آنان اعطا شود، آنان گویند این همان است که قبلا در دنیا به ما روزی داده می‌شد. پس نام‌های آن، مانند نام‌هایش در دنیا است، از قبیل: سیب، به، انار و غیر ذلک، و اگرچه آن میوه‌ها با آنچه در دنیا بودند، مخالف باشند، که آن در نهایت بوی خوش نیکو است، و آن میوه‌ها به آنچه میوه‌های دنیا به آن تحوّل پیدا می‌کنند، تحوّل پیدا نمی‌یابند، مانند مدفوع شدن و یا دیگر مکروهات، از قبیل زرداب، سوداء، خون و غیر آن، بلکه از آن خوردنی‌ها به‌جز عرق تولید نمی‌شود که آن هم از نواحی بدن با بویی خوش‌تر و مطبوع‌تر از مشک جاری می‌گردد، و این روزی که برای آنان از این بوستان‌ها آورده می‌شود، بعضی‌شان با بعضی دیگر مشابهت دارند؛ زیرا همه آن میوه‌ها مرغوبند و میوه بد و فاسد شده ندارند، و هر دسته آنها در نهایت پاکیزگی و لذّت است و هم‌چون میوه‌های دنیا نیست که بعضی نارس و بعضی بیش از حد رسیده و گندیده یا تلخ شده، و یا به‌طور کلی فاسد شده، باشند، و آنها باهم متشابهند؛ یعنی دارای رنگ‌های متفق، ولی با طعم‌های متفاوت هستند، و برای آن مؤمنان در این بوستان‌های پردرخت، زوجه‌های پاک، پاکیزه و مبرّای از انواع کثافات و کراهات هستند؛ پاک از حیض و نفاس هستند؛ آنها نه برهنه و عریانند و نه لک‌وپیس و کک‌مکی هستند، و نه فاسد العقل و عقب‌مانده ذهنی و یا فریبکار، حیله‌باز و دگرآزارند؛ نه اهل جیغ، داد و فریادند، و نه اهل غیبت و ناسزاگویی بوده، و از هر عیب و مکروهی مبرّا و پاک می‌باشند، و آنان در آن بوستان‌های پردرخت و باغ‌ها دائما و برای همیشه اقامت دارند. «1»

د- ابن بابویه روایت کند که از امام صادق علیه السّلام درباره قوله عزّ و جلّ: «وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ» سؤال شد؟ «قال: الازواج المطهرة اللّاتی لا یحضن و لا یحدثن.»: آن حضرت فرمود:

زوجه‌های پاک و پاکیزه‌ای که نه حیض می‌شوند، و نه آلودگی حدثی دارند. «2»

---

(1). برهان، ج 1، ص 44.

(2). برهان، ج 1، ص 44.

ه- ابن جریر از ابن مسعود درباره قوله: «وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ»، اخراج

نمود که:
«قال: لا يحضن و لا يحدثن و يتخمن»: او گفت: آنان نه حيض می‌شوند، و نه آلودگی حدثی دارند، و نه به سوء هاضمه مبتلا می‌شوند. «1»
و- ابن جرير، ابن ابی حاتم و ابن منذر درباره قوله: «وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ» از ابن عباس خارج نمود که: «قال: من القذر و الاذى.»: ابن عباس فرمود: آنان از كثافات، آلودگی‌ها و چيزهای آزاردهنده و چندش‌آور پاک و مبرّای از آنها هستند. «2»
نيز فی قوله تعالى: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً» «3»، رواياتی نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- محمّد بن يعقوب از علی بن ابراهيم با اسنادش از ابی عمرو زبيری از ابی عبد اللّه امام صادق عليه السّلام درباره قوله تعالى: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»، نقل كند كه حضرت فرمود: «ای يدعوا،" وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ".»؛ يعنی دعوت می‌كند، و به مؤمنين بشارت می‌دهد. «4»
ب- علی بن ابراهيم با اسنادش از علاء بن سيابه از ابی عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام درباره قوله تعالى: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»، روايت كند كه حضرت گفت: «يهدی الی الامام.»: يعنی به سوی امام هدايت می‌كند. «5»
ج- ابن بابويه با اسنادش از موسى بن جعفر و او از پدرش، جعفر بن محمّد، و او از پدرش، محمّد بن علی، و او از پدرش، علی بن حسين عليهم السّلام روايت كند كه ايشان گفت:
«قال: الامام منا لا يكون الا معصوما، و ليست العصمة فی ظاهر الخلقة، فيعرف بها، فلذلک لا يكون الّا منصوصا. فقيل له يا بن رسول اللّه! فما معنى المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل اللّه، و حبل اللّه هو القرآن؛ لا يفترقان الى يوم القيامة، فالامام يهدی الی القرآن، و القرآن يهدی الی الامام، و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ:" إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ".»: امام حسين عليه السّلام فرمود: امام از ما

---

(1). در المنثور، ج 1، ص 39.
(2). در المنثور، ج 1، ص 39.
(3). اسراء/ 9.
(4). نور الثقلين، ج 3، ص 140.
(5). نور الثقلين، ج 3، ص 140، حديث 86- برهان، ج 2، ص 599.

نيست مگر اين‌كه او معصوم باشد، و عصمت در ظاهر خلقت نيست تا بدان شناخته شود، و به همين جهت امام جز فرد منصوص نيست. پس به

آن بزرگوار گفته شد: ای فرزند پیامبر! معنای معصوم چیست؟ آن حضرت فرمود: او به ریسمان خدای تعالی تمسّک داشته و به آن چنگ می‌زند، و ریسمان خدای متعال منحصر است در قرآن، و این دو تا قیامت از هم جدانشدنی هستند. پس امام هدایت به قرآن می‌کند و قرآن هدایت به امام می‌نماید، و این است قول خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ.» «1»

«یهدی الی الامام.»: یعنی به سوی امام هدایت می‌کند. «2»

ج- ابن بابویه با اسنادش از موسی بن جعفر و او از پدرش، جعفر بن محمّد، و او از پدرش، محمّد بن علی، و او از پدرش، علی بن حسین علیهم السّلام روایت کند که ایشان گفت:

«قال: الامام منا لا یکون الا معصوما، و لیست العصمة فی ظاهر الخلقة، فیعرف بها، فلذلک لا یکون الّا منصوصا. فقیل له یا بن رسول اللّه! فما معنی المعصوم؟ فقال: هو المعتصم بحبل اللّه، و حبل اللّه هو القرآن؛ لا یفترقان الی یوم القیامة، فالامام یهدی الی القرآن، و القرآن یهدی الی الامام، و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ:" إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ".»: امام حسین علیه السّلام فرمود: امام از ما نیست مگر این‌که او معصوم باشد، و عصمت در ظاهر خلقت نیست تا بدان شناخته شود، و به همین جهت امام جز فرد منصوص نیست. پس به آن بزرگوار گفته شد: ای فرزند پیامبر! معنای معصوم چیست؟ آن حضرت فرمود: او به ریسمان خدای تعالی تمسّک داشته و به آن چنگ می‌زند، و ریسمان خدای متعال منحصر است در قرآن، و این دو تا قیامت از هم جدانشدنی هستند. پس امام هدایت به قرآن می‌کند و قرآن هدایت به امام می‌نماید، و این است قول خدای عزّ و جلّ: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ.» «3»

---

(1). برهان، ج 2، ص 599- نور الثقلین، ج 3، ص 141، حدیث 89.

(2). نور الثقلین، ج 3، ص 140، حدیث 86- برهان، ج 2، ص 599.

(3). برهان، ج 2، ص 599- نور الثقلین، ج 3، ص 141، حدیث 89.

د- عیاشی از ابی اسحاق این روایت نقل کند که: «" إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ"، قال یهدی الی الامام.»: او گفت: قرآن به سوی امام هدایت می‌کند. «1»

ه- فضیل بن یسار از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام: «" إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ". قال:

یهدی الی الولایه.»: امام باقر علیه السّلام فرمود: قرآن به سوی ولایت هدایت می‌کند. «2» و- ابن جریر درباره قوله: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ»، از ابن زید اخراج نمود که: «قال: للّتی هی اصوب» ابن زید

گفت: به سوی آن‌که راست‌تر، و درست‌تر است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «4»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- در کتاب احتجاج، طبرسی از ابی محمّد، امام حسن عسکری علیه السّلام: «قال: قلت لابی، علی بن محمّد علیه السّلام: هل کان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یناظر الیهود و المشرکین اذا عاتبوه و یحاجهم؟ قال: مرارا کثیرة. ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کان قاعدا ذات یوم بمکة بفناء الکعبة اذا ابتدء عبد اللّه بن أبی امیة المخزونی فقال: یا محمّد لقد ادعیت دعوی عظیمة، و قلت مقالا هائلا؛ زعمت انّک رسول رب العالمین، و ما ینبغی لرب العالمین و خالق الخلق اجمعین ان یکون مثلک رسوله بشرا مثلنا؛ تأکل کما نأکل، و تمشی فی الاسواق کما نمشی. فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: اللّهم انت السامع لکل صوت، و العالم بکل شیء، تعلم ما قاله عبادک، فأنزل اللّه علیه یا محمّد!" وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعامَ وَ يَمْشِي فِي الْأَسْواقِ" الی قوله:" رَجُلًا مَسْحُوراً"، ثم انزل علیه: یا محمّد!" قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ"؛ یعنی آکل الطعام،" مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ"؛ یعنی قل لهم: انا فی البشریة مثلکم، و لکن ربی خصّنی بالنّبوة دونکم، کما یخص بعض البشر بالغنی و الصحة و الجمال دون بعض من البشر، فلا تنکروا ان یخصنی ایضا بالنبوة»: از ابی محمّد، امام حسن عسکری علیه السّلام روایت شده که فرموده: به پدرم علی بن محمّد علیه السّلام گفتم: آیا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با یهود و مشرکین مناظره می‌کرد هنگامی که او را سرزنش می‌نمودند و او بر آنان دلیل می‌آورد؟ پدرم فرمود: به

---

(1). برهان، ج 2، 599- نور الثقلین، ج 3، ص 141، در حدیث 90 آمده که: «قال: یهدی الی الولایة.»
(2). برهان، ج 2، ص 599.
(3). در المنثور، ج 4، ص 166.
(4). کهف/ 110.

دفعات بسیار. البته، روزی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در مکّه در جلوی کعبه نشسته بود، در آن هنگام عبد اللّه بن ابی امیة مخزونی شروع به سخن کرد و گفت: ای محمّد! تو ادّعا کرده‌ای ادّعای بزرگی را، و سخن خطرناکی را گفته‌ای، تو گمان کرده‌ای که خودت پیامبر پروردگار جهانیان هستی، و برای پروردگار جهانیان و خلق‌کننده خلق، همگی آنان، سزاوار نباشد که مثل تو، پیامبر او باشد، کسی که مانند بشر است، می‌خورد

آن‌چنان‌که ما می‌خوریم.
در بازار راه می‌رود؛ آن‌چنان‌که ما راه می‌رویم. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدایا! تو شنونده هر صدایی و دانای به هرچیز هستی؛ می‌دانی آنچه را بندگان تو آن را گفتند، پس خدای تعالی بر او نازل کرد که: ای محمّد! «وَ قالُوا ما لِهذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ» الی قوله: «رَجُلًا مَسْحُوراً». پس از آن نازل فرمود بر او: ای محمّد! «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ.»؛ یعنی خورنده غذا هستم، «مِثْلُکُمْ»: مانند شما، «یُوحی إِلَیَّ أَنَّما إِلهُکُمْ إِلهٌ واحِدٌ.»؛ یعنی به آنان بگو من در بشریت مانند شما هستم و لکن پروردگارم مرا بدون شما، به پیامبری مختص گردانید؛ چنان‌که برخی افراد بشر را به ثروت، به صحت و سلامت، به زیبایی و جمال مختص می‌گرداند بدون برخی دیگر از آنان، پس همین‌طور انکار نکنید که او مرا به نبوّت مختص بکند. «1»
ب- در تفسیر عیاشی از علاء بن فضیل از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، روایت کند که علاء گفت: درباره این آیه: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» از آن حضرت سؤال نمودم. حضرت پاسخ داد. «من صلّی او صام او اعتق او حج یرید محمّدة الناس فقد اشرک فی عمله، فهو مشرک مغفور.»: آن حضرت فرمود: هرکس نماز گزارد یا روزه بگیرد یا بنده آزاد کند یا حج به‌جا آورد و مرادش از این اعمال عبادی تحسین و تمجید مردم باشد، در عملش شرک ورزیده، پس او مشرکی است که مورد مغفرت است. (مرحوم فیض می‌فرماید: مراد شرک خفی است؛ زیرا شرک جلی مصداق قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ لا یَغْفِرُ أَنْ یُشْرَکَ بِهِ»* است). «2»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 314، حدیث 260.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 317، حدیث 275- برهان، ج 2، ص 652.

ج- سماعة بن مهران گفت: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای تعالی «فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» سؤال نمودم. آن حضرت گفت:
«العمل الصالح، المعرفة بالائمة" وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً"، التسلیم لعلی لا یشرک معه فی الخلافة من لیس ذلک له، و لا هو من اهله.»: آن حضرت فرمود: عمل صالح معرفت داشتن به امامان است «وَ لا یُشْرِکْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً»، تسلیم نسبت به علی بودن است، به‌گونه‌ای که در خلافت کسی را که اهلیت آن را ندارد و کار خلافت برای او نیست، شریک او نداند. «1»
د- علی بن سالم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن

حضرت گفت: «قال اللّه تبارک و تعالى: انا خير شريک؛ من اشرک فى عمله لن اقبله الا ما كان لى خالصا.»: امام صادق عليه السّلام فرمود: خداى تبارک و تعالى فرمود: من بهترين شريكم، هركس در عملش شرک بورزد، هرگز عملش را از او قبول نكنم، مگر زمانى كه آن عمل، خالصانه براى من باشد. «2»

ه- در روايت ديگرى فرمود: «ان اللّه يقول: انا خير شريک؛ من عمل لى و لغيرى، فهو لمن عمل له دونى.»: البته، خداى تعالى مى‌فرمايد: من بهترين شريكم؛ هركس عملى را براى من و براى غير من انجام بدهد، پس آن عمل براى كسى است كه براى او عمل نموده و نه براى من. «3»

و- زراره و حمران از ابى جعفر، امام باقر و ابى عبد اللّه، امام صادق عليهما السّلام روايت كنند كه آن دو بزرگوار گفتند: «لو ان عبدا عمل عملا يطلب به رحمة اللّه و الدار الاخرة، ثم ادخل فيه رضا احد من الناس، كان مشركا.»: آن دو بزرگوار فرمودند: اگر بنده‌اى عملى را انجام دهد و در آن، رحمت خداى تعالى و زندگانى آخرت را طلب نمايد، پس از آن رضا و خشنودى كسى از مردم را در آن داخل گرداند، او مشرک باشد. «4»

---

(1). نور الثقلين، ج 3، ص 317، حديث 279- برهان، ج 2، ص 652.

(2). نور الثقلين، ج 3، ص 317، حديث 276- برهان، ج 2، ص 652.

(3). نور الثقلين، ج 3، ص 317، حديث 277- برهان، ج 2، ص 652.

(4). نور الثقلين، ج 3، ص 317، حديث 278- برهان، ج 2، ص 652.

ز- در كتاب توحيد از على عليه السّلام حديثى طولانى نقل شده و در آن آمده است: «و قد سأله رجل عما اشتبه عليه من الايات: فاما قوله:" بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ"؛ يعنى بالبعث، فسماه اللّه عزّ و جلّ لقائه، و كذلک ذكر المؤمنين:" الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ"؛ يعنى انهم يؤمنون انهم يبعثون و يحشرون و يحزنون و يجزون بالثواب و العقاب، و الظن هنا اليقين، و كذلک قوله:" فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً"، و قوله:" مَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ"؛ يعنى بقوله من كان يؤمن بأنه مبعوث، فان وعد اللّه لآت، من الثواب و العقاب، فاللقاء ههنا ليس بالرؤية، و اللقاء هو البعث، فافهم جميع ما فى كتاب اللّه من لقائه، فانه يعنى بذلک البعث.»: مردى درباره بعضى آيات متشابه از آن حضرت سؤال نمود. حضرت فرمود: امّا قوله «بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ»؛ يعنى به (ديدار) رستاخيز. پس خداى عزّ و جلّ آن را لقايش ناميد و همين‌طور است ذكر مؤمنان: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ»؛ يعنى البته، آنان كه ايمان مى‌آورند به اين‌كه آنان مبعوث شده و محشور مى‌گردند و با پاداش نيک و عذاب جزا داده مى‌شوند، و «ظن» در اين‌جا يقين است؛ هم‌چنين

است قوله: «فَمَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً»، و قوله: «مَنْ کانَ یَرْجُوا لِقاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ»؛ منظور حق تعالی، کسی است که ایمان دارد باشد به این‌که مبعوث می‌شود، پس البته، وعده خدا، از ثواب و عذاب، حتما می‌آید. پس لقا در این‌جا، دیدار با دیدن حسی نبوده و لقا همان رستاخیز است، پس بدان که جمیع آنچه در کتاب خدا از لقا آمده است، مقصود بدان رستاخیز می‌باشد. «1»

ح- ابو داوود، نسائی و طبرانی به سند نیکو از ابی امامه اخراج نمودند که او گفت: مردی نزد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آمد و گفت: چه می‌فرمایید درباره مردی که برای دریافت پاداش و به یاد ماندن (نامش) جنگ کند، آیا چیزی برای او است؟ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «لا شیء له.»:

هیچ چیزی برای او نیست. پس آن مرد گفته خود را سه‌بار تکرار کرد و پیامبر می‌گفت:

«لا شیء له.»: هیچ چیزی برای او نیست. سپس حضرت فرمود: «ان اللّه لا یقبل من العمل الا

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 315، حدیث 262.

ما کان له خالصا و ابتغی به وجهه.»: البته، خدای تعالی از عمل قبول نمی‌کند مگر آنچه را برای او خالص باشد و در طلب رضایتش انجام گردیده باشد. «1»

ط- بیهقی از جابر اخراج نمود که او گفت: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول اللّه عزّ و جلّ: کل من عمل عملا، أراد به غیری، فانا منه بریء»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: خدای عزّ و جلّ می‌فرماید: هرکس عملی را انجام دهد که در آن غیر از مرا اراده کند، من از او بیزارم. «2»

نیز فی قوله تعالی: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند:، از جمله: الف- محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم و او با اسنادش، به صورت مرفوع فرموده: «قال: ان اللّه عزّ و جلّ اعطی التائبین ثلاث خصال، لو اعطی خصلة منها جمیع اهل السموات و الارض، لنجوا بها: قوله عزّ و جلّ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ ", فمن احبّه اللّه، لم یعذبه، و قوله:" الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ. رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ

الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ"، و قوله عزّ و جلّ:" وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً. یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً. إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً".»: فرمود: البته، خدای عزّ و جلّ سه خصلت را به توبه‌کنندگان اعطا فرمود که اگر یکی از آنها را به همه اهل آسمان‌ها و زمین اعطا می‌کرد، به واسطه آن نجات می‌یافتند: قوله عزّ و جلّ: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَ یُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ»، پس هرکس را خداوند دوست بدارد، او را عذاب نخواهد کرد، و قوله عزّ و جلّ: «الَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ

---

(1). در المنثور، ج 4، ص 256.

(2). در المنثور، ج 4، ص 257.

(3). فرقان/ 70.

یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْ‌ءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ. رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»، و قوله عزّ و جلّ: «وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً. یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً. إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ کانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً.» «1»

ب- محمّد بن یحیی با اسنادش از علی بن علی لهبی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: اربع من کن فیه و کان من قرنه الی قدمه ذنوبا، بدلها اللّه جلّ و عزّ حسنات: الصدق و الحیاء و حسن الخلق و الشکر.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود:

چهار صفت است که در هرکس باشد، هرچند از سر تا قدم‌هایش گناه باشد، خدای جلّ و عزّ آن گناهان را به حسنات تبدیل کند: راستگویی، حیا، حسن خلق و شکر. «2»

ج- در روضة الواعظین از شیخ مفید رحمه اللّه نقل کند که: «و قال صلّی اللّه علیه و آله: ما جلس قوم یذکرون اللّه الا نادی بهم مناد من السّماء: قوموا، فقد بدل اللّه سیئاتکم حسنات و غفر لکم جمیعا.»: پیامبر خدا صلّی

اللّه علیه و آله فرمود: گروهی که خدا را یاد می‌کنند، نمی‌نشینند مگر آن‌که منادی‌ای از آسمان فریاد برآورد: به پا خیزید که خدای تعالی گناهان شما را به حسنات تبدیل نمود و بر همه شما جمیعا آن گناهان را پوشانید. «3»

د. شیخ در امالی با اسنادش از پدر محمّد بن مهدی، از علی بن موسی، رضا، از پدرش، از جدش از پدرانش علیهم السّلام روایت کند: «قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: حبّنا اهل البیت یکفر الذنوب و یضاعف الحسنات، و ان اللّه لیتحمل من محبنا، اهل البیت، ما علیهم من مظالم العباد، الا ما کان منهم فیها علی اضرار (اصرار) و ظلم للمؤمنین، فیقول للسیئات: کونی حسنات.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله

(1). برهان، ج 3، ص 759.

(2). نور الثقلین، ج 4، ص 32، حدیث 115.

(3). نور الثقلین، ج 4، ص 34، حدیث 119.

فرمود: محبّت ما اهل بیت گناهان را می‌پوشاند، و حسنات را مضاعف می‌گرداند و البته، خدای تعالی کسانی را که محب و دوستدار ما اهل بیت باشند، آنچه را از مظالم بندگان بر آنان باشد، تحمّل می‌نماید، به‌جز آنچه در آن، بر اضرار [اصرار] و ظلم به مؤمنین باشد، پس به سیّئات می‌فرماید: حسنات بشوید. «1»

ه- محمّد بن یعقوب با اسنادش از محمّد حلبی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که: «ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله قال: ان اللّه مثل لی امتی فی الطین و علمنی اسمائهم کما علّم آدم الاسماء کلها، فمر بی اصحاب الرایات، فاستغفرت لعلی علیه السّلام و شیعته. ان ربی وعدنی فی شیعة علی خصلة.

قیل: یا رسول اللّه! و ما هی؟ قال: المغفرة لمن امن منهم، و ان اللّه لا یغادر صغیرة و لا کبیرة، و لهم تبدل السیئات حسنات.»؛ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: البته، خدای تعالی امّتم را در گل به من نمایاند و اسامی آنان را به من تعلیم داد؛ آن‌چنان‌که اسما را، همه‌اش را به آدم تعلیم داد، پس پرچمداران بر من گذشتند و برای علی علیه السّلام و برای شیعه او طلب مغفرت نمودم.

البته، پروردگارم درباره شیعه علی علیه السّلام خصلتی را به من وعده فرموده. به آن حضرت گفته شد: آن خصلت چیست؟ پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: مغفرت و آمرزش است برای کسی از آنها که ایمان بیاورد، و البته، خدای تعالی گناه صغیره و کبیره را فروگذاری نمی‌کند، امّا برای آنان، شیعیان علی علیه السّلام، سیئات را به حسنات تعدیل می‌کند. «2»

و- ابو داوود در تاریخش از ابن عباس اخراج نمود که: «وَ الّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً»، پس از آن استثنا شده است: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» «3»
ز- ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره قوله: «فَأُوْلئِکَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» از ابن عباس اخراج نمودند که: «قال: هم المؤمنون کانوا من قبل ایمانهم علی السیئات، فرغب اللّه

---

(1). برهان، ج 3، ص 760- نور الثقلین، ج 4، ص 34، حدیث 121.
(2). برهان، ج 3، ص 760.
(3). در المنثور، ج 5، ص 79.

بهم عن ذلک، فحولهم الی الحسنات، فابدلهم مکان السّیئات الحسنات.»: ابن عباس گفت: آنان مؤمنینی بودند که پیش از ایمان آوردنشان گناهانی داشتند. پس خداوند آنان را از آن گناهان بیزار ساخت و آنها را به سمت خوبی‌ها متحوّل نمود. بنابراین، برای آنان خوبی‌ها را جایگزین بدی‌ها کرد. «1»
ح- عبد بن حمید و ابن ابی حاتم از سلمان اخراج نمودند که: «قال: یعطی رجل یوم القیامة صحیفة فیقرأ اعلاها، فاذا کاد یسوء ظنه، نظر فی اسفلها، فاذا حسناته. ثم ینظر فی اعلاها، فاذا هی قد بدلت حسنات.»: سلمان گفت: در روز قیامت نامه اعمال به شخص داده می‌شود. پس بالای آن را می‌خواند ملاحظه می‌کند سیئاتش را. پس نزدیک است که سوءظن پیدا کند، به پایین صفحه اعمال نظر می‌اندازد، در آن‌جا حسنات را ملاحظه می‌نماید.
سپس به بالای صفحه اعمال نگاه می‌کند، می‌بیند آنها هم به حسنات تبدیل شده است. «2»
فی قوله تعالی: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ» «3» هم روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- در مجمع البیان، درباره قوله تعالی: «فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً»، انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نمود که: «ان ربکم یقول کل یوم: انا العزیز فمن أراد عز الدّارین فلیطع العزیز.»: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: البته، پروردگار شما هر روز می‌فرماید: من عزیزم، پس هرکس عزّت دو جهان را بخواهد، باید عزیز را اطاعت کند. «4»
ب- علی بن ابراهیم در تفسیرش می‌فرماید قوله عزّ و جلّ: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ» را گفت: «کلمة الاخلاص و الاقرار بما

جاء به من عند اللّه من الفرائض و الولاية يرفع العمل الصالح الى اللّه عزّ و جلّ، و عن الصّادق عليه السّلام انه قال:" الْكَلِمُ الطَّيِّبُ"، قول

---

(1). در المنثور، ج 5، ص 79.
(2). در المنثور، ج 5، ص 79.
(3). فاطر/ 10.
(4). نور الثقلين، ج 4، ص 352، حديث 36.

المؤمن لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه على ولى اللّه و خليفة رسول اللّه، قال:" وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ"، الاعتقاد بالقلب، ان هذا هو الحق من عند اللّه لا شك فيه من رب العالمين.»: امام صادق عليه السّلام فرمود:
آن، كلمه اخلاص است و اقرار به آنچه از جانب خداى تعالى از فرايض آمده است و ولايت عمل صالح را به سوى خداى تعالى رفعت مى‌دهد. پس از آن، امام صادق عليه السّلام فرمود: «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، قول مؤمن است به: «لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه على ولى اللّه و خليفة رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله.» فرمود: «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ»، اعتقاد حقّه‌اى كه از جانب خداى تعالى است كه هيچ شكى در آن نيست به اين‌كه آن از جانب پروردگار جهانيان است. «1»
ج- از امام رضا عليه السّلام فى قوله تعالى: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» روايت شده كه: «" الْكَلِمُ الطَّيِّبُ"، هو قول المؤمن: لا اله الا اللّه محمّد رسول اللّه على ولى اللّه و خليفته حقا و خلفائه خلفاء اللّه، و" وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ"، فهو دليله، و عمله اعتقاده الذى فى قلبه بان الكلام صحيح، كما قتله بلسانى.»: «الْكَلِمُ الطَّيِّبُ»، قول مؤمن است به لا اله الا اللّه، محمّد رسول اللّه، و اين‌كه على ولى اللّه و خليفه بر حق اوست، و خلفاى او خليفه‌هاى خداى تعالى هستند. «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»، پس آن قول، راهنماى او بوده و عملش اعتقادى است كه در قلب او است به اين‌كه: آن كلام، صحيح است، همان‌گونه كه آن را به زبانم گفتم. «2»
د- شيخ در مجالسش با اسنادش از ابو صلت، عبد السّلام بن صالح هروى روايت كند كه او گفت: با امام رضا عليه السّلام بودم كه آن بزرگوار به نيشابور داخل گرديد. او بر بالاى هودج سوار بود كه علماى نيشابور به استقبال آن حضرت آمدند. پس همين‌كه نزديک موكب آن حضرت رسيدند، گفتند: اى فرزند پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله به حقّ پدران طاهرينت حديثى را از قول آباى گراميت صلوات اللّه عليهم اجمعين براى ما نقل بفرما. پس آن حضرت سر مباركش را از هودج بيرون آورد و گفت: «حدثنى ابى، موسى بن جعفر، عن ابيه، جعفر بن

(1). برهان، ج 4، ص 878- نور الثقلین، ج 4، ص 352، حدیث 37.
(2). برهان، ج 4، ص 877.

محمّد، عن ابیه، محمّد بن علی، عن ابیه، علی بن الحسین، عن ابیه، الحسین، سید شباب اهل الجنة، عن امیر المؤمنین، عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اجمعین، قال: اخبرنی جبرئیل، الروح الامین، عن اللّه عزّ و جلّ، تقدّست اسماؤه و جلّ وجهه، قال: انی انا اللّه بشهادة: ان لا اله الا انا وحدی. عبادی! فاعبدونی، و لیعلم من لقینی منکم بشهادة: ان لا اله الا اللّه، مخلصا بها، انه قد دخل الجنة، حصنی من عذابی. قالوا: یا بن رسول اللّه! و ما اخلاص الشهادة للّه، قال: طاعة اللّه و طاعة رسوله و ولایة اهل بیته علیهم السّلام.»: پس آن حضرت فرمود: پدرم، موسی بن جعفر، از پدرش، جعفر بن محمّد، از پدرش، محمّد بن علی، از پدرش، علی بن حسین، از پدرش، حسین، آقای جوانان اهل بهشت، از امیر المؤمنین، از پیامبر خدا، صلوات خداوند بر او و آلش همگی، مرا حدیث فرمود که ایشان فرمود: جبرئیل روح الأمین از جانب خدای عزّ و جلّ، تقدست اسماؤه و جلّ وجهه، به من خبر داد: به این‌که خدای متعال فرمود: البته من «اللّه» هستم به گواهی این‌که هیچ الهی به‌جز من تنها نیست. بندگان من مرا عبادت کنید و بپرستید، و باید بداند آن کسی از شما که مرا با شهادت دادن به لا اله الا اللّه ملاقات کند درحالی که نسبت به آن اخلاص داشته باشد، این‌که البته، او در بهشت داخل شده، دژ من از عذابم. علما گفتند: ای فرزند پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله اخلاص در شهادت برای خدا چیست؟ آن حضرت فرمود: طاعت خدای تعالی، طاعت پیامبرش و ولایت اهل بیت او علیهم السّلام. «1»

ه- ابن منذر از مالک بن سعد اخراج نمود که: «قال ان الرجل لیعمل الفریضة الواحدة من فرائض اللّه و قد اضاع ما سواها، فما یزال الشیطان یمنّیه فیها و یزین له حتی ما یری شیئا دون الجنة، فقبل ان تعملوا اعمالکم، فانظروا ما تریدون بها، فان کانت خالصة للّه، فامضوها، و ان کانت لغیر اللّه، فلا تشقوا علی انفسکم و لا شیء لکم؛ فان اللّه لا یقبل من العمل الا ما کان له خالصا؛ فانه قال تبارک و تعالی:" إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ".»؛ مالک گفت: البته، شخصی که یک واجب از واجبات خدا را انجام داده و ماسوای آن را ضایع نموده، پس دائما شیطان او را در آن بابت امیدوار می‌کند و آن را برایش می‌آراید تا چیزی غیر از بهشت را

(1). برهان، ج 4، ص 877.

نبیند، پس قبل از این‌که اعمالی را انجام دهید، بنگرید از اعمال خود چه اراده کرده‌اید؟ اگر آن را خالص برای خدا انجام داده‌اید، پس آن را مورد امضا قرار دهید و اگر برای غیر خدا باشد، پس به خودتان سختی و مشقت ندهید که هیچ چیز برای شما نخواهد بود؛ زیرا خدای تعالی از عمل چیزی قبول نمی‌کند، به‌جز آنچه را برای او خالص باشد، همانا او تعالی فرمود: «إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ.» «1»
و- عبد بن حمید و ابن جریر درباره قوله تعالی: «وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ» از قتاده اخراج نمودند که: «قال لا یقبل قول الا بعمل و قال الحسن: بالعمل قبل اللّه.»: قتاده گفت: قول قبول نمی‌شود مگر به وسیله عمل، و حسن گفت: به وسیله عملی که برای خدا باشد. «2»
ز- سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن منذر و بیهقی در شعب الایمان درباره قوله: «وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ»، از مجاهد اخراج نمودند که: «قال هم اصحاب الریا، و فی قوله:" وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ"، قال الریا.»: مجاهد گفت: آنان ریاکارانند، و درباره قوله: «وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ»، گفت: آن، ریا است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «4»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- در کتاب معانی الاخبار با اسنادش از جعفر بن غیاث از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که حضرت گفت: «یوم التغابن یوم یغبن اهل الجنة اهل النار.»: روز تغابن، روز فریب دادن اهل بهشت است اهل جهنم را. «5»
ب- در مجمع البیان در تفسیر این قول، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده: «ما من عبد مؤمن یدخل الجنة الا اری مقعده من النار، لو أساء؛ لیزداد شکرا، و ما من عبد یدخل النار الا اری مقعده من الجنة، لو احسن؛ لیزداد حسرة.»: بنده مؤمنی نیست که داخل بهشت گردد، مگر این‌که

---

(1). در المنثور، ج 5، ص 246.
(2). در المنثور، ج 5، ص 246.
(3). در المنثور، ج 5، ص 246.
(4). تغابن/ 9.
(5). نور الثقلین، ج 4، ص 341، حدیث 17.

جایگاهش از آتش به او نشان داده می‌شود، اگر بدی می‌کرد؛ برای این‌که بر سپاس او افزون شود، و بنده‌ای داخل در آتش نمی‌شود، جز این‌که جایگاهش از بهشت به او نشان داده می‌شود، اگر خوبی می‌کرد؛ برای این‌که بر حسرت او افزون گردد. «1»

ج- ابن بابویه از پدرش، و او با اسنادش از حفص بن غیاث، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که حضرت گفت: «یوم التلاق، یوم تلتقی اهل السماء و اهل الارض، و یوم التناد، یوم ینادی اهل النار اهل الجنة افیضوا علینا من الماء، او ممّا رزقکم اللّه، و یوم التغابن، یوم یغبن اهل الجنة اهل النار، و یوم الحسرة، یوم یؤتی بالموت فیذبح.»: «یوم التلاق»، روزی است که اهل آسمان و اهل زمین باهم برخورد می‌کنند، و «یوم التناد»، روزی است که اهل آتش اهل بهشت را ندا می‌کنند که از آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده، بر ما بذل و بخشش کنید، و «یوم التغابن»، روز فریب دادن اهل بهشت است اهل آتش را، و «یوم الحسرة»، روزی است که مرگ آورده می‌شود، پس ذبح می‌شود. «2»

د- عبد بن حمید و ابن منذر درباره قوله: «ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ»، از ابن عباس اخراج نمودند که: «قال: غبن اهل الجنة اهل النار.»: ابن عباس فرمود: اهل بهشت اهل آتش را گول زدند. «3»

5. تدبّر در آیات عمل صّالح

اشاره

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «4»

از بررسى آيات قرآن در مورد هر آيه، وجهى براى عمل صالح تدبّر مى‌شود، و از بررسى تفاسير و تفاسير روايى نيز در مجموع، براى هريک از آيات معناى خاصّى از عمل صالح به دست مى‌آيد كه جمع اين وجوه و اين معانى فى الجمله مى‌تواند مفاهيمى از عمل صالح را به دست دهد، و در اين‌جا ابتدا معانى عمل صالح را كه حاصل بررسى مجموعه تفاسير و تفاسير روايى است، بيان مى‌كنيم، و پس از آن، به بيان وجوه عمل صالح با استناد به آيات قرآن، مى‌پردازيم:

---

(1). نور الثقلين، ج 5، ص 342، حديث 18.

(2). برهان، ج 4، ص 1121.

(3). در المنثور، ج 6، ص 227.

(4). ص/ 29.

1. الف- عمل صالح؛ یعنی نیکو عمل کردن به آنچه از واجبات تکلیفی که در دین است، از مسیر ولایت علی علیه السّلام و ائمه معصومین علیهم السّلام: «وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ.» «1»؛ یعنی:
و (ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله!) بشارت بده به کسانی که به خدای تعالی ایمان آوردند و نبوّت تو را تصدیق نمودند؛ تو را به پیشوایی اختیار کردند و اقوالت را تصدیق نمودند و افعال و کارهای تو را درست و صحیح دانستند؛ برادرت، علی را بعد از تو به امامت برگزیدند و او را وصی دانستند و آنچه را به آنان امر فرمود، اطاعت کردند و بر آنچه آنان را بر آن می‌داشت، مطیع بودند؛ او را آن‌چنان می‌دیدند که تو را می‌دیدند، به‌جز در نبوّت که تو در آن منحصر به فردی، و واجبات تکلیفی در دین را از مسیر ولایت ائمه معصومین علیهم السّلام نیکو عمل کردند، البته، برای آنان است بوستان‌های پردرختی که از زیر درختان آنها نهرها جاری است؛ هر زمانی که از میوه‌های آن درختان به آنان روزی شود، آنان گویند، این همان است که در دنیا قبلا به ما روزی داده می‌شد و به آنها ظاهری مشابه با میوه‌های دنیا اعطا شده است، و برای آنان همسرانی پاک، پاکیزه و مبرّای از انواع پلیدی‌ها و کراهات هست و آنان در آن بوستان‌های پردرخت، دائما و برای همیشه اقامت دارند (با استفاده از تفاسیر: مجمع البیان، کشّاف و برهان ذیل آیه مورد بحث).
2. الف- عمل صالح؛ یعنی عمل به آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آورده است: «وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً.» «2»؛ یعنی:
و هرکس از مردان و زنان درحالی‌که مقّر به توحید خدا و عدل او تعالی، و مصدّق به نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، به مقداری از آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آورده، عمل کند. پس آنان داخل

---

(1). بقره/ 25.
(2). نساء/ 124.

در بهشت می‌گردند، و از پاداش نیکی که آنان استحقاق دارند، چیزی کم و ناقص نمی‌شود، اگرچه در خردی و کوچکی بسیار ناچیز و به اندازه نقیر باشد (با استفاده از تفسیر تبیان ذیل آیه مورد بحث).

3. الف- عمل صالح؛ يعنى نيكويى كردن و ترک بدى كه تجلّى آن عمل به طاعات خداى تعالى برمبناى هدايت قرآن است قوله تعالى: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً» «1»: البته، اين قرآن‌كه آن را بر محمّد صلّى اللّه عليه و آله نازل نمود، بر آيينى كه آن، معتدل‌ترين، باقوام‌ترين، مستقيم‌ترين و صاف‌ترين آيين‌ها است، هدايت مى‌كند و به مؤمنين كه طاعات خداى تعالى را بر مبناى هدايت قرآن عمل نمودند، بشارت مى‌دهد كه براى آنان پاداش بزرگى است (با استفاده از تفاسير ذيل آيه مورد بحث).
4. الف- عمل صالح؛ يعنى طاعت خالصانه براى خداى تعالى تا به وسيله آن به او تعالى تقرّب پيدا كند: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَىَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً» «2»، يعنى اى پيامبر براى آنان بگو، من بشرى مانند شما هستم و من ملک نيستم؛ مى‌خورم و مى‌آشامم؛ به من وحى مى‌شود كه معبود شما، آن‌كه عبادت شما حق و سزاوار او است، واحد و يكتا مى‌باشد. پس هركس از شما آرزو و اميد ملاقات پاداش او را دارد، بايد طاعت را خالصانه براى خداى تعالى به جا آورد تا بدان وسيله به او تعالى تقرّب پيدا كند، و نبايد به عبادت اللّه، احدى غير او را از ملک، بشر، حجر، درخت و غير آن شريک آورد (با استفاده از تفاسير: مجمع البيان، كشّاف و برهان ذيل آيه مورد بحث).
5. الف- عمل صالح؛يعنى انجام فرايض و واجبات دين: «وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِکَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى «3»؛ يعنى: و هركس بيايد درحالى‌كه خداى

---

(1). اسراء/ 9.
(2). كهف/ 110.
(3). طه/ 75.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 300
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده ج3 339
تعالى را و پيامبران او را تصديق كرده باشد و فرايض و واجبات را ادا كرده باشد، پس براى آنان است درجات عالى بهشت كه بعضى از آن درجات، بالاتر از بعضى ديگر است (با استفاده از تفسير مجمع البيان).
6. الف- عمل صالح؛ يعنى انجام طاعت الهى براى جبران گناه: «إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِکَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً» «1»؛ يعنى از آن كسانى كه عذابشان مضاعف است، كسى كه توبه كند و بر گناهانش پشيمان گردد و طاعت الهى را براى جبران گناهش انجام دهد، استثنا گردد. پس خداى تعالى گناهان اين‌چنين كسان را

به حسنات تبدیل می‌کند و خدای متعال پوشاننده گناهان بر بندگان می‌باشد، هنگامی که از آن گناهان توبه کنند، درحالی‌که با پاداش و تفضّل نسبت به آنان نعمت‌دهنده و رحمت‌کننده بر آنها است (با استفاده از تفاسیر).
7. الف- عمل صالح؛ یعنی استقامت در تداوم داشتن در طاعت خدا و رسولش می‌باشد: «وَ مَنْ یَقْنُتْ مِنْکُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَیْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً کَرِیماً» «2»؛ یعنی: و هرکس از شما زنان (که همسران پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) هستید، برای خدا و رسولش مواظبت بر طاعت کند و بر آن طاعت، استقامت و تداوم داشته باشد، پاداش نیک او را در برابر غیر او اعطا می‌کنیم و برای او، رزق کریم که از هر آفتی مصون است، آماده کرده‌ایم. «3»
8. الف- عمل صالح، عملی است که با اخلاص در شهادت به «لا اله الا اللّه» انجام پذیرد و آن، طاعت خدا، رسولش و ولایت اهل بیت علیهم السّلام است: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً إِلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ یَرْفَعُهُ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ السَّیِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولئِکَ هُوَ یَبُورُ» «4»؛ یعنی کسی که عزّت بخواهد بداند که عزّت بالذّات جمیعا خاصّ خدای تعالی است (پس آن‌که عزّت می‌خواهد، باید خدای

---

(1). فرقان/ 70.
(2). احزاب/ 31.
(3). همان.
(4). فاطر/ 10.

تعالی را اطاعت کند تا او را عزّت دهد). کلمه طیبه «لا اله الا اللّه»، به سوی او صعود می‌کند و عمل صالح؛ یعنی طاعت خدای تعالی و رسول او صلّی اللّه علیه و آله و ولایت اهل بیت علیهم السّلام که با اخلاص در شهادت به توحید انجام پذیرد، آن را صعود می‌دهد، و آن کسانی که برای انجام گناهانی مکر و حیله می‌کنند، برای آنان، عذاب سخت بوده و حیله آنان فاسد، باطل و غیر نافذ است.
9. الف- عمل صالح، افعال طاعات است که توأم با صفات ایمان؛ یعنی خلوص در عبادت باشد: «یَوْمَ یَجْمَعُکُمْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ ذلِکَ یَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ یُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ یَعْمَلْ صالِحاً یُکَفِّرْ عَنْهُ سَیِّئاتِهِ وَ یُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «1»؛ یعنی روزی که شما را جمع می‌کنند تا روز جمع باشد، آن، روز تغابن است؛ یعنی روز گول زدن و گول خوردن است؛ مؤمنین جایگاه کافران را در بهشت می‌گیرند و در

عوض، جایگاه خود را در دوزخ به کافران می‌دهند، و هرکس خدا را تصدیق، و به یکتایی او اعتراف کند و او را با خلوص عبادت کند و به نبوّت پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله اقرار نماید و توأم با این صفات ایمان، طاعات الهی را انجام دهد، گناهان او را بر او پوشانده و او را در بوستان‌های پردرختی که از زیر درختانش نهرها جاری است، وارد می‌کند، درحالی که در آن بوستان‌های پرنعمت، دایمی و ابدی است و هیچ‌گاه فانی نمی‌شود. آن، رستگاری عظیمی است که برتر آن، چیزی در عظمت نیست (با استفاده از تفاسیر تبیان و مجمع البیان). «2»

1. ب- وجه اوّل عمل صالح، در عبادت و اعتقاد است؛ بدین معنا که پروردگاری که خالق همه انسان‌ها است، خالصانه بپرستند و کسی را در عبادت شریک او ندانند و اعتقاد صریح و بدون شک داشته باشند به این‌که قرآن از جانب خدای متعال بر بنده‌اش، محمّد صلّی اللّه علیه و آله، که پیامبر او است، نازل گردیده: «تَتَّقُونَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ فِراشاً

---

(1). تغابن/ 9.

(2). همان.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 302

وَ السَّماءَ بِناءً وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَکُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْداداً وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلی عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا شُهَداءَکُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ لَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجارَةُ أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ کُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِی رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِیها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِیها خالِدُونَ.» «1»

2. ب- وجه دوّم عمل صالح، ترک ولایت شیطان به‌طور مطلق است: «وَ مَنْ یَتَّخِذِ الشَّیْطانَ وَلِیًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْراناً مُبِیناً یَعِدُهُمْ وَ یُمَنِّیهِمْ وَ ما یَعِدُهُمُ الشَّیْطانُ إِلَّا غُرُوراً أُولئِکَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ لا یَجِدُونَ عَنْها مَحِیصاً وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِیلًا.» «2»

و از عمل صالح، عدم توجّه و رها کردن آرزوهایی است که از فریب‌های شیطان نشأت می‌گیرد: «لَیْسَ بِأَمانِیِّکُمْ وَ لا أَمانِیِّ أَهْلِ الْکِتابِ مَنْ یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَ لا یَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِیًّا وَ لا نَصِیراً وَ مَنْ یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحاتِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِکَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لا یُظْلَمُونَ نَقِیراً.» «3»

3. ب- وجه سوّم عمل صالح، نیکویی کردن و ترک بدی است: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَها فَإِذا جاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِیَسُوؤُا وُجُوهَکُمْ وَ لِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ کَما دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ لِیُتَبِّرُوا ما عَلَوْا تَتْبِیراً عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یَرْحَمَکُمْ وَ إِنْ عُدْتُمْ عُدْنا وَ جَعَلْنا جَهَنَّمَ لِلْکافِرِینَ حَصِیراً إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ وَ یُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً کَبِیراً.» «4»

4. ب- وجه چهارم عمل صالح، ایمان به توحید الهی و تصدیق پیامبر او

صلّى اللّه عليه و آله و ايمان به اين‌كه قرآن وحى‌اى از جانب خداى تعالى به پيامبر صلّى اللّه عليه و آله است، ايمان به بعث و

---

(1). بقره/ 25- 21.
(2). نساء/ 122- 119.
(3). نساء/ 124.
(4). اسراء/ 9.

قيامت و عبادت خالصانه خداى متعال است، به‌گونه‌اى كه احدى را در عبادت شريك او نگرداند، مى‌باشد: «قُلْ إِنَّما أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحى إِلَيَّ أَنَّما إِلهُكُمْ إِلهٌ واحِدٌ فَمَنْ كانَ يَرْجُوا لِقاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صالِحاً وَ لا يُشْرِكْ بِعِبادَةِ رَبِّهِ أَحَداً.» «1»

5. ب- وجه پنجم عمل صالح، ايمان به پروردگار است، آن‌گونه كه در برابر بينات و براهين واضح و آشكار الهى هرگز به دليل و برهانى به غير آن، ترتيب اثر ندهد و اعمالش مطابق با طاعت الهى و به قصد آمرزش گناهان از جانب خداى متعال انجام پذيرد: «قالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلى ما جاءَنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَ الَّذِي فَطَرَنا فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِي هذِهِ الْحَياةَ الدُّنْيا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنا لِيَغْفِرَ لَنا خَطايانا وَ ما أَكْرَهْتَنا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقى إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِماً فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لا يَمُوتُ فِيها وَ لا يَحْيى وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِناً قَدْ عَمِلَ الصَّالِحاتِ فَأُولئِكَ لَهُمُ الدَّرَجاتُ الْعُلى » «2»

6. ب- وجه ششم عمل صالح، در راه رفتن بر روى زمين بدون تكبّر، و در برخورد سالم با جاهلان، در بيتوته نمودن با حال قيام و سجود براى پروردگار، در طلب مغفرت از پروردگار، در انفاق به‌طور متعادل، در اين‌كه به غير خدا ديگرى را به عنوان «اله» نخواندن، در عدم ارتكاب به قتل نفس و زنا، در عدم شهادت به دروغ، درگذشتن از سخن لغو و بيهوده با بزرگوارى، در اين‌كه چون به آيات پروردگار متذكّر گردند، با دقت و تعمّق در آنها بنگرند، در طلب كردن همسر و فرزندان نيكو از پروردگار و درخواست تقوا از خداى متعال، تجلى مى‌كند: «وَ عِبادُ الرَّحْمنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَ إِذا خاطَبَهُمُ الْجاهِلُونَ قالُوا سَلاماً وَ الَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَ قِياماً. وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذابَها كانَ غَراماً إِنَّها ساءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقاماً. وَ الَّذِينَ إِذا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كانَ بَيْنَ ذلِكَ قَواماً. وَ الَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ يَلْقَ أَثاماً. يُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ يَوْمَ الْقِيامَةِ وَ يَخْلُدْ فِيهِ مُهاناً إِلَّا مَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صالِحاً فَأُوْلئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ

---

(1). کهف/ 110.
(2). طه/ 75.

حَسَناتٍ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً. وَ مَنْ تابَ وَ عَمِلَ صالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتاباً وَ الَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً. وَ الَّذِينَ إِذا ذُكِّرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْها صُمًّا وَ عُمْياناً وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنا هَبْ لَنا مِنْ أَزْواجِنا وَ ذُرِّيَّاتِنا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنا لِلْمُتَّقِينَ إِماماً.» «1»
7. ب- وجه هفتم عمل صالح، انجام متواضعانه طاعات برای اطاعت از خدا و رسولش می‌باشد، و آن برای زنان عبارت از: استقرار در خانه، نرم و لطیف نکردن صدا به هنگام سخن گفتن با اجنبی، محافظت خویش از نامحرم، خودآرایی و خودنمایی نکردن در منظر او، اقامه صلات، اعطای زکات و اطاعت از خدا و رسولش می‌باشد: «وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَرِيماً يا نِساءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّساءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفاً وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّةِ الْأُولى وَ أَقِمْنَ الصَّلاةَ وَ آتِينَ الزَّكاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.» «2»
8. ب- وجه هشتم عمل صالح، رها کردن نیرنگ و مکر در بدی‌ها، و طلب عزّت از خدا به تنهایی در پرتو ایمان به توحید او تعالی و با انجام طاعات الهی تنها است: «مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئاتِ لَهُمْ عَذابٌ شَدِيدٌ وَ مَكْرُ أُولئِكَ هُوَ يَبُورُ.» «3»
9. ب- وجه نهم عمل صالح، عبارت است از انجام افعال طاعات با ایمان به خدا و اعتراف به یکتایی‌اش و تصدیق پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به نبوّت و این‌که قرآن از جانب خدای متعال بر او نازل گردیده: «فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ النُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنا وَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذلِكَ يَوْمُ التَّغابُنِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئاتِهِ وَ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها أَبَداً ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» «4»

---
(1). فرقان/ 74.
(2). احزاب/ 33.
(3). فاطر/ 10.
(4). تغابن/ 9.

1. صدوق رضی اللّه عنه با اسنادش در امالی از محمّد بن قیس، از ابی جعفر، محمّد بن علی، امام باقر علیه السّلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «اوحی اللّه تبارک و تعالی الی ادم علیه السّلام: یا آدم! انی اجمع لک الخیر کله فی اربع کلمات؛ واحدة منهن لی، و واحدة لک، و واحدة فیما بینی و بینک، و واحدة فیما بینک و بین الناس، فامّا التی لی، فتعبدنی و لا تشرک بی شیئا، و امّا الّتی لک، فاجازیک بعملک، احوج ما تکون الیه، و امّا التی بینی و بینک، فعلیک الدّعا و علیّ الاجابة، و امّا التی فیما بینک و بین النّاس، فترضی للناس ما ترضی لنفسک.»: خدای تبارک و تعالی به آدم علیه السّلام وحی نمود که: ای آدم! من همه خیر را در چهار کلمه برای تو جمع نمودم؛ یکی از آنها برای من بوده و یکی برای تو می‌باشد، و یکی در آنچه بین من و بین تو است، بوده و یکی در آنچه بین تو و بین مردم است، می‌باشد. پس آنچه برای من است، این است که مرا بپرستی و چیزی را با من شریک نگردانی، و امّا آنچه برای تو است، این می‌باشد که تو را به واسطه عملت، پاداش دهم، مورد نیازترین چیز را برای تو در آینده، و امّا آنچه بین من و بین تو است، این است که بر توست دعا کردن و بر من است اجابت نمودن، و امّا آنچه بین تو و بین مردم است، این است که برای مردم راضی باشی به آنچه برای خودت راضی هستی.
2. در روایتی می‌خوانیم: «ان عیسی بن مریم علیه السّلام مرّ بأقوام نحفت أبدانهم و اصفرت وجوههم، و رای علیهم آثار العبادة، فقال: ما ذا تطلبون؟ فقالوا: نخشی عذاب اللّه. فقال: هو اکرم من ان لا یخلصکم من عذابه. ثم مرّ بقوم آخرین، فرأی علیهم تلک الاثار العبودیة علیهم اکثر، فسألهم، فقالوا: نعبده طلبا للجنة و الرحمة منه تعالی، فقال: هو اکرم من ان یمنعکم رحمته، ثم مرّ بقوم ثالث و رای آثار العبودیة علیهم اکثر، فسألهم، فقالوا: نعبده لانه الهنا و نحن عبیده لا لرغبة و لا لرهبة، فقال: أنتم العبید المخلصون و المتعبدون المحقون.»: عیسی بن مریم علیه السّلام بر گروهی گذشت که بدن‌های آنان لاغر و نحیف، و چهره‌هایشان زرد رنگ بود و او بر آنان آثار عبادت مشاهده کرد. پس به آنان فرمود: در طلب چه چیزی هستید؟ آنان گفتند: ما از عذاب
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 306
خدای متعال ترس و خوف داریم. آن حضرت فرمود: او تعالی کریم‌تر از این است که شما را از عذابش خلاصی نبخشد. پس از آن بر قوم دیگری گذر نمود و بر آنان همان آثار عبودیت و پرستش را بیشتر ملاحظه نمود. پس از آنان سؤال کرد. آنان در پاسخ گفتند: او را به منظور طلب بهشت و

رحمتش پرستش و عبادت می‌کنیم. آن حضرت فرمود: او تعالی باکرامت‌تر از این است که شما را از رحمتش منع کند. پس از آن به گروه سوّمی گذشت و مشاهده نمود که آثار عبودیت و پرستش در آنان بیشتر است. از آنان (درباره خواسته‌شان) سؤال فرمود. آنان گفتند: او را عبادت می‌کنیم چون او تعالی خدای ما بوده و ما بندگان او هستیم؛ او را عبادت می‌کنیم، نه برای میل و رغبتی، و نه برای ترس و خوفی. پس آن حضرت فرمود: شما بندگان مخلص و عبادت‌کنندگان بر حق هستید.
3. در برخی از تفاسیر می‌خوانیم: «روی انّ ابلیس لعنه اللّه تمثل لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یوما و بیده قارورة ماء، فقال: ابیعه بایمان الناس حال النزع. فبکی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و بکت اهل بیته، فاوحی اللّه تعالی الیه: انی احفظ عبادی المخلصین فی تلک الحال من کید الشیطان، کما احفظهم فی غیرها من حیاتهم فی الدنیا.»: روایت شده که: ابلیس لعنة اللّه علیه روزی درحالی‌که در دستش ظرف شیشه‌ای پر آب بود، برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نمودار شد. سپس چنین گفت: آن را با ایمان مردم در حال جان کندن معامله می‌کنم. پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله گریست و اهل بیت او نیز گریستند. پس خدای تعالی به او وحی فرمود که: من بندگان بااخلاصم را در این حالت از حیله شیطان حفظ می‌کنم؛ چنان‌که آنان را در غیر آن حالت، در زمان حیاتشان در دنیا، حفظ می‌نمایم.
4. در روایتی می‌خوانیم: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: من اخلص العبادة للّه اربعین یوما، فتح اللّه قلبه و شرح صدره و اطلق لسانه بالحکمة، و لو کان اعجمیا غلفا (ای مطبوع القلب).»: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: هرکس عبادت را چهل روز برای خدای تعالی خالص گرداند، خدای متعال دل او را می‌گشاید؛ سینه او را توسعه بخشیده و زبانش را به حکمت گویا می‌کند، ولو این که گویایی و زبان او الکن و نارسا باشد؛ یعنی دل او به نارسایی مهر شده باشد.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 307

کلمات قصار پیرامون عمل صالح

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب عمل صالح»، سخنانی کوتاه از امام متقین، مولای موحدان، امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السّلام بیان شده که در این‌جا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:

1. «العمل الصّالح أفضل الزّادین.»: عمل شایسته و پسندیده، برترین توشه از دو توشه دنیا و آخرت است.

2. «القرین الصّالح هو العمل الصّالح.»: رفیق و دوست صالح و شایسته، و همراه بی‌غش و صاف، همان عمل صالح است.

3. «أین الّذین أخلصوا أعمالهم للّه، و طهّروا قلوبهم بمواضع ذکر (نظر) اللّه؟»: کجایند کسانی که عمل خود را برای خدا خالص گردانیده و دل‌هایشان را برای جایگاه ذکر خدا یا نظر به سوی خدا پاکیزه ساخته‌اند؟

4. «أفضل العمل ما أخلص فیه.»: افزون‌ترین عمل یا برترین عمل، آن عملی است که در آن اخلاص به کار برده شود.

5. «أنفع الذّخائر صالح الأعمال.»: سودمندترین ذخیره‌ها، اعمال و کارهای صالح و شایسته است.

6. «إنّک لن یغنی عنک بعد الموت إلّا صالح عمل قدّمته، فتزوّد من صالح العمل.»: البته که هرگز تو را بعد از مرگ غنی و بی‌نیاز نکند، مگر عملی صالح و شایسته که آن را از پیش فرستاده‌ای، پس از عمل صالح و شایسته توشه برگیرد.

7. «إنّکم إلی اکتساب صالح الأعمال، أحوج منکم إلی مکاسب الأموال.»: البته که شما به تحصیل و اکتساب اعمال صالح و شایسته نیازمندترید از تحصیل و کسب نمودن مال و ثروت.

8. «إنّکم إن اغتنمتم صالح الأعمال، نلتم من الآخرة نهایة الآمال.»: البته، اگر شما اعمال صالح را غنیمت شمارید، از آخرت به منتهای آرزوها و امیدها خواهید رسید.

9. «بالصّالحات یستدلّ علی حسن الإیمان.»: به وسیله اعمال صالح و شایسته است که به حسن و نیکویی ایمان استدلال می‌شود.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 308

10. «بالأعمال الصّالحات ترفع الدّرجات.»: به سبب اعمال صالح و شایسته است که درجات و مراتب بالا برده می‌شود.

11. «ثمرة العمل الصّالح، کأصله.»: نتیجه و ثمره عمل صالح، هم‌چون اصل آن است (یعنی نیکو و صالح خواهد بود).

12. «صلاح العمل، بصلاح النیّة.»: شایستگی عمل و کار شایسته و درست، به سبب شایستگی و خلوص در نیت است.

13. «عليک بصالح العمل؛ فإنّه الزّاد إلی الجنّة.»: بر تو باد به شايسته و صالح که البته، آن توشه به سوی بهشت است.
14. «فضيلة العمل، الإخلاص فيه.»: فضيلت و برتری عمل، به خلوص داشتن در آن است.
15. «کلّما أخلصت عملا، بلغت من الآخرة أملا.»: هرگاه عملی را خالص گردانيدی، به آرزويی از آخرت رسيده‌ای.
16. «ليکن أوثق الذّخائر عندک، العمل الصالح.»: بايد مطمئن‌ترين و بااعتمادترين اندوخته‌ها، نزد تو عمل صالح و شايسته باشد.
17. «من أخلص العمل، لم يعدم المأمول.»: هرکه عمل را خالص نمود (و آن را از روی خلوص برای خدا انجام داد)، آرزوی خواسته شده‌اش از بين نخواهد رفت (يعنی به آرزويش خواهد رسيد).
18. «من کمال العمل الإخلاص فيه.»: اخلاص و خلوص داشتن در عمل (يعنی آن را برای رضای خدا انجام دادن) از کمال عمل است.
19. «لا تجارة کالعمل الصّالح.»: هيچ تجارتی، مانند عمل صالح نيست.
20. «لا ذخر أنفع من صالح العمل.»: هيچ اندوخته‌ای سودمندتر از عمل صالح و شايسته نيست.
21. «لا يکمل صالح العمل الّا بصالح النّيّة.»: عمل صالح و شايسته، کامل نمی‌گردد، مگر به سبب شايستگی در نيت.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 309
22. «لا يستغنی عامل عن الاستزادة من عمل صالح.»: هيچ عمل‌کننده‌ای از ازدياد و طلب زيادتی عمل صالح و شايسته، بی‌نياز نخواهد بود.
23. «لا يستغنی المرء إلی حين مفارقة روحه جسده عن صالح العمل.»: آدمی تا به هنگام جدايی روحش از بدن، بی‌نياز از عمل صالح و شايسته نخواهد بود.
24. «ثقّلوا موازينکم بالعمل الصّالح.»: ترازوها و ميزان‌هاتان را با انجام عمل صالح و شايسته سنگين کنيد.
25. «لا ينفع العمل للآخرة مع الرّغبة فی الدّنيا.»: آن عملی که برای آخرت است، با رغبت در دنيا نفعی نمی‌بخشد.
26. «خير عملک، ما أصلحت به يومک، و شرّه ما أفسدت (استفسدت) به قومک.»: بهترين عمل تو، آن است که با آن، روزت را اصلاح کنی، و بدترين آن، عملی است که با آن، قومت را فاسد کنی (يا به فساد بکشانی).
28. «خير الأعمال ما أصلح الدّين.»: بهترين اعمال، عملی است که دين را شايسته‌تر و نيکوتر سازد.
28. «خير الأعمال ما صحبه الإخلاص.»: بهترين اعمال، عملی است که همراه و مصاحب با خلوص باشد.

پروردگارا! به ما توفیق به انجام رساندن طاعات و تکالیفی را که ما را به آنها امر فرموده‌ای، از روی خلوص و به قصد تقرّب اعطا کن، آن‌گونه که انجام آنها در پیشگاه تو، عمل صالح محسوب شود.
آمین، یا رب العالمین!
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 311

فصل سی و هفتم غض از ابصار و حفظ فروج

اشاره

کلمه غض با الفاظ: «یغضضن»، «یغضّوا»، «یغضّون»، «اغضض»، در سه سوره قرآن کریم، و در ضمن چهار آیه ذکر شده، و کلمه «فروج» با الفاظ: «فرجت»، «فرجها»، «فروج»، «فروجهم»، «فروجهنّ»، در هشت سوره قرآن و در ضمن نه آیه ذکر شده. از این مجموعه آیات، «غض» و «فروج» هفت آیه آن را با عنوان: «غض از ابصار و حفظ فروج»، انتخاب می‌کنیم و بعد از تنظیم آیات به ترتیب مصحف کریم، معانی و مفاهیم دو کلمه: «غض» و «فرج» را با استفاده از کتب لغت بررسی می‌نماییم و سپس تفسیر آیات مذکور را از کتب تفسیر علمای تشیع و تسنن از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تحقیق نموده و تفسیر روایی آنها را از تفاسیر روایی اهل تسنن و اهل تشیع پی می‌گیریم و سرانجام، با امدادها و الطاف خدای متعال، با استناد به آیات قرآن و با استفاده از تحقیق مبتنی بر تفاسیر مذکور، در آیات موردنظر، تدبّر می‌کنیم.

1. تنظیم آیات غض از ابصار و حفظ فروج به ترتیب مصحف کریم

1. وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً لِلْعالَمِینَ» «1»
2. قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ. «2»

---

(1). انبیاء/ 91: مکی.
(2). نور/ 30: مدنی.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 312
3. وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «1»
4. أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ. «2»
5. وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ. «3»
6. وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ. «4»
7. وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ. «5»

2. در معنای غض از ابصار و فروج

راغب در مفردات در معنای «غض» فرموده: «غض»، نقصان و کاستی است از ناحیه چشم و صورت و آنچه در ظرف است. غضّ و اغضّ. فرمود: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ»، «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ»، «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ.». «6»
در معنای «فرج» فرموده: «فرج» و «فرجة»، شکاف بین دو چیز است، مانند شکاف دیوار، و «فرج»، شکاف بین دو پا بوده و با آن از عورت کنایه شده و در این معنا بسیار به کار رفته تا این‌که در آن معنا صریح گردیده است. قال تعالی: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، «لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ»*، «وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ». و «فرج»، برای فروکوفتگی دیوار و هرجای مخوفی عاریه شده، و گفته‌اند: «الفرجان فی الاسلام الترک و السودان»، و قوله: «وَ ما لَها

---

(1). نور/ 31. مدنی.
(2). ق/ 6: مکی.
(3). تحریم/ 12: مدنی.
(4). معراج/ 29: مکی.
(5). مرسلات/ 9: مکی.
(6). مفردات، ص 374.

مِنْ فُرُوجٍ»؛ یعنی رخنه‌ها و شکاف‌ها. قال: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ»؛ یعنی شکافته شود، و «فرج»، انشکاف و زدوده شدن غم و اندوه است. گفته می‌شود: «فرّج اللّه عنک»؛ یعنی خدای تعالی غم و اندوه را از تو بزداید. «1»
فخر الدین در مجمع البحرین در معنای «غضّ» فرموده: قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ»؛ یعنی نگاهشان را از آنچه خدا بر آنان حرام نموده، کاهش دهند، و نگاه به آنچه را که به غیر آن است، برای آنان مطلق نمود. گفته می‌شود: «غضّ طرفه غضاضا.» قوله: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ»؛ یعنی بعض صوتت را آهسته و ملایم کن؛ آن را کاهش بده. گفته می‌شود: «غضّ صوته»: صدایش را پایین آورد و آن را به فریاد بلند نکرد، و «غضّ طرفه»؛ یعنی چشم پوشید، و از آن است حدیث: «کان اذا فرح، غضّ طرفه»؛ یعنی زمانی که خوشحال بود، چشم‌پوشی کرد؛ یعنی چشمانش را به پایین انداخت و آنها را به بالا نینداخت، و البته، این کار را بدان جهت نمود تا از بدی بیشتر و از خوشی و لذت به دور باشد. در حلم و بردباری

نیز استعمال گردیده، گفته‌اند: «غض علی القذی، اذا امسک عفوا عنه.»؛ یعنی بر خاشاکی که در چشم او ریخت، حلم نشان داد و بردباری کرد، آن‌گاه که به خاطر گذشت از او، خود را نگاه داشت، و قول آنها که:
«لیس علیک فی هذا الامر غضاضة.»؛ یعنی بر تو در این امر، حلم و بردباری نیست. «2»
و در معنای «فرج» هم فرموده: قوله تعالی: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ»؛ یعنی شکافته گردد.
قوله: «ما لَها مِنْ فُرُوجٍ»؛ یعنی شکافتگی‌ها و دریدگی‌ها، و «فروج»، جمع فرج است، و در حدیثً دعا آمده: «اللهم من قبلک الروح و الفرج»، به دو فتحه (فاء و راء)؛ یعنی رها شدن و خلاصی از غم و اندوه، و هم‌چنین است: «فرج اللّه عنک و غمک»، و شیخ مفید فرموده: از علامات «فرج»، این است که در بین مسجدین حادثه‌ای رخ دهد و فلان فرزند فلان پانزده نفر از بزرگان عرب را می‌کشد (انتهای سخن مرحوم شیخ)، و کلمات فرج، مشهور است. اول آنها، «لا اله الا اللّه الحلیم الکریم»، و آخر آنها، «و الحمد للّه رب

---

(1). همان، ص 388.
(2). مجمع البحرین، ص 331.

العالمین» است، و در اکثر نسخ و صحیح‌ترین آنها، عبارت: «و ما فیهن و ما بینهن» است، بدون عبارت: «ما تحتهن»، و وجه تسمیه معلوم است، و لذا به هنگام مرگ میت گفته می‌شود: «و فرجت بین الشیئین فرجا»، از باب ضرب؛ یعنی فتحت، و «فرج القوم للرجل فرجا»؛ یعنی مکان و محل را برای او توسعه دادند، و این موضع، و «فرجه» است؛ یعنی گشادگی و شکاف بین دو چیز، و جمع آن، فرج است، مانند: غرفه و غرف، و در حدیث است: «کان الناس یفرجون لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله اذا انتهی الی الحجر.»؛ یعنی آن محل را وسعت می‌دادند تا آنچه می‌خواست انجام دهد، و از آن است، «استفرجت الناس، فافرجوا الیّ»، و هرچه مفتوح بین دو چیز است، «فرجه» بوده و از آن می‌باشد «فرجه» در دیوار، و «فرجه»، به فتح، مصدر بوده و آن به معنای خلاصی و رهایی از سختی و شدّت است، و «فرج»، به معنای مرز، جای ترسناک و شکاف بین دو پا بوده و جمع آن، فروج است، و «انفراج»؛ یعنی گشادگی، و «فروج» به فتح فاء و تشدید راء؛ یعنی یک دانه از جوجه مرغ. «1»
و در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار در معنای «غضّ» فرموده: در قرآن، امر به غض صوت و بصر، به معنای حفظ نمودن آن دو وارد گردیده، و معنای «غض الصوتِ»، همان خفض صوت است؛ یعنی پایین

آوردن صدا، و اما خفض نظر، تأويل آ ن، ترک نظر از محرمات است. «2»
و در معناى «فرج» فرموده: «فرج» به سكون راء، معروف است، و خداى تعالى ايمان را بر جميع جوارح واجب فرموده، و مخفى نيست كه از جمله آن جوارح، «فرج» است و بنابراين ممكن مى‌باشد كه آن به نگاهداشتن محكم آن، حفظ آن و نحو آن با قبول ولايت تأويل شود، و ترک اظهار و استعمال آن، در آن جايى باشد كه خداى تعالى به آن راضى نيست و آنچه خداى متعال از آن نهى فرموده، با تمسّک به ولايت، و در تفسير قمى در معناى قوله تعالى: «وَ الَّتِى أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، در سوره انبياء فرموده: يعنى البته، احدى به او نظر نكرده است. «3»

---

(1). مجمع البحرين، ص 162.
(2). مقدمه برهان، ص 169.
(3). مقدمه برهان، ص 171.

در فرهنگ لغات در معناى «غضّ» و مشتقات آن فرموده: «غضّ»؛ يعنى نرم، تازه، شكوفه نازک، گوساله نوزاد، جمع آن، غضاض است، و تازه‌روى، و خندان، و جوانى، و «غضّة»؛ يعنى خوارى و كمى، جمع آن، غضض است، و «غضيضه» و «غضاضة»؛ يعنى كمى و خوارى، جمع آن، غضائض است، و «غضيض»؛ يعنى نرم و تازه و شكوفه نورسته و چشمى كه سست نگاه كند و مژگانش سست باشد يا موقع نگاه سر به زير افكند، و خوارى و كمى، جمع آن، اغضّة و اغضّاء است، و «غضاض»؛ يعنى بينى و آنچه به آن پيوسته باشد، يا مابين بينى و موى پيشانى، يا مقدم سر، و «غضّ بصره»؛ يعنى چشم پوشيد از آنچه ناروا بود، و «غضّ طرفه»؛ يعنى چشم پوشيد، درگذشت. «1»
و در معناى «فرج» و مشتقات آن فرموده: «فرج»، مصدر است به معناى شكاف بين دو چيز، شكاف جامه، جاى ترسناک، عورت انسان، و مرز بين كفار و مسلمين. جمع آن، فروج است، و «فرج»؛ يعنى گشادگى در كار، و «فرجة»؛ يعنى گشادگى و شكاف بين دو چيز، و جمع آن، فرج است، و «فرجه»، «فرجة»، «فرجة»؛ يعنى رهايى از اندوه و غم، و سختى. «فرّوج»؛ يعنى جوجه مرغ و كبوتر، جامه كودک شيرخوار، جامه‌اى كه شكاف آن از پس باشد، و جمع آن فراريج است، و يک دانه جوجه را «فرّوجة» گويند، و «إفراج»؛ يعنى گشادن، يكسو شدن، و رها كردن بند و غيره، برطرف شدن گرد، و «تفرج»؛ يعنى برطرف شدن و زايل شدن اندوه و سختى، و «تفريج»؛ يعنى گشادن، بردن، دور كردن اندوه، پير شدن، و «انفراج»؛ يعنى گشادگى، برطرف شدن اندوه، رهايى از غم، فراخى بين دو چيز، و «مفرّج»؛ يعنى شانه سر، و كسى كه آرنج او از

بغلش دور باشد. «2»
در فرهنگ عمید در معنای «فرج» و مشتقات آن فرموده: «فرج» (به فتح فاء و راء)، گشایش در کار، گشادگی، و «فرج» (به فتح فاء و سکون راء)؛ یعنی سوراخ، شکاف،

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 601.
(2). همان، ص 628- 627.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 316
سوراخ پس یا پیش آدمی، عورت زن، شرمگاه، جمع آن، فروج است، و «فرج» (به ضمّ فاء و فتح راء)، جمع فرجه، و «فرجه» (به ضمّ فاء و فتح جیم)؛ یعنی شکاف، رخنه. «1»

3. غض از ابصار و حفظ فروج در تفاسیر

شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً لِلْعالَمِینَ» «2»، فرموده: خدای تعالی به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله می‌فرماید: و هم‌چنین به یاد بیاور، «الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها»؛ یعنی مریم دختر عمران را، و «احصان»، نگهداری شیء است از فساد. پس مریم علیها السّلام فرجش را با منع از فساد، نگهداری نمود، و خدا او را ثنا گفت و فرزند عظیم الشأنی به او روزی نمود، نه مانند فرزندان مخلوقان که همه آنها از نطفه به وجود می‌آیند، و آن، فرزند عظیم الشأن را پیامبر قرار داد، و قوله: «فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا»؛ یعنی در او روح مسیح را جاری نمودیم؛ هم‌چنان‌که با دمیدن، هوا جریان پیدا می‌کند، و روح را بر وجه مالکیت، به نفس خودش اضافه نمود، تا در اختصاص به ذکر، شرافتی برای او باشد، و گفته‌اند: البته، خدای تعالی جبرئیل علیه السّلام را امر فرمود تا روح را در فرجش بدمد و مسیح را در رحم او آفرید، و قوله: «وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً لِلْعالَمِینَ»؛ یعنی البته، ما مریم علیها السّلام و فرزندش را آیه در موضع دلالت برای هر دوی آنها بوده، پس نیازی به تثنیه آوردن نیست، و آیه در هر دو، بدون تذکیر آمده، پس او در گهواره تکلّم نمود؛ زیرا ایجاب می‌نمود حدود او را از عیب پاک و مبرا سازد، و در این سخن گفتن در گهواره، دلیلی آشکار است بر وسعت مقدورات خدای تعالی، و این‌که او تعالی هرگونه بخواهد، تصرّف می‌کند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ» «4»، فرموده: خدای تعالی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را مخاطب قرار داد،

---

(1). فرهنگ عمید، ص 863.
(2). انبیاء، 91.
(3). تبیان، ج 7، ص 245.
(4). نور، 30.

پس فرمود: «قُلْ»؛ یعنی ای محمّد! بگو: «لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ»: به مومنین که بر آنچه از عورات زنان که نظر کردن بر آن حرام است، چشم فروپوشند، و گفته‌اند: عورت زنان به‌جز وجه، کفین و قدمین است. پس به فروپوشیدن چشم از عورات آنان امر فرمود، و «مِنْ» را داخل نمود، برای ابتدای غایت، و جایز است برای تبعیض باشد، و معنای آن این

است كه: آن‌قدر چشمانشان را فروبندند كه زمين و پيش پاى خود را ببينند، و گفته‌اند: عورت مرد از رستنگاه موى پايين ناف (زهار) است تا برآمدگى زانو بالاى محلى كه ساق و ران به هم متصل مى‌گردد، و اين، عورت كنيزان هم هست، گفته‌اند: و دلالت مى‌كند بر اين‌كه وجه، كفّين و قدمين، از عورت زن آزاد محسوب نمى‌شود، اين است كه براى او مى‌باشد كشف نمودن آنها در نماز، و هرگاه آنها عورت باشند، چنين كارى به اجماع حرام خواهد بود، و امّا در قدمين اختلاف است، و قوله:
«وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، از جانب خداى تعالى امر گرديد به اين‌كه مردان فروجشان را از حرام و از ظاهر نمودن آن در هرجا كه ديده مى‌شود، محفوظ بدارند. «ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ»: پس آنان هر زمانى چنين كردند، براى اعمال آنان نزد خداى تعالى، پاك‌تر است. «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ»: و البته، خداى متعال به آنچه عمل مى‌كنند، به هر صورت و وجهى كه باشد، نسبت به آن، بسيار آگاه و دانا است. «1»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: چون خداى تعالى در آيه قبلى، به مردان مؤمن امر به فروپوشيدن چشمانشان از عورت زنان نمود و آنان را به

---

(1). تبيان، ج 7، ص 378.
(2). نور، 31.

حفظ فروجشان از ارتكاب به حرام امر كرد، زنان مؤمنه را در اين آيه امر نمود به اين‌كه چشمانشان را از عورت مردان و از آنچه نظر نمودن بر آن حلال نيست، فروبپوشند، و به آنان امر نمود، فروجشان را محفوظ بدارند، به‌جز بر شوهرانشان، چون خداى متعال براى آنان مباح نموده، و هم‌چنين از ظاهر نمودن آنها به‌گونه‌اى كه نظر به آن افكنده شود، خود را حفظ كنند، و آنان را از ظاهر نمودن زينتشان به‌جز آنچه از آنها را كه ظاهر و هويدا هست، نهى نمود، و ابن عباس فرمود: يعنى گوشواره، گلوبند، دستبند، النگو، پاى برنجن (خلخال)، بازوبند و سينه‌بند، پس جايز است كه آنها را ظاهر كند، اما موها را جايز نيست كه به‌جز براى شوهرش، براى كسى آنها را آشكار كند. آن زينتى كه آشكار نمودن آن نهى گرديده، دو

زینت است: زینت ظاهر، و آن، جامه‌ها است، و زینت مخفی و نهان، و آن، پای برنجن، گوشواره، النگو و دستبند است، بنابر قول ابن مسعود، و ابراهیم گفته است: زینت ظاهر که آشکار نمودن آن مباح است، فقط جامه‌ها هستند. در روایت دیگری، ابن عباس گفته: آنچه از زینت، مباح است، سرمه، انگشتر، کفش و رنگ و حنا در کف دست‌ها می‌باشد، و قتاده گفته است: کفش، دستبند یا النگو و انگشتر است، و عطا گفته است: دو کف دست و صورت است، و حسن گفته است، صورت و جامه است، و قومی گفته‌اند: هرچه عورت محسوب نمی‌شود، آشکار نمودن آن جایز است، و اجماع بر این است که صورت و دو کف دست عورت نیست، به جهت این‌که ظاهر نمودن آنها در نماز جایز است، و محتاطانه‌تر، قول ابن مسعود و بعد از آن، قول حسن است، و قوله: «وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ»، خمار، پوشش سر زن است، با پرده تورمانندی که بر صورت او افتد، و جمع آن، خمر است، و جبائی گفته است: آن، مقنعه است. سپس نهی از آشکار نمودن زینت را به لحاظ تأکید و شدت آن، تکرار کرد، و استثنا نمود، شوهران، پدران زنان و هرچه بالا رود، پدران شوهران و فرزندان آنان را، یا برادران زنان و فرزندان برادران زنان را یا فرزندان برادران آنان را یا زنان آنان را؛ یعنی زنان مؤمنین به‌جز زنان مشرکین را، مگر این‌که آن زنان کنیز باشند، و این است معنای
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 319
قوله: «أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ»؛ یعنی از کنیزان، بنا بر قول ابن جریح. پس اشکالی ندارد در آشکار نمودن زینت برای کسانی که ذکر آنان رفت؛ زیرا محارم هستند، و قوله: «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ»، ابن عباس گفته است: آن، کسی است که برای این‌که از طعام تو بهره‌مند شود، از تو متابعت می‌کند، و او را نیازی به زنان نیست و او «ابله» می‌باشد، و با این قول، قتاده، سعید بن جبیر و عطا موافقند، و مجاهد گفته است: او طفلی است که او را به جهت خردی و کوچکی‌اش، نیازی به زنان نیست، و گفته‌اند که او شخص «عنین» است. این قول را شعبی و عکرمه ذکر نموده‌اند، و گفته شده: او پیرمرد مسن است.
«اربة»؛ یعنی حاجت و نیاز، و قوله: «أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ»؛ یعنی کودکانی که هنوز به حدّ بلوغ نرسیده‌اند، آشکار نمودن زینت برای آنان جایز است، و قوله: «وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»؛ یعنی زن پایش را به پای دیگرش نزند، تا صدای خلخال (پای برنجن) که بر پای او است، شنیده شود؛ هم‌چنان‌که زنان در عهد جاهلیت این‌چنین می‌کردند، و این دلیل است بر این‌که آشکار نمودن خلخال جایز نمی‌باشد. پس از آن، خدای تعالی مکلفین را امر نمود، پس فرمود: «وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ یعنی به

سوی خدا توبه و َانابه کنید، ای مؤمنین! تا این‌که به پاداش نیک بهشت، فایز و رستگار شوید. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ» «2»، فرموده: «أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها»؛ یعنی در بنای این آسمان، عظمت آن، حسن تزیین و آرایشش، تفکّر و اندیشه نمی‌کنند، پس باید بدانند بناکننده‌ای است که آن را بنا نموده و سازنده‌ای است که آن را ساخته است، و این‌که به ناچار او باید بر آن کار با عظمت قادر و توانا باشد، و این‌که هیچ چیزی او را ناتوان نمی‌کند؛ زیرا کسی که بر مثل این کارها قادر باشد، قادر لنفسه است که عجز و ناتوانی شایسته‌اش نیست، و بر آن، عالم و آگاه است؛ زیرا عالم است به آنچه از احکام

____
(1). تبیان، ج 7، ص 381- 379.
(2). ق/ 6.

صنع که در آن ملاحظه می‌شود، و این‌که هیچ چیز پنهان و مخفی‌ای بر او پوشیده و مخفی نیست، و قوله: «وَ زَیَّنَّاها»؛ یعنی زیبایی صورت آن را به آنچه از ستارگان درخشنده، خورشید و ماه که ما در آن آفریدیم، و این‌که «وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ»؛ یعنی در آن، هیچ رخنه‌ای نیست که امکان پیمایش در آن باشد، و ملایکهً تنها به واسطه این‌که درب‌های آسمان برای آنان هنگام عروج و بالا رفتن به سوی آن مفتوح می‌شود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ» «2»، فرموده: و خدا برای مؤمنین مثل زد مریم دختر عمران را، «الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها»: که فرجش را از آلودگی معصیت حفظ نمود.
«إحصان الفرج»، منع فرج است از آلودگی معصیت. گفته می‌شود: «أحصن»، «إحصانا»، و از آن است، «حصن حصین»؛ زیرا آن، بنای بلند و محکم است، و «فرس حصان»، اسبی است که از سوار شدن بر خود مانع می‌گردد، مگر بر شخص مقتدری که بتواند با این حالت بر او سوار شود، و «امرئة حصان» به فتح حاء، زنی است که از لمس حرام ممانعت می‌کند، و قوله: «فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا»؛ در معنای آن، قتاده گفته است: در گریبان او از روحمان به او دمیدیم، و فرّاء گفته است: هر شکافی فرج است، پس به این جهت در سوره انبیاء فرمود: «فِیها»؛ زیرا آن، به کسی بازگشت می‌کند که فرجش را از آلودگی گناه حفظ و حراست نمود، و گفته‌اند: البته، جبرئیل علیه السّلام در فرج او دمید، پس خدای عزّ و جلّ مسیح علیه السّلام را در او خلق نمود. «وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها»؛ یعنی به آنچه خدای

تعالى به آن تكلّم نمود و آن را به پیامبرانش و ملایکه‌اش وحی کرده، «وَ كُتُبِهِ»؛ یعنی: و تصدیق نمود کتاب‌های او را که بر پیامبرانش نازل فرمود، و هرکس آن را «وَ كُتُبِهِ»، قرائت کرد، آن، جمع آورده است؛ چون کتاب‌های مختلفی است، و هرکسی که آن را مفرد قرائت کرد، به جنس نظر داشته، و آن، بر قلیل و کثیر دلالت دارد، «وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ» فرمود و آن را «من القانتات» نفرمود، به واسطه غلبه دادن مذکّر بر مؤنّث،

---

(1). تبیان، ج 9، ص 357.

(2). تحریم/ 12.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 321

پس مثل این‌که بفرماید: «من القوم القانتین». «قانت»، اقامه‌کننده و برپادارنده طاعت خدای تعالی است، و در معنای آن گفته‌اند: دعوت‌کننده برای خدای تعالی است در هر حالی، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «حسبک من نساء العالمین اربع: مریم ابنت عمران، و آسیه، امرأة فرعون، و خدیجه بنت خویلد، و فاطمه بنت محمّد صلّی اللّه علیه و آله.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» «2»، فرموده: خدای تعالی عطف بر صفات مؤمنین نمود، و قوله: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ. إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ»؛ یعنی آنان از فروجشان به هر جهتی و سببی ممانعت می‌کنند، به‌جز بر زوجه‌هایشان و آن کسانی که زرخرید آنها هستند. «3»

فی قوله تعالی: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «4» هم فرموده: یعنی آن هنگامی که آسمان شکافته شود و دو پاره گردد. «5»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمِينَ» «6»، فرموده: عطف بر قصه عیسی علیه السّلام نمود، پس فرمود: «وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها»؛ یعنی مریم دختر عمران؛ یعنی: و به یاد آور مریم علیها السّلام را که فرجش را حفظ نمود و آن را از آلوده نمودن به گناه محافظت کرد و پاکدامنی و عفت نشان داد و از فساد و تباهی ممانعت نمود. «فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا»؛ یعنی ما در آن، روح مسیح را جریان دادیم؛ همچنان‌که با دمیدن، هوا جریان پیدا می‌کند، پس روح را به نفس خودش بر وجه مالکیت اضافه نمود، تا در اختصاص به ذکر، شرافتی برای او باشد، و در معنای آن گفته‌اند: ما جبرئیل علیه السّلام را امر نمودیم، پس او در گریبان و پیراهن مریم علیها السّلام دمید، پس مسیح را در رحم او خلق نمودیم، «وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمِينَ»، البته فرمود: «آیة»، و نفرمود: «آیتین»؛ زیرا که آن در موضع دلالت است و

نیازی به تثنیه نیست، و «آیة» در آن دو، این است که مریم

---

(1). تبیان، ج 10، ص 55- 54.
(2). معارج/ 29.
(3). تبیان، ج 10، ص 124.
(4). مرسلات/ 9.
(5). تبیان، ج 10، ص 225.
(6). انبیاء/ 91.

بدون شوهر مسیح را آورد. پس او در گهواره تکلّم نمود و چیزی را بیان فرمود که موجب مبرّا بودن ساحت آن زن، از عیب و ننگ بود. «1»

نیز فی قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ» «2»، فرموده: خدای سبحان آنچه نظر کردن در آن حلال است و آنچه را نظر کردن در آن حلال نیست را در این آیه و آیه بعد بیان فرمود: پس فرمود: «قُلْ»: ای محمّد! بگو! بگو: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ»: برای مؤمنین چشمانشان را فروپوشند، از آنچه حلال نیست بدان نظر نکنند، «وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»: و فروجشان را از آنچه برای آنان حلال نیست و از چیزهای فاحش، حفظ کنند، و گفته‌اند:

«مِنْ»، مزید است و تقدیر آن، «یغضوا ابصارهم عن عورات النساء» است، و گفته‌اند:

«مِنْ»، تبعیضیه است؛ زیرا غض بصر در برخی از مواضع، واجب می‌باشد، و معنای آن این است که: بعض نظرشان را کوتاه کنند، پس آنچه را که حرام است، نبینند و به آن نظر نکنند، و گفته‌اند: «مِنْ»، برای ابتدای غایت است، و ابن زید گفته است: در هر موضعی در قرآن‌که در آن، حفظ فروج آمده، مراد از آن، زنا است، جز در این موضع که مراد از آن، ستر و پوشیدن است، تا احدی به آن نگاه نکند، و از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده که فرمود: «فلا یحل للرجل ان ینظر الی فرج اخیه و لا یحل للمرأة ان تنظر الی فرج اختها.»؛ یعنی برای مرد حلال نیست که به فرج برادرش نظر کند، و برای زن نیز حلال نیست که به فرج خواهرش نظر بیفکند. «ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ»؛ یعنی برای دین و دنیای آنان سودمندتر، و برای آنان پاک‌تر است؛ تهمت را از آنان نفی کرده و به تقوا نزدیک‌تر است.

«إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ»؛ یعنی البته، خدای تعالی بسیار عالم و آگاه است، «بِما یَصْنَعُونَ»؛ یعنی به آنچه عمل می‌کنید، به هر وجهی که عمل کنید. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ

فُرُوجَهُنَّ وَ

(1). مجمع البيان، ج 7، ص 62.
(2). نور/ 30.
(3). مجمع البيان، ج 7، ص 138- 137.

لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِى إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِى أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «1»، فرموده: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»، به زنان امر فرموده مثل آنچه به مردان امر فرموده، از كوتاه كردن نظر و ديده و حفظ نمودن فروج. «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»؛ يعنى مواضع زينت را براى نامحرم و هركه در حكم نامحرم است، ظاهر و آشكار نكنند، و نفس زينت را اراده نكرده است؛ زيرا نظر كردن بر آن حلال بوده و مراد، مواضع زينت است. پس گفته‌اند:
زينت بر دوگونه است: زينت ظاهر و زينت باطن. پس زينت ظاهر، پوشاندنش واجب نيست و نظر كردن بر آن حرام نمى‌باشد، لقوله: «إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها»، و در آن سه قول است: اول، زينت ظاهر، جامه بوده، و زينت باطن، خلخال (پاى برنجن)، گوشواره و النگو است. اين، قول ابن مسعود است. دوم، زينت ظاهر، سرمه، انگشتر، رخسار، رنگ و خضاب دست است. اين، قول ابن عباس است، و سرمه، و دستبند و انگشتر، از قتاده است. قول سوم، اين است كه زينت ظاهر، رخسار و دو كف دست است. اين، قول ضحاک و عطا است، و چهره و انگشتان، قول حسن است. «وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ»، و «خمر»؛ يعنى مقنعه‌ها، و آن جمع خمار است، و آن، پوشش سر زن مى‌باشد با پارچه پرده‌اى تا گريبان، و به آنان امر فرمود، به افكندن مقنعه بر سرهايشان به‌طورى‌كه سينه‌هايشان را تا گردن و گلويشان بپوشاند، و از سينه به گريبان، «جُيُوبِهِنَّ»، كنايه شده تا آن را بپوشانند، و گفته‌اند: آنان را به اين ستر و پوشاندن امر نمود، تا موهايشان، و گوش‌ها و گردن‌هايشان را بپوشانند. ابن عباس فرمود: مو، سينه و گوشواره‌هايش را بپوشاند. «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»؛ يعنى زينت باطن را كه آشكار نمودن آن

(1). نور/ 31.

در نماز جایز نیست، آشکار نکنند، و در معنای آن گفته‌اند: چادر و مقنعه را از سر برندارند، بنابر قول ابن عباس. «إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ»؛ یعنی تنها برای شوهرانشان مواضع زینتشان را آشکار کنند، تا میل آنان را برانگیزند و شهوتشان را تحریک نمایند، و روایت شده که پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله، «سلتاء» از زنان و «مرهاء» از آنان را لعنت فرمود. «سلتاء»، زنی است که برای شوهرش خضاب نکند، و «مرهاء»، زنی است که برای شوهرش سرمه نکشد، و «مسوفة» و «مفسله» را نیز لعنت فرمود، و «مسوفه»، زنی است که چون شوهر او را دعوت به مباشرت کند، بگوید در آینده نزدیک اجابت می‌کنم، و «مفسله»، زنی است که چون شوهرش او را دعوت به مباشرت کند، بگوید: حایضم و او حایض نباشد. «أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ»، و اینان کسانی هستند که نکاح آن زن با آنان حرام است، پس آنان محرم هستند، یا به طریق سببی یا به طریق نسبی، و اجداد شوهر، هرچه بالا رود، در آنان داخل گردد، و نوادگان آنان، هرچه پایین رود. زن می‌تواند زینت خود را برای آنان ظاهر کند، بدون این‌که قصد تحریک شهوت آنان را داشته باشد، و برای آنان نیز جایز است عمدا نظر کنند، بدون این‌که قصد لذت داشته باشند. «أَوْ نِسائِهِنَّ»؛ یعنی زنان مؤمنه، و برای آنان حلال نیست که خود را برای زن یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه لخت و عریان کنند، مگر این‌که آنها کنیز باشند، و این است معنای قوله: «أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ»؛ یعنی از کنیزان، و این قول ابن جریح، مجاهد، حسن، سعید بن مسیب، است که گفتند: و برای غلام حلال نیست به موی خانمی که مولای او است، نظر کند، و گفته‌اند: معنای آن، غلام و کنیز است، و این قول از ابی عبد اللّٰه، امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده و جبائی گفته است، مراد غلام یا برده‌ای است که هنوز به بلوغ مردان نرسیده است. «أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ»: در معنای آن اختلاف نموده، پس گفته‌اند: «تابع»، کسی است که تو را پیروی می‌کند تا از طعامت رفع حاجت نماید و او را نیازی به زنان نیست، و او همان ابلهی است که بر او ولایت می‌شود، این قول، از ابن عباس، قتاده و سعید بن جبیر است، و آن، از

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 325

ابی عبد اللّٰه، امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده است، و گفته‌اند: آن، شخص «عنین» است که به جهت عجز و ناتوانی‌اش در مقاربت، او را نیازی به زنان نیست. این قول، از عکرمه و شعبی است، و گفته‌اند که او «خصی» است که او را رغبتی به زنان نیست. این قول، از شافعی است و سبقی در این قول، بر او نیست، و گفته‌اند: آن، پیرمرد است که حاجت به زنان در او از بین رفته است، و گفته‌اند: او برده کوچک است، و این، قول ابو حنیفه و اصحاب او است. «أَوِ الطِّفْلِ»؛ یعنی جماعتی از اطفال: «الَّذِینَ

لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ»،َ مراد اَز آن، کودکانی هستند که از عورات زنان آگاهی ندارند، و چون شهوت در آنان رشد نیافته، نسبت به آنان لغزشی ندارند، و گفته‌اند: طاقت برای مقاربت با زنان ندارند، پس چون به حدّ شهوت برسند، حکمشان حکم مردان است، «وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»، قتاده گفته است: زن پایش را بر زمین می‌کوبد تا صدای خلخال (پای برنجن) او به گوش برسد، پس آنان را از این کار نهی فرمود، و در معنای آن گفته‌اند: زن نباید پایش را بر زمین بکوبد، هنگامی که راه می‌رود تا خلخال (پای برنجن) او ظاهر شود و یا صدای آن شنیده شود. این، قول ابن عباس است. «وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ یعنی ای مؤمنان! به سوی خدای تعالی توبه و انابه کنید تا به پاداش نیک بهشت، فایز و رستگار شوید، و در حدیث است که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «یا ایها الناس! توبوا الی ربکم؛ فانی اتوب الی اللّه فی کل یوم مأة مرة.»: ای مردم! به سوی پروردگارتان توبه و بازگشت کنید که من در هر روز یک صدبار به سوی خدای تعالی توبه و انابه می‌کنم. مسلم این روایت را در صحیح آورده و مراد از توبه، انقطاع الی اللّه است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ» «2»، فرموده: خدای سبحان دلالتی را بر این‌که او قادر بر بعث است، اقامه فرموده، پس فرمود: «أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ»؛ یعنی آیا در بنا و در ساختمان

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 138.
(2). ق/ 6.

آسمان که با این همه عظمت و حسن ترتیب و انتظام بر بالای سر آن قرار دارد، تفکّر و اندیشه نکردند که: «كَيْفَ بَنَيْناها»: چگونه ما آن را بدون ستون و بدون وابستگی به چیزی بنا نمودیم، «وَ زَيَّنَّاها»: و با کواکب سیار و ستارگان ثابت زینت دادیم، «وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ»: و برای آن، هیچ شکاف و هیچ رخنه‌ای نیست، و در معنای آن گفته‌اند: در آن، تفاوت و اختلافی نیست. این، قول کسایی است، و البته، فرمود: «فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها»، بنابر آن‌که آنان آسمان را بر بالای سرشان دیده و آن را مشاهده می‌نمایند و حال آن‌که درباره آن تفکّر و اندیشه نمی‌کنند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ» «2»، فرموده: خدای سبحان برای عایشه و حفصه می‌فرماید، به منزله زن نوح و زن لوط در معصیت نباشید و به منزله زنِ فرعون و مریم باشید، و آن

است قوله تعالى: «وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، و مريم دختر عمران كه فرجش را از آلودگى‌هاى معصيت بازداشت و نسبت به حرام، عفّت و پاكدامنى به خرج داد، و در معناى آن گفته‌اند: فرجش را از شوهر اختيار نمودن منع نمود و نه در طلب شوهر بود و نه در طلب غير او. «فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا»؛ يعنى پس جبرئيل به امر ما از روحمان در گريبان او دميد. اين، قول قتاده است، و فرّاء گفته: هر شكافى فرج است، و «أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، مانع است از اين‌كه جبرئيل عليه السّلام از طريق پيراهن در گريبان او دميده باشد، و گفته‌اند: جبرئيل در فرج او دميد و خدا از او مسيح را خلق نمود، و اين، ظهور دارد، و به همين جهت آن را «فِيهِ» فرمود، و در سوره انبياء «فِيها» فرمود، و برگشت ضمير «فِيها» در سوره مريم به «الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها» است، و در معناى آن گفته‌اند: ما مسيح را در شكم او خلق نموديم و در آن روح را دميديم تا اين‌كه زنده گرديد، پس ضمير در «فِيهِ» به مسيح برمى‌گردد. «وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها»؛ يعنى به آنچه خداى تعالى به آن تكلّم نمود و آن را به پيامبرانش و ملايكه‌اش وحى كرد،

---

(1). مجمع البيان، ج 9، ص 242.
(2). تحريم/ 12.

تصديق نمود، و گفته‌اند: وعده خدا، وعيدش، و امر و نهى او را تصديق نمود، «وَ كُتُبِهِ»؛ يعنى: و كتاب‌هايى را كه بر پيامبرانش نازل گرديد، مانند: تورات و انجيل را تصديق نمود، و هركس آن را مفرد بخواند، مراد از آن انجيل است. «وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ»؛ يعنى:
و مريم از مطيعان خداى سبحان و از كسانى بود كه به‌طور دايم بر طاعت او هستند، و جايز است كه «قانتين» از قنوت در نماز باشد، و جايز است كه مراد از «قانتين»، قوم و عشيره مريم باشد؛ كسانى كه مريم از آنان بود، و آنان اهل بيت صلاح و طاعت بودند، و نفرمود؛ «من القانتات»، به واسطه غلبه دادن مذكّر بر مؤنّث. «1»
فى قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» هم فرموده: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ. إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ»؛ يعنى آن كسانى كه فروجشان را به هر وجهى و به هر سببى از زنان حفظ مى‌كنند، مگر از زوجه‌هاى خودشان يا كنيزانى كه مالک آنها هستند. «2»
نيز فى قوله تعالى: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «3»، فرمود: يعنى: و آن هنگامى كه آسمان شكافته شود و دو پاره گردد، پس در آن، شكاف‌ها و رخنه‌هايى حاصل شود. «4»
ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشرى خوارزمى در تفسير كشّاف

فی قوله تعالی: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً لِلْعالَمِینَ» «5»، فرمود:
«أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، حفاظت و نگهداری کلی از حلال و حرام، جمیعا است؛ هم‌چنان‌که فرمود: «وَ لَمْ یَمْسَسْنِی بَشَرٌ وَ لَمْ أَکُ بَغِیًّا.» پس اگر تو بگویی، دمیدن روح در جسد، عبارت است از زنده نمودن آن، قال اللّه تعالی: «فَإِذا سَوَّیْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِیهِ مِنْ رُوحِی»؛* یعنی زنده نمودم او را، و چون این ثابت گردد، قوله: «فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا»، ظاهر الاشکال باشد؛ زیرا دلالت بر زنده کردن مریم دارد. در جواب گویم: معنای آن، «نفخنا الروح فی عیسی فیها» است؛ یعنی عیسی را در پهلوی مریم زنده نمودیم، و جایز

---

(1). مجمع البیان، ج 10، ص 320- 319.
(2). مجمع البیان، ج 10، ص 356.
(3). مرسلات/ 9.
(4). مجمع البیان، ج 10، ص 415.
(5). انبیاء/ 91: مکی.

است که مراد از آن، «و فعلنا النفخ فی مریم من جهة روحنا» باشد، و آن، جبرئیل علیه السّلام است؛ چون او در گریبان مریم، از راه پیراهنش دمید، پس آن دمیدن، اتصال به پهلوی او نمود. پس اگر گفتی: چرا «آیتین» نگفته و فرموده: «آیة»؛ هم‌چنان‌که فرمود: «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ وَ النَّهارَ آیَتَیْنِ»؟ گویم: زیرا حال آن دو مجموعا یک آیه بوده و آن، تولّد اوست که منشأ آن، بدون مباشرت با مذکّری حاصل شده. «1»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ» «2»، فرموده: «مِنْ»، برای تبعیض است و مراد از آن، فروپوشی چشم است از آنچه حرام بوده و کوتاه نمودن آن است از آنچه برایش حلال نیست. پس اگر بگویی: چگونه است که «مِنْ» در غصّ البصر داخل شده و در حفظ فروج داخل نشده؟ گویم: این دلالت دارد بر این‌که امر نظر کردن بسیار وسیع بوده، و اما امر فرج، ضیق و محدود است، و از ابن زید است که هرآنچه در قرآن از حفظ فروج است، مراد زنا است، به‌جز این آیه که مراد از آن استتار و پوشاندن است. پس از آن، خبر داد به این‌که او خبیر است به افعال و احوال آنان، و چگونگی حرکت چشمان و افعال سایر حواس و اعضایشان. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ

أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: زنان مأمور به فروپوشی چشمانشان هستند و برای زن حلال نیست که به چیزی از اجنبی (بیگانه)، از پایین ناف

---

(1). كشّاف، ج 2، ص 583- 582.
(2). نور/ 30: مدنى.
(3). كشّاف، ج 3، ص 60، به اختصار.
(4). نور/ 31: مدنى.

تا زانوی او، نظر کند، و اگر خواست چنین کند، خودش چشمش را ببندد، و به‌طور کلی، فروپوشی چشم زن از بیگانگان، بهتر و نیکوتر است. پس اگر گفتی: غضّ الابصار را مقدّم بر حفظ الفروج آورده؟ گویم: زیرا نظر، قاصد زنا و جاسوس فجور بوده و بلوای در آن، شدید و بسیار است و حفظ و حراست از آن، مقدور نیست. «زينة»، آن چیزی از سرمه و خضاب است که زن خود را با آن می‌آراید، پس آنچه از آن، ظاهر است، مانند:
انگشتر، حلقه انگشتری، سرمه و خضاب، اشکالی نیست که آن را برای بیگانه ظاهر کند، و آنچه از آن ناپیدا و نهان است، مانند: النگو، پای برنجن، بازوبند، گردنبند، تاج، پارچه جواهرنشان و گوشواره، نباید آن را آشکار کنند، مگر برای آنان که ذکر شده‌اند، و ذکر زینت بدون مواضع آن، برای مبالغه در امر حفاظت و پوشیده بودن است؛ زیرا این زینت‌ها بر مواضعی از بدن قرار می‌گیرند که نظر کردن به آن مواضع، برای غیر از کسانی که در آیه ذکر شده، حلال نیست، و آن مواضع، ساعد، ساق پا، بازو، گردن، سر، سینه و گوش‌ها است، پس آشکار نمودن زینت را نهی نمود تا معلوم گردد نظر کردن بر مواضع این زینت، حلال نیست. پس اگر بگویی: مراد از موضع زینت چیست؟ آیا همه آن عضو می‌باشد یا آن اندازه‌ای که زینت آن را پوشانیده؟ گویم: صحیح این است که عضو همه‌اش باشد؛ همچنان‌که به مواضع زینت خفیه تفسیر شده، و همچنین است مواضع زینت ظاهره در چهره و صورت، و این است معنای قوله: «إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها»؛ یعنی به جز آنچه برحسب عادت آشکار می‌شود، و اصل در آن، آشکار شدن است، و در «نِسائِهِنَّ»، گفته‌اند: آنان زنان مؤمنه هستند، زیرا زن مؤمنه در برابر زن مشرکه یا زن پیرو کتاب، لخت و عریان نمی‌شود، و از ابن عباس رضی اللّه عنه است که معنای «نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ»، کسانی هستند که مصاحب با آنان و در خدمت آنانند از آزادگان، کنیزان، و زنان همه‌شان یکسانند در حِلال بودن نظر کردن بعضی از آنها به بعضی دیگر، و گفته‌اند:

«ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ»، آنان ذکور و اناث جمیعا هستند، و نزد ابی حنیفه، استخدام، نگهداری و خرید و فروش «خصیان»، کسانی که اخته شده‌اند، حلال نیست

و از احدی از سلف، نگهداری آنان نقل نشده. «اربة»؛ یعنی حاجت. گفته‌اند: آنان کسانی هستند که از شما متابعت می‌کنند تا از فضل و طعام شما بهره‌مند شوند، و آنان را حاجتی به زنان نیست؛ زیرا آنان «ابله» بوده و چیزی از امر زنان نمی‌دانند، یا پیرمردانی‌اند که صالح باشند، آن‌گاه که چشمانشان را فروانداز‌ند، یا کسانی هستند که «عنین» اند. «أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ»، جماعت اطفال، و لام آن، برای استغراق است، کسانی که قادر نبوده و دست نیافته‌اند، از ظهور به معنای دست‌یابی، بر اموری که از زنان که تصریح بدان بد است، و آن، چنان‌که گفته شده، کنایه از بلوغ است، و قوله: «وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ»، زن پاهایش را به زمین می‌کوبید تا صدای خلخالش به گوش برسد تا معلوم شود که او دارای خلخال است، و گفته‌اند: یک پایش را به پای دیگر می‌زد، تا معلوم شود در هر دو پایش خلخال است، و چون از ظاهر نمودن صدای زیور، بعد از نهی شدن از آشکار نمودن زینت، نهی گردیدند، بدان معلوم می‌گردد که نهی از آشکار نمودن مواضع زینت در آن، ابلغ و رساتر است. «وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»، اوامر و نواهی خدای تعالی در هر باب را بنده ضعیف قادر نیست مراعات کند، هرچند که خود را نگهدارد و در این جهت، مجاهدت نماید و خالی از تقصیر نباشد. به همین جهت، مؤمنین را جمیعا به توبه و استغفار سفارش نمود، و از ابن عباس است که از آنچه در جاهلیت انجام می‌دادید، توبه کنید تا در دنیا و آخرت خوشبخت باشید. پس اگر بگویی: توبه در اسلام صحیح است و اسلام محو می‌کند آنچه را ماقبل از آن است، پس معنای این توبه چیست؟ گویم: اراده کرده آنچه را علما می‌گویند که چون کسی گناهی را مرتکب شود و پس از آن توبه کند، بر او لازم است هرگاه متذکّر آن می‌شود، توبه را تجدید نماید؛ زیرا لازم است که بر پشیمانی‌اش و بر عزمش نسبت به دیدار پروردگارش، استمرار داشته باشد. «1»

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 63- 60، به اختصار.

همین‌طور فی قوله تعالی: «أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ» «1»، فرموده: «أَ فَلَمْ یَنْظُرُوا»: آیا هنگامی که نسبت به بعث و قیامت کفر ورزیدند، به آثار قدرت خدای تعالی در خلقت عالم نظر نکردند، «بَنَیْناها»: که چگونه آسمان را بدون ستون رفعت دادیم.

«مِنْ فُرُوجٍ»: از شکاف‌ها؛ یعنی این‌که آسمان لطیف، تابان و بدون عیب است و هیچ شکاف، پارگی و رخنه‌ای در آن نیست، مانند قوله تعالی: «هَلْ تَری مِنْ فُطُورٍ.» «2»
نیز فی قوله تعالی: وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ» «3»، فرموده: «فِیهِ»، در فرج است، و ابن مسعود آن را «فیها» قرائت نموده؛ هم‌چنان‌که در سوره انبیاء آمده است، و از نوآوری‌های تفاسیر این است که «فرج»، گریبان پیراهن زن است، و «احصنته»؛ یعنی آن را از جبرئیل علیه السّلام منع نمود، و این‌که او جمع در تمثیل نمود، بین این‌که برای او زوج است و این‌که هیچ زوجی برای او نیست، برای این است که تسلیتی باشد برای بیوه زنان و پاکی و تطبیب باشد برای نفوس آنان، «وَ صَدَّقَتْ»، با تشدید، و با تخفیف هم قرائت شده، بنابراین‌که کلمات و کتب را صادقه قرار دهد؛ یعنی آن را به صدق توصیف نماید، و آن، معنای تصدیق بعینه است. پس اگر بگویی: کلمات خدا و کتب او چیست؟ گویم: جایز است که مراد از کلمات، او صحفش باشد که بر ادریس و غیر او نازل فرمود، و آن را، کلمات نامید برای کوتاهی آنها، و مراد از «کُتُبِهِ»، کتب چهارگانه است و از آن اراده نموده است جمیع آنچه را خدا با ملایکه‌اش و غیر آنها به آن تکلّم نمود و جمیع آنچه را در لوح و در غیر آن نوشته، و «بکلمة اللّه و کتابه»، قرائت شده؛ یعنی به عیسی و به کتاب نازل شده بر او که همان انجیل است. پس اگر بگویی: برای چه گفته شده: «مِنَ الْقانِتِینَ» به صورت مذکّر؟ گویم: زیرا «قنوت»، صفتی است که شامل

---

(1). ق/ 6.
(2). کشّاف، ج 4، ص 4.
(3). تحریم/ 12.

«من قنت» از دو قبیله است، پس ذکور آن بر اناث غلبه پیدا کرده، و «من» برای تبعیض بوده و جایز است که برای ابتدای غایت باشد، بنابراین‌که از قانتین تولّد یافت؛ چون آنان از اعقاب هارون، برادر موسی، صلوات اللّه علیهما، بودند. «1»
فی قوله تعالی: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «2» هم فرموده: «فُرِجَتْ»؛ یعنی «فتحت»: باز شود، پس درب‌ها برای آن ایجاد شد. «3»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش، فی قوله تعالی: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً لِلْعالَمِینَ» «4»، فرموده: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها»؛ یعنی: و آن‌که فرجش را از حلال و از حرام حفظ نمود؛ یعنی مریم علیها

السّلام. «فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا»؛ یعنی ما از جهت روحمان، جبرئیل علیه السّلام، در او دمیدیم، آن هنگامی که جبرئیل علیه السّلام در گریبان مریم علیها السّلام دمید، پس عیسی را حامله گردید. «وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها»؛ یعنی حال آن دو (مادر و فرزند) را هنگامی که بدون پدر زاده شد، قرار دادیم، «آيَةً لِلْعالَمِينَ»: آیه و نشانه‌ای برای جهانیان که آن، دلالت بر کمال قدرت ما دارد. «5»

نیز فی قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ» «6»، فرموده: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ»؛ یعنی به مؤمنین بگو: چشمانشان را فروپوشند از برخی از چیزهایی که برای آنان حرام می‌باشد.

«وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»: و فروجشان را بپوشانند از کسانی که برای آنان حلال نیست، و از امام صادق علیه السّلام است که حفظ فروج در این‌جا خاصه؛ یعنی: «بپوشانند». «ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ»: که این کار پاک‌تر و برای آنان سودمندتر است؛ چون در آن، تهمت و افترای منفی و منهی خواهد بود. «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ»؛ یعنی البته، خدای متعال بسیار آگاه

---

(1). کشّاف، ج 3، ص 132.
(2). مرسلات/ 9.
(3). کشّاف، ج 4، ص 213.
(4). انبیاء/ 9.
(5). تفسیر شبّر، ص 687.
(6). نور/ 30.

است به آنچه با چشمان و با فروج و با جمیع اعضایشان انجام می‌دهند، پس در هر حالی، از او برحذر باشید. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ»؛ یعنی بگو به زن‌های مؤمنه که چشمانشان را از چیزهایی که نظر کردن به آنها حلال نیست، فروپوشند. «وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»، و فروجشان را از آنچه برای آنان حلال نیست، حفظ کنند و آن را بپوشانند. «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»: و زینتشان را مانند:

زیورآلات، جامه‌ها، رنگ و خضاب، برای کسانی که ظهورش برای آنان حرام است، ظاهر و آشکار نکنند، چه رسد به مواضع زینت، «إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها»: به‌جز آنچه از ظاهر پیدا است، نظیر: لباس، و مراد از زینت، مواضع زینت است، و صورت و دو کف دست از آن استثنا شده و آن نیز روایت است. «وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ»: و باید مقنعه (و سرپوش) بر گریبان خود بزنند تا گریبان و سینه‌ها را بپوشاند. «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»: و نباید زینت‌های نهانی خود را آشکار کند. آن را تکرار نمود به جهت تأکید و محلّ آشکار نمودن زینت را با استثنا بیان نمود به قوله: «إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَواتِهِنَّ»، در «بَنِي أَخَواتِهِنَّ»؛ یعنی فرزندان خواهرانشان، چه نسبی باشد و چه رضاعی، آنان نیاز دارند که با ایشان مختلط باشند و به واسطه این وقوع فتنه در آنها بعید است، و به واسطه این‌که طبایع از

---

(1). تفسیر شبّر، ص 734.
(2). نور/ 31.

تماس با قرابت نفرت دارد، و پدران را به هرچه بالا بروند و فرزندان را به هرچه پایین روند، عمومیت داد. و از عموها و دایی‌ها سخنی نگفت؛ چون آنها در معنای پدران یا برادران هستند. «أَوْ نِسائِهِنَّ»؛ یعنی زنان مسلمان پس زنان مؤمنه نباید در نظر زنان کافره لخت و عریان ظاهر شوند، و گفته‌اند: نسبت به نظرگاه هر زنی نباید لخت و عریان شوند. «أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ»: یا بردگان آنان. گفته‌اند: نسبت به غلامان و کنیزان عمومیت دارد و بعضی از اخبار آن را تقویت می‌کند، مشهور، اختصاص آن به کنیزان است، و این، در وجه احوط است. «أَوِ التَّابِعِينَ»؛ یعنی افرادی که برای استفاده از طعام، آنها را تبعیت می‌کنند، «غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ»: از کسانی که به زنان نیاز ندارند، «مِنَ الرِّجالِ»: از مردان، و آنان افراد «ابله» هستند که شناخت و معرفتی درباره امور زنان ندارند و گفته‌اند: آنان پیرمردانی صالح هستند. «أَوِ الطِّفْلِ»، الف و لام آن، جنس بوده، و مراد از آن جمیع اطفال است، «الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا»؛ یعنی آن کسانی که اطلاعی ندارند، «عَلى عَوْراتِ النِّساءِ»؛ یعنی به واسطه نداشتن شهوت، شناختی از عورات زنان ندارند، «وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ»: و نباید پایشان را بر زمین بکوبند تا صدای خلخال (پای برنجن) آنها شنیده شود و معلوم گردد که بر پای آنان که پوشیده است، خلخال قرار دارد. «وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ»: و ای مؤمنین! همه شما به سوی خدای تعالی توبه و بازگشت کنید، از تقصیر و کوتاهی در اوامر و نواهی، که هیچ کدام از شما بدون تقصیر نیستند، یا توبه کنید از آنچه در جاهلیت انجام

می‌دادید، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ تا این‌که در دو جهان سعادتمند و خوشبخت باشید. «1»
فی قوله تعالی: «أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ» «2»، هم فرموده: «أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا»: آیا هنگامی که بعث و قیامت را انگار می‌کنند، نظر نمی‌افکنند، «إِلَى السَّماءِ»: به هستی و وجود آسمان، «فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها»: در بالای

---

(1). تفسیر شبّر، ص 736- 734.
(2). ق/ 6.

آنها، که چگونه ما آن را بدون ستون بنا نمودیم، «وَ زَيَّنَّاها»: و آن را با نور ستارگان بسیار درخشان زینت دادیم. «وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ»: و برای آن، هیچ شکاف و رخنه‌ای نیست تا موجب خلل در آن گردد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ» «2»، فرموده: «وَ مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ»، عطف بر «امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» در آیه قبل است، «أَحْصَنَتْ فَرْجَها»؛ یعنی مریم دختر عمران، آن زنی است که فرجش را از مردان حفظ نمود، «فَنَفَخْنا فِيهِ مِنْ رُوحِنا»: آن کسی است که ما او را خلق نمودیم، یا این‌که از جهت روح ما، جبرئیل در گریبان او دمید، پس او عیسی را حامله گردید، «وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها»: و تصدیق نمود شرایع و ادیان پروردگارش را، «وَ كُتُبِهِ»: و انجیل را یا جنس کتاب‌های نازل شده را، «وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ»: و او از جمله مطیعان بود، و مذکّر در این‌جا، از باب تغلیب، یا مبالغه در اطاعت است؛ زیرا که او در طاعت، مساوی با کاملین از مردان است، و در مثل زدن، کنایه است به دو زن و آن دو را برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ظاهر می‌کند، بر این‌که حقّ آن دو است که مانند آسیه، زن فرعون، و مریم باشند، نه مانند زن نوح و زن لوط. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «4»، فرموده: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ»؛ یعنی: و هنگامی که آسمان شکافته شود و دو نیمه گردد. «5»
استاد علّامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا» «6»، فرموده: مراد از «وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَها»: مریم، دختر عمران، است و در آن، مدح برای او است به عفت، پاکدامنی و حفظ خویش، و مردود نمودن آنچه از تهمت و افترا که یهود بر او وارد نمودند، و قوله: «فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا»، ضمیر برای مریم است، و دمیدن در او از روح، کنایه است از عدم

استناد

(1). تفسیر شبّر، ص 1050.
(2). تحریم/ 12.
(3). تفسیر شبّر، ص 138- 137.
(4). مرسلات/ 9.
(5). تفسیر شبّر، ص 1181.
(6). انبیاء/ 91.

ولادت عیسی علیه السّلام به عادت جاریه در ایجاد ولد که ابتدا نطفه دارای صورت می‌گردد، سپس روح در آن دمیده می‌شود، پس هرگاه در این‌جا نطفه دارای صورتی نباشد، کاری جز دمیدن روح در آن باقی نخواهد ماند و این همان کلمه الهیه است؛ هم‌چنان‌که فرمود: «إِنَّ مَثَلَ عِیسی عِنْدَ اللَّهِ کَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.» «1»؛ یعنی مثل آن دو در بی‌نیازی از نطفه، یکی است، و قوله: «وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً لِلْعالَمِینَ»، «آیة» را مفرد ذکر نمود؛ پس آن دو؛ یعنی مریم و عیسی علیه السّلام باهم یک آیه برای جهانیان‌اند؛ زیرا آیه و نشانه همان ولادت است و آن، قایم به هر دوی آنها باهم است، و مریم در اقامه این آیه، از لحاظ قدمت، سبقت دارد، و لذا خدای تعالی فرمود: «وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً» و نفرمود: «و جعلنا ابنها و ایاها آیة»، و برای مریم علیها السّلام این افتخار کافی است که ذکر او، در بین ذکر پیامبران علیهم السّلام در کلام خدای تعالی است، و حال آن‌که مریم علیها السّلام از پیامبران نیست. «2»

نیز فی قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ» «3»، فرموده: «غضّ»، روی هم قرار دادن یک پلک چشم بر پلک دیگر آن است، و «ابصار»، جمع بصر بوده، و آن، عضو نظرکننده و بیننده است، و از همین‌جا آشکار می‌شود که «من» در «مِنْ أَبْصارِهِمْ»، برای ابتدای غایت است، و آن، نه زاید است و نه برای جنس، و نه برای تبعیض، هم‌چنان‌که به هریک از آنها قایلی فرموده، و معنای آن این است که: «غضّ» (پلک‌ها را بر هم گذاشتن) را انجام دهند، در حالی‌که از چشم‌هایشان برگرفته‌اند. پس قوله: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ»، وقتی که «یغضوا» مترتّب بر قوله: «قُلْ» باشد، به ترتیب جواب شرط بر آن، دلالت خواهد کرد بر این‌که «قول» به معنای امر باشد، و معنا این است که: امر کن به آنان که آنها چشمانشان را فروخواهند پوشید، و تقدیر آن این است: «مرهم بالغض؛ انک ان تامرهم

(1). آل عمران/ 59.

(2). الميزان، ج 14، ص 347.
(3). نور/ 30.

به، يغضوا»، و آيه امر به غضّ ابصار است، و اگر خواستى بگو، نهى نموده از نظر به آنچه نگاه كردن به آن حلال نيست، از اجنبى و اجنبيه براى وجود اطلاق، و قوله: «وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»؛ يعنى: و امر كن به آنان كه فروجشان را حفظ كنند، و «فرجه» و «فرج» شكاف بين دو چيز است، و از آن چيز زشت، كنايه شده است، و بر اين روش، استعمال قرآن‌كه پر از ادب و اخلاق است، جريان يافته است، سپس استعمال زياد شد تا آن‌جا كه استعمال آن، در آن چيز زشت؛ هم‌چنان‌كه راغب ذكر نموده، مانند نص گرديده، و مقابله بين قوله: «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ» و «وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، به دست مى‌دهد كه مراد از حفظ فروج، پوشاندن آن است از نظرها، نه حفظ آن از زنا و لواط؛ چنان‌كه گفته شده، و در روايتى از امام صادق عليه السّلام وارد شده است كه هر آيه‌اى كه در قرآن در حفظ فروج آمده، آن آيه درباره زنا است، به‌جز اين‌كه مراد از آن، محافظت از نظرها است، و مدلول آيه عبارت از نهى نظر كردن به فروج و امر به ستر و پوشاندن آنها. پس از آن، به وجه مصلحت موجود در حكم اشاره كرد و آنان را با قوله: «ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ»، بر مراقبت در كنار خود برانگيخت. «1»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلى عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً» «2»، فرموده: قوله: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»، نظير آن است كه در قوله: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»، بيان فرمود. پس براى زنان جايز نيست به آنچه نظر كردن بر آن سزاوار نيست، نظر افكنند، و بر آنان واجب است مرد عورت را از اجنبى و زن اجنبيه

---
(1). الميزان، ج 15، ص 120.
(2). نور/ 31.

بپوشانند، و امّا قوله: «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ»، پس «ابداء»، ظاهر كردن و آشكار نمودن است، و مراد از زينت زنان، مواضع زينت آنان

است؛ زیرا نفس آنچه زینت به آن حاصل می‌شود، نظیر: گوشواره و النگو (دست‌بند)، آشکار نمودنش حرام نیست، پس مراد از آشکار نمودن زینت، ظاهر نمودن مواضع زینت در بدن است، و خدای سبحان آن مقداری را که از آن، آشکار است، و استثنا نمود، و در روایات وارد گردیده که مراد از «ما ظَهَرَ مِنْها» وجه، کفین و قدمین (یعنی چهره، کف دو دست و دو پا) است، و آن، چیزی است که زن سر خود را با آن پوشانده و پرده‌وار بر سینه‌اش قرار می‌گیرد، و «جیوب»، جمع جیب بوده و معروف است، و مراد از «جیوب»، سینه و گریبان است، و معنای آن این است که: و باید مقنعه‌هایشان را بر اطراف سینه‌هایشان بیفکنند تا به وسیله آن، مستور و پوشیده گردند، و قوله: «لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ» الی قوله: «أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ»، «بعوله»، شوهران هستند، و طوایف هفتگانه دیگر، محارم آنانند که از جهت نسب یا از جهت سبب، با آنان محرمند، و اجداد شوهران، حکمشان، حکم پدران شوهران است، و فرزندان فرزندان شوهران، حکمشان حکم فرزندان است، و قوله: «أَوْ نِسائِهِنَّ»، در اضافه اشاره است به این‌که مراد از «هن»، زن‌های مؤمنه از زنان هستند. پس برای آنان جایز نیست برای دیگر زنان، لخت و عریان شوند، و این، در روایات از ائمه اهل بیت علیهم السّلام وارد شده است، و قوله: «أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ»، اطلاق آن، شامل غلام و کنیز هردو هست و در روایات وارد گردیده، و این عبارت از آیه، از مواردی از استعمال «ما» است که در صاحبان عقل استعمال شده، و قوله: «أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ»، «اربة» عبارت از حاجت است، و مراد از آن، شهوتی است که نیازمند ازدواج است، و «مِنَ الرِّجالِ»، بیان است برای تابعین، و مراد از آن؛ هم‌چنان‌که روایات آن را تفسیر کرده‌اند، «ابله» است که تحت ولایت مردان بوده است و شهوت برای او نیست، و قوله: «أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ»؛ یعنی جماعتی از اطفال، و لام در این‌جا، استغراق است؛ یعنی اطفالی که قوی نشده‌اند،

«لَمْ یَظْهَرُوا»، از «ظهور» به معنای غلبه است، بر اموری که صراحت بر امور زشت از زنان دارد (یعنی هنوز به امور جنسی زنان آگاه نیستند)، و این، کنایه از بلوغ است، و قوله: «وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ»، آن به صدا درآوردن اسباب زینت است، مانند: خلخال (پای برنجن)، گردنبند، گوشواره، النگو و دستبند، و قوله:

«وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً»، مراد از «توبه»، بنابر آنچه سیاق به دست می‌دهد رجوع و بازگشت به خدای تعالی است با فرمانبری کردن از اوامرش و خودداری نمودن از نواهیش، و به‌طور کلی، پیروی نمودن راه او. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «أ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ» «2»، فرموده: «فروج» جمع فرجه، به معنای شکاف‌ها و شکافتگی‌ها است، و تقیید آسمان به این‌که بر بالای سر آنها است، بر این دلالت دارد که آسمان برای آنان قابل رؤیت بوده و از نظرهای آنان مخفی و پوشیده نیست، و مراد از تزیین آسمان، خلق ستارگان درخشنده در آن است با آن زیبایی جالب و بدیعی که دارند. پس بنای این خلق بدیع با آنچه از جمال و زیبایی شگفت‌آوری که در آن است بدون شکاف‌ها و شکافتگی‌ها، خود صادق‌ترین شاهد است بر قدرت قاهره و علم محیط او تعالی بر آنچه خلق کرده. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ» «4»، فرموده: آیه، عطف بر «امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» است، و تقدیر آن چنین است: «و ضرب اللّه مثلا للذین امنوا مریم ابنت عمران الی آخر الآیه». خدا او را به اسمش مثل زد و بر او ثنا گفت و او را در کلامش به «امرأة» و اسمی غیر آن ذکر نفرمود و نام او را در سی و چند موضع و بیست و پنج سوره قرآن ذکر فرمود، و قوله: «الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا»، ثنا و ستودن او است بر عفت و پاکدامنی، و ذکر این مورد در قرآن تکرار گردیده است، و شاید تکرار در ازای آن

---

(1). المیزان، ج 15، ص 122- 120.

(2). ق/ 6.

(3). المیزان، ج 18، ص 369.

(4). تحریم/ 12.

بهتانی است که یهود نسبت به او روا داشتند؛ چنان‌که خدای تعالی فرمود: «وَ قَوْلِهِمْ عَلی مَرْیَمَ بُهْتاناً عَظِیماً» «1»، و در سوره انبیاء نظیر این قصه ذکر شده: «الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ» «2»، و قوله: «وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها»؛ یعنی به آنچه از وحی که خدای سبحان با آن با پیامبرانش تکلّم نمود؛ هم‌چنان‌که گفته شده. گفته‌اند: مراد از آن، وعده خدای تعالی، وعیدش، اوامر و نواهی او است، و این قول، مستلزم این است که ذکر «کُتُبِهِ»، برای استدراک باشد، و قوله: «وَ کُتُبِهِ»، و آن، مشتمل بر کتاب‌های ادیان خدای تعالی است که از آسمان نازل شده، مانند: تورات و انجیل؛ چنان‌که در قرآن اصطلاح گردیده، و شاید مراد از تصدیق او به کلمات پروردگارش و کتاب‌های او، صدیقه بودن او باشد؛ چنان‌که در قوله آمده: «مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ أُمُّهُ

صِدِّيقَةٌ» «3»، و قوله: «وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِينَ»؛ یعنی از قومی كه مطیع برای خدای تعالی بوده و دائما برای او خضوع داشتند. در آن، مذكّر بر مؤنّث غلبه دارد، و مؤیّد این معنا آن است كه واقعا قنوت به این معنا است در آنچه خداوند حكایت می‌كند، از ندای فرشتگان برای او: «یا مَرْیَمُ اقْنُتِی لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِی وَ ارْكَعِی مَعَ الرَّاكِعِینَ» «4»، و گفته‌اند:
جایز است مراد از «قانتین»، طایفه و عشیره‌ای باشند كه مریم از آن طایفه و عشیره بود، و آنان اهل بیت صلاح و طاعت بودند، و این قول، بنا بر آنچه پیش‌تر آمد، بعید است.
علاوه این‌كه مناسب برای این‌كه مثل، تعریض به دو همسر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله باشد، این است كه مراد از قانتین هم مطلق اهل طاعت و خضوع برای او تعالی باشد. «5»
نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» «6»، فرموده: «فروج»، جمع فرج است، و آن بنا بر آنچه گفته می‌شود، عضوی است كه ذكر آن، چه از مردان باشد و چه از زنان، زشت و ناپسند است، و حفظ فروج، كنایه از اجتناب از مواقعه است، چه آن مواقعه زنا باشد یا لواط، و یا انجام آن باشد در چهارپایان و غیر ذلک. «7»

---

(1). نساء/ 156.
(2). انبیاء/ 91.
(3). مائده/ 75.
(4). آل عمران/ 43.
(5). المیزان، ج 19، ص 401- 400.
(6). معراج/ 29.
(7). المیزان، ج 15، ص 7.

همچنین فی قوله تعالی: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «1»، فرموده: یعنی «انشقت»، و «فرج» و «فرجه»، شكاف بین دو چیز است. قال تعالی: «إِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ». «2» «3»
استاد محقق آیت اللّه ابی محمّد یعسوب الدّین رستگار جویباری در تفسیر بصائر، فی قوله تعالی: وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ» «4»، در بیان آن، فرموده: آیه، تقریر است برای وصول مریم به رضای خدای تعالی و تكریم خدای جلّ و علا از او، به ایمان، طاعت و عفت بدون هیچ‌گونه رابطه‌ای با عصمت مردان. قوله تعالی: «الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، تطهیر و ثنا بر او است، و «احصان فرج» كنایه از پاكدامنی و عفت او است از آنچه از زنا و فساد كه یهود معاند به او نسبت می‌دادند، و قوله تعالی: «مِنْ

رُوحِنا»، اضافه روح به خدای تعالی، اضافه تکریم و تشریف است؛ هم‌چنان که جمع مضاف الیه، برای تعظیم است. پس به این معنا نیست که او بعض ذات خدای سبحان است، بنابر آنچه بعضی پندارگرایان توهّم کرده‌اند، تعالی اللّه عن ذلک علوا کبیرا، و در مذکّر آوردن «قانتین» بدون این‌که گفته شود «من القانتات»، وجوهی است: اول، برای غلبه مذکّر بر مؤنّث است و آگاهی دادن به این‌که طاعت او، کمتر از طاعت مردان کامل نبوده، تا از جمله آنان یا از نسل آنان به حساب آید؛ زیرا او از اعقاب هارون، برادر موسی علیهما السّلام است. پس او «مِنَ الْقانِتِینَ» زاده شد و لذا «مِنْ»، برای ابتدای غایت است. پس معنای آن این‌گونه است: مریم علیها السّلام از قومی بود که آنان مطیع خدای جلّ و علا بودند. پس آنان گروه، قوم و اهل او بودند.

پس مثل این است که خدای تعالی بفرماید: «و کانت من بنات الصالحین المطیعین.» دوم، تذکیر مذکّر برای ما است؛ زیرا که قنوت در مردان بر آنچه در زنان است، از لحاظ کمیت و کیفیت، غلبه دارد؛ پس مثل این‌که در فضیلت قنوت، او در شمار مردان به حساب می‌آید؛ کمال مردی و مردانگی در قنوتش، و شجاعت و دلیری در تصدیقش،

---

(1). مرسلات/ 9.

(2). انشقاق/ 1.

(3). المیزان، ج 20، ص 243.

(4). تحریم/ 12.

و آن بدان جهت است که قنوت صفتی مشتمل بر دعای دو قبیله است که ذکور آن بر اناثش غلبه پیدا کرده. پس «من»، برای تبعیض است. سوم، در تذکیر، مبالغه است به مساوی بودن او در طاعت کامل با مردان. چهارم. البته، چون خدای تعالی او را در نذر قبول نمود و به او مرتبه ذکوریت اعطا کرد؛ زیرا که نذر جز به آن صلاحیت ندارد؛ پس با او در بعض خطاب، معامله ذکور نمود، و قوله تعالی: «وَ ارْکَعِی مَعَ الرّاکِعِینَ»، اشاره به آن دارد. پنجم، رعایت است برای فواصل مانند قوله تعالی: «إِنَّکِ کُنْتِ مِنَ الْخاطِئِینَ»، پس نفرمود: «من الخاطئات». «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» «2»، در بیان آن، فرموده: آیه، وصف پنجم است برای آنها که از داشتن صفات زشت مستثنا شده‌اند، و در آن، اعلان است به این‌که نیروی شهوانی آنان، آنها را به ارضای شهوت دعوت می‌کند، و آنان حافظ و نگاهبان آن هستند از اجابت تقاضای آن به‌طور کامل، و به این نحو، کمال عفت محقق می‌شود، و حفظ فروج، کنایه از اجتناب از مواقعه به نحو حرام است، خواه به طریق زنا یا

لواط، و خواه از طريق چهارپايان و غير آنها، و «لام» در «لِفُرُوجِهِمْ»، براى تقويت است؛ يعنى آنان فروجشان را محافظت مى‌كنند، و به غير آنچه شريعت آن را جايز دانسته، تمايل نشان نمى‌دهند. «3»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «4»، در بيان آن، فرموده: از سختى‌هاى اين روز موعود، شكافته شدن آسمان است. پس در آن روز، ديگر سقف ميان پر بسته شده‌اى را همان‌گونه كه امروز براى ناظرين آشكار و پيداست، ملاحظه نمى‌كنى. «5»
در تفسير نمونه فى قوله تعالى: «وَ الَّتِى أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمِينَ» «6»؛ در ضمن تفسير آن فرموده: به خاطر بياور مريم را كه دامان خويش را از هرگونه آلودگى نگه داشت: «وَ الَّتِى أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، سپس ما از روح خود در او

---

(1). بصائر، ج 47، ص 441.
(2). معارج/ 29.
(3). بصائر، ج 49، ص 49.
(4). مرسلات/ 9.
(5). بصائر، ج 51، ص 312.
(6). انبياء/ 91.

دميديم: «فَنَفَخْنا فِيها مِنْ رُوحِنا»، و او و فرزندش مسيح را نشانه بزرگى براى جهانيان قرار داديم: «وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آيَةً لِلْعالَمِينَ.»

نکته‌ها:

1. «فرج» از نظر لغت، در اصل به معنای فاصله و شکاف می‌باشد، و به عنوان کنایه، در عضو تناسلی به کار رفته است، امّا از آن‌جا که توجّه به معنای کنایی آن در فارسی نمی‌شود، گاهی این سؤال پیش می‌آید که چگونه این لفظ که صریح در آن عضو خاصّ انسان است، در قرآن آمده؟! ولی توجّه به کنایه بودن آن، مشکل را حل می‌کند، و به تعبیر روشن‌تر، اگر بخواهیم معنای کنایی را درست تعبیر کنیم، معادل جمله «أَحْصَنَتْ فَرْجَها» در فارسی، این است که: «دامان خود را پاک نگاه داشت.» آیا این تعبیر در فارسی زننده است؟ بلکه به عقیده بعضی، در لغت عرب، الفاظی که صریح در عضو تناسلی باشد و یا صراحت در آمیزش جنسی داشته باشد، اصلا وجود ندارد، هرچه هست جنبه کنایه دارد، مثلا در مورد آمیزش جنسی، الفاظی از قبیل: «لمس کردن»، «داخل شدن»، «پوشانیدن» (غشیان)، به سراغ همسر رفتن، در آیات مختلف قرآن، در این معنا به کار رفته که می‌بینیم همه آنها جنبه کنایی دارد، ولی گاه ترجمه‌کنندگان فارسی‌زبان بی‌توجّه به معنای کنایی آنها هستند و به جای معادل این معانی کنایی، کلمات صریح فارسی را می‌گذارند و این مایه تعجب و سؤال می‌شود. به‌هرحال، در تفسیر این‌گونه الفاظ که در قرآن وارد شده، حتما باید به معنای اصلی و ریشه‌ای آنها توجّه کرد، تا جنبه کنایی بودنش، مشخص گردد و هرگونه ابهام برطرف شود. ذکر این نکته نیز لازم است که ظاهر آیه فوق چنین می‌گوید که مریم دامان خویش را از هرگونه آلودگی به بی‌عفتی حفظ کرده، ولی بعضی از مفسران، این احتمال را در معنای آیه داده‌اند که او از هرگونه تماس با مردی (چه از حلال، و چه از حرام)، خودداری کرد؛ همان‌گونه که در آیه بیست سوره مریم می‌گوید: «وَ لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَ لَمْ أَكُ بَغِيًّا.»: هیچ گاه مردی با من تماس پیدا نکرده و من زن آلوده‌ای نبودم. در حقیقت، این مقدمه‌ای است برای اثبات تولّد اعجازآمیز عیسی و آیه بودن او.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 344
2. منظور از «رُوحِنا» (روح ما)، اشاره به یک روح با عظمت و متعالی است، و به اصطلاح، این‌گونه اضافه، «اضافه تشریفیه» است که برای بیان عظمت چیزی، آن را به خدا اضافه می‌کنیم؛ مانند: بیت اللّه (خانه خدا) و شهر اللّه (ماه خدا).
3. آیه فوق می‌گوید: مریم و فرزندش را آیه و نشانه‌ای برای جهانیان قرار دادیم؛ نمی‌گوید دو آیه و نشانه، به خاطر این‌که آن‌چنان وجود مریم با فرزندش در آیه بزرگ الهی آمیخته بودند که از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر

محسوب می‌شوند. تولّد فرزندی بدون پدر، همان اندازه، اعجازآمیز است که باردار شدن زنی بدون شوهر، و نیز معجزات عیسی علیه السّلام در طفولیت و بزرگی، یادآور خاطره مادر او است. این امور که هرکدام خارق عادتی بود و برخلاف اسباب عادی طبیعی، جملگی، از این واقعیت حکایت می‌کند که در ماورای سلسله اسباب، قدرتی است که هرگاه بخواهد می‌تواند روند آنها را دگرگون سازد، و به‌هرحال، وضع مسیح و مادرش، در طول تاریخ بشر، بی‌نظیر بود؛ نه قبل، و نه بعد از او، دیده نشده است، و شاید نکره آوردن آیه که دلیل بر عظمت است، اشاره به همین معنا باشد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ» «2»، فرموده: نخست می‌گوید: به مؤمنان بگو چشم‌های خود را (از نگاه کردن به زنان نامحرم، و آنچه نظر افکندن بر آن، حرام است)، فروگیرند، و دامان خود را حفظ کنند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ.» «يَغُضُّوا» از ماده «غضّ» (بر وزن خزّ)، در اصل، به معنای کم کردن و نقصان است، و در بسیاری از موارد، در کوتاه کردن صدا یا کم کردن نگاه گفته می‌شود. بنابراین، آیه نمی‌گوید مؤمنان باید چشم‌هایشان را فروبندند، بلکه می‌گوید باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند، و این، تعبیر لطیفی است؛ به این منظور که اگر انسان به راستی هنگامی که با زن نامحرمی روبه‌رو می‌شود، بخواهد چشم خود را به کلی ببندد، ادامه راه رفتن و مانند

____

(1). تفسیر نمونه، ج 13، ص 494- 493.

(2). نور/ 30.

آن، برای او ممکن نیست، اما اگر نگاه را از صورت و اندام او برگیرد و چشم خود را پایین اندازد، گویی از نگاه خویش کاسته است، و آن صحنه‌ای را که ممنوع است، از منطقه دید خود به کلی حذف کرده (در این‌که «مِنْ» در جمله «يَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ»، چه معنایی دارد، مفسران احتمالات مختلفی داده‌اند. بعضی آن را برای «تبعیض»، و بعضی «زایده»، و بعضی «ابتداییه» دانسته‌اند، ولی ظاهر همان معنای اول است).

دومین دستور در آیه فوق، همان مسأله حفظ فروج است. «فرج»؛ چنان‌که قبلا هم گفته‌ایم، در اصل به معنای «شکاف» و فاصله میان دو چیز است، ولی در این‌گونه موارد، کنایه از عورت می‌باشد، و ما برای حفظ معنای کنایی آن در فارسی، کلمه «دامان» را به جای آن می‌گذاریم. منظور از حفظ فرج؛ به‌طوری‌که در روایت وارد شده است، پوشانیدن آن از نگاه کردن دیگران است. در حدیثی از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم:

«کل آیة فی القرآن فیها ذکر الفروج، فهی من الزنا، الا هذه الایة، فانها من النظر.»: هر آیه‌ای که در قرآن سخن از حفظ فروج می‌گوید، منظور حفظ کردن از زنا است، جز این آیه که منظور از آن، حفظ کردن از نگاه دیگران است، و از آن‌جا که گاه به نظر می‌رسد که چرا اسلام از این کار که با شهوت و خواست دل بسیاری هماهنگ است، نهی کرده، در پایان آیه می‌فرماید: این برای آنها بهتر و پاکیزه‌تر است: «ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ.» سپس به عنوان اخطار، برای کسانی که نگاه هوس‌آلود و آگاهانه به زنان نامحرم می‌افکنند و گاه آن را غیراختیاری قلمداد می‌کنند، می‌گوید: خداوند از آنچه انجام می‌دهید، مسلما آگاه است: «إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ.» «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ

---

(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 438- 436.

الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «1»، در تفسیر آن، فرموده: و به زنان با ایمان بگو، چشم‌های خود را فروگیرند (و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند) و دامان خود را حفظ نمایند. «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ»، و به این ترتیب، چشم‌چرانی، همان‌گونه که بر مردان حرام است، بر زنان نیز حرام می‌باشد، و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن، برای زنان نیز همانند مردان، واجب است. سپس به مسأله حجاب که از ویژگی زنان است، ضمن سه جمله اشاره فرموده:
1. و آن‌ها نباید زینت خود را آشکار سازند، جز آن مقدار که طبیعتا ظاهر است:
«وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها». در این‌که منظور از زینتی که زنان باید آن را بپوشانند، و هم‌چنین زینت آشکاری که در اظهار آن، مجازند، چیست؟ در میان مفسران سخن بسیار است؛ بعضی زینت پنهان را به معنای زینت طبیعی (اندام‌های زیبای زن) گرفته‌اند، درحالی‌که کلمه «زینت» به این معنا کمتر اطلاق می‌شود. بعضی دیگر، آن را به معنای «محلّ زینت» گرفته‌اند؛ زیرا آشکار کردن زینت، مانند: گوشواره، دستبند و بازوبند، به تنهایی مانعی ندارد؛ اگر ممنوعیتی باشد، مربوط به محلّ این زینت‌ها است؛ یعنی گوش‌ها، گردن، دست‌ها و بازوان. بعضی دیگر، آن را به معنای

خود «زینت‌آلات» گرفته‌اند، منتها درحالی‌که روی بدن قرار گرفته، و طبیعی است که آشکار کردن چنین زینتی توأم با آشکار کردن اندامی است که بر آن قرار دارد (این دو تفسیر اخیر، از نظر نتیجه، یکسان است، هرچند از دو راه مسأله تعقیب می‌شود). حق این است که ما آیه را بدون پیش‌داوری و طبق ظاهر آن تفسیر کنیم که آن، همان معنای سوم است، و بنابراین، زنان حق ندارند زینت‌هایی که معمولا پنهانی است، آشکار سازند، هرچند اندام‌هایشان نمایان نشود، و به این ترتیب، آشکار کردن لباس‌های زینتی

---

(1). نور/ 21.

مخصوصی که در زیر لباس عادی یا چادر می‌پوشند، مجاز نیست؛ چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت‌هایی نهی کرده است. در روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السّلام نقل شده نیز همین معنا دیده می‌شود که زینت باطن به «قلاده»، «گردنبند»، «دملج»، «بازوبند»، «خلخال» «پای برنجن» (همان زینتی که زنان عرب در مچ پاها می‌کردند)، تفسیر شده است، و چون در روایات متعدد دیگری، زینت ظاهر، به انگشتر، سرمه و مانند آن تفسیر شده، می‌فهمیم که منظور از زینت باطن نیز خود زینت‌هایی است که نهفته و پوشیده است (دقت کنید).
2. دومین حکمی که در آیه بیان شده است که: آنها باید خمارهای خود را بر سینه‌های خود بیفکنند: «وَ لْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلى جُيُوبِهِنَّ.» «خمر»، جمع «خمار» (بر وزن حجاب)، در اصل، به معنای پوشش است، ولی معمولا به چیزی گفته می‌شود که زنان با آن، سر خود را می‌پوشانند: «روسری». «جیوب»، جمع «جیب» (بر وزن غیب)، به معنای یقه پیراهن است که از آن، تعبیر به گریبان می‌شود، و گاه به قسمت بالای سینه، به تناسب مجاورت با آن، اطلاق می‌گردد. از این جمله استفاده می‌شود که زنان قبل از نزول آیه، دامنه روسری خود را به شانه‌ها یا پشت سر می‌افکندند، به‌طوری‌که گردن و کمی از سینه آنها نمایان می‌شد. قرآن دستور می‌دهد روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم گردن و هم آن قسمت از سینه که بیرون است، مستور گردد.
3. در سومین حکم، مواردی را که زنان می‌توانند در آن‌جا حجاب خود را برگیرند و زینت پنهان خود را آشکار سازند، با این عبارت شرح می‌دهد: آنها نباید زینت خود را آشکار سازند: «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ»، مگر (در دوازده مورد):
1. برای شوهرانشان: «إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ»؛ 2. یا پدرانشان: «أَوْ آبائِهِنَّ»؛ 3. یا پدران شوهرانشان: «أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ»؛ 4. یا پسرانشان: «أَوْ أَبْنائِهِنَّ»؛ 5.

پسران همسرانشان:
«أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ»؛ 6. يا برادرانشان: «أَوْ إِخْوانِهِنَّ»؛ 7. يا پسران برادرانشان: «أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ»؛ 8. يا پسران خواهرانشان: «أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ»؛ 9. يا زنان هم‌کيشان: «أَوْ
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 348
نِسائِهِنَّ»؛ 10. يا بردگانشان (کنيزانشان): «أَوْ ما مَلَکَتْ أَيْمانُهُنَّ»؛ 11. يا پيروان و طفيلانی که تمايلی به زن ندارند (افراد سفيه و ابلهی که ميل جنسی در آنها وجود ندارد): «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ»؛ 12. يا کودکانی که از عورات زنان (امور جنسی) آگاه نيستند: «أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ».
4. و بالاخره چهارمين حکم را چنين بيان می‌کند: آنها به هنگام راه رفتن، پاهای خود را به زمين نزنند تا زينت پنهانی‌شان دانسته شود (و صدای خلخالی که برپا دارند، به گوش رسد): «وَ لا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ ما يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ.» آنها در رعايت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله‌ور می‌سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آن‌چنان بايد دقيق و سخت‌گير باشند که حتی از رساندن صدای خلخالی را که در پای دارند به گوش مردان بيگانه، خودداری کنند، و اين گواه باريک‌بينی اسلام در اين زمينه است، و سرانجام با دعوت عمومی همه مؤمنان، اعم از زن و مرد، به توبه و بازگشت به سوی خدا، آيه را پايان می‌دهد، می‌گويد: همگی به سوی خدا بازگرديد ای مؤمنان! تا رستگار شويد: «وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»، و اگر در گذشته، کارهای خلافی در اين زمينه انجام داده‌ايد، اکنون که حقايق احکام اسلام برای شما تبيين شد، از خطاهای خود توبه کنيد و برای نجات و فلاح، به سوی خدا آييد که رستگاری تنها بر در خانه او است، و بر سر راه شما لغزشگاه‌های خطرناکی وجود دارد که جز با لطف او، نجات ممکن نيست؛ خود را به او بسپاريد.
و زير عنوان «نکته‌ها»، درباره منظور از «نِسائِهِنَّ» فرموده: چنان‌که در تفسير آيه خوانديم، نهمين گروهی که مستثنا شده‌اند و زن حق دارد زينت باطن خود را برابر آنها آشکار کند، زنان هستند، منتهی با توجّه به تعبير «نِسائِهِنَّ» (زنان خودشان)، چنين استفاده می‌شود که زن‌های مسلمان تنها می‌توانند در برابر زنان مسلمان حجاب را برگيرند، ولی در برابر غير مسلمان بايد حجاب اسلامی داشته باشند و فلسفه اين
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 349
موضوع چنان‌که در روايات آمده، اين است که ممکن است آنها بروند و آنچه را ديده‌اند، برای همسرانشان توصيف کنند، و اين، برای زنان مسلمان صحيح نيست. در روايتی که در کتاب «من لا يحضرهِ الفقيه» آمد،

از امام صادق علیه السّلام چنین می‌خوانیم: «لا ینبغی للمرأة ان تنکشف بین یدی الیهودیة و النصرانیة؛ فانهن یصفن ذلک لازواجهن.» سزاوار نیست زن مسلمان در برابر زن یهودی یا نصرانی، برهنه شود؛ چرا که آنها آنچه را دیده‌اند، برای شوهرانشان توصیف می‌کنند.

و درباره جمله «أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ» چنین تفسیر فرموده: ظاهر این جمله، مفهوم وسیعی دارد و نشان می‌دهد که زن می‌تواند بدون حجاب در برابر برده خود ظاهر شود، ولی در بعضی از روایات اسلامی تصریح شده است که منظور ظاهر شدن در برابر کنیزان است، هرچند غیرمسلمان باشند و غلامان را شامل نمی‌شود. در حدیثی از امام امیر المؤمنین، علی علیه السّلام می‌خوانیم که فرمود: «لا ینظر العبد الی شعر مولاته.»: غلام نباید به موی زنی که مولای او است، نگاه کند، ولی از بعضی روایات دیگر، تعمیم استفاده می‌شود، اما مسلما خلاف احتیاط است.

و درباره تفسیر: «أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ»، فرموده: «اربة» در اصل، از ماده «ارب» (بر وزن عرب)؛ چنان‌که راغب در مفردات می‌گوید، به معنای شدت احتیاج است که انسان برای برطرف ساختن آن چاره‌جویی می‌کند. گاهی نیز به معنای حاجت به‌طور مطلق استعمال می‌شود، و منظور از: «أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ» در این‌جا، کسانی هستند که میل جنسی دارند و نیاز به همسر. بنابراین، «غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ»، کسانی را شامل می‌شود که این تمایل در آنها نیست. در این‌که منظور از این عنوان چه کسانی است؟ در میان مفسران گفتگو است. بعضی آن را به معنای پیرمردانی دانسته‌اند که شهوت جنسی در آنها خاموش شده است، مانند: «وَ الْقَواعِدُ مِنَ النِّساءِ»: زنانی که از سر حدّ ازدواج بیرون رفته‌اند و از این نظر بازنشسته شده‌اند. بعضی دیگر آن را به مردان «خصی» (خواجه)، و بعضی دیگر، به «خنثی» که آلت رجولیت مطلقا ندارد، تفسیر کرده‌اند. امّا آنچه بیش از

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 350

همه می‌توان روی آن تکیه کرد و در چند حدیث معتبر از امام باقر علیه السّلام و امام صادق علیه السّلام نقل شده است، این است که منظور از این تعبیر، مردان ابلهی است که به هیچ وجه احساس جنسی ندارند و معمولا از آنها در کارهای ساده خدمتکاری استفاده می‌کنند، تعبیر به «التَّابِعِينَ» نیز همین معنا را تقویت می‌کند، امّا از آن‌جا که این وصف؛ یعنی عدم احساس میل جنسی درباره گروهی از پیران، صادق است، بعید نیست که مفهوم آیه را توسعه دهیم و این دسته از پیرمردان نیز در معنای آیه داخل باشند. در حدیثی از امام کاظم علیه السّلام نیز روی این گروه از پیرمردان تکیه شده است. ولی به‌هرحال، مفهوم آیه این نیست که این دسته از مردان، همانند محارم‌اند. قدر مسلم، این است که پوشیدن سر یا کمی از دست و مانند آن، در برابر این گروه، واجب نیست. «1»

فی قوله تعالی: «أ فَلَمْ یَنْظُرُوا إِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ» «2» هم زیر عنوان: «لحظه‌ای به آسمان بنگرید»، چنین تفسیر فرموده: آیا به آسمان در بالای سرشان نگاه نکردند که چگونه ما آن را بنا کرده‌ایم، بی‌آن‌که ستون و پایه‌ای داشته باشد و چگونه آن را به وسیله ستارگان زینت بخشیده‌ایم، درحالی‌که هیچ شکاف و ناموزونی در آن وجود ندارد؟ منظور از نگاه کردن در این‌جا، نگاهی توأم با اندیشه و تفکّر است که انسان را به قدرت عظیم خالق این آسمان پهناور و شگفتی‌هایش آشنا سازد که هم عظمت خیره‌کننده‌ای دارد، و هم زیبایی‌های فراوان، و هم استحکام و نظم و حساب. جمله «وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ» (هیچ شکافی در آن نیست)، یا به معنای عدم وجود شکاف در خصوص آسمانی است که اطراف زمین را احاطه کرده و جوّ زمین نامیده می‌شود، و به گفته قرآن، «سقف محفوظی» است (انبیاء/ 32) که راه را بر سنگ‌های آسمانی که به‌طور مداوم با سرعت سرسام‌آوری به سوی زمین می‌آید، می‌بندد، و قبل از وصول به سطح زمین، آنها را آتش می‌زند و خاکستر می‌کند، و

(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 438- 442 و 453- 451.
(2). ق/ 6.

هم‌چنین از اشعه کیهانی زیانبخش، ممانعت به عمل می‌آورد، وگرنه آسمان به معنای محلّ ستارگان، یک فضای خالی است که این کرات در آن شناورند. در این‌جا احتمال سومی نیز وجود دارد و آن این است که جمله بالا اشاره به نظریه وجود «اتر» (اثیر) باشد. مطابق این نظریه، تمام عالم هستی و فواصل ستارگان پر است از ماده‌ای بی‌رنگ و بی‌وزن به نام «اتر» که حامل امواج نور است و آن را از نقطه‌ای به عالم دیگر منتقل می‌کند. طبق این نظریه، هیچ شکاف و فرجه‌ای در تمام عالم آفرینش نیست، و سیارات و ثوابت در «اتر» غوطه‌ورند. البته، این سه تفسیر باهم منافاتی ندارند، هرچند تفسیر سوم که متکی به فرضیه اتر می‌باشد، قابل اعتماد نیست؛ چون موضوع اتر، از نظر دانشمندان، هنوز به‌طور قطع، ثابت نشده است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ» «2»، تفسیر فرموده: و نیز خداوند مثلی زده است، مریم، دختر عمران را که دامان خود را پاک نگاه داشت: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، و ما از روح خود در او دمیدیم: «فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا»، و او به فرمان خدا بدون داشتن همسر، فرزندی آورد که پیامبر اولو العزم پروردگار شد. سپس می‌افزاید: او سخنان پروردگار و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و به همه آنها

ایمان آورد: «وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ»، و او از مطیعان فرمان خدا بود: «وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ». از نظر ایمان، در سر حدّ اعلی قرار داشت و به تمام کتب آسمانی و اوامر الهی مؤمن، و از نظر عمل، پیوسته مطیع اوامر الهی بود و بنده‌ای بود جان و دل بر کف، و چشم بر امر و گوش بر فرمان داشت. تفاوت «کلمات» و «کتب»، ممکن است از این نظر باشد که تعبیر به «کتب»، اشاره به تمام کتاب‌های آسمانی است که بر پیامبران نازل شده، و تعبیر به «کلمات»، ناظر [به وحی‌هایی است که صورت کتاب آسمانی نداشته است. مریم آن چنان نسبت به این کلمات و کتب مؤمن بود که قرآن در آیه 75 سوره مائده، به عنوان

---

(1). تفسیر نمونه، ج 22، ص 234- 233.

(2). تحریم/ 12.

«صدیقه» (بسیار تصدیق‌کننده)، از او یاد کرده است. در آیات مختلف، قرآن مطالب زیادی درباره شخصیت این زن باایمان و مقام والای او دیده می‌شود که قسمت مهمی از آن، در همان سوره‌ای است که به نام او نامیده شده (جمعی نیز صدیقه را به معنای بسیار راستگو توصیف کرده‌اند). «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» «2»، زیر عنوان: «بخش دیگری از ویژگی‌های بهشتیان» فرموده: در نخستین توصیف می‌فرماید: آنها کسانی هستند که فروج خویش را از بی‌عفتی حفظ می‌کنند: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ»، «فروج» جمع فرج، کنایه از دستگاه تناسلی است. مگر نسبت به همسران و کنیزانشان که در بهره‌گیری از آنها هیچ‌گونه ملامت و سرزنش ندارند: «إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ». «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «4»، فرموده: در بیان نشانه‌های روز موعود «قیامت» می‌فرماید: این روز موعود زمانی فرامی‌رسد که ستاره‌ها از صفحه آسمان محو و تاریک گردند، و آسمان (کواکب آسمان) از هم شکافته شود: «فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ. وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» (مرسلات). «5»

4. غضّ از ابصار و حفظ فروج در تفاسیر روایی

محدث جلیل، علّامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر روایی نور الثقلین، و علّامه سید هاشم حسینی بحرانی در تفسیر روایی برهان، و علّامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر روایی در المنثور، روایاتی را در ذیل آیات منتخب این فصل ذکر فرموده‌اند که ما در این‌جا در ذیل هر آیه، به نقل برخی از آن روایات می‌پردازیم.
فی قوله تعالی: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً

---

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 405- 304.
(2). معارج/ 29.
(3). تفسیر نمونه، ج 25، ص 36.
(4). مرسلات/ 9.
(5). تفسیر نمونه، ج 25، ص 400.

لِلْعالَمِینَ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- علی بن ابراهیم فی قوله: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها»، فرمود: «قال: مریم لم ینظر الیها بشر.»: گفت: مریم را هیچ انسانی نظر نیفکنده است.
فی قوله تعالی: «فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا»، فرمود: «قال: روح مخلوقه. قال: یعنی امرنا.»: فرمود: روح، مخلوق است. فرمود:
منظورش امر ما است. «2»
ب- ابن ابی حاتم از ابن عباس اخراج نمود که: قیصر به معاویه نوشت، سلام علیک امّا بعد، به من خبر بده، گرامی‌ترین بنده‌ها و گرامی‌ترین کنیزان نزد خدای تعالی کیست؟
پس او در جواب نوشت: گرامی‌ترین بنده‌های او آدم است که او را به دست خودش خلق نمود و همه اسما را به او تعلیم داد، و گرامی‌ترین کنیزان نزد او، مریم، دختر عمران، است که فرجش را حفظ نمود. «3»
ج- عبد الرزاق و ابن ابی حاتم درباره قوله: «فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا» از قتاده اخراج نمودند که او گفت: «نفخ فی جیبها.»؛ یعنی در گریبان او دمید. «4»
د- ابن ابی حاتم از مقاتل اخراج نمود که گفت: «نفخ فی فرجها.»؛ یعنی در فرج او دمید. «5»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ» «6»، روایاتی را نقل نموده‌اند،

از جمله:
الف- علی بن ابراهیم می‌فرماید: پدرم از محمّد بن ابی عمیر، از ابی بصیر، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام مرا حدیث نمود که آن حضرت فرمود: «کل آیة فی القرآن فی ذکر الفروج، فهی من الزنا، الا هذه الایة، فانها من النظر، فلا یحل للرجل المؤمن ان ینظر الی فرج اخیه و لا یحل للمرأة ان تنظروا الی فرج اختها.»؛ یعنی هر آیه‌ای در قرآن در ذکر فروج، مربوط به زنا است، به جز این آیه که درباره نظر کردن است؛ پس برای مرد مؤمن حلال نیست که به فرج برادرش نظر کند، و برای زن مؤمنه نیز نظر کردن به فرج خواهرش حلال نیست. «7»

---

(1). انبیاء/ 91.
(2). برهان، ج 3، ص 695- نور الثقلین، ج 3، ص 457، حدیث 163.
(3). در المنثور، ج 4، ص 335.
(4). در المنثور، ج 4، ص 335.
(5). در المنثور، ج 4، ص 335.
(6). نور/ 30.
(7). برهان، ج 3، ص 731.

ب- در اصول کافی، علی بن ابراهیم از پدرش، و او با اسنادش از ابو عمرو زبیری، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام حدیثی طولانی نقل کند که در آن، حضرت فرمود: «ان اللّه تبارک و تعالی فرض الایمان علی جوارح ابن آدم و قسمه علیها و فرقه فیها ... و فرض علی البصر، ان لا ینظر الی ما حرم اللّه علیه، و ان یعرض عما نهی اللّه عنه مما لا یحل له، و هو عمله و هو من الایمان، فقال تبارک و تعالی:" قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ"، فنهاهم ان ینظروا الی عوراتهم، و ان ینظر المرء الی فرج اخیه، و یحفظ فرجه ان ینظر الیه، و قال:" وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ"، من أن ینظر احداهن الی فرج اختها، و یحفظ فرجها من ان ینظر الیها، و قال: کل شیء فی القرآن من حفظ الفرج، فهو من الزنا، الا هذه الایة، فانها من النظر.»؛ یعنی البته، خدای تبارک و تعالی ایمان را بر اعضای فرزند آدم واجب نمود و آن را بر آن اعضا تقسیم نمود و در آن اعضا پخش کرد ... و بر چشم واجب نمود که بر آنچه خدا حرام کرده، نظر نکند، و از آنچه از آن نهی فرموده، از آنچه برای او حلال نیست، روی بگرداند، و آن، عمل آن چشم بوده و از ایمان است؛ پس خدای تبارک و تعالی فرمود: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ.» پس آنان را از نگاه کردن به عوراتشان و از نظر کردن مرد به فرج برادرش نهی فرمود و این‌که او باید فرجش را از نظر کردن به

آن حفظ نماید و فرمود: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ.» نهی فرمود از نظر کردن هریک از زنان به فرج خواهرشان و این‌که باید فرجش را از نگاه کردن به آن حفظ نماید، و فرمود: هرچه در قرآن از حفظ فرج آمده، آن درباره زنا است، به‌جز این‌که درباره نظر کردن است. «1»

ج- در کتاب «من لا یحضره الفقیه»، آمده که امیر المؤمنین، علی علیه السّلام به فرزندش محمّد بن حنیفه فرمود: «و فرض علی البصران لا ینظر الی ما حرم اللّه عزّ و جلّ علیه، فقال: عزّ من قایل:" قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ"، محرم ان ینظر احد الی فرج غیره.»؛ یعنی بر چشم واجب است که آنچه خدای عزّ و جلّ بر آن حرام کرده، نظر نکند، پس خدای عزّ

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 588، حدیث 91- برهان، ج 3، ص 731.

من قایل فرمود: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ.»، نظر کردن هر کسی بر فرج غیرش حرام است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- محمّد بن یعقوب در کافی با اسنادش از جمیل، از فضیل، او گوید، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره دو ساعد زن سؤال کرد که آیا این دو از زینت است که خدای تعالی فرمود: «وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ»؟ آن حضرت فرمود: «نعم، و ما دون الخمار من الزینة، و ما دون السوارین.»؛ یعنی آری، و در زیر مقنعه و در زیر النگوها و دستبندها (یعنی مواضع زینت)، جزء زینت است. «3»

ب- محمّد بن یعقوب از محمّد بن یحیی با اسنادش از بعض اصحاب ما، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل کند که به آن حضرت گفتم: برای مرد نامحرم دیدن چه چیز زنی که محرم نیست، حلال است؟ آن بزرگوار فرمود: «الوجه و الکفان و القدمان.»: صورت، دو کفت دست و دو قدم. «4»

ج- احمد بن محمّد بن عیسی با اسنادش از زراره، و او درباره قول خدای

تبارک و تعالی: «إِلّا ما ظَهَرَ مِنْها»، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که حضرت فرمود:
«الزینة الظاهره الکحل و الخاتم.»: زینت آشکار سرمه و انگشتر است. «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 589، حدیث 94.
(2). نور/ 31.
(3). نور الثقلین، ج 3، ص 592، حدیث 120- برهان، ج 3، ص 731.
(4). نور الثقلین، ج 3، ص 590، حدیث 105- برهان، ج 3، ص 731.
(5). نور الثقلین، ج 3، ص 592، حدیث 115- برهان، ج 3، ص 731.

د- حسین بن محمّد با اسنادش از ابی بصیر روایت کند که او درباره قول خدای تعالی:
«وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها»، از امام صادق علیه السّلام سؤال نمود. حضرت فرمود:
«الخاتم و المسکة و هی القلب.»: انگشتر و «مسکه» که همان النگو است، می‌باشد. «1»
ه- علی بن ابراهیم و در روایت ابی جارود از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قوله تعالی: «وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها»، نقل کند که ایشان فرمود: «فهی الثیاب و الکحل و الخاتم، و خضاب الکف و السوار، و الزینة ثلاث: زینة للناس، و زینة للمحرم، و زینة للزوج، فاما زینة الناس، فقد ذکرناها، و اما زینة المحرم، فموضع القلادة فما فوقها، و الدملج و ما دونه، و الخلخال و ما اسفل منه، و امّا زینة الزوج، فالجسد کله.»: امام باقر علیه السّلام درباره زینتی که آشکار و پیدا است، فرمود: آن، لباس، جامه، سرمه، انگشتر، خضاب کف دست و النگو (دستبند) است، و زینت سه‌گونه است: زینت برای مردم، زینت برای افرادی که محرمند و زینت برای شوهر، امّا زینتی که برای مردم است، همان است که ذکر کردیم، و امّا زینتی که برای افراد محرم است، جای قرار دادن گردنبند و آنچه در بالای آن قرار می‌گیرد و جای قرار دادن دستبند و آنچه در زیر آن قرار می‌گیرد و خلخال (پای برنجن) و آنچه پایین‌تر از آن است، می‌باشد و اما زینت برای شوهر، جسد و بدن زن است، همه‌اش. «2»
و- در جوامع الجامع، پوشاندن زینت آشکار واجب نیست، و آن ثیاب (لباس رویی و پیراهن) است، الی قوله: «و عنهم علیهم السّلام الکفان و الاصابع»، و در مجمع البیان و در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: «الکفان و الاصابع.»؛ یعنی دو کف دست و انگشتان، زینت ظاهر است. «3»
ز- در من لا یحضره الفقیه از حفص بن بختری، از ابی عبدِ اللّه، امام صادق

علیه السّلام روایت کند که حضرت فرمود: «لا تبغى للمرأة ان تنكشف بين يدى اليهودية و النصرانيه؛ فانهن يصفن ذلک لازواجهن.»؛ یعنی برای زن مسلمان سزاوار نیست در حضور زن یهودی و زن نصرانی خود را بنمایاند و آشکار کند؛ زیرا که آنان او را برای شوهرانشان توصیف می‌کنند. «4»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 592، حدیث 116- برهان، ج 3، ص 731.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 592، حدیث 119- برهان، ج 3، ص 731.
(3). نور الثقلین، ج 3، ص 592، حدیث 118 و 117.
(4). نور الثقلین، ج 3، ص 593، حدیث 123.

ج- در مجمع البیان آمده: «أَوْ نِسائِهِنَّ»؛ یعنی زنان مؤمنه، و برای آنان حلال نیست که در حضور زن یهودی یا زن نصرانی یا مجوسی عریان شوند، مگر این‌که کنیز باشد، و این است معنای «أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ»؛ یعنی کنیزان. این قول از ابن جریح، مجاهد، حسن و سعید بن مسیب است که گفتند: برای بنده مملوک حلال نیست به موهای خانمی که مولای او است، نظر کند، و گفته‌اند: معنای آن، غلامان و کنیزان است، و این قول از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده. «1»

ط- علی بن ابراهیم از محمّد بن یحیی با اسنادش از یونس بن عمار و یونس بن یعقوب جمیعا، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت گفت: «لا يحل للمرأة ان ينظر عبدها الى شىء من جسدها الا الى شعرها غير معتمد لذلک»، و فى رواية اخرى: «لا بأس ان ينظر الى شعرها اذا كان مأمونا.»: امام صادق علیه السّلام فرمود: برای خانم حلال نیست که غلامش به چیزی از بدنش نظر کند، مگر به موهای او وقتی که عمدا و از روی قصد نباشد، و در روایت دیگری فرمود: اشکالی ندارد که به موهای او نظر کند، وقتی که امین باشد (یعنی قصدی نداشته باشد). «2»

ی- در کتاب کافی، محمّد بن اسماعیل با اسنادش از زراره، و او می‌گوید: درباره قول خدای عزّ و جلّ: «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ الى آخر الاية»، از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام سؤال نمودم. امام فرمود: «الاحمق الذين لا يأتى النساء.»؛ یعنی او شخص احمق (یا ابله) است که به زنان کاری ندارد. «3»

ک- حمید بن زیاد با اسنادش از عبد الرحمن بن ابی عبد اللّه، و او گوید: درباره «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ» سؤال نمودم. او گفت: «الاحمق المولى عليه الذى لا يأتى النساء.»: فرموده: او شخص احمق (یا ابلهی) است که تحت ولایت و سرپرستی بوده و کاری به زنان ندارد. «4»

---

(1). نور الثقلين، ج 3، ص 593، حدیث 122.
(2). برهان، ج 3، ص 731.
(3). نور الثقلین، ج 3، ص 593، حدیث 124- برهان، ج 3، ص 731.
(4). نور الثقلین، ج 3، ص 593، حدیث 125- برهان، ج 3، ص 731.

ل- در تفسیر علی بن ابراهیم آمده: «و امّا قوله عزّ و جلّ:" أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ" فهو الشیخ الفانی الذی لا حاجة له فی النساء.»: می‌فرماید او پیری فرتوت است که دیگر او را حاجتی به زنان نیست. «1»

م- ابن بابویه با اسنادش از ابی بصیر، و او گوید: درباره «أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ»، از امام صادق علیه السّلام سؤال نمودم. حضرت فرمود: «الابله المولی علیه الذی لا یأتی النساء.»: او شخص ابلهی است که تحت ولایت و سرپرستی است و کاری به زنان ندارد.

و- علی بن ابراهیم فرمود: «هو الشیخ الکبیر الفانی الذین لا حاجة له فی النساء، او الطفل الذین لم یظهروا علی عورات النساء.»؛ یعنی آن، پیرمرد مسن فرتوتی است که حاجتی به زنان ندارد، یا کودک است، آنانی که بر عورات زنان آگاهی و اطلاع نیافته‌اند. «2»

ن- علی بن ابراهیم فی قوله تعالی: «وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ»، می‌فرماید: یعنی زن نباید یکی از پاهایش را به پای دیگرش نزدیک کند تا خلخالی به خلخالی برخورد نماید و صدا ایجاد کند. «3»

س- فی قوله تعالی: «وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»، در حدیث آمده است که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله: «یا ایها الناس توبوا الی ربکم؛ فانی اتوب الی اللّه تعالی فی کل یوم مأة مرة.»؛ یعنی ای مردم! به سوی پروردگارتان توبه و برگشت کنید که من در هر روز یک صدبار به سوی خدای متعال توبه و انابه می‌کنم. این حدیث را مسلم در صحیح آورده است. «4»

ع- سعید بن منصور، ابن جریر، عبد بن حمید، ابن منذر و بیهقی درباره «وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها»، از ابن عباس اخراج نمودند که گفت: «الکحل و الخاتم، الخرط و القاده.»:
سرمه، انگشتر، گوشواره و گردنبند است. «5»

---

(1). نور الثقلين، ج 3، ص 594، حدیث 127.
(2). برهان، ج 3، ص 732.
(3). برهان، ج 3، ص 732.
(4). نور الثقلین، ج 3، ص 595، حدیث 129.
(5). در المنثور، ج 5، ص 41.

ف- ابن جرير، ابن منذر، ابن ابى حاتم و بيهقى در سننش فى قوله: «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها»، از ابن عباس اخراج نمودند كه: «و الزينة الظاهرة، الوجه و كحل العينين و خضاب الكف و الخاتم، فهذا تظهره فى بيتها لمن دخل عليها. ثم قال:" وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَ الاية"، و الزينة التى تبديها لهؤلاء، قرطاها و قلادتها و سوارها، فاما خلخالها و معضدها و نحرها و شعرها، فانها لا تبديه الا لزوجها.»؛ يعنى زينت ظاهر، چهره، سرمه چشم‌ها، رنگ كف دست‌ها و انگشتر است، پس آن را در خانه‌اش، براى كسى كه داخل در آن گردد، ظاهر و آشكار مى‌كند. سپس فرمود: «وَ لا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَ الايه»، و زينتى كه براى اينان آن را ظاهر و آشكار مى‌كند، گوشواره‌هايش، گردنبندش و دستبندهايش هست، و اما خلخال (پاى برنجن)، بازوبند، گلو و موهايش را، پس آن را ظاهر و آشكار نمى‌كند مگر براى شوهرش. «1»

ص- سعيد بن منصور، بيهقى در سننش، و ابن منذر از عمر بن خطاب رضى اللّه عنه اخراج نمودند كه او به ابى عبيده نوشت: «امّا بعد، فانه بلغنى ان نساء من نساء المسلمين يدخلن الحمامات مع نساء اهل الشرك؛ فانه لا يحلّ لامرأة تؤمن باللّه و اليوم الاخر أن ينظر الى عورتها الا اهل ملتها.»: اما بعد، به من چنين گزارش شده كه زنانى از زنان مسلمين با زنان اهل شرك داخل حمام‌ها مى‌گردند، پس براى زنى كه به خدا و روز قيامت ايمان دارد، حلال نيست كه كسى به جز اهل دينش به عورت او نظر كند. «2»

ض- ابن ابى حاتم درباره قوله: «أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُنَّ»، از سعيد بن جبير اخراج نمود كه او گفت: يعنى براى زن حلال نيست كه چادرش را نزد غلام شوهرش از سرش بردارد. «3»

ظ- ابن ابى حاتم درباره «غَيْرِ أُولِى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ»، از سعيد بن جبير اخراج نمود كه او فرمود: «هو الشيخ الكبير الذى لا يطيق النساء.»: او پيرمرد مسنى است كه طاقت (مواقعه با) زنان را ندارد. «4»

---

(1). در المنثور، ج 5، ص 42.

(2). در المنثور، ج 5، ص 43.

(3). همان.

(4). همان.

غ- ابن ابى شيبه از ابى بكر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام اخراج نمود كه او گفت: «كل شىء من المرأة عورة حتى ظفرها، و اللّه اعلم.»؛ يعنى هرچيزى از زن، عورت است حتى ناخن او، و خدا به همه‌چيز دانا است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الّتِی أحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در تفسیر علی بن ابراهیم، «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها» را فرمود:

«لم ینظر الیه.»؛ یعنی به او نظر نکرده است. «فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا» را فرمود: یعنی روح مخلوقی است. «وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ» را فرمود: یعنی از راضیان (و در نسخه‌ای یعنی از دعاکنندگان، و در نسخه‌ای، یعنی از رغبت‌کنندگان). «3»

ب- از ابو موسی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کند که حضرت فرمود: «کمل من الرجال کثیر و لم یکمل من النساء الا اربع: آسیه بنت مزاحم، امرأة فرعون، و مریم بنت عمران، و خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمّد صلّی اللّه علیه و آله.»؛ یعنی بسیاری از مردان کامل گردیدند و از زنان کامل نشدند، مگر چهار نفر از آنان: آسیه دختر مزاحم، زن فرعون، و مریم، دختر عمران، و خدیجه، دختر خویلد و فاطمه، دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله. «4»

ج- از علی بن حمزه از عکرمه ابن عباس است که گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله چهار خط در روی زمین ترسیم نمود و گفت: «اتدرون ما هذا؟»: آیا می‌دانید اینها چیست؟ گفتیم: «اللّه و رسوله صلّی اللّه علیه و آله اعلم.»: خدا و پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله داناترند. پس حضرت فرمود: «افضل نساء اهل الجنة، خدیجة بنت خویلد و فاطمة بنت محمّد و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم، امرأة فرعون.»؛ یعنی برترین زنان اهل بهشت، خدیجه، دختر خویلد و فاطمه، دختر محمّد، و مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، زن فرعون، است. «5»

---

(1). در المنثور، ج 5، ص 44.

(2). تحریم/ 12.

(3). برهان، ج 4، ص 1131.

(4). نور الثقلین، ج 5، ص 377، حدیث 44.

(5). نور الثقلین، ج 5، ص 377، حدیث 46.

د- احمد، طبرانی و حاکم از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمودند که او گفت: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:

افضل نساء اهل الجنة، بنت خویلد، و فاطمة بنت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، و مریم بنت عمران، و آسیه بنت مزاحم، امرأة فرعون، مع ما قص اللّه علینا من خبرهما فی القرآن:" قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی

الْجَنَّةِ."»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمَود: برترین زنان اهل بهشت، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر محمّد صلّی اللّه علیه و آله، مریم دختر عمران و آسیه، دختر مزاحم، زن فرعون، است با آنچه خدا در قرآن از خبر آن دو بر ما حکایت نمود که: «قالَتْ رَبِّ ابْنِ لِی عِنْدَکَ بَیْتاً فِی الْجَنَّةِ.»: (آسیه) گفت: ای پروردگار من! نزد خودت در بهشت، خانه‌ای برای من بنا کن. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» «2»، روایتی را نقل نموده‌اند:

محمّد بن یعقوب با اسنادش از اسحاق بن ابی سارة روایت کند که او گفت: از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره آنها؛ یعنی از «متعه»، سؤال نمودم. پس حضرت برای من فرمود:

«حلال فلا تتزوج الا عفیفة؛ ان اللّه عزّ و جلّ یقول:" وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ"، فلا تضع فرجک حیث لا تأمن علی دراهمک.»؛ یعنی پس آن حضرت برای من فرمود: حلال است، پس تزویج نکن مگر زنی را که عفیف و پاکدامن باشد؛ البته، خدای عزّ و جلّ می‌فرماید:

«وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ»؛ پس فرج خودت را در جایی که بر پول‌هایت تأمین نداری، قرار مده. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «4»، روایتی را نقل نموده‌اند:

علی بن ابراهیم در روایت ابی جارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فی قوله تعالی: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ»، نقل کند که حضرت فرمود: «تنفرج و تنشق.»: آسمان از هم گشوده شود و شکافته و دو نیمه گردد. «5»

---

(1). در المنثور، ج 6، ص 246.

(2). معارج/ 29.

(3). برهان، ج 4، ص 1149- نور الثقلین، ج 5، ص 419، حدیث 35.

(4). مرسلات/ 9.

(5). برهان، ج 4، ص 1167- نور الثقلین، ج 5، ص 488، حدیث 8.

5. تدبّر در آیات غض از ابصار و حفظ فروج

اشاره

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1» در بررسی تفاسیر و آیات قرآن کریم ملاحظه می‌کنیم، هریک از الفاظ «غض» و «فرج» در هر آیه از قرآن مجید به تناسب مضاف آن، اولا، و با استناد به سیاق آیه و آیات دیگر، ثانیا، معنا و مفهوم خاصی دارد. لذا در این‌جا ابتدا معانی و مفاهیم غض از ابصار و حفظ فروج را با استناد به تفاسیر و تفاسیر روایی، و پس از آن، معانی و مفاهیم آن را با استناد به آیات قرآن بررسی و تدبّر می‌کنیم.

1. 5. تدبّر در معانی و مفاهیم غض از ابصار و حفظ فروج با استناد به تفاسیر و تفاسیر روایی به تناسب مضاف آنها

الف- 1. 5. «أَحْصَنَتْ فَرْجَها». «أَحْصَنَتْ فَرْجَها»؛ یعنی دامان خویش را از هرگونه آلودگی، اعم از حلال و حرام، حفظ نمود؛ به این معنا که هیچ مردی را به همسری اختیار نکرد و درعین‌حال، پاکی عفت خود را حفظ و حراست نمود: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً لِلْعالَمِینَ.» «2»؛ یعنی: و به یاد بیاور مریم را که دامان خویش را از هرگونه آلودگی، اعم از حلال و حرام، حفظ نمود، (به این معنا که هیچ مردی را به همسری اختیار نکرد و درعین‌حال، پاکی عفت خود را حفظ و حراست نمود)، پس ما (جبرئیل را مأمور نمودیم و به واسطه او) در مریم روح را جریان دادیم (و مسیح را در او خلق کردیم) و مریم را (که حامل جریان روح بود) و فرزندش (مسیح) را (که بدون نطفه خلق گردید)، نشانه و آیتی (از قدرت واسعه خود) برای جهانیان قرار دادیم.
قوله تعالی: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها وَ كُتُبِهِ وَ كانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ» «3»، و چون آیه عطف بر «امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» است،

---

(1). ص/ 29.
(2). انبیاء/ 91.
(3). تحریم/ 12.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 363

معنای تقدیری آن چنین است: و (خدای تعالی برای مؤمنین مثل زد) مریم دختر عمران را که او دامان خویش را از هرگونه آلودگی، اعم از حلال و حرام، حفظ نمود (به این معنا که هیچ مردی را به همسری اختیار نکرد و درعین‌حال، پاکی عفت خود را حفظ نمود)، پس ما (جبرئیل را مأمور نمودیم و به واسطه او) در مریم روح را جریان دادیم (و مسیح را در او خلق کردیم)، و مریم کلمات پروردگارش را (که او با انبیایش از طریق وحی تکلّم می‌نمود) و کتاب‌هایش را (که بر پیامبرش نازل شده)، تصدیق نمود (و آنها را باور داشت و معتقد بود)، و او از قوم و طایفه‌ای بود که علی الدوام مطیع و خاضع پروردگار متعال بودند.
ب- 1. 5. «یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ». خطاب آن، به مردان مؤمن بوده و مقابله حفظ فرج و غض بصر، در آنان است؛ یعنی مردان چشمانشان را از نگریستن به عورت مردان دیگر فروبپوشند و عورتشان را از نظر کردن به آن حفظ نمایند: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ

يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِكَ أَزْكى لَهُمْ إِنَّ اللّهَ خَبِيرٌ بِما يَصْنَعُونَ» «1»؛ يعنى: (اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله!) به مردان امر كن چشمانشان را از نگريستن به عورات مردان ديگر فروپوشند و عوراتشان را از نظر كردن به آنها حفظ نمايند كه آن (فروپوشيدنِ چشم و حفظ عورات)، براى آنان پاكيزه‌تر است. البته، خداى تعالى به آنچه (از اوامر و نواهى كه) آنان را به كار مى‌بندند، بسيار آگاه است.

ج- 1. 5. «يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ». خطاب آنها به زنان مؤمنه بوده و مقابله حفظ فرج و غض بصر، در آنان است؛ يعنى زنان مؤمنه چشمانشان را از نگريستن به عورت زنان ديگر فروپوشند و عورتشان را از نظر زنان ديگر به آن، حفظ نمايند. وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ ...» «2»؛ يعنى: و (اى محمّد صلّى اللّه عليه و آله!) به زنان مؤمنه امر كن چشمانشان را از نگريستن به عورات زنان ديگر فروپوشند و عورتشان را از نظر زنان ديگر به آن، حفظ نمايند.

---

(1). نور/ 30.

(2). نور/ 31.

د- 1. 5. «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ».؛ يعنى بعضى شكاف‌ها و رخنه‌ها (كه موجب اختلال در نظم عالم شود)، در آن نيست: «أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ» «1»؛ يعنى آيا (آن‌گاه كه به بعث و قيامت كفر ورزيدند)، در ساختمان آسمان كه با اين همه عظمت، حسن ترتيب و انتظام، بر بالاى سر آنها قرار دارد، نگاهى (توأم با تفكّر و انديشه) نكردند كه ملاحظه كنند كه آن را چگونه ما بدون ستون و بدون وابستگى بنا نموديم و آن را با كواكب سيار درخشنده و ستارگان ثابت درخشان زينت داديم، درحالى‌كه در آن از شكاف‌ها و رخنه‌هايى كه موجب اختلال نظم عالم شود، هيچ نيست.

ه- 1. 5. «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ». «فروج»، جمع فرج (بر وزن قرض) است و مراد از آن در اين‌جا، عضوى است كه براى انجام مواقعه به كار مى‌رود، و مراد از حفظ فروج در اين‌جا، خوددارى كردن از مواقعه نامشروع است: «وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ» «2»؛ يعنى: و (دارندگان صفات نيک و بهشتيان) همان كسانى هستند كه تأكيد دارند، از مواقعه به طريق نامشروع خوددارى كنند.

و- 1. 5. «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ». «فرج» در اين‌جا، به معناى فروكوفته شدن و شكاف برداشتن است: «وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ» «3»؛ يعنى آن‌گاه كه آسمان (موجبات اختلال نظم در آن ايجاد شود؛) يعنى از هم شكافته شود و فروكوفته گردد.

2. 5. تدبّر در معانی و مفاهیم غضّ از ابصار و حفظ فروج با استناد به آیات قرآن کریم و با توجّه به سیاق آیات

اشاره

همان‌گونه که در مقدمه این فصل بیان شد، مشتقات کلمه «غض» در ضمن چهار آیه، و کلمه «فرج» و اشتقاقات آن در ضمن نه آیه، در قرآن کریم ذکر شده که در این‌جا تنوّع معانی و مفاهیم «غض» و «فرج» را با توجّه به سیاق هر آیه و با استناد به آیات دیگر تدبّر می‌کنیم.

---

(1). ق/ 6.

(2). معارج/ 29.

(3). مرسلات/ 9.

1. 2. 5. تنوّع در معانی و مفاهیم غض

الف- 1. 2. 5. معنای اول غض

یکی از معانی و مفاهیم «غض»، فروپوشیدن چشم و برهم گذاشتن پلک‌های آن است در مردان به منظور عدم رؤیت عورات مردان دیگر، و این معنا به دلالت مقابله «یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ» با «یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» حاصل می‌شود: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ.» «1»

ب- 1. 2. 5. معنای دوم غض

یکی از مفاهیم «غض»، فروپوشیدن چشم و بر هم گذاشتن پلک‌های آن است در زنان به منظور عدم رؤیت عورات زنان دیگر، و این معنا به دلالت مقابله «یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ» با «یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» حاصل می‌شود: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لاَ یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «2»

ج- 1. 2. 5. معنای سوم غض

یکی از معانی و مفاهیم «غض»، کاستن و کوتاه کردن از صدا است در سخن گفتن، مگر زمانی که شخص مورد ظلم واقع شود، و این معنا به دلالت آیه 19 سوره لقمان و آیه 148 سوره نساء است: «وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْواتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ» «3»، «لا یُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظُلِمَ وَ کانَ اللَّهُ سَمِیعاً عَلِیماً.» «4»

---

(1). نور/ 30.

(2). نور/ 31.

(3). لقمان/ 19.

(4). نساء/ 148.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 366

د- 1. 2. 5. معنای چهارم غض

یکی از معانی و مفاهیم «غض»، کوتاه نمودن صدا در سخن گفتن است با قلبی آکنده از تقوا، و این معنا، به دلالت آیات دوم و سوم سوره حجرات حاصل است: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ. إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوی لَهُمْ مَغْفِرَهٌ وَ أَجْرٌ عَظِیمٌ.» «1»

2. 2. 5. تنوّع در معانی و مفاهیم «فرج» و حفظ آن.

الف- 2. 2. 5. معنای اول حفظ فرج

یکی از معانی و مفاهیم حفظ فرج، پاکدامنی نسبت به حلال و حرام است، آن‌گونه که آیه و نشانه‌ای برای عالمیان گردد: «وَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیها مِنْ رُوحِنا وَ جَعَلْناها وَ ابْنَها آیَةً لِلْعالَمِینَ.» «2»

ب- 2. 2. 5. معنای دوم فرج

یکی از معانی و مفاهیم حفظ فرج، پاکدامنی از حلال و حرام است که توأم با تصدیق وحی و کتب نازل شده از جانب خدا و اطاعت و انقیاد محض نسبت به او باشد: «وَ مَرْیَمَ ابْنَتَ عِمْرانَ الَّتِی أَحْصَنَتْ فَرْجَها فَنَفَخْنا فِیهِ مِنْ رُوحِنا وَ صَدَّقَتْ بِکَلِماتِ رَبِّها وَ کُتُبِهِ وَ کانَتْ مِنَ الْقانِتِینَ.» «3»

ج- 2. 2. 5. معنای سوم فرج

یکی از معانی و مفاهیم حفظ فرج، ستر عورات مردان مؤمن است، و این معنا به دلالت مقابله «یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ» با «یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» حاصل است: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ أَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذلِکَ أَزْکی لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِیرٌ بِما یَصْنَعُونَ.» «4»

---

(1). حجرات/ 3- 2.

(2). انبیاء/ 91.

(3). تحریم/ 12.

(4). نور/ 30.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 367

د- 2. 2. 5. معنای چهارم حفظ فرج

یکی از معانی و مفاهیم حفظ فرج، ستر عورت زنان مؤمنه است، و این معنا به دلالت مقابله «یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ» با «یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ» حاصل است: «وَ قُلْ لِلْمُؤْمِناتِ یَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصارِهِنَّ وَ یَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا ما ظَهَرَ مِنْها وَ لْیَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلی جُیُوبِهِنَّ وَ لا یُبْدِینَ زِینَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبائِهِنَّ أَوْ آباءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنائِهِنَّ أَوْ أَبْناءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی إِخْوانِهِنَّ أَوْ بَنِی أَخَواتِهِنَّ أَوْ نِسائِهِنَّ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِینَ غَیْرِ أُولِی الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِینَ لَمْ یَظْهَرُوا عَلی عَوْراتِ النِّساءِ وَ لا یَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِیُعْلَمَ ما یُخْفِینَ مِنْ زِینَتِهِنَّ وَ تُوبُوا إِلَی اللَّهِ جَمِیعاً أَیُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «1»

ه- 2. 2. 5. معنای پنجم فرج

یکی از معانی و مفاهیم فرج، شکاف و انشقاق آسمان است، به‌طوری‌که عدم آن در بنای آسمان و در زیبایی، انتظام و حسن ترتیب آن، لازم است: «أَ فَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنَّاها وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ.» «2»

و- 2. 2. 5. معنای ششم فرج

یکی از معانی و مفاهیم فرج، شکاف و انشقاق در آسمان است، به‌طوری‌که وجود آن شکاف و انشقاق، سبب فروکوفتگی آسمان، تیره و محو شدن ستارگان، صاف شدن کوه‌ها و تبدیل یافتن زمین و آسمان گردد:

1. فروکوفتگی آسمان:

- وَ إِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ. «3»
- و إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ. «4»
- و إِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ. «5»

---

(1). نور/ 31.

(2). ق/ 6.

(3). مرسلات/ 9.

(4). انشقاق/ 1.

(5). انفطار/ 1.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 368

- وَ إِذَا السَّماءُ کُشِطَتْ. «1»
- فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّماءُ فَکانَتْ وَرْدَةً کَالدِّهانِ. «2»
- وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَةٌ. «3»

2. تیره و محو شدن ستارگان:

- وَ إِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ. «4»
- فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ. «5»

3. روان شدن و صاف شدن کوه‌ها:

- وَ إِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ. «6»
- وَ إِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ. «7»
- وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَراباً. «8»
- وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسًّا فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثًّا. «9»

4. تبدیل یافتن زمین و آسمان‌ها:

- یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ الْواحِدِ الْقَهَّارِ. «10»

ز- 2. 2. 5. معنای هفتم حفظ فرج

یکی از معانی حفظ فرج، خودداری مردان مؤمن است از «زنا»، و این معنا به قرینه قوله: «فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ»، است. این مؤمنین رستگار، در نماز خاشع، از سخن لغو روی‌گردان، اهل پرداخت زکات و وفا به عهد، امانت‌دار و محافظ بر نمازهایشان هستند، اینان خود وارث فردوس و جاویدان در آنند: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِلزَّکاةِ فاعِلُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلَی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ فَمَنِ

---

(1). تکویر/ 11.

(2). رحمن/ 37.

(3). حاقه/ 16.

(4). تکویر/ 2.

(5). مرسلات/ 8.

(6). تکویر/ 3.

(7). مرسلات/ 10.

(8). نبأ/ 20.

(9). واقعه/ 6- 5.

(10). ابراهیم/ 48.

ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلَواتِهِمْ یُحافِظُونَ أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ.» «1»

ح- 2. 2. 5. معنای هشتم حفظ فرج

یکی از معانی حفظ فرج، خودداری انسان‌های صالح است از زنا، و این معنا به قرینه قوله: «فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ»، حاصل است. اینان انسان‌هایی هستند که با تداوم در نماز و حفاظت بر آن، پرداخت حقّ بینوایان و محرومان، ادای امانت، وفای به عهد، پایبندی بر شهادات و ترس از عذاب آخرت، آزمندی خود را اصلاح نموده، چون شری به آنها برسد، بی‌تابی نمی‌کنند و چون خیری به آنان برسد، از آن، ممانعت نمی‌نمایند، و اینان در بهشت مورد کرامت هستند: «إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً. إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً. وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً. إِلَّا الْمُصَلِّینَ. الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ دائِمُونَ. وَ الَّذِینَ فِی أَمْوالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ. لِلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ. وَ الَّذِینَ یُصَدِّقُونَ بِیَوْمِ الدِّینِ. وَ الَّذِینَ هُمْ مِنْ عَذابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. إِنَّ عَذابَ رَبِّهِمْ غَیْرُ مَأْمُونٍ. وَ الَّذِینَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ. إِلَّا عَلی أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَکَتْ أَیْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَیْرُ مَلُومِینَ. فَمَنِ ابْتَغی وَراءَ ذلِکَ فَأُولئِکَ هُمُ العادُونَ. وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ. وَ الَّذِینَ هُمْ بِشَهاداتِهِمْ قائِمُونَ. وَ الَّذِینَ هُمْ عَلی صَلاتِهِمْ یُحافِظُونَ. أُولئِکَ فِی جَنَّاتٍ مُکْرَمُونَ.» «2»

ط- 2. 2. 5. معنای نهم حفظ فرج

یکی از معانی و مفاهیم حفظ فرج، خودداری مردان و زنان مسلمان مؤمن است از زنا. اینان اهل طاعت محض، راستی، صبر، خشوع، بخشش، روزه‌داری و بسیاری ذکر و یاد خدا هستند، و خدای تعالی برای اینان پاداش عظیمی را آماده نموده است: «إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِناتِ وَ الْقانِتِينَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الصَّادِقاتِ وَ الصَّابِرِينَ وَ الصَّابِراتِ وَ الْخاشِعِينَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ

---

(1). مؤمنون/ آيات 11- 1.

(2). معارج/ 35- 19.

الصَّائِمِينَ وَ الصَّائِماتِ وَ الْحافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِراتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً.» «1»

بارالها! ما را توفیق ده با دیده سر به آیات تو بنگریم، و با چشمان دلمان هم به نوری بنگریم که با آن بتوان نور تو را مشاهده کنیم: «و أنر أبصار قلوبنا بضياء نظرها إليک»، و با حفظ فروج خود، در عدم فروج در آسمان‌ها بیندیشیم.

آمین، یا رب العالمین!

---

(1). احزاب/ 35.

فصل سی و هشتم فرح

اشاره

کلمه فرح با الفاظ: «فرح»، «فرحوا»، «تفرح»، «تفرحوا»، «تفرحون»، «یفرح»، «یفرحوا»، «یفرحون»، «فرح»، «فرحون»، «فرحین» 22 بار در ضمن 21 آیه در 13 سوره قرآن کریم ذکر شده. از این مجموعه، هشت آیه آن را از شش سوره قرآن به عنوان موضوع تحقیق در این فصل انتخاب می‌نماییم، و بعد، آیات را زیر عنوان: «آیات فرح» تنظیم کرده و پس از آن، معنا و مفهوم فرح را با استناد به کتب لغت تحقیق می‌کنیم، و در مرحله سوّم و چهارم، آیات تنظیم شده را با استفاده از کتب تفسیر علمای مفسّر اهل تشیع و اهل تسنن، از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا عصر حاضر، و از کتب تفسیر روایی محققانی از علمای سنی و شیعه بررسی نموده، و در مرحله پنجم، با استعانت از امدادها و الطاف بی‌کران ربّ رئوف، و استمداد و استناد به آیات قرآن و تفاسیر مورد تحقیق، به تدبّر در آیات مذکور می‌پردازیم.

1. تنظيم آيات فرح به ترتيب مصحف كريم

1. إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ. «1»

---

(1). آل عمران/ 120: مدنى.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 372

2. فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. «1»

3. قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. «2»

4. اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ. «3»

5. وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ. «4»

6. ذلِكُمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ. «5»

7. فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ. «6»

8. لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ. «7»

2. در معنای فرح

راغب در مفردات فرموده: فرح، باز شدن دل است که به واسطه خوشی و لذت حاصل شود، و آن بیشتر در لذات دنیوی باشد، و به همین جهت فرمود: «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ»، «وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا»، «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ»، «حَتَّى إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا»، «فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»، «إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ»، و در خوشی و لذت اجازه داده نشده، مگر در قوله: «فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا»، «وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ»، و مفراح، به کسی گفته می‌شود که بسیار خوشحال و شادمان است، و مفرح و مفروح، به چیزی گفته

---

(1). آل عمران/ 170: مدنی.
(2). یونس/ 58: مکّی.
(3). رعد/ 26: مدنی.
(4). رعد/ 36: مدنی.
(5). غافر/ 75: مکی.
(6). شوری/ 48: مکی.
(7). حدید/ 23: مدنی.

می‌شود که شادی‌آور و مسرّت‌بخش است، و رجل مفرح، مردی است که قرض و دین او زیاد است، و در حدیث است که: «و لا یترک فی الأسلام مفرح.»: در دین مقدس اسلام، کسی که قرض او زیاد است، نباید از نظرها به دور بماند (و به فراموشی سپرده شود)، و إفراح هم در جلب شادمانی و سرور، و هم در ازاله آن استعمال می‌شود؛ هم‌چنان‌که «اشکاء»، هم در جلب شکایت، و هم در محو آن استعمال می‌گردد. بنابراین کسی که قرض دارد و بدهکار می‌باشد، شادی و خوشی او محو و زایل شده است. به همین جهت گفته می‌شود: او هیچ غم و اندوهی به‌جز وام و قرضش ندارد. «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ»؛ یعنی البته، خدای تعالی کسانی را که در اثر وفور نعمت بر مردم تکبّر کرده و ناز می‌فروشند، دوست نمی‌دارد، و اما در این‌جا فرح به معنای سرور و خوشحالی، مکروه نیست، و البته، فرح، در معانی: رضا و خشنودی، خوشحالی و سرور و غرور و تکبّر بر اثر وفور نعمت، استعمال گردیده است، و قوله: «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ»؛ یعنی آن گمراهی به سبب چیزهایی بود که شما از فرح و

مرح در روی زمین به ناحق داشتید، و آن، شرک و پرستش بت‌ها است.
این، قول شیخ ابو علی است، و در حدیثی آمده که: «ان اللّه اشد فرحا بتوبة عبده من رجل اضل راحلته و زاده فی لیلة ظلماء فوجدها.»؛ یعنی البته، خدای تعالی خشنودیش از توبه بنده‌اش، از مردی که مرکب سفر و توشه‌اش را در شب ظلمانی گم کرده باشد، سپس آن را پیدا کند، شدیدتر است.
گفته‌اند: فرح در این حدیث، کنایه از رضا، سرعت قبول و حسن جزا است، و در حدیث است که برای روزه‌دار دو سرور و شادمانی است که آنها را دریافت می‌کند؛ یکی، خوشحالی و فرح به هنگام افطار است که آنچه را بدان مأمور بوده، انجام داده، و گفته‌اند: این خوشحالی به واسطه ثوابی است که بنا بر اعتقادش، به او پاداش می‌دهند، و یکی دیگر، خوشحالی و فرح در روز قیامت است، و آن به واسطه آن چیزی است که

---

(1). مفردات، ص 389.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 374
از بابت روزه به او می‌رسد، و گفته‌اند: یکی، خوشحالی و فرح به هنگام افطار است؛ زیرا دعای روزه‌دار در آن هنگام به اجابت می‌رسد، و یکی دیگر هم خوشحالی به هنگام افطار است به واسطه این‌که به اکمال روزه موفق شده و لذّت میل نمودن غذا را درک می‌کند و با تناول آن غذا، درد گرسنگی را رفع می‌نماید. «1»
و در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: فرح و آنچه مشتمل بر آن است، مانند: یفرح و نحو آن. اصل فرح، به معنای گشادگی، سرور و خوشحالی است، و آن، گاهی بر اثر مال و نعمت دنیوی حاصل می‌شود که او را از امر آخرت غافل می‌کند، و گاهی آن‌چنان است که با ملاحظه مال، توجّه به آخرت و خوبی حال نزد خدای تعالی دارد، و هر دو حالت در قرآن وارد شده است. اوّلی از نوع مذموم و ممنوع بوده و از صفات دشمنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ائمه علیهم السّلام است و تأویل آن، درباره آنها است؛ همچنان‌که در کتاب کافی از امام باقر علیه السّلام روایت است که قوله: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ»، درباره پدر فلان و یارانش نازل گردیده. «و لا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ»؛ از چیزهایی که اختصاص به علی بن ابی طالب علیه السّلام دارد، و «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ»؛ یعنی خوشحال نباشید به آن فتنه‌هایی که بعد از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بر شما عرضه شد، و در نهایت، «أسی»، به معنای حزن و اندوه ذکر شده، و امّا نوع دوّم فرح، شکّی نیست که آن در مقابل اوّلی است. پس آن بالنسبه برای اهل ولایت می‌باشد، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که درباره قوله تعالی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ

بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا»، فرمود: فضل، نبوّت شما بوده و رحمت او علی علیه السّلام است. «فبذلک»؛ یعنی به نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و ولایت علی علیه السّلام باید خوشحال شوند؛ یعنی شیعیان باید خوشحال باشند. «2»

در فرهنگ لغات فرموده: فرح؛ یعنی شادی، و فرحة و فرحة؛ یعنی شادمانی و مژدگانی، و به لغت عوام آن را «حلوان بشارة» گویند، و فرحان؛ یعنی شادمان. مؤنّث آن، فرحی و فراحی است، و إفراح؛ یعنی شادمان نمودن، گران آمدن وام بر شخص و او

---

(1). مجمع البحرین، ص 177.

(2). مقدمه برهان، ص 172.

را اندوهگین کردن، و تفریح؛ یعنی شادمانی کردن، و مفرّح؛ یعنی شادی‌آورنده، و داروی مقوّی دل، و مفرح، مفعول است به معنای درویش، نیازمند، و آن‌که اصل و تبارش را نداند، و مفراح؛ یعنی کسی که بسیار شادمانی کند، و أفراح یعنی شادمانی‌ها. «1»

در فرهنگ عمید فرموده: تفریح، شادمانی کردن و شادمانی است، و فرح (به فتح فاء و راء)؛ یعنی شاد شدن، شادمانی، شادی، و فرحت (به فتح فاء و حاء)؛ یعنی مسرّت، شادی، شادمانی به معنای مژدگانی هم می‌گویند، و مفرح (به ضمّ میم و فتح فاء و کسر رای مشدّد)؛ یعنی فرح‌آور، شادکننده. «2»

3. فرح در تفاسیر

شیخ طایفه، طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.» «3»، فرموده: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ»، مراد از «حَسَنَةٌ» در این‌جا، آن چیزهایی است که خدای تعالی به واسطه اجتماع (یا وحدت) کلمه، به آنان انعام فرموده، از قبیل:
الفت و مهربانی، و غلبه و پیروزی، و مراد از «سَيِّئَةٌ»، محنت و اندوهی است که به واسطه موفقیت دشمنانشان و به سبب اختلاف کلمه، بر آنان عارض است، و آنچه موجب تفرقه بین آنها می‌شود نیز سبب پیروزی دشمنان و ایجاد غم و اندوه آنان است.
این، قول حسن، قتاده، ربیع و ابن جریح است، و قوله: «وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا»؛ یعنی: و اگر خویشتن‌داری کنید و با خودداری از معاصی خدای تعالی، تقوای الهی داشته باشید و طاعات او را انجام دهید، «لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً»؛ یعنی مکر آنان که بر شما احاطه نموده تا کراهات و بدی‌هایشان را بر شما واقع کنند، هیچ ضرری به شما نمی‌زند، و «کید»، آن مکری است که بر صاحبش احاطه می‌گردد تا کراهت و بدی‌اش را بر او واقع

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 628.
(2). فرهنگ عمید، ذیل لغات مذکور.
(3). آل عمران/ 120.

نماید، و اصل آن، مشقت و رنج است، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»، یعنی البته، خدای تعالی بر آنچه آنان انجام می‌دهند و بر همه آنان، احاطه کامل دارد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «2»، فرموده: «فَرِحِينَ»، منصوب است بنا بر آن که حال باشد از قوله: «يُرْزَقُونَ» که در ذیل آیه قبل آمده، و قوله: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛ یعنی درحالی‌که به واسطه آنچه از انواع نعمت‌ها که خدای متعال به آنان اعطا فرموده، مسرور و شادمان می‌گردند، «وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ»؛ یعنی آنان به منزله کسی هستند که درباره دوستش به چیزی که او را مسرور می‌سازد، بشارت داده‌اند، و برای اهل تأویل در آن، دو قول است: یکی این‌که: برادران ما کشته می‌شوند؛ چنان‌که ما کشته شدیم،

پس به آنان آنچه از کرامات خدا که به ما پاداش نیک داده‌اند، پاداش می‌دهند. قول دیگر این‌که: نامه‌ای به شهید داده می‌شود که در آن کسانی از برادرانش که بر او وارد می‌شوند، ذکر شده. آن، بشارت است، پس او را بشارت به خوشحالی است، چنان‌که اهل غایب به آمدنش، در دنیا بشارت به خوشحالی می‌دهند، و زجاج گفته: معنای آن این است که آنان به ایشان در فعل ملحق نشده‌اند، جز این‌که برای آنان به واسطه تصدیقشان فضل عظیمی است. قوله: «أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»، در موضع (ان) دو قول است: یکی خفض به باء بوده و تقدیر آن «بان لا خوف» است، و قول دیگر این است که: موضع آن، نصب است، بنابر آن‌که چون حرف جرّ حذف گردیده، به وسیله فعل منصوب شده، مثل قول شاعر که می‌گوید:
«امرتک الخیر»؛ یعنی: «بالخیر». «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ» «4»، فرموده: لام در قوله: «فَلْیَفْرَحُوا»، لام امر است، و آن، لازم می‌باشد؛ چون به

---

(1). تبیان، ج 2، ص 575، به اختصار.
(2). آل عمران/ 170.
(3). تبیان، ج 3، ص 49- 48.
(4). یونس/ 58.

وسیله آن، به غایب امر می‌کند. اگر گفته شود: چگونه مؤمنین به سرور و شادمانی کردن امر شده‌اند و حال آن‌که خدای تعالی در مواضعی از قرآن، مسرور بودن را مذمت نموده است؟ در جواب گفته شود: اگر فرح، مفید چیزی باشد که اقتضای مذمّت دارد، آن، مفید مذمّت است، و اگر مفید چیزی باشد که اقتضای مدح دارد، آن، مفید مدح است.
خدای تعالی در آیه به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله امر فرمود که به مکلّفین بگوید: به فضل خدا که آن، فراوانی نعمت‌های او است، شادمان باشند، و فرح، لذّت در قلب است به واسطه ادراک آنچه دوست دارد، و اگر خواستی بگو: آن، لذّت قلبی است که به واسطه نیل به آنچه مطلوب او بوده، حاصل شده، و تحسین خدای تعالی در این آیه از فرح، دلالت است بر این‌که خدا شادمانی را که ناشی از تکثّر به واسطه وفور نعمت باشد، دوست ندارد که آن، «بطر» است، و گفته‌اند: فضل خدا، قرآن، و رحمت او، اسلام است که «هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ»: آن فضل و رحمت، بهتر از آن چیزهایی از طلا و نقره است که جمع می‌کنند. این، قول ابن عباس، ابو سعید خدری، حسن، قتاده و مجاهد است. ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام

فرمود: «بِفَضْلِ اللّهِ»؛ یعنی اقرار به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و «بِرَحْمَتِهِ»، اقتدا نمودن به علی علیه السّلام، «خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ»؛ یعنی بهتر است از آنچه از این طلاها و نقره‌ها که جمع آوری می‌کنند. «1»
همین‌طور قوله تعالی: «اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ» «2»، فرموده: خدای تعالی خبر داد به این‌که: «یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ»؛ یعنی روزی را بر هریک از بندگانش که مشیتش باشد، برحسب آنچه او تعالی مصلحت بداند، وسیع می‌گرداند، و بر دیگران، هنگامی که آن را مصلحت آنها بداند، تنگ می‌گرداند، و قوله: «وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا»؛ یعنی اینان که روزی آنان را بسط و توسعه داد، به واسطه فراخی روزی در زندگی دنیا شادمان شدند و فنا و نیستی آن را و بقا و همیشگی بودن آخرت را فراموش کردند، و احتمال دارد مراد

---

(1). تبیان، ج 5، ص 397- 395، به اختصار.
(2). رعد/ 26.

از «فَرِحُوا» در این‌جا، فرح البطر باشد، مانند قول خدای تعالی در سوره قصص: «إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ»؛ یعنی شادمانی غرورآمیز و تکبّرگونه که به واسطه وفور نعمت است.
و فرح، همان شادمانی و خوشحالی است، و آن، لذت قلب است به واسطه نیل به مطلوب، و از آن است، قوله: «فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» «1»، پس از آن فرمود: «وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا»؛ یعنی این زندگی دنیا نسبت به زندگی در آخرت جز متاعی نیست؛ یعنی کم و از بین رفتنی است، بنابر قول مجاهد، و البته، این‌گونه است؛ زیرا این دنیا فانی بوده و آخرت دایمی و باقی است، و «متاع»، چیزی است که نفع آن برای زندگی دنیا است، و اصل آن، تمتّع می‌باشد، و آن، لذت بدن در امر دنیوی است، و لذا دنیا توصیف شده به این‌که متاع است، و «یَقْدِرُ»؛ یعنی تنگ می‌کند، و ابن عباس فرموده: «ان اللّه تعالی خلق الخلق فجعل الغنا لبعضهم صلاحا، و الفقر لبعضهم صلاحا، فذلک الخیار للفریقین.»؛ یعنی البته، خدای تعالی خلق را آفرید، پس ثروت را برای برخی از آنان مصلحت قرار داد و فقر را برای برخی دیگر از آنان مصلحت قرار داد، پس آن، انتخابی برتر برای هر دو گروه است. «2»
نیز قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ» «3»، فرموده: خدای تعالی در این آیه خبر داد به این‌که: «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ»؛ یعنی کسانی که به آنان کتاب اعطا نمود، «یَفْرَحُونَ

بِما أنْزِلَ إِلَيْکَ»: شادمان می‌گردند به آنچه بر تو؛ یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید و حسن، مجاهد و قتاده گفته‌اند: آنان اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله هستند که به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند، و «الْأَحْزابِ» که برخی از آنان انکار نمودند، یهود، نصاری، مجوس هستند، و جبائی گفته: جایز است معنای «یَفْرَحُونَ»، این باشد که کسانی که شادمانی می‌کردند، یهود و نصاری‌اند؛ زیرا آنچه را اعطا شد، تصدیق‌کننده

---

(1). آل عمران/ 170.
(2). تبیان، ج 6، ص 248.
(3). رعد/ 36.

چیزی بود که با آنها بود، و امّا انکار بعضی از آنها، انکار بعض معانی آن بود و انکار آنچه دلالت بر صدق او صلّی اللّه علیه و آله می‌کرد، یا آنچه با احکام آنان مخالف بود، و «الْأَحْزابِ»، جمع «حزب» است، و آنان جماعتی هستند که در برابر هر حادثه و پیش‌آمدی قیام می‌کنند، و قوله: «قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ»؛ یعنی احدی را شریک در عبادت او نگردانم و تنها به سوی خدا، و به اقرار به توحید، صفات او و موجّه نمودن عبادت برای اوی تنها، دعوت نمایم، «وَ إِلَیْهِ مَآبِ»؛ یعنی محلّ مراجعت و برگشت من، به سوی او خواهد بود؛ بدین معنا که: آن جایی مراجعت می‌کنم که به‌جز خدای تعالی هیچ‌کس مالک نفع و ضرری نیست. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» «2»، فرموده: «ذلِکُمْ»، یعنی آنچه بر شما جزا و کیفر می‌دهد، «بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ»: به واسطه این است که در روی زمین شادمانی خودپسندانه و متکبّرانه می‌کردید، «بِغَیْرِ الْحَقِّ»، و این خوشحالی باطل بود و فرح به حق، مورد سرزنش واقع نمی‌شود، و فرح و مرح، و بطر و اشر، در این‌جا نظیر هم هستند؛ یعنی بر اثر وفور نعمت خوشحالی و شادمانی خودپسندانه و متکبرانه نمودن، و قوله: «بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ»؛ یعنی: و این کیفر و جزای شما، به واسطه آن ناسپاسی است که به واسطه وفور نعمت، خوشحالی و نشاط متکبّرانه و مغرورانه داشتید و خدا را نافرمانی می‌کردید، و «مرح»، نشاط خودپسندانه و متکبّرانه است. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ کَفُورٌ» «4»، فرموده: خدای تعالی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «فَإِنْ أَعْرَضُوا»؛ یعنی این کافران اگر اعراض کردند و از آنچه ما آنان را به سوی آن دعوت می‌کنیم، عدول نمودند و آن

را

(1). تبیان، ج 6، ص 261- 260.
(2). غافر. 75.
(3). تبیان، ج 9، ص 94.
(4). شوری/ 48.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 380
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 419
اجابت نکردند، «فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً»؛ یعنی تو را نفرستادیم که بر آنها حافظ باشی؛ بدین‌معنا که آنان را از کفرشان ممانعت کنی، «إِنْ عَلَیْکَ»؛ یعنی بر تو نیست، «إِلَّا الْبَلاغُ». «بلاغ»، رسانیدن معنا به فهم آنان و بیان چیزی است که موجب رشد آنها گردد. پس آنچه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله لازم است، دعوت آنان است به حق، و بر او لازم نیست که آنان را از اعتقادشان که برخلاف حق است، حفظ نماید. پس از آن، از حال انسان و سرعت انتقال حالش به حالی دیگر خبر داد، پس فرمود: «وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً»؛ یعنی: و البته، ما چون به انسان رحمتی را برسانیم و به او نعمتی را واصل گردانیم، «فَرِحَ بِها»؛ یعنی به واسطه آن، شادمان و مسرور گردد، «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ»: و اگر به آنان بدی‌ای برسانیم که عقوبت و سزای آن، چیزهایی از معاصی است که انجام داده، «فَإِنَّ الْإِنْسانَ کَفُورٌ»: مصایب او زیاد گردد و آن نعمت‌ها را انکار کند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «2»، فرموده: «لِکَیْلا تَأْسَوْا»؛ یعنی تا این‌که اندوهگین و محزون نباشید، «عَلی ما فاتَکُمْ»: بر آنچه از لذات دنیا و زینت‌های آن‌که از دست شما رفته، «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ»: و بر وجه بطر و اشر؛ یعنی به واسطه وفور نعمت که بر شما اعطا شده، متکبّرانه و مغرورانه خوشحالی نکنید. پس از آن فرمود: «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»: و خدای تعالی دوست ندارد هیچ انسان بسیار متکبّر و سرکشی را. «فَخُورٍ»؛ یعنی بر غیر خودش به وجه تکبّر و غرور ببالد و فخر کند. پس این از صفت انسان است که خدای متعال آن را دوست ندارد، و فرح البطر (یعنی نشاط از روی تکبّر)، مذموم بوده و فرح اغتباط به نعمت‌های خداوند، محمود است؛ یعنی آن خوشحالی که ناشی از غبطه به نعم خدای متعال باشد، محمود و پسندیده است؛ هم‌چنان‌که فرمود:

(1). تبیان، ج 9، ص 171.
(2). حدید/ 23.

«فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، و «تأسی»، سبک شدن حزن و اندوه است به واسطه مشارکت در حالت آن. «1»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» «2»، فرموده: خدای تعالی در این آیه از حال دشمنان مؤمنین خبر داده، پس فرمود: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ»؛ یعنی ای مؤمنان اگر نعمتی از قبیل: الفت شما با یکدیگر، و یا اجتماع (و وحدت) کلمه، و یا پیروزی بر دشمنان از جانب خدای تعالی به شما برسد، «تَسُؤْهُمْ»: آنان محزون و اندوهگین شوند، «وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ»؛ یعنی: و اگر به واسطه اختلاف کلمه و آنچه از افتراق که منجر به آن می‌شود، از ناحیه دشمن شما محنت و غمی وارد شود، «يَفْرَحُوا بِها»: به واسطه آن غم و محنت وارد بر شما، آنان شادمان و با نشاط می‌گردند این، قول حسن، قتاده، ربیع و جماعتی از مفسّرین است، «وَ إِنْ تَصْبِرُوا»: و اگر شما بر آزار و اذیت‌های آنان، بر طاعت خدای متعال، بر طاعت پیامبرش و بر جهاد در راه او تعالی خویشتن‌داری کنید. «وَ تَتَّقُوا»: و با امتناع از معاصی و انجام طاعت او تعالی، خداترس و پرهیزگار باشید، «لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ»: مکر منافقین و حیله‌های آنان علیه شما، به شما ضرری نمی‌رساند، «شَيْئاً»: هیچ ضرری، نه کم و نه زیاد، به شما نمی‌رساند؛ زیرا خدای متعال شما را یاری کرده و شرّ آنان را از شما دفع می‌نماید، «إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»: البته، خدای تعالی به این امور از جمیع جهات عالم و دانا است و بر آن اقتدار دارد؛ چون اصل «محیط بالشی‌ء»، محیط بودن به اطراف آن است، و این از صفات اجسام بوده و سزاوار خدای سبحان نیست. «3»
نیز فی قوله تعالی: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «4»، فرموده: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛

---

(1). تبیان، ج 9، ص 531.
(2). آل عمران/ 120.
(3). مجمع البیان، ج 2، ص 494.
(4). آل عمران/ 170.

یعنی خوشحال و با نشاط هستند به واسطه انواع نعمت‌هایی که خدای تعالی در بهشت به آنان اعطا نموده است، و گفته‌اند: در قبرهایشان (به آنان اعطا کرده)، و در معنای «فَرِحِینَ» گفته‌اند: خوشحال و بانشاط

هستند به واسطه این‌که به فیض شَهادت و پاداش آن نایل شده‌اند، «وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»؛ یعنی از ناحیه برادرانشان که از آنان جدا بوده و در دنیا زنده‌اند، خوشحالند که آنان هم از لحاظ ایمان و جهاد، بر روششان هستند، و این خوشحالی از این بابت است که می‌دانند اگر آنان هم شهید شوند، به آنان ملحق شده و همانند آنان مشمول کرامت خدای تعالی قرار می‌گیرند. آنان می‌گویند: ای برادران! جهاد کنید؛ هم‌چنان‌که ما جهاد کردیم، تا به نعمت‌های فراوان نایل شوید؛ همان‌گونه که ما نایل شدیم. این، قول ابن جریح و قتاده است. «أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ»؛ یعنی خوف و ترسی برای آنان نیست درباره فرزندانشان که جانشینان آنان شده‌اند؛ زیرا خدای تعالی بر آنان سرپرستی و ولایت دارد و آنان حزن و اندوهی بر آنچه از اموالشان بر جا گذاشته‌اند، ندارند؛ چون خدای متعال عوض آن را به‌طور فراوان و عظیم به آنان خواهد داد. «1»

فی قوله تعالی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ» «2» هم فرمود: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ»؛ یعنی به این کسانی که به واسطه دنیا خوشحال و مسرورند و در آن به تعدّی و تجاوز پرداخته و درباره آن اجتماع می‌کنند، ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! بگو: وقتی می‌خواهید درباره چیزی خوشحال و بانشاط شوید، به فضل خدا و به رحمت او بر شما که همان نازل شدن این قرآن و ارسال محمّد صلّی اللّه علیه و آله به سوی‌تان است، خوشحال و مسرور شوید که به واسطه آنها شما نعمت‌های دایمی را درحالی‌که مقیم در آن هستید، دریافت می‌کنید و آن برای شما بهتر از این دنیای فانی و از بین رفتنی است، و گفته‌اند: فضل اللّه، قرآن بوده و رحمت او اسلام است. این، قول ابو سعید خدری و حسن است، و انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نمود که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «من هداه اللّه للاسلام و

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 537، به اختصار.

(2). یونس/ 58.

علمه القرآن، ثم شکا الفاقة، کتب اللّه عزّ و جلّ الفقر بین عینیه الی یوم القیامه، ثم تلا:" قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ".»؛ یعنی کسی که خدا او را به اسلام هدایت کرد و قرآن را به او تعلیم نمود و پس از آن، از فقر و تنگدستی شکایت نمود، خدای عزّ و جلّ در بین دو چشم او تا روز قیامت فقر را ثبت می‌کند، پس از آن، این آیه را تلاوت فرمود: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ»، و گفته‌اند: فضل خدا اسلام، و رحمت او قرآن است، و ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: «فضل اللّه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و رحمته علی بن ابی طالب علیه السّلام»، و کلبی از ابی صالح و او از ابن

عباس نیز آن را روایت نموده، و قوله: «فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ»؛ یعنی:
به این قرآن باید مردم خوشحال و بانشاط گردند؛ زیرا آن برای شما ای اصحاب محمّد صلّی اللّه علیه و آله! بهتر است از آنچه از اموال که این کافران جمع‌آوری می‌کنند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ» «2»، فرموده: «اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ»؛ یعنی خدای تعالی بر هرکسی از بندگانش که بخواهد، برحسب آنچه مصلحت او می‌داند، روزی را وسیع می‌گرداند و بر دیگران از آنان، هنگامی که مصلحت در تنگی آن باشد، روزی را تنگ می‌گرداند، «وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا»؛ یعنی به آنچه از مال دنیا که به آنان اعطا شده، خوشحال و مسرور هستند، آن هم خوشحالی از روی تکبّر و غرور یا سرمستی، و فانی گشتن دنیا و باقی ماندن جهان آخرت را فراموش کرده‌اند، و این فرح، فرح البطر است، و تقدیر آن چنین است: «و فرح الذین بسط لهم فی الرزق فی الحیوة الدنیا»، و قوله: «وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ»؛ یعنی زندگی این دنیا، بالنسبه به زندگی در آخرت، به‌جز چیز اندک و از دست رفتنی نیست؛ زیرا این دنیا فانی بوده و جهان آخرت دایمی و باقی است. این، قول مجاهد است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ» «4»، فرموده: «وَ

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 117، به اختصار.
(2). رعد/ 26.
(3). مجمع البیان، ج 6، ص 290.
(4). رعد/ 36.

الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ»، در این آیه، اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را اراده نموده؛ یعنی به آن کسانی که به او ایمان آوردند و او را تصدیق نمودند، قرآن اعطا شد و آنان با نزول قرآن، شادمان و مسرورند، «وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ»؛ یعنی یهود، نصاری و مجوس بعض معانی آن را و آنچه را که مخالف با احکام آنان بود، انکار نمودند.
این، قول حسن، قتاده و مجاهد است، و گفته‌اند: کسانی که کتاب را به آنان اعطا نمودیم، آنان کسانی از اهل کتاب هستند که ایمان آوردند، مانند: عبد اللّه بن سلام و یاران او که آنان خرسند و خوشحال شدند به واسطه

قرآن؛ زیرا آنان قرآن را تصدیق نمودند، و احزاب، بقیه اهل کتاب و سایر مشرکان هستند. «قُلْ»: ای محمّد! بگو: «إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ»؛ یعنی مأمور شدم که عبادتم را به سوی خدای تعالی متوجّه کنم و در عبادتش احدی را شریک نسازم، «إِلَیْهِ أَدْعُوا»؛ یعنی تنها به سوی خدای تعالی یا تنها به اقرار به توحید و صفات او تعالی و توجّه دادن عبادت به سویش دعوت می‌کنم، «وَ إِلَیْهِ مَآبِ»؛ یعنی برگشت و مراجعت من به سوی او است؛ یعنی به جایی مراجعت کرده و برگشت می‌نمایم که هیچ‌کس به‌جز او مالک نفع و ضرر نخواهد بود، پس در روز قیامت هیچ‌یک از بنده‌های او مالک امر نخواهد بود، آن‌چنان که آنان در دنیا مالک‌اند. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» «2»، فرموده: «ذلِکُمْ»؛ یعنی آن عذابی که بر شما نازل گردد، «بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ.» فرح را مقیّد نمود و مرح را مطلق بیان کرد؛ زیرا فرح گاهی به حق است، پس آن را می‌ستاید، و گاهی بر باطل است، پس آن را مذمت می‌نماید، و مرح نیست جز این‌که همواره باطل می‌باشد، و معنایش این است که: آنچه را به شما جزا و کیفر دادیم، به واسطه این است که شما در زمین به ناحق به شادمانی و سرور می‌پرداختید؛ یعنی به آنچه از ناخشنودی‌ها که به پیامبران خدای متعال و اولیای

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 296.
(2). غافر/ 75.

او می‌رسید، شما به خوشحالی می‌پرداختید، «وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ»؛ یعنی به واسطه خوشحالی و نشاطی که از روی خودپسندی و تکبّر از خود نشان می‌دادید. «1»
فی قوله تعالی: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ کَفُورٌ» «2»، فرموده: «فَإِنْ أَعْرَضُوا»؛ یعنی اگر کافران از آنچه آنان را به سوی آن دعوت می‌کنی، منحرف شدند، «فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً»؛ یعنی ما تو را مأمور به حفظ آنها نکردیم تا از آنچه آنان را به سوی آن دعوت می‌کنی، خارج نگردند، آن‌چنان‌که چوپان گله‌اش را حفظ می‌کند تا متفرق نشوند. بنابراین از انحراف و روی‌گردانی آنان محزون و غمگین مباش. «إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ»: بر تو نیست جز این‌که معنا را به فهم آنان برسانی و آنچه را موجب رشد آنها است، برای آنان بیان کنی، «وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً»؛ یعنی: و ما چون نعمتی را به انسان برسانیم، «فَرِحَ بِها»: «بطر بها»؛ یعنی به واسطه آن سرمستی

می‌کند و شادی غرورَآمیَز و متکبّرانه تؤأم با غفلت دارند؛ زیرا فرح در این‌جا چیزی است که مقارن اشر یا انکار یا جحود است؛ چون در جایگاه مذمّت است، و گفته‌اند:
«رحمة» در این‌جا، به معنای عافیت و تندرستی است. «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»؛ یعنی: و اگر قحطی یا فقر یا بیماری یا غیر آن از چیزهایی که آنان را غمگین می‌کند، به آنها برسد، و آن به واسطه آن چیزهایی است که خود انجام داده و پیشاپیش موجب آن شده‌اند، «فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ.»: پس این انسان، ناسپاس است، آن‌چنان‌که چون مصیبت‌هایش متعدد شود، نعمت‌هایی که بر او نازل شده، انکار می‌کند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «4»، فرموده: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ»؛ یعنی (و مصیبت‌هایی که به شما می‌رسد) برای این است که بر آنچه از نعمت‌های دنیا که از شما فوت می‌شود، بر آن غم و اندوه نداشته باشید، «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ»: و به آنچه از آن نعمت‌ها که خدای

---

(1). مجمع البیان، ج 8، ص 533.
(2). شوری/ 48.
(3). مجمع البیان، ج 9، ص 5.
(4). حدید/ 23.

تعالی به شما اعطا می‌کند، خوشحال و مسرور نشوید، و چیزی که موجب نفی اندوه و مسرّت از این انسان می‌شود، این است که بداند آنچه از او فوت می‌شود، خدای متعال عوض آن را در آخرت تضمین نموده است، پس سزاوار نیست بر آن محزون شود، وقتی بداند آنچه به او رسیده، مکلف به ترک آن و پرداخت حقوق واجبه‌اش است، و سزاوار نیست که همت خود را مصروف بر آن دارد. بلکه واجب است همت خود را صرف امر آخرت نماید که آن دوام داشته و پاینده است، و در این آیه اشاره به چهار چیز آشکار است:
اوّل: حسن خلق؛ زیرا کسی که وجود دنیا و عدم آن برایش یکسان باشد، حسادت نورزیده و دشمنی، تجاوز و بخل نمی‌کند که اینها اسباب سوء خلق بوده و از نتایج حبّ دنیا است.
دوّم: حقارت دنیا، وقتی به وجود دنیا مسرور نگردد و به عدم آن محزون نشود، دنیا و اهل آن را کوچک و حقیر می‌شمرد.
سوّم: عظمت آخرت، به واسطه آنچه از ثواب و پاداش‌های خالص بدون آلودگی و عاری از عیب و نقص که در جهان آخرت به او می‌رسد، جهان

آخرت را بزرگ و باعظمت می‌داند.
چهارم: مفاخرت به خدای تعالی، بدون اسباب دنیا، به خدای تعالی فخر ورزیده و افتخار می‌کند.
و از علی بن حسین علیه السّلام روایت شده که مردی نزد آن حضرت آمد و سؤال کرد: زهد چیست؟ آن حضرت فرمود: «الزهد عشرة اجزاء، فاعلی درجة الزّهد، ادنی درجة الورع، و اعلی درجة الورع، ادنی درجة الیقین، و اعلی درجة الیقین، ادنی درجة الرضا، و ان الزهد کله فی ایة من کتاب اللّه:" لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ"»، و قوله: «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.»؛ یعنی خدای تعالی هر متکبّری را که به واسطه نظرش به دنیا، بر مردم فخر می‌کند، دوست نمی‌دارد. «1»

____
(1). مجمع البیان، ج 9، ص 240- 241.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 387

ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی:
«إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ» «1»، فرموده: «حسنه»، فراخی، خیر، برکت، فراوانی در زندگی و نصرت و یاری، غنیمت و مانند اینها است، و «سیّئه»، آن چیزهایی است که ضدّ حسنه است، و این بیانی است برای دشمنی‌های آنان، آن هنگامی که حسادت می‌ورزند بر آنچه از خیر که نصیب آنان می‌گردید، و شماتت می‌کردند در آنچه را مصیبت که به آنان می‌رسید، و قوله: «وَ إِنْ تَصْبِرُوا»: و اگر بر دشمنی‌های آنان خویشتن‌داری کنید، «وَ تَتَّقُوا»: و از آنچه از آن نهی شده‌اید، از دوستی آنها، پرهیزگاری کنید، یا این‌که بر تکالیف دین و سختی‌های آن خویشتن‌داری نمایید و در اجتناب از محارم خدا پرهیزگاری کنید، در پرتو مساعدت خدای متعال خواهید بود و حیله آنان به شما ضرری نمی‌رساند: «إِنَّ اللَّهَ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ.»: البته، خدای تعالی به آنچه شما از صبر و خویشتن‌داری، تقوا و غیر آن‌که شما بدان عمل می‌کنید، «مُحِیطٌ»؛ یعنی آنچه را شما اهل آن هستید، نسبت به شما انجام‌دهنده است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ» «3»، فرموده: «فَرِحِینَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»، و آن، توفیق در شهادت است و آنچه درباره کرامت و برتری آنان بر غیرشان گفته‌اند، از این‌که آنان زنده بوده و مقرّب خدا در آخرت هستند و برای آنان بهشت و نعمت‌های فراوان آن است. «وَ یَسْتَبْشِرُونَ»: و برادران مجاهدشان «بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ» که کشته نشده‌اند، «مِنْ خَلْفِهِمْ»، مراد کسانی هستند که بعد از آنان باقی

می‌مانند و آنان مقدّم بر آنها رفته‌اند، «أَلّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»، بدل از «الذين» می‌باشد؛ یعنی آن کسانی را که بعد از آنان باقی مانده و به آن شهیدان ملحق نشده‌اند، بشارت می‌دهند که هیچ خوف و ترسی، و اندوه و غمی برای آنان نیست. «4»

---

(1). آل عمران/ 120.
(2). کشّاف، ج 1، ص 460- 459.
(3). آل عمران/ 170.
(4). کشّاف، ج 1، ص 479.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 388

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» «1»، فرموده: اصل کلام، «بفضل اللّه و برحمته فليفرحوا» است. «فَبِذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا»، و تکرار برای تأکید است، و وجوب اختصاص فضل و رحمت به فرح و شادمانی بدون آنچه غیر از آن دو باشد، از فواید دنیا است، و «فاء»، داخل در معنای شرط است؛ مثل این‌که گفته شود: «ان فرحوا بشیء فليخصوهما بالفرح؛ فانه لا مفروح به احق منهما»، و جایز است که از «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ»، این مطلب را اراده کنند. لذا باید به آن توجّه نمایند و پس از آن شادی کنند، و از ابی بن کعب نقل است که: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ» را تلاوت نمود و پس از آن فرمود: «بکتاب اللّه و الاسلام.» گفته‌اند: فضل او (تعالی) اسلام، و رحمتش آن چیزهایی است که به آنها وعده داده. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ» «3»، فرموده: یعنی تنها خدای تعالی است که روزی را وسعت می‌دهد و آن را محدود ساخته و تنگ می‌کند بدون غیر او، و او کسی است که روزی اهل مکّه را توسعه داد و آن را برای آنان وسیع گردانید، «وَ فَرِحُوا»؛ یعنی: و آنان به سبب آنچه برای ایشان بسط داد از دنیا، خوشحال شدند؛ خوشحالی بطر و اشر؛ یعنی خوشحالی‌ای که بر باطل بوده و آن قرین غفلت از جهان آخرت است، و آن به واسطه وفور نعیم دنیا است که سبب سرمستی، غرور و فخرفروشی به دیگران می‌گردد، نه آن خوشحالی و سروری که به واسطه فضل و بخشش خدای متعال است بر آنان، و آن را قرین با شکر و سپاس قرار ندادند تا سزاوار نعیم آخرت هم باشند، و بر آنها مخفی بود که نعمت‌های دنیوی در جنب نعمت‌های اخروی، چیزی نیست به جز این‌که سبب حرکت کردن، طلب نمودن و بهره‌مندی از آن است. «4»
نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا

وَ إِلَيْهِ مَآبِ» «5»، فرموده: قوله:

(1). كشّاف، ج 2، ص 242- 241.
(2). كشّاف، ج 2، ص 242- 241.
(3). رعد/ 26.
(4). كشّاف، ج 2، ص 359.
(5). رعد/ 36.

«وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ»، مراد كسانى از يهود مانند: عبد اللّه بن سلام، كعب و ياران آنان، و نيز از نصارى كسانى هستند كه اسلام اختيار كردند، و از نصارى، هشتاد نفر بودند؛ چهل نفر از نصاراى نجران و سى و دو نفر از سرزمين حبشه و هشت نفر از اهل يمن. اينان «يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ»؛ يعنى: و از احزاب آنان، و آنان آن گروهى بودند كه با آنها كه در حزب رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله وارد شده بودند، مانند: كعب بن اشرف و يارانش، السيّد و العاقب، اسقف‌هاى نجران و پيروانشان، مخالفت و دشمنى مى‌كردند. «مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ»، براى اين‌كه آنان داستان‌ها و بعضى از احكام و معانى‌اى را كه در كتبشان ثابت بوده و تحريف نشده بود، انكار نمى‌كردند و آنچه را خاصّ اسلام و خاصّ پيامبر صلّى اللّه عليه و آله و غير آن بود از چيزهايى كه آن را تحريف و تبديل كرده بودند، از شرايع، انكار مى‌كردند.

پس اگر تو بگويى: چگونه قوله: «قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ»، به ماقبل آن اتصال دارد؟ گويم: آن پاسخى براى منكرين است، معنايش اين است كه: بگو البته، در آنچه به من نازل شده، به من امر گرديده كه خدا را پرستش كنم و براى او شريك قايل نشوم، پس انكار شما بر او، انكار پرستش خدا و انكار توحيد او است. پس دقت كنيد چه چيزى را انكار مى‌كنيد با اين‌كه ادعاى شما وجوب پرستش خدا و شريك قايل نشدن براى او است: «قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ تَعالَوْا إِلى كَلِمَةٍ سَواءٍ بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً.» «إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ»: خصوصا به سوى او دعوت مى‌كنم، نه كسى غير او، و خصوصا به سوى او برگشت مى‌كنم، نه غير او، و شما هم همين معنا را مى‌گوييد، پس انكار شما معنا ندارد. «1»

همچنين فى قوله تعالى: «ذلِكُمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» «2»، فرموده: «ذلِكُمْ»؛ يعنى به گمراهى و به ضلالت افتادن شما به سبب آن است كه در فرح و مرح بوديد، (يعنى در خوشحالى از روى غفلت و مفاخرت و بدون توجّه به جهان آخرت، و مرح؛ يعنى خوشحالى و نشاطى كه خودپسندانه و متكبّرانه و

(1). کشّاف، ج 2، ص 362.
(2). غافر/ 75.

بر باطل باشد)، و قوله: «بِغَیْرِ الْحَقِّ»؛ یعنی فرح و مرح شما به ناحق بود و آن، شرک و پرستش بت‌ها بود. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ کَفُورٌ» «2»، فرموده: «الْإِنْسانَ»، اراده نمود به آن همه انسان‌ها را، نه یک فرد از آنها را به جهت قوله: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ»، و از آن اراده نکرد به‌جز مجرمین از آنها را به واسطه این‌که «اصابة السّیئة بما قدمت ایدیهم»، مستقیما متوجّه آنان، یعنی مجرمان، است، و «رحمة»، نعمت صحت، ثروت و امنیت است، و «سیئة»، بلا است از قبیل: بیماری، فقر و ترس، و قوله: «کَفُورٌ»؛ یعنی بسیار کفران‌پیشه و ناسپاس و نفرمود: «فانه کفور» تا مسجّل شود بر این جنس (یعنی انسان) که به کفران نعم، موسوم است؛ هم‌چنان‌که فرمود: «إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ کَفَّارٌ»، «إِنَّ الْإِنْسانَ لِرَبِّهِ لَکَنُودٌ»، و معنایش این است که: او بلا را به یاد دارد، اما نعمت‌ها را فراموش می‌کند و آنها را ناچیز شمرده و ناسپاسی می‌نماید. «3»

نیز فی قوله تعالی: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «4»، فرموده: «لِکَیْلا تَأْسَوْا ... وَ لا تَفْرَحُوا»؛ یعنی البته، همین‌که شما بدانید که همه‌چیز، مقدّر مکتوب است نزد خدای تعالی، حزن و اندوه شما بر چیزی که از دستتان می‌رود، کم خواهد بود و نیز سرور و شادمانی شما بر آینده نیز اندک است؛ زیرا کسی که بداند آنچه نزد او است، مفقود و از دست‌رفتنی است، به ناچار بی‌تابی او به هنگام از دست دادنش چندان مشکل نیست؛ چرا زیرا که او آمادگی بر آن را دارد، و هم‌چنین کسی که بداند بعضی از خیرها به او می‌رسد و بداند که وصول آن در هیچ حالی از او فوت نمی‌شود، سرور و خوشحالی او به هنگام دست‌یابی به آن، بسیار بزرگ

(1). کشّاف، ج 3، ص 437.
(2). شوری/ 48.
(3). کشّاف، ج 3، ص 474.
(4). حدید/ 23.

و عظیم نخواهد بود، و قوله: «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»؛ چون کسی

که بهره و نصیبی از دنیا او را شادمان و خوشحال می‌کند، در نفس او آن بهره، بزرگ و عظیم می‌نماید و لذا نسبت به آن، بر مردم غرور و افتخار توأم با تکبّر می‌نماید. «1»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش، فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» «2»، فرموده: یعنی اگر به شما «حَسَنَةٌ»؛ یعنی نعمتی برسد، «تَسُؤْهُمْ»: آنها محزون و اندوهگین می‌شوند، «وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ»: و اگر محنت و غمی به شما برسد، «يَفْرَحُوا بِها»: آنان به واسطه آن محنت و رنج شما، خوشحال و مسرور می‌گردند، «إِنْ تَصْبِرُوا»: و اگر شما بر دشمنی و خصومت آنان خویشتن‌داری و شکیبایی کنید، «وَ تَتَّقُوا»: و تقوا داشته باشید، «لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً»: حیله آنان بر هم‌پشتی و یاری به همدیگر هیچ ضرری به شما نمی‌رساند. «إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»: البته، خدای تعالی به آنچه عمل می‌کنید، بسیار دانا و آگاه است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «4»، فرموده: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»، از لحاظ زمان یا از لحاظ رتبه و مقام، «أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»، و در آن، برانگیختن بر جهاد و ترغیب در شهادت و ازدیاد طاعت است. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» «6»، فرموده: بگو به فضل خدا و به رحمت او؛ یعنی به نازل نمودن قرآن، «فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا»؛ یعنی اگر به چیزی از آن دو (فضل خدا و رحمت او) شاد و

---

(1). کشّاف، ج 4، ص 66.
(2). آل عمران/ 120.
(3). تفسیر شبّر، ص 154.
(4). آل عمران/ 170.
(5). تفسیر شبّر، ص 168.
(6). یونس/ 58.

خوشحال می‌شوند، پس باید شاد و خشنود گردند، «هُوَ»: که آن «خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»: بهتر است از آنچه از مال و متاع دنیا که جمع‌آوری می‌کنند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا

بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِی الْآخِرَةِ إِلّا مَتاعٌ» «2»، فرموده: «اَللّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ»؛ يعنى خداى تعالى براى هركه بخواهد، روزى را توسعه مى‌دهد و آن را تنگ و محدود مى‌نمايد، «وَ فَرِحُوا»؛ يعنى از روى تكبّر و ناسپاسى خوشحالى كردند، «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِی الْآخِرَةِ»؛ يعنى: و زندگى دنيا در جنب زندگى آخرت چيزى نيست، «إِلَّا مَتاعٌ»: به‌جز آنچه از آن بهره بگيرند، و آن زايل شود و از بين برود. «3»

فى قوله تعالى: «وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ» «4»، فرموده: «وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ»: و آن كسانى كه به آنان كتاب اعطا كرديم، يعنى آن افرادى از آنان كه اسلام را اختيار كردند، «يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ»: به آنچه بر تو نازل مى‌گردد، شادمان و خوشحال مى‌شوند؛ زيرا با كتابشان موافقت دارد يا اين‌كه مراد از آن مسلمانان هستند، «مِنَ الْأَحْزابِ»: يعنى آن كسانى از مشركين و كافران از اهل كتاب كه عليه تو و براى دشمنى با تو تجمّع و دسته‌بندى كردند، «مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ»، آنانى بودند كه انكار مى‌كردند برخى از احكام آن را كه با احكام آنها مخالف بود. «قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ»: بگو، البته، در آنچه را بر من نازل شده، به من امر گرديده «أَنْ»: به اين‌كه «أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا»: خدا را بپرستم و به او شرك نورزم؛ به سوى او دعوت كنم، نه كسى غير او، «وَ إِلَيْهِ مَآبِ»: و بازگشت من، به سوى او است. «5»

نيز فى قوله تعالى: «ذلِكُمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» «6»، فرموده: «ذلِكُمْ»؛ يعنى آن عذاب، «بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ»؛ يعنى به

---

(1). تفسير شبّر، ص 458.

(2). رعد/ 26.

(3). تفسير شبّر، ص 527.

(4). رعد/ 36.

(5). تفسير شبّر، ص 530.

(6). غافر 750.

واسطه اين است كه شما در روى زمين خوشحال و مسرور بوديد، و اين خوشحالى شما به ناحق بود؛ يعنى توأم بود با شرك و نفى بعث و قيامت. «وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ»: و آن عذاب به واسطه اين است كه بر وجه باطل خشنود بوديد و از روى تكبّر و غفلت، به خوشحالى و سرور مى‌پرداختيد. «1»

فِی قوله تعالي: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا

الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ» «2»، فرموده: «فَإِنْ أَعْرَضُوا»؛ یعنی اگر آنان از اجابت تو اعراض کردند، «فَما أَرْسَلْناکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً»؛ یعنی پس ما تو را برای این‌که رقیب و نگاهبان آنان باشی، نفرستادیم. «إِنْ عَلَيْکَ إِلَّا الْبَلاغُ»؛ یعنی بر تو چیزی نیست جز رساندن و ابلاغ به آنان که البته، تو آن را هم ابلاغ کرده‌ای، «وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ»: یعنی انسان بسیار ناسپاس است و «الْإِنْسانَ» را در موضع ضمیر قرار داد تا به این وسیله، بودن جنس انسان را بر این صفت تأیید کند. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «4»، فرموده: «لِكَيْلا تَأْسَوْا»؛ یعنی تا این‌که محزون و اندوهگین نشوید، «عَلى ما فاتَكُمْ»: بر آنچه از بهره‌ها و نصیب‌های دنیا که از دست شما رفته، آن حزنی که به حدّ بی‌تابی کردن برسد، «وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ»: و مسرور خوشحال نشوید به واسطه آنچه به شما بخشیدیم، آن خوشحالی که مغرورانه، متکبّرانه و توأم با غفلت است، «وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»: و خدای تعالی هر متکبری را که به واسطه آنچه به او عطا شده، بر مردم تکبّر کرده و فخر و مباهات می‌نماید، دوست ندارد. «5»

استاد علّامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ

---

(1). تفسیر شبّر، ص 971.

(2). شوری/ 48.

(3). تفسیر شبّر، ص 993.

(4). حدید/ 23.

(5). تفسیر شبّر، ص 1097.

شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» «1»، فرموده: در آیه دلالت است بر این‌که امنیت از کید و حیله آنان، مشروط است به خویشتن‌داری، شکیبایی و تقوا. «2»

نیز فی قوله تعالی: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «3»، فرموده: فرح، ضدّ حزن بوده و «بشارة» و «بشری»، آن خبری است که تو را شاد و مسرور می‌سازد، و «استبشار»، طلب کردن و خواستن خوشحالی و سرور است به واسطه بشارت، و معنای آن این است که: آنان به آنچه از فضل

الهی یافته‌اند، فضلی که حاضر بوده و نزد آنان مورد مشاهده است، خوشحال و مسرورند، و طلب سرور و شادی می‌کنند به آنچه آنان را می‌آید از بشارت به حسن حال کسانی که هنوز ایشان به آنان ملحق نشده‌اند از اخلافشان که هیچ ترسی و هیچ حزن و اندوهی بر آنان نیست، و از این‌جا معلوم می‌شود که اوّلا: به این کشته‌شدگان در راه خدا، اخبار مؤمنینی که بعد از آنان در دنیا باقی مانده‌اند، می‌رسد و آن اخبار به آنان داده می‌شود، و ثانیا: این بشارت عبارت است از پاداش نیک اعمال و کارهای مؤمنین، و آن این است که هیچ خوف و ترسی و هیچ حزن و اندوهی بر آنان نیست، و این بشارت نیست مگر به مشاهده آنان این پاداش نیک را، در آن خانه‌ای که در آن آنان اقامت دارند. پس شأن آنان شأن مشاهده است، نه استدلال، پس در آیه دلالت است بر بقای انسان بعد از مرگ، از آن زمان تا روز قیامت. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ» «5»، فرموده: «فضل»؛ همان زیاده است، و «عطیّه» را «فضل» نامیده‌اند، چون اعطاکننده غالبا چیزی از مال را که بدان احتیاجی ندارد، اعطا می‌کند، و در تسمیه آنچه خدا بر بندگانش افاضه می‌کند، به «فضل»، اشاره است به بی‌نیازی خدای متعال، و عدم احتیاجش به افاضه و به عدم احتیاج او در افاضه‌اش به آنچه افاضه می‌کند و نه به

---

(1). آل عمران/ 120.
(2). المیزان، ج 3، ص 427.
(3). آل عمران/ 170.
(4). المیزان، ج 4، ص 63- 62.
(5). یونس/ 58.

کسی که بر او افاضه می‌نماید، و بعید نیست که مراد از «فضل»، آن چیزی باشد که خدا از عطایش آن را به عموم خلق بسط و توسعه می‌دهد، و مراد از «رحمت»، خصوص آن چیزی باشد که به مؤمنین افاضه می‌کند. پس البته، رحمت سعادت دینی، هنگامی که به نعمت، عام حیات، روزی و سایر برکات عمومی ضمیمه شود، مجموع از آن دو سزاوارتر است به شادمانی و سرور، و لایق‌تر می‌باشد به انبساط خاطر و خوشحالی کردن، و ممکن است آن به قوله: «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ»، تأیید شود، از آن‌جا که در آن بای سبب بر هریک از «فضل» و «رحمت» داخل شده، و آن، مشعر است به این‌که هر یک از آن دو، سبب مستقلی است، و هرچند که دوباره با قوله: «فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا»، بین آن دو جمع نموده است، برای دلالت بر این‌که مجموع آن دو این استحقاق را دارد که فرح در آن منحصر شود، و

ممکن است مراد از «فضل»، غیر از امور مذکور در آیه قبلی؛ یعنی موعظه، شفای آنچه در سینه‌ها بوده و هدایت، باشد، و مراد از «رحمت»، رحمت به معنای آن در آیه قبلی باشد، و آن، عطیّه خاص الهی بوده که همان سعادت زندگی دنیا و جهان آخرت است، و بنابراین، معنا چنین می‌شود: آنچه خدا به آنان تفضّل نموده از موعظه، و شفای آنچه در سینه‌هاست و هدایت، و آنچه از حیات طیبه که به مؤمنین مرحمت نموده، آن سزاوارتر است به این‌که بر آن خوشحالی و شادمانی کنند، بدون جمع‌آوری مال، و چه‌بسا این وجه بقوله سبحانه: «وَ لَوْ لا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ ما زَكى مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَداً وَ لكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّى مَنْ يَشاءُ» «1»، تأیید می‌گردد، آن‌جا که زکات آنان را به «فضل» و «رحمت» هر دو نسبت داد، و استناد زکات به «فضل» به معنای عطیه عام، از فهم به دور است، و آنچه این وجه را تأیید می‌کند، ملایمت آن است با آنچه روایت شده، از تفسیر آیه به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و علی علیه السّلام، یا به قرآن و اختصاص بدان. پس از این مجموعه معلوم گردید که آیه فرع بر مضمون آیه قبل است. پس البته، خدای متعال خطاب به مردم بر وجه امتنان بر آنان می‌فرماید که: این قرآن برای آنان

---

(1). نور/ 21.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 396

موعظه بوده و شفا می‌باشد برای آنچه در سینه‌های آنان است و هدایت و رحمت می‌باشد برای مؤمنین از آنان، و بر آن، تفریع نمود که برای آنان شایسته است که در این هنگام خوشحال شوند به آن چیزی که بر آنان منّت گذارده در فضل و رحمت، نه به مالی که جمع‌آوری می‌کنند. پس البته، آن‌که در آن هم سعادت آنان است و هم آنچه سعادت آنان متوقّف بر آن است، بهتر از مال است که در آن نیست به‌جز فتنه‌ای که چه بسا موجب هلاکت و سبب مشقت و بدبختی آنان خواهد شد. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِى الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ» «2»، فرموده: بیان است به این‌که آنچه به هر دو گروه اعطا شده، از عاقبت پسندیده و بهشت جاویدان، و از لعنت و بدی خانه جهان آخرت، آن، از روزی‌ای است که خدای تعالی آن را به هرکس که مشیت او باشد و هرگونه بخواهد، روزی می‌کند، بدون آن‌که ممانعت یا الزامی در کار باشد، و البتّه، روشن کرد که فعل او تعالی، بر وفق آنچه قرار داده، از نظام حق و باطل، استمرار دارد؛ پس اعتقاد حق و عمل به آن، منتهی به بهشت و سلامت بوده و اعتقاد باطل و عمل به آن، منتهی به لعنت و بدی خانه آخرت و تنگی و سختی معیشت و زندگی است، و قوله: «وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا

الْحَياةُ الدُّنْيا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ»، بنابر آنچه از سیاقَ برمی‌آید، با این سخن اراده کرده که: آن، روزی، روزی آخرت است، امّا آنان به واسطه تمایلشان به ظاهر زندگی دنیا و زینت آن، به سوی آن اعتماد پیدا کرده و با آن، خوشحال و خشنود گردیده‌اند و البته، به خطا رفته‌اند؛ زیرا مسلما آن، زندگی‌ای است که بنفسه مقصود نبوده و در بقایش همیشگی نیست؛ بلکه مقصود برای غیر آن است که همان زندگی آخرت می‌باشد، پس آن نسبت به زندگی آخرت، متاعی است که با آن در غیر و برای آن غیر بهره‌برداری می‌شود، و بنفسه مطلوب نیست. پس زندگی دنیا در مقایسه با زندگی آخرت، جزء حق می‌باشد، آن هنگامی که مقدمه‌ای برای آخرت باشد و به

---

(1). المیزان، ج 10، ص 83.

(2). رعد/ 26.

وسیله آن روزی‌اش تحصیل شود، و امّا هنگامی که مطلوب بالاستقلال باشد، پس چیزی جز باطل نیست؛ باطلی که به سوی زوال و نابودی می‌رود و هیچ نفعی از آن عاید نمی‌گردد. قال تعالی: «وَ ما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَیَوانُ لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ.» «1» «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ» «3»، فرموده: ظاهر این است که مراد از: «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ»، یهود و نصاری، و یا آنها و مجوس باشند.

البته، این، معهود از اطلاقات قرآن است و سوره، مکیّه است و در تاریخ به ثبت رسانده که یهود در اوایل بعثت و پیش از آن، با نبوّت دشمن نبودند؛ آن عناد و دشمنی‌ای که آنان را به حوادث بعد از هجرت سوق داد، و جمعی از آنان در اوایل هجرت، داخل در اسلام شدند و بر نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله شهادت دادند و بر این، در کتاب‌هایشان به او بشارت داده شده؛ چنان‌که فرمود: «وَ شَهِدَ شاهِدٌ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی مِثْلِهِ فَآمَنَ وَ اسْتَکْبَرْتُمْ» «4»، و این‌که بعضی از نصاری در آن روز قومی بر حق بودند، بدون این‌که نسبت به دعوت اسلام عناد ورزند، مانند: قوم نصارای حبشه، بنابر آنچه از هجرت به حبشه نقل شده، و جمع غیر آنان، و خدای تعالی در امثال آنان فرمود: «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ یُؤْمِنُونَ» «5»، و فرمود: «وَ مِنْ قَوْمِ مُوسی أُمَّةٌ یَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یَعْدِلُونَ» «6»، و هم‌چنین مجوس منتظر فرج بودند که با ظهور منجی، حق و عدل منتشر گردد، و آن‌چنان‌که مشرکان با حق دشمن بودند، آنان دشمنی نمی‌کردند، و قوله: «وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ»، لام «الْأَحْزابِ»، برای عهد است؛

یعنی از احزاب اهل َکتاب بعضی از آنچه را که به َتو نازل گردید، انکار کردند، و آن، چیزهایی است که دلالت داشت بر توحید، نفی تثلیث و سایر چیزهایی که مخالفت داشت، با آنچه نزد اهل کتاب بود، از معارف و

---

(1). عنکبوت 64.
(2). المیزان، ج 11، ص 383.
(3). رعد/ 36.
(4). احقاف/ 10.
(5). قصص/ 52.
(6). اعراف/ 159.

احکام تحریف شده، و قوله: «قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ»، دلیل است بر این‌که مراد از بعضی چیزهایی که آنان انکار می‌کردند، چیزهایی است که به توحید در عبادت یا در طاعت برگشت دارد و خدای تعالی او را امر نمود که آنان را بقوله: «قُلْ یا أَهْلَ الْکِتابِ تَعالَوْا إِلی کَلِمَةٍ سَواءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لا نُشْرِکَ بِهِ شَیْئاً وَ لا یَتَّخِذَ بَعْضُنا بَعْضاً أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ» «1»، به موافقت بر آن، مورد خطاب قرار دهد، پس از آن، کلام را بقوله: «إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ»، تمام می‌کند؛ یعنی برگشت من به سوی او است، و امکان دارد مراد از قوله: «وَ إِلَیْهِ مَآبِ»، معاد باشد، و در این صورت، مفید تعلیل است؛ یعنی تنها به سوی او دعوت می‌کنم؛ زیرا برگشت من تنها به سوی او است. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» «3»، فرموده: فرح، مطلق سرور بوده و «مرح»، افراط و زیاده‌روی کردن در آن است، و آن، مذموم و ناپسند است، و قوله: «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ»، اشاره است به آنچه در آن هستند، از عذاب، و «باء» در «بِما کُنْتُمْ»، برای سبب است، یا برای مقابله، و معنا این است که: آن عذابی که شما در آن هستید، به سبب این است که شما به ناحق در زمین در خوشی و سرور از لذات دنیوی بودید، و به سبب این است که شما در شادی و خوشحالی‌تان افراط می‌کردید، و آن، شادمانی و سرورتان بدان جهت بود که علاقه قلبی‌تان به ظواهر و زینت‌های دنیا بود، و آنان هر حقی را که با باطل آنها مخالفت کند، برمی‌گردانند. پس به واسطه احیای باطلشان و از بین بردن حق، خوشحال و خشنود شده و شاد و مسرور می‌گردند.
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ کَفُورٌ» «4»، فرموده: از خطاب به آنان، به

خَطاب به پیامبرَ صلّیَ اللّهَ علیه و آله عدول فرمود، برای اعلام به

(1). آل عمران/ 64.
(2). المیزان، ج 11، ص 411- 410، به اختصار.
(3). غافر/ 75.
(4). شوری/ 48.

این‌که آنچه را او صلّی اللّه علیه و آله بر حمل نموده از امر، تنها همان تبلیغ و رساندن است، نه چیزی مزید بر آن، که محقّقا او را برای ابلاغ دین خدای تعالی فرستاده بود، و بر او چیزی به جز رساندن و ابلاغ نبوده و او حفیظ بر آنان نیست که مسئول بر ایمانشان باشد، تا آن‌جا که آنان را از اعراض منع بنماید و خود را برای آنان در رنج و زحمت بیندازد تا آنها به او اقبال نشان دهند، و قوله تعالی: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً إِنْ عَلَیْکَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ کَفُورٌ»، فرح به رحمت، کنایه است از اشتغال به نعمت و فراموش کردن نعمت‌دهنده، و مراد از «سیّئة»، آن مصیبتی است که هنگامی که به انسان می‌رسد، او را محزون و غمگین می‌سازد، و قوله: «فَإِنَّ الْإِنْسانَ کَفُورٌ»، از موارد وضع اسم ظاهر در موضع ضمیر است، و نکته در آن، این است که مذمّت و ملامت بر او را با ذکر نامش مسجّل نماید، و در آیه آگاهی است به این‌که روی‌گردانی آنان و سرزنش و توبیخشان به عنوان انسانی که به دنیا مشغول است، می‌باشد. پس او بالطبع ملازم و همراه با غفلت است. اگر متذکّر به نعمتی باشد که به او اعطا شده، فرح و شادمانی از آن، او را از ذکر و یاد خدا منصرف گرداند، و اگر متذکّر به، حزن و محنتی شود که به واسطه آنچه انجام داده، به او رسیده است، سیّئه او را به روی‌گردانی از یاد پروردگارش مشغول می‌سازد؛ پس او از ذکر پروردگارش در غفلت است؛ خواه در نعمت باشد و خواه در نقمت و مصیبت. پس نزدیک است که نه دعوت او را به رستگاری و فلاح رساند، و نه موعظه و نصیحت در او منتفع و سودمند باشد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «2»، فرموده: آیه تعلیلی است راجع به آیه گذشته، و آن، تعلیلی می‌باشد برای خبر دادن از این‌که حوادث قبل از وقوع خود، مکتوبند، و تعلیل برای خود کتابت نیست، و «أسی»؛ یعنی حزن و اندوه، و مراد از «ما فات» و «ما آتا»، نعمت از دست

(1). المیزان، ج 18، ص 70.

(2). حدید/ 23.

رفتنی و نعمتی است که اعطا می‌شود، و معنا این است که: ما به شما خبر دادیم به ثبت حوادث پیش از وقوع و تحقّق آنها تا بر آنچه از نعم که از شما فوت می‌شود، اندوهگین و محزون نشوید، و نسبت به آنچه خدای تعالی به شما اعطا می‌کند، خوشحال و مسرور نگردید؛ زیرا انسان وقتی، یقین پیدا کند، آنچه به او رسیده، مقدّر بوده لا محاله نسبت به آن خطا نمی‌کند، و وقتی مطمئن باشد، آنچه از نعم به او اعطا شده، ودیعه و امانت است نزد او تا زمانی معین، نه حزن و اندوه او عظیم و بزرگ خواهد بود، وقتی آن را از دست می‌دهد، و نه شادی و سرور او زیاد خواهد بود، وقتی آن نعمت به او اعطا شود. گفته‌اند: اختلاف اسناد در قوله: «ما فاتَکُمْ» و «ما آتاکم»، آن‌جا که «فوت» را به نفس اشیا، و «ایتاء» را به خدای سبحان اسناد داده، بدان جهت است که فوات و عدم، ذاتی اشیا است. پس اشیا به خودی خود باقی نمی‌ماند، برخلاف حصول و بقای آنها.

پس به ناچار باید آن دو؛ یعنی حصول و بقا، به خدای تعالی اسناد داده شود، و قوله تعالی: «وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ»، «مختال»، کسی است که خیلاء او را بگیرد، و «خیلاء»، تکبّر ناشی از تخیّل، فضیلتی است که از نفسش برای او ظاهر گردیده، و این بنابر آن چیزی است که راغب فرموده، و «فخور»، کسی است که بسیار فخر و مباهات می‌کند، و اختیال و فخر، هر دو ناشی می‌شوند از توّهم انسان به این‌که او به خاطر استحقاقی که داشته، مالک آن چیزی از نعمت‌ها شده که به او اعطا گردیده، و این مخالف است با آنچه حق است، از این‌که این دادن نعمت، مستند به تقدیری از جانب خدا است، نه آن‌که نفس انسان به تنهایی در آن اثر گذاشته باشد؛ پس هر دو صفت (مختال و فخور)، از رذایل است و خدا آنها را دوست ندارد. «1»

استاد محقق آیت اللّه ابی محمّد یعسوب الدّین رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» «2»، در بیان آن، فرموده: خطاب است به هرکسی که به کفر، شرک، ضلالت و جدال در آیات خدای

---

(1). المیزان، ج 19، ص 192.

(2). غافر/ 75.

تعالی متّصف باشد، و اشاره است به آنچه از بلا و عذاب که آنها در آن گرفتارند و بیان است برای سبب آن بلا و عذاب بر طریق توبیخ آنان؛ یعنی آن عذابی که شما در آن قرار دارید، به سبب این است که به ناحق در

زمین در لذات دنیوی خوشحال و خشنود بودید، و به سبب این است که شما در شادی و خوشی شاد و مسرور بودید، آن‌گونه شادی‌ای که دل‌های شما علاقه به متاع دنیا و زینت‌های آن علاقه داشت و هر حقی را که مخالف باطل شما بود، آن را برمی‌گردانیدید، پس خوشحالی، شادمانی و سرور شما برای زنده داشتن باطلتان و از بین بردن و نابود کردن حق بود، و در عدول به خطاب، مبالغه در توبیخ است، و قوله تعالی: «بِغَيْرِ الْحَقِّ»، فرح را به «بِغَيْرِ الْحَقِّ» مقید نمود، به جهت آگاهی دادن بر این مطلب که فرح مذموم، آن فرحی است که از رضایت و خشنودی عواطف پست و اشباع شهوات حیوانی سرچشمه می‌گیرد، و امّا آن فرح و نشاطی که در نفس انسان صورت می‌گیرد و آن شعور را برای پشتیبانی از حق بر می‌انگیزاند و یا بر شهوت استعلا و چیرگی دارد، آن، فرح و نشاط پسندیده و محمود، بلکه مطلوب است؛ هم‌چنان‌که خدای تعالی فرمود: «وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ» «1»، و البته، «مرح» را مطلق ذکر فرمود؛ زیرا «مرح» چیزی به‌جز نشاط و خوشی بر باطل نیست. «2»
نیز فی قوله تعالی: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ» «3»، در بیان آن، فرموده: در آیه، تغییر دادن اسلوب کلام و منصرف نمودن آن است از خطاب به ظالمین تجاوزکار که از دعوت پیامبر کریم صلّی اللّه علیه و آله تخلّف می‌کردند، بعد از این‌که آنان را امر به استجابت فرمود، و توجیهی است برای آن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و معنای آن چنین است:
ای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله! اگر این ظالمین متجاوز دعوت تو را قبول نکردند و از آنچه آنان را به آن

---

(1). روم/ 5. 4.
(2). بصائر، ج 35، ص 694.)
(3). شوری/ 48.

دعوت می‌فرمایی که آن از آن چیزهایی است که از جانب پروردگارت بر تو نازل گردیده، اعراض دارند و روی گردانند، پس ما تو را نفرستادیم تا مراقب و محافظ آنان و مسئول بر ایمان آنان باشی و آنها را از اعراض منع بفرمایی و خود را برای روی آوردن و پذیرش آنان به رنج و تعب افکنی و بر تو جز رساندن و ابلاغ چیزی نیست، و قوله: «وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها»، بیانی است برای سبب اصرار آنان بر تخلّف، خودخواهی، لجاج، دشمنی، گمراهی و روی‌گردانی از دعوت و قبول آن، بر طریق اخبار از حال آدمی به صورت عام و سرعت انتقال او از حالی به

حالی و شرط برای آن است و تنها سبب آن، برتری بخشیدن و ایثار کردن زندگی دنیا و متاع آن بر آخرت و بر نعمت‌های آن است، پس به این جهت سرکشی کرده و خدای جلّ و علا را فراموش می‌کند و تجاوزکاری نموده و از صراط مستقیم منحرف می‌گردد، و دلیل بر این‌که برتری بخشیدن زندگی دنیا بر آخرت موجب سرکشی، تجاوز، نافرمانی، انحراف، دشمنی و انحطاط می‌شود، این است که چون خدای تعالی او را با نعمتی آزمایش می‌کند، نشاط و خوشحالی باطل و فخر و غرور پیدا کرده و خدای تعالی را فراموش می‌نماید، و چون اندوه و حزنی به سبب گناهکاری‌ها و خطاهایش به او برسد، ناامید شده و کفر می‌ورزد. «فرح به رحمت»، کنایه از اشتغال به نعمت است درحالی‌که نعمت‌دهنده را مورد فراموشی قرار دهد، و قوله: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ»، ضمیر، راجع به انسان را جمع آورده است؛ زیرا مراد از آن، ظالمان تجاوزکار متخلّف از اهل ظلم و جهالت‌اند، اهل دشمنی و لجاجت و اهل ظلم و جنایت، و آن، جمع از اتباع و متبوعین است، و الا هر انسانی در جایگاه این شرط و جواب آن نیست، پس به خدای جلّ و علا کفر می‌ورزد، یا از ظن به خدای سبحان، در حال ضرر، مأیوس و ناامید می‌گردد؛ هم‌چنان‌که بعضی آنان توهّم کرده‌اند، بلکه آن کسانی که در جای این شرط و جواب آن واقع شوند، آنهایی هستند که به خدای تعالی مطلقا ایمان ندارند، یا این‌که ایمان مورد وثوق و اطمینان و صادقی ندارند و ایمان در دل‌های آنان وارد نشده، اگرچه ظاهرا

مسلمان‌اند، و قوله جلّ و علا: «بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ»، در آن اشاره است به این‌که انسان در عقاید، افعال و اقوال مختار می‌باشد و این‌که آنچه از مصیبت‌ها به او می‌رسد، فراورده او است، و این‌که دگرگونی احوال مردم از نعمت و عافیت به بدی و گرفتاری، به واسطه آن چیزی است که دست‌های آنان کسب و تحصیل می‌کند، و در این‌که صدر جمله شرطیه اوّلی را با «إِذا» آورده و «أَذَقْنَا» را با نون عظمت «نا» اسناد داده، آگاهی است به این‌که وصول نعمت، محقّق الوجود و کثیر الوقوع و مقتضی ذات است؛ هم‌چنان در این‌که صدر جمله شرطیه دوّمی را که با «إِنْ» آورده و اصابت را به «سَيِّئَةٌ» اسناد داده و آن را به اعمال آنان تعلیل نموده، آگاهی دادن به این است که وقوع آن، نادر بوده و از انتظام در سبب اراده، بالذات بر کنار است، و این‌که اسم ظاهر را در جای ضمیر قرار داده، دلالت است بر آن‌که این تجاوزکاران، از این جنس موسوم به کفران نعمت‌کنندگان هستند، و البته، «سَيِّئَةٌ»، کنایه است از مصیبتی که به انسان می‌رسد، و قوله: «فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ»، در قرار دادن «الْإِنْسانَ» در جای ضمیر، تأکیدی است بر این که تجاوزکاران متخلّف از این جنس، در کفران‌پیشگی خود مبالغه و زیاده‌روی می‌کنند، و آنان با این‌که به نعمت،

مشغول، و در آن غوطه‌ورند، به هنگام برخورداری از نعمت، منعم و دهنده نعمت را فراموش می‌کنند و بلایا و مصیبات را به یاد دارند و آن را بزرگ می‌شمرند و سبب آن را به هنگام مصیبت، تأمّل و اندیشه نمی‌کنند، پس در اسناد این صفت به جنس، با این‌که از خواصّ مجرمین است، به واسطه غلبه آن است در بین افراد. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «2»، در بیان آن فرموده: آیه تعلیلی است بر معلول محذوف که سیاق بر آن دلالت دارد. پس تقدیر آن چنین است: «انا قد بینا لکم حقیقة ما یصیبکم فی سبیل اللّه و اعلاء کلمته من المصائب الموجبة لنقص الاموال و الانفس کلها قدر مقدور علیکم فی کتاب اللّه جلّ و علا بینا لکم: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ الی آخر الایه»، و خطاب

---

(1). بصائر، ج 36، ص 702، با اختصار.

(2). بصائر، ج 44 ص 58، به اختصار.

برای مؤمنین سابق است به این‌که خدای سبحان برای آنان این حقیقت را آشکار می‌کند تا نسبت به آنچه از خیرات که از دست آنان می‌رود، حزن و اندوه در آنها داخل نشود و تا نسبت به آنچه از خیرات به دست آنها می‌رسد، خوشحالی و نشاط بی‌پایه نداشته باشند و خودپسندی، خوشحالی دروغین، غرور و ترس از عواقب بذل در راه خدا و مساعدت و کمک به نیازمندان، بر آنان عارض نشود و درهرحال به رذیله برانگیختن بر بخل و منع از خیر، بازگشت نکند، و آگاهی است بر این‌که خدای تعالی افراد متکبّر متفاخر خودپسندی را که چه‌بسا خیر برای آنها مسلم شده و پس از آن از بذل و بخشش بخل می‌ورزند و دیگران را بر پیروی از خود ترغیب و تشویق می‌کنند، دوست ندارد، و این است آنچه افراد بخیل در بیشتر موارد برای خوب نشان دادن بخلشان انجام می‌دهند. «1»

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» «2»، زیر عنوان:

«بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید»، فی قوله: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها»، فرموده: در این آیه، یکی از نشانه‌های کینه و عداوت آنها (یعنی منافقین) بازگو شده است که: اگر فتح و پیروزی و پیش‌آمد خوبی برای شما رخ دهد، آنها ناراحت می‌شوند، و چنانچه حادثه ناگواری برای شما رخ دهد، خوشحال می‌شوند، «وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ»؛ یعنی: امّا اگر در برابر کینه‌توزی‌های آنها استقامت کنید، و پرهیزگار و خویشتن‌دار

باشید، آنان نمی‌توانند به وسیله نقشه‌های خائنانه خود، به شما لطمه‌ای وارد کنند؛ زیرا خداوند به آنچه می‌کنید، کاملا احاطه دارد. بنابراین، از ذیل آیه استفاده می‌شود که در امنیت بودن مسلمانان در برابر نقشه‌های شوم دشمنان، مشروط به استقامت و هوشیاری و داشتن تقوا است، و تنها در این صورت است که امنیت آنها تضمین گردیده است.

---

(1). بصائر، ج 44، ص 58، به اختصار.
(2). آل عمران/ 120.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 405

و زیر عنوان: «هشدار به مسلمانان»، فرموده: خداوند در این آیه به مؤمنان هشدار داده است، تا دشمنان خود را جزء خاصّان خویش قرار ندهند و رازهای مسلمانان و نیک و بد ایشان را در برابر این گروه آشکار نسازند. این اعلام خطر، به صورت کلّی و عمومی است و باید در هر زمان و درهرحال، مسلمانان به این هشدار توجّه کنند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «2»، زیر عنوان: «زندگان جاوید»، درباره آیه فوق تفسیر فرموده: سپس به گوشه‌ای از مزایا و برکات فراوان زندگی برزخی شهیدان اشاره کرده و می‌فرماید: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»: آنها به خاطر نعمت‌های فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است، خوشحالند. یکی دیگر از خوشحالی‌های آنها به خاطر برادران مجاهد آنها است که در میدان جنگ شربت شهادت ننوشیده‌اند و به آنها ملحق نشده‌اند؛ زیرا مقامات و پاداش‌های آنها را در آن جهان می‌بینند و از این‌رو مستبشر و شاد می‌شوند. «استبشار»، به معنای خوشحال شدن بر اثر دریافت بشارت یا مشاهده نعمتی برای خود یا دوستان است و به معنای بشارت دادن نیست؛ همان‌طور که قرآن می‌گوید: «وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»، و به دنبال آن می‌فرماید: «أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ یعنی شهیدان احساس می‌کنند که برادران مجاهد آنها، پس از مرگ، هیچ‌گونه اندوهی نسبت به آنچه در دنیا گذارده‌اند، ندارند و نه هیچ‌گونه ترسی از روز رستاخیز و حوادث وحشتناک آن. این جمله، تفسیر دیگری هم ممکن است داشته باشد و آن این‌که شهیدان، علاوه بر این‌که با مشاهده مقامات برادران مجاهدی که به آنها ملحق نشده‌اند، خوشحال می‌شوند، خودشان هم هیچ گونه ترسی از آینده و غمی از گذشته ندارند (به عبارت دیگر، طبق تفسیر اوّل، ضمیرهای «أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»، به باقیماندگان در دنیا برمی‌گردد، و طبق تفسیر دوّم به خود شهیدان).

---

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 66- 65.
(2). آل عمران/ 170.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ» «1»، فرموده: بگو ای پیامبر! این مردم به فضل پروردگار و به رحمت بی‌پایان او و این کتاب بزرگ آسمانی که جامع همه نعمت‌ها است، باید خشنود بشوند، نه به حجم ثروت‌ها، بزرگی مقام‌ها و فزونی قوم و قبیله‌هایشان: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا»؛ زیرا این سرمایه از تمام آنچه آنها برای خود گردآوری کرده‌اند، بهتر و بالاتر است و هیچ‌یک از آنها قابل مقایسه با این نیست: «هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ.»

و زیر عنوان: «در این‌جا به دو نکته باید توجّه کرد»، درباره نکته دوّم چنین فرموده:

در این‌که میان «فضل» و «رحمت» که در این آیه به آن اشاره شده است، چه تفاوتی هست، در میان مفسّران گفتگو بسیار است:

الف- بعضی فضل الهی را اشاره به نعمت‌های ظاهری، و رحمت را اشاره به نعمت‌های باطنی دانسته‌اند، و یا به تعبیر دیگر، یکی، نعمت مادی، و دیگری، نعمت معنوی را می‌گوید (کرارا در آیات قرآن جمله «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، یا «وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ»،* به معنای تحصیل روزی و درآمد مادّی آمده است).

ب- بعضی دیگر گفته‌اند: «فضل الهی»، آغاز نعمت، و رحمت او، دوام نعمت است (البته، با توجّه به این‌که «فضل»، به معنای بخشیدن نعمت می‌باشد و با توجّه به این‌که ذکر «رحمت» پس از آن، باید چیزی اضافه بر آن بوده باشد، تفسیر فوق قابل درک است)، و این‌که در روایات متعددی می‌خوانیم، منظور از فضل الهی، وجود پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و نعمت نبوّت، و منظور از رحمت پروردگار، وجود علی علیه السّلام و نعمت ولایت است، نیز شاید اشاره به همین تفسیر باشد؛ زیرا پیامبر صلّی اللّه علیه و آله سرآغاز اسلام بود و علی علیه السّلام سبب بقا و ادامه حیات آن شد (یکی، علّت محدثه و ایجادکننده، و دیگری، مبقیه و بقادهنده).

بعضی دیگر احتمال داده‌اند که «فضل»، اشاره به نعمت‌های بهشتی، و «رحمت»، اشاره به آمرزش از گناه است.

---

(1). یونس/ 58.

ج- این احتمال نیز داده شده که «فضل»، اشاره به نعمت عامّ پروردگار به دوست و دشمن می‌باشد، و «رحمت»، با توجّه به کلمه «للمؤمنین» که در آیه قبل به صورت قید «رحمت» ذکر شده، اشاره به رحمت ویژه او نسبت

به افراد باایمان است.
تفسیر دیگری که برای این دو ذکر شده، این است که «فضل پروردگار»، اشاره به مسأله ایمان، و «رحمت»، اشاره به قرآن مجید است که در آیه قبل، از آن سخن گفته شد.
البته، غالب این معانی باهم تضادی ندارند و ممکن است هم در مفهوم جامع «فضل» و «رحمت» جمع باشد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ» «2»، تفسیر فرموده: خداوند روزی را برای هرکس بخواهد، وسیع، و برای هرکس بخواهد، تنگ قرار می‌دهد: «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ.» اشاره به این‌که آنها که به خاطر جلب درآمد بیشتر، در روی زمین فساد می‌کنند، پیوندهای خدایی را می‌برند، و عهد الهی را می‌شکنند تا درآمد و بهره بیشتری از زندگی مادّی پیدا کنند، توجّه به این حقیقت ندارند که روزی و کم و زیادی آن به دست خدا است. این جمله، علاوه بر این، می‌تواند پاسخ به سؤالی که صریحا در آیه ذکر نشده است، باشد، و آن این‌که بعد از بیان دو گروه حامیان حق و باطل در آیات قبل، این سؤال پیش می‌آید: چگونه خداوند همه اینها را از مواهب و روزی‌های خود برخوردار می‌سازد؟ آیه در پاسخ این سؤال می‌گوید: روزی و کم و زیاد آن به دست خدا است، و به هر صورت، متاعی است زودگذر. آنچه باید روی آن حساب کرد، همان سرای دیگر و سعادت ابدی است؛ ولی به‌هرحال، نکته مهمّ این است که «مشیت الهی» در زمینه روزی‌ها این نیست که خدا بی‌حساب و بدون استفاده از اسباب، به کسی روزی فراوان دهد، و یا روزی او را کم کند؛ بلکه مشیّت او بر این قرار گرفته است که آن را در لابه‌لای اسباب جهان جستجو کند که: «ابی اللّه ان یجری الامور الا

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 320، 323- 322.
(2). رعد/ 26.

باسبابها.» سپس اضافه می‌کند: پیمان‌شکنان و مفسدان فی الأرض تنها به زندگی دنیا خشنود و خوشحالند، درحالی‌که زندگی دنیا در برابر آخرت، متاع ناچیزی بیش نیست: «وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ.» ذکر «متاع» به صورت «نکره»، برای بیان ناچیز بودن آن است؛ همان‌گونه که در فارسی می‌گوییم: فلان موضوع، «متاعی» بیش نیست؛ یعنی متاعی بی‌ارزش.
و در زیر عنوان: «نکته‌ها» در نکته دوّم فرموده: تنها آیات فوق نیست که می‌گوید کم و زیاد روزی به دست خدا است، از آیات مختلف دیگر قرآن

نیز همین معنا به خوبی استفاده می‌شود که خدا روزی هرکس را بخواهد، وسیع، و روزی هرکس را بخواهد، محدود می‌سازد، امّا این سخن به آن معنا نیست که بعضی از جاهلان پنداشته‌اند که باید دست از فعالیت کشید و در گوشه‌ای نشست تا خدا آنچه مقدّر است، برساند. این گونه افراد که تفکّر منفی‌شان دستاویز خوبی است برای آنها که مذهب را «مخدّر» می‌دانند، از دو نکته اساسی غافلند:
نخست این‌که: خواستن و مشیّت و اراده الهی که در این آیات به آن اشاره شده، یک مسأله دلبخواه و بی‌حساب نیست؛ بلکه همان‌گونه که سابقا هم گفته‌ایم، مشیّت خداوند از حکمت او جدا نیست، و همیشه روی حساب لیاقت‌ها و شایستگی‌ها است.
دیگر این‌که: این مسأله به معنای نفی عالم اسباب نمی‌باشد؛ چرا که عالم اسباب، یعنی جهان تکوین، نیز خواست و مشیّت تکوینی خدا است و هیچ‌گاه از مشیّت تشریعی او جدا نخواهد بود. به عبارت روشن‌تر، اراده خدا در زمینه وسعت و تنگی روزی، مشروط به شرایطی است که بر زندگی انسان‌ها حکمفرماست، و تلاش‌ها، کوشش‌ها، اخلاص‌ها و فداکاری‌ها، و به‌عکس، سستی، تنبلی، بخل و آلودگی نیّت‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای در آن دارد، به همین دلیل قرآن مجید کرارا انسان را در گرو سعی، کوشش، تلاش و فعالیت خود شمرده و بهره او را از زندگی، بهره میزان سعی و تلاش
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 409
می‌داند. لذا در کتاب وسائل الشیعه، در کتاب تجارت و کسب و کار، بابی در زمینه تلاش، کوشش برای تحصیل رزق و روزی عنوان کرده و احادیث متعددی در این زمینه بیان می‌دارد، نیز ابواب دیگری در مذمّت «بیکاری»، «پرخوابی» و «تنبلی» در طریق تحصیل نیازمندی‌های زندگی منعقد ساخته است. از جمله، در حدیثی که از امیر مؤمنان علیه السّلام در این ابواب نقل شده، می‌خوانیم که فرمود: «ان الاشیاء لما ازدوجت، ازدوج الکسل و العجز، فنتجا بینهما الفقر.»: هنگامی که موجودات در آغاز باهم ازدواج کردند، تنبلی و ناتوانی با هم‌پیمان زوجیت بستند و فرزندی از آنها به نام «فقر» متولد شد، و در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السّلام می‌خوانیم: «لا تکسلوا فی طلب معایشکم؛ فان آبائنا کانوا یرکضون فیها و یطلبونها.»: در طلب روزی و نیازهای زندگی تنبلی نکنید؛ چرا که پدران و نیاکان ما به دنبال آن می‌دویدند و آن را طلب می‌کردند (نقل از وسائل الشیعه، ج 12، ص 38).
در حدیث دیگری، از امام باقر علیه السّلام می‌خوانیم: «انی لا بغض الرجل ان یکون کسلانا عن امر دنیاه، و من کسل عن امر دنیاه، فهو عن امر آخرته، اکسل.»: من مردی را که در کار دنیایش تنبل باشد، مبغوض

می‌دارم. کسی که در کار دنیا تنبل باشد (با این‌که ثمره‌اش به زودی نصیب او می‌شود)، در کار آخرتش تنبل‌تر است، و نیز از امام موسی بن جعفر علیه السّلام نقل شده است که فرمود: «ان اللّه تعالی لیبغض العبد النوّام. ان اللّه لیبغض العبد الفارغ.» خداوند بنده پرخواب را مبغوض می‌شمرد. خداوند انسان بیکار را دشمن می‌دارد (نقل از وسائل الشیعه، ج 12، ص 37).

نیز فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ» «1»، زیر عنوان:

«خداپرستان و احزاب» تفسیر فرموده: آنها که کتاب آسمانی در اختیارشان قرار داده‌ایم، از آنچه بر تو نازل می‌شود، خوشحالند: «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ.» با توجّه به این‌که تعبیر: «آتَیْناهُمُ الْکِتابَ» و شبیه آن، در سراسر قرآن

---

(1). رعد/ 36.

معمولا به یهود و نصاری و مانند آنها از پیروان مذاهب آسمانی اطلاق شده، شکی باقی نمی‌ماند که در این‌جا نیز اشاره به آنها است؛ یعنی حق‌طلبان یهود و نصاری و مانند آنها از نزول این آیات بر تو خوشحال و خشنودند؛ چرا که از یک‌سو آن را هماهنگ با نشانه‌هایی که در دست دارند، می‌بینند، و از سوی دیگر، مایه آزادی و نجات آنها از شرّ خرافات و عالم‌نمایان عالم یهود و مسیحیت و امثال آنها که آنان را به قید و بند کشیده و از آزادی فکری و تکاملی انسانی محروم داشته، بود.

سپس اضافه می‌کند: ولی جمعی از احزاب، قسمتی از آیاتی را که بر تو نازل شده است، انکار می‌کنند: «وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ.» منظور از این گروه، همان جمعیت از یهود و نصاری بوده‌اند که تعصّب‌های قومی و مذهبی و مانند آن بر آنها غلبه داشته و به همین جهت قرآن از آنها به اهل کتاب تعبیر نکرده؛ چرا که آنها تسلیم در برابر کتب آسمانی خودشان نیز نبودند؛ بلکه آنها در حقیقت، «احزاب» و گروه‌هایی بودند که تنها خطّ حزبی خودشان را دنبال می‌کردند. این گروه آنچه را با سلیقه، میل و پیش‌داوریشان هماهنگ نبود، منکر می‌شدند. این احتمال نیز داده شده که «احزاب» اشاره به مشرکان بوده باشد؛ چرا که در سوره احزاب نیز با همین تعبیر از آنها یاد شده است. آنها در حقیقت، آیین و مذهبی نداشتند، بلکه احزاب و گروه‌های پراکنده‌ای بودند که مخالفت با قرآن و اسلام، آنها را متحد ساخته بود. مرحوم طبرسی مفسر بزرگ و بعضی دیگر از مفسران از ابن عباس چنین نقل کرده‌اند که آیه فوق اشاره به انکار

بت‌پرستان نسبت به توصیف خداوند به صفت «رحمان» است که اهل کتاب مخصوصا یهود به خاطر آشنایی به این توصیف از وجود، کلمه «رحمان» در آیات قرآن اظهار خوشحالی می‌کردند و مشرکان مکّه که با این «وصف» ناآشنا بودند، آن را به سخریه می‌گرفتند. در پایان آیه، به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دستور می‌دهد که به مخالفت و لجاجت این و آن اعتنا مکن؛ بلکه در خطّ اصیل و صراط مستقیم خود بایست، و: بگو من تنها مأمورم که اللّه و خدای یگانه یکتا را بپرستم و هیچ شریکی برای او قایل نشوم؛ فقط به سوی او دعوت می‌کنم و بازگشت
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 411
من و همگان به سوی او است: «قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ.» اشاره به این‌که موحّد راستین و خداپرست حقیقی جز تسلیم در برابر همه فرمان‌های خدا، هیچ خط و برنامه‌ای ندارد. او در برابر همه آنچه از سوی خدا نازل می‌گردد، تسلیم است و تبعیض در میان آنها قایل نمی‌شود که آنچه را با میلش سازگار است، بپذیرد و آنچه مخالف میل او است، انکار کند. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ» «2» تفسیر فرموده: این عذاب‌ها به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می‌کردید و از روی غرور و مستی شهوات به خوشحالی می‌پرداختید؛ از مخالفت با پیامبران و کشتن مؤمنان و در فشار گذاردن محرومان و مستضعفان لذت می‌بردید، و از ارتکاب گناهان و قانون‌شکنی‌ها در خود احساس غرور و سربلندی می‌کردید. اکنون باید کفّاره آن همه شادی بی‌جا، غرور، غفلت و مستی شهوت را در میان این غل و زنجیرها، و در لابه‌لای شعله‌های آتش بدهید.
«تَفْرَحُونَ» از مادّه فرح، به معنای شادی و خوشحالی است که گاهی ممدوح و شایسته است، همان‌گونه که در آیه 5- 4 سوره روم آمده است: «وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ»: در آن روز (که رومیان اهل کتاب بر مشرکان مجوس پیروز گردند)، مؤمنان شاد خواهند شد، و گاه مذموم است و براساس باطل؛ چنان‌که در داستان قارون در آیه 76 سوره قصص می‌خوانیم: «إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ.»: به خاطر بیاور هنگامی را که قومش به او گفتند: این همه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی‌کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد. البته، این تفاوت باید از قراین شناخته شود، و پیدا است که در آیه مورد بحث، «فرح» از نوع دوّم، منظور است.
«تَمْرَحُونَ» از مادّه «مرح» (بر وزن فرح)، به گفته جمعی از ارباب لغت و مفسران، به معنای شدّت فرح و گستردگی آن است، و بعضی آن را به معنای شادی به خاطر مطالب

(1). تفسير نمونه، ج 10، ص 235- 233، به اختصار.
(2). غافر/ 75.

بى‌اساس دانسته‌اند. درحالى‌كه بعضى ديگر آن را به معناى شادى توأم با يک نوع طرب و به كار گرفتن نعمت‌هاى الهى در مسير باطل شمرده‌اند. ظاهر اين است كه همه اين معانى، به يک مطلب بازمى‌گردد؛ زيرا شدت شادى و افراط در آن، سر از همه اين مسايل درمى‌آورد و با انواع گناهان، آلودگى‌ها، عيّاشى و هوسرانى توأم مى‌شود. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْکَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ» «2»، تفسير فرموده: اگر آنها روى‌گردان شوند، غمگين مباش. ما تو را مسئول حفظ آنان از انحراف به‌طور اجبار قرار نداده‌ايم: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً.» «وظيفه تو تنها ابلاغ رسالت الهى است، خواه پذيرا شوند و خواه نشوند: «إِنْ عَلَيْکَ إِلَّا الْبَلاغُ.» سپس ترسيمى از حال اين جمعيت بى‌ايمان و اعراض‌كننده كرده، مى‌گويد:
هنگامى كه ما به انسان رحمتى از ناحيه خود مى‌چشانيم، حالت غرور و غفلت به او دست مى‌دهد و از ياد خدا غافل مى‌ماند: «و إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها»، و هنگامى كه بلايى به خاطر اعمالى كه انجام داده، دامانش را بگيرد، انسان به كفران مى‌پردازد: «وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ.» تعبير: «إِذا أَذَقْنَا» (هنگامى كه بچشانيم) در اين آيه، در مورد رحمت پروردگار، و در بعضى آيات ديگر قرآن، در مورد عذاب الهى، ممكن است اشاره به اين باشد كه نعمت‌ها و مصايب اين دنيا هرچه باشد، در مقابل نعمت‌ها و مصايب آخرت، چيز اندكى است، و يا اين‌كه افراد كم‌ظرفيت، با مختصر نعمتى مست و مغرور، و با مختصر مصيبتى مأيوس و كفور مى‌شوند. «3»
نيز في قوله تعالى: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «4»، فرموده: اين براى آن است كه به خاطر آنچه از دست داده‌ايد، غمگين

(1). تفسير نمونه، ج 20، ص 176- 175.
(2). شورى/ 48.
(3). تفسير نمونه، ج 20، ص 481- 480، به اختصار.
(4). حديد/ 23.

نشوید، و به آنچه خداوند به شما داده، شاد و دلبسته نباشید: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ.» این دو جمله كوتاه در حقیقت، یكی از مسایل پیچیده فلسفه آفرینش را حل می‌كند؛ چرا كه انسان همیشه در جهان هستی با مشكلات، گرفتاری‌ها و حوادث ناگواری روبه‌رو است، و غالبا از خود سؤال می‌كند: با این‌كه خداوند، مهربان، كریم و رحیم است، این حوادث دردناک برای چیست؟ قرآن می‌گوید: هدف این بوده كه شما دلبسته و اسیر زرق و برق این جهان نباشید. منظور این بوده كه موقعیت این گذرگاه و پلی كه نامش دنیا است و هم‌چنین موقعیت خودتان را در این جهان گم نكنید؛ دلباخته و دلداده آن نشوید و آن را جاودانه نپندارید كه این دلبستگی فوق العاده بزرگ‌ترین دشمن سعادت شما است؛ شما را از یاد خدا غافل می‌كند و از مسیر تكامل بازمی‌دارد. این مصایب، زنگ بیدارباشی است برای غافلان و شلاقی است بر ارواح خفته؛ رمزی است از ناپایداری جهان، و اشاره‌ای است به كوتاه بودن عمر این زندگی. حقیقت این است كه مظاهر فریبنده این «دار الغرور» زود انسان را به خود جذب و سرگرم، و از یاد حق غافل می‌كند. ناگهان بیدار می‌شود كه كاروان رفته و او در خواب و بیابان در پیش.
قابل توجّه این‌كه در مورد آنچه از دست می‌رود، تبدیل به «فاتَكُمْ» (از شما فوت شده) می‌كند، امّا در مورد مواهب و نعمت‌های به دست آمده، آن را به خدا نسبت می‌دهد و «بِما آتاكُمْ» می‌گوید؛ چرا كه فوت و فنا در ذات اشیا افتاده است. این وجود است كه از فیض خداوند سرچشمه می‌گیرد. آری، این مصایب شكننده تفاخر و غرور است. لذا در پایان آیه می‌افزاید: خداوند هیچ متكبر فخرفروشی را دوست ندارد: «وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.» «مختال»، از ماده «خیال» گرفته شده و به معنای «متكبّر» است؛ زیرا تكبّر از خیال فضیلت و پندار برتری بر دیگران پیدا می‌شود، و «فخور»، صیغه مبالغه از ماده «فخر»، به معنای كسی است كه بسیار بر دیگران فخرفروشی می‌كند. تنها كسی گرفتار این حالات می‌شود كه مست ناز و نعمت گردد، ولی وجود

آفات و مصایب برای آنها كه قابل بیداری و هدایتند، این مستی و آثار آن را از بین می‌برد. «1»

4. فرح در تفاسیر روایی

محدث جلیل، علّامه خبیر، شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی قدّس سرّه در تفسیر نور الثقلین، و سیّد فهّامه العلّامه الکامل عالم سید هاشم بن سید سلیمان بن سید اسماعیل حسینی بحرانی غفر اللّه له در تفسیر برهان، و علّامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی در تفسیر در المنثور، روایاتی را در ذیل آیات منتخب در این فصل نقل کرده‌اند که در این‌جا پس از ذکر هر آیه، به نقل آن روایات می‌پردازیم.

فی قوله تعالی: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در کتاب روضه کافی، ابن محبوب به اسنادش از برید عجلی، و او گوید: از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قول خدای عزّ ذکره: «وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ»، سؤال کردم؟ آن حضرت گفت: «هم و اللّه شیعتنا حین صارت ارواحهم فی الجنه، و استقبلوا الکرامة من اللّه عزّ و جلّ، علموا و استیقنوا انهم کانوا علی الحق و علی دین اللّه عزّ ذکره، فاستبشروا بمن لم یلحق بهم، من اخوانهم من خلفهم، من المؤمنین:" أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ".»؛ یعنی به اللّه سوگند، آنان شیعیان ما هستند، آن هنگامی که روح‌های آنان وارد در بهشت گردید و آنان کرامت از جانب خدای عزّ و جلّ را استقبال کنند، دانستند و یقین پیدا کردند که آنان بر حق و بر دین خدای عزّ ذکره بوده‌اند، پس بشارت داده می‌شوند به کسانی که از برادران مؤمنانشان که در پشت سر آنها بوده و هنوز به آنان ملحق نشده‌اند، این‌که: هیچ ترس و هیچ حزن و اندوهی برای آنان نیست. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 23، ص 366- 365، به اختصار.

(2). آل عمران/ 170.

(3). نور الثقلین، ج 1، ص 409، حدیث 435- برهان، ج 1، ص 201.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 415

ب- در تفسیر علی بن ابراهیم درباره قوله: «وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً الایه»، فرموده: پس مرا پدرم از حسن بن محبوب، از ابی عبید حذاء، از ابی بصیر، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام حدیث نمود که: «قال: هم و اللّه شیعتنا، اذا دخلوا الجنة، فاستقبلوا الکرامة من اللّه، استبشروا بمن لم یلحق بهم، من اخوانهم من المؤمنین فی الدنیا:" أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ".»؛ یعنی امام صادق علیه السّلام فرمود: به

اللّه سوگند، آنان شیعیان ما هستند که چون داخل در بهشت گردند، پس آنان کرامت از جانب خدای تعالی را استقبال کنند، به کسانی از برادران از مؤمنشان که هنوز به آنان ملحق نشده‌اند، بشارت داده می‌شوند:
هیچ خوف و ترسی و هیچ حزن و اندوهی برای آنان نیست. «1»
ج- ابن جریر و ابن ابی حاتم از سدی درباره قوله: «وَ یَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِینَ لَمْ یَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ»، اخراج نمودند که او گفت: «إنّ الشهید یوتی بکتاب فیه من یقدم علیه من اخوانه و اهله؛ یقال: یقدم علیک فلان یوم کذا و کذا؛ یقدم علیک فلان یوم کذا و کذا. فیستبشر حین یقدم علیه؛ کما یستبشر اهل الغائب بقدومه فی الدنیا.»؛ یعنی البته، نامه‌ای به شهید داده می‌شود که در آن، کسانی از برادران و اهلش که بر او وارد می‌شوند، ثبت است؛ گفته می‌شود که فلانی در روز فلان بر تو وارد می‌شود و نیز فلانی در روز فلان و فلان بر تو وارد می‌شود.
پس هنگامی که بر او وارد می‌گردد، خوشحال می‌شود؛ همان‌گونه که خویشان فرد غایب با آمدنش در دنیا خوشحال می‌شوند. «2»
نیز فی قوله تعالی: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ» «3»، روایاتی را نقل کرده‌اند، از جمله:
الف- ابن بابویه فرمود: علی بن احمد بن عبد اللّه برقی از پدرش، و او با اسنادش از ابی جعفر، محمّد بن علی، باقر علیه السّلام ما را حدیث نمود: که آن حضرت علیه السّلام از پدرش، از جدش فرمود: «خرج رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله ذات یوم و هو راکب و خرج علی و هو یمشی، فقال له: یا ابا الحسن! اما ان ترکب و اما ان تنصرف، فان اللّه عزّ و جلّ امرنی ان ترکب، اذا رکبت، و تمشی اذا

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 409، حدیث 434- برهان، ج 1، ص 201.
(2). در المنثور، ج 2، ص 97.
(3). یونس/ 58.

مشیت، و تجلس، اذا جلست، الا ان یکون حدّ من حدود اللّه، لابدّ لک من القیام، و ما اکرمنی اللّه بکرامة، الا و اکرمک بمثلها، و خصّنی بالنبوة و الرسالة و جعلک ولیّی فی ذلک، تقوم فی حدوده و فی اصعب اموره، و الذی بعث محمّدا بالحق نبیّا، ما آمن بی من انکرک، و لا اقر بی من جحدک، و لا آمن بی من کفر بک، و ان فضلک لمن فضلی، و ان فضلی لفضل اللّه، و هو قول اللّه عزّ و جلّ:" قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ"، ففضل اللّه نبیکم و رحمته ولایة علی بن ابی طالب علیه السّلام،" فَبِذلِکَ" قال: بالنبوة و الولایة،" فَلْیَفْرَحُوا"؛ یعنی الشیعة،" خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ"؛ یعنی مخالفیهم من الاهل و المال و الولد فی دار الدنیا، و اللّه یا

على! ما خلقت الا لتعبد ربّک و ليعرف بک معالم الدين و يصلح بک دارس السبيل، و لقد ضلّ من ضلّ عنک، و لن يهتدى الى اللّه، من لم يهتد اليک و الى ولايتک، و هو قول ربّى:" وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى ؛ يعنى الى ولايتک، و لقد امرنى تبارک و تعالى ان افترض من حقک ما افترضه من حقى، و ان حقک لمفروض على من آمن بى، و لولاک لم يعرف حزب اللّه، و بک يعرف عدّو اللّه، و من لم يلقه بولايتک، لم يلقه بشىء، و لقد انزل اللّه عزّ و جلّ:" يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْکَ مِنْ رَبِّکَ": يعنى فى ولايتک يا على!" وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ"، و لو لم ابلّغ ما امرت به من ولايتک، لحبط عملى، و من لقى اللّه عزّ و جلّ بغير ولايتک، فقد حبط عمله وعدا ينجزلى، و ما اقول الا قول ربى تبارک و تعالى. ان الذى اقول، لمن اللّه عزّ و جلّ، انزله فيک.»؛ يعنى پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله روزى خارج گرديد درحالى‌كه سواره بود و على عليه السّلام خارج گرديد درحالى‌كه پياده بود.
پس پيامبر صلّى اللّه عليه و آله به او فرمود: يا ابا الحسن! يا سوار شو يا برگرد، كه خداى عزّ و جلّ مرا امر فرمود: سواره باشى، وقتى من سواره هستم، و پياده باشى، وقتى من پياده هستم و بنشينى، وقتى من نشسته‌ام، جز اين‌كه حدّى از حدود خدا باشد كه امكان به جا آوردن آن، براى تو نباشد، و خدا مرا به كرامتى اكرام نفرمود، مگر اين‌كه تو را به همانند آن اكرام فرمود، و مرا به رسالت و نبوّت مختص فرمود و تو را در اين امر، ولىّ من قرار داد تا در حدود و در مشكل‌ترين امورش قيام كنى. سوگند به آن كسى كه محمّد را به حق پيامبر نمود، كسى كه تو را انكار كند، به من ايمان نياورده، و كسى كه تو را تكذيب كند،

نسبت به من اقرار نكرده، و كسى كه به تو كافر گردد، به من ايمان نياورده است، و البته، فضل تو از من بوده و همانا فضل من از فضل خداى تعالى است، و آن، قول خداى عزّ و جلّ مى‌باشد كه: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ.» پس فضل خدا پيامبر شما بوده و رحمتش ولايت على بن ابى طالب عليه السّلام است. «فَبِذلِکَ» را گفت: به نبوّت و ولايت، «فَلْيَفْرَحُوا»؛ يعنى شيعه، «خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ»؛ منظورش آنچه از مال و فرزند است كه مخالفانشان در زندگى دنيا جمع‌آورى مى‌كنند. به خدا سوگند، اى على! تو آفريده نشده‌اى مگر براى عبادت پروردگارت، و بايد به وسيله تو راه‌ها و نشانه‌هاى دين شناخته شود و به وسيله تو راه‌هاى محو شده، اصلاح گردد، و محقّقا كسى كه تو را گم كند، به گمراهى افتاده، و هرگز به سوى خدا هدايت نشود، كسى كه به سوى تو و به ولايت تو هدايت نگرديده، و آن، قول پروردگار من است كه: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدى ، يعنى به ولايت تو، و

خدایَ تبارک و تعالی مرا امر فرموده است که واجب گردانم از حقّ تو آنچه را که او از حق من واجب کرده، و البته، حقّ تو واجب است بر کسی که به من ایمان آورد، و اگر تو نبودی، حزب خدا شناخته نمی‌شد، و به وسیله تو دشمن خدا شناخته می‌شود و هرکس او را با ولایت تو ملاقات نکند، چیزی را ملاقات نکرده، و خدای عزّ و جلّ نازل فرمود که: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ»؛ یعنی درباره ولایت تو یا علی! «وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ»: و اگر آنچه را به آن امر شدم از ولایت تو، ابلاغ نمی‌کردم، عمل من از بین می‌رفت، و هرکس خدای عزّ و جلّ را بدون ولایت تو ملاقات کند، عملش بیهوده بوده و به هدر رفته است، و چیزی را نمی‌گویم به‌جز قول پروردگارم تبارک و تعالی را. البته، آن چیزی را که می‌گویم، از جانب خدای عزّ و جلّ درباره تو نازل گردید. «1»
ب- در تفسیر علی بن ابراهیم در ضمن حدیثی چنین آمده: «ثم قال:" قُلْ": قل لهم یا محمّد:" بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ"، قال: الفضل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و

(1). برهان، ج 2، ص 460.

رحمته امیر المؤمنین علیه السّلام فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا"، قال: فلیفرح شیعتنا هو خیر ممّا اعطوا أعدائنا من الذهب و الفضّة.»؛ یعنی سپس فرمود: به آنان «قل»: بگو ای محمّد!، «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ.»: فرمود: آن فضل، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، و رحمت او، امیر المؤمنین علیه السّلام است و به آنها باید خوشحال و مسرور گردند. فرمود: پس شیعیان ما باید خوشحال و شادمان باشند که آن، بهتر است از آنچه از طلا و نقره به دشمنان ما اعطا می‌شود. «1»
ج- در اصول کافی محمّد بن یعقوب به اسنادش از محمّد بن فضیل از امام رضا علیه السّلام است که: محمّد بن الفضیل گوید: به آن حضرت گفتم: «" قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ". حضرت گفت: «بولایة محمّد و آل محمّد علیهم السّلام. هو خیر مما یجمع هؤلاء من دنیاهم.»؛ یعنی به ولایت محمّد و آل محمّد علیهم السّلام (باید خوشحال و شادمان شوند) که آن، بهتر از آن چیزهایی است که آنان از دنیایشان جمع‌آوری می‌کنند. «2»
د- ابی حمزه از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام: او گوید: به آن حضرت گفتم: «بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ.» آن حضرت گفت: «الاقرار بنبوة محمّد صلّی اللّه علیه و آله و الائتمام بامیر المؤمنین علیه السّلام هو خیر ممّا یجمع فی دنیاهم.»؛ یعنی اقرار به نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و اقرار به مقتدا بودن امیر المؤمنین علیه

السّلام، بهتر از آن چیزهایی است که آنان در امر دنیایشان جمع‌آوری می‌کنند. «3»

ه- در تفسیر عیاشی آمده که: اصبغ بن نباته از امیر المؤمنین علیه السّلام درباره قول خدای تعالی:

«قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْیَفْرَحُوا»، پرسید. آن حضرت پاسخ داد: «فلیفرح شیعتنا هو خیر مما اعطی عدونا من الذهب و الفضة.»: پس شیعیان ما باید شادمانی و خوشحالی کنند که آن، بهتر از آن چیزهایی است که به دشمنان ما اعطا می‌شود از طلا و نقره. «4»

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 307، حدیث 83- برهان، ج 2، ص 459.

(2). نور الثقلین، ج 2، ص 3 و 7، حدیث 85- برهان، ج 2، ص 459.

(3). برهان، ج 2، ص 459- نور الثقلین، ج 2، ص 308، حدیث 88.

(4). نور الثقلین، ج 2، ص 308، حدیث 87.

و- شیخ طوسی در امالی به روایت ابو عمر، با اسنادش از ابی صالح، از ابن عباس: «قال:" بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ": و" بِفَضْلِ اللَّهِ"، النّبی، و" بِرَحْمَتِهِ"، علی.» ابن عباس فرمود: «بِفَضْلِ اللَّهِ»، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و «بِرَحْمَتِهِ»، علی علیه السّلام است. «1»

ح- خطیب و ابن عساکر درباره قوله: «بِفَضْلِ اللَّهِ» از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمودند که:

«قال:" قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ"، قال: النّبی صلّی اللّه علیه و آله،" وَ بِرَحْمَتِهِ"، قال: علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه.»: ابن عباس گفت: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ»، را فرمود: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و «بِرَحْمَتِهِ» را فرمود: علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه است. «2»

ط- ابن جریر و ابن منذر درباره قوله: «خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ.» از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمودند که: «قال: من الاموال و الحرث و الانعام.»: ابن عباس رضی اللّه عنه فرمود: «خَیْرٌ مِمَّا یَجْمَعُونَ.»؛ یعنی بهتر است از اموال، کشت و کار، گله و چهارپایان. «3»

ی- ابو الشیخ و ابن مردویه از انس رضی اللّه عنه اخراج نمودند که او گفت: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله:" قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ"، قال: فضل اللّه، القرآن، و رحمته، ان جعلهم من اهله.»: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ»، را فرمود: فضل اللّه، قرآن بوده و رحمتش این است که آنان را از اهل قرآن قرار دهد. «4»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ» «5»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در روایت ابی الجارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قوله: «الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ»، آمده که: «فرحوا بکتاب اللّه اذا تلی علیهم، و اذا تلوه، تفیض اعینهم دمعا من الفزع و الحزن، و هو علی بن ابی طالب و هی فی قراءة ابن مسعود:" و الذی انزلنا الیک الکتاب هو الحق و من یؤمن به"، علی بن ابی طالب، یومن به،" وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ

---

(1). برهان، ج 2، ص 460.
(2). در المنثور، ج 3، ص 309.
(3). در المنثور، ج 3، ص 309.
(4). در المنثور، ج 2، ص 308.
(5). رعد/ 36.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 420
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 459
بَعْضَهُ"، انکروا من تأویله ما انزله فی علی و آل محمّد و امنوا ببعضه، فاما المشرکون، فانکروه کله، اوّله و اخره، و انکروا ان محمّدا رسول اللّه.»: هنگامی که کتاب خدا بر آنان تلاوت می‌شود، شادمان می‌گردند، و چون آن را تلاوت می‌کنند، به جهت بی‌تابی و اندوه اشک از چشمان آنان سرازیر می‌شود، و آن، علی بن ابی طالب علیه السّلام است، و آن در قرائت ابن مسعود:
«و الذی انزلنا الیک الکتاب هو الحق و من یؤمن به»، بوده و علی «من یؤمن به» است. «وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ»، آنچه از تأویل را که درباره علی علیه السّلام و آل محمّد نازل گردید، انکار کردند و به بعض آن ایمان آوردند، و امّا مشرکین همه‌اش را، از اوّلش تا آخرش را انکار نمودند و انکار نمودند که محمّد صلّی اللّه علیه و آله پیامبر خدای تعالی است. «1»
ب- ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره قوله: «وَ مِنَ الْأَحْزابِ» از مجاهد اخراج نمودند که گفت: «من اهل الکتاب»؛ یعنی از اهل کتاب، «مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ» را گفت: «بعض القرآن.»؛ یعنی بعض قرآن را انکار نمودند. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ وَ اللَّهُ لا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- علی بن ابراهیم با اسنادش از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فی قوله: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ» گوید: نقل کند که آن حضرت گفت: «سأل رجل ابی علیه السّلام عن ذلک. فقال: نزلت فی ابی بکر و اصحابه، واحدة مقدمه، و واحدة مؤخرة، لا تأسوا علی ما فاتکم مما خصّ به علی بن

ابی طالب علیه السّلام و لا تفرحوا بما آتاکم من الفتنة التی عرضت لکم بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله. فقال الرجل:
اشهد انکم اصحاب الحکم الذی لا خلاف فیه. ثم قام الرجل، فذهب، فلم اره.»: مردی از پدرم درباره این آیه سؤال کرد، پس پدرم فرمود: درباره ابو بکر و یاران او نازل گردیده؛ بخشی از آن، مقدّم، و بخشی از آن، مؤخّر. محزون و اندوهگین مباشید بر آنچه از دست دادید، از آن چیزهایی که اختصاص به علی بن ابی طالب علیه السّلام یافت، و خوشحال و شادمان

---

(1). برهان، ج 2، ص 528- نور الثقلین، ج 2، ص 508، حدیث 146.
(2). در المنثور، ج 4، ص 65.
(3). حدید/ 23.

نباشید به آنچه بر شما وارد شد، از فتنه‌ای که بعد از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر شما عارض گردید.
پس آن مرد گفت: شهادت می‌دهم بر این‌که شما هستید اصحاب حکم؛ یعنی سزاوار حکومت، که هیچ اختلافی در آن نیست، پس از آن، آن مرد از جایش برخاست و رفت و دیگر او را ندیدم. «1»
ب- علی بن ابراهیم با اسنادش از حفص بن غیاث، و او حفص گوید: به ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام گفتم: فدایت گردم، حدّ زهد در دنیا چیست؟ «فقال: قد حدّه اللّه فی کتابه: فقال عزّ و جلّ:" لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ".»: خداوند متعال حدّ آن را در کتابش بیان کرده، سپس او عزّ و جلّ فرموده است: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ.»: پس حضرت فرمود: بر چیزی که از دستتان می‌رود، اندوه مخورید، و بر چیزی که به دستتان می‌رسد، خوشحال و شادمان نباشید. «2»
ج- علی بن ابراهیم با اسنادش گوید: مردی به خدمت علی بن حسین علیه السّلام رسید و سؤال کرد: زهد چیست؟ آن حضرت گفت: «عشرة اجزاء فأعلی درجات الزهد ادنی درجات الرضا، الا و ان الزهد فی اية من کتاب اللّه:" لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ".»: زهد دارای ده جزء است، پس بالاترین درجه زهد، پایین‌ترین درجه رضا است، بدان و آگاه باش که زهد در آیه‌ای از کتاب خدا بیان شده: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ".» «3»
د- در نهج البلاغه: «و قال علیه السّلام: الزهد کله بین کلمتین من القرآن؛ قال اللّه تعالی:" لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ"، و من لم یأس علی الماضی و لم یفرح بالآتی، فقد اخذ الزهد بطرفیه.»: فرمود: همه

زهد در بین دو کلمه قرآن است؛ خدای تعالی فرمود: «لِکَیْلا تَأْسَوْا عَلی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاکُمْ.»، و هرکس بر گذشته، غم و اندوه نخورد و برای آینده، خوشحال و شادمان نباشد، دو طرف زهد را به دست آورده است. «4»

---

(1). برهان، ج 4، ص 1090- نور الثقلین، ج 5، ص 248، حدیث 89.
(2). برهان، ج 4، ص 1090- نور الثقلین، ج 5، ص 248، حدیث 90.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 248، حدیث 91.
(4). نور الثقلین، ج 5، ص 249، حدیث 95.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 422

5. تدبّر در آیات فرج

اشاره

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «1»

در این‌جا با استفاده از بررسی تحقیقی که گذشت و با استفاده از سیاق آیات و با استعانت از امدادهای خدای عزّ و جلّ، معانی و مفاهیم فرح را زیر عناوین کتب لغت، تفاسیر و تفاسیر روایی و با استناد به آیات قرآن بررسی و تدبّر می‌نماییم.

الف- معانی فرح یا فرح مذموم و فرح ممدوح در بررسی کتب لغت

فرح، لذّت و سروری است که موجب باز شدن و گشادگی دل می‌گردد، و انگیزه ایجاد آن، لذّت و سرور بوده و می‌تواند مال، ثروت، مقام و سایر نعم دنیوی اعطا شده از جانب خدای تعالی باشد، در این صورت.
اگر تمتّع و بهره‌مندی از مال و سایر نعم دنیوی، فی نفسه مطلوب و سبب شادی و سرور گردد و به ناپایداری تمتّعات دنیوی و زندگی دنیا و نیز به جاودانگی نعم اخروی و جهان آخرت توجّهی نباشد، این نوع فرح، از فرح مذموم است.
امّا چنانچه بهره‌مندی از مال، ثروت، مقام و سایر نعم دنیوی، با توجّه به ناپایداری آنها و با توجّه به فانی بودن دنیا و با عنایت به بقای نعم اخروی و جاودانگی جهان آخرت، نشاط‌آفرین باشد، و یا بهره‌مندی از تمتّعات دنیوی اعطا شده از جانب خدای تعالی، وسیله دست‌یابی به فلاح و رستگاری در جهان آخرت باشد، فرحی که از آن حاصل می‌شود، فرح ممدوح است.

ب- معانی فرح به استناد به تفاسیر و تفاسیر روایی

1. فرح، به معنای شماتت نمودن و یا خوشحالی کردن دشمنان مؤمنین است. در این معنا، دشمنان مؤمنین، از آنچه موجب غم و اندوه مؤمنین می‌گردد، شاد و خوشحال می‌شوند: «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ» «2»؛ یعنی اگر نعمتی از جانب خدای

---

(1). ص/ 29.

(2). آل عمران/ 120.

تعالی به شما مؤمنین برسد، آنان (که دشمنان شما هستند) محزون و اندوهگین شوند، و اگر مصیبتی به شما برسد که سبب غم و اندوه شما گردد، به واسطه آن غم و اندوه شما، آنان (که دشمنان شما هستند) خوشحال و شادمان می‌گردند، و اگر شما بر این مصیبت‌های وارد شده، خویشتن‌داری و شکیبایی کنید و با امتناع از معاصی و انجام طاعات الهی پرهیزگاری کنید، مکر آنان از بدی‌اش هیچ ضرری به شما نمی‌رساند، البته، خدای تعالی بر آنچه انجام می‌دهند، سلطه و اقتدار کامل دارد.

2. فرح، به معنای خوشحالی و نشاط مؤمنین است در بهشت، و آن به این سبب است که خدای تعالی از فضل خودش پاداش شهادت را به آنان اعطا می‌کند: «فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ» «1»؛ یعنی درحالی‌که خوشحال هستند، به سبب آنچه خدای تعالی از فضل خودش پاداش شهادت را به آنان اعطا کرده است و با دریافت بشارت درباره کسانی که پس از آنها هنوز به ایشان ملحق نشده‌اند، خوشحال و مسرور می‌شوند به این‌که هیچ خوف و ترسی، و هیچ حزن و اندوهی برای آنان نیست.

3. فرح، به معنای خوشحالی و نشاط مؤمنین است نسبت به فضل و رحمت الهی از آن جهت که نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق نموده و به ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام مؤمن هستند: «قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» «2»؛ یعنی: ای پیامبر! به مؤمنین بگو، به واسطه فضل خدا که با آن، نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را تصدیق نمودند، و به واسطه رحمت خدا که با آن به ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام مؤمن هستند، باید با نشاط و خوشحال باشند که آن فضل و رحمت خدا از آنچه که غیر مؤمنین به جمع آن می‌پردازند، بهتر است.

4. فرح، به معنای خوشحالی و نشاط است به واسطه وسعت نعمتی که در دنیا اعطا شده؛ خوشحالی و نشاطی از روی تکبّر و غرور یا سرمستی بدون توجّه به ناپایداری

---

(1). آل عمران/ 170.

(2). یونس/ 58.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 424

زندگی در دنیا و نعیم آن و بدون توجّه به زندگی جاویدان در آخرت و نعیم همیشگی آن: «اللَّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَیاةِ الدُّنْیا وَ مَا الْحَیاةُ الدُّنْیا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ.» «1»؛ یعنی خدای تعالی روزی را وسیع می‌گرداند برای هرکه مشیَّت او باشد (و برای او مصلحت بداند)، و آن را تنگ می‌گرداند برای هرکه مشیّت او باشد (و برای او مصلحت بداند)، و به زندگی دنیا (و به وفور نعمتی که در زندگی دنیا به آنان اعطا شده)، شاد و خوشحالند (خوشحالی و نشاطی از روی تکبّر و غرور یا سرمستی بدون توجّه به ناپایداری دنیا و نعیم آن، و بدون توجّه به زندگی جاوید آخرت و نعیم آن)، و زندگی (فانی) دنیا نسبت به زندگی (جاوید) آخرت به‌جز متاعی قلیل و اندک بیش نیست (که آن باید وسیله‌ای قرار گیرد برای رستگاری در آخرت).

5. فرح، به معنای خوشحالی و نشاط اهل کتاب است به واسطه آنچه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید؛ زیرا آنچه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید، تصدیق‌کننده کتاب‌های آنها بود (و کتاب‌های آنان، به آن بشارت داده بود): «وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ.» «2»؛ یعنی: و آن کسانی که کتاب آسمانی (تورات و انجیل) را به آنان اعطا نمودیم، به آنچه بر تو نازل شده (یعنی قرآن)، خوشحال و مسرور هستند (که آن هم تصدیق‌کننده کتاب‌های آنها است و هم در کتب آنان به آن بشارت داده شده)، و از احزاب؛ یعنی گروه‌هایی از اهل کتاب که با آنهایی از یهود و نصاری که اسلام اختیار کرده بودند، مخالف و معاند بودند، کسانی هستند که بعض آن را (که بر تو نازل گردیده)، انکار می‌کنند (ای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله! به آنان بگو: البتّه، من مأمورم به این‌که خدای یکتا را عبادت کنم و به او شرک نورزم؛ به سوی او دعوت نمایم و به سوی او بازگشت است.

6. فرح به معنای مرح؛ یعنی خوشحالی و نشاطی که به ناحق باشد: «ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ.» «3»؛ یعنی آن بلا و عذاب که در آن

---

(1). رعد/ 26.
(2). رعد/ 26.
(3). غافر/ 75.

گرفتارید، به سبب این است که در روی زمین به ناحق (و برای زنده داشتن باطل و نابود کردن حق) به خوشحالی و سرور می‌پرداختید و هم‌چنین به واسطه این است که بر وجه باطل و از روی تکبّر و غفلت از حق، به خوشحالی و سرور مبادرت می‌کردید.

7. فرح، به معنای سرمستی و شادی غرورآمیز و متکبّرانه توأم با غفلتی است که به واسطه اعطای نعمت صحت، ثروت و امنیّت حاصل می‌شود: «فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْکَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ.» «1»؛ یعنی پس اگر کافران از آنچه آنان را به سوی آن دعوت می‌کنی، روی گردانیدند و آن را اجابت ننمودند، پس ما تو را نفرستادیم که بر آنان حافظ و نگهبان باشی (یعنی بر آنچه آنان را به سوی آن دعوت می‌کنی، مسئول باشی که آنان اجابت کنند). بر تو تکلیفی نیست جز این‌که رسالت خود را به آنان برسانی، و ما چون از جانب خودمان نعمتی از قبیل صحت، ثروت و امنیت را به انسان بچشانیم و او آن را احساس کند، به واسطه آن نعمت، سرمست شده و توأم با غفلت متکبّرانه، خوشحالی و شادمانی غرورآمیز دارد، و اگر به آنان به واسطه آن اعمالی که قبلا خودشان انجام داده‌اند، نقمتی از قبیل: بیماری، فقر و ناامنی به آنها برسد، پس این انسان است که همه نعمت‌ها را فراموش می‌کند و آنها را انکار می‌نماید و (خود را در بلا و نقمت گرفتار می‌بیند و) به ناسپاسی می‌پردازد.

8. فرح، یعنی نشاط و خوشی متکبّرانه و مغرورانه و توأم با فخرفروشی به دیگران، بر اثر وفور نعمت: «لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ.» «2»؛ یعنی: و مصیبت‌هایی که به شما می‌رسد، برای این است که بر آنچه از نعمت‌های دنیا که از شما فوت می‌شود، غم و اندوهتان نسبت به آن ملایم و کم باشد و بر آنچه از نعمت که خدای تعالی به شما اعطا می‌کند، متکبّرانه و مغرورانه توأم با فخرفروشی به دیگران، با نشاط و خوشحال برخورد نکنید، و خدای تعالی هر انسان

---

(1). شوری/ 48.
(2). حدید/ 23.

متکبّری را که (از روی تخیّل، خود را افضل از دیگران بداند و) بر دیگران فخر و مباهات کند، دوست ندارد.

ج- معانی و مفاهیم فرح با استناد آیات

1. معنای اوّل فرح

یکی از معانی و مفاهیم فرح، خوشحالی منافقین است به سبب حزن و اندوه مؤمنین. آیات زیر حال منافقین و سبب خوشحالی آنان را بیان می‌کند:

- ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. إِنْ تَمْسَسْکُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکُمْ سَیِّئَةٌ یَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ. «1»
- إِنْ تُصِبْکَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْکَ مُصِیبَةٌ یَقُولُوا قَدْ أَخَذْنا أَمْرَنا مِنْ قَبْلُ وَ یَتَوَلَّوْا وَ هُمْ فَرِحُونَ. «2»
- فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ کَرِهُوا أَنْ یُجاهِدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ قالُوا لا تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ قُلْ نارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کانُوا یَفْقَهُونَ. «3»

2. معنای دوّم فرح

یکی از معانی فرح، خوشحالی شهیدانی است که در راه پیشرفت دین خدا به شهادت رسیده‌اند؛ آنان خوشحالند که نمرده‌اند؛ بلکه زنده‌اند و نزد خدای متعال روزی داده می‌شوند، و خدای تعالی از فضل خودش به آنان اعطا نموده است:

- وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَ لكِنْ لا تَشْعُرُونَ «4»

- وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ. فَرِحِينَ بِما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. «5»

---

(1). آل عمران/ 120.

(2). توبه/ 50.

(3). توبه/ 81.

(4). بقره/ 154.

(5). آل عمران/ 170.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 427

3. معنای سوّم فرح

یکی از معانی و مفاهیم فرح، خوشحالی مؤمنین است به سبب فضل و رحمت خدای تعالی، و آن، مغفرت او تعالی بوده نسبت به مؤمنین و نزول قرآن است برای هدایت و رحمت آنان:

- یا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفاءٌ لِما فِی الصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِکَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ «1»

- وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ لَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. «2»

- قُلْ إِنَّما أَتَّبِعُ ما يُوحی إِلَیَّ مِنْ رَبِّی هذا بَصائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ. «3»

- إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلی بَنِی إِسْرائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِی هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ وَ إِنَّهُ لَهُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ. «4»

- تِلْکَ آياتُ الْكِتابِ الْحَكِيمِ. هُدیً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ. «5»

4. معنای چهارم فرح

یکی از معانی و مفاهیم فرح، خوشی و نشاط است به واسطه وفور نعمت در دنیا؛ خوشحالی و نشاطی که از روی تکبّر و سرمستی و بدون توجّه به ناپایداری دنیا و جاودانی جهان آخرت می‌باشد:

- اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِی الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ. «6»

- وَ ما أُوتِيتُمْ مِنْ شَیْ‌ءٍ فَمَتاعُ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ زِينَتُها وَ ما عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقی أَ فَلا تَعْقِلُونَ «7»

- فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنا عَلَيْهِمْ أَبْوابَ كُلِّ شَیْ‌ءٍ حَتَّی إِذا فَرِحُوا بِما أُوتُوا أَخَذْناهُمْ بَغْتَةً فَإِذا هُمْ مُبْلِسُونَ. «8»

---

(1). يونس/ 58.
(2). آل عمران/ 157.
(3). اعراف/ 203.
(4). نمل/ 77.
(5). لقمان/ 3.
(6). رعد/ 26.
(7). قصص/ 60.
(8). انعام/ 44.

5. معنای پنجم فرح

یکی از معانی و مفاهیم فرح، خوشی و نشاط اهل کتاب است به واسطه آنچه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید:

- وَ الَّذِینَ آتَیْناهُمُ الْکِتابَ یَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَیْکَ وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ یُنْکِرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِکَ بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُوا وَ إِلَیْهِ مَآبِ. «1»

خوشی و نشاط آن گروه از اهل کتاب که اهل نماز شب و مؤمن به خدا و مؤمن به روز قیامت هستند؛ آنان اهل امر به معروف و نهی از منکر و پیشدستی کردن در امور خیر می‌باشند و اینان از صالحین‌اند: «لَیْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللَّهِ آناءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ. یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ.» «2»

آنان به خدای تعالی ایمان دارند و به آنچه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل گردید و به آنچه بر پیامبرانشان نازل گردید، درحالی‌که در پیشگاه خدا خاشع و خاضعند، مؤمن هستند.

آنان آیات خدای تعالی را به بهای اندک معامله نکرده و پاداش آنان نزد پروردگارشان است: «وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ لَمَنْ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَیْهِمْ خاشِعِینَ لِلَّهِ لا یَشْتَرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِیلًا أُولئِکَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ.» «3»

6. معنای ششم فرح

یکی از معانی و مفاهیم فرح، خوشی و شادمانی ناحق است آن‌گونه که از روی تکبّر، سرکشی و با سعی در زنده نگهداشتن باطل خود، به خوشحالی و شادمانی می‌پردازد:

- ذلِکُمْ بِما کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِما کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ. «4»

سرگذشت قارون که مصداق کامل این معنا است، در آیات 76 تا 81 سوره قصص

---

(1). رعد/ 36.

(2). آل عمران/ 114.

(3). آل عمران/ 199.

(4). غافر/ 75.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 429

چنین آمده: «إِنَّ قارُونَ کانَ مِنْ قَوْمِ مُوسی فَبَغی عَلَیْهِمْ وَ آتَیْناهُ مِنَ الْکُنُوزِ ما إِنَّ مَفاتِحَهُ لَتَنُوأُ بِالْعُصْبَةِ أُولِی الْقُوَّةِ إِذْ قالَ لَهُ قَوْمُهُ لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْفَرِحِینَ. وَ ابْتَغِ فِیما آتاکَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لا تَنْسَ نَصِیبَکَ مِنَ الدُّنْیا وَ أَحْسِنْ کَما أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَیْکَ وَ لا تَبْغِ الْفَسادَ فِی الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لا یُحِبُّ الْمُفْسِدِینَ. قالَ إِنَّما أُوتِیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدِی أَ وَ لَمْ یَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَکَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَکْثَرُ جَمْعاً وَ لا یُسْئَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ. فَخَرَجَ عَلی قَوْمِهِ فِی زِینَتِهِ قالَ الَّذِینَ یُرِیدُونَ الْحَیاةَ الدُّنْیا یا لَیْتَ لَنا مِثْلَ ما أُوتِیَ قارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِیمٍ. وَ قالَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَیْلَکُمْ ثَوابُ اللَّهِ خَیْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ لا یُلَقَّاها إِلَّا الصَّابِرُونَ. فَخَسَفْنا بِهِ وَ بِدارِهِ الْأَرْضَ فَما کانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ یَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ما کانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِینَ.» «1»

7. معنای هفتم فرح

یکی از معانی و مفاهیم فرح، شادی و خوشحالی غرورآمیز و متکبّرانه توأم با غفلت از سپاس نسبت به رحمت خدای تعالی است:

- فَإِنْ أَعْرَضُوا فَما أَرْسَلْناکَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْکَ إِلَّا الْبَلاغُ وَ إِنَّا إِذا أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسانَ كَفُورٌ. «2»

- وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِها وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ. «3»

8. معنای هشتم فرح

یکی از معانی و مفاهیم فرح، خوشی و نشاط متکبّرانه و مغرورانه توأم با فخرفروشی به دیگران و به واسطه وفور نعمت است که خدای تعالی بعد از برطرف کردن سختی، به او اعطا می‌کند و او بر این گمان است که سختی‌ها از او دور شده و دیگر به او نخواهد رسید:

- لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ. «4»

---

(1). قصص/ 81.

(2). شوری/ 48.

(3). روم/ 36.

(4). حدید/ 23.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 430

- وَ لَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْناها مِنْهُ إِنَّهُ لَيَؤُسٌ كَفُورٌ. وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ نَعْماءَ بَعْدَ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ. «1»

د- روایاتی درباره معرفت قدر انسان، انسان کامل، عقل و جهل و سپاه آنها

1. در باب معرفت قدر انسان

الف- «قال الامام علی بن ابی طالب علیه السّلام: من عرف نفسه، فقد عرف ربه. من عجز عن معرفة نفسه، فهو عن معرفة خالقه اعجز.»؛ یعنی: امام علی بن ابی طالب علیه السّلام فرمود: هرکس خودش را شناخت، پروردگارش را شناخته است. کسی که از شناخت خودش ناتوان است، پس او از معرفت و شناخت آفریدگارش ناتوان‌تر است.

ب- در نهج البلاغه، امام علی علیه السّلام فرمود: «هلک امرؤ لم یعرف قدره.»: انسانی که قدر خود را نشناخته، هلاک گردد.

2. روایتی در باب انسان کامل

در تحف العقول از امام جعفر بن محمّد، صادق علیه السّلام آمده که: «ثلاث خصال من رزقها، کان کاملا: العقل، و الجمال، و الفصاحة.»: سه خصوصیت است که روزی هرکس باشد، او انسانی کامل است: صفت عقل، صفت جمال و صفت فصیح و رسا سخن گفتن.

3. روایتی در باب عقل و جهل و سپاه آن دو

در اصول کافی با اسنادش از سماعة بن مهران و او گوید، نزد ابی عبد اللّه، امام صادق، علیه السّلام بودم و جماعتی از یاران او حضور داشتند، پس ذکر عقل و جهل به میان آمد، امام صادق علیه السّلام فرمود: عقل و سپاهش را و جهل و سپاهش را بشناسید تا هدایت شوید.
سماعه گوید: من گفتم: فدایت گردم! ما آنها را نمی‌شناسیم، مگر این‌که شما آنها را به ما بشناسانید. پس حضرت فرمود: «ان اللّه عزّ و جلّ خلق العقل، و هو اوّل خلق من الروحانیین عن یمین العرش من نوره. فقال له: أدبر فأدبر، ثم قال له: اقبل، فأقبل. فقال اللّه تبارک و تعالی: خلقتک خلقا عظیما و کرّمتک علی جمیع خلقی. قال: ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانیا، فقال له:

---

(1). هود/ 10.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 431

أدبر فادبر، ثم قال له: اقبل، فلم یقبل، فقال له: استکبرت، فلعنه. ثم جعل للعقل خمسة و سبعین جندا. فلمّا رأی الجهل ما اکرم اللّه به العقل و ما اعطاه، اضمر له العداوة، فقال الجهل: یا رب! هذا خلق مثلی خلقته و کرّمته و قوّیته و أنا ضدّه و لا قوّة لی به، فأعطنی من الجند مثل ما اعطیته. فقال:
نعم، فان عصیت بعد ذلک، اخرجتک و جندک من رحمتی. قال: قد رضیت، فاعطاه خمسة و سبعین جندا. فکان ممّا اعطی العقل من الخمسة و السبعین الجند: الخیر، و هو وزیر العقل، و جعل ضدّه الشر، و هو وزیر الجهل، و الایمان، و ضدّه الکفر، و التّصدیق، و ضدّه الجحود، و الرّجاء، و ضدّه القنوط، و العدل، و ضدّه الجور، و الرّضا، و ضدّه السخّط، و الشکر، و ضدّه الکفران، و الطّمع، و ضدّه الیأس، و التوکّل، و ضدّه الحرص، و الرأفة، و ضدّها القسوة، و الرحمة، و ضدّها الغضب، و العلم، و ضدّه الجهل، و الفهم، و ضدّه الحمق، و العفة، و ضدّها التهتک، و الزهد، و ضدّه الرغبة، و الرفق، و ضدّه الخرق، و الرهبة، و ضدّه الجرأة، و التواضع، و ضدّه الکبر، و التؤدة، و ضدّها التسرّع، و الحلم، و ضدّها السفه، و الصمت، و ضدّها الهذر، و الاستسلام، و ضدّه الاستکبار، و التسلیم، و ضدّه الشک، و الصبر، و ضدّه الجزع، و الصفح، و ضدّه الانتقام، و الغنی، و ضدّه الفقر، و التذکّر، و ضدّه السهو، و الحفظ، و ضدّه النسیان، و التعطف، و ضدّه القطیعه، و القنوع، و ضدّه الحرص، و المؤاساة، و ضدّها المنع، و المودّة، و ضدّها العداوة، و

الوفاء، و ضدّه الغدر، و الطاعة، و ضدّها المعصية، و الخضوع، و ضدّها التطاول، و السّلامة، و ضدّها البلاء، و الحبّ، و ضدّه البغض، و الصّدق، و ضدّه الكذب، و الحق، و ضدّه الباطل، و الامانة، و ضدّها الخيانة، و الاخلاص، و ضدّه الشوب، و الشهامة، و ضدّها البلادة، و الفهم، و ضدّه الغباوة، و المعرفة، و ضدّه الافشاء، و الصّلاة، و ضدّها الاضاعة، و الصوم، و ضدّه الافطار، و الجهاد، و ضدّه النكول، و الحج، و ضدّه نبذ الميثاق، و صون الحديث، و ضدّه النميمة، و برّ الوالدين و ضدّه العقوق، و الحقيقة، و ضدّها الرّياء، و المعروف، و ضدّه المنكر، و الستر، و ضدّه التبرّج، و التقية، و ضدّها الاذاعة، و الانصاف، و ضدّه الحمية، و التهيئة، و ضدّها البغى، و النظافة، و ضدّها القذر، و الحياء، و ضدّها الجلع، و القصد و ضدّه العدوان، و الرّاحة و ضدّها التعب، و السهولة، و ضدّها الصعوبة، و البركة، و ضدّها المحق، و العافية، و ضدّها البلاء، و القوام، و ضدّه المكاثره، و الحكمة، و ضدّها الهواء، و الوقار، و ضدّه

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 432

الخفة، و السعادة، و ضدّها الشقاوة، و التوبة، و ضدّها الاصرار، و الأستغفار، و ضدّه الاغترار، و المحافظة، و ضدّها التهاون، و الدّعاء، و ضدّه الاستنكاف، و النشاط، و ضدّه الكسل، و الفرح، و ضدّه الحزن، و الالفة و ضدّها الفرقة، و السّخاء، و ضدّه البخل. فلا تجتمع هذه الخصال كلها من اجناد العقل الّا فى نبّى او وصى نبّى او مؤمن قد امتحن اللّه قلبه للأيمان، و امّا سائر ذلك من موالينا، فان احدهم لا يخلو من ان يكون فيه بعض هذه الجنود حتى يستكمل، و ينقى من جنود الجهل، فعند ذلک يكون فى الدرجة العليا مع الانبياء و الاوصياء، و انما يدرک ذلک بمعرفة العقل و جنوده، و بمجانبة الجهل و جنوده، وفقنا اللّه و اياكم لطاعته و مرضاته.» «1»

کلمات قصار پیرامون فرح

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب فرح» سخنانی به اقتصار از مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که در این‌جا به نقل آنها می‌پردازیم.

1. «کم من فرح أفضی به فرحه إلی حزن مخلّد.»: چه‌بسا بعضی خوشی‌ها و سرورها که خوشحالی‌اش فرد را به حزن و اندوهی جاویدان و همیشگی می‌کشاند.

2. «لا تفرح بما هو آت.»: با آنچه خواهد آمد، شادمان و مسرور نشو.

3. «لا تفرحنّ بسقطة غیرک؛ فإنّک لا تدری ما یحدث بک الزّمان.»: به سقوط غیر خود، هرگز خوشحال مشو؛ زیرا تو نمی‌دانی روزگار نسبت به تو چه پدید می‌آورد.

4. «لا تبتهجنّ بخطاء غیرک؛ فإنّک لن تملک الإصابة أبدا.»: به خطا و اشتباه غیر خود، هرگز خوشحال مشو؛ زیرا که تو همیشه صواب و درستی را مالک نخواهی بود.

خدایا! ما را توفیقی عطا کن که سرور و شادی ما در پرتو بهره‌مندی از فضل و رحمت تو باشد؛ فضل و رحمتی که تغیّر و فنا در آن راه ندارد و همواره ثابت و باقی است و آن در اسلام، قرآن، نبوّت و ولایت محقّق است.

آمین، یا رب العالمین!

---

(1). روایاتی که ذکر گردید، از تفسیر بصائر، ج 51، سوره انسان، نقل شده است.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 433

فصل سی و نهم فلاح

اشاره

فلاح با الفاظ: «أفلح»، «تفلحوا»، «تفلحون»، «یفلح»، «یفلحون»، «المفلحون»، «المفلحین» در 40 کلمه در ضمن 40 آیه در 23 سوره قرآن کریم ذکر شده که از این مجموعه، 10 آیه آن از ده سوره را جهت تحقیق در این فصل انتخاب می‌کنیم، و ابتدا، آیات را زیر عنوان: «آیات فلاح» به ترتیب مصحف کریم تنظیم نموده و پس از آن، معنای فلاح را با استناد به کتب لغت بررسی می‌کنیم، و در مرحله سوّم و چهارم، آیات تنظیم شده را با استفاده از کتب تفسیر و تفاسیر روایی علمای مفسّر شیعه و سنّی از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا عصر حاضر، تحقیق کرده و سرانجام با استعانت از الطاف خدای تعالی و با استناد به آیات قرآن و تفاسیر مورد تحقیق، به تدبّر در آیات منتخب می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات فلاح به ترتیب مصحف کریم

1. أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «1»
2. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ «2»

---

(1). بقره/ 5: مدنی.

(2). آل عمران/ 130: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 434

3. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. «1»
4. وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «2»
5. الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «3»
6. وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ «4»
7. فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «5»
8. فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ «6»
9. فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ «7»
10. قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی. «8»

2. در معنای فلاح

راغب در مفردات فرموده: فلح، به معنای شکافتن است، و گفته‌اند: آهن به وسیله آهن یفلاح؛ یعنی شکافته و دریده می‌شود، و فلّاح، کسی است که شخم می‌زند (یعنی زمین را می‌شکافد)، و فلاح؛ یعنی پیروزی و دست یافتن به مطلوب و خواسته، و آن بر

---

(1). مائده/ 35: مدنی.
(2). انعام/ 21: مکی.
(3). اعراف/ 157: مکی.
(4). یوسف/ 23: مکی.
(5). مؤمنون/ 102: مکی.
(6). جمعه/ 10: مدنی.
(7). تغابن/ 16: مدنی.
(8). اعلی/ 14: مکی.

دو نوع است: دنیوی و اخروی. فلاح یا پیروزی و وصول به خواسته دنیوی، عبارت است از پیروز شدن در سعادت‌ها و نیکبختی‌هایی که به وسیله آنها زندگانی دنیا نیکو و بانشاط می‌گردد، و آن، شامل بقا، غنا و عزّت است، و فلاح یا پیروزی اخروی، با چهار چیز محقّق می‌شود: بقای بدون فنا، غنای بدون فقر، عزّت بدون ذلّت و علم بدون جهل، و به همین جهت گفته‌اند: «لا عیش الّا عیش الآخرة»، و فرمود: «وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوانُ»، «أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»، «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها»، «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ»، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، «إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْكافِرُونَ»،* «فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»،* و قوله: «وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلى ، پس صحیح است که آنها با این سخن فلاح یا پیروزی و رسیدن به خواسته دنیوی را قصد کرده‌اند، و آن اقرب است، و سحرها فلاح نامیده شده و آن را چنین نامیده‌اند، برای گفته ایشان که در آن هنگام:

«حیّ علی الفلاح»، و قول آنان در اذان: «حی علی الفلاح»؛ یعنی بشتاب بر آن پیروزی و دست‌یابی به خواسته‌ای که خدای تعالی آن را برای ما در نماز قرار داد، و بنابراین است قوله: «حتّی خفنا ان یفوتنا الفلاح»؛ یعنی آن پیروزی‌ای که برای ما در نماز شب قرار داده شده. «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ» را گفته‌اند، آن کلامی است برای هر عاقل و دوراندیش که در خلال کارهای خیر کامل گردد. «قد افلح» گفته می‌شود (یعنی محقّقا رستگار گردید)، و

«افلح الرجل.»؛ یعنی پیروز و رستگار گردید، و در آیه، دلالت بر بشارت نمازگزاران به رستگار شدنی که همان رسیدن به آرزوهایشان و دست‌یابی به مطلوبشان است از خلاصی و رهایی از عذاب خدا و بقا بر دوام در رحمت او تعالی برای آنان، و فلح حرکت‌دار، رستگاری، نجات و بقا در خیر است، و فلاح هم مانند: فلح بوده و آن بر دو گونه است: فلاح دنیوی و فلاح اخروی. فلاح دنیوی، دست‌یابی به آن چیزهایی است که برای نشاط و خوشی زندگی دنیا لازم است، و فلاح

---

(1). مفردات، ص 399.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 436

اخروی، آن، چیزهایی است که انسان در جهان آخرت با آن رستگار می‌گردد، و آن را بر چهار چیز گفته‌اند: بقا بدون فنا، و غنا بدون فقر، عزّت بدون ذلّت و علم بدون جهل، و قوله: «أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛* یعنی آنان کسانی هستند که به آنچه در طلب آن بودند، که همان باقی بودن در بهشت است، دست یافته‌اند، از فلاح و آن، بقا، پیروزی، دست‌یابی، وصول و ادراک خواسته و مطلوب است، و از آن است، دعای: «أقلبنی مفلحا منجحا»، و از جمله معنای آن، درخواست کلیدهای رستگاری است، و «حی علی الفلاح»؛ یعنی بشتاب به سوی سبب رستگار شدن و بقا در بهشت، و آن نماز است، یا بشتابید به سوی طریق نجات و رستگار شدن، و «فلحت الارض»، از باب نفعی است که شخم زدن برای کشت و کشاورزی دارد، و فلّاح؛ یعنی کشاورز، و فلاحة به کسر؛ یعنی کشاورزی، و به شکاف در لب زیرین، افلح گفته می‌شود، و از آن است، رجل افلح، و آن برخلاف اعلم است. «1»

در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: مفلحون و آنچه به معنای آن بوده و مشتمل بر فلاح است، مانند: «من افلح» و نظیر آن. در اخبار وارد شده است که البته، ائمه علیهم السّلام و شیعیان آنان مخصوصا صابران و خویشتن‌دارانشان در زمان غیبت امام علیه السّلام مفلحون و از اهل فلاح هستند، و آن، کلمه بقا و پیروزی است؛ یعنی آنان که در آنچه طلب و درخواست نمودند، به آن دست یافتند و بر خواسته‌شان پیروز شدند، درحالی که آنان در بهشت باقی و جاویدند، و گاهی گفته می‌شود برای هرکس خردمندی نمود و دوراندیشی کرد و در لابه‌لای خیری که انجام داد، کامل گردید و «قد افلح»؛ یعنی پیروز گردیده است، و شکی نیست که هیچ خبری عظیم‌تر از ولایت و تمسّک نمودن به آنان علیهم السّلام نیست؛ هم‌چنان‌که در خبر آمده است. پس فلاح عبارت است از تمسّک نمودن به ولایت، و لذا برای شیعه گفته‌اند: آنان تمسّک به ولایت نمودند و پیروز گردیدند و به خواسته‌شان دست یافتند؛ هم‌چنان‌که درباره اخبار غیب و در

---
(1). مجمع البحرین، ص 178.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 437

و غیر او از سلمان فارسی رحمه اللّه نقل شده که به علی علیه السّلام فرمود: یا ابا الحسن! زمانی نبود که من و تو به خدمت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله برسیم، جز این‌که آن حضرت می‌فرمود: «یا سلمان! هذا و حزبه هم المفلحون یوم القیامة.»؛ یعنی ای سلمان! این شخص (مراد حضرت علی علیه السّلام و گروهی از پیروان او هستند)، همان، رستگاران و پیروزمندان در روز قیامت هستند. «1»

در فرهنگ لغات فرموده: فلح، مصدر است؛ یعنی شکفتن، جمع آن فلوح و فلح و فلحة؛ یعنی شکاف در لب زیرین، و فلاح و فلح؛ یعنی رستگاری و فیروزی، باقی ماندن در خیر و نیکویی، زیست، و فلاحة و فلاحة؛ یعنی کشاورزی، زبان‌آوری، فریب دادن در بیع، و فلّاح؛ یعنی کشاورز، کشتی‌بان و چارپادار که آنها را کرایه دهد. جمع آن، فلّاحة و فلّاحون است، و فلاح؛ یعنی رستگاری و فیروزی یافتن، و تفلیح؛ یعنی استهزا کردن و فریب دادن، و مفلحة؛ یعنی آنچه مایه رستگاری باشد. «2»

در فرهنگ عمید فرموده: فلاح (به فتح فاء) یعنی رستگاری، نجات، پیروزی، صلاح حال، و فلاح (به فتح فاء و تشدید لام)؛ یعنی برزگر، کشاورز، و فلاحت (به فتح یا کسر فاء)؛ یعنی کشاورزی، برزگری. «3»

3. فلاح در تفاسیر

شیخ طایفه طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: و «هُدیً»، در موضع جر به «عَلَی است، و معنای «عَلی هُدیً»، این است که آنان (که متقین باشند و صفات آنان را در آیات قبل بیان فرمود) به حق و به نیکی، بر هدایت خدای تعالی هستند و دعوت او را با چیزی که می‌گویند، پذیرفته‌اند، و کسی که گفت: آنان بر نور و استقامت یا بر دلیل و رشد هستند، این معنا در چیزی که ما گفتیم، داخل است، و «اولاء»، را برای قریب، و «هااولئک» را

---

(1). مقدمه برهان، ص 172.
(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 649.
(3). فرهنگ عمید، ص 879.
(4). بقره/ 5.

برای بعید، و «اولئک» را برای متوسّط گفته‌اند، و «هُمُ» ضمیر فصل است، و «الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی آنان رستگارانند (یعنی آنان کسانی هستند که آنچه را که به واسطه اعمال و ایمانشان از نزد خدای تعالی درخواست نموده‌اند، به آن دست یافته و آن را ادراک کرده‌اند)، و فالح؛ یعنی رستگاری؛ یعنی کسی که بر حاجتش دست یافت و به خیر نایل گردید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: چون خدای تعالی در آیه قبل ذکر فرمود که: برای هرکه مشیّت او باشد، عذاب، و برای هرکه مشیّت او باشد، عفو است، آن را اتصال نمود به نهی از چیزی که اگر آن را انجام دهند، استحقاق عقاب داشته و بر آن عذاب می‌شوند، و آن، ربا است، و ربایی که از آن نهی شده، بنابر قول عطا و مجاهد، همان ربای جاهلیت است، و آن، عبارت است از زیاده بر اصل مال به وسیله تأخیر از زمان حال، و هر زیاده محرّمه در معامله، از جهت مضاعفه، داخل در آن است، و وجه تحریم ربا، مصلحتی است که خدای تعالی علم به آن دارد، و گفته‌اند: بنابر وجه تقریب، در آن وجوهی است: از جمله آن، مجزّا بودن بین آن است و بین بیع، و از جمله آن، فرمان بر عدل، دعوت به آن و تشویق و ترغیب بر آن است، و از جمله آن، دعوت به مکارم اخلاق است به قرض دادن و توجّه و نظر داشتن به کسی که در سختی و عسرت است که بدون زیاده، حاجت او برآورده شود، و این وجه از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه

السّلام روایت شده، و قوله: «أَضْعافاً مُضاعَفَةً» را گفته‌اند، در آن دو معنا است: یکی برای مضاعف شدن با تأخیر اجلی پس از دیگر؛ هرگاه از زمان سررسید آن به زمان دیگری تأخیر انداخت، بر او زیادتی بر مال قرض گرفته افزون گردد. دوّم «أَضْعافاً مُضاعَفَةً»؛ یعنی آن را در اموال خودتان مضاعف گردانید، و گفته‌اند: در تکریر «ربا» در این‌جا، با این‌که در قوله: «وَ أَحَلَ

(1). تبیان، ج 1، ص 60- 59، به اختصار.
(2). آل عمران/ 130.

اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبا» «1»، قبلا آمده، دو قول است: قول اوّل این‌که: برای تصریح نمودن به نهی از آن است بعد از خبر دادن به تحریمش، برای آنچه در آن است از برگرداندن خطر برای او و شدت تحرّز از آن. قول دوّم آن‌که برای تأکید نهی از این نوع است که در آن، اضعاف مضاعف اجرا می‌شود، و قوله: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی در نافرمانی‌ها و گناهان از خدای تعالی بپرهیزد، و گفته‌اند: یعنی بپرهیزید از عذاب او تعالی با ترک نمودن گناهان و نافرمانی‌های او. «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ یعنی تا این‌که با دست‌یابی به آنچه از آرزوهایتان است، رستگار شوید و به پاداش نیک بهشت فایز و نایل گردید. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «3»، فرموده: خدای تعالی در این آیه مؤمنین را مخاطب قرار داده و آنان را امر به تقوا نموده است و معنایش این است که از نافرمانی‌ها و معاصی او تعالی بپرهیزید و از آنها اجتناب کنید. «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ یعنی: و به سوی او وسیله طلب کنید، و بنا به قول حسن، مجاهد، قتاده، عطا، سدی، ابن زید، عبد اللّه بن کثیر و ابی وائل، «الْوَسِيلَةَ»، قربت و نزدیک شدن است. پس اگر گفته شود: خدای تعالی چگونه فرمود:
«اتَّقُوا اللَّهَ»، و حال آن‌که در نهایت تحذیر و ترساندن است، با آن‌که او تعالی به سوی خودش فراخواند و ترغیب فرمود، و این دو مانند دو چیز متنافر است؟ این‌چنین پاسخ داده شود که: آن را فرمود تا مکلّف بر غرور از امر او نباشد به واسطه کثرت نعمت‌های خدای تعالی که بر او است و گمان کند که آن کثرت نعم به سبب رضای او است. پس حقیقت فراخواندن به سوی او، به پرهیز نمودن و حفظ خویش است از اجتناب از گناهان و عمل نمودن به طاعات او تعالی، و قوله: «وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ»، خدای تعالی امر به جهاد در دین خدای تعالی نمود؛ زیرا جهاد اتصال و طریق است به پاداش نیک او، و به هرچیزی که وسیله است نسبت به

غیرش گفته می‌شود، آن طریق

(1). بقره/ 275.
(2). تبیان، ج 2، ص 588- 587.
(3). مائده/ 35.

به سوی آن است. پس از جمله آن، طاعت خداوند است که راهی به سوی ثوابش می‌باشد. قوله تعالی: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ احتمال دو امر را دارد؛ یکی این‌که عمل کنید تا رستگار شوید و غرض شما در این کار، صلاح باشد، پس این کار با یقین صحیح است.

امر دیگر این‌که عمل کنید به امید صلاح به وسیله آن، پس این با شک در خلوص توأم بوده و از آن چیزهایی است که احباط (یعنی نابود) می‌گردد، و این وجه صحیح نیست مگر برای کسی که بر مذهب احباط باشد، و «الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی آنان هستند که رستگارند به آنچه در آن، نهایت صلاح احوال آنان است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، فرموده: خدای تعالی خبر داد به این‌که: هرکس به خدای تعالی دروغی را نسبت بدهد؛ از این‌که او را برخلاف صفاتش توصیف کند؛ از او برخلاف آنچه او تعالی از خودش و از افعالش اخبار نموده، خبر بدهد، در این صورت هیچ‌کس ستمکارتر از او برای نفس خودش نیست؛ زیرا با این کارش خود را هلاک کرده و در عذاب دایمی در آتش واقع نموده است. پس از آن خبر داد به این‌که ظالم و ستمکار «لا يُفْلِحُ»؛ یعنی به رحمت و پاداش نیک خدای تعالی و رضوان او فایز و رستگار نشده و از آتش دوزخ رهایی و نجات نمی‌یابد؛ زیرا ظلم در این‌جا همان کفر به نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله است و خلافی نیست در این‌که این کفر آمرزیده نمی‌شود. «3»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِي كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: «الَّذِينَ» در موضع جرّ است؛ زیرا صفت «الَّذِينَ»، است که در آیه قبل آمده. پس در این آیه ذکر فرمود: از

(1). تبیان، ج 3، ص 508- 507.
(2). انعام/ 21.

(3). تبیان، ج 4، ص 96.
(4). اعراف/ 157.

جمله صفات آنان این است که آنان از «النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ»؛ یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله، تبعیت می‌کنند، و «امّی» کسی است که نمی‌نویسد، و از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام است که آن، منسوب به مکّه بوده، و آن، ام القری است، و گفته‌اند که آن، منسوب به عرب است؛ زیرا آنان نوشتن را نیکو نمی‌دانستند، و معنای «یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ»، این است که آنان صفات و ویژگی‌های او را در آن کتاب‌ها می‌یافتند؛ چون در تورات مکتوب است: «اتانا اللّه من سینا و اشرف من ساعیر و استعلن من جبال فاران»، و در آن است که: «سأقیم بهم نبیا من اخوتهم مثلک و اجعل کلامی فی فمه فیقول لهم کلما اوصیه به»، و در آن است: «و امّا ابن الأمة فقد بارکت علیه جدا جدا و سیلد اثنی عشر عظیما و أوخره لأمة عظیمة»، و در انجیل در مواضعی از آن بشارت به فارقلیط است: «یعطیکم فارقلیط آخر یکون معکم آخر الدهر کله»، و در آن است که: «اذا جاء، فنّد اهل العلم»، و در آن است که: «انه یدبرکم بجمیع الخلق. یخبرکم بالامور المزمعة و یمدحنی و یشهد لی»، و قوله: «یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ» صفت است برای پیامبر امّی، و آن در موضع حال است؛ یعنی درحالی‌که امرکننده به معروف و نهی‌کننده از منکر است، و حق را معروف و باطل را منکر نامیده‌اند؛ زیرا صحّت حق را عقل می‌شناسد و در شناخت، به صحّت آن اعتماد است، و باطل منکر می‌باشد؛ بدین معنا که صحّت آن (از لحاظ عقل) مورد انکار است، و قوله: «وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ»؛ یعنی آن چیزهای نیکو و لذیذی که بر آنان حرام بود، مباح می‌نماید، و «وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ»؛ یعنی آن چیزهایی را که زشت و قبیح بوده و برای نفوس نامطلوب است، برای آنان حرام می‌کند، و قوله: «وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»؛ یعنی سنگینی امور محرّمه و تکالیف سخت و شاق را مانند: تحریم عروق و غدد و تحریم روز شنبه را که برای آنان چون زنجیری در گردنشان بود، از آنان برمی‌دارد، و قوله: «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ»؛ یعنی آن کسانی که این پیامبر را تصدیق کردند، «وَ عَزَّرُوهُ»؛ یعنی او را بزرگ داشتند، از این‌که هرکس حیله‌ای علیه او داشت، او را منع کردند، و اصل آن، منع بوده

و از آن است «تعزیر الجانی»، و آن، منع او است به وسیله تأدیبش، و قوله: «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ»؛ یعنی از آن نوری که بر او نازل گردید؛ یعنی قرآن، پیروی کردند، و قرآن را نور نامید؛ زیرا به وسیله آن

هدایت می‌کند؛ هم‌چنان‌که به وسیله نور هدایت می‌گردد، و از آنان خبر داد به این‌که هرکس آنچه را گفتیم: انجام داد. پس آنان هستند همان رستگاران و دست‌یافتگان به پاداش نیک پروردگارشان: «أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، فرموده: و قوله: «وَ راوَدَتْهُ»؛ یعنی او را طلب نمود، و «مراوده»، درخواست به کاری است برای عمل به آن، و «الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها»؛ یعنی آن زنی که یوسف در خانه‌اش بود؛ یعنی زن عزیز مصر، و قوله: «وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ»، «تغلیق»، بستن درب است به‌گونه‌ای که باز کردن آن سخت باشد، و «غَلَّقَتِ» گفته شده، به واسطه تکثیر بستن یا مبالغه در بستن و «هَیْتَ لَکَ»؛ یعنی بشتاب به سوی چیزی که برای تو مهیّا است، و قوله: «مَعاذَ اللَّهِ»، حکایت یوسف است از این‌که او آن کلمه را گفت، و معنای آن این است که: به خدا پناه می‌برم حقیقت پناه بردن را از این‌که درخواست تو را اجابت کنم، و قوله: «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ»؛ یعنی آن پادشاهی که شوهر آن زن است، در حکم کردن، مالک من بوده و «أَحْسَنَ مَثْوایَ»: با اکرام من و وسعت دادن به من و بالا بردن منزلت و مقامم نیکو جایی برای من فراهم کرده است. این قول مجاهد، ابن اسحاق، سدی و جبائی است، و حسن گفته است: یعنی عزیز این‌چنین جایی را برای من فراهم کرده، و زجاج گفته است که جایز است مراد این باشد که خداوند، پروردگارم، با من نیکی کرده در «مَثْوایَ»؛ یعنی در طول اقامتم، و قوله: «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»، حکایتی است که یوسف آن را فرمود؛ یعنی البته، هرکس با ارتکاب گناهان به نفس خودش ظلم کند، «لا یُفْلِحُ»؛ یعنی به چیزی از پاداش نیکو دست نمی‌یابد. «3»

---

(1). تبیان، ج 4، ص 560- 559.

(2). یوسف/ 23.

(3). تبیان، ج 6، ص 119- 118.

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»، فرموده:

اخبار است از جانب خدای تعالی به این‌که هرکس طاعاتش عظیم و بسیار باشد، او در حالی است که مستحقّ عقاب نیست، پس همانا اینان کسانی هستند که رستگارانند و به آنچه طالبند، دست می‌یابند. «2»

نیز فی قوله تعالی: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «3»، فرموده: یعنی چون

نمازَ جمعه را به جا آوردید، پس در زمین پراکنده شوید به جهت طلب نمودن روزی از خدای تعالی، و صورت «فَانْتَشِرُوا»، صورت امر است، ولی بنا بر قول حسن و دیگران، اباحه، اذن و فرصت است، و قوله: «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»؛ یعنی از فضل خدای تعالی به واسطه عمل به طاعت او، از او طلب و درخواست کنید، با عمل به طاعت او و دعای نسبت به آن، و قوله: «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً»؛ یعنی ای محمّد! بسیار خدای تعالی را بر احسانش و بر شکر بر نعمت‌هایش و بر تعظیم صفاتش به یاد بیاور. «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»: تا این‌که رستگار شوید و به پاداش نیک و نعمت‌های فراوان دست یابید. «4»

همچنین فی قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «5»، فرموده: این، امر است از جانب خدای تعالی به مکلفین به این‌که با ترک معاصی و عمل به طاعات، از او تقوا کنند. پس «اتّقاء»، امتناع نمودن از چیز فاسد و تباه است با اجتناب نمودن از آنچه هوای نفس دعوت به آن می‌کند، و قوله: «مَا اسْتَطَعْتُمْ»، او را تکلیف می‌کند به آنچه در وسعش هست، و لذا با قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ»، منافاتی ندارد؛ زیرا هریک از دو امر، الزام به ترک معاصی است، و کسی که جمیع معاصی را ترک کند، از عقاب خدای تعالی تقوا و پرهیز دارد، و بنا بر به قولی، «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ»، مبیّن قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»

---

(1). مؤمنون/ 102.

(2). تبیان، ج 7، ص 350.

(3). جمعه/ 10.

(4). تبیان، ج 10، ص 9.

(5). تغابن/ 16.

است؛ چون تقدیر آن: «اتقوا اللّه حق تقاته فما استطعتم» می‌باشد، و قوله: «وَ اسْمَعُوا»؛ یعنی به آنچه شما را امر به آن می‌کند، گوش فرادهید، «وَ أَطِیعُوا»: و آنچه را به شما امر می‌کند، اطاعت کنید، «وَ أَنْفِقُوا»: و در آنچه به شما امر به انفاق می‌کند، از قبیل: زکات، انفاق در راه خدا و غیر آن، انفاق کنید، «خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ»: که آن انفاق برای نفوس شما خیر است، و قوله: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»؛ یعنی هرکس منع کند و نفس را از شح؛ یعنی بخل، نگهدارد، و «شح» در شرع، منع واجب است، «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی هر کس نفسش را از بخل که آن در شرع منع واجب است، دست نگهدارد و آنچه را خدای متعال بر او واجب گردانیده، انجام دهد، پس او از جمله رستگاران بوده و از کسانی است که به پاداش نیک

خدای تعالی دست‌یابی دارد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» «2»، فرموده: یعنی محقّقا کسی که با عمل نمودن به طاعات، تزکیه شد، رستگار گردید. این تفسیر بنا بر قول ابن عباس و حسن است، و قتاده و دیگری گفته است: یعنی کسی که زکات مالش را پرداخت کرده، رستگار گردید. «3»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «أُولئِکَ عَلى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: چون متقین را با این صفت توصیف نمود (یعنی ایمان به غیب دارند و اقامه صلات می‌کنند و بذل انفاق می‌نمایند از آنچه روزی‌شان است، و به آنچه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بر پیامبران قبل از او نازل شده، ایمان دارند و به آخرت و قیامت یقین دارند)، آنچه را نزد خدای تعالی برای آنان است، بیان کرد، پس فرمود: «أُولئِکَ»، اشاره است به کسانی که آنها را توصیف نمود و آنان همه مؤمنانی‌اند که بر هدایت پروردگارشان هستند؛ یعنی بر دین پروردگارشان می‌باشند، و گفته‌اند: بر دلالت و بیان از جانب پروردگارشان هستند، و البته، فرمود: «مِنْ رَبِّهِمْ»؛ زیرا

---

(1). تبیان، ج 10، ص 26- 25.
(2). اعلی/ 14.
(3). تبیان، ج 10، ص 332.
(4). بقره/ 5.

هر خیر و هدایتی از جانب خدای تعالی است، یا بدان جهت که او (تعالی) آن را انجام می‌دهد، یا بدان جهت که آن با راهنمایی او بر آن، خواندن به سویش و پاداش دادن بر انجامش بر وی عارض گردد، بنابراین جایز است گفته شود: ایمان، هدایتی از جانب خدای تعالی است هرچند که از طریق فعل بنده به ظهور می‌رسد. پس از آن، برای تعظیم و بزرگداشت آن، تکرار نمود و فرمود: «أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی آنان آنچه را طلب نموده‌اند، بدان دست یافته و در بهشت باقی و جاویدان هستند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: چون خدای سبحان در آیه قبل، تعذیب را برای کسانی که مشیت او است، ذکر فرمود، آن را اتّصال نمود به نهی از چیزی که اگر آن را انجام دهند، البتّه، مستحق عذاب هستند، و آن چیز «ربا» است، پس فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»؛ یعنی ای کسانی که خدا و رسولش را تصدیق نمودید، «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا»، اکل را ذکر نمود، برای این‌که آن، بزرگ‌ترین منفعت است، هرچند که غیر آن از

انواع تصرّفات، همچنان منهی عنه است، و «ربا»، عبارت از زیاده بر اصل مال است که با تأخیر مدّت از زمان حال دریافت می‌شود، و بنا بر قول عطا و مجاهد، آن ربای جاهلیت است. «أَضْعافاً مُضاعَفَةً»، در معنای آن دو قول است: یکی آن‌که با تأخیر، سررسیدی پس از سررسید دیگر، مضاعف می‌گردد؛ بدین نحو که هرگاه از سررسیدی به سررسید دیگر تأخیر اندازد، زیاده‌ای بر مال زیاد می‌گردد، و قول دیگر این‌که اموال را به وسیله آن مضاعف می‌کنید و از جهت مضاعفه، هر زیاده آن محرمه در معامله، در آن وارد می‌شود، و وجه تحریم ربا عبارت از مصلحتی است که خدای متعال به آن عالم و دانا است، و در آن، وجوهی را بر وجه تقریب ذکر نموده‌اند، از جمله: جدا نمودن بین آن و بیع، دعوت به عدل و تحریض و ترغیب به آن، و دعوت به مکارم اخلاق با قرض دادن و مهلت دادن به معسر بدون زیاده، و آن وجهی است که از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام

---

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 41.
(2). آل عمران/ 130.

روایت شده، و البته، این‌که تحریم ربا را با این‌که ذکر آن در سوره بقره گذشته بود، اعاده نمود، به دو جهت است؛ یکی به جهت تصریح در نهی از آن است بعد از اخبار به تحریم آن؛ چون در آن، منع از انجام و شدت ترس است، و دیگر، برای تأکید نهی از این نوع ربا است که در آن اضعاف و مضاعفه اجرا می‌گردد. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی از معاصی او پرهیز کنید، و گفته‌اند: با ترک از معاصی او، از عقاب بپرهیزید، «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ یعنی تا با ادراک و دست‌یابی به آنچه آرزوی‌تان است، رستگار گردید و به پاداش نیک بهشت نایل شوید. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی ای کسانی که به خدای تعالی ایمان آوردید و پیامبر او را تصدیق کردید! از معاصی او تعالی بپرهیزید و از آنها اجتناب کنید، «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»؛ یعنی به وسیله طاعات، قربت و نزدیکی به او را طلب کنید. این قول حسن، مجاهد و غیر آنها است. پس مثل این است که بگوید: به وسیله آنچه از طاعات که او تعالی بدان راضی است، به سوی او تقرّب جویید، و گفته‌اند: «الْوَسِيلَةَ»، بالاترین درجات بهشت است. این، قول عطا می‌باشد، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که فرمود: «سلوا اللّه لی الوسیله؛ فانها درجة فی الجنة لا ینالها الا عبد واحد، و ارجو ان اکون انا هو.»؛ یعنی برای من از خدای تعالی وسیله را طلب کنید. پس آن درجه‌ای است در بهشت که به‌جز یک بنده، به آن نمی‌رسد، و امیدوارم که

آن بنده من باشم، و سعد بن طریف از اصبغ بن نباته، از علی علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «فی الجنة لؤلؤتان الی بطنان العرش احداهما بیضاء و الاخری صفراء؛ فی کلّ واحدة منهما سبعون الف غرفة؛ ابوابها و اکوابها من عرق واحد، فالبیضاء الوسیلة لمحمد صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیته، و الصفراء لابراهیم و اهل بیته.»؛ یعنی در بهشت دو گوهر به سوی بطن عرش می‌درخشند؛ یکی سفید و دیگری زرد رنگ است. در هریک از آن دو، هفتاد هزار غرفه هست که درب‌ها

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 502.

(2). مائده/ 35.

و جام‌های آنها، از یک اصل و ریشه است. پس آن گوهر سفید، «وسیله» برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت او بوده و آن گوهر زرد، برای ابراهیم علیه السّلام و اهل بیت او است، «جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ»؛ یعنی در طریق دین او با دشمنانش جهاد کنید. خدای سبحان امر به جهاد در دین اللّه فرمود؛ زیرا آن، وسیله‌ای برای رسیدن به پاداش نیک و ثواب است، و دلیل بر شی‌ء، طریق آگاهی به آن است، و تعرّض به شی‌ء، طریقی به سوی تحقّق در مورد آن است، و لطف، طریقی به سوی طاعت خدای تعالی است، و جهاد در راه خدا، گاهی با دست، و گاهی با زبان، و گاهی با قلب، و گاهی با شمشیر، و گاهی با قول، و گاهی با نوشتن می‌باشد. «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»؛ یعنی تا این‌که به نعمت‌های همیشگی و ابدی دست یابید، و معنای آن این است که: عمل کنید به امید رستگاری، پیروزی و دست‌یابی به آنچه آرزوی‌تان است، و گفته‌اند: «لعلّ» و «عسی» از جانب خدای تعالی، واجب بوده و مثل این است که بگوید: «اعملوا تفلحوا.» «1» همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، فرموده: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً»؛ یعنی: و چه کسی کفران پیشه‌تر است از کسی که بر خدای تعالی نوآوری کند و از روی کذب بر او بدعت آورد. پس برای او آلهه را شریک قرار دهد. این، قول ابن عباس است، و این، استفهام به معنای انکار است؛ یعنی هیچ‌کس ستمکارتر و ظالم‌تر از آن کس نخواهد بود؛ زیرا این جمله، جواب آن استفهام است، و اکتفای به جواب، اکتفای به چیزی است که دلالت بر آن دارد. «أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ»؛ یعنی قرآن، محمّد صلّی اللّه علیه و آله، معجزات او را تکذیب نماید؛ «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»؛ یعنی ستمکاران به رحمت خدای تعالی و به پاداش نیک و رضوان او نایل نمی‌شوند و هم‌چنین از آتش دوزخ رهایی و نجات پیدا نمی‌کنند، و ظالم در این‌جا همان کافر به نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و تکذیب‌کننده آیات او و

انکارکننده آنها است که

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 189.
(2). انعام/ 21.

بگوید، خدا آیه و نشانه‌ای که بر نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله دلالت کند، قرار نداده است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ»؛ یعنی آن کسانی که به او ایمان آورده‌اند و به پیامبری او اعتقاد دارند؛ یعنی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله. «الْأُمِّیَّ»، در معنای آن، اقوالی را ذکر نمودند. اوّل این‌که او نه می‌نویسد و نه می‌خواند. دوّم این‌که «الْأُمِّیَّ»، منسوب به امّت است و معنای آن این است که بر اصل و طبیعت امت است، پیش از یادگیری نوشتن، و گفته‌اند: مراد از امّت، قوم عرب است؛ زیرا آنان نوشتن را نیکو نمی‌دانستند، و سوّم این‌که آن منسوب به امّ بوده و معنایش این است که بر همان چیزی می‌باشد که مادرش او را بر آن زاییده پیش از آموختن نوشتن، و چهارم این است که منسوب به ام القری بوده و آن، مکّه است. این قول، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده. «الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ»؛ یعنی صفت خصوصیت و نبوّت او را در دو کتاب تورات و انجیل می‌یابند؛ زیرا در تورات در سفر پنجم نوشته است: «انی ساقیم لهم نبیا من اخوتهم مثلک و اجعل کلامی فی فیه، فیقول لهم کل ما اوصیه به»، و نیز در آن نوشته شده: «و اما ابن الامة (مراد اسماعیل است)، فقد بارکت علیه جدا جدا، و سیلد اثنی عشر عظیما، و اؤخره لامة عظیمة»، و در آن هم‌چنین آمده است: «اتانا اللّه من سینا و اشرق من ساعیر و استعلن من جبال فاران»، و در انجیل بشارت به فارقلیط داده و در مواضعی از آن آمده: «نعطیکم فارقلیط آخر یکون معکم آخر الدهر کله»، و در آن هم‌چنین قول مسیح علیه السّلام برای حواریین است که فرمود: «انا اذهب و سیأتیکم الفارقلیط؛ روح الحق الذی لا یتکلم من قبل نفسه؛ انه نذیرکم بجمیع الحق و یخبرکم بالامور المزمعة؛ یمدحنی و یشهد لی»، و نیز در آن است: «انه اذا جاء، فنّد اهل العالم.» «یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ

(1). مجمع البیان، ج 4، ص 283.

(2). اعراف/ 157.

الْمُنْکَرِ»، جایز است که آن در تورات و انجیل نوشته شده باشد و موصول به مای قبل آن باشد و بیانی باشد برای کسی که رحمت ولایت و محبت را بر او می‌نویسد، و جایز است ابتدای قول خدای تعالی باشد درحالی‌که مدح برای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، و «معروف»، حق بوده و «الْمُنْکَرِ»، باطل است؛ زیرا حق صحتش نزد عقول معروف و شناخته شده بوده و باطل صحتش نزد عقول مورد انکار است، و گفته‌اند: «معروف»، مکارم اخلاق و صله ارحام و «الْمُنْکَرِ»، پرستش بت‌ها و قطع ارحام است. این، قول ابن عباس است. این قول نیز داخل در قول اوّل می‌باشد. «وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ»؛ یعنی برای آنان لذایذ نیکو و پسندیده را مباح کرده و ناپسندی‌ها و چیزهایی را که مورد نفرت نفوس است، حرام می‌کند، و گفته‌اند: آنچه را به وجه پاکیزه تحصیل می‌کنند، آن را حلال دانسته و آنچه را به وجه پلید و خبیث به دست می‌آورند، حرام می‌داند. «وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»؛ یعنی سختی‌ها را از آنان برمی‌دارد، شبیه آن سختی‌هایی که بر بنی اسرائیل در تکالیفشان بود از لحاظ سختی و سنگینی وظیفه، و در معنای «اصر» گفته‌اند: آن، عهدی است که خدای سبحان از بنی اسرائیل گرفت که به آنچه در تورات است، عمل کنند. این، قول ابن عباس و دیگران است. «وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ»؛ یعنی: و از تکلیف آنان برمی‌دارد عهدهایی را که در ذمه آنان بود. پس آن عهود به منزله غل‌هایی است که در گردن‌های آنان باشد، و از اکثر مفسرین است که مراد از اغلال، آن چیزهایی است که آنان را با آن امتحان نمودند: از قتل نفوسشان برای توبه و آنچه شبیه به آن است از تحریم روز شنبه، تحریم عروق و شحوم، قطع اعضای خطاکار و وجوب قصاص بدون دیه. «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ»؛ یعنی کسانی که به این پیامبر ایمان آوردند و نبوّت او را تصدیق نمودند، «وَ عَزَّرُوهُ»؛ یعنی: و او را تعظیم نمودند و بزرگ داشتند و دشمنانش را از او بازداشتند، «وَ نَصَرُوهُ»، و او را یاری نمودند، «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ»؛ یعنی: و قرآن را که همان نور در دل‌ها است، تبعیت و پیروی کردند؛ هم‌چنان‌که روشنایی نور در چشم‌ها است، به وسیله قرآن، خلق در امور دین هدایت می‌گردند؛

آن‌چنان‌که به وسیله نور مردم در امور دنیا راهنمایی می‌شوند، «الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ»؛ یعنی «انزل علیه»، و گاهی «مع» جای «علی» می‌نشیند؛ هم‌چنان‌که گاهی «علی» جای «مع» می‌نشیند، و گفته‌اند: معنایش «انزل فی زمانه و علی عهده» است، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت شده که: «قال لاصحابه: ایّ اعجب ایمانا؟ قالوا: الملائکة. فقال: الملائکة

عند ربهم فما لهم لا يؤمنون؟ قالوا: فالنبيّون. قال: فالنبيون يوحى اليهم، فما لهم لا يؤمنون؟ قالوا: فنحن يا نبى اللّه! قال: انا فيكم، فما لكم لا تؤمنون؟ انما هم قوم يكونون بعدكم، يجدون كتابا فى ورق فيؤمنون به، فهو معنى قوله:" وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ".»؛ يعنى پيامبر صلّى اللّه عليه و آله به اصحابش فرمود: كدامين خلق از لحاظ ايمان شگفت‌انگيزترند؟ آنان گفتند: فرشتگان. حضرت فرمود: ملايكه نزد پروردگارشان هستند، پس چه دليلى براى آنان هست كه ايمان نياورند؟ اصحاب گفتند: پس پيامبران. آن حضرت فرمود: به پيامبران وحى مى‌شود، پس چه دليلى براى آنان هست كه ايمان نياورند؟ آنان گفتند: اى پيامبر خدا! پس ما هستيم. پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود: من در ميان شما هستم، پس دليلى براى شما هست كه ايمان نياوريد؟ البته، آنان گروهى هستند كه بعد از شما مى‌آيند، آنان نوشته‌اى را در كاغذ مى‌يابند، پس به آن ايمان مى‌آورند، و آن است معناى قوله: «وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِى أُنْزِلَ مَعَهُ»، و قوله: «أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ يعنى آنان پيروزمندانى هستند كه به مراد و خواسته خود رسيده‌اند: آنان از عقاب و عذاب آخرت نجات و رهايى پيدا كرده و به پاداش نيک خداى تعالى دست يافته‌اند. «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِى هُوَ فِى بَيْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَيْتَ لَكَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْواىَ إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، فرموده: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِى هُوَ فِى بَيْتِها»؛ يعنى آن زنى كه يوسف در خانه‌اش به سر مى‌برد و آن زن زليخا بود، او يوسف را از نفسش طلب نمود؛ يعنى از او خواست كه با او مواقعه كند. «وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ»: و بر خودش و بر يوسف درب‌ها را كه هفت درب بود، هريک را بعد از ديگرى

---

(1). مجمع البيان، ج 4، ص 488- 487.

(2). يوسف/ 23.

بست، و گفته‌اند: مراد از آن، درب خانه و درب اطاق است. «وَ قالَتْ هَيْتَ لَكَ»؛ يعنى:

و گفت بيا كه براى تو است. اين قول ابن عباس و حسن بوده و معناى آن اين است كه: بيا و مبادرت كن به چيزى كه براى تو آماده است. «قالَ»: يوسف گفت: «مَعاذَ اللَّهِ»؛ يعنى خود را به خدا مى‌سپارم و به او پناه مى‌برم از آنچه تو مرا به آن دعوت مى‌كنى، و تقدير آن، «عياذا باللّه ان اجيب الى هذا.» «إِنَّهُ رَبِّى أَحْسَنَ مَثْواىَ»، «هاء» در «إِنَّهُ»، به زوج آن زن برگشت مى‌كند، و اين، قول نزد اكثر مفسرين بوده و معنايش اين است كه: عزيز كه شوهر تو است، مالک من است. او نيكو مرا تربيت نمود و

اکرام کرد و به من وسعت داد و جایگاهم را رفیع نمود، پس من به او خیانت نمی‌کنم، و البته، او را «رب» نامید؛ چون یوسف به حسب ظاهر بنده او به حساب می‌آمد، و گفته‌اند: «هاء» در «إِنَّهُ»، به خدای سبحان برگشت می‌کند؛ یعنی البته، خدای تعالی پروردگار من است؛ مرا از محلّ خودم رفعت داد و به من بسیار نیکی نمود و مرا پیامبر قرار داد، پس هیچ‌گاه معصیت او را نمی‌کنم. «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»، دلالت دارد بر این‌که اگر بر چنین کاری که دعوت شد، عمل می‌نمود، حتما ظالم و ستمکار بود، و در این آیه دلالت است بر این‌که یوسف علیه السّلام به کار زشت همت نداشت و نسبت به آن زن کار قبیح انجام نداد؛ زیرا کسی که اقدام به کار زشت کند، چنین سخن نمی‌گوید. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ»؛ یعنی پس هرکس میزان‌های او به وسیله طاعات سنگین بود، «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ پس آنان همان نجات‌یافتگان هستند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ»؛ یعنی هنگامی که نماز جمعه به جا آوردید و از آن فارغ شدید، در زمین متفرّق شوید، «وَ

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 223.
(2). مؤمنون/ 102.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 119.
(4). جمعه/ 10.

ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»؛ یعنی و روزی را در خرید و فروش طلب کنید، و قوله: «وَ ابْتَغُوا»، امر و ایجاب نبوده و اباحه است، و انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که: چون نماز را به جا آوردید، در زمین متفرّق شوید، مراد در طلب دنیا نیست، و لکن آن، عیادت مریض، حضور بر جنازه میّت و زیارت برادران برای رضای خدا است، و گفته‌اند: مراد از آن، طلب علم است، و قوله: «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً»؛ یعنی خدا را بسیار بر احسانش یاد کنید و بر نعمتش و بر توفیقتان نسبت به انجام طاعت و ادای واجبش، شکر نمایید، و گفته‌اند:
مراد از «ذکر» در این‌جا، فکر است؛ هم‌چنان‌که فرمود: «تفکّر ساعة خیر من عبادة سنة»، و گفته‌اند: معنایش این است که خدا را در تجارتتان و در بازارهایتان یاد کنید، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت است که فرمود: «من ذکر اللّه فی السوق مخلصا عند غفلة الناس و شغلهم بما فیه،

كتب له الف حسنة و يغفر اللّه له يوم القيامة مغفرة لم تخطر على قلب بشر.»؛ يعنى هركس در بازار هنگامى كه مردم غافلند و سرگرم در شغلشان هستند، از روى خلوص، خداى تعالى را به ياد آورد، براى او هزار حسنه نوشته شود و خداى متعال او را در روز قيامت مورد مغفرت قرار دهد، آن‌چنان مغفرتى كه به قلب هيچ انسانى خطور نكرده است، و قوله: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ يعنى: تا اين‌كه رستگار شويد و به پاداش نيک نعمت‌هاى فراوان بهشت دست يابيد. «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ يعنى تقواى الهى داشته باشيد، هرچقدر طاقت داريد، و «اتّقاء» امتناع از هلاكت يا اجتناب از آنچه است كه هواى نفس به آن دعوت مى‌كند، و بين اين قول و قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ»، تنافى نيست؛ زيرا هريک از آن دو، الزام به ترک جميع گناهان است. پس هركس چنين كند، از عقاب خداى تعالى پرهيز كرده؛ چون هركه قبيحى را انجام ندهد و در واجبى اخلال نكند، عقاب يا عذابى بر او نيست؛ جز اين‌كه در يكى از دو كلام

---

(1). مجمع البيان، ج 10، ص 289- 288.

(2). تغابن/ 16.

تبيينى است نسبت به اين‌كه تكليف بر بنده جز در آنچه طاقت آن را دارد، لازم نمى‌گردد و هر امرى كه خداى تعالى به آن امر مى‌كند، به ناچار بايد مشروط به استطاعت باشد. «وَ اسْمَعُوا»؛ يعنى گوش بدهيد به پيامبر آن چيزى را كه بر شما تلاوت نموده و شما را به آن موعظه مى‌نمايد، و شما را به آن امر كرده و شما را از آن نهى مى‌نمايد، «وَ أَطِيعُوا»: و خدا و رسول را اطاعت كنيد، «وَ أَنْفِقُوا»: و از اموالتان در حقّ خداى تعالى انفاق كنيد، «خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ»: براى شما بهتر است، و زجاج گفته است:

«قدموا خيرا لانفسكم من اموالكم». «وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»: و هركس نفس خودش را از بخل توأم با حرص نگهدارى و محافظت كند تا حق خداى تعالى را از مالش اعطا نمايد، «فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»: پس اينها هستند رستگاران و آن كسانى كه به پاداش نيک خداى تعالى دست يافته‌اند، و امام صادق عليه السّلام فرمود: «من ادى الزّكاة، فقد وقى شح نفسه.»: هركس زكات را بپردازد، محقّقا نفس خود را از بخل توأم با حرص حفظ كرده است. «1»

همين‌طور فى قوله تعالى: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» «2»، فرموده: يعنى محقّقا رستگار گردد، كسى كه از شرک، پاک و طاهر شود و بگويد: «لا اله

الا اللّه». این، قول عطا و عکرمه است، و در معنای آن گفته‌اند: محقّقا کسی که به وسیله اعمال صالحه و ورع تزکیه شود و پاک و طاهر گردد، چیزی را که در طلب آن است، به آن دست می‌یابد. این، قول ابن عباس، حسن و قتاده است، و گفته‌اند: «تزکی»؛ یعنی زکات مالش را اعطا نمود، و گفته‌اند: خدا رحمت کند مردی را که صدقه دهد. پس از آن نماز گزارد و این آیه را بخواند، و گفته‌اند:

مراد از آن، زکات فطره و نماز عید است، و این، قول ابن عمر، ابی العالیه، عکرمه و ابن سیرین است، و مرفوعا از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده، و در جواب این که: چگونه این قول صحیح باشد و حال آن‌که سوره مکّی بوده و در آن‌جا نماز عید و زکات فطره نبود؟ گوییم: احتمال این است که اوایل سوره مکّی باشد و اواخر آن، مدنی. «3»

---

(1). مجمع البیان، ج 10، ص 301.

(2). اعلی/ 14.

(3). مجمع البیان، ج 10، ص 476.

ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی:

«أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»، فرموده: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ»؛ یعنی آن هدایت که از نزد او به آنها بخشیده شده و از جانب او تعالی به آنان اعطا گردیده است، و آن، لطف و توفیقی است که آنان بدان بر اعمال خیر و پیشرفت به سوی بالاتر و بالاتر کمک می‌گیرند، و «هُدیً» را نکره کرد تا نوع مبهمی (از هدایت) را که به کنه آن رسیده نمی‌شود، افاده کند، و تکرار قوله: «أُولئِکَ» در «أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، آگاهی بر این معنا است که: هم‌چنان‌که آنان بر هدایت ثابت‌اند، بر فلاح و رستگاری نیز ثابت‌اند، و «هُمُ»، ضمیر فصل بوده و فایده آن این است که بعد از آن، خبر بوده و صفت و تأکید نیست، یا این‌که «هُمُ» مبتدا و «الْمُفْلِحُونَ» خبر آن است و جمله، خبر «أُولئِکَ». الف و لام تعریف در «الْمُفْلِحُونَ» دلالت دارد بر این‌که متقین آن مردمی هستند که از آنان به تو خبر رسید به این‌که آنان در آخرت رستگارانند، یا دلالت دارد بر این‌که آنان کسانی هستند که صفت رستگاران در آنان حاصل و محقق گشته. «2»

نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «3»، فرموده: «لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً»، نهی از ربا نموده با توبیخ نسبت به آنچه بر آن بودند از چند

برابر کردنش؛ مردی از ایشان هرگاه دین به زمان پرداختش می‌رسید، در سررسید افزایش می‌داد، پس با چیز کمی مال مدیون را مستغرق می‌ساخت. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «5»، فرموده: «وسیله»، هرچیزی است که به آن توسّل پیدا می‌کنند؛ یعنی به لحاظ قرابت و به جهت صناعت یا به غیر آن، به آن نزدیک می‌گردند،

---

(1). بقره/ 5.
(2). کشّاف، ج 1، ص 147- 138، به اختصار.
(3). آل عمران/ 130.
(4). کشّاف، ج 1، ص 463.
(5). مائده/ 35.

پس این کلمه برای آنچه بدان به سوی خدای تعالی توسّل می‌شود از انجام طاعات و ترک معاصی، استعاره شده است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، درباره قوله: «افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ» فرموده: بر خدا تکذیب کردند با چیزی که هیچ دلیلی بر آن نیست، و تکذیب کردند آنچه مرا با حجّت روشن و دلیل صحیح ثابت شده، آن‌گاه که گفتند: اگر خدا می‌خواست، نه ما و نه پدران ما شرک نمی‌ورزیدیم، و گفتند: خدا ما را به آن امر نموده، و گفتند: فرشتگان دختران خدا بوده و اینان نزد خدا شفیعان ما هستند، و قرآن و معجزات را تکذیب کردند و آنها را سحر نامیدند، و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ایمان نیاوردند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ»؛ یعنی کسانی که پیروی می‌کنند از کسی که به او وحی می‌کنیم کتابی را که اختصاص به او دارد و آن، قرآن است، النَّبِیَ او صاحب معجزات است، «الَّذِی یَجِدُونَهُ»؛ یعنی اینانی که از بنی اسرائیل هستند و او را تبعیت می‌کنند، صفت او را یافتند. «مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ»: در کتاب تورات و انجیل که در نزد آنان است، نوشته شده، «وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ»: و آنچه از اشیای پاک و طیب را که بر آنان حرام شده بود، بر

آنها حلال می‌نماید، «وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ»، و آنچه را پلید و ناپاک است، نظیر: خون، میته و گوشت خوک و آنچه به هنگام ذبح نام غیرخدا بر آن گفته می‌شود، یا آنچه را در حکم پلید است، نظیر: ربا و رشوه را بر آنان حرام می‌نماید. «اصر»، آن سنگینی است که

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 610.
(2). انعام/ 21.
(3). کشّاف، ج 2، ص 10.
(4). اعراف/ 157.

سنگینی‌اش بر دوش صاحب آن می‌باشد؛ یعنی سنگینی‌اش آن‌چنان است که او را از حرکت بازمی‌دارد، و آن، مثل است برای سنگینی تکلیف و سختی آن، مانند این‌که صحّت توبه آنان، مشروط به قتل نفس بود. «اغلال»، و هم‌چنین است اغلال که آن، مثلی است برای آنچه در مذاهب، سخت و سنگین بود، نظیر: روش قضاوت به قصاص خواه قتل عمدی باشد یا خطایی، بدون این‌که دیه در آن جاری باشد، قطع اعضای شخص خطاکار، بریدن نجاست از پوست و از لباس و سوزاندن غنایم، «وَ عَزَّرُوهُ»: و دشمن را از او منع نمودند تا دشمن بر او قوی نگردد، و «عَزَّرُوهُ» با تخفیف هم خوانده شده، و اصل «عزر»، منع بوده و از آن است «تعزیر» برای زدن به کمتر از حدّ؛ زیرا آن برای منع از اعاده کار قبیح است و «حد» هم همان منع می‌باشد، و «النُّورَ»، همان قرآن است. پس اگر بگویی: معنای قوله: «أُنْزِلَ مَعَهُ» چیست و حال آن‌که قرآن با جبرئیل نازل گردید؟ در جواب گویم: معنایش این است که با نبوّت او نازل گردید؛ چون نبیّ از او خبر می‌گیرد تا به وسیله قرآن صحبت کند و با او قرین است، و جایز است به «اتَّبَعُوا» متعلّق باشد؛ یعنی: و تبعیت می‌کنند قرآن منزل را با پیروی از پیامبر و با عمل به سنّت او و به آنچه به آن امر می‌کند و از آن نهی می‌نماید و یا تبعیت می‌کنند قرآن را. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، فرموده: «مراوده» باب مفاعله از «راد یرود» است، هنگامی که رفت‌وآمدی در کار باشد؛ مثل این‌که معنا چنین باشد: درباره نفسش بدو خدعه کردم؛ یعنی کاری را انجام دادم که خدعه‌گر نسبت به مصاحب خود درباره آن چیزی که او نمی‌خواهد از دستش خارج کند، انجام می‌دهد؛ حیله می‌کند تا این‌که بر او فایق آید و آن را از دستش بگیرد، و آن، عبارت است از شکیبایی او و نسبت به جماع با آن زن. «وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ»: و درب‌ها را محکم بست، و گفته‌اند: آنها هفت درب بود، و «هَیْتَ

لَکَ»، لام از صله فعل است، مثل این‌که

---

(1). کشّاف، ج 2، ص 123- 122.
(2). یوسف/ 23.

بگویی بیا: که برای تو آماده است، و قوله: «مَعاذَ اللَّهِ»؛ یعنی پناه می‌برم به خدا. «إِنَّهُ»؛ یعنی البته، آن، شأن «رَبِّی»: آقا و مالک من است؛ «أَحْسَنَ مَثْوایَ»؛ یعنی آن هنگامی که به تو گفت: «أَکْرِمِی مَثْواهُ»؛ یعنی منزلت او را گرامی بدار، پس جزای او این است که من هم با اهل او بدی نکنم و در حقّ او خیانت ننمایم، «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»؛ یعنی کسانی که جزای نیکی را به بدی می‌دهند، ستمکارند، و گفته‌اند: یعنی کسانی که اراده زنا دارند، آنان به خودشان ستم و ظلم می‌نمایند، و گفته‌اند: مراد از «رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ»، خدای تعالی است؛ زیرا او است که مسبّب الاسباب است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: به‌طور علی الأطلاق بیان نمود بعد از به جا آوردن نماز (جمعه) ممنوعیتی نیست که در زمین پراکنده گردند و در طلب سود و منفعت باشند با توصیه به «ذکر کثیر»؛ یعنی بسیار به یاد خدا باشند، و از ابن عباس است که به طلب چیزی از دنیا امر نشده‌اند، جز این‌که پس از برگزاری نماز جمعه، به عیادت بیمار بروند و یا بر جنازه میّت حاضر شوند و یا برای رضای خدا به دیدار برادران مؤمن بروند، و از حسن و سعید بن مسیب نقل است که به طلب علم بپردازند، و گفته‌اند: به نماز مستحبی مبادرت کنند، و از بعض از گذشتگان نقل شده است که بعد از نماز جمعه، از لحاظ نظر داشتن به این آیه، به چیزی از امور دنیا می‌پرداختند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: «مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ یعنی آن اندازه که در تلاش و در وسعت شما مقدور است؛ به اندازه‌ای که در توان دارید، بذل جهد و کوشش بنمایید، «وَ اسْمَعُوا»: و آنچه را بدان موعظه می‌شوید، گوش فرادهید، «وَ أَطِیعُوا»: و نسبت به آنچه شما را به آن امر می‌کنند و شما را از آن نهی می‌نمایند، اطاعت کنید، «وَ

---

(1). کشّاف، ج 2، ص 311- 310.
(2). جمعه/ 10.
(3). کشّاف، ج 4، ص 106.
(4). تغابن/ 16.

أَنْفِقُوا»: و در وجوهی که در آنها نفقه بر شما واجب است، انفاق کنید، «خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ»؛ یعنی این اعطای شما برایتان خیر است و هرچه را برای شما خیر و نافع‌تر است، انجام دهید. «1»
هم‌چنین فی قوله: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی» «2»، فرموده: «تَزَکَّی»؛ یعنی از شرک و از گناهان پاک و طاهر گردد، یا برای نماز طاهر گردد، یا این‌که دارای کثرت تقوا باشد که این خود، رشد و نموّ در او است یا به انجام زکات که از مصادیق آن، صدقه دادن است، مبادرت کند. «3»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر در تفسیر خود فی قوله تعالی: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ»؛ یعنی آنان از جانب پروردگارشان بر هدایتند، از بیان، درستی و علم به آنچه آنان را به آن امر فرموده، «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»: و آنان به آنچه آرزو می‌کردند، دست‌یافتگان به آن و رستگاران هستند، و از آنچه محلّ ترس و بیم است، نجات‌یافتگانند، و تکرار «أُولئِکَ»، مفید اختصاص و تمییز آنان است از غیرشان به هر یک از دو مزیّت، و حرف عطف را داخل نمود به جهت اختلاف دو جمله از لحاظ مفهوم. گفته‌اند: خدای تعالی با اختصاص متقین به ذکر اسم اشاره، آگاهی داد به این‌که مفید علیّت است به اختصار، و تکرار اسم اشاره و الف و لام تعریف «الْمُفْلِحُونَ» و منضم نمودن ضمیر فصل، اعلام به فضل آنان و برانگیختن بر روش و طریقشان و اراده کامل بر هدایت و فلاح است. «5»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «6»، فرموده: ای کسانی که ایمان آوردید! زیاده و مکرّر ربا نگیرید، و شاید تقیید به حسب آن چیزی است که واقع شده؛ زیرا رباخواران ربا را تا زمان معیّن حساب

---

(1). کشّاف، ج 4، ص 116.
(2). اعلی/ 14.
(3). کشّاف، ج 4، ص 244.
(4). بقره/ 5.
(5). تفسیر شبّر، ص 8.
(6). آل عمران/ 130.

نموده و پس از آن، زیاده دیگری را بر آن می‌افزودند و هم‌چنان این زیاده را اضافه می‌کردند، و «مضاعفة مضعّفة» نیز خوانده شده. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعني: و در آن چیزهایی که خدای تعالی نهی فرموده، تقوا داشته باشید.

«لَعَلّكُمْ تُفْلِحُونَ»: تا به فلاح و رستگاری امیدوار باشید. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ»؛ یعنی ای مؤمنین! تقوای الهی داشته باشید و چیزی را بخواهید و طلب کنید که وسیله است برای نیل به پاداش نیک او، از طاعت، «جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ»؛ یعنی برای عزّت دادن به دین او با دشمنانش جهاد کنید؛ «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»: تا به نعیم جاویدان و همیشگی دست یابید. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «4»، فرموده: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً»؛ یعنی چه کسی ستمکارتر است از کسی که با نسبت دادن شریک به او، بدو نسبت کذب دهد، «أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ»: یا آیات او را نظیر قرآن تکذیب نماید؛ «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.» «5»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «6»، فرموده: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ»؛ یعنی آنان که از فرستاده خدا؛ یعنی محمّد صلّی اللّه علیه و آله؛ آن‌که «الْأُمِّیَّ» است (یعنی منسوب است به ام القری، یا آن کسی است که نه می‌نویسد و نه می‌خواند)، تبعیّت می‌کنند؛ «الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ»؛ یعنی کسی که او را با اسم

---

(1). تفسیر شبّر، ص 156.
(2). مائده/ 35.
(3). تفسیر شبّر، ص 256.
(4). انعام/ 21.
(5). تفسیر شبّر، ص 291.
(6). اعراف/ 157.

و با صفت و خصوصیاتش، در تورات و انجیل که در نزدشان است، نوشته شده و مکتوب می‌یابند. «یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ»؛ یعنی آنان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و برای آنان طیّبات و پاکی‌هایی را که در شرعشان برای آنان حرام بود، حلال می‌کند، «وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ»: و غیر طیّب و ناپاکی‌هایی، نظیر: میته را برای

آنان حرام می‌کند. «وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ»: و آنچه از تکالیف را که بر آنان سخت و شاق است، «وَ الْأَغْلالَ»: و عهدهایی را «الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ» که عبارت بود از عمل نمودن به آنچه در تورات است، از آنان برمی‌دارد، «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ»، پس آن کسانی که به او ایمان آوردند و او را بزرگ داشتند، «وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ»: و او را یاری نمودند و آن نوری را که با رسالت او نازل گردید، و آن علی علیه السّلام و یا قرآن است، پیروی کردند، «أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «1»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، فرموده: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ»؛ یعنی همسر عزیز مصر از یوسف درخواست نمود که با او مواقعه نماید، «وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ»: و درها را محکم بست، و آنها هفت درب بودند، «وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ»، «هَیْتَ»، اسم فعل است؛ یعنی هلمّ: بیا یا به من عنایت کن، و لام «لَکَ» برای تبیین است. «قالَ مَعاذَ اللَّهِ»، یوسف گفت: پناه می‌برم به خدا پناهی از روی خلوص؛ «إِنَّهُ رَبِّی»؛ یعنی شوهر تو که آقای من است، «أَحْسَنَ مَثْوایَ»: مقام و منزلت مرا گرامی داشته، پس من به اهل او خیانت نمی‌کنم، یا این‌که مراد از هاء در «إِنَّهُ رَبِّی» اللّه است. پس معنا چنین می‌شود: البته، خدای تعالی پروردگار من است و من او را معصیت نمی‌کنم. «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»: البته، کسانی که با خیانت نمودن و زنا به خودشان ستم می‌کنند، رستگار نیستند. «3»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 372.

(2). یوسف/ 23.

(3). تفسیر شبّر، ص 499- 498.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 461

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»،

فرموده: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ»؛ یعنی پس هرکس میزان‌های او با طاعاتی که انجام می‌دهد سنگین باشد، «فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ پس آنان همان رستگاران و دست‌یافتگان به مراد و خواسته هستند. «2»

نیز فی قوله تعالی: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «3»، فرموده: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ»؛ یعنی آن هنگامی که از نماز (جمعه) فارغ شدید، «فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ»؛ یعنی پس در زمین پراکنده شوید، و امر به «فَانْتَشِرُوا» و امر به «وَ ابْتَغُوا»، اباحه بعد از منع است. «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»: و رزق را از فضل خدای تعالی طلب کنید، «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً»؛ یعنی: و درهرحال به

زبان و به دل بسیار خدا را یاد کنید. «لَعَلّکُمْ تُفْلِحُونَ»: تا این‌که رستگار گردید. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «5»، فرموده: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»؛ یعنی به اندازه وسعت و طاقتتان تقوای الهی داشته باشید، «وَ اسْمَعُوا»: و فرمان او را به وجه مورد قبول گوش دهید، «وَ أَطِیعُوا»: و امر و نهی او را اطاعت کنید، «وَ أَنْفِقُوا»: و در طاعت او انفاق کنید؛ «خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ»؛ یعنی برای نفوس شما، عمل به انفاق و آنچه مقدم بر آن آمد، خیر است، «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «6»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی» «7»، فرموده: یعنی مسلما کسی که از شرک و از گناهان و آلودگی‌ها خود را پاک نمود، یا این‌که زکات مال را یا زکات فطره را پرداخت، او رستگار گردید. «8»

---

(1). مؤمنون/ 102.
(2). تفسیر شبّر، ص 725.
(3). جمعه/ 10.
(4). تفسیر شبّر، ص 1122.
(5). تغابن/ 16.
(6). تفسیر شبّر، ص 1128.
(7). اعلی/ 14.
(8). تفسیر شبّر، ص 1207.

استاد علّامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»، فرموده: هدایت، همه آن، از خدای سبحان بوده و البته، به غیر او نسبت داده نمی‌شود، مگر به نحو مجاز، و چون خدای سبحان آنان را به هدایت توصیف نمود، درحالی‌که در وصف هدایت فرموده: «فَمَنْ یُرِدِ اللَّهُ أَنْ یَهْدِیَهُ یَشْرَحْ صَدْرَهُ» «2»، و شرح صدر، وسعت سینه بوده و این شرح هر تنگی و هر بخلی را از او دفع می‌کند، و فرموده: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «3»، در این‌جا نیز خدای سبحان به دنبال قوله: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ»، قوله: «وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» را آورد. «4»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «5»، فرموده: و قوله: «أَضْعافاً مُضاعَفَةً»، اشاره است به وصف غالب در ربا به این که ربا برحسب طبیعت آن مضاعف می‌گردد، پس مال ربایی با گرفتن و نابود کردن مال غیر و ضمیمه

کردن آن به اصل مال، اضعاف مضاعف می‌گردد. «6»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «7»، فرموده: راغب در مفردات گفته است: «وسیله»، اتصال و پیوند پیدا کردن با چیزی از روی رغبت است، و آن، اخص از وصیله است، به جهت این‌که «وسیله»، متضمّن معنای رغبت است. قال تعالی: «وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ»؛ و حقیقت «وسیله» به سوی خدا، رعایت راه او با علم و عبادت و برگزیدن مکارم اخلاق است، و آن مانند قربت می‌باشد، (انتهای کلام راغب)، و چون «وسیله» نوعی از توصّل بوده و چیزی نیست جز پیوند و اتصال معنوی به واسطه چیزی که بین بنده و پروردگارش را پیوند می‌دهد، و رابطی نیست که عبد را به پروردگارش ربط دهد، جز

---

(1). بقره/ 5.
(2). انعام/ 125.
(3). حشر/ 9.
(4). المیزان، ج 1، ص 44.
(5). آل عمران/ 130.
(6). المیزان، ج 4، ص 17.
(7). مائده/ 35.

ذلت عبودیت، پس «وسیله» همان متحقّق شدن به حقیقت عبودیت و گرداندن روی مکنت و فقر به سوی او تعالی است، پس این همان وسیله ربط می‌باشد، و اما علم و عمل، پس آن دو از لوازم و ادوات آن بوده؛ چنان‌که ظاهر است مگر آن‌که بر نفس این حالت، علم و عمل اطلاق گردد، و از همین‌جا معلوم می‌گردد که مراد از قوله:
«وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ»، مطلق جهاد است که آن، عموم جهاد با نفس و جهاد با کفار را شامل است؛ زیرا هیچ دلیلی برای تخصیص آن به جهاد با کفّار نیست، با توجّه به این که آن به جمله متقدم که حدیث ابتغای وسیله است، متصل می‌باشد، و با این همه ممکن است که مراد از جهاد، جنگ با کفار باشد، نظر به این‌که آن، تقیید جهاد به فی سبیل اللّه بودن، تنها در آیات امرکننده به جهاد به معنای قتال رخ داده است، و امّا جهاد به معنای اعم آن، خالی از تقیید است، مانند قوله تعالی: «وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ» «1»، و بنابراین، امر به جهاد فی سبیل اللّه بعد از امر به ابتغای وسیله به سوی او، از قبیل ذکر خاص بعد از عام است. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ

بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ» «3»، فرموده: َ«ظلم»، از زشت‌ترین گناهان است؛ بلکه یک تحلیل دقیق، قاضی است به این‌که سایر گناهان به اندازه‌ای که در آن معنای «ظلم» هست، به همان نسبت، زشت و ناپسند می‌باشد، و آن همان انحراف و خروج از وسط عدل است، و «ظلم» همان‌گونه که بزرگ و کوچک می‌شود از جهت خصوصیات کسی که «ظلم» از او صادر شده، همین‌گونه حال آن از نظر بزرگی و کوچکی مختلف می‌شود، از جهت کسی که «ظلم» بر او واقع شده یا اراده شده بر او واقع گردد، پس هرچه موقعیت و شأن او بزرگ شود، ظلم بزرگ‌تر و عظیم‌تر خواهد شد، و هیچ‌کس عزیزتر از نظر ارزش و کریم‌تر از نظر ساحت، از خدای سبحان و از آیات دال بر او نیست، پس ظالم‌تر از کسی

(1). عنکبوت/ 69.
(2). المیزان، ج 5، ص 356- 355.
(3). انعام/ 21.

که به این ساحت پاک یا آنچه به وجهی به آن ساحت منتسب است، ظلم کرده، نمی‌باشد، و در این صورت ظلم نکرده، مگر به نفس خودش، و البته، خدای سبحان با توجّه به این نظریه عقلی راست فرمود که: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ.» امّا «افتراء»، دروغ بر خدای تعالی، به این است که شریکی را برای او اثبات کند و حال آن‌که هیچ شریکی برای او نیست، یا ادعای نبوّت نماید یا حکمی را از روی دروغ و بدعت به او نسبت دهد، امّا تکذیب آیات دلالت‌کننده بر او، پس مانند تکذیب پیامبر صادق است که ادعایش که مقارن با آیات الهی می‌باشد، یا انکار دین حق نمودن، و از آن است انکار صانع به‌طور کلی، و قوله: «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ»، درحالی که «ظلم» وصف گرفته شده، معنایش این است که ظالمین به خواسته‌شان که برای رسیدن به آن متشبّث شده‌اند به آنچه بدان متشبث گشته‌اند، دست نخواهد یافت.

پس البته، ظلم و ستم ظالم، او را به آنچه از سعادت و پیروزی طلب می‌کرده، به واسطه ظلمش نایل نمی‌کند، و آن به این جهت است که سعادت نیست مگر وقتی که آن، مطلوب و خواسته به حسب واقع امر و خارج وجود باشد، و در این حال، آن‌که این مطلوب و سعادت را به حسب وجود و طبیعتش می‌طلبد مجهّز خواهد بود به آنچه مناسب است با این سعادت مطلوب از اسباب و ادوات، و اگر از آن راه‌های طبیعی سعادت انسانی، به غیر آن منحرف گردد که همان ظلم است، او را به خواسته‌اش نرسانده و اگر او را رسانده، بر آن ثابت نگردیده است. «1»

نیز قوله تعالی: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً

عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: قوله: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ»، آیه، به حسب ظاهر سیاق آن، بیان است برای قوله: «وَ الَّذِینَ هُمْ بِآیاتِنا

---

(1). المیزان، ج 7، ص 47- 43، به اختصار.

(2). اعراف/ 157.

یُؤْمِنُونَ»، در ذیل آیه قبل، و مؤید آن، ظاهر آیه است که پیامبر صلّى اللّه علیه و آله رسول، نبیّ و امّی بود و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود و طیبات را بر آنان؛ یعنی بنی اسرائیل، حلال، و پلیدها را بر آنان حرام می‌کرد، و «اصر»؛ یعنی امور سخت و ثقیل را، و «اغلال»؛ یعنی آن چیزهایی که آنان را محدود و مقید می‌نمود، از آنها برمی‌داشت و همه اینها از نشانه‌های نبوّت خاتمیّت و آیات ذکر شده آن برای آنان در تورات و انجیل بود. پس از ایمان به آیات خدای تعالی، آنچه را خدای متعال در کلام خودش بر آنان شرط نموده، ایمان به آن آیاتی است که به عنوان نشانه‌های نبوّت محمّد صلّى اللّه علیه و آله برای ایشان ذکر شده که خداوند متعال فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ» فرموده است. «تعزیر»، یاری نمودن توأم با تعظیم و تکریم است، و مراد از «نور نازل»، قرآن کریم است. آن را به صفت نوریت ذکر نمود؛ زیرا قرآن با نور خود بر طریق زندگانی راهنمایی و دلالت می‌کند و نسبت به راهی که انسان را به سعادت و کمال می‌رساند، روشنی می‌دهد و فرموده:

«الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ» و نفرموده: «انزل علیه»، یا «انزل الیه»؛ چون «مع» دلالت بر مصاحبت دارد و مقارنت اشاره داشت به معنای نشانه و شهادت، و قوله: «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الخ»، به منزله تفسیر برای قوله: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ» در صدر آیه است، و این‌که مراد به اتباع او به‌طور حقیقی، اتباع و تبعیت کتاب خدا است که مشتمل بر شرایع می‌باشد، و این‌که معنای اتباع از پیامبر صلّى اللّه علیه و آله، عبارت است از ایمان به نبوّت و ایمان به رسالتش بدون تکذیب، احترام به او با تسلیم بودن نسبت به او و یاری نمودنش در آنچه او عزم و اراده بر آن دارد، و معنای آیه چنین است: هنگامی که پیروی کردن رسولی که با این اوصاف و خصوصیات است، از ایمان به آیات ما باشد؛ ایمانی که آن را در قبول دعای موسی برای ایشان به بسط رحمت در دنیا و آخرت شرط کرده بودیم و در آن فلاح است به مکتوب شدن حسنه در دنیا و در آخرت،

پس «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ ...» تا آخر آنچه خداوند شرط کرده، «أولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «1»

---

(1). المیزان، ج 8، ص 297- 292، به اختصار.

همچنین فی قوله تعالی: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «1»، فرموده: و قوله تعالی: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها»، دلالت بر اصل مراوده (یعنی درخواست و اظهار میل و عشق نمودن) دارد، و آوردن به وصف؛ یعنی بودن او (یوسف) در خانه او (زن عزیز)، برای دلالت بر این است که اوضاع و احوال به نفع آن زن و علیه یوسف بود، و دلالت دارد بر اینکه کار بر او (یعنی یوسف) سخت و شدید بود، و همچنین است قوله:
«وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ» که ابواب را تعبیر به تغلیق نمود، و آن، دلالت بر مبالغه دارد، و «غلّق» را به «الابواب» که جمع محلّی به الف و لام است، معلق نمود و همچنین است قوله: «وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ» آنجا که به امر مولوی تعبیر گردد، دلالت بر اعمال مولویت و سیادت دارد، با اشعار به اینکه آن زن خودش را برای او مهیّا نمود و هیچ چیزی بین او و خواستهاش نبود جز اقبال، رو آوردن و قبول یوسف، و نه بین نفس یوسف، بنابر آنچه از علل و شرایط آماده کرده بود و به گمان خویش آن را نظم بخشیده بود، و اقبال او را بر آن زن، چیزی مانع بود، جز اینکه خدای تعالی نزدیکترین کس بود به یوسف از نفسش و از غریزه همسر عزیز، و عزّت جمیعا از آن خدای تعالی است، و قوله: «قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ» الی آخر الایه، پاسخ یوسف در مقابل خواسته آن زن، به العیاذ باللّه است، میفرماید: پناه میبرم به خدا حقیقت پناه بردن را از آنچه تو مرا بدان دعوت میکنی؛ زیرا او پروردگار من است؛ او کسی است که ولایت امر مرا نموده و نیکو مکان و منزلتی مرا جای داده، و به این وسیله مرا خوشبخت و رستگار نموده است و اگر این ظلم را مرتکب شوم، به واسطه آن، از فلاح و رستگاری، بیگانه و دور شده و از تحت ولایت او خارج گردیدهام. یوسف علیه السّلام در کلامش این ادب عبودیّت را کاملا مراعات نمود که اوّل لفظ جلاله را آورد، پس از آن او را به صفت ربوبیت ذکر نمود، تا دلالت باشد بر اینکه ربی غیر از اللّه را عبادت نمیکند که او بر دین پدرانش،

---

(1). یوسف/ 23.

ابراهیم، اسحاق و یعقوب استِ، و عدّهای از مفسرین احتمال دادهاند که

ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ رَبِّی» شأن بوده و مراد این است که مولا و ربّ من، عزیز است، بنابر آن‌که عزیز مصر ظاهرا یوسف را از برده‌فروشان خرید و به همسر خود امر نمود که بر اکرام او همت گمارد، و نظیر این وجه، قول بعضی دیگر است که می‌گویند: ضمیر «هاء» در «إِنَّهُ»، اسم «إن» بوده و برگشت آن به عزیز است و خبر آن، «رَبِّی» می‌باشد، و قوله: «أَحْسَنَ مَثْوایَ»، خبر بعد از خبر است، و رد بر این نظرات، این است که اگر این‌چنین بود، مناسب بود که در پایان آیه می‌فرمود: «انّه لا یفلح الخائنون.»؛ چنان‌که وقتی یوسف در زندان بود، به فرستاده پادشاه گفت: «ذلِکَ لِیَعْلَمَ أَنِّی لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَیْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لا یَهْدِی کَیْدَ الْخائِنِینَ» «1»، و نگفت: «انی لم اظلمه بالغیب.» بنابراین، یوسف علیه السّلام عزیز را ربّ خودش به حساب نمی‌آورد، درحالی‌که او آزاده بود و مملوک نبود، اگرچه مردم به حسب ظاهر چنین می‌پنداشتند، و این‌که یوسف برای یکی از دو رفیقش در زندان گفت: «اذْکُرْنِی عِنْدَ رَبِّکَ» «2»، و به فرستاده ملک گفت: «ارْجِعْ إِلی رَبِّکَ» «3»، و از «ملک» با لفظ «ربی» تعبیر نکرد بنا بر عادتشان در ذکر ملوک. «4»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «5»، فرموده:
موازین جمع میزان یا جمع موزون بوده، و آن، عملی است که در آن روز وزن می‌شود، و کلام در معنای میزان و ثقل و خفت آن در تفسیر سوره اعراف گذشت. در تفسیر آیه 8 سوره اعراف هم فرموده: بنابر آنچه مقدمتا گفته‌ایم، معلوم گردید: اوّلا، وزن در روز قیامت، تطبیق اعمال است بر آنچه حق در آنهاست، و به اندازه اشتمال آن اعمال بر آن حق، ثواب در پی می‌آورد، و اگر مشتمل بر آن نباشد، پس آن اعمال نابود است، و این توزین همان عدل است، و ثانیا، آن‌جا بالنسبه به هر انسانی میزان‌هایی است که

---

(1). یوسف/ 52.
(2). یوسف/ 42.
(3). یوسف/ 51.
(4). المیزان، ج 11، ص 137- 136.
(5). مؤمنون/ 102.

اعمالش با آن سنجیده می‌شود، و میزان در هر بابی از عمل، همان حقی است که آن عمل مشتمل بر آن است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: مراد از قضای

صلاتَ، اقامه نماز جمعه است، و انتشار در زمین، متفرّق شدن و پراکنده شدن در آن، و ابتغای فضل اللّه، طلب رزق است، نظر به مقابله آن با بیع که در آیه سابق: «وَ ذَرُوا الْبَیْعَ»، ذکر نمود، لکن مراد از آن، ترک هرچیزی است که او را از صلات جمعه بازمی‌دارد، و بنابراین، ابتغای فضل اللّه، طلب کردن مطلق عطایا و بخشش‌های او تعالی در پراکنده شدن است برای طلب رزقش به وسیله خرید و فروش و برای طلب ثواب او به وسیله عیادت مریض، سعی در برآوردن حاجت مسلمانان، زیارت برادر دینی برای خدا، حضور در مجلس علم و نحو ذلک، و قوله تعالی: «فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ»، امر واقع بعد از منع است، پس مفید جواز و اباحه می‌باشد بدون وجوب، و هم‌چنین است قوله: «وَ ابْتَغُوا» و «اذْکُرُوا»، و قوله تعالی: «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ»، مراد از «ذکر»، اعم از ذکر لفظی است، پس شامل ذکر و یاد قلبی خدای تعالی با توجّه باطنی به او هم است، و فلاح، نجات و رهایی از هر بدبختی است، و نظر به آنچه از حدیث تزکیه و تعلیم گذشت و آنچه از توبیخ و عتاب شدید در آیه تالی آن آمد، آن فلاح، زکات و علم است، و آن به این جهت است که کثرت ذکر، موجب رسوخ معنای ذکر شده در نفس، و نقش بستن آن در ذهن می‌گردد. پس از برگشت به غفلت، منقطع شده و تقوای دینی را دارا می‌شود که آن، مظنّه فلاح است. قال تعالی: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «3» «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «5»، فرموده: قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا

---

(1). المیزان، ج 8، ص 11، به اختصار.
(2). جمعه/ 10.
(3). آل عمران/ 200.
(4). المیزان، ج 19، ص 317.
(5). تغابن/ 16.

اسْتَطَعْتُمْ»؛ یعنی از خدا تقوا داشته باشید به اندازه توانایی و استطاعتتان، و در تقوا چیزی وسیع‌تر از توانایی و کوششتان نخواهید، پس آیه در مجرای «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» «1» می‌باشد، و روشن است که اوّلا: هیچ منافاتی بین دو آیه؛ یعنی قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» و قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» نبوده و اختلاف بین آن دو مانند اختلاف به کمیّت و کیفیت است، و قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، امر به فراگیر ساختن همه مواردی است که استطاعت به تقوا آن را در بر می‌گیرد، و قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ»، امر است به این‌که در همه موارد تقوا، به حقّ تقوا متلبّس شود نه به شبح

یا صورت ظاهری آن، و ثانیا: فساد قول بعض مفسرین که قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ» را ناسخ قوله:
«اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» می‌دانند، ظاهر می‌گردد. «وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ»، توصیه و تأکید است برای قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، و «سمع»، استجابت و قبول بوده و آن در مقام التزام قلبی است، و «طاعة»، انقیاد بوده و آن در مقام عمل است، و مراد از «انفاق»، بذل مال است در راه خدای تعالی، و قوله: «خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ»؛ یعنی البته، انفاق خیر است برای شما؛ جز خودتان بدان منتفع نمی‌شود، برای آنچه در آن است از بسط ید و افزایش قدرت شما برای رفع حوایج اجتماعی‌تان، و قوله: «وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»؛ یعنی: و کسی که خدای تعالی او را از تنگ‌نظری‌اش در بذل مال به دست خودش حفظ کند، یا او را از تنگ‌نظری نسبت به این‌که مال در دست دیگری واقع است، حفظ نماید، «فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» «3»، فرموده: «تَزَكَّى» پاک شدن بوده و مراد از آن، پاک شدن از آلودگی‌های تعلقات دنیوی می‌باشد که او را از آخرت منصرف می‌گرداند، و این به دلیل قوله: «بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَياةَ الدُّنْيا» است که در آیه بعد آمده، و بازگشت به سوی خدای تعالی، به وسیله توجّه داشتن به امر پاک شدن و تطهّر از خلود

---

(1). آل عمران/ 102.
(2). المیزان، ج 19، ص 238 و 359- 357.
(3). اعلی/ 14.

و جاویدانی در زمین است، و انفاق در راه خدای تعالی، پاک شدن از آلودگی تعلّق مالی است؛ حتی وضوی نماز، تمثیلی است برای تطهّر و پاک شدن از آنچه از آلودگی‌ها که صورت‌ها، دست‌ها و پاها کسب می‌کنند. «1»
استاد محقق آیت اللّه ابی محمّد یعسوب الدّین رستگار جویباری، در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، در بیان آن فرموده: فی قوله: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، بیان مباح بودن کارهایی است که مؤمنین بعد از صلات جمعه انجام می‌دهند، از پراکنده شدن در زمین و طلب نمودن فضل خدای تعالی به وسیله کسب و عمل، و وقوع امر بعد از نهی، مفید اباحه و جواز است بدون وجوب.
و در تفسیر آن فرموده: چون از نماز جمعه فارغ شدید، برای تجارت و رفع

حوایجتان در زمین متفرق شوید و از فضل خدای تعالی، روزی‌تان را به وسیله خرید و فروش، و پاداش نیک و ثوابتان را به وسیله عیادت مریض، حضور بر جنازه میّت، سعی در رفع نیازهای مسلمانان، دیدار برادران برای رضای خدا جلّ و علا، صله ارحام و حضور در مجلس علم و آنچه در آن است از خیر و سعادت آخرت، طلب کنید.
نیز فی قوله تعالی: «وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً»، در بیان آن، فرموده: اشاره است به این‌که سزاوار نیست انسان از ذکر و یاد پروردگارش درهرحال غافل باشد؛ هم‌چنان‌که فرمود:
«رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ». پس مراد از ذکر، اعم از ذکر لفظی است. پس شامل یاد و ذکر قلبی خدای تعالی هم می‌شود، این‌گونه که باطنا به سوی او جلّ و علا توجّه داشته باشند.
و در تفسیر آن فرموده: ذکر کثیر با طاعت و زبان و شکر بر آنچه خدای تعالی بر شما انعام فرمود، از برانگیختن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، خواندن او آیات خدای جلّ و علا را بر شما، پاک نمودنتان از آلودگی‌های گناه، یاد دادن کتاب و حکمت به شما و توفیق در ادای فرایض.

---

(1). المیزان، ج 20، ص 393.
(2). جمعه/ 10.

پس بر شما است که در جمیع حالات قلبا، لسانا و عملا به سوی خدای عزّ و جلّ توجّه داشته باشید. «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»: تا این‌که فایز و رستگار شوید، فوز و رستگاری عظیمی را. «1»
نیز فی قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، در بیان آن فرموده: آیه، فرع بر آن چیزهایی است که در آیات قبلی ذکر نموده و در آن، برانگیختن مؤمنین است به تقوا در تبعیت نمودن و پیروی از اوامر خدای تعالی و اجتناب از نواهی او در حدّ استطاعت و توانایی‌شان، و شنیدن آیات خدای جلّ و علا و تشویق و تحریض است بر طاعت خدای متعال و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و بذل مال و انفاق در راه خدای سبحان و در انواع خیر و نیکی‌ها، و بر حذر بودن است از بخل به وسیله بذل و بخشش، و در این امر، خیر مخصوص و نفعی برای آنان است، و این‌که مفلح آن کسی است که از بخل نفس نجات و رهایی پیدا کند، پس هرکه نفس خود را از شرّ این بیماری بخل محافظت نماید، او از رستگاران خواهد بود.
و در تفسیر آن فرموده: به اندازه توانایی و استطاعتتان تقوای الهی داشته باشید؛ زیرا برای هرکس اندِازه‌ای در طاقت، تحمّل و قدرت است و خدای

متعال «لا يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْساً.»* پس در تقوا داشتن، وسیع‌تر از طاقت و جدیّتی که دارید، نخواهید، و این است «تقوای حق تقاته» که نه شبحی از آن است و نه صورتی از آن، و قوله: «وَ اسْمَعُوا»؛ یعنی گوش فرادهید به آنچه از کتاب خدای تعالی که بر شما نازل می‌گردد، و آن، اصل در شنیدن است، و خدای تعالی و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را اجابت کنید و آنچه را می‌شنوید، قبول کنید، و آن در مقام، التزام قلبی است که از آن به «سماع» تعبیر شده است؛ زیرا فایده آن، قبول کردن در مقام التزام قلبی است، و قوله: «وَ أَنْفِقُوا»؛ یعنی: و آنچه از اموال را که خدای جلّ و علا به شما اعطا فرموده، حقّ آن را در وجوه برّ و خیر انفاق کنید، و آن

---

(1). بصائر، ج 46، ص 184 و 224.
(2). تغابن/ 16.

عبارت از بذل مال است در راه خدای تعالی؛ انفاقی که آن خیر است برای نفوس شما.
«خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ»؛ زیرا آن را نزد خدای تعالی می‌یابید، و قوله: «وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ»؛ یعنی: و هرکس با استعانت و توفیق خدای متعال، نفس خود را از حرص حفظ کرد و آن را از بخل منع نمود و با هوای نفس در حبّ مال و در بغض انفاق مخالفت نمود، پس حقّ خدای جلّ و علا را از مالش اعطا نموده است، و قوله: «فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»؛ یعنی پس اینان با پاداش نیک خدای تعالی و نعمت‌های فراوان او در بهشت، فایزان و رستگاران هستند. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» «2»، در بیان آن فرموده: آیه، بیان تأکیدی است برای رستگاری و رهایی کسانی که خود را پاک و پاکیزه نمودند، و مژده و بشارت به فلاح است برای اجابت‌کنندگان، و بیان است برای مهم‌ترین لوازم پنهانی برای نفس سعید و خوشبخت، و آن، پاکیزه‌تر کردن و آراستن آن است، و سعادت نفس و کمال آن، بر مدار تزکیه و طاهر شدن از آلودگی‌ها دور می‌زند، و آن استفاده می‌شود از این‌که فلاح و رستگاری معلّق بر پاک شدن است، و در تفسیر آن با استناد به آیات: 17 تا 19 نازعات، 18 فاطر، 14 تا 18 لیل، 75 و 76 طه و 1 تا 11 مؤمنون فرموده: البتّه، و محقّقا کسی که نفس خود را از آلودگی‌های کفر و فساد اعمال به وسیله ایمان و عمل صالح و پرداخت حقوق واجب جانی و مالی‌ای که بر او است، پاک و پاکیزه کند و از ذکر و یاد خدا بهره ببرد و از پروردگارش خشیت داشته باشد و نفسش را از انحطاط، سقوط و بدبختی حفظ نماید، به سعادت و کمال انسانی نایل گردد و به بهشت و نعمت‌های فراوان آن دست یابد و از آتش دوزخ و عقاب و عذاب آن نجات

پیدا کند. «3»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «4»، فرموده: آخرین آیه مورد بحث، اشاره‌ای است به نتیجه و پایان کار مؤمنانی که صفات

---

(1). بصائر، ج 47، ص 47- 41، به اختصار.
(2). اعلی/ 14.
(3). بصائر، ج 54، ص 486، و 536- 535.
(4). بقره/ 5.

پنجگانه فوق (آیه اوّل تا پنجم سوره بقره) را در خود جمع کرده‌اند، می‌گوید: اینها بر مسیر هدایت پروردگارشان هستند: «أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ»، و اینها رستگارانند:
«وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» در حقیقت، هدایت آنها و هم‌چنین رستگاری‌شان، از سوی خدا تضمین شده است، و تعبیر به «مِنْ رَبِّهِمْ»، اشاره به همین حقیقت است. جالب این‌که می‌گوید: «عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ»، اشاره به این‌که هدایت الهی هم‌چون مرکب راهواری است که آنها بر آن سوارند، و به کمک این مرکب، به سوی رستگاری و سعادت پیش می‌روند (زیرا می‌دانیم کلمه «عَلی معمولا در جایی به کار می‌رود که مفهوم تسلّط، علوّ و استیلا را می‌رساند). ضمنا تعبیر به «هُدیً» (به صورت نکره)، اشاره به عظمت هدایتی است که از ناحیه خداوند شامل حال آنها می‌شود؛ یعنی آنها هدایتی بس عظیم دارند، و نیز تعبیر به «هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، با توجّه به آنچه در علم معانی و بیان گفته شده، دلیل بر انحصار است؛ یعنی تنها راه رستگاری، راه این گروه است که با کسب پنج صفت ویژه، مشمول هدایت الهی گشته‌اند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، زیر عنوان: «تحریم رباخواری در چند مرحله» پس از بیان مقدمه‌ای این‌چنین ادامه می‌دهد: ... قرآن برای ریشه‌کن ساختن رباخواری حکم تحریم را در چهار مرحله بیان کرده است:
1. در آیه 39 روم، نخست درباره «ربا»، به یک پند اخلاقی قناعت شده؛ آن‌جا که می‌فرماید: «وَ ما آتَیْتُمْ مِنْ رِباً لِیَرْبُوَا فِی أَمْوالِ النَّاسِ فَلا یَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ وَ ما آتَیْتُمْ مِنْ زَکاةٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ»، و به این طریق اعلام می‌کند که تنها از دیدگاه افراد کوته‌بین است که ثروت رباخواران از راه سود گرفتن افزایش می‌یابد، امّا در پیشگاه خدا، چیزی بر آنها افزوده نمی‌شود، بلکه زکات و انفاق در راه خدا است که ثروت‌ها را افزایش می‌دهد.

(1). تفسير نمونه، ج 1، ص 78- 77.

(2). آل عمران/ 130.

2. در سوره نساء آيه 161، ضمن انتقاد از عادات و رسوم غلط يهود، به عادت زشت رباخوارى آنها اشاره كرده و مى‌فرمايد: «وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَوا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ»: يكى ديگر از عادات بد آنها، اين بود كه ربا مى‌خورند با اين‌كه از آن نهى شده بودند.

3. در آيه مورد بحث، چنانچه ضمن تفسير آن خواهيم گفت، حكم تحريم ربا صريحا ذكر شده، امّا تنها به يک نوع از انواع ربا كه نوع شديد و فاحش آن است، اشاره شده است.

4. بالاخره در سوره بقره، آيات 275 تا 279، هرگونه رباخوارى به شدت ممنوع اعلام شده و در حكم جنگ با خدا ذكر گرديده است: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَأْكُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً ...»

گفتيم در اين آيه، اشاره به تحريم رباى فاحش شده و با تعبير «أَضْعافاً مُضاعَفَةً» بيان گرديده است. منظور از رباى فاحش، اين است كه سرمايه به شكل تصاعدى در مسير ربا سير كند؛ يعنى سود در مرحله نخستين با اصل سرمايه ضميمه شود و مجموعا مورد ربا قرار گيرند، و به همين ترتيب در هر مرحله، «سود به اضافه سرمايه»، سرمايه جديدى را تشكيل دهد، و به اين ترتيب، در مدّت كمى، از راه تراكم سود، مجموع بدهى بدهكار به چندين برابر اصل بدهى افزايش يابد، و به‌طور كلى از زندگى ساقط گردد؛ به‌طورى‌كه از روايات و تواريخ استفاده مى‌شود، در زمان جاهليت معمول بود كه اگر بدهكار در رأس مدّت نمى‌توانست بدهى خود را بپردازد، از طلبكار تقاضا مى‌كرد كه مجموع سود و اصل بدهى را به شكل سرمايه جديدى به او قرض بدهد و سود آن را بگيرد. در عصر ما نيز در ميان رباخواران، اين رباخوارى بسيار ظالمانه فراوان است. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»، در پايان آيه مى‌فرمايد: اگر مى‌خواهيد رستگار شويد، تقوا را پيشه كنيد و از اين گناه بپرهيزيد. «1»

(1). تفسير نمونه، ج 3، ص 88- 87.

هم‌چنين فى قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جاهِدُوا فِى سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «1»، زير عنوان: «حقيقت توسل» فرموده: در اين آيه روى سخن به افراد باايمان است و به آنها سه دستور براى رستگار شدن داده شده: نخست مى‌گويد: اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! تقوا و پرهيزگارى پيشه كنيد: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ.»

سپس دستور می‌دهد که: وسیله‌ای برای تقرّب به خدا انتخاب نمایید: «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»، و سرانجام دستور به جهاد در راه خدا می‌دهد: «وَ جاهِدُوا فِی سَبِيلِهِ»، و نتیجه همه آنها این است که: در مسیر رستگاری قرار گیرید: «لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» موضوع مهمّی که در این آیه باید مورد بحث قرار گیرد، دستوری است که درباره انتخاب «وسیله» در این آیه به افراد باایمان داده شده است. «وسیله» در اصل، به معنای تقرّب جستن و یا چیزی که باعث تقرّب به دیگری از روی علاقه و رغبت می‌شود، می‌باشد. بنابراین، وسیله در آیه فوق، معنای بسیار وسیعی دارد و هر کار و هر چیزی را که باعث نزدیک شدن به پیشگاه مقدس پروردگار می‌شود، شامل می‌گردد که مهم‌ترین آنها ایمان به خدا و پیامبر اکرم صلّی اللّه علیه و آله و جهاد و عبادات، هم‌چون: نماز، زکات، روزه و زیارت خانه خدا و هم‌چنین صله رحم و انفاق در راه خدا، اعمّ از انفاق‌های پنهانی و آشکار، و هم‌چنین هر کار نیک و خیر می‌باشد؛ همان‌طور که علی علیه السّلام در نهج البلاغه خطبه 110 فرموده است:

«ان افضل ما توسل به المتوسلون الی اللّه سبحانه و تعالی، الایمان به و برسوله و الجهاد فی سبیله؛ فانه ذروة الاسلام، و کلمة الاخلاص؛ فانها الفطرة، و اقام الصّلاة؛ فانها الملة، و ایتاء الزکاة فانها فریضة واجبة، و صوم شهر رمضان؛ فانه جنة من العقاب، و حج البیت و اعتماره؛ فانهما ینفیان الفقر و یرخصان الذنب، و صلة الرحم؛ فانها مثراة فی المال و منساة فی الاجل، و صدقة السر؛ فانها تکفّر الخطیئة، و صدقة العلانیة؛ فانها تدفع میتة السّوء، و صنائع المعروف؛ فانها تقی مصارع الهوان ...»؛ یعنی بهترین چیزی که به وسیله آن می‌توان به خدا نزدیک شد، ایمان

(1). مائده/ 25.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 476

به خدا و پیامبر او و جهاد در راه خدا است که قلّه کوهسار اسلام است، و هم‌چنین جمله اخلاص «لا اله الا اللّه» که همان فطرت توحید است، و برپا داشتن نماز که آیین اسلام است، و زکات که فریضه واجبه است، و روزه ماه رمضان که سپری است در برابر گناه و کیفرهای الهی، و حج و عمره که فقر و پریشانی را دور می‌کند و گناهان را می‌شوید، و صله رحم که ثروت را زیاد و عمر را طولانی می‌کند، و انفاق‌های پنهانی که جبران گناهان می‌نماید، و انفاق آشکار که مرگ‌های ناگوار و بد را دور می‌سازد، و کارهای نیک که انسان را از سقوط نجات می‌دهد.

نیز شفاعت پیامبران و امامان و بندگان صالح خدا که طبق صریح قرآن، باعث تقرّب به پروردگار می‌گردد، در مفهوم وسیع توسّل، داخل است، و هم‌چنین پیروی از پیامبر و امام و گام نهادن در جای گام آنها؛ زیرا همه اینها

موجب نزدیکی به ساحت قدس پروردگار می‌باشد، حتی سوگند دادن خدا به مقام پیامبران، امامان و صالحان که نشانه علاقه به آنها و اهمیت دادن به مقام و مکتب آنان می‌باشد، جزء این مفهوم وسیع است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، زیر عنوان: «بزرگ‌ترین ظلم» چنین تفسیر فرموده: چه کسی ستمکارتر از مشرکانی است که بر خدا دروغ بسته و شریک برای او قرار داده و یا آیات او را تکذیب نموده‌اند: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ.» در حقیقت، جمله اوّل، اشاره به انکار توحید است، و جمله دوّم، اشاره به انکار نبوّت، و به راستی، ظلمی از این بالاتر نمی‌شود که انسان جماد بی‌ارزش و یا انسان ناتوانی را همتای وجود نامحدودی قرار دهد که بر سراسر جهان هستی حکومت می‌کند. این کار از سه جهت ظلم محسوب می‌شود: ظلم نسبت به ذات پاک او که شریکی برای او قایل شده، و ظلم بر خویشتن که شخصیت و ارزش وجود خود را تا سر حدّ پرستش یک

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 365- 363.
(2). انعام/ 21.

قطعه سنگ و چوب پایین آورده، و ظلم بر اجتماع که بر اثر شرک، گرفتار تفرقه و پراکندگی و دور شدن از روح وحدت و یگانگی شده است. مسلّما هیچ ستمگری؛ مخصوصا چنین ستمگرانی که ستم آنها همه‌جانبه است، روی سعادت و رستگاری نخواهند دید: «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.»
البته، در آیه فوق، صریحا کلمه «شرک» ذکر نشده، ولی با توجّه به آیات قبل و آیات بعد که همگی پیرامون مسأله شرک صحبت می‌کند، روشن می‌شود که منظور از کلمه «افتراء» در این آیه، همان تهمت شریک قایل شدن برای ذات خدا است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: این آیه در حقیقت، مکمّل آیه گذشته درباره صفات کسانی است که مشمول رحمت واسعه پروردگار هستند.
و پس از توضیح اجمالی درباره آیه قبل، آیه مورد بحث را چنین تفسیر می‌فرماید:
کسانی مشمول این رحمت می‌شوند که از فرستاده پروردگار پیروی کنند:

«الّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ». سپس برای این رسول، شش صفت علاوه بر مقام رسالت، بیان می‌کند:
1. او پیامبر خدا است: «النَّبِیَّ». «نبیّ»، به کسی گفته می‌شود که پیام خدا را بیان می‌کند و به او وحی نازل می‌شود، هرچند مأمور به دعوت و تبلیغ نباشد؛ امّا «رسول»، کسی است که علاوه بر مقام نبوّت، مأمور به دعوت و تبلیغ به سوی آیین خدا و ایستادگی در این مسیر می‌باشد. در حقیقت، رسالت، مقامی است بالاتر از نبوّت.
بنابراین، در معنای رسالت، نبوّت هم افتاده است؛ ولی چون آیه در مقام تشریح، توضیح و تفصیل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است، آن دو را مستقلا ذکر کرده. در واقع، آنچه به‌طور سربسته در مفهوم «رسول» افتاده، به صورت مستقل و روشن به عنوان تجزیه و تحلیل صفات او ذکر شده است.

---
(1). تفسیر نمونه، ج 5، ص 184- 183.
(2). اعراف/ 157.

2. پیامبری که درس نخوانده و از میان توده جمعیت برخاسته، از سرزمین مکّه، ام القری، کانون اصلی توحید، طلوع کرده است: «الْأُمِّیَّ». درباره مفهوم «امّی» که از مادّه «ام» به معنای مادر یا «امت» به معنای جمعیت گرفته شده است، در میان مفسران گفتگو است؛ جمعی آن را به معنای درس نخوانده می‌دانند؛ یعنی به همان حالتی که از مادر متولد شده، باقی مانده و مکتب استادی را ندیده است، و بعضی آن را به معنای کسی که از میان امّت و توده مردم برخاسته، نه از میان اشراف، مترفین و جبّاران، و بعضی به مناسبت این‌که مکّه را ام القری می‌گویند، این کلمه را مرادف «مکّی» دانسته‌اند.
روایات اسلامی که در منابع مختلف حدیث وارد شده نیز بعضی آن را به معنای درس نخوانده، و بعضی آن را به معنای مکّی، تفسیر کرده‌اند؛ ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه «امّی» اشاره به هر سه مفهوم بوده باشد، و بارها گفته‌ایم که استعمال یک لفظ در چند معنا، هیچ‌گونه مانعی ندارد و در ادبیات عرب شواهد فراوانی برای این موضوع وجود دارد.
3. پیامبری که صفات، علامات و نشانه‌ها و دلایل، حقانیت او را در کتب آسمانی پیشین (تورات و انجیل) مشاهده می‌کنند: «الَّذِی یَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ»، و در زمینه وجود بشارات مختلف در کتب عهدین (تورات و انجیل) حتی تورات و انجیل تحریف یافته کنونی نیز پس از تکمیل تفسیر این آیه، بحث جداگانه خواهیم داشت.
4. پیامبری که محتوای دعوت او با فرمان عقل کاملا سازگار است؛ به

نیکی‌ها و آنچه خرد آن را می‌شناسد و نزدش معروف است، دعوت می‌کند، و از بدی‌ها و زشتی‌ها و آنچه خردناشناس می‌شمرد، نهی می‌نماید: «یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ.»
5. محتوای دعوت او با فطرت سلیم هماهنگ است؛ طیبات و آنچه را طبع سلیم می‌پسندد، برای آنها حلال می‌شمرد، و آنچه خبیث و تنفّرآمیز می‌باشد، بر آنها تحریم می‌کند: «وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ.»
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 479
6. او بسان مدعیان دروغین نبوّت و رسالت که هدفشان به زنجیر کشیدن توده‌های مردم و استعمار و استثمار آنها است، نیست؛ نه تنها بر آنها بندی نمی‌گذارد، بلکه بارها را از دوش آنان برمی‌دارد، و غل و زنجیرهایی را که بر دست و پا و گردنشان سنگینی می‌کرد، می‌شکند: «وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ» (اصر در اصل به معنای نگهداری و محبوس کردن است و به هر کار سنگینی که انسان را از فعالیت باز می‌دارد، «اصر» گفته می‌شود. اگر عهد و پیمان و یا مجازات و کیفر را «اصر» می‌گویند، به خاطر محدودیت‌هایی است که برای انسان ایجاد می‌کند)، و چون این صفات ششگانه، به ضمیمه مقام رسالت که مجموعا هفت صفت می‌شود، روی هم رفته نشانه روشن و دلیل آشکاری بر صدق دعوت او است، اضافه می‌کند: کسانی که به او ایمان بیاورند و مقامش را بزرگ بشمرند و او را در ابلاغ رسالتش یاری کنند، و از نور آشکاری که با او نازل شده؛ یعنی قرآن مجید، پیروی کنند، بدون شک چنین افرادی رستگارانند:
«فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «عَزَّرُوهُ» از ماده «تعزیر»، به معنای حمایت و یاری کردن آمیخته با احترام و بزرگداشت است، و بعضی گفته‌اند که اصل آن به معنای «منع و جلوگیری» است. اگر جلوگیری از دشمن باشد، مفهوم آن یاری کردن است، و اگر جلوگیری از گناه باشد، مفهوم آن، مجازات و تنبیه است، و لذا به مجازات‌های خفیف، «تعزیر» می‌گویند. قابل توجّه این که در آیه فوق به جای «انزل الیه»، «أُنْزِلَ مَعَهُ» (با او نازل گردید)، آمده است، درحالی که می‌دانیم شخص پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نزولی از آسمان نداشت، ولی چون نبوّت و رسالت او همراه قرآن از طرف خدا نازل شد، تعبیر به «مَعَهُ» شده است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» «2»، تفسیر فرموده: آن زن که یوسف در خانه او بود، پی‌درپی از او تمنّای کامجویی می‌کرد: «وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 398- 395.
(2). یوسف/ 23.

بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ.» جمله «راوَدَتْهُ»، از ماده (مراوده)، در اصل به معنای جستجوی مرتع و چراگاه است، و مثل معروف: «الرائد لا یکذب قومه» (کسی که دنبال چراگاه می‌رود، به قوم و قبیله خود دروغ نمی‌گوید)، اشاره به همین است، و هم‌چنین به میل سرمه‌دان که آهسته سرمه را به چشم می‌کشد، «مرود» (بر وزن منبر) گفته می‌شود، و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است. این تعبیر، اشاره به این است که همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود، به اصطلاح، از طریق مسالمت‌آمیز و خالی از هرگونه تهدید، با نهایت ملایمت و اظهار محبت، از یوسف دعوت کرد. سرانجام آخرین راهی که به نظرش رسید، این بود یک روز او را تنها در خلوتگاه خویش به دام اندازد؛ تمام وسایل تحریک او را فراهم نماید؛ جالب‌ترین لباس‌ها، بهترین آرایش‌ها و خوشبوترین عطرها را به کار برد، و صحنه را آن‌چنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو درآورد. قرآن می‌گوید: او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که در اختیار توام: «وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ.» «غَلَّقَتِ»، معنای مبالغه را می‌رساند و نشان می‌دهد که او همه درها را محکم بست، و این خود می‌رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اطاق‌های تودرتویی تشکیل شده بود، و به‌طوری‌که در بعضی از روایات آمده است، او هفت در را بست تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد. به علاوه، او شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد؛ چرا که هیچ‌کس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست. در این هنگام که یوسف همه جریان‌ها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد، و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا، به این جمله قناعت کرد و گفت: پناه می‌برم به خدا:
«قالَ مَعاذَ اللَّهِ.» یوسف به این ترتیب، خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیت رد کرد، و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد و در ضمن، این واقعیت را به او و به همه‌کس فهماند که در چنین شرایط سخت و بحرانی برای رهایی از چنگال وسوسه‌های شیطان و آنها که خلق‌وخوی شیطانی دارند، تنها راه نجات، پناه بردن به

خداست؛ خدایی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ چیز در برابر اراده‌اش مقاومت نمی‌کند. او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده، و هم از نظر عمل، اعتراف نمود. سپس اضافه کرد: از

همه‌چیز گذشته: من چگونه می‌توانم تسلیم چنین خواسته‌ای بشوم، درحالی‌که در خانه عزیز مصر زندگی می‌کنم و در کنار سفره او هستم و او مقام مرا گرامی داشته است: «إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ.» آیا این ظلم و ستم و خیانت آشکار نیست؟ مسلما ستمگران رستگار نخواهند شد: «إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ.» «1»

فی قوله تعالی: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: بعد از قیام قیامت، نخستین مسأله، مسأله سنجش اعمال است با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده. گروهی اعمال پروزنی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می‌کند. درباره این گروه می‌فرماید: کسانی که ترازوهایشان سنگین است. آنها رستگارانند: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «موازین»، جمع «میزان»، به معنای وسیله سنجش وزن است، و چنان‌که قبلا به‌طور مشروح گفته‌ایم، منظور از میزان سنجش اعمال، یک ترازوی ظاهری دو کفّه و مانند آن‌که برای سنجش وزن اجسام به کار می‌رود، نیست؛ بلکه منظور وسیله مناسبی است که ارزش اعمال آدمی را با آن می‌سنجند، و به تعبیر دیگر، «میزان»، مفهوم وسیعی دارد که همه وسایل سنجش را شامل می‌شود و به‌طوری‌که از روایات مختلف برمی‌آید، میزان سنجش اعمال انسان‌ها و حتّی خود انسان‌ها در آن روز، پیشوایان بزرگ و انسان‌های نمونه‌اند. در حدیثی می‌خوانیم: «ان امیر المؤمنین و الائمة من ذریته هم الموازین.»؛ یعنی امیر المؤمنین، علی علیه السّلام و امامان از دودمان او، میزان‌های سنجش اعمالند (بحار الانوار، ج 7، ص 251، طبع جدید). بنابراین، انسان‌ها و اعمالشان را با پیامبران بزرگ و اوصیای آنها مقایسه می‌کنند و در این مقایسه روشن می‌شود که تا چه اندازه با آنها شباهت دارند. از همین

---

(1). تفسیر نمونه، ج 9، ص 368- 366.

(2). مؤمنون/ 102.

طریق، «افراد» و «اعمال» وزین از بی‌وزن، و سنگین از تو خالی، و باارزش از بی‌ارزش، و پرمایه از بی‌مایه، تشخیص داده می‌شوند. ضمنا، سرّ ذکر «موازین» به صورت جمع نیز روشن می‌گردد؛ چرا که پیشوایان بزرگی که میزان سنجش هستند، متعددند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: هنگامی که نماز پایان گیرد، شما آزادید در زمین پراکنده شوید و از فضل الهی طلب کنید، و خدا را بسیار یاد نمایید تا رستگار شوید. گرچه جمله «وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» (فضل خدا را طلب کنید) یا تعبیرات مشابه آن در قرآن مجید،

شایدَ غالبا به معنای طلب روزی و کسب و تجارت آمده است، ولی روشن است که مفهوم این جمله گسترده است و کسب و کار یکی از مصادیق آن است.
لذا بعضی آن را به معنای عیادت مریض و زیارت مؤمن، یا تحصیل علم و دانش تفسیر کرده‌اند، هرچند منحصر به اینها نمی‌باشد. ناگفته پیدا است که امر به «انتشار در زمین» و «طلب روزی»، امر وجوبی نیست؛ بلکه به اصطلاح، امر بعد از حظر و نهی است، و دلیل بر جواز می‌باشد؛ ولی از این تعبیر چنین استفاده کرده‌اند که تحصیل روزی بعد از نماز جمعه مطلوبیت و برکتی دارد، و در حدیثی آمده است که پیامبر بعد از نماز جمعه، سری به بازار می‌زد. جمله «وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً»، اشاره به یاد خدا است در برابر آن همه نعمت‌هایی که به انسان ارزانی داشته، و بعضی «ذکر» را در این‌جا به معنای «فکر» تفسیر کرده‌اند؛ آن‌چنان‌که در حدیث آمده: «تفکّر ساعة خیر من عبادة سنة.»: یک ساعت اندیشیدن از یک سال عبادت بهتر است (مجمع البیان، ج 10، ص 289).
بعضی نیز آن را به مسأله توجّه به خدا در بازارها و به هنگام معاملات و عدم انحراف از اصول حق و عدالت تفسیر کرده‌اند؛ ولی روشن است که آیه مفهوم گسترده‌ای دارد که همه اینها را دربرمی‌گیرد. این نیز مسلّم است که روح «ذکر»، «فکر» است، و ذکر بی‌فکر، لقلقه زبانی بیش نیست، و آنچه مایه فلاح و رستگاری است،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 14، ص 329- 328.
(2). جمعه/ 10.

همان ذکر آمیخته با تفکّر در جمیع حالات است. اصولا ادامه «ذکر»، سبب می‌شود که یاد خدا در اعماق جان انسان رسوخ کند و ریشه‌های غفلت و بی‌خبری را که عامل اصلی هرگونه گناه است، بسوزاند و انسان را در مسیر فلاح و رستگاری قرار دهد و حقیقت «لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» حاصل گردد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «2»، فرموده: اکنون که چنین است، تقوای الهی پیشه کنید؛ آن‌قدر که در توان دارید، و فرمان‌های او را بشنوید و اطاعت کنید، و در راه او انفاق نمایید که برای شما بهتر است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ.» نخست، دستور به اجتناب از گناهان می‌دهد (چرا که تقوا، بیشتر ناظر به پرهیز از گناه است) و سپس دستور به اطاعت فرمان و شِنیدنی که مقدمه این اطاعت است، و از میان طاعات، به خصوص روی

مسأله انفاق که از مهم‌ترین آزمایش‌های الهی است، تکیه می‌کند، و سرانجام هم می‌گوید، سود تمام اینها عاید خود شما می‌شود. بعضی از مفسران «خَیْراً» را به معنای «مال» تفسیر کرده‌اند که وسیله نیل به کارهای مثبت است؛ همان‌گونه که در آیه وصیت نیز به همین معنا آمده است: «کُتِبَ عَلَیْکُمْ إِذا حَضَرَ أَحَدَکُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَکَ خَیْراً الْوَصِیَّةُ لِلْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ بِالْمَعْرُوفِ.»: بر شما مقرر شده هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد، اگر خیری از خود به یادگار گذاشته، وصیت به‌طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند. «3» جمعی نیز خیر را به معنای گسترده‌ای تفسیر کرده و آن را قید «انفاق» ندانسته، بلکه به کلّ آیه، مربوط می‌دانند و می‌گویند: منظور این است، اطاعت تمام این اوامر، به سود شما است (این تفسیر مناسب‌تر به نظر می‌رسد). ذکر این نکته نیز لازم است که دستور به تقوا به مقدار توانایی، هیچ منافاتی با آیه 102 سوره آل عمران ندارد که می‌گوید: «اتَّقُوا

---

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 128- 127.
(2). تغابن/ 16.
(3). بقره/ 180.

اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» (آن‌گونه که حقّ تقوا و پرهیزگاری است، از خدا بپرهیزید)؛ بلکه این هر دو، مکمل یکدیگرند؛ چرا که در این‌جا می‌گوید: تا آن‌جا که در توان دارید، تقوا پیشه کنید. مسلّم است ادا کردن حقّ تقوا، به مقدار قدرت و توانایی انسان است؛ زیرا تکلیف مالایطاق معنا ندارد. هدف این است که انسان آخرین کوشش خود را در این طریق به کار گیرد. بنابراین، کسانی که آیه مورد بحث را ناسخ آیه سوره آل عمران دانسته‌اند، در اشتباهند، و در پایان آیه، به عنوان تأکیدی بر مسأله انفاق می‌فرماید: و آنها که از بخل و حرص خویش مصون بمانند، رستگار و پیروزند: «وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «شحّ»، به معنای بخل توأم با حرص است، و می‌دانیم این دو صفت رذیله، از بزرگ‌ترین موانع رستگاری انسان، و بزرگ‌ترین سدّ راه انفاق و کارهای خیر است. اگر انسان دست به دامن لطف الهی زند و با تمام وجودش از او تقاضا کند و در خودسازی و تهذیب نفس بکوشد و از این دو رذیله نجات یابد، سعادت خود را تضمین کرده است. گرچه در بعضی از روایات از امام صادق علیه السّلام آمده است: «من ادی الزکاة، فقد وقی شح نفسه.»: کسی که زکات را بپردازد، از بخل و حرص رهایی یافته (به نقل از مجمع البیان، ج 10، ص 301). ولی روشن است که این یکی از مصداق‌های زنده ترک بخل و حرص است، نه تمام مفهوم آن. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قَدْ أفْلَحَ مَنْ تَزَکّی» «2»، فرموده: مسلّما رستگار می‌شود کسی که خود را تزکیه کند. در این‌که منظور از «تزکیه» چیست، تفسیرهای گوناگونی ذکر کرده‌اند: نخست این‌که منظور پاک‌سازی روح از شرک است، به قرینه آیات قبل، و نیز به قرینه این‌که مهم‌ترین پاک‌سازی، همان پاک‌سازی از شرک است. دیگر این‌که منظور پاک‌سازی دل از رذایل اخلاقی و انجام اعمال صالح است، به قرینه آیات فلاح در قرآن مجید؛ از جمله، آیات آغاز سوره مؤمنون که فلاح را در گرو اعمال صالح می‌شمرد، و به قرینه آیه 9 سوره شمس که بعد از ذکر مسأله تقوا و فجور می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ

---

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 210- 209.
(2). اعلی/ 14.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 485

زَکَّاها»: رستگار شد کسی که نفس خود را از فجور و اعمال زشت پاک کرد و به زینت تقوا بیاراست. دیگر این‌که منظور، «زکات فطره» در روز عید فطر است که نخست باید زکات را پرداخت و بعد، نماز عید را به جا آورد؛ چنان‌که در روایات متعددی از امام صادق علیه السّلام این معنا نقل شده (به نقل از نور الثقلین، ج 5، ص 566، حدیث 19 و 20).
همین معنا در منابع اهل سنت از امیر مؤمنان، علی علیه السّلام روایت شده (به نقل از روح المعانی، ج 30، ص 110- تفسیر کشّاف، ج 4، ص 740).

سیّد فهّامه علامه کامل عالم سیّد هاشم بن سید سلیمان بن سید اسماعیل حسینی بحرانی رحمه اللّه در تفسیر معروف به برهان و محدث جلیل علامه خبیر شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی قدّس سرّه در تفسیر نور الثقلین، و علامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر روایی در المنثور، روایاتی را در ذیل بعضی از آیات منتخب در این فصل نقل نموده‌اند که ما در این‌جا بعد از ذکر هر آیه، برخی از آنها را نقل شده، یادآور می‌گردیم:

فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَ جاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در تفسیر علی بن ابراهیم: فی قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» آمده: «فقال:

تقرّبوا الیه بالامام.»؛ یعنی: درباره فرموده خدای تعالی که: تقوای الهی داشته باشید و به سوی او تعالی وسیله طلب کنید، فرمود: به واسطه امام به او تعالی نزدیک شوید و به او تقرّب بجویید. «2»

ب- ابن شهر آشوب گوید: امیر المؤمنین علی علیه السّلام درباره قوله تعالی: «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»، گفت: «انا وسیلته.»؛ یعنی: من وسیله مؤمن هستم. «3»

---

(1). مائده/ 35.

(2). نور الثقلین، ج 1، ص 627، حدیث 179- برهان، ج 1، ص 286.

(3). برهان، ج 1، ص 286.

ج- در عیون الاخبار، در باب «ما جاء عن الرضا علیه السّلام من الاخبار المجموعة» و با اسنادش، فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: الائمة من ولد الحسین علیه السّلام. من اطاعهم فقد اطاع اللّه، و من عصاهم، فقد عصی اللّه. هم العروة الوثقی، و هم الوسیلة الی اللّه تعالی.»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: امامان از فرزندان حسین علیه السّلام هستند. هرکس آنان را اطاعت کند، محقّقا خدا را اطاعت کرده، و هرکه از آنان نافرمانی کند، مسلّما معصیت خدای تعالی را نموده. آنان مایه امید و دستگیره محکم هستند؛ آنان وسیله‌اند به سوی خدای تعالی. «1»

د- طبرسی در مجمع البیان از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت کند که: «سلوا اللّه لی الوسیلة: فانها درجة فی الجنة لا ینالها الا عبد واحد، و ارجو

ان اکون انا هو.»: یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: وسیله را برای من از خدای تعالی طلب کنید که آن درجه و مرتبه‌ای است در بهشت که به جز یک بنده به آن دسترسی پیدا نمی‌کند. امیدوارم آن بنده من باشم. «2»
ه- طبرسی از سعد بن طریف، از اصبغ بن نباته، از علی علیه السّلام روایت کند که: «قال: فی الجنة لؤلؤتان الی بطنان العرش؛ احدیهما بیضاء و الاخری صفراء؛ فی کل واحدة منهما سبعون ألف غرفة؛ ابوابها و اکوابها من عرق واحد؛ فالبیضاء الوسیلة لمحمد و اهل بیته، و الصفراء لابراهیم و اهل بیته.»؛ یعنی علی علیه السّلام فرمود: در بهشت دو گوهر به سوی درون عرش می‌درخشد؛ یکی سفید و دیگری زردرنگ است. در هریک از آن دو، هفتاد هزار غرفه است که درب‌ها و کوزه‌های آن از یک اصل و ریشه است. پس آن گوهر سفید، وسیله است برای محمّد صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت او، و آن گوهر زرد، وسیله است برای ابراهیم علیه السّلام و اهل بیت او. «3»
و- عبد بن حمید از ابی وائل اخراج نموده که: «قال: الوسیله فی الایمان.»؛ یعنی ابی وائل گفت: وسیله در ایمان است. «4»
ز- طستی و ابن انباری در وقف و ابتداء از ابن عباس اخراج نمودند که نافع بن ازرق به او گفت: درباره قوله عزّ و جلّ: «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ»، به من خبر بده و او پاسخ داد:
«الحاجة.»؛ یعنی حاجت و نیاز را از او طلب کنید. «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 626، حدیث 176.
(2). برهان، ج 1، ص 287.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 626، حدیث 177- برهان، ج 1، ص 287.
(4). در المنثور، ج 2، ص 280.
(5). در المنثور، ج 2، ص 280.

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِی يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّباتِ وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبائِثَ وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی كانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- محمّد بن حسن صفار با اسنادش تا برسد به هشام بن سالم، و او از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که: «قال: کان النّبی صلّی اللّه علیه و آله یقرأ الکتاب و لا یکتب.»: امام صادق علیه السّلام فرمود: پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کتاب را می‌خواند، ولی خط نمی‌نوشت.

«2»
ب- در تفسیر عیاشی از ابی بصیر درباره قوله تعالی: «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ» روایت شده که: «قال ابو جعفر علیه السّلام: النور علی علیه السّلام.»؛ یعنی ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: نور، علی علیه السّلام است. «3»
ج- در روضه کافی، علی بن ابراهیم با اسنادش تا ابی حمزه، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام نقل کند که حضرت فرموده است: «ان اللّه تبارک و تعالی عهد الی آدم علیه السّلام الی ان قال: فلما انزلت التوریة علی موسی بشّر بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و کان بین موسی و یوسف علیهما السّلام انبیاء و کان وصیّ موسی بن عمران یوشع بن نون علیهم السّلام، و هو فتاة الذی ذکره اللّه فی کتابه، فلم تزل الانبیاء تبشّر بمحمد صلّی اللّه علیه و آله حتی بعث اللّه و تبارک و تعالی المسیح، عیسی بن مریم، فبشّر بمحمد صلّی اللّه علیه و آله و ذلک قوله تعالی:" یَجِدُونَهُ"؛ یعنی الیهود و النصاری مَکْتُوباً"؛ یعنی صفة محمّد صلّی اللّه علیه و آله،" عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ"، و هو قول اللّه عزّ و جلّ یخبر عن عیسی:" وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ"، و بشّر موسی و عیسی علیهما السّلام بمحمد؛ کما بشّر الانبیاء صلوات اللّه علیهم بعضهم ببعض.»؛ یعنی امام باقر علیه السّلام فرمود: البته، خدای تبارک و تعالی بر آدم علیه السّلام عهد نمود تا این‌که فرمود: پس چون تورات بر موسی نازل گردید، او به محمّد صلّی اللّه علیه و آله بشارت داد و بین موسی و یوسف علیهما السّلام پیامبرانی بودند، و وصیّ موسی بن عمران، یوشع بن

---

(1). اعراف/ 157.
(2). نور الثقلین، ج 2، ص 79، حدیث 292.
(3). نور الثقلین، ج 2، ص 85، حدیث 304- برهان، ج 3، ص 371.

نون علیهما السّلام بود و او جوانی بود که خدا او را در کتابش یادآوری نمود. پس همیشه پیامبران محمّد صلّی اللّه علیه و آله را بشارت می‌دادند، تا این‌که خدای تبارک و تعالی مسیح علیه السّلام، عیسی علیه السّلام فرزند مریم علیها السّلام را مبعوث نمود، پس او به وجود محمّد صلّی اللّه علیه و آله بشارت داد، و این است قول خدای تعالی: «یَجِدُونَهُ»؛ یعنی بشارت او را یهود و نصاری می‌یابند، «مَکْتُوباً»؛ یعنی در حالی‌که نزد آنان ثبت و مکتوب است صفت محمّد صلّی اللّه علیه و آله در تورات و انجیل که ایشان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، و آن، قول خدای عزّ و جلّ است که از عیسی خبر می‌دهد: «وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی

اسْمُهُ أَحْمَدُ»، و موسى و عيسى عليهما السّلام هردَو به وًجود محمّد صلّى اللّه عليه و آله بشارت دادند؛ هم‌چنان‌که پیامبران صلوات اللّه علیهم بعضی‌شان به بعضی دیگر بشارت دادند. «1»

د- علی بن ابراهیم در معنای آیه فرمود: خدای تعالی فضل پیامبر را و فضل کسی را که از او تبعیت کند، ذکر نمود، پس فرمود: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ (الی قوله:) وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ.»؛ یعنی آن سختی‌ها و سنگینی‌هایی که بر بنی اسرائیل بود، و آن این بود که خدا غسل و وضو با آب را بر آنان واجب کرده بود و تیمّم بر آنها حلال نبود؛ هم‌چنین به جا آوردن نماز به‌جز در عبادتگاه‌ها، کنیسه‌ها و محراب‌ها برای آنها حلال نبود، و چون فردی گناه می‌کرد، خودش را مجروح می‌ساخت؛ جراحتی ناخوش و آشکار تا همگان بدانند از او گناهی سر زده، و چون چیزی از بول به بدن او می‌رسید، آن قسمت از بدن را قطع می‌کردند، و غنیمت برای آنان حلال نبود. پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله این امور سخت و سنگین را از امّت خود برداشت. پس از آن فرمود: «فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ»؛ یعنی به پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله ایمان آوردند. «وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ»؛ یعنی امیر المؤمنین صلوات اللّه علیهم را، «أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، پس خدای تعالی عهد و پیمان پیامبر خدا را بر انبیا گرفت که آنان به امّت‌هایشان خبر بدهند و او را یاری کنند، پس آنان او را با قول و گفتار

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 82، حدیث 298.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 489

یاری کرده و امت‌هایشان را به این دستور امر نموده‌اند و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رجعت می‌کند و آنان (یعنی ائمه علیهم السّلام) رجعت می‌کنند، پس او را در دنیا یاری می‌نمایند. «1»

ه- ابن سعد از ابن عباس رضی اللّه عنه اخراج نمود که: «قال: بعثت قریش نضر بن الحارث و عقبة بن ابی معیط و غیرهما الی یهود یثرب و قالوا لهم: سلوهم عن محمّد صلّی اللّه علیه و آله، فقدموا المدینة، فقالوا اتیناکم لامر حدث فینا؛ منا غلام یتیم یقول قولا عظیما؛ یزعم انه رسول الرحمن. قالوا صفوا لنا نعته، فوصفوا لهم. قالوا: فمن تبعه منکم؟ قالوا: اسفلتنا، فضحک حبر منهم، فقال: هذا النّبی الذی نجد نعته و نجد قومه اشد الناس له عداوة.»؛ یعنی: ابن عباس فرمود: قریش نضر بن حارث، عقبة بن ابی معیط و غیر آن دو نفر را نزد یهود مدینه فرستادند و به آنان گفتند: از یهود اهل مدینه درباره محمّد صلّی اللّه علیه و آله سؤال کنید. پس آنان به مدینه وارد شدند و به یهود مدینه گفتند: ما به نزد شما آمده‌ایم تا در امری که برای ما پیش آمده، سؤال کنیم؛ پسری یتیم قول عظیم و بزرگی را

می‌گوید و آن این است که او پیامبر رحمان است. یهود گفتند: برای ما صفات او را توصیف کنید. پس آن فرستادگان صفات او (محمّد صلّی اللّه علیه و آله) را برای آنان توصیف کردند. آنان گفتند: از بین شما چه کسی او را تبعیت می‌کند؟ آنان گفتند: دون‌مایگان و سفله‌گانمان. در این هنگام پیشوای روحانی و بزرگ آنها خندید و گفت: این همان پیامبری است که وصف او را می‌یابیم که قومش سخت‌ترین مردمان از نظر دشمنی با اویند. «2»

و- ابن جریر، ابن ابی حاتم، و بیهقی در سننش درباره قوله: «وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ» از ابن عباس خارج نمودند که: «قال: کلحم الخنزیر و الرّبا و ما کانوا یستحلون من المحرمات من المآکل الّتی حرمها اللّه، و فی قوله:" وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ"، قال: هو ما کان اخذ اللّه علیهم من المیثاق فیما حرم علیهم.»؛ یعنی ابن عباس فرمود: مانند گوشت خوک و ربا و آنچه را حلال دانسته بودند از محرمات، از خوردنی‌هایی که خدا آنها را حرام کرده بود، و درباره قوله: «وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ»، ابن عباس فرمود:

---

(1). برهان، ج 2، ص 370.

(2). در المنثور، ج 3، ص 133.

آنها در آن چیزهایی است که بر آنان حرام است، از آن چیزهایی که خدا از آنان عهد و پیمان گرفته است. «1»

ز- حاکم و بیهقی در دلایل، از علی بن ابی طالب علیه السّلام اخراج نمودند که: یک نفر یهودی پولی را از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله طلب داشت، پس آن را از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله مطالبه نمود. آن حضرت به او فرمود: آنچه را از من طلب داری به تو خواهم داد. یهودی گفت: ای محمّد! تو را رها نمی‌کنم تا پول را به من بپردازی، و اضافه کرد: ای محمّد! به من اجازه بده با تو باشم. پس با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بود تا او نماز ظهر و عصر، مغرب، عشاء و صبح خود را به جا آورد و اصحاب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله او را تهدید کردند و او را ترسانیدند و گفتند: ای پیامبر خدا! این فرد یهودی شما را محدود و محبوس کرده است. آن حضرت فرمود: «منعنی ربی ان اظلم معاهدا و لا غیره.»؛ یعنی پروردگارم مرا منع نموده است که به معاهد یا غیر معاهد ظلم و ستمی را روا دارم. پس همین‌که روز به پایان رسید، آن یهودی اسلام آورد و گفت: نصف از مالم را در راه خدا دادم. سوگند به خدا که این‌چنین با تو نکردم مگر به این جهت که آنچه را درباره محمّد بن عبد اللّه، است، به صفت تو بنگرم که تولّد او در مکّه و مهاجرتش به مدینه طیبه بوده و تملّک وی بر شام است؛ نه به زبان

درشت‌خو بوده، و نه اهل داد و فریاد زدن در بازارها است، و نه به فحشا و کار زشت خود را می‌آراید، و نه کسی است که در بینی آواز بخواند. «2»
ز- ابن جریر و ابن منذر درباره قوله: «وَ عَزَّرُوهُ»، از ابن عباس اخراج نمودند که او فرمود:
«" وَ عَزَّرُوهُ"؛ یعنی عظّموه و وقروه.» یعنی او را (یعنی پیامبر را) تعظیم و تکریم نمایید. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «4»، روایاتی را نقل نموده‌اند از جمله:
الف- علی بن ابراهیم درباره قوله: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ»، می‌فرماید: «یعنی بالاعمال الحسنه،" فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ".» «5»

---

(1). در المنثور، ج 3، ص 135.
(2). در المنثور، ج 3، ص 133.
(3). در المنثور، ج 3، ص 135.
(4). مؤمنون/ 102.
(5). برهان، ج 3، ص 725.

ب- طبرسی در احتجاج از امام صادق علیه السّلام روایت نموده که: سایلی از آن حضرت پرسید: آیا اعمال وزن می‌شوند؟ آن حضرت پاسخ داد: «لا، ان الاعمال لیست باجسام، و انما هی صفة ما عملوا، و انما یحتاج الی وزن الشیء من جهل عدد الاشیاء و لا یعرف ثقلها و خفتها، و ان اللّه لا یخفی علیه شیء.»: نه، اعمال جسم نبوده و آنها فقط صفت کارهایی هست که انجام داده‌اند، و البته، کسی که عدد اشیا را نمی‌داند، و سنگینی و سبکی اشیا برایش معلوم نیست، نیاز به وزن کردن شیء دارد، و مسلّم است که خدای متعال هیچ چیزی بر او مخفی و پنهان نیست. سایل پرسید: معنای میزان چیست؟ حضرت پاسخ داد: «العدل.»: میزان عدل است. آن مرد پرسید: معنای این آیه: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ» که در کتاب خدا آمده، چیست؟ حضرت پاسخ داد: «فمن رجح عمله.»: هرکس که اعمال (نیک او) برتری و فزونی داشته باشد. «1»
ج- محمّد بن عباس با اسنادش از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که: درباره قول اللّه عزّ و جلّ: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»، از آن حضرت سؤال کردند؟ آن حضرت فرمود: «نزلت فینا»؛ یعنی آیه درباره ما ائمه اهل بیت نازل گردیده. «2»
نیز فی قوله تعالی: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که: علی بن ابراهیم درباره قوله تعالی: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ»، فرمود: یعنی چون از نماز جمعه فارغ شدید، پس در زمین پراکنده و منتشر شوید، و درباره انتشار فرمود: یعنی روز شنبه پراکنده و منتشر شوید. «4»
ب- ابن بابویه با اسنادش از ابی ایوب، ابراهیم بن عیسی خزاز، روایت کند که او گوید:
درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ

---

(1). برهان، ج 3، ص 725.
(2). برهان، ج 3، ص 725.
(3). جمعه/ 10.
(4). نور الثقلین، ج 5، ص 327.

اللَّهِ»، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام سؤال کردم؟ آن حضرت پاسخ داد: «الصلوة یوم الجمعه و الانتشار یوم السبت.»: نماز جمعه را در روز جمعه بخوانند و روز شنبه برای طلب فضل خدا در زمین پراکنده شوند. «1»
ج- ابن بابویه با اسنادش از جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت گفته: «السبت لنا، و الاحد لشیعتنا، و الاثنین لبنی امیّه، و الثلاثاء لشیعتهم، و الاربعاء لبنی العباس، و الخمیس لشیعتهم، و الجمعه لسایر الناس جمیعا و لیس فیه سعة. قال اللّه:" فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ"؛ یعنی یوم السبت.»: شنبه برای ما، و یکشنبه برای شیعیان ماست، و دوشنبه برای بنی امیه، و سه‌شنبه برای شیعیان آنان است، و چهارشنبه برای بنی عباس، و پنج‌شنبه برای پیروان آنان است، و جمعه، برای سایر مردم بوده و در آن وسعتی نیست. خدای تعالی فرمود: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»؛ یعنی روز شنبه در زمین پراکنده شوید و از فضل او تعالی طلب و درخواست کنید. «2»
د- در مجمع البیان، انس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روایت نموده که آن حضرت درباره قوله تعالی:
«فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ الایه»، فرمود: «لیست بطلب الدنیا، و لکن عیادة مریض و حضور جنازة و زیارة اخ فی اللّه.»؛ یعنی انتشار و پراکنده شدن بعد از برگزاری نماز جمعه، برای طلب دنیا نیست، بلکه برای ملاقات بیماران، حاضر شدن بر جنازه میّت (تشییع جنازه) و دیدار برادران مؤمن است برای رضای خدا. «3»

ه- از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت شده که فرمود: «الصلاة یوم الجمعة و الانتشار یوم السبت.» «4»
و- محمّد بن یعقوب با اسنادش از ابی حمزه از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که:
مردی به آن حضرت گفت: چگونه «جمعه»، جمعه نامیده شد؟ آن حضرت پاسخ داد:

---

(1). برهان، ج 4، ص 1116.
(2). برهان، ج 4، ص 1116.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 327، حدیث 43.
(4). نور الثقلین، ج 5، ص 328، حدیث 45.

«انّ اللّه عزّ و جلّ جمع فیها خلقه لولایة محمّد و وصیّه فی المیثاق، فسمّاه یوم الجمعة، لجمعه فیه خلقه.»: البته، خدای عزّ و جلّ در آن روز خلقش را برای ولایت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و وصیّش در میثاق جمع نمود، پس آن را روز جمعه نامید، برای آن‌که در آن روز مخلوقش را جمع نمود. «1»
ز- شیخ با اسنادش تا سلیمان، روایت کند که سلیمان گوید: از جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام سؤال نمودم، «جمعه»، برای چه جمعه نامیده شده؟ آن حضرت گفت: «لان اللّه تعالی جمع فیها خلقه لولایة محمّد و اهل بیته.»: «جمعه»، برای این جمعه نامیده شد که خدای متعال در آن روز خلقش را برای ولایت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و اهل بیت او علیهم السّلام جمع نمود. «2»
ح- ابن مردویه درباره قول خدای تعالی: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، از ابن عباس اخراج نمود که: «قال: لم یؤمروا بشیء من طلب الدنیا؛ انما هو عیادة مریض و حضور جنازة و زیارة اخ فی اللّه.»: ابن عباس فرمود: به چیزی از طلب دنیا امر نشده‌اند. فقط آن دستوری درباره دیدار بیمار، حضور بر جنازه و دیدار و زیارت برادر مؤمن است برای رضای خدا. «3»
ط- ابن جریر از انس اخراج نمود که انس گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره قوله: «فَإِذا قُضِیَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ»، فرمود: «لیس لطلب دنیا، و لکن عیادة مریض و حضور جنازة و زیارة اخ فی اللّه.»؛ انتشار در زمین، برای طلب دنیا نیست، و لکن آن برای عیادت بیمار، حضور بر جنازه میّت و دیدار برادر مؤمن است در راه رضای خدا. «4»
همچنین فی قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» «5»،

روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

---

(1). برهان، ج 4، ص 1116.
(2). برهان، ج 4، ص 1116.
(3). در المنثور، ج 6، ص 220.
(4). در المنثور، ج 6، ص 220.
(5). تغابن/ 16.

الف- علی بن ابراهیم درباره قوله تعالی: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، فرموده: آیه، ناسخ قوله تعالی: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» است. طبرسی این مطلب را از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیهم السّلام روایت کرده که: «انها ناسخة لقوله:" اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ".»؛ یعنی آن دو بزرگوار امام باقر و امام صادق علیهما السّلام فرمودند: آن آیه؛ یعنی قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، ناسخ قوله: «اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» می‌باشد. «1»

ب- ابن بابویه با اسنادش از زراره روایت کند که او گوید: «سمعت ابا عبد اللّه یقول: انما الشحیح من منع حق اللّه و انفقه فی غیر حق اللّه عزّ و جلّ.»؛ یعنی شنیدم ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام می‌فرمود: البته، «شحیح»، کسی است که حقّ خدای متعال را مانع گردد و از آن جلوگیری کند و آن را در غیر حقّ خدای عزّ و جلّ بذل و بخشش نماید. «2»

ج- در مجمع البیان روایت کند که امام صادق علیه السّلام فرمود: «من ادی الزّکوة، فقد وقی شح نفسه.»: هرکس زکات (مالش را) بپردازد، نفسش را از شح (یعنی از بخل توأم با حرص) حفظ کرده است. «3»

د- ابن بابویه از پدرش، و او با اسنادش از فضل بن عیاض، روایت کند که او گفت: «قال ابو عبد اللّه علیه السّلام: اتدری من الشحیح؟ فقلت: هو البخیل. قال: الشّح اشد من البخل؛ انّ البخیل یبخل بما فیه، و ان الشحیح لیشح بما فی ایدی الناس و علی ما فی یدیه، حتی لا یری فی ایدی الناس شیئا الا تمنی ان یکون به بالحلّ و الحرام، و لا یشبع و لا یقنع بما رزقه اللّه عزّ و جلّ.»؛ یعنی ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: آیا می‌دانی «شحیح»، چه کسی است؟ فضل گوید: در جواب گفتم: «شحیح»، همان بخیل است. حضرت فرمود: «شح»، شدیدتر از بخل است؛ شخص بخیل نسبت به آنچه در اوست، بخل می‌ورزد، و شخص «شحیح»، نسبت به آنچه در دست مردم بوده و آنچه در دست خودش است، شح دارد، تا آن‌جا که چیزی در دست مردم نبیند، جز این‌که تمنّا دارد آن چیز، خواه از طریق حلال و خواه

---

(1). برهان، ج 4، ص 1121.
(2). برهان، ج 4، ص 1122.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 346، حدیث 37.

از طریق حرام، از آن خودش شود، و از آنچه خدای عزّ و جلّ روزی او نموده، سیر نمی‌شود و قانع نمی‌گردد. «1»

ه- عبد بن حمید و ابن منذر درباره قوله: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ»، از ربیع بن انس اخراج نمودند که: «قال: جهدکم.»؛ یعنی او فرمود: به اندازه تلاش و کوششتان (تقوای الهی و پروا داشته باشید). «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت است که درباره قول خدای عزّ و جلّ: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى»، از امام صادق علیه السّلام سؤال شد و حضرت پاسخ داد: «من اخرج الفطرة. قیل له:" وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى". قال: خرج الی الجبانة، فصلی.»: آن کسی است که زکات فطره را از مال خود خارج نماید. به آن بزرگوار گفته شد: درباره قوله: «وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» چه می‌فرمایید؟ آن حضرت فرمود: (برای برگزاری نماز عید فطر) به سوی صحرا از منزل خارج شود، پس در صحرا نماز عید را گزارد. «4»

ب- حماد بن عیسی با اسنادش از ابی بصیر و زراره روایت کند که آنان گفتند که: «قال ابو عبد اللّه علیه السّلام: ان من اتمام الصّوم اعطاء الزکوة؛ یعنی الفطره کما ان الصلاة علی النبی صلّی اللّه علیه و آله من تمام الصلواة؛ لانه من صام و لم یؤدّ الزکوة، فلا صوم له، اذا ترکها متعمدا، و لا صلوة له، اذا ترک الصلوة علی النبی و آله؛ ان اللّه عزّ و جلّ قد بدء بها قبل الصلاة، قال:" قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى. وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى".»: البته، از امور متمّم روزه، اعطای زکات؛ یعنی فطره است؛ همان‌گونه که صلوات بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله از اموری است که نماز بدان تمام می‌گردد؛ زیرا کسی که روزه بدارد و زکات فطره را نپردازد، درصورتی‌که عمدا آن را ترک کند، هیچ روزه‌ای برای او نیست، و چون صلوات بر پیامبر و آل او صلّی اللّه علیه و آله را ترک نماید، هیچ نمازی برای او نیست.

البته، خدای عزّ و جلّ به ادای زکات فطره پیش از برگزاری نماز (عید فطر) ابتدا نموده است. خدای تعالی فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى. وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى.» «5»

---

(1). برهان، ج 4، ص 1122.
(2). در المنثور، ج 6، ص 228.
(3). اعلی/ 14.

(4). نور الثقلین، ج 5، ص 556، حدیث 19.
(5). نور الثقلین، ج 5، ص 556، حدیث 20- برهان، ج 4، ص 1185.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 496
ج- در تفسیر علی بن ابراهیم درباره قوله تعالی: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی»، فرمود: آن، زکات فطره است. پس چون پیش از برگزاری نماز عید، زکات را از مال خود خارج نمود، آن وقت نماز عید فطر را به جا آورد که صلات در قوله: «وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی»، هم نماز عید فطر است و هم نماز عید قربان. «1»
د- بزّاز، ابن منذر، ابن ابی حاتم، حاکم، ابن مردویه و بیهقی از کثیر بن عبد اللّه با اسنادش از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله اخراج نمودند که: «انه کان یأمر بزکاة الفطر قبل ان یصلی صلاة العید و یتلوا هذا الایة:" قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی. وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی"، و فی لفظ: قال: سئل رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عن زکوة الفطر؟ قال:" قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی"، فقال هی زکوة الفطرة.»: البته، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به زکات فطره، پیش از این‌که نماز عید را برگزار کنند، امر فرموده و این آیه را تلاوت می‌کرد: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی. وَ ذَکَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّی»، و در سخنی گفت: از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره زکات فطر سؤال شد؟ آن حضرت صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی.» بعد درباره آیه فرمود: آن، مربوط به زکات فطره است. «2»

5. تدبّر در آیات فلاح

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

در این‌جا با توجّه به تفاسیر مورد تحقیق، به بررسی معانی و مفاهیم فلاح در هر آیه می‌پردازیم و پس از آن، با ذکر هر آیه، تفسیری از آن را که تلفیقی از تفاسیر مذکور است، بیان کرده و سپس معنا و تفسیر موجود در هر آیه را با استناد به آیاتی از قرآن پایان می‌بریم.

معانی فلاح و تفسیر آیات فلاح و مستنداتی از آیات قرآن

1. معنای اوّل فلاح

اشاره

فلاح؛ یعنی با هدایت از جانب پروردگار متعال به مطلوب رسیدن:
«أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «4»؛ یعنی این متقین (که به غیب،

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 556، حدیث 21.
(2). در المنثور، ج 6، ص 340- 339.
(3). ص/ 29.
(4). بقره/ 5.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 497

به قرآن و به کتب پیشین ایمان دارند و نماز را برپای می‌دارند و از آنچه روزی‌شان است، انفاق می‌کنند و آخرت را باور دارند)، بر هدایت از جانب پروردگارشان هستند و اینان همان کسانی‌اند که با هدایت از جانب خدای متعال به مطلوبشان رسیده‌اند.

الف- در آیات دوّم تا پنجم سوره لقمان می‌خوانیم که محسنین با هدایت از جانب پروردگار متعال به مطلوب می‌رسند:
«تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکِیمِ هُدیً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِینَ الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ أُولئِکَ عَلی هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»
ب- در آیاتی از سوره‌های بقره، آل عمران، و انعام، می‌خوانیم که هدایت تنها هدایت از جانب خدای تعالی است:
- قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی «1»
- قُلْ إِنَّ الْهُدی هُدَی اللَّهِ. «2»
- قُلْ إِنَّ هُدَی اللَّهِ هُوَ الْهُدی «3»
ج- و در آیاتی از سوره‌های اعراف و کهف می‌خوانیم که هرکه را خدا هدایت کند، تنها او هدایت یافته است:
- مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِی. «4»
- مَنْ یَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ. «5»
د- و در سوره‌های طه و بقره می‌خوانیم که هرکس از هدایت الهی پیروی کند، نه گمراه می‌شود و نه بدبخت می‌گردد، و هیچ ترس و اندوهی برای او نیست.
- فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنِ اتَّبَعَ هُدایَ فَلا یَضِلُّ وَ لا یَشْقی «6»
- فَإِمَّا یَأْتِیَنَّکُمْ مِنِّی هُدیً فَمَنْ تَبِعَ هُدایَ فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ. «7»

---

(1). بقره/ 120.
(2). آل عمران/ 73.
(3). انعام/ 71.
(4). اعراف/ 178.
(5). کهف/ 17.
(6). طه/ 123.
(7). بقره/ 38.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 498

2. معنای دوّم فلاح

اشاره

فلاح؛ یعنی با تقوای الهی (منظور از تقوا در این‌جا، پرهیز از گناه است به واسطه پروا داشتن از عذاب الهی)، رستگار شدن و به پاداش نیک بهشت نایل گردیدن: قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَأْکُلُوا الرِّبَوا أَضْعافاً مُضاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «1»؛ یعنی ای مؤمنین (و ای کسانی که خدا و رسولش را تصدیق کردید)! ربا را به اضعاف مضاعف نخورید که پس از سررسید مدّت وام، ربا را محاسبه کنید و برای تمدید مدّت وام، آن ربا را به اصل سرمایه اضافه نمایید و سود مجموع سرمایه و ربا را در سررسید زمان تمدید شده، محاسبه، و از بدهکار مطالبه کنید، و تقوای الهی داشته باشید؛ یعنی با پروا داشتن از عذاب الهی، از گناهان (و گناه رباخواری) بپرهیزید، تا رستگار شوید و به پاداش نیک بهشت نایل گردید.

الف- در آیاتی از سوره‌های بقره و آل عمران می‌خوانیم که تقوای الهی داشته باشید تا رستگار شوید:

- وَ لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. «2»

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ رابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. «3»

ب- در آیه 278 سوره بقره خطاب به مؤمنین می‌فرماید: تقوای الهی داشته باشید و هرچه ربا نزدتان هست، به صاحبانش برگردانید:

- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ذَرُوا ما بَقِیَ مِنَ الرِّبا إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ.

ج- در آیه 100 سوره مائده خطاب به خردمندان می‌فرماید: ای خردمندان! تقوای الهی داشته باشید تا رستگار شوید:

---

(1). آل عمران/ 130.

(2). بقره/ 189.

(3). آل عمران/ 200.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 499

- قُلْ لا یَسْتَوِی الْخَبِیثُ وَ الطَّیِّبُ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ کَثْرَةُ الْخَبِیثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ یا أُولِی الْأَلْبابِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.

د- در آیه 194 سوره بقره خدای تعالی خبر می‌دهد به این‌که: تقوای الهی داشته باشید و بدانید که خدا با تقواپیشه‌گان است:

- فَمَنِ اعْتَدی عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِینَ.

3. معنای سوّم فلاح

اشاره

فلاح؛ یعنی با اجتناب از گناهان و با انجام طاعات به وسیله جهاد در راه خدا، به نعمت‌های همیشگی و جاویدان دست یافتن و رستگار شدن: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ ابْتَغُوا إِلَیْهِ الْوَسِیلَةَ وَ جاهِدُوا فِی سَبِیلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ.» «1»؛ یعنی
ای مؤمنین (ای کسانی که به خدای تعالی ایمان آوردید و پیامبر او را تصدیق کردید)! تقوای الهی داشته باشید (و با پروا داشتن از عذاب الهی، از گناهان بپرهیزید) و وسیله‌ای که مایه تقرّب به او است، طلب کنید، و در راه تقرّب به او، مجاهده و تلاش نمایید (هم جهاد با نفس کنید هم جهاد با دشمنان دین) تا به نعمت‌های همیشگی و جاویدان دست یابید.

الف- جهاد در راه خدا از علایم مؤمنین حقیقی است:
- وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ الَّذِینَ آوَوْا وَ نَصَرُوا أُولئِکَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِیمٌ. «2»
ب- جهادکنندگان در راه خدا محققا از جانب خدای تعالی هدایت می‌شوند:
- وَ الَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ. «3»

---

(1). مائده/ 35.
(2). انفال/ 74.
(3). عنکبوت/ 69.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 500

ج- جهادکنندگان در راه خدا، دارای درجه عظیمی نزد خدای تعالی بوده و آنان همان رستگارانند:
- الَّذِینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ. «1»

4. معنای چهارم فلاح

اشاره

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 539

فلاح؛ یعنی ظلم نکردن نسبت به خدای تعالی و نسبت به آیات و نشانه‌های او: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظّالِمُونَ.» «2»؛ هیچ‌کس ستمکارتر از آن نخواهد بود که از روی کذب، دروغی را به خدای تعالی نسبت دهد، یا آیات او را (که تجلّی آن در نزول قرآن و نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و معجزات او است)، تکذیب نماید. البته، ستمکاران به رحمت و به رضوان خدای تعالی نایل نمی‌شوند و از آتش دوزخ رهایی نمی‌یابند. «3»

مستنداتی از آیات قرآن در رابطه با دروغ نسبت به خدا و نرسیدن به مطلوب

الف- در آیاتی از سوره‌های یونس و نحل می‌خوانیم که: البته، آن کسانی که دروغی را به خدای تعالی نسبت بدهند، رستگار نمی‌شوند:
- قُلْ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ لا یُفْلِحُونَ. «4»
- وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُکُمُ الْکَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ لا یُفْلِحُونَ. «5»
ب- در آیاتی از سوره‌های یونس و اعراف می‌خوانیم که: ستمکارترین مردم، کسانی هستند که به خدای تعالی یا به آیات او دروغی را نسبت می‌دهند:
- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ. «6»
- فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللَّهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ أُولئِکَ یَنالُهُمْ نَصِیبُهُمْ مِنَ الْکِتابِ

---
(1). توبه/ 20.
(2). انعام/ 21.
(3). مجمع البیان، ذیل آیه.
(4). یونس/ 69.
(5). نحل/ 116.
(6). یونس/ 17.

حَتَّی إِذا جاءَتْهُمْ رُسُلُنا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قالُوا أَیْنَ ما کُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَ شَهِدُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ کانُوا کافِرِینَ. «1»

5. معنای پنجم فلاح

فلاح؛ یعنی رستگاری اهل کتاب (تورات و انجیل) و دست یافتن آنان به پاداش نیک خدای تعالی (آن گروه از یهود و نصاری که با بزرگ داشتن پیامبر اسلام و یاری کردن او و پیروی نمودن از قرآن، از پیامبر اسلام تبعیّت نمودند: «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُوباً عِنْدَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهاهُمْ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّباتِ وَ یُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبائِثَ وَ یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ الَّتِی کانَتْ عَلَیْهِمْ فَالَّذِینَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «2»؛ یعنی کسانی که (به آیات الهی ایمان دارند) از جمله صفات آنان این است که محمّد صلّی اللّه علیه و آله را که هم رسول است و هم نبی و منسوب به ام القری؛ یعنی به مکّه، است، تبعیت می‌کنند؛ پیامبری که صفات او را به‌طور مکتوب و نوشته شده در دو کتاب تورات و انجیل که نزد آنان است، می‌یابند. او آنان را امر به معروف و از منکر نهی می‌نماید، و آن چیزهایی را که نیکو و لذیذ است (و بر آنان حرام بود)، برای آنها مباح کرده، و آن چیزهایی را که زشت و قبیح بوده و برای نفوس نامطلوب است، برای آنها حرام می‌نماید، و تکالیف سخت و شاق آنان را و عهد و میثاق‌هایی را که چون زنجیری در گردنشان بود، از آنان برمی‌دارد. پس کسانی که او را تصدیق نمایند و او را بزرگ بدارند و او را یاری کنند و از آن نوری که بر او نازل گردید؛ یعنی قرآن، پیروی نمایند، اینان همان رستگاران و دست‌یافتگان به پاداش نیک پروردگارشان هستند.

6. معنای ششم فلاح

اشاره

فلاح؛ یعنی با پناه بردن به خدا و اجتناب از ارتکاب به زنا به نفس خود ظلم نکردن:
«وَ راوَدَتْهُ الَّتِی هُوَ فِی بَیْتِها عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَّقَتِ الْأَبْوابَ وَ قالَتْ هَیْتَ لَکَ قالَ مَعاذَ اللَّهِ إِنَّهُ

---

(1). اعراف/ 37.
(2). اعراف/ 157.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 502
رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ.» «1»؛ یعنی: و زن عزیز مصر یوسف را که در خانه آن زن بود، برای انجام عمل مواقعه با خودش دعوت نمود و درهای خانه را (که هفت درب بود، یکی بعد از دیگری) محکم بست و به یوسف گفت: بیا که همه‌چیز برای تو آماده است. یوسف گفت: پناه می‌برم به خدا از این‌که درخواست تو را اجابت کنم. البته، او تعالی پروردگار من است، مرا نیکو منزلتی اعطا فرمود؛ البته، ستمکاران و کسانی که با ارتکاب گناهان (و گناه زنا) به نفس خودشان ظلم کنند، رستگار نمی‌شوند و به چیزی از پاداش نیکو دست نمی‌یابند.

الف- کسانی که آیات الهی را به مسخره می‌گیرند، و از آن تعدّی و تجاوز می‌کنند، به خودشان ظلم می‌نمایند:

- وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ. «2»

- يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَ لا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ وَ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَ مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لا تَدْرِی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذلِكَ أَمْراً. «3»

ب- کسانی که فریب شیطان را می‌خورند، به خودشان ظلم می‌کنند:

- فَدَلَّاهُما بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْآتُهُما وَ طَفِقا يَخْصِفانِ عَلَيْهِما مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ ناداهُما رَبُّهُما أَ لَمْ أَنْهَكُما عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ وَ أَقُلْ لَكُما إِنَّ الشَّيْطانَ لَكُما عَدُوٌّ مُبِينٌ قالا رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنا وَ تَرْحَمْنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ. «4»

---

(1). يوسف/ 23.

(2). بقره/ 231.

(3). طلاق/ 1.

(4). اعراف/ 23.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 503

7. معنای هفتم فلاح

اشاره

فلاح؛ یعنی رستگاری و دست‌یابی به مطلوب به واسطه برتری و فزونی اعمال نیک: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «1»؛ یعنی کسانی که طاعات و اعمال نیک آنان برتری و فزونی داشته باشد، آنان همان رستگارانند که آنچه را طالبند، به آن دست می‌یابند.

مستنداتی از آیات قرآن درباره کسانی که دارای اعمال نیک بیشتر و برترند

کسانی که دارای اعمال نیک بیشتر و برترند، در زندگی خشنود و راضی، و در قیامت رستگارند:
- فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ. فَهُوَ فِی عِیشَةٍ راضِیَةٍ. «2»
- وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «3»

8. معنای هشتم فلاح

اشاره

فلاح؛ یعنی رستگاری و دست‌یابی به نعمت‌های فراوان الهی که در اثر ذکر بسیار خدا در همه احوال حاصل شود: «فَإِذا قُضِيَتِ الصَّلاةُ فَانْتَشِرُوا فِی الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» «4»؛ یعنی پس هنگامی که نماز جمعه پایان پذیرفت، شما در زمین پراکنده شوید و از فضل گسترده خدا (در طلب علم و در تحصیل پاداش نیک) طلب کنید و (در برابر آن همه نعمت‌های مادّی و معنوی‌ای که خدا به شما اعطا نموده)، بسیار خدا را یاد کنید، تا رستگار شوید و به نعمت‌های فراوان الهی دست یابید.

مستنداتی از آیات قرآن درباره ذکر بسیار خدا

الف- ذکر بسیار خدا، امر خدای تعالی است به زکریّای نبی علیه السّلام:
- قالَ رَبِّ اجْعَلْ لِی آیَةً قالَ آیَتُکَ أَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ ثَلاثَةَ أَیَّامٍ إِلَّا رَمْزاً وَ اذْکُرْ رَبَّکَ کَثِیراً وَ سَبِّحْ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ. «5»

---

(1). مؤمنون/ 102.
(2). قارعه/ 7.
(3). اعراف/ 8.
(4). جمعه/ 10.
(5). آل عمران/ 41.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 504

ب- خدای تعالی با خطاب به مؤمنین، آنان را به ذکر بسیار امر می‌کند:
- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللَّهَ ذِکْراً کَثِیراً. «1»
ج- مؤمنین بعد از آن‌که مورد ظلم واقع شدند، برای یاری از جانب خدا (بعد از ایمان و عمل صالح)، او را بسیار یاد می‌کنند:
- إِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ ذَکَرُوا اللَّهَ کَثِیراً وَ انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ. «2»
د- مؤمنین در مقابله با دشمن برای پیروزی، خدا را بسیار یاد می‌کنند:
- یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَ اذْکُرُوا اللَّهَ کَثِیراً لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ. «3»
ه- حضرت موسی علیه السّلام در استجابت دعایش، تسبیح و ذکر بسیار را یادآور می‌شود:
- قالَ رَبِّ اشْرَحْ لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسانِی یَفْقَهُوا قَوْلِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی. وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی. کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثِیراً إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصِیراً. «4»
و- کسانی که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را الگو و سرمشق نمونه برای خود قرار داده‌اند، بسیار خدا را یاد می‌کنند:
- لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللَّهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَّهَ کَثِیراً. «5»
ز- مغفرت و اجر عظیم خدای تعالی برای کسانی است که خدا را بسیار یاد می‌کنند:
- وَ الذَّاکِرِینَ اللَّهَ کَثِیراً وَ الذَّاکِراتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً. «6»

9. معنای نهم فلاح

اشاره

فلاح؛ یعنی حصول رستگاری و دست‌یابی به پاداش نیک خدای عزّ و جلّ به واسطه منع نفس از بخل شدید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِیعُوا وَ أَنْفِقُوا خَیْراً لِأَنْفُسِکُمْ وَ

---

(1). احزاب/ 41.
(2). شعراء/ 227.
(3). انفال/ 45.
(4). طه/ 2.
(5). احزاب/ 21.
(6). احزاب/ 35.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 505

مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «1»؛ یعنی پس به اندازه‌ای که در توان دارید، با پروا داشتن، از پیروی هوای نفس تقوای الهی داشته باشید، و به آنچه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بر شما تلاوت کرده و شما را به آن موعظه می‌نماید و شما را به آن امر می‌کند و از آن نهی می‌نماید، در مقام التزام قلبی به آن، گوش فرادهید، و آن را در مقام عمل اطاعت کنید، و از اموالتان در حقّ خدای تعالی انفاق کنید که آن برای نفوس شما بهتر است و کسانی که نفس خود را از بخل شدید منع کنند، پس اینانند رستگاران، و آنان کسانی هستند که به پاداش نیک خدای عزّ و جلّ دست می‌یابند.

مستنداتی از آیات قرآن درباره فلاح نفوس در منع از بخل شدید

الف- نفوس آمیخته به بخل است:

- .. وَ أُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ ... «2»

ب- کسانی که نفس خود را از بخل شدید حفظ کنند، رستگارند:

- ... وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «3»

- .. وَ مَنْ یُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. «4»

10. معنای دهم فلاح

اشاره

فلاح؛ یعنی رستگاری و دست‌یابی به پاداش نیک خدای عزّ و جلّ: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَکَّی.» «5»؛ یعنی مسلّما هرکسی خود را از آلودگی‌های شرک‌آمیز ناشی از تعلّقات دنیوی، پاک و پاکیزه گرداند، رستگار گردد و به پاداش نیک خدای تعالی دست یابد.

الف- کسانی که از آلودگی‌های شرک‌آمیز ناشی از تعلّقات دنیوی، پاک و پاکیزه شوند، به پاداش نیک خدای عزّ و جلّ دست یافته‌اند:

- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاها. «6»

---

(1). تغابن/ 16.

(2). نساء/ 128.

(3). حشر/ 9.

(4). تغابن/ 16.

(5). اعلی/ 14.

(6). شمس/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 506

- قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى. «1»

ب- مسلم است که مؤمنین رستگارند و به مطلوب خود که دست‌یابی به نعمت‌های فراوان بهشت است، نایل شده‌اند:

- قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. «2»

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب فلاح» سخنانی به اقتصار از مولی الموحدین، امیر مؤمنان، علی علیه السّلام بیان شده که در این‌جا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم.
1. «المفلح من نهض بجناح او استسلم فأراح.»: رستگار کسی است که هم‌چون پرنده برخاستن و قیامش با بال صورت گیرد؛ یعنی جهش‌وار قیام می‌کند یا با تسلیم و فرمانبرداری به آسایش و راحتی می‌پردازد.
2. «أطع العلم و اعص الجهل، تفلح.»: به علم عمل کن و از نادانی به‌پرهیز تا رستگار شوی.
3. «أیقن، تفلح.»: بدون گمان باش (یعنی ظن، شک و تردید را به خود راه مده)، تا رستگار شوی.
4. «إذا أعرضت عن دار الفناء و تولّهت بدار البقاء، فقد فاز قدحک و فتحت لک أبواب النّجاح و ظفرت بالفلاح.»: چون از سرای فانی اعراض کردی و در سرای باقی واله و سرگشته شدی، ظرف تو کامیاب شده و برای تو درهای پیروزی گشوده گردد و به فلاح و رستگاری دست می‌یابی.
5. «توقّ معاصی اللّه، تفلح.»: از سرکشی‌ها و عصیان‌ها نسبت به فرامین خدای متعال پروا داشته باش، تا رستگار شوی.
6. «فی العمل لدار البقاء إدراک الفلاح.»: انجام عمل با نیّت این‌که توشه‌ای باشد برای سرای جاویدان آخرت، رسیدن به رستگاری است.

---
(1). اعلی/ 14.
(2). مؤمنون/ 1.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 507
7. «قد أفلح التّقیّ.»: محقّقا پرهیزگار ساکت و خاموش، رستگار شده است.
8. «من نصر الحقّ، أفلح.»: هرکس حق را یاری کند، رستگار می‌گردد.
9. «من أیقن، أفلح.»: هرکس بر یقین و باور بود (و ظنّ، شک و تردید به خود راه نداد)، رستگار شود.
10. «من عمل بالحقّ، أفلح.»: کسی که به عدل و حق عمل نماید، رستگار گردد.
11. «من غلب عقله هواه، أفلح»: هرکس عقل او بر هوای نفسش غلبه کند، رستگار گردد.
12. «لا یفلح من یسرّه ما یضرّه.»: کسی که ضرر و زیان، موجبات خوشحالی او را فراهم کند، رستگار نمی‌گردد.

13. «لا يفلح من يبتهّج بالرّذائل.»: كسى كه اعمال قبيح و زشت او را به وجد و شعف آورد، رستگار نمى‌گردد.
14. «لا يفلح من وله باللّعب و استهتر باللّهو و الطّرب.»: كسى كه با بازى از خود بى‌خود شده و با سرگرمى‌هاى شادى‌بخش زوال عقل و حصول حماقت را مى‌طلبد، رستگار نمى‌شود.
هم‌چنين امام حسين، سيد الشهداء عليه السّلام در دعاى روز عرفه مى‌فرمايد: «اللهم أقلبنا فى هذا الوقت منجحين مفلحين مبرورين غانمين.»: خدايا! ما را در اين وقت به برآورده شدن حاجات، به رستگارى، به نيكوحالى و به پيروزى، دگرگون و منقلب گردان.
در زيارت حضرت ابو الفضل، عباس بن على عليهما السّلام آمده: «و اجعلنى ممّن ينقلب من زيارة مشاهد احبائک مفلحا منجحا قد استوجب غفران الذنوب و ستر العيوب و كشف الكروب؛ انّک اهل المغفرة.»: و خدايا! مرا از كسانى كه از زيارت مشاهد دوستانت به رستگارى و حاجت برآورده شده، دگرگون مى‌گردند، قرار بده، درحالى‌كه محقّقا بخشش گناهان و پوشش معايب و حلّ مشكلات را بر خود واجب فرمودى، كه همانا تو اهل مغفرت و آمرزشى.
و در تعقيبات مشتركه نيز آمده: «و ان تجعل دعائى اوّله فلاحا و اوسطه نجاحا و آخره صلاحا؛ انک انت علام الغيوب.»: خدايا از تو مى‌خواهم ابتداى دعايم را فلاح و رستگارى،

و وسط آن را نجاح و برآوردن حاجات، و پايان آن را نيكويى و صلاح، قرار بدهى؛ مسلّما تنها تو به نهان‌ها و ناپيدايى‌ها بسيار آگاهى. «*»
خدايا! طريق هدايت، در سايه تقوا و در فهم و عمل به قرآن گشوده شود و فهم صحيح اصول و فروع دين از آيات قرآن، تحت تعليم ولايت محقّق گردد، پروردگارا! توفيق پيمودن آن طريق را و فهم آيات را به اين‌گونه تعليم، به ما عنايت فرما كه آن توفيق و اين فهميدن، خود رستگارى و فلاح است.
آمين يا رب العالمين!

(*). متن عربى روايات فلاح در اين قسمت از تفسير بصائر، ج 54، ص 616 -618 نقل شده است.

فصل چهلم قسط

اشاره

کلمه قسط با الفاظ: «تقسطوا»، «أقسطوا»، «القاسطون»، «أقسط»، «المقسیطن» و «القسط»، در 25 مورد، در ضمن 22 آیه در 15 سوره قرآن کریم آمده است. در این تحقیق، 8 آیه آن را که در هشت سوره قرآن آمده است، انتخاب می‌کنیم، و در ابتدا آن آیات را به ترتیب مصحف کریم تنظیم نموده و پس از آن، معانی و مفاهیم قسط را با استفاده از کتب لغت بررسی می‌نماییم. سپس تفاسیر آیات مذکور را از کتب تفسیر علمای شیعه و اهل سنت از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا عصر حاضر، تحقیق می‌کنیم، و در مرحله چهارم هم تفسیر روایی آیات مذکور را از کتب تفسیر روایی علمای شیعه و سنّی بررسی می‌نماییم، و سرانجام، با استمداد از نصرت خدای متعال و با استناد به آیات قرآن و تفاسیر مورد تحقیق، به تدبّر در آیات منتخب می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات قسط به ترتیب مصحف کریم

1. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً

أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ. «1»

2. شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. «2»

3. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً. «3»

4. وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ. «4»

5. وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ. «5»

6. وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ. «6»

7. وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِی‌ءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ. «7»

---

(1). بقره/ 282: مدنی.
(2). آل عمران/ 18: مدنی.
(3). نساء/ 135: مدنی.
(4). انعام/ 152: مکی.

(5). یونس/ 47: مکی.
(6). انبیاء/ 47: مکی.
(7). حجرات/ 9: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 511

8. لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ. «1»

2. در معنای قسط

راغب در مفردات فرموده: قسط، عبارت از بهره و نصیبی است که از روی عدل باشد، مانند: نصف و نصفة. قال تعالی: «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ بِالْقِسْطِ»، «وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ»، و قسط، عبارت از گرفتن بهره و نصیب غیر است که جور و ظلم نامیده می‌شود، و إقساط، اعطا نمودن بهره و نصیب غیر است از روی عدالت، و آن را انصاف گویند، و به همین جهت است که وقتی مردی ظلم کند، گویند: «قسط الرّجل»، و چون عدالت ورزد، گویند: «أقسط». قال تعالی: «وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً»، و قال: «وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»، و «تقسّطنا بيننا.»؛ یعنی بین خودمان به‌طور مساوی قسمت نمودیم، و قسط، کجی در پاها است به خلاف فحج، و قسطاس، میزان است، و از آن به عدالت تعبیر می‌شود؛ همان‌گونه که از عدالت به میزان تعبیر می‌گردد.
قال تعالی: «وَ زِنُوا بِالْقِسْطاسِ الْمُسْتَقِيمِ.»* «2»
فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً»؛ یعنی جورکنندگان و ستم‌پیشه‌گان هیزم دوزخ می‌باشند، و قاسطون، از قسوط بوده و آن، جور است، و اقساط، عدل است، و قوله تعالی: «قائِماً بِالْقِسْطِ»، و قوله: «و أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»، از اقساط بوده و همه به معنای عدل است، و مفسر گفته است: ملاک شناسایی آن، این است که آنچه از قسط است، به معنای جور بوده و آنچه از أقسط است، به معنای عدل می‌باشد، و درباره قوله: «وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتامى الايه، شیخ ابو علی گفته است: چون این آیه درباره خوردن مال یتیمان نازل گردید، اولیای ایتام ترسیدند که آنان هم با نپرداختن بهره و نصیب ایتام از روی عدالت، داخل در گناهان

---

(1). ممتحنه/ 8: مدنی.
(2). مفردات، ص 418.

گردند، و لذا یتیمان را از تحت سرپرستی خود خارج نمودند، و چه‌بسا مردی بود که ده زن یا کمتر را سرپرستی می‌کرد و حقوق آنان را مراعات نمی‌کرد، پس به آنان گفته شد:
اگر می‌ترسید از این‌که در اموال یتیمان عدالت را مراعات نکنید، در این صورت سرپرستی اموال آنان را رها کنید، و آنان نیز از عدم رعایت عدالت بین زنان خوف داشتند؛ زیرا کسی که از گناهی توبه نمود و مثل آن گناه را مرتکب شد، مثل این است که توبه نکرده، و در معنای آن گفته‌اند: اگر از

ظلم کردن در حقّ یتیمان ترس و خوف دارید، پس از زنا کردن نیز بترسید، و آن کسانی را که برای شما پاک و طیّب هستند، به ازدواج خود درآورید، و منظور از پاک و طیب، زنانی است که برای شما ازدواجشان حلال است، و اطراف چیزهای حرام نگردید، و در حدیث است که: «لینفق الرجل بالقسط.»؛ یعنی مرد باید نفقه را از روی عدالت و تا رسیدن به حدّ کفاف (به زن) بپردازد، و قاسطون؛ یعنی کسانی که به امام بر حق ظلم و جور کردند، و آنان معاویه، پیروان و یاران او بودند که از امیر المؤمنین، علی علیه السّلام عدول کردند و با او در محلّ صفین به جنگ پرداختند. «1»

در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: قسط به کسر قاف، به معنای عدل بود و مفرد و جمع در آن، یکسان تلفّظ می‌شود. گفته می‌شود: «اقسط الرجل فهو قاسط»، و از آن مورد است، قوله تعالی در سوره حجرات و غیر آن: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»،* و قسط به فتح قاف و قسوط، به معنای جور و ظلم و انحراف از حق است، و در این معنا گفته می‌شود: «قسط الرّجل فهو قاسط»، و از آن است قوله تعالی در سوره جن: «وَ أَمَّا الْقاسِطُونَ فَكانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً»، و ضابطه و ملاک شناخت آن به این است که آنچه از اقسط باشد، به معنای عدل است و آنچه از قسط باشد، به معنای جور است.

این را هم بدان که تأویل قاسطین به دشمنان ائمه علیهم السّلام به خصوص معاویه و یاران او وارد شده، و نظر مؤلف بر این است که ظاهرا این تأویل از لحاظ مصداق است و الّا جمیع

---

(1). مجمع البحرين، ص 340.

حاکمان ظلم و جور داخل در آن هستند، و از آن چنین استفاده می‌شود که مقسطین به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و به ائمه علیهم السّلام و به شیعیان آنان تأویل می‌گردد، و شاهد بر آن این است که در بعض زیارات می‌خوانیم: «اشهد انکم الحاکمون بالعدل و القسط»، و در کتاب فضائل الشیعه آورده است که: «ان النبی صلّی اللّه علیه و آله قال: یا علی! انت و شیعتک القائمون بالقسط؛ کما قال عزّ و جلّ، و القسط العدل، و العدل فی ظهر القرآن، محمّد صلّی اللّه علیه و آله، و فی بطنه، علی علیه السّلام.»؛ یعنی البته، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: ای علی! تو و پیروانت برپای‌دارندگان عدل هستید؛ همان‌گونه که خدای عزّ و جلّ فرمود، و قسط به معنای عدل است، و عدل در ظاهر قرآن، محمّد صلّی اللّه علیه و آله بوده و در باطنش، علی علیه السّلام است، و در روایت دیگری آورده است که: «القسط فی الظاهر، هو العدل، و العدل فی الباطن، امیر المؤمنین علیه السّلام.»؛ یعنی قسط در ظاهر، همان عدل بوده و عدل در

باطن، امیر المؤمنین علیه السّلام است. «1»
در فرهنگ لغات فرموده: قسط؛ یعنی عدل و داد، بهره و نصیب، مقدار، ترازو، روزی، بهره‌ای از وامی که باید بهره پرداخته شود، و جمع آن، اقساط است، و قسط؛ یعنی جور و بیداد کردن و از راه حق بازگرویدن، و جمع آن، قسوط است، و قسط؛ مصدر است به معنای خستگی و تصلّب در اعضای بدن، و قسط، عود هندی است، و اقساط، به معنای عدل و دادگری بوده، و تقسیط، به معنای کم کردن نفقه، بخل نمودن، متفرّق کردن، قرض یا مال را به چند قسط نمودن است، و اقتساط، قسمت کردن مال یا چیز میان خود، و تقسّط؛ یعنی چیز یا مال را مساوی قسمت کردن، و قسطان؛ یعنی گرد و غبار، و مقسط؛ یعنی عادل و دادگر، و قسطاس و قسطاس؛ یعنی ترازو. «2»
در فرهنگ عمید فرموده: قسط (به کسر قاف)؛ یعنی عدل، داد، حصه، مقدار و یک قسمت از وامی که به چند قسمت شده باشد، و جمع آن، اقساط است، و قسط (به ضمّ قاف)، بیخ گیاهی است بی‌ساق که روی زمین می‌خوابد و دارای برگ‌های پهن است؛ به فارسی آن را «کوشنه» می‌گویند. قسطس هم گفته‌اند، و قسطاس (به کسر یا ضمّ قاف)،

---

(1). مقدمه برهان، ص 182.
(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 677- 676.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 514
به معنای میزان، ترازو، و قاسط (به کسر سین)، به معنای، جابر، ستمکار و برگردنده از حق، و مقسط (به ضمّ میم و کسر سین)؛ یعنی عادل، دادگر. «1»

شیخ طایفه طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ» «2»، فرموده: «إِذا تَدایَنْتُمْ»؛ یعنی به قرض معامله کردید، و قوله: «فَاکْتُبُوهُ»، ظاهر آن، امر به نوشتن است، و در اقتضای آن اختلاف نمودند؛ بعضی آن را امر به استحباب دانستند و بعضی دیگر امر به واجب، و قول اوّل بنا به اجماع اهل زمان ما و نیز بنابه قوله تعالی:
«فَإِنْ أَمِنَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً فَلْیُؤَدِّ الَّذِی اؤْتُمِنَ أَمانَتَهُ»، صحیح‌تر است، و قوله: «وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ»، ظاهر آن، نهی از خودداری نمودن از نوشتن است، و نهی اقتضا می‌کند که سرپیچی نمودن از آن حرام باشد، و کاغذی که در آن می‌نویسند، بر عهده صاحب وام بوده و نوشته آن هم نزد صاحب وام خواهد ماند، و قوله: «أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ»؛ یعنی نویسنده باید بنویسد، «وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ»، امر به املا نمودن است، و آن کسی که حق از آن او است، باید املا کند، و «املال»؛ یعنی املا نمودن، و

---

(1). فرهنگ عمید، ص 900، 850، 1123.
(2). بقره/ 282.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 515

قوله: «وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ»؛ یعنی به‌جز آنچه حق است، نباید املا کند، و امر به املال، امر استحبابی است؛ زیرا اگر کسی که غیر صاحب حق است، املا کند، و آن‌که صاحب حق است، گواهی دهد، جایز است، و قوله: «وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً»؛ یعنی چیزی از آن کم و کاست نگردد، و «بخس»، به معنای نقص از روی ظلم است، و فی قوله: «فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً»، مجاهد، سفیه را به معنای جاهل، و سدی، آن را به معنای سفیه گفته است، و اصل «سفه»، خفت است. بنابراین، سفیه، جاهل است؛ زیرا

جاهل به واسطه کمی عقل خفیف العقل است، و فی قوله: «أوْ ضَعِيفاَ»، مجاهد و شعبی آن را احمق، و طبری آن را ناتوان از املا گفتن به واسطه اختلال در گفتار و یا کر و لال بودن معنا کرده است، و قوله: «أوْ لا يَسْتَطِيعُ أنْ يُمِلَّ» را ابن عباس گفته است: آن، کسی است که به واسطه کر و لال بودن، نمی‌تواند املا کند، و گفته شده: مراد از آن، کسی است که دیوانه باشد، و هاء در قوله: «وَلِيُّهُ»، بنابر قول ضحاک و ابن زید، به سفیه برگشت می‌کند، و بنا بر قول ربیع، به صاحب حق برگشت می‌کند. امّا قول اوّل، قوی‌تر است، و قوله: «وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ»؛ یعنی: و از مردان مسلمان که آزاد باشند و کافر و برده نباشند، شاهد بگیرید، و این بنا بر قول مجاهد است، و در نزد ما، امامیّه، برای قبول شهادت، حریّت شرط نبوده و اسلام شرط عدالت است، و شریح، بلخی و ابو ثور نیز این قول را قایلند، و قوله: «فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ»، خبری است که مبتدای آن، محذوف بوده و تقدیر آن، «فمن یشهد رجل و أمرأتان» است، و قوله: «وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا»، در معنای «ما دُعُوا»، سه قول گفته شده، و قول سوّم که در روایتی از ابن عباس و حسن گفته شده، و از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نیز روایت گردیده، دارای عمومیّت فایده است، و آن قول، این است که: شاهدان وقتی دعوت شدند تا شهادت خود را بیان کنند و آن را ثابت نمایند، نباید از آن دعوت بدشان بیاید و آن را نپذیرند، و قوله: «لا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ»؛ یعنی از نوشتن چیز جزیی و کوچک یا کلّی و بزرگ آن، تا زمان سررسید وام، ملول و آزرده نشوید، و قوله: «ذلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»؛ یعنی آن،

نزد خدای تعالی عادلانه‌تر است، و قوله: «وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ»، و «أَقْوَمُ»، از استقامت گرفته شده؛ یعنی برای شهادت صحیح‌تر است، و قوله: «وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا»؛ یعنی نزدیک‌تر است به شک نکردن به این کسی که بر او حق است، منکر شود، و قوله: «إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً»؛ یعنی جز این‌که آن، معامله تجارت باشد که در صورت تجارت دست به دست، نیازی به نوشتن و شهادت نیست، و قوله: «وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ»؛ یعنی هنگامی که معامله (خرید و فروش) می‌کنید، شاهد بگیرید، و جمیع فقها آن را مستحب دانسته‌اند، و فی قوله: «وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ»، قول اقوی این است که «يُضَارَّ»، به معنای مضّاره؛ یعنی زیان زدن، باشد؛ به این معنا که نویسنده، چیزی را که بر او املا نکرده‌اند، ننویسد، و شاهد، چیزی را که بر آن شاهد نبوده، شهادت ندهد، و این قول، به دلیل قوله: «وَ إِنْ تَفْعَلُوا» است؛ یعنی: و اگر مضّاره را انجام دادید (یعنی چیزی را که ندیدید، شهادت دادید و یا چیزی را که املا نکردند، از خودتان نوشتید)، «فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»: پس آن شهادت ناحق و یا نوشته ناحق، معصیت و گناه است برای شما، و

قوله: «وَ اتَّقُوا اللّهَ»؛ یعنی پروا داشته باشید از عذاب الهی و او را نافرمانی و معصیت نکنید، و قوله: «وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ»؛ یعنی: و خدای متعال آنچه را به صلاح دین و دنیای شما است و آنچه را که انجام دادنش بر شما سزاوار است و آنچه را انجام دادنش بر شما حرام است، به شما آموخت، و خدای متعال به این امور و به غیر آن از امور بسیار دانا است، و به همین جهت فرمود: «وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.» گفته‌اند: در سوره بقره، پانصد حکم، و در این آیه، 14 حکم است. «1»

فی قوله تعالی: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «2»، فرموده: حقیقت شهادت، خبر دادن از چیزی است که مورد مشاهده قرار می‌گیرد، و یا خبر دادن از چیزی است که جانشین آن می‌شود از دلالت‌های واضح و براهین آشکار دال بر وحدانیت او، از قبیل: شگفتی‌های

---

(1). تبیان، ج 2، ص 379- 371، به اختصار.

(2). آل عمران/ 18.

آفریده‌های او و لطایف حکمتش در چیزهایی که او تعالی آفریده است، و در معنای «شَهِدَ اللَّهُ»، ابو عبیده گفته: «قضى اللّه»؛ یعنی خدا داوری و حکم نمود: «أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، «وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ»، شهود هستند، و در تفسیر، روایت شده که در آیه تقدیم و تأخیری بوده، و تقدیر آن چنین است: «شهد اللّه انه لا اله الا هو قائما بالقسط»؛ یعنی به عدل، «و شهد الملائكة انه لا اله الا هو قائما بالقسط، و شهد اولوا العلم انه لا اله الا هو قائما بالقسط»، و «اولوا العلم»، مؤمنین هستند، و مجاهد گفته است: معنای «قائِماً بِالْقِسْطِ»؛ یعنی: «قائما بالعدل» (یعنی برپادارنده از روی عدالت)؛ هم‌چنان‌که می‌گویی: «قائما بالتدبير»؛ یعنی آن را بر جریان تدبیر برپا می‌دارد. پس این‌چنین، تدبیر بر استقامت، و عدل در جمیع امور، جریان می‌یابد. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «2»، فرموده: خدای تعالی به مؤمنین امر نمود که برپادارندگان عدل باشند درحالی‌که شاهدان برای خدا هستند، «وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ»: ولو این‌که شهادت علیه خود شما باشد، «أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً»: یا علیه والدین و یا نزدیک‌ترین کسان باشد، پس درباره او عدل را برپا دارید و آن را به‌طور صحیح به‌پا کنید و درباره آنان حق را بگویید و به سوی غنای ثروتمند و یا فقر مستمند، تمایل و رغبت

نکنید که خدای متعال در ملزم نمودن شما به اقامه شهادت از روی عدل، بین غنی و فقیر یکسانی را مقرر فرموده، «فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما»: پس خدای تعالی به آن دو؛ یعنی به غنی و فقیر، سزاوارتر است؛ زیرا او تعالی مالک آن دو و پروردگار آن دو بوده و داناتر است به آنچه مصلحت آن دو در آن است. «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى : پس در شهادت دادن از رغبت و میلتان که همان هوای نفس است، پیروی نکنید که «أَنْ تَعْدِلُوا»: از حق منحرف شوید و گمراه گردید، و لکن اقامه قسط کنید؛

---

(1). تبیان، ج 2، ص 416 و 418.
(2). نساء/ 135.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 518

یعنی عدالت را به‌پا دارید و شهادت را بر آنچه خدای عزّ و جلّ بر ادایش امر فرمود، اجرا کنید؛ یعنی برای آن‌که به نفع او یا به ضررش شهادت می‌دهید، از روی عدل باشد. پس اگر بگویی: چگونه انسان علیه خودش شهادت می‌دهد؟ در پاسخ گویم: به این‌که بگوید: حق برای غیرخودش است و آن را اقرار نماید و انکار نکند، و فی قوله:
«وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا»، در تأویل آن، اختلاف نمودند، و در این تأویل، دو قول را گفته‌اند: از ابن عباس روایت شده که مراد از آن، دو نفر هستند که در پیش روی قاضی می‌نشینند و قاضی یکی را انکار کرده و از او روی می‌گرداند و به نفع دیگری حکم می‌نماید. قول دیگر این‌که: ای شاهدان! شهادت را تحریف نکنید که اگر آن را منحرف کردید، اقامه شهادت نکرده‌اید، یا از آن روی گردانیده و آن را ترک نموده‌اید، و بهترین این دو تأویل، قول کسی است که بگوید: انکار، شهادت است برای کسی که به نفع یا به ضرر او است؛ به‌گونه‌ای که با زبانش شهادت را عوض کند یا آن را رها کند که در این صورت، اقامه شهادت نکرده و به این طریق، با تحریف یا روی گردانیدن او، شهادتش باطل است، و اگر اقامه شهادت را ترک کند، به آن شهادت نداده، و سیاق آیه، دلالت بر قول ابن عباس دارد، و قوله: «فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً»؛ یعنی البته، خدای متعال آنچه را در آنان می‌باشد از اقامه شهادت و یا تحریف، عوض کردن و روی گردانیدن از آن، همه را می‌داند و از آن بسیار آگاه است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «2»، فرموده: این آیه، عطف می‌باشد بر آنچه خداوند در آیه نخست حرام کرده و بدان سفارش نموده است، و در این آیه، از نزدیک شدن به مال یتیم نهی می‌کند، مگر این‌که آن نزدیک شدن، به نیکی و به

خوبی باشد، و مراد از قرب مال در آیه، تصرّف در مال است، و اگرچه در مورد هرکسی

---

(1). تبیان، ج 3، ص 356- 352.
(2). انعام/ 152.

واجب است که به مال او نزدیک نشوند، امّا این نهی از نزدیک شدن را اختصاص به مال یتیم داده؛ زیرا یتیم نمی‌تواند از خودش دفاع کند و پدر او هم زنده نیست که از او دفاع کند، و لذا طمع در مال او می‌رود، و به همین جهت، در نهی از تصرّف در مال او، قوی‌ترین تأکید است، و درباره قوله: «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، سه قول گفته شده. قول اوّل این‌که: مال را برای او نگهداری کنند تا او بزرگ شود و در آن موقع، مال را به او تسلیم نمایند، و قول دوّم این‌که: مال را به وسیله تجارت و سودی که در نتیجه تجارت حاصل می‌شود، افزایش دهند، و قول سوّم این‌که: برای آن مال قیّم بگیرند و برای اجرت او، تنها خوراکش را بدون لباس تأمین نمایند، و در قوله: «حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»، در اندازه و مقدار «أشد»؛ یعنی سنّ رشد، اختلاف کردند. ربیعه و عدّه‌ای دیگر آن را زمان احتلام می‌دانند، و سدی آن را سن سی سالگی می‌داند، و گروهی آن را در سن هیجده سالگی می‌دانند؛ زیرا در این سن، بلوغ و کمال عقلانی در آنان بیشتر واقع می‌شود، و گروهی هم گفته‌اند: «سنّ رشد»، حدّی ندارد، و مراد از آن، زمانی است که عقل او کامل گردد و او سفیه نباشد، که تحویل مال به شخص سفیه، ممنوع است، و معنای «حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»؛ یعنی: تا به سنّ رشد برسد، پس از آن مالش را به او تسلیم کنند، یا برای تصرّف در مالش، از او اجازه بگیرند، و قوله: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ»، امر است از جانب خدای تعالی به این‌که آنچه را کیل می‌کنند، تمام کیل نمایند، و آنچه را وزن می‌کنند، تمام وزن کنند، و آن کیل و وزن، به قسط باشد؛ یعنی از روی عدل انجام شود و بدون نقصان باشد و آن را تمام بدهند، و قوله: «لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»، مراد این است که در این‌جا چون در توزین و توکیل مطمئن شد که حدود نقصان آن، به کمترین مقدار رسیده، به‌گونه‌ای که مقدار نقصان قابل احتساب نیست، معذور است و لازم نیست بکوشد تا دقیق بودن آن برایش محرز گردد، و قوله: «وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»؛ یعنی حق بگویید اگرچه علیه خویشان و نزدیکان شما باشد، و البته، قول را به عدل اختصاص داد، بدون این‌که فعل را به آن اختصاص دهد؛ زیرا کسی که عادت او بر

عدل در قول گردید، آن را در فعل نیز اجرا می‌کند؛ زیرا کسی که در قول،

او را عادت بر عدل بودن است، به هنگام انجام فعل، عدل را فرامی‌خواند، و این بدان جهت است که عدل در قول، از علّت‌های مؤکد است، و فی قوله: «وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»، در معنای عهد در این‌جا، دو قول است. یکی این‌که: هرچه را خدای متعال بر بنده‌اش واجب گردانیده، پس بر او عهد کرده با واجب نمودنش بر او و با پیش فرستادن سخن درباره‌اش و دلالت بر آن، قول دوّم این‌که: ابو علی گفته، عهد خدا، سوگند به خدا است، پس چون در غیر معصیت خدا سوگند یاد نمود، انجام دادن آن بر او واجب است، و قوله: «ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، در معنای آن، دو قول است؛ یکی این‌که: تا از آن غافل مباشید و در نتیجه غفلت از آن، عمل به آن را و قیام به آنچه از آن لازم می‌آید را ترک کنید، و دوّم این‌که: تا هرچه را برای شما لازم گردانید، به وسیله به یاد آوردن این سفارش، درباره آن تفکّر و اندیشه کنید و بعد به آن عمل نمایید. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ» «2»، فرموده: خدای تعالی در این آیه خبر داده به این‌که: برای هر جماعتی که بر دین واحد و بر طریقه واحدی باشند، مانند: امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و امّت موسی و عیسی علیهما السّلام، رسولی است که خدای تعالی او را برای آنان فرستاده و او رسالت را برای ادای به آنان حمل نموده، تا آنان برای انجام آن به‌پا خیزند و قیام کنند، و قوله: «فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ»، بنابر قول مجاهد، یعنی چون رسول آنان در روز قیامت بیاید، و بنا بر قول حسن، چون رسول آنان در دنیا بر آنان بیاید تا آنها را به آنچه خدای متعال اجازه داده، دعوت نماید. «قُضِيَ بَيْنَهُمْ»؛ یعنی با امر حتمی بین آنان فاصله بیاندازد و خدای متعال بین افراد متخاصم حکم کند؛ یعنی بین آنها آن‌چنان جدا کند که ردّی بر آن نباشد.

«بِالْقِسْطِ»؛ یعنی با عدل و داد، و مقسط؛ یعنی عادل، دادگر، و قاسط؛ یعنی ظالم و ستمگر، و اصل هردو یکی است، و مقسط، عادل به سوی حق است، و قاسط،

---

(1). تبیان، ج 4، ص 319- 317.

(2). یونس/ 47.

عدول‌کننده از حق است، و قوله: «وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»، البتّه، ظلم و ستم به آنان را نفی نمود، بعد از آن‌که دادگری بین آنان را به عدل توصیف نمود، و این برای این است که در جمیع احوال، از ابتدا تا انتها، عدل باشد؛ زیرا ممکن است در ابتدا عدل باشد، امّا در آخرش منتهی به ظلم شود، پس ظلم را نفی عام کرد تا عدل خالص در همه احوال آنان حاکم باشد. «1»

هم‌چنین فِی قوله تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ

نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ» «2»، فرموده: قوله تعالى: «وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ»؛ يعنى در جزا دادن به حق براى هركسى به اندازه استحقاقش، عدل را ملاک قرار مى‌دهيم؛ پس پاداش نيک او به اندازه استحقاقش خواهد بود و چيزى از آن كم نمى‌شود، و آن‌كه عقوبت مى‌شود، بيش از استحقاقش، نسبت به او اعمال مجازات نمى‌شود، و قوله: «لِيَوْمِ الْقِيامَةِ»؛ يعنى براى اهل روز قيامت، و گفته‌اند: يعنى در روز قيامت، و قوله: «وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها»؛ يعنى: و اگر كمترين اعمال از طاعت باشد يا از معصيت باشد، آن طاعت كم و آن معصيت كم و هم‌چنين پاداش و كيفر آنها، نزد خداى تعالى تلف نمى‌شود، و قوله:

«وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ»؛ يعنى اهل طاعت باشد يا اهل گناه و معصيت باشد، مجازات خداى تعالى براى او بس است، و در اين جمله «وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ»، نهايت تهديد است. «3»

همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِى‌ءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «4»، فرموده: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا»؛ يعنى: و اگر دو گروه از مؤمنين باهم به جنگ پرداختند، «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما»؛ يعنى بين آن دو گروه را صلح بدهيد تا آشتى كنند، و قوله: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»، دلالت

---

(1). تبيان، ج 5، ص 388- 387.

(2). انبياء/ 47.

(3). تبيان، ج 7، ص 225- 224.

(4). حجرات/ 9.

نمى‌كند بر اين‌كه هر دو گروه باقى بر ايمان باشند و اين‌كه اسم مؤمن بر هر دو گروه اطلاق دارد، بلكه ممتنع نيست از اين‌كه يكى از دو گروه فاسق و يا جميعا فاسق باشند، و اين سخن، جارى مجراى اين است كه بگويى: «و ان طائفة من المؤمنين ارتدّت عن الاسلام، فاقتلوها» است؛ يعنى: و اگر گروهى از مؤمنين از اسلام برگشتند، با آنان به جنگ بپردازيد. پس از آن فرمود: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى ؛ يعنى اگر يكى از دو گروه، بر ديگرى سركشى و تجاوز نمود؛ به اين‌كه از او چيزى را خواست كه سزاوار نبود و گروه ديگر، بنابر آن‌كه به او ظلم شده، به مقابله برخاست، «فَقاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى»: پس با آن گروهى كه سركشى و تجاوز نمود، به جنگ بپردازيد؛ زيرا او ظالم و تجاوزگر است، «حَتَّى تَفِى‌ءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ بِالْعَدْلِ»: تا اين‌كه به امر خداى تعالى برگشت كند و جنگ با گروه

مؤمنین را ترک نماید. پس از آن فرمود: «فَإِنْ فاءَتْ»؛ یعنی اگر گروه سرکش از تجاوز خود برگشت و توبه نمود و به طاعت خدای تعالی برگشت، «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما»؛ یعنی بین آن گروه و بین آن طایفه‌ای که بر ایمان پایدار است و با قول از آن خارج نشده، صلح و آشتی دهید و نسبت به هیچ‌یک از آنها طرفداری نکنید، «وَ أَقْسِطُوا»؛ یعنی: و از روی عدالت داوری کنید؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.»: البته، خدای تعالی افراد عادل و عدالت‌پیشه را دوست دارد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «2»، فرموده: خدای تعالی در حالی‌که مؤمنین را مخاطب قرار داده، می‌فرماید: خدای تعالی شما را از درهم آمیختن با کافرانی که در امر دین با شما جنگ نکردند و شما را از سرزمینتان اخراج ننمودند، نهی نکرده است، «أَنْ تَبَرُّوهُمْ»: این‌که نسبت به آنان نیکی کنید، «وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ»: و نسبت به آنان، از روی عدل رفتار کنید؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»: البته، خدای متعال کسانی را که در بین خلق به عدالت رفتار کنند، دوست می‌دارد. «3»

---

(1). تبیان، ج 9، ص 344- 343.

(2). ممتحنه/ 8.

(3). تبیان، ج 9، ص 580.

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنْ كانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ ذلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ» «1»، تفسیری فرموده که در جلد قبلی، فصل سی و دوم:

«عدل»، بیان شده است. برای همین، از تکرار آن در این‌جا خودداری می‌کنیم.

نیز فی قوله تعالی: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أولَوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «2»، فرموده: یعنی اللّه تعالی خبر داد به آنچه قایم مقام شهادت بر وحدانیتش می‌شود، از خلقت شگفتش و حکمت بدیعش، و از قول ابی عبیده گفته شده: معنای «شَهِدَ اللَّهُ»، «قضی اللّه» است؛ یعنی خدا داوری و قضاوت نمود، و زجاج گفته است: حقیقت آن، علم خدا است، و بیان او چنین است: شاهد همان عالم است که آنچه را به آن علم دارد، بیان می‌کند و مصداق آن، شهادت فلانی است در نزد قاضی که آنچه را می‌داند، بیان می‌نماید؛ پس جمیع آنچه مخلوق خدای متعال است، دلالت بر توحید او دارد، و معلوم است که احدی نمی‌تواند چیزی را از آنچه او ایجاد کرد، به وجود آورد، «وَ الْمَلائِکَةُ»؛ یعنی: و فرشتگان در عظمت قدرت او چیزی را که برای‌شان محقّق شده، گواهی دادند، «وَ أُولُوا الْعِلْمِ»؛ یعنی عالمان و خردمندان به واسطه آن چیزی که برای آنان ثابت و معلوم گردید، از صنعش که غیر او بر آن توانایی ندارد،

---

(1). بقره/ 282.

(2). آل عمران/ 18.

شهادت دادند. از حسن روایت شده که در آن، تقدیم و تأخیر است و تقدیر آن: «شهد اللّه: انه لا اله الا هو قائما بالقسط، و شهدت الملائکة: انه لا اله الا هو قائما بالقسط، و شهد اولوا العلم: انه لا اله الا هو قائما بالقسط» است، و قسط، عبارت از آن عدلی است که به واسطه آن، آسمان‌ها و زمین برپا شد. در تفسیر و روایت اصحاب ما آمده است که: «أُولُوا الْعِلْمِ»، علمای مؤمنین هستند، و در معنای قوله: «قائِماً بِالْقِسْطِ»، گفته‌اند:

آن، برپایی عدل است در اجرای امور، تدابیر خلق و جزای اعمال، و قوله: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» را تنها برای این تکرار کرد که با «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» اول بیان نمود که تنها او همان سزاوار توحید بوده و سوای او سزاوار نیست، و با «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» دوم، بیان نمود که او کسی است که روزی آفریدگان و تدبیر عادلانه آنها را برپا می‌دارد بی‌آن‌که ظلمی در کارش باشد، و قوله: «الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»؛ یعنی او سلطان بوده و سلطه‌اش فراگیر است و در افعالش حکیم می‌باشد، و آیه دربردارنده روشن‌گری درباره فضل علم و علما است؛ زیرا خدای متعال علما را مقارن با ملایکه و شهادتشان را مقارن با شهادت آنان قرار داد و خصوصا آنان را یادآوری فرمود: مثل این‌که اعتنایی به غیر آنان ندارد، و مراد از این علم، توحید است و آنچه به علوم دین وابستگی دارد؛ چون در آن شهادت واقع می‌شود، و از آنچه از حدیث

درباره فضل علم و عالم آمده، روایتی است که جابر بن عبد اللّه از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نقل کرده که حضرت فرمود: «ساعة من عالم یتکیء علی فراشه؛ ینظر فی علمه، خیر من عبادة العابد سبعین عاما.»: ساعتی از شخص عالم که به رختخوابش تکیه دهد و در علم خود با تفکّر بنگرد، از هفتاد سال عبادت شخص عابد، برتر است. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «2»، فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ»؛ یعنی دائما برپادارنده عدل باشید؛ بدین معنا که عادت شما در

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 421- 420.
(2). نساء/ 135.

گفتارتان و در عملتان اقامه عدل و برپا داشتن عدالت باشد. «شُهَداءَ»، جمع شهید است. خدای تعالی بندگانش را امر به پایداری، دوام بر قول به حق و شهادت به راستی نموده تا سبب نزدیکی به او تعالی و طلب رضایتش گردد، و از ابن عباس روایت است که در شهادت، برپاکننده حق باشید، علیه هرکه باشد، از نزدیکان باشد و یا از اشخاص غیرنزدیک. «وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ»؛ یعنی حق را بگویید ولو این‌که شهادت علیه خودتان باشد، «أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ»: یا شهادت علیه پدر و مادرتان باشد یا علیه نزدیک‌ترین کس به شما. پس در شهادت دادن عدل را برپا دارید و آن را صحیح و بر حق ادا نمایید و ثروت غنی و فقر فقیر شما را در برپا داشتن عدل در شهادت، منحرف نکند. «إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً»؛ یعنی آن کسی را که به نفع او یا بر ضرر او شهادت می‌دهید، خواه ثروتمند باشد و خواه فقیر، غنا و فقر آنان شما را از قول به حق و شهادت به راستی بازندارد که شفقت نسبت به فقر، یا ترس از غنی، موجب شود شهادت را صحیح اقامه نکنید. «فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما»: خدای تعالی به غنی و به فقیر سزاوارتر است. لذا آن دو را همانند سایر مردم بنگر و نه شفقت بر فقیر، و نه ترس از غنی، هیچ‌کدام، تو را از شهادت برحق و صحیح بازندارد، و خدای تعالی به مصالح بندگانش از شما داناتر است. «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی : پس در برپا داشتن شهادت، از هوای نفس متابعت نکن که بین شما و او حرفی، دلخوری و گلایه‌ای بوده باشد و آنها مانع از شهادت بر حق شود. «أَنْ تَعْدِلُوا»: که آن هوای نفس، سبب عدول و انحراف از حق گردد. «وَ إِنْ تَلْوُوا»؛ یعنی اگر شهادت را تحریف و آن را عوض کنید، «أَوْ تُعْرِضُوا»: یا شهادت را کتمان و از آن روی بگردانید. «فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً»،

خدای تعالی به آنچه در برپا داشتن شهادتَ از جهت شَما واقع میَشود، عالم است؛ خواه آن شهادت بر حق و از روی عدل باشد و یا آن را تحریف نمایید و یا با اعراض از آن، شهادت را کتمان کنید. «1»

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 124- 123.

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «1»، فرموده: فی قوله: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ»، مراد از قرب، تصرّف کردن در مال یتیم است، و مال یتیم را ذکر فرمود، چون یتیم نمی‌تواند از خودش و از مالش دفاع کند و طمع در مال او شدید، و دست رغبت به سوی مالش دایمی است. پس خدای سبحان در نهی از تصرّف در مال یتیم تأکید فرمود، اگرچه این منع از تصرّف، برای مال هرکس واجب است. «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی با خصلت و یا به طریقه نیکو، و در این معنا اقوالی است: یکی این‌که: با تجارت آن مال را زیاد کنند. دوّم این‌که: قیّمی را اجیر کنند که تنها خوراک او را تأمین کنند، امّا لباسش از مال یتیم تأمین نشود، و سوّم این‌که: آن مال را حفظ کنند، تا آن یتیم بزرگ شود. «حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»، در معنای بلوغ اختلاف نمودند. از جمله گفته‌اند: آن رسیدن به زمان احتلام است، و و گفته‌اند: آن رسیدن به سنّ 18 سالگی است، و گفته‌اند: آن رسیدن به سنّ 30 سالگی است، و ابو حنیفه گفته است: چون به سنّ 25 سالگی برسد، مال را به او تحویل بدهند، و گفته‌اند: وقتی رشد در او نباشد، در این سن نیز تحویل مال به او ممنوع است، و گفته‌اند: حدّی برایش نیست؛ بلکه آن، زمانی است که بالغ شود و عقل او کامل گردد و رشد در او ملاحظه شود، پس مال را به او تسلیم کنند و این، قوی‌ترین وجوه اقوال است، و بلوغ یتیم به اوجش، از چیزهایی نیست که نزدیکی به مال او را بر وجه غیراحسن، مباح سازد، و لکن تقدیر آن این است که: «و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن علی الابد حتی یبلغ اشده فادفعوا الیه»، و این، به دلیل قوله: «وَ لا تَأْکُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ یَکْبَرُوا» است. «وَ أَوْفُوا»؛ یعنی تمام بدهید، «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ»؛ یعنی کیل و وزن را به عدل و تمام بدهید، بدون این که چیزی از آن کم باشد. «وفا»؛ یعنی بدون کمی و کاستی. «لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»؛

---

(1). انعام/ 152.

یعنی تکلیف نمی‌کنیم مگر آنچه را وسعتش دارد و از آن فراتر نمی‌رود، و معنای آن در این‌جا این است: چون راست کردن در وزن و کیل، بنابر حد گذاشتن از اقل القلیل، متذّر است، خدای سبحان روشن نمود که چنین دقتی لازم نیست جز این‌که تلاش کند در تحرّز از نقصان (واضح و آشکار و قابل محاسبه). «وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى ؛ یعنی حق را بگویید ولو این‌که علیه نزدیکانتان باشد، و قول را اختصاص به عدل داد، بدون این‌که فعل را به آن اختصاص دهد؛ زیرا کسی که عادت او بر عدل در گفتار است، آن عادت بر عدل، او را در انجام فعل به عدل فرامی‌خواند، و در معنای آن گفته‌اند: چون شهادت دهید، یا داوری کنید، در شهادت و در داوری، عدالت را رعایت کنید، اگرچه آن‌که درباره‌اش شهادت می‌دهید، یا درباره او داوری می‌کنید، از نزدیکان باشد، و این از اوامر رسا و بلیغی است که با سخنی کوتاه همه اقرارها، شهادات، وصایا، فتاوا، قضایا، احکام، مذاهب و امر به معروف و نهی از منکر در آن داخل می‌باشد. «وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»، در معنای «عهد اللّه»، دو قول گفته شده؛ اوّل، هرچه را خدای تعالی بر بندگان واجب فرموده، به وجوب آن بر آنها عهد نموده، و دیگر این‌که مراد از عهد، نذرها و عهدهایی است که بر غیر معصیت خدا بسته شود، و مراد از آن، وفا کردن به آن چیزهایی است که با خدا عهد می‌بندید، «ذلِكُمْ»؛ یعنی آن چیزهایی که آنها را ذکر فرمود، از مال یتیم و نزدیک شدن به آن مگر به حق، تمام دادن کیل و وزن و دوری نمودن از کم دادن، حق‌گویی و راستگویی و وفای به عهد، «وَصَّاكُمْ بِهِ»: خدای سبحان شما را به آن سفارش و توصیه نمود، «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»؛ یعنی برای این‌که آن را متذکّر شوید و در مقام عمل به آن برآیید، پس آن را به دور نیاندازید، و برای آن‌که از آن غافل نشوید، پس عمل بدان و قیام به آنچه شما را الزام نمود از آن، ترک نکنید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ» «2»، فرموده: «لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ»؛ یعنی برای هر جماعتی که بر دین واحد و بر

---

(1). مجمع البیان، ج 74، ص 384.
(2). یونس/ 47.

طریقی واحدند، مانند: امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و امّت موسی علیه السّلام و عیسی علیه السّلام، فرستاده‌ای است که خدای تعالی او را به سوی آنان می‌فرستد و او رسالتی را که باید نسبت به آنان ادا نماید، حمل می‌کند، «فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ»، در این جمله، حذف و اضمار است، و تقدیر آن چنین می‌باشد: «فاذا جاء رسولهم و بلغ الرسالة، فکذبه قومه و صدقه

آخرون»؛ یعنی چون پیامبر آنان آمد و رسالت خود را به آنان ابلاغ نمود، گروهی او را تکذیب، و گروه دیگر او را تصدیق نمودند. «قُضِیَ بَیْنَهُمْ»؛ یعنی بین آنان داوری می‌کند؛ پس کسانی که پیامبر را تکذیب کردند، هلاک می‌گردند، و آنان که او را تصدیق نمودند و ایمان آوردند، نجات می‌یابند، و از قول مجاهد گفته‌اند: معنایش این است که: چون پیامبر آنان بیاید، در روز قیامت بر آنان گواهی می‌دهد، و گفته‌اند: در دنیا نسبت به آنچه خداوند به آن پیامبر اذن داده، از دعا علیه آنان، بین آنها داوری شود؛ یعنی امر بین آنان به‌طور حتم جدایی اندازد. «بِالْقِسْطِ»؛ که این داوری به عدل است، «وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»؛ یعنی نه از پاداش نیک طاعات آنها کم کنند، و نه در عذاب گناهان آنان افزایش دهند. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ» «2»، فرموده: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ»؛ یعنی میزان‌هایی را که حقیقت عدل است، برای روز قیامت حاضر می‌کنیم، و در معنای آن گفته‌اند: میزان‌هایی را که هیچ ظلم و جوری در آنها نیست، بلکه همه‌اش عدل و قسط است، برای اهل روز قیامت یا در قیامت حاضر می‌کنیم، و قتاده گفته است: یعنی برای هرکس در جزا دادن به حق به اندازه استحقاقش، عدل را معیار قرار می‌دهیم، پس از پاداش نیکی که استحقاق دارد، هیچ کم نمی‌شود، و آن‌که مستحق عذاب است، به آنچه استحقاق دارد، عذاب می‌شود. «فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً»؛ یعنی نه نسبت به نیکی نیکوکار چیزی در پاداش نیک کم می‌شود، و نه به بدی بدکار چیزی در عذاب اضافه می‌شود. «وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها»؛ یعنی هر

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 114- 113.
(2). انبیاء/ 47.

اندازه باشد، آن را می‌آوریم، و مراد این است که برای جزا دادن، آن را حاضر می‌کنیم.
«وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ»؛ یعنی ما عالم و حافظ هستیم، و آن برای این است که علم خدای متعال برای هرچیزی کفایت می‌کند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» «2»، فرموده: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا»؛ یعنی اگر دو گروه از مؤمنین یکی از آنان به جنگ با دیگری پرداخت، «فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما»: بین آنان را اصلاح کنید تا آشتی نمایند، و هیچ دلالتی در این امر نیست که چون باهم

به جنگ پرداختند، بر ایمان باقی باشند، و این اسم؛ یعنی ایمان، بر هردو اطلاق شود و ممانعت از فسق یکی از آن دو گروه یا هر دوی آنها نکند. «فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى ؛ یعنی یکی از آن دو بر دیگری تجاوز نمود، به این‌که چیزی را از او درخواست نمود که جایز نیست و با دیگری از روی ظلم و تجاوز به جنگ پرداخت، «فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی»: پس با آن گروهی که به تعدّی پرداخته، به جنگ برخیزید؛ زیرا او ستمکار تجاوزکار است. «حَتَّى تَفِیءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ»: تا این‌که به اطاعت خدای متعال برگشت کند و جنگ با گروه مؤمنین را رها کند. «فَإِنْ فاءَتْ»: پس اگر به اطاعت خدای متعال برگشت و از جنگ با گروه مؤمنین دست برداشت و توبه نمود، «فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما»: پس بین آن دو را؛ یعنی بین آن گروه و گروهی که نسبت به ایمان پایبند هستند، اصلاح کنید، «بِالْعَدْلِ»؛ یعنی به قسط و از روی عدالت، تا این اصلاح به گونه تساوی انجام شود و طوری نباشد که از جانب یکی بر دیگری ظلم شده باشد، و در آنچه متعلّق به ضمان و غرامت می‌شود، هیچ‌گونه تجاوز و تعدّی صورت نگیرد، «وَ أَقْسِطُوا»؛ یعنی در عمل، به عدالت رفتار کنید؛ «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»؛ البته، خدای متعال عدالت‌پیشه‌گانی را که در گفتار و در عملشان به عدالت رفتار می‌کنند، دوست می‌دارد. «3»

---

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 51.

(2). حجرات/ 9.

(3). مجمع البیان، ج 9، ص 133.

نیز فی قوله تعالی: «لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» «1»، فرموده: «لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ»؛ یعنی خدای متعال شما را از معاشرت با اهل عهد و پیمان و آن کسانی که بر ترک جنگ با شما عهد بستند، منع نمی‌کند، و با آنان به عهدتان وفا کنید و در معامله با آنان به عدالت رفتار نمایید. «أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ»؛ یعنی: و در آنچه بین شما و بین آنان است از وفای به عهد، عدالت ورزید. این، قول زجاج است، و گفته‌اند: مسلمان‌ها از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله کسب دستور کردند که آیا نسبت به خویشاوندان مشرک خود، خوش‌رفتار باشند؟ و این تقاضا پیش از آن بود که به آنان امر شود به جنگ با مشرکین پردازند، پس این آیه نازل گردید، و بنا بر قول ابن عباس، حسن و قتاده، این آیه با قوله: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَیْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» منسوخ شده است. امّا آنچه اجماع بر آن است، این می‌باشد که نیکی به کسی که اهل حرب است؛ خواه خویشاوند باشد و

خواه خویشاوند نباشد، حرام نیست و تنها اختلاف در اعطای زکات، فطره و کفّارات به چنین کسانی است که اصحاب ما پرداخت این‌گونه عطایا را به آنان جایز نمی‌دانند؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»؛ یعنی البته، خدای تعالی عدالت‌پیشه‌گان را دوست می‌دارد، و در معنای آن گفته‌اند: یعنی کسانی که از آنچه از خوراکی‌ها که در خانه‌هایشان هست، قسمتی را برای نزدیکان خود اختصاص می‌دهند، البته، خدای متعال آنان را دوست می‌دارد. «2»

ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ الی آخر الآیة» «3»، فرموده: «إِذا تَدايَنْتُمْ»؛ یعنی هنگامی که بعضی از شما به بعضی دیگرتان قرض دادید، «بِدَيْنٍ»، اعطاکننده باشید یا گیرنده، «إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى»: تا زمانی که وقت آن معلوم باشد، مانند

---

(1). ممتحنه/ 8.

(2). مجمع البیان، ج 9، ص 272.

(3). بقره/ 282.

زمانی که آن را به سال و به ماه و به روز معلوم می‌کنند، «فَاكْتُبُوهُ»؛ یعنی آن را بنویسید، و البته، امر به نوشتن وام نمود؛ زیرا آن مطمئن‌تر و ایمن‌تر است از نسیان و فراموش کردن و بعیدتر می‌باشد از انکار نمودن، و امر در این‌جا، امر استحبابی است، و از ابن عباس است که مراد در این‌جا معامله «سلم»؛ یعنی پیش‌خرید، است، و فرمود: چون خدای تعالی ربا را حرام نمود، معامله پیش‌خرید را مباح نمود. «بِالْعَدْلِ»، متعلّق به نویسنده بوده و صفت است برای او؛ یعنی نویسنده بر آنچه می‌نویسد، امین باشد؛ با احتیاط بنویسد و چیزی را بر آن اضافه یا از آن کم نکند، و در آن است که نویسنده فقیه باشد تا دانای به شروط باشد و نوشته او معادل با حکم شرع باشد. «وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ»: و نباید نویسنده چیزی را از نوشتن رها کند؛ «كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ»: مانند آنچه خدا به او تعلیم داد، نوشتنی اطمینان‌بخش که نه چیزی را تبدیل کند، و نه چیزی را تغییر دهد.

«وَ لْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ»: نباید املاگوینده جز کسی که بر او حق واجب گردیده، باشد؛ برای این‌که تنها اوست که بر ثبوت آن در ذمه‌اش و بر اقرار نسبت به آن شاهد گرفته می‌شود. «وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً»: و چیزی از حق را کم و کسر نکند، و «بخس» به معنای نقص است. «سَفِيهاً»، چون سفیه به واسطه جهلش ممنوع التصرّف است. «أَوْ ضَعِيفاً»؛ یعنی کودک باشد یا پیری باشد که اختلال دارد، «لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ»: یا به واسطه اختلال در گویایی و یا کر و لال بودن، توانایی املا کردن ندارد. «فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ»:

پس باید کسی که سرپرستی امر او را دارد، از وصیّ، اگر او سفیه یا کودک است، یا وکیل، اگر توانایی املا کردن ندارد، یا مترجمی که از طرف او املا نماید و او وی را تصدیق کند، و قوله: «أَنْ يُمِلَّ هُوَ»؛ یعنی خودش بنفسه نمی‌تواند املا کند، امّا غیر او که مترجم او است، می‌تواند. «اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ»؛ یعنی دو نفر گواه را بر این وام شاهد بگیرند، «مِنْ رِجالِكُمْ»: از مردان مؤمن، و حریّت و بلوغ با مسلمان بودن نزد عامّه علما شرط است، و از علی رضی اللّه عنه است که شهادت عبد در چیزی جایز نیست، و نزد شریح، ابن سیرین، عثمان بتی جایز است، و نزد ابو حنیفه، شهادت کافران بعضی‌شان بر بعضی

دیگر بنا بر اختلاف ملل، جایز است. «فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ»؛ یعنی اگر دو شاهد مرد نبودند، «فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ»: پس یک مرد و دو زن باید شهادت دهند، و شهادت زنان با مردان نزد ابو حنیفه مورد قبول است به‌جز در حدود و قصاص. «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ»: از کسانی که عدالت آنان شناخته شده است، «أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما»: که اگر یکی از آن دو به شهادت هدایت نشد و به واسطه گمراهی آن را فراموش کرد، «فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى : آن زن دیگر به او یادآوری کند؛ یعنی همین‌که دو نفری در محاکمه برای شهادت حاضر شدند، اجتماع آن دو به منزله یادآوری است. «إِذا ما دُعُوا»: زمانی که برای اقامه شهادت دعوت می‌شوند، و ضمیر در «تَكْتُبُوهُ»، برای دین یا برای حق است، «صَغِيراً أَوْ كَبِيراً»؛ یعنی حق در هرحالی باشد، از کوچکی یا بزرگی، «إِلى أَجَلِهِ»؛ یعنی تا آن زمانی که آن دو نفر آن را متفقا مشخص می‌کنند، «ذلِكُمْ»، اشاره است به «تَكْتُبُوهُ»؛ چون آن در معنای مصدر است؛ یعنی آن نوشته، «أَقْسَطُ»: عادلانه‌ترین عدل، قسط است، «وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ»: و به برپا داشتن شهادت کمک می‌کند، «وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا»: و نزدیک‌تر است برای منتفی شدن شک و تردید. «تِجارَةً حاضِرَةً»، مراد از آن، تجارتی است که در آن ابدال؛ یعنی معامله دست به دست، صورت گیرد که در آن جنس را می‌دهد و در عوض آن، پول را می‌گیرد، و قوله: «وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ»، امر به شاهد گرفتن بر معامله است مطلقا؛ زیرا آن محتاطانه‌تر بوده و از وقوع احتمال اختلاف به دور است، و جایز است که مراد از آن، شهادت گرفتن بر این معامله «تِجارَةً حاضِرَةً»، باشد که شهادت گرفتن در این معامله بدون نوشتن است، و از حسن روایت است که اگر خواستی شاهد بگیر، و اگر خواستی شاهد نگیر. «وَ لا يُضَارَّ»، احتمال دارد مبنی بر فاعل و مفعول باشد، و معنای آن، نهی نویسنده و شاهد است از ترک اجابت نسبت به آنچه از آنها درخواست می‌شود، و از تحریف، زیادی و نقصان، یا نهی اضرار است نسبت به آن دو؛ مثل این‌که حقّ نویسنده را ندهند، یا مخارجی را که شاهد متحمل می‌شود،

از قبیل: کرایه رفت و برگشت برای حضور و اقامه شهادت را نپردازند. «وَ إِنْ

تَفْعَلُوا»: و اگر شما این ضرر را بر آنان وارد کردید، «فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ»: پس البته، برای شما این ضرر رسانیدن، ارتکاب به عمل زشت است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «2»، فرموده: دلالت او بر وحدانیتش به افعال خاصّ او که غیرش توانایی انجام آن را ندارد و نیز به آنچه وحی شده، از آیاتی که گویای توحید او هستند، مانند: سوره اخلاص، آیة الکرسی و غیر آن، در بیان و کشف شاهد، به شهادت شباهت دارد، و امر شهادت در مورد اقرار ملایکه و علما و براهین آنان بر توحید او تعالی نیز این چنین است. «قائِماً بِالْقِسْطِ»؛ یعنی درحالی‌که او تعالی برپادارنده عدل است در آنچه بین بندگانش تقسیم می‌کند از ارزاق، مرگ‌ومیر، در آنچه ثواب می‌دهد و عقاب می‌کند، و در آنچه به بندگانش امر می‌کند، از انصاف بعضی از آنان نسبت به بعضی دیگر و عمل مساوات بین آنان. «الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، دو صفت هستند بر آنچه ذات او را در وحدانیت و عدل توصیف می‌کند؛ او عزیزی است که خدای دیگری بلندمرتبه‌تر از او نیست، و حکیمی است که در اعمالش از عدل منحرف نمی‌شود. پس اگر تو بگویی:
مراد از اولی العلم، کسانی که با چنین تعظیمی نسبت به آنان تعظیم شده، آن‌جا که آنان را با خودش و با فرشتگان، در شهادت بر وحدانیتش و عدالت جمع کرد، چیست؟ در پاسخ خواهم گفت: آنان کسانی هستند که توحید او تعالی را با براهین روشن و قاطع ثابت می‌کنند و آنان عالمان عدل و توحیدند. «3»
همچنین فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «4»، فرموده: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»؛ یعنی در برپا داشتن عدل تلاش و کوشش کنید تا اهل جور و ستم نباشید،

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 404- 402.
(2). آل عمران/ 18.
(3). کشّاف، ج 1، ص 418- 417.
(4). نساء/ 135.

«شُهَداءَ لِلَّهِ»؛ یعنی برپاکنندگان شهادت برای رضایِ خدا باشید؛ همان‌گونه

كه شما را به برپايى آن امر فرمود، «وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»؛ يعنى هرچند اين شهادت عليه خود شما يا پدر و مادرتان و يا خويشاوندانتان باشد. پس اگر بگويى:
شهادت عليه نفس خود چه معنايى دارد؟ گويم: آن اقرار، عليه نفس خود است؛ براى اين‌كه اين اقرار در معناى شهادت عليه نفس است با لازم نمودن حق نسبت به آن، و جايز است كه معنا اين‌چنين باشد: و اگرچه شهادت وبال باشد؛ يعنى سرانجام بدى براى خود، پدر و مادر و خويشاوندان داشته باشد. «إِنْ يَكُنْ»؛ يعنى اگر كسى كه شهادت در مورد او بيان مى‌شود، «غَنِيًّا»: ثروتمند باشد، پس نبايد ثروت او مانع از شهادت عليه او باشد، تا موجب رضاى او شود، «أَوْ فَقِيراً»: يا فقير باشد، پس نبايد فقر او به جهت ترحّم بر او، مانع از شهادت بر او گردد، «فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما»: پس خداى تعالى سزاوارتر از آن دو؛ يعنى ثروتمند و فقير، است، پس به هردو و به مصلحت هردو نظر دارد، و اگر شهادت عليه آن دو مصلحت نبود، آن را تشريع نمى‌كرد؛ زيرا او تعالى از هر ناظرى به بندگانش بيننده‌تر است. «أَنْ تَعْدِلُوا»، احتمال دارد از عدل و عدول باشد، مثل اين‌كه فرموده است: از هواى نفس پيروى نكنيد، از ناخرسندى‌اى كه نسبت به اجراى عدالت در بين مردم داريد يا از اين‌كه مى‌خواهيد از حق عدول كنيد. «وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا»: و اگر زبانتان را از شهادت به حق يا حكومت حق بپيچانيد و شهادت را تغيير دهيد يا از شهادت دادن روى بگردانيد و آنچه را مى‌دانيد، آن را بيان نكنيد، «فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً»: البته، خداى تعالى آنچه را انجام مى‌دهيد، همواره نسبت به آن و نسبت به جزاى شما، بسيار آگاه و دانا است. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «2»، فرموده: «إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ»؛ يعنى به

(1). كشّاف، ج 1، ص 570.
(2). انعام/ 152.

جز با رفتارى كه بهترين كار است نسبت به مال يتيم، و آن، حفظ آن و به بهره رساندنش است. «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»؛ يعنى مال او را برايش حفظ كنيد تا او به حدّ رشد و بلوغ برسد، پس در آن موقع، مال را به او تحويل دهيد. «بِالْقِسْطِ»؛ يعنى از روى عدل و انصاف. «لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»؛ يعنى خدا به هيچ‌كس به‌جز آنچه در وسعت و قدرت او است، تكليف نمى‌كند، فقط آن را پس از امر به ايفاى كيل و ميزان آورد؛ چون مراعات حد نسبت

به قسطی که در آن زیادی و نقصان نیست، از مواردی است که حرج در آن جاری می‌باشد؛ بنابراین به رسیدن به اندازه وسع، امر نمود و این‌که ماورای آن معفوّ عنه است. «وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى‌ ؛ یعنی: و اگر آن کسی را که برای او در مقام شهادت هستید، خویشاوند شما است، سزاوار نیست که در قولتان چیزی کم کنید یا در آن چیزی را زیاد نمایید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ» «2»، فرموده: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ»: و برای هر امّتی پیامبری است که او را به سوی آنان می‌فرستد تا به آنها درباره توحید خبر بدهد و آنان را به دین حق دعوت نماید. «فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ»: پس چون پیامبر آنان با دلایل روشن بیاید، او را تکذیب کنند و از او پیروی ننمایند. «قُضِيَ بَيْنَهُمْ»: بین پیامبر و کسانی که او را تکذیب کردند، «بِالْقِسْطِ»: به عدل داوری شود، پس پیامبر نجات یابد و آنان که پیامبر را تکذیب کردند، عذاب گردند. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى‌ بِنا حاسِبِينَ» «4»، فرموده: قسط، صفت «الْمَوازِينَ» است و آن، عدل می‌باشد از لحاظ مبالغه؛ یعنی در نهایت عدل، و «لِيَوْمِ الْقِيامَةِ» را گفته‌اند برای اهل روز قیامت؛ یعنی به جهت آنان. پس اگر بگویی: مراد از قرار دادن

---

(1). كشّاف، ج 2، ص 61.
(2). یونس/ 47.
(3). كشّاف، ج 2، ص 239.
(4). انبیاء/ 47.

میزان‌ها چیست؟ گویم: در آن دو قول است: یکی آماده شدن برای حساب از روی انصاف و پاداش اعمال به عدل و انصاف بدون این‌که ظلمی حتّی به اندازه ذرّه‌ای به بندگانش برسد، و دیگر این‌که میزان‌های حقیقی قرار داده می‌شود و به وسیله آنها اعمال سنجیده می‌شوند. «أَتَيْنا بِها»، مفاعله از اتیان است به معنای جزا و مکافات؛ زیرا آنان با اعمالشان پیش او می‌آیند و او با جزا پیش آنها می‌آید. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى‌ فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِي‌ءَ إِلى‌ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «2»، فرموده: «بغی»، افزون‌طلبی، ستم کردن و خودداری کردن از صلح است، و «فی‌ء»، رجوع و بازگشت بوده و به ظل و به غنیمت نیز «فی‌ء» گفته شده؛ زیرا ظل بعد از انتقال خورشید از نصف النهار، برگشت می‌کند،

و «غنیمت»، آن مالی است که از اموال کافران به مسلمین برگشت می‌نماید. پس اگر بگویی دلیل این‌که گفت: «اقْتَتَلُوا»، با این‌که قاعده این بود که بگوید: «اقتلتا» چیست؟
خواهم گفت: این مورد از مواردی است که بر معنا حمل شده، نه لفظ؛ چون‌که «طائِفَتانِ»، در معنای قوم و مردم است. «فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی»؛ یعنی اگر یکی از آن دو گروه بر گروه دیگر ستم کند و از صلح کردن خودداری نماید، واجب است با آن گروه ستمکار به جنگ پردازید تا از جنگیدن دست بکشد و از ستم نمودن بازبایستد. پس اگر چنین نمود، بین آن گروه و بین گروهی که بر آن ستم شده، به عدل و انصاف اصلاح گردد (و در این اصلاح به عدل و انصاف، تفاصیلی است که مفسر آن را ذکر فرموده، و در این‌جا به مناسبت اطاله در کتابت، از نقل آن خودداری می‌کنیم). «وَ أَقْسِطُوا»، بعد از این‌که امر به اصلاح ذات البین نمود، به به‌کار بردن قسط؛ یعنی عدل، به طریق عموم امر فرمود. «3»

---

(1). کشّاف، ج 2، ص 575- 574.
(2). حجرات/ 9.
(3). کشّاف، ج 3، ص 564- 563، به اختصار.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 537

نیز فی قوله تعالی: «لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» «1»، فرموده: شما را از بخشش نسبت به کسانی که با شما در دین جنگ ندارند و شما را از شهر و دیارتان اخراج ننمودند، نهی نفرمود، و البته، شما را از تولّی نسبت به آنان نهی نمود، و البته، این امر هم به جهت رحمت نسبت به آنان است، برای شدید بودن و جدی بودنشان در عداوت تا مقدّمه باشد برای رحمتش به هموار ساختن اسلام قومشان، و قوله: «وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ»؛ یعنی آنان را از روی عدل و انصاف متفرّق و از هم جدا کنید و به آنان چیزی نیاموزید. «2»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاکْتُبُوهُ الی آخر الایه» «3»، تفسیری فرموده که قبلا در فصل سی و دوّم: «عدل»، نقل گردیده است، از این‌رو از تکرار آن در این‌جا خودداری می‌کنیم.
نیز فی قوله تعالی: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «4»، فرموده: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، خدای تعالی شهادت داد به این‌که البته، هیچ الهی به‌جز او نیست، و دال بر توحیدش، کارهای شگفت‌آور او است.

«وَ الْمَلائِكَةُ»: و فرشتگان با اقرار، به توحید او شهادت دادند، و «وَ أولَوا الْعِلْمِ»: و علما به توحید او شهادت دادند، «قائِماً بِالْقِسْطِ»: درحالی‌که او در امور خلقش، برپادارنده عدل است. «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»، کلمه توحید را به جهت تأکید تکرار نمود. «هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»: او خدایی است که نه کسی بر او غالب بوده و نه به عدل او اخلالی وارد است، و این هر دو صفت، برای وحدانیت و عدل او بیان شده، و از امام باقر علیه السّلام است که «وَ أُولُوا الْعِلْمِ»، پیامبران و اوصیای آنانند. «5»

---

(1). ممتحنه/ 8.

(2). کشّاف، ج 4، ص 92- 91.

(3). بقره/ 282.

(4). آل عمران/ 18.

(5). تفسیر شبّر، ص 125.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «1»، فرموده: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ»؛ یعنی تلاشگرانی باشید در به‌پا داشتن عدل. «شُهَداءَ لِلَّهِ»: شاهدانی به حق برای خدا باشید، «وَ لَوْ»: اگرچه شهادت، «عَلى أَنْفُسِكُمْ»: برای اقرار علیه خود شما باشد، «أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»: یا برای اقرار علیه پدر و مادر و خویشاوندان شما باشد، و این، اشعار است به این‌که شهادت علیه پدر، بنابر اقوا قبول است. «إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً»: اگر کسی که علیه او شهادت می‌دهید، ثروتمند باشد یا فقیر باشد، پس نباید ثروتمندی غنی به جهت رضایت او، مانع از شهادت به عدل بشود و هم‌چنین فقر فقیر به جهت ترحّم نسبت به او، نباید مانع از شهادت به عدل بشود. «فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما»: خدای تعالی سزاوارتر است برای نظر داشتن به آن دو. «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى : پس در شهادت دادن از هوای نفستان پیروی نکنید به این‌که: «أَنْ تَعْدِلُوا»: از شهادت به حق عدول کنید یا رعایت عدالت در بین مردم را زشت بدانید، «وَ إِنْ تَلْوُوا»: و این‌که زبان‌هایتان شهادت را از مسیر حق منحرف گرداند، «أَوْ تُعْرِضُوا»: یا از اقامه شهادت روی‌گردان شوید؛ «فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً.» «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «3»، فرموده: «إِلَّا بِالَّتِي»: به‌جز با آن خصلتی که «هِيَ أَحْسَنُ»:

آن نیکو باشد؛ آنچه انجام مَی‌گیرد، برای او نیکو باشد، مانند: حفظ مال او و رشدونمو دادن به مالش. «حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»: تا نیرو و قدرت پیدا کند و بالغ و رشید گردد. «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ»: و کیل و وزن را به عدل تمام بدهید. «لا نُکَلِّفُ

---

(1). نساء/ 135.
(2). تفسیر شبّر، ص 230- 229.
(3). انعام/ 152.

نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»: به هیچ نفسی جز به اندازه‌ای که وسعت دارد، تکلیف نمی‌کنیم. «وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»: و چون سخن می‌گویید، در داوری کردن و نظیر آن، پس در آن، عدالت را رعایت کنید، «وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی : هرچند آن کسی را که درباره او سخن می‌گویید و داوری می‌کنید، خویشاوند باشد، «وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»: و به آنچه خدا با شما عهد نمود، از آن چیزهایی که بر شما واجب نمود، وفا کنید و آنها را انجام دهید. «ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ»: شما را به آن سفارش و توصیه نمود تا این‌که از آن پند بگیرید. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ» «2»، فرموده: و برای هر امّتی از امّت‌ها، «رَسُولٌ»: فرستاده‌ای است که آنان را به سوی خدا دعوت می‌کند. «فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ»، پس چون فرستاده خدا بر آنان بیاید و آنان را به سوی خدا دعوت کند، او را تکذیب نمایند، «قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ»: بین آنان به عدل داوری می‌شود، پس آنان هلاک گردند، «وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ»: و این در حالی است که آنان بدون گناه عذاب نمی‌شوند. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ» «4»، فرموده: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ»: و میزان‌های عدل را قرار می‌دهیم، و از جهت مبالغه در عدل، آنها را به مصدر توصیف نمود، یا این‌که ذوات عدل است. «لِیَوْمِ الْقِیامَةِ»؛ یعنی برای اهل روز قیامت یا در روز قیامت. «فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً»: پس به هیچ‌کس در حقّ او چیزی ظلم و ستم نمی‌شود، «وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ»: و اگر عمل او به وزن دانه‌ای خردل باشد، «أَتَیْنا بِها»: آن را برایش حاضر می‌کنیم، و ضمیر «مِثْقالَ» را مؤنّث آورد؛ زیرا اضافه آن به «حَبَّةٍ» است.
«وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ»: و دانا بودن ما به آن یا استوار و محکم بودن ما نسبت به آن، کفایت می‌کند. «5»

---

(1). تفسير شبّر، ص 332- 331.
(2). يونس/ 47.
(3). تفسير شبّر، ص 456.
(4). انبياء/ 47.
(5). تفسير شبّر، ص 680- 679.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 540
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده ج3 580
نيز فى قوله تعالى: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِىءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «1»، فرموده: و اگر دو گروه از مؤمنين به جنگ پرداختند، «فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما»: پس بين آن دو گروه به آنچه رضايت خداى تعالى در آن است، اصلاح دهيد. «فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى»: پس اگر يكى از آن دو گروه نسبت به ديگرى تعدّى و تجاوز نمود، با آن گروهى كه به تجاوز پرداخته، وارد جنگ بشويد. «حَتَّى تَفِىءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ»: تا به حكم خدا برگشت كند. «فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ»، مقيّد نمود اصلاح را به بعد از جنگ، به اين معنا كه: اگر به حكم خدا برگشت، پس بين آن دو گروه را با عدل اصلاح كنيد. «وَ أَقْسِطُوا»: و در هر امرى به عدل رفتار كنيد؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»: البته، خداى تعالى عدالت‌پيشه‌گان را دوست دارد؛ چون نسبت به كار آنان راضى است و به آنها بر آن كار، پاداش نيكو اعطا مى‌كند. «2»
هم‌چنين في قوله تعالى: «لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِى الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «3»، فرموده: خداى تعالى شما را از بخشش نسبت به كسانى كه در دين با شما جنگ نمى‌كنند، و شما را از شهر و ديارتان اخراج نمى‌كنند، نهى نمى‌فرمايد. «وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ»: و با عدل نسبت به آنان داورى و قضاوت كنيد؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»: البته، خداى متعال عادلان را دوست دارد؛ چون از داورى آنان راضى است و بر آن داورى، پاداش نيكو اعطا مى‌كند. «4»
استاد علّامه سيد محمّد حسين طباطبايى قدّس سرّه در تفسير الميزان فى قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ الى آخر الاية» «5»، فرموده: «تدين»، قرض دادن به يكديگر است، و «املال»؛ يعنى براى نويسنده، آنچه را مى‌نويسد، املا مى‌كند،

---

(1). حجرات/ 9.
(2). تفسير شبّر، ص 1046.

(3). ممتحنه/ 8.
(4). تفسیر شبّر، ص 1114.
(5). بقره/ 282.

و «بخس»، نقص، جور و ستم است، و «سأمة»، ملال و آزردگی است، و «مضّاره»، مفاعله از ضرر بوده و برای آنچه بین دو نفر است، استعمال می‌گردد، و «فسوق»، خارج شدن از طاعت است، و فی قوله تعالی: «فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ»، اظهار آنچه در موقعیت اضمار قرار داد، برای رفع شبهه و اشکال است نسبت به برگشت ضمیر به کاتبی که در سابق ذکر آن رفت، و ضمیر آشکار در قوله: «أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ»، فایده آن، شریک کردن کسی است که حق بر عهده او می‌باشد با ولیّش، پس البته، این صورت با دو صورت نخست مغایرت دارد به این‌که ولیّ در آن دو صورت، مسئول به امر مستقل درباره خود است، برخلاف این صورت که کسی که حق بر عهده اوست، با ولیّ در عمل مشارکت دارد. پس مثل این است که گفته شده: آنچه از عمل را استطاعت دارد، پس آن بر عهده او بوده و آنچه را استطاعت ندارد، پس آن بر عهده ولیّ او است، و قوله: «أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما»، بر فرض ترس از این است که یکی از آن دو گمراه گردد، و در قوله: «إِحْداهُمَا الْأُخْری ، اسم ظاهر را در موضع ضمیر قرار داده است. نکته در آن، اختلاف معنای لفظ است در دو موضع. پس مراد از اول، یکی از آن دو است، نه به صورت معین، و مراد از دومی، یکی از آن دو است بعد از گمراهی دیگری، پس دو معنای مختلفند، و قوله: «وَ اتَّقُوا»، امر به تقوا است در آنچه از امر و نهی که خدای تعالی در این آیه برای آنان بیان فرمود، و امّا قوله: «وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ»، کلام، در مقام امتنان است، و آنچه گفته شده که قوله: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ»، دلالت دارد بر این‌که تقوا سبب تعلیم الهی است، در آن اشکال است، هرچند که این مطلب، مطلب حقی است که کتاب و سنّت بر آن دلالت می‌کند، لکن این آیه به واسطه وجود واو عطف، برکنار از این دلالت است. بنابراین، این معنا با سیاق آیه و ارتباط صدر و ذیل آن ملایم نیست، و مؤید این بیان، تکرار لفظ جلاله است. ثانیا، اگر قوله: «یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ»، کلام مستأنف نبود، مقتضای سیاق این بود که گفته شود: «یعلمکم»، به اضمار فاعل. پس در قوله تعالی: «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ»، اسم اوّلا و

ثانیا ظاهر شده، برای این‌که آن در دو کلام مستقل واقع است، و ثالثا ظاهر شده تا دلالت بر تعلیل داشته باشد؛ مثل این‌که گفته شود: «هو بکل شیء علیم؛ لانه اللّه.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أولَوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «2»، بعد از بیان مقدمه‌ای در خصوص این‌که خدای سبحان شهادت به وحدانیت خود می‌دهد و او تعالی شاهد عدل است، نتیجه مقدمه را چنین بیان می‌کند: اوّلا، مراد از شهادت، شهادت به قول است، بنابر آنچه ظاهر آیه شریفه است بدون شهادت فعل، هرچند که شهادت فعل، فی نفسه صحیح، و بر حق است. البته، عالم وجود بر وحدانیت او در الوهیت، با نظام واحد پیوسته‌ای که در آن جاری است، شهادت می‌دهد و همین‌طور به هریک از اجزایش که همان اعیان موجوداتند، و ثانیا، قوله تعالی: «قائِماً بِالْقِسْطِ»، حال از فاعل قوله: «شَهِدَ اللَّهُ» بوده و عامل در آن، «شَهِدَ» است، و به عبارت دیگر، برپا داشتن قسط، نه برای او تعالی، و نه برای ملایکه، و نه برای علما، چیز دیدنی و مشهودی نیست، بلکه خدای سبحان درحالی‌که برپادارنده عدل است، شهادت می‌دهد به این‌که: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»: هیچ الهی به‌جز او نیست، و فرشتگان و علما به وحدانیت او گواهی می‌دهند، و این معنا از آن‌جا است که بین قوله:
«لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» و قوله: «قائِماً بِالْقِسْطِ»، به واسطه ملایکه و اولوا العلم، فاصله افتاده، و اگر برپایی قسط، از اجزای شهادت بود، حقّ کلام آن بود گفته شود: «أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ قائِماً بِالْقِسْطِ وَ الْمَلائِکَةُ ...»، و موضع قوله: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ»، موضع ستایش خدای تعالی است برای این‌که حقّ عظمت او را ادا نماید، پس خدای تعالی به توحید سزاوار است، چون شهادت مذکور را بر وحدانیت خود گواهی داد؛ زیرا او تنها عزّتمندی است که ذلّت او به وجود شریک برای او در مقام الوهیت ممتنع است، و در حکمت، منحصر به فرد است؛ چنان‌که ممتنع است امر او در خلق نقص گردد، یا در تدبیر او اخلالی رخنه نماید. «3»

---

(1). المیزان، ج 2، ص 462- 461.

(2). آل عمران/ 18.

(3). المیزان، ج 3، ص 123- 118، به اختصار.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «1»، فرموده: قوله: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ»، قسط، عدل است و قیام به قسط، عمل نمودن به آن و نگهبانی از آن است. پس مراد از «قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ»، به‌پادارندگان قسط است به تام‌ترین برپایی و کامل‌ترین آن، بدون انعطاف و بدون

انحراف از آن، به واسطه عاملی نظیر: هوای نفس و عاطفه، یا ترس، یا طمع، یا غیر آن، و این صفت، از مؤثرترین عوامل و مهم‌ترین اسباب برای پیروی از حق و حفظ آن از تضییع بوده و از فروع ملازم با آن، صدق در ادای شهادت و اقامه آن است، و قوله: «شُهَداءَ لِلَّهِ»، لام در آن، برای غایت است؛ یعنی شاهدانی باشید که شهادت شما برای خدا باشد، و معنای شهادت برای خدا، این است که آن شهادت برای پیروی از حق و برای اظهار حق و احیای حق باشد؛ هم‌چنان‌که قوله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا»، آن را آشکار می‌کند، و قوله تعالی: «وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ»؛ یعنی: و اگر شهادت شما برخلاف منافع خودتان، پدر و مادرتان و خویشاوندانتان باشد، پس دوستی منافع خود یا پدر و مادر و خویشاوندان، شما را بر آن ندارد که شهادت را عوض کنید، یا آن را ترک نمایید، و قوله:

«إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما»، ضمیر تثنیه در «بِهِما»، به غنی و فقیر برمی‌گردد، با وجودی که با «او» تردّیدیه از هم جدا شده‌اند، و معنای آن این است که: البته، خدای تعالی به غنی در غنایش، و به فقیر در فقرش، سزاوارتر است. مبادا غنای شخص ثروتمند شما را از حق منحرف گرداند، و یا فقر شخص مستمند سبب شود در شهادت دادن، به جهت رعایت حال او، شما از حق عدول کنید، بلکه شهادت را برای رضای خدای سبحان به حق برپا دارید، و فی قوله: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا»، قوله: «أَنْ تَعْدِلُوا»، مفعول لاجله است؛ یعنی پیروی از هوای نفس نکنید تا در برپا داشتن شهادت

---

(1). نساء/ 135.

از حق منحرف نشوید، و قوله: «وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً»، «اللّی» در شهادت، کنایه از تحریف آن است؛ یعنی منحرف کردن سخن، اعراض نمودن و ترک کردن شهادت. «وَ إِنْ تَلْوُوا»، به ضمّ لام و سکون واو قرائت شده، و آن، از «ولی یلی ولایة» است و معنای آن این است که: و اگر امر شهادت را به انجام برسانید و آن را برپا دارید، یا این‌که از آن اعراض نمایید و آن را ترک کنید، درهرحال، البته، خدای تعالی به اعمال شما بسیار آگاه است و شما را به واسطه آن اعمال جزا می‌دهد. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «2»، فرموده: قوله: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ

أحْسَنُ»، نهی از نزدیک شدن به مال یتیم، برای دلالت بر تَعمَیم آن است. پس خوردن مال یتیم، استعمال آن و هر نوع تصرّفی در آن، حلال نیست، مگر به طریقی که بهترین راه‌های متصوّر برای حفظش می‌باشد، و این نهی و حرمت، تا زمانی که یتیم به بلوغ و رشد برسد، ادامه دارد، و مراد از «بلوغ یتیم به اشد»، همان بلوغ و رشد او است؛ هم‌چنان‌که قوله: «وَ ابْتَلُوا الْيَتامى‏ حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا» «3»، بر آن دلالت می‌کند، و مراد از محدودیت حرمت تصرّف در مال یتیم به قوله: «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»، رفع حرمت بعد از بلوغ و مباح بودن تصرّف در آن وقت نیست؛ بلکه مراد، بیان زمانی است که مصلحت است مال یتیم به او تحویل شود، و قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»، ایفای به قسط، عبارت است از عمل نمودن به عدل در آن دو؛ یعنی کیل و میزان بدون نقص و کاستی، و قوله: «لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»، به منزله دفع دخل است؛ مثل این‌که گفته‌اند: عمل نمودن به عدل حقیقی، برای نفس انسانی امکان ندارد. پس در امثال این امور، چاره‌ای نیست جز عمل به عدل تقریبی. در نتیجه، پس

---

(1). المیزان، ج 5، ص 115- 113، به اختصار.

(2). انعام/ 152.

(3). نساء/ 6.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 545

پاسخ داده است به این‌که: «لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»، و جایز است که: «لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها»، برای هر دو حکم باشد؛ یعنی قوله: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ الی آخر» و قوله: «وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ»، و قوله تعالی: «وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى‏ ، «ذا قُرْبى‏ (خویشاوندان) را ذکر نمود؛ چون عاطفه خویشاوندی و ترحّم نسبت به او، وی را به جانبداری از او وامی‌دارد، و معنای آن این است که: در گفتارتان که نفع و ضرر مردم در آن است، مراقب باشید و در آن، عدالت را مراعات کنید، و رحمت و رأفت یا هر عاطفه‌ای شما را بر آن ندارد که از کسی جانبداری کنید و سخن را منحرف نمایید؛ از حق تجاوز کنید و شهادت یا قضاوت ناحق داشته باشید، و قوله تعالی: «وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»، راغب در مفردات فرموده: «عهد» همواره حفظ چیز و مراعات آن است حالی پس از حال دیگر، و به همین جهت است که بر دستورات و تکالیف شرعی، وظایف محوّله، عهد مورد اطمینان، نذر و قسم، «عهد» اطلاق شده است، و کثرت استعمال آن در قرآن کریم در فرمان‌های الهی و اضافه شدن در آیه به اللّه سبحانه، و مناسبت مورد، که در آن بیان احکام و وصایای عِمومِی الهی است، همه

آنها مؤید این است که مراد به قوله: «بِعَهْدِ اللّهِ أوْفُوا»، تکالیف دینی است: سپس تکالیف ذکر شده در آیه را با قوله:
«ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، تأکید نمود. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ» «2»، فرموده: داوری و قضاوت الهی به دو داوری وارد می‌گردد؛ یکی این‌که برای هر امّتی از امت‌ها، فرستاده‌ای از جانب خدای تعالی است که رسالت او را به سوی آنان حمل کرده و به آنان ابلاغ می‌نماید، و دوّم این‌که: چون آن فرستاده نزد آن امّت بیاید و رسالت خود را به آنان ابلاغ کند، آن امت اختلاف کنند؛ بعضی رسالت او را تصدیق نمایند و بعضی آن را تکذیب کنند، پس خدای متعال داوری می‌کند و بین آنها به قسط و عدل حکم می‌کند، بدون این‌که به آنان ظلم و ستمی روا دارد. «3»

---

(1). المیزان، ج 7، ص 399- 398.
(2). یونس/ 47.
(3). المیزان، ج 10، ص 72- 71.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ إِنْ كانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنا بِها وَ كَفى بِنا حاسِبِينَ» «1»، فرموده: قسط، همان عدل بوده و در این‌جا عطف بیان می‌باشد برای موازین یا صفت برای آن است به تقدیر مضاف، و تقدیر آن: «الموازین ذوات القسط» است.
و در معنای «موازین»، در تفسیر آیه 8 سوره اعراف، بعد از شرح درباره «وزن» و «موازین»، فرموده: در اعمال واحدی هست که عمل با آن مقیاس، وزن می‌شود؛ مثلا برای نماز، میزان، نماز تامّی است که آن، حقّ نماز است؛ همین‌طور برای زکات و انفاق، و برای سخن و قول، حقّ قول است که مشتمل بر باطل نیست، و همین‌طور اعمال دیگر؛ چنان‌که قول خدای تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقاتِهِ» «2»، به آن اشاره دارد. «3»
و در ادامه، بعد از بیان اقوال مفسرین، و مردود دانستن آنها به دلیل این‌که بر حجتی برگرفته از الفاظ آیات مبتنی نیست، می‌فرماید: نسبت به هر انسانی میزان‌هایی است که اعمال او با آنها توزین می‌شود، و میزان در هر باب از عمل، همان حق است که آن عمل مشتمل بر آن می‌باشد، و روز قیامت، روزی است که هیچ سلطه‌ای در آن نیست، مگر برای حق، و هیچ ولایتی در آن نیست، به‌جز برای خدا که حق است؛ قال تعالی: «ذلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ.» «4»

و در ادامه تفسیر آیه موردنظر، فی قوله تعالی: «وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها»، فرموده: ضمیر در «وَ إِنْ کانَ»، برای آن عملی است که وزن می‌شود؛ یعنی: و اگر آن عملی که وزن می‌شود، در سنگینی، به اندازه دانه خردل باشد، آن را به حساب می‌آوریم، و کفایت می‌کند که ما حسابرس باشیم، و «دانه خردل»، در ریزه بودن و کوچک و ناچیز بودن، مثل زده شده، و در آن، اشاره است به این‌که وزن هرچه باشد، به حساب می‌آید. «5»

---

(1). انبیاء/ 47.

(2). آل عمران/ 102.

(3). المیزان، ج 8، ص 8.

(4). نبأ/ 39.

(5). المیزان، ج 14، ص 320.

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» «1»، فرموده: «اقتتال» و «تقاتل»، به معنای واحد بوده و برگشت ضمیر جمع در «اقْتَتَلُوا»، به «طائِفَتانِ» است، به اعتبار معنا، که البته، هر یک از دو طایفه جماعتی بوده و مجموع آن دو نیز جماعت است؛ هم‌چنان‌که برگشت ضمیر تثنیه به آن دو، به اعتبار معنا است، و قوله: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ»، «بغی»، ظلم و تجاوز ناحق بوده، و «فیء»، رجعت و بازگشت است، و مراد از «أَمْرِ اللَّهِ»، چیزی است که خدای تعالی به آن امر فرموده، و معنای آن این است که: اگر یکی از دو گروه بر دیگری به ناحق تجاوز نمود، پس با آن گروه متجاوز جنگ کنید، تا به آنچه خدای متعال به آن امر فرموده، مراجعه کند و مطیع و فرمانبر حکم او تعالی شود، و قوله: «فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ»؛ یعنی پس اگر آن گروه متجاوز به امر خدای متعال برگشت، پس بین آن دو گروه را اصلاح کنید، لکن اصلاح شما تنها به آتش‌بس و ترک جنگ تمام نشود؛ بلکه اصلاحی باشد متلبّس به عدالت؛ به این‌که احکام الهی را اجرا کنند در آنچه طایفه تجاوزگر بدان تجاوز نموده، از خون یا آبرو یا مال یا هر حقّ دیگری که آن را ضایع کرده بود، و قوله: «وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»، إقساط، اعطای هرآنچه او مستحق آن است از قسط و سهم، می‌باشد، و آن، عدل است. پس قوله: «وَ أَقْسِطُوا»، بر قوله: «فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما» عطف است، و آن، از نوع عطف مطلق بر مقید می‌باشد برایِ تأکید، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»،

تعلیلی است که مفید تأکید می‌باشد؛ یعَنی البته، خدای تعالی عدالت‌پیشه‌گان را به جهت عدالتشان دوست می‌دارد. «2»
نیز فی قوله تعالی: «لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِی الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «3»، فرموده: مراد از کسانی که با

---

(1). حجرات/ 9.
(2). المیزان، ج 18، ص 342.
(3). ممتحنه/ 8.

مؤمنین درباره دین جنگ نکرده و مؤمنین را از سرزمینشان خارج نمی‌کنند، مشرکین اهل معاهده‌اند و آنان غیر از مشرکین اهل مکّه هستند، و «برّ»، به معنای احسان بوده و اقساط، معامله به عدل است، و «أَنْ تَبَرُّوهُمْ»، بدل از «الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ» است، و قوله:
«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»، تعلیل برای قوله: «لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ» است، و معنا چنین است:
«لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ» به قوله: «لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ»، از این‌که با آن مشرکینی که با شما در دین سر جنگ ندارند و شما را از سرزمینتان اخراج نکردند، نیکی کنید و معامله به عدل نمایید؛ زیرا این کار شما عدل است و خدای تعالی عدالت‌پیشه‌گان را به واسطه عدالتشان دوست می‌دارد، و این‌که گفته‌اند: این آیه با آیه: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» «1»، منسوخ شده است، چگونه می‌تواند چنین باشد و حال آن‌که مزاحمتی در دلالت نسبت به آن ندارد؛ چون این آیه اهل ذمّه و اهل معاهده را شامل بوده و اهل حرب را شامل نیست و آیه توبه، تنها اهل حرب را شامل است. «2»
استاد محقق آیت اللّه ابی محمّد یعسوب الدّین رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِی الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «3»، در تفسیر و تأویل آن فرموده: خدای تعالی شما را از نیکی نمودن و احسان کردن و حسن معامله متقابل براساس قسط و عدل، نسبت به کافرانی که با شما در دین سر جنگ ندارند و شما را از سرزمینتان اخراج نکرده و کمک بر اخراج شما نمی‌کنند، نهی نمی‌کند، و البته، خدای جلّ و علا اهل قسط و عدل را دوست می‌دارد.
و در بیان آن فرموده: قوله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»، تعلیل است برای قوله:
«لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ»، پس صله نسبت به آن دسته از کافرانی که با شما سر

جنگ ندارند، مباح است. «4»

(1). توبه/ 5.
(2). المیزان، ج 19، ص 270- 269.
(3). ممتحنه/ 8.
(4). بصائر، ج 45، ص 348 و 397.

در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ» «1»، تفسیری فرموده که در فصل سی و دوّم: «عدل»، نقل شده است و از این‌رو از تکرار آن در این‌جا، خودداری می‌شود.

نیز فی قوله تعالی: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» «2»، در تفسیر آن فرموده: باید به چند موضوع توجّه کرد:

1. شهادت خدا بر یگانگی خویش چگونه است؟

منظور از شهادت خداوند، شهادت عملی و فعلی است، نه قولی؛ یعنی خداوند با پدید آوردن جهان آفرینش که نظام واحدی در آن حکومت می‌کند و قوانین آن در همه جا یکسان، و برنامه آن یکی است، و در واقع یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه است، عملا نشان داده که آفریدگار و معبود در جهان، یکی بیش نیست، و همه از یک منبع سرچشمه می‌گیرند. بنابراین، ایجاد این نظام واحد، شهادت و گواهی خدا است بر یگانگی ذاتش. امّا شهادت و گواهی فرشتگان و دانشمندان، جنبه قولی دارد؛ چه این که آنها هرکدام با گفتار شایسته خود، اعتراف به این حقیقت می‌کنند، و این‌گونه تفکیک، در آیات قرآن فراوان است؛ مثلا در آیه «إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ»

(1). بقره/ 282.

(2). آل عمران/ 18.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 550

(خدا و فرشتگان بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله درود می‌فرستند)، درود از ناحیه خدا، چیزی است و از ناحیه فرشتگان چیز دیگر؛ از ناحیه خدا، فرستادن رحمت است و از ناحیه فرشتگان، تقاضای رحمت. البته، گواهی فرشتگان و دانشمندان، جنبه عملی نیز دارد؛ زیرا آنها تنها او را می‌پرستند و در برابر هیچ معبود دیگر، سر تعظیم فرود نمی‌آورند.

2. قیام به قسط چیست؟

جمله «قائِماً بِالْقِسْطِ»، به اصطلاح ادبی، حال فاعل در «شَهِدَ» است که «اللَّهُ» باشد؛ یعنی خداوند گواهی به یکتایی خود می‌دهد، درحالی‌که قیام به عدالت در جهان هستی دارد، و این جمله، در واقع، دلیلی است بر شهادت او؛ زیرا حقیقت عدالت، انتخاب طریق میانه و مستقیم، و دوری از هرگونه افراط، تفریط و انحراف است و می‌دانیم که طریق میانه و مستقیم، همواره یکی است و بیش از یکی نیست؛ چنان‌که در آیه 153 سوره انعام می‌خوانیم: «وَ أَنَّ هذا صِراطِی مُسْتَقِیماً فَاتَّبِعُوهُ وَ لا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِکُمْ عَنْ سَبِیلِهِ»: و این راه مستقیم من است، پس آن را پیروی کنید و به راه‌های دیگر نروید که شما را از راه او پراکنده می‌سازد. در این آیه، «راه خدا» یکی معرفی شده، و راه‌های منحرف و بیگانگان از خدا، متعدد و پراکنده؛ زیرا صراط مستقیم به صورت مفرد، و طرق انحرافی، به صورت جمع، آورده شده است. نتیجه این‌که: «عدالت»، همیشه همراه با «نظام واحد» است و نظام واحد، نشانه «مبدء واحد» می‌باشد. بنابراین، عدالت به معنای واقعی در عالم آفرینش، دلیل بر یگانگی آفریدگار خواهد بود (دقت کنید).

3. موقعیت دانشمندان

در این آیه، دانشمندان واقعی در ردیف فرشتگان قرار گرفته‌اند، و این، خود امتیاز دانشمندان را بر دیگران اعلام می‌کند، و نیز از آیه استفاده می‌شود که امتیاز دانشمندان از این نظر است که در پرتو علم خود، به حقایق اطلاع یافته و به یگانگی خدا که بزرگ‌ترین حقیقت است، معترفند. روشن است که آیه، همه دانشمندان را شامل

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 551

می‌شود، و اگر در بعضی از روایات که در ذیل این آیه وارد شده، «أُولُوا الْعِلْمِ» به ائمه اطهار علیهم السّلام تفسیر شده، از این نظر است که آنان روشن‌ترین مصداق «أُولُوا الْعِلْمِ» هستند. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللَّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ

كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً» «2»، در تفسير آن، زيرَ عنوان: «عدالت اجتماعى» فرموده: در اين آيه، يک اصل اساسى و يک قانون كلّى درباره اجراى عدالت در همه موارد بدون استثنا، ذكر مى‌كند و به تمام افراد با ايمان فرمان مى‌دهد كه قيام به عدالت كنند: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ.» بايد توجّه داشت كه «قَوَّامِينَ»، جمع قوام، صيغه مبالغه به معناى بسيار قيام‌كننده است؛ يعنى بايد درهرحال و در هر كار و در هر عصر و زمان، قيام به عدالت كنيد كه اين عمل خلق و خوى شما شود، و انحراف از آن برخلاف طبع و روح شما گردد. تعبير به «قيام» در اين‌جا، ممكن است به خاطر آن باشد كه انسان براى انجام كارها معمولا بايد به‌پا خيزد، و به دنبال آنها برود. بنابراين، «قيام به كار»، كنايه از تصميم و عزم راسخ و اقدام جدّى درباره آن است؛ اگرچه آن كار همانند حكم قاضى، احتياج به قيام و حركتى نداشته باشد، و نيز ممكن است تعبير به قيام، از اين نظر باشد كه قايم معمولا به چيزى مى‌گويند كه عمود بر زمين بوده باشد و كمترين ميل و انحرافى به هيچ طرف نداشته باشد؛ يعنى بايد آن‌چنان عدالت را اجرا كنيد كه كمترين انحرافى به هيچ طرف پيدا نكند. سپس براى تأكيد مطلب، مسأله «شهادت» را عنوان كرده، مى‌فرمايد: به خصوص در مورد شهادت، بايد همه ملاحظات را كنار بگذاريد و فقط به خاطر خدا شهادت به حق دهيد، اگرچه به زيان شخص شما يا پدر و مادر و يا نزديكان تمام شود: «شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ».

---

(1). تفسير نمونه، ج 2، ص 348- 346.
(2). نساء/ 135.

و مؤلف پس از اشاره به مقياس شهادت در اجتماعات جاهلى كه برمبناى حب و بغض انجام مى‌شده، چنين ادامه مى‌دهد: ضمنا از اين جمله استفاده مى‌شود كه بستگان مى‌توانند با حفظ اصول عدالت، به سود يا به زيان يكديگر شهادت دهند (مگر اين‌كه قراين اتهام به طرفدارى و اعمال تعصّب در كار بوده باشد).
و درباره قوله: «وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا»، مى‌فرمايد: در حقيقت، جمله «إِنْ تَلْوُوا»، اشاره به تحريف حق و تغيير آن است، درحالى‌كه جمله «تُعْرِضُوا»، اشاره به خوددارى كردن از حكم به حق مى‌باشد
و درباره قوله: «خَبِيراً»، فرموده: جالب توجّه اين‌كه در ذيل آيه، تعبير به خبير شده است، نه عليم؛ زيرا «خبير»، معمولا به كسى مى‌گويند كه از جزييات و ريزه‌كارى‌هاى يک موضوع آگاه است، اشاره به اين‌كه خداوند كوچک‌ترين انحراف شما را از حق و عدالت به هر بهانه و دستاويزى كه

باشد، حتی در آن‌جا که لباس حق به جانب بر آن می‌پوشانید، می‌داند و کیفر آن را خواهد داد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ» «2»، زیر عنوان: «فرمان‌های دهگانه برای این آیه و آیات قبل و بعد از آن»، فرمان 6، 7، 8، 9 را به شرح زیر به این آیه اختصاص داده، می‌فرماید:

6. هیچ‌گاه جز به قصد اصلاح نزدیک مال یتیمان نشوید، تا هنگامی که به حدّ بلوغ برسند: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ.»

7. کم‌فروشی نکنید و حقّ پیمانه و وزن را با عدالت ادا کنید: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ.»

و از آن‌جا که هرقدر انسان دقت در پیمانه و وزن کند، باز ممکن است مختصر کم و زیادی صورت گیرد که سنجش آن با پیمانه‌ها و ترازوهای معمولی امکان‌پذیر نیست،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 164- 161.

(2). انعام/ 152.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 553

به دنبال جمله اضافه می‌کند: هیچ‌کس را جز به اندازه توانایی تکلیف نمی‌کنیم:

«لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها.»

8. به هنگام داوری یا شهادت، و یا در هر مورد دیگر، سخنی می‌گویید، عدالت را رعایت کنید و از مسیر حق، منحرف نشوید، هرچند در مورد خویشاوندان شما باشد و داوری و شهادت به حق به زیان آنها تمام گردد: «وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی »

9. به عهد الهی وفا کنید و آن را نشکنید: «وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا». در این‌که منظور از عهد الهی در این آیه چیست؟ مفسّران احتمالاتی داده‌اند، ولی مفهوم آیه، همه پیمان‌های الهی را، اعمّ از پیمان‌های «تکوینی» و «تشریعی» و تکالیف الهی، و هرگونه عهد و قسم را شامل می‌شود، و باز برای تأکید در پایان این چهار قسمت، می‌فرماید: اینها اموری است که خداوند به شما توصیه می‌کند تا متذکّر شوید: «ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «1»

همچنین فی قوله تعالی: «وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ» «2»، فرموده: یک قانون کلّی درباره همه پیامبران و از جمله پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و همه امّت‌ها از

جمله امّتی که در عصر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله می‌زیسته‌اند، بیان کرده، می‌گوید: هر امّتی رسول و فرستاده‌ای از طرف خدا دارد. هنگامی که فرستاده آنها آمد و ابلاغ رسالت کرد و گروهی در برابر حق تسلیم شدند و پذیرفتند و گروهی به مخالفت و تکذیب برخاستند، خداوند با عدالتش در میان آنها داوری می‌کند و به هیچ‌کس ستمی نمی‌شود؛ مؤمنان و نیکان می‌مانند و بدان و مخالفان یا نابود می‌شوند و یا محکوم به شکست. «3»

همین‌طور فی قول تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ» «4»، درباره قسط فرموده: قسط گاه به

---

(1). تفسیر نمونه، ج 6، ص 31- 30.

(2). یونس/ 47.

(3). تفسیر نمونه، ج 8، ص 305.

(4). انبیاء/ 47.

معنای عدم تبعیض، و گاه به معنای عدالت به‌طور مطلق می‌آید، و مناسب در این‌جا، معنای دوّم است. جالب این‌که قسط در این‌جا به عنوان «صفت» برای «موازین» ذکر شده. این ترازوهای سنجش آن‌چنان دقیق و منظم است که گویی عین عدالت می‌باشد.

و درباره «خردل» فرموده: «خردل»، گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می‌باشد. «1»

و درباره ترازوی سنجش فرموده: در این‌که منظور از ترازوی سنجش چیست؟

بعضی چنین پنداشته‌اند که در آن‌جا ترازوهای این دنیا نصب می‌شود و دنبال آن چنین فرض کرده‌اند که اعمال انسان در آن‌جا دارای سنگینی و وزن است، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد، ولی حق این است که «میزان» در این‌جا به معنای «وسیله سنجش» است و می‌دانیم هرچیزی وسیله سنجش متناسب با خود را دارد؛ میزان الحراره (گرماسنج)، میزان الهوا (هواسنج) و میزان‌های دیگر، هریک، هماهنگ با موضوعی است که می‌خواهند آن را به وسیله آن بسنجند. در احادیث اسلامی می‌خوانیم که: میزان‌های سنجش در قیامت، پیامبران، امامان، پاکان و نیکانی هستند که در پرونده اعمالشان نقطه تاریکی وجود ندارد. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»

«3»، زیر عنوان: «مؤمنان برادر یکدیگرند»، تفسیر فرموده:
قرآن در این‌جا، به عنوان یک قانون کلّی و عمومی برای همیشه و همه‌جا، می‌گوید:
هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به نزاع و جنگ پردازند، در میان آنها صلح برقرار سازید:
«وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما.» درست است که «اقْتَتَلُوا» از مادّه

(1). تفسیر نمونه، ج 13، ص 421- 419.
(2). تفسیر نمونه، ج 13، ص 421- 419.
(3). حجرات/ 9.

«قتال» به معنای جنگ است، ولی در این‌جا قراین گواهی می‌دهد که هرگونه نزاع و درگیری را شامل می‌شود، هرچند به مرحله جنگ و نبرد نیز نرسد. بعضی از شأن نزول‌ها که برای آیه نقل شده نیز این معنا را تأیید می‌کند؛ بلکه می‌توان گفت، اگر زمینه‌های درگیری و نزاع فراهم شود؛ فی المثل مشاجرات لفظی و کشمکش‌هایی که مقدمه نزاع‌های خونین است، واقع گردد، اقدام به اصلاح، طبق این آیه، لازم است؛ زیرا این معنا را از آیه فوق، از طریق الغای خصوصیت می‌توان استفاده کرد. به‌هرحال، این یک وظیفه حتمی برای همه مسلمانان است که از نزاع، درگیری و خونریزی میان مسلمین جلوگیری کنند، و برای خود در این زمینه، مسئولیت قایل باشند، نه به صورت تماشاچی، مانند: بعضی بی‌خبران، بی‌تفاوت از کنار این صحنه‌ها بگذرند. این، نخستین وظیفه مؤمنان در برخورد با این صحنه‌ها است. سپس وظیفه دوّم را چنین بیان می‌کند: و اگر یکی از این دو گروه، بر دیگری تجاوز و ستم نمود و تسلیم پیشنهاد صلح نشد، شما موظفید با طایفه یاغی و ظالم پیکار کنید، تا به فرمان خدا بازگردد و گردن نهد: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ.» بدیهی است که اگر خون طایفه یاغی و ظالم در این میان ریخته شود، بر گردن خود او است، و به اصطلاح، خونشان هدر است، هرچند مسلمانند؛ زیرا فرض بر این است که نزاع در میان دو طایفه از مؤمنین روی داده است. به این ترتیب، اسلام جلوگیری از ظلم و ستم را هرچند به قیمت جنگ با ظالم تمام شود، لازم شمرد، و بهای اجرای عدالت را از خون مسلمانان نیز بالاتر دانسته است، و این صورتی است که مسأله از طرق مسالمت‌آمیز حل نشود.
سپس به بیان سوّمین دستور پرداخته، می‌گوید: و اگر طایفه ظالم تسلیم حکم خدا شود و زمینه صلح فراهم گردد، در میان آن دو، طبق اصول

عدالت، صلح برقرار سازید:
«فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ.»؛ یعنی تنها به درهم شکستن قدرت طایفه ظالم قناعت نکند؛ بلکه این پیکار باید زمینه‌ساز صلح باشد و مقدمه‌ای برای ریشه کردن

عوامل نزاع و درگیری، وگرنه، با گذشتن زمان کوتاه، یا طولانی، بار دیگر که ظالم در خود احساس توانایی کند، برمی‌خیزد و نزاع را از سر می‌گیرد.
بعضی از مفسران از تعبیر: «بِالْعَدْلِ» استفاده کرده‌اند که اگر در میان این دو گروه حقی پایمال شده، یا خونی ریخته که منشأ درگیری در نزاع گشته است، باید آن هم اصلاح شود؛ وگرنه، «اصلاح بالعدل» نخواهد بود، و از آن‌جا که تمایلات گروهی گاهی افراد را به هنگام قضاوت و داوری به سوی یکی از دو طایفه متخاصم متمایل می‌سازد، و بی‌طرفی داوران را نقض می‌کند، قرآن در چهارمین و آخرین دستور، به مسلمانان هشدار داده که: قسط، عدل و نفی هرگونه تبعیض را رعایت کنید که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد: «وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.» «1»
و در تفاوت معنای قسط و عدل در جای دیگر چنین فرموده: و گرچه میان «عدالت» و قسط تفاوتی وجود دارد، «عدالت»، به این گفته می‌شود که انسان حق هرکس را بپردازد، و نقطه مقابلش، آن است که ظلم و ستم کند و حقوق افراد را از آنها دریغ دارد، ولی قسط، مفهومش آن است که حقّ کسی را به دیگری ندهد، و به تعبیر دیگر، «تبعیض» روا ندارد و نقطه مقابلش آن است که حقّ کسی را به دیگری دهد؛ ولی مفهوم وسیع این دو کلمه، مخصوصا به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می‌شوند، تقریبا مساوی است، و به معنای رعایت اعتدال در همه‌چیز و همه کار و هرچیز را به جای خویش قرار دادن، می‌باشد. «2»
همچنین في قوله تعالی: «لا يَنْهاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ لَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» «3»، تفسیر فرموده: خداوند از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که با شما در امر دین پیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چرا که خداوند عدالت‌پیشه‌گان را دوست دارد.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 22، ص 168- 166.
(2). تفسیر نمونه، ج 6، ص 143.
(3). ممتحنه/ 8.

و پس از تفسیر آیه بعد می‌فرماید: به این ترتیب افراد غیرمسلمان به دو گروه تقسیم می‌شوند: گروهی که در مقابل مسلمین ایستادند و شمشیر به روی آنها کشیدند و آنها را از خانه و کاشانه‌شان به اجبار بیرون کردند، و خلاصه، عداوت و دشمنی خود را با اسلام و مسلمین در گفتار و عمل آشکارا نشان دادند. تکلیف مسلمانان این است که هر گونه مراوده با این گروه را قطع کنند، و از هرگونه پیوند محبت و دوستی خودداری نمایند که مصداق روشن آن، مشرکان مکّه، مخصوصا سران قریش بودند؛ گروهی رسما دست به این کار زدند و گروهی دیگر نیز آنها را یاری کردند. امّا دسته دیگری بودند که در عین کفر و شرک، کاری به مسلمانان نداشتند؛ نه عداوت می‌ورزیدند، نه با آنها پیکار می‌کردند، و نه اقدام به بیرون راندنشان از شهر و دیارشان نمودند، حتّی گروهی از آنها پیمان ترک مخاصمه با مسلمانان بسته بودند. نیکی کردن با این دسته و اظهار محبت با آنها بی‌مانع بود، و اگر معاهده‌ای با آنها بسته بودند، باید به آن وفا کنند و در اجرای عدالت بکوشند. مصداق این گروه، طایفه خزاعه بودند که با مسلمین پیمان ترک مخاصمه داشتند. «1»

4. قسط در تفاسیر روایی

علّامه سید هاشم حسینی بحرانی در تفسیر برهان، و علّامه شیخ عبد علی عروسی حویزی در تفسیر نور الثقلین، و علّامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی، در تفسیر در المنثور، روایاتی را در ذیل آیات نقل نموده‌اند که ما پس از ذکر هر آیه، برخی از آن روایات را ذکر خواهیم کرد.
فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا تَدايَنْتُمْ بِدَيْنٍ إِلى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَ لْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا يَأْبَ كاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَ لْيُمْلِلِ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنْ كانَ الَّذِی عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 32- 31.

يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْرى وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلى أَجَلِهِ ذلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنى أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِيرُونَها بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُناحٌ أَلَّا تَكْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبايَعْتُمْ وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «1»، روایاتی که در تفسیر نور الثقلین ذیل آیه مذکور آمده، در فصل سی و دوّم: «عدل»، نقل شده و در این‌جا تنها به نقل روایاتی از تفسیر در المنثور اکتفا می‌کنیم:
الف- بیهقی در سننش درباره قوله تعالی: «وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا»، از ابن عباس اخراج نمود که: «من احتیج الیه من المسلمین قد شهد علی شهادة او کانت عنده شهادة، فلا یحل له ان یأبی اذا ما دعی. ثم قال هذا: " وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ"، و الاضرار ان یقول الرجل للرجل و هو عنه غنی: ان اللّه قد امرک ان لا تابی اذا ما دعیت، فیضاره بذلک، و هو مکفی بغیره، فنهاه و قال:
" وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ"؛ یعنی بالفسوق، المعصیة.»: کسی که یکی از مسلمانان به شهادت او نیاز دارد یا نزد او شهادتی است، برایش حلال نیست که چون دعوت به ادای شهادت می‌شود، از آن خودداری بکند. پس از آن چنین فرمود: «وَ لا يُضَارَّ كاتِبٌ وَ لا شَهِيدٌ»، و اضرار به این است که مردی به مرد دیگر درحالی‌که از او بی‌نیاز است، بگوید: البته، خدای تعالی تو را امر فرموده که چون از تو دعوت به شهادت بشود، خودداری نکنی. پس او را با ملزم ساختن به چنین شهادتی، ضرر می‌رساند، درحالی که او

با غيرش كفايت شده، پس خداى تعالى اين كار را نهى نمود و فرمود: «وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ.»؛ يعنى اگر چنين كنيد، به واسطه اين نافرمانى معصيت و گناه كرده‌ايد. «2»
ب- عبد بن حميد درباره قوله: «وَ لا يَأْبَ الشُّهَداءُ»، از سعيد بن جبير اخراج نمود كه گفت: «هو الذى عنده الشهادة.»: او آن كسى است كه شهادت نزد او است (يعنى او شاهد بوده و مورد شهادت را مشاهده كرده). «3»

---

(1). بقره/ 282.
(2). در المنثور، ج 1، ص 372- 371.
(3). همان، ص 372.

نيز فى قوله تعالى: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» «1»، هم رواياتى را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- محمّد بن حسن صفار با اسنادش از ابو الحسن عليه السّلام روايت كند كه حضرت گفت:
«على الائمة من الفرائض ما ليس على شيعتهم، و على شيعتنا ما امرهم اللّه ما ليس علينا؛ ان عليهم ان يسئلونا؛" وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ"، الامام.»؛ يعنى ابو الحسن عليه السّلام فرمود: از امور واجب، چيزهايى بر امامان واجب است كه بر شيعيان آنان واجب نيست، و بر شيعيان ما آن چيزهايى است كه خداوند آنها را (بدان) امر كرده، چيزهايى كه بر ما واجب نيست. بر آنان واجب است كه از ما سؤال كنند، و صاحبان علم كه برپادارندگان قسط و عدل‌اند، امام عليه السّلام است. «2»
ب- از مروان قمى روايت شده كه گفت: از ابو الحسن عليه السّلام درباره قول خداى تعالى:
«شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ»، سؤال نمودم آن حضرت فرمود: «هو الامام.»؛ يعنى صاحبان علم كه برپادارندگان قسط و عدل‌اند، امام است. «3»
ج- عياشى از جابر روايت كند كه او درباره اين آيه: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»، از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام سؤال نمود؟ آن حضرت پاسخ داد:" شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ"؛ فان اللّه تبارک و تعالى يشهد بها لنفسه، و هو كما قال. فاما قوله:" وَ الْمَلائِكَةُ"؛ فانه اكرم الملائكة بالتسليم لربهم، و صدقوا و شهدوا؛ كما شهد لنفسه، و امّا قوله:" وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ"؛ فان اولى العلم الانبياء و الاوصياء، و هم قيام بالقسط، و القسط العدل فى الظاهر، و العدل فى الباطن، امير المؤمنين عليه السّلام.»:

«شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلّا هُوَ»، البته، خدای تبارک و تعالی به آن (کلمه توحید) بر خودش شهادت می‌دهد، و او چنان است که فرموده، اما قوله: «وَ الْمَلائِکَةُ»، البته، پس همان او

____
(1). آل عمران/ 18.
(2). برهان، ج 1، ص 164.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 323، حدیث 67- برهان، ج 1، ص 169.

بر فرشتگان به تسلیم شدن نسبت پروردگارشان اکرام نموده و آنان تصدیق نموده و شهادت دادند؛ چنان‌که او بر خودش شهادت داد، و امّا قوله: «وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ»، البته، صاحبان علم پیامبران و اوصیایند، درحالی‌که آنان برپادارنده قسط می‌باشند، و قسط همان عدل است در ظاهر، و عدل در باطن، امیر المؤمنین علیه السّلام است. «1»
د- ابن ابی حاتم از طریق ضحاک درباره قوله: «بِالْقِسْطِ» از ابن عباس اخراج نمود که او فرمود: «" بِالْقِسْطِ"، بالعدل.»: «بِالْقِسْطِ»؛ یعنی به عدل. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلّهِ وَ لَوْ عَلی أَنْفُسِکُمْ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ إِنْ یَکُنْ غَنِیًّا أَوْ فَقِیراً فَاللّهُ أَوْلی بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللّهَ کانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِیراً» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- از علی بن ابراهیم روایت شده که فرمود: البته، خدای تعالی مردم را امر نمود به این‌که برپاکنندگان قسط؛ یعنی عدل، باشند، هرچند این برپایی عدل علیه خودشان یا پدر و مادرشان و یا خویشاوندانشان باشد، و فرمود:
«قال ابو عبد اللّه علیه السّلام: ان للمؤمن علی المؤمن سبع حقوق، فاوجبها ان یقول الرجل حقا و لو علی نفسه او والدیه، فلا یمیل لهم عن الحق.
ثم قال:" فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا"، یعنی عن الحق.»؛ یعنی ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: البته، مؤمن را بر مؤمن هفت حق است. واجب‌ترین آن، این است که حق را بگوید، اگرچه علیه خودش یا پدر و مادرش باشد، پس به خاطر آنان از حق منحرف نشود. پس از آن فرمود: «فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوی أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا.» «4»
ب- طبرسی در مجمع البیان فرموده: گفته‌اند: معنای «تَلْوُوا»؛ یعنی شهادت را تبدیل کنید و دگرگون نمایید، و معنای «تُعْرِضُوا»؛ یعنی شهادت را کتمان کنید، و این معنا از امام باقر، ابی جعفر علیه السّلام نیز روایت شده. «5»

(1). نور الثقلين، ج 2، ص 323، حديث 66.
(2). در المنثور، ج 2، ص 12.
(3). نساء/ 135.
(4). برهان، ج 1، ص 258.
(5). همان.

ج- آدم و بیهقی در سننش درباره قوله: «وَ إِنْ تَلْوُوا» از مجاهد اخراج نمودند که: «وَ إِنْ تَلْوُوا»؛ یعنی شهادت را تبدیل کنید، و «أَوْ تُعْرِضُوا»؛ یعنی آن را کتمان نمایید. «1»

فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» «2» هم روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در کتاب خصال آمده است که عبد اللّه بن سنان گوید: پدرم از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره یتیم سؤال نمود که چه زمانی جایز است مال به او (یعنی به یتیم) تحویل شود؟ و من در آن جلسه حاضر بودم که حضرت گفت: «حتی یبلغ اشده.»: زمانی که او به اشدّ بلوغ برسد. گفت: گفتم: «و ما اشده؟»: اشدّ آن چیست؟ حضرت گفت: «احتلامه.»: احتلام او است. گفتم: «قد یکون الغلام ابن ثمانیة عشر سنة او اقل او اکثر و لا یحتلم.»: گاهی پسر به سنّ 18 سالگی یا کمتر یا بیشتر می‌رسد و محتلم نمی‌شود.

حضرت گفت: «اذا بلغ و کتب علیه الشیء، جاز امره، الا ان یکون سفیها او ضعیفا.»: هنگامی که بالغ شود و اعمال او ثبت گردد، جایز است مالش به او تحویل شود، مگر این‌که او سفیه یا ضعیف باشد. «3»

ب- عبد اللّه بن سنان از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که حضرت گفت: «اذا بلغ الغلام اشده، ثلاث عشرة سنة، و دخل فی الاربعة عشر، وجب علیه ما وجب علی المحتلمین، احتلم او لم یحتلم، و کتبت علیه السیئات و کتبت له الحسنات.»: امام صادق علیه السّلام فرمود: چون پسر به قوت خود، سنّ سیزده سالگی، برسد و داخل در چهارده سالگی گردد، آنچه بر محتلمان واجب است، بر او واجب گردد، خواه محتلم بشود و خواه نشود، و نیز بر او گناهان و حسنات ثبت گردد. «4»

ج- ابن ابی حاتم درباره قوله تعالی: «وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كانَ ذا قُرْبى»، از سعید بن جبیر اخراج نمود که او فرمود: «یعنی: و لو کان قرابتک، فقل فیه الحق»؛ یعنی هرچند او

(1). در المنثور، ج 2، ص 234.
(2). انعام/ 152.
(3). نور الثقلين، ج 1، ص 778، حديث 340.
(4). نور الثقلين، ج 1، ص 778، حديث 341.

خويشاوند تو باشد، پس تو در شهادت درباره او حق را بيان كن. «1»
ابن مردويه از ابن مسعود اخراج نمود كه او گفت: «قال: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: ما نقص قوم المكيال و الميزان، الا سلطه اللّه عليهم الجوع.»: رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فرمود: قومى پيمانه و وزن را كم و ناقص ندادند، جز اين‌كه خداى متعال گرسنگى را بر آنان مسلّط نمود. «2»
ه- ابو الشيخ درباره قوله: «وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزانَ بِالْقِسْطِ»، از سعيد بن جبير اخراج نمود كه: «" بِالْقِسْطِ"؛ يعنى بالعدل." لا نُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها"؛ يعنى الا طاقتها.» «3»
و- ترمذى، ابن عدى، ابن مردويه و بيهقى در شعب الايمان، از ابن عباس اخراج نمودند كه فرمود: «قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: يا معشر التجار! انكم قد وليتم امرا هلكت فيه الامم السابقة قبلكم، المكيال و الميزان.»: پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: اى گروه بازرگانان! البته، شما كارى را به عهده گرفته‌ايد كه امت‌هاى پيش از شما در آن به هلاكت رسيدند، و آن، سروكار داشتن با پيمانه و ميزان است. «4»
نيز فى قوله تعالى: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ» «5»، رواياتى را نقل نموده‌اند، از جمله:
در تفسير عياشى از جابر، از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام روايت نموده كه او از تفسير اين آيه:
«وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ»، از آن حضرت سؤال نمود؟ «قال: تفسيرها فى الباطن. ان لكل قرن من هذه الامة رسولا من ال محمّد يخرج الى القرن الذى هو اليهم رسول، و هم الاولياء و هم الرسول، و اما قوله:" فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ"، فان معناه رسل اللّه يقضون بالقسط و هم لا يظلمون؛ كما قال اللّه.»؛ يعنى آن حضرت عليه السّلام فرمود: تفسير اين آيه در باطن اين است كه: براى هر گروهى از اين امّت، فرستاده‌اى از آل محمّد است كه به سوى آن گروهى كه نسبت به آن فرستاده شده، خارج مى‌گردد، و آنان اوليايند و آنان رسولند، و امّا قوله: «فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ

---

(1). در المنثور، ج 3، ص 55.
(2). در المنثور، ج 3، ص 55.

(3). در المنثور، ج 3، ص 55.
(4). در المنثور، ج 3، ص 55.
(5). یونس/ 47.

بِالْقِسْطِ»، البته، معنایش این است که: پیامبران خدا به عدل و داد قضاوت و داوری می‌کنند، درحالی‌که ظلم نمی‌نمایند؛ همچنان‌که خدا فرمود. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- محمّد بن یعقوب با اسنادش از علی بن حسین علیه السّلام در حدیثی که آن حضرت مردم را موعظه می‌فرمود. پس از آن، قول از خداوند در کتاب را بر اهل معاصی و گناهان برگردانید؛ پس خدای عزّ و جلّ فرمود: «وَ لَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذابِ رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ یا وَیْلَنا إِنَّا کُنَّا ظالِمِینَ.»؛ یعنی: و اگر یک باد سوزانی از عذاب پروردگارت بر شما بوزد، مسلّما می‌گویید: ای وای بر ما که ما ستمکاران بوده‌ایم. پس ای مردم! اگر بگویید که البته، خدای عزّ و جلّ به این بیان، مشرکین را قصد نموده، پس این چگونه است؟ و حال آن که او تعالی می‌فرماید: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ»، «اعلموا عباد اللّه! ان اهل الشرک لا تنصب لهم الموازین و لا تنشر لهم الدواوین و انما یحشرون الی جهنم زمرا، و انما نصب الموازین و نشر الدواوین لاهل الاسلام، فاتقوا اللّه عباد اللّه.»: آن حضرت فرمود: ای بندگان خدا! بدانید که میزان‌ها (ی عدل) برای مشرکین نصب نشده و دفاتر اعمال برای آنان گشوده نمی‌شود، و البته، آنان به‌طور گروهی به سوی جهنم روانه می‌گردند، و نصب میزان‌ها (ی عدل) و گشودن دفاتر اعمال، البته، برای اهل اسلام است. پس ای بندگان خدا! از خدا پروا داشته باشید و از نافرمانی او بپرهیزید. «3»
ب- ابن بابویه با اسنادش تا هشام بن سالم و او گوید: از ابا عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ»، از آن حضرت سؤال نمودم؟
آن حضرت فرمود: «هم الانبیاء و الأوصیاء.» «4»

---
(1). نور الثقلین، ج 2، ص 305، حدیث 71- برهان، ج 2، ص 459.
(2). انبیاء/ 47.
(3). برهان، ج 3، ص 689- نور الثقلین، ج 3، ص 429، حدیث 75.
(4). برهان، ج 3، ص 689- نور الثقلین، ج 3، ص 430، حدیث 27.

ج- ابن شهر آشوب از جمیل بن درّاج از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت درباره قوله تعالی: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ» گفت: «الرسل و الائمة من ال بیت محمّد.»؛ یعنی میزان‌های عدل، پیامبران و امامان از آل بیت محمّد صلّی اللّه علیه و آله هستند. «1»

د- در کتاب احتجاج طبرسی در حدیثی از امیر المؤمنین، علی علیه السّلام روایت کند که آن حضرت در پاسخ به سؤال‌های شخص کافری گفت: «و امّا قوله:" وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً"، فهو میزان العدل؛ یؤخذ به الخلائق یوم القیامة؛ یدین اللّه تعالی بعضهم من بعض و یجزیهم باعمالهم و یقتص للمظلوم من الظالم، و معنی قوله:" فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ"* و" وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ"،* فهو قلة الحساب و کثرته، و الناس یومئذ علی طبقات و منازل، فمنهم من یحاسب یسیرا و ینقلب الی اهله مسرورا، و منهم الذین یدخلون الجنة بغیر حساب؛ لانهم لم یتلبسوا من الدنیا بشیء و انما الحساب هناک علی من تلبس بها هیهنا، و منهم من یحاسب علی النقیر و القطمیر، و یصیر الی عذاب السعیر ائمة الکفر و قادة الضلال، فاولئک لا یقیم لهم یوم القیامة و زنا و لا یعبأ بهم؛ لانهم لم یعبأوا بامره و نهیه. یوم القیامة فهم فی جهنم خالدون؛ تلفح وجوههم النار و هم فیها کالحون.»؛ یعنی امیر المؤمنین، علی علیه السّلام فرمود: و امّا قوله: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً»، پس آن میزان، عدل است که به وسیله آن خلایق در روز قیامت مؤاخذه می‌شوند. خدای تعالی برخی از آنان را به خاطر برخی دیگر مجازات کرده و آنان را با اعمالشان کیفر می‌دهد و برای مظلوم از ظالم قصاص می‌نماید، و معنای قوله: «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِینُهُ»* و «وَ مَنْ خَفَّتْ مَوازِینُهُ»،* کم و یا زیاد بودن حساب است، و مردم در این روز به طبقاتی و به رتبه‌هایی تقسیم می‌شوند؛ بعضی از آنان کسانی هستند که حسابرسی آنان آسان است و خوشحال به سوی اهلشان برمی‌گردند، و بعضی از آنان بدون حساب وارد بهشت می‌گردند؛ زیرا آنان به چیزی از دنیا آمیخته نشده‌اند، و حساب در آن‌جا براساس آمیخته بودن به دنیا است، و بعضی از آنان کسانی هستند که به اندازه سر سوزن و یا به اندازه خال سیاهی که

---

(1). برهان، ج 3، ص 689.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 565

در هسته خرما است، از آنان حساب پس گرفته می‌شود، و به سمت عذاب سوزان جهنم رهسپارند. پیشوایان کفر و رهبران ضلالت و گمراهی، برای آنان در روز قیامت وزنی اقامه نمی‌شود و برای آنان ارج و مرتبه‌ای نیست؛ زیرا آنان به امر خدا و به نهی خدا ارجی نمی‌نهادند. روز قیامت،

آنان در جهنم جاویدانند و آتش جهنم چهره‌های آنان را بریان کند و آنان در آن آتش چهره سوخته‌گانند. «1»
ه- در کتاب احتجاج در حدیثی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل کرده که سایلی از آن حضرت سؤال کرد: آیا اعمال توزین نمی‌شوند؟ آن حضرت پاسخ داد: «ان الاعمال لیست باجسام، و انما هی صفة ما عملوا، و انما یحتاج الی وزن الشیء، من جهل عدد الاشیاء و لا یعرف ثقلها و خفتها، و ان اللّه لا یخفی علیه شیء.»: البته، اعمال جسم نیستند و البته، آنها صفت کارهایی است که انجام می‌شود، و البته، تنها کسی که عدد اشیا را نمی‌داند و از سبکی و سنگینی آن آگاهی ندارد، نیاز به شمارش و توزین دارد، و البته، چیزی بر خدای تعالی پوشیده و پنهان نیست. سایل پرسید: «فالمیزان؟»: پس میزان چیست؟
حضرت پاسخ گفت: «العدل.»: عدل است. سایل گفت: «فما معناه فی کتابه:" فَمَنْ ثَقُلَتْ"؟»: معنای «فَمَنْ ثَقُلَتْ» که در کتاب او تعالی آمده، چیست؟ حضرت پاسخ داد:
«فمن رجح عمله.»: یعنی کسی که عمل او برتری دارد. «2»
و- ابن جریر درباره قوله: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ» الایه، از ابن عباس اخراج نمود که او فرمود: آن مانند قوله: «وَ الْوَزْنُ یَوْمَئِذٍ الْحَقُّ» می‌باشد. «3»
ز- احمد، ترمذی، ابن جریر در تهذیبش، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و بیهقی در شعب الایمان، از عایشه اخراج نمودند که مردی گفت: ای پیامبر خدا! من صاحب بردگانی هستم که به من دروغ می‌گویند؛ به من خیانت کرده و از من نافرمانی می‌کنند، و من آنان را کتک زده و دشنام می‌دهم، آیا وضع من نسبت به آنها چگونه است؟ پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به

---

(1). برهان، ج 3، ص 689.
(2). همان.
(3). در المنثور، ج 4، ص 320.

او گفت: «یحسب ما خانوک و عصوک و کذبوک و عقابک ایاهم، فان کان عقابک ایاهم، دون ذنوبهم، کان فضلا لک، و ان کان عقابک ایاهم بقدر ذنوبهم، کان کفافا لا لک و لا علیک، و ان کان عقابک ایاهم فوق ذنوبهم، اقتص لهم منک الفضل، فجعل الرجل یبکی و یهتف. فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: اما تقرأ کتاب اللّه:" وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ".»: اندازه خیانت، نافرمانی و دروغ آنان نسبت به تو و عقابت

نسبتَ به آنان را حساب می‌کند، اگر عقوبتت نسبت به آنان، کمتر از خطاها و گناهانشان بود، در این صورت زیادی به نفع تو است. اگر عقوبتت نسبت به آنان، به اندازه خطا و گناهانشان بود، در این صورت سودی و زیانی برای تو ندارد، و اگر عقوبتت نسبت به آنان، بیش از گناهانشان بود، در این صورت، از تو برای آنها قصاص عقاب اضافی ستانده خواهد شد.
پس اشک آن مرد جاری شد و فریاد برآورد.
پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: آیا کتاب خدا را نخوانده‌ای که می‌فرماید: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ.»
پس آن مرد گفت: ای پیامبر خدا! هیچ چیزی را برای خودم و برای آنان بهتر از جدایی و مفارقت با آنان نمی‌یابم. تو شاهد و گواه باش که آنان حر و آزاد هستند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- در کتاب خصال از ابی جعفر بن محمّد، امام صادق علیه السّلام و او از پدرش، محمّد بن علی، امام باقر علیه السّلام روایت کند که: «قال: القتل قتلان: قتل کفارة و قتل درجة، و القتال قتالان:
قتال الفئة الکافرة حتی یسلموا، و قتال الفئة الباغیة حتی یفیئوا.»: امام صادق علیه السّلام فرمود: کشتن و قتل بر دو نوع است: یک نوع آن، قتلی است که باید برای آن کفّاره پرداخت، و یک نوع دیگر آن قتلی است که در ازای آن، درجه و مرتبه اعطا می‌شود، و جنگ نیز بر دو

---

(1). در المنثور، ج 4، ص 320- 319.
(2). حجرات/ 9.

نوع است: یکی، جنگ با طایفه کافر تا آنان تسلیم شوند (و اسلام اختیار کنند)، جنگ با گروه تجاوزکار است تا از تعدّی و تجاوز خود دست بکشند و به تعدّی نپردازند. «1»
ب- علی بن ابراهیم از پدرش، و او با اسنادش از ابی عمر و زبیر از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام در ضمن حدیثی طولانی روایت کند که: «قال:" وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ"؛ ای ترجع." فَإِنْ فاءَتْ"؛ ای رجعت،" فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ".»؛ یعنی فرمود: و اگر دو طایفه از مؤمنین باهم جنگیدند،

بين آن دو طايفه صلح و آشتى برقرار سازيد. پس اگر يكى از آن دو بر ديگرى تجاوز نمود، پس با آن طايفه‌اى كه تجاوز كرده، بجنگيد، «حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ»؛ يعنى تا به اطاعت خدا برگردد. «فَإِنْ فاءَتْ»؛ يعنى پس اگر به اطاعت خدا برگشت، پس بين آن دو طايفه را از روى عدل، صلح و آشتى دهيد، و در اين صلح، عدالت داشته باشيد. البته، خداى تعالى عادلان را دوست مى‌دارد. «2»
در تفسير برهان در ذيل حديث آمده است: «فى معنى الاية قال: لما نزلت هذه الايه، قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: منكم من يقاتل بعدى على التأويل؛ كما قاتلت على التنزيل. فسئل النّبى صلّى اللّه عليه و آله من هو؟ قال: خاصف النعل، و كان امير المؤمنين عليه السّلام يخصف نعل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله.»؛ يعنى در معناى آيه فرمود: چون اين آيه نازل گرديد، پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله فرمود: بعضى از شما كسانى هستند كه بعد از من بر تأويل اين آيه به جنگ مى‌پردازند؛ هم‌چنان‌كه من بر تنزيل آن جنگيدم.
پس از پيامبر صلّى اللّه عليه و آله سؤال شد: آن شخص چه كسى باشد؟ حضرت فرمود: او خاصف نعل است (يعنى دوزنده كفش)، و اين در حالى بود كه امير المؤمنين عليه السّلام كفش پيامبر صلّى اللّه عليه و آله را مى‌دوخت. «3»

---
(1). نور الثقلين، ج 5، ص 84، حديث 22.
(2). نور الثقلين، ج 5، ص 85، حديث 24.
(3). برهان، ج 4، ص 1029.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 568

ج- محمود بن يعقوب و على بن ابراهيم با اسنادشان از ابا بصير، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام درباره قول خداى عزّ و جلّ: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِى تَبْغِى حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما بِالْعَدْلِ»، روايت كند كه: «الفئتان. انما جاء تأويل هذه الاية يوم البصره و هم اهل هذه الاية، و هم الذين بغوا على امير المؤمنين عليه السّلام، فكان الواجب عليه قتالهم و قتلهم حتى يفيئوا الى امر اللّه، و لو لم يفيئوا، لكان الواجب عليه فيما انزل اللّه ان لا يرفع السيف عنهم حتى يفيئوا و يرجعوا عن رأيهم؛ لانهم بايعوا طائعين غير كارهين، و هى الفئة الباغية؛ كما قال اللّه عزّ و جلّ، فكان الواجب على امير المؤمنين ان يعدل فيهم حيث كان ظفر بهم؛ كما عدل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى اهل مكة؛ انّما منّ عليهم و عفا، و كذلک صنع امير المؤمنين عليه السّلام باهل البصرة حيث ظفر بهم. مثل ما صنع النبى صلّى اللّه عليه و آله باهل مكة؛ حذو النعل

بالنعل.»: آن حضرت فرمود: دو طايفه. تأويل اين آيه تنها در جنگ بصره پديد آمد، و آنان اهل اين آيه بوده و همان كسانى هستند كه بر امير المؤمنين عليه السّلام به تعدّى و تجاوز پرداختند، و جنگيدن عليه آنان و كشتنشان واجب بود تا به امر خدا برگردند، و اگر بر اطاعت خدا سر فرود نمى‌آوردند، در آنچه خداوند نازل نموده، بر او واجب بود كه شمشير را از آنان برندارند تا آنان به اطاعت خدا سر فرود آورند، يا از رأى و نظر تجاوزكارانه‌شان برگردند. البته، آنان درحالى‌كه گروهى تجاوزكار بودند، بدون اكراه و از سر طاعت بيعت كردند، و هم‌چنان‌كه خداى عزّ و جلّ فرموده، بر على، امير المؤمنين عليه السّلام واجب بود كه چون بر آنان پيروز گرديد، با آنان به عدالت رفتار كند؛ همان‌گونه كه پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله چون بر اهل مكّه پيروز گرديد، با آنان عدالت نمود؛ البته، بر آنان منّت گزارد و آنان را مورد عفو قرار داد، و همين‌گونه امير المؤمنين عليه السّلام هنگامى كه بر اهل بصره پيروز شد، با آنان، مانند آنچه پيامبر صلّى اللّه عليه و آله با اهل مكّه رفتار كرد، رفتار نمود؛ طابق النعل بالنعل. «1»

---

(1). نور الثقلين، ج 5، ص 85، حديث 25- برهان، ج 4، ص 1028.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 569

د- عبد بن حميد و ابن ابى حاتم از سعيد بن جبير اخراج نمودند كه او گفت: «ان الاوس و الخزرج كان بينهما قتال بالسيف و النعال، فانزل اللّه:" وَ إِنْ طائِفَتانِ" الايه.»: البته، اوس و خزرج بينشان جنگ با شمشير و نعل كفش بود، پس خداى تعالى آيه «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا» را نازل فرمود. «1»

5. تدبّر در آیات قسط

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «2»

در این‌جا با استفاده از کتب لغت و تفاسیری که مورد تحقیق قرار گرفت و با استفاده از سیاق هر آیه، به بررسی معنای قسط در هر آیه می‌پردازیم، و پس از آن، با ذکر هر آیه، معنا و تفسیر آن را با تلفیق مجموعه تفاسیر تحقیق شده، بیان می‌کنیم و سپس در تأیید تفسیر معنای قسط در هر آیه، به آیات دیگر قرآن، استناد می‌کنیم.

معانی قسط و معانی و تفسیر آیات قسط و استناد به آیات دیگر قرآن

1. معنای اوّل قسط

اشاره

قسط به معنای عدل است نسبت به نوشتن وام: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا تَدایَنْتُمْ بِدَیْنٍ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی فَاکْتُبُوهُ وَ لْیَکْتُبْ بَیْنَکُمْ کاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَ لا یَأْبَ کاتِبٌ أَنْ یَکْتُبَ کَما عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْیَکْتُبْ وَ لْیُمْلِلِ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ وَ لْیَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لا یَبْخَسْ مِنْهُ شَیْئاً فَإِنْ کانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلْیُمْلِلْ وَلِیُّهُ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِیدَیْنِ مِنْ رِجالِکُمْ فَإِنْ لَمْ یَکُونا رَجُلَیْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَداءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَکِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْری وَ لا یَأْبَ الشُّهَداءُ إِذا ما دُعُوا وَ لا تَسْئَمُوا أَنْ تَکْتُبُوهُ صَغِیراً أَوْ کَبِیراً إِلی أَجَلِهِ ذلِکُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمُ لِلشَّهادَةِ وَ أَدْنی أَلَّا تَرْتابُوا إِلَّا أَنْ تَکُونَ تِجارَةً حاضِرَةً تُدِیرُونَها بَیْنَکُمْ فَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُناحٌ أَلَّا تَکْتُبُوها وَ أَشْهِدُوا إِذا تَبایَعْتُمْ وَ لا یُضَارَّ کاتِبٌ وَ لا

(1). در المنثور، ج 6، ص 90.

(2). ص/ 29.

شَهِیدٌ وَ إِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِکُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِکُلِّ شَیْ‏ءٍ عَلِیمٌ.» «1»؛ یعنی ای کسانی که خدا و پیامبر او را تصدیق نمودید! هنگامی که بعضی از شما به بعضی دیگر تا زمانی که وقت آن معلوم است، قرض دادید، آن را بنویسید، و باید نویسنده‌ای که در بین شما نوشته‌اش معادل با حکم شرع باشد، آن را بنویسد، و نویسنده نباید چیزی را در نوشتن رها کند؛ همان‌گونه که خدا به او تعلیم داد، باید بنویسد (نه چیزی را تبدیل، و نه چیزی را تغییر دهد)، و باید آن کسی که حق بر او است (یعنی مدیون)، بر نویسنده املا کند، و باید در املا نمودن (دین)، از خدایی که پروردگار او است، پروا کند و چیزی را از آن کم و کسر ننماید. پس اگر کسی که حق بر او است (یعنی مدیون)، نادان یا ضعیف بود، یا قدرت بر املا گفتن نداشت، پس باید ولیّ او (یعنی ولیّ مدیون) معادل با حکم شرع املا کند، و باید دو نفر گواه را از مردان شما (مؤمنین) بر این وام شاهد بگیرید. پس اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن را از کسانی که (در عدالت آنان) راضی هستید که از شاهدان باشند، شاهد بگیرید، تا در صورت گمراهی یکی از آن دو از راه حق، آن زن دیگر او را یادآوری نماید، و شاهدان چون دعوت به شهادت شوند، نباید از شهادت دادن سر باز بزنند، و نباید (نویسندگان) در نوشتن (شرایط) آن وام، کوچک باشد یا بزرگ، تا زمان سررسید آن، ملول و آزرده خاطر شوند. آن نوشته؛ یعنی

آن وام‌نامه، نزد خدای تعالی، عادلانه‌تر، و برای شهادت، حافظتر، و به شک و تردید نداشتن شما، نزدیک‌تر است، مگر این‌که اگر در کار دادوستد کردن حضوری هستید که جنس را بین خود رد و بدل می‌کنید، اشکالی بر شما نیست که آن را ننویسید، و باید هنگامی که باهم معامله می‌کنید، بر این معامله شما شهود شهادت بدهند، و نباید به نویسنده و به شاهد ضرری وارد بشود، و اگر از جانب شما ضرری به آنان وارد گردید، البتّه، آن برای شما گناه و خروج از طاعت خدای سبحان است، و از عذاب خدای تعالی در ارتکاب به نواهی او پروا کنید و خدای تعالی آنچه را که در دین و دنیا بدان نیاز

---

(1). بقره/ 282.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 571

است، در ضمن اوامر و نواهی، به شما می‌آموزد، و خدای تعالی به هرچیزی (نسبت به اوامر و نواهی که در دین و دنیا بدان نیاز است)، بسیار دانا و عالم است.

استناد به آیات دیگر قرآن درباره قوله: «أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»

جمله «أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ»، در آیه 5 سوره احزاب نیز آمده است. در این آیه می‌خوانیم:

اگر پسرخوانده‌ها و آنان را که فرزندان حقیقی نیستند، منسوب به پدرشان صدا بزنند، آن نزد خدای متعال عادلانه‌تر است: «ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آباءَهُمْ فَإِخْوانُكُمْ فِی الدِّینِ وَ مَوالِیكُمْ وَ لَیْسَ عَلَیْكُمْ جُناحٌ فِیما أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لكِنْ ما تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِیماً.» «1»

از این آیات دو برداشت می‌شود کرد؛ یکی این‌که تنظیم قرارداد وام و منسوب نمودن فرزندان به پدران حقیقی‌شان، نزد خدای متعال عادلانه‌تر است. دیگر این‌که «أَقْسَطُ»، به معنای ظهور و اجرای عدل است.

2. معنای دوّم قسط

اشاره

قیام به قسط؛ یعنی در حال برپایی عدل، به توحید خدا شهادت دادن. پس قسط به معنای عدل است نسبت به شهادت به توحید خدا، و عدل نسبت به شهادت به توحید خدا، اقرار به «لا اله الا هو» می‌باشد: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ.» «2»؛ یعنی خدای تعالی در حال برپایی عدل، شهادت داد به این‌که هیچ الهی به‌جز او تعالی نیست و فرشتگان و علما در حال برپایی عدل، شهادت دادند به این‌که هیچ الهی به‌جز او تعالی که عزیز و حکیم است، وجود ندارد.

استناد به آیات دیگر قرآن درباره قوله: «قائِماً بِالْقِسْطِ»

در آیه 8 سوره مائده خطاب به مؤمنین می‌فرماید: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ ...»؛ یعنی: ای مؤمنین! قیام‌کنندگانی برای خدا، شاهدانی به عدل

---

(1). احزاب/ 5.

(2). آل عمران/ 18.

باشید. حال به فرض این‌که قوله: «کُونُوا قَوَّامِینَ لِلَّهِ شُهَداءَ بِالْقِسْطِ»، مفسر قوله: «قائِماً بِالْقِسْطِ» در آیه 18 سوره آل عمران باشد، بنابراین، شهادت فرشتگان و علما بر توحید خدای متعال، قیام برای خدا است، و فرشتگان و علما شاهدانی عادل هستند.

3. معنای سوّم قسط

اشاره

قسط به معنای عدل است در شهادت دادن بر بندگان خدا: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَداءَ لِلَّهِ وَ لَوْ عَلى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيراً فَاللَّهُ أَوْلى بِهِما فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوى أَنْ تَعْدِلُوا وَ إِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً.» «1»؛ يعنى اى كسانى كه خدا و پيامبر او را تصديق نموديد! هميشه برپاكنندگان عدل، شاهدان براى رضاى خدا باشيد، اگرچه آن شهادت از روى عدل عليه خود شما يا پدر و مادرتان و خويشاوندان باشد، خواه او غنى و ثروتمند باشد يا فقير و مستمند كه (رضاى) خداى متعال سزاوارتر است از آن دو (ثروتمند و مستمند). پس براى اجراى عدل در شهادت، از هواى نفس پيروى نكنيد، و اگر شهادت را تغيير داديد، يا آن را كتمان نموديد، خداى تعالى به آنچه انجام مى‌دهيد، بسيار آگاه است.

استناد به آیات دیگر قرآن درباره قوله: «کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ»

هم‌چنان‌که در آیه فوق، خطاب به مؤمنین می‌فرماید: همیشه برپاکنندگان عدل باشید، در آیه 18 سوره آل عمران فی قوله تعالی: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِکَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ» نیز که تفسیر آن گذشت، می‌فرماید:

فرشتگان و علما در حال برپایی عدل: «قائِماً بِالْقِسْطِ»، بر توحید خدا شهادت دادند.

حال به فرض این‌که در این دو آیه، قوله: «قائِماً بِالْقِسْطِ» و قوله: «کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ»، مفسر یکدیگر باشند، برداشت می‌شود که:

اوّلا: فرشتگان و ملایکه همواره در حال برپایی عدل هستند و حال آن‌که به مؤمنین توصیه می‌شود که همیشه برپاکننده عدل باشند.

ثانیا: از صفات ویژه عالم این است که همواره در حال برپایی عدل باشد.

---

(1). نساء/ 135.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 573

4. معنای چهارم قسط

اشاره

قسط به معنای عدل است در پیمانه و وزن، و عدل در پیمانه و وزن، به تمام دادن آن دو است: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ لا نُکَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَها وَ إِذا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ کانَ ذا قُرْبی وَ بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذلِکُمْ وَصَّاکُمْ بِهِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ.» «1»؛ یعنی: و (به قصد تصرّف) به مال یتیم نزدیک نشوید، جز با آن خصلتی که نیکو باشد (و سود و منفعت او در آن باشد)، تا زمانی که یتیم به بلوغ و رشد (عقلانی) برسد، و پیمانه و وزن را به عدل و تمام بدهید. هیچ‌کس را به‌جز به اندازه وسعش تکلیف نمی‌کنیم، و چون سخن بگویید، به عدل و به حق بگویید، اگر چه در حقّ خویشاوندان باشد، و عهد الهی را که تکالیف دینی است، انجام بدهید.

شما را به آن طاعات سفارش نمود تا متذکّر آن باشید و آن را مورد غفلت قرار ندهید.

استناد به آیات دیگر قرآن درباره قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ»

الف- در سوره هود آیه 84، شعیب علیه السّلام بعد از آن‌که قوم خود را امر به عبادت خدا می‌کند، آنان را امر می‌نماید به این‌که: پیمانه و وزن را کم ندهند، و در آیه 85، به آنان امر می‌کند که پیمانه و وزن را به عدل و تمام بدهند، و چیزها را به مردم کم ندهند و در فساد زمین کوشا نباشند: «وَ إِلی مَدْیَنَ أَخاهُمْ شُعَیْباً قالَ یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ما لَکُمْ مِنْ إِلهٍ غَیْرُهُ وَ لا تَنْقُصُوا الْمِکْیالَ وَ الْمِیزانَ إِنِّی أَراکُمْ بِخَیْرٍ وَ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ عَذابَ یَوْمٍ مُحِیطٍ. وَ یا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِکْیالَ وَ الْمِیزانَ بِالْقِسْطِ وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْیاءَهُمْ وَ لا تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ.» «2»

ب- و در سوره رحمن، ابتداً پیرامون طغیان و سرکشی در توزین هشدار داده و سپس به برپایی وزن به عدل و کم و به کاست نکردن توزین امر می‌نماید: «أَلَّا تَطْغَوْا فِی الْمِیزانِ. وَ أَقِیمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَ لا تُخْسِرُوا الْمِیزانَ.» «3»

---

(1). انعام/ 152.

(2). هود/ 85.

(3). رحمن/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 574

5. معنای پنجم قسط

اشاره

قسط، به معنای عدل است در داوری و قضاوت بین رسولان الهی و امّت آنان: «وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ.» «1»؛ يعنى براى هر امّتى (يعنى جماعتى كه بر دين و طريقى واحدند)، فرستاده‌اى از جانب خداى تعالى است، پس چون رسول آنان بيايد (يعنى رسالت را به آنان ابلاغ كند، گروهى او را تصديق، و گروهى او را تكذيب كنند، پس) بين آنان به عدل داورى و قضاوت شود (يعنى مؤمنين به او رستگار گردند و كافران به او هلاک گردند)، و به آنان ظلمى نشود (يعنى نه از پاداش مؤمنين كم شود و نه به عذاب كافرين افزوده گردد).

استناد به آیات دیگر قرآن درباره قوله: «قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ»

در آیه 54 سوره یونس نیز امر داوری به عدل را در مورد کسانی که رسالت پیامبر را تکذیب نمودند، تأیید کرده و می‌فرماید:
بین آنان (یعنی بین آنان که با تکذیب رسالت پیامبر، بر او ظلم نمودند) به عدل داوری و قضاوت شود و به آنان ظلمی نشود (یعنی بر عذاب آنان افزوده نگردد):
«وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ.» «2»

6. معنای ششم قسط

اشاره

قسط، به معنای عدل است در تمییز اعمال: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ لِیَوْمِ الْقِیامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَیْئاً وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ.» «3»؛ یعنی وسایل تمییز عدل اعمال را در روز قیامت نصب می‌کنیم، پس به هیچ‌کس چیزی ظلم و ستم نشود، و اگر به سنگینی دانه‌ای خردل برای او عمل باشد، با آن مقدار از عمل او را می‌آوریم، و کافی است که ما حسابرس باشیم.

---

(1). یونس/ 47.

(2). یونس/ 54.

(3). انبیاء/ 47.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 575

استناد به آیات دیگر قرآن درباره قوله: «وَ نَضَعُ الْمَوازِینَ الْقِسْطَ»

در سوره یونس، آیه 4 می‌فرماید: وعده خدا حق است که بازگشت همه به سوی خدا است، او تعالی خلق را می‌آفریند و سپس آن را برمی‌گرداند تا به مؤمنین و کسانی که دارای عمل صالح هستند، به عدل پاداش نیک دهد و آنان را که کافرند با نوشابه‌ای سوزان و عذاب دردناک کیفر دهد: «إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ بِالْقِسْطِ وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذابٌ أَلِیمٌ بِما کانُوا یَکْفُرُونَ.» «1»

7. معنای هفتم قسط

اشاره

قسط به معنای عدل است در آشتی دادن طرفین متخاصم: «وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَی الْأُخْری فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَیْنَهُما بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ.» «2»؛ یعنی: و اگر دو طایفه از مؤمنین باهم به جنگ پرداختند، پس بین آن دو طایفه با آنچه رضایت خدای متعال در آن است، صلح بدهید. پس اگر از آن دو طایفه یکی بر طایفه دیگر سرکشی و تجاوز نمود، با آن طایفه متجاوز، به جنگ بپردازید تا به حکم خدای تعالی برگشت کند و جنگ با مؤمنین را ترک نماید. پس اگر به حکم خدای متعال برگشت و از ادامه جنگ با مؤمنین دست برداشت، بین آن دو گروه با عدل صلح دهید (یعنی حقّ گروه مظلوم از گروه ظالم بازخواست شود) و در هر امری به عدل رفتار کنید؛ البته، خدای متعال کسانی را که همواره به عدالت رفتار می‌کنند، دوست می‌دارد.

استناد به آیات دیگر قرآن درباره قوله: «وَ أَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ»

اهمیت رفتار عادلانه و داوری از روی عدل، به اندازه‌ای است که در آیه 42 سوره مائده خدای تعالی به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امر می‌کند که: اگر خواستی بین طوایف یهود حکم کنی، بین آنان به عدل حکم کن که البته، خدای تعالی کسانی را که همواره به عدالت

---

(1). یونس/ 4.

(2). حجرات/ 9.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 576

رفتار می‌کنند، دوست می‌دارد: «سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جاؤُکَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوکَ شَیْئاً وَ إِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ.» «1»

8. معنای هشتم قسط

اشاره

قسط، به معنای عدل در معامله است با کافرانی که با مسلمانان در امر دین جنگ ندارند و آنان را از سرزمینشان اخراج نکرده‌اند: «لا یَنْهاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقاتِلُوکُمْ فِی الدِّینِ وَ لَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ.» «2»؛ یعنی خدای تعالی شما مسلمانان را در نیکی کردن به کافرانی که با شما در امر دین جنگ ندارند و شما را از شهر و دیارتان خارج نکرده‌اند، نهی نمی‌کند و نسبت به آنان (یعنی کافران بی‌آزار) معامله به عدل کنید. البته، خدای تعالی عادلانی که به عدل معامله می‌کنند، دوست می‌دارد.

استناد به آیات دیگر قرآن درباره قوله: «وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ»

علاوه بر این، اهمیت معامله به اندازه‌ای است که در آیه 8 سوره مائده، خدای تعالی مؤمنین را نهی می‌کند از این‌که مبادا دشمنی با قومی موجب بی‌عدالتی در رفتار با آنان شود، و سپس آنان را امر می‌کند به این‌که به عدل رفتار کنند که آن به تقوا نزدیک‌تر است: «... وَ لا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوى » «3»

کلمات قصار پیرامون قسط

در غرر الحکم و درر الکلم، در باب قسط، از مولی الموحدین، امام المتقین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام در قالب کلامی کوتاه، آمده است:

1. «القسط روح الشّهادة.»: قسط، روح و جان گواهی است؛ یعنی گواهی دادن و شهادت به

---
(1). مائده/ 42.
(2). ممتحنه/ 8.
(3). مائده/ 8.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 577

امری بدون رعایت قسط، به منزله میت و مرده بودن است و بر آن گواهی وقتی اثر مترتّب است که قسط در آن مراعات گردد.

2. «القسط خیر الشّهادة.»: قسط، بهترین گواهی و شهادت است؛ زیرا به واسطه رعایت قسط است که حقوق به دست می‌آید.

پروردگارا! علم را مایه قیام به قسط قرار دادی، و عالم است که در حال برپایی عدل، به توحید خدا شهادت می‌دهد. خدایا! به ما توفیق ده کسب علم را به منظور قیام به قسط تحصیل کنیم، آن‌چنان‌که با سلاح قسط در پرتو علم به مبارزه علیه مخالفان قسط برپا خیزیم.

آمین یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 579

فصل چهل و یکم کظم غیظ

اشاره

کلمه کظم غیظ در جمله «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ» تنها در آیه 134 سوره آل عمران در قرآن کریم ذکر شده و کلمه کظم با الفاظ: «کاظمین»، «کظیم»، «مکظوم» در 5 کلمه، ضمن 5 آیه در پنج سوره قرآن کریم آمده، و کلمه غیظ با الفاظ: «یغیظ»، «الغیظ»، «بغیظهم»، «لغائظون»، «تغیّظا» در 11 کلمه، ضمن 9 آیه در هشت سوره قرآن کریم آمده. در این تحقیق، از این مجموعه، 8 آیه آن را که در 3 آیه آن کلمه کظم و یا الفاظ آن، و در 4 آیه کلمه غیظ و یا الفاظ آن، و آیه 134 آل عمران را که در آن عبارت: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ» ذکر شده، انتخاب می‌کنیم. در ابتدا، آیات را به ترتیب مصحف کریم، تنظیم کرده و پس از آن، معانی کظم و غیظ را با استفاده از کتب لغت بررسی می‌نماییم. در مرحله سوم، تفاسیر آیات مذکور را از کتب تفسیری علمای شیعه و اهل سنت، از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا زمان حاضر، تحقیق نموده و در مرحله بعد از آن، تفسیر روایی آیات مذکور را با استفاده از کتب تفسیر روایی علمای شیعه و سنّی بررسی می‌کنیم، و سرانجام، با استعانت از امدادهای خدای متعال، و با استفاده از تفاسیر مورد تحقیق و آیات قرآن، به تدبّر در آیات منتخب می‌پردازیم.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 580

1. تنظیم آیات کظم غیظ به ترتیب مصحف کریم

1. ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ. «1»

2. الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ. «2»

3. ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ. «3»

4. إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً. «4»

5. إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ* وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ. «5»

6. وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ» «6»

7. وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ. «7»

8. فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ. «8»

2. در معنای کظم و غیظ

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 599

الف- در معنای کظم راغب در مفردات فرموده: کظم، محلّ خروج نفس است. گفته می‌شود: «اخذ بکظمه.»؛ یعنی گلویش را گرفت، و کظوم، حبس نمودن نفس است و

---

(1). آل عمران/ 119: مدنی.

(2). آل عمران/ 134: مدنی.

(3). توبه/ 120: مدنی.

(4). فرقان/ 12: مکی.

(5). شعراء/ 55: مکی.

(6). غافر/ 18: مکی.

(7). زخرف/ 17: مکی.

(8). قلم/ 48: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 581

بدان از سکوت تعبیر می‌گردد، مثل این‌که در مبالغه برای سکوت می‌گویند: فلانی نفس نمی‌زند، و «کظم فلان.»؛ یعنی نفس او حبس شد، قال تعالی: «إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ»، و کظم الغیظ؛ یعنی غیظ را حبس نمود. قال: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ». «1»

ب- در معنای غیظ هم فرموده: غیظ، شدت خشم بوده و آن، حرارتی است که انسان آن را از فوران خون قلبش می‌یابد، قال: «قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ»، «لِیَغِیظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ»، و خدای تعالی مردم را به هنگام شدت خشم ناگهانی، به خودداری کردن دعوت فرموده است، قال: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ»، و چون خدای سبحان به آن توصیف شود، پس بدان انتقام اراده گردد. قال: «وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ»؛ یعنی به واسطه کار و عملشان، دعوت‌کنندگان به انتقام گرفتن از آنان هستند. تغیّظ، همان ظاهر نمودن غیظ؛ ظاهر نمودن شدت خشم، بوده و گاهی آن همراه با صدایی قابل شنیدن است؛ هم‌چنان‌که فرمود: «سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً.» «2»

در مجمع البیان در معنای تغیّظ فرموده: تغیّظ، هیجان و به جوشش آمدن بوده و گفته‌اند، آن برای شدت خشم است. «3»

فخر الدین در مجمع البحرین در معنای کظم فرموده: قوله تعالی: «وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ»؛ یعنی کسانی که شدت خشم خود را فرومی‌نشانند؛ یعنی برای فرونشاندن شدت خشم آن را حبس می‌کنند و چنین کسانی بر رد کردن و گذراندن شدت خشم خود توانا هستند، و کظیم؛ یعنی

حبس‌کننده شدت خشم، و مکظوم، کسی است که مالک خشم باشد؛ یعنی فروخورنده یا فروبرنده خشم، و در حدیث است که: «من کظم غیظا، اعطاه اللّه اجر شهید.»: کسی که خشم شدید خود را فروببرد و آن را به ظهور نرساند، خدای تعالی پاداش شهید به او اعطا کند. «و اخذوا بکظمهم»؛ یعنی از بیشتر آنان خبری و اثری باقی نماند؛ یعنی آنان مردند، و کظم (به فتح اول)؛ یعنی محلّ خروج نفس از حلق. در حدیث است که: «له التوبه ما لم یوخذ بکظمه»؛ یعنی مادامی که نتواند آن را در خودش

---

(1). مفردات، ص 449.
(2). مفردات، ص 382.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 163.

حبس کند، برایش توبه است و می‌تواند از این غفلت توبه کند، و در وصف مؤمن گفته‌اند: «کظام بسام.»؛ یعنی درحالی‌که خشم شدید خود را فرومی‌برد، در چهره مردم مؤمن تبسّم می‌کند، و کاظم، موسی بن جعفر علیه السّلام است که به این اسم نامیده شده؛ چون کسانی را که بعد از او امامتش را انکار می‌کردند، می‌شناخت و خشم شدید خود را نسبت به آنان فرومی‌برد و در حبس سندی بن شاهک که از کارگزاران هارون الرشید بود، به وسیله نوشیدن سم که در هفت دانه خرما به سم آغشته بود، به شهادت رسید. «1»

ب- در معنای غیظ نیز فرموده: قوله تعالی: «تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً»، تغیّظ، صوتی است که شخص بسیار خشمگین، همت به اظهار آن می‌کند، و «زفیر»، آن صوتی است که از سینه خارج می‌گردد. از ابن عرفه نقل است که: از شدت سوختن گفته می‌شود: «تغیظت الهاجرة»، هنگامی که حرارت آن شدت یابد؛ کانّ مراد به تغیظ، غلیان است. قوله تعالی: «قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ»، غیظ، مصدر بوده و آن به معنای خشم شدید است و بر کبد احاطه دارد. از ابن سکّیت است که: «اغاظه و اغتاظ فلان من کذا» گفته نمی‌شود، و غیظ نمی‌باشد مگر با رسیدن امر مکروه و ناپسندی به فرد خشمگین. «2»

الف- در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار در معنای کظم فرموده: گفته می‌شود: «کظم غیظ»؛ یعنی خشمش را فروبرد و او کسی است که بر گرفتار نمودن دشمنش توانا می‌باشد و در باب خیر آمده است که ائمه علیهم السّلام اصل همه خیرها و فروع آن، یعنی همه نیکی‌ها، هستند و از جمله نیکی‌ها، کظم غیظ؛ یعنی فروبردن خشم شدید است، و در برخی از زیارات برای امیر المؤمنین، علی علیه السّلام آمده که: «انت الکاظم الغیظ.» «3»

ب- در معنای غیظ هم فرموده: غیظ و آنچه مشتمل بر آن است، عبارت است از شدت خشم، و مصداق کاظمین غیظ، ائمه علیهم السّلام هستند و ظاهر این است که آنان دشمنی را تحمّل کردند و بر اذیت و آزار آنان که ناشی از دشمنی‌شان بود، صبر و

---

(1). مجمع البحرین، ص 489.
(2). مجمع البحرین، ص 343.
(3). مقدمه برهان، ص 195.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 583

شکیبایی روا داشتند، و چه‌بسا ممکن است، غیظ را در بعضی مواضع مناسب آن را به این دشمنی و نحو آن تأویل نمود. در کافی از امام رضا علیه السّلام در حدیثی آمده است که: «ان الامام غیّظ المنافقین.»؛ یعنی البته، امام منافقین را شدیدا خشمگین نمود. پس چه‌بسا امکان تأویل آن از این قبیل مناسب باشد. «1»

در فرهنگ لغات:

الف- در معنای کظم فرموده: کظم؛ یعنی بستن در و یا جویبار، خشم را فروبردن و جلوگیری کردن از آن، و کظام؛ یعنی خستگی و ماندگی و سختی و شدت. کظم؛ یعنی گلو یا دهان یا برآمدگی جای دم. کاظم؛ یعنی خاموش و فروخورنده خشم، جمع آن کظّم است، و کظیم و مکظوم؛ یعنی شخص اندوهگین و فروبرنده خشم. کظوم؛ یعنی خاموش بودن. «2»
ب- در معنای غیظ فرموده: غیظ؛ یعنی خشم، یا سخت‌ترین مراتب آن، یا تیزی و اول آن، خشم پنهان. اغاظة؛ یعنی به خشم آوردن، و تغیّظ؛ یعنی به خشم شدن، سخت گرم شدن، و تغییظ؛ یعنی به خشم آوردن، و اغتیاظ؛ یعنی خشمگین گردیدن، و غیاظ؛ یعنی اندوه و سختی، و محنت، و مغیظ؛ یعنی به خشم آورده شده. «3»
الف- در فرهنگ عمید در معنای کظم فرموده: کظم (به فتح کاف و سکون ظاء)؛ یعنی فروخوردن خشم، خودداری از خشم کردن. «4»
ب- در معنای غیظ هم فرموده: غیظ (به فتح غین)؛ یعنی خشم، غضب. «5»

3. کظم غیظ در تفاسیر

شیخ طایفه طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان، فی قوله تعالی: «ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ

---

(1). مقدمه برهان، ص 169.

(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 728- 727.

(3). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 616.

(4). فرهنگ عمید، ص 945.

(5). فرهنگ عمید، ص 853.

الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «1»، فرموده: این سخن خطاب به مؤمنین است؛ خدای تعالی آنان را آگاه کرده به این‌که منافقین اهل کتاب محبتی نسبت به آنان ندارند، درحالی‌که مؤمنین با خوبی و بی‌ریایی و خلوص، همان‌گونه که با دوستانشان رفتار می‌کنند، با آنان معاشرت دارند، و البته، منافقین با آنان ضدّ این‌گونه رفتار را دارند. پس خدای تعالی آنان را آگاهی داده از آنچه منافقین در باطنشان پنهان می‌نمودند، و آن، از آیات و نشانه‌های نبوّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است. یعنی آگاه باشید شما هستید که اینان (یعنی منافقین) را دوست می‌دارید و آنان (یعنی منافقین) شما را دوست نمی‌دارند، و قوله: «وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ»، «الکتاب» مفرد است و در موضع جمع قرار گرفته؛ زیرا مراد از آن جنس کتاب است، و مراد از کتاب در این‌جا، کتاب‌هایی است که خدای تعالی بر پیامبرانش نازل فرمود و در مفرد آوردن آن، نوعی ایجاز است و اشعار به تفصیل در اعتقاد دارد؛ برای آن‌که آنها به آن کتب فی الجمله ایمان دارند، و تفصیل از این جهت است که به آنچه بر ابراهیم، موسی، عیسی، محمّد علیهم صلوات اللّه و سایر پیامبران نازل گردیده، ایمان دارند، و قوله: «وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا»؛ یعنی منافقین وقتی شما را می‌بینند، گویند تصدیق نمودیم، «وَ إِذا خَلَوْا»؛ و وقتی خودشان تنها هستند. «عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ»؛ به واسطه شدت خشم از دست شما، سرانگشتان خود را می‌گزند، و قوله: «قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ»؛ معنای آن، امر به نفرین نسبت به آنان است، گرچه لفظ آن، لفظ امر به مرگ است، در آن، معنای مذمت برای منافقین است؛ یعنی به آنان بگو: از شدت خشمی که دارید، بمیرید. «2»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ

وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «3»، تفسیری فرموده که در همین مجلد، در فصل سی و پنجم: «عفو»، بیان شده است. برای همین در این فصل از تکرار آن خودداری می‌شود.

---

(1). آل عمران/ 119.
(2). تبیان، ج 2، ص 574- 573، به اختصار.
(3). آل عمران/ 134.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» «1»، فرموده: نه برای اهل مدینه، و نه برای آن کسانی که در اطراف مدینه ساکنند، سزاوار نباشد که شرکت در میدان جنگ تبوک را از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به تأخیر اندازند. «أَنْ یَتَخَلَّفُوا»؛ یعنی به تأخیر انداختن، و قوله: «وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ»؛ یعنی: سزاوار نباشد که رفاه خودشان را بدون رفاه او طلب نمایند، و گفته می‌شود: «رغب فیه»، وقتی است که در طلب جذب منفعت باشد، و «رغب منه»، وقتی است که در طلب ترک منفعت باشد، و قوله: «ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ الی عَمَلٌ صالِحٌ»، اشاره است به آنچه از تحمّل این مشقت که خداوند آنان را بدان ملتزم ساخته، «ظمأ»، شدت تشنگی بوده، و «نصب»، رنج و ناراحتی است، و «مخمصه»، گرسنگی می‌باشد. «فِی سَبِیلِ اللَّهِ»؛ یعنی در جنگ با دشمنان خدا که مشرکین‌اند، و غیظ، هیجان طبع است به هنگام برخورد با سختی، و «غضب»، طلب انتقام است بر گناه و معصیت گذشته‌ای که وابسته به آن غضب است؛ یعنی آن به واسطه این است که شدت تشنگی، رنج و سختی و گرسنگی در جنگ با دشمنان خدا به آنان نرسد و قدمی را از جا برندارند تا در آن کافران را به شدت خشم آورند، و از جانب دشمن چیزی به دست آنان نرسد، جز این‌که برای مؤمنین عمل صالح ثبت گردد، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ»، اخبار است از جانب خدای متعال به این که: کسی که کاری از کارهای نیکو را که مستحق مدح و ستایش است، انجام بدهد، خدای متعال پاداش او را ضایع نمی‌کند. «2»

فی قوله تعالی: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً» «3» هم فرموده: امر دیدن را به آتش نسبت داد و البته، آنان (یعنی کافرانی که قیامت را انکار می‌کردند) آتش

---

(1). توبه/ 120.
(2). تبیان، ج 5، ص 320- 319.
(3). فرقان/ 12.

را می‌بینند؛ زیرا آن کاملا رسا است، مثل این‌که آتش آنان را می‌بیند؛ دیدن خشمگینانه‌ای که از شدت خشم شیهه می‌کشد، پس آن کافران آتش را بر این حال ملاحظه کرده و این حالت هولناک را از آن می‌شنوند، و تغیّظ، هیجان طبع است که به واسطه شدت نفرت نفس حاصل می‌شود، و معنایش این است که: صدای خشن و درشت، ناشی از التهاب و سوزش است، و البته، این‌که آتش را به کسی که او در این حالت سوز و گداز است، تشبیه کرده، در نهایت بلاغت است (یعنی چون آتش از مکان دوری آن کافران را ببیند، آنان صدای خشن وحشت‌زا و پرالتهاب و سوزش او را که از درون برمی‌آید، می‌شنوند). «1»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ» «2»، فرموده: «شرذمه»، جوانان باقیمانده از گروه جوانان بسیارند، و «شرذمه» در هرچیزی، باقیمانده اندک از آن چیز است، و معنا این است که فرعون به لشکریان خود گفت: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ»؛ یعنی اینان که یاران موسی هستند، جوانان باقیمانده آنها، و اندک از جوانان آنانند، پس از آن گفت: «وَ إِنَّهُمْ»: و آنان با این‌که تعدادشان اندک است، «لَنا لَغائِظُونَ»: به واسطه مخالفت نمودن با ما، ما را به شدت به خشم آورده‌اند. «3»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ كاظِمِينَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ» «4»، فرموده: خدای تعالی پیامبرش محمّد صلّی اللّه علیه و آله را امر نمود به این‌که: مکلفین را از عذاب «يَوْمَ الْآزِفَةِ» بترساند، و «ازفه»؛ یعنی نزدیک، و از آن است، «أَزِفَتِ الْآزِفَةُ»، آیه 57 سوره نجم، یعنی روز قیامت نزدیک است؛ یعنی برای مجازات، آن روز نزدیک است، و قوله: «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ»؛ یعنی در آن زمانی که دل‌ها از جای خودشان کنده می‌شوند و به گلوها می‌رسند، «كاظِمِينَ»؛ درحالی‌که از شدت خشم و غم و اندوه ساکت‌اند، و کاظم، برای هرچیزی است که آنچه را در آن

---
(1). تبیان، ج 7، ص 420- 419.
(2). شعراء، 55- 54.
(3). تبیان، ج 8، ص 23.
(4). غافر/ 18.

است، نگه می‌دارد، و کظم قربة، بستن و محکم کردن سر مشک است؛ زیرا آب بستن سبب می‌شود، آنچه را در آن است، نگهدارد، پس آنان دهان‌هایشان را بر آنچه در دل‌هایشان است، از شدت ترس محکم می‌بندند، و قوله: «ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ»، نفی از جانب خدای تعالی است در این‌که برای ظالمین شفیعی که شفاعت او پذیرفته شود، نمی‌باشد، و احتمال دارد مراد از ظالمین، کافران باشند، پس شفاعت شفاعت‌کننده اصلا به آنان ملحق نمی‌شود. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ» «2»، فرموده: یعنی چون برای یکی از آنان دختری به دنیا می‌آمد، برحسب آنچه بر وجه مثل آن را به خدای تعالی اضافه نموده و به او نسبت می‌دادند، برای چنین رخدادی «ظَلَّ وَجْهُهُ»؛ یعنی از آنچه به او ملحق می‌شد، از غم و اندوه، صورتش تغییر می‌کرد، تا آن‌جا که رنگ چهره‌اش سیاه و تیره می‌گردید. «وَ هُوَ کَظِیمٌ»، قتاده گفته است، معنای «کَظِیمٌ»، حزین است؛ یعنی غم و اندوه، و در این آیه نیز حجّتی است بر آنان؛ زیرا کسی که صورتش سیاه گردیده به آنچه بدو اضافه شده از چیزهایی که آن را خوش نمی‌دارد، پس او سزاوار است به سیاه شدن صورتش با اضافه گردیدن مثل آن چیز به کسی که اجل از اوست، پس چگونه است نسبت به پروردگارش. «3»

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ» «4»، فرموده: خدای تعالی به پیامبرش فرمود: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ»؛ یعنی حکم پروردگارت بر تو، صبر و خویشتن‌داری نمودن بر آنان و مهلت دادن به آنان است تا پایان عمر و زمان فرارسیدن مرگشان. «وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ»؛ یعنی در تعجیل داشتن برای عذاب آنان، مانند یونس نبی علیه السّلام نباش، آن هنگامی که مقدّم داشتن عذاب و هلاکت قومش را از خدای تعالی طلب نمود، و از بین سختی‌ها، درشتی‌ها و

---

(1). تبیان، ج 9، ص 64- 63.

(2). زخرف/ 17.

(3). تبیان، ج 9، ص 187.

(4). قلم/ 48.

ناملایمات قومت، پیش از آن‌که خدای تعالی تو را به این امر اجازه دهد، خارج نشو، آن‌گونه که یونس انجام داد، «إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ». ابن عباس و مجاهد در معنای «مَکْظُومٌ» گفته‌اند: یعنی مغموم، کسی که غمناک و اندوهگین باشد، مثل این‌که غم و اندوه، او را از انبساط و گشاده‌رویی در

کارش محبوس نموده و مکظوم، محبوس از تصرّف در امور است، و از آن است، «کظمت رأس القربة»، وقتی سر مشک را محکم ببندند، و «کظم غیظه»، زمانی است که غیظ و شدت خشم خود را حبس کند تا آنچه به سوی آن خوانده می‌شود، فاصله و جدایی حاصل کند. «1» شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «2»، فرموده: در این آیه دشمنی کافران نسبت به مؤمنین را بیان نمود، پس فرمود: «ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ»؛ یعنی آگاه باشید درحالی‌که شما آنان را دوست می‌دارید، و آنان شما را دوست ندارند؛ چون در دین با شما مخالفند. گفته شده: شما آنان را دوست دارید؛ برای آنان اسلام را خواسته و آنان را به بهشت دعوت می‌کنید. «وَ لا یُحِبُّونَکُمْ»: و آنان شما را دوست نمی‌دارند؛ چون آنان کفر و ضلالت را که در آن هلاکت است؛ برای شما می‌خواهند. «وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ»، «کتاب»، مفرد در معنای جمع است؛ چون مراد از آن، جنس کتاب است، و در مفرد بودن آن، نوعی از ایجاز است که در آن آگاهی به تفصیل در اعتقاد است، و معنایش این است که: شما اجمالا همه کتب را تصدیق می‌کنید و تفضیلا شما به آنچه بر ابراهیم و بر موسی و بر محمّد صلوات اللّه علیهم و بر دیگران از پیامبران نازل گردید، ایمان می‌آورید، درحالی‌که آنان کتاب شما را تصدیق نمی‌کنند. «وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا»؛ یعنی آنان چون شما را می‌بینند، می‌گویند ما اسلام را تصدیق نمودیم. «وَ إِذا خَلَوْا»: و چون با خودشان باشند، «عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ»؛ یعنی انگشتان خود را می‌گزند، «مِنَ الْغَیْظِ» از خشم

---

(1). تبیان، ج 10، ص 90.

(2). آل عمران/ 119.

شدیدی که بر آنان عارض شده؛ زیرا الفت و مهربانی مؤمنین را و اتحاد و اجتماع در کلمه را و نصرت و یاری خدا را در آنان ملاحظه می‌کنند. «قُلْ»: ای محمّد! به آنان بگو:

«مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ». در لفظ، امر است و در معنا، درخواست است. مثل این‌که بگوید:

«اماتکم بغیظکم»، و در آن معنای مذمّت است، و در معنای آن گفته شده، این خشم شدید شما و این غیظ شما بر آنچه در علوّ کلمه اسلام می‌بینید، تا زمانی که می‌میرید، استمرار و ادامه داشته باشد. «إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ.» البته، خدای متعال به آنچه از نفاق و خشم شدید که نسبت به

مسلمینَ در ضمیر و باطن شما می‌گذرد، بسیار آگاه است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «2» تفسیری فرموده: که در همین مجلد در فصل سی و پنجم: «عفو» بیان شده است. برای همین، در این فصل، از تکرار آن خودداری می‌شود.
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» «3»، فرموده: همین‌که خدای سبحان داستان تأخیر خارج شدن آنان را با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به سوی جنگ تبوک حکایت نمود، سپس اعتذارشان از این تأخیر و توبه‌شان را از آن، و این‌که خداوند متعال توبه کسی که بر آنچه از آن بود، پشیمان شد، پذیرفت، برای رأفتش نسبت به آنان و رحمتش بر ایشان، به دنبال آن، بر وجه توبیخ و عیب گرفتن بر آنان بر آنچه کرده بودند، ذکر فرمود: «ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ.» ظاهر آن، خبر بوده و در معنا نهی است؛ یعنی برای اهل مدینه و کسانی که در اطراف مدینه در بادیه‌ها ساکن هستند،

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 494- 493.
(2). آل عمران/ 134.
(3). توبه/ 120.

سزاوار نیست که در جنگ‌های تبوک و غیر آن، از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بدون عذر عقب بمانند. «وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ»؛ یعنی برای آنان و برای جمیع مؤمنین جایز نیست که منفعت نفوس خودشان را با تعیین وقت در نظر بگیرند، بدون این‌که برای نفس او این چنین ملاحظاتی را داشته باشند، و این فریضه‌ای است که خدای متعال آنان را به آن الزام نموده، از امر هدایت و بیرون آوردن آنان از ظلمت و تیرگی کفر به نور ایمان، و در معنای آن گفته‌اند: برای خودتان راضی نباشید که خود در خوشی و راحتی باشید و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله در گرما و مشقت باشد. گفته می‌شود: «رغبت بنفسی عن هذا الامر»؛ یعنی خود را از آن امر، برتر دانست، بلکه بر آنان است که خودشان را محافظ پیامبر قرار بدهند. «ذلِکَ»؛ یعنی این نهی بر آنان و بازداشتنشان از تأخیر، «بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ»، به واسطه این است که عطشی به آنان نمی‌رسد، «وَ لا نَصَبٌ»: و رنجی به بدن‌های آنها نمی‌رسد، «وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیل اللَّهِ»؛ و

گرسنگی سختی در طاعات خدای تعالی به آنان نمی‌رسد، «وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفّارَ»: و قدم‌هایشان را در جای پای کافران نمی‌گذارند، مگر این‌که آنان را به شدّت به خشم می‌آورند؛ یعنی در میدان جنگ وقتی بر جای آنان قرار می‌گیرند، آنان را به خشم می‌آورند، «إِلّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ»: مگر این‌که برای آنان عمل صالح و طاعت رفیعی ثبت گردد. «إِنَّ اللّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ»: البته، آن کسانی که افعال نیکویی را که مستحق مدح ثواب است، انجام می‌دهند، خدای تعالی پاداش آنان را ضایع نکرده و به آنان پاداش نیکو اعطا می‌کند و در این جزء از آیه، تشویق و ترغیب به جهاد و کارهای خیر است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً» «2»، فرموده: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ»؛ یعنی چون آتش آنان را از جای دوری ببیند که آن بنا به قول سدی و کلبی به فاصله صد سال بوده و بنا به روایتی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، به فاصله یکسال است، و دیدن را به آتش نسبت داد و حال آن‌که آنان هستند که آتش را

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 82- 81.
(2). فرقان/ 12.

می‌بینند و آن بدان جهت است که این نسبت، بلیغ‌تر و رساتر است، مثل این‌که تو آنان را در حالت غضب و خشم می‌بینی که از شدت خشم نعره می‌کشند و این است قوله:
«سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً.» آن را درحالی‌که شدیدا خشمناک است و شیهه می‌کشد، می‌بینند و یغیظ، آن جوششی است که هنگام خشم شدید در موقع اضطراب قطع می‌گردد، و «زفیر»، خروش و صدای مهیب آن است به هنگام شدت التهاب و سوزندگی، و آن مانند التهاب و برافروخته شدن مردی است که به شدت خشمگین است، و تغیظ شنیده نمی‌شود و تنها به دلالت حالی که بر او است، معلوم می‌شود، و گفته‌اند: برای آتش صدای شدّت خشم و جوشش را می‌شنوند، و عبید بن عمیر گفته است: نعره و خروش جهنم، نعره‌ای است که هیچ پیامبری و هیچ ملک دیگری از مواجهه و روبه‌رویی با آن باقی نمی‌ماند، و گفته‌اند: تغیظ؛ یعنی هیجان و جوشش برای آتش بوده و «زفیر»؛ یعنی نعره و فریاد، برای اهل آن است، مثل این‌که بگویی:
جوشش آتش را دید و نعره و فریاد اهل آن را شنید. «1»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ» «2»، فرموده: فرعون به سپاهیان خود گفت: «إِنَّ هؤُلاءِ»؛ یعنی اینان که یاران موسی هستند، «لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ»؛ یعنی جوانان اندکی هستند که از

جوانان بسیار آنان باقی مانده‌اند، و مفسرین گفته‌اند:
آن جوانانی که فرعون آنان را اندک می‌شمرد، ششصد هزار بودند و لشکریان فرعون تعدادشان خارج از حدّ شمارش بود. «وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ» گفته می‌شود که غاظه، اغتاظه و غیظة، وقتی است که او را به شدّت به خشم آورد و معنا این است که: آنان به واسطه مخالفتشان با ما در امر دین و به واسطه خروجشان از سرزمین ما با خشنودی از ما و رفتنشان با زیورهائی که به عاریه گرفته بودند، یا خالص شدنشان از بردگی و بندگی ما، ما را به شدّت به خشم آورده‌اند. «3»

---
(1). مجمع البیان، ج 7، ص 163.
(2). شعراء/ 55- 54.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 191.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 592
فی قوله تعالی: «وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ» «1» هم فرموده: خدای سبحان پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله امر فرمود به این‌که مکلفین را از روز قیامت بترساند، پس فرمود: «وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ»؛ آنان را از روز آزفة؛ یعنی روزی که نزدیک است، بترسان، و آن روز قیامت است؛ چون هرچیزی در آن روز، قریب و نزدیک است، و گفته‌اند: روز نزدیک شدن مجازات است. «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ»؛ یعنی آن به این جهت است که دل‌ها از جایگاه خودش از شدّت ترس کنده می‌شود تا به گلو می‌رسد و مانند آن است، قول تو که بگویی: «و بلغت القلوب الحناجر.» «کاظِمِینَ»؛ یعنی درحالی‌که غمناکند؛ ناخشنودند؛ پر از غم و اندوهند؛ پر شده‌اند از این‌که از شدّت ترس، دهن‌هایشان را بر دل‌هایشان گذاشته‌اند، «ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ»، مراد از «لِلظَّالِمِینَ»، مشرکین و منافقین‌اند؛ یعنی برای ظالمین و مشرکین کسی که قریب و نزدیک به او باشد و نفعی به او برساند، نیست، «وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ»: و برای آنان شفیعی نیست که شفاعت او پذیرفته شود، و این تفسیر بنا به قول ابن عباس است. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ» «3»، فرموده: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا»؛ یعنی به آنچه برای خدای متعال شبیه قرار داده بودند، و آن به این جهت است که فرزند هرچیزی شبیه به او و از جنس او است، پس معنا این است که: چون به یکی از آنان به تولّد فرزند دختر بشارت داده می‌شد، «ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا»: به واسطه غمی که به سبب نسبت آن دختر، بر او عارض می‌گردید، چهره‌اش سیاه می‌شد. «وَ هُوَ کَظِیمٌ»؛ یعنی: و او از اندوه و غم و شدت خشم پر گردیده. «4»

نیز فی قوله تعالی، «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ

---

(1). غافر/ 18.
(2). مجمع البیان، ج 8، ص 519- 518.
(3). زخرف/ 17.
(4). مجمع البیان، ج 9، ص 43.

مَکْظُومٌ» «1»، فرموده: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ»، در ابلاغ رسالت و ترک مقابله با آنان؛ یعنی با کفار، صبر کن، و گفته‌اند: لام «لِحُکْمِ»، جاری مجرای «الی» است و معنای جمله این‌که:

صبر کن تا خدای متعال به پیروزی دوستان تو و غلبه بر دشمنانت حکم نماید، و گفته‌اند: معنایش این است که: بر حکم خدای تعالی در تخلیه بین ظالم و مظلوم صبر کن تا پایان کتاب برسد. «وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ»، صاحب الحوت؛ یعنی یونس. بدین معنا که: در طلب تعجیل عذاب هلاکت قوم، مانند یونس مباش و از بین قومت مانند او خارج مشو، پیش از آن‌که خدای تعالی به تو اذن بدهد؛ هم‌چنان‌که یونس خارج شد.

«إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ»؛ یعنی پروردگارش را در دل ماهی می‌خواند و او از تصرّف در امور محبوس بود، و آنچه را با آن پروردگارش را ندا می‌کرد، قوله: «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» بود، و گفته‌اند: «مَکْظُومٌ»؛ یعنی به وسیله غم و اندوه، در حال خفقان بود و در اثر شدّت خشم شفایی نمی‌یافت. «2»

ابی القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی در تفسیر کشّاف، فی قوله تعالی:

«ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «3»، فرمود:

«ها»؛ برای تنبیه است، و «أَنْتُمْ»، مبتدا و «أُولاءِ»، خبر آن می‌باشد؛ یعنی آگاه باشید شما همان خطاکاران در دوستی کردن نسبت به منافقین اهل کتاب هستید، و قوله:

«تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ»، بیان خطاهای آنان در دوستی نمودن است. آن‌جا که نسبت به اهل دشمنی‌های سخت، بذل محبت می‌نمودند، و گفته‌اند: «أُولاءِ»، موصول، و «تُحِبُّونَهُمْ»، صله آن است، و «واو»، در قوله: «وَ تُؤْمِنُونَ»، برای حال بوده، و نصب آن از «لا یُحِبُّونَکُمْ» است؛ یعنی آنان شما را دوست نمی‌دارند، درحالی‌که شما به همه کتاب‌های آنان ایمان آورده‌اید و با این همه، آنان دشمن شما هستند، پس شما را چه

(1). قلم/ 48.
(2). مجمع البیان، ج 10، ص 341.
(3). آل عمران/ 119.

می‌شود که آنان را دوست می‌دارید، درحالی‌که آنان نسبت به هیچ چیزی از کتاب شما ایمان نمی‌آورند؟ و در آن، توبیخ شدید است به این‌که آنان در باطلشان سخت‌تر از شما در حق بودنتان هستند، و نحو آن؛ پس البته، آنان رنج و درد دارند؛ همان‌گونه که شما دارید، درحالی‌که شما امیدوار به خدای متعال هستید و آنان چنین امیدی ندارند، و افراد بسیار خشمگین و پشیمان را با گزیدن سرانگشتان و اطراف انگشتان بزرگ دست بیان نموده است. «قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ»، نفرین است علیه آنان، به این‌که شدّت خشمشان افزون گردد تا به واسطه آن به هلاکت برسند، و مراد از ازدیاد خشم، زیاد شدن چیزی است که شدّت خشم آنان را زیاد می‌کند، نظیر: قوت و نیروی اسلام، عزّت اهل اسلام و آنچه در این باب، مایه ذلت و خواری و هلاکت آنان است. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»: پس خدای متعال از آنچه در سینه‌های منافقین است، از قبیل:
شدت خشم، دشمنی سخت و آنچه در حال خلوت در گزیدن سرانگشتان بر آنان می‌گذرد، بسیار آگاه است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «2»، در تفسیر کشّاف تفسیری فرموده که خلاصه آن در همین مجلد، در فصل سی و پنجم: «عفو»، آمده و در این فصل، از تکرار آن خودداری می‌شود.
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «3»، فرموده: «وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ»؛ به آنان امر فرمود که در راحتی و در سختی با او؛ یعنی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله، همراه باشند، و در

(1). کشّاف، ج 1، ص 459.
(2). آل عمران/ 134.
(3). توبه/ 120.

سختی‌های ترسناک، از روی میل، رغبت و نشاط در حال غبطه خوردن، با

او باشند، و آن‌جا که آن حضرت با علم به این‌که نفسش نزد خدای متعال عزیزتر و گرامی‌تر از آنها است، خود را به سختی می‌اندازد، آنها هم در سختی‌ها با او همراهی کنند و خود را در سختی بیافکنند. پس چون آن حضرت با کرامت و عزتی که خاصّ او است، در نهایت سختی و ترس داخل می‌گردد، بر دیگران واجب است مستمرا آن حضرت را همراهی کنند، و این، نهی رسایی است با تقبیح کارشان و توبیخشان بر آن، و تهیج است برای پیروی با تعصّب از او. «ذلِکَ»، اشاره است به آنچه قولش بر آن دلالت دارد که برای آنان نیست که تخلّف نمایند، از وجوب همراهی کردن با آن حضرت، مثل این‌که گفته شود:
در راه جهاد، رنج و گرسنگی سخت به آنان نمی‌رسد و مکانی از مکان‌های کفار زیر سم ستوران آنان و در زیر چکمه‌هایشان و زیر پایشان و در زیر پای شترانشان قرار نمی‌گیرد و سرزمینی از زمین‌های آنان را با شدّت غضب آن کافران و تنگی سینه‌هایشان به تصرّف درنمی‌آورند، «وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا»: و مصیبتی به آنان نمی‌رسد از کشته شدن یا به اسارت درآمدن یا غنیمت دادن یا فرار کردن یا غیر آن، «إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ»: و پاداش نیک را و نایل شدن به تقرّب الهی را بر خود واجب می‌کنند، و آن، از چیزهایی است که موجب همراهی کردن با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً» «2»، فرمود:
یعنی هنگامی که نسبت به آنان در دیدگاه ناظر دوری باشد، صدای جوشش آن را می‌شنوند، و آن صدا را به فریاد شدید فرد خشمگین و نعره‌زننده تشبیه کرده است، و جایز است که مراد از آن این باشد که: هرگاه شعله‌های آتش آنها را ببینند، خشمناک شده و فریاد برکشند، از روی خشمی که به کفّار داشته و تمایلی که به گرفتن انتقام از ایشان در خود دارند. «3»

---
(1). کشّاف، ج 2، ص 220.
(2). فرقان/ 12.
(3). کشّاف، ج 3، ص 84.

فی قوله تعالی: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ» «1» هم فرموده: «إِنَّ هؤُلاءِ»، حکایت بعد از قول مضمر است، و «شرذمه»، طایفه و گروه اندک هستند. آنان را به اسمی نامید که دلالت بر قلّت دارد. بعد از آن‌که آنان را با قلیل توصیف نمود، قلیل را جمع نمود، پس هر دسته و حزب از آنها را قلیل قرار داد، و جایز است که از قلّت، خواری و ذلت اراده

کرده باشد، نه اقلیت از لحاظ تعداد را، و معنایش این است که:
آنان با وجود قلتشان انتظار پیروزی و غالب شدن و بالا گرفتن کارشان نمی‌رود، اما کارهایی را انجام می‌دهند که شدیدا ما را به خشم می‌آورند و سینه را تنگ می‌کنند، در حالی‌که ما قومی هستیم هشیار، محتاط و دوراندیش در امور، پس هرگاه شورشی‌ای بر ما بشورد، به سمت قطع فسادش، سرعت گیریم، و اینها عذرها و بهانه‌هایی بود که فرعون برای اهل مداین می‌آورد تا آنان گمان نکنند از قهر و غلبه او؛ یعنی موسی، شکست خورده است. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ» «3»، فرموده: «آزفه»، قیامت به این اسم نامیده شده، به واسطه ازوف بودن آن، یعنی نزدیک بودن به آن، و جایز است که مراد از یوم الازفه، زمان نزدیک بودن به اقدام به کار بزرگ باشد، و آن، نزدیکی آنان است به داخل شدن در آتش. پس در این موقع، دل‌های آنان از قرارگاهش بالا می‌آید و به گلوگاه‌های آنان می‌چسبد و از آن خارج نمی‌شود، پس نه آن خارج می‌شود تا آنان بمیرند، و نه به جاهای خود برگشت می‌کند تا آنها نفس بکشند و راحت گردند، لکن مانند خاری عارض بر آنها شده؛ چنان‌که فرمود: «فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سِیئَتْ وُجُوهُ الَّذِینَ کَفَرُوا.» پس اگر بگویی، «کاظِمِینَ»، چرا منصوب است؟ در جواب گویم، آن، حال از اصحاب قلوب است در معنا؛ زیرا معنای آن این است: زمانی که دل‌های آنان به گلوهایشان می‌رسد، در حال فرونشاندن آنها هستند، و جایز است که حال از قلوب باشد و این‌که قلوب غم

---

(1). شعراء/ 55- 54.
(2). کشّاف، ج 3، ص 114.
(3). غافر/ 18.

و رنجی را که در آن است و به گلوگاه‌ها رسیده، در حال فرونشاندن آن هستند، و البته، کاظم را به جمع سالم جمع نمود، چون آن را به کظم که از افعال عقلا است، وصف نمود، و جایز است که حال از قوله: «وَ أَنْذِرْهُمْ» باشد؛ یعنی بترسان آنان را درحالی‌که قادرند یا مشرفند بر فرونشاندن خشم. «حمیم»؛ یعنی دوست مهربان، و «مطاع»؛ یعنی کسی که در شفیع شدن مجاز است. پس اگر گفتی معنای قوله: «وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ» چیست؟ گویم احتمال دارد نفی، شامل شفاعت و طاعت باهم باشد، و این‌که شامل طاعت باشد بدون شفاعت. «1»
نیز فِی قوله تعالی: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ

مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ» «2»َ، فرموده: «بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا»، با جنسى كه آن را براى او مثل قرار دادند؛ يعنى شبه او؛ چون وقتى ملايكه را جزء اللّه و بعض از او قرار دهند، پس آن را از جنس او و مثل او قرار داده‌اند؛ زيرا فرزند نيست مگر اين‌كه از جنس پدر باشد؛ يعنى اين‌كه:
آنان اين جنس را به او نسبت دادند و از حالتشان اين بود كه چون به يكى از آنان گفته مى‌شد، براى او فرزند دخترى به دنيا آمده، رنگ چهره او در حال شدّت خشم و تأسف تيره مى‌شد و او پر از غم و اندوه مى‌گشت، و «ظلول»، به معناى گرديدن است؛ هم‌چنان‌كه در اكثر افعال ناقصه به همين معنا استعمال مى‌گردد. «3»
هم‌چنين فى قوله تعالى: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ» «4»، فرموده: «لِحُكْمِ رَبِّكَ»، و آن، مهلت دادن به آنان و به تأخير انداختن يارى و نصرت دادن تو عليه‌شان است. «وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ»، صاحب الحوت؛ يعنى يونس عليه السّلام، «إِذْ نادى در شكم ماهى، «وَ هُوَ مَكْظُومٌ»: پر شده از خشم شديد، و معنا اين است كه: آنچه از يونس سر زد از بى‌قرارى و آزردگى و خشمگين شدن، از تو سر نزند كه به گرفتارى او مبتلا مى‌شوى. «5»

---

(1). كشّاف، ج 3، ص 420.
(2). زخرف/ 17.
(3). كشّاف، ج 3، ص 482.
(4). قلم/ 48.
(5). كشّاف، ج 4، ص 148.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 598
مولى الاجل، سيد عبد اللّه بن محمّد رضا حسينى، معروف به شبّر، در تفسيرش فى قوله تعالى: «ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «1»، فرمود: «ها أَنْتُمْ أُولاءِ»، همان خطاكاران در دوستى نمودن با كفار هستند؛ «تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ»، بيان خطاى آنها است، «وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ»، مراد جنس كتاب است، «كُلِّهِ»؛ يعنى آنان شما را دوست ندارند و حال آن‌كه شما به كتاب‌هاى آنان ايمان داريد، پس شما را چه مى‌شود كه آنان را دوست مى‌داريد و آنان به كتاب شما ايمان نمى‌آورند، و در آن، توبيخ است در اين‌كه آنان در باطن خودشان، سخت‌تر از شما هستند در به حق بودنتان، «وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا»: و چون شما را ببينند، از جهت نفاقى كه دارند، مى‌گويند ايمان آورديم، «وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ»: و چون تنها باشند، سرانگشتان را از شدت خشم بر شما مى‌گزند، و كسى

که سخت خشمگین گردد و نادم و پشیمان باشد، از شدت خشم، سر انگشتان را می‌گزد. «قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ»، درخواستی است نسبت به آنان برای زیادی شدّت خشمشان که آن به واسطه گرایش بیشتر مردم به اسلام، در آنان عارض می‌شود. «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»: البته، خدای متعال به نهانی‌هایی که در سینه‌ها است، بسیار آگاه است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «3»، تفسیری فرموده که تفسیر آن در همین مجلد در فصل سی و پنجم: «عفو»، بیان شده است. برای همین در این فصل، از تکرار آن خودداری می‌شود.
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ

---

(1). آل عمران/ 119.
(2). تفسیر شبّر، ص 154.
(3). آل عمران/ 134.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «1»، فرموده: سزاوار نیست بر اهل مدینه و کسانی که اعراب اطراف مدینه هستند، در جنگ، از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله تخلّف نمایند و سزاوار نیست که خودشان را در سختی‌ها و رنج‌ها از او دور نگهدارند. «ذلِكَ»: این نهی از تخلّف، «بِأَنَّهُمْ»، به واسطه این است که «لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ»: به آنان تشنگی نمی‌رسد، «وَ لا نَصَبٌ»: و رنجی نمی‌رسد، «وَ لا مَخْمَصَةٌ»: و گرسنگی نمی‌رسد، «فِي سَبِيلِ اللَّهِ»: در جهاد در راه خدا، «وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ»: و قدمی را در میدان جنگ جابه‌جا نمی‌کنند که در آن کافران را به شدت به خشم آورند، «وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا»: و از جانب دشمن مصیبتی از قبیل: قتل یا غلبه بر آنان نمی‌رسد، «إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ»: مگر این‌که برای آنان عمل صالحی که بر آن استحقاق پاداش نیک دارند، ثبت گردد؛ «إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»: البته، خدای تعالی پاداش آنان را ضایع نمی‌کند، و در این‌جا تحریک و ترغیب به جهاد و اعمال خیر و پسندیده است. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً» «3»، فرموده: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ»؛ یعنی چون آنان در دیدگاه ناظر در مکان دوری باشند، «سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً»: صدای شدّت خشم آن را می‌شنوند. «زَفِيراً»، صدای جوشش آن را به صدای کسی که خشم و

نعره او بسیار شدید است، تشبیه نمود، یا این که خدای متعال برای آن، حیاتی را خلق می‌کند؛ پس او را می‌بیند و خشمناک می‌شود و نعره می‌کشد و آن، به واسطه شعله‌ور شدن آن است، پس با حذف مضاف، به آن نسبت داد. «4»

فی قوله تعالی: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ» «5» هم فرموده: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ»؛ یعنی طایفه، «قَلِيلُونَ»، جمع قلیل است؛ یعنی آنان طوایفی هستند که هر

---

(1). توبه/ 120.

(2). تفسیر شبّر، ص 441.

(3). فرقان/ 12.

(4). تفسیر شبّر، ص 752.

(5). شعراء/ 55- 54.

طایفه آن، قلیل و اندک هستند. آنان را اندک به حساب آورد و آنان ششصد و هفتاد هزار نیرو بودند و در لشکر او (یعنی فرعون) هزار هزار فرمانده بود که با هر فرمانده، هزار نیرو بود. «وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ»: و البته، آنان آنچه را که شدیدا ما را خشمگین و غضبناک می‌کند، انجام می‌دهند. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ كاظِمِينَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ» «2»، فرموده: «آزفه»؛ یعنی نزدیک؛ یعنی قیامت؛ زیرا هر آینده‌ای نزدیک است. «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ»؛ یعنی دل‌ها از ترس بالا آمده و به گلوگاه‌ها می‌چسبد. «كاظِمِينَ»: درحالی‌که پر از غم و اندوه است. «ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ»؛ یعنی برای ستمکاران دوستی که به او نزدیک و محب او باشد، نیست. «وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ»؛ یعنی نه شفاعتی برای او هست و نه اجابت از شفاعت. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ» «4»، فرموده: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا»: به آن جنسی که آن را برای او شبیه قرار داده‌اند؛ یعنی: و چون به آنان مژده دختردار شدن بدهند، «ظَلَّ»: می‌گردد، «وَجْهُهُ مُسْوَدًّا»: چون او را غم و اندوه فرامی‌گیرد، چهره‌اش تیره و سیاه می‌گردد. «وَ هُوَ كَظِيمٌ»: و او پر از رنج و محنت می‌گردد. «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ» «6»، فرموده: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ»؛ یعنی پس بر حکم پروردگارت با مهلت دادن به آنان صبر کن، «وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ»؛

یعنی در اظهار آزردگی‌ها و ناملایمات و رنج و محن، مانند یونَس مباش، «إِذْ نادی : هنگامی که پروردگار خود را ندا کرد، «وَ هُوَ مَکْظُومٌ»: و او در شکم ماهی یا در میان قومش پر از شدّت خشم بود. «7»

---

(1). تفسیر شبّر، ص 772.
(2). غافر/ 18.
(3). تفسیر شبّر، ص 691.
(4). زخرف/ 17.
(5). تفسیر شبّر، ص 997.
(6). قلم/ 48.
(7). تفسیر شبّر، ص 1147.

استاد علّامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «1»، فرموده: ظاهر این است که «أُولاءِ»، اسم اشاره بوده و لفظ «ها» برای تنبیه است، و لفظ «أَنْتُمْ» بین «ها» و «أُولاءِ» فاصله شده، و معنا این است: که شما همان‌هایی هستید که ... بر حدّ قول آنان که: «زید هذا و هند هذه کذا و کذا ...»، و قوله: «وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ»؛ «لام» در «الکتاب»، برای جنس است؛ یعنی: و شما به جمیع کتاب‌های آسمانی؛ یعنی کتاب‌های آنان و کتاب خودتان که از جانب خدای متعال نازل شده، ایمان دارید، در حالی‌که آنان به کتاب شما ایمان نمی‌آورند، و قوله: «وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا»؛ یعنی آنان منافقین هستند، و قوله: «وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ»، «عضّ»، گرفتن با فشردن به دندان بوده، و «انامل»، جمع انمله است و آن نوک انگشت می‌باشد، و «غیظ»، شدت خشم است. «عضّ الانامل علی شی‌ء»، ضرب المثل است برای حسرت و تأسف در حال شدت خشم و غضب، و قوله: «قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ»، درخواست برای آنان است به صورت امر، و این کلام به قوله: «إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ»، اتصال می‌یابد؛ یعنی خدایا! تو اینان را با شدّت خشمشان بمیران. البته، تو بسیار به سینه‌ها آگاهی؛ یعنی البته، تو بسیار به قلوب و نفوس اینها آگاهی. «2»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «3»، تفسیری فرموده: که همین مجلد، فصل سی و پنجم:

«عفو»، بیان شده و برای همین در این فصل، از تکرار آن خودداری می‌شود.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ما كانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ

---

(1). آل عمران/ 119.

(2). المیزان، ج 3، ص 427- 426.

(3). آل عمران/ 134.

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لا يَطَؤُنَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَ لا يَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» «1»، فرموده: «رغبة»، میل خاص نفسانی بوده و «رغبة فی شیء»، میل به سوی آن است به واسطه طلب منفعتی که در آن است، و «رغبة عن الشیء»، میل به ترک آن می‌باشد، و «باء» در «بأنفسهم»، برای سبب است.

پس قوله: «وَ لا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ»؛ یعنی جایز نیست که آنان به سبب اشتغال به نفوس خودشان، از او منصرف شوند، پس به هنگام مخاطرات جنگ و در سختی‌های سفر و مشقات آن، او را رها کنند و برای بهره‌مندی از لذات زندگی، سر جای خود بنشینند، و «ظمأ»؛ یعنی عطش، و «نصب»؛ یعنی رنج و محنت، و «مخمصة»؛ یعنی گرسنگی، و «غیظ»؛ یعنی شدّت خشم، و «ارض موطئ»، آن زمینی است که با قدم‌ها پایمال می‌گردد، و آیه شریفه حقّ تخلّف از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از مردم اهل مدینه و اعراب اطراف آن سلب می‌کند، پس از آن، یادآوری می‌نماید که خدای تعالی در مقابل این سلب نمودن از آنها، برایشان در هر مصیبتی که در جهاد به آنان وارد می‌شود، از گرسنگی، تشنگی، رنج و مصیبت، و در هر زمینی که با لگدمال کردن با قدم‌هایشان کافران را شدیدا به خشم می‌آورند، یا چیزی را از آن کفّار به دست می‌آورند، عمل صالحی برای آنان ثبت می‌شود؛ پس آنان نیکوکارانند و خدای متعال پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند، و این است معنای قوله: «ذلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ الی آخر الایة.» «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً» «3»، فرموده: در مفردات، «غیظ» را شدیدترین خشم گفته تا آن‌جا که فرموده: «تغیّظ»، اظهار و بیان غیظ است و گاهی این حالت با صدایی که شنیده می‌شود همراه است؛ هم‌چنان‌که فرموده: «سَمِعُوا لَها تَغَيُّظاً وَ زَفِيراً»، و در آن هم چنین آمده است: «زفیر»، نفس زدن است تا صدای دمیدن از استخوان‌های دنده برآید، و آیه حال آتش را نسبت به آنان، آن

---

(1). توبه/ 120.
(2). المیزان، ج 9، ص 427- 426.
(3). فرقان/ 12.

هنگامی که در روز جزا بر آنها ظاهر می‌شود، تمثیل کرده، به این‌که: آن آتش هنگامی که آنها بر آن ظاهر شوند، اشتداد یابد، مانند شیری که چون شکار خود را ببیند، غرش می‌نماید. «1»

فی قوله تعالی: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ» «2» هم فرموده: «إِنَّ هؤُلاءِ»؛ یعنی بنی اسرائیل، «لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ»، «شرذمة» از هرچیز، بقیه اندک است از آن چیز که توصیف آن به قلت، از باب تأکید است. «وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ»؛ یعنی آنان بعض اعمالی را انجام می‌دهند که به واسطه آن اعمال، ما را به شدت به خشم می‌آورند. «3»

نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ» «4»، فرموده: «آزفه»، از اوصاف قیامت بوده و معنای آن، نزدیک است. قال تعالی: «إِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعِیداً وَ نَراهُ قَرِیباً» «5»، و قوله تعالی: «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ»، «حناجر»، جمع حنجره بوده و آن سر برآمدگی گلو از خارج است، و «کون القلوب لدی الحناجر»، کنایه از نهایت ترس است، مثل این‌که از جایش کنده شده و از شدت ترس، به گلوگاه می‌رسد، «کاظِمِینَ»، از کظم بوده و آن، شدت غم و اندوه است، و قوله تعالی: «ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ»، «حمیم»؛ یعنی دوستی، یعنی برای آنان دوستی نیست که به واسطه دوستی، به یاری آنان به‌پا خیزد. قال تعالی: «فَلا أَنْسابَ بَیْنَهُمْ یَوْمَئِذٍ» «6»، و شفیعی نیست که شفاعت او پذیرفته شود. «7»

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ» «8»، فرموده: «مثل»، همان مثل و شبه مجانس با شی‌ء است. «ضرب الشی‌ء مثلا»، مجانس گرفتن او است با شی‌ء، و «بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا»، دختران هستند، و کظیم؛ یعنی پر از غم و اندوه و شدّت خشم، و معنای آن این است که: حالت آنان این‌گونه

---

(1). المیزان، ج 15، ص 204- 203.
(2). شعراء/ 55- 54.
(3). المیزان، ج 15، ص 301.
(4). غافر/ 18.
(5). معارج/ 7- 6.
(6). مؤمنون/ 101.
(7). المیزان، ج 17، ص 338.

(8). زخرف/ 17.

است که چون به یکی از آنان به دختردار شدن بشارت بدهند، آن چیزی که آن را شبیه و هم‌جنس با رحمان قرار داده، سیمای او از غم، تیره و سیاه شود و به جهت عدم رضایتش از این خبر، پر از غم و رنج و خشم شدید می‌گردد، و دختر را برای خود ننگ شمرده‌اند، لکن آنان راضی‌اند که چنین جنسی برای او باشد، و التفات در آیه به مغایب، برای حکایت از زشتی سیرت و ناپسندی طریق آنان برای غیر است تا از آن در شگفت شوند. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ» «2»، فرمود: یعنی صاحب حوت، یونس نبی علیه السّلام است، و «مَکْظُومٌ»، از کظم غیظ بوده و آن هنگامی است که شدّت خشم را فرومی‌برد، و لذا آن را به شدّت خشم به واسطه غم و اندوه تفسیر کرده‌اند، آن‌جا که برای شدّت خشمش شفایی نمی‌یابد، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را نهی فرمود از این‌که مانند یونس علیه السّلام باشد و او در زمان ندا پر از غم بود.

نهی فرمود از سبب آنچه منجر به نظیر این گرفتاری شود و آن تنگی سینه و عجله کردن برای نزول عذاب است، و معنای آن این است: پس برای قضای پروردگارت به فرصت دادن به آنان، صبر کن و به آنان مهلت بده و به واسطه کفرشان، برای عذاب آنها درخواست تعجیل نکن و مانند یونس نباش که مثل او می‌شوی، و او درحالی‌که پر از غم و اندوه و یا خشم شدید بود، با تسبیح کردن خدا ندا می‌کرد و به ظلم خود اعتراف می‌نمود؛ یعنی پس صبر کن و بر حذر باش که به چیزی شبیه آنچه او به آن مبتلا شد، گرفتار شوی، ندای او در شکم ماهی، «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ» بود، همان‌طور که در سوره انبیاء آمده است، و گفته‌اند: «لام» در «لِحُکْمِ رَبِّکَ»، به معنای «الی» بوده و در آن، تهدید است برای قوم او و وعده عذاب است برای آنان، که خدای تعالی به زودی بین او و بین آنها حکم می‌کند، و البته، وجهی که اول آوردیم، با سیاق آیه سابق، مناسب‌تر است. «3»

---

(1). المیزان، ج 18، ص 93.

(2). قلم/ 48.

(3). المیزان، ج 20، ص 48.

استاد محقق آیت اللّه ابی محمّد یعسوب الدّین رستگار جویباری در تفسیر بصائر فی قوله تعالی: «وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ

کاظِمِینَ ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ» «1»، فرموده: ای پیامبر صلّی اللّه علیه و آله! مردم را از ترس‌ها و بی‌قراری‌ها و عذاب‌های روز قیامت بترسان که وقت فرارسیدن آن نزدیک است، اگرچه مردم، زمان آن را دور می‌دانند؛ زیرا هرچیزی که در عالم هستی است، آن نزدیک می‌باشد؛ آنان را بترسان تا از زشتی اعمالشان و ناپسندی معتقداتشان و قبیح آرایشان که بر آن استحقاق حسرت و عذاب سخت دارند، دست بردارند، و البته، «ازفه»، از اوصاف قیامت و عذاب آن است و آن به معنای دانیه است؛ یعنی نزدیک، و آیات 44 ابراهیم، 51 اسراء، 39 مریم، 51 انعام و 40 نبأ در تأیید آن ذکر شده. قوله تعالی: «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ»؛ یعنی مردم را بترسان از روزی که در آن روز نفوس شدیداً به خشم آمده و سینه‌های کافران در آن روز تنگ می‌گردد؛ روزی که دل‌های منافق در آن روز خشک و فرتوت شده و قلوب ستمکاران در آن روز مضطرب و پریشان است؛ همه در آن روز، شتابان و شتابنده و گذران درگذرنده‌اند و تحوّل آنان در آن روز، ناشی از ترس و خوف و بی‌قراری است تا آن‌جا که دل‌های آنان از شدت خشم و اضطراب به گلوگاهشان می‌رسد و نزدیک است که راه تنفّس آنان مسدود شود، تا آن‌جا که می‌پندارند دل‌هایشان از جایش کنده شده و از شدّت خشم به گلویشان چسبیده است، پس می‌خواهند آن را به مواضع خودش در سینه‌شان برگردانند، و آن برنمی‌گردد و از بدن‌هایشان هم خارج نمی‌شود، پس در این حال می‌میرند.
سپس مؤلف آیات 6 تا 9 نازعات و 42 و 43 ابراهیم را در تأیید آن ذکر نموده و فرموده است: و قوله سبحانه: «ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ»، برای هرکس که به ظلم و ستم در زندگی دنیا آلوده است، از مشرک و کافر و از منافق و فاجر، از مفسدین گناهکار و از مستکبرین ستمکار که با فساد در گناه، تکبّر و سرکشی کرده است؛ برای او

---
(1). غافر/ 18.

در روز قیامت، نه دوستی مهربان است که برای او از عذاب‌های روز قیامت دفاع کند، و نه شفیعی هست که شفاعت او به اجابت برسد.
سپس مؤلف در تأیید آن، آیات: 39 زخرف، 37 فاطر، 99 تا 101 شعراء، 111 طه و 72 مائده را ذکر نموده است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ» «2»، فرموده: پس ای محمّد! در تبلیغ رسالت جاویدانت، و در تأخیر یاری و نصرت به تو علیه مشرکین مکذّب، صبر کن، و به آنان در لباس کفر و طغیانی که پوشیده‌اند، با صبر سازنده‌ای بدون نزاع و فرار از

آنچه نسبت به آن برای رسالت داری، مهلت بده، هرچند این امر به سبب مسخره نمودن و آزار و اذیت آنان و نیز به واسطه حکم پروردگارت، بر تو سخت و مشکل است، پس ما هرگز تو را رها نمی‌کنیم و تو در نظر ما هستی و بعض آنان را که گناهکار و کفران‌پیشه‌اند، اطاعت مکن و ثابت‌قدم باش تا امر خدای تعالی بر تو بیاید، همان‌گونه که پیامبران اولوا العزم صبر نمودند، و برای آنان طلب تعجیل در عذاب مکن.
سپس مؤلف در تأیید این تفسیر، آیات 48 طور، 24 انسان، 109 یونس و 35 احقاف را ذکر نموده است و در ادامه فرموده: و ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله! در طلب تعجیل عذاب و خشم شدید نسبت به قوم تکذیب‌کننده‌ات هم‌چون صاحب حوت که یونس نبی علیه السّلام است، مباش؛ زیرا هنگامی که به او ایمان نیاوردند، بر قومش غضب نمود، پس از پروردگارش هلاکت و نیستی را برای آنان طلب نمود، و او به واسطه کفر و عناد آنان، پر از غم و اندوه و مملو از خشم شدید بود، و اگر او بر این وضع قومش صبر می‌کرد و آنان را هر روز و هر روز به راه حق برمی‌گردانید و این کار را تکرار می‌کرد، قوم او هم او را اجابت می‌کردند؛ چون او با این عناد و لجاج آنان، در بین آنها بود، آنچه باقی می‌ماند خیری بود که ممکن بود در شراره آتش افروخته نور ایمان باشد، اگر تو با رفاقت و

---

(1). بصائر، ج 35، ص 844- 843.
(2). قلم/ 48.

حوصله، کسی را می‌یافتی که در او نور ایمان را بدمی، و در امساک و خودداری کردن بدون تعجیل، لطف و مهربانی حاصل می‌شد.
سپس مؤلف در تأیید تفسیر مذکور آیات 125 تا 127 نحل را ذکر نموده است. «1»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «2»، تحت عنوان: «بیگانگان را محرم اسرار خود نسازید»، چنین تفسیر فرموده: در این آیه می‌فرماید: شما ای جمعیت مسلمانان! آنان را از روی خویشاوندی، و یا همجواری، و یا به علل دیگر، دوست می‌دارید، غافل از این‌که آنها شما را دوست نمی‌دارند، درحالی‌که شما به تمام کتاب‌هایی که از طرف خداوند نازل شده (اعم از کتاب خودتان و کتاب‌های آسمانی آنها) ایمان دارید، ولی آنان به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند، این دسته از اهل کتاب، منافق هستند؛ چون با شما ملاقات کنند، می‌گویند، ما ایمان

داریم و آیین شما را تصدیق می‌کنیم، ولی چون تنها شوند، از شدّت کینه، عداوت و خشم، سرانگشتان خود را به دندان می‌گیرند. بگو ای پیامبر! با همین خشمی که دارید، بمیرید، و این غصه تا روز مرگ دست از شما برنخواهد داشت. شما از وضع آنها آگاه نبودید، و خدا آگاه است؛ زیرا خداوند از اسرار درون سینه‌ها باخبر است. «3»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «4»، تفسیری فرموده که در همین مجلد در فصل سی و پنجم: «عفو»، آورده شده و برای همین از تکرار آن در این‌جا، خودداری می‌کنیم.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ

---

(1). بصائر، ج 48، ص 343- 342.

(2). آل عمران/ 119.

(3). تفسیر نمونه، ج 3، ص 65، به اختصار.

(4). آل عمران/ 134.

فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» «1»، درباره جمله «لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا»، فرموده: بنا بر قول اکثر مفسرین، منظور آن است که مجاهدان راه خدا، هر ضربه‌ای از دشمن، از جراحت، قتل، اسارت و مانند آن، ببینند، در نامه اعمالشان برای پاداش الهی ثبت خواهد شد، و متناسب هریک، اجری خواهند داشت، و البته، با توجّه به این‌که آیه مشکلات مجاهدان را برمی‌شمرد، مناسب همین معنا است. ولی اگر روی ترکیب‌بندی خود این جمله، بخواهیم تکیه کنیم و متناسب با لغات، آن را تفسیر نماییم، معنای جمله چنین است که آنها هیچ ضربه‌ای بر پیکر دشمن وارد نمی‌کنند، مگر این‌که در نامه اعمالشان نوشته خواهد شد؛ زیرا «نال من عدوه» در لغت، به معنای ضربه زدن به دشمن است. «2»

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً» «3»، فرموده: هنگامی که این آتش آنها را از راه دور ببیند، چنان به هیجان می‌آید که صدای وحشتناک و خشم‌آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است، می‌شنوند.

و در شرح تعبیرات متعدد درباره «زفیر» فرموده: برای آتش دوزخ زفیر قایل شده؛ یعنی شبیه آن حالتی که انسان نفس را در سینه فرومی‌برد، آن‌چنان‌که دنده‌ها به طرف بالا رانده می‌شوند، و این معمولا در حالی است

که انسان بسیار خشمگین می‌گردد. «4»
فی قوله تعالی: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ» «5» هم فرموده: اینها گروه اندکی هستند (اندک از نظر تعداد در مقابل فرعونیان و اندک از نظر قدرت): «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ.» بنابراین در مبارزه با این گروه، با آن همه قدرتی که ما داریم، جای هیچ‌گونه نگرانی نیست که برنده ماییم. «شرذمه» در اصل، به معنای گروه اندک و باقیمانده چیزی بوده و به لباس پاره‌پاره، «شراذم» گفته می‌شود، بنابراین علاوه بر

---

(1). توبه/ 120.
(2). تفسیر نمونه، ج 8، ص 187، به اختصار.
(3). فرقان/ 12.
(4). تفسیر نمونه، ج 15، ص 37- 36، به اختصار.
(5). شعراء/ 55- 54.

معنای اندک بودن، پراکندگی نیز در مفهوم آن افتاده است. گویا فرعون با این تعبیر می‌خواست عدم انسجام بنی اسرائیل را از نظر نفرات لشکر نیز مجسّم کند. سپس افزود:
ما چه‌قدر حوصله کنیم؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نماییم؟! اینها ما را به خشم و غضب آورده‌اند: «وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ.» «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ كاظِمِينَ ما لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ» «2»، پنج ویژگی از ویژگی‌های قیامت را در این آیه چنین تفسیر فرموده: نخست می‌گوید: آنها را از روز نزدیک بترسان: «وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْآزِفَةِ.» آزفه در لغت، به معنای «نزدیک» است، و چه نامگذاری عجیبی است که به جای «یوم القیامه»، «یوم الازفة» بیان شده، تا بی‌خبران نگویند: هنوز تا قیامت، زمان بسیار زیادی است؛ فکر خود را مشغول قیامت نکنید که وعده‌ای است نسیه!
دومین توصیف این‌که: در آن روز، از شدت هول و ترس، دل‌ها به گلوگاه می‌رسد: «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَى الْحَناجِرِ». به هنگامی که انسان در تنگناهای سخت قرار می‌گیرد، احساس می‌کند که گویی قلبش دارد از جا کنده می‌شود؛ گویی می‌خواهد از حنجره‌اش بیرون بپرد.
عرب از این حالت، تعبیر به: «بلغت القلوب الحناجر» می‌کند، و شاید معادل آن در فارسی این باشد که می‌گوییم: «جانش به لب رسید.» در توصیف سوم می‌گوید: وجود آنها مملوّ از غم و اندوه می‌شود، امّا توانایی اظهار آن را ندارند: «كاظِمِينَ». کاظم از ماده کظم، در اصل، به معنای بستن دهان مشکی است که پر از آب باشد. سپس در مورد کسانی که از خشم پر می‌شوند، اما به دلایل مختلفی آن را اظهار نمی‌دارند، اطلاق شده

است. جهت چهارمین توصیف این‌که: برای ستمکاران دوستی وجود ندارد: «ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ.» در پنجمین توصیف می‌فرماید: و نه شفاعت‌کننده‌ای که شفاعتش پذیرفته شود: «وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ»؛ چرا که شفاعت شافعان راستین، مانند: انبیا و اولیا نیز

---

(1). تفسیر نمونه، ج 15، ص 237، به اختصار.
(2). غافر/ 18.

به اذن پروردگار است، و به این ترتیب، قلم بطلان بر پندار بت‌پرستان که بت‌ها را شفعای خود در پیشگاه خدا می‌دانستند، می‌کشد. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ» «2»، فرموده: هر گاهی یکی از آنها را به همان چیزی که برای خداوند رحمن شبیه قرار داده، بشارت دهند، صورتش از فرط ناراحتی سیاه می‌شود، و مملوّ از خشم و غضب می‌گردد. منظور از «بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا»، همان فرشتگانی است که آنها را دختران خدا می‌دانستند، و درعین‌حال، معبود خود قرار می‌دادند، و شبیه و مانند او واژه «کظیم» از ماده کظم (بر وزن نظم)، به معنای گلوگاه است، و به معنای بستن گلوی مشک آب بعد از پر شدن نیز آمده، و لذا این کلمه در مورد کسی که قلبش مملوّ از خشم یا غم و اندوه است، به کار می‌رود. این تعبیر به خوبی حاکی از تفکّر خرافی مشرکان ابله در عصر جاهلیت در مورد تولّد فرزند دختر است که چگونه از شنیدن خبر ولادت دختر ناراحت می‌شدند، درعین‌حال، فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ» «4»، فرموده: و از آن‌جا که سرسختی و بی‌منطقی مشرکان و دشمنان اسلام گاه چنان قلب پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را می‌فشرد که امکان داشت در مورد آنها نفرین کند، خداوند در این آیه، پیامبرش را دلداری داده و امر به صبر و شکیبایی می‌کند، می‌فرماید: صبر کن و منتظر فرمان پروردگارت باش. منتظر باش تا خداوند وسایل پیروزی تو و یارانت و شکست دشمنانت را فراهم سازد. هرگز برای عذاب آنها عجله مکن، و بدان این مهلت‌ها که به آنها داده می‌شود، یک نوع عذاب استدراج است. سپس می‌افزاید: و مانند صاحب داستان ماهی، یونس، نباش که برای مجازات قومش عجله کرد و گرفتار و مجازات ترک اولی شد: «وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ.» در آن زمان که خدا او را از درون

---

(1). تفسیر نمونه، ج 20، ص 64- 63، به اختصار.
(2). زخرف/ 17.

(3). تفسير نمونه، ج 21، ص 28- 27، به اختصار.
(4). قلم/ 48.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 611
شكم ماهى خواند، درحالى‌كه محبوس بود و سينه‌اش مملو از غم و اندوه: «إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ.»
درباره مكظوم فرموده: به‌هرحال، «مَكْظُومٌ» از ماده كظم (بر وزن هضم)، به معناى گلوگاه است و «كظم سقاء»، به معناى بستن دهان مشك است بعد از پر شدن؛ به همين مناسبت به كسانى كه بسيار خشمگين يا غمناك مى‌شوند، و خويشتن‌دارى مى‌كنند، كاظم گفته مى‌شود، و باز به همين مناسبت، اين واژه در معناى «حبس» نيز به كار رفته، بنابراين «مَكْظُومٌ» در آيه فوق، دو معنا مى‌تواند داشته باشد؛ مملو بودن از خشم و اندوه، و يا محبوس بودن در شكم ماهى، ولى معناى اول، چنان‌كه گفتيم، مناسب‌تر است. «1»

4. کظم غیظ در تفاسیر روایی

علّامه سید هاشم حسینی بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان، و علّامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی رحمه اللّه در تفسیر نور الثقلین، و علّامه شیخ جلال الدین سیوطی رضی اللّه عنه در تفسیر در المنثور، روایاتی را در ذیل هریک از آیات منتخب کظم غیظ، نقل کرده‌اند که در این‌جا پس از ذکر هر آیه، به نقل جمله‌ای از آنها می‌پردازیم.

فی قوله تعالی: «ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا يُحِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «2»، روایاتی نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- علی بن ابراهیم فی قوله تعالی: «عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَيْظِ»، فرموده:

«اطراف الأصابع.»؛ یعنی سر انگشتان. «3»

ب- ابن اسحاق، ابن جریر و ابن منذر درباره قوله: «وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتابِ كُلِّهِ»، از ابن عباس اخراج نمودند: «ای بکتابکم و کتابهم و بما مضی من الکتب قبل ذلک و هم یکفرون بکتابکم،

---

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 421- 420، به اختصار.

(2). آل عمران/ 119.

(3). برهان، ج 1، ص 192- نور الثقلین، ج 1، ص 384، حدیث 336.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 612

فانتم احقّ بالبغضاء لهم منهم لکم.»: یعنی شما به کتابتان و کتاب آنان و آنچه از کتاب‌های پیشینیان که گذشت، ایمان دارید و آنان به کتاب شما کافرند؛ پس شما سزاوارترید برای خشم ورزیدن شدید نسبت به آنان از آنها نسبت به شما. «1»

ج- عبد بن حمید و ابن جریر درباره قوله: «وَ إِذا لَقُوكُمْ قالُوا آمَنَّا» الایة، از قتاده اخراج نمودند که او گفت: آن‌گاه که مؤمنین را می‌دیدند، می‌گفتند: ایمان آوردیم؛ این را نمی‌گفتند، مگر به خاطر ترسی که از خون و اموالشان داشتند، پس این‌چنین عمل می‌کردند، و آن هنگام که در خلوت می‌شدند، از خشم سر انگشتان را می‌گزیدند. او می‌گوید: از آن جهت بود که شدّت خشم و ناخشنودی را برای خود، و خوشی و راحتی را برای مؤمنین می‌یافتند. «2»

د- ابن جریر از سدی درباره قوله: «عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنامِلَ» اخراج نمود که او گفت: «" الْأَنامِلَ" الاصابع.»؛ یعنی انامل به معنای انگشتان است. «3»

نیز فی قوله تعالی: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكاظِمِينَ الْغَيْظَ

وَ الْعافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» «4»، روایاتی را نقل نموده‌اند که در همین مجلد در فصل سی و پنجم: «عفو»، نقل شده و برای همین در این فصل از تکرار نقل آن خودداری می‌شود.
همین‌طور فی قوله تعالی: «ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ» «5»، روایتی نقل شده است:
علی بن ابراهیم فرمود: قوله: «ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَةِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ»؛ یعنی تشنگی، «وَ

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 66.
(2). در المنثور، ج 2، ص 66.
(3). در المنثور، ج 2، ص 66.
(4). آل عمران/ 134.
(5). توبه/ 120.

لا نَصَبٌ»؛ یعنی رنج و سختی، «وَ لا مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»؛ یعنی گرسنگی، «وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ»؛ یعنی داخل در شهرهای کفار می‌شوند، «وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا»؛ یعنی قتل و اسارت، «إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.» «1»
فی قوله تعالی: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً» «2» هم روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- علی بن ابراهیم درباره قوله: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ» گفت: امام فرمودند در مسیر یک ساله، و طبرسی در مجمع البیان آن را از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت نمود. «3»
ب- در مجمع البیان فرموده: قوله: «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ»؛ یعنی از مسیری یک صد ساله. این، قول سدی و کلبی است و ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «من مسیر سنة.»: از فاصله یکساله. «4»
نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ» «5»، روایاتی نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- علی بن ابراهیم فرمود: و در روایتی ابی جارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قوله: «لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ»، امام علیه السّلام می‌فرماید: «عصبة قلیلة.»؛ یعنی گروه اندک. «6»
ب- فریابی، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابی حاتم درباره قوله:

«إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلَونَ»، از ابن مسعود اخراج نمودند که فرمود: آنان ششصد و هفتاد هزار نفر بودند.
ابن ابی شیبه و ابن جریر مانند همین تعداد را از ابی عبید اخراج نمودند. «7»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ» «8»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

---

(1). برهان، ج 2، ص 450.
(2). فرقان/ 12.
(3). برهان، ج 2، ص 748.
(4). نور الثقلین، ج 4، ص 7.
(5). شعراء/ 55- 54.
(6). برهان، ج 3، ص 764، ج 4، ص 53، حدیث 28.
(7). در المنثور، ج 5، ص 85- 84.
(8). غافر/ 18.

الف- علی بن ابراهیم فی قوله: «أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ»، فرمود: یعنی روز قیامت. فی قوله: «إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ» فرمود: در حال شدّت غم و اندوه و رنج و محنت زیاد. پس از آن، فرمود: «ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ»؛ یعنی هرچه می‌نگرد، قبول شدن شفاعت برای او آزاد و جایز نمی‌شود. «1»
ب- در کتاب روضه کافی در کلامی از علی بن حسین علیه السّلام آورده که حضرت فرموده است: «و اعلم یابن آدم! ان وراء هذا، اعظم و افظع و اوجع للقلوب یوم القیامة، و ذلک یوم الازفة؛ اذ القلوب لدی الحناجر کاظمین.»؛ یعنی ای فرزند آدم! بدان البته، بعد از این جهان برای دل‌ها روز قیامت، عظیم‌تر، و سخت‌تر و دردناک‌تر بوده و آن روز نزدیک است؛ آن زمانی که دل‌ها درحالی‌که پر از شدّت خشم و غم و اندوه است، به گلوگاه نزدیک می‌گردد. «2»
ج- احمد بن زیاد با اسنادش تا برسد به ابی عمیر، و او از موسی بن جعفر علیه السّلام روایت نمود که در ضمن حدیثی طولانی فرموده است: «یا ابا احمد! ما من مؤمن یرتکب ذنبا الا ساء ذلک و ندم علیه، و قد قال النبی صلّی اللّه علیه و آله: کفی بالندم توبة، و قال علیه السّلام: من سرته حسنته و سائته سیئته، فهو مؤمن، فان لم یندم علی ذنب یرتکبه، فلیس بمؤمن و لم تجب له الشفاعة و کان ظالما، و اللّه تعالی یقول:" ما لِلظَّالِمِینَ مِنْ حَمِیم وَ لا شَفِیع یُطاعُ".»؛ یعنی ای ابا احمد! مؤمن نیست

کسی که گناهی راً مرتکب ًشود، مگر این‌که آن گناه او را غمگین و اندوهناک سازد و نسبت به آن ارتکاب به آن پشیمان گردد، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرموده است: برای پشیمانی، توبه کافی است، و آن حضرت علیه السّلام فرمود: کسی که کار نیکش او را مسرور سازد و کار زشتش او را غمگین و محزون کند، او مؤمن است، پس اگر بر گناهی که آن را مرتکب شده، نادم و پشیمان نگردد، او مؤمن نبوده و شفاعتش واجب نیست و او ستمگر و ظالم است و خدای تعالی می‌فرماید: «ما لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ.» «3»

---

(1). برهان، ج 4، ص 951.
(2). نور الثقلین، ج 4، ص 517، حدیث 31.
(3). نور الثقلین، ج 4، ص 517، حدیث 32.

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- علی بن ابراهیم فرمود: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا»؛ یعنی هنگامی که برای آنان فرزندان دختر متولّد می‌شدند، «ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ»: چهره‌شان تیره و سیاه می‌گردید و درحالی‌که غمناک و اندوهبار بود، شدّت خشم خود را فرو می‌برد. «2»

ب- عبد بن حمید، ابن جریر و ابن منذر فی قوله: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا»، از مجاهد اخراج نمودند که او گفت: «ولدا.»: چون فرزندی متولّد می‌شد. «3»

نیز فی قوله تعالی: «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لا تَكُنْ كَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ» «4»، روایتی نقل شده:

در تفسیر علی بن ابراهیم و در روایت ابی جارود از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قوله: «إِذْ نادى وَ هُوَ مَكْظُومٌ»: قال: یعنی امام باقر علیه السّلام در این روایت مکظوم را کسی که غمگین و پر از غم و اندوه است، معنا کردند. «5»

5. تدبّر در آیات کظم غیظ

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «6» در این‌جا با بررسی تفاسیری که از آیات به عمل آمده و با توجّه به سیاق هر آیه، هریک از الفاظ:
غیظ، تغیّظ و کظم الغیظ و کاظمین، کظیم و مکظوم را در هر آیه معنا می‌کنیم، و پس از آن، با ذکر هر آیه، به تفسیر آن می‌پردازیم و سپس در تأیید معنای بررسی شده، به آیات دیگر قرآن استناد می‌کنیم.

---

(1). زخرف/ 17.
(2). برهان، ج 4، ص 981.
(3). در المنثور، ج 6، ص 15.
(4). قلم/ 48.
(5). نور الثقلین، ج 5، ص 399، حدیث 61- برهان، ج 4، ص 1142.
(6). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 616

معنای الفاظ کظم غیظ و تفاسیر آیات آن و استناد به آیات دیگر قرآن

1. معنای اول غیظ

اشاره

یکی از معانی غیظ، خشم شدید منافقین است نسبت به مؤمنین، و این خشم شدید، به واسطه پیروزی مسلمان‌ها و علوّ کلمه اسلام و وحدت کلمه مؤمنین است:
«ها أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَ لا یُحِبُّونَکُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْکِتابِ کُلِّهِ وَ إِذا لَقُوکُمْ قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا عَضُّوا عَلَیْکُمُ الْأَنامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَیْظِکُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ» «1»؛ یعنی این خود شما مؤمنین هستید که آن منافقین از اهل کتاب را دوست می‌دارید و آنان شما را دوست نمی‌دارند و شما به همه کتاب‌های آنان و کتاب خودتان ایمان دارید، و چون آنان شما را ملاقات کنند، گویند، ما ایمان آوردیم، و چون خلوت کنند، از شدت خشم نسبت به شما (به واسطه پیروزی‌هایتان و علوّ کلمه اسلام و وحدت شما مؤمنین)، سرانگشتان را به دندان بگزند. ای پیامبر! به آنان بگو: با این شدت خشمتان (به واسطه پیروزی‌هایی که با نصرت الهی مستمرا نصیب مسلمانان می‌گردد، بمیرند. البته، خدای تعالی به آنچه (از بغض و کینه منافقین نسبت به مسلمین) در درون سینه‌ها است، بسیار آگاه می‌باشد.

استناد به آیات دیگر قرآن

در آیه بعد، از آنچه در درون سینه‌های منافقین اهل کتاب می‌گذرد، خبر داده و می‌فرماید: اگر آنان خوبی و خوشی در شما احساس کنند، بدشان آمده و ناخشنود شوند، و اگر بدی و ناراحتی به شما اصابت کند، شادمان می‌گردند، و اگر شما صبر و شکیبایی داشته باشید و از آنچه مایه خشنودی آنان است، پروا داشته باشید، حیله‌های آنان هیچ ضرری به شما نمی‌رساند. البته، خدای متعال نسبت به آنچه آنان عمل می‌کنند، احاطه کامل دارد. «إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَ إِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِها وَ إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ بِما يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ.» «2»

---

(1). آل عمران/ 119.
(2). آل عمران/ 120.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 617

2. معنای کظم غیظ

اشاره

کظم غیظ؛ یعنی فروبردن خشم شدید توأم با شکیبایی و عفوّ، مانند قوله تعالی:
«الَّذِینَ یُنْفِقُونَ فِی السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْکاظِمِینَ الْغَیْظَ وَ الْعافِینَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ» «1»؛ یعنی (متقین) کسانی هستند که هم در حال وسعت مالی و خوشحالی، و هم در حال سختی مالی و بدحالی، انفاق و بذل و بخشش می‌کنند و آن هنگام که همه وجودشان از خشم پر شده، با شکیبایی آن را فرومی‌برند و درصدد انتقام از کسی که سبب خشم آنها شده نیستند، و از آنچه جایز است از مردم گذشت کنند، گذشت می‌کنند، و خدای متعال همه نیکوکاران را دوست می‌دارد.

الف- در آیه 16 سوره تغابن، به مؤمنین امر می‌کند که: در حدّ توان، تقوای الهی داشته باشند و از خدای تعالی پروا کنند و به قصد عمل نمودن بشنوند و اطاعت کنند و انفاق کنند که آن برای خودشان خیر و نیکو است، و در توصیف رستگاران می‌فرماید:
کسانی که نفسشان را از بخل ورزیدن نگاه دارند، رستگارند. «فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.»
ب- در آیه 37 سوره شوری، درباره اوصاف مؤمنین می‌فرماید: از کارهای زشت و گناهان کبیره دوری می‌کنند، و چون خشمناک شوند، بر آن پوشش می‌نهند (یعنی آن خشم را در خود فرومی‌برند): «وَ الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ.»
ج- در آیه 126 سوره نحل، ضمن ترجیح صبر و شکیبایی بر انتقام گرفتن، می‌فرماید: اگر خواستید امر انتقام گرفتن را تعقیب کنید، به مانند آنچه نسبت به شما انجام داده‌اند، انتقام بگیرید و اگر صبر و خویشتن‌داری کنید، البته، آن برای شکیبایان بهتر است: «وَ إِنْ عاقَبْتُمْ فَعاقِبُوا بِمِثْلِ ما عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ.»

---

(1). آل عمران/ 134.

3. معنای دوم غیظ

اشاره

یک معنای غیظ، خشم شدید کفّار است که در اثر فتح و غلبه مسلمین بر سرزمین‌های آنان در آنها حاصل می‌شود. قوله تعالی: «ما کانَ لِأَهْلِ الْمَدِینَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَهٌ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ.» «1»؛ یعنی برای اهل مدینه و کسانی از اعراب که در اطراف مدینه در بادیه‌ها ساکنند، سزاوار نباشد که شرکت در جنگ (تبوک) را از پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله به تأخیر اندازند و سزاوار نباشد که رفاه نفوس خودشان را بدون رفاه او طلب کنند. آن دوری از تأخیر، به واسطه این است که تشنگی سخت به آنان نمی‌رسد و رنجی به بدن‌های آنان نمی‌رسد و گرسنگی طاقت‌فرسا در طاعت خدای تعالی به آنان نمی‌رسد و قدم‌هایشان را در میدان جنگ بر جای پای کافران نمی‌گذارند و در اثر فتح و غلبه بر سرزمین کفّار، خشم شدید آنان را برنمی‌انگیزند و از دشمن چیزی را غنیمت به دست نمی‌آورند، مگر این‌که برای آن مؤمنین عمل صالح ثبت گردد. البته، خدای تعالی پاداش نیکوکاران را (که کارشان مستحقّ مدح و ستایش است) ضایع نمی‌کند.

استناد به آیات دیگر قرآن

در آیه 25 سوره احزاب، شدت خشم کفّار را در جنگ احزاب که خیری برای آنان نداشت و برای مؤمنین ثمربخش بود، بیان می‌فرماید: «وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ وَ کانَ اللَّهُ قَوِیًّا عَزِیزاً.»

4. معنای تغیّظ

اشاره

تغیّظ، اظهار شدّت خشم است که برحسب مورد آن، در ظاهر چهره، یا در حالت، و یا در صدا بیان می‌شود. «إِذا رَأَتْهُمْ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ سَمِعُوا لَها تَغَیُّظاً وَ زَفِیراً» «2»؛ یعنی

---

(1). توبه/ 120.
(2). فرقان/ 12.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 619
زمانی که کافران از جایگاه دوری آتش (دوزخ) را می‌بینند، صدای جوشش ناشی از التهاب درونی و خروش مهیب آن را که شیهه می‌کشد، می‌شنوند.

استناد به آیات دیگر قرآن

در آیه 106 و آیه 107 سوره هود می‌فرماید: «زفیر» و «شهیق»؛ یعنی صدای خروش آتش و صدای ضعیف آن برای افراد بدبختی که در آتش دوزخ هستند، دایمی و جاویدان است. «فَأَمَّا الَّذِینَ شَقُوا فَفِی النَّارِ لَهُمْ فِیها زَفِیرٌ وَ شَهِیقٌ خالِدِینَ فِیها ما دامَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا ما شاءَ رَبُّکَ إِنَّ رَبَّکَ فَعَّالٌ لِما یُرِیدُ.»

5. معنای سوم غیظ

اشاره

یک معنای غیظ، خشم شدید کفار است به واسطه مخالفت با مؤمنین در امر دین:

«إِنَّ هؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِیلُونَ وَ إِنَّهُمْ لَنا لَغائِظُونَ.» «1»؛ یعنی فرعون به سپاهیان خود گفت:

البته، اینان (که مؤمنین و یاران موسی هستند) جوانان اندکی هستند که هر دسته از آنان قلیل و اندک است، و البته، آنان به واسطه مخالفتشان با ما در امر دین، سخت ما را به خشم آورده‌اند.

استناد به آیات دیگر قرآن

الف- البته، کافران دشمن آشکار شما مؤمنین‌اند: «إِنَّ الْکافِرِینَ کانُوا لَکُمْ عَدُوًّا مُبِیناً.» «2»

ب- البته، کافران به‌جز گول و فریب در چیزی نیستند. «إِنِ الْکافِرُونَ إِلَّا فِی غُرُورٍ» «3»

ج- البته، خدای تعالی کافران را لعنت نموده و برای‌شان آتش افروخته و سوزاندن را مهیا نموده: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً.» «4»

6. معنای کاظمین

اشاره

کاظمین؛ یعنی حالت سکوت ناشی از ترس کسانی که پر از غم و اندوهند: «وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ.» «5»؛ یعنی:

---

(1). شعراء/ 55- 54.
(2). نساء/ 101.
(3). ملک/ 20.
(4). احزاب/ 64.
(5). غافر/ 18.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 620

(خدای تعالی به پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله امر فرمود که:) و آنان (یعنی مکلّفین) را از روزی که نزدیک است (یعنی روز قیامت) بترسان؛ زیرا در آن روز دل‌ها (از شدّت ترس) به گلوگاه‌ها می‌رسد، آنان درحالی‌که پر از غم و اندوهند، ساکت و خاموش‌اند، برای ظالمین، کسی که قریب و نزدیک به آنان باشد (و نفعی به آنان برساند)، نیست و نه شفیعی که شفاعت او مورد قبول واقع شود.

استناد به آیات دیگر قرآن

«قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ واجِفَةٌ» «1»: دل‌ها در آن روز (که قیامت است) هراسان است.

7. معنای کظیم

اشاره

کظیم؛ یعنی پر از غم و اندوه شدن: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ» «2»؛ یعنی: و چون به یکی از آنان به آنچه بر وجه مثل، او را به خدای تعالی نسبت می‌دادند (یعنی به تولّد فرزند دختری) بشارت می‌دادند، چهره او (به واسطه غمّ منسوب شدن دختر به او) سیاه می‌گردید و او پر از غم و اندوه می‌شد.

استناد به آیات دیگر قرآن

الف- حق تعالی در احوال حضرت یعقوب علیه السّلام می‌فرماید: «وَ تَوَلَّی عَنْهُمْ وَ قالَ یا أَسَفی عَلی یُوسُفَ وَ ابْیَضَّتْ عَیْناهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ کَظِیمٌ.» «3»

ب- و در احوال اعراب جاهلی می‌فرماید: «وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثی ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ کَظِیمٌ.» «4»

8. معنای مکظوم

اشاره

مکظوم؛ یعنی مغموم محبوس، یعنی کسی که در حال غم و اندوه محبوس است و نمی‌تواند برای رفع گرفتاری خود کاری انجام دهد؛ چنان‌که در قوله تعالی آمده است:
«فَاصْبِرْ لِحُکْمِ رَبِّکَ وَ لا تَکُنْ کَصاحِبِ الْحُوتِ إِذْ نادی وَ هُوَ مَکْظُومٌ.» «5»؛ یعنی پس (ای

---

(1). نازعات/ 8.
(2). زخرف/ 17.
(3). یوسف/ 84.
(4). نحل/ 58.
(5). قلم/ 48.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 621

پیامبر!) تا حکم پروردگارت صبر و خویشتن‌داری کن و مانند یونس نبی مباش (و از بین قومت مانند او خارج مشو پیش از آن‌که خدای تعالی به تو اذن بدهد؛ هم‌چنان‌که یونس خارج شد)، آن زمانی که پروردگارش را می‌خواند، درحالی‌که او در شکم ماهی مغموم محبوس بود.

استناد به آیات دیگر قرآن

در آیات 87 و 88 سوره انبیاء قوله: «فَنادی فِی الظُّلُماتِ»، و قوله: «نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ»، مؤید معنای محبوس مغموم در معنای مکظوم است: «وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَیْهِ فَنادی فِی الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظَّالِمِینَ فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّیْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ کَذلِکَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ.» «1»

در کتاب غرر الحکم و درر الکلم در «باب کظم غیظ»، سخنانی به اقتصار، از امام المتقین، مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده است که در این‌جا به نقل آنها می‌پردازیم:

1. «من کظم غیظه، کمل حلمه.»: کسی که خشم خود را فروببرد، حلم و بردباریش کامل می‌گردد.

2. «الکاظم من أمات أضعانه.»: فروبرنده خشم، کسی است که کینه‌های خود را بمیراند و از کسی کینه‌ای در دل نگیرد.

3. «اکظم الغیظ، تزد حلما.»: خشم را فروبر، تا حلم را زیاد بگردانی.

4. «الکظم ثمرة الحلم.»: فروبردن خشم، نتیجه و ثمره حلم و بردباری است.

5. «رأس الحلم الکظم.»: رأس بردباری و حلم، فروبردن خشم است. تا کظم غیظ و فرو بردن خشم، محقق نشود، حلم و بردباری تحقّق نیابد.

---

(1). انبیاء/ 88- 87.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 622

6. «طوبی لمن کظم غیظه و لم یطلقه و عصی أمر نفسه فلم یهلکه.»: خوشا به حال کسی که خشم خود را فروبرد و آن را رها نکند، و دستور نفسش را نافرمانی نماید، پس آن را هلاک نگرداند.

7. «کم من غیظ تجرّع مخافة ما هو أشدّ منه.»: چه بسیار خشمی که از ترس آنچه سخت‌تر از آن است، به کام درکشیده شود؛ یعنی به جهت ترس از تبعات بعد از آن، فروبرده شود.

8. «اکظم الغیظ عند الغضب و تجاوز مع الدّولة، تکن لک العاقبة.»: خشم خود را زمان غضب و خشم، فروببر، و هنگامه قدرت و دولت درگذر؛ تا این‌که عاقبت نیکو، از آن تو باشد.

خدایا تو برطرف‌کننده بدی و فریادرس غمدیدگان هستی؛ «اللّهمّ إنّک تکشف السّوء و تغیث المکروب.» به ما توفیق آن چنانی عطا کن که بدی و غم و اندوهی که در غیظ و خشم شدید بر ما عارض می‌شود، به صبر و شکیبایی و عفو و گذشت تبدیل شود.

آمین یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 623

فصل چهل و دوم مسارعه در خیرات

اشاره

مسارعه در خیرات، که موضوع تحقیق در این فصل است، به معنای پیشی گرفتن در نیکی‌ها بوده و ضمن 6 آیه در 5 سوره قرآن کریم با عبارات: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»* و «یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»* و «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ»، ذکر شده است، و بنا بر روش معمول ابتدا آیات منتخب را به ترتیب مصحف کریم تنظیم نموده و پس از آن، معانی کلمات مسارعه و خیرات را با استفاده از کتب لغت بررسی می‌کنیم، و در مرحله سوّم، تفاسیر آیات مذکور را از کتب تفسیری علمای شیعه و علمای تسنّن، از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا زمان حاضر، تحقیق می‌نماییم و در مرحله بعد از آن، آیات مذکور را با استفاده از کتب تفسیر روایی علمای شیعه و سنّی بررسی می‌کنیم، و سرانجام، با استعانت از امدادهای خدای متعال و با استفاده از تفاسیر مورد تحقیق، و با استناد به آیات قرآن، به تدبّر در آیات برگزیده می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات مسارعه در خیرات به ترتیب مصحف کریم

1. وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ. «1»

---

(1). بقره/ 148: مدنی.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 624

2. یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ. «1»

3. وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ. «2»

4. فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ. «3»

5. نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ. «4»

6. أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ. «5»

2. در معنای مسارعه و خیرات

در معنای مسارعه، راغب در مفردات فرموده: سرعة (یعنی شتاب)، ضدّ بطء بوده و در اجسام و در افعال استعمال می‌گردد، گفته می‌شود: «سرع فهو سریع و أسرع فهو مسرع و اسرعوا.» قال تعالی: «وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ»، «وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»، و قال: «یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً»، و سرعان القوم، آن کسی است که شتابنده بر همه پیشی گرفته است، و قوله تعالی: «فَإِنَّ اللَّهَ سَرِیعُ الْحِسابِ»* و «سَرِیعُ الْعِقابِ»،* آگاهی و تنبیه است بر آنچه فرمود: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ.» «6»
و در معنای خیرات مطلبی را پیش‌تر فرموده که در فصل بیست و دوّم، فصل «خیر»، بیان شد، از این‌رو در این‌جا از تکرار آن خودداری می‌شود.

---

(1). آل عمران/ 114: مدنی.
(2). مائده/ 48: مدنی.
(3). انبیاء/ 90: مکی.
(4). مؤمنون/ 56: مکی.
(5). مؤمنون/ 61: مکی.
(6). مفردات، ص 236.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 625

فخر الدین در مجمع البحرین: در معنای مسارعه فرموده: قوله تعالی: «یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْداثِ سِراعاً»؛ یعنی شتابان از قبرها خارج می‌گردند. قوله: «وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحاسِبِینَ.»؛ یعنی چون حساب کند، محاسبه او سریع و شتابنده است، و از امیر المؤمنین علیه السّلام در خبر آمده که از آن حضرت سؤال شده است: چگونه خدای تعالی خلق را محاسبه می‌کند و خلق او را نمی‌بینند؟ آن حضرت پاسخ داد: «کما یرزقهم و لا یرونه.»؛ یعنی هم‌چنان که به آنان روزی می‌دهد و آنان او را نمی‌بینند، و روایت شده که خدای عزّ و جلّ جمیع بندگانش را در زمانی به اندازه زمان دوشیدن یک گوسفند محاسبه می‌کند، و آن، دلیل است بر این‌که محاسبه احدی او را از محاسبه احدی دیگر بازنمی‌دارد، و البته، او بدون زبان سخن می‌گوید، و قوله: «وَ سارِعُوا إِلی مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ»، از مسارعه؛ یعنی پیشی گرفتن به چیزی، است، و آن، مبادرت نمودن به چیزی است در اوّلین زمان امکان آن، و مراد از آن در آیه، مبادرت به آن چیزی است که سبب مغفرت است، و از این مقوله است حدیث: «انهاک عن التّسرّع فی الفعل و القول.»؛ یعنی تو را نهی می‌نمایم از پیشی گرفتن و مبادرت نمودن به انجام کار و

بیان گفتار بدون تأمّل و تدبّر در آن، و سرعة (یعنی تندی، شتاب) نقیض بطوء (یعنی کندی) است. «1»
و در معنای خیرات، فخر الدین در مجمع البحرین مطالبی را فرموده که در فصل بیست و دوّم، فصل «خیر»، بیان شده، از این‌رو و در این‌جا از تکرار آن خودداری می‌شود.
در مقدمه مرآة الانوار و مشکوة الاسرار، در معنای مسارعه فرموده: سرعه و مسارعون و آنچه مشتمل بر آن است، مثل یسارعون و مانند آن. سرعة، نقیض بطوء است. گفته می‌شود: «عجبت من سرعة فلان»؛ یعنی در شگفت شدم از عجله و شتاب او، و سرعت، عبارت از شتاب نمودن به سوی چیزی است، و مسارعه، پیشی گرفتن و مبادرت نمودن به سوی چیزی است، در اوّلین فرصت و زمان ممکن، و ظاهراً؛ هم‌چنان‌که از برخی از اخبار استفاده می‌شود، مراد از قوله تعالی: «فَإِنَّ اللّٰهَ سَرِیعُ*

(1). مجمع البحرین، ص 353.

الْحِسابِ»،* این است که حسابرسی از احدی، او را از حسابرسی به دیگری، و گوش دادن به کسی، او را از گوش دادن به دیگری، مشغول نمی‌کند، پس او اسرع الحاسبین است، پس از آن، تأویل مسارعین در خیرات و در مغفرت، به ائمه علیهم السّلام وارد شده است؛ هم‌چنان‌که در مناقب ابن شهر آشوب و غیر او از امام باقر علیه السّلام درباره قوله تعالی: «یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» نقل شده است: «علی بن ابی طالب لم یسبقه احد.»؛ یعنی احدی در مبادرت نمودن به خیرات، از علی بن ابی طالب سبقت و پیشی نگرفته است. «1»
و در معنای خیرات هم در این مقدمه مطالبی آمده که پیش‌تر در فصل بیست و دوّم، فصل «خیر»، نقل گردیده است، از این‌رو در این‌جا از تکرار آن خودداری می‌شود.
در فرهنگ لغات در معنای مسارعه فرموده: سرع و سرع سرعة؛ یعنی شتافت، تند رفت، و سرعة، مصدر است به معنای شتافت، نقیض کندی. و اسراع؛ یعنی شتافتن، تند رفتن، و سریع، یعنی شتابنده، جمع آن، سرعان است. و تسارع و تسرّع؛ یعنی شتافتن، مبادرت کردن و پیشی گرفتن در کاری، و سرعان و سرعان؛ یعنی اسب یا کسی که پیش از همه آید و بر سایرین سبقت گیرد، و سرع و سرعان؛ یعنی شتابنده، مؤنّث آن سرعی است. «2»
و در معنای خیرات نیز در این فرهنگ مطالبی آمده که پیش از این در فصل بیست و دوّم، فصل «خیر»، نقل گردیده است، از این‌رو در این‌جا از تکرار آن خودداری می‌شود.

در فرهنگ عمید در معنای مسارعه فرموده: مسارعه (به ضمّ میم و فتح راء)؛ یعنی شتاب کردن، بر یکدیگر پیشی گرفتن، و اسرع (به فتح همزه و راء)؛ یعنی سریع‌تر، تندتر، تیزتر، بشتاب‌تر، چالاک‌تر، و سرعت (به ضمّ سین)؛ یعنی شتاب و تندی، و سریع؛ یعنی شتابنده، زود، تند، چست و چالاک و نام یکی از بحور شعر بر وزن مفتعلن مفتعلن فاعلان است، و تسریع؛ یعنی شتاب کردن. «3»

---

(1). مقدمه برهان، ص 121.
(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 330.
(3). فرهنگ عمید، ص 1084، 133، 709، 715 و 388.

در معنای خیرات هم مطالبی در این فرهنگ گفته است که در فصل بیست و دوّم، فصل «خیر»، بیان آن گذشت، از این‌رو در این‌جا از تکرار آن خودداری می‌شود.

3. مسارعه فی خیرات در تفاسیر

شیخ طایفه، علی بن حسن طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان، فی قوله تعالی: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» «1» فرموده: در قوله: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها»، اقوالی است برای «کُلٍّ»، از قبیل: همه اهل ملّت یهود و نصاری، همه پیامبران، همه قوم مسلمین، و برای «وِجْهَةٌ»، دو قول است: یکی به معنای قبله، و دیگری به معنای شریعت، و معنای «مُوَلِّیها»؛ یعنی رو به سوی آن باشد، و «الْخَیْراتِ»، عبارت از طاعات برای خدای تعالی است، و قوله: «یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ»؛ یعنی روز قیامت، و قوله:
«فَاسْتَبِقُوا»، در آن، احتمال دو معنا است: یکی آن‌که: به آنچه شما را امر نمودیم، مبادرت کنید، و قول دیگر این‌که: به سوی طاعات برای خدای تعالی شتاب کنید، و این قول، چون اعمّ است، بهتر می‌باشد، و استباق، ابتدار و اسراع، نظیر هم هستند. «2»
نیز فی قوله تعالی: «یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ» «3»، فرموده: در این آیه، صفت کسانی است که در آیه قبل فرمود: «أُمَّةٌ قائِمَةٌ یَتْلُونَ آیاتِ اللَّهِ آناءَ اللَّیْلِ وَ هُمْ یَسْجُدُونَ.» در این آیه اضافه نمود که آنان خدای تعالی را و روز قیامت را تصدیق نموده و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند، و ما بیان نمودیم که امر به معروف و نهی از منکر، دو امر واجب‌اند، و بیان نمودیم که طریق وجوب آن دو، هم عقلی و هم سمعی بوده و بر این قول، اجماع امت است، و البته، واجب است به وسیله عقل، زشتی کار ناپسند را که وجوبش از طریق سمع ثابت شده، به صورت نیکو و پسندیده نه به‌طور زشت و

---

(1). بقره/ 148.
(2). تبیان، ج 2، ص 25- 24، به اختصار.
(3). آل عمران/ 114.

ناپسند، از بین ببریم؛ زیرا از بین بردن زشتی با زشتی جایز نیست، و سزاوار نیست احدی را که گناهی را مرتکب می‌شود، رها کنیم و باید برپایه ایمان تا جایی که امکان دارد، او را از ارتکاب به گناه منع کنیم. پس ملاحظه می‌نماییم، چنان‌که ممکن باشد، با گفتار، تنها با همان گفتار نه چیزی مزید بر آن، او را منع می‌کنیم، و اگر دفع آن گناه ممکن نیست به‌جز این‌که با غیر گفتار او را منع کنیم، بدون این‌که ضرری به او بزنیم، چنین

می‌کنیم، و نه چیزی مزید بر آن، و اگر دفع آن گناه، به‌جز با جنگ و ستیز ممکن نیست، بر ما است که چنین کنیم، اگرچه اکثر یاران ما این نوع از دفع را موقوف بر وجود سلطان یا اذن او دانسته‌اند، و انکار مذاهب فاسده به‌جز با اقامه براهین و دلایل و دعوت به سوی حق ممکن نیست، و هم‌چنین است انکار اهل ذمّه، امّا انکار به ید، منحصر است به کسی که گناهی از جوارح را انجام دهد، یا نسبت به امام بر حق سرکشی کند، پس جنگ با او و دفعش بر ما واجب است تا به سوی حق بازگردد و طریق مبارزه با آنان، طریق اهل حرب است، و قوله: «یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»، در آن دو امر محتمل است: یکی آن که: از ترس این‌که با مردن، فرصت را از دست بدهند، به سوی خیرات مبادرت می‌کنند. احتمال دیگر این‌که: بدون این‌که عمل به خیرات برای‌شان ثقیل باشد، به انجام آن مبادرت می‌کنند؛ زیرا به شکوه و جلالت موقعیت آن و حسن عاقبت آن آگاهند.

و در تفاوت بین سرعت و عجله فرموده: فرق بین سرعت و عجله در این است که سرعت، شتاب است در چیزی که پیش افتادن در آن جایز است و ضدّ آن «ابطاء» (یعنی کندی است) بوده و آن، ناپسند است، و «عجله»، شتاب در چیزی است که پیش افتادن در آن سزاوار نباشد و آن مذموم و ناپسند است و ضدّ آن، «اناة» است که آن، پسندیده است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا

---

(1). تبیان، ج 2، ص 566- 565.

مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «1»، فرموده است: این خطاب به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم است به این‌که خدای تعالی بر او کتاب؛ یعنی قرآن را به حق نازل فرمود، درحالی‌که قرآن کتاب‌های پیش از آن، یعنی تورات و انجیل و چیزهائی را که در آن دو است از توحید خدا، دلالت بر پیامبری آنها علیهم السّلام و حکم به سنگسار و قصاص، تصدیق‌کننده است، و در معنای «مهیمن»، پنج قول است: امین، شاهد، حفیظ، رقیب و مؤتمن، و آن، صفت برای کتاب است، و در قوله: «فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ» گفته‌اند: دلالت دارد بر این‌که اهل کتاب چون دادخواست را به نزد حکام بیاورند، واجب است که به حکم قرآن و شریعت اسلام بین آنان حکم نمایند، و قوله: «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ»، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را از تبعیت میل‌های آنان در حکم کردن نهی فرمود، و قوله: «لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً»،

«شرعة» و «شریعة» یکی بوده و آن، راه آشکار است، و «شریعة»، راهی است که به آبی که در آن حیات است، اتصال می‌یابد، و گفته‌اند: شریعت در دین، راهی است که به حیات و زندگی پرنعمت اتصال می‌یابد، و آن، اموری است که خدای عزّ و جلّ را با شنیدن به قصد طاعت، عبادت می‌کنند، و «منهاج»، طریق مستمر است، و درباره مجرایی که برای کل قرار داده‌اند، دو قول است: یکی شریعت قرآن برای همه مردم، اگر به آن ایمان آورند، و قول دیگر، شریعت تورات، شریعت انجیل و شریعت قرآن، و قوله: «مِنْکُمْ»، در آن دو قول است. قول اقوا، این است که مراد از آن، امّت پیامبر ما و امّت پیامبران قبل از اوست، و قوله: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً»، این قول را تقویت می‌کند، و قوله: «وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ»؛ یعنی تا در آنچه از عبادات به شما تکلیف نمود، شما را بیازمایم، و در معنای «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ» گفته‌اند: با اقدام به پیشی گرفتن در خیر، فرصت را از دست ندهید، و قوله: «إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ»؛ یعنی بازگشت شما به سوی خدا است؛ یعنی به آن جایگاهی

---

(1). مائده/ 48.

است که احدی غیر خدای تعالی برای شما، نه مالک ضرری است، و نه نفعی، پس بازگشت آنان به این حد از مرگ را، رجوع به سوی خدای تعالی قرار داد و بیان نمود که آنچه را آنان در دنیا از امر دینشان اختلاف می‌کردند، می‌داند و در این‌باره به حق بین آنان حکم می‌کند. «1»

همین‌طور: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ» «2»، فرموده: پس خدای تعالی فرمود:

البته، ما دعای او (یعنی زکریّا) را اجابت نمودیم، «وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ»: و به او یحیی را بخشیدم و همسرش را برای او اصلاح کردیم. قتاده گفت: البته، زن او عقیم؛ یعنی نازا، بود، پس خدای تعالی او را «ولود»، زنی که بتواند فرزند بزاید، گردانید، و گفته‌اند: آن زن بداخلاق بود، پس خدا به آن زن حسن خلق روزی کرد. پس خبر داد به این‌که: «إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»؛ یعنی در انجام طاعات پیشی می‌گرفتند، «وَ یَدْعُونَنا»؛ یعنی خدا را می‌خواندند، «رَغَباً»: از روی رغبت در پاداش نیک او، «وَ رَهَباً»: و با ترس از عذاب او، «وَ کانُوا لَنا» للّه، «خاشِعِینَ»؛ یعنی متواضعین، و جبائی گفته: اجابت دعا به‌جز پاداش نیک نیست و ابن اخشاد گفته: جایز است که استصلاح باشد، نه پاداش نیک، و به همین جهت امتناعی نیست این‌که خدا دعای کافر و فاسق را اجابت کند،

امّا قول آنان که: «فلان مجاب الدعوة»، اطلاق آن بر کفّار و فسّاق جایز نیست؛ زیرا در آن تعظیم بوده و این‌که برای او منزلت جلیله‌ای است نزد خدا، و امر در آنها به خلاف آن است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ» «4»، فرموده: قوله: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ»، ابتدای کلام می‌باشد و جایز نیست انکار، سرزنشی برای گمان آنان به این باشد که چنین امری مسارعه نسبت به آنان به خیرات است؛ زیرا خدای تعالی به

(1). تبیان، ج 3، 539- 536، به اختصار.
(2). انبیاء/ 90.
(3). تبیان، ج 7، ص 244.
(4). مؤمنون/ 56.

آنچه از مال و اولاد در خیرات بر آنان سرعت عمل داده، به سبب بعض لطف و مصلحت در این کار برای آنان است، و غرض در این کار، این است که به خدا معرفت پیدا کنند و حقوق او را ادا نماید. «بَلْ لا یَشْعُرُونَ»؛ یعنی این در حالی است که آنان نمی‌فهمند و به این جهت که آن را نمی‌فهمند، در آن تفریط می‌کنند، و مسارعه، مقدّم آوردن عمل است در زمان‌هایی که حکمت، وقوع آن را می‌طلبد، و آن، سرعت عمل است، و مانند آن می‌باشد، مبادرت، و خیرات، آن منافعی است که شأن آنها عظیم بوده و نقیض آن شرور است، و «شعور»، آن علمی است که در معلوم نمودن آن، دقت به عمل آید، و گفته‌اند: آن، علم است از جهت مشاعر، و آن، حواس می‌باشد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» «2»، فرموده:
یعنی آنان از ایمان به خدا، به طاعات مبادرت می‌کنند و به سوی انجام آن، سرعت عمل و شتاب دارند و در پیشی گرفتن نسبت به آنها در حال رغبت، و با علم به پاداش نیکوی آن، جدیت و تلاش می‌نمایند، و قوله: «وَ هُمْ لَها سابِقُونَ»، در معنای آن، سه قول گفته‌اند: اوّل: سعادت پیشاپیش آنان است، دوّم: آنان به واسطه این خیرات پیشی‌گیرندگان به سوی بهشت هستند. سوّم: آنان پیشی‌گیرندگان به سوی خیراتند. «3»
شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ» «4»، فرموده: این، بیان امر قبله است، و در قوله: «لِکُلٍّ وِجْهَةٌ»، اقوالی است، از قبیل: برای همه اهل ملّت یهود و نصاری، قبله است؛ برای هر پیامبر و صاحب ملّتی،

طریقی است که همان اسلام است؛ برای همه مسلمین و اهل کتاب، قبله است؛ یعنی نمازشان به سوی بیت المقدس و به سوی کعبه است؛ برای هر گروهی از مسلمانان، قبله‌ای است؛ بعضی از آنان در پشت کعبه‌اند، بعضی در سمت راست و بعضی در

---

(1). تبیان، ج 7، ص 333.
(2). مؤمنون/ 61.
(3). تبیان، ج 7، ص 334.
(4). بقره/ 148.

سمت چپ آن، و قوله: «هُوَ مُوَلِّيها»؛ یعنی توجّه به طرف آن را و رو به سوی آن بودن را خدا در نماز امر فرموده، و قوله: «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»؛ یعنی به سوی خیرات که همان طاعات خدای تعالی است، سرعت و سبقت بگیرید، و قوله: «أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً»؛ یعنی در هر سرزمینی بمیرید، خدای سبحان در روز قیامت شما را به محشر می‌آورد، و در اخبار ائمه علیهم السّلام است که مراد از آن، یاران مهدی در آخر الزّمان است، و امام رضا علیه السّلام فرمود: «و ذلک و اللّه ان لو قام قائمنا، یجمع اللّه له جمیع شیعتنا من جمیع البلدان»، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ»؛ یعنی او بر جمع نمودن شما و حشر شما و بر هرچیزی قادر و توانا است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «لَيْسُوا سَواءً مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ يَتْلُونَ آياتِ اللَّهِ آناءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» «2»، فرموده: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ»؛ یعنی به توحید او و صفاتش، «وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»: و به روز متأخر از دنیا؛ یعنی به برانگیخته شدن در روز قیامت، ایمان می‌آورند، «وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»: و به اقرار به نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، امر می‌کنند، «وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ»: و از انکار نبوّت او صلّی اللّه علیه و آله، نهی می‌نمایند، «وَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ»؛ یعنی: و با انجام خیرات و طاعات، در حال خوف از دست دادن فرصت به وسیله مرگ، پیشدستی می‌کنند، و در معنای آن گفته‌اند: اعمال صالحه‌ای را که برای‌شان سنگین نیست، انجام می‌دهند؛ زیرا به شکوه موقعیت آن و حسن عاقبتش عالمند. «وَ أُولئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ»: و اینان از جمله صالحین و از شمار آنان هستند، و این نفی، قول آنان است که: «ما امن به الا شرارنا»، و در این آیه، دلالت بر عظمت موقعیت نماز شب از جانب خدای تعالی است، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که: «رکعتان یرکعها العبد فی جوف اللیل الاخیر، خیر له من الدنیا و ما فیها، و لو لا انی اشق علی امتی،

لفرضتها علیهم.»: فرمود: دو رکعت نماز که بنده در دل شب و آخر آن، به جا می‌آورد، از دنیا و

---

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 231- 230، به اختصار.
(2). آل عمران/ 114.

آنچه در آن است، برای او بهتر است، و اگر آن را بر امّتم سخت و گران نمی‌یافتم، البته، آن را برای آنان واجب می‌کردم، ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «ان البیوت التی یصلّی فیها باللیل بتلاوة القرآن، تضیء لاهل السّماء؛ کما تضیء نجوم السماء لاهل الارض.»: البته، خانه‌هایی که در آنها نماز شب همراه با تلاوت قرآن برگزار می‌شود، به اهل آسمان نور می‌دهد؛ هم‌چنان‌که ستارگان آسمان به اهل زمین نور می‌دهند، و حضرت علیه السّلام فرمود:
«علیکم بصلاة اللیل؛ فانها سنة نبیّکم و دأب الصّالحین قبلکم و مطردة الدّاء عن اجسادکم.»: بر شما باد به نماز شب که آن، سنت پیامبر شما و روش صالحین پیش از شما و دورکننده بیماری از بدن‌های شما است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «2»، فرموده: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ»؛ یعنی: و ای محمّد! قرآن را بر تو به عدل نازل کردیم، «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ»؛ درحالی‌که قسمتی از کتاب‌های پیش از آن؛ یعنی تورات و انجیل و آنچه را در آن دو کتاب است از توحید، عدل خدای تعالی و دلالت بر نبوّت پیامبر و حکم به سنگسار و قصاص را تصدیق‌کننده است. «وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»: و امین و امانت‌دار و حافظ و مراقب بر آن است و گواه است بر این‌که خود حق است، «فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ»: پس بین آنان (یعنی بین یهودی که مرتکب زنا شده‌اند) در سنگسار کردنشان با قرآن حکم کن، «وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ»: و از خواسته آنان (که تحریف و تبدیل حکم رجم است)، پیروی نکن، «عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ»؛ یعنی از آنچه از جانب حق به تو رسیده، عدول نکن، «لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً»، خطاب به امت‌های سه‌گانه؛ یعنی امّت موسی، امت عیسی و امّت محمّد صلوات اللّه علیهم است، و «شِرْعَةً»؛ یعنی شریعت،

---

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 490- 489.
(2). مائده/ 48.

پس برای تورات شریعت است و برای انجیل شریعت است و برای قرآن شریعت است.
«وَ مِنْهاجاً»؛ یعنی راه واضح و آشکاری را که غیر از شریعت و طریقت آن دیگری است.
«وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً»؛ یعنی: و اگر خدا می‌خواست، شما را در دعوت همه پیامبران، بر ملّت واحدی جمع می‌کرد، تا هیچ شریعتی از آن تبدیل نشود و نسخ نگردد، «وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ»؛ یعنی: و لکن شما را بر شریعت‌های متفاوتی قرار داد تا شما را امتحان کند، «فِی ما آتاکُمْ»؛ یعنی در آنچه بر شما واجب کرد و آن را برای شما مشروع نمود، «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»؛ یعنی با پیش قدم شدن در امور خیر، بر گذشت زمان حصول بهره و نصیب آن، سبقت بگیرید، «إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً»؛ یعنی انتقال همگی شما به سوی خدا است؛ «فَیُنَبِّئُکُمْ»: پس خبر می‌دهد به شما، «بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ»: به آنچه از امر دینتان که در آن، خلاف می‌کردید، پس از آن، برحسب استحقاقتان، به شما جزا داده می‌شود. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ» «2»، فرموده: درباره قوله:
«فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی ، از حرث بن مغیره روایت است که او به ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام گفته است: من از اهل خانه‌ای هستم که محکوم به انقراض‌اند و برای من فرزندی نیست. پس آن حضرت فرمود: «ادع و انت ساجد:" رَبِّ هَبْ لِی مِنْ لَدُنْکَ ذُرِّیَّةً طَیِّبَةً إِنَّکَ سَمِیعُ الدُّعاءِ"،" رَبِّ لا تَذَرْنِی فَرْداً وَ أَنْتَ خَیْرُ الْوارِثِینَ".» حرث گوید: چنین کردم، پس برایم علی و حسن متولد شدند. «وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ»: و همسر او نازا بود، پس ما او را زنی بچه‌زا گردانیدیم. «إِنَّهُمْ»؛ یعنی زکریّا و یحیی، و گفته‌اند: یعنی پیامبرانی که در آیات قبل ذکر آنها گذشت، «کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»؛ یعنی بر انجام طاعات و عبادات سریع بودند، «وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً»؛ یعنی برای رغبت و رهبت، رغبت در ثواب و ترس از عذاب. «وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ»؛ یعنی متواضعین، و در قوله: «یُسارِعُونَ فِی

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 203- 202، به اختصار.
(2). انبیاء/ 90.

الْخَیْراتِ»، دلالت است بر آن‌که سرعت بخشیدن برای انجام هر طاعتی، رغبت داشتن به آن است، و دلالت است بر این‌که نماز در اوّل وقت آن، افضل است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ» «2»، فرموده: یعنی این کافران می‌پندارند آنچه از مال و فرزند به آنان اعطا نمودیم و افزون کردیم، به جهت پاداش و جزای آنان است نسبت به اعمالشان، یا به جهت رضایت ما از آنان و به سبب کرامتشان است بر ما. امر چنین نیست که آنان می‌پندارند؛ بلکه این مهلت و تدریج است برای آنان؛ زیرا بر ما است که برای امتحان و آزمایش و عذاب نمودن آنان، با آنها مدارا کنیم، و نظیر آن است قوله: «إِذا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَکْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَیَقُولُ رَبِّی أَکْرَمَنِ»، و معنای «نسارع»؛ یعنی در آن سرعت داده و تعجیل می‌کنیم، و «شعور»، آن علمی است که به آگاهی و به فهم صاحبش دقت می‌دهد، و گفته‌اند: آن، علم از جهت مشاعر بوده و آن، حواس است. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» «4»، فرموده:
«أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»؛ یعنی آن کسانی که دارای جمع این صفات بوده (آن صفاتی که در چهار آیه قبل بیان شد) و این صفات در آنها کامل گردیده است، همان‌هایی‌اند که به سوی طاعات پیش‌دستی کرده و نسبت به آنها سبقت می‌گیرند، برای رغبتی که از ایشان درباره آنها وجود دارد و به خاطر آگاهی‌ای که از ایشان نسبت به آنچه بدان دست می‌یابند، از حسن جزا، می‌باشد. «وَ هُمْ لَها سابِقُونَ»؛ یعنی: و آنان به خاطر این اعمال خیر، سبقت‌گیرندگان به سوی بهشت هستند. «5»
ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی، در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی:
«وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی

(1). مجمع البیان، ج 7، ص 61، به اختصار.
(2). مؤمنون/ 56.
(3). مجمع البیان، ج 7، ص 110- 109، به اختصار.
(4). مؤمنون/ 61.
(5). مجمع البیان، ج 7، ص 110، به اختصار.

کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ» «1» فرموده: «وَ لِکُلٍّ»، از اهل ادیان مختلف، «وِجْهَةٌ»؛ یعنی قبله، «هُوَ مُوَلِّیها» وجهه، پس یکی از دو مفعول آن حذف شده، و گفته‌اند: «هُوَ»؛ یعنی خدا آن را برای آنان تعیین کرده است، و معنای دیگری که از آن اراده می‌شود، این است که: «و لکل منکم یا امة محمّد! وجهة»؛ یعنی: و برای هر گروه از شما ای امّت محمّد! جهتی است که به سوی آن نماز می‌گزارید: جهت جنوبی، یا جهت شمالی، یا جهت شرقی، و

یا جهت غربی، پس به سوی خیرات سبقت بگیرید. «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»، برای پاداش، از موافق و مخالف، او را به عجز نمی‌آورید، و جایز است معنا چنین باشد: به جهات برتر سبقت گیرید، و آن، جهات هم سمت با کعبه است، هرچند که مختلف باشد. هرجا از جهات مختلف که باشید، خداوند شما را باهم می‌آورد؛ شما را جمع می‌کند و نمازهای شما را مانند این‌که در جهت واحدی است، قرار می‌دهد و این‌که کانّ شما درحالی‌که در مسجد الحرام حاضرید، نماز می‌گزارید. «2»

نیز فی قوله تعالی: «یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ» «3»، فرموده: آنان را به خصوصیاتی که در یهود بود، توصیف نمود، از تلاوت آیات الهی در شب در حال سجده و ایمان به خدا (چون ایمان یهودیان به خدا، ایمان نبود؛ زیرا عزیر را شریک خدا می‌دانستند و به برخی از کتاب‌ها و پیامبران، بدون برخی دیگر از آنها، کافر بودند، و از ایمان به روز قیامت (زیرا یهودیان به غیر این توصیف می‌شدند)، و از امر به معروف و نهی از منکر (زیرا یهودیان ظاهرسازی می‌کردند)، و از سریع بودن در خیرات (زیرا یهودیان به کندی و بدون میل و رغبت به آن می‌پرداختند)، و مسارعه فی خیرات، بسیار با رغبت بودن در آن است؛ زیرا کسی که رغبت بسیار در امری داشته باشد، در انجام و اقدام به آن، سرعت می‌نماید. «وَ أُولئِکَ»؛ یعنی کسانی که به آنچه وصف گردید، توصیف شدند، «مِنَ»: از

---

(1). بقره/ 148.

(2). کشّاف، ج 1، ص 321.

(3). آل عمران/ 114.

جمله «الصَّالِحِینَ» هستند، کسانی که احوال آنان نزد خدا صالح بوده و خدا از آنان راضی است و استحقاق ثنای او بر آنها موجود می‌باشد، و جایز است که مراد از «الصَّالِحِینَ»، مسلمین باشد. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «2»، فرموده: اگر بگویی چه تفاوتی بین دو تعریف هست. در قوله: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ» و قوله: «لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ»؟ گویم: در اوّل، تعریف عهد است؛ زیرا از آن، قرآن را قصد نموده، و در دوّم، تعریف جنس است؛ زیرا جنس کتاب‌های نازل شده را قصد نموده. «وَ مُهَیْمِناً»؛ یعنی:

و مراقب بر سایر کتب است؛ چون به صحّت و ثبات آنها گواهی می‌دهد، و «وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»، به فتح میم قرائت شده؛ یعنی او امین بر آن است؛ به این‌که آن را از تغییر و تبدیل حفظ می‌کند؛ چنان‌که فرمود: «لا یَأْتِیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ.» کسی که مراقب و نگهبان بر او است، خدای عزّ و جلّ می‌باشد، یا در هر سرزمینی محافظ است که حرفی یا حرکتی یا سکونی از آن تحریف نگردد، تا بر هرکسی تنبّه و آگاهی حاصل گردد و در شکّاکان و منکران نفرت و بیزاری ایجاد شود. «وَ لا تَتَّبِعْ»؛ یعنی لا تنحرف (منحرف نشو)، پس به همین جهت به وسیله «عن» متعدّی شده، مثل این‌که گفته شود:

«و لا تنحرف عمّا جاءک من الحق متبعا اهواءهم.» «لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ» ایها الناس! «شِرْعَةً»؛ یعنی شریعة، «وَ مِنْهاجاً»؛ یعنی طریقی آشکار در دین که بر آن روان باشید.

«لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً»؛ یعنی جماعتی متفق بر شریعتی واحد، یا دارای امّتی واحد؛ یعنی بر دینی واحد که هیچ اختلافی در آن نیست. «وَ لکِنْ» اراده نمود، «لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ»: در شرایع مختلف شما را بیازماید، «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»: پس به سوی خیرات پیشی گرفته و در جهت آنها سبقت بگیرید. «3»

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 456.

(2). مائده/ 48.

(3). کشّاف، ج 1، ص 618.

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ» «1»، فرموده: اصلاح زوجه‌اش این‌گونه بود که او را بعد از نازا بودن، شایسته برای بچه زاییدن گردانید، و گفته‌اند: نیکو گردانیدن اخلاق او است، و آن زن، بداخلاق بود. ضمیر برای انبیای یاد شده است؛ اراده نمود که آنان مستحق اجابت درباره خواسته‌هایشان نبودند، جز به واسطه مبادرتشان به ابواب خیر و سریع بودن آنان در تحصیل خیرات؛ هم‌چنان‌که کسانی که رغبت در امور جدّی دارند، این‌چنین می‌کنند، و «رَغَباً وَ رَهَباً»، با سکون قرائت شده، و آن مانند قوله تعالی: «یَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ یَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» است. «خاشِعِینَ» را حسن گفته: آن، خوار و ذلیل بودن در امر خدا است، و مجاهد گفته: «خشوع»، عبارت است از خلأ دایم در دل، و گفته‌اند: «خاشِعِینَ»؛ یعنی متواضعین. «2»

نیز فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ»، فرموده:

«یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»، در آن دو معنا احتمال می‌رود: یکی آن‌که مراد این باشد که رغبت به طاعات دارند، شدیدترین رغبت را، پس به آنها مبادرت می‌کنند، و دوّم این که آنان در دنیا، در منافع و وجوه اکرام تعجیل می‌کنند؛ چنان‌که فرمود: «فَآتاهُمُ اللَّهُ ثَوابَ الدُّنْیا وَ حُسْنَ ثَوابِ الْآخِرَةِ»، «وَ آتَیْناهُ أَجْرَهُ فِی الدُّنْیا وَ إِنَّهُ فِی الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِینَ»، و این وجه، نیکوتر بر آیه متقدم؛ یعنی آیه 56 سوره مؤمنون، تطبیق می‌کند. «لَها سابِقُونَ»، یعنی پیش از آن‌که وقت آن تمام شود، آن را انجام می‌دهند، یا پیشی‌گیرندگان مردم‌اند به واسطه تمام شدن وقت آن، یا «ایّاها سابقون»؛ یعنی پیش از آخرت، به آنها دست می‌یابند؛ از آن‌جا که نسبت به آن امور، برای آنان در دنیا تعجیل شده است، و جایز است که «لَها سابِقُونَ»، خبر بعد از خبر بوده و معنای «وَ هُمْ لَها»، مانند معنای قوله: «انت لها احمد من بین البشر» است. «3»

---

(1). انبیاء/ 90.

(2). کشّاف، ج 2، ص 582.

(3). کشّاف، ج 3، ص 35.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 639

هم‌چنین فی قوله تعالی: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ» «1»، فرموده: و قوله:

«بل»؛ یعنی بلکه آنان شبیه چهارپایانند، نه زیرکی دارند و نه هشیارند، در این سرعت در خیرات تا تأمّل و تفکّر نمایند که آیا آن، استدراج است برای آنان، یا مسارعه در خیر است. «2»

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر، در تفسیرش فی قوله تعالی: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ»، فرموده: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ»؛ یعنی برای همه اهل ملّت قبله است، یا برای هر قومی از مسلمین جهتی از کعبه است و تنوین برای عوض می‌باشد. «هُوَ مُوَلِّیها»؛ یعنی او جهت و سمت آن را ولایت نموده یا خدای تعالی آن را ولایت می‌کند و «مولی‌ها» قرائت شده، یعنی ولایت بر آن جهت. «الْخَیْراتِ»؛ یعنی طاعات، «أَیْنَ ما تَکُونُوا»؛ یعنی در هر موضعی بمیرید، «یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»، شما را به محشر می‌آورند، جمیعا از موافق و مخالف، خواه اجزای او مجتمع باشد و خواه متفرق و از هم جدا. «إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ»، و از جمله آن است جمع نمودن شما. «3»

نیز فی قول تعالی: «یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ»، فرموده: «الصَّالِحِینَ»، کسانی هستند که احوال آنان نزد خدای عزّ و جلّ

نیک و آراسته است. «4»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «5»، فرموده: «إِلَیْکَ الْکِتابَ»؛ یعنی قرآن، «بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ»؛ یعنی از جنس کتاب‌های آسمانی، «وَ

---

(1). مؤمنون/ 56.
(2). کشّاف، ج 3، ص 35.
(3). تفسیر شبّر، ص 60- 59.
(4). تفسیر شبّر، ص 60- 59.
(5). مائده/ 48.

مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»؛ یعنی مراقب بر سایر کتب است؛ به صحت آنها گواهی داده و آنها را از تبدیل حفظ می‌کند. «فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ.» «لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ»؛ یعنی ای امت‌ها! برای هریک از شما قرار دادیم، «شِرْعَةً»: شریعتی برای دین، «وَ مِنْهاجاً»: و طریق آشکار و واضحی را، «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً»: و اگر خدا می‌خواست، شما را بر دین واحدی قرار می‌داد و هیچ‌گاه آن را نسخ نمی‌فرمود، «وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ»: و لکن آنچه از شریعت‌های مختلف بر شما آمد، برای آزمودن شما است.
«فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»: پس به سوی خیرات پیشی بگیرید. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ» «2»، فرموده: «وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ»: با بچه‌زا گردانیدن زوجه‌اش بعد از نازا بودن او، یا با نیکو گردانیدن اخلاق او که زنی بداخلاق بود، آن زن را برای او به صلاح آوردیم؛ «إِنَّهُمْ»؛ یعنی البته، آنان، مراد زکریّا و اهل او و هرکس از پیامبران که در آیات قبل ذکر گردیده است، «رَغَباً وَ رَهَباً»: به ثواب و پاداش نیک ما راغب، و از عقاب و عذاب ما ترس دارند. «خاشِعِینَ»؛ یعنی خاضعین. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ» «4»، فرموده: قوله:
«نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ»؛ یعنی آن‌چنان نیست که آنان می‌پندارند و مسلّما آن، استدراج است برای آنان، «بَلْ لا یَشْعُرُونَ»: بلکه آنان

نمی‌فهمند که آن (سرعت در خیرات برای آنان)، استدراج است. «5»
نیز فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» «6»، فرموده:
«أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»؛ یعنی آنان از روی رغبت به انجام طاعات مبادرت می‌کنند، یا آنان در مبادرت نمودن به طاعاتی که سبب خیرات دنیا است، تعجیل

---

(1). تفسیر شبّر، ص 261.
(2). انبیاء/ 90.
(3). تفسیر شبّر، ص 687.
(4). مؤمنون/ 56.
(5). تفسیر شبّر، ص 719.
(6). مؤمنون/ 61.

می‌کنند؛ برای تقابل اثبات آن برای آنان، نفی آن را از اضدادشان، «وَ هُمْ لَها»: و آنان به خاطر آن، «سابِقُونَ»: پیشی‌گیرندگان مردمند به سوی بهشت، و یا پیشی‌گیرندگان در عمل‌اند. «1»
استاد علّامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان، فی قوله تعالی: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ» «2»، فرموده: «وجهه»، آن چیزی است که به سوی آن توجّه می‌کنند، مانند: قبله، و این آیه رجوع است به خلاصه بیان سابق و تبدیل آن به بیان دیگری که مردم را به ترک تعقیب امر قبله و زیاده‌گویی درباره آن هدایت می‌کند، و معنای آن این است که: البته، هر قومی را برای‌شان قبله‌ای است مشرّعه؛ یعنی از طریق شرع معین شده، و آن بر حسب اقتضای مصالح آنها بوده و حکم تکوینی ذاتی نیست که غیر قابل تغییر و دگرگونی باشد. پس در بحث و مشاجره، همتتان را مصروف بر آن ندارید و آن‌گونه بحث‌ها را ترک کنید. «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»: و با سبقت گرفتن نسبت به آنها سریع باشید، پس البته، خدای تعالی به زودی شما را در آن روزی که هیچ شکی در آن نیست، جمع می‌کند: «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ.» «3»
نیز فی قوله تعالی: «یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ» «4»، فرموده: مسارعه، مبادرت بوده و آن، سرعت از باب مفاعله است و خیرات، مطلق اعمال صالحه است، از عبادات یا انفاق یا عدل یا برطرف نمودن حاجتی، و آن، جمع محلّی به الف و لام بوده و معنای آن، استغراق

است، و بیشتر اطلاق آن بر خیرات مالیّه است؛ چنان‌که خیر، بیشتر اطلاقش بر مال است. خدای سبحان برخی از صالحات مهم را برشمرده و آن، ایمان، امر به معروف و نهی از منکر و مسارعه در هر خیری است، پس از آن، آن را توصیف نمود به

---

(1). تفسیر شبّر، ص 719.

(2). بقره/ 148.

(3). المیزان، ج 1، ص 331- 330.

(4). آل عمران/ 114.

این‌که آنان صالحون هستند، پس آنان اهل صراط مستقیم و یار و هم‌ردیف پیامبران، صدیقین و شهدا می‌باشند. «1»

فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «2» هم فرموده: «مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»، همینه چیزی بر چیزی، بنابر آنچه از معنای آن حاصل می‌شود، تسلّط داشتن بر آن چیز است در حفظ، مراقبت و انواع تصرّف در آن، و این، حال قرآن است که خدای تعالی آن را توصیف کرده به این‌که آن، تبیان هرچیز است بالنسبه به آنچه از کتاب‌های آسمانی پیشین می‌باشد؛ اصول ثابت غیرمتغیّر را حفظ می‌کند، و از فروع، آنچه را ممکن است دغدغه تغییر و تبدیل در آنها باشد و سزاوار است نسخ گردد تا مناسب حال انسان به حسب طریق او باشد، نسخ می‌نماید، تا با مرور زمان، در راه پیشرفت و تکامل باشد.

قال تعالی: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ.» «3» پس این جمله؛ یعنی قوله: «مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»، تمام‌کننده قوله: «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ» است، تمام‌کننده‌ای واضح؛ زیرا اگر این جمله نبود، امکان داشت از تصدیق قرآن برای تورات و انجیل، چنین توهّم شود که قرآن تصدیق‌کننده ابقای آنچه در آن دو کتاب است، از شرایع و احکام باشد، بدون تغییر و تبدیل، و قوله تعالی: «وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً»، بیان سبب اختلاف شرایع است. «وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ»؛ یعنی تا شما را نسبت به آنچه به شما اعطا نمودم و بر شما انعام کردم، امتحان کنم، و قوله: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً»، «استباق»، سبقت گرفتن بوده و «مرجع»، مصدر میمی از رجوع است، و کلام، متفرّع از قوله: «لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً» می‌باشد؛ یعنی: و این شریعت

---

(1). المیزان، ج 3، ص 425.
(2). مائده/ 48.
(3). اسری/ 9.

حقّه دارای هیمنه بر سایر شرایع را، شریعت برای شما قرار دادم، و در آن، لامحاله، خیر و صلاح شما است، «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»، و آن، احکام و تکالیف است و خود را به کار این اختلافاتی که بین شما و بین غیرشما است، مشغول نکنید که رجوع شما همگی به سوی پروردگارتان است، پس درباره آنچه در آن خلاف می‌کردید، به شما خبر می‌دهد. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ» «2»، فرموده: ظاهر کلام این است که مراد از اصلاح زوجه؛ یعنی همسر زکریّا، این بود که آن زن را برای او زن جوان بچه‌زا گردانید، بعد از آن‌که او زنی نازا بود؛ چنان‌که در دعایش در آیه 8 سوره مریم، قوله: «وَ کانَتِ امْرَأَتِی عاقِراً»، به آن تصریح شده، و قوله: «إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ»، ظاهر سیاق این است که ضمیر جمع برای بیت زکریّا است، و مثل این‌که آن، تعلیل برای مقدر معلومی از کلام سابق است، و تقدیر آن این می‌باشد که بگوییم: «انعمنا علیهم لانهم کانوا یسارعون فی الخیرات»، و «رغب» و «رهب» مصدرند، مانند: رغبة و رهبة به معنای طمع و خوف، و هر دو، اگر به معنای مصدری باقی بمانند، تمییزند، و اگر به‌معنای فاعل باشند، حالند، و «خشوع»، عبارت است از تأثّر قلب ناشی از مشاهده عظمت و کبریایی، و معنای آن این است که:
بر آنان انعام کردیم؛ زیرا آنان در خیرات از اعمال پیشی می‌گرفتند و ما را از سر امیدی که به رحمتمان یا ثوابمان داشتند، و یا از سر ترسی که از غضبمان یا عذابمان داشتند، می‌خواندند، و یا ما را درحالی‌که امید به رحمتمان و ترس از عذابمان داشتند، می‌خواندند و دل‌هایشان همواره از عظمت و کبریایی ما متأثّر بود. «3»
همین‌طور فی قوله تعالی: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ» «4»، فرموده: مسارعه برای آنان در خیرات، افاضه به سرعت خیرات است بر آنان، و این به واسطه کرامت

---
(1). المیزان، ج 5، ص 384- 378، به اختصار.
(2). انبیاء/ 90.
(3). المیزان، ج 14، ص 346.
(4). مؤمنون/ 56.

داشتن آنان بر او است، پس به گمان آنان، خیرات، مال و فرزندانند که برای آنان در آن سرعت داده می‌شوند، و معنای این آیه با آیه قبل چنین است: آیا اینان گمان می‌کنند آنچه را از مال و اولاد در زمان مهلت به آنان اعطا نمودیم، خیراتی‌اند که ما آن را به سبب رضایتمان از آنها، یا دوستی‌مان نسبت به اعمالشان، یا کرامتی که در پیشگاه ما داشتند، برای آنان سرعت بخشیدیم؟ نه، چنین نیست، «بَلْ لا یَشْعُرُونَ»؛ یعنی امر بر خلاف چیزی است که آنان گمان می‌کنند، و آنها از حقیقت امر جاهل‌اند، و حقیقت امر این است که آن املایی از ما و استدراج است و تنها از این‌رو به آنها کمک می‌کنیم که در طغیانشان فروروند؛ هم‌چنان‌که فرمود: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَیْثُ لا یَعْلَمُونَ. وَ أُمْلِی لَهُمْ إِنَّ کَیْدِی مَتِینٌ.» «1» «2»
نیز فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» «3»، فرموده: ظاهر این است که «لام» در «لَها» به معنای «الی» بوده و «لَها» متعلّق به «سابِقُونَ» بوده و معنایش این است که: آن کسانی را که توصیف نمودیم، آنان در خیرات از اعمال، سریع‌اند و آنان به سوی آن خیرات شتاب می‌ورزند؛ یعنی در آنها سبقت و پیشی می‌گیرند؛ برای آن‌که آن، لازمه اراده داشتن آنان نسبت به سبقت به خیرات است. پس در آیات بیان گردید که: خیرات عبارت از اعمال صالحه‌ای است که مبتنی بر اعتقاد حق باشد، و اعتقاد این مؤمنین، بر آن مبتنی بوده و آنان در آن سریع‌اند و نسبت به آن شتاب می‌ورزند، و خیرات، آن چیزهایی نیست که در نزد کافران است، و تنها آنان نسبت به اموالی که به آنها داده شده، با گمان خویش چنین می‌پندارند که آن، مسارعه‌ای از خداوند سبحان است برای آنان در خیرات. «4»
در تفسیر نمونه فی قوله تعالی: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ» «5»، در تفسیر آن زیر عنوان: «هر امّتی

---

(1). اعراف/ 183.
(2). المیزان، ج 15، ص 39.
(3). مؤمنون/ 61.
(4). المیزان، ج 15، ص 42- 41.
(5). بقره/ 148.

قبله‌ای دارد»، فرموده: هر گروه و طایفه‌ای، قبله‌ای دارد که خداوند آن را تعیین کرده است: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها»، در طول تاریخ انبیا، قبله‌های مختلفی بوده، و تغییر آن، چیز عجیبی نیست؛ قبله، همانند اصول دین

نیست که تغییرناپذیر باشد، و یا هم‌چون امور تکوینی که تخلّف در آن میسر نشود. بنابراین، زیاد درباره قبله گفتگو نکنید و به جای آن، در اعمال خیر و نیکی‌ها بر یکدیگر سبقت جویید: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ.» این مضمون، درست شبیه چیزی است که در آیه 177 همین سوره آمده است: «لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَةِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ.»: نیکوکاری این نیست که صورتتان را به طرف شرق و غرب کنید، بلکه این است که ایمان به خدا، روز جزا، فرشتگان و پیامبران داشته باشید، و با الهام از ایمان راسخ، اعمال صالح انجام دهید. شما اگر می‌خواهید «اسلام» یا «مسلمانان» را بیازمایید، با این برنامه‌ها بیازمایید، نه به مسأله تغییر قبله. سپس به عنوان یک هشدار به خرده‌گیران، و تشویق نیکوکاران می‌فرماید: هرجا باشید، خداوند همه شما را حاضر خواهد کرد: «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»، و از آن‌جا که ممکن است برای بعضی این عجیب باشد که چگونه خداوند ذرات خاک‌های پراکنده انسان‌ها را هر جا که باشد، جمع‌آوری می‌کند و لباس حیات نوینی بر آنها می‌پوشاند؟ بلافاصله می‌گوید: و خداوند بر هر کاری قدرت دارد: «إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ‌ءٍ قَدِیرٌ.» «1»
نیز قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «2»، درباره «مهیمن» فرموده: «مهیمن» در اصل، به معنای چیزی که حافظ، شاهد، مراقب، امین و نگاهداری‌کننده چیزی بوده، باشد، و از آن‌جا که قرآن در حفظ و نگهداری اصول کتاب‌های آسمانی پیشین، مراقبت

---

(1). تفسیر نمونه، ج 1، ص 502- 501.
(2). مائده/ 48.

کامل دارد و آنها را تکمیل می‌کند، لفظ «مهیمن» را بر آن اطلاق کرده و ذکر «مُهَیْمِناً عَلَیْهِ» بعد از «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ»، اشاره به همین حقیقت است؛ یعنی اصول کتب پیشین را تصدیق، و درعین‌حال برنامه جامع‌تری پیشنهاد می‌کند.
و درباره «شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً» فرموده: راغب در کتاب مفردات از ابن عباس نقل می‌کند که می‌گوید: فرق میان «شرعه» و «منهاج»، آن است که «شرعه»، به آنچه در قرآن وارد شده، گفته می‌شود، و «منهاج»، به اموری که در سنت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وارد گردیده (این تفاوت

گرچه جالب به نظر می‌رسد، امّا دلیل قاطعی بر آن در دست نیست).
و درباره جمله: «لِيَبْلُوَكُمْ فِي ما آتاكُمْ»، فرموده: خداوند استعدادها و شایستگی‌هایی در وجود بشر آفریده و در سایه آزمایش‌ها در پرتو تعلیمات پیامبران، آنها را پرورش می‌دهد، و به همین دلیل، پس از پیمودن یک مرحله، آنها را در مرحله بالاتری قرار می‌دهد، و بعد از پایان یک دوران تربیتی، دوران عالی‌تری را [به وسیله پیامبر دیگر به وجود می‌آورد، درست همانند مراحل تحصیلی یک نوجوان در مدرسه. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِی الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ» «2»، زیر عنوان «نجات زکریّا از تنهایی»، تفسیر فرموده: ما دعوت او را اجابت کردیم و یحیی را به او بخشیدیم:
«فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى ، و برای رسیدن به این مقصود، همسر نازای او را اصلاح، و قادر به آوردن فرزند کردیم: «وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ.» سپس اشاره به سه قسمت از صفات برجسته این خانواده کرده، چنین می‌گوید: آنها در انجام کارهای خیر، سرعت می‌کردند:
«إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِی الْخَيْراتِ» آنها به خاطر عشق به طاعت و وحشت از گناه، در همه حال ما را می‌خوانند: «وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً»، «رغبا»، به معنای رغبت، میل و علاقه است، و «رَهَباً»، به معنای ترس، تنفّر و بیزاری است). آنها همواره در برابر ما

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 403- 400.
(2). انبیاء/ 90.

خشوع داشتند (خضوعی آمیخته با ادب، احترام و ترس آمیخته با احساس مسئولیت):
«وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ.» «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَيْراتِ بَلْ لا يَشْعُرُونَ» «2»، تفسیر فرموده:
برای این است که درهای خیرات را به سرعت به روی آنها بگشاییم: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَيْراتِ.» آیا آنها داشتن اموال سرشار و فرزندان بسیار را دلیل بر حقانیت روشن خود می‌پندارند و نشانه قرب و عظمت در درگاه خدا می‌دانند؟ نه، هرگز چنین نیست، بلکه آنها نمی‌فهمند: «بَلْ لا يَشْعُرُونَ.» آنها نمی‌دانند که این اموال و فرزندان فراوان، در حقیقت، یک نوع عذاب و مجازات یا مقدمه عذاب و کیفر برای آنها است. آنها نمی‌دانند که خدا می‌خواهد آنها را در ناز و نعمت فروبرد تا به هنگام گرفتار شدن در چنگال کیفر الهی، تحمّل عذاب بر آنها دردناک‌تر باشد؛ زیرا اگر درهای

نعمت‌ها به روی انسان بسته شود و آمادگی پذیرش ناراحتی‌ها پیدا کند، مجازات‌ها زیاد دردناک نخواهد بود، امّا اگر کسی را از میان ناز و نعمت بیرون کشند و به سیاهچال زندان وحشتناکی بیفکنند، فوق العاده دردناک خواهد بود. «3»

نیز فی قوله تعالی: «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» «4»، تفسیر فرموده:

چنین کسانی هستند که در خیرات، سرعت می‌کنند و از دیگران پیشی می‌گیرند. در واقع، خیرات، نیکی‌ها و سعادت واقعی، آن نیست که غرق‌شدگان در ناز و نعمت و غافلان مغرور به دنیا می‌پندارند. خیر، سعادت و برکت برای گروه مؤمنانی است که دارای ویژگی‌های اعتقادی و اخلاقی فوق هستند و به دنبال آن، در انجام اعمال صالح پیش‌قدمند. ضمنا تعبیر به: «یُسارِعُونَ» که از باب «مفاعله» و به معنای سرعت برای پیشی گرفتن از یکدیگر است، تعبیر جالبی است که وضع حال مؤمنان را در یک مسابقه که به سوی مقصدی بزرگ و پرارزش انجام می‌شود، مشخص می‌کند و نشان می‌دهد آنها چگونه در برنامه اعمال صالح با یکدیگر رقابت سازنده و مسابقه بی‌وقفه دارند. «5»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 13، ص 492- 491.

(2). مؤمنون/ 56.

(3). تفسیر نمونه، ج 14، ص 263- 262.

(4). مؤمنون/ 61.

(5). تفسیر نمونه، ج 14، ص 265.

4. مسارعه در خیرات در تفاسیر روایی

علّامه سید هاشم حسینی بحرانی قدّس سرّه در تفسیر برهان، علّامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی حویزی قدّس سرّه در تفسیر نور الثقلین و علّامه شیخ جلال الدین سیوطی رضی اللّه عنه در تفسیر در المنثور، در ذیل آیات منتخب مسارعه در خیرات، روایاتی را نقل نموده‌اند که در این‌جا پس از ذکر هر آیه، به نقل برخی از آنها می‌پردازیم.
فی قوله تعالی: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- عبد العظیم بن عبد الحسنی گوید: به محمّد بن علی موسی رضا علیه السّلام گفتم: امیدواری بسیار دارم که قائم از اهل بیت محمّد صلّی اللّه علیه و آله آن کسی باشد که زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ هم‌چنان که از ظلم و جور پر شده است. آن بزرگوار فرمود: «یا ابا القاسم! ما منا الا و هو قائم بامر اللّه عزّ و جلّ و هاد الی دین اللّه، و لکن القائم الذی یطهّر اللّه عزّ و جلّ به الارض من اهل الکفر و الجحود، و یملأها عدلا و قسطا، هو الذی تخفی علی الناس ولادته، و یغیب عنهم شخصه، و یحرم علیهم تسمیته، و هو سمی رسول اللّه و کنیّه صلّی اللّه علیه و آله، و هو الذی تطوی له الارض، و یذلّ له کل صعب. یجتمع الیه اصحابه عدة اهل بدر، ثلثماة و ثلثة عشر رجلا، من أقاسی الارض، و ذلک قول اللّه عزّ و جلّ:" أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ". فاذا اجتمعت له هذا العدة من اهل الاخلاص، اظهر اللّه امره، فاذا أکمل له العقد و هو عشرة الاف رجل، خرج باذن اللّه عزّ و جلّ فلا یزال یقتل اعداء اللّه حتی یرضی اللّه تعالی.»؛ یعنی ای ابو القاسم! از ما نیست مگر این‌که او قیام‌کننده به امر خدای عزّ و جلّ و هدایت‌کننده به دین خدا است، و لکن آن قائمی که خدای عزّ و جلّ به وسیله او زمین را از اهل کفر و انکار پاک گردانیده و آن را پر از عدل و قسط می‌نماید، کسی است که تولّدش بر مردم مخفی بوده و شخص او از مردم غایب است و بر آنان حرام است نام او را اسم ببرند و او به اسم و به کنیه رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله نامیده شده و کسی است که زمین برای او درهم پیچیده و در نور دیده

---

(1). بقره/ 148.

می‌شود، و برای او هر مشکلی خوار و ذلیل است. یارانش که تعدادشان به اندازه اهل بدر سیصد و سیزده مرد است، از دورترین نقاط زمین به سوی

او جمع می‌شوند و این است قول خدای عزّ و جلّ: «أیْنَ ما تَکُونُوا یَأتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً.» پس چون این عدّه که از اهل اخلاص هستند، بر او جمع گردند، خدا امرش را آشکار گرداند، پس هنگامی که اجتماع آنان بر او کامل گردد و آن، ده‌هزار از مردانند، که به اذن خدای عزّ و جلّ خارج گردد و به قتل و کشتن دشمنان خدا بپردازد تا خدای تعالی راضی شود.
عبد العظیم گوید: به آن حضرت گفتم: ای آقای من! چگونه معلوم گردد که خدای عزّ و جلّ راضی شده است؟ آن حضرت فرمود: «یلقی فی قلبه الرحمة، فاذا دخل المدینة، اخرج اللات و العزی فاحرقهما.»؛ یعنی در دل او رحمت می‌افکند، پس چون داخل در مدینه گردد، لات و عزی را خارج کرده و آنها را می‌سوزاند. «1»
ب- علی بن ابراهیم از پدرش، و او با اسنادش از ابی خالد، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام نقل کرده است که حضرت درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»، گفته است: «" الْخَیْراتِ"، الولایة، و قوله تبارک و تعالی:" أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً"؛ یعنی اصحاب القائم الثلثمائة و البضعة عشر رجلا. قال: و هم و اللّه، الامة المعدودة. قال: یجتمعون و اللّه فی ساعة واحدة قزع کقزع الخریف.»؛ یعنی «الْخَیْراتِ»، همان ولایت است، و قوله تبارک و تعالی: «الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»؛ یعنی یاران قائم را که کمی بیشتر از سیصد و ده نفر مردند. آن بزرگوار فرمود: و به خدا سوگند! آنان امت معدودی هستند. فرمود: به خدا سوگند! در یک ساعت همه آنان که هم‌چون پاره‌های ابر از هم جدا هستند، مانند پاره‌های ابر خزان گرد هم جمع می‌شوند. «2»
ج- محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم، از پدرش، و او با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ

---

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 138، حدیث 423- برهان، ج 1، ص 105.
(2). نور الثقلین، ج 1، ص 139، حدیث 427.

جَمِیعاً»، فرمود: «یعنی اصحاب القائم علیه السّلام الثلثمائة و البضعة عشر. قال: هم و اللّه الامّة المعدودة.
(قال:) یجتمعون و اللّه، فی ساعة واحدة قزع کقزع الخریف.»؛ یعنی یاران قائم کمی بیش از سیصد و ده نفرند. فرمود: به خدا سوگند! آنان امّتی اندک هستند. فرمود: و اللّه، آنان هم چون پاره‌های ابر که از هم جدا هستند، مانند تکه‌های ابر پاییزی به هم پیوسته و در ساعتی واحد گرد هم می‌آیند. «1»

د- علی بن ابراهیم گوید: مرا پدرم از ابی عمیر حدیث فرمود، و ابن ابی عمیر با اسنادش از قول ابی خالد کابلی گوید: ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، در حدیثی که درباره خروج قائم علیه السّلام بیان می‌فرمود، گفت: «ثم ینتهی الی المقام، فیصلی رکعتین و ینشد اللّه حقه.»؛ یعنی پس از آن، به مقام منتهی می‌شود، پس در آن‌جا دو رکعت نماز به جا می‌آورد و حقّ خود را از خدا درخواست می‌کند. سپس ابی جعفر علیه السّلام فی قوله: «أَمَّنْ یُجِیبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُّوءَ وَ یَجْعَلُکُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ أَ إِلهٌ مَعَ اللَّهِ»، فرمود: «فیکون اوّل من یبایعه، جبرئیل، ثم الثلثمائة و الثلثة عشر رجلا، فمن کان ابتلی بالمسیر، وافی، و من لم یبتل بالمسیر، فقد من فراشه، و هو قول امیر المؤمنین علیه السّلام:" هم المفقودون عن فرشهم"، و ذلک قول اللّه:" فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً". (قال:)" الْخَیْراتِ"، الولایة.»: پس اوّل کسی که با او بیعت می‌کند، جبرئیل علیه السّلام می‌باشد. پس از آن، سیصد و سیزده نفر مرد هستند (که با او بیعت می‌کنند)، پس هرکه در مسیر به او برخورد کند، به میعاد رسیده است، و هرکه در مسیر به او برخورد نکند، از جای خوابش مفقود شود، و آن، قول امیر المؤمنین علیه السّلام است که:
«هم المفقودون عن فرشهم»، و آن، قول خدای متعال: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»، است. (امام فرمود:) «الْخَیْراتِ»، همان ولایت می‌باشد. «2»
ه- ابن بابویه با اسنادش از محمّد بن سنان از مفضّل بن عمر نقل کند که او گوید: «قال ابو عبد اللّه علیه السّلام: لقد نزلت هذه الایة فی المفقودین من اصحاب القائم علیه السّلام قوله عزّ و جلّ:" أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً"، انهم المفقودون فی فرشهم لیلا، فیصبحون بمکة، و بعضهم یسیر فی

---

(1). برهان، ج 1، ص 103.
(2). برهان، ج 1، ص 103- نور الثقلین، ج 1، ص 139، حدیث 426.

السّحاب نهارا یعرف باسمه و اسم ابیه و حسبه و نسبه. قال: فقلت: جعلت فداک، ایهم اعظم ایمانا؟
قال: الذی یسیر فی السحاب نهارا.»؛ یعنی ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: این آیه درباره مفقودین از اصحاب قائم علیه السّلام نازل گردید. قوله عزّ و جلّ: «أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمِیعاً»، آنان از جای خوابشان در شب مفقود شده، پس در مکّه صبح کنند، و برخی از آنان روز را در ابر سیر کرده، او را به اسمش، اسم پدرش، حسبش و نسبش می‌شناسند.

مفضل گوید: گفتم: فدایت گردم، کدامین آنان از لحاظ ایمان عظیم‌تر است؟ آن حضرت فرمود: آن کسی که به هنگام روز در ابر سیر می‌کند. «1»
و- ابن ابی حاتم از ابن عباس اخراج نمود که: «وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّیها» را مضاف قرائت نمود و آن را «مواجهها» خواند. او گفت: «صلّوا نحو بیت المقدس مرة، و نحو الکعبة قبلة.»:
یکبار به طرف بیت المقدس نماز خواندند، و به طرف کعبه، به عنوان قبله نماز خواندند. «2»
ز- ابن انباری در مصاحف از ابن عباس اخراج نمود که او «و لکل وجهة هو مولاها» قرائت می‌نمود. «3»
ح- ابن جریر درباره قوله: «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»، از قتاده اخراج نمود که او گوید:
«لا تغلبن علی قبلتکم.»؛ یعنی بر قبله‌تان مغلوب نخواهید شد. «4»
نیز فی قوله تعالی: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «5»، روایاتی را نقل نموده، از جمله:
الف- محمّد بن یعقوب از محمّد بن یحیی و او با اسنادش تا سلیمان بن خالد از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام: «قال: لا یحلف الیهودی و لا النصرانی و لا المجوس بغیر اللّه. ان اللّه عزّ و جلّ یقول:
" فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ".»؛ یعنی امام صادق علیه السّلام فرمود: یهودی، نصرانی و مجوسی

---

(1). برهان، ج 1، ص 103- نور الثقلین، ج 1، ص 139، حدیث 425.
(2). در المنثور، ج 1، ص 148.
(3). در المنثور، ج 1، ص 148.
(4). در المنثور، ج 1، ص 148.
(5). مائده/ 48.

هیچ‌یک نباید به غیر از خدا سوگند یاد کنند. خداوند عزّ و جلّ می‌گوید: پس بین آنان به آنچه خدا نازل فرمود، حکم کن. «1»
ب- علی بن ابراهیم فی قوله تعالی: «لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً»، فرمود: «قال:
لکل نبی شریعة و طریق.»: برای هر پیامبری راهی روشن و طریقی است. فی قوله تعالی:

«وَ لكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِی ما آتاکُمْ»، فرمود: «ای یختبرکم.»؛ یعنی شما را امتحان کند. «2»
ج- در اصول کافی علی بن محمّد با اسنادش از محمّد بن سالم، و او از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام حدیثی طولانی را نقل می‌کند، از جمله در آن می‌فرماید: «فلما استجاب لکل نبی من استجاب له من قومه من المؤمنین، جعل لکل منهم شرعة و منهاجا، و الشرعة و المنهاج سبیل و سنة، و قال اللّه لمحمّد صلّی اللّه علیه و آله:" إِنَّا أَوْحَیْنا إِلَیْکَ کَما أَوْحَیْنا إِلی نُوحٍ وَ النَّبِیِّینَ مِنْ بَعْدِهِ"، و امر کل نبی بالاخذ بالسبیل و السنة، و کان من السبیل و السنة التی امر اللّه عزّ و جلّ بها موسی علیه السّلام ان جعل علیهم السبت.»؛ آن‌گاه که اجابت نمود برای هر پیامبری، هرکس که می‌خواست اجابت کند او را از قومش از مؤمنان، برای هر گروهی از آنان، شرعه و منهاجی را قرار داد، و شرعه و منهاج، راه و سنت است، و خدای تعالی به محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: و ما به تو وحی نمودیم؛ هم‌چنان‌که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم، و به هر پیامبری به اتّخاذ راه و سنت امر شد و از راه و سنتی که خدای عزّ و جلّ آن را به موسی علیه السّلام امر کرده، این است که شنبه را بر آنان قرار داد. «3»
د- در تفسیر علی بن ابراهیم فی قوله: «لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً»، فرمود: برای هر پیامبری شریعتی و طریقی است. «4»
ه- ابن جریر درباره قوله: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ و انزلنا الیک الکتاب»، از ابن عباس اخراج نمود که: «قال: القرآن مصدقا بین یدیه من الکتاب. قال: شاهدا علی التوراة و الانجیل مصدقا لها، و" مُهَیْمِناً عَلَیْهِ"؛ یعنی امینا علیه یحکم علی ما کان قبله من الکتب.»؛ یعنی

---

(1). برهان، ج 1، ص 291.
(2). برهان، ج 1، ص 292.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 639، حدیث 236.
(4). نور الثقلین، ج 1، ص 639، حدیث 237.

ابن عباس فرمود: قرآن تصدیق‌کننده است آنچه را که قبل از آن، از کتب آسمانی است، و گواه و شاهد بر تورات و انجیل و تصدیق‌کننده آنها می‌باشد، و «مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»؛ یعنی امین بر آن است، به آنچه قبل از آن از کتاب‌های آسمانی بوده، حکم می‌کند. «1»
و- فریابی، سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه و بیهقی در اسماء و صفات، درباره قوله: «وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»، از ابن عباس اخراج نمودند که فرمود: «مؤتمنا علیه.» «2»
ز- ابن جریر، ابن ابی حاتم و بیهقی درباره قوله: «وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ»، از ابن

عباس اخراج نمودند که فرمود: «المهیمن، الأمین، و القرآن امین علی کل کتاب قبله.»؛ یعنی «مهیمن»، به معنای امین بوده و قرآن بر همه کتاب‌های (آسمانی) قبل از خود، امین است. «3»
ح- ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره قوله: «وَ مُهَيْمِناً عَلَيْهِ»، از ابن عباس اخراج نمودند که فرمود: «شهیدا علی کل کتاب قبله.»؛ یعنی بر همه کتاب‌های (آسمانی) پیش از خود شاهد و گواه است. «4»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ يَحْيى وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كانُوا يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ» «5»، روایاتی را نقل نموده، از جمله:
الف- علی بن ابراهیم: قال: قوله: «يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً»، قال: راغبین راهبین.»: علی بن ابراهیم به نقل از امام علیه السّلام درباره قوله: «يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً»، فرمود: یعنی در حال رغبت و در حال ترس، خدا را می‌خوانند. «6»
ب- در کتاب خصال از یونس بن ظبیان روایت شده که امام صادق، جعفر بن محمّد علیه السّلام فرمود: «ان الناس یعبدون اللّه تعالی علی ثلثة أوجه، فطبقة یعبدونه رغبة فی ثوابه، فتلک عبادة

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 289.
(2). در المنثور، ج 2، ص 289.
(3). در المنثور، ج 2، ص 289.
(4). در المنثور، ج 2، ص 290.
(5). انبیاء/ 90.
(6). برهان، ج 3، ص 695- نور الثقلین، ج 3، ص 457، حدیث 163.

الحرصاء، و هی الطمع، و آخرون یعبدونه فرقا من النار، فتلک عبادة العبید، و هی الرهبة، و لکنی اعبده حبا له، فتلک عبادة الکرام.»؛ یعنی مردم خدای تعالی را بر سه وجه عبادت می‌کنند:
یک طبقه او را به طمع پاداش نیکش عبادت می‌کنند، پس آن، عبادت آزمندان بوده و آن، طمع است، و دسته دیگر، او را عبادت می‌کنند برای ترس از آتش دوزخ، پس این، عبادت بردگان بوده و آن رهبت است، و امّا من به خاطر محبت و دوستی با او، او را عبادت می‌کنم و این، عبادت کرام و جوانمردان است. «1»
ج- حاکم درباره قوله: «وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ»، از ابن عباس اخراج نمودند که فرمود: «کان فی لسان أمراة زکریا، طول، فاصلحه اللّه.»؛ یعنی زن زکریّا زبان‌دراز بود، پس خدا او را اصلاح نمود. «2»
د- ابن ابی شیبه، ابن جریر، ابن منذر و ابن عساکر فی قوله: «وَ أَصْلَحْنا لَهُ

زَوْجَهُ»، از سعید بن جبیر اخراج نمودند که او فرمود: «کانت لا تلد.»: آن زن بچه نمی‌آورد و نازا بود. «3»
ه- ابن مبارک درباره قوله: «وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ كانُوا لَنا خاشِعِينَ»، از حسن اخراج نمود که او فرمود: «الخوف الدّائم فی القلب.» «4»
و- عبد بن حمید درباره قوله: «وَ يَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً»، از حسن اخراج نمود که او فرمود: «دام خوفهم ربهم، فلم یفارق خوفه قلوبهم، ان نزلت بهم رغبة، خافوا ان یکون ذلک استدراجا من اللّه لهم، و ان نزلت بهم رهبة، خافوا ان یکون اللّه عزّ و جلّ قد أمر باخذهم لبعض ما سلف منهم.»؛ یعنی ترس آنان از پروردگارشان دایمی می‌باشد، پس خوف از دل‌های آنان فارغ و جدا نشده است. اگر رغبتی بر آنان نازل گردد، ترس دارند از این‌که مبادا استدراجی از جانب خدای تعالی بر آنان باشد، و اگر رهبتی بر آنان نازل شود، خوف دارند که خدای عزّ و جلّ به اخذ برخی از آن رفتارهایی که در گذشته از آنان سر زده، امر نموده باشد. «5»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 457، حدیث 158.
(2). در المنثور، ج 4، ص 334.
(3). در المنثور، ج 4، ص 335.
(4). در المنثور، ج 4، ص 335.
(5). در المنثور، ج 4، ص 335.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «أُولئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ» «1»، روایتی نقل شده است:
محمّد بن عباس با اسنادش از عیسی بن داوود روایت کند که او گوید: امام موسی بن جعفر علیه السّلام بر ما حدیث فرمود: «نزلت فی امیر المؤمنین علیه السّلام و ولده، " إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ بِآياتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لا يُشْرِكُونَ. وَ الَّذِينَ يُؤْتُونَ ما آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلى رَبِّهِمْ راجِعُونَ. أُولئِكَ يُسارِعُونَ فِي الْخَيْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ ".»؛ یعنی امام موسی بن جعفر علیه السّلام فرمود: آیات: «إِنَّ الَّذِينَ هُمْ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ... (الی قوله:) وَ هُمْ لَها سابِقُونَ»، درباره امیر المؤمنین علیه السّلام و فرزندانش نازل گردیده است. «2»

5. تدبّر در آیات مسارعه در خیرات

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

در این قسمت، ابتدا معانی و مفاهیم «استباق»، «مسارعه» و «خیرات» را در هریک از آیات با استفاده از تحقیق به عمل آمده و با توجّه به سیاق آیات بررسی و تعریف می‌کنیم، و پس از آن، با ذکر هر آیه به تفسیر و ترجمه آن پرداخته و سپس در تأیید آن معانی، به آیات دیگر قرآن استناد می‌کنیم.

معانی و مفاهیم استباق، مسارعه و خیرات و تفسیر و ترجمه آیات

1. معنا و مفهوم اوّل «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»

اشاره

استباق، به معنای سرعت گرفتن، سبقت گرفتن مبادرت و پیشی گرفتن بوده و خیرات، به معنای طاعات خدای تعالی، اعمال خیر و نیکی‌ها و اطاعت از ولایت است، و «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»؛ یعنی به سوی خیرات که همان طاعات خدای تعالی، انجام اعمال خیر و نیکی‌ها و اطاعت از ولایت است، بر یکدیگر پیشی بگیرید:

---

(1). مؤمنون/ 61.

(2). برهان، ج 3، ص 721.

(3). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 656

«وَ لِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيها فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ أَيْنَ ما تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْ‌ءٍ قَدِيرٌ» «1»؛ یعنی: و برای همه گروه‌های پیروان مذاهب، قبله‌ای است که رو به سوی آن بودن را (در نماز) خدا امر فرموده، پس به سوی خیرات؛ یعنی طاعات خدای متعال و اطاعت از ولایت، بر یکدیگر پیشی گیرید. در هر سرزمینی زندگی این جهان را بدرود گفته باشید، خدای متعال در قیامت شما را جمیعا به محشر می‌آورد. البته، خدای تعالی بر هرچیزی که از جمله آنها، آوردن همه شما در روز قیامت به محشر است، بسیار توانا است.

استناد به آیات قرآن

پیشی‌گیرندگان و پیشاهنگان نسبت به طاعات الهی، در بهشت‌های پرنعمت و در پیشگاه الهی مقرّبند: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ. فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ.» «2»

2. معنا و مفهوم اوّل «يُسارِعُونَ فِى الْخَيْراتِ»

اشاره

مسارعه از باب مفاعله؛ یعنی سرعتی که توأم با رغبت ناشی از ترس از دست دادن فرصت بوده و «خیرات»، مطلق اعمال صالحه است، و «یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»؛ یعنی در انجام اعمال صالحه، به واسطه ترس از دست دادن فرصت، سرعت توأم با رغبت دارند: «یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ أُولئِکَ مِنَ الصَّالِحِینَ.» «3»؛ یعنی به توحید خدای تعالی، به صفات او و به روز قیامت ایمان می‌آورند، و به معروف که اقرار به نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، امر می‌کنند، و از منکر که انکار نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله است، نهی نمایند، و در انجام اعمال صالحه، به واسطه ترس از دست دادن فرصت، سرعت توأم با رغبت دارند، و اینان از جمله صالحین، و از شمار آنانند.

---

(1). بقره/ 148.
(2). واقعه/ 12.
(3). آل عمران/ 114.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 657

استناد به آیات قرآن

مؤمنین به خدا و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله که عمل صالح انجام می‌دهند، بر گناهان‌شان سرپوش گذاشته می‌شود و امور و حال دنیوی‌شان اصلاح می‌گردد: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ.» «1»

3. معنا و مفهوم دوّم «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْراتِ»

اشاره

معنای دوّم «فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ»، سبقت گرفتن در امور خیر است، پیش از آن‌که فرصت بهره‌مندی آن از دست برود: «وَ أَنْزَلْنا إِلَیْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ الْکِتابِ وَ مُهَیْمِناً عَلَیْهِ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أَهْواءَهُمْ عَمَّا جاءَکَ مِنَ الْحَقِّ لِکُلٍّ جَعَلْنا مِنْکُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهاجاً وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَکُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لکِنْ لِیَبْلُوَکُمْ فِی ما آتاکُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَیْراتِ إِلَی اللَّهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً فَیُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» «2»؛ یعنی: و بر تو ای محمّد! قرآن را به عدل نازل کردیم، درحالی‌که برخی از کتاب‌های پیش از آن را؛ یعنی تورات و انجیل را، تصدیق‌کننده بوده و گواه بر حق بودن آن است. پس بین آنان (یعنی یهودیانی که مرتکب خلاف شده‌اند)، با قرآن حکم کن و خواسته آنان را (که تحریف حکم است نسبت به آنچه از حق به تو رسیده) پیروی نکن. برای هریک از شما (امت‌های سه‌گانه موسی، عیسی و محمّد صلوات علیهم) یک مجرای عمومی (برای حیات پرنشاط) و یک طریق خاص (بنا به اقتضای زمان) قرار دادیم، و اگر خدا مشیتش بر آن بود، شما را بر یک امّت قرار می‌داد، و لکن شما را بر شریعت‌های متفاوت قرار داد، تا در آنچه بر شما واجب و مشروع نمود، شما را امتحان کند. پس پیش از آن‌که فرصت را از دست بدهید، در امور خیر سبقت بگیرید. محلّ رجوع و برگشت شما همگی به سوی خدا است، پس به شما خبر می‌دهد به آنچه از امر دینتان که در آن اختلاف می‌کردید، و برحسب استحقاقتان، به شما جزا داده می‌شود.

---

(1). محمّد/ 2.

(2). مائده/ 48.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 658

استناد به آیات قرآن

الف- سبقت گرفتن در امور خیر، پیش از آن‌که فرصت بهره‌مندی از آن دست برود، سبب فوز عظیم و رستگاری بزرگ است: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها أَبَداً ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «1»

ب- و پیشی گرفتن خود فضل بزرگ است: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ.» «2»

4. معنا و مفهوم دوّم «يُسارِعُونَ فِى الْخَيْراتِ»

اشاره

در این معنا، مسارعه؛ یعنی شتاب داشتن، و خیرات؛ یعنی طاعات، و معنای «یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»؛ یعنی در کار انجام طاعات، شتابنده و سریعند: «فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ وَهَبْنا لَهُ یَحْیی وَ أَصْلَحْنا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ کانُوا یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ یَدْعُونَنا رَغَباً وَ رَهَباً وَ کانُوا لَنا خاشِعِینَ.» «3»؛ یعنی پس خواسته او (یعنی زکریّا) را اجابت نموده و یحیی را به او بخشیدیم و همسرش را (در خلق‌وخوی و بچه زاییدن) برایش اصلاح کردیم. البته، آنان (یعنی زکریّا، یحیی و پیامبرانی که در آیات قبل ذکر آنها آمده) در انجام طاعات، شتابنده و سریع بودند و ما را از روی رغبت و ترس می‌خواندند، و در پیشگاه ما با تواضع و بدون تکبّر بودند.

استناد به آیات قرآن

آنان که اهل خیرات (یعنی طاعات) هستند، آنان همان رستگارانند: «لکِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولئِکَ لَهُمُ الْخَیْراتُ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» «4»

---

(1). توبه/ 100.
(2). فاطر/ 32.
(3). انبیاء/ 90.
(4). توبه/ 88.

5. معنا و مفهوم «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ»

اشاره

مسارعه، سرعت عمل است در زمانی که حکمت اقتضای آن را دارد، و «خیرات»، منافعی است که دارای شأن عظیم است، و معنای «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ»، این است که: در یک فاصله زمانی، بنا به اقتضای حکمت، در ایجاد منافعی که دارای شأن عظیم است، برای آنان سرعت می‌بخشیم، قوله تعالی: «نُسارِعُ لَهُمْ فِی الْخَیْراتِ بَلْ لا یَشْعُرُونَ.» «1»؛ یعنی: در یک فاصله زمانی بنا به اقتضای حکمت، در ایجاد منافعی هم‌چون مال و فرزند که برای آنان (یعنی کافران) دارای شأن عظیم است، سرعت می‌بخشیم، امّا آنان حکمت آن تسریع را نمی‌فهمند.

استناد به آیات قرآن

خدای متعال به مال و فرزند امداد می‌کند، و آنان که کفر ورزیدند، مال و اولاد آنان را بی‌نیاز از خدا نمی‌کند، و در این مال و فرزند، آزمایشی سخت بوده و پاداش عظیم نزد خدای تعالی است:

الف- خدای متعال به مال و فرزند امداد می‌کند: «ثُمَّ رَدَدْنا لَکُمُ الْکَرَّةَ عَلَیْهِمْ وَ أَمْدَدْناکُمْ بِأَمْوالٍ وَ بَنِینَ وَ جَعَلْناکُمْ أَکْثَرَ نَفِیراً.» «2»

ب- آنان که کفر ورزیدند، مال و فرزند آنان را بی‌نیاز از خدا نمی‌کند: «إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً وَ أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.» «3»، و «لَنْ تُغْنِیَ عَنْهُمْ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَیْئاً أُولئِکَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ.» «4»

ج- در این مال و فرزند آزمایشی سخت بوده و اجر عظیم نزد خدای متعال است:

«إِنَّما أَمْوالُکُمْ وَ أَوْلادُکُمْ فِتْنَةٌ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِیمٌ.» «5»

---

(1). مؤمنون/ 56.

(2). اسراء/ 6.

(3). آل عمران/ 116.

(4). مجادله/ 17.

(5). تغابن/ 15.

6. معنا و مفهوم سوّم «یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ»

اشاره

در این معنا، مسارعه فی الخیرات؛ یعنی مبادرت نمودن و سرعت عمل داشتن نسبت به طاعات از روی ایمان به خدا: «أُولئِکَ یُسارِعُونَ فِی الْخَیْراتِ وَ هُمْ لَها سابِقُونَ.» «1»؛ یعنی اینان (که صفاتشان در ضمن 4 آیه قبل بیان شد) از روی ایمان به خدا سرعت عمل دارند و آنان به واسطه تسریع در طاعات، پیشی‌گیرندگانند.

استناد به آیات قرآن

فضیلت در پیشی گرفتن در طاعات به فرمان خدا است:
«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَمِنْهُمْ ظالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سابِقٌ بِالْخَیْراتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ.» «2»

در غرر الحکم و درر الکلم، از امام المتقین، مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السّلام، سخنانی درباره خیر دنیا و آخرت، و درباره طلب خیر کردن، بیان شده که در این‌جا به نقل آنها می‌پردازیم:

1. «أربع، من أعطیهّن، فقد اعطی خیر الدّنیا و الآخرة: صدق حدیث، و أداء أمانة، و عفّة بطن، و حسن خلق.»: چهار چیز است که به هرکه اعطا شده باشد، در حقیقت، خیر دنیا و آخرت به او اعطا شده است: راستی گفتار، ردّ امانت، پاکدامنی و پاکی شکم (از حرام و مال مشتبه به حرام) و نیکویی اخلاق.

2. «ثلاث، من کنّ فیه، فقد رزق خیر الدّنیا و الآخرة؛ هنّ: الرّضا بالقضاء، و الصّبر علی البلاء، و الشّکر فی الرّخاء.»: سه صفت است که هرکه آن صفات در او باشد، در حقیقت، خیر دنیا و آخرت، روزی او شده است. آنها عبارتند از: رضا و خشنودی به قضای الهی، صبر و شکیبایی بر بلا و مصیبت، و شکر و سپاسگزاری از خدای سبحان در حال وسعت و فراخی.

---

(1). مؤمنون/ 61.

(2). فاطر/ 32.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 661

3. «استخر و لا تتخیّر، فکم من تخیّر امرا، کان هلاکه فیه.»: طلب خیر کن و انتخاب نکن؛ پس چه بسیاری از کسان بودند که امری را اختیار کردند که هلاکتشان در آن بود.

4. «إذا امضیت، فاستخر.»: هرگاه، جزم بر انجام کاری نمودی، استخاره کن.

5. «ما ندم من استخار.»: کسی که استخاره کند، پشیمان نخواهد گردید.

پروردگارا! پیشاهنگان بر طاعات تو، در بهشت‌های پرنعمت و در پیشگاه تو، مقرّبند: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ.»

در طاعات خود، ما را توفیق امیدواری به زیادی محبّت خودت اعطا کن؛ آن‌چنان‌که در ذکر و یاد تو، نوعی دیگر واله و حیران باشیم تا در پرتو این ذکر و آن طاعت، کمال انقطاع به سوی تو، حاصل گردد.

آمین، یا رب العالمین!

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 663

فصل چهل و سوم موعظه

اشاره

کلمه موعظه با الفاظ: «أوعظت»، «أعظک»، «أعظکم»، «تعظون»، «یعظکم»، «یعظوه»، «عظهم»، «فعظوهنّ»، «توعظون»، «یوعظ»، «یوعظون»، «الواعظین»، «موعظة»، در 25 مورد و در ضمن 24 آیه در 14 سوره قرآن کریم ذکر شده است. از این مجموعه، 8 آیه آن را از 6 سوره قرآن مجید انتخاب کرده و برای تحقیق در آنها، ابتدا آیات منتخب را به ترتیب سوره مصحف کریم تنظیم می‌کنیم و پس از آن، با استناد به کتب لغت، در معانی و مفاهیم وعظ و موعظه تحقیق نموده و سپس تفسیر آیات مذکور را با استفاده از کتب تفسیر و روایی علمای شیعه و علمای اهل تسنن از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا زمان حاضر، بررسی می‌نماییم و سرانجام، در مرحله پنجم، با استعانت از امدادهای خدای متعال و با استفاده از تفاسیر مورد تحقیق و با استناد به آیات قرآن، به تدبّر در آیات مذکور می‌پردازیم.

1. تنظیم آیات موعظه به ترتیب سوره مصحف کریم

1. فَجَعَلْناها نَكالًا لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ. «1»
2. وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ

(1). بقره/ 66: ر مدنی.

لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ. «1»
3. الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً. «2»
4. وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ. «3»
5. قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ. «4»
6. وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ. «5»
7. يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ. «6»
8. فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً. «7»

(1). بقره/ 231: مدنی.
(2). نساء/ 34: مدنی.
(3). مائده/ 46: مدنی.
(4). هود/ 46: مکی.
(5). هود/ 120: مکی.
(6). نور/ 17: مدنی.
(7). طلاق/ 2: مدنی.

2. در معنای موعظه

راغب در مفردات فرموده: وعظ، منع و بازداشتن همراه با ترس است. خلیل گفته است: آن، پند دادن به خیر و نیکی در چیزی است که دل به سوی آن نرم گردد، و عظه و موعظه، اسم است، قال تعالی: «يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»، «قُلْ إِنَّما أَعِظُكُمْ»، «ذلِكُمْ تُوعَظُونَ»، «قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ»، «وَ جاءَكَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى ، «وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ»،* «وَ كَتَبْنا لَهُ فِی الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلاً»، «فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ عِظْهُمْ.» «1»

فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «مَوْعِظَةً»؛* یعنی به بدی عاقبت ترساندن، و قوله: «الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» را گفته‌اند که آن، قرآن است، و در دعاست: «اعوذ بک ان تجعلنی عظة لغیری.»؛ یعنی به تو پناه می‌برم که مرا واسطه پند و عبرت دیگران قرار دهی، و موعظه نیز عبارت است از: سفارش به تقوا، برانگیختن بر طاعات، ترساندن از ارتکاب به گناهان و فریفته شدن به دنیا و زر و زیور آن و مانند آن، و وعظ، نصیحت و اندرز است به عاقبت و فرجام کار، و «لا جعلنک عظة لغیرک»؛ یعنی تو را مایه پند و عبرت برای غیر خودت قرار می‌دهیم. «2»

در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: موعظه و آنچه شامل بر آن است، مانند: «یعظکم» و نحو آن. در قاموس وعظه موعظة را یادآوری نموده و در معنای آن فرموده است: آن چیزی است که دل را در جهت ثواب و عذاب نرم می‌کند، و به‌طور کلی، آن، نصیحت همراه با ترساندن از بدی است، و در تفسیر عیاشی و غیر آن، از امام صادق علیه السّلام درباره قوله: «فَمَنْ جاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ»، آمده که آن حضرت فرمود: یعنی توبه. بدیهی است اعظم گناهان، انکار ولایت و ترک آن است، پس ممکن است تأویل موعظه به توبه از بابت تمسّک به ولایت باشد. در کتاب کافی با اسنادش از امام باقر علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا ما يُوعَظُونَ بِهِ»، درباره علی علیه السّلام نازل گردیده؛ چون او بهترین آنان بود. «3»

---

(1). مفردات، ص 564.
(2). مجمع البحرین، ص 344.
(3). مقدمه برهان، ص 219.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 666

در فرهنگ لغات فرموده: وعظ، مصدر است به معنای پند و اندرز، و عظة، آنچه است که با آن پند دهند، جمع آن، وعّاظ است، و وعّاظ؛ یعنی بسیار

پند و اندرزدهنده، و موعظه؛ یعنی پند و اندرز که واعظ گوید؛ جمع آن، مواعظ است، و اتّعاظ؛ یعنی پند گرفتن و اندرز پذیرفتن. «1»

در فرهنگ عمید فرموده: موعظه (به فتح میم و کسر عین)؛ یعنی پند و اندرز، و کلام واعظ؛ مواعظ جمع آن است، و اتعاظ (به کسر همزه و تای مشدد)؛ یعنی پند گرفتن، پند پذیرفتن، و وعظ (به فتح واو)؛ یعنی پند دادن، نصیحت کردن، پند و اندرز، و وعاظ (به ضم واو و تشدید عین)، جمع واعظ است، و واعظ؛ یعنی وعظکننده، پنددهنده، اندرزدهنده؛ وعاظ، جمع آن است. «2»

3. موعظه در تفاسیر

شیخ طایفه، ابو جعفر، محمّد بن حسن بن علی بن حسن طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «فَجَعَلْناها نَکالًا لِما بَیْنَ یَدَیْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ» «3»، تفسیر فرموده: ضمیر در قوله: «فَجَعَلْناها»، احتمال دارد که راجع باشد به عقوبت، یا راجع باشد به بوزینه، یا راجع باشد به ماهی‌ها، یا به آن قریه‌ای که اهل آن تجاوز به حکم الهی کردند، یا راجع باشد به امتی که تجاوز کردند و آنها اهل ایله بودند، و ایله، نام قریه‌ای است که در کنار دریا واقع است، و این قول اخیر؛ یعنی اهل ایله بودن آن عذاب‌دیدگان، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده، و قوله: «نَکالًا»، که ابن عباس گفته: «عقوبة»، و قوله: «لِما بَیْنَ یَدَیْها وَ ما خَلْفَها»، عکرمه از ابن عباس روایت کرده که اراده نموده آنچه را پیش رو و پشت آن بود از قرا، ضحاک از ابن عباس روایت کرده که مراد از «لِما بَیْنَ یَدَیْها»، یعنی: از بعد از آنها از امم، و «ما خَلْفَها»، کسانی که با آنها بودند و باقی ماندند، و سدی گفته: «لِما بَیْنَ یَدَیْها»، از

---

(1). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 966.

(2). فرهنگ عمید، ص 1153، 87، 1234، 1219.

(3). بقره/ 66.

گناهانشان، و «ما خَلْفَها»؛ یعنی عبرت باشد برای کسی که بعد از آنان است از امت‌ها، و قتاده گفته: «لِما بَیْنَ یَدَیْها»، گناهان قوم بوده و «ما خَلْفَها»، ماهی‌هایی است که به آنها اصابت کردند، و مجاهد گفته: «لِما بَیْنَ یَدَیْها»، آنچه از خطاهایی است که از آنها گذشته، و «ما خَلْفَها» از خطاهایی است که به واسطه آنها هلاک شدند. «وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ»، موعظه را اختصاص به متقین داد، اگرچه برای غیرمتقین هم موعظه است، و آن به این جهت است که متقین از آن بهره می‌برند، نه کافران، مانند قوله: «هُدیً لِلْمُتَّقِینَ»، و قوی‌ترین تأویلات، بنابر آنچه ضحاک از ابن عباس روایت کرده، این است که: آن، کنایه از عقوبت و مسخی است که با آن، آن قوم مسخ گردیدند؛ زیرا در آن، اشاره است به عقوبتی که آن قوم در آن گرفتار شدند، اگرچه باقی احوال نیز جایز است. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ

شَیْ ءٍ عَلِیمٌ» «2»، فرموده: قوله: «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»، معنایش انقضای عدّه زن است؛ بدین معنا که: وقتی نزدیک به سر آمدن عدّه زن می‌شود، و این بدان جهت است که بعد از به سر آمدن عدّه، امساک زن برای مرد نیست، و امساک در این‌جا مراجعه به زن است پیش از به سر آمدن عدّه، و این معنا از این جهت است که گاهی برای کسی که به نزدیک شهر رسیده، گفته می‌شود: فلانی به شهر رسید، و مراد از «بِمَعْرُوفٍ» در این‌جا، آن حقی است که عقل یا شرع برای معرفت به صحتش، به آن دعوت می‌کند، برخلاف «منکر» که عقل یا سمع برای محال بودن معرفت به صحت آن، از آن نهی می‌کند. پس آنچه معرفت به صحت آن جایز است، معروف، و آنچه معرفت به صحت آن جایز نیست، منکر است، و مراد از «فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» در این جا، مراجعه کردن مرد است به زن بر وجهی که خدای تعالی برای او مباح نموده، و این

---

(1). تبیان، ج 1، ص 292- 291.

(2). بقره/ 231.

که با او حسن معاشرت داشته باشد و غیر آن، و این‌که قصد ضرر رسانیدن به او را نداشته باشد، و اصل «تسریح»، فرستادن گله و رمه است به چراگاه، و از آن است قوله:

«حِینَ تُرِیحُونَ وَ حِینَ تَسْرَحُونَ»، آیه 6 نحل، و قوله: «وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا»؛ یعنی آن‌گاه که مراجعه شما به آنان از روی رغبت نیست، بلکه برای این است که ضرری به آنها برسد یا در تطویل زمان عدّه، یا در طلب مفادات، یا در غیر آن، در این صورت مراجعه نکنید که جایز نیست، و قوله: «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»، پس این از نوع آن ضرری است که احدی از آن ضرر نمی‌بیند (به‌جز شخص ظلم‌کننده)، و قوله:

«وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً»؛ یعنی آنچه از احکام طلاق را که ذکر فرمود به آنچه در آن مراجعه جایز است و آنچه برای زنان است، و قوله: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ»، آگاهی است بر این‌که خدای متعال پاداش عملی از اعمال آنان را به جهت پنهان بودن از او ساقط نمی‌گرداند؛ زیرا «بِکُلِّ شَیْ ءٍ عَلِیمٌ»، و «أجل»، عبارت از به سر آمدن مدت انتظار است. در این صورت، «امساک»، منع از رفتن بوده و «تسریح»، فرستادن و ترک او در زمان به سر آمدن عدّه است. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلًا إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا

کَبِیراً» «2»، فرموده: وَ معنای «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّسَاءِ»، به تأدیب و تدبیر به واسطه برتری دادن خدا مردان را بر زنان در عقل و رأی، و زهری می‌گفت: بین مرد و زن او قصاص نیست به‌جز قصاص نفس، و قوله: «فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ»، معنای «قانِتاتٌ»؛ یعنی آن زنانی که مطیع خدا و مطیع شوهرانشان باشند، و اصل «قنوت»، دوام طاعت است و از آن می‌باشد قنوت در وتر، به واسطه طول قیام آن، و قوله:
«حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ»؛ یعنی حفظ‌کننده‌اند برای آنچه همسرانشان از آن غائب

---

(1). تبیان، ج 2، ص 252- 250.
(2). نساء/ 34.

شده‌اند، از مالشان و آنچه بر او واجب است از رعایتش و مراعات حال آن، و آنچه لازم است از صیانتش نسبت به خودش برای او، «بِما حَفِظَ اللَّهُ»، عطا و زجاج گفته‌اند: یعنی به واسطه آنچه خدا آنها را در مهرهایشان حفظ کرد، و بر زوج نفقه بر آنان را لازم نمود، و بعضی گفته‌اند: معنای آن، به چیزی است که امر خدا و دین خدا را حفظ می‌کند، و ابو جعفر مدنی، «بِما حَفِظَ اللَّهُ» را به نصب قرائت نموده، و قوله: «وَ اللَّاتِی تَخافُونَ»، در آن سه قول گفته شده: «تَخافُونَ»؛ یعنی می‌دانید، و به معنای گمان می‌بردید، و به معنای خوفی که برخلاف امن است، و در معنای «نشوز» در این‌جا گفته‌اند: آن، گناهکاری زوجه است، و اصل آن، به معنای بلندپروازی است که با زوج خود مخالفت نماید، و قوله: «فَعِظُوهُنَّ»؛ یعنی آنان را از خدا بترسانید، پس اگر به طاعت بازنگشتند، «وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ»، پس از خوابگاه‌های آنان هجرت کنید، و درباره «وَ اهْجُرُوهُنَّ»، اقوالی را گفته‌اند، از جمله: هجرت در کلام، هجرت در جماع و هجرت از رختخواب، و این قول، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام، روایت شده که آن حضرت فرمود:
پشتش را به طرف او بگرداند، و اما کتک زدن باید زیان‌آور نباشد بدون خلاف، و ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود: کتک زدن با چوب مسواک باشد، و قوله: «فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ»، یعنی: اگر اطاعت کردند، علت‌یابی نکنید، و اصل «هجر»، ترک از روی دشمنی است، و «هجرت فلانا»؛ یعنی کلام او را از سر دشمنی ترک کردم، و «هجر»، سخن زشت از کلام است، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً»؛ یعنی البته، خدای تعالی والا مقام‌تر از این است که به‌جز به حق و به مقدار طاقت تکلیف کند، و «کبیر»؛ یعنی بزرگ، و به سید قوم گفته می‌شود، کبیرشان. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً

لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» «2»، فرموده: «وَ قَفَّيْنا»؛ یعنی در پیرو آن نمودیم. «عَلى آثارِهِمْ»، «آثار»، جمع اثر

---

(1). تبیان، ج 3، ص 191- 189.

(2). مائده/ 46.

بوده و آن، عملی است که برای حس ظاهر می‌شود، و ضمیر «هم» در آن دو قول است:

یکی این‌که به «النَّبِيُّونَ» برگشت می‌کند، و دوم آن‌که به کسانی برگشت می‌کند که حکمی که ذکر آن گذشت، بر آنها واجب است، و قوله: «بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ»، نصب «مُصَدِّقاً»، بر حال بوده و معنا این است که: او (یعنی عیسی بن مریم علیه السّلام) آنچه را گذشت، از توراتی که خداوند تعالی آن را بر موسی علیه السّلام نازل کرد، تصدیق می‌کند و به آن ایمان دارد، و قوله: «وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ»؛ یعنی بر عیسی انجیل را نازل نمودیم. «فیه»؛ یعنی در انجیل. «هدی»؛ یعنی بیان و دلیل است. «و نور»؛ آن را نور نامید؛ چون در آن هدایت است؛ هم‌چنان‌که به وسیله نور هدایت انجام می‌شود، و «وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ»، «مُصَدِّقاً»، منصوب بر حال بوده و در آن تکرار نیست؛ زیرا اولی حال از عیسی علیه السّلام بوده و دومی حال از انجیل است، و این دو حال مختلفند.

«وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ»، اضافه به متقین نمود؛ زیرا متقین از هدایت آن بهره می‌برند، و «متقین»، آن کسانی هستند که از ارتکاب گناهان الهی و ترک واجبات او، به سبب ترس از عذابش پروا دارند، و وعظ و موعظه، عبارت از منع و بازداشتن از آن چیزهایی است که خدا آن را ناپسند و زشت دانسته، و واداشتن به سوی آن چیزهایی می‌باشد که خدا آن را محبوب و دوست داشته، و تذکّر و آگاهی دادن است به آنها. «1»

فی قوله تعالی: «قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ» «2» هم فرموده: در این آیه، از جواب خدا به نوح علیه السّلام حکایت شده است، آن هنگامی که نجات فرزندش را درخواست نمود، به این که به او فرمود: «يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، و در معنای آن سه قول گفته شده: یکی آنها این‌که او از اهل تو، از آن کسانی که وعده نجات آنها به تو داده شده، نیست، و البته، او فرزند از صلب او بود. دوّم آنها این‌که: مراد این است که او از اهل دین تو نیست؛ هم‌چنان‌که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «سلمان منّا اهل البیت» که مراد از آن، این است که سلمان بر

(1). تبیان، ج 3، ص 534- 533.

(2). هود/ 46.

دین ما است، و سوّمشان این‌که: او برای غیر نوح بود و بر فراش او تولّد یافت، و این وجه، ضعیف است؛ زیرا در این صورت به پیامبر چیزی نسبت داده می‌شود که سزاوار نیست، و قول اول، مورد اعتماد است، و ابن عباس گفته است: و خیانت زن نوح این بود که او نسبت جنون به نوح می‌داد، و خیانت زن لوط به این بود که نسبت به حضور میهمانان او، راهنمایی می‌کرد، و از علی علیه السّلام روایت است که آن حضرت، «و نادی نوح ابنها» قرائت نمود و او را به زن نسبت داد و این‌که آن زن تربیت‌کننده او بود، و از محمّد بن علی بن حسین علیه السّلام و عروة بن زبیر روایت شده که هر دو، «و نادی نوح ابنه» را به فتح هاء و ترک الف خوانده‌اند؛ چون نمی‌خواستند مخالف با مصحف باشد، و مرادشان از این قرائت این بود که او را به آن زن نسبت دهند و این‌که او از صلب نوح نبود، و حسن گفته: او منافق بود؛ ایمان را ظاهر، و کفر خود را پوشیده می‌داشت، و قوله: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ»، کسی که عمل را به فعل بخواند، معنایش این است که او از اهل تو نیست؛ زیرا او عمل ناشایستی انجام داده، و تقدیر آن این است که: «انه عمل عملا غیر صالح»، و امّا کسی که آن را به رفع و تنوین بخواند، بنایش بر این است که آن اسم است، پس تقدیر آن، «انه ذو عمل غیر صالح»، پس بر مبالغه در صفت آمده است، و این وجه، ضعیف است؛ زیرا در آن اضافه قبیح به پیامبران است، و همان وجه اول نیکو است، و قوله: «فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ»؛ یعنی از آنچه نمی‌دانی که در حکم من جایز است، سؤال نکن؛ زیرا این‌گونه از سؤال‌ها از نادانان است، و قوله: «إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ»، وعظ، منع و بازداشتن از چیزی است که به سوی جهل فرامی‌خواند، بر وجه تشویق و تنبیه، و صحیح این است که جهل و نادانی درهرحال، ناپسند و زشت می‌باشد. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «2»، فرموده: قوله: «کُلًّا»، منصوب بر مصدر است و

(1). تبیان، ج 5، ص 496- 494.

(2). هود/ 120.

تقدیر آن، «کل القصص نقص علیک» می‌باشد، و «قصص»، خبر از اموری

است که بعضى از آنها به دنبال بعضى ديگر است، و آن، مأخوذ از «قصه يقصه» است، هنگامى كه اثر آن را دنبال كند، و معناى «ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ»، احتمال دارد كه آن به واسطه تسكين دل او باشد، و هم‌چنين احتمال دارد كه «به» دلالت بر وجود آن باشد، و در معناى «وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ»، اقوالى است و قول صحيح، يعنى «فى هذه السورة» (در اين سوره)، و تقدير آن: «و جاءك فى هذه السورة الحق مع ما جاءك فى سائر السور»؛ يعنى: و در اين سوره آنچه تو را آمده، حق است با آنچه در ساير سوره‌ها آمده، و معناى آيه، عبرت گرفتن به قصه‌هاى پيامبران است براى آنچه در آنها است، از خوبى، صبر و شكيبايى آنان بر امتشان و تلاش و كوششان در فراخواندن آنها به پرستش اللّه، با حقى كه هركس به آن عمل كند، رهايى مى‌يابد، و با وعظى كه قلب را نرم مى‌كند براى پيمودن راه حق، و با تذكّر خير و شر و آنچه هريك از آنها به آن مى‌خواند در عاقبت نفع يا ضرر، و قوله: «وَ مَوْعِظَةٌ»؛ يعنى تو را موعظه‌اى آمد كه جاهلان به خدا را موعظه مى‌كند، قوله: «وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ يعنى يادآورى كه مؤمنين به خدا و به رسولش يادآورى مى‌كند تا اين‌كه غير واجب را انجام ندهند. «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» «2»، فرموده:

«يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ»؛ يعنى براى كراهت اين‌كه شما به مثل آن برگرديد، يا براى اين‌كه به مثل آن از افك برنگرديد، «أَبَداً»؛ يعنى هيچ‌گاه در طول عمرتان، به مانند اين قول برگشت نكنيد، «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»، اگر خدا و پيامبرش را تصديق كرده و اندرز خدا را قبول مى‌كنيد، و ابن زيد گفته است: وعظ، مانع است از اين‌كه گوينده‌اى بگويد من آن را شنيدم و آن را جعل نكردم. «3»

همين‌طور فى قوله تعالى: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ

---

(1). تبيان، ج 6، ص 87- 86.

(2). نور/ 17.

(3). تبيان، ج 7، ص 370.

الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» «1»، فرموده: و قوله: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ يعنى پس زمانى كه نزديک به سر آمدن زمان عدّه آن زن است كه آن، نزديک زمان خروج او از عدّه است؛ زيرا جايز نيست مراد از آن، زمان به سر آمدن عدّه باشد؛ چون در زمان به سر

آمدن عدّه، آن مرد مالک مراجعه به آن زن نخواهد بود و آن زن، مالک نفس خویش است و از او با یک طلاق جدا می‌شود. پس از آن، آن زن با هرکه خواست، شوهر اول یا غیر او، می‌تواند ازدواج کند، و البته، معنای آن این است که زمانی که آن زن نزدیک خروج از عدّه است، «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ یعنی: به او مراجعه به معروف کنید، به آنچه برای آن زن واجب است، از قبیل: نفقه، لباس، مسکن و حسن معاشرت، «أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ یا آن زن را ترک کنید تا از عدّه خارج گردد، و قوله: «وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ»، پس نزد اصحاب ما، شاهد گرفتن، شرط وقوع طلاق است؛ زیرا ظاهر امر اقتضای این را دارد، و امر نزد ما وجوب است، و قومی گفته‌اند که آن به رجعت برگشت کرده و تقدیر آن، «و اشهدوا علی الإمساک ان امسکتم ذوی عدل منکم» می‌باشد، و آن، رجعت است، «وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ»، زمانی که برای اقامه شهادت دعوت می‌شوید، آن را برای خدا برپای دارید. «ذلِكُمْ»، ای گروه مکلفین! «يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ.» پس وعظ، از نظر معنا، با ترغیب و ترساندن، به حق دعوت می‌کند، و البته، وعظ را به «مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ» اضافه نمود بدون غیر آن؛ زیرا آن کسی که از آن بهره می‌برد، مؤمن است، نه کافری که منکر آن است، پس طاعت واجب، در آن پند و اندرز است با تشویق در آن به استحقاق پاداش نیکو و (ترساندن) در ترک آن به عقاب، و طاعت مستحب، در آن پند و اندرز است به استحقاق مدح و پاداش نیکو در صورت انجام آن، و گناهان، در آن پند و اندرز است به بازداشتن از آنها و ترساندن از انجامشان به استحقاق عذاب، نکوهش بر انجام آنها و تشویق در ترکشان.

---

(1). طلاق/ 2.

سپس فرمود: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»؛ یعنی به دوری کردن از گناهان او (تعالی)، «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»؛ یعنی محلّ خروجی را از عذاب خودش برای او قرار می‌دهد. «1»

شیخ ابی علی بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان فی قوله تعالی: «فَجَعَلْناها نَكالًا لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» «2»، فرموده: «فَجَعَلْناها»، ضمیر «ها»، به امتی برگشت می‌کند که مسخ شدند و آنها اهل ایله بودند و ایله، قریه‌ای در نزدیکی ساحل دریا بود. این قول، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده. «نَكالًا»؛ یعنی عقوبت و عذاب، و گفته‌اند: تذکّر و عبرت، و قوله: «لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها»، در آن، وجوهی ذکر شده: اوّل این‌که امت‌هایی که آن را دیدند و امت‌هایی که بعد از آن می‌باشند. این قول نزدیک است به آنچه از امام

باقر و امام صادق علیهما السّلام روایت شده. دوم به این معنا که آن را عذابی برای گناهانی قرار دادیم که پیش از صید انجام دادند. در این صورت، لام برای سبب است. سوم این‌که مراد از «بَیْنَ یَدَیْها»، یعنی پیش از این قری بودند. «وَ ما خَلْفَها»، یعنی بعد از آن قری می‌باشند. چهارم این‌که مراد از «بَیْنَ یَدَیْها»، یعنی آنچه از خطاهایشان که گذشت، و مراد از «وَ ما خَلْفَها»، یعنی آن خطاهایی که به واسطه آن هلاک شدند. «وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ»؛ یعنی به واسطه آن، متقین پند می‌گیرند و مثل این‌که آن برای متقین پند است بدون غیر آنان. این مانند قوله سبحانه: «هُدىً لِلْمُتَّقِینَ» است.
در این آیه دلالت است بر این‌که کارهایی را که اینان انجام دادند، چه آنها که متقدّم بودند و چه آنها که متأخّر بودند، مستحق عذاب خواهند بود. موعظه، وعظ بوده و اصل آن، ترساندن است. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ

---

(1). تبیان، ج 10، ص 33- 32.
(2). بقره/ 66.
(3). مجمع البیان، ج 1، ص 130.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ» «1»، فرموده: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ»، و این، خطاب به شوهران است، «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»، بلوغ در این‌جا، رسیدن به قرب است، یعنی نزدیک بودن به پایان زمان عدّه؛ زیرا بعد از پایان زمان عدّه، برای زوج رجوع نیست، پس این همانند آن است که تو چون نزدیک به شهر برسی، می‌گوی به شهر رسیدم. «فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ یعنی پیش از پایان زمان عدّه، به آنچه بین مردم متعارف است، به آنچه مورد پذیرش نفوس بوده و عقول آن را ناپسند نمی‌داند، به آنان رجوع کنید، و مراد از معروف در این‌جا مراجعه به زن است بر وجهی که خدا آن را مباح نموده، از اقدام به آنچه برای آن زن واجب است، از نفقه، حسن معاشرت و غیر آن. «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ یعنی یا او را ترک کنید تا عدّه او به سر آید، پس مالک نفس خودش گردد. «وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً»؛ یعنی درصورتی‌که این مراجعه از روی رغبت نباشد، بلکه به منظور ضرر رساندن به آنها از طریق طولانی کردن عدّه یا سختی و تنگی در نفقه زمان عدّه است، به آنان مراجعه نکنید، «لِتَعْتَدُوا»: تا به آنان ظلم و ستم برسانید، «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ»؛ یعنی هرکس به قصد ضرر رساندن رجوع

کند، «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ به خودش ضرر رسانیده، «وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللّهِ هُزُواً»؛ یعنی خوار نکنید اوامر و واجبات و نواهی خدا را، و گفته‌اند: «آیاتِ اللَّهِ»، قوله: «فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِیحٌ بِإِحْسانٍ» است، و قوله: «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، در آنچه از زوجه‌ها و اموال که برای شما مباح نمود و آنچه از حلال و حرام که برای شما بیان نمود، «وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ»؛ یعنی آن علومی که دلالت بر آنها کرده و آن شرایعی که آن را بیان می‌نماید. «یَعِظُکُمْ بِهِ»: تا پند گیرید، پس آنچه را خدا به شما امر کرده و آنچه شما را از آن نهی می‌کند، در عمل اجرا کنید.

«وَ اتَّقُوا اللَّهَ»؛ یعنی گناهانی که منجر به عذاب او می‌شود، و گفته‌اند: بپرهیزید از عذاب خدا با پرهیز کردن از گناهان او. «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ»، از افعال شما و غیر آن بسیار آگاه است. «2»

---

(1). بقره/ 231.

(2). مجمع البیان، ج 2، ص 332- 331.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلًا إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً» «1»، فرموده: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ»؛ یعنی قیام‌کنندگان بر زنان، تسلّطدارندگان بر آنان در تدبیر، تأدیب، ریاضت و تعلیم، «بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ»، این بیان سبب تولیت مردان بر زنان است؛ یعنی البته، خدا آنان را بر امر زنان ولایت داد؛ برای آنچه برای آن مردان بود از زیادی فضل و برتری بر زنان، به علم، عقل، حسن رأی و عزم. «وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ»: و به سبب آنچه از مهر و نفقه که بر آنان انفاق می‌کنند. همه اینها بیان علت تقویم مردان و تولیتشان است بر زنان.

«فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ»؛ یعنی آن زنانی که مطیع خدا و شوهرانشان هستند، و اصل «قنوت»، دوام طاعت است، و از آن می‌باشد قنوت در وتر، به واسطه طول قیام در آن.

«حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ»؛ یعنی در حال غیبت شوهرانشان حافظ خودشان و عوراتشان هستند، و گفته می‌شود: در حال غیبت شوهرانشان، حافظان اموال آنانند، درحالی‌که مراعات‌کنندگان نسبت به حقوق و حرمتشان هستند، و سزاوار است که به هر دو قول حمل شود؛ زیرا بین آن دو منافاتی نیست. «بِما حَفِظَ اللَّهُ»؛ یعنی به آنچه خدا در مهرها و الزام شوهرانشان به نفقه ایشان، آنان را حفظ نمود، و گفته شده: «بحفظ اللّه لهن و عصمته»، و اگر خدا آن زنان را حفظ نمی‌کرد و آنان را از گناه

بازنمی‌داشت، زنان آنان در غیبت شوهرانشان محفوظ نمی‌ماندند. «وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ»، «نشوز»؛ بلندپروازی نسبت به شوهر است در مخالفت با او؛ یعنی زمانی را که با ظهور اسباب و نشانه‌ها می‌ترسید آن زنان بلندپروازی کنند، و «نشوز زن»، نافرمانی از شوهر، تسلّط بر او و مخالفت نمودن با او است. فرّاء گفته: معنایش این است که: بلندپروازی آنان را می‌دانید. او گفت: گاهی خوف به معنای علم می‌باشد؛ زیرا خوف نشوز، علم به جای

---

(1). نساء/ 34.

آن است. «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ»؛ یعنی اوّلا آنان را با گفتار و نصیحت موعظه و پند و اندرز دهید، پس اگر پند و اندرز کارساز نبود و نصیحت با گفتار مؤثر نیفتاد، از رختخواب آنها دوری کنید. سعید بن جبیر گفته: به دوری کردن از رختخواب، جماع را قصد کرده، و در معنای آن گفته‌اند: از همخوابگی و شب‌گذرانی با آنها دوری کنید؛ چون به واسطه آن، حبّ و بغض زن نسبت به شوهر ظاهر می‌شود، پس اگر تمایل به او داشت، بر فراق و جدایی‌اش صبر نمی‌کند، و اگر برخلاف آن بود، شکیبایی نشان می‌دهد، و آنچه از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت است، به این معنا تأویل می‌شود که آن بزرگوار فرمود: شوهر پشتش را به او بگرداند، و در تفسیر کلبی از ابن عباس روایت شده که: ابتدا با کتاب خدا او را موعظه کنید؛ به این‌که به او بگوید: از خدا بترس و به طاعت من بازگرد. پس اگر بازنگشت، لحن گفتار را نسبت به او خشن نمایید، و اگر مؤثر نیفتاد، او را به نحو غیر مبرّح بزند، و در معنای غیر مبرّح گفته‌اند به این‌که: گوشت کنده نشود و استخوان شکسته نگردد، و از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت است که با چوب مسواک او را بزنید. «فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ»؛ یعنی در طاعت از شما فرمانبرداری کردند، «فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلًا»؛ یعنی بهانه‌های باطل علیه آنان نجویید، و راهی برای زدن و دوری نمودن از آنان، از آن مواردی که انجامش هنگام نشوز مباح است، از ابی مسلم و ابو علی جبائی. «إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً»؛ یعنی خدا بلندمرتبه است از این‌که به‌جز حق به مقدار طاقت، تکلیف کند، و علوّ و کبریا، از صفات خدای تعالی است، و گفته‌اند: مراد از آن در این‌جا، این است که خدای تعالی با وجود علوّ و کبریایی‌اش به شما تکلیف نمی‌کند، به‌جز آنچه را طاقت شما است، پس همین‌طور شما به آن زنان تکلیف نکنید، مگر آنچه را به اندازه طاقت آنان است. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ

يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً

(1). مجمع البيان، ج 3، ص 44- 43.

لِلْمُتَّقِينَ» «1»، فرموده: «وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ»؛ يعنى بر آثار پيامبرانى كه اسلام آوردند، دنبال نموديم، بنا به قول اكثر مفسرين. «بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»؛ يعنى ما او را برانگيختيم كه پيامبر از بعد از آنان باشد. «مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ يعنى آنچه را از تورات بر موسى عليه السّلام در زمان گذشته نازل شد، آن را تصديق نمود و به آن ايمان آورد. «وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ»؛ يعنى: و به عيسى كتابى را به نام انجيل اعطا نموديم، و معناى «وَ آتَيْناهُ»؛ يعنى: و انزلنا. «فِيهِ»؛ يعنى در انجيل، «هُدىً»؛ يعنى بيان (حجيت)، و دلايلى براى او بر احكام، و «نُورٌ»، آن را نور ناميد؛ زيرا آن وسيله هدايت است؛ چنان‌كه نور وسيله هدايت است. «مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ»؛ يعنى انجيل و تورات را تصديق مى‌كند؛ زيرا در آن است كه تورات حق است، «وَ هُدىً»؛ يعنى: و دلالت و راهنما است، و معناى آن، هدايت‌كننده و راهنمايى‌كننده است، «وَ مَوْعِظَةً»؛ يعنى پند و اندرز است، و وعظ و موعظه، بازداشتن است از آنچه خدا آن را زشت مى‌داند، و واداشتن است به سوى آنچه خدا آن را دوست مى‌دارد، و آگاهى دادن به آن است، «لِلْمُتَّقِينَ»؛ يعنى آنان را بازمى‌دارد از ارتكاب به گناه و آنان را دعوت به طاعت مى‌نمايد، و البته، متقين را به ذكر در اين‌جا اختصاص داد؛ زيرا آنان مختص به انتفاع و بهره‌بردارى از آن هستند. «2»

فى قوله تعالى: «قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّى أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ» «3» هم در شرح قوله تعالى: «يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ»، چهار قول را نقل كرده كه سه‌تاى آن قبلا به نقل از تفسير تبيان گذشت و قول چهارم چنين است: او فرزند زن نوح بود و كسى كه «ابْنَهُ» را به فتح هاء قرائت نموده و يا آن را «ابنها» قرائت كرده است، مؤيد اين قول است.

در ادامه افزوده: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ»؛ در تأويل آن، مرتضى اين تقدير را اختيار كرد:

«ان ابنك ذو عمل غير صالح»، و قوله: «إِنِّى أَعِظُكَ»؛ يعنى تو را بر حذر مى‌دارم. وعظ،

(1). مائده/ 46.

(2). مجمع البيان، ج 3، ص 201.

(3). هود/ 46.

دعوت به سوی خوبی و بازداشتن از زشتی و بدی از روی تشویق و تنبیه است، «أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ»؛ یعنی از جاهلان مباش، و گفته‌اند: یعنی من تو را اندرز می‌دهم برای این‌که از نادانان نباشی. «1»
نیز فی قوله تعالی: «وَ كُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ» «2»، فرمود: «وَ كُلًّا»؛ یعنی: و همه قصه‌ها، «نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ»؛ یعنی: از خبرهای آنان، «ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَكَ»؛ یعنی چیزی است که دل تو را به واسطه آن تقویت کنیم و نفس تو را به وسیله آن پاک گردانیم و به واسطه آن نسبت به آنچه برآنی، از انذار آنان و صبر و شکیبایی بر آزار و اذیت از جانب قوم کافرت، ثباتت را زیاد نماییم. «وَ جاءَكَ فِي هذِهِ الْحَقُّ»؛ یعنی در این سوره، حق بر تو آمده، و گفته‌اند: در این دنیا، و گفته‌اند: در این اخبار، و در معنای آن گفته‌اند: و در ذکر این آیات که پیش از این موضع ذکر گردید، حق بر تو آمد؛ در این‌که خلق بهره‌های خود را از پاداش‌ها و جزایشان دریافت می‌کنند در قوله: «وَ إِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ نَصِيبَهُمْ»، «وَ إِنَّ كُلًّا لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ» و در قرآن همه‌اش، حق آمده است، امّا در این‌جا، آن را از باب تأکید ذکر نمود. «وَ مَوْعِظَةٌ»؛ یعنی: و بر تو موعظه‌ای آمد که با آن جاهلین به خدا را پند و اندرز بدهی و مردم را از گناهان باز بداری، «وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ»؛ و آن، یادآوری برای مؤمنین است که آنان را به یاد آخرت می‌اندازد. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» «4»، فرموده:
«يَعِظُكُمُ اللَّهُ»؛ یعنی خدا شما را نهی می‌کند، «أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ»، و گفته‌اند: یعنی زشت و ناپسند است که به مانند آن از افک برگشت کنید. «أَبَداً»؛ یعنی در طول زندگی‌تان و در سرتاسر عمرتان. «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ یعنی اگر خدا و پیامبرش را تصدیق کرده و وعظ و اندرز خدا را قبول می‌کنید. «5»

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 167.
(2). هود/ 120.
(3). مجمع البیان، ج 5، ص 204.
(4). نور/ 17.
(5). مجمع البیان، ج 7، ص 132.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 680
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 719
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»

«1»، فَرموده: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»َ؛ یعنیَ زمانی کَه آن نزدیک است به زمان خروج از عدّه، و قوله: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ یعنی با چیزی که برای آنان واجب است، از نفقه، لباس، مسکن و حسن معاشرت، به آنان رجوع کنید، «أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»؛ این‌که آن را ترک کنید تا از عدّه‌شان خارج گردند، پس از جانب شما امر واضح و آشکار گردد، و جایز نیست که مراد از قوله: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»، زمان انقضای عدّه باشد؛ زیرا زوج بعد از انقضای عدّه، مالک رجوع نیست، بلکه آن زن، مالک نفس خودش است و معلوم است که آن یک طلاقه است و در این صورت آن زن می‌تواند با هرکه از مردان خواست، ازدواج کند. «وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ»؛ مفسران گفته‌اند، امر نمود به این‌که به هنگام طلاق، و به هنگام مراجعه، شاهد بگیرند؛ دو شاهد عادل؛ تا زن بعد از انقضای عدّه، رجوع را انکار نکند و مرد طلاق را منکر نشود، و گفته‌اند: معنایش این است که برای طلاق شاهد بگیرید، به جهت حفظ دینتان، و این، از امامان ما علیهم السّلام روایت شده، و با ظاهر، مناسب‌تر است؛ زیرا هنگامی که آن را حمل بر طلاق می‌کنیم، امر، مقتضی وجوب بوده و آن از شرایط صحت طلاق است، و کسی که قایل است که آن، راجع به مراجعه است، آن را حمل بر ندب نموده. «وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ»، این خطاب به شهود است؛ یعنی شهادت را برای رضای خدا برپا دارید و در ادای آن قصد تقرّب به خدا کنید، نه برای طلب رضای کسی که به نفع او شهادت می‌دهید و یا مهربانی کردن نسبت به کسی که علیه او شهادت می‌دهید. «ذلِكُمْ»، امر به حق ای گروه مکلفین! «يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ یعنی مؤمنین به آن امر می‌شوند تا بدان وسیله از باطل بازداشته شوند، و مؤمنین را بدان اختصاص داد؛ زیرا مؤمنین از آن بهره می‌برند، پس طاعت واجب، در آن اندرز است به ترغیب در

---

(1). طلاق/ 2.

(انجام) آن به استحقاق ثواب و در ترک آن به عقاب، و طاعت مستحب، در آن اندرز است به این‌که در انجام آن استحقاق مدح و ثواب است، و گناهان، در آن اندرز است به بازداشتن و منع از آنها و ترساندن از انجام آن به استحقاق عذاب و تشویق به ترک چیزی که مستحق اخلال در ثواب است. «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»، در آنچه به او امر نموده و او را از آن نهی کرده است، «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»، از هر اندوه و مشقت در دنیا و در آخرت. عطاء بن یسار از ابن عباس روایت کند که او گفت: پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله قرائت فرمود: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»، فرمود: از شبهات دنیا و از دشواری‌های مرگ و سختی‌های روز قیامت، و از او است که فرمود:

«من اكثر الاسغفار، جعل اللّه له من كل هما فرجا و من كل ضيق مخرجا.» «1»
ابی القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشری خوارزمی رحمه اللّه در تفسیر کشّاف فی قوله تعالی:
«فَجَعَلْناها نَکالًا لِما بَیْنَ یَدَیْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ» «2»، فرمود: «فَجَعَلْناها»؛ یعنی مسخ شدن را «نَکالًا»؛ مایه عبرتی که هرکس از آن عبرت بگیرد، منصرف می‌شود؛ یعنی از آن منع می‌شود، و «نکل»، به معنای قید، از آن است. «لِما بَیْنَ یَدَیْها»؛ یعنی قبل از آن، «وَ ما خَلْفَها»؛ یعنی: و آنچه بعد از آن است، از امت‌ها و قرون؛ زیرا مسخ آنان در کتاب‌های اولین ذکر گردید. پس از آن عبرت گرفتند و کسانی که به آنان رسید، از مؤخرین، از آنان عبرت گرفتند، یا این‌که مراد از «لِما بَیْنَ یَدَیْها»، کسانی از اهل قریه‌ها و امت‌ها که هستند در زمان آنها بودند، و گفته‌اند: «نکالا»، عقوبت مقید است به آنچه قبلا بوده، به جهت گناهانی که مقدّم بر آنان و مؤخّر بر آنان بوده است. «وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ»؛ یعنی برای کسانی که آنها از تجاوز کردن نهی شدند، از صالحین قومشان، یا برای هر متقی‌ای که آن را می‌شنود. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ

(1). مجمع البیان، ج 10، ص 306.
(2). بقره/ 66.
(3). کشّاف، ج 1، ص 286.

هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ» «1»، فرموده: «فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»؛ یعنی در آخر زمان عدّه‌شان و زمانی که عدّه آنها در شرف انتها است. «فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، پس یا مرد به او مراجعه می‌کند بدون این‌که بخواهد به واسطه مراجعه به او ضرر برساند، «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»: و یا او را رها می‌کند تا عدّه او به انتها برسد و معلوم شود که نمی‌خواهد ضرری به او برساند، «وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً»، مرد همسرش را طلاق داده و او را تا نزدیک به سر آمدن زمان عدّه، رها می‌کند، و نزدیک به انتها رسیدن عدّه، به او مراجعه می‌نماید، اما این مراجعه، نه به منظور نیاز به او، و لکن برای طولانی کردن زمان عدّه بر او است، پس این‌که مرد او را نگه می‌دارد، برای ضرر رسانیدن به او است، «لِتَعْتَدُوا»: تا این‌که به آنان ظلم کنید، و گفته‌اند: تا این‌که آنها به فدیه

دادن و بخشیدن مهریه راضی شوند. «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»، به عرضه آن برای عذاب الهی، «وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللّهِ هُزُواً»؛ یعنی در گرفتن آیات الهی و در عمل به آنچه در آن است، جدی باشید و حق آن را رعایت کنید، و الا آن را به مسخره و بازیچه گرفته‌اید، و به کسی که در امر جدی نبوده است، گفته می‌شود؛ «انما انت لاعب و هازیء»؛ یعنی البته، تو بازیچه گیرنده و مسخره‌کننده هستی، و گفته شده: مرد همسرش را طلاق داده و او را ترک می‌کند و باز او را به زوجیت خود درمی‌آورد و می‌گوید، تو بازیچه هستی، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که:

«ثلاث جدهن جد و هزلهن جد: الطلاق و النکاح، و الرجعة»: سه چیز است که جدی بودن آنها و غیرجدی بودنشان جدی بوده و شوخی‌بردار نیست: طلاق، نکاح و رجوع است. «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، به اسلام و نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، «وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ»، از قرآن و سنت و ذکر نعمت‌ها، مقابله نمودن آنهاست به شکر و قیام به حق آن. «یَعِظُکُمْ بِهِ»، به آنچه بر شما نازل گردید. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ

---

(1). بقره/ 231.

(2). کشّاف، ج 1، ص 369- 368.

بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلًا إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً» «1»، فرموده: «قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ»؛ یعنی بر آنان قیام‌کنندگان امرکننده نهی‌کننده‌اند؛ هم‌چنان‌که والیان، قیام‌کنندگان بر رعایا هستند، و ضمیر در «بَعْضَهُمْ»، برای مردان و زنان جمیعا هست؛ یعنی به سبب فضیلتی که به بعضی از آنان بر بعضی داده و آن فضیلت مردان است بر زنان، مردان بر زنان سیطره و تسلّط دارند. «وَ بِما أَنْفَقُوا»: و به سبب آنچه از اموالشان که در نکاح با آنان در مهریه‌ها و نفقه‌هایشان خارج می‌کنند. «قانِتاتٌ»، فرمانبرداران قیام‌کننده‌اند نسبت به آنچه بر آنان است درباره همسرانشان. «حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ»؛ یعنی حافظانند برای مواجب غیب، هنگامی که همسرانشان شاهد آنان نیستند، آنچه را واجب است حفظ آن در حال غیبت، از فروج، بیوت و اموال، حفظ می‌کنند، و از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است که: «خیر النساء امرأة ان نظرت الیها، سرّتک، و ان امرتها، اطاعتک، و اذا غبت عنها، حفظتک فی مالها و نفسها، و تلا الایة.»؛ یعنی بهترین زنان همسری است که اگر به او نگاه کردی، تو را مسرور

سازد، و اگر او را امر نمودی، از تو فرمانبرداری کند، و هنگامی که از او غایب شدی، تو را در مالت و در نفس خودش حفظ نماید، و این آیه را تلاوت فرمود، و گفته‌اند: «لِلْغَيْبِ»؛ یعنی اسرار آنان. «بِما حَفِظَ اللَّهُ»؛ یعنی به واسطه آنچه خدا در کتابش و در دستور به پیامبرش در سفارش آنان به شوهرانشان، آنان را حفظ نمود، یا به واسطه این‌که خدا با بازداشتن آنان از گناه و توفیقشان در حفظ غیب، آنان را حفظ نمود، یا به واسطه این‌که خدا با وعده پاداش عظیم بر حفظ غیب و وعید به عذاب بر خیانت، آنان را حفظ نمود. «فِي الْمَضاجِعِ»؛ یعنی در خوابگاه‌ها؛ یعنی آنها را در زیر لحاف داخل نکنید، و آن کنایه از جماع است، و گفته‌اند: شوهر پشتش را در خوابگاه به او کند، و گفته‌اند «فِي الْمَضاجِعِ»؛ یعنی در آن خانه‌هایی که در آن بیتوته می‌کنند، و مقصود این است که با او

---

(1). نساء/ 34.

بیتوته نکنند. ابتدا امر به وعظ و اندرز به آنان داد، بعد به دوری نمودن از آنان در خوابگاه، پس از آن، به کتک زدن به آنان، اگر پند دادن و دوری نمودن مؤثّر نبود، و گفته‌اند: تنبیه بدنی باید غیر مبرّح باشد؛ یعنی بدن او زخم نشود، و یا استخوان او شکسته نگردد، و از سیلی زدن به صورت او اجتناب کنند. «فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا»: پس از آنان، تعرّض به اذیت، توبیخ و جنایت کردن را زایل کن و بر آنها توبه نمایید و آنچه را از آنان بوده، بعد از بازگشتشان به طاعت و فرمانبری و ترک نشوز، کان لم یکن قرار دهید. «إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً»: از خدا بپرهیزید و بدانید که قدرت او بر شما بسیار عظیم‌تر از قدرت شما بر کسانی است که زیردست شمایند، یا این‌که: شما از او (تعالی) با علوّ شأن او و کبریایی سلطه‌اش نافرمانی کرده، پس از آن، توبه می‌کنید و او (تعالی) بر شما می‌بخشد؛ پس شما سزاوارید بر عفو و بخشش بر کسی که زیر حمایت شما است، هنگامی که او برگشت نمود. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» «2»، فرموده: «قفیته»، مثل «عقبه» است هنگامی که او را پیروی کنی، پس تعدیه آن به دومی، با افزودن باء است. بعد اگر بپرسی: پس مفعول اول آن کجاست؟ خواهم گفت: آن محذوف بوده و ظرفی که همان «عَلى آثارِهِمْ» است، مانند سادّ سد آن می‌باشد؛ زیرا هرگاه او را به دنبال اثرش بیاوری، پس اثرش را به دنبال او آورده‌ای، و ضمیر در «آثارِهِمْ»، برای «النَّبِيُّونَ»؛ یعنی پیامبران است در قوله: «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا»، و «مُصَدِّقاً»؛ عطف بر

محلی است که در آن «هُدیً» بوده و محلّ آن، نصب بر حال است، و «هُدیً وَ مَوْعِظَةً»، جایز است که منصوب بر حال باشد، مانند قوله: «مُصَدِّقاً». «3»

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 525- 523.
(2). مائده/ 46.
(3). کشّاف، ج 1، ص 617.

فی قوله تعالی: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ» «1» هم فرموده: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ»، تعلیل است برای نفی این‌که او از اهل نوح نمی‌باشد، و در این، آگاهی است به این‌که قرابت دینی پوشنده قرابت نسبی است و این‌که خویشاوند تو در دین و اعتقادات، از دورترین کسان در جایگاه، هرچند او حبشی باشد و تو قریشی، متصل و وابسته به توست، و کسی که بر دین تو نباشد، هرچند نزدیک‌ترین رحمت باشد، پس او دورترین دور از تو است، و ذات او، عمل غیر صالح قرار داده شده، به جهت مبالغه در مذمتش، و گفته‌اند: ضمیر در «إِنَّهُ»، برای ندای نوح است؛ یعنی البته، ندای تو، عملی غیر صالح است، و قرائت شده: «عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ»؛ یعنی: «عمل عملا غیر صالح»، و قرائت شده: «فلا تسئلن»، به کسر نون، بدون یاء اضافه، و با نون ثقیله، با یاء و بدون یاء، و ذکر مسأله، دلیل است بر این‌که ندا پیش از غرق شدن بود، هنگامی که بر او ترسید، و او را اندرز داد به این‌که به آن و امثال آن که از افعال جاهلین است، برگشت نکند. «2»

نیز فی قوله تعالی: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «3»، فرموده: «وَ کُلًّا»، تنوین در آن، عوض از مضاف الیه است، مثل این‌که گفته شود: «و کل نبأ». «نَقُصُّ عَلَیْکَ»، «مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ»، بیان برای کل است، و «ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ»، بدل از «کُلًّا» است، و این معنا جایز می‌باشد: و هر قصه‌ای که بر تو سرگذشت می‌گوییم؛ بدین معنا که: و هر نوعی از انواع قصه را که بر تو سرگذشت می‌کنیم؛ یعنی به اسلوب‌های مختلف، آن را بیان می‌کنیم، و «ما نُثَبِّتُ بِهِ»، مفعول نقص است، و معنای «تثبت فؤاد»، یعنی زیادی بر یقین و آنچه مایه آرامش دل او است. «وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ»؛ یعنی در این سوره، یا در این اخباری که سرگذشت می‌شود، در آنهاست آنچه حق است. «4»

---

(1). هود/ 46.

(2). کشّاف، ج 2، ص 273.
(3). هود/ 120.
(4). کشّاف، ج 2، ص 299.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «یَعِظُکُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» «1»، فرموده:
«أَنْ تَعُودُوا»، در برگشت شما از قولتان و از اندرزتان به فلانی درباره چیزی، پس او قول و اندرز را ترک و رها می‌کند. «أَبَداً»؛ یعنی برای همیشه و مادامی که مکلفین زنده‌اند، و «إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»، در آن، تهییج و آماده کردن آنها است تا پند گیرند و یادآوری است نسبت به آنچه سبب ترک بازگشت است، و آن، توصیف نمودن آنان می‌باشد به ایمان که مانع از هر چیز ناپسند و قبیحی است. «2»
همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» «3»، فرموده: «فَإِذا بَلَغْنَ»، و آن آخر زمان عدّه و در شرف به آخر رسیدن زمان عدّه است، پس شما اختیار دارید اگر مایلید رجوع کنید و او را به خوبی و نیکی نگهداری کنید، و اگر خواستید، جدایی و ترک رجوع را با پرهیز از ضرر رسانیدن به او، اختیار کنید، و مراد از ضرر رسانیدن، این است که در آخر زمان عدّه، او رجوع می‌کند، سپس او را طلاق می‌دهد، به این جهت که زمان عدّه او طولانی شود و آن زن عذاب بکشد، «وَ أَشْهِدُوا»؛ یعنی به هنگام رجوع، و به هنگام جدایی و طلاق، شاهد بگیرید. در فایده شاهد گرفتن گفته‌اند: برای این است که انکاری بین آنها واقع نشود و در نگهداری او متهم نگردد، و برای این است که اگر یکی از آن دو مردند، آن دیگری بتواند برای باقیماندگان زوجیت را برای ارث بردن ثابت کند. «مِنْکُمْ»، حسن گفته است: یعنی مسلمین، و قتاده گفته است: از احرار شما؛ یعنی آزادگان شما، باشد.
«لِلَّهِ»؛ یعنی خالصانه برای رضای خدا. «ذلِکُمْ»، برانگیختن بر اقامه شهادت برای رضای خدا و برای اقامه قسط و عدل. «یُوعَظُ»؛ به آن اندرز می‌شود، «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ»: جایز است که جمله اعتراضیه باشد برای تأکید برای آنچه گذشت، از اجرای امر طلاق

---
(1). نور/ 17.
(2). کشّاف، ج 3، ص 55.
(3). طلاق/ 2.

بر سنت و طریق نیکو و به دور از پشیمانی‌اش، و معنا چنین می‌شود: و کسی که از خدا پروا داشته باشد، از روی سنت طلاق داده و ضرر تجاوزکارانه به او نمی‌رساند و او را از مسکن خودش خارج نمی‌کند و احتیاط کار است، پس شاهد می‌گیرد. «یَجْعَلْ»: خدا قرار می‌دهد، «لَهُ مَخْرَجاً»: برای او از چیزهایی که در شأن زوجه‌ها است، محلّ خروجی را قرار می‌دهد و به او خلاصی و رهایی را اعطا می‌کند. «1»
مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی معروف به شبّر در تفسیرش، فی قوله تعالی: «فَجَعَلْناها نَکالًا لِما بَیْنَ یَدَیْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ» «2»، فرموده: «فَجَعَلْناها»؛ یعنی مسخ شدن را، «نَکالًا»: عقوبت و عذابی، «لِما بَیْنَ یَدَیْها»: برای ما قبل آنان، «وَ ما خَلْفَها»: و ما بعد آنان از امّت‌ها، یا از معاصرین آنان و از بعد آنان، یا به واسطه گناهانی قبلی و بعدی آنان، «وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ»، از قوم آنان، یا هر متقی‌ای که آن را می‌شنود. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ» «4»، فرموده: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»؛ یعنی مقارن با زمان آخر عدّه آنان، «فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»: یا آنان را ترک کنید تا عدّه آنها به پایان برسد بدون این‌که ضرری به آنها برسد، و این حکم را برای اهمیت دادن به آن، تکرار نمود. «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً»، منصوب شده برای علت بودن یا حال بودن. کانّ مطلّق مطلّقه خود را تا نزدیک به پایان زمان عدّه، ترک می‌کند، پس از آن، به او رجوع می‌کند تا زمان عدّه را بر او طولانی کند و این ضرر رسانیدن است به او.
«لِتَعْتَدُوا»: تا این‌که به آنها ظلم کنید، یا این‌که آنها به فدیه و گذشت از مهریه، حاضر شوند. «وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»، کنایه و اشاره به عذاب است. «وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ

---

(1). کشّاف، ج 4، ص 120- 119.
(2). بقره/ 66.
(3). تفسیر شبّر، ص 29.
(4). بقره/ 92.

اللَّهِ هُزُواً»؛ یعنی اوامر و نواهی او را کوچک و سبک نشمارید. «وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ»، به اسلام و به محمّد صلّی اللّه علیه و آله، پس آنها را

با شكر به‌جا آوردن آنچه از ازدواج و اموال براى شما مباح نمود، پذيرا باشيد. «وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ»؛ يعنى قرآن، «وَ الْحِكْمَةِ»؛ يعنى سنت، پس به آنها عمل كنيد. «يَعِظُكُمْ بِهِ»، به آنچه نازل نمود، «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ»، تهديد و تأكيد است. «1»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِى تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً» «2»، فرموده: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ»، قيام‌كنندگان مسلّط هستند، «عَلَى النِّساءِ»، در سياست و تدبير، «بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ»، به سبب فضيلتشان بر آنها، مانند: برترى آب بر زمين، و اگر مردان نبودند، زنان خلق نمى‌شدند، «وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ»، در مهريه‌هايشان و در نفقه‌هايشان. «فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ»، زنانى كه مطيع خدا يا مطيع شوهران هستند، «حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ»: حفظ مى‌كنند خود را و نفس خود را و مال او را، هنگامى كه در غياب او هستند، «بِما حَفِظَ اللَّهُ»: به واسطه حفظ نمودن او براى همسران زنانشان را. «وَ اللَّاتِى تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ»: و آن زنانى كه سركشى كنند، يا از اطاعت شما سر باز زنند، و اين حالت به وسيله ظهور نشانه‌هايى معلوم گردد، يا اين‌كه مراد از خوف، علم باشد. «فَعِظُوهُنَّ»: آنان را با گفتار و ترسانيدن از خدا، پند و اندرز دهيد. «وَ اهْجُرُوهُنَّ فِى الْمَضاجِعِ»، مراد اين است كه آنها را زير لحاف نبريد، يا با آنها جماع نكنيد، يا پشتتان به آنها برگردانيد. «وَ اضْرِبُوهُنَّ»: آنها به‌طور غير مبرّح و غير مداوم بزنيد، و اين سه مورد برخورد با آنان، به ترتيب است؛ به‌طورى‌كه هريك بعد از ديگرى انجام مى‌شود. «فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا»، به سرزنش كردن و اذيت

---

(1). تفسير شبّر، ص 92.

(2). نساء/ 34.

نمودن؛ زيرا «التائب من الذنب كمن لا ذنب له.» «إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً»، پس از او بر حذر باشيد. «1»

همين‌طور فى قوله تعالى: «وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» «2»، فرموده: «لِما بَيْنَ يَدَيْهِ»، پيش از آن. «مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ»، حال است. «وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ.» «3»

فى قوله تعالى: «قالَ يا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صالِحٍ فَلا

تَسْئَلْنِ ما لَيْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ» «4»، فرموده: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»، آن کسانی که وعده نجات آنان را دادم. «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ»؛ یعنی دارای عمل غیر صالح است، یا نفس عمل قرار داده شد، به سبب مبالغه در این‌که او عمل است. «فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ»؛ مصلحت است آن یا خیر. «إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ»، به این‌که خلاف اولی نکنی. «5»

نیز فی قوله تعالی: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «6»، فرموده: «وَ کُلًّا»؛ یعنی هر خبر و نشانه که آن را «نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ»، «ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ»؛ به وسیله آن دل تو را قوی می‌گردانیم، یا در تبلیغ و احتمال اذیت قومت نسبت به تو، اراده ثبات تو را داریم. «وَ جاءَکَ فِی هذِهِ»، این سوره یا سوره انبیاء، «الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ»، «وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ»، مؤمنین را اختصاص به ذکر داد، به جهت این‌که آنان به وسیله تدبّر در آن نفع می‌برند. «7»

همچنین فی قوله تعالی: «یَعِظُکُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» «8»، فرموده:

---

(1). تفسیر شبّر، ص 193.

(2). مائده/ 46.

(3). تفسیر شبّر، ص 260.

(4). هود/ 46.

(5). تفسیر شبّر، ص 478.

(6). هود/ 120.

(7). تفسیر شبّر، ص 493.

(8). نور/ 17.

«یَعِظُکُمُ اللَّهُ»: شما را نهی می‌کند، یا بر شما حرام می‌نماید، «أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً»، «إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ»، پند و اندرز را قبول می‌کنید. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» «2»، فرموده: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ»: به آخر زمان عدّه‌شان نزدیک شدند، «فَأَمْسِکُوهُنَّ»: به وسیله رجوع به آنها، «بِمَعْرُوفٍ»: به حسن معاشرت، نه به منظور ضرر رسانیدن به آنان، «أَوْ فارِقُوهُنَّ»: یا آنان را ترک کنید تا عدّه‌شان به پایان برسد، «بِمَعْرُوفٍ»: به طریق پسندیده، نه به طریق ضرر رسانیدن، به این‌که به او مراجعه کنید تا زمان عدّه او به درازا بکشانید. «وَ

أَشْهِدُوا»، بر طلاق، «ذَوَىْ عَدْلٍ»: دو مرد عادل را، «مِنْكُمْ»، اى مسلمانان! و مفيد اين است كه عدالت وراى اسلام است. «وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ»، اى شهود! هنگامى كه براى شهادت شما را مى‌طلبند، «لِلَّهِ»: براى رضاى خدا، نه براى غرض و منظور ديگرى. «ذلِكُمْ»، كه از احكام ذكر شد، «يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»، پس او است كه از اندرز نفع مى‌برد، «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»، در اوامر و نواهى او تعالى، «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»: از گرفتارى‌هاى دنيا و آخرت و غم‌هاى آنها، و از جمله، غمّ زوج‌ها. «3»
استاد علّامه سيد محمّد حسين طباطبايى قدّس سرّه در تفسير الميزان، فى قوله تعالى: «فَجَعَلْناها نَكالًا لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» «4»، فرموده: «فَجَعَلْناها نَكالًا»؛ يعنى عبرتى كه از آن عبرت بگيرند. «5»
نيز فى قوله تعالى: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ

---

(1). تفسير شبّر، ص 731.
(2). طلاق/ 2.
(3). تفسير شبّر، ص 731.
(4). بقره/ 66.
(5). الميزان، ج 1، ص 200.

وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ» «1»، فرموده: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ (الى قوله:) لِتَعْتَدُوا»، مراد از بلوغ اجل، مشرف شدن بر تمام شدن عدّه است، پس البته، بلوغ همچنان‌كه در رسيدن به غايت استعمال مى‌شود، در نزديک بودن به غايت نيز استعمال مى‌گردد، و دليل بر اين‌كه مراد از آن، اين معنا است، قوله تعالى: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» است؛ زيرا معنايى براى امساک، و براى تسريح، پس از تمام شدن عدّه نيست، و در قوله تعالى: «وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا»، نهى از رجوع است به قصد ضرر رسانيدن؛ همچنان‌كه نهى از ترک است، به واسطه گرفتن مهر در غير طلاق خلع، و قوله تعالى: «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ» الى آخر آيه، اشاره است به حكمت نهى از امساک براى ضرر رساندن. «وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ»؛ يعنى امساک كند براى ضرر رساندن، «فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ»؛ چون‌كه آن را بر انحراف از روشى واداشته كه فطرت انسانى بدان رهنمون است. بنابراين، او آيات خدا را مسخره نموده و آنها را به مسخره گرفته است؛ زيرا بناى احكام بنابر

مصالح عموم است که به وسیله آنها فساد جامعه به صلاح می‌گراید و سعادت زندگی انسانی به واسطه آن تمام می‌گردد، و هرکس در دینش به ظواهر احکام عمل کند و غیر آنها را به عقب بیفکند، آیات خدا را به مسخره گرفته است، و مراد از «نعمت» در قوله: «اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ»، نعمت دین یا حقیقت دین، و آن سعادتی است که با عمل به شرایع دین، به آن دست یافته می‌شود، مانند سعادت زندگی‌ای که مختص به مهربانی زن و شوهر نسبت به یکدیگر است. پس البته، خدای تعالی سعادت دینی را نعمت نامید؛ هم‌چنان‌که در قوله: «وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى» و قوله: «وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ»، و قوله: «فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً»، و بنابراین، قوله تعالی: «وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ» که بعد از آن است، هم‌چون تفسیر است برای این نعمت، و مراد از کتاب و حکمت، ظاهر شریعت و باطن آن می‌باشد که مقصود احکام شریعت و حکمت‌های آن احکام است، و ممکن است مراد

---

(1). بقره/ 231.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 692

از نعمت، مطلق نعمت‌های الهی، تکوینی و غیر آن، باشد، پس معنا چنین می‌شود: به یاد آورید حقیقت معنای زندگی‌تان و مخصوصا مزایا و محاسن الفت و آرامش بین زوج را و آنچه را خدای تعالی آن را برای شما به زبان اندرز بیان نمود، از معارفی که متعلّق به آن است در ظاهر احکام و حکمت‌های آن. پس اگر شما در آن تأمّل کنید، نزدیک است که با راه سعادت ملازم باشید و کمال زندگی‌تان و نعمت وجودتان را به تباهی نکشانید. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ»: و باید نفوس شما توجّه داشته باشد که خدا به هر چیزی دانا است تا ظاهر شما با باطن‌تان مخالفت نکند و جرأت پیدا نکنید باطن دین را با آراستن ظاهر آن، نابود نماید. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً» «2»، فرموده: «قیم»، آن کسی است که در امر غیرش قیام می‌کند، و «قوم» و «قیام»، مبالغه از آن است، و مراد از «بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ»، آن چیزی است که مردان به حسب طبع بر زنان افزون‌اند و زیاده بر آنها دارند و آن افزونی در قوه تعقّل است در مردان و آنچه متفرّع بر آن است، از نیرومندی و قدرت شدید و طاقت بر سختی‌های کارها و نحو آن. زندگی زنان، زندگی احساسی عاطفی مبنی بر

ملایمت و لطافت است. مراد از «بِما أنْفَقُوا مِنْ أمْوالِهِمْ»؛ آن چیزهایی است که مردان آن را در مهریه و نفقه آنان انفاق می‌کنند، و قوله تعالی: «فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ»، مراد از «صلاح»، معنای لغوی آن است، و آن، چیزی است که از آن به لیاقت نفس تعبیر می‌شود. «قنوت»، عبارت از دوام طاعت و فروتنی است، و این در مقابل قوله: «وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ»، مفید این است که مراد از، «صالحات»، همسران صالحه هستند، و این‌که این حکم مطلقا برای زنان در حال ازدواج بیان شده و این‌که

(1). المیزان، ج 2، ص 249- 247، به اختصار.
(2). نساء/ 34.

قوله: «قانِتاتٌ حافِظاتٌ»، حکم، مربوط به شؤون زوجیت و معاشرت در منزل است؛ یعنی سزاوار است که زنان برای خودشان وصف صلاح را اتخاذ کنند و وقتی صالحه باشند، پس به ناچار دوام طاعت را هم دارند؛ یعنی واجب است نسبت به آنچه از تمتّع که شوهرانشان از آنها اراده می‌کنند، دائم الطاعه باشند، و بر آنان واجب است که جانب شوهرانشان را در جمیع مالشان، به هنگامی که از آنان غایبند، حفظ نمایند، و قوله: «بِما حَفِظَ اللَّهُ»، ظاهر این است که «ما» مصدریه بوده و «باء» برای آلت می‌باشد؛ یعنی البته، زنان دائم الطاعه برای شوهر، حافظان غیب‌اند، به واسطه آنچه از حقوق که خدای تعالی برای مردان حفظ نمود، آن‌جا که قیمومیت را برای آنها تشریع نمود و بر زنان اطاعت از ایشان و حفظ غیب برای آنان را واجب کرد. ممکن است «باء» برای مقابله باشد؛ یعنی اطاعت دایمی و حفظ حقوق شوهر در غیبتش بر زنان واجب است در مقابل آنچه خدا از حقوق آنان حفظ نمود، آن‌جا که امر آنان را در اجتماع انسان‌ها احیا نمود و بر مردان نسبت به آنان، مهر و نفقه را واجب کرد، و معنای اول، واضح‌تر است، و قوله: «وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ»؛ «نشوز»، نافرمانی و خودبزرگ‌بینی در عدم طاعت است، و مراد از «خوف نشوز»، ظهور نشانه‌ها و علایم آن است، و امور سه‌گانه؛ یعنی قوله: «فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ»، هرچند باهم ذکر شده و با «واو» عطف گردیده‌اند، پس آنها امور مترتّب و تدریجی هستند؛ پس اول پند و اندرز، اگر مؤثر نیفتاد، هجرت، و اگر آن نافع نبود، کتک. پس ترتیب آن، از سیاق مفهوم می‌شود، نه از واو عطف، و ظاهر قوله: «وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ»، هجرت با حفظ خوابگاه است، نظیر: پشت کردن، ترک شوخی و مزاح و نحو آن، و تأیید بر این معنا، آوردن «مضاجع» به لفظ جمع است، و قوله تعالی: «فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلًا»؛ یعنی بر

آنان بهانه‌ای نجویید تا بخواهَید با آن، با این‌که بر اَطاعتَ شما گردن نهاده‌اند، به آزار و اذیتشان بپردازید. پس از آن این نهی را تعلیل نمود و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً»، و آن، اعلان به آنان است به این‌که مقام پروردگارشان بالا و بزرگ است،
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 694
پس به آنچه از شدت و قوت در خود می‌یابند، مغرور نشوند و به واسطه این‌که خود را بالاتر و بزرگ‌تر می‌بینند، به ظلم و ستم کردن نسبت به آنان نپردازند. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ» «2»، فرموده: «تقیه»، قرار دادن شیء است در پشت شیء، و آن از «قفا» گرفته شده، و «آثار»، جمع اثر بوده و ضمیر در «آثارِهِمْ» برای انبیا است. پس قوله: «وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ»، استعاره به کنایه بوده، بدان اراده شده دلالت بر این‌که خداوند آن حضرت علیه السّلام را به آن مسلک رهنمون کرده که کسانی که پیش از او بودند، از انبیا، آن را پیموده بودند، و آن، راه دعوت به توحید و اسلام برای خداوند است، و قوله: «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ»، تبیین است برای آنچه پیش فرستاده، از جمله، و اشاره می‌باشد به این‌که دعوت عیسی علیه السّلام همان دعوت موسی علیه السّلام است، بدون این‌که بین آن دو جدایی اصلا باشد، و آیه دلالت دارد بر این‌که در انجیل که بر حضرت مسیح علیه السّلام نازل گردید، توجّهی خاص به تقوا وجود دارد. «3»
فی قوله تعالی: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ» «4» هم خداوند فرموده: مراد از این‌که او اهل تو نیست، این است که او از اهل آن کسانی نیست که خدا وعده نجات آنها را داد؛ زیرا مراد از «أهل» در قوله: «وَ أَهْلَکَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَیْهِ الْقَوْلُ»، اهل صالح‌اند و او صالح نیست هرچند فرزند او و از اهل او به معنای خاص است، و به همین جهت تعلیل نمود قوله:
«إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» را به قوله: «إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ»، و قوله: «فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ»؛ یعنی تو را راهی نیست به علم به این‌که او از اهل نیست؛ زیرا عملا ناصالح بود.
پس برحذر باش از این‌که به درخواست نجات او مبادرت کنی؛ چون آن درخواستی

---

(1). المیزان، ج 4، ص 368- 365.

(2). مائده/ 46.
(3). المیزان، ج 5، ص 377- 375، به اختصار.
(4). هود/ 46.

است که تو به آن علم نداری، و قوله: «إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ»؛ یعنی البته، تو را در گفتار نصیحت می‌کنم که در این سؤال از نادانان نباشی، و اگر نوح آن را درخواست می‌کرد، البته، از نادانان بود؛ زیرا سؤالی بود که نسبت به آن علم نداشت. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «2»، فرموده: و معنای آیه این است: اخبار پیامبران را بر تو گزارش می‌کنیم تا قلب تو را در آنچه بر آن هستی، از سلوک راه دعوت به حق، برخاستن بر قطع ریشه‌های فساد و رنج بردن از اذیت قومت، ثابت و قوی گردانیم.

سپس خداوند متعال از فایده سوره، آنچه را که شامل پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و قومش، مؤمنین و کافرین، می‌شد، ذکر نمود. پس در آنچه از فایده نزول سوره به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله برمی‌گردد، فرمود: «وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ»، اشاره به سوره، یا به آیات نازله در آن، یا بنابر وجهی به اخبار، و در آنچه به مؤمنین برمی‌گردد، فرمود: «وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ»، پس در آنچه در آن از حقایق معارف ذکر نمود، برای یادآوری مؤمنین است، و در آنچه در آن از داستان‌ها و عبرت‌ها ذکر نمود، پند و اندرز برای مؤمنین است که به وسیله آن موعظه می‌شوند. «3»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «یَعِظُکُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» «4»، فرموده:

پند و اندرز است به نهی از برگشتن به مانند آن (و آن، افک بود). «5»

همین‌طور فی قوله تعالی: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» «6»، فرمود: مراد از بلوغ اجل آنان، نزدیک بودن آنان به آخر زمان عدّه و اشرافشان بر زمان عدّه است، و مراد از «فَأَمْسِکُوهُنَّ»، رجوع به طریق کنایه است، و مراد از «امساک به معروف»، حسن معاشرت و رعایت آن چیزی از

(1). المیزان، ج 10، ص 245- 241، به اختصار.
(2). هود/ 120.
(3). المیزان، ج 11، ص 76- 75، به اختصار.
(4). نور/ 17.

(5). الميزان، ج 15، ص 100.
(6). طلاق/ 2.

حقوق است كه خدا براى آنان قرار داده و مراد از «فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ» نيز احترام به حقوق شرعيه است، و قوله: «وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ»؛ يعنى براى طلاق، دو مرد عادل از خودتان را شاهد بگيريد، و قوله: «ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»؛ يعنى آنچه گذشت از امر به تقواى الهى، برپايى الهى شهادت و نهى از تجاوز به حدود الهى، يا مجموع آنچه گذشت از احكام، برانگيختن به تقوا، خلوص در شهادت و منع از تجاوز به حدود الهى، به مؤمنين پند داده مى‌شود تا به سوى حق ميل كنند و از باطل كنده شوند، و قوله: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»؛ و هركس تقواى الهى داشت و از حرام‌هاى او پرهيز نمود و از حدود او تجاوز نكرد و شرايع او را محترم داشت و به آن عمل نمود، «يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً»؛ خروج از تنگى‌هاى مشكلات زندگى را براى او قرار مى‌دهد. البته، شريعت او فطرتا خداوند با آن انسان را هدايت مى‌نمايد، به آنچه فطرتش درخواست كرده و به واسطه آن، نيازش برطرف مى‌شود و خوشبختى‌اش در دنيا و آخرت ضمانت مى‌گردد. «1»
استاد محقق آيت اللّه ابى محمّد يعسوب الدّين رستگار جويبارى ادام اللّه عزّه در تفسير بصائر فى قوله تعالى: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» «2»، در بيان آن فرموده: قوله تعالى: «فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، «امساك»، كنايه از رجوع مردان است به همسرانشان پيش از انقضاى عدّه آنان، و قيد امساك به معروف، كنايه از حسن معاشرت است و رعايت آنچه خداى تعالى براى حقوق زنان قرار داده. پس از به سر آمدن زمان عدّه، رجعتى نيست، و قوله: «أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، و «فارقه»، كنايه است از ترك نمودن آنان تا از عدّه خارج گردند، و قيد مفارقت به معروف، كنايه از محترم داشتن حقوق شرعيه است، و قوله تعالى: «وَ أَشْهِدُوا ذَوَىْ عَدْلٍ مِنْكُمْ»، خطاب به زوج‌ها است كه در طلاق ناچار به گرفتن شهودند، و اين كار، در

---
(1). الميزان، ج 19، ص 364.
(2). طلاق/ 2.

بگومگوهاى بعدى نافع است، و در قيد «مِنْكُمْ»، دلالت است بر اين‌كه در شهود، اسلام و حريّت دِو شرطانِد؛ همچنان‌كه عدالت در شهود شرط

است، و قوله تعالى: «وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلّهِ»، برانگيختن شهود است براى شهادت كه آن براى رضاى خدا باشد، بدون شايبه غرض دنيوى، و قوله تعالى: «ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ»، برانگيختن بر اداى شهادت براى خداى تعالى است، و قوله تعالى: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ»، اعتراض مؤكد است براى آنچه سابق گذشت، از وجوب مراعات حدود خداى جلّ و علا به وعده دادن بر پرهيز نمودن از تعدّى و تجاوز به حدود الهى. «1»

در تفسير نمونه فى قوله تعالى: «فَجَعَلْناها نَكالًا لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» «2»، فرموده: ما اين امر را كيفر و عبرتى براى مردم آن زمان و زمان‌هاى بعد قرار داديم، و هم‌چنين پند و اندرزى براى پرهيزكاران. خلاصه ماجرا چنين بود: خداوند به يهود دستور داده بود، روز «شنبه» را تعطيل كنند. گروهى از آنان كه در كنار دريا مى‌زيستند، به عنوان آزمايش دستور يافتند، از دريا در آن روز ماهى نگيرند، ولى از قضا روزهاى شنبه كه مى‌شد، ماهيان فراوانى بر صفحه آب ظاهر مى‌شدند، آنها به فكر حيله‌گرى افتادند و با يک نوع كلاه شرعى، روز شنبه از آب ماهى گرفتند. خداوند آنان را به جرم اين نافرمانى، مجازات كرد و چهره‌شان را از صورت انسان به حيوان دگرگون ساخت. جمله «فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ» در ذيل آيه قبل، كنايه از سرعت عمل است كه با يک اشاره و فرمان الهى، چهره همه آن عصيانگران دگرگون شد. جالب اين كه از امام باقر و امام صادق عليهما السّلام در معناى اين آيه نقل شده كه فرمودند: منظور از «لِما بَيْنَ يَدَيْها»، نسل آن زمان، و مراد از «وَ ما خَلْفَها»، ما مسلمانان هستيم؛ يعنى اين درس عبرت، مخصوص بنى اسرائيل نبود و همه انسان‌ها را شامل مى‌شود. «3»

نيز فى قوله تعالى: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ

---

(1). بصائر، ج 47، ص 246- 245.

(2). بقره/ 66.

(3). تفسير نمونه، ج 1، ص 298- 297.

هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» «1»، در تفسير آن فرموده: به دنبال آيات گذشته، اين آيه محدوديت‌هايى را كه اسلام در موضوع طلاق وضع كرده، بيان مى‌دارد، تا از ناديده گرفتن حقوق جلوگيرى كند. آيه مى‌گويد: تا مدت عدّه به پايان نرسيده، گرچه روز آخر آن باشد،

مرد فرصت دارد، یا با همسرش آشتی کند و صمیمانه زندگی نماید: «فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، و یا اگر زمینه را مساعد نمی‌بیند، او را رها سازد: «أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، ولی باید توجّه داشت که هریک از رجوع و یا جدایی، باید با احسان و نیکوکاری توأم بوده و از انتقام‌جویی خالی باشد. «وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ..»، این جمله، تفسیر کلمه «معروف» است؛ یعنی رجوع باید بر اساس صفا و صمیمیت باشد. از آن‌جا که در جاهلیت، طلاق و رجوع را وسیله انتقام‌جویی قرار داده بودند، آیه با لحن قاطعی می‌گوید: نگاهداری زن در قید زوجیت، نباید به منظور آزار و تعدّی باشد، که این کار، نه تنها ظلم به او است، بلکه ظلم و ستم بر خود شما است. اکنون باید دید، چرا ظلم به همسر، ظلم به نفس است، شاید به خاطر این است که:

اوّلا: رجوعی که براساس حق‌کشی باشد، دیگر هیچ‌گونه آرامشی را در آن نمی‌توان یافت؛

و ثانیا: از نظر اسلام، زن و مرد در نظام خلقت جزء یک پیکرند، بنابراین پایمال کردن حقوق زن، تعدّی و ظلم به خود خواهد بود؛

و ثالثا: کسی که به دیگری ستم می‌کند، در واقع به استقبال کیفر الهی می‌رود و در حقیقت به خویشتن ظلم کرده است.

قوانین خدا را مسخره نکنید

«لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنَ الْکِتابِ وَ الْحِکْمَةِ یَعِظُکُمْ بِهِ»، «هزو» و «هزوء»، به معنای مسخره کردن است. معمولا بعضی از

(1). بقره/ 231.

مردم هزاران خلافکاری مرتکب می‌شوند، ولی برای رهایی از فشار وجدان و «به خیال خود» فرار از عذاب الهی، به حیله‌ها و کلاه‌های شرعی متوسّل شده، و ظواهر احکام و آیات را دستاویز خود قرار می‌دهند. قرآن این روش را یک نوع، استهزا به آیات و مقررات الهی می‌داند. متأسفانه، این انحراف در موارد زیادی از احکام به چشم می‌خورد که یکی از آنها همین طلاق است؛ زیرا رجوع برای مرد، همان‌طور که گذشت، به خاطر این است که ازدواج هرچه بیشتر پایدار بماند، ولی بعضی درست برخلاف این منظور، گام برمی‌دارند؛ یعنی با استفاده از حقّ رجوع درصدد انتقامجویی و آزار زن برمی‌آیند و در زیر نقاب عمل به قانون، چهره واقعی ستمگرانه خود را می‌پوشانند.

این، همان استهزا به قرآن و قانون است. آیه مورد بحث می‌گوید: آیات خدا را بازیچه قرار ندهید و به یاد نعمت بزرگ آیین خدا و کتاب آسمانی که

برای سعادت شما آمده است، باشید. دین و مجموعه مقررات آن، از نظام ثابت همین جهان سرچشمه گرفته و با اتکای به مصالح واقعی انسان‌ها، وضع گردیده است، بنابراین نباید با چشم‌پوشی از مصالح، و چسبیدن به ظاهر خشک قسمتی از احکام، قالب‌های بی‌روحی بسازید که هم منافع شما را به خطر بیاندازد و هم دهن‌کجی به آیات خدا محسوب شود. «وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ»، در آخر آیه، برای دفاع از حقوق زن و جلوگیری از سوءاستفاده از احکام الهی این حقیقت را به خاطر می‌آورد که: از خدا بپرهیزید و بدانید او از تمام کارهای شما و همه اسرار این جهان آگاه است. «1»
نیز فی قوله تعالی: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً» «2»، در ترجمه آن فرمود: مردان سرپرست و خدمتگزار زنانند به خاطر برتری‌هایی که (از نظر اجتماع) خداوند برای بعضی نسبت به بعضی دیگر قرار

---

(1). تفسیر نمونه، ج 2، ص 127- 126.
(2). نساء/ 34.

داده است و به خاطر انفاق‌هایی که از اموالشان (در امور زنان) می‌کنند، و زنان صالح، آنها هستند که متواضعند و در غیاب (همسر خود)، حفظ اسرار و حقوق او را در مقابل حقوقی که خدا برای آنان قرار داده، می‌کنند و (امّا) آن دسته از زنان را که از طغیان و مخالفتشان بیم دارید، پند و اندرز دهید و (اگر مؤثر واقع نشد) در بستر از آنها دوری نمایید، و (اگر آن هم مؤثر نشد و هیچ راهی برای وادار کردن آنها به انجام وظایفشان جز شدت عمل نبود) آنها را تنبیه کنید، و اگر از شما پیروی کردند، به آنها تعدّی نکنید و (بدانید) خداوند بلندمرتبه و بزرگ است: و قدرت او بالاترین قدرت‌ها است. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» «2»، ترجمه فرموده: و به دنبال آنها (یعنی پیامبران پیشین)، عیسی بن مریم را قرار دادیم که به آنچه پیش از او فرستاده شده بود، از تورات، تصدیق داشت و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و نور بود و (کتاب آسمانی او نیز) تورات را که قبل از او بود، تصدیق می‌کرد و هدایت و موعظه برای پرهیزکاران بود.

و در تفسیر قوله: «وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ»، فرموده: در قرآن مجید به تورات و انجیل و قرآن هر سه «نور» گفته شده است: درباره تورات می‌خوانیم: «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْراةَ فِیها هُدیً وَ نُورٌ». و درباره انجیل در آیه فوق، اطلاق نور شده بود، و درباره قرآن می‌خوانیم: «قَدْ جاءَکُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ کِتابٌ مُبِینٌ» (مائده: 15).
قرآن در موارد متعددی از تورات و انجیل به عنوان یک کتاب آسمانی یاد می‌کند. در این‌که این دو کتاب در اصل از طرف خدا نازل شده، جای هیچ‌گونه شک و تردید نیست، ولی این نیز مسلم است که این دو کتاب آسمانی بعد از زمان پیامبران، دستخوش تحریف شدند؛ حقایقی از آن کم شد و خرافاتی بر آن افزوده گردید و کتاب‌های دیگری که تنها بخشی از حقایق آنها را دربرداشت، جای آنها نشست.

---

(1). تفسیر نمونه، ج 3، ص 369.
(2). مائده/ 46.

بنابراین، اطلاق نور به این دو کتاب، ناظر به تورات و انجیل اصلی است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ» «2»، در ترجمه آن فرموده: ای نوح! او از اهل تو نیست؛ او عمل غیر صالحی است. بنابراین، آنچه را از آن آگاه نیستی، از من مخواه؛ من به تو اندرز می‌دهم تا از جاهلان نباشی، و در ضمن نکته سوم، درباره «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»، فرموده: آن‌جا که رابطه مکتبی وجود دارد، سلمان فارسی دور افتاده که نه از خاندان پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله و نه از قریش، و نه حتی از اهل مکّه بود، بلکه اصولا از نژاد عرب نبود، طبق حدیث معروف: «سلمان منا اهل البیت» (سلمان از خانواده ما است)، جزء خاندان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله محسوب می‌شود، ولی فرزند واقعی و بلافصل پیامبری همچون:
نوح، بر اثر گسستن پیوند مکتبی‌اش با پدر، آن‌چنان طرد می‌شود که با «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ» روبه‌رو می‌گردد. «3»
فی قوله تعالی: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «4» هم در ترجمه آن فرموده: ما از هریک از سرگذشت‌های انبیا را برای تو بازگو کردیم، تا قلبت آرام (و اراده‌ات قوی) گردد و در این (اخبار و سرگذشت‌ها) حق، موعظه و تذکّر برای مؤمنان آمده است.
و در تفسیر کلمه «کُلًّا» فرموده: کلمه «کُلًّا»، اشاره به تنوّع این

سرگذشت‌ها است که هرکدام به نوعی از جبهه‌گیری‌ها در برابر انبیا اشاره می‌کند و نوعی از انحرافات و نوعی از مجازات‌ها را، و این تنوّع، اشعه روشنی بر ابعاد زندگی انسان‌ها می‌اندازد. «5»

نیز فی قوله تعالی: «يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» «6»، زیرا عنوان:

«اشاعه فحشا ممنوع است»، چنین تفسیر فرموده: باز در این آیات، سخن از «داستان افک» و عواقب شوم و دردناک شایعه‌سازی و اتهام ناموسی نسبت به افراد پاک است؛

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 397- 395.

(2). هود/ 46.

(3). تفسیر نمونه، ج 14، ص 402- 401 و 407.

(4). هود/ 120.

(5). تفسیر نمونه، ج 9، ص 284- 283.

(6). نور/ 17.

چرا که این مسأله به قدری مهم است که قرآن لازم می‌بیند چندبار از طرق گوناگون و مؤثر، این مسأله را تحلیل کند، و چنان محکم‌کاری نماید که در آینده چنین صحنه‌ای در جامعه مسلمین تکرار نشود. نخست می‌گوید: خداوند شما را اندرز می‌دهد که مانند این عمل را هرگز تکرار نکنید، اگر ایمان (به خدا و روز جزا) دارید: «يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً»؛ یعنی این نشانه ایمان است که انسان به سراغ این گناهان عظیم نرود، و اگر مرتکب شد، یا نشانه بی‌ایمانی است، و یا ضعف ایمان. در حقیقت، جمله مزبور، یکی از ارکان توبه را ترسیم می‌کند؛ چرا که تنها پشیمانی از گذشته کافی نیست. باید نسبت به عدم تکرار گناه در آینده نیز تصمیم گرفت، تا توبه‌ای جامع الاطراف باشد.

و زیر عنوان: «اشاعه فحشا» چیست؟ فرموده: ذکر این نکته نیز لازم است که «اشاعه فحشا» اشکال مختلفی دارد: گاه به این می‌شود که دروغ و تهمتی را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند؛ گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشا است به وجود آورد. گاه به این است که وسایل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالاخره گاه به این حاصل می‌شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملأعام شوند. همه اینها مصداق «اشاعه فحشا» است؛ چرا که مفهوم این کلمه، وسیع و گسترده می‌باشد (دقت کنید). «1»

همچنین فی قوله تعالی: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ

يُوعَظَ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاَللّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» «2»، فرموده: نخست مى‌فرمايد: هنگامى كه مدت عدّه آنها سر آمد، بايد آنها را به طرز شايسته‌اى، از طريق رجوع، نگاهداريد، يا به طرز شايسته‌اى از آنها جدا شويد: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ»، و بعد از بيان مقدمه‌اى فرمود: از آنچه گفتيم، معلوم شد كه «امساك به معروف» و «جدايى به معروف»، معناى وسيعى دارد كه هرگونه شرايط واجب و

---

(1). تفسير نمونه، ج 14، ص 402- 401 و 407.
(2). طلاق/ 2.

مستحب و برنامه‌هاى اخلاقى را دربرمى‌گيرد و مجموعه‌اى از آداب اسلامى و اخلاقى را در ذهن مجسّم مى‌كند. سپس به دومين حكم اشاره كرده، مى‌افزايد: هنگام طلاق و جدايى، دو مرد عادل از خودتان (از مسلمانان) را شاهد بگيريد: «وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ»: تا اگر در آينده اختلافى روى دهد، هيچ‌يک از طرفين، نتواند واقعيت‌ها را انكار كنند، و در سومين دستور، وظيفه شهود را چنين بيان مى‌كند:
شهادت را براى خدا برپا داريد: «وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ.»
و درباره دو شاهد مى‌فرمايد: ضمنا تعبير به «ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ»، دليل بر اين است كه دو شاهد بايد «مسلمان»، «عادل» و «مرد» باشند، و در پايان آيه، به عنوان تأكيد درباره تمام احكام گذشته مى‌افزايد: تنها كسانى كه ايمان به خدا و روز قيامت دارند، از اين وعظ و اندرز نتيجه مى‌گيرند: «ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ».
و در پايان آيه مى‌فرمايد: هركس از خدا بپرهيزد و ترک گناه كند، خداوند براى او راه نجاتى قرار مى‌دهد و مشكلات زندگى او را حل مى‌كند: «وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً.» «1»

3. موعظه در تفاسير روايى

علّامه شيخ عبد على بن جمعه عروسى قدّس سرّه در تفسير نور الثقلين، و علّامه سيد هاشم حسينى بحرانى قدّس سرّه در تفسير برهان، و علّامه شيخ جلال الدين سيوطى رضى اللّه عنه در تفسير در المنثور، رواياتى را ذيل آيات منتخب ذكر نموده‌اند كه ما در اين‌جا در ذيل هر آيه، به نقل جمله‌اى از آنها مى‌پردازيم:
فى قوله تعالى: «فَجَعَلْناها نَكالًا لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ» «2»، رواياتى را نقل نموده‌اند از جمله:
الف- در مجمع البيان فرموده: قوله: «فَجَعَلْناها»، ضمير «ها»، به امتى برمى‌گردد كه

(1). تفسیر نمونه، ج 24، ص 234- 232، به اختصار.
(2). بقره/ 66.

آنان منع شدند و آنان اهل ایله بودند. ایله، قریه‌ای است که در ساحل دریا قرار دارد و این قول از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده. «1»

ب- امام عسکری علیه السّلام ضمن حدیثی درباره آن امت فرمود: «قال علی بن الحسین علیه السّلام:

کان هؤلاء قوم یسکنون علی شاطیء بحر. نهاهم اللّه و انبیائه عن اصطیاد السمک فی یوم السبت، فتوصلّوا الی حیلة لیحلوا بها الی انفسهم ما حرّم اللّه، فخذوا اخادید و عملوا طرقا تؤدی الی حیاض یتهیّأ للحیتان الدخول فیها من تلک الطرق و لا یتهیّا لها الخروج اذا همّت بالرجوع منها الی اللجج.

فجائت الحیتان یوم السبت جاریة علی امان اللّه لها، فدخلت الاخادید و حصلت فی الحیاض و الغدران، فلما کانت عشیة الیوم، همّت بالرجوع منها الی اللجج لتأمن من صائدها فرامت الرجوع، فلم نقدر و بقیت لیلها فی مکان یتهیّأ اخذها بلااصطیاد، لاسترسالها فیه، و عجزها عن الامتناع، لمنع المکان لها، فکانوا یاخذون یوم الاحد، و یقولون ما اصطدنا یوم السبت و انما اصطدنا فی الاحد، و کذب اعداء اللّه، بل کانوا اخذین لها باخادیدهم التی عملوها یوم السبت، حتی کثر من ذلک مالهم و ثرائهم، و تنعموا بالنساء و غیرها، لا تساع ایدیهم، و کانوا فی المدینة نیّفا و ثمانین الفا؛ فعل هذا منهم سبعون الفا و انکرهم الباقون؛ کما قصّ اللّه:" وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْیَةِ الَّتِی کانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ" الایه، و ذلک انّ طائفة منهم وعظوهم و زجروهم، و من عذاب اللّه خوفوهم، و من انتقامه و شدید بأسه حذروهم، فاجابوهم عن وعظهم:" لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِکُهُمْ" بذنوبهم هلاک الاصطلام،" أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِیداً". اجابوا القائلین هذا لهم:" قالُوا مَعْذِرَةً إِلی رَبِّکُمْ"؛ اذ کلفنا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر، فنحن ننهی عن المنکر لیعلم ربنا مخالفتنا لهم و کراهتنا لفعلهم: قالوا:" وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ"، و نعظهم ایضا لعله ینجع فیهم المواعظ، فیتقوا هذا الموبقة و یحذروا عن عوقبتها. قال اللّه عزّ و جلّ:" فَلَمَّا عَتَوْا" جادوا و اعرضوا و تکبّروا عن قبولهم الزجر" عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ قُلْنا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خاسِئِینَ".»: علی بن حسین علیه السّلام فرمود: اینان (که مسخ شدند) قومی بودند که در ساحل دریا ساکن بودند. خدای تعالی و پیامبران او آنان را از صید ماهی در روز شنبه نهی نمودند. پس آنان به حیله‌ای دست زدند تا آنچه را خدا

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 87.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 705

برای آنان حرام کرده، آن را برای خودشان حلال کنند. پس کانال‌هایی را زدند و آن را به حوض‌هایی راه دادند تا برای ماهیان آماده باشد و ماهیان از آن راه‌ها داخل در آن حوض‌ها بشوند و راهی را برای خروج آن ماهیان، هنگامی که می‌خواهند به آب فراوان دریا بازگردند، آماده نکردند. پس روز شنبه ماهیان بر امان خدا آمده و در آن کانال‌ها داخل می‌شدند و از طریق کانال‌ها به حوض‌ها وارد می‌گردیدند و چون به هنگام غروب می‌خواستند به آب فراوان دریا بازگردند تا از صید ماهیگیران در امان باشند، نمی‌توانستند و شبشان را در مکانی که برایشان آماده کرده بودند تا بدون صید آنها را بگیرند، باقی می‌ماندند؛ چون در آن‌جا انس گرفته بودند و چاره‌ای هم جز آن نداشتند؛ زیرا مکانی برای آنها نبود. پس آن قوم روز یکشنبه آنها را می‌گرفتند و می‌گفتند: روز شنبه صید نکردیم و روز یکشنبه صید نمودیم، و دشمنان خدا دروغ می‌گفتند، بلکه آنان ماهیان را به وسیله آن کانال‌هایی که آماده کرده بودند، روز شنبه به دام می‌انداختند. از این کار آنها مالشان زیاد گردید و ثروتشان فزونی یافت و به واسطه فراخی و وسعت مال، با زنانشان و غیره در ناز و نعمت بودند، و در آن شهر افزون بر هشتاد هزار نفر بود. هفتاد هزار نفر آنها این‌چنین کردند، و بقیه آنها، آنان را زشت شمردند و تقبیح کردند، هم‌چنان‌که خدا سرگذشت آنان را چنین بیان فرمود: که «وَ سْئَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِی كانَتْ حاضِرَةَ الْبَحْرِ»، الایه، و آن این بود که طایفه‌ای از آنان، آنها را پند داده و از این کار منع می‌کردند و آنان را از عذاب خدا می‌ترسانیدند و از انتقام او و شدت و سختی عذابش آنها را بر حذر می‌داشتند. پس آنان در پاسخ وعظ و اندرز آنان می‌گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ»: برای چه قومی را پند و اندرز می‌دهید که خدا آنان را به واسطه گناهانشان هلاکشان می‌کند، با هلاکی که توأم با ریشه‌کن شدن آنها است، «أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذاباً شَدِيداً»: یا آنان را عذاب می‌نماید عذاب سختی. آنانی که این سخنان برای‌شان گفته شد، پاسخ دادند: «قالُوا مَعْذِرَةً إِلى رَبِّكُمْ»: گفتند برای عذر آوردن معذرت به سوی پروردگارتان است؛ زیرا ما مکلف به امر به معروف و نهی از

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 706

منکر هستیم، پس ما نهی از منکر می‌کنیم تا پروردگارمان مخالفت ما با آنان را و ناخشنودی‌مان را از فعل آنان بداند. گفتند: «وَ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ»: تا شاید آنان راه تقوا پیش گیرند، و ما آنان را پند و اندرزی می‌دهیم تا شاید اندرزهای ما در آنان مؤثر افتد و از این موقعیت هلاکت‌بار بپرهیزند و از عقوبت آن، بر حذر باشند. خدای عزّ و جلّ فرمود:

«فَلَمَّا عَتَوْا»، مخالفت کردند و اعراض نمودند و سرکشی نمودند از پذیرفتنشان بازداری را «عَنْ ما نُهُوا عَنْهُ»: از آنچه از آن نهی شدند، «قُلْنا

لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ.» «1»
ج- ابن جرير از ابن عباس درباره «فَجَعَلْناها»، اخراج نمود كه فرمود: «فجعلناها تلك العقوبة و هى المسخة،" نَكالًا"، عقوبة،" لِما بَيْنَ يَدَيْها"، يقول: ليحذر من بعدهم عقوبتى،" وَ ما خَلْفَها"، يقول للذين بقوا معهم، و" وَ مَوْعِظَةً"، تذكرة و عبرة،" لِلْمُتَّقِينَ".»؛ يعنى قرار داديم آن عقوبت را كه همان مسخ شدن بود، «نَكالًا»؛ عقوبتى، «لِما بَيْنَ يَدَيْها»، مى‌گويد: براى كسانى بعد از ايشان از عقوبت من برحذر باشند، «وَ ما خَلْفَها»، مى‌گويد براى آن كسانى كه با ايشان باقى ماندند، «وَ مَوْعِظَةً»؛ يادآورى و عبرت، «لِلْمُتَّقِينَ». «2»
نيز فى قوله تعالى: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ» «3»، رواياتى را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- ابن بابويه در من لا يحضره الفقيه با اسنادش از مفضل بن صالح، و او از حلبى، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام روايت كرده كه حلبى گفت: از امام صادق عليه السّلام درباره قول خداى عزّ و جلّ: «وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا»، سؤال كردم آن حضرت فرمود: «الرجل يطلق اذا كادت ان يخلوا اجلها، راجعها ثم طلقها. يفعل ذلك ثلث مرات، فنهى اللّه عزّ و جلّ.»؛ يعنى مرد طلاق مى‌دهد، چون نزديک است كه زمان پايان عدّه فرابرسد، به زن رجوع مى‌كند، و

---

(1). برهان، ج 1، ص 68.
(2). در المنثور، ج 1، ص 76.
(3). بقره/ 231.

پس از آن، او را طلاق مى‌دهد. اين كار را سه‌بار انجام مى‌دهد، پس خداى عزّ و جلّ اين كار را نهى فرمود. «1»
ب- ابن بابويه با اسنادش از بزنطى از عبد الكريم بن عمر، از حسن بن زياد، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام نقل كند كه آن حضرت فرمود: «لا ينبغى للرجل ان يطلق امراته ثم يراجعها و ليس له فيها حاجة ثم يطلقها، فهذا الضرار الذى نهى اللّه عنه الا ان يطلق ثم يراجع و هو ينوى الامساك.»؛ يعنى امام صادق عليه السّلام فرمود: سزاوار نيست مرد زنش را طلاق بدهد، پس از آن به او رجوع كند، و اين در حالى است كه او را به آن زن حاجتى نيست، سپس او را طلاق مى‌دهد؛ پس اين ضرر رسانيدنى است كه خدا از آن نهى فرموده، مگر اين‌كه طلاق بدهد، پس از آن رجوع

کند، درحالی‌که نیت و قصد نگهداری او را دارد. «2»
ج- در نهج البلاغه، امام علی علیه السّلام فرمود: «من قرأ القرآن، فمات فدخل النار، فهو ممن کان یتخذ آیات اللّه هزوا.»: کسی که قرآن را بخواند، پس چون بمیرد، داخل در آتش جهنم گردد، او از کسانی است که آیات خدا را به مسخره می‌گرفته. «3»
ه- عبد الرزاق از علی بن ابی طالب علیه السّلام اخراج نمود که آن حضرت فرمود: «ثلاث لا لعب فیهن النکاح و الطلاق، و العتاقه، و الصدقة.»
د- ابن منذر و ابن ابی حاتم از عبادة بن صامت اخراج نمودند که او گفت: «کان الرجل علی عهد النبی صلّی اللّه علیه و آله یقول للرجل: زوجتک ابنتی ثم یقول کنت لاعبا و یقول قد أعتقت و یقول کنت لاعبا، فانزل اللّه:" وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً". فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: ثلاث من قالهنّ لاعبا او غیر لاعب، فهن جائزات علیه: الطلاق، و العتاق، و النکاح.»؛ یعنی مردی در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به مردی گفت: دخترم را به زوجیت تو درآوردم، پس از آن می‌گفت: شوخی کردم.
می‌گفت بنده‌ام را آزاد کردم و بعد از آن می‌گفت: مزاح کردم؛ پس خدا قوله: «وَ لا تَتَّخِذُوا آیاتِ اللَّهِ هُزُواً» را نازل فرمود، پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: در سه مورد است که اگر

(1). نور الثقلین، ج 1، ص 226، حدیث 877- برهان، ج 1، ص 138.
(2). برهان، ج 1، ص 138- نور الثقلین، ج 1، ص 226، حدیث 878.
(3). نور الثقلین، ج 1، ص 226، حدیث 879- برهان، ج 1، ص 138.

شخص آن را بگوید، شوخی‌کننده باشد یا جدی؛ آن موارد علیه او نافذ خواهد بود. آن سه مورد، طلاق، آزاد کردن بنده و نکاح است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَی النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَّ سَبِیلًا إِنَّ اللَّهَ کانَ عَلِیًّا کَبِیراً» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- ابن بابویه با اسنادش تا برسد به معاویه بن عماد و او از حسن بن عبد اللّه، از پدرانش از جدش، حسن بن علی بن ابی طالب علیه السّلام، روایت کند که گروهی از یهود خدمت پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله رسیدند و دانشمندترین آنان درباره مسایلی که برایش سؤال‌خیز بود، از آن حضرت سؤال نمود. سؤال کرد: فضیلت مردان بر زنان چیست؟ پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «کفضل السماء علی الارض، و کفضل الماء علی الارض، فالماء یحیی الارض، و بالرجال یحیی النساء، و لو لا

الرجال، ما خلقوا النساء. يقول اللّه عزّ و جلّ:" الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ ".»: مانند برترى آسمان نسبت به زمين و مانند برترى آب نسبت به خاك، پس آب است كه زمين را زنده مى‌كند، و به واسطه مردان زنان زنده مى‌شوند، و اگر مردان نبودند خدا زنان را خلق نمى‌فرمود. خداى عزّ و جلّ مى‌فرمايد: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ.»
يهودى گفت: «لاى شى‌ء كان هكذا؟: براى چه چيزى چنين بود؟ پس پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود:
«خلق اللّه عزّ و جلّ آدم من طين، و من فضلته و بقيته خلقت حواء، و أول من اطاع النساء آدم، فانزله اللّه عزّ و جلّ من الجنة، و قد بين فضل الرجال على النساء فى الدنيا؛ ألاترى الى النساء كيف يحضن و لا يمكنهن العبادة من القذاره، و الرجال لا يصيبهم شى‌ء من الطوث.»: خداى عزّ و جلّ آدم را از گل آفريد و از زيادى و مانده آن، حوّا را آفريد، و اول كسى كه از زنان اطاعت نمود، آدم

---

(1). در المنثور، ج 1، ص 286.
(2). نساء/ 34.

بود، پس خداى عزّ و جلّ او را از بهشت به زمين فرود آورد، و به تحقيق بيان نمود كه مردان بر زنان در دنيا فضيلت دارند، آيا ملاحظه نمى‌كنى چگونه زنان حيض مى‌شوند و به جهت آلودگى‌هايشان عبادت براى آنان امكان ندارد و مردان را چيزى از آلودگى حيض نمى‌رسد؟ يهودى گفت: «صدقت يا محمّد!»: اى محمّد! تو را تصديق نمودم. «1»
ب- درباره قوله: «فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ»، على بن ابراهيم فرمود: يعنى هنگامى كه شوهرش از او غايب است، خودش را حفظ كند. على بن ابراهيم فرمود: و در روايت ابى جارود از ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام است كه حضرت درباره قوله:
«قانِتاتٌ» فرمود: «يعنى مطيعات.»: زنانى كه فرمانبردار شوهرانشان هستند. «2»
ج- ابن جرير و ابن ابى حاتم از ابن عباس اخراج نمودند كه: «" الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ"، يعنى أمراء عليهن ان تطيعه فيما امرها اللّه به من طاعته، و طاعته ان تكون محسنة الى اهله حافظة لما له بما فضل اللّه، و فضله عليها بنفقته و سيعه،" قانِتاتٌ حافِظاتٌ"، (قال:) مطيعات،" حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ"؛ يعنى اذا كنّ كذا، فاحسنوا اليهن.»؛ يعنى مردان، اميرانى بر زنان هستند، اين‌كه اطاعت كنند او را در آنچه خداوند به آن زنان امر فرموده از

طاعتش، و طاعتش این است که نسبت به خانواده مرد نیکوکار بوده و حافظ مالش باشد، برای برتری دادن خداوند و بخشش آن مرد نسبت به او با نفقه و تلاشش. پس «قانِتاتٌ حافِظاتٌ» (گفت:) یعنی زنان اطاعت‌کننده، «حافِظاتٌ لِلْغَیْبِ»؛ یعنی هنگامی که رام می‌باشند نسبت به آنها نیکویی کنید. «3»
د- عبد بن حمید از مجاهد اخراج نمود که: «وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ» را فرمود: آن نافرمانی است. «فَعِظُوهُنَّ» را گفت؛ یعنی با زبان او را اندرز دهید. «وَ اهْجُرُوهُنَّ فِی الْمَضاجِعِ» را گفت: با او صحبت نکنید. «وَ اضْرِبُوهُنَّ» را فرمود، او را کتک بزنید به نحوی که آسیب نبیند. «فَإِنْ أَطَعْنَکُمْ» را فرمود، اگر به رختخواب آمد. «فَلا تَبْغُوا عَلَیْهِنَ

---

(1). برهان، ج 1، ص 226- نور الثقلین، ج 1، ص 477، حدیث 228.
(2). برهان، ج 1، ص 226- نور الثقلین، ج 1، ص 477، حدیث 229.
(3). در المنثور، ج 1، ص 151.

سَبِیلًا» را گفت: بغض و کینه بر او را دنبال نکنید. بر حذر باشید از کینه داشتن با او که آن در قلب او رسوخ کند. «1»
فی قوله تعالی: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ» «2» هم روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- در مجمع البیان آمده: و علی بن مهزیار از حسن بن علی وشاء از امام رضا علیه السّلام روایت کند که آن حضرت فرمود: «قال ابو عبد اللّه: ان اللّه تعالی قال لنوح: " إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ"، لأنه کان مخالفا و جعل من اتبعه، من اهله.»؛ یعنی ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: البته، خدای تعالی به نوح فرمود: «إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ»؛ زیرا او مخالف با او (یعنی نوح) بود، و خداوند هرکسی که او را تبعیت می‌کرد، از اهلش گردانید. «3»
ب- ابو الشیخ از سعید بن جبیر رضی اللّه عنه اخراج نمود که: «انه قرأ:" عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ"، (قال:) معصیة نبی اللّه»؛ یعنی البته، آن را «عمل غیر صالح» خواند، (او گفت:) نافرمانی پیامبر خدا را. «4»
نیز فی قوله تعالی: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «5»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- علی بن ابراهیم فرمود: خدای تعالی پیامبرش را مخاطب قرار داد، پس فرمود:
«وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُل»؛ یعنی از اخبار پیامبران، «ما نُثَبِّتُ بِهِ

فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ»؛ یعنی در قرآن و در این سوره از اخبار پیامبران و از هلاک امت‌ها. «6»

ب- عبد الرزاق، فریابی، سعید بن منصور، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، ابو الشیخ و ابن مردویه از طرق، درباره: «وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ»، از ابن عباس اخراج نمودند که: «قال:

فی هذه السورة.»؛ یعنی ابن عباس فرمود: در این سوره. «7»

---

(1). در المنثور، ج 2، ص 155.

(2). هود/ 46.

(3). نور الثقلین، ج 2، ص 368، حدیث 137- برهان، ج 2، ص 479.

(4). در المنثور، ج 3، ص 336.

(5). هود/ 120.

(6). برهان، ج 2، ص 493.

(7). در المنثور، ج 3، ص 365.

هم‌چنین فی قوله تعالی: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَیْ عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِکُمْ یُوعَظُ بِهِ مَنْ کانَ یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- در کافی با اسنادش از ابی جمیله از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فرماید: امام باقر فرمود:

«قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: من کنتم شهادة او شهد بها، لیهدر دم امرأ مسلم او لیزوی مال امرء مسلم، اتی یوم القیامة و لوجهه ظلمة مد البصر، و فی وجهه کدوح تعرفه الخلایق باسمه و نسبه، و من شهد شهادة حق لیحق بها حق امرء مسلم، اتی یوم القیامة و لوجهه نور مد البصر تعرفه الخلائق باسمه و نسبه. (ثم قال ابو جعفر علیه السّلام:) الا تری ان اللّه تبارک و تعالی یقول:" وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ".»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: کسی که شهادتی را کتمان یا آن را شهادت دهد، تا خون مرد مسلمانی را ضایع کند، یا مال مرد مسلمانی را قبضه کند، روز قیامت می‌آید و بر چهره او خراش‌هایی است که همه بندگان او را به اسم و نسبش می‌شناسند، و کسی که شهادتی دهد تا حقّ مرد مسلمانی را زنده کند، روز قیامت می‌آید و بر چهره او، نوری است که چشمش را روشن نموده. خلایق او را به اسم و نسبش می‌شناسند. (پس از آن ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام فرمود:) آیا ملاحظه نمی‌کنی که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید:

«وَ أَقِیمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ.» «2»

ب- در كتاب تهذيب الاحكام، سعد بن عبد اللّه با اسنادش تا برسد به داوود بن حسين، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام گفت: از آن حضرت درباره شهادت زنان در نكاح بدون اين‌كه مردى با آنان باشد، سؤال كردم، آن‌گاه كه زن منكر است. «فقال لا باس به ثم قال لى: ما يقولون فى ذلك فقهاؤكم؟»: پس آن حضرت فرمود: اشكالى ندارد. پس از آن براى من فرمود: فقيهان شما درباره اين مسأله چه مى‌گويند؟ گفتم: «يقولون: لا، الا بشهادة رجلين عدلين.»: آنان مى‌گويند، صحيح نيست، مگر با شهادت دادن دو مرد عادل. حضرت

---

(1). طلاق/ 2.

(2). برهان، ج 4، ص 1124- نور الثقلين، ج 5، ص 353، حديث 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 712

گفت: «كذبوا لعنهم اللّه؛ هونوا و استخفوا بعزائم اللّه و فرائضه، و شدّدوا و عظّموا ما هوّن اللّه؛ ان اللّه امر فى الطلاق بشهادة رجلين عدلين، فأجازوا الطلاق بلا شاهد واحد، و النكاح لم يجى‌ء عن اللّه فى تحريمه، فسنّ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله فى ذلك الشاهدين تأديبا و نظرا، لئلا ينكر الوالد و الميراث، و قد ثبت عقدة النكاح و يستحل الفرج و لا ان يشهد.»: دروغ مى‌گويند. خدا آنان را از رحمت خود بى‌نصيب كند. واجبات و فرايض خدا را خوار و ضعيف نمودند و آنچه را خدا آن را خوار نمود، آن‌ها بزرگ داشتند. البته، خدا در طلاق به شهادت دو مرد عادل امر فرمود؛ پس آنان طلاق را بدون يک شاهد جايز دانستند، و در نكاح، از جانب خدا در تحريم آن نيامده، پس پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله دو شاهد را سنت قرار داد، به جهت تأديب و نظر به اين‌كه فرزند و ميراث مورد انكار واقع نگردد، درحالى‌كه عقد نكاح ثابت گرديده، و فرج حليت پيدا مى‌كند بدون شهادت گرفتن. «1»

ج- عده‌اى از اصحاب ما از سهل بن زياد با اسنادش تا برسد به على بن سويد سائى از ابى الحسن عليه السّلام نقل كردند: آن حضرت در نامه‌اش به من نوشت: «و سألت عن الشهادة لهم، فأقم الشّهادة للّه و لو على نفسک، او الوالدين و الاقربين فيما بينک و بينهم. فان خفت على اخيک، ضيما فلا.»؛ يعنى درباره شهادت براى آنان سؤال نمودى، پس شهادت را براى خدا به پاى دار، اگرچه عليه خودت يا پدر و مادرت يا خويشاوندان باشد، در آنچه بين تو و بين آنها است. پس اگر بر ستم و ظلم به برادرت ترسيدى، شهادت مده. «2»

د- در كتاب كافى با اسنادش تا برسد به على بن سرى. او گفت: شنيدم ابا عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام مى‌فرمود: «ان اللّه عزّ و جلّ جعل ارزاق المؤمنين من حيث لا يحتسبون، و ذلک ان العبد اذا لم يعرف وجه رزقه، كثر

دعاؤه.»؛ یعنی البته، خدای عزّ و جلّ روزی مؤمنین را از جایی که حساب آن را نمی‌کنند، قرار داده است، و آن به این جهت است که چون جهت روزی او شناخته نیست، دعای او زیاد گردد. «3»

---

(1). نور الثقلین، ج 5، ص 353، حدیث 27.
(2). همان، ص 354.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 354، حدیث 32.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 713

ه- سکونی از جعفر بن محمّد، از پدرش، و او از پدرانش علیهم السّلام روایت نمود که: امام صادق علیه السّلام فرمود: «قال علی علیه السّلام: من أتاه اللّه برزق لم یخط الیه برجله و لم یمد الیه یده و لم یتکلم فیه بلسانه و لم یشدّ الیه ثیابه و لم یعترض له، کان ممن ذکره اللّه عزّ و جلّ فی کتابه:" وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ"»؛ یعنی علی علیه السّلام فرمود: کسی که خدا روزی‌ای به او عطا کند که با پایش گامی به سمت آن برنداشته و دستش را به سوی آن دراز نکرده و زبانش را درباره آن به سخن گفتن و انداشته و برای دست‌یابی به آن چمدان جامه را نبسته (کنایه از این‌که به جهت کسب آن مسافرت نکرده)، و برای آن به کاری نپرداخته، از کسانی است که خدای عزّ و جلّ در کتابش ذکر نموده: «وَ مَنْ یَتَّقِ اللَّهَ یَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَ یَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لا یَحْتَسِبُ.» «1»

و- ابن حبان در ضعفاء، بیهقی در شعب الایمان و عسکری در امثال، از علی علیه السّلام اخراج نمودند که فرمود: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: انما تکون الصنیعة الی ذی دین او حسب، و جهاد الضعفاء الحج، و جهاد المرأة حسن التبعّل لزوجها، و التودّد نصف الایمان، و ما عال امرؤ علی اقتصاد، و استنزلوا الرزق بالصدقة، و ابی اللّه ان یجعل ارزاق عباده المؤمنین الا من حیث لا یحتسبون.»؛ یعنی پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود: احسان تنها به فرد دیندار یا به صاحب اصل و نسب می‌باشد، و جهاد افراد ضعیف حج بوده و جهاد زن، نیکو شوهرداری برای شوهرش است، و دوستی کردن نصف ایمان می‌باشد، و مردی که بنایش بر اقتصاد باشد، نیازمند و فقیر نخواهد شد، و با صدقه دادن، طلب نزول روزی کنید، و خدا ابا دارد روزی مؤمنین جز از راهی که حساب نمی‌برند، برسد. «2»

5. تدبّر در آیات موعظه

قوله تعالی: «کِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَیْکَ مُبارَکٌ لِیَدَّبَّرُوا آیاتِهِ وَ لِیَتَذَکَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «3»

در این‌جا با استفاده از کتب لغت و تفاسیری که مورد تحقیق قرار گرفت، به بررسی

---

(1). همان، ص 356، حدیث 43.

(2). در المنثور، ج 6، ص 234.

(3). ص/ 29.

معنا و مفهوم موعظه در هر آیه می‌پردازیم، و پس از آن، بعد از ذکر هر آیه، معنا و تفسیر آن را با استفاده از مجموعه تفاسیر مورد تحقیق قرار داده و سیاق آیه را بیان می‌کنیم، و سپس در تأیید معنا و مفهوم مذکور در هر آیه، با استمداد از عنایات الهی، به آیات دیگر قرآن استناد می‌نماییم.

معنای الفاظ موعظه و تفاسیر آیات آن و استناد به آیات دیگر قرآن

1. معنای اول موعظه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم موعظه، پند گرفتن متقین است از سرگذشت فرجام بد و عقوبت اقوام معصیت‌کار در گذشته: «فَجَعَلْناها نَکالًا لِما بَیْنَ یَدَیْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ» «1»؛ یعنی پس سرگذشت فرجام بد و عقوبت اهالی معصیت‌کار آن قریه را عبرتی برای نسل آن زمان و برای نسل‌های آینده بعد از آن و پند و اندرز برای تقواپیشه‌گان قرار دادیم.

استناد به آيات ديگر قرآن

سير و سفر در زمين، و نظر در احوال ملت‌هايى كه قدرت و شوكت داشتند و در گذشتند و تأمّل در فرجام و عاقبت بد تكذيب‌كنندگان، حجتى است بر مردم، و هدايت و پند و اندرزى مى‌باشد براى تقواپيشه‌گان: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانْظُروا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ هذا بَيانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ.» «2»

2. معنای دوم موعظه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم موعظه، پند و اندرز گرفتن عموم مسلمانان است از آنچه در قرآن نازل گردیده و از حکمتی که مترتّب بر آیات قرآن است: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ

---

(1). بقره/ 66.

(2). آل عمران/ 138- 137.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 715

الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَلِيمٌ» «1»؛ یعنی: و هنگامی که زنان را طلاق می‌دهید، پس تا رسیدن به نزدیک پایان عدّه طلاق، با حسن نیت و به نحو خداپسندانه به آنان مراجعه کنید، یا اگر رغبتی ندارید به خوبی آنان را رها نمایید، و از روی سوء نیت و متضرّر شدن آنان، به آنها مراجعه نکنید تا به آنها ظلم و ستم نمایید، و هرکس چنین کند به خودش ظلم نموده است، و آیات خدا را (که به شما امر می‌کند در طلاق، یا به خوبی به او مراجعه کنید، یا به خوبی او را رها کنید) به مسخره نگیرید، و نعمت خدا را به اسلام و به نبوّت محمّد صلّى اللّه عليه و آله، و آنچه را از کتاب (یعنی قرآن) و حکمت بر شما نازل شد، به یاد آورید که شما را با آنچه در قرآن نازل گردیده و حکمتی که مترتّب بر آیات است، پند و اندرز می‌دهد، و با پرهیز از گناهان، از عذاب خدا بپرهیزید و بدانید که البته، خدای متعال از افعال شما و از هرچیز دیگر بسیار آگاه است.

استناد به آیات دیگر قرآن

قرآن، حکمت و موعظه حسنه است و خدای متعال به پیامبرش دستور می‌دهد که به وسیله حکمت و موعظه حسنه، قرآن، به راه پروردگارت دعوت کن: «ادْعُ إِلى سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ.» «2»

3. معنای سوم موعظه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم موعظه، پند و اندرز شوهران است با نصیحت به ترس از خدا به همسرانی که بیم آن دارند که از طاعت آنها سر باز زنند و طریق مخالفت با آنها را پیش گیرند: «الرِّجالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّساءِ بِما فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ وَ بِما أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوالِهِمْ فَالصَّالِحاتُ قانِتاتٌ حافِظاتٌ لِلْغَيْبِ بِما حَفِظَ اللَّهُ وَ اللَّاتِي تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كانَ عَلِيًّا كَبِيراً» «3»؛ یعنی مردان قیام‌کنندگان و تسلّط‌دارندگان بر زنانند در تدبیر و تأدیب آنان

---

(1). بقره/ 231.
(2). نحل/ 125.
(3). نساء/ 34.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 716

به واسطه آنچه خدا بعضی آنان را در عقل و رأی بر بعضی فضیلت داده و به واسطه آنچه آنان از اموالشان در مهر و نفقه انفاق کرده‌اند، پس زنان صالحه مطیع خدا و شوهر، حفظ‌کننده خود و عوراتشان در غیبت شوهراند برای این‌که خداوند با لزوم مهر و نفقه آنان بر شوهرانشان، آنان را حفظ نمود، و آن زنانی را که از بلندپروازی آنان نسبت به شوهر نگرانید، آنها را با پند و اندرز از خدا بترسانید. پس اگر سر به طاعت شوهر ننهادند، از همخوابگی با آنان دوری کنید، و اگر مؤثر نبود، آنها را تنبیه کنید (به‌طوری که بدن آنها آسیب نبیند)، پس اگر به طاعت شما گردن نهادند، از آنان بهانه‌گیری نکنید.

البته، علوّ شأن و کبریایی از آن خدا است (و او تعالی با علوّ شأن و کبریایی‌اش بندگان را بعد از توبه، مورد مغفرت قرار می‌دهد).

استناد به آیات دیگر قرآن

دعوت به سوی راه خدا (و ترس از او) به وسیله حکمت و موعظه حسنه (یعنی قرآن) و مجادله نیکو انجام می‌پذیرد: «ادْعُ إِلی سَبِیلِ رَبِّکَ بِالْحِکْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.» «1»

4. معنای چهارم موعظه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم موعظه، امر و نهی خدا و آگاهی دادن او به متقین است در کتاب انجیل و عیسی علیه السّلام: «وَ قَفَّیْنا عَلی آثارِهِمْ بِعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَیْناهُ الْإِنْجِیلَ فِیهِ هُدیً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدیً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ» «2»؛ یعنی: و به دنبال آثار آنان، یعنی آثار پیامبران که تبلیغ و دعوت به توحید بود، عیسی بن مریم را قرار دادیم، درحالی‌که کتابی را که فراروی آنان بوده مصدّق است، و ما بر او انجیل را نازل نمودیم درحالی‌که در آن هدایت و نور است (یعنی طریق راهیابی به هدایت است) و نسبت به آنچه پیش از آن بود، از کتاب تورات، تصدیق‌کننده است، و هدایت و موعظه می‌باشد برای تقواپیشه‌گان؛ یعنی آن، هدایت، امر و نهی خدا و آگاهی دادن‌های او به متقین است.

---

(1). نحل/ 125.

(2). مائده/ 46.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 717

استناد به آيات ديگر قرآن

عاقبت و فرجام بد اقوام معصيت‌كار، سرگذشت بد كسانى كه آيات الهى را تكذيب كردند و آيات منزّل از جانب خداى تعالى در كتب آسمانى تورات، انجيل و قرآن، همه براى متقين موعظه و پند و اندرز است.

الف- عاقبت و فرجام بد اقوام معصيت‌كار براى متقين موعظه است: «فَجَعَلْناها نَكالًا لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ.» «1»

ب- سرگذشت بد كسانى كه آيات الهى را تكذيب كردند، براى متقين موعظه و پند و اندرز است: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِى الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ هذا بَيانٌ لِلنَّاسِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ.» «2»

ج- آيات منزّل از جانب خداى تعالى در كتب آسمانى تورات، انجيل و قرآن، براى متقين موعظه و پند و اندرز است:

1. ج- در تورات، قوله تعالى: «وَ كَتَبْنا لَهُ فِى الْأَلْواحِ مِنْ كُلِّ شَىْ‌ءٍ مَوْعِظَةً وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَىْ‌ءٍ.» «3»

2. ج- در انجيل، قوله تعالى: «وَ قَفَّيْنا عَلى آثارِهِمْ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ آتَيْناهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدىً وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقاً لِما بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْراةِ وَ هُدىً وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ.» «4»

3. ج- در قرآن، قوله تعالى: «وَ لَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكُمْ آياتٍ مُبَيِّناتٍ وَ مَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ.» «5»

5. معنای پنجم موعظه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم موعظه، منع از جهل و نادانی درباره عقاید فرزند است: «قالَ یا نُوحُ إِنَّهُ لَیْسَ مِنْ أَهْلِکَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَیْرُ صالِحٍ فَلا تَسْئَلْنِ ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّی أَعِظُکَ أَنْ

---

(1). بقره/ 66.

(2). آل عمران/ 138- 137.

(3). اعراف/ 145.

(4). مائده/ 46.

(5). نور/ 34.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 718

تَکُونَ مِنَ الْجاهِلِینَ» «1»؛ یعنی خدای تعالی فرمود: ای نوح! البته؛ او (که فرزند تو است) از اهل دین تو نیست. البته، عمل او ناصالح است؛ پس چیزی را که بدان آگاهی و علمی نداری، از من درخواست مکن. البته، تو را از جهل و نادانی درباره عقاید فرزندت منع می‌کنم تا از جاهلان نباشی.

استناد به آیات دیگر قرآن

مراد از اهل، اهلیت دینی داشتن است؛ چنان‌که در شأن اسماعیل علیه السّلام فرمود: اهل خود را به نماز و به زکات امر می‌فرمود و نزد پروردگار خویش پسندیده بود: «وَ اذْکُرْ فِی الْکِتابِ إِسْماعِیلَ إِنَّهُ کانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ کانَ رَسُولاً نَبِیًّا وَ کانَ یَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلاةِ وَ الزَّکاةِ وَ کانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِیًّا.» «2»

و به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله امر می‌کند، اهل خودت را به نماز امر کن و بر آنان صبر و شکیبایی پیشه کن: «وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها.» «3»

6. معنای ششم موعظه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم موعظه، همه داستان‌های قرآن است از اخبار پیامبران که برای پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله بیان شده است: «وَ کُلًّا نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْباءِ الرُّسُلِ ما نُثَبِّتُ بِهِ فُؤادَکَ وَ جاءَکَ فِی هذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَهٌ وَ ذِکْری لِلْمُؤْمِنِینَ» «4»؛ یعنی: و همه داستان‌هایی که از اخبار پیامبران بر تو (ای محمّد صلّی اللّه علیه و آله!) بیان می‌کنیم، چیزهایی است که به واسطه آنها دل تو را تقویت و باثبات می‌گردانیم، و در این سوره، حقیقت بر تو آمده (اگرچه قرآن همه‌اش حق است) و آنها موعظه و تذکّر است برای مؤمنین).

استناد به آیات دیگر قرآن

قرآن‌که بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله نازل شده، مسلمانان را کفایت می‌کند. در تلاوت آیات آن، رحمت و یادآوری است برای مؤمنین: «أَ وَ لَمْ یَکْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنا عَلَیْکَ الْکِتابَ یُتْلی عَلَیْهِمْ إِنَّ فِی ذلِکَ لَرَحْمَةً وَ ذِکْری لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ» «5»

---

(1). هود/ 46.

(2). مریم/ 55- 54.

(3). طه/ 132.

(4). هود/ 120.

(5). عنکبوت/ 51.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 719

7. معنای هفتم موعظه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم موعظه، نهی خدا نسبت به مسلمانان است به برگشت برای تکرار معصیتی مانند معصیت گذشته: «یَعِظُکُمُ اللّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ» «1»؛ یعنی خدا شما (مسلمانان) را در برگشت به تکرار معصیتی مانند: معصیت گذشته، برای همیشه نهی می‌کند، اگر مؤمن می‌باشید.

استناد به آیات دیگر قرآن

موعظه در قوله: «وَ اللَّاتِی تَخافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ» «2»، به معنای نهی زنان است از نشوز و نافرمانی شوهرانشان. معنای آیه چنین است: و آن زنانی را که بیم دارید از اطاعت شوهر سرپیچی کنند، آنان را به زبان اندرز و ترس از خدا از این نافرمانی (که معصیت است) نهی کنید.

8. معنای هشتم موعظه

اشاره

یکی از معانی و مفاهیم موعظه، توصیه الهی به مؤمنین است، به اقامه شهادت از روی خلوص برای رضای خدا و بدون هرگونه شایبه غرض دنیوی: «فَإِذا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ أَقِيمُوا الشَّهادَةَ لِلَّهِ ذلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً» «3»؛ یعنی پس هنگامی که نزدیک پایان زمان عدّه آنان (یعنی زنان مطلقه) است، پس با رجوع به آنان، با حسن معاشرت آنان را نگهدارید، یا به خوبی و نیکویی، آنان را ترک نمایید، و باید دو مرد عادل از خودتان (یعنی مسلمانان) بر این کار طلاق شهادت بدهند، و باید شهادت را از روی خلوص برای رضای خدا و بدون هرگونه شایبه غرض دنیوی اقامه کنند. این نحوه اقامه شهادت از روی خلوص، به کسی که به خدای تعالی و به روز قیامت ایمان آورده است، توصیه می‌شود، و کسی که با تقوای الهی از تعدّی و تجاوز به حدود الهی

---

(1). نور/ 17.

(2). نساء/ 34.

(3). طلاق/ 2.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 720

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 749

بپرهیزد، خدای متعال برای او خروج (و رهایی) از مشکلات دنیوی و اخروی را قرار می‌دهد.

استناد به آیات دیگر قرآن

موعظه، توصیه الهی به مؤمنین است؛ به مسلمانانی که به خدای تعالی و به روز قیامت ایمان آوردند، توصیه می‌شود که هنگامی که زنانشان را طلاق می‌دهند و زمان عدّه آنان به پایان می‌رسد، آنان را از نکاح مجدد با شوهرانشان بازندارند، درصورتی که رضایت بین آنان بر این ازدواج مجدّد به حسن معاشرت است: «وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.» «1»

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب موعظه»، سخنانی به اختصار از مولی الموحدین، امام المتقین، امیر المؤمنین، علی علیه السّلام بیان شده که در این‌جا به نقل برخی از آنها می‌پردازیم:

1. «المواعظ حیاة القلوب.»: پند و اندرزها، حیات و زنده ماندن دل‌ها است.

2. «الموعظة نصیحة شافیة.»: پند و اندرز، نصیحتی شفابخش است.

3. «المواعظ شفاء لمن عمل بها.»: پندها و اندرزها، برای کسی که به آن عمل کند، تشفی‌دهنده و شفابخش است.

4. «المواعظ صقال النّفوس و جلاء القلوب.»: پندها و اندرزها صیقل‌دهنده جان‌ها و جلادهنده دل‌ها است.

5. «بالمواعظ تنجلی الغفلة.»: به وسیله پندها و اندرزها است که غفلت و بی‌خبری زایل می‌گردد.

---

(1). بقره/ 231.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 721

6. «ثمرة الوعظ الإنتباه.»: نتیجه و ثمره پند و اندرز، دقت کردن و بیداری است.

7. «فی المواعظ جلاء الصدور.»: در پندها و اندرزها، جلای سینه‌ها است (که زنگ غفلت را از آنها می‌زدایند).

8. «رحم اللّه امرءا تّعظ و ازدجر، و انتفع بالعبر.»: خداوند رحمت کند مردی را که پند گیرد، و از حرام و افعال نابخردانه بازبایستد، و به واسطه عبرت‌ها، سود ببرد.

9. «من وعظک، فلا توحشه»: کسی که تو را پند و اندرز می‌دهد، از او وحشت مکن (از او نترس و با او به نرمی برخورد کن).

10. «من وعظک، أحسن إلیک.»: کسی که تو را پند و اندرز می‌دهد، نسبت به تو احسان و نیکی می‌کند.

11. «نعم الهدیّة الموعظة.»: پند و اندرز، خوب هدیه‌ای است.

12. «من لم یتّعظ بالنّاس، وعظ النّاس به.»: کسی که به وسیله مردم، پند و اندرز نگرفته است، خداوند مردم را به وسیله او پند و اندرز می‌دهد (یعنی سبب عبرت و پند مردم می‌شود).

13. «من فهم مواعظ الزّمان، لم یسکن إلی حسن الظّن بالأیّام.»: هرکه پندها و اندرزهای روزگار را بفهمد، به حسن ظن نسبت به روزگار، آرام نگرفته است.

14. «لم يعقل مواعظ الزّمان، من سكن إلى حسن الظّن بالأيام.»: پندها و اندرزهای روزگار را نفهميده کسی که به پندها و اندرزهای روزگار، آرام گرفته است.
15. «أنفع المواعظ ما ردع.»: نافع‌ترين پندها و نصايح، آن است که بازدارد.
16. «إنّ فی کلّ شیء موعظة و عبرة لذوی اللّبّ و الإعتبار.»: البته، برای صاحبان عقل و عبرت در هرچيزی، پند و اندرز و عبرتی است.
17. «أبلغ العظات النّظر إلى مصارع الأموات، و الاعتبار بمصاير الآباء و الأمّهات.»: رساترين پندها و اندرزها، توجّه کردن و نظر نمودن به محل به زمين افتادن مرده‌ها، و عبرت گرفتن به بازگشتگاه پدران و مادران است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 722
18. «إنّ الوعظ الّذی لا يمجّه سمع، و لا يعدله نفع، ما سکت عنه لسان القول و نطق به لسان الفعل.»: البته، پند و اندرزی که هيچ گوشی آن را بيرون نيفکند و هيچ نفعی با آن برابری نکند، آن است که زبان گفتار از آن ساکت باشد و زبان کردار با آن سخن بگويد.
19. «المواعظ کهف لمن وعاها (دعاها و رعاها).»: پند و اندرزها، برای کسی که آنها را حفاظت کند (و به آن دعوت کند و آنها را رعايت نمايد)، پناهگاه است.
20. «أبلغ ناصح لک الدّنيا لو انتصحت بما تريک من تغاير الحالات، و تؤذنک به من البين و الشّتات.»: رساترين نصيحت‌کننده و پند و اندرزدهنده برای تو، دنيا است، اگر از آنچه از تغيير يافتن حالت‌ها که به تو ارايه داده، و از دوری و پراکندگی‌ای که به تو اعلام می‌نمايد، پند گيری.
خدايا! فرجام بد اقوام معصيت‌کار در زمان‌های گذشته، حکمت‌هايی که مترتّب بر آيات قرآن است، اوامر و نواهی تو در کتب آسمانی، داستان‌های قرآن از اخبار پيامبران پيشين و توصيه‌های قرآن به مؤمنين و متقين، همه موعظه است.
پروردگارا! توفيق معرفت به اين مواعظ و به کارگيری آنها را در جهت سعادت دنيا و آخرت، به ما عطا کن.
آمين يا رب العالمين.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 723

فصل چهل و چهارم وفای به عهد

اشاره

کلمه «أوفوا»، «أوفی» و کلماتی که مشتمل بر آن است. در 66 مورد با الفاظ:
«وفی»، «فوفّاه»، «نوفّ»، «لیوفّینّهم»، «یوفّیهم»، «وفّیت»، «توفّی»، «توفّون»، «یوفّ»، «یوفّی»، «أوفی»، «أوفّی»، «و لیوفوا»، «فأوف»، «أوفوا»، «توفّاهم»، «توفّته»، «توفّتهم»، «توفّیتنی»، «تتوفّاهم»، «نتوفّینّک»، «یتوفّی»، «یتوفّکم»، «یتوفّاهنّ»، «یتوفّونهم»، «توفّنا»، «توفّنی»، «یتوفّی»، «یتوفّون»، «یستوفون»، «الأوفی»، «الموفون»، «لموفّوهم»، «متوفّیک»، در ضمن 65 آیه قرآن کریم ذکر شده است. از مجموع این 65 آیه، 9 آیه آن را که در 9 سوره قرآن مجید آمده، زیر عنوان: «آیات وفای به عهد» انتخاب، و بنا به طریق معمول، ابتدا آیات منتخب را به ترتیب سور مصحف کریم تنظیم می‌نماییم و پس از آن، با استناد به کتب لغت، در معانی و مفاهیم وفا تحقیق می‌کنیم و سپس تفسیر آیات مذکور را با استفاده از کتب تفسیر و تفاسیر روایی علمای شیعه و علمای اهل تسنن، از زمان شیخ الشیوخ، طوسی قدّس سرّه تا زمان حاضر بررسی می‌نماییم و سرانجام، در مرحله پنجم، با استعانت از امدادها و الطاف خاص خدای تعالی، و با استفاده از تفاسیری که مورد تحقیق قرار گرفته، و با استناد به آیات دیگر قرآن، به تدبّر در آیات منتخب مذکور می‌پردازیم.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 724

1. تنظیم آیات وفای به عهد به ترتیب سوره مصحف کریم

1. یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ. «1»
2. بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ. «2»
3. یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ. «3»
4. إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ. «4»
5. وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ. «5»
6. وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا. «6»
7. ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ. «7»
8. إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً. «8»
9. یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً. «9»

2. در معنای وفای به عهد

راغب در مفردات فرموده: وافی، آن است که به اتمام می‌رسد. گفته می‌شود: درهم واف (درهم تمام)، و کیل واف (پیمانه تمام)، و «اوفیت الکیل و الوزن» (پیمانه و وزن را

---

(1). بقره/ 40.
(2). آل عمران/ 76.
(3). مائده/ 1.
(4). توبه/ 111.
(5). نحل/ 91.
(6). اسراء/ 34.
(7). حج/ 29.
(8). فتح/ 10.
(9). انسان/ 7.

تمام دادم)، قال تعالی: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ.» «وفی بعهده یفی وفاء و اوفی»، زمانی است که عهد را به اتمام برساند و حفظ و نگهداری آن را نقض نکرده باشد و قرآن، آن را اوفی ذکر فرموده: قال تعالی: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»، «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ»، «بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی ، «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا»، «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»، «وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»، و قوله: «وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی»، پس توفیه او (ابراهیم)، این بود که او تلاش خود را در همه آنچه از او مطالبه گردید، به کار گرفت، از آن چیزهایی که خداوند متعال در قولش: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ»، بدان اشاره کرده، از بخشش مالش با انفاق در طاعتش، و بخشش فرزندش که او عزیزتر از خودش بود، برای قربانی، و به آنچه آگاهی داد بر آن با قولش: «وَفَّی»، با قوله تعالی: «وَ إِذِ ابْتَلی إِبْراهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ» اشاره کرد. توفیة الشیء، تمام دادن آن بوده، و استیفاء آن، تمام گرفتنش است. قال تعالی: «وَ وُفِّیَتْ کُلُّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ»، و قال: «وَ إِنَّما تُوَفَّوْنَ أُجُورَکُمْ»، و از مردن و خواب، به توفّی تعبیر شده، قال تعالی: «اللَّهُ یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ حِینَ مَوْتِها»، «وَ هُوَ الَّذِی یَتَوَفَّاکُمْ بِاللَّیْلِ»، «قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ»، «وَ تَوَفَّنا مَعَ الْأَبْرارِ»، و گفته‌اند: توفّی، بلندی مرتبه و اختصاص است، نه این‌که میراندن به مرگ باشد. ابن عباس فرمود: «توفّی موت؛ لانه اماته، ثم احیاء.» توفّی، میراندن به نوعی مردن است؛ زیرا او را می‌میراند، سپس زنده می‌کند.

«1»
فخر الدین در مجمع البحرین فرموده: قوله تعالی: «قُلْ یَتَوَفَّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ»؛ یعنی روح‌های شما را همگی فرشته مرگ می‌گیرد، پس احدی از شما باقی نمی‌ماند. قوله:
«یا عِیسی إِنِّی مُتَوَفِّیکَ وَ رافِعُکَ إِلَیَّ»، «مُتَوَفِّیکَ»؛ یعنی تو را می‌میرانم، و معنای آن این است که: البته من تو را از دسترسی کفار حفظ می‌کنم و سرانجام با مرگی که برای تو مقدّر نموده‌ام و آن، مرگ طبیعی است، نه کشته شدن به دست آنها، تو را میرانده و به سوی آسمان خودم بالا می‌برم، و گفته‌اند: مراد از توفّی، خواب است؛ چون روایت

(1). مفردات، ص 566- 565.

شده که او در حال خواب بالا رفت. قوله: «یَتَوَفَّی الْأَنْفُسَ»، یعنی نفوس را میراند، و بدان! آن نفسی که هنگام مرگ گرفته می‌شود، آن نفسی است که در آن، زندگی و حیات است و آن، روح می‌باشد، و آن نفسی که در خواب گرفته می‌شود، آن، نفس تمیزدهنده عاقله است، پس این تفاوت، بین دو نفس است، و قوله: «مَنْ کانَ یُرِیدُ الْحَیاةَ الدُّنْیا وَ زِینَتَها نُوَفِّ إِلَیْهِمْ أَعْمالَهُمْ فِیها»، ابو علی گفته است: یعنی پاداش اعمال آنان را بدون کم و کاست، در دنیا، به وفور به آنان می‌رسانیم، و آن، چیزی است که از صحت و رزق، از آن روزی داده می‌شوند، و گفته‌اند: آنان اهل ریا هستند و آنچه را انجام داده‌اند، بیهوده و باطل است؛ یعنی برای آخرت کاری نکرده‌اند؛ بدین معنا که اعمال آنان، ثواب ندارد؛ زیرا آنان در انجام آن اعمال، آخرت را اراده نکرده و دنیا را اراده کرده‌اند، و آنچه را اراده کرده‌اند، به آنان تمام می‌دهند، و آنچه را عمل می‌کرده‌اند، باطل است؛ یعنی عملشان در نفس خود باطل است؛ به جهت این‌که برای وجه صحیح، که همان طلب رضایت خدا است، عمل نکرده‌اند؛ پس استحقاق ثواب و پاداش بر آن نیست، و قوله: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»، بعض فضلا گفته‌اند: آیه، دربردارنده مدح است به واسطه انجام دادن آن نذر، و آن نذر، سبب نزول آیه گردید، و در این قول، امت، اتفاق رأی دارند. از ابن عباس روایت شده که: «ان الحسن و الحسین علیهما السّلام مرضا، فعادهما رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی اناس، فقال: یا ابا الحسن! لو نذرت علی ولدیک! فنذر علی و فاطمه و فضه، جاریتهما، صوم ثلثة ایام، ان شفیا. فشفیا و ما معهم، شیء، فاستقرض علی علیه السّلام من شمعون الخیبری ثلثة اصوع من شعیر، و طحنت فاطمه علیه السّلام صاعا و اختبزت خمسه اقراص، فوضعوها بین ایدیهم لیفطروا، فوقف علیهم مسکین، فاثروه و باتوا لم یذوقوا الا الماء؛ فاصبحوا صیاما؛ فلما امسوا و وضعوا الاطعام، وفق علیهم یتیم فاثروه، ثم

وقف علیهم فی الثالثه اسیر، ففعلوا مثل ذلک، فنزل جبرئیل علیه السّلام بهذا السورة و قال:
خذها یا محمّد! هناک اللّه فی اهل بیتک.»؛ یعنی حسن و حسین علیهما السّلام بیمار شدند و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن دو با مهربانی دیدار نمود و فرمود: یا ابا الحسن! کاش برای بهبودی دو فرزندت نذری می‌کردی! پس علی علیه السّلام، فاطمه علیها السّلام و فضه، کنیز آنان، نذر نمودند، اگر
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 727
آن دو شفا یافتند، سه روز روزه بگیرند، پس آن دو شفا یافتند، و چیزی هم نداشتند، پس علی علیه السّلام سه صاع جو از شمعون خیبری قرض نمود و فاطمه علیه السّلام دو صاع از آن را آرد کرد و پنج قرص نان را با آن طبخ نمود، پس نان را پیش خود گذاشتند تا با آن افطار کنند، شخص بیچاره‌ای بر درب منزل آنان توقّف نمود، پس نان را بر او ایثار کردند و به جز آب، چیزی نخوردند و خوابیدند، و درحالی‌که روزه بودند، صبح کردند، پس همین‌که شام شد و غذا در سفره چیدند، شخص یتیمی بر آنان توقّف نمود، پس طعام را بر او ایثار کردند، و در روز سوم، شخص اسیری بر آنان رسید و آنان غذا را به او عطا کردند، پس جبرئیل علیه السّلام با این سوره، نازل گردید و گفت: ای محمّد! بگیر آن را که درباره اهل بیت تو است. خداوند به تو درباره اهل بیتت تهنیت گفت، و قوله: «وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی»؛ یعنی در بهره‌های اسلام و تسلیم بودن، به ذبح فرزندش امتحان شد، پس بر آن عزم نمود، و بر عذاب قومش صبر و شکیبایی کرد، و ختنه نمود و بر درد و مصیبت آن شکیبایی کرد، پس وفا کرد حدود آنچه بدان امر شده بود، و گفته‌اند: وفّی (با تشدید فاء)، به معنای وفی (بدون تشدید فاء است)، لکن مؤکّد است، و در حدیث است که از امام علیه السّلام سؤال شد: «وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی»، به چه معنا است؟ فرمود: کلمات وفی را می‌رساند که چون ابراهیم علیه السّلام صبح می‌کرد سه‌بار می‌گفت: «اصبحت و ربی محمود.
اصبحت و لا اشرک باللّه شیئا و لا ادعوا معه و لا اتخذ من دونه ولیا»، و قوله: «إِذَا اکْتالُوا عَلَی النَّاسِ یَسْتَوْفُونَ»، من قولهم: «استوفیت علیه الکیل»، و آن، زمانی است که تمام و کامل، آن را بگیرد. قال تعالی: «وَ أَوْفُوا الْکَیْلَ إِذا کِلْتُمْ» و «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، و وفا، ضد «غدر» است، گفته می‌شود: «وفی بعهده»، زمانی که خیانت نکرده است. «1»
و در مقدمه کتاب مرآة الانوار و مشکوة الاسرار فرموده: وفاة، توفی و آنچه مفید آن مفاد است، مانند: «یَتَوَفَّاکُمْ» و نحو آن. پس بدان که وفاة، به معنای مرگ بوده و توفّی در اکثر موارد، به معنای مردن است؛ زیرا اصل آن، تمام بودن زندگی دنیوی و بقای

(1). مجمع البحرين، ص 90- 89.

ظاهری است و اطلاق آن، بر غیر این موارد، مانند: «نوم»، مثلا جایز است، و از آنچه در ترجمه مرگ و زندگی ذکر نموده‌ایم، تأویلات برای مرگ و مردن ظاهر می‌گردد، پس شاید اجرای بعضی از آنچه مناسب آنها است، در آنچه از موارد وفاة و توفّی مناسب می‌باشد، ممکن دانست، اما در اکثر موارد هم به معنای متعارف خواهد بود، و موفون و آنچه به معنای آن است، مانند: «الَّذِینَ یُوفُونَ» و نحو آن، از چیزهایی است که در نهایت بر وفا و ایفاء شامل می‌شود. گفته می‌شود: «وفی بالشیء»، اوفی و وفی، به یک معنا است، و وفا؛ یعنی تمام و کمال. گفته می‌شود. «اوفی اللّه ذمتک.»؛ یعنی تمام کن آن را، و «وفت ذمتک»؛ یعنی تمام کن ذمه‌ات را. «استوفیت حقی»؛ یعنی حقم را تماما می‌گیرم، و در قرآن، تأویل وفای به عهد، «عقود»، «نذور» و مشابه آنها و آن کسانی که به آنها وفا می‌کنند، وارد شده، و در نذر و هم‌چنین در عهد و در عقود و غیر آن گذشت که مراد از آن، چیزهایی است که خدا بر بندگانش بعد توحید و نبوّت، پیمان گرفته است، از ایمان به ولایت، و این‌که وفای به این امور، باقی بودن بر آن و عدم انکار آن است. در بعضی زیارات آمده است که: «اشهد انک وفیت بعهد اللّه»، و بنابراین، تأویل آنچه در قرآن است، از این‌که خداوند به مردم آنچه را که استحقاق دارند، توفیه می‌کند؛ یعنی حقّ آنان از خیر و شر به تمامی می‌دهد، به این‌که آن، به نسبت بر ولایت و تمسّک به آن است و به نسبت ترک آن و نحو آن است. «1»

در فرهنگ لغات فرموده: وفاة؛ یعنی مرگ و جمع آن، وفیات است، و وفاء؛ یعنی تمام و رسان، و یک درم و چهار دانگ، و بیت شعری که اجزای آن تمام باشد، و وفی؛ یعنی تمام و پروفا، و آن‌که حق را بدهد و حقّ خود را تمام بستاند، و رسان. میفاء؛ یعنی باوفا و ایفاء؛ یعنی به سر بردن پیمان و دوستی، و برآمدن بر چیزی، و حقّ کسی را تمام دادن، و توفیه؛ یعنی حقّ کسی را به تمام دادن، و توفّی؛ یعنی میرانیدن، و تمام حق را گرفتن، و توافی؛ یعنی افزون شدن و تمام و کامل گردیدن، و استیفاء؛ یعنی تمام حق را گرفتن و طلب تمام حق کردن. متوفّی؛ یعنی میراننده، و متوفّی؛ یعنی مرده. «2»

(1). مقدمه برهان، ص 223- 222.

(2). ملخص المنجد و منتهی الأرب، ص 970- 969.

در فرهنگ عمید فرموده: وفی (به فتح واو و به کسر فاء و تشدید یاء)؛

یعنی باوفا، به سربرنده عهد و پیمان، کسی که حق بدهد و حق بگیرد. اوفیاء، جمع آن است. وفیات (به فتح واو و به فتح یاء)، جمع وفیات است، و متوفی (متوفا) (به ضمّ میم و فتح تاء و واو و تشدید فاء)؛ فوت شده، مرده، و ایفاء؛ یعنی وفا کردن به عهد، به سر بردن پیمان دوستی، حقّ کسی را تمام دادن، و استیفاء؛ یعنی تمام فراگرفتن، طلب تمامی حق کردن، تمام حق را گرفتن، طلب تمام کردن و همه را گرفتن، و توافی (به فتح تاء و کسر فاء)؛ یعنی با یکدیگر وفا به عهد کردن، باهم تمام کردن. «1»

3. وفای به عهد در تفاسیر

شیخ طایفه، ابو جعفر محمّد بن حسن بن علی بن حسن طوسی قدّس سرّه در تفسیر تبیان فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ» «2»، در معنای قوله: «أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ» فرموده: ابن عباس فرموده: به آنچه از طاعتم به شما امر نمودم و به آنچه از معصیتم شما را نهی نمودم درباره پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و غیر او، وفا کنید، «أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»: تا از شما راضی باشم و شما را در بهشت داخل کنم، و آن را عهد نامید؛ زیرا مقدّم بر آن در کتاب‌های پیشین آمده است؛ همچنان‌که فرمود: «یَعْرِفُونَهُ کَما یَعْرِفُونَ أَبْناءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِیقاً مِنْهُمْ لَیَکْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» «3»، و «عهد»، عبارت از عقد بر آنان است، در کتاب سابق، به آنچه بدان امر شدند و از آن نهی گردیدند. بعضی هم گفته‌اند: آن را عهد نامید، به واسطه تأکید آن به منزله عهد به معنای سوگند است. قال اللّه تعالی: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثاقَ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ.» «4» «5»

---

(1). فرهنگ عمید، ص 1234، 1051، 214، 132، 426.

(2). بقره/ 40.

(3). بقره/ 144.

(4). آل عمران/ 187.

(5). تبیان، ج 1، ص 183.

نیز فی قوله تعالی: «بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» «1»، فرموده: «هاء» در قوله: «بِعَهْدِهِ»، احتمال دارد به اسم «اللّه» در قوله: «وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ»، برگردد، و احتمال دارد به «مَنْ» در قوله: «بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ» برگردد؛ زیرا «عهد»، به فاعل و مفعول اضافه می‌شود، و وفی و اوفی، دو لغت هستند. اهل حجاز می‌گویند:

اوفیت، و اهل نجد می‌گویند: وفیت، و قوله: «بَلی ، احتمال دو معنا را دارد: یکی از آن دو این است که اضراب از قسمت اول (جمله) بر وجه انکار آن باشد، و بر این اساس، عبارت: «مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ»، عبارت تامی است. دوم، آن است که اضراب از اول، و اعتماد بر بیان دوم باشد، و بر این اساس، عبارت گفته شده، تمام نیست. «بلی» و «نعم»، تفاوتشان در این است که «بلی» در جواب نفی است، مانند قوله: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ قالُوا بَلی ، و «نعم» یا «لا»، در جواب استفهام است، مانند: «زید فی الدار»، که جواب آن «نعم» یا «لا» است، و البته، فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» و

نفرمود: «فان اللّه یحبه»، تا عامل بر لفظ، وارد شود و صفتی که به واسطه آن، محبت خدا واجب می‌گردد، آشکار شود، اگرچه در آن معنای «فان اللّه یحبهم» می‌باشد. «2»

همچنین فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ» «3»، فرموده: این خطاب، از جانب خدای تعالی به مؤمنین است که به وحدانیت خدای متعال معترف بوده و برای پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله در نبوتش تصدیق‌کننده‌اند، و در آنچه او از نزد خدا آورده، از شریعت اسلام، خداوند به آنان امر به وفا نمودن به عقود کرده است، و آن عقود، عبارت است از عهدهایی که آنان با خدا عهد بسته و به عنوان حقوق بر خودشان واجب نموده‌اند و به عنوان فروض، خودشان را بدان ملزم ساخته‌اند؛ خداوند متعال آنان را امر فرموده به اتمام وفا و کمال برای آنچه بر آنان لازم شده. اهل تأویل، در عقودی که خدای متعال در

---

(1). آل عمران، 76.

(2). تبیان، ج 2، ص 506- 505، به اختصار.

(3). مائده/ 1.

این آیه به وفای به آن امر فرموده، اختلاف کرده‌اند، بعد از این‌که آنان اجماع دارند بر این‌که مراد از عقود، عهد است. گروهی گفته‌اند: آنها عقودی است که بعضی از اهل جاهلیت، با بعضی دیگر از آنان می‌بستند، تا به هنگامی که مورد ظلم و ستم یا تجاوز سوئی قرار می‌گیرند، آنها را یاری و پشتیبانی کنند، و این همان معنای سوگند است، و ابن عباس، مجاهد، ربیع، انس و بعضی دیگر، بر این نظرند. عقود، جمع عقد است، و اصل آن، بستن چیزی است به چیز دیگر، و آن، وصل نمودن آن چیز است به چیز دیگر؛ چنان‌که ریسمان را هنگامی که با آن چیزی را وصل می‌کنند، می‌بندند.

بعضی دیگر گفته‌اند: آن، امر از جانب خدای تعالی است برای اهل کتاب به وفا کردن به آنچه نسبت به آن، از آنها پیمان گرفت، در عمل به آنچه در تورات و انجیل است، در تصدیق محمّد صلّی اللّه علیه و آله و آنچه از جانب خدا بر او آمد، و در تأویل «بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ» در قوله:

«أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ» در این آیه، اختلاف نمودند؛ پس قومی گفتند: آن، همه چهارپایان از نوع شتر، گاو و گوسفند هستند، و قومی دیگر گفته‌اند: مراد از آن، جنین چهارپایان است که در شکم مادرهایشان پیدا می‌شود، آن‌گاه که مادرانشان تزکیه می‌شوند، درحالی‌که میته‌اند، و این قول، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت شده، و قوله علیه

السّلام است كه: «ذكات الجنين ذكات امه.»؛ يعنى به تزكيه مادر او است، و اين نزد ما، مقبول است، و سزاوار مى‌باشد آيه حمل بر عموم آن در جميع بشود، و فى قوله تعالى:
«إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ»، در اين‌كه مراد از قوله: «إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ» چيست؟ اختلاف نمودند. پس بعضى گفته‌اند: مراد از آن، حلال بودن شتر، گاو و گوسفند است بر شما، به‌جز آنچه خداى تعالى آن را در تلاوت قوله: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ الى اخر الايه» «1» بيان فرمود، و ديگران گفته‌اند: از آن، خوك را استثنا كرده است؛ قول اول، قوى‌تر است؛ زيرا قوله: «إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ»، ايجاب مى‌كند كه بر عموم آن، حمل شود، و آنچه خداى تعالى در كتابش حرام نموده، آنچه

---

(1). مائده/ 3.

است در قوله: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ الى اخر الايه»، ذكر نموده است، و در تأويل قوله: «غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ» اختلاف نمودند. برخى از آنان گفته‌اند: معناى آن، عبارت است: «اوفوا بالعقود غير محلين الصيد و انتم حرم احلت لكم بهيمة الانعام»، سپس در آن، تقدّم و تأخير است، پس «غَيْرَ»، منصوب بر حال است از آنچه در قوله: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است از يادآورى «الذين آمنوا»، و تقدير كلام، «أوفوا يا ايها الذين آمنوا بالعقود اللّه الى عقدها عليكم فى كتابه لا محلين و انتم حرم»، و ديگران گفته‌اند: معناى آن، «احلت لكم بهيمة الانعام الوحشيه من الظبأ و البقر و الحمر غير محلى الصيد غير مستحلين اصطيادهم، و انتم حرم الا ما يتلى عليكم»، پس «غَيْرِ» بنابراين، منصوب بر حال بودن از كاف و ميم‌اى كه در قوله:
«أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ» وجود دارد، است، و تقدير بنابراين، «احلت لكم بهيمة الانعام كلها الا ما بيّن لكم من وحشها غير مستحلى اصطيادهم فى حال احرامكم» مى‌باشد، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ»؛ يعنى البته، خدا در خلقش، از حلال بودن چيزى كه حليتش را اراده كند و از حرام بودن چيزى كه حرمتش را اراده كند و از واجب بودن چيزى كه وجوب آن را اراده كند و غير آنها از احكام و قضايايش، آنچه را بخواهد، انجام مى‌دهد، پس آنچه شما را به آن امر فرموده، انجام دهيد، و آنچه از شما را نهى فرموده، ترک كنيد. «1»
همين‌طور فى قوله تعالى: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا

بِبَيْعِكُمُ الّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرموده:
حقیقت «اشْتَری ، درباره خدای تعالی جایز نیست؛ زیرا خریدار، چیزی را می‌خرد که مالک آن نباشد، و خدای متعال، مالک همه اشیا می‌باشد، و البته، مانند قوله: «مَنْ ذَا الَّذِی یُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً»،* می‌باشد، و چون خدای تعالی به جهاد و جنگ علیه

---

(1). تبیان، ج 3، ص 417- 413، به اختصار.
(2). مائده/ 111.

دشمنان راغب بوده و بر آن، ضامن ثواب و پاداش نیک می‌باشد، از آن، به خرید تعبیر شده، پس در این صورت، بها، ثواب بوده و جنس، طاعت است بر سبیل مجاز. خدای تعالی در این آیه خبر داده از این‌که: او خریداری می‌کند از مؤمنین، نفوس و اموالشان را به آنچه ضامن است بر آنان، از بذل ثواب در برابر آن، در قوله: «بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ»، به این‌که برای آنان بهشت باشد، تا با دشمنان خدا و دشمنان پیامبرش، جهاد کنند، پس دشمنان خدا را به قتل رسانده و دشمنان خدا آنها می‌کشند، و در برابر چنین مصیبتی، صبر و شکیبایی می‌کنند، و قوله: «وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا»، نصب «وَعْداً» بنابر مصدر بودن است، به آنچه بر آن «اشْتَری دلالت می‌کند؛ زیرا آن، دلالت دارد بر این‌که خداوند وعده داده، و «وعد»، خبر است به آنچه از خیر که مخبر نسبت به غیرش انجام خواهد داد، پس وعده به ثواب، دلالت دارد بر وجوب آن، از دو جهت: یکی، از جهت جزای بر طاعت، و دیگر، وفا نمودن به وعده، و قوله: «فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ»؛ یعنی البته، این وعده برای مجاهدین در این کتاب‌ها ذکر شده است، گفته‌اند: این دلالت بر این دارد که جهاد، بر اهل هر ملتی واجب است، و قوله: «وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»؛ یعنی هیچ‌کس سزاوارتر از خدا به وفا کردن به عهد نیست. «فَاسْتَبْشِرُوا»؛ پس بشارت باد به شما، ای مؤمنین! «بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ»؛ یعنی این خرید و فروش، تنها رستگاری و فلاح عظیمی است که قرین و همانند او هیچ چیزی نیست. «1»
فی قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» «2» هم فرموده: آن، عهدی که وفا به آن واجب است، عبارت از هر فعل نیکویی است که عقد بر آن بسته شود، و با عزم نمودن نسبت به آن، با خدا عهد نماید که آن را انجام دهد. در این صورت، آن فعل واجب گردیده و برای او مخالفت با آن، جایز نیست. سپس بزرگی نقض، برحسب ضرری است که به واسطه آن

(1). تبیان، ج 5، ص 306- 305.
(2). نحل/ 91.

نزد فقها، نقض ایجاد گردد، پس هرگاه دید غیر آن فعل عهد شده بر آن، از آن بهتر است، باید آنی را که بهتر است، انجام دهد و کفاره بدهد، و اصحاب ما فرمودند: چون کاری بهتر از آن را بیابد، آن کار بهتر را انجام دهد و کفاره‌ای هم بر آن نیست. پس از آن فرمود: «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها»، و آن، نهی از جانب خدای تعالی است نسبت به باطل نمودن سوگند بعد از عقد و تأکید آن، و در آیه، دلالت است بر این‌که سوگند بر معصیت و گناه، منعقد نمی‌شود؛ زیرا اگر منعقد بشود، نقض آن لازم است، و لذا اجماع بر این است که نقض آن واجب بوده و وفای به آن جایز نیست، و قوله: «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا»؛ یعنی خدا بر آنچه شما نسبت به آن عهد می‌کنید، کافی است، «إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ»، از نقض عهد و وفای به آن. «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا» «2»، فرموده؛ نهی از جانب خدای متعال است برای جمیع مکلفین، نسبت به این‌که «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر آن نزدیک‌شدنی که نیکو باشد، و آن این است که مال یتیم را حفظ کند و آن را باو رد سازد یا این‌که بر آن به اندازه معروف، براساس آنچه شکی در آن نیست که نسبت به آن مال مصلح است، انفاق نماید، و اما در غیر آن صورت، برای احدی تصرّف در آن جایز نیست، و البته، نهی از نزدیک شدن را به مال یتیم اختصاص داد، اگرچه آن در مال هر بالغی بدون اذنش جایز نیست؛ زیرا این نهی، از آن جهت است که یتیم نیازمندتر است به این نهی، و طمع در مانند او، بیشتر است. قوله: «حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»، قومی گفته‌اند: تا این‌که او به هجده سالگی برسد، و گروهی دیگر گفته‌اند:
تا به سنّ احتلام برسد، و قول گروهی دیگر که قول صحیحی است، این می‌باشد که: تا زمانی که به کمال عقلی برسد و رشد با او مأنوس گردد، و قوله: «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»، امر از جانب خدای تعالی است به وفای به عهد، و آن، عقدی است که پیش از آن، وثوق و

(1). تبیان، ج 6، ص 420- 419.
(2). اسراء/ 34.

اطمینان از امر بودن آن، حاصل شده است، و هر زمانی که عقدکننده بر

چیزی که جایز نیست، عقد ببندد، بر اوست که آن عقد فاسد را نقض کند و از آن بیزاری جوید، و البته، وفای به عقدی که نیکو و پسندیده است، واجب است، و قوله: «إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا»، در معنای آن، دو قول است؛ یکی این‌که: «کان مسؤولا عنه للجزاء علیه»، پس «عنه» از آن حذف شده، و قول دیگر این‌که مثل این‌که از عهد سوال می‌شود: «لم نقضت»: برای چه شدی؟ مانند این‌که از دختران زنده به گور شده، سؤال می‌شود: «بِأَیِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»؟

هم‌چنین فی قوله تعالی: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ» «1»، فرموده: «تفث»، مناسک حج است، از وقوف، طواف، سعی، رمی جمرات و حلق بعد از احرام از میقات، و ابن عباس و ابن عمر گفته‌اند: «تفث»، جمع مناسک حج است، و ازهری گفته است: «تفث»، در زبان عرب شناخته شده نیست، مگر از قول ابن عباس، و قوله: «وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ»؛ یعنی به آنچه نذر نموده‌اید، وفا کنید، از نحر کردن، بنا به قول ابن عباس، و بنا به قول مجاهد، هرچه را در حج نذر کرده‌اید، و قوله: «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ»، امر از جانب خدای متعالی است به طواف نمودن از بیت، و ابن زید گفته است: «بیت عتیق» نامیده شده، چون از زمان آدم علیه السّلام از مالکیت ظالمان آزاد بوده است، و گفته‌اند: به این جهت است که آن، اولین خانه‌ای است که بنا شده، نحو قوله تعالی: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً.» «2» پس از آن، ابراهیم علیه السّلام آن را تعیین حدود نمود، و گفته‌اند: به جهت این‌که از غرق شدن در ایام طوفان آزاد بوده، پس زمین، همه‌اش، غرق شده، به‌جز محلّ بیت، و این قول، از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت شده، و طریقی که از جانب خدای تعالی به آن امر شده، در این آیه است، و قومی گفته‌اند: آن، طواف زیارت بوده و آن، رکن است، بدون خلاف، و از اصحاب ما، روایت است که مراد از آن، در این‌جا، طواف نساء است که با آن، وطیء زنان مباح گردد، و آن، زیاده بر طواف زیارت است. «3»

---

(1). حج/ 29.

(2). آل عمران/ 96.

(3). تبیان، ج 7، ص 276.

فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «1» هم فرموده: قوله:

«إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ»، و مراد از بیعت در این‌جا، بیعت حدیبیه است، و آن، بیعت رضوان است در قول قتاده و مجاهد، و مبایعه،

عقد بستن با یکدیگر است بر شنیدن و اطاعت نمودن، مانند: عقد بستن و خرید و فروش به آنچه گذشت، پس برگشت از آن، جایز نیست، و گفته‌اند: آن، عقد بستن فروختن نفوسشان است در مقابل بهشت، برای این‌که همیشه در جنگ، یاری همراهشان باشد، و قوله: «یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ»، در آن، دو قول است: یکی این‌که عقد بستن خدا در این بیعت، فوق عقد بستن آنها است؛ زیرا به وسیله بیعت با پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله خدا با آنان بیعت می‌کند. قول دیگر آن‌که:
نیروی خدا در یاری دادن به پیامبرش صلّی اللّٰه علیه و آله، فوق یاری دادن آنها است، و گفته‌اند: دست خدا در هدایت ایشان برتر است از دست آنان نسبت به اطاعت، و قوله: «فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ»، «نکث»، شکستن عقدی است که ملزم به وفای به آن هستند.
پس خدای متعال بیان فرمود به این‌که: هرکه این بیعت را بشکند، آن را علیه خودش شکسته است؛ زیرا آنچه را در آن، استحقاق عذاب است، به او برگشت می‌کند. «وَ مَنْ أَوْفی را گفته می‌شود، «اوفی بالعقد» است؛ یعنی به عقد وفا کند، و وفی و اوفی، لغت حجاز بوده و آن، لغت قرآن است، و قوله: «بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً»؛ یعنی هنگامی که به بیعت و یاری دین او و پیامبرش وفا کند، خداوند بعد از آن، پاداش عظیم و ثواب فراوانی به او اعطا می‌کند، و کسی که «هاء» در «عَلَیْهُ» را به ضم بخواند، و آن در قرائت حفص است، به واسطه این است که اصل بر آن است، و کسی که آن را به کسر بخواند، به واسطه مجاورت با یاء است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً» «3»، فرموده:
«یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»، تقدیر آن این است که: آنان کسانی هستند که به نذر وفا می‌کنند، و

---

(1). فتح/ 10.
(2). تبیان، ج 9، ص 317.
(3). انسان/ 7.

هم‌چنین به آنچه بعد از آن است، وفا می‌کنند، و وفای به نذر، عبارت از انجام دادن آن چیزی است که بر آن، نذر کرده‌اند، و نذر، عقد بر انجام کاری بر وجه خیر و نیکی است، برای وقوع امری که می‌ترسد واقع نشود، و از پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله روایت است که فرموده:
«لا نذر فی معصیة.»؛ یعنی در معصیت و گناه هیچ نذری نیست، و در نزد فقها، کفاره نذر مانند کفاره قسم است، و اصحاب ما روایت کرده‌اند، که

کفاره نذر، مانند کفاره ظهار است، پس اگر قادر بر آن نبود، بر او است که کفاره قسم را بپردازد، و قوله: «وَ یَخافُونَ یَوْماً»؛ یعنی: و می‌ترسند از روزی که آن قیامت است، و این از صفت مؤمنین است، و قوله: «کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً»، مراد از «شر»، ترس‌ها و سختی‌هایی روز قیامت است، و «مُسْتَطِیراً»؛ یعنی پراکنده بوده و در دورترین جهات، شایع و منتشر است. «1»

شیخ ابی علی، فضل بن حسن طبرسی قدّس سرّه در تفسیر مجمع البیان، فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ» «2»، فرموده: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ»؛ یعنی ای فرزندان یعقوب! آنان را به پدر اعلایشان نسبت داده؛ هم‌چنان‌که فرمود: یا بنی آدم! و خطاب به یهود و نصاری است، و گفته‌اند: آن، خطاب به یهودی‌هایی است که در مدینه و اطراف آن بودند، و این قول از ابن عباس است. «اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»، مراد از این نعمت، آن نعمتی است که بر گذشتگان آنان نمود، از: بسیاری پیامبران و کتب در بین آنان، رهایی آنان از فرعون، و غرق شدن فرعون بر شگفت‌انگیزترین وجوه، نزول من و سلوی بر آنان و ایجاد پادشاهی در آنان از زمان سلیمان علیه السّلام و غیر آن، و نعمت بر پدران آنان را نعمت بر آنان شمرد؛ زیرا فرزندان به فضیلت پدرانشان شرافت می‌یابند، و گفته‌اند: مراد از آن، نعمت‌هایی است که به آنها رسیده، از آن چیزهایی که به آنها اختصاص دارد، بدون پدرانشان، یا این‌که در آن نعمت‌ها با پدرانشان مشترکند، پس در این صورت، نعمت بر جمیع باشد، پس از این جهت، بقای پدرانشان تا زمانی است که تولید نسل کنند، و بنا بر قول دوم، یادآوری

(1). تبیان، ج 10، ص 210- 209.

(2). بقره/ 40.

نعمت‌هایی است که بر آنان و گذشتگان آنان بوده از آنچه در قوله: «وَ إِذْ قالَ مُوسی لِقَوْمِهِ یا قَوْمِ اذْکُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جَعَلَ فِیکُمْ أَنْبِیاءَ وَ جَعَلَکُمْ مُلُوکاً وَ آتاکُمْ ما لَمْ یُؤْتِ أَحَداً مِنَ الْعالَمِینَ» ذکر نمود. ابن انباری گفته است: اراده کرده که به یاد آورید آنچه را بر شما انعام نمودم در آنچه به ودیعه شما سپردم، از علم تورات، و تبیین نمودن برای‌تان، از صفت محمّد صلّی اللّه علیه و آله، و ملزم نمودم شما را بدان، از تصدیق او و پیروی‌اش، سپس همین که او مبعوث گردید و شما از او پیروی نکردید، مانند فراموش‌کنندگان نسبت به این نعمت شدید، و قوله: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ»، گفته‌اند: در آن، وجوهی است؛ وجه اول این‌که: این عهد همان است که خدای تعالی در تورات با آنان عهد نمود که پیامبری را

مبعوث می‌کند به نام محمّد صلّی اللّه علیه و آله، پس هرکه از او تبعیت کند، برای او دو پاداش است؛ یکی به واسطه تبعیت او از موسی علیه السّلام و ایمانش به تورات، و اجر دیگرش، به واسطه پیروی او از محمّد صلّی اللّه علیه و آله و ایمانش به قرآن، و هرکس از او روی بگرداند، گرانی بار گناهان او کامل می‌گردد و آتش جهنم پاداش او خواهد بود. پس فرمود: وفا کنید به عهد من درباره محمّد صلّی اللّه علیه و آله تا وفا کنم به عهد شما، در داخل نمودنتان در بهشت. از ابن عباس است که این را عهد نامید؛ چون او آن را در کتاب سابق تقدیم آنان کرده بود، و گفته‌اند: البته، آنان را عهد قرار داد، به جهت تأکید آن تا به منزله عهدی باشد که آن، سوگند است؛ هم‌چنان‌که خدای سبحان فرمود: «وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَ لا تَكْتُمُونَهُ.» وجه دوم این‌که: آن عهدی است که آن را بر آنان نمود، آن جا که فرمود: «خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ»؛* یعنی به‌طور جدی، «وَ اذْكُرُوا ما فِيهِ»؛* یعنی آنچه را کتاب است. وجه سوم این‌که: آنچه را در سوره مائده با آنها عهد نمود، آن‌جا که فرمود: «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثاقَ بَنِي إِسْرائِيلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيباً»، و خدای تعالی فرمود: «وَ قالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِي الی الآخر الایة.» وجه چهارم این‌که: مراد از آن، اوامر و نواهی است. وجه پنجم این‌که: تعریف نعمت‌هایش را در این‌جا، برای آنان عهد بر آنها و میثاق قرار داد؛ چون آنان را ملزم
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 739
نمود به قیام به آنچه آنان را امر به قیام به آن می‌کند. هرکسی شکر این نعمت‌ها را به جا آورد، مثل این است که وفای به عهد و میثاق نموده، و از این اقوال، قول اول، قوی‌تر است؛ زیرا اکثر مفسرین برآنند، و قرآن بر آن گواهی می‌دهد، و قوله: «وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ»؛ یعنی در نقض و شکستن عهد، از من بترسید. در این آیه، دلالت است بر وجوب شکر نعمت، و در حدیث است که: «التحدّث بالنعم، شکر.»: بیان و نقل نعمت‌ها، خود شکر است، و در آن، دلالت است بر بزرگی گناه و معصیت در انکار نعمت‌ها و روپوش گذاشتن بر آنها، و لاحق شدن عذاب شدید بر کتمانشان، و هم‌چنین دلالت دارد بر ثبوت افعال بندگان؛ زیرا وقتی افعالی بر آنان نباشد، عهد، امر و نهی وعد و وعید صحت ندارد، و آن، منجر به بطلان رسل و کتب خواهد بود. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» «2»، فرمود:
پس خدای تعالی فرمود: «بَلى ، و در آن، نفی است برای آنچه قبلش بوده و اثبات است برای آنچه بعدش می‌باشد، مثل این‌که فرموده است: «ما امر اللّه بذلک و لا احبه و لا اراده، بل اوجب الوفاء بالعهد و اداء الامانه.»؛

یعنی خدا به آن امر نفرمود و آن را دوست نداشت و آن را اراده نکرد، بلکه وفای به عهد و ادای امانت را واجب نمود، و قوله: «مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ»، احتمال دارد هاء در «بِعَهْدِهِ»، به اسم خدا در قوله: «وَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ»، در ذیل آیه قبل، برگشت داده شود، پس معنای آن «بعهد اللّه» است، و عهد نسبت به بندگانش، امر و نهی او است و احتمال دارد، آن، برگشت به «مَنْ» باشد، و معنای آن، «من اوفى بعهد نفسه» است، یعنی از خیانت و نقض عهد پرهیز کنید؛ «فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»؛ یعنی پس خدای تعالی او را دوست می‌دارد، جز این‌که آن را به ذکر متقین برگشت داد، تا صفتی را که به وسیله آن، محبت خدا واجب می‌گردد، بیان کند، و این، صفت مؤمن است، مثل این‌که فرموده است: «و اللّه يحب المؤمنين و لا يحب اليهود»، و از پیامبر صلّى اللّه عليه و آله روایت است که فرمود: «ثلاث من كن فيه، فهو

(1). مجمع البیان، ج 1، ص 94- 93.
(2). آل عمران/ 76.

منافق و ان صلّى و صام و زعم انه مومن: اذا حدث، كذب، و اذا وعد، اخلف، و اذا اوتمن، خان»؛ یعنی سه چیز است که در هرکه باشد، او منافق است، اگرچه او نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند که مؤمن است: چون سخن می‌گوید، دروغ باشد، و چون وعده کند، تخلّف نماید، و چون مورد اطمینان در امانت قرار گیرد، خیانت کند، و از او صلّى اللّه عليه و آله است که فرمود: «من ائتمن على الامانة، فاداها و لو شاء، لم يودها، زوّجه اللّه من الحور العين.»: هرکس مورد اعتماد بر امانت قرار گرفت و آن را ادا نمود، هرچند ادای آن را از او نخواهند، خدای تعالی از حور العین، هرکه بخواهد، به او تزویج کند. «1»
نیز فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ» «2»، در باب لغات آن فرموده: گفته می‌شود: «وفى بعهده وفاء» و «اوفى ايفاء»، به یک معنا بوده و اوفی، لغت اهل حجاز است و آن، لغت قرآن می‌باشد. «عقود»، جمع عقد است و به معنای معقود، و آن مؤکدترین عهدها است، و فرق بین «عقد» و «عهد» در این است که «عقد»، معنای استحکام و اطمینان در آن است و آن به انجام نرسد، مگر بین دو نفر عقدکننده؛ اما «عهد» گاهی به یک نفر هم محقق می‌شود، پس هر عهدی عقد هم هست، و هر عقدی عهد نمی‌باشد، و اصل آن بستن چیزی است به غیرش، و آن، وصل نمودن آن شیء به غیرش است؛ چنان‌که ریسمان می‌بندد، و «بهیمه»، اسم است برای هر چهارپایی از

حیوانات خشکی و آبی، و زجاج گفته است، هر زنده‌ای که ممیّز نیست، آن، «بهیمه» است، و «بهیمه» نامیده شده؛ چون از تمییز دادن مبهم است.
و در باب معنای آیه فرموده: خدای سبحان، مؤمنین را مخاطب نمود، پس فرمود:
«یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا»، و تقدیر آن، «یا ایها المؤمنون» است، و آن، اسم تکریم و تعظیم است، و قوله: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»؛ یعنی به عهود، این از سخن ابن عباس و جماعتی از مفسرین است. پس در این عهود، بر اقوالی اختلاف نمودند: اول این‌که: مراد از آن،

(1). مجمع البیان، ج 2، ص 463.
(2). مائده/ 1.

عهدهایی است که اهل جاهلیت، بعضی‌شان با بعضی دیگر از آنان در باب یاری، کمک و پشتیبانی به‌طور یکسان و برابر نسبت به کسی که مورد ظلم و تجاوز واقع می‌شد، می‌بستند، و این همان معنای سوگند است. این، قول ابن عباس و بعضی دیگر از مفسرین است. دوم این‌که: آن عهدهایی است که خدای سبحان از بندگانش گرفت نسبت به ایمان آوردن به او و طاعت از او، در آنچه برای آنان حلال کرد، یا بر آنان حرام نمود. این قول نیز از ابن عباس است، و در روایت دیگری او فرمود: آنچه را حلال کرد و حرام نمود و آنچه را واجب نمود و آنچه را حد قرار داد در قرآن، همه‌اش، عهود است؛ یعنی در آن تجاوز نکنید و آن را بشکنید، و مؤید برای آن، قوله: «وَ الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ» الی قوله: «سُوءُ الدَّارِ» است. سوم آن‌که: مراد از آن، عقودی است که مردم آن را بین خود می‌بندند، و مرد آن را با خودش منعقد می‌کند، مانند: عقد سوگندها، عقد ازدواج، عقد عهد، عقد بیع و عقد قسم. این قول، از ابن زید و زید بن اسلم است، و چهارم این‌که: آن، امر از جانب خدا برای اهل کتاب است به وفا به آنچه از آنها پیمان گرفته، از عمل به تورات و انجیل در تصدیق پیامبر ما و آنچه بر او از جانب خدا نازل گردید. این قول ابن جریح و ابی صالح است، و قوی‌ترین قول این اقوال، قول ابن عباس است که بیان می‌داشت: مراد از آن، عقودی است که خدا آن را بر بندگان واجب نمود، در حلال، حرام، واجبات و حدود؛ جمیع اقوال دیگر، در این قول، داخل است، پس واجب است وفای به جمیع آنها، به‌جز آنچه عقد در یاری دادن به امر قبیح و زشت است که آن، بدون اختلاف، ممنوع و حرام است. پس از آن، خدای سبحان به کلام دیگری ابتدا نمود، پس فرمود: «أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ»، و در تأویل آن اختلاف نمودند؛ اول این‌که: مراد از آن، چهارپایانند، و البته، «بهیمه» ذکر شده، به جهت تأکید؛ هم‌چنان‌که به

«نفس»، «انسان» گفته می‌شود، پس معنای آن این است که: حلال شده چهارپایان برای شما، شتر، گاو و گوسفند است، و این، قول حسن، قتاده، سدی، ربیع و ضحاک است. دوم این‌که: مراد از آن، جنین چهارپایان است که در شکم مادرانشان

ایجاد می‌گردد، زمانی که مو بر بدن آنها روییده و مادرانشان تزکیه می‌شوند درحالی‌که آنها در شکم مادر مرده‌اند، پس تزکیه آنها تزکیه مادرانشان است. این، قول ابن عباس و عمر است و از ابی جعفر، امام باقر، و ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نیز روایت شده، و سوم این که: بهیمة الانعام، وحشی‌های چهارپایان نظیر: آهو، گاو وحشی و گورخر (یا الاغ وحشی) است. این، قول کلبی و فرّاء است، و سزاوار می‌باشد آیه حمل بر جمیع بشود.
قوله: «إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ»؛ یعنی به‌جز آنچه تحریم آن در قرآن بر شما خوانده می‌شد، و آن، قوله: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِیرِ» است. این، قول ابن عباس، حسن، مجاهد، قتاده و سدی است، و قوله: «غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ»، کسی که قایل است، آن، حال از «أَوْفُوا» است، معنایش این است: به عقود به‌جز آن صیدهایی که مقید به حرام نیستند و شما در حال احرام هستید، وفا کنید، و کسی که قایل است، آن، حال از «أُحِلَّتْ لَکُمْ» است، معنایش این است: برای شما بهیمه چهارپایان؛ یعنی چهارپایان وحشی از آهو، و گاو وحشی و گورخر، حلال گردید جز این‌که صید آنها، در حال احرام نیست، و کسی که قایل است، آن حال از «ما یُتْلی عَلَیْکُمْ» است، معنایش این است: که برای شما، بهیمه چهارپایان، همه‌اش حلال است، جز آنچه از صید که در آخر سوره بر شما تلاوت شد، که صید آنها، در حال احرام، بر شما حلال نیست. «إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ»؛ البته، معنایش این است که: همانا خداوند در خلقش آنچه را بخواهد، از حلال کردن آنچه می‌خواهد، و تحریم آنچه اراده تحریمش دارد، و ایجاب آنچه اراده وجوبش دارد، و غیر آن از احکام و قضایا، حکم می‌کند، پس آنچه را شما را بدان امر می‌کند، انجام دهید، و از آنچه شما را از آن نهی می‌کند، پرهیز نمایید؛ آن چیزهایی که در قولش: «أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ» است که دلالت دارد بر حلال نمودن خوردنش، ذبحش و نفع بردن از آنها. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ

---

(1). مجمع البیان، ج 3، ص 152- 151.

يُقاتِلَونَ فِي سَبِيلِ اللّهِ فَيَقْتُلَونَ وَ يُقْتَلَونَ وَعْداَ عَلَيْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِی بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1»، فرموده:
«إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ»، حقيقت «اشْتَری (خريداری كردن)، بر خدای تعالی جايز نمی‌باشد؛ زيرا خريدار چيزی را می‌خرد كه مالک آن نيست و او عزّ اسمه مالک اشيا، همه‌اش، می‌باشد. لكن او مانند قوله: «مَنْ ذَا الَّذِی يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً»،* لفظ شراء و قرض را از روی لطف برای تأكيد پاداش بيان فرمود، و چون خدای سبحان ضمانت پاداش را داد و خبر داد به اين‌كه او از مؤمنين نفوسشان را كه در راه خدا بذل می‌نمايند، و هم‌چنين اموالشان را برای طلب رضای خدا انفاق می‌كنند، بنابراين‌كه در مقابل آن، بهشت باشد، خريداری می‌كند، و از اعمش روايت است كه او «بالجنه» قرائت نمود، و آن، قرائت عمر بن خطاب است، و جهاد گاهی با شمشير است و گاهی با زبان، و چه‌بسا جهاد با زبان، رساتر باشد؛ چون سبيل اللّه همان دينش بوده و دعوت بر دين اولا به لسان است و شمشير، تابع آن می‌باشد، و برای اقامه دليل بر صحت مدلول اولی، روشن ساختن حق و بيان آن شايسته‌تر است، و آن جز به زبان نمی‌باشد، و پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرموده است: «يا علی! لان يهدی اللّه علی يديک نسمة، خير مما طلعت عليه الشمس.»: ای علی! اين‌كه انسانی به دست تو به سوی خدای هدايت گردد، بهتر است از آنچه كه خورشيد بر آن طلوع نمايد، و امام صادق عليه السّلام می‌فرمود: «ايا من ليست له همة! انه ليس لا بدانكم ثمن الا الجنه، فلا تبيعوها الا بها.»؛ يعنی، ای كسانی كه دارای همّت نيستيد! البته، برای بدن‌های شما جز بهشت، بهايی نيست، پس به‌جز به آن، آن را به چيز ديگری نفروشيد. «يُقاتِلُونَ فِی سَبِيلِ اللَّهِ»، اين، بيان برای آن غرضی است كه به خاطر آن، آنها را می‌خرد. «فَيَقْتُلُونَ»: پس می‌كشيد مشركين را، «وَ يُقْتَلُونَ»؛ يعنی: و مشركين آنها را می‌كشند؛ يعنی بهشت در عوض جهاد آنان است؛ خواه بكشند و خواه كشته شوند. «وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا»؛ يعنی وجوب بهشت برای آنان، وعده خدا است

(1). توبه/ 111.

كه آن حق بوده و هيچ شكی در آن نيست، و تقدير آن، «وعدهم اللّه جنة علی نفسه حقا»؛ ای صدقا واجبا لا خلف فيه، و قوله: «فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ»: و اين دلالت دارد بر اين‌كه همانا به هر ملتی كه امر به جنگ شده، بر آن بهشت را وعده داده‌اند. اين قول زجاج است، و قوله: «وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»؛ يعنی هيچ‌كس در عهدش، از خدای تعالی

وفادارتر نیست؛ زیرا او به عهدش وفا کرده و در هیچ حالی تخلّف نمی‌کند. «فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِی بايَعْتُمْ»: پس با این خرید و فروش، شادمان باشید، تا آثار سرور و شادمانی را در چهرهایتان به سبب این خرید و فروش ببینید؛ زیرا شما آن چیزی را که مالک آن بودید، فروختید و بهای آن را دریافت کردید، و به جهت این‌که شما فنا و نیستی را در ازای بقا، و هلاکت را در ازای دوام فروختید. «وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»؛ یعنی خرید و فروش، پیروزی بزرگی است که هیچ چیزی مهم‌تر از آن نیست. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» «2»، فرموده: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ»، ابن عباس گفته: «وعد»، از جمله عهد است، و مفسران گفته‌اند: «عهد»، آنچه است که وفا و انجام آن، واجب است، و «وعد»، آن چیزی می‌باشد که انجام آن نیکو است، اگر با خدا عهد کرد، حتما باید آن را انجام دهد، پس آن بر او واجب می‌گردد. «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها»، این نهی از جانب خدای سبحان است بر شکستن سوگندها، و آن شکستن، عبارت است از مخالفت نمودن با موجبات آن، و ارتکاب آنچه مخالف با عقد آن است، و قوله: «بَعْدَ تَوْكِيدِها»؛ یعنی بعد از عقد و تحکیم تشدید آن با نام خدای تعالی، و گفته‌اند: بعد از تشدید و استحکام آن با عزم اراده و عقد با سوگند، برخلاف لغو سوگند، از ابی مسلم، «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا»؛ یعنی محاسب است در آنچه شما با او بر آن عهد نموده‌اید، و گفته‌اند: کفیل به وفا است، و آن به

---

(1). مجمع البیان، ج 5، ص 75.
(2). نحل/ 91.

واسطه این است که کسی که به خدا سوگند می‌خورد، مثل این است که خدا را به وفا و انجام دادن آنچه بر آن سوگند یاد نموده، کفیل کرده است، و گفته‌اند: قول آنان است که خدا بر من کفیل یا وکیل است، و گفته‌اند: مراد از کفیل به چیزی، این است که بر آن حافظ و نگهبان باشد، و انسان با ذکر اسم خدای تعالی به جهت سوگند، البته، امر را بر خودش تأکید می‌کند تا خدای سبحان آن امر را حفظ کند. «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ»، از نقض کردن و یا وفا نمودن و انجام دادن آن، پس برحذر باشید از این‌که آن را به عهد بگیرید و آن را نقض کنید. «1»
فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا» «2» هم فرموده: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيم»، مراد از قرب، تصرّف نمودن در آن است. «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛

یعنی َ با خصلت یا طریقه نیکویی، و در معنای آن، اَقوالَی است؛ یکی از آنها، ثمربخش کردن مال با تجارت است. دومین آنها، تعیین قیّمی است که فقط برای خوردن متعارف، از آن مال استفاده کند، نه برای لباس. سومین آنها این است که آن مال برای او حفظ شود تا این‌که بزرگ گردد. «حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ»، در معنایش اختلاف نمودند، پس گفته‌اند: آن، به حدّ احتلام رسیدن است، و گفته‌اند: آن به سنّ 18 سالگی رسیدن است، و سدی گفته است: آن به سنّ 30 سالگی رسیدن است. پس قوله: «حَتَّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ»، آن را نسخ نمود، و ابو حنیفه گفته است: چون به سنّ 25 سالگی برسد، مال او را در اختیارش گذارند، و گفته‌اند: چنانچه رشد در او مأنوس نشده، از این امر ممانعت کنند، و گفته‌اند: برای آن حدی نیست، بلکه باید بالغ شود و عقلش کامل گردد و رشد در او ایجاد و مأنوس شود، پس چون به این حد رسید، مالش را به او تسلیم کنند، و این قول، اقوای وجوه است، و بلوغ یتیم به اشد، چیزی نیست که تصرّف در مال او را به غیر احسن مباح کند، و لکن تقدیر آن، «و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن علی الابد، حتی یبلغ اشده، فادفعوا الیه» است، و این به دلیل

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 382.
(2). اسراء/ 34.

قوله: «وَ لا تَأْكُلُوها إِسْرافاً وَ بِداراً أَنْ يَكْبَرُوا» است. «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»، در سفارش به مال یتیم است و غیر آن، و گفته‌اند: هرچیزی که خدا به آن امر فرموده و از آن نهی کرده، آن از عهد است، و همچنین گاهی چیزی با نذر و با عهد نسبت به آن، واجب می‌گردد، هر چند که در ابتدا واجب نباشد و تنها در هنگام عقد واجب شود. «إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا» عنه للجزاء علیه، پس عبارت «عنه للجزاء علیه»، از آن حذف شده؛ زیرا مفهوم است.
گفته‌اند: معنایش این است که: البته، از عهد سؤال می‌شود، پس به او گفته می‌شود:
برای چه نقض شدی؛ چنان‌که از دختران زنده به گور سؤال می‌شود: «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»؟ «1»
نیز ً فی قوله تعالی: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» «2»، فرموده: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»؛ یعنی ژولیدگی‌های احرام، از گرفتن ناخن، چیدن مو، غسل نمودن و استعمال بوی خوش، باید زایل شود. این قول از حسن است، و گفته‌اند:
معنایش این است که مناسک حج را همه‌اش را به اتمام برسانند، از ابن عباس و ابن عمر، و زجاج است: «قضاء التفث»، کنایه از خروج از احرام و دخول در احلال است. «وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»؛ یعنی: و با انجام دادن نذرهایتان

آن را به اتمام برسانید و نفرموده:

«بنذورهم»؛ زیرا مراد از ایفاء، تمام نمودن است. ابن عباس گفته است: آن، نحر کردن آنچه از شتران است که نذر نموده‌اید، و گفته‌اند: آن، هرچیزی از اعمال خوب است که در ایام حج نذر کرده‌اند، و چه‌بسا انسان نذر کرده است، اگر خدا حج را روزی نماید، او صدقه دهد، و اگر نذرهایی به صورت مطلق بر مرد هست، افضل وفا کردن به آن نذرها در آن‌جا است. «وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»، این، امر بوده، و ظاهر آن، اقتضای وجوب می‌کند، و گفته‌اند: مراد از آن، طواف زیارت است؛ زیرا آن، از ارکان حج است بدون خلاف، و گفته‌اند: آن، طواف صدر «3» است؛ زیرا خدای سبحان در پی مناسک،

---

(1). مجمع البیان، ج 6، ص 414.

(2). حج/ 29.

(3). طریحی گفته است: طواف صدر، طواف رجوع از منی است.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 747

همه‌شان، به آن امر فرموده. از اصحاب ما روایت شده که: مراد از آن، طواف نساء است که به واسطه آن وطیء با زنان مباح می‌شود، و آن، بعد از طواف زیارت است، پس هنگامی که طواف زیارت را به جا آورد، برای او همه‌چیز، به‌جز زنان، حلال است، و چون طواف نساء را انجام داد، زنان هم برایش حلال می‌گردد. بیت عتیق همان کعبه است، و البته، «عتیق» نامیده شده؛ زیرا از این‌که به ملکیت بندگان درآید، آزاد است، و گفته‌اند: «عتیق» نامیده شده؛ زیرا از دسترسی ظالمان برای تخریب آن آزاد است، و ستمگری پیش از پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله آن را قصد نکرد، جز این‌که خداوند او را هلاک کرد، و تنها حجاج، را هنگام فروریزی و بنای دوباره آن هلاک نکرد، به برکت پیامبر ما صلّی اللّه علیه و آله؛ پس همانا خداوند سبحان به برکت او، امت را از عذاب استیصال ایمن نگه داشت، و گفته‌اند: به آن اسم نامیده شده، چون از طوفان آزاد بوده، پس در طوفان، زمین، همه‌اش، غرق شده، به‌جز جایگاه بیت، و گفته‌اند: به این اسم نامیده شده؛ چون آن، قدیم است، پس همانا آن اولین خانه‌ای است که برای مردم بنا گردیده. آدم علیه السّلام آن را بنا نمود. سپس ابراهیم علیه السّلام آن را تجدید بنا نمود. «1»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً» «2»، فرموده:

«إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ»، مراد از بیعت در این‌جا، بیعت حدیبیه بوده و آن، بیعت رضوان است که در آن با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله تا پایان

عمر بیعت کردند. «إِنَّما یُبایِعُونَ اللّهَ»؛ یعنی بیعت نمودن با تو، بیعت نمودن با خداست؛ زیرا اطاعت از تو، اطاعت از خدا است، و البته، بیعت نامیده شده، چون عقد بر فروش نفوسشان است در برابر بهشت؛ زیرا یاری دادن و کمک نمودن در جنگ، بر آنان لازم است. «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ»؛ یعنی عقد با خدا در این بیعت، فوق عقد آنها است با خودشان؛ زیرا آنان به واسطه بیعت با پیامبر، با خدا بیعت کردند، پس مثل این است که با خداوند بدون واسطه بیعت نموده‌اند، و در

---
(1). مجمع البیان، ج 7، ص 82- 81.
(2). فتح/ 10.

معنایش گفته شده: نیروی خدا در یاری دادن به پیامبرش، فوق یاری دادن آنها است به او؛ یعنی به نصرت خداوند نسبت به تو اعتماد کن، نه به نصرت آنها، هرچند با تو بیعت کردند، گفته شده: نعمت خداوند بر آنان به واسطه وجود پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله، فوق دست‌های آنان است به طاعت و بیعت کردن، و گفته شده: دست خدا به پاداش نیکو دادن و آنچه بر بیعتشان وعده جزا به آنان داده است، فوق دست‌های آنان است بر صدقه و وفا. «فَمَنْ نَکَثَ»؛ یعنی هرکه آنچه را در بیعت بر آن عقد نمود، نقض کرد و آن را شکست، «فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ»؛ یعنی ضرر این نقض بیعت و بیعت‌شکنی به خودش برگشت کرده و بهشت و کرامتی برای او نیست. «وَ مَنْ أَوْفی ؛ یعنی: و هرکه بر وفا ثابت و پایدار بود، «بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ»: به آنچه از بیعت که با خدا بست، «فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً»؛ یعنی پاداش بزرگی را. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً» «2»، فرموده:
در نزول آن، خاص و عام روایت کرده‌اند، آیات این سوره از قوله: «إِنَّ الْأَبْرارَ یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ» تا قوله: «وَ کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً»، درباره علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السّلام و کنیزشان که فضه نامیده می‌شد، نازل گردیده و این قول، از ابن عباس، مجاهد و ابی صالح روایت شده است.
در معنای آیه هم فرموده: خدای سبحان این ابرار را توصیف نمود، پس فرمود:
«یُوفُونَ بِالنَّذْرِ»؛ یعنی در دنیا بر این صفت بوده‌اند، و ایفای به نذر، به انجام رسانیدن آنچه است که نذر نموده‌اند، پس چون طاعتی را نذر کنند، آن را تمام نمایند و به انجام رسانند، و گفته‌اند: آنچه از واجبات را که خدا بر آنان واجب کرده، به اتمام می‌رسانند.

«وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً»؛ يعنى در جهات مختلف تا اقصى نقاط، آشكار و منتشر است، و عذاب، «شر» ناميده شده؛ زيرا براى عقوبت‌شوندگان هيچ خيرى در آن

---

(1). مجمع البيان، ج 9، ص 113.
(2). انسان/ 7.

نيست، هرچند كه در نفس خودش خير است؛ چون استحقاق بر آن وجود دارد، گفته‌اند: مراد از شر در اين‌جا، ترس‌هاى روز قيامت و سختى‌هايش است. «1»

ابو القاسم، جار اللّه، محمود بن عمر زمخشرى خوارزمى در تفسير كشّاف فى قوله تعالى: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ» «2»، فرموده: «إِسْرائِيلَ»، همان يعقوب عليه السّلام بوده و «إِسْرائِيلَ» لقب اوست، و معناى آن در زبان آنان، «صفوة اللّه» مى‌باشد، و گفته‌اند: «عبد اللّه»، و آن به وزن ابراهيم و اسماعيل، غير منصرفى همانند آنهاست براى وجود علم بودن و اعجمى بودن، و «اءسرائل» و «اءسرائلّ»، قرائت شده، و يادآورى آنان نسبت به نعمت‌ها، اين است كه از شكرشان فروگزارى نكنند، و به آنها اعتنا داشته باشند، و آن را عظيم و بزرگ شمرند، و آنچه تحت آن نعمت‌هاست، پيروى كنند، و از آن نعمت‌ها اراده كرده، آنچه را كه بدان بر پدرانشان انعام نموده، از آن چيزهايى كه بر آنان برشمرده است: از نجات دادن از فرعون و عذابش، از غرق كردن آنها، از عفو آنان نسبت به گوساله‌پرستى‌شان و پذيرفتن توبه آنان و غير آنها و آنچه را بر آنان انعام فرمود، از ادراك زمان محمّد صلّى اللّه عليه و آله را كه در تورات و انجيل، به آن بشارت داده شده بود، و «عهد»، به معاهد و معاهد جميعا نسبت شده است. گفته مى‌شود: «اوفيت بعهدى»؛ يعنى به آنچه بر آن عهد بستم، وفا نمودم، مانند قوله: «وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»، «اوفيت بعهدك.»: به آنچه نسبت به تو بر آن عهد بستم، وفا نمودم، و معناى «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي»، اين است كه: و وفا كنيد به آنچه با من نسبت به آن عهد بستيد، از ايمان به من و طاعتم، مانند قوله: «بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ»، «وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللَّهَ»، «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ»، و قوله: «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»؛ يعنى به آنچه با شما بر آن عهد نمودم، از نيكو پاداش دادن بر حسنات و اعمال خوب شما، «وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ»؛ يعنى پس عهد مرا نشكنيد، و آن، از قول تو است كه «زيدا رهبته»، و آن، در افاده اختصاص، از «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»، مؤكدتر است. «3»

---

(1). مجمع البيان، ج 10، ص 407.

(2). بقره/ 40.
(3). كشّاف، ج 1، ص 276- 275.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 750
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 779
فی قوله تعالى: «بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» «1» هم فرموده:
«بَلى ، اثبات است برای آنچه نفی نمودند از وجود راه بر آنان در امیین؛ یعنی بلی، بر آنان راهی در آنها است، و قوله: «مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ»، جمله مستانفه بوده و ضمیر در «بِعَهْدِهِ»، راجع است به «مَنْ أَوْفى ؛ یعنی هرکس به آنچه بر آن عهد نموده، به آن وفا کند و در ترک خیانت و حیله‌بازی خداترس باشد، پس خدا او را دوست می‌دارد. پس اگر بگویی: این عمومیت دارد که به نظر می‌رسد اگر اهل کتاب، به عهدهایشان وفا کنند و خیانت را ترک کنند، محبت خدا را کسب کنند. خواهم گفت: آری؛ زیرا آنان چون به عهدها وفا کنند، اول چیزی که در وفای به عهد، اعظم است، آن چیزی می‌باشد که از کتابشان اخذ می‌شود، و آن، ایمان به پیامبر است که او آنچه را با آنان می‌باشد، تصدیق‌کننده است، و اگر از خدا در ترک خیانت بترسد، البته، در دروغ بر خدا و تحریف کلمه، از او خواهد ترسید، و جایز است که ضمیر به اللّه تعالى برگشت کند؛ یعنی این‌که: هرکس به عهد خدا وفا کند و از او بترسد، پس البته، خدا او را دوست می‌دارد، پس اگر بگویی: کجا ضمیر راجع به جزای به «مَنْ» است؟ خواهم گفت: عموم متقین، قایم مقام رجوع ضمیر است. «2»
نیز فی قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ» «3»، فرموده: گفته می‌شود: «وفی بالعهد و اوفى به»، و از آن است، «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ»، و «عقد»، عهدی است که مورد اعتماد است، تشبیه شده به بستن ریسمان و نحو آن. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، و آنها، عقدهایی است که خداوند آنها را بر بندگانش بسته و آنان را نسبت به آنها ملزم نموده است، از تکالیف واجب، و گفته‌اند: آنها عهدهایی است که بین خود می‌بندند، از عقود، امانات، سوگند و نحو آن، و ظاهر این است که آنها عقود الهی می‌باشد بر آنان، در دینشان از

---

(1)- آل عمران/ 76.
(2). كشّاف، ج 1، ص 483.
(3). مائده/ 1.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 751
قبیل حلال نمودن حلالش و حرام نمودن حرامش، و این کلام مقدمه بوده و

تعقیب آن به تفصیل می‌آید، و آن قوله: «أحِلّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأنْعامِ» بوده و آنچه بعد از آن می‌آید.
«البهیمه»، هر چهارپای در خشکی و یا دریا است، و اضافه آن به «الْأَنْعامِ»، برای بیان است، و آن، اضافه به معنای «من» است، نظیر: خاتم فضه، و معنای آن، البهمیة من الانعام است، «إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ»؛ یعنی به‌جز حرام شده‌هایی که در قرآن بر شما تلاوت می‌شود، نحو قوله: «حُرِّمَتْ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةُ.» «إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ»، آیه تحریمی است و انعام می‌خوانیم، ازواج ثمانیه هستند، و گفته شده: «بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ»، آهو، گاو وحشی و نظیر آن هستند؛ کانّ آنها را اراده نموده‌اند از آنچه مماثل انعام است و به آنها نزدیک می‌باشد از جنس بهایم در نشخوارگی و نداشتن دندان درشت. پس به انعام اضافه شده برای ملابست شبه. «غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ»، منصوب بر حال از ضمیر در «لَکُمْ» است؛ یعنی این چیزها، برای شما حلال شد، نه در حال محلّ صید بودن، و اخفش گفته است: نصب آن از قوله: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» است، و قوله: «وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ»، حال از «غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ» است. مثل این‌که گفته است، حلال کردیم برای شما، بعض چهارپایان را در حالی‌که شما آن زمانی که در حال احرام هستید، آنها را صید نکنید تا برای شما حرج آور نباشد. «إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ»، البته، خدای تعالی آنچه را از احکام، اراده می‌کند و می‌داند آنها حکمت و مصلحت است، به آن حکم می‌کند. «حرم»، جمع حرام بوده و آن، محرم است. «1»
همچنین فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، فرموده:
خدا پاداش نیکوی آنان را بنا بر آن‌که نفوس و اموالشان را در راه او بذل کنند، به خرید بهشت مثل زده است. «یُقاتِلُونَ»، در آن، معنای امر است، مانند قوله: «تُجاهِدُونَ فِی

---

(1). کشّاف، ج 1، ص 591.
(2). توبه/ 111.

سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ»، قرائت شده «فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ»، بر بنای اولی برای فاعل (صیغه معلوم)، و بنای دومی برای مفعول (صیغه مجهول). «وَعْداً»، مصدر مؤکد است. خبر داد به این‌که: این وعده‌هائی را که به مجاهدین در راهش وعده داد، وعده‌ای است ثابت که آن را «فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ» اثبات نموده؛ همچنان‌که آن را در «الْقُرْآنِ» اثبات نموده. پس از آن فرمود: «وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»؛ زیرا خلف وعده، قبیح

است، کریمان از خلق، با این‌که چنین کاری بر آنان جایز است برای نیازشان، بر آن اقدام نکنند، پس چگونه خواهد بود نسبت به کسی که بی‌نیاز مطلق است، آن‌که قبیح هرگز بر او جایز نباشد؟ و رساتر از این عبارت را در ترغیب به جهاد ملاحظه نخواهی کرد. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» «2»، فرموده: «بِعَهْدِ اللَّهِ»، آن، بیعت با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله بر اسلام است که «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ.» «وَ لا تَنْقُضُوا»، سوگند بیعت را نقض نکنید، «بَعْدَ تَوْکِیدِها»؛ یعنی بعد از استحکام و اعتماد آن به نام خدا، و «اکد» و «وکد»، دو لغت فصیح هستند، و اصل آن به واو بوده و همزه بدل است.
«کَفِیلًا»؛ یعنی شاهد و مراقب است؛ زیرا «کفیل»، حال آن‌که را برایش کفایت می‌کند، مراعات کرده و بر او حافظ و مراقب است. «3»
فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا» «4» هم فرموده: «بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، یعنی با آن خصلت و طریقه‌ای که نیکو است، و آن، حفظ نمودن او بر آن و به ثمر رساندنش است. «إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا»؛ یعنی مطلوب است از عهدکننده طلب شود که آن را ضایع نکند و به آن وفا نماید، و جایز است مراد از آن، صاحب عهد باشد؛ یعنی: «ان صاحب العهد کان مسؤولا.» «5»

---

(1). کشّاف، ج 2، ص 216.
(2). نحل/ 91.
(3). کشّاف، ج 2، ص 425.
(4). اسراء/ 34.
(5). کشّاف، ج 2، ص 449- 448.

نیز فی قوله تعالی: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ» «1»، فرموده: «قضا التفث»، کوتاه کردن موهای پشت لب، سبیل، گرفتن ناخن‌ها، زایل کردن موی زیر بغل، و ... است، و «تفث»، آلودگی و چرکی است. پس مراد از آن، برطرف کردن آلودگی است. «وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ»، با تشدید فاء خوانده شده. «نُذُورَهُمْ»؛ یعنی مواجب و مسببات حجشان را یا آنچه از اعمال نیک را که در حجشان نذر نموده‌اند. «وَ لْیَطَّوَّفُوا»؛ یعنی طواف افاضه، و آن، طواف زیارت است که آن از ارکان حج بوده و با آن محلّ شدن به تمامی واقع می‌شود، و گفته‌اند: آن، طواف صدر بوده و آن، طواف وداع است. «الْعَتِیقِ»؛ یعنی قدیم؛ زیرا آن، اولین خانه‌ای بود که برای مردم وضع گردید. این، قول از حسن بوده و

قول قتاده این است که: آن خانه، از جابرین و ستمکاران آزاد گردید؛ چه‌بسا جباری که روزگاری به سوی آن سیر کرد تا آن را خراب کند و خدا او را منع نمود، و از مجاهد است که مطلقا به تملّک کسی درنیامده است، و از او است که از غرق شدن آزاد گردید، و گفته‌اند: «بیت کریم»، از قول آنان: «عتاق الخیل و الطیر»، و زمانی که ابرهه تسلّط بر آن را قصد نمود، بر سر او آن آمد. «2»

فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «3» هم فرموده: همین‌که فرموده: «إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ»، آن را مؤکّد نمود تأکیدی که جنبه خیال و گمان دارد. پس فرمود: «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ»، و مراد این است که دست پیامبر خدا که بالای دست بیعت‌کنندگان است، دست خدا است، و خدا منزّه از جوارح و صفات اجسام است، و البته، معنای آن، بیان این است که عقد پیمان با پیامبر، مانند عقد او با خدا است، بدون تفاوت بین آن دو، مانند قوله تعالی: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ»، و مراد بیعت رضوان است. «فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ»؛ یعنی ضرر عهدشکنی او برگشت نمی‌کند، مگر

(1). حج/ 29.

(2). کشّاف، ج 3، ص 11.

(3). فتح/ 10.

بر خودش «فَسَیُؤْتِیهِ»، با نون و یاء خوانده شده. گفته می‌شود: «وفیت بالعهد و اوفیت به»، و آن، لغت تهامه است، و از آن است قوله تعالی: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً» «2»، فرموده:

«یُوفُونَ»، جواب کسی است که احتمالا بگوید: برای چه به آنان این روزی‌ها اعطا می‌شود. «الوفاء بالنذر»، مبالغه است در توصیف آنان بر بسیار ادا نمودن واجبات؛ زیرا کسی که به آنچه خودش بر خودش واجب نموده برای خدا، وفا کند، آنچه را خدا بر او واجب کرده، نسبت به ادای آن، وفادارتر است. «مُسْتَطِیراً»، آشکار، منتشر شونده، رسنده به دورترین جاهایی رسیدنی، از «استطار الحریق و استطار الفجر»، و آن، «طار» است، به منزله «نفر» از «استنفر». «3»

مولی الاجل، سید عبد اللّه بن محمّد رضا حسینی، معروف به شبّر در تفسیرش فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُون» «4»، فرموده، «یا بَنِی

إِسْرائِيلَ»؛ يعنى اى فرزندان يعقوب! و «إِسْرائِيلَ»، به معناى صفوة اللّه است، و گفته‌اند: به معناى عبد اللّه است. «اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِى أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»: و به ياد بياوريد، آن نعمتى را كه بر شما انعام كردم؛ به اين‌كه محمّد را در شهر شما مبعوث كردم و دلايل صدق او را واضح و آشكار نمودم، و يا مراد از آن، چيزهايى است كه بر پدران شما انعام نمودم، از نجات آنان از فرعون و غرق شدن فرعون. «أَوْفُوا بِعَهْدِى»: و به آن عهدى كه بر شما بر زبان پيامبرانتان و گذشتگان از شما گرفتم كه بايد به محمّد صلّى اللّه عليه و آله ايمان بياورند، وفا كنيد. «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»: تا به وعده خود كه همان رستگارى شما به نعمت‌هاى ابدى و هميشگى است، وفا كنم. «وَ إِيَّاىَ فَارْهَبُونِ»: و از من در نقض عهد بترسيد، و «وَ إِيَّاىَ»، منصوب است به واسطه آن ضميرى كه آن را كه مذكور است، تفسير مى‌كند، و آن در افاده تخصيص، از «اياى ارهبوا»، مؤكدتر است. «5»

---

(1). كشّاف، ج 3، ص 543.

(2). انسان/ 7.

(3). كشّاف، ج 4، ص 196.

(4). بقره/ 40.

(5). تفسير شبّر، ص 21.

نيز فى قوله تعالى: «بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ» «1»، فرموده:

«بَلى ؛ يعنى آرى، بر آنان در آنها راهى است. «مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ»، استيناف مقرّر است براى آنچه «بَلى آن را نيابت مى‌كند، و ضمير در «بِعَهْدِهِ»، براى خدا است يا براى من، و عموم متقين، باب عايد از جزا به «مَنْ» است، و به جاى ضمير نشسته، براى اشاره به علت، و اعتنا به تقوا، و آن، اداى واجبات و ترك محرمات است. «2»

هم‌چنين فى قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ» «3»، فرموده: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، در خبر است: «العهود»، شامل مى‌باشد هرآنچه را كه خدا بر بندگانش عقد بسته و آنان را به آن تكليف مى‌نمايد، يا و آنچه را آنان بين خودشان عقد مى‌كنند، «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ»، «بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ»، ازواج ثمانيه و جنين در شكم مادرش است، وقتى مو و كرك بر بدن او برويد. پس تزكيه او به واسطه مادرش است.

«إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ»، تحريم آن، مانند آيه: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» است. «غَيْرَ مُحِلِّى الصَّيْدِ»، حال از ضمير «لَكُمْ» يا «أَوْفُوا» است. «وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ»،

حال از ضمیر «مُحِلِّی» است؛ یعنی حلال شد برای شما درحالی‌که شما از صید کردن درحالی‌که در حال احرام هستید، امتناع کنید. «إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ»، از حلال کردن یا غیر آن. «4»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «5»، فرموده:
«إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ»؛ یعنی آنها را بر بذل اموال و نفوس پاداش

---

(1). آل عمران/ 76.
(2). تفسیر شبّر، ص 142.
(3). مائده/ 1.
(4). تفسیر شبّر، ص 242.
(5). توبه/ 111.

می‌دهد. «بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ»، بالبناء للفاعل (یعنی «فَیَقْتُلُونَ»، به صیغه فعل معلوم خوانده شده)، «وَ یُقْتَلُونَ»، بالبناء للمفعول (یعنی به صیغه فعل مجهول خوانده‌اند)، و بالعکس قرائت شده. «فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ.» «وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»؛ یعنی هیچ‌کس وفادارتر از او تعالی نیست. «فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ»: پس بشارت می‌دهند به خرید و فروش شما که توجّه به فروشتان داشتید. «وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «1»
فی قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» «2»، و آن هرچیزی است که وفا به آن واجب است، و گفته‌اند: آن، بیعت با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است. «إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها»؛ یعنی توثیق آن و محکم نمودن آن با نام اللّه تعالی. «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا»: و خدا را بر خودتان شاهدی بر وفای به عهدتان قرار داده‌اید. «إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ»: البته، خدای تعالی آنچه را از نقض عهد و وفای به آن انجام دهید، می‌داند. «3»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا» «4»، فرموده: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی»؛ یعنی به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر با خوی و خصلتی که «هِیَ أَحْسَنُ»: آن خوی و خصلت، در حفظ مال او و ثمربخشی آن برای او بهتر باشد، «حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»: تا او بالغ رشید گردد.

«وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»، آن عهدی که از جانب خدای تعالی بر شما است؛ یعنی تکالیف او، یا به آنچه آن را عهد می‌بندید و غیر آن، وفا کنید. «إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا»، از او سؤال می‌شود نقض‌کننده آن را، یا خواهان وفای به آن است از عهدکننده آن. «5»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» «6»، فرموده: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»: باید آن هنگام که محلّ می‌شوند، ژولیدگی‌ها را با

---

(1). تفسیر شبّر، ص 438.
(2). نحل/ 91.
(3). تفسیر شبّر، ص 577.
(4). اسراء/ 3.
(5). تفسیر شبّر، ص 592.
(6). حج/ 29.

کوتاه کردن موهای پشت لب، گرفتن ناخن‌ها، تراشیدن موی سر و غسل نمودن، از بین ببرند. «وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»: و باید به آنچه نذر کرده‌اند، وفا کنند و خوبی در انجام حجشان را خاطر جمع شوند. «وَ لْيَطَّوَّفُوا»: و باید طواف کنند طواف زیارت را یا طواف نساء را یا طواف وداع را یا آنچه را شامل آنها است، «بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»؛ یعنی قدیم؛ زیرا آن، اول خانه‌ای است که وضع شده، یا کریم، و روایت شده که آن از غرق شدن و از تسلّط ظالمان آزاد شده است. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَکَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما يَنْکُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً» «2»، فرموده:
«إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَکَ»؛ یعنی البته، آن کسانی که با تو در حدیبیه بیعت می‌کنند. «إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ»: مسلما با خدا بیعت می‌کنند؛ زیرا اطاعت از تو، اطاعت او است. «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»، تمثیلی است که آنچه را قبل از آن است، تأکید کند. «فَمَنْ نَکَثَ»: پس هر کس آن بیعت را نقض کند، «فَإِنَّما يَنْکُثُ عَلى نَفْسِهِ»، مسلما ضرر آن نقض و پیمان‌شکنی به خودش برمی‌گردد. «وَ مَنْ أَوْفى ؛ یعنی بر وفا ثابت است، «وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ»: به آنچه از بیعت با خدا را که بر آن عهد نمود، «فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً»، که همان بهشت است. «3»
فی قوله تعالی: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً» «4»، فرموده: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً کانَ شَرُّهُ»، هوایش «مُسْتَطِيراً»: منتشر رونده در جهات باشد. «5»

استاد علّامه سید محمّد حسین طباطبایی قدّس سرّه در تفسیر المیزان فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ» «6»، فرموده: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی الی آخر»، اصل «عهد»، حفاظ بوده و از آن معانی‌ای نظیر: عهد

(1). تفسیر شبّر، ص 699.
(2). فتح/ 10.
(3). تفسیر شبّر، ص 1038.
(4). انسان/ 7.
(5). تفسیر شبّر، ص 1117.
(6). بقره/ 40.

به معنای میثاق، یمین، وصیت، لقاء، منزل و نحو آن، مشتق شده است. قوله تعالی:
«فَارْهَبُونِ»، «رهبه»، به معنای خوف بوده و مقابل آن، «رغبه» است. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» «2»، فرموده:
آیه، رد بر کلام آنان بوده و اثبات است برای آنچه نفی کرده‌اند با قولشان: «لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ»، و ایفای عهد، تمام نمودن آن است به وسیله حفظ شدن از غدر و نقص، و توفیه، بذل و اعطا است به تمامی، و استیفاء، گرفتن و دریافتن می‌باشد به تمامی، و مراد از عهد، آن چیزی است که خدا از بندگانش بر آن پیمان گرفته است که به او ایمان آورند و او را عبادت کنند، بنابر آنچه فرموده خدا در آیه آتی: «إِنَّ الَّذِینَ یَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ أَیْمانِهِمْ ثَمَناً قَلِیلًا» به آن اشعار دارد. یا مطلق عهد است که عهد خدای تعالی از جمله آن است، و قوله: «فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ»، از قبیل قرار دادن کبری در موضع صغری است، برای برگزیدن اختصار، و تقدیر آن این است: «فان اللّه یحبه؛ لانّه متق و اللّه یحب المتقین»، و مراد این است که کرامت خدا برای بندگان متقینش، دوستی او برای آنان است، نه آنچه آنان پنداشتند از نفی سبیل. «3»
نیز فی قوله تعالی: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما یُتْلی عَلَیْکُمْ غَیْرَ مُحِلِّی الصَّیْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْکُمُ ما یُرِیدُ» «4»، فرموده: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «عقود»، جمع عقد بوده و آن، بستن یکی از دو چیز است به دیگری، به نوعی بستن که با آن، جدا کردن یکی از دیگری مشکل باشد، مانند: بستن ریسمان و نخ، و لازمه آن، التزام یکی از آن دو می‌باشد نسبت به دیگری، و جدا نشدن آن است از دیگری، و آن اولا نزد آنان در امور محسوسه معتبر بوده، سپس

استعاره شد و شامل امور معنوی، مانند عقود معاملات که بینشان رواج دارد، از بیع یا اجاره یا غیر آن، و مانند همه عهدها و میثاق‌ها گردید. پس بر آنها این کلمه اطلاق شد؛ برای ثبوت اثر معنای آن‌که شناخت آن لزوم و التزام در آنهاست، و چون عقد، و همان عهد است، بر

---

(1). المیزان، ج 1، ص 152.
(2). آل عمران/ 76.
(3). المیزان، ج 3، ص 289.
(4). مائده/ 1.

جمیع پیمان‌های دینی، از ارکان و از اجزا، که خدا از بندگانش گرفته، واقع می‌شود، مانند: توحید، سایر معارف اصلی، اعمال عبادی و احکام شرعی تأسیسا یا امضا، و از آنها است عقود معاملات و غیر آنها، و نیز لفظ «بِالْعُقُودِ» که جمع محلی به «ال» است، به ناچار نیکوترین وجه، حمل آن در آیه است بر آنچه شامل می‌باشد، هرچه که بر آن عقد صالح است، و با این بیان، ضعف آنچه بعضی از مفسرین ذکر کرده‌اند که مراد از «عقود»، آن عقودی است که مردم بین خودشان می‌بندند، مانند: بیع، نکاح و عهد، یا انسان آن را در خودش می‌بندد، مانند: عقد یمین، و همین‌طور آشکار می‌گردد ضعف قول بعضی مفسرین دیگر که مراد از آن را عهود جاهلیت دانسته‌اند، و نیز ضعف قول مفسرین دیگری را که مراد از آن را پیمان‌های گرفته شده از اهل کتاب نسبت به عمل نمودن به آنچه در تورات و انجیل است، دانسته‌اند، و قوله تعالی: «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ»، «احلال»، همان اباحه بوده و «بهیمه»، اسم است برای هر چهارپایی از چهارپایان خشکی و دریایی، بنابر آنچه در مجمع آمده و بنابراین، اضافه «بَهِيمَةُ» به «الْأَنْعامِ»، از قبیل اضافه نوع است به اصناف آن، مانند قول ما که می‌گوییم:
نوع انسان و جنس حیوان، و گفته‌اند: «بهیمه»، جنین چهارپایان است، و بنابراین، معنا اضافه لامیه است، و هرگونه باشد، قوله: «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ»، یعنی زوج‌های هشت‌گانه؛ یعنی خوردن گوشت آنان، و قوله: «إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ»، اشاره است به آنچه خواهد آمد، از قوله: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ ما أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» الایه، و قوله: «غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ»، حال از ضمیر خطاب است در قوله: «أُحِلَّتْ لَكُمْ»، و مفاد آن، این است که حرمت داشتن آن چیزی که حلال بود، وقتی است که شکار آن در حال احرام باشد، مانند حیوانات وحشی، از قبیل: آهو، گاو وحشی و گور خر، وقتی که صید شوند، و بسا گفته‌اند: آن، حال از قوله: «أَوْفُوا» بوده یا حال از ضمیر خطاب است در قوله: «يُتْلى عَلَيْكُمْ»،

و «صید»، مصدر به معنای مفعول است؛ چنان‌که «حُرُمٌ»، جمع حرام است به معنای محرم به اسم فاعل. «1»

(1). المیزان، ج 3، ص 168- 167.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 760

همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «1»، فرموده:
«اشتراء»؛ پذیرفتن عین متاع است با نقل بهای آن در معامله، و خدای سبحان در آیه، وعده قطعی‌ای را یادآوری می‌فرماید که برای کسانی که در راه خدا با نفوس و اموالشان جهاد می‌کنند، بهشت است، و یادآوری می‌کند نسبت به این‌که این را در تورات و انجیل یادآوری فرمود؛ هم‌چنان‌که در قرآن یادآوری می‌نماید، و خدای سبحان آن را در قالب تمثیل درآورده است. پس در آن بیعی تصوّر شده و او خودش را خریدار، و مؤمنین را فروشنده، و نفوس و اموال آنان را متاع و جنس، و بهشت را بها، و تورات و انجیل و قرآن را سند برای معامله قرار داده، و آن، از لطافت تمثیل است، پس از آن، مؤمنین را به آن فروششان بشارت داده و رستگاری عظیم را بر آنان تهنیت می‌گوید. «2»
فی قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» «3» هم فرموده: در مفردات گفته: «عهد»، حفظ شیء و مراعات آن است حالی پس از حالی، و میثاقی که مراعاتش لازم است، عهد نامیده شده، و فرمود: «عهد فلان الی فلان یعهد»؛ یعنی عهد را به سوی او القا کرده و او را به حفظ آن سفارش می‌نماید، انتهی کلام راغب در مفردات، و ظاهر اضافه عهد به اللّه تعالی در قوله: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ»، این است که آن همان عهدی است که فرد در آن با خدا عهد می‌بندد که فعل کذایی بر من است، نه مطلق عهد، و نظیر این کلام، در نقض یمین می‌آید، و قوله: «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها»، نقض یمین، شکستن آن و مخالفت نمودن با مقتضای آن است، و مراد از «یمین»، همان قسم خوردن با سوگند به خدای سبحان است، مثل این‌که سوگند به غیر از او، سوگند نیست، و دلیل بر آن، قوله: «وَ قَدْ

(1). توبه/ 111.
(2). المیزان، ج 9، ص 419- 418.
(3). نحل/ 91.

جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» است که بعد از آن آمده، و مراد از «تَوْكِيدِها»، احکام آن است با قصد و با عزم و با بودن آن برای امر برتری به خلاف قول آنان: «لا و اللّه»، «بلی و اللّه» و غیر آن، از انواع سوگند لغو، پس «توکید» در این آیه، مفید فایده «تعقید» در قوله:
«لا يُؤاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِی أَيْمانِكُمْ وَ لكِنْ يُؤاخِذُكُمْ بِما عَقَّدْتُمُ الْأَيْمانَ» «1»، می‌باشد و شکستن به حسب اعتبار، از شکستن عهد زشت‌تر است، و اگرچه از هردو جمیعا نهی شده است؛ بنابر آن‌که توجّه به سوگند در شرع اسلام بیشتر است؛ همچنان‌که در باب قضا انجام می‌شود، و به این ترتیب، معنای قوله تعالی: «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا»، ظاهر می‌گردد، پس سوگندخورنده هنگامی که بگوید: «و اللّه لا فعلن کذا، یا لا ترکن کذا»، آنچه را بر آن سوگند یاد نموده، آن را معلّق نموده است به نوعی تعلیق بر خدای سبحان، و او را در وفا به آنچه بر آن سوگند یاد نموده، کفیلا عنه قرار داده. پس اگر سوگند را شکست و به آن وفا نکرد، بر کفیل او ثابت است که او را به کیفر و عقوبتش برساند، پس در شکستن، توهین و نارواییها به ساحت عزت و کرامت است، مضافا بر آنچه در نقض سوگند و نقض عهد باهم از انقطاع و جدایی از او سبحانه است بعد از تأکید اتصال. پس قوله: «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا» الی آخر، حال از ضمیر جمع در قوله: «وَ لا تَنْقُضُوا» است، و قوله: «إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ»، در معنای تأکید نهی است به این‌که آن عمل، مبغوض بوده و او تعالی نسبت به آن بسیار دانا است. «2»
نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا» «3»، فرموده: نهی از خوردن مال یتیم است، و آن، از گناهان کبیره‌ای است که خدا آتش را بر ارتکاب به آن گناهان وعده داده است. قال تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوالَ الْيَتامى ظُلْماً إِنَّما يَأْكُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ ناراً وَ سَيَصْلَوْنَ سَعِيراً» «4»، و در نهی از نزدیک شدن به مال، مبالغه است برای این‌که سختی و شدت حرمت را نتیجه

---
(1). مائده/ 89.
(2). المیزان، ج 12، ص 358- 357.
(3). اسراء/ 34.
(4). نساء/ 10.

دهد، و قوله: «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»؛ یعنی به طریقه‌ای که آن، نیکوتر است و در آن، مصلحت رشد و افزونی مال او هست، و قوله: «حَتَّى يَبْلُغَ

أَشُدَّهُ»، آن، اوایل زمان بلوغ و رشد او است، و در این موقع، مال یتیم بودن، از او مرتفع می‌شود، پس محدود کردن با این جمله، برای این است که نهی از قرب، در معنای امر به نگهداری و حفظ مال یتیم باشد، مثل این‌که گفته شود: «احتفطوا علی ماله، حتی یبلغ اشده، فتردّوه الیه»، و به عبارت دیگر، کلام در معنای قول ما است که بگوییم: «لا تقربوا مال الیتیم ما دام یتیما»، و قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا»؛ یعنی مسؤول عنه است، و آن، از نوع حذف و وصل رایج در کلام است، و گفته‌اند: مراد، سؤال از نفس عهد است، پس البته، جایز است که در روز قیامت، اعمال مثال پیدا کنند، پس له انسان یا علیه او شهادت دهند و برای او شفاعت کنند یا با او دشمنی نمایند. «1»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ» «2»، فرموده: «تفث»، پراکندگی در بدن بوده و «قضای تفث» از بین بردن آن ژولیدگی‌هایی است که به واسطه احرام عارض شده، از قبیل: گرفتن ناخن‌ها، چیدن مو و نحو آن، و آن، کنایه از خارج شدن از احرام است، و مراد از «لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ»، به انجام رسانیدن آن چیزی است که به واسطه نذر یا نحو آن، بر آنان لازم است، و قوله «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ»، مراد، طواف نساء است، بنابر آنچه در تفسیر ائمه اهل بیت علیهم السّلام است، پس البته با خارج شدن از احرام، هرچه را به واسطه احرام حرام شده بود، برای او حلال می‌گردد، به‌جز زنان. پس با طواف نساء، زن برای او حلال می‌گردد، و «بیت عتیق»، همان کعبه مشرفه است. به آن اسم نامیده شده به واسطه قدیمی بودن. البته، آن اول خانه‌ای است که برای عبادت خدا بنا شده؛ هم‌چنان‌که خدای تعالی فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ بَیْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِی بِبَکَّةَ مُبارَکاً وَ هُدیً لِلْعالَمِینَ» «3»، و بر این خانه، امروز چهار

---

(1). المیزان، ج 13، ص 95.

(2). حج/ 29.

(3). آل عمران/ 96.

هزار و اندی گذشته و آن، آباد است، و در روز نزول آیات، بیش از دو هزار و پانصد سال بر آن گذشته بود. «1»
همین‌طور فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «2»، فرموده:
«بیعه»، نوعی از میثاق است به بذل طاعت. در مفردات فرموده: «و بایع السلطان، اذا تضمّن بذل الطاعة له بما رضخ له.»؛ یعنی با سلطان بیعت

نمود، هنگامی که بذل طاعت برای او را ضمانت نمود با بخشش کمی به او (پایان سخن راغب در مفردات).
کلمه «بیعه»، از بیع به معنای معروف آن گرفته شده، و عادت بر این بود که هنگامی که قطعیت بیع را اراده می‌کردند، فروشنده دست خود را به دست خریدار می‌داد، پس کانّه آنان با این عملشان تمثیل می‌کردند نقل ملک را با نقل تصرّفاتی که معظم آنها با دست انجام می‌گیرد، به خریدار، با دست بر هم زدن، برای همین «تصفیق»، دست بر هم زدن به هنگام بذل طاعت، بیعت و مبایعه نامیده شد، و حقیقت معنای آن، دست دادن بیعت‌کننده با سلطان است مثلا تا با آن آنچه را او می‌خواهد، عمل کند.
پس قوله:
«إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ»، نازل نمودن بیعت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله است به منزله بیعت خدای تعالی، به ادعای این‌که آن بیعت همین بیعت است، پس آنچه با آن با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله روبه‌رو می‌شوند، از بذل طاعت، روبه‌رو نمی‌شود با آن جز خدای سبحان را؛ زیرا طاعت او طاعت خدا است. پس از آن، آن را با تقریر و تأکید زیاد با قوله: «یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ»، بیان فرمود: آن‌جا که دست او پیامبر صلّی اللّه علیه و آله را دست خدا قرار داد؛ هم‌چنان‌که تیراندازی او صلّی اللّه علیه و آله را تیراندازی خودش قرار داد در قوله: «وَ ما رَمَیْتَ إِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ اللَّهَ رَمی «3»، و در نسبت آنچه از شأن که برای او صلّی اللّه علیه و آله است، به نفس او تعالی، آیات بسیاری می‌باشد، مانند قوله تعالی: «مَنْ یُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ» «4»، و قوله: «فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما

---

(1). المیزان، ج 14، ص 407.
(2). فتح/ 10.
(3). انفال/ 17.
(4). نساء/ 8.

یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ»، «نکث»، شکستن عهد و بیعت است، و جمله، تفریع بر قوله: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ» است، و معنای آن این است که: وقتی بیعت با تو بیعت با خدا باشد، پس شکننده بیعت با تو، شکننده بیعت با خدا است، و بدان متضرّر نمی‌شود مگر خودش؛ چنان‌که منتفع به وفا کردن نمی‌شود مگر خودش؛ چرا که مسلما خدای تعالی بی‌نیاز از عالمیان است، و قوله: «وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً»، بر آن وعده زیبا و پسندیده‌ای است بر حفظ عهد و وفا نمودن به آن. «1»
فی قوله تعالی: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً» «2»

هم فرموده:
«مُسْتَطِيراً»، اسم فاعل از «استطار» است، هنگامى كه آشكار شد و در همه‌جا انتشار يافت غايت انتشار، و آن، رساتر از «طار» است، چنان‌كه گفته شده: گفته مى‌شود:
«استطار الحريق و استطار الفجر»؛ هنگامى كه در نهايت وسعت، توسعه پيدا كند، و مراد از «استطاره شر اليوم» كه آن روز قيامت است، به رسيدن سختى‌ها و ترس‌هاى آن و آنچه در آن است از عذاب به غايت و نهايت آن، و مراد از وفاى به نذر، آن چيزى است كه ظاهرش معروف است از معنايش، و قول قايل كه مراد از آن، چيزى است كه قلوبشان بر آن عقد بسته است، از عمل به واجبات، يا آنچه قلوبشان بر آن عقد بسته، از پيروى كردن از شارع در جميع آنچه تشريع نموده، خلاف ظاهر لفظ است بى‌آن‌كه دليلى بر آن دلالت داشته باشد. «3»
استاد محقق آيت اللّه ابى محمّد يعسوب الدّين رستگار جويبارى در تفسير بصائر فى قوله تعالى: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً» «4»، در تفسير و تأويل آن فرموده:
اين خوبان آنچه را به واسطه نذر لازم بود از اعمال شايسته، انجام دهند، براى طلب رضاى خداى تعالى، آن را انجام دادند. پس آنان از عذاب خداى عزّ و جلّ و علا مى‌ترسيدند. ترس آنان به واسطه ترک وفا به نذر بود. آنان از روزى مى‌ترسيدند كه

---

(1). الميزان، ج 18، ص 299- 298.
(2). انسان/ 7.
(3). الميزان، ج 20، ص 215.
(4). انسان/ 7.

ترس‌ها و سختى‌ها، ترساندن‌هاى آن و عذابش، شديدتر از همه ترس‌ها، سختى‌ها، ترساندن‌ها و عذاب‌هايى است كه در غير آن روز از روزهاى دنيا وجود دارد. «1»
در تفسير نمونه فى قوله تعالى: «يا بَنِي إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ» «2»، ضمن تفسير آن، فرموده: و از آن‌جا كه داستان نجات بنى اسرائيل از چنگال فرعونيان و خلافت آنها در زمين، سپس فراموش كردن پيمان الهى و گرفتار شدن آنها در چنگال رنج و بدبختى، شباهت زيادى به داستان آدم دارد، بلكه فرعى از آن اصل كلى محسوب مى‌شود، خداوند در آيه مورد بحث و ده‌ها آيه بعد از آن، فرازهاى مختلفى از زندگى بنى اسرائيل و سرنوشت آنها را بيان مى‌كند تا آن درس تربيتى كه با ذكر سرنوشت آدم

آغاز شد، در این مباحث تکمیل گردد، روی سخن را به بنی اسرائیل کرده، چنین گوید: ای بنی اسرائیل! به خاطر آورید، نعمت‌های مرا که به شما بخشیدم، و به عهد من وفا کنید تا من نیز به عهد شما وفا کنم، و تنها از من بترسید. در حقیقت، این سه دستور (یادآوری نعمت‌های بزرگ خدا، وفای به عهد پروردگار، ترس از نافرمانی او)، اساس تمام برنامه‌های الهی را تشکیل می‌دهد.
و در بحث نکته‌ها زیر عنوان: «دوازده پیمان خدا با یهود چه بود؟»، فرموده: آن‌که از آیات قرآن استفاده می‌شود، این پیمان همان پرستش خداوند یگانه، نیکی به پدر و مادر، بستگان، یتیمان و مستمندان، خوش‌رفتاری با مردم، برپا داشتن نماز، ادای زکات و دوری از اذیت و آزار و خونریزی بوده است. شاهد این سخن، آیه 83 و 84 همین سوره است: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ.» در حقیقت، این دو آیه اشاره بر ده پیمان مختلف است که خدا از یهود گرفته بود و با ضمیمه کردن آیه 12 سوره مائده: «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ

(1). بصائر، ج 51، ص 119.
(2). بقره/ 40.

مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیباً وَ قالَ اللَّهُ إِنِّی مَعَکُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلاةَ وَ آتَیْتُمُ الزَّکاةَ وَ آمَنْتُمْ بِرُسُلِی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ» که دو پیمان دیگر دایر به ایمان انبیا و تقویت آنان، از آن استفاده می‌شود، روشن می‌گردد که آنها در برابر آن نعمت‌های بزرگ الهی تعهّدهای فراوانی کرده بودند و به آنها وعده داده شده بود، که اگر به اینها وفادار بمانید، در باغ‌هایی از بهشت جای خواهید گرفت که نهرها از زیر قصرها و درختانش جاری است؛ «وَ لَأُدْخِلَنَّکُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ.» «1»
فی قوله تعالی: «بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» «2»، در ضمن تفسیر آن فرموده: کلمه «بلی» در لغت عرب، برای اثبات مطلبی است، ولی معمولا در مواردی ذکر می‌گردد که سؤال به صورت منفی مطرح شود، مانند این‌که خداوند می‌فرماید: «أَ لَسْتُ بِرَبِّکُمْ»: آیا من پروردگار شما نیستم. «قالُوا بَلی : گفتند: آری؛ هم‌چنان‌که (نعم) در جواب سؤال اثباتی ذکر می‌گردد، مانند: «فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ» (آیا آنچه را پروردگار وعده داده بود، به حقیقت یافتید؟ گفتند: آری).
آیه مذکور، نفی کلام یهود است. آنان با گفتن «لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ

سَبِيلٌ» (خوردن مال غير اهل كتاب براى ما حرمتى ندارد)، براى خود آزادى عملى قايل بودند، و با همين ادعاى نابجا و بدون دليل، آيه مقياس شخصيت و ارزش آدمى و دوستى خدا را، به وفاى به عهد، و عدم خيانت در امانت بالخصوص، و تقوا به‌طور عموم، ذكر مى‌كند و مى‌گويد:
«مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.» «3»
نيز فى قوله تعالى: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ» «4»، ضمن تفسير آن فرموده: بايد توجّه داشت كه «عقود»، جمع «عقد» است. در اصل، به معناى جمع كردن اطراف يک چيز محكم است، و به همين مناسبت، گره زدن دو سر طناب يا دو طناب را باهم

---

(1). تفسير نمونه، ج 1، ص 203- 200.
(2). آل عمران/ 76.
(3). تفسير نمونه، ج 2، ص 624.
(4). مائده/ 1.

«عقد» مى‌گويند، سپس از اين معناى حسى، به مفهوم معنوى انتقال يافته و به هرگونه عهد و پيمان، «عقد» گفته مى‌شود، منتها طبق تصريح جمعى از فقها و مفسران، «عقد» مفهومى محدودتر از عهد دارد؛ زيرا عهد به پيمان‌هايى گفته مى‌شود كه استحكام كافى دارند، نه به هر پيمان، و اگر در بعضى از «روايات» و «عبارات مفسران»، «عقد» و «عهد» به يک معنا آمده است؛ منافات با آنچه گفتيم ندارد؛ زيرا منظور، تفسير اجمال اين دو كلمه بوده، نه بيان جزييات آن.
و در تفسير «بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ» فرموده: «انعام»، جمع «نعم» به معناى شتر و گاو و گوسفند است. «بهيمه» از ماده «بهمه» (بر وزن تهمه)، در اصل به معناى «سنگ محكم» است، و به هرچيزى كه درک آن، مشكل باشد، «مبهم» گفته مى‌شود، و به تمام حيوانات كه داراى نطق و سخن نيستند، «بهيمه» اطلاق مى‌شود؛ زيرا صداى آنها داراى ابهام است، امّا معمولا اين كلمه را فقط در مورد چهارپايان به كار مى‌برند، و درندگان و پرندگان را شامل نمى‌شود، و از آن‌جا كه «جنين» حيوانات نيز داراى يک نوع ابهام است، «بهيمه» نيز ناميده مى‌شود. بنابراين، حلال بودن «بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ»، و يا به معناى حليت بچه‌هايى است كه در شكم حيوانات حلال گوشت وجود دارد (بچه‌هايى كه خلقت آنها كامل شده و مو و پشم بر بدن آنها روييده است)، و از آن‌جا كه حليت حيواناتى، مانند: شتر، گاو و گوسفند، قبل از اين آيه براى مردم مشخص بوده، ممكن است آيه اشاره به حليت جنين‌هاى آنها باشد. «1»

همچنین فی قوله تعالی: «إِنَّ اللّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»، در تفسیر آن زیر عنوان: «یک تجارت بی‌نظیر»، می‌فرماید: و از آن‌جا که در هر معامله در حقیقت «پنج رکن اساسی» وجود دارد که عبارتند از: خریدار، فروشنده متاع، قیمت و سند

---

(1). تفسیر نمونه، ج 4، ص 248- 243.
(2). توبه/ 111.

معامله، خداوند در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است. خودش را خریدار، و مؤمنان را فروشنده، و جان‌ها و اموال را متاع، و بهشت را «ثمن» (بها) برای معامله، قرار داده است، و به دنبال آن، به «اسناد» معتبر و محکم به این معامله که پنجمین رکن است، اشاره کرد، می‌فرماید: این وعده حقی است بر عهده خداوند که در سه کتاب آسمانی: تورات، انجیل و قرآن آمده است. «وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ»، سپس برای تأکید روی این معامله بزرگ، اضافه می‌کند، چه کسی وفادارتر، به عهدش از خدا است: «وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ»، و از همه جالب‌تر این‌که پس از انجام مراسم این معامله، همان‌گونه که در میان تجارت‌کنندگان معمول است، به طرف مقابل تبریک گفته و معامله را معامله پرسودی برای او می‌خواهد و می‌گوید: بشارت باد بر شما به این معامله‌ای که انجام دادید: «فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ»، و این پیروزی و رستگاری بزرگی برای همه شما است: «وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» «2»، در تفسیر آن فرموده: در این آیه، به بخش دیگری از مهم‌ترین تعلیمات اسلام می‌پردازد که آن، مسأله وفای به عهد و پایبند بودن به پیمان‌ها و ایستادگی در مقابل سوگندها است. نخست می‌فرماید: به عهد الهی هنگامی که به او بستید، وفادار باشید: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ.» سپس اضافه می‌کند: و سوگندهای خود را بعد از تأکید، نقض نکنید: «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها»، و درحالی‌که به نام خدا سوگند یاد کرده‌اید، و خداوند را کفیل و ضامن خود قرار داده‌اید: «وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا»؛ چرا که خداوند از تمام اعمال شما آگاه است: «إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ.»

و در بحث نکته‌ها، زیر عنوان: «فلسفه احترام به عهد و پیمان»، در ضمن آن، فرموده: امیر مؤمنان، علی علیه السّلام، در «فرمان مالک اشتر»، به اهمیت این مسأله و جاهلیت

---

(1). تفسیر نمونه، ج 8، ص 149- 148.
(2). نحل/ 91.

اشاره کرده است و آن را مهم‌ترین مسأله می‌شمرد، و تأکید می‌کند که حتی مشرکان نیز به این امر پایبند نبوده‌اند؛ زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند. در دستورات جنگی اسلامی می‌خوانیم، حتی امان دادن یک نفر از سربازان عادی به فرد یا افراد از لشکر دشمن، برای همه مسلمانان لازم المراعاة است. مورخان و مفسران می‌گویند: از جمله اموری که در صدر اسلام سبب شد، گروه‌های زیادی اسلام، آیین بزرگ الهی را پذیرا گردند، همین پایبند بودن مسلمین به عهد و پیمان‌هایشان، و مراعات سوگندهایشان بود. این امر تا آن‌جا اهمیت دارد که در روایت از سلمان فارسی می‌خوانیم: «تهلک هذه الامة بنقض مواثیقها»: هلاکت این امت، به خاطر پیمان‌شکنی‌هایش خواهد بود؛ یعنی همان‌گونه که وفای به عهد و پیمان، موجب قدرت و شوکت و پیشرفت است، پیمان‌شکنی سبب ضعف و ناتوانی و نابودی خواهد بود. «1»
فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا» «2» هم در تفسیر و ترجمه آن فرموده: به اموال یتیمان نزدیک نشوید: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ.» نه تنها اموال یتیمان را نخورید، بلکه حریم آن را کاملا محترم شمارید، ولی از آن‌جا که ممکن است این دستور دستاویزی گردد، برای افراد ناآگاه که تنها به جنبه‌های منفی می‌نگرند، و سبب می‌شود که اموال یتیمان را بدون سرپرست بگذارند و به دست حوادث بسپارند، لذا بلافاصله استثنای روشنی برای این حکم ذکر کرده و می‌گوید: مگر به طریقی که بهترین طرق است: «إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.» طبق این تعبیر جامع و رسا، هرگونه تصرّفی در اموال یتیمان که به منظور حفظ، اصلاح و تکثیر و اضافه کردن بوده باشد و جهات لازم برای پیشگیری از هدر رفتن این اموال در نظر گرفته شود، مجاز است؛ بلکه خدمتی است آشکار به یتیمان که قادر بر حفظ مصالح خویشتن نیستند. البته، این وضع تا زمانی ادامه دارد که به حدّ رشد فکری و

---

(1). تفسیر نمونه، ج 11، ص 377 و 383- 382.
(2). اسراء/ 34.

اقتصادی برسد، آن‌گونه که قرآن در ادامه آیه مورد بحث، از آن یاد می‌کند: تا زمانی که به حدّ قدرت برسد: «حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ»، سپس به مسأله وفای به عهد پرداخته، می‌گوید: به عهد خود وفا کنید؛ چرا که از وفای به عهد سؤال کرده می‌شود: «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا.» «1»
نیز فی قوله تعالی: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ» «2»، زیر عنوان: بخش مهم دیگری از مناسک «حج»، تفسیر فرموده: بعد از آن باید آلودگی‌ها و زواید بدن را برطرف سازند: «ثُمَّ لْیَقْضُوا تَفَثَهُمْ» و به نذرهای خود وفا کنید: «وَ لْیُوفُوا نُذُورَهُمْ»، و طواف خانه کعبه، خانه‌ای که خدا آن را از گزند حوادث مصون داشته و آزاد کرده است، به جا آورند: «وَ لْیَطَّوَّفُوا بِالْبَیْتِ الْعَتِیقِ.» «تفث»، به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران معروف، به معنای چرک، کثافت و زواید بدن، هم‌چون: ناخن و موهای اضافی است، و به گفته بعضی، در اصل به چرک‌های زیر ناخن و مانند آن گفته می‌شود.
و درباره وفای به نذر فرموده: و اما منظور از وفای به نذر، آن است که بسیاری از مردم، نذر می‌کردند که در صورت توفیق برای حج، علاوه بر مناسک حج، قربانی‌های اضافی و صدقات یا کارهای خیری انجام دهند، و گاه می‌شد که بعد از رسیدن به مقصد، نذرهای خود را به دست فراموشی می‌سپردند. قرآن تأکید می‌کند که در وفای به نذر کوتاهی نکنند. اما این‌که چرا کعبه را «بیت العتیق» گفته‌اند، با توجه به این‌که «عتیق» به معنای آزاد شدن از بند رقّیت است، ممکن است از این نظر باشد که خانه کعبه از قید ملکیت بندگان آزاد است و در هیچ زمانی، جز خدا مالکی نداشته است و نیز از قید سیطره جبارانی هم‌چون: ابرهه‌ها، آزاد شده است. «3»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً» «4»، در تفسیر

---

(1). تفسیر نمونه، ج 12، ص 110- 109.
(2). حج/ 29.
(3). تفسیر نمونه، ج 14، ص 88- 85.
(4). فتح/ 10.

آن فرموده: کسانی که با تو بیعت می‌کنند، در حقیقت با خدا بیعت می‌کنند و دست خدا بالای دست آنها است: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ.» «بیعت»، به معنای پیمان بستن برای فرمانبرداری و اطاعت از کسی است، و چنین مرسوم بوده که آن کس که پیمان

می‌بست، دست خود را در دست پیشوا و رهبر خود می‌گذاشت و پیمان وفاداری را از این طریق اظهار می‌داشت. سپس می‌افزاید: هرکس نقض عهد و پیمان‌شکنی کند، در حقیقت، به زیان خود پیمان‌شکنی کرده و عهد خویش را شکسته: «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ»، و آن کسی که در برابر عهدی که با خدا بسته، وفادار بماند و حقّ بیعت را ادا کند، خداوند پاداش عظیمی به او خواهد داد: «وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً.» «نکث» از ماده «نکث» (بر وزن مکث)، به معنای بازگشودن و واتابیدن است، سپس در مورد پیمان‌شکنی و نقض عهد به کار رفته. «1»

همین‌طور فی قوله تعالی: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً» «2»، تفسیر فرمود: آنها به نذر خود وفا می‌کنند: «يُوفُونَ بِالنَّذْرِ»، و از روزی که عذاب و شر آن گسترده است، بیمناک هستند: «وَ يَخافُونَ يَوْماً كانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيراً.» جمله «یوفون» و «یخافون» و جمله‌های بعد از آن، که همه به صورت «فعل مضارع» آمده، نشان می‌دهد که این، برنامه مستمر و همیشگی آنان است. البته، همان‌گونه که در شأن نزول گفتیم، مصداق اتم و اکمل این آیات، امیر مؤمنان علی و فاطمه زهرا و فرزندان آنها حسن و حسین علیهم السّلام می‌باشند که نذر خود را در سه مورد سه روز، روزه داشتن، ادا کردند و جز با آب افطار ننمودند، و قلب آنان از خوف خدا و خوف قیامت مالامال بود. «مُسْتَطِيراً»، به معنای گسترده و پراکنده است و اشاره به عذاب‌های گوناگون و وسیع آن روز عظیم می‌باشند. «3»

---

(1). تفسیر نمونه، ج 22، ص 45- 44.

(2). انسان/ 7.

(3). تفسیر نمونه، ج 25، ص 353- 351.

4. وفای به عهد در تفاسیر روایی

علّامه سید هاشم بن سید سلیمان بن سید اسماعیل حسینی بحرانی در تفسیر برهان، و محدث جلیل علامه شیخ عبد علی بن جمعه عروسی در تفسیر نور الثقلین، و علّامه شیخ جلال الدین، عبد الرحمن سیوطی رضی اللّه عنه در تفسیر در المنثور، روایاتی را در ذیل هریک از آیات منتخب این فصل آورده‌اند که در این باب، بعد از ذکر هر آیه، به نقل برخی از آن روایات می‌پردازیم.

فی قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ» «1»، روایاتی را ذکر نموده‌اند، از جمله:

الف- ابن بابویه در کتاب علل الشرایع با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که فرمود: «و یعقوب هو اسرائیل و معنی اسرائیل عبد اللّه؛ لان اسرا هو عبد، و ایل هو اللّه عزّ و جلّ»:

و یعقوب همان اسرائیل بوده و معنای اسرائیل، عبد اللّه است؛ زیرا «اسر» به معنای عبد بوده و «ایل» همان اللّه عزّ و جلّ است، و در خبر دیگری هم روایت شده که: «ان اسرا هو القوة، و ایل هو اللّه عزّ و جلّ، فمعنی اسرائیل قوة اللّه.»: همانا «اسر» همان قوه بوده و ایل همان اللّه عزّ و جلّ است، پس معنای «اسرائیل»، قوة اللّه می‌باشد. «2»

ب- در عیون الاخبار با اسنادش تا برسد به امیر المؤمنین علیه السّلام، حدیثی طولانی نقل شده که در ضمن آن، از حضرت از شش نفر از پیامبران سؤال گردیده که برای آنان دو اسم است، پس آن حضرت گفت: «یوشع بن نون، و هو ذا الکفل، و یعقوب و هو اسرائیل ...»؛ یعنی یوشع بن نون، و او ذا الکفل است، و یعقوب که او اسرائیل است. «3»

ج- محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم با اسنادش، از سماعه از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام که حضرت درباره قوله عزّ و جلّ: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی»، گفت: «بولایة امیر المؤمنین علیه السّلام. اوف بعهدکم اوف لکم الجنه.»؛ یعنی امام صادق علیه السّلام فرمود: به ولایت امیر المؤمنین علیه السّلام به عهدتان وفا کنید تا به عهدم، بهشت، برای شما وفا کنم. «4»

---

(1). بقره/ 40.

(2). نور الثقلین، ج 1، ص 71، حدیث 156 و 157.

(3). نور الثقلین، ج 1، ص 71.

(4). نور الثقلین، ج 1، ص 72، حدیث 160- برهان، ج 1، ص 57.

د- على بن ابراهيم، از پدرش با اسنادش، از جميل، از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام روايت كند كه مردى به آن حضرت گفت: فدايت گردم، خداى متعال مى‌فرمايد: «ادْعُونِى أَسْتَجِبْ لَكُمْ»، و ما دعا مى‌كنيم ولى دعاى ما به اجابت نمى‌رسد؟ حضرت پاسخ داد:
«لانكم لا تفون بعهده، و ان اللّه يقول:" وَ أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ"، و اللّه، لو وفيتم اللّه، لو فى اللّه لكم.»: به اين جهت است كه شما به عهد او (تعالى) وفا نمى‌كنيد، و البته خداى تعالى مى‌فرمايد: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ.» به خدا سوگند، اگر شما براى خدا (عهد او را) وفا كنيد، مسلما خدا بر شما وفا مى‌كند. «1»
ه- ابن بابويه از پدرش و او با اسنادش از ليث بن ابى سليم، از مجاهد، از ابن عباس و او گويد، همين‌كه خداى تبارک و تعالى قوله: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِى أُوفِ بِعَهْدِكُمْ» را نازل نمود، پيامبر فرمود: «و اللّه، لقد خرج آدم من الدنيا و قد عاهد على الوفا لولده شيث، فما وفى له، و لقد خرج نوحا من الدنيا و عاهد قومه على الوفاء لولده سام، فما وفت امه، و لقد خرج ابراهيم من الدنيا و عاهد قومه على الوفا لولده اسماعيل، فما وفت امه، و لقد خرج موسى من الدنيا و عاهد قومه على الوفاء لوصيه يوشع بن نون، فما وفت امته، و لقد رفع عيسى بن مريم و قد عاهد قومه لوصيه شمعون بن حمون الصفا، فما وفت امته، و انى مفارقكم عن قريب و خارج من بين اظهركم و قد عهدت الى امتى فى عهدى على بن ابى طالب عليه السّلام و انها الراكبة سنن من قبلها من الامم فى مخالفة وصيى و عصيانه، الا و انى مجدد عليكم عهدى فى علىّ عليه السّلام، و" فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً"، ايها الناس! ان عليا امامكم من بعدى و خليفتى عليكم، و هو وصيى و وزيرى و اخى و ناصرى و زوج ابنتى و ابو ولدى و صاحب شفاعتى و حوضى و لوائى، من انكره، فقد انكرنى، و من انكرنى، فقد انكر اللّه عزّ و جلّ، و من اقرّ بامامته، فقد اقرّ بنبوّتى، و من اقرّ بنبوّتى، فقد اقرّ بوحدانية اللّه عزّ و جلّ ايها الناس! من عصا عليا، فقد عصانى، و من عصانى، فقد عصى اللّه عزّ و جلّ، و من اطاع عليا، فقد اطاعتى، و من اطاعنى، فقد اطاع اللّه عزّ و جلّ. يا ايها الناس! من ردّ عليّا عليه السّلام فى قول او فعل، فقد ردّ علىّ، و من ردّ على، فقد ردّ على اللّه

(1). نور الثقلين، ج 1، ص 73، حديث 162- برهان، ج 1، ص 57.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 774
عزّ و جلّ فوق عرشه. يا ايها الناس! من اختار منكم على علىّ اماما، فقد اختار علىّ نبيا، و من اختار علىّ نبيا، فقد اختار على اللّه ربا. يا ايها الناس! ان عليا سيّد الوصيين و قائد العز المحجلين و مولى المؤمنين؛ وليّه وليّى و

ولیّی ولیّ اللّه و عدوّه عدوّی، و عدوّی عدوّ اللّه عزّ و جلّ. ایها الناس! اوفوا بعهد اللّه فی علیّ، یوفّ لکم بالجنة یوم القیامة.»؛ یعنی به خدا سوگند، آدم از دنیا خارج گردید درحالی‌که بر وفا نمودن به فرزندش شیث، عهد گرفته بود، پس بر او وفا نشد، و نوح از دنیا خارج گردید درحالی‌که از قومش، بر وفا نمودن به فرزندش، سام، عهد گرفته بود، پس امتش وفا نکردند، و ابراهیم از دنیا خارج گردید درحالی‌که از قومش بر وفاداری نسبت به فرزندش، اسماعیل، عهد گرفته بود، پس امتش وفا نکردند، و موسی از دنیا خارج گردید درحالی‌که از قومش بر وفاداری نسبت به وصیش، یوشع بن نون، عهد گرفته بود، پس امتش وفا نکردند، و عیسی بن مریم بالا رفت درحالی‌که از قومش نسبت به وصیش، شمعون بن حمون الصفا، عهد گرفته بود، پس امتش وفا نکردند، و من به زودی از شما مفارقت کرده و از پیش شما خارج می‌گردم، درحالی‌که با امتم عهد کرده‌ام درباره عهدم، علی بن ابی طالب علیه السّلام درحالی‌که امت من هم بر سنت‌های امت‌های قبل از خودشان در مخالفت با وصی من و نافرمانیش خواهند رفت. آگاه باشید! که من عهدم را درباره علی علیه السّلام بر شما تجدید می‌کنم، «فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً»: پس هرکس عهد خود را بشکند، علیه خود عهدشکنی می‌کند، و هرکس به آنچه عهد بسته، وفا کند، پس به زودی اجری بزرگ داده می‌شود. ای مردم! همانا علی امام شما پس از من و جانشینم بر شما می‌باشد، و او وصی من، وزیر من، برادر من، یاور من، شوهر دختر من، پدر دو فرزندم، صاحب شفاعت من، حوض من و پرچم من است، هرکس او را انکار کند، مرا انکار کرده است، و هرکس مرا انکار کند، خدای عزّ و جلّ را انکار نموده است، و هر کس به امامت او اقرار کند، به نبوّت من اقرار کرده، و هرکس به نبوّت من اقرار کند، به وحدانیت خدای عزّ و جلّ اقرار کرده است. ای مردم! هرکس علی را نافرمانی کند، مرا

نافرمانی کرده، و هرکس مرا نافرمانی کند، خدای عزّ و جلّ را نافرمانی کرده است، و هر کس علی را اطاعت کند، مرا اطاعت کرده، و هرکس مرا اطاعت کند، خدای عزّ و جلّ را اطاعت نموده است. ای مردم! هرکس علی علیه السّلام را در قول یا عمل رد کند، مرا رد کرده است، و هرکس مرا رد کند، خدای عزّ و جلّ را در بالای عرشش رد کرده است. ای مردم! هرکس از بین شما بر علی امامی را اختیار کند، بر من پیامبری اختیار کرده، و هر کس بر من پیامبری اختیار کند، بر خدای تعالی پروردگاری اختیار نموده است. ای مردم! همانا علی سرور اوصیا و رهبر عزتمند نخبگان و مولای مؤمنان است؛ دوست او، دوست من است، و دوست من،

دوست خدا است، و دشمن او، دشمن من است، و دشمن من، دشمن خدای عزّ و جلّ است. ای مردم! به عهد خداوند درباره علی وفا کنید تا او برای شما به بهشت در روز قیامت وفا کند. «1»
و- امام ابو محمّد عسکری علیه السّلام فرمود: «قال اللّه عزّ و جلّ:" یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ" لما بعث محمّدا صلّی اللّه علیه و آله اقررته فی مدینتکم، و لم اجشمکم الحط و الترحال الیه، و اوضحت علاماته و دلائل صدقه، لئلا یشتبه علیکم حاله،" وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی"، الذی اخذته علی اسلافکم، انبیائهم، و امروا ان یودوا الی اخلافهم لیومن بمحمد العربی القرشی الهاشمی المبان بالآیات و المؤیّد بالمعجزات التی منها: ان کلمته ذراع مسمومة، و ناطق ذئب، و حنّ علیه عود المنبر «2» و لم یوید نبیا من انبیائها بدلالة الا جعل له مثلها او افضل منها، و الذی جعل من اکبر اولیائه، علی بن ابی طالب علیه السّلام، شقیقه و رفیقه؛ عقله من عقله، و علمه من علمه، و حلمه من حلمه، مویّد دینه بسفیه الباتر بعد ان قطع المعاذیر للمعاندین بدلیله القاهر و علمه الفاضل و فضله الکامل،" أُوفِ بِعَهْدِکُمْ"، الذی اوجبت لکم به نعیم الابد فی دار الکرامة و مستقر الرحمة،" وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ" فی مخالفة محمّد صلّی اللّه علیه و آله؛ فانی القادر علی صرف بلاء من یعادیکم علی موافقتی و هم لا یقدرون علی صرف انتقامی عنکم، اذا آثرتم مخالفتی.»؛ یعنی خدای عزّ و جلّ فرمود: «یا

(1). برهان، ج 1، ص 58- 57- نور الثقلین، ج 1، ص 72- 71، حدیث 159.
(2). و کثر اللّه له القلیل من الطعام و لان له الصلب من الاحجار و صلّیت له المیاه السیّاله.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 776
بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ»: ای فرزندان اسرائیل! به یاد بیاورید نعمت مرا که بر شما انعام نمودم، آن هنگام که محمّد صلّی اللّه علیه و آله را مبعوث گردانیدم و او را در شهر شما مستقر نمودم و شما را به فرود آمدن و رفتن به سوی او وادار نساختم، و نشانه‌ها و دلایل صدق او را واضح و آشکار نمودم تا حال او بر شما مشتبه نشود، «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی»: و به عهد من وفا کنید، آن عهدی که پیامبران بنی اسرائیل بر پیشینیانتان گرفتند، و آنان امر شدند که آن را به جانشینانشان بسپارند: ایمان آورده شود به محمّد عربی هاشمی قرشی که به وسیله آیات ظاهر بوده و به وسیله معجزات مورد تأیید است، معجزاتی که از جمله آنها این بود که: بازوی مسموم با او تکلّم کرد، و گرگ با او سخن گفت، و چوب منبر بر او مهربانی کرد، و خدا قلیل از خوراک را برای او بسیار گردانید، و سختی سنگ‌ها را بر او نرم کرد و آب‌های روان را بر او سخت نمود، و پیامبری از

پیامبرانش به دلالتی مورد تأیید قرار نگرفت، مگر آن‌که مثل آن معجزات یا برتر از آن را برای او قرار داد، و آن کسی که از بزرگ‌ترین اولیایش، علی بن ابی طالب، برادر مهربان و یاور او قرار داده شد؛ عقل او از عقل او بوده و علم او از علم او است و حلم او از حلم او می‌باشد؛ دینش با شمشیر برنده او تأیید گردید، بعد از این‌که با دلیل شکننده، علم برتر و فضل کامل او عذرهای دشمنان قطع گردید، «أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»: تا من به عهد شما وفا کنم، آن عهدی که با آن نعمت‌های همیشگی را در دار کرامت و استقرارگاه رحمت واجب نمودم، «وَ إِيَّايَ فَارْهَبُونِ»: و از من در مخالفت با محمّد بترسید. البته، من بر دور کردن بلای کسانی که با شما به خاطر موافقت با من، دشمنی می‌کنند، قادر و توانا هستم و حال آن‌که آنان بر دور کردن انتقام من از شما، هنگامی که مخالفت با من را برگزیدید، توانا نیستند. «1»
ز- عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم از مسعود نقل کند که او: گفت:
«اسرائیل هو یعقوب.»: یعنی اسرائیل همان یعقوب است. «2»

---

(1). برهان، ج 1، ص 57.
(2). در المنثور، ج 1، ص 63.

نیز فی قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- عیاشی از اسماعیل بن ابی زیاد با اسنادش از علی صلوات اللّه و سلامه علیه که حضرت گفت: «لیس فی القرآن يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا" الا و هی فی التوریة:" یا ایها المساکین".»؛ یعنی آن حضرت فرمود: در قرآن قوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» نیست مگر آن‌که در تورات، «یا ایها المساکین» است. «2»
ب- «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام سؤال نمودم. آن حضرت فرمود: «العهود.» «3»
د- در صحیفة الرضا امام رضا علیه السّلام فرمود: «لیس فی القرآن آیة" يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا"* الا فی حقّنا.»؛ یعنی در قرآن آیه «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا»* نیست، مگر این‌که آن آیه در حقّ ما است. «4»
ه- علی بن ابراهیم به روایت حسین بن محمّد بن عامر با اسنادش از ابی جعفر ثانی علیه السّلام درباره قوله: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، آورده که آن حضرت فرمود: «ان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله عقد علیهم لعلی علیه السّلام بالخلافة علی عشرة مواطن، ثم انزل اللّه:" يا أَيُّهَا

الّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ"، التی عقدت علیکم لامیر المؤمنین.»؛ یعنی همانا پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله با آنان بر خلافت و جانشینی برای علی علیه السّلام در ده موطن عقد بست، پس از آن، خداوند نازل فرمود: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، آن عقودی که بر شما با امیر المؤمنین علیه السّلام عقد بستم. «5»

و- شیخ با اسنادش از محمّد بن مسلم که او گفت: از یکی از آن دو (امام باقر یا امام صادق علیهما السّلام) درباره قول خدای عزّ و جلّ: «أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ»، سؤال نمودم. پس

---

(1). مائده/ 1.

(2). برهان، ج 1، ص 263- نور الثقلین، ج 1، ص 583، حدیث 60.

(3). نور الثقلین، ج 1، ص 583، حدیث 8- المیزان، ج 1، ص 263.

(4). برهان، ج 1، ص 263.

(5). برهان، ج 1، ص 263- نور الثقلین، ج 1، ص 583، حدیث 9.

آن بزرگوار فرمود: «الجنین فی بطن امه اذا اشعر و اوبر، فذکوته ذکوة امه، فذلک الذی عنی اللّه تعالی.»؛ یعنی آن جنین در شکم مادرش است، هنگامی که مو و کرک بر بدنش بروید، پس تزکیه‌اش تزکیه مادرش است، پس این چیزی می‌باشد که خدای تعالی قصد فرموده. «1»

ز- در تفسیر عیاشی با اسنادش از زراره از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قوله: «أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ» آورده است که: «هی الاجنة التی فی بطون الانعام و قد کان امیر المؤمنین صلوات اللّه علیه یامر ببیع الاجنة.»؛ یعنی آنها جنین‌هایی هستند که در شکم چهارپایانند، و امیر المؤمنین صلوات خداوند بر او باد، به خرید و فروش جنین‌ها امر فرموده است. «2»

ح- از وهب بن وهب از ابی جعفر، امام صادق علیه السّلام، از پدرش روایت کند که از علی علیه السّلام درباره خوردن گوشت فیل، خرس و میمون سؤال شد؟ آن حضرت فرمود: «لیس هذا من بهیمة الانعام التی یوکل.»؛ یعنی اینها از بهیمة الانعام‌ای نیستند که خورده می‌شوند. «3»

ط- از مفضل روایت شده که گفته از امام صادق علیه السّلام درباره قول خدای تعالی: «أُحِلَّتْ لَکُمْ بَهِیمَةُ الْأَنْعامِ» سؤال نمودم؟ آن حضرت فرمود: «البهیمة هنا الولی، و الانعام المومنون.» «4»

ی- طبرسی از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت نموده است که مراد از آن، جنین‌های چهارپایان هستند که از شکم مادرشان گرفته می‌شوند، هنگامی که مو بر بدن آنها روییده باشد و مادرانشان تزکیه شده باشند و آنها زنده هستند، پس تزکیه آنها تزکیه مادرانشان است. «5»

ک- عیاشی با اسنادش از بعض اصحاب ما روایت کند که ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام درباره قول اللّه: «أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ»، فرموده: «الجنین فی بطن امة اذا اشعر و اوبر،

---

(1). برهان، ج 1، ص 263- نور الثقلین، ج 1، ص 583، حدیث 10.
(2). برهان، ج 1، ص 264- نور الثقلین، ج 1، ص 583، حدیث 7.
(3). برهان، ج 1، ص 264- نور الثقلین، ج 1، ص 583، حدیث 12.
(4). برهان، ج 1، ص 264- نور الثقلین، ج 1، ص 583، حدیث 13.
(5). برهان، ج 1، ص 264.

فذکوة امه ذکوته.»؛ یعنی آن جنین در شکم مادرش است، وقتی که مو و کرک بر بدنش روییده باشد، پس تزکیه مادر تزکیه او است. «1»

ل- ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و بیهقی در شعب الایمان، از ابن عباس اخراج نمودند که درباره قوله: «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، گفت: «یعنی بِالْعُقُودِ"، ما احلّ اللّه و ما حرم و ما فرض و ما حدّ فی القرآن کلّه لا تغدروا و لا تنکثوا.»؛ یعنی به عهدها وفا کنید؛ آنچه را خدا حلال نمود و آنچه را حرام نمود و آنچه را واجب نمود و آنچه در قرآن حد معیّن کرد، همه‌اش را وفا کنید و نسبت به آنها بی‌وفایی نکنید و آن عهد را نشکنید. «2»

هم‌چنین فی قوله تعالی: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

الف- عبد اللّه بن میمون از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که آن حضرت گفت، چون علی علیه السّلام اراده جنگ می‌کرد، این دعاها را می‌فرمود: «اللهم انک اعلمت سبیلا من سبلک، جعلت فیه رضاک، و ندبت الیه اولیائک، و جعلته اشرف سبلک عندک ثوابا و اکرمها الیک مأبا و احبّها الیک مسلکا، ثم اشتریت فیه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً" علیک حقا، فاجعلنی من اشتریت فیه منک نفسه، ثم وفی لک ببیعته التی بایعک علیها غیر ناکث و لا ناقض عهدا و لا مبدّل تبدیلا.»؛ یعنی خدایا! همانا تو به راهی از راه‌هایت را که در آن رضای تو است و اولیای تو به سوی آن می‌شتابند، مرا آگاه نمودی و آن را با شرف‌ترین راه‌ها در پیشگاهت از لحاظ پاداش نیکو، و با اکرام‌ترین آن از جهت برگشتن به سوی تو، و محبوب‌ترین آنها نزد خود از لحاظ طریق، قرار دادی، سپس در آن «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ

(1). برهان، ج 1، ص 264.
(2). در المنثور، ج 2، ص 253.
(3). توبه/ 111.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 780
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 809
يُقْتَلُونَ وَعْداً»: از مؤمنین نفوس و اموالشان را خریداری کردی، به این‌که بهشت برای آنان باشد که در راه خدا جنگ کنند، چه بکشند و چه کشته شوند، بر آن خرید، وعده‌ای دادی، که بر تو حق و راست است، پس مرا از کسانی قرار بده که تو نفس او را از جانب خودت خریداری کرده‌ای، پس بر بیعتی که بر آن با تو بیعت نموده، بدون بیعت‌شکنی و بدون نقض عهد و بدون مبدّل نمودن آن وفادارند.
و این حدیث را محمّد بن یعقوب با اسنادش از ابن قداح از پدرش، میمون، از ابی عبد اللّه علیه السّلام، از قوله: «و لا مبدّل تبدیلا»، طولانی‌تر نقل کرده است. «1»
ب- محمّد بن یعقوب از علی بن ابراهیم با اسنادش از سماعه، از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام نقل کند که آن حضرت گفت: «لقی عباد البصری علی بن الحسین علیه السّلام فی طریق مکة، فقال له:
یا علی بن الحسین! ترکت الجهاد و صعوبته و اقبلت علی الحج و لینته ان اللّه تعالی یقول:" إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذى بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ"، فقال له علی بن الحسین صلوات اللّه علیهم: اتمّ الایة، فقال:" التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ"، فقال علی بن الحسین علیه السّلام اذا راینا هؤلاء الذین هذه صفتهم، فالجهاد معهم افضل من الحج.»؛ یعنی آن حضرت فرمود: عباد بصری در راه مکّه به علی بن حسین علیه السّلام برخورد کرد، پس به او گفت: ای علی بن حسین! جهاد و سختی‌های آن را ترک کرده‌ای و بر حج و ملایمت آن روی آورده‌ای. خدای تعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذى بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ.» پس علی بن حسین صلوات اللّه علیهما به او فرمود: آیه را تمام بخوان، پس ادامه داد: «التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ

(1). برهان، ج 2، ص 447- نور الثقلین، ج 2، ص 272، حدیث 359.

الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ.» پس علی بن حسین علیه السّلام به او فرمود: وقتی ما دیدیم کسانی را که این، صفت آنان است، پس جهاد با آنان، افضل از حج است. «1»

ج- در تفسیر عیاشی از ابی بصیر از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام نقل فرموده: که از آن حضرت درباره قول خدا: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ الایه»، سؤال کردم آن حضرت فرمود: «یعنی فی المیثاق.» پس از آن بر او قرائت نمودم: «التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ»: پس ابی جعفر علیه السّلام فرمود: «لا و لکن اقراها:" التائبین العابدین" الی آخر الایة» و فرمود: «اذا رایت هولاء فعند ذلک هولاء اشتری منهم انفسهم و اموالهم؛ یعنی فی الرجعه.» «2»

د- علی بن ابراهیم از پدرش و او با اسنادش از ابی عمرو زبیری از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کند که ابی عمرو گوید، به آن حضرت گفتم: درباره دعوت نمودن به سوی خدا و جهاد کردن در راه خدا مرا آگاه بفرما، آیا آن برای هیچ قومی جز برای آنان حلال نیست و قیام به آن نکند مگر کسی که از آن باشد، یا آن برای هرکسی که به توحید خدای عزّ و جلّ و بر پیامبر او صلّی اللّه علیه و آله مؤمن است، مباح می‌باشد و کسی که این‌چنین باشد آیا بر او واجب است که به سوی خدای عزّ و جلّ و به طاعت او دعوت نماید و در راه او جهاد کند؟ پس آن حضرت فرمود: آن برای قومی حلال نیست، مگر برای آنان، و به این قیام نکند، مگر کسی که به شرایط خدای تعالی در جنگ و جهاد با مجاهدین قیام کند، پس او مأذون بوده و بر او است دعوت به سوی خدای تعالی و کسی که به شرایط خدا در جهاد با مجاهدین قایم نباشد، او مأذون به جهاد و دعوت به سوی خدا نیست تا آنچه را خدا از شرایط جهاد از او پیمان گرفته است، در خودش محکم کند. گفتم: خدا شما را رحمت بفرماید، پس برای من آن را بیان کنید. آن حضرت فرمود: البته، خدای تبارک و تعالی در کتابش دعوت به سوی خود را خبر داد و دعوت‌کنندگان به سویش را

---

(1). نور الثقلین، ج 2، ص 272، حدیث 358- برهان، ج 2، ص 445.

(2). نور الثقلین، ج 2، ص 273، حدیث 362- برهان، ج 2، ص 447.

توصیف نمود، پس آن را برای آنان به درجات قرار داد که بعضی آنها بعضی را می‌شناسند و بر بعض آنها بر بعضی استدلال می‌کنند، پس خبر داد به این‌که او تبارک و تعالی اول کسی است که به سوی خودش و به طاعتش

و به پیروی از امرش دعوت نمود. پس خدا از خود شروع نمود. او تعالی فرمود: «وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِی مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» پس از آن، پیامبرش را ثنا گفت. بعد او تعالی فرمود:
«ادْعُ إِلى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ.»؛ یعنی به وسیله قرآن، و کسی که با امر خدا مخالفت نماید و به غیر آنچه خداوند در کتابش امر فرموده، به سوی او دعوت کند، دعوت‌کننده به سوی خدای عزّ و جلّ نباشد، و درباره پیامبرش در قرآن فرمود: «وَ إِنَّكَ لَتَهْدِی إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.» می‌گوید: پیامبر دعوت می‌کند. سپس دعوت نمودن به سویش را نیز با کتابش سه‌تا کرد، پس فرمود: «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِی لِلَّتِی هِیَ أَقْوَمُ.»؛ یعنی قرآن دعوت می‌کند، «وَ يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ»، پس از آن در کتابش یادآوری نمود کسی را که بعد از خود و بعد از رسولش، به او دعوت نمودن به سویش را اذن داده. پس فرمود: «وَ لْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.» سپس خبر داد این امت و از این‌که آنان از چه کسانی هستند، و این‌که آنان از نوادگان ابراهیم و از نوادگان اسماعیل می‌باشند؛ کسانی که در حرم ساکنند، از کسانی که به‌جز عبادت خدای تعالی، عبادت کسی را نکرده‌اند؛ آن کسانی از اهل مسجد که دعای ابراهیم و اسماعیل نسبت به آنها به اجابت رسید؛ آن کسانی که از آنان در کتابش از آنها خبر داد که از آنان آلودگی و پلیدی را برده و آنها را پاک و پاکیزه کرده است پاکیزه کردنی. آن کسانی که آنان را پیش از این در صفت محمّد صلّى اللّه عليه و آله توصیف نمودیم، آن کسانی که خدای تبارک و تعالی در قولش آنان را تصدیق نمود:
«أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِی»؛ یعنی اول کسانی که براساس ایمان به او و تصدیق نسبت به او و به آنچه از پیش خدای عزّ و جلّ آورده، تبعیت نمودند، از امتی که قبل از آفرینش در آن، از آن و به سوی آن، مبعوث گردید، از کسانی که هرگز به خدا
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 783
شرک نورزیدند و ایمانشان را به ظلم نپوشاندند، و آن شرک همان ظلم است. پس از آن، پیروان پیامبرش و پیروان این امت را یادآوری نمود؛ امتی که آن را در کتابش به امر به معروف و نهی از منکر توصیف نمود و آنان را دعوت‌کننده به سوی خود قرار داد، و به او در دعوت به سوی خود اذن داد، پس فرمود: «يا أَيُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَ مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.» پس از آن، پیروان پیامبرش را از مؤمنین توصیف نمود و او عزّ و جلّ فرمود:
«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ رِضْواناً سِيماهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ

ذلِکَ مَثَلَهُمْ فِی التَّوْراةِ وَ مَثَلَهُمْ فِی الْإِنْجِیلِ»، و فرمود: «لا یُخْزِی اَللّٰهُ النَّبِیَّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ یَسْعی بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ»؛ یعنی آن مؤمنان فرمود، «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ.» پس از آن، آنان را آراست و توصیف نمود تا کسی به ملحق شدن به آنان طمع نکند، به‌جز کسی که از آنان باشد، پس در آنچه آنان را بدان آراست و وصف نمود، گفت: «الَّذِینَ هُمْ فِی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ وَ الَّذِینَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ (الی قوله:) أُولئِکَ هُمُ الْوارِثُونَ. الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیها خالِدُونَ»، و نیز در وصف آرایه آنان فرمود: «وَ الَّذِینَ لا یَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلهاً آخَرَ وَ لا یَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِی حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لا یَزْنُونَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ یَلْقَ أَثاماً. یُضاعَفْ لَهُ الْعَذابُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ یَخْلُدْ فِیهِ مُهاناً» پس از آن خبر داد به این‌که از مؤمنین و کسانی که بر مثل صفت آنان باشند، نفوس و اموالشان را خریداری می‌کنند، به این‌که بهشت برای آنان باشد، آنانی که در راه خدا کارزار کرده، پس می‌کشند و کشته می‌شوند، در تورات، انجیل و قرآن، وعده خدا بر آن حق و راست است. پس از آن، یادآوری نمود وفای آنان را نسبت به عهدش، میثاقش و بیعتش. «وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ.» پس همین‌که این آیه «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ» نازل گردید، مردی روبه‌روی پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به پا ایستاد و گفت: ای پیامبر خدا! اگر مردی را که ببینی که شمشیر می‌کشد و کارزار می‌کند تا کشته شود، جز این‌که البته، او از این محارم مرتکب شده، آیا او شهید است؟ پس خدای

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 784

عزّ و جلّ بر پیامبرش این آیات را نازل فرمود: «التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ»، پس خداوند مجاهدین از مؤمنان را که این صفات صفت و آرایه آنان است، به شهادت و به بهشت بشارت داده و فرموده: «التَّائِبُونَ»، توبه‌کنندگان از گناهان، «الْعابِدُونَ»، کسانی هستند که به‌جز خدا کسی را عبادت نکرده و به او هیچ شرک نمی‌ورزند، و «الْحامِدُونَ»، کسانی می‌باشند که درهرحال، چه سختی و چه راحتی، خدا را حمد و سپاس می‌گویند، و «السَّائِحُونَ»، آنان روزه‌دارانند. «الرَّاکِعُونَ السَّاجِدُونَ»، آنان کسانی‌اند که بر نمازهای پنج‌گانه‌شان مواظبت کرده و بر آنها محافظت دارند؛ بر آنها به رکوع‌اش و بر سجودش محافظت داشته و در آن خشوع می‌کنند و مواظبت و محافظت بر اوقات آن می‌نمایند. «الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ»، و از آن؛ یعنی کارهای زشت و منکر، نهی می‌کنند، فرمود: پس بشارت بده به شهادت و به بهشت به کسی که کشته می‌شود درحالی‌که او قایم بر این شرایط باشد (این حدیث طولانی بوده و تنها این مقدار از آن‌که مورد حاجت بود، از متن عربی برگردانده

شده است. برای مطالعه کامل حدیث مزبور باید به تفسیر برهان مراجعه کرد). «1»
ه- ابن جریر درباره قوله: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ»، از ابن عباس اخراج نمود که او فرمود: «ثامنهم و اللّه و اعلی لهم»: خداوند متعال به خدا سوگند، بهایشان را پرداخت و برای ایشان آن را بالا برد. «2»
و- عبد بن حمید، ابن جریر و ابن منذر درباره قوله: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ»، از قتاده اخراج نمودند که او گفت: «ثامنهم و اللّه، فاعلی لهم الثمن.»؛ یعنی خداوند متعال به خدا سوگند، بهایشان را پرداخت و برای ایشان بها را بالا برد، و درباره قوله: «وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ»، گفت: «وعدهم فی التوریه و

---

(1). برهان، ج 2، ص 446- 445- نور الثقلین، ج 2، ص 271- 269، حدیث 357، به اختصار.
(2). در المنثور، ج 27، ص 280.

الانجیل: انه من قتل فی سبیل اللّه، ادخله الجنة.»: او در تورات و انجیل به آنان وعده داد که هر که در راه خدا کشته شود، او را وارد بهشت می‌کند. «1»
فی قوله تعالی: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- در اصول کافی محمّد بن یعقوب با اسنادش از زید بن هجم هلالی از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام، گوید: شنیدم آن حضرت می‌فرمود: هنگامی که ولایت علی بن ابی طالب علیه السّلام نازل گردید، فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این بود: «سلّموا علی علیّ بامرة المومنین، فکان مما اکد اللّه علیهما فی ذلک الیوم یا زیدا! قول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لهما. قوما فسلما علیه بامرة المومنین، فقالا: أ من اللّه او من رسوله، یا رسول اللّه؟ فقال لهما رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: من اللّه و من رسوله، فانزل اللّه عزّ و جلّ:" وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَیْکُمْ کَفِیلًا إِنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ"؛ یعنی به قول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله لهما و قولهما: أ من اللّه و او من رسوله؛" وَ لا تَکُونُوا کَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْکاثاً تَتَّخِذُونَ أَیْمانَکُمْ دَخَلًا بَیْنَکُمْ أَنْ تَکُونَ ان تکون امه هی ازکی ائمتکم". قال: قلت، جعلت فداک ائمه؟ قال: ای و اللّه ائمه. قلت: فإنا نقرئه:" أَرْبی ؟ قال: ما" أَرْبی ؟ و اومی

بیده فطرحها." إِنَّما يَبْلَوكَمُ اللّهُ بِهِ"؛ یعنی به علی علیه السّلام." وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها"؛ یعنی بعد مقالة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی علی علیه السّلام،" وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ"؛ یعنی به علی علیه السّلام،" وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ".»؛ یعنی درود بگویید به علی علیه السّلام به فرمانروایی بر مؤمنین. پس آن از چیزهایی بود که خدا بر آن دو در آن روز تأکید نمود، ای زید! فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر آن دو این بود: به‌پا خیزید؛ پس بر او به فرمانروایی بر مؤمنین درود بگویید. پس آن دو نفر گفتند: ای پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله! آیا از جانب خدا است یا از جانب پیامبر او؟ پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله به ان دو فرمود: از جانب خدا و از جانب پیامبرش. پس خدای عزّ و جلّ نازل فرمود: «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ

---

(1). در المنثور، ج 3، ص 281.

(2). نحل/ 91.

تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ»، مقصود آن، فرموده رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بر آن دو و قول آن دو که آیا از جانب خدا است یا از جانب رسول او می‌باشد.

«وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ ان تکون امه هی ازکی ائمتکم.» زید گوید: گفتم: فدایت گردم، ائمه؟ فرموده: آری، به خدا سوگند، ائمه. گفتم: پس ما آن را «أَرْبى می‌خوانیم؟ فرمود: أَرْبى چیست؟ و با دستش اشاره فرمود که آن را رها کنید. «إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ»؛ یعنی علی علیه السّلام شما را می‌آزماید.«وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها.»؛ یعنی بعد از فرمایشات پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره علی علیه السّلام. «وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ.»؛ یعنی به واسطه علی علیه السّلام. «وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ.» «1»

ب- در تفسیر علی بن ابراهیم آمده که او درباره قوله: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا»، فرمود: پدرم با اسنادش بر من حدیث فرمود که: «قال ابو عبد اللّه: لما نزلت الایه و کان من قول رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بغدیر خم؛ سلموا علی علی علیه السّلام بامرة المؤمنین، فقالا: من اللّه و من رسوله؟

فقال لهما: نعم، حقا من اللّه و من رسولته انه امير المؤمنين و امام المتقين و قائد العزّ المحجلين، يقعده اللّه يوم القيامه على الصراط، فيدخل اوليائه الجنة، و يدخل اعدائه النار، فانزل اللّه عزّ و جلّ:" وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ"؛ يعنى قول رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: من اللّه و من رسوله؟ ثم ضرب لهم مثلا، فقال:" وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ".»؛ يعنى ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام فرمود: هنگامى كه آيه ولايت نازل گرديد و فرموده پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله در محلّ غدير خم اين بود كه بر على عليه السّلام به فرمانروايى بر مؤمنين تهنيت و درود بگوييد، پس آن دو نفر گفتند: آيا از جانب خدا بوده و يا از جانب رسول

---

(1). نور الثقلين، ج 3، ص 81، حديث 208- برهان، ج 2، ص 581.

او است؟ پيامبر صلّى اللّه عليه و آله به آن دو نفر گفت: آرى، در حقيقت، از جانب خدا و از جانب رسول او است. البته، او امير مؤمنان، پيشواى متقيان و رهبر عزيز پيشگامان است. خداى تعالى روز قيامت او را بر صراط نشانده، پس او دوستانش را به بهشت داخل كرده و دشمنانش را به جهنم وارد نمايد. بعد خداى تعالى نازل فرمود: «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ.»؛ يعنى فرموده پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله از جانب خدا و از جانب رسولش؟ پس از آن، براى آنان مثلى زد، پس فرمود: «وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ.» «1»

ج- به روايت على بن ابراهيم در قوله: «ان تكون ائمة هى ازكى من ائمتكم»، به حضرت ابى جعفر، امام باقر عليه السّلام گفته شد: اى فرزند پيامبر خدا! ما آن را «هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ»؛ مى‌خوانيم، آن حضرت فرمود: واى بر تو! «أَرْبى چيست؟ و با دستش به رها كردن آن اشاره فرمود. «إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ»؛ يعنى به على بن ابى طالب شما را مى‌آزمايد: «وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً»، فرمود: بر مذهب واحد و امر واحد. «وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ»، فرمود: با نقض كردن عهد عذاب مى‌كند. «وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ»؟ فرمود: پاداش نيكو و ثواب مى‌دهد. «وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ.» «2»

د- عياشى از زيد بن جهم از ابى عبد اللّه، امام صادق عليه السّلام روايت كند كه او گويد: شنيدم كه آن حضرت مى‌فرمود: هنگامى كه بر على عليه السّلام به فرمانروايى بر مؤمنين تهنيت گفتند، «قال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله للاول: قم، فسلّم على علىّ بامرة المؤمنين. فقال: من اللّه او

من رسوله: فقال: نعم، من اللّه و من رسوله. ثم قال لصاحبه: قم، فسلّم على علىّ بامرة المؤمنين: قام و سلّم و لم يقل ما قالا.
ثم قال: قم يا ابا ذر، فسلّم على علىّ بامرة المؤمنين، فقام و سلّم. ثم قال: قم يا سلمان! و سلّم على علىّ بامرة المؤمنين، فقام و سلّم، حتى اذا خرجا و هما يقولان: لا و اللّه، لا نسلّم له ما قال ابدا، فانزل اللّه تبارك و تعالى على نبيه:" وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا"،

---

(1). نور الثقلين، ج 3، ص 82، حديث 209- برهان، ج 2، ص 581.
(2). نور الثقلين، ج 3، ص 82- برهان، ج 2، ص 581.

بقولكم: من اللّه او من رسوله؟ ان اللّه يعلم" اللّه يعلم ما تفعلون و لا تكونوا كالّتى نقضت غزلها من بعد قوّة أنكاثا تتّخذون أيمانكم دخلا بينكم أن تكون ائمة فهى ازكى من ائمتكم". قال: قلت: جعلت فداك: انما نقرؤها:" أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ". فقال: ويحک، يا زيد! و ما اربى ان يكون و اللّه ازكى من ائمتكم." إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ"؛ يعنى عليا." وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها" بعد ما سلّمتم على علىّ بامرة المؤمنين،" وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ"؛ يعنى عليا،" وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ".
ثم قال لى: لمّا اخذ رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله بيد على، فاظهر ولايته، قالا جميعا: و اللّه من تلقاه و لا هذا الا شيء اراد ان يشرف به ابن عمه. فانزل اللّه عليه:" وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ. لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ. وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ. وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ" فلانا و فلانا" وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ. وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ"؛ يعنى عليا." فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ".»؛ يعنى پيامبر خدا صلّى اللّه عليه و آله به اولى فرمود: برپا خيز و بر على به فرمانروايى بر مؤمنين تحيّت بگو. پس او گفت: از خدا يا از جانب پيامبر او؟ پيامبر فرمود: آرى، از جانب خدا و از جانب پيامبر او. پس از آن پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود: اى مقداد! به پاخيز و بر على به فرمانروايى بر مؤمنين تحيّت بگو. مقداد به‌پا خاست و تحيّت گفت و آنچه را آن دو نفر گفتند، بيان نكرد. پس از آن، پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود: اى ابا ذر! به‌پا خيز و بر على به فرمانروايى بر مؤمنين تحيّت بگو. پس ابا ذر به‌پا خواست و تحيّت گفت. پس از آن پيامبر صلّى اللّه عليه و آله فرمود: اى سلمان به‌پا خيز و به على بر فرمانروايى بر مؤمنين تحيّت بگو.

پس او برخاست و درود گفت، تا آن دو نفر خارج شدند، درحالی‌که می‌گفتند: نه به خدا سوگند، آنچه را گفت، هیچ‌گاه تسلیم او نخواهیم بود، پس خدای تعالی بر پیامبرش نازل فرمود: «وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا»، به قول شما که آیا از جانب خدا است یا از جانب رسول او؟ «اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ وَ لا تَكُونُوا كَالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكاثاً تَتَّخِذُونَ أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ ائمة هی ازكى من

ائمتکم.» زید گوید: گفتم: فدایت گردم ما آن را «أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِیَ أَرْبى مِنْ أُمَّةٍ» می‌خوانیم: پس آن حضرت علیه السّلام فرمود: ای زید! وای بر تو، «أربى» چیست؟ که آن باشد. به خدا سوگند، آن، «ازکى من ائمتکم» است. «إِنَّما يَبْلُوكُمُ اللَّهُ.»؛ یعنی به علی شما را می‌آزماید. «وَ لَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ما كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَ لكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدِی مَنْ يَشاءُ وَ لَتُسْئَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. وَ لا تَتَّخِذُوا أَيْمانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِها»، بعد از آن‌که بر علی به فرمانروایی بر مؤمنین درود و تحیّت گفتید. «وَ تَذُوقُوا السُّوءَ بِما صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ»؛ یعنی علی را «وَ لَكُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ»، پس آن حضرت برای من فرمود: چون پیامبر خدا صلّى اللّه علیه و آله دست علی را گرفت و ولایت او را ظاهر و آشکار کرد، آن دو باهم گفتند: و اللّه، این معرفی کردن چیزی نیست جز این‌که او خواست بدان پسر عمش را شریف گرداند، پس خدا بر او نازل فرمود: «وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ. لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ. ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ. فَما مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حاجِزِينَ. وَ إِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ. وَ إِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ»، فلانا فلانا، «وَ إِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكافِرِينَ. وَ إِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ»؛ یعنی علی. «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:

علی بن ابراهیم فی قوله: «وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ»، فرمود: یعنی به خوبی، و نه با اسراف نمودن. فرمود: و قوله: «وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»؛ یعنی هنگامی که با انسانی عهد می‌کنید، و قوله: «إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا»؛ یعنی در روز قیامت. «3»

ب- ابن ابی حاتم درباره قوله: «إِنَّ الْعَهْدَ كانَ مَسْؤُلًا»؛ از سعید بن جبیر رضی اللّه عنه اخراج نمود که او فرمود: «یسأل اللّه ناقض العهد عن نقضه.»؛ یعنی خدا از شکننده عهد درباره عهدشکنی از او سؤال می‌کند. «4»

---

(1). برهان، ج 2، ص 582.
(2). اسراء/ 34.
(3). برهان، ج 2، ص 604.
(4). در المنثور، ج 4، ص 181.

همچنین فی قوله تعالی: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ» «1»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- در کتاب من لا یحضره الفقیه، حمران از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که آن حضرت درباره قول خدای عزّ و جلّ: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، فرمود: «التفت، حقوق الرجل من الطیب، فاذا قضی نسکه، حلّ له الطیب.»: «تفث»، حقوق مرد است از بوی خوش، پس چون مناسک او خاتمه یافت، برای او استفاده از بوی خوش حلال است. «2»
ب- ربعی از محمّد بن مسلم از ابی جعفر، امام باقر علیه السّلام درباره قول خدای عزّ و جلّ: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ»، روایت نمود که: حضرت گفت: «قصّ الشارب و الاظفار.»؛ یعنی آن حضرت فرمود: کوتاه کردن موهای پشت لب (سبیل) و ناخن‌ها است. «3»
ج- در قرب اسناد حمیری، احمد بن محمّد با اسنادش از ابی نصر آورده است که: ابی نصر گفت: از امام رضا علیه السّلام درباره قول خدای تعالی: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ»، سؤال کردم. حضرت پاسخ داد: «تقلیم الاظفار و طرح الوسخ عنک و الخروج من الاحرام،" وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ"، طواف الفریضة.»؛ یعنی آن حضرت فرمود: گرفتن ناخن‌ها و زدودن چرک از خودت و خارج شدن از احرام، «وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ»، آن، طواف واجب است. «4»
د- در کتاب کافی از علی بن ابراهیم از پدرش و او با اسنادش تا برسد به معاویة بن عمار، و او گوید: ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود: «اذا حرمت، فعلیک تقوی اللّه (الی ان قال: و قال:) اتق المفاخره و علیک بورع یحجزک عن معاصی اللّه؛ فان اللّه یقول:" ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ". (قال ابو عبد اللّه علیه السّلام:) من التفث، ان تتکلّم فی احرامک بکلام قبیح، فاذا دخلت مکه و طفت بالبیت، تکلّمت بکلام طیّب، فکان ذلک کفارة.»؛ یعنی چون

---
(1). حج/ 29.
(2). نور الثقلین، ج 3، ص 493، حدیث 99- برهان، ج 3، ص 706.
(3). نور الثقلین، ج 3، ص 493، حدیث 100- برهان، ج 3، ص 706.
(4). نور الثقلین، ج 3، ص 493، حدیث 103- برهان، ج 3، ص 705.

محرم شدی بر تو باد به تقوای الهی (تا این‌که معاویه گوید، حضرت گفت:) از فخرفروشی بپرهیزید و بر تو باد به ورع و پارسایی‌ای که تو را از ارتکاب نافرمانی خدا مانع گردد. البته، خدای تعالی می‌فرماید: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.» (ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام فرمود:) از جمله معنای تفث، این است که در حال احرامت با کلام قبیحی سخن بگویی، پس چون به مکّه داخل گشتی و طواف خانه را به جا آوردی، به کلام طیّب و خوبی سخن بگویی، پس آن، کفاره (آن سخن قبیح) باشد. «1»

ه- محمّد بن یعقوب از محمّد بن یحیی با اسنادش از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر، امام باقر علیه السّلام روایت کند که به آن حضرت در مسجد الحرام گفتم: برای چه آن را «بیت عتیق» نامیده است. «فقال: انه لیس من بیت وضعه اللّه علی وجه الارض الا له رب و سکان یسکنونه غیر هذا البیت؛ فانه لا رب له الا اللّه عزّ و جلّ و هو الحر. ثم قال: ان اللّه عزّ و جلّ خلقه قبل الارض، ثم خلق الارض من بعده، فدحاها من تحته.»؛ یعنی پس آن بزرگوار فرمود: البته، خانه‌ای نیست که خداوند بر روی زمین بنا گذاشته باشد، مگر آن‌که برای آن، مالک و ساکنانی است، به‌جز این خانه که البته، برای آن، هیچ مالکی به‌جز خدای عزّ و جلّ نبوده و آزاد است.

سپس فرمود: البته، خدای عزّ و جلّ آن را پیش از زمین خلق کرد. پس از آن، زمین را بعد از آن خلق نمود و در زیرش آن را گسترانید. «2»

و- سعید بن منصور، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره «تفث» از ابن عباس اخراج نمودند که او گفت: «حلق الراس و الاخذ من العارضین و نتف الابط و حلق العانه و الوقوف بعرفة و السعی بین الصفا و المروة و الرمی الجمار و قص الاظفار و قص الشارب و الذح.» «3»

ز- ابن ابی حاتم از حسن اخراج نمود که او گفت: «انما سمی العتیق، لانه اول بیت وضع.» «4»

---

(1). نور الثقلین، ج 3، ص 491، حدیث 94- برهان، ج 3، ص 705.

(2). برهان، ج 3، ص 706.

(3). در المنثور، ج 4، ص 357.

(4). در المنثور، ج 4، ص 357.

ح- ابن ابی حاتم از سعید بن جبیر رضی اللّه عنه اخراج نمود که گفت: «انما سمّی البیت العتیق؛ لانه اعتق من الغرق فی زمان نوح.» «1»

نیز فی قوله تعالی: «إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ

فَسَيُؤْتِيهِ أجْراَ عَظِيماَ» «2»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- در کتاب احتجاج طبرسی از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله آورده است که حضرت در خطبه غدیرشان درباره حضرت علی علیه السّلام فرموداند:
«و من بایع، فانما یبایع اللّه؛ ید اللّه فوق ایدیهم.
معاشر الناس! فاتقوا اللّه و بایعوا علیا امیر المؤمنین و الحسن و الحسین و الائمة؛ کلمة طیبة باقیة، یهلک اللّه بها من غدر و یرحم بها من وفی، و من نکث، فانما ینکث الایة.» «3»
در کتاب معانی الاخبار با اسنادش از ابن عباس از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حدیثی طولانی آورده که در آن پیامبر صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «و انی مفارقکم عن قریب، و خارج من بین اظهرکم، و لقد عهدت الی امتی فی عهد علی بن ابی طالب، و آنها براکبة سنن من قبلها من الامم فی مخالفة وصیی و عصیانه، الا انی مجدد علیکم عهدی فی علی،" فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفى بِما عاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً".» «4»
ج- در کتاب ثواب الاعمال با اسنادش از ابی عبد اللّه، امام صادق علیه السّلام روایت کرده که:
علی علیه السّلام فرمود: «ان فی النار لمدینة، یقال له: الحصینه، افلا تسئلونی فیها؟ فقیل له: و ما فیها یا امیر المؤمنین؟ قال: فیها ایدی الناکنین.» «5»
د- در عیون الاخبار در باب آنچه از اخبار که از امام رضا علیه السّلام در باب توحید آمده، با اسنادش تا برسد به عبد السّلام بن صالح هروی، و او گوید: به علی بن موسی رضا علیه السّلام گفتم:
ای فرزند پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله درباره حدیثی که اهل حدیث روایت می‌کنند که مؤمنین پروردگارت را از منازلشان در بهشت زیارت می‌کنند، چه می‌فرمایی؟ پس آن

---

(1). در المنثور، ج 4، ص 357.
(2). فتح/ 10.
(3). نور الثقلین، ج 5، ص 61، حدیث 34.
(4). نور الثقلین، ج 5، ص 62، حدیث 40.
(5). نور الثقلین، ج 5، ص 63، حدیث 42.

حضرت علیه السّلام فرمود: «یا ابا الصلت. ان اللّه تعالی فضل نبیه محمّدا علی خلقه من النبیین و الملائکه، و جعل طاعته طاعته، و مبایعته و زیارته فی الدنیا و الاخرة، زیارته، فقال عزّ و جلّ:" مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطاعَ اللَّهَ"، و قال:" إِنَّ الَّذِينَ يُبايِعُونَكَ إِنَّما يُبايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ"، و

قال النبی صلّی َاللّه علیه و آله من َزارنی َفی حیوتی او بعد موتی، فقَد زار اللّه، و درجة النبی صلّی اللّه علیه و آله فی الجنة، ارفع الدرجات، و من زاره فی درجته فی الجنة من منزله، فقد زار اللّه تبارک و تعالی.» «1»
ه- فریابی، عبد بن حمید، ابن جریر، ابن منذر و ابن ابی حاتم درباره قوله: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ» از مجاهد اخراج نمودند که گفت: «یوم الحدیبیة»، و همین روایت از قول قتاده روایت شده. «2»
هم‌چنین فی قوله تعالی: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً» «3»، روایاتی را نقل نموده‌اند، از جمله:
الف- علی بن محمّد از بعضی اصحاب ما با اسنادش از محمّد بن فضیل، از ابی الحسن ماضی علیه السّلام که محمّد بن فضیل گفت: با آن حضرت درباره قوله: «یُوفُونَ بِالنَّذْرِ» سخن گفتم.
آن حضرت فرمود: «" یُوفُونَ بِالنَّذْرِ"، یوفون اللّه بالنذر الذی اخذ علیهم فی المیثاق من ولایتنا.» «4»
ب- در تفسیر علی بن ابراهیم و قوله: «" یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً"، قال: المستطیر العظیم.» «5»

5. تدبّر در آیات وفای به عهد

اشاره

قوله تعالى: «كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبابِ.» «6»

تدبر در آيات را زير عنوان: «معانى و مفاهيم وفاى به عهد» و به استناد تفاسير و سياق آيات و عنوان: «با استناد به آيات ديگر قرآن» بررسى مى‌كنيم.

---

(1). نور الثقلين، ج 5، ص 60، حديث 31.
(2). در المنثور، ج 6، ص 72.
(3). انسان/ 7.
(4). نور الثقلين، ج 5، ص 478، حديث 27.
(5). برهان، ج 4، ص 1163- نور الثقلين، ج 5، ص 478، حديث 28.
(6). ص/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 794

الف- معانی و مفاهیم وفای به عهد، وفای به نذر با استناد به تفاسیر و سیاق هر آیه

اشاره

در این قسمت ابتدا معنا و مفهوم وفای به عهد را در هر آیه جداجدا با استناد به تفاسیر و تفاسیر روایی مورد تحقیق قرار داده و سیاق هر آیه بررسی می‌کنیم و پس از نقل هر آیه، به ترجمه و تفسیر آن می‌پردازیم:

1. معنا و مفهوم اول وفای به عهد

یکی از معانی و مفاهیم وفای به عهد، اجرای پیمانی است که خدای تعالی در کتاب تورات با بنی اسرائیل (فرزندان یعقوب) بست که چون پیامبری را به نام محمّد صلّی اللّه علیه و آله مبعوث کند، به او ایمان بیاورد و از او اطاعت و تبعیت کنند تا آن را به بهشت داخل گرداند. قوله تعالی: «یا بَنِی إِسْرائِیلَ اذْکُرُوا نِعْمَتِیَ الَّتِی أَنْعَمْتُ عَلَیْکُمْ وَ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ» «1»؛ یعنی: ای فرزند یعقوب! نعمت‌هایی را که به شما اعطا کردم (اعم از آنچه به گذشتگان شما و یا به خود شما بوده) به یاد آورید و بر اجرای پیمانی که با شما بسته‌ام (که چون پیامبری را به نام محمّد 9 مبعوث گردانم، به او ایمان آورید و از او اطاعت و تبعیت کنید) پایبند باشید تا بر اجرای پیمان خودم (که داخل نمودن شما به بهشت است)، وفادار باشم، و «در نقض عهد کردن» از من بترسید.

2. معنا و مفهوم دوم وفای به عهد

یکی از معانی و مفاهیم وفای به عهد، به اتمام رسانیدن پیمان فرد متقی، یا به اتمام رسانیدن پیمانی است که فرد متقی با خدا بسته است: «بَلی مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ وَ اتَّقی فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِینَ» «2»؛ یعنی آری، هر فرد متقی‌ای که پیمانی را بسته، آن را به اتمام برساند (یا پیمانی را که با خدا بسته است، آن را به اتمام برساند)، رحمت الهی مختص او است و خدا متقین را دوست می‌دارد.

3. معنا و مفهوم سوم وفای به عهد

بنابر نظر مفسرین که مراد از عقود همان عهود می‌باشد، یکی از معانی و مفاهیم وفای به عهد، به اتمام رسانیدن پیمان‌هایی است که مؤمنین با خدا بسته و انجام آن را بر

---

(1). بقره/ 40.

(2). آل عمران/ 76.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 795

خود واجب کرده‌اند، و مراد از آن، اوامر، نواهی و احکام الهی از قبیل: واجب، مستحب، حرام، مکروه، و مباح می‌باشد. قوله تعالی: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ» «1»؛ یعنی ای مؤمنین! به پیمان‌هایی که در اجرای اوامر، نواهی و احکام الهی با خدا بسته‌اید، وفا کنید و آن را به اتمام برسانید. «بهیمه چهارپایان»؛ یعنی جنین حیواناتی نظیر: گوسفند، گاو و شتر که مو و کرک بر بدن آنها روییده باشد، بر شما حلال شد (که با تزکیه مادرش به وسیله ذبح شرعی، آن جنین هم تذکیه شده و بر شما حلال می‌گردد) به‌جز آنچه (از حیوانات در قرآن) برای شما خوانده شده، غیر از صیدهای حلال گوشت که در حال احرام آنها را شکار کنید. البته، خدای تعالی در اوامر و احکامش، آنچه را اراده کند، به آن حکم می‌نماید.

4. معنا و مفهوم چهارم وفای به عهد

یکی از معانی و مفاهیم وفای به عهد، به اتمام رسیدن پیمان خدای تعالی بوده و آن تنها محقق‌ترین پیمان‌ها است که به انجام می‌رسد: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَری مِنَ الْمُؤْمِنِینَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْهِ حَقًّا فِی التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِیلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ» «2»؛ یعنی: البته، خدای تعالی از مؤمنین نفوس و اموالشان را خریدار است، به این که بهشت برای آنان باشد. آنان در راه خدا کارزار می‌کنند، پس در کارزار می‌کشند و کشته می‌شوند. وعده (بهشت) بر آنان حق است (محقق‌ترین پیمان‌ها است)، در تورات، انجیل و قرآن (این وعده ثبت است) و آیا چه کسی در عهد و پیمانش از او تعالی وفادارتر است. پس (ای مؤمنین!) بشارت باد بر شما به این فروشی که با آن، معامله خرید و فروش کردید و این (معامله خرید و فروش است) که تنها فوز و رستگاری عظیم است.

---

(1). مائده/ 1.

(2). توبه/ 111.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 796

5. معنا و مفهوم پنجم وفای به عهد

یکی از معانی و مفاهیم وفای به عهد، به انجام رسانیدن پیمان خدای تعالی است که فرد آن را بر عهده گرفته باشد: «وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَيْمانَ بَعْدَ تَوْكِيدِها وَ قَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ» «1»؛ یعنی پیمان خدای تعالی را که بر عهده گرفته‌اید، به انجام برسانید و سوگندها را نقض نکنید، بعد از این‌که آن را با نام خدا تأکید نمودید، درحالی‌که خدا را بر خودتان (در انجام سوگندتان) کفیل قرار داده‌اید. البته، خدای تعالی آنچه را انجام می‌دهید (اعم از این‌که نقض سوگند باشد یا عدم نقض آن)، می‌داند و از آن آگاه است.

6. معنا و مفهوم ششم وفای به عهد

یکی از معانی و مفاهیم وفای به عهد، با انجام رسانیدن پیمان جایز غیر فاسد است:

«وَ لا تَقْرَبُوا مالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کانَ مَسْؤُلًا» «2»؛ یعنی: به مال یتیم نزدیک نشوید، مگر با نیت و طریقی که در حفظ و ثمربخش بودن مالش، طریقی نیکوتر و پسندیده‌تر باشد، تا این‌که او به بلوغ عقلی و رشد جنسی برسد، و هر پیمان جایز غیر فاسدی را به اتمام برسانید. البته، آن عهد و پیمان جایز غیر فاسد است که از (علت نقض) آن سؤال می‌شود.

7. معنا و مفهوم هفتم وفای به عهد

یکی از معانی و مفاهیم وفا، وفای به نذر است، و آن، به اتمام رسانیدن نذرهایی است که پیش از خروج از احرام باید انجام شود، نظیر: نحر کردن شتر و انجام هرگونه عمل نیکی که موضوع نذر است: «ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ.» «3»؛ یعنی سپس باید ژولیدگی‌هایشان را (با گرفتن ناخن‌ها، کوتاه کردن مو و غسل نمودن و استعمال بوی خوش) از خودشان زایل کنند و (پیش از خروج از احرام

---

(1). نحل/ 91.

(2). اسراء/ 34.

(3). حج/ 29.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 797

حج) نذرهایشان را ادا نمایند و (پس از خروج از احرام) باید (در) طواف خانه کعبه (طواف زیارت و طواف نساء) را به جا آورند.

8. معنا و مفهوم هشتم وفای به عهد

یکی از معانی و مفاهیم وفای به عهد، ثبات و پایداری کردن در پیمان بیعت با خدا است: «إِنَّ الَّذِینَ یُبایِعُونَکَ إِنَّما یُبایِعُونَ اللَّهَ یَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّما یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَنْ أَوْفی بِما عاهَدَ عَلَیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً.» «1»؛ یعنی البته، کسانی که با تو (پیامبر صلّی اللّه علیه و آله) بیعت می‌کنند (و نفوسشان را در طاعت از تو در معرض فروش قرار می‌دهند)، مسلما با خدا بیعت می‌کنند (و در برابر فروش نفوسشان بهشت را خریداری می‌نمایند). عقد بستن خدا (در این بیعت)، فوق عقد بستن‌های آنان است (زیرا عقدکننده در این بیعت، خدا است)، پس هرکس پیمان را نقض کند و آن را بشکند، محقّقا آن را علیه خودش نقض کرده (زیرا اجر عظیم نخواهد داشت)، و هر کس در پیمان با خدا ثابت‌قدم و پایدار بماند، به زودی (خدای تعالی) به او پاداش عظیمی را اعطا می‌کند.

9. معنا و مفهوم نهم وفای به عهد

یکی از معانی و مفاهیم وفا، وفای به نذر بوده و آن به انجام رسانیدن نذر است، و نذر، در کار جایز غیر فاسد عاری از معصیت است که خوف انجام نشدن آن هست، و در جهت تحقّق آن، با خدا عقد می‌بندد که کار خیر و نیکی را انجام دهد، و قوله تعالی:
«یُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ یَخافُونَ یَوْماً کانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً.» «2»؛ یعنی آنان آن نذر را به انجام می‌رسانند، و آنان از روزی که (قیامت است و) ترس‌ها و سختی‌های آن، در دورترین جهات، شایع و آشکار است، خوف دارند.

ب- استناد به آیات دیگر قرآن

الف- خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و بنی اسرائیل به‌جز عده کمی از آنان،

---

(1). فتح/ 10.
(2). انسان/ 7.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 798

پیمان‌شکنی کردند: «وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ وَ آتُوا الزَّکاةَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلَّا قَلِیلًا مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ» «1»

ب- بنی اسرائیل با پیامبران بعد از موسی علیه السّلام، به‌جز با عده کمی از آنها، خلاف قولشان عمل کردند: «أَ لَمْ تَرَ إِلَی الْمَلَإِ مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ مِنْ بَعْدِ مُوسی إِذْ قالُوا لِنَبِیٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِکاً نُقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ قالَ هَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ أَلَّا تُقاتِلُوا قالُوا وَ ما لَنا أَلَّا نُقاتِلَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ وَ قَدْ أُخْرِجْنا مِنْ دِیارِنا وَ أَبْنائِنا فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتالُ تَوَلَّوْا إِلَّا قَلِیلًا مِنْهُمْ وَ اللَّهُ عَلِیمٌ بِالظَّالِمِینَ.» «2»

ج- خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و بر آنان پیامبرانی را فرستاد، امّا هر پیامبری که خلاف میلشان بود، گروهی را تکذیب می‌کردند و گروهی را می‌کشتند: «لَقَدْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ وَ أَرْسَلْنا إِلَیْهِمْ رُسُلًا کُلَّما جاءَهُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوی أَنْفُسُهُمْ فَرِیقاً کَذَّبُوا وَ فَرِیقاً یَقْتُلُونَ.» «3»؛

د- بعضی از بنی اسرائیل به واسطه نافرمانی و تجاوزکاری‌شان کفر ورزیدند و به‌زبان داوود و عیسی علیهم السّلام مورد لعنت واقع شدند: «لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ.» «4»؛

ه- بعضی از بنی اسرائیل که کفر ورزیدند، معجزات عیسی علیه السّلام را سحر آشکار خواندند: «إِذْ قالَ اللَّهُ یا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ اذْکُرْ نِعْمَتِی عَلَیْکَ وَ عَلی والِدَتِکَ إِذْ أَیَّدْتُکَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُکَلِّمُ النَّاسَ فِی الْمَهْدِ وَ کَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمْتُکَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ التَّوْراةَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ بِإِذْنِی فَتَنْفُخُ فِیها فَتَکُونُ طَیْراً بِإِذْنِی وَ تُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِی وَ إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتی بِإِذْنِی وَ إِذْ کَفَفْتُ بَنِی إِسْرائِیلَ عَنْکَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَقالَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هذا إِلَّا سِحْرٌ مُبِینٌ.» «5»

---

(1). بقره/ 83.

(2). بقره/ 246.
(3). مائده/ 70.
(4). مائده/ 78.
(5). مائده/ 110.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 799
و- بنى اسرائيل دوبار در روى زمين مرتكب فساد مى‌گردند: «وَ قَضَيْنا إِلى بَنِى إِسْرائِيلَ فِى الْكِتابِ لَتُفْسِدُنَّ فِى الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَ لَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيراً.» «1»

2. وفای به عهد

الف- خردمندان به عهد خود وفا می‌کنند و عهدشکنی نمی‌کنند: «أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمى إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ» «2»
ب- ابرار چون عهدی ببندند، به آن وفا می‌کنند: «لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ آتَى الْمالَ عَلى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبى وَ الْيَتامى وَ الْمَساكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْساءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ.» «3»
ج- مراعات عهد، از ویژگی‌های مؤمنین است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكاةِ فاعِلُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حافِظُونَ إِلَّا عَلى أَزْواجِهِمْ أَوْ ما مَلَكَتْ أَيْمانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنِ ابْتَغى وَراءَ ذلِكَ فَأُولئِكَ هُمُ العادُونَ. وَ الَّذِينَ هُمْ لِأَماناتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ راعُونَ.» «4»
د- مؤمنین طرف خطاب امر به وفای به عقود بوده و متقین به عهدشان وفا می‌کنند:
1. مؤمنین: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعامِ إِلَّا ما يُتْلى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ ما يُرِيدُ.» «5»
2. متقین: «بَلى مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ وَ اتَّقى فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ.» «6»

3. نقض عهد

الف- آنهایی که نقض عهد می‌کنند، باتقوا نیستند: «الَّذِینَ عاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ یَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِی کُلِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لا یَتَّقُونَ.» «7»

---

(1). اسراء/ 4.
(2). رعد/ 20- 19.
(3). بقره/ 177.
(4). مؤمنون/ 8- 1.
(5). مائده/ 1.
(6). آل عمران/ 76.
(7). انفال/ 56.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 800

ب- آن کسانی که نقض عهد می‌کنند، خاسرین و زیان‌کاراند: «الَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ وَ یَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ أُولئِکَ هُمُ الْخاسِرُونَ.» «1»

در غرر الحکم و درر الکلم در «باب وفای به عهد»، سخنانی به اقتصار از امام متقین، مولی الموحدین، امیر المؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السّلام بیان شد که در این‌جا به نقل برخی از آن سخنان می‌پردازیم:
1. «الوفاء لأهل الغدر غدر عند اللّه سبحانه.»: برای اهل غدر و بی‌وفایی، وفا کردن، غدر و بی‌وفایی است نزد خدای سبحان.
2. «الوفاء توأم الأمانة و زین الاخوة.»: وفا، با امانت توأم و همزاد بوده و زینت و آرایش اخوت و برادری است.
3. «الوفاء حفظ الذّمام، و المروة تعهّد ذوی الأرحام.»: وفا، حفظ حرمت مردم بوده و جوانمردی تعهّد نسبت به خویشاوندان است.
4. «إنّ الوفاء توأم الصّدق، و ما أعرف جنّة أوفی منه.»: البته، وفا کردن به عهد و پیمان، توأم و همزاد صدق و راستی بوده و سپری را که نگهدارنده‌تر و محافظتر از آن باشد (آدمی را از آفات دنیوی و اخروی حفظ کند)، نمی‌شناسم.
5. «الوفاء نبل.»: وفاداری، نجابت و زیرکی است.
6. «الوفاء سجیّة الکرام.»: وفاداری، خصلت کریمان است.
7. «الوفاء عنوان وفور الّدین، و قوّة الأمانة.»: وفاداری، نشانه وفور دین و قوت امانت است.
8. «آفة العهود قلّة الرّعایة.»: آفت پیمان‌ها، کمی رعایت است.
9. «آفة الوفاء الغدر.»: آفت وفاداری، بی‌وفایی است.

---

(1). بقره/ 27.

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 801

10. «إذا وعدت فأنجز.»: هرگاه وعده کردی، آن را به‌جا آور و به وعده خود وفا کن.
11. «اذا عاقدت فأتمم.»: هرگاه پیمانی بستی، پس آن را به اتمام برسان.
12. «بحسن الوفاء یعرف الأبرار.»: با نیکو وفا کردن، نیکان شناخته شوند.
13. «حسب الخلائق الوفاء.»: حسب مخلوق (و آنچه را می‌تواند به آن افتخار کرد)، وفاداری است.
14. «دار الوفاء لا تخلو من کریم، و لا یستقرّ بها لئیم.»: خانه وفا از کریم خالی نبوده و در آن، لئیم مستقر نمی‌باشد.
15. «سبب الإئتلاف الوفاء.»: سبب الفت و انس، وفاداری است.
16. «سنّة الکرام الوفاء بالعهود.»: سنت و طریقه کریمان، وفا کردن به عهدها است.

17. «الوفاء حلية العقل، و عنوان النّبل.»: وفاداری، زیور عقل و خرد و نشانه زیرکی و نجات است.
18. «أشرف الخلایق الوفاء.»: شریف‌ترین خوی‌ها وفا نمودن به عهد است.
19. «الوفاء کرم، المودّة رحم.»: وفاداری، بزرگواری است، دوستی، مهربانی است.
20. «الوفاء عنوان الصّفاء.»: وفاداری، علامت و نشانه باصفا بودن و خلوص است.
21. «نعم الخلیفة الوفاء.»: وفاداری، خلق‌وخوی خوبی است.
22. «نعم قرین الصّدق الوفاء، و نعم رفیق التّقوی الورع.»: خوب دوست و همراه صدق و راستی است وفاداری، و خوب رفیق پرهیزگاری است ورع و پارسایی.
23. «نعم قرین الأمانة الوفاء.»: خوب همراه امانتداری است وفاداری.
24. «لا تعد بما تعجز عن الوفاء به.»: به آنچه از وفاداری کردن به آن ناتوان هستی، وعده نده.
25. «لا تضمن ما لا تقدر علی الوفاء به.»: آنچه را بر وفاداری به آن، قدرت نداری، ضمانت مکن.
26. «غیر موف بالعهود من أخلف الوعود.»: کسی که وعده‌ها را خلف کند، به عهدها وفاکننده نیست.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 802
27. «کن منجزا للوعد موفیا بالنذر.»: به وعده عمل کن و به نذر وفا نما.
28. «من وفی بعهده، أعرب عن کرمه.»: هرکه به عهد خود وفا کند، کرم خویش را ظاهر نماید.
29. «من حفظ عهده، کان وفیّا.»: هرکه عهد خود را نگهداری نماید (و آنها را نشکند)، وفاکننده خواهد بود؛ چنان‌که خداوند درباره حضرت ابراهیم در سوره نجم آیه 37 می‌فرماید: «وَ إِبْراهِیمَ الَّذِی وَفَّی»).
30. «من أحسن الوفاء، استحقّ الاصطفاء.»: هرکه نیکوتر وفاداری نماید، سزاوار برگزیدن است.
31. «انجاز الوعد من دلائل المجد.»: وفا نمودن به وعده، از دلیل‌های شرف و بزرگی است.
32. «خلوص الودّ و الوفاء بالوعد من حسن العهد.»: خالص بودن در دوستی، وفا کردن به وعده از خوبی عهد و پیمان است.
33. «لا تثقنّ بعهد من لا دین له.»: به عهد و پیمان کسی که دینی برای او نیست، اعتماد و اطمینان مکن.
34. «لا عهد لمن لا وفاء له.»: برای کسی که وفایی برای او نیست، هیچ عهدی نیست.

35. «لا یوثق بعهد من لا عقل له.»: به عهد کسی که او را عقل و خردی نیست، اعتماد و اطمینان نمی‌شود.
36. «إنّ حسن العهد من الإیمان.»: البته، خوبی عهد و پیمان و وفای به آن، از ایمان است.
37. «من أشرف الشّیم حفاظة الذّمم.»: از شریف‌ترین خصلت‌ها، نگهداری عهد و پیمان‌ها است.
38. «من أشرف الشّیم الوفاء بالذّمم.»: وفا نمودن به عهد و پیمان‌ها از شریف‌ترین خوی‌ها است.
39. «ما أیقن باللّه من لم یرع عهوده و ذمّته.»: کسی که عهدها و پیمانش را رعایت نکرده، به خدای تعالی یقین ننموده است.
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 803
40. «من سکن الوفاء صدره، أمن النّاس غدره.»: هرکه وفاداری در سینه‌اش جایگزین شد، مردم از بی‌وفایی او در امانند.
41. «من دلائل الإیمان الوفاء بالعهد.»: از دلایل ایمان، وفا نمودن به عهد و میثاق است.
42. «من أفضل الإسلام الوفاء بالذّمام.»: از افزون‌ترین اسلام، وفا نمودن است به عهد و پیمان‌ها.
43. «ما أحسن الوفاء و أقبح الجفاء.»: وفای به عهد چقدر نیکو بوده و بی‌وفایی چقدر زشت است.
44. «ما أنجز الوعد من مطل به.»: وعده را به جا نیاورده، کسی که آن را به تأخیر اندازد.
45. «الوفاء بالذّمم زینة الکرم.»: وفا کردن به عهدها و پیمان‌ها زینت کرامت و مرتبه بلند است.
46. «من أحقر ذمّة، اکتسب مذمّة.»: هرکه عهد و پیمانش را بشکند، مذمّتی را کسب کرده است.
47. «لا تغدرنّ بعهدک، و لا تحقّرنّ ذمّتک، و لا تختل عدوّک، فقد جعل اللّه سبحانه عهده و ذمّته أمنا له.»: هرگز نسبت به عهدت عذرخواهی نکن، و پیمانت را نشکن، و با دشمنت مکر نکن که در حقیقت، خدای سبحان عهد و پیمان او را امن و امان برای او قرار داده است.
پروردگارا! تو به کسانی که به عهدی که با تو بسته‌اند، وفا کنند و نقض ننمایند، اجر عظیم اعطا می‌کنی، خدایا ما را در وفا کردن به عهدمان در ایمان و عمل صالح و در عمل به احکام، آن‌چنان موفق گردان که مشمول اعطای آن اجر عظیم تو باشیم.
آمین یا رب العالمین
فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 805

فهارس

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 807

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 818

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 828
 فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده ج3 831

فرهنگ قرآن، اخلاق حمیده، ج3، ص: 829

فهرست منابع و مآخذ

1- منابع و مآخذ جلد اول و دوم فرهنگ قرآن
2- اعتقاد امامیه، شیخ صدوق.
3- الصمت، ابن ابى الدنيا، عبد اللّه بن محمّد، دار الكتب العربى، بيروت، 1410 ه ق.
4- الفقه، منسوب به امام رضا، مؤسسه آل البيت، مشهد، كنگره جهانى امام رضا عليه السّلام.
5- المجالس و الامالى، شيخ مفيد، مؤسسه نشر اسلامى.
6- تفسير القرآن العظيم، ابن كثير، ابو الفداء اسماعيل، مصر، دار احياء الكتب العربيه.
7- تفسير عياشى، عياشى، ابو نضر محمّد بن مسعود، مكتبة علمية اسلامية، تهران.
8- تفسير كبير (مفاتيح الغيب)، رازى، فخر الدين، چ 2، دار الكتب العلميه، تهران.
9- سنن، بيهقى، ابى بكر احمد بن حسين بن على، دار الكتب العلميه، بيروت، چ 1، 1414 ه ق.
10- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، دار احياء الكتب العربيه، مصر، 1965 م.
11- صحيفة الرضا، قيومى اصفهانى، جواد، جامعه مدرسين، قم، چ 3، 1379 ه ش.
12- قرب الاسناد و الجعفريات من اعلام القرن الرابع، حميرى، عبد اللّه بن جعفر، مؤسسة الثقافة الاسلامى (كوشان بدر)، چ 1، 1375 ه ق.
13- مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقه، منسوب به امام صادق عليه السّلام، عبد الرزاق گيلانى، تصحيح سيد جلال الدين محدث (ارموى)، كتابخانه صدوق، چ 2، 1407 ه ق.
فرهنگ قرآن، اخلاق حميده، ج3، ص: 836

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
(سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازيهاي رايانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».

